قاموس کتاب مقدس

ترجمه و تألیف

مستر هاکس



قاموس
کتاب مقدّس

قاموس کتاب مقدّس

ترجمه و تألیف

مستر هاکس



۲۲۳/۳

سرشناسه : هاکس ، جیمز .
عنوان و نام پدیدآورنده : قاموس کتاب مقدس / ترجمه و تألیف مستر هاکس .
مشخصات نشر : تهران : اساطیر ، ۱۳۹۴ .
مشخصات ظاهری : ۱۰۰۸ ص : مصور(انتشارات اساطیر ، ۲۲۳)
شابک : 6 - 98 - 5960 - 964 - ISBN 978
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا
موضوع : کتاب مقدس -- دایرة المعارفها و واژه نامه ها .
رده‌بندی کنگره : ۲ق۲هـ /BS۴۴۰
رده‌بندی دیویی : ۲۲۰ / ۳
شماره کتابشناسی ملی : ۵۳۲۵ - ۷۷ م

قیمت : ۶۰۰۰۰ تومان



قاموس کتاب مقدس
ترجمه و تألیف : مستر هاکس
چاپ اول : ۱۳۷۷
چاپ سوم : ۱۳۹۴
لیتوگرافی و چاپ : دیبا
شمارگان : ۵۵۰ نسخه
شابک : ۶ - ۹۸ - ۵۹۶۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸

دفتر مرکزی : میدان فردوسی ، ابتدای ایرانشهر ، ساختمان ۱۰ (پلاک ۸ جدید)
نمایشگاه کتاب اساطیر : کریمخان ، بین ایرانشهر و ماهشهر ، پلاک ۱۲۸
تلفن : ۸۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۰۰۱۴۸ نمابر : ۸۸۳۰۱۹۸۵

سخن ناشر

انقلاب شکوهمند اسلامی ایران برخلاف بیشتر انقلاب‌های جهان صرفاً رنگ و بوی سیاسی نداشت، و انقلابی فرهنگی مذهبی بود، لاجرم بعد از پیروزی توجه ویژه‌ای به فرهنگ و دین مبذول داشت و همهٔ اهتمام خود را در توسعهٔ این مهم به کار گرفت و نتیجه آنکه مطالعات دینی افزایش قابل توجهی یافت.

اما نکتهٔ قابل تأمل اینکه توجه به دین بطور اعم و جهان شمول آن بود، و مطالعات دینی در زمینهٔ اسطوره‌ها وادیان و فرق و مذاهب بطور گسترده و به دور از تعصب و تبعیض مورد توجه قرار گرفت و هر روز کتاب و پژوهشی تازه در زمینهٔ مذهب و دینی انتشار یافت و این روند همچنان ادامه دارد و رو به گسترش می‌باشد چرا که مطالعه و بررسی ادیان مختلف گویای این است که تمامی اولیاء و انبیاء وحدانیتِ معبود یگانه را صلا داده‌اند و هر پیامبری تکامل دهندهٔ راه پیشینیان خود بوده است و بشر را به صراط مستقیم راهبر تا حضرت خاتم‌الانبیاء محمد مصطفی (ص) که خاتم آفرینش و خاتم پیامبران است و این مهم را به نهایتِ انجام رسانید.

در مطالعات دین پژوهشی نظر به کتب ادیان ماضی و غور در آنها بر کسی پوشیده‌نیست و از مهم‌ترین ابزار و وسایل این پژوهش‌ها، نوشته‌ها و آثار بانیان و هادیان این مذاهب است اما چون این کتب مربوط به ادوار پیشین است و لغات و واژه‌ها در سیرتاریخی و جغرافیائی خود بعضاً دگرگون می‌شوند و تغییر معنی و صورت می‌دهند و نیز یک کلمهٔ معین ممکن است معنی خاصی در فلسفه و معنی دیگری در دین یا سیاست و اقتصاد داشته باشد ویا کلمه‌ای بعد از گذشت قرن‌ها دیگر مورد استعمال واقع نشود و جای خود را در اعصار بعد به کلمهٔ جدیدی بدهد که پژوهشگر امروزی بعلت ناآشنایی با آن، به معنیش پی نبرد ومتن نوشته برایش نامفهوم شود، ضرورت تدوین و تألیف فرهنگ‌های خاص

موضوعی برای هر رشته و علمی و حتی هر مکتب و مسلک و مذهبی به وجود می‌آید و به علت همین ضرورت بوده است که دهها و صدها فرهنگ وقاموس اختصاصی برای موضوعات خاص دینی و علمی و فلسفی و فنی و.... به وجود آمده است.

از این نوع فرهنگ‌های اختصاصی می‌توان از قاموس کتاب مقدس نام برد که توسط جیمز هاکس ترجمه و تألیف و هفتاد سال پیش (۱۹۲۸م= ۱۳۰۷ش) انتشار یافته است و دربرگیرندهٔ تمامی لغات کتاب مقدس یعنی عهد عتیق و عهد جدید و رسائل و نوشته‌های دینی اولیای مذاهب یهود و مسیحیت است.

این کتاب از منابع و مراجع دست اول برای مطالعه و تحقیق در اسطوره‌شناسی مردم و سرزمین مصر و اقوام بین‌النهرین و نژاد سامی و مذهب یهود و نصاری و فرق وابسته است و بخصوص در مطالعات جغرافیای تاریخی و تاریخ ادوار کهن مصر و بین‌النهرین و ایران‌شناسی اهمیت ویژه‌ای دارد که این همه ضرورت تجدید انتشار آن را ایجاب می‌کرد.

اما از آنجا که مؤلف خود مسیحی است و تعصبات مذهبی خاص خود را دارد، و اساس کارش بر ترجمه از زبان انگلیسی و نگاهش به آثار و نوشته‌های محققان یهودی و مسیحی اروپایی است، لازم می‌اید که پژوهشگران با دقت بیشتر و نظری عمیق‌تر به شرح و تفضیلات وی بنگرند، و نمی‌تواند و نباید در هر مورد صرفاً به نوشته‌های مؤلف بسنده کرد.

ناشر

مقدّمه

چون قاموس کتاب مقدّس در زبان انگلیسی فوق العاده باعث تشویق اشخاص از برای تحصیل کتاب مقدّس بود، لذا مردمان متفکّر و حساس‌را به این خیال انداخت که روزگاری خواهد آمد که این کتاب برای فارسی زبانان لازم شود ۰ نتیجهٔ این گونه زحمات وقتی معلوم خواهد شد که خوانندگان از برای تکمیل مساعی خود در صدد استعانت بر آمده تقاضا کنند تا مشیّت الهی‌را بطوری که در کتاب موسی و سایر انبیاء وحوّاریون تصریح گشته است ملتفت شوند۰ تقریباً سی و پنجسال قبل حسّ این تقاضا در شامات بیدار شد۰ بدان لحاظ دو مجلّد از قاموس کتاب مقدّس بتوسّط جناب دکتر پست بزبان عربی ترجمه و تصنیف شده و بزیور طبع محلّی گردید۰

ترجمهٔ این قاموس بفارسی که فی‌الواقع درمحلّ خود خیلی مفید ومستغنی از توصیف است، بتوسّط جناب مستر هاکس آمریکائی و معاونت آقا میرزا اسماعیل صدیقی نوذری انجام یافته، و جناب مستر هاکس تقریباً مدت چهل سال اوقات عزیز خودرا در این کار صرف کرده، توجّهات فوق‌العاده راجع بآن بخرج داده اند و حقیقةً خدمات ایشان، شایان همه گونه تقدیر است۰

پس از آنکه ترجمهٔ این کتاب بزبان فارسی تمام شد و در تحت نظر تدقیقات جناب مستر وایشم در آمد، در این تاریخ از برای طبع حاضر وپس از طبع شرح و تفاسیر و تعبیرات معانی‌الفاظ بلاشك ازبرای اشخاصی که هیچگاه چنین معاونی نداشته اند، فوق‌العاده مفید خواهد بود، بدلایل ذیل:ـ

اولاً ـ این کتاب محتوی حکایات اشخاص عمده و نامی که در کتاب مقدّس بطور متفرّق ثبت و مذکور است میباشد۰ مثلاً حکایت ابراهیم خلیل که تقریباً در هر یك از کتب عهد عتیق و جدید مذکور و متفرّق است، درقاموس کتاب مقدّس‌دریك جا فراهم شده و بر نسق طبیعی و تاریخی پیش نهاد میشود که شخص خواننده تمام وقایع آنحضرت‌را در اندك وقتی بکمترین ملاحظه و مطالعه خواهد فهمید ۰ و بدین قسم بزودی مقصد خالق‌را در نصب و وضع اشخاص در محلّ معیّن و مخصوص و زمان مشخّص و معلوم خواهد دانست۰

ثانیاً ـ الفاظ و کلمات بسیار در کتاب مقدّس یافت میشود که از عبرانی و یونانی و لاتینی و سریانی و منابع مختلفهٔ دیگر مأخوذ و منقول گشته که در آن زمان که

کتب مقدسه نوشته شده است معمول ومستعمل بوده و امروز متداول نیست. بدین لحاظ غالباً معانی آیات و جملات خالی از اشکال نخواهد بود، لکن چون در اصل کتاب ضبط و باقی مانده است در این صورت شرح و تفسیر آن‌ها از جملهٔ لوازم است. مثلاً لفظ «طلیتا قومی» که در مرقس ٥:٤١ وارد است یعنی «من بتو میگویم برخیز». وهم چنین لفظ «اَفّتح» که در مرقس باب ٧:٣٤ وارد است یعنی «باز شو» و لفظ «اناتیما باد. ماران اتا» که در اول قرنتیان باب ١٦:٢٢ وارد است یعنی «ملعون باد . خداوند ما، بیاء» و غیره.

ثالثاً ــ وضع اسامی اشخاص و مکانها در زبان عبرانی بدون دلیل و مناسبت مقام و اوضاع نیست. چنانکه لفظ اسحق در عبرانی بمعنای مضحك و خنده آور است که بواسطهٔ تولد یافتن وی در زمان غیر منتظر و غیر مترقب و کبر سن والدین بدین اسم موسوم گشت و یعقوب که بمعنی تعاقب کننده است بواسطهٔ آن است که برادر خود عیسو را دو موقع نسبت بحق نخست زادگی و یافتن برکت از اسحق تعاقب نموده فریب داد و بدین نام نامیده گشت. و یوسف بمعنای پر ثمر یا افزوده و بیت‌ایل یعنی خانهٔ خدا و فنوئیل یعنی وجه الله است و همچنین الی آخر.

رابعاً ــ این کتاب در بسیاری از جاها حقایق کتاب مقدس‌را بیشتر قابل فهم و ادراك خواننده می‌نماید بطوری‌که ازنمونه و مثالهای ذیل واضح می‌گردد:

ا ــ مصر. ملاحظه میشود که ابراهیم و یعقوب و یوسف و موسی بمصر فرود آمدند و با مصریان معاشرت و ملاقات و مخالطت نمودند؛ لیکن خود مصر قبل از ورود آن پیغمبران دارای تاریخ عمده ومفید و مفصلی بوده که بطور اختصار در این کتاب مسطور گشته است . این کتاب راجع به اوضاع خصوصی این حوادث مطالعه کننده‌را قادر و توانا میکند و او را بر ادراك مقاصد الهیه در ارسال این پیغمبران بدانجا معاونت مینماید. حقیقت بیشتر این تواریخ در همین اواخر بواسطهٔ حفریات واضح و معین گشته و می‌گردد.

ب ــ فریسیان و صدوقیان که همواره بیش وکم در عهد جدید مذکور و در عهد عتیق اسم و رسمی از آنها دیده نمی‌شود، از جملهٔ فرق یهودند که در ایام خداوند ما عیسی مسیح میزیسته‌اند. در این صورت باید فهمید که معنای این اسامی چه و عقاید ایشان کدام و رسوم آنها چطور بوده است و البته این مطالب‌را در تحت اسم فریسی و صدوقی میتوان یافت.

ج ــ هیرودیس. این اسم کراراً در کتب عهد جدید مذکوراست. اشخاص متعددی باین اسم در زمان خداوند ما عیسی مسیح حکمران و فرمانفرمای اراضی مقدسه بوده ند؛ لیکن مناسبات آنها با عیسی مسیح و

جماعت مسیحیان سابق، از کتب عهد جدید برما معلوم نمی‌شود بلکه تفاصیل مناسبات و علاقه‌مندی نسبی آنهارا از کتاب یوسیفوس مّورخ یهودی میتوان فهمید، امّا در این کتاب در تحت اسم هیرودیس مکتوب و مشروح است٠

د ـ علاوه بر اینها این کتاب راجع بسلطنت کورس کبیر پادشاه فارس و داریوش مدی، نویسندهٔ اشکال وکتیبه‌های بیستون و اردشیر و استر ملکه و قصر سلطنتی شوشن یا شوش و سوسا که همان شوشتر حالیّه میباشد مفصّلاً شرح میدهد ٠

هـ ـ خیلی رسوم و قواعد مهمّه و حوادث مفیدهٔ زندگانی مردمان قدیم و ناموران سابق به خوبی و نهایت کمال در آنجا مشروح و مفصّل است، که اگر مطالعه کننده از خواندن و مدارست آنها و وضع خانواده و خانه و ازدواج و خوراك و پوشاك و نقود و موسیقی آلات و ادبیات وعبادات ومعبودات و قربانیها و بازیها و ترتیب حنوطها و غیره تفکّری بسزا نماید، حقایق مندرجهٔ توراةرا بیشتر و بهتر بطور یقین قطعی خواهد فهمید٠

تمامی این اشخاص و اماکن و حوادث و مطالب این کتاب بترتیب حروف الف‌ با، محض سهولت طالب با نظم و اسلوب صحیح اندراج یافته است، لیکن از ذکر اسامی اشخاصیکه نام ایشان فقط یك دفعه در کتاب مقدّس مذکور و چندان اهمیّتی نداشته اند صرف نظر نمودیم٠

در خاتمه اظهار میدارد که نویسندگان و کاتبین کتاب مقدّس اشخاص مختلف بوده‌اند٠ گرچه تقریباً بتوسّط سی‌ونه نفر در مدّت هزار و پانصد سال تالیف گشته، باز هم کتاب واحد و دارای اهمیّت فوق‌العاده در تمام ازمنه و امکنهٔ مختلف می‌باشد٠ نبّوات وپیش گوئیهای آن با «نسل زن» (پیدایش ۱۵:۳) شروع شده، با « الف و یاء » (مکاشفه ۱۳:۲۲) خاتمه می‌یابد٠ با بهشت عدن ابتدا کرده به شهر مقدّس که از جانب خدا نازل میشود انتها می‌یابد٠ با ارضیّات شروع گشته به فردوس اعلی علیّین منتهی می‌گردد٠

علی الجمله کتاب مقدّس کلیّةً الهامی واحد از جانب خداست که معاملهٔ خدای تعالی‌را نسبت بفرزندان آدم معلوم می‌نماید و شرکت و محبّت و توجّه اورا که نسبت بمخلوقات سرکش و نامطیع و عاصی خود دارد، مکشوف می‌سازد٠ این است که همواره جالب توجّه مطالعه کننده واقع شده و ما نیز محض معاونت فهم و ادراك آن، این کتاب‌را همچو معینی صادق خدمت مطالعه کنندگان عزیز تقدیم می‌داریم٠ امیّد که بدین استصواب طریق حیات جاودانی‌را یافته بواسطهٔ سلوك در آن بسعادت ابدی و نیك بختی سرمدی نایل گردند ٠ و المعونة من الله الاحد٠

اختصارات کتاب

خواطر خوانندگان محترم را مسبوق میسازد ، که در این کتاب اختصاراتی از اسامی کتب عهد عتیق و عهد جدید نوشته شده است . برای تسهیل ادراك آن ، ذیلاً اختصارات را با اسامی اصلی کتب ذکر مینمائیم که دور از هر اشکال باشد .

اسامی کتب عهد عتیق

پید	—	سفر پیدایش.	جا	—	کتاب جامعه.
خر و خرو	—	سفر خروج .	غز	—	« غزل غزلهای سلیمان.
لا	—	سفر لاویان.	اش	—	« اشعیا.
اعد	—	سفر اعداد .	ار	—	« ارمیا.
تث	—	سفر تثنیه .	مرا و نیا	—	« مراثی ارمیا .
یوش	—	صحیفهٔ یوشع .	حز	—	« حزقیال .
داو	—	سفر داوران.	دا	—	« دانیال .
رو	—	کتاب روت .	هو	—	« هوشع .
۱ سمو	—	« اوّل سموئیل .	یوء	—	« یوئیل .
۲ سمو	—	« دوّم سموئیل.	عا	—	« عاموس .
۱ پاد	—	« اوّل پادشاهان .	عو	—	« عوبدیا.
۲ پاد	—	« دوّم پادشاهان.	یون	—	« یونس .
۱ تو	—	« اوّل تواریخ ایام .	می	—	« میکاه.
۲ تو	—	« دوّم تواریخ ایام .	نا	—	« ناحوم.
عز	—	« عزرا .	حب	—	« حبقوق.
نح	—	« نحمیا .	صف	—	« صفنیا.
اس	—	« استر.	حجی	—	« حجی.
ایو	—	« ایوب .	زک	—	« زکریّا.
مز	—	« مزامیر .	ملا	—	« ملاکی.
ام	—	« امثال سلیمان .			



اسامی کتب عهد جدید

مت — انجیل متی .
مر — " مرقس .
لو — " لوقا .
یو — " یوحنّا .
اع — کتاب اعمال رسولان .
روم — رسالهٔ رومیان .
۱ قر — " اوّل قرنتیان .
۲ قر — " دوّم قرنتیان .
غل — " غلاطیان .
اف — " افسیان .
فی — " فیلپیان .
کو — " کولسیان .
۱ تسلو — " اوّل تسالونیکیان .
۲ تسلو — " دوّم تسالونیکیان .

۱ تیمو — رسالهٔ اوّل تیموتاوس .
۲ تیمو — " دوّم تیموتاوس .
تی — " تیطس .
فل — " فلیمون .
عب — " عبرانیان .
یع — " یعقوب .
۱ پط — " اوّل پطرس .
۲ پط — " دوّم پطرس .
۱ یو — " اوّل یوحنّا .
۲ یو — " دوّم یوحنّا .
۳ یو — " سیم یوحنّا .
یهو — " یهودا .
مک — " مکاشفهٔ یوحنّا .



ا

آب. ماه پنجمین از سال ملی و یازدهمین از سال دولتی یهود بود٠ و غرّه ان بنابر قول موٌرخین گذشته با سلخ مرداد و غرّه شهریور ماه فرس مطابق و همواره در تقویم های یهود ماه غم و ماتم محسوب میشد٠ و چون در غرّه این ماه هرون وفات کرد یهود آن روزرا روزه میدارند اعد ۳۳:۳۸٠

و نیز در روز نهم همین ماه بود که امر الهی بسیاری از انهائی را که از زمین مصر بیرون آمده بودند از دخول در زمین موعوده مانع شد علی‌الجمله هیکل اوّل و ثانی نیز در این ماه خراب گشت٠ (ملاحظه در ماه)٠

آب. در قدیم الایّام برکه‌ها و اصیلها علی‌الخصوص در اماکن کم‌آب که زراعات‌را بواسطهٔ نهرهای جاریه و از ابهای دامن کوه آبیاری میکردند بسیار معمول بودند ٠ مز ۱ : ۳ ام ۲۱ : ۱٠ و در آنزمان هم مثل این روزها آبرا بتوسّط چرخ با پا میکشیدند ٠ تث ۱۱:۱٠٠ امّا مطلبی‌را که در کتاب ۲ پادشاهان ۱۹:۲٤ میکوید که من حفرهٔ کنده آب غریب نوشیدم و بکف پای خود تمامی نهرهای مصررا خشك خواهم کرد قصد از کندن چاه و زیادی اثر حملهٔ سپاه دشمنان است بر اماکنی که او قدم زند٠ و باید دانست لفظی که در آیه فوق بمصر ترجمه شده است ماطور میباشد وماطوررا در عبرانی دو معنی است یکی مصر و دیکری دفاع چنانکه همان لفظ آیهٔ فوق را در بعضی ترجمه‌ها دفاع ترجمه نموده اند و در هر صورت بامعنی و قصد معتقد بر آیه تفاوتی نخواهد داشت٠

واسرائیلیان لفظ آب‌را برای مقاصد رمزیّه واستعاریّه نیز استعمال مینمودند چنانکه در عید سایبانها٠ (ملاحظه در سایبان)٠

و در روزه ۱ سمو ۷:٦ و آب همچو یکی از مطهّرات در غسل تعمید مستعمل است و ان قصد از تطهیر روح و تولد ثانوی میباشد٠ یو ۳:۵٠

و حضرت عیسی مسیح موٌمنین‌را وعدهٔ آب حیات داد که اکر کسی از ان بیاشامد هرگز تشنه نشود٠ یو ٤:۱٤ و۷:۳۷ـ۳۹ مکا ۲۲:۱۷٠

آب تنزیه. ۱ عد ۱۹:۹ و۱۳ و۱۷ و۱۸ و۲۱. وآن آبی است که خاکستر گاو سرخی‌را که (خداوند به بنی اسرئیل امر فرمود که کشته بسوزانند) در آن ریخته و با چوب سرو و زوفا و ارغوان آمیخته بر بدن کسیکه مس میّت کرده باشد بپاشد. و هر انکس که این آب‌را بعد از مس میّت بر او نمی پاشیدند از جماعت اسرائیل جدا شده و قتل او لازم بود.

آب.(پدر). در بسیار اوقات اینلفظ به وجود آورنده یا خالق مطابق است. پید ۲۰:٤ و۲۱. یو ۵٦:۸. رو ۱٦:٤.

مثلاً یوسف برای فرعون پدر یعنی مشیر و مهیّا کننده بود. پید ۸:٤۵. وخدا پدر انسان یعنی خالق ایشان خوانده شده است. تث ٦:۳۲. اش ۱٦:٦۳ و ۸:٦٤. لو ۳۸:۳.

لکن چون ما حقوق فرزندی‌را بواسطه گناه از دست دادیم بخاطر مسیح باز ان اسم گرامی و محبوب‌را بزبان آورده خداوندرا پدر خود می خوانیم. یو ۱۷:۲۰. روم ۸: ۱۵_۱۷.

در ایّام گذشته پدر صاحب و حاکم خانوادهٔ خود بوده اقتدار و تسلّط قوی بر خانواده خود معمول میداشت و صدور نافرمانی و بی ادبی از فرزندان خلاف بزرگی شمرده میشد حتّی بعضی از اعمال فرزندان نسبت به پدر ایشان شرعاً مستوجب قتل بود. خرو ۱۵:۲۱_۱۷. لا ۹:۲۰. و بدینواسطه پدر مجبور بود که فرزند خودرا در محاکمهٔ عام بیاورد. تث ۲۱: ۱۸_۲۱.

تکلیف اول والدین است که افکار فرزندان خودرا به حقیقت حقانیت منهبی مملوّ ساخته انهارا به بندگی خدا تعلیم دهند. خرو ۲٦:۱۲ و۲۷. تث ۹:٤ و۱۰ و٦:٦ و۷ و۱۸:۱۱ و۱۹. مز ۵:۷۸_۸. اف ٤:٦. و همواره بکامیابی ایشان متوکّل وامیّدوار باشند. ام ٦:۲۲.

ابا. روم ۱۵:۸. لفظی است که برای پدر استعمال شده محض سهولت بتوسط اطفال کوچك گفته میشود.

و باید دانست که خدّام‌را سزاوار نبود که صاحب خانه‌را ابا بگویند بدین واسطه معنی این کلمه در آیه مرقوم عظمت و قوّت مخصوصی دارد و دلالت بر نهایت محبّت و فروتنی و علاقه‌های داخلی و دوستی قوی مینماید. مر ۳٦:۱٤. غلا ٦:٤. و در عهد عتیق خدا طالب محبت واعتماد فرزند خواندگی قوم خود است. ار ٤:۳. اما فقط بتوسط مسیح است که ان روح حقیقی فرزند خواندگی‌را میابیم و میاموزیم که خدارا پدر خود خطاب کنیم. لو ۲:۱۱. یو ۱:۱۷ و۲۱ و۱۷:۲۰.

ابانه. (مدام جاری). فرفر. (تند رو) و۲ پاد ۱۲:۵. ابانه رودی است در سوریّه که در نزدیکی دمشق واقع است وگمان میرود که رود بردی باشد که یونانیان کریسوراوس گویند. منبعش به طرف

مشرق بر کوهی است که ۱۱۴۹ قدم از دمشق مرتفع تر و در بیست و چهار میل از ان شهر واقع است. و کمان میرود که رود دیگر دمشق یعنی فرفر همان است که از جبل الشّیخ جاری و تا دمشق تخمیناً هشت میل مسافت دارد.

امّا رود ابانه در وسط شهر جاری و آب صاف و خالصش در حمّامها و سردابه‌ها و حوض‌ها رفته از آنجا به مزارع اطراف شهر کردش کرده تمام اراضی و املاک‌را مشروب میکردانند و بدریاچه و نی‌زاری که تخمیناً در بیست الی بیست و هفت میل‌میشود. علاوه بر این در قدیم‌الایام آب ابانه و فرفر به اراضی حوالی دمشق میر سید و ان دشت و صحرارا همچون باع ارم خرّم میساخت به خلاف رودهائی که در یهودا واقع بودند. زیرا که تمامی انها جز اردن در اغلب فصل‌های سال خشك بوده به خوبی اراضی‌را که از ان میگذشت سیراب نمی گردانید چونکه در جاهای چال و سنکلاخ جاری بودند و از این جهة بود که نعمان سربانی کفت آیا ابانه و فرفر نهرهای دمشق از تمام آبهای اسرائیل بهتر نیستند؟ (ملاحظه در دمشق).

ابد الاباد. (همیشگی و پاینده) که آنرا انتهائی معیّنی نباشد. لکن اینلو لفظ بمطالبی که در گذرند افزوده شود هر چند که طولانیّت در خیال متصوّر شود باز هم آنرا انتهائی خواهد بود چنانکه در پید ۱۳:۱۷ و۱۹ و۲۶:۴۹ مذکور است. اما چون الفاظ مسطور بخدا و صفاتش افزوده شوند یعنی مثلاً خدای ابدی یا قادر ابدی کفته شود افادهٔ وجودی‌را نمایند که کلیّه بی انتها است. مز ۲:۹ و۱۳:۱۴۵ . اش ۲۸:۴۰. دا ۳:٤ و۳٤. عب ۸:۱ و۱٤:۹.

در عهد جدید ۲۰ دفعه لفظ تا بابدالا باد مذکور است که شانزده دفعه‌اش راجع به ذات خدا و یکی‌راجع به خوشحالی و سعادت نجات یافته کان و دوتا راجع به عذاب اینه است که برای بی دینان و گمرهان است و در همهٔ اینهـا افادهٔ بی انتهـائی‌را نمایـد داوریهای روز باز پسین نسبت به هر دوی اینها قطعی است. مت ۴٦:۲۵. ۱ یو ۱۵:۳ و ۱۱:۵.

ابدون. اپلون. اوّلی‌عبری‌ودویمّی یونانی و معنی هردو خراب کننده است. ایو ۱۲:۳۱. مکا ۱۱:۹.

و ملك الموت و ملك خراب کننده نیز خواند شده. مز ٤۹:۷۸.

کاهی‌قصد از ذکر لفظ ابدون عالم اموات است. ایو ٦:۲٦ و۲۲:۲۸. ام ۱۱:۱۰. مز ۱۱:۸۸.

ابر. معروف است. وآنچه در کتاب مقدس وارد شده از این قرارا است. لو ۱۲: ٥٤ و در خر ۱۰:۱٦ و۹:۳۳ و عد ۲٥:۱۱ و ۱ پاد ۱۰:۸ و ۱۱ و ایوب ۱٤:۲۲ وارد است که ابر جلال خداوندرا میپوشد. « و

ابری بر مسیح و سه حواری سایه افکند. مت ۱۷:٥. و نیز در مت ۲٤:۳۰ میگوید «عنقریب است که در ابرها باقوت و جلال عظیم خواهد آمده چنانکه در وقت صعود در ابری نا پدید شد. اع ۱:۹ و در روز جزا برای داوری مردمان بر ابر جلوس خواهد فرمود. مکا ۱٤:۱٤ و قصد از لفظ ابر که در ایوب ۳۰:۱٥ و هو ٦:٤ وارد است کوتاهی زمان یا کثرت زیادی جمعیت میباشد. اش ٦۰:۸. ار ٤:۱۳. عب ۱۲:۱.

أبرام. یا (ابراهیم) (پدر عالی). که بعد از ان بابراهام موسوم شد یعنی پدر جماعت بسیار. پید ۱۷:٤ و٥ وی بانی و موجد و رئیس عظیم طایفهٔ یهود و بنی‌اسماعیل و سایر طوایف اعراب بود. پید ۲٥:

پدرش ترح از نسل سام ابن‌نوح بود که ترح یا تارح برادر ناحور و حاران میباشد. و در شهری مسمّی به اور کلدانیان تقریباً ۱۹۹٦ قبل از مسیح تولد یافت. پید ۱۱: ۲۷ و۲۸. و قتیکه خدا اورا دعوت نمود که از خویشان بت پرست خود دست بکشد و از انها بیك سو شود هفتاد ساله بود. یوش ۲:۲٤ و۱٤ و از انرو زوجه خود ساره‌را بر داشته با پدر و برادر و برادر زاده خود لوط به حرّان در ملك جزیرهٔ انتقال فرمود اع ۲:۷_٤.

جند سال بر این بر آمده بعد از دفن پدر خود باز بالهام الهی بمصاحبت و همراهی زوجه و برادر زاده‌اش از انجا نقل کرده همچون یکی از ایلات بزمین موعود وارد شد. عب ۸:۱۱. وچندی در شکم توقف نموده چنانکه عادت داشت. قربانگای برای خداوندیکه باو ظاهر شده ان زمین‌را به ذریّه او وعده نموده بود بر پا داشت و بواسطهٔ آب و علف همواره از جائی به جائی نقل‌میکرد تا زمانیکه بواسطه خشکسالی بمصر نقل نمود و در آنجا زوجه خودرا خواهر خود خواند. پید ۱۲:

پس از ان در حالتیکه صاحب مواشی بسیار وگله و رمهٔ بیشمار بود به کنعان بر گشت و وادی‌حاصل‌خیز اردن‌را بلوط عنایت فرموده خود در مکانی چادر زد. پید ۱۳: و چند سال بعد لوط و دوستانش‌را از اسیری رهائی‌داده ملکی‌صادق‌ویرا برکت داد. پید ۱٤:

باردیکر خداوند بر او ظاهر گردید و وعده داد که ذریّه او چون ستاره‌های اسمان کثیرالعدد خواهند شد لکن مدت چهار صد سال در زمین مصر باسیری برده شده مصریانرا خدمت خواهند کرد پید ۱٥: در ایتوقت ساره بواسطه نازادی خود کنیزك خود هاجر مصریّه‌را بان جناب داد که زوجه دوّم او شده اسماعیل از او متولد کردید. پید ۱٦: وهر چند ابراهیم هاجررا بر حسب خواهش ساره نکاح نمود (چنانکه آدم میوه‌را به خواهش زوجه خود خورد) پید ۳:۱۷. اما از نتایج‌ان بهیچوجه

رهائی نیافته در خانه بمصائب عظیمه مبتلا گردید و بعد از مرور سیزده سال بار دیگر خداوند باو ظاهر گشته ومطمئنش ساخت که وارث موعوده از زوجه‌اش ساره تولد خواهد یافت و در آن وقت اسم ساره به سارا مبدل گردید و خداوند عهد و سنت ختنه‌را هم بر پا داشت. پید ۱۷: و ملاقات آن سه ملك و استغاثه مشهور و معروفی که ان جناب از فرشته یهوه برای سکنه سدوم فرمود هم در ینجا واقع شد. پید ۱۸: از ان پس ابراهیم بطرف جنوب جرّار جائیکه باز سارارا خواهر گفت سفر نمود و در اینجا در حالتی که یك صد سال از عمر شریفش گذشته بود ان فرزند موعود یعنی اسحاق متولد گردید. روم ٤:۱۹ـ۲۲ این مطلب باعث ان شد که فوراً هاجر و اسماعیل از حضور ان جناب مسافرت اختیار نمایند . پید ۲۱: مختصر چون تخمیناً مدة ۲٥ سال بر این بر آمد خداوند ایمان ابراهیم‌را در بوته ازمایش نهاده ویرا امر فرمود که اسحاق پسر خودرا که وارث عهد است بر کوه موریا (پید ۲۲) برده قربانی کند و چون دوازده سال بر این بگذشت سارارا اجل فرا رسیده در گذشت و ابراهیم مغاره مکفیله‌را برای مقبره وی خریده اورا بخاك سپرد. (پید ۲۳:) از ان پس چون اسحاق بحدّ رشد رسید ابراهیم ناظر خودرا روانه فرمود تا زوجه برای فرزند دلبندش اسحاق از میان خویشاوندان خدا پرست خود که در ملك جزیره بودند نکاح نمود. (پید ۲٤:)

و خود ان جناب نیز قطوره‌را به زنی گرفت و از وی شش پسر که هر یك بانی و موجد طایفه مخصوصی از اعراب شدند تولید گشت. و هنگامیکه ۱۷٥ سال ازعمر شریف ان جناب گذشته بود در کمال پیری و نهایت احترام جهان‌را بدرود گفت و پسرانش اسحاق و اسماعیل اورا نزد سارا در همان مغاره دفن نمودند. (پید ۲٥:) طبیعت و عادات ابراهیم یکی از عجایب نوشتجات کتاب مقدس است. او پتریارك حقیقی شرقی بوده خدم و حشمش بسیار میبود بدان واسطه طوایف ان نواحی از روی میل وی را اکرام نموده بفرمانش گردن نهادند اما چون به نظر دقّت ملاحظه نمائیم فی‌الحقیقه شخصی غریب و مسافر بوده جز مغاره مکفیله چیزی از زمین مالك نبود و در سادگی و کرامت و سخاوت و غریب نوازی معروف بود ایمان ساده و مستحکم او بطوری در خداوند مستحکم و پایدار بود که بدون چون و چرا اطاعت مینمود و خودرا از آن امتحان هولناك که هرگز بر هیچ یك از بنی نوع بشر واقع نشده بکنار نکشید و بدین لحاظ فی الحقیقه پدر مؤمنین خطاب شده چندین دفعه بلقب خلیل الهی سر افراز گشت. ۲ تو ۲۰:۷. اش ٤۱:۸. یع ۲:۲۳.

و اعراب تا امروز لقب خلیل‌را بان‌جناب و بر حبرون که مسکن او بوده اطلاق‌میکنند وهیچ یك از اسماء قدما بدین طور در تواریخ‌باحترام مذکور نیست چنانکه‌مسلمین و یهود و عیسویان بالاتفاق احترام اسم اورا

مسلّم دارند. او وعدهٔ خدا را كه «در نسل ان جناب تمام طوايف دنيا بركت خواهند يافت» درك نموده مسرور گرديد. يو ٨:٥٦ وهمچو جدّ مسيح پدر مؤمنين عهد كثرت اولاد و احفاد بدو تكميل كشته ذريّه او چون ستارهای آسمان كثير العدد گرديدند و با ايشان كنعان اسمانیرا وارث خواهد شد.

ابرنجين . پيد ٢٤:٣٠ اش ١٩:٣ حز ١١:١٦ يعنى دست بند و معروف است و در سابق سلاطين و امرا بازو بندها از اشياء نفسيه و كران بها بر بالای آرنج قرار ميدادند در حالتيكه دست بند يا بازويند ساير مردمان و رعايا در بند دست قرار ميافت. ٢سمو ١: ١٠ حز ١١:١٦ و دست بندها و بازو بندها بسيار معمول بوده و هست اما دست بند فقرا از برنج يا فلزّات ارزان قيمت ديكر ساخته ميشد.

آب شالوم . (پدر سلامت) پسر يكانه داود از معكه دخت تلمای پادشاه جشور (٢سمو ٣:٣) كه برای وجاهت و داشتن كيسوان خوشنما معروف بود. (٢سمو١٤:٢٥) كويند وقتی كه موی ويرا بواسطه سنكينی تراشيدند معادل دويست مثقال بود. لكن اين وزن بسيار غريب است و چنين به نظر ميرسد كه تاج سنكين و يا كلاه ديگريرا با مو سنجيده اند. وی برادر اعيانی خود امنون اولاد ديكر داودرا كه با تامار خواهر حقيقی اش هم بستر شده بود كشته خود به جشور جائيكه جدّ او تلمای سلطنت ميكرد فرار كرد و بعد از مرور سه سال باستغاثه يواب داود ويرا به مراجعت اورشليم اجازت داده مورد الطاف خود ساخت. ٢سمو ١٤: لكن شالوم احسان و الطاف پدر خودرا نا چيز شمرده بواسطه فنون متعدده قلوب رعايارا ربودهٔ خود كرده در حبرون ادعای پادشاهی كرد بدينواسطه داود اورشليمرا كذاشته بيرون رفت و ابشالوم بعد از توقف خطرناكی كه هم از تقديرات الهی بود داودرا تعاقب نمود و هزيمت يافته ان كيسوان كه باعث فخر و زينت جمال جميل او بود سبب قتل وی كرديد يعنی در



قبر ابشالوم

حين هزيمت به درختی پيچيده يوآب در رسيده ويرا هلاك كرد و با ذلت بسيار بخاك سپرد. ٢سموئيل ١٨:١٧ و١٨ يوش ٧:٢٦ داود از شنيدن اينواقعه بسيار غمگين شده

نوحهٔ اندو هناك وسختی بر مرك او انشاء کرد ۲سمو ۱۸:۳۳ ملاحظه در مزمور ۳: تاریخ او برای جوانان بسیار مفید و پر تعلم است و ایشان‌را بر ضدّ گناهاینکه بانها مائلند و از آنها لذت هی برند یعنی تکبر و هوا پرستی و پیروی هواهای نفسانی و عدم اطاعت آگاه میسازد. و موافق تاریخ قبر ابشالوم در وادی شرقی اورشلیم واقع است ولی این مقبره نسبت باآن ایّام جدید مینماید و اصل و قصد ان معلوم نیست ممکن است که اشاره بمحل مناره باشد که در ۲سمو ۱۸: ۱۸ مذکور است.

ابل. اسمی است که از کتاب مقدس بر اسامی قوات چندی افزوده شده و خود لفظ ابل بمعنی چمن میباشد.

ابل بیت معکه. قریه سبط نفتالی است در شمال دریای میروم فعلاً به ابل الکروب مسمی و در طرف فوقانی اردن مقابل صور واقع است و مکان مهمّی است که در یا غیکری شبع محاصره گشت. ۲سمو ۲۰:۱۳-۲۲ و هشتاد سال بعد بن‌هدد آنرا مسخر کرد. ۱ پاد ۱۵:۲۰ و دویست سال بعد از آن تغلث فلاسر آنرا مفتوح ساخت. ۲ پاد ۱۵: ۲۹ و در ۲ تو ۱۶:٤ ابل مایم خوانده شده مقابل ۱ پاد ۱۵:۲۰ و در ۲سمو ۲۰:۱۸ که فقط ابل مذکور شده است.

ابل شطیم. (چمن سبط) در دشت سوآب در طرف شرقی اردن نزدیك کوه فغور واقع و آخرین جائی است که اسرائیل قبل از وفات موسی در آنجا اردو زدند. اعد ۳۳: ۴۹ و در یوش ۲:۱ شطیم خوانده شده وهمان جائی است که اسرائیلیان بتوسّط زنان موآبی و مدیانی فریب خورده به ناپاکی مشغول پرستش بعل شدند. اعد ۲۵:

ابل محوله. (چمن رقص) جائی است در دشت اردن که میانهٔ دریا طبریّه و دریای لوط و در نزدیکی بیسان واقع میباشد و بعضی گمان دارند که در شوره‌زار و دیگران که در نزد عین‌حلوه واقع است که جدعون مدیانیانرا در حوالی آن فرار داد داو ۷: ۲۲ و الیشاع نیز در آنجا سکونت داشت. ۱ پاد ۱۹:۱۶.

ابل مصرایم. (چمن مصر یاچمن نوحه مصریان) وجه تسمیه ان این است که یوسف هنگامیکه جسد یعقوب‌را از مصر برای دفن کردن میآورد و در آنجا هفت روز رسوم تعزیه داری‌را بپایان آورد. پید ۵۰:۱۰ و ۱۱ و آن در دشت در میانه یریحو و اردن واقع است و جروم آن‌را قریب به بیت حقلا میداند.

ابلیه. مملکتی است در سوریه که بواسطه پای تختش ابیلا باین اسم موسوم شد و لیسانیوس در زمان یحییٰ تعمید دهنده ریاست آنجارا میداشت امّا محفل که الآن به سوق وادی بردی معروف است در دهنه ایست که آب رود بردی از انجا بدشت

دمشق جاری است و در اواخر ایام محض امتیاز به ابلیّه لیسانیوس موسوم شد تا از ابلیّه بیریه ممتاز باشد ولی باید دانست که این لیسانیوس که در لوقا مذکور است غیر از ان لیسانیوس است که در ایّام کلیوپترا بود و از دست او شربت مرك چشید. لو۳:۲.

آبنوس. چوب معروفی است که از هند و از بعضی جاهای افریقا می‌آورند و چون بسیار سخت و صیقلی میباشد اسبابهای موزیك و لهو و لعب‌را از ان میسازند. (خر ۲۵: و۲۶: و۲۷: و۳۰: و۳٦: و۳۸:) ملاحظه در شطیم.

اب‌نیر. (پدر نور). پسر نیر و برادر زادهٔ و سردار لشکر شاوٌل بود . اسمو ۱٤:۵۱. و چون او از حرکات و سکنات داود مطّلع بود شاوٌل‌را در تعاقب نمودنش یاری کرد. اسمو ۱۷:۵۷ و۲٦:۳-۱٤. و تا هفت سال اشبوشت بن‌شاوٌل‌را امداد همی کرد. لکن بواسطه رفتاری که نسبت به رزپا نمود اشبوشت ویرا ملامت کرده واوهم‌شروع نمود که تمامی مملکت‌را با داود همداستان سازد ولی یوآب ویرا ازروی تزویر کشت و اینمطلب از دو حال خارج ینست یعنی یا بواسطهٔ کینه خواهی برادر خود عسائیل که اب‌نیر اورا کشته بود و یا بواسطهٔ حسادتی که یواب با ابنیر داشته بوده. در هر صورت این عمل مزورانه و ناپسند در نظر داود قبیح آمد و مرثیه بر مرك او انشاء نمود. ۲سمو ۲:۸ و ۳:۳۳. و سلیمان‌را تاکید فرمود که یوآب‌را بقصاص خون اب‌نیر مقتول سازد. کتاب اول پادشاهان ۲:۵ و ٦. (ملاحظه در یوآب).

ابوکریفا. (پوشیده). این‌اسم‌مخصوص کتب زائدی است که بعهد عتیق و جدید افزوده شده است.

اولاً ابوکریفای عهد عتیق مشتمل برچهارده کتاب است بدین تفصیل (۱) اسدراس اوّل. (۲) اسدراس دوّیم. (۳) طوبیت . (٤) یهودیّت . (۵) بقیّه فصول کتاب استر. (٦) حکمت سلیمان. (۷) حکمت یشوع ابن سیراخ. (۸) باروخ. (۹) اقوال سه جوان مقدّس و تتمّه‌کتاب دانیال. (۱۰) تاریخ سوسنه. (۱۱) تاریخ انقلاب بل و اژدها. (۱۲) دعای منسه پادشاه یهودا. (۱۳) مکابین‌اول. (۱٤) مکابین‌دوّیم. یوسفون. و فایلوی مورّخ که درمائهٔ اوّل تاریخ مسیحی زندگی‌میکردند این‌کتاب‌های فوق‌را خارج ازکتب نوشتجات الهی قانونیّه دانشته اند و تلمود هم بهیچ وجه ذکری‌از انها نمیکند. و از بسیاری از فهرستهای‌کتب عهد عتیق که در مائه اوّل بوده واضح میشود که ان کتب‌را بهیچ وجه جزء کتب الهیه عبرانی ندانسته اند و مسیح و حواریان هرکز از انها اقتباس نکرده و بهیچ وجه دارای مطالب نبوتی نیستند. و اجداد قدیمی مسیحیان نیز انهارا قبول نداشته اند و مطالب مندرجه انها بر خود انها مصدّق و حکم‌است. چونکه از هجویات و غلطها پر هستند و باید

دانست که اصل این کتابها در زبان عبرانی
بنوده بلکه اکثر انها در اسکندریّه بزبان
یونانی نوشته شده و باوجودیکه متقدمین
مسیحی از انها بسیار اقتباس نموده اند باز
هم انهارا مثل کتاب مقدس معتبر و دارای
اهمیّت ندانسته اند لکن بواسطهٔ اخبار
تاریخیه و اقوال تعلیمیّه که در انها یافت
میشود قابل توجه میباشند و بدون تصدیق از
الهامیّت انها شامل زمانی هستند که فاصلهٔ
بین عهد عتیق و عهد جدید بوده بدین واسطه
ممکن نیست که انهارا چون قواعد و دستور
العمل تعلیم دینی‌شمرده بدانها اعتماد نمائیم
و این کتب در ترجمهٔ هفتاد و ترجمه لاتین
و در تورات کاتولیك رومانی موجودند.
چون مجمع ترنت بر الهی بودن همهٔ انها
معتقدند غیر از دو کتاب اسدراس و دعای
منسّه و این کتب در بعضی از نسخه‌های
پروتستانان نیز طبع شده (وجمعیّت بریطانی
برای‌انتشار عهد عتیق و جدید) تا سنه۱۸۲۶
میلادی انهارا طبع مینمودند. در این وقت
مباحثه و مجادله بسیار سختی‌حادث شده تمام
این کتب‌را از نسخه‌های چاپ تازه بیرون
کردند (وجمعیّت امریکائی برای انتشار
عهد عتیق و جدید) در این خصوص جمعیّت
بریطانیه‌را متابعت نمودند.

دوّم ابوکریفای عهد جدید که شامل
تواریخ چند و اناجیل جعلی و رسائلی است
که بعضی از صاحبان غرض بجهة منافع
شخصی خود بهم بافته اند و بهیچ وجه در
ضمن کتب الهی عهد جدید گذاشته نشده
اند . تشندارف بیست و دو پاره از ان
اناجیل جعلی و سیزده تا از رسائل ساختگی
فوق‌را در یك جلد جمع کرده محض‌ازدیاد
اطلاع بطبع رسانیدند. مضمون این کتاب‌ها
از قصصی بود که در میان‌یهودیان و مسیحیان
عربستان در زمان محمّد رواج و معمول‌بود
محمّد نیز این حکایت افسانه مانندرا
بمنزلهٔ آیات حقیقی گرفته و چندی از
آنهارا در قرآن مندرج ساخت.

ابی یاثار . (پدر کثرت) اوّل پسر
اخیملك چهارمین کاهن بزرگ یهودا بعد
از عالی بود و در زمانیکه شاؤل رسولان
خودرا به ناب فرستاد (مز ۵۲) تا همه
کاهنان آنجارا هلاك کند ابی‌یاثار که هنوز
جوان بود در بیابان به داود پناه برد (۱سمو
۲۲:۱۱-۲۲) و با وی به طور کاهن همی
زیست. ۱سمو ۹:۲۳ و ۷:۳۰ و چون داود
بر تخت شهریاری جلوس فرمود ویرا در
کهانت مستقل نموده در آوردن صندوق عهد
باورشلیم امداد نمود. ۱تو ۱۱:۱۵ و۱۲ و
در زمان طغیان اب‌شالوم ابی‌یاثار با داود
بود. ۲سمو ۳۵:۱۵ ۱تو ۳۴:۲۷ از آن
پس با ادونیاه همداستان شده داودرا در
هنگام پیری واگذاشت و چون سلیمان بعد
از پدر به تخت بر آمد ویرا از کهانت
معزول نموده باناثوت فرستاد. ۱پاد ۲۶:۲
و۲۷ بنا بر این الهامی که ۱۵۰ سال قبل
بر عالی رئیس کهنه شده بود کامل گردید.

اسمو ۲:۲۷ـ۳۶ و ۳:۱۱ـ۱٤ چنان‌مینماید که شاول سلسله اثیماررا که عالی نیز از ان سلسله بود از منصب کهانت خلع نموده این خلعت‌را زینت دوش صادوق ساخت و سلسله العازار بدین طریق مفتخر و سرافراز گردید. بنا بر این در یك زمان دو رئیس کهنه در اسرائیل بودند ابی‌یاثار با داود و صادوق با شاول و اینده رئیس کهنه از وفات احیملك تا سلطنت سلیمان ماندند از ان پس کهانت بصادوق و اولاده او مقرّر شد.

و باید دانست که اشکالی در این مطلب واقع است و ان این است که در اپاد ۲:۲۷ میکوید ابی‌یاثار بتوسّط سلیمان از منصب کهانت معزول شد و حال اینکه در ۲سمو ۸: ۱۷ و اتو۱۸:۱٦ و۲٤:۳و٦ و۱۳ احیملك پسر ابی‌یاثار با صادوق رئیس کهنه مذکور است در این صورت می‌توان کفت که پدر و پسر هر دو باین اسم یعنی‌احیملك وابی‌یاثار موسوم بوده اند چنانکه این مطلب در میان یهود متداول بوده ملاحظه در ابی‌جایل و اشکالی‌را که در مرقس ۲:۲٦ یافت میشود نیز به همان طور رفع مینائیم و آن این است که ابی‌یاثار نان تقدمه به داود داد و حال انیکه در اسمو ۲۱:۱ـ٦ میکوید احیملك داد.

ابیام. (پدر دریا) اپاد ۱۵:۱ و۷ و۸ ملاحظه در ابنای دوّم.

ابیب. ماه اول سال مقدس عبرانیان است که بعد به نیسان موسم شد و تقریباً با اپریل ماه فرنکی مقابل‌است معنی‌اینلفظ یعنی خوشه‌های سبز کندم یا میوه‌های تازه و چون حبوبات‌خصوصاً جو درآن‌وقت خوشه میآورد بدانواسطه باین اسم مسمّی شد و نوبر جورا در پانزدهم ابیب مینمودند و جو درو الحال در اواخر اپریل واقع میشود. (ملاحظه در ماه).

وبنی اسرائیل در دهم همین ماه برّهٔ فصح‌را تعیین کرده در روز چهاردهم طرف غروب آن‌را قربانی نموده همان شب بعد از شروع شب پانزدهم می خوردند. و یك هفته یعنی از پانزدهم الی بیست‌یکم عید فطیر بود که به محفل مقدّسی منتهی میشد. خرو ۱۲: و۱۳:۰.

ابی جایل. (پدر شادی). دو نفر باین اسم بودند اوّل آنکه سابقاً زوجهٔ نابال کرملی بود و بعد به حباله نکاح داود در آمد بقول بعضی چلیاب و دانیال پسرآن داود از او متولّد شد. ۲سمو ۳:۳ و اتو ۳: ۱ ولی احتمال دارد که این دو اسم یك شخص بوده.

دوّم خواهر داود و مادر عمّاسا. ۲سمو ۱۷:۲۵ و اتو ۲:۱٦ و۱۷.

ابیرام. (پدر عالی). دو نفر باین‌اسم بودند اوّل سرداری از بنی راوبن که در دشت با قورح و داثان و غیره همداستان شده تسلّط و اقتدار موسی‌را ناچیز انکاشتند. اعد ۱٦: ملاحظه در قورح.

دوّم پسرهیل. ۱ پاد ۱۶:۳٤ که در جوانی به ترغیب پدر جسارت ورزیده خواست یریحورا دو باره بنا کند و به فرموده‌ٔ الهی هلاك شد. (ملاحظه در هیل).

ابی شای. (پدر عطا). ارشد اولاد صرویه خواهر داود و برادر یوآب وعسائیل و یکی از شجاعترین شجعان داود بود. ۱ تو ۱۶:۲ وی همواره نسبت عموی خود داود امین و از جمله‌ٔ پیش خدمتان خاص آنجناب بود چنانکه داود با او تنها به چادر شاؤل رفت. ۱ سمو ۲٦:۵ـ۱۲ و در جنك با اشبوشت و ادومیان سردار سپاه بود. ۱ تو ۱۸: ۱۲ و ۱۳ و در جنك سوریان و امونیان نیز سردار بود. ۲ سمو ۱۰:۱۰ و ۱٤ و در جنك فلسطینیان داودرا خلاصی بخشیده اشباب پهلوان‌را کشت. ۲ سمو ۲۱:۱٦ و ۱۷ و قلب لشکرسپاه مخالف‌را دریده به‌حوالی بیت‌لحم عبور نمود و نیزه‌ٔ خودرا در مقابل سی صد نفر جنگجو بلند کرده انهارا بقتل رسانید. ۲ سمو ۲۳:۱٤ـ۱۸ و در اعمال شیمیای و آب‌شالوم و شبع با داود بود. ۲ سمو ۱٦:۹ و۱۸:۲ و ۱۹:۲۱ و ۲۰:٦ و ۷.

ابی شك. (پدر خطا). دختر وجیهه شونمیّه از طایفه‌ٔ یساکار که برای بودن در خانواده‌ٔ داود و پرستاری کردن آن جناب اختیار شده بعد از وفات داود ادونیاه طالب او شد که بدان وسیله خیالات فاسد خودرا اتمام دهد و سلطنت را انتقال کند لکن سلیمان وی‌را به جزای کردارش رساند

۱ پاد ۱: و ۲:۰

ابی عزر. (پدر کمك) نبیره‌ٔ منسّه بود. ۱ عد ۲٦:۲۹ و ۳۰ ۱ تو ۷:۱٤ـ۱۸. و هم مؤمنین طایفه‌ٔ که جدعون از ایشان بود. یوش ۱۷:۲ داو ٦:۳٤ و ۸:۲ و چون جدعون از اولاده‌ٔ ابی عزر بود بدان واسطه افرائیمیان از اوشاکی بودند که چرا ایشان را یاری نه نمود تا مدیانیان‌را منهزم گردانند. لهذا وی از روی دانش وهوشیاری خود ایشان‌را جواب داده میکوید که فتح و کامیابی آن سی صد نفر که اکثر ایشان از خانواده‌ٔ ابی عزر بودند در مقابل آنچه که مردان افرائیم به مدیانیان کردند نا چیز است و این مطلب را بطور کنایه در باب ۸ داوران آیه‌ٔ ۲ ذکر نموده میکوید «آیا خوشه چینی افرائیم از میوه چینی ابی عزر بهتر نیست»؟

ابی ملك. (پدر من شاه است) سه نفر باین اسم بودند. اوّل پادشاه خونخوار فلسطیان که سارارا بحرم خود برد. پید ۲۰:۳ لکن خداوند در رؤیا باومرئی شده ویرا از این مطلب منع فرمود لهذا وی سارارا بابراهیم تسلیم نموده هزار پاره نقره محض هدیه بر قراری صلح و پاك دامنی سارا بابراهیم داد و بدین طور سارا برای نداشتن روبند سرزنش شد از آن پس ابی ملك با ابراهیم معاهده نمود.

دوّم پادشاه دیگر جرار که محتمل است پسر اوّلی ومعاصر اسحاق‌بوده وی‌اسحاق‌ر

در خصوص مدارا با ربقا ملامت نموده بعد مجدداً در بئرشبع با وی بعهد تازهٔ متعهد شد پید ۲۶:

سوم پسر جدعون که از کنیز بود (داو ۸:۳۱) چون پدرش مرد او پادشاه شکیم شد و هفتاد تن از برادران خودرا بکشت امّا یوثام که هنوز کوچك بود جان بدر برده اهل شکیم‌را بواسطهٔ مسئله درختها ملامت نمود و سه سال بعد اهالی بر ضد ابی‌ملك لوای طغیان بر افراشتند. ابی‌ملك ایشان‌را هزیمت داده از آن پس آهنك فتح تبز را نموده لکن زنی سنك آسیائی بر او افکنده بمرد. داو ۹:۵ و۲سمو ۱۱:۲۱.

ابی ناداب. (یا عمیناداب) (پدر نجابت) این هر دو یك اسم اند چونکه با ومیم در زبان عبرانی در تلفظ نزدیك هم اند و بیکدیگر تبدیل میشوند سه نفر باین اسم بودند. اول شخص لاوی از قریت یعاریم که تابوت عهدرا زمانیکه فلسطینیان انرا پس فرستادند در خانه خود جای داده مدت هفتاد سال در آنجا بود. (اسمو ۷:۱) ۱تو ۱۳:۷. دوم پسر دوم یشی و یکی از سه نفری که شاول‌را در جنك فلسطینیان تعاقب نمود. (اسمو ۱۶:۸ و۱۷:۱۳) سوم پسر شاول که در جنك جلبوع کشته شد. (اسمو ۳۱:۲ و ۱تو ۸:۳۳ و۱۰:۲.

ابی هو. (خداوند پدر من است) فرزند دومین‌هرون و الیشابع خرو۶:۲۳ اعد ۳:۲ که با برادرش ناداب بدخول در ضمن آن هفتاد نفس رسیدن به حضور خدای تعالی سرافراز گشت. خرو ۲۴:۹ و برادر خود بکهانت مسح شد. خرو ۲۸:۴۱ و چندی نکذشت که بتوسط برقی از جانب خداوند با ناداب کشته شد. زیرا که بخوررا با آتش بیگانه سوزایند و حال اینکه می بایست از مذبح بخور آتش مقدس بر دارد. لا ۶:۹ و۱۲ و۱۰:۱ و۲ و۱۶:۱۲ اعد ۱۶: ۴۶ و فوراً بعد از فوت وی امر حرام شدن مسکرات بر کهنه مادامی که در خدمت خیمه مشغولند وارد گردید بدینواسطه می توان گفت که ناداب وابیهو در حین ارتکاب اینکناه مست بودند وفات هولناك ایشان تهدیدی است بر آینکه کسی نباید خدای قادر را جز بواسطهٔ گرفتن آتش محبت از آن مذبحی که مسیح آن‌را با خون خود تقدیس نمود عبادت نماید. عب ۱۰:۱۰-۱۴ فی‌الحقیقه خدمت کردن به خدا و تجاوز از احکام مبارکش چیزی‌خطرناك است و معرض هلاکت. زیرامارا با خدائی سروکار است که در تعیین رسوم پرستش‌خود حکم و در باز خواست اوامر معینهٔ خود عادل و در جزا دادن بانچه امر نفرموده است دانا و قادر است کولو ۲:۲-۲۳.

ابی هیل. (پدر قوت) اول پدر صورئیل رئیس قبیلهٔ مرادی. اعد ۳:۳۵. دوم زوجه ابی‌شور. ۱تو ۲:۲۹. سوم پسر حوری از اولاد کاد. ۱تو ۵:۱۴. چهارم زوجه رحبعام. ۲تو ۱۱:۱۸. پنجم . پدر

استر· اس ۲:۱۵ و۹:۲۹·

ابیّا . (خداوند پدر من است) چهار نفر باین اسم بودند· اوّل در لو ۱:۵ بانی خانوادهٔ که فیمابین نسل هرون و الیعزر بود و هنگامی که داود کهنه‌را به بیست و چهار دسته تقسیم نمود که با ترتیب بخدمات هیکل مشغول شونـد دسته هشتم باسـم ابیاه موسوم ۱تو ۲٤:۱۰ و زکریّا پدر یحیی تعمید دهنده نیز باین دسته منسوب بود· دوّم پسر یربعام پادشاه اول بنی‌اسرائیل که در جوانی وفات نموده محبوب قوم خود بود و بمرکش زاری بسیاری کردنـد · اپاد ۱:۱٤ـ۱۸·

سوّم پسر رحبعـام پادشـاه اوّل یهودا (مت ۷:۱) که در اپاد ۱:۱۵ ابیّام خوانده شده است و در سنه ۹۵۸ قبل از مسیح که سال ۱۸: سلطنت یربعام بود بر تخت سلطنت بر آمده مدّت سه سال سلطنت نمود· و در جنکی که با یربعام نمود بفتح شایانی نایل گردید· ۲تو ۱۳: ولی هنوز شرارت پدر خودرا پیروی می نمود· اپاد ۱٤:۲۳ و ۲٤· میتوان باور کرد که اعدادی که در ۲تو ۲:۱۳ و۱۷ در بارهٔ لشکر کشی ابیاه و یربعام مذکور است باید آنطور باشد که یوسفون و بعضی از نسخه‌های ولگیت آنهارا مذکور دارند یعنی چهل هزار و هشتاد هزار و پنج هزار فراهم آوردند·

خلاصه مادرش معکه است که احتمال میرود نوهٔ ابشالوم ودختر اوریئیل بوده اپاد ۱۵ :۲ (۲)تو ۱۱ :۲۰ و۱۳ :۲·

چهارم مادر حزقیای پادشاه است ۲تو ۱:۲۹ که در ۲پاد ۱۸ :۲ ابی خوانده شده است·

ابی یاه . (خداوند پدر من است) پسر دومین شموئیل که با برادر خود به حکومت اسرائیل معین گردید اما افسوس که فساد و ستمکاری ایشان قوم را به خیال انتخاب سلطانی که بر ایشان سلطنت نماید کشایند اسمو ۱:۸ـ۵·

اپفراس . شاکرد معروفی از اهل‌قلسی و خادم امین انجیل که پولس در رسالهٔ کولوسیان از رفتار واخلاق او تعریف کرده اورا همقطار امین ومحبوب خود میخواند کول ۱:۷ـ۸ و۱۲:٤ و با وی در روم اسیر بود· فل ۲۳·

اپلس یکی از آنهائیکه پولس ایشان را سـلام می فرستد و شهـادت بر ایمـان محکم ایشان میدهد و تقلید اورا اسقوف ازمیر یا هرکلیّه میداند و پولس اورا پاك شـده در مسیح خـوانده است· اع ۱:۱۹ اقر ۱:۱۲ و۳:٤ و۵·

اپلس . یهودئی از اهل اسکندریه که بسیار دانشمند و در وعظ چابک و چالاك بود بواسطه مکتوبات و خدمات یحیی تعمید دهنده کیش‌عیسوی‌کرفته در سال ٥٤ میلادی به افسس در آمده در پیش عموم ایمان خود را در مسیح اقرار نمود· از آنرو اقلّا

و برسکلا ویرا بیش از پیش از حقیقت انجیل آگاه کردند از ان پس از انجا باخائیه رفته باکمال‌کامیابی‌و اقتدار در میان یهود و سایرین موعظه و نصیحت می نمود. اع ١٨:٢٤ــ٢٨ و مدتی در قرنتس به آبیاری تخم کلماتی که پولس در مزرعهٔ قلوب اهالی کشته بود مشغول کردید. اقر ١٢:١ و٣:٦ در زمان نکارش نامهٔ اول قرنتس او در افسس با پولس بود. وی طبعاً همچو پولس بوده هر دو بطور مساوی از مفارقت قرنتیان و طرف‌داری شخصی که ایشانرا از مسیح دور مینمود محزون بودند. اقر٣:٤ــ٢٢و١٦:١٢ و با یکدیکر همدست شدند که تا انتها مسیح را خدمت نمایند. تیط ٣:١٣ جرم کمان دارد که اپلس از ان پس از کریت بقرنتس‌مراجعت نمود. بعضی از محصّلین و علماء مسیحی عقیده دارند اپولس نویسنده رساله بعبرانیان بود.

ابولونیه . (مختص ابولو) اع ١:١٧ شهری است در مقدونیّه و بر ساحل دریای ایجیانی و فیلپی واقع است و مقابل لوین بولینای حالیّه میباشد.

ابولیون . ملاحظه در ابدون.

ابیکوریان . فرقه معروفی از فلاسفهٔ قدیم یونان بعبارةٔ اخری طبیعیّین که فی‌الواقع منکر خدا بودند و اعتقادشان بر این بود که ذرّات از اول موجود بوده از اتحاد اتّفاقی ایشان جمیع اشیاء خواه مرئی و خواه غیر مرئی موجود گردید. نیز معتقد بودند که خدایان در الم جاودانی بوده ایشان‌را در این‌دنیا مدخلیّتی نیست و قضایای الهی و لایزالی انسان و روز قیامت را معتقد نبودند. و جان را مثل جسد فانی‌میدانستند. قوانین حیات اینان‌معلق بر فرح و خوشحالی نفسانی بوده و همواره جویای تعیّش و خوشحالی بودند ولذّات فاسده را که سبب نقصان عشرت و خوشحالی شخص میشد روانمیدانستند.

اما بانی و موجد این فرقه ابیکورس نام مرد عالم و پرهیزکار بود که دراتینا در سنه ٢٧١ قبل از مسیح در سن ٧٣ سالکی جهان را بدرود کفت. متا بعانش بحدود و احکام وی بی اعتنائی کرده با کمال لاقیدی سرور و خوشحالی را طالب بودند و هر چند در عصر پولس ایشان فاسد شده بودند لکن فلسفه و قواعد زندکانی ایشان ایشانرا بر آن وامیداشت که با جهد تمام حقایق عظیمهٔ راکه پولس در خصوص خدا و قیامت و روز دیوان ذکر مینمود ضدّیت کنند. اع ١٦:١٧ــ٢٦.

ابی نیطوس . روم ٥:١٦. شخص مؤمنی در رومیّه که پولس‌اورا زنده کرده بود و پولس‌اورا دوست خود خطاب میکند. وی نوبر اخائیه بود و سزاوار است که نوبر آسیا نیز خوانده شود.

اتالیّه . اع ٢٥:١٤ که الآن بـ[illegible] معروف و از بلوك پمفولیّه و در ساحل

دریای روم واقع است و پولس و برنابا در وقت گردش نمودنشان در آسیای بدانجا رفتند.

اتای. (عنقریب) اول مرد جتّی که هنکام یاغیگری آبشالوم وی در لشکر داود صاحب رتبه و امتیاز شده. ۲سمو ۲:۱۸ یکی از دوستان او بود. ۲سمو ۱۹:۱۵_۲۲ و خطابهایش نسبت به داود همچو خطابهای روث است نسبت با نعومی روت ۱:۱۶.

دوّم شخص بن‌یامینی و یکی از شجاعان داود ۱تو ۱۱:۳۱.

آتش. در بسیاری از جاهای کتاب مقدس اشاره رفته است که آتش را از برای گرم شدن استعمال کرده در منقل ار ۲۲:۳۶ و در میان خانه در جای مخصوصی میافروختند و در اینصورت غالباً اکتفا باتش ذغال مینمودند. یو ۱۸:۱۸ و آتش از برای قربانیهای سوختنی نیز مستعمل بود لا ۱:۷ و ۴:۱۲ و۲۱ و۶:۳۰ و غیره بدین جهة آتش مذبح خاموشی نداشت. لا ۶:۹ و۱۳.

و آتش یکی از علامات حضور حضرة اقدس الهی و قبول کردن قربانیهای قربانی کذاران بود زیراکه آتش بر مذبح افتاده قربانی را سوزایند. این مطلب دلیل بر این بود که خداوند از این خدمت خوشنود و از این کار راضی است. لا ۹:۲۴ بدینواسطه خدای تعالی فرستادن آتش را نشان رضامندی خود و تشویق خداترسان قرار داد چنانکه در واقعه جدعون در داو ۶:۲۱ و از برای ایلیا در اپاد ۱۸:۳۸ و از برای داود ۱تو ۲۱:۲۶ واقع شد. و بسیار اوقات آتش‌در کتاب مقدس از برای‌اغراض و مقاصد مخصوصه از قبیل قال کذاردن فلزات وغیره استعمال شده است. عد ۳۱: ۲۲ و۲۳ زك ۱۳:۸ و۹ و شخص نذر کننده نیز بعد از اتمام نذر خود موی سر خود را باتش میسوزایند. اعد ۶:۱۸ و افروختن آتش در روز سبت ممنوع بود. خرو ۳۵:۳ بلکه هیزم جمع کردن هم در آنروز ممنوع بود . اعد ۱۵:۳۲_۳۶ . و پیشینیان‌را عادت این بود که بعضی اشخاص را که حکم قتل در حق‌ایشان‌صادر میشد باتش‌بسوزانند. ار ۲۹:۲۲ و دا ۳:۲۰ و۲۱ و آتش از جانب خداوند در یکطرف اردوی اسرائیل افروخته شده قوم را بسوخت. اعد ۱۱: ۱۰_۱۳ و اگرچنانچه مردی زن و ما در زن را تزویج میکرد همگی ایشان سوخته میشدند. لا ۲۰:۱۴ و اگر دختر کاهنی بواسطهٔ فعل زنا نجس شمرده میشد میبایست سوخته شود. لا ۲۱:۹.

و در سرود ۸:۶ محبت را باتش و در مز ۱۲۰:۴ زبان دروغکورا باتش تشبیه نموده است و در اپاد ۲۱:۱۶_۱۷ در بارهٔ شخص پست فطرت وارد است « مرد لئیم شرارت‌را می اندیشد و لبهاش مثل آتش سوزنده است ». و در یع ۳:۵ زبانی را که نکاه داشته نمیشود باتش تشبیه کرده و در اش ۹:۱۸ وارد است که شرارت مثل آتش

میسوزانند و در مز ۷۹:۵ غضب خدارا باتش تشبیه کرده. مز ۷۹:٦ تا ٦:۱ و کلمهٔ ار ۲۹:۲۳ خدا و ذات مقدس او تث ٤:۲٤ و عب ۲۹:۱۲ همچو آتش است. امّا آتش غریبه یا بیگانه لا ۱۰:۱ به گمان بعضی آتشهای قربانگاه‌ها الا اینکه شریعت‌سوزانندن قربانیها را باتش معمولی نهی نفرموده و بدین واسطه بعضی را گمان‌چنان است که قصد از آتش بیگانه قربانی گذرانیدن در غیر موقع یا با افتخار و تکبّر باشد.

اتینا (شهرمنرفا) و بزرگترین‌شهرهای اتیکا است در یونان و بر خلیج سالونیك واقع و مسافتش از قرنتش ٤٦ میل و ار

دیوارهای مرتفعه و طولانی بود تپّه‌های سنگی چندی در دشت این شهر بر آمده بزرگترین آنها اکراپولس است که شبیه بقلعهٔ بعلبك بوده و مقدار ۱۵۰ قدم ارتفاع داشت. و شهر مرقوم در اطـراف آن بنا شده و بیشتر آبادی رو بدریا امتداد میافت. و سر تپّهٔ مذکور تقریباً مسطّح و تخمیناً ۸۰۰قدم طول و ٤۰۰ قدم عرض داشت و راهی که برزیر آن بر آید فقط از پروپایلیا بود وآن دروازهٔ عـالی بزرگی بـود در طرف غربی که از آنجـا بتوسّط پلـه‌های چندی‌که از سنك مرمر ساخته شده بود ببالای



اطینا

ساحل به قدرپنج میل است و بر دشتی وسیع واقع است که از طرف جنوب غربی بدریا امتداد یابد. و در اینجا ویرا سه بندر است که بزرگترین انهارا پیریوس میگفتند. و جـادهٔ که از شهر بانجـا میرفت دارای

تپّه میرفت و در آنجا بطرف چپ هیکل پلس اتینا یامنرفا حافظ و حامی شهر بود و هیکل نبتون خدای دریا نیز در زیر همان سقف و در میدان مجسّمه برنجین منرفا که ۷۰ قدم ارتفاع داشت بر پا یه نصب شده و

بدست راست آن پارتنا که جلال و عظمت شهر اتینا و نمونه تفوّق معماری یونانیان بدان متعلق بود بنا شده. و با وجود طول زمان وارد شدن خرابیها آثار عالیه و علامات مفتخرهٔ آن تا امروز باقی و همواره ربایندهٔ نظر و جاذب قلب و بصر سیّاحان بوده وهست. اما طرز معماری و هندسه عمارت بر حسب رسم دارك از مرمر سفید در نهایة جمال ساخته شده تخمیناً یك صد قدم طول و۷۰ قدم ارتفاع داشت. و مجسّمه منرفا در این هیکل بود که فدیاس آنرا از طلا و عاج بطوری خوش بر اورده بود که در حسن ساخت و ندرت صباحت معروف بود. و۴۰ قدم ارتفاع داشت و فیمابین اکروپولس و تپّه که بطرف مغرب شمالی است وادی کوچکی واقع و محل مجلس شورای عام بود. و وادی مسطور اریوباغوس یعنی قلعهٔ حکومتی را از پی‌نکس که بطرف مغرب یا مغرب جنوبی واقع بود جدا میکرد و پی‌نکس تپّه سنگ کوچکی است که اجتماع عام بر آن واقع میشد . و دارای مکان معینی بوده و هست که از سنك طبیعی حجّاری شده خطیبهای معروف از انجا خطابهٔ خود را بسمع قوم میر سایدند و در جوار آن اگورا یعنی میدان تجارت اع ۱۷:۱۷ بجنوب اگروپولس واقع بود و ارتفاعات اریوس باغوس و پی‌نکس بطرف مشرقی و شمال غربی واقع و تپّه چهارمی که صاحب موزه بود در طرف جنوبی میدان واقع بود. و آن میدانی بود که اطرافش باعمارات عالیه دلکش محصور و در هر طرف قربانگاه‌ها و هیکلها و معبدها بنظر همی آمد که بعضی از آنها در نهایت خوبی و دلربائی بود. این شهر بسیار دلکش و خوشنما و برای استعداد آلات حرب و علم و فصاحت و ادب و دارالعلوم افلاطون و دیوان المعارف ارسطاطالیس و ایوان زینو و میدانی که دیموشینوس خطیب در آن می ایستاد معروف بود. فی‌الحقیقه میتوان گفت که گل تمدن زمان قدیم بوده است. مکتب های فلسفیّه آنجا معروف ترین مکاتب دنیا و بهتراز نقّاشان و حجّاران و معماران آنجا در هیچ وقت دیده نشده اهالی این شهر بشنیدن حکایات واخبار تازه بسیار مایل بودند و سیصد مجمع برای تحصیل اینمطلب مرتب داشته مشهور ترین انها دکان جرّحان و دلاکان بود و هیچ شهری بمثل آن تماماً به بت برستی نیفتاد چنانکه بترونیوس در تعریف بتهای آنجا مینکارد «یافتن خدایان در آنجا سهلتر از یافتن نفوس است» خلاصه این شهر از سنه ۱۴۶ قبل از مسیح تا عصر عهد جدید و بعد در تصرّف رومانیان بود پولس حوّاری در سال ۵۲ میلادی بدانجا رفت و در میان فلاسفه متکبر و مفتخر انجا بانهایت امانت و کامیابی بمسیح و روز باز پسین موعظه فرمود. اع ۱۷:۱۵ـ۲۴. ملاحظه در اریوس باغوس.

اجاج. (مشعله) نام عمومی پادشاهان عمالقه بود همچنانکه سلاطین مصررا فراعنه میگفتند · اعد ۷:۲۴ و اسمو ۸:۱۵ و در کتاب مقدس مذکور است که سموئیل آخرین پادشاه عمالقه‌را در حضور خداوند قطعه قطعه نمود چنان مینماید که برای ظلمهای رسوائی آوری که از دست وی جاری شده بود بدین عذاب هولناك مبتلا گردید· اسمو ۳۳:۱۵ اما لفظ اجاجی که در کتاب استیر ۱:۳ و۱۰ و۸:۳ و۵ مذکور است احتمال میرود که طایفه‌را که هامان بدان منسوب بود معیّن مینماید و نیز برای انیکه سبب دشمنی اورا به یهودان معین نماید و یوسفون اینلفظرا بعمالقی تفسیر مینماید·

آجر یا خشت. آجرهای بابل بسیار بزرك بوده انهارا در کوره می‌پختند و در حرارت افتاب میگذاردند· ۲سمو ۳۱:۱۲ و در ار ۹:۴۳ و نا ۳:۱۴ لفظ آجر مذکور است و در مصر سفلی صورتها بر دیوارها منقوش و وضع خشت مالی بنی‌اسرائیل و غیره‌را مینماید· خر ۱۱:۱ و۷:۵ـ۱۴·

اُجرت. ادای اجرت یا بواسطه جنس یا بواسطه پول نقد بود· پید ۲۰: و۳۰: و۹:۳۱ خر ۹:۲ و در عصر مسیح مزد کارکر کشت روزی یك دینار بوده است· مت ۲:۲۰ـ۱۳ و ان مقابل‌هشت پنی‌انکلیسی است که موازی هشت عباسی پول امروز باشد· لا ۱۳:۱۹ تث ۱۳:۲۴ و۱۵ ار۲۲: ۱۳ وملا ۵:۳ و باز داشتن حقوق‌را خطای ظالمانه میشمارند· یع۴:۵ اما مزد و اجرت کناه بر حسب کتاب مقدس مرك روحانی ابدی است و حیات ابدی بخششی است که خدا قادر علی‌الاطلاق بکسی کرامت فرماید· روم ۲۲:۶ و۲۳·

اجلایم. (دو برکت) مکانی است در مرزبوم مواب · اش ۸:۱۵ و احتمال کلی دارد که چشمه عجلایم باشد· خر ۱۰:۴۷·

اجیر. کارگریرا گویند که برای‌وقت بموافق‌کتاب مقدس‌فوراً باید مزدش‌ادا شود معین بمبلغ معیّنی‌کدکند ایوب ۶:۱۴ و چنانکه در لا ۱۳:۱۹ ویع ۴:۵ مسطور است « سالهای اجیر » قصد از زمانی است که بدقت شمرده می‌شود· اش ۱۴:۱۶ و۱۶:۲۱ اجرت کارگر در عصر خداوند ما عیسی مسیح روزی یکدینار بوده است مت ۱:۲۰ـ۱۴ و اجیر کمتر از صاحب کار بکار متوجه میشد· یو ۱۲:۱۰ و۱۳·

آحاب. (یعنی عمو) دو نفر باین اسم بودند· اول هفتمین پادشاه بنی‌اسرائیل که در سنه ۸۷٤ قبل از مسیح بجای پدر خود عمری به نشست و مدت ۲۲ سال سلطنت نمود· تاریخ هیچیك از سلاطین یهود مثل تاریخ آحاب حزن انکیز نیست· زوجه‌اش ایزابل دختر اتباعل پادشاه بت پرست مغرور و متکبر و غیور صور بود· و از آثار وی پرستش بعل و عشتاروت در اسرائیل داخل

شد بنا بر این خانه برای بعل و عشتاروت در سامره بنا نموده تمثال آن دو صنم‌را در انجابنهاد و بت پرستی و شرارت رواج کلی یافته پیغمبران خدا مقتول شدند و پرستش خدای حقیقی ممنوع کشت· و این پادشاه بیش از پادشاهانیکه قبل از او بودند باعث برافروختن غضب خدا شد و در اثنای این بی ایمانی عظیم خداوند زمین‌را سه سال بقحطی‌وخشکی‌مبتلا نموده پس از ان وجود بت پرستی‌را با آتش آسمانی و قتل ۴۵۰ نفر از پیغمبران بعل و۴۰۰ نفر پیمبران عشتاروت در ان زمین محو نمود بعد از شش سال بن‌هدد شهریار صور با لشکری خونریز بر اسرائیل حمله نموده در نهایت رسوائی‌هزیمت یافت و سال بعد نیز هنگامیکه آحاب اورا اسیر نمود بیش از پیش رسوا و مغلوب گردید لکـن آحاب وی‌را بدون رضایت خدا رها نمود بدینواسـطه غضب خداوند افروخته شد و با وجود آگاهی‌ها و الطاف الهی باز آحاب همواره درجاده عصیان قدم زده متدرجاً راه همی پیمود· بالاخره بدانها اکتفا ننموده نابوت‌را در حوالی قصر خود در یزرعیل بقتل رسانید و ظلمها و بت پرستی‌ها و افعال نکوهیده و ناهنجار وی بطوری از حد گذشت که مافوق نداشت لهذا خداوند الیاس نبی‌را فرستاد تا عذابهائی‌را که بر او و اولاد و اعقابش خواهد رسید اعلام نماید· ولی بواسطه فروتنی و خضوع او خداوند در اجرای عذابهای موعود تاخیر فرمود· لکن قدری بعـد از ان هنکامیکه با یهوشـافاط شهریار یهودا بعزم تسخیر راموث جلعاد که ملك سوریان بود میرفت در جنکهای مقدّره الهی کشته شد وسکان خون اورا در نزد حوض سامره لیسیدند ۱ پاد ۱۶:۲۹ - ۲۲:۴۰

دوّم پیغمبر کاذبی بود که بنی‌اسرائیل‌را در بابل فریب می‌داد لهذا ارمیا وی‌را مجاب نموده بختنصّر اورا سوزانید· ارمیا ۲۹: ۲۱ و۲۲·

احاز. (یعنی مالك) پسر یوثام پادشاه یازدهمین یهودا بود که در ۲۰ سالکی و یا ۲۵ سالکی به تخت جلوس نموده در سنه ۷۴۱ الی ۷۲۵ قبل از مسیح سلطنت نمود· ۲ پاد ۱۶:۱ و۲ و۲۰ در پرستش اصنـام و نکوهش خـدای خالق انام معروف و بسیاری از نبّوتهای‌اشعیا در بارهٔ او گفته شده اش ۷: و۸:۹ و فرزنـدان خـودرا برای‌بتها از آتش‌گذرانید و بتهای‌سربانی‌را باورشلیم داخل نمود و وضع هیکل‌را بروفق وضع سریانیان تغییر داد· و بدین اکتفا ننموده آنرا کلیّهً بست و بدینطور امداد خـدائی‌را از دست داده در محـاربه فقح ورمین به فرارهای کوناکون کرفتار آمد· ادومیان بر او یاغی شده فلسطینیان نیز بر حدودش حمله آوردند لکن باوجود اینها بهیچوجه متنبّه نشده از خداوند بیشتردوری

ورزید و از فول شهریار اشور استمداد جست و این مطلب باعث ان شد که وی خراج گذار فول و تغلثفلاسر گردید. و اگرچه سلاطین مزبور حاجت اورا بر آورده و کامش‌را شیرین کردند لکن نتایج ان ویرا بدام بت پرستی گرفتار گردانید. و در انحالت در سن ۳۶ سالکی در گذشت اما با ملوك اجداد خود مدفون نشد. ۲تو ۲۸: ۲ پاد ۱۲:۲۳.

احشا. ملاحظه در دل

احمتا. شهری در ایالت مدی. وقتیکه یهودیان گفتند که میروس‌فرمانی بر مضمون آنکه آنهارا اجازت برای بنای هیکل داده بود دشمنا شان یرای تحقیق ببابل فرستاده شدند تا در صحت مسئله تحقیقات بعمل ارند داریوش فرمان داد تحقیقات کنند اداره ضبط مراسلات که خزینه‌هم در آنجابود اولین جائی بود که در تحت تفتیش در آمد ولی عبث و بیفـایده بود. دنباله تحقیقـات و کاوشها کشیده شد تا آنکه فرمان‌را در اکماتا شهری که در ایالت مادی بود در قصر یافتند (عزراباب ٦:٥ الی ٦:٢). شکی نیست که ایرانی و پای تخت مادی و خزینه نقود اکماتا همان اکباتان محل ییلاقی پادشاهان دولتی بود. این شهر همدان حالیّه است.

احمق. شخصی‌که نه بر مقتضای‌حکمت رفتار نماید یعنی که بر وفق اوامر و نواهی الهی کـه بر حسب حـکمت و دانش بی انتهای اوست رفتار ننماید بدر اینصورت احمق قصد از شخص شرارت پیشه ایست که دشمن یا تارك خداوند است. مز ١:١٤ ام ١:١٩. پس احمقی قصـد از شرارت میباشد. ۲سمو ۱۲:۱۳ و۱۳ مز۳۸:٥ احمق همواره در پی آرزوهای‌شریرانه است گفتار (احمقانه) و سوّآلات احمقانه‌کلیّةً بیفایده است. ۲تیمو ۲۳:۲ در بعضی آیات استعمال لفظ مردمان بی فهم بهتر از احمق است چنانکه در لوقا ٢٤: ٢٥ وارد است. ودر متی ٢٢:٥ که میکوید هر که به برادر خود احمق گوید قصد از استعمال الفاظ نا لایق است در وقت غضب که خداوندرا خوش نیاید و اسباب بد بختی و جزای گوینده میباشد مکر آنکه توبه کند. و استغفار طلبد.

احیرام. (برادر مرتفع) پسر بن‌یامین بود اعد ۳۸:۳٦ که در پید ۲۱:٤۲ ایحی خوانده شده ولی احتمال کلی میرود که همان اجیر باشد ۱تو ۱۲:۷ ونسل اورا احیرامی میگفتند اعد ۳۸:۲٦.

اخزای. (کسیکه خداوند اورا کمك میدهد.) کویند این لفظ ترخیم اخزیا است و او کاهنی بود که در نح ۱۳:۱۱ مذکور و در ۱تو ۱۲:۹ یحزیره خوانده شده است

اخزیاه. (متعالی) اول پسر و جانشین آحاب شهریار هشتمین اسرائیل وی ضلالت و بی دینی آحاب‌را شعار خود ساخته بعل و عشتاروترا پرستش نمود و چنانکه ذکر یافت

رسوم عبادت انید و بت بواسطه ایزابل در اسرائیل داخل شد • در مدت سلطنت او موابیان یاغی شدند وخود با یهوشافاط پادشاه یهودا در دریای احمر تجارت همی کرد و بواسطه ضلالت و بی دینی تمامی اموالش بباد رفت و جز خسارت بار نیاورد. ۲تو ۲۰:۳۵-۳۷ و پس از انکه در خانه خود بواسطه اعجاز از پنجره بزیر افتاد نزد خدای فلسطینان فرستاد تا در بارهٔ شفا یافتن خود مشورت نماید و ایلیا پیغمبروفات‌فوری اورا اولاً بملازمان او و بعد به خود او نبوّت نمود در حالتیکه دو فوج پنجاه نفری از ملازمان اخزیارا بتوسط آتش از اسمان هلاك نموده بود.

دوّم که یهواحاز و عزریا نیز خوانده شده‌پسر یهورام و عتلیا و پادشاه پنجمین یهودا بود که در سنه ۸۴۳ قبل از مسیح در بیست و دو سالگی بجای پدر بر تخت نشست ۲پاد ۸:۲۵ (۲تو ۲۲:۲) و مدت یکسال در اورشلیم سلطنت نمود و چون از طرف مادر ایشان ببدی رفتار کرد و هنگامیکه بعیادت بخانواده آحاب منسوب بود از ان رو بمثل یهورام ابن آحاب میرفت ییهو ویرا مقتول ساخت و دو حکایت وفاتش بایکدیگر منافاتی ندارند و چنان مینماید که اولاً از دست ییهو فرار کرده در سامره متواری گردید و بعد گرفتار شده بنزد ییهو اورده شد و در جور در کالسکه جنگی خود زده شده در مجدو در گذشت.

اخشورش . (یعنی‌شیرشاه) لقب معدودی از سلاطین فارس و مداین بود که در توریت مذکورند اول پدر داریوش مداینی دانیال ۹:۱.

دوّم یك پادشاه ایرانی شوهر استر (استرباب ۲:۱ و۱۹ وباب ۲:۱۶ و۱۷. اخشویرش کسی که یونانیها آنرا گزرسیس میگویند. کتاب استر توصیفاتی از رفتار خشن و طرز استبداد و ظلم بی‌حساب او میدهد تاریخ یونان همین مناسبت و نسبت‌را به گزرسیس میدهد او پسر داریوش کبیر است که در ٤۸٦ قبل از مسیح بر تخت سلطنت ایران نشست • مادرش اتوسا دختر بروس است • در سال دوّم سلطنتش داد ولی شکست خورد و کلیّه قشون از دم شمشیر یونانیان گذشتند. بعد از بیست سال سلطنت گزرسیس بتوسّط دو نفر از ملازمانش مقتول شد. اردشیر درازدست بر تخت نشست از گزرسیس‌شاید یك دفعه دیگر در عهد عتیق ذکری شده باشد (عز٤:٦) مترجم اول اورا اشتباهاً بجای کامبوزیا پسر بروس گفته اما جای هیچ شبهه نیست که کامبوزیا هیچگاه اخشورش خوانده نشد • مصریهائی‌را که بر ضد پدرش طغیان کرده بودند مقهور ساخت بعد از چهار سال تهیّه موفق شد که یك قشون معظمی برای حملهٔ به یونان سوق دهد. اما بمحض دیدن واقعه

شکست کشتیهایش (۴۸۰) قبل از مسیح که بوسیله چند کشتی یونانی بعمل آمد بایران فرار کرد. ماردینوس سردار این قشون‌سال بعد در اراضی یونان ماند و جنگ‌را ادامه

اخگر . غالباً در کتب مقدسه قصد از ذغال افروخته آتش میباشد که در منقلها گذاشته میشود. یو ۱۸:۱۸ در این ایام در کوه لبنان بمسافت سفر ۸ ساعت دور از بیرون ذغال سنك پیدا میشود ولی دلیل قطعی نداریم که یهودیان در ان ایام اطلاعی از ان داشته یا استعمال میکردند. و در ۲سمو ۲۲: ۹ و۱۳ وایوب ۲۱:۴۱ بذغال سنك اشاره رفته است و خاموش کردن اخگر شخصی مقصود از هلاك کردن‌اخرین‌فرزند او میباشد ۲سمو ۷:۱۴ و اخگرهای آتش برسر دشمن ریختن که در رومانیان ۱۲:۲۰ مسطور است قصد از آن است که دشمن‌را بالطف و مهربانی آب کنند.

اخیاه . (برادر من خداوند است) پسر اخیطوب و کاهن بزرك در زمان شاؤل بود. اسمو ۳:۱۴ و۱۸ محتمل است که برادر احیملك باشد که شاؤل اورا مقتول ساخت. اسمو ۱۹:۲۲.

اخیا . (برادر خداوند) پیغمبر و مورّخ معروف زمان سلیمان و یربعام که در شیلو ساکن بود. (اپاد ۲۹:۱۱ و۲تو ۲۹:۹) دور نیست آنشخصیکه در هنکام بنای هیکل باسم خدا با سلیمان گفتگو نمود و هم بعد از افتادن سلیمان در کناه بنزد او امده بود. اپاد ۱۱:۶ و۱۱:۱۱ و یربعام‌را از جدائی اسرائیل‌از یهودا مخبر ساخت و اورا از بنای خانواده و ویرانیش اعلام کرد. اپاد ۱۴: ۱ـ۱۴ علی‌الجمله اجیحاه پیغمبری بی باك و امین بود.

اخائیه . اع ۱۸ : ۱۲ و۱۹ : ۲۱ و۲قر ۱۱۰:۱۱ اینلفظ عموماً بر تمامی شهرهائیکه در جنوب‌تسالی‌مقدونیه تا موریّه واقع است گفته میشد ودر جغرافیا اخائیّه و مقدونیه شامل تمام بلاد یونان میشود لکن بالاختصاص شامل مملکتی بود که در میانه مقدونیه و پیله‌پونیز واقع و یکی از شهرهای بزرك قرنتس بود و در زمان تسلط رومانیان بر آنجا نیز بهمین اسم موسوم بود و در عهد جدید نیز استعمال شده و قصد از مکان تنکی میباشد.

اخیتوفل . (برادر حماقت) شخصی از اهالی جیلون بود که در یهودا واقع است دو نفر باین اسم بودند اول یکی از دوستان و مصلحت بینان بسیار عزیز و محترم داود. مز ۹:۴۱ و۲سمو ۲۳:۱۶ لکن در دشمنی ابشالوم وی از او طرفداری نموده یکی از دشمنان قوی و تلخ داود شد. ولی چون ابشالوم مصلحت عاقلانه اورا قبول نکرد بدین واسطه دماغش سوخته و از غصّه این عمل بد خودرا باطناب آویخته هلاك کرد ۲سمو ۱۲:۱۵ و۱۷: مز ۱۳:۵۵ـ۱۴ چنان

مینماید که اخیتوفل جد بت شبع بود ۲سمو ۳٤:۲۳مقابل۱۱ ۳:۱ و ممکن‌است که دشمنی اخیتوفل یکی از عذاب هائی بود که بواسطه معامله بت شبع بر داود وارد شد.

اخیش. (مغضوب) پادشاه جت یکی از شهرهای فلسطینیان بود که داود در حالتیکه از دست شاؤل فراری بود محض حفظ جان خود دو دفعه بدانجا فرار کرد در دفعه اول اهالی انجا از حالت او مطلع شدند و ویرا شناختند لهذا محض‌انیکه مبادا حیات خودرا در خطر انداخته باشد خودرا بدیوانگی زده بر درها خط کشیدی خاك و گل بر سر و روی خود ریختی و بدینواسطه رهائی‌یافت. ۱سمو ۲۱ :۱۰ چند سال بعد از ان دیگر بار با ششصد تن بانجا رفته اخیش ویرا چون دشمن شاؤل و اسرائیل پذیرائی نموده اورا در صقلغ منزل‌داد فریفتهٔ هیئت و رفتار داود شده امیدوار بود که در جنك با اسرائیل داود ویرا امداد خواهد نمود ولی سرکردگانش‌اورا ترغیب نمودندکه داودرا بصقلغ فرستد. ۱سمو ۲٦ـ۲۹:

اخیطوب. (برادر نیك) دو نفر باین اسم بودند اول نوهٔ عالی و پسر فینحاس که همچو کاهن بزرك در وفات (اسمو ۱٤:۳) عیلی جانشین او میشد زیرا که فینحاس در جنك هلاك شده بود. اسمو ۱۱:٤.

دوّم پسر امریا و پدر صادوق. ۲سمو ۱۷:۸ ۱تو ۸:٦.

اخیهزر. (برادر مساعدت) اول امیری از سبط دان. عد ۱۲:۱ و۲:۲۵ و٦٦:۷ و۲٥:۱۰. دوّم رئیسی از بن‌یامینیان بود که بداود ملحق شد. ۱تو ۳:۱۲.

اخیقام. (برادریکه قدیم است) هنگامیکه کتاب مقدس در هیکل یافت شد یوشیا این شخص‌را به حلده بنیّه فرستاد. ۲پاد۲۲:۱٤ او و پسرش جدلیا (که بعد حکمران اورشلیم شد) ارمیاه پیغمبررا باکمال احترام دوستی و امداد نمودند. ار ۲٦:۲٤ و۳۹: ۱٤.

اخیمعص. (برادر غضب) پسر و جانشین صادوق که گویا در سلطنت سلیمان کاهن بزرك شده بود وی در زمان سلطنت داود داودرا از مشورت دشمن ابی‌شالوم مطلع ساخت و نیز داودرا از کشته شدن و مغلوب کشتن ابشالوم مستحضر گردانید. ۲ سمو ۱٥:۲۷ و۱۷:۱۷ و۹:۱۸ـ۲۹.

اخیملك . (برادر پادشاه) دو نفر باین اسم بودند یکی پسر اخیطوب و برادر احیّاه که بعد از احیاه کاهن بزرك شد لکن بعضی‌را گمان چنان است که هر دو اسم بیك شخص منسوب است باری در مدت کهانت او خیمه جماعت در ناب بود جائیکه اخیملك با جماعتی از کهنه سکونت داشت وی داودرا هنکامیکه از حضور شاؤل‌فراری بود پذیرفته نان تقدمه و شمشیر جالوت

حتی‌را بوی داد و دواغ ادومی از اینمعامله مطلع شده شاول‌را مخبر ساخت· شاول بی اندازه رنحیده و نتیجهٔ نمّامی و سعایت آن خارجی‌بت پرست این بود که اخیملك و هشتاد و پنجنفرازکهنه‌را بکشت· اسمو ۲۲: و فی‌الحقیقه این عصیان باعث ان شد که اولاً توفیق الهی و پس از ان تخت پادشاهی‌را از دست داد دوّم که ابی‌ملك نیز خوانده شده است· ۱تو۱۸:۱۶ و گویا باابی‌یاثار یکی باشد· ۱تو ۲٤:۳و٦ و۳۱·

اخینوهم · (برادر توفیق) دو نفر باین اسم بودند اول دختر اخیمعص و زوجهٔ شاول اسمو ۱٤:۵۰ دوّم زنی یزرعیلی زوجه داود و مادر امنون· اسمو۲۵:٤۳ و۲۷:۳ که بتوسط عمالقه در جنك مقلع اسیر شد· اسمو ۳۰:۵ اما داود ویرا رهائی داده با خود بحبرون برد· (۲سمو ۲:۲ و۳:۲ ·

اخیبو · (برادر وآر) پسر ابی‌ناداب که از خانهٔ پدر در جلو صندوق خداوند افتاده باورشلیم رفت و بدین طریق از غضب برادر خود غرّاه خلاصی یافت· ۲سمو ۳:٦ و ۱تو ۱۳:۷·

ادار · ماه دوازدهم سال ملی و هم ماه ششم سال دولتی عبرانیان است در چهاردهم و پانزدهم همین ماه عید مقدس پوریم است· اس ۳:۷ و۸:۱۲ و۹:۲۱ وتقریباً با مارس ماه فرنگی مطابق میباشد و چون سال قمری با سال شمسی یازده روز تفاوت دارد لهذا یهود هر سه سال یکدفعه سالرا سیزده ماه قرار داده اند و ماه سیزدهم‌را وادار یا آدار دوم گویند·

ادب · کننده یا لله یا معلمی‌را گویند که همواره ملازم احوال شاگرد خود بوده ویرا درس دهد· غلا ۳:۲٤ و۲۵ شریعة معلم ما است چونکه مارا برای‌ارتقا بمدارج عالیه انجیل حاضر میکند و بدیهی است که شخصی‌را که خود بنفسه قادر بر تحصیل‌ادب و معرفت نیست معلمی ویرا نشاید·

ادرا میتنه · بندری‌است در میسیا مقابل جزیره لسبوس بطرف شمال غربی اسیای صغیر· اع ۲۷:۲ وتا الآن هم به ادرامیتی مسمی است و بمسافت ٦۰ یا ۸۰ میل بشمال ازمیر واقع‌است و کشتی‌را که پولس‌حواری بعزم روم سوار شد از کشتیهای همین بندر بود·

ادرعی · (بمعنی قوی) یکی از دوپای تخت باشان است که کوه و تپّه‌های ان تا کنون باسم ادرع معروف اند و در شست میل بصری واقع عمارات زیاد و حوضهای بزرك دارد و آب چاههایش بسیار شیرین و خوشگوار است و در نزدیکی این شهر بنی اسرائیل عوج ملك باشانرا هزیمت دادند اعد ۲۱:۳۳_۳۵ تث ۱:٤ و۳:۱_۳ یوش ۱۲:٤· و ملك او در قسمت سبط منسه داخل شد یوش ۱۳:۳۱ و خرابه سنگی

و سرا زیر ان مسافت زیادیرا پوشیده و دور نیست که رفتن برانجا ممکن نباشد. این مکان جائی بود که در اوایل قرنهای میلادی و در ایام مبشران مسیحی قدری مشهور بود والان به ادرا معروف وتخمیناً در چهل میلی مخرج دریای جلیل واقع است (۲) یکی از شهرهای نفتالی که الان خرابه و بمسافت دو میل بجنوب قادش واقع است یوش ۱۹:۳۷ و بزعم یورتر تل خریبه و بگمان کاند یاترا است.

ادرملك. (جلال پادشاه) دو نفر باین اسم بودند اول پسر سناخریب شهریار آشور. اش ۳۸:۳۷ ۲پاد ۱۹:۳۷ ۲تو ۳۲:۲۱ بعد از آنیکه بقصد جنك باحزقیا سفر کرد وشکست خورد به نینوا موافق توریت پسرانش ادرملك و شراصر از ترس‌انیکه



ادرملك

مبادا ایشان‌را به نسراق بت قربانی کند پدر خودرا بقتل رسانیدند و خود بکوههای ارمنستان گریختند. دوم یکی از جمله خدایانیکه ساکنان سفروایم پرستش مینمودند و اینان یعنی ساکنان سفروایم بعد از چندی در سامره بجای اسرائیلیانی که بانطرف رود فرات برده شدند سکونت ورزیدند و فرزندان خودرا محض احترام اینخدای دروغ و خدای دیگری که عنملك نام داشت از آتش گذرانیدند. ۲پاد ۱۷:۳۱ و بعضی را گمان چنان است که ادرملك هیکل افتاب و عنملك هیکل ماه بوده است.

ادریا. خلیجی است که فیمابین ایطالیا و ساحل دلماطیه واقع اع ۲۷:۲۷ و الان به خلیج فینیقیه معروف است. و گمان میرود که در عصر حواری این اسم بر تمامی دریای روم که از کرت و سیسیل باشد گفته میشد ملاحظه در ملیطه.

آدم. (خاك قرمز) شهریست در وادی اردن بطرف صرتان یوش ۳:۱۶ و بعضی محل ان را در نزدیك الدامیه دانسته اند ولی حدثاً در یك خرابه قرمز رنگی است که بمسافت یك میل در جنوب تل حارم واقع است.

آدم. (انسان اول) انسان نیز همان طوریکه مخلوقات دیگر بوسیله خدا خلق شدند آفریده شد. (پیدایش ۱:۲۶). و مرد و زن آفریده شد (۱:۲۷ومتی ۱۹:۴_۹) اول مرد خلق شد و بعد زن (پیدا ۲:۷ و۲:۲۰

الی ۲۳ واول تیموتاوس ۲:۱۳) مثل سایر حیوانات انسان نیز از مواد ارضی آفریده شد و جاندار گردیدند (پیدا ۲:۷ و۱۷:٦ و۲۲:۷ وایوب ۱۰:۸ـ۱۲) او در صورت خدای حیّ آفریده شد (پید ۱:۲٦ و۲۷)۰ پولس این شباهت‌را تصریح میکند که انسان در قدّوسیّت و عدالت مانند او خلق گردید (افسس ٤:۲۲ـ۲۵)۰ قوهٔ حکم فرمائی نسبت بحیوانات دیگر باو عطا شد (پید ۱: ۲٦ـ۲۸) و باو اجازه داده شد که روی زمین حکم فرمائی کرده و نسل خودرا پراکنده سازد۰ آدم و حوّا برای محافظت و مراقبت باغ عدن در آنجا نهاده شدند یك فرمانی برای زندگانی جاودانی یا مرگ ابدی بانها داده شد (پید ۲:۱٦ و۱۷) بواسطهٔ خطا کاریش حکم مرگ برای او صادر شد۰ زحمت و گرفتاری نا مطبوعی‌که نتیجهٔ این خطاکاری بود باخراج از عدن همراه بود (پید ۳:۱ـ۲٤)۰ بعد صاحب اولاد شد قائن و هابیل‌و وقتی ۱۳۰ ساله بوده شیث متولد گردید آدم روی هم رفته ۹۳۰ سال عمر کرد ۰

(ازیت). (زیر دست کردن و ازار رسانیدن است) خر ۲۲:۲۱ اعد ۲۵:۱۷ اسمو ۱٤:٤۷ مت ۱۵:۲۲ و۱۷:۱۵ اع ۱۲:۱ اذیت و رنجوری روح‌را که در جامعه ۱:۱٤ و۲: ۱۱ و۱۷ و۲٦ وارد است در ترجمه تازه (درپی باد رفتن) ترجمه کرده اند۰

ادمه . یکی از شهرهای پنجگانهٔ سدیم بود که بواسطه شرارت ساکنینش از جانب خداوند با آتش و گو گرد سوخته شد تث ۲۹:۲۳۰

ادونای برق . (خداوند برق) لقب شخص ستمکار و جفا پیشه کنعانی‌که در برق سکونت داشت۰ وی هفتاد تن از مشایخ همجوار خودرا دستگیر نموده انگشت سبّابه وابهام دست و پای ایشان‌را قطع نموده و بخودشان میخورانید مانند سگان بدینواسطه ایشان‌را یارای‌مقاتله و مقابله نبود۰ و چون بسرداری لشکر کنعانیان و پریزیان هزیمت یافت یهودا و شمعون رفتار و حشیانه اورا تلافی نموده و چنانکه کرده بود باوی مجری نمودند داو ۱:٤ـ۷۰

ادونیاه. (یهوه خدای من است) و او پسر چهارمین داود از حجیث بود ۲سمو ۳: ٤۰ وی بعد از وفات چلیاب پسر داود قصد سلطنت نمود و حال انیکه سلیمان از جانب خدا برای این مطلب معیّن شده بود بالاخره هنوز داود در حیات بود که وی بدستیاری یوآب و ابی‌یاثار و دیگران آشکارا دعوی تخت و تاج نمود و چون داود از این مطلب مطلع گشت فوراً برای سلیمان تاجگذاری نمود و اینمعنی سبب پراکندگی دوستان ادونیاه شده و خود ادونیاه در قربانگاه بست نشست و سلیمان ادونیاه‌را نصیحت نموده مرخص کرد و حال‌انیکه این‌رفتار کریمانه مخالف عادت اهالی مشرق زمین بود۰ و

چون داود در گذشت وی ابی‌شك زوجهٔ داودرا خواستکاری نمود تا بدین استصواب خیال پیشین و دعوی تاج و نگین‌را پیش برد لکن‌سلیمان ویرا مقتول ساخت اپاد ۱: و۲:۰

ادونی رام یا ادورام . (خداوند ارتفاع) باجگیر داود و سلیمان و سرکار سی هزار عمله بود که در لبنان مامور بقطع تیرها بودند اپاد ٦:٤ و١٤:٥ وتخفیفاً ادورام ۲سمو ۲٤:۲۰ اپاد ۱۸:۱۲ و هدورام ۲تو ۱۸:۱۰ خوانده شده است۰ و چون رحبعام ویرا بکوشمالی ده سط گردن کش مامور نمود که یا ایشان‌را به خود برگرداند و یا خراج گزار سازد انها ویرا سنکسار نمودند۰

ادوم . (یعنی سرخ و عدسی رنك) لقب عیسو پسر نخستین اسحاق است و چون وی بجهة شوربای عدسی که یعقوب برادرش پخته بود حق بکریّت خودرا فروخت بدینواسطه و بملاحظه سرخ رو بودنش‌ویرا عیسو نام کردند پیدا ۲۵:۲۵ و۳۰۰ ملاحظه در عیسو و ادومیّه

ادومیه . اش ۵:۳٤ و۰٦ اینلفظ در زبان عبرانی ادوم است حدود جنوبی آن از دریای مرداب تا خلیج عقبه و غربی آن از وادی عربه تا دشت عربستان که در مشرق واقع میباشد طول ان صد و عرضش بیست میل بود و چندی بعد ادومیان قدری از پلسطین جنوبی و حوالی عربستان پطریّه را متصرف شدند حز و۱۵:۳ مکابیان ٦۵:۵ مر ۰۸:۳ ادوم اولی دارای کوهستان بسیار ناهموار یست که بزرگترین انها سه هزار قدم مرتفع و در ضمن سلسلهٔ کوههای آهك و سرحدّ دشت عربستان است که دهنه‌اش متدرجاً بان‌متّصل‌میشود ۰ دامنه تپه‌های سنك اهك از طرف مغرب بوادی عربه منتهی میگردد و سلسله وسطی از سنك سماق است که ریکهای متحجّره روی انرا پوشیده تپّه‌های سراشیب و وادیهای گود در اینجا بسیارند و قسمتی که دارای‌ریکهای‌متحجّره است صاحب الوان مختلفهٔ زرد و میخکی و کبود و بنفش‌و قهوهٔ‌میباشد چون رنك سرخ سیر در اینجا بیش از سایر رنکها یافت میشود از این جهة لفظ ادوم از سرخی منقول شده بدینجا داده شد خلاصه خاکش حاصل خیز و بر وادیها و ارتفاعات مسطحه اش علفها و گلها و درختان بسیار میروید و از چشمه سار زیادی که در انجا یافت میشود پرورش میابند پید ۳۹۲۷ عد ۰۱۷:۲۰ غلّات اینجارا فلاحین و رعایای بدوی بعمل میاورند۰ بصراه و ایلث و معون و عیصون جابر از شهرهای اعظم اینمملکت اند که بصره پایتخت سابق و سیله‌پای تخت لاحقش بوده حالا آن مملکت بدو ولایت قسمت میشود شمالیرا جبال که احتمال میرود گیبال قدیم‌باشد وجنوبیرا ایشرا گویند نبّوتهائیکه از انهدام ادوم خبر داده اند بطور عجیب

تکمیل یافته اند چنانکه همه سیّاحان و مسافران آنجا نیز شهادت داده اند ار ۷:۴۹ـ ۲۲ حز ۱۲:۲۵ـ۱۴ و ۳:۳۵ـ۱۵۰ در این مملکت آثار شهرهای چند دیده میشود و دهات معدودی نیز دارد که ساکنین آنها فلاح و بعمل شیار مشغولند و طوایف سلحشور بدوی همواره در اینمملکت عبور و مرور دارند ۰ و بموافق پید ۶:۱۴ اولاً حوریان که نسب به سیعیر رسانند در مغارهای اینملك سکونت داشته اند و اسم جد خود سیعیررا بر آن کوهها کذارده کوه سیعیر گویند یعنی ناهموار و سخت پید ۲:۳۶ـ۳۰۰ بنا بر این بملاحظه کثرت مغارههای طرف جنوب ادوم میتوان گفت که حوریان مغاره نشین بوده اند۰ و بموافق پید ۳:۳۲ و۱:۳۶ و ۸ و۹ تث ۵:۲ و۱۲ و۲۲ عیسو ایشان‌را از آنجا راند۰ احتمال میرود که امراء ادوم خیلی شبه بمشایخ بدوی حالیه و کلیة در تحت تسلّط و اقتدار سلطان یا امیری بوده اند پید ۳۱:۳۶ـ۴۳ خر ۱۵:۱۵ عد ۱۴:۲۰۰ و چون بسبب کار یعقوب یعنی خریدن حق بکوریت عیسو نهال دشمنی و خلاف در میان این دو برادر نموّ نمود لهذا در اولاد و احفاد ایشان ثمره نفاق‌را بار آورد۰ و بدین لحاظ چون اسرائیلیان بطرف جنوب نزدیك شدند و خواسند که بسلامتی از ادوم عبور نمایند ادومیان‌را کام از چاشنی ثمرهٔ ان نهال خلاف تلخ بوده مانع شدند عد ۲۰:

۱۴ـ۲۱ لکن بعد از آن اجازت دادند تث ۲۸:۲ و۲۹۰ بنا بر این اسرائیلیان مامور شدند که رشته دوستی‌را با ایشان محکم نمایند تث ۲:۴ـ۷ و۲۳:۷۰ و جنکهائی که در ایام بعد با ایشان کردند در بجای خود از جمله ضروریات بود چنانکه شاوُل با ایشان جنکید اسمو ۴۷:۱۴ و داود نیز برایشان دست یافت ۲اسمو ۱۴:۸ واپاد ۱۵:۱۱ و ۱تو ۱۱:۱۸ـ۱۳۰ ونبوت اسحق که در پید ۲۹:۲۷ است و در بارهٔ عیسو فرموده تکمیل یافته ادومیان بسر کردگی هدد بسلیمان یاغی شدند اپاد ۱۴:۱۱ـ۲۲ لکن اسرائیلیان‌را بر ضد یهودا امداد کردند ۲پاد ۳: و با دشمنان دیگر یهودا که بر ضدّ یهوشافاط بودند همدست شدند اما اعجازاً هزیمت یافته ۲تو ۱۴:۲۰ـ۲۹ مطیع یهودا شدند اپاد ۴۷:۲۲۰ اینطایفه در سلطنت یهورام استقلال خودرا ظاهر نمودند ۲پاد ۲۰:۸ـ۲۲ و۲تو ۸:۲۱ و۱۰ تا نبوت دومین اسحاق کامل گردد پید ۴۰:۲۷۰ و امصیا آنهارا تنبیه نموده سالع‌را مفتوح ساخت ۲پاد ۷:۱۴ و۲تو ۱۰:۲۵ و۱۲ و در بت پرستی ایشان در آمد آیه ۱۴ و۲۰۰ و در ایام یهواحاز بر یهودا غالب آمده ۲تو ۲۸: ۱۷ بخت‌النصررا بر ضدّ اورشلیم تحریك نمودند مز ۷:۱۳۷۰ تنبیهات ظلم و مکافات جور ایشان بار ها بتوسط یوئیل و ارمیا و عاموص و حزقیل و عوبدیای نبی گفته شد

یوئیل ۳:۱۹ عا ۱:۱۱ ار ۴۹:۱۷ حز ۲۵: ۱۲ـ۱۴ و۳۵:۰ و بر حسب قول یوسفوس بخت‌النصر بعد از گرفتن اورشلیم تمام ممالك حوالی یهودارا زبون و زیر دست ساخت لکن ایشان‌را باسیری نبرد ار ۲۷:۱ـ ۱۱ ملا ۱:۳ و۴۰ بالاخره ادومیان قسمت جنوبی‌یهودارا بتصرف در آوردند و نباتیان که اولاده نبایوث بن اسماعیل بودند در ملك خاص ادومیان یعنی کوه سیعیر جانشین‌ایشان گردیدند. پید ۲۵:۱۳ و بدینطور ولایت ما بین درّه عربه و بحر الاوسط از ایلاث تا الوثروپولس که بشمال حبرون واقع است بادومیّه مسمّی شد و بناتیان در ادومیه اصلی عربستان پطریّه‌را تأسیس نمودند و بالأستقلال سکونت ورزیده صاحب سلطان و سپاه و حکمران گردیدند که بعضی از ایشان به اریتاس ملقّب بودند ۲قر ۱۱:۳۲. در اینوقت یهودای مکابیوس که در آن حوالی دم استقلال میزد بر ادومیان حقیقی که در جنوب یهودا واقع بودند دست یافته ایشان‌را خراج گذار گردانید و یوحنّای هرکانوس در سنه یکصد و سی قبل از مسیح ایشان‌را بر تهوّد مجبور ساخت. خلاصه از جمله معارف و مشاهیر ایبطایفه یکی انتی پیطر است که در سنه ۴۷ قبل از مسیح بر یهودیه وآنصفحات حکومت داشت و دیگری هیرودیس اعظم است که پسر انتی‌پیطر بود وقبل از آنکه تیطس اورشلیم‌را محاصره

نماید بنی یهودا ۲۰ هزار تن از ادومیان‌را برای محافظت بدانجا دعوت نمودند لکن ادومیان این فرصت‌را غنیمت شمرده عوض محافظت خود بقتل و غارت دست گذاردند . علی‌الجمله در این‌هنگام رومیان بسرکردگی تریجان در سال صد وپنج میلادی بر ادوم دست یافتند واینمطلب سبب پیش‌رفت تجارت و ترقی دولت و ثروت آنجا گردید و راه‌ها بجهة ترقی تجارت ساخته ادومیان با هندوستان‌و ایران و لونت‌معامله پیدا نمودند بالجمله در پطریّه هیاکل و عمارات و مقابر پله‌های عجیبی در صخرهای کوه حجّاری شده بود و چون نهال تازهٔ دین مسیحی در این شهر غرس شد پطریّه صاحب اسقوف و خلیفه گردید اما ادومیه از انوقت تا زمانیکه بدست اسلامیان مفتوح گشت متدرجاً رو به تنزّل‌نهاده همواره شهرهایش بموافق نبوت خراب شد. و چون مبشّران مسیحی به پطریّه رفتند انجارا بوادی موسی ملقب نمودند و فعلاً در میان اعراب معروف است. اول سیّاحی که در ۱۸۱۲ میلادی بادومیه رفت برك هارد بود. اعراب بدوی و سلحشور اینمملکت‌همواره بر ضدّ یکدیگر اند و حتی الامکان از هرسیّاحی که از آن مملکت عبور و مرور کند نقدی خواهند گرفت بدینواسطه عمل حفاری آنجا بسیار مشکل است باوجود این بسیاری بعد از سیّاح فوق بدانجا رفته اند.

ادونی . (صدق خداوند) صداقت لقب منصبی یکی از سلاطین اموری اورشلیم بود٠ وی با چهار پادشاه دیگر بر ضد یوشع همداستان شده جنك غظیمی در جبعون نمودند و خداوند اعجازاً انروزرا طولانی فرمود و محض انهزام سپاه دشمن طوفان و تکرك شدیدی فرو فرستاده ان پنج پادشاه هزیمت یافته در مغاره که قریب به مقیده بود متواری شدند لکن یوشع انهارا بیرون اورده بقتل رسایند یوش ۱۰:۰

ارا . یکی از روسای اشیر بود ۱ تو ۰۳۸:۷

اراب . (کمینه) شهری است درکوهستان یهودا یوش ۵۲:۱۵ و بسا میشود که وطن ارابی بوده در طرف شرقی حبرون در خرابه عرابیه محل قدیمی هست که اثار دیوارهای کهنه و حوض‌ها و خرابه‌های کهن دیده شده که بکمان گاندر همان ارابی میباشد که در کتاب مقدس مذکور است٠

اراراط . (ملعون) مقاطعه ایست در مرکز ارمنستان که ما بین رود ارس و دریای وان و ارومیه واقع است ۲ پاد ۳۷:۱۹ اش ۰۳۸:۳۷ بعضی اوقات این لفظ بر تمام انمملکت اطلاق شده ار ۲۷:۵۱ و موافق روایات کشتی نوح بر این کوه قرار کرفت اینکوه بلند که ارامنه انرا مسیس و ترکان



اراراط

اگریداغ یعنی سراشیب وایرانیان کوه نوح اروپائیان غالباً اراراط واعرابش جودی گویند٠ صاحب دو قله است که یکی مقدار چهار هزار قدم از دیگری بلندتر و بسلسله کوهها ئی که بطرف شمال مغربی و مغرب ممتدند می پیوندد و همیشه این کوه عظیم دارای رتبه عالی بوده دائماً بر قله‌اش برف نمودار است٠ و ۱۷۰۰۰ قدم از سطح دریا مرتفع و از جمله اتش‌فشانهائی است که انفجار آخریش در سال ۱۸۴۰

میلادی بوده٠

اراسطس . (محبوب) شخصی مسیحی که از اهل قرنتس وخزانه دار انجا و دوست و همکار پولس بوده با وی بافسس رفت و با تیموتیوس نیز در رسالتش بمقدونیه همراهی کرد اع ۲۲:۱۹٠ و در وقتی که پولس نامهٔ رومیان‌را مینوشت وی‌در قرنتس بود روم ۲۳:۱۶٠ وتا اسیر کردن و بردن پولس بروم در آنجاماند ۲ تیمو ۲۰:٤٠

ارام . (عالی) این اسم از ارام ابن سام منقول است وسه شخص در کتاب مقدس باین اسم بودند٠ اول آرام ابن نوح است پید ۲۲:۱۰٠ دوم نوهٔ ناحور پید۲۲:۲۱٠سوم یکی از اجداد منجی ما عیسی مسیح٠ روت ۱۹:٤ ۱ تو ۱۰:۲ مت ۳:۱ لو ۳۳:۳٠

ارام مملکتی است در نزدیکی شام٠ عبرانیان این اسم‌را برای تملم املاکی که بشمال پلسطین واقع بود استعمال میکردند که شرقاً از دجله امتداد یافته به بحر الاوسط میرسید و از شمال نیز به سلسله کوههای تاروس ممتد بود در ایصورت بر الجزیره که عبرانیانش ارام نهریم پید ۱۰:۲٤ یا پدّن ارام یعنی‌دشت ارم میگفتند شامل میشود پید ۲۰:۲۵ و۷:٤۸٠ این اسم با بعضی از اسماء شهرهای مغربی آرام دمشق یافته همچو یك اسم‌ذکر میشد مثل ارام دمشق ۱ تو ۶:۱۹ و ارام معکه و ارام جشور ۲شمو ۸:۱۵ و ارام صوبه ۲شمو ۶:۱۰ و۸ و ارام بیت رحوب بعضی از انها دارای ابهت و استقلال بوده بارها با اسرائیلیان جنکیدند لکن داود بر آنها دست یافته ایشان‌را خراج گذار کرد و سلیمان نیز اینمطلب‌را مرعی داشت اما چون او در گذشت باز سر از طوق اطاعت او پیچانیدند و محتمل است که یربعام دوّم نیز بر ایشان دست یافته باشد٠ ملاحظه در شام و پدّن ارام زبان ارامیان نزدیك بزبان عبرانی بود و متدرجاً عبرانی متروك و ارامی‌معمول گردید چنانکه‌در عصر مسیح در یهودیّه معمول و مرسوم گشت و فعلاً مسیحیان سریانی که در حوالی موصل یافت می شوند بدان زبان متکلم اند٠

ارام نهرین . (اراضی مرتفعه نهرین) اینکلمه در مز ۶۰ و در پید ۱۰:۲٤ و تث ٤:۲۳ داو ۸:۳ وغیره مذکور است و شامل زمین حاصل خیزی است که در میانه فرات و دجله واقع و به بین النهرین مسمی است اع ۲:۹ و۲:۷٠

اربئیل . هوش ۱٤:۱۰٠ ملاحظه در بیت اربئیل٠

اربع . ملاحظه در بیت اربئیل و حبرون٠

ارابع . ملاحظه در ربع٠

اربوت . (خانه) ولایتی است که شامل سوکره میباشد ملاحظه در سوکوه٠

ارتحشستا. (صاحب اقلیم بزرگ) پسر سومین گزرسس و جانشین او در ٤٦٥ قبل از مسیح بر تخت پادشاهی ایران نشست. اورا درازدست لقب داده اند. این اسمها معمولاً معنی لغوی دارد اما دکتر جان ویلسن میگوید مقصود از این عبارت اینست که این پادشاه صاحب یك اقلیم بزرگی بوده است. در اوّل اورا وادار کردند که در بنای اورشلیم مخالفت کند (عزرا ٤:٧) اما بعد از مدتی اجازت داه (١٤:٦). مترجمین قدیمی اورا اشتباهی گمان کرده که یك مجوسی کاذبی بود که میخواست ادّعا کند که او اسمردیس برادر کامبزیای متوفی است که بجای او بمیزان هفت ماه سلطنت کرد. در سال هفتم سلطنتش (٤٥٨ قبل از مسیح) ارتحشستا ارتاگزرس عورارا اجازت داد عدّه کثیری از اسرا را باورشلیم مرجوع دارد تا هیکل را بنا کنند (عزرا ٧:١ و١١ و١٢ و ٢١ و٨:١) در سال هشتم سلطنت خود (٤٤٥ قبل از مسیح نحمیارا اجازت داد که برای اوّلین دفعه باورشلیم برود و دیوار شهررا دوباره بنا کنند (نحمیا ٢:١ وغیره). در سی (٣٢) دومین سال سلطنتش (٤٣٣-٤٣٢ قبل از مسیح) بعد از آنکه نحمیا بایران مراجعت کرد اورا حاکم شهر جدید اورشلیم ساخت و بوطن خویش روانه نمود (١٣:٦). ارتاگزرس در سنه ٤٢٥ قبل از مسیح وفات یافت.

ارتیماس. مخفف ارتیمادوردس است یعنی عطای ارطامیس. وی از رفقای پولس بود تیط ٣:١٢.

ارجوب. (سنك) مقاطعه ایست در مشرق اردن که چهار دفعه در کتاب مقدس مذکور است. طولش بیست و چهار میل و عرضش سیزده میل سنکهایش بسلتی و سیاه میباشد که از انفجار تل آتش فشان شیحان متکوّن کشته تخمیناً موازی سی قدم از سطح زمین ارتفاع دارد اینقطعه در قدیم الایام دارای شهرهای حصارداری بود که بواسطه یائیر ابن منسه مفتوح کشته است تث ٣:٤ و٥ و١٤. و سلیمان نیز بر آنجا حاکمی قرار داد اپاد ٤:١٣ سقف بسیاری از خانههای این مقاطعه از سنك و در و پنجرههای آن نیز از سنك بود بدین لحاظ از خانههای سایر شهرهای قدیم بهتر محفوظ مانده است دارای هیکلها و قصور عالیه میباشد.

ارخپس. (مهتر اسبان) معلّم مسیحی که با فلیمون و اپفیا همکار بود و پولس اورا چون سپاهی همقطار خود سلام میفرستد فلیمون ٢ واورا اندرز مینماید که موعظه خودرا در کولسی باتمام رساند کل ٤:١٧.

اردن. در زبان عبرانی همواره حرف تعریف بدان پیوسته هیرون گویند. مگر در ایوب ٤٠:٢٣ و مز ٤٢:٦ که فقط اردن مذکور است و او عظمیترین رودهای پلسطین است که از شمال بجنوب جاری شده زمین

مقدس‌را قطع نموده قسمت اعظمش بطرف مغرب واقع میشود و آن‌را چهار منبع است·

اوّل منبع حاصبانی که بعین فرّار مسمّی است و از حوض کم عمقی که بمسافت دوازده میل بشمال تل القاضی واقع است خارج شده بدو نهر کوچك دیگری که از کوههای شرقی جاری میشوند تلاقی نموده بمسافت سه میل در وادی بسیار قشنگی جاری و از آنجا بمسافت شش یا ۷ میل در تنکهٔ عبور میکند و درنی زار حوله داخل میشود که مسافت آن نی زار تخمیناً هشت میل است و نهر از وسط آن گذشته متدرجاً زیاد میشود تا وقتیکه بدریاچه حوله ریخته شود و طول این دریاچه در زمان پریش ۷ میل است و علاوه بر این رودهای کوچك چندی نیز در آن وارد میشود· ملاحظه در میروم·

دوّم منابع بانیوم یعنی بانیاس‌حالیّه است در اینقریه چشمه ایست که منبعش از مغارهٔ فراخی میباشد که در زیر صخرهٔ عظیمی واقع است و بشمال و مغرب قریه جاری شده بنهر دیگری تلاقی میکند که در هموارهٔ قریه واقع میباشد·

سّوم چشمهای تل القاضی در همواره ایست که بمسافت سفر یکساعت از بانیاس دور است و در آنجا دو چشمه است یکی بزرگتر که به گمان پورتر چشمه سوریّه میباشد و از تلاقی این‌چشمه با چشمه دیگر تل‌القاضی رودی تشکیل می یابد که عرضش ما بین ۳۶ و ۴۵ ذرع است و این رود در نهایت سرعت جاری شده بمجرائی که از بانیاس‌میاید بر خورده بطرف کوههای شرقی جاری میشود و به حاصبیانی‌بر خورده بطرف ابهای میروم یعنی حوله متّصل میگردد و توصیف چشمهای تل‌القاضی بر حسب قول یوسفوس این است که « منبع اخری اردن اند و الآن بعین الدای مسمی و در محل شهر دان که لایش قدیم باشد واقع است» و موضع این شهر موافق قول یوسبلیوس و جرم تا بانیاس ٤ میل رومی مسافت دارد و اینمطابق مسافت چشمه‌های حالیّه است·

چهارم رود سعّار است که به نهر بانیاس متّحد میشود و در ایام تابستان بسیار کم اب میباشد و چون اردن از دریاچه حوله دوازده میل طی مسافت نموده در این بین بقدر ۸۱۷ قدم پائین افتاده از وسط دریای طبریه میگذرد و معبرش‌را از وسط دریای مرقوم دوازده میل رو بپائین بخوبی میتوان تعیین کرد و از انجا بخطّ غیر مستقیم که بخطّ مستقیم تخمیناً ٦٥ میل‌میشود بطرف جنوب‌جاریشده اب صاف و خوشگوار خودرا بدریای تلخ سدوم میریزد و فی‌الحقیقه بسیار عجیب است که در مسافت ۱٤٥ میل بخطّ مستقیم از برفهای حرمون تا وادی کثیر خیلی گرم اریحا که گرم ترین امکنهٔ کرهٔ زمین است بقدر ۸۸۰ ذرع پائین میرود فیمابین این دو دریا یعنی دریای طبریه و بحیره‌الموت دشت اردن است ۲ پاد ٤:۲٥

و۲تو۴:۱۷ که اعراب آن‌را الغور گویند عرض روی هم رفته اینجابه اریحا نرسیده تخمیناً ۵ میل است لکن نزدیك اریحا ۱۲ میل میشود و از هر دو طرف تقریباً به تمام‌طولش تا تپّه‌های‌مغربی‌که ۳۰۰ـ۳۵۰ ذرع مرتفع و کلیّه راست و سربالا هستند محدود است لکن تپّه‌های حدود مشرقش قدری سراشیب و ارتفاعشان دو چندان است اینوادی ریك زار بغیر از جاهائیکه چشمه‌ها و رودهای کوچك از ان جاری باشد در نهایت کرمی و عاری از نباتات میباشد و تپّه های مخـروطی الشکل بسیـاری در آنجـا بنظر میرسد در وسط این وادی سفلی مجرای ما رپیچی شکل رود است که از ۴ـ۱۵ ذرع از سطح دشت پست تر میباشد اطراف این رود دارای اشجار و بوته‌های فراوان بید و شوره‌کز وخرزهره و غیره میباشد و بسا میشود که در بعضی جاها ساحلش عریض ترو بدین لحاظ نباتات در آنجا بیشتر یافت شود طرف اعلایش حاصل خیز و مزروع و اما طرف اسفلش دارای نی‌زارهای بسیار است و بیشه‌ها و جنکلهائی بالنسبه برود نزدیك تر اند سابقاً مسکن حیوانات درنده بوده که در زمان طغیان آب آن محل‌را ترك کرده بالا میرفته اند چنانکه یرمیای بنی در فصل ۱۹:۴۹ و۴۴:۵۰ از صحیفه خود آن‌را ضرب‌المثل کرده میفرماید «اینك او مثل شیر از طغیان اردن بر خواهد آمد» امکان دارد که حال مجرای حالیّه اردن از قدیم عمیق تر شده باشد باو جود این در بهارآب نه تنها فاصله‌را که فیمابین سواحل است میپوشاند بلکه در بسیار جاها خود سواحل‌را نیز می پوشاند ۱تو ۱۲:۱۵۰ یکی از صاحب منصبان دولت متحدهٔ اتازونی نایب لینچ نام که در ۱۸۴۸ میلادی از اردن عبور کرده میگوید هر چند مسافت راه از دریای جلیل تا بحرالموت فقط ۶۵ میل است باوجود این مسافت مجرای رودخانه به خطّ غیر مستقیم به ۲۰۰ میل میرسـد و اخـتلاف عرضش باختلاف مکان از ۲۲ الی۶۰ ذرع و عمقش از ۱ـ۴ ذرع میباشد• ابش نسبت بفصول سال تفاوت کلی دارد اکثر اوقات تندرو و قوی است سراشیبها و معبرهای بسیار دارد که نایب لینچ فوق تخمیناً ۲۷ از آنهارا حتی برای سفاین فلزی خود هم خطرناك دانسته و چون‌دریای‌طبریه ۲۰۰ذرع از بحرالموت و۲۵۰ ذرع از بحر متوسط پائین تر است بنا بر این پستی اردن در میان این دو دریا ۱۸۰ ذرع است آبهای‌اردن با وجود تیره‌گی خنك و ملائم است و در کثرت وجود ماهی نظیر دریای جلیل میباشد پل سنکی کهنی در ایام سابق پائین تر از دریاچه حوله بر این رود بوده و اثارپل دیکری‌نیز در جنوب دریای طبریه باقی است و علاوه بر اینها نیز دو معبر دیگر دارد اوّلی‌را که در نزدیکی ادام است الـدامیه گویند یوش ۱۶:۳ و دیگری‌را که نزدیك بجائی‌است که سیّاحان

خودرا شست شو میکنند جسرالشریعه نامند معبرهای چندی که در اوقات معیّنه بکار آنید در نوشتجات مقدسه وارد گشته ملاحظه دریای چهارم از قرار معلوم عبور یشوع واسرائیلیان در مدت طغیان اردن بوده یوش ۱۵:۳ و آن رود پرآب و سریع الحرکه در مقابل اریحا ازروی اعجاز از جریان باز داشته شده آبهای دست پائین بدریا جاری گشته و آبهای بالا درجای‌خود باز ایستاند و در تـه رود محـل وسیعی برای عسـاکر اسرائیلیان مهیاگشت ۰ علاوه بر این دو دفعه دیگر نیز این معجزه بر رود اردن واقع شد یعنی هنکامیکه ایلیا و الیشاع از ان عبور کردند ۲ پاد ۲:۸ و۱۴ ۰ در آبهای این رود برص نعمان سریانی طاهر شد و تبربی دسته تبرداران که در آن افتاده بود بفرمان الیشاع بر روی اب آمد ۲ پادد ۵:۱۴و۶:۶ ۰ و خداوند ما هم در همین جا از دست یحیی تعمید یافت مت ۳:۱۳ ۰ و هزاران از حجّاج شعب مختلفه که اسماً مسیحی میباشند همواره در وسط اپریل ماه فرنگی هر سال بیادگاری آنغسل مبارك مسیح در روز معیّنی در تحت محافظت فوجی از اتراك بدیدن ان رود مقدس رفته از آبهایش میاشامند و غسل کرده بعد از یك دو ساعت دیگر باورشلیم مراجعت مینماید ملاحظه در عربه ۰

فروع اردن . بدانکه اردن‌را فروع قابل ذکر هست من جمله نهر عظیمی است که آن‌را یرموق گویند و در قدیم الایام به هایرومکس موسوم بوده و دیگری یبّوق است که هر دو بطرف مشرق اردن بودند و علاوه بر آنها یازده نهر صغیر یا جدول نیز بود که از کوه جلعاد جاری میشده و غالباً در فصل تابستان می خشکیدند و قصد از آنطرف اردن بیشتر اوقات بمعنی‌طرف مشرق میباشد لکن ذکراین کلمه قبل از فتوحات یوشع قصد از طرف مغرب بوده اما در این ایام اردن در بحیره الموت جاری و مفقود میشود لکن اغلب اشخاص گمان برده اند که در ایام سابق قبل از انهدام شهرهای سدوم اردن در بحیره الموت ریخته از انجا بوادی سدیم تا خلیج اتلانتیك و دریای‌قلزم جاری میگردید و از قرار معلوم وادی‌کبیر عربه که باعث تشکیل وادی اردن میباشد رشته اتصال طرف جنوبی بحیره الموت باخلیج اتلانتیك یا عقبه بوده (ملاحظه در نقشه) خروج راه اینوادی در میان جنوب و جنوب مغربی است وطول ان از بحیره الموت تا بعقبه بخط مستقیم تخمیناً یکصد میل است در انتهای بحیره الموت ریك زاری تشکیل یافته در میان تل هائی که بطرف جنوب اند بمسافت ۱۰۱۸ میل ممتدّ و ارتفاعش با ارتفاع دریا مساوی است و در آنجا باتّل گل سفید که ۱۸ یا ۲۳ ذرع ارتفاع دارد و نزدیك است که وادی‌را تقاطع کند محدود میشود لکن در طرف

مغربي درّه ایست که عرضش تخمیناً نیم میل و بطرف جنوب کشیده داخل وادی عریض عربه میگردد و محلّ مجرای آبهای عربه به دریای قلزم میشود و تلّ مرقوم احتمال میرود که اکربیم کتاب مقدس باشد که منتها الیه الغور و ابتدای عربه‌را تعیین مینماید و از آنجا بدون مانع تا بعقبه ممتد است و سلسله کوهها آنرا احاطه نموده است و رودهائی که از اینکوهها جاری است در فصل تابستان قبل از آنکه بوادی رسد در همان سنك لاخ خشکیده و مفقود میشود و در فصل تابستان اینوادی کلیّةً بی آب است و البتّه بدون آب هم در دشتهای عربستان سبزه یافت نه خواهد شد و در تمام اینوادی اثری از اثار صنعت بشری بهیچوجه یافت نمیشود و انرائی که بر آن است که رود اردن سابقاً از اینوادی میگذشته است مردود است زیرا که بحیره الموت تخمیناً ۶۵۰ ذرع از خلیج عقبه پائین تر است و هم آبهای بیشتر رودهای این حوالی بطرف شمال به دریای قلزم جاری است البتّه منتهای اردن از قدیم و حال در اینجا بوده وهست لکن نائب لینج و سایرین میگویند که محتمل است تمام وادی اردن شمال و جنوب فرو نشسته بگودی حالیّه رسیده باشد در صورت صحّت این‌رای احتمال میرود که اینمطلب مدت مدیدی قبل از انهدام سدوم وغموره یعنی مداین موتفکات واقع شده باشد پید ۱۹:۱۷ـ۲۸ و ۳۰ ملاحظه در دریای سیّم.

اردج. بوته ایست که در صحراها میروید و در ۱ پاد ۱۹:۵ گوید که ایلیای نبی در زیر درخت اردجی خوابید و گاهی از اوقات در اوان جوع و قحطی شاخهای آن خورده شود ایوب ۳۰:۴ و گاهی از اوقات درخت مذکوررا سوزانیده ذغال از آن سازند مز ۱۲۰:۴.

اردو. وضع اردوی بنی اسرئیل در مدت بود نشان در دشت بکمال دقت در باب ۲ اعدادبیان شده بدین طریق که چادر جماعت در وسط و چادر لاویان که متولی توجهات اردو بودند بدور آن و از آن پس قوم اسرائیل‌را که عدد ایشان سوای زنان و اطفال به ششصد هزار مردان جنگی میرسید بچهار قسمت منقسم نموده که هر قسمت دارای سه سبط بود و هریك از این اقسام در یکی جهات اربعه چادر جماعت اردو میزدند و هر یك از این قسمتهارا علمی بود همچنانکه هر سبطی وهر رئیس سبطی میبایست دارای علمی باشد و روٴسای هر سبطی از جانب خدا معین میشد علیهذا منظر و نمایش اردو خیلی شکیل و شیرین و خوش‌نما بود اعد ۲۴:۳و۵ در اینصورت عجب نیست که بلعام بر قله کوه بعور ایستاده قوم اسرائیل‌را تماشا کرده میگفت «چه زیبا است خیمه‌های تو ای یعقوب و مسکنهای تو ای اسرائیل».

واشخاص ناپاك و چیزهای نجس در اردو نمی بایست باشند بنابر این مبروصان

و اشخاصی که مس میّت کرده بودند و اسیران جنك و خاکستر قربانیهای سوختنی هم در اردو نگاه داشته نمیشد بلکه میبایست کلیّه خارج از اردو باشند و اموات‌را در داخل اردو دفن نمیکردند و مقصرین‌را هم در اردو حکم قتل نمیدادند لا ۱۲:٤ و۱۱:٦ و۱۷:۸ و۱۰:٤ و۵ و۱۳:٤٦ و۳:۱٤ و۲٤: ۱٤۰ اعد ۱٤:۱۲ و۱۵ و۱۹:۳۱ تث ۲۳: ۱۰ و۱۲ یوش ۲۳:٦ و البتّه نباید تصوّر نمود که اردو در محل محقّر و کوچکی غیر معتنابه بود بلکه گاهی‌از اوقات بمسافت بعیدی امتداد میبافت و دشتهای وسیعه و کوه‌هارا شامل میبود۰

آرح . (سرکردان) اول یکی‌از روسای اشیر بود ۱تو ۳۹:۷۰ دوّم مردی که اخلافش از بابل مراجعة نمودند و دختر زاده‌اش به طوبیای عمونی تزویج شد عز ۵:۲ نحم ۱۸:٦ و۱۰:۷۰

ارسترخس . (بهین شاهزاده‌گان) از ساکنان تسالونیکی و همکار و همقطار امین پولس حواری بود اع ٤:۲۰ و۳:۲۷ فل ۲٤ حیات وی بواسطه شورشی که در افسس بواسطهٔ تحریك جماعت زرگران بر پا شد در خطر بود اع ۲۹:۱۹۰ لکن آزاد شده با پولس ماند و با او در روم اسیر شد کو ۱۰:٤۰

ارسطوس . (محبوب) شخص عیسوی قرنتسی که ایشك آقاسی یعنی ناظر یا ضدوقدار بود و بواسطه دوستی که با پولس داشت ویرا بدرقه نمود و باتیماتاوس بمقدونیه رفت اع ۲۲:۱۹ و در هنکام نامه نوشتن پولس برومیان او در قرنتس بود روم ۲۳:۱٦۰ و در همانجا توقف نمود در حالتیکه پولس در روما باسیری برده شد ۲تیمو ۲۰:٤۰

ارطامیس . بت مؤنّث معروف یونانیان و رومیان و یکی از جمله داوزده بت بزرك بود و اگر چه این ارطامیس غیر از بت



ارطامیس

خوشکل ساده و صیّاد یونانیان بود ولی بعشتاروت ربة النوع سریانیان شباهت میداشت و چنان مینماید که اورا با رسوم ناپاك و اسرار سحریّه پرستش مینمودند اع ۱۹:۲۴ و۲۷ و در افسانه‌ها معروف بود که تمثال او از مشتری افتاده است اما خود بت چوبی بود که اعلایش پهن و اسفلش باریك و شبیه حیوانات مختلفه بر آن نقش گشته از کمر ببالا ویرا پستانهای متعدده بود و تاج کنکره‌داری بر سرو دستهای ویرا هر یك بر عصائی قرار داده بودند و بسیار قدیم و کثیر الاُحترام بود٠

جلال و مباهات افسس در هیکل اینخدای مؤنثّ که یکی از عجایب هفتکانه دنیا خوانده شده میبود و۱۲۵ ذرع طول و۶۴ ذرع عرض داشت و۱۲۷ ستون مرمر سفید ایونی هیجده ذرعی در آن نصب نموده بودند خزاین ویرا بهائی نبود و در ظرف مدت ۲۲۰ سال ساخته شده در سالی که اسکندر کبیر تولّد یافت یعنی در ۳۵۶ قبل از مسیح ارسطرطس نامی محض اشتهسار اسم خــود هیکل او‌ّلین‌را سوزانید لکن‌ثانیاً آن‌را بطور مذکور بنا نموده بیش از پیش زینت دادند اقر۹:۳ـ۱۷ اف ۱۹:۲ـ۲۲٠ هیاکل سیمین ارطامیس‌را که دیمتریوس اع ۱۹:۲۴ و غیره میساختند بعید نیست‌که‌نمونه تمثال‌های کوچك آن هیکل بوده است که برای‌استعمال و تذکرة در خانه‌ها و فروختن بمسافران میساختند هیــکل مذکور و شبیه مجسّمه ارطامیس منقوش است و بعضی دیگر باسم یونانی منقوش است اع ۱۹:۲۸ و۳۴ و۳۵ و بر سکّه‌های دیکر نیز همان کلمات که لوقا ترجمه نموده یعنی ایلچی و پرستنده ارطامیس منقوش است و بعضی دیگر باسم و رسم سر نیرون امپراطور مسکوك است واحتمال‌میرود که اینهارا در زمانیکه پولس در آنجا بوده سکّه کرده باشند٠

ارغوان. اهالی بابل رنك ارغوانی‌را بسیار استعمال میکردند و در قدیم در مشرق نیز بسیار مشهور بود ار ۹:۱۰ داو ۲۶:۸ و اس۸:۱۵ چنانکه پرده‌های هیکل و بعضی از لباسهای‌کهنه نیز باین‌رنك بود خر ۲۵:۴ و۳۵:۶ و۳۹:۲۹ و۲تو ۳:۱۴٠ و سلاطین و اعیان و اعاظم نیز محض امتیاز از سایر رعایا لباس ارغوانی در بر میکردند و بدینواسطه در وقتیکه مسیحرا در محکمه حاضر مینمودند برای استهزاء ویرا بلباس رغوانی ملبّس کردند یو ۱۹:۲ و۵٠ ولی چنان معلوم است که قصد از ارغوانی همان قرمز است زیرا که کلمهٔ ارغوان دلالت میکند بر هر رنکی که رنك سرخ در آن باشد٠

اهل صور و صیدون این رنك‌را از صدف مخصوصی تحصیل مینمودند بدینواسطه در اینصنعت مشهور گشتند و فعلاً در طرف جنوبی صیداکومهٔ عظیمی از صدفهای که

در زمان قدیم این رنگرا از آنها گرفته اند پیدا میشود و گاهی از اوقات اوغوانی‌را از کرمی که بر بلوط قرمز یافت میشود تحصیل میکنند ملاحظه در قرمز.

ارفاد. (حصار دار) اش ۱۰:۹ شهری است در سوریه که همواره باحماه و گاهی با دمشق و صیدون ذکر میشود جدیداً (بتوسط علمای معرفة الارض محل آن در تل ارفاد که سه فرسخ از حلب دور است پیداشده این محل سابقاً دارای اهمیت بوده و چندین بار دستخوش غارت آشوریها شده است. ار ۲۳:۴۹ اش ۱۹:۳۶ و۱۳:۳۷ و۲ پاد ۳۴:۱۸ ملاحظه در ارواد).

ارفکشاد. (قلعه کلدانیان) و او ارفکشاد ابن سام و جد عابر بود و بموافق قول یوسیفوس اول و مبداء کلدانیان است که نسب نامه ایشان بدو منتهی میشود پید ۱۰:۲۲ و ۲٤ و ۱۱:۱۰ - ۱۳ ۱ تو ۱:۱۷ و۱۸ و۲٤ (لازم نیست که ارفکشاد اسم شخصی باشد شاید اسم طایفه یا موضعی است که اهل آن اولاد همان پرشم بودند که دو سال بعد از طوفان نوح تولد یافت).

ارك. (مستدیم) پید ۱۰:۱۰ شهری در کلدیه که نمرود انرا بر دجله بنا کرد و یونانیان و رومانیان آنرا ارکوی میگفتند و بعید نیست که همان ورقه یا ارقه حالیه باشد که بجنوب شرقی بابل واقع است و رای بعضی که ارکرا ادسا دانسته اند که ارفای حالیه باشد که در شمال بین‌النهرین واقع مردود است.

ارکی. این اسم در کتاب مقدس همواره برای حوشای مصاحب داود ذکر گشته ۲سمو ۱۵:۳۲ و۳۷ و۱٦:۱٦ ۱۷:۵-۱٤ و ۱تو ۲۷:۳۳ لکن معلوم نیست که اشاره بکدام چیز است.

ارکیلاوس. (شاهزاده قوم) پسرهیرودیس کبیر است از زوجه شومرونی او که ملتیس نام داشت. وی با برادرش انتی‌پاس در روم تعلیم یافت و بعد از وفات پدرش بر یهودیه و ادومیه وسامره مستقر گردیده بلقب اثنارك یاتترارك ملقب بود و از این جهة در متی ۲:۲۲ چون سلطان مذکور است و از آیه مرقوم معلوم میشود که وی بر اثر اقدام پدر خود قدم زده ستمکاری و مردم آزاری‌را پیشنهاد خود ساخت و بموافق تاریخ بعد از آنکه مدت ۱۰ سال در ظلم و ستم بسر برد رعایا از اوخسته خاطر گشته در حضور امپراطور ازوی شاکی شدند از آن رو امپراطور ویرا اخراج بلد نموده مقصراً به و نه که در ساحل‌رود اردن واقع‌است فرستاده در آنجا در گذشت.

ارمی. لغت و لسان قدیم سوریه و کلدانیان بود که در دا ۲:٤ مذکور است کلدانیان‌را عادت بود که بزبان ارمی تکلم

نمایند تا با دیوانیان و اخیری حکومت مطابق باشد و لکن زبان مخصوص و زبان اصلی ایشان نبود و دانیال نیز کتاب خودرا تا اخر باب هفتم بزبان کلدانی نوشت اما زبان صحیح و اصلی این طایفه اکدی است که اهالی بابل بدان زبان تکلّم میکردند و در زمان نبوکدنصّر نزدیك بود که کلیّه متروك گردد و بسیاری آنرا فراموش کرده بودند اما ظهور لغت سریانی که فعلاً معروف است در قرن دوم بعد از مسیح بود و آن هم تقریباً تا قرن دوازدهم نزدیك بود که متروك شود و اهالی آنرا فراموش نمایند و سریانی مذکور دارای تالیفات و تصنیفاتی است که در شعبه‌های دیگر لغة آرامی یافت نمی‌شود خصوصاً در علم لاهوت و علاوه بر این پشیطوکه ترجمهٔ معروف توراة است بزبان‌سریانی‌میباشد و از سایر ترجمه‌های که از لغت اصلی شده قدیم تر است و چون در تمام جزئیات کلمه بکلمه از زبان اصلی ترجمه شد از آنجهة آنرا پشیطو یعنی بسیط گفتند و اهالی معلوله و بخعه و جبعدین و حوالی آنها فرع این زبان‌را تکلم مینمایند و آن‌را سریانی میگویند.

ارمیا. یا یرمیا لفظ یرمیا یعنی یهود بزیر می‌اندازد و پسر حلقیا و دومین انبیاء اعظم عهد عتیق بود و در زمان سلطنت یوشیا و یهویاقیم و صدقیا و هم در زمان اسیری صدقیا نبوّت مینمودند. مولدش عناتوث بن‌یامین و از سلسله ابی‌یاثار کاهن بود و قبل از تولّد از جانب خدا بمنصب نبوّت مبعوث سرافراز گشت. ار ۱:۱ و۵ و در هنگام شباب در سال ٦۲۸ قبل از مسیح‌مطابق سال ۱۳ سلطنت یوشیا اولاً در مولد خود ار ۱۱:۱۸-۲۱ و۱۲:٦ و بملاحظات چندی که خاصهٔ مرتبت نبوّت است تزویج اختیار نفرمود ار ۱٦:۲ و یوشیا که شهریاری متقی و خداترس بود با وی انباز گشته بت پرستی نموده و اصلاح‌عام‌را رواج دادند۲پاد ۲۳:۱-۲۵.و بروفات پادشاه که در سال٦۰۹ قبل از مسیح واقع شد نوحه‌کری نموده آنرا چون خسارتی عظیم شمردند. ۲تو ۳۵:۲۰-۲۵ ار ۲۲:۱ و۱۵ و۱٦. اما بعد از سلطنت قصیر یهواحاز سبك و رویّه مردم بکلّی تبدیل یافت و بت پرستی‌را حیات تازهٔ پدید آمد و بدین واسطه زندگانی نبی پراز زحمات و مشقّات گردید و در سال چهارم سلطنت یهویاقیم طومار نخستین خودرا که محتوی تحذیر و پیش گوئیها بود تصنیف نمود و پادشاه آن‌را ورق بورق سوزانیده در صدد اتلاف نبی بر آمد ار ۲٦:۰ مجدداً وی‌نبوتهای‌خودرا نگاشته ضمناً نبّوت فرمود که بنی یهودا بزودی در بابل هفتاد سال باسیری خواهند رفت ار ۲۵:۸-۱۲. و هم در بارهٔ انهدام بابل هفتاد سال بعد آیه ۱۳-۳۸ نبّوت فرمود اما از تنبیهاتش تغافل ورزیدند . و او صدقیارا به مهربانی تعلیم فرموده اورا بر بلایائی‌که برقوم عاصیش

معلّق بود بیاگاهانید ولی سودمند نیفتاد امانت نبی مرقوم همواره زندگانی ویرا خطرناك نمود بحدّیکه در زمانیکه نبوکدنصّر اورشلیم‌را مفتوح ساخت آن حضرت در زندان بود و نبوکدنصّر اورا از زندان بر آورده در بابل مسکن داد لکن وی با سایر اسرای قوم خود سکونت اختیار فرموده بعد از چندی با انها در سال ٥٨٦ قبل از مسیح بمصر برده شده باز ایشان‌را تا هنکام وفاتش بامانت نصیحت و اندرز فرموده مدت چهل ودو سال از جانب خدا بر ضدّ امّت طاغی و یاغی خود ایستادگی نمود. اگرچه طبعاً حلیم باهوش و عزلت گزین بود. باوجود آن در حینی‌که تکلیف اقتضا مینمود از خطر پروائی نداشت و تهدیدات خلق اورا خاموش نکرده رفتار های ناخوش‌ایشان اورا رنجه نمیکرد برفق و ملاطفت با هم وطنان شیفته خود رئوف بود و در بلاهائی که نمیتوانست ایشان‌را ترغیب نماید که آنهارا از خود رد کنند شراکت می‌نمود.

کتاب ارمیا. ترتیب این کتاب در احکام نبّوتهای متنّوعه و وعده‌های الهیّه اش امری مشکل است. اما بقاعدهٔ طبیعی صحیح و کافی بچهار قسم عام منقسم میشود که مشتمل بر نبّوتهائیست که در زمان سلطنت یوشیا و یهویاقیم و صدقیا و جدلیا کرده شد باب آخر این کتاب چنانکه معلوم است الحاقی است واحتمال میرود که کار عزرا باشد. و۲پاد ١٨:٢٤ـ٢٠ و٢٥: چندان تفاوتی ندارد ار ٦٤:١٥ و نبّوتهائیکه راجع بمسیح میباشد در بابهای ٢٣:١ـ٨ و٣١:٣١ـ٤٠ و٣٣: ١٤ـ٢٦ یافت میشود و در عهد جدید بدان اشاره رفته است مت ١٧:٢ و١٤:١٦ عب ٨:٨ـ١٢. و مصنف کتاب نیاحات هم آن حضرت است و بلاها و تصورات حزن اور در آن مذکور است.

نیاحات ارمیا. مرثیهٔ منظومی است که آن حضرت در زمان انهدام اورشلیم تصنیف فرمود و مطالب هر باب از قرار مذکور است.

باب اوّل و دوّم در بیان بلاهای‌محاصره اورشلیم. باب سوّم اظهار تاسف و افسوس بر زحماتی که خود ان حضرت متحمل شد. باب چهارم ملاحظه بر انهدام و خرابی شهر و هیکل و بدبختی حزقیا. باب پنجم دعائی است برای یهود در حالت اسیری و در اواخر باب آن حضرت از ظلم و ستمکاری ادومیان سخن میراند زیرا که اورشلیم را در مصیبش حراست مینمودند و کلام خودرا بغضب حضرت قادر القهّار که بر ایشان خواهد آمد ختم میفرماید.

و آنحضرت بر حسب تعداد حروف تهجّی عبری هر فصلی‌را ٢٣ آیه قرار داده و هر آیه با یکی از حروف تهجّی عبری شروع میشود و باب سوم سه آیه متوالی است که حروف تهجّی در آنها مکرر گشته است.

وضع نیاحات یرمیا نشاط اور و لطیف و

دلاویز و موثر و از بهترین مراثی است. و دلالت بر فهم و فراست و ذکاوت آن حضرت مینماید ۲ تو ۲۵:۳۵ و شخص مطالعه کننده گمان میبرد که هریك از حروف و کلمات آن با اشکها نگاشته و هریك از کلماتش آهی است که از دل محزون و شکسته ناشی گشته و همواره ان حضرت اینمطلب‌را پیش نهاد خود ساخته در نظر دارد که خدای عهد سلطنت مینماید و مقتدر است.

ارنان . ۱ تو ۱۵:۲۱ ملاحظه در ارونه.

ارنون . (غرنده) تث ۲۴:۲ رودی است در طرف شرقی بحر الموت و در قدیم الایام حدود موابیان و عمونیان و پس از آن حدود موآبیان و اموریان و اخیراً حدود موابیان و سبط راوبین‌را جدا مینمود. اعد ۱۳:۲۱ یوش۱۳ ۱۶:۱۳ و الآن آن‌را الموجب گویند طولش تخمیناً پنجاه میل میشود و در بحر الموت جاری است آبش در فصل زمستان بسیار ولی در قلب الاسد تابستان نزدیك است که خشك شود.

ارواد . (آواره) حز ۸:۲۷ بعید نیست که همان ارفاد باشد که به رواد مسمی است وآن قریه کوچکی‌است بر جزیره ارواد که در نزدیکی‌ساحل‌شرقی‌دریای‌متوسط بمسافت سی میل بشمال طرابلس واقع است و ساکنان آنجزیره‌را اروادی گویند. پید ۱۸:۱۰.

اریحا . (مکان خوشبو) و آن شهر با مکنت و قوتی بود که در وادی اردن در قسمت بن‌یامینیان بمسافت ۱۵ میل بشمال شرقی اورشلیم و پنج میل باردن مانده یوش ۷:۱۶ و۱۸ ۲۱:۱۸ در مقابل معبری که اسرائیلیان عبور کردند واقع بود. یوش ۱۶:۳ . اول ذکری که از اریحا داریم در حکایت جاسوسان و راحاب است. یوش ۲: ۱ـ۲۱ و آن اول شهری است که یوشع از مملکت کنعان متصرف شد بدینطور که حصارها اعجازاً فرو افتاد و اسرائیلیان بدانجا در آمده بامر خدا تمامی ذیحیات‌را بقتل رسانیده پس از آن شهررا آتش زدند و تنها راحاب و اهل بیتش در امان بودند زیراکه جاسوسان‌را پنهان‌داشته بود. و یوشع لعنت نمود بر کسیکه اریحارا دو باره بنا کند واین مطلب بیش از پانصد سال بعد از آن در حق حئیل بوقوع پیوست. یوش ۲۶:۶ و اپاد ۳۴:۱۶ در خلال این احوال اریحای دیگری در جوار آنجا بنا کردند داو ۱۳:۳ (۲سمو ۵:۱۰) و بموافق تث ۳:۳۴ و داو ۱۶:۱ اریحارا شهر نخل میگفتند و لفظ اریحا در عبرانی بمعنی ماه میباشد و بعید نیست که در قدیم الایام مذهب ماهتاب پرستی در آنجا شیوعی داشته است و از جهة وسعت و ترقی بعد از اورشلیم اریحا معروف بود و مدرسه نبیین و مسکن الیشاع نیز در آنجا بود. ۲ پاد ۴:۲ و۵و۱۸

و در آن طرف اردن در مقابل همین اریحا ایلیای نبی به آسمان صعود نمود. ۲ پاد ۲:۱ـ ۲۲ و در دشت اریحا کلدانیان صدقیارا دستگیر کردند. ۲ پاد ٥:۲٥ ار ۹:۳۹ و چون اهل اریحا از اسیری بابل مراجعت نمودند بر بنای حصارهای اورشلیم امداد کردند. عز ۳۹:۲ نح ۲:۳ و۳٦:۷ و مسیح در همین جا دو نفر کوررا بینائی داد. مت ۲۹:۲۰ـ۳٤ و زکی باج گیر نیز در همین جا عفو گناهان خودرا از مسیح یافت. لو ۱:۱۹ـ۱۰ غالباً محلّ اریحا را قریه اریحه میدانستند که یکی از قرای پست و کثیف اعراب و دارای دویست نفوس است. لکن بموافق قول سیّاحان که در این اواخر در آنجا رفته اند اریحا بمسافت دو میل بطرف غربی اریحه در دهنه وادی کلت جائیکه از اورشلیم بدشت میرود واقع بوده است. و برخی گمان برده اند که شهر قدیم اریحا نزدیك بعین السّلطان بوده است. و آبهائیرا که الیشاع نبی شفا داده بد مزگی و شوری آنها را به شیرینی مبدّل کرد از همین چشمه عین السّلطان جاری بود و بمسافت دو میل بطرف شمال غربی اریحه واقع است.

در مغرب و شمال اریحا تلهای سنك آهك میباشد که ارتفاع یکی از آنها تخمیناً به ۳٤۰ الی ۳٥۰ ذرع میرسد و به کورنتنه مسمّی میباشد که بنا بر روایت جدید محل چهل روز روزه داشتن و امتحان شدن خداوند عیسی بوده است. و در میانه این تلها و اردن دشت اریحا است یوش ۱۳:٤ و بمقابل آن در طرف شرقی اردن دشت موآب واقع است. علی الجمله دشت اریحا در قدیم الایام آبهای بسیار داشته است و در نهایت باروری و حاصل خیزی بوده و باز هم امکان دارد که انطور بشود لکن الآن ویران است و اگرچه یك وقتی برای عسل و نخل و بلسّان معروف بود حال هیچ یك از اینها در آنجا یافت نمی شود.

اما راهی که از اریحا باورشلیم میرود سر بالا و در میان وادی تنك و سنكلاخ که درّه هارا تقاطع کند واقع و بسیار سخت و خطرناك است و فعلاً هم مثل زمان سامری تنك دزدگاه میباشد لو ۳۰:۱۰ـ۳٤.

اریوس باغوس . (تلّ مریّخ) و آن تلّ بطوریکه اگر کسی بر آن بایستد و اطراف خودرا نگاه کند صنایع غریبه از قبیل تماثیل و مذابح و معابد متعدده مشاهده خواهد نمود و محلّ انعقاد مجلس قدیم و صاحب اهمیّت در اینجا بود که آنهارا اریوباغیان مینامیدند. اع ۱۹:۱۷ الی ۳٤ و اهالی اینمجلس محلّ وثوق و اطمینان و در نزد مردم مکرم و برامور سیاسی و ادبی وکیل بودند و محاکمه هرکس که نسبت بخدایان کفر میگفت بدینجا راجع بود و بدین لحاظ پولس‌را برای محاکمه بدینجا آوردند و شکایتی که نسبت باو داشتند این بود که

بخدایان غریبه و غیر معروف ندا مینماید۰ اما وی بطوری با دلیری واقتدار صحبت داشت و حماقت و گناه بت پرستی‌را ظاهر کرد چنانکه قلوب بسیاری از آنهارا فریفته خود گردانید من جمله دیونیسیوس است که یکی از اجزای آن مجمع بود و دامرس و غیره و بعضی از آنیها بدین مسیح گرویدند۰

و اینمجلس دارای اکسارگانها بود و اینان اشخاصی بودند که بعد از مدت معیّنی که حکومت مینمودند و پخته و کار دیده میگردیدند بدانجا دعوت شده از اجزای آنمجلس محسوب میشدند۰ و حاکم دیگری بجای ایشان تعیین میشد که او هم در حین انعقاد مجلس میبایست حضور داشته باشد و احکام حکیمانه و عادل ایشان سبب انتشار اوازه اینمجمع شد بطوریکه در خارج از حدود یونان نیز معروف بود۰ و اینمجلس نشیمن‌های سنگی برای حضّار داشت و تماماً سر گشاده بود و در صحن آن اپی کوریان و رواقیین و غیره می ایستادنـد و شهر در اطراف این تل واقع و پراز بت پرستان و معابد ایشان بود۰

گویند اینمجلس در شب منعقد میشد تا کسی بر افکار حکّام اطلاع نیابد و نیز تا با اغراض و اراء خـارجیّه داخـل نشود بالاخره رومانیان اینمجلس‌را باجور و ستم برچیده رسوم آن‌را بر انداختند ۰ قدری بطرف جنوب شرقی تل سراشیب اکراپولس واقع و برقله مسطح این تل بقدری عمارات و معابد بازینت و مکنت بت پرستان بود که در تمام معموره زمین چنان مکانی در عدد و مکنت و زینت بهیچوجه یافت نمیشد ۰ ملاحظه در اطینا۰

ارّه . معروف است۰ و در تصاویر اثار مصر نیز دیده شده و از کتاب مقدس مستفاد میشود که اسرائیلیان چوب و سنکرا ارّه میـکردنـد۰ اش ۱۵:۱۰ و اپاد ۹:۷ و اسرا را نیز بواسطه ارّه عذاب مینمودند۰ ۲سمو ۳۱:۱۲ و اتو ۳:۲۰ عب ۳۷:۱۱ گویند که قوم یهود حضرت اشعیای نبی‌را با ارّه دو پاره کردند۰

ازشیر گرفتن . معروفست۰ و ابراهیم خلیل در وقت از شیر باز گرفتن اسحـاق ولیمه بر پا داشت۰ پید ۸:۲۱ دور نیست که دادن ولیمه از جملهٔ عادات آنزمان بود که در این زمان معمول نیست۰ و چون بموافق ۲تو ۱۶:۳۱ـ۱۸ حصّه یومیّه اطفال ذکور سبط لاوی‌را قبل از سه سالگی نمی بردند بنابراین بعضی بر آنند که ایشان‌را قبل از سه سالگی از شیر نمیگرفتند۰

اژدها . حز ۳:۲۹ و۲:۳۲۰ حیوانی است از جنس سوسمار؛ طولش ۱۵ قدم و بواسطه ششهایش تنفس کند و بر زیراب ماندن توانا و قادر است و بدخلق وزورمند و بدنش با پولکهای درشت که هر کونه تیر و نیزه و حربه‌را متحمـل تواند شـد

پوشیده شده است. و فکّینش دارای دندانهای دراز و تیز است و چون حیوانی یا انسانی در ابی که نهنك در آن است افتند فوراً نهنك ویرا در زیر آب کشیده در آنجا میخورد و البتّه مشابهات این حیوان با صفات مذکوره لویاتان پوشیده نخواهد ماند. ایوب ٤١: و نهنك در ابهای نیل فوقانی بسیار و در ایام فراعنه نیز در ابهای مصر موجود بوده است لکن فعلاً وجود ندارد. بعضی گویند که قسمتی از آنها در آبهای زرقاء که در جنوب کرمل واقع است یافت میشود.

اژدهای پرنده. اش۲۹:۱٤ و۳۰:٦ باید دانست که تشبیهی که در این آیه کرده است از روی مجاز میباشد و حقیقة قصد از افعیهای صحرائی است که در سرعت جریان و حمله مشهورند.

اس. علف شکیل و معطری است که در طرف جنوبی اروپا و شمالی افریقا و امکنهٔ معتدله آسیا خصوصاً در کنار دریاها بسیار میروید برکهایش همواره سبز و بسیار خوشرنك و صیقلی و گلهایش سفید و بعضی اوقات طرف بیرونش مایل بسرخی میباشد میوه‌اش بنفش روشن و باندازه نخودی است طعم آن شیرین و معطّر است در صفحات شام از جمله ادویه جات محسوب و دوای مقوّی و مفیدی است. و بموافق اش۱۹:٤۱ و۵۵: ۱۳ و زکریّا ۸:۱ در میان یهود علامهٔ عدالت بود و پهلوانان و جوانمردان قدیم تاجها از آن ترتیب میدادند و یهود شاخه‌های آن‌را در ضمن علفهای دیگر برای عید سایبانها استعمال مینمودند نح ۱۵:۸.

آسا. (شفاعت) پسر و جانشین ابی‌یام شهریار سوّمین یهودا بعد از سلیمان. ۱ پاد ۸:۱۵ وی در ۹۱۲ قبل‌از مسیح آغاز سلطنت نموده ٤۱ سال در اورشلیم شهریار بود. اوّل قسمت سلطنتش بالنسبه با سلامتی و کامیابی بود و پرستش پاك خدای‌را تجدید نمود و اشخاصیرا که تن به پست فطرتی داده در پی عبادت خدایان ناراست بودند اخراج نمود. اورشلیم‌را از اعمال و افعال قبیحه‌که از نتایج بت پرستی بود پاك ساخته مادر خودرا از رتبهٔ ملکهٔ خلع نمود زیرا که تمثالی برای استارتی بر پا نموده بود. و در سال یازدهم سلطنتش خدا اورا بر عساکر بی پایان زرح شهریار کوش مظفر و منصور گردانید. عزریای پیغمبر نیز اورا به پیش بردن این افعال پسندیده ترغیب فرمود بنابراین قوم‌را فراهم‌کرده متفقا عهد خودرا با یهوّه تجدید نمودند. لکن چون خبر تجدید عهد بسمع بعشا پادشاه اسرائیل رسید ویرا ضدّیت نمود لهذا آسا امداد و نصرت حضرة رب العزّة‌را فراموش‌کرده از شامیان که بت پرست بودند استمداد جست و در اواخر عمرش بمرض نقرس مبتلا گردید باوجود آن متنبّه استمداد از خدا نشده باطبّا و خداوندان طب رجوع کرد و بدینواسطه در نوشتجات مقدسه بسبب این

عمل زشت مورد ملامت گرديد. ٢تو ١٦: ١٢ اما سلطنت او از تمامی سلاطین یهودا بهتر و باشکوه تر بود. کتاب مقدس بارها تقوی اورا نمونه و ضرب المثل قرار داده تحسین مینماید. ١ پاد ٢٢:٤٣ و ٢تو ٢٠:٣٢ و١٢:٢١ و در سال ٩١٤ قبل از مسیح در سال چهل ویکم سلطنتش در گذشته ویرا باکمال عزّت و نهایت احترام دفن نمودند و در مدت حیات خود همواره با بعشا مثل یربعام و اسرائیل نزاع داشت ١ پاد ٦:١٥ و١٦.

آساف . (جامع) شخص لاوی و شاعر و موزیکانچی معروف ایام داود و از جمله مشّاقان موزیك هیکل بود. ١تو٦:٣٩ و١٥: ١٧ ١٦:٥ و٢٥:١ و٢. چنان معلوم است که اینخدمت در خانواده این شخص موروثی بوده نح ٧:٤٤ و٢٢:١١ وبیننده نیز خوانده شده است. ٢تو ٢٩:٣٠ عنوان ١٢ زبور نیز باسم او ست یعنی زبور ٥٠ و٧٣ الی ٨٣. احتمال میرود که مختص او یا خانواده او و گفته شده است که خواننده حزقیای پادشاه ٢پاد ١٨:١٨ اش ٣٦:٣. (٢) وقایع نگار حزقیا پادشاه ٢پاد١٨:١٨ و اش٣٦:٣. (٣) نگاهبان جنگلها از جانب ارتحشتا هر چند که اسمش مینماید که یهودی بوده نح ٢:٨.

اسب . پید ٤٩:١٧ حیوان شریف معروفی‌است که ایوب در باره‌اش میگوید ایوب ٣٩:١٩ـ٢٥ . و قدما همواره گاو و الاغ‌را برای‌شخم و کار زراعت بکار میبردند و اسب و قاطررا برای سواری پادشاهان و سپاهان و کالسکه‌ها وعرابه‌ها نگاه میداشتند. خرو ١٤:٩ و٢٣ اس ٦:٨. اما در زمان اسرائیلیان بر حسب امر اقدس الهی اسب و قاطررا کمتر بکار میداشتند تث ١٧:١٦. و بموافق صحیفه یوشع ١١:٦ خداوند به پی کردن اسبان دشمنان و آتش زدن عرابه‌های ایشان امر فرمود چنانکه اشعیا سبب آنرا شرح میفرماید اش٣١:١ و٣ و بر حسب امر فوق اسرائیلیان در ازدیاد اسبان نمیکوشیدند تا زمان سلیمان که او در ازدیاد آنها کوشیده از مصر و شام فراهم آورد. ١ پاد ٤:٢٦ و١٠:٢٦ و٢٩ و٢تو ١:١٤ـ ١٧ و٩:٢٥ و قدمارا عادت این بود که اسبی‌را برای بتهای ایشان تقدیس مینمودند ٢پاد ٢٣:١١ چنانکه پیغمبران در نبوّتهای خود مکرر مذکور داشته اند. زك ١:٨ و٦: ٢ـ٦ و در کتاب مقدس مذکور است که اسبی اتشین و عرابه اتشین ایلیارا باسمان بردند. ٢پاد ٢:١١ و نیز کوههای حوالی دوثان از اسبهای آتشین و عرّادهای آتشین بجهة اعانت الیشاع پیغمبر حاضر بودند. ٢پاد ٦:١٥ـ١٧.

اسباب جنك . بدانکه اسباب جنك که بر تن استوار میداشتند بر چهار قسم بود. سپر، زره، ساق‌بند، و خود، و تفصل هریك از انیقرار است :

اوّل سپر٠ (اسمو ٧:١٧ و٤١ و٤٥) معروف است ٠ و از اسابهای قدیمه مستعملـه جنك میباشد که در پید ١:١٥ ومز٥:١٢ و٢:١٨ بدان اشاره رفته است٠ و این سپرها در هیئت و فطر اختلاف داشتند و غالباً آنهارا از چوب سبك و نازکی ساخته جلدهای متعدده از پوست بر آن میگشیدند و پوستهارا نیز باروغن زیت تدهین کرده صیقلی میکردند اش ٥:٢١ و آنهارا برنگهای گوناگون رنك آمیزی میکردند ٠ نا ٣:٢ و بسا میشد که تمام سپررا از طلا یا مس میساختند و یا انیکه از فلزّات مذکوره بر آنها میکشیدند٠ ا پاد ٢٦:١٤ و٢٧ و بر روی سپرهای فلزّی اشکال مختلفه نقش مینمودند و آنهارا بادست چپ میگرفتند ٠ و گاهی از اوقات در عوض انکه بدست گیرند بگردن می آویختند و سطح خارجی سپر محدّب بود تا تیرها آنهارا پاره نکند و محض استحکام و نگاه داری از رطوبت اطرافش‌را نیز آهن میگرفتند و در میان‌جنك آنهارا بر سر می‌کشیدند و یا اینکه همگی‌را در یك قطار برای‌محافظت عام‌قرارمیدادند٠

دوّم‌زره٠ اسمو ٥:١٧٠ و زره سینه و پشت و گاهی از اوقات شکم‌را نیز میپوشانید و بر دو پاره منقسم بود٠اما وزن زرهی که جلیات در بر داشت ٣٢ رطل برنج بود و آنرا از صفحه‌های برنجین ترتیب داده مثل فلس ماهی بیکدیگر وصل نموده بودند٠ و گاهی شاخهای بیدرا بهم بافته برنج بالای آنها میکشیدند و آن جزئی که سینه‌را میپوشانید گاهی باکتان‌استر میشد و چون‌زره عمده‌اسباب دفاع است اشاره به کمال دفاع واماں میباشد اش ١٧:٥٩ واف ١٤:٦ و کمربند منقّشی نیز بر آن استوار میداشتند٠

سوّم ساق‌بندها ٠ اسمو ٦:١٧ دو پارچه ازپوست یا آهن بود که برای محافظت ساقها استعمال مینمودند و جز در حکایت جلیات در جای دیگر کتاب مقدس مذکور نیست٠ علیهذا امکان دارد که در میان عبرانیان چندان مستعمل نبوده اما در میان یونانیان و رومانیان و اشوریان معروف و معمول بود٠

چهارم خود ٠ (حز ١٠:٢٧) که پوشش سر بود غالباً از برنج و گاهی از پوست ضخیم هم ساخته میشد اسمو ٣٨:١٧ و بالای آن را با پر زینت مینمودند و در قدیم صفحه نیز برای محافظت صورت بر آن مزید میکردند٠

اما سلاح دار داو ٥٤:٩ از شجاعترین لشکر بود که سلاطین برای سلاح داری خود انتخاب‌میکردند و کار او نه تنها سلاحداری بود بلکه میبایست همواره در جنك ملازم مولای خود باشد و اوآمر اورا اجرا کند اسمو ٢١:١٦ و٤:٣١٠

اما اسباب هجوم اینانند: شمشیر، نیزه، مزراق، تیرو کمان، فلاخن،تیر دان، و تبر و گرز و تفصیل هر یك از اینقرار است اولاً شمشیر که در قدیم الایام کوتاه

و دارای دو دم بود· داو ١٦:٣ و آنرا در غلافی جای میدادند· ار ٦:٤٧ و بر کمر بند می‌اویختند· ٢سمو ٢٠:٨·

دوّم نیزه اعد ٧:٢٥·و مزراق· یوش ١٨:٨ هر دو شبیه بیکدیگر بودند لکن نیزه از مزراق بلندتر و بر سر هر یك سری از آهن صیقلی آبدار میبود و بلندی نیزه یونانیان ٢٥ قدم بود · امّا آنچه اعراب استعمال مینمایند بیش از پانزده قدم نیست و بر نوك هر یك ته نیزهٔ اهنینی بود که چون خواهند آنهارا بزمین زنند باسانی جای گیرد· و آب‌نیر عسائیل‌را با ته نیزهٔ خود بقتل رسانید ٢سمو ٢٣:٢·

سوّم· تیر· ١سمو ٣٦:٢٠ که معروف است· و آن‌را از کمان می‌انداختند و در شکار و جنك استعمال مینمودند· و در اوّل اختراع تیررا از چوب گز و کمانرا از چوب نرم یا برنج میساختند مز ٣٤:١٨ وزه‌را از پوست یا موی‌اسب یا روده‌حیوانات میساختند · اما کمان خطا کننده که در مز ٥٧:٧٨ وارد است قصد از کمانی میباشد که رو بعقب کج شده تیررا بهدف نیاندازد و صاحبش‌را مجروح نماید· و سر تیرهارا گاهی بزهر آب میدادند چنانکه ایوب در فصل ٤:٦ بدان اشاره فرموده است و نیز گاهی اخکری بر یکطرف تیر می بستند مز ٤:١٢٠ تا اسبابهای طرف مقابل‌را آتش زنند چنانکه این عادت در میانه فینیقیان و اهالی اسپانیا معمول بود و آنهارا درتیر دان گذارده بطوری برکتف میاویختند که در هنکام حاجت بسهولت از آنها کشیده بکار میبردند· و خم‌کردن کمان نشانه قوّت و امتحان‌درجهٔ شخص‌جنگی‌بود چنانکه دراین روزها نیز معمول است· و بدین طور پنلوپه زوجه یولیس عاشقان خودرا به خم کردن کمان شوی خود امتحان کرده فریب ایشان‌را دانست· و کمان بزرك‌را بواسطه پا و دست خم مینمودند·

چهارم فلاخن که از اسبابهای قدیم بوده سنك از او میانداختند· داو ١٦:٢٠· و بن‌یامینیان در این صنعت سرآمد همگی‌بودند بطوریکه سنك‌را بادست راست یا چپ میتوانستند انداخت· ١تو ٢:١٢ و بعد از تیر اندازان قوّت اینان در فلاخن مشهور بود·

پنجم‌تبر· ار ٢٠:٥١· معروف است و اورا تبرزین گویند·

ششم عصا یا گرز که آنهارا باشکال‌مختلفه ترتیب میدادند·و لفظ اسلحه درکتاب مقدس بطریق استعاره و مجاز نیز وارد است اف ٦: ١١ـ١٨·

اسپانیا. رو ٢٤:١٥ این اسم بر تمام شبه جزیره اسپانیا و پرتوغال اطلاق میشد· یکی از اولادهٔ ترشیش که از اولادهای یاوان‌بود در آنجا سکونت داشتند· و درایّام پولس در تحت تصرف رومانیان‌بود و معلوم نیست که مقصود پولس از رفتن اسپانیا

بانجام رسید یانه. ملاحظه در ترشیش .

اسعاد. مت ۲۶:۲۵ و۴۹:۵ و۲۱:۱۱ و۴۵:۱۴ قصد از اینکلمه اشاره بمعلّم دینی میباشد و در معنی با حاخام یکی است . و خداوند ما عیسی مسیح فریسیانرا مذمت میفرماید زیرا که ایشان دوست داشتند که استاد خوانده شوند. مت ۷:۲۳.

اسعاخیس. (سنبل گندم) مسیحی رومانی و رفیق پولس بود. رو ۹:۱۶.

اُسترہ. اسبابی است معروف که باستعانت آن موی سر و روی را تراشند. اعد ۵:۶. و زبان اشراررا که باعث اختراع مفسده شوند باستره برنده تشبیه کرده اند. مز ۲:۵۲. و در اش ۲۰:۷ اشوررا باستره اجیر شده تشبیه کرده است که بدانواسطه بدن اسرائیل تراشیده شود.

استر یا هدسه. لفظ اوّل فارسی و بمعنی ستاره میباشد و لفظ دوّم عبرانی و بمعنی درخت وارد است و هردو اسم دختر ابی‌جایل بود که در مملکت فارس تخمیناً ۵۰۰ سال قبل از مسیح تولد یافت . و چون پدرش جهان‌را بدرود گفت عمو زاده‌اش مردخای‌ویرا تبنّی کرده همی‌پرورد. وچون اردشیر وشتی ملکه‌را مطلّقه نمود استررا بر گزیده در جای وشتی ملکه شد و مورد عواطف ملوکانه گردید و بدانواسطه مالیات قوم یهود که در آنوقت در ایران بسیار بودند تخفیف یافت . خلاصه استر بمرتبه اعلا ترقی کرده بحدی اقتدار یافت که قوم خودرا از بلای قتل عام برهانید و یهود روز فوریم‌را بیادگاری آن خلاصی تا امروز در کمال دقت نگاه میدارند . و بگمان برخی شوهر استر همان زرکسیز یونانیان است و هر کس مفصّل تر از این بخواهد بصحیفهٔ استر رجوع کند.

کتاب استر. اما صحیفه استر همواره در میان یهود و مسیحیان در جزء کتب قانونیه محسوب بوده و هست نگارنده اینکتاب به یقین قطعی معلوم نیست زیرا که بعضی بعزرا و برخی بکاهنی یهویاقیم نام و جمعی بمردخای نسبت میدهند. و آنچه از خود صحیفهٔ استراستنباط میشود آنستکه نگارنداش مردخای بوده . و نگارنده آن‌را در ایران تصنیف نموده مطالبی‌را که خود معاینه دیده می نگارد و نقشه و نمونه واضح و مبیّنی از وضع سلطنت و رسوم و عادات ایران تشکیل میدهد . و هم معلوم است که نگارنده عبری‌متعصّب و غیوری‌بوده. فائده مخصوص این کتاب آنستکه محافظت عجیبانه و تسلط خدا یتعالی‌را بر اغراض و هواهای نفسانی بنی نوع بشر و اجرای حکم عدل آنرا بر گناهکاران معلوم سازد و هم اینکه ایشان‌را متنبّه سازد که حضرتش قوم عهد خودرا در نظر داشته در حالت اسیری هم او است که

ایشان‌را بر دشمنانشان مظفر و منصور میگردانند٠ ولی باوجود مطالب مذکورهٔ فوق اسم خداوند بهیچوجه در آن مذکور نیست٠ و باید دانست در ترجمهٔ سبعینیّه بعضی ملحقات بر صحیفه استر از قبیل دعای مردخای و غیره که از گفته‌های مورّخین و در ضمن کتب جعلیّه است یافت میشود٠

استیفان. (تاج)٠دو نفر باین‌اسم بودند اوّل شخصی که در قرنتس مسیحی شد اقر ١٥:١٦ و پولس اورا تعمید داد٠

دوّم٠ یکی از آن هفت نفر بود که کلیسای اورشلیم آنهارا محض انکه حواریانرا در خدمت فقرا امدادنمایند تعیین نمود٠ اع ١:٦ـ٠٦ و او بواسطه ایمان و مملوّ بودن از روح القدس معروف بود و از اسمش چنان معلوم میشود که یهودی یونانی بوده است چنانکه رفقایش هم جز نقولای‌جدید الیهود همچنین بودند٠ خلاصه اعمال قویّه او سبب اشتعال غیرت و ضدّیت و تعصّب یهود گردید علی‌الخصوص نسبت با شخاصیکه از اعضای مجامع یونانی بودند زیرا احتمال میرود که بایشان بیشتر ملاقات داشت٠ و علاوه بر این براهین محکمه و قاطعه او بیش تر ایشان‌را تلخ‌جان‌گردانید؛ اع ٨:٦ـ١٠ لهذا نسبت کفرگوئی‌را بوی داده دستگیرش نمودند و در حضور مجلس شوری برای استنطاق و امتحان آورده شد ٠ اع ١١:٦ـ١٧ و جواب او که شامل تاریخ مختصر اسرائیل میباشد و احترامی که نسبت بخدا و شارع کبیر اسرائیل میداد بر بطلان ادّعای شاهدان‌کاذب دلیلی واضح و برهانی آشکار بود٠ اع ١١:٦ و١٣٠ و نیز مبرهن میساخت که حضور و نظر التفات خدا یتعالی نه فقط بان مکان و ان خیمه معلّق و محدود است بلکه در هر جاو هر کس که مشیّت مقدس قرار گیرد خواهد بود ٠ و هم واضح نمود که موسی نبوّت فرموده است که شخص نامی و معروفی‌بعد از من‌مبعوث خواهد شد٠ لکن همواره روح‌جهل‌و تعصّب در اسرائیل بوده و از خصایل ایشان میباشد و آنهائیکه در آنزمان مسیح‌را بقتل رسانیدند و حال هم بانجیل وی ضدّیت مینمایند فرزندان حقیقی و متابعین متقدّمین خود اند که در هر عصر و اوان بر ضد مذهب و طریقهٔ حق بوده و هستند٠ خلاصه از قرار معلوم استیفان صحبت خودرا در آنمحضر باکمال‌خودداری انجام داد و چون غضب و عصبیّت اهالی مجلس‌را بر افروخته دید حجت عادلانه و سختی بر ضد ایشان اقامه نمود اع ٥١:٧ـ ٥٣٠ از آن پس هیجان طوفان بحر هواهای نفسانی لازم نست وی خاموش گردیده وچشمان‌خودرا برافراشته‌گفت اینك‌آسمان‌را گشاده و پسر انسان‌را بدست راست خدا میبینم و ایستادن او و گویا برای پذیرائی بنده امین خود بود ٠ اع ٥٤:٧ـ٥٦ ذکر اینمطلب مثل فرموده مسیح‌که در محضر قیافا فرمود مت ٦٤:٢٦ـ٦٨ لو ٦٩:٢٢ـ٠٧١

حکّام اینمجلس‌را نیز وا داشت که از شرایع و قواعد رومی‌ها تجاوز نموده یو ۱۸:۳۱۰ فوراً استیفان‌را از شهر بیرون کشیده سنگسار نمودند اع ۷:۵۷ـ۶۰ و برحسب شریعت موسی تث ۷:۱۷ شاهدان پیشوائی کردند۱۰اع۶:۱۳ و محض آسوده‌گی خود عباهای خودرا بدست شاوُل که یکی از معاندان استیفان بود گذاردند و آن مسیحی امین بر خداوند خود تأسّی نموده گفت خدایا اینهارا بیامرز چون که نمیدانند چه میکنند و از آن پس بدرجهٔ شهادت واصل گردید ۰ و اوّل شهیدی بود که در راه مسیح مقتول گردید۰ لو ۲۴:۴۸ اع ۲۲:۲۰ و مرك وی روح ضدّیت عام‌را در اهالی بهیجان‌آورده اینمطلب سبب پراکندگی مسیحیان و انتشار مژدهٔ انجیل گردیده مت ۱۰:۲۳ باعث ازدیاد مؤمنین شد اع ۸:۱ـ ٤ و۱۱:۱۹ـ۲۱ و بنا بر قول ترتلین که معاصر سال۱٦۰ـ۲۲۰ بود خون شهدا همچو تخمی بود که بر زمین افشانده شد ۰ خلاصه از قرار معلوم مستحفظ عبای شاهدان مذکور فوق زودتر از سایرین بغیرت آمد اع ۸:۳ و۹:۱ و۲ و اکرچه قوّت برهان ودلایل متینهٔ استیفان و شهادت وی بر او مؤثر شد باوجود آن باعث برکشت و توبهٔ او نگردید تا خود خداوندرا مفصّلاً رؤیت نمود۰ اع ۹:٤ـ٦ و فی‌الحقیقه مطلبی‌را که اوغسطن گفت یعنی «کلیسا برای تحصیل نجات و خدمت شایان پولس بدعای استیفان مقروض میباشد» باید تصدیق نمود۰ و چند سال بعد از آن چون پولس بحالت استیفان رسید بسیار افسوس داشت از انیکه در واقعهٔ او حضور داشته بمرکش نیز راضی گردید اع ۲۲:۲۰ فی الحقیقه مرك ظفر امیز و غلبه ایمان شخص مسیحی و طور و طرز مردن‌را بشهدا و مسیحیان تعلیم داد ۰ ملاحظه مز ۱۰۹:۳۱ و دعاهائی که وی نمود دلایل متین و براهین قویّه بر الوهیّت مسیح میباشد اع ۷:۵۹ و۶۰ مقابل لو ۲۳: ۳٤: ۳٦۰

وفات استیفان محتمل است که در سال ۳۷ میلادی‌اتفاق افتاده باشد ۰ و بروایتی‌که سندش قریب بان عصر است محلّ اینواقعه‌را در شمال اورشلیم نزدیك بدروازه دمشق نعین‌میکند و در قرن‌دواز دهم آن‌کلیسائی‌را که بیادگاری آن شهید در آنجا بنا نهاده بودند دروازهٔ استیفان مقدس نامیدند ۰ و روایت دیکری نیز هست که محل شهادت اورا نزدیك بدروازهٔ استیفان مقدس حالیّه که در طرف شرقی اورشلیم قدری بشمال حرم واقع است قرار میدهد ۰ تفاوت حجت استیفان از نوشتجات عبرانی در اثر ترجمهٔ یونانی است و هم بکثرت استعمال تواتر آن و محتمل است که قدری بتوسط روح القدس باو القا شد ولی روح تاریخ عهد عتیق‌بامانت در آن مندرج است۰

اسحاق . (خندان) پید ۱۷:۱۷ و۱۸: ۱۲ و۲۱:٦ و او اسحاق ابن ابراهیم و سارا

ویکی از اجداد پطریارخی و هم از اسلاف خداوند مامسیح بود۰ تاریخ و توصیف او در پید ۲۱: و۲٤: الی ۲۸: و۳۵:۲۷-۲۹ مذکور است و او برای وقایعی که هنگام تولدش بوقوع رسید معروف است و فرزند نبوّت و وعده میباشد که هنگام پیری ابراهیم و سارا خداوند بدیشان کرامت فرمود ۰ وی در طفولیّت سبب تنفّر برادر اعیانی خود اسماعیل که از هاجر مصری بود شده در این خصوص نمونه تمام فرزندان وعده گردید ۰ غل ٤:۲۸ و۲۹ و تا زمان بلوغ در خوف و خشیّت خداوند تعلیم یافت و در وقتی که خداوند عالم زرخالص ایمان ابراهیم‌را در بوتهٔ امتحان گذاشت وی نسبت باوامر پدر مهربان خود نهایت اعتماد و اطاعت‌را اظهار نمود و حضرت خلیل نیز به اب المؤمنین ملقب گردید۰ و کثرت حلم و اطاعتی که نسبت بارادهٔ الهی از وی مشاهده افتاد نمونهٔ از کثرت حلم و اطاعت آن ابن الله الوحید یعنی عیسی المسیح بود۰ خلاصه در سن چهل سالکی به الجزیره فرستاده ربقه دائی‌زاده خودرا بحبالهٔ نکاح خود در آورده غالباً در قسمت جنوبی مملکت کنعان و آنحوالی بسر میبرد و چون ابراهیم سرای فانی‌را بدرود گفت اسحاق با برادر اعیانی خود اسماعیل همدست شده آنحضرت‌را بخاك سپردند۰ و اسحاق‌را دو پسر بود که در نوشتجات مقدسه مذکور اند : یکی عیصو و دیگری یعقوب نام داشت۰ و ربقه یعقوب‌را بیش از عیصو دوست میداشت ولی محبت اسحاق نسبت به عیصو بیش از یعقوب بود و اینمطلب باعث غرس نهال خلاف و حسد در میان این دو برادر گردیده بدانواسطه از یکدیگر مفارقت نمودند و حال اینکه قصد از وقوع تمام این مطالب تکمیل قصد و اراده اقدس حضرة الهی بود۰ و چون صد و سی و هفت سال از عمر اسحاق سپری شد پسر خود یعقوب‌را برکت داده وی‌را بالجزیره فرستاد و خود در صد و هشتاد سالکی سرای فانی‌را بدرود گفت و دو پسرش یعقوب و عیسو ویرا در ملك مقبره ابراهیم که بمکفیله معروف بود دفن نمودند۰ و باید دانست که اسحاق در سجیّه طبیعی خود حلیم متواضع، خلیق، متفکر، متّقی، و متدیّن بوده مخصوصاً مطیع ارادهٔ خدا بود۰

اسخریوطی. ملاحظه در یهودای اسخریوطی مت ۱٤:۲٦۰

استخوان خوار. که در عبرانی آن‌را پرز گویند۰ مرغی است که در لا ۱۳:۱۱ در ضمن پرندگان ناپاك محسوب است و علی التحقیق عقاب ماده میباشد چنانکه در ترجمهٔ هفتاد نیز بدینطور وارد شده است۰ و مشهورترین علمای طبیعت بر آنند که مقصود از آنمرغی که در آیه فوق مذکور است همان عقاب شکاری میباشد و او بزرکترین

عقابهای شام و فلسطین است که در امکنه آن بلاد زوج زوج در کوهها یافت شوند و بر زبر کوههای بلند در پی تحصیل صید بر آیند وگاهی از اوقات سنك پشت و یا استخوانی‌را گرفته باوج هوا پرواز مینمایند و از آنجا آن‌را بسنگی فرو کوفته نزول کنند و به خوردنش مشغول شوند و بسا دیده شده که گوسفندرا دریده‌اند ٠

اسرحدون . (مظفّر) پسر و جانشین سنخریب شهریار اشّور بود ۲پاد ۳۷:۱۹ و اش۳۷ :۳۸که از سنه ۶۸۰ تا ۶۶۷ قبل از مسیح سلطنت مینمود٠ و ذکری که از او در نوشتجات مقدسه یافت میشود این است که مهاجرین بسامره فرستاده آنجارا متاهل گردانید عز ۲:٤ وی از شهریاران سابق اشور مقتدرتر بود مفاد تحریرات محکوکه سنکی آنست که در بابل قصر عالی بنیاد نموده آن‌را بضمیمهٔ نینوای پای تخت قرار داد سرکردگانش منسّه شهریار یهودارا برای چندی ببابل باسیری بردند ۲تو ۱۱:۳۳ خلاصه اسرحدون نوامون نا ۸:۳ـ۱۰ و تمام آسیای غربی‌را نیز مسخّر کرد٠

اسرائیل . (کسیکه بر خداوند مظفّر گشت) لقب یعقوب ابن اسحاق است که در هنگام مصارعه با فرشته خدا در فنیئیل بدان ملقب گردید٠ پید ۱:۳۲ و۲ و۲۸ و۳۰ هوش۱۲ :۳ ملاحظه در یعقوب٠ و این‌اسم‌را موارد بسیار است چنانکه گاهی قصد از نسل اسرائیل و نسل یعقوب است اقر ۱۸:۱۰ و گاهی قصد از جمیع مؤمنین حقیقی که اولادهای روحانی او هستند میباشد٠ روم ۹: ۶ و بعضی از اوقات قصد از مملکت اسرائیل یا اسباط عشره میباشد تا آنها از یهودا تمیز داده شوند٠

مملکت اسرائیل . این لفظ اولاً بر تمام اسباط اثنی عشر که در تحت سلطنت یك پادشاه بودند اطلاق میشد اسمو ۲۸:۱۵ و۲۰:۲٤ و سلطنت داودرا که در حبرون بر قسمتی از اسباط داشت نیز شامل میباشد٠ ۲سمو ۸:۲ـ۱۱ و۱تو ۱۲: لکن بعد از تقسیم مملکت در سلطنت رحبعام۱پاد ۲۰:۱۲ ـ۲٤ قسمت شمالی یعنی‌اسباط عشره یا قسمتی از اسباط محض برای مقابلکی با مملکت یهودا بدین لقب معروف گشت (ملاحظه در یهودا) و این تقسیم که تنبیهی بر بت پرستی سلیمان بود اپاد ۹:۱۱ـ۱۳ اصلاً از حماقت رحبعام و حسد افرائیم ناشی شد٠ و افرائیم سبط عمده اسباط عشره بوده در برکات یعقوب و موسی بتوسط سردار عظیم خود یوشع که هم از افرائیم بود معروف گردید و املاك حاصل خیز مرکزیرا یافته خیلی از اوقات مستحفظ خیمه شیلون می بود بنا بر این از جانب خدا یهودا چون سبط ملوکانه و اورشلیم برای محل هیکل بر گزیده شد مز ۶۷:۷۸ و۶۸٠ در اینحال افرائیم با اسباط شمالی همدست شده یوغ یهودارا از گردن خود

بر داشته یربعام‌را بشهریاری اختیار نمود و او ائین بت پرستی‌را بر پا داشته محل و اعیاد و کهنه برای آن مقرر نمود ا پاد ١٢: ٢٥ـ٣٣ (ملاحظه در ملوك)۰

امّا حدود مملکت اسرائیل باختلاف اوقات بانواع بود ٢ پاد ١٠:٣٢ و١٣:٢٥ و١٤:٢٥۰ اولاً ساحت مملکت ایشان تخمیناً به نه هزار میل مربّع و عدد نفوس به شش کرور میرسید ۰ و مدّت ٢٠٩ سال یعنی از ٩٣١ الی ٧٢٢ قبل‌از مسیح بر پا بود و١٣٥ سال‌قبل‌از آنکه بابلیان مملکت یهودارا زبون سازند اشوریان مملکت اسرائیل را بپایان آوردند و پای تخت اینان شکیم ا پاد ١٢:٢٥ و ترصه ا پاد ١٤:١٧ و سامره میبود ا پاد ١٦: ٢٤ و یزرعیل پای تخت ییلاقی بعضی از ملوك ایشان بود ا پاد ٢١:١۰

اما سلسلهٔ سلاطین ایشان از انیقرار است که غیر از تبنی که رقیب عمری بود نوزده پادشاه از نه سلسلهٔ جداگانه بر اسرائیل شهریاری کردند ۰ هفت تن از ایشان با ستمکاری و خون ریزی تخت سلطنت‌را غصب نمودند و کلیّةً در بی دینی بر اثر یربعام رفتار کردند ۰ و اوّلین این سلسله بود که پرستش کوسالهٔ زرینّ‌را بر پا کرد و آحاب پادشاه هفتم نیز پرستش بعل‌را بر آن مزید نمود لهذا انبیاء چندی بر اسرائیل مبعوث گشته ایشان‌را از بت پرستی و ظلم منع مینمودند و باشمشیر و قحطی و شورش و اسیری معذب میکردند البتّه در سنه ٩٣١ـ ٨٨٥ قبل از مسیح اصلاح و تجدید موقتی بتوسّط ایلیا و الیشاع نبی بعمل آمد ولی آیین بت پرستی بهیچوجه از میان ایشان محو و نابود نگشت۰ و در سنه ٨٨٨٥ـ٨٤٣ قبل از مسیح که خانوادهٔ عمری شهریار آل اسرائیل بود خصومت یهودا و اسرائیل بر طرف شده از در صلح در آمدند ا پاد ١٥: ٦ و١٦ ا پاد ٢٢:٤٤ و در سال ٨٤٣ـ٧٤٨ قبل از مسیح یهورام پادشاه یهودا عثلیا دختر آحاب‌را بحباله نکاح خود در آورد و این اتحاد سبب انهدام یهودا گردید ٢ پاد ٨:١٨ و٢٦ و٢٧ و چون ییهو بشهریاری آل اسرائیل مسح شد تمام خانوادهٔ آحاب‌را حسب الامر الهی چنانکه الیشاع نبی فرموده بود بقتل رسانید ٢ پاد ٩:١ـ١٠ و بعل و پرستندگان اورا بخوابگاه عدم فرستاد ٢ پاد ١٠:١٨ـ٢٨ و پس از او پسرش یهواحاز بشهریاری نصب شد و در زیر دست این دو شهریار آرام که دشمن قدیم اسرائیل بود فرصت غنیمت شمرده کام یهودارا از چاشنی قهر خود تلخ گردانید۰ ٢ پاد ١٠:٣٢و٣٣ و١٣:٣ لکن یواش نوهٔ ییهو ٢ پاد ١٣:٢٥ که معاصر یونس نبی بود بتخت سلطنت بر ١٤:٨ـ١٤ بر آرامیان دست یافته ایشان‌را از آنجا راند از آن پس پسرش یربعام دوّم که معاصر یونس نبی بود بتخت سلطنت بر آمد در این حال قوم اسرائیل که خداوند بر

ایشان ترحّم نموده با رافت خود ایشان‌را
آزمایش می فرمود چندی سرافرازی حاصل
نمودند· لکن‌در سنه ۷۴۸_۷۲۲قبل‌از مسیح
در زیر دست زکریا که آخرین سلسلهٔ یهو
بود از درجات سعادت به بستی‌شقاوت افتادند
و شلّوم تخت سلطنت‌را غصب نموده بدون
کامیابی بتوسط مناحیم همان که مالیات فول
شهریار اشوررا بر متمولین قوم گذاشت ۲ پاد
۱۵:۱۳_۲۰ مقتول‌گردید· و پس‌از مناحیم
فقحیا پسرش شهریار شده او نیز پس از آنکه
مدت دو سال ملك رانده بود بدست فقح
مقتول گشت و در مدت سلطنت وی قوم
اسرائیل شمالی و ساکنان آنطرف اردن
باسیری‌گرفتار شدند و خود با رصین پادشاه
آرام بر ضدّ یهودا طرح مودّت افکند لکن
تغلث‌فلاسر سودای این خیال‌را از سر ایشان
بدر برد ۲ پاد ۱۵:۲۴_۲۶ و۱۶:۵_۹ و
هوشیع که آخرین ان سلسله بود خراج‌گذار
شلمناصّر پادشاه اشور گردید لهذا هوشیع با
شهریار مصرهمداستان‌گردید تا یوغ عبودیت
شلمناصررا از گردن خود بر اندازد بنا بر
این وی سامریّه‌را که پای تخت وی بود
مدت سه سال‌محاصره‌کرده اخرالامرهوشیع‌را
دستگیر نموده محبوس داشت· و در ۷۲۲ قبل
از مسیح سرجون شهریار آشور آمده مابقی
قوم اسرائیل‌را باسیری برد و این اسیری
آخرینی بود که بر ایشان واقع شد تا نبوت
اخیای نبی که در ۱ پاد ۱۵:۱۴ مکتوب است
و نصایح و تهدیدات پیغمبران قبل و بعد
کامل‌گردد· تث ۲۸:۵۸ و۶۳ یوش۲۳:۱۵
هوش ۱:۴_۶ و۹:۱۶ و۱۷ عا ۵:۲۷ و۷:
۱۱ می ۱:۶ خلاصه چون‌قوم اسرائیل‌باسیری
برده شدند شهریار اشّور از مملکت خود
مردمانی‌را که همچون او بر آئین‌بت پرستی
بودند فرستاد تا اراضی اسرائیل‌را متاهل
نمایند بنا بر این‌ایشان‌معرفت‌خدای‌حقیقی‌را
که از باقی‌ماندگان اهالی در یافتند با بت
پرستی خودشان امتزاج داده ۲ پاد ۱۷:۲۴_
۴۱ ۱:۴۶ و۲ و۹ و۱۰ و اینان با مابقی
قوم اسرائیل و اجداد سامریانی که معاصر
منجی ما عیسی مسیح بودند میباشد ·

مخفی نماند که قوم اسرائیل هرکز چون
یك طایفهٔ مجتمع از اسیری‌مراجعت ننمودند
و خیلی‌از اوقات گمشده محسوبند و نه تنها
سبط لاوی‌بلکه بسیاری‌از اشخاص‌متقی‌و خدا
ترس سایر اسباط سابقاً باسبط یهودا و بن‌یامین
متّحد گشتند· ۲تو ۱۱:۱۳ و۱۴ و۱۶ و
شکّی‌نیست‌که بعضی از نسلهای‌مهاجرین قوم
اسرائیل‌باذن سلاطین‌ایران‌باسبط یهودا که در
آن وقت و در سایر اوقات از اسیری مراجعت
نمودند ار ۵۰:۱_۵ نسل‌همهٔ اینها اسرائیلیان
یا یهودیان زمان بعد از مراجعت از اسیری
و ایام خداوند بودند عز ۳:۱ و ۱۵
لو ۲:۳۶ و اع ۷:۲۶ یع ۱:۱ و چون
افرائیم عمدهٔ اسباط بود لهذا بسیار اوقات
ذکر افرائیم قصد از مملکت اسرائیل است·
اش ۱۱:۱۳ حز ۳۷:۱۶_۲۲ بعضی نبوّتها

در کتاب مقدس مذکور است که بگمان بعضی دلالت دارد بر اینکه چه از خانواده یهودا و چه از خانواده اسرائیل به فلسطین مراجعت خواهند کرد. اولاً از سبط افرائیم که در اسیری محفوظ بودند مراجعت مینمایند که بمسیح ایمان آورند و در آخر از شمال و مغرب خوانده شده به بسیاری از امتّها مزید خواهند شد. پید ۴۸:۱۹ ار ۳۱:۶ـ۸ هوش ۹:۱۱ـ۱۱ زك ۱۰:۶ـ۱۰ و اما از سبط یهودا یعنی یهودیان مراجعت خواهند کرد تا دو باره باسرائیل متّحد شده ار ۳:۱۷ و۱۸ و بامانت و راستی آن مسیحی‌را که رد مینمودند قبول کرده پرستش نمایند اش ۱۱: ۱۱ـ۱۳ حز ۳۷:۱۵ـ۲۸ هوش ۱:۱۰ و۱۱ روم ۱۱:.

اسفنج. مت ۲۷:۴۸ مادّه ایست حیوانی که در آبهای دریا بعمل میآید و مرکب از الیاف و رشته ایست که بطور عجیب بهم بافته شده آنرا مسامات و خلل و فرج بسیار است که اشیاء مایعه‌را جذب‌مینماید لهذا امکان دارد که در عوض پیاله و ظرفی برای شرب استعمال شود. هومر که معاصر سال ۸۵۰ قبل از مسیح بوده مینویسد که یونانیان اسفنج‌را برای شستن بدن و هم برای شستن میزها بعد از انقضای طعام استعمال مینمودند.

اسقف. (ناظر) ۱ تیمو ۳:۲ و آن معرّب لفظ یونانی است و بمعنی وکیل میباشد بطوریکه یوسف در خانه فوطیفار وکیل‌بود. پید ۳۹:۴ و یامثل آن سه هزار نفریکه در هیکل وکیل و مباشر امورات خلق بودند. ۲تو ۲:۱۸ و در عهد جدید لفظ شیخ بدین معنی آمده نهایت اینکه لفظ اسقف از یونانی استعاره شده دلالت بر خود منصب مینماید لکن قسیس یا شیخ قصد از شخصی است‌موقّر که مباشر تکالیف مجمع یهودی باشد. اع ۲۰:۱۷ و۲۸ فل۱:۱ و۱ تیمو ۳:۱ تیط ۱:۵ لهذا کشیشان و اسقفان در عصر رسولان تعلیم و بشارت داده پیشوائی جماعت‌را بر خود قبول نمودند چنانکه پطرس مسیح‌را شبان و اسقف خطاب نموده میگوید «لکن الحال بسوی شبان و اسقف جانهای خود بر گشته اید». ۱ پط ۲:۲۵ و پولس حواری نیز در ۱ تیمو ۳:۲ وتیط ۱:۵ و۷ صفات و خصایل اسقفرا ذکر نموده مسیحرا نمونهٔ اعلی و اعظم ایشان قرار میدهد.

اسکندر. (حامی انسان) پنج نفر باین اسم‌بودند. اول‌اسکندر کبیر و پسر و جانشین فیلپ یا فیلپوس‌شهریار مقدونیّه بود چنانکه در دا ۷:۶ و۸:۴ـ۷ باو اشاره رفته است. یعنی در ذکر روٴیای تصاویر پلنك چهار بال و قوچ یکشاخ که اشاره بصولت و وسعت غلبه و قوت عظیم او میباشد. و خداوند قادر مطلق‌ویرا اختیار نمود تا سلطنت‌را بواسطهٔ او از ایران گرفته زینت بر دوش یونانیان سازد. و در روٴیای بخت‌النصر نیز اشاره بدو رفته چنانکه شکم برنجی قصد از اسکندر و

پایهای آهنین قصد از قدرت رومانیان میباشد ملاحظه در داریوش سوم.

و چون فیلپوس جهان‌را بدرود گفت اسکندر در ۳۳۶ قبل از مسیح بجای پدر نشست و در ظرف دوازده سال شام و یهودیه و مصررا مستخلص نمود و شهراسکندریه یا اسکندرون‌را بنانهاد و ایرانیان‌را مغلوب ساخته بهندوستان شتافت. یوسفون مینویسد که چون اسکندر به بیت‌المقدس رفت یادوع کاهن بزرك اورا خوشنود ساخت؛ و همانا قبل از آنکه بدانجا شود یادوع‌را در رؤیا مشاهده نموده بود و نیز در رؤیا دیده بود که خود به هیکل‌شده قربانیها تقریب مینماید و چون نبوات دانیال‌را در حق خود شنید



سکه اسکندر

بدان لحاظ در حق یهودیان یهودیه و بابل رأفت و التفات نمود. بالاخره در سن ۳۲ سالگی از کثرت مستی در گذشت و سلطنت معظم و معروف او در میان چهار تن از رؤسا و بزرگان لشکرش تقسیم یافت. وی زبان یونانی و قواعد تمدن‌را چنان در زمین مقدس و حوالی آن ترقی داد که بطور عجیب راه برای انتشار انجیل آماده گشت و ترجمهٔ سپتویجنت عهد عتیق که در ۲۰۰ سال قبل از مسیح کرده شد در میان یهودیان یونانی و کاتبان عهد جدید رواج عام یافت و سبب نیکوئی شده این رؤیا بتمام جهان آشکار گردید.

دوم، پسر سیمون سایرینی مر۱۵:۲۱ که واضحاً یکی از معروفترین عیسویان قدیم بود.

سوم، یکی‌از اجزای‌شورائیکه بر پطرس و یوحنا اجرای حکم نمودند اع ۶:۴.

چهارم، یهودئی از اهل افسس که قصد بیهوده نموده تا هجوم عامی‌را که بواسطه پولس بر پا شده بود ساکت نماید اع ۱۹: ۳۳.

پنجم، منکری که از دین عیسوی مرتد گشته بود ۱تیمو ۱:۲۰ ۲تیمو ۴:۱۴.

اسکندریه. اع ۶:۹ و ان شهر معروفی است که در مصر تحتانی ما بین بحر متوسط و بحر مریوتیس دوازده میل بشعبه مغربی رود نیل مانده واقع است. و آن را اسکندر در ۳۳۲ قبل از مسیح بنا کرده اسم خودرا بدان نهاده مهاجرین یهودی و یونانی‌را در آنجا مسکن داد و مسقط الراس اپلس نیز همانجا بود اع ۱۸:۲۴. و این شهر بزودی بسوی خوشبختی و اقبال ترقی‌کرده مرکز تجارت مشرق و مغرب گردید اع ۶:۲۷ و۱۱:۲۸ بطوریکه تا مدت زمانی در عظمت و دولت بعد از روم اسم آن شهر معروف بود. محیط این شهر در قدیم الایام تخمیناً شانزده میل و صاحب هفتصد هزار نفوس بود که تخمیناً نصف ایشان غلام

بودند؛ و آن‌را دوکوچه بسیار عالی‌بود یکی از آنها از نزدیك دریا از وسط شهر گذشته بدروازه کنوپس منتهی میشد؛ و عرضش تخمیناً به ششصد ذرع میرسید و منظر نیکوئی برای اهالی شهر میبود زانرو که از شمال کشتی هائیرا که از بحر متوسط و از جنوب کشتیهائیرا که از بحر ماریوتس وارد بندر میشدند میدیدند؛ و بحر ماریوتس با بحر متوسّط بواسطه دو بوغاز اتصال داشت و کوچه فوق تقاطع مینمود و از این تقاطع چهار سوئی تشکیل یافته محیط آن تخمیناً نیم فرسخ بود؛ و رو بروی شهر مناره برجزیرهٔ فاروس بنا شده بود که یکی از هفت عجایب دنیا محسوب بود۰ و چون اسکندر جهان‌را بدرود گفت وی‌را بدین شهر تازه آورده دفن نمودند از آن پس ملوك بطالسه که بر مصر سلطنت میداشتند اسکندریّه‌را پای تخت خود ساخته در مدت سلطنت آن سه شاهزاده که نخست باین اسم معروف شدند اسکندریّه باعلا درجه جلال ترقی نمود. و فیلسوفان معروف از مشرق و یونان و روما در اینجا برای تعلیم فراهم شدند و اشخاص معروفی که در تمام علوم انعصر مهارت داشتند در اینجا یافت میشدند۰ تا ملی‌سطر که اوّل سلاطین فوق بود موزهٔ در این شهر بر پا کرد که کتابخانهٔ آن دارای هفتصد هزار جلدکتاب بود؛ و علاوه بر این اعمال عالیه دیگر نیز بجا آورد که در اینجا متعرّض ان نمی شویم۰ محل تولد کلمنتوس و اریجن نیز در اینجا بود۰ و چون کلیوپترا در سال ۲۶ قبل از مسیح از جهـان در گذشت رومانیـان اسـکندریـّه‌را بتصرف در آوردند از ان پس در ٦٤٠ میلادی در خلافت عمر ابن الخطّاب اعراب بر آن دست یافته کتابخانه‌را سوزاندند۰

امّا اسکندریّه حالیّه فقط مشتمل‌هشت یك مکان شهر سابق است و معبدهای عالیه و مزیّن آن بمساجد پست و کلیساهای محقّر مبّدل‌گشته و در جای‌عمارات عالیه خانه‌های محقّر و بدساخت بنا شده است؛ لکن در این اوان تجارتگاه عظیم‌گشته ترقّی‌بسیار دارد۰ و بسیاری از کوچه‌های‌قدیم این‌شهر بطوری تنك است که اهالی حصیرهارا از بامی ببام دیگری می کشند و بدین طور خودرا از اثر تابش افتاب سوزان محفوظ میدارند۰ و عدد نفوس از ترك و عرب و قبط و یهود و ارمنی‌به دویست وچهل‌هزار میرسد۰ برخی از اهالی اروپا در این شهر دفتر خانه‌ها دارند و متاعهای اروپارا بامتاعهای مشرق مبادله مینمایند۰ منارهٔ دیوکلیتیانس که ان‌را منارهٔ پمپینوس نیز گویند در این شهر بر پاست و پمپینوس یکی از والیان روما بود که این‌مناره‌را محض‌احترام و یادگاری دیوکلتیانس امپراطور نصب نمود ۰ و در ۱۸۷۷ میلادی یکی از مناره‌های معروف آنجارا که مدتهای دراز در حوالی شهر بود به لندن بردند و هم چنین دیگریرا در سال ۱۸۸۰ میلادی به نویورك نقل نمودند۰ و

موافق قول مشکوك یوسفون در ماه سیم قبل از مسیح هفتاد و دو نفر از علماءٔ یهود این شهر فراهم شده نوشتجات مقدسه‌را بزبان یونانی ترجمه نمودند و ان ترجمه به سپتویجنت یعنی ترجمه هفتاد مسمی گشت. و چون شهر مرقوم بنا شد فوراً قومی از یهود در انجا اقامت ورزیدند و بر حسب قول یوسفون اسکندر محله مخصوصی در شهر برای ایشان تعیین نموده حقوق ایشان‌را با یونانیان مساوی داشت. فایلو که خود در زمان مسیح در آنجا مسکن داشت میگوید که قوم یهود محله‌های انشهررا دو در پنج متصرّف بودند و یهودیان اسکندریه‌را در اورشلیم کنیسهٔ مخصوصی بود . اع ۹:۶.

اسکیوا. (موافق) یهودی بود که رئیس الکهنه افسس بود . هفت نفر اولاد خودرا علم سحر آموخت و چون عجایب پولس‌را دیدند شروع نموده ارواح نجسه‌را باسم عیسائی که پولس باو وعظ میکند اخراج کنند لکن آن دیوانگان بر ایشان افتاده رختهای ایشان‌را میدریدند و آنهارا مجروح میکردند و اینمطلب بر صحّت انجیل و رسالت پولس برهان قوی و شاهد کامل گردیده جمعی کثیر بخداوند ایمان آوردند و کتابهای سحر خودرا که قیمت انها پنجاه هزار وزنه نقره بود سوزانیدند اع ۱۴:۱۹-۱۹.

اسلحه . ملاحظه در اسباب جنك

اسم . معروف است. عادت قوم یهود بر این قرار گرفته بود که اسمهارا بملاحظه معنی پید ۱۹:۲ و یا بملاحظه رفتار شخص و یا خانواده و یا بملاحظه اتّفاقات و وقایع ایّام تولد میگذاردند و پدر یا مادر یا هر دوی ایشان در وقت تولّد و یا هنگام ختنهٔ طفل بمشورت و صوابدید دوستان اسم‌را انتخاب کرده طفل‌را مینامیدند. روت ۱۷:٤ لو ۵۹:۱ و گاهی از اوقات بعضی اسمها بتحریك الهام و ملاحظهٔ معنای نبّوتی گذارده میشد. اش ۱٤:۷ و۳:۸ هو ٤:۱ و٦ و۹ مت ۲۱:۱ لو ۱۳:۱ و۶۰ و٦۳ و گاهی از اوقات در اواسط عمر کسی بواسطه ملاحظات فوق اسم ویرا تغییر میدادند؛ مثل ابرام و سارای و یعقوب و غیره. وگاهی اسم شخصی از واقعه مهمّی که در ایام حیات وی رو داده بود ماخوذ بود؛ مثل اسماعیل و عیسو و یعقوب و موسی و غیره. پید ۱۱:۱٦ و۱۷:۵ و۲۵:۲۵ و۲٦ خر ۱۰:۲ اسمو ۲۱:٤ و بسیار اوقات اسم اشخاص‌را باسم جلاله مرکّب مینمودند؛ مثل لفظ ایل و یاه و یاهو و غیره‌را در اوّل اسامی افزوده الیعزر خر ٤:۱۸. و سموئیل و یهوشع و ادویناه مینامیدند. و بعضی‌از اوقات کلیّةً یك جمله‌را اسم قرار میدادند؛ مثل‌الیوعینای چشمان من بسوی‌خداوند است. ۱ تو٤:۳٦. بعضی اوقات اسامی بتها از اسامی اطفال مثل بعل و غیره بود و گاهی اسم اطفال از اسم پدر خودشان مأخوذ بود با فزودن لفظ بن

از برای پسرو بنت از برای دختر؛ مثلاً اگر کسی شمعون نام داشت و ویرا پسری یا دختری میبود آن دختر و پسررا بن‌شمعون و بنت شمعون گفتندی. اسامی زمان عهد جدید غالباً اسمهای قدیم و مخصوص خانواده بود اهالی مشرق‌را عادت این بود که اسمهای خودشان‌را بدون سببی تغییر میدادند؛ و بدینواسطه بسیار اوقات در کتب مقدسه اتفاق میافتد که یك شخص دارای دو یا سه اسم میباشد روت ۱:۲۰ ۲سمو ۸:۲۳ یو ۱:۴۲ اع ۴:۳۶ . سلاطین غالباً اسامی اشخاصی‌را که از طرف ایشان بمنصبی نایل میگشتند تبدیل‌مینمودند دا ۱:۶ و۷ بنابراین عزت و امتیاز مخصوصی در اسم جدید ملحوظ بود مکا ۱۷:۱۲ و۱۲:۳.

و باید دانست که کمترین تغییر در اسامی عبرانی ان اسم‌را صورت و معنی متمایزی می بخشد مثل‌جشم و جشمو نح۶: ۱ و۶. و گاهی از اوقات اسم عبرانی‌را بجزئی تغییری بیونانی تبدیل مینمودند مثل ایلیا که یونانیش الیاس است؛ و بعضی از اوقات اسمی‌را که در یونانی معناً مطابق اسم عبرانی بود استعمال میکردند مثل توما که در یونانی دیمس و طبیثا که در یونانی آهو است.

اسم خدا یا برای خود خدا و یا برای صفات کمال او مستعمل است خر ۳۴:۶ مز ۸:۱ و۱:۲۰ یو ۲۶:۱۷ ملاحظه در یهوه .

حواریان معجزات و خوارق عادات‌را بقوت مسیح ظاهر میساختند اع ۶:۳ و۱۰:٤ باسم تثلیث تعمید میدادند یعنی باتحاد زنده با اب و ابن و روح القدس مت ۱۹:۲۸ از خاك برداشتن اسم میت در روت ٤: توضیح گشته چنانکه بخاك انداختن اسم کسی قصد از هلاك کردن خانواده او میباشد مز ۹:۵.

اسماعیل . (مسموع از خدا) پید ۱:۱۶ و۱۷:۲۰ و۲۱:۱۷ و او پسر ابراهیم بود که هاجر برای او تولید نمود و بدان لحاظ بنظر حقارت به خاتون خود سارا نگاه میکرد. و این مطلب سبب آن شد که هاجر و پسرش در تنگی و تلخ جانی افتند لکن ابراهیم با وجود نبوتی که در پید ۱۲:۱۶ مکتوب است اسماعیل‌را فرزند موعود می پنداشت تا زمانیکه سارا حامله شده اسحاق‌را آورد. از آن پس هاجر و پسرش از حضور خاتون خود رانده شدند و چون هاجر کنیزك مصریه بود بملاحظه حب وطن پسر خودرا برداشته راه مصر گرفت و در اثنای راه حرارت و تشنگی بر ایشان غلبه نمود بطوریکه مشرف بهلاکت بودند لکن اعجازاً رهائی یافته در بیابان پاران زیست نمودند. اسماعیل صیادی قوی بازو گردید و زوجه مصریه برای خود نکاح نموده دوازده پسر که هر یك راس و رئیس یکی از طوایف اعراب بودند تولید نمود پید ۲۵: ۱۳-۱۶ و اورا دختری نیز بود که بحباله

نکاح عیصو در آمد پید ۹:۲۸ و چون ابراهیم از دار فانی بسرای باقی شتافت اسماعیل با اسحاق برادر خود همدست شده ویرا بخاك سپردند و اسماعیل در ۱۳۷ سالگی جهان‌را بدرود گفت پید ۱۷:۲۵.

امّا مسکن اولادهٔ او یعنی اسماعیلیان از حویلا تا شور که مقابل مصر است امتداد داشت پید ۱۸:۲۵ یعنی فیمابین بحر قلزم و سر خلیج فارس. (ملاحظه در حویلا). بعدها انها با نسل یقطان ابن ابرهیم که سلسله چهارمین سام و نسب به یقشان ابن ابراهیم میرسانند پید ۳:۲۵ و گویا با بعضی از برادران یقطان و یقشان علاوه بر طوایف کوشی که در جنوب بودند پید ۷:۱۰ در تمام شبه جزیره عربستان ساکن گردیدند. ملاحظه در (عربستان).

و ذریّه اسماعیل بر حسب وعده الهی که در پید ۲۰:۱۷ مکتوب است بسیار و بی‌شمار شد و مقصد نبوت در حق‌او و ذریّه او واضح و مبرهن گشت. زانرو که او خود مرد صحرائی‌بوده اکثر ذریّه او در مشرق‌بدوی و صحرانشین میباشد و قصد از این گفته که «در میان برادران خود ساکن خواهند شد» زندگانی در میان طوایف و خویشان میباشد. و دست هرکس بضد انها و دست انها بضد هر کس بوده همواره آتش نزاع و جدال در میان ایشان افروخته بود و صحرانشین و غارتگر بودند طوایف اعراب بدوی که اسماعیل‌را راس سلسلهٔ خود میدانند با وجودیکه‌اسماً رعیّت دولتند تا حال‌هم‌وحشی و گردنکش میباشند و بواسطه راه زنی و ستمگاری ایشان سیّاحان نا چارند که هادی و مستحفظی از منسوبان آنها با خود همراه کرده تا بدینوسیله ازستم ایشان محفوظ باشند.

اسماعیل. دوّم، مردی از نسل شاؤل ۱ تو ۳۸:۸ و۴۴:۹.

سوّم، شخصی‌از بنی‌یهودا که با یهویاداع در تاج‌گذاری یوآش معین بود ۲ تو ۱:۲۳.

چهارم، کاهنی که با زن اجنبی نزدیکی نمود عز ۲۲:۱۰.

پنجم اسماعیل ابن نتینا پسر الیشاماع که جدلیا را بقتل رسانید. ار ۲:۴۱ و جدلیا حاکمی بود که نبوخذنصّر بر اراضی‌یهودا در مصفّاة نصب نموده و او نسبت باسماعیل اعتمادی تمام داشت و بسخن یوحانان که ویرا از دوستی اسماعیل منع مینمود وقعی ننهاده ولیمه تدارك نمود و اسماعیل و بزرگان یهودرا بدانجا دعوت کرد و بعد از صرف طعام و شراب اسماعیل بر خواسته جدلیا و یهودیان و کلدانیانیرا که با او بودند بقتل رسانیده اینواقعه‌را مخفی‌داشتند. فردای آن روز اسماعیل در بین راه هشتاد نفر مردرا ملاقات نمود که باهدایای وافر بهیکل میشدند و بعد از استفسار و اطلاع بر کماهی احوال هفتاد نفر از ایشان بقتل رسانید و آن ده نفر باقی مانده مالی فراوان

بوی داده جان خودرا فدیه نمودند. و چون اسمعیل از این قتال پرد اخت بشهر جدلیا در آمده انرا مفتوح ساخت و دختران صدقیای پادشاه را اسیر نموده به بلاد بنی عمّون شد. در این اثنا یوحانان را از ماجرای اسماعیل مطلع ساختند و او ساز حرب ساخته بملاقات اسماعیل بیرون شد و در نزدیك آبهای جبعون باو بر خورده ویرا منهزم ساخت و اسیران را مستخلص گردانید و اسماعیل به بنی عمّون گریخت . ملاحظه در ارام و جدلیا ۲ پاد ۲۵، ۲۳ و ۲۵.

امّا اسماعیل بهیچوجه ساده لوح و صادق النیّه نبود زیرا که بنفسه به بعلیس پادشاه بنی عمّون مایل بوده همواره با وی طرح مودّت افکندی وبا وجودیکه کلدانیانرا دشمن میداشت و ایشانرا تهدید مینمود لکن میل و دوستی حقیقی نسبت بوطن خود نداشت. و نسل اورا اسماعیلیان گویند پید ۳۷:۲۸ و مدیانیان نیز خوانده شده اند زیرا که قومی از ایشان در مدیان سکنی نمودند . داو ۸: ۲۲ و ۲۴ امّا مدیانیان طایفهٔ جداگانه بودند که نسب بـه مدیـان ابن ابراهیم خـلیل میرسانیدند.

آسمان . ضد زمین و جهنم میباشد و آن بر دو قسمت است آسمـان هیولائی و جسمانی و آسمـان روحانی. اولاً آسمان هیولائی همان است که مقابل و بر ضد زمین میباشد پید ۱:۱ مز ۱۱۵:۱۵ مت ۵:۱۸ و ۲۴:۳۵ که بر بالای سرهای ما دیده شود و عبرانیان را گمان این بود که آسمان فلك و یا رقیعی است و دارای پنجره‌ها پید ۷:۱۱ و ۲ پاد ۷:۲ و ۱۹ و درها میباشد مز ۷۸: ۲۳ که از آنجـا باران ۲ سمو ۲۱:۱۰ و یع ۵:۱۸ و هم چنین تگرگ و غیره فرود آید ایّوب ۳۸:۲۹. و ستارگان را ستارگان آسمان نا ۳:۶ و عساکر آسمان تث ۴:۱۹ و نیرهای فلك پید ۱:۱۴ نامیدند. و در مکا ۱۹:۱۷ وارد است که «مرغـان در آسمـان پرواز وارد است که «مرغـان در اسمـان پرواز میکنند» و نیز که چون طوماری پیچیده و بازمین مضمحل خواهد شد. مکا ۶:۱۴ و ۲ پط ۳:۱۰ و در عوض آن «آسمانی جدید و زمینی جدید» ظاهر خواهد گردید مکا ۲۱:۱.

آسمان روحانی . موضعی است خارج از این دنیا که قداست و سعادت در آنجا بر قرار میباشد و مسکن و محل مخصوص حضرت اقدس الهی است هر چند که او تعالی را محلّی و مسکنی نمیباشد. و در ا پاد ۸:۳۰ و دا ۲:۲۸ و مت ۵:۴۵ وارد است «از محل سکونت خود یعنی آسمان» و در ا قر ۱۵:۴۷ در بارهٔ مسیح میگوید که «انسان دوّم خداوند است از آسمان» و در یو ۳:۱۳ میگوید او «یعنی پسر انسان که در آسمان است» از آسمان نزول نمود و بدانجا صعود فرمود. لو ۲۴:۵۱ و اع ۱:۱۱ و اف ۴:۸ و ا پط ۳:۲۲ و در مت ۲۲:۳۰ وارد است که ملائکه در آسمان سکونت دارند و مشیّت وارده خدا در آسمان

بجا آورده میشود مت ٦:١٠ وشادی و فرح لو ١٥:٧ و سلامتی لو ١٩:٣٨ در آنجا خواهد بود• و در آنجا مسیح منزلهای بسیار حاضر کرده است یو ١٤:٢ و ایلیا نیز در گردباد به آنجا صعود نمود• ٢پاد ٢:١ و مؤمنین‌را در آنجا میراثی خواهد بود ١پط ١:٤• و گنجهای خودرا در آنجا خواهند گذاشت • و ضد آسمان جهنم است مز١٣٩:٨ در لوقا ١٠:١٨ و ٢پط ٢:٤ مینویسد که شیطان از آسمان فرود آمد و قصد از لفظ فردوس که در لو ٢٣:٤٣ و اغوش ابراهیم که در لوقا ١٦:٢٢ مسطور است اشاره بسعادت و خوش بختی عالم آینده است•

امّا آسمان سوّم که در ٢قر ١٢:٢ مذکور است همان آسمانی است که پولس در رؤیا بدانجا صعود نمود• لکن حاخامهای یهودرا عقیده جز این است و ایشان آسمان‌را هفت گویند که سه تا از آنها هیولائی و چهار تا روحانی میباشد که ملائکه و مقدسین در آنجا ساکنند•

امّا آسمان مؤمنین موضعی است که ما فوق ادراك و فهم ما میباشد و در این دنیا آن‌را نتوانیم فهمید و تصوّر نتوانیم نمود اف ١:٣ و یو ١٤:٢ و٣ عب ١١:٤ مکا ٣: ٢١ و٢٢•

اسمورنا. (تلخ) شهری است در اسیای صغیر و محلّ یکی از کلیساهای هفتگانه بود مکا ١:١١ و٢:٨-١١ و آن بر خلیج ازمیر که در قدیم الایّام آنرا خلیج امر می‌گفتند واقع و مخرج این خلیج رو بروی جزیره میتلنی بود• اما شهر حالیّه چندان از شهر سابق دور نیست و قدری بر ساحل و برخی از آن بر دامنه کوهی که در قدیم الایّام آنرا پاجوس میگفتند تاسیس یافته؛ و مسافت ازمیر تا افسس قدیم تخمیناً بقدر سفر سه ساعت میباشد• و این افسس همان ایاسلوك حالیه میباشد و تفصیل اوّل بنای این شهر از قرار ذیل است:

یعنی بعضی از دزدان بحری یونانیان قلعه در سال ١٥٠٠ قبل از مسیح بر کوه پاجوس بنیاد افکندند از آن پس تلسیوس در سال ١٣١٢ قبل از مسیح در آنجا شهری بنا کرده آنرا باسم‌زوجه‌خود اسمیرنا نامید• و در میانه ایونیا و ایولیا واقع بود بعد از آن هر یك از این بانیان‌فوق بر آن شهر دست میافتند• سینس پادشاه آنرا در سال٦٢٨ قبل از مسیح منهدم نموده در سال ٣٢٠ قبل از مسیح اسکندر کبیر مجدّداً شهری در آنجا تأسیس نموده از آن پس اسمیرنا مرکز و تجارت‌گاه مشهورومعروفی گردیده رومانیان آنرا مفتوح ساختند• و وقتی‌چنان‌پررونق‌شد که آنرا البهیّه میگفتند و کلیسای‌را که یوحنّا در مکاشفات تعریف مینماید در آنجا بود و پولیکرب شاگرد یوحنّا در سال ١٥٥ میلادی در حالتی‌که مسنّ بود در آنجا شهید گردید و قبر او تا بحال بر تلی باقی

و معروف است. و این شهر اسقوفی به مجمع بنقیّه فرستاد و عثمانیان این شهررا در سال ۱۳۱۳ میلادی مفتوح ساختند یاتقین وآتش و زلزلهٔ بسیار در ان واقع شود.

و فعلاً دارای ۱۸۰۰۰۰ یا ۱۹۰۰۰۰ نفوس میباشد که سه ربعش نصاری و از اروپائیان نیز بسیاری در آنجا مسکن‌دارند. و آنرا بندری نیکو میباشد و با همه اطراف تجارت دارد و مردمان از هر طرف یعنی از عثمانی و یونانی و زیبك و ارمنی و عرب و غیره در آن هستند و راه آهنی تا بایدین نیز دارد و آثـار خـرابی آن در دامنه کوه پاجوس باقی و قوم یهود سنگهـای تماشاخانه که یونانیان در آنجـا داشته اند گرفته برای سنك قبر بکار برده اند و هیکل زفس و خرابه برج بر دامنه کوه و قلعه بزرك و حصارهای یونانی و رومانی در قلّهٔ کوه بسیار است. و در دامنه نهری است که آنرا المیلس میگفتند و دارای دو جسر میباشد یکی رومانی و دیگری عثمانی‌میباشد. و درعقب شهر کومه‌های صدف بسیار است که در بارهٔ اصل آنها اختلافات بسیار است زیرا که آنطور صدف در این‌ایّام در دریاها یافت نمیشود و علاوه بر این‌صدفهای‌مذکوره با کوزه شکسته بسیاری داخل میباشد و دور نیست که از اثار ولیمه‌های عظیم ایشان باقی مانده باشد. امّا شهر قدیمی که قبل از شهر اسکندر در آنجا بوده بر کنار شمالی خلیج واقع بود و قبرهای قدیم بزرگی در آنجا یافته اند که نکسی فرانسوی بر آن است که بزرگترین آنها قبر تنلس مشهور میباشد. و سرباز خانه قدیم بالای این قبر و دارای دیواری بود که از سنگهای بزرك بنا شده بود و در زیر خرابه‌های مرقومه هیکلی‌است که احتمال میرود که همان هیکل سینبیلی خدای آسیا باشد. و در اطراف آن‌قبرهای بسیار است و منبّهائی در آنها یافته اند که منسوب بقرنهای اوّلی یونانیان میباشد یعنی ایّامیکه جیجس الیدی این شهررا محاصره نمود لکن آنرا مفتوح نساخت. و بعضی بر آنند که شهر مرقومرا امزونیّات بنا نمودند و ایشان از حتیّانی بودند که از نواحی فرات آمده بودند.

اسنات . محبوبه نیت و او زوجه یوسف و دختر فوطی فارع کاهن آون بود و آون قصبـه ایست در مصر . پیـد ۴۱:۴۵ و ۴۶:۲۰.

اسَنفَر . (رود) واوحاکم آشوری بود که زمین اسباط عشره‌را با طایفه آنطرف رود فرات متأهل گردانید ۲پاد ۱۷:۲۴ و در عز ۴:۱۰ مکتوب‌است‌که شخص‌شریفی‌بوده.

اسوان . حز ۲۹:۱۰ شهر قدیمی‌است بر مرزو بوم مصر جنوبی که اسوان حالیّه‌را بر خرابه‌های آن بنا نموده اند و دارای ستونهای‌سنك سماقی و تماثیل‌مختلفه میباشد. وفراعنه و ملوك بطالسه در این شهر هیکلها

و عمارات و قصور عالیه بنیاد نموده اند که در زیر خاك مانده منارهای عظیمه مصر و تمثالهای عجیبه هیکلهای آنجارا از معادن سنگی آن قطع نموده اند و بر زبر سنگهای صیقلی آن شهر صورت بعضی از خدایان مصر بطرز هیروقلیفی منقوش است.

اسوس. اع ۲۰:۱۳ شهری است در جوار دریا و از مقاطعه ترواس در شمال میسیا روبروی جزیرهٔ میتیلینی واقع بود.

آسیا. اع ۹:۲ این اسم اولاً فقط بولایت کوچکی از لیدیه که ایونیّه و ایونیس جزء آن بود اطلاق میشد. پس از آن دایرهٔ استعمالش وسعت یافته بتدریج اراضی‌مجاور آنجارا نیز شامل‌آمد تا بالاخره بتمام آسیا صغیر اطلاق شد. پس از آن نصف کرهٔ شرقی‌را که فعلاً معروف است آسیا نامیدند. و در اینجا یعنی‌آسیا حوادث عجیب و غریبی که به بنی نوع بشر نسبت دارد بوقوع رسید چنانکه خلقت آدم و سقوط و رانده شدنش از فردوس و نقل و تحویل اجداد متقدمین از جائی بجائی در اینقطعه واقع شد و بعد از آنکه خداوند زبانهای بنی نوع بشررا در بابل بیك دیگر مخلوط نمود اوّل بنای آبادی و عمارت در اینجا نهاده شد و مسافرت و امتحان و مفاخرت حضرت خلیل الرّحمن و منشأ و سقوط حکومت عبرانیان و مسقط الرأس حضرت مسیح و محل معجزات و خوارق عاداتی که از دست آنجناب بظهور رسید همینجا بود و دراینجا نیز مصلوب شده مدفون گردید و در روز سیم از اموات قیام نموده باسمان صعود فرمود و دیانت مسیحیّه از اینجا باقطار ربع مسکون امتداد یافت؛ خلاصه باغ عدن که در کتب اهل اسلام نیز معروف است در اینجا بود.

آسیا. و آسیا کردن یکی از اسیابهای قدیم و معروف است که برای خورد کردن گندم و جو و سایر حبوبات بکار برند. دارای دو سنك مدور است که در مرکز زیرین سوراخی است و محوری از ان بر آمده بسوراخ مرکز زیرین داخل شده سبب قرار گرفتن ان شود ودسته چوبین در کنار سنك زبرین ریخته میگردانند واردش از میانهٔ همی‌چرخانند و حبوبات‌را در سوراخ مرکز زبرین ریخته‌میگردانند وآردش از میانهٔ هردو سنك خارج میشود و در اطرافش میریزد و جماعت اسرائیل دستاس‌را در دشت برای آس کردن منّ استعمال مینمودند اعد ۸:۱۱ و چنان مینماید که ساره زوجه ابراهیم خلیل‌را نیز دستاسی بود پید ۶:۱۸ و باید دانست که سنك دستاس بسیار سخت و سنگین است و بموافق داو ۵۳:۹ زنی سنك اسیائی بر سر ابی‌مالك انداخته سرش‌را خوردکرد. و در شریعت موسوی‌عاریه‌گرفتن دستاس ممنوع است تث ۶:۲۴ و ضایع شدن دستاس‌ها در ار ۱۰:۲۵ اشاره بهلاکت شهر و ساکنانش میباشد.

اما آسیای صغیر شبه جزیره ایست که در

طرف مغرب جنوبی آسیا واقع و در بحر متوسّط داخل شده از طرف مشرق بفرات و از مغرب بجزایر دریا (ملاحظه در جزیره) و از طرف شمال به بحر اسود و از طرف جنوب به بحر متوسّط منتهی میشود. و شامل بطانیه و پنطس و غلاطیّه و کَبَدکیه و قلیقیا و پمفلیّا و پسیدیّه و لیکاؤنیه و فریجیّه و میسیا و ترواس و لیدیّه و لیکیه و کاریّه میباشد. و چنانکه از اع ۹:۲ و ۱۰:۱۹ و۲۲ و۲٦ و۲۷ و ۲تیمو ۱٥:۱ و ۱ پط ۱:۱ مستفاد میشود این اسم فقط بولایت روما اختصاص داشت و آن شامل قسمی از آسیا صغیر حالیه بود و گاهی قصد از آسیاء صغیر میباشد اع ۲۷:۲. و اشخاص عمده و با مکنت و ثروتی در اینجا بودند و هر ساله فرایض دینیّه و بازیهای عمومیرا تعین مینمودند و خرج این بازیهارا محض اکرام و تعظیم خدایان از مال خاص خود میدادند. و هر یك از این اشخاص و حکومات معروف باسم آنمقاطعه که در آن بودند ملقّب میگشتند مثلاً والی کاریّه‌را کاریاك و والی لیکیه‌را لیکیراك میگفتند. و بسیاری از ایشان محض تماشا در افسس اقامت میورزیدند چنانکه در هنگام شورشی که دیمیتریوس در اثنای موعظه پولس بر پا نمود در آنجا بودند و با پولس کمـال دوستی‌را داشتنـد و ویرا نصیحت مینمودند که خودرا بی جهة در این جمعیّتی که غضب ایشـان بر افروخته است داخل نگرداند.

اسیران . اشخاصی بودند که در جنك گرفتار میشدند و در قدیم الایّام ایشان‌را مثل کسانیکه عدالةً سزاوار مرك بودند منظور میداشتند لهذا با ایشان بطوری رفتار مینمودند که مشرف بهلاکت باشند چنانکه بر گردنهای ایشان راه میرفتند یوش ۲٤:۱۰ تا اینمعنی نشانی از اطاعت تام و کامل باشد و مصداق مزمور یکصد و ده آیهٔ اولرا توضیح نماید. خلاصه ایشان‌را بانواع عذاب و عقوبت گرفتار مینمودند و مثل یوسف بغلامی فروخته و مثل شمشون و صدقیا چشمهـای ایشـان‌را میکندند و مثل ادونی بزق انگشتان ابهام دست و پای ایشان‌را قطع میکردند و محض تزئین و تحسین ظفر کننـده ایشـان‌را دسته دسته برهنه نموده در حضور خود میراندند اش ٤:۳۰ و خیلی از اوقات مقدار کثیری از ایشان‌را حسب الرسم بواسطه ریسمانی پیموده ۲سمو ۲:۸ بقتل میرسانیدنـد ۲تو ۱۲:۲٥ و بعضی از اوقات اینمطالب‌را بقصد ظلم و بیرحمی معمول میداشتند ۲سمو ۱۲: ۳۱ و ۱تو ۲۰:۳. و گاهی قومی‌را اسیر نموده کلیّةً میفروختند و در ممالك بعیده سکونت میدادند ۲پاد ۲۹:۱٥ و۲٤:۱۷. رومانیان اسرارا زنده بر لاشهٔ اموات میبستند. که چون مرده متعفّن شود هلاك شوند چنانکه قصد رسول نیز در این آیه همین است که میگوید «وای بر من که مرد شقی هستم کیست که مرا از جسم این میّت رهائی بخشد». روم ۲٤:۷.

اسیری. خداوند غالباً یهودیان‌عاصی‌را بتوسط اسیری و بندگی موافق تهدیدیکه خود در تث ۲۸: میفرماید تنبیه میفرمود امانه انیکه اسیری بنی‌اسرائیل‌در مصر برای جزا و عقوبت گناهان ایشان بلکه موافق مشیّت الهی بود. در مدت قضاوت قضاه شش دفعه اسباط دوازده گانه باسیری برده شدند لکن اسیری و اخراج بلد شدن اسرائیل یعنی اسباط عشره و یهودا که دو سبط باشد در زمان شهریاری پادشاهان‌از اسیریهای‌دیگر معروفتر است و در سال ۷۴۰ قبل از مسیح تغلث‌فلاسر پادشاه اشور آمده اولاً اسباط عشره‌را باسیری برد ۲ پاد ۱۵:۲۹ واوّل کسانیکه بزحمت افتادند اسباط شرقی اردن با قسمتهای زبولون و نفتالی بودند. ۱ تو ۵:۲٦ و اش ۹:۱ و چون مدت بیست سال بر این بر آمد شلمناصر آمده باقی اسباط عشره‌را اسیر نمودند ۲ پاد ۱۷:٦ وباخود برد و ایشان‌را در اماکن بعیده که چندان از بحر خزر دور نبود سکونت داد و مهاجرین‌را از بابل و ایران آورده بجای ایشان سکونت داد ۲ پاد ۱۷: ٦ـ۲٤. و نبّواتی‌را که بمعنی مراجعت قبل یا بعد اسباط عشره ظاهراً یا باطناً تفسیر نموده اند از قرار ذیل است اش ۱۱:۱۲ و۱۳ ار ۳۱:۷ـ۹ و۱٦ـ۲۰ و٤۹:۲ حز ۳۷:۱٦ هوش ۱۱:۱۱ عا ۹:۱٤ عو ۱۸ و ۱۹ و غیره لکن بهیچوجه دلیلی بر اینکه اسباط عشره جمعاً به فلسطین مراجعت نموده باشند نیست. عموماً سه اسیری به یهودا نسبت میدهند اولی در سال سّوم سلطنت یهویاقیم یعنی ٦۰٦ سال قبل از مسیح و آن همان وقتی است که دانیال و سایرین نیز ببابل‌برده شدند ۲ پاد ۲٤:۱ و۲ دا ۱:۱.

دوّمی در سال آخر سلطنت یهویاقیم بود که بخت‌النّصر هزار و بیست و سه نفر از یهودیان‌را ببابل برد و یا در زمان سلطنت یهویاکین که خودش نیز ببابل فرستاده شد و این در سال هفتم و هشتم از سلطنت بخت‌النّصر یعنی ۵۹۸ سال قبل از مسیح واقع گشت ۲ پاد ۲٤:۱۲ و۲ تو ۳٦:۸ و۱۰ ار ۵۲:۲۸.

سوّمی در زمان سلطنت صدقیا یعنی ۵۸۸ سال‌قبل از مسیح بود وقتیکه اورشلیم و هیکل منهدم گشته تمام نفایس قوم و خزاین ایشان ببابل‌برده شد ۲ پاد ۲۵: ۲ تو۳٦: واینمطلب در ۱۳۲ سال بعد از اسیری آخری اسباط عشره واقع گشت. دور نیست که هفتاد سال اسیری که ارمیا نبی در فصل ۲۵:۱۱ و۲۹: ۱۰ مذکور میدارد از زمان اسیری اوّل که ٦۰٦ سال‌قبل‌از مسیح واقع شد حساب کنند. علاوه بر اینها در سایر اوقات نیز مدت قلیلی اسیر میشدند چنانکه در ۲ پاد ۱۵:۱۹ و۱۷: ۳ـ٦ و۱۸:۱۳ و۲۵:۱۱ مسطور است و در زمان بودن یهود در بابل اهالی آنجا نسبت بایشان بملایمت و آسوده‌گی رفتار مینمودند و آنهارا نه چون بنده و اسیر بلکه مثل مهاجرین منظور داشته حکمرانی ایشان به حکّام و ریشسفیدان خودشان موکول بود و

برحسب قواعد و قوانین و شریعت خودشان محکوم میشدند چنانکه مقام عالیرا که ایشان همواره در دیوان خانه دولتی‌داشته از کتاب نحمیا و دانیال و تعداد و اندازهٔ تسلّط و اقتدار ایشان در مملکت ایران از کتاب استر معلوم میشود ٠ و بموافق کتاب ارمیا ۱:۲۹ کاهنان نیز در میان ایشان بودند و نسب نامه‌ها و سایر رسوم و حقوق خودرا مرعی میداشتند و بدین لحاظ زحماتی که پیغمبران در این اثنا میکشیدند تا نور مذهب حقّ خاموش نشود بیهوده و بی‌اثر نمیگشت٠ بالاخره چون هفتاد سال اسیری انجام یافت و کورش بر تخت شهریاری نشست در سال اوّل سلطنتش در بابل یعنی ٥٣٦ سال قبل از مسیح تمام اهالی مملکت‌را اعلام نمود و قوم خدارا بانصراف بولایت خود و تجدید بنای هیکل اجازت داد عز ۱۱:۱ لهذا بسیاری در آنجا مانده عز ۲:۲ تخمیناً پنجاه هزار نفر اینمطلب را قبول نموده مراجعت کردند نح۷:۷ و باورشلیم‌آمده هیکل‌دوّم‌را بنا نهادند که در سال ششم سلطنت داریوش یعنی در ٥۱٦ قبل از مسیح باتمام رسید٠ و چون ٥۸ سال بر این بر آمد جمعیّت قلیلی که مرکب از هفتهزار نفر بودند به پیشوائی عزرا از بابل به یهودیّه آمدند و نحمیا بجای عزرا بر مسند حکومت قرار گرفت و بامانت و کامیابی به تجدید قوم مشغول گردید از نتایج حسنه اعمال او تا زمان مسیح باقی بود٠ و چون قوم یهود اینمدت‌را

در اسیری گذرانیدند سجیّه و زبان ایشان تغییر یافت نح ۸:۸ و شایسته ذکر است که بعد از اسیری ندرةً از بت و بت پرست در میان ایشان شنیده میشود٠ بعید نیست که هیچ یك از نسلهای یعقوب بخوبی و ایقان تام نتوانند مدلّل کنند که در نسل کدام یك از دوازده فرزند او میباشد چونکه هم یهودا و هم اسرائیل از مکان ارث خود یعنی کنعان رانده شده میان بیگانه‌گان پراکنده گشتند و با طوایف مختلفه خود بطور طبیعی اختلاط و امتزاج نمودند در اینصورت البتّه حسد افرائیم دور شده ابراهیم و موسی و داودرا یاد آوری مینمودند عز ۱٦:٦ و۱۷ و۳٥:۸ حز ۲٦:۳-۲۸ و بموافق گفته یوحنّا فصل۷:۳٥ ایشان پراکندگان‌یونانیان خوانده شدند و دوتا از نامه‌های الهامی یعنی نامهٔ یعقوب ۱:۱ و۱پط ۱:۱ بانها مکتوب است٠

و چون قوم‌اسرائیل‌پیمانه شرارت خودرا لبریز نموده مسیح و انجیلش‌را رد کردند لهذا اسیری آخری ایشان که در سال ۷۱ میلادی اتّفاق افتاد بسیار سخت و هولناك بود و چنانکه یوسفون مذکور میدارد یك ملیون‌و یك صد هزار نفر در هنگامیکه تیطس اورشلیم‌را محاصره نمود هلاك شدند و نزدیك یکصد هزار نفر هم در میان ولایات مختلفه اسیر و پراکنده گشته در تماشاگاه جنگی بقتل رسیدند٠ وگذشته از اینها ایشانرا مثل‌غلامان دولتی بکار می‌داشتند و یا چون زرخریدان

میفروختند و سکهٔ وسپشیان امپراطور که در سال ۷۱ میلادی سلطنت مینمود یادگاری از اسیری یهودا میباشد. و در ایام هدریان یعنی در سال ۱۳۳ میلادی هم چنین صدمه مهلك دیگری بر یهودیانی که مجدداً در یهودیه فراهم شده بودند وارد آمده تا امروز در تمام دنیا پراکنده شدند و در هر جا که یافت شدند همواره از اهالی انمکان جدائی و امتیاز داشته و دارند و در آن عذابی که از نتایج بی ایمانی خود و اجدادشان میباشد معذب خواهند بود تا زمانیکه مسیح بیاید و بی دینی را از یعقوب بر دارد روم ۱۱: ۲۵ و ۲۶.

اشبعل. (مرد بعل) همان ایشبوشت پسر شاول بود ۱ تو ۸: ۳۳ و ۹: ۳۹.

اشتاول. یوش ۱۵: ۳۳ شهری بود در مملکت یهودا که سبط دان بر آن دست یافته داو ۱۳: ۲۵ و ۱۶: ۳۱ و گمان برده‌اند که در جنوب شرقی اشقلون واقع بود.

اشتموع. (طاعت) اولّ، اسم مردی بود از ذریهٔ یهودا. ۱ تو ۴: ۱۷ و ۱۹ دومّ، شهری در جنوب یهودا یوش ۱۵: ۱۴ و ۱ تو ۶: ۵۷ و در یوش ۱۵: ۵۰ استموه خوانده شده است و گمان برده اند که سموعه حالیه همان اشتموع میباشد و ان بمسافت هفت میل بطرف جنوب حبرون واقع است.

اشدود. (قلعه) و آن یکی از شهرهای پنجگانه فلسطینیان بود که در قسمت یهودا واقع شد یوش ۱۵: ۴۶ و ۴۷. و این شهر که محلّ پرستش بتی داگون نام بود اسمو ۵: بمسافت سه میل به بحر متوسط مانده در میانهٔ غزه و یافا واقع میباشد و در عهد جدید نیز ذکر شده است اع ۸: ۴۰. لکن حال ده کوچکی در همان جاهست که آن را اسدود گویند و در اطراف و جوانب آن خرابه‌های بسیار است. اما آن شهر از بناهای عناقیان بود که یوشع بر آن دست نیافت یوش ۱۱: ۲۲ و برحسب قرعه در قسمت یهودا واقع شد پس از آن عزیا بر آن دست یافت ۲ تو ۲۶: ۶ بعد از آن ترتان که همان سرجون است آن را مسخر کرد. اش ۲۰: ۱ و اپسامیتخوس آنرا محاصره کرده مکابیان آنرا منهدم ساختند و بعد از موت هیرودیس بسالومه داده شد و فیلپس در آنجا موعظه نمود اع ۸: ۴۰ و معدودی از اسقوفان در آنجا بودند لکن ساکنانش فعلاً مسلم میباشند.

اشرئیله. (در حضور خداوند مستقیم) و او شخصی از موسیقیان بود ۱ تو ۲۵: ۲ و در آیه ۱٤ یشرئیله خوانده شده است.

اشعیاه. (نجات خداوند) ۲ پاد ۲۰: ۱ اگر چه از تاریخ حیات آن حضرت اطلاع تامّی نداریم لکن همین قدر معلوم است که او پسر آموص است و بزعم یهود آموص برادر امصیا شهریار یهودا بود. خلاصه آن حضرت باعزیا یوثام و احاز و حزقیا

معاصر بوده در ایّام سلطنت ایشان نبوّت مینمود. اش ۱:۶ و۱:۷ امّا چون ملاحظه نمائیم میبینیم که عزیا پنجاه و دو سال و یوثام و آحاز شانزده سال و حزقیا بیست و نه سال سلطنت نمود. واضحست که اشعیا انیقدرها عمر ننمود بلکه در اواخر سلطنت عزّیا شروع به نبوت نموده تا ابتـدای سلطنت منسّی در انمنصب استمرار همیداشت. و آنحضرت بعضی کتب تاریخیّه نیز تصنیف فرموده است من جمله حیات عزیا ۲ تو ۲۶: ۲۲ و کتاب سیرت حزقیا است.

و تقریباً آن حضرت با هوشیع و یوئیل و عاموص نبی نیز معاصر بود. و تواتر برآن است که او از جملهٔ اشخاصی بود که بواسطهٔ ارّه بدرجه شهادت واصل شدند لکن ما خبر صحیح و معتنابهی از کیفیّت موت و زمان وقوع آن در دست نداریم.

اما نبّوات آن حضرت از جمله نبّوات اعلی و اشارات دقیق از آمـدن مسیح و بـدان لحاظ اورا به نبی انجیلی ملقب نموده اند زیرا که نبّواتش شامل تصّورات اعلی و اشارات دقیق به آمدن مسیح و وضع کار و طرز ملکوت او میباشد. خلاصه سی ونه باب از نبّوات آن حضرت شامل حوادث و وقایع متفرقه غیر مربوط است و دارای زمانی است که آنحضرت در فکر مأموریت نبوت و عمل آن بود و در آنجا بذکر قبایل مجاوره پرداخته و هلاك و دماریرا که بر ایشان خواهد آمد در نهایت وضوح بیان میفرماید زیرا که بگناه و خطای مخصوص هر طایفه در غایت آشکاری اشاره فرموده است عقاب و عذابیرا که بدان معاقب خواهند شد مذکور میدارد. و از جملهٔ طوایفی که در آنجا مذکور است بابل و موآب و مصر و دمشق و عیلام و صور و ادوم و عذاب و عقاب ایشان است که برحسب عدالت الهی بر ایشان وارد خواهد آمد. و در این اثنا اشارهٔ به صلح و آرامی که در زمان آمدن مسیح خواهد بود مینماید و مابقی کتاب آن حضرت اشارهٔ بدو حادثه عظیم میباشد که بزعم بعضی نهایت اسیری بابل و آمدن مسیح است و کلام و عبارات آن حضرت که در بارهٔ آمدن مسیح میفرماید بطوری واضح است که در کتب سایر انبیا مذکور نیست.

و کتاب آن حضرت بر پنج نبّوت منقسم میشود که هر یك از دیگری ممتاز است و قسم اوّل نبّوات پنچگانه از باب ۱ـ۱۲ شامل نبّوات آنحضرت است که در دو سلسله مرتّب و هر یك از دیگری کمال امتیازرا دارد. بدین لحاظ شش باب اوّل وجه عمومی دارد و بهیچوجه حادثه تاریخی مخصوص در آن نیست و بدان واسطه سبب اختلاف گردیده، علمارا در شان و تاریخ و زمان انشاء آن اختلاف است و شش باب باقی اشاره بحوادث و وقایع مخصوصه است که بهیچوجه بحدس و تخمین دخلی نداشته در نهایت صراحت

و وضوح اند و این قسمت اخیر شامل حوادث و وقایعی است که در زمان سلطنت آحاز واقع شده و اگر چه باب ششم چنان مینماند که نسبت بوضع کار خود آنحضرت دارد امّا فی الحقیقه به نبّوات سابقه ملحق میباشد و بر تائید و استحکام انذار اصحاح سابق میافزاید.

امّا قسمت دوّم از باب ۱۳ـ۲۳ سلسلهٔ نبّواتی‌را شامل‌است‌که بر ضد ممالك اجنبیّه گفته شده؛ علاقات سایر طوایف‌را با طایفه خدا بیان مینماید و آن‌را نیز تتمّه ایست که باب ۲٤ـ۲۷ باشد و دارای خلاصه نبّوات سابقه و نتایج مرتّبه ایست که بر اتمام آن نبّوات متعلق است و نبّوت معروفی که قسمت اخیر باب ۲٤ بر ضد شخص مخصوصی شده است میتوان گفت که یهودا در آنوقت در تحت تسلّط اشبنا میبود.

اما قسمت سوّم باب ۲۸ـ۳۳ نبّواتی است که به زمانهای مخصوصه سلطنت حزقیا نسبت دارد و آنرا نیز تتمّه ایست که شامل انظار طالب آینده میباشد. باب ۳٤و۳۵ و با وجود یکه عبارات این‌فصول‌مختلف است باز معانی دقیقه و نکات باریك دارد و فی الحقیقه افکاری است که از آنها رایحهٔ رقّت و رأفت استشمام میشود.

قسمت چهارم باب ۳٦ـ۳۹ توصیف تسلّطی است که آن حضرت در اواخر سلطنت حزقیا بدان نایل شد .

قسمت پنجم باب (٤۰ـ٦٦) یك سلسلهٔ نبّوات در خصوص بندگی و آزادی جسمانی بنی‌اسرائیل است که باضافه بامنظره مجلّل آزادی روحانی که در مسیح یافت میشود شامل است. بعضی از نقّادین‌میگویند که این فصول بوسیلهٔ پیغمبر دیگری بعنوان اشعیاء ثانی در عهد اسارت اسرائیل تقریباً دویست سال بعد از زندگانی اشعیاء نوشته شد . اگر این حقیقت دارد از اهمیّت و قیمت وحی این فصول نمیکاهد اگر چه بعضی از علماء دلائلی آورده اند که تمام این کتاب بوسیلهٔ خود اشعیاء نوشته شد.

اشفناز. (بینی اسب) و او رئیس خواجه سرایان نبوکدنصر بود که دانیال و رفقایش در تحت توجه او بودند و او نسبت بایشان غایت مهربانی و التفات‌را مرعی میداشت در حالتیکه خودش بواسطه اینکار در معرض خطر میبود دا ۱:۳ـ۱۸.

اشقلون. (مهاجرت) و آن یکی از شهرهای پنجگانه فلسطیان بود که بمسافت ده میل به غزه مانده بطرف شمال واقع میباشد و یهودا آنرا بتصرّف آورد داو ۱: ۱۸ و شمشون نیز در آنجا رفت داو ۱٤:۱۹ و پیغمبران نیز از انهدام آن نبّوت نموده اند. ار ٤۷:۵ و۷ عا ۱:۸ زك ۹:۵ صف ۲:۷ این محل عبادت استرطه الههٔ فلسطینیان بود که سکیثیان در سال ٦۲۵ قبل از مسیح هیکلش‌را غارت نمودند. مسقط الرأس هیرودیس بزرك نیز در آنجا بود و در سال

۱۲۷۰ میلادی منهدم گردید. و در آنجا ستونها و سنگهای مکتوبه بسیار است و اغلب از آنهارا بغزه و یافا بردند. و درختهای زیتون و میوه‌جات و تاکستانها در آن بسیار و سی و هفت چاه آب شیرین در آن یافت میشود . و در نزدیکی خرابه‌های آن قریه جوره تأسیس یافته دارای سیصد نفر جمعیت میباشد.

اشك. مز ۸:۵٦ احتمال میرود که این آیه که در زبور وارد است اشاره به بعضی از عادات قدیمهٔ رومانیان باشد که اشك عزاداران را در شیشه جمع کرده در قبور اموات میگذاردند تا دلالت نماید بر آنکه زندگانی خویشان و اقرباء میّت از مرك او بسیار تلخ است و حزن و اندوه ایشان بغایت شدید.

اشکار شدن. از قراریکه از آیات مز ۲:۱۹ با روم ۱۹:۱ و۲۰ و اع ۱۷:۱٤ و۱۷ ۲٦:۱۷ـ۲۸ مستفاد میشود خداوند عالم خودرا در هر وقتی برحسب تقاضای زمان بطوری در مخلوق خود ظاهر فرموده و آثار قدرت و قوّت و سایر صفات خودرا در ایشان بطوری آشکار کرده است که بنی نوع بشررا بهانه و عذری باقی نماند و در قلوب انسانیان نیز خودرا ظاهر میفرماید چنانکه در روم ۱٤:۲ و۱۵ با یو ۵:۱ و۱۰ مذکور است. لکن باید دانست که مطالب و آیات مذکوره صریح نمیباشد و لابد اختلاف تعبیر و تأویل در آنها خواهد بود امّا ذات اقدس خدائی جز بواسطه کلمه ازلیّه خود اعنی عیسی الملقّب بالمسیح بهیچ طور و طرز دیگر آشکار نگردیده و تجلّی نفرموده است چنانکه در مز ۱۱۹: بامز ۸:۱۹ و۹ و۲پط ۱۹:۱ و۲تیمو ۱۵:۲ـ۱۷ و عب ۱۲:٤ و۱۳ مذکور است . و این ظهور یعنی آشکار شدن و تجلی ذات اقدس الهی در کلمهٔ ازلیّه خود عیسی مسیح اساس و بنوهٔ دین و مذهب جمیع فرق مسیحیّه است.

اشکناز . (محکم) پید ۳:۱۰ و او پسر جوهر و نوهٔ یافث و جد انانی بود که در اشکناز مسکن‌داشتند. ۱تو۱:٦ و ار۵۱:۲۷ و آن شهری است که در کنار شمالی بحر اسود واقع است ملاحظه در متّی. و مهاجرین از آینجا باروپا رفته سبب ایجاد اسم اسکاندینویا شدند.

اشکول . (خوشه) و او یکی از کسانی میباشد که باابراهیم معاهده نمود پید ۱٤: ۱۳ و۲٤ و وادی اشکول وادی است در زمین کنعان اعد۱۳:۲۳و۲٤ و۳۲ ۹:۳۲ تث ۲٤:۱. بعضیرا گمان چنان است که اینوادی‌در مکان عین‌الخشکله در شمال حبرون واقع بود و بگمان پالمر و دریك در مکان تلهای انگور بود که در نزدیکی هفت چاه واقع میباشد. وفان لیپ میگوید که خوشه‌های انگور در آنجا دیدم که هر یك ۱۸ قیراط طول داشت و نیز میگوید که فعلاً هم در جنوب زمین

مقدّس خوشه‌های انگور به سنگینی دو رطل یافت میشود.

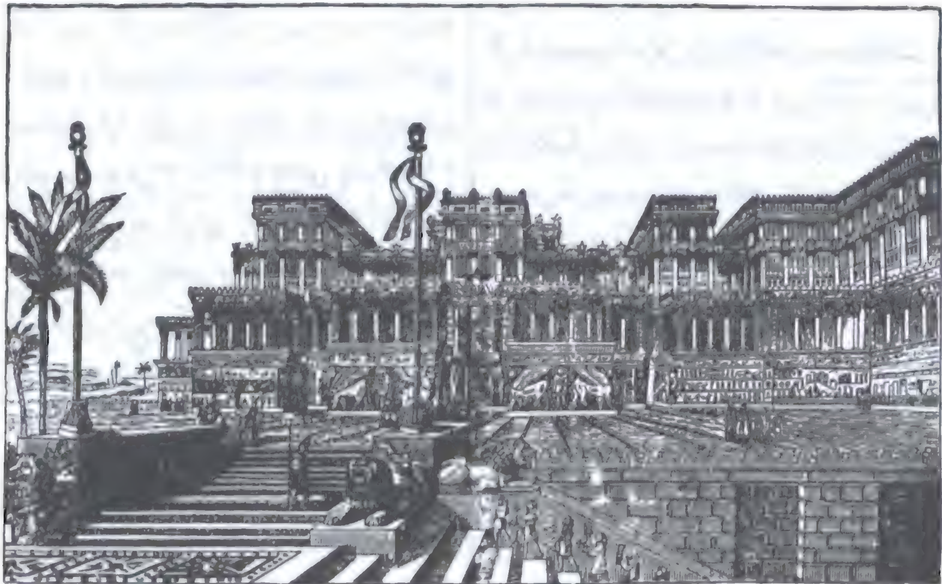
اشنان. اِر ۲:۲۲ ملا ۳:۲ علفی است معروف که در شورزار میروید و در صحراهای سوریّه بسیار میباشد و اعراب آن‌را سوزانیده خاکترش‌را بصابون پزان فروشند و این خاکستر دارای‌صوده و پوتاس میباشد . (مواد معدنی).

اشنه . اسم دو شهر است در یهودا که اولی بمسافت ۱۶ میل در شمال غربی اورشلیم واقع بود یوش ۱۵:۳۳ و دومی بمسافت ۱۶ میل به جنوب غربی آن یوش ۱۵:۴۳ و بگمان کاندر آن‌شهر در موقع ازنه بوده لکن کانوگمان میبرد که در اسالیم که در نزدیکی اساره است میباشد.

اشوّر . اول، پسر دوّمین سام ابن نوح، است. پید ۱۰:۲۲ . دوّم، یکی از ممالك عظیمهٔ آسیا میباشد ۲ پاد ۱۵:۱۹ که باعلی درجه کمال و نهایت جلال ارتقا داشت. بسیاری از علما و دانشمندان گمان برده اند که قصد از لفظ اشورکه در حز ۳۱:۳ مکتوب است اشاره بمملکت اشور و مابقی فصل کتاب مرقوم دلالت بر عظمت و انقلاب آن مینماید. و هرگاه ذکر شود مقصود از تمامی بلادی است که از طرف مغرب به بحر متوسّط و از مشرق به نهر هند محدودمیباشد؛ و در کتب مقدّسه لفظ اشوریّین بسیار استعمال شده و مراد اهل اشوّر یا اهل آن مملکتی است که پای تخت آن نینوا بوده. و چون اهالی بابل و کلدانیان این لفظرا استعمال نمایند مراد اهل آن مملکتی میباشد که پای تختش بابل بود بر خلاف اهالی سور که چون اینلفظرا ذکر نمایند مراد از اهالی بلادی است که بزرگترین شهرهای آن اولاً صوبه و بعد دمشق میباشد، که از طرف جنوب شرقی بزمین کنعان محدود است. و بسا میشود که ایندو لفظ یعنی اشور و سور با یگدیگر مشتبه شوند و حال اینکه ماخذ و مصدر هردو در غایت تفاوت و تباین میباشد زیرا که اولی از اشور بن سام ابن نوح و دومی از صور گرفته شده است. اما مملکت اشّور بر دجله واقع میباشد و از طرف شمال بکوههای ارمنیّه و از طرف جنوب به بغداد و از مشرق بسلسله کوههای زاگروس و از مغرب به مابین النهرین و رود فرات محدود است. ساحتش تقریباً مثل بریطانیا و اراضیش در نهایت باروری و حاصل خیزی بوده از جداول و قنواتی که بیك دیگر اتصال داشتند آب‌یاری میشد و اشور بن سام ابن نوح آن‌را بنا نموده باسم خود موسوم‌ساخت. لکن‌شروع و ابتدای این مملکت نا معلوم است اول ذکری که در بارهٔ او یافت میشود در پید ۲:۱۴ و۲۵:۱۸ و اعد ۲۴:۲۲ و مز ۸۳:۸ میباشد و اخباری که در باره اشّور در کتب مورخین مندرج میباشد مثل اخبار سیمرامیس

و سردنبالس ازکسوت صحت و لباس تحقیق عاری و از افسانه‌ها و خرافات بیهوده میباشد که محل اعتماد نیست چنانکه اکتشافات جدیده و مباحثهٔ علما و دانشمندان و یافتن رموز کتب و استدلال بر صفایح آثار آنها بر اینمطلب و برزندگانی و منافع و حذاقت و دیانت و لغت و حکومت ایشان شاهدی امین و برهانی است متین و الاتاریخ آن تا کنون در پرده گمان و جهالت مستور میبود.

و از قدیم ترین آثار و خرابه‌های اینمملکت که مکشوف گشته در خیله سرغاط میباشد که بمسافت ٦٠ میل در جنوب نینوا بر دجله واقع است. سلاطین آن در سنه



قصر سلاطین آشور هنکام آبادانی

١٣٥ قبل‌از مسیح‌در آنجا حکمرانی‌مینمودند و سلسله اولین ایشان تخمیناً بیست سال شهریاری کردند. از جمله شهریاران آنسلسله ایپالوش بود اما پادشاه سلسله ثانی خودرا بر سلسله یعنی موسس دولت جدید ملقب نمود و یکی از سلاطین اینددولت‌را باپادشاه بابل که بخت‌النصر نام داشت کار بجنك کشید و بالاخره مظفر گردید و بخت‌النصر اول پادشاهی بود که باین اسم معروف شد. تغلث فلاسر نیز از شهریاران ایندولت بود در این اثنا داود و سلیمان نیز شهریاران آل اسرائیل بودند. چون دویست سال بر این سپری شد دولت و سلسله دیگری بوجود آمد که اشور بانیپال از آن جمله بود

و او قصری در کاله بنیاد کرد که مستر لایرد دوتا از درهای آنرا معلوم نمود ۰ اشّورادینپال شهریار دیگر اینسلسله خودرا خداوند دجله اعلی تا به لبنان و دریای بزرك منتهی شود میخواند و از اولاده او یکی شلمناصر بود که صور و صیدارا خراج گذاز خودگردانیده بنهدد و حزائیلرا زیر دست نمود ۰ از جمله آثار او بنائی است در وسط نمرود که مستر لایرد در آنجا قدم زده است و از جمله اخبار مختلفه شلمناصر این است که یاهو سلطان اسرائیل خراج گذار وی بوده و اینمطلب بر مناره از مرمر سیاه منقوش میباشد ۰ آخرین پادشاه اشّور که در کتاب مقدس مذکور است اسرحدون بود و چون او در گذشت اشوربانیپال بر تخت سلطنت استقرار یافت و او در جنك و غارت و سایر افعال مثل اجداد خود نبود ۰ سلسله سلاطین ایشان باشّورازیربال منتهی میشود که در زبان یونانی اورا سردناپالس گویند و روایات بسیار یافت میشود که مزاحمت و مباهات و مسکنترا باو نسبت میدهند و حال اینکه او دارای اینصفات نبوده ۰ گویند هنگامیکه ویرا محاصره نمودند او خود و حرمشرا بهآتش سوختند و عساکر مداین و بابلیان بروی هجوم آورده نینوارا محاصره کردند و در سال ۶۲۵ قبل از مسیح منهدم گردید ۰ خلاصه پادشاهان آشّور در هرکار بر سایر ملوك سبقت داشته اند و فتحهای نمایان از ایشان بظهور رسیده و قصرهای ایشان از نهایت عظمت و رفعت سر بهآسمان کشیده بود و تلهای مصنوعی ترتیب داده بر بالای انها بناهای عظیمه و مزخرفه میساختند و غرفهها و کوشکها بنیاد کرده صفحات سنك بر آنها نصب نموده صورت جنکها و محاصرههای و اسبها و اسلحه جنك و نردبانها و منجنیقها و سایر آلات حربرا بر آنها نقش مینمودند و صورت مغلوبین و عذابهای مختلفه ایشانرا نیز نقش میکردند تا این معنی دلالت بر قساوت و سنك دلی ایشان بنماید و پادشاهان ایشان غالباً کارشان رزم و میلان بحرب و شکار میبود ۰

اما عمل تجارت اینمملکت بسیار و بر سایر دول تفوّق داشت و در ساختن عطریّات و بوهای خوش و سایر آلات معدنیّه و ظروف و صندلیها و لبّادهها ممتاز بودند و بعضی از صفحههای سنکی یافته اند که صورت آلات شخم و کیفیّت زراعت بر آنها منقوش میباشد ۰ ابریشیم نیز از محصولات اینمملکت بود که بحسب میل اهالی آن عصر بافته میشد؛ خلاصه نینوا در صنعت و نقّاشی در غایت کمال بود چنانکه نقّاشی آن بانقشهای مصر در نهایت امتیاز و ظرافت بود ۰ دلیل بر این مطلب ادوات و اثاث البیتی میباشد که فعلاً یافت میشود و آلات کلیّهرا درکمال ذوق و لطافت میساخته اند، چنانکه از کوزههای ایشان در این روزها یافت میشود و لباس پادشاهان ایشان با سجاف

و قلاب دوزیهای ممتاز مزیّن بوده و اعیان و سخاوت مندان ایشان گوشواره‌ها و دست بندها و کمربندهای مختلفه میداشتند. غلاف شمشیر و خنجر ایشان منبّت و سایر اسباب‌های بنقشهای مختلفه منقّش بود. کرسیهای ایشان چوبی و پایهای آنها از معدنیّات بود. غالباً آنهارا باعاج مرصّع مینمودند . از صور حیوانات صورت شیررا بیشتر دوست میداشتند چنانکه غالباً بر خانه‌ها و اسبابهای آنها و بر تخت پادشاهانشان منبّت یا منقوش بود. اپاد ۱۰:۱۹ و۲۰ و سنك وزن ایشان نیز شبیه صورت شیر بوده چنانکه ناحوم پیغمبر در نسبت این علامت باشّوریان: «میفرماید شیران و مرتع شیران ژیان کجا است که در آن شیر نر و شیر ماده و شیربچّه میخرامیدند و ترسانند نبود شیر نر برای حاجت بچّه‌های خود میدرید و بجهة شیرهای ماده‌اش خفه میکرد و مغاره‌های خودرا از شکارو بیشه‌های خویشرا از صید پرمیساخت.» نا ۲:۱۱ و۱۲ و بسا میشود که مقصود ناحوم نبی از اسماء مختلفه و مکرّره شیر بیان حالت نینوا و صورتهای مختلفه شیر در مصنوعات ایشان باشد زیرا که پادشاهان آنجا فخر خود میدانستند که شیررا علامت عزت و عظمت خودشان قرار دهند و حال انکه نزدیك بود که منهدم گردد و این رسم و نقش عزیزنشان سخریّه و شماتت شکست و انقلاب مملکت ایشان شود و پیاله‌های شراب ایشان به پیاله‌های اتروریای قدیم شباهت داشت و بعضی از انها مثل پیاله‌های مصریان بود.

امّا لباس سلطان و رعیّت عبارت از لبّاده‌های بلندی بود که از پشم بافته شده پوشندگان آن‌را برای وقار و جلال در بر میکردند و گاهی از اوقات از کتان و ابریشم و پشم بافته آنهارا بانواع نقوش منقّش میکردند. سلاح جنك اینان شمشیر و خنجر و تیر و کمان بود و سواران ایشان زره و تیر اندازان سینه بند در بر میکردند و پیادگان صاحب نیزه و سپر بوده برای محافظت سرهای خود کلاه‌خود بسر میگذاردند و چون میخواستند شهریرا محاصره نمایند سنگر و یا سدّی در مقابل دیوار شهر بر پا مینمودند و یا بواسطه برجهای‌منقوله که داشتند بشهر داخل‌میشدند چنانکه اسامی اسباب مذکور در حز ۲:٤ مسطور است «و ان را محاصره کن و در برابرش برجها ساخته سنگری در مقابلش بر پا نما و به اطرافش اردو زده منجنیقها بهر سوی آن بر پاکن». تمامی آلات واسباب محاصره که در ایه فوق مذکور گردید در اسباب و آلات عتیقه آشوریان دیده شده و اغلب عساکر ایشان مثل اهالی‌مشرق بر اسب و عراده سوار میشدند لهذا صورت اسب سوار در آثار منقوشه بیشتر یافت میشود . سواران ایشان‌جبّه‌کوتاهی‌در بر نموده شمشیرحمایل کرده بر اسب عریان‌سوار میشدند زیراکه در آنوقت از زین و یراق‌خبری‌نداشتند و نیزه‌را

در میان ران و پهلوی اسب قرار میدادند و پاهای ایشان از ران بپائین عریان بود لکن اسبهای‌خودرا بسیار زینت مینمودند و آنهارا به جنك تعلیم میدادند و از این‌سبب در آنزمان اسبهای اشوریان مثل اسبهای عربی این زمان مشهور و معروف شد • ایوب در فصل ۱۹:۳۹ از کتاب خود در تعریف اسب می‌نویسد «ایا تو اسب‌را قوّت داده و گردن اورا بیال ملبّس گردانیده‌ٔ ایا اورا مثل ملخ به جست و خیز آورده خروش شیهه او مهیب است در وادی پازده از قوّت خود وجد مینماید و بمقابله مسلّحان بیرون میرود» • بر الواح سنگی کرنك صورت مادیانهای‌منقوره یافت شده و آنها مادیانهائی میباشد که مصریان از بین النّهرین بغنیمت برده اند وحب ۸:۱ در وصف سواران آشور بدینطور مینویسد «اسبان ایشان از پلنکها چالاکتر و از گرگان شب تیزرو ترند و سواران ایشان جست و خیز میکنند و سواران ایشان از جای دور آمده مثل عقابیکه برای خوراك بشتابد میپرند» • بسیار اوقات صورت عرابه‌های جنگی در آثار قدیمه آشور دیده شده که صورت ترکش و حربه و چوب خرّاطی بر دو طرف او میباشد و سه اسب برای کشیدن بر آن بسته شخص جنگی در میانه آنها ایستاده به جنك مشغول میشد و چون این عرابه‌های جنگی اسباب افتخار و مباهات ایشان بود لهذا آنهارا بی نهایت زینت میدادند و علمهای در بالای سرشان درخشان و علامات عزت و شرف بر شانه‌های خود استوار نموده گردن و گرده‌ٔ اسبان‌را با یراق و اشیاٌ قیمتی همی آراستند خلاصه محض اطلاع بر کیفیت اسباب و وضع جنك آشوریان صحیفه‌ٔ حزقیل نبی ۷:۲۶ـ۱۲ را باید در نهایت دقت مطالعه نمود•

و آشوریان‌را معبودهای متعدّده بود که بزرکترین آنهارا آشور مینامیدند و آن شبیه کره و یا دایره‌ٔ ایست که بالها برای آن قرار داده همواره با شجره مقدّسه که می‌پرستیدند علاقه میداشت• بر مذابح ایشان آثار خون پاشی که از اثر قربانی است یافته اند و اینمطلب دلالت مینماید بر انیکه رسومات دینیّه بر خواطر ایشان استیلا داشته است چنانکه علامات آن بر خانه‌ها و لباس و اثاث البیت و اسلحه ایشان مشاهده میشود• و نیز حیوانات‌را از اعضا و جوارح مختلفة الشّکل ترتیب داده معبود قرار میدادند مثل گاو بالداری که سرش مثل سر انسان باشد و این‌را شبیه ابو الهول مصری و کروبیان قوم عبرانی میدانستند ملاحظه در کروبیم• و بسیار وقت این تماثیل و اشکال غریبه‌را در قصرها و عمارت مقدّسه نصب مینمودند واشکال معدودی از آنها فعلاً در موزه‌ٔ بریطانیا وسایر موزه‌های‌ممالك‌اروپا موجود میباشد• حکومت ایشان حکومت مستبده بوده است اما لغت و لسان‌آشوریان‌فرع‌لغت سامیان و نزدیك بزبان عبرانی و کلدانی و عربی میباشد چونکه بیشتر از کلمات و قوافی آنرا

از زبان عبرانی گرفته فقط بتوسّط جزئی تصرّفی آنرا جزء لغت خود نمودند. مثلاً الف‌و تعریف در عبری و عربی یکی میباشد و ضمیر متکلم در عبری و آشوری یکی است و ضمیر غایب آشوری مثل عبرانی و عربی میباشد و کلمات نفی کلیّة سامیه و حروف نهی اشوری لفظاً و معناً مثل عبرانی میباشد و لفظ انك در زبان اشوری ضمیر متکلم است و چون باسمی اضافه گردد و ا یا ی شود. و اگر مضاف الیه فعل باشد انی شود و ضمیر مخاطب انت میباشد لکن چون اضافه گردد ك شود و ضمیر غایب سومیباشد. تصریف افعال آشوریّه مثل افعال عبرانی و کلدانی است و حروف تهجّی آشوری سهمی الشکل‌میباشد و علاوه بر آن علاماتی دارند که هر یك‌را برای‌معانی‌وضع‌نموده اند؛مثلاً رسم‌اینعلامت 𒁹 دلالت مینماید بر انیکه اسم دوّم اسم مذکّر است و رسم اینعلامت 𒀸𒁹 دلالت بر جمع و این علامت 𒁹𒁹 دلالت بر تثنیه مینماید و این رسوم و خطوط بر لوله‌های گل پخته که تخمیناً دو الی سه قدم طول میداشت مینوشتند. و لوله یافت شده‌که صورت کسوفی که در ۱۵ حزیران سال ۷۶۳ قبل از مسیح اتفاق افتاده بر آن منقوش میباشد. نبّواتی که یونس و ناحوم و صفنیای نبی در باره سقوط مملکت و پای تخت آشور نموده اند تکمیل گردید و درجای خود مذکور خواهد شد.

ملاحظه در نینوی .

مخفی نماند که بوتا و لایرد وراولینسو و رسّام و سایر علما و دانشمندان در حین حفاری در مملکت آشور الواح سنگی‌بسیاری یافته اند که نقشهای مختلفه و متنوّعه و رسم کرسی شهرهای آشور که مدت سه هزار سال قبل از این بوده بر آنها منقوش است و سپرها و شمشیرها و تاجها و پیاله‌ها و زینتها و آلات مرصّعه عاج نشان و مروارید نشان‌را نیز یافته اند و اینها کلیّةً دلالت مینماید که نینوی چگونه در زینتهای فاخره ملبّس و مفتخر بوده، ملاحظه در اسرحدّون و نینوی و فول و سرجون و سنخاریب و شلمناصّر و تغلث فلاسر.

اشوریم. (قدمها) پسران ددان نوه ابراهیم بودند پید ۲۵:۳ و اسم او فعلاً در نوشته که بخط یمانی است در بلاد عرب موجود میباشد که استاد همل آن‌را ترجمه نموده است.

آشیانه . همواره نشانه سلامتی و در امن ماندن است ایوب ۲۹:۱۸ . کاتبان نوشته‌جات مقدسه توصیف‌کثرت برگهای‌سرو ازادرا که در حزقیل ۳۱:۳ـ۶ وارد است برای آشیانه گرفتن پرندگان دانسته‌اند و شاخهای پهن درخت صنوبررا که در مز ۱۰۴:۱۷ وارد گشته برای آشیانه لق‌لق و شکافهای صخره‌را برای فاخته صحرائی که تا بحال هم در کنار دریای مرداب دیده

میشود ار ۲۸:۴۸ . آرزوی پرستوك و خطاف نیز همواره در خانهای مردم است مز ۳:۸۴ و اشیانه گرفتن عقاب در کوههای بلند که در ایوب ۲۷:۳۹ و۲۸ و هو ٤: مذکور است اشاره به تهدید بر فخر و کثرت طمع مردم است ار ۱۶:۴۹ و حب ۹:۲ و اشیانه قینی که در سنك بود در اعد ۲۱:۲٤ و۲۲ مذکور است. مایماندیز میگوید که منع گرفتن مرغ یا بجوجه‌هایش قصد از نگا هداشتن تمام آشیانه است چونکه خوردن تخمها و جوجه‌های تازه شرعاً روا نبود.

اشیر . (خوشحال) و او پسر هشتمین یعقوب بود که زلفه برایش تولید نمود پید ۱۳:۳۰ و۲۶:۳۵ و اورا چهار پسر و یك دختر بود اعد ۲٦:٤٤ـ۴۷ . چون قوم اسرائیل بزمین کنعان داخل شدند طایفه اشیر ترتیباً طایفه پنجم بودند که با ۵۳٤۰۰ نفر بزمین کنعان در آمدند و حصّه ایشان بکنار دریا تعین یافته از مغرب به فینیقیه و از شمال بکوه لبنان و از جنوب بکوه کرمل و از مشرق به سبط منسّی و زبولون و یسّاکر محدود بود و تخمیناً ٦۰ میل طول و۱۰ میل عرض داشت و دارای ۲۲ شهر بود که کلیّةً بارور و حاصل خیز بودند و غله و شراب و روغن و معدنیّات در اینجا فراوان بود پید ۲۰:۴۹ تث ۲٤:۳۳ و۳۵ . چون اینطایفه قدرت نداشتند که جمیع شهرهائیرا که در قسمت خود شان بود تصرّف نمایند بدینواسطه در میان اهالی آنجا ساکن شدند داو ۳۱:۱ و۳۲ و اینمطلب به تقوی و وطن پرستی و سایر آداب ایشان ضرر کلی وارد میاورد داو ۱۷:۵ و۱۸ . خلاصه اینطایفه در تاریخ داود و حزقیا بااحترام تمام ذکر گشته اند ۱تو ۳٦:۱۲ و۲تو ۱۱:۳۰ و حنّای نبیّه نیز از اینطایفه بود لو ۳٦:۲ .

اشیره . مجسّمه چوبی اشتورت است (ملاحظه در اشتورت) و در تمام کتاب مقدّس بهمین معنی وارد گشته الا در کتاب پیدایش ۳۳:۲۱ و در ۲پاد ٦:۱۳ و ۱پاد ۳۳:۱٦ لفظ عبرانیش غیر از این و بمعنی درخت زار میباشد. قوم اسرائیل محکوم بودند که اشیره‌را خراب کنند خر ۱۳:۳٤ تث۲۱:۱٦ ولی بسیار اوقات در انجام این ماموریّت سهل انگاری مینمودند داو ۷:۳ و۲۵:٦ و۲٦ ۱پاد ۱۳:۱۵ ۲پاد ۱۰:۱۷ و۳:۲۱ و۷ و۶:۲۳ اش ۸:۱۷ این بینه یا اشیره‌را اولاً نسبت به پرستش خدای حقیقی داده غرس آنرا لازم میدانستند پید ٦:۱۲ و۷ و۱۸:۱۳ و فی‌الحقیقه طبعاً هم از برای همچو مطلبی بسیار مناسب و لایق میباشد. لکن غالباً بت پرستان و یهودیان مردود محض اجرای مقاصد و نظام آئین بت پرستی بدانجاها رجوع مینمودند و بسیار از اوقات جاهای بلند و اماکن مرتفعه‌را از برای اجرای اینمقصد اختیار میکردند، ار ۲:۱۷ حز ۲۸:۲۰ هو ۱۳:٤ ملاحظه در مقامهای بلند و درختستان بلوط ممری.

آصل . زك ٥:١٤ مفاد این آیه آنست که آصل باوجودیکه اسم مکانی است برکوه زیتون یا نزدیك بهآن دلالت دارد اما اسم علم نبوده .

اصلع . کسیکه موی پیشانی او بغیر بلای برص ریخته باشد لا ٤١:١٣ .

آطیر . (مغلق) اول مردیکه پسرانش دربان هیکل بودند عز ٤٢:٢ نح ٤٥:٧ دوم، اسم بعضی از کسانیکه با زروبابل بر گشتند و کسانیکه عهدنامهرا مهر نمودند عز ١٦:٢ نح ١٧:١٠ مقابل اطیر نح٢١:٧ .

اطاعت . یعنی بجا آوردن امر و ترك مطالب منهیّه . اعلی درجه تکالیف بنی نوع بشر نسبت بخدای تعالی اطاعت است اع ٤: ١٩ و٢٩:٥ که ویرا چون مخلوق او بندگی نمایند مز ٦:٩٥ و همواره تابع کرم و سخای او بوده مز ١٤٥: اع ١٧:١٤ دایم در پی محافظت شرایعش بوده مز ١١٩: و بتوسّط توفیقش فدیه شده باشد . اقر ٢٠:٦ اطاعت باید قلباً باشد ١يو ٢:٥–٥ در هر چیز و هر وقت روم٧:٢غلا٩:٦ . اطفال باید نسبت بوالدین خود مطیع باشند خر ١٢:٢٠ اف ١:٦ کو ٢٠:٣ و همچنین نوکران نسبت باقایانخودشان باید مطیع باشند ار ٥:٦ و کو ٢٢:٣ ١پط ١٨:٢ و رعایا هم نسبت بحکومت و سلاطین باید اطاعت نمایند روم ١٣ :١–٥ تیط ١:٣ .

اظفار . یکی از اجزای بخور مقدس بود که رایحهٔ او فقط میبایست قدس الاقدسرا پرسازد خر ٣٤:٣٠ . بعضیراگمان چنان است که قصد از همان اظفار بلا تا برنطینه میباشد . اچفار و آن پوست خارجی نوعی از صدف بود که در وقت سوزانیدن بوی مشك میداد . و اظفار اعلی در دریای احمر یافت میشود که بسیار بزرك و سفید رنك است .

اعانات . اقر ٢٨:١٢ و ان بخششروح القدس میباشد و هم قصد از خدمات شمّاسان که برای فقرا و مریضان کنند .

اعداد . و سفر اعداد . کتاب چهارم از پنج کتاب موسی است و چون در سه باب اول و نیز در باب ٢٦ تعداد عبریان و لاویانرا بیان مینماید بدان جهة باعداد مسمّی شده . و اما باقی کتاب محتوی حکایت کوچ کردن اسرائیلیان از دشت سینا و گردش در دشت و رسیدنشان بحدود موآب میباشد .

اعمال رسولان . کتاب پنجم عهد جدید است که مصنّف آن لوقا بوده آنرا چون خاتمهٔ بر انجیل خود تصنیف نمود و هم تاریخی است در بارهٔ کلیسای قدیم یعنی از سال ٣٠–٦٣ میلادی . (لو ١:١–٤) (اع ١:١) این کتاب حاوی اعمال تمام حواریان نیست بلکه کلیّةً اعمال پطرس و پولس در آنجا مذکور است . لوقا بنیاد اعمال و زحمات و تعلیمات دین مسیحرا

در انجیل خود بیان مینماید و در کتاب اعمال انتشار آن‌را بیان کرده توضیحات میدهد که چگونه روح القدس شاگردان نخستین مسیح‌را در بنای کلیسایش هدایت مینمود و برکت میداد و بهمان‌جائیکه انجیل خودرا ختم نموده در کتاب اعمال از همان جا شروع کرده صعود منجی و سیرت حواریان و افاضهٔ روح القدس‌را بحسب وعدهٔ مسیح و وعظ معجزه آمیز رسولان و کامیابی عجیب ایشان‌را ذکر میکند ۰ و نیز زحماتی‌را که بر آنها واقع شد و وقایع مهمّه دیگری که بکلیسای اورشلیم نسبت دارد تا هنگام پراکنده شدنشان مینگارد پس از آن منسوخیت دین و ائین یهودرا واضح ساخته بیان مینماید که چگونه پطرس هدایت یافت که جدید المسیحیان قبایل‌را بمصاحبت مسیحیان به پذیرد۰ و قسمت دوّم این کتاب مطالبی است که به پولس‌حواری نسبت دارد یعنی ایمان آوردن و دعوت شدنش بدرجه حواریت و اعمال و غیرت اورا که دراتتشار مژده میداشت و هم زحماتیکه مخصوصاً در میان قبایل بدو خواهد رسید بیان کرده کتاب خودرا بذکر حبس دو ساله او که در رومیّه اتفاق افتاد ختم مینماید۰

بیشتر مطالبیرا که لوقا مینگارد خود برأی العین مشاهده نموده است(اع۱۶:۱۱) و(۲۰:۶ـ۲۸:۳۱) زبان یونانی اینکتاب با لنسبه بسایر کتب عهد جدید ممتاز است۰ اخباریکه در بارهٔ روح و تاثیر کلیسای سلف و اتحاد اجزای آن بامسیح در آن مکتوب است بسیار مهمّ و گران بها است۰ محتمل است که کتاب مرقوم تخمیناً در سال ۶۳ یا ۶۴ میلادی یعنی فوراً بعد از انتهای وقایعی که در آن بیان شده نوشته شده باشد۰ محلّ تصنیف آن معلوم نیست ولی ممکن است که در رومیّه بوده۰ جماعت کلیسای سلف بر صحّهٔ آن مقرّر و تفتیشات جدیده نیز بر استحکام آن‌افزودند۰علی‌الجمله اگر بخواهیم کتاب اعمال رسولان‌را مفید یابیم سزاوار است که از جغرافیا و رسوم ازمنه سابقه و از اشخاص مذکورهٔ آنجا و از واقعه مهمّه تاریخی اطلاع کامل داشته باشیم و تسلّط رومیان و طبیعت و اسامی منصب‌های دولتی که ایشان مقرّر نمودند و هم تباین و امتیاز آنهارا باید دانست و هم چنین از نظام وآراء دولتی طوایف یهودی که جدید المسیحی نشده بودند باید مطلع باشیم۰

اغابوس . (ملخ)۰ و او پیغمبری است که در سنه ۴۴ میلادی بتحریك روح از قحطی که سوتونیوس و سایرین مذکور داشته اند و در ایام کلودیوس واقع شد نبّوت نمود و آنقحطی در یهودیّه بسیار شدّت کرد بدان واسطه از انطاکیه برای کلیسیا امداد فرستاده شد اع ۱۱:۲۷ـ۲۹ و نیز در بارهٔ عذاب و زحماتی که از یهودیان نسبت به پولس حواری خواهد رسید نبّوت کرد اع ۲۱:۱۰۰

اغریپاس. ملاحظه در هیرودیس ۳ و۰۴

آغوش . معروف است۰ و چون شخصی دیگریرا درآغوش کشد یا دلالت بر محافظت نمودن او مینماید اش ۱۱:۴۰ لو ۲۳:۱۶ و یا دلیل بر شدت محبّت و اتحاد کامل میباشد یو ۱۸:۱ و۰۲۳:۱۳

آفتاب . خود سیّارهٔ و هم مرکز و مدار سایر سیّارات است و جمیع سیّارات از او اقتباس حرارت و نورکنند قطرش۸۸۳۰۰۰ میل و نود و سه ملیون‌میل از زمین‌دور است۰ شعرا و قدما بر آن بوده اندکه‌آفتاب‌را مسکن و محل معیّنی است که صبحگاهان از آنجا طلوع نموده شامگاهان بدان باز گشت کند۰ مز ۱۹:۴ـ۶ و در سرود ۱۰:۶ اشاره به پاکی آن مینماید و ازدیاد نورش که در هنکام طلوع متدرجاً افزوده شود اشاره به پیش رفت و ارتقای درجه کمال مرد صالح میباشد ام ۱۸:۴۰ و اول معبودی است که بنی نوع بشر بعد از ترك عبادت یزدان پاك بدان نیّر تا بناك سجده بردند و هر طایفه و ملکی اورا باسمی خاص پرستش همی‌کردند چنانکه فینیقیان بعل و موآبیان کموش و عمونیّان آنرا مولوك مینامیدند و اهالی مصر نیز اورا اون عبادت همی‌کردند۰ منسّی پادشاه یهودا نیز آفتاب پرستی‌را بطوریکه در آشور رواج‌داشت در یهودا داخل‌گردانید ۲ پاد ۳:۲۱ و۵ و او و آمون که بعد از او بتخت بر آمد اسبان و عرّادهای چند برای آفتاب تقدیس نمودند و بر بامها برایش بخور سوزانیدند ۲ پاد ۵:۲۳ و۰۱۱ و در جبعون هنگامیکه اسرائیلیان مصاف میدادند آفتاب اعجازاً باز داشته شد تا ایشان بر دشمنان خود نصرت یابند یوش ۱۲:۱۰ـ۱۴ و بر گشت سایه از درجات آحاز دلالت بر اثبات وعده خداست که ویرا شفا عطا خواهد فرمود و کسوفش در وقت صلیب شدن خداونـد ما عیسی مسیح دلالت بر کمـال توانائی و اقتدار آن حضرت نماید که بر آفتاب و سایر ممکنات همیداشت و ضرب آفتاب و اذیّتش که مرض مهلکی مینماید در مز ۶:۱۲۱ ۲ پاد ۱۹:۴ مذکور است۰

افتیخوس . (بعید) اع ۹:۲۰ و او جوانی بود که در ترواس از طبقه فوقانی خانهٔ که پولس در آنجا بود بزیر افتاد زیرا که پولس موعظه خودرا طولانی نمود و افتیخوس نزدیك پنجره نشسته بود لهذا خواب اورا در ربوده از آنجا بزیر افتاده بر جای خود سرد شد پس از آن اورا بنزد پولس آوردند و ویرا حیات بخشید۰

افراته . مز۶:۱۳۲ اسم سابق بیت‌لحم بود که در کتاب روت ۲:۱ و اسمو ۱۲:۱۷ مذکور است و در پید ۱۶:۳۵ و۱۹ ذکر شده که افراته همان بیت‌لحم میباشد و به افراته بیت‌لحم نیز مسمّی شده است تا با بیت‌لحم که مختّص سبط زبولـون بود امتیازی داشته باشد یوش ۱۹:۱۰ و۰۱۵ و

چنانکه از ۱ تو ٤:٤ مستفاد میشود افراته اسم مردی بود که بیت‌لحم‌را بر پا کرد. ملاحظه در بیت‌لحم.

افراغ. درختی است که شباهت بدرخت انجیر دارد بلکه میتوان گفت که نوعی از انجیر است که بسیار بزرك و بلند شاخه و پر سایه میباشد بحدی که زکی برای زیارت لقای مبارك مسیح بر آن بر آمد لو ١٩:٤. و در قدیم‌الایام در دشت اردن بسیار بود ا پاد ١٠ : ٢٧ ٢تو ١ : ١٥ و ٩ : ٢٧ لکن فعلاً از آن درخت در آنجاها بجز معدودی در نزدیکی اریحا وجود ندارد و متقدمین در فراهم کردن ثمر آن بسیار اقدام مینمودند بطوریکه اشخاص مخصوص برای چیدن ثمر آن قرار میدادند ١ تو٢٧:٢٨عا٧:١٤. سختی و سنگینی‌چوبش معروف است و برای بنای خانه‌ها در کار بود و از سرو ارزانتر بود ۱پاد ٢٧:١٠ اش٩:١٠. و بعضی از تابوت‌های‌مصریان‌را که از این چوب بوده است در این ایام یافته اند که باوجودیکه مدت سه هزار سال است ساخته شده همانا بحالت اصلی و اولی خود باقی میباشد. گاهی از اوقات درخت افراغ بسیار بزرك شود برگهایش سبز و نسبت بسایر برگها سنگین‌تر و از قراریکه معلوم میشود طاقت سرما هم ندارند مز ٤٧:٧٨.

آفرائیم. (اثمار دو چندان) اولاً اسم پسر دومین یوسف میباشد پید ٥٢:٤١ و باوجودیکه خردسال و از منسه برادر خود کوچکتر بودی پدرش نسبت باو میل تمام داشتی و نبوات یعقوب نیز در او بکمال انجامید پید ٨:٤٨ـ٢٠ و اعد ١٨:٢ و٢١.

دوم، یکی‌از اسباط دوازده‌گانه اسرائیل بود که بهترین قسمتهای زمین موعوده نصیب او شد و از مغرب به بحر متوسط و از مشرق باردن و از شمال به سهم منسه و از جنوب به قسمتی از سهم دان و بن‌یامین محدود بود. و شهرشیلونیز در مملکت این طایفه واقع بود. و چون اسباط عشره عاصی شدند همواره پای تخت مملکت ایشان در مرزوبوم افرائیم بود ار ٩:٣١ و١٨ و٢٠ و سبط افرائیم نسبت بسایر اسباط مقتدرتر و مسلطتر بودند و قبل از انقسام مملکت نسبت بسایر اسباط یك نوع تسلطی داشتند.

سوم، شهر معروفی‌است‌که در نصیب سبط بن‌یامین واقع شد و خداوند ما بعد از آنکه العازاررا از اموات قیام داد بدانجا رفت. یو ٥٤:١١ موضع این شهر از روی تحقیق معلوم نگشته، روبنصن گمان برده است که همان طیبه حالیه است و آن بر تلی که در نزدیکی الغور بحر الموت میباشد واقع است ٢تو ١٩:١٣ را با بعل حاصور که در نزد افرائیم است مقابل کنید ٢سمو ٢٣:١٣.

آفرینش. گاهی قصد از تمامی مخلوقات یا فعل خلقت میباشد روم ١٩:٨ مر ٦:١٠ اما معنی لفظی آن این است که شیئرا از

نیستی بهستی و از عدم بوجود آورند پید ۱:۱ کول۱:۱٦۰ و حکایت آفرینش که در سفر پیداینش که کتاب اول پنج کتاب موسی میاشد نگارش یافته فی‌الحقیقه از حیِّز تصور بیرون و فقط اعلان و اظهار چنین امور در خور و مختص ذات اقدس حضرت احدیّت میاشد، زیرا حکایتی بدان مختصری و مفیدی در کتب هیچ یك از شعرا و علمای سلف دیده نشده است۰ علی‌الجمله سفر پیدایش دارای دو قسمت میاشد اولی که شامل ایجاد ممکنات و آفرینش مخلوقات میاشد از پید ۱:۱-۲:۱٤ است و دومی که شامل خلقت و سقوط انسان میاشد از پید ۲:۱۵ تا ۲۵ است بطوریکه یکی دیگریرا شرح و تفسیر می‌نماید۰ اما در قسمت اول چون نسبت خلقت‌را به حضرت الهی دهد گوید در ابتدا خدا زمین و اسمان‌را آفرید مقصود آن‌است‌که آفرینش دنیارا واضح نماید و در قسمت دوم که گوید خداوند خدا مقصود آن است که آفرینش انسان و حکایت نزول آدم و فدیه مقرّره اورا پیش‌نهاد خاطر سازد۰ و خلقت جمیع دنیا و مافیهارا خداوند عالم در شش روز باتمام رسانید بدینطور که روز اول نوررا ایجاد فرمود و روز دویم آسمانهارا منظم ساخته آنهارا از سطح ارض جدا نمود روز سوّم آبهارا از خشکی جدا فرموده علفهارا بوجود آورد روز چهارم نور افتاب و سایر کواکب‌را بواسطه متفرّق ساختن ابخرهٔ متصاعد ظاهر کرده در روز پنجم حیوانات و مرغان هوارا ایجاد نمود و در روز ششم حیوانات صحرا و حشرات الارض و پس از آنها انسان‌را بصورت خود یعنی در عدالت و تقدّس آفرید و روز هفتم از اعمال خود استراحت یافته افعال خودرا مبارك فرموده روزرا حتی در هرهفته برای بنی نوع بشر مقرر فرمود که فی‌الحقیقه برای نشو و نمای نفس و جسد بسیار مفید میاشد۰

اما باید دانست که قصد از لفظ روز نه همین بیست و چهار ساعت معتاد میاشد بلکه قصد از مدت مدید و طویلی است؛ لکن نباید از این مطلب بدان خیال افتاد که مگر خدا قادر نیست و نبود که تمامی ممکنات‌را در آنی از عدم بعرصه شهود آورد و علاوه بر این بسا میشود که در کتاب مقدس روز قصد از مقدار زمانی باشد که بیش از روز شمسی است مثل روز اشرار و روز انتقام و روز داوری و نیز واضح است که هزار سال در حضور خداوند عالم چون یکروز میاشد مز ۹۰:٤ ۲پط ۳:۸ پس از مطالب مذکورهٔ فوق چنان مستفاد میشود که لفظ روز مراد از مدّت نا محدود و نامعین است۰

اگر کسی بدیدهٔ اعتراض بنگرد و در باب اول سفر پیدایش نظر کرده بگوید اینها بهیچوجه با قواعد علم هیئت و معرفة الارض و علم‌نبات و حیوان‌مطابقت نمینماید، جواب گوئیم اولاً مطلب و قصد از اینمطلب علمی نیست ثانیاً نیك واضح است که با علوم

رئیسه بخوبی مطابقت مینماید و مارا فرصت گنجایش آن مطالب در اینجا نمیباشد. علی‌الجمله جمیع علما اتفاق کرده اند که ایجاد ماده قبل از ایجاد نور بلکه لازمهٔ ایجاد نور بوده است و نور منتشر قبل از اجتماع ماده بهیئت آفتاب‌ها و سیّارات در آمد و اجرام سماویّه قبل از انفصال بخارات متصاعده بهیچوجه بر شخصی که برروی زمین میتوانست ایستاد کشف نمیشد و تمامی اینمطلب قبل از خلقت عالم حیوان موجود گردیده پس از همه اینها انسان بوجود آمد و عمل خلقت بواسطه او بانجام رسید.

اما آنچه گیو در بارهٔ سفر پیدایش گفته از قرار تفصیل‌ذیل‌است، «موسی‌در باب اول و دوم کتاب خود مارا تعلیم میدهد که خدای حقیقی تمامی اشیأ موجوده‌را بواسطهٔ مشیّت مطلقه خود از عدم بعرصه شهود آورد و او تعالی شانه از تمامی مخلوقات خود جدا و ممتاز و قدیم و کل مخلوقات فانی و حادث میباشد و خلقت وی همواره در ترقی بوده بانتهای معارج کمال رسیده به خلقت انسان منتهی میشود و خداوند اورا در عدالت و تقدس بصورت خود آفرید و بواسطه تصوّر و ملاحظه در تمامی حقایق مسطوره فوق بنی نوع بشر در هر طبقه منور گشته نسبت حضرت اقدس الهی‌را بمخلوقات خود علی‌الخصوص بانسان در یافته باشد بر درك مطالب مندرجه آنکتاب قادر میباشد و منکر مطالب مسطوره در کفر و ضلالت ادیان قدیم خواهد افتاد» . و باید دانست که علمای متبحّر بعضی از حکایات آفرینش‌را در الواح سنگی اشوری یافته اند و جناب جورج سمیث مقدّمه آنمکتوبات‌را ترجمه نموده است و ما نیز محض ازدیاد بصیرت مطالعه کنندگان آنرا بنگاریم.

لوح اول، «در وقتی که هنوز آسمانی در بالا و سبزهٔ بر زمین در پائین نبود و چشمه‌های لجّه نیز منفجر گشته خلاً و لجّه همگی موجود بودند زیرا که از نخست بموجود گشتن آبها حکم شده بود؛ لکن بهیچوجه سبزه یا درختی نروئیده شکوفه ننموده بود و حال انکه مدتهای متمادی سپری شده بود» و مطالب الواح دوم و سوم و چهارم الی پنجم‌را بواسطه شکسته شدن سنك درك نمیتوان نمود لکن حکایت روز چهارم آفرینش که در لوح پنجم میباشد از اینقرار است: «هر چیز بدا نطوریکه خدایان عظیم ترتیب داده بودند خوشنما و نیکو بود چنانکه ستارگان‌را شبیه به حیوانات ترتیب دادند و دوازده برج‌را در سه ردیف مقرر نمودند تا سال از روز اول تا باخرش بیك نهج محفوظ ماند و محل معیّنی برای هر یك از سیّارات قرار دادند که بدان موافق در محل خود نور دهند و هیچ یك بر دیگری مزیّت نداشته در صدد خرابی دیگری بر نیاید. موضع خدایان بل و هیارا نیز مقرر نمودند و از طرف راست و چپ نیز درهای عظیم در ظلمتی که قفلهایش قوی

میباشد گشوده در وسطش جوشش و غلیانی قرار دادند. اورن یعنی ماه‌را که خدا میباشد قرار دادند که صعود نماید و اورا برای نور بخشیدن در شب مقرر کردند تا که مدت ایام ماه مشوّش و در هم نشود و طولش بیك نهج و یك میزان باشد، لهذا در اول ماه کوشه هایش تیز و در آسمان‌روشنائی دهد و در روز هفتم وسعت یافته تا بطلوع فجر امتداد یابد» انتهی.

اما لوح هفتم ناقص است لکن بعضی اشارات نسبت بکتاب پیدایش در آن موجود میباشد و ترجمهٔ آن از قرار ذیل است، و رسم نقاط متعدّده علامت نقصان نسخهٔ اصلی‌است: «وقتی‌خدایان خلفت کردند... حیوانات بزرگ بسیار نیکو بودند... پس موجودات زنده‌را خلقت کردند ... یعنی حیوانات صحرا و چارپایان و خزندگان صحرارا ... و انهارا برای موجودات زنده ثابت گردانیدند ... و هم چهارپایان و خزندگان شهررا ثابت گردانیدند ... همه خزندگان و همه انچه که خلق شده است ... که در اجتماع خانواده ..... و خدای کریم آنهارا زوج قرار داد ... و همه خزندگان‌را قوه رفتن داده» انتهی.

اما اوپرت در ترجمه الواح فوق‌اختلاف معتبر و معتنابهی نموده است و ترجمه لوح چهارم بر حسب گفتار او از قراری است که مذکور میگردد.

۱ موضع خدایان بزرك‌را که هفت عدد میباشد معیّن کرد.

۲ و ستارگان و منازل کواکب سبعه سیّاره نوربخش‌را نیز معیّن نمود.

۳ و تجدید متوالی سالرا نیز ایجاد نموده آنرا بسی و شش عشر قسمت فرمود و برای

۴ هر یك از ماههای داوزده گانه سه کوکب قرار داد.

۵ از روز اول سال تا باخرش.

۶ و محلّ بنیرورا که خدا میباشد نیز مقرر نمود که دایرهٔ روزها

۷ لا ینقطع بر پا باشد تا کوتاهی و بریدگی در آن نباشد.

۸ و منازل یل و هیارا نیز مقرر فرمود.

۹ و درهای سه گانه‌را بر گوشه‌ها قرار داد.

۱۰ و سیکاررا نیز در طرف راست و چپ خلق کرد.

۱۱ و بر سطحهای چهار گانه خارجی درجاترا بنا نمود.

۱۲ و ماه‌را برای محافظت شب قرار داد.

۱۳ که او خودرا تازه کرده در شب پیدا شود و در روز ناپیدا بود.

۱۴ و گفت که دورهٔ خودرا کامل کرده هر ماهی‌را تا بفجر خواهی خورد.

۱۵ و در اول ماه شب‌را مالك شود.

۱۶ و شاخهایش پنهان‌گردد زیرا که آسمان نو شده است.

۱۷ و در روزهفم: فرصت از طرف چپ

پر میشود٠

۱۸ در حالتیکه آن نیمه که بطرف راست است تاریك میباشد٠

۱۹ در نیمهٔ ماه آفتاب در وقت طلـوع برافق خواهد بود

۲۰ تا هیئت خودرا در جلال مالك شوی و شروع نمائی ٠٠٠٠

۲۱ بدانواسطه بر گرد و خـودرا بطرف راه آفتاب بر گردان٠

۲۲ پس ظلمت متغیّر شود و با آفتاب برگرد

۲۳ و بر حسب نوامیس ازل طلوع نما و غروب کن٠ انتهی٠

پس ای مطـالعه کنندهٔ عزیز وضـع تشویش و اضطراب این حکایت مرقومه‌را در لوح ملاحظه کرده متذکّر باش که واقعه سفر پیدایش چقدر منظّم و مختصر و مفید میباشد٠

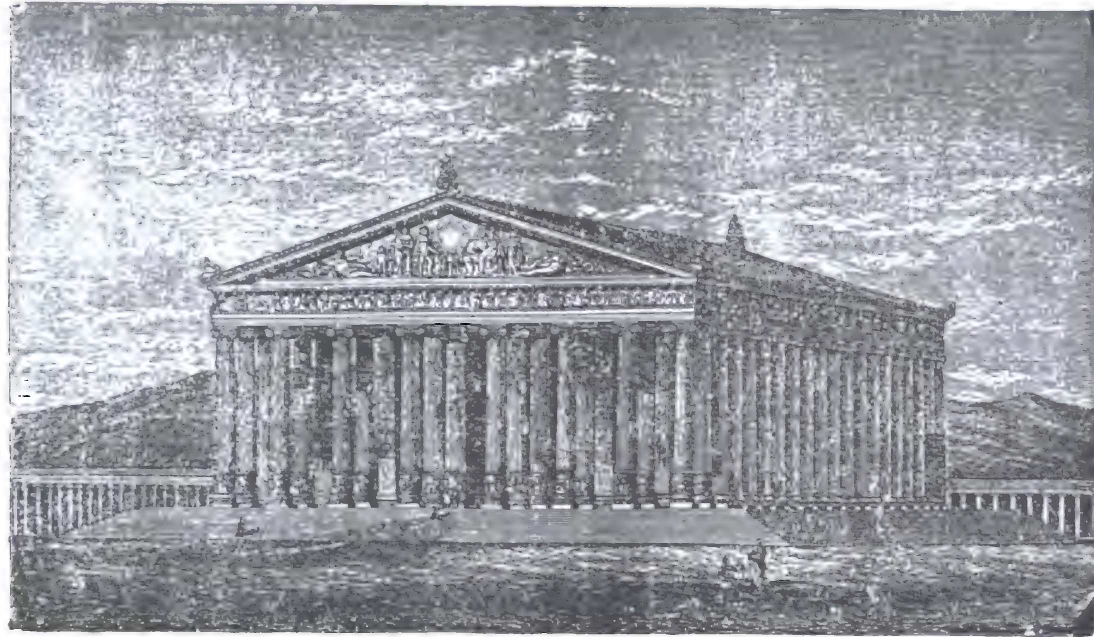
افرسکیّان و افرسیّان وافرسکیّان. اسم طوایفی بود که از اسیری اسباط عشره در هفتصد و بیست و یك قبل از مسیح از آشّور بسامره برده شده آنجارا ساکن گردانید٠

افسر. مکا ۳:۱۲ و۱:۱۳ و۱۲:۱۹ ملاحظه در تاج٠

افس دمیم . (تخم خونریزی) ۱سمو ۱:۱۷ و در ۱تو ۱۳:۱۱ فس دمیم خوانده شده و بگمان فاندیفلد خرابه ایست که فعلاً در وادی سنط واقع به دمیم مشهور است،

لکن چنانکه کاندر میگوید آثار خرابه‌های آن فعلاً در بیت فاصد حالیّه که در نزدیکی سوکوه است موجود میباشد٠

افسس. پای تخت ملك عیونیّه و یکی از شهرهای معروف آسیای صغیر بود و قریب بدهنه رود کایستر تخمیناً ٤۰ میل بطرف جنوب شرقی ازمیر واقع است٠ افسس از جهة پرستش و هیکل ارطامیس معروف و هیکل مسطور یکی از عجایب هفتگانه دنیا بود٠ نویسندگان‌درجه اول‌و معروف حروف افسسی و تعویذات آنجارا بارها ذکر نموده اند و علم سحر نیز درآنجا شیوع داشت چنانکه لوقا نیز ذکر نموده میگوید که کتب ساحری که مبلغ سی هزار تومان ارزش داشت بتوسّط ساحران توبه‌کار سوزانیده شد٠ اوّل دفعه که پولس بافسس رفت تخمیناً در سال ٥٤ میلادی بود اع ۱۹:۱۸ و۲۱ و بعد از این توقف کوتاه و مختصر توقف طویل دیگری نیز قریب باخر همان سال نمود و تا دو سال دیگر در آنجـا ماند اع۱۹:۱۰ و۲۰:۳۱٠ سبب سرعت استقرار این کلیسیا خدمت اکیلا و پرسکلّه و تخیکس و تیماتاوس بود و عنایت یکی از بهترین نامه‌های پولس شامل آن کردید ٠ روسـای آنجا با پولس قبل از آنکه وی رومیّه‌را مشاهده نماید در ملتس مشورتی داشتند و چنین گمان میرود که ایشان‌را بعد از حبس اوّلینش دیدن نموده٠ و از جمله دو ستان او



هیکل ارطامیس افسس در زمان حواریون

در اینجا تروفیمس و تیخیکس‌وانیسیفورس و دشمنانش اسکیوا و هیمینایوس و اسکندر و فیجلس و هرموجنس بودند ۰ میگویند یوحنای رسول قسمت آخر عمر خودرا در افسس بسر برده انجیل یوحنا و نامهایش‌را نوشت و بعد از آنکه در جزیره پطمس پیغام مسیحرا که برای ایشان بود نوشت بانجا مراجعت کرده در میان ایشان وفات کرد۰ مسیح کلیسیای افسس‌را بدرجه اعلی تحسین مینماید ولی معلّق به تنبیه مهمّی است مکا ۲:۱-۵ و چنین مینماید که آن تنبیه انهدام آخرآن کلیسارا مانع نشد هر چند که مدت ٦۰۰ سال باقی ماند اما فی‌الحقیقه چراغـدانش از مـکانش بر داشته شـده است و محلّ آن شهر عظیم ویران و بندرش به باتـلاق ام‌الامراضی مبدل گشته است۰ زمـین مسطّحی که بجنوب کایستر واقـع خرم و حـاصل خیز بود و ارتفاعاتی که برآن نواحی دیده میشود خرابه‌های عدیم النظیری است از بقایای تیاتر عظیم افسس اع ۲۹:۱۹ که ۱۹۰ ذرع قطر آن بوده در سنك خارا تا کنون مشهود است و فی‌الجمله از آثار هیکل ارطامیس‌را نیز در این اوقات کشف نموده اند۰

رساله‌ٔ افسسیان‌را پولس حواری در روم محتملاً در سال ٥٤ میلادی یعنی در همان وقتیکه نامه کولسیان‌را نوشت نگاشت و رافع هر دو نامه تیخیکس بود اگرچه اوّلاً برای کلیسائیکه خود بر پا نمود و مدتی با ایشان مشغول بود و باملاطفت از ایشان جدا شد نوشت اع ۱۸:۱۸ -۱۹:۲۱ و ۱:۲۰-۱۹ و ۱۸:۲۰- ۳٦ ولی از قراریکه معلوم میشود کلیساهای اطراف‌را نیز در نظر داشته است و اینمطلب بر مطالعه کننده نامه مسطور و مخفی نخواهد بود۰ و دارای دو قسمت میباشد قسمت اوّل، شامل کار عظیم توفیق خدا و برکاتی است که از او جاری میشود قسمت دوّم، دارای وضع تعلیم اقرار شخص مسیحی و استقامت و پایداری و ادای تکالیف او میباند و نامه مذکور یکی از بهترین و نفیس ترین نامه‌ها است و مطلب‌را از روی تعجّب ادا مینماید و عمق تعلیم و رفعت انشا و عبارت‌را در کمال خوبی بدرجه اعلا داراست و این اوصاف بر نفاست نامهٔ مرقوم برای مسیحیان هر بلد و هر مکان میافزاید۰

افسنتین . تث ۱۸:۲۹ گیاه معروفی است که باختلاف انواع در شام و فلسطین و لبنان دیده شود و در تلخی مشهور است تث ۱۸:۲۹ ام ٤:٥ عا ۷:٥و۱۲:٦۰ لهذا چون قومی از راه اضطراب آن‌را خوراك یومیّه خود قرار دهند دلالت بر شدت تنگی و سوء حالت ایشان مینماید ار ۱٥:۹ و۱٥:۲۳ ینا ۱٥:۳ و۱۹۰ و در مکاشفات ۱۰:۸ و ۱۱ افسنتین اسم ستاره ایست و دور نیست که قصد از سرداری قوی یا رئیس قوت هواست که اسباب افتادن حکمهای شنیعه و عدد سیاری از شریران میباشد۰

افسانه . قصد از حکایات نا درست و مطالب نا راست میباشد ۱ تیمو ٤:۱ و همواره این نوع حکایات مخرّب دین و مفسّد اعتقاد مردم هستند٠

افسونگر. که در مز ٤:٥٨ و٥ جا ۱۰:۱۱ ار ۱۷:۸ مذکور است اینگونه اشخاص در هندوستان و مصر بسیار و مدعیند که مارها حتی مارهای مضرّه‌را هم میتوانند بگیرند و تربیت دهند و مطیع خود سازند ملاحظه در فال گیر٠

افعی. ایوب ۲۰:۱٦٠ اش ٥٩:٥ ار ۱۷:۸ مت ۳:۷ و ۱۲:۳٤ و ۲۳:۳۳ لو ۳:۷ اع ۲۸:۳ و آن ماری است که زهرش فوراً خواهد کشت و در عبری آن‌را فحیح گویند ٠ تمام حیوانات از او خایف



افعی

میباشد بدینواسطه محل تعجب نیست که اهل ملیطس نسبت الوهیت‌را به پولس دادند زیرا دیدند که افعی بدست او پیچیده به هیچ وجه متضرر نگشت٠ و شخص مکار و فریبنده‌را بافعی تشبیه نموده اند چنانکه خداوند ما عیسی مسیح نیز فرمود (ای افعی زاده گان)٠

افود. لباسی از لباسهای کهنه بود که در خرو ۲۸:٤ ردا خوانده شده ٠ این لباس از کتان ساده بافته میشد مگر افود کاهن بزرك که مطرّز برنگهای گوناگون بوده صاحب دو قطعه بود که یکی سینه و دیگری پشت‌را می‌پوشاند و بر کتفهای آن دو سنك جزع نصب شده بر هر یك اسامی شش سبط از اسباط اسرائیل منقوش بود ٠ و از پائین زنّاری داشت که از طلای خالص و لاجورد و ارغوان و کتان نازك تافته زینت بافته بود اما افود ساده‌را سایر خدّام بیت الله نیز در بر میکردند ۱سمو ۲:۱۸ و۱تو ۱٥:۲۷٠

افیق. (قوّت)٠ و آنرا معانی و موارد چند است اوّل ۱سمو ٤:۱-۱۱ اسم شهری بود که در مرزوبوم یهودا و بن‌یامین بطرف شمال غربی اورشلیم در نزدیکی سوکوه واقع بود و الان آن‌را بلد الفوقه گویند که در آنجا اسرائیلیان از فلسطینیان شکست یافته تابوت عهد نیز از ایشان گرفته شد و هر دو پسر عیلی هلاك گشتند٠

۲) شهری در یزرعیل در نزدیکی شونم که در حوالی آن شاوٌل و یوناتان بقتل رسیدند٠ ۱سمو ۲۹:۱٠

۳) اسم شهری بود که در قسمت سبط اشیر یوش ۱۳:٤ و۱۹:۳۰ داو ۱:۳۱ و در مرزبوم شمالی کنعان واقع بود٠ بعضیرا گمان چنان است که افیق همان افقا میباشد که

بهیکل زهره شهرت یافته بود و بسیاری از آثار و خرابه‌های آن تا امروز باقی است. و اگر کسی گوید که افقا از قسمت اشیر دور میباشد و دخلی باو ندارد جواب میگوئیم که بدوری بعل جاد و کل لبنان و مدخل حماة نمیباشد زیرا که اینها با وجود دوری باز در قسمت سبط اشّیر محسوب اند یوش ۱۳:۵

۴) اسم قصّبه ایست که در سر وادی افیق بمسافت ۶ میل بطرف شرقی دریای جلیل واقع میباشد و احتمال میرود که همان جائی باشد که بن‌هدد عساکر آرامیان‌را جمع نمود ۱ پاد ۲۰:۲۶ و ۳۰ ۲ پاد ۱۳:۱۷ .

۵) اسم قصبهٔ از اعمال کنعان است که یوشع شهریار آنرا بقتل رسانید و احتمال میرود که این‌همان‌افیقه باشد که در نزدیکی تفوح در کوههای یهودا واقع و در نزدیکی حبرون میباشد یوش ۱۵:۵۳.

افیله . (جای محکم) اینلفظ مؤنث افیق است یوش ۱۵:۵۳ ملاحظه در افیق پنجم.

افیکی. (نصرت یافته بشادی) و او یهودیّه و مادر تیموطاوس میباشد که بیکی از قبایل منکوحه شده بود اع ۱۶:۱ و ۲ تیمو ۱:۵.

اقتباس. فرا گرفتن ذکر قول دیگری و آن بر سه قسم است اولاً اقتباساتی است که انبیا از سایر جاهای کتب عهد عتیق کرده اند مثل عز ۲: یا نحمیا ۷: که مثل یکدیگر اند و اع ۱۷:۲۸.

۲) اقتباس از کتب بت‌پرستان.

۳) اقتباساتی که عهد جدید از عهد عتیق نموده مثل مت ۱۵:۹ که با اشعیا ۲۹:۱۳ مقابل است.

اکال . (من قوی هستم) اینلفظ در ام ۳۰:۱ مذکور است و آن یکی از دو نفریست که آگور ایشان‌را خطاب نمود.

اکدّ . (دیوار) پید ۱۰:۱۰ و آن شهریست در شنعار که نمرود آنرا بنا کرد و چون محل آن شهر از روی تحقیق معلوم نیست بعضی‌آن‌را نیسیبس‌و دیگران‌اکرکوف دانسته اند که بمسافت ۱۰ میل بشمال غربی بغداد یعنی بجائی که معروف به تلّ نمرود است واقع میباشد؛ لکن رولنسون میگوید که اسم طایفه از بنی سام بود که در بابل‌حکومت داشتند . و آنچه از نوشتجات سرجون‌که بر سنك مرتسم است مستفاد میشود این اسم بر کوههای ارمنستان اطلاق شده و بعضی دیگر گمان میبرند که اکّد همان طیسفون است.

اکزیب. (کاذب) (۱) یوش ۱۹:۲۹ یکی از شهرهای سبط اشیر بود داو ۱:۳۱ و اکدیا نیز خوانده شده است و الان آن‌را الزیبّ گویند که در کنار دریا و بمسافت ۱۰ یا دوازده میل بطرف شرقی عکّا واقع میباشد که در این اواخر سیّاحان بسیار آنجارا سیاحت نموده اند.

۲) یوش ۱۵:۴۴ می ۱:۱۴ و آن شهری

است در قسمت یهودا که احتمال میرود کزیب باشد پید ۳۸:۵ و کاندر میگوید که همان عین کذبه میباشد٠

اکشاف . یوش۱۲ :۲۰ و آن شهری‌است که یوشع آنرا مفتوح ساخته پس از آن در قسمت سبط اشیر داخل شد و از عکا چندان دور نبود یوش ۱۹ :۲۵ و بعضی آنرا حیفا و دیگران عین‌کساف یا خرابه کساف دانسته اند٠

اکلیمنتس . شریك و همقطار پولس بود فی ۴ :۳ و احتمال میرود که بعد از آن اسقوف روما شد و دو رساله باهل قرنتس نوشت که فعلاً هم معروف و در بعضی از کلیساهای‌قدیم معمول‌است و خوانده میشود٠

اکیلا . (عقاب) و او یهودی بود که مولدش پنطس و پیشه اش خیمه دوزی بود و با زوجه خود که پرسکلّه نام داشت در روما بکلیسای عیسویان ملحق شد٠ هنگامیکه کلودیوس امپراطور یهودیان‌را اخراج بلد نمود اکیلا به همراهی زوجه خود بقرنتس مراجعت‌کرد٠ پس‌از آن‌در اعمال و زحمات پولس چه در افسس و چه در روما شریك شدند و او ایشان‌را با تحسین ذکر مینماید اعمال ۱۸ :۲ و ۳ و ۲۴ـ۲۶ روم ۱۶ :۳ و ۴ (۱) قر ۱۶ :۱۹ (۲) تیمو ۴ :۱۹٠

الات . اع ۲۷ :۱۹ آن چیزهائیرا گویند که ممکن باشد آن‌هارا از کشتی محض سبکی‌جدا کنند مثل بارها و بادبانها و غیره و بسیار اوقات هنگام طوفان انداختن اینطور چیزها در دریا سبب سبکی کشتی شده است٠

الاغ . معروف است ٠ در کتاب مقدس بسیار مذکور میباشد و کمافی السابق در مشرق‌زمین بسیار است و غالباً یك نفر صاحب الاغهای متعدده بوده چوپان مخصوص بجهة آنها اجیر مینمودند٠ پید ۳۶ :۲۴ و ۱ تو ۲۷ :۳۰ و الاغ در حمل بار و تحمّل مشقّات و منتفع گردانیدن صاحب خود معروف است، پوستش‌صاف و سنجابی‌رنك و یا گندم گون مایل بقرمزی یا سیاهی میباشد سفیدش از سایر رنگهایش مرغوب تر است٠ داو ۵ :۱۰٠ صاحب خودرا بسیار دوست دارد اش ۱ :۳٠ ماده‌اش همواره گران تراز الاغ نر است زیرا برای سواری بهتر و مناسب تر و شیرش برای مریضان نافع بود چنانکه در این ایام نیز بکار برند٠ قصد از بستن الاغ بمو که در پید ۴۹ :۱۱ مسطور است ارزانی و بار آوردی میباشد که در سبط یهودا خواهد بود٠ الاغرا برای شخم‌کردن هم بکار میبردند چنانکه در اش ۳۰ :۲۴ و۳۲ :۲۰ مذکور است و اما نهیٔ که در تث ۲۲ :۱۰ وارد گشته یعنی که، «گاو و الاغرا با هم جفت کرده شیار منما» قصد از منع مخلوط کردن میباشد زیرا که این مطلب در نزد یهود بسیار مکروه و ناپسند بود چنانکه از نهی صباغی کردن لباس کهنه به خوبی واضح میگردد و پر واضح است که

مراد حضرت اقدس الهی از این امور آن بوده است که قوم یهود با قبایل مجاوره ایشان مخلوط نگردند و بموافق فصل ۲۴: آیه ۳ از صحیفه ایوب گرفتن و تصرف الاغ یتیمان امری بد و ناپسند و باعث بد نامی و رسوائی بوده است٠

و باید دانست که محاصره سامره بشدّتی سخت بود که اهالی مبلغ خطیری برای یك راس الاغ ادا مینمودند و حال اینکه در آنصفحات الاغ بسیار بود و چون الاغ کسی می‌مرد لاشهٔ اورا در صحرا افکنده کفتارها و شغالها و سگان و کلاغان آنرا میخوردند٠ و اگر خواهند کسی‌را بحدّی اهانت نمایند که مافوق آن متصور نبود مرکش‌را بمرك الاغ تشبیه کنند چنانکه در ار ۱۹:۲۲ و ۳۰:۳۶ مذکور است٠ و چون خداوند و مخلّص ما عیسی مسیح به سواری الاغ وارد اورشلیم گردید نبوّت حضرت زکریّا کامل شدکه در فصل۹:۹ از صحیفهٔ خود میفرماید، «او عادل و صاحب‌نجات و حلیم میباشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است» و البتّه مطالعه کننده اینمطلبرا حمل بر پستی و سبکی مسیح نخواهد نمود زیرا که الاغ سواری در مشرق عیب نبوده بلکه اینواقعه اشـاره بصلح دوستی مسیح میباشد چونـکه بهیچوجه الاغرا برای سواری در جنك نگاه نمیداشتند اما خروجش حیوان ظریف و خوشگلی میباشد و در کتاب حضرت ایوب بسیار بدان اشاره رفته است ایوب ۱۲:۱۱ و۵:۲۴و۵:۳۹ـ۸؛و در صحراها زیست‌کند اش ۱۴:۳۲ هوش ۹:۸ و فعلاً هم در الجزیره و بلاد عجم و تاتار یافت شود٠

الاصار. (بلوط) و آن اسم مملکتی بود که اریوك بر آن حکمران بود پید ۱:۱٤ـ۹٠ لکن قول مرجّح آنستکه در بابل سفلی بر رود فرات در میانه آور و ارك واقع بود و از مکتوباتی که از آنجا بدست آمده مستفاد میشود که از بابل قدیم تر میباشد لکن آخر بابل بران تفـوّق یافت٠

الالتون. (خداوند اساس آن میباشد) و آن شهری است که در تلهای یهودا و بشمال حبرون بمسافت ۱۳ یا ۱٤ میل واقع میباشد یوش ۵۹:۱۵٠

الالتقی و التقیه. (خداوند حافظ آنست) و آنمکانی است در املاك دان که به لاویان داده شد یوش ٤٤:۱۹ و۲۳:۲۱٠ و هوتنی آنرا منصوره میداند که در میانه رمله و عاقر واقع‌است، لکن‌در میانه رمله و عاقر شهریکه مسمّی بمنصوره باشد نیست٠ وکاندر گمان دارد که التقیه در بیت کیلیا میباشدکه بشمال شرقی لاترون واقع است٠

التولد. (خویش‌خداوند) و آن شهری است در جنوب یهودا که در قسمت سبط شمعون در آمد یوش ۳۰:۱۵ و۴:۱۹ و در ۱ تو ۲۹:٤ تولاد خوانده شد٠ و به گمان والتون و غروف موقع التولد بمسافت ٤٠

میل به موقع هفت چاه در وادی التولد میباشد ٠

الداد. (کسیکه خداوند اورا محبت نموده است) و میداد یعنی(محبّت)٠ایشان از جمله آن هفتاد نفر مشایخی بودند که از اسرائیل برای اعانت و امداد موسی انتخاب شدند اعد ۱۱:۲٦ و چون هفتاد نفر مشایخ مذکور در اطراف خیمه جماعت فراهم شدند تا از خداوند استمداد حکمت نمایند این دو نفر غایب بودند لهذا در جائیکه بودند روح بر ایشان مؤثر شده نبّوت نمودند وکسی آمده موسیرا از ماجرا آگاه ساخت ٠ بنابراین یوشع ابن نون موسیرا گفت تمنّا اینکه ایشانرا از این کار منع فرمائی لکن موسی ویرا پاسخ نداده ظاهر ساخت که چقدر رضایت و خوشنودی دارد که روح خداوند بر تمامی جماعت مؤثر گردد٠

اما نبوت اینان نه اینکه اخبار از امور آینده بود بلکه روح خداوند بر ایشان مؤثر شده به تسبیحات جدیده مترنّم گشتند ملاحظه در مسئله شاوُل اسمو ۱۰:۱۱٠

الصافان. (محفوظ از جانب خداوند) و او مرد لاوی و رئیس طائفه قهاتیان بود٠ خرو ٦:۲۲ لا ۱۰:٤ و در اعداد ۳:۳۰ و ۱تو۱٥:۸ و ۲تو۲۹:۱۳ الیصافان خوانده شده است٠

العازار . (مدد خدا) هفت نفر درکتاب مقدس باین اسم بودند اوّل پسر سوّم هارون خرو ٦:۲۳ اعد ۲۰:۲٥ــ۲۸ که هم پیش از پدر و هم بعد از پدر بکهانت مشغول میبود٠ اعد ۳:۳۲ و۲٦:۳ و۲۷:۲۲ و۳۱: ۲۱ یوش ١٤:۱ و اینمنصب بعد از فوت خودش تا زمان عیلی رئیس کهنه در سلسلهٔ او باقی میبود (ملاحظه در ابیهو)٠ فوت العازار از روی تحقیق معلوم نیست لکن یوسفوس مؤرخ از قول علمای یهود نقل میکند که بیست و پنج سال بعد از فوت موسی العازار از جهان در گذشت٠ خلاصه منصب کهانت تاپشت هفتم در ذریّه العازار باقی بود پس از آن در ایام عیلی به نسل ایثامار داده شد و عیلی هم قاضی و هم رئیس کهنه بود و همواره منصب کهانت در این سلسله مستقّر گردید تا هنگامیکه صادوق بریاست کهنه نصب شد اسمو ۲:۳٥ را با ۱ پاد ۲:۲۷ مقابل کنید٠

۲) پسر ابیناداب که مستحفظ تابوت عهد شد یعنی زمانیکه فلسطینیانآنرا پسفرستادند اسمو ۷:۱٠

۳) شخص جنگیکه برای دلیری و شجاعت معروف بود چنانکه برخی از اعمال او در ۱تو ۱۱ : ۱۲ــ۱۹ و ۲سمو ۲۳ : ۹ و۱۰ مذکور است٠

٤) شخص لاوی از نسل مراری که در ۱تو ۲۳:۲۱ مینویسد که ویرا پسری نبود و دخترانش به حباله نکاح عموزادهای خود در آمدند٠

٥) کاهنی که از جملهٔ مجلس نشینان ولیمهٔ نحمیا بود نح ۴۲:۱۲۰
٦) یکی از کسانیکه زنان بت پرسترا تزویج نمودند عز ۲۵:۱۰۰
٧) شخصی که در ایام عزرا بود عز ۳۳:۸۰

العاله . (جائیکه خداوند صعود میکند) و آن شهری بود در طرف مشرق اردن که به بنی رأوبین داده شد اعد ۳:۳۲ و۳۷ از آن پس موآب بر آن دست یافت اش ۴:۱۵ و۹:۱٦ ار ۳٤:٤٨ و الآن به العال مسمّی و بمسافت یك میل به حشبون مانده واقع میباشد٠

الف . (گاو) شهر بن‌یامینیان بود یوش ۲۸:۱۸ و آن قریه ایست که بمسافت دو میل بشمال غربی اورشلیم واقع است٠

الف . مکا ۸:۱ و٦:۲۱ و۱۳:۲۲ حرف اوّل از حروف ابجدیّه عربی و عبرانی و یونانی‌است و حضرت مسیح بطریق استعاره و مجاز میفرماید،«منم الف و یا ابتدا و انتها اوّل و اخر»٠ و یهودیان نیز چون خواهند که بدایت و نهایت شیئرا بیان نمایند گویند از الف تا تاتمّت ٠ و چنانکه از عبارات و استعارات فوق مستفاد میشود میبایست شخصیکه متکلم باین کلمات است ازلی و کامل و جاودانی بوده باشد و چون این کنایات و استعارات‌را با آیات مرقومه در اش ٤:٤١ و٦:٤٤ و۱۲:٤٨ مقابل کنید قوت و عظمت آنها بخوبی واضح خواهد شد مقابل نمائید اش ٦:٤٤ و۱۲:٤٨ باکو ٥:۱ـ۱۸٠

الیفالط . (خداوند رهاننده من است) و او پسر داود ۱تو ٥:۱٤ و در ۱تو ٦:۳٠

الیفالط . و در ۲سمو ۱٦:٥ و ۱تو ۸:۳ و۷:۱٤ الیفلط خوانده شده است و سه شخص دیگر نیز باین اسم در کتاب مقدس مذکور اند ۱تو ۳۹:۸ عز ۱۳:۸ و۳۳:۱۰٠

الفعل . (خداوند ثواب او است) و او مردی از بن‌یامینیان بود که در ۱تو ۱۱:۸ و۱۲ و۱۸ میگوید که بعضی از پسران او شهر نود ولود و دهات آنهارا بنا کردند٠

القانه . (خداوند خلق میکند) اسم اشخاص معدودی از نسل قورح که در عهد عتیق مذکورند چنانکه میگوید پسران قورح در خطای وی نمردند خر ٢٤:٦ اعد ۱۱:۲٦٠

اوّل پدر سموئیل و شوی حنّا که از همه معروفتر میباشد اسمو ۱:۱ و۱۱:۲ و۲۰ و ۱تو ۲۳:٦و۳٤ و او شخص عبرانی متّقی و پرهیزکاری بود و چندان محبت و امانت در حق زوجهٔ خود داشت که حتّی جان خودرا بواسطه پسرش از وی دریغ نمی نمود و از قربانیهای سالیانه و هدیه‌هائی که در هنگام وفای نذر سموئیل بخداوند تقریب مینمود معلوم میشود که با ثروت و مکنتی بوده است٠

۲) اسم سه شخص از بنی قورح که قبل از داود بودند ۱تو ۲۶:۶ و۳۵ و۳۶ و۹:۱۶ و۱۲:۶ و۱۵ ۲۳:۱۵ و۲تو ۲۸:۷.

القوشی. (خداوند قوس من است) وآن مسقطالراس ناحوم نبی بود چنانکه در نا ۱:۱ میگوید ناحوم القوشی که بحسب تقالید یهود قبر آنحضرت در شمال موصل در قصبه که مسمّی به القوش میباشد واقع است لکن کروف و سایر سیّاحان گمان میبرند که القوش در جلیل واقع بود.

الکسندرس. (حامی مرد) دو نفر باین اسم بودند اول پسر شمعون قیروانی مر ۲۱:۱۵.

۲) مردی از بزرگان یهود که با پطرس و یوحنّا محاجّه مینمود اع ۶:٤.

الیرکوم. مقاطعه رومانی بود که در جنوب شرقی اروپا و بر ساحل شرقی دریای آدریاتیک واقع و از شمال بایطالیا و از جنوب به اپروس ممتّد است و از مشرق نیز به میسیا و مکادونیه منتهی میشود. در سال یازده قبل از مسیح هنگام اجرای انتقام بر اهل دلماتیه اینمقاطعه بدو قسمت منقسم گشته قسمت شمالی به دلماتیه موسوم گشت و سناتس رومانی بر قسمت جنوبی حکمران شد و پولس رسول نیز از اورشلیم و حوالی آن تا اللیریکون بشارت داد روم ۱۵:۱۹.

الماس. ار ۱۷:۱. خرو ۹:۳. معروفست و از جمله جواهرات نفیسه میباشد و سنگی است شفّاف و بی رنك که در مرصّعات بکار رود و باستعانت آن بر صفحات سخت مثل فولاد و شیشه و غیره کتابت کنند و بعضی بر انند که معنی لفظ عبرانی که در آیه فوق بالماس ترجمه شده است سنباده میباشد.

الملك. (بلوط ملك) و آن مکانی است در اشیر یوش ۱۹:۲۶ و این اسم فعلاً در وادی ملك که متصل به قیشون و در نزدیك دریا واقع است باقی میباشد و چندان از کوه کرمل دور نیست.

الموداد. (شیٔ که قابل قیاس نیست) و او پسر یقطان بود پید ۱۰:۲۶ و ۱تو ۱:۲۰.

الناتان. (کسیکه خداوند اورا عطا فرمود است) چهار نفر باین اسم بودند اول پدر مادر یهویاکین که از جانب یهویاقیم برای معذب ساختن اوریای نبی مامور بود و او بسیار الحاح نمود که نبوات یرمیای نبیرا نسوزانند ار ۲۶:۲۰-۲۳ و۳۶:۳۰-۳۵۵. و سه شخص دیگر در ایام عزرا باین اسم بودند عز ۸:۱٦.

الوش. (جمعیّت مردم) یا محلّ حیوانات درنده) و آن محلی بود که بنی اسرائیل هنگام رفتن ایشان به سینا در آنجا وارد شدند اعد ۳۳:۱۳ و۱٤ ملاحظه در رفیدیم.

المام. (یعنی انکشاف و مکاشفه از جانب خدا) اثر مکاشفه فوق الطبیعه ایست که من جانب الله بر عقول کاتبان کتب مقدسه کارگر شد تا ارادهٔ مقدسه حضرت اقدس الهیرا بدون سهو و نسیان و خطا بیان نمایند ملاحظه در وحی. و حضرت مسیح نوشتجات عهد عتیق‌را کلیّةً همچو حکم محکم و نص صحیح و کلام الهی‌استعمال‌میکند. نویسندگان عهد جدید بداشتن‌الهام موعود بودند چنانکه در مت ۱۰:۱۹ و۲۹ یو ۲۶:۱۴ و۱۳:۱۶ وارد است و «آنها بهدایت الهام نوشتند و نبوت کردنده اقر ۲:۱۰ـ۱۳ و۳۷:۱۴ غلا ۱:۱۲ و ۲پط ۱:۲۱ و۱۵:۳ مکا ۱:۱ و۱۰ـ۱۹.

الون باکوت. (بلوط گریه) و آن درخت بلوطی است در نزدیکی بیت ایل که دبوره دایه ربقه در زیرآن مدفون گشت پید ۸:۳۵.

ایلی ایلی لما سبقتنی. (الهی الهی چرا مرا وا گذاشتی) اینها کلماتی بود که خداوند و منجی ما عیسی مسیح بر صلیب فرمود مت ۴۶:۲۷ مر ۳٤:۱۵ و اینکلمات از لسان سریانی گرفته شده و در مز ۱:۲۲ داود نیز اینکلماترا استعمال فرموده است.

الیاب. (خداوند پدر او ست) شش نفر باین‌اسم بودند. اوّل‌اسم‌رئیس زبولون بود که وقتیکه قوم‌را در سینا اسم نویسی مینمودند اعد ۹:۱ و۲:۷ و۲٤:۷ و۱۰:۱۶. ۲) پدر داتان و ابیرام. اعد ۱:۱۶ و۱۲ و۸:۲۶ و۹ تث ۶:۱۱.
۳) مهین برادران داود اسمو ۶:۱۶ و ۱۳:۱۷ و۲۸ و اتو ۱۳:۲ و۲تو ۱۸:۱۱.
٤) شخص لاوی که یکی از اجداد سموئیل بود. ۱تو ۲۷:۶ که در اسمو ۱:۱ الیهوو در ۱تو ۳٤:۶ ایلیئیل خوانده شده است.
۵) پهلوان جادی که هنگام فرار داود از حضور شاوُل بنزد داود رفت ۱تو ۹:۱۲.
۶) شخص لاوی که دربان و آوازه خوان هیکل بود. ۱تو ۱۸:۱۵ و۲۰ و۵:۱۶.

الیاشیب. (کسی که خداوند اورا دو باره نصب میکند) شش نفر باین اسم بودند.
۱) کاهنی که در زمان داود بود ۱تو ۲٤: ۱۲.
۲) مردی از نسل داود ۱تو ۲٤:۳.
۳) اسم رئیس‌کهنه که در زمان نحمیا بود عز ۶:۱۰ و نح ۱:۳ و۲۰ و۲۱ و۱۰:۱۳ و۲۲ و۲۳ و۱۳:٤ و۷ و۲۸.
٤) یکی از لاویان‌که از زنان غریبه تزویج نمود. عز ۲٤:۱۰.
۵و۶) دو نفر از کسانیکه زنان غریبه‌را تزویج نمودند. عز ۲۷:۱۰ و۳۶.

الیاقیم. (کسیکه خداوند اورا ثابت قدم میدارد یا سر افراز میکنند) پنج نفر باین اسم بودند.(۱) رئیس خانوادهٔ حزقیا که با سایرین برای هم عهد شدن با پادشاه آشور بیرون آمد ۲پاد ۱۸:۱۸ و۲٤ و۳۷ و۱۹: ۲) اش۲۲:۲۰ و۳۶:۳ و۱۱ و۲۲ و۳۷:۲.

٢) پسر يوشيا پادشاه يهودا كه بجاى پدر شهريار شد و اسمش به يهوياقيم مبدّل گشت. ٢ تو ٣٦:٤.

٣) كاهنى بود كه با سايرين ديوارهاى هيكل‌را تقديس نمود. نح ١٢:٤١.

٤و٥) دو نفر از كسانيكه در نسب نامه عيسى مسيح مذكور اند. مت ١:١٣)لو ٣: ٣٠.

اليشايع. (يعنى خداوند قسم او است) و او زوجه هرون و دختر عميناداب و خواهر نحشون بود خرو ٦:٢٣.

اليشاماع و اليشامع و اليشع . (يعنى كسيكه خداوند اورا مى‌شنود) هفت نفر باين اسم بودند. اول رئيس از بنى افرائيم در دشت سيناء عد ١:١٠ و٢:١٨ و٧:٤٨ و٥٣ و١٠:٢٢ و ١ تو ٧:٢٦.

٢و٣) اسم دو شخص از بنى داود ٢سمو ٥:١٦ و ١ تو ٣:٦ و١٤:٧.

٤) اسم كاهنى كه در ايام يهوشافاط بود ٢ تو ١٧:٨.

٥) مردى از نسل يهودا. ١ تو ٢:٤١.

٦) جد اسماعيل كه جدليارا بقتل رسانيد ٢ پاد ٢٥:٢٥ و ار ٤١:١.

٧) شخصى كه كاتب يهوياقيم بود ار ٣٦: ١٢ و٢٠ و٢١.

اليشع. (خداوند نجات ميدهد يا مى‌بيند) و او شاگرد و جانشين ايلياى نبى و پسر شافاط ساكن آبل محوله بود ١ پاد ١٩:١٦ كه بحسب فرمان خدا ايليا وى‌را از قرار تفصيل ذيل مسح نمود. يعنى ايليا بر حسب فرمان الهى روان شده ويرا يافت در حالتيكه مشغول شخم بود پس رداى خودرا بر وى انداخته اليشع گاوان‌را در كشت گذاشته بتعجيل هر چه تمام‌تر پدر و مادر خودرا وداع گفته در عقب ايليا شتافت. و تا هنگام انتقال ايليا از اينذنيا اليشع‌را وظيفهٔ مخصوص و منصب معيّنى نبود و از جانب ايليا برياست مدرسه پيغمبران نصب شد و بسيارى از ملوكرا به نيك رفتارى و عدالت نصيحت فرمود و در شهر با شاگردان در نهايت عزّت و غايت احترام ساكن بود و بنا بر خواهش خودش دو مقابل روح ايليا بوى داده شد و بعبارت اخرى بدرجه بكوريت نايل شد يعنى وارث ارث مقدس مولاى خود گرديد. از جمله معجزات او اينكه روغن بيوه زنى‌را بركت داد و پسر شونميّه‌را حيات بخشيد و نعمان‌را از برص شفا داده جيحزيرا بدان مبتلا گردانيد و اراميان‌را آواره كرد و از بسيارى طعام و خوراك نبوت فرمود و نزديك وفاتش پادشاه‌را نويد فتح وظفر داد. و بعد از آنكه از سراى فانى بدار باقى‌شتافت و مدت يكسال بر اين بر آمد اسرائيليان با موآبيان جنك در پيوستند و اتّفاقاً اسرائيليان ميّتى‌را در نزديكى قبر آنحضرت بخاك سپردند و چون بدن ميت با ستخوانهاى آن حضرت ملاقات

نمود فی الفور زنده گردید ۲ پاد ۱۳:۲۱۰ و قدری از تاریخ او در ۲ پاد ۲: ـ ۹: و ۱۳: ـ ۲۱:۱٤ مسطور است و مدت شصت سال نبوت مینمود و در دو معجزه یعنی شفای مبروص و افزودن نانهای جوین او بانفراده در میان نبیّین نمونهٔ از معجزات مسیح بود و بواسطه نجابت و مهربانیِ طبیعی که در او بود هرگاه باو ملاحـظه نمائیم مسیح‌را بخاطر می آوریم· سجیه و تاریخ ایلیا با الیشاع تفاوت کلّی دارد اولی مثل گردباد و آتش ثانوی مثل آواز آهسته و چنان مینماید که ایلیا زمین شیار نشده‌را شخم کرده تخم پاشید و الیشاع حاصلش‌را دروید ·

الیشوع . (یعنی خداوند خلاص او است) و او پسر داود بود ۲ سمو ۵:۱۵ و ۱ تو ۱٤:۵ که در ۱ تو ۳:۱٦ الیشع خوانده شده است·

الیشه . (خداوند خلاص می‌نماید) و او پسر یاوان بود که گمان میبرند در بعضی از جزایر دریا سکنا داشت پید ۱۰:٤ و حز ۲۷:۷۰ و از جزایر الیشه آسمانجونی و ارغوانی میاورند و بگمان بعضی ایولیس و لسبوس و تندوس که از جزایر آرخیل است همان جزایر الیشه میباشد·

الیصابات . (یعنی خداوند اورا قسم‌خورد) و او زوجه زکریّا مادر یحیی تعمید دهنده بود لو ۱:۵۰

الیصافان . (کسیـکه خـداوند اورا محافظت مینماید) دو نفر باین اسم بودند اول رئیس قهاتیان اعد ۳:۳۰ و ۱ تو ۱۵:۸ و ۲ تو ۲۹:۱۳ که در حزو ٦:۲۲ و لا ۱۰: ٤ الصافان خوانده شده است·

۲) رئیس سبط زبولون که در هنگام تقسیم مملکت کنعان نائب ایشان بود ا عد ۳٤:۲۵۰

الیعازر و الیعزر . (یعنی خداوند کمك من است) یازده نفر باین اسم بودند·

۱) وکیل و خـادم امین خانه ابراهیم پید ۱۵:۲۰

۲) پسر دومین موسی و صفوره خرو ۱۸:٤ و ۱ تو ۲۳:۱۵ و ۱۷ و ۲٦:۲۵۰ بعضی از نسل او قابل ذکر اند ۱ تو ۲۳:۱۷۰

۳) رئیس بنی بن‌یامین ۱ تو ۷:۸۰

٤) کاهنی که در ایام داود بود ۱ تو ۱۵: ۲٤۰

۵) رئیس بنی راؤبین که در ایام داود بود ۱ تو ۲۷:۱٦۰

٦) پیغمبری که یهوشافاطرا توبیخ نمود ۲ تو ۲۰:۳۷۰

۷) یهودئی مشهور و معروف که از جانب عزرا برای تفتیش حال لاویان فرستاده شد عز ۸:۱٦۰

۸و۹و۱۰) بعضی از کسانیکه زنان غریبه‌را تزویج نمودند عز ۱۰:۱۸ و ۲۳ و ۳۱۰

(۱۱) مردی از اجداد مسیح لو ۳:۲۹۰

الیفاز. (خداوند قوت او است) دو نفر باین اسم بودند.

۱) پسر عیصو از زوجهٔ او که عدا نام داشت و پدر تیمان نیز او بود پید ۳۶:۴ و۱۰ و۱۱ و۱۲ و۱۵ و۱۶ و ۱تو ۱:۳۵ و۳۶.

۲) یکی از رفقای ایوب ایوب ۲:۱۱ که الیفاز تیمانی خوانده شده است و این لقب دلالت مینماید براینکه او از نسل تیمان سابق الذّکر بود و چنانکه از کلام او که در صحیفهٔ حضرت ایوب نکارش یافته است مستفاد میشود شخصی کریم الطبع و خلیق و نیکو طینت بوده و کلیّهٔ مدار و مرکز گفتگوی وی بر عظمت و طهارت حضرت اقدس الهی که زبان وصف از تقریر آن عاجز است مقصور بوده است ایوب ۴:۱۲–۲۱ و۱۵:۱۲–۱۶ ملاحظه در ایوب.

الیفالط و الیفلط. (یعنی خداوند نجات او است(پنج نفر باین اسم بدوند .

۱) یکی از شجاعان داود ۲سمو ۲۳:۳۴ که در ۱تو ۱۱:۳۵ الیفال خوانده شده است.

۲) پسر دیگر داود که ظاهراً پسر آخرش بود ۱تو ۳:۸ و۲سمو ۵:۱۶ و ۱تو ۱۴:۷.

۳) مردی از نسل شاؤل ۱تو ۸:۳۹.

۴) مردی که با عزرا مراجعت نمود عز ۸:۱۳.

۵) یکی از کسانیکه زنان غریبه‌را تزویج نمودند عز ۱۰:۳۳.

الیاس. ملاحظه در بار یشوع.

الیملك. (خداوند ملك آن است) و او مرد بیت‌لحمی و شوهر ناعمی مادر شوهر روت بود روت ۱:۲ و۳ و۲:۱ و۳ و۴:۳ و۹.

الیهو. (یهوّه خدا است) پنج نفر باین اسم بودند.

۱) یکی از اجداد سموئیل نبی ۱سمو ۱:۱.

۲) مهین برادران داود ۱تو ۲۷:۱۸.

۳) یکی از روسای منسه که داودرا تا مقلغ متابعت کرد ۱تو ۱۲:۲۰.

۴) شخص لاوی از طایفه قورح که در زمان داود بود ۱تو ۲۶:۷.

۵) الیهو ابن برکئیل بوزی ایوب ۳۲:۲ و بوزیا در ادوم یا در حوالی آن واقع میباشد ار ۲۵:۲۳ مقابل ۴۹:۷ و۸ و۱۳. و او یکی از رفقای حضرت ایوب و مصدق گفتگوئی بود که آن حضرت با سه رفیق خود داشت ایوب ۳۲:۲. و چون الیهو در آنمجلس که برای تسلی ایوب منعقد گشته بود از همه‌کوچکتر بود لهذا پیش از ایشان بسخن گفتن نپرداخت لکن چون دید که سایرین قاصر و از طریق مستقیم منحرف اند ناچار تکلم نموده خطای ایوب‌را که بر برائت الذمّه‌گی خود دلیل می آورد بیان نمود و هم ظاهر ساخت که ابتلای او بان مرض عین حکمت الهی میباشد و در چند کلمه بطور پسندیده ایمان خودرا بر توفیق

بخشاینده و مصلح خدا در باره عاصیان آشکار نمود ایوب ۲۳:۳۳ و۲٤ و۲۷ـ۳۰۰ این آیات در این کتاب که از همه کتب عهد عتیق قدیم تر است دارای نتیجه مثل پسر ناخلف میباشد که در عهد جدید مذکور است.

امام . (یعنی محلّ اجتماع) و آن شهری بود در طرف جنوب یهودا یوش ۲٦:۱۵ که موضع آن محقق نیست و بعضی از نویسندگان این لفظرا به کلمه حاصور افزوده حاصور امام گویند عد ۲۵.

امانت . (یعنی قرار دادن و بجا آوردن مقتضای عدالت در اوقات معیّنه) آن و این یکی از صفات خدای تعالی میباشد عد ۲۳: ۱۹ و مز ۸۹:۳ و۲۲ و۳٤.

امانه . (محقق) قسمت جنوبی یا یکی از قلههای پشت لبنان که در نزدیکی شمال حرمون است و رود امانا یا ابانا از آنجا بدمشق جاریست ۲ پاد ۱۲:۵.

امانه . (یعنی مدام) و آن محلّ مرتفعی بود در کوه حرمون که موضعش محقّق نیست . غزال ۸:٤.

امتّای . (یعنی حقیقی) و او پدر یونس نبی بود ۲ پاد ۲۵:۱٤ یون ۱:۱.

امتّها . (طوایف) پید ۵:۱۰ و۱:۱٤ اینلفظ بعضی از اوقات شامل خود آسرائیلیان نیز میشد پید ۲:۱۲ و۱۱:۳۵ لو ۵:۷ لکن عموماً قصد از ذکر اینلفظ طوایفی است که جدا از اسرائیل باشد و هرگاه قوم اسرائیل چراغ توفیق الهیرا خاموش کرده در ظلمت بت پرستی داخل میشدند این لفظ بر ایشان نیز اطلاق میشد خرو ۲۲:٤ و۱۹: ٤ـ۶۰ و بسیار اوقات در عهد جدید بواسطه غلبه زبان یونانی در عوض امّت و قوم یونانیان استعمال شده که قصد از بت پرستان باشد اع ۱:۱٤ و۱۷:٤ و روم ۱٦:۱ و۹:۳ـ۰ پولس عموماً رسول امتّها خوانده میشود غل ۸:۲ ۱ تیمو ۷:۲ زیرا که او مخصوصاً مسیحرا بایشان موعظه نمود و پطرس مخصوصاً به یهودیان موعظه مینمود بدانواسطه حواری اهل ختنه خوانده شد غل ۸:۲ و چون قوم یهود از درك مقدار تقرب خودشان بخدا عاجز آمدند چنانکه در خرو ۵:۱۹ و٦ مز ۱۹:۱٤۷ و۲۰ و۱٤:۱٤۸ روم ۱:۳ و۲ مکتوب است و حال اینکه مقصود خدا این بود که آنهارا سبب برکت همه طوایف گرداند پید ۱۸:۲۲ بنا براین آنهارا از درخت زیتون که کنایه از مثل است قطع نمود و قبایلرا در جای آنها پیوند کرد روم ۱۱:۱۱ـ۳۵ و قصد ازجزایرامتّها که در پید ۵:۱۰ و صف ۱۱:۲ مذکور است اراضی میباشد که در نزدیکی دریا واقع بودند یعنی جائیکه بنی یافث سکونت داشتند.

امثال سلیمان . اینکتاب یکی از کتب منظومه الهامی عهد عتیق و مجموعه از امثال محکمه مهمّه مؤثره اخلاقی است و نتیجه فراست و امتحانات انسانی میباشد. مصنف

اینکتاب همان سلیمان است که بموافق ۱ پاد ۳۲:۴ و واعظ ۹:۱۲ سه هزار مثل گفت. اینکتاب بهیئت حالیه‌اش محتملست که در سلطنت حزقیا جمع آوری‌شده باشد ام۱:۲۵. قانونیت هیچ یك از کتب عهد عتیق بطور اینکتاب تصدیق نشده است و عهد جدید غالباً از آن اقتباس و بدان اشاره مینماید روم ۲۰:۱۲ (۱) تسلو ۱۵:۵ و تقسیم آن از قرار تفصیل است.

مدح حکمت باب ۱ـ۹ موضوع این مدح این است که ترس خداوند ابتدای حکمت است، و توضیح و شرح این مطلب‌را باتایج صحت و نتایج خلاف آن واضح مینماید بتخصیص اطـاعت و انقیاد بزنان نابکار خلاف کار و این قسمرا بدعوت قلبیه از جانب حکمت منتهی میسازد.

۲ مجموع امثال مخصوصه ادبیه و علمیه سلیمان است باب ۱۰ـ۱۶:۲۲.

۳ مجموع امثال که غالباً اشاره بفطانت و عدالت میباشد ۱۷:۲۲ـ۲۲:۲۴.

۴ امثالی است منسوب بغیر سلیمان ۲۴: ۲۳ـ۳۴.

۵ مجموع امثال دیگری که سلیمان تصنیف نموده کاتبان حزقیا استنساخ نمودند ۲۵:ـ ۲۹.

۶ کلام اجور ۱:۳۰ـ۳۳ بعضیرا گمان چنان است که اجور اسم دیگر سلیمانست، الا اینکه محققاً اسم حکیم دیگری از عبرانیان میباشد.

۷ کلام لموئیل ملك است که از مادر خود تعلیم یافت ۱:۳۱ـ۹ و دور نیست که لموئیل هم اسم دیگر سلیمان باشد.

۸ اشعار یست که به ترتیب حروف ابجد مرتب شده مدح زن باعفت و فاضله‌را بیان مینماید.

تالیف امثال سابقاً مذکور شد که سلیمان مؤلف اکثر آنها است و بعضی از آنها صریحاً بمؤلف دیگر منسوب است. از باب تغلیب همه‌را امثال سلیمان گفته اند و حضرتش در نظم امثال شهرت داشت ۱ پاد ۲۹:۴ـ۳۴ و از بد بختی است که اغلب آنها مفقود گردیده محتملست که جمع‌آوری امثال در ایام حزقیال شده باشد. فی‌الحقیقه امثال سلیمان بر حکمتهای امم قدیمه برتری و رجحان دارد بلکه اساس حکمت و دانش جدید نیز میباشد.

در اواخـر کتاب وصف زن با عفت و با عصمت و فاضله‌را مینماید چه که مادر قاعده و قانون کامیابی خانواده خود میباشد. وگاهی قصد از امثال یك نوع تشبیهی میباشد که حضرت مسیح در تعلیمات خود فرموده است بعضی اوقات امثال‌را خیلی مختصر میکنند مت ۳۲:۲۴ و گاهی مشتمل نبوات و حکمتهائی است که بطور رمز مذکور گشته عد ۱۸:۲۳ و۳:۲۴ حز ۴۹:۲۰ ولی مقصود کلی غالباً از مثل حکایت وهمی و خیالی است که بر امورات واضحه معلومه محض توضیح معانی روحانی تاسیس میشود.

امثال کتاب مقدس از امثال سایر کتب تفاوت کلی دارد مثل امثال ایسوپ که موضوع آنها غالباً ممکن الوقوع میباشد و قصد از ایضاح معانی روحانیّه از برای مؤمنین و مخفی داشتن آنها از غیر مؤمنین است. عبرانیان قدیم امثال‌را محض تعلیم و تخویف و اخبار و ممانعت قراردادند.

امراض . ملاحظه در طب بلا و باء.

امرافل . (پادشاه شنعار) متّحدکدرلاعمر در تاراج ممالك غربی (پید ۱۴ او ۹) شهادات چنین میرساند و از قرائن مستفاد میشود که او حامورابی یا آمورابی پادشاه بابل است که در سنه ۱۹۷۵ قبل از میلاد به تخت سلطنت نشست و۵۵ سال سلطنت نمود. ابتدا قلمرو حکمرانی او کوچك بود ولی تقریباً در سیزدهمین سال سلطنتش لارسارا از الاتیه اخراج‌کرد و خودرا مالك الرّقاب بابل ساخت برای آبادانی ملك و اسایش رعیّت خویش زحمت‌کشید. قنوات‌را مرمّت و تنقیه نمود و مجرای تازه احداث کرد که شمال و جنوب مملکت‌را آبیاری کند همچنین قلاع و استحکامات شهررا کامل نموده هیکل‌را ساخت و قوانین‌را اصلاح و دیوان‌خانه‌را مرتّب و منظّم ساخت. حقیقةً او شایستهٔ لقبی است که بخویشتن داد یعنی خودرا پدر رعایای خویش خواند.

حامورابی اوّلین قانون گذاریست که تا کنون به بشر کشف‌گردیده است و در اوّلین ردیف اسامی قانون گذاران معروف عالم موسی ،یوستینان و ناپلیون جا گرفته است. بدون شك خود او مجری قوانین بود و بعلاوه آنها او قوانین موضوعه جاریه مردم‌را جمع آوری کرد و در زندگانی اجتماعی بابلی‌ها دخالت داد.

این قوانین قدیمی بابل شباهت تامّی با قوانین کتاب عهد عتیق دارد که عدالت‌را در اسرائیل بر افراشت (خروج ۲۰:۳-۱۷ ۲۳ و۲۴:۷). این قوانین نه فقط شبیه و منظوم چون شریعت یهودیانست بلکه سنخ عبارت و سیاق کلام نیز بهم مربوطست؛ مثلاً کلمه اگر در اوّل هر قانونی‌در هر دو دسته دیده میشود. در بیست و چهار ماده این دو قانون برای اشخاص جانی و اموال آنها یك طریق‌حکم میکنند. این‌شباهت و قرینگی نباید اسباب تعجب شود بلکه باید فهمید که احتیاجات بشر برای وضع قوانین در همه جا یکسان و یك نواخت است. این مسئله قابل دقّت است که در میان تمام طبقات مخصوصاً طبقه رنجبر چه در قانون یهود و چه در قانون بابلی حقّی بر ایشان قائل شده و مؤکّداً حقوقی برای آنها تخصیص داده اند. اما مسئله مهمتر وقابل توجّه تر اینست که در چهارده فقره این دو قانون جریمه و تنبیه یکنواختی برای متعدیان و قانون شکنان تعیین میکند. تایك اندازه این دو نژاد در مسئلهٔ عدالت و احقاق حق یك سهم داشته و مانند یکدیگر بوده اند نمیتوان

گفت که قانون‌گذار اسرائیلی قوانین بابلی‌را در جلو نهاده و از روی آن استنساخ نموده ولی میشود اظهار کرد نویسندگان آن نتایج و تعلیماتی از قانون مذکور که در دورهٔ هامورابی معمول بوده بدست آورده اند.

امورزش. (بخشیدن و در گذشتن از خطا و گناه کسی میاشد). موافق کتب مقدسه توراة و انجیل کسی‌را جز حضرت اقدس الهی حق آمرزش گناه نمیباشد مز ۱۳۰:٤ مر ۲:۵-۷ و۱۰-۱۲ و معانی آتیه یعنی پوشیدن گناه مز ۳۲:۱ و۵۱:۲ و ترك کردن حساب آن مز ۳۲:۱ و محو و نابود کردن مز ۵۱:۱ و۹ و اش ٤۳:۲۵ و بیاد نیاوردن عب ۸:۱۲ و دور کردن مز ۱۰۳:۱۲ و انداختن آن در عمقهای بحرمی ۷:۱۹ کلیّة در ضمن معنی آمرزش مندرج است . و اینمطلب یعنی‌آمرزش نتیجه نعمت و رحمت و توفیقی است اف ۱:٦ و۷ که بواسطه کفّاره عیسی مسیح بعمل میاید عب ۹:۹-۲۷ و انسانرا باید که غفران و آمرزش گناهان‌را اعلام نماید؛ لکن نه تنها ویرا حق آمرزش گناه نیست بلکه نمیتواند بخشید. ذات نا یافته از هستی بخش: کی تواند که شود هستی بخش. اما عباراتی‌را که در یو ۲۰:۲۳ وارد است (یعنی گناهان آنانیرا که آمرزیدید برای ایشان آمرزیده شد و آنانیرا که بستید بسته شد) باید مثل مت ۱۸:۱۸ تفسیر و تطبیق نمود که میفرماید آنچه بر زمین بندید در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشائید در آسمان گشوده شده باشد و ایضاً در آیات ۱۹ و ۲۰ همان باب میفرماید «و باز بشما میگویم هرگاه دو نفر از شما در زمین در بارهٔ چیزی که به خواهند متفق شوند هر آینه از جانب پدر من‌که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد زیرا جائیکه دو یا سه نفر باسم من جمع شوند آنجا در میان ایشان حاضرم». در اینصورت از آیات مذکوره فوق معلوم شود که در تمامی اعمالی که از مؤمنان بر وفق ایمان صادر شود خداوند با ایشان خواهد بود و او ست که در ایشان کارگر و مؤثر است پس اگر مؤمنی گناه مؤمنی‌را بیامرزد صحیح است زیرا خدائیکه با وی است گناه‌را می‌آمرزد و البتّه خود او نیز آمرزش‌را بخدا نسبت میدهد و اورا سر چشمهٔ جمیع حسنات و برکات میداند و الا مؤمن نه خواهد بود. پس آنچه در بارهٔ آمرزش میتوان گفت این است که در انجیل متی ٦:۱٤ و۱۵ و۱۸:۲۲ و لو ۱۷:۳ و٤ وارد است که هر یك از ما باید برادر دینی خطاکار خودرا بیامرزیم و خود انجیل نیز مغفرت تام و کامل برای مؤمنان مطیع و منقاد وعده میدهد اع ۱۳:۳۸ و۳۹ و ۱یو ۲:۱۲.

امصیا. (کسیکه خداوند اورا تقویت میدهد) چهار نفر باین اسم بودند.

۱) پادشاه هشتمین از پادشاهان یهودا و او پسر یوآش و جانشین وی بود و در سنّ ۲۵

سالگی به تخت شهریاری استقرار یافت و مدت ۲۹ سال یعنی از سال ۸۰۴ـ۷۷۵ قبل از مسیح پادشاهی کرد ۲ پاد ۱۴:۱ـ۲۳ و قاتلان پدررا دستگیر نموده بکشت لکن اولاد ایشان‌را بموافق امر شریعت باقی گذاشت ۲ تو ۲۵:۳ ۰ و در آغاز سلطنتش بر حسب شریعت اقدس الهی رفتار نموده کمال انقیاد و اطاعت‌را نسبت بان بظهور رسانید لکن اخیراً خیال حدت و غضب و افتخار و طمع ویرا از آندرجه فرود آورد؛ چنانکه در ۲ توا محاربه با ادومیان کرد ملاحظه میشود : که چون ارادهٔ محاربه ادوم نمود سیصد هزار مرد برگزیده از خواص لشکر خود انتخاب کرده یکصد هزار مرد جنگی نیز از اسرائیل اجیر نمود و قبل‌از آنکه بجنگ اقدام نماید خداوند وی‌را خطاب نموده امر فرمود که عساکریرا که اجیر نموده مرخص نما و الاترا بدست دشمنانت تسلیم نمایم۰ لهذا وی اجیرانرا مرخص نموده با همان سیصد هزار نفر اعلان جنگ داده روانه شد ۲ تو ۲۵:۵ و در وادی نمك بادومیان دو چار شده ایشان‌را منهزم ساخت و ده هزار مرد از ایشان بکشت و بهمان مقدار نیز اسیر کرده مراجعت نمود۰ اما بعد از رفع غایله امصیا خداوندرا فراموش کرده به بتهای ادومیان سجده برد لهذا غضب خداوند افروخته شده پیغمبریرا محض تهدید بوی فرستاد ۲ تو ۲۵:۱۵ و امصیا در عوض آنکه کلام خداوندرا استماع نماید ویرا گفت ایاترا مشیر پادشاه ساخته اند ساکت شو چرا ترا بکشند۰ خلاصه وی بر حسب میل وارادهٔ خود رفتار نمود بنزد یوآش پادشاه اسرائیل فرستاده ویرا برای مصلحت بینی طلب نمود و یوآش ویرا بواسطه غرور و عظمت و کبریاء قلب اهانت نموده اعلان جنك در داد و خود به بیت شمس آمده تلافی فریقین شد و یوآش لشکر امصیارا متفرق نموده ویرا اسیر کرده باورشلیم مراجعت نمود و از دیوارهای شهر بقدر ششصدقدم خراب کرد و تمام ظروف طلا و نقره که در هیکل و خزانه پادشاه بود گرفته بسامره مراجعت نمود ۲ پاد ۱۴: و ۲ تو ۲۵:۱۴ـ۲۴ ۰ و چون مدت پانزده سال بر این بر آمد فتنه در اورشلیم روی داده بدانواسطه امصیّا به لخیش گریخت و ویرا تعاقب نموده در لخیش بقتل رسانیدند و جسدش‌را باورشلیم آورده با پدرانش دفن نمودند و اسمش از نسب اجداد مسیح محو گردید ۰

۲) مردی از بنی شمعون ۱ تو ۴:۳۴ ۰

۳) لاوی که زمان بودنش معلوم نیست ۱ تو ۶:۴۵ ۰

۴) کاهن گوسالهٔ زرّینی که در بیت‌ایل بود و او همان است که در حضور یربعام در بارهٔ عاموص نبی سخن چینی نمود محض‌اینکه یربعام ویرا از بیت ایل اخراج نماید عا ۷:۱۰ـ۱۷ ملاحظه در عاموص۰

امفيپولس . (اطراف شهر) و آن شهری بود که در طرف جنوبی مکادونیه واقع و در تحت حکم روم بود و نهرستریمون به حوالی آن جاری میشد و موقع آن بمسافت ۳۳ میل در طرف جنوب غربی فیلیپی سه میل بدریا مانده بود و پولس و سیلاس نیز در آنجا رفتند اع ۱۷:۱۰

آموص. (قوی) پدر اشعیا بود ۲ پاد۱۹ :۲ اش ۱:۱ و یهود اورا برادر امصیای پادشاه یهودا دانند۰

آمون . (صانع) اول، پادشاه چهاردهمین یهودا و پسر منسّه که در ۲۲ سالگی در سنهٔ ٦٤۲ قبل از مسیح آغاز سلطنت نموده دوسال دراورشلیم سلطنت کرد۰ وآنچه در نظر خداوند قبیح بود بعمل می‌آورد همچنانکه پدر او منسّه خداوندرا ترك کرده بتهارا پرستش نمـود ۰ نوکرانش بر ضدّ او همداستـان شـده ویرا در خـانه خودش بقتل رسانیدند پس از آن قوم همه قاتلانش را کشته پسرش یوشیارا برتخت نشانیدند و آمون را در باغ عزّا دفن نمودند ۲ پاد ۲۱: ۱۸ـ۲٦ ۲ تو ۳۳: ۲۱ـ۲۵۰

دوم، آمون یا نوامان یا نویکی از شهرهای مصر قدیم و پای تخت آمون خدای مصریان بود در تیبس و آنرا آمون‌را میگفتند نا ۳: ۸ و را بمعنی آفتاب میاشد و اینمطلب با یونانی نیز مطابق است زیرا آنرا در یونانی دایاس‌پالس یعنی شهر عطارد میگویند۰ آمون در حز ۳۰: ۱٤ و۱۵ و۱٦ فقط نوخوانده شده این اسم بی شك و شبهه شهر تیبس‌را تعیین مینماید که پای تخت قدیم و معروف مصر علیا بود خرابه‌های وسیع بسیاری از هیاکل لکسار و کارنك باقیست که عظمت و



آمون

زینتی‌را که بتوسّط آن پرستش عطارد یا آمون‌را بر پا میداشتند نشان میدهد۰ آثار شهر قدیم تیبس که سی یا چهل میل مربعرا حاوی بوده و هیاکل و عمارات مخروبه و شکسته و مجسّمه‌های بزرك و خیابانهای او که از ابوالهول ترتیب یافته همچنان بواسطه وسعت و عظمت و اندوهناکی و خالی‌ماندنش محلّ تعجّب و لذّت سیاحان است و مکتوبات هیروقلیفی و مجسّمه‌های تاریخی آنهارا پوشیده اند و در میان آنها منظر مفیدی هست

که محتملاً حکایت لشکریست که شیشق در سال پنجم سلطنت رحبعام بر اورشلیم کشید ۱ پاد ۱۴:۲۵ .

آمنون. (امین) دو نفر باین اسم بودند اوّل، ارشد اولاد داود که بالنسبه بتامار خواهر اعیانی خود مرتکب نا پاکی شد ۲سمو ۱۳: و ۱ تو ۳:۱ ملاحظه در ابشالوم. ۲) مردی از نسل یهودا. ۱ تو ۴:۲۰.

آمّه. (یعنی سر کوه) تل امّت تلی است که رو بروی جیح در نزدیکی حبرون واقع است و یوآب در عقب آبنیر تا بدینجا آمد ۲سمو ۲:۲۴.

اموریان. (کسانیکه کوه نشینند) و آنها قبیله از سوریان بودند که نسب بکنعان ابن نوح میرسانیدند پید. ۱۰:۱۶. مردان اینگروه که همگی در بلندی قامت و شجاعت معروف بودند آل اسرائیل‌را سخت دشمن میداشتند عا ۲:۹ و در قدیم الایام در بلادی که در جنوب اورشلیم واقع است مسکن داشتند و آن وادی لم یزرعی است که داود بدانجا فرار نمود و چون بر دشمنان خود دست یافتند مکان پر آب و علف حاصل خیزیرا که در میانه نهر ارنون و یبّوق و اردن است متصرف شدند ملاحظه در عوّن.

اما چون قوم اسرائیل به مملکت آموریان رسیدند نزد پادشاه ایشان فرستاده اجازت خواستند که از مملکت ایشان عبور نمایند و متعهّد شدند که بهیچ وجه من الوجوه باموال و زراعات و محصولات ایشان دست اندازی نکنند بلکه آب‌را نیز بقیمت بخرند و بیاشامند اما پادشاه آموریان ایشان‌را جواب نداده مهیّای جنگ شد. پس اسرائیلیان ایشان‌را هزیمت داده مملکت ایشان نصیب سبط جاد و راؤبین شد یوش ۱۳:۱۵ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ و خود آن گروه جمعیشان کم شده چون چادر نشینان گاهی اینجا و آنجا سکونت مینمودند.

و باید دانست که آموریان قبل از آنکه قوم اسرائیل بزمین کنعان داخل شوند در کوهستانی که در میانه اردن و دریای متوسّط واقع بود مسکن داشتند لکن بدین محلّ اکتفا نکرده در صدد توسیع مملکت خود بر آمدند تا بالاخره تمام باشان‌را نیز در ملك خود داخل کردند تث ۳:۸ و ۱۰ و ۴: ۴۷_۴۹ ملاحظه در کنعان و جلعاد و باشان.

امون یا امین. (مستور) و آن یکی از خدایان هشتگانه مصریان بود که ثالوث اول آنان بوده. صورتش بر ابنیه قدیمه ایشان منقوش میباشد و شبیه با نسانی است که قبای از کتان در بر کرده و زنّاری بر کمر بسته الّتی بدست خود دارد که کنایه از حیات و عصائی بدست دیگر که کنایه از عصای مملکت میباشد و کلاه درازی بر نهاده دو ریشه دراز از آن آویخته است و اسم او در کتاب مقدس بیشتر بلفظ نومقرون میباشد

چنانکه در ناحوم ۳:۸ نوامون و در ارمیا ۴۶:۲۵ امین نو ذکر شده است.

امید . یعنی آرزو و انتظار از برای چیزهای نیك و مقاصد پسندیده ۱قر ۹:۱۰ بتخصیص انتظار از برای نجات و برکات آن در این جهان و جهان آینده که بتوسّط لیاقت حضرت مسیح انجام می‌پذیرد. بنابراین امید عنصر اعظم سومین سکّه عمر شخص مسیحی است ۱قر ۱۳:۱۳ و بپیمانه عمر و حیات روحانی است که الان در مؤمنین شروع شده باید تا بابد امتداد یابد روم ۸: ۲۳ـ۲۵ ۱قر ۱۵:۱۹ غلا ۵:۵ ۱تسلو ۵: ۸ـ۱۰ ۲تیمو ۴:۸ تیط ۳:۴ـ۷. روح‌القدس امید وار میسازد و امیدرا بر پا میدارد ۱پط ۱:۳ـ۵ روم ۸:۲۴ و۱۵:۱۳ و چون بی ایمانان معتقد بخدا نیستند امید هم ندارند اف ۲:۱۲ و ۱تسلو ۴:۱۳. مسیح امید تمام مؤمنین است چونکه تمام اعتماد ایشان بر او ست و در آمدن ثانوی او امید جلال ایشان صورت میگیرد و تحقق فعلی پیدا میکند کو ۱:۲۷ ۱تیمو ۱:۱ تیط ۲:۱۳.

امید است که مؤمنین بر احتمال امتحانات حالیّه این جهان تقویت میدهد روم ۸:۲۵ ۱تسلو ۱:۳ و ایشان‌را غیور میسازد که بادقت و ترقی جلو روند ۱قر ۱۵:۱ـ۵۸ و ساعی شوند که نمو نموده بشکل مسیح متشکل گردند ۱یو ۳:۲ و۳.

امیر. (متکلم) اوّل یکی از خانوادهٔ کهانت ۱تو ۹:۱۲ عز ۲:۳۷ نح ۱۱:۱۳.

۲) مردی که از تَل نمك و تَل حرشا بر آمد عز ۲:۵۹ نح۷:۴۵. امیر در آنزمان رئیس قوم و یاشیخ و پیش وای آنهارا امیر میگفتند پید ۳۶:۱۵ـ۱۹.

آمین . (محکم و امین و حقیقی) اینکلمه چون اسم صفت یا حرف یا فاعل استعمال شده چنانکه خدا خدای آمین خوانده یعنی حقیقی اش ۶۵:۱۶ و خداوند ما نیز در مکاشفات ۳:۱۴ آمین آن شاهد امین و حقیقی خوانده شده در اینجا حرف آخر معنی خطاب قبل‌را تفسیر مینماید ملاحظه ۲قر ۱: ۲۰ و چون این کلمه‌را چون حرف استعمال کنند بمعنی یقیناً و حقیقة و البتّه است و در اوایل کلام افاده تاکید کند چنانکه غالباً بتوسّط خداوند ما استعمال شده و فقط در انجیل یوحنّا مورد استعمالش مکرر است و در اواخر کلام فرداً یا مکرراً استعمال شده خصوصاً در اواخر سرودها یا دعاها مز ۴۱:۱۳ ۷۲:۱۹ و۸۹:۵۲. یهود و مسیحیان و سایر طوایف‌را اینعادت بود که دعای خودرا بلفظ آمین ختم نمایند مت ۶: ۱۳ ۱قر ۱۴:۱۶. معنی مخصوص اینکلمه در اینجا این است که کلماتیرا که پیش گفته شده محکم نماید و یا اخلاص‌را آشکار کند و یا تکمیل آن کلمات‌را طلب نماید مثل این است که گوینده همچنان بشود بگوید بدینواسطه در اتیان قسمها بعد از آنکه کاهن کلمات عهد یا ملامت و نفرین‌را تکرار کرد همه آنانیکه آمین گویند خودرا

بان قسم مقیّد میسازند اعد ۲۲:۵ تث۲۷:۱۵ وغیره نح ۱۳:۵ و۶:۸ ۱تو ۳۶:۱۶ مز ۴۸:۱۰۶.

امین . قصد از این لفظ در کتاب مقدّس گاهی بمعنی ایمان است چنانکه در غلا ۹:۳ وارد است و بنابر این اهل ایمان با ابراهیم ایمان دار برکت می‌یابند زیرا که او مخصوصاً بواسطه ایمان ثابت و مستقیمی که در خدا داشت از سایر مردم مستثنی‌بود. و در حق مسیحیان حقیقی نیز استعمال میشود نه فقط برای ایمان نجات بخشی که در مسیح دارند بلکه برای رفتار پر از اعتماد و شایستهٔ شخص مسیحی که در ایشان دیده میشود اع ۱۵:۱۶ اقر ۱۷:۴ اف ۲۱:۶ کو۹:۴ ۱پط ۱۲:۵. وگفته امین‌گفنا ریست که احتمال کذب در آن نباشد ۱تیمو ۱۵:۱ و ۲تیمو ۱۱:۲.

اناثیما . (جداشده) (یا ترساننده) غالباً قصد از اینلفظ وقف نمودن حیوان یا شخص یا مکانی میباشد برای هلاکت و معنای آن یا معنی حرام نمودن یکی است لا ۲۸:۲۷ یوش ۱۷:۶-۲۱ و پولس رسول هم آنرا برای انقطاع از کلیسا استعمال میفرماید غل ۸:۱ و۹ و در روم ۳:۹ لفظ محروم بهمین معنی استعمال شده و اناثیما بمعنی ملعون نیز آمده اقر ۳:۱۲ و۲۲:۱۶.

اناحره . (یعنی تنگ‌نا) و آن شهر سبط یسّاکار بود یوش ۱۹:۱۹ که بعضی موقع آنرا در قسمت شمالی آن ملك و بعضی در نزد مسکره و سایرین در نزد ناعوره که در طرف شرقی کوه حرمون مغیر واقع است دانسته اند.

انار . (ستاره) و یا درخت‌کوچك معروفی است عد ۲۳:۱۳ تث ۸:۸ سرود ۳:۴ و۷:۶ که از عصارهٔ آن شراب ترتیب میدادند غزال ۲:۸. و درخت مذکور بنوعی بزرك شود که انسان میتواند در سایه آن ماوی گزینند اسمو ۲:۱۴. و بموافق خرو ۲۸: ۳۳ و۳۴ و۲۴:۳۹-۲۶ لباس و افود رئیس کهنه با انارها مزیّن میگشت و بدین دستور العمل انارهای زیادی در اماکن مختلفه هیکل منبت کرده تشکیل داده بودند ۱پاد ۱۸:۷.

انبان . (کیسه شماتی) کیسه که از پوست یا قماشهای زبر و خشن سازند و بر دوش انداخته توشه و زاد سفر در آن گذارند اسمو ۴۰:۱۷.

انبارهای شراب . ۱تو ۲۷:۲۷ معروف است و در آنها شراب‌را انبار میکردند و عادت عبرانیان و یونانیان بر این استمرار یافته بود که خمره‌های شراب‌را تا بگردن پر میکردند.

انتقام . یعنی‌قصاص‌گرفتن‌و آن‌حق‌خدای عالی است و انسان‌را در آن بهره و نصیبی نیست تث ۳۵:۳۲ روم ۱۹:۱۲.

و اگر کسی از بنی نوع بشر آن‌را حق خود دانسته در آن دخل و تصرف کند و

مرتکب شود نسبت بخدای تعالی بسیار جسور بوده افترا بر او تعالی بسته است و دست اندازی بصفات و افعال مخصوصه او کرده٠ و چون جان و روح شریعت موسوی بر ضد انتقام بوده بدانواسطه شهرهای بست برای ولّی مقتول قرار داده شد تث ۱۹: و انجیل کلیّةً از انتقام منع فرموده مت ۵:۳۹ امر بامرزش مینماید مت ۶:۱۲ و۱۸:۲۱ـ۲۴٠

انتیپاتریس . (یعنی برای پدرش) و آن شهری است که هیرودیس کبیر بنا نموده محض مبارکی آن‌را باسم پدر خود انتیپاتر نامید و در راه اورشلیم و قیصریه واقع بود اع ۲۳:۳۱٠ و بعضی موقعش‌را در همواره که در نزد کفرسابا و بطرف شمال غربی اورشلیم چهل میل مسافت دارد دانسته‌اند اما ولسون و کاندر گمان میبرنـد که در موقع قلعه راس‌العین در میانه لُدّه و قیصریّه یعنی در سی و دو میل قیصریّه و هشت میل بشمال شرقی یافا مانده واقع بوده است و خطّ شاهراه قدیمه رومانیان از اورشلیم بدینجا و از اینجا بقیصریّه اتّصال داشت و در نزدیکی آن چشمه بسیار خوش گواری میباشد و ولسون و کاندر منکر قول دوّم اند که آنرا در نزد کفرسابا قرار میدهد٠

انطیپاس . و او یکی از شهدای کلیسای پرغامس مکا ۲:۱۳ و بر حسب تقلید اسقف آنجا بوده است٠

انجیر . مکرراً در کتاب مقدس وارد شده است و درخت معروفی است که در فلسطین و سوریّه و سایر جـاها میرویـد میوه‌اش شبیه بالو و خود درخت ده الی بیست قدم از سطح زمین مرتفع میشود و شـاخهایش باطراف پراکنده میگردد٠ و متقدّمین‌وقتی‌را زمان امن و سلامتی‌میشمردند که هرکس در زیر درخت انجیر خود فارغ البال و بی تشویش بنشیند ۱ پاد ۴:۲۵ ۲ پاد ۱۸:۳۱ اش ۳۶:۱۶ می ۴:۴ زك ۳:۱۰ یو ۱:۴۸٠ یکی از خصایص‌غریبه ایند رخت آنکه میوه‌اش قبل از ظهور برك ظاهر میشود و چون درختی برگش ظاهر میشد و از میوه اثری پیدا نبود انسال امید بارآوری از اند رخت نمیداشتند مت ۲۱:۱۹٠و ظهور برك نشان نزدیکی فصل تابستان بود غزال ۲:۱۳ مت ۲۴:۳۲ لو۲۱:۲۹ و۳۰ و هرگاه ضرری بـدرخت انجیر میرسید بطوریـکه میوه‌اش ریخته یا درختش معیوب میشد آنرا نشان درد و بلاهای هولناك میدانستند ار ۵: ۱۷ و۸:۱۳ یوئ ۱:۷ و۱۲ حب ۳:۱۷٠ و انجیر بر سه قسم میباشد اوّلاً، انجیر نوبر است که اواخر تیرماه میرسد و آن انجیری است که بسیار لذیذ و نیکو و لطیف میباشد ار ۲۴:۲٠ و هوشع نبی علاقات خدا یتعالی‌را با بنی اسرائیل بانجیر نوبر تشبیه فرموده میگوید پدران شمارا مثل نوبر انجیر در موسمش دیدم هو ۹:۱۰؛ و هرگاه انجیر بحدّ کمال برسد خود بخود به مجرّد

حرکت درخت بزمین می‌افتند. لهذا ناحوم نبی انهدام نینوارا بانجیر تمام رسیده تشبیه نموده میفرماید «جمیع قلعه‌هایت بدرختان انجیر بانوبرها مشابه خواهد بود که چون تکانیده شود در دهان خورنده می‌افتد» نا ۳: ۱۲.

دوّمی‌را انجیر تابستانی گویند که در اواخر تیرماه ظاهر شده در مرداد شهریور بتدریج میرسد و در این اثنا آنهارا جمع کرده در آفتاب گذارند و چون خوب خشك شود برای زمستان نگاه دارند.

سوّم انجیر زمستانی است و آن بعضی از انجیرهائی میباشد که در فصل زمستان بر درخت مانده گاهی از اوقات تا فصل بهار هم میمانند و چون بعضی از انجیرها در آخر فصل پائیز و اوّل زمستان میرسد لهذا آنهارا زمستانی گفته اند.

اما قصد از آیه که در مرقس ۱۱:۱۳ و۲۱ مذکور است وقت جمع انجیر میباشد نه وقت ظهور ثمرش. و در بعضی اوقات قدری از ثمرات انجیر در آن وقتی که مسیح طالب آن بود میرسد و از حکایتی که در مر ۱۱:۱۳ و۲۱ مذکور است معلوم میشود که مسیح از وجود میوه رسیده در شك بود و چون نزدیك شد جز برك هیچ چیز بر آن نیافت لهذا درخت‌را بواسطه عظیمی و بی ثمریش نفرین کرد زیرا که از رسیده و نرسیده بهیچوجه چیزی بر آن یافت نشد. و باید دانست که از قدیم الایام الی حال عادت مردم بر این استمرار یافته است که انجیررا خشك کرده نگاه میدارند ۱ تو ۱۲: ۴۰ چنانکه میگوید ابی‌حایل دویست قرص انجیر به حضور داود آورد ۱ سمو ۲۵:۱۸. و انجیررا در معالجات نیز استعمال مینمودند چنانکه اشعیای نبی دمبل حزقیارا باقرص انجیر معالجه فرموده ویرا از مرك خلاصی بخشید ۲ پاد ۲۰:۷ اش ۳۸:۲۱.

انجیل. لفظ یونانی و بمعنی مژده و بشارت میباشد لو ۲:۱۰ اع۱۳:۳۲ روم ۱۰: ۱۵ و قصد از بشارت بفدا و موت و قیام عیسی مسیح است که برای ما عاصیان بعمل آورده است و همین بشارت در مت ۲۶:۱۳ انجیل و در مت ۹:۳۵ بشارت ملکوت و در مر ۱:۱ انجیل عیسی مسیح و در روم ۱۰: ۱۵ مژده سلامت و در اف ۶:۱۵ انجیل سلامتی و در اف ۱:۱۳ انجیل الخلاص و در اول تسلو ۲:۹ انجیل خدا و در اع۲۰: ۲۴ مژده نعمت خدا خوانده شده است و معجزات و وفات و قیام و صعود و تعلیم آن حضرت است باناجیل موسوم گردیده است زیرا که بهترین مژدهائیرا که بانسان میتوان خبر داد حاوی میباشد. چهار انجیل قانونی داریم یعنی متی مرقس لوقا و یوحنّا و نه اینکه کلیساء آنهارا قبول کردند بلکه بزودی پذیرفتند . و بدینواسطه چه دوست و چه دشمن بانها رجوع مینمایند و هیچ مصنّف مدقّق و محصل زیرك دین مسیحی اظهار نکرده است بر اینکه انجیل دیگری

که باینها مقابله کند یافت میشود. وقتی کسی چهار انجیل‌را میخواند این مسئله بخوبی واضح میشود که انجیل یوحنّا مثل آن سه انجیل دیگر نیست. انجیل متی، مرقس و لوقا هر کدام شرح مختصری از زندگانی و تعلیمات مرگ و قیام مسیح میدهند در صورتیکه انجیل یوحنّا مختصری از اتفاقات مهم‌را که مربوط بزندگانی مسیح است نقل میکند ولی باضافه تعلیمات روحانی و اوامر او متعرّض میشود که در سایرین توجّهی نشده و پیدا نمیشود. انجیل یوحنّا مطلب الوهیّت مسیح‌را بیش از سایرین متعرض شده و مقاومتی‌را که فریسیان نسبت بمسیح مینمودند یو ۱۶:۵ و آنچه‌را که مسیح در هفته آخرین قبل از صلیب شدنش فرمود. (یو باب ۱۳-۱۷) و فقره احیای ایلعاذررا (یو ۱۱) بتفصیل مذکور میدارد. لکن بعضی از امورات‌را مثل‌حکایت میلاد و صعود مسیح و عشاء ربّانی و سایر عجایب و امثالی‌را که سایرین مذکور داشته اند او ترك نموده است. یك دقّت کامل در انجیل یوحنّا این مسئله‌را روشن میسازد که وقایعی که در اناجیل ثلاثه دیگر نقل شده خوانندگان یوحنّا قبلاً بان اطلاعی داشته اند. از این جهة معلوم است که انجیل یوحنّا قدری عقب‌تر از اناجیل‌دیگر نوشته شده. سابقاً علما در یافتند که بیشتر مطالب و مندرجات در اناجیل متی، مرقس و لوقا یك نواخت است خیلی از قسمتهای این اناجیل متشابه یکدیگر و دارای همان وقائع و اطلاعات میباشد که در دیگریست حتی سنخ و سیاق عبارت متّحد است ظاهراً جهت اینست که منابع اطلاعات نویسندگان این اناجیل‌مطالب و حقایقی بود که بوسیله رسولان شاگردان و مردم آن عصر ایراد و تکرار میشد و یك عنوان و شکل متّحدی بعد از قیام مسیح داشت بدون شك بعضی از این وقایع قبل از نوشته شدن اناجیل برشته تحریر در آمد (لوقا ۱:۱). برای‌اظهار و بیان آنکه کدام یك از اناجیل زودتر نوشته شده رشته عقاید محکم باینجا میکشد که انجیل مرقس زودتر از همه نوشته شد و ظن قویست که استناد او اطلاعات پطرس رسول بود پس از آن متی و لوقا نوشته شدند. متی‌در نوشتن‌انجیل‌خود انجیل‌مرقس ویك نسخه دیگری‌از گفته‌های مسیح‌را که شاید خودش تهیّه کرده بود و قبلاً بزبان آرامی نوشته شده بود منبع اطلاعات خود قرار داد. لوقا نیز مرقس‌را مدرك قرار داد و همان نسخه گفته‌های مسیح‌را بکار برد و بعلاوه آنها وقایع دیگررا مانند یك مورّخ بیغرض حقیقی بانها علاوه کرد بطوری‌که میگوید: آنانیکه از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند (لوقا ۱:۱-۴). منکرین‌مسیح در قدیم الایام میگفتند که اناجیل چون سی سال یا بیشتر بعد از صعود مسیح نوشته شدند دارای صحت و اعتباری نیستند اما حالا ما میدانیم که خیلی از محتویات اناجیل‌سالها قبل‌از آنکه انجیلی

نوشته شود برشته تحریر در آمده بودند و آنقدر فاصلهٔ بعد از قیام مسیح نداشتند از این جهة این مباحثات بر ضد انجیل بی قدر و قیمت اند. مارا دلیل واضح و برهانی لایح است بر اینکه اناجیل در قرن دوّم معمول بوده من جمله یوستینس شهید است که آنهارا در سال ۱۴۰ استعمال مینمود. اگر چه برخی نوشتجات بودند که مدّعی صحّت بوده عمر و اعمال مسیح در آنها مسطور بود از آن جمله اناجیلی که ابوکریفا یعنی جعلی‌موسوم است و تابحال باقی است ولی اینها حاوی اقسام غلطها و افسانها میاشد، از جمله دلایلی که بر صحّت اناجیل میاشد.

اولاً شهادات کاتبان قرن دوّم و بعد از آن است. دوّم اقتباساتی است که اجداد متقدمین از آنها نموده اند. سوّم ترجمه‌های قدیمه مثل ایتالیائی و پشیطو است که بقرن دوّم منسوب اند و در تمام نکات با همین انجیلی که در دست و فعلاً معمول است مطابق میاشد. در میان آنها انجیل یعقوب و انجیل نیقودیموس و غیره میاشد که حالت والدین مسیح و عجائباتی‌را که در طفولیّت خود بجا آورده و آنچه‌را که در جهنّم مشاهده نموده محض خوشنودی و خوشحالی ساده عقلان و غیره که همواره به افسانه‌ها و اخبار خوشنودند مینگارد و نقص این اناجیل به خوبی واضح است زیرا که با روح و قصد منجی و مخلّص ما ناموافق میاشد لکن فائده که از آنها مترتّب میشود این است که همچون پول قلب هستند که نقود خالص و رایج از آنها شناخته میشود.

اندریاس. (صاحب مروّت) و او یکی از رسولان دوازده‌گانه یو ۱:۴۰ و پسر یونا و برادر شمعون پطرس و از اهل بیت‌صیدای جلیل بود. پیشه‌اش ماهی‌گیری و اول شاگرد یحیی تعمید دهنده بود پس از آن منجیرا متابعت نمود و چون او مسیّا یعنی مسیح‌را یافت در حال بنزد برادر خود شمعون شده ویرا بنزد عیسی آورد و از آنوقت به بعد در ضمن شاگردان مسیح محسوب شده تا آخر با وی بود و در متی ٤:۸ـ۲۰ و مر ۳:۱۳ و یو ۱:۳۵ـ٤۱ و ٦:۸ و۱۲:۲۲ در باره او مینویسد و تقلید بر آن است که او در سکیثیه و یونان و آسیای صغیر بانجیل موعظه نموده در اخائیه بر صلیب مخصوصی مصلوب شد و آن‌را صلیب مار اندریاس یعنی اندراوس مقدس میگفتند بدین شکل.

X

اندرونیکوس . (مرد مظفّر) و او مسیحی رومانی و یکی از خویشان پولس است که با وی در زندان بود و پولس در نامه رومانیان ۱٦:۷ اورا سلام میفرستد.

الماس. پید ۱:۲٦ پید ۲:۲۳ و او اول و اعظم حیوانات میاشد و بر سایر حیوانات تسلّط مخصوصی‌دارد پید ۱:۲٦ـ۲۸. و باید

دانست که مردم اولاً از یك خون و یك اصل بوده اند لیکن بعد از آن بطوایف عدیده منقسم شده هر یك از دیگری بواسطه قامت و هیئت و رنگ چهره و زبان و دین تفاوت کلی دارد، و هر یك از اینطوایف در هر جا که مشیّت ازلی قرار گرفته است سکنی نموده اند٠ اما کیفیت و مادّه خلقت انسان بدینطور است که حقتعالی اورا از خاك زمین گرفته ویرا در عدالت و تقدس شبیه خود آفرید (پید ۱:۲٦) و شوق ادبی و روحانی و قوای عقلیه‌را در وی بوجود آورد٠

و در لسان عبرانی لغات بسیار میباشد که افادهٔ معنی انسان‌را مینماید و اصلاً هم برای همین وضع شده اند تا دلالت بر اصل و هیئت و عناصر او بنماید و در بارهٔ آیه ۷ فصل ۲: پیدایش میگوید در بینی وی روح‌حیات دمید مقصود نه آنستکه فی‌الحقیقه بواسطه دهان روح حیات‌را در وی دمید بلکه قصد از مضمون آیه آنستکه خداوند قوای عقلی و روحی بانفس زندهٔ وی قرین فرمود ملاحظه در آدم٠ و چون خدا یتعالی انسان‌را در تقدس و عدالت بصورت خود آفرید شریعتی برای او قرار داده امر فرمود که نباید از آن تجاوز نماید لکن هواهای نفسانی و تجربات شیطانی بر او دست یافته اورا بمخالفت و تجاوز از شریعت اقدس الهی وا داشت و بدینواسطه غضب خداوندی بر او افروخته خوشبختی و فرح دائمی خودرا گم کرد و لباس تقدس و عدالت بناپاکی گناه آلوده گشته از خالق خود دور افتاد (چه نسبت خاك‌را با عالم پاك) و بتدریج طبایع او بشرارت و شیطنت مایل گردید و نسلاً بعد نسل در اولاد و اعقاب او نیز سرایت نموده بدینواسطه همگی انسانها جز دو نفر سزاوار مرك گردیدند٠

نا چار انسان تا امروز در پی آن میباشد که شأن و طبیعت خودرا ترقّی داده بحالتی اعلاتر از حالت حالیّه‌اش برسد و آن معلّق بر این امر است که خداوند خدای خودرا بتمامی دل و تمامی جان و تمام اندیشه دوست دارد و همسایه خودرا نیز چون خود محافظت نماید٠ لکن چون انسان ضعیف و در تحت تجربات بسیار واقع شده است بسا میشود که از این شریعت مقدّس تجاوز بنماید زیرا اگر وی‌در بدو الامر از شریعت اقدس الهی تجاوز ننمودی هر آینه زشتی گناه‌را فهمیده بهیچ وجه من‌الوجوه مرتکب آن نگشتی بلکه میتوان گفت که نفس‌شریعت ویرا از ارتکاب شرارت و شیطنت باز میداشت لهذا خداوند متعال فرزند یگانه خود عیسی مسیح‌را فرستاد تا بنی نوع بشررا از گرداب معاصی نجات بخشد پس وی بدنیا آمده بر حسب شریعت اقدس الهی رفتار نموده و در تحت عقاب تجاوز آن واقع شده بدینواسطه مارا با خدا صلح داده و راه‌را برای هرعاصی تائبی آماده نمود که بدانواسطه بخدا نزدیکی جسته بدان سعادت ابدی و فرح دائمی نایل گردد٠ و

این منجی بدین دنیا نیامد که فقط آمرزش گناهان‌را برای ما بطلبد بلکه بعد از صعود خود روح تسلّی دهنده‌را نیز بما فرستاد تا همواره مارا تجدید نموده اقدام مارا در راه نجات محکم و ثابت گرداند و او خود همواره درحضور پدر مارا شفاعت میفرماید. پس باوجودیکه بنی نوع بشر سعادت ابدی خودرا گم کرده از شباهت خالق خود خارج شدند عمل خدا باز ایشان‌را برای نیل بانسعادت لایق و سزاوار نمود لکن در صورتیکه بعیسی که شفیع واحدی در میانه

حالت شقاوت و بدبختی و تجارب و موت میباشند لکن چون از این دار فانی به سرای باقی نقل نمودند،هر کس بموافق اعمالش داوری خواهد شد و کسانیکه گناهانشان آمرزیده در محبّت حقتعالی ثابت قدم بوده اند در ملکوت سماوی داخل و بسعادت ابدی و فرح دائمی نایل خواهند گردید اما اشرار یعنی کسانیکه وسایط خلاص‌را مهمل و مجمل دانسته آنهارا ترك نمودند و بشقاوت و عذاب ابدی داخل خواهند شد. ملاحظه در مسیح.



انطاکیه عصر حاضر

خدا و انسانست ایمان آورند و فی‌الحقیقه توبه حقیقی نموده قلباً گناهرا مکروه دارند. و چون این بجا آورده شد ایشان نه تنها از زیر یوغ گناه آزاد میشوند بلکه بفیض مجّانی غیر محدود پسران خدا خوانده شده وارثان خدا و مسیح محسوب میشوند. پس بنی نوع بشر من البد و الی الختم در

انطاکیه. (۱) اع ۱۱:۱۹ شهری بود در شام که نیکاتور آن‌را در سال ۳۰۰ قبل از مسیح بنا کرد و بر رود اورانتس واقع میباشد . در زمان قبل در دولت و علم و تجارت بر سایر بلاد تفوّق داشت بطوریکه یکی‌از سه شهر معظّم مملکت روم محسوب میشد و بواسطه حسن موقع و

خوبی‌هوا معروف بود. درختان‌سرو بسیاری بر آن سایه افکن و نهرهای آب صاف و خوشگوار در آن جاری میگشت و معبد دفنی نیز در آنجا بود و پولس و برنابا در آنجا تعلیم میدادند. و شاگردان ابتداً در آنجا بمسیحان ملقب و معروف گشتند تا از سایر اهالی ممتاز باشند چنانکه‌در اع ۱۱:۲۶ و ۱ پط ۴:۱۶ مذکور است اما لفظ جلیلی و ناصریرا نیز محض تحقیر بر ایشان استعمال میکردند . ملاحظه در مسیحی.

و از همین انطاکیّه شروع بملکوت مسیح شد زیرا که شروع سفرهای پولس رسول از همین نقطه بود و مسقط الراس یوحنّای یونانی ملقّب به دهان طلائی نیز در اینجا بود . غالباً سلاطین و حکّام یونان آن‌را محاصره مینمودند چنانکه دریکی از محاصرات یکصد و هفده هزار از اهالی آن بقتل رسید. بلیّه قحطی سه دفعه در این شهر پدید شد و دو دفعه آتش گرفت کثرت زلزله‌هائی که بساکنین و عمارات این شهر وارد میشود آن‌را از جلال و عظمت و ثروت قدیمش انداخته است.

۲) اع ۱۳:۱۴ و۱۴:۲۱ که آنرا انطاکیه پیسیدیّه میگفتند و بگمان اروندل و ملتون همان یالوباتش میباشد و پولس و برنابا در این‌شهر موعظه نموده بشدید ترین عذاب گرفتار شدند بحدّیکه نا چار فرار نمودند و در قدیم الایام خیلی از شهرهارا بانطاکیه مسمّی می نمودند چنانکه در سوریه شانزده شهررا باین اسم مسمّی نمودند .

انطونیا. برجی میباشد که هیرودیس اعظم در شمال غربی هیکل اورشلیم بنیاد کرده آنرا باسم رفیق خود انطونیوس مسمّی نمود و گمان میبرند که همان قلعه ایست که در اع ۲۱:۳۴ مذکور است.

انگور. میوه ایست معروف که از درخت مو بعمل آید پید ۴۹:۱۱ و خشکیدهٔ آنرا مویز گویند اسمو ۲۵:۱۸ و۲سمو ۱:۱۶ و۱تو ۱۲:۴۰. زمین و آب و هوای فلسطین با تاك کمال موافقت‌را داشته و دارد و انگور آنجا از جمله میوهای نیك و مقبول است و البتّه بعضی جاهای آنجا نسبت بجاهای دیگر حاصل خیز تر و بهتر میباشد مثل عین‌جدی و وادی اشکول و وادی سورق چنانکه انگور های وادی سورق‌را انگور سورق گویند و آن بهترین‌انگورهای‌فلسطین میباشد و واضح است که انگور فلسطین مثل سایر اماکن باختلاف انواع است. و شیرهٔ معروف‌را از همین انگور تحصیل میکنند و طریقه آن هم معروف است و بعضی بر آنند که مقصود از عسل در بسیاری از جاهای کتاب مقدس همان شیره میباشد زیرا که مناسبت بسیار در میان دبش لفظ عبری و دبس لفظ عربی میباشد و تبدیل شین بسین در عبرانی و عربی بر صاحبان اطلاع واضح است و اسرائیلیان چون داخل این زمین شدند خداوند ایشان‌را امر فرمود که تا سه سال‌میوه درختانرا نخورند و سال‌چهارم‌وقف

خداوند باشد و در سال پنجم مأذونند که از میوهٔ آنها بخورند لا ۱۹:۲۳۰۲۳ و می‌بایست میوه یا انگوررا تماماً از تاك یا درخت نچینند بلکه قدری از آن‌را باقی گذارند تا فقرا و مساکین نیز بهره برند لا ۱۹:۱۰ تث ۲۴:۲۱۰ و هرکس‌را جایز بود که در باغ رفیق خود داخل شده بخورد و سیر شود لکن در بردن ماذون نبودند تث ۲۳:۲۴ و آنچه‌را در تاك و درخت برای فقرا میگذاردند بقیّه میگفتند ار ۶:۹ و۴۹:۹ و این بقیّه اشاره در مز شهرهای مخروبه بود. (ملاحظه در شراب).

انوش. (مرد) و اول زاده شیث بود پید ۴:۲۴ و۵:۶ و۷ و۹ـ۱۱ و ۱تو ۱:۱ و لو ۳:۳۸.

انیسمس. (نافع) و او غلام فلیمون بود که پولس بخاطر او رسالهٔ به فلیمون‌را نوشت کو۴:۹. چنان مینماید که انیسمس از آقای خود فلیمون گریخته بود و بعد از آن که بواسطه پولس در دین پاك مسیح داخل شد بوی مراجعت نمود فل۱۰۵ و برحسب تقلید چنان مینماید که بعد از آن در بیریّه بمنصب اسقوفی نایل گشت.

انیسیفورس. (حامل منفعة) ۲تیمو ۱: ۱۶ـ۱۸ و۴:۱۹ و او مسیحی بود در افسس که با کمال گرمی وجهد برای آسودگی پولس خدمت مینمود ۲تیمو ۱:۱۸ و چون پولس در روما محبوس شد انیسیفورس بنزد وی رفته سبب تخفیف دل‌تنگی وی گشت چنانکه خود پولس نیز در اینخصوص در آیه سابق الذّکر مینویسد و اظهار امتنان و شکر گذاری مینماید.

اوبوت. (مطهرهای آب) و آن یکی از منازل بنی اسرائیل است که در شرقی موآب واقع‌بود میباشد اعد۲۱:۱۰ و۳۳:۴۳؛ و آن اول منزلی است که بعد از برافراشتن مار برنجین در آنجا وارد شدند و قبل ازعیّ عباریم میباشد.

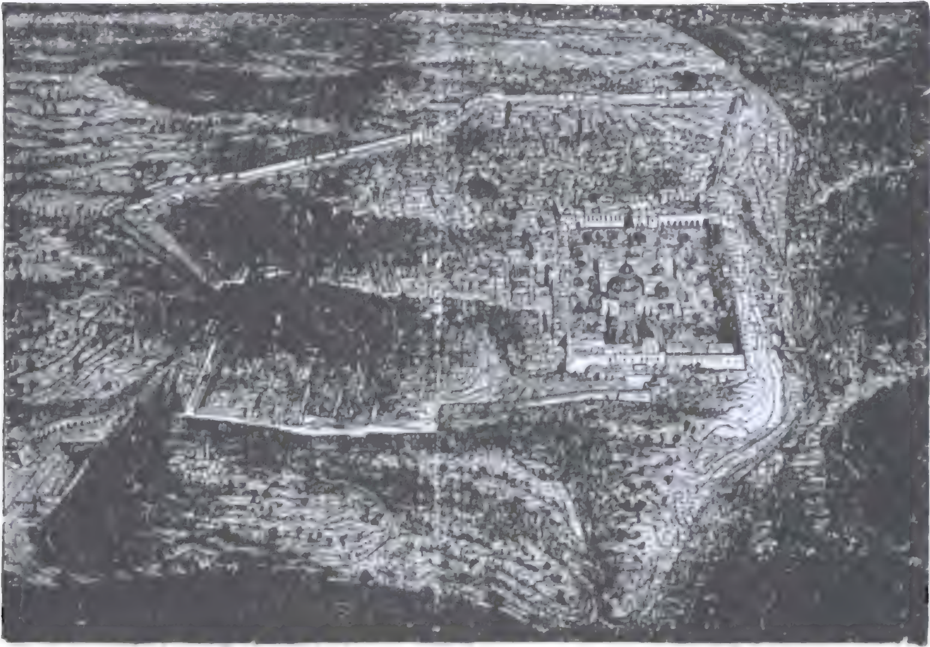
اوجوم. اش ۳۰:۲۴ التی است که همچو دست انسانی دارای انکشتان میباشد و بدان کندم‌را از کاه پاك کنند.

اورکلدانیان. پید ۱۱:۲۸ و آن محلّ تولد ابراهیم خلیل بود. تا این اوآخر و سنوات اخیر محل حقیقی عور نامعلوم بود. در اواسط قرن نوزدهم میلادی هنری‌راولینسن بزرگترین عالم علم معرفت الارض بوسیله خواندن خطوط میخی و تحصیل و تدقیق در کتیبهٔ گنج نامه نزدیك همدان مسئله‌را حلّ کرد و بدین واسطه موفّق شد که خطوط و کتیبه‌های نقطه‌ایرا که عور در آن واقع شده بود بخواند و خرابهای شهر مذکوررا که در بابل سفلی در ساحل غربی فرات در زیر شن‌پنهان شده بود پیدا نماید. این نقاط هر چند تا بعد از جنگ بین‌المللی یعنی بعد از ۱۹۲۲ حفّاری نشده بود ولی از آنزمان تا کنون یك شهری عجیب و

تماشائی حفّاری و کشف شده است. تاریخی که در آن کشف شده بسلطنت پادشاهانی که در اوائل چهل و سه قرن قبل از میلاد حکومت داشته اند میرسد. این شهر پایتخت اشوریان بوده که سالها قبل از آنکه کلدانی‌ها دستی بر بابل اندازند مقرّ حکمرانی بوده و دارای یك تمدّن درخشان و قابل ذکری بوده اند. آنها رب النوع ماه‌را میپرستیده اند و یك برجی شبیه برج بابل که شرح آن در باب یازدهم سفر پیدایش وارد شده برای پرستش خود ساخته بودند. بنا برین ابرهیم یك شخص عشیره وقتی که از وطنش برای زمین موعود مهاجرت کرد نبوده بلکه تبعه یك ملّت متمدنی بوده است.

اورشلیم. (شهر یا میراث سلامتی) و در مز ۲:۷۶ شالیم خوانده شده است و مفسّرین و علماء یهود بر آنند که شالیم همان سالیم است که در پید ۱۸:۱٤ مذکور میباشد لکن جرم و سایرین اینقول‌را معتبر نمیدانند. و یهودیان بر آنند که کوهی که ابراهیم پسر خود اسحاق‌را بر آن قربانی نمود در آن شهر است و آن‌را یهوّوا یراه نامید و در یوش ۲۸:۱۸ اورشلیم یبّوسی خوانده شده است و در داو ۱۰:۱۹ و ۱۱ یبّوس و اوّل دفعه که اسم اورشلیم در کتاب مقدس ذکر گشته در کتاب یوشع ۱:۱ میباشد. و سابق بر آن به اسمائیکه در ذیل نگاشته میشود معروف بود یعنی شهر یهودا ۲ تو ۲۸:۲۵ و شهر خدا مز ٤:٤٦ و شهر پادشاه عظیم مز ۲:٤۸ و شهر مقدس نح ۱:۱۱ و اری ئیل اش ۱:۲۹. و هدریانوس امپراطور آنرا ایلیا کپتولینا نام نهاد و الآن بقدس‌شریف و بیت المقدس معروف میباشد و جمیع طوایف آنرا شهر مقدس گویند.

موقعش در قرب قلّه سلسله کوههائی است که بحر متوسّط و بحیره‌الموت‌را از یکدیگر جدا میکند و تخمیناً ۳۲ میل به بحرمتوسط و ۱۸ میل به بحیره‌الموت مسافت دارد. عرض شمالیش نسبت بخطّ استواء ۳۱ درجه و ٤٦ دقیقه و۳۵ ثانیه و طول شرقیش نسبت به (گرینوش) ۳۵ درجه و۱۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه میباشد، و طول حصارهای‌آن از این قرار است حصار شمالی ۳۹۳۰ قدم، حصار شرقی۲۷۵٤ قدم. حصار شهر تقریباً دو میل و خمس میل است و شخص میتواند که در ظرف یکساعت دوره حصاررا طی کند. و بنابر قول یوسیفوس محیط شهر در زمان او کمتر از چهار میل و حصار شهر نیز برتپه اوفل و صهیون احاطه داشت لکن فعلاً آن تپه‌ها از حصار خارج هستند و قسمتی از صهیون که خارج از شهر و حصار میباشد شخم شده است تا قول میکای نبی که در کتاب میکاه ۱۲:۳ ارمیای نبی وارد است که ۲۵۰۰ سال قبل نبّوت فرمود و در فصل ۱۸:۲٦ از صحیفه آن جناب مکتوب است کامل گردد که



منظرهٔ اورشلیم از طرف جنوب

(صهیون مثل کشت شخم کرده خواهد شد)۰ مساحت شهر داخل‌حصار تخمیناً ۲۰۹ جریب و حال اینکه در زمان هیرودیس اغریباس ٤٦٥ جریب بوده است و در ایام سلیمان و زروبابل ۱۵۵ جریب۰

اما خود شهر بر گردنه از زمین بنا شده است و در سه طرفش وادیهای ژرف میباشد که شهررا از سایر بلاد جدا کرده است بدین تفصیل: که از مشرق وادی قدرون که آن‌را وادی یهوشافاط نیز گویند و از جنوب و مغرب وادی هنّوم میباشد و این دو وادی از دو نقطه قریب المحلّی که در شمال شهر است شروع نموده بمسافت نصف میل بطرف جنوب شهر امتداد یافته بیکدیگر اتصال‌میابند و از اتّحاد ایند و وادی النار بعمل می‌آید که به بحرالموت ممتد میشود۰ و وادی‌ثالثی در میان وادی هنوم و وادی قدرون تشکیل میابد که آن‌را وادی پنیرفروشان گویند و علما جغرافیا در اینخصوص مباحثات بسیار نموده اند که ایا اینوادی از طرف شمال به باب الشام و یا از طرف مغرب به باب التحلیل منتهی میشده است یا نه و ما قول اوّل‌را معتبر میدانیم۰ خلاصه اینوادی‌شهررا بدو قسمت مساوی تقاطع مینماید و قسمت شرقیرا کوه موریا گویند که محلّ هیکل بود و قسمت غربیرا کوه صهیون نامند که اولاً خانه داود و در این اواخر قصر هیرودس بر آن بناشد۰

اما كوه صهيون تخميناً ۱۱۰ قدم از موريا مرتفع مياشد و يوسيفوس آنرا شهر فوقانى مينامد و اكرا نيز به شهر تحتانى مسمى گشت اما بزيثا بر طرف شمال موريا و اوفل به جنوب آن واقع و كوههاى اطراف اورشليم فقط از يك طرف بشهر نزديك بودند چونكه تل سكوپس كه در گذرگاه وادى قدرون بطرف شمال شرقى واقع بود همان موضعى مياشد كه تيطس از آنجا در حين محاصره بشهر يهوديان داخل شد . و به جنوب سكوپس و طرف شرقى شهر كوه زيتون واقع است و صاحب سه قله مياشد و قله اوسطرا كوه صعود نامند . و در طرف جنوب كوه زيتون جبل المعصيه واقع است كه محل بت پرستى سليمان بود و بدانواسطه بدين اسم معروف شد . و در طرف جنوب كوه صهيون تل المؤامره واقع مياشد و آن جائى است كه گمان ميبرند يهودا با رؤساى كهنه در خصوص تسليم نمودن مسيح مصلحت بينى نمود و بر دامنهٔ اين تل مزرعه حقل الدم مياشد كه گمان ميبرند بعد از صليب شدن مسيح يهودا خودرا در آنجا طناب كشيد .

اما سكوپس تا كوه زيتون ۵۲۴۳ قدم مسافت دارد و از آنجا به جبل المعصيه ۴۷۳۱ و از آنجا به تل المؤامره ۳۷۷۲ قدم و از شهر تا كوه زيتون تخميناً نصف ميل مسافت دارد و ارتفاع هر يك از سطح دريا بدين تفصيل است :

قدم بالاتر از بحر متوسط است

سكوپس	۲۷۱۵
كوه زيتون	۲۶۶۵
جبل المعصيه	۲۴۰۹
تل المؤامره	۲۵۵۲
موريا	۲۴۴۰
صهيون	۲۵۵
قلعه جليات يا جالوت	۲۵۸۱

و اين بلندترين امكنهٔ شهر مياشد .

نزول باران در اين شهر از كوه لبنان كمتر و گاهى از اوقات در زمستان باندازهٔ يكقدم برف مى‌آيد و چشمه و حوضهايخ مى‌بندد لكن سطح ارض بهيچوجه يخ نمى‌بندد و بسا ميشود كه فصل زمستان بدون برف و يخ ميگذرد . و دكتر شپلن انكليسى مقياس درجه حرارت آنجارا از تشرين دوم سنه ۱۸۶۲ تا شباط ۱۸۷۲ بدين طور تعيين نموده است يعنى معدل حرارت آنجا در طرف اينمدت بدرجه فارن‌هايت ۶۲ درجه مياشد و كمترين درجهٔ نقصان حرارت در ۲۰ كانون ۲ سنه ۱۸۶۴ ۲۵ درجه و نهايت ازدياد آن در ۲۴ حزيران ۱۰۲ درجه و ۵ ثانيه مياشد ملاحظه در فلسطين .

اما چون محاصرات بسيار بر اين شهر وارد آمد وضع آن بطوريكه در ايام مسيح و حواريانش بود در زير خاك مانده است و تخميناً ۲۰ الى ۸۰ قدم بسطح ارض حاليه مسافت دارد زيرا كه شهر مرقوم از

زمان یوشع تا تیطس ۱۷ دفعه محاصره شده و دو دفعه خراب گشته و دیوارهای آن فرود آمده لهذا اثری از شهر قدیم در بالای زمین باقی نمانده کوچه‌ها و عمارات و ابنیه آن بالکل نا بود و مضمحلّ گردید. خلاصه در خصوص تعیین مواضع عمارات و ابنیه آن اختـلاف بسیـار است چون که با وجـود اکتشافات جدیده تحقیق انمواضع بسیار مشکل است و طوایفی که پی در پی بر اورشلیم تسلّط داشته اند اینانند.

اوّل یبوسیان . علما و دانشمندان در مسئله شالیم و اورشلیم اختلاف کرده اند بعضی مثل یوسیفوس و اوسیبیوس بر آنند که شالیم و اورشلیم هر دو یك شهر بوده اند و دلیل بر اینمطلب مز ۷۶:۲ و غیره میباشد. و لفظ اورشلیم اولاً در ضمن شرح حدود یهودا و بن‌یامین مذکور است یعنی جائیکه یبوسی یوش ۱۸:۱۶ و۱۸:۲۸ و یبوسین خوانده شده است یوش ۱۸:۱۶. و بعد از آنکه یوشع شهررا مسخر نمود باز یبوسیان در آنجا ساکن شدند یوش ۱۵:۶۳ لکن چون یوشع جهان‌را بدرود گفت قوم اسرائیل شهررا محاصره کرده آن‌را باتش سوختند داو ۱:۸ باوجود آن بعضی از جاهای شهر باز در دست یبوسیان باقی ماند داو ۱:۲۱ چنانکه یوسیفوس میگوید (که محاصره بطول آنجامید و شهر تحتانی مفتوح گردید چونکه شهر فوقانی منیع و محصون بود بدان واسطه قوم اسرائیل بر آن دست نیافتند و در دست اهالی خودش ماند داو ۱۹:۱۰ـ۱۲ و چون داود برابریکه شهریاری استـقلال یافت اورشلیم‌را شهر خود قرار داد و او و یوآب که راس‌شجاعان‌لشکرش بود شهر یبوسیان‌را متصرّف شدند ۱ تو ۱۱:۶ و بعد از آن بقلعه صهیون و شهر داود مسمّی گشت ۲سمو ۵:۷ و ۱ تو ۱۱:۷ بنا بر این اسم اورشلیم در عظمت و جلال ترقی نموده برنینوا و بابل و صور سرافراز گردید.

۲) ملوك. و داود شهررا معزّز و محترم میداشت و آن‌را محصور نموده دیوار آنرا بقلعه صهیون رسانید و تابوت عهدرا از قریة یعاریم بخانه عوبید ادومی آورده از آنجا بشهر داود داخل نمود ۲سمو ۶:۲ـ۱۶ و بدینواسطه بهدایت الهی آنجارا شهر سیاسی و دینی قوم اسرائیل قرار داد تث ۱۲:۵ـ ۲۱ و اپاد ۱۱:۳۶ زیرا که خداوند بعد از آنکه خیمهٔ یوسف‌را ترك نمود مز ۷۸:۶۷ و۶۸ آنجارا منظور نظر قرار داده در آنجا جلال خودرا ظاهر فرمود اشاره بر آینکه خداونـد در میان قوم خود ساکن میباشـد خلاصه شهر صهیون مدفن داود و سایر ملوك گردید.

اما شهر مذکور در ایام سلیمان باعلی درجه عظمت و جلال ترقّی نمود زیرا که سلیمان هیکل خدا و قصر سلطنتی‌را در آن بنا کرد و موضع هیکل جائی بود که داود از

ارونه یبوسی خرید ۲سمو ۲۴:۲۰-۲۵ و در ۱تو ۲۱:۲۲-۲۸ و ۲تو ۳:۱ارنان خوانده شده است و خود داود تهیّه نیکوئی برای هیکل دیده آنچه که لازم بود فراهم آورد لکن بموافق ۱پاد ۸:۱۸ و۱۹ خداوند اورا از بنای آن منع نمود زیرا که مرد جنگی و خون ریز بود و چون او در گذشت سلیمان عزم خودرا بر بنای هیکل خدا جزم نمود و حیرام پادشاه صور چوب‌های‌سرو اراد و بنّایان بوی فرستاد و بعد از مدت هفت سال بانجـام رسیده تقدیس گردید و مرکز عبادت حقیقی تمام جهان شد۰ (ملاحظه در هیکـل) و سلیمـان ملك قصر ملوکانه در اورشلیم بنیاد نهاد که در مّدت سیزده سال بانجام رسید و خانه جنگل‌لبنان ۱ پاد ۷:۲-۷ و قصری نیز برای دختر فرعون بساخت ۱پاد ۷:۸ و حصـار شهـررا توسیـع داده دیوارهائیرا که داود ساخته بود بلند کرد بنابر این اورشلیم در جلال و عظمت ترقّی کرده صیت نیکوئی آن بکوش ملکه سبا رسید و امّا چون او عزم تماشای آن کرد و در حوالی‌اورشلیم رسید و جلال و عظمت شهررا مشاهده نمود گفت همانا نصفش هم بمن اعلام نشده بود ۱ پاد ۱۰:۷ و۲ تو۹:۱-۱۲۰ و چون سلیمان سرای باقیرا بر دار فانی اختیار کرد و رحبعام بر اریکه شهریاری استقرار یافت مملکت سلیمان منقسم گردیده اینمطلب سبب شد که اعداوا جانب مثل شیشق

و غیره از هر طرف براورشلیم‌هجوم‌آورند۰ گویند یربعام‌که بر اسباط عشره سلطنت داشت بر رحبعام خروج نموده شیشق با لشکر جـّرار بزمین یهودا تاختن کرده بر آن دست یافته خزاین بیت‌الله‌را که منجمله پانصد سپر طلا بود و مبلغ ۱۴۵۰۰۰ لیره انگلیسی ارزش داشت تصرف نمود ۰ پس از مـّدتی آسا شهریار اورشلیم گردید و لشکر عظیمی فراهم آورده بمقـابله زارح کوشـی صف ارآئی نمود و از یهـّوه خدای خود استمداد خواسته ایشان‌را منهزم گردانیده تا جرار تعاقب نمود و دیـّاری از ایشان باقی‌نگذاشت ۲تو ۱۴:۹-۱۵ و ظروف خانه خداوندرا استرداد و مذبح‌را ثانیاً بنا نمود۰ ۲تو۱۵:۸ حصار جدیدی بر هیکل‌خدا افزود۰ لکن‌بعد از چندی آسا با بعشا پادشاه اسرائیل اعلان جنگ داده از پادشاه سوریّه استمداد جست و مبلغی از طلا و نقره هیکل خدارا برسم اجرت برای او فرستاد ۲تو ۱۶:۱-۳۰

پس از آن در زمان رواج بت پرستی یعنی هنگام داخل شدن خانوادهٔ یهوشافاط بخانوادهٔ آحاب اورشلیم از مدارج جلال بدرجات زوال نزول نمود۰ و چون یوآش بتخت سلطنت‌جلوس‌فرمود اورشلیم‌را تجدید کرده هیکل‌خدارا نیز مرمت نمود لکن چون حزائیل‌پادشاه ارام قصد اورشلیم نمود یوآش خزاین‌خود و خزاین بیت‌الله‌را بوی فرستاده ویرا از آمدن مانع شد ۲تو ۲۴:۱۰-۱۳

و۲۳ و۲ پاد ۱۲:۷ و۱۸۰ پس‌از آن در ایام امصیا قوم اسرائیل حصارهای اورشلیم‌را خراب کردند ۲ تو۲۵:۲۳ لکن‌عزیّا آنهارا دو باره تعمیر و مرمت نمود و پسرش یوثام نیز بر اثر پدر خود قدم زده بر استحکام حصار خصوصاً حصاری که به صهیون و موریا و اوفل منتهی میشد بیفزود. و چون او در گذشت و آحاب بر سریر سلطنت نشیمن یافت و بت پرستی‌را شعار خود گردانید جلال اورشلیم رو بنقصان نهاد و بعد از او یعنی در ایام حزقیا باز مرمت و تعمیر گشته بجلال اوّلین خود که در ایام سلیمان داشت نایل گردید ۲ تو ۳۲:۳۰ اش۲۲:۹-۱۱ و چون منسّی به سریر سلطنت بر آمد حصاری گردا گرد شهر داود کشیده اوفلرا نیز احاطه نمود ۲ تو۳۳:۱٤۰ خلاصه حزقیا در ازدیاد چشمه و کاریزهای شهر کوشید و منسّی نیز بر حصانت و استحکام حصار بیفزود بنا بر این شهر اورشلیم بطوری محصور و محکم گردید که نقش فتح آن جز بصفحهٔ خیال دست نمیداد نیا ٤:۱۱۰ لیکن باوجود این حصانت و استحکام اهالی شهر بپادشاه بابل یعنی نبوکدنصّر بندگی مینمودند و پس از چندی که خواستند سر از اطاعت وی باز پیچند او عساکر خودرا حرکت داده شهررا محاصره کرده مفتوح نمود و جمیع خزاین بیت الله و خزاین پادشاه‌را غارت کرده روٴسا و اغنیا و صنعت گران‌را که عدد ایشان به ده هزار میرسید باسیری برد و سوای مردمان فقیر و پست کسیرا در شهر باقی نگذاشت و صدقیارا بر ایشان پادشاه قرار داد. و چون چندی بر این بر آمد صدقیا در خود قوّه و استعدادی‌مشاهده نموده از فرعون حفرع نیز استمداد جسته سر از اطاعت پیچانیده اینمعنی نایره خشم نبوکدنصّررا ملتهب ساخت و لشکر عظیمی سوق داده شهررا محاصره نمود و از جهة تنگی محاصره بلیّه قحطی و وبا در شهر پدید گردید بدینواسطه مدت یکسال و نیم در محاصره مداومت نمودند تا بالاخره حصار شهررا فرود آورده در سال ۵۸٦ قبل از مسیح آن‌را مفتوح ساخت و بیت الله و قصرهای پادشاه و سایر عمارات مشهوره شهررا منهدم ساخته شهررا بتوده خاکی‌مبدّل نمود نیا ۲:۵ و تا مدّت پنجاه سال بدین دستور خراب بود.

(۳) عزرا و ملوك بطالسه.

و چون کورش فارسی بتخت سلطنت بابل بر آمد امر فرمود که اسرای قوم یهود بشهر خود بر گشتند و بیت الله‌را بنا کرده در شهر مسکن گرفتند و بعد از چندی در ایام نحمیا که از جانب پادشاه ایران در اورشلیم حکومت داشت علی رغم سنبلّط و طوبیا حصارهای شهررا بنا نمودند نح ٤:۷-۲۲ و٦:۱-۱٦ و تفصیل روزی که در ایام نحمیا کشیده شد در فصل ۳ صحیفهٔ خود او مسطور

است٠ خلاصه ديوار مرقوم از بركه سلوام كه در شمالی شهر واقع بود تا بسر اوفل منتهی شد و در نزديكی باب الخيل كه دروازهٔ شرقی هيكل باشد برجی بنا شده بود و خانه كاهنان نيز در نزديكی باب الخيل و داخل حصار بود بعضی بر آنندكه دروازهٔ ديگری در طرف شرقی شهر بود كه آنرا باب الماء ميگفتند و محكمترين ديوارهای شمالیهيكل البيرا بود كه بعد از ايام نحميا بارس خوانده شد و برج خننيل در شمال و برج ميا بطرف جنوب شهر واقع بود كه موضع آنها هنوز محقق نگشته است٠ و حصار فوقانی رو بمغرب و صاحب دو دروازه بود كه يكيرا باب الوسط و ديگريرا باب الوادی ميگفتند كه در طرف شرقی باب الخيل حاليهٔ واقع بود و عزيای پادشاه در آنجا برجی بنا نموده بود اما باب الزاويه در قسمت شمالی بود و احتمال ميرود باب القديم و باب افرائيم باشد و موضع آن محقق نگشته٠ و در قسمت فوقانی شهر روبروی وادی هنوم باب الزبل بود كه دكتر فردريك بلس در سنه ١٨٩٤ آنرا پيدا كرد و نيز صندوقی كه در سنك تراشيده شده بود و مسافت طويلی از حصار جنوبی شهررا كشف نموده٠ و دروازه باب العين در اول حصاری بود كه وادی پنير فروشانرا تقاطع مينمود لكن موضع باب الفخار الی الان هم تعيين نيافته است٠ خلاصه شهر مرقوم در زمان دولت فرس ترقی نمود و در سنه ٣٦٦ قبل از مسيح يوحانان برادر خود يشوعرا بقتل رسانيد زيرا كه بر وی حسد ميبرد٠ در اين اثنا با كوسس والی فارس باورشليم در آمده قرار بر اين گذارد كه در مدت حيات يوحانان هر قدر گوسفند در شهر يا در هيكل كشته شود راسی پنجاه درهم جزيه بدهند و يا دوع و منسی پسران يوحانان با هم رئيس كهنه شدند٠ و چون يوحانان در گذشت منسّی خودرا بسامريان ملحق ساخته در هيكلی كه ايشان بر كوه گريزيم بنا كرده بودند رئيس كهنه شد٠ (ملاحظه در سامريان)٠

يوسفوس مورخ مينويسد كه اسكندر ذوالقرنين در ٣٣٢ قبل از مسيح باورشليم در آمده كهنه باستقبال وی شتافته نبّواتيرا كه در صحيفه دانيال پيغمبر در بارهٔ غلبه يونانيان برفرس مكتوب بود برایاوخواندند و بدانواسطه بعطايای ملوكانه نايل گشته من جمله ماليات سالهای هفتم ايشانرا كه سال يوبيل ميگفتند معاف نمود٠

و در سال ٣٢٠ قبل از مسيح بطليموس سوتير لشكری فراهم كرده بقصد اورشليم روان گشت و بعد از آنكه خبر متواتر شد و يهوديان از اين آگاهی يافتند ویاورشليمرا در روز سبت محاصره نمود و چون يهود از محاربهٔ نمودن در روز سبت امتناع داشتند وی شهررا مفتوح ساخته جمعی از اهالی شهر اسير نموده با فريقا برد و در سال ٣٠٠

قبل از مسیح سیمون عادل که یکی از شجاعان و در میان یهود محبوب القلوب بود رئیس کهنه شد و ساحت هیکل‌را وسعت داده دریاچه‌را بمس بیاندود و حصارهای شهررا استوار کرده بسیاری‌را برای خدمات هیکل گماشت و بطلیموس فیلادیفوس نیز عطایای بسیار و گران بها بهیکل فرستاده و او همان است که بانی ترجمه هفتاد گردید و در روزهای او ترجمه مرقوم در شهر اسکندریّه انجام پذیرفت٠

چندی بعد از آن بطلیموس فیلوباتور باورشلیم آمده قصد آن کرد که در هیکل قربانی گذراند و سیمون رئیس کهنه ویرا منع نموده مقارن این حال ترس شدیدی بر بطلیموس مستولی گشته بزمین افتاد و فالج گردید و از آن به بعد یهودرا سخت دشمن میداشت٠

و در سال ۲۰۳ قبل از مسیح انطیوخس کبیر بر اورشلیم تاخت آورده آنرا مفتوح ساخت لکن در سال ۱۹۹ قبل از مسیح سکوپاس نامی که یکی از روسای لشکر اسکندر بود شهررا از تصرف انطیوخس بدر برد٠ و چون مدت یکسال بر این بر آمد یهودیان دروازهای شهررا برای انطیوخس گشادند و او بشهر در آمده شهررا مجدّداً متصرف گشت و مصالح و نقود بسیار به یهودیان بخشید که هیکل‌را مرمت کردند و مالیات ایشان‌را تخفیف داد و امر کرد که کسی بخلاف قانون در هیکل‌ایشان داخل نشود و خود در سال ۱۸۷ قبل از مسیح بدرود جهان گفت ٠ از آن پس در زمان سلطنت انطیوخس ابی‌فانوس ستمکار شهر اورشلیم محلّ اضطراب و وجود فرقه‌های مختلفه شده اعتقادات و رسوم نا پاك یونانیان در آن داخل گردید و شهر مقدس‌را اهانت نموده در هیکل‌خدا بت پرستی‌کردند ویهودیانی‌را که از بلیّه قتل رسته بودند بانواع عقوبات و مصائب گرفتار ساختند ۱مکابیان ۱:۱۳ ۲مکابیان ۹:٤ و۱۲: و٦:۱ـ۳۱ و۲:۷۰ بالاخره در سال ۱٦٥ قبل از مسیح یهودای مکابیوس لشکر عظیمی از یهودیان سوق‌داده لیسیاسرا که از جانب انطیوخس بر اورشلیم حکومت داشت منهزم ساخت و یهودیان باورشلیم معاودت نمودند و یهودا در ۱٦۱ قبل از مسیح جهان‌را بدرود گفت و اورشلیم مغشوش گردید٠ بعد از چندی یعنی در سال ۱۳٥ قبل از مسیح یوحنّا هرکانوس ظهور نمود و در زمان او پادشاه سوریّه بر اورشلیم حمله آورده از هفت طرف آنرا محاصره نمود و یکصد برج که هر یك صاحب سه طبقه بودند در اطرافش بنا کرد و زیر دیوار شهررا نقب زد در این اثنا صلح واقع شده محاصره موقوف گردید و یهودیان دیوارهای شهررا مرمّت کردند و بعد از موت یوحنّا هرکانوس فریسیان و صادوقیان با حکّام شهر بهم بر آمده بقدر پنجاه هزار



صحن حرم مقدس و در وسط کنیسه صخره

نفر از اهالی شهر تلف گشتند.

و پومپیوس رومانی در سال ۶۳ قبل از مسیح شهررا بتصرف در آورد لکن خزاین هیکل‌را بجای خود گذاشت بعکس کراسس که وی در سال ۵۴ قبل از مسیح شهررا بتصرف در آورده خزاین بیت الله‌را که تخمیناً بدو ملیون لیرهٔ انگلیسی میرسید بغارت برد پس از آن پارثیان به پیشوائی انتکونس در سال ۴۰ قبل از مسیح شهررا بتصرف در آوردند و یك سال بعد از آن هیرودیس لشکر عظیمی از رومانیان فراهم کرده حصارهای خارج و شهر تحتانی‌را در ظرف شصت روز بتصرف در آورد و بعد از پنج ماه دیگر قلعه و هیکل‌را مفتوح ساخت و بهیرودیس اعظم ملقب گردید و رومانیان ویرا بپادشاهی نصب نمودند بنا بر این شروع به تعمیر و تحسین شهر نموده هیکل‌را مجدّداً بساخت و در مدت حکومت خود ۶۴ سال به تعمیر و نظافت شهر و هیکل مشغول بود تا آینکه اورشلیم قدری بجلال و عظمت سابق خود نایل گشت.

(۴) حالت اورشلیم در عهد جدید.

شهر مسطور در ایام خداوند ما عیسی مسیح در نهایت عظمت و جلال بود زیرا که هیرودیس کبیر آن‌را تعمیر و مرمّت نموده خود نیز چندی نبود که فوت کرده بود. تفصیل این مقال آنکه چون از ولادت مبارك خداوند و منجی ما عیسی‌مسیح چندی بگذشت هیرودیس اعظم وفات نمود و اورشلیم و قصر پادشاهی و هیکل خدا و قلعه انطونیا که بر برج بارس بنا شده بود در نهایت عظمت و غایت جلال باقی ماند و نیز برجهای سه گانه یعنی هیپکس و فاسلیس و مزیمه و جسر هیرودیس که در میانه شهر فوقانی بود و بعضی از آثار قصر سلیمان بحالت خود باقی بود و از زمان هیرودیس اعظم تا زمان هیرودیس اغریپاس تجدیدی در شهر واقع نشد جزانیکه پیلاطس قنات تازه برای شهر احداث کرد. و بعد از موت اغریپاس یهودیّه بدست رومانیان افتاده حکّام بیرحم و جفا جو در آن حکمرانی مینمودند و بهیچوجـه من الوجـوه در پی نیکی شهر نبودند بدینواسطه شکایات و عصیان و همهمه در میان قوم پدید آمد در این اثنا وسپاسیانس و پسرش تیطس عزم کردند که با یهودیّه جنگیده این فتنه‌را خاموش کنند. بنابراین اورشلیم‌را محاصره کرد بالجمله در صفحات تواریخ دنیا هیچ قومی مثل یهود ستمکش و بدبخت نبوده اند خصوصاً در آنمحاصره که در سال ۷۰ میلادی اتّفاق افتاده تخمیناً ده ملیون از ایشان بقتل رسیدند. و بعد از آنکه مدت سه سال از اینمقدّمه گذشت انقلاب شدیدی بر قوم یهود عارض شد بطوریکه ایشان‌را یارای داخل شدن بشهر خودشان نبود تا زمان سلطنت قیاصره مسیحیّه.

(۵) آورشلیم در زمان قیاصره رومانی و

مسیحی.

بعد از انقلابیکه در زمان وسپاسیانس و تیطس شد رومانیان شهری در محلّ اورشلیم بنا کرده آنرا ایلیا کپتولینا نامیدند و هیکل زوسرا نیز در هیکل خدای حی بنا نمودند لکن قسطنطین باز آنرا اورشلیم نامید و مادر خود هیلانه امپراطوره معین فرمود که مواضع حوادث مهمّهرا برای مسیحیان کشف نموده امر نماید که کنیسهها برای یادگاری او بنا کنند.

اما در زمان سلطنت یولیانس مرتدّ بعضی از قوم یهود فراهم شده خواستند که هیکلرا ثانیاً بنا کنند لکن زلزله و خوارق عادات بسیاری واقع شده ایشانرا از کار باز داشت. بعضیرا گمان چنان است که اینمطالب مخصوصاً از جانب خدا واقع شد تا ایشانرا از انجام اینعمل باز دارد زیرا که قصد آنها در بنای هیکل این بود که قول مسیحرا تکذیب نمایند. و امیانس مرسلینس که یکی از فیلسوفان و مورخ یولیانس بود در خصوص بنای هیکل بدینطور می‌نویسد «در وقتیکه یبیوس و والی شهر با کمال شوق و نهایت شعف در اتمام بنای هیکل ساعی‌بودند ناگاه زبانه‌های آتش مکرّراً از میان بنیاد بطور وافر بیرون آمد به حیثیّتی که عمله‌جاترا یارای نزدیك شدن نبود و بتدریج آتش بالاگرفت تا مباشرین و عمله انکاررا کلیّة ترك نموده فرار کردند» و یوحنّای دهن طلائی نیز مینویسد که معاصرین او شهادت دادند بر آنیکه بنای هیکل برای وسایط فوق در عهده تعویق افتاد و در سال ۵۲۹ میلادی یوستینیان کنیسه باسم مریم دوشیزه بنا نمود که بعضی گمان میبرند همان مسجد الاقصی میباشد. و در سال ٦١٤ میلادی کسرای ثانی لشکری از فارس ساز داده اورشلیم‌را مفتوح ساخت و هزاران هزار رهبانان‌را بکشت و کنایس ایشان‌را خراب کرد.

(٦) .اورشلیم در ایام صلیبیّین و دولت عثمانیّه.

و چون در سال ٦٣٧ میلادی‌شهر اورشلیم بتصرّف عمر ابن الخطّاب در آمد وی مسیحیان‌را خوانده ایشان‌را باجرای مراسم عبادت خودشان ترغیب نمود. پس از آن در سال۱۱۸۷ میلادی سلطان صلاح‌الدّین ایوبی که از صلیبیین بود آن‌را از تصرّف ایشان بدر برد. بعد از آن اسلامیان سه دفعه بر صلیبیّین دست یافته شهررا بتصرّف در آوردند تا بالاخره در سنه ۱۵۱۷ میلادی بتصرف دولت عثمانی در آمد و در تحت تسلّط ترگان‌بود تا سنه۱۹۱۷ در مدت جنگ عمومی که قشون انگلیسی بفرماندهی ژنرال النبی در دسامبر همین سنه شهررا مفتوح و مسخّر ساختند . بعد از جنگ این شهر پایتخت فلسطین گردید که در تحت قیمومیّت انگلیس دولت جدیدی گردید .

اما اورشلیم حالیّه بموافق نبوت ارمیای

نبی ۱۸:۳۰ بر توده و کومه‌های شهر سابق بنا شده است لهذا مباحثات بسیار در خصوص تعیین مواضع آن حادث گشته و بر حسب تعیّنات تازه و اکتشافات جدیده دیوار هیکل قدیم فعلاً بمسافت ۸۰ قدم در زیر حرم شریف بر پا میباشد و سنك بزرگیرا در آن زیر یافته اند که رسومات فنیقیه بر آن منقوش بوده است. و اگرچه یوسفوس‌مورخ نیز توصیف و تعریف زمان کاملیّت و آبادی شهررا نموده است لکن‌بدون‌اجرای‌اکتشافات کامله صحت و سقم آن برای ما دست نخواهد داد.

اما در خصوص دیـوار اوّل علمـا و دانشمندان اتفاق نموده اند که دیوار مرقوم از برج هبکیس که در طرف غربی شهر بوده است شروع نموده و بطرف جنوب سرازیر شده سلوامرا احاطه مینمود و از آنجا بزاویه جنوب شرقی‌هیکل‌امتداد میافت و قصر هیرودیس مذکور فوق و اکستس و جسرکه وادی پنیرفروشان‌را قطع مینمود و دیوارهای که از حیاط هیکل بجانب غربی وادی مسطور برای محافظت طرف فوقانی شهر ممتّد بود همگی در دیوار شمالی بود.

اما در بارهٔ دیوار دوّم در میان علما و دانشمندان اختلاف بسیار است بعضیرا گمان چنان است که در طرف شرقی کنیسه قبر مسیح بوده است و اینان مستند بطایفه میباشند که موضع جلجتّه و قبر تقلیدیرا محافظت مینماید. دیگران گمان میبرند که دیوار دوّم در غربی کنیسه قبر مقدّس بوده است و قـول اوّل‌را بدلایل چند ترجـیح میتوان‌داد: اولاً بودن دیوار در طرف شرقی کنیسه نقصان مساحت شهراست ثانیاً طرف شرقی کنیسه برای دیوار بهیچوجه مناسبت نداشت زیرا که مانع اجرای قواعد حربیه میشد و نیز از طرف اسفل محلّ هجـوم دشمنان میگردید و ممکن نیست که چنین قومیکه در آنوقت بر کماهی قواعد حرب مسلّط بودند مرتکب چنین خطای فاحشی گردند ثالثاً اینکه بهیچوجه اثر دیوار در طرف شرقی‌کنیسه یافت‌نشده است‌باوجودیکه اکثر مباحثات و اکتشافات در آنجا بوقوع پیوسته است و در خصوص دیوار سوّم نیز اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که بطرف شمالی محلّی که قبر پادشـاهان در آنجـا میباشد ممتّد بوده است دیگران بر اینکه در موضع دیوار شمالی‌حالیّه بوده است. خلاصه علم تعیین مواضع دیوارها امر غریبی نیست زیرا شهر مرقوم ۲۷ دفعه محاصره و ۱۷ دفعه مفتوح و مکرّراً منهدم و پایمال‌گردیده و دیوارهای حالیّه‌را سلیمان شاه در ۱۵۴۳ میلادی بنا کرد و رسومی‌را که بسنت در خصوص اورشلیم مذکور میدارد از قرار تفصیل است :

۱) هیکل. بسیاری از علما و دانشمندان اتفاق کرده اند که حرم شریف موضع هیکل بوده و سنك بزرگی که بمسافت هشتاد قدم در زیر زمین در زاویه جنوب شرقی حیاط

حرم یافته اند سنك بنوه هیکلی است که سلیمان ساخت و زاویه جنوب غربی محلّی میباشد که هیرودیس بر هیکل اضافه نمود و گنشته از اینها در زیر حرم شریف قناتها و دهلیزها و برکه‌های میباشد که بعضیرا برای آوردن آب و بعضی‌را برای ازالهٔ کثافات هیکل قرار داده اند.

۲) صهیون و وادی‌پنیرفروشان. امّا صهیون تل پهن و مرتفعی است که طرف جنوبیش ۴۰۰ قدم بر وادی‌هنّوم ارتفاع‌دارد طولش ۲۴ قدم می‌باشد که بباب الخلیل منتهی میشود و عرضش تا وادی پنیرفروشان ۱۶۰۰ قدم است و دیوار شهر اوّلی بر کنار شمالی صهیون و مساحت راس تپّه صهیون نصف مساحت اورشلیم قدیم بوده است و بیشتر از دویست قدم از کوه زیتون پست تر نمیباشد. و وادی پنیرفروشان از رشتهٔ اتصال وادی قدرون و هنّوم شروع نموده بطرف شمال امتداد میابد لهذا از طرفی در میانه صهیون و از طرف دیگر در میانه اوفل و موریا فاصله شده است لکن بعضیرا گمان چنان است که وادی پنیرفروشان به باب الخلیل میرسید و دیگران بر آنندکه به باب الشّام‌منتهی‌میشد و عمق اینوادی روبروی زاویه جنوب‌غربی هیکل تخمیناً ۹۰ قدم از سطح ارض حالیّه پائین‌تر بوده بنابراین ارتفاع حصار شهر در این محلّ در زمان هیرودیس به ۲۰۰ قدم میرسید و از این جهة میتوان گفت که یوسیفوس در تعریف حصار آنجا مبالغه نکرده است چنانکه میگوید «اگر شخص در آن محل رفته بر بالای حصار می‌ایستاد و اراده نکریستن‌بقسمت پائین‌انوادی میداشت از غایت ارتفاع حصار و ژرفی وادی غالباً بدوّار مبتلا میشد.

۷) شهر تازه حالیه. بدانکه شهر حالیه بر خرابه‌های شهر مقدس قدیم بنیاد گشته و باوجودیکه مثل‌قدیم‌چیزی‌از ابنیه و حصارها و برجها و جسرهای مخصوصهٔ شهر داود و سلیمان و حزقیا و نحمیا و عزرا و مکابیان باقی نمانده است باز تقریباً بمسافت ۱۰۰ قدم اطراف و سر دیوارهای هیکل‌را خاك فرا گرفته و تحقیق آن از روی یقین قطعی معلوم نمیشود لکن میتوان گفت که ابنیه و عمارات و کوچه‌ها و برجهای حالیّه دخلی بهزار سال قبل ندارد زیرا که آنها کلیّةً در زیر خاك مدفون است و مواضع معیّنه آن از قرار تفصیل است : اولاً کوه زیتون است در مشرق که آن‌را کوه طور نیز گویند پس از آن برکه اسرائیل است که بعضی آن‌را برکه بیت حسدا دانسته اند و از جسر وادی قدرون عبور کرده بوادی یهوشافاط میرسیم که در آنجا کنیسهٔ مریم دوشیزه بنا شده است و در جوار آن مغارهٔ جهاد و بستان‌جتسیمانی واقع میباشد. و در این باغ درختان زیتون چندی برپاست که بسیار کهن اند بحدیکه بعضی گمان میبرند که از زمان مسیح مانده

است، لكن بايد دانست كه اينمطلب از لباس صحت عاري‌است زيراكه تيطس و هدريانس تمام درخت هائيرا كه در اطراف اورشليم بود قطع نمودند ملاحظه جتسيماني ۰ و باغ مرقوم‌را سه راهست‌كه بكوه زيتون ميرود ملاحظه در كوه زيتون ۰ امّا منظر اورشليم از كوه بسيار خوش نما و باروح است و هر گاه شخص‌از راه طرف جنوب‌كوه مرقوم رهسپار شود در ظرف سه ساعت به بيت‌عنيا ياالعازريه ميرسد و وادي كه در جنوب كوه زيتون‌واقع است مقبرهٔ انبياي بني اسرائيل ميباشد و جتسيمانيرا راه ديگري است كه قبر ابشالوم طنطور فرعـون در كنار آن واقـع است ۰ (ملاحظه در ابشالوم) و پس از آن قبر يهوشافاط و هرم زكريّا ميباشد و بالاتر از آن مقبره‌ها قبرستان يهود است و بر جنوب هرم زكريّا كفرسلوان واقع ميباشد و قسم جنوبي كوه زيتون‌را جبل المعصيه گويند و در طرف جنوب كفرسلوان بركهٔ سلوان واقع ميباشد كه آبش از بركه ام الدرج جاريست و در رشتهٔ اتصال اينوادي بوادي هنوم چاه ايوب واقع است كه احتمال ميرود همان عين روجل باشد يوش۱۵:۷ و ۱پاد ۱:۰۹ وادي هنّوم يا وادي الدبّابه بوادي يهوشافاط متّصل ميشود و بر جنوب آن كوه دير ابوطور است‌كه آن‌را تل‌الموٴامره‌گويند و حقل الدم يا حقل‌الفخاري بر حسب تقليد بر سر اين كوه بوده است مت ۲۷:۷ و۸ ۰ در پهـلوي تل مرقوم قبرهاي سـنگي يافت ميشود و در دامنه آن وادي هنّوم يا توفت يا تفته است ۲ پاد ۲۳:۱۰ اش ۳۰:۳۳ ار ۷:۳۱ و۱۹:۱۱ و در طرف شمال اين وادي قبرستان يهود و مسيحيان ميباشد كه در قديم الايام داخل حصار بوده لكن فعلاً خارج از آن است زيرا كه حصار حاليّه بر قسمت شمالي صهيون احاطه دارد و باقي صهيون بموافق نبوت حضرت ارميا ۲۶:۱۸ ومي ۳: ۱۲ زراعت شده است ۰ و قنات قديمي بباب صهيون جاري‌شده از آنجا بباب الزبل ميرود و روبروي كوه صهيون در گذرگاه وادي هنّوم خانه‌ها و حصار شهر بركة السلطان واقع است كه طولش ۱۷٤ ذرع و عرضش ۷۳ ذرع ميباشد و ۳۵ـ٤۰ قدم عمق دارد و يكطرفش از كثرت خرابي پر شده است و بعضي آنرا بركه سفلي دانسته اند اش۲۲: ۰۹ و بشمال اين بركه قناتي است كه از بركه‌هاي سليمان جاري شده بشهر ميآيد پس از آن دير رومانيان و مريضخانه براي ابرصان، بنا شده است و بعد از اينها بركه ماملا ميباشد كه ۲۹۱ قدم طول و ۱۹۲ قدم عرض و ۱۹ قدم عمق دارد و احتمال كلي ميرود كه همان بركه عليا اش ۷:۳ ۲پاد ۱۸:۱۷ يا چشمه حياتي باشد كه يوسيفوس در خصوص‌آن مينويسد؛ و تمامي اين چشمه بجنوب راهي واقع است كه فيما بين يافا و

قدس شریف میباشد و ابنیه و عمارات روس در طرف شمال راه مرقوم و باب الشام به حصار شمالی شهر او بروی مغاره ٔ ارمیا واقع است و احتمال کلّی میرود که موضع مشهور به جمجمه در نزدیکی همین مکان بوده و قبور پادشاهان بشمال مغاره ٔ مرقوم و تل سکوپس که رشته ٔ از کوه زیتون است بشمال غربی آن واقع میباشد، امّا قدس شریف بر قسمت شمالی صهیون و موریا و اگرا و بزیثا بنا شده است و قسمت جنوبی صهیون و اوفل فعلاً خارج از حصارهای حالیّه میباشد. و شوارع عامّه این شهررا بچهار قسمت منقسم نموده است و هر قسمتی نسبت بدیانتی که در آن یافت میشود باسمی مسمّی گردیده است، چنانکه قسمت شمال شرقیرا که از همه بزرگتر است کوچه مسلمان و شمال غربیرا کوچه ٔ نصاری و قسمت جنوب غربیرا کوچه ارامنه و قسمت جنوب‌شرقیرا کوچه ٔ یهودیان گویند و خود قدس‌را حصار مربّعی احاطه نموده است که آن‌را سلیمان شاه در قرن شانزدهم بنا نمود و تخمیناً ۳۸ قدم و نیم ارتفاع دارد و صاحب ۳۴ برج و ۱۷ دروازه میباشد و محل خالی در شهر کمتر یافت میشود و سایر کوچه‌های شهر تنك و کج و پیچیده بدون سنك فرش بنا شده است و کلیّه کثیف و ناپاك میباشد علی الخصوص در روزهای باران که بصعوبت از آنها عبور میتوان کرد و دروازه‌های آن از این قرار است باب‌الخلیل باب الشام باب‌هیرودیس که مدت ۲۵ سال مسدود بود لکن در بعضی اوقات گشاده میشود و باب‌استیفانس و باب‌ الجمیل و باب المغاربه و باب صهیون. علاوه بر اینها دروازه‌های مسدوده نیز هست من جمله باب المثلّث و باب المزدوج و غیره و چون شهر مرقوم‌را چشمه نیست لهذا اهالی آن آب باران‌را در آب انبارها و اصیلها و برکه‌ها جمع نموده بتدریج بمصرف میرسانند.

امّا خانه و عمارات شهر غالباً از سنك و کلیّةً دو یا سه طبقه میباشد و بواسطه ٔ قلّت چوب سقف‌های آنها غالباً از سنك و اکثر بامهای آنها پهن و مسطّح و بعضی نیز گنبد مانند میباشد پنجره‌های ایشان بهیچوجه بطرف کوچه باز نمیشود و ابنیه مشهوره این شهر گنبد سنگی و مسجد الاقصی و تخت سلیمان است که همگی در ساحت حرم شریف بنا شده است و بعد از اینها کنیسه قبر مقدس و دیر قبطی و دیر حبشی و مارستان و سه دیر دیگر و کنایس‌چندی نیز در کوچه نصرانیان میباشد و در کوچه یهودیان دو کنیسه و سه مریضخانه هست پس از آن برج داود و غیره میباشد.

امّا حرم شریف و طول حصارهای از این قرار است: آن حصار شمالی ۱۰۴۲ قدم حصار شرقی ۱۵۳۰ قدم حصار جنوبی ۹۲۲ قدم حصار غربی ۱۶۰۱ قدم و محیط حرم ۵۰۹۵ قدم است که تخمیناً یکمیل میباشد و نزدیك وسط حرم محل مرتفعی‌است که اولاً

موضع هیکل قدیم سلیمان و پس از آن موضع هیکل زروبابل و بعد محل هیکل هیرودیس بوده است که در ایّام مسیح بنا شد و رومانیان در ۷۰ میلادی منهدمش نمودند. و در زمان سلطنت هدریانس هیکلی برای زوس در اینموضع و محرابی برای زهره در موضع قبر مقدس بنا نمودند و قبه الصّخره که از نیکوترین و زیباترین بنا ها و ثانی مساجد اسلام است در موضع هیکل مثمّن‌الشکل بنا شده است و طول هر طرفی ٦۷ قدم میباشد و از طرف بیرون باسفال و مرمر پوشیده شده بر زبر آنها کتیبه‌ها نوشته اند و برلبهٔ آن ایات قرانی با خطوط جلی مکتوب است و خود قبّه یا گنبد ۱۷۰ قدم ارتفاع دارد و بر چهار پایه بزرك و۱۲۰ ستون قرنتسی بنا شده. آن‌را چهار در است که بشمال و جنوب و مشرق ومغرب نگاه میکند و طول خود صخره که این بنا بر بالای آن میباشد ۵۷ قدم و عرضش ٤۳ قدم است و بقدر شش قدم از سنك فرش‌ارتفاع یافته اطرافش تجیرهای آهنین‌کشیده شده است. گویند این سنك همان موضعی است که خدا یتعالی حضرت خلیل‌را فرمود که فرزند دلبند خود اسحاق‌را بر داشته بزمین موریا رفته بر آن قربانی کند و نیز گویند که محل قریب قربانیهای ملکی-صادق و موضع تابوت عهد و اسم اعظمی که مسیح خوانده بواسطه آن عجائب‌را بعمل میاورد بر همین سنك منقوش بوده است و بسیاری آنرا مرکز زمین میدانند چنانکه اهالی اسلام نیز همین عقیده را در خصوص مکه دارند.

ولسن که یکی از دانشمندان انگلیس است یکی از طرفهای حصار حرم شریفرا کنده ۲۱ طبقه از سنگهائی یافت که طول هر طبقه ۳-٤ قدم و هشت ثانیه بود واینحصار عظیم قدری بطرف انسی مایل میباشد و در زیر قسمت جنوبی حیاط حرم شریف کنسه‌ها و در زیر سنك مسطور فوق اصیلهای عظیمه یافت میشود. من جمله ۳۳ اصیل است که در سنك نرم منقور و عمقش ۲۰-۳۰ قدم میباشد که هر یك ده تا دوازده ملیون من آب میگیرند که جمله اینها کفایت آب سالیانهٔ شهررا میکرده است من جمله اصیلی است که دو ملیون من آب می‌گیرد و آن‌را دریاچه بزرك گویند و آب‌های اینها بعضی درزمستان جمع میشد و بعضی‌از قناتها و برکه‌هائی که بمسافت ۱۳ میل بقدس‌مانده در جنوب بیت‌لحم واقع میباشد می‌آمده است و آنچه که از این اصیلها سر ریز کرده زیادی می‌بوده در قناة سنکی بوادی قدرون جاری‌میشده است. کثافات و ناپاکیهائی‌راکه از قربانیهای هیکل حاصل میشد در این قنات میریختند و در حصار شرقی حرم پلّه‌های چندی است که ببالای حصار میرود و در آنجا ستونی نصب شده است که بسیاری بر آنند که مسیح در روز باز پسین برآن ستون خواهد نشست ومردمراکه در وادی‌یهوشافاط مجتمع میشوند داوری خواهد نمود. امّا

مسجد الاقصی نیز در حیاط حرم شریف در ایّام یوستینیانس بنا شده است و دارای ۲۲۷ قدم طول و ۱۹۸ قدم عرض میباشد گنبدش چوبی و باقلع اندودگشته و شیشهٔ پنجره‌های آن در قرن شانزدهم ساخته شد و بیرون از مسجد الاقصی در حوالی قدس روبنسن گوید حصاری از حرم هست ۱۵۶ قدم طول و ۵۶ قدم ارتفاع دارد و سنگهای عظیمه در آن بکار برده اند که طول بزرگترین آنها بشانزده قدم میرسد و یهود روزهای جمعه در آنجا گرد شده برای خرابی شهر و پراکنده گی بنی اسرائیل گریه کرده نوحه گری مینمایند و سنگهای دیواررا میبوسند و اشك خودرا بر آنها میپاشند و آیات از تورات و کتاب ادعیه خود میخوانند و مراجعت میکنند .

امّا کلیسیای قبر مقدس کلیسائی عظیم و موزهٔ مقدس میباشد که گویند در زیر گنبد آن قبر مقدس است و سنك مرمری از قبر مسیح و سنك روغن و سه سوراخی که صلیب‌را بر آنها گذاردند و ترك و شکافی که از زلزله در سنك پدید شد و جائیکه مسیح‌را تازیانه زدند و محلّی که حواریانش از دور ایستاده ویرا متابعت مینمودند و جائیکه لباسش‌را قسمت کردند و موضعی که او بمریم ظاهر شد و قبر نیقودیموس و یوسف و قبر ادوم و ملکی‌صادق و یوحنای تعمیدد هنده در آنجا است و بعضی گویند که جلجته در آن کلیسیا میباشد.

اما برج داود در نزدیکی باب الخیل واقع و مرکب از پنج برج مربّع میباشد که خندقی بر آنها احاطه داشته است و ارتفاع دیوار آن از پائین خندق تا ببالا ۳۹ قدم میباشد و در گوشه شمال شرقی این بنا برج داود حقیقی است که جزء قصر هیرودیس است و برخی برج هپکس‌را برج داود دانسته اند و سایرین بر انند که برج‌فاسیلس میباشد . و برج جلیات بقرب زاویهٔ حصار شمال غربی میباشد و بر زمین مرتفعی بنا شده و داخل حصار حالیه است و سوای اینها از مواضع قدیمه خبری محقق نگشته است

اوروکلیدون. اع ۲۷:۱۴ و آن گردبادی است که از طرف شمال شرقی میوزد و چون مجری و مقدار شدّتش محقّق نیست برای کشتیها محل خطر میباشد و حال به لونتر مسمّی است.

اوریم و تمّیم. (نور و کمال) قصد از این دو لفظ لباس مخصوصی بود که کاهنان در بر میکردند چنانکه در خرو ۲۸: ۳۰ مینویسد که اوریم و تمیم‌را کاهنان بر سینه خود می‌بستند و سینه بندرا رئیس کهنه هنگامیکه به حضور خداوند میرفت بسینه خود می‌بست و چون هارون بریاست کهنه مسح‌شد موسی‌اوریم و تمیم‌را بسینه او گذارد و خود موسی اوریم و تمیم‌را بطوری ذکر کرده است که مثل تاج مجد و جلال لاویان میباشد و چون یوشع ابن نون خلیفه موسی

شد عد ٢٧: ٢١ در حضور العازار کاهن بپا ایستاد تا بواسطه اوریم برای او سؤال نماید لیکن چون تعریف کامل و تامّی در کتاب مقدس در خصوص آن دو اسم نیست کشف حقیقت آنهارا نتوان نمود·

اوريا. (شعلهٔ خدا) چهار نفر باین اسم بودند ٢سمو ١١: ١٣-٢١ شخص حتی بود که بعد از آن یهودی شده پیشوای لشکر داود گردید و اورا زوجه جمیله بود که بت شبع نام داشت و داود ویرا بغایت دوست میداشت بحدیکه با وی نزدیکی نمود و اینمطلب بالاخره سبب قتل عوریا گردید·

٢) شخصی که در زمان آحاز پادشاه رئیس کهنه بود ٢پاد ١٦: ١٠-١٦ و بفرمودهٔ ملك عمل نموده مذبحی مثل مذبح بت پرستان دمشق ساخته ذبایحرا به او تقدیم مینمود و احتمال میرود که شهادت طلبیدن از او در زمان مهیر-شلال-حاش-بز قبل از معزول‌شدنش از کهانت بوده باشد اش ٨: ٢·

٣) پسر شمیعاه از قریة یعاریم که در زمان یهویاقیم ملك نبوت مینمود و از حضور پادشاه فرار کرده بمصر شد و بالاخره دستگیرش نموده بنزد پادشاه آوردند و بامر پادشاه کشته شد ار ٢٦: ٢٠-٢٣·

٤) کاهنی که پدر مریموت و پسر هقوص بود نح ٣: ٤ و ٢١ و احتمال میرود که همان شخصی باشد که در نح ٨: ٤ مذکور است·

اوزال. پسر ششم یقطان ابن ابراهیم بود پید ١٠: ٢٧ اتو ١: ٢١ که اولاده‌اش در بلاد یمن سکونت ورزیده شهریرا احداث کرده باسم اوزال نامیدند و شهر مرقوم از جمله شهرهای مشهور آن نواحی بود پس از آن آنرا صنعا نامیدند که فعلاً پای تخت ملك یمن میباشد و ینبور میگوید که صنعا شهر خوب و خوش منظری است و بر ارضی مرتفعی بنا شده است و مثل دمشق پر درخت و خوش آب و هوا میباشد·

اوغسطوس. موقر لو ٢: ١ و او پسر برادر زادهٔ یولیوس قیصر و جانشین او بود



اوغسطوس قیصر

که در سنه ٦٣ قبل از مسیح وی تولّد یافت امپراطور روما بود و چون یولیوس قیصر مقتول گشت اوغسطوس چندی با انطونیوس و لپدس در حکومت شریك شد لکن در آخر خود بالانفراد حکمرانی نمود· اسمش کایس یولیوس قیصر اکتاویوس بود و در سنه ٢٧

قبل‌از مسیح سناتوس‌رومانی‌ویرا باوغسطوس ملقب نمود خلاصه ارکان صلح و سلامتی در عهد او مستحکم و درهای هیکل یانوس مسدود بود وگاهی از اوقات از راه اضطرار باموارات سیاسی فلسطیان نیز مداخله مینمود و مدت ٤١ سال حکمرانی نموده در سنه ١٤ میلادی جهان‌را بدرود گفت و طبـاریوس قیصر در جایش بر سریر سلطنت نشست لو ۳:۱ (ملاحظه در قیصر)۰

اوفاز. احتمال میرود که اوفیر باشد۰ ملاحظه دراوفیر ار ۹:۱۰ و دا ۵:۱۰۰

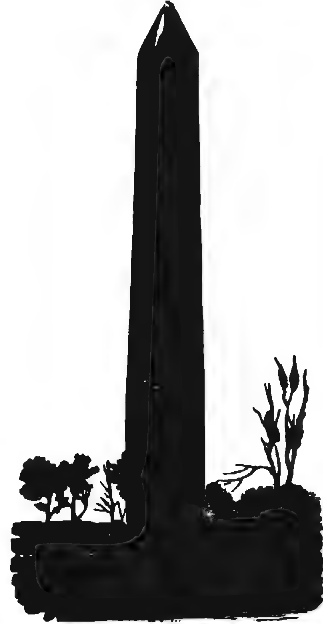
اوفیر. مردی از بنی یقطان پید ۱۰: ۲٦_۲۹ ۱ پاد ۱۰ :۱۱ ۲تو۱۸:۸ و۱۰:۹۰ بعضی بر انند که قصد از اوفیر بلاد عرب میباشد و بمناسبت اسم اوفیر بن یقطان بدین اسم نامیده شد پید ۲۹:۱۰ و۳۰، و احتمال میرود که بجنوب غربی ساحل اوقیانوس هند واقع بوده است۰ رتر میگوید که الان طلا از بلاد عرب استخراج نمیشود جز انیکه مال سابق بوده است چنانکه ملکه سبا طلاها برای پیشکش سلیمان از آنجا اورد و تجّار صور نیز بطلای عربی تجارت میکردند ۱ پاد ۱۰: ۱۵ و۲تو ۱٤:۹ حز ۲۲:۲۷ و بر حسب قول دیودوروس و پینیوس طلا و سنگهای گران بها و چوب عطر در بلاد عرب بسیار بود۰ بعضی دیگر بر آنند که اوفیر در هند بوده است زیرا بعضی از محصولات مذکوره بغیر از هند درجای‌دیگر یافت نمیشد ماکس میولر میگوید که اسامی بعضی اشیا از لسان سنسکریت گرفته شده است لکن اینها برهان کافی‌نیست‌که برآنها اعتقاد توان‌کرد۰ بعضی دیگر بر آنند که اوفیر در افریقای شرقی میباشد وحال آنرا سفلا گویند و بر ساحل موزامبیك واقع است و بعضی از سیّاحان پرتغال نیز در قرن شانزدهم تابع این رای شده برخی از اهالی فرانسه نیز ایشانرا متابعت نمودند احتمال میرود که رای آخر صحیح باشد۰

اولای. (آبهای پرزور) و آن نهری است در شوشان که دانیال نبی رؤیای قوچ و بزرا در کنار آن دید دا ۲:۸_۱٦۰ و شکّی نیست که نهر یولیوس که نهر عظیم و در نزدیکی شوشان است همان اولای میباشد۰ و اکتشافات جدیده بر آن است که نهر کواسس که همان کرخه میباشد بدو جدول منقسم میشده است و جدول شرقی نهر اولای بوده است و همین قسمت آیهٔ مذکوره در دانیال‌را که میفرماید در میانه اولای صدای انسانی‌را شنیـدم بعضی در میانه کنـاره‌های این نهر عظیم دانسته اند۰

اون. (۱) نوهٔ رأوبین که در عصیان قورح و داثان و ابیرام شریك بود اعد ۱٦: ۱، لکن چون اسمش بعد از آن آیه مذکور نیست احتمال میرود که از فعل نا هنجار خود نادم شده قصد خودرا باتمام رسانید۰

۲) اون یا آون پید ٤۱ :٤٥ حز ۱۷:۳۰

و آن بیت شمس میباشد ار ۱۳:۴۳ که یونانیانش هیلوپولس یا شهر شمس میگفتند و چون این شهر برای مصریان مرکز پرستش



ستون اون

آفتاب بود بدانواسطه باین اسماء مختلفه نامیده شد و از قدیم ترین شهرهای دنیا میباشدکه در جوشن در شرقی رود نیل واقعست و تا ممفیس ۲ میل مسافت دارد.

و در قرن اول استریبو در آنجا رفته شهررا مخروبه یافت و یوسیفوس مینویسد که در زمان رفتن خاندان یعقوب بمصر این شهر برای سکونت ایشان از جانب فرعون تعیین یافت و یوسف نیز دختر کاهن آنجارا برای خود تزویج نمود. گویندکه یهودئی اونیاس نام از بطلیموس فیلادلفوس درخواست نمود که هیکلی در این شهر به شباهت هیکل اورشلیم بنا نموده یهودیان آن شهر غالباً آنجارا معبد و زیارتگاه خود قرار دادند چنانکه اکثر پیمبران بدان اشاره نموده اند.

امّا کاهنان این شهر در دولت و ثروت و دوستی تحصیل علم مشهور بودند گویند فیثاغورس و افلاطون علوم ادبی را از ایشان تحصیل کردند لکن شهر مرقوم فعلاً خراب و بجز خندقهای بزرك و برجهای بلندکه قطعه‌های عظیمه از سنك مرمر و سماق و سفال درآنها یافت میشود چیزی دیگر در آنجا نیست و ستونی از سنك سماق فعلاً در آنجا برپا میباشد که ۶۸ قدم ارتفاع دارد وکلمات مصری زیادی بر آن منقور است و برخی که قادر بر خواندن خطوط مصریّه میباشند این مطلب را از آنجا درك نموده اند که «هورس حیات بخش و سلطان قوم مطیع اقای مصر علوی و سفلی میباشد» و تقلید بر آنست که یوسف و زوجه‌اش مریم از ظلم هیرودیس در این شهر آمده در زیر درخت انجیر جنگلی استراحت یافتند.

اون. (بت) عا ۱:۵ اول اسم همواره ایست در سوریّه که بوادی لبنان مشهور است یوش ۱۷:۱۱ و امکان دارد که همان دشت وادیها باشد که یکی از خرابه‌های مشهورش شهر بعلبك است. ۲) هو ۸:۱۰ بیت ایل است که گاهی بیت آون یا بیت الصّنم خوانده شده و در اینجا باون یا صنم موسوم شد تا بر

فساد و شروریکه آن طایفه مرتکب بودند دلالت نماید۰ ۳) حز۳۰:۱۷۰ ملاحظه در اون ۰

اونان . (قوی) و او پسر دوم یهودا بود پید ۴:۳۸ و ۱ تو۲:۳۰ و در پید ۸:۳۸ و۹ مینویسد که او از برپا داشتن نسلی برای برادر بزرك خود ابا کرد و قبل از آنکه بنی یعقوب بزمین مصر شوند وفات نمود پید ۱۲:۴۶ اعد ۱۹:۲۶۰

اونو . نح ۲:۶ و آن شهری است غیر محصور که در دشت شارون بمسافت پنج میل به لود مانده واقع میباشد۰

آوی . (یعنی‌مقصود) و او یکی از پادشاهان مدیان بود که بنی اسرائیل ایشانرا بقتل رسانیدند اعد ۸:۳۱ و یوش ۲۱:۱۳۰

اویل‌مرودخ . پسر نبوخذنصر بود که بعد از او در ۵۶۱ قبل‌از مسیح‌بتخت سلطنت جلوس نمود ۲ پاد ۲۷:۲۵ و در زمان‌سلطنت خود یهویاگین پادشاه یهودارا از زندان درآورده درمدت حیات خودنهایت احترامرا در حق او مبذول داشت ار ۳۱:۵۲ـ۳۴۰ و در ۵۵۹ قبل از مسیح نرجل شراصر دامادش که در ار ۳:۳۹ مذکور است حیله انگیخته تا بعضی از اقربأ با او همدست شده ویرا بقتل رسانیده خود برجایش بتخت شهریاری نشیمن یافت۰

اوئیل . (اراده‌ٔ خدا) و او مردی بود که زن غریبه‌را تزویج نمود عز ۳۴:۱۰۰

آهك . معروف است و در ایام قدیم نیز معروف بوده لا ۴۲:۱۴ و۴۵ که آنرا در کوره با بوته‌ها میسوزانیدند اش ۱۲:۳۳۰ پادشاه موآب استخوانهای پادشاهان ادومرا با آهك سوزانید عا ۱:۲۰ نوشتجات بر روی آهك یا کچ بر سنك کشیده تث ۲:۲۷ـ۴ یا بر روی سنگهای آهك کشیده و رنك کرده در مصر یافت شده است که بعد از مرور سه هزار سال باز واضح و تازه و خوانا است۰

آهن . معدنی است پر فایده که فوایدش از قدیم الایام معروف بوده است پید ۲۲:۴ و اسبابها از آن بتفاوت انواع ساخته اند تث ۵:۲۷ یوش ۳۱:۸ از قبیل سر نیزه‌ها اسمو ۷:۱۷ و تخت خوابها تث ۱۱:۳ و الاة شخم ۲سمو ۳۱:۱۲ ار ۱۴:۲۸ و کالسکه‌ها یوش۱۶:۱۷۰ و قصد از آهنی که در ارمیا ۱۲:۱۵ وارد است نوعی از آهن میباشد که در متانت و استحکام معروف بوده در مرزو بوم قریب بدریای‌اسود یافت میشد۰ گویند که مقصود از این عبارت که در تث ۹:۸ گوید (زمینی که سنگهایش آهن است) کثرت آهن آنزمین میباشد۰ و در فصل۳۳: آیه ۲۵ همان کتاب نصیب طایفه اشیررا وصف نموده گوید (نعلین تو از آهن و برنج است) و این نیز بمعنی‌آیه سابق‌میباشد۰ و در جاهای دیگر کتاب مقدس لفظ آهن بطریق مجاز استعمال گشته است من جمله در ایوب ۱۸:۴۰ قصد از قوت و در مز

۱۰۷:۱۰ قصد از تنگی و در اش ٤٨:٤ قصد از تمرّد میباشد و گاهی مراد از آهن سرخ شده بندگی میباشد و مراد از قیدهای آهنین اسیری است·

آهنگران. و ایشان از قدیم ترین صنعت گارانند پید ٤:٢٢ و اسرائیلیان آلات و ادوات زراعت و فلاحت و حرب خودشان‌را میساختند لکن گاهی فلسطینیان ایشان‌را از مشغولیّت این صنعت منع می‌نمودند ۱سمو ۱۳:۱۹ـ۲۲ ·

اما در ایام داوری سلاطین عرابه‌های آهنین و غیره میساختند و صنعت مسطوررا در نهایت کمال رسانیدند و در آن شهرت پیدا کردند·

آهو. مز ٤٢:١٥ و آن حیوانی است تندرو که بموافق شریعت موسوی پاك و حلال بود تث ۱۲:۱۵ و ۱٤:٥ و در سرود ۲:۹ و اش ۳۵:٦ به خفّت و سبکی آن اشاره مینماید· این حیوان در حالت حرکت بسیار تشنه میشود و چون گرسنه شود ضعف بر او غلبه نماید ار ۱٤:٥ نیا ۱:٦ و از خصایل او جهیدن بر سنگهای بلند است ۲سمو ۲۲:۳٤ مز ۱۸:۳۳ حب ۳:۱۹· و در سرود ۲:۷ و۳:٥ اشاره بمحبت اینحیوان شده است و در پید ٤٩:٢١ نفتالیرا به‌آهوی آزادی تشبیه مینماید·

اهوا. (آبیها) و آن مکان یا نهری بود که عزرا قومیرا که از اسیری بر گشته بودند در آنجا جمع نموده بروزه ندا کرد عز۸: ۱۵ و۲۱ و۳۱·

آهود. (اتّحاد) دو نفر باین اسم بودند (۱) پسر جیرا از سبط بن‌یامین که قوم اسرائیل بتفصیل ذیل از ظلم عجلون پادشاه موآب رهانید: یعنی چون قوم آهودرا برای ادای جزیه بعجلون فرستادند وی باملك خلوت طلبید و در حال با دست چپ خنجری کشیده ملك‌را زد که فوراً مرد، و از اینمطلب معلوم میشود که خلوات طلبیدن سفیر با ملوك رسم بوده است بطوریکه هیچ یك از خدّام اذن دخول بر ایشان نداشته است، و چون آهود از کار ملك بپرداخت از اطاق بیرون آمده در حال بکوهستان افرائیم فرار نمود و قوم اسرائیل باعانت او شتافته گذر گاههای اردن‌را بر موآبیان گرفتند·

اهوله. (خیمهٔ او) واهولیبه (سایبان من) که اسم مجازی هستند که برای دلالت بر دو زن زانیه که مقصود از سامره و اورشلیم میباشد وضع شده اند حز ۲۳:٤ و٥ و۳٦ و٤٤·

اهولیاب. (خیمه پدر او) و او پسر اخیساماك از سبط دان بود که خداوند اورا با بصلئیل برای کار خیمه و ظروف آن معیّن فرمود خرو ۳٥:۳٤·

اهولیبامه. (خیمه عالی) دو نفر باین اسم بودند (۱) زوجه عیسو و دختر عنی پید ۳٦:۲ و۱٤ و او یهودیّت و دختر بیری

بود پید ۳۴:۲۶ و گمان میبرند که یهودیّت اسم اصلی او باشد. (۲) اسم یکی از امراء عیسو پید ۴۱:۳۶ و علی التحقیق اسم مکان میباشد نه اسم شخص پید ۴۱:۳۶.

اهیه . خرو ۱۴:۳ یکی از اسماء جلاله و بمعنی واجب الوجود میباشد.

آیت و آیات . (علامات) و عملیات خلاف عاداتیرا گویند که برای اثبات حق بعمل میاید اع ۲۲:۲.

ایام . محلّی بود که قوم اسرائیل در زمان خروج از مصر در آنجا منزل کردند. خرو ۲۰:۱۳ عد ۶:۳۳ و ۷ و چنانکه کوك گمان برده است ایام همان فیثوم یا هیراپولس میباشد و سایرین بر آنند که همان سبع بیاره ایست که در نیمفرسخی طرف غربی دریای لوط واقع است لکن ترومبل گمان میبرد که آن سوری است که از بحر لوط به بحر متوسّط ممتّد میباشد.

ایثامار . (زمین درخت خرما) اسم شخصی از بنی هارون بود خرو ۲۳:۶ و چون ناداب و ابیهو بواسطه تقدیم آتش اجنبی در حضور خداوند هلاك شدند لا ۱:۱۰ و ۲ کسی جز العازار و ایثامار از کهنه باقی نبود لا ۶:۱۰ و ۱۲ و عالی رئیس کهنه نیز از نسل ایثامار بود چنانکه ابی‌یاثار از نسل عالی بود ۱ پاد ۲۷:۲ و اخیمالك ابن ابی‌یاثار نیز از نسل ایثامار بود ۱ تو ۳:۲۴ پسر اخیمالك خوانده شده است. مختصراً کهنه بنی العازار از بنی ایثامار بیشتر و قوی‌تر بودند. ۱ تو ۴:۲۴.

ایثان . (ثابت) سه نفر باین اسم بودند اول ایثان ازراحی که در ۱ تو ۶:۲ و در عنوان مزمور ۸۹ مذکور است و از سبط لاوی بود که بواسطه حکمت و معرفتش شهرت داشت ۱ پاد ۳۱:۴ و بعضی بر آنند که مزمور ۸۹را او نوشت. (۲) پسر قیشی یا قوشیا و او شخص لاوی از بنی مراری بود و شروع خانواده او در زمان داود پادشاه بود و در میان مغنّیان مذکور میباشد ۱ تو ۴۴:۶ و ۱۷:۱۵ و ۱۹. (۳) شخصی از بنی جرشوم که از اجداد آساف مغنّی بود. ۱ تو ۴۲:۶.

ایثانیم . ملاحظه در ماه.

ایخابود . (جلال و مجد کجا است) و او پسر فینحاس و نوهٔ عیلی رئیس کهنه بود اسمو ۲۱:۴ که بعد از وصول خبر کشته شدن عیلی و بردن تابوت عهد از مادر متولّد شد .

ایزابل . (طاهر) و او زوجهٔ آحاب پادشاه اسرائیل و دختر یکی از ملوك صیدونیان بود ۱ پاد ۳۱:۱۶ و شکّی نیست که وی در میان بت پرستان تربیت یافته در زمان آحاب فی الحقیقة او حکمران اسرائیل بوده مردم‌را بعبادت بعل و سایر بتها وا داشت و مخارجات چهار صد نفر انبیاء اشیریم‌را او متحمّل

میشد و آحاب نیز چهار صد و پنجاه نفر نبی برای بعل قرار داده خود متحمّل مخارجات ایشان میشد ۱ پاد ۱۸:۱۹۰ و چون ایزابل در صدد کشتن و تمام کردن انبیاء خدا افتاد عوبدیاه که شخص خداترس و وکیل خانوادهٔ آحاب بود خواست که مگر چارهٔ برای این بندگان خدا اندیشیده ایشان‌را از ظلم ایزابل‌رهائی دهد و بنابراین یکصد نفر از ایشان‌را بر داشته در مغارهٔ مخفی داشت ۱ پاد ۱۸:۳ و٤ و۱۳ و خود نان و آب برای ایشان میبرد و چون چندی بر این بر آمد ایلیای نبی چهار صد و پنجاه نفر از انبیای بعل‌را بکشت و این خبر متواتر گشته بگوش ایزابل رسیده آن ستم پیشه قصد آن حضرت کرد لکن کوشش بیفایده نمود و آهن‌سرد کوفت. و از جمله ظلمهای‌ایزابل یکی اینکه نابوت یزرعیلی‌را متّهم ساخته باطّلاع مشایخ و اشراف شهر بقتل رسایند ۱ پاد ۲۱:۱-۱٦ و بعد از چندی نبّوت ایلیای نبی که در حق ایزابل فرموده بود در جای خود کامل گردید ۲ پاد ۹:۳۰-۳۷ ملاحظه در آحاب و ایلیا و یاهو. و قصد از ذکر ایزابل در فصل ۲ مکاشفات آنست که دلالت بر عار نماید.

ایشبوشت . (مرد پست) و او پسر و جانشین شاوءل پادشاه اسرائیل بود که آب‌نیر اورا بر آن داشت که بمحنایم رفته بر اسرائیل شهریار شود در حالتیکه داود در حبرون بر نشیمن سلطنت آل یهودا استقرار یافته بود ۲ سمو ۲:۸-۱۱ و آب‌نیر عساکر ایشبوشت‌را فراهم آورده به جبعون شد و با یوآب و عساکر داود جنك سختی نموده شکست یافت و بالاخره بدست یوآب مقتول گردید ۲ سمو ۳:۲۷. و چون چندی بر این بر آمد ریکاب و بعنه که هر دو برادر و از فرزندان ریمون بودند در وقت ظهر بخانهٔ ایشبوشت شده ویرا در خوابگاه یافته بقتل رسانیده فرار نمودند. مدت شهریاریش دو سال بود ۲ سمو ٤:۵-۱۲.

ایطالیا یا ایطالیه . اع ۱۸:۲و۲۷:۱ و٦ عب ۱۳:۲٤ و آن مملکتی میباشد که در بحر متوسط واقع است و طرف شرقیش‌دریای ادریاتیك و غربیش بحر متوسّط و شمالش سویس و مجارستان میباشد و تاریخ آنجا بر تاریخ تمام دنیا ترجیح دارد پای تختش در زمان مسیح رومیه و در نهایت عظمت وجلال بود ملاحظه در رومیّه.

ایطوریّه . ملاحظه در یطور.

ایعزر . (پدر مساعدت) این لفظ مخفّف ابی‌عزر میباشد که پسر جلعاد و از سبط منسّه بود ملاحظه در ابیعزر و اولادهٔ اورا ابی عزریان گویند. عد ۲٦:۳۰.

ایفه . ملاحظه در وزن.

ایقونیّه . اع ۱۳:۵۱. و آن پای تخت سابق‌لیکاونیّه آسیای صغیر بود که در دامنهٔ کوه طورس واقع و فعلاً آنرا قونیّه گویند

و بر راه عظیمی که در میانهٔ افسس و طرسوس و انطاکیه است واقع میباشد. پولس و برنابا در این شهر بشارت بانجیل داده بدانواسطه بعذاب شدیدی گرفتار شدند بحدیکه ناچار آنجارا ترك کردند اع ۱۴: ۱-۶ و بسیاری از مؤرخان این شهررا در تصنیفات خود ذکر نموده اند.

ایل. غالباً اینلفظ محض دلالت بر قوّه و اقتدار براسماءٔ و کلمات عبرانی اضافه میشود لکن استعمال آن نه تنها مخصوص بلفظ الله میباشد بلکه برای خدایان بت پرستان نیز استعمال میشود.

ایل خدای اسرائیل. (قوت خدای اسرائیل) و آن اسم مذبحی بود که یعقوب در شکیم بنا نمود پید ۳۳:۲۸ و لفظ ایل دلالت مینماید براینکه خدا قدرت بجا آوردن هر چیز دارد چنانکه خداوند یعقوبرا خلاصی داده ویرا اسرائیل نام نهاد.

ایل بیت ایل. (خدای بیت ایل) و آن اسم مکانی بود که یعقوب در آنجا مذبحی برای خدای حیّ بنا نمود و میشود که اسم همان مذبح هم باشد پید ۳۵:۷. ملاحظه در بیت ایل.

ایلا و ایله. (درختان) تث ۲:۸ و ۲تو ۸:۱۷ و آن شهر مشهوری بود که در ساحل شرقی خلیج بحر قلزم واقع بود و قوم اسرائیل از آنجا عبور نمودند تث ۲:۸ و در زمان سلیمان معروف بود ۱ پاد ۹:۲۶-۲۸ و بموافق ۲سمو ۸:۱۴ و ۱تو ۱۸:۱۳ داود بر آن دست یافت لکن ادومیان در زمان یهورام پادشاه آنرا بتصرف در آوردند ۲ پاد ۸:۲۰. اما چون عزیا پادشاه یهودا بر سریر سلطنت نشیمن یافت لشکری عظیم سوق داده آنرا از تصرّف ایشان بدر برد ۲ پاد ۱۴:۲۲ و همواره در تصرّف قوم یهودا بود تا وقتیکه آرام آنرا مفتوح ساخت و از تصرف قوم یهودا مستخلص گردانید و این شهر بعصیون جابر متّصل میشود (ملاحظه در عصیون جابر).

۲) رئیس ادومی پید ۳۶:۴۱ و ۱تو ۱: ۵۲.

۳) پدریکی از مستحفظان سلیمان ملك ۱ پاد ۴:۱۸.

۴) پسر و جانشین بعشا پادشاه اسرائیل ۱ پاد ۱۶:۶. روزی او در خانه ارصا شرب نموده سرش از باده ناب گرم گردید در این اثنا زمری که سردار نصف عرابه‌هایش بود درآمده ویرا بکشت و خود در جایش سلطنت نمود (ملاحظه در عمری) و مدت سلطنت ایله دو سال بود.

۵) پدر هوشیع که آخر پادشاهان اسرائیل بود ۲ پاد ۱۵:۳۰ و ۱۷:۱ و ۱۸:۱ و ۹.

۶) پسر کالب بن یفنّه ۱تو ۴:۱۵.

ایلیچی. ۲قر ۵:۲۰ شخصی است که محل اطمینان و اعتماد بوده از دولتی بدولت

دیگر فرستاده شود و پولس رسول بشارت دهندگان انجیلرا بایلچیان مسیح تشبیه فرموده است ملاحظه در رسول ایوب ۳۳: ۲۳ ملا ۲:۷.

ایلعازر. (کسیکه خداوند اورا کمك میفرماید).

۱) مردی که با خواهر خود در بیت عنیا سکونت میداشت و خداوند عیسی مسیح بسیار درخانهٔ اوآمد و شد مینمود. ناگاه بیمار شده بمرد پس از آنکه چهار روز از موتش گذشته بود در نزدیکی اورشلیم مسیح در حضور خانوادهٔ وی و جمعی از یهود ویرا از مردگان بر خیزانید بنا بر این یهود تنك ظرف و کم حوصله پذیرائی اینمطلب‌را از آنوجود حلیم و مقدس نداشته در صدد آن شدند که مسیح‌را با ایلعازر مقتول سازند یو ۱۱: و۱۲:۱-۱۱، و تا امروز بیت عنیارا نظر بانمعجزهٔ مبارکه ایلعازریّه گویند.

۲) اسم شخص فقیری که در مثل درویش و توانگر مذکور است لو ۱۶:۱۹.

ایلول. (ملاحظه در ماه).

ایلون. (مکان غزال). و آن شهری از شهرهای لاویان بود که در سبط بنی دان واقع یوش ۱۹:۴۲ و به بنی قهات داده شد یوش ۲۱:۲۴ و اولاً اموریان در آنجا سکونت داشتند داو۱:۳۵. و قوم‌اسرائیل‌فلسطینیان‌را تا آنجا تعاقب نمودند ۱سمو ۱۴:۳۱ ۲تو ۲۸:۱۸ و رحبعام اینمکان‌را محصور ساخت ۲تو ۱۱:۱۰. پس از آن در مرزوبوم بنی بن‌یامین داخل شد زیرا که بنی‌دان مرزوبوم خودرا بشمال وسعت دادند داو ۱۸: و بأ وجودیکه در سرحدّ این دو مملکت واقع بود گاهی از اوقات در قسمت افرائیم ۱تو ۶:۶۶ و۶۹ و گاهی در قسمت یهـودا و بن‌یامین مذکور است ۲تو ۱۱:۱۰ و۲۸:۱۸ و اسم جدیدان یالو میباشد و آن ده‌کوچکی است که بمسافت ۱٤ میل بمغرب اورشلیم مانده بر شمال راه یافا واقع میباشد.

۲) وادی میباشـد که در نزدیـکی شهر مذکور واقع است یوش ۱۰:۱۲ و الان آن‌را چمن ابن‌عمیر گویند و آن چمن وسیع و خوش منظری می‌باشد که در زمان یوشع بن نون در آنجا معرکه سختی اتفاق افتاد. ملاحظه در جبعون.

۳) اسم دهی است در زبولون و احتمال میرود که باسم آن قاضی که در آنجا مدفون میباشد مسمی گشته است داو ۱۲:۱۲ و میشود که در نزدیکی یالون حالیّه بوده است.

ایلون بیت حانان. (بلوط خانه فضل) و آن هم یکی از مقاطعات بود که مئونه سلیمان ملك‌را میفرستاد ۱پاد ٤:۹.

ایلیم. (درختان) خرو ۱۵:۲۷ و آن منزل دوّمی بود که قوم اسرائیل بعد از گذشتن شان از بحر قلزم بدانجا وارد شدند و آن‌را دوازده چشمه و هفتاد درخت خرما

است برخی بر آنند که همان وادی غرندل میباشد.

ایلیا. (خداوند خدای من است) و او مردی بود از ساکنان جلعاد که اورا تشبی میگفتند ۱ پاد ۱۷:۱ و یکی از پیغمبران جلیل القدر آل اسرائیل بود که از جانب خدا بآحاب پادشاه اسرائیل فرستاده شد تا او و قوم‌را بآمدن قحطی سه ساله تخویف نماید و چون پیغام الهی‌را بآحاب تبلیغ نمود خطاب رسید که به نهر کریت شو که زاغان‌را امر فرموده ام تا ترا خوراك دهند و او بفرمان خدا در آنجا بسر میبرد و هر روز زاغان برای او خوراك آورده از نهر نیز مینوشید تا زمانی که قحطی شدت نموده آن نهر خشکید. پس خطاب در رسید که بر خواسته بشهر صارفه رو زیرا بیوه زنی‌را امر فرموده ام که ترا خوراك خواهد داد و بنا بفرمودهٔ الهی بصارفه رفته دست و برکت خداوند بر او و بر آن زن بیوه بود و تازمان رفع قحطی بهیچ چیز محتاج نشد و در همان جا پسر آن زن بیوه‌را زنده فرمود ۱ پاد ۱۷: و چون مدت قحط سپری شد آن‌حضرت خودرا بآحاب نمودار گردانید و وقایع عالیه و عجیبه و قتل انبیاءٔ بعل‌را که در ۱ پاد ۱۸: مسطور است بجا آورد. (ملاحظه در آحاب) پس از آن ایلیا از زندگانی خود خسته خاطر شده از حضور ایزابل زوجهٔ آحاب فرار نموده بقصد مرك بدشت رفت. در این اثنا فرشته خدا بر وی نمودار شده ویرا تقویت مینمود و بعد از چهل شبانه روز بکوه حوریب رسید و در آنجا اعمال و قوات عظیمهٔ خداوندرا مشاهده نمود ۱ پاد ۱۹: ۱–۱۸ و بیقین قطعی دانست که غیر از او نیز اشخاصی یافت میشوند که به بعل سجده نبرده اند زیرا که قبل از این با خود اندیشیده بود که فقط خود اوست که خدای حقیقی‌را عبادت مینماید، پس‌از آن با کثرت غیرت از کوه بزیر آمده الیشع‌را به خلیفگی خود مسح نمود ۱ پاد ۱۹:۱۹–۲۱. بعد از آن از خلق کناره جسته به تنها بسر میبرد تا زمانیکه دفعه ثانی از جانب خدا بآحاب شریر فرستاده شد تا اورا برای آن غضبی که بر او و زوجه و نسلش معلّق بود تخویف نماید زیرا که بقتل نابوت یزرعیلی راضی شده بود ۱ پاد ۲۱: و چون دو سال بر این بر آمد ایلیای نبی‌موت اخزیارا نبوت فرمود ۲ پاد ۱:۴. ملاحظه در احزیا.

و بعد از آنکه مدت پانزده سال نبوّت نموده بود بطور عجیب و اسلوب غریبی از دار فانی بسرای باقی انتقال نمود یعنی‌چون با الیشع در راه بوده تکلم مینمود ناگاه کالسکه آتشینی پدیدار گشته ایلیا بر آن سوار شده ببالا برده شد در حالتیکه الیشع فریاد و زاری مینمود و چیزی نمی‌شنید و اینواقعه غریب‌را پنجاه نفر از تلامذ انبیاءٔ مشاهده کردند. پس از آن همین پنجاه نفر

بر خواسته تمام کوه و دشت آن نواحی‌را تفتیش نمودند زیرا با خود اندیشیده بودند که روح خدا اورا از اینجا بر گرفته بجای دیگر برده است لکن‌جز خستگی و درماندگی حاصل دیگر نیافتند ۲ پاد ۲:۱۷ و در فصل ٤:٥ از صحیفهٔ ملاکی نبی مسطور است که ایلیای نبی قبل از آمدن مسیح باین جهان آید و خود مسیح اینمطلب‌را شرح نموده فرمود که یحیای تعمید دهنده همان ایلیا بود و در زمان‌حیات مسیح ایلیای نبی‌باموسی بر کوه تجلّی ظاهر شد لو ۹:۲۸ـ۳٥ و باید دانست که ایلیای نبی صاحب کتاب نبود زیرا که بهیچوجه خبری در خصوص نویسندگی او بجز رساله که به یهورام پادشاه یهودا نوشت نیست ۲تو ۲۱:۱۲ـ۱٥ و الحق پیغمبر شجاع و غیور و امین و متعصّبی بود.

۲) یکی از روسای بن‌یامین ۱تو ۸:۲۷.

۳) کاهنی که زوجه غریبه تزویج نموده عز ۱:۲۱.

ایمان . اینلفظ مکررًا در عهد جدید استعمال شده است و اولاً قصد از دین مسیح و ملکوت خدا میباشد اع ٦:۷ ورو ۱:٥ غل ۱:۲۳ (۱) تیمو ۳:۹ و یهو ۳ و آن ایمانی میباشد که بمقدسین داده شد . ثانیاً قصد از آن عملی میباشد که مارا قادر میگرداند بر اینکه بصحت انجیل و عیسی مسیح متمسک شویم و باآن خلاصی که مسیح در عوض ما بجا آورد اعتماد تمام داشته باشیم و این معنی ثانوی در رسایل پولس رسول و انجیل‌شیوع دارد مت ۸:۱۰ و یو ۳:۱٦ و روم ۱:۱٦ و لفظ ایمان آوردن در عهد قدیم چندان مذکور نیست لکن بانواع و هیئت‌های‌مختلفه بدان اشاره رفته است چنانکه در اش ٤٥:۲۲ میگوید که به خداوند توجه نمائید و در مز ۲۷:۱٤ میگوید منتظر خداوند باش و در نا ۱:۷ میگوید «توکل کنندگان بر او» و ابراهیم نیز بواسطه اینکه تمامی اعتمادش بر خداوند بود به ابوالمؤمنین ملقب شد روم ٤:۱ و پولس رسول نیز موضوع رساله برومانیان‌را از کتاب حبعوق گرفته است که میگوید.

«که عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود» روم ۱:۱۷ حب۲:٤ و در نامه عبریان ۱۱: شرح مفصلی در خصوص ایمان شجاعان قدیم ذکر میکند.

و ایمان مقتضی سه امر میباشد. اولاً اقناع فهم ثانیاً تسلیم اراده ثالثاً اعتماد قلبی و عمدهٔ اینها اعتماد قلبی میباشد پس مارا بایست که بافعال و اقوال عیسی مسیح اعتماد تمام داشته آنهارا نمونه و دستور العمل کامل برای خود دانیم و الا ایمان ما عبث و ناچیز خواهد بود.

و ایمان بر مسیح مارا قادر میگرداند که بر اقوال و افعال او تمسّك جوئیم چنانکه در یو ۳:۳٦ میگوید «انکه به پسر ایمان آورد حیات جاودانی دارد» و ایمان و شك ضّد یکدیگر میباشد مت ۲۱:۲۱ و ایمان‌را

بامشاهده و روئیت نیز مدخلیتی نیست زیرا بانچه که ایمان میاوریم آن‌را نتوانیم دید عب ١١:١ و علاوه بر این اگر ایمان نداشته باشیم در عدالت مسیح شریك نتوانیم شد پس بواسطه ایمان مسیح‌را میپوشیم و ملبس بوی میشویم و بواسطهٔ ایمان از اعمال عادل شمرده میشویم۰

اما در بارهٔ طریق نجات ما عیسی مسیح آن‌را بانجام رسانید یعنی زمانیکه بر صلیب فرمود تمام شد لکن چنانکه نتیجه تاك ثمر و مقصود از گل عطر است همچنان نتیجه ایمان نیز اعمال نیکو و افعال پسندیده میباشد و نجات دهنده ما در خصوص ایمان میفرماید ایمانت ترا شفا داده است و پولس رسول نیز میفرماید «زیرا که محض فیض نجات یافته اید بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست» «اف ٨:٢ بلکه ایمانیکه بمحبت عمل میکند» غل ٦:٥۰

ایمون . (ترسانندم) و ایشان گروهی از شجاعان بودند که در شرقی بحیرة الموت سکنی داشتند و باعناقیان منسوب بودند پید ٥:١٤ تث ١٠:٢ و ١١۰

اینیاس . اسم مفلوجی بود که پطرس وی‌را در لدّه شفا بخشید اع ٣٣:٩ و ٣٤۰

آینه . ایوب ١٨:٣٧ اقر ١٢:١٣ ٢قر ١٨:٣ یع ٢٣:١ و در قدیم الایام آنرا از فلزات معدنی ترتیب داده بطوری صیقل میدادندکه قابل انعکاس نور بوده باشد و فعلاً نمونه آنها در موزه‌های فرنکستان دیده می‌شود۰

ایّوب . (بر گشت نموده بطرف خدا) کتاب میگوید ایّوب کسی است که در زمین عوص زیست‌کرد (ایّوب ١:١)۰اوّلین دفعه این اسم بتوسط حزقیا نام برده شده است (١٤:١٤ و١٦ و٢٠) او در حالت پتریارخ در یکی‌از نقاط در طرف‌شرقی‌فلسطین نزدیك صحرای لم یزرع موقعیکه کلدانیان بنای تاخت و تاز در مغرب نهاده بودند زندگی میکرد (١٧:١)۰ اگر در موقع خواندن‌کتاب ایوب ما بخاطر بیاوریم که آن شعراست و باخیالات شاعرانه تنظیم شده دلیلی ندارد که بان وسیله شخصیة تاریخی اورا که امتحانات و تجربیّات زیاد بعمل آورد شك آوریم۰ این امتحانات سبب این سؤآل شد که چرا خداوند اشخاص راستگورا در زحمت می‌اندازد۰ مضمون‌این‌مطلب در یك منظومه فلسفی‌عالی‌بکار برده شده است۰کتاب ایوب یك منظومه از عهد عتیق میباشد که مشقات و زحمات ایوب‌را معلوم ساخته و دنباله مطلب و مباحثه‌را که ما بین او و رفیقش در بارهٔ صدمات خود و علل آن بیان کرده است میکشاند تا جائیکه حقیقت‌را روشن و مسئله‌را واضح و حلّ میکند۰ محقق نیست که این اشعار در زمان حیات ایوب تنظیم شد یا بعد از آن۰

مدار مباحثه ایوب با رفقای خود بر شرارت و عقاب و عدالت الهی‌است‌که سعادت

و خوش بختی و شقاوت و بد بختی‌را علی السویّه تقسیم نکرده همواره احوالات دنیوی عادلان(؟) و ظالمان شاید بالتساوی نبوده بلکه اشرار کامیاب و دوستان بمصائب و زحمات گرفتار بوده اند و رفقای آن جناب اورا بارتکاب شرارت متّهم مینمودند و ظهور این بلایا و زحمات‌را ناشی از انشرارت (؟) میدانستند لکن آن حضرت با ایشان محاجّه و مباحثه کرده پاکدامنی خودرا معین می‌فرمود تا بالاخره خداوند قدیر و تعالی رفقای اورا ساکت کرده بواسطه حکمت و قدرت سرمدی‌خود ایوب‌را نیز جواب فرمود.

و مفاد صحیفه او اولاً آن است که عذاب و عقاب و زحمت و مرارت کلیّةً مکافات گناه نیست چنانکه رفقای ایوب گمان بردند و خداوند قادر مطلق ایشان‌را توبیخ و تهدید فرموده امر کرد که از گفتار ناهنجار خود تائب شوند ایوب۴۲:۷و۸.و البتّه شك و ریبی نیست که همه جا دوش بدوش اند مکافات و عمل لکن آن‌را قاعده کلی و قانون عام نتوان گفت که هر مصیبتی ناشی از معصیت است و اگر معصیت نبودی مکافات دیده نشدی بلکه خداوند عالم از حکمت بالغهٔ خود تنگیها و مصیبت‌هارا محض تهذیب بنی نوع بشر قرار داده است که آنهارا مثل زر در خلاص امتحانات و تجربه‌ها گذارد.

ثانیاً اینکه زحمات و مصائب عادلان از کثرت محبت و لطف خدائی بوده محض مکافات ایشان نه بلکه برای تعلیم و اصلاح حال آنها میباشد چنانکه در امثال سلیمان وارد است که کسی‌را که خداوند دوست میدارد تادیبش میفرماید عب ۱۲:۶.

ثالثاً اینکه تجربه‌ها و امتحاناتی که خداوند قرار داده است از جمله لوازمات است تا فضیلت و برتری صبر و فضیلت معلوم شود.

رابعاً تجربه‌ها و تنگی و امتحانات ابرار موقتی است و یقیناً آنهارا اجر عظیم و ثواب بزرك یا در این‌د نیایا در جهان آینده خواهد بود.

خامساً بدترین امری در دنیا این است که انسان تن برضای قضای الهی نداده همواره از او تعالی شاکی باشد .

سادساً اینکه معرفت و شناسائی اسرار و تدابیر حضرت اقدس الهی موقوف بجهان آینده است چنانکه در باب ۱۹:۲۳-۲۷ بدینمطلب اشاره رفته و از این هم نتیجه میگیریم که نفس انسانی ابدی و لایموت است .

مطالب صحیفه آن جناب از اینقرار است

اولاً مقدمهٔ است که محتوی کامیابی‌ایوب میباشد ۱:۱-۵ پس از آن خداوند عالم شیطان‌را بر املاك ۱:۶-۲۲ و بعد بر سلامتی ایوب مسلّط میفرماید ۲:۱-۱۰.مطالب متن از اینقرار است (۱) یاس ایوب ۳:۱-۲۴ (۲) سلسله اولی محاوره ایشان‌است که ایوب

یکطرف و الیفاز و بلدد و صوفر یکطرف میباشد بدینقاعده که بر حسب حروف تهجّی نموده میشود
ا. خطاب الیفاز . ٤: و٥:
ب. جواب ایّوب. ٦: و٧:
ت. خطاب بلدد. ٨:
ث. جواب ایّوب. ٩: و١٠:
ج. خطاب صوفر . ١١:
٣) سلسله دوّمی مباحثه از اینقرار است .
ا. خطاب الیفاز . ١٥:
ب. جواب ایّوب. ١٦: ١٧:
ت. خطاب بلدد. ١٨:
ث. جواب ایوب. ١٩:
ج. خطاب صوفر. ٢٠:
ح. جواب ایوب. ٢١:
٤) سلسله سومی محاورات که در میان ایوب و الیفاز و بلدد بود از این قرار است.
ا. خطاب الیفاز. ٢٢.
ب. جواب ایّوب. ٢٣: و٢٤:
ت. خطاب بلدد. ٢٥:
ث. جواب ایّوب. ٢٦:
٥) سلسله محاوره و خطاب ایّوب است برفقای ثلاثه خود ٢٧: و٢٨:
٦) خطاب ایّوب است به تنهایه ٢٩:_٣١:
٧) خطابهای الیهواست که بدانواسطه اجرای حکم بر ایّوب کرده پاکی عدالت قادر مطلق را بیان میکند. ٣٢:_٣٧:
٨) خطاب خدای قادر است که نسبت بایّوب میفرماید. ٣٨:_٤١.
٩) تواضع و اقرار ایّوب است به خطاکاری و نادانی خود ٤٢:١_٦. و خاتمهٔ کتاب پاکدامنی ایّوب است در حضور رفقای خود. ٤٢:٧_١٠ و برگشتنش بدرجهٔ اولی و مقام سابق ١١ و١٢ و نایل شدان بدولت و سعادت و خوش بختی و فرح خود ١٢_١٧.

ب

بئر . اولاً اسم مکانی است در میانه اورشلیم و شکیم داو ۲۱:۹ که یوثام از حضور برادر خود ابی‌مالك بدانجا فرار نمود و دور نیست که همان البیره باشد۰

۲) اسم جائی است در زمین موآب که خدا از چاهی‌که در آنجا است قوم‌خود اسرائیل‌را آب داد اعد ۱۶:۲۱ــ۱۸۰

بئر ایلیم . موضعی‌است در موآب اش۱۵: ۰۸ و دور نیست که همان بئر بمعنی دوّم باشد۰

بئر شبع . (چاه قسم)۰ چون ابراهیم در زمان کندنش هفت بز بابیمالك داد تا شاهد بر کندنش باشد لهذا آنرا بئرشبع نامید پید ۳۱:۲۱ لکن این اسم مختص آن چاهی بود که اولاً ابراهیم و بعد از او اسحاق مدت مدیدی‌در حوالی‌آن بسربردند پید۲۱:۰۳۰ پس بندگان اسحاق نیز چاهی‌را در آنجا حفر نمودند پید ۲۵:۲۶ و۳۲ بعد از آن شهریرا که بمسافت ۲۰ میل به حبرون مانده واقع میباشد با بئرشبع نامیدند پید ۳۳:۲۶ و چون این شهر در طرف جنوب زمین کنعان و دان بر طرف شمال آن بود محض تعیین طول اینها اینقول گفته شد که از دان الی بئرشبع داو ۱:۲۰ و هم چنین از بئرشبع تا کوه افرائیم که قصد از طول مملکت یهودا میباشد ۲تو ۰٤:۱۹ و این بئرشبع اولاً در قسمت سبط شمعون داخل شد یوش ۲۸:۱۵ و۲:۱۹ و از جمله ساکنان این شهر پسران شموئیل نبی بودند اسمو ۲:۸ اما در ایام آخرین بموافق صحیفهٔ عاموص۵:۵ و۱٤:۸ محلّ بتپرستی‌گردید و سیّاحانی‌که در اینجا رفته اند حوضهای سنگی چندی در اطراف اینچاهها دیده اند که در زمان قدیم برای آب دادن حیوانات در آنجا گذارده شده است اینمطلب دلالت مینماید بر اینکه اتلال و ارتفاعات آن نواحی چراگاه گله‌های آن شهر بوده است۰

بئیر لحی رئی . (چاه رویت حیات)۰ و آن چاه آبی بود در میانه قادش و بارد پید ۱٤:۱٦ و۲٤:۶۲ و۱۱:۲۵ که در نزدیکی دشت شورجائیکه فرشته خدا به هاجر نمودار شد واقع است و دور نیست آن چشمه مویلح باشد نه چشمه که در پید ۱۹:۲۱ مذکور است۰

بثیره . (چاه)· رئیس سبط رأوبین بود که تغلث‌فلناسر شهریار اشور ویرا باسیری برد· ۱ تو ۶:۵·

بثروت . (چاه ها) یوش ۱۷:۹ اسم شهری از قسمت بن‌یامینیان بود که بر دامنه تلّی که جبعون بر آن بنا شده بود واقع میباشد یعنی بمسافت ده میل بشمال اورشلیم که الان البیره گویند و اهالی آنجارا بیروتیون گویند ۲سمو ۳:۴·

بابای . (پدر و مادر من) و او جدّ بعضی اشخاص بود که ببابل باسیری برده شده و با زروبابل بر گشتند عز ۱۱:۲ نح ۱۶:۷ و بیست و هشت نفر از بنی بابای با عزرا از بابل مراجعت نمودند عز ۱۱:۸ و چهار تن از اینان باورشلیم بر آمدند تا زنان بیگانه‌را تزویج نمایند عز ۲۸:۱۰·

بابل . (در خدا) اینمملکت در میانه دجله و فرات واقع تخمیناً ۴۰۰ میل طول و ۱۰۰ میل عرض دارد زمینهایش هموار و در زمان جلال و عظمت اهالی آن این مملکت‌را اصیلها و چراگاههای وسیع بود که آب از آنها بتمامی اطراف مملکت جاری میشد و از اینجهة زمین‌هایش به باروری مشهور بوده انواع حبوب و میوه‌جات در آنها بعمل میامد علی‌الخصوص گندم و درخت خرما که گندم گاهی از اوقات به دویست برابر میرسید· لکن‌چون‌آفتاب تمدن این شهر بچاه نکبت و بدبختی متواری شد آن اصیلها پر شده آبهایش نقصان پذیرفت لهذا اکثر زمینهایش مخروبه و بی ثمر گردید تا نبوت ارمیای نبی کامل گردد که فرمود «حرارتی بر آبهایش آمده آنهارا خواهد خشکانید زیرا که غضب خداوند بر آن افروخته شده ابداً مسکون نخواهد شد» ار ۵۰:۵۰ و۶۲ و اشعیای پیغمبر نیز در فصل ۲۳:۱۴ از صحیفه خود میفرماید «که آن‌را نصیب خارپشتها و خلابهای آب خواهم گردانید و آنرا باجاروب هلاکت خواهم رفت یهوه صبایوت میگوید» و هرگاه شخصی در آن مملکت سفر نماید خواهد یافت که حالت حالیه‌اش مطابق نبوت دونبی مرقوم میباشد زیرا بعد از پر شدن اصیلهای فوق آبهای آنجا بیك طرف رو آورده قدری از اراضی محل فاضل آب شده آب در آنها می‌ایستد و فاسد میشود و سایر اراضی آن کلیّة خشك و بی علف می‌ماند·

اسم قدیم اینمملکت شنعار بوده پید ۱۰:۱۰ و ۲:۱۱ که عبرانیان آن‌را آرام النهرین میگفتند و در بعضی از اسفار مقدسه زمین کلدانیان خوانده شده است· از جمله اشخاصیکه در زمان قدیم در بابل سکونت میداشتند نمرود بود و او پسر کوش‌است· اما زمان بنای این مملکت معلوم نیست از جمله علومی که اهالی بابل در آن مهارت تام داشتند علم‌هیئت و نجوم‌بود چنانکه اینمطلب از وضع بنای عمارات ایشان معلوم میشود·

آلات و اسباب حربیه اینطایفه کلیّةً از سنك خارا بود لکن‌در این‌اواخر گرزها و نشانهای برنجی و بعض آلات طلا از آن مملکت یافته اند اما بهیچوجه ظروف نقره در مصنوعات ایشان دیده نشده است. طریقه ایشــان بت پرستی بوده اجرام سمــاویّه‌را پرستش مینمودنـد تمثالهای متعـدد ذکور واناث برای آنها میساختند و مدت دولت کوشیان ۷۰ ســال بود پس از آن چنانــکه مذکور شد طوایف مختلفه بر ایشان دست یافتند؛ من جمله اعراب که مدت دو قرن و نیم در آنجا حکمرانی نمودند تا زمانیکه اشوریان بر اعراب حمله آورده آن‌مملکت‌را متصرف گشتند و نبوپلصر که از سلاطین اینطایفه بود باسیاکسارس همعهد شده نینوارا مفتوح ساخت پسّ از آن شهر بابل‌را برای خود بر گزید و پسرش نبوکدنصر جانشین او شد. (ملاحظه در نبوکدنصر).

شهر بابل. بسیاری‌از موٌرخین‌این‌شهررا عظیمترین شهرهای دنیا دانسته اند چنانکه هیرودوتس موٌرخ مشهور مینویسد که «شهر بابل بر همواره وسیع مربع الشکلی بنا شده است که طول هر یك از اطراف آن ۱۲۰ فرسخ ومحیطش ۴۸۰فرسخ‌میباشد و اینمسافت عظیمرا خلیج عمیقی که همواره از آب مملو میباشد احاطه نموده است و بعد از خلیج دیواری برای این شهر بنا شده است‌که ۳۳۵ قدم ارتفاع و یکصد قدم قطر و صاحب ۲۵۰ برج و یکصد دروازه برنجین میباشد و اغلب این حصار از آجر بنا گشته.

ـــرود فرات این شهررا بدو قسمت منقسم مینماید و بر طرفین رود نیز حصاری برای جلو گیری از دشمنان تاسیس یافته آن‌را نیز درهای برنجین میباشد که بنهر پائین میرود. و از جمله بناهای معظم این شـهر قصر سلاطین است که بر محل مدوّری بنا شده حصار محکمی آن‌را احاطه نموده است و هیکل بیل نیز از جمله عمارات عظیمه این شهر است و تماثیل و آلات طلائی بسیار نیکو و شکیل در آنجا میباشد. خلاصه در صورتیکه اقوال هیرودونس‌را حمل بر اغراق نمائیم امکان دارد که طول هر یك از دیوارهای اطراف شهر ۱۴ میل بوده و مساحتش بدویست میل‌مربع میرسیده است با وجود آن بزرکترین شهرهای دنیا از آن کوچك‌تر میباشد. لکن سایر موٌرخین اقوال مختلفه در باره آن ذکر کرده اند چنانکه بعضی محیط آن‌را ۴۰ میل و دیگران ۸۰ میل و ارتفاع حصاررا ۷۵۰ قدم دانسته اند اما در هر صورت معلوم است و سعت شهر از جمله بدیهیات لکن نه اینکه کلیّة عمارات در آن بر پا بوده بلکه قسمت اعظمش محل زراعت و نهال اشجار و غیره بوده است. علی‌الجمله شهر بابل بزرك تر و باثروت‌ترین شهرهای دنیا بوده بحدیکه میتوان گفت آن‌را مثیل و نظیری نبوده است و موٌرخین آن‌را از عجائب هفت گانه دنیا شمرده اند و بابل‌را باغهای معلقه بود و

بموافق قول هیرودوتس مربع الشکل و بواسطه طاقها تخمیناً بقدر ۷۵ قدم از سطح زمین ارتفاع یافته طول هر یك از اطراف آنها ۴۰۰ قدم بود و در سطح آن از هر نوع درختهای بزرك و نباتات خوشنما و نیك منظر کاشته بودند و بعضی از درختان آن تناور شده قطرش بدوازده قدم میرسید.

دیوارهای عظیمه شهر بر حسب قول هیرودوتس ۳۳۵ قدم طول و ۸۴ قدم عرض داشت و قصرهای آن کلیّةً از آجر و خشت بنا شده بود و بدینواسطه از زینت و جلال و خوشنمائی آن بجز کومه‌ها و تله‌ها چیز دیگر باقی نیست چنانکه ارمیای نبی نیز در باب ۵۳:۵۱ و ۵۸ از صحیفه خود میفرماید «اگرچه بابل تا باسمان خویشتن‌را بر افرازد واگرچه بلندی قوّت خویش‌را حصین نماید لیکن خداوند میگوید غارت کنندگان از جانب من بر او خواهند آمد یهوه صبایوت چنین میگوید که حصارهای وسیع بابل بالکلّ سر نگون خواهد شد و دروازه‌های بلندش باتش سوخته خواهند گردید و امتّها بجهة بطالت مشقت خواهند کشید و قبایل بجهة آتش خویشتن‌را خسته خواهند کرد». و فی الحقیقه محل تعجب و حیرت است که عمارات وقصرها و بناهای باآن وسعت و رفعت با خاك برابر شود و بجز کومه‌ها و اطلال از آنها چیزی باقی نماند چنانکه ارمیای نبی در فصل ۳۷:۵۱ از صحیفه خود میفرماید «و بابل به‌تلها و مسکن شغالها و محل وحشت و دهشت و سخریه مبدل شده. احدی در آن ساکن نه خواهد شد» لکن سه محل خراب در بابل یافت می‌شود که مثل سایر عمارات با خاك یکسان نشده است. اوّلی آنستکه فعلاً اعراب آن‌را بابل میگویند و دور نیست که بقایای هیکل بیل باشد و در این اواخر در بعضی از دیوارهای آن کتیبه به اسم بنوکدنصر یافته اند. دوّم قصر مشهور بنوکدنصر که ۷۰۰ ذرع طول و ۶۰۰ ذرع عرض و ۱۴۰ قدم ارتفاع دارد. سوم. برج نمرود است و آن بقایای هیکلی میباشد که برای خدائی بنو نام تقدیس نموده بودند بنایش مربع الشکل و عظیم البنیان و طول هر یك از اطراف آن ۶۰۰ قدم است و بلندترین جاهای آن ۱۴۰ قدم ارتفاع دارد و بعضی از سیاحان از روی جهالت آن‌را برج بابل خوانده اند و در بعضی از آجرهای آن اسم نبوکدنصر مکتوب است لکن گردش زمان و انقلاب دوران تابحال بر خرابی و محواین بنای عظیم دست نیافته و حال اینکه جمیع دول که بر مملکت کلدانیان حمله آوردند در پی خرابی آن بودند؛ من جمله اسکندر کبیر که ده هزار نفررا بر خراب کردن آن مباشر نمود که آن بنای عظیم‌را به پایان آورند و رسم آن‌را از روی زمین محو سازند لکن بهیچوجه بمقصود خود نایل نگردید. خلاصه باوجود بنای مذکور تخمیناً بیست طبقه از بنی نوع بشر مرده با خاك یکسان شده لکن خود بنا

هنوز با کمال استحکام بر پا میباشد و بر عظمت و قدرت طوایف بابلی دلالت مینماید٠
اما مملکت ثانوی بابل انطوایف مختلفه مثل ساميان و تورانيان و کوشیان و غیره مرکب شد لکن در میان ایشان سامیان در قدرت و شجاعت و تسلط مشهور بودند و در زمان نبوخدنصر جمیع ممالکیرا که فیما بین دجله و نیل واقع است بتصرف در آوردند و از ضرب شمشیر شیران جنگی دلدر بر شیران دشمنان میگداخت و صیحه مرکبهای ایشان مانند رعد بود ار ۲۹:٤ و کمتر هزیمت می‌یافتند٠ سواران ایشان بشجاعت و هیبت موصوف بودند چنانکه حبقوق نبی در فصل ۱:۸ از صحیفه خود در وصف اسبان و سواران ایشان مینویسد و بحدی شجاع بودند که به هر طرف رو میاوردند فتح و ظفر با ایشان همعنان بود و قلوب اعادی از بیم ایشان میگداخت از اینرو جمیع طوایف از ایشان مترسیدند٠ خصوصاً قوم یهود که راضی بمرك بودند مبادا که آن لشکر جرّار بی شماررا به بینند اما با وجود اینشجاعت و جرأت ستمکار و بد رفتار بوده در تنبیه اسرا بحدی جور و ستم پیشه مینمودند که مافوق نداشت

اهالی بابل در صنعت حکاکی سنکهای نفیسه و نقش نمودن صور و تماثیل بر سنکها و آجرها کمال مهارت‌را دارا بودند حز ۱٤:۲۳ و در آنجا ظروف شیشه و گلی بسیار بهیئتهای مختلفه یافته اند که در نهایت نیکوئی و خوش منظری ساخته شده است٠ پارچه‌های ایشان نیز در کمال استحکام بافته میشد چنانکه ذکر ردای شنعاری در صحیفه یوش ۲۱:۷ بر اثبات اینمطلب دلیلی است واضح و بطوری اقمشه و البسه‌را در کمال خوبی و استحکام ترتیب میدادند که در نزد رومیان معروف گردیدند و رومیان بسیار بانها تفاخر نموده بقیمتهای گزاف میخریدند٠ گویندکه در قصر نرون امپراطور پارچه بابلی که به صورتهای مختلفه منقش بود آویخته بودندکه ۳۲۳۰۰ لیره انگلیسی ارزش داشته است و کاتوستائر نام سرهنك نیز قطعه از پارچه بابل داشت که ٦٤۰۰ لیره انگلیسی می‌ارزید٠ و این پارچه‌هارا علاوه بر صنعت نساجی به الوان و رنگهای گوناگون در غایت نیکوئی رنك آمیزی مینمودند و شکل صنفها و حیوانات درنده و غیر درنده‌را بر آنها نقش میکردند٠ مختصراً قماشهای ایشان در نهایت حسن و جمال بوده معاصرین با کمال میل و رغبت آنهارا می‌خریدند مثل قالیهای کردی و فارسی که در این روزها خرید و فروش میشود ولی محل تعجب نیست که اهالی فارس بر اثر اقدام اجداد خود یعنی بابلیان رفتار نمایند و صنعتهای نیکو از دست ایشان بظهور رسد٠
اما لباسهای اعیان اینقوم پیراهن کتان درازی بود که تا بقدمها میرسید و روی آن لباس پشمی بسیار اعلامیپوشدند و کفشهای

ایشان موزه و نعلهای آنها از چوب بود و مویهای سر خودرا بعد از تدهین بعطریات معطره باعمامه سفیدی می‌پیچیدند لکن لباس عوام فقط ردائی بود که در بر میکردند.

و از جمله علومی که اهالی آن مملکت بدان مشهور بودند علم هیئت بود که اوقات خسوف و کسوف‌را قبل از وقوع معین مینمودند و هیرخوس نیز پنج کسوف از کسوفهای مذکوره ایشان‌را توصیف نموده است. از جمله مطالبیکه دلالت بر مهارت ایشان در علم هیئت مینماید این است که سیارات خمسه‌را معیّن نمودند و جدولی برای ثوابت قرار دادند و برجهارا نیز تعیین کردند و طول سال شمسی‌را محقق ساختند و درجات آفتاب‌را اختراع کردند و علماء ایشان منجّم و ساحر و روشندل بودند.

دایره تجارتی این شهر وسیع و طلا و نقره و مروارید و عاج و قرمزرا از شهرهای مجاور در آنجا می‌آوردند و بدین طور در دولت و مکنت ترقّی مینمودند. زنانشان خودرا به جمیع زینت‌ها آراسته لباسهای فاخر در بر میکردند و در کمال رفاهیت و آسودگی زیست مینمودند لکن کثرت عیّاشی و تنعم ایشان‌را بخرابی وا داشته دختران ایشان ضعیف ولاغر شده خود نیز بشرب و مسکرات افتادند بدینواسطه بیحیائی در میان ایشان رواج یافته متکبر گردیدند. خلاصه فسق و فجور در میان ساکنان و اهالی این شهر حتی دوشیزگان شیوع یافت بطوریکه دوشیزگان‌را در بازارها خرید و فروش مینمودند و زنان جلیله خودرا بزنا کاری و کشاده روئی داده انواع تزویر و حیله‌را برای دام آوردن مردان بکار میبردند.

حکومت این شهر مطلق و دیانتش با دیانت دولت قبل تفاوت کلی داشت لکن اینان نیز همان خدایان یعنی بعل و نبو و مرودخ‌را پرستش نموده تماثیل متعدده برای انها قرار داده هیکل‌های زیبا و ابنیه فواره بر ایشان بنا نمودند که خدا یتعالی‌را بغضب آورده ایشان‌را بدست سایر امتها تسلیم نموده شهرهای ایشان‌را خراب کرده عیالهای ایشان‌را اسیر کردند و حالت حاضره آن مطابق قول خدای تعالی میباشد که بواسطه پیغمبران خود فرمودند «که بر آبهای آن کفر خواهیم کرد که خشك خواهند شد و دشمنان در حین غفلت بر آنها داخل خواهند گردید» ارمیا ۵۰: ۳۸ و هیرودوتس میگوید که دشمن بی خبر داخل شهر گردیده جمیع متاعها و اموال اهالیرا بغارت برد تا قول ارمیای نبی کامل گردد که فرمود «شمشیررا بر خزاین بابل خواهم فرستاد و غارت کرده خواهد شد». ارمیا ۵۰:۳۷.

اما مراد از بابل عظیمه که در مکا ۱۸: ۱۰ مذکور است هر جماعتی میباشد که در هر عصر تماثیل و بتهای خودرا زیاد نمایند لکن باید دانست که لفظ بابل‌را معانی و موارد بسیار است. اولاً قصد از شهر اش۱۳:

۱۹ـ۲۱ و۲۰:۴۸ دوّم اهل شهر تا از کلدانیان تمیز داشته باشند حز ۱۵:۲۳ و۱۷ سوّم ولایت و تمام مملکت بابلیان میباشد ۲ پاد ۱:۲۴ و۲۷:۲۵ مز ۱:۱۳۷. چهارم بعد از آنکه اهل فارس بر آنها غلبه نمودند سلاطین ایشان بسلاطین بابل مسمّی گردید عز ۱۳:۵ نح ۶:۱۳ و در نامه اول پطرس ۱۳:۵ بابل دیگری مذکور است و احتمال میرود همان بابلی باشد که وقتی یهودیان در آنجا ساکن بودند و بعضی گویند که محلی در مصر بود که آن‌را بابل میگفتند ملاحظه در کلدیه و نبو و نبوکدنصر). در سفر پیدایش باب ۱۱ مکتوبست که چون بلیّه طوفان بانجام رسید اولاده نوح شروع نمودند که برجی در دشت شنعار بنا نمایند تا واسطه اجتماع ایشان در آن قطعه شود و بر روی زمین پراکنده نشوند. لکن بعضی گویند که این برج را برای آن بنا نمودند که ایشان‌را از طوفان دیگر در صورت وقوع نگاه دارد اما اینقول مردود است زیرا که اگر قصد ایشان از بنای برج این بود میبایست آن‌را بر زبر کوهی بلند بنا نمایند نه بر زمین هموار و پستی. بالجمله چون اینمطلب موافق اراده خدا نبود لهذا زبانهای ایشان‌را مختلف نمود بطوریکه هیچ یك حرف دیگری‌را نمیتوانست بفهمد از این رو بتمام نقاط معموره پراکنده گردیده بعضی گویند بامریکا رفتند بدینواسطه قصد خدا یتعالی بانجام رسیده زمین معمور گردید.

باجگیر. شخصی که ده یکها و باجهارا میگرفت مت ۱۷:۱۸ این اشخاص بظلم و ستم و سخت دلی معروف بودند. گویند که یهود ایشان‌را اذن نمیدادند که در هیکل و یا مجالس ملی داخل شوند و یا در نمازهای جماعت شرکت داشته باشند و یا اینکه در مجالس شهادات دهند و زکی رئیس باجگیران بود . در مقاطعت خود لو ۲:۱۹ یهود مسیح‌را بواسطه اینکه دوست باجگیران و گناهکاران بود ملامت نموده میگفتند که باجگیران‌را دوست میدارد لو ۳۴:۷ و او از عدم عدالت و ایمان و ریاکاری ایشان جواب داده فرمود باجگیران و فاحشه‌ها قبل از شما بملکوت خدا داخل میشوند مت ۳۱:۲۱. مقابل کنید رفتار پسندیده باجگیر توبه‌کار و روح فریسی خود پسندرا در هیکل لو ۱۰:۱۸ـ۱۴.

باد. خرو ۱۰:۱۵ بدانکه باد شرقی اولاً برای نباتات مضر و کشتیهارا نیزآفت رساند مز ۷:۴۸. اما باد شمال سرد ایّوب ۹:۳۷ و باد جنوب گرم لو ۵۵:۱۲ و باد جنوب مغرب زمین باران آورد اما باد شمال آن را قطع و دفع نماید ام ۲۳:۲۵ و توصیف باد شرقی در پید ۶:۴۱ و ایّوب ۱۹:۱ واش ۸:۲۷ وار ۱۱:۴ـ۱۳ وحز ۱۰:۱۷ و۱۹: ۱۲ و۲۶:۲۷ وهو ۱۵:۱۳ باکمال وضوح بیان گشته است (ملاحظه در اوروکلیدون).
و در بعضی از آیات کتاب مقدس لفظ باد وارد گشته و قصد از فانی نمودن و

خشکانید میباشد چنانکه در مز ۱۰۳: ۱۶ وارد است «زیرا که باد بر آن می‌وزد و نا بود میگردد» و بادهای کرم شرقیرا باد شرقی گویند و عامیان آن‌را شلوق نامند. من جمله باد سام است مز ۱۱: ۶ که بسیار مضرّ و حرارتش با حرارت تنور افروخته لاف همسری و برابری زند و چون وزد هوارا با ذرات ریك و خاك نرم تیره و تار گردانند و همواره مرك از او بارد و شخص مسافر کمال سعی‌را بجا می‌آرد که از محل وزیدن آن دور باشد و دور نیست که همین باد بود که عساکر سنخاریب‌را هلاك نمود زیرا که خداوند میفرماید «اینك من کرد بادیرا می‌فرستم» و عدم تعیین محل وزیدن باد در یو ۳: ۸ مذکور است ملاحظه در باران‌وقتها، گردباد.

بادام . درختی‌معروف است پید ۳۰: ۳۷ و ۴۳: ۱۱ و ثمرش بسیار خوب میباشد و پیاله‌های چراغدان هیکل بادامی شکل بودند خرو ۲۵: ۳۳ و عصای هارون هم که شکوفه نمود شاخه از درخت بادام بود و درخت مذکور از جمله درختهائی است که بیش از سایرین شکوفه میکند چنانکه معنی اسم عبرانیش مستعجل اشاره بهمین مطلب میباشد چنانکه در صحیفه ارمیای نبی مذکور است که خداوند ارمیارا گفت «ای ارمیا چه می‌بینی گفتم شاخهٔ از درخت بادام خداوند مرا گفت نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی میکنم تا آن‌را بانجام رسانم» لفظ درخت بادام و لفظ دیده‌بانی میکنم در عبرانی تماماً یکی است نهایت اینکه یکی‌اسم ودیگری فعل بمعنی شتاب و تعجیل میباشد ار ۱: ۱۱ و بعضی بر آنند که قصد صاحب کتاب واعظ یا جامعه در فصل ۱۲: ۵ که میکوید «و درخت بادام شکوفه آورد» از سفیدی موی اشخاص‌مسن‌میباشد لکن‌بواضحی معلوم است که قصد وی از عجله آمدن پیری و مرك میباشد.

باران . باران اول و باران آخر تث ۱۱: ۱۴ هو ۶: ۳ یوئیل ۲: ۲۳ بارانی‌را گویند که در اول زمستان و آخرش اید و جز در فصل بهار و زمستان باران کمتر اتفاق می‌افتد ۱ شمو ۱۲: ۱۶–۱۹ ام ۲۶: ۱. (ملاحظه در هوای فلسطین) و طوفان شدید اشاره بغضب حضرت قادر القهار میباشد مز ۱۱: ۶ و حز ۳۸: ۹.

بارك . اینلفظ با مشتقات آن در کتاب مقدس بسیار وارد شده است و گاهی قصد از آنست که مردم خدارا متبارك میخوانند مز ۱۰۳: ۱ و ۱۳۴: ۱ و گاهی خدای یتعالی ایشان‌را مبارك میفرماید پید ۴۹: تث ۳۳: و مبارك نمودن هارون و پسرانش بنی اسرائیل‌را اعد ۶: ۲۳–۲۷ و مبارك نمودن مسیح شاگردانش‌را نیز از این قبیل است لو ۲۴: ۵۰ و ۵۱ اما پیاله برکت ۱ قر ۱۰: ۱۶ بسا میشود که پیاله نجات باشد مز ۱۱۶: ۱۳ و چون کسی ولیمهٔ تدارك مینمود پیالهٔ شراب‌را گرفته خدارا متبارك خوانده و بر

مجلسیان میگردانید و هر یك از ایشان از آن می‌آشامیدند چنانکه فعلاً در عشاء ربانی معمول است.

براباس. مت ۱۶:۲۷ و او مردی بود که بخون ریزی و فسق و فجور معروف بود و چون یهود بر منجی و مخلّص ما شکایت مینمودند وی در زندان بود و حکام رومانیان‌را عادت این بود که همه ساله در عید فصح زندانی‌را که جماعت بخواهند آزاد نماید تا اینمعنی سبب استمالت قلوب رعایا شود چنانکه فعلاً در ایران نیز معمول است پس یکی از بد بختی اینطایفه آن بود که در آنوقت براباس قاتل‌را بر مسیح منجی ترجیح داده اورا آزاد و مسیحرا تسلیم نمودند.

باراق. برق داو ۶:٤ و او پسر ابی‌نوعم بود که بنی‌اسرائیل‌را از دست یابین شهریار کنعان‌خلاصی‌داد بعد از آنکه بر سپه سالارش غالب گشته (ملاحظه در دبوره).

بارتیماوس. پسر تیماوس و او شخصی کور بود که منجی ما اورا در نزد اریحا بینائی بخشید مر ۴۶:۱۰.

بارد. (سرد) و آن مکانی است که در جنوب فلسطین در نزدیکی چاه لحی رائی واقع است پید ۱۴:۱۶ و بعضی بر آنند که الخلاصه حالیه که تخمیناً ۱۲ میل بطرف جنوب بئر شبع واقع میباشد همان بارد است و دیگران بر اینکه البرید بارد است.

برسابا یا بارسابا. (پسر سابا) دو نفر باین اسم بودند اوّل یوسف بارسابا به یوستس ملقب بود و در میانه او و متی قرعه افکندند تا یکی از ایشان قایم‌مقام یهودای‌اسخریوطی شود اع ۲۳:۱. دوّم یهودای برسابا و او مردی بود که در میان برادران بتقوی و دیانت معروف بوده پولس و برنابارا از اورشلیم بانطاکیه همراهی کرد اع ۲۲:۱۵.

باروخ. (مبارك) و او کاتب و دوست و مخلص ارمیای نبی بود ار ۱۲:۳۲ و کلامی‌را که خدا بارمیای نبی القا فرمود در طوماری نوشته اولاً در هیکل در حضور جماعت و بعد در حضور رؤسای یهود تلاوت نمود و این معنی جماعت یهودرا بشدت مضطرب ساخت بحدیکه باروخ و ارمیای نبی‌را گفتند که خودرا از حضور یهویاقیم پادشاه پنهان سازند زیرا که چون یهویاقیم قدری از مطالب طومار مذکور اصغا نمود فرستاده آن‌را گرفته باتش‌سوخت لکن خدا۔ یتعالی ثانیاً ارمیای نبی‌را بنوشتن آن امر فرموده بعضی‌مطالب دیگر نیز بر آن افزود.

و از جمله کارهای باروخ که شایسته ذکراست آنکه رسالهٔ ارمیای نبی‌را ببابل برده آنقوم‌را از عقوبت و قصاصی که از جانب الهی بر آن شهر معلق بود بیاگاهانید و چون مراجعت نمود اورشلیم محاصره شده و او و ارمیارا دستگیر نموده بزندان میبردند و بعد از آنکه شهر مفتوح گردید از زندان

آزاد شده بمصر رفتند (ملاحظه در ارمیا) و باروخ‌را کتابی است که باسم او مسمی و از جمله کتب جعلیه میباشد که کاتب آنها معلوم نیست (ملاحظه در سفر ارمیا)•

بارپشوع. (پسریشوع) و او پیغمبر کاذبی بود اع ۶:۱۳ که به علیمیای جادوگر معروف اع ۸:۱۳ و با سرجیوس والی در پافوس بود و با برنابا و شاؤل در وقتیکه ایشان والیرا به انجیل موعظه مینمودند ضدیت کرد زیرا که تعلیمات انجیل با صنعت او ضدیت بسیار داشت لهذا پولس اورا نهیب فرموده در همان‌ساعت کور شد (ملاحظه در سرجیوس پولس)•

باز. یکی از پرندگان و از جنس صقر و شاهین میباشد لا ۱۶:۱۱ تث ۱۵:۱۴



باز

مصریان و یونانیان این مرغرا مقدس میدانستند بحدیکه اگر کسی سهواً اورا میکشت خطای عظیمی نموده بود لکن قوم یهود بموافق شریعت اورا یکی از حیوانات نجسه میدانستند•

بازار. لو ۳۲:۷ معروف است و در آنجا هر گونه متاع بفروش میرود و گاهی کوچه‌های‌درازی ترتیب داده در طرفینش دکانها میساختند چنانکه حال نیز معمول‌است و گاهی اینلفظ دلالت بر محل وسیعی مینماید که در میان‌شهر قرار داده‌خریدار و فروشنده در آنجا جمع میشدند و متاعهای خودرا بفروش میرسانیدند و بتدریج احکام و مباحثات و مسائل مشکله فلسفیه و سیاسیه‌را در آنجا گفتگو مینمودند اع ۱۹:۱۶ و۱۷: ۱۷ و اهالی دهات و قضات و صاحب منبصان در آنجا فراهم میشدند لهذا فرمایش مسیح که در مر ۳۸:۱۲ میفرماید که ایشان سلام‌را در بازارها دوست میدارند صحیح میباشد و اطفال و اشخاص بیکاره نیز در آنجا جمع میشدند• و چون خداوند ما مسیح خواست که فریسیان‌را توبیخ و سرزنش نماید چون که اعمال عجیبه در میان ایشان بجا آورده و باوجود آن اورا ترک کرده رد نمودند و یوحنارا قبول کردند و حال اینکه اعمال عجیبه بجا نیاورد ایشان اشخاص‌را که متابعت والدین خودرا مینمایند تشبیه فرمود و باید دانست که عمله‌هائیکه طالب کار بودند در میان بازار فراهم میشدند تا هر کس که خواهد ایشان‌را کار فرماید چنانکه در این روزها نیز معمول است•

باز خواست . یعنی اصلاح خطائی که نسبت بدیگری معمول شده و پس گرفتن آنچه نا برجا از کسی اخذ شده باشد در کتاب مقدس تفصیل اینمطلب مفصلاً مشروح و مبسوط است و یکی از شهادات لازمه توبه حقیقی میباشد خر۲۲:۱-۱۵ نح۵:۱-۱۳ لو۱۹:۸ . البته بدیهی است که اصلاح میبایست کاملاً بر حسب قانون عدالت معمول افتد و آنچه گرفته شده تماماً باتنزیل آن بعبارت اخری پنج یك مسترد دارد لا ۱:٦-٦ و۲٤:۲۱ و اصلاح کل یا اصلاح عام وقتی است که مسیح در جلال خود ظاهر شود و ملکوت خودرا بر پا دارد بطوریکه در کتاب مقدس نبوّت شده است .

بازق . (برق) اول شهری در قسمت یهودا داو ۱:٤ که قوم خدا در آنجا بر کنعانیان دست یافته پادشاه ایشان‌را اسیر نمودند . ملاحظه در ادونی بزق .

دوّم محلّی که شاوُل قبل از آن که به یابیش جلعاد هجوم اور شود عساکر خودرا در آنجا جمع نمود اسمو ۱۱:۸ و۹ و بعضی گمان برده اند که نزدیکی موزه و اسم حالیه‌اش ابزق میباشد و دور نیست که همان برقی باشد که در نزدیکی قدس‌شریف واقع است .

بازی . زکریای نبی‌می‌فرماید «و کوچه‌های شهر از پسران و دختران که در کوچه‌هایش بازی میکنند پر خواهد شد» و این یکی از علامات رضایت خدا یتعالی و خوشنودی او میباشد .

امابازیهای که در میان یونانیان و رومانیان مرسوم و معمول بود در میان عبرانیان ناروا و نالایق حساب میشد چنانکه جاسون چون خواست که در ورزش خانه رود اورا کافر و ملعون خطاب نمودند ۲ مکابیان ۱۳:٤ و نسبت باشخاصی که در آنجا ببازی مشغول بودند گفتند که ایشان نفوس خودرا برای بد کاری فروختند ۱ مکابیان ۱۵:۱ و از اینها گذشته هنگامیکه هیرودیس تماشا خانه و میدانی‌را در اورشلیم و قیصریّه احداث نمود یهودیان پرهیزگار و متقی از آن نفرت ورزیدند و اشخاصی‌راکه در آن بازیها شریك میشدند مردود و متروك میدانستند .

اما باید دانست که یهود از تربیت و تمرین و ورزش جسدی غافل نبودند چنانکه بعضی دویدن‌را معمول داشته گوی مسابقت از یکدیگر میربودند مز ۱۹:٥ واعظ ۹:۱۱ و بعضی از لشکریان نیز در فن تعاقب کردن و دویدن و چاپاری مشغول گشته ماهر میشدند ام ۱۱:۱٦ یوش۲:۱٦-۲۲ و۱۷ . ۲سمو ۸: ۱۸ ملاحظه در تعاقب . و در بکار بردن فلاخن و تیر اندازی مهارت تام میداشتند داو ۲۰:۱٦ و اسمو ۲۰:۲۰ و ۱تو ۱۲:۲ و بسا میشد که رو برو با یك دیگر مقابلگی مینمودند و بعضی از بازیها بر آثار قدیمه مصر دیده شده است که شبیه به بعضی از بازیهای حالیه میباشد و دور نیست که عبرانیان بدینگونه

بازیها مایل و راغب بوده اند۰و باوجودیکه قوم یهود ضد و منکر بازیها بودند باز بعضی با خارجیان‌در بازیها داخل میشدند خصوصاً در جاهائیکه خود در میان خوارج و اجنبیان ساکن بودند چنان که پولس بسیار ببازیهای یونانیان اشاره مینماید بطوریکه گویا خود او در بعضی مسلط بوده و رغبت میداشته است۰

اما مشهورترین بازیهای یونانیان یکی اولمپیه و دیگری پیثنیّه و استمیه و نیمیه بود که در نزد ایشان از جمله بازیهای مقدسه محسوب بود و بر جستن و دویدن و انداختن قرصها و کشتی گیری و تیر اندازی و رزم آوری و اسب دوانی‌نیز در ضمن انها بود و اولمپیه از دیگران‌مشهورتر و اشخاصی‌که در آن سبقت جسته مهارت میداشتند بهترین اشخاص‌محسوب شده بتاج افتخار متوج گشته منادی‌در جلو ایشان‌افتاده اسامی ایشان و اسامی پدر و مادر و وطن ایشان‌را ندا همی نمود و چون بوطن خود مراجعت مینمودند اهالی‌گروهی‌انبوه بافرح عظیم و اشعار و قصایدکه در مدح ایشان‌گفته بودند ایشانرا استقبال مینمودند وگاهی از اوقات نجاران و منبت‌کاران تماثیل و مجسمه ایشانرا میساختند۰ و یونانیان‌را عادت این بودکه هر چهار سال یکدفعه در شهر اولمپیا جمع شده بازی‌همی‌کردند و آن مدت چهار سال‌را در یونان‌اولمپیادگویند و حتی‌الامکان سعی‌مینمودندکه حیله و خدعه و عیبی‌در این بازیها نباشد و مدتی مدید قبل از وقت معین در آنها مشق و مواظبت مینمودند ۰ باید دانست که انعامات و جوایزی‌را که بر شخص مظفر و منصور میدادند اشیاء نفیسه و چیزهای قیمتی نبود بلکه در اولمپیه تاجی از برك زیتون برّی یا شاخه از درخت خرما و در پیثنیّه تاجی از درخت غار و در اشمیّه ثمرات درخت صنوبر و در نیمیّه شاخهای جعفری یا عمشق‌را میدادند و هر بازیرا جز یك جایزه نبود۰

و از قرار معلوم پولس رسول در مدت توقفش در قورنتوس بازی اشمیّه‌را بچشم دیده بود در هر حال از وضع نوشتجات او معلوم است که شروط بازیهای مسطوررا بخوبی‌میدانسته است۰ (جیمانسیوم) که بعباره اخری زور خانه و میدان که محل بازی‌است از مکانهای مشهوره شهر بود و از جمله بازیهائی که اهالی بدان مایل و راغب بودند دویدن بود که پولس بدان اشاره کرده میگوید تا دورهٔ خودرا بخوشی بانجام‌رسانم اع ۲۰:۲۴ و بجنك نیکو جنك کرده ام و دورهٔ خودرا بکمال‌رسانیده ایمان‌را محفوظ داشته ام‌بعد از این تاج‌عدالت برای‌من‌حاضر شده است که خداوند داور عادل در آنروز بمن‌خواهد داد۲ تیمو۴:۷و۸ «ای برادران گمان نمیبرم که من بدست اورده ام لکن یك چیز میکنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و بسوی‌آنچه در پیش است خویشتن‌را کشیده در پی مقصد میکوشم‌بجهة انعام دعوت

بلند خدا که در مسیح عیسی‌است» فل۳:۱۳ و۱۴ «آیا نمیدانید انانیکه در میدان میدوند همه میدوند لکن یکنفر انعام‌را میبرد باین طور شما بدوید تا بکمال ببرید. و هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت میکشد اما ایشان تا تاج فانی‌را بیابند لکن ما تاج غیرفانی‌را پس من‌چنین میدوم نه چون کسیکه شك دارد و مشت میزنم نه اینکه هوارا میزنم بلکه تن خودرا زبون میسازم و آن‌را در بندگی میدارم مبادا چون دیگران‌را وعظ نمودم خود محروم شوم» ۱ قر۹:۲۴–۲۷ پس‌در این مطالب پولس اشاره بدویدن مینماید و هم معلوم میکند که متردد کامیاب نمیشود بلکه کامیاب کسی است که با نظر مستقیم بسوی نتیجه ناظر شود.

اما آنچه پولس در بارهٔ رؤسای آسیا در اعمال ۱۹:۳۱ مذکور میدارد و هم آنکه در اول قرنتس ۱۵:۳۲ میگوید که با وحوش جنك کردم بعضی بر آنند که پولس در افسس با وحوش جنگیده اعجازاً رهائی یافت لکن بسیاریرا گمان چنان است که کلام مذکور او از روی مجاز بوده مناسبتی در میان مخالفان او و وحوش قرار میدهد. و از جمله اشاراتی که بتماشا خانه گرده است یکی این است «زیرا که گمان میبرم‌که خدا ما رسولان‌را آخر همه عرضه داشت مثل آنانیکه فتوای موت بر ایشان شده است زیرا که جهان و فرشته گان و مردمرا تماشاگاه شده ایم ۱قر ۴:۹» و در این‌آیه بتماشا خانه عامی که از برای جمیع مخلوقات سماوی و ارضی داخل شدن در آن امکان دارد اشاره مینماید در حالتیکه قرنتیان در نهایت بی مبالاتی‌نشسته از همه چیز غافل باشند. و باید دانست که مسیحیان زمان سلف با زیهای بت پرستان‌را بدین لحاظ که بت پرستی معلّق و منسوب بودند حرام میدانستند.

باشان. (خاك سبك) و آن مقاطعه از زمین کنعان میباشد که در طرف شرقی اردن در میانه حرمون و جلعاد واقع‌است ۱ عد ۲۱:۳۳ و بواسطه کوهی که در آنجا است و بباشان مسمی میباشد آن مقاطعه نیز باشان نامیده شد مز۶۸:۱۵. اما باشان شامل حوران و جولان و لجاه بود که کلیةً از سنگهای‌آتش‌فشانی مرکب میباشند، خاکش بسیار حاصل خیز و آبهایش زق و محصولاتش گندم و جو و کنجد و ذرّت و عدس و باقلا میباشد و از طرف شمال بزینتهای دمشق و از طرف مشرق دشت سوریه و از طرف جنوب زمین جلعاد و از طرف مغرب به اردن محدود است. وکوه دروزکه همان کوه باشان قدیم باشد از طرف شرقیش میگذرد و از شمال به جنوب سلسله تپّه‌هائی که در قدیم آتش فشان بوده و حال خاموش اند به جولان منتهی میشود. اما لجاه مقاطعهٔ میباشد که از سنگهای آتش فشانی قدیمی که از تل شیحان ریخته شده است تشکیل یافته و شیحان دهنه آتش فشان قدیمی میباشد که در نزدیکی

شحبه واقع است و لفظ باشان تخميناً شصت دفعه در کتاب مقدس مذکور است .

و بموافق کتاب مقدس رفائيان در اين شهر ساکن بوده انـد پيد ۱٤:٥ و عوج شهريار آن بدست قوم اسرائيل مقتول گرديد اعـد ۲۱:۳۳ و۳۲: ۳۳ و قـوم اسرائيل ملکش‌را درميان‌خود قسمت‌گردند. اراضيش براى سبزه و درخت و آب و علف مشهور بود تث ۳۲:۱٤ مز ۲۲:۱۲ و اش ۲:۱۳ و ار ۵۰:۱۹ حز ۳۹:۱۸ و آثار يکه از اين شهر يافت شده تصديق کتاب مقدس‌را مينمايد تث ۳:۳ـ۱۳ يوش۱۳:۳۰. چهار نوع بنا در اين شهر يافت ميشود اول مغارها دوم شوارع تحت الارض که کوچه‌هاى متعدد از آنها منشعب شده در طرفين آنها خانه‌هائى يافت ميشود که روشنائى آنها از سقف بوده است سوم خانه‌هائى که در سنك تراشيده شده چهارم خانه‌هائى که از سنك بنا شده در و پنجره آنها نيز از سنك ميباشد.

باشان حووت يائير. قريه‌هائيکه در باشان است و اين همان لجاه است که شهر ارجوب ياترا خونيتس ميباشد در باشان تث ۳:۱٤ که در اعد ۳۲:٤۱ حووت يائير خوانده شده است.

باصر. (در بيابان) از شهرهائى بود که براى بست تعيين شد تث٤:٤۳ يوش۲۰:۸ و ۲۱:٤٦ و ۱تو ۶:۷۸ و بعضى گمان ميبرند که همان برازين ميباشد.

باطل. قصد از ذکر اينکلمه در مت ۱۲:۳۶ هر کلام دروغ و معيوب و نمامى و ريا و فحش و غيره ميباشد که بر ضد آداب انسانيت اند (ملاحظه در کفر).

باطح. اعتماد و آنشهر هدر عزر بود ۲سمو ۸:۸که در اول تو ۱۸:۸ طبحه خوانده شده است و دور نيست که همان طبحه باشد که در ميانه حلب و فرات واقع است.

باطن. شهرى است در طرف شرقى عکّا در قسمت اشير بود يوش ۱۹:۲۵ .

باغ. اول بهشت اصلى که خداوند تبارك و تعالى براى آدم قبل از مقوطش ترتيب داد پيد ۲:۱۰ و۳:۱۰ (۲) باغهائى است‌که براى خوشى و خوشگذرانى ترتيب يافته داراى نهرها و چشمه‌هاى آب ميباشد اعد ۲٤:۶ جا ۲:۵ و اش ۵۸:۱۱ز و۶۵:۳ و آنهارا ديوارها بود تا آنکه عابرين‌را از دخول مانع شود سرود ٤:۱۲ـ۱۶.

باکر. (جوان) اينلفظ در پيد ٤٦:۲۱ و ۱تو ۷:۶ و۸ اسم يکى از اولاد بن‌يامين است و در اعد ۲۶:۳۵ اسم يکى از بنى‌افرائيم ميباشد که برد نيز خوانده شده است ۱تو ۷:۲۰ و نسل اورا باکريان گويند.

بالاق. (غارت گر) اعد ۲۲:۲ داو ۱۱: ۲۵ و او پادشاه بود در زمانيکه اسرائيليان رو بزمين موعوده ميرفتند و چون خبرايشان بگوش وى رسيد بسيار ترسان گرديد مبادا

اورا نیزمثل‌سیحون و عوج کنند لهذا با مدیان همعهد شد که باایشان جنگ کند و بلعام‌را طلبید که آمده انهارا لعن کند.

اما معلوم گشت که ترس و تدبیر او هر دو عبث بود زیرا که در صورت سلوك از اسرائیلیان ترسی نبود و در صورت جنك بر ایشان غالب نمی آمد.

بالشها یا مندیلها. قصد از لباس و زینتی میباشد که زنان یهودیه بت پرست بر سر خود میگذاردند حز ۱۸:۱۳ و۲۱.

باله . شهر یست در یهودیه یوش ۳:۱۹ که بلهه ۱تو ۲۹:٤ و در یوش ۲۹:۱۵ بعله خوانده شده است و آن دیرالبلح میباشد که نزدیکی‌غزه واقع‌است ملاحظه در بعله۳ .

بالع.(بلعید) یکی از شهرهای پنجگانه است پید ۲:۱٤ که بر ساحل شرقی دریای قلزم بر راه مصر تاسیس یافته بود ملاحظه در صوغر.

بالها . بطور مجاز از برای باد مز ۱۰:۱۸ و شعاع افتاب ملا ۲:٤ استعمال شده و اشاره بمحافظت حضرت اقدس الهی‌میباشد مز ۱۷: ۸ و۷:۳٦ مت ۳۷:۲۳ و گاهی‌اشاره بانتشار عساکر هجوم آور دشمن میباشد اش ۸:۸ توجه و حفظ با ملاطفت خدا یتعالی که در باره قوم خود دارد بتوجهی که عقاب نسبت بجوجه‌های خود دارد تشبیه شده است خر ٤:۱۹ تث ۱۱:۳۲.

۲ اسم پادشاه ادوم پسر بعور پید ۳۲:۳٦.

۳ پسر بزرك بن‌یامین عد ۳۸:۲٦.

٤ شخص رأوبینی ۱تو۸:۵ و نسل باله‌را بالعیانی گویند عد ۳۸:۲٦ .

باموت . (مرتفعات بعل) و آن مکانی است در مملکت موآب یوش ۱۷:۱۳ که براو بین داده شد و گمان میبرند که همان محلی است که الان آن‌را گوه اتاروس گویند.

بان.سرود ۱٤:۱ و۱۳:٤ نه مقصود از کتیرای کافور مانندی است که عطاران فروشند بلکه مقصود از گل سرو میباشد که آن‌را علمای نبات لاوسونیا البا گویند که همان حنای اعراب میباشد . گلی است سفید رنك و معطر که همچو انگور دارای خوشه‌ها میباشد بوته گل مسطور ٤ الی ٦ پا ارتفاع دارد زنان مشرق زمین برگهای خشگیده و سائیده آن‌را برای رنك ناخنهای پا و دست خود استعمال کنند که رنك پرتقالی دهد ناخنهای مومیایی مصر (اجساد اموات متحجره نیز بهمین رنك است ملاحظه در ابرو. گل حنا بسیار معطر است و خوشنما بدینواسطه زنان مصر خوش داشتند که آنهارا دسته کرده بسینهٔ خود قرار دهند.

بالی. (بنا شده) ۱ مردی از نسل جاد و یگی از شجاعان داود بود ۲سمو ۳٦:۲۳.

۲) مردی از نسل یهودا ۱تو ٤:۹.

۳) اسم هفت نفر که اکثر ایشان لاوی‌بودند ۱تو ٤٦:٦ و عز ۱۰:۲ و۲۹:۱۰ و۳۸ نح ۱۷:۳ و۷:۸ و۴:۹ و۱٤:۱۰ و۲۲:۱۱.

بانك خروش . مر ۱۳:۳۵ اسم پاس سوم از شب است که قصد از نصف شب الی طلوع فجر میباشد بعضی در نص عبارت مسطوره در مت ۲٦:۳٤ یعنی «قبل از بانك خروس و قبل از آنکه خروس دو مرتبه بانك زند» مر ١٤:٣٠ اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که بانك زدن خروس بر دو قسم است· یکی قدری بعد از نصف شب و دیگری که سه از نصف شب گذشته میباشد و قصد مسیح از بانك آخری است و این قول مردود است بواسطه اینکه در میانه انکار اول و انکار ثانی پطرس بیش از یکساعت نبود لو ۲۲:۵۹· اما محل قول صحیح و بهتر آنستکه مدت مابین انکار اوّل و ثانیرا تعیین نتوان نمود·

باهو . قسمت اعلای چهار چوبه در است· چوبی است که همچو کلاه بر سر چوبهای مستطیل طرفین گذارند خر۱۲:۷ و۲۲ و۲۳ ا پاد ۳۱:٦ و یا انیکه قصد از بر آمدگی سر ستون میباشد عا ۹:۱ صف ۲:۱٤ ملاحظه در عید فصح·

بت وبت پرستی . معنای تحت اللّفظی این کلمه یعنی مجسمه و یا نماینده· این لفظ در کتب مقدسه بمعانی بد وارد گشته خدایان مختلفه قبایلرا مینماید· گاهی از اوقات بتها دیوها خوانده شده اند لا ۱۷:۷ تث ۱۷:۳۲ ۲تو ۱۱:۱۵ مز ۱۰٦:۳۷ اقر ۱۰:۲۰ مکا ۹:۲۰· خداوند پرستش انواع بتها و مجسمهها و اشکال مخلوقاترا که بقصد عبادت موهومی تراشیده و یانصب شده باشد منع فرموده است خر ۲۰:۳_۵ و۳٤:۱۳ تث ٤:۱٦_۱۹ و۷:۲۵ و۲٦ و هم تمام مسائلیکه خداوندرا در صور مرئی مجسم سازد ممنوع است خرو ۳۲: ٤و٥ تث ٤:۱۵ نح ۹:۱۸·

خدایان قبایل انواع و اقسام مختلفه بودند یعنی منقوش بر صفحات و یا منقوش و بر جسته و یا صور تراشیده بود که از اشیاء و فلزات متنوعه همچو طلا و نقره و برنج و آهن و سنك و چوب و سفال و گل و غیره ساخته میشد و اینها نمونه و شبیه ستارها و ارواح و انسان یا حیوان یا رودها یا نباتات یا عناصر بودند، ندرةً دیده میشود که شیء یاقوهٔ طبیعی یا قوه نفسانی یا عملی نیك یا زشت یا حالت انسانی که مقصد و موضوع بت پرستی نشده باشد ملاحظه در ستاره· بعضی از طوایف سنگهای ناتراشیده سیاهرا پرستش همی کردند همچو اعراب قدیم که پیغمبر اسلامهم آنرا جزء مذهب خود کرده فعلاً در جوار کعبه در مکه موجود و محل سجده مسلمین است·

زمان بروز عبادت کذب و بت پرستیرا معین نتوان نمود و بهیچ وجـه اشـاره بر اینمطلب قبل از طوفان دیده نمیشود والبته بدیهی است که عدم ذکر دلیل بر عدم وجود آن در آنایام نیست· یوسفون مورخ و بسیاری از اجداد متقدمینرا گمان چنان است بعد از بلیّه طوفان چندان طولی نکشید که آئین بت پرستی در میانمردم شیوع پیدا کرد و

پر واضح است که بعد از زمان ابراهیم‌خلیل در هر جا ملاحظه نمائیم و نظر اندازیم عبادت کذب و پرستش ناراست دیده میشود حتی اجداوان پتریارخ و بلکه خود او هم بدان خیال گرفتار بود چنانکه از صحیفه یوشع ۲:۲۴ و ۱۴ بواضحی تمام معلوم میشود.

عبرانیان‌را صورت و شکل مخصوصی از برای بت پرستی نبود بلکه تابع وساوس و موهومات دیگران بودند و معلوم نیست که ایشان شکل و هیأتی مخصوص از برای خودشان اختراع کرده باشند بلکه وقتی در مصر بودند خدایان مصریان حز ۸:۲۰ و در دشت خدایان کنعانیان و مصریان و عمونیان و موآبیان‌را عبادت میکردند و چون بکنعان وارد شدند خدایان فینیقیان و شامیان و اقوام حوالی‌را سجده بردند ۱عد ۲۵: داو ۶:۱۰ عا ۲۶:۵ اع ۴۳:۷. دور نیست که راحیل بتهای خانه پدر خودرا عبادت میکرد چنانکه از پید ۱۹:۳۱ و۳۰ معلوم میشود که ترافیم پدر خودرا با خود برد و یعقوب پس از آنکه از ارام النهرین مراجعت نمود قوم خودرا مجبور کرد که خدایان‌را از میان خودشان دور کنند و هم اینکه خدایان و گوشواره‌های ایشان‌را که محتمل است نسبتی به بت پرستی داشته از آنها گرفته در زیر درخت بلوط که در شکیم است دفن کرد پید ۲:۳۵ـ۴.

و مادام العمر خانواده خودرا در عبادت و پرستش خدای حقیقی نگاه میداشت قوم اسرائیل در زمان اقتدار و حکومت داوران در نظر خداوند بدی رفتار نموده بعلیم‌را پرستش کردند و خداوند خدای اجداد خودشان‌را ترك کرده خدایان دیگر یعنی بتهای اقوامی که در حوالی ایشان بودند تابع شده بعل و اشتاروت‌را عبادت کردند داو ۱۱:۲ـ۱۳.

و جدعون بعد از آنکه خداوند اورا اعجازاً خلاصی بخشیده بود افودرا ساخته اسرائیل‌را اغوا نموده بعبادت نا مشروع وا داشت داو ۲۷:۸. ترافیم میکا هم منظر و نمونه بت پرستی‌بود تا ایام اسیری‌اسرائیلیان در تحت اقتدار فلسطینیان داو ۱۷:۵ و۱۸: ۳۰ و۳۱ ۱سمو۴: (ملاحظه درترافیم). در ایام شموئیل ۱سمو ۷: ۳و۴ و شاول و داود چنان مینماید که عبادت خدا در میان قوم اسرائیل بطریقه و طرز پاك معمول بود ولی از وجود ترافیم در خانه دختر شاؤل زوجه داود معلوم میشود که بت‌ها باز احترام‌داشتند و محل اعتنا بودند ۱سمو۱۳:۱۹. سلیمان محض ترضیه و خوشنودی زنان بیگانهٔ خود اغوا شده معبدهای چند برای‌عبادت و احترام اشتاروت آلههٔ فنیقیان و مولك‌خدای‌عمونیان و کموش خدای موآبیان بر پا نمود. پسر و جانشین وی رحبعام نیز عبادت خدایان قبایل‌را در یهودا مجری داشت ۱باد ۱۴:

٢١ـ٢٤ یربعام شهریار اسباط شمالی هم گوساله‌های طلائی ساخته در دان و بیت‌ایل نصب نمود و اسرائیل‌را شریك گناه ساخت ۱ پاد ١٢ : ٢٠ و٢٦ـ٣٣ و چون‌قوم از جانب سلطان ممانعت و تهدیدی نداشتند لهذا نه فقط گوساله‌های طلائی بلکه سایر اصنام‌را نیز همچو بعل و اشتاروت عبادت نمودند· بنا بر این‌در ایام سلطنت آحاب بت پرستی‌باعلی درجه کمال رسید و ایزابل بی دین دست ستم و جور گشاده همواره پیغمبران خدارا هلاك میکرد شاید که نور عبادت حقیقی‌را خاموش سازد چه که پیغمبران همچو سدّی سدید برخی از قوم‌را همچنان در دین حق و آئین راست نگاه میداشتند· بالاخره این بت پستی اسباب بر افروختن غضب حضرت قادرالقهار شده قوم اسرائیل‌را بدست سلاطین آشور و کلدانی وا گذاشته ایشان قوم‌را بان طرف رود فرات باسیری بردند و این مطلب اسباب آن شد که یهودا کلیّةً مثل آشوریان و کلدانیان فاسد گردید

عقوبت شدید اسیری بابل تماماً اسباب قطع میل بت پرستی اسرائیل نگردیده بود چه که بسیاری از ایشان حتی کاهنان و لاویان هم بعد از مراجعت از اسیری زنان بت پرست‌را تزویج‌میکردند و پیرو مکروهات و رجاسات ایشان بودند لکن‌در تهدیدات و سخت گیری عزرا توبه کردند عز ٩: و١٠:·

و در ایام انطیوخس ابی‌فانیس در سنه ١٦٧ قبل‌از مسیح بعضی‌از یهودیان برصیانت یا باجبار به بت پرستی یونانیان مشغول گردیدند و حال اینکه بسیاران در ایمان خود و اعتقاد بخدای حقیقی امین و پایدار بودند ۱مکابیان ١ : ١٣ و در لشکر یهودای مکابی هم اشخاصی بودند که از بت پرستی دست نکشیده همچنان برحال خود بودند ٢مکابیان١٢ : ٣٩ و٤٠· زحماتی‌که از ظلم پیشه‌گان قبایل بر یهود واردمیشد و دانشی که درکتاب مقدس از قرائت روزهای سبت حاصل میگشت اع ١٥ : ٢١ اسباب آن بود که اطوار بت پرستی‌را بکلّی معدوم سازد و ایشانرا بر آن داشت‌که اشکالی‌راکه بزرگان و مقتدرین رومانی که بر ایشان ریاست میداشتند عبادت میکردند مکروه بدارند و چون حفظ عبادت خدای حقیقی یکی از ارکان مهم وعمدهٔ شریعت موسوی است و چونکه خدا یتعالی همچو سلطان‌قوم اسرائیل منظور بود علیهذا بت پرستی عنلیمتر تقصیر و بزرگترین خطا محسوب گشته مصدر و مبدأ تمام تقصیرات محسوب بود پس‌خدای واحد حیّ حقیقی و شریعت مدار حاکم قوم اسرائیل بوده او تعالی همچو پادشاه خود پذیرفتند·علی هذا بت پرستی تقصیری‌دولتی و لایق جزای مرك بود همچنانکه تقاصیر عمده که در این ایام بر ضد دولت معمول افتد محکوم بمجازات مرك میباشد· قانون شریعت موسوی این بود که بت پرست‌را سنگسار و شهوت پرستان‌را با هر چه و

هر كس كه در آن است معدوم و هلاك سازند تث ١٣:١٢-١٨ و١٧:٢-٥.

قسمي ديگر از بت پرستي قوم اسرائيل زناكاري نسبت بيهوه ميباشد چه كه بر حسب كتاب مقدس حضرت بار يتعالي همچو شوهر قوم اسرائيل مذكور است اش ٥:٥٤ ار ٣: حز ١٦: و اين خطاهم بموافق شريعت موسوي محكوم بمرك بود.

نوزده لفظ كه در عبراني بمعناي مجسّمه يا تصوير ترجمه شده اغلب آنها افاده حماقت بت پرستي ميكنند.

احمقي آن بطور واضح در اشعيا ٤٠: ١٨-٢٠ و٤٤:٩-٢٠ و ار٢:١٠-١٦ مشروح است و خلاف عقل و شرع بودن و آن بتوسط پولس در روميان ١:١٨-٣٢ بيان گشته. يوحنا در اول نامه خود مسيحيان‌را بر جميع اطوار بت پرستي تهديد ميفرمايد ا يو ٥:٢١ و در مكاشفه ٢١:٨ عذاب هولناكي‌را كه بر بت پرستان معلق است اعلام مينمايد.

در اين ايام مذهب بت پرستي در قسمت بزرگي از مسكونه شيوع دارد بطوريكه هشتصد مليون يا دوثلث بني نوع بشربت پرستند. بعضي ممالك كه اسماً مسيحي اند احترامي كه نسبت بصليب‌ها و سجده كه بتصاوير ميبرندكمتر از بت پرستي نيست اما چون بت پرستي فقط منحصر بعبادت خدايان كذب و ناراست نيست عليهذا هر انچه كه داري و متوجه آن شوي بت پرستي محسوب بر خداوند ترجيح دهي يعني بيشتر دوست است. بنا بر اين بسياري‌از ممالك مسيحيه در اين خطا و تقصير گرفتارند در اينصورت هر كس دنيا دوست دارد و همواره در پي احترام و دولت و تابع اغراض و شهوات خود ميباشد بطوريكه بواسطه اينها خدا و مسيح‌را فراموش ميكند مثل اسرائيليان قديم بت پرست است و اميد رهائي از آن عذاب هولناكي كه بر او معلق است نداشته و نخواهد داشت اسمو ١٥:٢٣ لو ٣:٥.

بتكده. اش ١٥:٢ دور نيست كه قصد از هيكل كموش و يا موضع غير معروفي در موآب باشد.

بتوئيل. (مرد خدا) ١ پسر ناحور برادر ابراهيم و پدر لابان و رفقه پيد ٢٢:٢٢ و ٢٣ و٢٤:١٥ و٢٤ و٤٧ و٢٨:٢ (ملاحظه در لابان).

٢ موضعي است در طرف جنوبي يهودا ا تو ٤:٣٠ كه در يوش ١٢:١٦ بيت‌ايل و در ١٩:٤ بتول و در ١٥:٣٠ كسيل خوانده شده است.

بطولمايس. شهريست كه در زمان ملوك بطالسه باين اسم مسمي شد و همان عكاي حاليه ميباشد كه در قديم عكّو گفته ميشد داو ١:٣١ و لفظ بتولمايس يك دفعه در عهد جديد مذكور است (ملاحظه در عكّو).

بث .(ملاحظه در کیلها)۰

بث ربیم . (دختر کثرت) و آن دروازه حشبون میباشد که در نزدیکی برکه‌هائی بود که سلیمان در کتاب سرود از آنها سخن میراند سرود ۷:۴ ۰

بث شبع . (دختر قسم)۰ و او دختر الیعام ابن اخیطوفل و زوجه یکی از صاحبمنصبان عبرانی بود۰ روزی داود ملك بر بام خانه خود بر آمده بتشبع‌را دید که شستشو مینماید و در دل خود اورا بسیار دوست داشت و چنان شعله عشق او در کانون سینه‌اش ملتهب شد که میل هم خوابی با او نمود۰ پس از آنکه حیله ٔانکیخته زوجاورا در لشکرگاه بقتل رسانیدند و اورا بخانه خود آورده حرم خود گردانید و پسرش سلیمان‌را که ولیعهد خود کرد از بتشبع بود ۲سمو ۱۱:

بث شوع . همان بث شبع است ۱تو ۳:۵۰

بیثینه . اع ۱۶:۷ یکی‌از مقاطعات آسیای صغیر میباشد که از طرف مشرق به پا فلغونیا و از شمال به بحر الاسود و از جنوب به فریجیه و غلاطیه و از مغرب بدریای مرمرا محدود میباشد و در ابتدای تاریخ مسیحی کلام خدا در آنجا داخل شد۰ اهالی آن در تقوی و تدین مشهور بودند همچنانکه تاریخ کلیسائی قرن اول تاریخ مسیحی و نامه که پلینیوس حکمران آنجا به تراجانس امپراطور فرستاد مؤید اینمطلب میباشد و صورت نامه از قرار تفصیل است :

«اولاً عمده مقصد سلامتی و صحت مندی تراجانس امپراطور میباشد۰ ضمناً در این اوقات بر خود لازم شمردم که در اعتقاد آنانیکه بدین مسیحی متدین گشته اند تفکر نموده تفحص تامی بعمل آرم لهذا باحضار اینفرقه فرمان دادم چون ایشان‌را حاضر آوردند از منهب آنها استفسار نمودم جواب دادند و من ایشان‌را تهدید و تخویف نموده وعید قتل دادم لکن بهیچوجه فایده نه بخشید و از اعتقاد خود انحراف نه جستند لهذا صرف نظر از اعتقاد ایشان نموده محض دشمنی و تمردشان امر نمودم که آنهارا قصاص کنند و بعضی از ایشان‌را که رومانی بودند بشهر فرستادم۰چندی بر این نیامد که اسم چند نفر دیگررا بحضور من آوردند لکن چون از ایشان استفسار شد دین مسیح‌را انکار نموده به تمثال شریف سرکار عالی سجده بردند و هدایای شراب و کندر تقدیم کردند، بنا بر این ایشان‌را رهاکرده بخیال خودشان گذاشتم۰ در این اثنا طایفه دیگررا به تدین این دین متهم ساختند بعد از تفحص کامل و تجسس تام معلوم شد که اولاً مسیحی بوده لکن‌مدت سه سال می‌باشدکه اینمذهب‌را ترك نموده اند و شفاهاً بمسیح بد گفتند و به صورت و تمثال سرکار خداو ندگاری و سایر خدایان سجده نمودند و اقرارکردند که قبل از این همواره در وقت طلوع فجر در جائی فراهم آمده مسیحرا میسرودند و نیز که با خود متعهد شده اند که من بعد دروغ نگویند

و زنا و دزدی نکنند و نیز ذکر نمودند که بعد از فارغ شدن از سرود عادت ایشان بر این استمرار یافته بود که از مجلس متفرق شده ثانیاً برای اکل و شرب فراهم میشدند لکن چون فهمیدند که سرکار امر بتفریق اجتماعات فرموده اید از آن هم دست کشیدند اما در میان ایشان دو نفررا شایسته تنبیه دانستم خلاصه در خصوص اعتقادات ایشان چیزی بمن دستگیر نشد جز اینکه متمسك بموهومات میباشند مستدعی اینکه در این مسئله مهم اینجانب‌را مدد فرمائید زیرا بسیاری از ذکور و اناث بدین تهمت گرفتار اند لکن از قرار معلوم میتوان مانع شد و شعله این فتنه‌را خاموش کرد زیرا که هیاکل و مجامعیکه در ظرف اینمدت متروك شده بود حال مملو میگردد و همین دلیل بر آنستکه مردم بواسطه این تهدید و تخویف بر گشته بطریقه سابق خود متمسك اند و هدایا و قربانی‌هارا کما فی‌السابق میگذرانند» انتهی. و در سنه ۳۲۵ قبل از مسیح در پای تخت این بلد یکی از مجامع مسیحیان اوایل‌را معذب ساختند و بسختی بیازردند.

بحوریم. (مقاتله کنندگان) مکانی میباشد که در طرف شرقی اورشلیم درراه اردن واقع است ۲ سمو ۱۶:۳ و ۵:۱۶ و ۱۸:۱۷ (ملاحظه در اخیمعص).

بخور. حرو ۸:۳۰ ترکیبی است که از کندر و صمغ و سایر عطریات میسازند و کیفیت ساختنش در خرو ۳۴:۳۰-۳۶ مسطور است و استعمال نمودن آن جز در بیت الله در جای دیگر جایز نبود و فقط کاهنان میبایست آنرا بر مذبح طلائی که مذبح بخور نامیده میشد بسوزانند (ملاحظه در منقل و مذبح). و باید دانستکه برای سایر خدایان نیز بخور میسوزانیدند چنانکه در فصل ۱۱:۱۲ و ۱۷ از صحیفه ارمیا مذکور است.

بدان. (جویای عبادت) اولاً اسم قاضی بود که در اول سمو ۱۱:۱۲ با یربعل جدعون و یفتاح مذکور است لکن امکان دارد که همان باراق باشد و بعضی از نویسندگان اشتباه نموده در عوض باراق بدان نوشته اند چونکه هرد و لفظ در عبرانی بیگدیگر نزدیك میباشند.

۲ اسم مردی از سبط منسه ۱ تو ۱۷:۷.

بدعت. قصد از اختیار اعمال دینیه است که جدید الاختراع و ناپسند میباشد اینلفظ در انجیل گاهی از اوقات به فرقه ترجمه شده است و ابداً حکم بر خوبی و بدی مطالبش نمیکند اع ۱۷:۵ و ۵:۱۵ و ۵:۲۶ و بعضی اوقات توبیخ شده است اع ۵:۲٤ یعنی اشخاصی که دیگران‌را نسبت به بدعت میدهند خود نیز شایسته همان اسم میباشند. وقوع بدعتها و جدائیها در کلیسای مسیحی تهدیدات سخت دارد اقر ۱۹:۱۱ غلا ۲۰:۵ تیط ۱۰:۳ ۲ پط ۱:۲ و اینلفظ در انظار و اذهان مردم همواره بمعنی خارج شدن از

حقایق اصلی انجیل ترجمه شده.

برادر. قصد از اینلفظ در نوشتجات مقدسه فرزند یك والدین یا والد یا والده است مت ۱:۲ لو ۶:۱٤ و برای خویش نزدیك پید ۸:۱۳ و۱٤:۱٦ و هم نسل و هم ولایت مت ٥:٤۷ اع ۲۲:۳ ع ب۷:٥ و رفیق و مساوی الرتبه مت ۲۳:٥ و۷:۳ و شخص محبوب ۲سمو ۱:۲٦ و برای‌مسیحیان چون فرزندان خدا اع ۹:۳۰ و۲۹:۱۱ و شاگردان مسیح مت ۲٥:٤۰ استعمال شده این عبارت کثیر الاستعمال عبری است و دلالت بر نزدیکی و شباهت مینماید چنانکه ایوب میگوید «برادر شغالان شده ام» ایوب ۲۹:۳۰ در مت ۱۲:٤٦ـ٥۰ و۱۳:٥٥ و٥٦ مر ۳: ۳۱ و۳٥ و٦:۳ یو۲:۱۲ و۷:۳ اع ۱:۱٤. برادران مسیح بطوری با مادر و خواهرانش باتحاد ذکر گشته که نزدیك است که لابد شویم به باور کردن اینکه آنها فرزندان یوسف و مریم و کوچکتر از عیسی بوده اند در ناصره همسایگان مسیح در بارهٔ او و خانواده‌اش میگویند «ایا این پسر نجّار نمی‌باشد و ایا مادرش مریم نام نیست و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا و همه خواهرانش نزد ما نمیباشند» مت ۱۳: ٥٥ و٥٦. و از اصل عبارت لو۲:۷ «پسر نخستین خود» و مت ۱:۲٥ و تا پسر نخستین خودرا نزائید اورا نشناخت» و از اینکه‌آنها تخمیناً ۳۰ سال با هم زیست کردند مستفاد میشود که بعد از مسیح فرزندان دیگری نیز داشتند.

آن رائی که بر آن است که برادران مسیح خاله زاده مسیح و پسران الفیوس و مریم خواهر مریم باکره اند خیلی اشکال دارد. اولاً آنکه برادران مسیح همواره با مادرش مذکورند نه بازن دیگر چنانکه ده دفعه ذکر گشته ثانیاً اینکه ایشان تا بعد از وفاتش بر او ایمان نیاورده بودند یو ۷:٥ ومز ٦۹:۸ مقابل کنید و گویا دو نفر از خاله زادگان مسیح نیز حواری بودند و حال اینکه در اع ۱:۱۳ و۱٤ و اقر ۹:٥ (و یهود۱۷۱) برادران مسیح بواضحی تمام از حواریان جدا هستند چنانکه وقتی اتفاق افتاد در حالتیکه شاگردان او و خاله زادگانش بدور او ایستاده بودند مادر و برادرانش‌هم بدیدن او آمدند مت ۱۲:٤٦ـ ٥۰ در اینصورت اگر ایشان خاله زادگان مسیح بودند میبایست بگوید «کیست مادر من و خاله‌زادگانم کیانند هر که ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است بجا آورد همان خاله زاده و خواهر و مادر من است». و هم چنین بدیههً بی معنی است که خاله زادگان ذکر شود و قصد از برادر باشد چنانکه در مت ۱۳: گذشت‌برادران مسیح ۱٥ دفعه ذکرگشته اند و همواره لفظ ادلفوس(برادر) برای ایشان‌استعمال‌گرده و هرگز انلپسیوس (خاله زاده) و سونگنیز (خویشان) استعمال نشده.

بربری. در ایام پیش برای تمامی مردمان روی زمین اطلاق میشد جز یونانیان که فقط برای اشخاص یونانی لفظ یونانی اطلاق میشد و باید دانست که قصد از ذکر اینلفظ در کتاب مقدس آنستکه افاده وحشی گری و سرکشی را نماید همچنانکه در این روزها استعمال میکنند اع ۲:۲۸ و ٤ روم ۱٤:۱ کو ۱۱:۳.

برتولماوس. (پسر تولماوس) گویند که اینلفظ هم ثانی نتنائیل میباشد و دلیل بر این مطلب آنستکه لفظ فیلپس و نتنائیل را درکتاب یوحنا بایکدیگر ذکر مینماید یو ۱: ٤٥-٥۱ و فیلپس و برتولماوس نیز در سایر اناجیل با یکدیگر ذکر شده اند مت ۳:۱۰ مر ۱۸:۳ لو ۱٤:٦.

بربط عود. اسباب طرب است که مخترع آن یوبال بود و قوم یهود آنرا در وقت عبادت استعمال مینمودند پید ۲۱:٤ و ۲۷:۳۱ مز ۲:۸۱ اش ۸:۲٤ و پس از آنکه بنی اسرائیل باسیری برده شدند عودهای خودرا بر درخت بید در کنار نهر بابل میاویختند مز ۲:۱۳۷ و داود در نواختن عود نهایت مهارت را داشت ۱ سمو ۱٦:۱٦ و ۲۳ و عود در عنوان مزمور ۵۳ و ۸۸ مذکور است و لکن جمیع علما بر این که لفظ عود در عنوان مزمور فوق همان اسباب طرب باشد اتفاق ندارند.

یوسیفوس گوید که عود دارای ده تار بود و دور نیست که عود ده تاری عودی بود که از عودهای مذکوره در آیه امتیاز کلی داشت مز ۳:۹۲ و گاهی از اوقات عودرا هشت تار بود و بدینواسطه کلمه عبرانیّه (شمنیت) که ترجمه‌اش هشت است و به لفظ قرار تفسیر شده است ۱ تو ۲۱:۱۵ و در عنوان مزمور ٦ و ۱۲ مسطور است دور نیست که اشاره بسازی باشد که دارای هشت تار بوده است و ازعودهای قدیمه صاحب چهار تار نیز بوده است لکن اغلب آنها دارای هفت تار بوده اند.

اما حجم عود بتفاوت بود و غالباً با دست حمل و نقل میشد و در وقت راه رفتن آنرا میزدند و هیئت و ترکیب آن نیز مختلف بود چنانکه از صورتها و نقشهای آنها که فعلاً باقیست و در دیوار هیاکل و قبور معلوم میشود.

۲ عطری از عطرهای قیمتی است مزه ۸:٤ سرود ۱٤:٤ که در حنوط کردن اموات بکار برند یو ۳۹:۱۹ و از این مستفاد میشود که آن نوعی از بخورات میباشد. ابن سینا میگوید و عود چوب و ریشه چوبی است که از ممالك چین و هند و عربستان میاورند و بسیار خوشبو است و خود چوب را در زمین در زیر خاك میگذارند که برگهای آن فاسد شده خود عود خالص میماند و در علم نبات آنرا اغالوحی گویند.

برج. در ایام پیش برجهارا بر دیوارهای شهر بنا میکردند تا بواسطه آنها هجوم اعدارا مقاومت توانند نمود چنانکه خدای

تعالی نیز برای قوم خود برج قوی و سالم است. گاهی از اوقات نیز برجهای عالیه در تاکستانها و بستانها بنا میکردند برای اینکه یا خود در آنجا رفته عیش کنند و یا منزل باغبانان باشد ۲تو ۲۶:۱۰ و ارتفاع این برجها گاهی بر شصت و عرضشان به ۳۰ قدم میرسید و لفظ برج مقدس بسیار باسماء مختلفه وارد شده است. من جمله برج بابل پید ۱۱:٤ و۹ و تاباص داو ۹:٥۱ــ٥۳ و التنانیر نح ۳:۱۱ و حنتیل نح ۳:۱ وار ۳۱: ۳۸ زك ۱٤:۱۰ و برج داود سرود ٤:٤ و سلوام لو ۱۳:٤ و شکیم و آن عبارت از قلعه محکمی است که در نزدیکی شهر شکیم بود و اهالی آن شهر در زمان هجوم ابی‌مالك بانجا متواری شدند لکن فوراً آنجارا ترك کرده بهیکل خدایان خود پناه بردند بگمان اینکه خدایان ابی‌مالك‌را رد خواهند کرد اما او ایشان و خدایان ایشان‌را باتش هلاك نمود داو ۹:٤٦ــ٤۹ و برج گله می ٤:۸ یا مجدل عذر مقدار یك میل به بیت لحم مسافت داشت و آن محل مرتفعی بود که شبانان آن دیار در آنجا برای دیده‌بانی گله‌های خود می‌شستند۲تو۲۶:۱۰ و بعضی‌را گمان چنان است که در لفظ برج گله اشاره است که بمیکای نبی بولادت مسیح در بیت‌لحم نموده شده و برج لبنان سرود ۷:٤ و برج میا نح ۳:۱ و یزرعیل ۲ پاد ۹:۱۷.

برحومی. نسبت غیرقیاسی میباشد که به بحوریم میدهند ۲سمو ۲۳:۳۱.

برخئیل. مبارك از خدا و او پدر الیهو میباشد که یکی از رفقای ایّوب بود ایّوب ۳۲:۲ و۶.

برخیا و برخیّا. (مبارك) هفت نفر باین اسم بودند اوّل پدر آساف ۱تو ۶:۳۹ و۱۵: ۱۷ دوم مردی از ذریه داود ۱تو ۳:۲۰سوم شخص لاوی ۱تو ۹:۱۶ چهارم مردی که مستحفظ تابوت عهد بود ۱تو ۱۵:۲۳ پنجم شخص افرائیمی که معاصر آخاز پادشاه بود ۲تو ۲۸:۱۲ ششم پدر مشلّام که یکی ازکار کنندگان در بنای دیوارهای اورشلیم بود نح ۳:٤ و۳۰ و۶:۱۸ هفتم پدر زکریا زك ۱:۱ و۷ مت ۲۳:۳۵.

برزلای. (ازآهن) سه نفر باین اسم در کتاب مقدس بودند ۱) مرد جلعادی ۲سمو ۱۹:۳۱ که دوست داود بوده در زمانیکه داود از حضور پسر خود ابشالوم فراری‌بود باو بسیار نیکی نمود و چون آبشالوم گشته شد و داود باورشلیم بر گردید برزلای در رکاب او بود تا وقتیکه از اردن عبور نمود در آن وقت اذن‌طلبیدکه بوطن‌خود مراجعت نماید و پادشاه ویرا فرمود که در عوض نیکی که بمن کرده با من‌باورشلیم بیا و باقی ایام‌خودرا در خانه من‌بسر میبر لکن‌برزلای مسئلت ملك‌را قبول نکرد زیرا که بسیار سال خورده بود و پسر خودرا بعوض‌خودش

فرستاد . و مفاد کتاب مقدس آنستکه داود پادشاه در مدت حیات خود بخانواده برزلای نیکی نمود و پسر خود سلیمان‌را نیز فرمود که با اولاده برزلای نیکی نماید و ایشانرا بر سر سفره خود جای دهد ۱ پاد ۲:۷.

۲) شخص محولاتی که شوهر میکال دختر شاؤل بود ۲سمو ۲۱:۸.

۳) شوهر دختر برزلای جلعادی که با جانشینان او از بابل مراجعت نموده خواستند در سلك کاهنان داخل شوند لکن ممکن نشد عز ۲:۶۱ و۶۲ نح ۷:۶۳ و۶۴.

برص. یکی از امراض کثیفه جلد است که شخص‌را علیل و بدهیئت می‌نماید و اورا در تمام حیاتش معذب میدارد اما برصی که در کتاب مقدس مذکور است جذام نمیباشد بلکه نوعی از پسوریاس یالپرا میباشد او در شان و وصف برص همین قدر کفایت مینماید که یهودیان آن‌را بسیار مکروه میداشتند و بر بعضی از ایشان بواسطه مخالفت اوامر الهی عارض میشد (ملاحظه در کناه) و موسی نبی در این خصوص شرح مفصلی مرقوم داشته است و قوم خودرا از استعمال اسباب و وسایطی که بان منتهی میشود ممانعت فرموده چنانکه هر کس باین مرض مبتلا میشد میبایست از سایر مردم جدائی گزینند و تنها ساکن شود لکن دلیلی بر اینکه برص از امراض مسریه باشد نیست مکر اینکه در لاویان ۱۳:۱۲ و ۱۳ مینویسد آنکه تمام بدنش با برص پوشیده شده است طاهر است زیرا که مرض مسری نیست و میتواند که در میان مردم آمد و شد کند و حال اینکه در صورت مسری بودنش جایز نبود با کسی مراوده داشته باشد و اینمرض در لاویان ۱۳: و۱٤: و اعد ۱۲:۱۰ و۲تو ۲٦:۱٦-۲۳ ۲پاد ۵:۲۷ مذکور است و علاوه بر برص شخصی در لاویان ۱٤:۵۵ برص خانها و لباسها نیز وارد شده است و برص خانه‌ها عبارت از لکه بود که بر دیوارهای خانه ظاهر میشد و مثل برص انسانی دیواررا ابلق مینمود و بعضی برآنند که قصد از برص لباس پشم حیوان مرده غیر مذبوح بوده است که در ضمن لباس بافته میشد .

برف. ۲سمو ۲۳:۲۰ بخاری است که از زمین متصاعد شده و بشکل ابر در هوا متراکم گشته در زمستان در هوا بسته شود و شبیه ریزه‌های پنبه بر زمین فرود آید مز ۱٤۷:۱٦ و در کتاب مقدس به سفیدی برف بسیار اشاره رفته است خرو ٤:٦ و عد ۱۲:۱۰ ۲پاد ۵:۲۷ مز ۵۱:۷ و اش۱:۱۸ اما قصد از آیه که در ام ۲۵:۱۳ مکتوب است یعنی «مثل سردی برف در روزهای درو» سردی میباشد که از آبهای برف حاصل میشود نسبت بسایر آب‌ها و آب برف برای شست و شو بسیار نیکو میباشد چنانکه ایّوب در۹:۳۰ از صحیفه خود میفرماید «اگر خویشتن‌را باب برف غسل دهم و دستهای خودرا به اشنان پاك کنم».

برق . قصد از ذکر اینکلمه در کتاب مقدس آنستکه اشاره بغضب خداوندی نماید ۲سمو ۱۵:۲۲ چنانکه رعد اشاره بصولت خدای تعالی میباشد .

برقوس . (روغن) و او پدر بعضی از نتینیم بود که از اسیری بابل برگشتند عز ۲: ۵۳ نح ۵۵:۷ .

برك . برگهای درخت زیتون پید ۱۱:۸ و درخت بلوط اش ۳۰:۱ و درخت انجیر پید ۷:۳ مت ۳۲:۲٤ در کتاب مقدس مذکورند و بسیار اشارات مناسب کنایات شیرین نسبت به برگهای عمومی مذکور است و نشان و نمونه کامیابی و توفیق مز ۳:۱ ار ۸:۱۷ و یا نشان زحمت و مرارت میباشد ایوب ۱۳: ۲۵ اش ٦:٦٤ مت ۱۹:۲۱ ملاحظه لا ۳٦:۲٦ اش ٤:۳٤ دا ۱۲:٤ و ۱٤ و ۲۱ مر ۲۸:۱۳ مکا ۱:۲۲ و ۲ .

برگزیدگان . در موارد بسیاری در عهد قدیم و جدید بدین لفظ اشاره رفته است چنانکه در اش ۹:٦٥ مت ۲۲:۲٤ مر ۱۳: ۲۷ لو ۷:۱۸ روم ۳۳:۸ کو ۱۲:۳ تیط ۱:۱ مذکور است اما علاوه بر این در عهد جدید جمله و کلامهای بسیاری نیز بهمان معنی وارد است چنانکه در اول پط ۱۳:۵ گوید «تا اراده خدا بر حسب اختیار» و غیره و مسیحیان‌را در معانی این کلمات طریق و رأیهای بسیار است و تاویل آنکلمه برسه وجه میباشد .

۱) قصد از این است که خداوند بعضی اشخاص‌را برای انجام عمل مخصوص بر میگزنید چنانکه کورش و تلامذه مسیح‌را اختیار فرمود .

۲) قصد از اختیار نمودن طایفه ایست محض برکت قبایل مثل یهود .

۳) قصد از اختیار نمودن اشخاص است برای حیات ابدی که قبل از بنیاد عالم در مسیح بر گزیده شده اند اف ٤:۱ و ۱ پط ۲۰:۱ تا در حضورش پاك و بی عیب باشند .

برنابا . (پسر وعظ) شخص لاوی قبرسی بود که در زمان رسولان بدین مسیح متدین شد و علاقات دنیویرا قطع نموده به بشارت مژده نجات مشغول گردید بحدیکه مردمرا بر ایمان دین مسیح ترغیب مینمود و در مصائب و زحمات ایشان شریك میشد و به همین واسطه رسولان اورا بدین اسم ملقب نمودند و حال آنکه اولاً بیوسف مسمی بود اع ۳٦:٤ و او همان است که پولس‌را بعد از هدایت یافتنش بشاگردان معرفی کرد اع ۲۷:۹ پس از آن پولس‌را از طرسوس بانطاکیه برده هر دو باسم مسیح بشارت داد ند و کامیاب شدند اع ۲۵:۱۱ و ۲٦ و بعد در مجمع اورشلیم حاضر شده اع ۱۵: ۲۲ و کل ۱:۲ با یهودای ملقب به برسابا و میلاً بانطاکیه رفتند اع ۲۲:۱۵ـ۳٤ پس برنابا و مرقس بقبرس شدند ای ۳۹:۱۵ و بعضی رساله بعبرانیانرا باو نسبت میدهند و

رساله دیگریرا نیز که باسم او مسمی است باو نسبت میدهند لکن نویسنده‌اش معین نیست و این یقین است که برناباس آنرا ننوشت• این رساله شاید در اوائل سال ۷۰ بعد از میلاد نوشته شد • باضافه اینها کتاب دیگری وجود داشت که انجیل برنابا خوانده شد که در عصر حاضر بزبان ایطالیائی بتوسط یکنفر مسلمان نوشته شد که برساند کتاب مقدس تحریف یافته است و در حقیقت مطلبی راجع بعیسی مسیح از منابع موثقه تحصیل نکرده است •

برنج . در اغلب جاهای کتاب مقدس مذکور است پید ۲۲:٤ و بلا شك قصد از مس میباشد چونکه برنج ترکیبی است از مس و روی مقابل تث ۹:۸ و ایّوب ۲:۲۸ و در قدیم الایام اطلاعی از این ترکیب نداشتند هر چند که معرفت تام و تمامی در باره برونز که ترکیبی از مس و حلبی است بهم رسانیده از آن اسلحه و اینه و زینت آلات میساختند و مس و برنج‌را برای بسیاری از اسبابهای هیکل استعمال نمودند لا ۲۸:٦ اعد ۳۹:۱٦ ۲تو ۱٦:٤ و۱۸ من جملـه برای صافیهـا داو ۲۱:۱٦ ۲پاد ۷:۲۵ و برای اسلحه اسمو ۵:۱۷ و٦ و۳۸ و برای آلات موسیقی ۱تو ۱۹:۱۵ و برای پول مت ۹:۱۰• قصد از برنج و مس گاهی از اوقات خشکی و بی حسی و پستی و مداومت در گنـاه میباشـد لا۱۹:۲٦ تث ۲۳:۲۸ اش ٤:٤۸ ار ۲۸:٦ حز ۱۸:۲۲ و هم نمونه قوت و اقتدار میباشد مز ۱٦:۱۰۷ دا ۳۹:۲ زك ۱:٦ (ملاحظه در مس)•

برنیکی . دخت اغریباس کبیر و خواهر اغریباس پادشاه یهود بود و او زنی بود که بفاحشه‌گی و بد سیرتی معروف بود و در مجلسی که در قیصریه فراهم شده و پولس‌را در آنجا در حضور فستوس والی محاکمه مینمودند حاضر شد اع ۱۳:۲۵ و۲۳ و۲٦: ۳۰•

بروج . منازل آفتاب است ۲پاد ۵:۲۳ اینلفظ در عبری هم بمعنی منزلگاه است و از برای منازل آفتاب که اشاره بدوازده برج منطقه البروج میباشد مستعمل است که در حرکت سالیانه آفتاب متصور میشود بروج مذکوره در یهودا منظر عبادت بت پرستانه بود•

بروخ . بلادان۲پاد ۱۲:۲۰ که مرودخ بلادان نیز خوانده شده اش ۱:۳۹ و او در سال ۷۲۱ قبل از مسیح پادشاه بابل بود و رسایل و هدایا به حزقیا فرستاد ۲تو۳۱:۳۲•

برهنه . بمعنای تحت لفظی بمعنی نا پوشیده پید ۲۵:۲ ایّوب ۲۱:۱ جا ۱۵:۵ بدینواسطه دو زخ و جمیع اشیاء مخفیه در نظر خداوند مکشوف و عالم‌السر و الخفیات است ایوب ٦:۲٦ عب ۱۳:٤ و غالباً قصد از تمام نا پوشیده است بدین لحاظ اشکالی در یوحنا ۷:۲۱ وارد نمیآید که میگوید پطرس برهنه بود یعنی لباسی غیر از زیر جامه در

بر نداشت (ملاحظه در لباس)٠
و آیات اسمو ١٩:٢٤ و اش ٢٠:٢ و میکا ١:٨ و اع ١٩:١٦ محتمل است که بهمین معنی باشد بعضی اوقات مقصود از فقیری و نداشتن لباس مکفی میباشد یع ٢:١٥ اش ٥٨:٧ و ٢قر ١١:٢٧٠ مثلاً اصطلاحاً قومی‌را برهنه گویند که از محافظت خالی ا از دولت عاری باشد پید ٤٢:٩ حز ٣٢:٢٥ ٢تو٢٨:١٩ ار ٤٩:١٠٠ گاهی قصد از برهنگی بلکه قصد از شرمساری‌از هر جور گناه میباشد مخصوصاً بت پرستی و «باز کردن برهنگی» مقصود از اتحاد نامشروع یا زنا با محارم است لا ٢٠:١٩ ٠

بره. بچه میش است که از برای قربانی فصح قرار داده شد و اگر بزغاله هم میبود مقبول بود خر١٢:٣ـ١٥ در یو ١:٢٩ و٣٦ مسیح بره خدا خوانده شده چون که قربانی مقبول و پسندیده در گاه خدا بود که از برای گناهان انسانیان کرده شد اع ٨:٣٢ ١پط ١:١٩٠قربانیهای معینه و مخصوصه عهد عتیق نه تنها اشاره بمرك مسیح از برای رفع و آمرزش گناه بلکه اشاره به تقدیس بی لکه و حلم غیر معارض‌مسیح بود اش ٥٣:٤ـ٩ در مکاشفه ٥:٦ و١٢:١١ وارد است که در آسمان بره‌را همچو ذبح شده ایستاده دیدم ملاحظه در فصح و قربانی آیاتی که در ١پط ١:١٨ و١٩ وارد است ممکن است که اشاره باشد باینکه سکه‌های قدیم باصورت بره مسکوك بودند٠

بریث. (عهد) داو ٩:٤٦ ملاحظه در بعل بریث ٠

بز. معروف است قسمت اهم و عمده ثروت مشرقیان است پید١٥:٩ و٢٧:٩ و٣٠: و٣١: و٣٢:١٤ و٣٧:٣١ اسرائیلیان در مملکت کنعان و مصر خرو ١٢:٥ اسمو ٢٥:٢ و هم طوایف بدوی‌حوالی‌ایشان در نگاهداری و بعمل آوردن این حیوان مراقبت تام و تمامی داشتند ٢تو ١٧:١١ حز ٢٧:٢١ وازبرای قربانی اسرائیلیان پاك و طاهر محسوب بود خر ١٢:٣ لا ٣:١٢ اعد ١٥: ٢٧ علاوه بر این هم شیر انها و هم بچه آنهارا میخوردند نث ١٤:٤ داو ٦:١٩ ام ٢٧:٢٧ لو ١٥:٢٩ مشکهای متداوله هم از پوست بزساخته میشود٠ پوست این‌حیوان‌را برای سفره خمیر یا سفره آرد بکار میبردند حز ١٢:٣٤ و همچنین لباس فقرا و زاهدان و دراویش و ماتمیان و پیغمبران از پوست بز بود ١پاد ٢١:٢٧ اش ٢٠:٢ عب ١١:٣٧ مکا ٦:١٢ ٠موی‌این حیوان ازبرای‌بالاپوش امثال عبا و غیره و برای روپوش چادرها در کار بود خر ٢٦:٧ و٣٥:٦ سرود ١:٨ و آنچه که برای خیمه شهادت استعمال‌میکردند مخصوصاً لطیف و نازك و اعلا بود خر٢٥:٤ و٣٥:٢٦ انواع بزها در فلسطین نگاه داشته میشدند موی نوعی از آنها بلند و مانند ابریشم و شبیه بانکورا بود سرود ٤:١ و ٦:٥ نوع دیگر صاحب گوشهای پهن و بلند بودند که در عا ٣:١٢ وارد است و حالا هم

در فلسطین عمومیّت دارد و برای بسیاری از قربانیها بز و بزغاله مثل میش و بره مقبول بودند و قربان مخصوص روز کفاره جز بز نبود لا ۱٦:٥ـ۲۸ . (ملاحظه در رفع گناه) .
بزغاله از بزها در اوقات متنوّعه از برای رفع گناه تعین میشد اعد ۲۸:۱۱ـ۳۱ و ۲۹:۱ـ۳۸ بز نرپیش رو گله که در یرمیا ۸:٥۰ وارد است قصد از پیشوای شرارت میباشد اش ۹:۱٤ زك ۳:۱۰ .
مقابل حز ۱۷:۳٤ مت ۳۲:۲٥ و ۳۳ سعیر که در عبرانی بز پشم دار قربانی رفع گناه است لا ۱٥:۹ حز ۲٥:٤۳ در پیدایش ۲۷: ۱۱ و ۲۳ مو دار ترجمه شده و در دانیال ۲۱:۸ خشن و در لاویان ۱۷:۷ و ۲ تو ۱٥:۱۱ دیوها و در اشعیاء ۲۱:۱۳ و ۱٤:۳٤ غولها ترجمه شده است بز نر یکشاخ علی‌الاتّفاق اشاره بدولت مقدونیّه است دا ۸:٥ .
بزهای وحشی که در ۱ اسمو ۲:۲٤ و ایّوب ۱:۳۹ ومز ۱۸:۱۰٤ وام ۱۹:٥ وارد است بلاشك قصد از بز کوهی اعراب است و آن حیوان درشت قوّتمندی است که فعلاً هم در کوههای سینا در مشرق و جنوب دریای قلزم موجود است و خیلی شبیه است بگوزنهای که در مرغزارهای کوه الپ دیده میشوند . این حیوان در گله‌هائی که مرکب از بیست یا چهل راس یا بیشتر باشند چرا میکند و یکی از ایشان همواره همچو قراول در پی محافظت سایرین میباشد و چون کمترین و آهسته ترین صدائی شنوند تماماً فرار میکنند و بر روی سنگها بدون خوف جستن کرده مکرراً از جاهای بلند بر بالای شاخها خودشان می‌افتند و متضرّر نمیشوند شاخ این حیوان تخمیناً دو سه قدم امتداد میابد اعراب شاخ آنهارا از برای حقه و دسته کارد و خنجر و غیره بکار میبرند .

بزیوتیه . (تحقیر شده یهوه) و آن مکانی است در طرف شرقی یهودیّه یوش ۲۸:۱٥ و دور نیست که همان محلّی باشد که الان به بعله یا دیرر بلاه مسمی میباشد .

بستر . معروف است پید ۳۱:٤۷ اگرچه عادت مشرقیان بر این استمرار یافته بود که فرشهائی خودرا غالباً بر زمین خانه گسترند لکن بسترها در موضع چندی از کتاب مقدّس مذکور است و انهارا از چوب غز ۹:۳ و یا از عاج و آهن ترتیب میدادند عا ٤:٦ واس ٦:۱ و ۸:۷ چنانکه از بقایای خرابه‌های مصر و پومپای بواضحی معلوم میگردد .

بسور . وادی است که در جنوب یهودیّه واقع و داود با چهار صد نفر از بستگان خود از آنجا عبور کرد ۱ اسمو ۹:۳۰ـ۲۱ و همان مکانی میباشد که آنرا وادی شریع گویند .

بشارت . شروع بشارت از شروع کلیسای مسیحیان بود زیرا که منجی و مخلّص ما بشارت میداد و در هیکل تعلیم میفرمود و غالب اوقات مردمرا از دریا یا از فراز کوهی موعظه و اندرز میکرد و شاگردان خودرا نیز گفت که بروید و جمیع قبایل‌را

تا اخر دنیا بشارت دهید ملاحظه در وعظ ·
و باید دانست که در زمان قدیم عبرانیان بشارتی نداشتند لکن بعد از مراجعت از اسیری بابل بموافق کتاب مقدّس شروع نموده شریعترا برای قوم تفسیر نمودند·

بشلام . پسر سلام و او شخصی بود که در زمان رجوع یهود از بابل از جانب دولت فارس بر فلسطینیان حکومت داشت و چون یهود مراجعت نموده بمرمّت هیکل پرداختند وی کاغذی به ارتحشستای ملك نوشت تا ایشان‌را از کار باز دارد عز ۷:٤·

بصره . (قلعه) این اسم برای دو شهر اطلاق شده است یکی در بلاد ادوم اش۳٤: ٦ و۱:٦۳ که بموافق قول ارمیای نبی‌خراب گردید ار ۱۳:٤۹ عا ۱۲:۱ لکن آن شهریکه فعلاً به بصره مسمی میباشد تخمیناً مسافت ۲ میل در جنوب مشرقی بحیرة الموت واقع است·

دیگری در بلاد موآب است ار ۲٤:٤۸ که بعضی گمان برده اند که همان بصره حوران میباشد که شامل خرابهای بسیار است و محیط آنها تخمیناً پنج میل و عدد ساکنین یکصد هزار بوده است لکن نفوس حالیه اش تخمیناً ۲۰ خانوار میباشد و بگمان بعضی این شهر از بناهای رفائیان و اکثر خرابهای آن که فعلاً موجود است در عصر رومانیان ساخته شده است و چون دین مسیح در این شهر نفوذ کرد اکثر اهالی آن نصرانی شدند بطوریکه در یکوقت هفده اسقوف در آن پیداشد·

بصقه . (ارتفـاع سنـگی) مکانی است در دشت‌های یهودیه یوش۳۹:۱۵ و ۲ پاد ۱:۲۲ و بگمان بعضی همان بشلیت میباشد·

بصلئیل . (در سایه خدا) دو نفر در کتاب مقدس باین اسم بودند ۱) خرو ۲:۳۱ مردیکه خدای تعالی اورا در صنعت زرگری و سایر فلزات دانش و سلیقه مخصوصی عطا فرموده بود تا در بنای آلات بیت الله قیام نماید ۲) مردیکه بر حسب قول عزرا زن غریبه تزویج نموده بود عز ۳۰:۱۰

بصلوت یا بصلیت . مردیکه با اولاده خود بانیشیم با زوربابل از بابل مراجعت کردند عز ۵۲:۲ نح ۵٤:۷·

بصور . پدر بلعام بود که در عهد عتیق بعور خوانده شده است عد ۵:۲۲ لکن در ۲پطر ۱۵:۲ بموافق لسان یونانی بصور خوانده شده است·

بطلیموس . (جمعش بطالسه است) این‌لقب در مصر بخلفای اسکندر مقدونی داده شد و شش نفر از بطالسه در کتاب مقدس مذکور است·

(۱) بطلیموس سوتر یعنی مخلّص که از سنه ۳۲۳ تا ۲۸۵ قبل از مسیح سلطنت مینمود و او پسر حرام زاده بود که برای فیلپس تولّد یافت و اوّلین سلسله ملوك بطالسه است که در عساکر اسکندر خدمت نموده مصررا

در سال ۳۲۳ قبل از مسیح مفتوح ساخت و در سال ۳۲۱ قبل از مسیح بر پردکس و در سال ۳۱۰ قبل از مسیح بر انتی‌جونس غالب آمد و در سال ۳۲۰ قبل از مسیح بفلسطین رفت و اورشلیم‌را در روز سبت محاصره نموده مفتوح ساخت و قدری از یهودرا اسیر کرده با خود بمصر برد لکن با ایشان نیك رفتاری نموده آنهارا سبب آبادی مملکتش گردانید و گمان‌میرود که همان‌پادشاه جنوب باشد که در دانیال ۱۱:۵ مذکور است.

(۲) بطلیموس فیلادلفوس پسر بطلیموس اول و او از سال ۲۸۵ با ۲٤۷ قبل از مسیح سلطنت نمود و دخترش برنیکی بانطیوخس ثانی که شهریار سوریّه بود داده شد دا ۱۱:۶ و این بطلیموس همان است که کتابخانه معروفی در اسکندریه بر پا نموده از مشاهیر دانشمندان مثل تیوکریتس شاعر و افکلیدس مهندس و اراتس منجم و غیره بدانجا برد.
گویند اول کسیکه بانی ترجمه هفتاد شد او بود و مردمان از مشرق و مغرب در آنجا فراهم آورد و حکمت یهودرا بافلسفه یونانیان جمع نمود خلاصه کوشش و مساعی اورا در تواریخ یهود و مسیحی تاثیر عظیمی بود .

۳) بطلیموس سوم پسر بطلیموس دوم که به ایرجیتس ملقّب بود و از سال ۲٤۷ تا ۲۲۲ قبل از مسیح سلطنت مینمود وی‌لشکری سوق داده بقصد اخذ ارث خواهر خود بشام رفت زیرا که شوهرش ویرا ترك نموده بقتل رسانیده بود بنا بر این شام‌را تا حدود انطاکیه و بابل مفتوح ساخت و قربانیهای بسیاری بر حسب شریعت یهود در اورشلیم تقدیم نمود و تماثیلی‌را که کامبوزیا آورده بود بمصر برد دا ۱۱:۷ـ۹.

٤) بطلیموس چهارم پسر بطلیموس سوّم که به فیلوپاتور ملقّب بود و از سال ۲۲۲ تا ۲۰۵ قبل از مسیح سلطنت مینمود وی در رافیاکه در نزدیکی‌غزه است لشکرانطیوخس کبیررا منهزم ساخت و قربانیهای زیاد بشکرانه این موهبت در هیکل‌اورشلیم‌تقریب نمود لکن چون خواست که بقدس الاقداس در آید بفلج مبتلا گردید.

۵) بطلیموس چهارم که به ابی‌فانیس‌ملقّب بود و از سال ۲۰۵ ـ ۱۸۱ قبل از مسیح سلطنت مینمود و چون پدرش در گذشت وی پنجساله‌بود و در زمان‌طفولیت او انطیوخس کبیر بقاع و فینیقیه و یهودیه‌را مفتوح ساخت وجمع‌کثیری‌ازیهودکه نسبت بسلسله بطالسه امین بودند بمصر فرار کردند و رئیس کهنه در آنجا هیکلی در لیونتوپولس‌بساخت از آن پس‌رومانیان‌بطلیموس و انطیوخس‌را صلح دادند لکن‌بعد از آن قوّت مصرمجموع گردید دا ۱۱:۱۳ـ۱۷.

٦) بطلیموس فلیومتر ابن بطلیموس‌ـ ابی‌فانیس که از سال۱۸۱ـ۱٤٦ قبل‌از مسیح سلطنت مینمود و چون پدرش در گذشت او

طفل بود و مادرش کلیوپترا تا زمان وفاتش یعنی سال ۱۷۲ قبل از مسیح ملکه شد و در مدت سلطنت خود با دولت شام دوست بود لکن در سال ۱۷۱ قبل‌از مسیح‌انطیوخس اپی‌فانیس بر مصر هجوم‌آورده بر بطلیموس غالب گشت و اورا اسیر کرد اما رومی‌ها مصررا در ۱۶۸ قبل از مسیح پس گرفتند و بتدریج آن مملکت ولایت رومانیان شد دا ۱۱:۲۵ و در زمان بطلیموس ششم بنای هیکل لیونتوپولس بانجام رسید و غیر از اورشلیم مرکز دیگری برای عبادت یهود معیّن‌گردید فلسفه یونانیان با فسفه مصر داخل شد و نتیجه این مطلب آن شد که قوم یهود برای انتشار دین مسیح قابل و مستعد گردیدند.

بعشا . (شجاعت) و او بعشا بن اخیا از سبط یساکر بود که فتنه انگیخته ناداب ابن یربعام‌را در جبّون که ملك فلسطینیان بود بکشت ۱ پاد ۱۵:۲۷ و خود بیست سال در جایش‌سلطنت نمود و تمامی‌خانواده‌یربعام‌را بقتل رسانید مبادا که با وی معارضه نمایند تا فرموده نبی تکمیل گردد ۱ پاد ۱۴:۱۰ لکن بعشا آنچه که در نظر خداوند ناپسند بود بعمل آورد و در ایام او همیشه نایره آشوب مشتعل بود و پس از آن زمری او و خانواده اورا بکشت ا پاد ۱۶:۹ــ۱۱ ملاحظه در اسا.

بعشتره . (خانه عشتاروت) و آنشهری‌است در باشان یوش ۲۱:۲۷ که در ۱ تو ۶:۷۱ عشتاروت خوانده شده است.

بعل یا بعلیه . (خداوند یا آقا) باید دانستکه اهالی مشرق در زمان قدیم اجرام سماویرا پرستش‌مینمودند مثلاً اهالی فینیقیه و کنعان و سایر همسایگان ایشان آفتاب پرست و ماه پرست بودند و بعل‌را خدای آفتاب و عشتاروت‌را خدای ماده ماهتاب میدانستند لکن نه اینکه عبادت مسطور فقط در مشرق رواج داشت بلکه در مملکت اروپ نیز معمول چنانکه ساکنان سکندینیویا و بقولی ساکنان بریطانیا آفتاب پرست بودند و بموافق تاریخ معلوم میشود که عبادت اهالی ایرلند و اسکات‌لند شباهت کلی بعبادت بعل داشته و فعلاً در اسکات‌لند محلی‌است که آن‌را بالیتن گویند یعنی تل آتش بعل زیرا در آنجا برای بعل آتش میافروختند. اما لفظ بالتّین یعنی آتش بعل اسمی میباشد که اهالی ایرلند برای عید مخصوص گذاردند و عادت داشتند که در آن عید جمع شده بر سرتپه و تل‌ها آتش افروزند و حیوانات خودرا از میان آتش بگذرانند و روز یکشنبه دوم بعد از عید صعودرا نیز بالتّین گویند والبته مطالعه کننده اثر آفتاب پرستی‌را در این قواعد و رسوم بواضحی میبیند.

اهالی‌مشرق‌را میل بسیار بعبادت بعل بود بطوریکه فرزندان خودرا برای او قربانی سوختنی مینمودند ار ۱۹:۵ و مکان‌های بلند مثل‌کوهها و تلهای مرتفعه‌را که چشم انداز

خوب داشت برای بنای مذبح او بر میگزیدند. خلاصه بعل برای قوم اسرائیل سنك مصادم شد زیرا که بواسطه داخل کردن عبادت او بشهرهای خودشان شریعت اقدس الهیرا شکستند و اوامرش‌را ناچیز انگاشتند ۱ پاد ۱۸:۱۷–۴۰ یوش ۲۲:۱۷ عد ۲۵:۳ و۵ و۱۸ مز ۱۰۶:۲۸ تث ۴:۳.

خلاصه عبادت بعل در میان اهالی مشرق عمومیت داشت و هر یك اورا بنوعی و اسمی نامیدند و اغلب اوقات اسم اورا بر شهرهائی که عبادتش در آنجا رواج داشت میگذاردند مثل بعل فغور و بعل زبوب یعنی خدای مگسها که همان عقرون میباشد.

و بعل کاهنان بسیار دارا بودند که با سحر و شعبده خود که از جمله معجزات بعل میشمردند مردم‌را میفریفتند چنانکه این مطلب در حکایت ایلیای نبی مفصلاً بیان شد. زیراکه او ۴۵۰ نفر از ایشان‌را بقتل‌رسانیده و بدین واسطه مردم فهمیدند که ایشان دروغگو و تابع خدای دروغی میباشند که قادر بر اظهار عجائب نیست.

بعل (۱) مردی از نسل راُوبین ۱ تو ۵:۵.

۲) مردی از نسل بن‌یامین ۱ تو ۸:۳۰.

۳) اسم شهرهای شمعون است که بعلوت و بعله بئر نیز خوانده شده است ولتن گوید که خرنوب حالیّه همان بعلوت میباشد لکن کاندر ام بغلهرا بعلوت میداند ۱ تو ۴:۳۳.

بعله . (خواتون) اولاً شهری است در دان یوش ۱۹:۴۴ و او همان شهری میباشد که سلیمان ملك آن‌را محصور کرد ۱ پاد ۹: ۱۸ و۲ تو ۸:۶ و بگمان کاندر همان خرابه‌های بلعین میباشد که در وادی دیر-بلاط واقع است و کوك گوید که در نزدیکی کوه بعله یوش ۱۵:۱۱ یا ینبه حالیّه میباشد.

۲) اسم قریت یعاریم یوش ۱۵:۹ و بعل یهودا ۲ سمو ۶:۲ و قریه بعل‌در یهودا میباشد یوش ۱۵:۶۰ و۱۸:۱۴ (ملاحظه در قریت یعاریم).

۳) اسم محلی است در یهودا یوش ۱۵:۲۹ که همان باله یوش ۱۹:۳ یا بلهه ۱ تو۴:۲۹ میباشد و موقعش‌دیرالبلح است‌که درنزدیکی غزّه واقع است.

بعله بئر . (صاحب چاه) یوش ۱۹:۸ ملاحظه در بعلوت.

بعل بریت . (خدای‌عهد) و آن بعل‌شکیمان میباشد بعد از موت جدعون‌داو ۸:۳۳ و۹:۴.

بعلبك . و آن قریه ایست بر دامنه کوه شرقی واقع و یونانیان آنرا هیلوپولس یعنی شهر شمس میگفتند و تخمیناً بمسافت ۴۳ میل بطرف شمال غربی دمشق واقع است و ۳۸۰۰ قدم از سطح دریا مرتفع میباشد. از تاریخ‌این شهر چندان اطّلاعی نداریم لکن بواسطه عظمت ابنیه و عماراتش‌مشهور بود بطوریکه هیکلها آنجا از عجائب دنیا شمرده شد و دو هیکل عظیم داشت یکی کوچك و دیگری



بعلبك

بزرك طول اولین ۲۲۵ قدم و عرضش ۱۲۰ قدم و ستونهای بزرگی که طول یکی از آنها ٥٤ قدم بود آن‌را احاطه نموده بود و مسافت ما بین‌ستونها از ۹ـ۱۲ قدم و از ستونها تا دیوار هیکل ۹ قدم بود اما طول هیکل شمس که بزرگترین هیاکل اینشهر میباشد ۳۲٤ قدم است و پنجاه وچهار ستون داردکه قطر هر یك از آنها ۷ قدم و ارتفاع آنها از ته تا بىالا ۸۹ قدم میباشد سنگهای این شهر آهکی و بعضی از آنها ٦٤ قدم طول و ۱۲ قدم ارتفاع دارد· خلاصه شهر مسطور از بزرگترین شهرهای‌دنیا محسوب بود و هیکل انجا در عظمت و بنا ثانی اثنین هیاکل یونان بود لکن از حیث ترتیب و زینت از آنها پست تر میبود· علمای تاریخ بانی این شهررا معین نکرده اند لکن بانی هیکل‌شمس انطونیتس‌پیوس بود که در سال ۱۵۰ بعد از مسیح آن‌را بنا کرد بعضی بر آنند که همان بعل جاد میباشد که در یوش ۱۱:۱۷ و۱۲:۷ و۱۳:٥ مذکور است· اما دیگران گفته اند که هیکل شمس همان بعله یا بعل هامون میباشد لکن این قول معتنابه نیست·

بعل تامار . (خدای نخل) وآن مکانی است در نزدیکی جبعه داو ۲۰:۳۳ و دور نیست همان مکانی باشد که در داو٤:٥ نخله دبوره و در این اواخر بیت تامار خوانده شد·

بعل جاد . (لشکرگاه بعل) اینمحل جائی بود که فتوحات شمالی یوشع ابن نون بدین جا منتهی شد یوش ۱۱:۱۷ و۱۲:۷ و۱۳:٥ و همان بانیاس حالیه یا قیصریه فیلپس‌میباشد مت ۱٦:۱۳ بعضی گمان برده اند که بعل‌ـ جاد همان بعلبك مشهور است·

بعل حاصور . (قریه بعل) اسم مکانی است که ابشالوم برادر خود امنون‌را بواسطه بی

عصمت نمودن خواهرش تامار بقتل رسانید ۲سمو ۱۳:۲۳ ۰

بعل حرمون . داو ۳:۳ و ۱تو ۲۳:۵ یکی از قلعه‌های سه گانه کوه حرمون است و دور نیست که همان صیلبهٔ حالیه باشد۰

بعلزبوب . که در عهد جدید بعل زبول خوانده شده است اصلش همان بعل زبوب است لکن یهود بواسطه اینکه خدایان بت پرستان‌را تحقیر مینمودند و نا چیز بلکه شیطان میدانستند اقر ۲۰:۱۰ جزئی تغییری در آن داده بعلزبول گفتند مت ۲۵:۱۰ و ۲٤:۱۲ و۲۷ مر ۲۲:۳ لو ۱۵:۱۱ و۱۸ و۱۹ و این تغییر لفظی سبب تغییر معنوی نیز گردید زیرا که در اول مراد خدای مگسها بود و بعد از آن بمعنی‌خدای نجاسات گردید۰

اما بعلزبوب خدای طبّ عقرونیان ۲ پاد ۳:۱ و بزرگترین خدایان ایشان بود چنانکه رئیس‌الشیاطیّن‌خوانده شده است مت۱۲ :٢٤ لو ۱۵:۱۱ بعضی گمان برده اند که قصد از اینلفظ خدای مساکن میباشد زیرا که او رئیس ارواح نجسه ایست که در بعضی از اشخاص داخل میشود و سبب جنون میگردد مثل روح نجسی که مسیح از آن شخص دیوانه اخراج کرد و فریسیان ویرا رئیس الشیاطیّن خواندند۰

بعل شلیشه . ۲پاد ٤۲:٤ مساحان انکلیس گمان برده اند که بعل شلیشه همان سریسیّهٔ حالیّه می باشد که تخمیناً ۱۳ میل بشمال لدّ واقع است لکن کاندر گوید که همان کفرثلاث میباشد ۰

بعل صفون . خرو ۲:۱٤ عد ۷:۳۳ مکانی است که در نزدیکی خلیج سویس یا بر کنار غربی آن واقع است یعنی جائیکه اسرائیلیان از دریای‌قلزم عبورکردند اما دکتر آپیرس گفته است که همان جبل عتاقه میباشد که در نزدیکی شهر سویس است لکن برغش پاشا گوید که بعل صفون همان کوه کاسیوس میباشد که بر کنار دریای روم واقع است۰

بعل فراصیم . (خدای‌هزیمت‌ها) مکانی است در وادی رفائیان ۲سمو ۲۰:۵ و ۱تو ۱۱:۱٤ که آن‌را کوه فراصیم گویند و بوادی جبعون نیز نزدیك است اش ۲۱:۲۸۰

بعل معون. شهری است که راُو بینیان آن‌را بنا کردند عد ۳۸:۳۲ ۱تو ۸:۵ که در یوش ۱۷:۱۳ بیت بعل‌معون و در ار۲۳:٤۸ بیت معون خوانده شده است و دور نیست که همان بعون باشد که در اعد ۳۸:۳۲ مذکور است و الان اورا معین گویند که بمسافت دو میل بجنوب غربی حشبون واقع و دارای خرابه‌های بسیار است۰

بعل هامون. (جمهور بعل) مکانی است که بعضی آن‌را بعلبك و دیگران الیمون دانسته اند و آخری در کوههای افرائیم در شمال سامره واقع است سرود ۱۱:۸ ۰

بعلوت . (جمع بعله است) که بمعنی خاتون میباشد و آن شهری است در طرف جنوبی یهودیه یوش ۱۵:۲٤ و دور نیست که همان بعله بئر باشد یوش ۱۹:۸ که الان خرنوب خوانده میشود٠

۲) موضعی است که بعنه که یکی از صاحبمنصبان بود برآن حکومت داشت ۱ پاد ٤:۱٦٠

بعلی.(اقا یا خداوند من) قصد از اینلفظ که در هو ۲:۱٦ وارد شده است دو معنی میباشد اولاً خدای مشهور کنعانیان دوم شوهر زن و نتیجهٔ این مطلب آنست که قوم خدا اورا بعبادت پاك عبادت خواهند کرد و از تعلیمات و آداب بت پرستی باید خالی باشد٠

بعلیاداع . (یعنی بعل میداند) و او یکی از پسران داود بود ۱ تو ۱٤:۷ که الیداع و الیاداع نیز خوانده شده است ۲ سمو ۵:۱٦ و ۱ تو ۳:۸٠

بعلیم . (جمع بعل است) ملاحظه در بعل٠

بعنه . (پسر تنکی) دو نفر در کتاب مقدس باین اسم بودند٠

۱) یکی از پسران رمون که از بندگان ایشبوشث ابن یوناتان بود وی با برادر خود ریکاب در عین ظهر بخانه ایشبوشث در آمده وی‌را بکشتند و سرشرا بخیال یافتن جایزه بداود آوردند لکن داود ایشان‌را بقتل سپرد و جزای فعل نکوهیده ایشان‌را به خودشان باز گردانید و امر فرمود که دستها و پاهای ایشان‌را بر کنار حوضی که در حبرون است قطع کنند ۲ سمو ٤:۲-۱۲ ٠

۲) مردی که بازروبابل از اسیری مراجعت کرد عز ۲:۲٠

بعور . (مشعل) دو نفر باین اسم بودند

(۱) پدر بالع پادشاه ادوم پید ۳٦:۳۲ ۱ تو ۱:٤۳٠

(۲) پدر بلعام عد ۲۲:۵ که بصور نیز خوانده شده است ۲ پط ۲:۱۵٠

بعوله . (تزویج شده) قصد از ذکر این کلمه که در اش ٦۲:٤ وارد است این است که حضرت اشعیای نبی میخواهد ظاهر نماید که بطوریکه زن بشوی خود متمسك است همانطور زمین یهودیّه نیز بخدای تعالی متمسك میباشد٠

بعون. عد ۳۲:۳ ملاحظه در بعل معون٠

بغوای . (اقا)اول شخصی که بعضی از اولاده او بازروبابل نح ۷:۱۹) عز ۲:۱٤ و بعضی دیکر باعزرا از اسیری بر گشتند عز ۸:۱٤٠

۲) مردیکه عهد نامه‌را مهر کرد عز ۲:۲ نح ۷:۷ و ۱۰:۱٦٠

بکا و وادی بکا. راهی بود که باورشلیم میرفت و در قدیم الایام آن‌را چاهی و منبع آبی نبود لکن بعد از آن چاههای متعدده در آنجا کندند تا مسافرینی که بقصد اورشلیم از آنجا عبور و مرور مینمایند از آنها بیاشامند بعضی بر آنند که این لفظ بطور کنایه در مز ۸٤:٦ وارد شده است و بعضی گویند که قصد از وادی جهنّم یعنی وادی

این هنوم میباشد.

بلا. که در خرو ۹:۱٤ و ۱۱:۱ و لا ۱۳:۳ و ۱ پاد ۳۷:۸ مذکور است مثل بلاهای ده گانه که بر مصریان از قرار تفصیل ذیل وارد آمد.

اول، تبدیل آب رود نیل بطوریکه انسان و حیوان بهیچوجه قدرت آشامیدن آن‌را نداشتند و سحره نیز بسحر خود چنین کردند و قلب فرعونرا قساوت‌فرا گرفت خرو۷:۱٤ـ۲۵.

دوم، بلیّه وزغها که ساحران نیز چنان کردند خرو ۸:۱ـ۱۵.

سوم، بلیّه پشه‌ها که ساحران عاجز مانده اعتراف نمودند که انگشت قدرت الهی است که آن‌را بجا آورده است خرو ۸:۱٦ـ۱۹ مز ۷۸:٤۵.

چهارم، بلیّه مگسها که در انسان و بهایم پیدا شده و آنهارا بطوری اذیّت رسانید که فرعون پشیمان شده وعده داد که قوم‌را رها خواهد کرد لکن چون بلامانع ماند قلب خودرا سخت نموده ایشان‌را رها نکرد خر ۸:۲۰ـ۳۲.

پنجم، بلیّه وبا که بر حیوانات خانگی از قبیل اسب و الاغ و استر و اشتر و گاو و گوسفند یافت شد در حالتیکه حیوانات و مواشی اسرئیلیان در امنیّت و آسودگی بودند خرو ۹:۱ـ ۷ و فرعون قلب خودرا سخت‌تر از سابق نمود.

ششم، بلیّه دمّلها که در انسان و حیوان حتی بر سحره نیز یافت شد لکن سبب سختی دل فرعون شده اسرائیلیان‌را رها نکرد خرو ۹:۸ـ۱۲.

هفتم، بلیّه سرما و تگرگ که غلّه‌های مصریان‌را ضایع کرد و چون قصد خداوند این بود که در حق قوم فرعون ترحم فرماید لهذا قبل از وقوع بلا ایشان‌را آگاهانیده فرمود هر آنکس خود و گله و رمه‌اش در خانه رود از این بلا آزاد خواهد بود اما هر کس که اعتنائی نکرده در دشت ماند سرما و تگرگ خود و گله و رمه‌اشرا کشته علفها و اشجار کلیه ضایع و شکسته شد جز زمین‌جوشن‌که درکمال آسوده‌گی و رفاهیت بود خرو ۹:۱۳ـ۳۵ و چون بلا رفع شد نقض وعده نموده ایشان‌را رها نداد.

هشتم، بلیّه ملخ بود که باقی مانده سرما و تگرگ‌را خورد خرو۱۰:۳ـ۱۸ بنا بر این فرعون رفع بلارا از موسی در خواست نمود لکن وعده رهائی نداد.

نهم، بلیّه تاریکی غلیظ است که مدت سه روز تمام ملک مصررا جزجوشن فرا گرفت در این حال فرعون مأیوس گشته موسی‌را گفت که بنی‌اسرائیلرا بر داشته بیرون روید لکن گله و رمه و مواشی خودرا بر جا گذارید اما موسی این مطلب‌را مسلّم نداشته فرعون اورا از حضور خود راند و اورا گفت دفعه دیگر مرا نخواهی دید و الا خواهی مرد خرو ۱۰:۲۱ـ۲۸.

دهم، بلیّه قتل اوّل زاده‌گان مصریان بود که در نصف شب واقع شده فرعون و خدّام و

جمیع مصریان از خواب بر خاسته در تمام زمین مصر شیون و ویل عظیمی بود زیرا که خانه یافت نمیشد که میّتی در آن نباشد خرو ۱۲:۲۹ و۳۰ در این حال ایشان‌را رهائی داد.

بلادان. (پسررا فرستاد) و او پدر مرودخ شهریار بابل بود ۲پاد ۲۰:۱۲ اش۳۹:۱.

بلاسعس. (علف نورسته) و او ناظر خوابگاه‌هیرودیس‌اغریباس‌بود اع۱۲:۲۰.

بلدد. (پسر دشمنی یا جدال) و او یکی‌از رفقای سه گانه ایّوب بود و ایّوب‌را میگفت که خداوند آنچه بتو بجا آورده است از مقتضای‌عدالت میباشد ایّوب ۸: و۱۸: و۲۵: و اورا بلدد شوحی میگفتند زیرا یاشوح شهر وی است و یا قصد از نسبت وی بشوح ابن ابراهیم میباشد پید ۲۵:۲ و امکان دارد که همین شوح جدّ بلدد بوده باشد ایّوب ۲:۱۱.

بلسان. پید ۳۷:۲۵ درختی است معروف که در بلاد حبش می‌روید ارتفاعش ۱۳ قدم شاخه‌ها و برکهایش کوچك و سبز میباشد و بلسم جلعاد که در عطر و خوشبوئی مشهور بود از آن تحصیل میشد. شعرا ومورّخین‌قدیم آن‌را بسیار توصیف نموده اند و اطبای قدیم نیز منافع بسیار برای آن ذکر کرده اند از قبیل شفای امراض و جراحات و غیره ار ۸: ۲۲ و در آن زمان در میان اهالی مشرق نیز بسیارمستعمل‌بود بطوریکه تجارآنرا خریده بمصر می‌بردند و اهالی مصر آن‌را خریده برای تدهین اموات بکار میبردند و درکتاب مقدس مذکور است که قافله اسماعیلیان که یوسف‌را خریدند بلسان بمصر میبردند و بعد از چندی کمیاب شده بازارش بسیار رواج یافت بطوریکه بدو برابر با نقره فروخته میشد. گویند چون تیطس و پومپیوس برومیّه مراجعت مینمودند قدری بلسان با خود بردند تا علامات فتح و ظفر ایشان باشد اما طور تحصیل بلسان آن است که درخت مرقوم‌را باستصواب تیشه یا تبر قدری زخم کرده بلسان از آن جاری شده در ظرفهای گلی که برای این کار آماده است ریخته میشود.

و باید دانست که فعلاً در جلعاد بلسان نمیروید لکن نه اینکه این مطلب دلالت نماید بر اینکه در زمان قدیم هم نمیروئیده است زیرا که لفظ جلعاد دلالت مینمود بر زمین وسیعی که بطرف مشرق جلعاد حالیّه ممتد بود. راهبان اریحارا گمان چنان است که زقوم همان بلسان جلعاد میباشد زیرا که از ثمر آن درخت چیزی تحصیل کرده مثل بلسان استعمال مینماید.

بلشان. (پسر زبان) که قصد از فصاحت میباشد او شخصی بود که در وقت مراجعت زروبابل از بابل با وی مصاحبت نمود عز ۲:۲ نح ۷:۷.

بلاط. یو ۱۹:۱۳۰دار الحکومه پیلاطس است که با سنك مرمر و غیره فرش شده بود مقابل اش ۱:۶ (ملاحظه در جبّاثا)۰

بلطشصر. (امیر بل)اسمی‌است‌که در دار‌الحکومه نبوخدنصّر بدانیال داده شد دا ۱:۷ (ملاحظه در دانیال)۰

بلّور. اینلفظ در زبان‌عبرانی بمعانی‌مختلفه ترجمه شده است چنانکه در حز ۱:۲۲ بلّور یا شیشه و در پیدایش ۳۱:۴۰ ژاله و در ایّوب ۶:۱۶ یخ ترجمه شده است اما معنی اصلی لفظ مرقوم در عبرانی یخ است و چون شیشه و سنگهای‌گرانبها ظاهراً مثل یخ شفاف اند بدانواسطه چنین ترجمه شده است ایّوب ۲۷:۱۷ مکا ۴:۶ و۲۱:۱۱۰

بلوط. لفظ بلوط در کتاب مقدس‌بسیار وارد گشته است من جمله پید ۱۲:۶ و۱۳:۱۸ و ۱۴:۱۳ ۸و۱:۱ و۳۵:۸ تث ۱۱:۳۰ یوش ۲۴:۲۶ داو ۴:۱۱ و۹:۶ و۳۷ اسمو ۱۰: ۳ ا پاد ۱۳:۱۴ اش۶:۱۳ و۴۴:۱۴ حز ۶:۱۳ هوش ۴:۱۳ عا ۲:۹ زك ۱۱:۲ و یونانیان آنرا ملول گویند و اسم نباتی آن سندیان پرتغالی میباشد برکش در زمستان میریزد و بقدر پانزده متر بلند میشود و چوبش از سایر انواع سندیان کم قوّت‌تر است و بزودی شکسته و منشق میشود لکن هیزمش بسیار خوب میباشد ملاحظه در سندیان کنید

بلوط تابور. اینلفظ جز در کتاب اول شموئیل۰ ۱۰:۳ در جای دیگر کتاب مقدس مذکور نیست و معنی لفظ تابور نا معلوم‌است بعضی بر آنند که بلوط تابور الون باکوث میباشد که دبوره دایه رفقه‌را در زیر آن دفن کردند پید ۳۵:۸ لکن کاندر گوید که بلوط تابور میدانگاهی است در نزدیکی اورشلیم که فعلاً آن‌را البقیعه گویند۰

بلوط صعنایم. اسم همان مکانی است که جابر قینی در آنجا اردو زد داو ۴:۱۱ و دیگران‌گفته اند که آن همواره‌ٔ میباشد که بمسافت ۲ یا ۳ میل بطرف غربی دریاچه حوله واقع طولش دو میل و عرضش یك میل و بته‌های که با درخت سندیان پوشیده شده در اطراف آن بر آمده است و در نصف این همواره موضع قادش نفتالی یا قادش میباشد کاندر گوید که قادش نفتالی بمسافت سی میل بتابور مانده واقع است و قادش دیگری نیز ذکر کرده است و چنان مینمایدکه صعنایم همان بسوم حالیه میباشد که در مشرق تابور است ملاحظه در صعنیم۰

بلوط فالکیران۰ داو ۹:۳۷ مقابل تث ۱۸: ۱۰ـ۱۴ و کاندر گمان برده است که در همواره محنه واقع است۰

بلعام. (خداوند مردم) و او پسر بعور و از اهل قریه فتور بود که در الجزیره واقع است وی در میان طایفه خود نبی مشهور و

معروف و ظاهراً موحّد و خدا پرست بود لکن محل تعجب است چونکه بوطن ابراهیم خلیل منسوب و در زمان او همین عبادت در نزد اهالی آنجا معروف بود.

بلی صیت جمیل و احدوثه نبی مرقوم گوش زد اهالی آن زمان شده مرتبه‌اش بالا گرفت و از هر طرف مردمان بدیدن او میامدند تا مگر نبوّتی مخصوص درحق ایشان کند و با کسب و ملك و مال ایشان‌را برکت دهد و آنچه بیشتر شایسته و سزاوار ذکراست این‌که بالاق شهریار موآب نزد وی فرستاده ویرا دعوت نمود که قوم اسرائیل‌را لعنت نماید لکن وی شبانه از خدا مسئلت نمود و اجازت بر اجرای آنکار نیافت لهذا صبح از فرمان بالاق امتناع جسته علانیه گفت که خداوند مرا اذن نمیدهد که قوم اسرائیل‌را لعنت نمایم اما بالاق این سخن‌را وقعی ننهاده ثانیاً بوی فرستاده و خداوند ویرا امر فرمود که به نزد بالاق رود و چون در بین راه بود واقعه عجیب و تکلّم نمودن حماراو روی داد چنانکه در اعد ۲۲:۲۱ــ۳۳ مذکور است. و چون بنزد بالاق رسید ویرا امر فرمود که هفت مذبح بسازد و بر هریك از آنها گاو و قوچی قرار دهد پس از آن خداوندرا برای تعیین تکلیف خود استدعا نماید و چون چنین کرد خداوند وی‌را امر فرمود که قوم اسرائیل‌را در عوض لعنت برکت دهد بنا براین در حالتیکه بالاق و بندگانش بر اطراف او ایستاده بودند سه دفعه قوم اسرائیل‌را تبریك نمود لهذا بالاق خشمناك شده و هرکس بشهر خود روانه شد.

بلعام اجنبهان. اسم مکانی است در زمین منسی ۱ تو ۶:۷۰ و در یوش ۱۱:۱۷ یبلعام و در ۲۵:۲۱ جت رمون نامیده شده است. پورتر گوید که بلعام مکانی میباشد در نزدیکی مجدو در چمن ابن عمیر لکن دریك بر آنستکه بر عقب جنین در همواره که خرابه‌های بلعمه در آنجا میباشد واقع است.

بلهه . مونث بلهان و بهمان معنی میباشد. اول کنیزك راحیل بود پید ۲۹:۲۹ و ۳:۳۰ که دان و نفتالی‌را برای یعقوب تولید نمود پید ۲۵:۳۵ دوم اسم موضعی است در زمین یهودیه ۱ تو ۲۹:٤ که در یوش ۳:۱۹ و ۲۹:۱۵ باله و بعله نیز خوانده شده است.

بلیعال یا بلیّعال . (بیفایده) اسمی است که کتّاب کتاب مقدّس بگناه کاران و پست فطرتان که از خدا نمیترسند و از انسان نیز شرم ندارند دادند داو ۲۲:۱۹ و ۱سمو ۲: ۱۲ بدینواسطه پولس میگوید چه مناسبتی است در میانه مسیح و بلیعال ۲قر ۱۵:٦.

بن اونی . (پسر حزن من) ملاحظه در بن یامین.

بنایا . (کسیکه خداوند اورا بنا نموده است) ده نفر درکتاب مقدّس باین اسم بودند (۱) یکی از شجاعان داود ۲سمو ۳۰:۲۳ ۱ تو ۳۱:۱۱ و۱٤:۲۷ (۲) یکی از رؤسای

بنی شمعون ۱تو ۱۵:۱۸ و۲۰ و۵:۱٦ (۳) کاهنی که در زمان سلطنت داود بود ۱تو ۲٤:۱۵ و۱٦:٦ (٤) شخص لاوی ۲تو ۲۰: ۱٤ (۵) لاوی که در زمان حزقیای پادشاه زیست مینمود ۲تو ۱۳:۳۱ و(٦) و(۷) و(۸) و(۹) اسم چهار نفر از اشخاصی که زنان غریبه‌را تزویج نمودند عز ۲۵:۱۰ و۳۰ و۳۵ و۴۳ (۱۰)پدر فلطیا حز ۱:۱۱ و۱۳.

بنادرحسنه . ایستگاه یا خلیج کوچکی است در نزدیکی شهر لسائیه و در اواسط ساحل جنوبی کریت واقع و آن همان محلی است که پولس هنکام مسافرت برومیّه قصد داشت زمستان‌را در آنجا بسر برد اع ۸:۲۷ این بندر تقریباً چهار و پنج میل بطرف مشرق راس متالا در جائی که ساحل رو بشمال بر میگردد واقع است و عبور کشتی پولس از آنجا میبایست دو چار بادشمال گردد ملّاحان فنیس‌را سالم‌تر دانستند و نتیجه این خیال آن شد کشتی ایشان شکست خلاصه بنا در حسنه فعلاً هم بهمان‌اسم‌یونانی سابق موسوم است.

بنا یا هو .(کسیکه خداوند اورا بنا نموده است) و او پسر رئیس کهنه زمان داود بود و بشجاعت و دلیری معروف ۲سمو ۲۰:۲۳- ۲۳ وی یکی از دوستان حقیقی سلیمان بود که با وی بضد ادونیا همعهد شد ۱ پاد۱:۳٦- ۳۹ و چون یوآب مقتول گردید بنایاهو در جایش بسر داری نصب شد ۱ پاد ۲۵:۲ و ۲۹-۳٤.

بن عمی . پسر طایفه من) و او پسر لوط از دختر کوچکش بود که عمونیان از نسل او میباشند. پید ۳۸:۱۹.

بن هدد . پسر هدد (۱) شخصیکه در زمان آسا پادشاه یهودا شهریار دمشق بود و با آسا بر ضد بعشا پادشاه اسرائیل همعهد شد ۱ پاد ۱۸:۱۵ ملاحظه در آسا و بعشا.

۲) پسر بزرك بنهدد فوق که بجای پدر بتخت شهریاری بر آمد و دفعات چند با آحاب پادشاه اسرائیل جنك نمود و در یك واقعه اسیر شد ۱ پاد ۲۰: و بعد از آحاب با یهورام پادشاه اسرائیل جنگید و الیشع نبی یهورام‌را بر تدابیر او می آگاهانید بنا بر این کامیاب نگشته اعجازًا مغلوب گردید ۲ پاد ۸:٦-۲۳.

و یکی از کارهای این بن‌هدد آنستکه سامره‌را محاصره نمود و بدینواسطه قحطی و تنگی شدیدی در شهر پدید گردید لکن خداوند شبانه ترس شدیدی بر عساکر وی مستولی گردانید بحدّیکه سلاح و اسباب و آذوقه خودرا ترك کرده فرار نمودند و قوم اسرائیل بچادرهای ایشان داخل گشته خوردند و نوشیدند و فقرارا نیز اطعام نمودند ۲ پاد ۷: پس از آن بن‌هدد بمرض سختی مبتلا گردید و حزائیل بنده خودرا بنزد الیشع نبی فرستاد تا از او به پرسد که

آیا از این مرض شفا خواهیم یافت یا نه و الیشع به حزائیل فرمود که پادشاه شفا نخواهد یافت و تو بر جای او سلطنت خواهی کرد پس حزائیل بنزد مولای خود شده خبر ناراست بوی داده گفت که شفا خواهی یافت و خود متوجّه قتلش گردید و اورا در بسترش خفه نموده در جایش بر مسند شهریاری بر آمد (ملاحظه در حزائیل)۰ و نیز از جمله کارهای بن هدد است که بنده خود نعمان سریانی‌را که بمرض برص مبتلا بود نزد الیشع نبی فرستاده آن حضرت ویرا شفا بخشید ۲ پاد ۵: ملاحظه در الیشع۰

بنّا. پر واضح است که قوم اسرائیل در زمان توقفشان در مصر صنعت بنّائیرا بخوبی آموختند خرو ۱:۱۱و۱٤ و این مطلب با آنکه داود و سلیمان بنایان از فینیقیین خواستند منافاتی ندارد ۱ پاد ۱۷:۵ و۱۸ و ۱ تو ۱٤: ۱ زیرا که خود قوم نیز در بنای هیکل مشغول بوده بنایان فوق‌را کمك مینمودند۰

اما بنای هیکل سلیمان فی‌الواقع یکی از امور عجیبه می‌باشد که عقل در آن حیران است و چون کسی بدیده تفکر در ترتیب و ترکیب سنگهای مربع آنجا نظر اند ازد حد حذاقت و فهم آن‌طایفه بر او پوشیده نخواهد ماند و علاوه بر اینها تعجب در این است که بهیچ وجه گلی یا ملاطی در آن بکار نبردند بلکه چون سنگی بطور استحکام در جای خود قرار نمییافت قدری قلع یا سرب گداخته در شکافها آنها میریختند لکن گل و ملاطرا در سایر عمارات بکار میبردند لا ۱٤:٤۰ـ٤۲ تث ۲:۲۷ و۳۰

بن یامین. (۱) پید ۱۸:۳۵ پسر یعقوب از زوجه‌ٔ او راحیل و او کوچکترین اولاد او بود که در راه بیت‌لحم در حالتیکه از فدان‌ارام بزمین کنعان مراجعت مینمودند برایش تولد شد اما مادرش بعد از ولادت طفل بمرد و در حین مردنش طفل‌را بن‌اونی یعنی پسر حزن من نام نهاد لکن یعقوب ویرا بن‌یامین نامید یعنی پسر دست راست من۰ اما بن‌یامین پسری لطیف و مطیع و محبوب و در پیری پدر خصوصاً زمان غیبت یوسف باعث تسلی پدرش بود و هر کس حکایت یوسفرا خوانده است البته محبتی‌را که او نسبت به برادر کوچك خود بن‌یامین میداشت در یافت خواهد نمود زیرا که وی به برادران خود اصرار نمود که اورا بیاوردند و چون آورده شد و نظر یوسف بر او افتاد خودداری نتوانست کرد بلکه اورا با کمال اشتیاق بوسیده زارزار بگریست۰

و نصیب سبط بن‌یامین از زمین موعوده در میانه افرائیم و یهودا واقع و مقدار ۲٦ میل طول و۱۲ میل عرض داشت و تخمیناً دو هزار قدم بالاتراز سطح دریای روم بود خاکش حاصل خیز و هوایش نشاط انگیز و از جمله شهرهایش یکی اورشلیم است که پای تخت زمین موعوده بود، و علاوه بر این ۲۵ شهر دیگر نیز داشت۰ این طایفه بخصایل

پسندیده مثل ثبات و وفاداری و غیره آراسته بودند زیرا که چون اسباط عشره عاصی‌شده از مملکت یهودا جدا شدند ایشان آنهارا متابعت نکردند بلکه کماکان در عهد واتحاد خود که بابنی یهودا داشتند باقی‌ماندند ۱ پاد ۱۲:۲۱-۲۳ و یعقوب نیز در باره ایشان نبوت کرده فرمود «بن‌یامین گرگی است که میدرد پید ۴۹:۲۷» و فی‌الحقیقه اشخاص پرهیبت و قوی البنیه و در استعمال فلاخن مشهور بودند و شاؤل‌شهریار اول آل‌اسرائیل از اینطایفه بود و درکتاب داوران قضاة ۲۰: مذکور است که سایر اسباط معاهده نموده خواستند که این سبطرا تماماً با حیله نابود سازند.

۲) رئیسی که از اینطایفه بود ۱تو ۷:۱۰.
۳) یکی از اشخاصی‌که زنان‌غریبه‌را تزویج نمودند عز ۱۰:۳۲ و شرح زمین بن‌یامین در بن‌یامین خواهد آمد.

بنی برق. (پسر برق) و آن شهری است در دان یوش ۱۹:۴۵ که همان ابن براق حالیه میاشد که در نزدیکی یهودیه واقع است.

بنات النّعش. ایوب ۳۸:۳۲ ستارگان درخشنده دب اکبر میاشند .

بنی عمون. پید ۱۹:۳۸ نسل بن‌عمی بن‌لوط اند که وی در نزدیکیهای شهر صوغر برای لوط تولید گشته ذریّه او بشمال امتداد یافته در کوههای جلعاد فیمابین نهر ارنون یعنی زرقامین و یبوق زرقا سکونت داشتند و حدود اصلی زمین ایشان از طرف شمال به یبوق و از جنوب به ارنون و از مغرب به اردن ممتّد بوده از طرف مشرق که به دشت شام‌میکشید ایشان‌را حدّ معینی نبود. وآموریان به پیشوائی سیحون پادشاه ایشان بنی عمون‌را از بهترین املاکشان در فیما بین دو نهر مذکور راندند و چون موسی بلاد آموریان‌را مفتوح ساخت و آن‌را در میان سبط رأوبین و جاد قسمت نمود حدود شرقی بنی‌عمون بفرع رود یبّوق که فعلاً به نهرعمان مسمی است امتداد یافت و حدود غربیش کوههای‌جلعاد و شرقیش یبّوق و جنوبیش زمین موآب گردید و قصد از مملکت عمّون‌که در تاریخ کتاب مقدس واقع است مقاطعه مذکور است نه مملکت اصلی آنها.

و بنی عمون بت پرست بودند داو ۱۰:۶ و مشهورترین بتهای ایشان مولك لا ۱۸:۲۱ که در ۱ پاد ۱۱:۵ ملکوم و در اع ۷:۴۳ مولك خوانده شده است و قصاصهای سختی‌را که از خدا بواسطه گناهان ایشان یافته اند همواره در کتاب مقدس مذکور است. و نیز خدای تعالی بنی اسرائیل‌را امر فرمود که نسبت خویشی خودرا با ایشان ترك نمایند تث ۲:۱۹ و۲تو ۲۰:۱۰ و بعد از سی صد سال یکی از شهریاران اینطایفه بر اسرائیل لشکر کشیده مدعی آن شد که بنی اسرائیل در زمان خروج از مصر زمین اورا متصرف شده اند داو ۱۱:۱۳.

اما بعد از جنك سخت یفتاح که شهریار اسرائیل بود اورا ضربت عظیمی زد که مرد۰ از آن پس در شروع سلطنت شاءول ناحاش شهریار بنی عمون بر یابیش جلعاد لشکر کشیده اهالی نا چار شده رسولان بوی فرستادند که با ماعهدی ببند و همگی تورا بندگی خواهیم نمود و او باین مطلب تن در داد بشرط آنکه چشمهای راست جمیع ایشان‌را بکند تا این عار و اهانت در اسرائیل پایدار شود لکن مشایخ یابیش جلعاد هفت روز مهلت طلبیده در خلال آن رسولان بتمام ممالك اسرائیل فرستاده ایشان‌را مطلع و بر جنك تحریص نمودند و چون فراهم شدند با بنی‌عمون جنك سختی کرده و بطوری‌ایشان‌را شکست داده متفرق کردند که دو نفر با هم یافت نمیشدند۰ چون پنجاه سال بر این بر آمد شهریار بنی عمون جهان‌را بدرود گفت و داود ملك معدودی از خدام‌را برای تعزیت حانون ابن ناحاش که تازه بر تخت نشسته بود فرستاده و اینمطلب در نظر ایشان نا پسند آمده حانون‌را بر آن داشتندکه نصف ریش رسولان داودرا تراشیده با نهایت تحقیر و توهین ایشان‌را مرخص کرد (ملاحظه در حانون) و چون حانون‌را یقین بود که داود انتقام خدام خودرا از او خواهد کشید بشهریار شام فرستاده لشکر جراری برای جنك با داود اجیر نمود و این مطلب گوش زد داود گردیده یوآب‌را با لشکری انبوه به جنك ایشان نامزد کرده ایشان‌را مغلوب ساخته ربه‌را مفتوح نموده بقیه شهرهارا منهدم گردانیده تاج‌را از سر پادشاه ایشان بر داشته بر سر داود نهاد و قوم‌را بنده اسرائیل ساخت ۲سمو ۱۶:۲۴ـ ۳۱ و همواره تا زمان یهوشافاط بدینطور میبود۰ پس موآبیان و غیره معاهده نموده با یهودا جنگیدند و بر این نسق با اسرائیل رفتار همی نمودند تا وقتیکه منقرض گشتند و در زمان اسیری بابل بسیاری از اسرائیلیان بدانجا التجا بردند لکن همیشه ایشان‌را بغض همی نمودند و پیغمبران بنی اسرائیل بر ضد ایشان نبوت کردند که اراضی اسرائیلرا تصرف نمودند ار۴۹:۱ـ۶ و این نبوات کلمه بکلمه تکمیل یافتند چنانکه مورخین یونان شهادت داده اند۰ خلاصه عمونیان مردمان سخت دل و قوی بازو بودند و فرزندان خودرا برای مولك قربانی مینمودند و قریه عمان حالیه در جوار ربه بود و از آثار و علامات یونانی در آنجا بقدری هست که شخص‌را متعجب می‌سازد۰

بنی یعقان۰ (پسران یعقان) اسم قبیله میباشد که از نسل سعیر حوری بودند و نیز چاههائیرا که قوم اسرائیل در اطراف آن منزل گزیدند بنی یعقان گویند و حال آنکه اولاً مسمی به بئیروت بود۰ بعضی گویندکه همان المابین حالیه میباشد که بمسافت ۶۰ میل بطرف غربی کوه هور واقع است اعد

۳۲:۳۳ و۳۳۰

بواسیر یا خراج . مرضی است معروف که فلسطینیان مبتلا گشتند اسمو ٦:٥ و۹ و بت پرستان‌را عادت این‌بود که شبیه عضومریض‌را در زمان شفا بخدایان خود تقدیم نمایند ۰ اسمو ٦:٥۰

بوانرجس. (پسران رعد) و آن لقبی است که خداوند به یعقوب و یوحنّا داد مر۳:۱۷ تا اشاره باشد بان مطلبی که ایشان یکدفعه بمسیح عرض کردند ایخداوند آیا میخواهی که آتش از آسمان نازل کنیم تا ایشان‌را فانی کند چنانکه ایلیا کرد لکن بعضی دیگر بر آنند که اشاره بان قوّه میباشد که عنقریب در بشارت باسم مسیح ظاهر مینمودند۰

بوتیمار. (ملاحظه در بوم)۰

بوز. (حقیر شمردن) اسم اقلیمی است ار ۲۵:۲۳ که در قسمت شمالی بلاد عرب واقع بود و دور نیست که وجه تسمیه او از بوز بن ناحور بوده است پید ۲۲:۲۱۰

بوزی . (حقیر شمردن) پدر حزقیال نبی بود حز ۱:۳ و الیهوی بوزی نیزیکی از رفقای ایّوب بود ایّوب ۳۲:۲ که بواسطه اینکه از نسل بوز بود اورا بوزی گفتند پید ۲۲:۲۱۰

بوسه. در کتاب مقدس بوسه کردن‌فرزند پدر و مادر خودرا یا پدر اولاد خودشان‌را مذکور است پید ۲۷:۲٦ و۳۱:۲۸ و٥٥ و ۴۸:۱۰ و٥۰:۱ خرو ۱۸:۷ روث ۱:۹ و ۱٤ و۲سمو۱٤:۳۳ و۱ پاد ۱۹:۲۰ و لو۱٥: ۲۰ و بوسه قوم و خویش و دوست و رفیق پید ۲۹:۱۳ و۳۳:٤ و٤٥:۱٥ خرو۲۷:٤ واسمو ۲۰:٤۱ و بوسیدن اشخاص صاحب یك رتبه و یك درجه محض اظهار رأفت ۲سمو ۲۰:۹ وام ۲۷:٦ لو ۲۲:٤۸ واع۲۰: ۳۷ و بوسیدن اشخاص که در رتبه مختلف میباشند بطور تنازل ۲سمو۱٥:٥ و۱۹:۳۹ یاوقار لو۷:۳۸ و٤٥ واسمو ۱۰:۱ وگاهی از اوقات بوسه نشان سلامتی و مصالحه پید ۳۳:٤ و۲سمو ۱٤:۳۳ یاوداغ پید ۳۱:٥٥ روث ۱:۱٤ واع ۲۰:۳۷ یا سجود مز۲:۱۲ یابرادری میباشد روم ۱٦:۱٦ واقر۱٦:۲۰ و ۲قر۱۳:۱۲ و ۱تسلو٥:۲٦ و ۱پط ٥:۱٤۰ و بت پرستان‌را نیز عادت بود که بتهای خودرا بوسه زنند ۱پاد ۱۹:۱۸ وهو ۱۳:۲ و گاهی از اوقات بوسیدن بطور مجاز در اطاعت کردن استعمال شده است پید ٤۳:٤۰

بوصیص. در میانه جبعه و مخماس دو صخره تیز است یکیرا بوصیص و دیگریرا سنه میگفتند اسمو۱٤:٤ و٥ روبنصن گوید آن دو صخره در وادی صیونیت و قعد لکن کاندر بر آنستکه همان الحصن حالیه میباشد۰

بوعز . (شادی(۱)) روث ۲:۱ مرد فاضلی که از نسل یهودا و یکی از اجداد ملوك آن طایفه بود روث ٤:۲۱ مت ۱:٥ و او شخص با دولت و مسکنت و محبّتی بوده

خویشاوندان خودرا بسیار دوست میداشت و نسبت بایشان احسان و التفات می‌نمود و در باره اهالی وطن خود نیز بسیار غیور و متعصب بود چنانکه از رفتار و احسانیکه با روث خویش خود کرد و اورا بحباله نکاح خود در آورد بواضحی معلوم میگردد و بواسطه این نکاح بوعز جد شریف داود و پسر او خداوند ما عیسی مسیح گردید (ملاحظه در روث).

۲) اسم ستونی بود که سلیمان ملك در طرف دست چپ رواق هیکل نصب نمود ۱ پاد ۷: ۲۱ـ۲۶ تو۳:۱۷ مقابل ار۵۲:۲۱ـ۲۳ و ستون دیگری در طرف راست بود که آن‌را یاکین میگفتند لکن معلوم نیست که این دو اسم اشخاصی بوده است که آنهارا نصب یا حجاری کرده و یا آنکه مقصود رمزی در آنها میباشد.

بوق. (یا حقه و شاخ) شاخهای حیوان از برای پیاله و ظرف مستعمل بود که اشیاء مایعه‌را در آنها نگاه دارند اسمو ۱:۱٦ ۱ پاد ۱:۳۹ و هم از برای شیپور (کرنا) استعمال میشد یوش ٦:٥ و البته اسبابهای مصنوعه موزیکی بدینصورت مستعمل بود و در عبادت هیکل بکار برده میشد ۱ تو۲٥:٥. شاخهای مذبح قصد از چهار گوشه مرتفعه آن است خرو ۲:۲۷ و۲:۳۰. و چون زینت و اسباب دفاع بهایم در شاخ ایشان است بدان لحاظ بعضی اوقات شاخهای مصنوعه از برای انسان هم نمونه شوکت و احترام و غلبه و اقتدار است تث ۱۷:۳۳ اسمو ۱:۲ و۱۰ ۱ پاد ۱۱:۲۲ مز ۱۰:۷٥ حب ٤:۳ مکا ٦:٥ و گاهی از اوقات شاخها بعضی پادشاهان و ممالك میباشد دا ۷:۲۰ـ۲٤ و۸:۳ـ۹ زك ۱:۸ـ۲۱ مکا ۱۷:۷ و۱۲. تصویر سلاطین اشور که در منقوشات نینوی مرتسم است کلاهای گرد که دارای یك شاخ است بسر گذارده اند تصویر اسکندر کبیر هم بر بعضی ازسکه‌های وی با شاخ مصور و مسکوك است. شاخ نجات که در لو۱:٦۹ وارد است مقصود از شخصی است که قادر بر نجات دادن باشد اش ۱:٦۳ تذلیل و تحقیر و نجس کردن شاخ بمعنی ذلیل کردن و پست نمودن است ایّوب ۱٥:۱٦، و بریدن‌شاخ‌قصد از خرابی و شکستن میباشد ار ۲٥:٤۸. زنهای منکوحه دروزی لبنان شاخهای بلند از نقره و طلا در ایام سابق بر سر خود قرار میدادند و سر کردگان حبش نیز بر سر خودشان شاخ قرار میدادند.

بوکیم. (گریان) اسم مکانی است که در فوق جلجال و بطرف غربی اردن واقع و بواسطه گریهٔ که بنی اسرائیل در آنجا کردند بدین اسم نامیده شد داو ۱:۲ـ٥.

بول. (ملاحظه در ماه).

بوم. یکی از مرغان شکاری است که در ویرانه‌ها و جاهائیکه از آبادی دورند ساکن میشود مز ٦:۱۰۲ و از جمله صفات اینمرغ آنستکه روزها به بیرون آمدن قادر نیست بلکه درمیان درختان یا شکاف سنگهای بزرك



بوم

پنهان میشود لکن چون غروب میشود و اثر آفتاب ناپدید گردد از مسکن خود بتمنّای تحصیل‌شکار بیرون آید هیئتش‌غمین و حزین و صدای مکروهش در نزد همه کس‌معروف است· این مرغ بر حسب شریعت موسوی نا پاك بود لا ۱۱:۱۷ وتث ۱٤:۱٦ و در شام پنج قسم از آنها یافت میشود·

بهرمان. سنك نفیسی است که قرمز رنك میباشد خرو ۱۸:۲۸ حز ۱٦:۳۷ و۲۸:۱۳·

حجر بهن · ابهام محلی میباشد در میانه یهودا و بن‌یامین یوش ۱٥:٦ و۱۸:۱۷·

بهیموت. ایّوب ٤۰:۱٥ بعضی بر آنند که بهیموت در عبرانی جمع بهیمه میباشد که در جاهای دیگر به بهایم ترجمه شده است ایّوب ۳٥:۱۱ مز۷۳:۲۲· بعضی‌دیگر گویند که آن کلمه مصری میباشد بمعنی گاو آبی بنا بر این بهیموت همان اسب دریائی است که در قدیم الایام در زمین مصر و فعلاً در رود نیل فوقانی موجود ابت و بیشتر روزرا در آب و در میانه درختان صرف میکند و چون شب شود بمزارع وکشت زارها بر آمده زراعت و درختانرا تباه سازد و گفته حضرت ایّوب بیش تر در حق این حیوان صادق می‌آید زیرا که او حیوانی‌است عظیم الجنه درشت هیکل طولش ۱٦ قدم و ارتفاعش ۷ قدم میباشد لکن بعضی دیگر بر آنند که قول آن حضرت دلالت بر حیوانانی مینماید که در قدیم الایام موجود بوده اند



اسب دریائی

مثل(ماموت) و(مستودن) و غیره·اما قوم‌یهود بر آنند که بهیموت حیوانی‌است بسیار بزرك

و با قوت و هولناك كه از ابتدای خلقت تا آمدن ما شیح بچرا کردن و چاق شدن مشغول خواهد بود و چون ما شیح ظهور نماید اورا بخدمت آن حضرت آورده برای مؤمنین ولیمه تدارك خواهد شد و نیز گمان میبرند که در ظرف اینمدت هر روزی‌هزار بیشه‌را چرا مینماید و هر دفعه بیش از آنکه رود اردن در نصف سال در بحیرة الموت میریزد آب مینوشد.

بیابان . قصد از ذکر این کلمه زمین‌ویرانی است که صلاحیّت زراعت نداشته باشد مث ۱:۱ و گاهی از اوقات نیز قصد از زمینی میباشد که زراعت نشده بلکه چراگاه خوبی برای حیوانات میباشد و مشهورترین آنها بیابان یهودا و عین جدی و اریحا و زیف و بئرشبه و جبعون و بیت اون میباشدکه در محل خود خواهد آمد.

بیت اربیل . (خانه خدا) یا پناه گاه خدا هو۰ ۱۰:۱۴ همان اربد حالیّه است که بطرف شرقی دریای طبریه واقع میباشد.

بیت آون . خانه بتها یا خانه شر وان مکانی است در حصه سبط بن‌یامین که بطرف مشرق بیت ایل یوش ۷:۲ و غربی مخماس واقع است اسمو ۱۳:۰۵ این محل بواسطه کثرت بتها مشهور بود و بگمان بعضی بهمان واسطه بیت آون گفته شد مقابل کن هو ۱۰:۰۵.

بیت ایل . (بیت‌الله) چون ابراهیم بزمین موعوده رفت چادر خودرا در اراضی که در حوالی بیت‌ایل است بر پا نمود پید ۱۲:۸ و۱۳:۳ و یعقوب نیز در وقتیکه از حضور برادر خود عیسو بالجـزیره فرار میکرد در نزدیکی شهر لوز بیتوبه نمود در آنشب رؤیای عظیمی مشاهده‌کرده آنجارا بیت‌ایل خواند زیرا که خداوند ما عیسی مسیح در آنشب بر وی نمودار شد پید ۲۸:۱۱ـ۱۹ و۱۳:۳۱ ۰ اما موقع شهر بطرف شرقی‌راهی است که از اورشلیم به نائین میرود و مسافت راه از ایند و شهر باورشلیم بیك اندازه است و شهر مرقوم در قدیم الایام مسکن پادشاهان کنعانیان بود و چون به حسب قسمت به بنی افرائیم رسید نتوانستندکه آن‌را مسخّر نماید تا زمانیکه جاسوسان ایشانرا آگاه ساختند داو ۱:۲۲ـ۲۶۰ باری تابوت عهد نیز مدت مدیدی در این شهر بود پس از آن یربعام دو گوساله طلائی ساخته یکیرا در آنجا نصب نمود ۱ پاد ۱۲:۲۸ـ۳۳ و دور نیست که به همین واسطه هوشیع نبی آن‌را بیت آون یعنی خانه بتها خواند ۱۰:۵ و۸۰

و چون یوشیا بر سریر سلطنت آل یهودا بر آمد به بیت ایل رفته آنرا از دست اسرائیلیان بدر برده کاهنان مقامهای بلندرا بقتل‌رسانیده بتها و هیاکل‌ایشان‌را تباه ساخت و استخوانهای‌مردمرا بر مذابح‌آنجا سوزانید و از این قبیل‌قول‌عاموس نبی‌است‌که میفرماید «به بیت‌ایل بیائید» و قصد از این مطلب کنایه به سجودی است که در آنجا به بتها

مینمودند عا ٤:٤ و٥:٥٠ از قراریکه معلوم میشود پاره از نبوّات عاموس نبی با ین شهر راجع بود بنا بر این در ایام یوشیا کامل کردید ۲ پاد ۲۳:۱۵ لکن از نبوّات عاموس نبی معلوم میشود که بیت‌ایل در زمان آن حضرت مقرّ سلاطین اسرائیل بود عا ۷:۱۰ـ۱۳ و نیز دلالت مینماید بر اینکه شموئیل در آنجا بر بنی اسرائیل قضاوت مینمود ۱شمو ۱٦:۷ و قوم یهود نیز بعد از آنکه از اسیری برکشتند دو دفعه در آنجا ساکن شدند نح ۳۱:۱۱ و بکیدس سریانی در ایام مکابیان آنجارا قلعه‌گان ساخت و فعلاً آنرا بیتن گویند ۰

۲) شهری بود که در طرف جنوبی یهودا یوش ۱۲:۱٦ و آنرا کسیل یوش ۱۵:۳۰ و بتول یوش ۱۹:٤ بتوئیل نیز میگفتند ۱تو ٤:۳۰ و کوهی‌را که در نزدیکی این شهر واقع است کوه بیت‌ایل گویند یوش ۱٦:۱ و ۱سمو ۱۳:۲۰

بیت پاره ۰ داو ۷:۲٤ ملاحظه در بیت‌ـ عبره۰

بیت برئی . (خانه خلقت من)۰ شهری است در زمین شمعون ۱تو ٤:۳۱ که همان بیت لباوت یا لباوت میباشد یوش ۱۹:٦ و ۱۵:۳۲ و دور نیست که همان البیره حالیّه باشد۰

بیت بعل معون . یوش ۱۳:۱۷ ملاحظه در بعل معون۰

بیت تفوح. (خانه سیب) شهری میباشد در یهودا یوش ۱۵:۵۳ که فعلاً آنرا تفوح گویند و از طرف مغرب بمسافت پنج میل به حبرون مانده واقع است و از آثار شهر قدیم قدری باقی است و بواسطه زیادی درختان زیتون و باغاتش بسیار مشهور است۰

بیت جادیر. (خانه دیوار) محلّی بود در یهودا ۱تو ۲:۵۱ و فعلاً آنرا جدور گویند۰ (ملاحظه در جادر)۰

بیت جامول . (خانه شتر) شهری است در موآب ودور نیست‌که همان امّ‌الجمال حالیّه باشد که در نزدیکی بصره واقع است و آن‌را دیواری نیست و خرابه‌های بسیار مهمی‌دارد که بازارها و دروازه‌ها و خانهای آنها هنوز بر هیئت اصلی خود باقی و جز حیوانات درنده صحرائی کسی در آنها ساکن نمیشود چنانکه ارمیای نبی در فصل ٤۸:۲۱ـ۲۵ از صحیفه خود نبوّت فرموده است لکن بعضی گمان برده اند که ام الجمال از محل بیت‌ـ جامول دور و بشمال شرقی آن واقع است ۰

بیت جچال . (خانه کبك ماده)۰ شهری‌است در اراضی بن‌یامین یوش ۱۵:٦ و۱۸:۱۹ و۲۱ که فعلاً آنرا عین حجله گویند و در میانه اریحا و اردن واقع است۰

بیت حسدا .(خـانه زحمت) اورشـلیم‌را فعلاً دو حوض است که یکی‌را بیت حسدا و دیکریرا بر حسب قول تقلیدیین حوض

اسرائیل میدانند اما دویمی همان چشمهٔ ام‌الدرج میباشد و بسیاری بر آنند که موضع معجزه که در یو۵:۲-۹مذکور است همانجا میباشد و باید دانست که حوض بیت حسدا بواسطه خواص طبیعی و شفای امراض بسیار معروف بوده مردم از هر طرف برای شفای امراض به آنجا میرفتند و در اطراف آن حوض بر صفه‌هائی که برای همین کار ساخته بودند بانتظار حرکت کردن آب می‌ایستادند .

اما در خصوص اینکه چرا این آب سبب شفای امراض میشد اختلافات بسیار است و مشهورترین رایها این است که قوه یا از طبیعت و یا از جهة موادی بود که در آب میریختند . بعضی بر آنندکه اینمطلب نتیجه خون قربانی بود که در آن میریختند و دیگران بر اینکه نتیجه چشمهٔ شوری است که در ته چشمهٔ مذکور واقع بود و یکی از مؤلفین برآنستکه اینمطلب موهوم و بی‌اصل بوده است لکن رأی صحیح و قول درست آنستکه نتیجهٔ معجزه و حرکت آب علامت آن بود که درچه وقت معین مریضان‌را باید در آنجا انداخت.

بیت حورون . (خانه مغاره)اسم‌دوده‌ٔمیباشد که بر حدود افرائیم و بن‌یامین و بمسافت ۱۲ میل بشمال اورشلیم واقع بود و آنهارا بیت حورون علیا و سفلی نیز میگفتند یوش ۱۰:۱۰ و۱۱ و۱۶:۳ و۵ و فعلاً آنرا بیت عور الفوقه و بیت عور التحته گویند و دور نیست که علت این تسمیه از جهة ارتفاع و پستی محل‌آنها بوده است و در ۱ پاد ۱۷:۹ مذکور است که سلیمان پادشاه بیت حورون سفلی‌را بنا کرد یعنی آن‌را حصاردارکرد.

بیت داجون (۱) اسم شهری‌است در یهودا یوش ۴۱:۱۵ و دور نیست که همان بیت‌داجان حالیه باشد (۲) مکانی میباشد در اشیر یوش ۲۷:۱۹. گانو گوید که بیت داجون همان دیجون است اما گاندر بر آنستکه تل دعوك حالیه میباشد.

بیت دبلتایم . (خانه قرصهای‌انجیر) شهری است در مواب ار ۲۲:۴۸ و با علمون و بلاتایم که در اعد ۳۶:۳۳ مذکور است تفاوتی ندارد .

بیت رحوب. داو ۲۸:۱۸ و۲سمو ۶:۱۰ و دور نیست که همان رحوبی باشد که در اعد ۲۱:۱۳ مذکور است و موقعش در نزدیکی دان تل القاضی میباشد و بعضی گمان برده اند که در نزد قلعه حنین بغربی حوله واقع است (ملاحظه در حوب).

بیت شان. (خانه سکون) اسم شهری‌است‌که بمسافت پنج میل بطرف غربی رود اردن واقع است و در اول نسبت بسبط یساکر داشته در این اواخر در املاك سبط منسه داخل شد یوش۱۱:۱۷ و۱تو ۲۹:۷ فلسطینیان جسد شاؤل ملك‌را در این شهر بدیوار میخ‌کردند ۱سمو۱۰:۳۱ و بعد از اسیری‌رئیس‌شهرهای ده‌گانه شده به سکیثو پولس مسمی گردید و

الان آنرا بیسان گویند و بقایای آثار هیکلها و رواقها و میدانها که دلالت بر عظمت شهر مینمایند هنوز در آن باقی است. در نتیجه حفریّات جدیده چنین معلوم میشود که این شهر قبل از آنکه بتصرف بنی اسرائیل آمد بسیار بزرگ و معتبر برده است.

بیت شطّه . خانه بلوط داو ۷:۲۲ دور نیست که همان قریه شطّه باشد که در شرقی یزرعیل است.

بیت شمس . در کتاب مقدّس اسم چهار مکان است.

۱) شهری است که در مرزبوم شمالی یهودا واقع و مختصّ بنی هارون بود یوش۱۵:۱۰ و۲۱:۱۶ یوش ۱۹:۲۲ دور نیست که همان کوه حارس باشد داو ۱:۳۵ و بواسطه اینکه تابوت عهد بعد از چند ماه از میان فلسطینیان در آنجا بر گشته اقامت نمود معروف است اشمو ۶:۹ـ۲۰.

۲) اسم شهر دیگری است که در زمین نفتالی بود یوش ۱۹:۳۸ و کاندر گمان میبرد که همان عین الشمسیه حالیه میباشد.

۳) شهری بود در مرزوبوم یساکر یوش ۱۹:۲۲ و دور نیست که همان شهر فوق باشد.

۴) اسم محلی بود در مصر ار ۴۳:۱۳ که آنرا اون نیز میگفتند و احتمال رود که همان هیلوپولس یونانیان است.

بیت صور .(خانه صخره) و آن اسم شهری بود که رحبعام آنرا در کوهستان یهودا بنا کرد و حاکم آنجا بمرمّت اورشلیم کمك نمود ۲تو ۱۱:۷ نح ۳:۱۶ و فعلاً آنرا بیت صور گویند و بمسافت چهار میل بشمال حبرون واقع است.

بیت صیدا . (خانه صید) مت ۱۱:۲۱ اسم دو شهر است درکناره شرقی رود اردن نزدیك بجائی که رود در دریاچه طبریّه میریزد واقع است و دشت بیت صیدا نیز در همان نزدیکی بود مت ۱٤:۱۵ـ۲۰ لو ۹:۱۰ و دیگریرا که نزدیك دریاچه طبریّه در جوارخان منیه واقع بود بیت صیدای جلیل میگـفتند و آن شهـر منسوب بانـدراوس و فیلپس است یو۱:٤٤ لکن طمسن گمان دارد که بیت صیدا یکی است و در نزد ابی زانی حالیّه بطرف ریختن رود اردن در دریای طبریه واقـع بود و او متمسك باین است که لفظ «برای شهر بیت صدا» از بعضی نسخه‌های کتاب مقدس افتاده است.

بیت الصیف .(ملاحظه در مسکن و مساکن).

بیت العاموق .بیت الوادی شهری است که در اشیر واقع یوش ۱۹:۲۷ و دور نیست که همان عمقه حالیّه باشد که بمسافت ۸ میل بطرف شمال شرقی عکّا واقع است.

بیت عبره .گذرگاه) شهریست که برکناره حاصل خیز رود اردن در جائیکه گمان‌میرود

که قوم اسرائیل در ایام یوشع از آن گذشتند بنا شده است و یحیای تعمید دهنده نیزدر زمین بیت عبره تعمید میداد یو ۱:۲۷۰ و برخی از مؤلفین و مترجمین بر آنند که بیت عبره همان بیت عنیا میباشد اما گذرگاه مذکور فوق بمسافت ۳۰ میل بشمال شرقی اورشلیم واقع است و گمان میرود که همان بیت باره باشد که در داو ۷:۲٤ مذکور است٠

بیت العربه . (خانه همواره) شهری از شهرهای سبط یهودا میباشد یوش ۱۵:٦ و٦١ لکن باشهرهای سبط بن‌یامین شمرده شد یوش ۱۸:۲۲ و در یوش ۱۸:۱۸ العربه نیز خوانده شده است و در وادی اردن در نزدیکی بحیره الموت واقع است٠

بیت عزموت . یکی از شهرهای سبط یهودا است نح ۷:۲۸ که در نح ۱۲:۲۹ وعز ۲: ۲٤ عزموت خوانده شده است و دور نیست که همان حزمه٠ حالیّه باشدکه بجنوب شرقی جبعه واقع است٠

بیت عقد شبانان . قصّبه ایست که در میان یزرعیل و سامره جائیکه یاهو چهل و دو نفر از خاندان پادشاه یهودارا کشت واقع است ۲ پاد ۱۰:۱۲ و در ۲ پاد ۱۰:۱٤ بیت عقد نیز خوانده شده است٠ یوسیفوس موّرخ بر آن است که بیت عقد شبانان در دشت یزرعیل بمسافت ۱۵ میل به لجون مانده واقع بود لکن کاندر گوید همان عقده حالیّه است که در طرف غربی چمن ابن عمیر واقع میباشد٠

بیت عنیا . (خانه خوب) قصّبه ایست در زمین نفتالی یوش ۱۹:۳۸ داو ۱:۳۳ و احتمال میرود که در حنین در نزدیکی دبلاتایم و یاعین اُته حالیّه باشد٠



بیت عنیا

بیت عنوة . یوش ١٥:٥٩ شهری میباشد که بمسافت سه میل بشمال شرقی حبرون واقع و دور نیست که همان بیت عینون حالیّه باشد.

بیت عنیا . (خانه بدی یا نحسی) قریه ایست که بمسافت دو میل باورشلیم مانده بطرف جنوب شرقی کوه زیتون واقع و فعلاً آنرا العازریّه گویند و بر تپّه سنکی بنا شده است راههایش بسیار سخت میباشد. البتّه اهمیّت این ده بر مطالعه کنندگان مخفی نخواهد بود زیرا زمانی که منجی ما بر روی زمین بود بسیاری از اوقات شریف خودرا در آنجا صرف میفرمود خصوصاً در روزهای آخرش بیشتر واقعات شیرین و بالّذت که در میانه مسیح و العازر و دو خواهرش اتفاق افتاد در آنجا واقع شد مت ٢١:١٧ و ٢٦ مر ١١:١١ و ١٢ و ١٤:٣ یو ١٢:١ و ١٢:١ و بعضیرا گمان چنان است که قبر العازر و خرابه‌های خانه او الی‌الان در آن ده موجود میباشد و قبر مسطور در سنك تراشیده شده آنرا دری است که سه قدم و نیم ارتفاع و ٢ قدم عرض دارد دارای ٢٧ پلّه است که ببالا خانه میرود که مساحتش ٩ قدم مربع میباشد.

بیت فاجی . (خانه انجیر) ده کوچکی است که بجنوب شرقی کوه زیتون واقع و از طرف غربی به بیت عنیا اتصال دارد، مقابل کن لو ١٩:٢٩ با مت ٢١:١ . و ظاهراً چون منجی ما از اریحا میامد قبل از آنکه به بیت عنیا داخل شود بدانجا رفت از این جهة معلوم میشود که در نزد بیت عنیا و قدری مایل بطرف شرقی آنجا واقع بوده است. مدقّقین کتاب مقدّس در تعیین موضع آن اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که خرابهای آن بمسافت ربع میل به بیت عنیا مانده یافت شده است لکن جروم گوید که آن ده کوچکی است بر کوه زیتون که محل اصلیش معلوم نیست.

بیت فالط . (گریزگاه). شهری است در طرف جنوب یهودا یوش ١٥:٢٧ نح ١١: ٢٦ لکن بعضی گویند همان کسیفه حالیّه است که در نزدیکی مولاده یا خوره واقع است.

بیت فصیص . (خانه پراکنده گی) محلّی است در زمین یسّاکر بطرف غربی دریای جلیل و احتمال میرود که همان بیت جنو حالیّه باشد یوش ١٩:٢١ .

بیت فغور . (خانه یا هیکل فغور) مکانی میباشد در فسجه تث ٣:٢٩ و ٤:٤٦ و ٣٤:٦ یوش ١٣:٢٠ (ملاحظه در فسجه).

بیت کار . (خانه گوسفندان) شهری میباشد که در طرف غربی مصفاه واقع است و بزعم کاندر همان عین کارم حالیّه است پید ٧:١١

بیت لباوت . (ملاحظه در بیت برئی).

بیت لحم . (خانه نان). اول ده کوچکی میباشد بر تپّه که بمسافت ٦ میل به جنوب اورشلیم مانـده واقع است و تپّه‌های سبز

مشجّر باشجار نیکو آنرا احاطه نموده است و آبهای نیکو و خوشگوار از زمین‌های حاصل خیزش جاری است و در کتاب مقدس مذکور است که داود بسیار مشتاق بود که از آب چاه بیت لحم بیاشامد زیرا که در زمان طفولیت که گلّه پدر خودرا میچرانید باشامیدن آن عادی شده بود. باوجودیکه بیت لحم آنقدر کوچك بود که میان املاك سبط یهودا در حساب نمیامد باز در کتاب مقدس محلی که در ناصره متولد شده بواسطه اینکه نسب بداود پادشاه میرسانید بجهة اسم نویسی به بیت لحم آمد در این حال زمان وضع حملش بسر آمده عیسی مسیح در آنجا تولد یافت پس لاهوت و ناسوت جمع آمده خدا با انسان سکونت اختیار کرد و در دشت و دره‌های آنجا صدای فرشتگان شنیده میشد که میگفتند «خدارا در اعلی علیّین جلال و برزمین سلامتی و در میان مردم رضا مندی



بیت لحم از طرف جنوب

با آن مقاومت تواند کرد یافت نمیشد زیرا که اولاً مدفن راحیل پید ۱۹:۳۵ و مسکن نعمی و بوعز و روث روث ۱۹:۱ و مسقط الراس داود ۱سمو ۱۲:۱۷ و مدفن آل یوآب بود ۲سمو ۳۲:۲ و فلسطینیان یك دفعه آنرا مفتوح ساختند ۲سمو ۱۴:۲۳ و۱۵ و رحبعام آنرا حصار دارکرد ۲توا ۶:۱۱ و بزرکترین وقایع بیت لحم تولد مسیح است. زیرا که مریم باد». بیت لحم مدت چهار هزار سال است که بنا شده و تا بعد از ایام مسیح همچنان کوچك بود و یوستینانس دیوارهای آنرا مرمّت کرد و در سال ۳۳۰ میلادی هیلانه امپراطوره کلیسائی بالای آنمغاره که گویند مسیح در آنجا تولّد یافت بنا نمود و آن قدیمترین کلیساهای مسیحیان و فعلاً بیت لحم در میان دولت روم و لاتین و ارمن مشترك

میباشد و این سه طایفه فوق‌را نیز در اطراف آن پرستش گاهها هست. اما بطور یقین محقق نیست که مغارهٔ مذکور فوق همان مغارهٔ باشد که مسیح در آنجا تولد یافته است و خود مغارهٔ در میان همان کلیسا میباشد و در سنك آهکی تراشیده شده آنرا دو خانه است و در خانه شمالی سنك فرش مرمری است که ستارهٔ درخشنده از نقره در آن تعبیه کرده گویند همان محل است و اول کسیکه گفت مسیح در آنجا تولد یافت و تقریباً معاصر آن حضرت بود جستینس شهید میباشد و بعد از او اوسیبیوس مورخ و جیروم مقدس و سقراط مورخ و غیره نیز بهمین اعتقاد لکن از حکایت انجیل معلوم میشود که مولدش در آخور بوده است.

۲) قریه ایست در زبولون یوش ۱۵:۱۹ که فعلاً آنرا بیت لحم گویند و بمسافت ٦ میل بطرف مغرب ناصره واقع است.

بیت المرکبوت . (خانه مرکبها) شهری است در جنوب یهودا یوش ۵:۱۹ و ا تو ٤: ۳۱ رولاند گوید که بیت المرکبوت همان مرتبه حالیه میباشد که بمسافت ده میل بجنوب غربی بئر شبه واقع است.

بیت معون .(ملاحظه در بعل معون).

بیت نمره . (خانه پلنك یا آب شیرین) شهری است در طرف جنوب یوش ۲۷:۱۳ اعد ۳۲: ۳٦ و در اعد ۳:۳۲ نمره خوانده شده است و الان آنرا بنمرین گویند و آن دهی است که بر رود اردن رو بروی اریحا بنا شده است و بعضی گویند که همان بیت عبره است.

بیت هارام . (خانه بلندی) قصبه میباشد در وادی جاد یوش ۲۷:۱۳ و دور نیست که همان بیت هاران باشد یوش ۳:۲٦ و ۵ اعد ۳٦:۳۲ مرل گوید که همان تل الرامه حالیه میباشد که در همواره شطیم است .

بیت هارون. (ملاحظه در هارام).

بیت ایصل . (خانه ریشهٔ محکم) گویند همان اصل میباشد که در نزدیکی اورشلیم واقع است. می ۱۱:۱.

بیت مکارم . (خانه تاك) مکانی است که در نزدیکی تقوع واقع است ار ۱:٦ نح ۳: ١٤ و دور نیست که همان کوه فریدیس باشد که بمسافت چهار میل به جنوب شرقی بیت لحم واقع است.

بیت یشیموت . (خانه دشت‌ها) و آن شهری است در موآب اعد ٤۹:۳۳ یوش ۳:۱۲ و ۲۰:۱۳ حز ۹:۲۵ شوارتز گوید که این شهر فعلاً باسم‌قدیم خود بشمال غربی بحیره‌ــ الموت واقع است لکن مرل بر آن است که همان عین‌صویمه حالیه میباشد و ترسترام گوید که همان تل الرامه است که بمسافت پنج میل بشمال‌شرقی مصب‌گاه اردن‌واقع است ورا و بین‌آن‌را از موآب گرفته تا زمان‌اسیری متصرف شد و بعد از آن باز بتصرف موآبیان در آمد حز ۹:۲۵.

بی ایمانی . یعنی باور نکردن شهادات خدای تعالی است که اورا در وغگو میسازد وگناهی بسیار عظیم و عمل قلب شریر و مقصّر و خطاکار است زیرا تاکسی شریر و مقصر و خطاکار نباشد نمی‌تواند شهاداتی‌را که خدای تعالی در خصوص کلام خود داده است رد نماید مز ۱۴:۱ روم ۱۹:۱ـ۲۳ خصوصاً بی ایمانی نسبت به منجی که گناه ناگفتنی است و بر حسب عدالت حکم بر او جاری شده چه که از نجاتی که خدا از برای او معین کرده است ابا میکند یو ۳:۱۱ و۱۸ و۵:۳۸ ۱یو ۵:۱۰۰

بید . درختی است معروف که در کنار رودها میروید و در کتاب مقدّس بسیار بدان اشاره شده است من جمله در مز ۱۳۷:۲ و درخت بید قبل از اسیر شدن بنی اسرائیل علامت فرح و سرور بود چنانکه در لا ۲۳: ۴۰ مذکور است و بواسطه مطلبی که در مزمور فوق مذکور است مبدل بعلامت حزن و اندوه گردید۰

بید یامور . (معروف است) ۰حیوانی‌است‌که اشیأ پشمینه‌را ضایع میکند و از تخم پروانهٔ کوچك سفیدی متکّون میشود شکلاً شبیه‌کرم نرم‌شفّاف موداری‌میباشد و خانه لوله مانندی که از هر دو طرف سرگشاده و از خود آن پارچهٔ پشمین ترتیب میابد از برای خود ترتیب میدهد۰ خوراکش از همان پارچه پشمین است‌که تا رو پودش‌را از هم میگسلاند و متفرق میسازد و این حیوان بعد از چندی مبّدل به پروانه میگردد و اشاره بفاسد شدن لباس متموّلین مشرق بتوسط بید در یع ۵:۲ وارد است۰

بارها اشاره به بید همچو کرمی ضعیف و نحیف در کتاب مقدّس وارد است ایّوب ٤: ۱۹ و۱۳:۲۸ و۱۸:۲۷ مز ۱۱:۳۹ اش ۹:۵۰ هو۱۲:۵۰ مت ٦: ۱۹و۲۰ (ملاحظه در لباس) ۰

کرمهائی که عموماً بید خوانده میشوند اجناس و انواع مختلفه هستند که فقط یك نوع از ایشان مذکورگردید و نوع‌مخصوصی که آنرا لیبد و تره گویند دارای ۱۵۰۰۰ جنس است۰ پروانه که بید از آن متکون میشود عصرها و شبها دیده میشود علیهذا با پروانه‌هائی‌که فقط در روزدیده میشوند در نهایت تفاوت میباشند و کرمی که از اینها متکّون میگردد بسیار زیرك و سریع الحرکه و غالباً بیمو و شفّاف و خوراك خودرا در کمـال سرعت میخـورد و قسمی بر پوست حیوانات و بافته‌های پشمینه یافت میشود و قسمی دیگر بر برك نباتات پدید میاید۰

بیدق . اش ۱۷:۳۰ علامتی است که در محّل بلندی نصب کرده و شخص مسافر و سیّاح بواسطه آن هدایت یابد و یا از خطر پرهیزد و بیرقها در مکانهای مرتفع برای اجتماع مردم و سجدهٔ به بعل نیز استعمال میشد مت ۲:۱۲ و۳ و۲۱:۱٦ و۲پاد ۲۳: و بسا میشد که پادشاهان شقی آنهارا بر پا کرده

سلاطین متدیّن و پرهیزکار آنهارا قطع میکردند·

بهدر. (ملاحظه درو)·

بیروثای و بیروثه. چاهی و آن شهری است در شمال فلسطین حز ۴۷:۱۶ ۲سمو ۸:۸ و دور نیست که همان بیروت حالیّه باشد لکن آنفریه بریتان است که بمسافت ۶ میل بجنوب غربی بعلبك واقع بود·

بیریّه. شهری از توابع مقدونیه و در طرف شرقی کوههای اولیمبس واقع است اع ۱۰:۱۷ـ۱۳ و فعلاً آنرا بیریّه گویند و صاحب شش هزار نفوس دانسته اند، غلط فاحش است·

بیریان. (اهل چاهها)·اسم خانوادهٔ ایست که الی‌الان معلوم نگشته که از کدام خانواده و یا بچه طایفهٔ منسوب بوده اند ۲سمو ۲۰: ۱۴·

بیصای. شمشیر یا کمك یافته بعضی از یشلنیم بود عز ۴۹:۲ نح ۵۲:۷·

بیعانه. قسمتی از قرض است که قبل از وقت محض اطمینان برادای ما بقی داده میشود و یا اینکه قسمتی از بهای شیئٔ است که قبلاً از برای استحکام معامله ادا میشود و یا اینکه قدری از مواجب نوکر و یا اجیر است که در وقت استخدام نمودن محض اطمینان مستخدم داده میشود و اینمطلب با گرو در نهایت اختلاف و تفاوت است چه که بیعانه باید از خود آن جنس و یا نقد باشد ولی گروامکان دارد که جنس در عوض نقد و غیره داده شود و بیعانه اشاره بر مواعید حضرت اقدس الهی میباشد در این دنیا از برای ایقان شروع مواعید اعلی و برکات بزرگتر در دنیای آینده ۲قر ۲۲:۱ و۵:۵ اف ۱۳:۱ و۱۴·

بیل. اش ۲۵:۷ معروف است· شیئٔ است که بتوسط آن زمین‌را میکنند و در عمل برزگری و گشت و کار و آبیاری و سایر عملیات دهقانی در کار است اسمو ۲۰:۱۳ و۲۱ ۲تو ۶:۳۴·

بیلشاصر.(امیربیل یا مستحفظ بیل شاه) او پادشاه کلدانیان بود و در زمان محاصره بابل ولیمهٔ تدارك نموده ارکان دولت خودرا دعوت کرده ظروف خانه خدارا که نبوکدنصّر از اورشلیم آورده بود بمجلس آورده شراب نوشید و آنهارا نجس نمود و در اثناء مجلس انگشتان دست انسانی نمودار گشته بر دیوار بدینمضمون نوشت «منا منا ثقل اوفرسین» پس دانیال برای تعبیر آن احضار شد و تفسیرش دلالت بر موت پادشاه و انقلاب مملکتش مینمود و در فردای آن شب نوشته تکمیل گردید و شبانه داریوش مدی بشهر در آمده آنرا مفتوح ساخت·

بیوه. یکی از قوانین مخصوصه شریعت موسوی این بود که چون کسی‌را اجل محتوم فرا رسد و نسلی از او باقی نماند و زوجه‌اش یائسه نشده باشد برادرش زوجه اورا بحباله نکاح خود در آورد· و دو اثر بر اینمطلب

مترتب بود یکی آنکه اموال و املاك میّت تفریط نمیشد دیگر آنکه بدینواسطه اسم وی بر صفحهٔ روزگار پایدار مینماید و علاوه بر این بموافق شریعت اینمطلب در حق منسوبان نیز معمول می‌بود چنانکه بوعز با راعوث معمول داشت . در شریعت موسوی مطلبی مخصوص در حق بیوه زنان مذکور نیست جز اینکه باعیاد دعوت میشدند و کسی‌را سزاوار نبود که لباس ایشان‌را بعاریت گیرد تث ۱۷:۲۴ و جور نمودن و ستم بر ایشان روا داشتن از جمله قبایح محسوب بود و کتاب مقدّس از آن نهی فرموده است . در ایّوب در باره شخصی‌که بابیوه زنان بدسلوکی مینماید میفرماید «الاغهای یتیمان‌را میرانند و گاو بیوه زنانرا بگرو میگیرند زن عاقررا میبلعد و بزن بیوه احسان نمی‌نمایند» و در مزمور ۶:۹۴ وارد است که بیوه زنان و غریبان‌را میکشتند و یتیمان‌را بقتل میرسانند و همین امر در صحیفه اشعیا ۱۷:۱ مذکور است که یتیمان‌را دادرسی کنید و بیوه زنان‌را حمایت نمائید و بدترین خطایا آنکه در اشعیا ۲:۱۰ میفرماید «تا مسکینان‌را از داوری منحرف سازند و حق فقیران قوم مرا بربایند تا آنکه بیوه زنان‌غارت ایشان بشوند و یتیمان‌را تاراج نمایند» . و خداوند ما عیسی مسیح در انجیل متی ۱۴:۲۳ میفرماید «وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا خانهای بیوه زنان‌را می‌بلعید و از روی ریا نمازرا طویل میگنید از آن رو عقاب شدیدتر خواهید یافت» و بموافق قول داود نبی که در مزمور ۹:۱۴۶ میفرماید « خداوند غریبان‌را محافظت میکند و یتیمان و بیوه زنان‌را پایدار مینماید لیکن طریق شریران‌را کج میسازد» . خدای تعالی در حق بیوه زنان عنایت و التفات مخصوصی داشته است چنانکه در مزمور ۵:۶۸ است که «پدر یتیمان و داور بیوه زنان خداست در مسکن قدس خود» و در ارمیا ۱۱:۴۹ وارد است که یتیمان خودرا ترك کن و من ایشان‌را زنده نگاه خواهم داشت و بیوه زنانت بر من توکل بنمایند» و رئیس‌کهنه‌را سزوار نبود که بیوهٔ‌را تزویج نماید و کلیسای مسیح نیز در بدوالامر در حق بیوه زنان توجه مخصوصی می‌داشت اع ۱:۶ـ۶ و پولس رسول‌امر میفرماید که‌کسانیرا که فی‌الحقیقه بیوه و مسکین و بی‌یار و مددکار میباشند توجه نمایند و بعضی همواره با زنانی که کمك و اعانت مینمودند نوشته شده و میشدند و آن بچند شرط بود یکی آنکه سنّش کمتر از شصت‌سال نباشد و یك شوهر کرده باشد و همواره نیکوکار و صالحه بوده در کمال تقدّس و طهارت زیست نموده باشد و در تربیت اولاد و ضیافت غربا و شستن پاهای مقدّسین و مساعدت ستم دیدگان و هر عمل نیکی معروف باشد چنانکه در ۱ تیمو ۹:۵ـ ۱۱ مینویسد اما بیوه‌های جواتر از این‌را

قبول مکن زیرا که چون از مسیح سرکش شوند خواهش نکاح دارند. بعضی بر آنندکه پولس رسول لفظ «بیوه حقیقی‌را» بکار برده است تا بیوه‌های ظاهری یعنی کسانیکه بیش از یك شوهر قبول کرده بواسطه ارتداد مطلقه گشته اند خارج شوند.

پ

پا. اولاً باید دانست که خلع نمودن نعلین در قدیم الایام علامت احترام و یاعزا داری بود خرو ۳:۵ حز ۱۷:۲۴ و همواره از آن وقت تا بحال اهالی مشرق این رسم قدیم‌را مراعات نموده بدون خلع نعلین و شستن پا در هیچ معبدی داخل نشوند اما شستن پانشان مهمانی بود پید ۱۸:۴ و اینکار در عهدهٔ نوکران و خدم موکول بود و عادت مرقوم فعلاً در میان تقلیدیّین معمول و معروف است چنانکه اسقوف همواره پای کهنه‌را میشوید تا در این مطلب اقتدا بکاری کرده باشد که مسیح برای شاگردان خود کرد و خود پاپ هم بهمین دستور رفتار مینماید ملاحظه در لباس و غبار.

پاترا. اع ۲۱:۱ محل‌خرم و نیکوئی‌است در لیکیه که در نزدیکی دهنه نهراکسانثوس رو بروی جزیرهٔ رودس واقع و در قدیم الایام شهر معروفی بود که بطلیموس فیلادلفوس آنرا باسم زوجه خود ارسنوی نامید و آن شهری است که پولس رسول در حینی که از فیلپی باورشلیم مسافرت مینمود از آنجا به فینیقیه رفت کلیسائی در این شهر تاسیس شده بوده و از همین شهر وکیلی بمجلس دارالشورای نیس فرستاده شد. آثار آن شهر در همان هنگام قدری باقی است و به پاترا مسمّی میباشد لکن بندرش‌را ریک پر کرده است.

پاتیلچه. یا روغن مقدّس ترکیب مطبوخی است که از چند اجزا بهم آمیخته ترتیب دهند ایّوب ۴۱:۳۱. عبرانیان در قدیم الایام آنرا بسیار استعمال میکردند نه تنها از برای مداوا چنانکه در میان ما هم معمول است بلکه بقصد خوشی و لذّت مستعمل بود روث ۳:۳ مز ۱۴:۱۵ سرود ۱:۳ مت ۱۷:۶ لو ۷:۴۶، و برای دفن همچو حنوط استعمال میشد مت ۱۲:۲۶ یو ۱۲:۳ و ۷ و ۴۰:۱۹. این عطر و ترکیب‌را همیشه با روغن زیتون ترکیب مینمودند نه با جوهریاتی که جزء هوا بشوند و بپرند چنانکه وضع ترکیب اجزای آن در خر ۲۲:۳۰ـ۳۳ مذکور و مفصّل است و میبایست خیمه و میز و آلات و شمعدان و مذبح‌بخور و مذبح‌قربانی‌سوختنی و آلات آن و حوض آب و کاهنان‌را با آن مسح کنند خر ۲۹:۷ و ۳۷:۲۹ و ۴۰:۹

و۱۵ مز ۲:۱۳۳ و پاتلچهٔ که از برای اغنیا ترتیب میدادند از اجزای گرانبها و عالی بود اش ۲:۳۹ عا ٦:٦ مت ۷:۲٦_۹ یو ۰۵:۱۲ (ملاحظه در معطر کردن)۰

پادشاهان. لفظ ملك یا پادشاه در نوشتجات مقدسه همیشه دلالت بر رتبهٔ اعظم و کثرت اقتدار یا وسعت مملکت نیست چونکه بسیاری از شهرهای منفرده و نیز بسیاری از شهرها یا بلوك آنها دارای پادشاه بوده است و بسیار اشخاص در نوشتجات مقدسه پادشاه خوانده شده اند که ما آنهارا شیخ یا پیشوا مینامیم مثلاً موسی پادشاه یشورون یا اسرائیل خوانده شده است تث ۵۰:۳۳ و حال آنکه او شیخ و امیر و هادی قومش بود نه پادشاه مثل داود و سلیمان و نیز مملکت کنعان بآن کوچکی صاحب سی و یك پادشاه بود که مغلوب شدند یوش ۹:۱۲_۲٤ ۰ علاوه بر آنهائیکه از شمشیر یوشع خلاصی یافتند و همچنین ادونی صدق که چندان پادشاه مقتدری نبود چنانچه مذکور است هفتاد پادشاه‌را مغلوب ساخت و تنبیه نمود ۱ پاد ۲۱:٤ این ملوك مسطوره اغلب اوقات بلاشك مثل مشایخ طوایف اعراب حالیّه میبودند و باید دانست که در عهد جدید نیز لقب پادشاه با میراطور و حکام رومانیان داده شده است ۱ پطر ۱۳:۲ و۱۷ مکا ۱۰:۱۷ و۱۲ و هم بهیرودیس انطیپاس تترارك مر ۱٤:٦ لو ۰۱۹:۳

اسرائیلیان تا زمان شاؤل پادشاه نداشتند چونکه در زمان بود نشان در مصر مشایخ و بعد حاکمانی که خدا مقرّر فرموده بود حکمران آنها بودند مثل موسی و یوشع بعد از آن قضات چون عتنئیل و ایهود و جدعون و شموئیل و در آخر ملوك مثل شاؤل و داود و سلیمان۰ و چون ایشان قوم مخصوص خدا بودند بدانواسطه وضع و هیئت حکومت ایشان سلطنت اللهی میبود و خدا قانون نامهٔ برای ایشان عطا فرمود و حکام ایشان‌را نیز تعیین نمود و اینقوانین و حکام‌را قوم میبایست «در خداوند» مطیع و منقاد باشند و در هر مطلبی که شك و ریبی داشتند از خدای تعالی که راس و رئیس حقیقی حکومت ایشان بود سوأل مینمودند باینمعنی که «خداوند داور ما است و خداوند شریعت دهندهٔ ما است و خداوند پادشاه ما است اش ۲۲:۳۳ بدین واسطه وقتی که ایشان از وی رو گردان شدند و حقوق نعمتهای اورا فراموش کردند و پادشاهی خواستند خدارا خوش نیامد چنانکه در اسمو ۷:۸ مسطور است و پر واضح است که ایشان نا چار بودند که در تحت سلطنت سلطان هم خدارا سلطان اعظم بدانند زیرا که قانون نامه ایشان باز کتاب مقدّس او بود و میبایست پیغمبر یا کاهن بزرك یهوّه پادشاه ایشان‌را مسح نماید و بپادشاهی نصب کرده تاج بر سرش گذارد و عصای سلطنت در دستش نهد تث ۱۵:۱۷ و۱۸ ۲۰:۱۸ اسمو ۱:۱۰ و۲۵ و۱۲ ۱۲:۱۲_۲۵ ۲سمو ۱٤:۱ و۲۱ ۱ پاد ۳۹:۱ ۲ پاد ۱:۹_

۶ و ۱۱:۱۲ مز۲۱:۳ و همیشه بتوسط خادمان مقدّس خود ایشان‌را در مطالب دولتی که محتاج میشدند و طلب مینمودند هدایت میفرمود اسمو ۳۰:۷ و۲تیمو ۲:۱۰ و اینخادمان و وکلای الهی بواسطه تعلیمات و تنبیهات خود اعمال مهمّه در تاریخ طایفه بجا آوردند ۱ پاد ۲۰:۲۲ و۳۸ ۲پاد ۱:۱۵ و مادامیکه قوم و پادشاهان ایشان خداوندرا سلطان و سرور خود میدانستند و بدو مینگریستند کامیاب و بهرمند بودند و هنگامیکه از اینمطلب تغافل‌میورزیدند باعث ذلّت و خواری و خرابی ایشان میگشت. از ایندو مملکت یعنی یهودا و اسرائیل مملکت اسرائیل زودتر و بیشتر سر از اطاعت پیچیدند ۲نو ۱۳:۴ـ۱۲ و بنا بر این آن بود اول مملکتی که منهدم گردید بعد از آنکه ۲۰۹ سال یعنی از وفات سلیمان از سال ۹۳۱ تا سال ۷۲۲ قبل از مسیح بر پا بود نوزده پادشاه از نه سلسله جدا گانه در آن سلطنت نمودند و مملکت یهودا ۳۴۳ سال باقی ماند بعد از جدائی ایشان از یکدیگر یعنی از سال ۹۳۱ الی ۵۸۸ قبل از مسیح با نوزده پادشاه پی در پی از سلسلهٔ داود بتفصیلی که در صفحهٔ آینده است .

ملوك عبرانی صاحب تسلّط مطلق بودند اگر چه اغلب اوقات بواسطه اعتنا و توجّهی که بقوانین و رسوم مذهبی مینمودند و نیز بواسطهٔ میلی که با حترام از جانب مردم و ترسی که از طغیان و شورش داشتند مقیّد بودند و چون مسح کرده‌ٔ خداوند مقدّس محسوب بودند ۲سمو ۱:۱٤ نیا ٤:۲۰ و ایشان سرداران بسیار داشتند از قبیل‌محرّرین و یا موٴرّخین ۱ پاد ٤:۳ و کاتبان ۲سمو ۸:۱۷ و ناظران اشی ۲۲:۱۵ و۳٦:۳ و دوستان و مشیران ۱ پاد٤:۵ ۱ تو۲۷:۳۲ و صندوقداران ۲ پاد ۲۳:۱٤ و سرداران حراست ۲سمو ۲۰: ۲۳ ۱ پاد ۲:۲۵ و خزانه داران مختلفه ۱ تو۲۷:۲۵ـ۳۱ و سپه سالاران بودند ۲سمو ۱۱:۱ و۲۰:۲۳ و دخل پادشاهان مذکوره از املاك و مواشی و رمه‌های پادشاهی و عشر و مالیات و گمرك و بعضی اوقات از تجارت و اغلب اوقات از تعارفاتی که از مردم‌میگرفتند حاصل‌میشد و صاحب‌حمایلهای گوناگون و عمارات و قصور عالیه بودند ۱ پاد ۷:۱ـ۱۲ و نیز صاحب سرداران در خانه و تختها و لباسهای ملوکانه و طلا آلات ۱ پاد ۱۰:۱۸ـ۲۱ و۲۲:۱۰ و تاجها و عصاها ۲شمو ۱:۱۰ و۱۲:۳۰ مز ٤۵:٦ و خاتمها بودند ۱ پاد ۲۱:۸ اس۸:۸ و خدمت منقاد ومتواضعانه با آنها مینمودند ۱سمو۲٤:۸.

دو کتاب پادشاهان که باوّل و دوم مسمی است در عبری یك کتاب و محتوی تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل میباشد و دو کتاب شموئیل در یونانی کتب ممالك خوانده شده است و واضح است که کتب مذکوره مجموعهٔ مطالب قدیمه و اساطیر الاوّلین نیست بلکه عمل یك مصنّف الهام یافته میباشد. بعضی بر آنند که کتب مذکورهٔ پادشاهان پیش از

کتب تواریخ ایام نوشته شد چونکه کلمات کلدانی و فارسی بسیار در آنها یافت میشود و تواتر عبرانیان که از خود کتب ثابت گشته تصنیف این کتبرا به یرمیاء نبی نسبت میدهد و تصنیفش در ۶۲۰ سال قبل از مسیح بوده وگویا مصنّف آنها از نوشتجات سلطنتی که از کاهنان و پیغمبران همان عصرها باقی بوده انشاد میکنند ۱ پاد ۱۱:۴۱ و۱۴:۲۹ و۱۵:۷ و۲۳ و۲۲:۴۵ ۲ پاد ۸:۲۳ و۱۲: ۱۹ و ملاحظهٔ در تواریخ ایام ۰ کتب پادشاهان واقعات بعد از تاریخیرا که در دو کتاب شموئیل مذکور است متّصل میکند و بسه قرن منقسم میشود اولاً ۱ پاد ۱:-۱۱: سلطنت سلیمان دوم ۱ پاد ۱۲:- ۲ پاد ۱۰: منقسم شدن سلطنت تا اسیری اسباط عشره سوّم ۲ پاد ۱۱:-۲۵: اسیری یهودا و سال ۳۷ یهویاکین که در آنجا ایقـان رجعت التفات خداوندیرا بقوم عهد خود میابیم۰

نگارش این تاریخ وقایع نگاری محض نیست بلکه نسبت قومرا به یهوّه پادشـاه حقیقی ایشـان و رفتار خـدا یتعالیرا در صیانت آنها و محـافظت و تـکمیل نمودن کلامشرا بتوسط کاهنان و خصوصاً پیغمبران خود بیان میکند ۲شمو ۷:۱۲-۱۷ تمامیاین اخبارات روحانی باعث اعلی درجهٔ تعلیم میاشد و کمال تکمیل مواعید و تنبیهـات الهیرا که بتوسط موسی گفته شد بمامینمایند و هر صفحهٔ تصدیق این کلام الهامیرا مینماید که «ترس از خداوند ابتدای حکمت است»۰

ملوك اسرائیل پیش از انقسام		معاصرین	ق.م.
شاول	۴۰ سال سلطنة نمود		۱۰۹۰
داود	۴۰ سال	حیرام ملك صور	
سلیمان	۴۰ سال	رصین ملك آرام	۱۰۰۰

ملوك بعد از انقسام مملکة

یهودا	سال	اسرائیل	سال	
رحبعام	۱۷			
ابیام	۳	یربعام	۲۲	ششق پادشاه مصر
		ناداب		
		بعشا	۲۴	بنهدد (۱) پادشاه آرام
اسا	۴۱		۲	

				معاصرين	ق٠م.
	٢٥	زمرے	٧		
	٦	تبنی وعمری	٤		
	١	عمری	٨		
یهوشافاط	٦	آحاب	٢٣	بنهدد (٢) بادشاه آرام	٩٠٠
یهورام		اخزیاه	٢		
اخزیاه	٤٠	یهورام	١٢		
عثلیا		ییهو	٢٨	حزأیل پادشاه آرام	
			١٧	بنای شهر کارتیج	
	٢٩				
یواش		یوآش	١٦	بنهدد (٣) پادشاه آرام	
امصیا	٥٢	یربعام (٢)	٤١	شلمناصر (٢)	
عزیاه		خلو سلطنت	١١	اوّل مکادونیه	٨٠٠
		زکریا	١١ ماه	یوئیل نبی	
		شلوم	١ ماه	عاموص وهوشع	
		منحیم	١٠	شلمناصر (٣)	
		فقحیا	٢	پول اسرائیل را منهزم ساخت	
				تلقت فلناصر	
یوتام	١٦	فقح	٢	اشعیاه وبنای شهر روم	
آحاز	١٦	خلو سلطنة	٩	میکاه وشلمناصر مرجون	
حزقیا	١٩	هوشع	٩	سنحاریب	
منسّی	٥٥			توما پومپلیس در روم	٧٠٠
آمون	٢		ق٠م	بنای بابل	
یوشیا	٣١	اورشلیم گرفته شد	سنه		
یهوآحاز	٣ ماه		٦٠٥	نبوکد نصر پادشاه بابل	
یهویاقیم	١١			دانیال نبی	٦٠٠
یهویاکین	٣ ماه	اورشلیم خراب کردند	٥٨٨		
صدقیا	١١				
نهایة مملکة یهودا				حزقیال نبی	

ملوك بعد از انقسام مملكة		معاصرين	ق.م.
مراجعت از بابل هيكل بنا كردند زرو بابل بيهوديه مرجعت كرد	٥٣٩		
	٥٢١	حجى وزكرياه داريوش	
	٥١٥	هيكل تمام شد	٥٠٠
	٤٦٥	عزرا ونحميا	
ارتحششتا			
اسكندر ذوالقرنين بهيكل آمد	٣٣٢		

مخفى نماند كه كتاب اشعياءرا با حكايات آحاز و حزقيا و كتاب ارميارا با حكايت يهوياقيم و صدقيا بايد خواند اسامى اشخاص ذيل يعنى عمرى و ميشع و ييهو و منحيم و هوشع و حزقيا بر الواح سنگى اشور و بابل يافته شده است كه آن الواح محتوى بر تاريخ تغلث فلاسر و سرگون و سنخاريب و اسرحدّون ميباشد و منارهاى مصرى نيز بر ثبوت مطالب و نوشتجاتيكه در ۱ پاد ۱۱:۱۹ و۲۰ و۴۰ مسطور است شاهد بوده و بر حكايت ظفر شيشق بر يهودا و مقاومت آشور با مصر و از سرافرازى بابل در سلطنت نبوكدنصّر كه بر هر دوى انها غالب آمد حاكى ميباشد.

عهد جديد نيز بر اينمطلب اشاره مينمايد مت ٦:۲۹ و۱۳:٤۲ لو ٤:۲٥ـ۲۷ واع ۷: ٤۷ و٤۸ روم ۱۱:۲ـ٤ عب ۱۱:۳٥ يع ٥: ۱۷و۱۸ مكا ۲:۲۰ و۱۱:٦ مت۱۷:۳ـ۱۲.

پاس. بدانكه سابقاً چنانكه در اين روزها هم معمول‌است شب‌را بسه پاس‌منقسم‌مينمودند اوّل از غروب آفتاب تا دو ساعت بنصف شب مانده ينا ۲:۱۹ و دوّم يا وسطى داو ۷:۱۹ از دو بنصف شب مانده تا دو از نصف شب گذشته و پاس سوّم يا صبح خرو ۱٤:۲٤ و اسمو ۱۱:۱۱ از دو از نصف شب گذشته تا طلوع آفتاب اما بعد از اسيرى آنرا بچهار قسمت كردند يعنى شام و آن از ساعت شش بعد از ظهر تا ساعت نه بعد از ظهر بود و نصف شب‌كه از ساعت نه تا دوازده و خروس خوان كه از نصف شب تا سه از نصف شب گذشته و صبح كه از سه از نصف شب گذشته تا شش بعد از نصف شب بود مر ۱۳:۳٥ مقابل مت ۱٤:۲٥ لو ۱۲:۳۸.

پاشنه در. ام ۲٦:۱٤ آلتی است که در پائین و بالای یکطرف در قرار دهند که در بر بالای آنها گردش کند و با مصطلاح عامهٔ آنرا گجین در گویند.

پافوس. اع ۱۳ :٦ محلّی است در جزیرهٔ قبرس که الان آنرا پافو گویند و آن جائی است که سرجیوس پولس مژده نجات‌را یافت و علیماس ساحر بکوری مبتلا گردید. (ملاحظه در قبرس).

پایندار. محلی است که در جلو تخت پادشاه برای پا نهادن گذارند ۲ تو۹ :۱۸. و داود تابوت عهدرا پای انداز خدای تعالی فرض مینمود ۱ تو ۲۸ :۲ و بندگان‌را بسجده کردن در نزد قدمگاه او ترغیب میفرماید مز ۹۹ :٥ و زمین در کتاب مقدّس قدمگاه و پای انداز خدای تعالی گفته شده است همچنانکه آسمان کرسی‌او میباشد اش ٦٦ :۱.

پطروناس. (زندگانی پدرش) و او مرد مسیحی رومی بود که بعضی بر آنند که از جمله هفتاد شاگرد بوده بعد اسقوف پوطیولی شد و در آنجا در ٤ تشرین دوّم بدرجهٔ شهادت رسید بنابراین اهالی شهر برای او عید سالیانه نگاه میداشتند و در باب ۱٦ :۱٤ نامهٔ رومانیان مینویسد که پولس ویرا سلام میفرستد.

پطریارخ. (شیخ القبایل) حاکم و فرمانفرمای طایفه و خانوادهٔ‌را گویند و این مطلب در عهد جدید بابراهیم عب ۷ :٤ و پسران یعقوب اع ۷ :۸ و۹ و داود اع ۲: ۲۹ نسبت داده شده است. در ترجمهٔ هفتاد اینلفظ ترجمهٔ رأس یا سرور طایفه میباشد ۱ تو ۲۷ :۲۲ ولی اینلفظ عموماً در کتاب مقدس مقصود از اشخاصی است که قبل از موسی بوده اند طور و طرز حکومتی که از لفظ مستور مستفاد میشود در ابتدای تاریخ عبرانیان متداول بوده است چنانکه پدر مادام الحیات در خانواده و نسلهای خود صاحب اقتدار و تسلّط تامی بود و پس از مرك غالباً این جلال و رتبه بعهدهٔ اوّل زاده موکول بود اما نه همیشه پید ۲۷ :۲۹ و۲۹ :۸ ۱ تو ٥ :۱ و۲ و از روسا و پطریارخهای طایفه یك مردیرا اختیار میکردند اعد ۱ :٤-۱٦ ملاحظه در پیران یا مشایخ.
و پس از خرابی اورشلیم قوم یهود دو نفر رئیسی‌را که برسهندریم ریاست داشتند پطریارخ میگفتند و این لفظ در بعضی از شعب کلیسای مسیحی نیز متداول شده برای تعیین محترمینی که اعظم بودند استعمال میکردند.

پختن. پید ۲٥ :۲۹ خرو ۱۲ :۹ و۱٦ :۲۳ این صنعت در میان قوم اسرائیل چندان‌محکم و متقن نبود زیرا که خوراك روزینهٔ ایشان شامل گوشت نبود وگذشته از آن آن‌زنی که صاحب خانه بود همواره بدون‌ملاحظه حالت و رتبه برای سایرین غذا طبخ مینمود پید ۱۸ :٦ لکن در بعضی خانها آش پز مردانه و زنانه نگاه میداشتند اسمو ۸ :۱۳ و۹ :۲۳

و از عجلهٔ که در باره احضار طعام داشتند معلوم میشود که حیوانات‌را فوری بعد از ذبح می‌پختند و گوشت‌را یا در آتش بریان میکردند و یا در تنور می‌پختند و یا اینکه زمین‌را قدری چال کرده آتش در آن می‌افروختند و گوشت‌را در زیر آن خاکستر و آتش گرم میکردند و غالب اوقات گوشت‌را از گوشت قربانیها گرفته می‌جوشانیدند. و طریقه ایشان آن بود که گوشت‌را از استخوان جدا کرده تمام استخوان‌را شکسته در دیك میریختند خرو ۲۴:۴ و۵ و آنرا بر آتش افروخته گذارده نمك در آن میریختند و شوربا و گوشت‌را علیحده سر سفره میآوردند داو ۱۹:۶ و نان در آن خورد می‌کردند و سایر سبزی‌جات‌را می‌جوشانیدند ۲ پاد ۳۸:٤ اما ماهی‌را بریان میکردند لو ۴۲:۲٤.

پدان آرام. پید ۲۰:۲۵ و۲۸: ۲ـ۷ و٤٦: ۱۵ جزء شمالی این مکان در بناهای مصریان نهرینا و در بناهای آشوریان نهری گفته شده و فعلاً به الجزیره مسمّی است و بر وفق تعریف حدود بندی ستریبو و بلنیوس اینقطعه از طرف شرقی بدجله و از طرف جنوبی بفرات و خلیج فارس و از طرف غربی بفرات و از شمال بکوه طورس محدود است. طولش هفتصد میل و عرضش سیصد و شصت میل و حاصل خیز است لکن بواسطهٔ بی‌آبی مخروبه مانده است . هوایش خشك و حرارتش تغییر پذیر و زمینش در ماه اذار سراسر سبز است. اول ذکری که در خصوص این قطعه رفته این است که وطن ناحور پید ۱۰:۲٤ و تبوئیل و لابان بود و ابراهیم خادم خودرا بد آنجا فرستاد که زوجهٔ برای پسرش اسحق بیاورد پید ۳۸:۲٤ و بعد از آنکه مدت صد سال از اینواقعه سپری شد یعقوب نیز بقصد مطلب مذکور فوق بدانجا رفته مدت بیست و یك سال در آنجا بسر برد و در حین مراجعت دو زوجه برای خود آورد. خلاصه مابین النهرین در حین گردش اسرائیلیان در دشت نیز مذکور است تث ۲۳: ٤ و با وجودیکه رأی بعضی بر این بود که این قطعه فیما بین دو نهر دمشق یعنی ابانه و فرفر واقع است لکن مدقّقین رأی ایشان‌را نپذیرفتند و یك صد سال بعد از ورود اسرائیلیان بزمین مقدّس اینقطعه دارالملك مملکت قوی شد داو ۸:۳ و در ایام داود بیش‌ازپیش قوّت واستقامت یافت ۱ تو ۶:۱۹. و ازکتاب مقدّس و کتب آشوریان چنین مستفاد میگردد که از هزار و دویست الی هزار و یکصد قبل‌ازمسیح جماعت بسیاری‌از قبایل در آنجا سکونت ورزیده هرطایفه‌را شهریاری بود که بالاستقلال حکمرانی‌مینمود داو ۳:۸ـ ۱۰ و ۲ پاد ۱۲:۱۹ و ۱۳ اش ۱۲:۳۷ و در اوانی که ملوك اشور بیرق جهانگیری و استقلال بر افراشتند متدرجاً اینقطعه نیز تابع بابل و فارس و مقدونیّه شد تپّه‌های مرتفعه بسیاری در این قطعه یافت میشود که آثار ابنیه و عمارات مخروبه آشوریه میباشد مثل تل و برج نمرود و غیره.

پراکنده . یع ۱:۱ و ۱ پط ۱:۱ قصد از یهودیانی است که بعد از اسیری پراکنده گردیده همواره پراکنده بودند تا بنای هیکل دوّم و اینان در ایام مسیح بسه فرقه منقسم گشتند یعنی بابلی و شامی و مصری و رسالهٔ یعقوب و پطرس بدآنها مکتوب است و انجیل نیز اولاً در میان پراکندگان رونق یافت. اما شروع مسکن گرفتن یهود در رومیّه در وقتی بود که پومپیوس فلسطین را مفتوح ساخت یعنی ۶۰ سال قبل از مسیح و حال اینکه قبل از آن هم یهود در شهرهای اجنبی سکونت میورزیدند و پر واضح است که بدینواسطه لازم بود که بعضی از عادات و رسوم خودرا ترك نمایند من جمله نمیتوانستند سالی سه دفعه به هیکل حجّ نمایند و علاوه بر آن هیکل هم که مرکز اجتماع ایشان بود باقی نماند پس سستی رشتهٔ تهوّد ایشان سبب آن شد که بدین پاك مسیح گروند.

پرجه. (طرف یاجای عروسی) و آن پای تخت پمفیلیّه را رومانیان در آسیای صغیر بمسافت هفت میل و نیم بدریا مانده بر کنار حاصل خیز رود سترس بنا کرده بواسطه کشتیهای کوچك بدآنجا میرفتند. اهالیش یونانی و هیاکل و مجامع بسیار در آنجا میبود و هیکل ارطامیس نیز برقلّه بر پا بود و بعضی از سکّه‌های آنجارا یافته اند که صورت این آلهه بر آنها منقوش میباشد. پولس و برنابا و مرقس در بهار به پرجه شدند و مرقس از پولس جدا شده باورشلیم معاودت نمود اع ۱۳:۱۳ و۲۵:۱۴ و الان باسکی قلصّی مشهور است . آثار قدیمه در آنجا بسیار است.

پروخرس. پیشوای جماعت خوانندگان و او یکی از شمّاسان هفتگانه بود اع ۵:۶.

پرده. در کتاب خروج وارد و قصد از پردهائی بودکه بردیوارهای خیمه میآویختند خرو۹:۲۷ و۷:۳۵ اعد ۲۶:۳ و۲۶:۴.

پرستوك . مرغی است معروف که در میانه خانه‌ها و مسجدها و کلیساها مسکن گزینند و تیز پرواز باشد و پرستوك جیك کننده نیز اشاره بهمین نوع میباشد اش ۱۴:۳۸. اما بعضی بر آنند که اشاره بکلنك است که صدایش شبیه به بوق میباشد و در فاضل آبها و نی زارها مأوی گزینند و خوراکش قورباغه و ماهی میباشد و از جمله خصایل او اینکه زمستان را در گرمسیر و تابستان را در ییلاق می‌گذراند چنانکه ارمیای نبی نیز بر این مطلب اشاره مینماید و ایمان قوم اسرائیل را بدین مرغ تشبیه میفرماید و قول ارستوفانیس نیز بر این مطلب یعنی ارتحال کلنك دلالت مینماید چنانکه گوید «وقتیکه کلنك بافریقا آید و صدایش شنیده شود موسم زراعت میباشد و دریائیان می‌توانند که استراحت گزینند و اهالی کوهستان لباس خودرا تهیّه نمایند» و هلسیود گوید «هنگامیکه صدای کلنك از ابرها شنیده شود

اشاره باین است که زمان فلاحت زمین رسیده است و زمستان نزدیك استه.

پرسیس. و او زن مسیحیّه و از ساکنان شهر روم بود که پولس اورا سلام میفرستد روم ۱۶:۱۲.

پرغامس. (موضع عروسی) شهری از شهرهای آسیای صغیر است که فعلاً آنرا پرغاما گویند و یکی از کلیساهای هفتگانه در آنجا بود مکا ۱:۱۱ و۲:۱۲ـ۱۷ که یوحنّای حواری آنرا کرسیالشیطانملقّب نمود زیرا که معلّمین کاذب بسیاری در آنجا بودندکه مردمرا بضلالت همیانداختند و از این شکل عظمت و جلال و مکنت آنرا مشاهده توان نمود چنانکه ستونهای مرمر بسیاری در آنجا هست و بعضی گمان دارند که ستونهای هیکل اسکولابیوس بوده است. اهالی آنجا مدّعی اندکه قبرانتیپاس ومحل کنیسهٔ که شاگردان در آنجا برای خواندن رساله یوحنّا جمع شدند معیّن توانند نمود.

خلاصه این شهر در قدیم الایام معموره و در نهایت تمدن و جلال و مسقط الرأس جالینوس حکیم مشهور بود و اوّل شخصی است که معیّن نمود که ظروف خون، یعنی شرائین حامل خون، تنها میباشند نه خون و هوا چنانکه متقدمین گمان میداشتند و فعلاً صاحب بیست الی سی هزار نفوس میباشد که تخمیناً دو هزار از ایشان مسیحی میباشند. و آنرا کتابخانه بود مشتمل بر ۲۰۰۰۰۰ جلد کتاب که کلیوپترا آنهارا بکتابخانه اسکندریّه افزود و از آثار آنشهر قدیم هنوز باقی میباشد.

پرمیناوس. یعنی باقی مانده برای منزل، اع ۶:۵ یکی از هفت خادم بود.

پرهیزکاری. خود داری از اعمال منهیّه است غل ۵:۲۳.

پریسکلا. زوجه اکیلای یهودی متّقی معروف بود و همواره زوجهٔ خودرا در امور خیر و ضیافاتی که با اجزای کلیسیا در خانهٔ خود مینمود کمك میکرد اع ۱۸:۲ و۱۸ و۲۶ و روم ۱۶:۳ اقر ۱۶:۱۹.

پری الوهیّت. کو ۲:۹ تمام صفات کمال خدای واحد حقیقی در مسیح دیده میشود و او متّصف بتمامی آن صفات کمال میباشد و از برای خیریّت و خوبی خداداده شدگان و دیعه گذاشته شده است یو ۱:۱۶ اف ۱:۲۲ کو ۱:۱۹.

پری یا کمال زمان. وقتیرا گویند که خدای تعالی بر حسب مشیّت و تقدیر خود معیّن فرموده است که مطالب لازمة الوقوع در آنوقت بوقوع پیوندند مت ۲۳:۳۲ مقابل مکا ۱۲:۱۴ و۲۲:۱۰. آمدن ثانی خداوند مثل مرتبه اوّل در کمال زمانها بی شك قطعاً واقع خواهد شد اف ۱:۱۰ و هر چند که این مطلب اسباب تمسخردنیا باشد مقدر و معین شده است مت ۲۴:۹ یو ۱:۴ و۲ پط ۳:۳ـ۱۴ و قوم اورا میشاید که ایمان بی تشویش و پایدار اورا داشته باشند یو ۱۶:۳۳ اش۲۸:۱۶.



پرغامس

پسته. معروف است پید ۴۳:۱۱ و در اصل از آسیای صغیر بسایر امکنه مشرق واروپای جنوبی انتشار یافت.

پسر. قوم اسرائیل لفظ پسررا بسیار توسیع داده اند چنانکه گاهی برای نبیره پید ۵۲۹ و گاهی برای خویش بسیار دور استعمال نموده اند مت ۴۲:۲۲.

پسرخواهر. کو۱۰:۴ اینکلمه میبایست پسر عمو باشد پسر انسان مت ۲۰:۸ اینلفظ در عهد جدید هشتاد دفعه مذکور است و در سی موضع از آنها قصد از خداوند عیسی مسیح است که خود در حق خود فرموده و در صحیفه حضرت دانیال ۱۳:۷ نیز وارد شده است و یهودیان آنرا نیز راجع بمسیح نموده اند و قصد از اینلقب طبیعت جسمانی او میباشد یو۳۴:۱۲ چنانکه قصد از پسر خدا طبیعت لاهوتیاوست وگاهیقصد از اینعبارت یعنی پسر انسان خود انسانی است اعد ۲۳: ۱۹ مقابل با پسر آدم ایوب ۶:۲۵ مز ۴:۸.

پسران خدا . پید ۲:۶ بعضی بر آنند که قصد از اینلفظ یا ملائکه و یا ارواح طاهره میباشد لکن کسیکه فصل مرقومرا از اوّل بدقّت به خواند و تفاوتیرا که در میانه آیهٔ اوّل و دو میباشد بخوبی در یابد خواهد یافت که قصد از اینلفظ اشخاص مقدّس و محترمی هستند که پسران اشخاص مقدّس و محترم بوده در تقوی و پرهیزکاری و خداشناسی شهرت داشته اند.

پسرخواندگی . متقدّمین و اشخاص زمان حالیّه‌را عادت این بوده و هست که بچگان غیررا برای خود بر میگزیدند و بجای اولاد خود شمرده حقوق وراثت و غیره‌را آنطرز که باید در حق ایشان مرعی میداشتند خرو ۱۰:۲ اس۷:۲ و زنان زمان سلف هم هرگاه که خود اولادی نمیداشتند کنیزك خودرا بشوی خود میدادند و چون پسران تولید مینمود خاتونش آنهارا پسر خود میخواند چنانکه اینمطلب بطور وضوح در میانه ساره و راحیل واقعشد و اگر شخصیرا جز یك دختر اولاد دیگری نمیبود گاهی دختر خودرا به بنده آزاد خود میداد و نسل اورا اولاد خود محسوب نموده حقوق و اموال ارثی‌را بدیشان وا گذار مینمود و مسئله پسر خواندگی در نزد یونانیان و رومانیان در نهایت اتّفاق و اهمیّت میباشد و برای آن شرایع و قوانین مخصوص قرار داده اند.

اما پسر خواندگی که در دین پاك حضرت مسیح ذکر گشته قصد از نزدیك شدن به پدر آسمانی ما میباشد و بدانواسطه تولید نو میاَیم یعنی از حالت گناه بحالت قداست و پاکیزگی ارتقاء یافته پسران و وارثان ملکوت او میگردیم.

پسر داود . ۱تو ۲۲:۲۹ مت ۲۰:۱ لو ۳: ۳۱ این لقب بواسطه نبوّات وارده در عهد عتیق قصد از نسل داود است که سلطنت پایدار مستقبل و با جلالی داشته باشد اش ۷:۹

ار۲۳:۵ عا ۱۱:۹ و مخصوصاً یکی از القاب ماشیح میباشد مت ۲۳:۱۲ و۲۲:۴۱ و۴۲ مر ۳۵:۱۲ یو۷:۴۲ و مکرراً از برای عیسی نیز خطاب شده است مت ۱:۱ و۹:۲۷ و۱۵:۲۲ و۲۰:۳۰ و۳۱ و۲۱:۹ و۱۵ لو ۱:۳۲.

پشت. اینلفظرا معانی مختلفه است اولاً فوجی از اهل خانه است خرو ۲۰:۵ دوّم جمعی از قوم که در یك عصر زیست کنند پید ۱:۷ سوم یك دور از حیات و عمر بنی نوع بشر که طولش مساوی عمر یك نفر باشد و یا مدت یکصد سال پید ۱۵:۱۶ مت ۱:۱۷ چهارم صنفی از بنی نوع بشر تث ۳۲:۵ پنجم وقتی از اوقات لو ۱:۵۰.

پشه . نوعی از حشرات کوچك است و گاهی از اوقات در شیر یا روغن می‌افتد و بدینواسطه صاف کردن شیر لازم شود و فرمایشی که مسیح در متی ۲۳:۲۴ میفرماید اشاره باین است که فریسیان چیزهای کوچك‌را خوب ملتفت میشوند لکن مطالب مهمه‌را مختّل میگذارند.

پشم. در میان قوم یهود بجهة لباس بسیار معمول بود لا ۱۳:۴۷ تث ۲۲:۱۱ و ام ۳۱: ۱۳ حز ۳۴:۳ هو ۲:۵ و پشم دمشق در بازار صور بسیار مشهور بود حز ۲۷:۱۸.

پطرس حواری. در زبان سریانی پطرس را کیفاس خوانند یعنی سنك و او یکی از جملهٔ دوازده حواری و هم یکی از آن سه نفر اصحاب خاص خداوند بود. محتمل است که اهل بیت صیدا یو ۱:۴۴ و پسر یونس یا یوحنّای ماهی گیر و برادر اندریاس حواری بوده اولاً اسم او شمعون بود مت ۱۶:۱۷ اع ۱۵:۱۴ و اوّل دفعه که بتوسّط اندریاس در دشت با عیسی ملاقات نمود آن حضرت ویرا کیفاس نامید یو ۱:۳۵ و۴۰ـ ۴۲ و در حالتیکه وی در دریای جلیل که قریب بکفرناحوم است با برادر خود اندریاس و رفقای ایشان یعقوب و یوحنّا به



صورت پطرس وپولس برطرف بلورین پطرس بر طرف راست وپولس برچپ

پیشهٔ ماهی گیری مشغول بوده مت ۴:۱۸ـ۲۳ مر ۱:۱۶ـ۲۰ لو۵:۸ مسیح اورا بمتابعت خود دعوت فرموده وی‌رابشارت کلام‌آموخت در اینوقت منزل او و برادر و زن و مادر زنش در کفرناحوم بود مت ۸:۱۴ مر ۱: ۲۱ و۲۹ـ۳۱. ظاهراً پیشهٔ خوب و خانه و مکنت خودرا محض پیروی مسیح ترك نمود مر ۱۰:۲۸ و بعد از آنکه مدتی باشاگردان بسر برد بدرجه و منصب رسالت مختار و مقرّر گردید که یکی از دوازده

رسول محسوب گردد مت ۱۰:۱ـ۱۱ مر۳: ۱۳ـ۱۶ لو۶:۱۲ـ۱۶ ۰ در اینوقت مجدداً بکیفاس یا پطرس مسمّی شد و ثبوت مفاد و معنای این اسم در وقتی بود که با رسولان دیگر مسیحیّت و الوهیت مسیح‌را بدلیری اقرار نمود مت ۱۶:۱۶ـ۱۸ ۰ این اسم یعنی پطرس و کلامی که مسیح فرمود یعنی که «بر این سنك کلیسای خودرا بنا میکنم» فی الحقیقه نبوتی بود که پطرس مخصوصاً در قرون اولیه کلیسا صاحب چه درجه عالی خواهد بود و روز پنطیکاست از جانب رسولان تکلم مینمود که در آن حال سه هزار نفر یهود ایمان آورده بکلیسا افزوده شدند اع ۲:۱ و در واقعهٔ ایمان آوردن کرنیلیوس خداوند پطرس‌را بر گزید که قبایل‌را بکلیسای مسیح دعوت نماید اع ۱۰:۱۱ و ۱۵:۷ مقابل اقر ۳:۱۱ اف ۲:۲۰ـ۲۲ مکا ۲۱:۱۴ ۰ اقتداریکه او در کلیسا داشت بعد از آن بعموم شاگردان نیز داده شد مت ۱۸:۱۸ طبیعت غیور و مقتدر و امیدوار او و میلی که با فضلیّت و ترجیح داشت در ضمن واقعات متعجبّهٔ مسطوره در اناجیل بخوبی معلوم است که از آنواقعات اشتباهات اورا که در مقصد تجسّم مسیح داشته و بسبب آن توبیخ سختی یافت مت ۱۶:۲۱ـ۲۳ و محبّت گرمیکه با معلّم آلهی داشت یو۶:۶۷ و۶۹ و نذر مفتخرانهٔ که او بر خود قرار داد که در هر حال بخداوند متمسّك باشد و انکار نمودن خداوند و توبهٔ سخت بعد از آن در مت ۲۶:۳۱ـ۳۵ و۶۹ـ۷۵ مر۱۴: ۲۷ـ۳۱ و۶۶ـ۷۲ و لو۲۲:۲۱ـ۳۴ و۵۷ـ ۶۲ یو ۱۳:۳۶ـ۳۸ و۱۸:۱۵ـ۱۸ و۲۵ـ ۲۷ مذکور است و اوّل حوارئی‌که مسیح‌را بعد از قیامش مشاهده نمود او بود لو۲۴:۳۴ اقر ۱۵:۵ و پس از آنکه سه مرتبه محبّت خودرا نسبت بمسیح اقرار کرد موافق سه مرتبه انکاری که نموده بود مسیح وی‌را از برای‌هدایت‌کلیسا مأمور فرمود یو۲۱:۱۵ـ ۱۹ ۰ وفات وقیام مسیح و حالات متعلّقه بان اثر غریبی در خاطر این رسول نموده من بعد رفتار او تقریباً بلا استثناء دلیر و ثابت و شایسته اسم او بود در دوازده باب اوّل کتاب اعمال رسولان او در سخن و عمل مشهور بود ۰ بعد از آنکه از زندان تخمیناً در سال ٤٤ میلادی اعجازاً خلاصی یافت از نظر ما محو گشته تا اینکه در سال پنجاهم میلادی در مجلس شورائی که در اورشلیم منعقد شد ظاهر گشت۰ اگر چه رئیس‌مجلس نبود ولی در جواب دادن سئوآلات مهمّه در خصوص نسبت مسیحیان قبایلی‌بشریعت موسی شراکت داشته اع ۱۵: دو سال بعد از آن پولس‌که خودرا بهیچ وجه پست‌تر و کمتر از پطرس نمیدانست غلا ۱:۱۵ـ۱۶ و ۲: ۶ـ۹ ویرا از جهة رفتار غیر موافق و وبیجائی که در انطاکیه نموده بود توبیخ مینماید غلا ۲:۱۱ ولی این توبیخ بهیچوجه باعث اضطراب و سردی محبّتی که پطرس در حقّ «برادر محبوب خود پولس» داشت

نگردید ۲ پطر ۳:۱۵ پولس مجدداً اورا در سال ۵۷ میلادی یعنی در وقتیکه با زوجه خود بکار رسالت مشغول بود ذکر مینماید ۱قر۹:۵۰ محتمل است که این شغل در میان یهودیان پراکندهٔ که در آسیای صغیر سکنا داشتند بوده باشد ۱پطر ۱:۱ ظاهراً چنین مینماید که پطرس در قرنتس ۱قر ۱:۱۲ و۳:۲۲ و هم در بابل ۱پطر ۵:۱۳ مشغول تبلیغ بوده است مصنّفین پاپائی بر آنند که او خلیفهٔ رومیّه بوده مدت ۲۵ سال در آنجا سکنا داشت امّا برهان قوئی بر رد این مطلب اقامه شده است۰اولاً اینکه پولس در نامهٔ که در سال ۵۸ میلادی برومیان نوشت هر چند که سلام محبت آمیز و موٗدّبانه به مردان و زنان‌معاریف‌آنجا میفرستد بهیچوجه پطرس‌را ذکر ننموده ثانیاً اینکه از بیان الهامی که در کتاب اعمال و یا از نامه‌های متعدّده که پولس در رومیّه نگاشت که سلامهای بسیاری نسبت برومیان در آن درج مینماید بهیچ وجه معلوم نمیشود که در سال ۶۱ یعنی در زمانیکه پولس بانجا رسید و یا در مدّت حبس او پطرس در آنجا بوده یعنی در سال ۶۱ــ۶۳ اع ۲۸:۱۴ــ۳۱ و نیز بهیچ وجه معلوم نیست که پطرس سابقاً در آنجا بود مصنّفین سلف مسیحی بر آنند که پطرس در روما قریب بهمان وقتی که پولس شهید شد بدرجهٔ شهادت رسید اما زمان آن‌را معین نمی کنند ممکن است که در سال ۶٤ یعنی در هنکام ستمکاری نیرون بعد از حریق عظیم معروف شهر روما پطرس وفات نموده باشد ولی احتمال کلّی دارد که در سال ٦٦ یا ٦٨ میلادی جهان‌را بدرود گفت میگویند که مصلوب شد یو ۲۱:۱۸ و۱۹۰ اریجن میگویـد که محض اینکه خودرا شایسته ندانست که در طور و طرز مرگ مثل خداوند خود باشد در خواست نمود که ویرا سر ازیر مصلوب کردند۰

در کتاب مقدس کلامی نیست که دلالت نماید بر اینکه پطرس بر حواریّان دیگر صاحب تسلّط و اقتدار بوده اع ٦:۱ــ٦ و ۱۵:۱۳ و۲۲ اقر ۱:۱۲ و۱۳ و۳:۲۱ و ۲۲ غل۲:۱ و ۲ و٦ــ۹ و۱۱ یا بر اینکه در تاٴثیریکه باو میدهند (چونکه اوآن سابقترین و چابکترین و امین ترین‌اشخاصیکه‌خداوندرا ملاقات‌کرده بودند میبود جانشینی‌داشته باشد) برخی معتقدند بر اینکه انجیل مرقس که پطرس اورا فرزند خود مینامد ۱پطر ۵:۱۳ در تحت توجّه پطرس نکارش یافت۰

دو نامه داریم که عموم کلیسای مسیحین معترفند بر اینکه آنها به پطرس منسوب است اصلیّت نامهٔ اولی بهیچوجه منکری ندارد و معدودی از مصنّفین معاصر حواریان بر آن اند که نامهٔ مرقوم خطاب به کلیساهای مسیحی آسیای صغیر است که دارای یهودیان جدید الایمان و هم دارای جدید الایمانان قبایل بود ۱پطر ٤:۳ محتمل است که در بابل بکنار رود فرات نوشته شده باشد ۱پطر ۵:۱۳ خلاصه بعضی آنهارا برای شهر رومیّه

تفسیر کرده اند و برخی بابل‌را قریه کوچکی دانندکه قریب بقاهره میباشد۰ امتحان آتشینی که در آن زمان بکلیسا رخنمود دور نیست که ظلم و ستمهائی بود که در اواخر سلطنت نرون در سال ٤٨ میلادی بانتها رسید واقع شده پطرس ایشانرا بملاحظهٔ صدق مژده و ایقان نجات در مسیح بایمان و اطاعت و صبر ترغیب مینماید ۰

نامه دوّم پطرس۰این نامه نیز بهمان اشخاصیکه نامهٔ اوّل بانها مکتوب بود نگارش یافته است مقصد کلّی این رساله آنست که تعلیماتیرا که در رساله قبل داده شده ثابت و بر قرار نماید و مؤمنین به مسیح‌را برفتار شایسته که لایق این ادّعای عالی ایشان یعنی اخلاص داشتن بمسیح باشد بر انگیزاند۰ کلیسای سلف در نگارش یافتن این رساله و نسبت آن برسول اوّل چندان اطمینان نداشتند ولی دلیل مقنعی نداریم بر اینکه نامه خارج از کتب قانونیه آلهی و یا اینکه تصنیف پطرس نباشد ۲ پطر ۱:۱ و۱۸ و۱:۳ مقابل ۱ پطر ۲۰:۳ و۲ پطر ۵:۲ در بسیاری از کلمات شباهت بنامهٔ یهودا دارد و هر دو نامه پطرس فیما بین تعلیمات پطرس و پولس توافق کلی میدهد و غلبه بامحبّت و حلم توفیق آلهیرا در مصنّفین آشکار میسازد ایمانی که بتوسّط پولس شرح شده در کلمات پطرس با امید کامل قرین است و در اقوال یوحنّا با محبّت مقرون میباشد۰

پطروباس . مسیحی رومانی که پولس در رساله برومانیان ١٤:١٦ ویرا سلام میفرستد در خانوادهٔ امپراطور یك یا دو نفر باین اسم بودند فی۱ ۱۳:۱ و۲۲:٤۰

پطمس. مکا ۹:۱ جزیرهٔ است در ارخبیل روم که فعلاً آنرا پطمه گویند و اندازهٔ بعد مسافت‌از طرف جنوبی ساموس بدانجا تخمیناً بیست میل و از طرف غربی آسیای صغیر بیست و چهار میل میباشد و رومیان خطاکاران و مقصّرین‌را بآنجا میفرستادند چنانکه یوحنّای انجیلی نیز در سال ٩٤ میلادی یعنی در زمان سلطنت دومیشیانس بهمین جهة بآنجا فرستاده شد۰ خاکش بسیار حاصل خیز است زیرا که زمینش کلیّة مرکب از سنگهای خشك میباشد که قدری خاك روی آنهارا پوشیده است گویند این جزیره بقایای آتش فشان است و بمسافت قلیلی از ساحل حجره و مغاره ایست که گمان میبرند یوحنّا سفر مکاشفات‌را در آنجا مرقوم داشت۰

پلنك. اینلفظ در عبرانی بمعنی نقاطی میباشد تا اشارهٔ بیشه‌هائی که در آن حیوان است باشد ار ۲۳:۱۳ و پلنك از جنس گربه است و طولش از بینی الی اوّل دم چهار قدم و طول دمش دو قدم و قدری است و در کوههای لبنان و فلسطین کمیاب است لکن در کوههای شرقی و در جلعاد و موآب و حوالی دریای لوط بسیار است۰ پوستش بسیار

گران قیمت و برای پوشش زین و سجّادات بکار آید و از جمله عادتهای این حیوان که در کتاب مقدّس مذکور است کمین کردن در حوالی شهرها ار۵:۶ و در سر راه حیوانات یا مردم است هو ۱۳:۷ و از جمله علامات صلح و سلامتی در ملکوت مسیح همخوابه شدن پلنك با ببر است بدون ضرر اش۱۱:۶ و پلنك از حیوانات مکّاری است که بقوّت و سرعت و شجاعت معروف است دا۷:۶ و حب ۸:۱ و بعضی بر انند که مضمون آیه حبقوق اشاره بنوعی از پلنك باشد و آنرا فیلس گویند و امرا و پادشاهان از برای صید نگاهدارند و بعضی بر آنند که بعضی از اماکن‌را که در کتاب مقدّس باسم نمریم اش۱۵:۶ و ار ۳٤:٤۸ و نمرة اعد ۳۲:۳ و بیت نمره اعد ۳۲:۳۶ و یوش۱۳:۲۷ مذکورنـد بواسطهٔ کثرت وجود این حیوان در آنجاها بوده است که باین اسامی نامیده شده اند لکن دور نیست که اصل این الفاظ در عبری بمعنی صافی باشد ملاحظه در نمره و نمیریم٠

پلاس. پارچهٔ زبر و درشتی است که از موی بز یا شتر بافته میشود مکا ۱۲:۶ و در قدیم الایام همچو زمان حال از برای جوال مستعمل بود پید ٤۲:۲۵ و چون کسیرا ماتم و حزنی فوق الطاقه واقع میشد لباس از پلاس ترتیب داده در بر میکرد یعنی بالای پوست بدن خود میپوشید و گاهی عوض عبا استعمـال میشد پید ۳۷:۳٤ ۲سمو ۳:۳۱ ۱پاد ۲۱:۲۷ ۲پاد ۶:۳۰ یونس۳:۶ مت ۱۱:۲۱٠غالباً لباس پیغمبران پلاس بوده است اش۲۰:۲ زك ۱۳:٤ مت ۳:٤ مكَ ۱:۱:۳ و چون آن حزن و اندوه بر طرف میشد و خبر خوشحالی میشنیدند پلاس‌را از خود دور انداخته بلباس رسمی ملبّس میشدند مز۳۰: ۱۱٠

پمفیلیه . (مقاطعهٔ هرطایفهٔ) اسم مقاطعه ایست در آسیای صغیر که در طرف شمالی دریای روم در میانه کیلیکیّه و لیکیّه واقع است و در زمانی که پولس بدآنجا شد پای تخت آنرا پرجه میگفتند اع ۱۳:۱۳ و۱٤: ۲٤ و۲۷:۵ و کلودیوس پیسیدیّه و لیکیّه‌را که سابقاً در جزو آن نبودند بدان افزود و پمفیلیّه ساحلی است که ۸۰ میل طول و ۳۰ میل عرض دارد و صاحب سه نهر میباشد که سه الکتارکتس و سترس و اوریندون مسمی می‌باشند پای تختش پرجه و بندرش اتالیه یعنی اضالیا بود اع۱٤:۲۵٠ و در زمان‌جنك فارس پمفیلیّه مقاطعه کوچکی بود که سی سوار و کیلیکیّه یکصد سوار میداد و در زمان رومانیان جزء آسیا شد لکن بعد از آن آنرا جـدا کردنـد و شیشرون معروف بر آن حکمرانی نمود٠ پرجه اوّل جائی بود که پولس در آغاز بشارتش بدانجا رفت و مرقس در آنجا از وی جدا شد و چون از پیسیدیّه مراجعت نمود از پرجه بشارت داده از اتالیه بانطاکیه شد اع ۱٤:۲٤ـ۲۶

و در روز پنجاهم از سکنه پنطیلیه در اورشلیم حضور داشتند.

پنج سفر موسی. کتابهای پنجگانه ایست که در اوّل مجلّد عهد عتیق واقع است و این قسم از کتاب مقدّس‌را در ۲تو۳۴:۱۴ «کتاب توراة خداوند که بواسطه موسی نازل شده» نامیده است و در کتاب ۲تو ۱۷:۹ «کتاب تورية خداوند» خوانده شده و در ۲پاد ۲۳:۲۱ «کتاب عهد» و در عز ۶:۷ «توراة موسی» و در نح ۱:۸ «کتاب توراة موسی» و در عز ۱۸:۶ و نح۱۳:۱ و۲تو ۲۵:۴ و۳۵:۱۲ «کتاب موسی» و در مت ۱۲:۵ «تورات» و در لو ۲۶:۱۰ و یو ۸:۵ و۱۷ «تورات» خوانده شده.

سفر پیدایش از تاریخ اول خلقت تا فوت یعقوب گفتگو میکند، سفر خروج از تاسیس احکام دینیّه بر کوه سیناء سفر لاویان از نظم و نظام احکام دینیّه و شرایع و قواعد و حدود سبط لاوی صحبت میدارد، سفراعداد از مسافرت بنی اسرائیل در دشت و فتح اراضی کنعان گفتگو میکند. سفر تثنیه تکرار و مراجعی شرایع‌را بطور اختصار مذکور میدارد و مجموع این پنج کتاب نظام و قواعد دین موسوی‌را بواضحی بیان مینمایند و در کتاب اوّلی و آخری صفات و وقایع عمومی که نسبت بعموم بشر دارد بیشتر از کتاب اعداد و لاویان و خروج دیده میشود و صفات و وقایع این سه‌کتاب بیشتراختصاص به بنی اسرائیل دارد یعنی سفر خروج وضع نبوت نظام موسوی و سفر لاویان‌وضع کهانتی و سفر اعداد وضع سلطنتی‌را بیان میکند. و در آخر کتاب تثنیه خبر موت و دفن موسی مذکور است و اسماء اماکنی‌که ابداً از برای آن اماکن جز بعد از فتح کنعان و حبرون مستعمل نبوده مذکور است.

بطوریکه در منقولات فوق ذکر شده قرن‌ها مسیحیان عقیده داشتند که نویسندهٔ پنج‌کتاب موسی خود او بوده است، یکی دو قرن پیش این مطلب کراراً تحت مباحثه در آمده و یك عدّهٔ از علماء عقیده دارند که این کتاب سالها بعد از موسی از روی چند نسخهٔ که هم با دست موسی و هم با دست سایرین نوشته شده است از تواریخ مختلفه جمع آوری شده و بشکل حالیّه در آمده است امّا باز معدودی از علماءٔ باین عقیده معتقدند که تمام این پنج کتاب فصل آخر سفر تثنیه بوسیله موسی نوشته شده است اگر چه شاید نسخهٔ دیگری‌که در زمان او وجود داشته بکار برده باشد. هزارها از اشخاص مسیحی حقیقی بعقیدهٔ این دسته و آن دسته متمسّك شده اند امّا در هر یك از این دو حالت که باشد از اهمیّت حقایق روحانی این کتب نمیکاهد. در اینجا نمیشود شرح جزئیات عقیدهٔ این دو دسته‌را بیان نمود امّا از هر یك دلائل مهمّهٔ‌را اشعار میدارد

انهائیکه عقیده دارند موسی این پنج‌کتاب را نوشت دلائل ذیل‌را اقامه میکنند و هنوز معتقدند که موسی نگارندهٔ این کتب بوده

است·

(۱) در پنج کتاب موسی واضح است که او شخصاً نویسندهٔ بعضی از قسمت‌های آن بوده خر ۱۴:۱۷ اعد ۲:۳۳ تثنیه ۹:۳۱؛ و۲۲ و۳۰ تثنیه ۴۴:۳۲ خر ۱:۱۵ـ۱۸ خر ۲۴: ٤ تثنیه ۹:۳۱ نسخ و عبارات کتاب‌های دیگر عهد عتیق یوشع ۷:۱ و۸ عزرا ۱۸:٦ و گفتار مسیح و رسولانش در این باب شهادت بر کتاب موسی میدهند (مرقس ۳:۱۰ـ۵ و ۶۲:۱۲) ·

(۲) روایات مسیحیـان و یهودیان چنـین حاکی است که موسی نویسندهٔ این کتب بوده است·

(۳) بعضی از وقایع که در این کتب ذکر میشود بعد از موسی اتفاق افتادند این اسامی و وقایع ممکن است که پس از موسی علاوه شده باشد امّا موسی خود باز نویسندهٔ اغلب این کتب بوده است· بسیاری دیگر از این اسامی و وقایع‌را بطریق دیگر میتوان شرح داد·

(٤)·موسی بواسطهٔ تحصیل و تربیتش در مصر استعداد و توانائی نوشتن این پنج کتاب‌را داشته و هم اسرائیلیان آن عصر از خواندن و نوشتن سررشته داشته اند از این جهة احتمال کلّی میرود که موسی این‌پنج کتاب‌را برای آنها نوشت· هیچ ضدّیت و خللی بر او وارد نمیشود که او نسخه‌ها و قوانین امرافل‌را بکار برده باشد ملاحظه در امرافل·

اشخاصیکه عقیده دارند موسی نویسندهٔ این کتب نبوده ادّعا میکنند که

(۱) این پنج کتاب بطور وضوح میرساند که از چند نسخه تشکیل یافته است مثلاً در سفر پیدایش دو دفعه حکایت خلقت‌را در آنجا یافته اند· حکایت اوّل در پیدایش ۱:۱ـ۲:۳ و حکایت دوّم در پیدایش ۲: ٤ـ۲۵ اسمیکه بجهة خالق در حکایت اوّل استعمال شده «خـدا» (در عبرانی «الوهیم») و در حکایت دوّم یهوه خدا «خداوند» (در عبرانی «یهوه الوهیم») نوشته شده و بهمین ترتیب که در سفر لاویان یك صورتی از شریعت موسی‌داده شده است و در تثنیه صورت دیگرکه خیلی بعد از آن نوشته شده عقاید چندی در این مورد ظاهر شده که چند نسخه موجود بوده است که کتب موسی از آن ترکیب یافته اند·

(۲) خیلی از صفحات پنج کتاب موسی دلیل بر آن میشود که بعد از موسی نوشته شده است، مثلاً تثنیه باب ۳٤ پیدایش ۳٤: ۳۱ پیدا ۱٤:۱٤ تثنیه ۱:۳٤ مقابل یوشع ٤۷:۱۹ پید ۱۸:۱۳ و۲:۲۳ مقابل یوشع ۱۵:۱٤ و داودان ۱:۱ ·

(۳) اختلافات عبارات و عقاید و نسخ (از روی طرز زبان عبرانی) ثابت مینماید که این کتب بوسیله یك شخصی نوشته نشده است بعلاوه عقاید مختلفه ای‌در بارهٔ زمان نوشته شدن نسخی که پنج کتاب موسی از آن اقتباس شده میباشد یعنی میگویند غیر از قسمتهای

منظوم مثل پیدایش ۲۳:٤ ما بقی نسخ در زمان پادشاهان نوشته شده بودند'(۸۵۰ ق‌م) و خود پنج کتاب برشته' تحریر در نیاآمده بودند تا زمانیکه یهود از اسارت بابلیها بر گشتند. این‌اشخاص‌عقیده دارندکه رجوعلت «بکتاب تورات موسی» و غیره که در ابتدای این مقاله بعضی اقتباسات از آن شده است به تمام پنج کتاب مربوط نیست بلکه فقط به «کتاب عهد» مرجوع میشود. (خر باب ۲۰- ۲۳) و این شامل قوانین حقیقی موسی است (خروج باب ۲٤:٤ و۷) امّا بالاخره نوشته تمام نشده تا در سنه ۹۵۰ ق.م.

پنجره. ام ۷:٦ سرود ۹:۲ معروف است و گاهی از اوقات بر کوچه‌ها نگران بود و بطوری ترتیب میافت که شخص از درون بیرون‌را ملاحظه مینمود در حالتی‌که کسی از خارج اورا نمیدید.

پنطس. دریا ۱ پط ۱:۱ اسم مقاطعه شرقی آسیای صغیر و در کنار بحر الاسود واقع و از مشرق‌به‌کولخس و از جنوب به‌کپدوکیّه و از مغرب بغلاطیّه محدود بود و در ایّام خداوند ما یهودیان در آنجا سکونت داشتند و در ماه اول تاریخ مسیحی مژده نجات در آنجا داخل شده جماعتی از اهالی بدین پاك مسیح گرویدند.

و پطرس رسول هم رساله' اوّل خودرا بدیشان خطاب نمود و همین پنطس مسقط الرّاس اکیلا رفیق پولس بود اع ۲:۱۸ و خود بنفسه مملکت مستقل و از جمله شهر یارانش یکی مسز دانس معروف بود و در زمان پومپیوس در جزو املاك رومانیان محسوب شد.

پنیر. معروفست و در قدیم الایام بعضی‌از گلهای خاردار در شیر ریخته چون منجمد شدی آن‌را بر گرفته در سبد گذارده در وقت حاجت تناول نمودندی و پنیر در کتاب مقدّس سه دفعه مذکور است ۱سمو ۱۸:۱۷ و ۲سمو ۲۹:۱۷ و ایّوب ۱۰:۱۰ و ساختن پنیر فروشان میگفتند ملاحظه در شیر و سرشیر.

پوبلیوس. اع ۷:۲۸ مقدم جزیره' ملیطه میاشد لکن قول مرجّح آنستکه از جانب حاکم مقلیّه بر آن جزیره' حکمران بود.

پوست. در کتاب مقدس مذکور است که خدای تعالی برای آدم و حوّا پیراهنهای پوستی ساخت پید ۲۱:۳ و قوم یهود هم لباسهای پوستی خر ۱٤:۲٦ عب ۳۷:۱۱ و کمربندها از پوست استعمال مینمودند ۲ باد ۸:۱ مت ٤:۳.

پوطیولی. (چاههای کبریتیّه) و آن شهری است از ایطالیا که بمسافت هشت میل بشمال غربی ناپولی واقع و فعلاً آنرا پزوّولی گویند و صاحب ده هزار نفوس میاشد و در قدیم الایّام بواسطه گرمابه‌هائی که در آن بود معروف بود و بهترین اسکله‌های ایطالیا و یکی از بندرهای رومیّه بود که کشتیهای اسکندریّه‌را اذن مخصوصی داد که با بادبان

گشاده باین بندر داخل شوند و در یونانی آنرا دکیارخیا گویند. سکیپیون از اینجا باسپانیا سفر نمود و شیشرون نیز خانهٔ در این نزدیکی داشت و وسپانیانس نیز اذن مخصوصی برای آن داد و قبر هدریانس نیز در آنجا است و پولس بارفقایش در رسیدن بایطالیا بدآنجا شدند اع ۱۳:۲۸ و۱٤ آثار و علامات مهمّه در آنجا یافت میشود من جمله هیکلی است که بعضی آن‌را هیکل سراپیش میدانند.

پورکیوس فستوس. (ملاحظه در فستوس).

پولس. در لغت بمعنی کوچك میباشد و اورا در زبان عبرانی شاوٌل میگفتند و او حواریّ ممتاز قبایل بود (روم ۱۱:۱۳) اوّل ذکری که از این اسم داریم در (اع۱۳:۹) میباشد. بعضی بر آنندکه سبب تسمیه و تبدیل شاوٌل به پولس که اسم رومانی است مطابق رسم یهودیانی بود که در دول خارجه میبودند و یا اینکه بواسطهٔ احترام سرجیوس پولس که دوست او و یکی از جدید الایمانان سلف بود که در آیه ۷ مذکور است این اسم‌را بر خود قبول نمود. امکان دارد که در طفولیّت هم بهمین دو اسم خطاب شده معروف بوده است .

و او در شهر طرسوس قلیقیه متولّد گشت و امتیاز رعیّتی روم‌را ارثاً از پدر یافت والدینش از سبط بن‌یامین بودند که اورا بر حسب رسوم و قواعد یهود تربیت نمود همچه عبریٌ از عبریان نشو و نما نمود فی ۰۵:۳ شهر طرسوس از حیثیّت علم و تربیت بسیار معروف و مشهور بود و پولس همواره در علم و آداب و معرفت و تربیت ترقّی همی‌نمود تا در موقع مناسب والدینش اورا باورشلیم‌فرستادند تا در خدمت‌غمالائیل که از مشاهیر علمای آن زمان بود تعلیم و تحصیلات خودرا کامل نماید لکن معلوم نیست که در زمان ظهور مسیح در اورشلیم بود یا نه.احتمال‌میرودکه بعد از مراجعتش بطرسوس بر حسب رسم عمومی یهود که میگفتند «آنکه پسر خودرا صنعت مفیدی نیاموزد ویرا بدزدی وا داشته است» صنعت خیمه دوزی آموخت اع ۳:۱۸ و۳٤:۲۰ ۲تسلو ۰۸:۳ چون سی سال از سنّش گذشته بود در میان قوم یهود مشارٌ بالبنان و شخصی نافذ الأمر گشته از تعلیمات غمالائیل فواید بسیار یافته در شریعت و علوم دینیّه مهارت تامّ و تمامی بهمرسانیده بر حسب قواعد فریسیّان تن بریاضیّات شاقّه سپرده عالمی مرتاض و حافظ قوی و متعصب دین یهود و دشمن تلخ و سخت دین مسیحی گردید اع۳:۸ و۹:۲٤ـ۱۱ . در این حال بر حسب مسطورات کتاب اعمال اع ۹: و۲٦: مسیح در راه دمشق بدو مکشوف گشته اعجازاً هدایت یافته تابع دین مسیح شده مسیح برای او عمدهٔ مقصد گردید اع ۱۵:۲٦ ۱قر ۱۵: ۸ و دل و جان و اندیشه و قوّت و قدرت خودرا تماماً بمسیح سپرده من بعد چه در



تمثال پولس

حیات و چه در ممات غلام عیسی مسیح بود و تمام قوا و غیرت و مجاهدات و اندیشه خودرا وقف محافظت و انتشار انجیل مسیح نمود. خصوصاً در میان قبایل چنان مینماید که افکار او در خصوص روح دین پاك و عالی مسیح چه در عبادت و چه در اثر اعمالش دارای اهمیّت مخصوص بود ضدیّت او برسوم و قواعد عبادت و دین یهود ویرا در هر جا مورد کینه و دشمنی اهالی وطن خود نمود و بالاخره بواسطهٔ شکایت اهالی وطن بدین وسایل بروی شکایت آورده بتوسّط رومیان در قیصریّه محبوس گردید و چون مدت دو سال براین برامد ویرا از قیصریّه برای استنطاق برومیه فرستادند زیرا که خود خواهش نمود که در حضور امپراطور حاضر شود. حکایاتی که نویسندگان کلیسای سلف در خصوص پولس ذکر میکنند چندان محل اطمینان نیست ولی در قرنهای اوّل رأی ذیل محلّ قبول عامّه بود یعنی که در پولس خطائی نیافتند و در آخر دو سال که تقصیری بر او ثابت نتوانستند نمود پاکدامنی وی ظاهر شده از حبس مستخلص گردید، بعد از آن دو باره برومیّه مراجعت نمود و نرون ثانیاً اورا حبس کرده مقتول گردانید.

چنان مینماید که پولس در تمام علومیکه در آنوقت در میان یهود متداول و معروف بود مسلّط بوده و از مهارت و تسلّطی که در زبان یونانی داشته است معلوم میشود که در نوشتجات یونانیان نیز بی اطلاع نبوده بافیلسوفان ایشان مباحثات بسیار نموده از شعرای آنها مثل اریتس اع ۱۷:۲۸ و میندر ۱قر۱۵:۳۳ و اپای‌مندیز تیط ۱:۱۳ اقتباس میکند اما نمیتوان گفت که کلیّة در علوم ایشان عالم بوده از رسوم موثره سجیه و طبیعت او قصد عام و عالم گیر و روحانیّت دین مسیح و آثار مطهره و شرف بخشای بر قلوب مؤمنین بخوبی معلوم میگردد دین مسیح و اثر مطهّر آن آتش محبّت و خیال نجات بخشی تمامی مردم‌را از خود منجی اقتباس نمود (کل۱:۱۲) چنان مینماید که بسیاری از حواریّان و سایر معلّمان بیشتر باصول دین یهود وقوانین و رسوم وآدابیکه در آن تربیت یافته بودند متوجه بوده اعتنا مینمودند یعنی انهارا اصل و مسیحیّت را چون فرع میدانستند که بر تنهٔ قدیم پیوسته شود یعنی که وجود و حیات شاخهای نوبسته بوجود و حیات تنه است لکن پولس یکی از آنهائی بود که از این کوتاه نظری صرف نظر نموده دین‌مسیح‌را در روشنائی‌حقیقی‌اش چون مذهب عام و عالم گیر تصور مینماید. دیگران بر آن بودند که کسیکه بخواهد بدین تازه متدیّن شود باید اوّل یهودی شود و یوغ اطاعت شریعت موسی‌را بر خود گیرد لکن پولس بر آن بود که این دیوار حایلی که اسباب نفاق یهود و قبایل است از میان بر دارد و بنماید که تمام ایشان در مسیح یکی هستند و نتیجهٔ تمام اعمال او همین بود و بهیچ وجه از پیروی این مقصود عظیم دست

نکشید و از تنبیه پطرس که نظرش بزمان بود باز نایستاد و حیات خودرا در مقابل تعصب هموطنان خود در خطر گذاشت و فی الحقیقه بهمین واسطه بود که مدت پنجسال در اورشلیم و قیصریّه و رومیه محبوس شد.

خلاصه تاریخ سر گنشت پولس

ایمان‌آوردن پولس (اع ۹:)۰ ۳۷ سال‌میلادی

سکونتش در عربستان ۰ ۳۷ـ۴۰ میلادی

سفر اوّلش باورشلیم ۰ (غلا ۱۸:۱).

و سکونتش در طرسوس. (اع ۹:۲۳ـ۳۰).

و مسافرتش در انطاکیه. (اع ۱۱:۲۸) ۴۰ میلادی

سفر دوّمش باورشلیم با بارنابا از زمان قحطی و آوردن اعانه از برای فقرا (اع ۱۱: ۳۰) ۰ ٤٤ میلادی

سفر اوّلش برای بشارت در اطراف با برنابا و مرقس در قبرس و انطاکیّه پیسیدیّه و ایقونیّه و لستره و دربه و مراجعتش بانطاکیّه (اع ۱۳: و۱٤:) ۲۵ـ٤۱ سال میلادی.

انجمن شدن حواریان در اورشلیم. دشمنی میان یهود و قبایل در کلیسا ۰

سفر سیّمش باورشلیم با بارنابا و تیطس و اصلاح خصومت و موافقت یهود و مؤمنین قبایل.

مراجعت پولس بانطاکیّه.

مباحثه با پطرس و بارنابا در انطاکیّه.

و جدائی موقّتی بارنابا (اع ۱۵:۲۱ـ۳۰).

سفر ثانی پولس برای بشارت از انطاکیه باسیای کوچك و قلیقیّه و لیکاونیه و غلاطیه و ترواس و شهرهای یونان یعنی فیلپی و تسالونکی و بیریّه و اطینا و قرنتس (اع ۱۵:۳۰ـ۱۸:۱).

و در این سفر بود که به بشارت دادن در اروپا شروع نمود ۵۱ سال میلادی.

توقفش یك سال و نیم در قرنتس و تصنیف دو رساله تسالونیکیان ۵۲ـ۵۳ میلادی.

سفر چهارمش باورشلیم و چندی توقّف در انطاکیّه (اع۱۸:۱۱ـ۳۳). بعد سفر سیمش از غلاطیّه و فریجیّه در پائیز برای بشارت (اع ۱۹:۱). توقّفش مدت سه سال در افسس و تصنیف رساله غلاطیان (اع۲۰:۱) در سال ۵۶ یا ۵۷ میلادی ۰ و رفتنش بمقدونیه و قرنتس و کریت که در کتاب اعمال مسطور نیست ۰ تصنیف رساله اوّل به تیموثیوس و مراجعتش بافسس. و تصنیف رساله اوّل بقرنتیان در بهار سال ۵۷. ٥٤ـ۵۷ سال میلادی مفارقتش از افسس در تابستان و رفتنش بمقدونیّه و تصنیف رساله دوّم بقرنتیان و رساله به تیطس سال ۵۷ میلادی ۰ توقفش سه ماه در قرنتس و تصنیف رساله برومیان در سال ۵۸ میلادی.

سفر پنجمش باورشلیم در بهار و گرفتار شدن و فرستادنش بقیصریّه در سال ۵۸ میلادی اع ۲۰:۳ـ۲۱:۱۱.

سفر پنجمش باورشلیم اع ۲۰:۳ـ۲۱:۱۵ محبوسیش در قیصریّه · اجرای حکم بر او در حضور فیلکس، فستوس و اغریپاس و شروع تصنیف انجیل لوقا و کتاب اعمال حواریان اع ۲۱:۱۷ـ۲۶:۳۲ ۵۸ـ۶۰ میلادی·

سفرش بروم در پائیز و شکستن کشتی در نزدیکی ملیطه و پیش رفتنش بروم اع ۲۷:۱ـ۲۸:۱۶ در بهار سال ۶۰ـ۶۱ میلادی· اسیری اوّلش در رومیّه اع ۲۸:۳۰ و تصنیف رساله به قلسیان و افسیان و فیلپیان و فیلمون ۶۱ـ۶۳ سال میلادی·

حریق رومیّه در تابستان و اذیّت مسیحیان در سلطنت نرون و شهادت پولس بزعم آنانیکه میگویند پولس یکدفعه در روم محبوس شد · تصنیف رساله دوّم تیموتیوس سال میلادی ۶٤·

اشخاصی‌که گویند پولس دفعه ثانی اسیر و دستگیر شد معتقدند بر اینکه از اسیری اوّلش در سال ۶۳ آزاد شده پس از آن محتمل است که در اسپانیا روم ۱۵:۲٤ و۲۸ و افسس ومقدونیّه ۱تیمو۱:۳· و کریت تیط ۱:۵ و آسیای صغیر ۲تیمو ۱:۵ و نیکاپولس تیط ۳:۱۲ سفر کرده· در اینصورت تصنیف رساله به تیموتیوس و تیطس در این اثنا بوده سال میلادی ۶۳ـ۶۷· و بعد تقریباً تنها و بی رفیق معاون تازه شهادت خودرا با خوشنودی منتظر بود·

این سفرهای مختلفه که اکثر آنهارا پولس پیاده طیّ نمود با مکتوبات الهامی کتاب اعمال رسولان و بیانات موٴثّره زحمات خود پولس فی نفسه که در ۲قر ۱۱:۲۳ـ۲۵ و غیره مسطور است باید بانقشه مطابق کرده و خوانده شود · و چون بنظر آوریم ولایاتیرا که از آنها عبور نموده بشارت داد و اشخاصی‌را که ایمان آوردند و کلیسائیرا که بر پا نمود و زحمات وخطرها و امتحاناتیرا که متحمّل شد ومعجزاتی‌که از دست وی صادر شد والهاماتی‌که یافت و خطبه‌ها و نوشتهای او که در آنها دین مسیح‌را توضیح نموده از جمله سایر ادیان محافظت میکند و محسّنات زاید الوصفیرا که خدا بتوسّط او بعمل آورد و دلیری و عمر و شهادت اورا ملاحظه نمائیم می‌بینیم که فی‌الحقیقه یکی از اشخاص بی نظیر است·سجیّه پولس در نامه‌هایش بطورکمال مصوّر است و چنانکه کرسس‌توم میگوید «در دهان مردم در تمام جهان هنوز زنده است که بتوسّط او نه تنها مریدان او بلکه تمام موٴمنین تا امروز هم تمام مقدّساتی که هنوز از عدم بوجود نیامده اند تا باز آمدن مسیح برکت یافته و خواهند یافت در آنها می بینم که قوّه تبدیل، ترفیع و توفیق شخصیرا که اولاً مایهٔ فتنه و اغتشاش میشد و تندمزاج بود چگونه تبدیل یافته نمونه و سرمشق فضایل انسانیّت و سجیّه مسیحیّت گردانیده است و باوجود جراٴت و ثبات با

ملاحظه و مؤدب و نجیب و بشاش و وطن پرست بوده صرف نظر از لذات خود نموده در تمام تصورات و تاثیرات خود بی نظیر بوده.

پول. در قدیم الایام و در میان طوایف غیر متمدنه معامله یا معاوضه جنس به جنس بواسطه داشتن اسباب معامله بود از آن پس در مبادله اجناس مواشی‌را در عوض نقد استعمال کردند و هم چنین گندم و نمك و تنباکو و صدف و غیره‌را در مبادله اجناس استعمال مینمودند. سپس طلا و نقره و مس غیر مسکوك معمول شد که وزن آنهارا محسوب میداشتند پید ۲:۱۳ و۱۶:۲۰ یوش ۲۱:۷ اش۴۶:۶ و مقداری‌که معین میشد با وزن داد و ستد میکردند پید ۱۶:۲۳ و ۲۱:۴۳ خرو ۲۴:۳۰ بالاخره فلزات‌را بحکم سلطان یا حاکم وقت بانشانی‌مخصوص از برای وزن مخصوص معین کردند یا نشانی قرار دادند که عیار و بار آن‌را معلوم کند و قیمتش بر حسب تعیین عیار معین باشد و فروشنده و خریدار از زحمت وزن و امتحان عیار فارغ و آسوده باشند .

احتمال میرود که مسکوکات یونانی در قرن‌هشتم‌قبل‌از مسیح معمول‌بوده ومسکوکات ایرانی بعد از آنها معمول گشته.

از قرار معلوم (درك) طلائی اول سکه ایست که در میان یهود رواج یافته عز ۶۹:۲ و۲۷:۸ نح ۷۰:۷ـ۷۲ و اول سکه که بر حسب نظم و قاعده مسکوك و در میان یهود معمول گردید در ایام سیمون (مکابی) یعنی کمتر از صد و پنجاه سال قبل از مسیح بود و مسکوکات ایشان (شاقل) و نصف شاقل و ثلث و ربع شاقل بود (ملاحظه در شاقل).

و مسکوکات یهود غالباً دارای تصویر شاخه بادام یا ظرف من بوده است و هرگز تصویر انسانی بر مسکوکات یهودیه مجاز نبود مقابل مت ۱۶:۲۲ـ۲۲.

و النی‌گوید «که رسم سنجش پول فعلاً در شام و مصر و روم متداول است و پول هر قدر کهنه و مستعمل باشد باز هم در کمال‌پاکیزگی رواج است و تاجر ترازوی خودرا در دست گرفته و آن‌را می‌سنجد همچنانکه ابراهیم خلیل در زمان خریدن مقبره مکفیله معمول داشت در داد و ستد و معاملات مهمه که مبلغ‌را باید ادا کنند صرافیرا میطلبند که پول‌را سنجیده و حساب نموده سره و ناسره آنرا جداکند و تشخیص دهد» این نمونه توضیح پول رایج المعامله فیمابین تجار بود پید ۱۶:۲۳ اما داشتن میزانهای مختلفه یعنی میزان و وزن بزرك و سنگین از برای خرید و وزن کوچك و کم از برای فروش و ترازوی نا راست دو تث ۱۳:۲۵ عا ۵:۸ میکا ۱۱:۶ مفصل‌وممنوع است و از قراریکه منجی ما در مت ۲۷:۲۵ میفرماید معلوم میشود که نقدرا بصراف از برای سود می‌سپردند. صرافان درحیاط خارج هیکل‌همواره حاضر بودندکه نقود خارجه‌را

بنقود یهودیّه عوض و مبادله کنند و هم برای اینکه شقل‌را از برای اشخاصی که نیم شقل سالیانه ادا مینمودند خر ۳۰:۱۳-۱۵ یا اینکه تقدیمی بحضور خداوند میآوردند خورد کنند. بنا بر این خداوند آنهارا از هیکل خارج کرد و اینمطلب نه تنها برای این بود که در بیت الله معاملات دنیوی ممنوع است بلکه محض متنبّه ساختن ایشان بود که نا امین و شرارت پیشه اند مت ۲۱: ۱۲ و۱۳ مر۱۱:۱۵-۱۷. پولس در اتیمو ۶:۱۰ در بارهٔ حب پول که سرمنشاء و ریشه تمام مفاسد و شرارتها است گفتگو میکند و نه تنها جمع کردن پول بلکه حب آن‌را نیز منع میکند که هیئت طمع و خود خواهی‌است که بر بنی نوع بشر غلبه دارد و اینمطلب در فقرا و اغنیایکسان است چه که هر دوی ایشان حبّ مال و شهوت زر و سیم‌را دارا میباشند.

پیاز. نباتی است شبیه بزنبق که در مصر بسیار میروید و پیاز مصری بواسطه بزرگی و نیکـی طعم مشهور است و بدینواسـطه اسرائیلیان خوردن آنرا بر منّ و سلوی ترجیح میدادند اعد ۱۱:۵.

پیدایش. یعنی کـتـاب موجود شـدن و یا خلقت ممکنات نخستین کتابی است ازکتب عهد عتیق و اسم عبری اینکتاب برشیت است یعنی در ابتدا و همان است اوّل لفظی که آنکتاب بدان شروع میشود.

شروع اینکتاب اعلام سامی‌در بارهٔ خدای یگانه و زندهٔ حقیقی است و منقسم بدو قسم میشود در قسم اوّل که مشتمل بر یازده باب است وقایع و قوانینی که بتمامی بنی نوع انسان نسبت دارد نگارش یافته یعنی حکایت خلقت و حالت اوّلی انسان و امتحان و افتادنش در گناه و قرار داد روز سبت و نکاح و تاریخ آدم و نسل او و با ترقّی و پیشرفت مذهبی و ظهور صنایع و نسب نامه‌ها و عمر و وفات متقدّمین تا نوح و انحراف عمومی و فساد انسان و طوفان عمومی و محافظت نوح و خـانواده‌اش در کشتی و تاریخ نوح و خانواده‌اش بعـد از طوفان متأهّل و منقسم شدن زمین دفعه ثانی و بنای‌بابل و مخلوط‌گشتن‌زبانها و پراکندگی انسان. و در قسمت ثانی تاریخ عامّ سابق بخاص مبدّل میشود یعنی تاریخ ابراهیم و ذریّهٔ بر گزیدهٔ او و تا رفتن ایشان بمصر یعنی ذکر سلسلهٔ آنجناب و واقعاتی که دارای تاریـخ فداست مذکور است. این تاریخی است مذهبی و مثل مابقی‌کتب مقدّسه با تمامی تبلیغات بی واسطه و هدایتی که خدای تعالی لازم دانسته است بتوسّط الهام الهی نگارش یافته ولی بسیار حکایاتی که او تحریر میکند میبایست در میان یهودیان مشهور بوده باشد. اینکتاب بنیادی است قوی برای کتب مقدّسهٔ بعد و نبوّات آن چون تخمی است برای اخبارات قبل از وقوعیکه بعد از آن نگارش یافته (ملاحظه هم در پنج سفر موسی و در آفرینش).

پیر. معروف است اشخاص پیر و سال خورده در میان عبرانیان و سایر اقوام محترم و معزز بوده اند ایوب ۱۲:۱۲ و۱۵:۱۰ و جوانان در حین ورود پیران میبایست بر پا شوند لا ۱۹:۳۲ و اگرکسی نسبت به پیران بی احترامی و هتك حرمت مینمود مورد ملامت و سرزنش و محکوم بمجازات بود تث ۲۸:۵۰ مرا ۵:۱۲ و البتّه پیران نیز تکالیف مخصوصه نسبت بجوانان داشتند که میبایست مجری دارند و حکمتی که از تجربه تحصیل شود بسیار گران بها است مقابل اپاد ۱:۱۲–۱٦ ایوب ۳۲:۷ تکالیف کلیسا و بعبارة اخری تکالیف دولت و ملّت در ایّام عهد عتیق و جدید بعهدهٔ پیران موکول بود.

پیسیدیّه. یکی از توابع آسیای صغیر و در شمال پمفلیّه واقع و یکی از شهرهای آنرا انطاکیّه میگفتند و برای تمیز فیما بین این انطاکیّه وانطاکیّه سوریّه اوّلین‌را انطاکیّه پیسیدیّه گفتند و بموافق کتاب مقدّس پولس‌رسول از انطاکیّه شروع نمود در توابع پیسیدیّه بشارت میداد اع۱٤:۲٤.

پیشانی. بدانکه در ایّام سلف غلامان‌را نشان مخصوصی بر پیشانی میگذاشتند تا بدانواسطه فیما بین هر یك با دیگری فرقی بوده باشد و در مکا ۷:۳ وارد است که فرشته خداوند امر نمود که بعضی از مردم‌را بر پیشانی ایشان مهر نماید تا بدآنواسطه از خرابی و هلاك مستخلص گردند و نیز در ۱٤:۹ وارد است که پرستندگان حیوان نشانی بر پیشانی خود داشتند و نیز در ۱۷:۵ وارد است که بر پیشانی آن زن زانیه لفظ سّر مرقوم بود و چون عادت آنزمان براین استمرار یافته بود که زنان پیشانی خودرا مستور دارند لهذا هر آن زنی که پیشانی کشوده میداشت اورا بزناکاری نسبت میدادند ار ۳:۳.

پیش‌رو. قصد از پیش‌رو که در عب ٦:۲۰ وارد است شخصی است که از جلو رفته جای‌را آماده مینماید و هم مراد از کسی است که مارا بدانجا راهبر شود آتینیان ثمر اوّل درخت انجیررا پیشیرو میگفتند که قصد از نوبر باشد اقر ۱۵:۲۰ و۲۳.

پیلاطس. یو ۱۹:۱ که اورا پنطیوس پیلاطس می‌گفتند مت ۲۷:۲ و او شخصی بود که در سال۲۹ میلادی‌از جانب رومانیان حاکم یا نایب الحکومهٔ یهودیّه بود و چند سال قبل و بعد از صعود خداوند ما حکومت مینمود پای تختش قیصریّه بود و باورشلیم آمده در محکمه قوم‌را داوری‌مینمود یو ۱۸: ۲۸.

لکن حکومتش بواسطه کثرت ظلم و سخت دلی پسندیده یهود نبود و همواره طالب منفعت ذاتی خود بود و علاوه بر اینها عیسی مسیح‌را باوجود عدم تقصیر به یهود تسلیم نمود و حال اینکه خودش بدانه اقرار نمود بر اینکه خطائی که موجب قتل باشد در او

نیافتم. لکن از قرار معلوم تسلیم کردن مسیح
به یهود محض محافظت ولایت و خوشنودی
یهود بود و با وجودیکه بر برائت و پاکی
او اقرار نمود باز بواسطه کثرت صداهای
وحشیانهٔ که میگفتند صلیبش کن خونش بر
گردن ما و اولادهٔ ما باد بدینمطلب تن در داده
ویرا بدیشان سپرد و اگر فی الحقیقه پیلاطس
شخص محترم و نجیب و عادلی میبود آن شخص
مقدّس را که بی گناه بود از دست دشمنانش
خلاصی می‌بخشید چنانکه خواهش یهود را
در خصوص تغییر نوشته صلیب رد نمود
یو ۱۹:۱۹-۲۲. اما امکان دارد که از کرده
خود پشیمان شدا زیرا که کشیکچیان را بر
قبر مسیح گذارد تا جسدش را محافظت کنند
مت ۲۷:۶۲-۶۶ و در سال ۳۶ میلادی
سامریان که آتش یاغی گری ایشان را با
خونریزی کلی فرو نشانده بود شکایت اورا
بحضور واتیلّوس حاکم سوریّه بردند و او
پیلاطس را بروم فرستاد تا بامپراطور جواب
دهد و قبل از ورود او طبریوس وفات کرد
گویند که کلیگیولا اورا اخراج بلد نموده
به وین فرستاد و آن شهری بود که بر رود
رون در ولایت غلاطیه بنا شده بود و در
آنجا خودرا بقتل رسانید.

پیه. معروف است ایوب ۱۵:۲۷ و پیه
حیوانات مذبوح برای خداوند وقف بود و
قصد از آن است که بهترین چیزهارا باید
بخداوند وقف نمود لا ۳:۳ و ۹ و ۱۶ و ۱۷.
پیه و خون تقدیس شده از برای خداوند
بود و بدینواسطه در شریعت یهود خوردن
پیه و خون حرام است لا ۳:۱۶ و ۱۷ و ۷:
۲۴-۲۷.

ت

تابستان . ملاحظه در وقت و اوقات ۰

تاباص . (روشنائی) داو ۹:۵۰ و آن شهری میباشد که بشمال شکیم در ضمن مرزوبوم افرائیم واقع است گویند که ابی‌ملك در آنجا کشته شد و مقدار ۱۳ میل رومانی از نابلس دور و فعلاً انرا توباص گویند۰ (ملاحظه در ابی‌ملك)۰

تابوت . پید ۲۶:۵۰ (ملاحظه در دفن)۰

تابوت عهد . خرو ۱۰:۲۵ صندوقی است که موسی بامر حق تعالی از چوب شطّیم ساخت طولش سه قدم و نه قیراط و عرض و ارتفاعش دو قدم و سه قیراط بود و بیرون و اندرونش بطلا پوشیده بر اطراف سر آن تاجهای طلائی ساخت و سرپوشی از طلای خالص بر آن گذارده دو کروب بر زبر آن قرار داد که با دو بال خود بر سر پوش آمرزش سایه افکن بودند و بر هر یك از طرفین آن دو حلقه طلائی برای عصاهای چوبی که بطلا پوشیده شده برای بر داشتن تابوت بود ساخت و حقهٔ مَن و عصای هارون‌را که شکوفه نمود و دو لوح عهدرا که احکام عشره بر آنها مکتوب بود عب ۹: ۳ و ٤ در آن گذارد و در پهلوی آن کتاب تورات گذاشت تث ۲۶:۳۱ از این رو گاهی از اوقات آنرا تابوت شهادت گویند خرو ۲۵: ۱٦ و ۲۱:٤۰ امّا حقّه منّ و عصای هارون در زمان سلطنت سلیمان باقی نبود ۱ پاد ۹:۸۰



تابوت عهد

و بر بالای سرپوش ابری بود که خداوند در آن تجلّی میفرمود و چون قوم اسرائیل کوچ میکردند تابوت مرقوم‌را بر داشته از جلو روانه میشدند و ستون ابر و آتش شب و روز هادی ایشان میبود۰ در حینیکه تابوت بر داشته شده روانه میشد موسی میگفت ای خداوند بر خیز و دشمنانت پراکنده شوند و دشمنانت از حضور تو منهزم گردند و چون فرود می‌آمد میگفت ایخداوند نزد

هزاران هزار اسرائیل رجوع نما اعد۱۰: ۳۳-۳۶ و هنگامیکه قوم اسرائیل میخواستند از اردن عبور کنند تابوت عهدرا کما فی السابق بجلوانداخته در آب روان شدند پس آب نهر منشق شده آبهای بالا متراکم گشته قوم بر خشکی ورود نمودند یوش ۳: ۱۴-۱۷ بعد از آن مدتی یعنی فیمابین ۳۰۰ و ۴۰۰ سال ار۷:۱۲-۱۵ در خیمهٔ جلجال باقی ماند پس از آن خیمه حرکتش داده جلو لشکر اسرائیل میبردند و بدانواسطه در وقتی که اسرائیلیان در نزد افیق منهزم شدند اسمو ٤: تابوت بدست فلسطینیان افتاد و ایشان آنرا باشدود برده در بتکدهٔ در برابر صنم داجون گذاردند اسمو ۵: لکن خداوند بلاها و امراض مهلکه‌را بر ایشان فرستاد بحدّیکه نا چار تابوت‌را با اظهارات عزّت بزمین اسرائیل در قریهٔ یعاریم گذاشتند اسمو ٦: و۷: اما چون داود در اورشلیم ساکن شد تابوت‌را با اظهارات جلال بدانجا آورد و تا زمان بنا شدن هیکل در همانجا بود ۲سمو ٦: و اتو ۱۵:۲۵-۲۹ و گمان میبرندکه مزمور۱۳۲را در همانوقت نوشت. بعد از آن تابوت در هیکل گذاشته شد ۲ تو۵: ۲-۱۰ و بموافق ۲ تو ۳۳:۷ منسّی صورت تراشیده در هیکل نصب نمود و دور نیست که بجههٔ تعیین محلّ آنصورت تابوت‌را از محلّ خودش بجای دیگر برد لکن یوشیا آن‌را دوباره بجای خود آورده تابوت قدس نام نهاد ۲ تو۳۵:۳.

و باید دانست که تابوت مرقوم در هیکل ثانی نبود و معلوم هم نیست که آیا آنرا نیز ببابل برد و یا اینکه پنهان شده نایاب گردید.

تابور. (تلّ بلند) کوهی است که در زمین جلیل واقع و فعلاً آنرا کوه طور گویند و بچمن ابن عمیر که در مرزو بوم نفتالی است نزدیك میباشد و شش میل بجنوب شرقی ناصره و ده میل بجنوب غربی دریای طبریّه مسافت دارد.

محلّ تابور برای اجتماع لشکر نیکو میباشد و بدنواسطه باراق عساکر خودرا که ده هزار نفر بودند برای جنك با سیسرا جمع نمود داو٤:٦-١٤ و مدیانیان نیز قبل از نصرت نمودن جدعون بعضی از سپاهیان اسرائیل‌را در آنجا بقتل رسانیدند قض ۸: ۱۸. و داود در مزمور خود تابوررا با حرمون مدح مینماید مز۸۹:۱۲ و در ار٤٦: ۱۸ با کرمل ذکر گشته است و بت پرستی نیز در بالای آن پیدا شد هو۵:۱ و در عهد جدید تابور بهیچوجه مذکور نیست مگر اینکه بعضی مثل اوریجاس و جیروم تابوررا همان کوه تجلی دانسته اند که در مر۹:۳- ۱۰ مذکور است. لکن این تقلید مردود است زیرا که در زمان مسیح خانهای آن شهریکه انطیوخس کبیر در سال ۲۱۸ قبل از مسیح بر آن کوه ساخت هنوز باقی بود و علاوه بر

این موقع تجلّی در نزدیکی بانیاس بود زیرا که مطلب تجلّی بعد از رسیدن مسیح بشهر مرقوم واقع شد و باوجود اینها سه کنیسه بیادگاری سه سایبانی که پطرس گفت براینکوه ساخته اند.

اما هیئت حالیه‌اش این است که تابور در میان کوههای فلسطین خوش نما و نیکو منظر و با روح میباشد زیرا که از سطح زمین بطور سرپستان مرتفع شده است و از سایر کوههای جلیل جدا میباشد و ۱۳۷۵ قدم از سطح زمین و ۱۸۴۳ قدم بالاتر از سطح دریای متوسّط است و راه قلّه آن بسیار سخت میباشد لکن شخص سوار در ظرف یکساعت مسافت‌را قطع تواند کرد طرف جنوبی اینکوه بی آب و علف گردیده لکن سایر اطرافش با درخت سندیان و بلوط و سایر نباتات پوشیده شده است خاکش حاصل خیز و برای چراگاه بسیار نیکو میباشد و کبك و خرگوش و روباه و طیور و سایر حیوانات وحشی‌در میان اشجارش صید توان کرد و گاهی کرك و پلنك هم در آنجا یافت میشود. طول قلّه‌اش کمتر از ربع میل و عرضش یك هفتم میل میباشد و دو کلیسا بر آن احداث شده است که یکی مال روم و دیگری متعلق بلاتین میباشد و برجها و دیوارها و اصیلهای مخروبه که از بناهای یهودیان و یونانیان و رومانیان و عثمانیان بوده است بر آن یافت میشود.

چشم انداز تابور بسیار خوب و قابل ذکر است چنانکه از شمال کوه شیخ و دریای جلیل و کوههای‌حوران و جلعاد و از جنوب و مغرب چمن ابن عمیر و جلبوع و کرمل و دریای متوسّط معلوم است.

۲) شهری از شهرهای زبولون است که به لاویان اختصاص داشت ۱تو ۶:۷۷ (ملاحظه در کسلوت تابور).

تاج. ۲پاد ۱۱:۱۲ حز۱۶:۱۲ در زمان قدیم عبارت از نوار یا ریسمان حریر یا کتانی‌بود که‌بدور سر بسته از عقب سر میزدند خرو۲۸:۳۶و۳۷ و اینعادت در میان عروسان بیشتر رواج داشت غزال ۳:۱۱ حز۱۶:۱۲ لکن گذشته از اینها تاج مخصوص پادشاهان



تاج

و امراء بود و غالب از اوقات تاجرا از طلای خالص میساختند و در مجالس و محافل بسر میگذاردند ۲تو ۲۳:۱۱ و گاهی از اوقات با تاج درصف نبرد حاضر میشدند ۲سمو۱۲:۳۰ولفظ وزن که درآیه فوق‌میباشد قصد ازقیمت آن است نه وزن‌اعتیادی. ومدتی

پس از آن محض تفنّن وضع و هیئت تاجهارا بانواع مختلف تغییر داده سنگهای گرانبها در آنها نشانیدند خلاصه زوجات ملوك نیز بتاج آراسته میگردیدند اس۲:۱۷ و بسا میشد که پادشاه بعدد ممالك و ولایاتی که مفتوح ساخته بود تاجی ساخته بتدریج بر سر میگذاشت مکا ۱۲:۱۹ و لفظ تاج مجازاً برای شرف و عزّت ام ۱۲ :٤ و ظفر بنا ٥: ١٦ و حیات و جلال ابدی ۱پط ٥:٤ نیز استعمال شده است اما نوشته که میبایست بر تاج رئیس کهنه نویسند خرو۳۹: ۳۰ قصد از این بود که دلالت بر کار و تکالیف مقدسه او نماید و گاهی از اوقات نشانه که دلالت بر کارهای بزرك و خدمات پسندیده و راست مینمود بر تاج امرا و پهلوانان نقش‌مینمودند و تاج در زمان‌قدیم با شخاصی که در بازیهای عمومی و جنگهای عمده پیش میبردند داده میشد ۲سمو ٤:٧ و۸٠

تاجران وتجار. اش۲۳:۲ پر واضح است که در زمان قدیم متاعهای شهریرا بواسطه کاروان بشهر دیگر میبردند چنانکه الآن هم در ایران و بعضی از ممالك شرقی معمول‌است و در کتاب مقدّس نیز مذکور است‌که یوسفرا بقافله از تجّار فروختند٠ اوّل تجارتی‌که گوش زد ما میشود تجارت اعراب بود که با بلاد هند داشته متاع خودرا بواسطه قافله‌ها بدآنجا میفرستادند و از آنجا نیز بهمانطور به بلاد خود میآوردند٠

البتّه واضح است که وسایط دیگر مثل دریاها و رودها میان مردم این شهر و شهر دیگر بود لکن اسباب تردّد هنوز بدان‌درجه نرسیده بود که بکمال سهولت از آب گذرند و دایره تجارت‌را وسعت دهند و اوّل‌طایفه که بواسطه تجارت شهرت یافت فنیقیان بودند که صیدون بندر کاهش بود و هرگاه کسی‌مایل بدانستن وضع تجارت فینیقیان باشد رجوع بصحیفه حزقیل نبی ۲۷: و۲۸: نماید٠ (ملاحظه در سفر)٠

و باید دانستکه مصریان نیز در تجارت ید طولانی داشتند و متاعهای هندرا ببلاد خود و متاعهای خودرا ببلاد هند و سایر شهرهائی‌که مجاور دریای متوسّط بودند میفرستادند و یعقوب رسول نیز اشاره بتاجران آنزمان مینماید که شهر بشهر برای جلب منفعت گردش میکنند یع ٤:١٣ (ملاحظه در فینیقیه)٠

و چون طوایف زمین مختلف گردیدند نا چار معیشت اهالی هر شهری وابسته بفلّاحان و متاعهای اجنبیان گردید چنانکه این مطلب بطور وضوح از زمان ابرهیم خلیل و حکایت یوسف و قحطی مصر معلوم میگردد٠ امّا یهودیان بواسطه آنکه دست در کشتی سازی نداشتند عمل تجارت ایشان با سایر امم بسیار مشکل بود چنانکه کارها و مساعی که یهوشافاط برای احداث اسباب تجارت نمود همگی بهدر رفت ۱ پاد ۲۲: ۴۸ و ۴۹ لکن میدانیم که متاعهای اجنبیان‌را

میخریدنـد عز ۳:۷ نح ۱۳:۲۰ و۲۱ و متاعهای خودرا نیز بسایر ممالك مثل فینیقیه و غیره می‌فرستادند ۱ پاد ۱۱:۵ حز۱۷:۲۷ اع۲۰:۱۲ و یافا نیز بواسطه تجارتش‌مشهور بود زیرا که کشتیهای زیاد از آنجاحرکت کرده بجاهای دیگر میرفت یون ۳:۱۰ اما تجارتی که یهود با خود و در میان شهرهای خود داشتند در زمان وقوع عیدها و سایر مراسم ایشان بود که در آنوقت حیوانات‌را برای قربانی میخریدند و پولهای زیاد در هیکل صرف میکردند چنانکه اینمطلب باعث آن شد که عیسی‌مسیح منجی ما کرسی صرافان و تجارت کنندگان‌را زیر و زبر کرد مت ۱۲:۲۱ یو ۱۴:۲۰

تاحت . (منزل) یـکی از منـازل بنی اسرائیل است در دشت اعد ۲۶:۳۳ و۲۷ و گمان میرود که در نزدیکی کوه تیه در میانه اعراب پتاهیه واقع است۰

تارح . (تنبل) و او پدر ابراهیم است که با وی تا حاران مرافقت نموده در آنجا در سّن دویست و پنجسالگی وفات نمود در حالتیکه ابراهیم پنجاه و هفت ساله بود پید ۳۱:۱۱ و۳۲۰

تارح . یکی از منازل بنی اسرائیل است که فیمابین تاحت و مثقه واقع بود اعد ۳۳: ۲۷ و۲۸۰

تارش . (سخت)یکی‌از دو نفر خواجه‌سرا و دربان اخشوروش است۰ اینـد و نفر خیال کشتن اخشوروش داشتند و مردخای کشف این مکیدت‌را نموده ملك‌را اعلام کرده تا هردو بدار کشیده شدند اس ۲۱:۲ و۲:۶۰

تاریع . (فرار) ملاحظه در تحریح۰

تاریکی. تاریکی غلیظ از بلاهائی بود که خداوند عالم بر مصر فرود آورد خرو۱۰: ۲۱:۲۳ و دور نیست که اینمطلب در اثر بخار کثیفی بود که بواسطهٔ تابش آفتاب بفرمان خـدا و بامر موسی تشکـیل یافته مصریان از آن بسیار خائف گشته و نظیر همان ظلمتی بوده است که در وقت صلیب نمودن مسیح روی‌زمین‌را فرا گرفت لو۲۳: ٤٤ و٤٥۰ ذکر ظلمت و تاریکی دلالت بر جهل و نادانی نیز مینماید یو۱:۵ و روم۱۳: ۱۲ و اف ۱۱:۵ و اشاره به بد بختی‌اش ۵۰: ۳ و۹:۵۹ و۱۰ و بر عقوبت بازپسین مینماید مت ۱۲:۸ گفته شده است که خداوند در ظلمت غلیظ سـاکن بـود خرو۲۱:۲۰ و ۱ پاد ۱۲:۸۰

تجدید یا معاد . (مت ۲۸:۱۹)۰ تیط ۵:۳ در خصوص تفسیر این دو آیه مباحثات بسیار اتفاق افتاده است و قصد از لفظی که در انجیل متی یافت میشود یا تولـّد ثانی میباشد که متابعین مسیح خواهند یافت و یا بر طرف شدن جمیع مطالب و تجدید یافتن آنها است در زمان مراجعت مسیح بدین دنیا یعنی در وقتی‌که آسمان و زمین نو شوند؛ و تفسیر آخری بصواب نزدیك تر میباشد۰ امّا غسل تولـّد نو و تجدید روح القدس که در آیه

دوّم مذکور است قصد از آن فرمایشی است که مسیح به نیقودیموس فرموده «اگر کسی از سر نومولود نشود ملکوت خدارا نمیتواند دید» یو۳:۳ ومسیحیان فرزندان خدا خوانده شده اند یو۱:۱۲ و۱۳ و ۱یو ۲:۲۹ و۵:۱ و۴ و نیز در یع ۱:۱۸ و ۱پط ۱:۳ و۲۳ وارد است که ایشان یعنی مسیحیان از خدا و یا بکلمه خدا مولود شدند و این معنی در ۲قر ۵:۱۷ بخلقت جدید و در روم ۱۲:۲ بتازگی ذهن که همان تولد نو و تجدید روح القدس میباشد تفسیر گشته و در اف۲: ۶ بقیامت از موت و در اف ۲:۱ و۵ بزنده شدن با مسیح معنی شده است؛ لهذا تازگی آن است که شجرزندگی روحانی بمساعدت روح القدس و کلمهٔ خدا در نفس که بواسطه ارتکاب گناهان مهجور گشته غرس شود تا بدان‌وسیله قادر بر ادراك امورات روحیّه شده بطور تازه بر آنها معتقد گردد و پس از آن در ارتکاب امورات عدالت و مقاصد خیر شروع نماید٭ پس نفس توبه‌کاررا ناچار است که نتایج تجدید و خوشحالی‌را که از معرفت الله حاصل میشود در یابد و میل و محبّت او نسبت بجمیع بنی نوع بشر تازه گردد علی الخصوص میل و محبت ورزیدن نسبت برئیس ایمان بدینجهة هر آن نفسی که بمرتبهٔ تجدید نایل گردید نمی‌تواند میل و محبّت نسبت بسایر تجدید یافتگان بنی نوع خود ظاهر ننماید زیرا که همگی ثانیاً بکلمه خدا مولود گردیده اند٭

اما عید تجدید یکدفعه در یو۱۰:۲۲ مذکور است و وضع تأسیس این عید برای یادگاری تقدیس هیکل و بنای مذبح بود بعد از اینکه یهودای مکابی سوریّین‌را از آنجا اخراج نمود ۱مکابیان ۴:۵۲ـ۵۹ و این مطلب در سال ۱۶٤ قبل از مسیح واقع شد و مدت زمان این عید هشت روز بود لکن واجب نبود که هر مردی باورشلیم حاضر شود و نگاهد اشتن این عید هم مثل سایبانها بوده از ۲۵ کانون اوّل یعنی آنروزیکه انطیوخس ابی‌فانوس در ۱۶۷ قبل از مسیح هیکل‌را نجس و چرك نمود شروع میشد٭

تازیانه . یو ۲:۱۵ بدانکه تازیانه از سه ریسمان چرمی ساخته میشد تا بسیزده ضربت سی و نه تازیانه‌را کامل نماید و در شریعت سزاوار نبود که کسی‌را بیش از چهل تازیانه زنند تث ۲۵:۱ـ۳ و۲قر۱۱:۲٤ و دست‌های شخص مقصّررا بستونی بسته لباس‌را کنده اورا خم مینمودند و تازیانه میزدند و بسا میشد که مقصّر از شدت اذیّت و درد هلاك میشد و گاهی از اوقات گره‌های ریسمان یا آهن یا فلز دیگر بر شاخهای تازیانه میاویختند تا بواسطه آنها دردش سخت‌تر و شدیدتر باشد٭ باید دانست که رومانیان‌را اندازه برای تازیانه زدن نبود چنانکه خداوند ما عیسی مسیح‌را بحدّی تازیانه زدند که بیش از آن برای او امکان نداشت و اینمطلب بطوری باعث اهانت بود که بهیچوجه رعایای رومرا با تازیانه قصاص

نمیکردند اع ۲۲:۲۵ و ۲٦ و گاهی شخص مقصّررا تا بهلاك شدنش تازیانهٔ میزدند و جسد مبارك خداوند ما هم بدینطور کوفته و پاره شد «و از زخمهای او ما شفا یافتیم» اش ۵۳:۵ وگاهی‌از اوقات هم چوب دستی‌را برای جاری کردن حدّ استعمال مینمودند ۲قر ۱۱:۲۵.

تاك و تاكستان. اوّل کسیکه در کتاب مقدس بغرس تاکستان مذکور است نوح بود پید ۹:۲۰ و در ایّام سلف تربیت آنرا بخوبی میدانستند چنانکه گوید ملکیصدق نان و شراب در حضور ابراهیم آورد پید۱٤: ۱۸ و دو دختر لوط پدر خودرا شراب نوشانیدند پید ۱۹:۳۳ و یعقوب برای‌اسحاق شراب حاضر نمود پید ۲۷:۲۵ و یعقوب قبل از موتش نبّوت نمود که یهودا در تربیت کردن تاك مشهور خواهد بود پید ٤۹:۱۲ و پسران ایوب نیز شراب مینوشیدند ایوب ۱:۱۸؛ مصنّف کتاب امثال و هم اشعیا اشخاصی‌را که در شرب مداومت مینمودند تهدید مینماید ام ۲۳:۳۰ و ۳۱ واش ۵:۱۱. امّا وطن و منشأ تاك در کوههای شرقی آسیای صغیر میباشد لکن شام و فلسطین بواسطه داشتن انواع و اقسام مختلفه انگور مشهور بودند و در هر تلّی که در مملکت یهودیّه باشد برجی دیده می‌شودکه از برای باغبانان ساخته شده است و بهترین انواع این ثمر خوشگوار و لذیذ در آن باغها میروید وگاهی خود بوتهٔ مورا میگذارند که بر زمین گسترده شود و شاخهایش بر مودارها یا مکانهای‌بلند بر آمده ثمر دهد و از این جهة است که در میکا ٤:٤ میگوید «و هر کس زیر مو خود و هر کس زیر آنجیر خود خواهد نشست «مقابل زك ۳:۱۰ و بسا میشود که مو بر اطراف دیوارهای خانه بر آید مز ۱۲۸:۳.

و تاکستان‌را با دیوار یا خار بست و خطیره محفوظ نموده برجی نیز برای باغبانان در آن می‌سازند مت ۲۱:۳۳ مقابل عد ۲۲:۲٤ مز ۸۰:۸ـ۱۳ و ام ۲٤:۳۱ و تاکستان از جمله املاك مرغوبه و محترمه عبرانیان بوده اگر بدی و ضرری بانها وارد میشد آن‌را چون بلائی میدانستند بدان جهة اشعیا در بارهٔجنك آشوریان میفرماید «در آن روز هر مکانیکه هزار مو بجهة هزار پاره نقره داده میشد پر از خار و خس خواهد بود» اش ۷:۲۳ و در جای دیگر چون خواهد که حزن و اندوه‌را تشخیص دهد میفرماید «شیره انگور ماتم میگیرد و کاهیده میگردد و تمامی شاد دلان آه میکشند» اش ۲٤:۷ و همچنین چون زکریّا نبی قصد آمدن روزهای خوش و سلامتی مینماید میفرماید «مو ثمر خودرا خواهد داد» زك ۸:۱۲ مقابل حب ۳:۱۷ و ملا ۳:۱۱ و البتّه موبری و پاك کردن تاك از زواید بر مطالعه کننده مخفی نخواهد بود که اشخاص باغدار شاخه و نهالهای سال گذشته و گاهی از اوقات مال سال آینده‌را پاك میکنند و قوم

اسرائیل‌را عادت این بود که تاکستانها و سایر املاك و مزارع‌را مدّت سه سال وا گذارند و ثمرش‌را نچینند لا ۱۹: ۲۳٠ در بعضی از اماکن در اوّل بهار تاکهارا پاك کرده بعد از نمّو شاخهائی‌را هم که انگور نداشته باشند میبرند و بعد از ظهور و نمّو خوشه ها بازروه‌های آنهارا که بعد از مو بری اوّل ظاهر شده است پاك میکنند و اغلب اوقات تاکستان‌را دو بار فلاحت کنند و سنك و ریك اورا بر چینند و چیدن انگور با درو نمودن مقارن است لا ۲٦: ۵ عا ۹: ۱۳ زیرا که نوبرهای انگور در اوّل تابستان میرسد اعد ۱۳: ۲۳ و عبرانیان برای انگور چیدن بیشتر فراهم میشدند تا برای درو اش۱٦: ۹ و داو ۹: ۲۷ (ملاحظه در انگور)٠

تامار. (درخت خرما) اوّل اسم زنی است که بدو نفر از اولاد یهودا یعنی عیر و بعد از فوت او به اونان تزویج شد و چون اونان سرای فانی بدرود گفت پدرش وعده داد که هرگاه پسرم شیله بحدّ بلوغ رسد تورا بدو تزویج نمایم اما چون شیله بالغ و یهودا بوعدهٔ خود وفا ننمود تامار حیله انگیخته حالتی صورت داد که خسوره‌اش بوی در آمد و بهیچوجه ویرا نشناخت چنانکه اینمطلب در کتاب پیدایش ۳۸: مفصلاً مذکور است٠

دوّم، خواهر ابشالوم که آمنون از راه حسد ویرا ملّوث کرده با وی هم بستر شد ۲شمو ۱۳: ۱تو ۳: ۹٠

سوّم، دخت ابشالوم بود ۲شمو ١٤: ۲۷٠

چهارم، اسم مکانی که بطرف جنوب شرقی یهودا واقع است حز۱۹: ٤٧ و۲۸: ٤٨ و در تعیین موضع آن اختلاف است بعضی بر آنند که همان تدمر است که در دشت بود٠ (ملاحظه در تدمر)٠

تانه شیلوه . محلّ داخل شدن شیلوه یکی از مرزوبوم افرائیم میباشد یوش ۱٦: ٦٠ بعضی آنرا شیلو و دیگران خرابه تعلـه دانسته اند و آن تلی است که بمسافت ۱۰– ۱۲ میل بمشرق نابلّس واقع است٠

تیوفلس . لو ۱: ۳ مرد معروف یونانی یا رومی که یکی از دوستان مخلص لوقا بود و بهمین واسطه لوقا انجیل و کتاب اعمال رسولان‌را باسم او تصنیف نمود (ملاحظه در لوقا)٠

تبعیره . (شعله و رشدن)٠ موضعی است در دشت پاران اعد ۱۱: ۳ تث ۹: ۲۲ که قبروت هتاوه نیز خوانده شده است٠

تبنی . (مطلع کردن)٠ مردی که ادعای سلطنت کرده با عمری جنگید و تخمیناً نصف قوم‌را بطرف خودگشانید لکن بالاخره فراری گردیده گویا کشته شد ۱پاد ۱٦: ۲۱ و۲۲٠

تور یا کوپال . از اسبابهای چوب بران و نجّاران است تث ۱۹: دو ۲۰: ۱۹ و اسمو ۱۳: ۲۰ و اش۱۰: ۱۵ و در ضمن اسلحهٔ جنگی نیز بوده است ار ۵۱: ۲۰ (ملاحظه در اسباب جنك)٠

تبرزین. ام ۱۸:۲۵ که در ارمیا ۲۰:۵۱ گوپال خوانده شده و در حز۹:۲ تبر گفته شده است ۰ اسلحهٔ قتاله ایست و در بعضی از این آیات قصد از گرز و گوپال سنگینی میباشد که در جنك در کار است۰

تتنای بخششی. یکی از حکّام فرس بود در فلسطین عز ۳:۵ و ٦ و٦:٦ و۱۳۰

تثنیه . اسم کتاب پنجمین عهد عتیق است و چون شریعت موسوی مجدداً در آنجا ذکر میشود بدانواسطه آنرا تثنیه گفتند؛ غالباً گمان دارند که مصنف آن موسی بوده است تث ۱:۵ مقابل تث ۱:۳٤ و۲تو ٤:۲۵ و دا ۱۳:۹ مر۱۹:۱۲ اع۲۲:۳۰ اینکتاب دارای سه قسمت و بعبارة اخری دارای سه خطابه است که موسی در اراضی موآب در ماه یازدهم سال چهلم خروج از مصر بر بنی اسرائیل خطاب فرموده شرایع و احکامرا توضیح کرد و بعضی اضافات لازمه نیز بر آن افزود و ایشانرا ترغیب نمود که آنرا نگاه داشته معمول دارند و اعطای کتاب شریعت بلاویان و سرود موسی نیز در آن مسطور است۰

قسم اوّل یا خطابه اوّل از باب اوّل الی چهار آیه چهل ذکر خلاصه کوچ و مسافرت بنی اسرائیل است بتخصیص وقوع واقعات مخصوصه متعلقه بدخول زمین موعوده و در اینجا است که موسی ایشانرا بر اطاعت اوامر و شرایع اقدس الهی ترغیب میفرماید۰

قسم دوّم یا خطابه دوّمین از ٥: ــ ۲٦: است که فوراً بعد از خطابه اولین شروع میشود و جز چند آیه که ذکر شهرهای بست در آنها شده فاصله فیمابین خطابه اوّل و دوّم نیست ٤١:٤ــ٤۳ وخطابه دومین دارای مقدمه تاریخی است که در باب ٤٤:٤ــ٤۹ مذکور است ۰ این خطابه شامل خلاصه شریعت موسوی است که بر کوه سینا بموسی داده شد و بعضی اضافات و تغییرات لازمه نیز بر آنها افزوده گشته و مخصوص و عمده‌ترین آنها احکام عشر است و در این خطابه دلیل واضح و برهانی لایح بر غیرت روحانی است که موسی در حین خطاب با بنی اسرائیل اظهار میدارد و ایشانرا بر تکالیف خود آگاهانیده براه راست هدایت میفرماید و در بارهٔ موسی گفته شده است که آن حضرت نه همچو شارع بلکه چون پدری مهربان تکلّم می‌نمود و جامع طاعت و غیرت بود و غیرتش از قلب پر محبت صادر میشد نه از روی لابدی و اضطرار اجرای واجبات قانونیّه۰

قسمت سوّم یا خطابه سوّمین تث ۲۷: الی ۲۰:۳۰ باوصایا و نصایح موسی و مشایخ اسرائیل شروع میشود که قوم اسرائیل‌را بر محافظت جمیع احکام امر مینمایند که آنهارا بر سنگهای مکلّسه در روزی‌که از اردن عبور مینمایند نقش کنند و هم اینکه مذبحی از برای خداوند بر پا کرده قربانیهای سلامتی بر آن گذرانند تث ۱:۲۷ــ۱۰ از آن پس خطاب موسی است تث ۱۱:۲۷۰ الی ۲۰:۳۰ و موضوع آن برکت و لعنت است

پس از خطابه‌های سه گانه تسلیم شریعت است به یوشع بن نون و اعلان و اعلام اینمطلب به بنی اسرائیل و سفارش نمودن بدیشان که البتّه شریعت‌را در هر هفت سال یکدفعه تماماً در حضور بنی اسرائیل بخوانند و بعد از اینها در باب ۳۲ سرود موسی و در باب ۳۳ ذکر برکتی است که موسی اسباط دوازده‌گانه‌را تبریك میفرماید و اینها کلمات آخرینی است که موسی بدانها تکلم نموده عظمت و جلال و کبریائی خدای واحد لایزال و فخر بنی اسرائیل‌را با بهترین الفاظ و شیرین‌ترین عبارات بیان میفرماید و البتّه شکی نیست که آیات اخیرهٔ این کتاب را شخص دیگری غیر از موسی نوشته .

تجربه . مت ۲۲:۱۸ لو ۱۳:٤ اینلفظ درکتاب مقدّس بسیار واردگشته است. معانی مختلفه می‌بخشد و اکثر اوقات قصد از جری شدن بگناه و ارتکاب آن است لهذا شیطان دشمن بنی نوع بشر خوانده شده است مت٤: ۳ . گاهی قصد از امتحان ایمان و اطاعت شخص است چنانکه در یع ۲:۱ و۳ وارد است و یا قصد از تجربه صبر خداوندی میباشد چنانکه در خرو۱۷:۲ اقر ۱۰:۹ وارد است.

اما باید دانست که قصد از کلامی که در دعای ربّانی وارد است که «مارا در آزمایش میاور» این نیست که خداوند تجربه کننده ما است یع ۱۳:۱ و۱٤ بلکه مقصود این‌است‌که خداوند مارا از افتادن در تجربه نگاه دارد. اما «تجربه میکند اورا یاتا تجربه کند اورا» که در مت ۱:۱٦ و۱۹:۳ و مر ۲:۱۰ و لو ۲۵:۱۰ وارد است قصد از آن است که ایشان بسیار کوشش نمودند که اورا در دامهای خود گرفتار سازند یا اورا بگناه کردن وا دارند و پر واضح است که مسیح چون در زمین آمده شروع بخدمت خود نمود شیطان خواست که وی‌را امتحان نماید؛ لهذا اوّل حیله او این بود که اورا در صورتی که چهل شب روزه داشته بود بخوراك وا دارد و دوّم اینکه اورا در امر دین و تقوی و پرهیز بتکبّر وادارد لهذا اورا گفت از کنکرهٔ هیکل بزیر انداخته بخداوند متوکّل شو و سوّمی محض آوازه و نیکنامی و جمع بود پس پر واضح است در تجربه نخستین اوّل نظر شیطان به بشریّت مسیح بود که مثل سایر بنی نوع بشر گرسنه و تشنه میشود و در تجربهٔ دوّم نظرش به پرهیز و تقدّس و دینداری او و در تجربهٔ سوّم نظرش بر این بود که او یهودی است و اعتقاد یهود هم بر آن است که چون مسیح آید سلطنت خواهد کرد. اما با وجود همه اینها مسیح بر او غالب آمده ویرا از حضور خود راند پس بدینطور آدم دوّم بر قوّات جهنّم ظفر یافت (ملاحظه در مسیح و ابلیس و یسوع و مسکونه).

تحتیم الی حدشی . شهری است که یوآب در زمان تعداد بنی اسرائیل بد آنجا شد

۲سمو ۶:۲٤ و نویسندگان در اصل این لغت اختلاف کرده اند بعضی تمام آن‌را علم دانسته اند و بعضی‌دیگر حدشی‌را اسم دانسته باقیرا ترجمه میکنند٠

اما در خصوص تعیین محلّ آن پورتر گوید که همان زمین حوله است که در قسمت بالائی وادی اردن در دامنـه غربی کوه حرمون واقع است لکن مرّل گوید که در طرف جنوبی دریای جلیل بوده است ٠

تحفنیس . حز ۱۸:۳۰ (ملاحظـه در تحفنیس دوّم)٠

تحفنیس . (سردنیا) (۱) زوجه فرعون شهریار مصر که هدد خواهرش‌را تزویج نمود ۱پاد ۱۱:۱۸ـ۲۰ و شوهرش از نسل طبقه ۲۲ ملوك مصر بود٠

(۲) شهریکه در مصر تحتانی بر یکی از جداول رود نیل واقع بوده و تحفنیس ار۲: ۱۶ یا تحفنحیس خوانده شده است ار٤۳:۷ و۸ و۹ و٤٤:۱ و٤۶:۱٤ حز۳۰:۱۸ و دور نیست‌که همان حانیس باشد اش۳۰:٤ و بعد از آنکه جدلیا کشته شد ارمیارا بدین شهر آوردند و فرعون نیز قصری از خشت در آنجا بساخت٠ اما بنی نوف و تحفنیس‌که در ار ۲:۱۶ مذکور است قصد از عموم اهالی مصر میباشد و یونانیان آن‌را دفنه گویند و گمان میرود که موقعش همان تلّ دفنه باشد که در نزدیکی زان است٠

تخت . (ملاحظه در سریر)٠

تخت روان . مرکب سبك سرپوشیده ایست مثل هودج که اشخاص‌را بواسطهٔ آن حمل و نقل مینمودند و فعلاً هم در شام معمول و فیمابین دو اسب یا دو شتر بسته میشود عرابه سلیمان که در غزال ۳:۹ وارد است محتمل است که تخت روان قشنگی بوده است٠ لفظ عبری که در اشعیا ۶۶:۲۰ وارد است با لفظ دیگری که بمعنی غلتانیدن است قصد از عرّابهای سر پوشیده میباشد اعد ۷:۳٠

تخت رحمت . سر پوش صندوق عهد بود اینلفظ در زبان عبری بمعنی سر پوش و کنایه از پوشیدن و عفوگناه میباشد مز۳۲:۱٠ اینقطعه قسمت عمده و اصلی صندوق و اسم قدس الاقداس از آن مشتق است لا ۱۶:۲ ۱تو ۲۸:۱۱؛ علیهذا در کمال مناسبت سر پوش لوحـین شریعت بود کـه تجـاوز از شریعت‌را همچـو سرپوشی بوده عفـو و بخشایش‌را تقدیم نماید٠

در عهد جدید این مطلب بلفظ یونانی که افاده معنای‌رفع‌گناه کند توضیح گشته عب ۹: ٤ و٥ فقط کاهن بزرك‌را روا بود که به تخت رحمت تقرب جوید آن هم‌نه بدون خون قربانی رفع گناهی و این مطلب محض آنست که توضیح نماید که رحمت الهی فقط بتوسّط خون پاشی مسیح افاضه میشود لاغیر روم ۳:۲٥٠

تخصیص . یکی از رسومات دینیّه است که شخصی یا مکانی یاشیئی‌را برای عمل

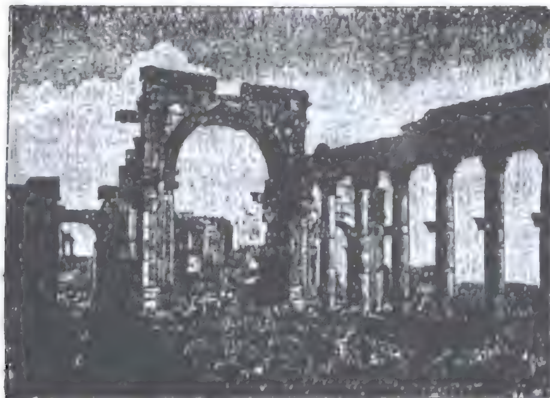
مقدّس معین کنند بدین معنی خیمه و هیکل اوّل و دوّم از برای خداوند وقف و تخصیص گردید خرو ٤٠: ١پاد ٨: عز٦: یهودیان‌را عادت این بود که دیوار و خانه و غیره‌را وقف و تخصیص کنند تث ٥:٢٠ نح ٢٧:١٢ و عید تخصیص در ٢٥ ماه کسلو یادگاری سالیانه از پاك کردن و دو باره تقدیس نمودن هیکل بود پس از آنکه انطیوخس آن‌را در سال ١٦٧ قبل از مسیح تنجیس نموده بود یو ٢٢:١٠٠

تخم . پید ١١:١ غالباً بطور مجاز استعمال شده است پید ١٥:٣ و٢٥:٤ و٢٢ ١٧:٢٢ و١٨ ار٣٧:٣١ غلا ١٦:٣ ١پط ٢٣:١ ١یو٩:٣٠ تخم مخلوط در مزرعه پاشیدن بر حسب شریعت موسوی ممنوع است لا ١٩:١٩ «تخم گرانبها» غالباً باترس در زمین افشانده میشود امّا حاصل به تخصیص در مطالب روحانی موسم سرور و شادی خواهد بود مز ١٢٦: ٥ و٦٠

تدّاوس . مت ٣:١٠ (ملاحظه در یهودا)٠

تدعال . (پسر برزك) و او یکی از پادشاهانی است که با کدرلاعمر همعهد شد پید ١:١٤ــ٩٠

تدمر . (نخل) شهر بسیار قدیمی است که از نیکوترین شهرهای دنیا بوده است٠ گویند سلیمان حکیم بانی‌آن میباشد و بمسافت یکصد میل بشمال شرقی دمشق و ٦٠ میل بغربی فرات و یکصد و بیست میل بجنوب حلب واقع است؛ موضع شهر شبیه بجزیره ایست که در دشت واقع شود و دشت ازهر طرف آنرا احاطه نموده است٠ چون اسکندر ذوالقرنین بر این شهر دست یافت اسمش‌را به پالمیرا یعنی شهر نخل مبدل کرد زیرا درختان نخل تناور بسیاری بر آن سایه افکنده بودند و کوه و دشت این‌شهر بواسطه عظمت و نیکوئی وآثار قدیم و ستونهای غظیمه قابل ذکراست، من جمله ردیفی از ستونهای عظیم شهررا ازمشرق بمغرب قطع میکند و ردیف دیگری



تدمر

نیز ردیف فوق‌را تقاطع کرده است. بسیاری از ستونهای ایندو ردیف تا حال هم برپا میباشد و در یك طرف ایندو ردیف هلالی از سنگهای منقوشه بنا شده است و در محلّ اتّصال و تقاطع ایند و ردیف که چهار زاویه تشکیل میابد چهار ستون سنك سماق دارد که دوتا افتاده و دوتا بر پا میباشد؛ و علاوه بر اینها ستونهای بسیار و آثار و هیکلها و قبرهای مزینه و هیکل آفتاب نیز در آنجا موجود است و قریه تدمر حالیّه در میان دیوارهای مرقوم واقع است. خلاصه در نیکوئی و آثار قدیمه و جلال و رونق جز بعلبك هیچ شهری در تمام سوریّه باو مقابلگی نتواند نمود. قنات‌های قدیمه در این شهر بسیار و بزرگترین منبعهای آنها قنات طبیعی است که از زیر کوه جنوبی شهر خارج میشود و درجه حرارت آبهای کبریتی این شهر ۸۸ درجه فارن‌هایت میباشد. اکثر قبرهای این شهر در خارج واقع و در نهایت استحکام است و بعضی از آنهارا در سنگهای زیر زمین تراشیده اند و بعضی دیگررا مثل برجها و دخمه‌ها بنا کرده اند و در میان آنها تماثیل منقوشه و اجساد مومیائی بسیار است. نظر بوقوع تدمر در میانه سوریّه و الجزیره معلوم میشود که قبل از زمان سلیمان دایره تجارتش وسیع بوده بحدیکه خود سلیمان هم بهمین قصد آنرا تعمیر کرد ۱ پاد ۱۸:۹ و ۲ تو ۴:۸ و زنوبیا یعنی زینب ملکه آنرا پای‌تخت مملکت خود قرار داد لکن ادریلینانس آنرا در ۲۷۳ قبل از مسیح خراب کرد.

تدی . (سینه). لقب یهودای حوّاریست مر ۱۸:۳ در بعضی از نسخه‌های قدیمی متی تدیوس و یکی لباوس و دیگری «لبیوس که اسم دیگرش تدیوس است» مینویسند لکن لوقا در هر دو نسب نامه‌اش اورا یهودا خطاب میکند لو ۱۶:۶ اع ۱۳:۱ (ملاحظه در یهودای ۳).

تراخونیتس . زمین سنگلاخ لو ۱:۳ شهر کو هستان پرسنگی است که در طرف شرقی اردن واقع است و فعلاً آنرا با قدری از کوه دروز اللّجاه گویند (ملاحظه در ارجوب).

و اغسطس امپراطور این‌شهررا بهیرودیس کبیر داد بشرط آنکه نسل دزدان و راه زنان‌را از آنجا قطع کند و چون هیرودیس در گذشت در تحت تسلّط پسرش فیلپس در آمد.

ترازو . بدانکه چون مردمان قدیم از سکّه خبری نداشتند لهذا لابد بودند که در تجارت خود نقره و طلارا وزن کنند چنانکه در پیدایش ۱۶:۲۳ وارد است که ابراهیم خلیل برای بنی حت چهار صد مثقال نقره برای قسمت مغاره مکفیله رد نمود و تجّاررا عادت این بود که ترازورا با خود حمل کند و نیز محك و عیارزا همراه خود داشته باشند و موسی هم امر

فرمود که ترازو و سنك و «ایفه» و «هین» باید حق باشد لا ۱۹:۳۶۰
امّا بسا میشد که تجّار ترازوی ناراست وکیسه سنگهای مغشوش میداشتند هو ۱۲:۷ می ۶:۱۱ و فعلاً صورت ترازوهـا در دیوارهای هیاکل مصر موجود است۰

تراشیدن . مصریان‌را عادت این بود که جز در ایام ماتم در سایر اوقات مویهای سر و ریش خودرا بتراشند۰چنانکه مجسمه‌های قدیمی و قول یوسفون مورّخ موٴیّد اینمطلب میباشد و بدین لحاظ چون یوسف بحضور فرعون طلبیده شد همچو نوکران مصری مویهای خودرا تراشید پید ۴۱:۱۴۰ لکن مصریان از برای سر خود پوشش از موی عاریه یا کلاه مانند داشته مگر کاهنان که همیشه سر برهنه یا سر پوش رمزی میداشتند زنان مصریرا گیسوهای خم اندر خم و بلند بود۰ اما اهالی آشور و بابل غالباً مویهای سر و صورت خودرا نگاه میداشتند و بالعکس کهنه بابلی سر و روی خودرا میتراشیدند۰ حتیـان مویهـای ابرو و ریش و سبیل‌را میتراشیدنـد و موآبیان پیشـانی خودرا و طوایف اعراب شقیقتین خودرا می‌تراشیدند چنانکه در ار ۹:۲۶ و۲۵:۲۳ و۴۹:۳۲ اشاره بعادات اعراب میباشد و هیرودتس نیز اشاره نموده است اما شریعت موسی قوم اسرائیل‌را از تراشیدن گوشه‌های سر و ریش منع میکند لا ۱۹:۲۷ بالاختصاص کاهنان‌که از تراشیدن سر و ریش خود ممنوع بودند اعمّ از آنکه در موقع ماتم باشد یا در سایر اوقات لا ۲۱:۵ حز ۴۴:۲۰ و نتیجه و قصد این تکلیف جدا کردن قوم ممتاز خدا از طوایف اطراف بود تث ۱۴:۱ـ۲۰ولی در امتحان نمودن شخص مبروص اسرائیلیان ماٴمور بودند که موی سر و صورت خودرا بتراشند و همچنین در عمل طهارت آن شخص لا۱۳:۲۹ـ۴۳ و۱۴:۸ و۹ اعد ۸:۵ـ۷ تث۲۱:۱۲۰ و چون کسی نذردار بود میبایست موی خودرا بر حسب عادت طبیعی بگذارد و اصلاح معمولی‌را هم نکند اما چون نذرش تمام شود سر خودرا بتراشد اعد ۶:۱ـ۹ و ۱۸ و۱۹ اع ۱۸:۱۸ و۲۱:۲۴۰ نذردار بودن شمشون مادام العمر بود داو۱۳:۵ و۷ و۱۶:۱۷ و۱۹ با اسموا۱:۱۱ عبرانیان و سایر طوایف مذکوره همچو اهالی مشرق ریشهای خودرا محاسن دانسته پرورش میدادند و بی احترامی نسبت بریش ممنوع بود ۲سمو ۱۰:۴ و۵ (ملاحظه در ریش)۰

و عدم توجه ریش در ایام داود نشان اندوه و ماتم بود ۲سمو ۱۹:۲۴۰ تراشیدن سر و کوتاه کردن ریش در میان اعراب و اهل شام نشان عزا داری است ایوب ۱:۲۰ اش۱۵:۲ ار۴۷:۵ و۴۸:۳۷ حز۲۷:۳۱ و با وجودیکه موسی اینعادت‌را منع و قدغن اکید فرمود باز در میان اسرائیلیان متداول گردید ار ۴۱:۵ و غالباً انبیاء آنرا نشان و نمونه عزاداری میدانستند اش۲۲:۱۲ عا ۸: ۱۰ میکا ۱:۱۶ ار۱۶:۶ حز۷:۱۸ با عز

۳:۹ اعراب زمان حالیّه سرهای خودرا بر حسب تکلیف مذهب اسلام میتراشند لکن بدویان و فلاحین ریشهای خودرا میگذارند.

ترافیم. (خوش بختان) لفظ عبری است که گاهی بدون ترجمه وارد شده است چنانکه در داو ۱۷:۵ و اسمو ۲۳:۱۵ و ۱۶:۱۹ مذکور است وگاهی بلفظ بت ترجمه میشود پید ۱۹:۳۱ و۳٤ و۳۵ و ظاهراً قصد از بتها و خدایان صاحب خانه میباشد مثل الپلناتیس که خدای رومانیان بود و از آیه که در اسمو ۱۳:۱۹ واقع است یعنی که میکال شاؤلرا فریب داده ترافیمرا در رخت خواب داود گذارد معلوم میشود که ترافیم بهیئت آدم بوده است و چون غیر از بت پرستان در نزد سایرین هم یافت میشد میتوان گفت که اشاره به بعضی از آلات یا مطالب نجوم فلکی میباشد. و از آیهٔ که هوشیع نبی در ٤:۳ از صحیفه خود میفرماید معلوم میشود که بنی اسرائیل بطوری در حالت کفر و دریای ضلالت غرق میشوند که نه‌تنها عبادت خدا بلکه تمامی عبادات‌را فراموش مینمایند.

تراله. (جرعه نوشیدن) یکی از شهرهای بن‌یامین است که در میانهٔ یرفئیل و صیلع واقع میباشد یوش ۱۸:۲۷.

ترتاك. (خداوند تاریکی) اسم یکی از خدایان عمّونیان است که شلمناسّر ایشانرا بسامره آورد تا عوض بنی اسرائیل در آنجا سکونت ورزند ۲ پاد ۱۷:۳۱.

ترتان. ۲ پاد ۱۸:۱۷. اسمی است که دلالت بر رئیس لشکر مینمود.

ترتلس. تصغیر ترتلیوس‌است اع ۲٤:۱ شخصی بود که یهود بواسطه جهالت و بی خبری از قوانین رومانیان از جانب خود فرستادند تا شکایت پولس‌را بحضور فیلکس برد.

ترتیوس. (سوّم) شخصی بود که بامر پولس رسالهٔ رومانیان‌را نوشت روم ۱٦: ۲۲.

ترجمان. (ملاحظه در نبی).

ترحنه . (انعام) و او پسر کالب بن حصرون بود ۱ تو ۲:٤۸ .

ترس و ترسیدن از خدا. و آن فی‌الحقیقه نعمتی است که خداوند بدارندهاش عطا میفرماید که اسم مقدّس اورا تمجید کرده از غضب او که بواسطه تجاوز از شریعت مقدّسش افروخته میشود ترسان باشد و همواره بیدار و هشیار بودن‌را شعار خود ساخته دائماً بدعا پردازد و از او تعالی نصرت و قوّت طلبد مبادا در آن ورطهٔ هولناك گرفتار آید و البتّه واضح است که این خوف با محبّت باید باشد. از جمله خاصیّت‌های دین مسیح یکی اینکه بواسطهٔ متألم شدن و مردن مسیح نفس انسان خاطیء پر از ترس و خوف میگردد و در همان وقت وضع محبّت و طریقهٔ رحمت‌را که شامل حال او شده است در می‌یابد.

ترش یا تارش . (سخت) یکی از خواجه سرایان اخشویروش است که قصد ایشان ضرر رسانیدن بوی بود اس ۲:۲۱. و۶:۲ .

ترشاثا . (اقای ولایت) لقب حکام فرس بود عز ۶۳:۲ نح ۶۵:۷ و ۷۰ و۹:۸ و ۱:۱۰ .

ترشیش . (زمین سنکلاخ) اولاً در کتاب مقدس مذکور است که کشتیهای سلیمان و حیرام هر سه سال یکدفعه بمکانی که ترشیش نام داشت و در ساحل شرقی افریقا یا در بندر جنوبی آسیا واقع بود می‌آمدند و از آنجا طلا و نقره و عاج و میمونها و طاوس‌هارا می‌آوردند ۱ پاد ۲۲:۱۰ و۲تو۲۱:۹ و چون سه سال برای رفتن و آمدن کشتیها لازم بود میتوان گفت که احتمال میرود که ترشیش از زمین یهودا دور بوده و یا اینکه کشتیها بعد از رسیدن بدانجا بجای دیگر رفته بعد از اتمام شغل به ترشیش می‌آمدند . و لفظ ترشیش نیز دلالت بر شهر و بندر معروفی مینمود که در جنوب اسپانیا واقع بود و هم اسم نهری است . خلاصه در وجه تسمیهٔ آن آراء مختلفه است و ترجمه هفتگانه آن‌را قرطجنّه نامیده است . باری وقایعی که در کتاب مقدّس در باره ترشیش مذکور است یکی این است که یونس پیغمبر بدانجا فرار میکرد و کشتیهای سلیمان نیز بدانجا وارد میشد و بسیاری از اوقات باد شرقی برآندریا وزیده کشتیهای ترشیش‌را که دارای امتعهٔ نفیسه و گرانبها بود در امواج آبهای دریای روم در هم می‌شکست مز۷:۴۸ حز۲۶:۲۷ و ترشیش‌را معادن زیاد از قبیل نقره و آهن و حلبی و قلع بسیار بود حز۱۲:۲۷ و نویسندگان قدیم در خصوص دولت و مکنت ترشیش گفتگوهای بسیار نموده اند چنانکه گویند در زمان سلطنت رومانیان چهل هزار کس معدن‌چی داشته و بیست و پنجهزار درهم برومانیان میدادند . چون از جغرافیای آنزمان اطلاعی نداریم نمیتوانیم در میانهٔ اینده و قول ذیل ربط دهیم زیرا که در ۱ پاد ۴۸:۲۲ میگوید یهوشافاط کشتیهای ترشیش را در بحر قلزم ساخت تا باوفیر روند و در ۲تو ۳۶:۲۰ میگوید که آن کشتیها ساخته شدند تا به ترشیش روند و بهیچوجه ذکر اوفیررا نمی‌نماید مقابل ۱ پاد ۲۸:۹ و۲تو۲۱:۹ لهذا تأویلات زیاد نموده اند بلکه در میان دو قول فوق ربط و علاقه دهند من جمله میگویند کشتیهای ترشیش یعنی کشتیهای بزرك (ملاحظه در سفینه) .

۲) یعنی قلعه و او مردی از بنی‌یامینیان بود ۱ تو ۱۰:۷ .

۳) یکی از رؤسای هفتگانه فارس و مادی اس ۱۴:۱ .

ترصه . (شادی) اوّل یکی از شهرهای کنعانیان بود که یوشیع متصرّف شده باسباط بنی اسرائیل داد یوش ۲۴:۱۲ و تا پنجاه سال پای تخت مملکت شمالی ایشان بود تا

وقتیکه عمری سامره‌را بنا نمود ۱ پاد ۱۴: ۱۷ و ۱۵: ۲۱–۲۳ و ۱۶: ۶–۲۳ و در زمان سلطنت منحّیم ۷۷۲ قبل از مسیح نیز مذکور است ۲ پاد ۱۵: ۱۶ و ترصه در نهایت نیکوئی و رونق بود غزال ۶: ۴٠ بعضی بر آنند که ترصه همان تلّوزه میباشد و آن بر تلّی که بشمال شرقی کوه عیبال دو میل مسافت دارد واقع است و درختان زیتون زیادی بر اطراف آن میباشد، لکن کاندر و ولسون بر ضدّ اینرای هستند و گمان میبرند که موقع آن در نزد تیاسیر میباشد و آن براهی که در میانه نابلّس یعنی شکیم و بیسان یعنی بیت شان میباشد واقع است و در اطراف شمالی اینقریه مغاره و قبرهای چندی هست که گمان میبرند که قبر چهار پادشاه اوّل اسرائیل است ۱ پاد ۱۶: ۶٠

۲) اسم دختر کهتر صلفحاد است اعد ۲۶: ۳۳ و ۲۷: ۱ و ۳۶: ۱۱ یوش ۱۷: ۳٠

ترکش. مز ۱۲۷: ۵٠ ظرفی است که تیرها و پیکانهارا در آن گذارند و در نیا ۳: ۱۳ بطور مجاز استعمال‌شده است و ارمیای نبی در فصل ۵: ۱۶ از کتاب خود در جائیکه اسرائیلیان‌را از بلاهای آینده تخویف مینماید کلدانیان‌را بقبر گشاده تشبیه فرموده است٠

ترواس. اع ۱۶: ۸ شهری است که از توابع میسیّه میباشد که در ساحل روم واقع است و موقعش در نزد تروبا بود که در تاریخ یونانیان مذکور است و پولس رسول چند دفعه بدآنجا رفت اع ۲۰: ۵–۱۲ و ۲قر ۲: ۱۲ و ۲تیمو ۴: ۱۳٠

تروجیلیونه. اع ۲۰: ۱۵ قصّبه ایست که در ایونیا در نزد کوه میکالی روبروی ساموس واقع است و پولس حوّاری در وقتیکه از ترواس به ملیتس میرفت یك شب در آنجا توقف نمود٠

تروفیمس. اع ۲۰: ۴٠ مردی است از اهالی افسس اع ۲۱: ۲۹٠ که گمان میبرند بدست پولس ایمان آورده رفیق و مساعد پولس شد ۲تیمو ۴: ۲۰٠

تره. معروف است و در مصر بسیار مشهور بود اعد ۱۱: ۵ لکن لفظی که در عبرانی به تره ترجمه شده است بیست و دو دفعه در عهد قدیم ذکر شده است و در سایر جاها بسبزی‌جات ترجمه شده است لهذا بعضی بر آنند که در اینجاهم قصد از سبزیجاتی است که خورده میشود که تره نیز بهمان معنی است٠

ترهاقه. سوّمین و آخرین پادشاه سلسله بیست و پنج مصر که معروف بسلسله حبشی هستند هم خودش و هم اسم خانواده‌اش حبشی است٠ وقتیکه سناخزیب پادشاه آشور برای تصرّف فلسطین در قلب آن مملکت بطرف مصر در ۷۰۱ قبل از مسیح حرکت میکرد شنید که ترهاقه پادشاه حبشی برای مقابله او میاید ۲ پاد ۱۹: ۹٠ سناخریب در

شرح کارهای خود بدون ذکر نام پادشاهان چنین میگوید که پادشاهان مصر و اسبان جنگی پادشاه حبشه در جنگ التکه حاضر شدند.

تسالونیکی. (معنی اینلفظ غلبه بر تسلّی میباشد) و آن شهر و بندری است از قسمت دوّم مکادونیّه که در سرخلیج ترمای بمسافت ۲۷ میل از پلاه و ٦۷ میل از امفیولس واقع است اع ۱۷:۱۰ خلیج مسطور بواسطه وجود گرمابهای طبیعی حوالی آن ثرما خوانده شد و چون بر راه کناتیا واقع بود بدانواسطه بندری نیکو گشته بود و راه مرقوم رشته اتصالی فیمابین شهر رومیه و تمامی اطراف شمالی دریای یوجان بود بنا بر این برای تجارت خوب و برای انتشار انجیل هم بر خشکی و هم بر دریا خیلی مناسبت داشت و در جذب سلونیان و بلغاریان بدین مسیح اسباب عمده بود کسدر پسرانتی پیطر این شهررا تخمیناً در سال ۳۱۵ قبل از مسیح ثانیاً بنا نموده آن‌را باسم زوجهٔ خود تسلانیکا که خواهر اسکندر کبیر بود موسوم ساخت و در زمانیکه امیلیوس‌پالس بعد از غلبه بر مکادونیّه آنمملکت‌را به چهار قسم تقسیم نمود این شهر برای پای تخت قسمت دوّم مقرر شده حاکم نشین رومانیان گردید و بواسطه ایونیان و رومیان و یهودیان‌متأهل گشت که پولس از میان ایشان کلیسای‌عدیدی جمع آوری نمود. جماعت عظیمی از یهود در این شهر سکونت ورزیده به پولتارك موسوم بوده اند و این اسم در نوشتجات سابقه مذکور متداول نبوده لکن این اسم‌را باسوسیپاطرس و سکوندس و غایس از سنگی که از آن شهر بدست آورده اند استنباط نموده اند. اجتماع عموم اهل شهر و احضار پولس و سیلاس در حضور ایشان دلیل بر آنست که شهر بزرگی بوده است . پولس بعد از این در سفر سیم هم در رفتن و هم در مراجعت اع ۲۰:۱-٤ و هم محتمل است که بعد از حبس اوّلی او در روم به آنجا مسافرت نموده باشد (۱) ۲تیمو ۳:۱ تیمو٤:



تسالونیکی

۱۳ تیط ۱۲:۳ یاسون و دیماس و غایس بودند اع ۲۹:۱۹ و۲:۲۷ ۲قر ۱۰:٤ فی ۲٤ ۰ سکونـدس و ارسترخس که پولس ایشان‌را همراه خود برد اع ۳۰:٤ از جملهٔ مسیحیان قدیم آنجا بودند. این شهر در سال ۹۰٤ میلادی بتوسّط قشون اسلام و در ۱۱۸۵ بتوسّط نورمنهای مسیثی و در ۱٤۳۰ بتوسّط اتراك مفتوح گردید. ظاهراً در تمام این اوقات بسیـاری از یهود در آنجـا ساکن بودند.

سلانیکی حالیّه دارای ستونهای شکسته و قطعات حجّاری شده میاشد و باوجودبدی و پستی این شهر دارای هفتاد هزار نفوس است که ثلث آنها یهود میاشد و بسیاری از مسـاجـدیـکه در آنجـا یافت میشود قبلاً از کلیساهای مسیحیان بوده است.

هنـگامیکـه پولس مکادونیّه‌را بقصد اطینا ترك کرد تیموتیوس و سیلاسرا در تسالونیکی وا گذاشت تاموٴمنانیراکه بواسطه توجـه و انـدرز ایمـان آورده بودند در ایمان ثابت و بر قرار گردانند و بعد از این به کلیسای تسالونیکی دو نامه نوشت.

دو رسالهٔ تسالونیکیان : نخستین نامه‌های پولس ایند و میاشد که در قرنتس در سال ۵۲ و۵۳ میلادی نگاشته شد؛ امضائیکه در اواخر این رساله‌ها یافت میشود اصلی نیست بلـکه مجعول است و در آخراین نامـه اشتباهاتی نوشته شده از رساله‌های پولس که در سفر رسالت دوّمش هنگامیکه تیموتاوٴس و سیلاس با او همراه بودند نوشت فقط اینها باقی است و پس از آنکه ویرا از تسالونیکی اخراج نمودند به بتّریه و اطینا و قرنتس رفت اع ۱:۱۷ــ۱۸:۱۸ ۰ از وقایع متنوّعه چنین مینماید که تا مراجعتش باورشلیم در انطاکیّه چند سالی توقّف نمود اوّل تسلو ۹:۲ و۳:۱ــ۷ و۱۳:٤ــ۱۸ و۱٤:۵ فی٤: ۱٦ ۰ بسیار مشتاق بود که اهل تسالونیکی‌را باز دیدن نماید ولی مانعی پیدا شده بجهة تحصیل‌اطلاع‌از وضع حال‌آنها تیموتاوٴس‌را فرستاده اصلاع‌خوشی‌که تیموتاوٴس از ایمان داری ایشان در قرنتس آورد باعث سرور عظیم پولس گردید بحدیکه در رسالهٔ اوّل شادی خودرا اظهار مینماید و آنهارا بتوسّط ذکر شهادات و معجزات خدا به حقیقت مژده ۵:۱ــ۱۰ و بتوسّط خلق‌واعظان۲:۱ــ ۱۳:۳ و به قدوسیت احکامش ۱:٤ــ۲ ؛ و قیامت مسیح و قوم اعد ۱۳:٤ــ۱۱:۵ برای تحمـل زحمـات و امتحـاناتیـکه مبتـلا خواهند شد ثابت و بر قرار میگردانـند. باقی نامه حاوی سفارشاتی است که اسباب استقامت آنها میاشد توجه مهربانی محبت آمیزیکه بر هر یك موٴمنین آن کلیسا داشت. از این نامه بخوبی ظاهر میشود ۳:۱ و۲: ۷ــ۱۱ و۳:٦ــ۱۰ و آنهارا میاگاهاند باینکه همواره منتظ‌ر آمـدن ثانی مسیـح باشـد و از تکالیف زندگی غفلت نورزند ۱۱:٤

مقابل ۲ تسلو ۳:۱۰-۱۲ و نامه‌را بسلام و دعای خیر ختم میکند.

در رسالهٔ دوّم که تخمیناً شش ماه بعد از رسالهٔ اوّل نوشته شد ایمان و صبر ایشان‌را در شداید تحسین مینماید ۱:۱-۱۴ و اشتباهاتیکه در میان ایشان پیدا شده خصوصاً در بارهٔ آمدن مسیح دفعه ثانی رفع میکند و اعلام مینماید که پیش از آمدن خداوند ارتداد عظیمی واقع خواهد شد و نیز که پیش خواهد آمد دورهٔ «آنمرد شریر یعنی فرزند هلاکت که ظهور او بعمل شیطان است بهر نوع قوت و آیات و عجائب دروغ تسلط الهی‌را داشته بر کلیسا غصب نموده مخالفت میکند و خودرا بلندتر میسازد از هر چه بخدا یا معبود مسمی شود» محتمل است که باز منتظر ظهور نبوات باشیم اما تکمیل عجیبی که تا بحال درکلیسای رومیّه یافته و حال اینکه در اوّل آنقدر بر خلاف پیش بینی انسان بود براین دلالت میکند که رسول بواسطهٔ الهام الهی آن را نکاشت در باب ۱:۲ و۲ به رساله که بدروغ باو منسوب شده و برخلاف تعلیم او تعلیم میدهد اشاره نموده بخط خود نوشتهٔ محرّررا امضا نموده مبارك میفرمایند.

تسبیحات. در عهد جدید اینلفظ با مزامیر و سرودهای روحانی ذکر گشته است اف ۵: ۱۹ کو۳:۱۶ و چنانکه در کتاب اعمال ۱۶: ۲۵ مسطور است که پولس در زندان فیلپی تسبیح نمود و هم چنین منجی ما با شاگردان خود بعد از صرف شام آخرین تسبیح خواند مت ۲۶:۳۰.

تسلی دهنده. که در یونانی فارقلیط گویند بمعنی آموزگار و شفیع و راحت آور میباشد این لقب از جمله القابی است که بمنجی ما داده شده پس «شفیعی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل» ۱یو ۲:۱ امّا غالباً مقصود از روح القدس است و او ست تسلّی دهندهٔ دیگر که بعد از مسیح برکت موعوده اعظم کلیسای مسیحی میباشد یو۱۴: ۱۶و۱۷ و۲۶ و۱۵:۲۶ لو۲۴:۴۹ اع۱:۴.

لفظ تسلّی دهنده تماماً توضیح معنای‌فارقلیط نیست چه که او نه فقط تسلّی بخش بلکه تقویت دهنده و هادی است بطوریکه مسیح تقویت دهنده و هادی بود شاگردان تکمیل این وعده‌را در حق خودشان بخوبی در یافته ملتفت شده بودند زیرا که چون در مجالس و شورهای عام طلبیده میشدند تسلی دهنده ایشانرا محافظ وحامی بوده و آنهارا بتمام حقایق طریق نجات هدایت مینمود و علاوه بر این فرمایشات مسیح و اعمال وی‌را بخاطر ایشان میاورد و مطالب آتیه‌را نیز بر ایشان کشف مینمود، علامات توفیق و غلبه و نصرت با حضور او همراه و حضورش‌معاوضه غیاب مسیح بود. هنوزکلیسا در تحت عهد و نظام دینیه تسلّی دهنده است و دنیارا بگناه و عدالت و قصاص آینده ملزم میسازد (ملاحظه در روح القدس).

تشبی . ۱ پاد ۱۷:۱ (یعنی منسوب به تشبه) و آنقریه بود که ایلیای تشبی در آنجا تولد یافت و بعید نیست که همان استیب یا لستیب حالیه باشد که بمسافت ۱۲ میل به جنوب دریای جلیل و ده میل بشرقی اردن در وادی که درمیانه تلهای جلعاد میباشد واقع است.

تعبیر . ظاهر کردن معنای حقیقی رو یاهای فوق الطبیعه پید ۴۱: دا ۲:۳ یا تغیر از زمانهای غیر معروف میباشد اقر۱۰:۱۲ و ۳۰ و۵:۱۴ و۱۳ .ضروریت اهم و الزم تعبیر صحیح کلام خدا قلب تازه است که بی نهایت شایق آموختن کلام الهی و عمل باراده او تعالی باشد با طلب تائید روح القدس و الزام مستحکم که کلام خدارا بر عقل کج رو و قلوب انسان داوری بداند و تطبیق دقیقانه اقسام مختلفه آن و اخبار صحیح تاریخی و جغرافیائی و رسوم و قوانین و السنه و زندگانی عام و خانواده و درونی ایام کتاب مقدس باید با مطابقت تام و تمام مقابله شود تا هر یك بتوضیح دیگری معاونت نموده مطالب آن واضح و روشن گردد و هر کس که کتاب مقدس را بدینطور قرائت نماید مفید فایده بوده نهایت خوشی از برای اودست خواهد داد.

تعلیم . مت ۱۹:۲۸ و۲۰ و اع ۲۱:۱۴ یعنی تمام طوایف را شاگرد ساختن. آنانیکه از خداوند تعلیم میابند اش۱۳:۵۴ از پدر تعلیم یافته بمسیح میایند یو ۴۵:۶ و تکلیف مخصوص هر مؤمنی آنستکه حتی الامکان تعلیم نجات بخش مسیح را بهمه بنی نوع بشر اعلان نماید . جماعتی از مردم را در زمان سلف معلم میگفتند اف ۴: ۱۱ محتمل که اشخاصی بودندکه در خلوات تکالیف دین پاك مسیح را بیان و توضیح مینمودند بدین لحاظ درجه ربی و معلم یهودرا در کلیسای مسیحی دارا بودند روم ۷:۱۲.

تعمید . یکی از قواعد مقدسه دینیه است که قبل از ظهور مسیح معروف بود و آن جناب آن‌را از جمله فرایض کلیسا قرار داد مت ۱۹:۲۸ مر ۱۶:۱۶ که چون آب را باسم تثلیث الوحده مقدس استعمال نمایند علامت طهارت از نجاست و ناپاکی گناه بوده نسبت آن شخص را که تعمید یافته با کلیسای مسیح معین نماید. پس میتوان گفت که فریضه تعمید در عهد جدید همچو فریضه ختنه در عهد عتیق میباشد و بواسطه اتیان باین فریضه خداوند عالم تصریح میفرماید که شخص تعمید یافته آمرزش گناه‌را تحصیل نموده و خلاصی‌را بدست آورده نفس خودرا وقف خدمت و اطاعت او تعالی نموده است اع ۲: ۴۱ روم ۳:۶ و۴ غلا ۲۷:۳ و ۱ پط ۲۱:۳. و مارا معلوم است که خود مسیح فی نفسه کسی‌را تعمید نداد یو۲:۴ و اینکه تعمید اولی مسیحیان در روز پنجاهم بعد از آنکه شاگردان تعمید روح القدس و آتش‌را قبول کردند بود . مت ۱۱:۳ لو۱۴:۳ اع ۲:

لکن باید دانست که خود عمل تعمید فی حدّ ذاته سبب ولادت ثانی نخواهد شد چنانکه از واقعهٔ کرنیلیوس معلوم میشود که روح القدس قبل از تعمید در وی داخل گردید اع ۱۰:۴۴ـ۴۸ و حکایت شمعون ساحر که باوجود تعمید یافتن تجدید نگشته بلکه هنوز افعال انسان کهنه‌را ظاهر مینمود اع ۸:۱۳ و ۲۱ـ۲۳.

امّا در بارهٔ تعمید در میان مسیحیان اختلاف است بعضی بر آنند که حکماً باید بدن شخص‌را در آب فرو برد و دیگران گویند که باید سه مرتبه در آب فرو رود و جمعی بر آنند که اطفال‌را جایز نیست بلکه باید شخص مؤمنی که توانائی اقرار گناهان خودرا دارد تعمید یابد.

و بسیاری از مسیحیان گمان می‌برند که تعمید اطفال مؤمنین واجب و همچو عهدیست در میانه ایشان و خدای تعالی و بسیاری از مسیحیان بر آنند که تنها پاشیدن آب کفایت مینماید زیرا که فقط اشاره بغسل یافتن با روح القدس است؛ علیهذا علاقه بمقدار آب و چگونگی آن نخواهد داشت بلکه تنها پاشیدن اب باسم اب و ابن و روح القدس کفایت خواهد نمود.

تعمید روح القدس و آتش مت ۳:۱۱ لو ۳:۱۶ اشاره بافاضه روح القدس است چنانکه در یوم الخمسین و سایر اوقات در تاریخ کلیسا بوقوع پیوست.

تعمید یحیی تعمید دهنده . (یحیی واعظ عدالت و تعمید) وی اشاره بطهارت باطنی که نتیجهٔ توبهٔ حقیقی است میباشد و اینمطلب مقدّمه تعمید یافتن بروح القدس و آتش است چنانکه خود آن حضرت در مت ۳:۱۱ و لو ۳:۱۶ اشاره می‌فرماید و از اشخاصیکه قصد تعمید یافتن داشتند ثمرات لایق توبه که پشیمانی از گناه و توبه و ایمان بخدا باشد طلب میفرمود اما هرگز از ایشان قبول تعلیم تثلیث الوحده‌را طلب ننمود. و از قراریکه معلوم است تعمید یحیی‌اسباب حلول و افاضه روح القدس نمیگردید و شاگردان مسیح که قبل از این از یحیی تعمید یافته بودند مجدداً تعمید میافتند اع ۱۹:۱ـ۶ مقابل مت ۳: باااع ۱۸:۲۵ و۲۶.

تعمید برای اموات. ازقرارمعلوم اینمطلب از آن زمان مفهوم و رواج بوده و حال‌اینکه جز یکدفعه درکتاب ذکر نگشته است اقر۱۵: ۲۹ و بسیاری بر آنندکه این‌آیه اشاره بعادتی است که در میان مسیحیان سلف شایع بود که شخص زندهٔ تعمید داده آنرا در عوض تعمید شخص مؤمن متوفای تعمید نیافته محسوب میکرد. لکن کلیسا بعد از چندی اینعادت‌را ترك نمود و جز در نزد بدعتیان مثل سرتثیّین و مرسیونیّین و مرمونیّین حالیّه معمول نبود. یوحنّای دهان طلا گوید چون شخصی که مایل بدخول در کلیسا بود بدون تعمید وفات یافت شخص زندهٔ‌را در زیر تخت او گذارده کاهن مطالبی‌را که

از آن شخص در حال حیات میبایست سؤال نموده اورا تعمید دهد از آن شخص زنده سؤال میکرد و آن زنده در عوض میّت تعمید مییافت و خطای اینمطلب مثل آفتاب روشن است لکن پولس محض استحکام دلایل خود آنرا ذکر مینماید تا مؤمنین‌را بر قیامت مردگان ملزم سازد.

تعناك . (ریگ‌زار) یوش ۲۱:۱۲ و ۲۵:۲۱ یکی از شهرهای منسی است که اصلاً مال یساکار بود و پس از آن به منسّی و بعد از آن به لاویان انتقال یافت یوش ۱۱:۱۷ داو ۲۷:۱ و در ضمن مکانهائی بود که معاش سلیمان ملك از آنها مهیّا میشد و دور نیست که همان عاتیر باشد ۱ تو ۷۰:٦.

و تعنك در نزدیکی مجدّو بود که بسیار از اوقات با مجدّو ذکر میشود و چهار میل به لجّون و ۱۲ میل به ناصره و ٤۸ میل بقدس مانده واقع بود.

تعویذ . (پناه بردن) تا بحال در افریقا و مغرب زمین مستعمل است . در زمان قدیم همچو گوشواره پید ٤:۳ داو ۳٤:۸ اش ۳: ۲۰ هو ۱۳:۲ و گردن بند و سنگهای گران بهائی که دارای علامات و قوّه موهومات بود استعمال میشد و الفاظ مقدّسه‌را بطور و طرز مخصوص در آنها ترتیب میدادند و بعضی اشیاء کوچك که آنهارا نسبت باجنّه و دیوها میدادند در آنها تعبیه میکردند و محض محافظت از اقتدار اجنّه و دیوها بر خود قرار میدادند.

تغلث فلاسر . (قوّت من خداوند نینیب است) ۱ تو ۲٦:۵ و ۲ تو ۲۰:۲۸ یکی از پادشاهان آشور که از ۷٤۵ ـ ۷۳۷ قبل از میلاد سلطنت داشت . تغلث‌فلناسر اسم دیگر فول است و شاید فول اسم معمولی او بود و وقتی بتخت سلطنت نشست لقب تغلث‌فلاسررا که یکی از پادشاهان عظیم الشان گذشته داشت برای خود انتخاب کرد.

در اوّلین دفعه او باسرائیلیان بنام فول معروف گردید و در سالهای ۷٤۳ـ۷٤۰ مرکز قوای عسکریّه‌اش در ارپاد واقع در شمال‌سوریّه نه انقدر دور ازجائیکه انطاکیه آخری بود مقرّر میبود. یکی از نقاطیکه در آنزمان یا قدری پس‌از آن‌مورد توجّه او شد زمین اسرائیل بود. امّا منحیم باو جزیه داد از این جهت پادشاه آشور آن مملکت‌را وا گذاشت و سلطنت منحیم‌را نشناخت و بوطن خود مراجعت کرد ۲ پاد ۱۹:۱۵ـ ۲۰ . تغلث‌فلاسر اسامی اشخاصی‌را که در سال ۷۳۸ قبل از مسیح باو جزیه میدادند ثبت کرده من جمله نام منحیم سامریست.

در ۷٤۳ دو مرتبه بطرف مغرب رفت. متّحدین فقح و رصین بر ضدّ آحاز یهودی آحازرا مجبور گردند که اگر چه بر خلاف میل نیك خواهانه اشعیاء پیغمبر بود از یك قوهٔ انسانی کمك بخواهند به تغلث‌فلاسر مبلغ هنگفتی تقدیم شد ۷:۱٦ و ۸ و با فرصت مناسبی اورا وا گذاردند تا حدود اقتدار

خودرا بطرف آحاز بکشاند. او بمخاصمت فلسطینیان بر خواسته شهرهای زیاد متصرّف شد و در تمام سواحل دریای فینیقیه تاخت و تاز نمود. او عیون آبل بیت‌معکه یانوح وقادش، حاصور و جلعاد و جلیل‌را متصرّف شد و همچنین تمام زمین نفتالی‌را بقبضه اقتدار خود در آورد و تمام‌را باسیری با شور برد ۱۵:۲۹ و غزه‌را متصرّف شد. بدین طریق او فلسطینیان‌را که از غارت یهودیه استیفا کرده بودند تنبیه نمود ۲ تو ۲۸:۱۸. در اوّل تواریخ ۵:۲۶ نوشته شده است که «خدای اسرائیل روح فول پادشاه آشور و روح تغلث‌فلاسر پادشاه آشوررا برانگیخت» این لغت واو بزبان عبرانی هم معنی حتّی یا بلکه دارد از آن جهة میشود گفت که این دو اسم برای یکنفر بوده نه دو نفر. در همان آیه گفته شده است که تغلث‌فلاسر راؤبینیان و جادیان و نصف قبیله منسی‌را باسیری ببرد و این واقعه در ۷۳۲ قبل از میلاد اتفاق افتاد. او از وجوهی که بعنوان خراج ازپادشاهان‌عمون موآب ادوم و آحاز پادشاه یهود میگرفته مارا اخبار مینماید. این فقره با کتاب مقدس مطابقت میکند که آحاز برای دیدار تغلث‌فلاسر بدمشق رفت ۲ پاد ۱۶:۱۰. در ۷۳۰ قبل از مسیح. مطابق علم تاریخ شناسی کتاب مقدس هوشع بر ضدّ فقح طغیان نمود. این طغیان بوسیلهٔ تغلث‌فلاسر امداد شد و ظاهراً تغلث‌فلاسر در آنزمان در نینوا متوقف میبود زیرا میگوید «فقح‌را من کشتم و یوشع‌را بجای او نهادم تا بر آنها حکمرانی نماید». بعد از سقوط دمشق در ۷۳۳ یا ۷۳۲ تغلث‌فلاسر به نینوا مراجعت نمود. تغلث‌فلاسر بعد از هیجده سال سلطنت موقعیکه سلطنت و اقتدار دولت آشوررا بدرجه عالی رسانیده بودکه عظمتش در عهد پیشینیان سابقه نداشت در ۷۲۷ قبل از میلاد در بالین مرگ چشم برهم نهاد.

تفنه . (ملاحظه در توفت).

تفسح . (معبر یا تنگه). همان تپسکس است که بر ساحل غربی فرات در شام واقع است و منتهای حدود املاك سلیمان میباشد ۱ پاد ۴:۲۴.

تفصح . ۲ پاد ۱۵:۱۶ به گمان کاندر در موقع تفسیح حالیّه که در جنوب نابلس میباشد واقع بوده است لکن سایرین گمان برده اند که در نزدیکی رود اردن یا در نزدیکی ترصه بوده است.

تفوح . (درخت سیب) اوّل مردی از نسل یهودا ۱ تو ۲:۴۳.
دوّم اسم دو شهر بود که یکی در دشت یهودا بطرف دریای روم واقع بود یوش ۱۵:۳۴ و آن غیر از بیت تفوح میباشد که در نزدیکی حبرون واقع و دیگری متعلق بسبط افرائیم و در مرزو بوم منسّی‌واقع بود یوش۱۶:۸ و۱۷:۸

و دور نیست که همان عین تفّوح باشد یوش ۱۷:۷۰ خود شهر بافرائیم و زمین به منسّی تعلق داشت یوش ۱۷:۸ امّا تفّوح که در یوش ۱۷:۱۲ مذکور است نمیدانیم کدام یك میباشد.

تقدیس. (مقدس ساختن) و یا از برای خداوند جدا کردن پید ۲:۳ خر۱۹:۱٤۰در عهد عتیق قصد از تقدیس تعیین رسمی‌شخصی یا شیئ است از برای خدا لهذا باین معنی عبرانیان بواسطه داشتن عهد و قربانیها رسمی و رفع گناهی قوم خاص و مقدس خداوند بودند خر ۱۳:۴۱ اعد ۱۲:۳ و۱۳ تث ۷: ۶ و۹ـ۱۲ مقابل پید ۱۷:۷ـ۱٤ و خیمه و کهنه و مذبح و غیره در نهایت اهمیّت از برای خدمت خداوند تعیین شد لا۸:۱۰ـ۱۲ و بهمین طور مردم خودشان‌را بطریق و تدارك مخصوصی از برای حضور و پرستش خداوند تقدیس مینمودند خر۱۹:۱۰ و۱۱ و۲۲ اعد ۱۱:۱۸۰ قصد از تقدیس روز معین کردن یك روز یا روزهای چند است از برای روزه و دعا یوئیل۱:۱٤ و تقدیس سبت قصد از مراعات روز سبت است از برای خداوند تث ۵:۱۲ و تمام این تقدیسات نشانهٔ شهادت بر قدوسیت خدای تعالی و لزوم تقدیس اخلاقی و وقف ارواح پاك و مطیع بمحبت و خدمت او ست لا۱۱:٤٤ و ۲۰:۷ و۸ ۲قر ۶:۱۶ـ۱۸۰

و قول خداوند ما عیسی مسیح که در یوحنا وارد است که «بجهة ایشان من خودرا تقدیس‌میکنم تا ایشان نیز در راستی تقدیس کرده‌شوند» یو۱۷:۱۹ قصد از این است که حضرتش در رتبه کهنوتیت اعظمش جان خودرا همچو قربانی از برای خداوند تقدیس فرمود عب ۷:۲۷ و۹:۱٤ ۰ قوم خداونـد مکلّف اند که خداوندرا تقدیس کنند لا ۱۰:۳ اعد ۲۰:۱۲ اش ۸:۱۳ باین معنی که حقیقة بطور واضح حضرت اقدس الهی‌را از هر چیز و هر خیال و هر تصّوری برتر و بالاتر دانسته همچو منظر اعلای پرستش و اطاعت قرار داده جلال اورا ظاهر کنند ۱پط ۳:۱۵۰

تقدیس در معنای تعلیمی بطور تحقیق مقدس ساختن آن چیزی است که سابق بر این ناپاك و پر گناه بود و این مطلب عمل متزاید و تدریجی توفیق‌الهی بر جان شخص ایمان دار است که بتوسّط محبّت مسیح عادل شمرده میشود و آخر الامر شخص ایمان‌دار متدرّجاً از طبیعت ناپاك و فاسد پاك و طاهر گشته با جلال و شادی عظیم در حضور او حاضر خواهد شد یهودا ۲٤

روح القدس این عمل‌را بیاری توفیق و مشیّت و کلام الهی بعمل میآورد یو۱٤:۲٤ و۱۷:۱۷ ۱تسلو ۲:۱۳ ۱پط ۱:۲۰

دواعی و بواعث حالیّه مسیحی شخص مسیحی‌را مکلف میسازد بر اینکه با روح خدا مقاومت ننماید بلکه با آن همراهی کرده جویای آن باشد که خودرا مقدس‌سازد چونکه خداوند مقّدس است، خلاصه تقدیس

هر مؤمن در عهد توفيقى مياشد كه بر صليب خريدارى شد. آن كسى كه مارا از گناه و عقوبت آن خلاصى مى‌بخشد از قوت و اقتدار گناه نيز خلاصى خواهد بخشيد و بلا شك وعده آسمان بردن عاصى مهيّا ساختن اورا از براى حضور در سماء متضمن است.

تقليد . قصد از مطالب و احكامى است كه در كتاب مقدس مذكور نيست بلكه مردم هر طبقه متداول كرده بطبقه ديگر رسيده باشد مت ١٥: ٢. قوم يهود بر آنند كه خداوند عالم شرايع بسيارى بموسى داد كه در كتاب توراة مكتوب نيست و يوشع بن نون آنهارا بمشايخ و مشايخ بقضاة و انبيا و ساير مردم تسليم نموده دست بدست در تلمود ثبت گرديده است. بسيارى از تقاليد ايشان مخالف شريعت مياشد چنانكه مسيح باينمطلب تصريح ميفرمايد و هر چند كه حواريان بعضى از تعاليم شفاهى‌را بمردم تعليم ميدادند ٢ تسا ٢: ١٥ و٣: ٦ با وجود آن هر تعليمى‌را بايد امتحان نمود و آن‌را با مقاييسى كه در كتاب مقدّس قرار داده شده است بايد سنجيد زيرا كه اگر انسان تعاليم دينيّه خودرا بر تقاليد بنا نمايد هم آن است كه مثل يهود در خطر تنگى و خطا افتد.

تلوه . (انتظار) ١) پدرزن حلده نبيّه ٢ پاد ٢٢: ١٤ كه در ٢ تو٣٤: ٢٢ توقهه خوانده شده است. ٢) پدر يحزيا عز ١٠: ١٥.

تقوع . (خيمه زدن)٢سمو١٤: ٢و٢تو١١: ٦ يكى از شهرهاى يهودا است كه در نزديكى بيت لحم به جنوب شرقى اورشليم واقع بود و فعلاً آنرا تقوعه گويند و ظاهراً اشحور اساس آن‌را گذاشته ١تو ٢: ٢٤ و٤: ٥ رحبعام آنرا بنا نمود ٢تو ١١: ٦ و از قرار معلوم شبانان همواره بدانجا ميشدند چنانكه عاموس نبى نيز ذكر كرده است عا ١: ١ و يوآب بهمين تقوع فرستاده زن دانشمنديرا گرفت و ويرا تعليم داد كه چگونه با داود در خصوص ابشالوم گفتگو نمايد لكن داود فهميد كه دست يوآب در اينكار مياشد. دشت تقوع هم مجاور تقوع و در جزء دشت يهودا بود و يهوشافاط بنى‌عمون و موآبيان‌را در آنجا شكست داد ٢تو ٢٠: ٢٠-٣٠ و ساكنان آنجارا تقوعيّون گويند ٢سمو ٢٣: ٢٦ و ١تو ١١: ٢٨ و٢٧: ٩ نح ٣: ٥ و٢٧.

تليل . دا ٥: ٢٥ (ملاحظه در منا).

تكيه . معروف است كه از طلا يا برنج ساخته براى پيوند پرده‌هاى خيمه جماعت بكار مى‌بردند خرو ٢٦: ٦ و١١.

تگرك . معروف است . و خداوند مصريان‌را بواسطه ظلمهائى كه به بنى اسرائيل‌كردند به بليّه تگرك مبتلا گردانيد خر٩: ٢٣ و٣٣ مز٧٨: ٤٧ لكن نه اينكه فقط خداوند اين مطلب‌را براى استخلاص بنى اسرائيل بجا آورد بلكه دشمنان يوشع-

بن نون‌را نیز بیشتر از آنکه بشمشیر کشته شدند بواسطه بلیّه تگرك هلاك نمود و بلیّه تگرك در نزد متقدّمین یکی از عذابهای عظیم شمرده میشد چنانکه در صحیفه اشعیا نیز مجازاً بدان اشاره رفته است اش۲۸:۲ و مکا ۲۱:۱۶.

تل. که در ۲تو ۳:۲۷ عوفل نامیده شده است و در میانه وادی پنیرفروشان و وادی قدرون واقع است و بواسطه محلّ طبیعی آن و برجی که در آنجا میباشد بغایت محکم و دیواری در میان آن و کوه صهیون بر پا است ۲تو ۱٤:۳۳ و وارن‌انگلیزی‌دیوارهای بزرك و بنای برجی در این تل یافته است.

تلاسار و تلمتار. (تل آشور) اسم مکانی است که بنی عدن در آنجا ساکن بودند بعد از آن آشوریان بدانجا غلبه‌کردند ۲پاد ۱۹: ۱۲ و اش ۱۲:۳۷. رولنصن گمان میبرد که موقع تلاسار در غربی الجزیره در نزدیکی حاران و اورفا واقع است لکن لیرد گمان دارد که در طرف مغربی در نزد تل عفر شانزده میلی موصل واقع است.

تل ابیب. (تل گندم) حز ۱٥:۳ قریه ایست که در نزد نهر خابور بود و حزقیال با اسرای یهود در آنجا ساکن شد و احتمال میرود که موقعش در جای تل ابان حالیّه میباشد.

تل حخیله. (تل تاریك) محلّی است در نزدیکی زیف که داود با ششصد نفر از همراهانش در آنجا متواری شدند اسمو ۱٤:۲۳ و۱٥ و۱۸. کاندر گمان میبرد که همان موضع بکین حالیّه میباشد و آن قلّه ایست نزدیك بدشت که از برای قلّه‌های عین جدی و دریای مرداب و کوههای موآب دیده میشود و در زیر این تل پستی و بلندی هست و خود تل در سروادی واقع است که منتهی الیه آن دریا است و در آن پستی مرقوم چشمه و مغاره ایست که احتمال میرود همان سنگری باشد که در اسمو ٥:۲٦ مذکور است و دور نیست که داود بطرف بالای آن مغاك بر آمده بشاوُل و لشگریانش نزدیك شد در حالتیکه ایشان خوابیده بودند.

تل حرشا. (تلّ صید) اسم محلّی است در بابل که پارهٔ از یهودیانی که قادر بر تعمیر خانهای اجداد و پدران خود نبودند از آنجا بازروبابل بزمین یهودا مراجعت کردند عز ۵۹:۲ نح ٦۱:۷ و رولنصن گمان می‌برد که در دشت نزدیك دریا بود لکن فورت بر آنستکه در نزدیکی خابور واقع بوده است.

تلغت فلناسر. (ملاحظه در تغلث فلاسر).

تل ملح. (تلّ نمك) ملاحظه در تلّ حراثا.

تلمود. (تعلیم) کتابی است شامل دو قسمت که یکیرا مشنا و دیگریرا گمارا گویند. اما لفظ مشنا که بمعنی تکرار میباشد

عبارت از مجموع تقالید مختلفه یهود است با بعضی از آیات که از کتاب مقدس اقتباس شده٠قوم یهود بر آنندکه این تقالید درکوه سینا بموسی داده شده بعد از آن از هارون و الیعازر و یوشع دست بدست بانبیاء بعد و از انبیاء بروسا و خلفای کنیسه رسیده تا قرن دوم بعد از مسیح که در آنوقت حاخام یهود اتمام آنهارا جمع کرده در کتابی ثبت نمود و شخص مذکور در میان قوم یهود به جامع مشنا شهرت یافت٠

و گمارا که بمعنی تعلیم است عبارت از مجموع تعلیمات و تفاسیری است که بعد از انتهای مشنا در مدارس عالیه واقع شد ٠ و تفسیراتی که نوشته شده نیز دو قسم میباشد یکیرا تلمود اورشلیم گویند که حاخامهای طبریه آنرا فیمابین قرن سوم و پنجم نوشتند و دیگریرا تلمود بابل گویند که در قرن پنجم نوشته شد٠

و چون بسیاری‌از رموز و اشارات حضرت مسیح‌را تفسیر نموده میگوید که مسیح از سایر معلمان علم الهی یهود بزرگتر بود لهذا برای ما بسیار مفید میباشد ٠

تماشاخانه . محلّی است که از برای تیاتر ساخته شده است اع ۱۹:۲۹ یا محلّ عرضه داشت ونمایش و توضیح آن میباشد اقر۹:٤٠در تماشا خانه عام قیصریه بودکه خداوند هیرودیس اغریباس‌را بمرك زد اع ۱۲:۲۱ـ۲۳٠در تماشا خانه افسس بود که ازدحامی عظیم بر ضد پولس شد اع ۱۹: ۲۹٠ فعلاً دیوارهای آن تماشا خانه بر پا و باقی است و هر چند که نشیمنهای مرمر آن نابود گردیده است باز در ردیف صنایع عالیه محسوب است و از هیکل دیانا بخوبی دیده میشود (ملاحظه در افسس و روم)٠

هیئت تماشا خانهای قدیم بشکل نیم دایره ساخته میشد و ابداً سقف نداشت بلکه گاهی از اوقات چادر میکشیدند و نشیمنهای این تماشا خانه‌ها مرتبه به مرتبه بالای یکدیگر ساخته شده همگی بیك نقطه مرکزی منتهی میشد و بعضی اوقات خیلی بزرك و وسیع بود و بعضی از اوقات پرده منظری از مقصّرین و غلامهائی که با حیوان وحشی می‌جنگند نمایش میدادند٠ این‌تماشا خانه‌ها گنجایش پنجاه هزار یا بیشتر تماشاچی داشت عب۱۰: ۳۳ «ابر شاهدان» که در عب ۱۲:۱ مذکور است قصد از تماشاچیانی است که دویدن مسیحی‌را مشاهده میکنند همچنانکه تماشاـ چیان بازیهای یونانی‌را تماشا میگردند٠

تمام . معنی معین اینلفظ بطور واضح معلوم است و قصد از انجام تمام پیشگوئیها و وعدهای خدا یتعالی است که هر یك از آنها در وقت معین و مکان معین کاملاً بوقوع پیوستند یوش۲۳:۱٤ مت ۱۷:۲ مت ۱۷:۸ و۱۷:۱۲٠ در عهد جدید بسیار وقایع‌کامله که بانجام رسیده اند یافت میشود در حالتیکه مقاصد انسانی بر خلاف آن بوده است و آنانی که در اینگار مشغول بودند جز مقاصد

شریرانه چیزیرا در خواب ندیدند و بدین معنی عاملین و مرتکبین واقعی صلیب مسیح ابداً در خیال این مطلب نبودند که قصد مقدس حضرت اقدس الهی‌را کامل میکنند و انجام میدهند یو۱۹:۲٤ و۲۸ و۳٦۰ بعضی اوقات عبارت و اصطلاحی که میبایست کامل شود توضیح مطلبی است که بدان منسوب است و تکمیل ثانوی و ثبوت اکمل نبوّت و پیش گوئی سابق است که آن هم قبل از وقت بر حسب حکمت الهی تعیین شده است مثل کلمات هوشع ۱:۱۱ که «میگوید فرزند خودرا از مصر طلبیدم» و این مطلب محققاً مستقیماً اشاره بخروج بنی اسرائیل از مصر میباشد لکن چنانکه از متی ۱٥:۲ مستفاد میشود آنستکه روح‌القدس اینمطلب‌را بدون اینکه نسبت بمسیح داشته باشد در خیال نبی مصوّر نکرد۰

تمثال . عا ۲٦:٥۰ استیفانس اینلفظرا بلفظ رمفان ترجمه نموده است اع ٤۳:۷ (ملاحظه در رمفان)۰

تمثال غیرت . حز ۳:۸ و٥ بواضحی تمام معلوم نیست که در این آیه بکدام تمثال اشاره مینماید الا اینکه میتوان گفت‌که اشاره به تمثالی است که در نزد مدخل دروازه اورشلیم میگذاشتند که رؤیت آن اسباب هیجان غیرت داخلین میشد تا دلالت نماید بر اینکه عبادت تماثیل در این شهر آشکار و واضح گشته است۰

تموز . (عرق‌زندگی) اسم بتی است و دور نیست که همان ادونس باشد که در علم اساطیر یونان مذکور است۰ و شرایع و رسوم تمّوز که در مجامع ایشان معمول بود فی الحقیقه با آداب و فضایل انسانیت در نهایت مغایر و مختلف بود و وقت جمع شدن در همان ماهی بود که تمّوز مینامیدند خرو۸: ۱٤۰ (ملاحظه در ماه)۰

تمیم . (کمال) خرو ۳۰:۲۸۰ (ملاحظه در اوریم)۰

تمیزارواح . ۱تو ۱۰:۱۲ یکی از بخششهای ایزد سبحانه است که بواسطهٔ آن امکان دارد که ارواح‌را امتحان کرده حق و باطل آنهارا معیّن نمود۰ ۱)یو ۱:٤ و در زمان سلف انبیاء کذبه و ارواح شریره بسیاری در کلیسا یافت میشدند و بسیاران‌نیز مثل سیمون در پی تحصیل این مطلب بودند که خارق عادتی‌از ایشان سر زند و پرواضح است که بواسطهٔ همین بهره و بخشش بود که پطرس تزویر حنانیا و پولس حیلهٔ علیم ساحررا معیّن فرمود۰

تمنة . (یعنی قسمت معیّن) ۱) قریهٔ ایست که در مرزوبوم شمالی یهودا واقع است یوش ۱۰:۱٥ و فلسطینیان در آنجا ساکن میشدند ۲تو ۱۸:۲۸ و فعلاً خرابه ایست‌که آن‌را تبنه گویند و موقعش بر تپّه ایست که ۷٤ قدم از سطح دریا مرتفع میباشد و تخمیناً دو میل تا بیت شمس مسافت دارد

(٢) قریهٔ که در کوهستان یهودا بطرف جنوبی حبرون واقع است یوش ١٥:٥٧ و دور نیست که همان تبنه باشد که بمسافت ٩ میل بجنوب غربی بیت لحم واقع است.
(٣) مکانی که یهودا در زمان ملاقات عروس خود تامار بدانجا بر آمد پید ٣٨:١٢-١٤.
٤) مسقط الرأس زوجه شمشون داو ١٤: ١ و ٢ و٥ و دور نیست که همان بتنه باشد که بطرف غربی بیت شمس واقع است زیرا که آثار زراعت و سنگهائی که بصورت مودار تراشیده شده و اشاره به بودن تاکستان مینماید در آنجا موجود است.

تنه حارس. داو ٢:٩ (ملاحظه در تمنه سارح).

تنه سارح. (قسمتی از بسیاری) و تمنه حارس یعنی قسمتی از آفتاب؛ و آن شهری بود که بر کوه افرائیم واقع و به یوشع بن‌نون داده شد و او آنرا بنا کرده در آنجا ساکن شد و در زمان وفاتش نیز در آنجا مدفون گردید داو ٢:٩ یوش ١٩:٥٠ و٢٤:٣٠. اما در بارهٔ موضع تمنه سارح دو قول است اوّلی آنستکه تمنه سارح همان تمنه میباشد که بر راهی که رومانیان در میانهٔ اورشلیم و انتی‌پاتوبس ساخته و تخمیناً ١٣ میل و نیم بشمال غربی اورشلیم مسافت داشت واقع بود.

و جیروم نیز گویند که اینموضع در مرزوبومی که در میانه دان و یهودا میباشد واقع بود. و در خرابه‌های اینموضع بطرف جنوبی شهر مقبرهٔ میباشدکه در سنك تراشیده شده شامل ٩ قبر است و در جلو این مقبرها رواقی است که ستونهای چندی در آن بنا کرده اند و در محلّ داخل شدن آن دویست سوراخ برای محلّ چراغ موجود است و در میان رواق چهارده ضریح است پس از آن ایوانی است که شامل یکضریح میباشد. اما رأی صحیح آنستکه اینضریح دخلی بزمان یوشع ندارد و در نزدیکی مقبره درخت سندیانی است که آنرا شیخ الیتیم گویند و بمسافت ٣ میل بطرف شرقی آن قریهٔ ایست که به کفریشوع مشهور است.

دوّمی بر آنستکه همان کفرحارس میباشد که بمسافت ٩ میل بطرف جنوبی نابلس واقع است. سامریان گویند که یوشع بن نون و کالیب بن یفونه در آنجا مدفونند و یهود و سامریان متّفقاً بر آنند که مدفن یوشع در آنجا میباشد.

التمنی. مادر زن شمشون بود. داو ١٥: ٦.

تخومت. (عزا داری) و او پدر یکی از روسائی بود که در تحت اقتدار جدلیا بودند ٢ پاد ٢٥:٢٣ ار ٤٠:٨.

تنور. معروف است. و آن چیزی میباشدکه از گل سرخ بهیئت خمرهٔ بزرك بی ته ساخته و زمین‌را گود کرده در آنجا قرار دهند و آتش در آن افروزند و چون دیوارهایش

از حرارت سرخ شده و شعله فرو نشست خمیررا باوسایط چند پهن کرده بواسطه ناوه بدیوارهای سرخ شده چسبانند و بزودی پخته شده خود کنده شود و هم چنین تکرار نمایند۰

تواریخ ایام۰ اسم دو کتاب تاریخی عهد عتیق است که باوّل و دوّم تواریخ ایّام مسمّی‌میباشد۰ نگارندهٔ آنها معیّن نیست اگر چه اکثری‌بر آنند که عزرا آنهارا در ۴۵۷ سال قبل از مسیح تصنیف نمود و این رأی بتوسّط سؤآلات و مباحثات دقیقه و نکته سنجیهای جدید ثابت گردید ۰ این دو کتاب املاً یکی بوده راقم ملهمهٔ آنها نه فقط کتب و نوشتجات مقدّسه پیشین‌را بلکه تواریخ عمومی دیگررا هم که حال مفقود است بکار برده ۱تو ۲۹:۲۹ ۲تو ۹:۲۹ و ۱۶:۱۱ و۲۰:۳۴ و۲۷:۰۷ کتاب اوّلین بتوسط نسب نامه‌ها تکرار تاریخ مقدّس‌را از ابتدای جهان الی زمان داود پادشاه و نیز حیات و وفات و سلطنت داودرا بنا بر آنچه بوده بطور اکمل بیان مینماید۰

اما کتاب دوّمین فقط محتوی بر تاریخ ملوك یهودا است یعنی از ابتدای سلطنت سلیمان تا مراجعت یهودا از اسیری بابل و کتاب تواریخ ایّام در اینخصوص با کتب ملوك که تاریخ ملوك یهودا و اسرائیل‌را بیان میکند تفاوت دارد۰ دراغلب جاها تاریخ پادشاهانیرا که در ملوك مسطور است بعینه از کتاب تواریخ ایام استنتاج مینماید اما در جاهای دیگر یکی بر حکایت دیگری میافزاید ۰ این کتاب‌هارا بزبان یونانی پارلای‌پومینا یعنی چیزهای جا گذاشته شده نامیده اند۰ این دو کتاب تواریخ ایّام بعد از مراجعت از بابل در وقتی که مملکت و ملّت عبرانیان دوباره استقرار یافت نوشته شد و مقصود نخستین آنها آنستکه در این کار اقدام و امداد نماید و ثبتهای کامل نسب نامه‌ها که بتوسّط آنها میبایست املاك دوباره و تعیین خدمت ثانیاً تجدید شود فراهم نماید ۰ و باید دانست که آنهـا بیش از کتب پادشاهان دارای مطالب مذهبی میباشد و توسعهٔ قواعد پرستش جماعتی و تهیّه داود برای بنای هیکل و تقدیس نمودن سلیمان مفصّلاً در آنها مسطور است و حال اینکه تواریخ ملوك دیگر مخصوصاً از نسبات طبیعی و اعمال مذهبی خودشانست ۱تو ۸:۱۴ـ۱۱ ۲تو ۱۱:۱۳ و۸:۱۹ـ۱۱ و۱۶:۲۶ـ۱۹۰ و غیر ذلك۰

مخفی نماند که کتاب تواریخ ایّام‌را باکتب شموئیل و پادشاهان باید خواند زیرا که از همان زمانها حکایت میکنند بدین واسطه با اینکه بعضی تفاوتهای ظاهری غیر اصلی دارند اسباب توضیح یك دیگر میباشند و نیز تاریخ تسلسل و پرتعلیمرا صورت داده واضح مینمایندکه تدیّن مصدر اصلی کامیابی و بی دینی مصدر بدبختی میباشد ام ۱۴:۳۴ سزاوار است که کتب مذکوره باین نظر که به آمدن و ملکوت خداوند ما عیسی مسیح

منسوب است مطالعه شود.

تواضع . اطمینان و سلامتی روح و حلم است که بتوسّط متضرّر شدن از دیگران یاغضب دیگران بزودی غضبناك نشود بلکه با حلم و دیر غضب باشد ام ۱۶:۳۲ یع ۷:۳ و۸و۱۳، خداوند با چنین روحی ساکن‌میشود و برکت مخصوص عطا میفرماید. اش۵۷: ۱۵ و۶۶:۲ مت ۵:۵ تواضع توفیق شخص مسیحی است ۱تیمو ۶:۱ که بسیار ارواحی که طبیعةً آتشی اند آنرا بدست میآورند مثل موسی خر۱۲:۲ اعد ۳:۱۲ و پولس اع۱۰:۲۶ و۱۱ اقر ۱۹:۹ و تمام آنانیکه میخواهند شباهت بمسیح پیدا کنند میبایست تحصیل تواضع نمایند مت ۲۸:۱۱ و۲۹.

توبه . حز ۶:۱۴ مت ۱۳:۹ بدانکه توبه تغییری میباشد که در فکر شخص حادث شده پس از آن مولّد ندامت و پشیمانی بر عملی میگردد که فاعل قصد بجا آوردنش‌را نداشته است حال امکان هم دارد که شخصی بواسطه نتایج نکوهیده که از گناهش ظاهر میگردد از فعلش پشیمان شود در صورتیکه مایل بر ترك آنفعل نباشد چنانکه اینمطلب برای یهودای اسخریوطی دست داده از کرده خود پشیمان شد مت ۳:۲۷. و نیز در عب ۱۲:۱۷ در بارهٔ عیسو مینویسد که چون خواست که توبه نماید جائی برای توبه پیدا ننمود و باوجودیکه آنرا با اشکها در خواست نمود و این مطلب بعد از واقعه تبریك یافتن یعقوب از اسحق واقع شد پید ۲۷:۳۴ـ۴۰.

امّا توبه که برای زندگی جاودانی میباشد آنست که قلباً گناه‌را بغض نماید و از ارتکاب آن کاملاً محزون و پشیمان باشد و کوشش نماید که بر خداوند متوکّل شود و از روح القدس کمك یافته از گناه دوری جوید و مطیع اراده و اوامر مقدّس حضرت احدیّت گردد مت ۸:۳ و اع۳۱:۵ و ۸:۱۱ و۲قر۸:۷ـ۱۰ ۲تیمو ۲۵:۲ لهذا این همان توبه ایست که آمرزش گناهان‌را بلیاقت عیسی مسیح حاصل مینماید.

توبال . پید ۲:۱۰ پنجمین اولاد یافت ابن نوح که ذرّیه او در ممالکی که در جنوب قفقازیّه در میانه دریای سیاه و دریای قزوین واقع بود سکونت داشتند خرو۱۳:۲۷ و فعلاً هم اشخاصی که در آنجا سکونت دارند مردم‌را خرید و فروش میکنند چنانکه اولادهٔ توبال نیز میکردند حز۱۳:۲۷ مقابل مکا ۱۳:۱۸.

توبال قائین . (ضرب چکوج) وی صانع آلات مس و آهن بود پید ۲۲:۴.

توت . (لفظ عبری آن بمعنی گریان) و اشاره بدرختی است که دارای صمغ یا کتیرا میباشد طور و طرز مخصوص آن‌معلوم نیست و بعضی گمان میکنند که لفظ عبری که بتوت ترجمه شده باید صنوبر یا راجی باشد ۲سمو ۲۳:۵ و۲۴ ۱تو۱۴:۱۴ و۱۵.

توجرمه . اسم مردی از اولاده یافت بود پید ۳:۱۰. گویند که بیت توجرمه اسم شهر

یا بلادی میباشد که اهل آنجا با صور تجارت اسب و استر داشتند حز۲۷:۱۴ و از آیهٔ که در فصل ۳۸:۵ و ٦ حزقیل وارد است مستفاد میشود که بلاد توجرمه در طرف شمال شرقی آسیای صغیر بوده است.

توح وتوجو. (مایل) شخص لاوی از بنی قهات بود ۱ تو ۳٤:٦ و در اول شموئیل ۱:۱ توحو نیز خوانده شده است.

تودا. اع ۳٦:٥. اسم شخصی است که چهار صد تن‌را با خود همداستان کرده خود و متابعانش هلاك شدند چنانکه غمالائیل نیز اشاره کرده است. لکن یوسیفوس مورّخ تُوداس نام دیگری‌را بعد از او ذکر مینماید و بعید نیست که دوّمی همان یهودا باشد که در اواخر سلطنت هیرودیس یاغی شد.

توغو وتوعی. (سرگردان) توعی پادشاه حمات بود ۲سمو ۹:۸ و۱۰ و در ۱ تو۱۸:۹ و۱۰ توحو خوانده شده است.

توفة. ۲ پاد ۲۳:۱۰ که تفنه نیز گفته میشود اش۳۰:۳۳ بدین معانی یعنی طبل و بستان و جای روشن کردن و قبر و حبس و خوش منظر ترجمه شده است. و توفت در وادی ابن‌هنّوم که همان وادی‌الربابه حالیّه میباشد واقع بود و دور نیست که در اوّل بسیار نیکو و خوش آب و هوا بوده آبهای سلوام آنرا آبیاری‌مینموده است. لکن در این اواخر محلّ قبایح و افعال نکوهیده بعل و مولوك گردید ار ۷:۳۱و۳۲و۱۹:۱۳ و خاکروبهٔ شهررا در آنجاریخته آتش میزدند لهذا آنرا بمحل جنك همواره محلّ اجتماع نعشها بوده اش ۳۰:۳۲ و۳۳ (ملاحظه در هنّوم).

توفل. (آهك). تث ۱:۱ مکانی است که الآن آن‌را توفلیّه‌گویند و در وادی توفلیّه که از بصری به جنوب شرقی بحر الموت ممتّد است واقع می‌باشد.

توکن. (اندازه) و آن محلّی است در املاك بنی شمعون ۱ تو ۳۲:٤ که وضعش از روی تحقیق معلوم نیست.

تولاد. (ولادت) شهری میباشد در طرف جنوبی یهودا ۱تو ۲۹:٤. (ملاحظه در التولّد).

تولع. (کرم) یکی از حکمرانان بنی اسرائیل و جانشین ابی مالك که مّدت حکومتش ۲۳ سال بود داو ۱:۱۰ و۲.

توما. که در یونانی اورا ددیمس گویند و هر دو لفظ بمعنی توام میباشد یکی از رسولان بود مت ۳:۱۰ یو۲۰:۲٤. محتمل است که مثل سایر رسولان از اهل جلیل بوده امّا محلّ تولّد و وضع دعوت و هدایت شدن او معلوم نیست لو٦:۱۳ـ۱۵. ازقرار معلوم شخصی تند حوصله و تند مزاج بود لکن دموی مزاج نبوده در نهایت میل و حرارت خودرا بمسیح تسلیم نمود و حاضر بود که مطالبی‌را که برای او حتمی الوقوع باشد قبول کند یو۱۱:۱٦ و۱٤:٥ و٦، باوجود

اینها شخصی دیر باور بود که تا مطالب‌را بعینه مشاهده نمیکرد قبول نمی نمود چنانکه مشاهده میشود که در اوایل در قیامت خداوند عیسی مسیح شك داشت یو ۲۰:۱۹ـ۲۹۰

تهیه . تدارك دیدن و حاضر نمودن۰ لفظی است که از برای روز ششم هفته استعمال شده آنرا روز تهیّه گفتند چونکه در آن روز خوراك و مایحتاج روز سبت‌را آماده میکردند مت ۲۷:۶۲ مر ۱۵:۴۲ لو۲۳:۵۴ یو ۱۹:۱۴ و۳۱ و۴۲۰ روزیکه ۱۵ نیسان و روز تهیّه فصح بود یو ۱۹:۱۴ خداوند عیسی مصلوب گردید روز جمعه زیرا که قبل از آن هفتهٔ بود که فصح در آن واقع میشد۰ بافواه آمده است که توما بعد از آن در پارت و ایران زحمت کشید و در مملکت اخیر الذّکر وفات یافت۰ بعد شهرت یافت که او در هندوستان موعظه نمود و در آنجا شهید شد۰

تیخیکس . اع ۲۰:۴ یکی از رفقای پولس رسول است که در کار خود امین و صادق بود اف ۶:۲۱ و۲۲ کو ۴:۷ و۸۰

تیطس . واعظ مسیحی معروف یونانی الأصل بود غلا ۲:۳ که در تحت توجّه و موعظهٔ پولس ایمان آورد تیط ۱:۴ و مصاحب و هم کار او گردید ۲قر ۸:۲۳ و هنگامیکه پولس و برناباس به رسالت از انطاکیه باورشلیم میرفتند وی چونکه هیچ یك از والدینش یهودی نبودند اع ۱۵:۱ و۲ غلا ۲:۱ـ۵ بدون قبول کردن ختنه مثل تیموتیوس با یشان ملحق گشت اع ۱۶:۳۰ بعد از آن بقرنتس فرستاده شد و با کامیابی بکار کردن مشغول گردید ۲قر ۸:۶ و۱۲: ۱۸ چنانکه امّید میداشت که در ترواس بپولس ملحق گردد میّسر نشد بلکه این مطلب در فیلپی برای او دست داد ۲قر۲:۱۲ و۱۳ و۷:۶ و۷ و۱۳ـ۱۵ و بزودی بعد از آن در قرنتس به شغل خود مشغول شد۰ و ضمناً برای امداد مسیحیان فقیر یهودیّه نیز جدّ و جهد مینمود و رسالهٔ دوّم پولس‌را نیز بهمراه خود برد ۲قر ۸:۶ و۱۶ و۱۷ و تخمیناً بعد از ۷ یا ۸ سال دیگر پولس ویرا در کریت گماشت تا آنکه کلیساهای آن جزیره‌را استوار و بر قرار گرداند۰

رسالهٔ به تیطس۰ در مدت بودن تیطس در کریت رسالهٔ بدین مضمون از جانب پولس که در افسس بود بدورسید که به نیکوپولس بیاید تیط ۳:۱۲ و قبل از آنکه پولس به حبس آخری روما گرفتار شود از اینجا بحوالی‌دلماتیه رفت ۲تیمو۴:۱۰ و برحسب اخبار مّدت چند سال درکریت به‌کار مشغول بود و هم در آنجا در کمال پیری وفات نمود۰ کلیسای مخروبهٔ در خطّه کارتینا که در کریت واقع است یافت میشود که باسم او موسوم است و اسم او شعار کریتیان بود هنگامیکه اهل ونیز بر آنها هجوم آورشدند۰ ظاهراً شخص امین و دانشمند و غیور و نزد پولس محل اعتماد و محبوب بود

بطوریکه نامهٔ را که باو نگاشته معناً با رسالهٔ اوّل تیموتیوس یکسان است و محتمل است که بزودی بعد از آن یعنی در سال ۶۶ میلادی وقتیکه پولس به نیکوپولس راهی بود نوشته شده باشد. دور نیست که آن‌مسیحی که به یوستس مسمّی است و پولس درقرنتس در خانهٔ او منزل کرده همان تیطس باشد اع ۱۸:۷.

تپرمار . اش۳۴:۱۵ قسمی از مار است و معروف میباشد لکن‌قصد از اصل‌کلمه عبرانی مرغی است‌که همچو بوم در ویرانه‌ها مسکن نماید زیرا که کلام بعد از اینلفظ در آیه مرقوم دلالت بر حالت و طبایع پرندگان دارد نه مار .

تیما و تیما . صحرای جنوبی قبیلهٔ از اسماعیلیان و از اولادهٔ تیما بودند که در بلاد عرب سکونت داشتند پید ۲۵:۱۵ و ۱تو ۱:۳۰ و در ایوب ۶:۱۹ تیما یا سبا ذکر شده است و در اش۲۱:۱۳ و۱۴ و ار ۲۵:۲۳ با ددان مذکور است. و فعلاً هم در میانه دمشق و مکّه قریه ایست که آنرا تیما گویند و بعضی گمان میبرند که همان الیفاز پید ۳۶:۱۱.

تیمان . (صحرای جنوبی) ۱) اوّل زادهٔ الیفاز پید ۳۶:۱۱.

۲) ملکی که باسم اوّل زاده الیفاز مسمّی شد و اهالیش بواسطه حکمت و کثرت دانش شهرت داشتند ار۴۹:۷ عو۹ و در نبّواتی که در بارهٔ ادوم شده کراراً مذکور است ار۴۹:۷ عا ۱:۱۲ عو۹: حب ۳:۳. ظاهراً اینملك بر جنوب شرقی زمین ادوم که آنرا زمین پسران مشرق گویند واقع بوده و در. حز ۲۵:۱۳ تیمن خوانده شده است. بعضی بر آنند که تیمان همان ملکی میباشد که بمسافت پانزده میل به پترا وادی‌موسی مانده واقع است و اهالی آنجارا تیمانی گویند پید ۳۶:۳۴. و ایّوب ۲:۱۱ و حافر ابن‌ـ اشحور پدر تقوع هم بدین لقب ملقب بود ۱تو ۴:۶.

تیماوس . (بخشش شده) پدر مرد کوری که مسیح اورا بینائی بخشید مر ۱۰:۴۶.

تیمن . (صحرای جنوبی) ملاحظه تیمان.

تیمون . (مکرم) یکی از هفت شماسّانی بود که رسولان ایشان‌را بعد از انتخاب کلیسیای اورشلیم مسح نمودند اع ۶:۵.

تیموتاوس . اینلفظ یعنی احترام نماینده خدا و او شاگرد و مصاحب پولس و از اهل لستره یا دربه بود که هر دو شهرهای لیکاونیّه اند. پدرش یونانی یعنی از قبایل ومادرش یهودی‌بود اع۱۶:۱ نتیجه دعاهای یونیس مادر مؤمنه او و لوئیس جدهٔ او ۲تیمو ۱:۵ و۳:۱۵ و موعظهٔ پولس از سفر اوّل به لستره سال ۴۸ میلادی این بود که تیموتاوس‌هدایت یافته ایمان آورد و بمنصب واعظی که خیلی بدآن شایق بود نایل گشت

و چون زحمات پولس‌را که در باره‌ٔ او کشیده بود ملاحظه نمود ویرا چون پدر خود در مسیح دوست میداشت ۱تیمو ۱:۲ ۲تیمو۳:۱۰و۱۱. هنگامیکه پولس تخمیناً در سال ۵۱ میلادی به لستره مراجعت مینمود برادران از حسن خلق و قابلیّت تیموتاوس بسیار توصیف نمودند از این جهة پولس مصمم شد که اورا بمصاحبت خود بر گزیند لهذا محض اینکه آتش تعصّب یهودرا فرو نشاند ویرا در لستره ختنه نمود اع ۱۶:۳ و محتمل است که در ایقونیّه بتوسّط دست نهادن مشایخ برای واعظی مقرر شده باشد ۱تیمو۴:۱۴ ۲تیمو۱:۶ و۴:۵. تیموتاوس خودرا بعمل مژده دادن انجیل‌مشغول نموده در ظرف مّدت واعظی خود خدمات بسیار مهّم و نمایانی به پولس نمود تا بحدّیکه پولس‌اورا نه تنها فرزند محبوب بلکه برادر و شریك اعمال خود و یکی از زهّاد دین مسیح مینامد و چنان وا نمود میکند که هیچ کس بمثل تیموتاوس با او یکدل و یك جهة نبوده است روم ۱۶:۲۱ اقر ۴:۱۷ ۲قر ۱:۱ ۱تیمو ۱:۲ و۱۸. فی الحقیقه پولس اورا اختیار نموده تا با وی در سفرهای او مصاحبت نماید بنا بر این در سفر مکادونیه اورا همراهی کرده در فیلپی با غیرت تمام بکار مشغول گشت اع ۱۶:۱۲ فی۲:۲۲ و گویا صدقات کلیسارا او نزد پولس آورد فی۴:۱۵ و در برّیه با پولس بود و مدتی نیز خود بانفراده در آنجا ماند. ثانیاً در اطینا بوی ملحق گشت اع ۱۷:۱۴ و۱۵ ۱تسلو ۳:۲ و از آنجا به تسالونیکی و قرنتس رفت اع ۱۸:۱ و۵ چنانکه از نامهائیکه پولس از آنجا نوشت نیز معلوم میشود ۱تسلو ۱:۱ ۲تسلو ۱:۱ تیموتاوس در سفر سیم پولس در عبور از غلاتیه و فریجیّه تا افسس و بعد از توقف دو سال در آنجا تا مکادونیه و قرنتس پیش رو او بود اع ۱۹:۲۲ اقر ۴:۱۷ و در هنگام سفر پنجم و آخر پولس باورشلیم در فیلپی با او بود اع ۲۰:۳ـ۶.و در زمانیکه‌پولس در رو میّه حبس بود مدتی با وی مصاحبت کرد فی ۱:۱ و ۲:۱۹ فل ۱: عب ۱۳:۲۳ در افسس نیز بسیار بکار منغول بود ۱تیمو ۱:۳و۳:۱۴.آخرین‌ذکری‌که از تیموتاوس داریم این است‌که پولس‌هنگام حبس‌دوّمش در روم از او در خواست مینماید که بنزد او بیاید ۲تیمو ۴:۹ و۱۳ و۲۱ و چنین مینماید که نسبت باطمینان و محبّت پولس صاحب درجهٔ اعلائی بوده چنانکه بارها اورا ذکر و تحسین مینماید. نصیحتهائی‌که پولس باین شاگرد جوان و محبوب غیور میدهد سزاوار تفکر تمام واعظان است. یکی از جملهٔ محسنات او که شایسته ذکر و تقلید میباشد این است که در آنزمان که شرب شراب معمول و متداول بود وی از شرب آن امتناع جسته فقط بمقداریکی بر حسب تجویز

حواری تداوی جست اکتفا نمود ۱ تیمو ۵:۲۳ ظاهراً شخصی علیل المزاج بوده و تقویت لازم داشته است اقر ۱۶:۱۰ ۲ تیمو ۷:۱ و ۸ و ۲:۳۰

تیودا. (شکر یا خداداد) یهودی شورش انگیزی است که غمالائیل در ۲۹ میلادی اورا همچو شخصی از زمان قبل مذکور میدارد اع ۳۶:۵ و ۳۷ در اینصورت این شخص غیر از تیودائی است که یوسیفون مینویسد که درسال چهلم میلادی ظهور نمود. علی الجمله پس از وفات هیرودیس بزرگترین ایام پراغتشاشی بود علی الجمله تیودا اسمی است که در آنزمان بسیار معمول و مطابق مقیاس عبرانی میباشد که در تحت آن اسم یوسفون مینویسد که در این ایام شخص مصلحی ظهور نموده کامیاب نگشت و در اواخر سلطنت هیرودیس ویرا باتش سوختند.

ج

جاد. (نیکو طالع) اوّل پسر هفتمین و بزرگترین اولادهای زلفه که کنیزك لیه زوجهٔ یعقوب بود پید ۳۰:۱۱.

دوّم یکی از رفقای داود که مورّخ و وقایع نگار مملکت او بود ۱تو ۲۹:۲۹ و در وقتی که وی در مغارهٔ عدلّام متواری بود جاد بنزد او شد ۱سمو ۲۲:۵ و پس از آن مشیر درگاه داودگردید ۲سمو۲٤:۱۱ و۱۳ و۱تو۲۱:۱۹، اسم او در ایّام حزقیای پادشاه نیز مذکور است ۲تو ۲۹:۲۵، امّا نصیب سبط جاد در طرف شرقی اردن در شمال نصیب راوبین و بجنوب نصیب منسّی واقع بود حدودش از طرف مشرق از اردن تا عروعیر می‌گشید و اراضیش شامل کوه جلعاد و نصف زمین بنی‌عمّون بود مث ۳:۱۲ یوش ۱۳:۲۵ و شهرهای معروف او راموت جلعاد، محنایم، حشبون و عروعیر میباشد .

هنکامیکـه اسرائیلیـان در دشت بودنـد سبط جاد همواره با سبط شمعون و راوبین بجنوب چادر جماعت چادر میزدند و چون بر حسب وعدهٔ الهی بزمین مقدّس داخل شدند سبط جاد و راوبین تمامی مراتعیرا که بمشرق اردن بود متصرف شدند . مردان اینطایفه بصولت و خدمت و جنگجوئی و فتح و ظفر معروف شدند ۱تو ۱۲:۸ و هم دو تن از اینان که یکی برزلای ۲سمو ۱۷: ۲۷ و دیگری ایلیا میباشد ۱پاد ۱۷:۱ بسیار مشهور بودند.

جادر. (مکان دیوار دار) دور نیست که همان جدور دوّم باشد یوش۱۲:۱۳.

جادوگر. اهالی مشرق‌زمین‌از جادوگری و تعبیر خواب و در اخبار از غیب‌گوئی لـذّت تامی میداشتند و چون موسی شریعت‌را اعلان نمود محض آنکه امیال فاسدهٔ بنی اسرائیل‌را اصلاح نماید در اینخصوص‌قدغن اکید و موکّد با تنبیه نمود چه که قوم بسیار مایل بجادوگری و ساحری و تعبیر و اخبار غیب‌گوئی بودند و در عوض آن روح نبّوت حقیقی‌را بایشان وعده فرمود که بسیار اعلی و اهم و اکرم میباشد خرو ۲۲: ۱۸ لا ۱۹:۲٦ و۳۱: و۲۰:۲۷ و چون این مطلب‌را مهمّ ندانسته اطاعت نکردند و باز مرتکب شدند (چنانکه شاوّل از آن زن سؤآل کرد که سموئیل نبی‌را که فوت کرده

بود از برای او بر آورد) هلاکت بر ایشان معلق بود اسمو ۲۸: اع ۸: و۱۳: و ۱۶: و۱۹:۰ و بر حسب تث ۱۸:۹-۱۲ آنانیکه ادعای جادوگری و تسخیر ارواح کنند باید سنگسار شوند و نبوّات تهدید امیز بر ضد اسرائیلیان که رجوع باین گونه اشخاص کنند بسیار است چنانکه قدغنهای اکیده و تهدیدات سخت بر ضد پیغمبران کاذب که قوم‌را اغوا مینمودند دیده میشود اش۸: ۱۹: و۴۷:۱۱-۱۴ حز۱۳:۶-۹۰ چون سروکار اسرائیلیان با کلدانیان افتاد یعنی در ایّام سلاطین یهودا که در بابل باسیری رفتند این مطلب اسباب آن شد که بنی اسرائیل احساس تازهٔ در بارهٔ این وسوسه‌ها بنمایند ۲پاد ۶:۲۱ و ۲تو ۳۳:۶ (ملاحظه در ساحری)۰

جادوگری اقسام مختلف بود چنانکه بتوسّط آب و آتش و خاك و هوا و بتوسّط پرواز دادن و خواندن پرندگان و بتوسّط قرعه و خوابها و تیرها و ابرها و روده‌های قربانیها و ادعای تسخیر ارواح جادوگری مینمودند حز ۲۱:۲۱۰ بسی واضح است که فن جادوگری دارای اهمیّت نیست و جز شعبده بازی بی پایه چیز دیگر نیست که عوام النّاس از اشخاصی که اسباب مخفی یا فنون علمیّه که بعموم مردم مکشوف نبود مطّلع شده بکار می‌بردند باور میکردند و بیشتر این فن و قاعده در دست کاهنان میبود پید ۸:۴۱ اش۴۷:۱۳ دا ۲:۲ که این فقره اسباب معروفیت و باعث اقتدار بر حکومت ایشان میشد و یوسف در خصوص جام خود همچو یکی از مصریان صحبت میداشت نه اینکه خود بدان معتقد بود۰

جارب. (تجربه کرد) یکی از شجاعان داود بود ۲سمو ۳۸:۲۳ ۱تو ۱۱:۴۰ و تل جارب تلّی است در نزدیکی اورشلیم ار ۳۹:۳۱ که به گمان ایوالد جلجتّه و بگمان کاندر همان خرابه میباشد که بمسافت سه میل بشیلو مانده واقع است۰

جازر. (بلند) شهری میباشد که منسوب بکنعانیان و قرارگاه سلاطین و از قدیمترین شهرهای آن بلاد بود یوش ۱۰:۳۳ و۱۲: ۱۲ که به لاویان بنی قهات داده شد یوش ۲۱:۲۱ ۱تو ۶:۶۷ و این شهر در جنگهای داود بسیار مشهور است ۲سمو ۵:۲۵ ۱تو ۲۰:۴۰ فرعون شهریار مصر آنرا بسوخت بعد از آن بدختر خود که در حباله نکاح سلیمان بود بخشید ۱پاد ۹:۱۵-۱۷ و پس از آن سلیمان آن‌را مجدداً بنا کرد و در زمان مکابیان بسیار معتبر بود و به گمان کانو همان تَل الجزری میباشد که بمسافت چهار میل به نیکوپولس مانده واقع است و آثار و خرابیهای بسیاری که دلالت بر عظمت و اهمیّت شهر مینماید و هم نوشتجات یونانی و عبرانی که دارای اسم و حدود میباشد در آنجا مشاهده شده است۰

جاعش. (زلزله) داو ۲:۹ و آن محلّ مرتفعی است از آن افرائیمیان که در حوالی

تمنه سارح جائیکه یوشع‌را بخاك سپردند میباشد یوش۲۴:۲۹ و۳۰ و وادیهای جاعش ۲سمو ۲۳:۳۰ و ۱تو ۱۱:۳۲ درهمانجا بوده است.

جام. معروف است؛ ظرفی است که از برای نوشیدن از آن ترتیب یافته و مردمان قدیم شاخرا برای شرب استعمال مینمودند لکن عبرانیان از قدیم با ستعمال جام و پیاله عادت داشتند پید ۴۴:۲ و از قراریکه معلوم میشود جامها و پیاله‌هارا بانقش و زینت مزیّن مینمودند ۱ پاد ۷:۲۶ و آنهارا از مس و نقره و طلا میساختند و گاهی از اوقات لفظ جام یا پیاله از روی مجاز در کتاب مقدس‌استعمال شده و دلالت بر برکات آسمانی مز ۲۳:۵ و۱۱۶:۱۳ یا لعنتهای آسمانی مینماید مز ۷۵:۸ و اش ۵۱:۱۷ــ ۲۲ و ار ۲۵:۱۵ و۵۱:۷ مکا ۱۴:۱۰ و از این قبیل است عباراتی که در مت ۲۰:۲۲ و۲۶:۳۹ وارد است که اشاره باآلام و زحمات مسیح‌نماید و سلاطین‌را جام برداری بود که اورا ساقی می‌گفتند پید ۴۰:۱۱ و نح ۱:۱۱.

جامعه. کتاب بیستمین و از کتب قانونیه است و ظاهراً از دلایل ذیل سلیمان مصنف آن بوده است.

اولاً قول کاتب است که میگوید کاتب اینکتاب سلیمان پسر داود است که در اورشلیم سلطنت نمود جا ۱:۱ و۱۲ و واضح است که پسر یگانه داود که بر اسرائیل حکمران بود همان سلیمان است.

ثانیاً که سلیمان از همه دانشمندتر و زیرك‌تر بود ۱پاد ۳:۱۲ و اینمطلب با آنچه که در جا ۱:۱۶ وارد است مطابق میباشد که میگوید «در دل خود تفکر نموده گفتم‌اینك من‌حکمت‌را بغایت افزودم‌بیشتراز همکانیکه قبل از من بر اورشلیم بودند و دل من حکمت و معرفت‌را بسیار در یافت نموده».

ثالثاً که سلیمان بر جمیع ملوك اسرائیل تفوق یافته از عظمت بناهای خود و عدد خدمتکاران و جلال و مجد و وسعت مملکت بنحوی ترقی کرد که نقره در اورشلیم مثل سنك بی بها شد ۱پاد ۱۰:۲۷ و این نیز با آنچه که در جامعه ۲:۴ــ۹ وارد است مطابق میباشد.

رابعاً گویندکه سلیمان زنان‌غریبه تزویج نمود که بت پرست بودند و ایشان قلب ویرا از متابعت خداوند منحرف ساختند ۱پاد ۱۱:۳ و۴ و اینمطلب با آنچه که در جامعه ۷:۲۶ و۲۸ وارد است مطابقت دارد که میگوید «و یافتم که زنیکه دلش دامها و تلّه‌ها است و دستهایش کمندها میباشد چیز تلخ‌تر از موت است» و نیز میگوید «امّا از جمیع آنها زنی نیافتم».

خامساً اینکه سلیمان امثال بسیاری تصنیف نمود یعنی بنابر مشهور به سه هزار مثل تکلم نمود ۱پاد ۴:۳۲ و کاتب جامعه در ۱۲:۹ میگوید «مثلهای بسیار تالیف نموده».

بعضی از مدققین گویند که در اینکتاب الفاظ غریبه غیر عبری یافت میشود و اینمطلب دلیلست بر اینکه مصنف کتاب عبرانی نبوده اما اینفقره دلیل کافی نمیباشد چنانکه شخصی که غالباً سلسله تجارتی او باطوایف متعدده مختلفه اللسان اتفاق افتاد البته در وضع و اسلوب نگارش و تکلم او نیز اختلاف دیده خواهد شد• علی الجمله غایت و فایده کتاب جامعه آنست که این سؤال‌را جواب گوید «یعنی که سعادت و خوش بختی انسان چه میباشد» علی هذا مصنف این مسئله‌را از روی تجارب و اختبارات خود که در مدت حیاتش تحصیل نموده جواب میگوید؛ از آن پس از خود بعالم خارجی نقل نموده در باب ۳ از آن مقوله سخن میراند و در حالت زمانی انسان گفتگو میکند و معین مینماید که خداوند تمام اشیارا در موقع خود نیکو ترتیب داده و خلقت فرموده و همگی راجع به خدا میباشد• لکن بنی نوع بشر بشرارت عمل نموده بعضی بر بعضی ظلم روا میدارند بطوریکه شخص عادل در تحت قصاص واقع‌شده شریر و شقی‌مستخلص پر هیزکار بخوبی جزا داده نمیشود و مرد شقی نیز جزای افعال ناپسند و ناهنجار خودرا نمی‌یابد و نتیجهٔ اینمطالب این خواهد بود که خدا یتعالی هردوی ایشان‌را داوری خواهد نمود جا ۱۷:۳؛ و اینمسئله دلیل کافی است بر اینکه مصنف معتقد بر عذاب و عقاب و حیات آینده بوده است•

پس از اینها در نسبت میانه خدا و انسان صحبت میکند تا معلوم نماید که فضیلت انسان بر حیوان چیست و فرق اصلی حقیقی در ایندنیا دیده نمیشود از آن پس در باب ۲۱:۳ سؤال مینماید و میگوید «کیست روح انسان‌را بداند که ببالا صعود میکند یا روح بهایم‌را که بپائین بسوی زمین نزول‌مینماید»• و در آیه بعد میگوید «برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از اعمال خود مسرور شود چون‌که نصیبش همین‌است»؛ ودر باب‌های بعد تا یازدهم گفتگوی نسبت انسان است با برادر و حکام خود و نتیجه خطایا و کارهای ناهنجاررا ذکر نموده سخاوت‌را مدح و بخالترا مذمت مینماید و انسانیان‌را به نیکوکاری نصیحت و اندرز میفرماید•

در باب دوازدهم اشاره بنهایت حیات نموده نتیجه اندرزها و اختبارات خودرا در آیهٔ ۱۳ و۱٤ بیان میفرماید و میگوید «پس ختم تمام امررا بشنویم از خدا بترس و اوامر اورا نگاهدار چون‌که تمامی‌تکلیف انسان این است زیرا خدا هر عمل‌را با هر کار مخفی خواه نیکو و خواه بد باشد بمحاکمه خواهد آورد»•

جبّاتا. (جای برابر) یو ۱۳:۱۹ که هم آنرا البلاط گویند و آن محل مرتفعی است که به نشستن گاه داوران ماند•

جبار. (کودك زمین) پید ۸:۱۰ و۹ قصد از ستمکاران و جورپیشه‌گان و بزه‌کاران و دراز قدان و پهلوانان باشد • جباران قبل

از طوفان پید ٤:٦ مثل تیلتانیانی که در علم اساطیر یونان مذکورنــد بسیار زورمند و بانیرو بوده اند اما عناقیان که در قدیم ساکنان حبرون بودنــد در زورمنــدی و توانائی معروف و اسرائیلیان همواره از ایشان بیمناك بودند چنانکه جاسوسان ایشان گفتند که همانا ما در نظر آنان چون ملخ مینمودیم؛ و همین نشان و دلیلی است که عناقیان چه پایهٔ بلند و تابچه پایهٔ زورمند و توانا بوده اند. و از پهلوانان ایشان یکی عوج شهریار باشان تث ۱۱:۳ و دیگری جالوت است اسمو ۱۷: ٤ و در آنزمان بعضی دیگر هم به بلندی و نیرومندی شهــره بودنــد . ملاحــظــه در ایلیّون و رفائیان و زمزمیان .

و چون خدا یتعالی نیز بزرك و منبع توش و توان است همانا اورا جبّار گویند و برجی در فلکرا که دارای ۸۰ ستاره است و در نیم کرهٔ جنوبی در نیمهٔ تشرین ثانی دیده شود هم جبّار گویند ایوب ۳۸:۳۱.

جبال . اولاً موضع غیر معروف در فلسطین مز ۸۳:۷.

دوّم شهرهائی که مجاور اورشلیم و در طرف جنوب آن واقعند لو ۱:۳۹ .

جبایم. قول معتبر آنست که یکی از دهات بن‌یامین بود ۲شمو ٤:۳ نح ۱۱:۳۳.

جبتون (فراز) یکی از دهات بنی دان است که به بنی قهات داده یوش ۱۹:٤٤ و ۲۱:۲۳ و در زمان شهریاری یربعام و ناداب و بعشا و ایله و زمری و عمری در تصرّف فلسطینیان بود و یکدفعه در گرداب محاصره افتاده مدّت ۲۷ سال کشید.

جبرائیل. (مرد خدا) لو ۱:۱۹ و۲٦ فرشته ایست که ذکریارا بولادت یحیی و مریم‌را بولادت عیسی بشارت داد و او همان است که در ایام سابق بدانیال نبی فرستاده شد تا تفسیر رؤیارا بر او تعلیم کند دا ۸: ۱٦ و۹:۲۱ و خود مدلول اسم اشاره بقوّت خدا میباشد.

جَبْع و جِبْع و جَبَع. (تلّ) یوش ۱۸:۲٤ و۲۱:۱۷ و اسمو ۱۳:۳ و۱٤:۲ و ٦ و اش ۱۰:۲۹ و جبع بن‌یامین نیز خوانده شده است ۱ پاد ۱۵:۲۲ و در مرزوبوم شمالی سبط بن‌یامین واقع می‌باشد و آیاتی که در ۲پاد ۲۳:۸ و زك ۱٤:۱۰ مذکور است دلالت بر طول اراضی یهودا و بن‌یامین مینماید و در همین جبعه داود بر فلسطینیان دست یافته ایشان‌را هزیمت داد ۲سمو ۵:۲۵. و آن برتر از جبع حالیّه میباشد که بر فرازیکی از تلهای که بشمال مخماس در وادی‌سوینت است واقع میباشد.

جبعا. (تلّ). ۱تو ۲:٤۹ یکی از مردان سبط یهودا بود و محتمل است که اسم مکان هم باشد (ملاحظه در جبعهٔ اوّل).

جبعه . چند قریه بدین اسم نامیده شده است.

اوّل جبعه کوههای یهودا یوش ۱۵:۵۷

که بعید نیست همان جبع حالیّه باشد که بمسافت ۱۰ میل بشمال حبرون واقع است.

دوّم جبعهٔ بن‌یامین یوش ۲۸:۱۸ داو ۱۰:۲۰ و ۱اسمو ۲:۱۳ همان تلیل الفول حالیّه که بمسافت ٤ میل بشمال اورشلیم در طرف شرقی همان راهی که از اورشلیم به نابلس میرود واقع است.

سوّم جبعهٔ شاول ۱اسمو ۲٦:۱۰ و۱۱:٤ و۳٤:۱۵ و۲۲:٦ و۲۳:۱۹ و اش ۲۹:۱۰.

چهارم جبعه در مزرعه داو ۲۱:۲۰ و بعید نیست که همان جبع باشد.

جبعون. (تلّ) یکی از شهرهای بزرگ بن‌یامینیان بود یوش ۲۵:۱۸ که به بنی‌هارون داده شد یوش ۱۷:۲۱ و بمسافت پنج یا هفت میل بشمال اورشلیم واقعست. حوّیان که در این شهر بودند از کثرت زیرکی و دور اندیشی با یوشع‌بن‌نون عهد صلح‌را استوار نمودند یوش۹:٤-۱۵ و چون‌سلاطین پنجگانه آموریان بر ضد ایشان فراهم شدند اسرائیلیان‌برای یاری ایشان‌شتافته‌آموریان‌را رانده ایشان‌را رهانیدند یوس ۱۰:۱۰ و اش ۲۱:۲۸. و در اواخر سلطنت داود و اوّایل سلطنت سلیمان، مسکن خداوند در جبعون می‌بود ۱تو ۳۹:۱٦ و۲۹:۲۱ و در پهلوی آن حوض عظیمی بود ۲سمو ۱۳:۲ که یوآب آب‌نیررا در حوالی آن هزیمت داد، و دور نیست که همان آبهای بسیاری باشد که در ار ۱۲:٤۱ مذکور است و همچنین «سنگ بزرگ» که در ۲سمو ۸:۲۰ مذکور است قصد از آن ستونی میباشد که بیادگاری ۲٤ نفر مردان داود و یشبوشت که در آنجا هلاك شدند نصب شد. جبعون‌را فعلاً الجیب گویند و بر فراز تلّی واقع است و در نشیب تلّ بطرف شرقی خیمه ایست و آبش بحوضی که یکصد و سی قدم عرض دارد جاری میباشد و شکّی نیست که این حوض همان جبعون میباشد.

امّا دشت جبعون نیز مجاور جبعون بود و بواسطهٔ اینکه اسرائیلیان در آنجا بر پادشاهان پنجگانه مظفّر گشتند مشهور است. و هم واقعه عجیب دیگری که در یوش ۱۰: ۱۲ مذکور است در آنجا روی داد و احتمال میرود که داوران شهرهای چهارگانه که در یوش ۱۷:۹ مذکور است با یکدیگر معاهده نمودند مقابل یوش ۲:۱۰. سکنه جبعون‌را جبعونیان گویند ۲سمو ۱:۲۱ و۲ و۳

جبلیان. یوش ۵:۱۳. سکنه جبیل میباشند. (ملاحظه در جبیل).

جبه. ۱اسمو۲٤:٤. (ملاحظه در جامه).

جبیل. شهری از توابع فینیقیه می‌باشد و در شمال بیروت یعنی در بیست میلی آن واقع است. اهالی یونان و روما آنرا ببلس گویند و خرابه و آثاری که فعلاً در آنجا پدیدار است دلالت بعظمت آن مینماید. در زمانیکه صور با زونق و بر پا بود جبیل در صنعت گشتی سازی بسیار معروف بود حز ۹:۲۷ و

زمین ایشان که در یوش ۱۳:۵ نگارش یافته قصد از ساحل مجاور شهر میباشد.

جت. (محلّ فشردن انگور) یوش ۱۱:۲۲ یکی از شهرهای قدیم که در مرزوبوم دان واقع و مسقط الرأس جلیات دلاورفلسطینیان اسمو ۱۷:۴ و یکی از شهرهای پنجگانه ایشان بود یوش ۱۳:۳ و اسمو ۱۷:۶ عا ۶: ۲ می ۱:۱۰ که بنی عناق آنرا یکی از شهرهای حصاردار خود قرار داده در آن سکونت گزیدند یوش ۱۱:۲۲. بعضی از موّرخین بر آنند که جت بر فراز تپّه که آنرا تّل الصافیه گویند و بمسافت ۱۶ میل در شرقی اشدود واقع است بنا شده بود لکن روبنصن منکر اینمطلب بوده بهیچ وجه چنین‌اسمی در آن نواحی نیافته است. خلاصه این شهر در ایّام داود در دست فلسطینیان بوده اخیش شهریار آن بود اسمو ۲۱: ۱۰- ۱۵ و۲۷:۱-۷. پس از آن داود آنرا مفتوح ساخته آنانرا هزیمت داد ۲سمو ۱۵: ۱۸ و ۱تو ۱۸:۱ و بعد از مّدتی باز بتصّرف فلسطینیان در آمد ۱پاد ۲:۳۹. پس از آن بنی یهودا ایشان‌را هزیمت داده متصّرف شدند و رحبعام آنرا بسیار عزیز میداشت ۲تو ۱۱:۸. از آن پس بتصّرف حزائیل شهریار ارام در آمد ۲پاد ۱۲:۱۷ لکن بعد از چندی یهواش اورا هزیمت داده شهررا استرداد نمود ۲پاد ۱۳:۲۵ و بعد از آنکه باز بدست فلسطینیان افتاد عّزیا حصارهای آنرا منهدم ساخت ۲تو ۲۶:۶.

جت حافر. (فشردن‌گاه چاه) ۲پاد ۱۴: ۲۵ یکی از شهرهای زبولون است که در اراضی حافر واقع بود ۱پاد ۱۰:۴ و بعضی گمان برده اند که موضعش همان مزرعه المشهد میباشد که بمسافت ۲میل بطرف شرقی سفوریّه واقع و مسقط الرأس یونس نبی میباشد.

جت رمون. (فشردنگاه انار) یوش ۱۹: ۴۵ یکی از شهرهای لاویان و متعلّق بسبط دان یوش۲۱:۲۴ با نیم سبط منسّی میباشد یوش ۲۱:۲۵ یا اینکه دور نیست که دو قریه باین اسم مسمّی بوده اند و بلعام نیز خوانده شده است ۱تو ۶:۷۰. ساکنان‌آنجارا جتّیان‌گویند (ملاحظه در جتّ).

جتیه. اینلفظ در عنوان مزمور ۸ و۸۱ و ۸۴ وارد است و قول معتبر آنکه یا اشاره باسباب موزیك مخصوصی است که در جتّ اختراع شده بود و یا قصد از مقام و نوا یا اشاره بمکان میباشد.

جتسیمانی. (فشردن‌گاه زیت). مت ۲۶: ۳۶ محلّ منفردی است در دامنه غربی کوه زیتون‌که اکثر اوقات خداوند ما عیسی مسیح در آنجا میرفت. خود لفظ دلالت بر بار آوری و کثرت درختان زیتون آن می‌نماید و علی التحقیق بیشه‌ٔ بود که چشمه‌های چندی در آن جاری و راههـای متعّدده داشت. و همواره اشخاصیکه از هجوم سپاه

خیال و غم و لشکر اندوه و وهم هزیمت میافتند بدانجا پناه برده همّ خودرا از خاطر نهاده تسلّی می‌یافتند؛ و آن محلّی که الآن به جتسیمانی مسمی است مسافتش از وادی قدرون تخمیناً بقدر یك تیر پرتاب و دارای هشت درخت زیتون تناور و بسیار کهن میباشد بحدّیکه بعضی‌را گمان چنان است که از زمان مسیح مانده است لکن چون واضح است که تیطس تمام درختان حوالی اورشلیم‌را قطع کرد بیقین قطعی میتوان گفت که دخلی بایّام مسیح ندارد. باری باقی زمین آن باغ سبز و مزروع است و حصاری بر آن احاطه دارد و راهبان شکوفه‌های زیتونش‌را فراهم کرده برای تسبیح در رشته کشند امّا آن باغی که خداوند ما عیسی مسیح بدانجا رفت احتمال میرود که در طرف شمالی کوه طور بوده است.

جدائی . اقر ۱۲:۲۵ غلا ۲۰:۵ معروف است و دور نیست که معنی نفرت ورزیدن و دوری نمودن‌را نیز برساند خصوصاً در میان مسیحیان که سبب منع اتّحاد روحانی ایشان گردد و خطای آن بر آنکسی است که اسباب جدائی گشته است.

جدجوده . تث ۷:۱۰ (ملاحظه در حورالجد جاد).

جدریون . اهل جدره‌را گویند که طرف شرقی دریای طبریّه واقع است مر ۱:۵ لو ۲۶:۸. (ملاحظه در جرجسیان و جدره)

همان امّ قیس یا مکیس است که بمسافت سه ساعت بغربی اربه بر قلّه کوهی که در وادی یرموق بر آمده است میباشد و تخمیناً هزار و دویست و پانزده قدم بالاتر از سطح بحر الاوسط است واقع شده و در عصر مسیح شهر معروفی بوده از آثارش فعلاً باقی است. من جمله مرسح بزرگی است که به کمال خوبی بدون عیب و نقص باقی است و ۲۰۰ آتشکده که از سنگ چقماق‌های سیاه بناشده است. و راه سنك فرش رومانی و در زیر این قریه بر کناره یرموق یعنی زمین حمّه واقع میباشد که دارای چشمه‌های آب و درجه حرارت آب یکی از آنها ۱۱۹ درجه فرن‌هایت و دیگری ۱۰۸ میباشد.

جدعوم . (خراب) مکانی است که در میانه جبعه و تّل رمون واقع میباشد داو ۲۰: ۴۵.

جدعون . (چوبین) داو ۱۱:٦ و او پسر یواش ابی عزری و اسمش یربعل و قاضی هفتمین اسرائیلیان و مردی نیرومند و باهیبت و در حضور خداوند محترم و متواضع و رقیق القلب می‌بود زیرا هنگامیکه فرشته خداوند باو نمودار شده گفت «باین قوت خود برو و اسرائیل‌را از دست مدیان رهائی ده». او در جواب گفت: «اینك خاندان من در منسّی ذلیل‌تر از همه است و من در خانه پدرم کوچکترین هستم» داو ۱٤:٦ و۱۵. وی در جمیع اعمال و اقوال خود پسندیده

خداوند بود و بدانواسطه وقایع پشم و شب‌نم همواره بر وفق مراد وی انجام همی یافت چنانکه در داو ٦ و٧ و٨ وارد است و باستعانت تدابیر خود اسرائیلیان‌را از دست مدیانیان باز رهانیده آنانرا هزیمت داد. لکن هر قدر بنی‌اسرائیل در خواست نمودند که زمام شهریاری ایشان‌را بکف گیرد این سخن بسمع قبولش نیامد. امّا افسوس که در اواخر عمر افودی که جز کاهن هیچ کس‌را نشاید برای خود ساخته اینمعنی باعث بر افروختن غضب خدا گشته دامی بجهة خود و خانواده‌اش گسترده شد . مدّت پنجاه سال بر طایفه شمالی و شرقی حکمران بود و در عب ۱۱:۳۲ ویرا مدح مینماید.

جدلیا . (کسیکه خداوند اورا مقرّر فرموده) ار ٤٠:٥. شخصی بود که نبوخدنصر پس از آنکه فلسطین‌را مفتوح ساخت و پای تخت و هیکلش‌را خراب کرد اورا بر فلسطین حکومت داده ۲ پاد ۲۵:۲۲ و اسماعیل نامی از ملك‌زادگان بدستیاری بعضی از گماشتگان خود ویرا مقتول ساخت ار ٤١: ۲. و هم در عهد قدیم چند نفر دیگر باین اسم معروفند.

جدور یا جادر. (برج) یوش ١٥:٥٨.
اوّل دهی است که در میانه بیت لحم و حبرون واقع است.
دوّم شهری از شهرهای بن‌یامین ۱ تو ۱۲: ۷ که همان جادر است که در یوش ۱۲:۱۳ مذکور است.
سوّم اسم موضعی است در یهودا و سعیر ۱ تو ٤:۳۹.

چهارم اسم دو شخص است از یهودا ۱ تو ٤:٤ و۱۸.
پنجم بن یامنئی که از ذریه شاؤل بود ۱ تو ۸:۳۱ و۹:۳۷.

جدید الایمان. این اصطلاح در میان یهود قصد از شخصی است که از بت پرستی بر گردد و بدین یهودی گرود. شریعت موسوی و کتب انبیاء یهودرا بمهربانی و غریب نوازی نسبت باین گونه اشخاص تکلیف مینماید و قصد از غریب شخصی است که از اسرائیل نباشد و در میان اسرائیلیان ساکن باشد لا ۱۹:۳۳ و٣٤ تث ۱۰:۱۸ و۱۹ ار ۲۲:۳ زك ۷:۱۰. اینگونه اشخاص مکلف بودند که روز سبت‌را نگاهدارند خرو ۲۰:۱۰ و از بت پرستی و کفر گوئی کنار بکنند لا ۲۰:۲ و۲٤:۱٦ و در شهرهای ملجأ نیز حق داشتند اعد ۳۵:۱۵ و روز کیپوررا میتوانستند نگاهدارند لا ۱٦: ۲۹. و حق داشتند که عید هفته‌ها و عید خیمه‌هارا نگاهدارند تث ١٦:١١ و١٤. لکن بدون قبول کردن رسم ختنه نمی‌توانستند عید فصح‌را نگاه دارند خرو ۱۲:٤٨ اعد ۹:١٤ و بدین استصواب خودشان‌را بجماعت یهود ملحق ساخته تمام قواعد و قوانین شریعت‌را مکلّفاً مراعات مینمودند. بدیهی

است که پراکندگی یهود در اغلب اراضی از ایام اسیری ایشان تا قیام دین مسیح اسباب انتشار مذهب ایشان در میان قبایل گردید۰

و بسیاری از قبایل مخصوصاً زنها کم و بیش مذهب یهودرا قائل بودند اع ۲:۱۰ و۱۶:۱۳ با اش ۸:۷ و یهودیان غیور و متعصب نیز محض بدست آوردن و گروانیدن جدید الایمانان اسباب مردودیّت‌را بکار برده وسیله میساختند چنانکه در ایّام‌مکابیان یوحنا هرکانوس ۱۳۰ سال قبل از مسیح ادومیان‌را مجبوراً جدید الایمان ساخته بدین تهوّد گروانید۰

خداوند ما عیسی مسیح فریسیان‌را بواسطه غیرت و تعصب بانبیای ایشان تکذیب و ملامت میفرماید که مردم‌را بدون ملاحظه ختنه قلبی به تهوّد دعوت میکنند و فقط بمراعات رسوم ظاهری‌شریعت اکتفا مینمایند مت ۱۵:۲۳ روم ۲۸:۲ و۲۹۰ علمای قرن دوّم و بعد جدید الایمانان‌را بدو قسمت منقسم نموده یکی‌را جدید الایمانان دروازه نامیدند خرو ۱۰:۲۰۰ و اینان اشخاصی اند که بدون رسم ختنه و مراعات تمام رسوم تهوّد فقط اقرار بوحدانیّت خدا آورده منتظر امید یهود که ماشیه موعود باشد بوده آنچه‌را که معلّمین تکالیف هفتگانه نوح میگفتند یعنی: بغض نسبت به بت‌پرستی و کفرگوئی و قتل و زنای با محارم و دزدی و ضدیت با حکومت وقت و خوردن خون یعنی حیوان‌را بدون سر بریدن و خون ریختن نگاهمیداشتند۰ محتمل است که آن یوزباشی که لوقا در باب هفتم تعریف میکند از این گونه اشخاص‌بوده است یو ۱۲:۲۰۰ و یونانیانی که یوحنا میگوید کرنیلیوس و اشخاصی بوده اند که تهوّد اختیار کرده از خداوند خائف بودند اع ۱۰:۰

۲) جدید الایمانان عدالتی‌یعنی‌اشخاصی که خودرا کاملاً بمحافظت تمام وظایف شریعت موسوی مکلف دانسته ختنه و غسل و قربانی و سایر رسوم تهوّدرا معمول داشته تمام حقوق‌یهودیان اصلی‌را تحصیل‌مینمودند بلکه در بعضی از اوقات از یهودیان اصلی غیورتر بودند مت ۱۵:۲۳ مقابل اع۱۳:۵۰ و بسیاری از جدید الایمانان متدیّن بدین مسیح گرویدند اع ۵:٦ و۴۳:۱۳ و۱٦: ۱۴ و۴:۱۷ و۷:۱۸۰

جدیر والجدیرانی . (آغل‌گوسفندان) دهی است در نزدیکی وادی ایله که در همواره زمین یهودا بمسافت ۹ میل بجنوب لدّه واقع میباشد یوش ۳٦:۱۵۰

دوّم۰ دهی در مرزوبوم بن‌یامینیان ۱تو ۴:۱۲ و بمسافت ٦ میل بشمال غربی‌اورشلیم واقع است۰

جدیروت . (آغلهای‌گوسفندان) و آن شهری است در زمین یهودا که فلسطینیان‌آنرا متصرّف شدند یوش ۴۱:۱۵ و ۲تو ۱۸:۲۸ و بگمان واردن در کتره واقع میباشد و آن دهی است در وادی سورق و بمسافت ۳ میل بجنوب غربی عقیر واقع است۰

جرار. (مسکن) پید ۱۰:۱۹ شهری است از شهرهای معروف فلسطینیان که در جنوب شرقی غزّه فیمابین قادش و شور واقع بود پید ۲۰:۱۰ و دور نیست که همان مکانی باشد که الآن به خرابه امّ جرار معروف است. ابراهیم و اسحاق بواسطه قحطی بدین شهر رفته و هر دو در خصوص زوجه‌های خود بابی‌ملك شهریار آنجا گفتند که اینان خواهران ما میباشند. و ابی‌مالك لقب پادشاهان آنجا بود چنانکه در پید ۲۰:۱ و ۲۶:۱ مذکور است و آسا نیزحبشیانرا بدانجا باز گردانید ۲تو ۱٤:۱٤ لکن محل آن از روی یقین قطعی معلوم نیست.

جرب. مرضی معروف است لا ۲۱:۲۰ و ۲۲:۲۲.

جرجاشیان وجرجاشی. پید ۱۰:۱٦ و۱۵: ۲۱ قبیله از قبایل کنعانیان یا حویّان بودند که در بلاد شرقی دریای جلیل سکونت داشته اسم شهر جرجسین از ایشان مأخوذ است.

جرجسیان. دور نیست که در نزدیکی کرسی که در کناره شرقی دریای طبریّه است واقع بوده و در آنجا در میانه وادی الحوت و وادی افیق در نقطه اتّصال تّل بدریا موضعی است که بکمال سهولت گلّه‌را میتوان بدریا راند. بعید نیست که سائلی گوید پس چرا مرقس و لوقا محلّ اینواقعه‌را در شهر جدریان ذکر نموده اند مر۵:۱ لو ۸: ۲٦ و متی در بلاد جرجسیان. جواب گوئیم جهة این است که چون متی کتاب خودرا مخصوصاً برای یهودیان‌مینوشت لهذا با کمال دقّت آن دهی را که موضع آن‌واقعه بود ذکر مینماید اما مرقس و لوقا برای سایر قبایل نگاشتند و فقط بذکر آن سر زمینی که در یکی از دهات آن اینحادثه بوقوع پیوست اکتفا نمودنـد. و از اینهـا گذشتـه شهر جدریان در میان قبایل از جرجسیان بیشتر معروف بود (ملاحظه در جدره).

جرزیم. کوهی است که در افرائیم در طرف فوقانی نابلس واقع میباشد و اینجا همان جائی است که از عیبال لعنت تث ۱۱: ۲۹ و۲۷:۱۱ـ۱۳ یوش ۸:۳۰ـ۳۳ و از اینجا برکت خوانده شد وکوه مرقوم ۳۸۵۰ قدم فوق سطح دریا میباشد و میانه او وعیبال دره تنگی است. و بموافق تث ۲۷:۱۲ ۳و۱ شش سطبر عیبال و شش سبط بر جرزیم ایستاده تابوت عهد نیز در میانه وادی‌فیمابین ایشان بود که یوشـع برکات و لعنـات‌را خوانده یوش۸:۳۳ و۳۵ و لاویان بهر جانب آن‌را مکّرر گردیدند و قوم همی‌آمین گفتند تث ۲۷:۱٤ و۱۵. علاوه بر این مثل خار و درختان هم براین کوه گفته شد داو ۹:۷ـ۲۱ و محلّ هیکل سامریان که آن زن در سر چاه بآن اشاره نمود در اینجا بود یو٤:۲۰. و بنا برگفته سامریان ابراهیم پسر خـود اسحـاق‌را در همین کوه برای قربانی آورد و فعلاً آن‌را کوه طور گویند

و خود کوه از سنك آهك میباشد و بر قلهاش آثار حوضها و سنك فرش و قلعهٔ و خانهای مسکونه دیده شود و سامریان قربانی فصح‌را بر جرزیم گذرانند خرو ۱۲ ملاحظه در عیبال، مزبّاه، سامریان و شکیم۰

جرزیان. کسانی‌را گویند که در زمین یائو ساکنند۰ اسم قبیله بود که زمینی‌را که در جنوب فلسطین و مصر واقع است در زمان شاؤل درمیان خود وجشوریان قسمت‌نمودند اسمو ۸:۲۷ لکن قول معتبر آنست که ایشان در اواسط زمین فلسطین ساکن بودند چنانکه از خود جرزیم معلوم میشود۰

جرشوم. (غریب) اوّل خرو ۲۲:۲ و ۳:۱۸ ارشد اولاد موسی۰

دوّم، تصحیف جرشون بن لاوی میباشد ۱تو ۱٦:٦ و۱۷ و۷:۱۵۰

سوّم، اسم کاهنی‌که با عزرا بود عز۲:۸۰

جریان خون. مر ۲۵:۵۰ مرضی است‌که طهارت مخصوصی بر حسب شریعت موسوی لازم دارد لا ۱۹:۱۵ و۲۸ـ۳۰ و اشاره بناپاکی روحانی میباشد۰

جزع. خرو ۷:۲۵ حز۱۳:۲۸ یکی از سنگهای گرانبها میباشد و رنگهای مختلفه در در آن مشاهده شود خرو ۹:۲۸ـ۱۲ و٦:۳۹ و۱۳۰و در ایوب با سایر اشیاءٔ نفیسه مذکور است ایوب ۱٦:۲۸۰ بعضیرا چنان گمان است سنگ جزع که در هیکل بکار برده میشد ۱تو ۲:۲۹ یك طور مرمری بوده که شباهت بجزع میداشته است لکن سایرین بر آنند که خود جزع بوده است۰

جزع عقیقی. مکا ۲۰:۲۱۰ سنك قیمتی که مانند عقیق و جزع میباشد بدین معنی که صفات هر دو در آن جمع است و در یهودیّه یافت شود و صاحب دو طبقه باشد یکی سفید و دیگری قرمز شفاف یا بالعکس۰

جزیره. معنای تحت اللّفظی اینکلمه در عبری زمین مسکون میباشد در مقابل دریا و رود اش ۲۵:٤۲۰ مقصود از زمینی است که در ساحل دریا یا متّصل بزمین اش ٦:۲۰ و۲:۲۳ و٦ یا جزیره حقیقی اس۱:۱۰ و یا زمینی که بتوسّط دریا از فلسطین جدا شده باشد پید ۵:۱۰ مز ۱۰:۷۲ اش۱۵:۲٤ و ۱۹:٦٦ ار ۲۲:۲۵ حز ۳:۲۷ و نفظ «جزایر امتها» که در پیدایش ۵:۱۰ مذکور است دور نیست که قصد از اراضی باشد که در کنار دریای متوسّط و دریای احمر و بحر خزر واقع است که بساحل خلیج فارس امتداد می‌یابد حز ۱۵:۲۷ ملاحـظه در کفتوریم، کتیم، الیشـاع ۰ مواعید کتاب مقدّس در خصوص منوّر شدن جزایر بنور فتوحات انجیل در انگلستان و مدگسگر و هاوائی و ژاپون اسباب ازدیاد جراٴت است که‌کامیابی فتوحات اورا بتمام اراضی‌مسکونه برسانند مز ۱:۹۷ اش ٤:٤۲ و۱۰ و۱۲ صف ۱۱:۲۰

جسد قصد از اینکلمه که در پید ۱۷:٦ و۱۹ وارد است هر موجود زنده میباشد۰

جسم روحانی. قصد از این دو لفظ که در ۱ قر ۱۵:۴۴ وارد شده جسمی است که بعد از قیامت از شهوات حیوانی و خواهشهای دنیوی عاری باشد و شکلش متغیّر نشود بلکه همواره پاك و مقدّس بوده بمصاحبت آن نفسی که مسیح خداوند فدیه آنرا ادا نمود قابل تمتع یافتن از جمیع خوشنودیهای آسمانی و روحانی میباشد و همان جسم فعلاً در تحت تسلّط و اقتدار نفس است لکن آن وقت فقط در تحت تسلّط روح خواهد بود (ملاحظه در نفس)٠

جشم. (باران) یکی از اعراب که باسنبلّط و طوبیا همدست گردید تا بانحمیا در هنگام بنای حصارهای اورشلیم مقاومت نماید نح ۲:۱۹ و۶:۱ و۲٠

جشور. (پل) ۲سمو ۱۳:۳۸ و۱۵:۸ مقاطعه ایست که در طرف شرقی اردن و شمالی باشان در نزدیکی کوه حرمون واقع است و دور نیست که جولان شمالی و لجاه‌را نیز شامل باشد و مقاطعهٔ مذکوره در حصّه سبط منسّی بود٠ تث ۳:۱۴ یوش ۱۳:۱۱ و ۱۳ و ۱تو ۲:۲۳٠ در زمان داود محلّ معتبر و مستقلّی بود و ابشالوم ابن داود پس از آنکه دل از کار امنون پرداخت بدانجا گریخت ۲سمو ۱۳:۳۷ و در حدود اینمقاطعه جسری بر اردن استوار است که آنرا جسر دختران یعقوب گویند٠

جشوریان. اولاً ساکنان جشور تث ۳:۱۴ یوش ۱۲:۵ و۱۳:۱۱ و۱۳ ٠

دوّم اسم قبیله ایست که در میانه بلاد عرب و فلسطین سکونت دارند یوش ۱۳:۲ و ۱سمو ۲۷:۸٠

جعل. (کراهت) داو ۹:۳۷ و او پسر عابد میباشد که اهالی شکیم‌را بر پادشاه خودشان ابی‌ملك شورانیده بالاخره خود منهزم گردید و متابعانش شکست فاحشی خوردند٠

جگر. غدّه عظیمی است در شکم که صفرارا تولید و تقسیم نماید امّا سفیدی که بر جگر است خرو ۲۹:۱۳ خوردنی نیست بلکه میبایست آن‌را بر مذبح بسوزانند٠

جلبوع. (چشمه‌های خشك شده) ۱سمو ۲۸:۴ سلسله کوههای است که در طرف غربی اردن بطرف جنوب شرقی یزرعیل واقع و بکوه جلبوع معروف اند و بواسطه جنگی که در آنجاها واقع شده شاوُل و پسرانش بر زبر آنسلسله هلاك شدند مشهور گردید ٠

جلجال . (غلطان) همانا وجه تسمیه آن در یوش ۵:۹ مذکور است و آن قریه ایست که بطرف شرقی دشت اریحا و شمال شرقی اورشلیم واقع میباشد یوش ۴:۱۹ و تخمیناً سه یا چهار میل تا اردن مسافت دارد٠ اوّل دهی است که اسرائیلیان بعد از عبور اردن در آنجا وارد شده یوشع محض یادگاری

آنمعجزه که اسرائیلیان از رود اردن بخشکی عبور نمودند دوازده سنك در آنجا بر پا داشت و در مدت جنك یوشع با کنعانیان دیوانخانه اسرائیلیان بود· از آن پس همواره محلّ تابوت عهد گردید تا زمانیکه بشیلوه برده شده باز بدانجا عودت داده شد اسمو ۱۰:۸ و۱۵:۳۳ و شموئیل نبی سال بسال در آنجا رفتا اسرائیل‌را داوری همی‌نمود اسمو۷:۱۶ لکن بعد از آن محلّ بت پرستی و مرکز عبادت اصنام گردید هو ۱۲:۱۱ عا ۴:٤ و فعلاً دهی در موضع جلجال قدیم واقع و به جلجلیّه معروف است·

دوّم اسم محلّ فوقانی بیت ایل میباشد ۲ پاد ۲:۱ و۲ و همان جلجلیّه جدید است که بمسافت ۸ میل بشمال بیت‌ایل واقع است تث ۱۱:۳۰·

سوّم· قصبه پادشاه گوئیم است که یوشع آنرا مفتوح ساخت یوش ۱۲:۲۳ و آن در دشت شارون در جوار جلجلیّه جدیده واقع است·

چهارم· محلّی است در مرزو بوم شمالی یهودا یوش ۱۵:۷·

جلجتا. منجی ما در جائی که به جلجتا معروف بود مصلوب گردید مت ۲۷:۳۳· و در تعیین موضع جلجتا اختلاف بسیار است بعضی بر حسب تقلید بر آنند که در کنیسه قبر مسیح واقع است و برخی دیگر با این رأی مخالفت میکنند و چنانکه از متی ۲۷: ۳۳ و یو ۱۹:۲۰ و٤۱ و عب ۱۳:۱۲ مستفاد میشود· همانا جلجتا در خارج شهر واقع‌بوده است و کنیسه قبر مسیح فعلاً در میان حصار حالیّه است که بسیار کوچکتر از دیواری است که در ایّام مسیح داشته است لهذا اشخاصی که معاضد تقلیدند باید اقرار نمایند که دیوار دوّم در میان همان موضع و فضای حالیّه بوده است و این از جمله ممتنعات است· بعضی دیگر گمان برده که جمجمه در طرف فوقانی مغاره ارمیا در نزدیکی باب الشّام واقع میباشد برخی دیگر بر آنند که قریب بباغ جتسیمانی بوده است· تصوّر اینکه تپّهٔ بالای قبر ارمیاء نبی نشانه محلّ کالوریست فعلاً در مورد صحّت نیست· در اواخر قرن نوزدهم این عقیده روی داد و بعضی از علماء آنرا حالاً قبول میکنند این محلّ جواب تمام این مباحث‌را میدهد· تپّه‌ای که قبر ارمیاء در آن واقع بود بیرون دیوار دوّمین است· قلّه مدوّر تپّه و دو حفره زیرین مشابهت تامّی بیك جمجمه دارد موقعیّت اعلی آن بهترین جابرای نظارهٔ آن حوالی است نزدیك آن معبر عمومی شمالی بود در شرف آن باغچه‌ها و مقبره‌های سنگی است مخصوصاً یکی از این باغها موسوم بباغ قبر میباشد که بتصوّر بعضی‌ها جائیست که بدن عیسی مسیح‌را نهادند امّا هیچ روایت قدیمی صحّت این محلّ صلیب مسیح عیسی‌را ثابت و محرز نمیدارد·

دوّم. پدر یفتاح داو ۱۱:۱ و ۲ .
سوّم. یکی از جادیان ۱تو ۱۴:۵ .

جلعاد یا جلید . کومه شهادت اوّل ۲پاد ۳۳:۱۰ پید ۴۷:۳۱ وجه تسمیهٔ آن بواسطهٔ کومه ایست که لابان و یعقوب محض یادگاری معاهده خود بر پا کردند موضعش در طرف شرقی اردن اراضیش سنگلاخ و بسیار سخت میباشد . لفظ جلعاد در کتاب مقدس بسیار استعمال شده است چنانکه در یوش۱۳ :۲۵ میگوید که مرز و بوم جاد تمامی شهرهای جلعاد و نیمهٔ زمین بنی‌عمون‌را شامل میشد و نیز گوید که نیم سبط منسّی تمامی باشان و نصف جلعادرا متصرف شدند یوش ۱۳ :۳۰ و۳۱ و در تث ۱۲:۳ و۱۳ . و۱۶ مینویسد که نصف کوه جلعاد براوبین و جاد و بقیّه جلعاد به سط منسّی داده شد و حال اینکه در اعداد ۳۹:۳۲ میگوید جلعاد بماکیر داده شد و باید دانست که املاك متصّرفی سبط منسی بطرف شمال یبّوق بود که پسرانش یائیر و ماکیر آنهارا در میان خود قسمت کرده یائیر ازجوب و ماکیر جلعاد با قسمت شمالی حصّهٔ منسّی‌را متصرف شد و راوبینیان و جادیان اراضی‌را که در میانه یبّوق و ارنون و هم چنین قسمت جنوبی جلعادرا بتصّرف در آوردند . و جلعاد درختهائی داشت که مادّه صمغیّه مخصوصی از آنها می‌تراوید و به بلسّان معروف بود و خواصّ طبیش بسیار ارمیا۸: ۲۲ و۱۱:۴۶ و یکی از امتعهٔ و مال التّجاره‌های نفیسه بود پید ۲۵:۳۷ .ستریبو جغرافی نویس گوید که در فلسطین در نزدیکی اریحا مزرعه ایست که با درختان مذکور پوشیده شده است.شیرهٔ بلسّان به شیر لزجی شباهت دارد و بزودی بسته و منجمد شود و در قدیم الایّام برای شورش و التهاب دردها و زخمها استعمال مینمودند و در زمان اسکندر بطوری ترقّی کرد که بهو برابر نقره فروخته میشد (ملاحظه در بلسّان) .

دوّم که در تث ۱:۳۴ مذکور است قصد از بلادی می‌باشد که از شرقی اردن بلاد عرب امتداد داشت.

جلید . (توده شهادت) اسمی است که یعقوب توده و یا مناره‌را که او و لابان بر پا کرده بودند بدان نامید پید ۲۳:۳۱ و۲۵ و۴۳_۵۲ .

جلغوزه . نوعی از بقولات است که شبیه به ارزن وعدس میباشد،گویند عبرانیان آنرا فضله کبوتر میگفتند ۲پاد ۲۵:۶ . برخی از مفسّرین بر آنند که فی الحقیقه قصد از لفظ مذکور همان فضلهٔ کبوتر میباشد که برای نمو زراعت از جمیع رشوه‌ها بهتر و نیکوتر است و سامریّین در حین محاصره آن‌را برای زرع بقولاتی که ممکن بود استعمال نموده در وقت کمی حاصلش‌را بدست آورده رفع ما یحتاج خود مینمودند.

بعضی دیگر گویند که اهل سامره هنگام محاصره از شدت گرسنگی فضله کبوتررا میخوردند·

امّا کبوتر یا فاخته ساکت در بلاد بعیده که در عنوان مزمور پنجاه و ششم داود است دور نیست که قصد از آن نوائی باشد که باید آن مزمور از روی آن خوانده شود·

جلّیم· (کومه‌ها) مسکن فلطی بود که میکال زوجهٔ داودرا بنکاح خود در آورد اشمو۲۵:۴٤· و یکی ازدهات بن‌یامین است اش۱۰:۳۰ و دور نیست که همان دهی باشد که الان بخرابهٔ صوما معروفست و بگمان کاندر همان بیت جاله حالیّه میاشد·

جلیات. که هم عرب اورا جالوت گویند· مردی از اهالی جت و یکی از پهلوانان و شجاعان فلسطینیان بود؛ قدش نه قدم و اسباب و آلات حربش نیز باخودش لاف برابری می‌زد و وضع جنك و مغلوب شدنش بدست داود در اسمو ۱۷: و در ۱تو ۵:۲۰ مذکور است· گویند که الحانان لحمی‌را که برادر جلیات جتّی بود بقتل رسانید و در ۲سمو ۲۱:۱۶ـ۲۲ مذکور است که الحانان بیت لحمی جلیات جتّی‌را بقتل رسانید و یوناتان برادر زادهٔ داود مردیرا از نسل رافا بکشت و او مردی بلند بالا و هر يك از دست و پایش دارای شش انگشت بود و ابی‌شای نیز یشبی بنوب‌را که از نسل رافا بود مقتول ساخت· گویند این چهار پهلوان در جتّ برای رافا متولّد شدند پس میتوان گفت که رافا یکی از منسوبان جلیات جتّی بوده است·

جلیل . در ایّام مسیح فلسطین بسه قسمت منقسم و حدودش از شمال رود قاسمیّه و از مشرق رود اردن و دریای جلیل و از جنوب سامره و از مغرب فینیقیّه بود که از کرمل تا صور ممتّد است· جلیل نیز بدو قسمت منقسم شده یکیرا فوقانی و دیگریرا تحتانی میگفتند، اما جلیل فوقانی در طرف شمال و سوریان و فینیقیان و عرب در آن ساکن بودند و بدانواسطه آن‌را جلیل قبایل میگفتند اش ۹:۱ مت ۱۵:٤·

اما جلیل تحتانی در نزدیکی دریای طبریّه واقع اراضیش حاصل خیز پر جمعیّت بود· یوسیفس مورّخ گوید که در عصر او اهالیش سیصد هزار نفوس بودند ولی احتمال کلی دارد که یوسیفس در اینجا مبالغه کرده باشد· خلاصه سبط یساکر و زبولون و نفتالی و اشیر در قدیم الایام در آنجا سکونت ورزیدند و مسیح‌را هم یسوع جلیلی خطاب مینمودند مت ۲۶:۶۹ زیرا که در آنجا بزرگ شده روزگار بسر برد و اوّل شاگرد خودرا از آنجا انتخاب فرمود مت ٤:۱۳ـ۲۳ و۱۳:۵۵ مر ۱:۳۹ لو ٤:٤٤ و۲۳:۵· قوم یهود قبایل جلیلیانرا حقیر می‌شمردند بواسطه اینکه طوایفی که مذهبشان مختلف بود زبان ایشان بواسطه

یهودیانی که بعد از اسیری با قبایل در آنجا سکونت ورزیدند با زبان آنان مخلوط گردید یو ۱:٤٦ و۷:٥۲ واع۲:۷ وپطرس رسول هم بجلیلی معروف بود زیرا که زبانش بر آن شهادت میداد مت ۲٦:٦۹ و ۷۳ مر۱٤:۷۰٠ کوههای مشهور جلیل کرمل و جلبوع و تابور و قصّبه‌هایش ناصره قانا طبریّه، خورزین، کفرناحوم و بیت‌صیدا بود٠ وجلیل‌را دریائی‌است که بواسطه نسبتش به حیات منجی ما عیسی مسیح در تاریخ صاحب رتبهٔ اعلی و نام نیك و رسم و آلات است زیرا که کفرناحوم که غالب اوقات منزل‌گاه مسیح بود در کنارهٔ همین دریا افتاده و منجی ما چهار نفر از شاگردان خودرا که در آنجا بصید ماهی مشغول بودند خوانده ایشان‌را آدم گیری آموخت ٠ پس از مرك مسیح شاگردانش متفرّق گشته به کار خود مشغول شدند لکن چون از مردگان قیام فرمود ایشانرا بار دیگر در کناره همان دریا فراهم کرد و این دریا شصت میل تا اورشلیم و ۲۷ میل تا شرقی بحر الأوسط مسافت دارد و شکلاً آلو مانند طرف پهنش در شمال واقع طولش دوازده میل و نیم و عرضش از ٤ـ۷ میل و نیم میباشد سطحش ٦۸۲ قدم از سطح دریای متوسّط پست تر و تخمیناً ۱٦۰ قدم عمق دارد و جز در طرف دشت بطیحه و غویر و طبریّه و النور اطرافش با تلّهای آهکی و آتش فشان احاطه شده است و چشمه‌های آب داغ چندی نیز در آنجا دیده شود٠ زلزله در انحدود کثیر الوقوع میباشد و رود اردن نیز بدانجا رود آبش قدری شور و ماهی بسیار دارد و همواره اهالی از آن آشامند٠ وگاه‌گاه بادهای سخت بر آن وزد چنانکه مذکور است که در وقتی که شاگردان بتنها سوار کشتی بودند باد سختی وزیدن گرفت و مسیح بر روی آب اورا استقبال نموده بهیچ وجه ضرری باو وارد نیامد و نیز مذکور است که وقتی در میان کشتی بـه خواب رفته بود کـه طوفـان شدیـدی بر خواست بحـّدی که شاگردان ترسان و هراسان گشته بنزد وی شتافته اورا بیدار کردند که بر خواسته طوفانرا نهیب داده آرامی کامل پدید شد (ملاحظه در طبریّه)٠

جلیلوت. مکانی در مرزوبوم بن‌یامین واقع یوش ۱۸:۱۷ و همان جلجال است که در یوش ۱٥:۷ مذکور است (ملاحظه در جلجال)٠

جلیلیون. یهـودیانی بودنـد که تابع یهودای جلیلی‌گشته بواسطه اجحاف مالیاتی که از جانب حـکومت رومانی بر گردن ایشان وارد آمده بود به حکومت مذکور ضّدیت مینمود و خود یهودا با متابعانش تا خراب شدن اورشلیم و هیکل بر ضّدیت خود باقی بودند اع ٥:۳۷ و بر حسب آنچه از تواریخ مستفاد می‌شود یهودیان جلیلی با

فریسیان همداستان بودند.
اما جلیلیانی که پیلاطس ایشان‌را در وقت گذراندن قربانیها بقتل رسانیده ذبایح ایشان‌را با خونشان رنگین نمود رعایای هیرودیس بودند و او یکی از دشمنان سخت پیلاطس بود لو ۱۲:۲۳. و بعضی بر آنند که هلاك شدن ایشان در حالت گذراندن ذبایح و رکوع و سجود دلیل بر آنستکه خدای تعالی از ذبایح و عبادت ایشان راضی نبوده است.

جمریا. (کامل کرده خدا) اوّل شخصی که از جانب صدقیای پادشاه ببابل رفته نامه باسیران برده ایشان‌را از نبوّات کاذبانه که در بارهٔ آزادی و استخلاص خود مینمودند تخویف و تهدید نمود ار ۳:۲۹.
دوّم یکی از روٴسای که در ایّام یهویاقیم بودند ار ۱۲:۳۶.

جمزو. (پر جمّیز) و آن قریه ایست در دشت یهودا که فلسطینیان آنرا بتصرّف در آوردند ۲ تو ۱۸:۲۸ و جمز وی حالیّه قریه کوچکی است و بمسافت ۲ میل و نیم به جنوب لُدّ واقع است.

جمست. سنك گران بهائی است که دارای الوان مختلفه میباشد خرو ۱۲:۳۹ و از جمله سنگهائی بود که میبایست در سینه بند رئیس کهنه نشانده شود.

جمشت. خرو ۱۹:۲۸. سنك گرانبهای کبود رنگی است مایل به بنفشی و همواره مختلف الألوان و تار و دارای خطوط میخی میباشد و کمتر یافت میشود که رنك آنها مثل هم باشد سنگی نیکو و بسیار مطلوب است مکا ۲۰:۲۱.

جمع عید الجمع. خرو ۱۶:۲۳ عیدی که در اواخر حصاد واقع شود و هم آن‌را عید سایبانها گویند (ملاحظه در سایبان).

جمادیان. در حزقیل ۱۱:۲۷ همچو قومی مذکور است لکن فقط مقصود از دلیران و پهلوانان میباشد.

جماعة. غالباً قصد از اینلفظ قوم مختون اسرائیل میباشد تث ۳۰:۳۱ یوش ۳۵:۸ و گاهی از اوقات هم بر قوم اسرائیل وغربائی که در میان ایشان ساکن بودند دلالت مینمود چنانکه درخرو ۱۹:۲ مذکور است. و روسای اسباط حکّام جماعت بودند چنانکه هفتاد نفر از مشایخ ایشان برای داوری و اجرای احکام جماعت انتخاب شدند اعد ۱۶:۱۱. و جماعت در وقت شنیدن صدای کَرنا در محلّ مخصوصی فراهم میشدند و چون تیز آهنك نواخته میشد روٴسای هزاره فراهم میشدند اعد ۳:۱۰ و ٤ و ٦ پس از آن در میان یهود همواره مجمع مشایخ رسم گردیده آنرا سنهدریم نامیدند.

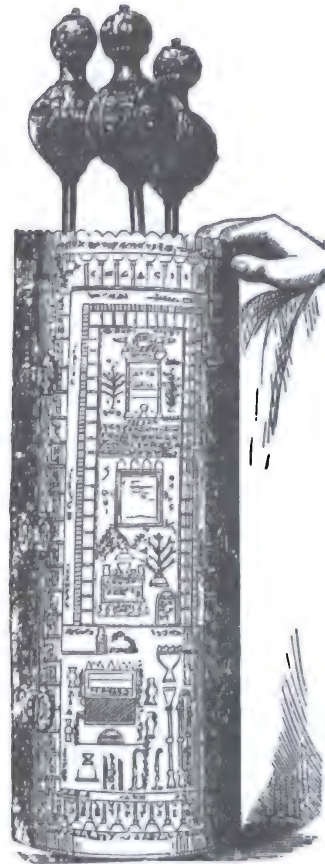
جمع و مجمع. اوّل مجلس عالی و مهمّی است که در نظر قوم اسرائیل بسیار اهمیّت داشت و به سنهدریم معروف بود. بعضی بر آنند که این همان مجمعی است که موسی ترتیب داد اعد ۱۶:۱۱ (ملاحظه در

جماعت)۰ امّا از قراریکه معلوم‌میشود مجمع موسی موقّتی بود چنانکه غیر از محلّ‌مرقوم فوق در ما بقی تواریخ کتاب مقدّس بهیچ وجه ذکری از آن یافت نمیشود۰ قومی دیگر بر آنند که یهوشافاط بانی مجلس مسطور بود ۲تو ۸:۱۹ـ۱۱ و حال اینکه واضح است که سنهدریم در روزگار مکابیان بنا شده تا بروزگار منجی ما عیسی مسیح می‌بود مت ۲۲:۵ و او همان مجمعی است که بر عیسی مسیح حکم جاری داشت مت ۵۹:۲۶ مر ۱۵: ۰۱ از آن پس تسلّط و اقتدار سنهدریم متدرجاً تا خرابی اورشلیم رو بتنزّل نهاده از اورشلیم به تبنه و از آنجا به طبریّه برده شده در سال ۴۲۵ میلادی متفرّق و منتهی گردید۰

امّا مجلس مذکور در امور دینی و دنیوی بسیار صاحب تسلّط و مقتدر بود۰ اجزای‌آن هفتاد و یك نفر از کهنه و مشایخ و کتبه بود رئیس کهنه نیز بر آن ریاست داشت و پنجمین صبح‌کاهنان در جوار هیکل انعقاد میافت۰ و بر حسب قول تقلید حکم قتل سه سال قبل از موت مسیح از سنهدریم گرفته شد چنانکه وقتی یهود مسیح‌را دستگیر کرده به حضور پیلاطس بردند گفتند بر ما جایز نیست که کسی‌را بکشیم یو ۰۳۱:۱۸

و باید دانست‌که یهود مجامع بسیار داشتند و هر یك بنوعی ترتیب میافت و کلیّةً مطیع سنهدریم اورشلیم بودنـد و اجزای مجامع مرقوم در دهی که دارای ۱۲۰ خانوار بود میبایست ۲۵ نفر و در دهات کوچك هفت یا سه نفر از قضات و لاویان باشد و در مت ۲۱:۵ و۲۲ و مر ۹:۱۳ اشاره به تسلّط مجامع مذکوره رفته است۰ اما مشورت‌کنندگان‌را که فستوس خطاب مینماید اع ۱۲:۲۵ اشخاصی بودند که امورات ایشان معلق بحکومت رومانیان بود۰

سوّم محلّی که یهود محض مقاصد دینیّه در آنجا فراهم میشدند لکن معلوم نیست که ایشان قبل از اسیری مجلس منظّمی برای تعلیم قواعد و عبادت عمومی بنا کرده باشند اما پس از اسیری اینگونه مجالس شیوع یافته همگی بمجمع معروف گردید۰ و از قرار معلوم اولاً در خانه‌ها و یا بیرون شهر جمع میشدنـد پس از آن شروع نمـوده مکانهای مخصوص برای انجام اینکار بنا نمودند۰ و چنانکه میگویند پیش از آنکه اورشلیم بدست رومانیان افتد ۴۸۰ مجمع در آن بر پا بود و بنای مجمع از جمله افعال حسنه و امورات خیریّه محسوب میشد چنانکه وقتی یهود خواستندکه آن مین‌باشی‌را مدح و توصیف نمایند گفتند زیرا قوم مارا دوست میدارد و خود برای ما کنیسه‌را ساخت لو ۰۵:۷ هر جا که تعداد نفوسش کم بود محلّ عبادت‌را در بیرون شهر قرار میدادند اع ۱۳:۱۶ و مجامع مرقومه‌را مثل چادر جماعت ترتیب داده هیکل در وسط و صندوقی برای نهادن نسخهٔ تورات در آن گذاشته



جعبه تورات

منبری نیز در جلو آن قرار میدادند لکن سایر نشیمن گاهها بر حسب رتبه اشخاص از یکدیگر برتری داشتند و محل فوقانی مخصوص مشایخ بوده آنهارا کرسیهای صدر مینامیدند مت ۶:۲۳ و هر مجمعیرا خادمان مخصوص بود بدین تفصیل:

اوّل، رئیس مجمع مر ۳۵:۵ و اع ۸:۱۸.

دوّم، روسای مجلس که مرکب از مشایخ و اشخاص معزّز ومقتدر بوده رؤسای مجمع نیز خوانده میشدند اع ۲۱:۵ و۲۲ و۱۳: ۱۵.

سوّم، خادم مجمع لو ۲۰:۴ که بنای عبادت‌را نموده در مدرسه که منسوب بدو بود تعلیم میداد.

چهارم، شمّاس‌ها که در مجمعی برای تقسیم صدقاتی که از بیت المال مجمع بود حاضر بودند.

پنجم، شخصی که کتاب‌را خوانده دعا مینماید و بنا بر زعم بعضی همان فریشته کلیسا میباشد که در مکا ۲۰:۱ مسطور است. و رئیس و مدیر مجمع‌را قدرت تامی بر اخراج مقصّرین و تازیانه زدن ایشان بود مت ۱۷:۱۰ و خود اخراج از مجمع فی نفسه در انظار یهود بسیار برتر از تازیانه خوردن بود. بسیار از اوقات مقصّرین‌را در مجمع محاکمه مینمودند و حکم حد موکول بمجلس بود و مجلس هم این مطلب‌را بعهده شخص معیّنی میگذارد که حدرا جاری سارد اع ۱۹:۲۲ و۱۱:۲۶ و پس از اینکه حواریان‌را از مجمعهای یهود اخراج نمودند ایشان همواره در خانه‌ها با هم فراهم آمده دعا مینمودند اع ۴۶:۲ و۴۲:۵ روم ۵:۱۶ و اقر ۱۹:۱۶ کو ۱۵:۴.

و وضع دعا و نماز خواندن بدین ترتیب بود که بعد از قرار حضّار واعظ بر منبر میرفت و دعای عامی‌را تلاوت می‌نمود و تمام مستمعین باکمال خضوع و خشوع بر پا می‌ایستادند مت ۵:۶ مر ۲۵:۱۱ لو ۱۸:

۱۱ و۱۳ و نماز مذکور دارای ده سؤال بود و از پس آن بعضی آیات‌را هم تلاوت مینمودند تث۶:۴ـ۹ و۱۱:۱۳ـ۲۱ عد ۱۵: ۳۷ـ۴۱. پس از آن باز قدری از آن کلمات نمازرا تکرار کرده از کتاب شریعت و صحایف الانبیا می‌خواندند و کتاب شریعت‌را پنجاه و چهار قسمت کرده برخی‌از فرمایشات انبیارا هم ضمیمه آن ساخته در هرسبتی یك فصل از آن در کنایس تلاوت نموده تا آخر سال باتمام میرسانیدند اع۱۳:۲۷و۱۵:۲۱.

و از اتفاقات غریبه اینکه بنا بر زعم بعضی در روز پنجاهم یك فصل از صحیفهٔ یوئیل پیغمبر که اشاره بحلول روح القدس بر شاگردان میاشد میخواندند و پس از آنکه اسرائیلیان از اسیری مراجعت نمودند اشخاص مخصوصی‌را که در علم شرح و تفسیر سر آمد دانشمندان بودند برای خواندن معین کردند زیرا که در مدت اسیری زبان خودرا فراموش کرده باسریانی و کلدانی مخلوط‌کرده بودند. بدینواسطه لازم بود که کسی مترجم ایشان واقع شود نح ۸: ۲ـ۸، لهذا تفسیر و موعظه در آخر مجلس اتفاق می‌افتاد و یکی از خادمان مجمع این‌را بجا می‌آورد و یا بشخص دیگری‌که در این علم تسلطی داشت وا گذار میشد چنانکه بارها برای منجی ما و شاگردان او اتفاق افتاد لو ۴:۱۷ـ۲۷. و بسامیشد که مجمع یکی از حضاررا امر به خواندن و موعظه کردن مینمود مت ۱۳:۵۴ مر ۶:۲ یو ۱۸:۲۰ اع ۱۳:۵ و۱۵ و۴۴ و۱۴:۱ و۱۷:۱ـ۴ و۱۰ و۱۷ و۱۸:۴ و۲۶ و۱۹:۸ پس از آن نمازرا با تبریك ختم مینمودند.

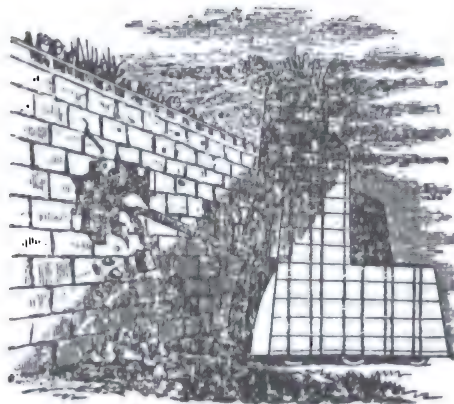
جمیل. اع۳:۲ یکی از دروازهای هیکل بود (ملاحظه در هیکل).

جنازه یا تابوت تختی است که میت‌را بر آن حمل کنند ۲سمو۳:۳۱ لو۷:۱۴ (ملاحظه در دفن و قبر).

جنك. بدانکه جنگهای متقدمین سخت خونین و هولناك میبود و بهیچ وجه بر اسراء و گرفتاران ابقا نمیکردند مگر وقتی که ایشان‌را برای بندگی می‌فروختند و بدینواسطه عدد مقتولین بسیار میشد ۲تو ۱۳:۱۷. و باوجودیکه قواعد جنك بالنسبه باین روزها ساده و سهل بود باز سربازان حیله‌های می‌انگیختند: من جمله فوج‌را تقسیم کرده بعضی‌را درکمین‌گاهها نگاه میداشتند و ناگاه بر دشمن میتاختند پید ۱۴:۱۵ یوش ۸:۱۲ داو ۳۰:۳۶ـ۳۹ و ۲پاد ۷:۱۲ و منجنیقها و سایرآلات حرب‌را بکار می‌بردند ۲تو۲۶: ۱۵ لکن‌آلات مرقومه چندان درکتاب مقدس مذکور نیستند.

اما در خصوص ترتیب و صف آرائی فلسطینیان اطلاع تامی نداریم چنانکه ارمیای نبی در فصل ۱۲:۵ از صحیفهٔ خود اشاره میفرماید. خلاصه سپاهیان‌را عادت این بود که قبل از دخول بعرضهٔ جنك طعام خورند تا اینکه قوی و چابك باشند و نیز

لباسهای فاخر و اسلحه نیکوی خودرا در بر کرده بجنك داخل میشدند مگر وقتی که مخصوصاً میخواستند خودرا متکبّر سازند چنانکه در ۱ پاد ۳۰:۲۲ مسطور است. و چنانکه معلوم است لشکر در سابق مثل ایّام حالیّه بدسته و فوجهای متنوّعه منقسم بوده است پید ۱۵:۱٤ داو ۱٦:۷ و اسمو ۱۱: ۱۱ و هر یك‌را سرداری و رئیسی بوده است داو ۱۰:۲۰ و اسمو۱۲:۹ و ۲ پاد ٤:۱۱ و بسا میشد که افواج عبرانیان از خانوادهٔ مرکب میشد و از هر خانوادهٔ یك فرقه داخل فوج نموده رئیس آن خانواده نیز بر ایشان سردار و مسلّط میبود ۲ تو۲۵:۵ و۲٦: ۱۲. و سرداران صده و هزاره صاحب جاه و رتبه بوده در مجامع شورا صاحب رآی و تدبیر میبودند ۱ تو۱۳:۱ وتمام‌افواج سردار کلّ ولشکر نویس کلّی‌را دارا بودند ۱ پاد ٤:٤ و ۱ تو ۱۵:۱۸ و۱٦ و۲۷:۳۲ـ۳٤ و ۲تو۱۷:۱٤ و۲٦:۱۱؛ امّا عبارتی که در صحیفهٔ اشیاء ۱۸:۳۳ مکتوب است «کجا است شمارنده برجها» دور نیست که قصد از مهندّس جنك باشد. اما عساکر داود پادشاد اسرائیل دویست و هشتاد و هشت هزار و بدوازده فرقهٔ منقسم و هر فرقهٔ مرکب از بیست و چهار هزار سرباز بود و تمام ایشان‌را سردار کلّی بود ۱ تو ۲۷ لکن در ایام یهوشافاط به پنج فرقه متساوی منقسم شد ۲ تو ۱٤:۱۷ـ۱۹. و چون شهریرا محاصره مینمود تمام درختهای اطراف آنرا قطع کرده برای اسباب محاصره بکار میبردند تث ۲۰:۲۰ و کومه‌های خاك بسیاری نیز رو بروی دیوار شهر جمع نموده بحدیکه ارتفاع آنها نصف ارتفاع دیوار میشد. ۲سمو ۱۵:۲۰ و ۲ پاد ۳۲:۱۹ پس از آن برجهارا بر آن کومه‌ها بنا نموده بر آنها بر آمده مشغول جنك میشدند ۲ پاد ۱:۲۵ و حتّی الأمکان چشمه‌ها و قناتهای آب‌را می‌انباشتند و رفت و آمد اهالی شهررا با دهات اطراف قطع مینمودند تا اینکه خوراك و آذوقه بهیچوجه وارد شهر نشود؛ و چون تمام اینمقدمات‌را بانجام میرسانیدند بر زبر برجها بر آمده با تیر و نیزه با ممانعین می‌جنگیدند و با منجنیقها نیز دیوار شهررا خراب میکردند و با نردبانها بر در و دیوار شهر بالا میرفتند و دروازه‌هارا باتش می‌سوزانیدند و اهالی شهر هم بواسطه انداختن سنگهای گران و ریختن روغن داغ و آب داغ و ریك سرخ شده و قیر جوشان



منجنیق

و حلقه‌های سرخ شده دشمنانرا منع مینمودند٠ و باید دانست که هیچ یك از اسباب جنك قدیم مخوف‌تر از عرّابه‌ها نبود خرو ١٤: ٦ و٧ تث ١:٢٠ یوش ١٦:١٧ داو ٣:٤ و حتّی الامکان در جائیکه مرور چرخها سهل بود عرابه‌را بکار می‌بردند ٢سمو ١٨:١٠ و ١تو ٤:١٧ و٢تو ٣:١٢ و٩:١٤ (ملاحظه در عرّابه)٠

امّا لجیون رومانی دارای دو کوهورت و هر کوهورتی دارای پانصد الی ششصد سرباز بود وسلاح سرباز عبرانیان تیر و کمان، ٢تو ٨:١٤ و٩ سپر و شمشیر و نیزه بود ١تو ٢٤:١٢٠ و اکثر اوقات صاحبان تیر و کمان از سبط بن‌یامین بودند زیرا که ایشان در اینکار ید طولائی داشته بدست راست و بدست چپ تیز اندازی مینمودند ١تو ١٢: ٢ و اینطایفه در انداختن سنك از فلاخن نیز مهارت تامّی داشتند داو ١٦:٢٠٠

و باید دانست که سلاطین و سرداران کلّ‌را سلاح دارانی بودکه از شجاعان لشکر خود انتخاب کرده هنگام خطر هم ایشان‌را معاون بودند ١سمو ٤:٣١٠و هنگام جنك در قدیم الایّام کاهنان عساکر خودرا بواسطه تلاوت خطبه‌ها و رجزها بغیرت میاوردند تث٢:٢٠ پس از آن اینمطلب بسلاطین تعلق یافت ٢تو١٣:٤ و عبرانیان عادت بر این داشتند کـه چون برای جنك صف‌آرائی مینمودندکرناهای مقدّس‌را نواخته پس از آن بر سپاه دشمن حمله می‌آوردند ١عد١٠: ٩ و١٠ و ٢تو ١٢:١٣-١٤٠ لکن یونانیان چون بر سپاه دشمن نزدیك میشدند رجز خوانی مینمودند و رفته رفته اینعادت درمیان یهود نیز رواج یافته ٢تو ٢١:٢٠ ایشان صیحه زدن‌را نیز بر آن افزودند ١سمو ١٧: ٥٢ و٢تو ١٥:١٣ و ایّوب ٢٥:٣٩ و ار٤: ١٩ و رومانیان صدای سپرها و نیزه‌هارا نیز بر آن مزید کردند٠ «وقتی خواهد آمد که شمشیرهای خودرا برای گاو آهن و نیزه‌های خودرا برای ارّه‌ها خواهند شکست و دیگر جنك نخواهد بود» اش ٤:٢ می ٣:٤ یوئیل ١٠:٣٠

جنگل . معروف است و درکتاب مقدّس جنگلهای متعدده مذکور است یوش١٥:١٧- ١٨ ١سمو٥:٢٢ و١٥:٢٣ ١پاد ٢:٧ ٢پاد ٢٣:٢ و٢٤ و٢٣:١٩ زك ٢:١١ در جنگل افرائیم بود که ابشالوم کشته شد ٢سمو ١٨: ٦٠ و جنگل کرمل ٢پاد ٢٣:١٩ دور نیست که مقصود از سروهای آزاد لبنان باشد که همچه جنگل یا بیشه بودند٠

جنگلهای خالصه با کمال دقت محافظت و توجه میشد نح ٨:٢ و گاهی قصد از لفظ جنگل اقتدار و تسلّط سلطنتی میباشد اش١٠: ١٨ وگاهی قصد از بی حاصلی‌است بر خلاف حاصل شخم شده اش ١٧:٢٩٠

جنود و رب الجنود . اینلفظ بر این دلالت مینماید که خداوند تبارك و تعالی پیشوای جمیع فرشتگان و صلحا میباشد و فی الحقیقه ایشان گروهی انبوه و لشکری عظیم اند٠

جنّیسره . مقاطعه ایست هلال آسا در طرف غربی دریای جلیل و در کتاب مقدّس دو دفعه ذکر شده است مت ۳۴:۱۴ مر ۵۳:۶ و مقابل لو ۱:۵۰ بعضی بر آنند که همان همواره ایست که به غویر معروف میباشد۰ طولش ازسه الی چهار میل وعرضش کمتر از یك میل میباشد۰ از جانب مغرب به تپّه‌های جلیل و از جانب جنوب به مجدل رسیده بواسطه نهرهای چندی‌آب‌یاری شود قسمت شمالیش به خان منیّه ممتّد است که بی آب میباشد۰ بعضی بر آنندکه محلّ مرقوم رشته‌های قناتی‌که از چشمه‌کفرناحوم کشیده شده بود آب‌یاری میگردید۰

جنیم عین جنیم . (چشمه باغها) اولاّ یکی از دهات یهودا یوش ۳۴:۱۵۰

دوّم شهری در مرزوبوم یساکر واحتمال میرود که همان جنّین حالیّه باشد و اورا نهری بود که باغهای خرم و با صفای آن‌را آبیاری میکرد یوش ۲۱:۱۹ و ۲۹:۲۱ و دور نیست که همان خانه بوستان باشد که در ۲پاد ۲۷:۹ مذکور است و از قراریکه از جدول شهرهای لاویان معلوم میشود اسمش سابقاً عانیم بوده است ۱تو ۷۳:۶۰

جو . معروف است که هم برای نان داو ۱۳:۷ و یو ۹:۶ و ۱۳ و هم برای خوراك چهارپایان در کار است ۱پاد ۲۸:۴ و قوم یهود در زمین مقدّس آن‌را در ماه تشرین الاوّل زراعت کرده از ماه اذار و ما بعدها میدرویدند و گاهی از اوقات برای زندگانی بنی نوع بشر علی الخصوص فقرا نیکو است و در اراضی مقدّسه بسیار زراعت میشد و در سایر جاهای کتاب مقدّس بدان اشاره مینماید۰

جوب یا خندق . ۲سمو ۱۸:۲۱ و۱۹ و ان همواره ایست که دو مرتبه نایره جنك در آنجا فیما بین اسرائیلیان و فلسطینیان اشتعال یافت بعضی بر آنند که همان جازر میباشد ۱تو ۴:۲۰ (ملاحظه در جازر)۰

جواهر . ملاحظه در سنگهای گران‌بها۰

جوج یا ماجوج . حز ۳۸: و۳۹: جوج رئیس ماشك و توبال بود که در محلّ خود خواهند آمد امّا ماجوج پسر دوّمین یافث ابن نوح بود و در نبوّت حضرت حزقیل ماجوج قصد از اهالی جوج میباشد۰ وگاهی قصد از جوج و ماجوج قبایل وحشیّه سکیتیان میباشد که از طرف شمال با قوّت و هیبت عظیم سواره وپیاده مسلّح و مکمّل می‌آمدند۰ و گاهی جوج و ماجوج ذکر شود و قصد از رئیس و طایفه باشد چنانکه در مکا ۸:۲۰ مذکور است و دلالت بر آن قوّت و قدرت عظیمی مینماید که در زمان آخرین بر ضد کلیسا بر پا شود۰

جمعیّت جوج . اسم آنوادی میباشد که مقتولین جوج در آنجا مدفون گشتند۰ حز ۱۱:۳۹ و۱۵ و بزعم اهل‌ترگوم در نزدیکی دریای جلیل واقع لکن رای صحیح آنست‌که

در میانه شاهراه شام و مصر واقع است.

جور. (تولّد یا مسکن) ۲ پاد ۲۷:۹. اسم مکانی میباشد که در میانهٔ یزرعیل و جنّین حالیّه واقع است.

جور. (بعل) مسکن بعل ۲ تو ۷:۲۶ مقاطعه میباشدکه اعراب در آن ساکن بودند.

جوزا. اع ۱۱:۲۸ اسمی است که در علم اساطیر یونانیان دلالت بر نقش دو پیکر زفس مینمود که در آن ایام معروف و یونانیان تیمّناً این نقش‌را بر کشتیهای خود رسم مینمودند.

جوزان. نهری بود که از بلاد مداین خارج شده بعضی از یهود در زمان اسیری در کنار آن سکونت میداشتند ۲ پاد ۶:۱۷ و ۱ تو ۲۶:۵. بعضی بر آنند که همان قزل‌اوزن معروف میباشد که در بحر خزر جاریست. و بطلمایس جوزان‌را جوزنتیس نامیده و مقاطعه نیز بهمین اسم در اشعیا ۳۷: ۱۲ مذکور است که در میانه دریای قزوین و کوههائی که مادی و آشوررا جدا کند واقع و از نهر خابور آبیاری شود (ملاحظه در خابور).

جوشن . پید ۱۰:٤٥ شهر یا ولایتی خرّم و بار آوری است که در شمال شرقی زمین مصر در میانه دریای قلزم و رود نیل واقع است. یوسف این شهررا به پدر و برادران خود داد که تا مدت دویست سال خود و ذریّه‌اش در آن زیستند و بواسطه بار آوری و کثرت مراتعش از بهترین زمینها محسوب و فعلاً آنرا شرقیّه گویند که از ابوزعیل بدریا و از دشت جعفر بوادی تومیلات ممتد است. با وجودیکه بنی اسرائیل در سواحل نیل رحل اقامت افکنده بودند باز در کار زراعت و آبیاری به خوبی مهارت یافته انجیر و انگور و انار و سایر میوه‌جات در نزد ایشان بسیار بود و عشق زیادی بـه خوردن ماهی داشتند چنانکه درکتاب مقدّس وارد است که در زمان بودنشان در دشت غالباً مایل به خوراکهائی بودند که شباهت به خوراك برزگران و زراعت‌کاران حالیّه میداشت و شخص مطالعه کننده شباهتی‌را که فیمابین معیشت اهالی مصر آن ایّام و حال میباشد به خوبی خواهد در یافت . گویند جوشن در قدیم الأیّام بیشتر از حال بطرف مغرب و در مصر سفلی امتداد داشت و چنان معلوم میشود که قوم اسرائیل در آنزمان در میان اهالی مصر پراکنده شدند و همانا دلیل بر اینمطلب آنکه جواهرات از قبیل طلا و نقره و سایر زینت‌ها از همسایـگان خود بعاریت گرفتند و دیگراینکه سرهای آستانه ایشان و مصریان باشد (ملاحظه در مصر). ایشان به خون آلوده‌گشت تا امتیازی فیمابین

جوشن . (اولاً) شهری است درکوهستان یهودا یوش ۵۱:۱۵ و دور نیست که همان سکیتهٔ حالیّه باشد.

(دوّم) مقاطعه ایست در فلسطین که در

میانه غزه و جبعون واقع بود یوش ۱۰:۴۱ و ۱۱:۱۶.

جوعه . مکانی میباشد در نزدیکی اورشلیم ار ۳۱:۳۹ که محلش بیقین قطعی معلوم نیست.

جولا. بر مطالعه کنندگان کتب مقدسه عهد عتیق مخفی نیست که بنی اسرائیل زمان گردش نمودنشان در دشت پارچه‌های موئی خرو۲۶:۱ و پیراهنهای مطرز برای کاهنان خرو ۲۸:۴ و۳۹ می‌بافتند و کارنساجی مکرراً در ۲پاد ۲۳:۷ و ام ۳:۱۳ و۲۴ وارد گشته و اسبابهای مختلفه آن مثل ماکوب و نورد و غیره نیز ذکر یافته است. ایوب ۷:۶ و اسمو ۱۷:۷ اش ۳۸:۱۲.

جولان جولانیتس. (دایره) یوش۲۰: ۸ و آن یکی از شهرهائی بود که در باشان برای بست تعیین شده مختص نیم سبط منسی میبود و آن محلی که الآن بـه جولان معروف است همان جولانیتس قدیم میباشد.

جولیه . زوجه فیلولکس بود که پولس در نامه روم ۱۶:۱۵ اورا سلام و تحیت میفرستد.

جومر . (کامل) اول زاده یافث ابن نوح پید ۱۰:۲ که اولادانش در آسیای صغیر و فریجیه ساکن بودند حز ۳۸:۶ و اهالی شمال اروپا و غالیان و نمساویان و فرانسویان و ایطالیان نسبت بدیشان رسانند.

دوم زوجه هوشع نبی هو ۱:۳.

جهان . زمینی است که بر آن سکونت داریم اسمو ۲:۸ و۲سمو ۲۲:۱۶ لو۱:۷۰ و اشاره به سکنه زمین نیز میباشد یو۳:۱۶ و یا قصد از مقدار عظیمی از سکنه است یو۱۲: ۱۹ مکا ۱۳:۳ گاهی قصد از تمام عالم میباشد اقر ۴:۹ عب ۱۱:۳ یع ۳:۶ و گاهی مقصود از قطعه زمین و محل و حوزه تصرف و اقتدار رومانیان است اع ۱۷:۶ و وقتی قصد از یهودیه و حوالی آن میباشد لو ۲:۱ و ۴:۵ اع ۱۱:۲۸ گاهی جهان ترجمه لفظ عولام عبری است اش ۴۵:۱۷ و در جامعه ۳:۱۱ لفظ عولام را قدیم ترجمه کرده اند یعنی از ازل و اغلب جاها لفظ جهان ترجمه ایان یونانی میباشد که قصد از زمان نا معین و غیر محدود آینده باشد عب ۶:۵ بعضی اوقات جهان مقصود از قرن میباشد مر ۱۰:۳۰ لو۱۸:۳۰ و۲۰:۳۵ و بسیار جاها بمعنی ایامی است که در گذر است و قرن حساب میشود اقر ۱۰:۱۱ عب ۹:۲۶ مت ۱۲:۳۲ و۳۹ و ۴۰ و۲۴:۳ و۲۸:۲۰ لو ۱۶:۸ و ۲۰:۳۴ روم ۱۲:۲ غلا ۱:۴ اف ۱:۲۱ و ا تیمو ۶:۱۷ تیط ۲:۱۲ عب ۱:۲ و ۱۱:۳.

و غالباً بمعنی مال و اموال و فواید و احساسات دنیوی میباشد مر ۴:۱۹ و۸:۳۶ غلا ۶:۱۴ و گاهی بمعنی دولت و ثروت و لذات و احترامات دنیوی است که بنی نوع بشر آنرا باعلی درجه دوست میدارند و پیروی آن عموماً پر از گناه میباشد. و در

خصوص جهان گفته شده که براستی دشمن خدا است مت ۱۶:۲۶ یو ۷:۷ و۱۵:۱۸ و ۱۹ روم۱۲:۲ و۲تیمو۴:۱۰ یع۴:۴ ۱یو۲: ۱۵ـ۱۷ و۳:۱ و۱۳ شیطان خدای‌این جهان است یو ۱۲:۳۱ و۱۴:۳۰ ۲قر ۴:۴ .

جهنّم . مت ۱۶:۱۸ لو ۱۶:۲۳ همان هاویه و مسکن امواترا گویند. و باید دانست که افکار قوم یهود در خصوص جهنّم نا معلوم و غیر واضح بود مگر اینکه آنرا موضع مکروه و تاریك در زیر زمین پنداشتند و بر آن بودندکه وجه‌الله بهیچوجه در آنجا نیست بلکه بالعکس جای فراموشی وسکوت است (ملاحظه در هاویه و هنّوم).

جیبیم (یعنی چالی). مکانی است در نزدیکی اورشلیم اش۱۰:۳۱ و بگمان‌کاندر همان الجیب و بگمان کروف العیسویّه میباشد.

جیحزی . (درّهٔ دیدار). و او غلام و خادم الیشاع نبی بود ۲پاد ۴:۱۲ و چون نعمان بشرموده الیشاع نبی از مرض برص شفا یافت تحف و هدایای گران بها بدست گرفته به حضورآنحضرت شرفیاب شد و حضرت قبول نفرموده اینمعنی بر جیحزی گران آمد و در خفا بنزد نعمان شده قدری از آن ارمغانرا گرفته برای خود بیندوخت و بدانواسطه برص نعمان در او و اولاد و اعقابش سرایت نموده بجزای مکر و سزای غدر خودگرفتار گردید ۲پاد ۵:۱۵ـ۲۷.

جیحون . (چشمه یا مجرای آب) اوّل اسم یکی از نهرهای بهشت عدن بود پید ۲: ۱۳ گمان میبرند همان رود ارکسس است که بدریای قزوین جاری است ولفظ جیحون بمعنی تندرو میباشد و این معنی نیز یکی از خصایص رود ارکسس است برخی دیگر گویند همان رود اوکسس میباشد که اورا جیحون نیز گویند.

۲) اسم چشمه یا مجرائی است که در بیرون شهر اورشلیم واقع و در نزدیکی آن سلیمان برای پادشاهی مسح شد ۱پاد ۱:۳۳ـ ۴۵ . چشمه دیگری بدین اسم در بیرون شهر بود که حزقیا آنرا انباشته آبش‌را بواسطه نقب بشهر در آورد تا مبادا چون دشمنان ایند و آب نیکو یابند سبب امداد ایشان گردد ۲تو ۳۲:۲ و۴ و۳۰.

جیلوه . (نابودشده) ۲سمو ۱۵:۱۲ و آن شهر اخی‌توفل میباشد و بجز اینکه در یهودا بود خبر دیگری از او نداریم.

چ

چاپاران . (ساعیان) گاهی از اوقات ساعیان قصد از لشکر پیاده و غالباً قصد از حراست کنندگان پادشاه است ۲سمو ۱۸:۸ و ۱۸:۱۵ و۷:۲۰ ملاحظه در جلادان و کریتیان. و این اشخاص یعنی ساعیان گاهی در سعی خود سبقت جسته تعجیل مینمودند و بسیار راه میرفتند . بحدیکه میتوانستند مسافت‌میانه صور واورشلیم‌را در ظرف بیست وچهار ساعت طی نمایند چنانکه اخشویروش پادشاه چاپاران بهمهٔ اطراف مملکت خود فرستاد تا فرامین و احکام اورا با کمال‌عجله برعایا برسانند اس ۱۳:۳.

چاك زدن. یعنی دریدن لباس نشانه غم و اندوه عظیم یا ترس‌یا تظلّم میباشد پید۳۷: ۲۹ و۳٤ عز ۳:۹ مت ٦٥:۲٦ اع ۱٤:۱٤ یوئیل در فصل ۱۳:۲ از صحیفه خود مردمرا بچاك زدن دل امر کرده میفرماید «و دل خودرا چاك کنید نه رخت خویشرا» ملاحظه در نوحه گری (ملاحظه در چشم).

چاه . بدانکه کندن چاهها یکی از امور ضروریّه دشت یهودیّه بود زیرا که هوایش خشك و دشتش کم آب بود و هر یك از آنها مختّص شخصی بود چنانکه در اعدا۲۱: ۲۲ مذکور است . ندرتاً بعضی از این چاههارا عمق چندانی نبود و چشمه آب جاری از آنها میجوشید و اهالی یهودیّه مالهای خطیر برای کندن چاهها صرف مینمودند لهذا بعضی مخصوص صاحبان آنها بود و برخی‌را کننده وقف مینمودند پید ۲:۲۹ و۳ و هرگاه در میان صاحبان آنها و سایرین نزاعی اتفاق می‌افتاد آنهارا کلیّةً پر میکردند پید ۱۵:۲٦. و غالباً با دلو آب‌را از چاه بیرون میآوردند یو ۱۱:٤.

پس از آن چرخرا نیز برای کشیدن دلو اختراع کردند جامعه ٦:۱۲ و بعد شادوف اختراع شد که اعراب فعلاً در چمن بنی‌عامر استعمال مینمایند. و از جمله چاههای معروف یکی چاه بیت‌لحم ۲سمو ۱۵:۲۳ و ۱تو ۱۷:۱۱ و۱۸ و چاه عسق و سطنه و رحوبوت پید ۲۰:۲٦ و۲۱ و۲۲ و چاه هاجر پید ۱۹:۲۱ و چاه حاران پید ۳:۲۹ و٤ وچاه یعقوب میباشد یو٦:٤ ویهودیان‌را این عادت نیز بود که آبهای باران و غیره‌را

در اصیلها و سردابه‌های رو پوشیده جمع کرده در وقت حاجت بکار میبردند و گاهی از اوقات این سردابه‌را در سنگ میکندند و چون این سردابه یا اصیل خالی میشد و بجز لای چیزی در آن نمی ماند مقصّرین‌را مثل یوسف پید ۳۷:۲۴_۲۹ و ارمیا و غیره ار۳۸:۶ با مز ۴۰:۲ در آنجا حبس مینمودند و ایشان‌را در آنجا هیچ خوشی نمی‌بود بلکه به بدترین و سخت‌ترین عذاب گرفتار بودند. فعلاً در زیر زمین مقدّس سردابه‌ها و چاههای بزرك و بسیار یافت میشود که از ایّام قدیم باقی مانده است چنانکه ارمیای نبی بدان اشاره کرده میفرماید «حوضها یعنی حوضهای شکسته که آب‌را نگاه نمیدارند برای خود کنده اند» ار۲:۱۳. اهالی بیت المقدّس‌را اعتماد کلّی بر این حوضها و چاهها بود زیرا که آبهای زمستان در آنجا جمع میشد و هرگاه شهر آن‌هارا محاصره میکردند این آب‌ها مدّت مدید ایشان‌را کفایت مینمود و چون سنك تحت الارض اورشلیم نرم و آهکی میباشد لهذا هر خانواده دو یا سه چاه مخصوص برای خود میکندند. لکن شخص مطالعه کننده البته نباید از کثرت چاههای زمین مقدّس در عجب شود زیرا که اگر زمین مذکور و رودها و جویهای آنرا با ممالك اروپا مقابله کنیم خواهیم یافت که رود و جوی زمین مقدّس بالنسبه باروپا بسیار کم میباشد و بدانواسطه لابد شده پولهای زیاد صرف کرده چاهها و حوضها و اصیلها بنا میکردند و بسیار ساعی بودند که آنهارا پاك و صاف نگاهدارند چنانکه اطراف آنهارا با سنگهای گران بر میاوردند و کندن این چاهها فقط منحصر بشهر نبود بلکه هزارها در دشت و مزارع و شوارع برای آبیاری حیوانات و عمله‌جات و درو کنندگان و مسافران میکندند و اکثر چاههائی که فعلاً در زمین مقدّس یافت میشود از قدیم الأیّام مانده است و محلّ آنها غالباً در زمینهای پست بوده است تا آبهای باران نیز در آنها جمع شود. و البتّه بواسطه قلت آب اهالی مقدّس این چاههارا از جان خود هم عزیزتر میدانستند چنانکه اکثر اوقات جنگهای سخت در خصوص آنها واقع میشد. (ملاحظه در آب) و داود رکاب و بعنه‌را که هر دو برادر و از اولاد ریمون و قاتل ایشبوشت ابن شاؤل بودند بر برکهٔ حبرون آویخت ۲سمو ۴:۱۲.

چاه یعقوب و آن چاهی بود که خداوند ما عیسی مسیح درکنار آن نشسته با زن سامری تکلّم فرمود یو ۴:۵ و۶ و آن در نزدیکی شکیم واقع است مقابل پید ۳۳:۱۹ و یوش ۲۴:۳۲و در آنجا خداوند ما برای آن زن عبادت حقیقی‌را شرح فرمود و آن تخمی که از کلام او در آنجا پاشیده شد در ایّام رسولان بار آورد اع۸:۰هیچیك از طوایف دنیارا در خصوص موضع آنچاه اختلافی نبوده است زیرا که آن بمسافت یك میل

و نیم بطرف شرقی نابلس در دامنه کوه جرزیم که همان کوه طور میباشد در نزدیکی دروازه که از اورشلیم بجلیل میرود واقع است و خود چاه در میان حیاطی واقع بوده که فعلاً خراب است٠ فضای حیاط ۱۲۹ قدم و عرضش ۱۵۱ قدم میباشد و آثار چندی نیز در آنجا مشاهده میشود عمق این چاه هفتاد و پنج قدم و فراخیش هفت قدم و شش قیراط میباشد لکن محققین گمان برده اند که عمق اصلی آن یکصد و پنجاه قدم بوده است و از کثرت سنگهائی که در آن افتاده بحالت حالیّه رسیده است و در قرن چهارم کلیسائی بر آن بنا کردند و جز زمستان در سایر اوقات خشك میباشد٠

چپ دست . در داو ۱۶:۲۰ قصد از شخصی است که بتواند دست چپ‌را همچو دست راست از برای رفع حاجات خود بکار برد داو ۱۵:۳٠

چراغ. بسیاری از چراغهای قدیم که در زیر خاك مانده اند یافت شده و در این روزها هم بهمان شبه قدیم مستعمل است و آنهارا از گل فخّاری یا مس ساخته متقدّمین در آنهـا روغن زیت یا نفت یا قطـران میریختند٠ فتیله آنهارا ازکتان یا از لباسهای کهنه کاهنان ترتیب میدادند و عبرانیان‌را عادت این بود که چراغرا در تمام شب افروخته دارند و خاموش کردنش‌را در شب نشانه بی نوائی و فقر میدانستند ایّوب ۵:۱۸ و ۶ و ۱۷:۲۱ و ۳:۲۹ ار ۱۰:۲۵ و ا ا و ام ۹:۱۳ و ۲۰:۲۰ و همچنین افروخته داشتن چراغ در تمام شب همواره نشان مکنت و ثروت ام ۹:۱۳ و نیکو تدبیری بانوی خانه بود ام ۱۸:۳۱٠

چراغدان. معروف است و چراغدان چادرجماعت از طلای خالص بود که قیمتش تخمیناً ۶۰۰۰ لیره استرلینیّه بود و مرکب از پایه و ساق و شش شاخه بود که ارتفاع آنها پنج قدم و مسافت ما بین این شاخه‌ها سه قدم و نیم بود و با پیاله‌ها و سیبها و گلها آراسته بود و بر سر هر شاخه چراغی بود و کلگیرهای آن با سینی‌هایش از طلا بود و روغنش خیلی پاك بود و در شب افروخته صبحگاهان خاموش مینمودند٠ بعضی‌را گمان چنان است که بعضی از چراغهایش در روز نیز روشن بود و بر مذبح بخور و میز نان تقدمّه روشنی میاَفکند چـه که نور آفتاب بدآنجائیکه چراغدان و مذبح بخور و میز نان تقدمّه بود نمیرسید ٠

در هیکل سلیمان ده چراغدان طلائی میبود ۱ پاد ۴۹:۷ و ۲ تو ۷:۴ که ببابل برده شد ار ۱۹:۵۲ ولی هیکل زروبابل فقط دارای یك چراغدان بود که آنرا تیطس از هیکل هیرودیس بر داشته در جلو خود در هنگام حرکت عساکرش میبردند و همان است که در قوس تیطس در همان شهر منقوش است، و تیطس در هیکل مسلم نهاد از آن پس جنسرك آن‌را بقرطاجنه در ۴۵۵ میلادی

نقل نموده، سپس بلسیاریوس آن‌را بقسطنطینیّه آورده درکلیسای مسیحیّه گذارده شد (۵۳۳ میلادی) واز آن به بعد خبری از آن نداریم. ویوحنّای‌لاهوتی خادمان کلیسارا بچراغدان تشبیه مینماید مکا ۱۲:۱ و زکریا دو درخت زیتون در پهلوی چراغدان دید زك ۳:٤ و ۱۱ و یوحنّا دو چراغدان و دو درخت زیتون دید مکا ۱۱:٤.

چرخشت. محلّ فشردن زیتون یا انگور و آن در بلاد مشرق بسیار و باختلاف انواع بود و بعضی‌را در سنگ حجاری میکردند چنانکه آثار آنها در تمام بلاد مشرق دیده میشود و بسیار اوقات درکتاب مقدّس مذکور است. امّا معصرهٔ زیتون شامل سنگ مدوّریست مثل سنك آسیا که قطرش تخمیناً دو متر و ارتفاعش یك متر است و بر یك طرف مسطّحش بر بالای زمین گذارده شده. در مرکز و محور این سنك سوراخی بجهة داخل‌کردن چوب قرار داده شده است و قطعهٔ بالائی آن سنك قدری چال و مقعّر و بر اطراف آن و اطراف مرکزش لبه قرار داده شده است که زیتون‌را از ریختن نگاه دارد وسنك دیگری‌که شبیه بسنگ آسیا میباشد در میان تجویف سنگ زیرین گذارده چوب بلندی از سوراخ آن گذرانیده یك سرش‌را در سوراخ سنگ زیرین محکم کرده سر دیگرش‌را بکفل حیوانی که معصره‌را میگرداند می‌بندند. از آن پس زیتون‌را در میان این دوسنگ گذارده آسایش مینمودند بعد از آن زیتون آسیا شده‌را در آورده در طبقهائیکه از ترکه بافته شده است گذارده بالای یکدیگر می‌چینند و آنهارا در خمره مانندی‌که از سنگ ترتیب یافته ازجلو دارای شکافی میباشد میگذاردنـد و جرّطولانی‌که فراخور آن ظرف خمره مانند است و سرش در میان آن ظرف خمره مانند داخل میشود ترتیب داده بر طرف دیگر آن جرّ سنگی گران میآویزند بطوریکه جرّ مرقوم بر بالای طبقهای مذکوره آمده روغن از زیر آن از شکاف ظرف مسطور جاری می‌شود و در حوض مخصوصی که در زیر آن قرار داده شده است میریزد. امّا معصرهٔ شرابرا گاهی از اوقات در سنك حجّاری میکردند و گاهی بطور خاص بنا مینمودند و اینك شرح معصرهٔ که در سنك حجّاری میشد از قول روبنصن: «بدانکه معصره شراب‌را در سنك مسطّحی که قدری سرازیری در آن بود اختیار نموده حوضی که طول و عرض و عمقش ۱۵ قیراط بود در آن میکندند و در زیر آن حوض حوض دیگری که طولش و عرضش ٤ قدم و عمقش ۳ قدم باشد قرار داده انگوررا در حوض اعلی فشرده آبش در حوض اسفل جاری میشد چنانکه یوئیل نبی برآن اشاره فرموده است یوئیل ۳:۱۳». و جدعون گندم‌را در همچنان جائیکه در فوق اشاره شده میکوبید داو ۱۱:٦ و در اش ۳:٦۳ اشاره بکوبیدن مینماید و در حجی۱٦:۲ به خود حوض و در اش۱٦:۱۰

به ترنم و گلبانك و در اش ۶۳:۱ـ۳ و ار ۳۰:۲۵ و۳۳:۴۸ و نیا ۱۵:۱ و مکا ۱۹: ۱۵:۱۳ اشاره برنك انگور و آلوده شدن لباس مینماید . مصریان‌را عادت بود که انگوررا در پارچه فشرده آب آنرا در ظرفی جمع میکردند.

چشم . مردمان مقتدر زمان سلف‌را عادت این بود که چشمهای اسیران‌را بکنند داو ۲۱:۱۶ و اسمو ۲:۱۱ و ۲پاد ۷:۲۵ و نیز عادت داشتند که چشمهای خودرا محض زینت و خوش نمائی و رفع مرض سرمه کشتند ۲پاد ۳۰:۹ حز ۴۰:۲۳ مکا ۱۸:۳.

چشمه . بدانکه چشمه‌ها در شهرهای مذکوره درکتاب مقدّس بسیارصاحب اهمیّت بودند زیرا که در بیشتر فصول سال باران نمیبارید و اراضی مقدّسه در کتاب مقدّس زمین نهرها و چشمه خوانده شده است تثنیه۷:۸.لکن چشمه‌ها در آنجا متنوع است چنانکه بعضی شورند مثل چشمه‌هائی که در حوالی دریای لوط میباشد و بعضی دارای مادّهٔ کبریتی می‌باشند مثل گرمابه‌های سلیمان که در اراضی موآب واقع اند و بعضی فی الحقیقه گرم میباشند مثل گرمابهای ام‌قیس و طبریّه و گرمابهای سلیمان و بعضی از آنها گاهی جاری و گاهی منقطع اند مثل چشمه مارجاورجیوس در بلاد حصاردار و چشمه ستی مریم در حوالی اورشلیم. امّا چشمه‌هائی که متّصلاً جاری اند اشاره به حیوة جاودانی میباشند چنانکه در مزمور وارد است مز ۸:۳۶ و۹ و ام ۱۱:۱۰ و۱۴:۱۳ و۲۷:۱۴ و۲۲:۱۶ و ار ۱۳:۲ و در اشعار خود آبی‌را که از هیکل خارج میشد حیات بخش مزارع مینامیدند یوئیل ۱۸:۳ حز۴۷:۱ـ۱۱ و افاضه شدن برکات روحانی‌را بچشمهٔ آب زنده تشبیه مینمودند اش ۳:۱۲ زك ۱:۱۳ یو ۱۰:۴ مکا ۱۷:۷ مقابل ۶:۲۱ و۱:۲۲. و چشمه مقفل و بر چشمه بسته‌که در نشید الأنشاد واقع‌است قصد از چشمه پوشیده ایست که بمهر صاحبش ممهور بوده احدیرا جز صاحبش یارای آن نیست که آنرا گشوده از آن‌کارسازی نماید غزال ۱۲:۴. گاهی از اوقات لفظ چشمه بطور مجاز بمعنی نسل تث ۲۸:۳۳ مز۶۸: ۲۶ یا زوجه شرعی ام۱۸:۵ یا تنبیه ام ۲۵: ۲۶ ار ۱:۹ استعمال شده است و طمث‌را چشمه خون مینامیدند لا ۱۸:۲۰ مر ۲۹:۵. و ارمیای نبی فرماید «بسبب هلاکت قوم من نهرهای آب از چشمانم میریزد» نیا ۴۸:۳ و از جمله مطالب و شواهدی که دلالت بر اهمیّت چشمه دارد اسامی شهرها است که در عبرانی عین یا با کلمه دیگر منضم شده همچو عین‌جدی و عین‌روجل و غیره استعمال نمایند .

چکیدن و چکه. ام ۱۵:۲۷ چکیدن آب است از سقف منزل که حضرت سلیمان زن معرکه جو و فتنه اندازرا بدان تشبیه میفرماید .

چنار. درختی است معروف و در کنار مجراهای آب بر آید و از بیست تا سی ذراع ارتفاع یابد ودرکتاب مقدس دو دفعه مذکور است پید ۳۷:۳۰ حز ۸:۳۱.

چوب گوفر. پید ۱٤:٦ چوبی است که الی الآن هم معلوم نگشته همینقدر میدانیم که حضرت نوح کشتی خودرا از آن ترتیب داد و البته چوب سنگین و با دوام و محکمی بوده است که خداوند اورا امر فرمود که کشتی‌را از آن بسازد اما بعضی از علما بر آنند که همان چوب سرو است زیرا که برای ساختن کشتیها نیك و خوب و پوسیدگی و کرم خوردگی در آن راه نیابد.

چیدن. یعنی با داس درو نمودن و جمع کردن از قرار معلوم جمع نمودن و نگاه داشتن علف یا یونجه در میان یهودیان عادت و معمول به نبوده است چه که هوای آن ممالك مقتضی اینکار نبوده است مز ٦:٧٢ و١٠٦:٢٠ و١٢٩:٦ و٧ ام ٢٧:٥٢ اش ١٥:٥ عا ١:٧.

چیدن پادشاه. عا ١:٧ یهودیان‌را رسم بود که گله‌های خودرا در چراگاه‌های عام نتوانند بچرانند مگر در ماه نیسان یعنی‌پس از آنکه اسبها و گلّه‌های پادشاه چرانموده و علفهای خوب و پاکیزه‌را خورده باشند و تا اواخر ماه اذار در آنجا چرا مینمودند و از آن پس ایشان‌را جو میدادند تا آخرسال. و قصد از رویائی که عاموس دید اشاره بحکمی میباشد که خدای تعالی بر قوم بواسطه فرستادن ملخها جاری میفرماید تا چیزی از حیوانات ایشان باقی نماند(ملاحظه در علف).

ح

حابر. (قسم خوردن) شخص قینی که شوهر یاعیل قاتل سیسرا بود داو ۴:۲۲ و از قراریکه معلوم میشود او از سایر طایفه خود عزلت گزیده زندگانی بسر همی برد و شخص صاحب جاه و رتبه بود چنانکه در داو ۴:۱۷ مذکور است که فیمابین او و یابین صلح بود. ذرّیه اورا حابریان گویند ۱عد ۲۶:۴۵.

حادید. (تند و تیز) عز ۲:۳۳ و آن دهی است در نزدیکی لدّ و فاندافلد گمان میبرد که حادید همان دهی است که بر فراز تلّ شرقی لدّ واقع و فعلاً آنرا حدیثه گویند و آن غیر از ادیدائی است که یوسیفس مورّخ مذکور دارد.

حاران. (خشك) اوّل پسر عیفه متعه ٔ کالیب میباشد ۱تو ۲:۴۶.

دوّم، پید ۱۱:۳۲ اسم مکانی یا شهری میباشد که در شمال شرقی الجزیره در میانه رود فرات و خابور واقع است و همان جائی است که تارح وفات یافته مدفون گشت و پس از آن لابان برادر ربقه نیز در آنجا سکونت ورزید پید ۲۷:۴۳ و۲۸:۱۰ و عساکر آشوریان بر آن دست یافتند ۲پاد ۱۹:۱۲ و اش ۳۷:۱۲ و هنوز باسم قدیمش معروف است، و درکناره ٔ رود بلیك واقع میباشد. لکن دکتر بیك گمان می‌برد که همان حاران حالیّه میباشد که در طرف دریای عتیبه در نزدیکی دمشق واقع است اما اعتباری بدینقول نیست.

حارث. (جنگل) و آن جنگل یهودا بود که داود از حضور شاوٌل بدانجا گریخت ۱سمو ۲۲:۵. کاندر گوید باید آنرا شهر حارث خواند چنانکه در یوسیفس و دو نسخه ٔ معتبر از سوئیل مذکور است بنا بر این موقعش در نزد قریه خرس حالیّه بطرف شمال وادی ارنبه و قعیله میباشد.

حارس. (آفتاب) کوه حارس است داو ۱:۳۵ و دور نیست که در نزدیکی عین‌شمس یا کفرحارث واقع بوده است.

حارم. (پهن‌بینی) اوّل مردی که رئیس فرقه سوّم کهنه بوده ۱یو ۲۴:۸ پسرانش با زروبابل مراجعت نمودند عز ۱۰:۲۱ و در نح ۱۲:۱۵ حریم خوانده شده است.

۲) مردی که پسرش پارهٔ از حصار اورشلیم‌را مرمّت کرد نح ۳:۱۱.

۳) یکی از اجداد آنانکه از اسیری مراجعت کردند و زنان بیگانه‌را که تزویج نموده بودند رها نمودند عز۲:۳۲و۱۰:۳۱ نح ۷:۳۵.

حاشوم. (غنی) ۱) مردی که پسرانش با زروبابل مراجعت نمودند عز ۲:۱۹ نح ۷:۲۲ و بیشتر ایشان زنان غریبه در حباله نکاح داشتند عز ۱۰:۳۳ و وکیلان ایشان عهد نامه‌را مهر کردند.

۲) یکی از آنانکه بطرف چپ عزرا ایستاده عزرا خود بخواندن شریعت مشغول بود نح ۸:٤.

حاصور. (محاصره شده) اوّل شهر معروفی از شهرهای کنعانیان که یابین بر آن سلطنت داشت و یوشع آنرا مفتوح ساخته بآتش سوخت یوش ۱۱:۱۰ و۱۱. لکن ثانیاً آباد شده باز پادشاهی از کنعانیان که هم یابین نام داشت نزد آن شهریار رفت و گمان میرود که لفظ یابین هم مثل فرعون لقب سلسلهٔ از سلاطین کنعانیان بوده و او همان است که لشکرش بسرداری سیسرا بمقابل باراق بر آمده هزیمت یافتند داو ٤:۲ـ۱٦. پس از آن سلیمان ملك آن شهررا حصاردار کرده ۱پاد ۹:۱۵ بعد از تغلث‌فلاسر آن‌را مفتوح ساخت وساکنانش‌را باشور باسیری برد. بعضی موضع شهر مرقومرا تلّ خریبه و دیگران حضیره و یا خرابهٔ حتره دانسته اند و عظمت آن شهر از آیاتی که در ار ٤۹:۲۸ـ۳۳ وارد است به خوبی معلوم میگردد.

دوّم شهریکه درطرف جنوبی زمین یهودا واقع بود یوش ۱۵:۲۳.

سوّم شهر دیگر در همان حدود یوش ۱۵:۲۵ که بگمان روبنصن حضیره و بزعم کاندر همان خرّاره ایست که در نزدیکی بیت جبرین واقع است.

چهارم شهر دیگری در جنوب یهودا یوش۱۵:۲۵ که بگمان کاندر همان خشرم میباشد که بشمال بئرشبع واقع است و دور نیست که این سه شهر آخری یکی میباشد.

حافر (چاه). مقاطعهٔ در فلسطین و قول صحیح آنستکه در یهودا که یوشع آنرا مفتوح ساخت واقع و دور نیست‌که همان شهر حالیّه باشد یوش ۱۲:۱۷ و ذریّه حافررا حافریان گویند اعد ۲٦:۳۲.

حالف. (مبادله نمودن) مکانی میباشد در مرزوبوم نفتالی یوش ۱۹:۳۳ و فاندافلد آنرا بیت‌لیف دانسته است لکن کلارك گمان میبرد که همان محلّی است که به سرسفید مسمّی و در جنوب صور واقع میباشد.

حام. (حمایت کننده) پید ۹:۲۲ و او یکی از پسران نوح است و حام‌را چهار پسر بود: کوش، مصرایم، فوط و کنعان. اما کوش پدر قبایلی بود که بابل و بلاد

جنوب عرب و سودان سکونت ورزیدند و مصرایم جدّ مصریان و فوط جدّ افریقائیان ار ۹:۴٦ و کنعان جدّ کنعانیان بود. اولاد حام مملکت مصررا آباد کرده در تمدّن صاحب درجه اعلا بودند چنانکه صور و صیدا و قرطجنّه بر آثار و تجارت ایشان شهادت میدهد (ملاحظه در کنعان) و همانا افریقه و مصررا زمین حام گفتند. مز ۷۸: ۵۱ و ۱۰۵:۲۳ و ۱۰٦:۲۲ ملاحظه در مصر قبایل.

و باید دانست که حکایت پست فطرتی حام و جسارتی که نسبت به پدر بزرگوارش کرد و لعنتی که در عقب آن جسارت بر وی وارد آمد در پورانات که از کتب هندیان است مذکور میباشد، لکن بواسطه حشو و زوایدی که بر آن داخل شد با عین آیاتی که در پیدایش وارد است مخالف میباشد و بموافق ۱ تو ٤:٤۰ بنی حام در مرزوبوم جنوبی کنعانیان سکونت ورزیدند و پس از آن مسکن ایشان بسبط شمعون داده شده.

حامول . (شفقت یافته) و او پسر کوچك فارص بود پید ۴٦:۱۲ و ۱ تو ۲:۵ نسل اورا حامولیان گویند اعد ۲٦:۲۱.

حانان . (رحیم) نه نفر باین اسم بودند

اوّل، مردی معروف از بن‌یامینیان ۱ تو ۸:۲۳.

دوّم، مردی از اولاد شاوٴل ۱ تو ۸:۳۸ و ۹:۴۴.

سوّم، مردی از شجاعان داود ۱ تو ۱۱: ۴۳.

چهارم، یکی از اجداد نثینیم که با زروبابل مراجعت کردند عز ۲:۴٦ نح ۷: ۴۹.

پنجم، یکی از لاویانیکه عهد نامه‌را مهر کرد نح ۸:۷ حنان خوانده شده است وی عزرارا در تفسیر شریعت معاونت همی نمود عز ۸:۷.

ششم، رئیسی که عهد نامه‌را مهر کرد نح ۱۰:۲۲.

هفتم، مردی دیگر که عهد نامه‌را مهر کرد نح ۱۰:۲٦.

هشتم، جمع کننده عشرها که نحمیا ویرا بجای عوام نایب قرار داد نح ۱۳:۱۳ و خزانه دارانی که نحمیا انتخاب نمود از کهنه و کتبه و لاویان و عوام بودند.

نهم، مردی که اولاد اورا در هیکل حجرهٔ بود در ار ۳۵:۴.

حانون . (صاحب نعمة) سه نفر در کتاب مقدّس باین اسم بودند.

اوّل، پادشاه عمونیان است که پدرش ناحاش با داود نیکوئی نمود بنا براین چون ناحاش‌را مرگ فرا رسید و رخت از جهان بدر برد داود معدودی از بندگان خودرا محض تعزیت و سر سلامتی بحانون گسیل فرمود وحانون آنهارا جاسوس انگاشته نصف ریش ایشان‌را تراشیده لباس ایشان‌را ازکمر

ببالا بریده رها کرد ۰ چون این معنی بسمع داود رسید ایشان‌را امر کرد که در اریحا بمانند تا وقتی‌که مویهای ایشان باز روئیده شود پس از آن صلای جنك در داد و بنی‌عمّون ومساعدان ایشان‌را هزیمت داده جمع عظیمی‌را نیز عرضه تیغ ساخت چنانکه در ۲سمو ۱۰: مفصّلاً مذکور است۰

دوّم، شخصی اورشلیمی که در مرمت دیوار اورشلیم اعانت نمود نح ۳:۱۳۰

سوّم، اورشلیمی دیگر که در مرمّت حصار اورشلیم اعانت کرد نح ۳:۳۰۰

حانیش. اش ۳۰:۴ گمان میرود که یکی از شهرهای خالصه شاهی بوده است که در جنوب تحفنیس واقع بوده (ملاحظه در تحفنیس)۰

حبرون. (رفاقت) شهری است که باسم یکی از اولاد کالب نامیده شد و از قدیم ترین شهرهای یهودیّه می‌باشد که اولاً به قریت اربع یا مدینه اربع معروف بود۰ وجه تسمیه‌اش از شخص شجاعی بود که اربع نام داشته در آنجا ساکن بود یوش ۱۵:۱٤۰ و در پید ۱۹:۲۳ و۲۷:۳۵ ممرا خوانده شده است۰موقعش بر فراز تپّه ایست که تخمیناً ۲۰ میل بطرف جنوب اورشلیم و یکصد میل بناصره مسافت دارد و فعلاً آنرا حبرون زاهره یا حبرون الخلیل گویند که اشاره بحضرت ابراهیم میباشد ۲تو ۲۰:۷۰ این شهر در عمل شیشه گری معروف و از قدیم ترین شهرهای دنیا محسوب است زیرا که مدت هفت سال قبل از صوعن مصر ساخته شد اعد ۱۳:۲۲۰ بناهایش کلیّةً از سنگهای آهکی میباشد که از کوههای اطراف آن آوردند و آنرا دروازه‌های متعدد است که هنگام شب محض محافظت بسته شود و نیز



حبرون

مسجدی دارد که ضریح ابراهیم و اسحق و یعقوب و زوجات ایشان ساره و رفقه و لئیسه درآن میباشد زیرا بموافق کتاب مقدّس جمیع ایشان در حبرون در مغارهٔ مکفیله که در برابر ممرا که همان حبرون است مدفونند پید ٤٩:٣٠ و ٥٠:١٣ و محلّ حرم یا مسجد مذکور که در پائین تپه میباشد مطابق موقع قبری است که در مغاره در انتهای مزرعه برابر ممرا بوده است. لفظ حبرون در کتاب یا به تنهائی و یا با لفظ دیگر مذکور است، و چنانکه گمان برده اند وادی اشکول هم در پهلوی حبرون بوده است اعد ١٣:٢٤. و وادی حبرون بموافق پید ٣٧:١٤ مسکن یعقوب بود و حضرت ابراهیم خلیل هم مدّت مدیدی در حبرون سکونت ورزید پید ١٣:١٨ و مدفن نیکوئی برای خانوادهٔ خود در آنجا بر پا کرد پید ٢٣:٢ و ٣ و ١٩ و ٢٥:١٠. چون اسرائیلیان این شهررا مفتوح ساختند در جزء حصّهٔ کالب در آمد یوش ١٤:١٣ لکن بالاخره شهر «بست» و داخل املاك کهنه گردید یوش ٢٠:٧ و ٢١:١١ و ١٣. شهر مرقوم مسکن داود بود و وقتیکه اورشلیم‌را پای تخت خود گردانید ٢سمو ٢:١ و ٥:٥-٩. و در وقت فتنه یربعام و جدائی مملکت در ضمن شهرهای یهودا محسوب گردید ٢تو ١١:١٠.

دوّم، شخصی از بنی قهات و نوهٔ لاوی خرو ٦:١٨ اعد ٣:١٩ ١تو ٦:٢ و ١٨ و ٢٣: ١٢.

سوّم، اسمی که در جدول نسب نامه یهودا مذکور است ١تو ٢:٤٢ و ٤٣.

حبرونیان. قبیله لاویان قهاتی که از حبرون بودند اعد ٣:٢٧ و ٢٦:٥٨ و ١تو ٢٦:٢٣.

حبس. ملاحظه در قصاص.

حبش. (سوخته رو) یکی از ممالك عظیمهٔ افریقا است که غالباً در نوشتجات مقدّسه آنرا کوش گویند (ملاحظه در کوش).

حبش در جنوب مصر بر ساحل واقع و از طرف شمال در قرب آبشارهای سین محدود بمصر و از سمت مشرق دریای احمر و محتمل است بقسمتی از محیط هندی و از طرف جنوب دیار نیل کبود و نیل سفید و از جانب مغرب به لیبیا و دشت محدود است و محتوی ولایات حالیّه نوبیا، سنهار و ابی‌سینیا میباشد. شهر اعظم آن مروی است که بر جزیرهٔ فیمابین مروی و نیل و استابوراس واقع است و حالاً به تکنْدی موسوم و از شندی حالیّه چندان دور نیست اش ١٨: ١٠ صف ٣:١٠. پسر بزرك کوش قسمت شمالی حبش‌را سبا نامیدکه بعد از آن مروی‌خوانده شد پید ١٠:٧. بعضی از حدود این مملکت کوهستان است و بعضی جاهایش ریگزار میباشد و غالباً سیرآب و حاصل خیز بود. امتعه تجارتی آن آبنوس و عاج و ادویّه‌جات و

طلا و سنگهای گران بها بود. تاریخ آنجا با تاریخ مصر مخلوط و درهم بلکه غالباً در کتاب مقدس هر دو مملکت باهم مذکورند اش ۲۰:۳-۶ و۴۳:۳ و۴۵:۱۴ حز۳۰: و دا ۱۱:۴۳.

زارح حبشی که در سلطنت آسا به یهودا لشکر کشید ۲تو ۱۴:۹-۱۵ بعضیرا گمان چنان است که سلطان مصری از سلسله حبشیها بوده است و برخی گمان دارند که پادشاه حبشی است که طرفین دریای احمررا متصرف بود یعنی کوش عربی و کوش افریقائی‌را و این مطلب واضح میکند که چگونه او میتوانست بدون عبور از مصر بزمین فلسطین داخل شود لکن باوجود این مطلب معلوم نیست. کنداکه ملکه حبش که تحویلدارش در اعمال ۸:۲۷ مذکور است محتمل است ملکه مروی بوده و سلسله از ملکه‌ها که باین اسم موسوم بوده اند سلطنت میکرده اند وچون مکتوبست که این شخص از برای عبادت بأورشلیم میرفت احتمال کلی میرود که آئین یهودی داشته هر چند که اصلاً یهودی نبوده است. و از قرار معلوم یهودیان بسیاری در آن مملکت بوده اند و انجیل در میان ایشان رواج تامی داشته و در اوایل قرن چهارم تمام کتاب مقدس‌را از یونانی بحبشی ترجمه نمودند و حبشی که در پید ۲:۱۳ مذکور است حبشیان افریقائی نیست بلکه یکی از قطعات ممالك مشرق است که به کوش عبرانی معروف بود.

حبقوق. (کسیکه باغوش کشید) یکی از دوازده پیغمبران غیر اولوالعزم است و از زمان و مکان تولدش اطلاعی نداریم و آنچه از تقالید یهود در باره مولد و منشا و موت آنجناب مستفاد میشود معتنابه نیستند. بعضی از نقادین نبوت اورا در دورهٔ سلطنت یهویاقیم در حدود ۶۰۷ قبل از مسیح میدانستند هر چند ممکن است که چندین سال قبل از این تاریخ نوشته شده باشد.

کتاب نبوت آنجناب که سفر سی و پنجم اسفار عتیق محتوی سه باب است که تخمیناً ششصد سال قبل ازمسیح نگارش‌یافته اکثرش در بارهٔ کلدانیان است که چگونه یهودیه را فتح خواهند نمود و از آن پس مملکت بابل انهدام یافته سپس زمان نجات قوم خدا و مؤمنین خواهد بود. در این نبوت وضع انشا و عبارات بطوری عالی است که مافوق ندارد، باری آن حضرت در ابتدای کتاب خود شروع نموده میگوید «وحی که حبقوق نبی آن‌را دید» بعد از آن صرف نظر از مطلب مذکور نموده مشغول التماس واستغاثه در باره آن بلایائی که بر شهر و قومش وارد خواهد آمد میگردد چنانکه میفرماید «چرا بی انصافیرا بمن نشان میدهی و بر ستم نظر مینمائی و غضب و ظلم پیش روی من میباشد منازعه پدید میاید و مخاصمت سر خودرا بلند میکند» حب ۱:۳. و بواسطه الهام الهی تهدیدات خوفناکی‌را که بعد از جنك

کلدانیان وارد خواهد آمد تصریح میفرماید که امت تلخ و تندخو یعنی کلدانیان‌را بر می‌انگیزانم که در وسعت جهان تا بجائی‌که میکوید که اسبهای ایشان از پلنگها چالاکتر و از گرگان شب تیزروترند و آن حضرت گناهان قوم‌را توصیف نموده شدت و رسوائی و اجحاف حقوق خدائیرا بیان میفرماید و هم مذکور میدارد که کبریائی ایشان بعدم قناعت مقرون است و شهوترا دوست داشته حیارا بکنار گذاشته و طمع بطوری بر ایشان غلبه نمود که ایشان‌را بجبر و غصب اموال وا داشته بحدّی در کفر خود غلوّ نموده اند که فراموش کرده اند که خدائی در آسمان است و ویرا بر زمین شریعت و امری است. و باب سوّم که خلاصه اقوال حبقوق است قصیدهٔ فصیح و بلیغی است که هیچ یك از نوشتجات شعرای عبرانیان چه از حیث فصاحت و چه از حیث تصوّرات بی مانند بمثل فرمایشات آنجناب نیست. و عبارتی که در آخر کتاب میگوید یعنی «برای سالار مغنیان بر ذوات الاوتار» قصد از نوائی است که قصیدهٔ مذکوره باید بدان طور تلاوت شود.

حتیّان. ذریّه حت ابن کنعان میباشند که در طرف جنوبی‌یهودیّه در نزدیکی حبرون ساکن بودند پید ۳:۲۳ و۵. و زوجه عیسو نیز از بنی حت بود و دو نفر از بنی-حت در میان نگاهبانان داود پادشاه مذکور است که بموافق اعد ۱۹:۱۳ در کوههای یهودا و در نزدیکی بیت‌ایل ساکن بودند داو ۲۶:۱. حتّیان مردمانی بوده که در آثار مصری ختایاخیتا و در نقاشی وحجّاری آشوریها حیتی خوانده شده اند. از منابعی که از مصریها و آشوریها و حتّی از خود حتّیها بدست آمده چنین معلوم میشود که حوزهٔ اقتدار این در زمان ترقّی و تعالیش از جزائر یونان تا فرات بوده است. پایتخت شمالی شرقی آنها کارکیش در ساحل رود خانه و در جنوب یا جنوب شرقی کاوش در ساحل اورانتس بوده است در ظرف پا نصد سال آنها بنای جنك با مصریهـا گذارده و محاربات خونینی باتوتمس سوّم و ستی اوّل و رآمسس دوّم در قرن شانزدهم ق.م داشته انـد . محصور شـدن شهـر کاوش بوسیلهٔ سلطان اخیر الذّکر معروف و در اشعار پانتر بجا مانده است. تقریباً در مدّت چهـار صد سـال از قرن یازدهم ق.م. آشوریها با این قبیله جنگ داشته تا آنکه شهر کارکیش بدست سرگون سلطان آشوری فتح شد و سلطنت اجانب‌را بر انداختند، حجّاریهای باقی مانده کو بدون شبهه مال حیتّی‌هاست و خطوط هیروقلیفی بطوریکه هم هنوز کاملاً خوانده نشده اند آثاراینهارا در آسیای صغیر نشان میدهد.

حتلون. (کمین‌گاه) اسم مکانی میباشد که در مرزوبوم فلسطین واقع است حز۴۷: ۱۵ و۴۸:۱ و رای معتبر آنستکه راه حتلون

همان راه شمالی لبنان میباشد که با مدخل حمات موافق است اعد ۸:۳٤ (ملاحظه در حمات).

حجره . یا خلوت پید ۳۰:٤۳ معروف است مت ٦:٦ و بسا میشد که حجرهٔ توی حجرهٔ دیگر بود ۲ پاد ۲:۹. ملاحظه در مسکن.

حجره . ار ۱٦:۳۷ قصد از حجراتی است که در میان سیاه چال واقع بود و ارمیای نبی‌را آنجا حبس نمودند.

حجّی . لفظ حجّی یعنی مسرور. یکی از انبیای بنی اسرائیل بود و محتمل است که در رجعت نخستین بنی اسرائیل از بابل به همراهی زروبابل مراجعت نمود و در سال ۵۲۰ قبل از مسیح مطابق سال دوّم سلطنت داریوش هستس پیس نبوّت مینمود و ابنای وطن خودرا به تعمیر هیکل ترغیب میفرمود زیرا که مدت چهارده سال بود که در عهدهٔ تعویق افتاده بود بلکه تماماً متروك شده بود عز ٤:٤ و ۵ و۲۳ و۲٤؛ یهودیان در بنای هیکل بی میل شده تا انجام هفتاد سال معذرت جوئی و تعلل مینمودند امّا ملامت حجّی آنهارا بیدار و متنبّه کرد حج ۱:۱ـ۱۱ عز ۱:۵ و۲. ولی بزودی خسته خاطر و مایوس شدند لهذا وی به پیغام ثانی مأمور شده ایشان‌را تقویت فرمود ۲:۱ـ۹. بنابر فرموده او جلال بی نهایت در هیکل ثانی این بود که مسیح که مرغوب همه طوایف است با نجا داخل شود ومحلّ اقدام خودرا از جلال مملوّ سازد. و نیز ایشان‌را تعلیم میداد توجه برسومات ظاهری آن تمرّدی‌را که بخداوند خود ورزیده اند رفع نمینماید نیز ایشان‌را اطمینان میداد که الحال به بنا کردن شروع نموده اند برکات خدائی شامل حال ایشان خواهد شد ۲:۱ـ۱۹. او زروبابل مفتّش‌را در خصوص کینه و حسد طایفه که در آیه هفتم نبوّت فرموده بیاگاهانید و هم سلامتی یهودارا که بتوسّط زروبابل بعمل میاید اعلام نمود ۲۰ـ۲۳ و ار ۲۸:٤٦. این کتاب باز قوم خدارا هنگام سرد بودن ایشان در خدمت خدا یتعالی نصیحت میدهد و آنانی‌را کـه به بنای هیکل روحـانی اوساعیند مسرور و شاد خاطر می‌سازد ۱ پطر ۵:۲.

حجله . (کبك ماده‌را گویند) یکی از دختران صلفحاد بود اعد ۳۳:۲٦ و۱:۲۷ و ۱۱:۳٦ یوش ۳:۱۷.

حدّ . قوم اسرائیل‌را عادت این بود که چون بر زمینی دست میافتند آنرا بتوسّط قرعه در میان خود تقسیم مینمودند و در میان این زمین و زمین دیگر کومه‌های سنك یا ردیف درخت قرار میدادند تا حدی باشد و قسمت هر سبطی یا خانه یا شخصی معلوم شود و در این صورت تجاوز از اینحدود درکمال سهولت بود و از این جهة قصاص سختی برای کسیکه از حدّ تجاوز نماید قرار داده

شد چنانکه در تث ۱۴:۱۹ و۱۷:۲۷ وام ۱۰:۲۳ مذکور است٠

حدّته . (تازه) دهی است که در منتها الیه مرزوبوم یهودا بطرف جنوب واقع است یوش ۲۵:۱۵٠ فورست آنرا حاصور حدته گوید تا تمیزی فیمابین او و حاصوری که در اعد ۴:۳۴ مذکور است باشد، لکن والتن بر آنست که حدّته همان خرابه ایست که آلان آنرا قصر الحداده گویند٠

حدد . (حدت) یکی از اولاده٭ اسماعیل میباشد ۱تو ۳۰:۱ که در پید ۱۵:۲۵ حدار خوانده شده است٠

حدّاشه . (تازه) دهی است در دشت یهودا یوش ۳۷:۱۵ و موقعش همان ابداس حالیّه است٠

حدّقل . پید ۱۴:۲ همان دجله میباشد دا ۴:۱۰ که فیمابین آشور و الجزیره واقع و منبعهای غربیش در آسیای صغیردر نزدیکی منبعهای فرات و ارکسس و هالیس واقع است؛ فروعش در نزدیکی دیاربکر جمع شود ٠ امّا منبعهای شرقیش در کردستان میباشد و بعد از آنکه از کوهها بگذرد در رود تنك عمیقی بدشت آشور داخل شود، عرضش در نزدیکی موصل تخمیناً ۳۰۰ قدم میباشد٠ چون فصل زمستان در اید آبش بسیار طغیان کند و اطرافرا مملّو گرداند ز جسرهارا در هم شکند و چون در حوالی بغداد رسد عرضش به ۶۰۰ قدم و عمقش در بعضی جاها ۲۰ قدم رسد و هنگامیکه طغیان نماید ساعتی ۵ میل طی کند٠ و در حوالی قرنه دجله٭ با فرات متّحد گشته اسم تازه پیدا کند و آنرا شطّ العرب گویند، و چون شطّ العرب یکصد و بیست میل طیّ مسافت کند در خلیج فارس ریخته شود٠امّا طول دجله از منبع تا جائی که با فرات متّحد شود هزار و یکصد و چهل شش میل میباشد و با سفینه‌هائی که بیش از سه یا چهار قدم در آب فرو نمیروند میتوان تخمیناً مسافت شنصد میل‌را بر روی آب دجله طیّ نمود٠ اراضی٭ که دجله در آنها جاریست بسیار حاصل خیز میباشد باوجود این اکثرش ویران و غیر مزروع مانده است٠

حدراخ . (زمین حدراخ) بسا میشود که بمعنی دیوار دار باشد زك ۱:۹ و آن مقاطعه میباشد که در نزدیکی دمشق واقع است٠

حراده . (ترس) یکی از منازل بنی-اسرائیل است در دشت اعد ۲۴:۳۳ و۲۵ و دور نیست که همان کوه حراده باشد که در وادی عین واقع و تخمیناً بقدر سفر یك روزه از عین حضیره مسافت دارد٠

حرّان . حز۲۳:۲۷ موضعی در الجزیره و دور نیست که همان هاران باشد پید ۱۱: ۳۱٠

حرشا . (گز) یکی از اجداد کسانی‌که با زروبابل مراجعت نمودند عز ۵۲:۲ نح ۵۴:۷٠

حرمت . (خراب) داو ۱:۱۷ و آن شهری میباشد در طرف جنوبی کنعان که یوشع بر آن دست یافت و در سابق آنرا صفاة میگفتند· بعضی بر آنند که شهر مذکور در تنگه که تخمیناً ٤۰ میل بطرف شرقی بئرشبع مسافت دارد واقع است و آنرا صفا گویند·و امّا حرمت در قسمت سبط شمعون واقع بود یوش ۱۹:٤ و بلجر و دریك بر آنند که موقعش همان سبیطه میباشد که بمسافت ۲۰ میل چشمه قادش مانده واقع است و دارای آثار کنیسهها و برجها و حوض و کوچهها میباشد و بعد از آنکه در وقت مفتوح گشتن انهدام پذیرفت مجدّداً آباد گشت ۱سمو ۳۰:۳۰ و ۱تو ٤:۳۰·

حرمون . (قله بلند) و یا بمعنی ممتنع-الوصول یا مقدّس میباشد و صیدونیان آنرا سریون درخشنده و اموریان سِنیز یا شیزمیگفتند غزل ٤:۸ اما عبرانیان آنرا کوه سیئون مینامیدند تث ٤:٤۸ و آن قسمت مرتفع کوه شرقی میباشد که بمسافت ٤۰ میل بشمال دریای جلیل و ۳۰ میل بجنوب غربی دمشق واقع و فعلاً بجبل الشّیخ معروف است و چون دارای سه قله میباشد در مزمور ٦:٤۲ آنرا کوههای حرمون خطاب نموده است· و در ایام سابق درطرف شمال ملك‌بنی‌اسرائیل واقع میشد تث۳:۸ و٤:٤۸ یوش۱۱:۳ و۱۷ و۱۳:۱۱ و حرمون و تابور نمونه نیکوئی برای سایر کوههای زمین موعوده میباشد مز ۸۹:۱۲ و۱۳۳:۳· بعید نیست که قصد از اسمهای متعدّده آن قلّههای مختلفهاش باشد مت ۳:۹ سرود ٤:۸ و ۱تو۵:۲۳، ارتفاعش از سطح دریانه هزاروچهار صد قدم میباشد و برفش در بعضی جاها در تمام سال باقی ماند و از دور مثل خطوط سفید سیمین نمودار



حرمون

گردد وگاهی از اوقات آن قلّه‌هائیرا که بکوه دحّی معروف و بشمال وادی یزرعیل واقع است حرمون صغیر گویند لکن جبل‌ـ شیخ فقط همان کوهی میباشد که در کتاب مقدّس حرمون نامیده شده است و تخمیناً بمسافت ۳۰ میل از شمال شرقی به جنوب غربی امتدادیافته سنگهایش آهکی و طباشیری و سخت میباشد. در دامنه شرقی و جنوبیش بعضی سنگهائی که نتیجه کوه آتش فشان اند دیده شود. سرش دارای سه قلّه میباشد که دوتا بطرف مشرق و یکی بطرف مغرب واقع شده و مسافت دوتای شرقی از یکدیگر چهار صد ذرع و ارتفاعشان نه هزار و چهار قدم میباشد امّا قلّه سوّم بقدر ششصد ذرع بطرف مغرب مسافت دارد و بقدر یك صد قدم از آنها پست‌تر و فیمابین اینها وادی است و این قلّه‌را مطبخیّه و قلّه جنوبیرا قصر عنتر گویند. محلّ دیوار دار بیضی شکلی با سنگهای تراشیده در آنجا دیده شود و هیکل مخروبهٔ در پهلوی آن و مغارهٔ نیز در نزدیکی همان هیکل واقع است و در فصل زمستان برف از قلّه بمسافت پنجهزار قدم با طراف امتداد یابد لکن در تابستان تماماً آب شده تا ماه دوّم پائیز قدر قلیلی ماند لهذا وقتی برای بالا رفتن بر آن کوه بهتر و مناسب‌تر از سه ماه تابستان نمی‌باشد و خرس و روباه و گرك و سایر درندگان در آنجـا دیده شود. باید دانست که قلّه‌های مسطوره مثل بعضی از کوهها برهنه و خالی از گیاه نیست بلکه انواع علفهای غریبه بر آنها میروید و از قلّه‌اش بسیاری از زمینهای اراضی مقدّسه و شهرهای صور و صیدا و بحرالرّوم و کوه کرمل و جرزیم و تپّه‌های اطراف اورشلیم و بحیرةالموت و جلعاد و نبو و وادی اردن و جنیسارت و دمشق و لبنان نمایان است. فتوحات یوشع بن نون تقریباً تا بحرمون بود یوش ۱۱:۱۷ و قوم یهود در وصف هیئت و شبنم کوه مرقوم مبالغه از حد نموده اند مز۸۹:۱۲ و۱۳۳:۳ و لفظ حرمون درکتب عهد جدید بهیچوجه مذکور نیست لکن بعید نیست که همان کوه تجلّی باشد مت ۱۷: ومر۹: و همواره بر قلّه کوه مرقوم ابر بسیار متراکم بود و بزودی پراکنده گردد و گاهی ابرها قطعات مختلف یافت شود و پر واضح است که مسیح قبل از تجلّی درقیصریّه فیلپس یعنی بانیاس حالیّه بوده که در دامنه کوه حرمون واقع و در آنجا مکانهای چندی میباشد که با مکان تجلّی بخوبی مناسبت دارد و شخصی با دقّت میتواند بگوید که موقع تجلّی همان کوه حرمون بوده است نه تابور چنانکه تقلیدیّین گمان برده اند (ملاحظه در تابور).

حرود. (خشکی) اسم چـاه یا چشمـهٔ میباشد که جدعون قبل از آنکه با مدیان جنگ نماید با عساکر خود بدانجا فرود شده خداوند اورا امر فرمود که آنقومرا بنوشیدن آب امتحان کند داو۷:۱. بسا میشود

که شاؤل هم بر این چشمه فرود آمده باشد ۱سمو۲۸:۴و۲۹:۱ . استانلی حرودرا همان چشمه جالود دانسته که تخمیناً دو میل تا به جنوب شرقی یزرعیل مسافت دارد امّا کاندر بر آن است که حرود در عین جمعین بوده است و آن چشمه ایست که از سنك همی تراود و بمسافت سه میل بمغرب بیسان واقع است .

حرودی . اسم دو نفر از شجاعان داود بود ۲سمو ۲۳:۲۵ .

حروشت امها . مکانی است در شمال فلسطین که بواسطه اشخاصی که از انواع مختلفه و طوایف متنوّعه در آن سکونت میورزیدند بدین اسم نامیده شد و سیسرا نیز در آنجا داشت داو۲:۴ و۱۳ و۱۶ و عساکر یابین نیز در آنجا فراهم شدند . دکتر طمسن بر آن است که مکان مرقوم در گذرگاهی که فیمابین دشت یزرعیل و عکّا بر دامنه کوه کرمل جائیکه نهر قیشون جاری است واقع بوده است و در آن حوالی دیه و دیدهبان گاهی است که هر دو مخروبه و باسمهائیکه با حروشت مشابهت دارد معروف است .

امّا کاندر حروشت امّهارا همان حارثیّه دانسته است و آن قریه کوچکی است بمسافت یازده میل بمغرب ناصره مانده است .

حروف یا خط . که در غلا۶:۱۱ مینویسد «ملاحظه کنید که با چه حروف جلی بشما نوشتم» عبرانیان را اشعار مخصوص الف بائی هست کـه هرنیم شعر یا مصرع بیکی از حروف الف بـا مرتباً شروع میشـود و بزرگترین این اشعار مزمور ۱۱۹ است که بر حسب تعداد حروف الف بای عبری ۲۲ قسمت و هر قسمتی دارای هشت مصرع است که هر یك با حروف الف با بترتیب شروع میشود . مز۲۵: و۳۴ دارای ۲۲ شعر است که هر یك با یکی از حروف عبری شروع میشود و در مزامیر ۱۱۱: و۱۱۲: هر مصرع با یکی از حروف و مصرع دوّم با حرف دیگر شروع میشود مزامیر۳۷: و۱۴۵: الف بائی و نیاحات ارمیاهم الف بائی میباشد باب ۳۱: امثال نیز از آیه هشتم تا آخر الف بائی است .

پولس رسول فیمابین حرف و روح تفاوت میگذارد چنانکه در رومیان ۲:۲۷ و۲۹ و۷: ۲قر۳:۶ وارد است که کلام و حرف شریعت باطاعت و بجـا آوردن ظاهری آن بایـد بمعنای روحانی باشد و از قلب بتوسّط روح مسیح آنرا اطاعت نمودن .

حزائیل . (خداوند می بیند) یـکی از مباشرین بر سنك فرش سلطنتی بود در ارام یافت چنانکه خـداوند ایلیـای نبی را امر فرمود که اورا بپادشاهی ارام مسح فرماید ۱پاد ۱۹:۱۵ و چون اینمطلب برای ایلیا دست نداد الیشاع نبی که پیغمبر بعد از ایلیا بود اورا مسح فرمود . تفصیل این مقال آنکه بن هدد ملك ارام مریض شده بدانواسطه حزائیل که یکی از گماشتگان ملك بود کس

بنزد اليشاع نبی فرستاد تا مگر احوال بن هددرا کشف نماید و نبی مرقوم فرمود که بن هدد خواهد مرد و حزائیل بجایش بر تخت سلطنت خواهد نشست لکن نسبت باسرائیلیان مرتکب شرارت و ناپاکی خواهد گردید امّا چون حزائیل این مطلبرا شنید از افعال واعمالیکه نبی بوی نسبت داده بود سخت متنفر گردید از آن پس بن هدد مقتول و حزائیل بر تخت شهریاری مستقرّ گردید ۲ پاد ۸: ۷ـ۱۵ ۰ پس از آن بابنی اسرائیل و بنی یهودا مطابق فرمایش نبیّ مرقوم اعلان حرب داده ۲ پاد ۱۰: ۳۲ جتّرا مفتوح ساخت و عزم خودرا برای تسخیر اورشلیم جزم نمود؛ بنابراین شهریار یهودا ارمغان شایانی بوی گسیل کرده بدین واسطه این مهمّ در عهده تعویق افتاد ۲ پاد ۱۲: ۱۸ و مدت ۴۶ سال سلطنت نموده در گذشت و پسرش بن هدد بر تخت شهریاری بر آمده تمام املاك پدررا از دست داد ۲ پاد ۱۳: ۲۵ ۰

حزقی. (قوی) شخص از بنیامینیان بود ۱ تو ۸: ۱۷ ۰

حزقیا. (قوت خدا) و او پسر و جانشین آحاز و یکی از سلاطین یهودا بود که در بیست و پنج سالگی در ۷۲۶ قبل از مسیح به تخت سلطنت جلوس نموده مدت بیست و نه سال یعنی از ۷۲۶ الی ۶۹۸ قبل از مسیح ملك راند و شخص متقی و خداترسی بوده ۲ پاد ۱۸: ۵ و ۱۹: ۲ اسمش باپادشاهان صافی عقیدت و نیکو طینت و پسندیده فطرت یهودا یعنی یهوشافاط و یوشیا محسوب گردید و قواعد و شرایع مقدسه موسویهرا تجدید نموده بت پرستیرا نابود ساخت ۲ پاد ۱۸: ۴ و ۲۲ و مکانهای بلند و مذابحیکه محض بت پرستی ساخته و تقدیس گشته بود منهدم گردانید وهم مار برنجینیرا که موسی ساخت بشکست زیرا که بنی اسرائیل آنرا پرستش مینمودند و برایش بخور میسوزانیدند ۲ پاد ۱۸: ۴ و هیکلرا نیز مرمّت نموده ۲ تو ۲۹: ۳ و در ایام عید فصح شادی بس عظیم و ولیمهٔ نیکو تدارك نمود که مثل آن در ایّام سلیمان و داود در اورشلیم دیده نشده بود ۲ تو ۳۰: ۲۶ ۰ پس بر تمام اسباط اسرائیل از دان الی بئرشبع ندا در داد که برای فصح در اورشلیم حاضر آیند ۲ تو ۳۰: ۵ و بدینواسطه اتش غیرت دینی و هم جنسی در قلوب جمیع حضار مشتعل گردید ۲ تو ۳۱: ۱ وی اشعیای نبیرا با علی درجه احترام نمودی و در امورات مهمّه بر مشورت وی نهایت اعتماد داشتی ۲ پاد ۱۹: ۲ و ۳ و اش ۳۷: ۲ و ۳ و این شخص در امور جنك و سیاسی شخص با کفایت و با اهمیّتی بود چنانکه با فلسطینیان ساز حرب داده آنچهرا پدرش از دست داده بود استرداد فرمود ۲ پاد ۱۸: ۸ و بر پادشاه آشور عاصی شده طوق عبودیّت ویرا از خود بر انداخت ۲ پاد ۱۸: ۷ ۰ چون مدت چهارده سال ملك راند سنخاریب لشکری عظیم ساز داده

بشهرهای یهودا تاختن آورد و آنهارا مفتوح ساخته از آن پس شهریار آشور ربشاقی‌را برای تخویف حزقیا فرستاد تا مگر حزقیارا باطاعت وی دعوت نماید ربشاقی آمده ویرا از عقب تحقیر نموده سخنان هزل آمیز بزبان راند ۲ پاد ۱۸:۱۹ لهذا حزقیا از اشعیای نبی استمداد جسته وی در جواب فرمود که خداوند ترا از دست شهریار آشور خلاصی خواهد بخشید ۲ پاد ۱۹:۶ و بر حسب فرموده وی بوقوع پیوسته فرشته خداوند بسیاری از عساکر ملك آشوررا زده هلاك شدند وما بقی‌را پراکنده نمود ۲ پاد ۱۹:۳۵ چنانکه اینمطلب بطور خارق عادت در کتب مؤرخین سه گانه که تاریخ حیات حزقیارا تصنیف نموده اند مسطور است ۲ پاد ۱۹:۳۵ و۲ تو۳۲:۲۱ و اش۳۷:۳۶؛ وپادشاه مصر نیز هم عهد گردید ۲ پاد ۱۸:۲۱ و بموافق ۲ پاد ۱۸:۷ و۲تو۳۲:۲۷-۲۹ شخص با مکنت و ثروتی بوده در تمامی کارهایش خداوند با وی بوده کامیاب میشد. و از جمله امور غریبه که بحیات حزقیای پادشاه منسوب میباشد یکی آنکه بمرض سختی مبتلا گردیده امید شفا از وی قطع شد پس اشعیای- نبی ویرا عیادت فرموده گفت خواهی مرد ۲ پاد ۲۰:۱ و چون او اینمطلب‌را شنید رو بدیوار کرده بی نهایت بگریست و محض رفع آن بلای قطعی بدرگاه حضرت رب الأرباب دعا و زاری نمود و چون اشعیا بیرون آمد کلام خداوند مجدداً نازل شده فرمود برو و حزقیارا بگوکه خداوند پانزده سال دیگر برعمرت افزوده است ۲ پاد ۲۰:۵ و۶ آیتی‌را برای وی قرار داد که سایه ده درجهٔ بعقب بر گردد ۲ پاد ۲۰:۱۰.

دیگری اینکه اشعیا در باره عذاب و عقابیکه بر خانواده وی وارد خواهد آمد نبوّت فرمود ۲ پاد ۲۰:۱۷ زیرا که جمیع خزانه و دولت و مکنت خودرا به ایلچی شهریار بابل که محض تبریك شفا یافتن وی آمده بود نشان داد خلاصه حزقیا وداع جهان گفته با پدران خود در مقبره نبی‌داود مدفون گردید ۲ تو ۳۲:۳۳.

حزقیل یا حزقیال . بکسر حاء مهمله و زای معجمه بمعنی قوّت الله میباشد و او پسر بوزی کاهن بود که در یهودیّه متولّدگردید و هم در آنجا ایّام طفولیّت خودرا بسر برده در سال پانصد و نود و هشت قبل از مسیح بخت النّصر آن حضرت‌را اسیر کرده با یهویاکین‌شهریار یهودا در اراضی کلدانیان در کنار نهر خابور مسکن داد ملاحظه در خابور.

و تخمیناً بیست و دو سال یعنی از سال ۵۹۵ الی ۵۷۳ قبل از مسیح تا چهارده سال بعد از اسیری آخری در اورشلیم نبوّت مینمود و از بعضی علامات و اشارات معلوم میشود که خانه مختصّ به خودش داشت حز۸:۱ و هم اینکه زوجه او بغتةً فوت کرد

حز ۲۴:۱۶–۱۸۰ علی الجمله آن حضرت در میان یهود صاحب مقام رفیع و درجه منیع و همواره از تمام قوم مورد توقیر و تبجیل بوده مشایخ و روٴسای قوم جنابش‌را در حلّ مشکلات مشار الیه و معتمد علیه میدانستند حز ۱:۸ و ۲۵:۱۱ و ۱:۱۴ و ۱:۲۰؛ گویند که حضرت از دوستان خالص و صمیمی ارمیای نبی بوده بطوریکه بعضی از اوقات نبوّات خودرا مبادله نموده یکی‌اوازه حزن و اندوه و نوحه و مرثیه دیگریرا که بالنسبّه بشهر منهدم مذکور داشته تکرار مینماید و هر دوی ایشان بکمال یقین آن حالتی‌را که بعد از اینحالت ناهنجار و ناگوار خواهد بود در یافته و چگونگی ثبت و نقش شریعت‌را بر قلوب قوم فهمیده بودند ار ۳۳:۳۱ حز ۱۹:۱۱ و۱۸ و۳۱:۱۸ ۰ از چگونگی زمان موت او بهیچوجه اطّلاعی نداریم جز اینکه بر حسب تقلید مقتول و در مقبره که در حوالی بغداد است مدفون میباشد؛ باری حضرتش شخص وطن پرست وثابت عزم و غیور بوده خودرا محض‌خدمت بقواعد دینیّه خود وقف نموده انواع و اقسام شرور و فسادرا مقاومت می‌نمود و شکی نیست که در مدت اسیری جدّ و جهد او در این بود که قوم یهودرا بحال خودشان نگاه دارد۰ هید گوید که او همچو اشعیا فقیه و صاحب روٴیا و همچو ارمیا مصلح و شفیع و همچو دانیال دارای امارت نبود بلکه تصرفات او در قوم همچو کاهنان بود و بیش از صدکّرت بلقب پسر آدم ملقّب‌گشته در حالتیکه هیچ یك از پیغمبران بدین لقب ملقّب نکردیده اند جزدانیال که فقط یکدفعه پسر آدم خوانده شده است دا ۱۷:۸۰ و این معنی دلالت مینماید که حضرتش در حضور خدا نه تنها شاهد حیّ‌بلکه کاهن معزّز و مکرّم و بطوری همچو پسر انسان بوده۰

امّا کتاب نبّوت آن حضرت بطور نیکو و طرز پسندیده تاریخی ترتیب یافته و شامل روٴیاهای مختلفه و رموز متعدّده و امثال و تشبیهات و اشارات و نبّوات است و دارای اعمال رمزیّه چندی است که فی الحقیقه حضرتش آنهارا معمول نداشته بلکه محض ادای فصاحت و بیان ذکر گشته است۰ و از قراریکه مستفاد میشود آن حضرت در بنا و کار بنّائی مهارت تام و تمامی داشته است زیرا که اکثر شواهد و مثالهای او اشاره بدینمعنی است ۰ و نیز کتاب مسطور دارای مطالب و امورات مهمه ایست که خوانندەرا فهمیدن آن بسیار مشکل است ذکر «چرخ با حیوانات»۰ قوم یهود نبّوات آن حضرت‌را از جمله اقسامی میشمردندکه شخص‌را جایز نیست که قبل از سی سالگی آنهارا بخواند۰

و در این ایّام بواسطه پرتو اشعّه آفتاب علم و اکتشافات جدیده آشوریّه بسیاری از رمزیّات آن جناب بوضوح پیوسته است و حقیقت امورات تخیلیّه که جنابش مرقوم داشته معلوم گردیده است۰ ازآن جمله شیری که با بالهای عقاب و گاوی با سر انسانی و

عیره که در ایّام قدیم معلوم نبود و فعلاً در میانهٔ آثار نینویّه که در زمان قدیمه منهدم کشته معلوم و آشکار میگردد٠

وکتاب نبّوت آنجناب بدو قسم منقسم گشته یکی بخرابی اورشلیم از دست بخت‌النّصر منتهی میگردد و دیگری از آن انتها شروع میکند و قسم اوّل از فصل اوّل الی بیست و چهار است که محتوی نبّواتی و اشاره بمطالبی مینماید که قبل از انهدام اورشلیم واقع شد و بطور و طرز تاریخی از سال پنجم اسیری تا سال نهم آن ترتیب یافته٠ و قسم دوّم از باب بیست و پنجم الی چهل و هشتم است که دارای نبّوات و رؤیاهائی است که بعد از سقوط اورشلیم واقع شده٠ اکثری از آنها وعده و وعید نسبت بعمّون و موآب و ادوم و فلسطین و صور و صیدا و مصر است ۳۰:ـ۳۲:٠ و باب ۳۵ توصیف دینونت کوه سعیر است٠ از آن پس نبّواتی است که در بارهٔ استقرار مجدّده ملکوت خدا میباشد ۳۶:ـ۴۸:٠ و با وجودیکه اقتباسات صریحه از کتاب حزقیل در عهد جدید یافت نمیشود لکن در مکاشفات یوحنّا اشارات ومطالبی‌است‌که‌مشابه با مطالب آن حضرت است ٠ و بابهای چهل الی چهل و هشت رؤیای هیکل است که بسیار عجیب میباشد و بر هر مطالعه کننده لازم میشود که در آن دقّت نماید زیرا که همین رؤیا اسباب امتیاز آن کتاب از سایر کتب انبیاء است و فی الحقیقه رؤیای بسیار عجیبی‌است که توصیف هیکل جدیدرا که حزقیال در سال ۲۵ اسیری و چهاردهم انهدام شهر مقدّس از زبر کوهی بلند مشاهده نموده مینگارد٠ با وجودیکه مفسّرین مدّعی آن اند که فقط تعریف هیکل سلیمان میباشد باز معلوم است که گمان اکثری از ایشان بر این است که اشاره بامورات آینده میباشد و خلاف و عدم توافق اینان نیز ظاهر است زیرا که بعضی آن‌را ناشی از خیالات نبّوتی میدانند که نسبت به هیکل زروبابل خواهد داشت و برخی گمان دارند که اشاره به‌بنائی مبهم و نا معلوم و اخبار از برکت آینده میباشد٠

و جمعی دیگر گویند که نبّوت از نفس نفیس حضرت مسیح است٠

حزیا . (کسیکه خداوند اورا می‌بیند) مردی از بنی یهودا بود نح ۱۱:۵٠

حساب شدن یا آوردن . چیزیرا بحساب کسی‌گذاشتن اعم از اینکه مال‌شخصی او باشد یا نه اعد ۱۸:۲۷ مز ۳۲:۲ فلیمون ۱۸ ٠ و بدینطور عدالت مسیح از برای شخصی مؤمن حساب میشود و حال آنکه مال شخصی او نیست روم ۳:۲۲ و گناهان شخص مؤمن بحساب مسیح گذارده شده بتوسّط قربانی او رفع شده است٠ اش ۵۳:۵ لو۲۲: ۳۷ روم ۵: و۱۰:٤ اقر۱:۳۰ ۲قر۵:۱۹ـ ۲۱ ۱پط ۲:۲٤٠

حشبون . (یعنی تدبیر) اسم شهری است که در قدیم الایّام بموآبیان تعلّق داشت

پس از آن سیحون آنرا مفتوح ساخته پای تخت مملکت خودگردانید. بعد بنی‌اسرائیل برآن دست یافته درآن سکونت ورزیدند اعد ۲۱:۲۵ و۲۶ وآن فیمابین املاك راؤبین و جاد واقع بود سپس بنی راؤبین آنرا بنا کرده با وجودیکه در ضمن املاك جاد بود بلاویان داده شد اعد ۳۲:۳۷ و بعد از مرور مدّتهای مذکوره فوق باز موآبیان آن‌را بتصرّف در آوردند. لهذا در نبّواتی که دارای تهدید و تخویف بر ضدّ موآبیان میباشد حشبون نیز مذکور و بموآبیان منسوب است اش۱۵:٤ و۱٦:۸ و۹ ار٤۸:۲ و۳٤ و۳۵ و٤۹:۳. و همواره خرابه‌های این شهر تا بحال بمسافت ۱۵ میل بطرف مشرق بحیرهٔ الموت بر دشت موآب بر تپّه‌ٔ که تخمیناً ۲۰۰ قدم از دشت مرقوم ارتفاع دارد باقی و به حسبان معروف است. محیط شهر بیش از یك میل نیست و بر تپّه‌ٔ مذکورکومه از خرابه‌های عدیم‌الشکل که دارای سنگهای یهودی و پلّه‌های رومانی وستونهای یونانی وپلّه‌های عربی میباشد موجود است و در طرف مشرق شهر مجاری آب و اصیل عظیم دیده شود سرود ۷:٤.

حشمون. (یعنی بارآور) شهری است‌که با شهرهائی که در جنوب یهودا بود مذکور است یوش ۱۵:۲۷. و لتون بر آنست که حشمون‌را با حوشام پادشاه ادوم پید ۳٦:۳٤ و۳۵ و با چشمهٔ حسب که دور نیست همان حشمونه باشد مناسبتی میباشد اعد ۳۳:۲۹ و۳۰ لکن کاندر بر آن است که جشمون در جائی واقع بود که به مشاش الحضر مشهور و دارای دو چاه است و در راهی که فیمابین بئر شبع و مولاده است واقع میباشد.

حشمونه. یکی از منازل بنی اسرائیل است که در نزدیکی کوه هور بود عد ۳۳: ۲۹. ملاحظه در حشمون.

حصاد. (درویدن) باید دانست که موسم حصاد گاهی بواسطه پست و بلندی محلّ تفاوت نماید چنانکه موسم‌حصاد محلّی زودتر از محلّ دیگر رسد و حصاد حبوبات مختلفه هر یك بموسم خود پی در پی آمده هر یك‌را اسمی خاص بود، چنانکه حصاد گندم اسمو ۱۲:۱۷ و حصاد جو روت۱:۲۲ و غیره. گندمرا با داسهای تیز میدرویدند ار۵۰:۱٦ و دسته و بافه‌ها بسته روت ۲:۱٦ مز۱۲۹:۷ وبر عرّابه‌ها گذارده به خرمن گاه میبردند عا ۲:۱۳ و در آنجا آنهارا بواسطه گاو و اسبابیکه مخصوص اینکار بود کوبیده به باد میدادند و بموافق تث ۲۵:٤ جایز نبود که دهان گاوان خرمن کوب‌را به بندند. و موسم حصاد موسم فرح و شادی بود اش ۹:۳ و مطلب حصاد در کتاب روت مفصلاً بیان گشته است. امّا در عهد جدید خداوند ما عیسی مسیح حصادرا اشاره بانقضای دنیا و انجام عالم میفرماید مت ۱۳: ۳۹ که حصاد کنندگان ملائکه میباشند و

میفرماید که آن فرشته در آنوقت داس خودرا پیش خواهد آورد «زیرا که حاصل زمین خشکیده است» مکا ۱۴:۱۵۰

حصب . نا ۲:۷ اسم ملکه از ملکه‌های نینویّه یا مقاطعه زاب است و برخی ترجمه‌اشرا «او بجا آمده است» دانسته اند۰

حصرادار . اعد ۳۴:۴ یوش ۱۵:۳ شهری است در سرحد جنوبی فلسطین که بمغرب قادش واقع بود که فعلاً آنرا القدیره گویند و در میانه کنعان ودشت واقع میباشد۰

حصروجدّه . (قریه مبارك) و آن دهی است که در جنوب مرزو بوم یهودا واقع یوش ۱۵:۲۷ و در تعیین موضع آن اختلاف کرده اند۰ من جمله ولتون بر آن است که قریه مذکوره همان ام‌بغك است که در نزد بحیره الموت واقع و دارای خرابه‌های بسیار قدیم میباشد امّا کروف بر آن است که همان غزّه میباشد که بمسافت ۹ میل بطرف شرقی بئرشبع است لکن کاندر حصروجدّه‌را جدیده دانسته است و آن اسم چشمه ایست که در نزدیکی حبرون میباشد۰

حصرسوسه وحصرسوسیم . قریه اسبان یکی ازشهرهای شمعونیان است که درمرزو بوم جنوبی یهودا واقع میباشد یوش ۱۹:۵ و ۱ تو ۴:۳۱ لکن ولتون بر آنستکه در وادی سنیّه در نزدیکی غزّه بوده است و کاندر بر آن است که همان بیت سوسین میباشد که بجنوب حبرین واقع است۰

حصرشوعال . (قریه یا آشیانه روباه) و آن دهی است که در قسمت جنوبی املاك یهودا واقع بوده از آن پس بشمعون داده شد یوش ۱۵:۲۸ و ۱۹:۳ و ۱ تو ۴:۲۸۰ و بعد از اسیری دو باره آباد شد نح ۱۱:۲۷۰ ولتون گمان میبرد که در موقع بنی‌شیل در نزدیکی غزّه واقع بود امّا فاندافلد و کاندر بر آن میباشندکه در موقع ساوه فیمابین بئرشبع و مولاده واقع بوده است و بر محلّ مرقوم دیواری از سنگهای خارا احاطه دارد و این معنی با لفظ حصر نیز مناسبت دارد زیرا که حصر هم بمعنی سخت و محفوظ آمده است ۰

حصروعینان . (یعنی‌چشمه یاده) مرزو بوم زمین موعوده میباشد اعد ۳۴:۹ و ۱۰ حز۴۷:۱۷ و۴۸:۱ پورتر برآن است که این دو اسم دو ده میباشندکه بمسافت ۶۰ میل بمشرق شمال شرقی دمشق مسافت دارد و در آنجا چشمه‌های چندی است که از زمین میجوشد و ستونهای شکسته و آثار خرابیهای دیگر نیزموجود است۰ امّا کوك برآنست که حصر-عینان همان چشمه‌های داره میباشد و آن چشمه ایست که در وسط سلسله کوه‌های شرقی واقع است۰

حصرالوسطى . (یعنی ده وسطی) مکانی است که در مرزو بوم حوران واقع است حز

۱۶:۴۷ .

حصه . (یعنی قسمت) بدانکه مصریان و یونانیان و عبرانیان زمان سلف‌را عادت این بود که قسمت هر مهمانی‌را جدا کنند و هرگاه اراده آن داشتند که یکیرا نسبت بسایرین بیشتر اعزاز و اکرام نمایند حصه ویرا بیش از سایرین میدادند پید ۳۴:۴۳ و در اسمو ۱:۵ قسمت نیز گفته شده است .

حصون تامار . (یعنی بریدن درخت خرما) همان عین جدی میباشد پید ۷:۱۴ و۲تو۲۰:۲ و آن از قدیمترین شهرهای دنیا و معاصر سدوم وغموره بوده در زمان بنای حبرون شهرآبادی بود ملاحظه درعین‌جدی .

حضرموت . (یعنی خانه مرك) اسم اولاد سومین یقطان بود پید ۲۶:۱۰ و۱تو ۲۰:۱ و او جد ساکنان حضرموت حالیه بود و آن مقاطعه ایست که در جنوب شرقی بلاد عرب واقع و کندر و مر در آنجا بسیار است لکن هوایش کثیف و دافع صحت میباشد و بدینواسطه بدین اسم مسمی گشته است .

حضیروت . (یعنی دهات) و آن منزل دومین بنی اسرائیل میباشد اعد ۳۵:۱۱ و ۱۶:۱۲ و۱۷:۳۳ و۱۸ وتث ۱:۱ . گمان میبرندکه همان عین قدیره میباشد که بمسافت ۴۰ میل بشمال شرقی کوه سینا واقع است .

حفاریم . (دو حفره) یکی از شهرهای یساکر که در نزدیکی شونم بود یوش۱۹: ۱۹ . یوسیبیوس و جرم گمان میبرند که شهر مرقوم بمسافت ۶ میل بشمال شرقی لیجیو واقع بود و تخمیناً ۶ میل بشمال شرقی لجون و دو میل بمغرب سولم (شونم) مانده دهی واقع است که آنرا فوله گویند و دور نیست که همان حفاریم باشد لکن کاندر گمان میبرد که همان العزیه حالیه میباشد .

حفره . چاهی است که برای صید حیوانات ترتیب دهند و دهنه‌اشرا با شاخهای سبز و علفهای تازه پوشیده و بره یا بزی در آنجا بندند و چون حیوان درنده وحشی بدانجا رسید بر آنها حمله آورده در چاه افتد و حیوان علف خوار هم چون بطمع علف بر آن رود گرفتار شود و در مزمور ۸۵:۱۱۹ و ام ۲۷:۲۶ و حز ۴:۱۹ کنایه از حیله و تزویرات انسانی میباشد .

حفصیبه . (یعنی‌شادی من با او ست) (۱) زوجهٔ حزقیا و مادر منسی ۲پاد ۱:۲۱ (۲) لقبی که اورشلیم‌را بعد از استردادش بدان ملقب نمودند . اش ۴:۶۲ .

حفنی وفینحاس . (اولی‌یعنی جنگی) . (دومی یعنی راست میباشد) . هر دو پسران عالی رئیس الکهنه اند که در منصب و گناه و موت شرکت داشته اند و نمونه تهاون و تأخیر در امورات‌تربیت اهالی خانه میباشند زیرا که ایشان همواره تابع شهوات نفسانی و دنیوی و شرارت گردیده در وقتی که تابوت عهد از بنی اسرائیل گرفته شد . اسمو ۳:۱ و۱۲:۲-۱۷ و۲۲-۲۶ و۲۴ و

۱۱:٤ و هر دو هلاك شدند (ملاحظه در عالی)۰

حقل دمّا. (مزرعهٔ خون) اع ۱۹:۱ و آن مزرعهٔ کوزه‌گر بود که روٴسای کهنه از بهای خون خداوند ما عیسی مسیح که یهودا بدیشان پس داد برای مدفن غریبان خریدند مت ۶:۲۷ـ۸۰ و پس از آن به حقل‌الدّم اشتهار یافت و در بیرون شهر اورشلیم بطرف جنوبی کوه صهیون واقع میباشد ودر ماه هفدهم ارامنهٔ اورشلیم اموات خودرا در آنجا دفن مینمودند لکن روبنصن بر آن است کـه مدّت مدیـدی است که بهیچوجه میّتی در آنجا دفن نشده است و آنرا حصـاری نیست و دارای قبرهـای مخروبه چندی میباشد۰

حقّوق. (حفره یا خندق) شهری بود که در حدود اشیر و نفتالی واقع یوش ۱۹: ۳٤ والان آنرا یا قوق گویند و در طرف شمال دریای جلیل بمسافت ۷ میل به جنوب صفد مانده واقع است۰

حکلیا. (یعنی کسیکه خداوند اورا در تنکی میگذارد) و او پدر نحمیا بود نح ۱:۱ و ۱:۱۰۰

حکمت. (دانش) در کتاب مقدّس افادهٔ معانی مختلفه نماید که از قبل و بعد مطلب مفهوم میگردد۰ من جمله بمعنای زیرکی است چنانکه در ۲سمو ۱۳: و۱٤: در بارهٔ یهوناداب و یوآب وارد گشته و یا قصد از مهارت میباشد خرو ۳:۳۱ و٦ و یا مقصود از دانش در افعال و اعمال است چنانکه در ایّوب ۲:۱۲ و۱۲ وارد است و یا اشاره به تعمّق و هوشیاری همچو سلیمان میباشد ۱ پاذ ۲۸:۳ و۲۹:٤ـ۳٤ که در مطالبی که نسبت به ترقّی و پیشرفت شخصی دارد مهارت تام و تمامی داشت ام ۸:۱٤ یا قصد از علم هیئت و تنجیم است چنانکه در پید ۸:٤۱ و دا ۲:۲ وارد است۰ و یا مقصود از فلاسفه و سفسطه میباشد اقر ۲۰:۱ و۱۹:۳ـ۲۱ ۲قر ۱۲:۱ وقتی مقصود از دانش در بارهٔ راستی است اع ۱۰:٦ اف ۱۷:۱کو۹:۱ و۲۸ ۲تیمو ۱۵:۳۰ امّا حکمت حقیقی عبارت از آن است که خدا یتعالی‌را در عقل و زندگانی خود باعلی درجه کمال توصیف نمائی ام ۱۰:۹ در اینصورت طفل ساده که خـدا با تمام قلب خود دوست دارد و همسایهٔ خودرا نیز چون نفس خود محبّت نماید۰در حقیقت چنین طفلی از جمیع حکما و اعلم علما که تجدید نشده باشد بمراتب دانشمندتر و حکیم‌تر میباشد یع ۳:۱ و۱۳:۳ـ۱۷۰ در کتاب امثال فصل ۸: حکمت‌را شخصی فرض کرده بطور اعلی و نیکو بیان مینماید و در بعضی آیات و جمله‌ها مسیح‌را چون خالق کاینات بنظر میاورد چنانکه در عب ۲:۱ و ۱۰ وارد است۰ کتب جملیه که «بکتاب حـکمت» یا «حکمت سلیمان» مسمّی میباشد تصنیف یهـودی الأصلـی است کـه در اسکندریّه یکصد سال یا بیشتر قبل از مسیح

تصنیف گشته در زبان یونانی اصلی با ترجمات مختلفه موجود است ولی ابداً در لسان عبری تصنیف نشده و دیده نشده و جزء کتب مقدسه قانونیه عبرانی نبوده است. هر چند که کلیسای رومانی آنرا قبول کرده اند و جزء کتب مقدسه قانونیه میدانند بواسطه اینکه حکمت الهیه‌را تمجید میکند و صفات اصلی و ثمرات و نتایج اهم و اعلای آن‌را که در ایام ماضیه داشته است توصیف مینماید با وجود آن آیات و جملات چندی که با کتب مقدسه الهامیه منافات دارد در آنها دیده میشود علیهذا دارای اهمیت و اعتبار نمیباشد.

حلبه . (یعنی بارآور) یکی ازشهرهای اشیر بود داو ۱:۳۱ ودر دشت فینیقیه واقع بود.

حلبون . (یعنی بارآور) یکی‌ازشهرهای شام بواسطه خوبی شرابش مشهور بود حز ۲۷:۱۸. سابق بر این حلبون‌را همان حلب معروف میدانستند امّا الان گمان میرندکه همان حلبونی است که در درّه کوه شرقی واقع میباشد و درّه مرقوم بواسطه نیکی انگورش معروف بود. روبنصن گوید شراب حلبون از جمله شرابهای بهترین آنصفحات میباشد و حال اینکه در بارهٔ نیکی انگور و شراب حلب بهیچ وجه مذکور نیست.

حلح . محلّی است در آشور که اسباط عشره بعد از اسیری بدآنجا برده شدند. ۲ پاد ۶:۱۷ و۱۸:۱۱ واتو ۵:۲۶. و گویا همان خلستیس بطلیموس باشد که بشمال غربی جوزانتیس واقع است. لایرد برجی‌را در انحدار یافته است که آن‌را قلعه گویند و در موقع ده قدیمی‌واقع‌میباشد. امّا مترجمان ترجمه هفتاد حلح‌را اسم نهری دانسته اند و دور نیست که هم اسم شهر و اسم نهر بوده است و امکان دارد که اسم رود حوالی بوده است که یکی از فروع خابور میباشد.

حلحول . (یعنی خشکی) اسم شهری است در کوهستان یهودا یوش ۱۵:۵۸ و خرابه‌های آن همواره بدین اسم معروف بوده و هست و موقعش در دامنه تپّه ایست که تخمیناً ٤ میل بشمال حبرون مسافت دارد و در آنجا مسجدی است که بحضرت یونس پیغمبر منسوب است.

حلده . (زوجهٔ آبشالوم) و نبیّه مشهوری بود و چون سفر شریعت یافته شد یوشیا از او در خواست نمود که از خداوند در بارهٔ آن مسئلت نماید و جوابش در ۲ پاد ۲۲: ۱۵ـ۲۰. مسطور است.

حلفی . (مبادله نمودن). (۱) یعقوب حواری مت ۱۰:۳ مر۳:۱۸ لو۶:۱۵ اع ۱:۱۳. بسیاران بر آن هستند که حلفی همان کلوپا باشد که در یو۱۹:۲۵ مذکور است و بعضی دیگر بر آنکه کلوپا شوهر خاله خداوند ما عیسی مسیح بود و بدآنواسطه است که یعقوب‌را برادر خداوندگفتند مقابل مت ۱۳:۵۵ و۲۷:۵۶ مر ۶:۳ لو ۲٤:۱۰

(ملاحظه در یعقوب و یوسی. و حال اینکه خالهٔ مسیح یو ۱۹: ۲۵ همان سالومه مادر یوحنّا بود که در نزد صلیب ایستاده بود مت ۲۷: ۵٦ مر ۱۵: ٤۰.

(۲) مر ۲: ۱٤ پدر لاوی و متّی چنانکه در مت ۹: ۹ خوانده شده است.

حلله . (یعنی حصّه و نصیب) یکی از شهرهای لاویان که بسبط اشیر منسوب بود یوش ۱۹: ۲۵ و در ۲۱: ۳۱ حلقات و در ۱ تو ٦: ۷۵ حقوق خوانده شده است وگویا همان یرقه حالیّه باشد و آن دهی است که بمسافت هفت میل بشمال شرقی عکّا واقع است.

حلقت هصوریم . (مزرعهٔ شمشیرها) و آن مکانی میباشد در نزدیکی جبعون و بواسطه جنك هولناکی که درآن واقع شد ودر ۲سمو ۲: ۱۳-۱۷ مذکور است بدین اسم نامیده شد. و بگمان دریك در وادی العسکر واقع بوده است.

حلقیه. (یعنی خداوند نصیب من است)

(۱) پدر الیاقیم ۲پاد ۱۸: ۱۸ اش۲۲: ۲۰ و۳٦: ۳ و۲۲.

(۲) رئیس کهنه که معاصر یوشیا بود و در حینیکه نقرهٔرا که بهیکل داخل شده حساب مینمود کتاب شریعت‌را یافت ۲ پاد ۲۲: ۸.

(۳و٤) دو نفر از لاویان بنی مرادی ۱ تو ٦: ٤۵ و۲٦: ۱۱.

(۵) مردی که در وقت خواندن شریعت در پهلوی عزرا ایستاده بود نح ۸: ٤.

(٦) کاهنی که با زروبابل مراجعت نمود نح ۱۲: ۷ و ۲۱.

(۷) پدر ارمیای نبی ار ۱: ۱.

(۸) پدر یکی از رسولانی که صدقیا به نبوخذنصّر فرستاد ار ۲۹: ۳.

حلی . (گردن بند) و آن شهری است در حدود سبط اشیر یوش ۱۹: ۲۵ و فعلاً آن‌را علیا گویند.

حلم . (فروتنی) طبیعتی شایسته و عادتی پسندیده است که تمام مقدّسین در هر حالت یعنی چه در حالت فدا شدن و یا ضدّ آن دارای طبیعت مسطوره بوده اند اش ٦: ۲ و۳ مکا ٤: ۸-۱۱ و۷: ۹-۱۲ و چون توفیق و فیض مسیحی در قلب تازهٔ شخص مسیحی بتوسّط روح القدس بعمل میآید بواسطه عدم براستی و عدم لیاقت وگناهکاری و مقروض بودن خودرا بعنایت و احسان الهی‌را در یافت مینماید. نتیجه‌اش این است که خودرا برتر از آنچه هست نه خواهد دید و بالاتر از آنکه شایسته است نخواهد دانست لو۱۷: ۱۰ روم ۱۲: ۳ فی ۲: ۳ و٤ بلکه تمام جلال‌را شایسته حضرت اقدس الهی خواهد دانست ۱قر ٤: ۷ و۲قر ۳: ۵ و خودرا بخداوند تسلیم خواهد نمود پس چون احساس حلم و احتیاج از برای قبول شدن در نزد خدا و نمو کردن در تقدّس ضروری

است علیهذا خدای تعالی آنرا می‌طلبد میکا ۸:٦ و وعده برکت از جانب خدا دارد اش ۱۵:۵۷ و ۱ پط ۵:۵۰ و مسیح نیز حلم‌را نسبت بشاگردان خود از ضروریّات دانسته میطلبد چنانکه در مت ۱۸:٤ ولو ۱۸:۱٤ وکو۳:۱۳ وارد است۰ و در کتاب یوحنّا ۱۳:٤ـ۱۷ و فی ۲:۵ـ۸ خود مسیح بواسطه کاری‌که نسبت بشاگردان خود بعمل آورد نمونه حلمرا بیان میفرماید۰وچون تکبّر ضدّ حلم و مکروه نظر خداوند است بدان جهت در خصوص تهدید میفرماید اش ۲:۱۱ـ۱۷ ام ۱٦:۵۰ حلم دیگر کاذب است که پرده تکبّر روحانی میباشد یعنی اختیار خودرا بمطالبی که خدا امر نفرموده مایل و راغب سازی و مسیح‌را تحقیر نموده وا گذاری و ترك نمائی پس از اینگونه حلم ما ممنوع گشته ایم کو ۲:۱۸ـ۲۳۰

حماة . (یعنی قلعهٔ یا دیوار) یکی از شهرهای معروف شام و قدیمترین شهرهای دنیا میباشد بانیش از اولادهٔ کنعان بن حام ابن نوح بود۰ و در دشت عاصی در نیمهٔ راه از مخرج رود آنطاکیه واقع و در قدیم الایّام آنرا کلید فلسطین شمالی‌میگفتند زیرا در میانه رود فرات و فینیقیّه واقع و ۱٦۵ میل بخط مستقیم بشمال‌اورشلیم مسافت داشته۰ پای تخت مملکتی بود که از آن چندان اطّلاعی نداریم و آنچه از ۲سمو ۸:۹ـ۱۲ مستفاد میشود آنسکه توعی پادشاه آنجا داودرا بواسطه اینکه بر صوبه مظفّر گشته بود تبریك نمود۰ و سلیمان ملك نیز حدود مملکت خودرا تا به حماة امتداد داده ۱ پاد ۸:٦۵ و۲تو ۸:٤۰ مخزنها در آن نواحی بنا نهاد لکن چون یربعام ثانی برمسند شاهی آل اسرائیل بر نشست آنحدودرا مستخلص ساخت ۲پاد ۱٤:۲۵ و۲۸۰ و آشوریان نیز بدآنواسطه بر آن مظفّر گردیدند ۲پاد ۱۸: ۳٤ و۱۹:۱۳ اش ۱۰:۹ و۳۷:۱۳ ۰ و عاموس نبی آن‌را حماة عظیمه نامیده در بارهٔ خرابی آن نبوّت فرمود عا ٦:۲۰

امّا در ایّام انطیوخس اپی‌فانیس حماة باپی‌فانیا ملقّب گردید۰ لکن اسم قدیمش بهیچوجه فراموش نگشته تا ایّام جرم باقی بود۰ و فعلاً نیز به حماة معروف و دارای ۴۰۰۰۰ نفوس و بازارها و حمّامها و مسجدها وچرخهای‌چاه بسیار میباشد۰دایرهٔ تجارتش با حلب و سایر بلاد آسیا و افریقا وسیع و مستحکم و بر قرار است کثرت چرخهای چاه برای آبیاری شهر و بستانها میباشد۰ و نوشتجات قدیمه در آنجا بسیار است من جمله سنگی است که خطوط مصری قدیم بر آن منقوش بوده الی الآن هم بطور یقین ترجمه نشده است۰ و حماتی که در ۲پاد ۱۸:۳٤ و۱۹:۱۳ و اش ۱۰:۹ و۳۷: ۱۳ مذکور است به گمان رولنصن همان هیئت میباشد که بر فرات واقع است۰

امّا مدخل حماة که در اعد ۳٤:۸ مذکور است مراد از زمینی است که در حوالی شهر

حمص میباشد و از طرف شمال به حماة و از مشرق بدشت شام و از جنوب به ربله و بقاع و از مغرب بشهرهای حصاردار و دریا ممتدّ است. و فی الحقیقه زمین مرقوم مدخل تمام امکنه مذکوره است و جاسوسانی که در اعد ۱۳:۲۱ مذکورند بدآنجا شدند و در ضمن حدود فلسطین شمالی مذکور میباشد یوش ۱۳:۵.

حماه صوبه . (قلعهٔ صوبه) و آن شهری میباشد که سلیمان برآن مظفّر گشت ۲ تو ۸:۳ و باید دانست که این آن حماة معروف نیست بلکه شهری دیگر است که موقعش به یقین قطعی معلوم نگشته است.

حمطه . (گلزار) شهری است درکوهستان یهودا و با حبرون مذکور است یوش ۱۵: ۵٤.

حمّه . (یعنی چشمهای آب داغ) یکی از شهرهای حصاردار نفتالی میباشد یوش ۱۹:۲۵ و دور نیست که همان حمّام یا چشمه‌های گرمی باشد که بمسافت یك میل بجنوب طبریّه واقع وهمواره بواسطه آبهای کبریتش معروف بوده بموافق طبّ شست وشو درآنها برای بعضی امراض جلدیّه نافع بود. لکن بهیچوجه ازآنها نتوان آشامید و بالفرض باعث تهوّع و غشیان شود. و در حوالی این چشمه آثار شهری نمودار است که دور نیست حمّون ۲ و حمّوت دور باشد.

حموت دور. چشمه‌های گرم یا مسکن یکی از شهرهای لاویان و شهر بست برای بنی نفتالی میباشد یوش ۲۱:۳۲ (ملاحظه در حمّه و حمّون ۲).

حمّون . (چشمه‌های آب گرم). (۱) مکانی است که در حدود بنی اشیر و در نزدیکی صیدون واقع میباشد یوش ۱۹:۲۸ و بگمان بعضی همان عین حامول میباشد که بمسافت ۱۰ میل به جنوب صور واقع است.

(۲) یکی‌از شهرهای لاویان که به بنی‌لاوی تعلّق داشت ۱ تو ٦:۷٦ که همان حمّه و حمّوت دور میباشد و الان به حمّام معروف و اراضی حوالیش نیز اراضی حمّه گویند.

حمور. (الاُغ) و او پدر شکیم است که دینه دخت یعقوب‌را بی عصمت کرد پید ۳۳:۱۹ و اولاده یعقوب اورا بقتل رسانیدند پید ۳٤:۲٦.

حموطل . (منسوب به شب‌نم) واو دختر ارمیا است از لبنه و یوشیا و یراتزویج نموده یهوآحاز و صدقیا از او بوجود آمد ۲ پاد ۲۳:۳۱ و در ۲ پاد ۲٤:۱۸.

حنان. ملاحظه در حانان ۲.

حنانی . (یعنی منعم) (۱) مردی که امر حراست فرقه مجدمین لاویان مفنی باوی بود ۱ تو ۲۵:٤ و۲۵.

(۲) بیننده که آسای ملك‌را بواسطه عدم اعتمادش بخدا توبیخ نموده بفرموده پادشاه ویرا حبس کردند ۲ تو۱٦:۷ــ۱۰ و بموافق ۱ پاد ۱٦:۱ و۲ تو ۱۹:۲. یهوی بنی پسر حنانی بود.

(۳) برادر نحمیا که بنزد نحمیا شده ویرا از حالت پر رنج و زحمت اورشلیم آگاهانیده باعث آن شد که نحمیا باورشلیم سفر نماید نح ۱:۲۰ از آن پس در سال ۴۴۶ قبل از مسیح از جانب برادر خود نحمیا بر دربانان شهر ریاست یافت نح ۷:۲۰

(۴) کاهنی که از زنان غریبه تزویج نموده بود عز ۱۰:۲۰۰

حنانیا. (کسیکه خداوند اورا دوست داشت) اع ۵:۱ـ۱۰ یکی از اشخاصی است که بواسطه موعظه حوّاریان بدین پاك مسیح گرویده در زمانیکه هر چیز درمیان مسیحیان بالاشتراك شد، او رفته ملك خودرا فروخته قدری از بهای آنرا مخفی داشته باقیرا به حضور رسولان آورد، پطرس ویرا فرمود ای حنانیا آیا زمین‌را بهمین قیمت فروختی گفت آری لهذا پطرس در یافته ویرا ملامت همی‌نمود که در حال افتاده بمرد، در ساعت سفیره زوجه‌اش که به خیانت شوی خود واقف بود در رسیده سؤآل پطرس‌را بمثل شوهر خود جواب داده او نیزفی‌الفورجان‌را بجان آفرین تسلیم نمود ،

(۲) اع ۱۲:۲۲، یکی از شاگردان اوّل که در دمشق سکونت میداشت، و او همان است که بنزد شاوٌل فرستاده شده اورا بینائی بخشید چنانکه اینحکایت مفصّلاً در کتاب اعمال حوارّیان مذکور است، بعضی برآنند که او یکی از آن هفتاد حواری بود و شهید گردید،

(۳) اع ۲:۲۳ شخصی که در سال ۴۸ میلادی رئیس الکهنه بود، و او همان است که امر کرد که بر دهان پولس بزنند و چون پولس‌را معلوم گردیدکه حقّش پایمال خواهد شد نسبت برئیس الکهنه جسورانه سخن راند و چون آگاه شد که رئیس کهنه خدارا دشنام داده بی حرمتی نموده است گفت ای برادران ندانستم که رئیس کهنه است، در اینصورت چه گوئیم آیا پولس ضعیف البصر بود و یا اینکه رئیس الکهنه‌را تشخیص نداد و یا غاصب آنمنصب دانست حاشا بلکه قصد پولس این بود که بهیچوجه بخاطرش خطور نه نمود که طرف سؤآل و جواب وی رئیس الکهنه است، علی الجمله نبوّتی‌را که پولس در بارهٔ وی کرد کامل گشته در آغاز جنك یهودیّه به خنجرهای سیقاریان پاره پاره گردید و شخص پست فطرت و طمّاع و ریاکاری بود،

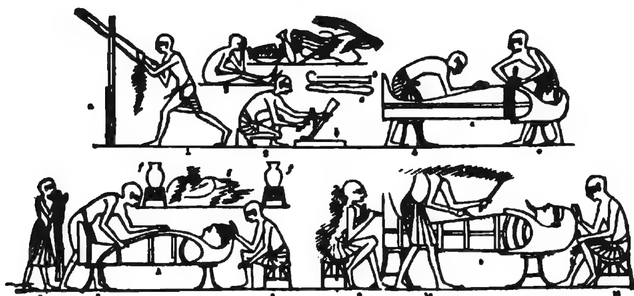
حنوط و تحنیط. بدآنکه حنوط کردن در زمان قدیم بسیار معروف بود و اسرائیلیان کسب این صنعت‌را ازمصریان نمودند چونکه ایشان در این کار بسیار ماهر بودند، امّا جهة و سببی که مصریان‌را بر اختراع این صنعت باعث شد طغیان آب نیل بود که در هر سال مدت دو ماه بر اراضی ایشان جاری میشد لهذا اهالی لابد گردیدند که اختراع


صندوق موميا

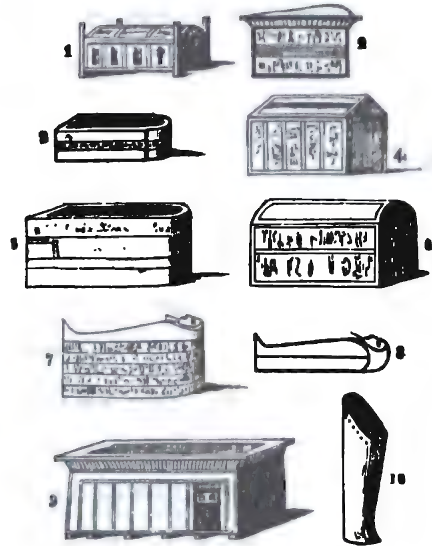
صنعت و طريقه نمايند كه اجساد اموات‌را محفوظ دارند. و برخى بر آنند كه قصد مصريان از حنوط اين بود كه جسد اموات‌را بهمان هيئت نگاه دارند تا منزلى براى نفس باشد و در آن ايّام حنوط كنندگان و اطبّارا از جمله خدمتگاران دينيّه ميدانستند.

امّا طريقه حنوط كردن اين بود كه اولاً نعش ميّت‌را شكافته امعاء و احشاء و ساير اعضاى اندرونى اورا بيرون آورده جاى آنهارا با ادويّه‌جات و عطريّات از قبيل مّر وكاسيا و زفت مى‌انباشتند و اينها رطوبت بدن‌را بـه خود جذب نموده جسدرا از فساد نگاه ميداشتند. پس از آن بيرون جسدرا نمك باروت پاشيده و يا هفتاد روز در محلول نمك باروت ميگذاردند پس بيرون آورده در كتّانى كه با عطريّات و ساير ادويّه‌جات خوش بو پرورش يافته پيچيده در تابوتى ازچوب جمير يا سنك ميگذاردند. مخارج حنوط كردن يك نفر از ٤٠ الى ۳۰۰ ليره انگليسى بود كه از سى الى هفتاد روز در آن مشغول بودند.

و بسا ميشد كه هيئت و تركيب شخص


طرز حنوط كردى

میّت‌را بر زبر تابوتش نقش کرده تابوت‌را در دیوارخانه کار میگذاشتند و سالهای دراز برای یادکاری و دید و باز دید خویشان و منسوبان باقی بود. از آن پس آنرا در محلّی که از سنگ در زیر زمین ترتیب داده بودند میگذاردند که از دو الی سه هزار سال بدون عیب و نقص همی‌ماند.


انواع صندوقهای مومیا

امّا اشخاص فقیر و تهی دست برای حنوط فقط بروغن سرو و نمـك باروت اکتفـا مینمودند. و به یقین قطعی نمی توان گفت که اسرائیلیـان نیز اموات خـودرا حنوط میکردند یا نه امّا همین قدر میدانیم که جسد یعقوب و یوسف‌را برای اینکه باقی مانده بزمین موعوده آورده شود حنوط کردند. و در کتاب ۲تو ۱۶:۱۴ مذکور است که آسارا در دخمهٔ که از عطریّات و انواع حنوط که به صنعت عطّاران ساخته شده بود گذاردند.
و هم چنین مسطور است که نیقودیموس عود و مّر حاضر نمود تا در میان کفن مسیح گذارد لکن واضح است که این بمثل حنوط حقیقی مذکور فوق نبوده است ملاحظه در دفن و مصر.

حنا . (فضیلت) دو نفر باین اسم بودند (۱) یکی از زنان القانه که مادر سموئیل نبی و عاقر بود و خداونـد دعـای اورا بمعرض استجـابت رسانیده سموئیل‌را بدو کرامت فرمود. و سرود شکرانهٔ‌را که هنگام ولادت طفل سرود در اوّل سمو ۲:۱ــ۱۰ مسطـور است و این سـرود نیکـوترین سرودهائی که دلالت بر تقدّس و عدالت ذات پاك حضرت اقدس الهی می‌نماید و نظیر سرود مریم میباشد لو ۱:۴۶ــ۵۵.

حنّا . (باتوفیق) دختر فنوئیل از سبط آشیر بود که در ایّام جوانی تزویج شده بعد از هفت سال بیوه گردید. از آن پس خودرا بخدمت خداوند وقف نموده مدام در هیکل وقت قربانی صبح و شام حاضر بود و در سّن ۸۴ سالگی بدیدار منجی در حالت طفولیّت موفق گشت و از جانب خداوند ملهم شد که بشارت آمدن ما شیح موعوده‌را بمنتظرین اعلام نماید لو ۲:۳۶ــ۳۸.

حناتون . (التفات یافته) مکانی است در حدود شمال شرقی سبط بنی زبولون یوش ۱۹:۱۴. و به گمان کاندر همان کفرحنان

یا کفر حنّانیا میباشد که در تلمود مذکور است.

حنتئیل. (یعنی نعمت یافته از خدا) اسم برجی میباشد که در حصار اورشلیم بود نح ۱:۳ و۱۲:۳۹ ار ۳۱:۳۸ زك ۱۴:۱۰ و از قرار معلوم فیمابین باب الحوت یعنی دروازه ماهی و باب الغنم یعنی دروازه گوسفندان بوده است.

و بعضی بر آنند که برج میا میباشد نح ۱:۳. و این بهیچ وجه امکان ندارد و دکتر بارکلی بر آن است که آثار برج حنتئیل فعلاً در زاویه شمال شرقی محوّطه حرم موجود است.

حنّان. لو ۲:۳. بدانکه چون یوحنّا باجرای خدمت خود شروع نموده حنّا و قیافا هر دو رئیس الکهنه بودند و عادت آنزمان براین قرار یافته بود که هر شخصیرا بلقب و منصبی که دارد خطاب نمایند اگرچه بعد از آن آنمنصبرا ترك نماید چنانکه حنّارا رئیس الکهنه میگفتند و حال اینکه مّدتی بود که آن‌منصبرا ترك نموده بود. و پنج تن از پسرانش نیز بدین منصب مفتخر گردیدند و خود نیز پدر زن رئیس الکهنه بود. لهذا چون قوم یهود مسیح‌را دست‌گیر نمودند اولاً اورا بنزد حنّا بردند تا آنکه اورا ازکار خود خوشنود گردانند و از آنجا ویرا بنزد قیافا کشانیدند یو ۱۸: ۱۳-۲۴.

حننیا و حننیاه. (خدا داد) پانزده نفر در کتاب مقّدس باین اسم بودند من جمله نبی کاذبی که در ایّام ارمیا نبّوت می‌نمود که ظروف خانه خداوند بعد از دو سال دیگر از بابل استرداد خواهد شد ار ۲۸: ۲ و۳. و یوغ چوبی‌را که بر حسب فرموده خدا بر گردن ارمیای نبی بود شکسته گفت بدینطور یوغ عبودیّت شهریار بابل‌را خواهید شکست.

امّا حضرت ارمیا در اوّل از ادّعای او مشّوش گردیده بالاخره شفاهاً بوی گفت که توکذّاب میباشی و به زودی خواهی مرد در همان سال جهانرا بدرود گفت و پیغمبران حقیقی گاه گاه بدین طور آزموده میشدند.

حوبه. (پناگاه) و آن مکانی است در جوار دمشق و ابراهیم خلیل در وقتیکه سلاطین متعاهده‌را تعاقب مینمود بدانجا شد پید ۱۴:۱۵. و قوم یهود بر آنند که حوبه همان مکانی است که فعلاً آنرا جوبر گویند و بمسافت دو میل بشمال شرقی دمشق واقع است و ایشان‌را در آنجا مجمعی باسم ایلیای نبی بوده است. و دیگران بر آنند که همان بصره میباشد که بمسافت ۳ میل بشمال دمشق واقع است.

حور. (یعنی سوراخ) پنجنفر در کتاب مقّدس باین اسم بودند من جمله مردی از مشایخ بنی اسرائیل که با هارون ز موسی در وقت جنگ بنی عمالیق بر کوه بر آمدند

و بیاری هارون دستهای موسی‌را بر افراشته داشتند خرو ۱۷:۱۰ و۲۴:۱۴.

حورام. همان حیرام است که در ۲تو ۳:۲ و۱۱ و۱۲ و سایر جاها مکتوب است.

حوران. (مغاره‌ها) حز ۱۶:۴۷ و۱۸ ملکی است که در مشرق اردن واقع میباشد و بگمان بعضی همان ایطوریّه است. گویند ملك مرقوم از طرف شمال رو بروی دریای طبریّه یا دمشق ممتد بود لکن حوران حالیّه حدودش از طرف جنوب به بصره امتداد یابد و بیشترش دشتهای وسیع پر آب و علف میباشد. سنگهایش آتشفشانی و متخلخل و آثار دهات بسیار در آنجا دیده شود (ملاحظه در باشان).

حورالجدجاد. (کوه جدائی) یکی از منازل بنی اسرائیل در دشت اعد ۳۲:۳۳ و دور نیست که همان جدجوده باشد که در تث ۷:۱۰ مذکور است. امّا ولتون بر آن است که اوّلی اسم شخص و دوّمی اسم وادئی میباشد لکن روبنصن در نقشهٔ خود وادی غدغوده‌را ذکر نموده و احتمال میرود که همان حورالجدجاد باشد.

حوروناِم. (دو مغارهٔ) یکی ازشهرهای موآب است که بر تلّی واقع بود اش ۵:۱۵ ار ۳:۴۸ و۵ و۳۴. مّرل گمان برده است که حوروناِیم همان خرابه میباشد که بجنوب شرقی حشبان واقع است.

حورونی. الی الآن مبدأ اشتقاق اینلفظ معلوم نشده لکن همین قدر میدانیم که در نح ۱۰:۲ و۱۹: و۲۸:۱۳ سنبلّط که دشمن نحمیا بود سنبلّط حورونی خوانده شده است و دور نیست که قصد از نسبت دادنش به حوروناِیم یا بیت حورون باشد.

حوریب. (ملاحظه در سینا).

حوریم. (غیور) یکی از شهرهای بنی نفتالی میباشد یوش ۳۸:۱۹ و به گمان فاندافلد همان حارهٔ میباشد که بطرف غربی آبهای میروم واقع است.

حوری. لقب سعیر میباشد پید ۲۰:۳۶ و اشخاصی که در کوه سعیر سکونت داشته پید ۶:۱٤ و۲۱:۳۶. بنی عیصو ایشان‌را پراکنده کرده خود در جایشان ساکن شدند حوریّان گویند تث ۱۲:۲ و۲۲.

حوشام. (عجله) یکی از سلاطین ادوم که پیش از آنکه بر بنی اسرائیل پادشاهی مقرّر شود سلطنت داشت پید ۳٤:۳۶ و۳۵ و ۱تو ۱:٤۵ و٤۶.

حوشای. (تعجیل) و او حوشای ارکّی میباشد که رفیق و دوست صادق الاخلاص داود بود ۲سمو ۱۶:۱۶. وی با آبشالوم ملحق شده بطوری قلب آبشالوم‌را به خود جذب نمود که آبشالوم مشورت اورا بر مشورت اخی‌توفل ترجیح داد ۲سمو ۱٤:۱۷ لکن بهیچوجه از اخلاصی که نسبت بداود داشت کاسته نشد.

حوصه. (ملجا) یکی از شهرهای بنی اشیر است یوش ۲۹:۱۹ و آن شهر دوّمی کنار دریا است که بعد از صور ذکر شده است و همان عزیّه میباشد.

حوض. حرو ۱۸:۳۰. ظرف مدوّر برنجینی بود که در خیمهٔ شهادت بر پا و از برنج صیقلی ترتیب یافته بود خرو ۸:۳۸. و در میانه خیمهٔ جماعت و مذبح قدری رو بطرف جنوب گذارده شده کهنه و خدمهٔ هیکل قبل از آنکه در خدمت خود شروع نمایند دستهای خودرا در آنجا شست وشو میکردند. امّا حوضی که در هیکل سلیمان قرار میداشت دریای برنجین مشبّکی بود که برپایه‌های که شبیه بشیر و گاو بود قرار گرفته بود. (ملاحظه در هیکل و دریای مشبّك) . حوض یا برکه مشهورترین حوضهائی که در کتاب مقدّس مذکور است. (ملاحظه دربرکه) حوض بیت حسدا یو۵:۲ و حوض جبعون ۲سمو ۱۳:۲ و حوض حبرون ۲سمو ۱۲:۴ و حوض اعلی ۲پاد ۱۷:۱۸ و حوض سامره ۱پاد ۳۸:۲۲ و حوض سلوام یو۹:۷ و حوض اسفل اش۲۲: ۹ و حوض ملك نح ۱۴:۲ و حوض کهنه اش ۱۱:۲۲ و حوضهای سلیمان است جامعه ۶:۲.

حول. (دائره) نبیرهٔ سام بود پید ۱۰: ۲۳ بعضی بر آنند که ذریّهٔ او در قسمتی از کوه لبنان ساکن بودند لکن اینقول بدرجهٔ ثبوت نرسیده است.

حولون. (پریك) (۱) شهری در کوهستان یهودا و آن از جمله شهرهائی‌است که معروفترین آنها دبیر بود یوش ۵۱:۱۵ و۱۵:۲۱ که در ۱تو ۵۸:۶ حیلین خوانده شده است.

(۲) یکی از شهرهای موآب ار ۲۱:۴۸.

حومر. هوش ۲:۳ (ملاحظه در کیلها و ورنها).

حومر. بزرکترین‌پیمانه اشیاء غیر مایعهٔ عبرانیان است که مقابل ده ایفا میباشد و آن تخمیناً ۸ بوشل انگلیسی است که تقریباً مساوی با چهل من تبریز است حز۱۴:۴۵.

حوا. پید ۲۰:۳ اسمی است که آدم زوجهٔ خودرا بدان نامید و بمعنی زندگی میباشد و بدانواسطه حوّا بامّ البشر ملقّب و چون حوّا اطاعت امر حضرت اقدس الهی‌را ننمود خداوند عالم غم و حزن اورا دو چندان فرموده گفت بزحمت اولادها خواهی زائید و اشتیاق تو بشوهرت خواهد بود و او بر تو تسلّط خواهد داشت.

حوّت یائیر. (دهات یائیر) و آن اسمی میباشد که بر معدودی از مزارع طرف شرقی اردن اطلاق میشد زیرا که یائیرا بر آنها دست یافته تصرّف نمود اعد ۴۱:۳۲ داو۱۰: ۴ و مزارع یائیر در میانه آن شصت شهری که به منسّه داده میشد محسوب گردید یوش ۳۰:۱۳ ۱تو۲۳:۲. و این مزارع تابع

املاکی بودند که محصولات آنها بسلیمان ملك عاید میشد ۱ پاد ۱۳:٤ ۰

حوّیان . سلسله کنعان ابن حام ابن نوح بودند و در وقتی که یعقوب ازالجزیره مراجعت مینمود اینطایفه در کنعان سکونت داشتند و پسریکی از روٴسای ایشان که حمور نام داشت دینه دختر یعقوب‌را ملّوث و بی عصمت ساخت و اینمعنی سبب آن شد که غضب شمعون و لاوی پسران یعقوب افروخته شده آتش غیرت در کانون سینهٔ ایشان زبانه زده تمامی ذکور آن شهررا عرضه تیغ ساختند و اموال شهررا بغارت بردند پید ۲۵:۳٤۰ و این طایفه در یوش ۳:۱۱ و ۱۹ هم مذکورند۰

امّا زمین حوّیان درکنعان بکنارهٔ دریای روم واقع و بعضی از ذریّهٔ کنعان هم در آنجا سکونت میورزیدند پید ۱۷:۱۰ و ۱ تو ۱۵:۱ ۰ و هنگامیکه یعقوب بزمین کنعان باز گشت نمود شکیم در تصرّف حویّان وحمور نیز رئیس آن سر زمین بود پید ۲:۳٤۰

و چون اسرائیلیان زمین مقدّس‌را به تصرّف در آوردند حویّان ملك خودرا با رغبت تمام بیوشع بن نون تسلیم نمودند یوش۹:۷ و ۱۹:۱۱۰و بموافق یوش ۱۱: ۱۳ وقتی هم در حدود شمال غربی فلسطین یعنی در زیر حرمون در ارض مصفّاة و کوه لبنان از بعل حرمون تا مدخل حماة سکونت میورزیدند داو ۳:۳ و همواره تا ایّام سلیمان پادشاه در آنجا بوده خراج گذار وی شدند ۱ پاد ۲۰:۹ و ۲ تو۸:۷ و۸۰ وظاهراً چنان نمایدکه وقتی همسایگان ایشان املاك ایشانرا در میانه خود تقسیم نمودند و ذکر ایشان از صفحات ایّام محو گردید۰

حویله . (مقاطعه) (۱) مردی از بنی کوش بود پید ۷:۱۰۰

(۲) مردی از بنی یقطان پید ۲۹:۱۰۰

(۳) املاکی که طلا و مقل و سنگ جزع در آنها بسیار بود پید ۱۱:۲ و در حدود بنی اسماعیل داخل بود پید ۱۸:۲۵۰کالش بر آن است که حویله همان بلادی میباشد که فیما بین خلیج فارس و بحر عمّان واقع است۰ بعضی دیگر بر آنند که حویله که در ۱سمو ۷:۱۵ مذکور است همان حویله نیست که در پید ۱۱:۲ وارد شده بلکه قصد از مکانی می‌باشد که در نزدیکی کوه سعیر بوده است (ملاحظه در عدن)۰

حیات . اینلفظ بطوریکه درکتاب مقدّس وارد گشته افادهٔ دو معنی کند یکی طبیعی و دیگری روحانی۰ امّا حیات طبیعی قصد از معنی میباشد که ضدّ موت است پید ۷:۲ و اع ۲۵:۱۷ و اصطلاحات ذیل از آن گرفته شده است من جمله شجرهٔ حیات پید ۹:۲ و ۲۲:۳ مکا ۷:۲ و۲:۲۲ و نان حیات یو ٦: ۳۵ و۵۱ و آب حیات مکا ۱:۲۲ و۱۷۰ امّا قصد از معنی دوّم سیرت ادبیّه بنی نوع بشر میباشد که ورای طبیعت حیوانی است لهذا

نیکی‌را بحیات تث ۳۰:۱۵ و شرارت‌را به ممات تشبیه نموده اند روم ۱:۳۲ و مراد از حیات ابدی باقی ماندن در نزد خداوند عالم است یو ۳:۱۶ و۵:۲۴۰

حیئیل . (خداوند حیّ است) واومردی بیت ایلی بود که اریحارا در ایّام آحاب شهریار اسرائیل مجدّداً بنا کرده نفرین یوشع بن نون در حق وی مستجاب گردید یوش ۶:۲۶ و ۱ پاد ۱۶:۳۴۰

حورام . (شریف) (۱) یکی از سلاطین معروف صور که با داود و سلیمان معاصر بوده در امور سیاسی و شخصی با ایشان همداستان بود و در ایّام او صور باعلی درجه افتخار و مکنت ارتقا جست چنانکه اینمطلب از ۲سمو ۵:۱۱ و۱تو۱٤:۱ مدلّل میگردد که مصالح لازمه که برای بنای قصر داود ملك در کار بود برایش فرستاد و سلیمان‌را در بنای هیکل یاری نموده مصالح و عمله جات بوی فرستاد ۱پاد ۵:۱ـ۱۲ و ۹:۱۱ـ۱٤۰ و نیز اجازت داد که کشتیهای ملك با کشتی‌های صور در تحت قدرت و اداره‌ٔ صوریان تردّد نماید ۱ پاد ۹:۲۶ـ۲۸ (ملاحظه در حورام)۰

(۲) شخص مسکو صوری که سلیمان ملك فرستاده اورا برای آنجام کارهای خود از صور آورد ۱ پاد ۷:۱۳۰

حیلام. (حصار) بسیاری بر آنند که اسم مکانی است که در آنجا داود بر ارام مظفّر گردید ۲سمو ۱۰:۱٦ و۱۷۰ و برخی بر اینکه همان المثینا میباشد که در غربی فرات واقع است لکن این قول معتبر و معتنابهی نیست امّا ترجمهٔ لاتینی لفظ حیلامرا علم ندانسته بلکه اسم جمع بمعنی سپاه دانسته است۰

حیلون . (مکان مغارها) یکی از شهرهای بنی هارون است که در زمین یهودا واقع بود ۱تو ۶:۵۸ و در یوش ۱۵:۵۱ و۲۱: ۱۵۰ حولون خوانده شده است۰

حیوان . اسرائیلیان حیوانات‌را بر دو قسم قرار داده قسمی پاك و لایق خوردن و قسمی نجس و حرام بود چنانکه اینمطلب در باب یازدهم کتاب لاویان مفصّلاً مذکور است۰

حیوانات . (یعنی مخلوقات زنده) حز ۱:۳ و۱۳ و۱۰:۱۵ـ۱۷ و در حزقیل ۱۰: همین لفظ بکروبیان ترجمهٔ شده و در مکا ٤:٦ـ۹ و۵:٦ـ۱٤و٦:۱ـ۷وغیره حیوانات ترجمه شده است ۰

خ

خابور. نهری است که در زمین کلدانیان جاری و قوم یهود زمان اسیری در کنار آن ساکن بودند و حزقیل نبی نیز با ایشان در آنجا سکونت میداشت چنانکه در اکثری از نبوّات خود بدان رود اشاره میفرماید حز ۱:۱ و ۱۵:۳۰ رود خابور کانال بزرگی بود که در جنوب شرقی بابل راه داشت ۰

خابور نهر جوزان. ۲ پاد ۶:۱۷ یکی از مکانهائی است که تغلثفلاسر بعضی از بنی اسرائیل‌را در آنجا سکونت داد و پس از وی شلمناصر آمده اسباط عشره‌را نیز اسیر کرده در آن نواحی منزل داد۰

خادم یا نوکر. بدانکه اصل لفظ خدّام که در یو ۵:۲ و۹ مسطور است در یونانی دیاکونی میباشد یعنی خادمان و مفردش دیاکونوس است روم ۴:۱۳ و اینلفظ برای مسیح خداوند نیز استعمال شده است روم۱۵: ۸ لکن قصد از آن هفت نفری میباشد که رسولان آنهارا برای خدمت مطبخ تعیین فرمودند تا خود برای تقدیم نماز و دعا آزاد و راحت باشند۰

و چون تقسیم مال مشترك سابقاً در میان برادران معروف بود احتمال میرود که رتبه خادمی هم از سابق در میان کلیسا بوده است لکن چون یونانیان همهمه نموده شکایت کردندکه چرا باید بیوهای ایشان با سایرین در تقسیم صدقات مساوی نباشند لهذا رسولان هفت نفررا انتخاب نموده دعا خواندند و دست بر آنها گذاردند اع ۱:۶ـ۶ وزنان خادمه نیز برای زنان تعیین یافته بود۰ بعد از عصر رسولان خادمی یکی از رتبه و درجهٔ کلیسا بود چنانکه در روم ۱:۱۶ در بارهٔ فیبی مذکور است‌که خادمهٔ کلیسا بود۰

خادمه کلیسا. روم ۱:۱۶ از اینعبارت چنان مستفاد میشود که در ایّام سابق زنان صالحه و مقدّس در کلیساها بوده همواره زنان‌را خدمت می‌نموده اند چنانکه شمّاسان مردانرا خدمت مینماید ۰ از جمله امور واجبهٔ ایشان اینکه کمال توجّه‌را در حق مریضان و فقرا و بیوه زنان و یتیمان و غریبان بعمل آرند و بسا میشد که خود آنخادمه‌ها نیز بیوه بودند مقابل ۱ تیمو ۵: ۹ـ۱۶۰

خادم مائده‌ها. اع ۶:۲ قصد از این لفظ آن اشخاصی اند که برای جمع و تقسیم طعامها بفقرا و مساکین مقرّر میشدند.

خدمت حضور. اف ۶:۶ کو۳:۲۲ قصد از خدمتی می‌باشد که شخص خادم در حضور آقای خود بجا آورد نه در غیاب.

خار. معروف است و در پید ۱۸:۳ با لفظ خس مذکور است و قصد از ایند و لفظ نوع مخصوصی از نباتات نیست بلکه مقصود از هر گیاهی است که دارای خار و خس باشد و مردمرا اذیّت کرده ازکار باز دارد؛ و واضح است که در طرف مشرق نباتات خاردار در زمین بسیار اند و در اعد ۵۵:۳۳ ام ۱۵:۱۹ و۵:۲۲ اش ۵: ۶هو ۶:۲ و ۸:۱۰ و غیره به خارها اشاره رفته است که انسان‌را از کار باز میدارد و همواره زمین بر حسب لعنت خداوند عالم خار و خس‌را رویانیده و خواهد رویانید. امّا تاج خار بر سر مقصّر گذاردن جزء قصاص نبود بلکه عساکر رومی خود آنرا اختراع کرده بودند و معلوم نیست کدام نوع از خارهارا استعمال مینمود؛ البتّه قصد رومانیان از اذیّت مسیح نبود بلکه مقصود ایشان آن بود که اورا مسخره نمایند چون که ادعای سلطنت نموده بود.

امّا در بارهٔ خار حسد که پولس در ۲قر ۷:۱۲ـ۹ مذکور میدارد مفسّرین کتاب مقدّس‌را اختلاف بسیار است و بکمال وضوح معلوم است که برای پولس نیز مثل سایر اشخاص که بخدمت گذاری جمهور اشتغال دارند حسودان و سخن چینان بسیار بودند که اسم و آوازهٔ اورا در معرض بدنامی و رسوائی می‌انداختند؛ لکن خود در باب دهم و یازدهم فساد و نادرستی اقوال ایشان‌را واضح نموده مشقّات و خطرهائی‌را که در کوششهای خود متحمّل گشته بیان مینماید و چون ایشان از نیل آرزوی خود باز ماندند و افتخارشان بجائی منتهی شد امتیازاتی‌را که خود بر آنها میداشت بیان میفرماید که، «هر چند شایسته من نیست که فخر کنم زیرا که برؤیاها و مکاشفات خداوند می آیم». از آن پس شروع بتعریف حشمت خود نموده میگوید «شخصی‌را در مسیح میشناسم ۲قر۱۲: ۲ الخ». وازجمله مطالبی که دلالت بر تواضع وفروتنی حوّاری مرقوم مینماید اینکه رؤیای مسطور در آیات و ما بعدها چهارده سال قبل از آنکه او این نامه‌را بنویسد داده شد و او بهیچوجه آنرا واضح نکرده کسی‌را نگفت و حال اینکه ویرا لایق بود که بدان اخبار نموده فخر نماید.

و از آن آیات مستفاد میشود که وی در فردوس مطالبی اصغا نمود وکلماتی شنید که بگفت نمی‌آید و دور نیست که آن مطالبی که رؤیت نمود مافوق افکار انسانی باشد بدانواسطه لغت و لفظی که آنرا بیان نماید یافت نشود چنانکه علانیّه و آشکار می‌بینیم که بسیار از اوقات بهیچوجه نمی‌توانیم احساسات قلبیّه خودرا بیان نمائیم؛ در

اینصورت ما که انسان فانی میباشیم نتوانیم معانی احساسات قلبیّه خودرا در صورت لفظ و پرده لغت بیاوریم پس بطریق اوّلی این مطلب در حق امورات و حقایق آن جهان جاری و معمول است و بالفرض که کلمه و لفظ برای گفتن آنها یافت میشد ویرا جایز نبود که پرده از روی کار بر دارد و حقایق عالم آیندهرا بباز ماندگان کشف فرماید. پس حوّاری مرقوم در عوض اینکه در این مطلب فخر نماید در ضعفها و مخاطرات خود فخر مینماید و آنچه‌را که بعد از این روءیا برای او دست داده بیـان مینمایـد «و تا آنکه از زیادتی مکاشفات زیاده سر افرازی نه نمائیم خاری در جسم من داده شد فرشتهٔ شیطان تا مرا لطمه زند مبادا زیاده سرافرازی نمایم» ۲قر۱۲: ۷ و در تحقیق این خاری که در جسم بود اختلاف بسیار است.

بعضی بر آنند که آن میل بگناه کردن بود در این صورت مارا امکان ندارد که گمان بریم که حوّاری بر این مطلب فخر نماید و اگر فرض نمائیم که این مطلب در او بود لابد در آن خودداری مینمود پس چگونه بسایرین معلوم می‌شد تا در انظار ایشان محقّر گردد.

برخی دیگر بر آنند که مقصود از دشمنی بود مثل کنعانیان که در چشم اسرائیلیان چون خاری می‌نمودند و دشمنان حوّاری مرقوم همواره عقل اورا مشوّش می‌نمودند نه جسدشرا؛ در این صورت هم امکان ندارد که او بعداوة ایشان فخر نماید.

قومی دیگر بر آنند که نقصی در خلقت اعضای‌او بود و در این صورت هم مشاهده نموده می‌بینیم که این خار بعد از روءیای مذکور از طرف خدا داده شد تا ویرا مجال فخر چندان نباشد پس اگر خیال ایشان یعنی نقصان در خلقت صحّت داشته باشد چگونه امکان دارد که حوّاری برای رفع و دفع آنمطلب غیر ممکن دعا و در خواست نماید.

و بعضی دیگر بر آنند کـه آن ضعف جسمانی بود که بعد از روءیای مذکور فوق داده شد و قول اشخاصی که مدعی اند که قصد از چشم درد یا خرابی چشم باید باشد مردود است. بلی واضح است کـه پولس هنگامیکه بدمشق میرفت روءیای بوی دست داده چشمانش‌را از مشاهدهٔ نور آن روءیا که بیش از روشنی آفتاب در وقت ظهر بود نابینا شد لکن دو باره از روی معجزه بینائی یافت و بهیچ وجه ذکری یا اشارهٔ بر ضعف ونابینائی چشم وی در کتاب مقدّس یافت نمی‌شود.

امّا در بارهٔ ضعفی که در جسد داشت در بسیاری از نامه‌ها مذکور است چنانکه در غل۴: ۱۳ و۱۴ میگوید «امّا آگاهیدکه بسبب ضعف بدنی اوّل بشما بشارت دادم و آن امتحان خودرا که در جسم من بود خوار نشمردید و مکروه نداشتید بلکه مرا چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید». در این صورت آیا امکان ندارد که آن ضعف

بدن نتیجه رؤیاهای مذکوره باشد زیرا که بعید نیست که تهیّج و انفعالات عقلانی در جسم تأثیر کلّی نماید چنانکه مکتوب است که دانیال نبی بعد از شنیدن کلام جبرائیل ضعیف و نحیف گردید. آیا امکان ندارد که پولس از کثرت تاثیر رؤیاهای مرقومه حالت غش بر او دست داده باشد بطوریکه نفهمد که آیا در جسد و یا خارج از جسد است آیا امکان ندارد که آن روؤیت وحشت انگیز بطوری در مغز و آلات عصبانی تأثیر نماید که سبب لکنت و یا لرزشی اعضای صورت گردد.

پر واضح است که دشمنان پولس ضعف اورا تحقیر مینمودند وگاهی از اوقات همان ضعف سبب تاخیر کار او میگردید پس آیا امکان دارد که پولس بدان صفتی که اورا از بشارت انجیل باز دارد فخر نماید. حاشا در آن فخر نداشت بلکه از مصدر و محلّ آن ضعف فخر مینمود و اگر فرض نمائیم که ضعف مرقوم بر حسب عادت بود و اورا از خدمت مسیح باز میداشت پس این سبب افتخار نه بلکه سبب حزن و انکسار میباشد. لکن چون این مطلب نتیجهٔ رؤیاها و مکاشفات مذکورهٔ فوق بود و بیاد او می‌آورد که مسیح چگونه زحمت کشید و او برای محبّت مسیح بآسمان سوّم برده شد آیا امکان ولیاقت ندارد که بآنها فخر نماید چنانکه سرباز از زخمهائی که در جنك بر داشته و باوجود آنها مظفّر و منصور گردیده فخر مینماید. بلی، البتّه امکان‌دارد ومثل آن است که خود بگوید «برای نفس خود نه بلکه برای ضعفهای خود فخر مینمایم» و پس از آن بگوید که حاضر بودن جسدش ضعیف و سخنش حقیر است و این همان مردی است که سکّان لستره میخواستند برای او قربانی گذرانند زیرا که ویرا بواسطه فصاحت و بلاغتش هرمس دانستند پس چگونه امکان دارد که شخصی مثل او چنانکه سابقاً گذشت طلاقت لسان خودرا گم کند.

خاربست . که در اصطلاح عامه آنرا پرچ گویند و معروف است که در اطراف باغها و باغچه‌ها برای منع آمد و شد مردم میسازند و آنرا از بوته‌های خاردار و درختان در هم ترتیب دهند ام ۱۹:۱۵ می ۴:۷ اف ۲: ۱۴ و بسا میشود که گذرندگان و مسافران بسایه این خاربستها نشینند لو ۱۴:۲۳.

خاکستر . پید ۲۷:۱۸ خاکستر بسر ریختن و یا بر آن نشستن نشانه ذلّت و انکار لذّات و حزن و اندوه بسیار و ندامت بیشمار بود ۲سمو ۱۹:۱۳ اس۳:٤ ایّوب ۸:۲ ار ۲٦:٦ ینا ۱٦:۳ یون ٦:۳ مت ۱۱: ۲۱. و قصد از خوردن خاکستر که در اش ۲۰:٤٤ مکتوب است متابعت دینی است که از غذای روحانی خالی باشد امّا آنکه در مز۱۰۲:۹ وارد گشته اشاره بغفلتی می‌باشد که ناشی از شدّت اندوه است زیرا چون‌کسی در خاکستر نشیند هنگام طعام خوردن چنان نماید که ویرا تهوّع و قی عارض گشته است

و از آن خوشنود نیست و خاکستر گوساله‌ـ هائیرا که در روز کفّاره ذبح مینمودند برای تطهیر اشخاصی که مسّ میت نموده بودند بکار می‌بردند اعد ۱۷:۱۹ و۱۸ ملاحظه در گوساله۰

خانه . (ملاحظه در مسکن) وگاهی قصد از اهل خانه پید ۱۷:۱۲ و ۱ تیمو ۸:۵ و یا خویشاونـدان لو ۴:۲ و یا مایملك انسانی میباشد ۱ پاد ۸:۱۳۰

خبّازی . ایّوب ۴:۳۰ علفی است که به گمان بشارت همان علف اراشی میباشد که در باتلاقهای شور می‌روید و باندازه پنج قدم مرتفع میشود و برگهای آن در مشرق زمین خام یا پخته خوراك فقرا میباشد۰

ختنه . (یعنی پاکی) پید ۱۰:۱۷ـ۱۲ یو ۲۲:۷ یکی از رسوم مشهور دین یهود میباشد وآن بریدن گوشت غلفهٔ هر فرزند نرینه ایست که هشت روز از تولـّدش گذشته باشد و اینمطلب نشانه عهدیست که خدا در میانه ابراهیم و ذریّه او گذارده فوراً خود و همگی اهل بیتش ختنه شدند و این سنت در ایـّام موسی تجدید شد لا ۳:۱۲۰ شخص نا مختون‌را سزاوار نبود که فصح‌را بخورد و قوم یهود این سنـّت‌را حتـّی در دشت هم بکمال توجه مراعات مینمودند مگر وقتی‌که متعذر بعذر واضحی می‌بودند یوش ۳:۵ امـّا باید دانست که ختنه قبل از زمان حضرت خلیل الـرّحمن هم در میان مصریان شهرت یافت۰ پریتشرد گوید ختنه در میان اماکوسیان که سکنهٔ افریقای جنوبی میباشند معروف بود و کفـّار و ساکنان قدیم کنعان نیز تا زمان آمدن فلسطینیان ختنه میشدند و بدآنواسطه همواره فلسطینیان‌را نامختون‌خطاب میکردند امـّا اسبابی که برای انجام این کار استعمال مینمودند کارد و تیغ و یا سنك تیزی بود خرو ۲۵:۴ یوش ۲:۵۰ و ختنه فریضهٔ دینی بود که یهودرا از سایر قبایل جدا نماید روم ۹:۴ـ۱۲ و اطـاعت این سنت سبب اشتراك در امتیازات یهود و تحصیل برکات آن عهدی بود که خدای تعالی با حضرت خلیل الـرّحمن بست و سنـّت مرقوم بطوری در انظار یهود وقع و وقر داشت‌که یهودیانی که بدین مسیح میگرویدند گمان میکردند که باز مثل‌سابق، باید مختون شوند تا بدآنواسطه براه نجات داخل توانند شد از آنرو حضرت پولس حـّواری در رساله باهل غلاطیه می‌فرماید اینك من پولس بشمـا میگویم که اگرمختون شوید مسیح برای شما هیچ نفعی ندارد بلی باز بهر کس‌که مختون شود شهادت میدهم که مدیون است که تمامی شریعت‌را بجا آرد و باز در باب ٦ آیه پانزدهم می‌فرماید «زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت نو»۰ بسا میشود که لفظ ختنه درکتاب مقـّدس بطور مجاز استعمال شود چنانکـه موسی در بارهٔ خود میگوید مردی بالبهای نا مختون که قصد از لکنتی است که در زبان خود داشت و نیز نا مختون برای نجات و

شرارت استعمال شده است و گاهی از اوقات کوش نامختون با قلب نامختون نیز استعمال شود چنانکه در ار ٤:٤ و۶:۱۰ و۹:۲۶ حز ۷:٤٤ اع ۵۱:۷ مسطور است. باید دانست که ختنه در میان مسلمین در هر شهر و بلدی که یافت شوند معروف و واجب میباشد و ایشان نیز مثل یهود آنرا یکی از فرایض دین شمارند بطوریکه چون طفل‌را ختنه کنند گویند به حمد الله بشرف دین اسلام نایل گردید.

خادم. (۱) خرو ۱۳:۲٤ یوش ۱:۱ کسی‌را گویند که شخص دیگررا خدمت و فرمان برداری نماید.

(۲) عب ۲:۸ در بارهٔ مسیح گوید «خادم اقدس» قصد از آن میباشد که او رئیس الکهنه ما است که بر دست قدرت در آسمانها نشسته تا ابدالآباد شفاعت خواه ما میباشد.

(۳) قصد از اشخاصی میباشد که برای وعظ و انتشار احکام انجیل تعین شده اند اقر ۱:٤ و۲قر ۶:۳ اف ۷:۳ اتسا ۲:۳ اتیمو ۶:٤.

(٤) قصد از حکّامی میباشد که خادمان خدا و برای دفع شرور و رواج اعمال نیك مقرّر شوند روم ۱:۱۳ـ۷ و قصد از فرشته‌گانی است که برای اجرای مشیّت خالق حضور دارند مز ۲۱:۱۰۳ دا ۱۰:۷ عب ۱: ۱٤.

خاص. (مال کسی) خرو ۵:۱۹ تث ۱۸:۲۹ مز ٤:۱۳۵ تیط ۱٤:۲ ا پط ۹:۲ یعنی ملك مختص خدا یتعالی.

خدا. یعنی از خود بوجود آمده. و آن اسم خالق جمیع موجودات و حاکم کلّ کاینات میباشد و او روحی است بی انتها و ازلّی و در وجود و حکمت و قدرت و عدالت و کرامت بی تغییر و تبدیل و بانواع مختلفه و طرق متنّوعه خودرا در موجودات ظاهر میفرماید روم ۲۰:۱ چنانکه در کتب مقّدسه در شخص عیسی مسیح که منجی کل جهان بود تجلّی فرمود و در کتب مقّدسه توراة و انجیل خودرادرسه‌اسم بر بندگان‌خود ظاهر فرموده است یعنی الوهیم یهّوه ادونای امّا الوهیم در فصل اوّل سفر پیدایش و مزمور ٤۲ـ۷۲ و غیره مذکور است و صفت خدا یتعالی و علاقه و نسبت مخصوصه اورا با جمیع من فی الارض از بنی اسرائیل و غیره افاده نماید.

و اسم دوّم قصد از علاقهٔ مخصوصهٔ خداـ یتعالی است بابنی اسرائیل که خدای تابوت عهد و خدای رؤیا و خدای فدا میباشد.

امّا اسم سّوم برای‌آن است‌که چون بندگان او از راه خضوع و خشوع به خواهند آنمصدر جمیع نیکوئیها و برکات‌را خطاب کنند آنلفظرا بکار برند و قوم یهودرا عادت این‌بودکه آن‌را در عوض لفظ یهّوه استعمال کنند زیرا که ایشان‌را جایز نبود که لفظ یهّوه‌را بسیار بزبان آورند.

امّا طبیعت خدائی‌قصد از سه اقنوم مساوی

الجوهر میباشد مت ۲۸:۱۹ و۲قر ۱۳:۱۴ یعنی خدا پدر و خدا پسر و خدا روح القدّوس؛ و خدا پدر خالق جمیع کاینات است بواسطه پسر مز ۳۳:۶ و کو ۱: ۱۶ عب ۱:۲ و پسر فادی و روح القدس پاك کننده میباشد. لکن باید دانست که این هر سه اقنوم‌را یك رتبه و درجه و عمل است ولی مسئله تثلیث در عهد عتیق و عهد جدید مخفی و غیر واضح است و از جمله اشارات عهد عتیق باینمعنی باب اوّل پیدایش است که خدا و روح خدا ذکر گشته است مقابل مز ۳۳:۶ و یو ۱:۱ و۳ و حکمت الهیّه‌که در فصل اوّل کتاب امثال مذکور است مقابل همان «کلمه» ایست که در یوحنّا فصل اوّل وارد گشته و نعوت و صفات خدای قدیر بر هر یك از این سه اقنوم اطلاق میشود.

امّا صفات خدائی دلالت مینماید بر اینکه از جمیع ممکنات کامل تر میباشد زیرا که قدوس است یوش ۲۴:۱۹ و لا یفنی ۱تیمو ۱:۱۷ و همّه جا حاضر مز ۱۳۹:۷ اع ۱۷: ۲٤ و قادر کل پید ۱۷:۱ و بی تبدیل مز ۱۰۲:۲٦ و عادل ار۹:۲٤ و رحیم مز۱۳٦: و حکیم ایّوب ۱۲:۱۳ و محبّ میباشد ۱یو ۳:۱٦.

و لفظ پسر خدا دا ۳:۲۵ یکی از القاب منجی و فادی ما است که بر شخصی دیگر اطلاق نمیشود مگر در جائیکه از قراین معلوم شودکه قصد از بسرِ حقیقیِ خدا نیست. در ایّوب ۳۸:۷ فرشتگان پسران خدا خوانده شده اند و در لو ۳:۳۸ اینلقب بر آدم هم اطلاق شده است زیرا که اوّل خلقی است که خدای تعالی خلق فرمود و مؤمنین هم بدین لقب ملقّب گشته اند روم ۸:۱٤ و ۲قر ٦:۱۸ چونکه جزئی از اجزای خانوادهٔ روحانی میباشد. و پر واضح است که چون قصد از ذکر لفظ پسر وجود مبارك مسیح باشد البتّه باید در کمال احترام و توقیر ذکر شود که شخص خواننده فوراً ملتفت شود و لقب مرقوم دلالت بر جنبهٔ لاهوتی مسیح مینماید چنانکه پسر انسان قصد از جنبهٔ ناسوتی آنوجود مبارك است لهذا حضرتش پسر ازلی و یگانه خداست باین معنی که مذکور شد یو۱:۱۸ و۵:۱۹ـ۲٦ و ۹:۲۵ـ۲۸ مت ۱۱:۲۷ و۱٦:۱٦ و۲۱:۳۷ و باوجودیکه مسیح مارا میفرماید که خدارا پدر خود بخوانیم حضرتش اورا بلفظ پدرم خطاب میفرماید و نتیجهٔ اینمعنی آنستکه علاقهٔ محبّت و الفت فیمابین آن حضرت و حضرت اقدس الهی بطوریست که ما فوق عقل و بهیچ وجه دخلی بعلاقه بشر ندارد، ملاحظه در عیسی و روح القدس و تثلیث.

خدایان. قصد از ذکر اینلفظ در مز ۸۲:٦ یو ۱۰:۳٤ و۳۵ رؤسا و قضاة قوم میباشد زیرا که ایشان از جانب خدا ریاست و قضاوت مینمودند.

خراج . پید ۴۹:۱۵. مالی بود که رعیّت بحکّام میدادند بدین معنی که مطیع و منقاد ایشان می‌باشند و در شریعت موسوی

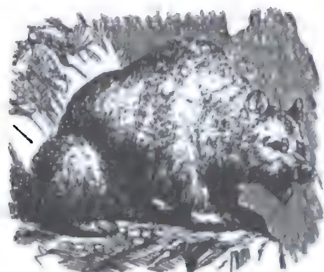
بر هرکس واجب است که نصف شاقل در راه خدمات چادر جماعت ادا نماید خرو ۱۳:۳۰ و لی ۱ یا ادای آن اختیاری بود یا اضطراری محلّ اختلاف است و ذکر آنها باعث تطویل و در این مختصر گنجایش ندارد.

اما گفتگوئی که مسیح با پطرس در بارهٔ خراج کرد مقصود آن بود که پطرس‌را بفهماند که اگر بخواهد میتواند از ادای جزیه معاف باشد امّا آن چند درهم‌را داد تا سبب لغزش قوم نشود مت ۱۷: ۲۴-۲۷ و در ایام قدیم چنانکه از تواریخ عبرانیان مستفاد میشود این است که تا زمان نصب پادشاهان خراجی برای خدمات شهر واداره نظام مقرر نبود بلکه اسرائیلیان خراج مرقوم‌را تبرعاً از کار و کسب خود ادا میکردند تا وقتی که پادشاهان خراجرا قرار دادند و سلیمان آنرا بدرجه کمال رسانید ۱ پاد ۱۲:۴.

خربوزه. اعد ۱۱:۵ از حکمت بار یتعالی در مصر خربوزه بانواع است بطوریکه چون شخص فقیری در آندشت پر حرارت تشنه و بی طاقت شود میتواند که جزئی پول صرف کرده ار آن خربوزه‌های ارزان قیمت خریده نائره عطش خودرا فرو نشاند و چون اسرائیلیان به خوردن این میوه عادی شده بودند لهذا در وقت مسافرت بدشت‌گرم عربستان آنهارا یاد آورده گفتند ای‌کاش در مصر مانده بودیم و از آن خربوزه‌های پاکیزه می‌خوردیم و شعلهٔ عطش خودرا تسکین میدادیم.

خردل. بدانکه خردل‌را انواع بسیار است و ارتفاع این بوته در فلسطین بقدر ارتفاع سوار واسبش رسد و تخمش از همه بقولات ریزه‌تر امّا بهیچ وجـه در کتاب مقدّس (چنانــکه بعضی گمــان میبرنــد) وارد نگشته است که مرغان هوا در بوتهٔ خردل آشیانه نمایند بلکه قصد از این است که آمده در آن مأوی گیرند و دانه‌هایش‌را خورند و بواسطه کوچکی دانه‌اش ضرب المثل شده‌گویند «بکوچکی دانه خردل». و خداوند ما عیسی مسیح هم ملکوت آسمانرا بدانه خردلی تشبیه فرموده که کسی آن‌را گرفته در مزرعـهٔ خود کاشت وباوجود کوچکی چون نمّو نمود بزرگترین بقولات گشته بطوریکه مرغان هوا در آن مأوی گرفتند. مت ۱۳:۳۱ و۳۲.

خرس. معروف است و در سوریّه بسیار و مستغنی از توصیف میباشد و بواسطه کثرت محبّتی که به بچّه‌های خود دارد ضرب المثل شده است چنانکه در ام ۱۷:۱۲ و



خرس

۲سمو ۸:۱۷ اشاره بخرسی که برای بچّه‌هایش نالان باشد مینماید.

امّا خرسی که در نبوّت دانیال نبی بدان اشاره رفته است قصد از مملکت فارس میباشد دا ۷:۵ و از جمله تغییراتی که انجیل مسیح در عالم بشریّت پدید خواهد آورد یکی اینکه گاو و خرس با هم چرا خواهند نمود وبچّه‌هایشان با هم خواهند خوابید اش ۱۱:۷.

خرگوش. تث ۷:۱۴ حیوان معروفی است که در شریعت موسوی نجس محسوب بود زیرا اگرچه نوشخوار میکند لکن سم چاك نیست لا ۶:۱۱ امّا خرگوش‌را از روی تحقیق نوشخار کننده نمی‌توان گفت زیرا که فکّین خودرا بطوری حرکت میدهد که مثل نوشخوار کردن مینماید و حال اینکه نوش‌خوار نمیکند و گذشته از یهود بعضی از قبایل هم گوشت خرگوش‌را نمیخوردند چنانکه قیصر مذکور داشته است که ساکنان بریطانیا گوشت خرگوش‌را نمی‌خوردند و خرگوشهائی که در فلسطین یافت میشوند پنج جنس اند.

خرما. درختی است معروف که بعربی آنرا نخل گویند و از قدیم الایّام الی حال در اراضی مقدّسه یافت میشود لا ۲۳:۴۰ و اریحا شهر نخلستان خوانده شده است تث ۳:۳۴ داو ۱۶:۱ و۱۳:۳. ایندرخت در حوالی بیت‌ایل نیز وجود دارد داو ۵:۴ و حضرت داود شخص صادقرا بدرخت خرما تشبیه نموده است مز ۱۲:۹۲ و بر درهای هیکل صورت درخت خرما منبّت شده بود ۱پاد ۳۲:۶ مقابل حز ۱۹:۴۱ و درخت مرقوم بیش از دویست سال عمر نماید. گویند که اجزاء نخل‌را سیصد و شصت فایده است و عبرانیان‌را عادت بود که شاخهای نخل در مجالس خود ببرند و بدین لحاظ بود که مردمان شاخهای خرمارا در وقت دخول مسیح باورشلیم در راه فرش میکردند یو۱۲:۱۳ و نیز شاخهٔ نخل از جمله علامات فتح و ظفر بوده در ورود فیروزمندان در جلو ایشان برده میشد مکا ۹:۷. و ازجمله مطالبی که دلالت بر شهرت نخل مینماید یکی اینکه اریحارا شهر نخلستان خواندند و عین جدی نیز در قدیم حصون تامار یعنی بارآوری خرما خوانده میشد پید ۷:۱۴ و۲تو ۲:۲۰ و در داو ۳۳:۲۰ بعل تامار مذکور است‌که بمعنی خداوند نخل میباشد و بیت عنیا که در یوحنّا ۱:۱۱ مذکور است یعنی بیت التّمر. و برسکّه‌های قدیم عبرانیان صورت نخل منقوش بود و اشاره به تهوّد بود و چون رومانیان بر فلسطین استیلا یافتند بر مسکوکات ایشان‌صورت درخت نخل و نوشتهٔ که دلالت بر فیروزمندی ایشان نماید منقوش بود .

خرنوب. لو ۱۶:۱۵ درختی است که در طرف شام بسیار میباشد و بعد از خشك شدن آن‌را به حیوانات و خوگان خورانند و

چون شاخهای سبزش‌را شیره کشند و در شیری که قدری شکر بدان آمیخته باشند ریزند فی‌الحال بسته شود و ماست گردد و شاخهٔ که خرنوب در آن بعمل آید مثل لوبیا لکن‌پهن‌ترمیباشد، دانه‌اش از نخود کوچك‌تر و مسطّح و سخت و گندم گون و شیرین مزه و با وجود خشکی غذائیتیش نیك بود و در بعضی از فصول خود بوته پر از خرنوب شود و در مشرق مثل اسپانیا و ایطالیا بسیار باشد و لفظ خرنوب در عربی و سریانی از معنی شاخ ماخوذ است زیرا که بسیار بدان شباهت دارد و بعضی آن‌را نان یحیای مقدّس نامند بدین لحاظ که خوراك یحیای تعمید دهنده خرنوب بود نه ملخ لکن‌اینقول محلّ اعتبار و اعتماد نیست.

خزانة . یو ۸:۲۰ و ۱تو ۹:۲۸ مکانی بود در هیکل‌که عطایارا در آنجا میگذاردند (ملاحظه در هیکل).

خروج . لفظ خروج بمعنی بیرون رفتن و اسم کتاب دوّم از کتب مقدّسه ایست که موسی تصنیف نموده و مبنی است بر ذکر کوچ اسرائیلیان از مصر و بالاستمرار تاریخ متعجّب و مهمّی‌را که سفر پیدایش آغاز نموده است متابعت مینماید. دراینوقت تاریخ ملّتی‌را بیش از تاریخ شخصی و اصل و نسبی‌را صورت داده اقدامی‌را که بتأسیس سلطنت الله بر عبرانیان میکشانند حکایت میکنند. ظاهراً بتوسّط شاهد عینی نوشته شد و زمانیکه درآن مذکور گشته تخمیناً ۱۴۵ سال میشود یعنی از وفات یوسف تا بر پا شدن خیمهٔ در دشت. مطالب متعدّده اینکتاب از قرار ذیل است :

(۱) تعدّی بر اسرائیلیان در زمان‌تجدید سلسلهٔ سلطنتی که بعد از وفات یوسف در مصر واقع شد.

(۲) جوانی و تادیب و تعلیم و وطن پرستی و فرار موسی (باب ۲ـ۶) .

(۳) گماشتگی موسی و تمرّد فرعون و نزول بلاهایی عشره باترتیب (۷:ـ۱۱:).

(۴) اختراع عید فصح و کوچ فوری اسرائیلیان و عبور از دریای قلزم و تشکّر و امتنان موسی و قوم بر ساحل بعد از هلاکت لشگر فرعون (۱۲:ـ۱۵:) .

(۵) تحریر معجزات مختلفهٔ که در بارهٔ قوم در هنگام مسافرت ایشان بسوی کوه سینا بجا آورده شد (۱۵:ـ۱۷:).

(۶) اشتهار شریعت در کوه سینا و این محتوی است بر مستعدّ شدن قوم بتوسّط موسی و اشتهار شریعت اخلاقی پس قوانین شرعی بعد از آن شریعت رسمی با دستور العمل بر پا نمودن خیمه و تکمیل انتخانهٔ خدا (۱۹:ـ۴۰:).

مخفی نماندکه مقصود اینکتاب نه آنستکه فقط کوچ اسرائیلیان‌را از مصر بنماید بلکه تا تاریخ و ظفر قوم خدارا ظاهر سارد و توجّه باعنایت خدارا بر ایشان و هم حکمهائی‌را که بر دشمنان ایشان جاری نمود پیش نهاد خاطر نماید و بواضحی تمام

تکمیل مواعید و اخباراتی‌را که خداوند با ابراهیم وعده فرموده بود که نسل او بسیار خواهد شد چنانکه در پید ۵:۱۵ و۱۷:۴ـ۶ و۲۷:۴۶ اعد ۱:۱ـ۳ و۴۶ مسطور است و اینکه در زمین بیگانه عذاب خواهند کشید و در قرن چهارم با اموال بسیار از آنجا کوچ خواهند کرد پید ۱۳:۱۵ـ۱۶ خرو ۴۰:۱۲ و۴۱. کوچیدن اسرائیلیان از جهات عدیده شروع و ترقی و انتهای نجات مؤمن و تاریخ کلیسای مسیح‌را در دشت این جهان الی رسیدنش بکنعان سماوی بخوبی واضح و روشن میگرداند اقر ۱۰ و هم نامهٔ عبریان. کتاب خروج علامات بسیار و نمونه‌های غریب و عجیب از مسیح بنظر میآورد از آنجمله شباهت موسی بمسیح مت ۱۵:۱۸ و هارون عب ۱۴:۴ـ۱۵ ایضاً ۴:۵ و۵ و برهٔ فصحی خرو ۴۶:۱۲ یو ۳۶:۱۹ اقر ۷:۵ و۸ ومنّ خرو ۱۵:۱۶ اقر ۱۰: ۳ و صخرهٔ در حوریب خرو ۶:۱۷ اقر ۴:۱۰ و سرپوش آمرزش یعنی کرسی رحمة خرو ۶:۳۷ روم ۲۵:۳ عب ۱۶:۴ و خیمه خرو ۴۰: یو ۱۴:۱ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد.

بنابراین کوچ اسرائیلیان از مصر و گردش ایشان در دشت یکی از وقایع عظیمه و معروفهٔ تاریخ ایشانست وهمواره خداوند هادی ایشان بود و تمامی سلسله‌های اینوقایع مثل زنجیر متصل معجزات است. از هنگام کوچیدن ایشان از رعمسیس تا رسیدنشان بحدود زمین موعوده مدت چهل سال طول کشید که در آن مدت یکقرن کامل باتمام رسید و تمامی شریعت موسوی از جانب خدا داده شد و بتوسط رعد و برق سینائی وجوب آن محکم گشت. هیچ یك از تواریخ باقی مانده نمیتواند بمداخلهٔ توجه باعنایت الهی و نسبت بطایفه و شخصی چنان بیان نماید که این گردشهای بنی اسرائیل معلوم میکند.

شروع آن چهار صد و سی سالگی که در سفر خروج خرو۱۴:۱۲ بدان اشاره رفته است بر وفق تاریخ مقبول از زمانی است که بابراهیم وعده داده شد پید ۱۳:۱۵ و از زمان ورود یعقوب در مصر تا خروج نسلش از آنجا تخمیناً ۲۱۵ سال سپری شد و شمارهٔ آن هفتاد و پنج نفری که در آنزمان بمصر وارد شدند الحال سوای زنان و اطفال و مردان مسن بششصد هزار رسیده بود و مواشی بیشمار و مالهای منهوبه از مصریان نیز با خود بردند و فقط دست قوی خداوند این رهائی‌را بجا آورد و باید دانست که هر یك از آن معجزات فتوائی بر اصنام حیوانی آنقوم جاری نمود خرو ۱۲:۱۲ و مرك اول زادهٔ هر خانهٔ نیز انتقام قتل اطفال عبرانی‌را بایشان مینمود خرو ۱۲: ۱۲.

بعد از نزول بلای قاطع دهم اسرائیلیان معجلاً از مصر مرخصی حاصل نمودند و در رعمسیس مجتمع گشتند و آن شهر بزرك

و معروف زمین جوشن و تخمیناً پنجاه میل بطرف شمال شرقی سویس بر قنال قدیمی که آب رود نیل‌را بدریای قلزم منتهی مینمود واقع بود۰ و در روز پانزدهم ماه اوّل که روز اوّل بعد از گذشتن عید فصح باشد یعنی تخمیناً در وسط آپریل ماه فرنگی راهی شدند و راه ایشان بطرف جنوب شرقی تا به ایتام بود۰ امّا آنوقت در عوض آنکه بخطّ مستقیم بسینا روند بطرف جنوب منحرف گشتند خرو ۱۴:۲ و روز سوّم بر ساحل مغربی دریای قلزم که گویا نزدیك بشهر سویس است رسیدند۰ در اینجا بتوسّط باد شدید شرقی خدا اعجازاً آبهای دریارا منشقّ نمود بقسمی که اسرائیلیان از رود عبور بخشکی نمودند در حالتی که مصریان متعاقب ایشان بتوسّط برگشتن آبها غرق شدند۰ و باید دانست که در این ایّام عرض شعبهٔ دریا در سویس تخمیناً سه یا چهار میل است و در زمان کم آبی میتوان عبور نمود امّا معلوم است که سابق بر این عریض‌تر و عمیق‌تر بوده ولی اجتماع ریگهای قرون متوالیهٔ ماضیه آنرا بی نهایت پر نموده و تفاوت کرده است۰ آن معجزه که در اینجا بجا آورده شد بس عجیب بود و دست خدارا بیشتر از آنکه از بلاهای ده گانه ظاهر نموده بود بآنها آشکار کرد۰ بعضی از جغرافیین در اینخیال هستند که این معجزهٔ پائین‌تر از کوه اتاکا که هشت یا ده میل بطرف جنوب سویس مسافت دارد جائیکه عرض دریا تخمیناً شش میل میشود واقع شد؛ هر چند کذب اینخیال‌را مدلّل نمیتوان کرد ولی بچند واسطهٔ مردود است و در این اواخر ایّام امکان ندارد که مکان صحیح و معیّنی پیدا شود مثل نقطهٔ معبر جان از بندگی بشیطان تا بملکوت خدا امّا در هر دو واقعه عمل از آن خداست و جلال آن محض از آن اوست ۰ بعد از آنکه اسرائیلیان محض رهائی عجیبانهٔ ایشان بخداوند اظهار تشکّر و امتنان نمودند بر ساحل شرقی دریای قلزم تقدّم جسته از راه دشت و وادیها بکوه سینا عبور نمودند۰ این قسمت راه ایشان باآسانی معیّن میشود و ماره و ایلیم و دشت سین با احتمالات بسیار تعیین یافته۰ و در ماه سوّم نزدیك باوّل جون ماه فرنگی بکوه سینا رسیدند یعنی مدّت یکماه و نیم در راه بودند۰ در اینجا شریعت داده شد و اسرائیلیان رحل اقامت افکندند تا وقوع وقایعی‌که در باقی سفر خروج و تمام لیون‌یا و نه فصل اوّل اعداد مذکور است یعنی تاروز بیستم ماه دوّم در سال آینده که تخمیناً مدّت یازده ماه میشود۰

در اینوقت از سینا حرکت نموده از راه دشت فاران بسمت شمال یا شاید بطرف شعبهٔ شرقی دریای‌قلزم و بشمال العربه الی قادش برنیع نزدیك سرحدّ جنوب شرقی کنعان کوچیدند۰رفیدیم که نزدیك بکوه سینا و تبعیره و قبروت هتاوه و حضیروت در راه

ایشان بطرف شمال مکان واقعات نامدار بوده که در جای خود مذکور خواهد شد از قادش برنیع جاسوسان‌را برای مشاهدهٔ زمین موعوده فرستادند و خبر شنیع بایشان آوردند گویا در اگست ماه فرنگی همان سال. در اینوقت قوم همهمه کردنـد و بدآنجهت یهوّه امر فرمود که بر گشته در دشت گردش کنند تا زمانیکه لاشه‌های آن طبقه تماماًدر دشت ریخته شود اعد ۱۴:۲۵ این‌را بجا آورده منزل‌بمنزل در دشت فاران که بجنوب زمین مقدّس واقع است و هم در ریگزار وادی کبیری که بالغور و غالباً به العربه موسوم میباشد و از دریای مرداب تا بدریای اکابا که شعبهٔ شرقی دریای قلزم است ممتدّ است گردش مینمودند. حال آیا این سالهای دراز در کجا و بچه طورگذشته یا بچه طریق‌آن دشت‌را پیمودند و یا آذوقهٔ غیر از منّ داشتند نمیدانیم و چنانکه موسی میگوید روزهای بسیار کوه سعررا طواف کردند و همیشهٔ اوقات ستون آتش و ابر هادی ایشان میبود اعد ۹:۲۲ و نیز از هفده منزلی که پیش از رسیدنشان بعصیون جابر در آنجا ساکن شدند و یا استراحت یافتند مختصری ذکر مینماید اعد ۱۹:۳۳ـ۳۵ و بعد بر گشت ایشانرا بقادش در ماه اوّل (آیه ۳۶ و۳۷) و تخمیناً بعد از سی و هشت سال ذکر میکند. پس وقتیکه بار دوّم در قادش اردو زدند موسی نزد پادشاه ادوم فرستاده اجازت خواست که از ملك او یعنی از سلسلهٔ کوههای سعیر که بطرف شرقی وادی کبیر العربه واقع است عبور نماید و او اینمطلب‌را ابا کرد و اسرائیلیان نیز در خود قوّت و استعداد آنرا نیافتند که در مقابل طوایف قویّهٔ کنعان که در آنجا ساکن بودند از طرف جنوب بزمین مقدّس داخل شوند ناچار مجبور شدند که براه جنوبی که ادوم‌را دور میزند رهسپار شوند اعد ۲۱:۴ و بعد از دور زدن ادوم بزودی بکوه‌هور جائیکه هارون وفات نموده مدفون گشت آمدند اعد ۲۰:۲۰ـ۲۹ و بسوی جنوب بر وادی العربه تا عصیون جابر که در طرف شرقی دریای قلزم واقع است تقدّم جستند و از میان کوههای شرقی گذشتند پس بسوی شمـال منحرف گشته از دشت شرقی براهی که الان کاروانهای سریانی حجّاج محمّدی‌را بمکّه عبورمیدهند داخل شدند و چهل سال بعد از کوچیدنشان از مصر برود زارد که بسرحدّ جنوبی موآب واقع است رسیدند.

خزر. خرو ۵:۲۵ حز ۱۰:۱۶ بعضی بر آنند که پوستهائی که در این آیات مذکور اند پوست حیوانات صحرائی میبـاشد مثل دلفین و دوکونج و گاو بحری. برخی بر آنند که اسم حیوانی است که اهالی سوریّه آنرا غریر گویند و همین لفظرا برای گاو بحری نیز استعمال نمایند در این صورت

پوشش خارجی خیمهٔ اجتماع از پوستهای ضخیم صیقلی بوده است و نعل کفش خواتین هم از پوست غریر میباشد حز ۱۶:۱۰ والله اعلم.

خسك. گیاه معروف گزنده خار داری است که در زمین غیر مزروع میروید اش ۱۳:۳۴ هوش ۶:۹ لفظ دیگری بهمین معنی در ایّوب ۷:۳۰ وام ۳۱:۲۴ وصف ۹:۲ استعمال شده محتمل است که همین جنس لکن بزرگتر و یا اینکه خردل بری مقصود است.

خسیس. اش ۳۲:۵ و۷ قصد از شخص فریبنده و در اسمو ۳:۲۵ قصد از شخص نانجیب و درشت خو و پست فطرت میباشد.

خشك سالی. معروف است. حالت قبیح و ناپسندی است که آب و هوای فلسطین طبعاً اسباب آن میشد چه که در آنجا از ماه می الی‌ماه سپتمبر باران نمیبارد و در مدّت ماههای تابستان زمین می‌خشکد و شکافها و ترکهای عظیمه پیدا میکند. رودها وچشمه‌ها خشکیده لکن سبزیجات و گیاهها بتوسّط نزول شب‌نم وآبیاری مصنوعی‌از تلف محفوظ اند. اگرباران در موقع خود بفراوانی نیابد سبب خشکی و زحمت و تشنگی هولناك خواهد بود بنا بر این خشك سالی بدترین و سخت‌ترین و هولناك‌ترین‌غضبی ازغضبهای حضرت پروردگار است که مخلوقات سرکش خودرا بدان تهدید میفرماید ایّوب ۱۹:۲۴ ار ۳۸:۵۰ یوئیل ۱:۱۰-۲۰ حگ ۱۱:۱ و اشاره بهولناکی این عذاب درکتاب مقدّس بسیار است تث ۲۳:۲۸ مز ۴:۳۲ و۴:۱۰۲.

خطیب. شخص فصیح اللّسان و بر حسب کتاب اشعیا ۳:۳ شخصی است که در نطق ماهر و مدّعی سحر و جادوگری هم باشد مز ۵:۵۸ وبر حسب کتاب اع ۱:۲۴ شفیع و متوسّط رومانی است که از طرف یهود بر ضدّ پولس در دیوانخانه روم حاضر شد.

خفه شده. حیوانات خفه شده قصد از آنانی است که خون ایشان بر حسب شریعت ریخته نشود بلکه بواسطه فشردن‌گلو آنهارا بمیرانند لهذا بر حسب شرع عامی که بنوح داده شد خوردن اینکونه حیوانات ممنوع و حرام بود پید ۱۶:۹ چنانکه در شریعت موسوی نیز بدان اشاره رفته است لا ۱۷:۳ حوّاریان و برادران هم در مجلس اورشلیم قبایل جدید الایمان‌را از خوردن آن گونه حیوان منع نمودند اع ۲۰:۱۵.

میگویند در قصاب خانه‌های شهر نیویورك حیوانات‌را بر حسب رسم یهود ذبح میکنند یعنی میگذارند که خون انها تماماً جاری شود و بیرون آید و آن خون‌را خشکانیده نرم سائیده از برای گوت زمین بکار برند و نتیجه و حاصل اینمطلب آنکه خون باید بزمین ریخته شود لا ۱۳:۱۷.

خلخال . اش ۳:۱۶ و۱۸ زینتی است مثل دست بندکه بر ساق پا بندند و از جنس دست بند ساخته شود تا در وقت خرامیدن



پابندها

صدا دهد و جیسینیوس بر آن است که قصد از خلخالهای که زنان محض زینت بر ساق می‌بستند این بودکه با فخر و تکبّر مخصوصی راه بروند چنانکه در اش۳:۱۶ مسطور است و فعلاً در مشرق مستعمل میباشد.

خلقت. ملاحظه در آفرینش.

خلقت نو یا تولّد تازه. عمل روح القدس است و بر آنجهت روحی که سابقاً در گناه مرده بود در مسیح از نو مولود مینود برای عدالت. در نوشتجات مقدّسه این مطلب بعنوان تولّد تازه یا مولود از سر نو یا از بالا یو ۳:۳ـ۷ و یا خلقت تازه شدن ۲قر ۵:۱۷ و یا زنده شدن حیات تازه و قداست اف ۲:۱ و یا تازه‌گی ذهن روم ۱۲:۲ و یا بسته شدن صورت مسیح در قلب غلا ۴:۱۹ و یا دارای طبیعت الهی شدن و یا حصّه در آن داشتن است، ۲پط ۱:۴ والبتّه عمل این تبدیل خاصّ روح القدس است یو ۱: ۱۲ و۱۳ و۳:۵ اف ۲:۸ـ۱۰ و عموماً آنرا بتوسّط حقیقت انجیل معمول میدارد ۲قر۴: ۱۵ یع ۱:۱۸ ۱پط۱:۲۳؛ دراین صورت این تبدیل اسباب رجعت سکّه اخلاقی خدا بجان شخص و باعث ایجاد محبّت بی نهایت باو تعالی و سبب وجود و محبّت و عدم خود خواهی نسبت به همسایه خواهد گردید.

خلقت تازه که بتوسّط ایمان باشد عدالت و قداست فعلی حیات‌را نیز در بر دارد و شخص طفل در مسیح بآسمان میرسد یعنی بری قامت مرد کامل در مسیح در رساله تیطس ۳:۵ .شستن خلقت تازه مقصود از عمل تطهیر روح القدس است که در تولّد نو بعمل میاید، و در مت ۱۹:۲۸ اشاره به تجدید تمام اشیاء است در ظهور با جلال ملکوت مسیح اع ۳:۲۱.

خلوی . (گیاه سبز) زن مسیحیّه بود که اهل خانه او پولس‌را از مباحثاتی که در میانه کلیسای قورنتوس واقع شد مخبر ساختند ۱قر ۱:۱۱.

خمیر مایه . خرو ۱۲:۱۵ معروف است، و هرکس نیك داندکه چون قدری در خمیر گذارند همگی آنرا مخمّر کند . لهذا

خداوند ما مسیح، درمت۱۳:۳۳» کار مخفی انجیل‌را که در قلب انسان بجا آورده میشود به خمیر مایه تشبیه میفرماید· و گاهی از اوقات هم قصد از تعلیمات فاسده نادرست است مت۱٦:٦ ومیلهای فاسده قلوب شریره میباشد· و چون اسرائیلیان تعجیلاً از مصر بیرون آمدند بدانواسطه برای ایشان ممکن نشد که خمیر خودرا مخمّر سازند و نان فطیر خوردند و ازآنوقت تا بحال اینمطلب‌را نشان تعجیل خودشان قرار داده در یاد دارند خرو ۱۲:۱۹·

خندق. (چاله مدوّری است) اپاد ۱۸: ۳۲ـ۳۸ و در ۱ اسمو ۲٦:۵ـ۷ و۲سمو ۲۰: ۱۵ · مقصود از محلّی است‌که بتوسّط ترتیب دادن شتران واسباب اردو یا کاروان محوّطه مانند ساخته در میان آن چادر زنند ۱ اسمو ۲۰:۱۷ (ملاحظه در چادر)·

خندقها. از برای ممانعت حمله دشمن کنـده میشد تا از رسیدن بـدیوار شهـر محصور مانع شود و سنگری باشد؛ خندقها یا جویهای عمیق کنده خاك آنرا همچو دیوار بر بالای هم انباشته میکردند· منجی ما چنـد روز قبل از مصلوب شـدنش برابر اورشلیم ایستاده بر اورشلیم گریسته همی گفت «ایّامی بر تو میآید که دشمنانت‌گرد تو سنگرها سازند و ترا احاطه کرده از هر جانب محاصره خواهند نمود» لو۱۹:٤۳، رومانیان این نبوّت‌را کامل‌کرده اورشلیم‌را سه روز محـاصره کردنـد مبادا یهودیان بگریزند و یا امدادی از خارج بدیشان برسد·

خنده. فعلی است که از تعجّب و یا اظهار شادی از برای انسان دست میدهد مز ۲:۱۲٦ و هم از برای استهزاء و ریشخند پید ۱۸:۱۳ و برای تأمین متکبّران میباشد ایّوب ۵:۲۲· و خداوند بر حماقت و دیوانگی گناه میخندد مز ۲:٤ و۸:۵۹·

خنوخ. اوّل زادهٔ قاین· اوّل، شهری که در کتاب مقدّس مذکور است احتراماً باسم او مسمّی شد پید ٤:۱۷·

(۲) پسر یارد و پدر متوشالح و هفتمین نسل آدم· وی یکی از متقدمین است که گفته شده است «باخدا سلوك نمود» و بواسطـه ایمانش در منجی‌موعود معروفی بود عب ۱۱:۵ و۱۳· شاهد بر تقوی کمیاب او در قرن بی خدائی این بود که او بدون چشیدن ذایقهٔ مرگ مثل ایلیا منتقل شد· این دو مرد معروف خدا بتوسّط این نشان ظاهر از حیات آینده محترم شدند· وی ۳٦۵ سال زندگانی کـرد یعنی از سـال ٦۲۲ـ۹۸۷ تاریخ دنیا پید ۵:۱۸ـ۲٤· در نامهٔ یهودا آیهٔ ۱٤ و۱۵ نبوّت متواتری از خنوخ ذکر میکند که دلالت مینماید بامیّدواری او بر دیوان آینده·

کتاب ابوکریفائی باسم او هست که همان تواتررا موٴیّد است و احتمال میرود که شخص موٴمن متّقیٔ آنرا در ماه اوّل یا

قدری قبل از ظهور نور وجود مسیح نوشته باشد، و چون توضیح بر اعتقادات آن زمان میباشد بدانواسطه خالی از اعتبار نیست لکن هرگز در جزوکتب قانونیّه محسوب نشده. محتمل است که در عبری نوشته شده باشد لکن نسخهٔ اوّلی ترجمهٔ یونانی که نزد متقدّمین معروف بود مفقود گردید و آنچه فعلاً در دست است از ترجمهٔ حبشی است و ذکر حوادث عام خدای تعالی‌را مینماید.

خنزیر و گراز. معروف است و در شریعت موسی ازجملهٔ حیوانات ناپاك میباشد لا ۱۱:۷ وتث ۱٤:۸. آن پسر ناخلف که در لو ۱۵:۱۵ مذکور است بخدمت گذاری همین حیوان ناپاك و مکروه مشغول بود. و در صحیفه اشعیا خوردن گوشت خوك در ضمن افعال ناهنجار و کردارهای شریرانه یهود محسوب گشته است اش ٦٥:٤ و٦٦: ۱۷. پطرس حواری طبیعت این حیوان ناپاك‌را که همواره بقی خود رجوع مینماید بطبایع گناهکاران تشبیه میفرماید که ایشان بر مثال آن حیوان ناپاك بافعال نکوهیدهٔ خود رجوع کرده مجدّداً از آن ملتذّ میشوند ۲ پط ۲:۲۲.

امّا گلّه گرازان که در مت ۸:۳۲ مذکور است متعلّق به یهود و باوجودیکه نگاه داشتن آنها نابرجا و خلاف شرع بود باز برای فروختن بمذاهب مختلفهٔ اطراف خود نگاه میداشتند.

خواجه سرا. ۲ پاد ۲۳:۱۱ شخصی است که امورات حرم سلطان از قبیل منزل و لباس و غیره باو متعلّق است چنانکه همواره خواجه سرایان در درگاه سلاطین مشرق میبودند اس ۱:۱۰ و۱۲ و۱۵.

خواجهٔ حبشی. شخص یهودی بود که قصد زیارت باورشلیم میرفت و هنگام مراجعت در اثنای راه به فیلپس بر خورده از وی تعمید یافت اع ۸:۲۷. باید دانست که این دلالت بر این نمی‌نماید که مثل سایر خواجه‌سرایان به خدمات مخصوصهٔ مذکوره فوق اشتغال میداشت زیرا که او وزیر کنداکه ملکه حبش و فی‌الحقیقه خواجهٔ او بود.

خورد کردن خرمن.— آن است که دانه‌هارا بواسطه جنجل از سنبل اخراج نموده کادرا بطرفی وگندم‌را بطرفی جمع کنند؛ امّا خرمن‌گاه که محلّ کوبیدن خرمن باشد در جای بلندی ترتیب داده میشد که هوایش نیك باشد چنانکه سنك قلّه کوه موریا خرمنگاه ارنان یبوسی بود ۱ تو ۲۱: ۱۵-۲۸؛ و برای این کار یعنی خرمن کوبیدن گاوهای نر و یا ماده و یا حیوانات دیگررا که بر کشیدن جنجل قادر بودند بکار میبردند تث ۲۵:٤. هیئت جنجلها مختلف بود چنانکه بعضیهارا بشکل گاریها و عرّابه میساختند و چهار چوبهٔ درازی ترتیب داده میان آن سه لولهٔ چوب که دارای

چرخهای آهنین دندانه دار بود قرار داده کرسی نیز بر زبر چهار پا ترتیب میدادند و شخصی که برای این کار یافته بر زبر کرسی نشسته جنجل‌را گاو یا اسب یا الاغ میکشید و آن چرخهای دندانه‌دار بر سنبل فرود آمده دانه‌را از سنبل بیرون میآورد و گاهی از اوقات هم سنبل نکوبیده در میان آن میماند.

امّا باید دانستکه دهان حیواناتیرا که بکشیدن جنجل مشغولند نمی‌بندند و نباید بست بلکه از آن سنبلها توانند خورد. صاحب غلّه یا دشتبان بر خرمنگاه یا در نزدیکی آن میخوابید وخرمن خودرا محافظت مینمود روث ۳:۲ـ۱۴. خلاصه پس از کوبیدن خرمن آن‌را باد داده کاه‌را در یکطرف و دانه‌هارا در طرف دیگر کومه کنند و آن کاه‌را که بسیار ریزه بوده فایده از آن مترتّب نشود یا باد آن‌را پراکنده کند مز ۱: ۴ و یا بآتش سوخته گردد اش ۵:۲۴ و مت ۳:۱۲ و پس از اتمام کوبیدن دانه‌هارا جمع کرده در انبارها و یا چاههای خشك ریخته نگاه میداشتند و این چاهها غالباً در میان خانه کنده در کمال سهولت نگاه داشته میشد ۲سمو ۴:۶ و۱۷:۱۸ و۱۹.

خوردن. بدانکه یهودیان اکل و شرب‌را با خارجیان جایز نمیدانستند زیرا که ایشان بر وفق شریعت نا پاك بودند چنانکه با اهل سامره و عشّاران و مصریان بهیچوجه همکاسه نمیشدند و اینعادت در میان مصریان نیز رواج داشته اکل و شرب‌را باقوم عبرانی ناروا و غیر مقدّس میشمردند. و پر واضح است که همکاسه شدن و باهم دیگر خوردن دلالت بر کثرت دوستی و اتّحاد مینماید چنانکه اهالی هر خانه غالباً با هم فراهم آمده غذا خورند و بدینواسطه همواره حقوق ضیافت مقدّس و محترم است زیرا که نشانه اتّحاد و دوستی میباشد و ردّ آن یکی از گناهان عظیمه محسوب است.

امّا طور و طرز اکل و شرب قوم عبرانی در زمان خداوند ما عیسی مسیح مثل وضع اکل و شرب رومانیـان بود و بر سـفره می‌نشستند پید ۴۳:۳۳ و اسمو ۹:۲۲ و ۲۰: ۲۵: مز ۱۲۸:۳، لکن بعد از آن عادت ایشان بر این استمرار یافت که بر تخت خوابگاه خود دراز شده آرنج چپ خودرا بر آن تخـت یا مـیز قرار داده با دست راست میخوردنـد چنانـکه در میان ایرانیان و کلدانیان نیز شایع بود عا ۶:۴؛ لوقا نیز درفصل ۷:۳۶ـ۵۰ بذکر این مطلب پرداخته میگویدکه زنی‌آمده ازعقب پاهای خداوندرا با اشـك خود تر کـرده با موی سر خود خشك نمود. بنا بر این معلوم میشود که در آن اوقات مدعّوین بر خوابگاه دراز میشده اند و بدینطور ممکن بود که یکی بر سینهٔ دیگری تکیه دهد چنانکه یوحنّا در صرف شام آخرین بر سینهٔ مسیح تکیه داد یو ۱۳: ۲۳. ویهودیان جایز نمیدانستند که با زنان در یك مجلس فراهم آیند.

امّا مائده رومانیان عبارت از سه میز یا تخت مربّع مستطیل بود و نشیمنهارا بر پشت آنها قرار میدادند، و آنرا تریکلینوم یعنی مائده سه گانه مینامیدند؛ و ایشان‌را از کارد وچنگال و سایر آلات خبری نبود بلکه با دستها نانرا در شوربا ترید مینمودند چنانکه فعلاً نیز در ایران معمول است، و هرگاه لقمهٔ لذیذی در سفره یافت میشد میزبان آنرا بر داشته در دهان میهمان میگذاشت. و از کتاب انجیل متی ۲۶:۲۳ مستفاد میشود که یهودای اسخریوطی نزدیك مسیح نشسته بود بطوریکه با هم در کاسه دست میبردند.

ولکنسون در بارهٔ عاداتی که مصریان در خصوص خوراك میداشتند چنین مینویسد« میزها عموماً مستطیل الشکل بود و میزهای مصریان نیز تا ایّام فراعنه بدینطور می‌بود؛ زیرا در پید ۴۳:۳۳ مذکوراست که برادران یوسف درحضور او نشسته، نخست زاده موافق نخست زاده‌گیش و خوردسال موافق خورد- سالگیش، لکن خود یوسف‌را میز مخصوص بود که تنها بر آن تناول میفرمود و چنانکه قبلاً ذکر شد طعامرا با دست میخوردند . هرگاه شوربا یا آش یا مایع دیگری برمیز بود قاشوقهارا نیز استعمال مینمودند. مفاصل کبیره‌را که در استخوانها یافت میشد با کارد میبریدند.

و باید دانست که مصریان پوششی برای میزهای طعام ترتیب نمیدادند بلکه مثل اهالی یونان بعد از صرف طعام و انقضای مجلس خدّام با اسفنج یا دستمال آنهارا پاك میکردند. (ملاحظه در غسل) و هم خوری و هم کاسگی در طرف مشرق زمین دلالت بر کثرت اعتماد و صداقت مینماید چنانکه در مز ۴۱:۹ مذکور است و«آن دوست خالص من که بر او اعتماد میداشتم که نان مرا نیز می‌خورد پاشنه خودرا بر من بلند کرد».

امّا عادت قدما بر این استمرار یافته بود که چون کسی خواه غنی خواه فقیر ولیمهٔ تدارك مینمود گوسفندی میکشت قض ۶:۱۹ و برخی از مؤلّفین یونان و روما گویندکه اینعادت تا امروز هم معمول است . تکلیف طبخ غذا و مهیّا نمودن سایر لوازمات مثل امروز موکول بکدبانوی خانه می‌بود و ساق و ران آن حیوان بر سایر اجزا تفوّق داشت چنانکه در ۱سمو ۹:۲۴ میگوید «پس طبّاخ ران‌را با هر چه بر آن بود گرفته پیش شاوُل گذاشت».

امّا اوقات تناول طعام روت۲:۱۴ چنانکه درکتاب مقدّس وارد شده است مثل اوقات معروفه امروز میباشد زیرا که نهاررا در حوالی ظهر و شام‌را در وقت غروب آفتاب یا بعد از آن صرف می‌نمودند، لکن‌رومانیان سه از ظهر گذشته شام میخوردند. عادت اهالی مشرق این بود که چون ارادهٔ تناول طعام مینمودند دستهای خودرا شسته بعد بر سر سفره می‌نشستند و بتدریج شستن دستها در ضمن فرایض ایشان محسوب شد چنانکه فعلاً

هم در اماکن شرقیّه معمول میباشد، بنا بر این فریسیانی که در ایّام مسیح بودند مطلب شستن دستهارا مثل یکی از احکام رعایت مینمودند و بدانواسطه شاگردان آن‌حضرت‌را ملامت نموده میگفتند که با دست‌های ناشسته طعام میخورند مت ۲:۱۵ و۳ لو ۳۸:۱۱۰ در ایام سموئیل نبی رسم دیگری برای خوردن طعام مزید شد و آن این بود که او طعام‌را برکت میداد بعد ازآن قوم‌به خوردن مشغول میشدند اسمو ۱۳:۹ چنانکه حضرت مسیح نیز پیش از تناول طعام اینمطلب‌را مرعی میداشت مت ۱۹:۱۴ و۳۶:۱۵۰ و چون بخوردن می‌نشستند رتبه ومنزلت هرکس میبایست رعایت شود (ملاحظه در مهمانی)۰

خورزین. شهریست که مسیح نبوت تهدید آمیز در بارهٔ آن وکفرناحوم و بیت‌صیدا فرمود مت ۲۰:۱۱ـ۲۳ لو ۱۳:۱۰۰ و روبنصن گمان دارد که خورزین درنزدیکی تل‌حوم بوده است و دیگران در نزد کرازه‌اش دانسته چه که در آنجا خراب‌ها بسیار است از آن جمله مجمعی است که سنگهای «بسالت» حجّاری شده دیوارها و ستونها در او سنك فرشی که فیمابین اورشلیم و دمشق منتهی می‌شود دارد۰

خوشه چینی. معروف است که بعد از اتمام تاکستان و باغ صاحبان آن آمده خوشه چینی نمایند و خوشه‌های کوچك متروکه‌را به چینند لکن بموافق کتاب لاویان ۱۰:۱۹ و تث ۲۱:۲۴ خداوند بنی اسرائیل‌را امر فرمود که تاکستان خودرا خوشه چینی ننماید بلکه آنهارا برای فقیران و بیوه زنان وا گذارند و عابرین سبیل‌را حق آن بود که از تاکستان خورده سیر شوند لکن بهیچوجه چیزی با خود نبرند تث ۲۴:۲۳۰ و چون جدعون خواست‌که افرائیمیان‌را شرمنده سازد گفت آیا خوشه چینی افرائیم از میوه چینی ابی عزر بهتر نیست و قصد او از خوشه چینی آن بودکه اشاره به پراکنده شدن ابنای وطن و قلّت سکّان آن بلاد نماید اش ۱۷: ۶ و۱۳:۲۴۰

خوزا. (یعنی بیننده) و او وکیل هیرودیس انتیپاس بود و زوجهٔ او مسیح خداوندرا همواره چه در حیات و چه در ممات خدمت مینمود لو ۳:۸ و۱۰:۲۴۰

خون. مایع سرخی است که همواره در جسم ذی حیات دوران نماید و قوام حیات و تغذیه جسم انسان و حیوان بر آن باشد۰ خداوند گوشت‌را بر نوح نجی حلال فرموده ویرا امر فرمود که زنهار خون‌را که قوام جان بر آن است نخوری پید ۴:۹۰ و در شریعت موسوی هم امر بحرمت آن صادر شد چنانکه در سفر لاویان ۱۱:۱۷ مسطور است۰ و باید دانست که همچنانکه نهی از استعمال آن شده است امر باستعمال آن نیز وارد است عب ۲۲:۹۰ و کیفیّت استعمال آن در عبریان ۹: و۱۰: مفصّلاً مذکور است و تمام نفوس بواسطه

آن خونی که بر صلیب ریخته شد نجات و خلاصی از قید گناه خواهند یافت اع ۲۰: ۲۸ روم ۵:۹ کو ۱:۱۴ و ایو ۷:۱.

از آنزمان تا بحال قوم یهود در نخوردن خون و حیوانات خفه شده مواظبت تامّرا داشته و دارند. این مطلب مدّت مدیدی در کنیسهٔ مسیحیان شایع و معمول بود و مجمع حوّاریان منعقدهٔ در اورشلیم در بارهٔ بت پرستانی که داخل میشدند نهی سختی اجرا نمودند، که ایشان باید از بت پرستی و زنا و خوردن خون و گوشت حیوان خفه شده احتراز و امتناع تامّ داشته باشند اع۶:۲۲ـ۲۹ چنانکه این مطلب تا امروز هم در اغلب کنایس مسیحیان جاری و معمول است و باید دانست که بت پرستانرا نیز اعتقاد بر این بوده و هست که خون وقف خدایان میباشد.

خون پاشیدنی . عبارت از خونی است که رئیس کهنه در روز کفّاره بر محلّ قدس آورده آنرا بر پوشش صندوق عهد پاشد تا بجای کفّاره باشد لا ۱۶:۱۵ که اشاره بخون مسیح میباشد. امّا خون هابیل خون کفّاره نبود بلکه استدعای انتقام از قائین تباه‌کار میباشد.

خیار . معروف است و بر دو قسم میباشد یکی خیار چنبر و دیگری خیار سبز و قصد از کپر بوستان خیار که در اش ۱:۸ واقع است اشاره بعدم بقاء و دوام میباشد ایّوب ۲۷:۱۸.

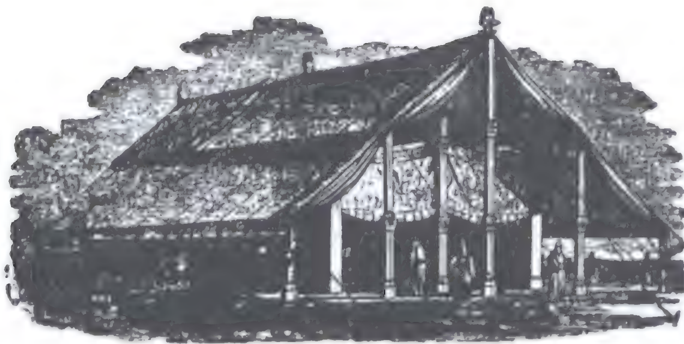


خیمه

خیمه . همان بیت المقدّسی است که بنی اسرائیل در دشت بر پا مینمودند ۲سمو ٦: ۱۷ و ۱تو ۱:۱٦ امّا خیمه اوّلی در جبعون باقی ماند و معلوم نیست که آیا سلیمان آن خیمه و خیمهٔ داودرا بهیکل آورد یا نه ۱پاد ۸:٤. بعضی بر آنند که عبرانیان خیمهٔ برای سجده کردن قبل از ظهور نمونه خیمهٔ مسطوره فوق میداشتند لکن اینقول محلّ اعتبار و اعتماد نیست؛ و خود خیمه منقسم بسه قسمت بود، یعنی مسکن وخیمهٔ و پوشش آن امّا مسکن از پردههای کتان تافته منقّش بکرّوبیان و از تختههای برای مکان مقدّس و قدس الاقداس ساخته شده بود.

و خیمه از پردهای پوست بز ترتیب یافته در بالای مسکن بود امّا پوشش خیمه از پوست قوچها و پوست خز بوده بر زبر همگی پوشیده میشد تا آنرا از باران و آفتاب محافظت نماید وحصار مسکن دارای پردهای کتان تافته بوده بلندیآنها ۸ قدم و بستونهای برنجینی که بواسطه قلّابها و پشت بندهای نقره از یکدیگر دور بودند آویخته میشد و بر هر طرفی طولاً بیست ستون و بر این سو و آنسویش عرضاً هر طرفی ده ستون بر پا بود، بدین لحاظ طول آنجا ۱۵۰ قدم و عرضش ۷۵ قدم و عرض مدخلی که بشرقی مسکن بود ۳۰ قدم و پردهٔ کتان نازك تابیده منقّش بکرّوبیان بر آن آویخته شده و ستونهای مرقومرا بواسطه ریسمانها و میخهای برنجین بر پا میداشتند.

امّا خود خیمه در طرف غربی خانه بوده طولش٤٥ قدم وعرضش۱۵ قدم و ارتفاعش ۱۵ قدم و عقب و طرفینش با تختهها مسدود گشته جلوش گشاده بود و هر طرفیرا ده تخته وعقبشرا هشت تخته بود و هر تختهرا دو زبانه از نقره بود که در دو پایه از نقره داخل میشد و این تختهها به تیرهای که از چوب سنط و باطلا پوشانیده شده بود متّصل میشد و تیر وسطی حامل خیمه بود و بر بالای این تیر پردهٔ رنگارنك بسیار خوشنمائی بدقّت کشیده شده بود خرو ۲٦:



خیمه مقدّس

و۲۷ـ۹:۱۹ و۳۸: و دروازهٔ خیمه با پرده که بر پنج ستون آویخته بود پوشیده میشد و میانش بواسطهٔ پردهٔ عظیمی که از بالا تا پائین آویخته بود منقسم بدو قسمت میشد؛ یکیرا مقدّس و دیگریرا قدس الاقداس میگفتند، و پردهٔ مرقوم به حجاب مسمّی بود٠

و در میان خانه مذبح قربانی سوختنی نزدیك بوسط قرار داشت، پس از آن حوض برنجین که در میانه مذبح و خیمه نصب شده بود خرو ۳۰:۱۸ که در ۱پاد ۷:۲۳ دریای برنجین خوانده شده است٠ و حوض مرقوم فقط برای آن بود که کاهنان هنگام دخول بمکان مقدّس دست و پای خودرا بشویند و تطهیر نمایند٠

امّا اسباب خیمه عبارت ازچراغدان طلائی بطرف چپ و میز نان تقدّمه در برابر آن و مذبح بخور در میانه میز و چراغدان و در جلو تابوت و از آن پس تابوت عهد بود٠

نقره و طلائی که در بنای خیمه صرف شد علاوه بر برنج وچوبها و پردها واسباب‌ها معادل ۶۲۵۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی بود وکار گران و استادان ماهر مدّت نه ماه در آن مشغول بودند و بعد از اتمام آنرا تقدیس نمودند خرو ۴۰: عب ۹:۲۱٠ و تا هنگام مسافرت ایشان دردشت خیمهٔ مذکور در وسط و خیمهٔ کهنه و لاویان بدور آن و خیام سایرین بدور آنها بود اعد۲:۲ـ۲۴ وخیمهٔ مرقومه بطوری ترتیب یافته بود که بکمال سهولت متفرّق گشته حمل و نقل میشد؛ و هر دسته از لاویان‌را کار مخصوص نسبت به خیمه بود ومحل خیمه وکوچ از جائی بجائی بر حسب خطاب خدائی بود٠ و در روزی که خیمه‌را باتمام رسانیدند خداوند تبارك و تعالی خودرا در ابر، که خیمه‌را پوشانیده آن‌را مملوّ ساخت، ظاهر فرمود از آن پس غمام بستونی مبدل شده هادی راه ایشان میبود چنانکه هرگاه نقل نموده روان شدی ایشان نیز کوچ کردندی امّا ستون مسطور شامگاهان بستون نور مبدّل گشتی خرو ۴۰: ۳۵ـ۳۸ اعد ۹:۱۵ـ۲۳٠ و چون ایّام مسافرت منقضی گشت خیمه مقدّسه درجلجال استقرار یافت یوش ۴:۱۹ و تا مفتوح گشتن آن بلاد در آنجا مانده پس از آن به شیلو برده شده یوش ۱۸:۱ و از سیصد الی چهارصد سال در آنجا همی بود از آن پس به نوب آورده شد ۱سمو ۲۱: ۱ـ۹، و در زمان سلطنت سلیمان در آنجا میبود ۲تو ۱:۳ـ۱۳٠ بعضی بر آنند که چون هیکل بانجام رسید خیمهٔ مرقومه‌را با تمامی اسباب و ظروف و آلات آن نقل داده در آنجا محفوظ داشتند لکن برخی گویند که خیمه‌را که سلیمان نقل نموده در هیکل گذاشت همان خیمه بوده که داود برای تابوت عهد در اورشلیم بر پا نموده بود٠

خیمهٔ ملکون . عبارت از خیمهٔ کوچکی بود که تمثال بت مذکوررا در آن مینهادند عا ۲٦:۵ .

خیمهٔ شهادت یا مسکن . خرو ۲۱:۳۸ اعد ۷:۱۷ و ۸ این الفاظ اشاره به شریعت میباشدکه در خیمه نگاه داشته میشد و همواره بر تسلّط و تقدّس حضرت واجب الوجود شاهد میبود خرو ۲۱:۳۵ و یا اینکه اشاره بظهور خدا یتعالی در آن خیمه میباشد .

خیوس . اع ۱۵:۲۰ جزیرهٔ پر کوه و درّه ایست که در حدود آسیای صغیر در میانه لسبوس و ساموس واقع میباشد و در قدیم الایّام بواسطه انجیر و انگور و مرمر مشهور بود و چون پولس رسول از میتیلینی به ساموس میرفت از جزیرهٔ مرقوم نیز گذر نمود .

د

دابره . (چراگاه) یوش۱۹:۱۲و۲۱:۲۸ و ا تو ٦:۷۲.

داتان. (مخصوص بچشم) یکی از روٴسای روٴبین که در عصیان قورح شریك بود اعد ۱٦: و۲٦:۹ تث ۱۱:٦ مز ۱۰٦: ۱۷.

داجون. بت مشهور و معروفی بود که فلسطینیان اورا در غزّه داو ۱٦:۲۳ و در اشدود اسمو ۵:۱ـ۳ و در بیت داجون در حدود یهودا یوش ۱۵:۴۱ و در بیت داجون حدود اشیر یوش ۱۹:۲۷ و سایر اماکن پرستیدندی؛ امّا در خصوص هیئت این بت اختلاف کرده اند و قول مشهور آنستکه از کمر ببالا شبیه انسان و از کمر بپائین شبیه ماهی بود و دور نیست که اسم اورا از داج که بمعنی ماهی بزرك میباشد مشتق نموده باشند. وشنوکه یکی از خدایان هندو یان است نیز بدین هیئت میباشد.

امّا رو.بنصن بر آنست که لفظ داجون از داجان عبرانی مأخوذ است که بمعنی گندم میباشد و بدین لحاظ داجون خدای زراعات بوده موشان و حیوانات مضرّه‌را هلاك مینموده است ا سمو ٦:۴، لکن اینقول محلّ اعتنا و اعتبار نیست. علی الجمله از صورت این بت و سکونت فلسطینیان در ساحل دریا و سایر مطالب که بدانها نسبت دارد معلوم میشود که خدای ماهیان بوده است؛ و از امور عجیبهٴ تاریخ عبرانیان اینکه چون تابوت عهدرا در هیکل این بت گذاردند خود بخود برو در افتاده گردنش شکست.

دار الولایه . مر ۱۵:۱٦ یو۱۸:۲۸ و آن محلّی بود که در دیوانخانه حاکم رومانی برای استماع دعاوی و محاکمه و اجرای عدل در میان رعایا تعیین گشته بود؛ و چون یهود بر منجی و خداوند ما شکایت کردند بهیچوجه بدار الولایه که متعلق به بت‌پرستان بود داخل نشدند تا بدانواسطه فصح‌را توانند خورد. امّا کرسی الولایه مت۲۷:۱۹ مکان مرتفعی میباشد که در دار الولایه برای صدور احکام مقرر گشته بود.

دارچین . یکی از اجزای روغن مقدّس است که میبایست خیمه و آلات آنرا بتوسّط آن مسح نمایند خرو ۳۰:۲۳ ام ۷:۱۷ سرود

۱٤،٤ ۰ علی الجمله دارچین پوست ثانوی درختی است که از جنس غار یا دهمست میباشدکه ۲۰ قدم ارتفاع دارد و چون پوست مرقوم‌را میکنند بتوسّط اثر حرارت هوا لوله میشود بطوریکه در بازارها موجود است و دیده میشود؛ رنگش قرمز تیره ایست و طعم معطّر و تیزی دارد و بهترین دارچین‌را از جزیرهٔ سیلان (سراندیب) میآوردند و از برای یهود در آنزمان از راه بابل میآمد مکا ۱۳:۱۸ ۰

دار کشیدن یا آویختن . معروف است، و قوم یهود این عمل‌را در حق مقصّرین کشته شده محض خواری و تحقیر آنها معمول داشته ایشان‌را میآویختند اعد ٤:۲۵ یوش ۲٦:۱۰ و بدیهی است که اجساد ایشان میبایست تا شب آویخته باشد و شب بر داشته شود تث ۲۲:۲۱ و۲۳ مقابل یو ۳۱:۱۹ اع ۳۰:۵ غلا ۱۳:۳ که در خصوص مصلوب شدن مسیح سخن میرانند۰

گاهی آویختن مقصود از پوشانیدن است چنانکه پرده‌را بر در خیمه جماعت روبروی دروازه صحن میآویختندکه اندرون خیمه‌را بپوشاند خرو۳٦:۳٦ و۳۷ و۳۸:۳۹ و پرده که قدس الاقداس‌را از محل مقدّس جدا میکرد در زبان عبرانی همین است خرو ۳۵: ۱۲ و۳٤:۳۹ و۲۱:٤۰ اعد ٤:٥ ۰

داریوش . (مانع) و او همان دارایاوش است که بر نصب منقور و سکّه‌های نقره میباشد اسم چند پادشاه است که در تواریخ قدیمه مذکور است۰

(۱) داریوش مادی دا ۱:٦ و ۱:۱۱ بن اخشویروش دا ۱:۹ که همان استیاجس آخرین پادشاه مادیها باشد، و لفظ داریوس علم شخصی و استیاجس و اشداهل لقب معروف اوست که بمعنی افعی گزنده میباشد و اینمعنی دلالت بر شوکت و عظمت مادیها مینماید دا ۳۱:۵ و۱:٦ ۰

(۲) داریوش بن هستاسپیس که در سنهٔ ۵۲۱ قبل از مسیح بعد از سمردیس کذّاب براریکهٔ شهریاری استقرار یافت و تا سال ٤۸٦ قبل از مسیح سلطنت نمود، و در مدّت سلطنت خود در احمتّا فرمانی‌را که بکورش پادشاه منسوب بود یافت بدین مضمون، که هیکل‌را مجدّداً باید بنا نمود، لهذا امر و مقرّر فرمود که قوم یهود باورشلیم مراجعت نمایند؛ بنابراین دو باره مشغول بنای هیکل گردیدند عز ۱:٦ـ۱۵ زك ۱:۷ـ۳ ۰ در این اثنا اهالی بابل گردن کشی آغاز نهاده بدان لحاظ داریوش توجّه خودرا بآن طرف گردانیده مدّت دو سال بمحاصره پرداخت؛ بالاخره بابل‌را مفتوح ساخت و نبوّت اشعیای نبی که در فصل ٤۷ از صحیفهٔ خود فرموده کامل گردید۰ هیرودوتس گوید که داریوش امر فرمود که دروازه‌های برنجین بابلرا کندند ار ۵۸:۵۱ و خود داریوش نیز در محلّی که به ماراتون معروف بود منهزم

گشت، ملاحظه در احشویروش و فارس.
(٣) آخرین پادشاه فارس که در وقت جلوسش بدین‌اسم مسمّی شد وآن با داریوش ثانی و یا ثالث یکی است که همان داریوش قدمانس باشد که اسکندر کبیر بر او دست یافته دولت فرس قدیم بواسطهٔ موت او بانجام رسیده آنچه که در صحیفهٔ دانیال نبی٢:٣٩ و٤٠ و٧:٥ و٦ و٢٠ و٢٢ مکتوب است کامل گردید.

دام. ام ١:١٧ معروف است، و نه تنها برای صید ماهی بلکه برای صید طیور هم بکار بود؛ و افاده معنی مجازی نیز نماید واعظ ٧:٢٦ و قصد از حیلهٔ و تزویر بود. و بر هیکل‌های مصر صورت انواع مختلفه صید ماهی و مرغ و سایر حیوانات با دامهای متنوّعه منقوش بود و در اش ١٩:٨ اشاره بدام کوچکی که با دست میافکندند مینماید و عـادت بر این استمرار یافتـه بود که دام مرقومرا در شب استعمال مینمودند مت ١٣: ٤٧.

دامن. معروف است مت ٩:٢٠ و١٤: ٣٦ و٢٣:٥.

دامرس. عجله اع ١٧:٣٤ زن اتینائی بود که بواسطه موعظه پولس بدین مسیح گروید و بعضی بر آنند کـه او زوجـهٔ دیونیسیوس اریوپاغی بوده است.

دان. (قاضی) اوّل اسم شخصی میباشد پید ٣٠:٦ یعنی پسر پنجمین یعقوب که خود آنجناب در بارهٔ او و بدینطور نبّوت فرمود پید ٤٩:١٦ و١٧ «دان قوم خودرا داوری خواهد کرد چون یکی از اسباط اسرائیل. دان ماری خواهد بود بسر راه و افعی بر کنار طریق که پاشنه اسبرا بگزد تا سوارش از عقب افتد» و قصد از آنچه که در پید ٤٩:١٦ و١٧ در بارهٔ او وارد گشته این است که سبط اورا نیز با سایر اسباط اسرائیل مساوی نمایند در حالتیکه او پسر متعه میباشد. امّا با سایر نبّوات وارده در حق دان دلالت بر زیرکی و فطانت و مکر ذرّیّه او مینماید و بر مطالعه کنندهٔ کتب مقدّسه عهد عتیق واضح است که شمشون که یکی از مشاهیر سبط دان بود چقدر زیرکی، حیله و فطانت داشت داو ١٤: و١٥: و دور نیست که این صفت زیرکی و فطانت و حیله‌وری مخصوص اینطایفه بوده است داو ١٨:٢٦ و٢٧ (ملاحظه در افعی).

(٢) اسم سبطی میباشد خرو ٣١:٦ که قسمت و حدود ایشان از طرفی در میانه املاك یهودا و افرائیم واقع و از طرفی دیگر در میانه حدود بن‌یامین و کنارهٔ دریا واقع بود و بهیچوجـه ایشـانرا استراحت و آسودگی نبود مقـابل یوش ١٩:٤٠ـ٤٨ داو ١:٣٤ و٣٥ و١٨:١ بلکه غالباً متوطّنین آن بلاد مشرب صافی ایشانرا تیره و عیش‌را بر ایشان تلخ میـکردانیدنـد؛ امّا مملکت ایشان خرّم و بارور و دارای کوه و دشت

بسیار و مساحتش از قسمتهای سایر اسباط کوچکتر بود یوش۱۹: ۴۰ـ۴۷ داو۱: ۳۴ و ۳۵ و۱۸: ۱ بدین لحاظ همواره در پی آن بودندکه محلّی‌را بدست آورده برای خود آباد نمایند، پس پنج تن از مردان جنك دیده وکار آزموده‌را انتخاب کرده بجاسوسی فرستادند و ایشان محلّی‌را در حدود شمال بنظر درآوردندکه اهالیش درکمال آسودگی واطمینان بسر می‌بردند واسم‌آن مکان لایش داو۱۸: ۷یا لشم‌بودیوش۱۹: ۴۷، بنابراین‌آن پنج تن بقوم خود بر گشته احوال‌را کماهو حقّه بیان نمودند پس همگی در خیال آن افتادند که چارهٔ اندیشند و اهالی لایش‌را مستأصل نمایند چنانکه این مطلب درکتاب داوران مسطور است؛ علی الجمله بر لایش حمله آورده تیغ در آن نهاده شهررا باآتش سوختند بعد از آن مجدّداً آنرا بنا نموده دان نام نهادند (ملاحظه در بئر شبع).

(۳) اسم شهری که تفصیل بنای آن مذکور گردید موقعش در طرف شمالی زمین بنی اسرائیل در قسمت نفتالی در دامنه کوه حرمون نزدیك به تلّ القاضی میباشد. پادشاه آشوریّه به این شهر دست یافت ۱ پاد ۲۰: ۱۵ یربعام نیز گوساله زرّین‌را در آن بر پا نموده ۱ پاد ۱۰: ۲۹ عا ۸: ۱۴ عبادت بت‌را رواج داده در حالتیکه قبل از یربعام هم بدان مشغول بودند داو ۱۸: ۱۷ـ۱۹؛ و ۲۴ـ۳۱ و از قرار معلوم دائرهٔ تجارتش وسیع بوده و بواسطه اینکه بر حدود واقع بود انبیاء در نبوّات خود بدان اشاره فرموده اند ار ۴: ۵ و۸: ۱۶.

دانیال . پسر داود بود از ابی‌جایل ۱ تو ۳: ۱ که در ۲سمو ۳: ۳ کیلاب خوانده شده است.

دانیال . (یعنی خدا حاکم من است) کلدانیان ویرا به بلطشصّر موسوم نمودند؛ آنحضرت نبی بود (مت ۲۴: ۱۵) از ذرّیّه و خانوادهٔ ملوکانه داود دا ۱: ۳ در هنگام جوانی در سال سوّم سلطنت یهویاقیم پادشاه ۶۰۶ سال قبل از مسیح ببابل باسیری برده شد، مطابق نمائید اش۳۹: ۷؛ او با رفقای خود حنینا و میشائیل و عزریا محض اقامت در بارگاه نبوکدنصّر انتخاب شد و چنانکه یوسف در مصر معزّز و محترم گردید او نیز در نظر ایشان مورد عنایت و الطاف شده در علوم کلدانیان و در زبان مقدّس ایشان ترقّی بسیار نمود ولی خودرا باغذیه و اشربه ایشان که یا بر حسب رسوم یهود و یا بواسطه بت‌پرستی ناپاك بود ملوّث نساخت. و بعد از آنکه سه سال ایشان‌را حسب المقرّر تربیت نمودند دانیال و رفقایش بر سائرین بسیار ترجیح یافتند بنابراین در نهایت اعزاز و احترام از برای پیش خدمتی پادشاه اختیار شدند؛ در این اثنا بخت‌النّصر روٴیائی دیده دانیال بواسطه تعبر آنروٴیا عطیّه و بهرهٔ پیغمبری خودرا آشکار فرموده

کارش بالا گرفت و بحکومت بابل و بریاست سلسلهٔ علماء و کهنه سرافراز گشت. از قرار معلوم هنگامیکه رفقایش‌را در تنور آتشین افکندند وی غایب یا بسفارتی فرستاده شده بود، و چندی بعد روٴیای دیگر نبوکدنصّر و بعد روٴیای معروف بلشصّر‌را تعبیر فرمود بدین لحاظ بلشصّر در مدّت سلطنت خود دانیال‌را بمنصب عالیٔ بیش از از پیش‌سرافراز گردانید دا ۲۹:۵ و۸:۲۷.

بعد از آنکه مدیها و فارسیان بابل‌را فتح نمودند دارایش هخامنش‌که بعد از بلشصّر سلطنت نمود دانیال‌را بصد و بیست نفر از شاهزادگان ریاست داده بدین سبب ایشان حسد برده، باعث آن شدند که در مغارهٔ شیران انداخته شود، ولی‌تدبیرفاسد آنها برخودشان معاودت نموده سبب هلاکت ایشان شد دا۶۱:

دانیال در اعمال عالیهٔ خود بر قرار مانده تا هنگام وفاتش مورد عنایات و الطاف کورش میبود؛ در این اوقات با جدّ و جهد تمام دعا مینمود و روزه میداشت و مشورت و نصیحت میکرد که یهودرا بوطن خودشان مراجعت دهد زیرا که زمان موعود رسیده و وقت منقضی شده و همواره در این امید عمر میگذرانید. امّا معلوم نیست که بار دیگر باورشلیم معاودت فرمود یا نه زیرا در آن وقت که سال ۵۳۶ قبل از مسیح بود او هشتاد سال متجاوز داشت؛ درسال سوّم کورش روٴیاهای متوالیه که مبنی بر اظهار حالت یهودیان تا آمدن منجی موعود بود داشته است و عمر خودرا بخوبی گذرانیده همواره منتظر قیامت عادلان میبود. معروفترین و بهترین اشخاصیکه احوال و سیرت آنها در تاریخ بیان شده است دانیال است: جوانی و پیری او بالتّساوی وقف خدمت خداوند بود، صفا و طهارت خودرا بصعوبت محافظت نموده در میان ساحران آندوره پاك و منزّه بود و همواره در حضور شاهزادگان بت‌پرست نام خدای حیّ‌را اقرار مینمود باین جهة ایشان کینهٔ اورا در دل گرفته کمر قتل اورا بر میان بستند ولی اعجازاً از مرك رهائی یافت. فی الحقیقه سزاوار است که سیرت و تاریخ آن حضرت‌را با دعا و دقّت تمام مطالعه نمائیم و تعلیمات مهمّه آنرا درك کنیم .

کتاب دانیال . اینکتاب محتوی است بر نبوّات و تواریخ‌که بیکدیگر مخلوط میباشد، شش باب اوّل غالباً تاریخ و ما بقی نبوّات است. بعضی از محققّین و محصّلین مدّعی اند که کتاب بوسیله دانیال نوشته نشد آنها عموماً متّفقند که انتشارش در حدود ۱۶۸ قبل از مسیح در دورهٔ مکابین بوده است. این تصوّر صحّتش محرز نشده است و شهادات محکمی موجود است که کتابرا خود دانیال نوشت: از آن جملهٔ عجائبات مرقومهٔ آنرا تاثیر و زندگی خاصی است و مقصود از این است که قوم خدارا بفهماند که در هنگام تنزّل ایشان ید قدرت الهی از رهائی قاصر نیست و هم تا بمخالفان ایشان

بفهماند که در میان یهوه و بتها و میان قوم خدا و اهل دنیا تفاوت کلّی است، نبّواتیکه در آخر کتاب مسطور است از ایّام دانیال تا بقیامت و روز پسین امتداد دارد و بموافق بعضی از تفاسیر مقصود از چهار مملکت مملکت بابل و مدیها و فارس و یونان میباشد. امّا این تکمیل اوّلین روٴیا فقط دیباچه ایست بر تکمیلات مفرده و یا متعدّده ازمنهٔ آیندهٔ مسیحیان. و بر حسب تفسیر عامّ مملکت آشور و ایران و یونان و روما بالمناسبه مجازاً توصیف گشته زمان معیّن آمدن مسیحرا ذکر فرموده و ظهور و زوال دجّال و طول تسلّط و ظفر یافتن مسیح بر دشمنان خود و انتشار کلّی دین او بواضحی بیان شده است. کتاب مرقوم از افکار بسیار عالی و تشکر متّقیانه مملوّاست و بسیار سهل العبارة و واضح و مختصر میباشد و بسیاری از نبّواتش چنان سلیس و واضح و مفصّل بیان شده است که بعضی از ملحدین معتقدند بر اینکه آنها مطالب و نکات بعد از وقوع اند. سرآیزیك نیوتن بر آنست که کتاب دانیال ازکتب تمام نبیّین واضح‌تر وآشکار تر و برای فهمیدن آسانتراست بنا براین شخص مذکور چنان تصوّر مینماید که در مطالبی که بزمان آینده منسوب است دانیال مفتاح کتب نبیّین دیگر است.

قول خود مسیح است که در مت ۱۵:۲۴ مرقوم است و هم قول یوحنّا و پولس که از نبّوات او استشهاد نموده اند و نیز شهادت کلیسای یهود و طایفهٔ ایشان کـه همیشه اینکتاب‌را جزوی از قوانین کتب مقدّسه دانسته اند و هم قول یوسفون‌که انحضرت‌را اعظم و اجلّ نبیّین دانسته؛ امّا دلیل داخلی آنستکه وضع و زبان و طرز تحریرش با زمان مرقوم موافقت کلّی دارد و مخصوصاً مدلّل شدن نبّوت او بواسطه تکمیل یافتن نبّواتش میباشد.

دان یعن. ۲سمو ۶:۲۴ دور نیست که همان دانیان باشد و آن خرابه ایست که در نزدیکی اکزیب میباشد.

داود. (یعنی محبوب) و او جوان‌ترین فرزندان یسّا از سبط یهودا بود که تقریباً در سنه ۱۰۳۳ قبل از مسیح در بیت لحم تولّد یافت و یکی از مشاهیر است که در تاریخ مقدّس و غیره مذکور است؛ عمر او بطور کمال در ۱سمو ۱٦: الی ۱پاد ۲: ذکر یافته و حیات روحانی او نیز بقلم خودش در زبور مرقوم گشته، «او مسح‌کرده خداوند» بود و خدای تعالی ویرا اختیار نمود تا بعوض شاوٴل پادشاه اسرائیل‌گردد و سالهای چندی قبل از جلوسش سموئیل مسّن و محترم ویرا برای این منصب مسح کرد ۱سمو ۱:۱٦ـ۱۳ و خـداونـد روح خودرا بوی‌کرامت فرموده بواسطه انقلابات و خطرهای مهلك ویرا برای آن تخت مهیّا فرمود، و مدّت شبانی خود خودرا بواسطه دلیری و شجاعت و امانت و ایمان در خدا معروف ساخت و در ایّام شـباب بواسـطه

مهارت در موزیك و شجاعت و تدبیر در رفتار و حسن منظری که داشت بپای تخت خوانده شد اوگاه‌گاه خاطر شاؤل ملك‌را که مبتلا بمالیخولیا و حزن بود آسوده مینمود و پیش خدمت محبوب وی گردید اسمو ۱۶: ۲۱.

امّا هنگام طلوع جنك فلسطینیان چنین مینماید که مرخّص شد تا دوباره گلّهٔ پدر خودرا محافظت کند و بواسطه هدایت الهی حواست که اردوی سلطنتی‌را دیدنی نماید و بشجاعت تمام و ایمان بر جلیات پهلوان بلند قد غلبه نمود و با سرافرازی به بارگاه مراجعت نموده به نیل منصب نظامی نایل شد و میکال دختر شاؤل‌را تزویج کرده در تمام اوقات کردار نیکو مینمود و دمبدم محلّ اطمینان و محبّت میگردید؛ و حسد شاؤل بالاخره اورا در دشت یهودیّه متواری کرد، و در آنجا دستهٔ که عبارت از شش صد نفر مرد باشد جمع آوری نموده در توجّه و اطاعت کامل نگاه میداشت و فقط بضّد دشمنان ملك بکار می‌برد. با وجود این شاؤل ویرا با دشمنی اطفا ناپذیر تعاقب کرد و چون داود سزاوار نمیدانست که دست خودرا بر پادشاه خود دراز کند با وجودیکه بارها در قوّهٔ او بود بنا بر این مصلحت چنان دید که بزمین فلسطینیان رود؛ در آنجا ویرا باتلطّف پذیرائی نمودند امّا دشواری حال خودرا در آن مکان آن قدر سخت یافت که

بامانت خود نتوانست متحمّل شود در آنوقت خبر وفات شاؤل و یوناتان رسید و راه اورا برای تصرّف تاج موعود گشود؛ بنابراین فوراً ویرا خانوادهٔ یهودا در حبرون بپادشاهی انتخاب نمودند و بعد از آنکه مّدت هفت سال جنك نمود تمام اسباط اسرائیل ویرا بپادشاهی انتخاب کردند و خودرا در اورشلیم مستقل ساخت و بر پا کنندهٔ خانوادهٔ ملوکانهٔ گردید که تا سقوط حکومت یهود باقی ماند. اخلاق سلطانی او از جهت امانت بخدا و مقاصد عظیمهٔ که برای آن دعوت شد قابل ذکر است و صندوق عهد خدارا با اظهارات عزّت وسرور بشهر مقدّس آورد، قواعد پرستش‌را منظّم ساخته با اندیشهٔ عظیم در آنها اهتمام فرمود وبی طرفداری حکومت عادلانه نسبت بقوم خود جاری مینمود و ترقّی قوّی برای کامیابی عموم قوم میداد. حکمت و غیرت او مملکت یهودرا مستحکم نمود و ترتیب نظام و مهارت جنك ویرا نه تنها بر حمله‌وران مظفّر نمود امّا ویرا مقتدر نمود تا حدود مملکت‌را امتداد دهد و بر تمام آن زمینی‌که در نبّوت وعده شده بود و آن از بحر قلزم و مصر تا فرات بود پید ۱۵: ۱۸ یوش ۱: ۳؛ و قوم خودرا بتوسّط غنیمتهائی که در جنك تحصیل مینمود غنی میساخت و اسباب فراوان برای هیکل عالئی که قصد داشت محض حرمت یهّوه بنا نماید فراهم

آورد و حال اینکه امتیاز بر پا نمودن آن بسلیمان عطا شد· داود از تاثیرات فاسدهٔ که از کامیابی وقدرت بیحدّ یافت میشود کلاً مستخلص نشد تجربه‌های او زیاد و قوی بود و باوجودیکه عموم رفتار او بخلاف سلاطین اطراف او بود باز بگناهان قبیح افتاده مثل دیگران در آنزمان زنان متعدّده میداشت و سالهای اخیر عمر او با نتایج قبیحهٔ تعدّد ازواج تلخ گردید؛ گناهان او در ماجرای اوریا و بت‌شبع بسیار قوی بود امّا وقتی که از خواب غفلت بیدار شد در غبار و خاکستر نشسته توبه نموده توبیخ و تنبیه الهی‌را با فروتنی قبول کرد و رحمت از خدا طلبیده یافت از آن پس محض مسکنت و عدم اعتماد بخود مورد رنجهای بسیار گردیده اغتشاش و فسق و فجور و قتل در خانه او واقع شد ۲سمو۱۲:۱۰ و از حکایت تامار و امنون و ابشالوم معلوم میشود که چه غم عظیم و اندوه دلخراش در قلب وی جای گرفته بود· یاغی‌گری آبشالوم و شبع و ادونیاه و قحطی وطاعونی‌که قوم او مبتلا گردیدند و خطایای یوآب و غیره اسباب آن شد که داود فریاد نماید «ایکاش چون کبوتر بالها میداشتم آنوقت می‌پریدم و آرام میشدم مز۵۵:۶» امّا نتیجهٔ امتحانات او نیکو بود پایداری و ثبات رفتار و فروتنی و نجات و تقوای او در فقره یاغی‌گری ادونیاه بخوبی واضح و آشکار است، وصیّت او بسلیمان در خصوص قتل یوآب و شمعی‌که شایستهٔ مرگ بودند نه از روی انتقام بلکه بر مقتضای عدالت بود· تهیّه‌هائی که برای بنای هیکل دید و عبادتی‌که باجماعت نموده بر تمام قوم ندا همی‌کرد که یهوه خدای اجدادتانرا تبریك نمائید· تارك آن مرد خدارا با تاج زیبائی متوّج میسازد و مدّت چهلسال سلطنت نموده در سنّ ۷۱ سالگی وفات نمود و در شهر داود بر کوه صهیون مدفون گشت، گویند مقبرهٔ او فعلاً درآنشهر موجود است·

قابلیّت تحصیلات و استعداد فطری داود بسیار عالی بود عموم رفتار او با سخاوت و عدالت و تقوی و شجاعت و دلیری و ثبات و حلم و مهابت مزیّن بود و شخصی متّقی و غیور و دین‌دار و در امورات دولتی و جنك جوئی و انشاء شعر مهارت تامی داشت· تمامی مکشوفـات قلب خـودرا در مزامیرش با اخلاص کامل اشکار میکند و آنها اشعار ملهمهٔ اویندکه شامل توبه و اعتماد و توکّل بخدا میباشند و دارای نبّوات بسیارند، و مادامیکه خـدای تعالی‌را بر روی زمین کلیسائی هست این مزامیر از برای هدایت بندگان خدا در نهایت مناسبت خواهد بود· هر چند مزامیر وی در ابتدا بزبان عبرانی در وادیهـای بیت‌لحم و بر فراز صهیون سرائیده میشد حالا بزبانهائی که در آنوقت معروف نبودند در نزد تمام مسیحیان درا

تمـام دنیا سرائیده میشود و همان اثر و شیرینی و طراوت‌را داراست.

داود در اخلاق ملوکانه خود نمونهٔ مسیح بود و ظفرها و فتوحات او ظلّ ظفرها و فتوحات ملکوت مسیح میباشد. سلسلهٔ سلطنت او بطور روحانی در شخص منجی ما تجدید شد که از طرف جسم از نسل او بود و بنا بر این «فرزند داود خوانده شده» و در بارهٔ او گفته شده است که بر تخت داود می‌نشیند.

داور. حاکم شرع یا عرف (۱) موسی پایه و درجه داوررا به اندرز خسوره خود یثرون در میان قوم قرار داد خرو ۱۸: ۱۳ـ ۲۶ و سر داران هزّاره و صده و پنجاهه و دهه نامیده میشدند و لکن داور و پادشاه همان قاضی بود و او نیز میبایست که در اصول و فروع امور از کاهن اعظم مشورت خواهد اعد ۲۷: ۲۱ واسمو ۲۲: ۱۱ـ۱۵ مقابل۲۳: ۶؛ و در زیردست داود پادشاه شش هزار ناظر و داور بود ۱تو ۲۳: ۴. از جمله اصلاحات یهوشافاط که معمول داشت یکی بر قرار نمودن داوران بود ۲تو ۱۹: ۵ـ۱۱ و از برای ایشان مجلس مشورت فراهم نمودکه بدستیاری آن کارهارا بدرستی وراستی‌فیصل دهند، چنانکه سنهدریم یا مجمع تقلید همان مجلس بود، و داوران‌را فرمود که تا توانند راستی و راست کرداریرا پیشه کنند و رشوه نپذیرند.

و امّا داوران و قضاة بنی اسرائیل که در سفر داوران مذکورند حاکمان صاحب اقتدار و سرداران لشگرکش بودند و زمان داوری ایشان تخمیناً ۴۵۰ سال یعنی از موت یوشع تا زمان سموئیل نبی بود اع ۱۳: ۱۹ و ۲۰.

داوران. اولاً موسی رتبه و درجهٔ داوران بنی اسرائیل‌را بر حسب اشارهٔ خسورهٔ خود تیرون (شعیب) قرار داد خر ۱۸: ۱۲ـ۲۶ و روٴسای هزاره و صده و پنجاهه و دهه بودند ولی حاکم یا پادشاه قاضی و داور عظیم بود و ویرا واجب بود که با کاهن اعظم مشورت نماید عد ۲۷: ۲۱ و اسمو۲۲: ۱۱ـ۱۵ مقابل ۲۳: ۶. بر حسب (۱) تواریخ ۲۳: ٤ شش هزار داور و قاضی در تحت اختیـار داود بود و از جملـه اصلاحات یهوشافاط یکی تعیین قضاة بود ۲تو ۱۹: ۵ـ۱۱ که مجلسی از برای ایشان از برای اجرای احکام فراهم آوردکه احکام‌را بعدالت و امانت جاری سازند و سنهدریم یا مجلس یهود تقلیـد همـین مجلس بود و قضاة به استقامت و عدم قبول رشوه مأمور بودند مت ۱٦: ۱۹ مز ۸۲ ام ۲٤: ۲۳ .

ثانیاً، قضات اسرائیلیان که تاریخ ایشان در سفر داوران مذکور است حکام صاحب اقتدار و تسلّط مطلق بودند و مّدت حکومت تمام ایشان از فوت یوشع تا ایام سموئیل نبی اع ۱۳: ۲۰ طول کشید.

جدول داوران و مدّت داوری هر یك از ایشان

اسم داور	رها نمودن قوم اسرائیل از	مدّة حکومة
عتنئیل.	کوشان رشعتایم شهریار آرام النّهرین	٤۰ سال
اهود.	عجلون شهریار موآب.	۸۰ سال
شمجر.	فلسطینیان.	معیّن نیست
دبوره و باراق	یابین پادشاه کنعان و سیسرا.	٤۰ سال
جدعون.	زبح و صلمناع پادشاهان مدیانیان.	٤۰ سال
ابی مالك.		۳ سال
تولع.		۲٤ سال
یائیر.		۲۲ سال
یفتاح.	بنی عمّون	٦ سال
ابصان.		۷ سال
ایلون.		۱۰ سال
عبدون.		۸ سال
شمشون.	فلسطینیان.	۲۰ سال
عالی کاهن.		٤۰ سال
سموئیل نبی.	فلسطینیان.	۱۲ سال

و در بین داوری این قضات مدّت و زمانهائی بود که بطوایف مجاوره خودشان بندگی مینمودند چنانکه ۱۸ سال بعجلون و مدّت غیر معلومی فلسطینیان قبل از آنکه شمجر ایشانرا رهائی دهد و از آن پس یابین مدّت ۲۰ سال بر ایشان مسلّط شده تا مدتی که دبوره و باراق ایشانرا رهائی بخشیدند؛ بعد از آن هفت سال بمدی‌ها بندگی نموده جدعون آنهارا مستخلص ساخت و مدّت ۱۸ سال بعمونیان بندگی نموده یفتاح ایشان‌را رهائی بخشید و چهل سال بفلسطینیان بندگی نمودند تا شمشون ایشانرا مستخلص ساخت.

کتاب داوران کتابی است که از تاریخ بنی اسرائیل قبل از موت یوشع تا ایّام شاؤل گفتگو میکند و تقسیم آن از اینقرار است.

(۱) مقدّمه از باب ۱ـ۳:٤ (۲) تاریخ خلاصی بخشیدن خداوند قوم‌را بتوسّط قضات از باب ۳:٥ـ۱٦:۳۱ (۳) فتح لایش بتوسّط دانیان و حکایت میخا و کاهن است در باب ۱۷:

۱ـ۲۱:۲۵ باب‌های ۱۷:۱ـ۲۱: ألحاقی است و متضمّن دو حکایت جدا گانه است. عصیان ورزیدن بنی اسرائیل و خدارا از سلطنت بر خودشان رد نمودن از اینکتاب بخوبی معلوم میشود و قبل از آنکه داود صهیون‌را مسخر سازد داو ۱:۲۱ و بعد از استقرار و استقلال سلطنت نوشته شد داو ۶:۱۷ و۱:۱۸ و۲۱: ۲۵؛ مصنّفش معلوم نیست ولی اکثر مورّخین بر آنند که سموئیل در ۱۴۰۳ قبل از مسیح آنرا نوشت، توجّه و عنایت الهی‌را که در بارهٔ قوم داشته است معلوم می‌شود و دیر غضبی و کثیر الاحسانی خدارا بخوبی بیان مینماید، چهار مرتبهٔ قابل‌الذّکر فرشتهٔ یهوه از برای نجات ایشان ظاهر شد داو ۱:۲ـ۵ و۱۰:۱۰ـ۱۶ و۱۳:۳ـ۲۳. علی الجمله ایّام داوران روی هم رفته ایّام سعادت و کامرانی بود و فرمایش حضرت اقدس الهی که «اگر رد کنید و یاغی شوید طعمه شمشیر خواهید شده بطور یقین قطعی این نتیجه‌را می‌بخشید که «اگر راضی شوید و عبادت کنید از نعمت زمین خواهید خورد».

و در ضمن تسلّط داوران گاهی از اوقات اقوام همجوار بر بنی اسرائیل دست یافته ایشان مسلّط گشت، قبل از آنکه شمجر مینمودند چنانکه مدت هجده سال عجلون بر ایشان مسلّط گشت و قبل از آنکه شمجر آنهارا مستخلص سازد. فلسطینیان هم مدت نا معلومی بر ایشان تسلّط همیداشتند، از آن پس یابین رایت استقلال بر افراشت و مدّت بیست سال در تحت تسلّط و اقتدار او روزگار بردند، و دبوره و باراق از برای استخلاص ایشان دامن همّت بر کمر استوار نمودند؛ سپس در عبودیّت مدیان مدت هفت سال بسر بودند و جدعون از برای رهائی ایشان بر خواست و بعد از وی عمونیان رایت استبداد بر افراشته مدّت هجده سال مسلّط گردیدند و یفتاح از برای رهائی ایشان بر غیرت آمده و پس از وی هم فلسطینیان بر ایشان دست یافته مدّت چهل سال آنهارا در عبودیّت بداشتند که شمشون‌را آتش غیرت در کانون سینه ملتهب گشته از پی خلاصی ایشان بر خاست.

(۳) سفر داوران و آن کتابی است که در بارهٔ تاریخ بنی اسرائیل صحبت میدارد یعنی قدری قبل از مرك یوشع بن نون تا بروزگار شاوٌل و آن هم بر سه قسم است (۱) شروع و آغاز ۱:۱ـ۴:۳ (۲) تاریخ خلاص نمودن قوم است بتوسّط داوران ۵:۳ـ۳۱:۱۶ (۳) فتح لایش است که دانیان آنرا مفتوح ساختند و بحکایت میخا و کاهن منتهی شود ۱:۱۷ـ۲۵:۲۱.

داوری. و آن اجرای حکمی است که خداوند عالم در روز جزا بر مردمان‌خواهد فرمود مت ۱۵:۱۰ واعظ ۹:۱۱ مت ۳۶:۱۲ اع ۳۰:۱۷ عب ۲۷:۹ و۲پط ۹:۲ و۷:۳ ۱یو ۱۷:۴ و داور آن روز خداوند و منجی ما عیسی مسیح خواهد بود مت ۳۱:۲۵ و۳۲

و۲٦:٦٤ يو ٥:٢٢ اع ١٧:٣١ روم ٢:١٦ ۲قر ٥:١٠ واینداوری‌عمومیّت خواهد داشت یو ٥:٢٨ و٢٩ روم ١٤:١٠ و٢٢ و۲قر ٥:١٠ مکا ٢٠:١٢ و١٣. باید دانستکه آنداوریرا تغییر و تبدیلی نه خواهد بود لهذا بر حسب فرمان داور پاکان در ملکوت مسیح و اشرار و نا پاکان در ظلمت خارجی و یأس و نومیدی ابدی خواهند بود مقابل مت ٢٥:١٤ـ٤٦ واقر١٥:٥٢ـ٥٧و١تسلو ٤:١٤ـ١٧ عب ٦:٢ .

دبّاغ. معروف است، ومتقدّمین خصوصاً قوم یهود دبّاغی‌را یکی از کارهای پست میدانستند و بدان لحاظ همواره دبّاغان در خارج شهر اقامت میورزیدند چنانکه در اینروزها نیز در بعضی از اماکن معمول میباشد و پطرس رسول که در خانه شمعون دبّاغ منزل فرمود قصد از این بود که استقلال خودرا نشان دهد اع ٩:٤٣.

دبره. (چراگاه) یوش ١٩:١٢ و٢١: ٢٨ و١تو ٦:٢٧.

شهری است که در حدود یساکار و زبولون واقع لکن ازکتاب مقدّس استنباط نمیشودکه داخل حصّه کدام یك از آن دو سبط بود و دور نیست که هر یك از ایشان شهری بدین اسم میداشتند؛ علی الجمله موقعش در دشت یزرعیل بدامنه کوه تابور نزد قریه دبوریّه ایست که سیّاحان حالیّه معلوم نموده اند.

دباشه. (کوهان شتر) یکی از شهرهای زبولون میباشد یوش ١٩:١١.

دبله. حز ٦:١٤. احتمال میرود که همان دبل حالیّه میباشد که مخروب است (ملاحظه در ربله).

دبوره. (مگس عسل) (١) داو ٤:٤ نبیّهٔ که در حکمت و تقوی و تدیّن معروف و بر اسرائیل قضاوت مینمود و او زوجهٔ لفیدوت بوده همواره در زیر درخت دبوره برای داوری می‌نشست داو ٤:٥، و در روزگار او اسرائیلیان یابین پادشاه کنعان‌را بندگی مینمودند، پس دبوره بواسطه هدایت الهی باراقرا که شخصی ممتاز بود بنزد خود خوانده چنانکه خداوند فرموده بود اورا امر کرد که بکوه تابور بر آید و با ده هزار نفر بر سیسرا رئیس لشکر یابین حمله برد که مظفّر خواهد گشت؛ و باراق جواب داده گفت اگر تو با من همراهی کنی خواهم رفت و الاّ فلا و دبوره ویرا گفت با تو خواهم آمد لکن نصرت و ظفر این جنك بنام تونه‌خواهد بود زیرا که خداوند سیسرارا بدست زنی‌خواهد فروخت‌داو٤:٩. پس چون لشکر در میدان جنك صف آراستند با وجودیکه عساکر سیسرا بیش از عساکر باراق و مکمّل و مسلّح‌تر از ایشان بودند و نهصد عرّابه آهنین داشتند مفاد قول دبوره بوقوع پیوسته سیسرا فرار کرده عساکرش عرصهٔ تیغ گشتند از آن پس دبوره مترنّم گردیده خداوندرا سرود شادمانی سرود (ملاحظه در باراق و یاعیل).

(۲) دایهٔ رفقه که موتش در رسیده در تحت بلوط بیت ایل مدفون گردید پید ۳۵: ۰۸

دبیر. (مقدّس) (۱) پادشاه عجلون و یکی از سلاطین پنجگانه ایست که برای انهدام جبعون همداستان گردیدند بنابراین یوشع ویرا باسایر رفقایش کشته بر درخت آویخت یوش ۱۰ :۰۳

(۲) اسم موضعی میباشد در نزدیکی حبرون که در اوّل بقریهٔ سفر داو ۱۱:۱ و قریهٔ سفر یوش ۱۵:۱۵ مسمی بوده پس از آن قریهٔ سنّه نامیده شد یوش ۱۵:۴۹؛ وچنانکه مذکور شد دبیر یعنی مقدّس و قریهٔ سفر بمعنی ده کتابها میباشد بدین لحاظ دور نیست که آنجا محلّ تعالیم دینیّه کنعانیان بوده است۰ و دبیر شهر حصاردار بنی عناق بود که یوشع بدان دست یافته یوش ۱۰:۳۸ و ۳۹ به سبط یهودا داده شد از آن پس مجدداً بدست کنعانیان افتاده لکن ثانیاً بواسطه عتنئیل بر اسرائیلیان استقرار یافت یوش ۱۵:۲۱ و در تعیین موضع این شهر بعضی بر آنند که همان دویریان میباشد که بمسافت سفر یکساعت در طرف غربی حبرون میباشد و دیگران برانیکه همان ظهریّه است که موقع چشمه‌های فوقانی و تحتانی میباشد داو ۱:۱۵۰

(۳) شهر دیگری که در قسمت بنی جاد و در شرقی اردن واقع بود یوش ۱۳:۲۶ و دور نیست که لودبار باشد۰

(٤) شهری که در نزدیکی دشت عخور یوش ۱۵:۷ و دور نیست که در دشت دبیر فیمابین اورشلیم و اریحا واقع بوده است۰

دجال . این عبارت در جائی دیگر جز در رسالهٔ یوحنّا یافت نمیشود و مقصود از کسی است که با مسیح مقاومت و ضدّیت مینماید و مدعی آن باشد که خود در جای مسیح میباشد ۰ از قراریکه از آیات وارده در رسالهٔ یوحنّا مستفاد میشود مقصود یوحنّا از کسانی است که در بارهٔ تجسّم مسیح آراء مختلفه دارند چنانکه در نامهٔ اوّل یوحنّا ٤:۳ میگوید «و هر روحیکه عیسی مجسّم شده‌را انکار کند از خدا نیست و این است روح دجّال که شنیده اید که او میآید و الان هم در جهان است»۰ نیز در اوّل یوحنّا ۲:۱۸ میگوید «شنیده اید که دجّال میآید الحال هم دجّالان بسیار ظاهر شده اند» و نیز در اوّل یوحنّا ۳:۲۲ میگوید «دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی‌را انکار کند آن دجّال است که پدر و پسررا انکار مینماید و در ۲یو ۷ وارد است زیرا گمراه کنندگان بسیار بدنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شدهٔ در جسم‌را اقرار نمیکنند آنست گمراه‌کننده و دجّال»۰ حاصل آنکه ضدّ مسیح همان کسی است که مجسّم شدن مسیح‌را انکار کند و اتّحاد ناسوت و لاهوت ویرا انکار کند و از آنجمله سرنتش و نامر و غیره است۰

دختر . گاهی عبرانیان اینلفظرا در غیر معنای اصلیش استعمال کرده اند چنانکه گویند ایدخترم و قصد از دختر یا دختر برادر میباشد مثل اینکه استر دختر مردخای خوانده شده و حال اینکه برادر زادهٔ او بود، وگاهی قصد از نسبت میباشد چنانکه گویند دختران موآب حت و اینکه تقدمه است. الیصابات که یکی از دختران هارون بود نیز از این قبیل است زیرا که هارون قرنهای چند قبل از وجود الیصابات وفات نموده بود. تفسیر آیهٔ که در پید ۶:۲ وارد است یعنی پسران خدا و دختران انسان این است که مردمان عادل و مقدّس زنان شریرهرا تزویج نمودند.

ددان . (زمین‌پست) اوّل، در آن ابن رعمه ابن کوش ابن حام ابن نوح است پید ۱۰: ۷.

دوّم، ار ۲۵:۲۳ و۴۹:۸ مقاطعه از بلاد عرب میباشد که در جنوب زمین ادوم واقع و ذرّیـه درآن ابن یقشـان ابن ابراهیم در آنجا سکونت ورزیدند پید ۲۵:۳.

سوّم، مقاطعهٔ از بلاد عرب در حوالی خلیج فارس، و این مقاطعه با صور تجارت نموده عـاج و ابنوس و قالیچه بدانجـا میفرستاد در حز ۲۵:۱۳ و۲۷:۱۵ و۲۰ و نسل ددان ابن رعمه ابن کوش در آنجا سکونت میداشتند. بعد از انهدام صور نیز همواره در آن نواحی شهری باسم ددان موجود و معروف بوده دایرهٔ تجارتیش وسیع میبود چنانکه بعضی از بضاعت آنرا حزقیال نبی مذکور داشته است امّا ددانیان اش ۲۱:۱۳ یا ددانیم پید ۱۰:۴ همان سکّان ددان میباشند.

دربه . اع ۱۴:۶ شهری از شهرهای لیکاونیّه و در مشرق ایقونیّه واقع بود و همانجائی است‌که پولس و برنابا در حالتیکه از لستره اخراج بلد شـده بودند بدانجـا پناهیدند و همواره در آنجا بشارت داده شاگردان بسیاری فراهم کردند اع ۱۴:۲۱ و دربه مسقط الرأس غایوس میباشد اع ۲۰: ۴ و موقعش بیقین قطعی معلوم نیست.

دربانان . ۱تو ۱۶:۴۲ دربان کسی‌را گویند که مستحفظ دروازه شهر یا هیکل و غیره باشد ۲سمو ۱۸:۲۶ و۲پاد ۷:۱۰ و عدد دربانان هیکل اورشلیم به چهار هزار میرسید ۱تو ۲۳:۵ و ایشان‌را رئیس‌ها نیز بود که بر ایشان تسلّط میداشتند ۱تو۲۶: ۱ـ۱۳ و۲تو ۸:۱۴.

درخت . درختها غالباً کنایه از اشخاص صاحب اقتدار و سلاطین و متموّلین میباشد مز ۳۷:۳۵ اش ۲:۱۳ دا ۴:۱۰ زك ۱۱: ۱ و۲. عبرانیان از قطع درخت زار میوه دشمنان در موقع جنك ممنوع بودند تث ۲۰: ۱۹ و۲۰. ثمر درخت دانش نیك و بد میوه ممنوعهٔ بود که بمحض خوردن از آن آدم ابوالبشر دانش مهلك و مرك آوری ازبرای

خود افزوده در گناه گم گشته عذاب فوری از برای خود تأسیس نمود پید ۹:۲ و۱۷۰ قصد از درخت حیات از این دومطلب بیرون نیست یعنی یا قصد از ایقان ویا قصد از حیات بخشی است و مهر تقدیس و خوشنودی و سعادت ابدی در صورت معصیت نکردن آدم ابوالبشر مکا ۲:۲۲ و در اع ۳۰:۵ و غلا ۱۳:۳ درخت بمعنی الوار میباشد.

درخت روغن. اش ۱۹:۴۱ که در ۱ پاد ۲۳:٦ درخت زیتون خوانده شده است و در نح ۱۵:۸ شاخهٔ نخل خوانده شده محتمل است که همان پاسنهٔ باشد که درختی بلند و خوش منظر است که غرس مینمایند.

درخت زیتون. اش۱۹:٤۱ درخت غیر معروفی است لکن کلمهٔ عبرانی غالباً بزیتون ۱ پاد ۲۳:٦ و۳۱ و۳۲ و۳۳ و گاهی زیتون صحرائی ترجمه شده است نح ۱۵:۸. و در این آیه زیتون نیز مذکور است از قرار معلوم باید درخت زیت غیر از زیتون باشد و مسئله تحقیق ایندرخت از جمله مطالب مشکله است .

درجات. اسبابی بود که قبل از اختراع ساعت برای تعیین اوقات روز بتوسّط سیر سایه آفتاب استعمال میکردند و درجات آحاز که در ۲ پاد ۱۱:۲۰ واش۸:۳۸ـ۹ مذکور است چنان معلوم است که در طرز ساختن و یا اندازه اختصاص داشته از بابل و یا از دمشق بعاریت گرفته شد ۲ پاد ۱۰:۱٦ درجات آفتاب در نوشتجات آشوریان نیز ذکر گشته و لفظ درجات یا پلّه‌ها مینماید که صورتاً شبیه به پلّه‌ها بوده و تیرهٔ داشته که در هنگام پست و بلندی آفتاب سایهٔ از آن به بعضی یا به بسیاری از آن پلّه‌ها میافتاده موافق هیکلهای بابل با پلّه‌های بسیار و بر گشتن سایه ده درجه که حزقیای پادشاه‌را مطمئن ساخت که از مرضش شفا خواهد یافت احتمال میرود که بتوسّط باز داشتن و بر گردانیدن حرکت کره زمین نبوده بلکه نور آفتاب بطور عجیبی منعکس شده که سایه‌را بر گردانیده و این مطلب فقط در یهودیّه دیده شد لکن شهرت او بابلرا فرا گرفت ۲تو ۳۱:۳۲.

مزامیر درجات. عنوان پانزده مزمور است یعنی از مزمور ۱۲۰ـ۱۳٤ مفسّرین در خصوص این عنوان سببهای متنوّعه ذکر میکنند و مهمّ‌ترین آنها از قرار ذیل است.

اولاً آنکه سرود مسافرینی است که هنگام مسافرت باورشلیم برای عبادت سرائیده میشد مقابل مز ٤:۱۲۲ لکن فقط بعضی از مزامیر مذکوره با این مطلب مناسبت دارند مثل مز ۱۲۲:۰

ثانیاً سرودهای درجات یعنی پلّه‌های سرودهائی است که بر پانزده پلّه که از صحن زنانه تا بصحن مردانه قرار داده شده بود تلاوت میشد و یهود را عقیده بر این بود که هر یك از آن مزامیر بر یکی از آن

پله‌ها خوانده میشد.

ثالثاً. جسینیوس و سایرین گمان دارند که این عنوان مناسبت تامّی باقوافی این مزامیر دارد یعنی که معنای آنهـا درجه بدرجه بالا میرود و ترقی مینماید و کلامی که آخر یك جمله است همان ابتدای جمله دیگر میباشد مثلاً ۱۲۱ ۱:۱ـ۴ لکن اینفقره نیز مناسبت تمامی ندارد.

درد. معروف است. و آنچه در اش ۶:۲۵ مذکور است قصد از شرابی است که بدون حرکت بحالت خود گذارده شود تا مصفّی گشته و خواصش افزون شود و در صحیفهٔ ارمیا ۴۸:۱۱ وصف ۱:۱۲ مجازاً برای استراحت استعمال شده است.

درهم. (ملاحظه در کیلها و وزنها و نقره.)

دروسّلا. اع ۲۴:۲۴. دخت سوّمین هیرودیس که با فیلکس حاکم طرح‌مزاوجت افکند و حال اینکه زوجهٔ شخص دیگری بوده شوهرش هنوز در حیات بود و او پادشاه امسّا (حمص) بود که استنطاق پولس در قیصریّه در حضور او شد.

دروغ. (ذات و جوهر کذب) و قصد از فریب دادن است و گناه و تشنیع آن بر حسب نفسانیّت و خبث مقصد است. نوشتجات مقدّسه انواع و اقسـام دروغرا موکّداً ممنوع میدارند و آنرا کلّیتـاً بشیطـان و فرزندان او که پدر دروغها هستند نسبت میدهند لا ۱۹:۱۱ یو ۸:۴۴ فی ۴:۸ کو ۳:۹ ۱تیمو ۱:۹ و۱۰ مکا ۲۱:۲۷ و۲۲:۱۵ شیطان والدین نخستین ما یعنی آدم ابوالبشر و حوّارا بتوسّط دروغی عظیم فریفت یعنی «که نخواهید مرد» وتمامی مواعید یکه نسبت بفرزندان ایشان از نتیجه دروغ داده میشود کلّیةً کذب و مهلك است و دروغرا اقسام است یعنی بتوسّط نگاه کردن و اشاره و فعل و سکوت و غیره دروغ توان گفت چنانکه زباناً و موکّد بقسم گفته میشود تمام اقسام کذب بر خلاف مشیت و ذات اقدس خدای حقیقی میباشد و دروغهای متعدده مذکوره در کتاب مقـدّس تماماً بر خلاف رضای خدا بوده است.

دروازه. بدآنکه دروازهای شهرهای حصاردار از آهن اع ۱۲:۱۰ یا از بربخ یا از چوب بود و غالباً در یکی از لینکه‌های در در کوچـکی برای گـذشتن قرار داده بودند که بعد از بستن دروازهٔ بزرك در سورت لزوم ازآنجا تردّد میشد و آن محلّی که داخل دروازه است غالباً برای اجتماع مردم بود ۲سمو ۵:۲ ۲پاد ۷:۱ نح ۸:۱ ایّوب ۲۹:۷ وگاهی در همین محلّ قضاوة مینمودند تث ۱۷:۵ و۲۵:۷ عا ۵:۱۲ و۱۵ و کیفیّت آن از کتاب روث ۴:۱ـ۱۲ معلوم میشود و مردمان نیز بعد از اتمام شغلهای خود بدروازه می‌نشستند پید ۱۹:۱ مز ۶۹: ۱۲ و چون هرکس بدروازه شهر غـالب

میا ید بر شهر غالب آمده بود بنا بر این لفظ دروازه‌را برای کنایه از قوّت استعمال نمودند پید ۲۲:۱۷ اش ۲٤:۱۲ و خداوند ما فرمود «که ابواب جهنّم بر کلیشایش استیلا نخواهد یافت» و باید دانستکه دروازه‌های شهر و خانه‌ها دو تا میشد ۱ پاد ۳٤:٦ و ۳۵ ۲ پاد ۱۸:۱٦ و یکی از درهای هیکل‌را جمیل مینامیدند اع ۳:۲ و بیست نفر مرد برای بستن آن لازم بود و قصد از آیهٔ که در امثال ۱۷:۱۹ مذکور است «آنکه خودرا بلند میسازد» آنکسی است که منظر نیکوئی میسازد و بدان واسطه چشم حسودان بر او نگران میباشد و بخرابی خواهد کشانید ملاحظه در مسکن.

دروازه گوسفند. یکی از دروازهای اورشلیم قدیم بود نح ۳: او ۳۲ و ۱۲:۳۹ و یو ۵:۲ بعضی بر آنند که دروازه مرقوم نزدیك هیکل و فیما بین برج الماء و باب السّجن واقع بود لکن اصحاب تقلید گویند که همان دروازه ستی مریم است که بطرف باغ جتسیمانی و کوه زیتون گشاده میشود امّا کروف بر آن است که نزدیك دروازهٔ کتانین است.

دروازه وادی. ۲ تو ۲٦: یکی‌از دروازه‌های اورشلیم میباشد که محلّ آن هنوز معلوم نیست.

دریا. اینلفظ در کتاب مقدّس برای نهرها و دریاچه‌ها و گودالهای عظیمی که آب بسیار در آنجا جمع شود استعمال شده است و چنانکه در ذیل نموده میشود اش ۲۱: ۱ و ار ۵۱:۳٦.

اولاً لجّه پید ۱:۲ و ۱۰ تث ۳۰:۱۳.

دوّم، دریای متوسّط که آنرا دریای غربی تث ۱۱:۲٤ و دریای فلسطین خرو ۲۳:۳۱ و دریای بزرك مینامیدند اعد ۳٤: ٦ و ۷.

سوّم، دریای قلزم که همان دریای سوف میباشد خرو ۱۵:٤.

چهارم، دریای شور یا دریای عربه یا بحر الموت یا بحر اللوط تث ۳:۱۷.

پنجم، رود نیل اش ۱۹:۵ و رود فرات ار ۵۱:۳٦.

ششم، مصبّ حز ۳۲:۲ که قصد از مغرب وقوع دریای در مغرب یهودیّه باشد.

دریای قلزم یا احمر. دریائی میباشد که فیمابین آسیّا و افریقا است و عبرانیان در زمان بودنشان در مصر آنرا دریا میگفتند خرو ۱٤:۲ و ۹ و ۱٦ و ۲۱ و ۲۸ و ۱۵:۱ و ٤ و ۸ و ۱۰ و ۱۹ یوش ۲٤:٦ و ۷ و دریای مصر و ودریای سوف نیز خوانده شده است اش ۱۱:۱۵ یونانیان خلیج فارس‌را نیز دریای احمر میگفتند بعضی بر آنندکه دریای احمر بواسطه مرجان قرمزی که در آن یافت میشود باین اسم نامیده شده است و مصریان آنرا دریای بنط یعنی عربی میگفتند و اعراب

دریای حجاز گویند امّا دریای قلزم خلیجی از دریای هند میباشد که ۱۴۵۰ میل طول آن است و بواسطه بوغاز باب المندب که ۱۸ میل عرض دارد بدریای هند اتّصال یافته غایت عرض دریای قلزم ۲۲۱ میل میباشد و به تدریج رو بطرف شمال تنك شده به دو خلیج منقسم میشود یگیرا که بطرف مشرق است خلیج عقبه و دیگریرا که بمغرب میباشد خلیج سویس گویند و این آخری تخمیناً ۷۰ میل تابه دریای متوسّط مسافت دارد و شبه جزیره سینا در میانهٔ ایندو خلیج میباشد سطح دریای قلزم ۶۰۰ قدم و معدّل عمقش ۲۴۰۰ تا ۲۸۰۰ قدم میباشد و در کنارهایش بوته‌های مرجان و جزایر بسیاری یافت میشود که مانع گذشتن گشتی میباشد امّا طول خلیج سویس ۱۵۰ میل و عرضش ۲۰ میل است و در قدیم الایام فراعنه مصر برکهٔ که ۶۲ میل رومانی طول و۵۴ قدم عرض و۷ قدم عمق داشت فیمابین این خلیج و رود نیل کنده هر دورا بیکدیگر وصل نمودند که در مائهٔ چهاردهم قبل از مسیح محلّ عبور و مرور کشتی‌ها بود و مهندسین مصر نیز بدانواسطه برکه تازه احداث کرده اند امّا برکه بزرك خلیج سویس که دریای متوسّط و دریای هندرا بیکدیگروصل مینماید در سنه ۱۸۶۹ باتمام رسید طول خلیج عقبه ۱۰۸ میل و معدّل عرضش ۱۵ میل میباشد۰

و باید دانست که هیچ رودی یا نهری در دریای قلزم ریخته نمیشود لکن در فصل زمستان آب تمام آن وادیها که در اطرافش هستند بدآنجا جاری و منتهی میشود آبش کلیّتاً کبود رنك میباشد مگر در نزدیکی سواحل که سبز رنك است و مدّ و جزر نیز دارد بطوریکه در وقت مدّ آب از ۳ـ۷ قدم بالا میرود و در فصل تابستان هوای شمالی و در زمستان هوای جنوب شرقی به طرف شمالش غلبه دارد امّا سواحل این دریا کلیّةً سنکلاخ و ریك‌زار است و بدین لحاظ ساکنانش کم میباشد و چندان از ساحل نگذشته کوههائی یافت میشود که تخمیناً از ۴۰۰۰ الی ۷۶۰۰ قدم ارتفاع دارند و شهرهای مهمّ و معروفی‌که در کنار افریقائی آن یافت میشود از قرار تفصیل ذیل است۰

	عدد نفوس
اوّل، سویس۰	۱۴۰۰۰
دوّم، قصیر۰	۱۲۰۰۰
سوّم، سواکن سودان۰	۱۰۰۰۰
چهارم، مصوع حبش۰	۵۰۰۰

ولی شهرهای کنارهٔ آسیائیش کمتر میباشد و معروف‌ترین آنها جدّه است۰

بعضی بر آنند که خلیج سویس در قدیم الایّام به برکةُ التّماح و دریاچه‌های تلخ امتداد میافت زیرا که عرض خلیج سویس کمتر از۲۰ یا ۲۵ میل میشود لکن این مطلب مسلّم نیست۰

و از جمله حوادث معروفه که بر دریای

قلزم واقع شد این بود که قوم اسرائیل از آن گذشتند و مصریان در آن غرق شدند خرو ۱۴:۱۹: وکتب مقدسه بسیار باینواقعه اشاره مینماید اعد ۸:۳۳ مت ۴:۱۱ یوش ۱۰:۲ ۲سمو ۱۶:۲۲ نح ۹:۹-۱۱ مز ۶۶: ۶ واش ۲۶:۱۰ اع ۳۶:۷ اقر ۱:۱۰ و عب ۲۹:۱۱ و در خصوص موضع عبورشان اختلاف بسیار است و هیچ یك مسلّم نیست چنانکه ذیلاً نموده میشود.

اوّل در جزء شمالی لکن اینمطلب با کتاب مقدّس که بخط مستقیم میگوید مخالف میاشد و با موضع رعمسیس مطابق نیست.

دوّم، در سر خلیج جنوبی کوه عناقه ولی باید دانست که چگونه امکان داشت که قوم باین کثرت و عدت بمسافت دوازده میل در میان راه تنك کوه عناقه و دریا بگذرند.

سوّم، در میانه برکه التمساح و دریاچه‌های تلخ یا در نزدیکی شلوف این نیز محقق نیست زیرا که عمق دریای آنجارا معین نکرده اند تا معلوم شود که آیا آنجا برای واقعه مذکوره صلاحیّت داشته است یا خیر.

چهارم، در نزدیکی سویس میباشد که بسیاران بر آن هستند و روبنصن نیز مدلّل کرده است که باد شرقی شمالی بر این طرف میوزد که قادر به بر طرف کردن آبها میباشد.

خلاصه وضع حالت امکنه بطوری تغییر یافته که گذرگاه قوم اسرائیل‌را به خوبی معیّن نتوان کرد.

و چون از دریا گذشتند بساحل خلیج سویس کوچ کردند اعد ۱۰:۳۳ و از دریای قلزم ملخ خرو ۱۲:۱۰-۱۹ و سلوی بر آمد اعد ۳۱:۱۱ بعد خلیج عقبه‌را دور زدند تا بدروازهٔ ادوم گذرند و در زمان سلطنت سلیمان کشتی‌ها در عیصون جابر و ایله که در سر خلیج عقبه واقع است ساخته شد ۱ پاد ۲۶:۹ و ۲۲:۱۰ ۲تو ۱۷:۸ و۱۸.

دریای طبریّه. یو ۱:۲۱ (ملاحظه در طبریّه).

دریای بزرك. اعد ۶:۳۴ یا دریای فلسطین و آن دریای عظیمی است که فیمابین آسیا و اروپا و افریقا واقع میباشد و بدین لحاظ دریای متوسّط نیز خوانده شد طولش از مشرق تا مغرب ۲۰۰۰ میل و عرضش از ۴۰۰ الی ۸۰۰ میل میباشد و تقریباً در اواسط کناره‌اش موقع زمین کنعان است.

دریای کناره یا کنروت. اعد ۱۱:۳۴ تث ۱۷:۳ یوش ۳:۱۲ ملاحظه دریای جلیل در جلیل.

دریای نمك یا بحر الملح. تث ۱۷:۳ و۴۹:۴ یوش ۱۶:۳ و۳:۱۲که دریای عربه ۲پاد ۲۵:۱۴ و دریای مشرقی خر ۱۸:۴۷ یوئیل ۲۰:۲ و دریای سدومی (۲)اسدراس ۷:۵ خوانده شده است و در تلمود نیز

بدریای نمك و دریای سدوم و در یوسیفس به دریای زفتیّه و دریاچه سدومیه مسمّی میباشد و لفظ بحیرة الموت در مؤلفات عبرانیان بهیچوجه یافت نمیشود بلکه از مخترعات مؤلّفین یونانی میباشد و فعلاً آنرا دریای لوط گویند.

دزد. بدانکه در شهرهای غیر متمدّنه دزدرا بطور مخصوص سزامیدهند ازقراریکه از کتاب مقدّس مستفاد میشود قوم یهود غالباً حیوانات‌را میدزدیدند خرو ۲۲:۱ـ۴ لکن حکم هشتم بطور عموم از دزدی کردن نهی مینماید و حکمی که در شرع برای دزد وارد است این بود که اگر کسی گاوی بدزدد پنج مقابل بصاحبش رد نماید و اگر گوسفندی باشد چهار مقابل و اگر دزدرا چیزی نبودکه رد نماید میبایست خود شخص اورا فروخته قیمتش‌را در عوض مال‌مسروقه بصاحب مال رد کنند و گاهی از اوقات هفت مقابل هم میبایست بدهد ام ۶:۳۱ اگر چه تمامی مایملکش هم از دست برود و موسی در خصوص چیزهائی که دزدیده شده و یا غصباً گرفته شده فرمود که خمس آنرا بر قیمتش افزوده بصاحبش رد نمایند و امکان دارد که حکم مرقوم بحسب تغییر اوقات تغییر میافت.

دست. کنایه از هنروری و قوّت و قدرت و سایر اعمال قویّه است مز ۲۴:۴ حز ۲۳:۳۷ و کنایه از غضب و انتقام الهی نیز میباشد اش ۶۵:۲ دست از برای استحکام و امانت شرط و عهدی معیّن ام ۶:۱ و از برای اطاعت و بیعت باآقا یا فاتح داده میشود ۲تو ۳۰:۸ حز ۱۷:۱۸ ینا ۵:۶ ار ۵۰:۱۵ دست از برای بستن عهد و یا دادن برکت پید ۱۴:۲۲ لا ۹:۲۲ و یا دعا بلند کرده میشود ایّوب ۱۱:۱۳ مز ۲۸:۲ و۶۳:۴ ۱تیمو ۲:۸ تقدیم کننده قربانی که دست بر سر قربانی میگذارد کنایه از آن است که تقصیرات خود و مجازاتی که خدا یتعالی از برای گناه مقرر فرموده بر سر آن حیوان میگذارد لا ۱:۴ و۳:۲ و۴:۱۵ اش ۵۳:۶ و۲قر۵:۲۱ فقرهٔ بز عزرائیل لا ۱۶:کنایهٔ کاملی از عفو گناه میباشد مقابل مز ۱۰۳: ۱۳ میکا ۷:۹ دست گذاشتن قصد از تقدیس نمودن برای منصبی یا دادن برکت و یا اعطای عطایای الهیّه است پید ۴۸:۱۴ اعد ۸:۱۰ و۲۷:۸ مر ۱۰:۱۶ اع ۶:۶ و۱۹:۶ ۱تیمو ۴:۱۴ عب ۶:۲.

دست راست. یکی از اعضای مهمّه بدن انسانی است که بیشتر از سایرین در کار است مت ۵:۳۰ و اوامر ارادیّه بتوسّط آن بجا آورده میشود علیهذا نمونه قدرت و قوّت بتخصیص نمونهٔ اعظم قدرت الله است خرو ۱۵:۶ مز۲۱:۸ و۷۷:۱۰ وکنایه از احترام و عزت مز ۴۵:۹ مت ۲۵:۳۳ و۳۴ اع ۷: ۵۵ و تبریك مخصوص پید ۴۸:۱۴ وکنایه از دوستی غلا ۲:۹ و اطاعت و بسته‌گی میباشد ۱تو ۲۹:۲۴ (ملاحظه در یامین).

دست در موقع دعا یا قسم افراشته میشد پید ۲۲:۱۴ اش ۸:۶۲ دست راست شخص کاذب یا دست ظاهری بنا بر آنچه که در مز ۸:۱۴۴ وارد است دست راست دروغ است در دست راست شخصی بودن از برای مخالفت وممانعت خیلی مناسب است مز۱۰۹: ۶ زك ۱:۳ و بملاحظه جهات قبله نما دست راست طرف جنوب ۱سمو ۱۹:۲۳ و۲سمو ۵:۲ و دست چپ طرف شمال مقصود است پید ۱۵:۱۴۰

دست بوسیدن . محض احترام فوق العاده است ایّوب ۲۷:۳۱ آب به دست ریختن کنایه از خدمت نمودن میباشد ۲ پاد ۱۱:۳ و شستن دست در حضور جماعت قصد از بریٔ الزّمه‌گی است تث ۶:۲۱ و۷ مت ۲۴:۲۷ در دست راست خدا نشستن کنایه از محلّ عزت و احترام و قدرت و خوشی میباشد مز ۱۱:۱۶ و۹:۴۵ و۱:۱۱۰ مت ۶٤:۲۶ کو ۱:۳ وچون خواهیم که جهات اصلیّه‌را معیّن نمائیم دست راست بجنوب و دست چپ شمال است در صورتیکه بر حسب حساب عبرانیان رو بمشرق بایستیم پید ۱۵:۱۴ ۱سمو ۲۳: ۱۹ در زك ۶:۱۳ خطاب به نبی است که زخمها در دست راست وی بود مقابل ۱ پاد ۲۸:۱۸ (ملاحظه در شستن دست)۰

دستاس کننده۰ جا ۳:۱۲ قصد از دندانهای آسیائی میباشد۰

دشمنی . ضدّ دوستی است و خداوند ما عیسی مسیح امر فرمود که کسی‌را بجز گناه دشمن نداریم وخود دشمنی‌سبب جدائیها و خصوماتی است که بضررهای عظیم منتهی می‌شود (ملاحظه در محبّت)۰

دعا یا نماز . (علی الاطلاق) چه‌انفرادی و چه جماعتاً همواره از جملهٔ واجبات دینیّه بنی نوع بشر بوده و هست و معنی آن گفتگو کردن و تکلّم نمودن با حضرت اقدس الهی است که حضرتش‌را محض برکات و مراحم شکر نموده ما یحتاج خود-مانرا از جنابش در خواست نمائیم و دعارا اقسام است یعنی مسموع خانگی یا جماعتی امّا در هر صورت لازم است بطوریکه در بارهٔ خود دعا میکنیم در بارهٔ دیگران نیز دعا کنیم یع ۱۶:۵ علی الخصوص برای سلاطین و صاحبان منصب ۱تیمو ۲:۲ و خویشان و دوستان و دشمنان و لعن کنندگان خودمان باید دعا کنیم مت ۴٤:۵۰ و باید دانست که جز بجناب اقدس الهی بدیگری دعا نتوان نمود مت ۱۰:٤ تث ۱۳:٦ و۱۰: ۲۰ والبتّه مارا جایز است‌که جمیع مایحتاج جسمانی و نفسانی حتّی وظیفهٔ یومیّهٔ خودرا از آن منبع جود ومصدر احسان بطلبیم و واضح است که دعارا در حضور خدا باید بتوسّط مسیح و روح القدس کرد، و جایز است که بمسیح و روح القدس نیز دعا کنیم مقابل اع۵۹:۷ و۶۰ اقر۲:۱ وفی۱۰:۳؛ و نماز یا دعائی که بتوسّط مسیح کرده شود آنستکه با روح مقدّس و مطهّر آن جناب متّحد شویم و بتوسّط اوکمال حلم و نهایت

تواضع از مشیّت جناب اقدس الهی راضی و خوشنود باشیم و البتّه چنین نماز یا دعائی بدون شك مستجاب و دعا کنندهرا نفع خواهد رسانید مقابل مت ٦:٦ـ١٥ و٧:٧ـ١٢ و ٢٢:٢١ یو١٦:٢٣ و٢٤ و٢٦ یع ٥:١٥؛ و روح القدس وضع و طور و طرز نمازرا بما میاموزد. جمیع انبیاء ومؤمنین و مقدّسین سلف برای نماز و دعا مشهور بوده اند من جمله ابراهیم پید ٢٠:١٧ و یعقوب پید ٣٢: ٢٦ـ٣١ و موسی اعد ١١:٢ وتث ٩:١٩ و ٢٠ ویوشع یوش ١٠:١٢ و سموئیل ١سمو ١٢:١٨ و داود چنانکه از تمامی مزامیر آن چنان واضح میگردد و ایلیا ١پاد ١٧:١ و ١٨:٤٢ و٤٥ یع ٥:١٧ و١٨ و الیشع ٢پاد ٤:٣٣ و٣٤ و حزقیا ٢پاد ١٩:١٥ـ٢٠ و ٢٠:٢ـ٦ و دانیال دا ٦:١٠ و حنّا ١سمو ١:١٠ـ١٧ و حنّ ای نبیّـه لو ٢:٣٧ و حواریان اع ١:١٤ و٢٤ و٢:٤٢ و٤:٣١ و ٦:٤ و٨:١٥ و١٢:١٢ و١٦:٢٥ و٢٠:٣٦ و٢١:٥ روم ١:٩ و١٢:١٢ و ا تسلو٥:١٧. و بسیاری از اوقات منجّی و مخلّص ما منفرداً برای دعا و نماز در صحراها میرفت مت ١٤:٢٣ و٢٦:٣٩ مر ١:٣٥ لو ٥:١٦ و خود آن جناب شاگردان خودرا تعلیم داد که چگونه نماز کنند مت ٦:٩ـ١٣ لو ١١: ٢ـ٤.

امّا وضع و هیئت جسد در قیام و قعود نزد عیسویان مراعـات نمیشـود و دارای اهمیّت نمیباشد که شخص مصلّی در قیام باشد یا در قعود یا در رکوع یا در سجود، با چشمهای بسته یا گشاده؛ بلکه قصدگلّی نیّت خالص و پاکی و طهارت فکر میباشد و البتّه باید ملتفت این معنی نیز شد که استجابت دعا یا نماز والبته بکثرت کلمات مکرّره و طولانیت نماز نیست بلکه بهترین نمازها آنست که مختصر ومفید و با نهایت گرمی و حرارت تقدیم شود مت ٦:٧ لو٨:١٣:١ و ٢٣:٤١؛ جز کفّار و ملاحده کسی مطلقاً منکر نماز نبوده و نیست و بدون شك شخص نماز گـذار لازم است که وجود حضرت واجبرا مسلّم داشته مسئولیّت انسانرا در روز باز پسین نیز معتقد باشد و در صورت نفی این دو تعلیم نمازرا نتیجه و معنی نه خواهد بود. مسلّم استکه خداوند نمازهای بندگان خودرا شنیده جواب عطا میفرماید همچنانکه پدری در خواست و استدعای پسر خودرا بعمل میآورد مت ٧:١١ و باید دانستکه ما بخدائی زنده و پاینده ونزدیك وعارف القلوب و قادر کلّ که تضرّعات مارا با وجود شروط معیّنه میشنود دعـا مینمائیم . فائده دعا و نماز متنبّه ساختن قوی و منور نمودن قلوب و ضمایر و سبب ترغیب واستحکام اعتماد و توکّل بر حضرت خالق و قادر کلّ میباشد بطوریکه از آن پس امکان دارد که استدعاها و در خواستها و تضرّعات مارا مرحمت فرماید؛ امّا نماز

خانگی که عبارت از نماز جماعتی اهل خانه باشد سبب استحکام و تقویت و تسلّط والدین و حفظ نظامات خانوادگی شده حقایق دینی‌را در قلوب اطفال غرس مینماید و شواهد استجابت نماز در کتاب مقدّس و تاریخ کلیسا و سرگذشت صالحین بسیاراست.

سبب اینکه کنایس مسیحیّه کتاب مخصوصی برای نماز دارند و باید بر حسب آنچه در آن مکتوب است نماز بخوانند این است که آنها حواس ساجدین‌را کلیّةً بالفاظ و معانی مستعمله می‌کشانند و خود کتابها شامل افضل‌ترین و بهترین ادعیّه و نمازها و اعترافاتی که از زبان مؤمنین و مقدّسین و صالحین کلیسا جاریشده میباشند و نیز سبب آن میشود که گفته و الفاظ باطله که مناسبت ندارد و تعالیم جدیده که قابل نیستند در کلیسا داخل نشوند؛ و گذشته از اینها افکار ساجدین و خیالات عبادت گذاران‌را بصورت و هیئتی که با ذوق سلیم مطابق و موافق است تقدیم مینماید.

امّا در بارهٔ نماز ارتجالی که شخص مصلّی بخودی خود نماز کند این است که افکار و استدعاهای مخصوصهٔ خودرا بنوع مخصوص در حضور خالق خود میآورد و البتّه در اینصورت باختلاف ظروف و حرارت نفس مصلّی تفاوت کلی خواهد داشت و بهیچوجه مقیّد به قیود مخصوصه نه خواهد بود. خدا روح است و اورا بروح و راستی باید پرستید یو ۲۴:۴ و البتّه واضح است که نمازرا زمان و مکان مخصوص نیست بلکه در هر جا و هر وقت میتواند بود ۱ تسلو ۱۷:۵، لکن اگر چنانچه حفظ و تعین اوقات مخصوصه ممکنه باشد خالی از ضرر است، چنانکه یهودرا عادت بود که ساعت سه و شش و نه از روز و اوّل شب و آخر شب و قت طعام خوردن دعا و نماز نمایند مز ۱۷:۵۵ دا ۱۱:٦ لو ۱:۱۸ اع ۱:۳ و ۱۰ ۳ و۹ و۳۰.

و جدول ذیل نمازهای مذکورهٔ مهمّه کتاب مقدّس میباشد.

اشخاص	شواهد	موضوع
آبرام.	پید ۱۵:۲ و۳.	برای پسری.
ابراهیم.	پید ۱۷:۱۸.	برای قبول اسماعیل.
ابراهیم. بنده‌اش	پید ۲۴:۱۲ـ۱۴.	برای هدایت یافتن از خدا در بارهٔ دختر معینه برای اسحق.
اجور.	ام ۳۰:۷ـ۹.	برای اعتدال.
ارمیا.	ار ۱۴:۷ـ۹ و۱۹ـ	در وقت قحطی عظیم.
ارمیا.	ار ۱۵:۱۵ـ۱۸.	برای تسلّی.
آسا.	۲تو ۱۴:۱۱.	در وقت محاربهٔ زارح کوشی.
استفانوس.	اع ۷:۵۹ و۶۰.	برای تسلیم خود بخدا ودر خواست آمرزش برای قاتلان خود.
اسرائیل.	تث ۲۱:۷ و۸	برای کفّاره قتل درصورت بدست نیامدن قاتل.
اسرائیل.	تث ۲۶:۱۳ـ۱۵.	نماز سال عشر.
الیشع.	۲پاد ۶:۱۷.	برای گشادن چشمان خادمش.
الیشع.	۲پاد۶:۱۸.	برای مبتلا ساختن عساکر آرامرا بکوری.
الیشع.	۲پاد ۶:۲۰.	برای گشادن چشمان عساکر آرام.
ایلیا.	۱پاد ۱۷:۲۰ و۲۱.	برای زنده شدن پسر بیوه زن.
ایلیا.	۱پاد ۱۸:۳۶ و۳۷.	تا خدا بر او شهادت دهد.
ایلیا.	۱پاد ۱۹:۴.	برای مرگ.
حبقوق.	حب ۳:۱ـ۱۹.	برای زنده کردن کار خدا.
حزقیا.	حز ۹:۸.	برای خلاص بقیّه اسرائیل.
حزقیا.	۲پاد ۱۹:۱۵ـ۱۹ اش ۳۷:۱۶ـ۲۰	برای اینکه خدا مملکت خودرا از سنحاریب حفظ فرماید.
حزقیا.	۲پاد ۲۰:۳ اش۳۸ :۳.	برای حفظ حیات خودش.
حزقیا.	۲تو ۳۰:۱۸ و۱۹.	برای کسانیکه فصحرا بدون استعداد خوردند
دانیال.	دا ۹:۴ـ۱۹.	برای اعادهٔ اورشلیم.
داود.	۲سمو ۷:۱۸ـ۲۹.	برای برکت بر خانواده‌اش.
داود.	۱تو ۲۹:۱۰ـ۱۹.	تشکر بخدا و درخواست حکمت برای سلیمان
داود.	۲سمو ۲۴:۱۷.	تا آنکه از قوم بواسطه که ایشانرا شمرده است

انتقام نکشد.

داود.	مزامیر متعدده.	مقاصد مختلفه.
حواریان.	اع ۱:۲۴ و۲۵.	برای هدایت در انتخاب حواری.
سلیمان.	۱ پاد ۳:۶ـ۹.	تا خدا ویرا حکمت عطا فرماید برای تدبیر مصالح قوم.
سلیمان.	۱ پاد ۸:۲۳ـ۵۳ و۲ تو ۶:۱۴ـ۴۲	تقدیس هیکل.
شمشون.	داو ۱۶:۲۸.	برای در خواست قصاص مخالفین خود.
دعای ربّانی.	مت ۶:۹ـ۱۳ ولو ۱۱:۲ـ۴.	دعای عمومی.
عزرا.	عز ۹:۶ـ۱۵.	اعتراف بخطای قوم در تزویج زنان غریبه.
باج گیر.	لو ۱۸:۱۳.	برای آمرزش.
فریسی.	لو ۱۸:۱۱.	شکر گذاری برای عدالتش.
دزد بر صلیب.	لو ۲۴:۴۲.	تا آنکه مسیح اورا در فردوس یاد نماید.
منوح.	داو ۱۳:۸.	برای درخواست هدایت خدا در تربیت پسرش
موسی.	خرو ۳۲:۱۱ـ۱۳	
	تث ۹:۲۶ـ۲۹.	برای آمرزش قوم که بت پرستی کردند.
موسی.	خرو ۳۳:۱۲ـ۱۸.	تا آنکه خدا همواره با او و با قوم اسرائیل باشد
موسی.	اعد ۱۰:۳۵ و۳۶.	در وقت حرکت صندوق و وقت ورود آن.
موسی.	اعد ۱۱:۱۱ـ۱۵.	تا آنکه اورا در حکمرانی بنی اسرائیل اعانت فرماید.
موسی.	اعد ۱۲:۱۳.	تا آنکه مریم از برص شفا یابد.
موسی.	اعد ۱۴:۱۳ـ۱۹.	برای آمرزش خطای تمرّد قوم بعد از مراجعت جاسوسان.
موسی.	اعد ۲۷:۱۶ و۱۷.	تا آنکه خلیفهٔ برای او معیّن شود.
موسی.	تث ۳:۲۴ و۲۵.	تا آنکه خداوند اورا بعبور کنعان اذن دهد.
نحمیا.	نح ۱:۵ـ۱۱.	برای بقیّهٔ در اسیری.
نحمیا.	نح ۴:۴ و۵.	برای نجات از سنبلّط و طوبیا.
هارون و کهنه.		برکت هرون و پسرانش بر قوم اسرائیل.
مسیح.	مت ۱۱:۲۵ و۲۶.	تشکّر برای وضوح حقایق الهی بر اطفال.
مسیح.	یو ۱۱:۴۱ و۴۲.	تشکّر برای اینکه پدر، دعای اورا استجابت

		فرمود.
مسیح.	یو ۱۲:۲۷.	برای طلب اعانت خدا.
مسیح.	یو ۱۷.	دعا برای خود و شاگردان و مؤمنین و اتّحاد روحانی.
مسیح.	مت ۲۶:۳۹ـ۴۲ لو۲۲:۴۲.	برای گذشتن آن پیاله والّا بر حسب مشیّت او بشود.
مسیح.	لو ۲۳:۳٤.	برای آمرزش قاتلانش.
مسیح.	مت ۲۷:٤٦.	مسئلت که چرا پدر ویرا وا گذاشته است.
مسیح.	مت ٦:۹ـ۱۳ لو ۱۱:۲ـ٤.	دعای ربّانی.
یوشع.	یوش ۷:۷ـ۹.	توسّل بخدا بعد از خطای عخان.
یعبیص.	۱ تو ٤:۱۰.	برای برکت خدا بر او.
یعقوب.	پید ۳۲:۹ـ۱۲.	در خواست اعانت خدا و نجات از عیسو.
یهوشافاط.	۲ تو ۲۰:٦ـ۱۲.	در خواست اعانت خدا بر ضدّ عساکر موآب و عمّون.
یونس.	یونس ۲:۲ـ۹.	طلب رحمت از شکم ماهی.

و طولانی‌ترین نماز و بلندترین و مهمّ‌ترین دعائی که مسیح بعمل آورده و دست بدست بما رسیده است نماز اخری اوست که با شاگردان خود بجا آورد و برای شاگردان خود فرمود یو ۱۷: و آن بر سه قسم است

اوّل، محض نفس خود ۱ـ۵۰

دوّم، برای محافظت شاگردانش ۶ـ۱۹۰

سوّم، برای کسانیکه تا آخر الزّمان ایمان خواهند آورد و فکر عمل فدائی که خدای پدر بواسطه مسیح و حواریان انجام داد، در ضمن اقسام ثلثهٔ مذکوره ثبت است. شاف میگوید که این نماز کهانتی که در آن شب آرام در تحت ستارگان آسمان در حضور شاگردانیکه هنوز در پیشرفت عمل آن حضرت برای خود و شاگردان و کلیسا بجا آورد متعجب بودند بوجود مبارك آن حضرت اختصاص داشت و هرکز دیگریرا حقی نیست که بدانطور تکلم نماید بلکه میتوان گفت مسیح نیز بجز آن یکدفعه دیگر بدان دعا و نماز متکلّم نشد؛ البتّه باید دانست که نماز آنحضرت همچو جواب و سؤآل شخص پستی از شخص اعلائی نیست بلکه چون گفتگوی و مشاورهٔ شخصی است با همدرجه خود و در همان حالت بهمان کلمات شاگردان خودرا تعلیم میدهد که او واسطه و وسیله واحد فیمابین آسمان و زمین است و شاگردان حالیّه و آیندهٔ خودرا با خود و پدر همچو برادران کامل و مقدّس قرار میدهد.

امّا دعای ربّانی همان نماز عامی است که آنوجود مبارك بشاگردان خود تعلیم فرمود مت ۶: ۹ـ۱۳ لو ۱۱: ۲ـ۴ و آن نماز نمازها است همچنانکه کتاب مقدّس کتاب کتابها است؛ البتّه باید دانست که قصد از این مذاکره نه آنست که جز آن نماز نماز و دعای دیگر نیست بلکه قصد ما این است که نماز آن حضرت نمونهٔ کاملی برای نماز و دعاهای ما میباشد.

یکی از اجداد متقدّمین گفته است که نماز مسطور محض مذهب و دیانت مسیحیّه میباشد که دارای استدعاها و توسّلات و تشکّرات و تتابع نمازهای زمانی وروحانی نسبت به حضرت اقدس الهی و انسان است و بطور نیکوطریقهٔ مخصوص و پسندیدهٔ ترتیب یافته است که اولاً با تمجید و تسبیح حضرت سبحان شروع نموده متدرجاً منتهی باحتیاجات بنی نوع بشر شده از آن پس خلاصی از شریررا مذکور داشته با تشکّر و تمجید ختم میشود، ومارا باید که تمام مرقومرا از مهد تا لحد ورد زبان نمائیم و امکان ندارد و نه خواهد داشت که آنرا عوض نمائیم و بعد از آنکه استدعاها و احتیاجات و مسئولات خودرا در حضور خالق کل معروض داشته باشیم باز بمذاکره نماز مبارك مسطور بر گشته آنرا از جمیع عرایض خود مهم‌تر و شیرین‌تر و بهتر و مختصرتر می‌یابیم؛ و نماز یا دعای ربّانی بر سه قسم است:

اولاً، توجیه و توجّه بحضرت اقدس

الهی۰
ثانیاً، مسئولات شش گانه یا هفتگانه ۰
ثالثاً، تسبیح و تشکّر و تمجید۰ امّا توجیه مارا از نسبت ابنیّت بخدا و برادر با بنی نوع بشر و حتمیّت صعود نفس بنی بشر بدرجات عالیه سماویّه میاگاهاند و مسئولاتش بر دو قسم است، سه‌تا از آنها مختص بخدا و ملکوت و مشیّت او تعالی میباشد و سه‌تای از آنها مختص احتیاجات روحانی و جسمانی انسان تا آنکه از شریر رهائی یابد۰

دعوی . اع ۱۱:۲۵۰ بدانکه رفع دعوی چنانکه در همین آیه مسطور است در شریعت یهود امر رسمی و معیّنی بوده است تث ۱۷: ۸ و۹۰ شریعت رومانیان هم اجازه بر این داده بود که هر یك از رعایا به خواهند توانند که رفـع دعـوای خودرا بامپراطور نمایند و بحکم سایر حکام راضی نشوند۰

دف . خرو ۲۰:۱۵۰ یکی از آلات موسیقی و بعینه مثل همین دفی بوده که فعلاً معروف و معمول است (ملاحظه در اسباب غنا)۰

دفقه.(بازار حیوانات) یکی از محلّات بنی اسرائیل بود در دشت اعد ۱۲:۳۳ و۱۳ که در وادی فیران واقع است۰

دفن . قوم یهود کلّیةً در تمام اوقات در دفن اموات بسیار دقّت مینمودند پید ۹:۲۵ و۲۹:۳۵ ودفن نکردن میّت یکی از علامات بی احترامی و اسباب دل تنگی می‌بود جا ۶: ۳ ار۱۸:۲۲ و۱۹ و امکان نداشت که کسی مانع دفن اموات شود و حتّی اجساد دشمنان هم میبایست دفن شوند تث ۲۳:۲۱ ۱ پاد ۱۱: ۱۵ مردمان صالح‌تدیّن‌خودرا دردفن نمودن اموات می‌دانستند و فی الحقیقة در صورتیکه کسی گمان برد که میّت غیر مدفون اسباب ملوثی زمین وی خواهد گردید در اینصورت چقدر ناخوش و ناپسند خواهد بود که اجساد اموات غیر مدفون در آنجا دیده شود ۲شمو ۱۴:۲۱ مسّ میّت‌را مسّ نموده است بخس و غسل و طهارت شرعی لازم داشت اعد ۱۱:۱۹_۲۲۰

۰ سه کرت سوزانیدن ابدان اموات درکتاب مقدّس مذکور است یکی خانوادهٔ عاخان است بعد از آنکه سنگسار شدند یوش ۲۴:۷ و۲۵ و جنازه شاؤل و فرزندانش اشمو ۱۲:۳۱ و محتمل است اجساد اشخاصی که از طاعون تلف شدند عا ۱۰:٦۰

و چون شخصی بحالت احتضار میرسید میبایست خویشان نزدیك وی چشمان وی‌را به بندند و بوسه آخرین یعنی بوسه وداعرا بر سر و روی ایشان بدهند پس‌از آن شروع بناله و گریه نمایند پید ٤:٤٦ و۱:۵۰ و البتّه سایر خویشاوندان و دوستان در این گریه و زاری و ماتم و سوگواری که تا بعد از دفن هم باقی میبود شرکت میداشتند یو۱۱: ۱۹ که ناله بلند و شیون رو اویلای ایشان در مر ۳۸:۵ وارد است و بعضی اوقات زنان تعزیه خوانرا از برای گریستن و گریانیدن

اجیر می‌نمودند چنانکه این عادت حکماً کم و بیش در مشرق زمین معمول است ار ۹:۱۷ عا ۱٦:۵ که همواره شخص میّت‌را مدح و توصیف کنند اع ۹:۳۹ و عادی بودند که با فریاد و شیون و حرکات وحشیانه و گاهی باستصواب صوت موزیك مت ۹:۲۳ غصّه و سوگواری خودرا اظهار نمایند حز ۲٤:۱۷ و۱۸.

باری چون روح از بدن مفارقت می‌نمود فوراً بدن‌را غسل داده در اطاق مناسبی میگذاشتند اع ۹:۳۷_۳۹ و گاهی با روغن تدهین نموده مت ۲٦:۱۲ و حنوط کرده در پارچهٔ از کتان پیچیده سررا نیز با دستمالی عمامه‌وار می‌بستند مت ۲۷:۵۹ و هر عضوی و انکشتی‌را علیحدّه می‌پیچیدند یو ۱۱:٤٤ چنانکه اینمطالب در اجساد مومیائی مصر که از خاك بر آورده میشود مشهود است و اگر چنانکه بدن‌را مومیائی نمی‌کردند دفن فوراً اتّفاق میافتاد زیرا که هوا گرم و علاوه بر آن شرعاً و رسماً نجس و ناپاك محسوب بود و ندرتاً در میانه دفن و موت ۲٤ ساعت فاصله میافتاد اع ۵:٦ و ۱۰ و فعلاً دفن اموات در اورشلیم بیش از سه یا چهار ساعت طول نمیکشد و بدنرا کفن کرده در تابوتی گذارده بقبرستان میبرند ۲سمو۳:۳۱ لو۷:۱٤ بعضی از اوقات تابوت‌را از اشیای قیمتی و نفیس استعمال میکردند ۲تو ۱:۱٤ و بدن‌های ملوك و سردارانرا در صندوقهای چوبی یا سنگی میگذاردند پید ۵۰:۲٦ و ۲پاد ۱۳:۲۱ و خویشان میّت نیز همراه تابوت تا بقبرستان که غالباً خارج از شهر بود میرفتند و حنوط و عطور و چوبهای معطّررا در قبر می‌سوزانیدند ۲تو ۱٦:۱٤ و غالباً بعد از دفن ناهار یا شامی بتوسّط اولیای میّت داده میشد ار ۱٦:۷ و۸.

و تا چندی بعد از دفن دوستان و خویش و اقرباء میّت هر روزه بقربستان رفته گریه و ندبه و شیون میکردند و کلهای تازه بر قبر می‌افشاندند یو ۱۱:۳۱ و این رسم فعلاً هم در مشرق و مغرب معمول است ملاحظه در حنوط عزاداری قبور.

دقله . (درخت خرما) و او پسر یقطان میباشد پید ۱۰:۲۷ ۱تو۱:۲۲ که در موضعی از مواضع عرب که دارای درختان خرما بود سکونت میورزید و دور نیست که محلّ مرقوم در یمن بوده است.

دل . معروف است، و بمفاد کتاب مقدّس محلّ و مرکز جمیع و امید واراده دوست و دشمن اع ۱٦:۱٤ و نیز مرکز بصیرت عقلی است و در صورتی که بسکه و طبیعت اخلاقی متاثّر شده باشد مز ۱٤:۱ یو۱۲:٤۰ ۱قر ۲:۹ و دارای تمام طبایع روحانیّه بنی نوع بشر میباشد روم ۱:۲۱ و ۱قر ٤:٦. دل انسان افتاده ذاتاً از خدا دور و مهجور است پید ۸:۲۱ جا ۹:۳ ار ۱۷:۹ و همواره منبع گناه و تقصیرات بوده و خواهد بود مت ۱۵: ۱۹ علی هذا محتاج تجدیدی است که بتوسّط

توفیق مخصوص خدا بعمل آید مز ۱۰:۵۱ ار ۴۰:۳۲ حز ۲۴:۳۶ در اینصورت مرکز و منبع ایمان خواهد گردید روم ۱۰:۱۰ که بدانواسطه خدای تعالی قلب‌را صاف و پاك مینماید اع ۹:۱۵ مقابل عب ۲۲:۱۰ ومحلّ اقامت مسیح اف ۱۷:۳ و مسکن روح القدس ۲قر ۲۲:۱ و منزل خدای پدر می‌گردد یو ۲۳:۱۴ و اثر تجدید آن از تغییر رفتار معلوم میشود مت ۳۵:۱۲ و خدای تعالی همواره بر آن نگران است اسمو ۷:۱۶ و اع ۲۱:۸ و بر قلب و رفتار انسان داوری می‌فرماید ار ۱:۱۷ مکا ۲۳:۲. ما موریم که قلب‌را تماماً بخدا تسلیم کنیم و آنرا همیشه در طرق خداوند نگاه داریم اسمو۷: ۳ ام ۱:۳ و۴ و۲۶:۲۳ مز ۱۷:۵۱ عز ۴:۴ یوئیل ۱۲:۲ و۱۳ فی ۷:۴ ا پط ۱۵:۳.

دلعان . (کدو یا خیار) و آن شهری در اسافل اراضی یهودیّه که در نزدیکی مصفاة واقع میباشد یوش ۳۸:۱۵ و فاندافلد بر آنست که همان تینیّه میباشد که به جنوب عقرون واقع است لکن وارن بر آن است که همان یعابین میباشد.

دلماطیّه . ۲ تیمو ۱۰:۴ در قدیم الایّام یکی از قسمتهای اللیّریکون بود لکن الآن یکی از مقاطعات اطریش و در شمال مشرقی کنارهٔ دریای ادریا یا خلیج فینیسیا واقع است. گویند اوّل کسیکه انجیل‌را بدان سر زمین آورد تیطس بود، ملاحظه در اللیّریکون.

دلمانوثه . قریهٔ است که در کناره دریای جلیل نزدیك به مجدل واقع میباشد مر ۱۰:۸ مقابل مت ۳۹:۱۵ و بگمان بعضی همان چشمه سرد میباشد که بطرف غربی دریای مرقوم، و تا طبریّه دو میل مسافت دارد.

دلیله . (معشوقه). داو ۴:۱۶ و او زن زانیه بود که در وادی سورق که در قسمت سبط یهودا و نزدیك بحدود فلسطین واقع بود، سکونت میداشت، و هم او سبب شد که شمشون بدست دشمنانش گرفتار شد.

دمشق . یکی از شهرهای معروف شام است که بمسافت ۱۳۳ میل بشمال شرقی اورشلیم واقع و از طرف شمال و مشرق و جنوب دشت خرّم و بار آوری آنرا احاطه نموده است و رود بردی یعنی ابانا و اعوج که همان فرفر باشدکه در ۲ پاد ۱۲:۵ مذکور



دیوار دمشق

است آنرا ابیاری نماید· امّا ارض دمشق مقدار ۲۲۰۰ قدم از سطح دریا مرتفع و معتدل الهوا و نیك می‌باشد لکن در تابستان هوایش بواسطه کثرت آبیاریهائی که واقع شود سبب مرگهـای ناگهـائی گردد؛ و با وجودیکه در تابستان حرارت هوا در روز آناً فآناً در تزاید است چون شب در آید خنك شود و شب نم بسیار فرود آید؛ و از بسیاری کوههای بی آب و علفی که در حوالی دمشق می‌باشد دشت آن بسیار سبز و خرّم به نظر آید· گویند این شهر ازقدیم‌ترین شهرهای دنیا میباشد و یوسیفس بر آن است



دمشق

که بانی این شهر عوص ابن آرام ابن سام ابن نوح می‌باشد و بموافق پید ۱۵:۱۴ حضرت خلیل بدانجا تشریف فرماشده داود آنرا مفتوح ساخت ۲شمو ۸:۵ و٦ و با اسرائیل همدست شده پس از آن بر ضدّ ایشان سلسله دشمنی بجنبانید ۱پاد ۱۵:۱۸ و۲۰ و۲نو ۱٦:۲-۹ و بعدتغلاسر نیز بر این دست یافته ارمیای نبی نیز بر آن اعلان فرمود ار ۲۷:٤۹ و بعد از آن در عهد عتیق چندان مذکور نیست· در سنه ۳۳۳ قبل از مسیح اسکندر ذو القرنین بعد از انقضای جنك اسوس بر آن دست یافت؛ و چون شهر مرقوم محلّ هدایت یافتن پولس حوّاری بود لهذا در عهد جدید مذکور گردید اع ۱:۹-۲۵،و پس از آنکه مذهب مسیحی در آنجا انتشار یافت محلّ اسقوف مسیحی گردیده در سال ٦۳۵ میلادی خالد ابن ولید که سردار نامی لشکر اسلام بود بر ان دست یافت· و در این

بین دول مختلفه همواره گاهی این و گاهی آن بر آن دست همی‌یافتند، تا در سنهٔ هزار و پانصد وشانزده میلادی دولت علیّه عثمانیّه آنرا مفتوح ساخته بر آن حکمران شد و فعلاً دارای ۱۶۰۰۰۰ نفوس میباشد؛ وآنرا مسجد جامع مشهوریست که آنرا جامع اموی گویند و کوچهٔ نیز دارد بکوچه سلطانی مسمّی، و بعضی بر آنند که همان جاده ایست که در اع ۹:۱۱ مستقیم نامیده شده است، و گویند خانه نعمان وحننیا و آنجائیکه پولسرا در سبد نهاده فرود کردند فعلاً موجود است. و در حوالی شهر چهار موضع میباشد که مدّعی آن اند که پولس در یکی از آنها هدایت یافت.

دمنه . یکی از شهرهای لاویان است که در حصّه سبط زبولون واقع یوش ۳۵:۲۱ و دور نیست که همان رمّونو باشد که در ۱ تو ۷۷:۶ مذکور و فعلاً آنرا رمانه گویند.

دملها. جوشهای سوزندهٔ بود که در زمین مصر پیدا شد، یعنی موسی خاکستریرا گرفته در حضور فرعون به هوا پاشید و باد آن‌را پراکنده ساخته بر هر انسان یا حیوانی که ذرّه از آن می‌افتاد بدینمرض مبتلا میشد خرو ۹:۹. قصد از این آیات و عجائب این بود که خدای تعالی ایشان‌را بفهماند که این بلاها بواسطه ظلمی که بر بنی اسرائیل وارد آوردند بر ایشان واقع شد و در تث ۲۷:۲۸ دنبل مصر نیز خوانده شده است.

دنه . یکی از شهرهای کوهستان یهودا میباشد یوش ۴۹:۱۵ و بگمان کاندر همان ادنه حالیّه میباشد که بمسافت ۸ میل بشمال شرقی حبرون واقع است.

دندان. خرو ۲۴:۲۱ بدانکه در شریعت موسوی قرار بر این بود که اگر کسی دندان کسی‌را بیندازد یا چشم کسی‌را ضایع کند دندانش بعوض دندان و چشمش بعوض چشم‌اوداده شود، وعلما ومفسّرین‌اینمطلب‌را حمل بر جایز بودن انتقام‌کرده بودند؛ لکن خداوند و منجی ما فرمود که این تفسیر نا راست و نا بر جا است بلکه سزاوار است که دشمنان خودرا عفو نمایند مت ۳۸:۵ و ۳۹. و نظافت دندان عا ۶:۴ اشاره بکرسنگی و مجاعت و فشار دندان اشاره بغضب و ترس و نومیدی میباشد مت ۱۲:۸؛ امّا آنکه در حز ۲:۱۸ وارد است که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید، قصد از آن است که پدران گناه کردند و عقوبتش بر پسران وارد آمد.

دنده. غالباً به پهلو ترجمه شده است. و همان قسمتی است که از آدم ابوالبشر گرفته شده حوّا از آن مخلوق گشت پید ۲: ۲۱ و۲۲ دا ۵:۷.

دمائیان. عز ۹:۴ گویند که قبیلهٔ از دودمان فرس اندکه بموافق قول‌هیرودو تس داهیّین خوانده شده اند و دیگران بر آنند

که ایشان همان قومی اند که از عوا آمدند ۲ پاد ۲۴:۱۷ .

ده . مجموعهٔ از خانه‌ها یا مساکن غیر منتظمهٔ است که کمتر از قصبه یا شهر باشد اسمو ۱۸:۶ نح ۲:۶ لو۸:۱ یا اینکه مقصود از مسکن و موقع موقتی است که شامل چادرها و یا کلبه‌های گلی میباشد که در اطراف آنها خار بست یا حصاری کشیده شامل دروازه نیز میباشد یوش ۱۳:۲۳ و۲۸ و۱۵:۳۲ و غالباً قصد از رستاقات یعنی خانه‌های حوالی شهر محصور میباشد لا ۲۵:۳۱ و۳۴ مر۶: ۵۶ و۸:۲۷ .

دهان . گاهی در نوشتجات مقدسه قصد از گوینده است خرو ۴:۱۶ ار ۱۵:۱۹ . خداوند با موسی «رو برو» تکلم فرمود اعد ۱۲:۸ یعنی بطور واضح و آشکار گفتگو نمود . شریعت میبایست در دهان عبرانیان باشد، یعنی غالباً آنرا مذاکره کنند . عبارت عصای دهان او که در اش ۱۱:۴ وارد است و شمشیر نیز که در مکاشفه ۱:۱۶ وارد است بمعنی قوت کلام میباشد یعنی قوت کلام مسیح در ملزم ساختن و غلبه نمودن و داوری کردن میباشد مقابل اش ۴۹:۲ عب ۴:۱۲ . لفظ عبری که از برای دهان مستعمل است گاهی بلفظ حکم ترجمه شده است پید ۴۵:۱۲ جا ۵:۲ ؛ وارواح پلیده که ازدهان اژدها بیرون آمدند مکا ۱۶:۱۴ حاضر اند که احکام اژدهارا مجرا دارند .

ده يك . اینمطلب که دادن ده يك باشد در میان طوایف قدیمه که قبل از موسی بودند شهرت تامی داشت علی الخصوص فیمابین اهالی آسیا بسیار مرسوم بود وحضرت موسی بالهام الهی آنرا در شریعت مقدسه خود داخل نموده امر فرمود، که ده يك‌را بلاویان که حصهٔ از زمین ندارند بدهند، بنا براین ایشان معاش خودرا از برادران خود تحصیل مینمودند و لاویان برای کهنه نیز عشر قرار میدادند اعد ۱۸:۲۰-۳۲ .

و قوم اسرائیل‌را بفرمان خدا عادت این بود که عشر محصولات خودرا فراهم آورده در بیت المقدس یا محلی که نزدیك آن باشد رفته عید مینمودند واگرچنانچه بواسطه بعد مسافت بردن خود آن محصول امکان نداشت آن شخص‌را جایز بود که محصول‌را فروخته قیمتش‌را باضافه خمس قیمت در دست گرفته به بیت المقدس شود و در آنجا لوازم عیدرا خریده عیش نماید؛ و شخص عشر دهنده در این عید خانوادهٔ و رفقای خود خصوصاً لاویان‌را مهمانی مینمود اما عشرسال سوم‌را در خانها واملاك می‌خوردند تا فقرا و محتاجـان و سـال خوردگان و ضعیفان که یارای رفتن به بیت المقدس‌را نداشتند از آن بهره‌ور گردند تث ۱۴:۲۸ و۲۹:

حیوانات بطوریست که در سفرلاویان مکتوب است یعنی هر چه بزیر عصا بگذرد يك دهم آن برای خداوند مقدس خواهد بود و

فدیه داده نشود لا ۲۷:۳۲ و۳۳ لکن عشر سبزیجات مطلوب نبود جز اینکه فریسیان نعناع و شبت و زیره‌را عشر میدادند مت۲۳: ۲۳ والبتّه وجود مبارك مسیح ایشان‌را برای این مطلب ممانعت نفرمود بلکه بواسطه ترك امور مهمّه شریعت اقدس الهی سرزنش فرمود.

دوا. (ملاحظه در طب).

دواغ. (ملاحظه در اخیمالك).

دوتان. (یعنی دواب انبار) پید ۱۷:۳۷ موقعش در نزد تلّ دوتان در نزدیکی یزرعیل بشمال سامره در تنکه از کوههای جلبوع که بمسافت ۱۲ میل از سامره دور است واقع میباشد وچون برادران یوسف ویرا در آنجا فروختند لهذا قابل ذکر میباشد و عساکر آرام نیز در آنجا اراده گرفتن الیشاعرا نمودند ۲پاد ۱۳:۶-۲۳. گویند که چاه مشهور بچاه یوسف در آنجا در محلّ وسیعی که بجانب کاروانسرائی میباشد واقع است، برکاردت گوید که قطر چاه سه قدم و عمقش ۳۰ قدم و تکش در سنك کنده شده است و در بعضی از فصول آب در آن یافت شود و دیوارهایش نیز بصنعت بنائی بر آورده شده است؛ وکاروانسرائی بمسافت پنج میل بشمال غربی حوم مانده دیده شود که آن‌را کاروانسرای چاه یوسف گویند.

دور. مسکن داو ۲۷:۱ و آن قریه کوچکی است که در ساحل بحر روم واقع و ۹ میل از طرف شمال تا بقیصریّه مسافت دارد و آنرا طنطوره گویند و سابقاً شهر سلطان نشین و پای تخت مقاطعه از مملکت کنعان بود یوش ۲۳:۱۲ که پس از آن به نیم سبط منسّه داده شد.

دودانیم. (ملاحظه در ددان).

دورا. دا ۱:۳ و آن دشت با وسعت و صحرای پهن و فراخی است که در مملکت بابل بوده نبوکدنصّر تمثال طلائی خودرا در آن بر پا داشت و خود لفظ «دورا» نیز بمعنی دشت میباشد. امّا مسیو ادبرت بر آن است که همان دشت دویر میباشد که بجنوب شرقی بابل واقع است و اینکه خود او قاعده نصب عظیمی‌را استخراج نموده است.

دوك. این پیشه در کرسی در قدیم الایّام مثل همین روزها مختص زنان بود خرو ۲۵:۳۵ و۲۶ وام ۱۹:۳۱ و پشم و کتان و موی شتر و بزرا میریسیدند.

دومه. (سکوت) (۱) پسر اسماعیل میباشد پید ۱۴:۲۵ و اتو ۳۰:۱.

(۲) یکی از شهرهای بنی یهودا یوش ۵۲:۱۵ که خرابه‌های آن فعلاً در قریه که به دومه معروف و بمسافت ٦ میل بجنوب غربی حبرون واقع است موجود میباشد.

(۳) موضوع نبوّت است که در اش ۲۱: ۱۱ مذکور است و قول معتنابه آن است که دومه اسم مملکتی میباشد که اولاد دومه

ابن اسماعیل در آن سکونت میداشتند پید ۲۵: ۱٤؛ و بعضی دیگر بر آنند که اولادهٔ دومه در صحرای شام در محلّی که ۱۵۰ یا ۲۰۰ میل بدمشق مسافت داشت ساکن بودند؛ و فعلاً هم مقاطعهٔ در آنجا موجود و بدومة الحجریّه یا دومة السوریّه مسمّی میباشد و بمعنی اراضی ادوم است ٠

دوست . ابرهیم درجه و احترامی یافته بلقب خلیل الرّحمن ملقّب گردید اش ٤۱: ۸ یع ۲۳:۲ و حضرت روح الله الأعظم هم همان درجه و احترام و برکت‌را بشاگردان خود کرامت فرموده چنانکه در یو ۱۵:۱۵ وارد است٠ لفظی که مسیح در مت ۲٦:۵۰ یهودارا بدان خطاب فرمود در یونانی با لفظ فوق در نهایت تباین است چه که لفظ اوّل بمعنی دوستی حقیقی و لفظ دوّم افاده معنی مجازی نماید (یعنی رفیق) و از قرار معلوم این اصطلاح در آنزمان از برای رفیق شهرت تامّی داشته است و همان لفظ در مت ۱۳:۲۰ و۱۲:۲۲ نیز وارد است٠

دوش . معروفست، بارها عموماً بر دوش بر داشته میشد اعد ۹:۷ مز ۸۱:٦ خم کردن دوش که در پید ٤۹:۱۵ وارد است قصد از اطاعت و بندگی و پس کشیدن دوش علامت یاغی‌گری میباشد نح ۹:۲۹ زك ۷:۱۱٠

دیبون . نزار (۱) یکی ازشهرهای موآب که بمسافت چند میل بشمال ارنون واقع و فعلاً آنرا دیبان گویند٠ بانی این شهر بنی جاد بودند اعد ۳۲:۳٤ بدان جهت در اعد ۳۳:٤۵ دیبون جاد و در اش ۱۵:۹ دیمون خوانده شده است و در آنوقت جزء مملکت موآب بود؛ امّا دیبان بمسافت سه میل درشمال ارنون یا وادی الموجب واقع است و در سنه ۱۸٦۸ میلادی در آنجا سنك سیاه سختی که طولش ۳ قدم و۸ قیراط و نیم و عرضش دو قدم و سه قیراط و نیم و قطرش یك قدم و یکقیراط و هفت عشر میباشد یافته اند که ۲٤ سطر بخط عبرانی فینیقیه بر آن کنده بود و بطور عجیب تاریخ ۲ پادشاهان فصل ۳: را بیان مینماید و ترجمه‌اش از قرار تفصیل ذیل است، «من میسا بن خاموس ناداب ابن یبنی شهریار موآب میباشم که پدرم سالهای چند شهریار موآب بود و من بعد از پدر شهریار شدم واین محلّ مرتفع‌را زیرا که او مرا از همه خلاصی داد»٠

زیرا که او مرا از همه خلاصی داد٠

«وعمری پادشاه اسرائیل با تمامی مبغضان موآب معاهده نموده مّدت درازی بر موآب جور نمود پس خاموس بر موآب و اراضیش غضبناك شده آنرا تسلیم نمود پس موآب‌را بر ملأ ظلم نمودند ودر روزگار من خاموس متکلّم شده گفت که بر خانه خود رحمت خواهم نمود و اسرائیل در خرابی ابدی هلاك خواهد شد پس عمری میدبه‌را مفتوح ساخته در آن اقامت ورزیده خود و پسرش تا چهل سال موآبرا ظلم نمودند٠ پس از آن

در روزگار من خاموس نظر مرحمت بر موآب افکند پس بعل معون‌را بنا کرده دیوارها و کومه‌ها در آن ساختم و بقصد فتح شهر قریتایم عزیمت کردم، پس مردمان جاد از زمان اجداد خود در مقاطعهٔ قریتایم ساکن شدند و شهریار اسرائیل قریتایم‌را کرد پس جنك کرده آنرا مفتوح ساختم و تمامی مردمان شهررا برای قربانی خاموس خدای موآب خفه نمودم» ۰ از اینجا به بعد سنك شکسته شده مطلب‌را به خوبی در یافت نتوان نمود جز اینکلام «که در برابر خاموس در دو قریه» ۰

«پس محل مرتفعهٔ یهوّه‌را منهدم نموده آنرا در حضور خاموس در دو قریه تقدیس نمودم واذن دادم‌که مردان ۰۰۰ ومردان ۰۰۰ در آن ساکن شوند؛ پس از آن خاموس مرا گفت که بر آمده شهر نبورا بر ضدّ اسرائیل مفتوح ساز پس در شب بر آمده از طلوع فجر تا ظهرمحاربه نموده شهررا گرفتم ۰۰۰ و آنرا کلیّةً دیدم» ۰۰۰ پس از آن بعضی حروف میباشد، «به استار خاموس ۰۰۰ یهوّه ۰۰۰ در حضور خاموس ۰۰۰ و پادشاه اسرائیل با هصی‌را بنا کرده در زمانیکه با من محاربه می‌نمود در آنجا سکونت ورزید پس خاموس اورا از حضور من رانده از موآب دویست مرد گرفتم و شهر باهصی‌را محاصره کرده آنرا بادیبون بحیطهٔ تصرّف آوردم» ۰

و کورخای سوررا در مقابل غاب و سور بنا نمودم ۰۰۰ و درهای آنرا استوار ساختم و برجهای آن‌را بنا نمودم و قصرپادشاهی‌را نیز بر پا داشتم و برکه‌ها بجهة آب کوه در میان شهر ساختم؛ و در خود شهر آب انباری وجود نداشت لهذا اهالی‌را امر نمودم که هر یك آب انباری در خانه خود احداث نمایند» ۰ پس از آن جملهٔ مرقوم افتاده که بخوبی مشروح نگشته است و احتمال میرود که ترجمه‌اش از قرار ذیل باشد ۰

«و طوایف کورخارا نهی فرمودم که با اسرائیلیان مخالطت و آمد و شد ننمایند و عروعیررا بنا نمودم و بازارها در ارنون احداث کردم و بیت یاموت‌را نیز بساختم زیرا که خراب شده بود و باصررا نیز بساختم زیرا که مردمان دیبون بر آن مجبور بودند و عدد ایشان پنجاه نفر بود زیرا که تمامی دیبون مطیع بود و بکران‌را متأهّل کرده جزء ممالك خود ساختم و هیکل و بلتایم و هیکل بعل معون‌را در آن بر پا داشته خاموس‌را بدآنجا بردم» ، انتهی ۰ پس از آن سنك خالی و چیزی بران کنده نیست ۰

«۰۰۰ شهرها ۰۰۰ و حور و نایم ۲۰۰ در آن ساکن شدند و خاموس مراگفت که بر آمده با حور و نایم جنگ نموده آن‌را مفتوح ساز» ۰

(۲) شهری که در جنوب یهودا واقع بود نح ۱۱:۲۵ و دور نیست که همان دیمونه باشد یوش ۲۲:۱۵ گویند که همان الزّیب حالیّه میباشد.

دیك . ایّوب ۲۰:۴۱ برای انواع ظروف خانگی گلی و آهنی و برنجی یا طلائی که برای پختن یا نگاهداشتن خوراکی است مستعمل بود داو ۱۹:۶ ۲پاد ۴۰:۴ مز ۹:۵۸ جا ۶:۷ عب ۴:۹. مستر کلارك در قانای جلیل کوزه‌های سنگی عظیمه که بیست الی بیست وهفت من آب می‌گیرد دیده است و اینطور کوزه‌ها در بمبئی بسیار است که از برای شراب استعمال میشود.

دیکاپولیس . لفظی است یونانی. «دیکا» یعنی ده و «پولس» یعنی شهر ولایتی است که در شمال فلسطین واقع و مشتمل برده شهر عمده است که بزرگترین آنها در مشرق رود اردن واقع میباشد مت ۲۵:۴ مر ۲۰:۵ و ۳۱:۷ و بر حسب آنچه که پلینی مینویسد آن شهرها از اینقرار اند : سترا پولیس، فیلادلفیا، رفانی، جدارا، هیپاس، دیاس، پلاجرسا، کناتا، دمشق، یوسفون و کناتارا. او تولیس مینویسد و باوجودیکه دیکاپولیس در حدود اسرائیل واقع بود خارجیان در آنجا بسیار سکونت داشتند و بدینواسطه است که اسم خارجی بر آن اطلاق شد؛ و امکان دارد که وجود خارجیان اسباب نگاه داشتن گلّه گراز درآن مملکت بوده است مت ۳۰:۸ در صورتی که این عمل در شریعت موسوی ممنوع بود و فعلاً چندان مرسوم نیست.

دیماس . کو ۱۴:۴ یکی از شاگردان پولس که بصفت غیرت موصوف و با او بکار مشغول بود فل ۲۴ لکن پس از آن بشارت مبارك انجیل‌را ترك کرده دوستی و حبّ دنیارا بجای آن بر گزید ۲تیمو ۱۰:۴.

دیمتریوس . اع ۲۴:۱۹ شخص زرگری که در افسس اقامت ورزیده هیاکل نقره ارطامیس‌را میساخت (ملاحظه در ارطامیس و اینصنعت‌را در افسس درجه و مکانت بسیار و منفعت بی شمار بود زیرا که عبادت ارطامیس در آن شهر معروف و بیشتر از سایر امکنه مراعات میشد. علی الجمله چون دیمتریوس دید که پولس مردمان‌را بترك نمودن خدایان ساخته دست انسانی موعظه و اندرز مینماید و ایشان‌را بایمان بر خدای حیّ و انجیل مقدّس ترغیب میفرماید بیم آن کرد که چون این اعتقاد در آن شهر بالاگیرد صنعت وی کسادی پذیرد پس با خود گفت که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد، لهذا تمامی استادان آنحرفت‌را با خود همداستان کرده ایشانرا گفت که پولس رسول موعظه و اندرز مینماید براینکه اینخدایان، ساخته شده بدست، خدا نمیباشند و مردم‌را بر ترك آنها ترغیب مینماید و در اندك زمانی صنعت‌ها از دست خواهد رفت و

کار برایشان سخت تنك خواهد شد؛ و در خفا نیز ایشان‌را گفت که هیکل ارطامیس خدای اعظم هم در خطر اهانت و انهدام میباشد و چون چنین شود دیگر اهالی سایر شهرها از اطراف بدین جا جمع نیایند و این مطلب اسباب خسارت کلّی بر شهر خواهد گردید۰

و چون اهالی این احوال زشت عاقبت‌را استماع نمودند در نظر ایشان گران آمده شعله غضب در کانون سینه ایشان ملتهب شده شهررا بشورش در آوردند، لکن وقایع نگار شهر که مردی زیرك و نیکو تدبیر بود آبی بر آتش آن فتنه عظیم ریخته منطفی گردید۰ (ملاحظه در ارطامیس، افسس، کاتب)۰

(۲) و ۳یو ۱۲ یکی از شاگردان که بسیار معروف بود و بعضی بر آنند کــه همــان دیمتریوس افسسی میباشد که بدین پاك مسیح گروید۰

دهونه . مکانی است در جنوب یهودا یوش ۲۲:۱۵ و دور نیست که همان دیبونی باشد که در نح ۱۱:۲۵ مذکور است۰

دین . (ملاحظه در قرض)۰

دینهابه . پید ۳۶:۳۲ پای تخت بالع شهریار آدوم میباشد و موقعش بیقین قطعی معلوم نیست۰

دینه . (انتقام یافته)۰ پید ۳۰:۲۱ دخت یعقوب است از زوجهٔ او لیئه و اورا جز دینه دختری نبود؛ باری چون از فدان آرام بعزم دیار کنعان مسافرت اختیار کرد بسالیم که یکی از شهرهای شکیم بود در آمده دینه محض تفرّج بشهر در آمد تا دختران آن بلده‌را دیدار نماید پس شکیم ابن حمور که والی شهر بود ویرا دیده اورا فریفته با وی‌هم بستر شد از آن پس سخت مفتون او گردیده خواست که اورا بحبالهٔ نکاح خود در آورد؛ امّا برادرانش‌را از شنیدن این امر آتش غیرت در زاویهٔ دماغ زبانه زده امتناع جستند لکن بالاخره قرار دادند که اگر تمامی ذکور شهر مختون گردند و برسوم و آیین عبرانیان در آیند همانا خواهر خودرا بدو تزویج خواهندکرد، پس حمور و شکیم بدین شرط تن در داده خود و تمامی اهل شهر مختون گردیدند۰وچون شمعون و لاوی پسران یعقوب و برادران دینه دانستند که اهالی شهر از اثر ختنه دردناك اند و محاربه و مدافعه نتوانند نمود بر شهر هجوم آورشده حموروشکیم‌را بدم شمشیر گذرانیدند و زن و بچّه شهررا اسیر کردند؛ لکن‌یعقوب از این عمل سخت دلگران شده ایشان‌را ملامت همی کرد امّا ایشان جز بی عصمت نمودن خواهر خود دست آویزی برای‌کشتار نا هنجار نداشتند پید۳۴:۳۱ و دینه در ضمن خانوادهٔ یعقوب که بمصر فرود شدند نیز مذکور است پید ۴۶:۸ و۱۵۰

دینار . مت ۱۸:۲۸۰ مر ۶:۳۷ سکّه عمدهٔ رومانی است که‌مقابل ۸ پنس انگلیسی

میباشد درهم یونانی هم پارهٔ نقرهٔ ایست که تقریباً بهمین ارزش میباشد لو ۸:۱۵ و علامت کمال تنکی خواهد بود مکا ۶:۶ اگر چنانچه مزد یك روز مزدور فقط قیمت یك چهارك هشتعباسی گندم باشد با یك دینار عموماً یك بشل که موازی دو من شاه است خریده میشد دیناریرا که بمسیح نمودند دارای تمثال و اسم طیباریوس امپراطور بود مت ۱۹:۲۲ و۲۱ و قیمت اصلی و حقیقی دینار مقابل یك شلینك انگلیسی و یا یك فرانك فرانسوی است و قیمت دینار در سابق الایّام از برای عمله و مزدور و جنس پیش از حالیّه بود و عطای شخص سامری که در لو ۳۵:۱۰ مسطور است مطابق ۲ دالر یا ۸ شلینك انگلیسی بوده است.

دینداری. قصد از احترام و پرستش مسیح میباشد. یعنی خدا یتعالی‌را در قلب و عمر خود بدان احترامات لایقه واجبه که مافوق آن متصوّر نیست محترم داری و توصیف نمائی پید ۲۲:۵ مز۱:۱۲ میکا ۸:۶ ملا ۱۵:۲ ا تیمو ۷:۴ و۸ ۲ پط ۶:۱ و «سرّ دینداری» که در ا تیمو ۱۶:۳ وارد است یعنی وجود دین مکشوف و آن سرّی است که در مجسم شدن و عمل مسیح که مظهر ایمان و دین داری و عمر و اطاعت ایشان است مکشوف میگردد ودر ا تیمو۶:۵ میگوید که برخیرا گمان چنان است که «دین داری سود است».

دینداری. در اوّل تیمو ۵:۴ بمعنی محبّت و احترام فرزندی.

دیوار. بدانکه در قدیم الایّام و زمان حالیّه غالباً دیوارهارا باخشت بنا مینمودند و آن ترکیبی بود که از کاه و کل و آب بیکدیگر مخلوط نموده در قالبی می‌ریختند پس در افتاب خشك نموده برای ساختن دیوار حاضر میشد و دیواررا با آن بر میاوردنـد باسیل‌ها مقـاومت توانـد نمود چنانکه در مز ۳:۶۲ و اش۱۳:۳۰ مذکور است و خشتهای مسطور سریع الانکسار و مختلف الترکیب بودند چنانکه اشعیای نبی در ۱۰:۹ می‌فرماید خشتها افتاده است امّا با سنکهای تراشیده بنا خواهیم نمود پس در این صورت شخص خواننده چرا باید ار فرمایش عاموس نبی در تعجب افتد در باب ۷:۱ و۱۰ و۱۱ که می‌فرماید پس آتش به حصارهای عزّه خواهم‌فرستاد تا قصرهایش‌را بسوزاند وگاهی از اوقات در دیوارهای قدیم سنگهای بسیار بزرك دیده میشود و در ایّوب ۱۱:۲۴ مذکور است «در دروازهای آنها روغن میگیرند» و قصد ازدروازها همان دیوارهای پستی میباشـد کـه در اطراف تاکستانها میکشیدند تا روه‌های مو و تاك‌را بر آن اندازند و باید دانست که دیوارهای مذکور موقتّی بود و محض محافظت انگور از شغال میکشیدند و در نح ۳:۴ مذکور است که طوبیا یهودرا سرزنش کرده میگوید اگر روباهی نیز بر آنچه بنا میکنند بالا رود حصار سنگینی آن ایشان‌را منهدم خواهد

ساخت.

دیوار. جدائی اف ۲:۱۴ دیواری بود که صحن قبایل‌را از سایر صحنهای اندرونی هیکل جدای نمود و کنایه از هر آن چیزی است که اسباب جدائی‌قوم مقرّب خدا میگردد از قبایل و این جدائی‌را مثل سایر رسوم خداوند در پری زمان بر طرف نمود یو۴: ۲۱ــ۲۴ اع ۱۱:۱ ــ ۱۸ و ۱۴:۲۷ و ۱۵:۱ــ۲۹ (ملاحظه در هیکل).

دیوانه. اشخاصی هستندکه غالباً عقلاً و مزاجاً مریض اند و مردمانرا اعتقاد براین بود که در وقتی ماه‌به پانزده رسد و نهایت ترقّیش باشد دیوانگی آنان نیز شدت نماید خبط دماغ و صرع و مالیخولیا اثری از وجود دیوها بود و دیوانگی نیز قسمی از آنها و سخت‌تر از آنها میباشد دیوانگان از اشخاصی که دارای ارواح پلیده بوده اند تفاوت کلّی دارند مت ۴:۲۴ و۱۷:۱۵. (ملاحظه در دیوها).

اسمو ۲۱:۱۳ ــ ۱۵ تث ۲۸:۲۸ و ۲پاد ۹:۱۱ ار۲۹:۲۶ و آن حالتی است که بر عقل شخص مریض دست داده خودرا شخص دیگر می‌پندارد و بخیال مطالبی که واقعیّت ندارد می‌افتد علّت آن حزن و زحمات عقلیّه و غضب و تصوّرات ناراست دینیّه میباشد و گاهی از اوقات از امراض که بر دماغ مستولی گردد عارض شود و با وجودیکه اغلب مردم برآنند که دیوانه شخصی است که خداوند عقل اورا از او گرفته است باز هم ملاحظه نموده می‌بینیم‌که در حق او مهربانی ولطف بجا آورده میشود و داود نبی هم بدینطور خودرا از حضور پادشاه جت مستخلص ساخت ۱اسمو ۲۱:۱۳ــ ۱۵ و بعضی حالت دیوانگی‌را از اجنّه و شیاطین دانند (ملاحظه در شیطان).

دیوتریفس. کسیکه زفس اورا عالی نموده است ۳یو ۸ یکی از اعضاء کلیسای قرنتس بوده یوحنّای رسول نیز نامهٔ سوّمین خودرا بهمین کلیسا نوشت روم ۱۶:۲۳ ۱قر ۱:۱۴ و در آنها دیوتریفس‌را که در قدرت وکرامت حوّاریان شکّ داشت ملامت مینماید. ملاحظه در رسایل یوحنّا.

دیونیسیوس. بندهٔ باخوس اع ۱۷:۳۴ شخصی یونانی که بواسطه موعظه‌های بلیغه و اندرزهای پولس بدین مسیح گرائید لکن اینکه چرا اورا اریوباغی میگفتند معلوم نیست امّا دور نیست که از قضات مجلس اریوس باغوس بوده است موٴرّخین کلیسا گویند که پس از ایمان آوردن شروع به بشارت انجیل نموده همواره در این عمل کامیاب و معروف همی گردید و در سنه ۹۵ میلادی در اطینا شهید شد و نوشته‌جاتی که خبر مذکور فوق‌را مسطور دارند منسوب بقرن سادس میباشند.

ذ

ذراع. قصد از فاصله فیمابین بند دست و مرفق یا از مرفق تا انتهای انگشت وسطی میباشد و اینمقدار ربع پیمایش قامت انسان است پیمایشی است که در میان قدما بسیار معمول بوده و فعلاً در مشرق زمین مخصوصاً در میان الوار معمول است بعضی گویند که ذراع عبری ۲۱ بحر و سه ربع بحر است و برخی گویند ۱۸ بحر تمام میباشد تلمودیان بر آنند که ذراع عبری یك ربع از ذراع رومانی بلندتر است و باین تقدیر ذراع ۲۲ بحر میشود و این فقره تقریباً موافق بذراع مقدّس مصری است که ۲۱ بحر و سه ربع است و حال اینکه ذراع عمومی ایشان ۲۰ بحر و ربع بحر میشود.

ذئب. (کرك) داو ۱۹:۷-۲۵ و ۳:۸ و مز ۱۱:۸۳ سردار مدیانی است که جدعون بر او دست یافته ویرا در معبر اردن کشت پس از آن معبررا معبر ذئب گفتند. (ملاحظه در حوریب).



رایا. (کسیکه خداوند باو متوجه است) (۱) مردی از سبط راوبین و پسر میخا ۱ تو ۵:۵.

(۲) پسر شوبال ابن یهودا ۱ تو ۲:۴.
(۳) اسم مردی که پسرانش بازرو بابل مراجعت کردند عز ۲:۴۷ نح ۷:۵۰.

رابع. (چهارم) یکی از سلاطین پنجگانه مدیان است که بنی اسرائیل ایشان‌را بقتل رسانیدند عد ۳۱:۸ یوش ۱۳:۲۱.

راجم. رفیق و صدیق و او راجم بن‌یهدای از نسل یهودا میباشد ۱ تو ۲:۴۷.

راحاب. یوش ۲:۱ زن اریحائی که براحاب زانیه مشهور بود و چنانکه از کتاب مقدّس مستفاد میشود وی خبر قوم اسرائیلرا شنیده دانست که خداوند همواره با ایشان است و در عمل ایشان‌را کامیاب خواهد داشت یوش۲:۸ـ۱۲ بدانواسطه جاسوسانی‌را که از جانب یوشع بن نون فرستاده شده بودند پنهان داشت. چون اینمعنی بسمع اهالی اریحا رسید جمعی فراهم شده به طلب جاسوسان بخانه راحاب در آمدند لکن او ایشان‌را بالای بام برده در میان شاخه‌های کتان پنهان داشت و هنگام فرصت آنهارا بریسمانی معلّق کرده در خارج حصار شهر گذاشت زیرا که خانه وی در کنار شهر بود امّا قبل از آنکه ایشانرا ازاد سازد عهدی با ایشان استوار داشت بدینمعنی که چون خداوند این شهررا بدست شما تسلیم نماید مرا و خانه پدرمرا دریغ فرموده زنده نگاهدارید و محض استحکام عهد ریسمان قرمزی بر روزن پنجرهٔ خود همی آویخت که نشان عهد او با ایشان باشد یوش ۲:۱۷ـ۲۳. چون یوشع به اریحا در آمده آن‌را مفتوح ساخت و برخی از واقعه راحاب و رفتار او با جاسوسان بسمع وی رسید راحاب و خانه پدر اورا برحسب وعده از هلاك و دمار محفوظ داشت یوش ۶:۱۷ـ۲۵ و در عب ۱۱:۳۱ ایمان ویرا حمد مینماید و از آن پس به سلمون که از سبط یهودا بود تزویج شده یکی از اجداد مسیح گردید.

راحیل. (گوسفند) پید ۲۹:۶ دختر لابان و زوجهٔ یعقوب و مادر یوسف و بن‌یامین بود، ملاحظه در یعقوب. لفظ راحیل

در نبوّت ارمیای نبی نیز وارد است و اشاره بدان میباشد که او جدّهٔ سبط افرائیم و منسّی میباشد. بعضی بر آنند که نبوّت مسطوره فوق اولاً در وقتی که اطفال بیت‌لحم بقتل رسیدند کامل گردید مت ۲:۱٦ و ۱۷ و ۱۸ و راحیل در گذشته در راه افراته یا بیت‌لحم مدفون گردید و فعلاً مقبرهٔ او در آنجا بمسافت یك میل بشمال بیت لحم پدیدار است (ملاحظه در رامه).

عادت برای دیدن و علم بر آشیائی که فقط خدا بر آنها عالم است از جانب خدا منوّر میگردند و از برای پیغمبران بنی اسرائیل استعمال شده است ا سمو ۹:۹ ۲ تو ۲۹:۳۰ و ۱۸:۳۳ و ۱۹ اش ۲۹:۱۰ و ۳۰:۱۰ مقابل اعد ۳:۲٤ و ٤ (ملاحظه در پیغمبر).

ترجمه تازه در ۲ تو ۱۹:۳۳، لفظ هوشیع‌را همچو اسم اشخاص استعمال نموده نه چون رائی و پیغمبر.



قبر راحیل نزدیك بیت لحم

راخال. (تجارت) شهری در یهودا که داود پارهٔ از غنایم خودرا به آنجا گسیل فرمود ا سمو ۲۹:۳۰ وموقعش معلوم نیست.

رائی. اینلفظ ترجمهٔ دو لفظ عبری است و بمعنی اشخاصی میباشد که بطور خارق

رئیس. لو ۲۰:۲٤ اع ٥:١٤ اینلفظ در عهد جدید مقصود از شخصی است که در میان قوم یهود صاحب اقتدار و تسلّط و دارای منصب و محلّ عالی بوده باشد و بعضی اوقات اینگونه اشخاص دارای

ماموریّت نیز بودند همچو روٴسای مجمع یا کنیسه مت ۱۸:۹ مر ۲۲:۵ و۳۵ـ۳۸ لو ۴۹:۸ و۱۳:۱۴ اع ۱۵:۱۳ و۸:۱۸ و ۱۷ (ملاحظه در کنیسه) و یا همچو یکی از اجزای دار الشّورای سنهدریم لو ۱۳:۲۳ و۳۵ اع ٥:٤ و۸ و۲۷:۱۳ و۱۹:۱٦ و غالباً تعیین آن غیر ممکن است. رئیس جوان که در مت ۱٦:۱۹ـ۲۲ مر ۱۷:۱۰ـ۲۲ لو ۱۸:۱۸ـ۲۳ بعضی دلایل و براهین اقامه نمود که اغلب کلیسای ما آنهارا بدون ایراد قبول مینمودند لکن مسیح لزوم بتبدیل قلب‌را بسیار اهمیّت داد.

رئیس المجوس . ار۳:۳۹ و۱۳ وظیفه و رتبه مجلّل و محترمی بود که سلاطین بابل به هر یك ازملازمان درگاه که استحقاق آنرا میداشت میداد (ملاحظه در مجوس).

رئیس الملائکه. اینلفظ دو وقت در کتاب مقدّس وارد گشته ۱تسالو ۱٦:٤ و یهود ۹ و این مسٔله در کتاب یهود مقصود از میکائیل است یعنی آن فرشتهٔ که در کتاب دانیال ۱۳:۱۰ و۲۱ و۱:۱۲ همچو یکی از سرداران عالی محلّ توصیف گشته که وی توجه مخصوصی نسبت بخانوادهٔ قوم یهود میداشت و در مکا ۷:۱۲ـ۹ ویرا پیشوای عسکر و فوج ملائك خطاب نموده است.

ریاست. قصد از اینلفظ و لفظ سلطنت که در اف ۲۱:۱ وکو ۱٦:۱ و۱۰:۲ وارد گشته جوقی از ملائك میباشد.

راقم . (خدمت نمودن باغچه‌های گل) اوّل، شهری که به بنی بن‌یامین تعلّق داشت یوش ۲۷:۱۸ و موقعش معلوم نیست.

دوّم، مردی از نسل منسّی ۱تو ۱٦:۷.

سوّم، یکی از سلاطین مدیان که بنی‌ـ اسرائیل ایشانرا بقتل رسانیدند اعد ۸:۳۱ یوش ۲۱:۱۳.

چهارم، مردی از نسل یهودا و از بنی‌ـ حبرون بود ۱تو ۴۳:۲.

رام . (مرتفع (۱) مردی از نسل یهودا و اولاده حصرون ۱تو ۹:۲ و۱۰ که در مت ۳:۱ و٤ ولو ۳۳:۳ آرام خوانده شده است.

(۲) مردی از نسل یهودا و از اولادهٔ یرحمئیل ۱تو ۲٥:۲ و۲۷.

(۳) یکی از منسوبان الیفاز ایوب ۲:۳۲ و بعضی بر آنند که همان آرام میباشد که در پید ۲۱:۲۲ مذکور است.

رامه . (محلّ مرتفع) (۱) قریه کوچکی که بر یکی از مرتفعات املاك سبط بن‌یامین تأسیس یافته بود یوش ۲٥:۱۸ و اسمو ۱: ۱۹ مت ۱۸:۲ و بمسافت ٦ میل در طرف شمال اورشلیم بر راه بیت‌ایل واقع میباشد و پادشاه اسرائیل آنرا بنا نموده، حصاری بر اطرافش استوار داشت. لکن شهریار یهودا حیله انگیخته آنرا از تصرّفات شهریار اسرائیل خارج نمود ۱پاد ۱۷:۱٥ـ۲۲ و پس‌ازآنکه نبوزردان‌اورشلیم‌را منهدم ساخت قوم اسرائیل در اینجا فراهم شدند ار ۱:٤۰

و از اینجا با کمال خواری و ذلّت بشهرهای دشمنان خود رحلت کرده پناه بردند. و ارمیای نبی در ۳۱:۱۵ از کتاب خود بدین مطلب اشاره نموده میفرماید «خداوند چنین میفرماید آوازی در رامه شنیده شد ماتم و گریه بسیار تلخ که راحیل برای فرزندان خود گریه میکند و برای فرزندان خود تسلّی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند». امّا در خصوص امکنهٔ که بدین اسم موسوم اند اختلاف بسیار است لکن روبنصن بعد از تحقیقات کثیره و مشقّات عدیده معیّن نموده است که رامه همان الرّام میباشد که بمسافت سفر نیم ساعت بطرف غربی جبعه و سفر دو ساعت بطرف شمالی اورشلیم واقع است. و رامه که برامتایم صوفیم معروف است مسقط الرأس و مقام و مدفن سموئیل بوده در آنجا نیزشاوُل‌را بپادشاهی مسح فرمود ۱ اسمو ۱:۱ و۱۹ و۲:۱۱ و۷:۱۷ و۸:۴ و۱۹ و۱۹:۲۸ و۲۰:۱ و بزعم بعضی همان رامه ایست که در عهد جدید مذکور است و یوسف نامی که جسد مبارك مسیح‌را گرفته در قبر خاص خود دفن نمود از اهل رامه بود یو ۱۹:۳۸ و در تعیین موضع رامتایم صوفیم اختلاف بسیار است .

(۲) اسم دیگر راموت جلعات میباشد ۲تو ۲۲:۶ و چون کلمه رامه یا راموت افادهٔ بلندی نماید بدانواسطه با بعض کلمات دیگر مرکّب شود افاده ارتفاع نماید.

رامتایم صوفیم . (۱سمو ۱:۱ ملاحظه در رامه).

رامه جنوبی. شهری است که در حدود جنوب سبط شمعون واقع یوش ۱۹:۸ که در ۱سمو ۳۰:۲۷ راموت جنوبی خوانده شده است تا تمیزی فیمابین‌آنجا و راموت گذرگاه اردن بوده باشد بعضی بر آنند که همان‌کوه برابیر میباشد و آن کوهی است که بمسافت ۴۵ میل بجنوب غربی بئرشبع واقع میباشد و بعضی دیگر براینکه همان کرمل است که بمسافت ۲۰ میل بجنوب شرقی بئرشبع واقع میباشد. برخی دیگر گویند که تَل اللَّقیه است در نزدیکی بئرشبع واقع است.

رامه مصفّاة. یعنی ارتفاع برج ملجأ و آن دهی است که در حدود بنی جاد واقع است یوش ۱۳:۲۶ و دکتر مَرل بر آن است که همان قلعه ربصن میباشد وآن‌خرابه ایست که در کوه عجلون بمسافت ۱۰ میل بمشرق اردن در میانه دریای لوط و دریای طبریّه واقع است.

راموت. یعنی مکانهای مرتفع) ۱سمو ۳۰:۲۷ (ملاحظه در رامه در اموت جلعاد و رمه).

راموت جلعاد . ارتفاع جلعاد) شهری بود که اولاً ملك اموریان بوده از آن پس بتصرّف بنی جاد در آمد و از معروفترین شهرهای ایشان گردید. موقعش در طرف

شرقی اردن است که به لاویان داده شده برای شهربست تعیین گردید. تث ۴:۴۳ یوش ۲۰: ۸ و در ۲تو ۶:۲۲ رامه خوانده شده است و مرکزیکی از وکلای سلیمان بود ۱پاد ۴: ۱۳. از آن پس اموریان بر آن دست یافته بدان لحاظ آحاب و یهوشافاط هم قسم شدند که آنرا مسترد ساخته از تصرّف ایشان بدر برند امّا آحاب زخم کاری بر داشته هلاك شد ۱پاد ۲۲:۲_۳۶ و۲تو ۱۸:۲، ویهورام نیز در آنجا زخم بر داشته بالاخره آنرا از دست ارامیان بدر برد و یاهو نیز در آنجا بپادشاهی آل اسرائیل مسح شد ۲پاد ۸:۲۸ و۲تو۲۲:۵ و۶. بعضی بر آنند که راموت جلعاد همان السّلط میباشد لکن دلیلی برای اثبات این مطلب ندارند.

امّا السّلط شهری است که بمسافت ۲۵ میل بمشرق اردن و۱۳ میل بجنوب رود یبّوق که آنرا زرقا گویند واقع و فعلاً شهر آباد معروف است و۲۷۴۰ قدم از سطح دریا مرتفع؛ هوایش نیك ساکنانش بسیار وکلیّة برزگرند و تخمیناً ۳۰۰ یا ۴۰۰ خانوار عرب و بعضی از مسیحیان نیز در آنجا سکنا دارند. و دارای بعضی خرابهها میباشدکه از زمان رومانیان تا بحال باقی است و آنرا قلعهٔ ایست که بر قلّه کوهی مشهود است و در کوهستان حوالی آن آثار قبرهای قدیم دیده شود و کوه هوشع بمسافت ۳ میل بشمال مغربی آنجا واقع ارتفاعش مقدار ۳۶۵۰ قدم میباشد و از بلندترین قلّههای جلعاد است. دکتر مرّل گوید که راموت جلعاد همان جرش است که بمسافت ۲۵ میل بشمال شرقی السّلط واقع میباشد.

راموت. (مکانهای مرتفع) و آن یکی از اشخاصی بودکه زنان غریبهرا تزویج نمودند عز ۱۰:۲۹.

ران. معروفست، تفصیلی که در کتاب پیدایش۲۴:۲_۹و۴۷:۲۹_۳۱ در خصوص قسم یاد کردن و دست در زیر ران گذاردن وارد گشته قصد وکنایه از ضمانت آن شخصی است که قسم یاد میکند نسبت باطاعت و وفاداری و امانت چنانکه این مطلب در عهد ختنه نیز ملاحظه میشود. معیوب گشتن ران یعقوب بتوسّط فرشته مقصود از این بود که به یعقوب بفهماند که غلبه و ظفر او بتوسّط ایمان او ست نه بواسطه اظهار زور آوری و قوّت پید ۳۲:۲۵_۳۱ و از اثر و اعتنای بهمین مطلب است. قصابهای یهودی در انگلستان الی حال رك ران گاوهارا بیرون می کشند. زدن ران اشاره بالزام نفس خود و کثرت اندوه و افسوس است ار ۳۱:۱۹ حز ۲۱:۱۲ چنانکه فعلاً هم در مشرق زمین معمول است که در موقع افسوس واظهار تأسّف دست بالای ران زنند. شجاعان وجنگجویانرا عادت بر این بوده و هست که شمشیر بر ران چپ آویزند که از برای استعمال حاضر و موجود باشد مگر چپ دستان که بر ران

راست آویزند داو ۱۵:۳ـ۲۱ مز ۳:۴۵ غزل ۸:۳. و اسامی و القاب شجاعان نه بر بالای سپر بلکه بر شمشیر یا بر ردا و یا بر زره که تا بالای ران ایشان می‌رسید قرار داده میشد مکا ۱۶:۱۹. لفظ ساق تا ران که در داوران ۸:۱۵ وارد گشته یعنی تماماً و بدون تغییر حلقهای ران‌هایت که در کتاب غزل سلیمان وارد است بعضی آنرا به بند کمر تفسیر نموده اند.

راوبین. (اینك پسر) پید ۳۲:۲۹ پسر اوّل زادهٔ یعقوب از زوجهٔ او لیئه که بواسطه ارتکاب شرارت بزرگی حق اوّل زادگی و بکوریّت خودرا از دست داد پید ۲۲:۳۵ و۳:۴۹ و ٤ اولاده‌اش کم قوه بودند. امّا حصّه و نصیب راوبین از این قرار است حدود جنوبیش در طرف شرقی اردن و بحیره الموت و وادی ارنون و حدود شمالی بشمال وادی حشمان تا سرحد جاد و سرحد غربی‌اش اردن لکن از طرف مشرق محدود نبود زیرا که بدشت امتداد میافت یوش ۱۵:۱۳ـ۲۱ مقابل اعد ۳۲: ۳۷ و۳۸. زمین مرقوم سابقاً از املاك موآبیان بود که سیحون شهریار اموریان ایشان‌را اخراج نموده از آن پس قوم اسرائیل نیز ویرا اخراج نمودند اعد ۲۱: ۲٤ تث ۱۶:۳ و۱۷ یوش ۱۵:۱۳ـ۲۳. و ملك راوبین بسه حصّه منقسم بود.

اوّل، الغور.

دوّم، کوههای موآب و جلعاد.

سوّم، دشت بلقا بجز شهرهای عربه چهارده، شهر معروف داشت و از برای حیوانات و گلّه و رمه صاحب چراگاههای نیك بود که میدبا، حشبون، دیبون، بموت بعل، بیت بعل معون، بیت فغور، باصر، یهصه وقدیموت از آن جمله بودند. و باید دانست که بنی راوبین درفتح اراضی مسطوره فوق از اسرائیلیان کمك همی‌یافتند و از آن پس بنی راوبین نیز بنی اسرائیل‌را در فتح سایر املاك واراضی کمك همی‌نمودند و بعد از انقضای فتح به ملك خود بر گشته مذبحی برای یادگاری معاهده که در میان ایشان رفته بود بنا نمودند یوش ۱۰:۲۲ـ۳٤ و با وجود یکه قسمت سبط منسّی در طرف شرقی اردن بود اوّل طایفه که باسیری برده شد اینان و طایفه جاد بودند ۱ تو ۲۶:۵.

رب یا خداوند. غالباً قصد از اینلفظ که در کتاب مقدّس وارد است اولاً اسم خدای تعالی میباشد وگاهی از اوقات احتراماً بمعنی بزرك و آقا استعمال شود پس بملاحظه معنی اوّل دلالت براب و ابن مینماید بدون ادنی فرق و تمیزی در میانه آنها اع ۳۶:۱۰ مکا ۱۶:۱۹.

رب الجنود. پیشوای عساکر روحانی آسمان و سردار عساکر زمین اش ۹:۱.

رباعی. اع ۴:۱۲ قصد از این آیه که پطرس به چهار دسته رباعی تسلیم شد این

است که چهار مرد در وقت معین ویرا حراست مینمودند بدینطور که دوتا بر در ایستاده دوتای دیگر در میان زندان با وی بودند اع ۱۱:۶ و در هر سه ساعت یکدفعه آن دسته‌را عوض کرده دسته دیگری بجای ایشان می‌فرستادند یا در هر پاسی که از شب میگذشت چهار نفر کشکچی بزندان میفرستادندکه عدد ایشان در هر شبی بشانزده میرسید.

ربّه. اوّل ربّه عمون تث ۱۱:۳ یکی از شهرهای معروف بنی عمون است که در اراضی جلعاد در نزدیکی مخرج رود یبّوق واقع بود و از جملهٔ وقایع این شهر یکی اینکه در وقتی که یوآب شهررا محاصره نموده اوریا در آنجا مرد ۲سمو ۱۱:۱ و ۱۷. از آن پس داود عساکر اسرائیل‌را فراهم کرده بمحاربه ایشان شتافت و آن شهررا مفتوح ساخت ۲سمو ۱۲:۲۹ و باوجودیکه شهر مرقوم دار الملك بنی عمون بود در باره تهدید وانذار آن نبّوات مختلفه وارد گشته است ار ۴۹:۱-۶ حز ۲۱:۲۰ و ۲۵:۵ و فعلاً آنرا عمان گویند؛ بمسافت ۲۲ میل دور از اردن واقع و دارای خرابه‌های بسیار است من‌جمله تماشا خانه و یك هیکل یونانی وکنایس چند وقلعهٔ وکوچه‌های سنك فرش و ستون بزرگی که هنوز کسی مقصود وجود آنرا نفهمیده است و بطلیموس فیلادلفوس در قدیم الایّام آنرا مجدّداً بنا کرده فیلادلفیا نامید (ملاحظه در عمّون).

دوّم، یکی از شهرهای کوهستان یهودا یوش ۱۵:۶۰ و دور نیست که همان ربّه باشد که در حوالی بیت جبرین بوده باقریهٔ یعاریم مذکور است.

ربّه‌موآب. ملاحظه در عار موآب.

ربّونی. یو ۲۰:۱۶ لفظی است عبرانی یعنی ای معلم و یکی از القاب معزّزه یهود بود.

ربیت. (یعنی جمهور) شهری‌ازشهرهای بنی یسّاکار که در سرحّد جنوبی ایشان واقع بود یوش ۱۹:۲۰. دریك بر آن است که همان الرّابه میباشد لکن کاندر گوید که ربیت در موقع ربا و در جنوب جلبوع واقع بوده است.

ربساریس. رئیس خواجه سرایان لقب یکی از رجال دولت اشور یا بابل است ۲پاد ۱۸:۱۷ مقابل ار ۳۹:۳ و۱۳.

ربشاقی. رئیس ساقیان که با ربساریس و ترتان از جانب شهریار اشور به حزقیای پادشاه فرستاده شدند تا اورا امر نمایند که دار الملك خودرا بدون جنك وکارزار تسلیم نماید ۲پاد ۱۸:۱۷-۳۷.

ربله. (خرّم وبار آور) شهری که در حدود شمالی زمین کنعان واقع است و شهر دیگری نیز بدین اسم در حوالی رود عاصی

بمسافت ۲۵ میل بجنوب حماة واقع میباشد. در نیکوئی و خوش منظری و نیکی آب وهوای ربله محلّ شك و ریب نیست چنانکه بملاحظهٔ اینوسایط شهریاران بابل همواره در آنجا مقام کردندی و فرعون نخو در حالتیکه از کرکمیش مراجعت مینمود به آنجا شد ۲ پاد ۲۳:۳۳. و یهوآحاز نیز در بدآنجا از اسب شهریاری بزیر شده یهویاقیم در جایش پا برکاب نهاد و نبوکدنصّر در حالتیکه نبوزردان سردار لشکرش بمحاصرهٔ اورشلیم میپرداخت بربله شده پس از آنکه اورشلیم مفتوح گردید اسیران‌را در ربله به حضور وی بردند و امر نمود تا پسران صدقیارا در پیش چشمان پدر بکشتند و از آن پس صدقیارا چشم بر کنده بند بر نهاد. امّا در اعد ۱۱:۳٤ مذکور است که ربله در طرف شرقی چشمه بود و بلا شك مراد از چشمه همان منبع رود عاصی میباشد که در طرف جنوب قاموع هرمل واقع و فعلاً آنرا نبع القاضی گویند.

رقه . (اردج) یکی از منازل بنی‌اسرائیل است اعد ۱۸:۳۳ و۱۹. بعضی بر آنند که رتمه همان قادش است اعد ۲۶:۱۳ لکن رولند بر آن است که در ساحل رتمه بطرف غربی چشمه قادش میباشد.

رجم ملك . دوست سلطان‌یکی ازاسیرانی که فرستاده شدند که در هیکل در حضور خداوند نماز گذارند زك ۲:۷.

رجبعام . یعنی‌کسیکه قوم‌را وسعت میدهد ۱ پاد ۲۱:۱٤ پسر و جانشین سلیمان بود که در چهل و یك سالگی بتخت سلطنت آل یهودا جلوس فرمود و مدّة ۱۷ سال ملك راند. وچون هنوز تازه بر اریکهٔ شهریاری استقلال یافته بود قوم فراهم شده نزد او شدند و از سختی افعال و اعمال پدرش بدو شکایت بردند لکن او مشورت پیران کار دیده و سرد و گرم چشیده‌را ترك کرده مصلحت حریفان پیاله و دوستان نواله‌را بر گزیده قوم‌را از روی سختی بدین طور جواب داد؛ که اگر پدرم شمارا با تازیانه‌ها تنبیه می‌فرمود من شمارا با عقربها (که آن نیز یکنوع تازیانه بود) تنبیه خواهم کرد. و قوم از این مطلب کوفته خاطر شده ده طایفه سر از اطاعت او باز زدند و یربعام‌را بشهریاری برگزیدند و جز دو طایفه یهودا و بن‌یامین در تحت اطاعت و حکمرانی او باقی نماند ۲تو ۱۰:۱-۱٤. در اینوقت رحبعام با خود اندیشید که فوجی عظیم حرکت داده یاغیان‌را تنبیه فرماید لکن خداوند ویرا منع فرمود ۱ پاد ۲٤:۱۳ و این خصومت همواره در میان مردمان رحبعام و تابعان یربعام همی بود ۲ تو۱۲:۱٦. وچون مملکت منقسم گردید و مدّت سه سال بر این بر آمد سبط یهودا در راهها و طرق ممنوعه که اسباط اسرائیل در آن سلوك نموده بودند افتادند و خداوندرا ترك کرده بتهای شقی‌را بر معبود حقیقی ترجیح دادند، از

آنرو خداوند ایشان‌را بدست شیشق شهریار مصر تسلیم نمود و او شهرهای ایشان‌را خراب نموده به حدّیکه قوم از آن خائف بودند که مبادا آمده پای تخت ایشان‌را نیز منهدم سازد؛ بدین لحاظ از افعال نکوهیده و کردار ناهنجار خود نادم گشته خداوند عالم آن بلیّه‌را تخفیف داد. لکن قوم بنده شهریار مصر گردیدند ۲تو ۱۲:۲-۱۲ و وقایع اوّلین و آخرین رحبعام در قصّه شمعیا و عدّو مذکور است ۲تو ۱۲:۱۵ و در یکی از هیاکل کرنك تمثال چند نفر از پادشاهان که بدست شیشق گرفتار آمده اند منقوش است که رحبعام و خلیفه او نیز در ضمن آنان میباشد. باید دانست که مانیثوشیشق‌را سنخس نامیده لکن در نوشتجات یراغلیفی شسوتك مکتوب است و بر هر یك از تمثالهای مذکوره دایره اهلیلجی شکلی رسم شده و نوشتجات چندی بر آنها منقور است؛ من جمله در یکی یودای پادشاه منقور است و اشاره به پادشاه یهودا میباشد خود اینصورت و تمثال مینماید که شخصی است عبرانی زیرا که وضع محاسن و عمّامه‌اش شبیه بمحاسن و عمامّه‌های عبرانیان میباشد و سایر اسمهای منقوره بلاشك اسمهای شهرهای یهودا میباشند و دور نیست که صورت مسطوره فوق برای نصرت یافتن شیشق بر یهودا در آنجا رسم شده است (ملاحظه در شیشق).

رحمت. احسان و الطاف حضرت اقدس الهی است که بر مقتضای حقیقت و عدالت نسبت باشخاص عاصی و گناه‌کار بجا آورده میشود مز۸۵:۱۰ وطور وطرز رحمت نجات بخش خدا که بتوسّط مسیح نسبت بانسان خطاکار بجا آورده میشود و آخرین عمل حکمت و محبّت نامتناهی الهی میباشد فقط بتوسّط الهام بما مکشوف گردید خرو ۲۰:۶ و۳۴:۶ و۷ مز ۸۶:۱۵ و۱۶ و۱۰۳:۸ ۲قر۴:۶؛ در این صورت آن جان و روحی که فی الحقیقه رحمت بی منتهای حضرت اقدس الهی‌را احساس نموده است همچو او تعالی رحیم خواهد بود لو ۶:۳۶ و بر بیچارگان رأوف و رحیم مز ۴۱:۱ و۲ و عفوکننده نسبت بجمیع بنی نوع بشر خواهد بود مت ۵:۷ و۱۸:۳۳.

رحوب. (مکان وسیع) و او پدر هدعزر شهریار صوبه بود ۲سمو ۸:۳ و۱۲.

(۲) شخص لاوی که عهد نامه‌را مهر کرد نح ۱۰:۱۱.

(۳) مکان آخرینی که جاسوسان بدانجا رسیدند اعد ۱۳:۲۱ که در ۲سمو ۱۰:۶ و۸ بیت رحوب خوانده شده است. روبنصن گمان میبرد که مکان مرقوم در طرف غربی تل‌القاضی در نزد قلعهٔ هنین در کوههائی که در طرف غربی اردن است واقع بوده لکن طمسن بر آن است که در موقع بانیاس بوده است.

(٤) شهری که در حصّهٔ سبط اشیر در آمد یوش ۱۹:۲۸ و در نزدیکی صیدا واقع بود.
(٥) شهر دیگری که منسوب به بنی اشیر و به بنی جرشون داده شد یوش ۱۹:۳۰ و ۲۱:۳۱.

رحوبوت . (مکانهای وسیع) پید ۱۰:۱۱.
(۱) شهریکه آشور یا نمرود تاسیس نمود. بعضی بر آنند که خود لفظ رحوبوت علم نیست بلکه لفظی است نکره و دلالت بر پهن کردن جاده و شاهراه‌های شهر نینوی نماید لکن قول معتنابه صحیح آنستکه علم میباشد و بگمان رولنصن همان سلمسیه است که در نزدیکی کالح میباشد.
(۲) اسم چاهی است که اسحاق حفر نمود پید ۲۶:۲۲.

بعضی بر آنند که همان رحیبه میباشد که بمسافت ۱٦ میل در جنوب بئرشبع واقع است و در آنجا چاهی قدیم و حوضهای چندی است که قطر هر یك از آنها تخمیناً پنجقدم می‌شود.

رحوبوب نهر . پید ۳٦:۳۷ مسقط الرأس شاؤل ادومی و بر فرات واقع و فعلاً در همانموضع شهری که به رحابه معروف است موجود میباشد.

رحوم . (مشفق) (۱) یکی از کسانیکه با زروبابل مراجعت نمودند عز ۲:۲ که در نحمیا ۷:۷ نحوم خوانده شده است.

دوّم، قاضی که نامه بارتحشستای پادشاه نوشت که کار تعمیر دیوارها و هیکل اورشلیم را در تاخیر اندازد عز ٤:۸ و۹ و۱۷ و۲۳.
سوّم، لاوی که در مرمت حصار اورشلیم کمك کرد نح ۳:۱۷.

چهارم، یکی از انانیکه عهد نامه‌را مهر کردند نح ۱۰:۲۵ حاریم خوانده شده است.

رخم . که مردم عوام مرغ فرعون خوانند یکی از مرغان ناپاك است لا ۱۱:۱۸ تث ۱٤:۱۷ و بطور اشتباه اورا بجبع نیزگویند.

ردای شغاری . همان ردائی است که عخان آنرا در وقت خرابی اریحا سرقت نمود یوش ۷:۲۱. یوسیفوس مؤرّخ گوید که آن لباسی ملوکانه بود که با طلا مطرّز میگشت .

رزّون . بزرك و امیر ۱پاد ۱۱:۲۳ و رزون ابن الیداع است که از نزد هددعزر فرار کرده چند تن از جنك جویان‌را با خود همداستان نموده در حوالی دمشق جنك در پیوست و تخت سلطنت‌را متصرّف گشته در تمامی روزگار زندگانی خود دشمن آل اسرائیل می‌بود.

رسول . بمعنی فرستاده شده. اینلفظ در حق عیسی مسیح گفته شده است زیرا که او

رسول خدا بود که از برای نجات جهان فرستاده شد عب۳:۱. هرچند اینلقب مخصوصاً باشخاصی که خود منجی مأمور میفرمود تخصیص دارد باوجود آن لفظی است که در ۲قر ۸:۲۳ رسولان ترجمه شده و مقصود از اشخاصی است که از کلیسا برسالت حسنات تعیین شده فرستاده میشدند و در فی۲:۲۵ در باره اپفرودیتس گفته شده است و مقصود آیات باب ۱٤: اعمال آیه ۱٤ در حق برناباس و پولس نیز همان است. اینلفظ در معنی عام قصد از شاگردان مخصوص حضرت مسیح است که عیناً بر جلال او شاهد میباشند لو ۲۲:۲۸ اقر ۹:۱ و ایشانرا در نهایت اقتدار بر گزیده با روح خود مملّو ساخته تعلیمات و خدمات مخصوصهٔ خودرا بدیشان سپرده محض بنای عمارت کلیسای خود تعیین فرمود و بدیهی است که منصب این حواریان مسیح بانقضای حیات خودشان منتهی شده و بخلفای ایشان داده نمیشد اع ۱:۲۱ و۲۲. عدد اینان برحسب تعداد دوازده سبط اسرائیل دوازده بود مت ۱۹:۲۸ و اشخاص عامی و امّی بودند که از میان مردم منتخب گشته بعد از دعوت و اعطای دستور العمل کامل مت ۱۰:۵-٤۲ اقای مقدّس و الهی خودرا متابعت همی‌نمودند و همواره از مشاهده اعمال و افعال او از روح مقدّس او شرمسار گشته متدرجاً حقایق و تعلیمات انجیل‌را درك مینمودند و در ایّام حیات ورسالت خود ایشان‌را دو بدو از برای تهیّه در یهودیّه می‌فرستاد مت ۱۰: لو۹:۱-٦؛ وپس از قیام خود آن‌هارا بتمام دنیا مأمور فرمود که رفته اهل جهانرا موعظه و اندرز نمایند وایشانرا بر اظهار معجزات و خوارق عادات و غیره قدرت بخشید ملاحظه در یو ۱۵:۲۷ اقر۹: ۱ و۱۵:۸ ۲قر۱۲:۲۲ و ا تسالو ۲:۱۳ اسامی آن دوازده تن از اینقرار است. شمعون‌پطرس واندریاس برادرش، یعقوب ابن زبدی که ویرا یعقوب کبیر میگفتند و یوحنّا برادرش، فیلپوس، برتولما، توما، متّی‌که ویرا لاوی نیزمیگفتند، شمعون‌غیّور، لیبوی که بتدی ملقّب بود و یهودا نیز خوانده میشد، یعقوب صغیر الفیوس و یهودای این آخری یعنی‌یهودای اسخریوطی اقای خودرا انکار کرده پس از آن که بر اشتباه و قباحت خطای خود متنبّه گردید خودرا خفه نمود و متیاس در جای وی بمنصب حواریت منتجب گردید اع ۱:۱۵-۲٦. بدیهی است که حواریان هر دوازده تن در اقتدار و اظهار معجزات و خوارق عادات و غیره مساوی بودند و هیچ یك‌را افضلیّتی بر دیگری نبود و هرگز ایشان مدّعی این معنی نبودند لکن هیچ یك از ایشان همچو پولس مقتدر و توانا و کارپرداز نبودند ۲قر ۱۱:٥ و۲۳-۲۸ و متدرجاً در فهم و ادراك رسالت مسیح سر آمدند و ترقّی‌نمودند لو۲٤:۲٥ یو ۱٦:۱۲ تا موقع افاضه روح بر تمام ایشان لو ٤۹:۲٤ اع ۱:۸ در کتاب

اعمال حواریان وضع انکار لذّات و زحمات این دوازده تن که شباهت بمسیح داشتند و افعال ایشان که بر طبق اراده حضرت اقدس الهی بوده و محض محبّتی که بخداوند ایشان میداشتند بجا می‌آوردند مفصّلاً مذکور است و خودشان‌را تماماً با غیرت و محبّتی که بر حسب میل و رضای مسیح بود وقف اینکار کرده همواره مارا تعلیم میدهند و فقط توفیق حوّاریت است که میتواند دارای صفات حوّاریت باشد (ملاحظه در پولس و اسامی دوازده حواری)۰

اعتقاد نامهٔ حوّاریان هر چند نوشته اعلی و اهمّ ایمان کلیسای اوّل است لکن بتوسّط حوّاریان نوشته نشده۰

رسته یا ریشه و منگوله . زوایدی است که در چهار گوشه ردای عبرانی قرار میدادند تث ۲۲:۱۲ و آن عبارت از رشتهٔ بود که نخی از کبود مقدّس با آن تافته محض مقصودی که در اعداد ۱۵:۳۸ و۳۹ مذکور است بکار میبردند بنابراین امکان دارد که کنارهٔ ردای مسیح‌را که آن زن مریضه لمس نمود بدینطور بوده است مت۹:۲۰و۱٤:۳٦۰ فریسیان محض اینکه خودرا متشرّع قلمداد کنند منگوله‌های ردای خودرا بزرگتر از سایرین میساختند تا چنان نمایند که شریعت‌ـ رابی نهایت احترام میدارند مت ۲۳:۵ و وقتی که یهود قومی مغضوب شدند دیگر این استعمال نکردند بلکه آن رشته و ریشه و زوایدرا بر لباسهای درونی خودشان قرار دادند وفعلاً هم در وقت نماز صبح بالاپوشی ریشه‌دار همی پوشند۰

رسه . یکی از منازل اسرائیلیان است اعد ۳۳:۲۱ و۲۲ و دور نیست که همان رامهٔ رومانی باشد که بمسافت ۲ میل دور از ایله در نزدیکی تلّی که به رأس القاعه معروف در شمال غربی عیصون جابر واقع میباشد و ولتون بر آن است که رسّه در چشمه جوغامیله بمسافت ۱۲۵ میل به جنوب بئر شبع واقع است ریلاند گمان میبرد که همان قصبهٔ است‌که بمسافت ۵۵ میل بجنوب غربی بئرشبع واقع است۰

رصف . (سنگی داغ که بر آن نان پزند) ۲ پاد ۱۹:۱۲ اسم مکانی است که در موقع رصافه حالیّه و تخمیناً ۲۰ یا ۳۰ میل بطرف غربی فرات واقع است در بشاقی‌آن‌را درضمن شهرهائی شمرده است‌که آشوریان بر آن دست یافتند اس ۳۷:۱۲۰

رصفه . ۲سمو ۳:۷ متعهٔ شاؤل که بدن دو پسر خودرا که جبعونیان بر دار کشیده مدّت چند ماه شب و روز بردار گذاردند حراست می‌نمود ۲سمو ۲۱:۸ـ۱۰۰

رصین . (محکم) یکی از سلاطین ارام بود ۲ پاد ۱۵:۳۷ و۱٦:۵ـ۹ اش۷:۱ـ۸ و۸:٦ و۹:۱۱ و او همان شخصی است که بر ضدّ یوتام اعلان جنك نموده اورشلیم‌را در ایّام آحاز محاصره نمود، لکن تغلث‌فلاسر

ثانی که با آحاز همعهد و همداستان بود رصین‌را بقتل رسانید و اینواقعه در سنگهای آشور باقی و منقور است. ۲، یکی از آنانکه خلفای او با زروبابل معاودت نمودند عز ۲: ٤٨ نح ۷: ۵۰.

رضامندی. بمعنی توفیق یا خوشنودی. و در بعضی آیات مقصود از وجه الله است مز ۱۲:٤۵ و ۱۱۹:۵٨ ام ۱۹:٦ و ۲۹:۲٦ و در عبرانی همین لفظ فوق از برای صورت ترجمه شده است پید ٤۳:۳ و ۵ اعد ۲۵:٦ ایّوب ۳۳:۲٦ حز ۳۹:۳۹.

رعد. مز ۱۰٤:۷. در این آیات صدای خداوندرا بصدای رعد شبیه نموده است. و آنچه در مزمور ۲۹: وارد است نیز مؤکّد اینمقال است که میفرماید، «آواز خداوند فوق آبها است خدای جلال رعد میدهد خداوند بالای آبهای بسیار است، آواز خداوند با قوّت است آواز خداوند با جلال است آواز خداوند سروهای آزادرا میشکند». صدای رعد در کتاب مقدّس همواره دلیل بر حضور خدای تعالی بوده است مز ۱۸:۱۳ و ۸۱:۷ و اسمو ۱۲:۱۷ و در ار ۱۰:۱۳ گردباد شرقیرا وصف نموده است لکن یکی از سیّاحان گوید که «صدای رعد بطوری است که زمین‌را بلرزه در میآورد».

امّا برق بر سه قسم میباشد یکی آنکه ابری بابری دیگر مرور نماید و این قسم‌را بارانی نبود. دیگری منشعّب است که از ابر گذر نموده رو بزمین هبوط نماید و بسیار مهیب وخطرناك بود، وقسم سوّم آنست که غالب اوقات واقع شود؛ و آنرا متّصل گویند و از زمین بهیئتهای مختلفه پیچیده کج و واج بلند شود و چند دقیقه دوام نماید و شخص سیّاح آنرا تواند دید که بتدریج نابود شود و در این اوقات امکان دارد که شخص صدای مستمرّه رعد هولناك‌را در کارگاه خیال کشد، خصوصاً در وقتی که در يك دقیقه بیست دفعه برق زند و بسا دیده شده است که در بخارهای غلیظه کثیفه برق درخشیده و بشکل شاخهای درخت متشکّل گردیده از آن پس باران بطوری سر کند که گوئی یا دست از دهان کوزه‌ها ریزند و بزودی آب بر بساط غبرا سیلان نماید و بیش از شش قیراط بر زمین فرو نرود مگر در ریك‌زارها که به خوبی به جوف زمین سرایت نماید. و چون چنین شود آهوان صحرائی از هیبت اینواقعه هولناك فراری شده در گوشه و یا در شکاف صخره خزند و بسا میشود که اهالی دهات سحرخیزی نموده در پی تفتیش حال خورده حیوانات خود شوند و آنهارا در حالتیکه قوّه و طاقت ایشان از خوف صدای رعد ضعیف و منحلّ گردیده است خواهند یافت؛ و اینمطلب نیز مؤیّد قول حضرت داود است که میفرماید «از صدای رعد آهوان بچّهٔ خودرا سقط خواهند کرد».

رعمه . (لرزه) اوّل نوهٔ حام ابن نوح پید ۱۰:۷۰

دوّم، حز ۲۲:۲۷ مقاطعهٔ که در بلاد عرب بر حدود خلیج فارس واقع و در عطریّات و سنگهای گران بها و طلا با صور تجارت میداشت گویند اهالی این شهر از ذرّیه رعمهٔ نوهٔ حام میباشند پید ۱۰:۷۰

رعمسیس . (پسر آفتاب) شهری که در حدود مرزوبوم مصر بوده فرعون اسرائیلیان‌را در آنجا سکونت داد پید ۴۷: ۱۱۰

دوّم، خرو ۱:۱۱ و۱۲:۳۷ اعد ۳:۳۳ یکی از شهرهای فرعون که گندم وی‌را در آنجا جمع همی‌کردند و دور نیست که شهر حصار داری بوده است و در ده حالیه که بابی خشب معروف است و تخمیناً ۴۰ میل از سویس دور است۰ در نزدیکی آن قرقی‌که شهر مرقومرا با رود نیل متّصل میسازد خرابه‌هائی میباشد که بعضی بر آنند که آثار شهر قدیم رعمسیس میباشد و دیگران آنرا در نزد بابول و برخی در نزدیکی اون و جمعی در حوالی مردوپولس و قومی در نزد سان و عباسه دانسته اند، ملاحظه در فیثوم۰

رفائیان . قومی از جبّاران اند که در طرف شرقی اردن سکونت داشته کدرلاعومر ایشان‌را هزیمت داد پید ۱۴:۵ و ایشان همان طوایفی میباشند که خداوند به حضرت خلیل الرّحمن وعده داد که زمین ایشان‌را به نسل تو خواهم داد پید ۱۵:۲۰ لهذا قبل از آنکه بنی اسرائیل باملاك ایشان در آیند ایشان از موطن ومسکن خود مطرود و آواره گردیده تث ۲:۲۰ در غربی فلسطین که از املاك خودشان بود ساکن گشتند یوش ۱۵:۸۰

و وادی رفائیان که در ۲سمو ۲۳:۱۳ و یوش ۱۵:۸ و۱۸:۱۶ مذکور است وادی بود که در خرّمی و حاصل خیزی مشهور و در اش ۱۷:۵ وادی رفایم خوانده شده است و در میانه بیت‌لحم و اورشلیم واقع و در قدیم الایّام قومی از جبّاران در آن سکونت همیداشتند پید ۱۴:۵ و اینوادی بواسطه اینکه داود در اینجا دو دفعه بر اهالی فلسطین دست یافت مشهور است ۲سمو۵:۱۸-۲۵ و ۱تو ۱۴:۹-۱۱۰ دور نیست که رفائیان اوّل کسانی بودند که در آنجا سکونت ورزیدند و اینان از کنعانیان که از مشرق آمدند قدیم‌تر بودند ۰ ایمیّان تث ۲:۱۰ و زمزمیان نیز از این طایفه بودند و بعضی بر آنند که آن بقعهٔ که در طرف جنوبی قدس شریف واقع است همان وادی رفائیان میباشد لکن دلیل کافی بر صحّت و ثبوت اینمطلب نیست۰

رفایا . (کسیکه خداوند اورا شفا داده است) اوّل، شخصی از نسل داود ۱تو۳:۲۱۰ دوّم، یکی از روٴسای بنی شمعون که در

ایّام حزقیای پادشاه میزیست ۱ تو ۴:۴۲.

سوم، شخصی از بنی یساکار ۱ تو ۷:۲.

چهارم، شخصی از ذریّه شاوُل ۱ تو ۹: ۴۳ که در ۱ تو ۸:۳۷ رافه خوانده شده است.

پنجم، پسر حور و رئیس نصف اورشلیم نح ۳:۹.

رفتار. غالباً نشانه و نمونه وضع رفتار و عمر شخص یا قصد از سکّه و طبیعت روحانی و روش و نسبتهای اومیباشد حز ۱۱: ۲۰ علیهذا می‌توانند و مختار است که چون شخص دنیوی وجسمانی راه رود و یا همچو مردی اخروی و روحانی روم ۸:۱ و عارف و با خدا و یا جاهل و خاطی و دور از خدا پید ۵:۲۴ ایو ۱:۶ و۷ در آتش مصیبت اش ۲:۴۳ یا در نور و تقدّس و پاکی و شادی فیض و الطاف مسیح خواه در این دنیا و خواه در دنیای آینده مز ۱۵:۸۹ مکا ۴:۳.

رفح. (دولت) شخصی از نسل افرائیم ۱ تو ۷:۲۵.

رفقه. (بند) پید ۱۵:۲۴ خواهر لابان و زوجهٔ اسحاق ابن ابراهیم است چنانکه قصّه مزاوجهٔ ایشان در کتاب وارد و از جملـه حکایات شیرین و دل نشین میباشـد پید ۲۴: (ملاحظه در اسحاق).

و چون بیست سال بر این نکاح سپری شد رفقه یعقوب و عیسورا تولید نمود و خداوند عالم حالت آینده ایندو نفر اولاد ذکوررا برفقه منکشف فرمود. چون هر دو بحدّ رشد و بلوغ رسیدند محبّت یعقوب در قلب رفقه بیش‌تر از عیسو جای گیر شد چنانکه نتیجه این مطلب سبب بعضی زحمات و شرور در آنخانواده گردید از آن‌پس رفقه جهان‌را بدرود گفته در مقبرهٔ ابراهیم مدفون گردید پید ۴۹:۳۱.

رفیدیم. (راحتها) خرو ۱۷:۱ یکی از منازل بنی اسرائیل است. چندان از کوه سینا دور نبود و چون در اینجا اعجازاً از صخره برای آن قوم بهانه جو و گردن‌کش آب بیرون آمد بدینواسطه شهرت یافت خرو ۱۷:۸ـ۱۳. یثرون که به شعیب معروف است نیز با اهل بیت خود در اینجا مهمان موسی شـده با مشایخ اسرائیل خداونـدرا سجـده نمود؛ بعضی بر آنند که این واقعه در وادی فاران بوقوع پیوست و برخی بر اینکه در وادی شیخ بود و آنانکه بوقوع آن در وادی فاران معتقدند بدین متمسّک میباشند که وادی مرقوم برای اجتماع قوم اسرائیل بخوبی مناسبت دارد و آنموضعی‌که به حصی الخطاطین مسمّی است نیز با موضع صخره مرقومه مناسبت‌کلی دارد خرو۱۷:۱ـ ۸ و اعراب بر آنند که آن صخره همان صخره موسی میباشد و گمان می‌برند که کوه طاحونه همان کوهی است که موسی بر آن بر آمد تا جنك اسرائیلیان‌را مشاهده نماید و در همانجا هارون و حور دستهای اورا تا غروب آفتاب بر افراشته نگاه داشتند و در

این کوه آثار و علامات بسیاری که دلالت مینماید که متقدّمین آنرا مراعات نموده بدان توجّه داشته اند مشاهده شود. تخمیناً تا کوه موسی ۲۵ میل مسافت دارد و باوجودیکه مسافت فیمابین اینها بقدر سفر یك روزه است پالمر مدعی آن است که نصّ آیه وارده در خرو ۲:۱۹ مقتضی سفر دو روز میباشد. امّا آنانکه رفیدیم‌را در وادی شیخ دانند گویند که در نزدیکی واطیه بوده است که طولش ۳۰۰ ذراع و عرضش ۴۰ـ۶۰ ذراع میباشد و در آنجا صخره‌را نشان دهند که اعراب آنرا نشیمن موسی نبی گویند و تخمیناً دوازده میل از کوه سینا دور میباشد خرو ۲:۱۹ اعد ۱۵:۳۳ و مکان مرقوم‌را مریبه یعنی مخاصمت نامند زیرا که بنی‌اسرائیل در آنجا مخاصمت کردند.

رقا. (باطل). مت ۲۲:۵ لفظی است سریانی و افاده تحقیر نماید.

رقص. بدانکه کار رقص در قدیم الایّام مثل زمان حالیّه قصد از اظهار علامات فرح و سرور بود داو ۳۴:۱۱ و اسمو ۶:۱۸ و ار ۴:۳۱ و ۱۳ و لو ۲۵:۱۵ و گاهی از اوقات از جمله شعایر دینیّه بود وفعل مرقوم با صدای اسباب طرب و دایره بانجام میرسید خرو ۲۰:۱۵ چنانکه داود هنگامیکه تابوت خداوندرا بشهر خود میبرد در حضور خداوند رقص نمود ۲سمو ۱۱:۶ـ۲۰ و باوجودیکه رقص از قدیم الایّام مخصوص کودکان و اطفال ایّوب ۱۱:۲۱ و دختران بود مر ۲۲:۶ بهیچوجه مردان با زنان در یك جا فراهم نمی‌آمدند و غالباً فعل رقص مختصّ زنان بود. و بعضی بر آنند که کلمه عبرانی که در مز ۴:۱۵ وارد است و بمعنی رقص ترجمه شده است در عبرانی قصد از یکی از آلات طرب است.

رقه. (ساحل) شهر محصور سبط نفتالی است یوش ۳۵:۱۹ علمای یهود بر آنند که در موقع طبریّه بوده است لکن دلیلی معتنابه بر ثبوت اینمطلب یافت نمی‌شود (ملاحظه در طبریّه).

رقوق. (پوست) ۲تیمو ۱۳:۴ در قدیم الایّام پوست‌را برای کتابت بکار می‌بردند هردوتس مؤرّخ گوید که ایونیان این صنعت‌را از فینیقیان آموخته پوست گوسفندرا مثل بربریان برای نوشتن استعمال می‌نمودند ولی در قدیم بدون اینکه بخوبی دبّاغی شود بکار می‌بردند تا زمانیکه یومینیس شهریار پرغامس بر تخت شهریاری مستقرّ گردید در آن هنگام قاعده نیکوئی برای دبّاغی آن احداث کردند که در کمال نرمی برای نوشتن در کار بود و از آن پس پوستهای دبّاغی شده برای کتابت‌را پرغامینا نامیدند (ملاحظه در کتاب).

رقون. (رقّت) یکی از شهرهای دان و چندان از یافا دور نبود یوش ۴۶:۱۹ و

کاندر بر آن است که موقعش در تل الرکیب برکناره دریا بشمال یافا واقع بود و آن نقطهٔ مرتفعی است که ریك بر آن بالا آمده در دهنهٔ رودی که آنرا آبهای زرد گویند واقع است.

رقیق. قرصی است که از آرد سرشته با روغن زیت آلوده با سایر تقدمات در حضور خداوند میبردند خرو ۱۶:۳۱ و۲۹:۲۳ لا۴:۲۷ و۷:۱۲ و۸:۲۶ اعد ۶:۱۵ و۱۹.

رکاب. (سوار) اول، پدر یا جد یهوناداب و رکابیان بود ۲ پاد ۱۰:۱۵ و۲۳ و ۱ تو ۲:۵۵ ار ۳۵:۶-۱۹.

دوم، یکی از روسای جنك که بر ضد ایشبوشت مشورت کردند ۲سمو ۴:۲.

سوم، پدر یکی از آنانکه بر مرمت حصار اورشلیم اعانت نمودند نح ۳:۱۴.

رکابیان. قبیلهٔ از قینیان یا مدیانیان بودند ۱ تو ۲:۵۵ که نسب به یوناداب ابن-رکاب میرسانیدند ۲ پاد ۱۰:۱۵ و بمدیانیان شهرت یافتند مقابل اعد ۱۰:۲۹-۳۲ با داو ۱:۱۶ و۴:۱۱. و چنان که از کتاب مقدس مستفاد میگردد یهوناداب شخصی غیور و در عبادت خدای پاك ساعی بوده با یاهو برای معدوم ساختن خاندان آحاب که از پرستندگان بعل بودند همداستان گردید؛ و یهوناداب در حال حیات ذریه خودرا امر فرموده گفت «اگر خواهید که قومی بالاستقلال و از سایر طوایف ممتاز باشید برای خود خانه مسازید و زراعت مکنید و تاکستان غرس منمائید و دارای آنها نیز نباشید بلکه چادر نشینیرا شعار خود ساخته از شراب و هر نوع مسکری به پرهیزید» و ایشان قول اورا اطاعت کرده قومی مستقل و صلح دوست و چادر نشین گردیده همواره از جائی بجائی همیرفتند و چون نبوکدنصر یهودیهرا مفتوح ساخت رکابیان باورشلیم گریختند ودر آنجا حضرت اقدس الهی بتوسط ارمیای نبی ایشانرا امداد فرموده آنانرا در برابر اشرار اورشلیم که از اوامر او تجاوز همینمودند نمونه فرمود ار ۳۵:۲-۱۹.

گویند اینطایفه فعلاً در کوهستان عربستان بشمال شرقی مدینه ساکن و به بنی خیبر معروف و اراضی ایشان نیز به خیبر مشهور است و ایشانرا با سایر یهود بهیچوجه دست آویز و علاقهٔ نی بلکه آنانرا برادران دروغی خطاب نموده گویند شریعترا میشکنند و بهیچوجه با قافله و مکاریها مسافرت اختیار نکنند تا بهر حال مختار باشند واحکام سبت را نگاه دارند لکن بیقین قطعی معلوم نیست که آیا اینان همان رکابیان میباشند یا قومی از یهودند که حافظ شریعت و اوامر الهی اند.

رامح. (یانیزهدار) اع ۲۳:۲۳ اشاره بسربازان پیاده است که نیزهدار بودند.

رمت لحی. (تپهلحی) اسم مکانی است که شمشون در آنجا هزار مرد ازفلسطینیانرا

با چانه خری بقتل رسانید داو ۱۷:۱۵ (ملاحظه در لحی)٠

رمز یا مثل٠ غلا ۲۴:٤ اشاره یا کنایه است که در جمیع کتب مشرق زمین علی‌العموم و در کتاب مقدّس علی الخصوص بسیار است، و آن بر دو نوع است صریح و غیر صریح و هر دو مطلب در قول پولس رسول که در اقر ٤:۱۰ مذکور میباشد مندرج است چنانکه آشامیدن اسرائیلیان از آن آبی که از صخره بیرون آمد امر واقعی و تاریخی بوده و هم اشاره بدان آب روحانی است که از آن صخره ابدی که مسیح باشد جاری است و همچنین غلا ۲۴:٤ و۲۵ که میگوید هاجر و ساره دو عهدند٠

رمفان٠ اع۴۳:۷٠ اسم یکی از سیّارگان و دور نیست که اسم زحل باشد که در ایّام گذشته معبود قومی بود و صورت این معبودرا ساخته در صندوقها با سایر امتعه و صورتها همچو هیکل ارطامیس و غیره حمل و نقل مینمودند اع ۲۴:۱۹ مقابل اش ۷:٤٦٠ و فرموده نبی آن است که آن تمثال بود عا ٥: ۲٦ لکن استیفان شهید آن‌را رمفان خطاب میکند (ملاحظه در تمثال)٠

رملیا٠ (کسیکه خداوند اورا مزیّن فرموده است) ۲پاد ۲٥:۱٥ و او پدر فقح است که بر فقحیا پادشاه اسرائیل بشورید و اورا بکشت٠

رمّه٠ (بلندی) یکی از شهرهای بنی‌- یساکار است یوش ۲۱:۱۹ و بسا میشود که همان راموت ۱تو ۷۳:٦ و یرموت یوش ۲۹:۲۱ باشد٠ بعضی‌گمان برده اند که در موقع رامه واقع بوده است و آن دهی است که بر فرازی بشمال مغربی سامره واقع و تا سامره پنج میل مسافت دارد و در منتها الیه تپّه تاکستان زیتون کاشته شده است٠

رمّون٠ (انار) اول، مرد بن‌یامینی که پدر آن کسانی بود که هم قسم شده ایشبوشترا بقتل رسانیدند ۲سمو ۲:٤ و٥ و۹٠

دوّم، اسم بتی است که در دمشق پرستش میشد چنانکه در حکایت نعمان سریانی مذکور است ۲ پاد ۱۸:٥ (ملاحظه در نعمان)٠ و تمامی اسم، هدررمّون است وقصد از خدای آفتاب میباشد که میوه‌جات‌را میرساند و نضج میدهد٠

سوّم، اسم شهری است که در قسمت سبط یهودا و بطرف جنوبی اورشلیم و به بنی- شمعون تعلق داشت و مجدداً بعد از اسیری آباد شد یوش ۳۲:۱٥ و۷:۱۹ و ۱تو ۳۲:٤ نح ۲۹:۱۱ زك ۱۰:۱٤٠

بعضی بر آنند که همان ام الرمّانین که بمسافت ۱۳۰ میل بجنوب غربی الخلیل واقع و تا بئرشبع هم ۱۳ میل مسافت دارد و آثار چشمه و حوض آب در آنجا مشاهده افتاده است٠

(٤) در یوش ۱۳:۱۹ و ۱تو ۷۷:٦ است

که رمّونو خوانده شده است، ملاحظه در دمنه؛ و آن یکی از شهرهای زبولون است که بلاویان داده شد و دور نیست که همان رمّانه باشد که بمسافت ٦ میل بشمال ناصره واقع است.

پنجم، صخرهٔ مشهور و معروفی که بنی‌بنیامین در حالی که هزیمت یافته بودند بدانجا التجا بردند و دهی به همین اسم در قلّهٔ کوهی که در میانه بیت‌ایل و اردن است واقع میباشد داو ۲۰:۴۵ و۴۷ و۲۱:۱۳.

رمّون فارس . (انارعضب) یکی از منازل بنی اسرائیل است در دشت اعد ۳۳:۱۹ و۲۰.

رنج . قصد از اینلفظ غالباً دردهای بدنی میباشد پید ۴۹:۲۳ اش ۵۳:۴ مت ۸:٦ ۱ پط ۲:۱۹.

رنك رز . معروفست، و اینان در رنك کردن پارچه‌هائی که برای خیمه مقدّسه لازم بود مشغول بودند و البتّه این صناعترا قبل از خروج از مصر بخوبی تحصیل کرده بودند و یوسف‌را پیراهن رنگارنگی بود پید ۳۷:۳ عبرانیانّ عادی بودندکه همواره دیوار و تیر خانه‌های خودرا رنك کنند ار ۲۲:۱۴ بت پرستان صوربتها ومجسّمهٔ آنهارا بر دیوار هیاکل و بتخانهای خود نقش نموده رنك آمیزی میکردند حز ۲۲:۱۴. خرابه‌های آشور و مناره‌های مصریّه دارای صور انسان و سایر زینت آلات است که رنك آمیزی شده (ملاحظه در نینوی).

رنك کردن چشم با سورمه و غیره در میان عبرانیان و هم در میان زنان مصریّه و اهالی مشرق زمین متداول بوده و هست (ملاحظه در چشم).

رو . لفظ رو و حضور در زبان عبرانی یك لفظ میباشند و بسیار اوقات از برای خود شخص نیز استعمال شده است پید ۴۸:۱۱ خرو۳۳:۱۴ اش ٦۳:۰۹ هیچ یك از بنی نوع بشر در هیچ وقت روی خدارا ندیده است یعنی مکاشفه کامل جلال اورا نداشته است خرو ۳۳:۲۰ یو ۱:۱۸ ۱ تیمو ٦:۱٦ «خدارا رو برو دیدن» مقصود از مسرور شدن در حضورش پید ۳۲:۳۰ اعد ۱۴:۱۴ تث ۵:۴ و داشتن مکاشفه توفیق او تعالی شانه میباشد اقر ۱۳:۱۲ ۷:۱۴. آنانیکه بطور صحیح روی اورا طالب اند متبارك اند ۱تو ۱٦:۱۱ ۲تو ۷:۱۴مز ۲۴:۳-٦. روی و صورت باز که ۲قر ۳:۱۸ وارد است خرو ۳۳:۲۰ یو ۱:۱۸ ۱ تیمو ٦:۱٦.

رواقیین . جمعی از فلاسفه اند که کیش بت‌پرستی داشته در مأه سّوم قبل از مسیح ظاهر شده شباهت بفریسیان داشتند. مؤسس اینطایفه و طریقهٔ زینو نام مرد قبرسی بود و وجه تسمیهٔ ایشان به رواقیّین از آن است که زینو همواره در رواقی نشسته ایشان‌را تعلیم همیداد. تعالیم اینان شبیه بتعالیم

مذهب مسیحیان است لکن در بعضی جاها ضدیّت دارند: منجمله فضیلت ایشان مبنی بر عجب و تکبر بود و حال اینکه در ازای آن مذهب مسیحی امر بحلم و تواضع مینماید، و نیز گویند که نفس حکمت برای تصفیه و سعادت مند نمودن انسان کافی است و زحمات و مصیبات این جهان فقط شرور و نتایج وهمیّه غیر حقیقیه اند و شخص حکیم‌را نشاید که از حزن متأثر شود و بفرح متوکل گردد و اینان در اعمال و افعال خود بسیار صابر و امین بودند ومدّتهای متمادی معروف بوده اند علی الخصوص در اتینیّه جائیکه پولس ایشان‌را ملاقات فرموده با ایشان بحث می‌فرمود اع ۱۸:۱۷ . مشاهیر اینطایفه یکی اپکتیتس است که تخمیناً در سنه ۱۱۵ میلادی درگذشت ودیگری مرقس اوریلیوس امپراطور بود که از سنه ۱۲۱ الی ۱۸۰ میلادی میزیست. اینطایفه نسبت بسایر طوایف در اقتنای فضایل و اکتساب آداب خود کمال حرص‌را داشته معتقد بوحدانیّت خدا بوده خلقت گشتن دنیا و مافیهارا بواسطهٔ کلمهٔ کن و شمول عنایت الهی‌را بر جمله کاینات مسلّم میداشتند.

روباه . حیوانی است که در کثرت حیله‌وری و زیرکی ضرب المثل و معروف میباشد و در مشرق بسیار است و مرغان و حیوانات کوچك‌را صید نماید؛ ازکثرت مکر و بسیاری حیله ضرب المثل شده است حز ۱۳:٤ و خداوند ما عیسی مسیح هیرودیس‌را بدان تشبیه فرموده گفت «بروید و بدان روباه گوئید» لو ۳۲:۱۳ و این حیوان در میان باغها و خرابه‌ها و قبرستان‌ها بسیار یافت میشود نیا ۱۸:۵ .

روبند . اش ۱۹:۳ پوششی است که زنان مصریّه آن‌را برای حفظ صورت خود استعمال مینمودند چنانکه لین نیز بیان نموده است و دور نیست که همان روبندی باشد که فعلاً در مشرق معمول است.

روت . زن موآبی بود که با مادر شوهر خود نعومی به زمین یهودا مراجعت کرد. احتمال میرود که اینمطلب در زمان جدعون واقع شد . پس از آن به بوعز که از خویشاوندان و منسوبان شوهر نعومی بود منکوحه شد از این نکاح داود ملك که منجی ما عیسی مسیح از نسل او بود بوجود آمد مت ۵:۱ .

کتاب روت . محتوی حکایت فوق است امّا بطور ساده و محبّت آمیز مرقوم گشته، بلاشك قصد مصنّف از تحریراین رساله ذکر نسب نامهٔ داود پادشاه است. در اوایل کتاب میگوید این وقایع در زمان حکومت قضات بر اسرائیل واقع گشت و از این مستفاد میشود که در زمان مصنّف حکمرانی قضات منقضی شده بود. در آخر کتاب اسم داود ملك مذکور است این مطلب مینماید که قبل از

ایّام وی نوشته نشد بلکه بعد از آن مرقوم گشت۰ اینکتاب در کتاب مقدّس ما بعد از کتاب داوران گذارده شده است مثل اینکه بمنزله ضمیمهٔ اوست چنانکه بسیاری از متقدّمین کتاب داوران و کتاب روت‌را یك کتاب کرده اند۰ حکایت آنکتاب اطوار و اوضاع آداب ساده و سهل آنزمان‌را می‌نماید و هم ملاطفت و مهربانی شریعت عبرانیانرا که اشاره ایست برسانیدن مژده انجیل بقبایل در زمان آینده و نیز توجّه عنایت الهی‌را بر خانوادها و برکاتی‌را که از پادشائی فرزند خواندگی و ایمان بخدا جاری می‌شود ظاهر میسازد۰

روجلیم ۰ شهری در اراضی جلعاد که برزلای بدانجا منسوب بود ۲سمو ۱۷:۲۷ و ۱۹:۳۱۰

روح ۰ پید ۳:٦ غالباً لفظ مذکور در کتاب مقدّس بطریق مجاز وارد گشته و معنای آن بقراین معلوم میشود۰

روح القدس ۰ بدانکه تعلیم کتاب مقدّس در بارهٔ روح القدس از قرار تفصیل است۰

اولاً، آنکه روح القدس اقنوم سوّم از اقانیم ثلثهٔ الهیّه خوانده شده است و آنرا روح گویند زیرا که مبدع و مخترع حیات میباشد و مقدّس گویند بواسطهٔ اینکه یکی ازکارهای مخصوصهٔ اوآنکه‌قلوب موٴمنین‌را تقدیس فرماید و بواسطه علاقهٔ که بخدا و مسیح دارد اورا روح الله و روح المسیح نیز گویند۰

امّا روح القدس که تسلّی دهندهٔ ما میباشد یو ۱٤:۱٦ و۱٦:۷ و۸ همان است که همواره مارا برای قبول و درك راستی و ایمان و اطاعت ترغیب می‌فرماید و اوست‌که اشخاصی‌را که در گناه و خطا مرده اند زنده می‌گرداند و ایشان‌را پاك و منزّه ساخته لایق تمجید حضرت واجب‌الوجود می‌فرماید روم ٥:٥ و۸:۲٦۰ پس بدین لحاظ واضح و مبرهن گردید که کار روح القدس آنست که آنانی‌را که از آن مسیح اند جذب نماید و همواره مسیح‌را بما بنماید و عقول مارا منوّر ساخته خون مسیح‌را در قلوب ما بپاشد و آن فضایل و محاسنی که اخلاق بنی نوع بشررا مزیّن و مصفّا میگرداند ثمرهای روح‌القدس اند و تحصیل آنها نوبر مجد آینده است (ملاحظه در تسلّی دهنده)۰

و باید دانست که کتاب مقدّس مارا در خصوص روح القدس و الوهیّت بکمال وضوح تعلیم میدهد چنانکه اسمهای خدای حیّ و صفات و اعمال و عبادت اورا بروح القدس منسوب میدارد چنانکه در ذیل نموده می‌شود۰

اولاً، اسمها مثل یهوّه اع ۲۸:۲٥ با اش ٦:۹ عب ۳:۷ و۹ با خرو ۱۷:۷ ار ۳۱: ۳۳ با عب ۱۰:۱٥ و۱٦ و خدا اع ٥:۳ و٤ و ربّ ۲قر۳:۱۷ و۱۸۰

ثانیاً، صفات مثل عالم بودن اقر ۲:۱۰و۱۱ اش ٤۰:۱۳ و۱٤ و حضور مز ۱۳۹:۷ و

اف ۲:۱۷ و۱۸ روم ۸:۲٦ و۲۷ و قدرت لو ۱:۳۵ و نامتناهي بودن عب ۱۲:۹۰
ثالثاً، اعمال پید ۱:۲ مز ۱۰٤:۳۰۰
رابعاً، عبادت اش ٦:۳ مت ۲۸:۱۹ و ۲قر ۱۳:۱٤۰ (ملاحظه در تميز روحها)۰

روحامه . (مرحوم) اسم مجازی است که در هوش ۱:۲ مذکور است مقابل باب اوّل هوشع ٦ و۷ (ملاحظه در لوروحامه)۰

رودا . (بمعنی گل‌است) و او کنیزکی بود که در خانه مريم مادر يوحنّای ملقّب بمرقس میزیست اع ۱۲:۱۳۰

رودس . (بمعنی گل‌است) اع ۲۱:۱ و آن جزیره در بحر الرّوم و به جنوب غربی آسیای صغیر واقع و آنرا شهری است که هم رودس نام دارد۰ طول جزیره ٤٠ میل و عرضش ۱۵ میل میباشد و بواسطه مدرسه‌ها و صنایع و علوم معروف بود و تمثالی ار برنج در آنجزيره بود که ارتفاعش ۱۰۵ قدم و بر بالای مدخل آن جزیره نصب نموده کشتیها از میان پایهای او عبور می‌نمودند بدین سیاق مدّت پنجاه و شش سال باقی ماند در این اثنا زلزله متوالی شدیدی در جزیره حادث شده تمثال مرقوم منهدم گردید و برنجشرا بر ۹۰۰ شتر حمل کردند ۰ و در ماهٔ پانزدهم شهر مسطور مسکن رؤسای مار يوحنّا بود۰
بعضی بر آنند که لفظ رودس مشتق از ورد است و بعضی تحریفات و تغییرات در آن واقع شده بدین شکل رسیده است، و بر سکّه‌های رودسی صورت زهرهٔ دیده میشود امّا صورت گل بهیچ وجه دیده نشده است۰ امّا شهر حالیّه بقدر ربع شهر سابق و محلّی در آن باقی است که باسم رودس معروف است لکن آثاری که دلالت بر عظمت وشهرت سابق نماید دیده نشده است۰

روز. لفظ روزرا معانی مختلفه است۰ مثلاً روز عملی و آن عبارت از گردش زمین است بر محور خود۰

ثانیاً، روز سیاسی و آن عبارت از شروع و انتهائی است که بتوسّط رسوم و قوانین مقنّنه هر مملکت تعیین یافته است چنانکه روز عبرانیان از عصر شروع نمود لا ۲۳:۳۲ و کما بیش این معنی فعلاً در مشرق زمین معمول است و روز بابلیان از طلوع آفتاب و روز اروپائیـــان از نصف شب شروع می‌نماید۰

ثالثاً، روز عام بر حسب عرف و عادت عبارت از مدّتی است که آفتاب‌را توان دید و ظاهر است و آن بواسطه خطوط عرضی فرضی که بر کره مرتسم میشود مختلف و فصول اربعة آن بواسطهٔ غیر مستقیم ماندن خط استواء تغییر نماید۰

امّا کاتبان کتاب مقدّس عموماً روزرا بدوازده ساعت متساوی تقسیم نموده ساعت ششم‌را در تمام ایّام ظهر و ساعت دوازدهم آخر ساعت روز قبل از غروب و انتهای روز

میباشد. در ایّام بهار و تابستان ساعت روز طولانی و ساعات شب کوتاه است بر خلاف زمستان (ملاحظه در ساعت).

لفظ روز غالباً از برای اوقات غیر معیّن نیز استعمال شده است، ملاحظه در آفرینش. و نیز از برای دو باره آمدن مسیح در جسم و هم از برای دو باره آمدنش از برای داوری اش ۲:۱۲ حز ۱۳:۵ یو ۱۱:۲۴ ۱ تسالو ۲:۵.

روز نبوّتی مقصود از یك سال و سال نبوّتی قصد از سیصد و شصت سال میباشد حز ۴:۶ مقابل کنید سه سال و نیم دانیال دا ۷:۲۵ را با ۴۲ ماه و ۱۲۶۰ روز مکاشفه مکا ۱۱:۲ و۳.

روز پنجاهم و عید پنجاهم . همان عید هفته‌ها میباشد که در خرو ۳۴:۲۲ ولا ۲۳: ۱۵ وتث ۱۶:۱۶ مسطور و در اعد ۲۸: ۲۶ روز نوبرها خوانده شده است؛ و آن در روز پنجاهم که روز دوّم فصح باشد اتّفاق می‌افتاد لا ۲۳:۱۱ و۱۵ و۱۶ وتث ۱۶:۹.

امّا باید دانست که در ابتدا این عید یك روز مخصوص و محض تقدیم شکر حصاد بلاد مقدّسه تعین گشته هدیه آن دو گرده از آرد حاصل حصاد مذکور بود. لکن چون اورشلیم منهدم و قوم یهود در اطراف پراکنده گشتند عید مذکوررا بسیار صاحب اهمیّت دانسته متدرجاً بدین گمان افتادند که شریعت در همان روز پنجاهم بعد از خروج از مصر بموسی داده شد و چون یهود در جاهائی متوطّن گردیدند که وضع هوای آن با فلسطین مخالفت داشت بدان واسطه حصاد آنجاها مقارن اینعید اتّفاق نمیافتاد. آنرا محض یادگاری داده شدن شریعت نگاه داشتند و افاضهٔ روح القدس نیز در اثنای همین عید بود اع ۲:۱–۱۴ لهذا کلیسیای مسیحی آن‌را در ضمن عیدهای معتبره خود نگاه داشتند.

روز خداوند . مکا ۱:۱۰ و آن سبت مسیحیان است و بدان واسطه بدین اسم نامیده شد تا تمیزی فیمابین او و یوم الشمس بت پرستان بوده باشد. اعرابش یوم الاحد و یهودیانش یوم السّبت خوانند. و مسیحیان گذشته در حین موعظه وصحبت نظر باشخاص مستمعین نموده در صورتی که هم بت پرست و هم مسیحی در یك مجلس میبودند برای یوم الاحد لفظ یوم الشمس‌ءاستعمال مینمودند و قسطنطین در ۳۲۱ میلادی اینمعنی‌را منع نموده امر کرد که لفظ مرقوم یعنی یوم‌–الشمس‌را در خطابه‌های عمومی استعمال ننمایند.

و علاوه بر این روز خداوند در میان رسولان ومسیحیان سلف بیشتر دارای اهمیّت و امتیاز بود لکن چون لفظ یوم الشمس در میان سایر امم مجاوره شیوع داشت لهذا ایشان آن‌را برای یوم الاحد و روز خداوند استعمال نمودند چنانکه مسیحیان بلاد عرب

باستعمال یوم الاحد مأنوس اند، ملاحظه در سبت.

روز کفّاره. روز مهمّ سالیانه ایست که با آرامی و استراحت و روزه در دهم ماه تشرین یعنی پنج روز قبل از عید خیمه‌ها نگاه داشته میشد لا ۲۳:۲۷ و۲۵:۹ اعد ۷:۲۹ که فعلاً این عید در دههٔ اوّل اکتوبر واقع میشود. رسوم این روز مهمّ مفصّلاً در کتاب لاویان ۱۶:۲۹ مشروح است فقط در همین روز کاهن حق دخول بمکان اقدس داشت عب ۷:۹ لکن رسوم متنوعه و مختلفهٔ آن روز باعث آن میشد که او در آن روز مکرّر با لباس سفید داخل مکان اقدس شود؛ دفعه اوّل با منقل طلائی که پر از بخور در دست داشت، پس از آن با خون گوساله که برای رفع گناهان خود وکاهنان دیگر تقدیم میشد. ومیبایست انگشت خودرا در آن خون فرو برده و هفت دفعه در زیر تخت رحمت و یکدفعه بر بالای آن بپاشد پس ظرف خونرا گذاشته بیرون آید. و کرت سوّم با خون قوچ که برای رفع گناهان قوم تقدیم میشد داخل میگردید و از آن خون هشت دفعه بطرف پردهٔ هیکل باشیده بعد همان خونرا باخون گوساله آمیخته هفت دفعه بر شاخهای مذبح بخور میباشید و یکدفعه بر بالای آن بطرف مشرق میباشد، از آن پس از محلّ اقدس و ظروف خون در دست خارج شده همگی آن خونرا بر زمین مذبح قربانی سوختنی میریخت، کرت چهارم از برای بیرون آوردن منقل و ظرف بخور در آمده بعد بیرون آمده دست خودرا می‌شست و خدمات دیگر آن روزرا آنجام میداد. و اجرای رسوم بز عزازیل هم در همین روز بود که «بز مخصوص»را تعیین کرده یکی از آنهارا بخداوند قربانی میکردند و دیگریرا بر حسب تعیین قرعه از برای جدائی کامل با بار گناهان قوم بدشت رها میکردند اعد ۷:۲۹ـ۱۱. تمامی رسوم مسطوره اشاره بمسیح بودند و در جمیع اعصارانظار مؤمنین بر معانی معنوی و روحانی آنها بوده وخواهد بود عب ۹:۱۱.

ایشان بر آن کسیکه نیزه زدند نگریسته ماتم گرفتند علی الجمله چون روز کفّاره روز روزه اعظم کنیسه یهود بود هم چنین غم و دلتنگی از برای گناه انظار مسیحیان‌را به برّه خدا جذب مینماید و وجد عفو گناه با اشکهای توبه و پشیمانی مخلوط میگردد.

روزه. کلیّةً در تمام اوقات در میان هر طایفه و هر ملّت و مذهب در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه معمول بوده است یونس ۵:۳ و میتوان گفت که حکم طبیعت است که در اینمواقع پرورش و نمورا ترك میکند و اشتهارا می‌برد و محرّك اجتناب دیگر میباشد. در کتاب مقدّس بهیچوجه اشاره نیست که قبل از ایّام موسی روزه بطور صحیح معمول بوده است و چهل روز روزه داشتن آن حضرت و ایلیا و

خداوند ما عیسی مسیح بطور معجزه و خارق عادت بوده است تث ۹:۹ ۱پاد ۸:۱۹ مت ۲:۴۰ قوم یهود غالباً در موقعی که فرصت یافته میخواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا نمایند روزه میداشتند تا گناهان خودرا اعتراف نموده بواسطهٔ روزه و توبهٔ رضای حضرت اقدس الهی‌را تحصیل نمایند داو ۲۶:۲۰ واسمو ۶:۷ و۲سمو ۱۶:۱۲ نح ۱:۹ ار۹:۳۶ و مخصوصاً در مواقع مصیبت عام روزه غیر مرسوم قرار میدادند و در این صورت اطفال شیر خواره و گاهی حیوانات‌را نیز از چرا منع میکردند یوئیل ۱۶:۲ دا ۲:۱۰ و۳۰ شروع روزه و امتناع از خوراك از غروب آفتاب بود که آنشب و فردارا تاغروب بدون خوراك بسرمی‌بردند. روزه اعظم با کفاره محتمل است که فقط روزه یك روز سالیانه مخصوص بود که در میان طایفه یهود مرسوم اع ۹:۲۷ و البتّه روزه‌های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره میداشتند ار ۲:۳۹ و ۱۲:۵۲-۱۴ زك ۳:۷-۵۰ و یهودیان صرف و متّقی در ایّام عهد جدید هفته دو دفعه یعنی روز دوّم و پنجم هفته روزه میداشتند لو ۱۲:۱۸۰ لکن از وضع رفتار مسیح بهیچوجه معلوم نیست که خود روزه مخصوص داشت و یا امر بروزه مخصوص فرمود ولی یك وقت بزبان مبارك خود فرمود که شاگردانش بعد از فوت او روزه خواهند داشت لو ۳۴:۵ و۳۵۰ بنا بر این حیات حواریان و مؤمنین ایّام گذشته عمری مملو از انکار لذّات و زحمات بی شمار و روزه داری بود ۲قر ۲۷:۱۱۰ و بر حسب نص انجیل خداوند ما اینعادت‌را منظور نظر داشته حواریان آن حضرت نیز درموقع لزوم منظور و معمول همیداشتند مت ۱۶:۶-۱۸ اع ۳:۱۳ لکن امری بر حتمیّت و وجوب آن نفرمودند روم ۱:۱۴-۳ ۱تیمو ۳:۴ و۴ و همواره باید متذکر باشیم که پرهیز و روزه در خود فی نفسه مفید فایده و مثمر ثمری نیستند امّا فقط هم چون مدد و اعانتی از برای تقدّس و توبه میباشند اش ۴:۵۸-۰۷ یکی از علامات ارتداد عظیم حکم پرهیز از گوشت میباشد ۱تیمو ۳:۴۰

روفس. (قرمز) مر ۲۱:۱۵ و او پسر شمعون قیروانی است که برای بر داشتن صلیب مسیح مجبور شد. در تحیّاتی که در روم ۱۳:۱۶ مذکور است اسم او هم ذکر شده است و چنان که معلوم میشود مادرش مؤمن بود لکن دلیل قطعی بر اینکه همان روفس ابن شمعون فوق است نیست.

روسا. که یونانیان آنهارا ساتراپ گویند و از قراریکه از دانیال ۳:۳ معلوم میشود اینان از والی بزرگتر و مجلّل‌تر بوده اند چنانکه اسم ایشان قبل از والی مذکور است.

روغن. علامت شادی و خوشحالی است مز ۷:۴۵ و اش ۳:۶۱ یوئیل ۱۹:۲ و نه فقط در ایّام قدیم از برای تقدیس و تدهین کاهنان و پادشاهان لا ۱۲:۸ و اسمو ۱:۱۰ و ۱:۱۶ در کار بود بلکه از برای تدهین سرو ریش و تمام بدن در تمام ایّام زندگانی مستعمل بود پید ۱۸:۲۸ تث ۴۰:۲۸ روت ۳:۳ مز ۱۰:۹۲ (ملاحظه در تدهین).

روغن‌را اطبّا نیز استعمال مینمودند اش ۶:۱ مر ۱۳:۶ لو ۳۴:۱۰ یع ۱۴:۵. و نیز تقریباً تنها از برای چراغ استعمال میشد خرو ۶:۲۵ و ۲۰:۲۷ و ۲۱ و ۸:۳۵ لا ۲:۲۴ اسمو ۳:۳ و مدام از برای خوراك استعمال شده و میشود ۱ پاد ۱۱:۵ ۲ تو ۱۰:۲ و ۱۵ حز ۱۳:۱۶ و ۱۹. روغن زیتون تازه‌را بر کره و دنبه و سایر دهنیّات خوراکی از برای خوراك ترجیح میدادند و تا امروز هم در شام انواع اطعمه‌را با روغن زیتون نمایند. روغن در قربانیهای آردی هیکل هم در کار بود و عموماً آنرا با آرد سرشته استعمال مینمودند لا ۱۱:۵ و ۲۱:۶. روغن زیتون خالص‌را از برای چراغ ترجیح داده از برای روشنائی و چراغ خیمهٔ مقدّس استعمال می‌نمودند چنانکه در خرو ۱۴:۳۵ و ۳۷:۳۹ و اعد ۱۶:۴ بدان تصریح مینماید. البتّه کثرت استعمال روغن اسباب کثرت ترقّی غرس و پرورش درخت زیتون گردیده یکی از مشاغل عمده و نافع گردید ۱ تو ۲۸:۲۷ حز ۱۷:۲۷ هو ۱:۱۲. بر حسب شریعت موسوی روغن‌را عشری بود که میبایست ادا کنند اعد ۱۲:۱۸ تث ۱۲:۱۷ نح ۱۲:۱۳ و روغن مثل گندم و شراب از جمله اشیائی بود که همواره انبار کرده در موقع میفروختند ۱ تو ۲۸:۲۷ ۲ تو ۳۲:۲۸ عز ۷:۳. بهترین روغن زیتون از میوه زیتون نارس گرفته میشد بعضی در ماه نومبر از میوهٔ آن گرفته وکوبیده بکمترین فشاری روغن از آن جاری میشد خرو ۲۰:۲۷ و ۴۰:۲۹ و پس از کوبیدن آن‌را در ظرف یا در طشت سر ازیر گذارده روغن درظروف قابله جاری میشد لکن میوه زیتون رسیدهٔ که در ماه دیسمبر تا فبروری تحصیل شود روغنش بیشتر است ولی ارزان‌تر میباشد و زیتون‌را چرخهای سنگی یا جرّهای دیگر آسیا کرده نرم میکردند. هر چند در این زمان دانه‌های زیتون‌را پاولا نمیکنند امّا از قرار معلوم اینعادت در میان عبرانیان رواج داشته دانه‌هائیرا که بتوسّط طول ماندن نرم میشدند پاولا میکردند میکا ۱۵:۶.

لفظ «جتسیمانی» بمعنی جرّ زیتون است و محتمل است که وجه تسمیه آن بواسطه کثرت وجود جرّ در آنجا بوده است (ملاحظه در زیتون).

رومه. مسقط الرّأس فدایه پدر مادر یهویاکیم بود ۲ پاد ۳۶:۲۳ و کاندر بر

آنست که همان رومه ایست که در شمال سامره واقع و دیگری بر اینکه همان رومه میباشد که در نزدیکی حبرون است یوش ۱۵:۵۲.

رومیه. اع ۲۸:۱۶ پای تخت مملکت روم است و در قدیم الایام همچو پای تخت دنیا محسوب و بر رود تیبر یعنی بمسافت پانزده میل از دهنه آن واقع است. گویند مؤسس این شهر رومیلوس بوده است که آنرا در سنه ۷۵۰ قبل از مسیح بر یکی از هفت تپه که در آنجا واقع است بنا کرد و چون متدرجاً بعظمت و اعلی درجهٔ کمال نایل شد کم کم تمام آن هفت تپه‌را در زیر بنیان و بنای خود کشیده دوره شهر تقریباً بیست میل وعدد نفوسش یك ملیون و دویست هزار شدکه نصف ایشان غلام بودند؛ وعلاوه بر مساکن اعیان و اشراف دارای صد وپنجاه هزار خانه و چهار صد و بیست هیکل بود که از خدایان مملو بود. و خود مملکت شامل عالم متمدن آنزمان بوده ساکنانش یکصد و بیست ملیون بودند و با وجود این عظمت و اقتدار و دانش و شعور عبادت بت پرستی و ترهات باطله در آنجا انتشار کامل داشت و علم و دانش ایشان اسباب ترقی نگردیده بود که ایشان‌را از غرقاب ضلالت بت پرستی و عبادات باطله رهائی بخشند و دراین حالت بودند که منجی جهان حضرت مسح اعظم تولید یافت.

ویهود در رومیه بسیارند؛ و بطور یقین قطعی معین نتوان نمود که دین مسیحی چه وقت در رومیه داخل گردید. لکن محتمل است که قدری بعد ازروز پنجاهم اع ۱۰:۲ و در سال ٦٤ یعنی بعد از آنکه مدت هشت یا ده سال از تأسیس کلیسای رومیه گذشته بود روم ۷:۱ و ۱۹:۱٦ نیرون امپراطور بر ضد کلیسای مذکور ایستاده اسباب زحمت و جور بر آن گردید از آن پس دومینیاس ظهور نموده جور و اعتساف‌را در سنه ۸۱ میلادی از سر گرفت؛ وپس‌از وی تراجانس بتخت سلطنت بر آمده بیش از پیش بر جور و ظلم و اذیت مسیحیان بیفزود بطوریکه مسیحیان در ایام وی یعنی از سال ۹۷ـ۱۱۷ میلادی بسخت‌ترین زحمات و تلخترین عذاب گرفتار بودند و همواره بر این سیاق همی‌بود تا آنکه در سال ۳۲۵ میلادی قسطنطین بر تخت شهریاری بنشست دراینحال دین مسیحی بر تمام آن مملکت غلبه کرد.

امّا شهرت رومیه حالیه فقط منحصر بعظمت و شوکت حالیه‌اش نیست بلکه آثار و علامات قدیمه آن بر عظمت زمان قدیم آن میفزاید و همواره مقصد سیاحان و مصوران و نقاشان و مهندسان و محبین فنون جمیله بلند وکنایس کبیره و عادات دینیه و تحف میباشد. خرابه‌های عظیمه قدیمه و قصور و آثار قدیمه و صنایع و حرف غریبه و اشیائی که شاهد بر عظمت رومیه میباشد

بسیار است و اسباب آن میشود که شخص سیّاح با کمال تعجّب حیرت زده انگشت تفکر بدندان گیرد که آن شهر مشهور و معروف درچه درجه بوده بچه درجه رسیده است.

سلطنت این مملکت بعد از جمهوریّت بر قرار گشته متدرجاً بر تمام دنیای و معموره معروف قدیم امتداد یافت و مدّتی‌را که در عهد جدید بدان اشاره مینماید قصد از مدّت سلطنت اوغستوس و طیباریوس و کلودیوس و نیرون است. وسعت اینمملکت در این اوقات از سایر اوقات و قرون بهتر و بیشتر بوده است؛ چنانکه دریای اتلانتیك در مغرب، رود فرات در مشرق، دشت افریقا و عربستان در جنوب ورین و طونا و بحر الاسود در شمالش واقع و بر بریطانیا و آلمانیا و برثیا نیز اشتمال داشته است. عدد نفوسش ۰۰۰ ۰۰۰ ۱۲۰ و هرگاه مملکتی‌را مفتوح میساختند حکومت و داور از رومیّه تعین گشته بر آن حکومت مینمود لکن گاهی از اوقات حکومتها و والیان بومی آن مملکت همچنان بر اقتدار خود باقی مانده بدولت رومانیّه مسئول بودند. و اوغسطس ولایت‌را بدو قسم منقسم نمود اوّل، قیصریّه دوّم، سناتسیّه. قسمت اوّل شامل ولایاتی بودکه محتاج عساکر ولشکری بسیار بودند و قسمت دوّم عبارت از آنهائی بود که مایل بصلح میبودند. گالیا و لوسیتانیا سوریّه و فینیقیّه و فیلیقیّه و قبرس و مصر از ولایات قیصریّه بودند، افریقا و نومدیا و آسیا و اخائیّه و اپیروس و دلماطیّه و مکدونیّه و سیلیسیّه و قیروان و بثینیا وپنتس و سردینیا و بیوتیا از جمله ولایات سناتسیّه بودند .

و البتّه در شهرهای مسطوره فوق تغییر و تبدیل راه یافته مثلاً قبرس و گالیا که قیصریّه بودند سناتسیّه شدند و دلماطیه که سناتسیّه بود قیصریّه گردید . حاکمهای قیصریّه و سناتسیّه در زبان اصلی یونانی تفاوت دارند لکن در ترجمهٔ کتاب مقدّس همگی‌را والی ترجمهٔ نموده اند لو ۲:۲ مت ۲:۲۷ اع ۲۴:۲۳ و۱:۲٤ و۱:۲۵.

و در عهد جدید سه نفرازقیاصره مذکورند یعنی اوغسطس لو ۱:۲ و طیباریوس لو ۱:۳ و کلودیوس اع ۲۸:۱۱ و۲:۱۸ و نیرون هم قیصر خوانده شده وهم اوغسطس اع ۲۵: ۱۰ و۱۱ و۲۱ و۲۵ فی ۲۲:٤. و در وقت ولادت مسیح صلح عام در مملکت رومانیّه شیوع یافت و سلطنت رومانیّه بزرگترین استعداد و عظیمترین واسطه انتشار دیانت مسیحیّه بود زیرا بواسطه قدرت و اقتدار آن راه زنی موقوف و ظلم و جور بر طرف گشته بود و درهای بسیار مفتوح و احکام مفیده تاسیس و بر قرار گشته دایرهٔ تجارت آنجا وسیع و لغت لاتینی در مغرب و لغت یونانی در مشرق شیوع تام و تمامی داشت و

بدیهی است که اینمطلب سبب سهولت امتداد و انتشار معارف و بشارت میگردید چنانکه بیشتر ولایات رومانیّه در ایّام حواریّان به بشارت نجات نایل گردیدند.

رسالهٔ رومیان. یعنی نامهٔ که بمسیحیان روم مکتوب گردید مصنّفش پولس و در بین آن سه ماهی که در قرنتس می‌بود یعنی در اوائل سال ۵۸ میلادی قبل از آنکه باورشلیم برای عید پنطیکاست برود نگاشت روم ۱۵:۲۵ مطابق اع ۲۰:۲ و۳ و۱٦ روم۱٦:۲۳ ۲ تیمو۲۰:٤. این نامه از همه نامه‌های پولس بیشتر با استدلال و مهم و مرتّب میباشد و در بارهٔ حالت انسان گناهکار و طریقهٔ نجات مدققانه صحبت میدارد. از قرار معلوم سبب نگارش این نامه آن اختلافی بود که در میان جدید المسیحیان قبایل و جدید المسیحیان یهود نه تنها در رومیّه بلکه در هر جا ناشی گشته بود؛ زیرا که یهودی خودرا در حقوق بر قبایل ترجیح میداد و از آنطرف هم قبایل بهیچوجه به این مطلب تن در نداده اظهار اینمعنی باعث التهاب نائرهٔ خشم ایشان میشد. لهذا، حواری در پنج باب اوّل مدلّل میکند که کلّ بنی نوع بشر فاسد و در تحت عقاب میباشند که یهود و یونانی‌را از حیث تولّد و یا حیث فضیلت شخصی بر یکدیگر ترجیح وافضلیّتی نیست بلکه فقط عطای توفیق خدائی است که هر یك‌را بالنّسبه به خود قابل برکات ملوکانه خدا میگرداند؛ و مدلّل میسازد که مسیح بانفراده منجّی و مخلّص و مبرّا کننده و تقدیس کنندهٔ ما میباشد و ایراداتیرا که بر تعلیم مبرّا شدن مجّانی طرح شده و اسباب ارتکاب گناه میشود و نتیجه‌اش آن خواهد بود که خدارا حقّی نیست که با بنی نوع بشر چنین معامله کند جواب میدهد. در باب دهم و یازدهم این مطالب‌را به یهودیان نسبت داده و در ما بقی نامه که شامل مواعظ و اندرزو پند و نصیحت است حواری دستورالعملی برای رفتار گذارده که برای تمام مسیحیان در اعلی درجهٔ اهمیّت است. در اینجا بهیچوجه اشاره نیست که پطرس در رومیّه بوده است و پولس‌را این عادت نبود که بر بنیاد دیگری عمارت کند روم ۱۵:۲۰ زیرا که قبایل مزرعهٔ پولس و یهود مزرعهٔ پطرس بودند گل۲: ۷ـ۹ روم ۱:۱۱ و۱۲.

روُسا. اع ۱۹:۲۱. طایفه بودند که در مستعمرات رومیّه آسیائی سکونت داشته کار وظیفهٔ ایشان ریاست و رسوم احکام و قواعد دینیّه و بازیهای عمومی متحمل می‌شدند. اسم کار و وظیفه بر حسب اختلاف و تغییر مستعمره و محلّ مختلف و متغیّر و عوض و بدل میگردید چنانکه وظایفی‌را که در کاریا بود کاریارخ و آنکه در میسیا بود میسارخ و غیره مینامیدند و اسم عمومی از برای آسیا آسیارخ یعنی

وجوه آسيا.

رهب. (قوت) لقب مصر است اش ۳۰: ۷ و ۵۱:۹ وايوب ۱۳:۹ و۱۲:۲۶.

رؤيا. متقدمين رؤيارا اعلانى از اعلانات الهى ميدانستند و حضرت اقدس الهى بعضيرا ديدن رؤيا و بعضيرا به تفسير و تعبير آن مسلط فرموده بود پيد ۲۰:۳-۶ و۲۸:۱۲-۱۵ اسمو۲۸:۶ دا ۲: يوء ۲۸:۲ و خداوند رؤيارا سزاوار بود كه بطور مخصوص و طريقهٔ معينى به حضور رئيس الكهنه رفته رؤياى خودرا بيان كند و كيفيت تفسيررا از او استفسار نمايد. لكن رؤياهاى عاديه و تفاسير جادوگران و مجوسيان بهيچ وجه محل اعتنا و اعتبار نبود تث ۱:۱۳-۵ و۹:۱۸-۱۴. وگاهى از اوقات لفظ رؤيا قصد از حالتى است كه در خواب بكسى نمودار شود چنانكه در پيد ۲:۴۶ ودا ۲۸:۲ و۱:۷ مسطور است و حال اينكه در ساير جاهاى كتاب مقدس قصد از لفظ سر و يا مطالبى ميباشد كه بر شخص بينند در بيدارى هويدا گردد مقابل ۲پاد ۱۷:۶ واع ۹:۱۸ و۱۱:۲۳ و۲۳:۲۷ و ۲قر ۱:۱۲ و۲ و٤ لو۱:۲۲ و اسمو۳:۱۵.

روى. فلزى معروف و در ايام گذشته معمول و در كار بوده است مثلاً مديانيان آنرا بكار مى‌بردند اعد ۲۲:۳۱. اهالى صور آنرا از ترشيش ميآوردند حز ۱۲:۲۷ و بمفاد آيات كتاب اشعيا ۲۵:۱ وحز۱۸:۲۲ و۲۰ در هم مخلوطى است كه از سرب و حلبى و غيره ساخته شده باشد و در ميان نقره مخلوط كرده و يا بتوسط قال گذاردن از نقره استخراج مينمودند و نقره‌را از آنها خالص ميساختند ار۲۹:٦ و۳۰؛ و بر حسب زك ۱۰:٤ آن‌را از براى شاقول بنائى بكار مى‌بردند. چون آنرا با مس بميزان معين مخصوصى داخل نمايند فلز ثالثى از آنها توليد گردد كه آنرا برنج گويند. اين فلز يعنى روى در فلسطين يافت نميشد و محتمل است كه از مديانيان وشبه جزيرهٔ اسپانيول و يا از انگلستان در كشتيهاى فينيقى آورده ميشد.

رياكار. شخصى است كه همچو بازيكر حركات و تشبيهات اورا حقيقتى نيست ولقبى است از براى آنانكه صورتاً و ظاهراً دين دارند و حال اينكه حقيقةً و باطناً ابداً بوئى از دين دارى نداشته و ندارند. خداوند ومنجى ما فريسيان‌را پيوسته بواسطه رياكارى ملامت ميفرمايد لو۱۲:۱ بنابراين رياكارى علاوه بر خود فريبى بر چهار قسم است.

اول، رياكار دنيوى كه محض مقاصد شخصى و دنيوى متدين بدين ميشود مت ۵:۲۳.

ثانياً، رياكارى شرعى و قانونى است كه محض اينكه فردوس و بهشت‌را بمزد گيرد اطاعت ميكند و متدين مى‌شود و ابداً از تجديد قلب خبرى ندارد روم ۳:۱۰ .

ثالثاً، رياكار انجيلى است وآنان اشخاصى اند كه از موت مسيح كه محض گناهان

ایشان بود خوشحال و مسرورند لکن در افعال ایشان مطلبی که حقیقت ایمان ایشان‌را ثابت نماید دیده نمیشود ۲ پط ۲:۲۰۰
رابعاً، ریاکار غیّور است یعنی متوکّل بحالات و احساسات روح میباشد و متوجّه ثمرات روحانی نیست ۲قر ۱۱:۱۳-۱۵۰

ریشه گر. اینان در ساختن اسبابهای خیمهٔ مقدّسه و لباس کهنه مشغول بودند حز ۲۵:۱۱-۱۳ و۲۶:۶ و۲۱ و همواره در طلا و نقره و مس و برنج و سنگهای گران‌بها مشغول بودند و اینصنعت در ایّام نحمیا رواج کلّی داشت نح ۳:۸۰

ریسن. همان رسن معروف است و یکی از شهرهای نمرود میباشد۰ موقعش در میانه نینوی وکالح است پید ۱۰:۱۲ و دور نیست که همان لارسّه زنوفون باشد و زنوفون نمرود است، ملاحظه درنینوی۰ بعضی برآنند که این شهرهای چهار گانه که عبارت از رحوبوت و عیر و کالح و رسن میباشد یك شهر شده آن‌را نینوی مینامیدند۰

ریسن. یکی از شهرهای بسیار قدیم آشوریان است که فیمابین نینوی و کالد واقع بوده پید ۱۰:۱۲ رولنصن که اشوررا با کاله شرگت و کاله‌را با نمرود یعنی زنفون لاریسه مطابق دانسته گوید که بمسافت ۲۰ میل بجنوب موصل واقع است و ریسن‌را در نزدیکی ده سلیمیّه ۳ میل بشمال نمرود جائی که آثار آبادی اشوریان دیده شود تعیین میکند۰ فرگوسن که کاله‌را با کاله شرگت مطابق میداند گوید ریسن در نمرود واقع میباشد۰

ریسمان. ۱ پاد ۲۰:۳۱ یوش ۲:۱۸ بدانکه ریسمان بگردن انداختن دلالت بر کمال تنگی و سختی مینمود چنانکه مشاهده میشود۰ در وقتی که کالیش‌را در ایّام ادورد پادشاه انگلیس محاصره کردند وی فرمان داد تا شش نفر از اعیان و اشراف شهر بند بگردن نهاده خودرا فدیه برای ابنای وطن گذرانند و بسا میشود که قصد از لفظ مرقوم ریسمان گناه باشد ام ۵:۲۲ و دلالت بر قوّه منافع نماید۰ گویند که ریسمان نقرهٔ که در واعظ ۱۲:۶ مذکـور است قصد از نخـاع شوکی میباشد زیرا که در رنك و ترکیب شبیه بنقره است۰ و قصد از ریسمانها که در مز ۱۶:۶ مذکور است ریسمانهائی است که برای مساحت و پیمایش زمین مستعمل بود مقابل عا ۷:۱۷ با زك ۲:۱ و۲ وحز ۴۷:۳۰

ریش. عبرانیان ریش تنك‌را عیب بزرك و ریش بلند و ابنوه‌را زینت و اعلا درجهٔ کمـال و جمـال و وقار و احترام شخصی محسوب میداشتند و احترام و اعزاز اشخاص نسبت بریش ایشان میبود، همچنانکه کما پیش این عادت فعلاً هم در مشرق زمین معمول‌است۰ ناسزا گفتن بریش‌و تف انداختن و غیره بی احترامی بود که مافوق آن متصور نبود و بر خلاف این ریش‌را در نهایت

احترام در دست راست گرفتن و بوسیدن نشانه اظهار احترام ومحبّت و این مطلب همواره درباره دوستان واقربا معمول میافتاد. عبرانیان ریش‌را با زحمت تمام پرورش میدادند مز ۱۳۳: ۲ و عدم توجّه و بریدن و پاره کردن ریش نمونه بسیاری غم و اندوه می‌بود عز۹: ۳ اش۱۵: ۲ ار۴۱: ۵و۴۸: ۳۷. کندن ریش نشانه عبودیّت و تحقیر و بی احترامی بود و اغلب اشخاص مرك‌را بر چنین عمل نا هنجار ترجیح میدادند.

اینمطالب نقاب ظلمت وابهام‌را از تفسیر بسیاری از آیات کتاب مقدّس بر میدارند مثلاً بی احترامی ناهنجاری که نسبت برسولان داود کردند یعنی ریش ایشان‌را بریدند ۲سمو ۱۰: ۴_۱۴ و تنفّر غیورانه نحمیا نح ۱۳: ۲۵ و وضع اظهار دیوانگی داود اسمو ۲۱: ۱۳ و غم و اندوه مفیبوشت ۲سمو ۱۹: ۲۴ و خیانت یوآب ۲سمو ۲۰: ۹ و بلکه خیانت یهودا هم از ذکر مطالب فوق بخوبی تفسیر میشود و معلوم میگردد؛ هم چنین معانی آیات چندی از نبیّین هم معلّق بمطالب فوق است اش ۷: ۲۰ و۵۰: ۶ حز ۵: ۱_۵. قبور و مشاهد سریانی شجاعان و کاهنان خودشان‌را باریش بلند و انبوه نقش نموده اند که بعضی اوقات در نهایت دقّت آراسته میشد و خواجه‌ها در نقاشیهای مذکور بی ریش منقوش اند. این است که فقط اسرا و خارجیان با ریش منقوش و خود مصریان بی ریش منقوش اند. هیرودتس گوید که مصریان هرگاه ریش گذاردندی نشانهٔ سوگواری و ماتم بودی و بدینواسطه بود که یوسف وقتی که از زندان رهائی یافت روی خودرا تراشیده ازآن‌پس بحضور فرعون در آمد پید ۴۱: ۱۴ (ملاحظه در تراشیدن).

ریغون. که فعلاً آنرا ریجیو گویند شهری است که در قسمت جنوب غربی‌ایطالیا واقع و تامسینیّهٔ سیسیلیائی که مقابل اوست تخمیناً ۱۰ میل مسافت دارد و مکتوب است که پولس حواری در وقت رفتن به رومیّه یکروز در آنجا توقّف فرمود اع ۲۸: ۱۳.

ریفات. (شکننده) شخصی ازبنی جومر بود پید ۱۰: ۳. بعضی بر آنند که رومانیان ذریّهٔ او میباشند ورفائیان اسم قدیم‌پفلغونیّه میباشد. برخی دیگر بر آنند که ایشان قومی بودند که در کوههای ریبین که در شمال بحر خزر است ساکن میشدند.

ریك. بدان که ریك غالباً در ساحل دریاها وکنار رودها و در کوههائی که از سنك ریگی ترکیب گشته اند یافت می‌شود چنانکه در بعضی از نواحی سینا بسیار است و در مصر نیز به خصوصه در طرف غربی وادی نیل یافت میشود. و دور نیست که وقتی آید که اهرام مصر و سایر آثار قدیمهٔ آن با ریك پوشیده گردند و خود ریك هم برای اینمطلب یعنی پوشیدن اشیا موافقت کلی دارد خرو۲: ۱۲. و خدا یتعالی ریك‌را

بقانون ابدی سرحدّ دریا قرار داده است ار ۲۲:۵.

در کتاب مقدّس لفظ ریك اشاره بعدّت و کثرت پید ۱۲:۳۲ و۴۹:۴۱ و سنگینی میباشد ایّوب ۳:۶ و ام ۳:۲۷ و در بارهٔ یسّاکار در تث ۱۹:۳۳ وارد گشته است «که از فراوانی دریا خواهد مکید و خزانه‌های مخفی ریك‌را». امّا بعضی از علما بر آنند که آیهٔ مرقومه اشاره به ذخایر مدفونه ایست که در شهر زرقاء در حوالی عکّا میباشد زیرا که از آنجا شیشه و صدفهای بسیار استخراج می‌نمودند که آنهارا مورکس ترنقس گویند و اهالی صور رنك ارغوانی از آن تحصیل مینمودند وکثرت صدفهای عکّا دلالت بر صحّت این صنعت قدیم مینماید و کاندر نیز بر این رأی میباشد.

ریك زار . اع ۱۷:۲۷ قصد از سیرتس‌است اسمی است که بدو خلیج ریك زار واقعه در شمال افریقا داده شد که کم آب و بسیار خطرناك و مجرای عبور آب غیر معیّن آن از برای ملّاحان قدیم بسیار ترسناك بود و آنهارا سیرتس بزرك و سیرتس کوچك میگفتند. کشتی پولس که از کنار جنوبی کریت گذشته و باد شمال شرقی طبعاً آنهارا به سیرتس بزرك میراند. حالاً آنجارا خلیج سدرا گویند و بشمال طرابلس واقع است و سیرتس کوچك فعلاً بخلیج کبیر موسوم و در ساحل شرقی تونس بجنوب مغربی مالتا واقع است.

ریقه . (قسمت آخری) وآن مکانی است در قسمت سبط یهودا ۱ تو ۱۲:۴.

رم . (ران سفید) تث ۵:۱۴ ترجمهٔ لفظ عبری است که بکمان برخی جنسی از آهو و یا غزال سفید میباشد و دور نیست که آرکس ادکس یا ادرا رو فیکولس افریقائی باشد و ادر اروفیکولس حیوانی شکیل است که ارتفاع او سه قدم و پنجقدم و چهار بحر طول او میباشد و کلّه‌های آنها مکرراً در نوبیا و گاندولا دیده شود.

ز

زاباد. (بخشش) یکی از کشندگان یوآش پادشاه ۲تو ۲۶:۲۴ و در ۲پاد ۲۱:۱۲ یوزاکار خوانده شده است لکن اسم آخرین صحیح‌تر است .

زارح. (ظهور نور) پنج نفر در کتاب مقدس باین اسم بودند.

(۱) پادشاه حبش یا کوش که در زمان آسا بالشکر بیشمار برای رزم یهودا بیرق جنگجوی بر افراشته در مریشه در وادی صفاته منهزم گشت ۲تو ۹:۱۴.

(۲) زارح ابن رعوئیل نوهٔ عیسواست‌که در پید ۱۳:۳۶ و۱۷ و۳۳ واتو ۳۷:۱ مذکور است.

(۳) شخصی از بنی شمعون اعد ۱۳:۲۶ واتو ۲۴:٤ کـه در پید ۱۰:٤٦ صوحـر خوانده شده است .

(٤) شخصی لاوی از بنی جرشون ۱تو ۲۱:٦ و٤۱.

(۵) زارح بن یهودا پید ۳۰:۳۸ و٤٦. ۱۲ اعد ۲۰:۲٦ یوش ۱:۷ و۱۸ و۲۲:۲۰ واتو ۴:۲ و٦ و٦:۹ ونح ۲٤:۱۱.

زارحیان. ذرّیه زارح ابن یهـودا میباشند اعد ۱۳:۲٦ و۲۰ یوش ۱۷:۷ واتو ۱۱:۲۷ و۱۳.

زارد. (کثرت) اعد ۱۲:۲۱ تث ۱۳:۲ نهری است که از کوه عباریم خارج شده در بحیره الموت بطرف جنوبی ارنون که از اراضی موآب است ریزد و بسا می‌شود که اسم وادی حصی میباشد، و بعضی آنرا وادی سیدیّه یا سیل غرابی دانسته اند.گویند که قوم اسرائیل در وقت اتمام مسافرت دشت بر کنارهای آنرود منزل افکندند.

زالو. (بمعنی چسبنده) کرم آبی مشهور است که در فلسطین بسیار بود و مکرّراً در وقت آب خوردن داخل بینی و دهان مادیان شده در نهایت محکمی می‌چسبد تا موقعی‌که از خون مملّو گردد و اینلفظ بطور مجـاز از برای طمع و اشخاص طمّاع استعمال شده است ام ۱۵:۳۰ و دو دختر او لفظ بده بده است.

زانو. معروف است لکن غیر از معنی معروفش معـانی دیـگر نیز دارد چنانکه

کودکان‌را بر زانو نهادن نشانه پسر خواندگی بود پید ۳۰:۳ و ۲۳:۵۰ و خود زانو همواره مرکز قوّت و قدرت بوده و هست تث ۳۵:۲۸ ایّوب ٤:٤ اش ۳:۳۵ نا ۲:۱۰ عب۱۲:۱۲ و چون کسی سر بزانو نهد نشانه ذلّت و تضرّع بود ۱ پاد ۴۲:۱۸ و زانو زدن علامت تواضع است نسبت بکسی دیگر چنانکه همواره در وقت دعا و عبادت زانورا خم نمایند ۲ پاد ۱۳:۱ اش ۲۳:٤۵ دا ۱۰:٦ و۱۱ لو ۴۱:۲۲ اع ۴۰:۹ و۳٦:۲۰ رو ٤:۱۱ اف ۱٤:۳ فی ۱۰:۲.

زانوح. (نیزار و بیشه) قول صحیح آنکه اسم دو شهر بوده است که در یهودا واقع؛ اولی در یوش ۳٤:۱۵ و نح ۱۳:۳ و ۳۰:۱۱ در دشت همواری بود و دور نیست که همان زانوع باشد که بمسافت ١٤ میل به جنوب غربی اورشلیم واقع است.

(۲) شهری که در کوهستان بود یوش ٥٦:۱٥ و دور نیست که همان زعنوطه باشد که بمسافت ۱۰ میل جنوب غربی الخلیل واقع است.

زبان. یکی از عطایای مخصوصهٔ خدا‌یتعالی است که به بنی نوع بشر عطا فرمود که منشأ تمام لذّات و منبع تمام ترقیات نوعیه میباشد و بدیهی است که باید آنرا غنیمتی شگرف دانسته بطور لایق و شایسته در ازدیاد جلال بی‌بهای خدایتعالی و برکات بنی نوع بشر بکار برد. زبان اصلاً نه مقصود از ترقی قوّهٔ نطق آدم است امّا مقصود از آفرینش و عطای الهی است. بدیهی است که آدم و حوّا هنگام آفرینش خودشان با یکدیگر و با خالق و آفرینندهٔ خود صحبت همیداشتند و تخمیناً تا دو هزار سال تمام دنیا دارای یك زبان و یك لهجه بودند پید ۱:۱۱؛ لکن یکصد سال بعد از طوفان یعنی در زمان یاغیگری کوشیان بابل خدای تعالی بطور خارق عادت زبانهارا در هم و مغشوش کرد و روی زمین‌را با این خانواده‌های مختلفه و السنه متنوّعه متأهل گردانید و بدین استصواب قصد ایشان یعنی بنی بشررا مانع گشته قصد مقدّس و عالی خودرا پیش برد. اکنون صدها زبان و شعب مختلفه بر روی زمین موجود است و ملاحده اینمطلب‌را غنیمت شمرده تعلیم کتاب مقدّس‌را که مژدهٔ اتّحاد بنی نوع بشر میدهد منکر گشته نفی مینماید. بوضوح پیوسته و بتوسّط اهل تحقیق مکشوف شده که السنه متفرّقه منتشره باقسام عظیمه منقسم گردیده و بایکدیگر در نهایت مشابهت میباشد و هر قدر علم مقایسه السنه بکشفیات خود بیفزاید و دورهٔ خودرا تکمیل نماید به همان قدر دلایل بسیار و براهین بیشمار بر صحّت و حقیقت کتاب مقدّس اقامه می‌نماید.

نوشتجات قدیمه بابلی که بر آجرهای آنجا و الواح آشوری دیده شود خطوط میخی و مثلّث الشکل اند و حروف آنها غالباً بمثل ورتّه‌های چوبی و آهنی بنظر آید که بعضی مستقیم و بعضی بالاآمده و برخی

خوابیده و غیر مستوی اند. خطوط مذکوره قسمتی از زبان مقدّس قدیم آشور و بابل و ایران است و آنهـا نیز منشعب بشعب چندی میباشند و مناسبت تامّ و تمامی با زبانهای سامیه دارند در حالتی که خود اینها دلیل میباشند بر زبان قدیم تری که آنرا اکدی گویند و از آن زبان ترجمه بزبان آشوری دیده می‌شود و بسیاری ازاصول کلمات آن در زبان سنسکریت نیز موجود است.

آن معجزهٔ که در روز پنجاهم در اورشلیم واقع شد بخلاف معجزه و خارق عادت بابل و اغتشاش السنه بود اع ۲:۱ـ۱۸ و بطور صحیح اشاره است بر میل بی نهایت انجیل بداخل کردن سلامتی و اتّحاد (در جائی‌که گناه افتراق و عدم اتّحادرا داخل کرده است)تا تمام طوایف بنی نوع بشررا باخوّت و اتّحاد کامل دعوت نماید.

از برای خوانندگان کتاب مقدّس یکی از جمله مطالب مهمّه کشف طور و طرز و تاریخ زبان اصلی آن کتاب مقدّس میباشد بالنّسبه بزبان اصلی که کتب عهد جدید در آن نوشته شده است (ملاحظه در یونان).

عهد جدید اقتباسات بسیاری از ترجمه یونانی عهد عتیق یعنی سپتویجنت کرده و بعضی با زبان اصلی جزئی تفاوتی دارد و آن همان زبانی بود که در ایّام خداوند ما و شاگردانش معمول و مستعمل بود و بلاشك اصل لفظ و زبان اصلی ایشان از برای ما محفوظ مانده است.

زبان عبری که کتب عهد عتیق در آن نوشته شده یکی از جملهٔ زبانهائی است که با دیگران اخت بوده و در قدیم الایّام در آسیای غربی معمول،به بوده وعموماً زبانهای سامیّه گفته میشوند و منسوب بسام ابن نوح میباشد، بنابراین دانش کامل زبان عبری موقوف بدانش شعب منسوبه آن میباشد.

زبانهای سامیّه منقسم بسه قسم است یعنی ارامی، عبری و عربی. ارامی در شام و مابین النّهرین و بابل معمول و مستعمل بود و آن نیز بسریانی و کلدی منقسم میشد و گاهی آنهارا ارامی شرقی و غربی میگفتند.

(۲) عبری یا زبان کنعانی اش ۱۹:۱۸ که در فلسطین معمول و جزئی تفاوتی بازبان فینیقی و مهاجرین فینیقیّه داشت مثل کارتج و غیره آثار باقیه فینیقی و پونی بحدّی کم و کثیر التغیّیر است که از برای ما امکان ندارد که تشخیص بدهیم که آیا این زبانها با شعبه زبان معمول فلسطین‌مطابق اند یا نه.

(۳) عربی که با حبشی مناسبت و شباهت مخصوصی دارد و در ایّام عهد جدید دارای شعبات معمول به که در مملکت وسیعی امتداد داشته است بوده و هرقدر بر کشف حالات سابقه آن اطلاع یابیم معلوم میشود که در بدوالأمر بعربستان و حبشستان منحصر بوده است.

زبانهـای مذکوره فوق‌را با زبانهـای اروپائی تفاوتها است. من جمله تمام آنها

جز حبشی از راست بچپ نوشته میشوند و کتابهای ایشان بر خلاف کتب ما است یعنی اوّل ما آخر آنها و اخر اینها اوّل ما است و الف بای آنها جز حبشی دارای حروف غیر متحرّك است و حرکات در بالا یا پائین آنها نوشته میشود؛ علاوه براین حروف حلقی چندی دارندکه تلفظ آنها از برای اروپائیان بسیار مشکل است۰

ریشه و اصول این زبانها غالباً منتهی بفعلهای ثلاثی است و با یك حرکت یا بیشتر تلفظ شوند؛ افعال نیز دارای دو زمان اند ماضی و مستقبل و ضمایر این زبانها نیز ضمایر متّصله است که بفعل متّصل شوند۰ و شعب السنه مختلفهٔ مذکور کلیّةً و اصلاً یك و منتهی بیك زبان میشوند و محلّ اصلی آنها آسیای غربی بوده است۰ مبدأ اشتقاق آنها نیز از یك مبدا است ولی تغییر و عدم تغیّر هر یك از آنهارا بخواهیم معیّن نمائیم مطلبی بسیار مشکل میباشد۰

زبان اصلی حضرت نوح و پسرش سام زبان حضرت آدم ابو البشر و اشخاص قبل از طوفان بوده است۰ سام و حیبر با حضرت ابراهیم معاصر بودند و بادلایل قاطعهٔ بوضوح پیوسته ومعتقدیم که ایشان زبان معمول به خودرا ارثاً بقوم اسرائیل دادند زیرا نمیتوان تصوّر نمود که در وقت اختلاف و تبلبل بابل هیچ یك از طوایف زبان اصلی خودرا نگاه نداشته باشد۰ و از مفاد کتاب پیدایش ۱۰ ۸:۱۰ ــ ۱۰ نیز معلوم نیست که ذرّیه سام در میان بنایان بابل دیده شدند۰ قدیمترین نوشته و شهادتی که از آن اطلاع داریم در زبان عبری میباشدکه حضرت موسی اخبارات الهیّه و تاریخ قوم اسرائیل‌را در آنزبان نوشت خرو۱۷ ۱۴:۱۷و۲۴ ۴:۲۴ و۳۴ ۲۷:۳۴ اعد ۳۳ ۲:۳۳ وزبان مرقوم در اراضی فلسطین میانه فینیقیان و عبرانیان تا ایّام انتقال ببابل معمول و مستعمل بود و بزودی بعد از آن رو بتزلزل گذاشت ۰ در سنه ۴۰۵ قبل از مسیح شعبه عبرانی ارامی جای آنرا گرفته متدرّجاً معمول و مستعمل گردیده حتّی در زمان منجی ما در میان قوم یهود معمول و متداول بود و مدّتی ارامی غربی در مشرق شمالی فلسطین معمول بود ۰ و در اینحال متدرّجاً بیشتر بمغرب امتداد یافته در ایّامی که کلیساهای مسیحی شام در ترقّی و پیشرفت بود زبان مسطور نهایت ترقّی وامتداد داشت و حالاً نزدیك بفراموشی است۰ ترجمهٔ از عهد عتیق که قبل از ایّام مسیح شده باشد در دست نداریم و فعلاً زبان عبری از جملهٔ زبانهای متروکه محسوب و از دو هزار سال قبل تا حال جز در میان سلسلهٔ از علما در جای دیگر معمول نیست۰

خبر و اطّلاعی که از نوشتجات عربیّه داریم بچندی قبل از زمان حضرت رسول عرب منتهی میشود و تابعان آنحضرت اصطلاح قرآن‌را در قسمت و دایرهٔ وسیعی از دنیا انتشار دادند و نقداً زبان عربی زبان متداوله عربستان وشام ومصر وقسمت بزرگی

از فلسطین و تمام ساحل شمالی افریقا میباشد که در این اماکن و در هر جا که قرآن انتشار دارد یعنی در روم و ایران و هند و تاتار نوشته و خوانده و فهمیده میشود۰

آثار وعلامات زبان عبری قدیم‌در نوشتجات مقدّسه عهد عتیق و بعضی لغات فینیقیّه و پونیّه و غیره باقی است۰

آثار و علامات زبان ارامی نیز در کتب مختلفه دیده میشود و قسمتی از کتاب دانیال و عزرا در زبان کلدانی که قدیمترین نمونه این شعبه است دا ۲:۴ـ۲۸:۷ عز ۸:۴ـ۱۸:۶ و۱۲:۷ـ۲۶ نوشته شده۰

ترگوم انکلاس یعنی ترجمهٔ پنج سفر که در زبان کلدانی است نمونهٔ اعلا و اتم زبان کلدانی میباشد۰

نوشتجات زیادی نیز در سریانی موجود است و بهترین و قدیمترین نمونه ترجمه کتاب عهد عتیق و جدید است که آنرا پشیتو گویند که تخمیناً یك صد سال بعد از مسیح ترجمه شده۰ نویسندگان این شعبه بسیار و نوشتجات ایشان غالباً موجود است و قدری از آنها در اروپا بچاپ رسیده است۰

نوشتجات بسیاری از قبیل کتب علمیّه و انشائیّه و تاریخیّه در زبان عربی موجود اند که دانش صحیح این زبان و اخوات آن اسباب دانش کامل کتب مقدّسه عهد عتیق خواهد گردید۰

زبح . (قربانی) و او یکی از سلاطین مدیان بود که جدعون اورا بقتل رسانید قض ۵:۸ـ۲۸ مز ۱۱:۸۳۰

زبدی . (خداداد) مر ۲۰:۱ و او شوهر سالومه و پدر دو تن از حواریان بود و مثل سایر مزدوران نبود که یومیّه هر روزه‌را در همان روز تحصیل نماید، بلکه مزدوران در تحت ید خود میداشت و چون خداوند دو پسر اورا خواند بی درنك ایشانرا بفرستاد و زوجهٔ او سالومه نیز از مال خود در راه خداوند صرف می‌نمود مر ۴۰:۱۵ و۱:۱۶۰

زبدئیل . (عطاء الله) دو نفر باین اسم بودند۰ اوّل، پدر یشحابیم که یکی‌ازسرداران عساکر داود بود ۱تو ۲:۲۷۰

دوّم، کاهنی معروف در ایّام نحمیا نح ۱۴:۱۱۰

زبرجد . اسم سنك گرانبهای سبزی است که مخصوصاً در هندوستان یافت میشود خرو ۲۰:۲۸ دا ۶:۱۰ مکا ۱۸:۲۱۰

یکی از سنگهای گران بها و سنك دهمین سینه بند رئیس کهنه بود سرود ۱۴:۵ ۱۶:۱ و۹:۱۰ مکا ۲۰:۲۱۰

زبول . (منزل) که در مدّت جنگ ابی‌مالك با کنعانیان او در شکیم وکیل ابی‌مالك بود داو ۲۸:۹ـ۴۱۰

زبولون . (منزل) (۱) پسر ششمین یعقوب و لیئه پید ۲۰:۳۰ و در بارهٔ قسمت ذرّیه او در زمین موعوده یعقوب بتوسّط بهره و بخشش نبوّتی مدّتی مدید قبل از تعیینش

معیّن فرمود و از ساحل دریا و بندرگاهها نیز میداشت پید ۱۳:۴۹ و یکی از مقاطعات بارآور و خرّم زمین کنعان به سبط زبولون داده شد که فیما بین بحر روم ودریای جلیل بود مت ۱۳:۴۰ حدودش از قرار تفصیل است: از جنوب مرزوبوم یساکار از شمال اشیر و نفتالی و چمن ابن عامر و ساحل عکّا و کوه کرمل نیز در این ضمن است. و سبط نفتالی با زبولون معاهده نموده با باراق و دبوره متّحد گشته برای محاربه یابین و عساکر او بیرون آمدند داو ۱۸:۵، ایلون که یکی از داوران بنی اسرائیل است از این سبط بود و او در گذشت و در ضمن حدود خود مدفون گردید داو ۱۲:۱۲.

و باید دانست که زبولون‌را در میان اسباط بنی اسرائیل مقامی اعلا و بااهمیّت بود چنانکه وقتی تعداد افراد اسباطرا همی‌کردند اعد ۱:۳۰ و ۳۱ عدد بنی زبولون به ۵۷۴۰۰ و از آن پس به ۶۰۵۰۰ نفر رسید اعد ۲۶: ۲۷. چون زمین اینطایفه از نقاط مرکزیه دور بود بدانواسطه در حوادث مهمّه تاریخ یهود دست نداشتند. و چنانکه از داوران ۱: ۳۰ مستفاد میشود تمامی اهالی زمین‌را اخراج نکردند بلکه با بسیاری از ایشان صحبت از آمیرش و قومیّت زده بدان لحاظ از جادّه راست عدول نموده قدم بطریق معوّج بت پرستی گذاردند و بعضی از ایشان فرستادگان حزقیارا دشنام داده سقط گفتند ۲ تو ۳۰:۱۰-۱۸ و تغلث‌فلاسر ساکنان اراضی زبولون‌را دستگیر نمود ۲ پاد ۱۵:۲۹ لهذا از آن پس ایشانرا تاریخ سبطی نمیباشد.

(۲) اسم محلّی است که در مرزوبوم جنوبی اشیر واقع یوش ۱۹:۲۷ و دور نیست که همان شعب حالیّه باشد و نسل ایشان‌را زبولونیان گویند داو ۱۲:۱۱.

زرحیا. (کسیکه خداوند باعث وجود او شد) اوّل، کاهنی بود از نسل العازار ۱ تو ۶:۶ و ۵۱ عز ۷:۳.

دوّم، مردی که پسرانش از بابل با عزرا مراجعت نمودند عز ۸:۴.

زرگر. نحم ۳:۸ و ۳۲ اش ۴۰:۱۹ و ۴۱:۷ و ۴۶:۶ اصلاً مقصود از قال‌گر و مصفّی کننده است مقابل ملا ۳:۲ و۳. و طرز و طریقه تصفیه و قال گذاردن هم در امثال۱۷:۳ و۲۷:۲۱ مذکور است. نوشتجات مقدّسه غالباً از عمل زرگری مصریان ذکر نموده و نقشه نوامون و بنی حسن طرز و طور کار و حاصل و نتیجهٔ نیکوی اعمال ایشان‌را مینماید.

زره. نحم ۴:۱۶ ایّوب ۴۱:۲۶ نیم تنه ایست که در قدیم الایام در بر میکردند و از گردن تا کمر میپوشاند و آنرا از ماده سخت و ضخیم و یا از کتان تو بر تو و یا از فلس‌های برنجی ترتیب میدادند و روی هم

گذارده میخ میکردند و همچو فلس ماهی بنظر میرسید و یا از حلقه‌های کوچك و آهنی که با یکدیگر جفت کرده بودند میساختند خرو ۳۲:۲۸ و۲۳:۳۹.

زرش . (طلا) لفظی است فارسی اس ٥: ۱۰ و او زوجه هامان بودکه اورا برارتکاب شرارت مشورت همیداد.

زفت . همان قیر سفت است خرو ۲:۳ اش ۹:۳٤ و از معادنی که در نزدیکی حاصبیا میباشد استخراج شود (ملاحظه در قیر).

زفرون . (بوی خوش) و آن شهری است که در مرزو بوم شمالی املاك اسرائیل میباشد اعد ۹:۳٤ و دور نیست که همان زعفرانه باشد که در راه میانه حمص و حمات واقع و بقدر سفر شش ساعت بجنوب شرقی حمات دارد.

زروبابل . (تولد یافته در بابل) و او پسر شالتئیل حج ۱:۱ مت ۱۲:۱ یا فدایا برادر شالتئیل یا پسر او میباشد ۱ تو ۱۹:۳ و پیشوای یهودیانی بودکه اولاً با زرو بابل به یهودیه مراجعت نمودند عز ۲:۲ و او از خونواده داود و از سلسله نیری و ناتان بود لو ۲۷:۳ و ۳۱ امّا متّی اورا در ضمن سلسله سلیمان و یکنیا مذکورمیدارد مت ۶:۱ و۱۲ . وی ظروف مقدسه طلائی‌را از کورش گرفته باورشلیم معاودت داده و والی‌اورشلیم شده اساس هیکل‌را مجدداً نهاد زك ۶:٤ـ ۱۰ و او اوّل شخصی بود که شرایع و رسوم دینیه برای جماعت بیان کرد و ابنای وطن خودرا دوست میداشت و در بنای هیکل جد و جهد تمام بجای آورد و در دیانت و وطنخواهی معروف بود عز ۲:۳ـ۱۳ (ملاحظه در هیکل).

زکری . (قابل الذکر) ۲ تو ۷:۲۸ یکی از امرای دلیر افرائیمی که در جنك آحاز سردار یقح پادشاه اسرائیل بود و محتمل است که همان شخصی باشد که در اش ۶:۷ بن‌ـ تب‌ئیل خوانده شده که رصین و یقح در خیال آن بودند که ویرا بر یهودا شهریاری دهند. یازده نفر باین اسم در کتاب مقدس وارد گشته .

زکریا . کسیکه خداوند اورا ذکر میفرماید (۱) زکریّا پسر و جانشین یربعام دوّمین پادشاه اسرائیل است ۲ پاد ۲۹:۱٤ که شش ماه سلطنت نموده از آن پس بدست شلّوم گرفتار آمده مقتول گردید و خود بجایش بر تخت شهریاری به نشست ۲ پاد ۸:۱۵ـ۱۱ مقابل عا ۹:۷ و این اسم در آن اوقات بسیار مستعمل بود.

(۲) لو ۵:۱ کاهنی از فرقه ابیا، ملاحظه در ابیّا، و او پدر یحیی تعمید دهنده بود که حکایت او و زوجه‌اش با کمال وضوح مذکور است و ایشان هر دو پرهیزکار و

نیکوکردار و در جمیع اوامر الهی ساعی بوده در پی آن جد و جهد مینمودند که روح القدس‌را داشته باشند لو ٦:١ و طریقه تولّد یحیی بطور عجیب و اسلوب غریبی برای زکریّا توضیح گشت و بجای خارق عادت بود که وی آنرا تصدیق نتوانست نمود. لهذا محض تصدیق اینمدّعا در نفس خود طالب آیت و نشانی بود بدین لحاظ گنك شده تا روز هشتم بعد از تولّد طفل ساکت و صامت بود و چون اهل خانه از او سؤآل نمودند که طفل‌را بچه اسم بنامیم او بفرموده فرشته طفل‌را یحیی نامید و بدینوسیله مهر سکوت از زبانش بر داشته بشکر و حمد حضرت سبحان مشغول گردید. و سرودش وضعاً شبیه بسرودهای قدیم عبرانی میباشد چنانکه در لو ١:٥٧ـ٨٠ مذکور است.

(٣) زکریّا بن یهویاداع است و قول صحیح و معتنابه آن است که نوه یهویاداع بوده در ایّام آحزیا و یوآش بمنصب کهانت مفتخر و سرافراز بود. و چون یهویاداع سرای فانی‌را بدرود گفت پادشاه و خانه خداوند خدای اجداد خودرا ترك کرده بت‌پرستی آغاز کردند و زکریّا از اینمعنی آگاه گشته باعث افروختن غضب آن قوم گشته ویرا در حیاط خانه خداوند در میانه مذبح و هیکل سنکسار نمودند. لکن آن حضرت رفع دعوای خود بخدا کرده تمامی کاررا باو وا گذار نموده فرمود خداوند نگاه میکند و مطالبه مینماید ٢تو ٢٤:٢٠ و ٢١ و دور نیست که مسیح خداوند نیز در مت٢٣:٣٥ ولو١١:٥١ بدین‌مطلب نکوهیده اشاره میفرماید. امّا در آیات دیگر زکریا بن برخیا ذکر شده است و بسا هست که لفظ ابن هنا نیز ذکر گشته دلالت بر نسبت او مینماید پس برخیا یکی از اجداد زکریا است چنان که گفته میشود که عیسی پسر داود است.

(٤) مردی که در ایّام عزیا در اراضی یهودا میزیست و از او و شغل او خبری نداریم لکن همین قدر میدانیم که در رؤیاهای خدائی بصیر بود ٢تو ٢٦:٥. دور نیست که مراد از ذکر اینکلام آن باشد که او شخصی بسیار متّقی بود و یا اینکه نبوّت مخصوصی میداشت امّا مشورتی که بعزیا داد سبب آن شد که اورا بر اتمام واجبات ومفترضات مکلّفه‌اش هدایت نماید واینمعنی سبب نجات وی گردید و او پدر ابی‌یا ابیه مادر آحاز و جدّهٔ حزقیا بود ٢پاد ١٨:٢ و٢تو ٢٩:١.

(٥) زکریّا بن برخیّا که اشعیای نبی اورا فی ما بین خود و نبیّه شاهد گرفت و نبیّه حامله شده پسری برای آن حضرت آورد چنانکه در اش ٨:٢ مذکور است و قول صحیح آن است که اورا از بنی آساف میدانند ٢تو ٢٩:١٣.

زکریای نبی. نبوّاتیکه زکریّا در بارهٔ مسیح نبوّت فرموده از نبوّات انبیاء

دیگر بیشتر اختصاص بمسیح دارد زك ۳:۸ و۶:۱۲ و۹:۹ و۱۱:۱۲ و۱۲:۱۰ و۱۳: ۱ و۶ و۷ چه که بسیاری از نبوّات مذکوره مثل نبوت دانیال برمز گفته شده. کتاب او با مقدّمه تنبیه آمیزی شروع می‌شود و ۶ باب بعد از آن دارای سلسله رؤیاهای متوالیه است که بیان زمان تجدید موعوده اسرائیل و هلاکت دشمنان قوم خدا و تائب شدن طوایف بت پرست و ظهور مسیح و افاضه شدن روح القدس و تأثیرات مقدّسه آن و اهمیّت و سلامتی تمسّك بخدمت با امانت خدای عهد در آنها مذکور است. دو سال بموافق باب ۷: و۸: معدودی از وکلای یهود به هیکل آمده سؤآل نمودند که ایا باید روزهائی‌را که دراسیری روزه میداشتند درحال مراجعت هم باز همان‌ایّام‌را مراعات نمایند و روزه بدارند یا نه لهذا تعلیم یافتند که خداوند رحمت و حقیقت‌را بیش از روزه و پلاس پوشیدن دوست میدارد و نیز از انجام غم‌و ظهور روزگار شادی و سرور؛ و ۹:‐۱۱: ترقّی یهودارا در ایّام مکابیان و انهدام دمشق و حدود شام و مضافات‌را نبّوت میفرماید. سه باب باقیرا بوضع‌عبارتی که در خور مطالب مهمّه است مینگارد و نصیب آینده یهودیان و محاصره اورشلیم و ظفرهای مسیح و جلالهای روز آخرین‌را که القدس للرّب بر تمام اشیاء نگاشته میشود بیان میفرماید.

زکّی. (پارسا) لو۱۹:۲ مردی ازاغنیای یهود است‌که در اریحا سکونت داشته رئیس عشاران آنحدود بود و بدین لحاظ یهود اورا گناه کار میدانستند. و از جملـه مطالب غریبه که در حق او مذکور است اینکه چون فهمیدکه مسیح در راه است بردرخت اردجی بر آمد تا اورا مشاهده نماید و با وجودیکه مسیح فکر قلب اورا میدانست و بر جهاتی که اورا بر آمدن بالای درخت محرّك شده عالم بود چون بنزد وی رسید عزم کرد که در آنجا توقّف نماید بلکه اینروزرا در نزد او باشد لهذا زکّی اینمطلب‌را با کمال شادی پذیرفته از عمل روح القدس متأثر شده خود و اهل بیتش بفیض نجات نایل گردیدند لو ۱۹:۱‐۱۰. و قصد از اینکلام که «او نیز پسر ابراهیم است» این نیست‌که او فی الحقیقه از نسل ابراهیم میباشد بلکه مقصود آن است‌که در ایمان و وعده‌ها شریك گردید؛ و چون زکّی آن جماعت عظیم‌را در حوالی خود دید محض تبرّی جستن و پاك شمردن خود عرض کرد ایخداوند اینك «نصف مال خودرا بفقرا میدهم و هر که را دینی بر من است چهار برابر باو رد خواهم کرده میگویند که با عشاران و گناهکاران میشود که چون زکّی دیدکه جماعت همهمه کرده میگویند که با عشاران و گناهکاران غذا میخورند مطلب مذکوره فوق‌را بجلو آورد.

زلزله. ١ پاد ١١:١٩ گويند كه قورح و رفقايش بزلزله عظيمي گرفتار گرديدند و زلزله كه در عا ١:١ و زك ١٤:٥ وارد است يوسيفوس مورّخ نيز متعرّض آن گشته است، و نيز مذكور ميدارد كه زلزله مرقوم بحدى شديد بود كه كوهيرا در حوالي اورشليم منشق ساخته قسميرا از قسم ديگر جدا كرده بجاى ديگر انداخت. و يكى از علامات مخوف و ترسناكى كه در وقت صليب نمودن مسيح بظهور رسيد زلزله است چنانكه در مت ٢٧:٥١ و٥٤ مسطور است. غالباً در فلسطين زلزله عظيم حادث شود چنانكه در سال ١٨٣٧ زلزلهٔ در طبريّه حادث گشته تخميناً ثلث اهالى شهررا هلاك نمود و پى در پى زمين همى‌تركيد و از آنجا بجاهاى ديگر رسيده هزارها از مردم‌را بقتل رسانيده شهرها و دهات‌را خراب ساخت. و زلزله با ساير بلاياتى كه سبب تخريب اورشليم ميباشد مذكور است مت ٢٤:٧ و يوسيفس و ساير مورّخين نبوّت مرقوم‌را از اوّل الى آخر يك بيك ثابت مينمايند. و زلزله‌هائى كه در نبوّت مرقوم افتاده اشاره بكثرت فتنه و فساد در ولايات و ممالك ميباشد.

زمران. مشهور پيد ٢٥:٢ و او اوّل زاده قطوره بود؛ بعضى بر آنند كه زمريان كه در اواسط بلاد عرب سكنا دارند ذرّيه او ميباشد.

زمرّد. خرو ٢٨:١٧ يكى از سنگهاى گران‌بها است كه رنگش قرمز ميباشد و چون آفتاب بدان تابد چون شعله‌اتش بنظر آيد لكن محقّقاً معلوم كه زمرّدى كه در كتاب مقدّس وارد است همين زمرّد معروف حاليّه باشد امّا ترجمه هفتاد و يوسيفس و ولگيت درعوض لفظ زمرّد بهرمان ترجمه نموده اند خرو ٢٨:١٧ و ٣٩:١٠.

زمرى. (ترتيب يافته) (١) رئيس شمعونيان است اعد ٢٥:١٤.

(٢) شخصى از نسل يهودا ١ تو ٢:٦ كه در يوش ٧:١ و١٧ و١٨ زبدى خوانده شده است.

(٣) شخصى كه سردار ايله بن بعشا بوده پس از آن بر اسرائيل سلطنت يافت ١ پاد ١٦:٩_٢٠.

زمزميان. تث ٢:٢٠ يازوزيان پيد ١٤:٥ طايفهٔ ميباشندكه ازكنعانيان قديم‌تر و قومى بلند قامت و با هيبت كه در اراضى شرقى اردن و بحيره الموت سكونت ميداشتند و ايشان‌را رفائيان ميگفتند وكدرلاعمر بر ايشان دست يافت و از آن پس عمونيان ايشان‌را راندند.

زمان. بدانكه قوم يهود همواره در پى تغيير اوقات و ازمنه بوده اند لكن معرفت و دانش ايشان در اين مسئله قبل از اسيرى بابل از روى علم و فهم نبود و ساعت در نزد ايشان كمترين‌قسمت اوقات بود و ازقراريكه معلوم است آن‌را هم بواسطه آلت و اسباب شمسى كه آنرا درجات ميگفتند تعيين نموده

بودند ۲ پاد۲۰:۱۱۰ غروب آفتابرا ابتدای روز مدنی و طلوع آنرا ابتدای روز طبیعی میدانستند و شبرا نیز بسه پاس منقسم نموده بودند چنانکه پاس دوم در داو ۱۹:۷ و پاس صبحش در خرو ۱۴:۲۴ اسمو ۱۱: ۱۱ مذکور است مر ۱۳:۳۵ و از این قرار میباشد : مغرب، نصف شب، خروس خوان، صبح. و هفته عبرانیان عبارت از هفت روز بود که به ست منتهی شود. امّا ماههای عبرانیان عبارت از ماه قمری بوده روز اوّل ماهرا هلال میگفتند و عید نگاه میداشتند و از اسفار خمسه موسی وکتاب یوشع و داوران و راعوث بجزآبیب اسم ماه دیگر مذکور نیست وماه بعد آن دوّم و سوّم و چهارم خوانده شده است. لکن در کتاب پادشاهان اوّل اسم سه ماه مذکور است اولی زیوپازیف است ۱ پاد ۱:۶ و ایثانیم هفتم ۱ پاد ۲:۸ و بول هشتم میباشد ۱ پاد ۳۸:۶ و بغیر از اینها در اسفاریکه قبل از اسیری تالیف گشته اسم ماه یافت نمیشود.

امّا سال عبارت از ۱۲ ماه قمری که با اوّل نیسان شروع مینمود و چون ماه دوازدهم گاهی قبل از اعتدال شب و روز باتمام میرسید و باعث تأخیر تقدیم نوبر جو وگندم و سایر تقدّمات در اوقات خودشان میبود لهذا ماه سیزدهمی نیز قرار دادند. و یهودیان متأخرینرا دو اوّل سال بود زیرا که ماه هفتم مدنی اوّل سال مقدّس بود و سالهای هفتم و یوبیل نیز در ماه هفتم شروع مینمود لکن فصول ایشان بطور حالیّه ترتیب نیافته بود و در کتاب مقدّس بجز تابستان و زمستان و زرع و درو که تقسیمات طبیعی میباشند چیز دیگر مسموع نیست. در آن ایّام عیدها و روزهای مقدّس ایشان بالنسبه کم بود چنانکه غیر از سبتها و سر ماهها چهار عید بزرگ میداشتند که یکی فصح و دیگری هفتهها و سوّمی عید کرناها و چهارم عید سایبانها بود و روزهٔ ایشان نیزمنحصر بروزهٔ فصح بود؛ لکن بعد از اسیری عیدهای بسیار مثل عید فوریم و عید تقدیس و روزهٔ تفکّر برای مصائب و زحمات خود در جلای بابل برای خود قرار دادند. باید دانست که سال هفتم سال آسودگی و استراحت بوده و در ماه هفتم در وقت عید سایبانها شروع مینمود مت ۱۰:۳۱ و سال یوبیل نیز در روز فصح بعد از ٤۹ سال شروع مینمود و شباهت بسال هفتم داشته لکن اهمیّتش از آن بهتر و بیشتر می‌بود. امّا تواریخ مشهور و معروف دیگر کمتر استعمال شده است مثل خروج برای اشاره بزمان سلیمان و بنای هیکل ۱ پاد ۱:۶ و اسیری یهویاکین که در جاهای بسیار از کتاب مقدّس حزقیال مذکور است. و باید دانستکه یهود تاریخ سلاطین خودرا از ابتدای سال شروع مینمودند نه از وقت جلوس و امکان دارد که مدّتها و ازمنه یهودرا تشخیص دهیم و آن از قراریستکه ذکر میشود.

اوّل، از آدم تا بجلای ابرام از حاران است که تحقیق اینمدّت اشکال دارد زیرا که جداول و نسب نامه‌ها که فعلاً در دست ماست و از آدم شروع نموده بنوح و اولادهٔ او منتهی میشود پید ٣:٥-٠٣٢ و پس از آن از سام ابتدا نموده بابرام منتهی میشود پید ١١:١٠· بواسطه ترجمه‌های تورات که ترجمه عبرانی و ترجمهٔ سامریّه باشد در تواریخ اختلاف بهم میرسد از آنرو که ترجمهٔ هفتاد اینمدت‌را تخمیناً ١٠٠٠ سال پیش از ترجمهٔ عبرانی قرار میدهد و هنوز محقّق نگشته که کدام یك افضل و معتنابه است·

دوّم، از جلا از حاران تا خروج است‌که پولس رسول اینمـدت‌را ٤٣٠ سـال قرار میدهد·

سوّم، از خروج تابنای هیکل سلیمان است تا منهدم گشتن آن که در اینموارد تحقیق و تصدیق تواریخ بهتر امکان دارد زیرا که آثار و علامات و تواریخ قبایلی که منسوب به١٠٠٠ سال قبل ازمسیح اند شهادت بتاریخ مقدّس میدهند و طول اینمدت تخمیناً ٤٢٥ سال میباشد که ٢٠ سال آن قبل از انقسام مملکت اسرائیلیان بود· پس مدّت مملکت و حکمرانی یهودا ٣٨٨ و مدّت مملکت و حکومت اسرائیل ٢٥٥ میباشد·

چهارم، از انهـدام هیکل سلیمـان تا مراجعت از اسیری بابل است و اختلاف و اشکالی که در تعیین اینمدت میباشد متعلّق به حساب سالهای نبوّت یعنی هفتاد سال میباشد و احتمال میرود که مدّت هفتاد سالی که بابل بر فلسطین و مشرق تسلّط یافت ار ٢٥: و هفتاد سال اسیری بابل هر دو یك مدّت و یك زمان باشند و شروع اوّلی در سال اوّل نبوکدنصّر که سال چهارم یهویاقیم باشد شروع مینماید ار ١:٢٥ که در اینوقت وقت کامرانی نبوکدنصّر بود ار ٢:٤٦ وبسقوط بابل منتهی میشود· پرواضح است که مدّت اسیری همین مدّت میباشد زیرا که نزدیك بود که بواسطه عود اسیر شدگان منتهی‌گردد ار ١٠:٢٥ و در اینوقت کورش فارسی در ابتدای سلطنت خود که بابل‌را بتصرّف آورد امر بمراجعت اسرا نمود و زمان‌کتاب مقدّس ازاین سه قسم خارج نیست یا طولانی یاکوتاه یاحاخامی میباشد و از قراریست که در جدول ذیل مذکور است·

	هیلز	پول	پلمر	اشیر
	ق·م·	ق·م·		
پیدایش	٥٤١١	٥٣٦١ یا ٥٤٢١	٥٣٦٣	٤٠٠٤
طوفان	٣١٥٥	٣١٠٠ یا ٣١٦٠	٣١٠٠	٢٣٤٨
کوچ کردن ابرام‌ازحادان	٢٠٧٨	٢٠٨٣	١٣٨٤	١٩٢١
خروج	١٦٤٨	١٦٥٣	١٦٥٤	١٤٩١
بنای هیکل سلیمان	١٠٢٧	١٠١٠	١٠١٤	١٠١٢
انهدام هیکل سلیمان	٥٨٦	٥٨٦	٥٨٧	٥٨٧

زمستان . مت ٢٠:٢٤ در فلسطین این از ماه نومبر الی فبروری امتداد دارد و فصلی است که باران و تگرگ بسیار آید و بعضی اوقات بادهای شمالی وزد و تگرگ و برف فرود آید و در اماکن کوهستان زمانی بماند پید ٢٢:٨ مز ١٧:٧٤ و١٦:١٤٧ و ١٧ ار٢٢:٣٦ زك١٤:٨، ملاحظه در کنعان و برف.

زمّه . (قصد) دو نفر باین اسم بودند.
اوّل، یکی از لاویان جرشونی بود ١تو ٢٠:٦ و٤٢.
دوّم، یکی از اجداد جرشونیان ٢تو ٢٩: ١٢.

زمیره . (ترنم) شخصی از نسل بن‌یامین است ١تو ٨:٧.

زمین . در عبری و یونانی یك لفظ برای تمام زمین پید ١:١ و یا از برای ملك و قطعه مخصوصی استعمال میشود پید ٣٢:٢١ و ١٥:٢٣ و٣:٣٣ لکن از پس و پیش مطلب باید فهمید که کدام یك از معانی مقصود است دراین صورت آیه‌را که در مت٢٧:٤٥ وارد است که «از ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین‌را فرو گرفت» و هم چنین آیه‌را که در لو٢٣:٤٤ و مر ١٥:٣٣ وارد است میتوان بتمام دنیا تأویل نمود.
لفظ تمام زمین باتمام دنیا گاهی از اوقات بطور اغراق میباشد و مقصود از قسمتی عمده از زمین است چنانکه در عزرا ١:٢ وارد گشته. لفظ تمام زمین با تمام جهان محض مقابل بودن با آسمان است و قصد از اهالی و سکنه دنیا میباشد و بر حسب نص آیه که در ایوب ٧:٢٦ وارد گشته چنان مینماید که دنیا در هوا معلق است؛ ولی عوام عبرانیان و یونانیان‌را عقیده براین بود که زمین سطحی است محدب که بر ستونها و بنیادها استوار و دارای بعد مسافتی نا معلوم ایوب ٦:٩ و٤:٣٨ و٦ مز ٣:٧٥ و٥:١٠٤ و لجهٔ در زیر تمام آن میباشد پید ٢٥:٤٩ مز ٢:٢٤ و٦:١٣٦ و رقیع طاق داری در بالای آن است که ستارگان در آن وضع شده از روزنه‌های آن باران همی‌بارد (ملاحظه در آسمان وگودال).
«اداما» لفظی است عبری و معنی گرد و خاك و یا زمین قابل زراعت میباشد و مبدأ اشتقاق اسم آدم از آن است پید ٧:٢ جا ١٢: ٧ و در پید ٩:٢ در بارهٔ نوح گوید که آدمی خاکی بود و از این ماده باید مذبحها ساخته شود خرو ٢٤:٢٠ و٢پاد ١٧:٥ و گاهی زمینی گویند و قصد از معنی میباشد بر ضد و خلاف آسمانی که روحانی و مقدس است یو٣١:٣ ١قر٤٧:١٥ کو٢:٣ یع ١٥:٣ اسفل زمین یعنی دنیای غیر مرئی عالم اموات مز ٩:٦٣ اش ٢٣:٤٤ اف ٩:٤.

زنا . ار ٩:٣ مت ٢٨:٥ گناهی ممنوع است که در حکم هفتم از احکام عشره وارد گشته است و همواره بمواقع شرایع الهی و قواعد انسانی مستوجب قصاص سخت بوده

و هست. در شریعت یهود قصاص مردی که با زنی اجنبی هم بستر شود و هم زنی که با مرد اجنبی هم بستر شود قتل بود؛ لا ۲۰: ۱۰ تث ۲۲:۲۲ و اگر مردی با زنی که نامزد شده بود هم بستر میشد و دختر فریاد نمی نمود میبایست هردورا سنگسار نماید و اگر فریاد مینمود آن مردرا به تنها سنگسار مینمودند تث۲۲:۲۳-۲۷. و اگر کسی با دختری نامزد نشده هم‌بسترمیشد میبایست پنجاه شاقل به‌پدردختر بدهد و حکماً اورا بگیرد تث ۲۲:۲۸ و ۲۹. و اگر آن دختر آزاد نه بلکه بنده می‌بود میبایست آن مرد قربانی رفع گناهی تقریب نماید لا ۱۹:۲۰-۲۲. و طریقه اظهار زنای زن متّهمه در اعداد ۵:۱۱-۳۱ مفصّلاً بیان‌گشته است و بسا میشودکه اینلفظ درکتاب مقدّس برای خیانت قوم و بت پرستی و عهدهای مقدّس‌را شکستن استعمال شده است. ولد الزّنا نمیبایست در مجمع خداوند داخل شود و یا اینکه باعبرانیان تزویج شود تث ۲۳:۲.

زناکار . ام ۲۹:۳ لفظی است که هم بر مرد و هم بر زن زناکار اطلاق شود. اوّل زناکاری که درکتاب مقدّس واردگشته تامار است پید ۳۸:۱۵-۱۸. شریعت موسوی قوم اسرائیل‌را منع میکندکه دختران خودرا بزنا وا دارند و اگر دختر کاهنی زنا کند باید سوخته شود لا ۲۱:۹ و زن زانیه بر حسب شریعت نجس بود چنانکه اسم ویرا باسم سك قرین ساخته میفرماید «اجرت فاحشه و قیمت سك‌را بخانه خداوند میاور» تث ۲۳:۱۸. و در ام ۲۳:۲۷ زن زانیه‌را بگودال عمیق و چاه تنك تشبیه نموده است و جوانان‌را از معاشرت نکردن با وی آگاه ساخته است ام ۷:۱۰-۲۷. وچون قوم اسرائیل بر خداوند تعالی تعدّی نموده شرارت ورزیدند و برای شکستن عهد خود تجوی نمودند و از عبادت یزدان پاك رخ بر تافته بت پرستیدند بدان لحاظ در اش ۱:۲۱ و ار ۲:۲۰ و۳:۱ و حز ۱۶:۱۵ هو ۲:۲ و۴:۱۵ نا ۳:۴ باسم زانیه خطاب کرده شدند (ملاحظه در راحاب).

زنبور . (مگس عسل است) که بر دو قسم است دشتی و اهلی: امّا دشتی غالباً در صخره‌ها مز ۸۱:۱۶ و درختها مأوی گزینند اسمو ۱۴:۲۵-۲۷ و اگر کسی ویرا خشمناك سازد بر وی هجوم آورد مز ۱۱۸: ۱۲. و زنبور عسل در نواحی بلاد مقدّسه بسیار است بحدّیکه در بارهٔ آنجا گفته شده است که زمینی است که شیر و عسل در آن جاری است خرو ۳:۸ و۱۷. عنیره و بنی‌اسرائیل تجارت زنبور عسل میداشتند حز ۲۷:۱۷. و در کتاب مقدّس وارد است و خداوند زنبورهائی‌را که در زمین آشورند صدا خواهد زد اش ۷:۱۸ و بسا میشود که در زمان قدیم از برای زنبور صفیر میزده‌اند چنانکه درینروزها از برای کبوتر صفیر میزنند.

زنبور یا زنبور سراغ. این مکس قوی اسباب خارج شدن کنعانیان از حضور بنی‌اسرائیل گردید خرو ۲۸:۲۳ تث ۲۰:۷ یوش ۱۲:۲۴ و برخی از مفسّرین آنرا بمعنی مجازی تفسیر کرده اند و بطور واضح قصد از آن تحیّری است که خدای تعالی بر دشمنان بنی اسرائیل مستولی گردانید تث ۴۴:۱؛ ولی البتّه بدیهی است که زنبور حقیقی عاجز از راندن لشکری نمیباشد. جماعت زنبوران در بعضی اوقات جاهای مسکون‌را غیر متوطن ساخته اند و در بعضی از اماکن فلسطین بسیارند. کیبتن وارن میگوید که زنبوران بطور بسیار شدیدی بر انسان حمله می آورند و دور نیست که بتوان گفت لشکریرا توانند رانـد (ملاحظـه در صرعه).

زنبیل. این لفظ یك دفعه در کتاب مقدّس مذکور است مر ۲۰:۸.

زنجیر . اسیران‌را با زنجیرهای برنجین می‌بستند داو ۲۱:۱۶ و ۲پاد ۷:۲۵ ار۷:۳۹ و رومانیـان‌را عـادت این بود کـه دست اسیران‌را بدست سربازی می‌بستند اع ۱۲: ۶ و۷ و۳۳:۲۱. دیوانـگانرا نیز زنجیر میکردند مر ۳:۵ و۴.

زندان. محلّی بود که بعد از آنکه مجرمین‌را دستگیر می‌نمودند در آنجا حبس میکردنـد لـکن اینمطلب قبل از تأسیس مملکت در میان عبرانیان معمول نبود و ذکری از او نداریم جز اینکه در لا ۱۲:۲۴ اعد ۳٤:۱۵ وارد است که چون بنی اسرائیل در دشت راهی بودند مقصّرین‌را در زندان کردند. و از کتاب پید ۲٤:۳۷ و ار ۳۸: ٦_۱۳ معلوم میشود که زندان آنزمان چاه مانند بوده است و چون ملوك در اسرائیل پیدا شدند همواره زندان‌را در ضمن قصر خود میساختند ار ۲:۳۲ و این رسم تا زمان هیرودیس و خلفای او میبود اع ۳۵:۲۳ لکن رومانیان برج انطونیارا که در اورشلیم بود زندان قرار دادند اع۱۰:۲۳؛ ورؤسای دین‌را نیز در اورشلیم زندانی بود اع ٥: ۱۸_۲۳ و۳:۸ و۱۰:۲٦.

زنك . مخفی نماند که یهود در قدیم الأیّام زنگوله‌های طلائی بر دامان ردای رئیس کهنه می‌آویختند تا آنکه چون به بیت المقدس داخل شود و یا از آنجا بیرون آید صدای‌آنها شنیده شود خرو۳۳:۲۸_۳٥. و باید دانست که زنگوله بر گردن اسبان جنگی می‌افکندند و از این جهة در نوشتجات یونانیان در باره اسبی که بآداب جنگ آموخته نشده است مینویسد کـه بهیچوجـه صدای زنك بگوشش نرسیده است زك ١٤: ۲۰. گوینـد اسبی کـه جنـازه اسـکندر ذو القرنین‌را میکشید زنگوله‌ها بر گردن داشت.

زهره. اش ۱۲:١٤ بهتر آن بود که اینلفظرا ستاره درخشان ترجمه نمایند و مضمون آیه چنین شود که ای ستاره درخشان

صبحگاه ...

زوحلت · ۱ پاد ۱:۹ اسم همان مکانی است که ادونیاه در آنجا در روز تاج گذاری خود ولیمه ترتیب کرد و در نزدیکی عین‌روجل است (ملاحظه در عین روجل)·

زوزیان · پید ۱۴:۵ اسمی است عمّونی که عمونیان برای انطایفه که در شرقی بحیره الموت و اردن سکونت داشتند و جبار بودند گذاردند، یعنی پس از آنکه کدرلاعمر با ایشان در آویخته ایشانرا هزیمت داد از آن پس بنی عمّون ایشانرا از آنجا رانده بدین اسم موسوم نمودند·

زوفا · خرو۱۲:۲۲ علفی است که برای تطهیر استعمال میشد لا ۱۴:۴ و۶ و۵۱ مز ۵۱:۷· و در ۱ پاد ۴:۳۳ گوید زوفائیکه بر دیوارها میروید· و زوفارا با سرکه برای رفع عطش خداوند ما عیسی مسیح دادند یو ۱۹:۲۹· بعضی بر آنند که زوفا همان کبراست زیرا که اعراب طور سینا آنرا اظف گویند امّا لفظ عبرانی که بزوفا ترجمه شده است از یونانی منقول گشته و دلالت بر علفی غیر معروف نماید· از کتاب مقدّس مستفاد میشود که زوفا برای تسکین عطش مفید است امّا تفسیر آیه مرقومه در مت ۲۷:۴۸ و مر ۱۵:۳۶ که میگوید اسفنجی‌را مملو از سرکه کرده بر نی گذارده بوی دادند لازم نکرده است که نی زوفا باشد زیرا که در این دو انجیل لفظ زوفا بهیچوجه مذکور نیست لکن در یو ۱۹:۲۹ گوید که اسفنجی‌را مملو از سرکه کرده بر زوفا نهادند و بهیچوجه نمیگوید که بر نئی از زوفا، در اینصورت امکان دارد تصور کنیم که دسته از زوفا ترتیب داده و اسفنج از سرکه مملو بوده بر آن نهادند· امکان دارد که قصد از زوفا زعتر بوده است و از قرار معلوم مناسبتی هم برای تسکین عطش دارد زیرا که چون اوّل بدهان وارد شود و از دندانها خائیده گردد طعمش تنداست و از آن پس شخص جاینده در دهان خود احساس برودتی نماید و در دشت سینا بسیار و بر دیوارها و صخره‌ها روید و در فارسی آنرا آذربه گویند·

زیت · مز۹۲:۱۰ بدانکه اهالی مشرق‌را عادت این بود که چون در اعیاد و عزا خانه‌ها در آیند سر و ریش خودرا بروغن زیت که با بهترین عطریات معطّر شده بود تدهین نمایند امّا اهالی یونان تمام بدن خودرا بروغن مسطور تدهین مینمودند · بعضی از مشرقیان در این روز هم ریشهای خودرا بروغن زیت همی آلایند تا دلالت بر کمال فرح و سرور نماید مز ۲۳:۵ و عدم استعمال آن دلالت بر اندوه مینمود ۲سمو ۱۴:۲، ملاحظه در زیتون، و قصد از تمام این اشارات که در کتاب مقدّس روغن ترجمه شده است روغن زیت میباشد·

زیتون · یکی از درختهای معروفهٔ اراضی مقدّسه است تث ۶:۱۱· برگهایش از

بالا سبز و از پائین سفید نقره‌ نما میباشد چنانکه چون باد بر آن وزد از دور چنان نماید که پرده نقرئین بر درخت آویخته شده است و شکوفه‌اش سفید رنك میباشد. و بسا میشود که شکوفه‌اش می‌ریزد لهذا عاقره‌را بدان تشبیه مینمایند ایّوب ۱۵:۳۳ وثمر زیتون از ماکولات است لکن اهمیّتش روغنش میباشد ایّوب ۲۴:۱۱ حز ۲۷:۱۷ و همواره ثمر آنرا بتوسّط تکانیدن بدست میآوردند و اسرائیلیان مأمور بودند که بقایای آنرا بر درخت برای فقرا گذارند تث ۲۴:۲۰.

امّا درخت زیتون بسیار عمر نماید و در پیری هم مثل سرو و خرما بار آور میباشد مقابل مز ۹۲:۱۳ و۱۴ و چرخشت زیتون همواره در سنك تراشیده میشد ایّوب ۲۹:۶ چنانکه بسیاری از آثار که در بیروت یافت شود دلالت بر آن نماید و چوب زیتون‌را برای ساختن بعضی از آلات و ادوات هیکل بکار میبردند ۱ پاد ۶:۲۳ و۳۱ و۳۳.

امّا فقره پیوند زیتون صحرائی با زیتون اصلی که در رو ۱۱:۱۷ـ۲۴ است مخالف طبیعت میباشد وکار توفیق‌را بیان مینماید که آن هم بر ضدّ طبیعت و شریعت است.

زیره. بوته ایست همچو رازیانه که از تخمش روغنی معطّر و مقوّی گیرند اش ۲۸:۲۵ـ۲۷. فریسیان نعناع و شبت و زیره‌را عشر میدادند و از اطاعت شریعت الهی و اعمال نیك غافل بودند مت ۲۳:۲۳.

زیف. (۱) مردی از نسل یهودا ۱ تو ۴:۱۶.

(۲) شهریست درقسمت جنوبی یهودا یوش ۱۵:۲۴.

(۳) یوش ۱۵:۵۵ شهری است بر تلّی که بمسافت ٤ میل از حبرون دور در موضعی که به تل‌الزیف مسمّی است و بر حدود دشت زیف واقع میباشد ۱ سمو ۲۳:۱۴ـ۲٤ و۲٦:۲ که داود بدین جا فرار نموده از دست شاؤل خلاصی یافت؛ و دور نیست که همان شهری باشدکه رحبعام آنرا قلعه ساخت ۲ تو ۱۱:۸. امّا جنگلی که در ۱ سمو ۲۳: ۱۵ مذکور است معلوم نیست و بعضی بر آنند که کلمه اصلی آن از لفظی گرفته شده است که معنی موضع جدید میدهد چنانکه قول یوسیفس و نص فاتیکانی و اسکندری نیز بر ثبوت اینمطلب دلالت مینماید؛ لکن مانعی در دست نیست که بتوان گفت در آنجا جنگلی نبوده است و لفظ عبرانی که معنایش جنگل است «خورش» میباشد و بمسافت یك میل به تّل زیف مانده خرابه خریسه واقع و کاندرگمان برده است محرّف «خورش» است پس باید در عوض لفظ جنگل در آیه مرقومه لفظ «خورش» گذاشته شود.

(٤) اسم یکی از ماههای عبرانی میباشد که زیو نیز خوانده شده است ۱ پاد ٦:۱.

زینه . (غزل) ۲:۱٤ محلّ سراشیب چنانکه در حز۳۸:۲۰ مذکور است، محتمل است که محلّ سراشیب طبیعی باشد که از آن بالاروند. در ۲پاد ۹:۱۳ گوید که سروران اسرائیل رخت خودرا گرفته بزیر یهو بر روی زینه نهادند و یهورا بپادشاهی خطاب نمودند و شاید که زینه محلّی بود که پلّه‌ها بتوسّط بام مسطحی بصحن خانه منتهی میشد و این محلّ واضح بود از برای تدهین و مسح نبوّتی یهو ۲پاد ٦:۱-۱۲ (ملاحظه در خانه).

و زینه که در ۱تو ۱٦:۲٦ و۱۸ مذکور است راه سربالائی بود که بدانواسطه مردم از صهیون تا طرف مغربی صحن هیکل میرفتند، اولاً از چوب ۲تو ۹:۱۱ و پس از آن از سنك ساخته شد (ملاحظه در دیوار).

زیور. اگرتواریخ بنی اسرائیل‌را مطالعه نمائیم بواضحی تمام معلوم میشود که چقدر بزیور بستن مایل بوده اند چنانکه غالب بنی نوع بشر بدان مایل و راغب میباشند. اوّل ذکری که در خصوص طلا آلات در کتاب مقدّس یافت میشود در پید ۲٤:۲۲ میباشد که خادم ابراهیم گوشواره‌ها و دست بندها برفقه داد. کثرت میل اسرائیل بزیور بستن از کتاب ار۲:۳۲ بخوبی واضح میشود که میفرماید «آیا دوشیزه زیور خودرا فراموش کند» و زیورهای بنی اسرائیل از قبیل طوقها و گوشواره‌ها و دست بندها و حلقه‌های بینی بود حز ۱٦:۱۱ و۱۲. و حضرت اشعیای نبی در فصل ۳:۱٦-۲٥ از کتاب خود تعریف و توصیف زنان آن ایّام وزیور ولباس‌ایشانرا مفصّلاً بیان میفرماید. حواریان زنان عصر خودرا به مزین گشتن باعمال نیکو ۱تیمو ۲:۱۰ و بروح حلیم و سکوت ترغیب مینمایند نه بطلا وسایر زینت‌ها ۱پط ۳:٤.

زیناس . تیطس ۳:۱۳ مردی بود که اورا ناموسی میگفتند زیرا که کارش درس گفتن شریعت بود.

زیو . (ملاحظه در ماه).

س

سارای . (امیرهٔ من) اسم اصلی ساره است که زوجهٔ ابراهیم بود پید ۱۱:۲۹۰

ساره . (امیره) خواهر پدری ابرهیم بود نه مادری پید ۲۰:۱۲ که زوجه ابراهیم شد و در اوّل اورا سارای میگفتند لکن از پید ۱۷:۱۵ معلوم میشود که خداوند اسم اورا بساره تغییر داد. شکی نیست که او مثل ابراهیم صاحب مواعید بسیار شد پید ۱۷:۱۶ و از رفتارش در مصر پید ۱۲:۱۵ و وضع کار او با هاجر پید ۱۶:۶ و ۲۱:۱۰ و شك آوردنش بوعدهٔ که خدا در باره تولّد اسحاق باو داد چنان مینماید که در ایمان خود مستقیم و پا بر جا نبود لکن باوجود اینها برای ایجاد نسل موعود کافی بود عب ۱۱:۱۱۰ مدّت صد و بیست و هفت سال عمر کرده در گذشت و در مغارهٔ مکفیله که حضرت خلیل برای مدفن خریده بود مدفون گردید.

ساردیس . مکا ۱:۱۱ یکی از شهرهای قدیم لیدیّه بود و یکی از کلیساهای هفتگانه آسیا در آنجا بود. اسم قدیمش سرت قلسی وبمسافت ۳۰ میل بجنوب شرقی ثیاتیرا و ۵۰ میل بشمال شرقی سمیرنا و دو میل بجنوب نهر هرمس مانده واقع بود و فعلاً جز ده کوچکی از آن چیزی باقی نیست، و دارای چند خانوار رعیّت میباشد. امّا شهر اصلی‌را کورش مفتوح ساخته کریسس شهریار آنجارا دستگیر نمود و خزانهٔ اورا که معادل دوازده ملیون لیرهٔ استرلینیّه بود بغارت برد و همواره طایفهٔ از فارسیان در آن میبودند تا زمانیکه اسکندر کبیر بر آن دست یافت. پس از او انطیوخس آنرا مفتوح ساخته در زمان طباریوس امپراطور از صدمه زلزله منهدم گردید و همواره خرابه‌هایش بطرف جنوبی قصّبه جدیده حالیّه دیده شود. فعلاً بعضی خانهای گلّی در آن بر پا و معدودی از رعایا در آن سکونت دارند و کمی از مسیحیان نیز در آنجا سکنا نموده اند و پیشه ایشان آسیابانی است. لکن تمام مطالب و مشاهده بر آن دلالت مینماید که خداوند چون دزدی بر آن امده است مکا ۳:۳۰ از آثار قدیمه سردیس که فعلاً باقی میباشد دو ستون سنگی است که گویا ما بقی هیکل سیبیلی باشد و

خرابه نیز دارد آنرا خانه کریسس گویند و دارای محوّطه ایست که طولش ١٥٦ قدم و عرضش ٤٣ قدم و قطر دیوارهایش ١٠ قدم میباشد و قبر الیاتس نیز که یکی از عجایب هفتگانه دنیا است در آنجا میباشد.

ساردیان . از نسل سارید بن زبولون اند اعد ٢٦:٢٦.

سارید. (باقی بعد از غیر) یکی از مرزوبوم زبولون است یوش ١٠:١٩ و١٢ که در ترجمه سریانی اشدود و در ترجمه هفتاد سدول خوانده شده است. کاندر بر آن است که ساریه همان تل اشدود است که بطرف دشت یزرعیل بجنوب غربی ناصره میباشد.

(٢) یکی از جبّاران فلسطینیان ٢سمو ٢١: ١٨ که در ١تو ٤:٢٠ سفّای خوانده شده است.

سالار مغنیان. عنوان مزمور ٦١ است و اینلفظ در حبقوق ١٩:٣ مقصود از اسباب موزیك تار داری است که عبرانیان بکار میبردند و بتوسّط آن مزامیررا میسرائیدند. اسمو ٦:١٨ مز ٢٥:٦٨ ایّوب ٩:٣٠ مز ٦:٧٧ نیا ١٤:٣ مزامیر ٤: و٦: و٥٤: و ٥٥: و٦٧: و٧٦: بسالار مغنّیان منسوب اند، ملاحظه در موسیقی.

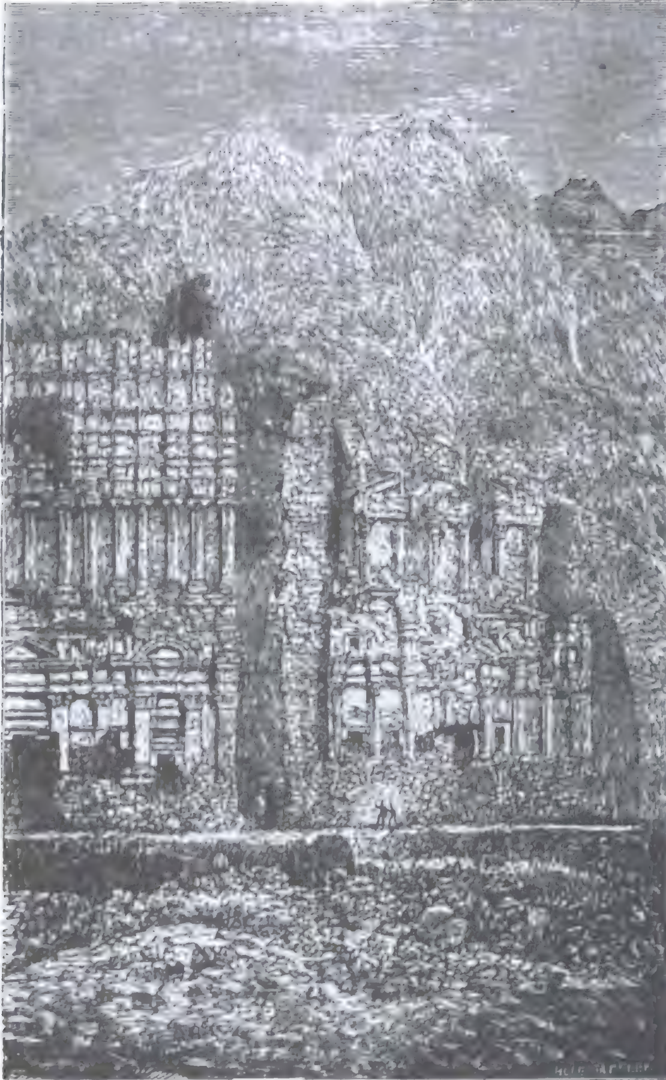
سالع . (صخره) و او همان است که یونانیانش پترا گویند و در ٢پاد ٧:١٤ یقتئیل خوانده شده است یعنی مطیع خداوند.

علی الجمله سالع قصّبه از ادوم و از جملهٔ شهرهای مشهوره معمورهٔ دنیای قدیم است که در نزدیکی دامنه کوه هور در وسط راه در میانه کوه سینا و اریحا واقع و کوههائی که این شهررا پوشانیده اند از طرف شرقی عربه که همان وادی عمیق است که از بحیره الموت بخلیج ممتّد است از سایر کوهها مرتفع‌تر میباشد.

سلسلهٔ از کوههای آهکی نزدیك اینوادی میباشد و بر اینکوهها سنگهای «پورفری» بطور قلّه‌های دندانه دار بر آمده است و اکثر کوه از اینها است. بالای اینها نیز بر آمدگیهای بی ترتیب از سنگهای ریگی و بالای آنها سنگهای آهکی ترتیب یافته است و دشت صحرای عظیم در طرف شرقی آن میباشد امّا قلل «پورفری» تخمیناً دو هزار قدم از عربه مرتفع‌تر میباشد.

امّا سالع در کتب عهد قدیم مکرّراً ذکر گشته و امصیّا آنرا مفتوح ساخته یقتئیل نامید ٢پاد ٧:١٤ پس از آن بموآب تعلّق پذیرفت. پس پیغمبر اهالی آنرا ترغیب فرمود که جزیه گوسفندان خودرا بصهیون فرستد اش ١:١٦ و چون حدود اموریان بود داو ٣٦:١ بنا بر این امصیا از سرکوههای آن ده هزار اسیر از بنی ساعیر دست‌گیر نمود ٢تو ١٢:٢٥ و اشعیای نبی اورا بمسرور گردیدن از مقدّم خداوند دعوت میفرماید. امّا در عهد جدید بهیچوجه مذکور نیست

مگر اینکه زوجه اول هیرودیس انتیپاس که اورا مطلقه نمود تا هیرودیارا بسلك ازدواج در آورد لو ۱۹:۳ دخت اریتاس شهریار سالع بود و اینمطلب سبب نزاع فیمابین ایندوطایفه گردید؛ امّا اریتاس لقب هر یك از سلاطین پترا میباشد چنانکه فرعون لقب سلاطین مصر وکسری لقب شهریاران عجم و قیصر لقب پادشاهان روم بود. و



سالع

بموافق پید ۱۳:۲۵ و اش۶۰:۷ پسران نبایوت برادومیان قدیم نصرت یافته اینان‌را از شهر خود اخراج نمودند و انتیکونس یکی از خلفای اسکندر کبیررا برای فتح این بلد گسیل فرمود لکن او به مقصود خود کامیاب نگشت. و چنانکه مستر ابو و پلینیوس ویوسیفس و اوسیبیوس و جرم ذکر کرده اند سالع تجارت گاه عظیمی بود از آن پس مرکز کلیسای گردید که اسقوفانش تا سال ۵۳۶ میلادی مذکورند و بعد از آن مدّت ۱۳۰۰ سال از تاریخ محو گشته درسنه ۱۸۰۷ ستیزن و در سنه ۱۸۱۲ بورکهارت و در سنه ۱۸۱۸ اربی ومنجلس آنجارا سیاحت نموده اند. سیّاحان دیگر نیز بسیارآنرا سیاحت کرده توصیف نموده اند امّا هیئت حالیّه سالع از طرف مشرق داخل وادئی شود که آنرا سیق گویند. اطرافش دیوار مانند و بقدر ۱۰۰ـ۳۰۰ قدم ارتفاع و تخمیناً یك میل و نیم طول دارد و آنرا وادی موسی نیز گویند زیرا اعراب‌را گمان چنان است که موسی در آنجا با عصای خود صخره‌را زده آب از آن جاری شده نهر عظیمی در وادی روان گردید. اینوادی سیق در زمان قدیم سنك فرش بوده فعلاً هم بعضی از آن باقی است و دیوارهای آن از سنگهای ریگی است که بالوان مختلفه از قبیل قرمز و نیلی و زرد و ارغوانی متشکل است و رو بروی منتهی الیه درّه هیکلی در سنك تراشیده شده است که آنرا خزانه فرعون گویند؛ ارتفاعش ۸۵ قدم و حجّاریش بکمال خوبی باقی میباشد و دارای شش ستون است که پنج‌تا بر پا ویکی افتاده است. در میان محوّطهٔ هیکل خانه ایست که طول و عرضش ۳۶ قدم و ارتفاعش ۲۵ قدم میباشد و بمسافت ۶۰۰ قدم از هیکل مرقوم تماشاخانه ایست که مخروب و فخر سالع بوده است که در سنك منحوت و قطرش ۱۱۷ قدم میباشد و دارای ۳۳ صف نشستنگاه است که هر صفی ۳۰۰۰ الی ۴۰۰۰ نفوس‌را جای دهد. از جملهٔ عجائبی که در سالع دیده شود یکی قصر فرعون وقوس‌النّصر وهیاکل چند و قبرهائی است که قابل ذکر میباشند. طول وادی شهر تخمیناً سه ربع میل و عرضش از ۷۵۰ قدم الی ۱۵۰۰ قدم میباشد و قول ارمیای نبی‌که در ۱۶:۴۹ و۱۷ در باره خرابی آن نبوّت فرموده کامل گشته است.

سالومه . مر ۴۰:۱۵ زوجه زبدی و مادر یعقوب کبیر و یوحنای انجیلی بود و قول صحیح آنکه خاله مسیح یو ۲۵:۱۹ و از تابعین مسیح بود مت ۵۶:۲۷ مر ۱:۱۶ و حال اینکه در بدوالأمر ماهیّت ملکوت مسیح‌را نفهمیده بود مت ۲۱:۲۰.

سالیم. (سلامتی) یو ۲۳:۳ اوسیبیوس و جرم گویند موقع اینشهر تخمیناً شش میل در جنوب بیسان و دو میل بمغرب اردن مانده واقع بوده است امّا روبنصن گمان می‌برد

که همان سالم حالیّه میباشد که بمسافت ۳ میل بمشرق نابلس مانده واقع میباشد؛ لکن برکلی بر آن است که سالیم همان وادی سلیم میباشد که ۵ میل بشمال شرقی قدس شریف مانده واقع است.

سام (اسم) و او ارشد اولاد نوح بود که با زوجهٔ خود در کشتی داخل گشته از هلاك طوفان رهائی یافت و رفتار نیکوئی که در بارهٔ پدر بزرگوار خود کرد در پید ۹: ۲۰_۲۷ مذکور است. قوم یهود و ارام و فرس و اشور و عرب از نسل سام میباشند و لغات ایشان‌را لغات سامیّه گویند.

سامره. (بناگاه) شهر مشهور و معروفی است در فلسطین وسطی، بانیش عمری شهریار آل اسرائیل بود. وسامره همان سبطیّه میباشد که بمسافت سی میل بشمال اورشلیم و شش میل بشمال غربی شکیم مانده واقع است. اطرافش با تلهائی احاطه شده است که قطر هر یك تخمیناً شش میل میباشد و تلّ سبطیّه در طرف شرقی این محلّ واقع و۱۵۴۲ قدم ازسطح دریا مرتفع‌تر ودراز شکل واطرافش سرازیر میباشد. خاکش حاصل خیز و محلش بسیار محکم است و از قلّه‌اش بحر الأوسط دیده شود. امّا تفصیل بنای آن این است که عمری شهریار آل اسرائیل کوه سامره‌را از شامر مربوز نتین خریده شهر مرقوم‌را بر آن بنا کرده باسم صاحب کوه نامید ۱ پاد ۱۶: ۲۴. احتمال میرود که قبل از تأسیس سامره شکیم پای تخت و ترصه مقرّ مجلس تابستانی بوده است ۱ پاد ۱۵: ۲۱ و۳۳ و ۱۶: ۱_۱۸. و چون سامره آباد گردید سریر سلطنت بدانجا انتقال یافت، و مدّت دویست سال یعنی تا زمان اضمحلال سلطنت شمالی آل اسرائیل که در سال ۷۲۱ قبل از مسیح بود باقی ماند. و آحاب شهریار اسرائیل هیکلی برای بعل در آنجا بنیاد نهاده سامره



سامره

مرکز بت‌پرستی گردید و چون در سنه ۹۰۱ قبل از مسیح یاهو بر سریر سلطنت جلوس نمود هیکل مرقومرا بآتش سوخته کهنه بعل‌را نیز طعمه شمشیر ساخت ۱ پاد ۱۶:۳۲ و ۳۳ و ۲ پاد ۱۰:۱۸ و ۲۸۰ امّا در ایّام آحاب شامیان بر آنجا حمله برده شهررا محاصره کردند و از آن پس در ایّام یورام نیز ثانیاً آنرا محاصره نمودند ۱ پاد ۲۰:۱ و در محاصره آخرین بر قوم بشدت تنك شد بحدیکه نزدیك آن بود که از گرسنگی تلف گردند؛ لکن بموافق نبوّت الیشع نبی کمك برای ایشان یافت شده بدست قوی نجات یافتند ۲ پاد ۲٤:٦ـ۳۳ و ۷:۱ـ۲۰۰ چون صد و هفتاد سال بر این بر آمد شهریار آشور آمده شهررا بدام محاصره انداخت و مدّت سه سال بمحاصره پرداخته شهررا مفتوح ساخت و اسباط عشره‌را ببابل کوچانید ۲ پاد ۱۸:۹ـ۱۲ ومهاجرین از جای دیگر بدانجا فرستاده سکونت داد ۲ پاد ۱۷:۲٤ عز ٤:۹ و ۱۰ امّا خود شهر با همیّت خود باقی بود؛ از آن پس اسکندر کبیر آنرا مفتوح ساخته اهالی مکادونیّه و سوریّه‌را در آن سکونت داد۰ بعد از آن یوحنّا هرکانس در سنه ۱۰۹ قبل از مسیح بدانجا تاخت آورده مدّت یکسال شهررا محاصره کرده آخر الأمر آنرا مفتوح ساخت و بنیادش‌را منهدم گردانید۰ سپس هیرودیس کبیر آنرا تعمیر کرده شوارع آنرا وسعت داد و گرداگرد شهررا حصاری محکم استوار داشت و دسته‌را که مرکب از شش هزار نفر سرباز بود در آنجا اقامت داده محض احترام اوغسطس قیصر که شهر مرقوم‌را بوی بخشیده بود آن‌را سبسطیه نامید۰ در ایّام عهد جدید فیلپس در سامره بانجیل بشارت همیداد اع ۸:۵ و ۹ـ۱۳ و آن محلّ ابرشیّه گردید پس از آن سپتمس سفرس درمئه سوم مسیحی دسته از رومانیانرا بدانجا گسیل فرمود ودرآن وقت در اهمیّت ثانی اثنین قیصریّه و شکیم بود۰ سپس جزء دولت اسلام گردیده و فعلاً در محلّ سامره٬ قدیم ده محقّری است که ابنیه‌اش از مابقی آثار قدیم ساخته شده است و در میانه این خانه‌ها ستونهای شکسته و سنگهای حجاری شده و آستانه‌های منقش بسیار دیده شود۰ بسا که در مزرعه‌ها ستونهای بر پا دیده شود و بر دیوار تاکستانها سنگهای تراشیده مشاهده افتد۰ مشهورترین ابنیهٔ آن مسجد جامعی است که گمان دارند یحیی تعمید دهنده در آنجا مدفون است و بر محلّ مرتفعی واقع میباشد و آثار قصر هیرودیس کبیر بر زبر آن تل دیده شود۰ رواق مشهوری که طولش دو هزار قدم است در طرف جنوب واقع و از آثار آن رواق فعلاً یکصد ستون باقی است که بعضی بر پا و برخی در خاك افتاده اند۰ گویند که عوبدیای نبی و الیشع پیغمبر در زیر سنك فرش کلیسای مخروبه که در آنجا است مدفونند۰ و نبوّت میکای

نبی ۱:٦ که فرمود پس سامره‌را بتوده سنك صحرا و مکان غرس نمودن موها مبدّل خواهم ساخت و سنگهایش بدرّه ریخته بنیادش‌را منکشف خواهم نمود موبمو کامل گردید. سامره بعد از تقسیم در جزء مملکت اسرائیل بود وگاهی مساحتش شامل تمامی حصّه اسباط عشره میشد لکن در این اواخر بسیار تنك گردید تا در ایّام یربعام که تا بطرف شرقی اردن امتداد یافت. امّا بعد از اینکه پول آنحدودرا مفتوح ساخت اراضی شرقی اردن بتدریج کم شد و در ایّام تغلث‌فلاسّر تمامی سکّان آنرا باسیری بردند، پس سکّان مملکت اسرائیل باراضی مابین اردن و بحر الرّوم و مابین اراضی یهودا و سوریّه انحصار یافت.

امّا سامره در زمان عهد جدید شامل اراضی میشد که از شمال فیمابین جلیل و از جنوب در میانهٔ یهودیّه واقع و حدودش از بیسان تا جنّین وکفرازان که حدود شمالی منسّی میباشد امتداد میافت. و بیسان و وادی یزرعیل در بدوالأمر جزء املاك سامره بودند لکن بعد از آن در تحت تصرّف یهود در آمده و حدود جنوبیش علی الظّاهر از وادی دیر بلوط تا راس العین و بروکین بود.

و سامره‌را حدودی که بدریا برسد نبود زیرا که دشت سارون جزء املاك یهودیّه میبود. گمان میبرند که املاك سامره که در عربه اردن بود بجنوب وادی فرعه امتداد نمییافت و شاهراه رومانی که در میانه جلیل و اورشلیم بود از عربه اردن میگذشت و باریحا میرسید، همواره حاجیانی که قصد اورشلیم داشتند و مایل نبودند که از سامره بگذرند در آن جاده قدم میزدند. خلاصه مملکت سامره از زمان انقسام مملکت متّحده تا سال ۷۲۰ قبل از مسیح مقرّ مملکت اسرائیلیان بوده از آن پس تاریخ سامریان شروع مینماید. لفظ سامریّین جز یکدفعه در کتب عهد قدیم مذکور نیست و آن در ۲پاد ۲۹:۱۷ میباشد و پس از آنکه اسرائیلیان باشور رهسپار شدند مهاجرین چندی از اشّوریان آورده در آنجا سکونت دادند ۲پاد ۲٤:۱۷ وایشان اجداد سامریانی میباشند که در کتب عهد جدید مذکورند.

امّا در مسئله تعین اصل و نسب سامریان بعد از اسیری علما بهیچوجه اتّفاق ندارند و معلوم نیست که آیا همگی بیگانه بودند یا بیگانگانی که با اسرائیلیان خویشی می‌نمودند . امّا دور نیست که مخلوط بوده اند زیرا که امکان دارد که تمام اهالی‌را باشور برده باشند. شاهد بر این مطلب تقدمه‌هائی میباشد که در ایّام یوشیا از شهرهای منسّی و افرائیم و بقیّه اسرائیل برای مرمّت هیکل آورده شد ۲تو ۹:۳٤. علی الجمله مهاجرین آشوری کاهنی از اسرائیل آوردند تا تکالیف خدای آن‌زمین‌را

بایشان تعلیم دهد لهذا بعضی از فرایض و سنن خدای حیّ‌را با پرستش بت‌ها مخلوط کردند ۲ پاد ۱۷:۲۵ـ۴۱ و چون یهود از اسیری مراجعت کردند بیشتر در پی دین داری و حفظ احکام حضرت باری بودند بدینواسطه عصبیّت و اختلاف بسیاری در میانه ایشان و سامریان پیداشد. و سامریان ببسیار شایق بودند که یهودرا در بنای هیکل مساعدت نمایند لکن اینان خواهش ایشانرا نپذیرفتند لهذا اتش جنگ در کانون سینهٔ ایشان ملتهب گشته شعله غیرت در زاویهٔ دماغ ایشان زبانه زده اخبار کاذبه بهم بافته گوش زدپادشاهان فارس کردند تا بداینواسطه امر بنای هیکل در تأخیر افتد عز ٤: نح ٤: ۱ـ۱۶. در خلال این احوال نحمیا داماد سنبلّطرا که پسر یویاداع رئیس کهنه بود از هیکل و از اورشلیم اخراج فرمود نح ۱۳:۲۸ و نتیجهٔ این معنی آن شدکه سامریان هیکلی برکوه گرزیزیم برای خود بنیاد افکندند. یوسیفس مورّخ گوید که داماد سنبلّط منسّی بود که خسوره‌اش سنبلّط از اسکندرکبیر اجازه‌گرفت تا هیکل اورشلیم‌را بنا نماید لکن معلوم است که هیکل قبل از ایّام اسکندر بنا شد . خلاصه چون بناء هیکل بانجام رسید بتدریج اهمیّت سامره رو بتنزل نهاده شکیم دارای اهمیّت گردید و بعد از یکصد سال دیگر یوحنّای هرکانس هیکل سامریانرا منهدم گردانید.

پس اختلاف و منازعه سامریان و یهود متدرجاً بالا گرفته قومی‌ازسامریان همداستان گشته استخوان امواترا در هیکل اورشلیم آورده هیکل‌را کثیف نمودند و در زمان پیلاطس سامریان با دولت رومانی ضدّیت نمودند؛ بدینواسطه وی‌با ایشان بکمال سختی رفتار همیکرد از آنرو معزول گردید و بر وسپاسیانس شوریده وی تخمیناً ۱۱۶۰۰ نفر از ایشان‌را عرضه تیغ ساخت. خلاصه عداوت در میان ایندو طایفه رفته رفته تا زمان عهد جدید بالا گرفت بحدّیکه اهالی جلیل حتی الأمکان از سامره عبور نمی‌نمودند و اگر هرآینه ناچار شده از آنجا عبور میکردند خودرا هدف تیرو سنك و فحش و لعن می‌ساختند بلکه بعضی از اوقات بقتل هم منجرمیشد؛ وخداوند ما مسیح آن هفتاد نفررا منع فرمود که در سامره بشارت ندهند مت ۱۰:۰۵ چون یوحنّا و یعقوب بر آن حدود رسیدند سامریان ایشانرا پذیرائی ننمودند بدین لحاظ غضب ایشان افروخته گردید لو ۹:۵۲ الی ۵۶، امّا چون حضرت مسیح پس از آن مثل سامری صالح‌را لو ۱۰:۳۰ـ ۳۷ زده سامری شاکررا مدح فرمود لو ۱۷: ۱۱ـ۱۹ معلوم گردید که روح دین پاك مسیح با این روح مطابقت نمی‌نماید و از گفتگوئی که آنحضرت در لب چاه با آن زن سامریّه نمود یو ٤:۱ـ۴۲ معلوم میشود که سامریان در باره خود چه خیالات عالی

داشته اند؛ من جمله ایشان خودرا فرزند یعقوب میدانستند در صورتی که یهود بهیچوجه اینمطلبرا مسلم نداشتند، لکن دور نیست که حق بجانب اهالی سامره بود زیرا که یوسیفس گوید که بسیاری از یهود که مرتد شدند بسامره رفتند. باری انجیل بنوعی در میان سامریان رواج یافت اع ۱:۸ و۸: ۵–۲۵ لکن اکثری از سامریان بمذهب قدیم خود چسپیده نتیجه آن شد که میان ایشان و مسیحیان شعله نزاع افروخته گردید و بتدریج آتش فتنه بالا گرفت تا وقتی رومانیان بر آنجا دست یافتند و در سال ۵۲۹ میلادی سامریان بسیاری از مسیحیانرا بقتل رسانیده کنایس ایشانرا منهدم گردانیدند. از آن پس یوستینانس بر ایشان دست یافته بسیاری از یاغیان و خطاکارانرا عرضه تیغ ساخت و در قرن شانزده و هفده مسئله تورات سامریان در میانه علماء و دانشمندان مغرب محلّ گفتگو شد و هر دو طایفه مکاتبات ومراسلات بیکدیگرفرستادند.

امّا سامریان که معاصر ما میباشند در نابلس سکونت دارند و تخمیناً چهل یا پنجاه خانواراند و پنج سفر موسی بخطّ و زبان سامری در نزد ایشان میباشد و ترجمهٔ مذکوره بواسطه قدمت در نزد علما دارای اهمیّت بسیار است و خود سامریان نیز کمال حرص‌را در بارهٔ آن داشته و دارند. هر سالی سه دفعه بکوه گرزیم بر آیند و عید نمایند اوّلی، عید فطیر و دوّم عید هفته‌ها و سوّم عید سایبانها میباشد و تمامی عیدهای مذهب موسویرا مراعات نمایند و در عید فصح ذبح کنند.

ساقی. یکی ازکارهای مهمّ و معتبر درگاه سلاطین بود پید ۴۰: ۱–۱۳ نح ۱:۱۱ که پیاله بدست پادشاه دهند. این مطلب بر حسب رسوم اهالی مشرق زمین است که پیاله بر سفره نمیگذاردند بلکه بدست گرفته میگردانیدند و ساقیانرا در خانه پادشاه رئیسی بود دا ۱:۱۱.

ساعت. معروف است و یك جزء از ۲۴ جزئی است که شب و روزرا تقسیم نموده اند. در اوّل روزرا به صبح و ظهر و عصر و شب‌را به پاس اوّل و دوّم و سوّم تقسیم نموده اند و اوّل دفعه که لفظ ساعت در کتاب مقدّس ذکر گشته دا ۳:۶ میباشد. ساعات سیّم و ششم و نهم برای نماز معیّن بود و طول ساعات روز مثل طول خود روز اختلاف داشت زیرا که آنرا از طلوع آفتاب تا بغروبش حساب مینمودند امّا مصریان روزرا دوازده و شب‌را نیز دوازده ساعت قرار دادند.

سال. سال دینیّه یهود ازماه ابیب که همان نیسان معروف است شروع میشود امّا سال دولتی از تسری ابتدا شود که همان تشرین اوّل است. سالهای ایشان هم شمسی است و آنچه از فصول در کتاب مذکور است

تابستان و پائیز و زمستان میباشد مز ١٧:٧٤ ار ٢٢:٣٦ زك ٨:١٤ عا ١٥:٣ امّا ماههای ایشان قمری و هر یك دارای سی روز میباشد. در صورت لزوم هم یك ماه بر سال افزوده سال‌را سیزده ماه قرار میدادند یعنی ایّام کبیسه‌را جمع نموده هر وقت که یك ماه تمام میشد آنرا بر سال می‌افزودند و اعیاد ایشان از اینقرار است.

اوّل، عید فصح که در ١٤ ابیب بود.

دوّم، عید فطیر که از ١٥-٢٠ ابیب میباشد .

سوّم، عید خمسین که آنرا عید حصاد و عید نوبرها نیز گویند و آن هفت هفته بعد از روز شانزدهم ابیب است.

چهارم، عید بوقها که در غرّه ماه هفتم میباشد.

پنجم، روز کفّاره و آنروز روزه داشتن میباشد که در دهم ماه هفتم واقع است .

ششم، عید سایبانها است که از ١٥ ماه هفتم الی ٢٠ میباشد. بعد از تأسیس عیدهای موسویّه عید فوریم هم رسم شد و آن از ١٣-١٥ ماه دوازدهم است و عید تقدیس هم در ٢٥ ماه هفتم میباشد اس ٢٦:٩.

سال یوبیل . (ملاحظه در یوبیل).

سال سبت . لا ٢:٢٥ همان سال آزادی میباشد تث ١٠:٣١ که سال هفتم است و میبایست از فلاحت زمین دست کشید ومحصول خود روی آنرا برای فقرا و غربا و مرغان و حیوانات صحرا گذاشت لا ١:٢٥-٧. مقصود از این مطلب اولاً، تقویت یافتن زمین ثانیاً، محافظت نمودن حیوانات ثالثاً، تربیت نمودن قوم که بر خدای قادر مطلق توکّل کامل داشته باشند . امّا باید دانست که در آنسال قوم‌را سزاوار بود که صید نمایند و مگس عسل‌را تربیت کنند و گلّه و رمه خودرا بچرانند و خانه و ابنیهٔ خودرا مرمّت نمایند و با یکدیگر تجارت کنند و کمال سعی‌را در محافظت این سال بکار برند تث ١٠:٣١-١٣. و در آن سال قرضها نیز داده میشد تث ١:١٥-١١.

ساموتراکی . جزیرهٔ است که بشمال شرقی دریای یونان واقع طولش تخمیناً ٨ میل و عرضش شش میل میباشد، هومیروس گوید امکان دارد که از آنجزیره میدان جنك ترواس‌را مشاهده کرد. این جزیره دارای کوههائی است که بلند ترین آنها ٥٢٤٨ قدم میباشد وپولس رسول در سفر دوّم خود بدینجزیره وارد شد اع ١١:١٦ و فعلاً آنرا ساموتراکی گویند. در تحت تصرّف دولت عثمانی میباشد و تخمیناً دارای دو هزار نفوس است.

ساموس . (ارتفاع) و آن جزیره‌های دریای یونان است و چندان از خشکی دور نیست طولش ٢٨ میل و عرضش ده میل و مساحتش ١٦٥ میل مربع میباشد و مرکز عبادت جونو و مکان ولادت فیثاغورس بوده است و برای کوزه‌های نفیسه‌اش مشهور

است. پولس رسول در سفر دوّم خود بدانجا وارد شد اع ۱۵:۲۰ و هیکل جونو بمسافت دو میل بطرف مغرب شهر بناشده خطّ راهی از شهر بدانجا کشیده شده بود. ساکنان جزیره تخمیناً شصت هزار و محصولش زیت و شراب و پرتقال و انگور و مویز و حریر میباشد.

سایه . گاهی از اوقات قصد از ظلمت غلیظ میباشد مز ٤:۲۳ و بعضی از اوقات مقصود از محلّ خنك و خوش است اش ۲:۳۲ و یا قصد از محافظت کامل میباشد مز ۸:۱۷ اش ۲:٤۹. سایه بلندی که در وقت غروب آفتاب بتوسّط اشیاء مرئیّه بروی زمین میافتد در ایّوب ۲:۷ وارد گشته و در ارمیا ٤:٦ نیز مذکور است. تند روی وعدم وقوف سایه اشاره بسرعت گذشتن عمر انسان است ۱ تو ۱۵:۲۹ مز ۱۱:۱۰۲ و در کو ۱۷:۲ و عب ۵:۸ و ۱:۱۰ وارد است که شریعت و قانون موسوی همچو سایه میباشد و حقیقت آنها در قوانین دین پاك مسیح مشهود است.

سبا . یعنی انسان (۱) سبا بن کوش است پید ۷:۱۰ و ۱ تو ۹:۱.

(۲) اسم مملکتی است اش ۳:٤۳ که در مز ۱۰:۷۲ سبا خوانده شده است و در افریقا در شمالی بلاد حبش واقع میباشد. یوسیفن گوید که سبا همان میروی میباشد که در نوبیا است لکن معلوم است که این اسم مقاطعه معتبر و با وسعتی در کنار دریای قلزم بوده است و در سایر جاها شبا مذکور است. یونانیان ساکنان شبا و سبارا سبئیّین میگفتند امّا لفظ شبا و سبا در زبان عبرانی تفاوت کلّی دارند، و میروی در میانه دریای سفید و بحر اسود واقع است؛ امّا سبا یا سبأ که در ۱ پاد ۱:۱۰ و ٤ و ۱۱ و ۱٤ و ۲ تو ۹: ۱ و ۳ و ۹ و ایّوب ۱۹:٦ در عبرانی شبا میباشد و با وجودیکه سبا نوشته شده است قصد از بلاد دیگری میباشد (ملاحظه در شبا).

سبت . اسم آنروزی است که قوم یهود از تمامی اعمال خود دست کشیده استراحت میکردند و اینلفظ از عبرانی معرّب گشته و افادهٔ استراحت‌را نماید. امّا چون مسیح از اموات قیام فرمود مسیحیان روزخداوند سبت خود قرار دادند زیرا قیامت مسیح‌را بیاد میآورد و بواسطه یاد آوری محبّت و صفات و کار او سبب تقرب ما بوی می‌شود، و پرواضح است که از بدو خلقت خداوند عالم انسانرا امر فرمود براینکه هفت وقت خو شرا برای خدمت و عبادت کردن خالق خود صرف نماید ودرقدیم الأیّام اینروزرا بسیار مراعات مینمودند و نگاه نداشتن آن‌را گناهی عظیم می‌شمردند بلکه هیچ گناهی‌را بجز بت پرستی با آن برابر نمیدانستند. حکم چهارم از احکام عشره که امر بحفظ روز سبت مینماید خرو ۸:۲۰ مبنی بر این است که خداوند آنروزرا تقدیس فرمود و

بدینواسطه بندگان خودرا نیز امر بتقدیس آن فرمود و این مطلب عموم مردم‌را شامل است۰ پس بر هر ذیشعوری که بخدای خالق کائنات پی برده مشیّت واراده اورا فهمیده است واجب است که هفت یك اوقات خودرا برای پرستش و عبادت آن روح پاك وقف نماید۰ فی الحقیقه مجمل گذاشتن این حکم بسیار مشکل است و باید دانست که سبتی که در حکم چهارم امر شده است اعاده همان امر سابق میباشد۰ و چنانکه گفته شد که یوم راحت انسانی از ابتدای وجودش برای او مقرر گشت و خداوند آنروزرا روز عبادت و روز اتمام اوامر دینیّه قرار داد که هم خود استراحت فرمود و هم مخلوقات خودرا باستراحت کردن در آن روز مثال داد۰ فی الحقیقه چون بدیده عبرت و دقّت ملاحظه نمائیم علانیّه می‌بینیم که نگاه داشتن روز سبت و استراحت نمودن از جمله ضروریّات بنی نوع بشر میباشد لهذا میتواند در آن روز بیشتراز سایر روزها افکار خودرا در حکمت و قوّت خالق خود صرف نماید پس این حکم تا زمانیکه اساس این عالم استوار و پا برجاست مهمل نه خواهد شد زیرا که بنیادش محکم و اساسش استوار است و این مطلب در میان بت پرستان نیز رواج دارد۰

فی‌الحقیقه سبت یهود سبت اجداد متقدّمین قبل از شریعت میباشد که بعضی مطالب دیگر بر آن مزید گردیده بتدریج آن اضافات از خاطر محوگشته حکم اصلی‌که همان تقدیس نمودن آن روز باشد باقی ماند۰

و علاوه براین حکم چهارم متضمّن مطلبی است که فرقی در میانه روز هفتم شرعی و روز هفتم اصلی میگذارد چنانکه میگوید «روز سبت‌را بخاطر دار» که قصد از روز هفتم شرعی میباشد؛ پس از آن گوید از آن جهت خداوند روز سبت‌را مبارك خوانده تقدیس فرمود و قصد از آن روز سبت اصلی میباشد۰ پس سبت که جزء شریعت اخلاقی است بطور سابق باقی و حکمش جاری است و به تغییر دادن روز شنبه به یکشنبه ضرری باصل مطلب وارد نمی‌آید و همواره حکم مرقوم مارا امر می‌فرماید که یك روز در هفت آرام گیریم و استراحت جوئیم۰ لکن در بعضی موارد سبت مسیحیان با سبت یهودیان اختلاف پیدا میکند۰ من جمله اینکه نظر سبت مسیحی نسبت به نوع بشر نه آنستکه فقط انسان مخلوقی ازمخلوقات خداست بلکه مخلوقی است از درجه خود ساقط گشته و دربحر گناه مستغرق شده لهذا بدانطوریکه بعبادت نمودن باریتعالی امر میفرماید به همان طور امر مینماید که انسان خاطی بمسیح امیدوار شده غلبه‌را که او بمرك پیدا کرد در مطمح نظر خود آورد؛ پس بدین لحاظ سبت از طرف خدا تغییر یافته است و روز اوّل هفته روزی بود که رسولان عادی شده بودند که در محلّی برای پایان بردن عبادت مسیحیّت جمع آیند وآن روزرا

روز خداوند نامیدند٠

و مسیحیان متقدمین هم سبت یهود و هم سبت مسیحیان‌را مراعات مینمودند لکن نه هر دو روزرا بالتّساوی بلکه بالتّفاوت یعنی سبت یهودی‌را مثل یوم روزه و یا روز تهیّه برای سبت مسیحی میدانستند٠ اینمطلب مدّت چهار صد سال باقی بوده بالاخره متروك گردید ومجمع لاودکیّه در سنه ٣٦٤ میلادی انعقاد یافت بر اشخاصی که سبت یهودرا مراعات نموده دست از کار میکشیدند طعنه زده امر باستراحت نمودن در روز خداوند نمود؛ و از قراریکه در تاریخ کلیسیا مکتوب است معلوم می‌شود که محض اطاعت امر رسولان روز اوّل هفته‌را نگاه میداشتند٠

واغناطیوس امر مینمایدکه روزخداوندرا که قوام حیات ما بدان است نگاه دارید ٠

وجستینوس شهیدگوید که در روز یکشنبه جمع شویم، «زیرا که آن اوّل روزیست که خداوند ظلمت‌را بنور تبدیل فرمود و دنیارا از عدم بوجود آورد و خداوند ما عیسی مسیح درهمین روز از اموات قیام نمود؛ زیرا که در روز پیش از سبت صلیب گردید و روز بعد از سبت به حواریان و شاگردان خود ظاهر گشت و مطالب و چیزهائیرا که شمارا امر مینمایم بدیشان القا فرموده» ٠ شکی نیست که خود اینقول موٌیّد این است که باید سبت مسیحی‌را که مسیح خداوند از اموات قیام نمود نگاه داشت؛ و دیونیسیوس قورنتی گوید «روز اوّل‌را بروز مقدّس خداوند جمع میشویم»٠ اتناسیوس گوید که خداوند سبت‌را بروز خداوند تبدیل فرمود٠

اوسیبیوس در شرح مزمور نود و یکم که مزمور یوم سبت است گوید کلمه (یعنی مسیح) بآن عهدیکه با ما بست ضیافت روز خداوندرا بنور صبح تبدیل فرمود و منجی راز خداوندرا برای نشان استراحت بما عنایت فرمود پس در این روز بر ما واجب است که بر حسب شریعت روحانی عمل نموده آنچه که سزاوار کنیسه بود بعمل بیاوریم و هرآنچه که در روز سبت بعمل میاوردیم همان‌را بعینه در روز خداوند باید معمول داشت٠ و باوجودیکه اجداد متقدّمین هم مثل ما انسان بوده اند باز کلام ایشان در اینخصوص سند میباشد وایشان برسبت یهودی استهزا نموده بر سبت مسیحی اتفاق داشته اند و در خصوص اینمطلب بهیچوجه محتاج بادلّه و براهین نبودند زیرا کسی جراٴت نمی‌نمود که شکّی بخاطر راه دهد و آنچه حواریان امر می‌فرمودند مثل امری حتمی که از جانب مسیح است قبول میشد٠

روزمرقوم‌را بطورمخصوص نگاه میداشتند و افعال و اعمال و بازیهای دنیویرا کلیّةً از روی میل ترك مینمودند و بجز اعمال واجبه اعمال دیگر از ایشان سر نمی‌زد و تمامی اوقات خودرا در تفکرات عقلانی و عبادت خدای آسمانی صرف مینمودند و شواهدیکه درکتاب در خصوص روز خداوند

وارد گشته از قرار تفصیل است:

بی حرمت نمودن سبت و حکم بر قبایل نحع ۱۳:۱۵ـ۱۸ حز ۲۰:۱۵ و۱۶ و۲۳ و ۳۸:۲۳٠

سبت یهودی از جانب خداست پید ۲:۲ و۳خرو ۲۰:۸ـ۱۱ تث ۵:۱۲ و۱۵ و خرو ۲۰:۸ـ۱۱ حز ۲۰:۱۲ و۲۴:۴۴٠

نهی از کارهای دنیوی خرو ۱۶:۲۳ و ۲۹٠ ۲۰:۱۰ و۱۱ و۲۳:۱۲ و۳۴:۲۱ و ۳۵:۲ و۳ تث ۵:۱۴ و۱۵ ار ۱۷:۲۱ و ۲۲ مر ۱۵:۴۲ و۱۶:۱ و۲ یو ۱۹:۱۴ و۳۱ و۴۲٠

تغییر دادن سبت از روز هفتم بروز اوّل هفته یو ۲۰:۱۹ اع ۲۰:۷ اقر ۱۶:۲ مکا ۱:۱۰٠

واجباتی که در روز سبت ما امرشده است حز ۴۶:۳ مر ۶:۲ لو ۴:۱۶ و۳۱ اع ۱۳: ۱۴ـ۱۶ و۲۷ و۴۲ و۴۴ و۱۷:۲ و۳:

وجوب اعمال ضروریّه وکارهای خیریّه در روز سبت مت ۱۲:۱ـ۳ و۵ و۷ و۸ و۱۲ و۱۳ مر ۲:۲۳ـ۲۷ و۳:۲ و۴ لو۶:۹ و۱۳: ۱۵ و۱۶ و۱۴:۳ و۵ یو ۵:۸ـ۱۰ و۱۸ و۷:۲۲ و۹:۱۴٠

برکات موعوده بر اشخاصی که سبت‌را نگاه میدارند اش ۵۶:۲ و۴ـ۷ و۵۸:۱۳ و۱۴٠

وعید بر کسانی که حکم سبت‌را ممانعت مینمایند و روز خداوندرا ناپاك و تدنیس میکنند خرو۳۱:۱۴ و۱۵ و۳۵:۲ عد ۱۵: ۳۴ـ۳۶ ار۱۷:۲۷ حز ۲۰:۱۳ و۱۶ و۲۳ و۲۴ و۲۲:۸ و۱۳ و۱۴ و۱۵ و۲۶٠

نزع منافع یوم سبت اش ۱:۱۳ هو۲:۱۱٠

و باید دانست که مسیحیان هر قدر در اهمیّت و عزّت روز سبت خود مبالغه نمایند هنوز از هزار یکی و از خروار اندکی گفته انده اوست که آنان‌را به بهشت عدن مفقود راه‌بری و از یأس دور مینماید٠

سبرایم . (آرزوی دو چندان) محلّ مرتفعی در زمین مقدّس و فیما بین سرحد دمشق و حمات واقع میباشد حز ۴۷:۱۶٠

سبط . بدانکه نسل هر یك از اولاد یعقوب بدین اسم نامیده میشد حتّی نسل افرائیم و منسّی هم به سبطین مسمی گشتند و با اسباط عشره محسوب گردیدند اعد ۲۶:۵۵ و اراضی مملکت موعوده بقدر سهم هر یك در میان اسباط اثنی عشر تقسیم یافت و سبط لاوی برای خدمات هیکل تخصیص یافتند و باقی اسباط میبایست متحمّل مخارج ایشان شوند (ملاحظه در لاویان و عشرها)٠

و همواره اسباط اثنی عشر تا زمان رحلت سلیمان همدست و همداستان بودند از آن پس اختلاف در میانه ایشان پیدا شده دو سبط‌که بن‌یامین ویهودا باشند با رحبعام طرح یـکانگی و بساط یکرنـگی فرا چیدند و مملکت یهودا خوانده شدند و ده سبط دیگر به یربعام پیوستند و آنهارا مملکت اسرائیل گفتند و باز هر سبطی‌را کما فی السابق

رئیسی که بر ایشان امارت داشت میبود اعد ۱۶:۱ و ا تو ۲۲:۲۷۰ لهذا هر سبطی فی نفسه مستقل و با سایر اسباط طریق مودت طراز داشت و غالباً هر سبطی علیحده می‌جنگید یا با سایر اسباط همدست گشته جنك در می‌پیوست داو ۳:۱ و ا تو ۴۲:۴ و۴۳ و ۱۰:۵ و۱۸ـ۲۲ و تأسیس مملکت ناشی از خصومتی بود که فیمابین یهودا و افرائیم یافت میشد ۲سمو ۴:۲ـ۹ و۱۹:۴۱ـ۴۳؛ بدین واسطه قوم‌را پسند آمد که رحبعام‌را در شکیم بشهریاری مسح نمایند پس چون اسباط عشره از یهودا کناره گرفتند بدین مضمون فریاد نمودند که «ای اسرائیل به چادرهای خود بروید».

منجی ما نیز دوازده رسول بر حسب تعداد دوازده سبط مقرّر فرمود و یوحنّای لاهوتی نیز رؤیاهای آسمانیرا بدوازده قسم تقسیم نمود مکا ۴:۷ـ۸ و۲۱:۱۰ـ۲۱ و اسماء هر یك از اسباط و مشاهیر ایشان از قرار تفصیل است (ملاحظه در اشیر و سایر اسباط اسرائیل در محلّ خود).

سبو . پید ۱۴:۲۴. از قدیم الأیّام تا بحال اینظرف‌را محض برای بردن آب قرار داده و معروف است و از قراریکه از آیه ۱۸ فصل ۲۴ کتاب پیدایش مستفاد میشود کوزه‌را بر سر یا بر شان چپ گذاشته با دست دیگر اورا بمرکز خود نگاه میداشتند.

ستاره . عبرانیان فرقی فیمابین ستارگان و سیّارگان نمیگذاردند و لکن بعضی از صورتهای آنهارا میشناختند مثل بنات النّعش و ثریّا؛ و در کتاب زبور مرقوم است که خدا یتعالی عدد و شماره ستارگان‌را میداند مز ۴:۱۴۷ و چون مقصود از ذکر جمعیّتی میداشتند آنهارا بستارگان تشبیه مینمودند پید ۵:۱۵ و۱۷:۲۲ و۴:۲۶ خرو ۱۳:۳۲ و غیره. «آسمان جلال خدارا بیان میکند» مز ۳:۸ و۱:۱۹ و در دانیال بلفظ ستارگان اشاره برؤسا نموده است دا ۱۰:۸ و مقصود از خدمتکاران دینی نیز میباشد مکا ۱۶:۱ و۲۰ و بر حسب گمان برخی اشاره بملائکه ایّوب ۷:۳۸ و خدای جلال نیز میباشد عد ۱۷:۲۴ که ستاره درخشان صبحگاه نیز خوانده شده است مکا ۱۶:۲۲؛ امّا در باره ستارهٔ که بر مجوسیان ظهور نمود مت ۲: ۱ـ۲۱ دو رأی هست: اولاً، اینکه بر حسب مفاد آیه همان ستارهٔ بوده است و احتمال کلّی میرود که ستارهٔ از ستارهای دنباله‌دار در جلو ایشان افتاده در جائیکه طفل بود ایستاد مت ۹:۲ و این خیال نزدیك بصواب است و مطابق نصّ کتاب نیز میباشد.

ثانیاً، بر آنند که مقارنه مشتری و زحل در برج حوت بوده ومرّیخ وستارهٔ درخشان دیگری نیز با ایشان بوده است و منجّمین یهود گمان میداشتند که چنین مطلبی و همچه مقارنهٔ در زمان ولادت موسی واقع شد و در زمان ولادت مسیح نیز واقع خواهد شد؛ و بنای این رأی و خیال بر براهین فلکیّه میباشد. اوّل کسیکه این قول‌را مسلم دارد

کپلر است که در سال ١٥٧١ـ١٦٣٠ میلادی بر این رأی بود و در ١٠ تشرین اوّل ١٦٠٤ رصدی‌را دیده ستارهٔ ملاحظه نمود که بامشتری و مرّیخ و زحل مقارنه نمود و پس از بحث و تفتیش دقیق معلوم گشت که چنین مطلبی ١٦ و ١٧ سال قبل از مسیح دو مرتبه اتّفاق افتاده است. و چون تاریخ مسیحی معمولی حالیّه چهار سال از تاریخ حقیقی متأخّر است علیهذا با اوّلین مقارنه مسطوره که مجوسیان مشرقی آن‌را در مملکت خود دیده بودند و ظهور بعد آنرا تا وقتیکه آمده در محلّ بودن طفل ایستاد ملاحظه نموده مطـابق یافتنـد و حساب با حساب منجّمین متعدد مقابل و مطابق است.

و ستاره شناسان‌را منجّمان گویند دا ٢٧:٢ و ایشان قومی بوده و هستند که مدّعی اخبار از مغیبّات و فهم و درك مستقبلات میباشند که بواسطه ملاحظه حرکات اجرام سماوی حکم بتأثیرات آنها در این عالم توانند نمود و عبادت اجرام سماویّه در مشرق زمین در غایت انتشار واشتهار بود و کاهن این دینهای فاسده غالباً منجّم بوده است. کلدانیان نیز در علم هیئت مشغول بوده آن‌را در آنزمان بکمال رسانیده بودند ولی این علم ثابت و محقّق‌را با تنجیم یا فالگیری که آنرا اساس و پایهٔ نیست مخلوط نموده بودند.

ستون. معروف است و گاهی مقصود از ستون یادگاریست پید ٢٠:٣٥ ٢سمو ١٨: ١٨ و یا قصد از ستون ابر یا ستون دود میباشد خرو ٢١:١٣ داو ٤٠:٢٠. آن ستون ملوکانهٔ که در جلو هیکل بوده هیکل‌را مزیّن میساخت و اسباب بر پا داشتن خیمه هیکل بود داو ٢٥:١٦ـ٣٠ ایّوب ٦:٩ و ١١:٢٦ نماینده حال نبیّین ار ١٨:١ و حواریان غلا ٩:٢ و مؤمنین مکا ١٢:٣ و خود کلیسا حقیقی میباشد ١تیمو ١٥:٣ و در داو ٦:٩ بلوط ستون مذکور است.

سجده. پید ١٠:٣٧ بدانکه سجده بردن نشانه وقار و تواضع میباشد و بهیچوجه مدخلیّتی بامر دین ندارد ١پاد ٥٣:١ و ١٩:٢ مت ١٨:٩ و اع ٢٥:١٠ و هرگاه قصد از سجده نماز بردن بخدای خالق موجودات باشد از قرینه کلام معلوم میشود پید ٢٦:٢٤ و ٤٨ یو ٢٤:٤ عب ٦:١ مکا ٨:٢٢ و ٩ لکن اگر کسی بقصد مذکور بغیر خدا سجده برد بت پرستی کرده است دا ٣: ٤ـ١٨.

سحر و ساحر یا جادوگر. اع ٩:٨ و ٦:١٣ و ١٩:١٩. یکی از فنون اشخاصی بود که مدّعی شفا دادن امراض و بجا آوردن خارق عادات بودند خر ١:٧ ١ وکتاب مقدّس ساحران و تابعان ایشان‌را بشدیدترین عذاب‌ها تهدید میفرماید ملا ٥:٣ مکا ٨:٢١ و ١٥:٢٢. این اشخاص مدّعی بودند که بر واقعات آینده تسلّط تامی دارند بحدّیکه بطور نامعلوم وقوع آنهارا غیر واقع توانند نمود و چنان گمان مینمودند که ساحر علاقهٔ با اجنّه بلکه با خود خدایان دارد و هر

نوع که بخواهد ایشانرا مسخّر خواهد ساخت وکتاب مقدّس ساحران مصررا بخوبی تعریف مینماید خرو ۷:۱۱ و۱۲ و۲۲ و۸: ۷؛ و پر واضح است که سحر در شریعت موسوی راه نداشت بلکه شریعت اشخاصی‌را که ازسحرمشورت طلبی می‌نمود بشدیدترین قصاصها ممانعت مینمود لا ۱۹:۳۱ و۲۰:۶، لکن باوجود اینهـا این مادّهٔ فاسده در میان قوم یهود داخل‌گردیده قوم بدان معتقد شدند و در وقت حاجت بدان پناه بردند منجمله شاوٌل و آن زنی که ساحره بود اسمو ۲۸:۳ــ۲۰ و سیمون اع ۸:۹ و۱۰.

سخره. (بیگار) مقصود از اشخاصی است که از جانب اربابان و ملّاکین و اهل ظلمه مجبوراً بدون مزد بکاری وا داشته میشوند ۱پاد ۵:۱۳ و۱۶ و۹:۱۵ و اغلب اوقات مقصود بر اتلاف زنـدگانی آن اشخـاص میبود.

سداب. لو ۱۱:۴۲ سبزهٔ صغیرالحجمی که دربستان سراها روید وخواص طبیعی‌اش بسیار است و در ضمن اشیائی که فریسیان عشر آنهارا میدادند درحالتیکه مطالب مهمّهٔ شریعت‌را ترك مینمود مذکور است چنانکه گفته شده است «برای پشّه صافی بکار می‌برید لکن شتررا می‌بلعید».

سدوم. (سوزانیدن) شهر عظیم مداین موٌتفکات است که بسبب شقاوت اهالیش منهدم گردید پید ۱۳:۱۳ و اوّل دفعه که لفظ سدوم در کتاب مقدّس وارد گشته در تعریف مرزوبوم کنعان است پید ۱۰:۱۹ و لوط آنرا از برای محلّ سکنای خود قرار داد زیرا اراضی اطراف آن خرّم و بارآور بود و مثل جنّت سیراب بود. کدرلاعومر بضدّ آنجا جنگیده بسیاریرا باسیری برد از آن پس ابراهیم خـلیل اسراراً باغنیمت استرداد فرمود. بعد از آن خداوند آنجارا بواسطه خطا و خیانت ایشان معاقب فرمود پید ۱۸:۱۶ــ۳۳ و۱۹:۱ــ۲۹ و بسیار از اوقات سدوم ضرب المثل شده بود تث ۲۹: ۲۳ اش ۱:۹ و۱۰ و۳:۹ و۱۳:۱۹ ار ۲۳: ۱۴ و۴۹:۱۸ و حز ۱۶:۴۹ و۵۰ و عا ٤: ۱۱ صف ۲:۹ مت ۱۰:۱۵ و۱۱:۲۳ روم ۹:۲۹ ۲پط ۲:۶ــ۸ مکا ۱۱:۸.

امّا موضع سدوم بواسطهٔ انقلابی که بر مداین موٌتفکات وارد آمد معلوم نیست و بسیاری‌را گمان بر این بود که دریای لوط محلّ‌این شهرها بوده است و بعضی‌ازسیاحت‌گران قدیم گفته اند که ستونها و سایر آثاری که دلالت بر خرابهٔ شهرها مینماید در قعر دریای مرقوم مشاهده‌کرده اند؛ بعضی دیگر بر آنند که آنجزء دریای که بجنوب لسان واقع وعمقش بیش از ۱۳ قدم نیست محلّ آنشهرها میباشد لکن در کتاب مقدّس دلیلی بر اینکه آن شهرهارا آب گرفته باشد نیست. علاوه بر این از تاریخ و طبقات الارض آنمکان معلوم میشود که چنین مطلبی واقع

نگشته است پس موضع آن شهرها جز در دو طرف نمی‌تواند بود یعنی یا بطرف شمال است یا بطرف جنوب. امّا قول تقلید که منسوب بایتّام یوسیفس و جرم میباشد طرف جنوبیرا معین مینماید وکسانیکه معاضد این رأی اند گویند که جبل اصدم اشاره بسدوم است. و ستونهای سنك موجوده آنجا هم گاهی باسم زن لوط معروف است و نیزگویند که ابراهیم دود شهررا که متصاعد بود در حالتیکه در نزدیکی حبرون ایستاده بود دید پید١٩:٢٧ و٢٨ و هم که در آنجا قیر بسیار است پید ١٤:١٠. امّا کسانیکه معاضد رأی طرف شمال اند گویند واضح است که لوط اطراف اردنرا برای سکونت اختیار کرد و ناچار در نزدیکی اریحا بود پید ١٣:١١ و١٢. وکسیکه برکوههای نزدیکی الغور که در نزدیك بیت ایل است بایستد شهرهای منهدمه‌را تواند دید چنانکه ابراهیم و لوط ایستادند و اشخاصی‌را که گویند ابراهیم در حالتیکه در دامنهٔ کوه مقابل حبرون ایستاده دود شهررا دید که بآسمان متصاعد است بدینطور جواب میدهند که آیا امکان دارد شخص واقف دودیرا که از طرف شمال متصاعد است به بیند در حالتیکه خود شهرها از وی مخفی باشند. و نیز گویند مناسبت حکایت کدرلاعومر در قسم شمالی بیشتر از سمت جنوب میباشد و دگتر مرّل هم در آنجا چاههای قیر چندی یافته است و بزعم وی آنحدود برای محلّ شهرهای مرقوم مناسبت کلّی دارد. در این صورت البتّه اعتباری بعدم وجود ستونهای نمك در آنحدود نمیباشد زیرا اگر چه ستون مذکور بطور اعجاز ایجاد شدباوجود آن درمدّت اینچهار هزار سال حتماً آب شده و مضمحلّ گشته است. خلاصه حلّ این مسئله از جمله مطالب مشکّله میباشد مگر اینکه من بعد آثار و علاماتی که صریحاً دلالت داشته باشد بیابند (ملاحظه در عموره و صوغر).

سدیم. لفظ عمق سدّیم‌را به وادی کشف یا محلّ زراعت یا وادی قلّه‌ها یا وادی جفصین ترجمه نموده اند. علی الجمله سدّیم وادی است که در حکایت جنك کدرلاعومر و سلاطین متعاهد مذکور است. گویند که وادی مرقوم دارای چاههای قیر بود و شکی نیست که وادی عمیق سدّیم در محلّی بوده است که فعلاً آنرا بحیره الموت گویند پید ١٤:٣.

سرّ. قصد از اینلفظ در عهد جدید معنی حقیقی روحانی است که انسان باستعانت ذهن و نور معرفت خود آنرا در این دنیا درك تواند نمود. انجیل‌را بدانواسطه درافسسیان ٣:٩ و کو ١:٢٦ سرّ مینامد که پنهان بود و بعضی از تعالیم‌را سر نامند زیرا که مبهم اند و فهمیدنش اشکال دارد روم ١١:٢٥ اقر ١٥:٥١ اف ١:٩ اتیمو٣:٩ و١٦ و ازجمله مسائل مشکله و اسرار نا مفهوم

مسئله هفت ستاره و هفت چراغدانی است که در مکاشفه ۱۲:۱ واردگشته و نیز اینکه زنی بقرمز ملبّس بود مکا ۷:۱۷ ومعنی زوجیّت اشاره باتّحاد با مسیح وکلیسای او میباشد اف ۳۲:۵ و غیره

سراب . اش ۰۷:۳۵ سنگهای درخشنده ایست بر سطح زمین که از دور مثل دریاچه نمایان شود که اطرافش اشجار و علفهای بسیار و بعضی اوقات ابنیه نیز باشد و قصد پیغمبر این است کــه در مّدت مسطــوره اینمطلب سراب که بطور مجاز است بحقیقت مبدل خواهد شد و دشت دریاچه خواهد شد که به باغهای مثمره احاطه شده باشد.

سرافیم . (درخشندگان)اش۲:۶ و۶ ارواحی اندکه همواره ملازم عرش پروردگار میباشند و در روٴیا باشعیا نبی نمودارگردیدند و دور نیست که قصد از لفظ مذکور کّروبیان باشد که در وقت حلول جلال خدائی در قدس الأقداس درخشندگی یافتند. اشعیای نبی آنهــائیرا کــه در روٴیای خود دید بـکّروبیان درخشنده تشبیه میفرماید لکن عددشان بهیچوجه مذکور نیست بلکه پیغمبر مذکور ایشان‌را به کمال وضوح توصیف و تعریف نموده سخنی‌را که یکی بدیگری میگفت و از صدای ایشان اساس آستانهای هیکل بارتعاش در میامد مذکور میدارد. از این حکایت معلوم میشود که باید ایشان از فرشتگان مقرّب و از رتبه اعلا باشند عبـ ۷:۱ و هر یك از ایشان‌را شش بال بود بادو روی خودرا میپوشیدند زیرا که سزاوار لقاءالله نبودند و با دو دیگر پاهای خودرا می‌پوشیدند و با دو پرواز مینمودند تا اراده پروردگار خودرا بجا آورند (ملاحظه در کّروب).

سراکوس . شهر معروفی است که در طرف شرقی سیسلیا واقع و در زمانیکه پولس برومیّه میرفت مّدت سه روز در آنجا توقف نمود. اع ۱۲:۲۸ یکی از تجارتگاههای نیك و بندرش از بهترین بنا در سیسلیا بود ساکنانش از قرنتیان بودند که آنرا در ۷۵۸ قبل از مسیح بنا نمودند و در قرن سّوم قبل از مسیح محیط دیوارهایش ۲۲ میل بوده. رومانیان بعد از محاصرهٔ سختی آنرا در سال ۲۱۲ قبل از مسیح مفتوح ساختند و ارخمیدس مهندس معروف که بواسطه مهارت هندسیش معین دفاع بود نیز در این بین مقتول گردید امّا شهر حالیّه بر جزیره اورتیجیا واقع و هنوز آثار شهر قدیم بر ساحل سیسلیا مشهود است.

سرائیدن . معروف است و در کلیسای قدیم قسمتی از عبادت الهیّه محسوب بود ۲تو ۲۸:۲۹ عز ۱۱:۳ و۲۴:۷ مز ۷:۸۷ و ۲:۱۰۰ و در تمام اوقات نماینده شادی و خوشحالی بوده وهست مز۲:۱۲۶ جا ۸:۲ اش ۲:۳۵ و۲۳:۴۴ و۱۳:۴۹ ار ۳۴:۷ ملاحظه در موسیقی.

یکی ازسیّاحان جدید میگوید که سرائیدن

در مصر و فلسطین معدوم صرف است خصوصاً در میان اطفال که ابداً دیده نمیشود زیرا که خوشی و سرور از زمین معدوم گشته است اش ۲۴:۱۱.

سرایا. (سرباز خدا) نه نفر بدین اسم در کتاب مقدّس مذکور است.

(۱) یکی از کاتبان داود ۲سمو ۸:۱۷ که در ۲سمو ۲۰:۲۵ شیوا و در ۱ پاد ۴:۳ شیشه و در ۱تو ۱۸:۱۶ شوشا خوانده شده است.

(۲) کاهن بزرگی که در زمان سلطنت صدقیا بدست نبوکدنصّر گرفتار شده در ربله مقتول گردید ۲پاد ۲۵:۱۸–۲۱ و ۱تو ۶:۱۴ و ار ۵۲:۲۴–۲۷.

(۳) مردی نطوفاتی که مطیع جدلیا گردید ۲پاد ۲۵:۲۳ ار ۴۰:۸.

(۴) مردی ازسبط یهودا ۱تو۴:۱۳و۱۴.

(۵) مردی از سبط شمعون ۱تو ۴:۳۵.

(۶) کاهنی که با زروبابل مراجعت نمود عز ۲:۲ نح ۱۰:۲ و۱۲:۱ و۱۲ که در نح ۷:۷ عزریا خوانده شده است.

(۷) یکی از اجداد عزرا عز ۷:۱ نح ۱۱:۱۱ که در اتو ۹:۱۱ عزریا خوانده شده است.

(۸) ضابطی که یهویاقیم اورا امر فرمود که باروخ و ارمیارا بگیرد ار ۳۶:۲۶.

(۹) رئیسی که در زمان مسافرت زروبابل ببابل ریاست مینمود ار ۵۱:۵۹ و۶۱.

سرب. ایّوب ۱۹:۲۴ فلز معدنی میباشد که از قدیم الأیّام معروف بوده است خرو ۱۵:۱۰ عد ۳۱:۲۲ زك ۵:۷ و۸ و طلا و نقره بواسطهٔ قال از سرب مصفی مینمودند ار ۶:۲۹ حز ۲۲:۱۷–۲۲.

سرجون. (سلطان ثابت السّلطنه) که در عبرانی آنرا یسّروکین گویند. اسم آشوری است که بخلیفه شلمناصّر و پدر سنخاریب خطاب میشد که با اقتدار خود بسریر سلطنت آشور بر آمده از سال ۷۲۲–۷۰۵ قبل از مسیح ملك راند چون جز از قول اشعیا که ذیلاً مذکور میشود خبری در باره او نیست یعنی که ترتان اشدودرا بامر سرجون مفتوح ساخت اش ۲۰:۱، لهذا بعضی ازکفّار این نبّوترا بغلط حمل کرده اند؛ لکن بطور واضح و طریق اکمل معلوم است که اشعیا در قول خود صادق‌است چنانکه آثار خرساباد همواره دلیل بر ثبوت این مطلب میباشد زیرا که از آن آثار میتوان شانزده تا از تاریخ و حوادث هفده سال اورا معیّن کرد منجمله از همین آثار معلوم میشود که اودر نیك نامی و استحکام ابنیه وکاشی‌کاری بر اجداد خود فایق آمد وکاشی بدان خوبی بعد از اوکسی نساخت ومملکتش نیز بواسطه ظفرهائی که پی در پی می‌نمود شهرت تام داشت و ببابل و سوسیّانا و میدیا وارمنیّه و کپدوکیّه و شام و فلسطین و عربستان و مصر لشکر کشید. باوجودیکه عساکر وی سردار

ایشان ترتان از جمله شجاعان بودند خود سرجون هم در فن طعن و ضرب و جنك ید طولائی داشت. امّا واقعهٔ فتح اشدود در سال ۸۱۱ قبل از مسیح واقع شد و یك سال قبل ازآنکه بمصر رود سامره‌را مفتوح ساخت وبعضی از ساکنانش جلای وطن اختیار نمودند ۲پاد ۶:۱۷ و۹:۱۸ـ۱۱ زیرا که پادشاه اشور که در آن آیات مذکور است نه شلمناصر بلکه سرجون میباشد که در باره او در تواریخ مسطور است و لفظ گرفتند که در باب ۱۰:۱۸ دلالت بر این مینماید که چون در مّدت محاصره پادشاه شد. از نوشتجاتیکه بر آثار نینوی مکتوب است معلوم میشود که یهودا در وقت محاصرهٔ اشدود باج گذار سرجون بود و چون شهر مرقومرا مفتوح ساخت با مرودخ بلادان شهریار بابل در آویخت و اورا نیز خراج‌گذار خودگردانید و در سال ۷۰۷ قبل از مسیح قصر خرساباد‌را بانجام رسانیده در سال ۷۰۵ قبل از مسیح در همان قصر کشته شد.

سرجوس پولس . اع ۷:۱۳ در زمانیکه پولس و برنابا بقبرس وارد شدند این‌شخص والی قبرس بود و چون معجزهٔ‌را که بر علیم ساحر واقع شد مشاهده نمود از رسولان در خواست نمود و ایمان آورد و لوقا سرجیوس پولس والی‌را در زبان یونانی «پروقنصل» خوانده است و این مطلب نیز دلالت بر استعداد و ذکاوت او مینماید زیرا که والی سابق در مّدت مملکت اوغسطس پروپریتور بود و در سلطنت قلودیوس درجه‌اش به پروقنصلی ارتقا جست چنانکه از مسکوکات این دو پادشاه بخوبی واضح میگردد.

سرکه . ام ۲۶:۱۰ بدانکه یهودرا دو نوع سرکه بود که یکی نزدیك بشراب و برای آشامیدن استعمال میشد عد ۳:۶ و دیگری مشروب ترشی بود که باآب مخلوط بود روت ۱۴:۲. بعضی بر آنندکه آن سرکه که عساکر رومانی در وقت صلیب بمسیح دادند همان قسم اوّلین میباشد یو ۲۹:۱۹ و در ام ۲۶:۱۰ گوید همچنانکه سرکه برای دندان ودرد برای چشمان است همچنین است مرد کاهل برای آنانکه اورا میفرستند. و قصد از ریختن سرکه بر نطرون ضّدیتی است که در میانه غم و شادی میباشد ام ۲۵: ۲۰.

سرو . درخت معروفی است که در شام و فلسطین بسیار بود و علمای نبات در زبان لاتینی آنرا کوپرسس سمپر و یرنس گویند. بعضی گمان برده اند که آن کلمه عبرانی که بسرو ترجمه شده است اشاره به صنوبر میباشد و سرو بر دو نوع است یکی صحرائی و دیگری شهری است؛ اوّلی‌را «شربینا» گویند و دیگری آن است که در مقبره‌ها روید. شاخهای سرو صحرائی کشیده و خود درخت مخروطی و شبیه تخم مرغ

است بخلاف سرو شهری که شاخه‌هایش راست بطرف بالا بلند شده وهیئت درخت مخروطی مستطیل میباشد و سرورا اغلب اوقات برای بنای کشتیها حز ۲۷:۵ و آلات طرب ۲سمو ۶:۵ و خانهای محکم بکار میبردند ۱ پاد ۵: ۸ و ۱۰ و۶:۱۵ و۳۴ و۹:۱۱ و ۲تو ۲:۸ و۳:۵ سرود ۱:۱۷ و از بسیاری بلندی همواره لکلك بر آن آشیانه گذارد مز ۱۰۴: ۱۷۰

وگاهی قصد از لفظ سرو قوّت و عظمت میباشد چنانکه در ۲پاد ۱۹:۲۳ و اش ۱۴:۸ و۳۷:۲۴ وارد است و جنبیدن شاخهای سرورا با باد به جنبیدن نیزهٔ در جنك تشبیه نموده اند نا ۲:۳ و شکوفه نمودنش قصد از خرّمی و فراخی بود اش ۴۱:۱۹ و۵۵: ۱۳ و۶۰:۱۳ (ملاحظه در صنوبر)۰

سرو آزاد لبنان . درخت بزرگی است که همواره سبز و در نوشتجات مقدّسه بسیار معروف است مز ۹۲:۱۲ حز ۳۱:۳ــ۶؛ این درختها بسیار ضخیم و مرتفع اند و محیط تنه بعضی از آنها ازده الی دوازده ذرع و ارتفاعشان ۲۶ ذرع میباشد و بمسافت ۶ ذرع از سطح زمین ببالا شاخه‌ها بر میآورد که بسیار بزرگ و مستوی اند؛ طول برگهایش یك گره میباشد که باریك و راست و دسته دسته میرویند۰ ثمر ایندرختها مثل صنوبر کوچك است و نه تنها در کوه لبنان بلکه در آسیای صغیر بر کوههای عمّانوس وطاوروس و در سایر جاهای لونت میروید لکن اندازه و ارتفاع آنها در سایر امکنه باندازه و ارتفاع انهائیکه در لبنان هستند نمیرسد؛ علاوه بر اینها در باغهای اروپا هم غرس کرده اند من جمله یکی در باغ نباتات پاریس و دوتا در چزویك انگلستان است و میتوان گفت فعلاً نهالهای سرو آزاد انگلستان بیش از فلسطین است۰حسن سرو آزاد در موافقت واعتدال شاخه‌های متفرّقه ومخروطی بودن سر اوست از تنه و از میوه ایندرخت صمغی تحصیل میشود که مثل بلسان نرم و بوی آن شبیه به بوی بلسان مکّی است بطوریکه هر چه در اطراف درخت باشد ببوی عطر زنندهٔ بلسان معطّر میشود، بدان جهت تمام جنکل آن خوش نما و خوش بواست و خرامیدن در آن بسیار خوش است سرود ۴:۱۱ هو ۱۴:۶؛ چوبش قرمز رنك و وزین و صاف و میان پر و بسیار با دوام است مز۹۲:۱۲ وپوسیدن وکرم خوردگی‌را در آن اثری نیست، از این جهت برای تیر و سقف و زمین عمارات بسیار استعمال میشود چنانکه قسمتی از قلعهٔ تخت جمشید و هیکل اورشلیم و عمارت سلیمان و خانهٔ جنکل لبنان از سرو آزاد ساخته شد و احتمال میرود از بسیاری سرو ازادی که در آن بکار بردند بدین طور معروف شد ۱ پاد ۲:۷ و۱۰:۱۸۰

درختهای متفرّقه سرو آزاد که فعلاً در لبنان یافت میشود نسبت به جنگلهای قدیم که آنرا میپوشانید چند عدد باقی است اش ۲:۱۳و۱۰:۱۹؛دکتر جسب واعظ امریکائی

و دکتر پوست در سیاحت خود یازده بیشه جداگانه که دوتا از آنها دارای هزار سرو ازاد است (که سابق گمان می‌بردند که فقط آنها است) در بیشه یافت میشود که قدری از معبری که بعلبك بکوه لبنان و طرابلس میگذرد دور و ۱۸۷۰ ذرع از سطح دریا بالا و بقدر نود ذرع از قلّه کوه پائین‌تر بطرف مغرب در دامنهٔ بلندترین قلّه‌های لبنان واقع است.

این بیشه معدودی از درختهای بسیار کهن دارد که احتمال میرود بزمان مسیح برسد و علاوه بر اینها دارای چهار صد یا پانصد درخت جوان‌تر از اینها نیز هست (ملاحظه در لبنان).

لفظ سرو آزاد غیر از این مورد در کتاب مقدّس برای درخت اردج نیز استعمال شده لا ١٤:٤ و٦ و٤٩-٥٢ اعد ٦:١٩ و بعضی اوقات برای صنوبر خر ٥:٢٧ ایاد ٥: و ٦: و١١:٩ و هم برای کاج و صنوبر حلبی استعمال شده است.

سروج . (شاخه) یکی ازاجداد متقدّمین بعد از طوفان است که از نسل سام بود پید ٢٠:١١ و٢٣ وا تو ٢٦:١ لو ٣٥:٣.

سرود سلیمان . یکی ازکتاب‌های قانونیّه الهامیّه میباشد (ملاحظه در غزل غزلهای سلیمان).

سرمنك . یو٤٦:٤-٥٣ مقصود ازشخصی است که در خانه سلطان مشغول کاری مخصوص است همچنانکه در خانه هیرودیس انطیپاس.

سریون . اسمی است که صیدونیان قدیم برای حرمون گذاردند تث ٩:٣ مز ٦:٢٩.

سطنه . (دشمنی) اسم چاه دوّمین است که اسحق در وادی جرار حفر نموده شبانان وی باشبانان فلسطینیان بر سر آن نزاع کردند پید ٢١:٢٦ و آن در میانه بئرشبع و رحوبوت در وادی کوچکی واقع است و آنرا شطنه الرّحیبه گویند و البتّه بر مطالعه کننده باهوشی معلوم است که لفظ سطنه-الرّحیبه دارای الفاظ سطنه و رحوبوت است.

سعه . محلّی بود که بدروازه شهر برای اجتماع مردم و خرید و فروش حیوانات و ماکولات و سایر متاعها ترتیب یافته بود. عز ٩:١٠ نح ١:٨ و٣ و١٦ ایّوب ٧:٢٩.

سعیر . (پرمو) اسم یکی از امراء حور است که مقاطعه مسکن خودرا باسم خود نامید پید ٢٠:٣٦.

(٢) دشتی است که از بحر لوط تا بخلیج عقبه ممتّد است و دشت عربستان در شرق و عربه در مغربش واقع کوههایش سنک ریك و سنگ سماق است و بلندترین قلّه آن کوه هور میباشد که هم آنرا بنی هارون گویند و ٤٨٠٠ قدم از سطح دریا مرتفع و در قدیم

الایّام حوریان در آن ساکن بودند پید ۱۴:۶ تث ۱۲:۲ از آن پس عیسو وخلفایش بر آن دست یافتند پید ۳:۳۲ و۱۴:۳۳ و۱۶ و۸:۳۶ و۹ تث ۴:۲ و۲۲ بدین لحاظ اکثر اوقات قصد از لفظ سعیر همان زمین ادومیّه میباشد. و چون اهالی ادوم اسرائیلیان‌را از داخل شدن بزمین خود منع نمودند لهذا بنی اسرائیل ناچار شده به عربهٔ بالا رفته بطرف جنوب در میانهٔ کوهها و قلّه‌های آهکی مغرب ره‌سپار شدند و وادی تیم‌را دور زده بمشرق سعیر رفتند و داخل موآب گردیدند.

(۳) کوهی است در زمین یهودا که حدود همین طایفه و در میانه قریت یعاریم و بیت‌شمس واقع بود؛ وقریه سعیر حالیّه در راهی است که به بیت عینون در نزدیکی تقوعه میرسد و دور نیست که محلّ کوه مذکور باشد.

سعیره. (بز ماده) محلّی که اهود بعد از کشتن عجلون بدانجا پناه برد و دور نیست که در کوه افرائیم بوده است داو ۳: ۲۶ و۲۷.

سفاره. پید ۳۰:۱۰ یکی از حدود بنی‌یقطان است و احتمال میرود که همان طفر باشد که در نزدیکی راس مربوط در میانه حضرموت و ادمان در ساحل دریای هند واقع است.

سفال. بدانکه عمل کوزه گری در میان اعمال اوّلینی است که انسان بدان پی برد و اسرائیلیان نیز در مصر بکوزه‌گری مشغول بودند چنانکه هنگام مسافرت ایشان در دشت ظروف سفالین بکار میبردند لا ۲۸:۶ و ۳۳:۱۱ عد ۱۷:۵ و داد و ستد ایشان بدین حرفه از ابتدای متوطّن شدنشان در ارض کنعان ظاهر است؛ و در اورشلیم نیز برای کوزه‌گران ملك ومحلّ مخصوصی تعیین یافته بمزرعه‌کوزه‌گرمعروف‌گردید ۱تو ۲۳:۴.

سفر. سفر روز سبت درمیان یهود عبارت از مسافتی بود که بقدر یك میل باشد مت ۲۰:۲۴ اع ۱۲:۱ و سفر روزهای معمولی عبارت از مسافت ۱۵ــ۲۰ میل میباشد که در وسط روز هم در منزل استراحت کنند. اهالی مشرق زمین چون بسفر روند سفرروزاوّل‌را کوتاه قرار دهند تا اینکه بتوانند بآسانی اشیاء لازمه‌را که فراموش نموده اند باز آوردند، و ممکن است‌که سفریرا که والدین عیسی فهمیدند که وی با ایشان نیست از همین قبیل بوده است لو ۴۴:۲، ملاحظه در خروج و گردش.

سفروایم . (دوسفّاره) کـه یـکی بر اینطرف و یکی بر آن طرف فرات بود که مهاجرین از آنجا بسامره آوردند ۲ پاد ۱۷: ۲۴ و۱۸:۳۴ و۱۹:۱۳ اش ۱۹:۳۶ و۳۷: ۱۳. رولنصن بر آن است که سفروایم همان سفّـاره است و آن شهـریست بر رود فرات که در میانه جت و بابل واقع است و شهر مرقوم بر دو ساحل رود واقع و اسم یکی سفّارهٔ ساسمس یعنی تقدیس شده برای

آفتاب و دیگری سفاره ٔ ساانونیت بود یعنی تقدیس شده برای انونیت وکتابخانه شبیه بکتابخانه نینوا داشت وشهر مصیّب در محلّ شهر قدیم واقع میباشد.

سفای . (آستانه) واو پهلوان فلسطینی بود ۱تو ۲۰:٤ که در ۲سمو ۱۸:۲۱ صاف خوانده شده است و بمعنی طویل میباشد.

سفموث . (مکانهای با ثمر) و آنمکانی است در جنوب یهودا که داود هنگامیکه از حضور شاؤل فراری بود بدانجا پناه برد اسمو ۲۸:۳۰.

سفید . علامت پاکی و خوشحالی و ظفر است ۲تو ۱۲:۵ اس ۱۵:۸ جا ۸:۹ مکا ۳: ٤ و ٥ و۱۸ و۹:۷ و۱۳ لفظ سفید که در مکاشفه ۱۵:۶ و۱۹:۸ وارد است بمعنی براق و شفّاف میباشد.

سفیدار . (سفید) درخت معروفی است که در نواحی سوریّه روید و آنرا حور گویند وشیره متجمده آن‌را میعه نامند؛ باندازه شش ذرع و بیشتر بلند شود بطوریکه امکان دارد در زیر آن بخور سوزانند هو٤:۱۳ . بعضیرا گمان چنان است که مقصود از سفیدار که یعقوب شاخه‌هارا ازآن می‌برید همان درخت حور است که در پید ۳۷:۳۰ کبوده خوانده شده است.

سفیره . (خوشکل) زوجه حنانیا بود که در گناه و عقاب زوج خود شریك گردید اع ٥:۱ـ۱۱.

سقف . بدانکه سقف هیکل و دیرك و دیوارهایش از چوب سرو آزاد بود ۱پاد ۱٥:٦ و۷:۳ و سقفهای سایر اقوام در زبان ارمیای نبی با شنگرف رنك میشد ار ۲۲: ١٤، ملاحظه در مسکن.

سکاکه . محافظت شده یکی از شهرهای هفتگانه ایست که متعلّق‌به یهودا ودر مغرب بحر الموت واقع است یوش١٥:٦١ وگاندر بر آن است که سکاکه همان سکّه میباشد که در مشرق العازریّه است.

سکّه . پول رومانی که در ایّام مسیح معادل چهار غروش و اجرت روزینه یك فعله بود و صورت طباریوس قیصر بر آن منقوش بود مت ۲۲:۱۹ـ۲۱ (ملاحظه در نقره).

سکوت . (سایبانها) اوّل اسم آن محلّی که یعقوب بعد از مفارقت از عیسو در آنجا رفت و خانه ٔ در آنجا برای خود بنا نهاد و سایبانها برای مواشی خود قرار داد پید ۳۳: ۱۷ . سکّوت در قسمت سبط جاد واقع بود یوش ۱۳:۲۷ و از اینقرار معلوم میشود که در مشرق اردن واقع بوده است؛ جـدعون اهالی آنجارا بسختی تلافی کرد زیرا که اورا بر ضدّ مدیانیان اعانت ننمودند داو ۸: ٥ـ۸ و١٤ـ١٦ و چون بر زبح و صلمونع غلبه یافت مراجعت کرده مشایخ شهررا با خارهای صحرا تأدیب نمود و برج فنوئیل‌را

منهدم ساخت و حسودان شهررا بکشت. در میانهٔ سکّوت و صرتان که همان صرده است گلدستهها بود که ظروف هیکل‌را در آنها ریخته بودند ۱ پاد ۷:٤٦ و۲ تو١٧:٤؛ و در عربه بمسافت یك میل به اردن و ده میل بجنوب بیسان خرابه ایست که آنرا سکّوت گویند و روبنصن و غیره گمان برده اند که همان سکّوت است، لکن‌آنموضع درطرف غربی‌اردن‌است وحال‌اینکه باید سکّوت‌را در طرف شرقی اردن جستجو نمود؛ امّا تلمود سکّوت‌را درالا خوانده است و دگتر مرّل هم موضعی‌را در شرقی اردن یافته است که آنرا تّل درالا گویند و بمسافت یك میل بجنوب نهر زرقا واقع است و دور نیست که آن تّل همان سکّوت باشد. و از چیزهائی‌که دلالت بر اهمیّت اینموضع مینماید وجود کوزه شکسته بسیاریست که در سرتپه مرقوم دیده میشود.

(۲) اوّل منزل، بنی اسرائیل است بعد از بیرون آمدنشان از مصر خرو ١٢:٣٧ و ١٣:٢٠ وعد ٣٣:٥ و٦ و از رعمسیس تا بآنجا مقدار یك روزه راه مسافت داشت؛ و بعضی بر آنند که برکة التّمساح که قدری دور ازسویس میباشد همان‌سکّوت دوّم است.

سکّوت نبوث . (سایبانهای‌دختران)یکی‌از بتهای اهالی بابل که مهاجرین بابل که در سامره سکونت میورزیدند هیکلی برای او در سامره ساخته بودند ۲ پاد ١٧:٣٠.

سکوندس . (دوّمین یا مبارك) اع ٢٠:٤ شخص مسیحی که از تسالونیکی با پولس از یونان تا به آسیای صغیر رفاقت نمود.

سکیتی . کو ٣:١١ اسم طوایفی است‌که در اراضی بحر الاسود و قزبین گردش می‌نمایند؛ و مفاد آیه مرقوم اشاره بانحالت وحشی‌گری و بر بری است که طایفه مرقوم از آن زمان داشتند.

سك . معروف است، این حیوان در میان یهود بسیار مکروه و نجس بود لکن مصریان آنرا مثل گربه عبادت و پرستش مینمودند و چون در میان قوم یهود کسی‌را باسگ یا سایرحیوانات نجس مقابل می‌نمودند لا ١١: ٢٦ و٢٧ اش ٦٦:٣ کمال افتضاح و بی احترامی‌را در حق وی معمول داشته بودند ۱سمو ١٧:٤٣ و٢٤:١٤ و۲سمو٩:٨ حالت این حیوان در میان قوم یهود نظیر همان حالتی بود که فعلاً در مشرق زمین متداول است یعنی که این حیوان همواره بیصاحب و بی پرستار در کوچه و بازار سر گردان است و خوراك وی منحصر باآن چیزی یا استخوانی است‌که مردم اندازند و در نهایت کثافت بسر برند، و غالباً این حالت اسباب اتلاف آنها میشود؛ و بسیار اوقات بر اجسام مردار که در بیرون و بازار اندازند بسر برند و در شب بسختی براه گذرها حمله آورند مز ٥٩:٦ و١٤ و١٥ ۱پاد ١٤:١١ و٢١:٢٣، لکن بعضی اوقات این حیوان‌را برای محافظت و نگاهبانی گلّه و رمه و

خانه‌ها نگاه داشته و میدارند ایّوب ۳۰:۱
اش ۵۶:۱۰ مت ۱۵:۲۶ و۲۷. در بعضی
جاهای کتب مقدّسه برخی از اشخاصرا
سگ خطاب می‌نماید تا اشاره بغرور وحرص
ایشان باشد مز ۲۲:۱۶ مت ۷:۶ فی ۳:۲ و
هم نماینده حیوانیّت و وحشی گری ایشان
باشد تث ۲۳:۱۸ و۲ پط ۲:۲۲ مکا ۲۲:۱۵.

سلام. کلمهٔ ایست که مکرّراً در عهد
قدیم وجدید مذکور است خرو ۱۸:۴ لو ۱۰:
۵ یو ۲۰:۱۹ و۲۱ روم ۱:۷ و مقصودش
معلوم است و در روم ۵:۱ و اف ۲:۱۴
قصد از حمایت خدائی و راحتی است که
از آن حمایت تحصیل می‌شود. گاهی از
اوقات سلام‌را بسیار طول میدادند پید ۳۳:۳
و۴ وبهمین واسطه بود که الیشع جیحزی‌را
از سلام کردن در راه ممانعت فرمود تا به
کمال سرعت بسر آن بچهٔ مرده برسد و
عصای ویرا بر او گذارد ۲ پاد ۲۹:٤ وبهمین
طور مسیح نیز شاگردان خودرا از سلام
کردن بکسی منع فرمود لو ۱۰:٤.

سلامیس. زده شده یا دوستدار سلامتی
و آن شهری بود بر ساحل شرقی قبرس و
آنرا پلّه‌های معروف و نیکوئی بود که
پولس و برنابا در سفر اوّل رسالت خود
برآنجا شدند اع ۱۳:۵ و شهر مرقوم در
قدیم الایّام پای تخت قبرس و در کنار
شمالی نهر پدیئیّوس واقع و زمین آنجا پست
ونهر مرقوم به تنهائی در آنجزیره لایق
اطلاق اسم نهر است زیرا که بقیّهٔ نهرها
جز در زمستان آب ندارنـد؛ و از قرار
معلوم چنان مینماید که قوم یهود در آنجا
بسیار و ایشان‌را در آنجا مجمعی هم بود و
تجارت آنجا در میوه‌جات وکتان و عسل و
مس بود و اغسطس امپراطور معادن مس‌را
به هیرودیس داد بدآنواسطه برای مشغول
شدن بمعدن بدانجا رفتند؛

و در ایّام تراجانس و هدریانس قوم
یهود بر رومانیان عاصی و یاغی شده سلامیس
جزئی خرابی بهم رسانیده از آن پس زلزله
برخرابی آن افزود؛ لکن‌یکی ازامپراطور-
های مسیحیان مجدداً آنرا بنا نمود و آنرا
کونستانیتا نامید و در محلّ آن ستونهای
شکسته و اصیلها و بنوه‌های قدیم بسیار دیده
شود و آنهارا فاماغوسطای قدیم گویند.

سلاه. لفظی که منسوب بموسیقی میباشد
و هفتاد و یك دفعه در سی و نه مزمور و سه
دفعه در حبقوق مذکور است و اشاره بآن
است که در وقت خواندن و نواختن آلات
تاردار شیپورها نیزبا آنها هم نوا باشد؛ بعضی
بر آنند که در اینلفظ تحریص و ترغیبی به
تقویت صدا میباشد.

سلخه. (سیاحت) شهری است بر حدود
باشان و همان سلخه ایست که درکنار جنوبی
کوه دروز میباشد و بنی اسرائیل آن‌را مفتوح
ساخته از آن پس در نصیب سبط منسّی بر
حدود جاد واقع شد تث ۳:۱۰ یوش ۱۲:۵
و۱۳:۱۱ و ۱تو ۵:۱۱ امّا قلعه سلخه بر

حدود دشت شام و بر تلی که نزدیك به دشت مرقوم است بنا شده از دور مخروطی وار دیده شود؛ و قلعه حالیّه در ایّام رومانیان تأسیس یافته اطرافش خندقی عظیم دارد که قدری از آن ها سنگ انباشته شده و در بعضی از آستانهای آن نسرهای رومانی و کتابت عربی و یونانی که منسوب بسال ۱۹۶ و۲۴۶ بعد ازمسیح میباشد موجود است؛ ودراطراف قصر تخمیناً هشت صد خانه است که سقف آنها از سنك میباشد و بسیاری از آنها کاملاً باقی است لکن اهالی آن کم اند و از این قلعه خرابه شهرهای بسیار دیده شود.

سلما . (پوشنده) ۱ تو ۲:۵۱ پسر کالب بن صور بود؛ گویند که همان سلمون است، ملاحظه در سلمون.

سلمای . (تشکّرات) پدر بعضی از نثینیم است که باورشلیم برگشتند نح ۷:۴۸ و شملای نیز خوانده شده است عز ۲:۲۶.

سلمونی . سر جزیرهٔ شرقی کریت است که در رسالهٔ پولس برومانیان مذکور است اع ۲۷:۷؛ و بسیاری بر آنند که سلمونی همان سر سیدرو میباشد و دیگری بر اینکه همان محلّی است که در جنوب سیدرو است و اهالی آنرا پلاکا گویند (ملاحظه در کریت).

سلوام . (مرسل یا برکه سلوام) در نزدیکی اورشلیم میباشد وآنرا شیلو نیزگویند اش۸:۶. گویند این برکه در نزدیکی باغ پادشاه نح ۳:۱۵ و در یو ۹:۷ و ۱۱ نیز مذکور است لکن این آیات هیچ یك دلالت بر موقع و محل آن ندارند ولی یوسیفس مورّخ گوید که در منتها الیه وادی پنیر- فروشان بوده است و بلا شك همان برکهٔ ایست که فعلاً آنرا چشمه سلوان گویند و بمسافت ۴۵۰ ذرع بجنوب حرم و۶ ذرع بطرف جنوب مغربی اوفل واقع میباشد: طولش ۵۲ و عرضش ۱۸ و عمقش ۱۹ قدم میباشد، آبش شور و ناپاك میباشد زیرا که مردم در آن غسل کنند و دبّاغان پوست خام در آن اندازند و خود برکه قدری در سنگ تراشیده و قدری دیگرش با سنك بنا شده است. منبعش چشمه ام الدّرج است که آب بواسطه قناتی که در سنگ تراشیده شده است و۱۷۰۸ قدم طول دارد بدانجا جاری است و روبنصن و برکلی در میان آن قنات رفته اند.

وارن بر آن است که این برکه همان است که حزقیا حفر نمود و به برکه پادشاه مسمّی میباشد نح ۲:۱۴ و همواره در ایّام عید شخص لاوی با ابریق یا آفتابه طلائی بدانجا فرستاده میشد و خداوند ما عیسی مسیح بدین مطلب اشاره کرده فرمود، «هرکه تشنه باشد نزد من آید و بنوشد» یو ۷:۳۷-۳۹ و آن شخص نابینارا بدانجا فرستاده فرمود در آن سشت و شوکن یو ۹:۷-۱۱؛ وفعلاً باغچه‌های بسیاری بواسطه برکهٔ مرقوم آب یاری شود و در آنها درختهای زیتون و

انجیر و انار بسیار بود.
امّا موقع برج سلوام که در لو ۱۳:۳ مذکور است معلوم نیست ولی اسم قریه تا بامروز باقی و آنرا کفرسلوان گویند، و آن مزرعه ایست که بر دامنهٔ کوه زیتون نزدیك با آن محلّی که سلیمان هیکلها برای کموش و عشتاروت و ملکوم بنا نمود واقع و فعلاً آنرا جبل الفساد گویند.

سلوانس. (ملاحظه در سیلاس).

سلوکیّه. همان سویدیّه حالیّه میباشد که بندرانطاکیّه است و پولس و برنابا ازآنجا بکشتی سوار شدند، و آن برکنارهٔ دریا واقع و تا بشمال نهر عاصی ۵ میل مسافت دارد اع ۱۳:۴؛ امّا سلوکیّه قدیم بر دامنهٔ کوه کوریفیوس بوده سلوقس مظفریعنی نیکاتور که در سال ۲۸۰ قبل از مسیح جهانرا بدرود گفت آنرا بنا نمود و آنرا سلوکیّه دریا گویند تا از سایر شهرهائی که پادشاه مرقوم باین اسم تأسیس نمود جدا شود. و از قراریکه معلوم میشود در زمان سلطنت سلاطین سلوکیّه دارای رونق بسیار بوده است و ابنیهٔ آن تا بامروز باقی میباشد و دروازهٔ در گوشهٔ جنوب مشرقی شهر باقی است وگویند پولس و برنابا از آن گذشته اند. و درنزدیکی خرابه سویدیّه قریه ایست که آنرا قلصی گویند.

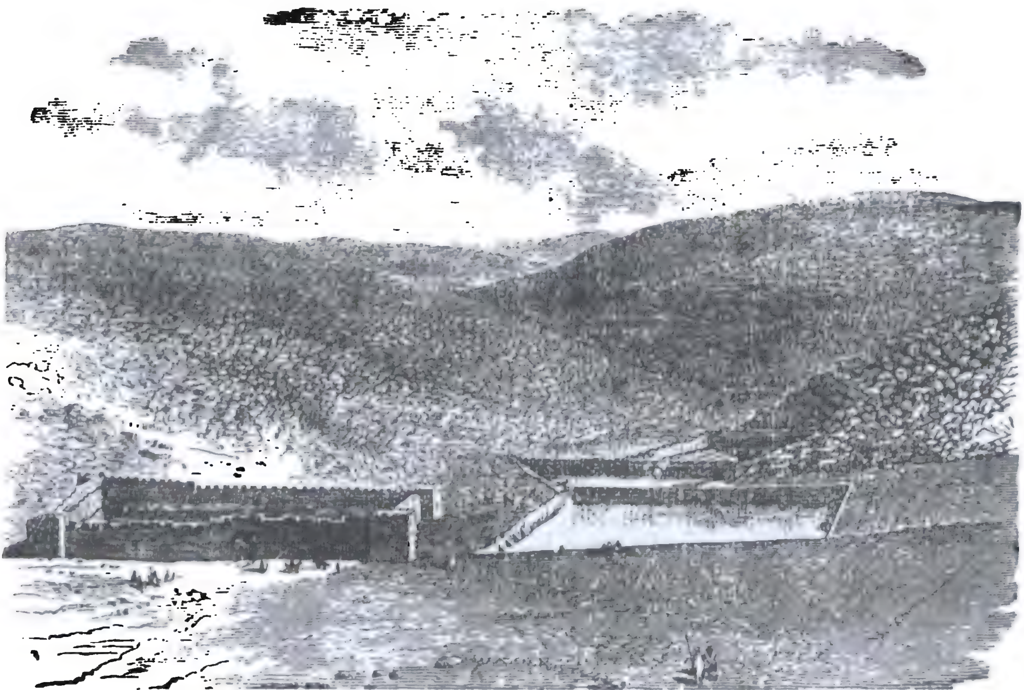
سلوی. خرو۱۶:۱۳ اعدا۱۱:۳۱بدانکه سلوی از افریقا بطوری زیاد حرکت کرده بشمال روند که در جزیرهٔ کاپری ۱۶۰۰۰ در یك فصل از آنها صید نمودند و در نزدیکی نتّونو ۱۰۰۰۰۰ در یکروز صید شد؛ برخی از سیّاحان گویند که ایشان جماعت سلوی‌را دیده اند که مثل ابر روی هوارا تیره و تار گردانیده است، و اینمرغ از راه دریای قلزم آمده خلیج عقبه وسوئزرا قطع نموده در شبه جزیرهٔ سینا داخل میشود و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است باآسانی با دست گرفته میشود و چون پرواز نماید غالباً نزدیك بزمین بود چنانکه در اعد ۱۱:۳۱ اشاره بدین مطلب رفته است که قریب بدو ذرع از روی زمین بالا بودند. از قراریکه از اعداد ۱۱:۳۲ معلوم میشود قوم اسرائیل سلوی‌را از برای خود خشك میکردند چنانکه گوید آنهارا باطراف اردو برای خود پهن کردند؛ علی الجمله یافت شدن اینمرغ بدین زیادی در ظرف یك ماه یکی از معجزاتی است که نتیجه عنایت و نشانهٔ التفات خدا یتعالی در بارهٔ اسرائیلیان میباشد.

سلّی. (سبوس محلّی است که یوآش پادشاه در نزدیکی آن کشته شد ۲ پاد ۱۲:۲۰ و در وادی که در زیر بیت القلعه است واقع میباشد ملاحظه در قلعه).

سلیخه. پوست درخت معطّری است که جزء یکی از اجزای روغن مقدّس میباشد خرو ۳۰:۲۴ مز ۴۵:۸ حز ۲۷:۱۹.

سلیمان . (یعنی پراز سلامتی) و او جانشین داود و یکی از چهار پسر او از بتشبع بود ۲سمو ۱۴:۵ ۱تو ۵:۳ و۴:۱۴ بغیر از این اسم که اولاً پیش از تولّدش اختیار کرده شده ۱تو ۹:۲۲ ۲سمو ۲۴:۱۲ خدابه ناتان نبی امر نمود که اورا یدیدیّا بخواند یعنی محبوب خداوند آیه ۲۵؛ علی الجمله بزعم بعضی سلیمان هنگام یاغی‌گری

خدا اورا پیش از تولّد بجانشینی داود تعیین نمود ۱تو ۹:۲۲ و۱۰ و اینمطلب‌را به بتشبع وعده داده ۱پاد ۱:۱۳ و۱۷ آیه ۱۰ و۲۰ هر چند بواسطه ادونیای غاصب و واقعه ابشالوم زندگانی سلیمان در خطر بود ۱پاد ۱:۵-۱۰ و۲۴-۲۷ آیه ۱۲ و۲۱ مقابل ۲سمو ۱۵:۱۹ امّا داود به تحریک ناتان نبی و بتشبع بزودی در میان افتاده



برکة سلیمان

ابشالوم ده ساله بود و باتّفاق پدر خود داود به محنایم گریخت ۲سمو ۱۳:۱۵ و۱۸ و۲۳ و۳۰ ۱۶:۱ و۵ و۱۳ و۱۷:۲۲ و۲۴ و با آنها به اورشلیم مراجعت کرد ۲سمو ۱۹: ۱۵ و۱۸ و۳۹ و۴۰ و۴۰:۳۰ سلیمان طفلی بود با وعده مخصوص ۲سمو ۱۲:۷-۱۵ و

سلیمان‌را مسح کرده بر تخت نشانید ۱پاد ۱:۳۴-۵۳ و حسب الرّسم پیش از وفات داود بآشکاری بپادشاهی سلیمان ندا کرد؛ از برای جانشینی داود، وبنای هیکل که داود تهیه آنرا دیده بود مسح گشت و وصایای داود نسبت بسلیمان در ۱تو ۲۸:-

۲۵:۲۹ مقابل ۱ پاد ۲:۱ـ۹ مکتوبست۰ و چون داود بدرود زندگانی گفت سلیمان که سنش بیش از بیست سال نبود مستقلاً بشهریاری استقرار یافت ۱ پاد ۱۲:۲ و۷:۳ و۲ تو ۱:۱؛ اوّلین‌کار او این بود که در جبعون جائی که خیمهٔ موسی و مذبح برنجین موجود بود در حضور جمعیّت عظیمی قربانیها تقریب نمود در اینجا خداوند در رؤیای شبانه بوی ظاهر شده فرمود ای سلیمان هر چه میخواهی بخواه که بتو عطا خواهد شد، آن حضرت خواهش بسیار عالی کرده حکمت‌را طلبید و خدا- یتعالی دولت و احترام‌را نیز بر آن افزوده بوی عطا فرمود ۱ پاد ۳:۴ـ۱۵ ۲ تو ۱: ۱ـ۱۳ را با ام ۱۱:۸ـ۱۶ ومت ۳۳:۶ مقابل کنید۰ فراست بی نظیر ودانش بینتهای سلیمان بتدریج در مشرق زمین معروف شده اعاظم ولایات‌را بپای تخت او کشانید که از آن جمله ملکهٔ سبا بود که از مسافت بعیدی آمد تا حکمت سلیمانرا بشنود ۱ پاد ۲۹:۴ ـ۳۴ و۱:۱۰ـ۱۳ ۲ تو ۱:۹ـ۱۲ و ۲۳۰ قصدیرا که داود در بنای هیکل داشت بپایان آورد و باوجودیکه آن هیکل بزرگ نبود ولی از حیث زیور و لطافت و زینت ممتاز بود۰ در سال چهارم سلطنتش به بنای آن شروع نموده در سال یازدهم بانجام رسانید ۱ پاد ٦: ۲ تو ۳: و٤: و خود سلیمان در نهایت اهمّیت دعائی از برای تقدیس و تبریك آن تلاوت فرمود ۱ پاد ۸: ۲ تو ٥: ۱ـ۷:۱۰ وقربانیها وهدایای مقرّری هیکل‌را بموافق شریعت موسی مقرّر داشت و ترتیب کاهنان و لاویان‌را نیز همچنان که داود مقرّر فرموده بود مرعی داشت ۱ پاد ۲۵:۹ ۲ تو ۱۲:۸ـ۱۵؛ پس از آن عمارتی عالی برای خود و نیز عمارتی برای دختر فرعون که محتمل است ویرا برای مقاصد پولتیکی نکاح نموده بود بنا کرد ۱ پاد ۱:۷ـ۱۲ و ۲٤:۹ ۲ تو۱:۸ و۱۱؛ در بنای اینعمارات از حیرام پادشاه صور امداد یافت یعنی گندم و روغن زیتون بوی فرستاده با سنگها و تیرها و استادان ماهر مبادله نمود ۱ پاد ۱:٥ـ۱۲ ۲ تو۳:۲ـ۱٦؛ اکثرعمله جاتش از رعایای خودش هم از اسرائیلیان و هم از غربا یا از نسل کنعانیان متوطّنین در آن زمین و یا از جدید الیهودیانیکه دربندگی نگاه میداشتند بود ۱ پاد ۱۳:٥ـ۱۸ و ۲۰:۹ و۲۱ ۲ تو۲:۲ و۱۷ و۱۸ و۷:۸ و۰۸ حوض‌ها و اسطخرها و قناتها بنا کرد و در قسمتهای مختلفه مملکتش شهرهای حصاردار احداث نموده ۱ پاد ۱٥:۹ـ۱۹ ۲ تو ۱:۸ـ۹ سرحدّ شرقی او از تفاح که برکنار شمالی رود فرات واقع است تا ایلوت بر خلیج شرقی دریای قلزم امتداد یافت ۱ پاد ۲۱:٤ و۲٤ ۲ تو ۹: ۲٦؛ تجارت پر سودی با صور و مصر و با مهاجرین فینیقیا که در ترشیش اسپانیا و عربستان و هندوستان بودند تشکیل داد ۱ پاد ۲٦:۹ـ۲۸ و۲۲:۱۰ و۲۸ و۲۹ ۲ تو ۱۷:۸

و۱۸ و۹:۲۱ و۲۸ و محتمل است که سلیمان بواسطه کاروانان با بابل و با مشرق زمین از راه تدمر تجارت میکرد؛ از ثمرات این تجارت و از باج قوم و پیشکشیهای دول متحابّه ۱ پاد ۱۰:۱۴ و۱۵ و۲۳ــ۲۵ بی نهایت غنی گشت و بعمارات عالیه و باغات و تاکستانها وسپاهیان خاص وکثرت پیشخدمتها وعیّاشی و حشمت و اندرون بر حسب قاعده و عادت اهالی مشرق که در تث ۱۷:۱۶ و ۱۷ از خدا ممنوع است بسیار مفتخر بود. هجوم این امتحاناتی که در ضمن اینطوفان کامیابی بود ویرا مغلوب ساخت و باوجود تهدید مهمّی که در رؤیای دوّم از خدا یافت ۱ پاد ۹:۱ــ۹ ۲تو۷:۱۱ــ۲۲ با تکبّر و سهل انگاری مبتلا شده خدارا فراموش کرده و زنان خارجی‌را چندان بنکاح در آورده که بالاخره در عقاید هم پیرو آنها شد ۱ پاد ۱۱:۱ــ۸ نح ۱۳:۲۶ و توفیق خدارا از دست داد، لهذا خدا یتعالی تقسیم مملکتشرا در زیر دست پسرش بوی اعلام نمود ۱ پاد ۱۱:۹ــ۱۳؛ لکن بسیاری معتقدند که من بعد، وی بتوسّط امداد توفیق الهی توبه نمود، و دلیل بر اینمطلب مطالب مندرجهٔ کتاب وعظ سلیمان است (۲سمو ۷: ۱۲ــ۱۵ را نیز مطالعه کنید).

سلطنت سلیمان که تا چهل سال یعنی از سال۹۷۱ــ۹۳۱ قبل از مسیح طول کشید اکثر در سلامتی وصلح بود ۱ پاد ۴:۲۴ و۲۵ مگر آن اغتشاشی که هدد و یربعام بر داشتند ۱ پاد ۱۱:۱۴ــ۴۳.مادامیکه سلیمان بواسطه اعمال وسیع داخلی و تجارت خارجی، ترقی می‌نمود و بر جلال عظمتش می‌افزود ۱ پاد ۴:۲۰ بسیاری از قوم خودرا بواسطهٔ خدمت اجباری و اضافهٔ مالیّات مظلوم دانسته و اینمطلب‌را بر ملا در جلوبس یربعام عرضه داشتند ۱ پاد ۱۲:۳ــ۲۰ مقابل ۵:۱۳ و۱۴ ۱سمو ۸:۱۰ــ۱۸ و بیش از پیش اسباب ضرر و اذیّت ایشان گردید.

دائره اقتدار ذهنی، دانش و تحصیلات سلیمان بحدّی وسیع بود که در اشیاء طبیعی ونباتات و حیوانات وپرندگان و حشرات‌ــ الأرض و ماهیان دریا سخن راند؛ شاعری بود که ۱۰۰۵ سرود انشاء نمود؛ فیلسوف و معلّم الآدابی بود که سه هزار مثل گفت ۱ پاد ۴:۳۲ و۳۳.

نوشتجاتی که دارای اسم او و در ضمن نوشتجات مقدّسهٔ الهامی مندرج است از اینقرار است: یکی غزل غزلها که عموماً به ابتدا یا اواسط سلطنت او نسبت داده اند مقابل سر۳:۱۱ و۶:۸ و امثال و وعظ سلیمان که محتملاً باواخر عمر او نسبت داده میشود، و درآنها ثمرات امتحانات خود راجع نموده سستی طبیعت انسان و خطرهای عیاشی و کامرانی‌را بیان کرده تصریح مینماید، که تمام نیکوئیهای دنیوی که میتوان تحصیل نمود برای رفع مایحتاج انسان کافی نیست پس از آن اهمیّت ترس از خدا و اطاعت

نمودان اورا بیـان مینماید ۰ بغیر از کتب مذکوره مز ۷۲ سوای آیه ۲۰ ومز ۱۲۷: مطابق عنوانات آنها بسلیمان منسوب است و مطالب آنها سلطنت اورا منعکساً مینماید در حالتیکه مطلب اوّلین «بر مسیح فرزند ارشد داود» منتهی میشود و برکات تسلّط جهان گیر اورا مینمایند؛ مز۴۵:را بزمان سلیمان نسبت داده اند وامثال آن واضحاً از واقعات سلطنت او مأخوذ است و ظفرهای سلطنت ابدی و بی انتهای مسیح‌را بیان میکند و مثل غزل غزلها نسبت زوجیّت میان او و قوم اورا واضح مینماید۰

موٴرّخین کتاب مقدّس سلطنت سلیمان‌را از بعضی تحریراتیکه معاصر او بوده گرفته اند مثل «کتاب وقایع سلیمان» ۱ پاد ۴۱:۱۱ و «تواریخ ناتان نبی نبوّت اخیّای شیلوئی و در روٴیای یعدوی رائی و غیره نیزمکتوب است» ۲تو۲۹:۹۰ تنزّل سلیمان در سالهای آخرین نقصی باعتبار تعلیمات الهامی او وارد نمیآورد ولی تصریح مینمایدکه شخص هر چند در اعلا درجات امتیاز روحانی باشد امکان دارد که در اسفل درکات شقاوت و گناه‌کاری تنزّل نماید۰

سلیمان از جهات بسیار نمونهٔ مسیح است که او «فرزند داود» و دارای الوهیّت بود مت ۱:۱ «بزرکتر از سلیمـان» مت ۴۲:۱۲ و «سرور سلامتی» اش ۶:۹ و۷ «محبوب پدر» مت ۱۷:۳ فرزند برگزیده ۱ تو۵:۲۸ مز۷:۴۵ عب ۵:۱ و۸ و۹ صاحب خزائن حکمت و معرفت لو ۴۰:۲ کو۳:۲ معلّم محترم ۱ پاد ۲۹:۴_۳۱ و۳۴ لو ۱:۵ و۱۵ و۲۸:۱۹ میانجی قوم خود ۱ پاد ۲۲:۸_۵۳ یو ۱۷: پادشاه پادشاهان مکا ۱۴:۷ و۱۶:۱۹ فی ۱۰:۲ و شوهر کلیسای خود موافق سرود سلیمان اف ۲۳:۵_۳۲ مکا ۷:۱۹ و۲:۲۱۰

امّا رواق سلیمان رواقی است کـه در طرف شرقی هیکل و دار الأُمم بود یو ۲۳:۱۰ واع ۱۱:۳ و۱۲:۵ سقفش از سرو ازاد ارتفاعش چهل قدم و دارای دو صف از ستونهای قرنتسی بودکه از مرمر سفید ترتیب یافته بود، ملاحظه در اورشلیم و هیکل۰

برکه های سلیمان . تعریف او مفصلاً درکتاب خلاصة الأسفار مذکور است امّا برکه‌های سلیمان در وادی تنگی که بجنوب غربی بیت‌لحم است واقع میباشد و قصد از بنای این برکه‌ها جمع شدن آب است که از قنات مخصوصهٔ باورشلیم جاریشود جا ۶:۲ بعضی از آنها در سنگ تراشیده و بعضی دیگررا بکمال استحکام ساخته بودند و همگی‌را از اندرون صاروج کرده بودند، بنا بر این آب از کوهها در آن چشمهٔ که در طرف فوقانی برکهٔ اعظم بود جمع شده از قنات مخصوص بدیگران جاری میشد۰ طول برکه اوّلین ۳۸۰ قدم و عرضش ۲۳۶ در طرف شرقی و ۲۲۹ در طرف غربی و عمقش ۲۵ قدم و از برکهٔ وسطی ۱۶۰ قدم بالاتر بود؛ امّا طول برکهٔ اوسط ۴۲۳ قدم و عرض طرف شرقیش ۲۵۰ و طرف غربیش ۱۶۰ بوده

عمقش ۳۹ قدم و از برکهٔ تحتانی ۲۴۸ قدم ارتفاع داشت ۰

امّا طول برکهٔ تحتانی ۵۸۲ قدم وعرض طرف شرقی ۲۰۷ و طرف غربی ۱۴۸ و عمقش ۵۰ قدم بود و چون این برکه مملو میشد بزرگترین کشتیهـای دریائیرا جای میداد۰

بندکان سلیمان. عز ۲:۵۵ و۵۸ نح۷: ۵۷ و۶۰ دور نیست که ایشان فی الحقیقه بنده بودند و چون در امر هیکل و سایر عمارات پادشاهی کمك نمودند پادشاه بر مرتبه و درجهٔ ایشان افزود۰

علم و حکمت سلیمان. بدانکه مصدر و منشأ علم و حکمت سلیمان جوابی بود که خداوند تعالی بر سؤآل او داد، یعنی چون خداوند در رؤیا بوی نمودار شده فرمود چه می‌خواهی تابتوداده شود سـلیمان در جواب عرض کرد «ایخداوند تمنّا اینکه به بندهات قلب فهیم داده شود ۱ پاد ۳:۵ و۹» و اورا فطنت و تمیز و ذهن بسیار نیکوئی بود کـه نتیجـهٔ علـم و دراست است بود۰ از جملهٔ مطالبی کـه دلالت بر استعداد و ذکاوت و زیرکی او مینمود فتوائی است‌که در بارهٔ آن دو زن داد که در حضور او برای آن پسر زنده مخاصمه مینمودند ۱ پاد ۳:۱۶ـ۲۸۰ علـم و حـکمت و دانش و معرفت سلیمان بحدّی بود که بر تمامی علما و دانشمنـدان معـاصر خـود تفوّق داشت و از جمیع مردم دانشمندتر بود و در طبیعیّات مهارت تامّی داشت؛ دور نیست که این فنّ‌را در دبستان ایتام تحصیل نموده و در میان آن سوارانی که لباس منقّش در بر داشته مویهای خودرا باآب طلا مزیّن کرده بودند داخل بود وکتاب امثال و سرود و جامعه‌را تصنیف نموده وصیت حکمت و معرفت سلیمان اطراف و اکناف عالم‌را فرا گرفته همـواره از هر طرف دانشمنـدان بدیدن و امتحان نمودن وی همی آمدند و اورا بامسائل مشکله امتحان همی کردند ۲تو۹:۱ـ۶۰در زمان او رعایا درکمال امنیّت بوده هرکس در زیر درخت انجیر و تاك خود ساکن میشد وکسی در ایّام او اسمی از جنك نمیشنید واز دول مطیعه همواره جزیهٔ بخزانه او داخل میشد، علاوه بر مداخل ملکی و تجارتی‌که با سایر بلاد میداشت۰ و از قرار معلوم تجارت سلیمان کلیّةً مختص خود او بود زیرا که‌کشتیهای او در هر دفعه که سفر مینمودند چهار صد و بیست پاره طلای اوفیر میآوردند؛ وعلاوه بر اینها اورا کشتیهای تجارتی چندی در بحر الاوسط و دریای هند میبود و دایرهٔ تجـارتش تا به بعلبك و تدمر نیز امتداد داشت و سلاطین اطراف هدایا و تعارفات تجارتی برای او می‌فرستادند مز ۷۲:۹ـ۱۱۰

و از جمله چیزهائی که کشتیهای او میاآوردند طلا و نقره و برنج و عاج و آبنوس و ارغوان و اسب و استر و طاوس و میمونها و ادویه‌جات بود ۱ پاد ۱۰:۲۲؛ و

اشخاصی که برای مشاهده حکمت و معرفت آن حضرت می‌آمدند هدایا و تعارفات از قبیل ظروف طلا و نقره و مال و اسلحه و امتعه و اسب و استر میآوردند و شکّی نیست که زنان متعدّده سلیمان از برای ازدیاد دولت و مکنت او کافی بود زیرا که جهیز هفتصد زن فقط برای دولت‌مند کردن او کافی بود. سلیمان ملك نقره‌را در اورشلیم مثل سنك و سرو آزادرا مثل زاغ صحرائی فراوان نمود و از مخارجی که سلیمان ملك می‌نمود استدلال بر دولت و مکنتش توان نمود چنانکه در ۱ پاد ٢٢:٤ و٢٣ مذکور است؛ و قربانی‌هائیرا که او تقریب نمود در قوه هیچ کس نبود جزانیکه بسیار دولت مند و با مکنت باشد ۱ پاد ٤:٣ و٦٣:٨ و امکنه بلند بسیاری بنا نمود ۱ پاد ١١:٥ــ٨ و هیکل و خانهٔ جنکل لبنان و رواق ستون‌ها و رواق قضات و خانهٔ برای دختر فرعون و شهرهای دیگر بنا نمود ۲تو ١:٨ــ٦؛ و پر واضح است که مصالح ابنیهٔ مرقومه از بهترین مصالح بود و برخی‌را از مسافت‌های بعیده آورده بودند و اشخاص بسیاری در انجام این خدمات مشغول بودند.

سموئیل نبی. (لفظ سموئیل یعنی مسموع از خدا) اسمو ٢٠:١ و او فرزند دعا و پیغمبر و هم قاضی معروف عبرانیان بود اع ٢٤:٣ و١٣:٢٠ و بموافق ۱تو ٢٢:٦ــ٢٨ و٣٣ــ٣٨ از لاویان بود؛ پدر وی القانه و مادرش حنّا نام داشت و در رامه در کوه افرائیم که بطرف شمال شرقی اورشلیم واقع است متولّد گشته در سّن شباب به شیلو برده شده در پهلوی خیمهٔ در تحت توجّه عیلی کاهن بزرگ نشو و نما نمود. والدینش از ابتدای تولّد ویرا بخداوند وقف نمودند و نذیره شده در سن کودکی مهبط الهام الهی گردید ۱شمو٣: و بعد از وفات عیلی بقضاوت اسرائیل منصوب گشت. او آخرین قاضی عبرانیان و بهترین ایشان بود و هنگامیکه او بر سر پرستی اسباط دوازدگانه استقرار یافت ایشان چه از حیث اخلاق و چه از حیث سیاست در حالت بسیار پستی بودند و آنهارا بترك بت پرستی ارشاد نموده ایشان‌را از زیر یوغ فلسطینیان آزاد ساخت و با عدالت و اقتدار کلّی بدون مداهنت و طرفداری حکمرانی نموده تعلیمات و مذهب حقیقیرا رواج داد ۲تو ١٨:٣٥ و اسباطرا متّحد نموده آنهارا درمدنیّت بدرجه‌عالی‌رسانید. و چون او مسّن شده و فرزندانش نیز لیاقت اداره نمودن امورات قضاوت اورا نداشتند بنی اسرائیل خواهشمند شدند که سلطانی داشته باشند، و این معنی دلالت بر عدم ایمان وعدم اطاعت‌باارادهٔ‌خدا مینمود، ولی‌خداوند «پادشاهی‌را در غضب خوده بایشان عطا فرمود هوش ١١:١٣ بنا بر این سموئیل اولاً شاؤل پس از آن داودرا که میبایست در وقت مناسب جانشین شاؤل گردد به پادشاهی مسح نمود، زیرا که شاؤل‌را

خداوند ردّ نمود؛ و مادامیکه سموئیل در حیات بود اقتدار وی بر تمام قوم حتّی بر شاؤل هم اثر مخصوصی داشت. آن جناب «مدرسه پیغمبرانرا» تأسیس نمود که مدّت مدیدی باقی مانده فواید بسیاری از آنجا نشر گردید و مشار الیه بکمال پیری جهانرا بدرود گفت و تمام قوم اسرائیل در احترام و مراسم تعزیه داری وی اقدام نمودند و بعد از وفاتش شاؤل محزون بود که خداوند اورا وا گذاشته چونکه او نیز خداوندرا ترك نموده بود آرزومند نصایح نبی مرقوم گردیده خواست ویرا بتوسّط زنی که ادّعای تسخیر ارواح مینمود احضار نماید، ومشیّت ازلی بر این قرار گرفت که سموئیل با پیغام نبوّت بدو ظاهر شود. او بموافق مز ۹۹:۶ و عب ۱۱:۳۲ با موسی و هارون یکسان شمرده شده است؛ نوهٔ او هیمان در زمان داود سالار مغنّیان بود ۱تو ۶:۳۳ و ۱۵:۱۷ و۱۹ و بنا بر آنچه از تواتر یهود که در کتاب «تلمود» پانصد سال بعد از مسیح مرقوم گشته مستفاد میگردد کتاب قضات و روت بسموئیل منسوبست چنانکه کتبیرا که اسم او بر آنها است بدو نسبت داده اند؛ و بموافق تواتر دیگری که به قرن هفتم مسیحی میرسد مقبرهٔ او در تلّی واقع است که منظر قصبهٔ جبعون میباشد وآلان به الجب مسمّی است و آنرا بنی سموئیل میخوانند.

کتاب سموئیل . اوّل و دوّم بملوك اوّل و دوّم مسمّی گشته محتمل است که وجه تسمیه آن باسم سموئیل از این جهت باشدکه در کتاب اوّلین آنچه‌را که اختصاص بایام سموئیل داشته نوشته شده است؛ بعضیرا عقیده چنین است.

سناة . محلّی بودکه ساکنانش بازرو بابل مراجعت نمودند عز۲:۳۵ نح ۷:۳۸ و در نحمیا ۳:۳ هسناة خوانده شده است؛ و جرم و اوسیبیوس مجدل سناه ذکر نموده اند که بمسافت ۷ میل بشمال اریحا واقع بوده است لکن نمیتوان معلوم کرد که این همان هسناة است یا نه.

سنبل . در زبان عبرانی آنرا نرد گویند و از سنسکریت مأخوذ و بمعنی معطّر میباشد. روغن معطّر و نفیسی که عروس‌را معطّر میسازد، در غز ۱:۱۲ و۴:۱۰ وارد است که مادامیکه سلطان بر سفره نشسته است عطر خودرا نشر مینماید و در غز ۴:۱۳ و ۱۴ ویرا بباغی تشبیه نموده سنبل‌را در میان نباتات گران بها مذکور میدارد که عروس همواره شایق است که عطریّات از او نشر نموده سلطان‌را خوشنود سازد غز ۴:۱۶؛ و بر حسب عادات و رسوم شرقیان تدهین عروس یکی از عطریات پادشاهانه محسوب می‌شود اس ۲:۱۲. این عطریّات خوشبو و نیکو نمونه توفیقات روحانی کلیسا است که از خدای تعالی جاری و باتأثیرات روح او معمول میگردد. چه نیکو است که آیات مذکوره فوق‌را با آیات وارده در عهد جدید

توافق و تطبیق نمائیم چنانکه مشاهده میشود که چند روز قبل از مصلوب شدن خداوند ما مریم خواهر العازار شیشه عطر سنبل گرانبها آورده مهر یا گلوی شیشه‌را شکسته آن حضرت‌را معطّر ساخت بطوریکه خانه از عطر مملو گردید و بواسطه اظهار این محبّت مورد توصیف و تعریف پادشاه کلیسا یعنی عیسی مسیح گردید مر ١٤:٣ـ٩ یو١٢: ١ـ٨ مقابل مت ٢٦:٦ـ١٣ فل ٤:١٨، و قیمت آنچه که از آن عطر بکار رفت معادل سیصد دینار یعنی تقریباً معادل پنجاه تومان پول امروز بود. سنبل در نوشتجات بسیاری از نویسندگان یونانی و لاتینی نیز مذکور است؛ علی الجمله این بوته در هندوستان شرقی روید و خارهای بسیار دارد و بدان واسطه است که اورا «نارده» و «ستکوس» یا «سپاسیا ناری» و یا در انگلیسی «سپایکنارد» و هندیها اورا «جتمانسی» یا «بالخورد» گویند و از جنس و سلسلهٔ «ولیریان» است.

سنبلط . نح ٢:١٠ شخصی بود که در حورونایم تولّد یافته در قصد آن شد که طوایف اعراب وغیره‌را که درسامره متوطّن بودند بهیجان آورد تا یهودرا از بنای هیکل وحصار شهر منع نماید؛ وچون نحمیا برگشت سنبلّط با رئیس کهنه طرح خویشی پیش کشیده دختر خودرا به نوهٔ او نکاح کرد لکن چون نحمیا مراجعت‌کرد رئیس کهنه‌را از منصب خود معزول نمود نح ١٣:٢٨ و جز این در باره سنبلّط در کتاب مقدّس ذکری یافت نمیشود.

سنتیخی . (حادثه) یکی از اعضای کلیسای فیلپی بود و پولس حواری ویرا ترغیب فرمود که با افودیّه صلح نماید فل ٤:٢؛ بعضی بر آنند که در کلیسای حواریّان شماسّات چندی در رتبه و درجهٔ علیحده بودند و آن دو زن از آن جمله بودند.

سنخاریب . یعنی (ماهتاب برادران متعدّد فرستاده است) و قصد از اینمعنی آنکه او ارشد اولاد پدر نبوده، علی الجمله وی در زمان حزقیا پادشاه یهودا شهریار آشور بود وبنی یهودا در آنزمان بسلاطین آشور جزیه همی دادند؛ لکن در ایّام حزقیا گردنکشی نموده به سنخاریب اطاعت نه نمودند بنا براین وی با لشکر بسیار و عساکر بیشمار دو کرت به فلسطین تاخت آورده در اوّل بار پادشاه بواسطه هدایا و پیشکشی با او صلح نمود ٢ پاد ١٨:١٤، از آن پس حزقیا مجدّداً عاصی شد بدان لحاظ سنخاریب باورشلیم پیغام فرستاد که بهتر آنست که اطاعت کنند و نوشتهٔ نیز بعنوان حزقیا فرستاده اورا استهزا همی‌نمود پس حزقیا آن نوشته‌را بر داشته در خانه خداوند شده آن‌را در حضور خداوند گسترد و خلاصی خودرا استدعا نمود، لهذا خداوند زاری اورا استجابت نموده عساکر آشوریان‌را زد که در یك شب ١٨٥٠٠٠ از ایشان هلاك شد، بدانواسطه محاصره در عهدهٔ تعویق

افتاده سنخاریب نیز به نینوا مراجعت نمود ۲ پاد۱۹: ۳۵ و۳۶۰وچون تخمیناً بیست سال بر این بر آمد در حالتیکه سنخّاریب در خانه نسروخ خدای خود سجده مینمود پسرانش ادرملّك و شراصر ویرا کشتند ۲ پاد ۱۹: ۳۷ و پسرش اسرحدون به تخت مملکت جلوس نمود؛ و زمان شهریاریش ۲۳ ساله بود ۰ مجد و افتخار مملکت وی در وقتی بود که عصای اقتدار بابل‌را شکسته صیدارا مفتوح نموده شهرهای بسیاریرا خراج گذار گردانید و نینوا راپای تخت خود قرار داد و آنرا با عمارات عالیه زینت داد و از آثار او در جاهائیکه بهیچ وجه گمان نمیرود که وی بر آنجاها رفته باشد یافته اند، منجمله سنگی است که بر نهر الکلب نصب شده صورت سنخّاریب وکیفیّت رسیدنش بآنجا بر آن منقوش است۰

سنسنه . (شاخه درخت خرما) وآن محلّی است در جنوب یوش ۱۵: ۳۱ که در یوش ۱۹: ۵ حصر سوسه و در ۱تو ٤: ۳۱ حصر سوسیم خوانده شده است بعضی آنرا وادی سته و دیگران بیت سوسین که ۱۵ میل در طرف مغربی قدس شریف است دانسته اند۰

سنتور. یکی از آلات موسیقی میباشد دا ۳: ۰۵

سنگ. بناهای سنگی درقدیم الأیّام الی کنون در میان یهود معمول و معروف بوده و هست خصوصاً بناهائی که از سنگهای تراشیده مربّع بنا مینمودند چنانکه عاموس نبی در حق ایشان مینویسد: که خانه‌هارا از سنگ تراشیده بنا خواهید نمود امّا در آنها ساکن‌نخواهید شد؛ وچون سلیمان‌پادشاه دست بکار خانه خداوند شد امر نمود که سنگهای بزرك و سنگهای گرانبها و سنگهای تراشیده شده بجهت بنای خانه خداوند کندند ۱ پاد ۵: ۱۷ (ملاحظه در مسکنها)۰

و بسا میشد که سنگرا در عوض کارد استعمال مینمودند خرو ٤: ۲۵ یوش ۵: ۲؛ گویند که مصریان کاردهائی از سنگ خارابرای حنوط و تدهین نمودن بدن مردگان ترتیب داده بودند و در ۱ پط ۲: ۰۵ شاگردان مسیح سنگهای گرانبها خوانده شده اند و قصد از این معنی آنستکه ایشان در مسیح بر مسیح بنا شده اند مثل بنای واحدی که از جانب خداوند بر سنگ زنده گذاشته شده است ۱ پط ۲: ٤؛ و قصد از دل سنگی که در لسان مردم جاری است قساوت و عدم توبه میباشد وگاهی از اوقات مراد از سنگ بتها میباشد چنانکه در حب ۲: ۱۹ مذکور است، و چون خداوند خلاصی و یا عذابی‌را جاری میفرمود مردم‌کومه‌های‌سنگ محض‌یادگاری آن گرد میآوردند یوش ٤: ۵ـ۷ و بعضی از اوقات لفظ سنگ بر احمال و اثقال دلالت مینمود۰

سنگ جدائی . سنگی است‌که در نزدیکی مسکن شاؤل جائیکه یوناتان از داود جدا شد بر پا شد ۱سمو ۲۰: ۰۱۹

سنك بزرك . اسمو ١٨:٦ سنگ عظیمی که در کشت زار یهوشع بیت شمسی بوده بعد از اینکه فلسطینیان تابوت عهدرا به قریهٔ یعاریم معاودت دادند برآن گذارده شد.

سنگهای گرانبها . تخمیناً بیست جور از این سنگهای گران بها درکتاب مقدّس مذکور است بطوریکه تحقیق و تمیزآنها اشکال دارد پید ١٢:٢ ا تو٢٩ ٢:٢٩ و چنانکه از صحیفه حز٢٧ ١٦:٢٧ و٢٢ معلوم میشود اهالی صور با سنگهای مرقوم از بلاد هند و عرب و سوریّه تجارت مینمودند و مقصود نویسندگان کتاب از ذکر سنگهای گرانبها قیمت و جمال و بقا میباشد سر ١٤:٥ اش ١١:٥٤ و١٢ ینا ٧:٤ مکا ١٨:٢١-٢٠ وتوصیف هر یك از آن سنگها در محلّ خود خواهد آمد.

سنگر . ار ٦:٦ و٣٢ ٢٤:٣٢ و٣٣ ٤:٣٣ توده و یا سدّ و مانعی است که در حوالی شهر محصور در موقع حمله دشمن بر میآورند.

سنك سفید . مکا ١٧:٢ قصد از مطلبی بود که در میان متقدّمین در باره مقصّر رواج داشت زیرا چون بر مقصّری اجرای حکم مینمودند و ارادهٔ رهائی اورا داشتند سنگهای سفید در شیشهٔ میکردند واگر ارادهٔ مقصّر کردنش‌را داشتند ریگهای سیاه در شیشه میریختند و چون عدد ریك های سفید بیش از سیاه میشد اورا رها میکردند و اگر برعکس میبود بحال خود باقی میماند. بعضی بر آنند که قصد از ریگهای سفیدی بود که هنگام بازیهای اولمپیّه باشخاصی‌که نصرت می‌یافتند داده اسم و قیمت انعام ایشان بر آنها کنده شده بود.

و قوم یهود بارها خداوند مارا سنگ زدند و چنانکه مذکور شد استیفانرا سنگسار نمودند و پولس‌را نیز شربتی از این مطلب چشانیدند اع ١٩:٤.

سنگسار کردن . معروف است و بطوری در ایّام قدیم برای تنبیه مقصّرین معمول بود که اگر بالفرض اسم برده نمیشد هر کس میدانست که حکم قتل در باره فلان باید سنگسار کردن باشد، چنانکه در لا ٢٠ ١٠:٢٠ مذکور است. بنا بر این مقصّرین وکسانی‌را که به بت پرستی گرائیده و اشخاصی که سبت‌را تدنیس می‌نمودند و مرتکب فواحش میگردیدند و یا سر از حکم والدین پدر می‌بردند ایشان‌را از شهر بیرون کشیده دست وپای آنان محکم می‌بستند، و اوّل کسیکه شروع به سنگ زدن مینمود آن شاهدانی بودند که دیده و یا علم کامل بر اینمطلب پیدا نموده بودند؛ لکن‌باید دانست‌که همگی لباس خودرا که مانع از عجله و اتمام عمل می‌بود از تن بیرون میکردند تا بدانواسطه برای‌کار زرنگ وچابک باشند، چنانکه در اع ٥٨:٧ مذکور است که در وقت سنگسار کردن استیفان شاهدان لباس خودرا کنده نزد پایهای شاوُل یا سولس گذاردند و از قرار معلوم خود شاوُل یا سولس هم یکنوع

ریاستی بر قوم میداشت چنانکه از غیرت و نشاط و نخوت و غرور او در زحمت دادن مسیحیان بخوبی واضح میگردد و جماعت نیز در اجرای مطلب اقتدا بروسای خود مینمودند تا وقتیکه آنشخص مقصّر بمیرد.

سنگ لغزش . چیزی است که اسباب گیر کردن پا و لغزش خوردن شود. لا ١٩:١٤ ا یو ٢:٢٠ اینمسئله از برای بت که راه نمابه بت پرستی میباشد استعمال شده است صف ١:٣-٥ بعضی اوقات دزدان و راه زنان در معابر و گذرگاهها چیزها میگذاشتند که اسباب معطّلی و تأخیر عابرین گردد تا بدین وسیله بر آنها دست یافته ایشانرا برهنه کنند ار٦:٢١ حز ٣:٢٠ مکا ٢:١٤؛ علیهذا مطلب تعلیم صلیب یعنی کـه ما عاصی و گناهکاریم و برحسب عدالت محکوم بموت میباشیم و فقط توفیق مسیح مارا نجات تواند داد اسباب لغزش؛ وسنگ لغزش قلوبی است که تجدید نیافته است روم ٩:٣٢ و٣٣ ا قر ١:٢٣ ا پط ٢:٦-٨، ملاحظه در لغزش.

سنور . (زده یا دهنه) اسم یك قسمت از جبل شیخ میباشد ا تو٥:٢٣ حز٢٧:٥. پادشاه مصر که بکمك هوشع پادشاه اسرائیل بر ضدّ پادشاه آشور در ٧٢٤ قبل از مسیح بر خاست ٢ پاد ١٧:٤ مطابق لهجهٔ عبرانی و حرف ساکن این زبان اسم اورا یسوع خوانده اند، بطوری که از قرائن مستفاد میشود و بافواه عوام افتاده؛ بدون شبهه او سبع سپهدار مصر است که در ٧٢٠قبل از مسیح باتّفاق حانون پادشاه غزّه بمقابله سرجون پادشاه آشور در جنگ رمیّه در ساحل مدتیرانه تقریباً بیست میل در جنوب غزّه بر آمد؛ متّحدین منهزم شدند و سبع فرار کرد حانون گرفتار شد و فرعون پادشاه مصر بپادشاه آشور جزبه داد. علماء فقه اللّغه برین عقیده گواهی نمیدهند که سبع همان شیگور فرعون مصر باشد اقلاً خاطر جمع هستیم که در موقع ذکراسم او درکتاب مقدّس او فقط سپهدار بوده نه فرعون.

سوپاطوس . (پدر نجات دهنده) مردی از اهالی بیریّه و مصاحب پولس بود اع ٢٠:٤.

سوخار . یو ٤:٥ بسیاری بر آنند که سوخار همان شکیم میباشد (ملاحظه در شکیم) لکن این قول محلّ اعتبار نیست؛ زیرا که چاه یعقوب در مدخل آنوادی و تا بشکیم یك میل و نیم مسافت دارد، و بدین لحاظ امکان ندارد که آن زن اینمسافترا برای آوردن آب طّی نماید زیرا که در نزدیکی شهر آب بسیار است و از این سبب طمسن بر آن است که سوخار همان مزرعهٔ عسکر میباشد که بر دامنهٔ شرقی کوه عیبال و یك میل و نیم تا نابلس مسافت دارد و در نزدیکی مزرعهٔ مذکور آثار قبرهای قدیم بسیار است.

سود . یا ربا مت ۱۷:۲۵ بدانکه شریعت موسوی بر این استقرار یافته بود که سود از برادران دینی خود نـه خواهنـد و اگر بالفرض کسی به خواهد فعل حرامی بجـا آورده باشد؛ لکن اینمطلب در حق اجانب و خارجیان معمول نبود بلکه ایشان میبایست بر حسب متعارف سودرا ادا کنند. وبموافق صحیفـهٔ حضرت حـزقیل ۱۲:۲۲ صرافان پول‌را بسود کمی گرفته بسود زیاد همیدادند وکتاب مقدّس سود گیری و سود خواهی‌را با کمال سختی منع مینماید نح ۷:۵ و۱۰ مز ۵:۱۵ ام ۸:۲۸ زیرا که بدینواسطه اغنیا و دولت مندان فقرارا غارت نموده مال ایشان‌را بدین وسایل بدست میآوردند. کلمهٔ عبرانی که در زبان فارسی به سود ترجمه شده است در عبرانی افادهٔ گزیدن نماید، ملاحظه در رهن دین قرض .

سورق . (مو برگزیده) داو ۱۶:۴ وادی سورق جای دلیلهٔ محبوبهٔ شمشون بود و کاندر معیّن نموده است که سورق همان وادی سرار است و در نزدیکی بیت شمس و صرعه واقع و در پهلوی اینوادی خرابه ایست که آنرا سورك گویند و دور نیست که گاوان تابوت عهدرا از اینجا عبور دادند.

سوستانیس . (سالم) یکی از رؤسای مجمع یهود در قرنتس بود و چون یهود پولس‌را زحمت دادند قومی از یونانیان اورا دستگیر نموده در آن شهر زدند و گویند سوستانیس بعد از آن مسیحی گردید اقر ۱:۱ و۲ اع ۱۷:۱۸.

سوسمار . یکی از حیوانات ارضی است که بر حسب شریعت موسی ناپاك میباشـد لا ۲۹:۱۱. در فلسطین و حوالی آن سوسمار آبی و سوسمّار دشتی بسیار بود و لفظ عبری سوسمار بمعنی سر پوشیده میباشد اعد ۳:۷ و گاهی قصد از تخت روان شتر میباشد اش ۲۰:۶۶ و اشاره بدان پوششی است که بر بالای این حیوان دیده میشود . بعضی گمان دارند که قصد از این لفظ سوسمار عربی است که بقدر دو قدم طول دارد و دم او با فلس‌های خار دار پوشیده شده است.

سوسن . معروف است، در خانه‌ها و بستان سراها و باغچه‌ها کاشته شود سرود ۲: ۱۶ و۵:٤ و۲:٦ و۳ و۲:۷ و در هوشیع ۵:۱٤ و سرود ۱۳:۵ به نیکوئی و خوش نظری آن مثل زده است و بموافق ۱ پاد ۱۹:۷ و۲تو ٤:۵؛ خداوند ما هم در مت ۲۸:٦ بسوسن اشـاره فرموده است. هیئت سوسن‌را بر سرستونهای حجاری شده منبّت مینمودند وسوسن‌را در فلسطین اجناس متعدّد است.

سوسنّ . سوسن لفظی است که در عنوان مزمور ٤۵ و٦۰ و٦۹ و۸۰ یافت میشود و قصد از آن نوائی است که آن مزموررا بدان نوا باید خواند. بعضی دیگر بر آنند که اشاره باآلات طرب میباشد.

سوسن . یکی از زنانی است که مسیح‌را خدمت مینمودند لو ۳:۸ .

سوسیپاطرس . (یعنی خلاص پدر) و او شخصی از منسوبان پولس و ساکن بیریه بود روم ۱۶:۲۱ .

سوف . (علف دریائی است) و آنکه در تث ۱:۱ وارد است قصد از وادی است که مقابل دریای قلزم میباشد و میگوید «عربه مقابل سوف» . و غالباً در عبری سوف بایم (یعنی دریا) مقصود از دریای قلزم است خرو ۱۰:۱۹ و۱۳:۱۸ و غیره و در اعد ۱۴:۲۱ آنرا سوفه خوانده است و جائی‌که بسوف یا سوفه موسوم باشد تابحال یافت نشده است .

سه دکّان . که در اع ۱۵:۲۸ وارد است محلّ معروفی میباشد که در سر راه معروف اپیئوس بود وپولس در حین مسافرت برومیه از آنجا عبور نموده و در نزدیکی ستیرنای حالیّه واقع است که ۳۲ میل تا روم مسافت دارد .

سوکوه . یوش ۱۵:۳۵ اسمو ۱۷:۱ و ۲تو ۱۱:۷ دو محلّ در زمین یهودا میباشد که هر دورا سوکوه گویند و در یکی از آنها که نزدیکی غریقه میباشد داود با جالوت محاربه نمود امّا محلّ دوّمین یوش۱۵:۴۸ تخمیناً بقدر سفر سه ساعت و نیم به جنوب غربی حبرون واقع است. و الآن آنرا شویکه گویند.

سیب . سرود۲:۳ و ۵ و۷:۸ و۸:۵ یو۱۶: ۱۲ لفظ عبرانیش معنی پاکیزگی و خوشبوئی میدهد و اینها از جمله صفات مخصوصه سیب هستند زیرا که منعش و برای مریض بسیار مفید و فرح آور میباشد. لکن کسیکه لفظ عبری سیب‌را به زردآلو یا انار ترجمه نموده گمان برده است که در مشرق سیب وجود ندارد.

وگاهی قصد از شیءکروی مانندی است که مانند انار از فلز بر چراغدان مقدّس تعبیه میکردند خرو ۳۱:۲۵ـ۳۶ و۱۷:۳۷ـ ۲۲ و درعا ۱:۹ تاجهای ستونها وارد گشته است؛ و لفظ دیگر عبری بهمین معنی مقصود از زینت آلات کروی مانند دیوار هیکل میباشد و هم مقصود از دریاچه برنجین است ۱ پاد ۶:۱۸ و۷:۲۴ .

سه دندانه . اسمو ۱۳:۲۱ قصد از بعضی از اسبابهای‌زراعت است و دور نیست که همان اسباب سه دندانه باشد که بدانواسطه غلّه‌را باد دهند .

سیئون . اسم جبل شیخ میباشد تث ۴:۴۸ .

سیحون . (تمام شدن) اعد ۲۱:۲۱ـ۲۹ یکی ازسلاطین اموریان است‌که اسرائیلیان‌را ازگذشتن به زمین خود منع نمود بدینواسطه خود و لشکرش هزیمت یافته حشبون که پای‌تخت او بود مفتوح و باقی مملکتش در میان اسباط اسرائیل قسمت گردید مز ۱۳۵: ۱۰ـ۱۲ و۱۳۶:۱۸ و۱۹ .

سیخو. (تل) محلّی است که در میانه جبعه و رامه یعنی در میانه‌ٔ مسکن سموئیل و شاؤل واقع و بواسطه چاه بزرگی که در آنجا بود شهرت داشت اسمو ۱۹:۲۲۰ شوارتز گمان دارد که چاه بناء الله که در نزدیکی بنی‌سموئیل میباشد همان چاه سیخو است امّا کاندر آنرا اصیلی دانسته است که در نزد سویقه در جنوبی بیره میباشد.

سیر. معروف است و آن نباتی است که ریشه‌اش شبیه به پیاز میباشد و بویش در نهایت تندی و تیزی است و یهودیان در مصر بسیار میخوردند اعد ۱۱:۵۰

سیره. اسم آن موضعی است که یوآب ابنیررا در آنجا بقتل رسانید ۲سمو ۳:۲۶؛ و فعلاً بمسافت سفر سه ساعت از الخلیل چشمه‌ٔ میباشد که آنرا عین‌ساره گویند.

سیرتس. محلّی است که درکناره جنوب دریای افریقا واقع و ریگ‌زار است و موجی در آنجا تولید گردد که کشتی‌هارا از رفتن باز دارد و آنهارا در هم شکند اع ۲۷:۱۷۰

سیسرا. سردار لشکر یابین است که یاعیل حیله‌ٔ انگیخته در حالتیکه وی در حضور باراق و دبوره فراری بود اورا بچادر برده میخ چادررا بر پیشانیش فرو کوفته ویرا بقتل رسانید داو ۴:۲ـ۲۱۰

سیلاس. اع ۱۵:۴۰ مخفف سلوانس میباشد ۲قر ۱:۱۹ که در اع ۱۵:۲۲ اورا پیشوای برادران خوانده است و در ۱ پط ۵: ۱۲ اورا برادر امین خطاب مینماید. گویند مولدش در انطاکیّه و یکی از اجزای کلیسای آنجا بود و در مسافرتهای رسالتی با پولس رفاقت نمود و در فیلپی با وی اسیر گشت اع ۱۵:۴۰ و۱۶:۲۳ـ۴۰ و در اع ۱۵:۳۲ اورا نبی خطاب نموده است لکن بیقین قطعی معلوم نیست کـه چرا منصب نبّوات‌را بوی نسبت داده است، ملاحظه در نبّوت.

سیمون. اع ۸:۹ یکی از سحره معروف که در سامره سکونت داشت و ادّعای ایمان کرده فیلپوس اورا تعمید داد لکن پطرس اورا بواسطه ریاکاریش سرزنش و توبیخ فرمود زیرا که میخواست منصب رسالت‌را بواسطه اسبابهـای نفسانی تحصیل نماید؛ لهذا رسم خریده و فروش حقوق کلیسارا سیمونیّه گویند و آنهارا بآن بدبخت شقی نسبت دهند و هشت نفر هم باین اسم هستند.

سین. اوّل حز ۳۰:۱۵ و۱۶ همان پلوسیوم یونانیان میباشد که قلعه‌ٔ مصر نیز نامیده شده است.

(۲) دشت سین است که شروع دشت سینا میباشد که اسرائیلیان همین که از دریای سوف عبور نمودند بدانجا داخل گشتند خرو ۱۶:۱ و در میانه ایلیم و کوه سینا واقع است و آن همان جائی است که منّ بر قوم اسرائیل نازل گردید (ملاحظه در سینا).

سینا. کوهی است که در شبه جزیره طور سینا واقع و حضرت اقدس الهی از بالای آن شریعت خودرا به قوم اسرائیل عطا فرمود وچون خواهیم اشاراتیرا که در کتاب مقدّس بدین محلّ عالی و اعظم و اکرم رفته در یابیم میبایست آن نسبتیرا که در میانه سینا و حوریب میباشد به خوبی در نظر داشته باشیم؛ چنانکه در کتاب تورات مثنّی آن محلّیرا که شریعت باسرائیلیان داده شد حوریب نامیده است وحال اینکه همان محلّ باتثناء آیات خرو ۳:۱ و۱۷:۶ و۳۳:۶ در سایر اسفار مقدّسه سینا خوانده شده است. چون با کمال دقّت در تمامی آیات کتاب مقدّس ملاحظه نمائیم علانیه و واضح می‌بینیم که لفظ حوریب بمعنی سینا استعمال شده است. من جمله خرو ۱۹:۱۸-۲۳ و ۲۴:۱۶ لا ۷:۳۸ و۲۵:۱ اعد ۱:۱ و۳: ۱۴ مقابل تث ۱:۲-۹ و۱۹ و۴:۱۰-۱۵ و۵:۲ و۹:۸ و۲۹:۱ که از آیات فوق بواضحی تمام معلوم میشود که قبل از آنکه بنی اسرائیل در آن محلّ وارد شوند و هم بعد از آنکه از آنجا مسافرت اختیار نمودند لفظ حوریب برای کوه خداوند استعمال شده است. در مدّت اقامت ایشان در آن سر زمین لفظ سینا برای همان کوه استعمال میشد و نیز لفظ حوریب در آیات ذیل قصد از کوه سینا میباشد ۱ پاد ۸:۹ و۱۹:۸ و۲تو ۵:۱۰ مز ۱۰۶:۱۹ ملا ۴:۴ مقابل داو ۵:۵ ومز

۶۸:۸ و۱۷. ایدی گوید که نویسندگان الهامی حوریب‌را چون کوهستان و سینارا چون قلّه دانسته اند چنانکه در عبارت‌گوید در حوریب و بر سینا؛ من جمله خداوند خدای ما در حوریب با ما متکلم شد تث ۱:۶ و در حوریب گوساله ساختند مز ۱۰۶:۱۹. گویند آنصخره‌را که موسی زد در حوریب بود خرو ۱۷:۶. پس این آیات ردّ قول آنکسانی است که گویند حوریب و سینا دو قلّه واز یك سلسله میباشند و نیز قول آنانی‌را که قصد از تمام این الفاظ یعنی حوریب و کوه حوریب و حوریب کوه خداوند و سینا و کوه سینا کوه خداوند میباشند ردّ مینماید. وهم راستی رای لپسیوس‌را واضح مینماید زیرا که اوگوید گفتن حوریب‌کوه خداوند باعث آن میشود که آنرا یك سلسله ندانیم امّا فی الحقیقه جای تعجب است که نه فقط لپسیوس بلکه مطالعه کنندگان کتاب مقدّس چنین ذکر نمایند و از این عبارات غافل باشند که کوه لبنان و کوه باشان و کوه سعیر هر یك دلالت بر سلسله عظیمه جداگانه مینماید. و علاوه بر این همان الفاظیکه در ذکر سلسلهٔ کوهها یعنی باشان و لبنان و سعیر استعمال شده بعینه همان الفاظ در ذکر سینا وارد است (تمام شد قول ایدی)؛ لکن ما در جواب گوئیم که قصد از اینعبارت «در کوه» همان سینا و در دشت سینا میباشد خرو

۱۸:۲۴ لا ۳۸:۷ و ۱:۲۵ اعد ۱:۱ و ۱۴:۳۰
امّا طور سینا که کوه سینا نیز یکی از قلّه‌های آن است در وسط شبه جزیره ایست که در میانهٔ خلیج سویس و عقبه واقع است، اینکوهها از گرانیت و پورفیری و دیوریت و سنك ریك مرکب و سلسله مانند از جنوب شرقی بشمال غربی امتداد یافته است. و در مابین این سلسله‌ها وادیهای ریك‌زار میباشد و این سلسله بکوههائی رسد که شکلاً شبیه یکدیگر و تمامی قلّه‌هایشان از نباتات عاری. چون شخص از آنجا به شوره زار که در آنحوالی است نگرد منظر بسیارعجیب خوشی خواهد دید که از سنگهای رنگین سیاه و زرد و قرمز و ارغوانی و سفید و سبز ترتیب یافته و در میانهٔ اینها وادیهای عمیق میباشد و ریك اینوادیها از دور چون رود زردی نماید که بسواحل ریگزار اطراف کوه جاری است، و تخمیناً چهار صد جور علف در اینکوهها دیده شود. در وادیها درخت بلوط و کز و خرما و امرود و کاهو و سایر میوجات از قبیل سیب و شفتالو و پرتقال و لیموی ترش و غیره بسیار است و در بعضی جاها انجیر دشتی و سایر نباتات که دارای گلها و شکوفه‌های نیکو میباشد دیده شود؛ لکن باوجود اینها چون کسی از قلّهٔ کوه سرازیر نگرد این علفهارا نتواند دید و جز سنگلاخ و دشت خشك چیزی بنظرش نخواهد رسید. کوه کترینا و کوه موسی در میان اینکوهها دیده شود اولی ۸۰۶۳ قدم ودوّمی ۷۰۳۵ قدم ارتفاع دارد و هر یك از اینها دارای سلسله هستند که تخمیناً سه میل مسافت دارد. در کمر کوه موسی قلّه حوریب است که اعراب آنرا رأس الصّفصافه گویند و چون مسافر از طرف شمال غربی بکوه موسی نزدیك شود از وادی تنگی که در میان کوههای عظیم و بلند واقع است عبور نموده در هموار داخل میگردد که مقدار یك میل مربع وسیع و کوهها‌ئی که از سنك گرانیت است آنرا احاطه نموده است. لکن از طرف مشرق باز است و داخل وادی شیخ میشود و رأس‌الصّفصافه در طرف جنوب شرقیش واقع است که ارتفاعش ۱۵۰۰ قدم میباشد و از اینقله هموارى فوق‌را توان دید و در این دشت‌ها و وادیها محلّ مناسبی برای نزول اردوی مفصّلی میباشد که جدا گانه از سایر مردم در آنجا مدتهای متمادی زیست توانند نمود.

امّا باید دانست که جزکتاب مقدّس دلیل مقنعی برای تعیین کوه سینا در دست نیست لهذا هر آن رای و تقلیدی که مخالف آن است مردود و هر رائی‌که مطابقت نماید مقبول خواهد بود؛ و از کتاب مقدّس سه مطلب مستفاد میشود و شخص مجاهد باستصواب آنها صحت و سقم هر رای‌را ثابت تواند نمود:

(۱) اینکه محلّ خیام در کنار دریای

سوف بوده اعد ۳۳:۱۰۰

(۲) عدد منازلی میباشد که در میانه رفیدیم و دریای سوف یا قلزم بود اعد ۳۳: ۱۱ـ۱۵۰

(۳) اینکه در دامنه کوه سینا فضای کافی و نیکوئی برای نزول و زیست اسباط بود خرو ۱۹:۱ و۱۲ اعد ۱۰:۱۱ و۱۲۰

بعضی از مؤلّفین بر آنند که کوه سربال همان کوه سینا است که در کتاب مقدّس مذکور است و کوه سربال بمسافت ۳۰ میل بشمال غربی موسی واقع و دارای پنج قلّه است که متساوی الارتفاع میباشند و تخمیناً ۶۵۷۹ قدم از سطح دریا مرتفع و آن اوّل قلّه بلندی است که به نظر مسافر میرسد در صورتی که از مصر شروع نموده باشد؛ و از جمله کسانی که مؤیّد رأی مزکورند یکی برکهارت است که اطمینان کلّی بآن کتابهائی دارد که در نزدیکی این مکان واقع و دلالت مینماید بر آنکه سیّاحان بسیاری در آنجا وارد شده اند؛ لکن این برهانی کافی برای اثبات مطلب نیست زیرا که اوّلاً سیّاحان‌را نمیشناسیم ثانیاً نمیدانیم بچه مقصود بدانجا آمده اند و چگونه تحقیق نمودند که کوه سربال همان سینا میباشد۰ و لپسیوس برلینی نیز از جملهٔ معاضدان رأی مذکور فوق میباشد و از جملهٔ دلایل او یکی اینکه میگوید کوه سربال منفرد اتّفاق افتاده و بطوری عظیم و مهیب است که جای انکار نیست که همان کوه خداوند میباشد، و علاوه بر این دشتهای اطراف آن خیلی خرّم و علف خیز و برای چراگاه بسیار مناسب است۰ مکانهای خلوت در آنجا بسیار یافت شودکه برای مناجات موسی با خدا کمال مناسبت‌را دارد و گذشته از اینها اشارات و تدقیقاتی که در کتاب مقدّس وارد گشته در حق اینکوه بهتر صادق آید تا در حق سایر جاها لکن بعد از صحبت‌های زیاد و مجادلات بسیار معلوم گردیدکه ایندلایل نیز شخص‌را قانع نتواند نمود۰ و نیز گوید که او تواند جان کلام مقاصد الهی‌را درك نماید و خداوند عالم البتّه محلّ منفردیرا اختیار فرمود که قومش بتوانند تقرّب جسته مشیّت و ارادهٔ اورا در یابند و هرگز بهیئت ظاهری و جسمانی محلّ نمی‌نگرد۰ و آنچه‌را که در بارهٔ اتّساع وادیهای کوه سربال گفته است آن نیز شخص‌را قانع نتواند نمود بلکه این مطالب در حق وادیهای اطراف سهل الرّاحه صادق آید؛ زیرا چون کسی بنظر دقّت ملاحظه نماید خواهد در یافت‌که وادیهای مرقوم‌اطراف سهل الرّاحه برای مواشی بنی اسرائیل بخوبی کفایت مینمود و نیز خواهد در یافت‌که چراگاههای حوالی کوه موسی از دست رس زورمندان و جبّاران عمالقه مصون و محفوظ میباشد و شواهدیرا که از کتاب مقدّس آورده است و آنهارا معین رأی خود ساخته فی الحقیقه بر ردّ رأی وی تقویت مینماید۰ من جمله

میگوید که منزل ایلیم همان منزلی است که در ساحل دریای قلزم بود علیهذا لازم میآید که زمان مسافرت اسرائیلیان کوتاه گردد در صورتیکه کتاب تصریح مینماید براینکه ایشان از دریای قلزم کوچ کرده در دشت سین وارد شدند اعد ۳۳:۱۱ و نیز شخص مرقوم گوید که در همان روزیکه واقعه رفیدیم اتفاق افتاد قوم در همان روز به سینا رسیدند و بدینطور واقعهٔ پدر زن موسی از میان میرود، بنا بر این لابد است که اقرار نماید براینکه سین و سینا هر دو یکی است و سین قصد از مقاطعه ایست که بدامنهٔ کوه سینا منتهی شود. و از آنچه مؤرّخ مقدّس فرموده که بنی اسرائیل از دشت سین کوچ کرده قبل از آنکه به سینا رسند در اماکن متعدّده نزول نمودند عد ۳۳:۱۲ـ۵ نیز بواضحی معلوم میشود، پس از اینمطلب مفهوم گردیده که کوه سربال کوه خداوند نمیباشد. بعضی دیگر بر آنند که کوه کترینا همان کوه سینا میباشد لکن دلایل و براهین ایشان نیز سبب اقناع شخص نتواند شد و علاوه بر اینها در دامنه کوه مرقوم محلّی بدان وسعت و طراوت نیست که لیاقت منازل اسرائیلیان‌را داشته باشد. امّا باید دانست که ما در این مطلب که کوه موسی همان کوه سینا میباشد تابع تقلید عام نمی‌شویم بلکه در حکایت وارده در کتاب مقدّس دقّت نموده میگوئیم

زیرا که اعتباری بتقلید تنها نتوان نمود؛ اگرچه در بعضی جاها تقلید معتبر است امّا آن در صورتی است که سند آنرا بشخص معتبری برسانیم و در این مطلب اعتبار تقلید امکان ندارد زیرا که هیچ یك از اسرائیلیان جز ایلیا آنجارا ملاقات ننمود و از او هم خبری نداریم پس چگونه امکان دارد که تابع ظن تقلید شویم که کوه موسی‌را سینا گمان برد. پس از آن گوید آن سنگی که در رفیدیم زده شد همان سنگی است که راهبان آنرا در وادی النّجا نشان دهند و نیز گوید آن موضعی که شکافته شده قورح و اتباع اورا بلعید در حوالی کوه موسی میباشد و اگر گویند که باید تمیزی فیمابین تقلیدات حقیقی و وهمی قرار داد و آنچه‌را مخالف کتاب مقدّس یافتیم رد نمائیم جواب گوئیم بسیار خوب در اینصورت کلّیه تقلیدرا باید ردّ نمود و بحکایت وارده در کتاب تمسك جست و از آن میتوان تحقیق نمود که آیا کوه موسی همان کوه خداوند میباشد یا نه.

دکتر روبنصن گوید که کوه موسی بهیچوجه برای اعطاء شریعه نتواند شد و کسی‌را در اینمطلب دلیلی نیست و دامنه آن هم برای منازل وقوف بنی‌اسرائیل کفایت نکند و لایق نباشد زیرا که تخمیناً سه میل از سهل الراحه برای ایستادن قوم به خوبی مناسبت دارد، و علاوه بر این قلّه کوه

موسی‌را راس الصّفصافه مستور نموده است و بر فرض آنکه کوه موسی همان کوه سینا است و قوم در سهل الرّاحه ایستاده کلام خدارا همی‌شنیدند پس چه لازم بود که حدودی برای قوم تعیین شود که از آن تجاوز نه جویند و کوهرا مس ننمایند خرو۱۹ ۱۲:؛ زیرا که قلّهٔ راس الصفصافه میانه قوم و آن قلّه که خداوند شریعت خودرا از آنجا ظاهر فرمود واقع بود و بهیچوجه احتیاجی به تعیین حدود نداشت. علیهذا دکتر روبنصن تمامی اقوال و آراء‌را ترك نموده راس الصّفصافه‌را سینا دانسته است و در شرح منظری که از آن قلّه دیده شود گوید که قلّه مرقومه ۵۰۰ قدم از دشت اطرافش مرتفع و بیشتر از یك میل از دشت تا بقلهٔ آن مسافت دارد لکن آن منظر خوش نما و نیکو بطوری است که دوری راه چندان معلوم نمیشود زیرا که سهل الرّاحه در جلو وادی شیخ بر طرف راست و وادی اللّجاء بطرف چپ واقع است؛ علی الجمله گمان بیشتر در این است که در اینموضع یا بر یکی از قلّه‌های آن خداوند درآتش نزول نموده شریعت‌را عطا فرمود و آنجا است اندشتی که لایق کنجایش قوم بود و آنجا است آن کوهی که اگر قوم‌را نهی نمی‌نمودند امکان داشت که آنرا مس نمایند و همان قلّه ایست که رعد و برق و ابر غلیظ و صدای کرنا از آن شنیده شده خداوند عالم بر آن تجلّی فرمود؛ مستر ضدس نیز موئیّد این رائی میباشد و کوه موسی‌را همان کوهی میداند که موسی برای مناجات در آنجا میشد. باری شکی و ریبی نیست که کوه سینا برای قصد و مشیّت حضرت اقدس الهی کمال مناسبت‌را دارد، زیرا که مشیّت او بر آن قرار گرفت که اسرائیل‌را قوم خاص خود گردانیده از سایر اقوام جدا سازد، بدین لحاظ ایشان‌را از محلّ سختی بمحلّ حال دعوت فرمود و احترام‌ذات‌پاك خودرا برقلوب آنها انداخته ایشانرا بخطاکاری خودشان مقر و معترف گردانید و صدای رعد و منظر کوه سینا که با دود و شعله آتش پوشیده شده بود قومرا بلرزه در آورده موها بر تن ایشان راست ایستاده و از آنوقت به بعد در تواریخ اسرائیلیان کوه سینا همواره مذکور است. ایلیای نبی نیز هنگامیکه از حضور ایزابل فراری و متواری بود بدانجا پناهیده در آنجا خداوند ویرا برای آن اصلاح عظیم تقویت فرمود ۱پاد ۱۹: و پیغمبران نیز عظمت شأن کوه سینارا همواره مذکور داشته اند داو ۵:۵ مز ۸:۶۸ و۱۷ حب ۳:۳ و نویسندگان عهد جدید آنرا چون رمزی دانسته اند که اشاره بمطالب مخوفه و سخت شریعت میباشد غلا ۲۴:۴ و۲۵ عب۱۲ ۱۸:‐۲۴.

امّا رائی آنکسیکه اینکتاب‌را بعربی ترجمه نموده است این است که تمامی

اسرائیلیان در روز دادن شریعت در سهل‌ـ الرّاحه مجتمع نبودند بلکه در تمام آن هموار که باطراف کوه موسی و راٴس‌ـ الصّفصافه است فراهم شدند و این مطلب بملاحظات آتیه است.

اولاً، اینکه پر واضح است که خیام و منازل ایشان در تمام این هموار زده شده بود زیرا که یك هموار مسطح برای مضرب خیام ایشان کافی نبود پس از اینقرار در سهل الرّاحه و سیل اللّجا و وادی شیخ و وادی الدّیر و وادی السباعیّه اردو زدند و تمامی امکنه مذکوره در اطراف کوه موسی است که راس الصفصافه یکی از قلّه‌های آن میباشد.

ثانیاً، اینکه خداوند موسی‌را امر فرموده گفت که از هر طرف حدّی برای قوم قرار ده مبادا بکوه بر آیند و یا آنرا لمس نمایند و از این معلوم میشود که قوم تمام کوه‌را احاطه نموده بودند و اگر مقصود از این همین راٴس الصّفصافه باشد بهیچ وجه امکان نداشت که قوم آنرا احاطه نمایند تا تعیین حد برای ایشان لازم گردد.

ثالثاً، بر فرض اینکه منازل بنی اسرائیل در هموار هائی بود که باطراف سلسله سینائی میباشد در اینصورت اشکال دارد که بگوئیم ایشان از آنجا دسته دسته فراهم شده در سهل الرّاحه صف آرائی نمودند زیرا هر آنکس امر لشکری وفراهم شدن سربازرا دیده باشد بخوبی در خواهد یافت که اینمطلب امر بسیار مشکلی است خصوصاً برای چنان قومی که بهیچوجه از امر لشکری و صف آرائی و غیره واقف نبودند.

رابعاً، بهیچوجه از حکایتی که درباب ۱۹: و۲۰ سفر خروج وارد است لازم نمی‌آید که قوم میبایست در یکجا جمع شوند بدو نظر.

اولاً، آنکه حضرت اقدس الهی بر حسب نصّ قاطع سفر خروج ۱۹:۹ و۱٦ در ابر تاریك مشخّصه در حضور آنجماعت تجلّی فرمود و تمامی سینارا دود فرا گرفته بود خرو ۱۹:۱۸ و تمامی قوم رعدها و برقها و کوهرا که دود مینمود همی‌دیدند خرو ۲۰: ۱۸ و حضرت اقدس احدیّت بر زبر کوه خرو ۱۹:۲۰ تجلّی فرمود. حال اعمّ از اینکه مثل بعضی گمان بریم که موضع حلول و تجلّی بالای راٴس الصّفصافه و یا مثل دیگران مسلم داریم که بر کوه موسی بود علی ایّ حال تجلّی او سبحانه در ابر تاریکی بود که تمام آنکوه‌را فرا گرفته بود بحیثیّتی که هیچ یك از قلّه‌های آن ظاهر نبود و قوم جز بخار و دود و رعد و برق چیز دیگررا مشاهده نمی‌نمودند.

ثانیاً، اینکه موسی در وقت دادن شریعت با خدا ماند و از مضمون عبارت چنان معلوم میشود که موسی فوراً، بعد از اردو زدن قوم در برابر کوه، بکوه بر آمد خرو۱۹:۳ پس از آن پائین آمد خرو ۱۹:۷ از ان پس بالا رفت خرو ۱۹:۲۰ سپس فرود شد خرو ۱۹:

۲۵ و خداوند ده احکام‌را بقوم تصریح فرمود. از این معلوم میشود که موسی گاهی در نزد ایشان و گاهی بحضور خدا تقرّب میجست و قوم با او سخن میگفتند و میگفتند «تو با ما متکلم شوکه خواهیم شنید و خداوند با ما سخن نگوید مبادا بمیریم» پس موسی بکوه در میان آن بخار غلیظ داخل شد خرو ۲۰:۲۱ و فرایضی‌را که در خرو ۲۱: و۲۲: و۲۳: مکتوب است از خداوند یافت پس مأمور شد که هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ قومرا بکوه بر آرد خرو ۲٤: ۱؛ بدین لحاظ موسی از کوه بزیر شده قومرا بیاگاهانید خرو ۲٤:۳ از آن پس او و هارون و ناداب و ابیهو بهمراهی هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بر زبر کوه در جائیکه خداوند تجلّی فرموده بود برآمدند خرو ۲٤:۱۳ و در آن دود غلیظ ایشانرا فرو پوشید خرو ۲٤:۱٥ و١٦ و۱۸ و بدین نهج مدّت چهل شبانه روز در آنجا باقی مانده شرایع لاویان بوی القا شد پس از این مطالب واضح و مبرهن میگردد که خداوند تبارك و تعالی بر قلّه کوه موسی تجلی فرمود نه بر راٴس الصفصافه.

سینه بند . سینه بند عدالت که در خرو ۲۸:١٥ـ۳۰ وارد است قطعهٔ پارچهٔ قلاب دوزی اعلائی است که باندازهٔ ده کرهٔ مربع میباشد خرو ۲۸:١٥ـ٤٠ و کاهن بزرك بر سینه خود قرار میداد و از دو قطعه پارچه قلاب دوزی که ایفود از آن ساخته میشد ترتیب داده شده بود و دارای رویه و آستری بود کیسه مانند که بر رویه آن دوازده قطعه از سنگهای گرانبها که بر هر یك از آنها یکی از اسماء اسباط دوازده گانه محکوك بود تعبیه‌کرده؛ کاهن بزرك داوری بنی اسرائیل‌را بتوسّط آن در حضور خداوند می‌آورد که تذکرهٔ مقبولی ایشان بتوسّط قربانی باشد و بر حسب قول یوسفون و ترجمه هفتاد این سنگهای گرانبها همان اوریم و تمیم بودند؛ بعید نیست که فعلاً هم در جائی موجود باشند و تذکرهٔ امانت دائمی خدا یتعالی بودند. این جواهرات نفیسه به ترتیب وضع اسباط واردوی ایشان در چهار قطار تعبیه شده بود و فاصله فیمابین آنها بتوسّط زهوار طلائی بود و هر یك از گوشه‌های آن حلقه زرین قرار داده، این چهار حلقه سینه بندرا در جای خود در نزد ایفود نگاه میداشت یعنی چهار بند نیلی از هر یك از حلقه‌ها گذرانیده سینه بند و ایفودرا بهم میبستند (ملاحظه در اسلحه).

سینیم اش ٤٩:۱۲ بدآنکه در ترجمه این اسم در علمای سلف و خلف اختلاف بسیار است اما صاحبان ترگوم و ولگیت آن‌را اسم بلادی دانسته اند که در جنوب واقع میباشد لکن ترجمه هفتاد آن‌را مملکت فارس و هیرونیمس و برخی دیگر و کردیتوس آنرا اسم دشت سین و سینا دانسته اند. گویند لفظ سینیم با الفاظ مرقوم مناسبت کلّی دارد.

بعضی دیگر بر آنندکه سینیم اشاره به مصر میباشد، برخی دیگر بر اینکه اشاره بچین است؛ منجمله لسن و لانگلیس و غیره اند که بقطع نظر از تفسیر کتاب مقدّس مسلم میدارند که اشاره بچین میباشد و مؤیّد اشخاص اند که آیه مرقوم‌را بدینطور تفسیر مینمایند در اینصورت معلوم میشود که اقوام از شمال و مغرب و سینیم به خداوند رجوع خواهند کرد و لفظ دور در آیه قصد از اقصای زمین میباشد چنانکه در مت ۴۲:۱۲ وارد است.

ش

شاخ. در کتاب مقدّس اینلفظرا معانی مختلفه است و بطور مجاز در معانی ذیل استعمال شود:

(۱) نشانه قوّت تث ۳۳:۱۷.

(۲) مجد ایّوب ۱۶:۱۵ نبا ۲:۳ و چون شاخ بر افراشته میشد نشانهٔ زیادی مجد و جلال بود اسمو ۲:۱ و ۱تو ۲۵:۵ و بریدن آن نشانه زوال عزّت و جلال ار۴۸: ۲۵.

(۳) غلبه و ظفر ۱پاد ۲۲:۱۱ مکا ۵:۶.

(٤) مملکت دا ۷:۲۰-۲٤ زك ۱:۱۸.

(۵) زمان ایّوب ۸:۸. شاخهارا بمقاصد ذیل میساختند:

(۱) از برای ظروف مایعات خصوصاً از برای روغن‌ها و عطریات اسمو ۱۶:۱ و ۱پاد ۱:۳۹.

(۲) از برای بوقها یوش ۶:۸ و۱۳ لکن بعضی از بوقهارا که اختصاص بنواختن موسیقی داشت از نقره وسایرفلزّات میساختند و پوشیده نماند که برخی از زنهای لبنان شاخ برسر خود از برای زینت قرار میدادند و همچنین مردان نیز عـادت میداشتند؛ و شاخهای مذبح نیز کراراً ذکر شده حز ۲۷: ۲.

شاروحن. (منزل نیکو) اسم یکی از شهرهای شمعون است یوش ۱۹:۶ که در جنوب واقع بود و دور نیست که در محلّ مخروبه که فعلاً آنرا شریع گویند و بشمال غربی بئرشبع می‌باشد واقع بوده.

شارون. (دشت) همان ساحلی است که در میانه قیصریّه و یافا واقع و آنرا سارون نیزگویند اع۹:۳۵. طولش ۳۰ میل وعرضش از ۸ تا ۱۵ میل میباشد و اولاً در یوش ۱۲: ۱۸ لشّارون مذکور است و بواسطه خرمی و بار آوری مشهور بود، و مواشی داودرا در آنجا میچرانیدند، و اشعیای نبی آنرا مدح مینماید و وعده و وعید میدهد ۱تو ۲۷:۲۹ اش ۳۳:۹ و۳۵:۲ و۶۵:۱۰ و سلیمان هم نرکس شارونرا درکتاب جامعه خود تعریف مینماید سرود ۲:۱.

باید دانست که دشت شارون فعلاً هم خرم و بارآور میباشد و در شمال این ساحل

کوههای مرتفعی تشکیل یافته که اغلب خاك سرخ و سنك ریك قرمز و سنك ریگی که با صدف مخلوط است میباشد و تلهای که بواسطه هوا و باد فراهم شده در آنجا موجود است و تپّههای طباشیری در آنجا بسیار و بعضی با درخت بلوط پوشیده شده است. امّا شارونی که در ۱تو ١٦:٥ با باشان و جلعاد مذکور است بر حسب زعم ستانلی همان دشت جلعاد و باشان است زیرا که امکان ندارد که املاك جاد تمامی عرض فلسطین‌را گرفته باشد.

شاطر. خادمان امرای مشرق زمین اند که از برای دویدن در پیشاپیش عرابه و کالسکه‌های ایشان تعلیم یافته بودند اسمو ۱۱:۸ و۲۲:۱۷ و ایلیای نبی هم بدین معنی در جلو کالسکه آحاب همی‌دوید ۱ پاد ۱۸: ٤٦؛ سرعت و تیز روی و دوام بعضی از این شاطرها خارج از باور است. در بعضی جاهای کتاب مقدّس این لفظ قصد از پیاده نظام است خرو ۳۷:۱۲ اعد ۲۱:۱۱ که سرعت و تیزروی ایشان بسیار معمول ومطلوب بود ۲سمو ۲۳:۱ و۲ ۱۸:۱ تو ۱۲ ۱۸:۱۲ ار ۰٥:۱۲

شافاط. قاضی:

(۱) یکی از جاسوسان سبط شمعون بود اعد ۰٥:۱۳

(۲) پدر الیشع ۱ پاد ۱٦:۱۹ و۲ پاد ۱۱:۳ و۳۱:٦.

(۳) یکی از سلسله سلطنتی یهودا ۱ تو ۳: ۲۲.

(٤) که دو مرتبه در ۱تو ۱۲:٥ مذکور است، اوّلی شافام و دوّمی شافاط باید باشد و هر دو تن از رؤسای سبط جاد بودند.

(٥) یکی از شبانان داود است ۱ تو ۲۷: ۲۹.

شافر. (در خشندگی) کوه شافر در دشت عربستان و یکی از منازل بنی اسرائیل بود اعد ۲۳:۳۳ رولندس بر آن است که کوه عریف همان کوه شافر است و بر ساحل غربی خلیج عقبه واقع است امّا دیگری کوه شریف‌را شافردانسته است که تخمیناً بمسافت ۷۰ میل بشمال خلیج عقبه واقع میباشد.

شافیر. (بازار) و آن شهری میباشد که میخاه نبی آن‌را خطاب میفرماید می ۱۱:۱ و اوسیبیوس و هیرونیمس آنرا درکوهستانی که در میانه الوثروپولس و اشقلون واقع است دانسته اند لکن بعضی بر آنند که همان سوافر میباشد؛ و سوافر عبارت از دهات محقری است که بمسافت ٥ میل بجنوب شرقی اشدود مانده واقع است.

شاقل. (ملاحظه در وزن).

شاگرد. قصد از این کلمه که در عهد جدید مذکور است تابعین خداوند ما عیسی مسیح میباشند لکن همواره دلالت بر آنانی نمی‌نماید که ویرا با کمال اخلاص و

استقامت متابعت مینمودند چنانکه اینمطلب از آیات ذیل معلوم میگردد مت ۲٤:۱۰ و ۱۱:۲ لو ۲٦:۱٤ و۲۷ و۳۳ یو٦٦:٦ و۹: ۲۸ (ملاحظه در مدرسه)۰

شالیم. (صلح) پید ۱۸:۱٤ بر حسب رأی عام همان محلّی است که بعد از آن اورشلیم خوانده شد که در مز ۲:۷٦ سالیم مکتوب است (ملاحظه در سالیم)۰

شام خداوند. اقر ۲۰:۱۱ بدانکه در شب آن روزیکه مسیح مصلوب شد با شاگردان خود در جائی فراهم شده فصح‌را با ایشان تناول فرمود، از آن پس نان و شراب بدیشان داده فرمود «مادامیکه از این نان خورید و از این شراب آشامید مرا یاد آوری نموده و مرك مرا ظاهر کرده باشید تا باز آمدنم»۰ اکثر مسیحیان مراعات اینقاعده‌را از جمله فرضیات شمرند که باید تا انقضای جهان درکلیسای مسیح مراعات شود و آنرا جزء یکی از امتیازات مهمّهٔ هر شخص مسیحی دانند و این قاعده اگر چه فی حد ذاته بسیط و چنان مینماید که دارای اهمیّتی نیست لکن فی الحقیقه دارای مرتبهٔ اعلی و مقامی ارفع و اقوی میباشد زیرا که قصد از آن یاد آوری موت مسیح است که کفّارهٔ اعظم و ذبیحه سلامتی میباشد۰ بجا آوردن این مطلب اساس ایمان ما است و موضوع حمد و تسبیح ما در آسمان میباشد و اشاره کتاب مقدّس در فراهم شدن برای انجام اینخدمت بملاحظه اینکه یادگاری مرك مسیح است و کفّاره خطایای ما میباشد و هم چنین بر عقیده استحاله که منافی طبیعت ومخالف کتاب مقدّس میباشد۰ امّا قول مسیح که فرمود «این است جسد من که در راه شما شکسته میشود» بس واضح است که هر آن کس‌آیه مرقومه‌را بمعنای تحت لفظی ترجمه وتفسیر نماید خبط فاحشی نموده باشد و رسایل وکتب در اظهار اشتباهات و خبطهای چنین اشخاص تصنیف گشته است۰

حال آیا خداوند عیسی مسیح نمی‌توانست بگوید که این مثل جسد من است که در راه شما شکسته میشود و یا اینکه ادوات تشبیه در لسان معمولی آن ایّام نبود، حاشا۰ بلکه لسان مرقوم از آن قبیل الفاظ و ادوات مملّو مستغنی بود و مخلّص ما اگر خواستی استعمال نمودی لکن عادت اهالی مشرق بر این استمرار یافته بود که کلام خودرا با اشاره و استعاره زینت دهند و شاهد بر اینمطلب هم قول خود مخلّص است که «منم تاك حقیقی منم در» و یعقوب که در باره پسر خود میگوید «یهودا بچّه شیر است و بن‌یامین کرك درنده است» و بهیچ وجه ادات تشبیه از قبیل لفظ مثل و غیره در این کلمات در کار نیست و کلام مسطور فوق نیز که خداوند ما فرموده است از این قبیل میباشد و هر انکس منکر این مطلب بوده آیه مذکوررا بمعنای تحت اللفظی تفسیر نماید باید اینمطلب‌را مسلم دارد که دو نفر از اولادهٔ یعقوب در زمره چهارپایان بودند

و نیز اهالی مشرق زمین‌را از استعمال اشاره و استعاره باز دارد. و پیاله‌را که خداوند بدست گرفته فرمود این است خون من فی‌الحقیقه خون او داند.

بعضی بر آنندکه نان و شراب بدون تغییر وتبدیل باقی میمانند و این هر دو اشاره بجسد و خون خداوند میباشد لکن انجیلیّین گویند که معانی این تکالیف دینیّه کلیّهٔ روحانی است و اشاره بدریافتن و متّحد شدن مسیح است در قلب و مدّتهای متمادی گذشته است که کلیسای مسیح در مراعات این سنت برکت یافته و می‌یابد و مارا قدرت داده است براینکه ایمان خودرا با کمال هوشیاری و حواس پیروی نموده بعضی با بعضی دیگر در آن رمزهائی که بناسوت مسیح ابن الله اشاره مینماید که محض خطایای ما دردکشید شرکت مینمائیم. و این سنت‌را اسمهای متعدد است، من جمله عشاء، زیرا که در شب بودکه مسیح برای انجام آن با شاگردان فراهم شد؛ و ولیمه، زیرا که اوّل شادی وفرح میباشد؛ و عشاء ربانی، زیرا که مؤمنین فرصتی مخصوص یافته شکر خودرا ادا میکنند؛ و شرکت، زیرا که با آن با مسیح وسایر مؤمنین شریك میشویم؛ و سرّ مقدّس، زیرا که آن سرّیست که احدی کنه آنرا نه خواهد فهمید مگر آنکه بنور ایمان منور گردد، و سرّ مسطور همواره در کلیسای مسیح بوده و خواهد بود تا زمانیکه خود او ثانیاً زمین‌را بقدوم میمون خودرشك روضه آرام سازد، ملاحظه در شرکت.

شام. همان مملکتی‌است‌که عبرانیان‌آنرا ارام میگفتند که گاهی قصد از لبنان و کوهستان شرقی و آن مرزوبوم بود و وقتی شامل جبال نصیریّه و کوه اقرع و غیور طاغ و دشت مابین آنها و نهر فرات و ساحل صور تا باسکندریّه میشد؛ بنا بر این حدود آخرین طول شام ۳۷۰ میل و عرضش تخمیناً ۱۵۰ میل میباشد که شامل ارام دمشق و ارام صوبه و الجزیره است، و شام‌را باقسام ذیل قسمت نموده اند:

(۱) سلسله کوههای امانس است که از رأس الخنزیر شروع نموده کوه موسی و کوه احمر (قزل طاغ) و (جزبل طاغ) و طاس طاغ و غیور طاغ و کی پوك طاغ و بندراس طاغ و دربن طاغ و زیارت طاغ‌را شامل است و آبهای طرف شرقی این سلسله به نهر عینتاب و غیره و از آنجا به نهر عاصی جاری شود و دشت مرتفعی از این سلسله تا بنهر فرات ممتّد است.

(۲) سلسله جبل الاقرع وکوههای نصیریّه است که از دهنهٔ نهر عاصی تا بنهر کبیر ممتّد است و در دامنهٔ مغربیش ساحل سنگی واقع میباشد.

(۳) وادی عاصی است که از هرمل به سویدیّه ممتّد و طرف مغربش کوههای نصیریّه و مشرقش سلسله کوههائی است که

بلعاس که در دشت تدمریّه میباشد نیز از آن جمله میباشد.

(٤) کوه لبنان است که از وادی نهر کبیر تا بوادی قاسمیّه ممتّد است.

(٥) کوه شرقی و کوه شیخ است که از مدخل حماه تا بانیاس ممتّد است.

(٦) بقاع وآن دشت مرتفعی میباشد که در میانهٔ لبنان و کوه شرقی واقع است.

(٧) دشت دمشق و آنچه در شمال او تا بحدود شمالی شام برسد که شامل اغلب دشت شام میشود. باید دانست که در بدو الأمر حتّیان در آن ساکن بودند از آن پس بدست یاری کدرلاعمر و حضرت خلیل الرحمن بعضی از نسل سام نیز در آن سر زمین داخل شدند و در زمان قدیم در میانهٔ پادشاهان زیاد مثل پادشاه دمشق و رحوب و صوبه و جشور منقسم بود ۱ پاد ۲۹:۱۰ و۲ پاد ۶:۷ و از قراریکه از کتاب یوشع ۱۱:۲-۱۸ معلوم میشود آن جناب بعضی از نواحی لبنان و جبل الشّیخ‌را در تحت تصّرف در آورد و داود نیز بر آنها و اهالی دمشق غلبه یافته آن شهررا مفتوح ساخت ۲سمو ۸:۳ الی ۱۳ و۱۰:۶-۱۹ و در حیطهٔ تصّرف و تسلّط سلیمان باقی مانده تا وقتی که آن مملکت مستقل گردید ۱ پاد ٤:۲۱ و۱۱:۲۳-۲۵. پر واضح است که سلاطین دمشق همواره دشمن سخت بنی اسرائیل بوده با ایشان همی‌جنگیدند ۱ پاد ۱۵:۱۸-۲۰ ۲ پاد ۶:۸-۳۳ و۷: و۹:۱٤ و۱۵ و۱۰:۳۲ و۳۳ و ۱۳:۳ و۱٤-۲۵ و چون سلطان شام و پادشاه اسرائیل همّت بر آن گماشتند که مملکت یهودارا مفتوح سازند آحاز از شهریار آشّور استمداد خواسته چون جنك بانجام رسید شام جزء مملکت آشور شد از آن پس جزء بابل بعد بفارس پیوسته سپس در سال ۳۳۳ قبل از مسیح جزء مملکت اسکندر کبیر گردید وچون آن شهریار بزرگ رأیت کشورگشائی و مملکت گیری‌را بر طاق نسیان گذارده در گذشت آن مملکت در سال ۳۰۰ قبل از مسیح در تحت تصّرف سلوقس افتاده انطاکیّه‌را پای تخت قرار داد و پس از آن در تصّرف خلفای‌او بود. من‌جمله انطیوخس‌ابی‌فانیس است که با یهود عداوت نموده باورشلیم آمده هیکل‌را غارت و قدس الأقداس‌را تنجیس نمود تا زمانیکه یهود بدست‌یاری سلاطین اسمونی سرکشی‌نموده برضّد وی بر خواسته و در سال ۱٦٤ قبل از مسیح پریتیان بعضی مقاطعه‌های مشرقی شام‌را بدست یاری متریداتش اوّل بتصّرف در آوردند؛ از آن پس در سال ٦٤ قبل از مسیح تمام مملکت شام بدست رومانیان افتاد؛ و چون اوغسطس امپراطور مملکت خودرا منظّم گردانید شام یکی از ممالك امپراطوری شده انطاکیّه پای تخت آن گردید لکن بعضی از مقاطعات آن باستقلال خود باقی ماند. خلاصه دین پاك مسیح بواسطه بشارت پولس به مملکت شام

داخل گردیده اع ١٥: ٢٣ و٤١ و١٨: ١٨ و٢١: ٣ غل ١: ٢١ و در سال ٦٣٢ میلادی مفتوح لشگراسلام گردید پس از آن صلیبیّون آنرا استرداد نموده تا در سال ١٥١٧ میلادی بدست سلاطین عثمانی افتاد و بعد از خاتمه جنگ بین المللی در تحت قیمومیّت فرانسه در آمد.

شامیر. (طرف ریسمان).

(١) شهری در کوهستان یهودا یوش ١٥: ٤٨ و دور نیست که همان صومره باشد که در مغرب دبیر واقع است.

(٢) جائی است در کوهستان افرائیم که تولع در آن سکونت میورزید داو ١٠: ١ و٢ بزعم شوارتز در نزد سنور بر تلّی که تخمیناً ٦ میل بشمال سامره است واقع میباشد لکن فاندافلد گوید که در نزد صمراست که در جنوب شرقی نابلس واقع میباشد.

شاول. (مطلوب (١)او ّلین پادشاه اسرائیل و او شاول ابن قیس از سبط بن‌یامین است که شخصی خوش منظر و نیکو اندام و نجیب بود. روزی چند رأس از الاغهای پدرش مفقود گردید و او یکی از خدّام‌را بهمراه خود بر داشته به تفتیش الاغهای پدر خود براه افتاد و روز سوّم بجائی که سموئیل نبی در آنجا سکونت داشت رسید پس آن خادم در خیال او انداخت که این مطلب‌را از سموئیل استفسار نماید؛ وچون سموئیل از طرف خدا از آمدن شاوُل مستحضر بود و آنچه میبایست در باره او معمول دارد از خدا یافته بود شاؤل‌را بخانهٔ خود دعوت نمود و نهایت عزّت و احترام‌را در بارهٔ او مبذول داشت و روز دوّم ویرا مطلع ساخت که عنقریب بسلطنت آل‌اسرائیل مفتخر و سرافراز خواهد گردید و چون در راه بودند سموئیل ظرف روغن قسرا گرفته ویرا بسلطنت آل‌اسرائیل مسح فرمود و برای اطمینان شاؤل از حوادث آینده نبّوت فرمود و پر واضح است که سموئیل دارای اخبار از مغیّبات نبود بلکه خدای تعالی بوی منکشف فرمود اسمو ١٠: ٢-١٦؛ و چون چند روز بر این بگذشت سموئیل بمصفا رفته قومرا درآنجا دعوت فرموده ایشانرا بسلطنت شاوُل بشارت داد. خلاصه چون شاوُل بر مسندشاهی بر نشست رأیت جهانگیری برافراشت و با ناحاش و عساکر عمّونیان رزم داده ایشانرا در یابیش جلعاد منهزم گردانید؛ از آن پس قوم در جلجال فراهم شده عید جلوس شاؤل‌را با قربانیها و بازیهای بسیار بپایان بردند. چون شاؤل بتائید خدا-یتعالی بهر طرف رو آوردی کامیاب و بهره‌مند گشتی لهذا خداوند اورا برای انتقام عمالقه نامزد فرمود زیرا که با بنی اسرائیل ضّدیت نمودند لکن باد نخوت و غرور غلبه و مکنت بر دماغ وی چیره شده امر خدارا بطورشایسته اطاعت ننمود بدینواسطه سلطنت از دودمان وی منتزع

گردیده حسد و ریا و خباثت نفس برطبع او مستولی گردید و داودرا بشدّت دشمن میداشت بطوریکه از رفتار و کردار او معلوم میشود که از سلسله انسانی خارج گشته خوی بهایم گرفته بود٠

و چندی قبل ازآنکه سرای فانیرا بدرود گوید و بنی نوع خودرا از مکاید خود آسوده سازد فلسطینیان لشکری عظیم ساز داده از در مقاتله و منازعه باوی در آمدند؛ شاؤل از استماع این مطلب قوی ضعیف حال گردید و ترس و هراس بر وی استیلا یافته در یافت که خدا یتعالی اورا واگذاشته است پس در همان شب دوتن از گماشتگان خودرا طلبیده بهمراهی ایشان بعوزیت دور شد تا در آنجا از زنی که ادّعای تسخیر ارواح مینمود استفسار نماید؛ چون بدانجا رسیدند از آن زن در خواست نمود که روح سموئیلرا احضار نماید، و باوجودیکه آنزن قوّه و قدرتی براحضار ارواح نداشت لکنخداوند تبارك و تعالی این مطلبرا در قوّه آن زن گذارد تا بدانواسطه شاؤلرا توبیخ فرماید و اورا از عقاب آینده که بر وی معلّق است آگاه سازد، بدان لحاظ سموئیل حاضر شده با وی صحبت همی نمود و چون شکایت اورا در بارهٔ خدای تعالی شنید ویرا متذکّر ساخت که در امر عمالقه خطا ورزیده است و اورا قانع ساخت براینکه هر استعانتیرا که جز از خدای تعالی جوید نا چیز و باطل میباشد و خداوند عالم از وی متنفّر است و بزودی منهزم گشته هلاك خواهد شد و روز آینده او نیز در عالم ارواح خواهد رفت٠

پس شاؤل شوارت پیشه از این مطلب هراسانگردیده راه خود پیشگرفت و روز دیگر سپاه اسرائیلیان هزیمت یافته بسیاری عرضهٔ تیغ گشته و سه پسر شاؤل نیز در میان مقتولین افتاده بودند وخود شاؤل نیز زخمهای مهلك بر داشته نزدیك بود که اسیر شود، بدین لحاظ شمشیر خودرا کشیده بر آنافتاده بمرد٠ چون فلسطینیان تن شاؤلرا یافتند سرشرا از تن دور کرده ویرا بر دیوار شهر آویختند لکن بعضی از رفقا و دوستان وی اورا شبانه از دیوار فرود آورده به یابیش جلعاد برده دفن نمودند ۱شمو ۲۸:۳ـ۳۱: (ملاحظه در داود و فلسطینیان)٠

(۲) شاؤل طرسی (ملاحظه در پولس)٠

(۳) شاؤل ابن شمعون است که از زوجهٔ کنعانیّه او بود پید ۴۶:۱۰ خرو ۶:۱۵ عد ۲۶:۱۳ و۱تو ۴:۲۴ ٠

(۴) یکی از سلاطین ادوم است ۱تو ۱:۴۸ و۴۹ پید ۳۶:۳۷٠

(۵) شخص لاوی از بنی قهات است ۱تو ۶:۲۴٠

شاوه . (همواره عمق شوه) و آن وادئی است در نزدیکی اورشلیم که محتمل است همان وادی یهوشافاط باشد پید ۱۴:۱۷ مقابل ۲سمو ۱۸:۱۸٠

شاوه قریتین . همواری دو قریه و آن همواره ایست که در نزدیکی شهر قریتایم است که در اراضی موآب واقع است پید۱۴: ۵ و بعد از آن برأوبین داده شد اعد ۳۲: ۳۷ یوش ۱۳: ۱۹ اوسیبیوس گوید که آنجا در ایّام خود معروف و تخمیناً ده میل از میدیا دور بود.

شاهد و شهادت . بدانکه شریعت موسوی باستصواب دو یا سه شاهد که بر امری شهادت دهند اجرای حکم مینمود و هرگاه بر حسب شریعت و شهادت شاهدان کسی مستحق سنگسار شدن بود میبایست اولاً آن شاهدان بر او سنگ اندازند (ملاحظه در سنگسار).

و اگر بالفرض شاهدی بدروغ شهادت میداد همان قصاصی که در حق آن شخص مقصّر معیّن بود بر آن شاهد وارد میآوردند و لفظ شهادت در پید ۲۱: ۳۰ و ۳۱: ۴۸ یوش ۲۴: ۲۷ قصد از اشاره بامری میباشد.

امّا قصد از شهادت روح بر ارواح ما که در رومانیان ۸: ۱۶ مسطور است آنستکه شخص کم و زیاد کار روحرا که در عقل او بجا آورده میشود بفهمد وملتفت شود و همان فهمیدن اورا برای جا آوردن ارادت خدا مایل گرداند و نیز روح است که مارا بآوردن ثمر پسر خواندگی تقویت میفرماید.

امّا قصد از شاهد امین در آسمان که در مز ۸۹: ۳۷ وارد است ماهتاب میباشد مقابل ار ۳۳: ۲۰ که بر شب سلطنت رانده تاشب هست او نیز خواهد بود و یوحنّای حوّاری مکرّر انجیلرا شهادت خطاب نموده است ۱ یو ۵: ۹ وخداوند ما عیسی مسیح نیز خودرا شاهد امین و راستگومینامد مکا ۱: ۵ و ۳: ۱۴.

شاهین . یکی از مرغان شکاری و شکننده است که به حسب شریعت یهود نجس بود و بواسطه تیز چشمیش معروف است ۱ یو ۲۸: ۷.

شب . عبرانیان در قدیم الأیّام ساعات روزرا از غروب آفتاب تا غروب آفتاب دیگر محسوب میداشتند و بدین لحاظ شب قبل از روز اتّفاق میافتاد و احتمال قوی میرود که این ترتیب از وضع مذاکرات کتاب پیدایش مأخوذ باشد پید ۱: ۵ و ۸ و ۱۳ که مسطور است «و شام بود و صبح بود روز اوّل» عبرانیان ساعات روزرا ۱۲ و ساعات شبرا نیز ۱۲ قرار میدادند، لکن این ترتیب جز در خط استواء بطور تساوی نبود زیرا که در سایر اماکن چون ساعات روز کوتاه شود تا چار ساعات شب بلند خواهد شد و بالعکس چنانکه اینمطلب در فصل زمستان بخوبی مشهور میشود (ملاحظه در ساعت).

(۱) شبها در ولایت شام گاهی از اوقات بسیار سرد و روزها بسیار گرم میشود و مسافرینی که در آن حوالی و دشتها و جبال حوالی فلسطین مسافرت مینمایند زحماتیرا که از شدّت سرما و گرما متحمّل میشوند نسبت بلعنت و نفرینی که یعقوب در پیدایش ۳۱: ۴۰ مذکور داشته است بیان مینمایند «که

گرما در روز سرما در شب مرا تلف میکرد و خواب از چشمانم میگریخت» و وقت شام و شفق در امکنهٔ گرم سیر خیلی کم و کوتاه است پید ۱۷:۱۵ ایّوب ۱۵:۲۴ حز ۶:۱۲ و۷ و۱۲۰

شب یکی از جمله زمانهای خطر است داو ۱۹:۷ ایّوب ۱٤:۲٤ مز ۵:۹۱ و لفظ شب کنایه از نادانی می ۶:۳ و عذاب و زحمت و مرارت اش ۱۲:۲۱ و مرگ میباشد یو ٤:۹، بدیهی است که از این اشیاء مضرّه در آسمان و فردوس یافت نمیشود مکا ۲۲: ۵۰

اشخاصیکه اعمال خودرا در تاریکی بجا میآورند فرزندان شب خطاب شده اند ام۹:۷ ۱ تسلو ۵:۵ــ۷۰عمر شخص مسیحی فقط یك شب میباشد یعنی قبل از آن روز بی انتها روم ۱۲:۱۳۰

شب پره. لا ۱۱ ۱۹:۱۱ حیوانی است نجس که در مغاره‌ها و خرابه‌های قدیمه و امکنهٔ کثیفه و ناپاك ساکن شود چنانکه در اش ۲: ۲۰ اشاره شده است و اورا پستانها میباشد و بهیچ وجه به پرندگان شباهت ندارد مگر اینکه تواندپرید و باوجود آن اعضأ پریدنش نیز از سایر پرندگان متفاوت است۰

شبا. (ایشان) (۱) شخصی از نسل حام پید ۷:۱۰ و ۱تو ۹:۱۰

(۲) شخصی از نسل سام است پید ۲۸:۱۰ و ۱تو ۲۲:۱۰

(۳) شخصی از نسل ابراهیم از قطوره زوجه او پید ۳:۲۵ و ۱تو ۳۲:۱۰

(٤) اسم موضعی است که در نزدیکی دریای قلزم میباشد که با سبا مذکور است مز ۱۰:۷۲۰

امّا سبا که وطن ملکه مشهور بود باید آنرا بموافق عبرانی شبا گفت ۱ پاد ۱:۱۰ و٤ و۱۰ و۱۳ و۲تو ۱:۹ و۳ و۹ و شبا نیز منفرداً در مزمور ۱۵:۷۲ و اش ۶:۶۰ وحز ۲۲:۲۷ و۲۳ و۱۳:۳۸ مذکور است، ملاحظه در سبا و ددان۰

لکن سبا یا شبا هر دو در یمن واقع و برای عطریّات و ادویه جات گران بها معروف بود و اهالی‌اش بواسطه فروش ادویّه جات بسیار دولت مند و بامکنت بودند ۰

شباریم. (خراب) موضعی میباشد در نزدیکی عای که اسرائیلیان بقهقرا در آنجا بر گشته یوش ۵:۷ و دور نیست که لفظ مرقوم بمعنی قلّه‌ها و شکافها نیز آمده باشد و محلّش معلوم نیست۰

شباط. ملاحظه در ماه۰

شبام. (سرما) شهریست در مشرق اردن که رأوبین و جاد در طلب آن بودند اعد ۳:۳۲۰

شبان. بدانکه مصریان شبانان‌را مکروه میداشتند چنانکه سابقاً مذکور شد و اعراب و عبرانیان‌را گلّه‌های بزرك و بسیار بود و یوسف اولاده یعقوب‌را در درگاه فرعون

پیشهٔ شبانی گلّه‌های سلطانی‌را داده پید۴۷:۶ و اغلب اجداد متقدّمین عبرانیان شبان بوده اند؛ منصب و ریاست شبانان در مملکت یهود از جمله منصبهای مفتخره و عظیمه محسوب بوده است ۱سمو ۲۱:۷ و پادشاهانرا در آن ایّام مواشی بسیار بود ۱پاد ۳۳:۴ و۲تو ۱۰:۲۶ و۳۲:۲۸ و۲۹ و۳۵:۷ـ۹ جا ۲:۷ و عاموس نبی نیز شبان بود و بیشتر دولت و ثروت یهود گلّه و رمه ایشان بوده چنانکه مذکور است. اراضی شرقی رود اردن هم از جمله چراگاههای خرّم و پر آب و علف ایشان میبود و علاوه بر آن شارون که در طرف غربی اردن ۱تو ۲۷:۲۹ و کرمل ۱سمو ۲۵:۲ و دوتان پید ۳۷:۱۷ و غیره‌را نیز داشتند، ملاحظه در گوسفند و گاو.

شبت. مت۲۳:۲۳ معروف است و در طبّاخی و طبابت بکار برده میشود و در فلسطین و شام جز در بوستانها یافت نشود و فریسیان عشر آنرا میگرفتند.

شبتای. تولّد یافته در روز سبت و او شخصی از لاویان بود که عزرارا به تفسیر شریعت و مسئله نکاح غیر مشروع اعانت همی نمود عز ۱۰:۱۵ نح ۸:۷ و۱۱:۱۶.

شبع. (سوگند یاد کردن) ۱، شبع ابن‌بکری بن‌یامینی است که بداود مقصّر شده یواب‌را بر وی مأمور کرد و اورا در قلعهٔ ابل بیت معکه در یافته، زنی سر اورا از تن دور ساخته از دیوار بزیر انداخت ۲سمو ۱:۲۰ـ۲۲.

(۲) یکی از رؤسای سبط جاد ۱تو ۵:۱۳.

(۳) اسم شهری است که در قسمت سبط شمعون و در میانه بئرشبع و مولاده واقع بود یوش ۱۹:۲ و دور نیست که همان شماع باشد یوش ۱۵:۲۶؛ و بمسافت دو میل در طرف شرقی بئرشبع بر راه مولاده تلّی است که آنرا سبع گویند و در آن نزدیکی چاهی نیز هست، دور نیست که همان شبع باشد.

شبعه. (هفت یا سوگند) چاهی است که خدّام اسحاق آنرا حفر نموده بئرشبع نامیدند پید ۲۶:۳۳.

شبّولت. (سنبله یا محراب یا طوفان داو ۶:۱۲) لفظی است که افرائیمیان آنرا نتوانستندی گفت از آن رو که از مخرج شین عاجز بودند بدین لحاظ هنگامیکه در میان ایشان و جلعادیان جنگ در پیوست ایشان هزیمت یافته باردن فرار نمودند وجلعادیان اشخاصیرا برگذرگاه‌ها قرار دادند، و هرگاه از فراریان میدیدند از او میپرسیدند آیا افرائیمی میباشی، و اگر ابا مینمودند ویرا مجبور میکردند که شبولت‌را بگوید و چون سبّولت میگفت میدانستند که افرائیمی میباشد و اورا میکشتند؛ بدینواسطه ۴۲۰۰۰ از افرائیمیان عرضهٔ تیغ گردیدند تث۲۶:۷۳.

شبکه. لفظ شبکه که در داو ۲۸:۵ و ۲ پاد ۱:۲ وارد است قصد از شبکه‌هائی است که در جلو پنجره‌ها محض محافظت گذارند، ملاحظه در خانه .

شبنا. (جوان) یکی از وکلای قصر حزقیای پادشاه بود و بواسطه نخوت و تکبرش اشعیا عزل اورا نبوت فرمود اش ۲۲:۱۵—۱۹ .

شبنا. وقایع نگار حزقیای پادشاه بود اش ۳:۳۶ ۲ پاد ۱۸:۱۸ و ۱۹:۲۰ و یکی از رسولانی بود که بر بشاقی فرستاده شد.

شبنم . معروف است و در فلسطین و بعضی ولایات شرقی بسیار فرود میآید و سبب محافظت و نگاهداری سبزیجات و روئید نیهااست که در ایام خشکی و قطع باران محفوظ مانند؛ ماندرل گوید که چون چادر در تابور و حرمون زدم بطوری از شبنم تر شدند مثل آنکه تمام شب باران فرود آمده باشد داو ۳۸:۶ وغز ۲:۵ . شب‌نم در ممالك مجاور کوهستان بیشتر آید و عموماً چندی قبل یا قدری بعد از باران فرود آید لکن در وسط تابستان هرکز فرود نیاید و یکی‌از برکات مخصوصه و گران بهای الهی است پید۲۷:۲۸ تث۳۳:۲۸ ۱ پاد۱۷:۱ ایوب ۲۹:۱۹ حك ۱:۱۰ زك ۸:۱۲ و شب‌نم موضوع شیرین قلمی نویسندگان کتاب مقدس میباشد تث ۳۲:۲ و۲سمو ۱۷:۱۲ ومز ۱۱۰: ۳ ام ۱۹:۱۲ هو ۶:۴ و۱۴:۵ میکا ۵:۷ .

شتر. در مشرق معروف است و بعضی از مؤلفین مثل ارسطاطالیس و اریان در صفت شتر گفته اند:اذیت‌را فراموش نکند و بزودی انتقام کشد، منافعش بسیار بود لکن بموافق شریعت موسوی از حیوانات نجس محسوب است لا ۱۱:۴ تث۱۴:۷ . ارتفاعش از۶ الی ۸ قدم است و در زحمت و حمل بارهای گران صابر میباشد، پایش پهن و بی چاك است تا در میان ریك غرق نشود؛ و شتری که در کتاب مقدس مذکور است صاحب یك گوهان میباشد، امّا شتر بکتری دارای دو گوهان است . معده شتررا سوراخها و مسامهائی است که در وقت آب آشامیدن پر شود و تخمیناً مدت بیست یا سی روز برای اوکافی باشد ومدت یکربع ساعت آب آشامد. خوراکش شاخهای درختان و خار و علف میباشد و صفات واطوارش لایق سکونت دشت و چون قدم گذارد اقدامش مستقل و پا بر جا بود و زودتر از الاغ باطاعت آید و مشرقیان اورا کشتی بری گویند؛ گوئی خداوند تبارك و تعالی اورا محض بارهای گران و زحمات بیکران آفریده است و بطوری‌اورا تربیت مینمایندکه چون خواهند زانو زند و بار بدوشش بندند در آنوقت چنان نماید که غضبناك و بی صبر میباشد لکن مدت درازی متحمل آن بار شده بدون‌ظهور خستگی براه افتد. و یکی از عادت‌های شتر اینکه روزی یکدفعه به خورد و درخت‌های بلند با علفهای زمین در نزد او مساوی است

زیرا که با گردن دراز خود شاخهای درختانرا میخورد و تخمیناً از صد الی صد و شصت من بر دارد و روزی مقدار سی میل طی کند و چون مسافت کمتر از مقدار مرقوم باشد بارشرا بیشتر کنند و گردن اورا بانواع زینت‌ها زینت نمایند داو۸:۲۱و۲۶؛ گوشت و شیر و مو و پوست و سرگینش بکار آید گوشت و شیرش خورده شود مویش برای لباس و عباهای خوب بکار آید مت ۴:۳ (ملاحظه در مو)؛ از پوستش کفشها دوزند و انبانها و خیگ‌های آب سازند و سرگینش‌را بسوزانند. عمرش از سی تا چهل سال برسد و بواسطه مطالب مذکوره فوق مشرقیان شتر زیاد نگاه‌دارند و برای حمل مال التّجاره و سواری بکار برند پید ۲۴:۶۴ چنانکه گویند که ملکه سبا با موکب عظیم و باشتر- انیکه بعطریّات و طلای بسیار و سنگهای گران بها بار شده بود باورشلیم آمد و در ۲ پاد ۸:۹ گوید که حزائیل چهل شتر بار کرد . هرکس‌را شتری بودی در زمرهٔ صاحب مکنتان محسوب شدی چنانکه در باره ایّوب گوید که اورا دو هزار شتر بود و مدیانیان‌را که قبیلهٔ از اعراب اند گوید که خود و شترانشان‌را حصری نبود داو ۷: ۱۲؛ وگاهی آلات حرب بر آنها حمل کرده و در رزم هم بر آنها سوار شدندی ۱ سمو ۳۰: ۱۷، چنانکه دیودورس سکیولس گوید که اعراب در جنگ دو نفر بر شتری سوار شده پشت بر پشت یکدیگر میدادند و هر یك پشت دیگری‌را در هر حال حمایت مینمود و هیرودوتس نیز گوید که اعراب در جنك زرگیس بر شتر سوار بودند. شتران شیرده‌را در نزد اعراب قیمتی عظیم بود چنانکه در پید ۳۲:۱۵ گوید که یعقوب سی شتر شیرده به برادرخود عیسو داد؛ پلینیوس مؤرّخ گوید که شتر مدّت مدیدی شیر دهد و نیبور گوید از جمله طعامهائی که اعراب برای او آوردند کاسهٔ شیر شتر بود، خلاصه شیر شتر غلیظ و برای اشخاص آنولایات خوشگوار و بسیار نافع میباشد.

و از جمله صفات شتر اینکه دردرا کمتر احساس کند مگر آنکه بسیار شدید باشد و بدانواسطه خارهای صحرارا مثل علف نرم باکمال میل ورغبت چرا نماید؛ وباوجودیکه مخلوقی است که خدا یتعالی برای سفرهای صحرا خلقت فرموده باز هم سواریش دشوار میباشد و اگر کسی بمسافت پانزده میل باشتر طی مسافت نماید زحمتش مساوی پنجاه میل با اسب میباشد؛ اعراب آنرا مرحمتی از مرحمتهای خدا گویند.

باید دانست که زانو زدن شتر برای بار کردن کسبی و تعلیمی نیست بلکه طبعاً بدان عادی میباشد و همواره به همان طور در سایر اوقات استراحت مینماید و گاهی از اوقات مسافرین صندوقی کجاوه مانند بر طرفین او بسته در آن نشینند و اسباب سفر در آن گذارند.

امّا قصد از عبارتی که در مت ۱۹:۲۴

یعنی «گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتراست از دخول شخص دولت مند در ملکوت خدا» این است که کار ممتنع الوجودیرا تشکیل دهد چنانکه اهالی ملبار این مثل‌را در باره فیل گویند، و در یونانی لفظ جمل‌را در آیه فوق به جبل ترجمه نموده اند لکن مارا دلیل معتبری بر صحّت اینقول نیست؛ و در مت ۲۴:۲۳ عبارت دیگری که لفظ شتر در آن وارد است مذکور میباشد و کتبه و فریسیان‌را خطاب کرده میگوید «برای پشّه صافی بکار برند لکن شتررا فرو می‌برند».

شعربوزنای. (ستارهٔ مجد) والی فارسی که در شام بود عز ۳:۵ و ٦ و۱۳:٦.

شعرمرغ. معروف است، بزرگترین طیور و واسطه فیمابین پرندگان و چارپایان میباشد بطوریکه ایرانیان و اعراب و یونانیان اورا شتر مرغ خطاب کرده اند و در افریقا و آسیای غربی و حدود گرمسیر یافت شود و بتفاوت و مختلف الالوان است. شکری رنك آن هفت قدم ارتفاع دارد و گردنش سه قدم و وزنش دوازده من است و قوّه و اقتدار حمل دو نفررا دارد.

نوع دیگر بالهای سیاه و شفّاف و دم سفیدی دارد؛ ارتفاع آنها ۱۰ قدم و پرهای بال او در نهایت گران بهائی میباشد و تقریباً در هر بالی بیست دانه پرکار آمد اعلا یافت شود لکن پرهای دمش غالباً شکسته و بیکاره است، رانها و زیر بالهای او عاری از پر و گردنش دارای موهای سفید نازک میباشد.

از وضع و هیئت و اندازه و ترکیب بالهایش چنان مینماید که این حیوان از برای دویدن خلق شده نه از برای پریدن. این حیوان‌در ایّوب ۱۳:۳۹ـ۱۸ و۲۹:۳۰ ار ۳۹:۵۰ و اش ۲۱:۱۳ و۱۳:۳٤ و۲۰:٤۳ ومی ۸:۱ توصیف گشته در آیات فوق و در سایر آیات اورا مرغ دشتی خطاب نموده؛ علی الجمله شتر مرغ بسیار ترسو و رمنده و بعضی اوقات بواسطه شدّت گرسنگی بخرابی زراعات می‌پردازد لکن غالباً در اواسط دشت گلّه‌های کوچك و بزرگ که باگلّه‌های گوره خر داخل میباشند دیده شود. اینگونه حیوانات در شریعت موسوی ناپاك محسوب است لا ۱۱: ۱٦ تث ۱۵:۱٤. گاهی بواسطه پژمرده شدن نباتات دشتی بی خوراك ماند و حلزون و حشرات الأرض و ماررا می‌خورد، اشتهای قوی و زور آوری دارد که پست‌ترین و سخت‌ترین اشیارا می‌بلعد؛ حضرت ایّوب سرعت مشی و تندروی شتر مرغ‌را توصیف کرده میگوید که «اسب و سوارشرا مضحکه مینماید».

زنفون در بیان سیرت کورش در باره شتر مرغ عربستان می‌نویسد که هیچکس بآنها نمیرسد و سواران تیزتگ از تعاقب آنهـا مأیوسانه مراجعت میکنند، امّا شتر مرغ ماده محل گودی در ریکزار کنده تخم زیادی در آنجا میگذارد و معدودیرا نیز خارج از آشیانه میگذارد و دور نیست که از برای خوراگ جوجه هایش باشد پس از آن

باستعانت آفتاب سوزان و یاری شتر مرغ نر در شبهای سرد آنهارا محافظت و حصانت مینماید امّا آنقدر ترسو است که در موقع رو آوردن خطر فوراً میگریزد٠

دکترشا مینویسد که چون ادنی خطری بر شتر مرغ رو آورد فوراً تخم یا جوجهای خودرا ترك میکند و گاهی اتّفاق میافتد که مراجعت نمیکند و با الفرض که مراجعت کند بسیار دیر خواهدکشید؛ گاهی از اوقات اعراب بدین آشیانه‌ها بر خورده تخمهای تازه و شیرین و خوب‌را می‌یابند و گاهی هم گندیده ومتعفّن شده اتّفاق می‌افتد٠ بعضی اوقات لانهٔ آنهارا دارای جوجه‌هائی‌است‌که چندان از مرغهای خانگی بزرگتر نیستند و ازگرسنگی نیم جان شده نالان و آواره همچو یتیمان مصیبت زده و زحمت‌کش یافت میشود بدین لحاظ است که گفته شده و مثل مشهور است‌که شتر مرغ نسبت به جوجه‌های خودش سنگ دل است مثل اینکه ابداً باو مدخلیّتی ندارندو زحمت و حضانت او در حق ایشان بی هوده و بهدر خواهد رفت؛ و این قساوت و عدم محبّت در مراثی ارمیا ٣:٤ مذکور است که میفرماید٠ «امّا دختر قوم من مثل شتر مرغ بری بی رحم گردیده است» یعنی که بچّه‌های خودرا ترك کرده دیگران‌را به عوض آنها بر میگزینند٠ چون شتر مرغ معذّب شود صدای تیز و غضبناکی از گلوی خود بر میآورد و گلوی خودرا پر باد کرده همواره دهان خودرا میکشاید و در سایر اوقات صدای او خیلی محزون و اندوه آورو همچو صدای نوحه خوانان است و شتر مرغ نر در شب بتوسّط غرّشهای بلند وکوتاه خود دشمنان‌را رد میکند چه که غرش آنهارا غرّش شیر فرض توان نمود می ١:٨٠

شجویه یا شجولوت . مز٧: حب ٣:١ معنایش معلوم نیست و احتمال میرود که وزن سرودی باشد٠

شحصیه . (بلندیها) وآن شهری درقسمت یسّاکار بود یوش ٢٢:١٩ و احتمال میرود که همان تَل القاسم باشد که در وادی اردن واقع است٠

شدرك . (پادشاه من) یکی از آن جوانانی است که درکتاب دانیال مذکور و از اورشلیم در سال ٦٠٤ قبل از مسیح ببابل باسیری برده شدند و در آنجا برای خدمت سلطان بابل تربیت گشتند دا ٧:١ واسمهای ایشان‌را تغییر داده باسم خدایان خود نامیدند چنانکه دانیال‌را بلطشصّر و حننیارا شدرك و میشائیل‌را میشك نام نهادند وعزریارا عبدنغو نامیدند٠

پس دانیال بواسطه اینکه خواب پادشاه‌را تفسیر نمود بدرجات عالیه ارتقاجسته رفقای خودرا ترقی داد و بواسطه سجده نکردن بتمثال نبوکدنصّر مشهور بودند و بدان لحاظ در تنور آتشین افکنده شده باوجود آن صحیح و سالم از انجایکه خلاصی یافتند (ملاحظه در نبوکد نصّر)٠

شراب . در لفظ عبرانی اینکلمه اختلاف کرده اند که آیا الفاظی که در کتاب مقدّس وارد گشته است همـان مایع ومسکر معروف میباشد یا نه لا ۱۰:۹ اعد ۲۸:۷ ام ۳:۱۰ دا ۱:۵، علی الجمله و بموافق هوش ۷:۱٤ و حز ۱۸:۲۷ شراب لبنـان و حلبون از ثمرات سایر جاها پاکیزه‌تر و بهتر بوده است و شرابی که با گندم و روغن زیتون درکتاب مقدّس وارد گشته است نظیریکی از عطایا و بخششهای طبیعی است که بانسان داده شده است و در هر خانهٔ موجود بوده در عیدها و ضیافات بکار میبردند پید ۱۸:۱٤ یو ۲:۳ لکن یهود و سایر قبایل در استعمال آنها گناه میورزیدند، لهذا کتاب مقدّس عهد عتیق‌مثل عهد جدید ایشان‌را سرزنش و توبیخ مینماید ام ۲۰:۱ و۲۳:۲۹ـ۳۵ اش ۲۲:۵ و۲۸: ۱ـ۷ و۵٦:۱۲ هوش ٤:۱۱ . و شراب‌را در هدیهٔ ریختنی که در شریعت موسوی معمول بود استعمال مینمودند خرو ۲۹:٤۱ چنانکه در وقت تقدیم نوبرها لا ۲۳:۱۳ و بقیّه ذبایح نیز بکار میبردند اعد ۱۵:۵ و شخص صاحب نذررا هم جایز نبود که در مدّت نذر خود بهیچ وجه شراب و یا مسکری بیاشامد اعد ٦:۳ و نیز کاهن‌را سزاوار نبود که هنگام اشتغال بخـدمات مقـدّس شراب بیاشامد لا ۱۰:۹ و شراب ممزوج که در ام ۹:۲ مذکور است قصد از آن نیست که آنرا با آب برای تخفیف ممزوج مینمودند بلکه ادویه‌جات متنوّعه در آن میریختند تا بدانواسطه طعمش لذیذتر و رنگش نیکوتر شود سرود ۸:۲ .

شرارت روحانی . اف ٦:۱۲ «با فوجهای روحانی شرارت» قصد ازارواح شریره است، ملاحظه در روح ٤ .

شراصر . (امیرآتش) و او شراصر ابن‌ـ سنخاریب است که با برادر خود ادرملك در قتل پدر اتفاق نمود ۲ پاد ۱۹:۳۷ اش ۳۷: ۳۸ .

شرق ، مشرق . عبرانیان اینلفظ را برای اراضی که در دشت یهودیّه و شام و اراضی که در کنار دجله و فرات واقع بود استعمال مینمودند پید ۱۱:۲ و ایّوب ۱:۳ حز ٤۷: عادت عبرانیان بر این استمرار یافته بود کـه چون در بارهٔ جهـات صحبت دارند همواره رو بمشرق باید باشند و بدین لحاظ پیش رو یا جلو قصد از مشرق و پشت سر یا عقب قصد از مغرب و دست راست جنوب و دست چپ شمال مقصود است. علاوه بر معانی مخصوصه فوق یوش ٤:۱۹ مز ۱۰۳: ۱۲ یهودیان لفظ مشرق‌را بسیار اوقات از برای ممالك وسیعه که بشمال شرقی وجنوب شرقی واقع و فلسطین شرقی و عربستان و شام‌را شامل بود استعمال میکردند و هم از برای تمام حدود بابل و آشور و تمامی زمین واقعه در مغرب دریای خزر و خلیج عربستان مستعمل بود پید ۱۰:۳۰ و۲۹:۱ اعد ۲۳:۷ داو٦:۳ و۷:۱۲ و۸:۱۰ ؛ ایّوب

نبی یکی از اشراف مشرق زمین بود ایـّوب ۱:۳، و در ارمیا ۴۹:۲۸ و۲۹ وحز ۲۵:۴ اشاره بطوایف بدوی میباشد که در شمال عربستان سکونت داشتند؛ ومجوسیانی که بدیدن منجّی در حالت طفولیـّتش آمدند از اهالی مشرق زمین بودند و ستارهٔ اورا در آنجا مشاهده نمودند و ستاره هادی راه ایشان شده آنهارا بطرف مغرب راهبری نموده باورشلیم رسانید، ملاحظه در مت۲:۱و۲ ا یاد ۴:۳۰۰

شراکت. اقر۱۰:۱۶ برادری وشراکت شخص مسیحی با خداوند خود مسیح یا با مسیحیٔ دیگر میباشد مقابل یو ۱۵:۱ـ۷ و ۱۷:۲۱ـ۲۶ روم ۱۲:۴ و۵ وایو ۱:۳ و باوجودی که عشای ربـّانی مارا برای این روح حاضر میسازد آنرا محض تعظیم و توقیر شراکت در جسد و خون مسیح مینامیم؛ مراد از شراکت با روح القدس آن است که او در ما حلول نماید ۲قر ۱۳:۱۴۰

شریر. الفاظ عبرانی و یونانی کـه بشرارت ترجمه شده افاده معانی مختلفه مینمایند و غالباً مقصود از کجی و کج روی است پید ۱۸:۲۳ تث ۹:۲۷، و بعضی از اوقات افاده معنای بدی نماید پید ۱۳:۱۳ و۳۹:۹، وگاهی قصد از بیفایدگی و بیمصرفی است ایـّوب ۱۱:۱۱ و۲۲:۱۵ مز ۱۰۱:۳ و وقتی مقصود از کجرو ۲سمو ۷:۱۰ ایـّوب ۱۸:۲۱ و نامهربان لا ۲۰:۱۷ و نامشروع اع ۲:۲۳ و۲تسلو ۲:۸ و قبیح مت ۱۳:۱۹ و۳۸ و۴۹ و۲۲:۱۸ و۲تسلو۳:۲ دیو یو ۵: ۱۹ و ناخوش مشرف بموت میباشد ار ۱۷: ۹۰

شریعت. اینلفظ در کتاب مقـّدس گاهی قصد از تمام کلام خدا است مز ۱۹:۷ـ۱۱ و ۱۱۹: و اش ۸:۲۰ وگاهی از اوقات قصد از کتب عهد عتیق میباشد یو ۱۰:۳۴ و۱۵: ۲۵ و وقتی قصد از پنج سفر موسی است که قسمت اوّلین اقسام ثلثه کتب مقـّدسه عبرانی میباشد لو ۲۴:۴۴ اع ۱۳:۱۵۰ محتمل است که پنج سفر همان شریعت بوده است که میبایست هریك از سلاطین اسرائیل یك نسخه از آن در نزد خود داشته همواره بمذاکره و تلاوت آن مشغول باشند و پیر و جوان‌را واجب بود که چه در خلوت و چه در ظاهر بر مطالب آن عارف و مطـّلع باشد تث ۶:۷ و۱۷:۱۸ و۱۹و۳۱:۹ـ۱۹و۲۶؛ و در سایر جاههای کتاب مقـّدس لفظ شریعت مقصود از تمام رسوم موسوی میباشد یعنی عهد عتیق تا نقطه مقابل عهد جدید باشد یو ۱:۱۷ اع ۲۵:۸ عب ۱۰:۱ـ۱۸۰

و چون این لفظ اشاره به شریعت موسوی باشد در آنموقع باید نهایت دقـّت‌را بجا آورد تا از قبل و بعد و مقـّدم و مؤخـّر مطلب معلوم شود که مقصود از شرایع سیاسی یا شریعت رسمی یا اخلاقی میباشد۰ شریعت رسمی مقصود از طور و طرز عبادات و قربانیها و کاهنان و طهارات و غیره است تا اینکه قوم یهودرا از بت پرستان جدا سازد، و ظلّ عهد انجیلی باشد، و آن‌گونه شرایع بعد از صعود

مسیح منسوخ گردید غلا ۳:۲٤ اف ۲:۱۵ عب ۹: و ۱:۱۰_۲۲؛ هر چند که برخی از آنها همچه عنصر حفظ الصحّه و تمدّن قابل توجّه و اعتنا میباشند. قوانین دولتی از برای قوم یهود اع ۳:۲۳ و۲٤:٦ دستور العمل حکمرانی و شامل احکام عشره و حکم و فضایل اعلی درجه بوده اثر کلی بر قواعد سیاسیّه ایّام آتیه دارد و روح تقدّس و عدالت و انسانیّت آن میبایست در تمامی قوانین و احکام بنی نوع بشر دیده شود؛ قوانین اخلاقی آن تث ۵:۲۲ مت ۵:۱۷ و ۱۸ لو ۱۰:۲٦ و۲۷ بواسطه اینکه مربوط به نجات بنی نوع بشر است بر سایر قوانین آن ترجیح داشته دارای اهمیّت کامل میباشد و این شرایع‌را خالق کائنات بر قلوب بنی نوع بشر نگاشته وگناه بر محوان قدرت نیافته است روم ۱:۱۹ و۲:۱۲_۱۵ و در سینا بعنوان احکام عشره به بنی اسرائیل تعلیم داده شد وحضرت عیسی آنرا یعنی تمام شریعت‌را در محبّت کامل نسبت بخدا و همسایه خودرا نیز مثل خود دوست داشتن جمع فرمود مت ۲۲:۳۷_٤۰ و آن نتیجه محبّت بسوی انسان بوده در روم۷:۱۰_۱۲ خواستار اطاعت کامل میباشد غلا ۳:۱۰ یع ۲:۱۰، وتکلیف واجبهٔ عموم خلق در همهٔ ازمان و اوقات بوده و هست و مسیح آن‌را مستحکم فرموده مجری داشته مت۵:۱۷_۲۰ و واضح فرمود که تقدّس قلبی مطلوب و نسبتهای آنرا بحالات گوناگون واضح فرموده و سبب‌های تازه و بواعث جدیده از برای اطاعت و بندگی بظهور آورده بهشت و دوزخ‌را بطور اتّم و اکمل بهدایت و توفیق روح القدس بیان مینماید. بعضی‌را عقیده بر این است و از مفاد بعضی آیات مدلّل توانند نمود که شریعت موسوی از برای مسیحیان واجب نیست و نباید بدان عمل نمایند زیرا که آنها دیگر در تحت شریعت نیستند بلکه در تحت توفیق میباشند روم ٦:۱٤ و۱۵ و ۷:٤ و٦ غلا ۳:۱۳ و۲۵ و۵:۱۸ و بدین لحاظ باستصواب این معنی نا صواب مردمانرا بگناه و هلاکت راهبر شده گفتند که توفیق افزون است و چون بکمال دقّت فهمیده و درك کرده شدند تماماً با فرمایشات مسیح که در باب پنجم متی ۱۷ مکتوب است مطابق و موافق میباشد و همواره اراده و رضایت حضرت اقدس الهی‌را که فعلاً محلّ رضایت و خوشنودی اوست ظاهر مینماید مز۱۱۹:۹۷ مت ۵:٤۸و۱۱:۳۰. لفظ شریعت گاهی مقصود از هدایت و تسلّط درونی میباشد؛ شریعت بر حسب قانون عقلی و قانون اعضا قصد از آن تحریکات مقدّسه میباشد که از روح تولّد یافته جاری میشود نسبت بتقاضاهای ناراست و کج طبیعت انسانی روم ۷:۲۱_۲۳ روم ۸:۲ و۹:۳۱ یع ۱:۲۵ و۲:۱۲.

شطّیم . آخرین منزل بنی اسرائیل است در دشت قبل از آنکه باراضی کنعان داخل شوند؛ و این همان محلّی است که قوم به همدستی مدی‌ها گناه ورزیدند و عقوبت

یافتند اعد ۲۵:۱-۴ و هم جائی است که شریعت کامل گردید و موسی وداع نمود و جاسوسان باریحا فرستاده شد و در اینجا برای عبور از اردن حاضر شدند یوش ۲:۱ فعلاً آنرا غور السیسبان گویند و از دریای لوط و اردن تا بدامنهٔ کوههای موآب امتداد دارد و خاکش حاصل خیز و درخت سنط در آنجا بسیار بود وکوههای مرقوم ذیل در اطراف آن برآمده اند؛ تل تمریم (که همان بیت نمره) باشد و تل کفریم یعنی ابل شطیم و تل الرّامه.

شطّیم، چوب شطیم. اش ۱۹:۴۱ درختی است که آنرا السیّال یا سیّال گویند و در اطراف دریای قلزم و اردن و دشت سینا بسیار بود؛ چوبش بسیار سخت و سنگین و پر دوام، رنگش گندم گون مایل بقرمزی میباشد؛ شاخهایش خار دارد و برگهایش شبیه به پر و شکوفههایش کوچك و مثل شکوفه عنبر در بالاجمع شوند و از آن صمغ عربی همیتراود. چوبش برای ساختن اسباب بسیار نیکو بود خرو ۲۵:۱۳-۱۶ و بسیار اوقات از آن ذغال بسیار خوبی ساخته شود.

امّا وادی شطیم که در یوئیل ۳:۱۸ وارد است بعضی گمان برده که همان شطیم میباشد که در اعداد ۲۵:۱ مذکور است و برخی بر آنکه همان وادی است که در دشت یهودا میباشد و چوب شطّیم در آن بسیار است.

شعر. معروف است و قوم یهود بشاعری بسیار شوق داشته و شعرها گفته و آنهارا همیخواندند چنانکه اعرابرا در اینروزها نیز رسم است که در مجالس عروسی و ضیافت و ماتم سراها اشعار بسته همیخوانند عا ۶:۵ و چون در جنك بر دشمن نصرت میافتند محض اظهار دلیری اشعار میخواندند خرو ۱۵: و داو ۵:

ومرثیّهرا نیز در شعر میآوردند، مثل مرثیّه دوشیزگان بر دختر یفتاح داو ۱۱:۴۰ و مرثیّههای داود بر شاؤل و یوناتان ۲سمو ۱:۱۷-۲۷؛ و علاوه بر اینها ثلث کتب عهد عتیق منظوم است، مثل ایّوب ومزامیر وامثال و واعظ و سرود و سفر نیاحات. بیشتری از بنّین و اشعار عبرانی بر دو قسم است: یکی آنکه برای سرودن حاضر وموجود است، مثل مزامیر، و دیگری آنکه محض تعلیم و تعلّم میباشد مثل قسمتهای کتب انبیاء که در شعر واردگشته است؛ خلاصه شکّی نیستکه اشعار مزامیر فصیح وبلیغترین اشعار دینیّه میباشد و با وجودیکه از وضع تخیّلات آنها معلوم میشود که اصلاً عبرانی اند باز عباراتش با تخیّلات و قیاسیّات بنی نوع بشر در هر قرن مناسب بوده و هست و کلّیه در بیان نسبتی است که بنی نوع بشر با خدای پدر و خالق موجودات دارند.

و باید دانست که سجع و قافیه و اوزان در اشعار عبرانی نیست و باوجودیکه بعضی

اوقات بترتیب حروف ابجدی بنظم آورده شده است باز قوافی آنها در هر دو مصرع باترتیب نیست بلکه بر وفق افکار شخص شاعر منظّم گشته است و افکار شاعررا بدینطور شرح توان کرد، یعنی یا هر دو مصراع با یکدیگر مشابهت دارند مثل مزمور ۸:٤ «پس انسان چیست که اورا یاد آوری، و بنی آدم که ازاو تفقّد نمائی»٠ و مزمور ۱۹:۱او۲:

«آسمان جلال خدارا بیان میکند»،
«وفلك از عمل دستهایش خبر میدهد»٠
«روز سخن میراند تا روز»،
«و شب معرفت‌را اعلان میکند تا شب»٠

ویا اینکه مخالف یکدیگرند مثل مز ۳۷: ۹٠

«زیرا که شریران منقطع خواهند شد»،
«امّا منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود»٠

ویا بتدریج رفته رفته در مصرعهای دیگر کامل میگردد مثل مزمور۱۹:۷ــ۱۰ «شریعت خداوند کامل است و جانرا بر میگرداند»٠
«شهادت خداوند امین است و جاهل‌را حکیم میگرداند»٠
«فرایض خداوند راست ودلرا شاد میسازد»٠
«امر خداوند پاك است و چشمرا روشن میکند»٠
«ترس خداوند طاهر است و ثابت تاابدالآباد»٠
«احکام خداوند حق وتماماً عدل است»،
«از طلا مرغوب‌تر و از زر خالص بسیار»٠

شعرایم . شهری است که در قسمت سبط شمعون واقع ۱تو ۳۱:٤ و در سابق به یهودا تعلّق داشت یوش ۱٥:۳٦ و احتمال میرود که شهری دیگر بوده٠

شعلبیم و شعلبیون . (شهر شغال) و آن شهری است در قسمت سبط دان واقع یوش ۱۹:٤۲ داو ۱:۳٥ ۱پاد ٤:۹ و همان قریهٔ سلبیّت است که بجنوب شرقی لُدّ واقع است٠

شعلیم ، زمین شعلیم . زمین روباهان ۱سمو ۹:٤ و بعید نیست که در مشرق شلیشه واقع بود٠

شغال . حیوانی است مؤذی که از روباه بزرگتر و ازگرگ کوچك‌تر میباشد و در مشرق بسیار یافت میشود ٠ در داو ۱٥:٤ مینویسد که شمشون ۳۰۰ شغال گرفته مشعلها به دمهای ایشان بسته در زراعت فلسطینیان رها کرد که زراعترا سوزانیدند٠ و هر جا یافت شود غالباً در کنار شهر سکنا دارد و بسیار اوقات به قبرستان یا میدان جنگ رفته بدن اموات‌را در صورت امکان میخورند مز ٦۳:۱۰٠

شفام . (پیشانی خرسها) یکی از مرزوبوم اراضی موعوده است که فیمابین عینان و ربله واقع بود اعد ۳٤:۱۰ و۱۱٠

شفاعت . اش ۱۲:۵۳ و۱۶:۵۹ یعنی در خواست نمودن عفو از شخصی که تقصیر در باره او واقع شده و شخص شافع هم مدّعی و هم مدّعی الیه‌را مستخلص میسازد و گاهی خود شافع بر ضد خصم خود شفاعت مینماید چنانکه در رساله‌ٔ رومانیان در حق مردم مکتوب است روم ۱۱:۲ و بموافق روم ۸:۲۶ «روح در ما شفاعت میکند»، و مراد از اینمطلب سطوت روح القدس میباشد که در قلب ما موجود گشته مارا تعلیم میدهد و هدایت میفرماید تا بدانواسطه قدرت یابیم بر ایجاد آن عواطف مقدّسه‌که حضرت قادر متعال آنهارا بواسطه شفاعت کننده از ما می‌پذیرد.

وکتاب مقدّس شفاعت و قربانی مسیحرا پیش نهاد خاطر میسازد و آنرا چون بنیاد شفاعت مسیح قرار میدهد بدین لحاظ چون شفاعت مسیحرا داریم بهیچوجه من الوجوه احتیاج بشفاعت دیگر نه خواهیم داشت اعمّ از اینکه مقدّس یا ملك باشد (ملاحظه در واسطه).

شفالی . ۱تو ۲۷:۲۷ برای نسبت بشفام میباشد.

شفیم . (۱) حمّالی از لاویان ۱تو ۲۶:۱۶.

(۲) شخص بن‌یامینی ۱تو ۱۲:۷ و۱۵ که در اعداد ۳۹:۲۶ شفوفام و در ۱تو ۵:۸ شفوفان و در پید ۲۱:۲۶ مفّیم خوانده شده است.

شقاق . شکاف یا دریدگی و در متی ۹:۱۶ و در سایر جاهای عهد جدید قصد از جدائی و افتراق در کلیسای مسیحی میباشد که از نزاعها و عدم محبّت و عدم افتراق ظاهری ناشی شود چنانکه در ۱قر ۱:۱۰ و ۱۲:۲۵ مشهود است؛ امکان داردکه‌گناه بر طرف اکثریّت یا بر طرف اقلّ و یا بجانب طرفین بوده باشد و در هر صورت گناهی است بر ضدّ محبّت شخص مسیحی و قلب مذهّب مسیحی‌را مسّ مینماید یو ۱۷:۲۱ روم ۱۲:۴-۲۱.

شکرون . (مستی) یکی از حدود یهودا است که در میانهٔ عقرون و ینیئیل بود یوش ۱۵:۱۱.

شکیم . (شانه‌کتف) (۱) یکی از شهرهای قدیمه کنعان که یهود اسمش‌را به سوخار تغییر دادند یو ۴:۵؛ برخی‌گویندکه سوخار لفظی است سریانی یعنی مستی و دروغ زیرا که اهالی آنجا بواسطه ایندو مطلب یعنی مستی و دروغ و بت پرستی مشهور بودند. ویونانیان آن‌را نیاپولس گویند و فعلاً آنرا نابلس نامند، و بمسافت ۲۳ میل بشمال اورشلیم و در زمان سلطنت یاربعام جزء مملکت اسرائیل بود؛ امّا شکیم در میانه کوه عیبال و جرزیم واقع یعنی کوه عیبال در شمال و کوه جرزیم در جنوبش بود و فعلاً دارای دو کوچه طویل و عظیم میباشد؛ منظر شهر نیگ و بواسطه خوشی و خرمی مشهور

و درختان بلند سایه بر آن گسترده و دارای ٢٠٠ خانوار از سامریان است که ایشان‌را مسجد و مدرسه نیز هست و هر شنبه در مسجد رسوم عبادت بپایان برند و هر روزه در مدرسهٔ بتعلیم و تعلّم لغت زبان خویش مشغولند. اینان به نصّ آیهٔ که در تث٢٧: ٤ وارد است تمسك جسته عیبال‌را بجرزیم تبدیل نموده گویند که یهود عیبال‌را محض دشمنی و عداوتی که باسامریان داشتند در کتاب خود داخل کردند و برغم عداوت ایشان با یهود همدست شده بر رومانیان یاغی شدند و پس از رومانیان بر ایشان دست یافتند. ١١٠٠٠ نفر ازایشان‌را برکوه جرزیم در حالتیکه درآنجا جمع بوده به هیکل خود پناه برند بقتل رسانیدند و در مدّت سلطنت یوستینانس نیز عصیان ورزیده یاغی شدند. پس وی صد هزار نفر از ایشان‌را بغلامی فروخته زمین خرّم و بارآور ایشان بشورکات مبدل گردید لکن معدودی از ایشان باز بکوه جرزیم مراجعت کرده تا امروز باقی میباشند.

و ایشان شریعت موسوی‌را با کمال تعصّب مراعات کنند و در عوض اورشلیم در کوه جرزیم رسوم عبادت بپایان برند و در اعتقاد



نابلس در موضع شکیم القدیمه

پرستش خدای واحد با یهود شرکت دارند، و ختنه و سایر اعیادرا مثل «پوریم» و عید التجدید نگاه دارند و به فرشتگان و قیامت و عذاب و عقاب معتقدند و منتظر آمدن مسیح نیز میباشند که آمده به تنها نبوّت خواهد فرمود.

کهنهٔ ایشان نیز از سبط لاوی و بسیار معزّز و محترم میباشند و بواسطه عدم دولت و مکنت در عید فصح تنها برّه ذبح کنند و تکلّم ایشان عربی لکن عبادترا به لغت سامری تقدیم نمایند؛ مردانرا عمامه سفیدی بر سر و باصنایع و دست رنج خود زیست نمایند و بهیچوجه بکارهای سایر طوایف مشارکت ننمایند و از اجانب تزویج نکنند و هر شخصیرا رواست دو زن گیرد لکن اگر یکی از آنها بمرد جایز نیست که دیگریرا به حبالهٔ نکاح در آورد (ملاحظه در عیبال و سامریان).

تخمیناً چهل خانوار از سامریان در آنجا میباشد و ایشان لغت خودرا لغت عبری اصلی دانند وگویند که شریعت بدین زبان نازل شد. سالی سه دفعه برای عبادت بکوه جرزیم بر آیند لکن بواسطهٔ خوف حکومت مثل سابق قربانی نمیکنند؛ و کنیسهٔ ایشان اطاق کوچکی است و مذبحی در آن میباشد و بهیچوجه کرسی یا صندلی ندارد و داخلینرا لازم است که کفشهای خودرا بکنند واعتقادـ شان بر این است که وعده نسل زن اشاره بمسیح نیست بلکه اشاره بوعده پیغمبری مثل موسی یا اشاره بمسیح میباشد و هم چون این وعده شیلو پید ۴۹:۱۰ و ایشان این آیه‌را مثل ما تفسیر میکنند وکوشش دارند بر اینکه عصای سلطنت یهودا در بعضی جاهای باقی است و گویند چون اسرائیل توبه و انابه نمایند مسیح خواهد آمد؛ نیز گویند که جدائی یهودا و اسرائیل در زمان رحبعام یکی از جعلیّات یهود است و شهر لوز یا بیت ایل برکوه جرزیم پید ۲۸:۱۹ و یهّوس نیز بر اینکوه بوده است و آیهٔ که در داو ۱۹:۱۰ واقع است درجای خود نمیباشد . ایشان بهیچ وجه مایل نیستند که طوایف دیگر تورات اصلی ایشانرا به بینند، و این نسخه تورات اصلی به خط سامری مکتوب و در ظرفی از برنج محفوظ میباشد و کهنهٔ ایشان آنرا به ابی شوع نوهٔ هارون نسبت دهندکه تخمیناً سیزده سال بعد از فوت موسی یعنی ۳۲۶۵ قبل از این آنرا نوشت ۱ تو۶:۴.

و ایشانرا نسخهٔ دیگری هست که گویند در ۸۰۰ سال قبل از این مکتوب شده وکتاب یوشع و قضات نیز در نزد ایشان موجود است و مدّعی آنند که پیغمبری دیگر بعد از یوشع مبعوث نشده است. خلاصه لفظ شکیم چهل و هشت دفعه در کتاب مقدّس وارد گشته است و چهار هزار سال قبل از بنای اورشلیم در کتاب مقدّس ذکر گشته از آن وقت تا بحال نیز باقی است.

تفصیل اینمقال آنکه چون ابراهیم از

زمین مسافرت اختیار کرد در آنجا نزول فرمود پید ۶:۱۲ و یعقوب هم زمانیکه از الجزیره آمد مزرعهٔرا از حمور شکیمی خرید و به پسر خود یوسف بخشید پید ۳۳: ۱۷ و۱۸ یوش ۳۲:۲٤ یو ٤:۵ و شمعون و لاوی پسران یعقوب بر آنجا دست یافته تمامی ذکور آنجارا عرضه تیغ ساختند پید ۳٤:و۴۹:۵_۷؛ وابرٰهیم نیز در نزد درخت بلوطی که در شکیم واقع بود سجده نمود و هم یعقوب بتهائی که خانواده او از فدان_ارام آورده بودند در آنجا پنهان کرد و یوسف از حبرون بتفحّص برادرانش بشکیم آمد پید ۳۷:۱۲_۲۸ و بالاخره در آنجا مدفون گردید یوش ۳۲:۲٤ و تمامی جماعت در نزدیکی شکیم تقدیس شدند تث ۱۱:۲۹ و۳۰ و ابی‌مالك اهالی شکیم‌را بضد عبرانیان انگیخته خواست که خود پادشاه شود لکن چندان طول نکشید که از آنجا رانده شده از آن پس از در انتقام بااهالی آنجا در آویخت و شهررا منهدم گردانیده در جایش نمك‌پاشید داو ۹: لکن دو باره بنا شد و رحبعام نیز برای تاج گذاری بدانجا شد امّا چون اسباط عشره بر وی بشوریدند فراررا بر قرار اختیار نمود و یاربعام حصاری به‌گرد آن کشیده آنرا جزء مملکت شمالی گردانید ۱ پاد ۱۲:۱_۱۹ و۲۵ و۲ تو ۱۰: و اسماعیل نیز بسیاری از اهالی شکیم‌را بدم شمشیر گذرانید ار ٤۱:۳_۷، خلاصه بعد از اسیری شکیم مرکزعبادت سامریان گردید.

و باید دانست که شکیم چندان در عهد جدید مذکور نیست چنانکه گوید که مسیح پسر چاه یعقوب رسیده آنزن سامریّه‌را بشارت داد و بسیاری از اهالی سوخار بوی گرویدند یو٤:۵و۳۹_٤۲؛ لکن علماء در اینمسئله که سوخار در موضع شکیم واقع باشد اختلاف کرده اند و استفانوس قبور اجدادرا در شکیم نشان داده است اع ۷:۱۶ و نیاپولس محلّ یکی از کشتیهای زمان قدیم بود و مسقط الرأس یوستینیوس شهید نیز بود و صلیبیّین آنرا بعد از اورشلیم مفتوح ساختند و بلدوین ثانی در سال ۱۱۲۰ میلادی مجمع مشهوری در آنجا احداث نمود. امّا عدد نفوس حالیّه نابلس تخمیناً ۹۰۰۰ است که ۶۵۰ نفر نصاری و۲۰۰ نفر از سامریّین میباشد و چاه یعقوب که در کتاب مقدّس مذکور میباشد در طرف مشرقی شهر یوش ۳۲:۲٤ و قبر یوسف بطرف شمال آن واقع میباشد و در کمال پاکیزگی محفوظ است، زیرا که یهود و سامریان و نصاری و اسلام نهایت احترام‌را در بارهٔ آن مبذول میدارند لکن قبر حالیّه تازه احداث میباشد و مسلمان‌را اعتقاد بر آن است که بدن یوسف‌را از آنجا نقل کرده بمغاره مکفیله نهاده اند.

مستر جورج ولیمز بر آن است که آن مقبره که بر جرزیم و «ملاً» به ستون مسمّی میباشد همان نصبی است که در شکیم بوده

داو ۹:۶ اهالی شکیم در آنجا ابیمالك‌را بپادشاهی تحیّت گفتند.

(۲) مردی که مجبوراً با دینه دخت یعقوب هم بستر شده بدان لحاظ چون شمعون و لاوی بشهر در آمدند و اهالی شهررا عرضه تیغ ساختند او نیز در آن ضمن مقتول گردید پید ۱۹:۳۴ و۳۴.

(۳) مردی از بنی منسّی ۱تو ۱۹:۷.

شلخیم. (تسلیم شدگان) شهری در یهودا میباشد یوش ۳۲:۱۵؛ ویلسن بر آن است که السّرام در موضع شلخیم واقع است لکن کاندر آنرا شلخه دانسته است.

شلکه. (انداختن) و آن یکی از درهای هیگل است ۱تو ۱۶:۲۶ که زبل و خاکستر و سایر اشغال هیکل‌را از آنجا بیرون می‌افکندند و سلیمان ملك راهی از قصر خود بدین در قرار داد؛ کروف گمان دارد که شلکه همان باب السّلسله است که در حصار حرم شریف واقع و تا بزاویه جنوب غربی ۶۰۰ قدم مسافت دارد.

شلّوم. (اجر) (۱) کشنده زخریا شهریار اسرائیل بود که بعد از زخریا به تخت سلطنت بر آمده مدّت یك ماه ملك راند و منحیم اورا در سال ۷۴۷ قبل از مسیح بکشت ۲پاد ۱۰:۱۵—۱۵.

(۲) شوی حلده نبیّه که در ۲پاد ۱۴:۲۲ و۲تو ۲۲:۳۴ شلام خوانده شده است.

(۳) مردی از بنی یهودا ۱تو ۴۰:۲ و ۴۱.

(۴) پسر چهارمین یوشیا شهریار یهودا که مدّت سه ماه سلطنت نمود ۱تو۱۵:۳ ار ۲۲: ۱۱ و در ۲پاد ۳۱:۲۳—۳۴ و۲تو ۱:۳۶—۴ یهوآحاز خوانده شده است.

(۵) مردی از بنی شمعون ۱تو ۲۵:۴.

(۶) رئیس کهنه ۱تو۱۲:۶ و۱۳ عز۲:۷.

(۷) پسر نفتالی ۱تو۱۳:۷ که پید۲۴:۴۶ و عد ۴۹:۲۶ شلّیم خوانده شده است .

(۸) رئیس یکی از خانواده دربانان هیکل ۱تو ۱۷:۹ که اولادهٔ او با زروبابل مراجعت کردند عز ۴۲:۲ نح ۴۵:۷.

(۹) یکی از دربانان هیکل ۱تو ۱۹:۹ و ۳۱.

(۱۰) یکی از رؤسای افرائیمیان ۲تو ۱۲:۲۸.

(۱۱و۱۲) دو نفر از دربانان که زنان غریبه‌را تزویج کردند عز ۲۴:۱۰ و۴۲.

(۱۳) یکی از بنّایان که بر دیوار شهر بود نح ۱۲:۳.

(۱۴) عموی ارمیای نبی ار ۷:۳۲.

(۱۵) یکی از دربانان هیکل ار ۴:۳۵.

شلمان. اسم یکی از سلاطین آشور است که قبل از پول ملك همی‌راند هوش ۱۴:۱۰؛ وکسانی که گمان برده اندکه شلمان مخفّف شلمناصر است خطا کرده اند.

شلمناسر. (شلمان صاحب نعمت) یکی از سلاطین آشور است که از سال ۷۲۲ـ۷۲۷ قبل از مسیح یعنی ما بین تغلث فلاسر و سرگون سلطنت همی‌نمود و براسرائیل حمله برده هوشع‌را خراج گذار خود گردانیده ۲ پاد ۱۷:۳ بملك خود برگشت لکن مجدداً هوشع سر از اطاعت وی باز زده با سوا شهریار مصر معاهده نمود؛ در این هنگام شلمناصر در گذشته و سرگون زمام مملکت بکف داشت لهذا لشکربه ملك اسرائیل کشید ومدّت سه سال سامره‌را در گرداب محاصره انداخت از آن پس آن‌را مفتوح ساخته هوشع‌را با اهالی آنجا دستگیر نموده بالجزیره آورد ۲ پاد ۱۷:۴ و۵۰

شلومیّه. (سالم) (۱) زنی که پسرش از سبط دان بود و کفر گفته سنگسار شد و پدرش مصری بود لا ۲۴:۱۰ و۱۱۰

(۲) دختر زروبابل است ۱ تو ۳:۱۹۰

شلیشه. (مثلث) مقاطعهٔ ایست که در نزدیکی کوه افرائیم واقع اسمو ۹:٤ و محتمل است که شهر بعل شلیشه در آنجا باشد ۲ پاد ٤:٤٢؛ اوسیبیوس و هیرونیمس گویند که تخمیناً پانزده میل رومانی بطرف شمال لَدّ واقع است و دور نیست که همان ثلث حالیّه باشد (ملاحظهٔ در بعل شلیشه)۰

شلّیم. پسر نفتالی بود پید ٤٦:٢٤ اعد ٢٦:٤٩ و در ۱ تو ۷:۱۳ شلوم خوانده شده یعنی ادا شد۰

شمالی. لفظ شمات اسم محلّی است که هنوز معیّن نگشته است و یا افادهٔ نسبت نماید ۱ تو ۲:۵۳۰

شماع. (خبر) اسم موضعی است که در یهودا واقع میباشد یوش۱۵:۲٦ و دور نیست که همان شبع باشد یوش ۱۹:۲۰

شمال. ایّوب ۳۷:۹ ام ۲۵:۲۳ یا دست چپ پید ۱٤:۱۵ ایّوب ۲۳:۹، ملاحظه در شرق۰

اهالی بابل و آشور از راه شمالی بمملکت اسرائیل داخل شدند تا از دشت عبور نکنند ار ۱:۱٤ و٦:٤٦ و۲٤ صف ۲:۱۳ ایّوب میگوید درخشندگی طلائی از شمال میآید ایّوب ۳۷:۲۲ و اینمطلب فعلاً در شام و عربستان چنانچه شه هزار سال قبل از این دیده میشد مشهود است۰

شمئبر. (بلند پرواز) و او پادشاه صبوئیم و یکی از ملوك متحالفهٔ است که کدرلاعمر با ایشان مصاف داد پید ۱٤:۲۰

شمجر. (پیاله دار) یکی از قضّاة بنی‌اسرائیل است که ششصد نفر فلسطینی‌را با چانه گاوی بکشت داو ۳:۳۱۰

شمرون. (کشیکچی) (۱) پسر چهارمین یساکار است پید ٤٦:۱۳ اعد ۲٦:۲٤ و ۱ تو ۷:۱۰

(۲) شهری از شهرهای کنعان است که یابین شهریار آن بود یوش ۱۱:۱ و۱۹:۱۵

و شمرون مراؤن خود همین شهر میباشد یوش ۲۰:۱۲ و دور نیست که قریهٔ سیمریّه باشد که بمسافت یکساعت و نیم راه از عکّا دور است که در سال ۱۲۷۷ میلادی مجمعی در آنجا منعقد گردید، و مؤرّخی دیگر گمان میبرد که شمرون همان قریهٔ سمونیّه است که در چمن ابن عامر واقع و بقدر سفر یك ساعت و نیم تا بناصره مسافت دارد.

شمریت. (حراست شده) و او زن موآبیّه و مادر یکی از کشندگان یوآش پادشاه بود ۲تو ۲٦:۲٤ که در ۲پاد ۲۱:۱۲ شومیر خوانده شده است.

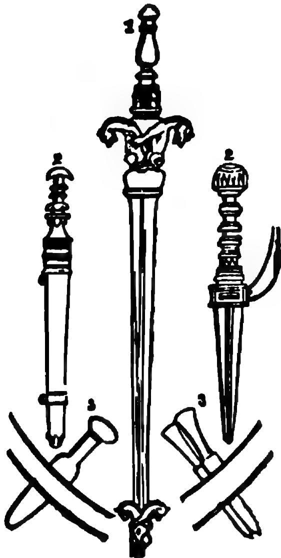
شمشون. و او شمشون ابن منوح است که مدّت بیست سال بر اسرائیل قضاوت مینمود و قصّه ولادت او در داو ۱۳:۲-۲٤ مذکور است، ملاحظه در مانوح.

امّا شمشون در قوّت و شجاعت بسیار معروف بود و چون بحدّ رشد و بلوغ رسید بدون رضایت والدین خود زن فلسطینیّه‌را که از تمنه بود بحبالهٔ نکاح در آورد و چون به تمنه میشد در راه به شیری بر خورده اورا کشت داو ۵:۱٤-۹ از آن پس آمده در لاشه آن حیوان زنبور عسل‌را دید که عسل نهاده اند از آن عسل خورده بوالدین خود نیز داد. چون روز عروسیش در رسید از فلسطینیان معمّائی‌را که بر شیر و زنبوران عسل تأسیس یافته بود به پرسید و جواب وعدم جواب‌را معلّق بشرطی نمود که اگر جواب گویند تعارف خوبی بآنها دهد و بالعکس همان تعارف از ایشان گیرد؛ و چون ایشان از حلّ معمای وی باز ماندند نا چار از زوجه او استعانت جستند و او ویرا الحاح مینمود تا معمارا از او در یافت نموده بافلسطینیان باز گفت و شمشون بر این واقعه اطلاع یافته لکن بوعده خود وفا کرده سی نفر از فلسطینیان‌را بقتل رسانیده تعارف و هدیه خودرا رد نمود؛ از آن پس زوجه خودرا که خیانت نموده بود و معمّای اورا با فلسطینیان باز گفته بود گذاشته از آنجا مهاجرت اختیار کرد، بعد از چندی از کار خود نادم گشته چون به تمنّه آمد زوجهٔ اش‌را بدیگری داده بودند پس بدین لحاظ سیصد شغال گرفته جفت دم ایشانرا بایکدیگر بسته مشعلها در میان هر دو دم گذارده مشعلهارا بر افروخت و شغالهارا در میان گشت‌زار و باغات فلسطینیّان رها کرده تمامی غلّات و باغات زیتون ایشانرا بسوخت؛ از آن پس فلسطینیان فراهم شده خانهٔ‌را که زوجه و خسورهٔ شمشون در آنجا بود بآتش سوختند و زوجه و اهالی خانه‌را هلاك کردند، بدین لحاظ شمشون بقصاص زوجهٔ خود جمعی کثیر از آنهارا بقتل رسانید داو ۱:۱۵-۸ و خود بیکی از جبال اراضی یهودا پناهید و فلسطینیـان برای انتقـام شهرهای اطراف آنجارا منهدم ساختند؛ بدینواسطه سه هزار نفر از مردان یهودا به نزد شمشون شده ویرا

ملامت همیکردند که چرا سبب انهدام شهرهای یهودا گردیده است وی ایشان‌را گفت سزاوار آنست که مرا بسته بدست ایشان تسلیم نمائید و چون ایشان دشمن خودرا اسیر و دستگیر یافتند بسیار شاد خاطر گردیده بند از او بر داشتند و شمشون چانه الاغی بدست کرده هزار تن از ایشانرا بکشت و از گوفتگی و تعب جنك عطش بر وی زور آورشده در این وقت از جانب خدا چشمه خوشگواری در آنجا پدیدار شده نوشید.

از آن پس شمشون به غزّه شده بنزد دلیله رفت و آن نا بکار حیله انگیخته سرّ قوّت و شجاعت عظیم اورا در یافت و دانست که قوّت او در مویش میباشد زیرا که نذیره خداوند است داو ۱۶:۱۷، پس فلسطینیان‌را از این مطلب آگاهانیده در حالتیکه شمشون در خواب بود بر او هجوم آورده مویش‌را بهچیدند و با زنجیرهای برنجین بسته چشمانش‌را کندند و با خود بغزّه‌اش برده در زندانش کردند و بدینواسطه فرحناك شاد میبودند. روزی تمام قوم درخانه فراهم شده جشنی ساخته شادی همی نمودند بدین لحاظ شمشون‌را آوردند تا برای ایشان بازی نماید و خانه مرقوم‌را دو ستون کلفت بود که سقف بر آنها استوار میبود پس جوانی دست شمشون‌را گرفته بنزد ستونهایش برد تا بر آنها تکیه زند و جمعی کثیر از اشراف و اعاظم فلسطین در آنجا فراهم بودند و تخمیناً ۳۰۰۰ نفر هم بر بام آنخانه بر آمده تماشا همی‌کردند و بر ذلّت و خواری عدوی خود شادمانی مینمودند، پس شمشون اذن خواست تا بر ستونها تکیه آورد و چون دستش بستونها رسید خدارا یاد کرده با تمام قوّت رو بزمین خم شد و ستونهارا کنده خانه‌را بر خود و جمیع حضّار منهدم گردانیده همگی هلاك شدند. علی الجمله باوجود تمام آن خطاهائی که ازشمشون سر زد باز ازجمله مؤمنین محسوب است عب ۱۱:۳۲ و۳۳ و ظاهراً تعلیم نیافته بود و بدین لحاظ همواره از خیالات و شهوات خود مغلوب میبود.

شمشیر. الفاظ چندی در زبان عبرانی موجود است که بشمشیر ترجمه شده است



شمشیرهای اشوریه

چنانکه در حز ۱:۵ و۲ و در یوش ۲:۵ بمعنی کاردهای تیز میباشد. شمشیرها غالباً دو دم بوده مز ۶:۱۴۹ و بعضی اوقات دارای قبضه‌های مرصّع و غلافهای نیکو میبود ا سمو ۵۱:۱۷ ۲سمو ۸:۲۰ که بر کمر بسته اسمو ۱۳:۲۵ بر ران چپ آویخته میشد داو۱۶:۳ مز۳:۴۵؛ و چون شمشیررا بکمر می‌بستند اشاره باستعمال نایرهٔ نزاع و جنك بود اش ۵:۳۴ مکا ۱۷:۱۹ و۲۱ و علامت قوّت روم ۴:۱۳ و هم علامت قصاص الهی بود تث ۴۱:۳۲ مز ۱۳:۱۷. شمشیرهای یونانی و رومانی غالباً پهن و راست وکوتاه قد دو دم بودند (ملاحظه در اسلحه).

شمع. غالباً در کتاب مقدّس از برای چراغهای روغنی مستعمل است ایّوب ۶:۱۸ ام ۱۸:۳۱ لو ۸:۱۵ شمعها در مشرق زمین معروف نبودند (ملاحظه در چراغ).

وروشنائی در خانه اشاره بکامیابی میباشد ایّوب ۱۸:۲۱ و غالباً شمعها تا صبح روشن بودند.

شمعی. (شنوندهٔ دعا) سه نفر در کتاب مقدّس باین اسم بودند.

(۱) برادر داود ۲سمو ۲۱:۲۱ و ۱تو ۲: ۱۳ ملاحظه در شمّه.

(۲) پسر داود از بت‌شبع ۱تو ۵:۳ که در ۱تو ۴:۱۴ شمّوع خوانده شده است.

(۳) شخص لاوی از قبیله مراری ۱تو ۳۰:۶.

شمعه. (شنونده) زن عمونیّه که مادر یوزاکار یا یوزاباد بود ۲پاد ۲۱:۱۲ و ۲تو ۲۶:۲۴.

شمعون. (شنونده) ده نفردرکتاب مقدّس باین اسم مذکور است:

(۱) لو ۲۵:۲ مرد متّقی و پرهیزکاری که در اورشلیم سکونت داشت و وحی بدو رسیدکه نه‌خواهد مرد تا مسیح‌را به‌بیند لهذا در حالتیکه والدین مسیح خداوند ویرا بر حسب فرموده شریعت به هیکل آورده بودند شمعون بهدایت روح القدس بهیکل در آمده طفل‌را بر بازوهای خود گرفته خدارا شکر همی‌گفت و در خصوص نتایج آمدن آن حضرت نبوّت نمود؛ امّا از حکایت فوق میعاد عمر شمعون‌را نتوان دانست لکن بیشتر مردم بر آنند که اومسّن بود چنانکه خود او میگوید «الحال ایخداوند بنده خودرا رخصت میدهی بسلامتی بر حسب کلام خود» لو ۲۹:۲.

(۲) شمعون پطرس (ملاحظه درپطرس).

(۳) شمعون قانوی مت ۴:۱۰ که همان شمعون غیور و یکی از جملهٔ دوازده حوّاری بود و لفظ قانوی نه اینکه اشاره بموطن و مسقط الرأس او میباشد بلکه لفظی کلدانی و اشاره بغیوری او مینماید.

(٤) شمعون اسخریوطی پدر یهودای اسخریوطی یو ۷۱:۶.

(۵) شمعون ابرص مت ۶:۲۶

(٦) شمعون فریسی لو ٧:٣٦ و٤٠.
(٧) شمعون برادر خداوند ما عیسی مسیح مت ١٣:٥٥ مر ٦:٣.
(٨) شمعون قیروانی که صلیب مسیح‌را بر داشت مت ٢٧:٣٢ مر ١٥:٢١ لو ٢٣:٢٦.
(٩) شمعون نیجر اع ١٣:١
(١٠) شمعون دبّاغ اع ٩:٤٣.

شمعی . مشهور (١) شمعی ابن جرشوم لاوی است خرو ٦:١٧ اعد ٣:١٨ ١ تو٦:١٧ و٢٣:٧ و٩ زك ١٢:١٣ .

(٢و٣) دو نفر از نسل مراری ١ تو٦:٢٩ و٣٠.

(٤) شخصی است که معلوم نمی‌توان کرد که آیا اوهمان شمعی اوّل است یا از نسل لعدان میباشد ١ تو ٢٣:٩.

(٥) شخص بن‌یامینی که از خاندان شاؤل ابن قیش و از ساکنان بحوریم بوده داودرا در وقتیکه از حضور ابشالوم همیگریخت لعن نمود ٢سمو ١٦:٥_١٣ لکن بآزردنش رضا نداد و چون داود مظفّر و منصور مراجعت نمود شمعی درك حضور وی‌را نموده استغفار و برای گذشته معذرت خواست و داود نیز اورا عفو فرموده سوگند یاد کرد که اورا نخواهد کشت ٢سمو ١٩:٢٣ لکن در وقت مرگ سلیمان پسر خودرا وصیّت نمود که گناه شمعی‌را بیاد آورد پس سلیمان وی‌را گفت زنهار از اورشلیم جدا نشوی که کشته خواهی شد. امّا شمعی‌را دو غلام بود که از نزد وی گریختند لهذا برای تفحّص ایشان از اورشلیم بیرون شد و امر پادشاه‌را شکست بدین لحاظ سلیمان امر فرمود که اورا کشتند ١ پاد ٢:٤٦.

(٦) یکی از شجاعان داود که با ادونیا مقاومت کردند ١ پاد ١:٨.

(٧) شخص بن‌یامینی که یکی از ضابطان سلیمان بود ١ پاد ٤:١٨.

(٨) بن‌یامینی دیگر ١تو ٨:٢١.

(٩) برادر زروبابل ١تو ٣:١٩.

(١٠) یکی از شمعونیان ١ تو ٤:٢٦ و٢٧.

(١١) شخص رأوبینی ١تو ٥:٤.

(١٢) اسم دو نفر لاوی از قبیله جرشوم ١ تو ٦:٣٩ و٤٢.

(١٣) رئیس فرقه دهمین اشخاصی که باآلات طرب در خدمت هیکل مشغول بودند ١ تو ٢٥:١٧.

(١٤) یکی از باغبانان داود ١ تو٢٧:٢٧.

(١٥) شخص لاوی که در ایّام حزقیا میزیست و حزقیارا در تطهیر هیکل اعانت نمود ٢تو ٢٩:١٤.

(١٦) شخص لاوی که حزقیا ویرا بر خزاین هیکل گماشت ٢تو ٣١:١٢ و١٣.

(١٧) شخص لاوی که زوجهٔ غریبه خودرا طلاق داد عز ١٠:٢٣.

(١٨و١٩) اسم دو شخص دیگر که زوجهٔ خودرا طلاق دادند عز ١٠:٣٣ و٣٨.

(٢٠) یکی از اجداد مردخای اس ٢:٥.

شمعیا. کسیکه خداوند اورا میشنود) بیست و سه نفر درکتاب مقدّس باین اسم بودند.

(۱) شمعیای نبی که در ایّام رحبعام بوده تاریخ نویس رحبعام بود ۱پاد ۱۲:۲۲ و ۲تو ۱۱:۲ و۱۳:۵ و۱۵.

(۲) شخصی از نسل زروبابل ۱تو ۳:۲۲.

(۳) شخص شمعونی ۱تو ۴:۳۷.

(۴) شخص راوبینی ۱تو ۵:۴.

(۵) اسم لاویانی که در آیات ذیل مذکور است ۱تو ۹:۱۴ مقابل نح ۱۱:۱۵ و۱تو ۹:۱۶ مقابل ۱تو ۹:۱۴ و۱۵:۸ و۱۱ و۲۴:۶ و۲تو۱۷:۸ و۳۱:۱۵ و۳۵:۹.

(۶) شمعیا بن عوبید است ۱تو ۲۶:۴ و۶ و۷.

(۷) یکی از اشخاصی که عزرا به ادّو فرستاد عز ۸:۱۳ و۱۶.

(۸) کاهن و مرد دیگری که زوجهٔ غریبهٔ نکاح نموده بودند عز۱۰:۲۱ و۳۱.

(۹) اسم مردی که در ایّام نحمیا خیانت ورزید نح ۶:۱۰–۱۳.

(۱۰) کاهنی که عهد نامه‌را مهر کرد نح ۱۰:۸ و۱۲:۶ و۱۸ و۳۵.

(۱۱) یکی از رؤسای یهودا نح۱۲:۳۴.

(۱۲) یکی از مغنیّان در وقت تقدیس حصار نح ۱۲:۳۶.

(۱۳) اسم کاهنی است نح ۱۲:۴۲.

(۱۴) پدر پیغمبری که در ایّام یرمیای نبی بود ار ۲۶:۲۰.

(۱۵) پیغمبر کاذبی که در ایّام یرمیا بود ار ۲۹:۲۴ و۳۱ و۳۲.

(۱۶) پدر رئیس‌کهنه‌که در زمان سلطنت یهویاکین بود ار ۳۶:۱۲.

شمعون. از نسل شمعی اوّل میباشد اعد ۳:۲۱.

شمّه. (انتقام) (۱) یکی از امراء ادوم پید ۳۶:۱۳ و۱تو ۱:۳۷.

(۲) اسم پسر سوّمین یشی است اسمو ۱۶:۹که در ۲:۲۱ شمعی خوانده شده است.

(۳) اسم یکی از شجاعان داود است که از درجه اوّل بودند ۲سمو ۲۳:۱۱ و۳۳.

(۴) اسم الحرودی است که او نیز یکی از شجاعان داود بود ۲سمو ۲۳:۲۵ و در ۱تو ۱۱:۲۷ شموت الهرودی و در ۱تو ۲۷:۸ شمحوت الیزراحی خوانده شده است

شموت. خرابیها ۱تو ۲۷:۸ و۱تو۱۱:۲۷ گویا باشموت یکی باشد.

شموّع. چهار نفر باین اسم بودند.

(۱) یکی از جاسوسان سبط راوبین اعد ۱۳:۴.

(۲) یکی از پسران داود است که در اورشلیم برایش تولید گشت ۲سمو۵:۱۴ و ۱تو ۱۴:۴ و در ۱تو ۳:۵ شمعی خوانده شده است.

(۳) اسم شخص لاوی میباشد نح ۱۱:۱۷.

(٤) کاهنی که در ایّام یهویاقیم بود نح ١٢: ١٨ ·

شموئیل. (شنیده شده از خدا) (١) رئیس بنی شمعون که در وقت تقسیم اراضی حضور داشت اعد ٣٤: ٢٠ ·

(٢) رئیس بنی یسّاکر ١ تو ٧: ٢ ·

و چون سموئیل موضوع کتاب اوّل است بدانواسطه باسم او منسوب گشته و زمان مؤلفش بعد از زمان داود است؛ لغت اینکتاب عبری ساده وازاصطلاحات شامی خالی است·

و تقسیم هردوکتاب از قرار تفصیل است (١) سیرت و اعمال سموئیل است که هم قاضی و هم نبیّ بنی اسرائیل ١ سمو ١:ـ٧: ·

(٢) سیرت شاؤل است ١ سمو ٨:ـ٣١:

و این قسم نیز بر دو قسم است اوّل تأسیس مملکت ١ سمو ٨:ـ١٥ ·

دوّم، انتهای آن میباشد ١ سمو ١٦:ـ٣١:

سوّم، سیرت داود است ٢ سمو· این قسمت نیز منقسم بدو قسمت میشود (١) سلطنت داود بر یهودا به تنهائی ٢ سمو ١ـ٥: ٢٥ سلطنت او بر تمام اسرائیل ٢ سمو ٥: ٢٦ـ٢٤: ١٠ اینکتاب در اصل عبرانی یك سفر و قبل از دو کتاب پادشاهان میباشند و مؤلف آنها غیر از مؤلف دو کتاب پادشاهان میباشد چه که در هر دو کتاب پادشاهان در جاهای بسیار اشاره به شریعت مینماید در حالتیکه در دو کتاب سموئیل ابداً اشارهٔ باین مطلب وجود ندارد و نیز درکتاب پادشاهان مکرراً اشاره باسیری مینماید، بخلاف کتاب سموئیل‌که اسم اسیری در آنها دیده نمیشود و گذشته از اینها وضع گفتگو و بحث در هر دو کتاب پادشاهان ابداً دخلی بوضع گفتگوی کتاب سموئیل ندارد چه‌که دوکتاب سموئیل ترجمه شخصی و کتاب پادشاهان تاریخ میباشد·

شناب. (خشك) و او در زمانیکه کدرـ لاعومر بر اراضی سدوم تاخت آورد پادشاه ادمه بود که در عمق سدیم واقع است پید ١٤: ٢ ·

شنجرف. شیء قرمز و شفاف و تقریباً قرمز سرخ رنگ میباشد واشاره به بت پرستی است ار ٢٢: ١٤ حز ٢٣: ١٤ و بر دیوارهای خرساباد و بر مرمرهای منقوله از نمرود که فعلاً در موزهٔ انگلیس موجود است آثار رنك شنجرف باقی و مشهود است و شنجرف مستعمله حالیّه مرکب از زیبق و کبریت میباشد·

شنعار . (تیر انداختن یا دو نهر) اراضی است که در آنجا بعد از وقوع طوفان خشت زده شد و قیررا در عوض گل بکار میبردند و شنعار اسم عبرانی دشت ارام است که در میانه رود فرات و دجله واقع بود و چنان معلوم است که قصد از شنعار قسمت شمالی بابل میباشد چنانکه ارض کلدانیان مراد از قسمت بابل است وگاهی هم از روی تقلیب لفظ کلدانی برای مملکت بابل استعمال شود پید ١٠: ١٠ اش ١١: ١١ دا ١: ٢ زك ٥:

۱۱؛ و شهرهای آن مملکت منجمله بابل وارک وکلنه وارد است.

شور. (مشورت) و آن محلّی است در دشت که بجنوب غربی فلسطین واقع و در میانهٔ حدود شمال شرقی مصر و زمین کنعان واقع و آنرا دشت ایثام گویند اعد ۸:۳۳ و آن دشتی است که بنی اسرائیل در آنجا گردش کردند؛ و اوّلاً در حکایت فرار کردن هاجر وارد گشته پید ۷:۱۶ و از آن پس مسکن اسماعیلیان شد پید ۱۸:۲۵، و ابراهیم نیز در میانهٔ قادش و شور ساکن بود پید ۱:۲۰ و شور مقابل مصر بود ۱سمو ۷:۱۵ و۸:۲۷.

بعضی بر آنند که آشور همان محلّی است که آنرا عیون موسی گویند و در نزدیکی سویس است؛ و ترمیل بر آن است که آشور دیواری بودکه فیمابین بحر متوسّط و دریای سوف بناشده بود.

شورش. اینلفظ در لو ۱۹:۲۳ و۲۵ بمعنی تمرّد و عصیان و در غلا ۲۰:۵ لفظ یونانی دیگر مستعمل و بمعنی افتراق و جدائیها میباشد و در روم ۱۷:۱۶ نیز بهمین طور است.

شوره. شیئ قلیائی است که در بعضی اراضی مسکون یافت‌گردد وغالباً ازگیاههای بیانانها همچو اشنان و علف قلیا گرفته شود و طریقهٔ آن این است که علف مسطوررا سوزانیده خاکسترشرا که دارای ماده مذکوره است جمع کرده شوره‌را که همان کربونات دو صود است تحصیل مینمایند.

امّا سرکه شوره که در امثال ۲۰:۲۵ وارد است جوششی است که بواسطه طیران حامض کربونیك دیده میشود، وخود شوره‌را خالصاً استعمال کنند ویا آنکه با روغن داخل کرده صابونش سازند. در ار ۲۲:۲ شوره و «اشنان» هر دو مذکور است و هر دو یك شیئ است و یا اینکه «اشنان» همان علفی است که شوره از آن گیرند.

شوری، اهل شوری. (لو ۵:۲۳ یکی از اجزای سنهدرین) و چنان معلوم است که بعضی از اجزای اینمجلس ادّعای مسیح‌را تصدیق نمودند و با آن مکر و حیله وجبری که بر ضدّ او و تابعانش فراهم کرده بودند مقاومت کردند.

شوشا. (سرباز خدا) یکی ازکاتبان داود بود ۱تو ۱۶:۱۸ که در ۱پاد ۳:٤ شیشه و در ۲سمو ۱۷:۸ سرایا و در ۲سمو ۲۵:۲۰ شیوا خوانده شده است.

شوشان یا شوشن. (زنبق) شهری که یونانیانش سوسای عیلام میگفتند و خود عیلام هم جزء سوسیانا میباشد، و در نح ۱:۱ شوشن قصر خوانده شده است. باید دانست که عیلام پسر سام ابن نوح است و اراضی بین‌النّهرین‌را باسم او نامیدند و عیلام گفتند و در ضمن حکایت کدرلاعمر و نبّوات اشعیا و ارمیا و حزقیال پیغمبر مذکور است. از

قرار معلوم عیلام در بدو امر خود بنفسه مملکت مستقلّی بلکه بر بابل تفوّق داشته است، لکن در این اواخر دولت فارس بر آن دست یافت و آنرا مفتوح ساخت پید ۱۰: ۲۲و۱٤:۱ اش۲۱:۲ ار۴۹: حز۳۲:۲٤.

امّا شهر سوسا از جمله شهرهای بسیار قدیم و اسمش در میان تواریخ آشوربانیپال اشوری ۶۵۰ قبل‌از مسیح مذکور است وخود آشوربانی پال آنرا مفتوح ساخته این مطلب‌را در سنگ نقش نموده و نقشهٔ شهررا نیز در آنجا منقوش داشت و بعضی از کلمات او در اینجا مذکورخواهدگردید: «بتحقیق‌عیلام‌را کلیّةً مفتوح ساختم .... و اجساد و ابدان ایشان در نزدیکی شوشن چون خبث الحد و تیرها ریخته شد. و شوشن‌را که قصر سلطنت است مفتوح ساختیم» از این پس در ایّام سیاکسریس و نبوپلسّر، شوشن در تحت تصرّف بابلیان در آمد و در سال آخرین بیلشاصر بود کـه دانیـال در قصر شوشن رؤیائی‌را که در فصل ۸:۲ از کتاب خودش مکتوب است مشاهده فرمود. و چون کورش فارسی بابلرا مفتوح ساخت شوشن بدست فارسیان افتاد، و داریوش و خلفایش آنرا پای تخت قرار داده قصر عظیمی‌را که در کتاب استر ۱:٤-۶ مسطور است بنیاد نهادند.

و شوشن نسبت ببابل ییلاق و خوش آب و هوا بود و بدینواسطه برای پای تخت مملکت فارس کاملاً مناسبت تام داشت و سلاطین غالباً جز تابستان در تمام فصول در آنجا اقامت میورزیدند. امّا تابستان‌را در میان کوهـهـای اکبـاتان (همـدان) بسر میبردنـد ؛ و بعـد از واقعـه اربیـلا اسکندرکبیر ذخایر بسیاری در شوشن یافت.

لکن چون بابل در رونق و رواج بر آمد شوشن متدرّجاً رو به نقصان نهاد و من بعد پای تخت محسوب نشد از آن پس‌انطیوخس در سال ۳۱۵ قبل از مسیح آن‌را مفتوح ساخته ذخایر بسیاری که معادل سه ملیون و پانصد لیرهٔ انگلیسی بود بدست آورد. از آن پس مولو در سال ۲۲۱ قبل از مسیح آنرا بگرفت لکن بفتح قلعه و قصر نایل نگردید؛ و در سال ٦٤٠ میلادی بتصرّف سپاه اسلام در آمده پس از آن خراب گشته تا مدّت مدیدی اثری از آن باقی نبود. زمینش در حاصل خیزی و بار آوری مشهور و آبش بطوری خوشگوار بود که پادشاه در وقت مسافرت با خود حمل و نقل نمودی.

امّا شوشن که در این ایّام منکشف گشته در محلّ قریهٔ شوشن یا سوس در میانهٔ نهر خرفه و اولای واقع میباشد و این دو شعبه از نهر واحدی میباشند که متفرّع گردیده اند و بدین لحاظ قول دانیال که در فصل هشتم آیهٔ ۲ و۱٦ از کتاب خود میفرماید که در نزد نهر اولای و در میانه اولای ایستاده بودم صحیح میباشد. موقعش در طرف شرقی بابل و شمال خلیج عجم میباشد و خرابه‌های

آن تخميناً سه ميل جارا گرفته طولش ۶۰۰۰ قدم از مشرق تا بمغرب و عرضش ۵۸۰ قدم از شمال به جنوب است و داراى چهار كومه است: كوچكترين آنها در طرف مغرب و داراى خاك و ريك و خشت ميباشد و ۱۱۹ قدم ارتفاع دارد و سرش مسطح ميباشد و دور نيست كه همان قصر عظيم بوده و غيره، و قصرى‌را كه داريوش بنا كرد نيز كشف كرده اند چنانكه از نوشتجات كه بر ستونها مكتوب است و در سه زبان نوشته شده واضح ميگردد، وطول وسطى آن ۳۴۳ قدم وعرضش ۳۴۴ قدم بوده است. گويند كه محلّ آن ضيافتهاى عظيمه در اينجا بوده است، و موضع چهار ستون عظيم و هفتاد و دو ستون كه در قصر بر پا بود نيز معيّن گشته است.

و وقايع مرقومه كتاب استر در اين قصر و اطراف آن بوقوع پيوست و احتمال دارد كه در خانه پادشاه يعنى جائيكه مردخاى مى‌نشست اس ۲۱:۲ محلّى بود كه طول و عرضش ۱۰۰ قدم و در وسط ستونهاى چندى داشت و بمسافت ۱۵۰ قدم از رواق شمالى مسافت داشت؛ و محتمل است كه خانه وسطى كه استر در آن ايستاد فيمابين اينها بوده است اس ۱:۵ و خانه و حرم پادشاه در عقب حياط بزرگ به جنوب يا ميانه حياط بزرگ و قلعه و بوده رشته اتّصال آندو پلى بوده است كه بر سر آن وادى امتداد ميداشت؛ امّا باغچـه سراى قصر مذكور روبروى رواق شمال شرقى يا غربى بود و ضيافتى كه اخشويروش ملك براى تمامى قوم بر پا داشت در آنجا بود اس ۱:۵ و۶ و چنان معلوم است كه مهمانان در چادرهاى رنگارنك كه بالوان مختلفه سفيد و سبز و آسمان رنگ منقش بود ميزيستند، و منظر خيام و عمارات و قصرهاى مذكوره بسيار خوش و نيك مى‌بود؛ وآنچه از تواريخ آثار اين شهر بدست آمده براى اثبات مطالب كتب مقدّسه دليلى‌كافى و لايح است. در نزديكى نهر قبرى است كه آنرا قبر دانيال پيغمبر گويند.

شوعال . (روباه) شخص اشيرى بود ۱ تو۷:۳۶؛ و زمين شوعال مقاطعه ايست كه يكى از طوايف مخرّبه فلسطينيان، مخماس در آنجا شدند اسمو ۱۷:۱۳ و چندان از بيت ايل دور نبود و بهيچوجه ذكرى از آنجا نيست مگر اينكه در دشت شرقى تيبت وادى است كه آنرا وادى كفتارها گويند و دور نيست كه مقصود آيه همان يا اراضى شعليم باشد اسمو ۴:۹.

شولميت . لقب عروس محبوبه سليمان است كه در غزل ۱۳:۶ وارد؛ لفظ عبرانى آن هشّولميت است كـه بعضى آن‌را زن شونميّه ترجمـه كرده اند چنانـكه گويا عروسان روستائى‌را با دختران اورشليم‌مقابله ميكند عز ۵:۱۰ و۶. ديگران بر آنند كه اين لفظ مجازى مخصوص واز اسم سليمان مأخوذ است و بمعنى آرامى و استراحت ميباشـد

همچنانکه نظیر اینلفظ در زبان انگلیسی میشود یعنی جولیا که از اسم جولیس مأخوذ میباشد و بعضیرا گمان چنان است که فقط لقب و بمعنی آسودگی و صلح است، ملاحظه در شونم و شونمی.

شومير . (نگاهدارنده) (۱) مردی از اشیر ۱تو ۷:۳۲ و در ۱تو ۷:۳٤ شامر خوانده شده است.

(۲) پدر یهوزاباد است که یوآش‌را کشت ۲پاد ۱۲:۲۱ که در ۲تو ۲٤:۲٦ شمریت خوانده شده است.

شونم . دو محل راحت یوش ۱۹:۱۸ و آن شهری است در زمین یساکار که فلسطینیان قبل از واقعه عظیمه جلبوع و ابی‌شل هم از شونم بود ۱پاد ۱:۳؛ و آن زنی که از الیشع مهمان داری کرد نیز از اهالی شونم بود ۲پاد۸:٤، و این شونم همان سولم است که بر طرف جنوب غربی کوه دوحی و سه میل و نیم بشمال یزرعیل واقع است و ده مذکور بسیار خرم و باصفا میباشد و مواضع مشهوره کوه کرمل‌را از آنجا توان دید و آنرا چشمه آبی نیز هست و دور نیست که فلسطینیان در مدت اقامت از آن نوشیده باشند.

شهر . معروف است، در تواریخ بنی‌-اسرائیل تمیز فیمابین شهر و ده در نهایت اشکال است اما همین قدر معلوم میتوان نمود که هر شهری بدواً ده بی‌حفاظ و بی دیوار و خندق بوده چون عدد اهالی بحد کفایت میرسید در پی محافظت و حفظ خود افتاده دیوار و خندقی از برای آن ده قرار داده متدرجاً بزرك میشد و یا قصبه مانند می‌گشت اعد ۱۳:۲۸ تث ۳:٥، و اول شخصی که بنای شهر گذارد قائین بود پید ٤:۱۷، در قدیم شهرها پر نفوس و دارای کوچه‌های تنك کج و معوج و بعضی از کوچه‌ها مسدود و یا سر پوشیده و بر حسب پیشه و صنعت اهالی نامیده میشد چنانکه در اورشلیم کوچه پنیر فروشان و غیره و محل اجتماع و خرید وفروش اهالی در جلوخان درها ودروازه‌ها بود نح ۸:۱ و۳ وایوب ۲۹:۷ اشاره باین میدان و جلو خان مینماید؛ و در بعضی از شهرها میدانهای متعدد و تماشاگاهها میبود مخصوصاً در آشور و بابل، وکوچه بسیاری از شهرها سنك فرش بود.

شهر یا شهرهای حصار دار . تث۳:٥، و۲پاد ۱۰:۲ اش۳٦:۱ دیوارهای شهرها بلند و دارای دروازها و پشت بندها و برجها میبود تث ۳:٥ و بعضی از دیوارها از چوب و غیره ساخته شده است که قابل سوختن بوده عا ۱:۷ و۱۰و۱٤، و دروازه شهرهارا گاهی از اوقات باصفحات مس وآهن میپوشانیدند و یا اینکه دررا از این فلزات میساختند مز ۱۰۷:۱٦ اش٤٥:۲ و اع ۱۲:۱۰ و در شهرهای حصار دار برج و محلی که سرباز در آنجا پناه برد میبود و هرگاه اهل شهر از مدافعه عاجز می‌آمدند آنها نیز بآن برجها

پناه می‌بردند داو ٤٦:٩ـ٥٢ و اینگونه برجها غالباً بر جایهای بلند و تپه‌ها ساخته میشد.

وکنعان در زمان آمدن ابراهیم دارای شهرهای بسیار بود که بعضی از آنها در کتاب مقدّس مذکورند مثل سدوم و عموره و حبرون و دمشق و اریحا؛ و جاسوسان نیز خبر دادند که در مملکت کنعان شهرهای حصار دار بسیاری دیده اند و یوشع ابن‌نون ششصد شهررا که اسرائیلیان مفتوح ساختند خبر میدهد. و چون عای مفتوح گشت اهالیش‌را که دوازده هزار نفس بودند بقتل رسانیدند یوش ١٦:٨ـ٢٥ و جبعون از عای خیلی بزرگتر بود یوش ٢:١٠. شهر خدا همان اورشلیم است مز ٤:٤٦ زیرا که خداوند آن‌را از برای سکونت خود اختیار فرمود تث ٥:١٢ مز ٦٧:٧٨ و٦٨.

شهرهای خزینه. خرو ١١:١، ملاحظه در خزن و فیثوم و رعمسیس.

شهر داود. همان قلعهٔ صهیون است ا تو ٥:١١ که اولاً مال یبوسیان بود و پس از آنکه داود آن‌را مفتوح ساخته متصرّف شد قصری و شهری در آن بنیاد افکنده باسم خود موسوم ساخت و بیت لحم هم شهر داود خوانده شده است لو ١١:٢ زیرا که مسقط‌الرأس داود بود.

شهر مقدّس. نح ١:١١ همان اورشلیم است که همواره از آن وقت تا بحال به قدس مسمّی و اینمعنی دلالت بر آنست که در نزد جمیع طوایف معتبر و مقدّس بوده و هست.

شهرهای بست. شش شهر از شهرهای لاویان‌را خداوند از برای بست معیّن فرمود که شخص قاتل از دست ولی مقتول بدانها فرار نماید تا حکم صریح و رسیدگی صحیح شرعی در بارهٔ او بعمل آید و چون حکم بر او جاری میشد بولی مقتول تسلیم میگشت و الا در همان شهر سکونت نماید و تا دو هزار ذرع اطراف آن شهر نیز از برای وی ملجأبود تا وقتیکه رئیس کهنهٔ آن زمان که در وقت قتل حاضر بوده بمیرد. سه شهر در مشرق اردن و سه شهر در مغرب اردن از برای بست قرار داده شده بود اعمّ از اینکه اسرائیلیان متوطّن باشند یا غریب و در کتاب مقدّس تمامی شروط و قواعد بست بدقّت مذکور است اعد ١٣:٣٥ـ٣٥ تث ٤:١٩ـ ١٣ و اسم آن شهرها از قرار تفصیل است :

قادش در جلیل و شکیم در کوهستان افرائیم و حبرون در یهودا وگذرگاه اردن و باصر در دشت و راموت در جلعاد وجولان در باشان یوش ٧:٢٠ و٨؛ لکن معلوم نیست که تحقیقات امر قاتل در کجا بعمل میآمد آیا در خود شهر بست یا در نزدیکی موضع قتل. گویند که اسرائیلیان تخته‌هائی که لفظ بست بر آنها نوشته شده بود بر سرراهها میآویختند تا قاتل‌را بشهر ملجأ هدایت نماید.

شهوت. اولاً، قصد از میلهای غیر شرعی است اقر ۱۰:٦ و ۱ پط ۱۱:۲ و۲:٤ و۲ پط ۱۰:۲.

ثانیاً، قصد از فاسد گشتن قلوب است که انسان‌را بشرارت و شیطنت وا میدارد یع ۱:۱٤ و۱۵.

شهید. اع ۲۰:۲۲ شخصیرا گویند که جان خودرا برای شهادت بر راستی ببازد و لفظ شهید یا شهدا جز در آیه فوق و مکا ۲: ۱۳ و۱۷:٦ در جای دیگر عهد جدید یافت نمی‌شود؛ و لفظ شهید که در ایّوب ۱۹:۱٦ وارد گشته بمعنی شاهد میباشد.

شوارع. در قدیم الایّام فلسطین‌را راههای چرخ و عرّابه و کالسکه روی می‌بود که آنهارا شوارع میگفتند پید ٤٦:٥ یوش ۱۷:۱٦ داو ۱۳:٤ ۲پاد ۱۰:۱٦ اع ۲۸:۸؛ آثار راههای رومی فعلاً هم باقی‌است و راههای عمده و شوارع مهمّه حالیّه فقط راههای پیچاپیچ تنگی هستند که مالهای مکاری یك یك در آنها توانند عبور کرد و اینلفظ در مت ۹:۲۲ شوارع عامّه خوانده شده است.

شوع. حز ۲۳:۲۳ بمعنی لقب یا نجیب و یا اسم محلّی یا اسم طایفه کلدانی میباشد.

شیشون. (هلاکت) اسم موضعی است در املاك یسّاکار یوش۱۹:۱۹ و دور نیست که همان شاعین باشد که بمسافت سه میل بشمال کوه طور واقع است.

شیث. (عوض) و او پسر آدم و حوّا است که در ۱۳۰ سالکی آدم، برای او بوجود آمد و۹۱۲ سال بزیست پید ۳:٥. گویند که مخترع حروف هجائیه شیث بود.

شیحور. (سیاه یاتار) اسم رود نیل است ۱تو ۵:۱۳ و غیره، ملاحظه در نیل.

شیحور لبنه. (سیاه سفید) و این حدّی از حدود اشیر بود یوش ۲٦:۱۹ و محتمل است که آن اشاره به نهری است که در جنوب اشیر می‌باشد و دور نیست که همان رود زرقاء باشد، لکن کاندر آنرا وادی شاغور دانسته است.

شیخ، مشایخ. معروف است، و اینان در زمان سابق مثل ایّام حالیّه در نزد مردم بعضی بواسطه تقدّم سن و برخی بواسطه تقدّم رتبه و علم اعتبار تمام میداشتند و همواره اهل مجلس واهل مشورت ومصلحت بودند خرو ۲۹:٤ مت ۱۲:۱۹ و۲:۲۱-۹ یوش ٤:۲۰ داو ۱٤:۸. و علاوه بر مشایخی که در هر شهر و قصبه و دهی میبود حضرت موسی بر حسب امر الهی مجلس مخصوص معیّنی که مرکّب از هفتاد نفر از این مشایخ مخصوصه بود که خداوند روح حکمت و فطانت‌را در ایشان سرشته بود که موسی‌را در کار اعانت نمایند ترتیب داد اعد ۱٦:۱۱ و۱۷ و۲٤ و۲۵. هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل باموسی در کوه سینا بودند خرو ۱:۲٤ و۹، و در ایّام آخرین مجلسی که

مرکّب از هفتاد نفر از مشایخ بود در میان یهود ترتیب یافت و آنرا در عبرانی سنهدریم مینامیدند که ترجمه‌اش بلغت عربی مجمع میباشد مر ١٤:٥٥، ملاحظه در مجمع. و سزاوار نیست که ایشان و رؤسای کتبه‌را بیکدیگر شباهت دهیم مت ٢١:١٦.

و لفظ شیخ و مشایخ در عهد جدید برای رؤسای مجمع که مکلّف بر توجّه احوالات آنجا بودند استعمال شده است و اولاً محض مسنّی خود برای آن منصب تعیین نمود لکن بعد از آن اینلفظ بر خود آن اطلاق شد و لفظ شیخ و مشایخ در رسایل حوّاریان بدو معنی‌استعمال‌شده است: اولاً، مقصود ازمردی است که مسنّ و سال خرده باشد فل ٩ و٢یو ١:١ ثانیاً، قصد از شخصی است که در امور کلیسا و تعالیم آن صاحب رتبه ودرجه میباشد ١تیمو٥:١٧ و تیط ١:٥ و٢:٢ یع ٥:١٤ و ١پط ٥:١ و٥. گاهی لفظ مشایخ به قسیسیان ترجمه شده اع ٢٠:١٧ و ایشان اسقوفان اند که در اع ٢٠:٢٨ مذکور و از یك رتبه و یکدرجه میباشند و بیش از یك یا دو یا سه نفر در یك کلیسا میباشند، چنانکه بعد از مقابله دو آیهٔ فوق بر مطالعه کننده مخفی نه خواهد بود؛ وپولس‌رسول هم بر اسقوفان و شمّاسان کلیسای فیلپی سلام میفرستد فل ١:١ و هیچوجه مشایخ وکشیشان‌را ذکر نمیکند؛ از این هم معلوم میشود که مشایخ وکشیش باید در یك رتبه بوده باشند. و البتّه کسی‌را که اعتقاد بر تعدّد اسقوفان در کلیسای واحد باشد منکر ریاست یك کشیش یا یك شیخ در یك کلیسا خواهد بود.

شیر. حیوان معروفی است که سلطان موقّر بهایم میباشد و در نوشتجات مقدّسه بارها ذکر گشته است ار ٢٥:٣٨ حز ١٩:٢ و٨ و٩ عا ٣:١٢ مکا ٤:٧ مقابل حز ١:١٠. طولش غالباً بدو ذرع ویکچارك و ارتفاعش به یك ذرع و دو گره میرسد و طلعت مهیب و پر جرأت وکثرت قوّت و هوشیاری و غرش مخصوص او تمام جنگل‌را مخوف میگرداند. در زمین مقدّس بسیار یافت میشد و سر ٤:٨ اسم این حیوان در عبرانی در اسماء امکنه عدیده یافت میشود مثل لئیش و لبوات و غیره، ملاحظه در اردن.

عبریان اسمهای متعدّده برای او وضع نمودند که دلالت بر درجات عمر او مینماید چنانکه در ایّوب ٤:١٠ و١١ پنج اسم در پیش یکدیگر یافت میشود و هم چنین در ناحوم ٢:١١ و١٢ الفاظ چندی یافت میشود که بحرکات و غرش او دلالت مینماید و در زبور ١٠:٩ و١٠ بآهسته رفتن و جست و خیز او برای شکار اشاره رفته است. در ١پط ٥:٨ شیطان، آن مخرّب بیرحم به شیر غرّان تشبیه شده. البتّه حکایت شمشون و داود و بنایا که در داو ١٤:٥ و٦ و ١سمو ١٧:٣٤-٣٦ و٢سمو ٢٣:٢٠ مذکور است و پیغمبر نامطیعی که شیر اورا کشت ١پاد ١٣:٢٨ و اطاعت دانیال که اورا از مغارهٔ شیران بسلامت رهائی داد دا ٦: و هم آن

هیئت مهمّ توجّه یهوه بر قوم خود که در اش ٤:٣١ مکتوب است در نظر مطالعه کننده کتاب مقدّس میباشد·

مراد از شیر سبط یهودا که در مکا ٥:٥ مکتوب است عیسی مسیح میباشد که از سبط یهودا و از سلسله داود بر آمده مرگ و دنیا (شیطان)را مغلوب ساخت و چنانکه گمان برده اند شیر علامت سبط یهودا بود چنانکه پید ٤٩:٩ اشاره رفته است·

شیر . خوراك طبیعی اطفال است به خلاف خوراك اشخاص کامل که گوشت و غیره است اقر ٣:٢ عب ٥:١٢· و شیر در کتاب مقدّس نمونهٔ پاکی و صفا و سادگی و حقیقت و حیات بخشی میباشد عب ٥:١٢ و١٣ ١ پط ٢: ٢ و شیر و عسل در کتاب مقدّس قصد از حاصل خیزی و وفور نعمت است پید ٤٩:١٢ خرو٣:٨ و١٣:٥ اعد ١٦:١٣ یوش ٥:٦· قوم یهود و اقوام مجاور ایشان نه تنها شیر گاو بلکه شیر شتر و میش و بزرا هم استعمال مینمودند پید ٣٢:١٥ تث ٣٢:١٤ ام ٢٧: ٢٧، ملاحظه در کره و پنیر· مثل پختن بزغاله‌را در شیر مادرش که در خرو ٢٣: ١٩ و ٣٤:٢٦ وتث ١٤:٢١ وارد آمده محتمل است که بواسطه اینکه یکی از جمله آئین بت پرستی و یا جادوگری بوده است ممنوع گشته·

شیشبصّر . (آتش پرست) اسمی است که در درگاه سلطان فارس برای زروبابل گذاشته شد عز ١:٨ و١١ و٥:١٤ و١٦·

شیشق . اوّل شخصی از سلسله بیست و دومین پادشاهان مصر است که قبل از فرار کردن یربعام از زمین اسرائیل به تخت سلطنت بر آمد ١ پاد ١١:٤٠ و در سال پنجمین رحبعام که ٩٢٧ قبل از مسیح باشد لشکر به یهودیّه کشیده هیکل اورشلیم‌را



شیشق

غارت کرد ١ پاد ١٤:٢٥ و٢٦ و٢تو ١٢: ٢-٩، و اینواقعه در کرنك مشروحاً مکتوب و در میان اسرا اسیری است که وضعاً عبرانی مینماید و نوشتهٔ در پهلویش مکتوب است که ترجمه‌اش بعربی مملکت یهودا میباشد و در مکتوبات دیگر اسامی شهرهای حصار دار- یست که در ٢تو ١٢:٤ مذکور است·

شیشون. (خرابه) یوش ١٩:١٩ یکی از شهرهای یساکار است که حالاً بمسافت سه میل بمغرب کوه تابور واقع و آنرا عیون- الشّین گویند·

شیشه . (خداوند مخاصمت مینماید) یکی از نویسندگان داود ۱ پاد ۳:٤ و در ۱ تو ۱٦:۱۸ شوشا و در ۲سمو ۱۷:۸ سرایا و در ۲سمو ۲٥:۲۰ شیوا خوانده شده است.

شیشك . اسم رمزی بابل است ار۲٥:۲٦ ٤۱:٥۱ و آن تثنیه شك میباشد که اسم خدای آنجا بود.

شیشه . ایوب ۱۷:۲۸ و۱۸ مکا ٦:٤ و ۲:۱٥و۱۸:۲۱، بدانکه شیشه در نزد متقدّمین معروف بوده است، چنانکه بر شخصی که از آثار و عتیقه‌های مصریان اطلاع دارد مخفی نیست، و اشخاصیکه در تفحّص آثار عتیقه میباشند شیشه‌های درست وظرفهای شیشه در شام و فلسطین یافته اند. پلینیوس گویند «که اینمطلب شیشه سازی در قدیم الایّام در محلّی که آنرا حیفا گویند استنباط گردید زیرا که کشتی‌هائی که پر از «نطرون» بود در همان نزدیکی لنگر افکندند و ملّاحان و عملهٔ‌های کشتی بیرون شده بدشت آمدند که برای خود طعامی ترتیب دهند و چون سنگیرا نیافتند که دیك خودرا بر آن استوار دارند چند قطعه از «نطرون» بمثل اوجاق ترتیب داده دیك بر آن گذاردند و آتش در زیرش افروختند و بتدریج «نطرون» آب شده با ریگ متّحدگشته شیشه بظهور رسیده».

شیطان . (دشمن) و آن ترجمهٔ لفظ یونانی دیابولس میباشد که به معنی سخن چین است؛ و آنرا ابدون واپلیّون یعنی‌هلاك کننده و فرشته جهنّم مکا ۱۱:۹ و بعلزبول مت ۲٤:۱۲ وبلیعال ۲قر ۱٥:٦ و رئیس این جهان یو۳۱:۱۲ و رئیس دیوها مت ۹: ۳٤ و رئیس قدرت هوا آن روحی که در ابنای معصیت در کار است اف ۲:۲ و خدای این جهان ۲قر ٤:٤ و ابلیس و قاتل و دروغگو و پدر دروغگویان یو ٤٤:۸ و شکایت کننده بر برادران مکا ۱۰:۱۲ و دشمن وشیر غرّان ۱ پط ۸:٥ واژدها و مار قدیم گویند مکا ۹:۱۲.

امّا وجود شیطان فی الحقیقه موجود و از بنی نوع بشر مشخص‌تر است و اورا بر جوقی از ارواح پلیده ریاست و سلطنت میباشد ۱قر ۳:٦ وکتاب مقدّس مارا بر طبیعت و صفات و حالت و چگونگی کار و کردار و مقاصد وکامیابی و قسمت او مخبر میسازد. ودلایل بر شخصیّت او همان دلایلی است که بر شخصیّت روح القدس و فرشتگان داریم؛ امّا طبیعت شیطان روحانی میباشد و او فرشته ایست که مثل سایر فرشتگان از سایر ممکنات ممتاز میباشد حال اعمّ از اینکه آن امتیاز عقلی باشد مثل ادراك و ذاکره و تمیز و یاحسّی مثل میل و شهوت یا ارادی باشد مثل اختیار اف ۱۲:٦ و علی ایّ حال او خبیث و پیشوای خبیث‌ها و عاصیان و ضدّ تقدّس و عدالت و پر از تکبّر و مکر و حیله میباشد و جمیع حالات وی باصفاتش موافق و مطابق اند، پس چون که دشمن خدا و ضدّ اراده او تعالی میباشد بدین لحاظ

مبغوض و از نظر لطف حضرت سبحـان مطرود و آواره و بامتابعین خود در محلّ عذاب محبوس و معاقب میباشد ۲ پط ۴:۲ خلاصه روحی شقی ومطرود و ملعون میباشد. لکن باید دانست که مطرود بودنش مانع مشغول شدنش در این دنیا نمیباشد بلکه خداوند و رئیس این جهان و دشمن خدا و انسان است و همواره در پی آن است که مقاصد و مشیّات حضرت قادر ذو الجلال‌را بعکس نموده نتیجه آنهارا فاسد سازد و از نخست الی الآن همواره در پی آن بوده است کـه تخم نفـاق و خصومت و ظلم و قساوت‌را در قلوب بنی‌نوع بشر غرس نموده ایشانرا از بندگی بیچون منحرف ساخته بچاه ضلالت سرنگون‌گرداند و یا خود و یا فرشتگانش علی الدّوام در پی آن هستند که انسان‌را بگناه کردن و منع از تقدّس و پاکیزگی بازدارند مت ۱:۴ـ۱۱ یو ۸: ۴۴ اع ۱۸:۲۶ اقر ۵:۷ و۲قر ۱۱:۲ اف ۱۱:٦ ا تسلو۳:٥ مکا ۱۲ :۱۰؛و باید دانست که شیطان به هر وسیله از وسایل و بهر شکلی از اشکال در آید حتی به هیئت فرشتگان نور تا بدانواسطه تواند انسان‌را بدام فریب گرفتار ساخته از خدای خود بیزار گرداند ۲قر ۱۴:۱۱ وتجارب‌را بنوعی تشکیل دهد که در نزد تابعین پسندیده و مقبول باشد تك ۱:۳ـ۱۳ و مردمرا از عمل خیر باز دارد مر ۱٥:٤ و ایشان‌را بر آن دارد که مقاصد خودرا ترگ نمایند و بسا میشود که در این مطالب بهره‌مند وکامیاب گردد و پر واضح است‌که از آن ساعتی‌که او بفریفتن آدم ابوالبشر و حوّا شروع نمود الی حال یك دقیقه از کار خود غافل نبوده تمامی بنی بشررا در تحت قدرت و تسلّط خود کشیده است اف ۱:۲ـ۳ مکا ۱۲ :۰۹ البتّه باید دانست که نصیب و قسمت هلاك کننده برای او موجود میباشد زیرا که از کتاب مقدّس مستفاد میشود که او با فرشتگانش در زنجیرهای ظلمت برای داوری محبوس اند ۲ پط ۴:۲ و چون او از جمله مؤمنین نیست البتّه در آنروز بعذاب ابدی معذّب و معاقب خواهد شد مت ٤١:٢٥؛ و لفظ شیطان و شیاطین بر موجودات و ارواح شریره که بفرمان خدا در انسان و حیوان داخل شده آنهارا بدیوانگی و صرع مبتلا میساختند نیز استعمال شده است و در خصوص این مطلب سه قول میباشد.

اولاً، اینکه دخول شیاطین و ارواح نجسه شریره در بنی نوع بشر دلالت بر آن مینماید که شرارت در آن اشخاص شروع نموده و خارج شدن آنها به گفته خداوند دلیل است بر اینکه او بواسطه تعالیم و سیرت خود بر شرارت غلبه جسته آنرا زیر دست کردة است.

دوّم، باید دانست که اشخاص دیوانه و مصروع در تحت قدرت و اقتدار شیاطین نبودند بلکه مردم‌را اعتقاد چنان بود چنانکه فعلاً هم معتقدند، بدین لحاظ خداوند ما و

حواریانش بر حسب اعتقاد مردم صحبت میداشتند بدینواسطه اشخاص مصروع و مجنون‌را امراض جسمانی بوده از قبیل کری مت ۹:۳۲ و کوری مت ۱۲:۲۲ و صرع مر ۹:۱۷-۲۷ و دیوانگی مت ۸:۲۸ و گذشته از اینها در این روزها اشخاصی که بشیاطین مبتلا باشند یافت نمیشود لکن امراض و حوادثی که بدینها شباهت بسیار دارد موجود است۰

سوم، اینکه دخول شیاطین امر حقیقی بوده در صورت امراض جسمانی و عقلانی بظهور پیوست و این رأی صحیحترین آراء میباشد، دراینصورت خداوند شیاطین‌را خارج نمود صحت دارد، و از آیات اناجیل معلوم میشود که شیاطین و اشخاص مبتلا بشیاطین جدا بودند و ارواح پلیده مسیح‌را شناختند و از خیال روز جزا همی‌لرزیدند وگفتگو کرده ازشخصی بشخصی دیگرمنتقل میشدند۰ و از کتاب مقدس مستفاد میشود که شیطان خباثت خودرا بطور مخصوص در اطوار مختلفه بر ضد مسیح ظاهر میکرد ودر خلال این احوال بر الوهیت او نیز اعتراف مینمود و اگر این تفسیر نمیبود فهم مسئلهٔ آن شخصی که در میان قبرستان بسر میبرد بسیار اشکال میداشت مر ٥:۱-۲۰، وعلاوه بر اینها یك مطلب باقی است و آن این است که مسیح یا صادق است یا کاذب در صورت اول خود او میفرماید تمامی این اعراض و امراض از داخل شدن آن شریر بروز مینماید ومعتقد بر صداقت مسیح باید باور نماید مت ۱۲: ۲٤-۲۸ لو ٤:۳٥ و۱۰:۱۸۰

شیلو. پید ٤۹:۱۰، بعضی از مفسرین بر آنند که اشاره به شهر شیلوه میباشد لکن اغلب ایشان بر آنند که یعنی کسیکه حق دارد و آنرا بمسیح راجع مینمایند، و برخی دیگرلفظ «شیلو»را بصلح وسلامتی تعبیر نموده اند مقابل اش ۹:٦ و دیگران آیهٔ مرقومه‌را بدینطور تفسیر کرده اند «تا بیاید کسیکه عصای سلطنت دارد»۰

شیلوه. (محل استراحت) وآن شهریست در شمال بیت ایل و جنوب لبونه درنیمهٔ راه در میانه دو خانه و نابلس واقع است داو ۲۱:۱۹ و فعلاً آنرا سیلون گویند و بمسافت ۱۷ میل بشمال اورشلیم واقع است۰ و یوشع شیلورا محل صندوق عهد و چادر قرار داده در آنجا نیز بلاد مقدسه‌را باسباط تقسیم فرموده یوش ۱۸:۱ و۸-۱۰ و چادر جماعت سیصد سال در آنجا ماند و هر ساله در آنجا عیدی مرسوم بود که در آن عید دختران شیلوه همی‌رقصیدند چنانکه در یکی از این اعیاد بن‌یامینیان دویست نفراز آنهارا اسیر کرده تزویج نمودند داو ۲۱:۱۹-۲۳۰ و شیلوه مسکن عیلی و سموئیل بود و خبر افتادن صندوق بدست فلسطینیان در آنجا به عیلی رسید ۱سمو ۳: و٤: لکن از آن پس صندوق دیگر در شیلوه آورده نشد بلکه داود آن‌را باورشلیم برد ۲سمو ٦ و چادر



شیلوه

جماعت‌را نیز به نوب برد اسمو ۲۱:۱-۹ از آنجا به جبعون پس از آن باورشلیم برد ۲تو ۱ ۳:۱ و٤؛ اخیای نبی نیز در آنجا سکونت داشت ۱پاد ۱٤:۱-۱٦۰ چنان معلوم است که شیلوه در ایّام ارمیا مخروبه بوده ار ۱۲:۷ و۱٤ و۲٦:٦ و۹ و در روزگار جیروم نیز مخروبه بود، واهالی قرن متوسّط بر آنند که موقع شیلوه همان موقع نبی سموئیل است لکن شکّی نیست که موقع صحیحش همان سیلون میباشد و بر تلی که در آنجا است آثار بناها و اساسات قدیمه میباشد و محوّطه در آنجا است که طولش ٤۱۲ و عرضش ۷۷ قدم میباشد که در سنك تراشیده شده است و دور نیست که تل الفتحه همان مقّصرصندوق باشد۰ و بمسافت یکمیل و نیم از این مخروبه چشمه سیلون و چاهی است و بلا شك بن‌یامینیان از همانجا دختران آورده بودند ؛ در حوالی این چشمه قبرهائی است که در سنگ تراشیده شده گویند که عیلی و اولادش در آنجا مدفونند۰ شیلو یا حوض شیلوه نح ۱٥:۳ یعنی تیر، اینلفظ یعنی شیلوه بمعنی فرستادن میباشد و از شیله مأخوذ است اش ٦:۸ چنان گمان میبرند که این حوض در میان حصار قدیمی اورشلیم در زاویه جنوب شرقی واقع بوده است آبهای شیلوه متدرجاً باغات و مزروعات حوالی خودرا مشروب و حاصل خیز نموده و نمونه برکات یهوه میباشد که

یهودا فقط در او باید امیدوار باشد اش ۸:
۶ـ۸ و این بر خلاف طغیان مفرّ رود فرات
است که اشاره به مملکت آشور میباشد که
بستگی و مواصلت با آن اسباب فقر و مسکنت
حاصل گردیده ۲پاد ۱۶:۵ـ۹ و۲تو ۲۸:
۱۶ـ۲۱ و طولی نکشید که عساکر ایشان
مملکت اسرائیل‌را خراب کردند ۲پاد ۱۵:
۲۹ و۱۷:۳ـ۶ و یهودارا جاروب نمودند
۲پاد ۱۸:۱۳ـ۱۷ و۱۹:۳۲ـ۳۶، ملاحظه
در سلوام.

ص

صادوق. (عادل) هشت نفر باین اسم بودند:

(۱) پسر اخیطوب از خانوادهٔ الیعازر و یکی از دو کاهن بزرك که در ایّام داود بودند که در ۲سمو ۸:۱۷ و ۱تو ۲۴:۳ و۶ و۳۱ اخیمالك ابن ابی‌یاثار و در ۱تو ۱۸: ۱۶ ابی مالك خوانده شده است؛ وی در حبرون بداود ملحق گردیده ۱تو ۱۲:۲۸ یکی از امنای وی شد و بواسطهٔ در خواست از پادشاه اذن یافت که در اورشلیم در مدّت یاغی‌گری آبشالوم بماند و در آنجا سلیمان‌را بسلطنت مسح نمود ۱پاد ۱:۳۹ و سلیمان نیز بواسطهٔ دیانت و پاکدامنی صادوق ویرا کاهن اعظم قرار داد ۱پاد ۲:۲۷ و۳۵، ملاحظه در ابی‌یاثار.

(۲) کاهنی که در روزگار اخزیای پادشاه بود ۱تو ۶:۱۲.

(۳) پدر زن عزیا ۲پاد ۱۵:۳۳ و۲تو ۲۷:۱.

(۴) یکی از کسانیکه پارهٔ از دیوار شهررا مرمّت کردند نح ۳:۴.

(۵و۶و۷) سه نفر از کسانیکه در حکایت نحمیا مذکورند.

(۸) یکی از اسلاف خداوند ما مسیح مت ۱:۱۴.

صارث الشحر. (خوش نمائی فجر) شهری است در قسمت رأوبین و در وادی بر تلی واقع است یوش ۱۳:۱۹ و فعلاً بمسافت یك میل و نیم از دریای مرداب موضعی در نزد دهنه زرقاء بطرف مشرق یافت میشود که آن‌را صاره گویند و بسا میشود که همان حارث الشحر باشد.

صافون. (شمال) شهری از شهرهای جاد است که در مشرق اردن واقع یوش ۱۳:۲۷ و دور نیست که عبارتی که در آیهٔ مسطوره در داو ۱۲:۱ واقع است «بطرف شمال» مقصود از این شهر باشد زیرا که در ترجمه‌هفتاد مینویسد تاصافون؛ تلمود میگوید که آن امّاثوس است که خرابهٔ امانه باشد که به جنوب شرقی دریای جلیل واقع است.

صانان. (محلّ گلّه‌ها) می ۱:۱۱ کاندر گمان دارد که‌صانان در نزد خرابه سامه واقع است، ملاحظه در صنان.

صبوعیم . (رنگها) موضعی است که بن‌یامینیان بعد از اسیری در آنجا ساکن شدند نح ۱۱:۳۴ و محلش فعلاً معلوم نیست.

(۲) وادی صبوعیم اسمو ۱۳:۱۸ وادی است که ظاهراً در طرف شرقی مخماس بطرف دشت بربوده و تا باین روزها شق الصباع خوانده میشود.

صبوعیم . (آهوان) یکی از شهرهای موتفکات است پید ۱۰:۱۹ و۱٤:۲ و۸ و تث ۲۹:۲۳ هو ۱۱:۸، ملاحظه در سدیم و سدوم و صوغر.

صخره محلقوت . (سنك انقسام) قلعهٔ ایست طبیعی که در دشت معون در جنوب شرقی حبرون واقع است اسمو ۲۳:۲۸ که داود در آنجا از دست شاؤل بطور عجیب رهائی یافت و بنابر تحقیق اهل دانش صخرهٔ مرقوم در وادی ملکه در مشرق معون واقع است.

صدد. (جانب کوه) و آن شهری است بر مرزوبوم شمالی اسرائیل چنانکه موسی و حزقیال قرار دادند اعد ۳٤:۸ و حز ٤٧: ۱۵ • بسیاری گمان دارند که صدد همان صدد حالیه است که ۷۵ میل بشمال شرقی دمشق و۳۵ میل بجنوب شرقی حمص مسافت دارد، و آن مزرعهٔ عظیمی است الاّ اینکه آثار قدیمی در آنجا جز چند عدد ستونهای که در دیوار خانه بنا شده است و دارای بستانها و اراضی مزروعه میباشد و مسیحیان آنجا از کلیسای یعقوبیه میباشند.

صدقه . معروف است، اینلفظ در عهد قدیم وارد نشده است لکن از بعضی اشارات معلوم میشود که ترحم بر فقرا از جمله واجبات میباشد : از جمله اوامر واجبه اسرائیلیان وا گذاشتن گوشه و کنارهای مزارع بود که آنهارا در موقع حصاد صرف نظر کرده خوشه چینی نکنند و بجهة فقرا وا گذارند لا ۱۹: ۹ و ۱۰ و۲۳:۲۲ تث ۱۵: ۱۱ و۲٤:۱۹، و مأمور بودند که از نوبر محصولات خودشان در حضور کاهن آن عصر بیاورند که او بحضور خداوند تقدیم نماید تث ۲٦:۲-۱۳؛ و از حکایات روت معلوم میشود که عادت خوشه چینی که در ایام هم معمول است در آن زمان هم رواج داشته و هر سه سال یکمرتبه هم میبایست عشر محصولات ارض‌را بلاویان و یتیمان و غربا و بیوه زنان بدهند تث ۱٤:۲۸ و۲۹ و هم چنین کسیکه بر فقرا تصدق دهد پسندیده باشد ۲تو ۳۱:۱۷ مز ٤۱:۱ و۱۱۲:۹۰ در هیکل نیز صندوقی قرار داده بودند تا عطایا و تصدقات‌را در آنجا جمع کرده اولاد فقرا که از خانوادهٔ محترم وشریفی میبودند تربیت نمایند و تصدق از جمله اعمال مخصوصهٔ فریسیان بود که خود بدان نهایت مراقبت و فخررا داشتند و خداوند ما عیسی مسیح ایشانرا محض دادن صدقه سرزنش و توبیخ نفرموده بلکه بواسطه فخر ایشان بود

که متعرّض حال ایشان گردید مت ۲:۶ ۱۵:۲۵ــ۲۷ و ا تو ۱۶:۱ــ۴۰

صدوقی صدوقیان . طایفهٔ از یهودند که در عهد جدید مکرراً مذکور میباشند امّا مبدأ اشتقاق این اسم و معنایش مبهم است لکن رأی محکم آنکه ایشان از صادوق کاهن متسلسل شده متدرجاً بدین اسم شهرت یافتند اع ۱۷:۵ و خود صادوق رئیس کهنه بود که سلیمان ملك بعد از عزل ابی‌یاثار بجایش مقرّر و منصوب داشت ۱ پاد ۳۵:۲؛ اینطایفه صدوقیان جمع قلیل و دارای اقتدار بسیار نبودند و اغلب تمائل بفلسفه داشتند.

و خیالات و افکار ایشان در باره دین ظاهری بود بدین لحاظ چندان در میان عوام شهرت نیافته بودند و تعلیمات ایشان دارای چهار مادّه عمده بود : اوّلاً انکار نوامیس و شرایع سماعی یعنی تفسیر شریعت مکتوبه که برغم فریسیان از موسی دست بدست مأخوذ و سندش بوی میرسید .

ثانیاً، قبول تعلیم موسی به تنها و از این معلوم میشود که ایشان کتب عهد قدیم‌را ردّ میکردند و فقط اسفار حضرت موسی‌را قبول داشتند .

ثالثاً، انکار قیامت اموات یعنی ایشان معتقد بودند که نفس هم با جسد فانی میشود مت ۲۳:۲۲ و از قرار معلوم بعد از آنکه انکار قیامت‌را نمودند البتّه منکر تعلیم ثواب و عقاب و اعتقاد بملائکه و ارواح نیز میباشند اع ۸:۲۳ .

رابعاً، اعتقاد بر وجود آزادی و مختاریت مطلقه و بعبارة اخری تفویض تامّه از برای بنی نوع بشر و بحدّی در این اعتقاد راسخ بودندکه نزدیك بود توجّه و عنایت حضرت اقدس‌را نسبت بعالم نیز منکر شوند.

و حضرت مسیح بقدریکه فریسیان‌را سرزنش مینمود صدوقیانرا ملامت نمی‌فرمود لکن ایشان نیز با وی نهایت ضدّیت‌را داشتند و با فریسیان در موقع شکایت و صلیب‌کردنش موافقت کردند و حنانیا وقیافا صدوقی‌بودند؛ این طایفه در صفحات تاریخ ذکری ندارند امّا آنهائیکه فعلاً باین اعتقادند صدوقی میباشند.

صدم . (اطراف) موضعیست در نفتالی یوش ۳۵:۱۹ و دور نیست که همان مزرعه کفرخطین باشد که بمسافت ۵ میل در مغرب طبریّه واقع است .

صدقیا . (عدل‌الهی) (۱) آخرین سلسلهٔ سلاطین یهود او پسر یوشیا و عمّ یهویاکین و اسم حقیقی‌اش متانیا بود و نبوخذنصّر اسمش‌را به صدقیا مبدل کرده به تختش نشانید ؛ در بیست و یکسالی به تخت مملکت جلوس نموده یازده سال یعنی از سال ۵۹۸ــ۵۸۸ قبل از مسیح ملك راند ۲تو ۱۱:۳۶ . وی مردی جهالت پیشه و سخیف اندیشه بود بطوریکه اسباط در ایّام او فاسد گردیدند و در او انمقدار توانائی واقتدار نبود که ارمیارا پاك نماید و پیمبران

دروغگورا بر آن داشت که اسباطرا فریفتند و اینمطلب اسباب نتایج مضرّه گشته در سال نهم سلطنت خود بر نبوخذنصّر عاصی شده اینمسئله باعث آن شد که نبوخذنصّر بر یهودیّه لشکر کشید و جمیع شهرهای آنجارا مسخر نمود و در سال یازدهم سلطنتش که مطابق قرن چهارم قبل از مسیح بود اورشلیم مفتوح پادشاه بابل گشته صدقیا نیز با رجال دولت خود در آن خیال افتادندکه شبانه فرار کنند لکن عساکر کلدانیان آنهارا در دشت اریحا در یافته صدقیارا دست گیر کرده به ربله به حضور نبوخذنصّر بردند و او ویرا برای بی وفائی و عهد شکنی سرزنش و عتاب سخت نموده امر فرمود که بسزای این کـردار ناهنجـار اولادشرا در پیش چشمش کشتند از آن پس چشمان ویرا کنده مغلولاً ببابلش بردند ۲ پاد ۲۵:۱ــ۱۱ و ۲ تو ۱۲:۳٦ــ۲۰ و بدینطور نبوّتی که در باره او شده بود که ببابل برده خواهد شد ولی آنرا نه خواهد دید کامل گردید ار ۳۲: ٤ و ٥ و۳٤:۳ مقابل حز ۱۲:۱۳.

(۲) پیغمبر دروغکوئی که در ایّام آحاب بود ۱ پاد ۲۲:۱۱ و۲٤ و۲تو۱۸:۱۰ و۲۳.

(۳) یکی از کسانیکه عهد نامهرا مهر کردند نح ۱۰:۱.

(٤) پیغمبر دروغکوئی‌که نبوخذنصر امر بقتلش نمود ار ۲۹:۲۱ و۲۲.

(٥) یکی از رؤسای دیوانخانه یهویاکیم ار ۳٦:۱۲.

صابون. ملا ۳:۲ که در زبان عبرانی آنرا «بوریت» گویند وبمعنی پاک کننده میباشد. در ار۲:۲۲ در میان صابون و نطرون تفاوت میگذارد؛ در ایّام قدیم وحالیّه آب یا خاکستر بعضی از نباتات‌را از برای پاک کردن استعمال کرده و میکنند نباتاتی که در شوره‌زار و نمک‌زارها میروید دارای نمک قلیاب میباشد و در عمل شیشه‌گری و صابون سازی مستعمل است؛ خاکستر درخت صنوبر و بعضی نباتات دیگر دارای نمک شوره هستند. مردمان سلف این املاح و قلیاب‌را روغن و دهنیات مخلوط کرده صابونی مایع ترتیب میدادند و از برای شستن تن ولباس و تصفیه فلزات نیز استعمال میکردند ایّوب ۹:۳۰. صابون متجمدی که فعلاً در فلسطین فراوان است در قدیم الایّام در نزد مصریان و اغلب قدما معروف نبود.

صبر. یکی از صفات حضرت اقدس الهی است کـه نمـاینده تحمّل و دیر غضبی و دوام رحمت و پر محبّتی اوست نسبت بعصیان و خطایای بنی نوع بشر خرو ۳٤:٦ و۷ روم ۲:٤ و۲ پط ۳:۹؛ همچنانکه توفیق شخص مسیحی بعضی اوقات مقصود از تحمّل شداید و مشقّات است با آرامی و اعتماد و مداومت در ایمان و تکلیف لو ۸:۱٥ روم ٥:۳ یع ۱:۳ و۱۲ ۲ پط ۱:٦؛ وگاهی مقصود از تحمّل نسبت بنوعِ وهمِ جنس، خود میباشد مت ۱۸:۲٦ و۲۹ ۱ تسلو ٥:۱٤ ۲ تیمو ۲:

۲٤۰ بنابراین خدا یتعالی منبع صبر و توفیق و تمام توفیقات از او جاری است روم ۱٥:٥ و شخص مسیحی باید که آنرا در تلاوت کتب مقدّسه و حیات خداوند عیسی مسیح کـه نمونهٔ کامل صبر بود از خدا یتعالی بطلبد روم ۱٥:۱ـ٥ غلا ٥:۲۲ عب ٦:۱۲ و۱٥ و۱۲:۱ و۲یع ٥:۱۰ و۱۱ ۱پط ۲:۱۸ـ۲۳۰

صرتان. (خنك كننده) دور نیست که همان تل صارم باشد که در نزدیکی بیسان واقع است ۱پاد ٤:۱۲ در اینصورت صرّتان و صرتان یك موضع خواهد بود۰

صرتان . (خنك كننده) موضعیست بر حوالی اردن یوش ۳:۱٦، ملاحظه درصرده۰

صرتان. (خنك كننده) شهری است در وادی اردن ۱پاد ۷:٤٦ و در آن فضا و جلکهٔ که میانهٔ این شهر و سکوت واقع است ظروف برنجین‌را ازبرای هیکل ریخته گری کردند؛ دریك تلّی‌را که بمسافت ۳ میل به جنوب بیسان واقع میباشد نشان میدهد که آنرا تل صارم گویند و به گمان وی صرتان همان است و اسم مذکور یعنی تل ـ صارم موافقت کلّی دارد با صیارم که در نسخهٔ اسکندریّه در عوض صرتان وارد گشته ملاحظه در صرده۰

صرده. (جنك كننده) موضعی است در افرائیم در حوالی اردن ۱پاد ۱۱:۲٦ و دور نیست که همان صرتان مذکوره در یوش ۳:۱٦ یا صرتان مذکوره در ۱پاد ۷:٢٦ باشد و در داو ۷:۲۲ و ۱پاد ٤:۱۲ مذکور است لکن احتمال کلّی میرود که تمام اینها یك مکان باشد۰

صرعه . شهر زنبور یوش ۱٥:۳۳ نح ۱۱:۲۹ شهری است در ساحل یهودا که بعد از چندی به دان داده شد یوش ۱٥:۳۳ و ۱۹:٤۱۰ این شهر مسقط الرأس شمشون بود داو ۱۳:۲ و۲٥ و۱٦:۳۱ و از صرعه سبط دان جاسوسان‌را برای تفتیش زمین فرستادند که موضعی برای سکونت بدست بیاورند داو ۱۸:۲ و رحبعام آنرا محصور ساخت ۲تو ۱۱:۱۰ و بعضی از کسانیکـه از اسیری مراجعت کردند در آنجا سکونت ورزیدند نح ۱۱:۲۹ و آلاٌن نیز آباد و مسمّی به سوره و بمسافت ۱۳ میل در طرف غربی قدس و۲۳ میل به جنوب شرقی یافا و دو میل بشمال بیت شمس بر تلّی که ارتفاعش از سطح دریا ۱۱٥۰ قدم میباشد واقعست۰

صرّافان. بر هر اسرائیلی که بسنّ بیست میرسید فرض بود که نصف شاقل بخزانه خداوند بدهد خرو ۳۰:۱۳ـ۱٥، صرّافان در نزدیکی هیکل می‌نشستند تا آن نقرهٔ‌را که محلّ احتیاج مردم بود وزن کرده برای تقدیم مذکور حاضر نمایند و البتّه بواسطه خدمت مسطوره اجرت میگرفتند و چون صرّافان متدرجاً اینکاررا در خود هیکل بنا کردند علیهذا مسیح خداوند ایشان‌را از

آنجا بیرون فرمود مت ۲۱:۱۲ و مر ۱۱:۱۵ ۰

صرفه. (خانهٔ قال گری) و آن شهری فینیقی میباشد که در ساحل دریا در نزدیکی صرفند حالیّه که هفت میل از صیدا و ۱۴ میل از صور دور است و ایلیا در آنجا پناه برده با آن بیوه زن مادامیکه در اراضی اسرائیل قحطی بود بسر برد ۱ پاد ۱۷:۸-۲۴ و مسیح آنرا مذکور داشته اند لو ۴:۲۶؛ فعلاً از آن بجز خرابه‌هائی چند که تخمیناً بقدر یك میل بکنار دریا امتداد دارد و دارای چند قطعه ستون میباشد چیزی باقی نیست۰ در آنجا محلّی هست که آنرا قدس نامند ودور نیست که همان زیارتگاهی است که صلیبیون آنرا به خیال خانه بیوه زن بنا کردند و این زیارتگاه‌را قبری نیست زیرا بعضی بر آنند که ایلیا زنده است و در دنیا گردش همی‌کند و افسانه بر آنست که خداوند ما عیسی وقتی که بدین موضع رسید استراحت فرمود و در آنجا قدری ماند۰ امّا ده صرفند حالیّه بر جانب رأس صرفند بمسافت یك میل بساحل مانده واقعست۰

صرویه یا صرویّة. (شکافته یا مجروح) خواهر داود و مادر یوآب بود ۱ سمو ۲۶:۶ و ۱ تو ۲:۱۶۰

صعود . ملاحظه در مسیح۰

صعننیم . (بیزاریها) موضعیست بر حدود نفتالی در نزدیکی قادش یوش ۱۹:۳۳ و همان صنعایم است، ملاحظه در بلوطات صنعایم۰

صعیر. (کوچك) موضعیست در ادوم و همان جائی میباشد که یورام بر ادومیان غلبه یافت ۲ پاد ۸:۲۱؛ و بعضی بر آنند که صعیر صوغر است و دیگران آنرا سعیر دانند و برخی گویند زومره است که در حوالی کوه اصدم میباشد۰

صفا. (سنك) لقب شمعون است که خداوند ما به پطرس تفسیر فرمود و آن کلمه یونانیّه ایست که معنایش سنگ میباشد یو ۱: ۴۲۰

صفات . (برج کشیگ) شهر و برجی است که در کوههای اموریان در نزدیکی قادش واقع است داو ۱:۱۷؛ پلمر و دریك گمان دارند که همان سبتیّه حالیّه است که در وسط همواره و دشت بارآوری است۰

(وادی صفاته . (دشت برج کشیك) و آن وادئی است در نزد مریشه است ۲ تو ۱۴:۱۰ و در آنجا وادی است که به بیت جبرین میکشد و از آنجا تا ساحل فلسطینیان امتداد یابد؛ پورتر گمان دارد که آن همان وادی است که در فوق مذکور شد۰

صفیر . (۱) علامت استهزا و ریشخند است حز ۲۷:۳۶ می ۶:۱۶۰

(۲) علامت ندا نمودن و خواندن است اش ۵:۲۶ و ۷:۱۸ زك ۱۰:۸۰

صفیر. یکی از الفاظی است که افادهٔ تحقیر نماید ایّوب ۲۳:۲۷ ۱پاد ۸:۹ ار ۸:۱۹ حز۳۶:۲۷ میکا ۱۶:۶ و از برای وضع احضار نوکر نیز در مشرق زمین معمول و متداول است اش ۲۶:۵ و۱۸:۷ زك ۸:۱۰.

صفها. اشارهٔ بسرباز است در وقتی که از رویٔ قاعده و نظام مخصوصی و شخصی ردیف شوند یا برای حرکات جنگی حاضر باشند ۲پاد ۸:۱۱ و۱۵ و۲تو ۱۴:۲۳.

صفور. (گنجشك کوچك) پدر بالاق شهریار موآب بود اعد ۲:۲۲ و٤ و۱۰ و۱٦ و۱۸:۲۳ یوش ۹:۲٤ داو ۱:۰.

صفوره. (گنجشك ماده) و او دختر کاهن مدیانی بوده که در ازدواج موسی در آمده بسرای وی دو پسر تولید نمود حز ۲۱:۲ و ۲۲.

صفارد. (جدائی) موضعی است که بعضی از اسیران اورشلیم در آنجا بودند عو ۲۰ و بعضی بر آنندکه آن ساردس میباشد ودیگران آن‌را صرفه وسایر آن‌را بلاد اسپانیا میدانند.

صفنات فعنیح. اسمی است که فرعون بعد از آنکه یوسف‌را فرمانفرمای مصر قرار داد آن جناب‌را بدان اسم نامید پید ٤۵:٤۱ و بعضیرا گمان چنان است کـه اسم مذکور از عبرانی مشتق است و معنایش کاشف‌ـ الاسرار میباشد و دیگران آنرا لفظ مصری دانند که معنایش مخلّص العصر میباشد.

صفنیا. ۱ پسر معیا که در زمان سلطنت صدقیا کهانت مینمود ۲پاد ۱۸:۲۵ـ۲۱ ار ۱:۲۱ و۲۹:۲۵ـ۲۹ و۳:۳۷ و۲٤:۵۲ـ ۲۷.

(۳) لاوی قهاتی ۱تو ۳٦:٦ .

(۳) پدر یوشیا زك ۱:٦۰.

صفنیا. لفظ صفنیا یعنی مخفی شده بتوسّط یهوه و او نهمین انبیأ اصفر و پسر کوشی و محتمل است که نوه حزقیای پادشاه باشد صف ۱:۱ تخمیناً در سال ٤۳۰ قبل از مسیح یعنی در ابتدای سلطنت یوشیای پادشاه قبل از آنکه اصلاحات آن پادشاه نیکو نهـاد تکمیل‌گردد به نبّوت شروع نمود صف ٤:۱ و۵ انهـدام نینوی‌را در باب ۱۳:۲ـ۱۵ نبّوت فرموده که گویا در سال ٦۰٦ قبل از مسیح واقع شد و هم تهدیداتی‌را که در ٤:۱ـ٦ بر ضدّ بعلیان و چماریم و غیره شده بود اخبار فرمود و بتوسّط یوشیا تکمیل یافت ۲پاد ٤:۲۳ و۵ نبّوتش مشتمل بر دو مطلب و در سه باب مندرج است از آن جمله نبّواتی است که بر ضدّ بت پرستان یهودا و بت پرستان حوالی آن یعنی موآب و عمّون و حبش و نینوی و هم بر ضدّ رؤسا وکاهنان و پیغمبران شرارت پیشه میباشد در باب ۱:۲ـ۳ طوایف‌را بتوبه و انابه دعوت میفرماید در باب۱:۳ـ۷ اورشلیم‌را از سیاست آینده متنبّه میسازد اما کلام خودرا با مواعید برکات‌آمیز ومژده ختم مینماید طرزعباراتش

بعبارات يرميا شباهت دارد زيرا كه در سالهای اوّل با يرميا معاصر بود و تاريخ او بعد از آن معلوم نيست.

صفه. (برج كشيك) يكی از شهرهای كنعانيان است كه بعد از مغلوبی مخروب گشت اعد ۲۱:۳ داو ۱:۱۷ و مجدّداً آباد شده حرمه خوانده شد اسمو ۳۰:۳۰ و يكی از شهرهای يهود است كه در جنوب واقع و بشمعونيان داده شد يوش۱۲:۱۴ و۱۹:٤. رابنصن اين اسمرا اسم گردنه طولانی و سختی دانسته كه آنرا الصّفه گويند و در حدود عربه بطرف كوهستان يهودا واقع ميباشد لكن رابنصن و پلمر و ترميل و غيره صفه‌را آثار مخروبه وسيعی دانسته اند كه به صاتا معروفست وفيمابين بئرالصّبا و عين قادش واقع است در همين صفة بود كه اسرائيليان چون ميخواستند بقادش روند جواب داده شدند اعد ۱٤:٤۰ـ٤۵ تث ۱: ٤٤.

صفی. ملاحظه در صفو.

صقلغ. (فرو ريختن چشمه) شهرهای است كه در طرف جنوبی يهودا واقع است يوش ۱۵:۳۱ كه بعد از چندی به شمعون داده شد يوش ۱۹:۵ از آن پس چندی فلسطينيان آنرا متصرّف شده بعد از آن اخيش شهريار جت آنرا به داود داد و از آن وقت به بعد به تصرّف سبط يهودا در آمد اسمو ۲۷:٦ و۳۰:۱ و۱٤ و۲٦ و ۲سمو ۱:۱ و٤:۱۰ وا تو ٤:۳۰ و۱۲:۱ـ ۲۰ و در زمان بعد از اسيری هم آباد بود نح ۱۱:۲۸ ولصن‌را گمان چنان است همان عسلوج است كه در وادی عميقی بمسافت ۱۲ ميل بطرف جنوب بئرشبع واقع است و كاندر بر اين است كه زحيليقه است كه بمسافت ۱۱ ميل بجنوب شرقی غزّه و ۱۹ ميل به جنوب غربی بيت جبرين واقع ميباشد و آن در دشتی است كه در نزديكی تلول الشّفله ميباشد و دارای خرابه‌هائی است كه بر سه تّل واقع و مثلث متساوی الاضلاعی‌را تشكيل ميدهند كه هر يك از ديگری بقدر نصف ميل مسافت دارد و در ميانهٔ اين خرابه‌ها اصيلهائی بوده است‌كه سنگ آنهارا برده اند لكن علماء در اين آراء اتّفاق ندارند عليهذا موضع صقلغ به يقين قطعی معلوم نمی‌شود.

صليب. معروف است. و از جملهٔ آلات قديمه است چنانچه فعلاً در ميان هندوها و اهالی چين مستعمل است و اين مطلب يعنی صليب نمودن در نزد روميان بدترين مرگها و قبيح‌ترين موتها بود و آنرا برای خيانت كاران نگاه ميداشتند و مصلوب‌را ملعون ميدانستند و حكماً لازم بود كه اورا بزودی به خاك سپارند تث ۲۱:۲۳ غلا ۳:۱۳ بدآنواسطه صليب مسيح يهودرا لغزش و يونانيان‌را جهالت بود اقر۱:۲۳

مقابل عب ۱۲:۲ و چون کسیرا بدین قصاص مینمودند میبایست که اورا برهنه نموده بر میخی که ارتفاعش تا تهیگاه میرسید به بندند و با چوب دستی یا تازیانه‌های چرمی که دارای دگمه‌های سربی یا استخوانی بود بزنند و اغلب اوقات از شدّت درد و اذیّت میمرد و پس از آنکه اورا تازیانه میزدند ویرا مجبور مینمودند که صلیب خودرا بر داشته بقتلگاه که غالباً بر تلّی در خارج شهر میبود به برد.

وصلیبرا هیأت مختلفه بود بطوریکه نموده میشود یعنی بعضیها چوب بلندیرا بطول وا داشته چوب دیگری عرضاً در بالا آنرا تقاطع مینمود بطوریکه سر چوب طول از وسط چوب عرض قدری میگذشت و دیگری آنکه چوب طولرا وا داشته چون عرضرا مساوی سر آن میخ میکردند و دیگری شبیه اکس لاتینی بود بدینطور X .

و صلیبرا بطوری در زمین نصب مینمودند که پاهای شخص مصلوب بقدر یکذرع از زمین مرتفع شود و نزدیك نصفهٔ چوب عمودی طول میخی قرار داده شده که مصلوبرا بتوسّط طنابها بالا میکشیدند و پس از برهنه نمودن دستهایشرا هر یك در محلّ خود بچوب عرض بسته میخ میکردند امّا به یقین قطعی معلوم نیست که پاهارا هم میخ میکردند یا بتوسّط طناب محکم میبستند و محض تخفیف الام مصلوب شراب ممزوج با مرّ مینوشانیدند لکن خداوند ما عیسی مسیح آنرا ننوشید مر ۱۵: ۲۳ وگاهی از اوقات در عوض شراب سرکه استعمال میکردند مت ۴۸:۲۷ و چهار نفر موکّل شخص مصلوب بودند و لباسهای ویرا در میان خود تقسیم مینمودند و تقصیرات مصلوبرا با خطّ جلی در بالای صلیب مینوشتند یو ۱۹:۱۹-۲۲ و رومانیانرا عادت بود که شخص مصلوبرا بعد از صلیب کردن بر صلیب وا میگذاشتند تا بحدّیکه خود از صلیب فرو ریزد لکن یهودرا بر حسب شریعت اذن دادندکه اجساد مصلوبینرا خودشان قبل از غروب آفتاب کشته و از صلیب فرود آوردند تث ۲۲:۲۱ و ۲۳ بدین واسطه در اینکار حیله‌ها و چاره‌های بسیار میانگیختند که حتی الامکان مقصود زودتر انجام یابد چنانکه گاهی بآتش افروختن در پائین صلیب وگاهی به شکستن ساقهای مصلوب و گاهی بفرو بردن نیزه بر مصلوب انجام میافت یو ۳۱:۱۹-۳۷ و دردهای قصاص بسیار سخت و شدید بود شیشرون گوید که نه تنها مصلوب و صلیبرا از اجساد رومانیان میبایست دور کرد بلکه اسم صلیب از انظار وگوشها و افکار ایشان میبایست دور شود زیرا که حکایت و ذکر وقوع یا انتظار بر وقوع و عدم وقوع اینگونه چیزها از مطالبی بود که هر رومانی و آزادیرا معیوب و بد نام میساخت و قاضیان ایشان قصاص صلیبرا قصاص آخری مینامیدند پس چون بنظر دقّت ملاحظه نمائیم که بعد

از تازیانه شخص مقصّریرا بر صلیب بلند کرده دست و پایش‌را مجبوراً کشیده با میخهای آهنین میخ کنند که بهیچ وجه قادر بر حرکت نباشد و در زیرا آفتاب صبح تا بشام مانده بدن مجروح و پاره پاره‌اش ساعت بساعت آفتاب خورده متدرجاً خون از او جاری شود و گذشته از اینها از احساس عار و خجالتی که لازمهٔ این مطلب است معلوم می‌شود که خداوند ما عیسی مسیح منتهای درد وخجلت و عاریرا که به تعریف وتوصیف نیاید متحمّل شد و باوجود تمام این درد و زحمت گاهی از اوقات مصلوب مدّت سه روز یا بیشتر بر صلیب میزیست و بدینواسطه پیلاطس از سرعت مرگ مسیح در حیرت شد مر۱۵:۴۴ و از آن تاریخ به بعد عساکر مسیحی شکل صلیب بر علمهای خود رسم نمودند وگاهی از اوقات صورت سوّمی صلیب‌را که مذکور شد بر علم نقش مینمودند یعنی اکس لاتینی که اوّل حروف اسم مبارك آن حضرت است تقاطع مینمود و پس از آنکه قسطنطین امپراطور از آئین بت پرستی دست کشیده بدین پاك مسیح گروید صلیب که سابقاً علامت عار بود نشانهٔ شرف و عزت گردید و در عهد جدید لفظ صلیب کنایه از عار و انکار الذّات و ذبایح عزیز و گران‌بهائی است که هر مسیحی از آنها ناچاراست مت ۱۶:۲۴۰

صلح مصالحه . اف ۲:۱۶ و آن چنان است که انسان بواسطهٔ کفّاره مسیح بمیل و رضایت و توفیق حضرت اقدس الهی بر گشت و معاودت نموده در آن دو مطلب شراکت بهم رساند زیرا که خداوند بواسطهٔ کفّاره مسیح با انسان مصالحه می‌نماید و انسان با خداوند مصالحه نموده خودرا تسلیم اراده‌های محبّانه و پدرانه او تعالی می‌نماید و ریشه کفر و بی ایمانی‌را به تیشه ایمان از قلب خود قطع نموده شکر و محبّت در جای آن غرس مینماید مقابل ۲قر ۵:۱۸ــ۲۰ و نامه‌ها و رسائل پولس حواری عموماً از این مطلب و مقوله مباحثه مینمایند روم ۳:ــ۸: عب ۷:ــ۱۰:۰

امّا کفّاره مسیح بواسطه قربانی خودش مبنا و شالودهٔ ایمان مسیحیان است و بدآنواسطه شخص گناهکار برضایت خداوندی معاودت مینماید در حالتیکه طبعاً فرزند غضب می‌بود و بدین لحاظ از باز خواست و حکم رهائی یافته وارث حیات ابدی و مجد سرمدی خواهد گردید و خطایایش مستور خواهد شد مز ۳۲:۱ زیرا که مسیح خودرا بواسطه ما نفس لعنت و کفّاره نمود نه برای ما فقط بلکه برای خطا وگناهان تمام دنیا ایو ۲:۲ و۴:۱۰۰

صلصح . (سایه آفتاب) و آن موضعی است در قسمت بنیامین در نزدیکی قبر راحیل ۱سمو۱۰:۲ بعضی‌را گمان چنان است که صلصح بیت جالا میباشد که بمسافت یك میل بطرف مغرب قبر راحیل و سه میل به جنوب

غربی اورشلیم واقع و دور نیست که صیلع باشد ملاحظه در صیلع.

صلحاد. (بکر) یکی از اجداد منسّی است که در دشت فوت کرده جز چند دختر از او باقی نماند علیهذا امر شد که همان دختران وارث او شوند در صورتیکه خودرا به خارج از سبط خود تزویج ننمایند اعد ۳۳:۲۶ و۲۷ :۱ و۷ و۳۶:۲ و٦ و۱۰ و۱۱ یوش ۱۷ :۳ و۱تو ۱۵:۷.

صلمنای. (کسیکه ملجأ و مقرّ برای او نبوده است) یکی از دو پادشاه مدیان که جدعون اورا بقتل رسانید داو ۸:۵ـ۲۱ مز ۸۳ :۱۱.

صلمون. (سایه دار) ۱ کوهی است در حوالی شکیم که ابی‌مالك از آنجا شاخها برای آتش زدن برج شکیم قطع نمود داو ۹:۴۸ و۴۹ مز ۶۸:۱۴ و آن‌را کوه عیبال نیز میگفتند و فعلاً به جبل السّلامه معروف و دور نیست که مبدأ اشتقاق صلمون باشد.
۲ یکی از شجاعان داود ۲سمو ۲۳ :۲۸ و در ۱تو ۱۱ :۲۹ عیلای خوانده شده است.

صلمونه. (سایه دار) یکی از منازل بنی‌اسرائیل است در دشت اعد ۳۳ :۴۱ و۴۲ که در شرقی ادوم بود و بگمان پلمر و رومر صلمونه همان معان است و دیگران آنرا وادی الاثم دانسته اند.

صمارام. (کوهی در هم) ۱. شهری در نصیب سبط بن‌یامین یوش ۱۸ :۲۳ و آن سمره است که در عربه بمسافت چهار میل بشمال اریحا واقع است و اسم مسطور در لغت عبرانی تثنیه میباشد و در آنجا دو خرابه هست که هر یك از آنهارا سمره گویند.
۲. کوه صمارایم در افرائیم ۲تو۱۳ :۴ و دور نیست که همان طلعهٔ السّمرای حالیّه میباشد.

صنان. (جای گلّه‌ها) موضعی است در ساحل یهودا درنزدیکی‌کنارش‌یوش۱۵ :۳۷ و دور نیست‌که صانان باشد میك ۱ :۱۱ بعضی گمان برده اند که صنان جموع است و آن دهی است که به جنوب شرقی اشقلون واقع است و دیگران آنرا زنایره دانسته اند که بمسافت دو میل و نیم از ریشه واقع میباشد. و دیگران بر آنندکه خرابه‌های سنات میباشد که در شمال بیت جبرین واقع است.

صناعه. باوجودیکه بنی نوع بشر در بدوالامر جز پیشهٔ فلاحت صنعتی دیگر نمیدانستند و بدان لحاظ معاملات و داد ستد ایشان در کمال سهولت و ساده‌گی بود البتّه واضح است که با آلات و اسباب آن صنعت محتاج بودند و از آن پس هر قدر که بنی نوع بشر در دنیا ترقّی نمودند و آحاد و افرادشان افزود بدآن مقـدار احتیاجـات ایشان نیز رو بتزاید نهاد این مطلب اسباب اختراع آلات و اسباب گردید چنانکه گوید توبال قایـین استاد تمـامی اسباب و آلات برنجین و آهنین بود پید ۴ :۲۲ و از جمله

صنایع که درکتاب مقدّس مذکور است از قرار ذیل میباشد.

(۱) بنّایان از قرار معلوم و مستفاد از کتاب پیدایش شهرها قبل از وقوع طوفان بنا شده بود پید ٤:١٧ و بنی اسرائیل هم خانه‌ها بجهة اربابان خودشان در مصر میساختند خرو ١:١١ و باوجودیکه رؤسای بنّایان و معماران هیکل سلیمان از اهالی فینیقیه بوده البتّه بدون شك اسرائیلیان نیز از زیر دست ایشان در عمل بنّائی مشغول بودند ۱ پاد ٥:۱۷ و۱۸ و از آنوقت تا بحال آثار دانش و مهارت ایشان معلوم بوده و هست چنانچه سنك‌هارا در خارج بطوری می‌تراشیدند و حجّاری مینمودند که در وقت مشغولیّت محتاج بتراشیدن و حجّاری آنها نبودند ۱ پاد ٦:٧ و دیوارهارا بطور حالیّه اندود کرده با خاك مخصوص آنهارا سفید میکردند لا ١٤:٤٠ـ٤٢ حز ١٣:١٠ـ ١٥ مت ٢٣:٢٧.

(۲) نسّاجان اینصنعت‌را بنی اسرائیل در کمال خوبی از مصریان آموخته در دشت بدآن مشغول بودند و لوازم خیمهٔ اجتماع‌را میساختند و بسیاری از اوقات زنان در اینکار مهارت میداشتند ۲ پاد ٢٣:٧ و ۱ تو ٤:۲۱ و صنعت مرقومه غالباً در عیال و اطفال يك خانواده از پدر به اولاد میرسید ۱ تو ٤:٢١ و زنان آن ایام بواسطه استحکام کار بافندگی مورد مدح و تعریف میگشتند ام ٣١:١٣ و ١٩.

(۳) خبّازان و نانوایان که رئیس نانوایان در پید ٤٠:١ مذکور است و بدون شكّ این صنعت هم از قدیم الایّام بوده است.

ملاحظه در نان وکوره.

(٤) خرّاطان. خرو ٢٥:١٨ و٣٧:١٧.

(٥) خیمه دوزان. اکیلا و پرسکّلا از خیمه دوزان بودند و پولس نیز که خیمه دوز بود بدیشان ملحق گردید اع ١٨:٣.

(٦) طرّازان اینصنعت‌را نیز برای فراهم آوردن لوازم اهمیّت بسیاری بود و هم چنین برای ساختن لباسها خرو ٢٦:٣٦.

(٧) عطّاران وحنوط کنندگان قوم اسرائیل این صنعت‌را از اهالی مصر آموخته بودند زیرا که اطبّای ایشان بدن اموات‌را حنوط میکردند پید ٥٠:٢ و در میان بنی اسرائیل هم زمان بود نشان در دشت عطّاران بودند خرو ٣٠:٢٥ و٣٥ و همواره حنوط نمودن در میان بنی اسرائیل مرسوم بود تا زمان ملوك که مرقوم است بدن آسا شهریار اسرائیل‌را حنوط کردند ۲ تو ١٦:١٤ و در ایام نحمیا نیز مرسوم بود نح ٣:٨ و طبیب عطّار در واعظ ١٠:١ مذکور است.

(٨) کوزه‌گران این صنعت نیز از جمله صنایع قدیمه است ملاحظه در کوزه‌گر مقابل ار ١٨:٢ـ٦.

(٩) کاذران چون بنی اسرائیل عشق بسیاری بلباس سفید میداشتند بدین لحاظ این صنعت سفید گری از اول در میان ایشان

مرسوم بود اش ۳:۷ و۳:۳٦ ملا ۲:۳ مر ۳:۹٠

(۱۰) قال گران بنی اسرائیل آهن و برنج یا مس‌را از زیر زمین استخراج مینمودند چنانکه حضرت ایّوب هم در صحیفه مبارکه خود بدینمعنی اشاره فرموده است ایّوب ۲۸:۱ـ۱۰ و در مزامیر و کتاب دانیال و ملاکی نیز اشاره بدین صنعت شده است مز ۳:۱۷ دا ۱۰:۱۲ ملا ۲:۳ و۳ و خود بنی اسرائیل‌را نیز بوته‌ها از برای مس و آهن در حوالی اردن می‌بود اپاد ٤٦:۷٠

(۱۱) نجّاران چون حضرت نوح کشتی‌را برای خود بنا نمود از آن معلوم میشود که صنعت نجّاری از قدیم الایّام شهرت داشته و مردمان در آن صنعت حتی الامکان مهارت میداشته اند و بموافق سفر خروج ۲۵ آلات وادوات خیمه و چادر جماعت از صنعت نجّاری بود لکن بعضی از طوایف مجاوره که با بنی اسرائیل همسایگی میداشتند از اسرائیلیان در این صنعت مهارت بیشتر داشتند همچو اهالی صور که استادی و حذاقت ایشان خیلی بیشتر از اسرائیلیان بود ۲سمو ۱۱:۵ و اپاد ٦:۵ و یوسف و خداوند ما عیسی مسیح نجّار بود ٠

(۱۲) سنك تراشان و نقّاشان بصلئیل و اهولیاب در تراشیدن سنگها و نقش‌آنها و نجاری و منبّت چوب بر سایرین ریاست می‌داشتند وهم چنین آن مردی‌که حیرام اورا از صور فرستاد ۲تو ۱۳:۲ تا بر کارهای طلا و نقره و برنج و آهن و سنك و چوب و انواع نقش و نقاشی ریاست داشته باشد مقابل خرو ۹:۲۸ـ۱۱٠

(۱۳) مسگران یا کسانیکه در برنج استاد بودند چنانچه از ذکر اسباب وآلات برنجین خیمهٔ جماعت معلوم میشود که بنی اسرائیل در آنصنعت نیز مهارت داشتند و بعد از وقوع اسیری قوم یهودرا واجب بود که هرکس بنفسه صنعت دستی داشته باشد و هرگز از آن وقت به بعد صنعت دستی‌را عار نمیشمردند چنانچه یونانیان کار کردن و صنعت‌را بر خود عار دانسته بدین لحاظ غلامانرا برای لوازم و مایحتاج خود نگاه میداشتند یکی از حاخامها و علمای یهود گفته است که هر کس که بچّه خودرا صنعت نیاموزد و عمل یدی یاد ندهد اورا بدزدی وا داشته است٠

صنجها . معروف است٠ و در فارسی آنرا چنك گویند و آن بر دو نوع است یکی آنکه مخصوص صدا استعمال کنند و دیگری محض گلبانك و صدای غلبه و نصرت بکار برند مز ۵:۱۵۰٠

امّا نوع اوّل آن است که اشخاص رقّاص بکار میبرند و قسم دوّم همان صنجهای معروفه است که دارای دو صفحهٔ مدوّر از برنج صیقلی است که چون یکی‌را بدیگری زنند صدا کند اقر ۱:۱۳ و از قراریکه معلوم است عبرانیان هر دو قسم‌را در عبادت استعمال مینمودند٠

صندل . ۱ پاد ۱۰: ۱۲ و۲ تو۲: ۸ و۹: ۱۰ و۱۱ اینلفظ ترجمهٔ چوب معروف ومشهوری است که اسبابها و اساس البیت از آن میسازند و آنرا در زمان سلیمان اولاً از اوفیر بشام و از آنجا با چوبهای سرو آزاد باورشلیم میآوردند امّا صندل معروف که در این روزها نیز در کار است چوبی است سرخ رنك و وزین وقیمتی که فعلاً ازهند میآورند

صندوق . بدانکه در زمان بنی اسرائیل صندوقی در درب هیکل محض فراهم کردن پول برای خدمات مقدّسه میگذاشتند ۲ پاد ۱۲: ۹ و۱۰ و۲ تو ۲۴: ۸ و۱۰ و۱۱ مقابل خزانه و خزاین ۱ تو ۹: ۲۶ ویو ۸: ۲۰ مر ۱۲: ۴۱-۴۳ لو ۲۱: ۱-۴ و در جانبین عرابهها و گاریها صندوقها بجهة حمل و نقل اشیاء قرار میدادند اسمو ۶: ۸ و۱۱ و۱۵ .

صنوبر . درختی است که همواره سبز و خوشمنظر که بلندی و سبزی پر و در هم آن اسباب امتداد و سعت سایهٔ آن است ملاحظه در سندیان این درخت در قدیم الایّام از برای کشتی سازی حز ۲۷: ۵ و هم از برای ساختن آلات موسیقی در کار و برای تیر خانه نیز مستعمل بود ۲ سمو ۶: ۵ ۱ پاد ۵: ۸ و۱۰ و۹: ۱۱ .

صهیون . کوه پر آفتاب یا خشك گاهی ز اوقات مقصود از این اسم تمام شهراورشلیم میباشد امّا غالباً قصد از کوه جنوب غربی شهر مذکور است و کوه مرقوم بجز از طرف شمال از همه طرف با وادیهای عمیقه و بلندیها احاطه شده بود چنانکه وادی پنیرفروشان بطرف مشرق اورا از موریا جدا میکرد و اوفل و وادی بنی هنّوم بطرف جنوب و مغربش واقع و قسمت محاذی شهررا از طرف مغرب وادی جیحون میگفتند امّا علما در حدود کوه صهیون بطرف شمال اتّفاق ندارند بعضیرا گمان چنان است که تا برج داود امتداد میداشت که در نزدیکی باب الخلیل است و گمان دارند که وادی پنیرفروشان بدآنجا منتهی میشد و دیگران بر آنند که رو بطرف شمال در نزدیکی باب العمود منتهی میشد و صهیون تخميناً یکصد و پنج قدم از موریا مرتفع‌تر و تخميناً دو هزار و پانصد و سی و نه قدم فوق سطح دریای متوسّط میباشد و ترکیباً مستطیل و اطراف وادیهای مرقوم در قدیم الایّام بلندتر از حالیّه بوده است و خود شهر دیوار مرتفعی دارد .

امّا تاریخ صهیون که در کتاب مقدّس وارد است اینکه اولاً بقلعه یبوسیان معروف است یوش ۱۵: ۶۳ مقابل ۲ سمو ۵: ۷ وهموار در دست ایشان بود تا وقتیکه داود بر آن دست یافته آنرا شهر داود و پای تخت مملکت خود قرار داده قلعه و قصر و محلّی برای صندوق عهد در آن بر پا نمود ۲ سمو ۵: ۷ ۱ پاد ۸: ۱ و۲ پاد ۱۹: ۲۱ و۳۱ و۱ تو

۱۱:٥ و۲تو ۲:٥ و باید دانست که این در کتب تاریخیّه عهد قدیم بجز در آیات فوق وارد نگشته امّا در اسفار شعریّه و نبوّتی ۱٤۸ مرتبه یعنی در مزامیر داود ۳۸ و در سرود سلیمان یك دفعه و در اشعیا ٤۷ و در ارمیا ۱۷ و در نیاحات ارمیا ۱٥ و در یوئیل ۷ و در عاموس ۲ و در عوبدیا ۲ و در میخاه ۹ و در صفنیا ۲ و در زکریّا ۸.

امّا در عهد جدید هفت دفعه مذکور است و در این اسفار آخرین نه تنها قصد از خود کوه صهیون میباشد بلکه احیاناً مقصود از اورشلیم نیز هست مز ۲:۱٤۹ و۲:۸۷ و اش ۱٤:۳۳ یوئیل ۱:۲ و گاهی از اوقات مقصود از شهر بر گزیده خداوند میباشد مز ۱۸:٥۱ و٥:۸۷ و وقتی مقصود از کلیسا است عب ۲۲:۱۲ و زمانی مقصود از شهر مقدّس آسمانی است مکا ۱:۱٤ از این سبب اصطلاح حالیّه که در میان علماء متداول است این است که قصد از صهیون آرزوی قوم خداوند است که فرصتی بجهة حمایت و محافظت و خدمت او تحصیل نمایند.

پوشیده نماند که یوسیفوس مؤرّخ بهیچوجه اسم صهیون‌را در تصنیفات خود مذکور نداشته است بلکه هرگاه خواسته است که بدآنجا اشاره نماید «شهر داود» یا «شهر علیا» یا بازار علیا ذکر نموده است چونکه صهیون در آنوقت مرغوب‌ترین و مشهورترین محلّی از محلّات اورشلیم بود و مساکن و بیوتات اشراف و اکابر همواره در آن طرف میبود و قصر جمیل و شکیل هیرودیس در زاویهٔ شمالی آن بود که از آن به بعد بواسطه سکونت والی رومانی به دارالولایه مسمّی گردید مر ۱٦:۱٥ و در شمال این قصر سه قلعهٔ مشهور بود که یکی از آنها فعلاً هم بقلعهٔ داود مسمّی است.

امّا حالت حالیّه صهیون اینکه حصار شهر تخمیناً نصف کوه صهیون‌را احاطه نموده است و در ضمن حصار دیر ارامنه و کنیسه اشکنازیم و کنیسه مار یعقوب ارامنه و کلیسا و مدرسه انگلیسها و برج داود واقع است و در خارج حصار بجز مسجدیکه آن‌را نبی داود گویند نیست و گویند که مقبرهٔ داود و سلیمان و سایر ملوك اسرائیل در آنجا است و برخی بر آنند که خداوند ما عیسی مسیح در یکی از غرفات همین بنای مسطور فوق عشای ربّانی‌را بجا آورده شاگردان او در آنجا برای حلول روح القدس منتظر همی بودند و در این قسم کوه معدودی از قبور نصاری میباشد و مقداری معتنا به از آن نیز زراعت میشود بدین لحاظ قول حضرت ارمیا و میکاه که فرمودند «صهیون همچو مزرعهٔ زراعت کرده خواهد شد ار ۱۸:۲٦ می ۱۲:۳ و کوه صهیون بطرف وادی‌هنّوم امتداد یافته در این قسمت مزارع گندم و جو و تاکستانها و درختان زیتون میباشد و فعلاً وادی در نزد باب الخلیل

هست که آنرا وادی صهیون گویند امّا علمارا در تعیین محلّ و موضع صهیون اختلاف است بعضی اکـرا و برخی موریا و دیـگران اوفل‌را صهیون دانسته اندلکن قول مرجّح و معتبر آنستکه همان کوهی است که شرح آن در فوق داده شد٠

صوبا و صوبه . (محلّه) جزئی از سوریّه است که یکی از ممالك ارام بود و انرا ارام صوبه میگفتند ملاحظه در ارام٠

وموقع آن در میانهٔ فلسطین شمالی و نهر فرات است و ارام مملکت قوی و صاحب قوه و اقتداری بود که شهریار آنجا با اسرائیلیان در زمان سلطنت شاؤل و داود و سلیمان مصاف داده شاؤل بر ایشان دست یافت ١سمو١٤:٤٧ و همچنین داود بر هدر-عزر و سوریّین که برای اعانت هدرعزر آمده بودند غلبه نموده آنرا منهزم ساخته مراجعت داد ٢سمو ٨:٣ـ٨ و١٢ و١تو ١٨: ٣ـ٨ و یوآب نیز بر کسانیکه از اهالی ارام صوبه و بنی عمون و غیره که با یکدیگر بر ضدّ داود هم قسم شده بودند غلبه یافت ٢سمو ١٠:٦ـ١٣ و مردمانی که از بین النّهرین آمده بودند نیز در ضمن اینان بودند ١تو ١٩:٦ و یکی از شجاعان داود یعنی پسر ناثان از صوبـه بـود ٢ سمو ٢٣:٣٦ و باوجودیکه بر جماعت مسطوره فوق دست یافت ایشان‌را متفرّق نساخت و مملکت ایشان‌را ضایع ننمود زیرا که در ایام سلیمان مردی که هدرعزر نام داشت و شهریار صوبه بود مذکور است ١پاد ١١:٢٣ و خود سلیمان نیز حماة صوبه‌را مفتوح نمود ٢تو ٨:٣ ملاحظه در حماة ٠ و در عهد قدیم شهرهای دیگری که تابع صوبه بوده اند مذکور است یعنی باطح و بیروثای و حیلام ٢سمو ٨:٨ و ١٠:١٦ و١٧ و بعضی بر آنند که صوبه همان حمص میباشد٠

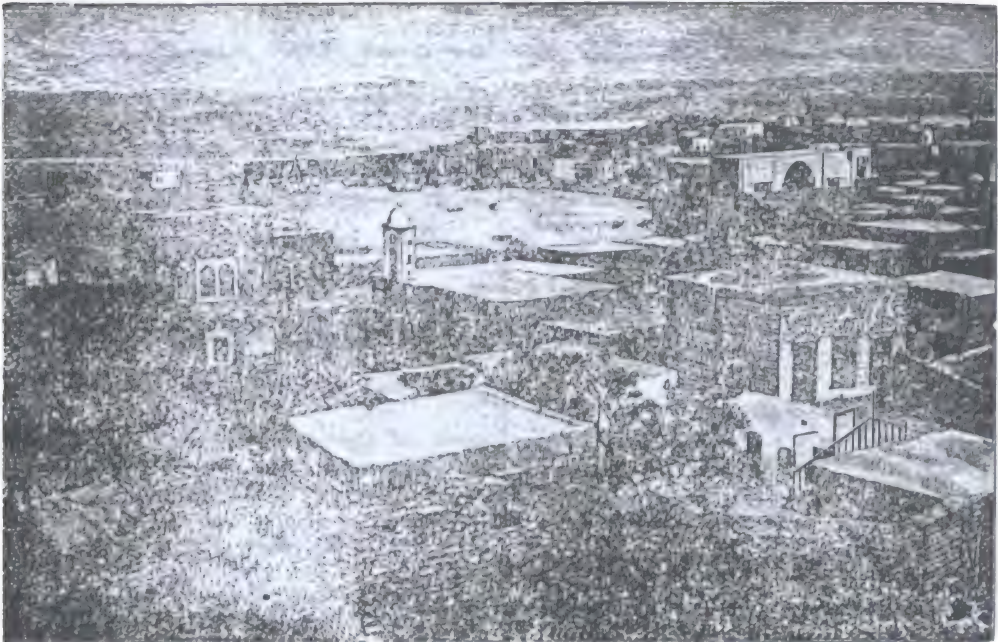
صورت . در سفر پید ١:٢٦ و٢٧ وارد است خداوند انسان‌را بصورت خود آفرید و مقصود از این است که انسان‌را در تقوی و تقدّس و سایر صفاتیکه امکان دارد مثل خود آفرید کو ٣:١٠ و گفته شده است که مسیح صورت خداست قل ١:١٥ یعنی تماماً مثل او میباشد زیرا که او نیز از جوهر حضرت الهی است و بنی اسرائیل‌را در زمان قدیم عادت این بود که سقفهای خانهٔ خودرا باصور و تماثیل الوان نقش مینمودند ار٢٢: ١٤ حز ٢٣:١٤ و حزقیل نبی ممانعت شدید میفرماید و آنچه شیوخ بنی اسرائیل در تاریکی در حجره‌های بتهای خود می‌کنند حز ٨:١٢ و دور نیست که اینمطلب اشاره بتصاویری باشد که قوم اسرائیل در خانه‌ها و قبرها و معبدهای خود همچو مصریان و آشوریان میداشتـنـد اعـد ٣٣:٥٢ تمثال و نمایندهٔ بت پرستی است اعم ازاینکه مجسّمه یا سنگهای منقوش و حجّاری شده و یا رنك آمیزی کرده باشند مقابل حز ٢٣:١٤ صور

و تماثيل نقره‌ای‌را که در ام ۱۱:۲۵ وارد است محتمل است که صور منقوشه بر دیوارها و مجسمه های گچ بری شده بوده است ۱ پاد ۳۲:۶ و ۳۵ صور جداگانه منقوله در نزد عبرانیان معمول و معروف نبود ملاحظه در رنگ لفظی که در اش ۱۶:۲ بصورت ترجمه شده است ممکن است که مقصود از منظرها و یا بیرقهای کشتی باشد مقـابل حز ۲۷:۷.

صور . (صخره) شهریست فنیقی و بمسافت سفر هفت ساعت در جنوب صیدون واقع و بر یك یا دو جزیره بنا شده است طولش از ساحل بقدر نصف میل و امتدادش تخمیناً یك میل میباشد و صوررا در قدیم قسمت دیگری بر ساحل دریا بوده است پلی‌نیوس گوید که محیط جزیرهٔ صور دو میل و نصف و محیط خود جزیره و صور قدیم ۱۷ میل بوده است یونانیان و فینیقیان بر آنند که صور یکی از شهرهای بسیار قدیم دنیا است هیرودوتس گوید که کاهنان صور ویرا خبر دادند که صور ۲۷۵۰ سال قبل از مسیح بنا شده و اولاً در کتاب مقدّس در عصر یوشع مذکور است و در آنوقت شهر حصارداری بود یوش ۲۹:۱۹ و همواره با صیدا مذکور بود اش ۲۳:۱ـ۵ و۱۲ ار ۴۷: ٤ و دور نیست که اصل اهالی صور از صیدون بوده اند یوش ۱۳:۶ خرو ۳۲:۳۰ و در وقت سلطنت داود و سلیمان حیرام که در آنزمان شهریار صور بود با داود و سلیمان طریق مودّت آماده داشت و خود داود نیز عدد مردان یهودی که در قلعهٔ صور میبودند میشمارد ۲سمو ۲۴:۷ و اهالی صور چوبها برای بنای هیکل اورشلیم و سایر بناهای مشهوره اورشلیم میدادند بدینطور که از سروهای آزاد لبنان از صور به یافا برده و ازآنجا چوب‌ها باورشلیم می‌بردند و صنعت‌کاران صور در اورشـلیم همواره مشغول انجام صنایع مهمه و دقیقه می‌بودند ۲سمو ۱۱:۵ و۱۲ و۱تو ۲:۲ و۳ و۱۱ علیهذا در ازاء این عمل نیك و شیوهٔ مستحسنه بیست شهر از جانب سلیمان به حیرام داده شد لکن آنها اسباب رضایت او نشده آنهارا به کابول مسمی نمود ۱پاد ۱۳:۹ و سلیمان از آن پس با حیرام بشغل تجارت پرداخت ۱پاد ۲۷:۹ و۱۰:۱۱ـ۲۲ و در ۲تو ۲:۲ و۳ و ۱۱ و۱۸:۸ و۲۱:۹ حیرام حورام خوانده شده است بالاخره اهالی صور قوم مختار و برگزیده خدارا به عبادت اصنام وا داشتند و اسبـاب خرابی عقیدهٔ صحیحـهٔ ایشان گردیدند و چون چندی بر این بر آمد محبّت کرم و مودت عظیمهٔ ایندو طایفه مبدل بکینه و دشمنی گشته همواره صور در پی ازار و اذیّت اسرائیلیان بوده ازاینمطلب فرح و انبساط تمام حاصل مینمود و انبیاء نیز بر خرابی این شهر بت پرست و متکبر نبوّت نمودند اش ۱:۲۳ و۵ و۸ و۱۵ـ۱۸

ار ٢٥:٢٢ و٢٧:٣ و٤٧:٤ حز ٢٦: و٢٧: و١٨:٢٩ هو ١٣:٩ يو٤:٣: عا ٩:١ و١٠ زك ٩:٢ و٣ مقابل مز ١٢:٤٥ و تمامی این نبّوات تکمیل یافت زیرا که دشمنان یعنی

نموده اما تأویلات ایشان در بارهٔ آنچه در صحیفهٔ مقدّسه حزقیل ١٨:٢٩ وارد گشته که «از صور بجهة خدمتی که ضدّآن نموده بود خودش و لشکرش هیچ فرد نیافتند» این



صور

شلمناصر صوررا در سال ٧٢٠ قبل از مسیح محاصره نموده مدّت پنج سال در دام محاصره بود لکن بعد از اینمدّت هم بمقصود خود موفق نگشته از آن پس بخت‌النّصر آنرا مدت سیزده سال محاصره نمودکه انتهای آن ٥٩٢ قبل از مسیح بود لکن در تاریخ بهیچوجه من الوجوه مذکور نیست که بخت النّصر آنجارا مفتوح ساخت یا نه و یوسیفوس خود نیز اینمطلب‌را محقق نه

است که در فتح و عدم فتح صور اختلاف دارند بعضی گویند صوررا مفتوح ساخته لکن در آنجا مال و غنیمتی که با مخارج و زحمات شاقّه فوق العاده او مطابقت نماید نیافت ولی بعد از اینواقعه صور خودرا تابع و مطیع قوم فارس نموده عمارتی عظیم برای حکومت فارس بر آورده اینمطلب سبب اشتعال نایره غضب اسکندر کبیر گشته بقصد تأدیب و هلاکت ایشان مصمّم شد و چون

از رسیدن بحصار شهر و خراب کردنش عاجز آمد از این مطلب صرف نظر نموده تمامی سنگها و چوبهائی که از صور قدیم باقی مانده بود فراهم کرده در آن بوغاز و تنگه که فیمابین صور و الجزیره بود ریخته بدین استصواب بعد از آنکه آنرا مدّت هفت ماه محاصره نموده بود بمقصود نایل گشته شهررا مفتوح ساخت و هشت هزار نفر از اهالی در مدّت محاصره مقتول و بعد از فتح دو هزار نفررا نیز مصلوب ساخته سی هزار نفر مرد و زن و اطفال و بنده و برده اسیر نموده بفروخت مقابل یوء ۳:۸ وشهررا بآتش سوخت زك ۹:۴ و بعد از آنکه اسکندر سرای فانی‌را بدرود گفت صور در تحت تصرّف و تسلّط سلاطین سلوکید افتاده در حالتیکه انتیوکوس سردار لشکر بود آنرا محاصره نموده از آن پس رومانیان آنرا تصرّف نمودند.

و در زمان عهد جدید صور یکی از شهرهای عمده و دارای نفوس بسیار بود و مسیح نیز بر آن اشاره فرموده خود نیز بدان حدود شد مت ۱۱:۲۱ و۲۲ و۱۵:۲۱ مر ۷: ۲۴ لکن بیقین قطعی نمیتوان گفت که آیا خود و جود مبارك مسیح داخل صور گردید یا نه و حدود صور از جنوب تا بکوه کرمل و از طرف مشرق تا ایطوریّه امتداد میافت و پولس نیز هفت روز در صور بسر برد اع۲۱:۳ و٤ و در روزهای قبل محل جلوس اسقف‌ها بود و در قرن چهارم بعد از مسیح چنانکه جرم توصیف نموده بهترین شهرهای فینیقیّه و خوش منظرترین آنها بوده است و گوید که صور در آنوقت با سایر دنیای معموره تجارت مینمود و در قرن متوسطه نیز چنان معلوم میشود که صاحب اهمیّت و در اعلی درجهٔ شان و رتبه بوده است و از طرف دریا آنرا دیواری دو پوست و از طرف دشت و خشکی دیواری مثلّث میداشته است و بیش از چهار صد سال در تحت تصرّف رومانیان بوده از آن پس مسلمانان آنرا مفتوح ساختند.

امّا صور حالیّه در شمال غربی الجزیره قدیم واقع و طول آن از سدّیکه اسکندر بدان وسیله الجزیره‌را با دشت اتّصال داد طولش ربع میل و عرضش ۱۸۰ قدم بود لکن بواسطه شدّت فراهم شدن ریگهای دریائی عرضش در نزدیك دشت یك میل و در نزد دیوار قدیم بیش از ثلث میل شده است و همواره آثار دیوار قدیم نموداراست و در آن دیوار سنگی بکار گذاشته شده است که طولش ۱۷ قدم و عرضش ٦ قدم و نیم میباشد و در کنار دریا سنگهای معظم و قطعات ستونهای شکسته بسیار است و فعلاً در عوض تجّار و شاهزاده‌گان ماهی گیران دامهای خودرا در آنجا میگسترند حز ۲٦:۱٤ و در آنجا کلیسائی متعلق بجماعت لاتین یافت میشود و امکان دارد که آن کلیسا در جای

کلیسائی که در سنهٔ ۳۲۳ میلادی تقدیس شده اوسی‌بیوس در آنجا بشارت داد بنا شده باشد.

و فعلاً از این شهر پنبه و توتون و سنگ آسیا که از حوران آورده میشود میآورند و عدد نفوس تخمیناً ۵۰۰۰ است که نصف ایشان مسلم و باقی نصاری میباشند و در آنجا معدودی از یهود نیز یافت میشود و مقبره بمسافت قلیل در بیرون شهر یافت میشود میگویند قبر حیرام است وآثار قناتهای قدیمه که آب از کوه رأس العین در شهر می‌آمده است دیده میشود.

(۲) رئیس مدیانی اعد ۲۵:۱۵ یوش ۲۱:۱۳ و اسرائیلیان اورا در وقتی که خداوند مدیانیان‌را بواسطه گناهانشان قصاص مینمود کشتند.

(۳) پسر بانی جبعون ۱ تو۸: ۳۰ و۹: ۳۶.

(٤) یکی از اسبابهای موزیك که تخمیناً هیجده قیراط طول میداشت و کاهنان هنگام عبادت استعمال مینمودند ۱ تو ۲۸:۱۵.

صوعن . (محل قدم یا جدا کننده) شهری در ساحل دریای مصریونانی‌ها طانس نامیده و فعلاً آنرا صان گویند و بر یکی از فروع نیل واقع و در طرف شرقی آن همواره وسیع و فراخی است که آنرا بلاد صوعن نامند مز ۱۲:۷۸ پوشیده نماند که صوعن شهر قدیمی است که تخمیناً هفت سال بعد از حبرون بنا شد اعد ۲۲:۱۳ و منیشومیگوید

شهری بود و مسمّی به فرص که سلاطین مصر آنرا حصاردار نموده و در آن دویست و چهل هزار مردان جنگی میبود وگمان دارند که همان صوعن است و بر حسب تقلید این همان شهری است که مذاکرات فیمابین موسی و فرعون که در سفر خروج مذکور است در این واقع شد و در مزمور ۱۲:۷۸ و۱۳ مذکور است که عجایب و معجزات خدای تعالی در بلاد صوعن واقع شد و صوعن در زمان حضرت اشعیای نبی یکی ازشهرهای عمده مصر بود اش ۱۱:۱۹ و۲۳: و۴:۳۰ چونکه در این آیات حضرتش از رؤسای صوعن مذاکره میفرماید و حضرت حزقیال نبی از آن شهر نبّوت واخبار نموده میفرماید بآتش سوخته خواهد شد حز ۱۴:۳۰ و در جای دیگر کتاب مقدّس اسمی از این شهر مذکور نیست.

امّا حالت حالیّه صوعن جمعی از مدقّقین بر آنند که صان حالیّه همان صوعن میباشد و نوشته در آنجا یافته اند یعنی شیشه طانه که ترجمه‌اش بلاد صوعن میباشد و در آنجا تماثیل عظیمه پادشاهان مصر و معدودی از ابو الهولها دیده شود و تلهائی که حدود شهر مرقوم‌را معیّن میکنند بمسافت یك میل و سه ربع بحسب عرض امتداد دارد و طول حصار هیکل عظیم این شهر یك هزار و پانصد قدم و عرضش یك هزار و دویست و پنجاه قدم بوده است و رعمسیس ثانی این هیکل‌را

مزیّن نمود.

و در میانه آثاری که در این شهر دیده می‌شود معدودی از ستونهای شکسته و تماثیل متعدّده است و میتوان گفت که هیچ شهری در دنیا بیشتر از این شهر دارای آثار و علامات نمیباشد و خود بلاد صوعن‌را دریاچهٔ فرا پوشیده و بعضی از جاهای مرتفعه‌اش فعلاً خارج از آب است.

صوغر . (کوچك) یکی از شهرهائی است که در پیدایش ۱۰:۱۳ بشهرهای وادی مشهور است که در اوّل آنرا بالع میگفتند پید ۲:۱٤ و۸ و در وقتیکه شهر همجوارآن بحکم حضرت الهی خراب شد این شهر بر پا مانده لوط بدآنجا پناهید پید ۲۰:۱۹ـ۳۰ و از جمله شهرهائی بود که موسی آنرا از قلّه کوه فسجه مشاهده فرمود تث ۳:۳٤ و حضرت اشعیا و ارمیا آنرا از جملهٔ شهرهای موآب میشمرده اند اش ٥:١٥ ار ٣٤:٤٨.

امّا در باره موقع صوغر علمارا اختلاف است و اکثری از مدققین منجمله بطلمیوس و یوسیفوس و اوسیبیوس و جرم و غیره بر آنند که در نزدیکی ساحل دریای مرداب یعنی در طرف جنوب شرقی آن واقع بوده و بعضی بر آنند که ساحل دریاچه که در میانهٔ لسان و دشت واقع است موقع شهر مسطور میباشد ملاحظه در سدیم و سدوم.

و برخی دیگر بر آنند که صوغر همان صیاغه میباشد که در نزدیکی کوه بنا شده است و دیگران بر آنکه صوغر در قرب تلّ قطائی در همواره دشت شطیم واقع بوده و بعضی‌را گمان چنان است که صوغر تلّ شاغور است که بمسافت سفر دو ساعت در جنوب تمرین میباشد.

(۲) پدر تتنائیل اعد ۸:۱ و۲:٥ و۷:۱۸ و۲۳ و۱۰:۱٥.

صوف . (شهد عسل) (۱) لاوی قهائی که یکی از اجداد شموئیل بود اسمو ۱:۱ و اتو ٣٥:٦.

(۲) زمینی‌که شاؤل در آنجا وارد گشته و در یکی از شهرهای غیر مذکورآن سموئیل‌را ملاقات نمود اسمو ٥:٩ و٦ و محقّقین و دانشمندان غالباً در این سفر شاول حیران و متفکّرند و بهیچوجه معلوم نیست که از کجا شروع نموده بکجا منتهی میشود و برخیرا گمان چنانست که صوبا که بمسافت هفت میل بطرف مغرب اورشلیم و پنج میل به جنوب غربی بنی شموئیل میباشد صوف است.

دیگران گویند که شوف صوف میباشد و دور نیست که زمین صوف از اسم مردیکه در اسمو ۱: مسطور است نامیده شده باشد در اینحال بیت‌لحم محلّ وموطن صوف خواهد بود.

صوفر. یکی از رفقای ایّوب است ایّوب ۱۱:۲ وچونکه درکتاب ایّوب صوفر نعماتی خوانده شده است معلوم میشود که از نعمه

بوده است یوش ۴۱:۱۵ که یکی از شهرهای یهود است.

صوفیم . (نگاهبانان) اسم مزرعه ایست که در اول فسجه واقع و بالاق بلعام‌را در آنجا آورد کـه آن پیغمبر کاذب اردوی اسرائیل‌را ملاحظه نماید اعد ۱۴:۲۳ و چون در آن حدود اسمی که با ین اسم مناسبت و موافقت داشته باشد موجود نیست بدان لحاظ موقع آنرا بیقین قطعی معلوم نتوان نمود لکن همین قدر میتوان گفت که آن یکی از اراضیٔ است که در جوار کوه بنو بر دشت موآب واقع و همواره تا حال مزرعهٔ گندم در تحت قلّه کوه نبو بوده است.

صیبا تمثال . اسم خادم شاؤل بود ۲سمو ۱۷:۱۹ که داود اورا مفی‌بوشت وکیل قرار داد ۲سمو ۹:۲ـ۱۲.

صید . (شکار کردن) بنا بر مذاکرات نوشتجات مقدّسه معلوم میشود که مردمان سلف نه فقط بتوسّط صید حیوانات زندگانی میکردند بلـکه کلّیتاً زنـدگی ایشـان زندگانی شبانی و متوقّف بمحصولات ارضی و نتایج گلّه و رمه بوده در هر نقطه معدودی از ایشان گرد آمده شهری تشکیل داده در بعضی از صنایع متعلّقه بمایحتاج خودشان مهارت پیدا کرده بودند پید ۱۵:۲ و۲:۴ و۱۷ و۲۰ـ۲۲ و۲۹:۵ و معلوم نیست که استعمال گوشت حیوانات قبل از طوفان بوده است یانه لکن در ایّام نوح آن حضرت اجازت یافت که گوشت حیوانات اهلی و وحشی‌را بعد از ذبح و رفتن خون بخورد پید ۹:۴ـ۴ نمرود در زمان خود صیّادی قوی بود پید ۹:۱۰ و عیسو نیز در صیّادی یدی طولی داشت پید ۲۷:۲۵ و۲۸ و۲۷:۳ و۴ لـکن پتریارخ‌ها غـالباً عمر خودرا در نهایت استراحت و آسوده‌گی در بزرگری و فلاحت بسر می‌بردند پید ۲۰:۹ و۲:۱۳ و۱۲:۲۶ـ۱۴ و۲:۳۷ـ۷ وچنانکه از آثار و اهرام مصر معلوم می‌شود صید کردن جزء بازی و با بازویوز و کمند بوده است و چون اهالی کنعان بت پرست و در صیّادی مهارت داشتند بدآن لحاظ بعد از آنکه اسرائیلیان آن مملکت‌را مفتوح ساختند قوم کنعان‌را متدرّجاً اخراج نمودند مبادا حیوانات وحشی زیاد شوند خرو ۲۷:۲۳ـ ۳۰ پس از آن دست بشکار حیوانات حلال گوشت لا ۱۳:۱۷ و۷:۲۵ و حیوانات وحشی و حرام گوشت گشادند چنانکه در خصوص شکار حیوانات جنس آهو و جیران و گوزن در تث ۱۵:۱۲ و ۱پاد ۲۳:۴ وارد است و هم در باره شیر و خرس در داو ۵:۱۴ ۱سمو۳۴:۱۷ ۲پاد ۲۴:۲ و شغال داو ۴:۱۵ و روباه غز ۱۵:۲ وارد است و البتّه طرز صید کردن مختلف بود چنانکه گاهی با تیر وکمان بود پید ۳:۲۷ وگاهی گودالی بزرك و حفـری عمیق کاویـده حیوانات بزرگ مثل شیر و ببر و شیره‌را در آنها میگرفتند ۲سمو ۲۰:۲۳ حز ۴:۱۹ـ۸ و

برخی‌را در میان طورها که فضای وسیعی‌را احاطه مینمود و متدرجاً تنك شده بچاله منتهی میشد میگرفتند و گاهی تله‌های گوناگون استعمال کرده بعضی‌را بر روی زمین در معبر حیوانات تعبیه کرده پای آنها در آنجا گیر کرده صید میشدند ایّوب ۹:۱۸ و ۱۰ ام ۵:۲۲.

و پرندگان و مرغان هوارا با توری که بر روی چهار چوبه حلقه مانند کشیده میشد صید مینمودند و یا اینکه تلّه و دام‌را با چوبی بطوری نگاه میداشتند که بادنی حرکتی می‌افتاد عا ۵:۳ و یا بادامی که بر روی زمین گسترده میشد صید میکردند ار ۲۶:۵ و۲۷ از آثار اشوری و بابلی چنان معلوم میشود که سلاطین سواره و یا در عرّابه گاوهای وحشی و شیررا صید میکردند در ارمیا جنك‌را بصید شبیه میکند ار ۱۶:۱۶.

صيدا يا صيدون. (شکار) یکی از شهرهای قدیمه غنیّه فنیقیّه بود که بر جانب شمالی ساحل واقع که عرضش تخمیناً دو میل و فیمابین کوه لبنان و دریای متوسّط بمسافت ۲۵ میل در جنوب بیروت و بیست میل بشمال صور در عرض ۳۴ یا ۳۳ درجه شمالی واقع بود و از جمله شهرهای قدیمه دنیا و اسمش از اوّل زاده کنعان بن حام بن نوح مأخوذ است پید ۱۵:۱۰ واتو ۱: ۱۳ و این مطلب در سال ۲۲۱۸ قبل از مسیح یا قبل از آن وقوع یافت و در ایام یوشع به صیدون عظمی مسمّی گشت یوش ۸:۱۱ و۲۸:۱۹ و در آنوقت از جمله شهرهای بزرگ فنیقیّه و سرحد حدود اشیر بوده است یوش ۲۸:۱۹ لکن اسرائیلیان آنرا متصرّف شدند داو ۳۱:۱ و۳:۳ و خود اهالی صیدون در حق بنی اسرائیل ظلم مینمودند داو ۱۲:۱۰ و بهیچ وجه از کسی باکی نداشتند داو ۷:۱۸ و۲۷ و۲۸ و در کتاب اشعیا ۱۲:۲۳ صور دوشیزه دختر صیدون خوانده شده است و خود صور در جلال و رفعت و اهمیّت از مادر خود که صیدون باشد بر سر آمد و در کتاب مقدّس غالباً اسم این دو شهر با یکدیگر مذکور است و گاهی از اوقات مقصود از صیدونیان همان اهالی فنیقیّه میباشد داو ۳:۳ و اهالی صیدون در عمل تجارة و صناعت و فلاحت مشهور بودند و در بنای هیکل نیز اعانت نمودند ۱پاد ۶:۵ و۱تو ۴:۲۲ حز ۸:۲۷ لکن همواره بنی اسرائیل‌را بر فساد آراء و عبادات سخیفه و باطله من جمله بت پرستی و غیره وا میداشتند ۱پاد ۵:۱۱ و۳۳ و ۲پاد ۱۳:۲۳ و از قرار معلوم انبیای خدا صیدونرا بسیار ملامت و تخویف و تهدید نموده اند لکن نه بقدر صور اش ۲:۲۳ و۴ و۱۲ ار ۲۲:۲۵ و۳:۲۷ و۴:۴۷ حز ۲۷: ۸ و۲۸ :۲۱ و۲۲ و۳۲:۳۰ یوئیل ۴:۳ زك ۲:۹.

و در عهد جدید صیدون بصیدا مسمّی میباشد که خود مسیح بدانجا شد مت ۲۱:۱۵ مر ۲۴:۷ لو ۲۶:۴ و بعضی‌را گمان چنان

است که مسیح هرکز در آنجا داخل نگشته بلکه در دهات حوالی آن داخل گردیده و از اشخاصی که مواعظ آنحضرت‌را اصغاء نمودند اهالی صیدون بودند مر ۳:۸ لو ٦: ۱۷ و وسایط و وسایلی که از برای خورزین وکفرناحوم فراهم بود از برای صیدا نبود چنانکه در مت ۱۱:۲۲ لو ۱۰:۱۳ مذکور است و از قراریکه از سفر اعمال ۱۲:۲۰ معلوم میشود هیرودیس بر این نواحی غضب نموده و پولس حواری نیز در زمان مسافرت برومیه در صیدا وارد گشته مسیحیان آنجارا نیز ملاقات فرمود اع ۲۷:۳ امّا ذکر صیدون در تواریخ منجمله هومر است که حذاقت و دانش ایشان‌را در صنایع توصیف مینماید از آن جمله لباس مطرّزی که از برای اندروماخی و طاس نقره که اکلّس آنرا همچو انعامی از برای پتروکلیس تقدیم نمود و پیالهٔ که مینلادس به تلیماك داد و لباس ارغوانی اکلّس است که بسیار مشهور بود و کشتیهای صیدون از جمله کشتیهائی بود که تروآس‌را محاصره نمود هیرودتش گوید که‌کشتیهای صیدونی در ضمن کشتیهای زرکسیس از جمله کشتیهای معروف بود که زرکسیس بر آن سوار شده شهریار صیدون نیز باوی مرافقت همینمود.

خلاصه صیدون در مدّت سلطنت آشور و فارس در نهایت با علا درجه ترقّی ارتقاء جسته الا اینکه در مدت سلطنت ارتحشستای سوم که همان اوخس میباشد فارس‌را ترك نمود و چون فارسیانش مجدّداً مفتوح ساختند چهل هزار نفر از اهالی صیدون خانهای خودرا بدست خود آتش همی‌زدند و اسکندر اعظم هم بعد از واقعه اوس که در ۳۳۳ قبل از مسیح بود صیدون‌را مفتوح ساخت و در روزگار تسلّط رومانیان صیدارا والیان و مجلس اعیان می‌بود و یکی از اسقوفان آنجا در مجمع نقیّه که از سال ۳۳۵ بعد از مسیح انعقاد یافت حضور میداشت و در ٦۳٦ بعد از مسیح صیدون بدست لشکر اسلام مفتوح گشت.

خلاصه صیدون‌را از طرف شمال بندری است که بواسطه سلسله سنگهای عظیمه از امواج محفوظ است و بندر دیگری بطرف جنوب دارد و فعلاً کشتیها در آنجا لنگر نمی‌اندازند و خود شهر و جزیره بواسطه صفوف سنگهای گران احاطه شده است و بواسطه جسری بدشت اتّصال میابد و غالباً در بیرون شهر در میان مزارع و بساتین و مقابر آثار عظیمه و مهمه قدیمه یافت شود و معروفترین آنها قبر اشمنیزر است که بر حسب قول بعضی در ۲۰۰ سال قبل از مسیح حجّاری شده است و تخمیناً هشت سال قبل از این قبریرا در آنجا یافتند که مدفنهای سنگی آن در کمال استحکام حجّاری شده و باسکندر کبیر منسوب است و در قبور صیدای قدیم گرزها و بطریها و زینتها و چراغها و مرمرهای منقوشهٔ و حجّاری شده

و قطعه ستونها و غيره يافته اند و خود شهررا از جانب دشت مزارع و ميوه زارهای بسيار خوب ومثمر است که در آنها انواع ميوه‌جات و مركّبات از قبيل ليمو و پرتقال و موز و زردآلو و شفتالو و به و انار و غيره در نهايت خوبی و فراوانی بعمل می‌آيد عدد نفوسش تخميناً ده هزار نفر است كه هفت هزار شان مسلم و ما بقی نصاری و يهود ميباشند و آنرا نه مسجد است وساكنان آنجارا صيدونيان گويند داو ١٢:١٠٠

صير . (سنك سخت) موضعيست در نفتالی در جوار دريای جليل يوش ٣٥:١٩٠

صيص . فقط يكدفعه در كتاب مقدّس وارد است يعنی در ٢تو ١٦:٢٠٠

فراز صيص . كروف گمان دارد كه آن محلّ بلندی است كه در وادی حصاصه بمسافت هشت ميل بمسافت عين جدی واقع است و ديگری گمان دارد كه آن محلّ مرتفعی است كه مشرف بعين جدی ميباشد و از آنجا راهی فيما بين ساحل بحيرة الموت و جبال يهودا واقع است٠

صيعور . (كوچكی) موضعی است در كوهستان يهودا در حوالی حبرون يوش ٥٤:١٥ و دور نيست كه همان صغير باشد و آن خرابهٔ ايست كه بر تلّی كه مسافت پنج ميل بشمال شرقی حبرون واقع است٠

صيلع . (دنده) شهری است در بن‌يامين يوش ٢٨:١٨ كه قبر قيس در آنجا بود ٢سمو٢١ ١٤:٢١ وگويند كه مسقط الرأس شاؤل نيز بود و دور نيست كه همان رمون حاليّه باشد٠

صين . (نخلهٔ پست) دشت صين همان دشت بنی اسرائيل و دشت جعفر است اعد ٢١:١٣ و٣:٣٤ كه بر حدود اراضی يهودا و در غربی بلاد ادوم واقع بود يوش ١:١٥ و٣ اعد ١:٢٠ و١٤:٢٧ و گاهی از اوقات قادش در دشت صين اعد ٣٦:٣٣ و گاهی در دشت فاران مذكور گشته اعد ٢٦:١٣ و اشكالی كه در اينجا واقع است اين است كه فاران تمام آن دشت است و صين زاويهٔ دشت شمال شرقی آن ميباشد٠

ض

ضامن . بسیار اوقات مؤلف کتاب امثال مارا از ضمانت مردم ممانعت مینماید ام ۱:۶ و۱۵:۱۱ و۱۸:۱۷ و۱۶:۲۰ و۲۶:۲۲ و دست بهم دادن در آن ایام مثل این روزها علامت ضمانت بود ایّوب۱۸ :۳ ومرقوم است که مسیح ضامن عهد افضل و بهتری است زیرا که قیمت و اهمیّت این نعمت موقوف بر این است که حضرتش دارای جوهر الوهیّت بوده باشد.

ضمیر . قوّه ایست ممیّزه که خیررا از شرّ و صحیح‌را از فاسد تمیز دهد و شریعت قلبیّه مکتوبه الهیّه که در تمام افراد بنی نوع بشر مودوع است عبارت از همین قوّه است که بر اعمال و اقوال ما حکم نموده شکایت وحجّت بر ما وارد آورد روم ۲:۱۵ و عموم بنی نوع بشررا ضمیر هست الاّ اینکه انسان‌را امکان نخواهد داشت که ضمیر خودرا ضعیف یا فاسد یا سست یا سخت نماید و حکم وضوح و عدم وضوح ضمیر بسته به ترقّی ادبیّات شخص است لهـذا تسلّط و اقتدار ضمیر متوقّف بر اعمال هر نفسی میباشد یو ۸:۹ اع ۲۳:۱ و۲۴:۱۶ روم ۹:۱ ۱ تیمو ۱:۵.

ضیافت. ضیافت است که غالباً از برای امر مهمّ و عمدهٔ مثل از شیر باز گرفتن پید ۲۱:۸ و مفارقت از دوستان پید ۲۹:۲۲ و میلاد پید ۴۰:۲۰ و عیش و شادی دا ۵:۱ فراهم میکردند مر ۶:۲۱ و یا طرب و شرب میداشتند اش ۵:۱۲ و۲۴:۷ـ۹ و ولیمه‌را رئیسی بود که امورات ولیمه بعهده وی موکول بود یو ۲:۸ و۹ و آنچه که از برای مهمان آورده میشد وی اولاً امتحان مینمود و مسیحیان زمان سلف ولیمه‌های دوستانه و محبت آمیز با عشای ربّانی تهیّه مینمودند ۲ پط ۲:۱۳ یهو ۱۲ و مخارجش از کیسهٔ مشترك بود و چون کیسه باتمام می‌رسید اشخاص دولتمند و صاحب ثروت متحمّل مخارج ولیمه میشدند و در سابق‌این ولیمه‌ها در کلیساها ترتیب میافت لکن در سال ۳۲۰ میلادی لاوکیّه این مطلب‌را نهی بلیغ نمود و متدرجاً اینعادت متروک گردید.

ط

طابح . (قربانی) اوّل زادهٔ ناحور از متعهٔ ورومه پید ۲۲:۲۴.

طابیتا . (آهو) زنی که خود از شاگردان مسیح بود در یافا و تمامی قوم ویرا بواسطه اعمال حسنه‌اش دوست میداشتند و پس از آنکه سرای فانی‌را بدرود گفت و اورا کفن نمودند بقول پطرس خداوند ویرا زنـده فرمود اع ۹:۳۶ــ۴۰.

طالم . اسم شهریست که در جنوب اراضی یهودا در میانه زیف و بعلوت واقع بود یوش ۱۵:۲۴ و دور نیست که همان طلایم باشد ولکنصن گمان دارد کـه طالم همان ظلام است که بجنوب شرقی بئرشبع واقع و در نزدیکی مولاده که همان ملخ باشد واقع است و دیگران بر آنند که قبّة البول میباشد.

طاهر ونجس . لا ۱۰:۱۰ ایندو لفظ برای اشخاص وحیوانات وسایر اشیاءٔ مستعمل است و هر آنکس که قصدش اشتراك و دخول در کنیسهٔ یهودیّه میبود میبایست بر وفق شریعت موسوی مختون گشته تطهیر نماید و تفصیل انواع و اقسام نجاسات و وضع تطهیر آنها در لاویان ۱۱:ــ۱۵: و اعد ۱۹: مذکور است و بدیهی است که حیوانات قبل از طوفان به پاك و نا پاك منقسم بودند پید ۷:۲ و این مطلب وا بسته بامر قربانیها می‌بود و علامت طهارت حیوانات سم چاك و نوشخوار کردن بود لا ۱۱:۳ و ٤ که در همـین فصل از کتاب مقدّس حیوانات و پرندگان و حشرات الأرض و ماهیان پاك و نا پاك تعیین یافته است مقابل خرو ۲۲:۳۱ و۳٤:۱۵ تث ۱٤:۲۱ و یکی از نتایج و مقاصد این تفـاصیل این بود کـه بنی‌ـ اسرائیل‌را از بت پرستی نگاهدارد و مراوده بابت پرستان و طعام خوردن با ایشان از جملهٔ خطایای عظیمه شمرده میشد مت ۹:۱۱ اع ۱۱:۳ و حکم مسطور بواسطه اعلانی که در باب دهم آیه نهم الی۱٦ اعمال حوّاریان برای پطرس واقع گشت منسوخ و مرفوع گردید.

طبئیل . (خداوند نیکوتر است) ۱) پدر شخصی که عساکر فقح بن رملیاه با خود قرار داده بودندکه اورا برای سلطنت یهودا اختیار کردند اش ۷:٦ .

۲) طبیل که از جانب ارتحشستای پادشاه در سامره می‌بود عز ٤:٧ .

طبابت . (معروف است) و چون عبرانیان در مصر سکونت داشتند قدری از علم طبابت از آنقوم آموخته بودند زیرا که علم مذکور در آن زمان در آن مملکت معروف بود و از جملهٔ وسایط وجهاتی که اسباب ترقی ایشان در علم طبّ میشد حنوط و تدهین اموات بود که نا چار بودند که ابدان اموات‌را تشریح نمایند و بدان وسیله علم و اطلاع تامّی باعضا و اجزای ظاهری و باطنی بدن بهم میرسانیدند و بطوری در طب و جرّاحی شهرت و مهارت داشتند که کورش و داریوش همواره طبیبان‌را از مصر برای مداوا و معالجه امراض می‌طلبیدند و از قراریکه از اجساد اموات مومیائی مستفاد مصریان در معالجه دندان ید طولانی داشته اند و البتّه واضح است که حضرت موسی هم در مدت توقّف خود در آنجا در مبادی علم طبّ دست یافت چنانکه از قواعد و قوانینی که برای حفظ صحت بنی اسرائیل قرار داده است معلوم میشود.

و نتیجهٔ قوانین مرقومه آنکه بنی اسرائیل بامراض بسیاری که همسایگان ایشان بدانها مبتلا میشدند مبتلا نمیگردیدند و باوجودیکه علم تشریح در میان بنی اسرائیل معروف نبود چونکه از اجساد اموات همواره نفرت می‌ورزیدند باز در میان ایشان قابله‌های قابل و جرّاحان حاذق یافت میشد و در شریعت موسویّه وارد است که اگر کسی شخصی‌را اذیّت و آزار نمود بطوریکه اورا بستری ساخت البته باید عوض آنرا متحمّل شود و مخارج مداوای وی یعنی حق طبابت اورا بدهد خرو ۲۱:۱۹ و در ایّام ملوك عدد اطبّا بیفزود ۲تو ۱٦:۱۲ و ار ۸:۲۲ و هم چنین در ایّام خداوند ما عیسی مسیح نیز طبیبان بسیار بودند مر ٥:٢٦ و در خود هیکل طبیب مخصوص و در هر مقاطعهٔ طبیب و جرّاح مخصوصی بود.

و حضرت سلیمان حکیم در فن پزشگی معروف بوده اشارات طبیّه متعــدّده در مؤلفات حضرتش یافت میشود ام ۳:۸ و٦: ۱٥ و۱۲:۱۸ و۱۷:۲۲ و۲۰:۳۰ و۲۹:۱ و تلمودیان گویند که ویرا کتاب معالجات نیز بوده است لکن یوسیفوس گوید که آن حضرت طلسم‌ها و حرزهارا مثل قدیمیان استعمال مینمود و برخی از اوقات بعضی مطالب طبیّه و دانش آنها از کهنه مطلوب بود و اعتنابه حفظ صحت قوم خود مینمودند ۲پاد ۲۰:۷ و در ایام عهد جدید تمام آراء و خیالات راجع بطبّ منسوب بیونانی‌ها بود که ایشان نیز از مصریان اقتباس نموده و درآنها مهارت تامّی رسانیده بودند و بر وفق رساله کولسیان ٤:١٤ لوقا طبیب بود و قبل از آنکه به کلیسای مسیحی دعوت شود این فنّ شریف‌را ممارست همی نمود . از جملهٔ امراضی که در کتاب مقدّس مذکور است یکی ضعف چشم پید ۲۹:۱۷ وکوری ۲پاد

۱۸:۶ و بسته شدن رحم یا عقیم بودن پید ۱۸:۲۰ کـه برای آن مهرگیاه استعمـال مینمودند پید ۱۴:۳۰ـ۱۶ و دمّل لا ۱۳: ۱۸ وگوژپشتی و کوتاه قدی و لکّهٔ چشم و جرب و گری و شکسته بیضه لا ۱۹:۲۱ و شکسته و آبله‌دار لا ۲۲:۲۳ دمّل مصر و بواسیر و خارش و دیوانگی تث ۲۷:۲۸ و ۲۸ و دمّل بد مت ۳۵:۲۸ و برص و فالج و تب و صرع و ضربه الشّمس ۲ پاد ۱۹:۴ و از جمله علاجهائی که برای امراض مذکوره مستعمل بود اقسام روغن و شربتها و عسل و شیر و روغن زیتون و خشخاش و بهار و صفراء السّمك و غار و نمك و لعابیّات و بسا میشد که آب خالص‌را برای علاج استعمال مینمودند لا ۱۳:۱۵ و ۲ پاد ۱۰:۵.

طبّات. (مشهور) موضعی است که عساکر مدیانیان از حضور جدعون بدآنجا فرار نمودند داو ۲۲:۷ وگروف گمان دارد که همان طبخات فحل میباشد و آن تلّی است که ارتفاعش تخمیناً ۶۰ قدم و بطرف اردن مقابل بیسان واقع است.

طبحه. (کشتن) ۱ تو ۸:۱۸ ملاحظه در باطح.

طبریمون. (رمون رحیم ومشفق) پدر بن‌هدد اوّلین پادشاه شام که معاصر آسای پادشاه یهودا بود ۱ پاد ۱۸:۱۵.

طبریه. شهری از جلیل که در ساحل غربی دریای جلیل واقع که آنرا دریای طبریّه گویند یو ۱:۶ و ۱:۲۱ و یوحنّای حواری کـه انجیل خودرا بعـد از تمام اناجیل نوشت دریای جلیل‌را که درآیه اوّل واقع است دریای طبریّه تفسیر نموده است. امّا طبریّه جز یکدفعه در انجیل مذکور نیست یو ۲۳:۶ و باوجودیکه طبریّه در ایّام مسیح معروف بود حضرتش در آنجا نرفت و در آن زمان طبریّه ازجمله شهرهای جدید بود زیرا که هیرودیس آن‌را در سال ۱۶ـ۲۲ بعد از مسیح مجدداً بنا کرده محض احترام نام طباریوس امپراطور آنرا طبریّه نامید یوسیفوس گوید که هیرودیس طبریّه‌را بر موضعی که قبور قدیمه بسیار و بقایای شهر قدیم اولاد منسّه بود بنا کرد بدان لحاظ در انظار یهود ناپاك و مردود بود و هیرودیس غربا و اجنبیان و غلامان‌را در آنجا مسکن داده میدان وحمامها و هیاکل و بناهای عظیمهٔ دیگر بنا نمود و قناتی در آن حفر نمود که طولش نه میل بود و در مدت جنك یهود با رومانیان یوسیفوس در آنجا متحصّن بود و بعد از انهدام اورشلیم مجمع سنهدریم در آنجا استقرار یافته مرکز مشهور و معروف تعالیم یهود گشت و منشأ که شریعت تقلیدیّه یهود باشد و ماسوره که کتاب اعراب کلمات تورات و شرح و معنای آن باشد در آنجا تصنیف گشت.

اما حالت حالیهٔ طبریّه آنکه بر ساحل جنوب غربی دریای طبریّه واقع است و قدری از شهر قدیم‌را که خرابه‌های آن مسافت یك میل و نیم بطرف جنوب امتداد میابد پوشانیده است و بسیاری از سنگهای قدیم به ساختمانهای شهر جدید نقل و انتقال یافته ولی فعلاً باز در بعضی از خرابه‌های شهر قدیم سنگهای مرمر صیقلی و غیره یافت شود ملاحظه در دریای جلیل و شهر حالیه‌را از جانب دشت حصار مخروبهٔ ایست و اغلب شهر در زلزله که در روز اوّل سال ۱۸۳۷ میلادی واقع شده ششصد نفر از اهالی مقتول گردید خراب گشته و در مکانی که گویند خانه پطرس در آنجا بوده فعلاً کنیسه ایست و هر چند منظر شهر از دور بس خوش و نیکو و صفابه نظر میرسد باوجودآن از کثیف‌ترین شهرهای مشرق میباشد و گاهی از اوقات درجهٔ حرارت در آنجا ترقّی مینماید که به یکصد درجه فارنهایت بالاتر میرسد و شهر طبریّه فعلاً یکی از چهار شهر مقدّس یهود محسوب میشود و نصف سکنه آن یهودند که زیست ایشان معلّق و منوط بر صدقاتی است که از برادران دینی ایشان که در اطراف و اکناف دنیا هستند فرستاده میشود و مسلم ونصاری نیز در آن میباشند و عدد نفوسش از سه الی چهار هزار میشود در اهالی شهر مسطور حمامهای طبیعی است که آب آنها ۱۳۱ درجه و ۱۴۱ درجه فارنهایت گرم است مقبرهٔ کـه بعضی از مشاهیر علماء یهود در آنجا مدفونند بر تلّی واقع است که تخمیناً یك میل بطرف غربی شهر مرقوم مسافت دارد.

طبق. اعد ۱۳:۷ بشقاب یا کاسه مانندی بوده است و بسا میشود که قصد از طبق چینی باشد مت ۸:۱۴ و ۱۱ یا بشقاب که از یکی از فلزّات ساخته شده باشد.

طبقه یا طبقات. ترجمه عبری است که بمعنی دایره میباشد لفظ دیگری در عبرانی و یونانی یافت میشود که معنای تولّد پی در پی دهد گاهی افادهٔ زمان معیّن و نامحدود نماید لکن غالباً مقصود از مدّت دوام سر هم رفته عمر انسان است که فعلاً منتهی به سی سال میدانند هر چند که در قدیم الایّام زیادتر از این بوده است پید ۱۶:۱۵ ایّوب ۱۶:۴۲ جا ۴:۱ مت ۱۷:۱ و۱۶:۱۱ لو ۴۸:۱ معنای دیگری که از لفظ فوق استنباط میشود یك طایفه یا یك جنس از بنی نوع بشر میباشد ام ۱۱:۳۰- ۱۴ اش ۸:۵۳ مت ۷:۳ و۴:۱۶ لو ۸:۱۶ ۱ پط ۹:۲ وگاهی قصد از نسب نامه شخصی است که مبدأ وجود و تاریخ شخصی یا طایفه یا واقعهٔ در آن مندرج میباشد چنانکه تاریخ خلقت آدم و نسل او در پیدایش ۱:۵ و تاریخ خلقت آسمان و زمین در پیدایش ۴:۲ مکتوب است.

طبیعت یا طبیعی . (فقط مبدأ) یا تولّد یا سکّه اصلی شخصی یا شیٔ میباشد روم ۲: ۲۷ غلا ۱۵:۲ و۸:۴ وگاهی کلّیةً حیوانی

است روم ۱ :۲٦ و۲۷ وگاهی مقصود از تمیز بین طبیعت و مطالب روحانیّه و تولّد میباشد اقر ۲ :١٤ و١٥ :٤٤ و٤٦ اف ۲ :۳ .

طرّاز . (زینت کننده) این صنعت در میان بنی اسرائیل در وقتی که از مصر بیرون آمدند معروف بود خرو ۲۸ :۳۹ و۳٥ :۳٥ و۳۸ :۲۳ .

طرسوس . شهر معروف و مشهوری است که مسقط الرّاس پولس حوّاری بود اع ۹ : ۱۱ و۳۰ و۱۱ :۲٥ و۲۱ :۳۹ و۲۲ :۳ و در کیلیکیای کـه در آسیای صغیر است واقـع می‌باشد و طرسوس بر ساحـل وسیعی که بمسافت ۱۲ میل به بحر متوسط و کـوه طوروس مسافت دارد واقع میباشد و در قدیم الایّام بردو طرف رود سدنس واقـع بوده است لکن باید دانست که مجرای رود مسطور تغییر یافته است و سابق در دهنهٔ رود مذکور بندری بوده کـه اجنـاس ومال التّجـار، بسیاری در آنجا وارد میشده است و برخی بر آنند که ترشیش مذکور در کتاب مقدّس همان طرسوس است. گویند مؤسس و بانی طرسوس سرد ناپالس بوده است و در وقتی که در میانهٔ اهالی جنگی روی داد اسباب خـرابی طرسوس گردیـد و از آن پس اوغسطس آنجارا شهر رومانی خوانده و میدان‌های وسیع از برای بازی قرار داد و تأسیس مدرسـهٔ نمود و بـعد از اطینا و اسکندریّه طرسوس شهر سوّمین بود که در تمام دنیا معروف گشت و برای خانواده امپراطور معلّمان ومؤدبان از این شهر تعین میشـد و پولس نـه تنهـا در شـهری که برای تجـارت معـروف بـود تعلیـم یافت بلکه در علوم وفنون معروفهٔ آن زمان شهرت تام داشت و همواره از آن وقت تا بحال بطرسوس موسوم است لکن در این روزها شهر کوچکی شده که عدد نفوسش در زمستان سی هزار و در تابستان از چهار صد الی پانصد و متجاوز از اهالی به ییلاقات میروند چونکه گرما شدّت میکند.

طرفلّیان . قومی بودند که از آشور فرستاده شدند تا سامره‌را متأهّل سازند عزا ٤ :۹.

طریفینا وطریفوسا . دو زن بودند که پولس حوّاری محض غیرت ایشان آنهارا مدح و تعریف مینماید روم ۱٦ :۱۲.

طعام یا خوراك . در شریعت موسی وضع خوراك و طور اکل و شرب به کمال دقّت تعیین یافته و بنی اسرائیل بتوسّط موسی از جانب خدا مأمور بودندکه مراعات اشیاءٔ نجسه و طاهره‌را بنماید و نهایت دقت‌را در معرفت آنها بکار برند لا ۱۰ :۱۰ و پس از آن چون کلیسای مسیحی تأسیس یافت اینمطلب یعنی نجاست و عدم نجاست و پاکی و نا پاکی اطعمه در میان مسیحیان محلّ مذاکره و مباحثه گردید خصوصاً در باره قربانی بتها بدین لحاظ برخی از مؤمنین‌را اعتقاد این بود که بت چیزی نیست تا قربانی او

محلّ اعتنا و اعتبار باشد و هم اینکه خود نفس نفیس حضرت مسیح تمیز و فرق اطعمه‌را رفع فرمود بدین وسیله هر آنچه‌را که بدیشان تقدیم میشد بدون سؤآل و جواب و چون و چرا تناول میفرمودند و نیزآنچه‌را که در قصّابخانه بفروش میرسید بدون ملاحظهٔ طهارت و نجاست ابتیاع میفرمودند تا بعد از چندی از اجرای اینمطلب تقاعد ورزیدند زیرا که اسباب لغزش بعضی گردیده گمان کردند که خوردن قربانی بتها سبب شرکت در قربانی بت میشود.

خلاصه این اختلاف بطوری بالا گرفت که پولس حکم فرمود که هر شیٔ برای پاکان پاك است تیط ۱۵:۱ وهم اینکه بت چیزی نیست و انسان‌را خوردن هر آنچه در قصّابخانه فروخته میشود جایز است و هر آنچه که بر سفره خارج مذهب یافت شود خوردنش جایز میباشد ١قر ۲۵:۱۰ و با وجود همه اینها حواری مذکور بوجوب مراعات شریعت محبّت امر میفرماید و از آنچه که اسباب لغزش برادر ضعیف الایمان است نهی میفرماید.

طلایم. اسم موضعی که شاعول عساکر خودرا در آنجا جمع کرده ایشانرا قبل از هجوم بر بنی عمالیق سان دید ١سمو ٤:۱٥ و شاید همان طالم باشد و در اینصورت باید در نزدیکی قصیر باشد که خرابه ایست در میانه بئرشبع و دریای قلزم.

طلاق. (رها کردن) که در شریعت موسوی معمول و مجاز است زیرا که قبل از آن موجود تث ۱:۲٤ـ٤ و در بعضی از اوقات ممنوع بود مت۱۹ :۳ـ۹ و باوجودیکه این مطلب در ایام یهود شیوع داشت و همواره زوجات خودرا بادنی سبب و اقلّ جهتی طلاق میدادند و بسیاری از متشرعین این مطلب‌را با روح و اصل ناموس مطابق و موافق دانند نه اینکه بر سبیل حکایت حادثه و واقعه عهد عتیق ذکر گشته باشد و چون ایشان از مسیح در خصوص طلاق سؤآل‌نمودند نتوانستندکه اورا مجاب سازند بلکه در عوض آن خودرا محلّ توبیخ و ملامت آن حضرت کرده آنهارا بواسطه قطع رشتهٔ محبّت و ادب توبیخ فرمود و اذن طلاق‌را معلّق بعلّت زنا فرمود مت۳۱:۵ و۹:۱۹ ومر ۱۱:۱۰ و۱۲ لو ۱۸:۱٦.

و عادت قوم یهود در آن ایّام بر این مستمر بود که چون کسی خواستی که زوجهٔ خودرا رها نماید اورا نوشته باسم طلاق نامه دادی که در آن نوشته تاریخ طلاق و سبب آن مرقوم افتاده وماذونیّت اینکه آن زن بتواند شوهر دیگراختیار نماید در آن مسطور بود و البتّه مطلق‌را جایز بودکه مادامیکه مطلّقه‌اش بشوهر دیگر اختیار ننموده بود خود بدو رجوع نماید و از قراریکه از مرقس ۱۲:۱۰ معلوم میشود در ایام آخرین زوجهٔ نیز زوج خودرا طلاق میداده است.

طلمون. (مظلوم)۰ شخص لاوی که رئیس در بانان هیکل بود ۱تو ۹:۱۷ عز۲: ۴۲ نح ۷:۴۵ و۱۱:۱۹ و۲۵:۱۲۰

طلیثا قومی. عبارتی است سریانی یعنی دختر بر خیز مر ۴۱:۵۰

طمع. اشتها و میل بی حدیرا گویند که در شخص یافت شود اگر چه آن میل نسبت باشیأ جایزه بوده باشد لو ۱۵:۱۲ـ۳۴ و ۱تیمو ۹:۶ و۱۰ و پولس در نامه قلسیان ۵:۳ طمع‌را بت پرستی دانسته است که در حکم دهم از احکام عشره ممنوع است۰

طناب. معروف است طنابها در قدیم الایام وزمان حالیه از برای بستن مقصرین معمول و مستعمل بوده است داو ۱۳:۱۵ مز ۳:۲ حز ۲۵:۳ و چون شخصی از روی اختیار به بسته شدن با طنابها تن در دهد اینمعنی دلالت بر اطاعت و حلم و فروتنی او نماید ۱پاد ۳۱:۲۰ و۳۲۰

طوب. (نیکو) موضعیست در گذرگاه اردن که یفتاح بدآنجا گریخت داو ۳:۱۱ و۵ و۲سمو ۶:۱۰ و۸ و دور نیست که همان طیبه حوران حالیه باشد۰

طوبیا. (نیکوئی خداوند) ۱) لاوی که یهوشافاط برای تعلیم به یهودا به بلاد یهودا فرستاد ۲تو ۸:۱۷۰

(۲) غلام عمونی که پیش‌وای مخالفان بنای هیکل ثانی بود نح ۱۰:۲ و چون وی از دختران اعیان و اشراف در سلك ازدواج خود میداشت بدان لحاظ همواره با بزرگان یهود مراسله و مکاتبه همی نمود و نحمیارا تهدید میکرد و در غیاب نحمیا منزل و مقام خودرا در یکی از غرفات هیکل قرار داد و چون نحمیا مراجعت کرد ویرا از آنجا رانده منزل ویرا تطهیر فرمود نح ۸:۱۳۰

۳) شخصی که اولاده‌اش از بابل با زروبابل مراجعت نمود امّا نتوانست نسب خودرا معیّن نمایند که اسرائیلی میاشند زیرا که نسب نامه خانوادهٔ آبای خودرا گم کرده بودند عز ۶۰:۲ نح ۶۲:۷۰

۴) یکی از اشخاصیکه زکریّا ایشان‌را تاجهای طلا و نقره داد زك ۱۰:۶ و۱۴۰

طوفان. مصیبت و بلیّه که بر بنی نوع بشر وارد آمده و هیچ یك از بنی نوع بشر جز هشت نفر خانواده نوح رهائی نیافتند پید ۱۷:۶ و نوح کشتی عظیم ترتیب داده عیال خود و معدودی معین از حیوانات‌را در آن داخل فرمود در اینحال باران شروع نموده سیلابهای گران بر بسیط غبرا جریان یافت و۱۵۰ روز آبها همی افزود تا وقتی که کوهها پوشیده شده مقدار پانزده ذراع آب بر قلل آنها بالا آمده تمامی ذیحیات مسکونه سوای اشخاصیکه در کشتی بودند هلاك گردیدند۰

از آن بس آبها متدرجاً رو بتناقص نهاده کم همی‌شد تا وقتیکه کشتی بریکی از قلّه‌های جبال آراراط قرار گرفت پس نوح کلاغی از کشتی رها فرموده که رفته بر نگشت بلکه بیافتن مردارها پرداخته در پی کار خود

شد و نوح از برای استخبار و اطلاع بر حالت روی زمین کبوتری‌را رها فرمود چون کبوتر مقر و مفرّی برای خود نیافت به حضرتش مراجعت نمود بعد از چندی ثانیاً ویرا فرستاده هنگام شام بابرگ سبزی از درخت زیتون مراجعت نمود پید ۸:۱۱ بدآنواسطه نوح دانستکه آب‌ها کم شده است و البته باید دانست که نه تنها کتاب مقدّس متعرّض واقعه طوفان شده بلکه اینمطلب در نزد بسیاری از طوایف مذکور و معروف است چنانکه در صفایح آشوریّه وکتابهای یونانیان و چینیان و اهالی امریکائی شمالی و جنوبی مذکور است و البته نبایست فرض کنیم که طوفان عالم گیر بوده تمامی روی کره‌را فرا گرفته است بلکه همین قدر معلوم میشود که تمامی اجناس بنی نوع بشررا هلاك ساخت جز خانوادهٔ نوح که رهائی یافتند اگر کسی گوید که بر حسب سفر پیدایش ۱۹:۷ معلوم میشود که تمامی کوههای روی زمین‌را فرا گرفت پس جواب میگوئیم از مفاد پید ۵۷:۴۱ معلوم میشود که تمامی افراد بنی نوع بشر برای خریداری غلّه بمصر شدند و متاع و پیش‌کش باوغسطس گذرانیدند و این از جملهٔ محالات است و در عهد جدید از لو۲: ۱ مستفاد میبود که شام مهوم نیز بطوفان اشاره رفته است مت ۳۷:۲۴ و۲ پط ۵:۲ و۳:۶۰

و فقرات ذیل که قصّه طوفان‌را حاویست ترجمهٔ از زبان آشوری میباشد ــ «در روز هفتم کبوتررا کسیل نمودم که ناپدیدگردیده پس از چندی باز گشت زآنرو که آرامگاهی نیافته بود از آن پس ساررا فرستادم که او نیز آرامگاه نیافته باز گردید سپس کلاغرا روان ساختم که او ناپدید گردیده کاستی آبهارا دیده خورد و اشامید و باز نگشت از آن پس جانوران به بادهای چهار گانه فرستادم و ریختنی‌هارا ریختم و قربانگاهی برتیغ کوهی بر پا کرده هفت‌گیاهرا درویدم و صومر و صنوبر و صمغرا در زیرش‌گذاردم از آنرو خدایان هنگام بلند شدن و بر آمدن بو و رایحه همچو مگس‌ها بر کرد قربانی فراهم شدند»

طوق . معروف است چنانکه در پید ۴۱: ۴۲ مکتوب است که فرعون محض احترام طوقی از طلا در گردن یوسف نهاد و امّا طوقهائی که در سفر خروج ۶:۳۹ در شرح خیمه مسطور است حلقه‌هائی طلائی بود که سنگ جزع در آنها نشانیده بر کتف ردا قرار میدادند در دست برنجن یا دست بند.

طهارت . پاکی این حکم رسماً و شرعاً در شریعت موسوی از برای اوقات مختلفه وارد گشته بتوسّط پاشیدن آب و شست شو یا غسل معمول میگشت و در ناپاکی و نجاسات مهمّه طهارت با گذرانیدن ذبایح و قربانیها در بیت الله بعمل میآمد لا ۱۲:ـ۱۵: اعد ۱۹: لو ۲۲:۲ـ۲۴ و نتیجهٔ حقیقی و روحانی که از اینمطلب بدست میآمد آنست که انسان از برای پاکی از عصیان و طهارت

از ناپاکی گناه قربانی رفع گناهی لازم دارد اش ۱۶:۱ حز ۲۵:۳۶ زك ۱:۱۳ عب۹:۱۰ و۱۳ و۱٤ و۱۹–۲۳ و۱۰:۲۲ امّا بعد از مراجعت بنی‌اسرائیل از اسیری رسوم طهارت علاوه بر آنچه شریعت امر فرموده بود افزون گردید بتخصیص فریسیان که آن رسوم نجات بخش معمول میداشتند و ابداً در فکرمعانی روحانی آنها نبودند مر ۱:۷– ۸ و۲۳:۱۸ .

طیباریوس قیصر. این اسم تمام وکامل وی‌است که خالی ازخلف می‌باشد طیباریوس کلودیوس نیرون بود که بعد از اوغسطس قیصر شد لو ۱:۲ و۱:۳ و باوجودیکه بعضی از اخلاق حسنه و صفات حمیده داشت بی



طیباریوس قیصر

حیا و ظالم بود و اغلب زندگانی و زیست مسیح در ایّام حکومت وی بود برخی‌را گمان چنان است که وی دیوانه بود و ابتدای سلطنتش در سنه ۱٤ بعد از مسیح بوده مدّت ۲۳ سال ملك راند.

طیاتیرا. شهری از مقاطعات لیدیا آسیای صغیر میباشد که فعلاً آنرا آق حصار گویند و بر دشت وسیعی که بر یکی از فروع رود لیکوس است بطرف جنوب شرقی ازمیر در میانه ساردس و پرغاموس واقع میباشد و یکی از هفت کلیسا که در مکا ۱۱:۱ مذکور میباشد در آنجا بود و لیدیه جدید الایمان که پولس رسول اورا تعمید داد از اهل همین شهر بود و فعلاً دارای هزار خانواده است لکن بجز قلعه حاکم نشین خانهٔ که لایق ذکر باشد ندارد و معبد سمیث نیز از قدیم الایّام در اینجا بوده و در بیرون شهر واقع است و دور نیست که سمیث همان نبلیّه که در مکا ۲۰:۲–۲۲ مسطور است.

طیرانس. اع ۹:۱۹ مدّرس فلسفه یونانی بود در افسس و پولس حوّاری مدّت دو سال در مدرسه او تعلیم می‌داد لکن مدرسهٔ مرقوم مثل سایر مدارس نبود چنانکه بعضی گمان دارند بلکه محلّی بود که روزها در اوقات معیّه در آنجا فراهم آمده مشغول درس میشدند ۱تو ۱٤:٤.

طیبت. یکی از ماههای معروف قوم یهود است ملاحظه در ماه اس ۱۶:۲ اسم ماه دهم سال مقدّس ملّی عبرانیان است که با هلال جینوری یاسلخ دیسمبر ماه فرنگی شروع میکند روز هشتم و نهم و دهم این ماه روزهای مخصوص روزه بود.

ظ

ظفر العفریت. عطر و چوب عطری است که ظفر الطّیب نیز خوانده شده است و یکی از اجزای روغن مقدّس است خرو ٣٠:٣٤.

ع

عاتر. (وفور) شهری در ساحل یهودا یوش ۴۲:۱۵ که به سبط شمعون داده شد یوش ۷:۱۹ که آنرا توکن نیز گویند ۱ تو ۳۲:۴ و بعضیرا گمان چنان است که عاتر همان تل آثار است و دیگران آنرا عتاره و بعضی گمان دارند که عطره میباشد.

عاج. (دندان فیل است) و از جملهٔ متاعهای عمدهٔ تجارت صور حز ۱۵:۲۷ و ترشیش بود ۱ پاد ۲۲:۱۰ و ۲ تو ۲۱:۱۹ و تخت سلیمان از عاج بود ۲ تو ۱۸:۹ و در بناء خانه‌ها و اسباب و اثاث البیت مستعمل بود عا ۱۵:۳ و ۴:۶ حز ۶:۲۷.

و بعضیرا گمان چنان است که مقصود از قصرهای عاج که در مز ۸:۴۵ مسطور است ظرف چوبی است که بهیئت قصر از عاج تشکیل یافته یا با عاج مرصع گشته بود که از برای محافظت عطریات میساختند و دور نیست که مقصود از قصری باشد که بیشتر اسبابهایش از عاج باشد.

عادل. روم ۲۵:۴ اینلفظ متضمن قانونی میباشد که اساس ایمان مسیحیان است و آن بر ضد داوری است زیرا که شخص بواسطه ایمان بعیسی مسیح از لطف الهی عادل شمرده میشود و چون گناهان ما آمرزیده شد صالح میباشیم یعنی مثل آن است که در زمان حیات خود هیچ گناه نکرده ایم و اینمعنی عادل شدن میباشد که ما عادل شمرده میشویم نه از اینکه خود نیکو کاریم حاشا بلکه بواسطه عدالت عیسی مسیح.

عار یا عار موآب. اعد ۲۸:۲۱ شهر معظم موآب که در مشرق بحر الملح واقع بود که آنرا اعروعیر نیز گویند تث ۳۶:۲ و گاهی از تمامی اراضی موآب میباشد تث ۲۹:۲ و بموافق اعد ۲۶:۲۱ـ۳۰ سیحون آنرا سوزانید بعضی‌را گمان چنان است که عار همان ربه است که عمان جدید باشد و دیگران بر آنندکه در وادی لجوم بمسافت ۱۰ـ۱۲ میل در شمال عمان واقع است.

عاشان. (دود) شهریکه در ساحل یهودا واقع یوش ۴۲:۱۵ و ۱ تو ۵۹:۶ و بسا میشود که عاشان که در جزو قسمت سبط شمعون بود شهر دیگری بوده یوش ۷:۱۹ و ۱ تو ۳۲:۴ کاندر بر آن است که اولی در نزد عیله در

نزدیکی عین رمّون و دوّمی در نزد خشت واقع بوده است همان عین است که در یوش ۱٦:۲۱ در جدول املاك و شهرهای لاویان واقع شده است٠

عاصم . (استخوان) شهری است در جنوب یهودا یوش ۲۹:۱۵ و بعد از تقسیم اوّل به سبط یهودا داده شده یوش ۳:۱۹ و ا تو ٠۲۹:٤

عاکار عاکان . (تنگ آمده) پسر کرمی از سبط یهودا بود که بعضی ازغنیمت اریحارا در حالیکه بر خلاف امر حضرت اقدس الهی بود مخفی داشت یوش ۱۸:٦ و۱:۷ و ا تو ۷:۲ بدین لحاظ غضب خداوند بر ایشان افروخته شده در مقابل شهر عای منهزم شدند یوش ۲:۷ـ۹ بنا بر این عخان باستصواب قرعهٔ گرفتار آمده یوش ۱۸:۷ اسرائیل ویرا با خانوادهاش سنگسار نمودند و تمامی آنهارا در خارج از شهر سوزانیدند یوش ۲٤:۷ و۲۵٠

عاموس نبی . لفظ عاموس یعنی یار شخص شبانی بود از ساکنان تقوع که بدرجهٔ نبّوت مفتخر گشته سّومین انبیاء اصغرمحسوب گردید تقوع قصبّه ایست در یهوداکه تخمیناً بمسافت دوازده میل بطرف جنوبی اورشلیم واقع بود او تقریباً ۷۵۰ قبل از مسیح در ایّام عزّیا پادشاه یهودا و یربعام دوّم پادشاه اسرائیل در بیت ایل دربارهٔ اسرائیل نبّوت فرمود ام ۱:۱ بنا بر اینآن حضرت با هوشع و یوئیل معاصر بود و باید دانست که پیغمبر زاده نبود بلکه اولاد یکی از شبانان بود دو باب اوّل کتابش محتوی است بر نبّواتی که بر ضّد طوایف اطرافی یعنی دشمنان قـوم خـدا نبّوت شـده است امّا موضوع مخصوص نبّوات او ده سبط اسرائیل است کامیابی موقّتی که در زیر دست یربعام حاصل نموده بودند آنهارا به بت پرستی عظیم و جور و ظلم و فساد میکشانید لهذا بواسطه ارتکاب این گناهان آن حضرت حکم الهیرا بر آنها اعلام میفرماید امّا کتاب خودرا با کلمات فرح آمیز و تسلّی انگیز ختم مینماید و چون در توبیخ و سرزنش برگناه خیلی دلیر بود اینمطلب آنحضرترا مورد غضب کهنه نموده بحدّیکه کوشش نمودند تا اورا اخراج بلد نمایند عا ۷: ۱۰ـ۱۷٠وضع عبارت عاموس میان نبیّین مقام و مرتبهٔ اعلی دارد و همواره از پیشهٔ فلاحی سخن میراند با وجود اینها خیلی مختصر و مفید و واضح است در باره تصنیف و قانونیّت آن شبههٔ نیست و در عهد جدید دو مرتبه از کتاب آن حضرت اقتباس شده است اوّلاً باب ۲۵:۵ـ۲۷ است که در اعمال ٤۲:۷ مذکور است و دوّم باب ۱۱:۹ است که ایضاً در اعمال ۱٦:۱۵ مسطور است٠

عانیم . (طفل) شهری منسوب به لاویان که در قسمت منسی در مغرب اردن واقع بود ا تو ۷۰:٦ بعضیرا گمان چنان است که آن مثل تعنك بود یوش ۲۵:۲۱ داو ٠۲۷:۱

عانیم. (دو چشمه) ۱) شهری منسوب بلاویان که در قسمت یسّاکار واقع بود ۱تو ۶:۷۳.

و بعضی‌را گمان چنان است که عانیم همان عین جنّیم است یوش۱۹: ۲۱ و۲۱: ۲۹ یعنی جنّین که بجانب چمن بنی عمیر واقع است ملاحظه در عین جنّیم.

۲) شهری در کوهستان یهودا یوش ۱۵: ۵ و بعضی بر آنند که همان خرابه الجیف و دیگران بر آنند که الغوین است که بمسافت ۱۰ میل بجنوب غربی حبرون الخلیل مانده واقع است.

عای. (کومهٔ خرابی) یکی از شهرهای کنعانیان پید ۱۳: ۳ که یوشع آنرا مفتوح ساخت یوش ۷: ۲ـ۵ و۸: ۱ـ۲۹ که در اش ۱۰: ۲۸ عیّات و در نح ۱۱: ۳۱ عیّا خوانده شده است و ابراهیم نیز چادر خودرا در میانه عای و بیت ایل بر پا نمود پید ۱۲: ۸ و مسافت میانه ایند و شهر بقدری بود که امکان داشت کمین گاهی بطرف غربی عای فراهم کرده که مردان و اهالی بیت ایلش نتوانند دید. عای در مشرق بیت ایل و بمسافت ۹ میل بشمال اورشلیم واقع و محلّ و موضعش فعلاً به خرابه حیّان معروف است و عای ۳۸ مرتبه در کتاب مقدّس وارد گشته است.

۲) یکی از شهرهای عمونیان کـه در نزدیکی حشبان واقع بود ار ۴۹: ۳ .

عباریم. (مخاضات) اعد ۱۲: ۲۷ و۳۳: ۴۷ تث ۴۹: ۳۲ ار ۲۲: ۲۰ اسـم سلسلـه کوههائی است که از شمال بجنوب شرقی اردن که سلسله قلّه‌های موآب شمالی است واقع است و از جمله قلّه‌های این سلسله در اعد ۲۱: ۱ عییی عباریم یعنی کومهٔ عباریم خوانده شده است.

عبد ملك. عبد الملك خواجه سرای کوشی صدقیای پادشاه بود که ارمیارا از مرگ گرسنگی رهائی داد بدینواسطه وعدهٔ نجات خودرا در وقتی که شهر بدست دشمنان تسلیم شود از آن حضوت یافت ار ۳۸: ۷ـ۱۳ و۳۹: ۱۵ـ۱۸.

عبد نغو. دور نیست که نغو همان نبو باشد که در لسان کلدانیان اسم ستاره مرّیخ بود وکلدانیان نبورا وقایع نگار و ترجمان خدایان میدانستند لکن لفظ عندنغو اسمی بود که شهریار بابل بعزریا که یکی از شاهزادگان بنی اسرائیل بود داد و بر وفق صحیفهٔ دانیال این شاهزادگان چهار نفر بودند و در سال ۶۰۴ قبل از مسیح از اورشلیم برده شده برای خـدمات درگاه سلـطنت تربیت میافتند دا ۱: ۷ وشهریار بابل اسامی سایرین‌را نیز تغییر داده دانیال‌را بلطشصّر و حنینارا میشائیل و میشك‌را میشاخ نامید. و چون دانیال بواسطه تعبیر روٴیای پادشاه بدرجات عالیه ارتقاء یافت بیاد رفقای خود افتاده و اینان همان اشخاص اند که به تمثال طلائی

که نبوکدنصّر نصب نموده بود سجده نبردند بدآن لحاظ درکوره آتشین افکنده شده اعجازاً خلاصی یافتند دا ۳:۰

عبدون . (عبادت شده) (۱) شهری در اراضی اشیر که به لاویان داده شد یوش ۲۱:۳۰ و ۱ تو ۶:۷۴ و برخی گمان دارند که عبدون همان عبده است و آن خرابه ایست که بمسافت ده میل بشمال شرقی عکّا واقع است.

عبودیّت غلامی. مفاد اینلفظ یعنی عبودیّت با طبیعت انسان و روح کتاب مقدّس ضدیّت کامل دارد زیرا که مکتوب است انسان بصورت خدا مخلوق گشت و در بدو الأمر هم جز آدم و حوّا شخص دیگری مخلوق نگشته بود و عبودیّت و غلامی و جنك که همواره متدرجاً در میانهٔ بنی نوع بشر دیده می‌شود جز نتایج گناه چیز دیگر نتواند بود و هر قدر که قومی در بحر گناه مستغرق گردیدند به همان مقدار عبودیّت و بندگی در میان ایشان ترقی نمود و خود کتاب مقدّس در بعضی موارد دون بعض اذن عبودیّت‌را میدهد لکن افراط و تفریط اینمطلب‌را ممنوع و بقصد رفع و ارتفاع آن شروط آنرا تخفیف میدهد شاف گوید که وضع رفتار و معاملهٔ مسیح و شاگردانش در مسئله عبودیّت که در آنزمان در تمام دنیا شیوع و اشتهار داشت یکی از جملهٔ دلایل قاطعه بر دانش و حکمت الهیّه ایشان میباشد و بسی واضح است که دین پاك مسیح در اینخصوص بطوری رفتار نموده و نمونهٔ بدست داده که هیچیك از ادیان سابقه و جدیده چنان نکرده و نتواند کرد زیرا که بهیچوجه من الوجوه متعرض عبودیّت و غلامی نگشته نه بوضع سیاسی و نه بطریقه میانه روی اذن میدهد و ابداً مؤمنین‌را بر متبارکه و جدائی فرقه خود از حیث غلامی و عبودیّت تحریص و ترغیب نمیفرماید و همچنین ابداً مذاکره و مطلبی بر ضدّ حقوق اربابان وآقایان در عهد جدید مذکور نیست و بهیچ وجه غلامان‌را بر استقرار و استقلال امر نمیفرماید و از اذیّت و آزار و ضرر عبودیّت گفتگو میکند و هرکز امر بآزادی فوری غلام نکرده نسبتهای شرعی که در میان آقا وغلام میباشد تغییر و تبدیل نداده بلکه بالعکس حقوق هر یك از ایشان‌را ثابت و بر قرار مینماید لکن مسیح و حوّاریانش اصل و منشأ آقایان و غلامانرا فهمیده اشتراك هر دو آنهارا در مطلب فدیه و نجات دانسته معلوم داشتند که نصیب و قسمت هر دو ایشان در روز جزا بیك طور خواهد بود و هرکس‌را بر حسب اعمالش جزا خواهند داد و مبادی عدالت و بنای محبّت‌را دانسته افتادگان و حلیمان و بی بهرگان در دنیارا بتقلید مبادی فضیلت و طهارت و آزادی روحانی در مسیح بنده ساختند و بدین وسایل و وسایط راه نجات و سبیل اصلاح حال غلامان‌را فراهم کرده

متدرجاً برفع این مطلب بنوعی که اسباب اذیّت و اضطراب بنی نوع بشر نشود اشاره میفرماید٠

دوّم عبودیت غیر عبرانیان . بدانکه غلامان و بندگان که در میان عبرانیان میزیستند از قبایل و اسیران جنك بودند و یا اینکه آنهارا از تجار خریده بودند لا ٢٥: ٤٥ و اینان از قبایلی بودندکه خود عبرانیان یا اولادهٔ ایشان آنهارا غلام می‌خواندند پید ١٤:١٤ جا ٧:٢ و این عبودیّت همواره پیش از اسیری و قبل از اسیری بابل مستمّر و بر قرار بود لکن فریسیان بر ضدّ آن بودند و قیمت معدّل و معیّن غلام سی شاقل نقره بود خرو ٣٢:٢١ امّا حقوق و قسمت غلامان غالب اوقات نیکو و نیکو بختی بود چونکه شریعت همواره حامی ایشان و حامی حقوق ایشان بود چنانکه اگر از ظلم و بد رفتاری مولا چشم ایشان کور و یا دندان ایشان شکسته میشد آزاد بودند خرو ٢٦:٢١ و٢٧ و اگر کسی غلامی‌را میکشت قصاص وی همچو قصاص شخص آزاد قتل بود لا ٢٤: ١٧ و٢٢ و تمامی مطالب دینیّه نیز در حق ایشان مجوّز و روا بود چنانکه میبایست همچو یکی از اولاد خانه مختون گردند پید ١٢:١٧٠

و غلامان شخم و زراعت کاری و دستاس کردن گندم و بستن بندکفش خانم خود و شستن پابهای ایشان و سایر افعال و اشغال خانگی‌را بجا میآوردند و هرگاه غلامها شخص موقّر و نجیبی میبودند متدرجاً درجهٔ ایشان در نزد آقا ترقی مینمود و ناظر یا وکیل خانه میشدند مثل العازر پید ٢:١٥ وصیبا ٢سمو ٢:٩ و١٠٠

ثانیًا غلامی وعبودیّت رومانیان . مخفی نماند که انجیل خداوند ما عیسی مسیح در خصوص آزادی روح اشخاصیکه در تحت عبودیّت رومانیان بودند تصریح میفرماید که باوجود بندگی از قید غلامی گناه آزاد خواهند بود و قسم عظیمی از کلیسای اصلی زمان سلف غلامان بودند و خود دیانت و شریعت ایشان نمیتوانست که آنهارا حمایت و محافظت نماید چنانکه دیانت عبرانیان از غلامان و حقوق ایشان محافظت مینمود و رومانیان غلامان خودرا کلیّةً همچون ملك خود محسوب میداشتند و باوجودیکه اغلب اوقات نسبت بغلامان بانهایت رفق و ملاطفت رفتار مینمودند اینمطلب دلیل بر این نبود که شرعاً مکلّف بر این گونه رفتار میباشند و انجیل پاك حضرت مسیح نیز ابداً در خصوص اطلاق و آزادی غلامان سخن نرانده بلکه بالعکس غلامان‌را باطاعت آقایان و خواتین ایشان امر میفرماید و نیز میفرماید که آنها صفات مسیحیّت خودشان‌را با حلم و صبر بظهور رسانند اف ٦:٣ و٦ فیل ٦:١٠

(٢) شخص افرائیمی که بر بنی اسرائیل قضاوت می‌نمود داو ١٢:٣:١-٥! و نیز نیست که همان بدان باشد ١سمو ١١:١٢٠

غلامی در میان عبرانیان. توضیح انکه عبرانیان‌را دو حالت بود حالت آزادی و حالت غلامی و هرگاه شخصی بفقر وفاقه مبتلا میشد به بندگی و غلامی میرسید و غلامی عبرانیـان نیز دو نوع بود اولاً غـلامی بعبرانیان ثانیاً غلامی قبایل.

امّا غلامی بعبرانیان موقوف بر سه سبب و شرط بود که در صورت وجود یکی از آنها در شخصی سبب بندگی و غلامی او میشد اولاً فقر که شخص فقیررا واجب بود که خودرا بفروشد تا قروض خودرا ادا نماید لا ۲۵:۳۹ لکن در اینصورت مشتریرا روا نبود که با وی همچو غلام رفتار نماید .

(۲) دزدی کردن یعنی در صورتی که شخص سارق قادر بر ادای مثل شیئ مسروق نمیبود میبایست غـلامی نمایـد خرو ۲۲:۱ و ۳ یوسیفوس مؤرّخ گوید که فروختن دزد عبرانی بغیر عبرانی جایز نبود .

(۳) والدین‌را جـایزبود که دختران خودرا بکنیزی بفروشند لکن خریداررا روا نبود که آنهارا بفروشد یا نسبت بدیشان غیر از رفتار با متعه‌گان رفتاری‌نماید خرو ۲۱:۷ و۸ و برای رفع عبودیّت و تحصیل آزادی شخص عبرانی سه راه بود اولاً وقت ادای دین وردّ مثل شیئ مسروق (۲) وقت آمدن سال یوبیل لا ۲۵:۳۹ و۴۰ (۳) در وقت انتهای شش سال خدمت خرو ۲۱:۲ تث ۱۵: ۱۲ و غـلامان‌را مدّت غـلامی و بندگی طولانی‌تر از مدّت مذکور نبود مگر وقتی که خود غلام بواسطه محبّت نسبت بآقای خود یا زوجهٔ اجنبیه او یا بواسطه محبّت اولاد خود که میبایست آنهارا ترك نماید راضی بآزادی نشود آنوقت آقای وی مکلّف بود بر اینکه اورا به حضور خداوند نزدیك در آورده گوشهای ویرا با درفش سوراخ کند خرو ۲۱:۶ تث ۱۵:۱۷ و بدینواسطه تا باید غلام میبود و از اینجا معلوم میشود که بندگی و غلامی عبرانیان چندان سخت نبوده است و از شریعت یهود چنان مستفاد میشود که آقارا جایز نبود که مجبوراً غلام خودرا مالك شود لا ۲۵:۴۳ و چون مدّت بندگی غلامی بانتها میرسید روا نبود که دست خالی از خانهٔ آقای خود برود بلکه آقارا واجب بود که از گلّه و رمه و مزارع و چرخشت با سخاوت تمام ویرا سهمی عطا فرماید تث۱۵:۱۴ و لیکن‌کنیزان در انتهای مدّت شش‌سال آزاد نبودند بلکه اگرآقا اورا برای خود و یا برای پسر خود تزویج نمی‌نمود ویرا روا نبود کنـیزك‌را بغـیر عبرانی بفروشد بلکه میبایست که اورا بر پدرش ردّکند یا اینکه آقای دیگری‌را برای وی تحصیل نماید و یا اینکه آزادش سازد خرو ۲۱:۷ــ۱۱ و چون شخص عبرانی غلام خارجه یعنی غیر عبرانی میشد میبایست که فدیه داده شود یا اینکه خود خودرا فدیه دهد و یا اینکه در سال یوبیل آزاد گشته بکار خود شود و همواره قوم یهودرا رسم و عادت همین بود تا اینکه از اسیری بابل

مراجعت نمودند از آن عبودیّت و غلامی‌را رفع نموده از آن پس عبودیّت و غلامی یهودیرا نسبت به یهودی دیگر منع نمودند۰

عبرانیان. اینکلمه از عابر مشتق است که بمعنی گذر کردن از نهر یا مکانی دیگر میباشد و یا اینکه از عابر مشتّق استکه جدّ ابرهیم خلیل بود پید ۲۴:۱۰ و ۱۴:۱۱ و چون بموافق کتاب پیدایش ۱۳:۱۴ ابرام از گذرگاه فرات گذشته باراضی فلسطین در آمد کنعانیان ویرا به عبرانی ملقّب نمودند و از پس این لقب در خانوادهٔ او باقی‌مانده در نزد مصریان و فلسطینیان نیز بدین لقب معروف گشتند پید ۱۴:۳۹ و ۱۲:۴۱ و اسمو ۶:۴ و خود عبرانیان نیز همین کلمه‌را استعمال همی‌نمودند پید ۱۵:۴۰ و حز ۷:۲ جز اینکه اغلب اوقات لفظ اسرائیلی و اسرائیلیانرا بر آن کلمه ترجیح میدادند و پس از آنکه از اسیری مراجعت نمودند به یهود مسمّی گشتند لکن همچنان ایشانرا عبرانیان میگفتند تا فیمابین آنها که به لغت عبرانی متکلّم بودند با آنهائیکه خود یهود بوده به لسان یونانی تکلّم می‌نمودند فرقی بوده باشد۰

امّا اصل و منشأ اینقوم آنکه اولاً یزدان پاك ابرام‌را که در آورکلدانیان سکونت داشت اختیار فرموده اورا بر حسب مسمّای اسمش پدر طوایف بسیار و مخصوصاً پدر قوم برگزیدهٔ خود قرار داد و حضرتش‌را وعده داد که موجد امّتی عظیم خواهد گشت پید ۱:۱۲ بدان لحاظ قوم و ذریّه اورا عبرانی و ذریّه ابراهیم گویند مز ۶:۱۰۵ یو ۳۷:۸ و اولاد ابراهیم غل ۷:۳ مت ۹:۳ و بنی اسرائیل خرو ۱۳:۱۰

امّا حکومت اینطایفه در آغاز در خانواده خودشان بود و پس از نقل و انتقال یعقوب و اولادش بمصر خرو ۱۱:۱ـ۱۴ در تحت بندگی مصریان در آمدند تا وقتیکه خداء یتعالی موسی‌را همچنون مخلّص و شریعت گذار و مقنّن قوانین بر ایشان مقرّر فرمود و او حکم یزدان‌را بر قرار داشته وحی و الهام شرعیّه‌را بدیشان داد و تمام احکام و نوامیس ادبیّه و دینیّه و بیتیّه‌را که بدآنواسطه از سایر طوایف ممتاز بودند بدیشان عطا فرمود و علاوه بر اینها ایشان‌را فرمود که من خدای شما و شما قوم خاص من خواهید بود لا ۱۲:۲۶ خرو ۷:۶ در اینصورت واضح و مبرهن است که خود خدای تعالی رأس و رئیس و مباشر امورات آنها شده و با وجود بودن قضاة و ملوك در میان ایشان حاکم واحد و سلطان مقتدر ایشان خدای تعالی بود چنانکه روزها بتوسّط ستون ابر و شبانگاهان بواسطه ستون آتش و دود هادی قوم خود می‌بود و مّن و سلوی‌را بدیشان فرستاده بر عمالقه ایشانرا نصرت داد خرو ۸:۱۷ـ۱۳ و شریعت مقدّس خودرا بدیشان عنایت فرمود خرو ۲۰: و ایشانرا از رود اردن عبور داده باراضی کنعان رهبری فرمود و یوشع‌را برای آنها

خلیفه موسی قرار داد یوش ۱:۱ ۲-۹ و۳:۷ و آنهارا تعلیم فرمود که چکونه میبایست اریحا و عای‌را مفتوح سازند یوش ٦: و۸: و بدبوره نبیّه غلبه عطا فرموده داو ۱۵:٤ شاول‌را بسلطنت وحکمرانی امتیاز داد ۱ اسمو ۱:۱۰ از آن پس ویرا از سلطنت خلع نمود اسمو ۱:۱٦ و تفصیل باقی تاریخ یهود در کتاب مذکور مندرج است.

امّا دیانت یهود بدانکه دین و آئین عبرانیان بدواً بطور وحی و الهام مخصوص بر ابراهیم و یعقوب نازل گشت پس از آن خدای قادر آنرا بتوسّط موسی تکمیل فرمود و اصل و اصول دیانت عبادت خدائی است که متّصف بصفت توحید تث ٤:٦ و تقدّس خرو ۱۱:۱۵ ومز ۳:۸۹ بدینواسطه است که قوم یهود از سایر اقوام اطراف خود بطور اختصاص فرق و امتیاز داشتند چه که آنان معبود خودرا متعدد و بصفات متعدّدهٔ متضادّه متّصف میدانستند و عیوب و فضایل انسانیّه‌را بوی نسبت میدادند خلاصه دیانت عبرانیان تعلیم میدهد که خدا خالق کل پید ۱:۱ و عارف کلّ ام ۳:۱۵ و همه جا حاضر مز ۷:۱۳۹ و بر همه چیز قادر مز ۳:۱۱۵ و ازلی مز ۲:۹۰ و پدر رحمن و رحیم خرو ٦:۳٤ اش ۱٦:٦۳ لکن صفات او تعالی شأنه بطوریکه در انجیل بتوسّط عیسی مسیح واضح و مشروح است بدآنطور بر عبرانیان منکشف بود. دین عبرانیان عبادت خدائی‌را بدون استصواب تماثیل فلزّی و چوب و سنگ تعلیم میدهد خرو ٤:۲۰ و از بت پرستی نهی و منع شدید نموده بت پرست‌را قصاص سخت و شدید قرار میدهد چنانکه در واقعهٔ کوساله‌ٔ طلائی واضح گردیده است خرو ۳۲: ۳۵ و شریعت آنان شامل شرایع ادبیّه و واجبات انسان نسبت به برادر دینی خودش میباشد خرو ۱۲:۲۰-۱۷ لکن دیانت مکفی تمام و کاملی نیست چنانچه در عب ۷:۸ و۱:۱۰ و ۱ پط ۱۲:۱ مذکور است و علاوه بر اینها شریعت عبرانیان محتوی شرایع و قواعد خارجیّه رمزیّه ایست که حضرت مسیح آنهارا بر طرف و زایل فرموده عبادت و شرایع روحانیّه‌را در جای آنها بر قرار فرمود خلاصه اگر چنانچه دیانت عبرانیان‌را با سایر ادیان برابر کنیم خواهیم یافت که از عیوب آنان خالی و پاك است لکن چون با دین پاك مسیح برابر کنیم بواضحی تمام معلوم میشود که دینی موقّتی و رمزی مختصراً همچو تهیّه و تدارکی بود برای دین مکفی و کامل و مکمّل حضرت مسیح.

امّا تاریخ سیاسی آنانرا به هفت مدّت و زمان تقسیم توان نمود اولاً از ابراهیم خلیل تا موسی و این شامل مدّت اجداد و توقّف در مصر است که در اینمدّت نسل حضرت خلیل افزون گشته مدّت چهار صد سال اوّلاً در تحت رضایت و الطاف پادشاهی و پس از آن در تحت ظلم فراعنه روزگار بسر بردند.

ثانیاً از موسی تا شاؤل و این شامل مدّتی است که از زمان خلاصی بنی اسرائیل از

عبودیّت مصر و تأسیس حکم الهی در کوه سینا و چهل سال گردش قوم در دشت و گذشتن از اردن باراضی موعوده و فوت حضرت موسی بعد از رؤیت اراضی موعوده از فسجه و تعیین یوشع بن نون بخلافت و جانشینی و فتوحات یوشع و جنگهای سخت وی و تقسیم املاك در میان اسباط پس از آن نظم و نصب قضات چهارده گانه که دبورهٔ نبیّه نیز در ضمن ایشان محسوب است و در مدت قضاوت اینان حکومت مشخّص ومعیّنی نبوده بلکه هریك هر آنچه را که در نظرش خوش و نیکو میآمد معمول میداشت و رفتار همی‌نمود داو۱۷:۶که آخرین ومشهورترین ایشان سموئیل بود.

سیّم از شاؤل تا انقسام مملکت یهود که تخمیناً یکصد و بیست سال میشود در اینمدّت عبرانیان در نهایت ترقّی واعلی درجه حظّ و خوشبختی بودند و مملکت ایشان در تحت سلطنت داود و سلیمان بسیار ترقی نموده اراضی ایشان وسیع گشته اینمطلب سبب بعثت انبیاء مکرّم ورسولان معظّم در میان اینطایفه گردیده ۱ پاد ۱:۵ و۱:۱۰ علوم بدرجهٔ کمال آمد ۱ پاد ۳۳:٤ .

چهارم از انقسام مملکت تا انتهای تألیف عهد قدیم تقریباً ۵۰۰ سال طول کشید که در ظرف این مدّت مردم در آن شهراجتماع نمودند و این مبدت که از موت سلیمان و انقسام مملکت در میان رحبعام و یاربعام شروع میشود قوم مشغول خود پرستی بودند و انبیای عظام در میان ایشان ظهور نمودند و دین عبرانیان‌را بعد ازآنکه نزدیك بزوال و از میان رفتن بود احیا نمود و در اینمدت در میان این دو مملکت یعنی مملکت رحبعام ویربعام وممالك مجاوره جنگها عظیم اتّفاق افتاده سبب فتور قوّت عبرانیان گردیده تخت و سلطنت اسرائیلیّه منقرض گشته قومش نیز در سال ۷۲۱ قبل از مسیح باسیری برده شدند از آن پس مملکت یهودا آنرا اختیار نموده لکن برخی حسب العهد با زروبابل و عزرا و نحمیا شدند چنانچه اینمطلب مفصّلاً در کتاب عزرا و نحمیا مشروح است .

پنجم . از مراجعت از اسیری تا بعثت مسیح تفصیل اینمقال‌آنکه چون جمعی کثیر از یهود اسیر شده ببابل برده شدند بسیاری از ایشان بر تحذیرات و ممانعت یرمیا ضدیّت نموده بمصر رفتند و در آنجا هیکلی بنا نموده شعایر و ترتیبات شریعت‌را بجا آوردند و عدد ایشان در اسکندریّه همی‌افزود و باسم سبط معروف بوده از سایر اهالی امتیاز میداشتند و بر همین نهج و منوال عدّه ایشان همی افزود تا تقریباً به ثلث اهالی شهر رسیدند و علمای ایشان عهد قدیم‌را بیونانی ترجمه نموده آنرا ترجمه سبعینیّه یعنی ترجمه هفتاد نامیدند که در تحت توجّه بطلماس فیلادلفوس در سال ۲۸۵ قبل از مسیح انجام پذیرفت و ایشانرا مدرسه فلسفه

نیز بود و فیلو که از جملهٔ مشاهیر بود و در آنزمان عقول قوم یهودرا در تحت تسلّط و اقتدار خود میداشت از آنمدرسه و شهر بود و از جمله منافع و تأثیرات فلسفیّه او اینکه فلسفه‌اش حدّ اوسط فیمابین فلسفهٔ یونانیان و مسیحیان بود و پس از آنکه یهود در سال ٥٣٨ قبل از مسیح از اسیری مراجعت نمودند قوم در تحت اقتدار و سلطنت حکومت فارس روزگار همی بودند تا وقتیکه اسکندر کبیر آنمملکت‌را مفتوح‌ساخت و یهودرا باستصواب امتیازات مخصوصه مورد الطاف و اکرام خود فرموده در زمان وی در کمال راحت میگذرانیدند لکن افسوس که این راحت و امتیاز چون خانهٔ حباب و موج سرآب خوش نما و بی بقا بوده بواسطه موت آن دلیر فرزانه و فرید زمانه مملکت وی در میان چهار نفر از رؤسای لشگرش منقسم گشت و اراضی‌یهود در تحت سلاطین جنوبیّه یعنی مصر و شهریاران شمالی انطاکیّه افتاد و قوم یهود تخمیناً یکصد و پنجاه سال بعد از موت اسکندر در تحت اقتدار و حکومت مصریّه یونانیّه قدیمه بودند.

و در اوایل قرن سوّم قبل از مسیح قوم یهود طوق اطاعت مصریانرا از خود بر انداخته در تحت سلطنت انطیوخس کبیر شهریار سوریّه در آمدند وقتیکه پسرش انطیوخس اپی‌فانیس به تخت بر آمده باعث تشویش و اضطراب ایشان گردیده دین ایشان‌را و هیکل ایشان‌را تنجیس نموده مذبحی در آنجا از برای زوس اولمپی بر داشته امر کرد که احترامات لایقه الهیّه‌را نسبت بدان بت مرعی دارند لکن یهود در آن وقت در عبادت خدای واحد حقیقی بحدّی مستغرق بودند که متحمّل اینعار و عمل زشت نگشته بر آنچه ضمایر ایشان اجازه نمیداد تن در ندادند و جنگها و نزاعها و جدالها در میان ایشان پدیدار گردیده عزم خودرا جزم کردند که بت‌پرستی‌را گردن ننهند و در این مطلب هادی و پیشوای ایشان مکابیان بودند و بعد از چندی فی الجمله استقلالی بهم رسانیده یوحنّای هرکانوس که رأس و رئیس اینفرقه بود شرایط و استیمان‌را در سال ١٣٣ باسوریّه استحکام داد و پسرش ارستوبولس در سال ١٠٧ قبل از مسیح خودرا پادشاه خوانده لکن از آن پس قوم یهود در تحت تسلّط رومانیان افتاده پمپیوس در سال ٧٣ قبل از مسیح اورشلیم‌را مفتوح ساخته انتیپاتر پدر هیرودیس‌را در سال ٤٧ قبل از مسیح بوالی گری یهودیّه مقرّر داشت چندی بر این بر نیامد که وی مقتول و هیرودیس در سال ٣٧ بسلطنت یهودیّه منصوب گردید.

ششم. از آمدن مسیح تا انهدام اورشلیم مخفی نماند که بر حسب اخباریکه از اناجیل مستفاد میشود واضح و مبرهن است که قوم یهود نهایت بغض و غایت عداوترا نسبت

بمسیح اظهار نموده حضرتش‌را ردّ نمودند و بدین واسطه راه و طریق سقوط ذلّت خودرا فراهم کردند مت ۲۳:۳۷ چنانکه یوسیفوس تاریخ وکیفیّت سقوط و ذلّت ایشان‌را مینویسدکه چگونه تیطس اورشلیم‌را در زمانیکه اسباط در آنجا فراهم بودند محاصره نموده بعد از ورود مشقّات و زحمات و بلایای فوق العاده اورشلیم‌را مفتوح ساخت و هیکل‌را سوزانیده شهررا منهدم ساخته بدینطور نبوّت حضرت مسیح انجام پذیرفت مت ۲۳:۳۴ـ۳۹ لو ۲۱:۲۰ ـ۲۴ .

هفتم از انهدام اورشلیم تا ایّام حالیّه است. که قوم یهود در تمامی ربع مسکون متفرّق گشته اند و بهمان رسوم و آداب دین خود بر قرارند و همواره دشمن دین مسیح بوده منتظر ماشیه آینده میباشند و پس از آنکه اورشلیم مفتوح گشت بسیاری از یهودرا بغلامی فروختند و برخی دیگر مجدداً بشهر منهدم و وطن خراب خود مراجعت نمودند و برعیّتی کلودیوس امپراطور تن در داده متحمّل زحمات و مشقّات وارده از خلفای کلودیوس میبودند و در ایّام هدریانس در ۱۳۵ میلادی پیغمبر کاذبی که بارکوکبه نام داشت ظهور نموده ادّعا کرد که خود همان مسیح منتظر میباشد بدین لحاظ قوم یهود از این نوید رایحهٔ امیّد شنیده امیّد در او بسته بطاعتش شتافتند لکن حوصلهٔ رومانیان این مطلب‌را بر نتافته آنهارا مغلوب ساخته مجدداً اورشلیم‌را خراب نمودند و در جزء مملکت رومانیان محسوب گشته ایلیا کاپتولینا موسوم گردید و یهودرا از دخول آنجا محروم داشت و در سال ۳۳۱ـ۳۶۳ یولیانس امپراطور قصد بنای هیکل نموده چونکه با دین مسیحی بشدّت مقاومت مینمود امّا ویرا دست نداد و بعد از آنکه مملکت رومانیان در سال ۴۳۶ میلادی روی بانحطاط گذارد احوالات یهود بغایت مختلف گشته بدین واسطه متحمل زحمات و مشقّات بسیار شده بر روی زمین متفرق و پراکنده گردیدند و فعلاً بدو قسم منقسم اند یعنی ارثودکسیان و احرار و همان اختلافات و ضدّیاتی که در میانه فریسیان و صدوقیان قدیم میبود در میان ایشان نیز موجود است فرقه ارثودکس در روسیه و پولاند و مشرق زمین و احرار در اطریش و مجارستان و انگلیس و فرانسه و امریکا بسیارند و عدد یهود در روی زمین تخمیناً دوازده ملیون است.

رساله عبرانیان . این نامه از جملهٔ نامه‌های کتب عهد جدید است و مقصود عمده و اهمّ آن این است که الوهیّت و انسانیّت وکفّاره شدن و شفاعت نمودن مسیح‌را از برای مؤمنین عبرانی توضیح نموده افضلیّت آن حضرت‌را بر موسی و فرشته‌گان مدلّل نماید و افضلیّت مژده انجیل‌را بر شریعت ثابت نموده قصد و موضوع حقیقی شرع و رسوم موسویرا واضح

میسازد و مؤمنین عبرانی‌را تقویت نماید که در موقع ورود مصائب مرتد نکردند بلکه بطوریکه مسیحی حقیقی‌را سزد رفتار نمایند بدین لحاظ نامه مسطور کلید توضیح نوشتجات عهد عتیق و ایضاح و تفسیر الهامی و برهان ثبوت آن قربانی کفّاره بخش است که در رسوم عهد عتیق پیش نهاد شده است لهذا بی نهایت گرانبها و دارای اهمیّت میباشد و چون ذکری از مصنّف آن نشده علیهذا محلّ اختلاف است بعضی آن‌را به پولس رسول و دیگران به اپلّس یا لوقا یا برنابا نسبت داده اند و احتمال میرود که در ایطالیا خارج شهر روم در حدود سالهای ٦٥ـ٦٨ بعد از مسیح که هنوز هیکل خراب نشده بود نوشته شد عبرانیان ١٣:١٠ـ١٤.

عترونه . معبّر یکی از محلّات ومنازل بنی اسرائیل که در جوار عیصون جابر بود و موضعش معلوم نیست اعد ٣٣:٣٤ و ٣٥.

عثاق . (خوابگاه) شهریست در جنوب یهودا و دور نیست که همان عاتر باشد ١ سمو ٣٠:٣٠ مقابل یوش ١٩:٧.

عثلیا . (کسیکه خداوند اورا مبتلا میکند) (١) دخت پسر عمری از پسرش احاب زوج ایزابل و او زوجه یهورام شهریار یهودا و مادر اخزیا بود ٢ پاد ١١:١ و این عثلیا همان زنی است که عبادت بعل‌را در یهودا داخل نموده وی از جمله زنان شریره و بد بود که حتی در بارهٔ پسر خودش نیز بد می‌اندیشید و چون یاهو احزیارا از قید حیات مستخلص ساخته بود عثلیا کمر هلاك سایر اولادهٔ زوج خود که از زوجات سابقه خود میداشت بسته تا بدین وسیله خود به تخت مملکت یهودا بر آید لکن یهو شبع دخت یورام پادشاه یواش‌را که از نسل و سلسلهٔ سلطنتی پنهان داشته ویرا با مادرش مدّت شش سال مخفی نموده در سال هفتم ویرا آورده بر تخت نشانید و عثلیا از مشاهده اینمطلب بهیکل شتافته قومرا دید فراهم شده و پادشاه تازه بر تخت نشانیده در یافت نمود که تزویرات او در نگرفته و حیله‌هایش مؤثّر نیفتاده لهذا لباس خودرا دریده فریاد نمود خیانت خیانت و مقصودش از اینمطلب این بودکه شاید برخی از قوم‌را بسوی خود کشاند لکن کامیابی نیافته کاهن اعظم امر فرمود که اورا از هیکل بیرون کشیده در خارج شهر از لباس هستی عاری ساخته بدیار عدم فرستادند ٢ پاد ١١:١٦ ملاحظه در یهویاداع و یوأش.

(٢) شخصی که پسرش اشعیا با عزرا مجدّداً مراجعت نموده عز ٨:٧.

عثنی . (اسد الله) و او پسر شمعیا و یکی از شجاعان بود ١ تو ٢٦:٧.

عثنئیل . و او پسر قناز بود داو ١:١٣ که شهر دبیرا و قریه سفررا مفتوح ساخت و بدینواسطه کالب که عموی وی بود دخت عکسه‌را بوی تزویج نمود یوش ١٥:١٧ از

آن پس بنی اسرائیل‌را قضاوت همی‌نمود و ایشانرا از جور وستم پادشاه ارام النّهرین یعنی کوشان رشعتایم مستخلص نمود داو ۸:۳ و۹۰

عجایب یا آیت یا علامت. واقعهٔ‌را گویند که بقّوت خدائی بطوریکه خارق عادت بود و برای صدق رسالت و نبّوت و پیغمبری پیغمبر باذن الله بر دست آن مدعی نبّوت جاری شود و آیت و علامت حقیقی ما فوق قواعد و قوانین طبیعی است که بواسطه توقیف نوامیس طبیعیّه ظاهر شود و البتّه بسی واضح است که توقیف نوامیس طبیعیّه مطلقاً مدخلیّتی بضّدیت و عکس قواعد طبیعت ندارد بلکه انتظام اعلی و اشرف از قوانین طبیعی است که نظام طبیعی مطیع و تابع آن است و مثل اعلی و اشرف برای اینمطلب همان فعل اراده است که بتوسّط آن امر عجایب و آیات واضح و مبرهن خواهد گردید زیرا بتوسّط اراده است که دست خودرا بلند میکنیم و ناموس ثقالت‌را رفع مینمائیم و پر واضح است که خدای قادر مطلق بر قوای طبیعیّه مقتدر میباشد و بهر طور که مشیّت مقدّسش قرار گیرد آنرا اجراخواهد فرمود زیرا که قوی طبیعیّت عاملان و مطیعان اراده و مشیّت او تعالی میباشند و باید دانست که اجرای معجزه یا آیات یا علامات مختصّ خدای واجب الوجود است و از هیچ یك از بنی نوع بشر بدون اذن او تعالی آیات و اعمال عجیبهٔ بظهور نخواهد رسید پس چون بدلیل و برهان بثبوت پیوست که خدای تعالی قادر کلّ و توانای مطلق است اعتقاد بر وقوع اعمال و آیات و عجائب اشکالی نخواهد داشت.

و اوّل آیت و نخستین علامت خلقت دنیا و ما فیها است که بواسطه کلمهٔ آنهارا از کتم عدم بعرضهٔ شهود آورد و بعد از تصدیق برسالت وابنیّت مسیح البتّه اعتقاد بمعجزات او نیز اشکالی نخواهد داشت اگر کسی‌گوید که شیطان هم بر عمل عجایب قادر است جواب گوئیم که اعمال شیطان بر وفق دستور العمل کامل حضرت اقدس الهی یعنی کلام خدا که عبارت از تورات و انجیل است کلیّةً کذب و دروغ محض است تث ۱:۱۳ مت ۲۴:۲۴ و۲ تسلو ۹:۲ مکا ۱۳:۱۳ و۱٤ و۱٦:۱٤ و۱۹:۲۰۰

و در عهد جدید سه لفظ است که دلالت بر معجزه مینماید اوّل آیت مت ۳۸:۱۲ و۳۹ و۱٦:۱ و٤ ومر ۱۱:۸ ولو ۱٦:۱۱ اقر ۲۲:۱ دوّم معجزات و عجایب یو ٤۸:٤ روم ۱۹:۱۵ و این دو لفظ یعنی آیات و عجایب همواره با یکدیگر ذکر می‌شوند و البتّه بسیار واضح است که وقوع آیات و عجایب در دین از جملـه واجبـات است چنانکه مسیح اغلب اوقات دلیل بر ثبوت مسیح بودن و الوهیّت خودرا معجزه قرار میدهد و همواره معجزات خودرا بر مؤمنین و معرضین مذکور میدارد مت ٦:۹ و۱۱:٤

و۵ یو ۱۰:۳۷ و۲۰:۲۹ و۳۱ و حضرتش تمامی معجزات و عجایب خودرا محض منفعت و خیر خواهی بنی نوع بشر اجرا میفرمود و عموماً آیات‌را در حضور جماعت و در ملأ بجا میآورد بطوریکه اعدا ومنکرین هم انکار آنهارا نتوانستند نمود بلکه نسبت آنهارا به بعلزبول داده همی‌گفتند که این شخص باستظهار بعلزبول این چنین کارها میکند مت ۱۰:۳۵.

عجلون . (گوساله مانند) یکی از شهرهای آموریان که در یهودا بود یوش ۱۰:۳-۵ و۱۵:۳۹ و فعلاً آنرا عجلان گویند و آن تلّی است که بمسافت ۱۰ میل بشمال شرقی غزّه واقعست.

عجلون . (گوساله مانند) پادشاه موآبیان که ۱۸ سال بنی‌اسرائیل‌را بنده خودگردانید داو ۳:۱۴ و با عمونیان و عمالقه معاهده نموده اریحارا مفتوح ساخته در آنجا ساکن شد تا وقتی که اهود ویرا بقتل رسانید.

عخور . (تاروکدر) وادی است در جوار اریحا که عخان‌را در آنجا سنگسار نمودند یوش ۷:۲۴ و محتمل است که همان وادی کلنت باشد.

عدالت . (یعنی دونیم کردن) راستی و درستی و عدل و تقدّس از جمله صفات کمالیّه ثبوتیّه حضرت اقدس الهی است ایّوب ۳۶:۳ اش ۵۱:۵-۸ یو ۱۷:۲۵ و از جمله صفات کمالیّه و لازمه و ملزوم دیانتی و حکمرانی او میباشد پید ۱۸:۲۵ روم ۳:۲۱ و۲۲ و۱۰:۳ عدالت نقطه حیرت آور توفیق است یعنی بطوریکه حافظ عادل شریعت اقتدار بر استخلاص ظالمان و بیعدالتان دارد عدالت شخص مسیح نیز به هم چنان است و شامل تقدّس بی لکّه و اطاعت کامل او نسبت بشریعت است مادامیکه در این جهان بود و محتوی تحمّل عذاب و جزای شریعت است در عوض ما و عدالت خدا نیز خوانده میشود چونکه خدا آنرا قبول فرموده است روم ۳:۲۵ عدالت شرعی همان اطاعت کاملی است که تقاضای شریعت میباشد و عدالت بدون شریعت یا با ایمان همان عدالتی است که بعاصی تائب و مؤمن برمسیح محسوب میگردد و چون عادل شمرده شدن در شریعت از برای انسانی خاطیء و ساقط امکان نداشت مز ۱۴۳:۲ علیهذا محلّ و مرکز جدیدی از برای اینمسئله بتوسّط خدا تعیین یافت مز ۲۴:۵ که انبیا و شریعت نیز در بارهٔ آن شهادت دادند لو ۲۴:۲۵-۲۷ روم ۳:۲۱ و آن محلّ امیّد و اعتماد یهودیان پارسا و مسیحیان متّقی این ایّام میباشد عب ۲:۴ و آن بطوریست که تمام عذاب و عقاب از عاصی ایمان‌دار بر داشته شده در محبوب خود مقبول میشود روم ۸:۱ اف ۱:۶ عدالت‌را نسبت باشخاص دو معنی است یکی قصد از راستی و راست کرداری فیمابین بنی نوع بشر نسبت بیکدیگر و

دیگری مقصود از منهب حقیقی میباشد پید ۲۳:۱۸ لا ۱۹ :۱۵ اش۱۷:۶۰ روم ۱۷:۱۴ اف ۹:۵ ۰

عدد . مخفی نماند که یهودرا در بعضی اعداد عقیدهٔ عجیبی بود چنانکه ذیلاً نموده میشود اولاً اعتقاد تامّ و تمامی بر عدد سه میداشتند چنانکه لفظ قدّوس همواره سه مرتبه متوالی مذکور میشود اش۶:۳ و برکت نیز برسه گونه ذکر گشته است اعد ۶:۲۳-۳۶ و دانیال‌را سه ساعت معیّنه و مختصّه از برای نماز و دعا بود دا ۶:۱۰ ۰

دوّم۰ عدد چهار که رمز و اشاره بردنیا و جنس بنی نوع بشر میباشد و بادها نیز چهار حز ۹:۳۷ و حیوانات چهار میباشند حز ۱:۵-۱۰ که برای هر یك از آنها چهار صورت و چهار بال و چهار طرف بود و همچنین حیوانات مذکوره در مکاشفهٔ چهارند مکا ۶:۴ و حیوانات مذکوره در سفر دانیال نیز چهار میباشند دا ۳:۷ و عوض مال مسروق‌را نیز چهار برابر میبایست ردّ کنند خرو ۱:۲۲ ۰

سیّم۰ عدد پنج است که نصف ده میباشد که عوض مال مسروق‌را در صورتیکه گاو میبود میبایست پنج گاو داده شود خرو ۱:۲۲ و دوشیزه‌گان دانشمند پنج تن و جاهلان نیز پنج تن بودند مت ۲:۲۵ ۰

چهارم۰ عدد هفت است که عدد عهدهای حضرت اقدس الهی است در میانه بنی نوع بشر و این عدد یعنی عدد هفت عددیست کامل وغالباً با ذکر اشیاءٔ مقدّسه و غیر مقدّسه مذکور است چنانکه عدد کاهنان که بر دارندهٔ شیپور باشند هفت و در اطراف اریحا هفت مرتبه طواف نمودند یوش ۴:۶ و ایّام هفته هفت و عدد کنایس مذکوره در سفر مکاشفهٔ هفت مکا ۴:۱ و گاوهای مذکوره در پیدایش هفت و سنبلها هفت و سالهای فراوانی و بار آوری هفت و سالهای قحطی نیز هفت بودند پید ۲۵:۴۱-۳۲ و هم چنین عدد فرشتگان مذکوره در مکاشفه ۱:۱۵ هفت بود که هفت جام و هفت بلا در دست ایشان بود و از برای اژدهای مذکوره در همان صحیفهٔ باب ۳:۱۲ هفت سر و برهر یك تاجی بود۰

پنجم۰ ده است عدد انگشتان که اشاره بانجام و اتمام کار میباشد و نیز عدد احکام عشره است و عدد شاخهای است که بر سرهای اژدهای در مکاشفهٔ میباشد مکا ۳:۱۲ و حیوانی که در رؤیای دانیال مذکور است نیز صاحب ده سر بود دا ۷:۷ وبلایای وارده بر مصر نیز ده بودند۰

ششم۰ عدد دوازده است که اشاره بر عهدها میباشد و عدد اسباط هم دوازده و عدد سنگهای گرانبهای در سینه بندهارون وکاهن بزرگ دوازده خرو ۲۱:۲۸ و عدد رسولان دوازده و درهای اورشلیم جدید نیز داوزده میبود۰

هفتم۰ چهل که عدد روزهای امتحان خداوند و منجّی ما چهل روز بود مت ۴: و عدد سالهای گردش بنی اسرائیل در دشت

چهل سال بود.

هشتم. عدد هفتاد که عدد مشایخ هفتاد اعد ۱۶:۱۱ و عدد شاگردان مسیح هفتاد بود لو ۱:۱۰.

نهم. هزار که عموماً از برای عدد بزرك غیر محدود و نامحصور مستعمل است تث ۱: ۱۱ و۹:۷ و۳۲:۳۰ و ۱تو ۱۵:۱۶ و ایّوب ۳:۹ مر ۱۰:۵۰ و غیره.

عدرئیل . (مواشی خدا) پسر برزلی که میرآب دختر شاؤلرا که قبل از این بداود وعده شده بود بحبالهٔ نکاح خود در آورد اسمو ۱۹:۱۸ و عدرئیل از وی پنج پسر داشت اینان به جبعونیان تسلیم شدند تا بقصاص ظلمی که شاؤل جد ایشان باهالی جبعونیان کرده بود در حضور خداوند کشته شوند.

عدرئیل و عدری‌ئیل . شوهر میرب دخت بکر شاؤل بود اسمو ۱۹:۱۸ و ۲سمو ۲۱: ۸.

عدس . از جمله بقولات معمولهٔ مشرق زمین و فعلاً هم در شام و مصر و مملکت ایران موجود و معمول است ۲سمو ۱۱:۲۳ و در زمان قدیم آنرا در بالای آتش برشته کرده از برای مسافرین حاضر میکردند چنانکه برزلای از برای داود و عساکرش در وقتی که خسته بودند تقدیم نمود ۲سمو ۲۸:۱۷ و بعضی اوقات آنرا در نان داخل میکردند حز ۹:۴ و عیسو بر حسب آنچه در پیدایش ۳۴:۲۵ وارد گشته طالب آش عدس بود داکترشا میگوید که در بربر عدس‌را مثل لوبیا طبخ میکنند و بآسانی حلّ شده آشی میشود قرمز رنك.

عدعده . مرزوبوم یا عید و آن شهری است در جنوب یهودا یوش ۲۲:۱۵ و دور نیست که همان فوقه یا عداده باشد.

عدل . (دونیم کردن) صفتی از صفات خدای تعالی مز ۱۱۹: و۱۴۲: و آن در حضرت اقدس الهی مثل بّراست اش ۴۶: ۱۳ و۵۱:۵ و۶ و۸ و۱:۵۶ و عدل صفتی است که بواسطه آن دنیا و مافیها قرار و پایدار است.

عدلام . (عدل قوم) یا پنهان کننده (۱) اسم مغارهٔ که در حوالی بیت لحم بوده داود در آنجا متواری گردید ۱سمو۲۲: ۱ و۲سمو۲۳:۱۳ و۱تو۱۱:۱۵ و بر حسب تقلید در وادی قریطون در مشرق بیت‌لحم میباشد و طول مغاره ۵۵۰ قدم و دارای دهلیزهای بسیار است الاّ اینکه بزعم کاندر در وادی ایله درنزدیکی شهر عدلام بمسافت ۱۳ میل بطرف غربی بیت‌لحم واقع است و در حوالی این شهر مغاره‌های بسیاری است که فی الحقیقه از برای معاونان داود بسیار مناسب است امّا مغاره‌های بیت جبرین که بزعم بعضی مغـارهٔ عَدلام میباشـد بسیار مرطوبی و سرد و پر از خفاشها است بحدیکه برزگران آن نواحی نیز در آنجـا زیست

نتوانند نمود بر خلاف مغاره‌های عدلاّم که همواره متأهل و مسکون اند و در غایت استحکام و پایداری میباشند و از آنجمله معدودی است که از دویست الی سیصد مردرا کنجایش دهد و اسم مغاره‌ها عبدالماء است و محتمل است که لفظ مرقوم همان تصحیف عدلاّم باشد.

(۲) شهر بزرگی از کنعانیان است که در قسمت یهودا واقع بود پید ۳۸:۱ یوش ۱۲: ۱۵ و۳۵:۱۵ که رحبعام آنرا محصون نمود ۲تو ۱۱:۷ و در نبوّت میکاهی نبی مذکور است می ۱:۱۵ و یهود بعد از مراجعت در آنجا سکونت ورزیدند نح ۱۱:۳۰ و کانو و کاندر گمان دارند که در وادی سنط بمسافت دو میل و نصف به جنوبی شوکوه واقع است.

عدن . (نعمت دار) موضع آدم و مقرّ حوّا قبل از سقوط پید ۲:۱۵ معلوم نیست که در کجا بوده است لکن دو نهر از نهرهای آن یعنی فرات و دجله مشهور است و بعضی بر آنند که فیشون همان نهر هندی و جیحون همان رود نیل است و اکثری‌را رأی این است که باغ عدن در دشت فرات بوده است.

عرّابه . عرّابه مصریان شامل صندوقی بود که بر تیرهٔ از چوب یا آهن گذاشته چرخهایش نیز مانند چرخهای حالیّه تیره دار نبود بلکه قطعه چوب‌را مدوّر نموده بجای چرخ استعمال مینمودند عد ۷:۳ـ۸.

عرّابه . معروف است و در زمان سلف نه تنها برای جنك بلکه برای مقاصدی که فعلاً آنرا استعمال میشد چنانکه از حکایت یوسف پید ۴۱:۴۳ و۴۶:۲۹ و نعمان ۲پاد ۵:۹ و خواجه کنداکه ملکهٔ حبش اع ۸: ۲۸ معلوم میشود و در بازیهای یونانیان و رومانیان نیز استعمال بود و اوّل دفعهٔ که در کتاب مقدّس ذکر عرّابه وارد شده در حکایت یوسف پس از آن در خروج بنی‌اسرائیل از مصر است و اوّل کسیکه آن‌را در عساکر اسرائیل داخل نمود داود بود ۲سمو ۸:٤ و سلیمان‌را ۱٤۰۰ عرّابه بوده شهرهای حصارداری برای آنها مقرّر فرموده بود ۱پاد ۱۰:۲۶ و۹:۱۹ از آن پس یکی از ملزومات عسکریّه گردید ۱پاد ۲۲:۳٤ ۲پاد ۹:۲۱ و۱۳:۷ و۱٤ و۱۸:۲٤ اش ۳۱:۱ و از آیات فوق مستفاد میشود که اسب عرّابه وخود عرّابه‌هارا از مصر می‌آوردند.

امّا عرّابه مصری دارای نشیمن‌گاهی بود بهیئت نیم دایرهٔ متشکل و از پائین بر زبر چوبی که در طرفینش دارای دو چرخ بود قرار میداشت و این عرابه‌هارا از آهن نیز ترتیب میدادند و سطح آن از ریسمان مشبّك ترتیب میافت و چوبی طویل از جلو عرّابه امتداد یافته باسبان می‌پیوست و جعبهٔ کمان و ترکش‌را نیز در پهلوی عرّابه میساختند و اگر عرّابهٔ دو نفری می‌بود جعبه کمان و ترکش‌را در طرف دیگر

استوار میداشتند و عرّابه‌های آشوریان نیز تقریباً بهمین شکل بود و گاهی از اوقات سه اسب بر عرّابه می‌بستند و عرّابه‌های ایشان نسبت بعرّابه‌های مصریان از زمین بلندتر میبود و جعبهٔ کمان و ترکش عرّابه تعبیه شده بود وگاهی از اوقات محلّی بشکل داس در طرفین عرّابه تعبیه کرده سرباز در آنجا می‌ایستاد و بجنگ مشغول میشد وعرّابه در ۲ پاد ۱۲:۲ بطور مجاز استعمال شده است.

و رؤسای عرّابه‌ها ا پاد ۲۳:۲۲ صاحبان رتبه و درجهٔ عالی بودند امّا عرّابه‌های آفتاب که در ۲ پاد ۱۱:۲۳ مذکور است یوشیا آنهارا سوزانیده اسبان آنهارا نیز تباه ساخت.

عراد. شهری است در حدود یهودیّه که شهریارش بنی اسرائیل‌را از عبور از مملکتش مانع گشت و برخی از ایشان‌را باسیری برد بدین لحاظ سکّان و اهالی عراد بلعنت خدائی گرفتار گردیده شهر ایشان خراب گشت اعد ۲۱: ۱-۳ و۳۳: ۴۰ یوش ۱۴:۱۲ داو ۱۶:۱ و پس از اینواقعه اسم شهررا به حرمه تبدیل نمودند که قصد از محرومی است.

عربانی. ساکن عربه‌را گویند ۲سمو ۳۱:۲۳ و ۱تو ۳۲:۱۱.

عربه . (سوخته) یوش ۱۸:۱۸ وادئی است که از جبل شیخ به خلیج عربه ممتّد است طولش ۲۵۰ میل و شامل حوله و بحر الجلیل وبحر الملح یا مردآب میباشد و گاهی این اسم به الغور که فیمابین دریای مردآب و دریای احمر واقع است صدق کند تث ۱:۱ و۸:۲ و در غیر اینموضع گاهی اشاره به الغور قصد از شمال دریای مردآب مذکور است ملاحظه در اردن .

امّا آن قسمتی که از شمال دریای مردآب به خلیج عقبه ممتّد است حز ۸:۴۷ طولش ۱۰۰ میل و عرضش از ۴-۱۴ میل و ارتفاع دیوارهای آهکی وکلسیّه‌اش بمغرب دشت از ۵۰۰ الی ۱۸۰۰ قدم و بطرف مشرق ارتفاعشان ۲۰۰۰ الی ۲۳۰۰ قدم و ارتفاع کوه هور ۵۰۰۰ قدم و سنگهای طرف شرقی غالباً پورفیری و باسلت میباشد و سطح دشت مرقوم‌را پورفیری و ریگهائی از سنگهای مختلفه فراهم آمده پوشیده است و سبزه و علف کمیاب و حرارت هوایش در غایت شدّة میباشد ولی قضیهٔ این که در زمان قدیم رود اردن در عربه جاری بوده است از جمله آراء سخیفه و بی اعتبار است .

عربیّه . (خشك و بی آب و علف) شبه جزیره ایست که در قسمت جنوبی آسیا فیمابین دریای احمر و دریای هند و خلیج فارس واقع است طولش از جنوب بشمال ۱۳۰۰ میل و عرضش در عریضترین قسمتهایش ۱۵۰۰ میل و در اماکنی که عرضش بدین درجه نرسد تخمیناً ۹۰۰ میل است و از جمیع اطراف جزشمال دریا آنرا احاطه

نموده است مسافتش یك ملیون و سی هزار میل مربع میباشد. امّا آن قسمتی که در تاریخ قدیم به عربیّه سعیده معروفست مساحتش ثلث مساحت شبه جزیره میباشد و بلادیمن در آن واقع و در کتاب مقدّس ندرتاً ذکر شده.

امّا هیئت عربیه یا عربستان از قرار تفصیل است عربستانرا سلسله کوهها و دشتهای مرتفعه که ارتفاع آنها محتمل است زیاده برد و هزار قدم باشد احاطه نموده است و در عقب آنها بطرف مشرق سواحل ریگ زار میباشد و در عقب کوههای مسطوره سلسله کوههای قسمت جنوبی وشرقی است کوههایش در جاهائیکه بدریا امتداد میابد غالباً خشك و برهنه و دارای قلّه‌های بسیار بلند و عسر الصعود میباشند و میانهٔ این کوهها که عربستانرا احاطه نموده صحرا و دشت عربیّه است که ریگزار میباشد و آنرا احقاف و صخریّه گویند و در این میانه دشت‌ها و هموارهای مرتفعه میباشدکه صاحب درّه‌های حاصل خیز و باراور است و این دشت و هموارها تخمیناً ثلث شبه جزیر عربستانرا فرا گرفته و ثلث دیگرش هم صحرا و دشتهای لم‌یزرع است و ما بقی آنرا کوهها و پشته‌ها و تپّه‌ها پوشانیده است امّا دشت سینا مثلّث الشّکل و در زاویهٔ شمال غربی عربستان واقع میباشد.

بدآنکه قدما عربستانرا بسه قسمت نموده اند صخریّه قفریّه و سعیده امّا جغرافیّین آنرا بشش قسمت منقسم مینمایند یعنی یمن حضرموت عمّان نجد حجاز شومر یا سینا و این قسمت‌های معظّمه تخمیناً ۳۵ مقاطعه و قسمت کوچك میشود و در بعضی از این اقسام فلاحت پیشه‌گان سکونت دارند و در سایر اماکن آنها بدویان ساکنند و تمام این بلاد مطیع حکومت عثمانی میباشد.

امّا محصولات عربستان منجمله اسب عربی است که در سرعت وشتاب و خفّت و خوشگلی و خوش ترکیبی مشهور است و از جملهٔ حیوانات نافعهٔ این مملکت شتر و گوسفند و درازگوش و سگ است، و حیوانات وحشیّه‌اش آهو و پلنك و سعدان است و مرغها و پرندگان آن سلوی کبك خروس فرعون‌طوطی شترمرغ میباشد مارهای متنوّعه و عقرب و ملخ در آنجا بسیار است. غلّه‌اش گندم جو ارزن و برنج و لوبیا و عدس و معروف‌ترین اثمارش خرما است و دارای معادن و سنگهای گران‌بها میباشد تاریخ عربستان درکتاب مقدّس آنکه بنی اسرائیل آن قسمت عربیّه‌را که درطرف شرقی‌فلسطین واقع‌است به‌کوه مشرق‌مسمّی‌نمودند پید۱۰: ۳ و ارض مشرق و زمین مشرق پید ۶:۲۵ و زمین پسران مشرقی نامیدند و قصد از عربیّه که در غلاطیان ۱۷:۱ وارد گشته همین مقاطعه ایست که دشت سوریّه میباشد و کوه سینا و عربیّه نیز در عربیّه واقع بود غلا ٤: ۲۵ وساکنان این قسم‌را اسماعیلیان و ادومیان و حوریّان گویند و این قسمت و ساکنانش مکرراً در عهد قدیم مذکورند و این همان

قسمتی است که بنی اسرائیل مدّت چهل سال در آنجا گردش نمودند و سلیمان ملك نیز طلارا از عربستان تحصیل مینمود ۱پاد ۱۰:۱۵ و۲تو ۹:۱٤ و از همان جا بود که از برای یهوشافاط بز و گوسفند و قوچ میآوردند ۲تو ۱۷:۱۱ و بعضی از اهالی همین مقاطعه در عید پنجاهم در اورشلیم بودند اع ۲:۱۱ و اشعیا و ارمیای نبی بسیار از اوقات در نبوّات خود بدآنجا اشاره فرموده اند اش ۲۱:۱۱ـ۱۳ و۱۱:٤۲ و ۷:٦۰ وار۲۵:۲٤ و۲۸:٤۹ و۲۹ ملاحظه در قیدار ادوم سالع ·

مخفی نماند که در ایّام جاهلیّت عربستان بحکومت‌های عدیده انقسام یافته و عمده و اهمّ آنها حکومت و آیالت عربیّه سعیده یعنی یمن بود و در قرن پنجم مسیحی قبایل شمالی اراضی یمن‌را مفتوح ساختند از آن پس در سال ۵۲۹ میلادی حبشه بر آن استیلا یافته مدّتی پس از آنها تمام عربستان بدست محمّد وخلفای وی افتاده همواره از آنوقت تا بحال در تحت قدرت اسلام بوده در سال ۱۸۱۷ میلادی بدست سلطان سلیم اوّل افتاد و تا جنگ بین المللی در تصرّف دولت عثمانی بود·

عرعر. ار۱۷:٦ و٤۸:٦ درختی‌است شبیه بصنوبر و در دشت روید و در عربه و وادی موسی یافت شود و بسا میشود که بزآنرا می‌چرد بـدان لحـاظ کوچـك و بی ثمر شود و بدآنواسطه است که ارمیای نبی در ۱۷:۵ـ٦ مردیرا که بر انسان متوکّل است و اعتماد بر نبی بشر مینماید بدرخت عرعر تشبیه میفرماید که برگهایش کوچك و شاخهایش نازك میباشد و حیوانات آنرا میچرند در حالتیکه مرد متوکّل بر خداوندرا بدرختی تشبیه میفرماید که برکنار نهرهای آب غرس شده همواره سبز و شاداب و در تمام سال پژمرده نشده از ثمر نخواهد افتاد·

عرق النساء. پید ۳۲:۳۲ عصب بزرك ورگی است·

عرفه. (آهوی ماده) عروس نعمی که با مادر شوهر خود مرافقت نموده در بین راه ویرا ترک کرد را ۱:٤ و۱٤ ·

عرقی. خانواده از اهل کنعان که در عرقه ساکن بودند و عرقه در نزد تل عرقه بشمال‌طرابلس واقع که پرستندگان عشتاروت پید ۱۷:۱۰ و۱تو ۱:۱۵ در اینجا بود·

عروس عروس. بدانکه امر جفت‌گرفتن و ازدواج‌را خدا یتعالی تأسیس و بر قرار فرمود پید ۱۸:۲ـ۲۵ و خداوند و منجی ما هم آنرا مؤکّد ساخت مت ۱۹:۵ـ٦ مر ۱۰:۵ـ۱۰ و ازدواج اتّحاد مردیست با زن خود از برای خوبی و سعادت طرفین و بقا و افزایش نوع و اینمطلب در بهشت عدن قبل از سقوط آدم و حوّا بر قرار گشته و بهیچ وجه و سبب و جهتی جز علّت زنا فقط افتراق در میان این دو پدید نشود و تعدّد

ازواج در تورات مذکور است پید ۴:۱۹.
و با وجودیکه نوح و اولادهٔ او بجز یك زن نگرفتند پید ۷:۱۳ و روح شریعت موسوی نیز بر این مطلب تصریح میفرماید و با تعدّد ازواج ضدّیت مینماید باز در میان قوم یهود تا زمان اسیری شیوع داشت چنانکه از قصّهٔ جدعون داو ۸:۳۰ و القانهٔ ۱سمو ۱:۲ و شاؤل ۲سمو ۱۲:۸ و داود ۲سمو ۵:۱۳ و سلیمان ۱پاد ۱۱:۳ و اولاد یسّاکار ۲تو ۷:۴ وشحرایم ۱تو ۸:۸ و ۹ و رحبعام ۱تو ۱۱:۲۱ و ابیا ۲تو ۱۳:۲۱ و یواش ۲تو ۲۴:۳ واضح میگردد و در شریعت موسوی جمع بین دو خواهر در یك وقت ممنوع است لا ۱۸:۱۸ و مراعات حقوق زنان‌را توصیه میفرماید خرو ۲۱:۱۰ و۱۱.

و در کتاب مقدّس بعد از زمان اسیری در بارهٔ تعدّد ازواج ذکری مذکور نیست الا اینکه در کتاب عزرا و نحمیا و سایر انبیا قوم یهودرا از تزویج زنان اجنبیّه منع مینماید.

امّا قبل از آمدن نفس نفیس حضرت مسیح بعضی از اشخاص یافت میشدند که گمان میبردند تزویج امری نامناسب و بیجاست و در صورت وقوع شروط آن بسیار است و دیگران اجازهٔ تعددرا جایز میدانستند همچو هیرودیس که در یك وقت دارای نه زن بود و پولس نیز در نامه اول تیمو ۳:۲ میگوید که اسقوف باید صاحب یك زن باشد بدین واسطه دیانت مسیحیّه طرفین‌را ضدّیت نموده و مینماید یعنی هم اشخاصیرا که تزویج به بیش از یکی جایز نمیدانستند و هم کسانیرا که بر تعدّد زوجات اجازه میدادند و بهر صورت اعتقاد تعدّد زوجات در کلیسای مسیحی چندان امتداد نیافت لکن باوجود جلالت و احترام تزویج و تأهّل شرعی بتولیت در کلیسا از آنوقت تا بحال معزّز و محترم بوده و هست و قبل از ایّام موسی تزویج اقارب در میان عبرانیان در کمال اتقان و نهایت استقرار بود و قصد از اجرای این مطلب آن بود که حتی الأمکان خون‌را پاك نگاه داشته با اجانب بت پرست خویشی و اختلاط نکنند و پس از بعثت موسی شریعت قواعد و قوانین معیّنه از برای اجرای این مطلب مقرّر فرمود لا ۱۸:۶ـ۱۸ و از تزویج مادر و خواهر و زن پدر اعمّ از آنکه خواهر دختر مادر یا دختر پدر یا شقیق او باشد منع فرمود و هم تزویج دختر پسر و دختر دختر و دختر زن پدر و عمّه و خاله و زن عمو و عروس و زن برادر و تزویج زن با دخترش و بدختر پسر زن و بدختر دخترش واجتماع بین اختین‌را ممنوع داشت لکن در سفر مثنّی مقرر فرمود که چون برادری بی نسل فوت کند بر برادرش واجب است که زوجهٔ بیوه برادر خودرا تزویج نموده نسل برادر متوفی‌را بر قرار دارد تث ۲۵:۵ و۶.

و چنانکه از کتاب مقدّس معلوم و مستفاد

میشود تزویج اجنبیان یعنی غیر اسرائیلیان بر اسرائیلیان روا نبوده همواره انبیاء نیز اینمطلب‌را مراعات مینموده اند مگر اینکه بر حسب تقاضای وقت، یوسف زنی مصری تزویج نمود پید ٤٥:٤١ که او دختر فوطی‌فارع بود و منسّی هم زنی ارامیّه‌را متعه نمود ١تو ١٤:٧ و خود موسی نیز که مقنّن قانون موسوی بود اوّلاً زنی مدی‌را خرو٢:٢١ و پس از آن زنی کوشیّهٔ تزویج نمود و نکاح اجنبیان جز کنعانیان در شریعت موسوی ممنوع بود خرو ١٦:٣٤ مت ٣:٧ و٤ و ممنوع بودن عمّونی وموآبی از دخول در اردوی بنی اسرائیل اسباب امتناع تزویج در میانهٔ آنها بود و تزویج زنان اسرائیلیه بغربا از تزویج اسرائیلیان زنان غریبه‌را بیشتر اتّفاق میافتاد و پس از اسیری اسرائیلیان امر تزویج زنان غریبه در میان اسرائیلیان‌شیوع یافت بطوریکه اسباب متضرّر شدن قوم اسرائیل گشته بدان لحاظ نحمیا ایشان‌را از تزویج غربا منع نمود که از زنان عمّونی و موآبیّه و فلسطینیّه تزویج نه نمایند نح ١٣:٢٣ـ٢٥.

و از جمله نواهی شریعت موسویّه اینکه کاهن اعظم‌را جایز نبودکه زنی اجنبیّه اعمّ از اینکه موآبیّه وعمونیّه و فلسطینیّه باشد بحبالهٔ نکاح در آورد بلکه میبایست باکرهٔ‌را از طایفه خود در سلك ازدواج کشد لا ١٣:٢١ و١٤.

وکهنه‌را جایز نبودکه زانیه و مطلّقه‌هارا تزویج نمایند لا ٧:٢١.

و وارث و قایممقام کهنه‌را نیز جایز نبود که بزنی خارج از سبط خود تزویج نماید اعد ٥:٣٦ـ٩ و طلاق دادن زنان مثل ایّام حالیّه محمّدیان بواسطهٔ طلاقنامه بود و پس از طلاق زن بهر کس که میخواست اختیار مینمود تث ١:٢٤ـ٤.

لکن خداوند ومنجّی ما اینعادت‌را منسوخ فرمود فقط زنارا اسباب وقوع و افتراق قرار داد و کسی‌را بر تزویج مطلقه امر نفرمود بلکه فرمود که هر آن کس که مطلّقه‌را تزویج نماید زانی است مت ١٩:٩.

و قصاص فعل زنا در شریعت موسوی این بود که زانی و زانیه هر دو کشته شوند لا ١٠:٢٠ تث ٢٢:٢٢ـ٢٤ و از قرار معلوم این است که ایشانرا سنگسار مینمودند حز ٣٨:١٦ـ٤٠ و یو ٨:٥ و زوج میبایست که طلاق نامه‌را در عوض سنگسار نمودن بزوجه خود دهد واین عادت در ایّام مسیح نیز معمول بود مت ١٩:١.

و در آنوقت عادت اهالی آن عصر مثل این روزها در مشرق زمین بر این استمرار یافته بودکه انتخاب داماد و عروس بسته بخویشان طرفین بود و گاهی از اوقات خود داماد عروسی از برای خود اختیار مینمود امّا عروس بهیچوجه مختار در اختیار کردن داماد نبود لکن چون دین مسیح انتشار یافت آزادی داماد در انتخاب عروس بیش از پیش شده پس از انتخاب عروس شروط

نامزدی و رسوم عقدرا بعمل آورده عقدش باجرای قسم و دادن هدایا بانجام میرسید و در زمان اسیری و قبل از آن حفظ معاهدهٔ تزویج یعنی کتابت عقدنامهٔ معمول نبود و مهر هم از جانب پدر نسبت بدختر نبود داماد میبایست مهررا به پدرزن خود ردّ نماید و از اینمطلب چنان مستفاد میشود که قصد اصلی عبرانیان بر این بود که داماد عروس خودرا خریداری نماید چنان که گاهی از اوقات داماد عوض مهریّه خدمت مینمود مثل یعقوب که زنان خودرا بواسطه خدمت یافت پید ۲۹: و یوسف پید ۴۱:۴۵ و موسی خرو ۲:۲۱ و۳:۱ و عتنئیل و غیره هم چنین بودند داو ۱:۱۲.

و بعد از آنکه کسی دوشیزهٔرا نامزد کرد و اورا همچو زن خود انگاشته قصاص زنا کاری او همچو زناکاری زن محسوب میشد مثنی ۲۲:۲۴ مت ۱:۱۹ و در ظرف اینمدّت که دامادی دختریرا درنامزدی خود میداشت مخابرات فیمابین ایشان بواسطه یکی از دوستان یا خویشان عروس انجام می‌پذیرفت یو ۳:۲۹ و چون وقت عروسی میرسید داماد خودرا بدهنیّات و عطریّات آراسته مز۴۵:۷ و لباس عروسی در بر کرده عمامهٔ بر سر نهاده بخانه عروس میرفت اش ۶۱:۱۰ سرود ۳:۱۱ و عروس هم در این حال خودرا بعطریّات تدهین نموده سرود ۴:۱۰ و۱۱ جواهر آلات بر خود قرار داده تاج بر سر گذارده روبند استوار نموده باجمعی از دوشیزگان گرد او فراهم شده مز ۴۵:۱۳ و۱۴ اش ۴۹:۱۸ و۶۱:۱۰ مکا ۱۹:۷ و۸ و۲۱:۲ داماد در میان جماعت بسیار و مهمانی شایان عروس خودرا بخانه خود که در آنموقع آراسته و چراغان میبود میبرد مت ۲۲:۱ـ۱۰ و۲۵:۱ـ۱۰ لو ۱۴:۸ یو۲: ۱ـ۱۰ مکا ۱۹:۹ و در آنجا ضیافت و ولیمه‌را که گاهی از اوقات به هفت روز می‌انجامید تدارک مینمودند و در بعضی عادات تماماً شبیه بعادات حالیّه اهالی مشرق زمین بود و نسبت یهوه باقوم خود غالباً تشبیه بداماد و عروس شده است اش ۵۴:۵ هو ۲:۱۹ و هم چنین مسیح نیز نسبت بکلیسای خود مت ۹:۱۵ یو ۳:۲۹ ۲قر ۱۱: ۲ مکا ۱۹:۷ امّا لباس عروسی در نزد اشراف مت ۲۲:۱۱ و سلاطین آن بود که داماد بتمام حضّار ومهمانان میداد وهمگی‌را واجب بود که آن لباس‌را در بر کرده در مجلس حاضر شوند و اگر کسی آن لباس‌را در بر نکرده داخل مجلس میشد ناپسندیده و چنان مینمود که دامادرا اهانت نموده.

عروعیر. (خرابه‌ها) اسم چند مکان است.

(۱) شهری که در شمال نهر ارنون در موآب واقع و براُوبین داده شد یوش ۱۳:۹ و۱۶ که در اوّل متعلّق بسیحون پادشاه آموریان بود تث ۲:۳۶ و۳:۱۲ و ۴:۴۸ یوش ۱۲:۲ داو ۱۱:۲۶ بس از آن حزائیل پادشاه سوریّه آنرا مفتوح ساخت ۲پاد ۱۰:

۳۳ و خرابها بر محلّ مرتفعی است که بمسافت ۱۲ میل بمشرق دریای مردآب واقع است و آنرا عراعیر گویند٠

(۲) شهری است در برابر ربّه که همان عمّان حالیّه باشد و جادیان آنرا بنا کردند اعد ۳۲:۳٤ یوش ۲۵:۱۳٠

(۳) موضعیست در حوالی دمشق اش ۱۷: ۲٠

(٤) شهری است در قسمت جنوبی یهودیّه واقع اسمو ۲۸:۳۰ و این همان عرعاره حالیّه است که بر راه غزّه و وادی موسی که بجنوب بئرشبع واقع و در آنجا چهار چاه است٠

عزازیل. لا ۱٦:۸ و۲٦٠ در معنی این کلمه که اصلاً عبرانی است چهار رأی است اوّلاً اینکه اشاره به بزی است که در وادی غیرذی زرع فرستاده میشد و این رأی در نزد اغلب مفسّرین مردود و غیر مقبول است٠

دوّم گویند که اشاره بآن محلّی است که بزرا در آنجا میفرستادند چه که آن دشت دور از آبادی بود٠

سیّم گویند اشاره بشخصی است که شیطان باشد و آنکس که مؤیّد این عقیده است گوید که این بزخطای قوم‌را حمل نموده آنرا باصل و منبع آن که شیطان باشد می‌برد٠

چهارم که اشاره است بانفصال خطایای قوم و مختصراً بزذبح شده اشاره به کفّاره٬ خطایای قوم است و بزرنده و آزاد خطاهای قوم‌را حمل نموده بدشت میبرد یا بجائی یا بشخصی یا بوادی لم یزرعی که کلّیه دور از قوم بوده باشد و قبل از آنکه بزرا بدشت رها کنند کاهن دست‌های خودرا بر سر او گذارده خطایای اسرائیل‌را اعتراف می‌نمود لا ۲۱:۱٦ از آن پس شخصی آنرا بدشت می‌برد و بعد از رها کردنش شست شو کرده لباسهای خودرا نیز شسته به لشکرگاه داخل میشد و اینمطلب اشاره بکفّاره٬ خطایا بود که بر سر آن بزبی گناه گذاشته شده بدشت فرستاده شود همچنانکه مسیح بی گناه و عادل، گناهان قوم‌را حمل نمود اش ۵۳:٠

عزرا. (لفظ عزرا بمعنی کمك و امداد است)٠ او کاهن و هادی معروف عبرانیان و کاتب ماهر شریعت و هم شخصی عالم و قادر و امینی بود و چنان مینماید که در بارگاه سلطان ایران درجه و اعتبار تامی داشته و در مدّت هشتاد سالی که در حکایت او مذکور است اکثری از زمان سلطنت کورس (کیخسرو) و نیز تمامی سلطنت کمبایسیس واسمردیس یعنی (لهراسب) و هم سلطنت داریوس هستاسپیس یعنی گشتاسب و هم سلطنت زرکسیس یعنی اسفندیار و نیز هشت سال از سلطنت ارتك‌زرکسیس لانگی می‌نس یعنی اردشیر دراز دست سپری شد٠

عزرا از این پادشاه آخرین نوشته‌جات و فرامین و نقود و هر امداد و اعانتی که لازم

بود یافته بسر کردگی و پیشوائی جماعت بزرگی از اسیران مراجعت کننده باورشلیم در سال ٤٥٧ قبل از مسیح روان گشت عز ٧: و در اینجا بسیاری از رفتار قوم و نیز پرستش جماعتی از ایشانرا اصلاح نموده کنایس چندی تأسیس نمود که علی الدّوام تلاوت نوشتجات مقدّسه و دعا در آنجا مستدام باشد عز ٨: ١٠ ونح ٨: و عموماً معتقدند که بعد از این وقایع کتب تواریخ و عزرا و قسمتی از نحمیارا تصنیف نمود و تمامی کتب عهد عتیق‌را که حال قانون ما میباشد جمع آوری و تصحیح فرمود و در این عمل از نحمیا و بلکه هم از ملاکی امداد یافت.

کتاب عزرا. قدری از آن درکلدانی نوشته شد و مشتمل تاریخ و مراجعت یهودیان از زمان کورش میباشد عز ١:ـ٦: پس شصت سال بعد از آن حکایت اعمال خودرا بیان میکند عز ٧:ـ١٠: و این حکایت واقعاتی است که در سال ٤٥٦ قبل از مسیح واقع شد دوکتاب ابوکریفا یعنی جعلی بوی منسوب و باسم ازدراس که اسم یونانی او است موسوم است.

عزریا و عزریاهو. (کسیکه خداوند اورا کمک میفرماید).

(١) نوهٔ صادوق کاهن که در ایّام سلیمان کاهن اعظم بود ١ پاد ٤:٢ و ١ تو ٦:٩ و بیست و دو نفر دیگر بهمین اسم در کتاب مقدّس مذکورند.

عزا. (قوه) صاحب بوستانی که در نزدیکی اورشلیم بود و در همانجائیکه قبر منسّی و پسرش آمون شهریار یهودا واقع بود ٢ پاد ١٨:٢١ و٢٦ و موضع آن بوستان معلوم نیست.

عزّه. پسر ابی‌ناداب که تابوت عهد در حوالی خانه او که در قرب یعاریم بود توقّف نمود و چون وی دستش‌را بصندوق عهد دراز کرد بدآنواسطه خداوند اورا کشت ٢سمو ٦:٣ـ٨ زیرا که اینمطلب مخالف امر حضرت اقدس الهی بود اعد ٤: ١٥ و ١تو ١٥:٢ چه که شغل حمل صندوق بر بنی قهات موکول بود و در ١تو ١٣: ٧ـ١١ عَزا خوانده شده است.

فارص عزّه. ٢سمو ٦:٨ که در ٢تو ١٣:١١ فارس عَزا خوانده شده است و آن همان موضعی است که خداوند عزّارا بواسطه دست درازی بتابوت کشت و در ٢سمو ٦:٦ خرمن ناخون خوانده شده است و در ١ تو ١٣:٩ خرمن کیدون که در جوار خانه عَزّه در اورشلیم واقع بود.

عزّی ئیل و عزّئیل. (کسیکه خداوند اورا تقویت و تسلّی میدهد).

(١) پسر چهارمین قهات خرو ٦:١٨ و٢٢ لا ١٠:٤ و پدر عزّی‌ئیلیان که پسرش الیصافان رئیس خانواده قهاتیان بود اعد ٣: ١٩ و٢٧ و٣٠ و عمّیناداب که از بنی‌

عزی‌ئیل نیز رئیس بود یعنی در ایّام داود ۱ تو ۱۵:۱۰.

(۲) رئیس شمعونی که در ایّام حزقیا او و برادرانش اولادهٔ یشعی‌را که هم از اولاد عمالقه در وادی جدور بود نابود ساختند ۱ تو ٤:٤۲.

(۳) شخص لاوی از خانوادهٔ یدوثون که در تطهیر و تقدیس هیکل بعد از آنکه آحاب آنرا تدنیس نموده بود ۲ تو ۲۹:۱٤ـ۱۹.

عزّیا. (عزّت یهوه) پسر امصیا وجانشین او که در ۲ پاد ۱٤:۲۱ و غیره عزریا خوانده شده است که در سنّ شانزده سالگی از سال ۷۸٦ـ۷۳٤ قبل از مسیح به تخت سلطنت جلوس نمود و ۵۲ سال سلطنت کرد وی در مساعی جمیله خود بر اثرداود قدم زده همواره براعدای خود مظفّر و منصور بوده بدینواسطه شهرت یافته قوم ویرا دوست دار گردیدند لکن چون چندی بر این بر آمد بواسطه کامیابی و ظفرهای خود بخود ببالید جسارت ورزیده خواست که دست اندازی بعمل مختصّ کهانت نموده بخور بر مذبح بخور سوزاند بدین لحاظ خداوند ویرا بآفت برص مبتلا نموده تا روز وفاتش در خانهٔ که مخصوص مبروصان بود میزیست ۲ پاد ۱۵:۱ـ۷ و۲تو۲٦: و در زمان او چنانکه در عا ۱:۱ و زك ۱٤:۵ مکتوب است زلزلهٔ عظیمی حادث شد و او در میان سلسلهٔ انساب مسیح مذکور است مت ۱:۸ و۹.

عزموت. (تا بموت قوی) اسم موضعی است در بن‌یامین عز ۲:۲٤ نح ۱۲:۲۹ که در نح ۷:۲۸ بیت‌عزموت خوانده شده است و بزعم بعضی همان حزمهٔ است که در شمال عناثوت یعنی عناثای تازه واقع است.

عزیقه. (یواش ۱۰:۱۰ و۱۱ و۱۵:۳۵) شهری است در یهودا در نزدیکی شوکره که بعضی بر آنند که همان تّل زکریّه میباشد و دیگران بر آنند که همان دیرالسوشك است که بمسافت ۸ میل در شمال شوکوه واقع است.

عزیمه خوان. کسانیکه مدعّی بودند بر اینکه ارواح خبیثه‌را از اشخاص یا اماکن بواسطه خواندن عزایم اخراج مینمایند اع ۱۹:۱۳ و از قراریکه از انجیل مستفاد میشود عدّه بسیاری بوده اند مت ۱۲:۲۷ مر ۹:۳۸ و قوم‌را اعتقاد این بود که آنان اینصنعت‌را بواسطه تحصیل و متّصف گشتن بصفات سلیمان و استعمـال ادویّه‌جات و بخورات بدست میآوردند چنانچه این مطلب فعلاً در میان اهالی مشرق مشهور است که چون خواهند کاری عجیب یاعمل سحریرا بانجام رسانند گویند بعشق سلیمان پیغمبر که فلان مطلب فلان شود.

عمائیل. (کسیکه خداوند اورا خلق کـرده است خـواهر زادهٔ داود و برادر یوآب که به کم همّتی مشهور و یکی از سی نفر شجاعان داود بود که آب‌نیر ویرا

در جنك جبعون بقتل رسانید ۲سمو ۱۸:۲ـ ۲۳ و ۱تو ۱۱:۲۶ و۲۷:۰۷

عسق . (دشمنی) چاهی در وادی جرّار که شبانان اسحق حفر نمودند پید ۲۶:۲۰۰

عسل . (معروف است) و همواره در اراضی مقدّسه شیر و عسل جاری است خرو ۸:۳ و۱۷ و اراضی مقدّسه بکثرت انواع گلها و شکوفه‌ها معروف است و بدان لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگهای و شاخ درختان و خانهای مردم می‌نشینند تث ۱۳:۳۲ مز ۱۶:۸۱ بطوریکه فقیرترین و بیچاره‌ترین مردم عسل‌را توانند خورد و بسا میشود که بطور مجاز بعسل اشاره میرود چنانکه در مز ۱۰:۱۹ و ام ۳:۵ و۲۷:۷ مذکور است و در ۲سمو ۱۷: ۲۹ و اش ۱۵:۷ اشاره مینماید به عسل و شیر با سر شیر همچو طعام و خوراک.

عشا . ملاحظه در خوراك.

عشتاروت وعشتروت . (۱) شهری است در باشان در مشرق اردن تث ۴:۱ یوش ۹: ۱ و۱۳:۳۱ که همان بعشرة است که در یوش ۲۷:۲۱ مذکور است و برخی‌را گمان چنان است که تل عشرة در جولان واقع است.

(۲) خدای صیدونیان داو ۱۳:۲ که بت آن بصورت مخصوصی بود و عبادت این بت در سوریّه و فینیقیّه معروف بوده سلیمان عبادت ویرا در بنی اسرائیل نیز شیوع داد ۱پاد ۳۳:۱۱ که یونانیان و رومانیان آنرا استرتی نامند و یوشیا این عبادت‌را که فی‌الحقیقه خلاعتی در صورت و پیرایهٔ تقوی و دین داری بود از میـان بر داشت و عشتاروترا ملکه السّماء مینامیدند و غالباً عبادت او باعبادت بعل مذکور است و بسیاری از علماء بر آنند که قصد از بعل آفتاب و قصد از عشتاروت ماهتاب میباشد یا اینکه بعل قوه ذکور و عشتاروت قوه اناثیّه است و گمـان میرود کـه (بیشه‌های مذکور در میان اسرائیلیان محلّ عبادت همین خدائی مؤنّث بوده است.

عشتاروت قرنایم . یعنی عشتاروت صاحب دو شاخ یکی از شهرهای رفائیان است در باشان پید ۵:۱٤ و بعضی‌را گمان چنان است که قصد از دو بت میباشد یاقفناتها لکن قول صحیح آنستکه تل عشرة میباشد.

عصا . اینکلمه هم در حقیقت وهم بمجاز استعمال شده است چنانچه در عب ۲۱:۱۱ و مجازاً که دلالت بر اعتماد وتکیهٔ مز ٤:۲۳ و قوت نماید مز ۳:۱۲۵ ار ۱۷:٤۸ اقر ۲۱:٤ و بر مصائب و زحماتی که او تعالی قوم خودرا تأدیب میفرماید نیز دلالت میکند ایّوب ۳٤:۹ مقابل عب ٦:۱۲ و۰۷

امّا عبارتی که در صحیفه حزقیل ۳۷:۲۰ مسطور است کـه شمارا زیر عصا خـواهم گذرانید اشاره بعادت اسرائیلیان است که در تقسیم عشر گوسفند و گاو معمول میداشتند

چنانکه در لا ۲۷:۳۲ مذکور است و عادت ایشان بر این استمرار یافته بود که برّه‌هارا در آغل فراهم کرده میشهارا در درب آغل نگاه میداشتند و مردی در دم آغل ایستاده دررا میگشود و برّه‌ها بنزد مادر خود میرفتند و انمرد شمارهٔ آنهارا نگاهداشته برّهٔ دهم‌را نشان میکرد یعنی قدری از پشم اورا در میان آب مغره فرو میبرد و آنرا باسم ده یك تقدیس مینمود.

عصابه . قطعه چرم مکتّبی است که در وقت نماز بر پیشانی یا بازری چپ بندند و این قطعه چرم دارای چهار آیه است که هر آیه‌را بر قطعهٔ از پوست یا کاغذ نوشته در آنجا قرار میدهند آیه اوّل از خرو ۲:۱۲-۱۰ دوّم خرو ۱۱:۱۲-۲۱ سوّم تث ٤:٦-۹ چهارم تث ۱۱:۱۸-۲۱ از آن پس حرف شین عبرانی‌را که بدین شکل است بر یك طرف آن قطعه چرم مینوشتند و گاهی از اوقات آیات فوق‌را با مرکّبی مخصوص بر دو قطعه پوست نوشته هر دورا بهم پیچیده در غلافی از پوست گوساله گذارده آنرا بابند یا تسمه که از خود پوست مسطور جدا گشته و عرضش نصف قیراط و طولش بقدر دو قدم میبود بسته غلاف مرقوم‌را در وقت نماز در نزدیکی آرنج دست چپ قرار میدادند و بعد از آنکه طرف چپ آن تسمه‌را بهیئت بای عبرانی گره میزدند آنوقت خود تسمه‌را بدور ساعد پیچیده تا بنزد خنصر منتهی میشد.

و یهودرا گمان چنان است که خداوند مخصوصاً باستعمال این عصابه امر فرموده است زیرا که آنچه‌را در خرو ۹:۱۳ و۱٦ تث ۸:٦ و۱۱:۱۸ بطور ظاهر ترجمه میکنند.

عصر . عبرانیان دو عصر از برای هر روز قرار میدادند چنانکه در خرو ٦:۱۲ و اعد ۳:۹ و۲۸:٤ مابین العصرین وارد است و در همین موقع بود که فصح‌را ذبح کرده قربانی عصرانه هر روزه‌را تقدیم مینمودند خرو ۳۹:۲۹-٤۱ و بر حسب قول کرائتیز عصر از غروب آفتاب و ابتدای تاریکی تاشفق میباشد تث ٦:۱٦ مز ٦:٥۹ و موافق قول فریسیان و معلّمین یهود عصر اوّل وقتی است که افتاب شروع بفرو رفتن مینماید یعنی از ساعت نهم از روز شروع میشود و شروع عصر دوّم حقیقی از غروب صحیح آفتاب است ملاحظه در روز.

عصیون . (قوی) موضعیست در جنوب غربی فلسطین یوش ٤:۱٥ و دور نیست که در نزد فصیحه حالیّه باشد.

عصیون جابر . (فقرات جبّار) شهریست بر خلیج عقبه که آخر منازل بنی اسرائیل است قبل از رسیدن ایشان بدشت صین اعد ۳٥:۳۳ تث ۸:۲ و محلّ مذکور همچو بندری بجهة کشتیهای سلیمان بود ۱ پاد ۹: ۲٦ و۲ تو ۱۷:۸ و یکی از کشتیهای یهوشافاط در آنجا شکسته شد ۱ پاد ٤۸:۲۲ و گمان

دارند که عصیون جابر در نزد عین غدیان بوده که بمسافت ده میل از دریا در قعر وادی عربه واقع است زیرا بر حسب گمان کیبرت و روبنصن خلیج عقبه در قدیم الایّام تا برین موضع امتداد میداشته است.

عطارد. خدای موهومی بت پرستان قدیم و قاصد ملأ اعلی خدائی که همواره معاون علم و تجارت بوده یونانیان ویرا هرمیس یعنی مفسّر ارادهٔ خدایان مینامیدند ومحتمل است بواسطه مسئله فوق بوده یا بواسطه مطلبی باشد که آود در بارهٔ ملاقات روس و هرمیس و هموطنان ایشان یاسس و فلیمون حکایت میکند که اهل لستره پس از شنیدن مواعظ پولس و مشاهده نمودن اینکه شخص لنگ‌را شفا بخشیده است در صدد آن شدند که از برای ایشان همچون عطارد خدای ایشان قربانی گذرانند و بارناباس‌را مرّیخ خطاب کردند چونکه از حیث صورت مسّن و سالخورده بود اع ١٤:١١ و١٢.

عطارها. نح ٣:٨ مقصود از سازندگان و فروشندگان عطریّات و دهنیّات معطّره میباشد خرو ٣٠:٢٥ و٣٧:٢٩ ٢تو ١٦:١٤ جا ١٠:١.

عطاروت. (تاجها) (١) شهری در قسمت و حدود جاد در طرف شرقی اردن اعد ٣٢:٣ و٣٤ و آن بمسافت ٧ میل بشمال غربی دیبون واقع و فعلاً آنرا اتاروس نامند. (٢) شهری در قسمت افرائیم یوش ٢:١٦ دور نیست که همان عطاروت ادّار باشد یوش ١٨:١٣ یا عطاره حالیّه که بمسافت ٦ میل بشمال بیت‌ایل واقع وکاندر بر آنست که همان الرّاریه میباشد.

عطای روحانی. اقر ١٢:١ بخشش و اقتدار معجزه و خوارق عادت است که بتوسط روح القدس اوّل بر مؤمنین مسیح افاضه شد مقابل اقر ١٢:٣-١١.

عطر. معروف است در ایّام قدیم و حالیّه عطریّات در مشرق زمین بسیار متداول و مستعمل بوده و هست ام ٢٧:٩ اش ٥٧:٩ و باشخاص یو ١٢:٣ و بلباس پاشیده میشد مز ٤٥:٨ و رخت خواب‌هارا نیز با عطریّات معطّر میکردند ام ٧:١٧ و در جلوتخت روان شاهزادگان بخور میسوزانیدند سرود ٣:٦ و٧ موسی نیز در باره علم عطریّات یا عطّاری ذکر مینماید و دو نسخه از برای ساختن عطریّات مقدّسه معموله در هیکل میدهد که یکی از برای تدهین و دیگری از برای بخور معمول بود خرو ٣٠:٢٣-٣٣ و ٣٤-٣٨.

عطروت شوفان. اعد ٣٢:٣٥ شهری از شهرهای جاد که در دشت موآب واقع بود.

عطروت بیت یوآب . ١تو ٢:٥٤ گمان میرود که آن لطرون باشد که بر راه اورشلیم بیافا واقع است.

عطریّات. در مومیائی کردن اموات نیز مستعمل بود مر ١٦:١ یو١٩:٣٩ و٤٠

ملاحظه در مومیائی بخور حنوط عطریات.

عطسه . (نفسی است) که از بینی انسان و حیوانات در اوقات مختلفه سخت بیرون جهد ۲پاد ۳۵:۴ و در ایّوب ۱۸:۴۱ همین لفظ اشاره بسخت نفس کشیدن لیویاتان در حال غضب میباشد.

عفرون . (شبیه بآهو) (۱) پسر صوحر حتّی که ابراهیم مزرعهٔ مکفیلهرا از وی خرید پید ۸:۲۳.

(۲) موضعیکه یهودا از اسرائیل گرفت ۲تو ۱۹:۱۳ و بعضیرا گمان چنان است که عفرون همان است و دیگران بر آنکه افرائیم است که مسیح در آنجا مخفی گشت ملاحظه در عفره .

(۳) کوه عفرون کوهی است بر حدود شمالی یهودا یوش ۹:۱۵ و دور نیست که همان سلسله قلّههای غربی وادی بیت حنینه است.

عفره . آهوی ماده (۱) بیت عفره موضع سر از یری است در کوهستان یهودا می ۱۰:۱.

(۲) موضعیست در حدود بنیامین که فوجی از فلسطینیّین بدآنجا شدند یوش ۲۳:۱۸ و اسمو ۱۷:۱۳ و بعضی بر آنند که عفره همان عفرون است ۲تو ۱۹:۱۳ یا اینکه همان افرائیم است که خداوند ما بعد از زنده کردن العازر بدآنجا شد یو ۵۴:۱۱ اوسیبیوس و جرم گویند که آن بمسافت پنج میل رومانی از بیت ایل دور بطرف مشرق واقع است و در صورت صحّت قول ایشان عفره در نزد طیّبه حالیّه میباشد.

عفری یوآش الابیعزری . داو ۱۱:۶ و ۲۴ همان دهی است که جدعون فرشتهٔ خدارا در آنجا دیده مذبحیرا که خود در آن دفن شد بر پا نمود داو ۲۷:۸ و۳۲ و در همین عفره ابیمالك هفتاد نفر از برادران خودرا بقتل رسانیده داو ۱:۹ و۵ و۶ بر قبیله خود سلطنت یافت و از این معلوم میشود که عفره ابیعزر در ملك منسّی در نزدیکی شکیم واقع و کاندر گمان دارد فرعاتای جدیده میباشد.

عفنی . (متعفّن) شهریست در حدود بنیامین یوش ۲۴:۱۸ که همان جفنه یوسیفوس است و همان جفنه حالیّه میباشد که بمسافت دو میل یا سه بشمال غربی بیتایل واقع و در ایّام وسپاسیانش شهر عمده بود.

عقاب . مرغی شکاری و نا پاك است لا ۱۳:۱۱ تث ۱۲:۱۴ که زیست او بر شکارش موقوف و اینمرغ در فلسطین و شام بانواع مختلف دیده شود و کوچکترین آنرا رخم یا مرغ فرعون نامند و اشتباهاً آنرا لاشخوار نامیده اند.

عقبه . عقربیم . اعد ۴:۳۴ یوش ۳:۱۵ داو ۳۶:۱ کوهی است که بحر المیترا از عربه جدا میکنند.

عقرب . معروف است حیوانی است موذی که طولش از یك الی دو قیراط و بیشتر است گزیدنش بسیار سخت و دردناک است مکا ٥:٩ و در فلسطین وشام خصوصاً در سینا بسیار است و بر هشت قسم میباشد و در ایّام زمستان بیهوش‌و بیحسّ و همواره بر حشرات و ملخ



عقرب

و غیره زیست نماید نیشش در منتها الیه گره دمش میباشد و چون راه رود دم خودرا بالا گیرد چنانکه اشاره به گزیدن بنماید و در ١ پاد ١١:١٢ مسطور است که رحبعام قومرا جواب داد پدرم شمارا بتازیانه‌ها تنبیه میکرد امّا من شمارا با عقربها تنبیه خواهم کرد.

عقرون . (مهاجرت). شهر شمالی از شهرهای پنجگانه فلسطینیان یوش ٣:١٣ که بر حدود یهودا واقع یوش ١١:١٥ و یهودا آنرا مفتوح ساختند یوش ٤٥:١٥ لکن از آن پس به سبط دان داده شد یوش ٤٣:١٩ و بعد از آنکه فلسطینیان آنرا مجدّداً در ملك خود در آورده بودند اسمو ١٠:٥ شموئیل آنرا مفتوح ساخت اسمو ٥٣:١٧ و باز بعد از آن بتصرّف فلسطینیان در آمد اسمو ٥٢:١٧ و٢ پاد ٢:١ ار ٢٠:٢٥ عا ١: ٨ زك ٥:٩ و الآن آنرا عاقر گویند و آن ده کوچکی است و بر تلّی که دوازده میل از یافا دور و بطرف جنوب شرقی میباشد واقع و در آن پنجاه خانه یوشی میباشد بدین لحاظ نبوّت صفنیای نبی تکمیل یافت که فرمود عقرون ازریشه کنده میشود صف ٤:٢.

عقیق . معروف است و آنرا نوعهای بسیار است لکن مخصوصاً باید درسنك قرمز معروف استعمال شود و در اینصورت ذکر صفت از برای آن لازم نیست مکا ٣:٤ وگاهی از اوقات بصفت قرمزی متّصف گشته مذکور است ملاحظه در خرو ١٧:٢٨ و١٠:٣٩ حز١٣:٢٨ مکا ٢٠:٢١ و هرگاه مقصود از ذکر عقیق قرمز نباشد باید آنرا برنگهای معیّنهٔ مثل عقیق کبود خرو ١٠:٢٤ حز ١: ٢٦ و١:١٠ و سفید خرو ١٨:٢٨ و ١١:٣٩ حز١٣:٢٨ مکا ١٩:٢١ و سبز مکا ٢٠:٢١ توصیف نمود.

امّا عقیق سفید نه مقصودشان از الماس است زیرا که قدما علم تراش آنرا نداشتند و دور نیست که مقصود از بلور بوده است که در اصطلاح معدنچیان آنرا کلسدونی گویند و عقیق قرمز همان قسمی است که قدیمیان آنرا از برای نگین انکشترها نکاه میداشتند و بکار میبردند و امّا عقیق کبود همان یاقوت است ملاحظه در" یاقوت.

عقیق . معروف است خرو ۲۸: ۱۷ حز ۱۳:۲۸ مکا ٤:۳ و ۳۱: ۲۰ یکی از سنگهای گرانبها و حکّاکی شده است که بر سینه بند کاهن اعظم بود و هم یکی از سنگهای اساس اورشلیم جدید است که یوحنّای حواری در روءیا مشاهده نمود لفظ عبری آن اودیم بمعنی سرد یا سردیس میباشدکه منسوب بشهر سردیس است که در ولایت لیدیا واقع است در این اوقات آنرا کارنیلیان مینامند و آن عقیق اعلا درجه ایست که در نهایت سرخی است و شباهت بخون دارد و یا برنك بشره انسانی میباشد سنگی بسیار شفّاف و از برای حکّاکی خیلی مناسب و نیکو است و جنس دیگر این سنگ که سرخ تیره میباشد بعقیق یمانی مشهور است که در یمن و عربستان یافت میشود .

عکسه . (خلخال) دخت کالب بن یفنّه که پسر عمویش ویرا از عتنئیل تزویج نمود چه که کالب با خود شرط کرده بود که هر کس دبیّررا بقتل رساند دختر خودرا بدو تزویج نماید پس عتنئیل ویرا زده عکسه‌را بحبالهٔ نکاح خود در آورده پدرش چشمه‌های فوقانی و تحتانی‌را با املاك حوالی آنها بعلاوه بر مهر بوی داد یوش ۱۵: ۱۵ـ۱۹ داو ۱: ۱۱ـ۱۵ .

عکو . ریك داغ اسکلهٔ ایست منسوب به فینیقیان که بمسافت ۸ میل بشمال غربی کوه کرمل واقع و به اشیر داده شد لکن سکّان آنجاها بر حال خود باقی ماندند و هم چنین سکّان صیدون واحلب و اکذیب و جله و افیق و رحوب داو ۱: ۳۱ و در زمان یونانیان و رومانیان آنرا بتولمایس میگفتند و آن همان عکّای حالیّه است که الیوم دارای شش هزار نفوس میباشد و آن یکی از قلاع مشهوره تاریخی مشرق است و ناپلیون اوّل آنرا محاصره نموده لکن سعیش ناچیز شده بی نیل بمرام مراجعت نمود .

علف . گاهی قصد از مطلق روئیدنی میباشد اش ۱۵: ۶ و گاهی مقصود از علوفهٔ حیوانان است مز ۱۰٤: ۱٤ سرعت روئیدن و تر و تازگی و سوختن و پژمردگی علف در هنگام خشکی اسباب مثل زدن نویسندگان کتب مقدّسه گردیده است چنانکه در مز ۹۰: ۵ و ٦ و۹۲: ۷ و۱۰۳: ۱۵ و١٦ و اش ٤۰: ٦ـ۸ و۵۱: ۱۲ ویع ۱: ۱۰ و ۱پط ۱: ٢٤ مسطور است انواع و اقسام علفهای بوته دارارا فعلاً در شام از برای سوخت استعمال مینمایند چه که هیزم در آنحدود کمیاب است مت ٦: ۲۸ـ۳۰ و سیّاحان در آنحدود همواره علفهارا بر روی بامها روئیده می‌بینند چونکه بام تخت و مسطّح است و مثل بامهای ایران ساخته میشوند چنین‌گونه علفها در ایّام قطع باران زود می‌خشکند مز ۱۲۹: ٦ و ۷ اش ۳۷: ۲۷ .

علم سابق یا پیش والی . صفتی از صفات خدای تعالی است که تمام حوادث‌را قبل از وقوع عالم است اع ۲: ۲۳ و اینعلم ازلی

است اع ۱۸:۱۵ که بدآن استصواب حضرت اقدس الهی مؤمنین‌را از برای اطاعت خود بر گزیده است ۱ پط ۱:۲.

علم. ۱ تیمو ۲۰:۶ حوّاری بادعای کذب علم اعلی درجه اشاره میفرماید چنانکه فرقه ناستیکها مدّعی آن بوده خیالات باطنیّه‌را بر مژده پاك مسیح و راه حقیقی نجات ترجیح همیدادند اقر ۱:۸ قل ۲: ۱۸_۲۳.

علم. اینلفظ از دو کلمهٔ عبرانی ترجمه شده است یکی نَس که بمعنی چوبی است که بر زبر آن مشعلی باشد مز ۴:۶۰ و اش ۳:۱۸ مقابل اش ۱۷:۳۰ و۱۰:۶۲ و ار ۶:۴ و۲۱: و۱۲:۵۱ و۲۷.

و دیگری دجل است که بمعنی علم یا بیرق میباشد که از قماش ترتیب یافته صورت بر آن نگارند چنانکه در عد ۵۲:۱ مز ۵:۲۰ سرود ۴:۲. علم و سرود ۴:۶ بیرق مکتوب است.

بعضی از علمای یهود گویند که بر علم بنی یهودا صورت شیر بود و بر علم بنی رأوبین صورت مرد و بر علم بنی افرائیم صورت گاو و بر علم دان صورت کرکس منقوش بود ملاحظه در مکروه مخربی.

علاموت یا الاموت. دوشیزگان لفظی موسیقی و محتمل است که بمناسبت معنایش قصد از این باشد که با صدای دوشیرگان خوانده شود عنوان مز ۴۶: است ۱تو ۱۵: ۲۰.

علمت. (پوشش) شهری منسوب بسبط لاوی که در قسمت بن‌یامین بود ۱ تو ۶۰:۶ که در یوش ۱۸:۲۱ علمون خوانده شده است و بعضی بر آنند که علمت همان علمیت جدیده است که بمسافت چهار میل بشمال شرقی قدس و یك میل دور از عناتا واقعست.

علمون. ملاحظه در علمت.

علمون دبلتایم. سرپوش دو قطعهٔ انجیر یکی از منازل بنی اسرائیل که در نزدیکی نهر ارنون بود اعد ۴۶:۳۳ و۴۷ و امکان دارد که همان بیت دبلاتایم باشد ار ۴۸: ۲۲.

عماسا. (گوسفند) (۱) پسر ثیرا و ابی‌جایل که در گناه ابشالوم شراکت میداشت و سردار لشکرش بود ۲سمو ۲۵:۱۷ هنگامیکه یوآب لشکر ویرا هزیمت داده آبشالوم‌را بقتل رسانید عماسّا باطاعت داود در آمده داود ویرا بجای یوآب سردار لشکر نمود زیرا که داود بواسطه قتل آبشالوم یوآبرا مکروه میداشت لکن چون شبع عاصی شده عماسّارا برای جمع آوری لشکر فرستاد که در ظرف سه روز لشگررا فراهم آورد و او از اینمطلب عاجز گشت و ابی‌شای‌را با سپاه خاصّه فرستاد که به شبع برسند بنابراین یوآب با برادر خود ابی‌شای رفته عماسّارا در نزد صخرهٔ عظیم که در جبعون است یافت و چنان نمود که عماسّارا سلام خواهد کرد

و چون نزدیك رسید ویرا با شمشیر زده مجدداً خود در جایش سردار گشت ۲سمو ۲۰:۹ـ۱۴.

(۲) رئیس افرائیمی پسر حدلای که در سلطنت احاز ریاست میداشت ۲تو ۲۸:۱۲.

عمالیق. (ساکن وادی) و او پسر الیفاز بن عیسو امیر ادوم بود پید ۳۶:۱٦ و لکن طایفه عمالقه از اینان بدین نام نامیده نشدند زیرا که خیلی قبل از این بدان نام معروف بودند پید ۱٤:۷.

عمالیق وعمالقه. طایفه قوی و صاحب اقتداریکه اولاً در حکایت کدرلاعومر مذکورند پید ۱٤:۷ و اصل و منشأ ایشان معلوم نیست الا اینکه بلعام ایشانرا اول طایفه میگوید اعد ۲٤:۲۰ و بنی اسرائیل ایشانرا از رفیدیم هزیمت دادند و خداوند نیز ایشانرا مکرر زد زیرا که بابنی اسرائیل مقاومت مینمودند و جدعون ایشان‌را هزیمت داد داو ۷:۱۲ و داود نیز آنهارا شکست داد ۱سمو ۳۰: و بالأخره اسم ایشان ابدالدهر منقرض گشته ۱سمو ۳۰:۱۷ و ۱تو ٤:٤۳ و مملکت ایشان فیمابین کنعان و مصر در دشت سینا بود پید ۱٤:۷ خرو۱۷:۸ اعد ۱۳:۲۹ و۱٤:۲۵ ملاحظه در سینا.

عمرام. قوم خدا یتعالی ۱ لاوی که پدر موسی بود خرو ۱۸:٦ــ۲۰ ۲ یکی از کسانیکه زن غریبه تزویج نمودند عز ۱۰: ۳٤.

عمری. (بنده یهوه) رئیسی که در لشکر اسرائیل بود ۱پاد ۱٦:۱٦ و بمحاصره جبثون میپرداخت در این حال خبر متواتر شد که زمری که رئیس دیگر بود ملك‌را از لباس حیوة عاری ساخته است و خود ادعای سلطنت مینماید لکن سپاه و لشگر عمریرا بپادشاهی نامزد کرده از محاصره جبثون دست بر داشته به ترصه جائیکه زمری ساکن بود آمدند و اورا دستگیر ساختند و چون زمری چنین دید خانه‌را که خود در او میزیست بسوخت و خود در آنجا هلاك شد از آن پس اسرائیلیان دو فرقه شدند.

امّا بعد از جنك کوچکی عمری غلبه یافته به تخت شهریاری بر آمده مدت دوازده سال با نهایت بد سیرتی ملك راند و در سال ششم سلطنتش سامره‌را بنا کرد که از آن زمان به بعد قصبهٔ اسباط عشره گشت و میکاهی نبی قوانین عمری و اعمال خاندان احاب‌را ذکر مینماید ومتابعین آنهارا سرزنش و توبیخ میفرماید می ٦:۱٦ و گمان چنان است که قوانین مرقومه اختصاص به بت پرستی داشته است.

عمشیسای. (سنگین) کاهنی که در ایام نحمیا بود نح ۱۱:۱۳ و بعضیرا گمان چنان است که او معسای میباشد ۱تو ۹:۱۲.

عماد. (قومی طویل المدّه) و او شهری است از اشیر یوش ۱۹:۲٦ که روبنصن گمان دارد که عمعاد شفا عمرد است و در یك آنرا

العامود دانسته است.

عمّی صدیم . ملاحظه در صدیم.

عمل—اعمال . کارهای نیک‌را گویند اف ۲:۱۰ که نتیجهٔ محبّت و اطاعت بشریعت اقدس الهی است که محض طلب تمجید او تعالی بجا آورده میشود ایمان بدون عمل مرده است یعنی آنرا علامت و نشانهٔ زندگی نیست لهذا عمل برهان و قیاس قوّت و نوع آن میباشد یع ۲:۱۷ و۱۸ و۲۶ و اعمال لفظاً از برای آیات و معجزات استعمال شده است اعد ۱۶:۲۸ یو ۵:۲۰ و۱۰:۲۵.

عمّامه . قوم عبرانی خصوصاً کاهنان نهایت فخررا در عمامّه‌های نیکو میدانستند خرو ۲۸:۳۶—۴۰ و آنها انواع مختلف بودند لکن در توراة چندان مذکور نیست جزء آنکه تفصیل ساختن و کیفیّت وصف آنرا مذکور میدارد و آنچه‌را که بدست آورده ایم از قرار تفصیل است.

عمّامه‌های آشوریان پیچیده می‌بودند خرو ۲۳:۱۵ و عمامه‌های کهنه اسرائیلیان از کتّان نازك بود خرو ۲۸:۳۹ و۳۹:۲۸ و دامادرا با عمّامهٔ رنگارنك زینت مینمودند اش ۶۱:۱۰ وپوشیدن سر در تاریخ عبرانیان همواره علامت حزن و اندوه بوده است ۲سمو۱۵:۳۰ ار ۱۴:۳ و٤ لکن در آیات ذیل به پوشیدن سر و صورت با ردا اشاره مینماید ۱پاد ۱۹:۱۳ و بر داشتن عمامه علامت تواضع میباشد چنانکه در حز ۲۱:۲۶ مذکور است و طهارت عمّامه مثل طهارت سایر لباسها دلالت بر طهارت قلب مینمود زك ۳:۵.

عمانوئیل . (خدا با ما است) اسم پسری که در ایّام اشعیای نبی تولّد یافت اش ۷:۱٤ لکن رمزاً اشاره بهمان عمانوئیل است که در انجیل متی ۱:۲۳ وارد گشته ملاحظه در مسیح.

عمه . شهری از شهرهای اشیر است یوش ۱۹:۳۰ و طمسن بر آنست که عمّه همان علماء است که در شمال اکزیب بمسافت پنج میل از ساحل واقعست .

عمّون . زمین عمّونیان مقاطعهٔ ایست در طرف شرقی بحر الملح که از نهر زرقاء معیّن (ارنون) تا بر زقایبوق امتداد دارد و هر چند زمین بنی عمّون و حدود عمّون و شهرهای عمّون بیش از پانزده مرتبه در کتاب مقدّس وارد گشته باوجود آن تعین و تحدید حدود مملکت ایشان‌را نتوان‌کرد زیرا که همواره از شهری بشهری نقل و انتقال نموده حدود اتّساع میافت و آنچه میتوانیم گفت این است که در شمال مملکت موآب بود و اراضی جلعاد هم در جزو آن بود و حشبان و ربّه و منیت از جمله شهرهای ایشان بود و علاوه بر این بعضی از شهرهائیرا که عمّونیان در ایّام قضاه ادّعای مالکیّت مینمودند سابقاً متعلّق بموآب بوده است مقابل داو ۱۱:۱۳ اعد ۲۱:۲۶.

عمواس. (چشمه‌های گرم) دهی است که بمسافت شصت تیر پرتاب از اورشلیم واقع است لو ۲۴:۱۳. و معلّمین‌را در خصوص موضع این ده اختلاف است و مواضعی‌را که گمان دارند که باید عمواس باشد از قرار تفصیل است.

(۱) مزرعه ایست که آنرا عمواس گویندکه در قرن سیّم به نیکوپولیس معروف بود و آن در ساحل فلسطین بمسافت ۲۲ میل باورشلیم و۱۰ میل به لـّد مانده واقع است لکن از اورشلیم پیش از آنکه لوقا میگوید دور است.

(۲) ده انگور یا قریه العنب که بمسافت سفر سه ساعت دور از اورشلیم در راه یافا واقع است.

(۳) کولونیّه که بمسافت چهار میل و نصف در غربی اورشلیم براه یافا واقعست.

(٤) ارطاس دهی است که دو میل از بیت‌لحم بطرف جنوب غربی واقع است.

(۵) کبیبه که بمسافت ۷ میل بشمال غربی اورشلیم واقع است.

عموره. (غرق) یکی از شهرهائی که در وادی سدیم واقع بود پید ۱٤:۱–۱۱ و عموره غالباً با لفظ سدوم مذکور است و بواسطه شرارتش خداوند منهدمش نمود پید ۱۸:۲۰ و۱۹:۲٤ و۲۸ و موسی اینمطلب‌را همچو تحذیر و تخویف از برای بنی‌–اسرائیل قرار داده ذکر میفرمود تث ۲۹:۲۳ و۳۲:۳۲ و اشعیای نبی نیز بر آن اشاره میفرماید اش ۱:۹ و۱۰ ار۲۳:۱٤ و٤۹:۱۸ و۵۰:٤۰ عا ٤:۱۱ صف ۲:۹ و خداوند ما در منت ۱۰:۱۵ روم۹:۲۹ ۲پط ۲:۶ یهودا ۷ و از قرار معلوم در شمال بحر الملح واقع بوده است. ملاحظه در سدوم و بحر الملح.

عمی. (قوم من). اسمی است که پیغمبر بنی اسرائیل‌را فرمود که برادران خودرا بدین اسم خطاب کنند هو ۲:۱ تا اینمطلب تاکیداً از برای این باشد که ایشان قوم خاص خدایند چه که حضرت اقدس الهی بزبان هوشع نبی ایشان‌را لوعمّی نه قوم من خطاب فرموده بود هو ۱:۹.

عمی ناداب. (قوم امیر) یکی از اجداد مسیح و او پدر رام یا ارام است و رام نوهٔ یهودا و پدر الیشابع زوجهٔ هارون بود خرو ۶:۲۳ را ٤:۱۹ و ۱تو ۲:۹ و۱۰ مت ۱:٤ لو ۳:۳۳.

عناب. (موضع انگور) یکی از شهرهای عناقیان است یوش ۱۱:۲۱ و۱۵:۵۰ که الی الآن هم آنرا گویند و ۱۰ میل از طرف جنوب غربی از حبرون دور است.

عناثوث. (جوابها) شهری در بن‌یامین که منسوب بلاویان بود یوش ۲۱:۱۸ و ۱تو ۶:۶۰ که مسقط الرّاس ارمیای نبی بود ار ۱:۱ و۱۱:۲۱ و۲۳ و۳۲:۷–۹ و بر راه آشوریان واقع بود اش ۱۰:۳۰ که

بعضی از سکّان آن با زروبابل مراجعت نمودند عز ۲:۲۳ نح ۷:۲۷ و فعلاً قریهٔ در آن محلّ است که دارای بیست خانوار و بمسافت چهار میل بشمال شرقی اورشلیم واقع و آنرا عناتا گویند و آن شخصی که گوید عناتوت همان قریهٔ العنب است که در نزدیکی ابوغوش در غربی کولونیه واقع میباشد اشتباه کرده است وساکنان شهرمسطوررا عناتوتی گویند ۱تو ۱۱:۲۸ و۱۲:۳.

عناق . (قلاده) پدر اربع بود یوش ۱۵: ۱۳ و۱۴ و۲۱:۱۱ که حبرونرا بدآنواسطه قریهٔ اربع گفتند ویرا سه پسر بود اعد ۱۳: ۲۲ داو ۱:۲۰ و اولاده ویرا بنی عناق گویند اعد ۱۳:۲۸ و۳۳ تث ۱:۲۸ و بر حسب صحیفهٔ یوشع ۱۴:۱۵ اربع از مردان بزرگ و معروف عناقیان بود.

عناقیان . ذریّه عناقرا گویند تث ۲:۱۰ و۱۱ یوش ۱۱:۲۱ و۲۲ و۱۴:۱۲ و۱۵ و از جملهٔ شجاعان و به بلند قدی مشهور بودند و محلّ و مسکن ایشان در میانهٔ اورشلیم و حبرون بود بلند قدی و هیبت ایشان جاسوسان بنی اسرائیل‌را ترسانید اعد ۱۳:۲۸ امّا اسرائیلیان بر ایشان دست یافته املاک ایشان‌را متصرّف شدند و حبرون در قسمت کالب در آمد یوش ۱۴:۱۴ ملاحظه در جبّار.

عنکبوت . حیوانی است معروف که خانهٔ خود از لعاب دهان خود ترتیب داده می‌تند و رمزاً اشاره به کوتاهی زندگانی انسان و بطلان آرزوهای اومینماید ایّوب ۸:۱۴ اش ۵۹:۵ و از قراریکه در کتاب مقدّس مذکور است معلوم میشود که در هر جا حتّی قصرهای سلاطین یافت میشود ام ۳۰:۲۸.

عنمالك . ملاحظه در ادّرم ملك.

عنوان . ملاحظه در صلیب.

عنی . (جواب دهنده) و او پدراهولیبامه زوجه عیصو ساکن کوه حور بود و چون الاغهای پدر خودرا در دشت میچرانید چشمه‌هائی آب گرم پیدا کرد پید ۳۶:۲۴ اینگونه چشمه‌ها در سواحل شرقی دریای قلزم فعلاً نیز یافت میشود که کلیر هوئی خوانده میشوند هینکستن برگ گمان دارد که اسم دیگر عنی بثری میباشد بمناسبت پیدا کردن این چشمه‌ها.

عنتیه . (یهوّه پنهان فرمود) شهری از شهرهای بن‌یامینیان بعد از مراجعت از اسیری نح ۱۱:۳۲ و قول صحیح آنستکه آن خانه حنینا میباشد که بمسافت سه میل بطرف شمال اورشلیم واقع بود.

عوّا . (خراب). ۲پاد ۱۷:۲۴ و بزعم روبنصن همان هیئت است که بر فرات واقع میباشد.

عوبدیاه . (بندهٔ یهوّه) ضابط پرهیزکاری که در خانوادهٔ آخاب بود و یکصد و پنجاه نفر از انبیای خدارا در وقتیکه ایزابل در

صدد قتل آنها بود پنهان داشت ۱ پاد ۱۸:۳ـ ۱٦.

عوبدیاه. لفظ عوبدیاه یعنی بندهٔ یهوه و او چهارمین انبیاء اصغر بود محتمل است که تخمیناً در سال ۵۷۸ قبل از مسیح نبوت مینمود زمان بودنش‌را بیقین قطعی معین نتوان نمود ولی محتمل است که با یرمیاه و حزقیل معاصر بوده زیرا که او بر تکبر و اهانتهای ظالمانهٔ که ادومیان نسبت باسرائیلیان بعد از خرابی شهر ایشان مینمودند همان‌عقوبت هولناکی‌را که شایستهٔ این افعال ناشایسته بود بر ایشان اعلام کرده و از غلبهٔ آخری صهیون نیز نبوت نمود آیه ۱۷ـ۲۱ و بموافق کتاب یوسفون نبوت مرقوم تخمیناً بقدر ۵ سال بعد از خرابی اورشلیم تکمیل یافت.

عوبید ادوم. (بندهٔ ادوم) شخص جتی که در ایام داود بود ۱ تو ۱۳:۱۳ که تابوت خداوند مدت سه ماه بعد از موت عزه در خانه او ماند ۱ سمو ٦:٦ـ۱۰ و چون خداوند بسبب تابوت عهد عوبید ادوم‌را مبارك فرمود بدان لحاظ غیرت داود بحرکت آمده تابوت‌را از خانهٔ او نقل نموده باورشلیم آورد ۲ سمو ٦:۱۲ـ۲۰.

(۲) امین خزائن هیکل در مدت سلطنت امصیا ۲ تو ۲۵:۲٤.

عوج. (درازگردن یا کج) شهریار باشان که در قامت و بأس و هیبت درکمال شجاعت بود تث ۳:۱۱ یوش ۱۲:۱۳ و از اولادهٔ رفائیان بوده اسرائیلیان از دخول به حدود خودش منع نمود تث ۳:۱ لکن در جنك هولناك خونین که در ادرعی واقع شد هزیمت یافته خود و پسرانش مقتول گشتند اعد ۲۱:۳٤ تث ٤:۱ و شهرهای ششگانه حصاردار وی در میانه سبط راوبین و جاد و نیم سبط منسه تقسیم یافت اعد ۳۲:۳۲ـ۵ تث ۳:۳ـ۵ و۱۳ـ۱۷ تختش از آهن بود که اهالی ربهٔ بنی عمون آنرا در میان تحفه و عتیقه‌های زمان‌خود نگاه میداشتند تث۳:۱۱.

عود. عود یا بربط بعد از عود قماری نوشته نبود. قماری مکا ۱۸:۱۳ یك نوع چوبی است از درخت کوچکی که آنرا توجا ارتیکولیتا گویند که قدما خصوصاً رومانیان



عود

آنرا برای اسبابها و بخاریهای خانه بکار میبردند چوبش قرمز رنك و بویش معطر میباشد.

عود. (قماری) مکا ۱۸:۱۲ چوب ثیا یا لینیاس که همواره سبز و معطر و تقریباً

شبیه بدرخت ار بارواینی میباشد. پانزده الی بیست و پنج قدم مرتفع شود و در لیبا در حوالی کوه اطلس دیده میشود این چوب از برای بخورات بکار برده میشود و چوب کبرانس نامند و در میان رومانیان گران بها بوده آنرا از برای زینت بکار میبردند و صمغ سنداراخ که در نزد تجّار معروف است از آن حاصل شود.

عودید. (بانی) (۱) پدر عزریای نبی که در ایّام شهریاری آسامیزیست ۲ تو ۱۵:۱ ـ۸ و بعضیرا گمان چنان است که عودید که در آیات همین باب مذکور است قصد از عزریان بن عودید میباشد و احتمال هم میرود که خود عودید نبی نیز بطوریکه پسرش نبوّت و گفتگو کرده است گفتگو کرده باشد.

(۲) پیغمبری کـه در ایّام فقـح قوم اسرائیل‌را بر آن داشت که اسیران یهودارا که عدد ایشان دویست هزار پسر و دختر و زن بودند رها کنند ۲تو ۲۸:۹ـ۱۱.

عوص. (ثمرآور) عوص بن ارام نوهٔ سام است پید ۱۰:۲۳ که در ۱تو ۱:۱۷ در میانهٔ اولاد سام مذکور است و این مطلب‌را غریب نباید شمرد چه که عبرانیان‌را عادت این بود که بسیار اوقات نوه و نبیرهٔ‌را بمنزلهٔ اولاد طبقهٔ اوّل فرض مینمودند.

(۲) اوّل زادهٔ ناحور وملکه پید ۲۲:۲۱.

(۳) عوص ابن ویشان و نوهٔ سعیر پید ۳۶:۲۸.

امّا زمین عوص که وطن ایّوب صابر بود ایّوب ۱:۱ و عوص ابن ارام که این زمین باسم وی مسمّی گشت در پید ۱۰:۲۳ مذکور است و اراضی عوص با مصر وفلسطین و اشقلون و غـزّه و عقرون و اشدود و ادوم و موآب و عمّون و صور و سایر بلاد آن نواحی شرقیّه مذکور است ار ۲۵:۲۰ و با مملکت ادوم در نیاحات ٤:۲۱ وارد گشته است.

امّا در بارهٔ موقع زمین عوص علمارا اختلاف است یوسیفوس گوید که عوص پدر سکّان دمشق و لجا میباشد و بعضی بر آنند که عوص همان اورفا است که بر فرات واقع میباشد ملاحظه در اور.

ودر آنجا در جوار باب جاران در همان شهر چاه ایّوب است که اهالی آنرا بسیار احترام مینماید زیرا که گمان دارند که ایّوب از آن آشامید و البتّه بر صاحبان بصیرت اعتقادات تقلیدیّه‌که در بارهٔ ایّوب در مشرق زمین معمول و معروف است مخفی نخواهد بود حتی اینکه گویند وی‌را در کوه لبنان‌که در نزدیکی نیحا است مزاریست و قول محلّ اعتبار آنست که زمین عوص در نجد واقع بوده است.

عوّیم. (خراب) یکی از شهرهای بن‌ـ یامین است یوش ۱۸:۲۳ که در نزدیکی بیت‌ایل واقع است.

عویت . (خراب) شهر هداد بن بداد است پید ۳۶:۳۵ و ۱تو ۱:۴۶ و قول قریب بصحّت آنستکه در قسم شمالی شرقی کوه سعیر است .

عهد . شرطیست که در میانهٔ انسان و حضرت باری بر قرار میشود اش ۱۵:۲۸ و۱۸ همچو عهدیکه با ابرام بر قرار داشت پید ۹:۹ــ۱۵ و۱۵:۱۸ و غیره یا در میانه انسان و شخص دیگر همچو عهد ابراهیم با ابی‌مالك پید ۲۱:۲۷ و۳۲ و گاهی مقصود از عهد یادآوری یا فریضه ایست لا ۲۴:۷ــ۹ و اشعیای نبی حاکمان و والیان اسرائیلرا همچو اشخاصیکه با هاویه عهد بسته اند تشبیه میفرماید اش ۱۵:۲۸ــ۱۸ و نیز گوید که عهدی با مرگ استوار داشته اند که ایشان‌را ضرری نرساند و قوم اسرائیل از استوار داشتن عهد با قبایل مجاوره خود ممنوع بودند خرو ۳۴:۱۲ الاّ اینکه چون جبعونیان ایشانرا فریفتند عهدیرا با ایشان بستند یوش ۹:۱۸ که تا ایّام شاؤل نگاه میداشتند۲سمو ۲۱:۱ــ۹ وچون مملکت منقسم گردید هر دو سبط با قبایل بت پرست عهد بسته بدآن واسطه در شرّعظیمی افتاده منجرّ بخرابی هر دو مملکت گردید. امّا عبارت عهد نمك اعد۱۸:۱۹ اشاره بدوام و استقامت آن عهد میباشد زیرا که نمك طعام‌را از فساد نگاه میدارد و بدآنواسطه آن‌را عهد نمك ابدی گویند و از جمله اخبار مشهوره است که چون کسی نان و نمك با اعراب خورد میزبانرا واجب است که از آن مهمان که نان و نمك خورد محافظت نماید و عهد شکستن از جمله گناهان کبیره بود که خداوند آنرا باشدّ عقوبت جزا میداد ۲سمو ۲۱:۱ــ۹ حز ۱۷:۱۶ .

عبارت قطع عهد از کاریکه در وقت عهد بستن میکردند گرفته شده است زیرا که در آنوقت‌که عهد می‌بستند گاو جوانی‌را بدو قطعه منقسم نموده پاره‌را در اینطرف و پارهٔ دیگررا در طرف دیگر گذاشته از آن پس از میان آنها عبور مینمودند پید ۱۵:۱۰ و۱۸ ار ۳۴:۱۸ و لکن بعد از آنکه قواعد دینیّه در میان خلق استقرار یافت ولیمهٔ از برای اینمطلب یعنی قطع عهد تدارك مینمود پید ۲۶:۳۰ و بسا میشود که مقصود از عهدها که در رومانیان ۹:۴ مذکور است عهدها و وعده‌هائی باشد که خدا بابراهیم داد و در عهد قدیم قطع عهد بواسطهٔ خون حیوانات میشد امّا در عهد جدید مت ۲۶:۲۸ بواسطه خون مسیح است و در عهد قدیم قواعد مقرّره آن بسته به غسلها و طعامها و روزه‌ها و عیدها و وصایای‌جسدیّه بود عب۹ امّا قواعد ثانی ایمان و اتّحاد افرادی است و مقصود از عهد قدیم سی و نه کتاب اوّل است که در یك مجلّد میباشد و عهد جدید شامل بیست و هفت کتاب است که در منتهای آن مجلّد میباشد .

عیبال . (سنك). (۱) یکی از نسل سعیر حوری است پید ۳۶:۲۳ و ۱تو ۱:۴۰ .

(۲) پسر یقطان از نسل عابر ۱ تو ۲۲:۱ که در پید ۲۸:۱۰ عوبال خوانده شده است۰

(۳) یکی از کوههائی که اسباط اسرائیل در وقت نطق برکتها و لعنتها بر آنها ایستاده تث ۲۹:۱۱ یوش ۸:۳۰ـ۳۵ و اسم کوه دیگر جرزیم (کوه طور) بود۰

امّا کوه عیبال ستّی سلامیّه سنگلاخ است که ۳۰۷۶ قدم فوق سطح دریا و ۱۲۰۰ قدم فوق سطح وادی آنجا میباشد و از کوه طور بکوه ستّی سلامیّه صدا به خوبی شنیده و مفهوم میگردد و در وادی فیمابین این دو کوه شهر نائین است که همان شکّیم قدیم میباشد امّا قلّه عیبال همواره ایست که منتهایش در نزدیکی حدود غربی کوه و از آنجا اراضی فلسطین از کوه شیخ تا نزدیکی بیت‌ایل و از دریای روم تا بحوران دیده شود۰

گمان کاندر بر آن است که آن مذبحی که یوشع بر پا نمود در نزد عماد الدّین بر قلّه کوه بوده است ملاحظه در جرزیم و شکیم ۰

عید شاهد مذبحی که بنی رأوبین و بنی جاد بنا نمودند تا بدآنواسطه خداوندرا فیمابین حدود خود شاهد قرار دهند یوش ۳٤:۲۲ و بعضی‌را گمان چنان است که آن مذبح در طرف شرقی اردن بود۰

امّا گمان کاندر چنان است که در نزد قرن سرطابه بمسافت ۱۱ میل بشمال شرقی سیلون واقع بوده است۰

عید - اعیاد. عیدهای یهودرا برسه قسم منقسم نموده اند ۰

(۱) سبت و عید سرماه و عید سال هفتم و سال یوبیل۰

(۲) عید فصح و عید پنجاهم و یا عید هفته‌ها و عید سایبانها یا جمع ۰

(۳) عید فوریم و عید التّجدید۰

امّا دو قسم اوّل از دست شارع دین‌موسوی یعنی موسای نبی از برای قوم اسرائیل داده شد و قسمت سوّم بعد از اسیری بابل معروف گشت و از هر ذکوری همین مطلوب بود که در موقع دو قسم اوّل در حضور خداوند حاضر شده هدیه‌های خودرا در نهایت خوشحالی و فرح بگذراند تث ۲۷:۷۰

و در عیدهای اعظم عموم قوم کاررا بر خود حرام کرده در مجالس و محافل فراهم میشدند خرو ۱۲:۱۶ لا ۲۳:۲۱ و۲٤ و غیره۰

و چون عید فصح مدّت یك هفته طول میکشید بدآن واسطه جز روز اوّل و روز آخر در سایر ایّام هفته در مجلس فراهم نمیشدند خرو ۱۲:۱۶ ملاحظه در تجدید پنجاهم هفته‌ها۰ سرماه۰ سایبان۰ فوریم۰ ماه فصح۰ یوبیل۰

عیدان. مقاطعه ایست که آشّوریانش مفتوح ساختند ۲ پاد ۱۹:۱۲ اش۱۲:۳۷ حز ۲۷:۲۳ و احتمال میرود که در بین‌النّهرین در نزدیکی یالس جدید باشد۰

عید کرّناها . اعد ۲۹:۱-٦ لا ۲۳:۲٤ و آن روز اوّل سال مدنیّت است که در اوّل تسری یعنی تشرین اوّل میباشد و حاخامیان آنرا روز میلاد عام گفتند زیرا که در آنوقت ثمرهارا جمع نموده تخمهارا نیزمی‌افشاندند و در آنروز میبایست که کرّنا کشند مگر وقتیکه عید در روز سبت اتّفاق می‌افتاد که در آنروز از هیکل کرّنا کشیدن جایز نبود و در آنروز عید علاوه بر قربانیهای روزینه و قربانیهای اوّل ماه یك گاو و یك قوچ و هفت برّه و یك گوساله و یك بز برای قربانی گناه میگذرانیدند و این عید با سایر اعیاد که در آنها کرّنا میکشیدند تفاوت داشت.

عیدر . (کلّه) شهری از شهرهای یهودا در نزدیکی ادوم یوش ۲۱:۱۵ که فعلاً آنرا عدار گویند.

عیدر . (کلّه) اینلفظ در عبرانی با لفظ مجدل مذکور است در دو موضع اولی در پید ۲۱:۳۵ و دوّمی در می ۸:٤ و عبارت مجدل عدر (تا برج کلّه‌ها) ترجمه شده است.

کاندر بر آن است که عدر در دشت شبانان بمسافت یك میل در مشرق بیت‌لحم واقع میباشد جروم گوید که بمسافت هزار قدم از شهر دور است.

عین شمس . (شهر آفتاب) موضعی است در دان یوش ۱۹:٤۱ و گمان میرود که همان عین شمس است ملاحظه در بیت شمس .

عیسو . (موددار یا زبر) و او ادوم ابن اسحق و رفقه و جفت یعقوب بود پید ۲۵:۲۵ و با وجودیکه حوادث حیات او با حیات یعقوب ارتباط و بستگی کلّی دارد آنرا در جای خود ذکر خواهیم کرد و اولادهٔ عیسو در کوه سعیر که در شرقی العربه است سکنا داشتند و بدان لحاظ آنمقاطعه‌را ادوم گفتند و نسل ویرا ادومیان گویند و ایشان در دنیا قومی زور آور و قوّی بوده اند ملاحظه در ادوم.

عیطام . ملاحظه در عیطم .

عیطم . مأوای وحشیان (۱) موضعی که در قسمت سبط شمعون بود ۱تو ٤:۳۲ و دور نیست که همین عیطون حالیّه باشد.

(۲) موضعی در یهودا ۲تو ۱۱:٦ و این لغت در اصل عبرانی عیطم است نه عیطام و بر حسب قول یوسیفوس در آنجا چشمهٔ آبی از برای باغهای سلیمان و بیت‌لحم و هیکل موجود بود و بعضیرا گمان چنان است که عیطم همان ارطاس است که در نزدیکی بیت‌لحم واقع است لکن درایك آنرا در نزد عین عیطان که چندان از برکه‌های سلیمان دور نیست دانسته است.

(۳) سنك معظمی است در عیطم که شمشون بعد از آنکه فلسطینیان‌را کشته بود در آنجا پناه برد داو ۱۵:۸ و ۱۱.

و کاندر بر آن است که آن بیت‌عناب است که در شمال اشوعه میباشد و در این صخره شکافها و مغاره‌ها و سردابه‌ها است که از برای انسان امکان دارد که در آنجا بطریق جاسوسی مخفی شود و فلسطینیان در اینمطلب شهرت تامّی داشتند.

عیفه. (ظلمت) پسر مدیان و نوهٔ ابراهیم پید ۲۵:٤ و ۱تو ۱:۳۳ که در اش ٦۰:٦ بکران عیفه خوانده شده است و بعضیرا گمان چنان است که بکران عیفه اشاره به قبیله ایست.

عیلام. آبادی) اوّل زاده سام پید ۱۰: ۲۲ و ۱تو ۱:۱۷ و پدر قبیله عیلامیان و فرس عز ٤:۹.

(۲) پسران عیلام قبیله دیگر از آنهائیکه از بابل مراجعت نمودند عز ۲:۳۱ نح ۷: ۳٤ و رئیس اینطایفه عهدنامه‌را مهر کرد نح ۱۰:۱٤؛ و بعضی از پسران عیلام چه از اینطایفه اخری و چه از طایفهٔ قبل زنان غریبه‌را تزویج نموده بودند عز ۱۰:۲٦.

(۳) مملکتی که اولادهٔ سام در آنجا سکونت داشتند و باسم پسرش عیلام آنجارا عیلام نامیدند پید ۱۰:۲۲ و مملکت مسطور در جنوب اشّور و مغرب فارس واقع و تا بخلیج فارس امتداد میداشت و هیردوتس آنرا سیسّا نامید و یکی از ولایات مملکت فارس شده شوشن قصر هم در آنجا یعنی در عیلام بود دا ۸:۲. واین مملکت عیلام در زمان ابراهیم خلیل در نهایت عظمت و رونق بود پید ۱٤: ۱ و اهالی آن شهر بر خرابی بابل اعانت نمودند اش ۲۱:۲ و براسرائیل حمله بردند اش ۲۲:٦؛ ارمیا و حزقیال نبی به خرابی آنجا نبّوت نمودند ار ۲۵:۲۵ و ٤۹:۳٤ـ ۳۹ حز ۳۲:۲٤ و ۲۵. در میانه آثار اشوریّه در موزه بریطانیا از نوشتجات اشور بانیپال یافت میشود که از سال ٦٦۸ الی ٦۲٤ قبل از مسیح میباشد و مضمون آنها از قرار تفصیل است :

«در لشگر کشی، پنجم من بعیلام رو آوردم ... و عیلام‌را بکلّی خراب کردم و سر پادشاهش‌را که مردی شقی و تی‌امّان نام و شرارت اندیش بود بریدم و جماعت بسیاری از عساکرش‌را نیز بقتل رسانیدم و مدّت یك ماه تمام عیلام‌را جاروب کرده رفتم».

و از اینقسم عبارات که مؤیّد تاریخ کتاب مقدّس و مؤیّد اعتقاد بر الهامیّت آنست بسیار یافت میشود.

عیلامیان. ساکنان عیلام یا نسل عیلام‌را گویند عز ٤:۹ و اع ۲:۹.

عیلی. (ارتفاع) مردی از اولادهٔ ایتامار ابن هارون چنانکه از ۱باد ۲:۲۷ معلوم میشود کـه مینویسد ایتامار از نسل عیلی و ویرا پسری از بنی ایثامار بود ۱تو ۲٤:۳ و ۲سمو ۸:۱۷ که بر بنی اسرائیل کاهن‌اعظم بود ۱سمو ۲:۲۸ و از برای قضاوت بر بنی

اسرائیل عبدونرا خلیفهٔ خود قرار داد ۱سمو۱۸:٤ و چون عیلی در تربیت و تأدیب پسران خود حفنی و فینحاس سهل انگاری نمود بدان لحاظ غضب حضرت قادر القهّار بر عیلی افروخته شده آنچه‌را که مشیّت مبارکش بر اجرای آن قرار گرفته بود بسموئیل اعلان فرمود که باعیلی و اولاد و اهل بیتش چه خواهد کرد ۱سمو ۱۳:۳ و ۱٤ و عیلی این خبر وحشت اثررا بانهایت حلم و صبر تحمّل نمود و آنچه در حق او گفته شده بعد از ۲۷ سال دیگر انجام یافته در یك روز هر دو پسروی در معرکهٔ فلسطینیان با بنی اسرائیل مقتول و فلسطینیان صندوق عهدرا بردند و چون اینواقعه بعیلی رسید از کرسی بزیر افتاده گردنش بشکست و جهان‌را بدرود گفت و مدّت قضاوتش بر بنی اسرائیل چهل سال بود ۱سمو ۱۸:٤۰

عیم . خرابی‌ها (۱) اعد ٤٥:۳۳ محفّف عیّی عباریم است۰

(۲) یوش ۲۹:۱۵ قصّبه ایست در جنوب یهودا۰

عینام . (دوچشمه) شهری در ساحل یهودا یوش ۳٤:۱۵ و بعضیرا گمان چنان است که آن در نزد بئر النّمل و دیگران بر اینکه علن است که در نزدیکی تبنه است۰

عینایم . (دو چشمه) مدخلی است که بر راه تمنه واقع است پید۱٤:۳۸ و ۲۱ و صحیح آنکه این مدخل در دشت بوده است ۰

عین تفوح . (چشمه سیب) موضعی است در منسّی یوش ۰۷:۱۷ ملاحظه در تفّوح۰

عین جدی . (چشمه بز) موضعیست در یهودا در نزدیکی دریای لوط در نزدیك نصفه ساحل غربی دریا یوش ٦۲:۱۵ حز ۰۱۰:٤۷

(۱) اسمش حصون تامار بود پید ۷:۱٤ و۲تو ۲:۲۰ و از جمله مکانهائی است که داود از حضور شاؤل در آنجا پناهید ۱سمو ۲۹:۲۳ و۱:۲٤ و در آنجا دامن ردایشرا قطع نمود ۱سمو ۰٤:۲٤ و عین جدی بواسطه تاکستانهایش مشهور است سرود ۰۱٤:۱

و تخمیناً یك میل از ساحل دور و بر فرازی واقعست که مقدار چهار صد قدم از سطح دریای لوط مرتفع میباشد؛ و کوههای اطرافش مقدار ۱۲۰۰ قدم بر عین جدی ارتفاع دارند و بسا میشود که شهر قدیم بر دامنه یکی از آن قلّه‌ها جائیکه فعلاً خرابه‌های آن دیده شود بوده است۰ در قلّه آن دو چشمه است که بزرگتر در طرف جنوب و کوچکتر در طرف شمال و در اطراف جویهائی که از ایندو چشمه جاری و سرازیر شود انواع نباتات درختان نبق و بلوط و بان بسیار است و از این قلّه منظر بسیار خرّم و نیکوئی که شامل بیشتر دریای لوط و کوهستان یهودا و موآب و قسمتی از دشت اردن و عربه نمودار است۰۰

عين جنّيم . (چشمه باغها) (۱) موضعيست در ساحل يهودا فيمابين زانوح و تفوّح يوش ۳۴:۱۵ كه فعلاً آنرا عين جنيّه گويند.

(۲) موضعيست در يسّاكار كه بلاويان داده شد يوش ۲۱:۱۹ و۲۱:۲۹ و قول معتنابه آنست كه همان بيت‌بستان ميباشد ۲ پاد ۲۷:۹ و از جدول شهرهاى لاويان چنان معلوم ميشود ۱ تو ۷۳:۶ كه عانيم در جاى عين جنّيم قرار داده شده؛ و صاحبان علم بر آنند كه موضع عين جنّيم دوّم همان جنين است كه در چمن بنى عامر واقع ميباشد.

عين حاصور . (چشمه ده) يكى ازشهرهاى نفتالى است در نزديكى قادش بوده يوش ۳۷:۱۹ و دور نيست كه همان خطيره باشد و آن خرابه ايست كه در نزديكى دبل واقع است.

عين حدّه . (چشمه تند رو) موضعى است در يسّاكار يوش ۲۱:۱۹. و بعضيرا گمان چنان است كه عين حرود است داو ۱:۷، ملاحظه در حرود .

حوض عين . موضعيست بر كوه كرمل بمسافت دو ميل از بحر واقع و كاندر آنرا كفر عدن دانسته است.

عين دور . (چشمه خانه‌ها) موضعيست در يسّاكار كه در ملكيّت سبط منسّى بود يوش ۱۱:۱۷ و سيسرا و يابين در آنجا كشته شدند مز ۹:۸۳ و۱۰ و در آنجا بود كه شاؤل از آن زن صاحب اجنّه سؤال نمود ۱ شمو ۷:۲۸؛ و فعلاً آنرا عين دور گويند و تخميناً بقدر شش ميل و ثلث از يزرعيل دور است.

عين رمّون . (چشمه انار) نح ۲۹:۱۱ و دور نيست كه در اوّل عين رمّون بوده است يوش ۳۲:۱۵ و ۱ تو ۳۲:۴. و بعضى‌را گمان چنان است كه ام الرّمان ميباشد كه در نزديكى بئرشبع است جائيكه فعلاً چشمهٔ بزرگى يافت ميشود .

عين روجل . (چشمه كاذران) چشمه ايست در نزديكى اورشليم يوش ۷:۱۵ و۱۸: ۱۶ ۲ سمو ۱۷:۱۷ و ۱ پاد ۹:۱ و بعضى‌را گمان چنان است كه آن چاه ايّوب است كه در وادى قدرون واقع و ديگران بر آنند كه عين ستّى مريم است.

عين شمس . (چشمه آفتاب) چشمه ايست فيمابين يهودا و بن‌يامين يوش ۷:۱۵ و۱۸: ۱۷؛ و قول صحيح آنستكه عين الرّسول ميباشد كه بمسافت يك ميل و نصف بمشرق العازريّه بر راه اورشليم واقع است.

عين عجلايم . (چشمه گوساله‌ها) موضعى است در نزديكى درياى لوط حز ۱۰:۴۷ و دور نيست كه همان عين عجله باشد.

عين مشاط . (چشمه حكم) پيد ۷:۱۴ كه همان قادش است (ملاحظه در قادش.

عين نون . (چشمه‌ها) موضعى است در نزديكى ساليم يو ۲۳:۳ كه يحيى در آنجا

بواسطه بسیاری آب تعمید میداد؛ و در تعیین موقع آن سه قول است.

(۱) آنچه که از جروم منقول است آنستکه بمسافت ۸ میل در جنوب بیسان واقع است.

(۲) موضعی است در وادی فاره که مسافت پنج میل بشمال شرقی اورشلیم مسافت دارد.

(۳) در نزدیکی قریهٔ سالیم در مشرق نابلس در وادی جائیکه چشمه‌های نیکو یافت میشود واقع است؛ و در آنجا دهی است که آنرا عیون گویند و بمسافت سه میل یا چهار میل بشمال آن چشمه‌ها واقع است.

عین المر. یکی از سنگهای گرانبها که در سینه بند کاهن اعظم بود خرو ۱۹:۲۸.

عین هقور. (چشمه جارچی) چشمه ایست که خدای تعالی از برای شمشون جاری ساخت داو ۱۹:۱۵.

کاندر چشمهٔرا یافته است که آنرا عیون قاره گویند و در نزدیکی صرعه واقعست؛ و البتّه بر صاحبان بصیرت واضح است که هاءهقّوری در زمان عبرانی بمنزلهٔ الف ولام تعریف عربی است. بنا بر این، مشابهت لفظی در میانهٔ این دو لفظ عین هقّوری و عیون قاره واضح خواهد بود و گذشته از آن موقع و محلّ آن با حکایت شمشون بیشتر موافقت دارد تا عین شمون که در بین شوکر و بیت جبرین واقع است، که از ایّام جروم تا طبقه چهاردهم بر حسب تقلید آنرا عین‌هقّوری دانسته اند.

عیون خراب. شهری است در نفتالی که موضعش در شمالی فلسطین است که روٴسای عساکر بن‌هدد سریانی آنرا مفتوح ساختند ۱پاد ۲۰:۱۵ و ۲تو ۴:۱۶؛ و از آن پس تغلث‌فلاسر آنرا مفتوح ساخت ۲پاد ۲۹:۱۵.

روبنصن بر آن است که همان دبّین است که در نزدیکی جدیده مرج عیون میباشد، ولی کاندر گوید که آن خیم است که در خود این چمن میباشد.

عیا. نح ۲۱:۱۱، ملاحظه در عای.

عیات. مؤنث عیا میباشد اش ۲۸:۱۰.

عیی عباریم. (خرابه‌های عباریم) یکی از منازل بنی اسرائیل است در جنوب مواب اعد ۱۱:۲۱ و۴۴:۳۳.

عییم. (خرابه‌ها) (۱) عیی عباریم اعد ۴۴:۳۳ و۴۵.

(۲) شهری در جنوب یهودا یوش۲۹:۱۵ که ولصن آنرا العوجاء در نزدیکی وادی‌ـ العین دانسته است.

غ

غارت معبد . قصد از نجس ساختن و تاراج نمودن اشیائی است که مخصوصاً از برای خداوند تقدیس شده، و یا سرقت از خانهٔ خدا نمودن و اورا مغارهٔ دزدان ساختن مت ۱۲:۲۱ و۱۳ و در اع ۳۷:۱۹ و روم ۲۲:۲ اینمطلب مذکور است.

غالیون . پرو قنصول اخائیّه که برادرش سنگای فیلسوف ویرا توصیف میکند که وی شخصی حلیم و ساده دل بود. و قوم یهود پولس‌را در حضور همین غالیون آورده ادّعا نمودند که کفر میگوید، بنابراین غالیون از این ادعا صرف نظر نموده اعتنائی نکرد زیرا که این مطلب از جملهٔ مطالبی نبود که در محکمهٔ رومانیان بدآن توجّه واعتنائی توان کرد اع ۱۲:۱۸ـ۱۶ و خود غالیون و برادرش سنکا از جملهٔ اشخاصی بودند که نرون ظلم پیشه امر بقتل ایشان نمود.

غایس و غایوس . (۱) شخصی مکدونیّهٔ که پولس‌را در قرنتس ضیافت نمود در وقتیکه رساله خودرا برومانیان مینوشت روم ۲۳:۱٦، لهذا پولس ویرا تعمید داده اقر ۱۴:۱ وی با پولس بافسس شد و فتنه گران بر وی دست انداختند اع ۲۹:۱۹. و باـ وجودیکه اسم او همواره با ارسترخس ذکر میشود باز گمان میرود که او غایوس دربهٔ باشد اع ۴:۲۰؛ و بعضیرا گمان چنان است که غایوس دربهٔ مرد دیگری بوده است و نسبتی باین غایوس ندارد.

(۲) شخصی که یوحنّا نامهٔ سیّم خودرا بوی نگاشت ۳یو ۱:۱ و برخیرا گمان چنان بود که این همان شخصی است که با پولس در سفر آخرش به فلسطین رفاقت نمود اع ۴:۲۰، و آنکسیکه با وی در وقت شورش در افسس مرافقه نمود شخص دیگری است که در مکدونیّه تولّد یافته. و نیز بر آنند که مهماندارش روم ۲۳:۱٦ یعنی همان که ویرا تعمید داد اقر ۱۴:۱ شخص دیگری غیر از این دو نفر بوده است.

غبار یا خاك . بدانکه تکانیدن غبار کفش‌ها و پاها مت ۱۴:۱۰ و اع ۵۱:۱۳ و خاك پاها مر ۱۱:٦ علامت ترك و بیزاری محسوب شده، بهیچوجه لایق آن نبود که مهمان شخص خاك محلّ اورا با کفش خود ببرد، و از قراریکه از عادات یهود مستفاد

میشود این است که یهود اینعادت‌را مراعات مینمودند؛ یعنی چون از شهرهای بت پرستان مراجعت مینمودند غبار پاهای خودرا می‌تکانیدند مبادا که چیز نجسی باراضی مقدّسه خودشان داخل کنند. امّا پراکندن غبار بهوا اع ۲۳:۳۲ و۲سمو ۱۳:۱۶ علامت غیظ و ترسانیدن بود چنانکه موسی در سفر تثنیه ۲٤:۲۸ گوید «و خداوند باران زمینت‌را گرد و غبار خواهد ساخت که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاك شوی»؛ و این قول اشاره به بادهائی است که گرد و غباررا در عوض باران حمل میکنند.

غراب. اینلفظ در زبان عبری بمعنی سیاه است غز ۱۱:۵؛ پرنده ایست شبیه بکلاغ لکن بزرکتر از او ست و منفرداً پرواز کند و در شریعت موسوی ناپاك است لا ۱۱:۱۵. و اینلفظ انواع هشت گانه کلاغ‌را که در فلسطین یافت میشود شامل است؛ خوراك وی لاشه و اجساد حیوانات مرده است که اولاً چشمهای آنهارا کنده میخورد. ام ۱۷:۳۰ و مقصود از این آیه گذاردن اجساد غیر مدفونه اموات است در مزارع. مسکن غراب عموماً در ویرانه‌ها میباشد اش ۱۱:۳٤ و از برای تحصیل‌خوراك جوجه‌های خود مسافات بعیده طّی نماید ایّوب ٤۱:۳۸ مز ۹:۱٤۷ لو ۲٤:۱۲ و آشیانه خودرا بر مقامها و درختهای بلند بنا کند و از چهار الی هفت جوجه‌را توجّه و حفظ کند تا موقعیکه بحد رشد رسیده خود بتوانند تحصیل خـوراك کرده خودرا محافظت کنند. و همین حیوان بود که اعجـازاً خـوراك از برای ایلیا میآورد ۱پاد ٤:۱۷ و٦؛ و اینمسئله محّل اختلاف است که آیا غرابی‌را که نوح از کشتی رها کرد دوباره بکشتی مراجعت نمود



غراب

یا نه پید ۷:۸ امّا تقریباً تمام ترجمه‌ها و جمیع مفسّرین لفظ عبرانی‌را به (رفت و آمد) ترجمه و تفسیر کرده اند مثل اینکه هر جائی از برای پا گذاردن میافت آرام میگرفت.

غراب. امیر مدیان که جدعون ویرا هزیمت داده افرائیمیانش بر صخرهٔ غراب بقتل رسانیدند داو ۷:۲۴ و۲۵ مز ۸۳:۱۱ اش ۱۰:۲۶. امّا صخرهٔ غراب باسم امیر مدیان که در آنجا مقتول گردید موسوم گشت داو ۷:۲۵ اش ۱۰:۲۶ و این صخره در مشرق اردن بود چه‌که جدعون در وقتیکه غراب و ذئب‌را بقتل رسانید خود در طرف غربی ا.دن مشغول بر انگیختن غیرت سبط افرائیم و هیجان آوردن ایشان بود که بدآنواسطه مدیانیانرا هزیمت دهند داو ۷:۲۴؛ و اینان همان اشخاصی بودند که گذرگاههای اردن‌را گرفته مدیانیان‌را فرار دادند و متفرّق نمودند و پس از آن بتعاقب ایشان پر داخته غراب و ذئب‌را دست گیر نموده رئیس آنان‌را بنزد جدعون آوردند داو ۷:۲۵ از آن پس جدعون و عساکرش از اردن عبور نمودند شاید که زبح و صلمناع که شهریار مدیانیان بودند دستگیر نمایند؛ علیهذا بر ایشان هجوم آورده درنوبح ایشان‌را زدند و دو پادشاهرا دستگیر نموده جدعون آنهارا به سکوت و فنوئیل آورده از آنجا بدیار عدم فرستاد داو ۸:۱ـ ۲۱.

غربال. معروف است اش ۳۰:۲۸ و در قدیم الایّام آن‌را از نی و سایر نباتاتی که مثل.آن بود میساختند و جز اهالی غالبا کسی بر ساختن غربال موئی اطّلاعی نداشت.

غرس. اینلفظ بطریق مجاز در طایفه و قوم بر گزیدهٔ استعمال میشود مز ۸۰:۱۵.

غریب. پید ۱۵:۱۳ اینلفظرا معانی بسیار است.

(۱) شخصیکه از وطن خود خارج گشته در محلّ دیگر رود پید ۲۳:۴.
(۲) غیر یهودی عز ۱۰:۲ نح ۹:۲ و اش ۱۴:۱ و مهمان خرو ۲۰:۱۰.
(۳) اجنبی و متروك مز ۴۹:۸.

(٤) شخص غیر معروف یو ۱۰:۵؛ و در میان یهود از بدو الأمر غربا زیاد بودند زیرا که از مصریان با ایشان آمدند و از اهالی کنعان نیز در تحت عبودیّت ایشان در آمده بسیاری از ایشان داخل قوم یهود محسوب گشته عهد ختنه‌را بر خود قبول نمودند و در تمام قواعد و شعائر دینیّه با بنی اسرائیل شراکت نمودند، لکن هیچ یك از ایشان‌را جایز نبود که سلطنت نمایند تث ۱۷:۱۵. لکن بعد از اسیری فکر تمام قوم بر آن شد که غربا و اجنبیان‌را از میان خود دور کرده آنهارا از حقوق دینیّه و شهریّه خود بری نمایند عز ۱۰:۳ و نح ۹:۲ و۱۳:۳، ملاحظه در دخیل.

غزال. آهوی ماده است که ویرا شاخ نبود در پید ۴۹:۲۱ این حیوان بسیار زیرک و با هوش است و در ۲سمو ۲۲:۳۴ و مز ۱۸:۳۳ وحب ۳:۱۹ تندرو و مستقیم الاقدام است بطوریکه بر صخره‌های بلند بر جسته ابداً لغزش نمیخورد؛ و در ام ۵:۱۸ و۱۹ و ار ۱۴:۵ اشاره به مهربانی این حیوان است غز ۲:۷ و۳:۵ و بآسانی مضطرب میشود و بر حسب مز ۲۹:۹ بسیار ترسو است.

غزل غزلها. اوّلاً، تفسیر لفظی؛ که مقصود از تزویج سلیمان بدختر فرعون یا براعیهٔ جمیله میباشد وگوینده و تکلّم‌کنندهٔ آن سلیمان و عروس شولمیّه و جمعی از دو شیزگان اورشلیم اند.

ثانیاً، تفسیر تشبیهی؛ که مقصود از اظهار افکار عبرانیان است در خصوص محبّت پاکیزهٔ که در میان زوج و زوجه و نیز فیما‌بین مسیح و عروسش که قصد از کلیسا باشد دیده میشود. و از جملهٔ مطالبی که مؤیّد این تفسیر است آنکه عهد عتیق غالباً نسبت یهوه‌را بقوم خودش مثل نسبت مرد بزوجهٔ خودش ذکر میکند و پولس محبّت مردرا نسبت بزوجه‌اش مثل محبّت مسیح نسبت بکلیسای خود تشبیه کرده اف ۳۲:۵.

ثالثاً، تفسیر رمزی؛ که مقصود از آن است که اسمها و اشخاصی که در آنجا مذکور است حقیقی، نه بلکه رمزی است و قصد از اشخاص روحانی میباشد.

غزّه. (قوی) اوّلین شهر از شهرهای پنجگانه فلسطینیان است که سه میل از ساحل دریا دور و تابه اشقلون ده میل مسافت دارد؛ و غزّه از جمله شهرهای قدیم دنیا است که در بدوالأمر کنعانیانی که از نسل حام بوده در آن سکونت ورزیدند پید ۱۰:۱۹. از آن پس بعضی از عناقیان در آنجا ساکن شدند یوش ۱۱:۲۲ و بعد از آن به یهودا داده شد یوش ۱۵:۴۷ و در آنجا غرائب جهالت و قوّت‌را بجا آورد و حدود مملکت سلیمان بود ۱پاد ۴:۲۴. و وقتی مصریان نیز بر آن دست یافتند ار ۴۷:۱ و۵، و پیغمبران ابتلاهای آنرا نبوّت فرموده اند عا ۱:۶ و۷ صف ۲:۴ زك ۹:۵؛ و در عهد جدید فقط یکدفعه مذکور است اع ۸:۲۶.

و اهل غزّه در بت پرستی عبادت داجون مستغرق بودند و همواره هیکلهای این خدا در آنجا موجود میبود تا سال ۴۰۰ میلادی که بدست اعراب افتاده در سال ۶۳۴ میلادی مفتوحش ساخته سلطان صلاح الدّین ایّوبی در سال ۱۱۷۰ میلادی بر آن حکمران وفعلاً در تحت حکومت دولت بریتانیا است و آنرا حصار و دیواری نیست و درختان زیتون آنرا احاطه نموده است و تخمیناً دارای ۱۸۰۰۰ نفوس است.

غضب. ار ۱۰:۲۵ بدآنکه غضب خدارا با غضب انسان کفارت و امتیاز کلّی است زیرا که غضب انسان عبارت از احساسات

وجود موجود گناهکاری است که مستوجب حکم میباشد و از حکم هم جنس خود غضبناك میگردد. امّا غضب خدا یتعالی عبارت از مکروه داشتن خطا و گناه از وجود پاك و خالی از گناهی میباشد و امکان دارد که غضب با رحمت و شفقت درذات حضرت اقدس الهی موجود باشد اف ٤:٢٦ نح ٦:٥ و بدینواسطه هر روزه برگناهکار و خطاکار غضبناك میشود مز ٧:١١؛ امّا غضب که بدون این علّت باشد خطای واضح و مبرهنی است اف ٤:٣١ قل ٣:٨، و سلیمان حکیم در سفر امثال ضرر و اذیّت غضب‌را ذکر مینماید.

غلّه . اینلفظ درکتاب مقدّس قصد از مطلق حبوبات و انواع مختلفه بقولات میباشد. در قدیم الایّام فلسطین از برای غله خیزی معروف بود و مقدار زیادی از ملزومات و ما یحتاج اهالی‌را تهیه مینمود پید ٢٧:٢٨؛ غلّه و شراب و روغن زینون محصول عمومی آنجا و فعلاً گندم و جو در آنجا بفراوانی کاشته و حاصل میدهد و چو دار و ارزن و غیره نیز بخوبی در آنجا بعمل میآید. حواریون سنبلها گندم‌را در مزرعه با دست مالیده میخوردند تث ٢٣: ٢٥ مت ١٢:١؛ گندم تازهٔ تر برشته قسمت اعظم خوراك اسرائیلیان بود که فعلاً هم در میان اعراب معمول است که گندمرا بلغور کرده میخورند روت ٢:١٤ ٢سمو ١٧:٢٨ و٢٩. و وضع تهیّه غلّه از برای نان از قرار ذیل است :

اولاً، گندمرا بعد از درویدن با چوب دست اش ٢٨:٢٧ و٢٨ یا با پای حیوانات تث ٢٥:٤ یا با آالتی که دارای دندانهای آهنین میبود اش ٤١:١٥ و همچو عرّابه بتوسّط اسب یا گاو بالای گندم کشیده میشد میکوبیدند ملاحظه در کوبیدن. پس از آن بتوسّط پارو آنرا باد داده گاه و گرد و ریك و خاك آنرا جدا میکردند مت ٣:١٢، سپس گندم خالص‌را غربال کرده آشغال آنرا جدا میکردند عا ٩:٩ لو ٢٢:٣١؛ بنا براین محلّ‌کوبیدن خارج از شهر بر زمین مرتفعی میبود چنانکه فعلاً هم در اغلب اماکن مشاهده میشود داو ٦:١١ ٢سمو ٢٤:١٨ (ملاحظه در کوبیدن و دستاس کردن).

غلاطیه . یکی از قطعات آسیای صغیر است که بجنوب شرقی بطانیّه و پفلغونی و بمغرب پنطس و شمال غربی کپّدکی و شمال و شمال شرقی لیکاونیّه و فریجیّه واقع است.

لفظ غلاطیه ازگاالها یا کلاتی یعنی فرنکی مشتق است؛ معدودی از طوایف ترکی تا لتبوئی و تکتاسغی در سال ٢٨٠ قبل از مسیح مهاجرت‌کرده آمدند و با اهالی ملك مذکور مخلوط شده مجموعاً آنهارا گلوگرسی یعنی فرانسوی یونان گفتند.

و در سال ١٨٩ قبل از مسیح دولت روم بر آنها دست یافت، لکن تا سال ٢٦ قبل از

مسیح وضع حکومت ایشان کمافی‌السّابق باقی بود نهایت خراج گذار دولت روم بودند؛ و در آنزمان اوغسطس غلاطیه‌را داخل بلوکات روم کرده حاکمی که پروپرتیار ملقّب بود بر آنها مقرر داشت٠

گاهگاهی قسمتهائی از ایالات دیگرضمیمه غلاطیّه میگشت٠ در زمان سیر و مسافرت پولس کلمه غلاطیّه هم بمملکت اصلی و هم بنواحی بزرگتری که ایالت غلاطیّه و در تصرّف دولت روم بود اطلاق میشد و بکدام یک از این حالت این عبارت که اعمال رسولان ۶:۱۶ و۲۳:۱۸ و در رسالهٔ پولس بغلاطیان ذکر شده مورد مناظره است٠ حالاً این رساله در چه موقع و بچه کلیسائی بخصوص نوشته شد بسته بهمین نکته است٠

زبان غلاطیان مرکب از یونانی و غلاطی بود و اینان همچنان بر عادت قدیم خود یعنی عدم استقرار در یك محلّ مستمرّ بودند مطابق غل ۱:۶ و۱۵:۴ و۷:۵٠ این ملك ازجهت حاصل خیزی و رونق تجارتش معروف و مسکن مهاجرین طوایف مختلفه بود، یهودیان نیز در آنجا بسیار بودند٠ پولس بسیاری از اینهارا بمذهب عیسوی هدایت فرمود اقر ۱:۱۶ و کلیسای چندی نیز بنا نمود؛ اوّل دفعه که پولس بدینجا آمد اع ۶:۱۶ تخمیناً در سال ۵۱ و۵۲ میلادی، یعنی در سفر ثانی رسالتش بود و چند سال بعد دفعهٔ دیگر باز بدینجا آمد اع ۲۲:۱۸؛ چنین مینماید که بعد از آن نامه بغلاطیان‌را نوشت٠ در سفر اوّل مریض شده اهالی آنجا اورا چون فرشتهٔ که از جانب خدا نازل شود پذیرائی نموده بتمام قلب مژده اورا قبول نمودند و چهار یا پنج سال بعد معلّمین یهودی که کیش عیسوی گرفته بودند به آنجا داخل شده قدرت رسالت پولس‌را انکار کردند و ارتکاب اعمال شرعیّه‌را ترجیح دادند و مژده حقیقی‌را بواسطه ارتباط با رسوم یهود منحرف و مغشوش ساختند و پولس از حالت ایشان اطلاع تامّی پیدا نمود٠

نامه غلاطیان. احتمال میرود که این نامه‌را پولس در قرنتس در سال ۵۷ و۵۸ نگاشت امّا نه باستعانت محرّر چنانکه عادت داشت بلکه با دست خود نوشت غل ۱۱:۶ و ایشان‌را بواسطه دوری از مسیح و راستی سخت توبیخ فرموده تسلّط و تعلیمات رسالت خودرا ثابت گردانید و مدلّل نمود که آنهارا از خود مسیح یافته است؛ و با قوّت و جرأت تمام تعلیم اعظم وعمدهٔ دین مسیح یعنی عادل شمرده شدن بتوسّط ایمان‌را با نسبتهای آن بشریعت و برفتار مقدّس بیان مینماید، و آزادی فرزندان خدارا بواضحیٔ تمام توضیح مینماید٠ وضع عبارتش عتاب آمیز و محبّت انگیز است و موضوعش بانامهٔ رومانیان یکی است، و ظاهراً زمان نگارش هر دوی آنها تقریباً یکی باشد٠ کلیساهای غلاطیّه در تاریخ کلیسا تخمیناً مدّت ۹۰۰

سال مذکور است .

غمالائیل. (جزای خدائی) حاخامی از حاخامهای یهود است که یکی از اجزای سنهدریم اع ۵:۳٤ و مدّت ۳۲ سال رئیس مجلس بود و اوّل دفعه که در کتاب مقدّس مذکور گشته در وقتی است که کهنه مانع امتداد وانتشارانجیل بودند و رسولانرا بقتل میرسانیدند؛ لهذا، غمالائیل ایشان‌را گفت که اسباب زحمت بیش از اینها از برای کنیسه فراهم نیاورند چه که با خود اندیشید که اگر چنانچه دین مسیحی از جانب انسان است بزودی بر خواهد افتاد و اگر چنانچه از خداست باز همان لایقتر که دست از آن بر دارند مبادا چون با خود آیند با خدا جنگ نموده باشند اع ۵:۳۸ و ۳۹ . همین شخص در اورشلیم معلّم پولس بود اع ۲۲:۳ و چنانکه از تقلید مستفاد میشود پطرس و یوحنّا ویرا تعمید دادند لکن اینقول‌را محلّ اعتبار نمیتوان دانست، علی الجمله وی نبیرهٔ هلّیل بود که از جمله حاخامهای مشهور و معروف مشنه میباشد.

غنام. اموالیست که در جنك گرفته میشود و عشرآن اموال وقف خداوند بود که صرف کاهنان شود چنانکه درایّام ابراهیم مذکور است پید ۱٤: ۲عب ۷:٤ . پس از آنکه اسرائیلیان بر مدیان دست یافتند موسی بحکم خداوند امر کرد که غارتهائیرا که در این جنك، از اسیران و بهایم بدست آورده اند نصف کرده میان دوازده فوجی که جنگیدند و سایرین که نجنگیده بودند تقسیم کنند و اوّلیها یك قسمت از پانصدرا در راه خدا برای کاهنان و آخریها یك در پنجاه از برای لاویان تقدیم نمایند اعد ۳۱: ۲۶_٤۷، و هدیه دیگری از طلا باسم هدیه تشکّر اختیاراً بخداوند تقدیم می‌نمودند ٤۸_٥٤؛ قصد و نتیجهٔ تمام این اعمال این بود که دستور العملی از برای ایّام آتیه باشد مقابل ۲سمو ۸:٦_۱۲ و ۱تو ۲٦: ۲٦ و۲۷؛ داود مقرر نمود که سلاحداران با جنگیان بالتساوی حصّه برند ۱سمو ۳۰: ۲۱_۲٥ . لفظ غارت در پید ۳٤:۲۷ و۲۹ ۱سمو ۱٤:۳٦ ۲پاد ۷:۱٦ و۲تو ۱٤:۱٤ مذکور است و در خرو ۳:۲۲ و۱۲:۳٦ لفظ غارت بمعنی باز گرفتن اسبابی است که مجبوراً گرفته شده است ملاحظه در ۱سمو ۳۰:۱۸ و۲۲ . مسیح تمامی اقتدارات و قوّاترا بتوسّط فدیه دادن خودش غارت نموده دست قدرت شیطانرا از سر امت خودش کوتاه ساخت قل ۲:۱٥ . این لفظرا از برای خلع لباس و زره هم‌بکار می‌برند؛ و بعضی لفظ «بیرون کردن بدن خوده چنین تفسیر میکنند که او اقتدارات خودرا ظاهر میسازد؛ و پولس مسیحیانرا میگوید که نگذارید طالبین فلسفهٔ انسانی و تواتر و غیره آنهارا غارت کنند یعنی آنهارا اسیر سخنان خود سازند کو ۲:۸ .

غنيمت . بدان كه در شريعت موسوى، بتوسّط شارع آن موسى امر به نيمه نمودن غنيمت از براى مردمان جنگى كه مشغول جنك بوده اند شده است و نصف ديگررا هم ميبايست در ميان ساير قوم تقسيم نمايند، لكن ميبايست زكوةرا از ساير قوم كه مردمان جنگى نيستند و در ميدان جنك حضور ندارند يا اينكه مشغول حمايت اسباب ميباشند ده مقابل بگيرند اعد ٢٥:٣١_٣٠ اسمو ٢٢:٣٠_٢٥ ٠ چون قوم اسرائيل بعون خدا يتعالى اريحـارا مفتوح ساختند خـداوند ايشانرا بر تصرّف غنيمت اريحا اذن نداد بلكه فرمود آنچه در آنجاست بغيراز ظروف طلا، نقره، مسينه آلات و آلات آهنين حرام دانند، و ظروف طلا و نقره و مسين و آهنين‌را از براى خداوند تقديس نمايند يوش ١٧:٦_١٩؛ لكن ساير غنيمتها كه از اماكن ديگر بدست ميآوردند بر ايشان حلال و مباح قرار داد تث ١٢:٢٠_١٥ و يوش ٢:٨ و٢٧ و ١٤:١١ و غيره ٠

غوّاص . يكى از مرغهاى ناپاك است لا ١٧:١١ كه بقدر كلاغ ميباشد رنگش سياه و منقارش بلند و پاهايش همچو پاهاى اردك پرده داراست، و در آب فرو رفته ماهى‌را شكار ميكند، و اهالى چين آنرا از براى شكار ماهى تربيت كنند؛ و بدين لحاظ طوقى در گردن او گذارند تا اسباب ممانعت فرو بردن ماهى باشد بنابرين درآب غوطه خورده ماهيرا شكار كرده بنزد صاحب خود مياورد ٠

غول . اش ٢١:١٣ و٣٤:١٤ اينلفظ در عبرى بمعنى مو دار و گاهى قصد از بز و ترجمه به بز شده است لا ٢٤:٤؛ و در لا ٧:١٧ و٢تو ١٥:١١ ديوها ترجمه شده و اشاره بمقصد و مناظر بت پرستى است كه محتمل است بزويا مجسّمه و شكل بزها باشد كه مصريان در منديس ميپرستيدند؛ و بر مناره و مقبره‌ها و ابنيهٔ مصر تصاوير سنك و ميمون ديده ميشود كه منظر و مقصد عبادت و معبود مصريان بوده است٠ ترجمه يونانى يعنى سبتيو بحنت دو آيهٔ مذكوره كتاب اشعيارا به ديوها و ديوان ترجمه نموده و قصد از ارواح پليده ميباشد كه بگمان اهالى مشرق در ويرانه‌ها سكونت دارند مكا ٢:١٨؛ پيشتر احتمال ميرود كه قصد از حيوانات مودار مثل بزهاى صحرائى يا جنسى از ميمون ميباشد٠ در هر صورت ويران بودن اراضى بابل اش ٩:١٣_٢٢ و بصراه كه در ادوم واقعست اش ٥:٣٤_١٥ نبوّت شده است٠ و بر حسب علم موهومات غول جسمى وهمى است مركب از انسان و بز كه باپوست حيوان ملبس باشد و باكوس، خداى شراب، و در جنگلها و بيشه‌ها وجود دارد مرافقت مينمايد ٠

غيرت . اين فعل در موقع وجود شك در امانت زوجهٔ يافت ميشود اعد ١٤:٥_٣١ و ٢قر ٢:١١ يا در موقع غضب مز ٥:٧٩ و اقر ٢٢:١٠ يا بجهت اهتمام و اشتغال بامرى

میباشد زك ١٤:١ و٢:٨ مز ٩:٦٩ و غیرت از جملهٔ احساسات بنی نوع بشر است ام ٦: ٣٤ سرود ٦:٨ و در آیات ذیل خدای تعالی غیور خوانده شده است خرو ١٤:٣٤ تث ٤: ٢٤ و١٥:٦ و یوش ١٩:٢٤ نا ١:٢٠

غیور . (مملو از غیرت) لفظ یونانی اینلفظ در موارد متعدده کتاب مقدس افاده همین معنیرا کند اقر ١٢:١٤ تیط ١٤:٢ و مخصوصاً قصد از اشخاصی است که نسبت بشریعت اسرائیلی غیور میباشند اع ٢٠:٢١ و٣:٢٢ غلا ١٤:١؛ و در موارد دیگر قصد از لفظ غیور شخص تند مزاج و متعصب میباشد و پس از ایام مسیح لفظ غیور، و غیوران،را نسبت باشخاصی دادند که بدون اعتنا باحکام شرع آنچهرا که خودشان فی نفسه صحیح و جایز میدانستند معمول داشته ترویج میدادند؛ علیهذا خراج گذاردن برومانیانرا تقصیری عظیم وگناهی کبیر میشمردند و یاغیگری و شورشرا تکلیف هر یهودی وطن دوست و متعصب میدانستند. هر چند اینمطلبرا باملایمت و بردباری شروع نمودند لکن متدرجاً بمرور ایام قوت گرفته متعصب همیشدند و هنگام محاصره تیطس که بیت القدسرا محاصره نمود ایشان خلاف شرعهای زیادی باسم غیرت الهی مرتکب شدند چنانکه یوسفون مورخ مینویسد، وبدان لحاظ بقاتلین ملقب شدند و چنانکه معلوم است؛ اینطایفه در ایام خداوند عیسی مسیح نیز بوده اند. و بگمان بعضی وجه تسمیهٔ سیمون بسیمون غیور از همین بابت بوده است لو ١٥:٦ اع ١٣:١، و سیمون کنعانی دور نیست که از لفظ سریانی مشتق باشد یعنی کنیعان بمعنی غیور است مت ٤:١٠ مر ١٨:٣ در صورت اطلاع کاملی در خصوص سیمون نداریم.

ف

فاخته . پرندهٔ مخصوصی است که متمایز از کبوتر معروف و کوچکتر از او میباشد و نشانها و علامت او با کبوتر تباین تامّ دارد، صدایش نرم و حزن انگیزاست مز ٧٤: ١٩ اش ١١:٥٩ حز ١٦:٧، چشمهایش شیرین و خوش نگاه است غز ١٥:١ و ١:٤ و١٢:٥؛ امانت و بی گناهی او ویرا لایق تقدیم و هدیهٔ حضور خداوند نموده است و نمونه روح القدس میباشد مت ١٦:١٠ و٣: ١٦٠ فاختههای فلسطین بر سه نوعند یکی فاخته مطوّقه است، و یکی فاخته قهوهٔ رنك بی طوق دم بلند، و دیگری تورتور ارتیس است که از سایر اجناس فراوان تراست؛ این پرنده درایّام زمستان تا چندیفلسطینرا ترك کرده بجانب جنوب مسافرت مینماید و در اوایل بهار مجدّداً مراجعت میکند ار٨: ٧ غز ١٢:٢٠ این حیوان بسیار ترسو است و تجرّدرا دوست دارد و چون محبوس گردد و یا در قفس گرفتار آید خیلی مغموم و نالان خواهد بود مز ١:١١؛ شریعت این پرندهرا از برای قربانی سوختنی و رفع گناه فقرا لا ١٤:١ و٧:٥ مت ١٢:٢١ و در بعضی طهارات لا ١٢ :٦ـ٨ و٢٢:١٤ و اعد ١٠:٦ تخصیص فرموده و همین مطلب یعنی تقدیم فاختهٔ از برای قربانی بتوسّط یوسف و مریم دلیل بر فقر و مسکنت ایشان میباشد لو ٢٤:٢٠ ابراهیم خلیل قبل از اعطای شریعت پرندگانیرا که عبارت از فاخته و کبوتر باشد از برای قربانی تقدیم نموده لکن آنهارا بمثل سایر قربانیها تقسیم ننمود پید ٩:١٥.

فاران . (موضع مغارهها) آن بیابانی است که بنی اسرائیل در آنجا گردش کردند و حدودش از قرار مذکور است : از شمال دشت شور و زمین کنعان، از شرق وادی عربه که فاصلهٔ فیمابین فاران وکوههای موآب و خلیج عقبه میباشد، از جنوب دبه الرّمله که فاصله فیمابین آنجا و کوههای سینا است و از طرف مغرب دشت شام است که فاصله فیمابین آنجا و خلیج سویس و مصر میباشد. و آن دشتی است مرتفع که بصحراهای اطراف خود سرازیر شود و دارای بعضی از کوههای آهکی است همچو شویشات العجمه و جبل التیه و جبل الرّاحته و نیز دارای فروع وادی عریش است که آبهای زمستان در

آنطرف جمع شده بدریا میرود و اینوادیرا در کتاب مقدّس نهر مصر گویند که در نزدیکی قلعهٔ عریش بدریا ریزد؛ علی‌الجمله ابراهیم خلیل ویعقوب ویوسف ایندشت‌را قطع نمودندو جزء شمالی‌را که بر حدود فلسطین است اراضی جنوب پید ۱:۲۰ یا جنوب پید ۱۱:۱۲ یوش ۱۰:٤ و ۱٦:۱۱ گویند و در همین قسمت است که ابراهیم و اسحاق در بعضی از سفرهای خود غربت اختیار کردند . امّا دشت فاران چنانکه مذکور است در وقتی که هاجر از نزد ابراهیم بیرون رانده شده در دشت فاران سکونت اختیار کرد پید ۲۱:۲۱ و بنی‌اسرائیل نیز بعد از آنکه از سینا جدا شده بودند بدشت فاران داخل گردیدند اعد ۱۰: ۱۲ و۱۲:۱٦ و از آنجا جاسوسان‌را بزمین کنعان فرستادند اعد ۳:۱۳ و۲٦؛ و در اینمدت که قوم اسرائیل در ایندشت سکونت داشتند در هیجده موضع منزل گزیدند، یعنی اماکن و منازلی که فیمابین رثمه و عیصون جابر مذکور است اعد ۱۸:۳۳ و ۳٦ تث ۱: ۱، و گذشته از اینها بنی اسرائیل در مدت سکونت در دشت در اراضی اطراف همچو بدویان حالیّه متفرّق شدند و داود نیز بدین دشت پناه برد اسمو ۱:۲۵ وهدد شهریار ادوم در وقتی که از حضور داود و یوآب فراری بود بدینجا فرار کرد ۱ پاد ۱۸:۱۱. امّا کوه فاران همان کوهی است که خداوند هنگام آمدن از آنجا تجلّی خود فرمود؛ ورأی معتبر آنستکه کوه فاران جزء جنوبی کوههائی است در شمال شرقی دشت که بنی اسرائیل در آنجا گردش کردند که فعلاً آنرا کوه مفرعه گویند واقع است و عین قادش در این قسم واقع است که بعضی آنرا قادش برنیع دانسته‌اند، واینکوه نزدیك بدشت است و بر شخصی که از آنجا بالا رود منظر کوههای جنوبی یهودا نامرئی است.

فاره. (شهر گوساله). موضعی است در قسمت بن‌یامین یوش ۲۳:۱۸ وگمان برده اند همان فاره است که بطرف مشرق جنوبی مخماس در محلّ اتّصال وادی فاره بوادی سوینیت که به مسافت ٦ میل بشمال شرقی اورشلیم واقع است واقع میباشد.

فارس. (پاکیزه یا پلنك‌ها) مملکتی است در آسیای وسطی (مرکزی) و گاهی این اسم شامل تمام مملکت فارس شود و گاهی اختصاص به مملکت اصلی فارس دارد حز ۵:۳۸ که از طرف شمال به مادی یا میدیا، از طرف مشرق به کرمانیا، از طرف مغرب سوسیانا و از طرف جنوب بخلیج فارس محدود بود.

امّا وسعت حدود اینمملکت عظیم از طرف مشرق از هند تا ثراکیا که در مغرب است امتداد داشت، از شمال از دریای قزوین او بحر اسود تا بدریای هند، از جنوب

خلیج فارس و دریای قلزم بود؛ علیهذا مملکت مسطوره شامل بعضی از قطعات اروپا و افریقا و تمامی آسیای مغربی بود و بیشتر مملکت فارس اصلی بیابان و صحرا و در سواحل دریاپست می‌بود. لکن جزء متوسط آن دشتی است که تخمیناً چهار هزار قدم از دریا مرتفع و دارای سلسله کوههای بلند و دشتها و درّه‌های بار آور است و در قدیم الایّام طوایف آریانیّه شرقی دراین مملکت سکونت داشتند. آریان طایفهٔ زورمند و با نیرو و دلاور بودند و درکار نهایت سعی و اهتمام‌را داشتند و لغات ایشان تقریباً مثل سنسکریت بود و بر وجود دو قوه عظیمه معتقد بوده یکیرا خالق خیر و دیگریرا خالق شرّ و در سرمدیّت و قوّه و اقتدار مساوی میدانستند. در تاریخ قدیم آنقدر ذکری از آنها نمیشود امّا محقّق است که کورش در سال ۵۸۸ قبل از مسیح استقلال یافت؛ پس از آن تسلّط و اقتدار ایشان آسیای صغیر امتداد یافته در سال ۵۳۹ قبل از مسیح بابل‌را مفتوح ساخته در آنجا به اسم یهودیان اسیر شده شهرت یافتند، بنابراین حکمی از جانب کورش برجعت ایشان شرف صدور یافت ۲تو ۳۶:۲۰-۲۳ وعز ۱:۸ و کورش در سال ۵۲۹ قبل از مسیح جهانرا بدرود گفت، و در این ایّام گمان دارند که قبر او در نزدیکی شهر قدیم وی که فعلاً آنرا مرغاب گویند موجود است. علی‌الجمله چون کورش جهانرا بدرود گفت وارتحشستا به تخت نشست بنای هیکل وشهررا در عهدهٔ تعویق گذاشته عز ۴:۵-۲۴ لکن داریوش هستاسپیس مجدداً امر به بنای آنها نمود و پس از وی اکسرکسیس که بگمان بعضی همان احشویروش مذکور در کتاب استر است جانشین وی گردید؛ و پس از آنکه یونانیان اورا هزیمت داده بودند و خود نیز مقتول گشت پسرش ارتحشستا یعنی ارتکزرکسیس (اردشیر) درازدست که نسبت به یهودیان مهربان بود به تخت پادشاهی بر آمد عز ۷:۱۱-۲۸ نح ۲:۱-۱۰، و از جانشینان او جز داریوش فارسی در کتاب مقدّس مذکور نیست نح ۱۲:۲۲. از آن پس دولت فارس که مدّت دویست سال بر پا بوده استقلال میداشت منقرض گردید، یعنی چون اسکندر ذوالقرنین در سال ۳۳۰ قبل از مسیح بر آن دست یافت آندولت مقتدر بدست وی منقرض گشت و پس از آن دولت یمین یعنی دولت یونان دا ۸:۲۱ که بانی و مؤسّس آن اسکندر ذو القرنین بود بر قرار گشته آن نیز بچهار قسمت منقسم گردید دا ۸:۲۲.

امّا حالت حالیّه مملکت عجم که سابقاً جزء مملکت فارس بوده است از قرار تفصیل است: مساحت این مملکت پانصد هزار میل مربّع وعدد نفوسش تقریباً ده ملیون میباشد. سلطان این مملکت‌را شاه گویند و موقع

ولایت شیراز حالیّه همان مملکت اصلی فارس است یعنی در مدّتی که مطیع مادیان بودند که قبل از ایام کورش باشد؛ و خرابه‌های پرسپولس و قصر داریوش که اسکندر ذوالقرنین در حالت مستی امر بآتش زدنش کرد در آنجا موجود است و هنوز مقصود وی از آتش زدن قصر مرقوم معلوم نیست. و در میان آن خرابه‌ها هیکل‌های مخروبه و نوشتجات فارسیّه و قربانگاههای مخصوص منهب فارسیان، که قومی هم از آتش پرستان در این روزکار بر آن طریقه رهسپارند، دیده میشود.

و در شمال مملکت فارس بلاد نسطوریان است؛ اینان فرقهٔ از نصاری میباشندکه تابعان قول نسطوریوس مبشّر معروف اند؛ واهالی فارس‌را فارسیان گویند دا ٦:٢٨.

فارص. (حدّ) و او فارص ابن یهودا و توام زارح است پید ٣٨:٢٩ و٤٦:١٢ راعوت ٤:١٢ و١٨ و١تو ٢:٤ و٩:٤ نح ١١:٤ و٦ مت ١:٣ لو ٣:٣٣؛ و او پدر خانوادهٔ عظیمی است که آنهارا فارصیان گویند.

فارص عزّه و فارص عزّه. یعنی شکستگی عزّه ٢سمو ٦:٦-٨ و ١تو ١٣:٩-١١ و١٥: ١٣، ملاحظه در عزّه. موضعی است در جنوب اورشلیم در وادی رفائیان.

فاعو و فاعی. (صدای گوسفند) موضعی است در ادوم پید ٣٦:٣٩ و ١تو ١:٥٠ و بعضیرا گمان چنان است کـه فاعو همان فواره‌ٔ است که در آن نواحی خرابهٔ آن دیده شود.

فالج. (جدائی و شکاف) و او فالج ابن عابر برادر یقطان است که در ایّام او زمین منقسم گشت پید ١٠:٢٥؛ و گمان میرود که مقصود از این است که عشیره عابر در ایّام فالج متسلسل بودنـد در بـین النّهـرین (الجزیره) مانده وآنچه‌که از یقطان متسلسل گشته به عربستان رحلت نمودند.

فالگیر. شخصی است که ادّعای اخبار از مستقبلات کند بتوسّط احضار اموات و سؤآل نمودن از ایشان تث ١٨:١٠ و١١ ٢پاد ٢١:٦ ٢تو ٣٣:٦؛ و اینمطلب در شریعت موسوی ممنوع و مرتکب آن عاصی و خاطیٔ محسوب بوده جرای این خطا سنگسار شدن بود لا ١٩:٣١ و٢٠:٢٧، ملاحظه در ساحر؛ و بدیهی است که نمیتوان گفت که فعلاً کراهت اینمسئله در حضور خداوند کمتر از کراهت ایّام موسی میباشد اش ٨: ١٩ و٢٩:٤.

فاروس. (اقلیم جنوبی) و آنمقاطعه ایست در مصر در نزدیکی تیبس که فعلاً آنرا ارض الصّعید گویند و بعضی‌را گمان چنان است که آن از هاثور که بمعنی زهره است مسمّی و منقول است. و فیروس در قدیم‌الایّام مستقل بوده سلسلهٔ سلطنتی مختصّ به خود داشت و در چهار موضع در کتب

نبّین مذکور است اش ١١:١١ ار ١:٤٤ حز ١٤:٢٩ و١٤:٣٠.

فتروسیم . اسم شخص یا مکان فتروس است پید ١٤:١٠ و١ تو ١٢:١.

فتور . مسقط الرأس بلعام است که بر نهر واقع بود و قصد از نهر نهر فرات است اعد ٢٢:٥ تث ٢٣:٤. گمان میرود که موقعش در نزد بالس بر فرات است یعنی در جائیکه بن‌یامین میگوید که برج بلعام ابن بعور در آنجا است، ملاحظه در فدان ارام.

فحت موآب . (والی موآب) رئیس خانواده معتبرهٔ سبط یهودا که برخی از ایشان بازرو بابل مراجعت نمودند عز ٢:٦ و٨:٤ و١٠:٣٠ نح ٣:١١ و٧:١١ و١٠: ١٤؛ و چنان معلوم است که بعضی از اولادهٔ شیله ابن یهودا رفقای موآب بودند ١ تو ٤: ٢٢ لکن بهیچوجه معلوم نیست که چه وقت در اراضی موآب بودند و چگونه لقب حکّام موآبرا اخذ نمودند.

فدّان ارام . (مزرعه دشت مرتفع) موضعیست که ابراهیم از آنجا از برای پسرش اسحق زن خواست و موضع مذکور از قرار معلوم در ارام النّهرین بوده است پید ٢٤:١٠ و٢٥:٢٠ که یعقوب هر دو زوجهٔ خودرا با مواشی و حواشی خود از همین فدّان ارام تحصیل نمود پید ٢٨:٢ و ٣٥:٩ و٢٦ و٤٦:١٥. اغلبی بر آنند که فدّان ارام در بین نهر دجله و فرات در دشت واقع است نه در جزء کوهستانی که در شمال جزیره واقع میباشد، و بعضی بر آنند که در نزدیکی دمشق واقع امّا اینمطلب بارأی اکثری علماء معتبر مخالف است.

فداء . قصد از ذکر اینلفظ در عهد قدیم غالباً خلاصی جسد است تث ٧:٨ و ١٣:٥ امّا در عهد جدید اشاره بخلاصی از خطا وگناه تیط ٢:١٤ وعب ٩:١٥ و نتایج آن است مت ٢٠:٢٨ مر ١٠:٤٥ و ١ تیمو ٢:٦، و نیز اشاره به خلاصی از بندگی شریعت غلا ٤:٥ وکوشش در استعمال وقت و مساعی خود در خدمت خدای تعالی میباشد اف ٥: ١٦ کو ٤:٥. مطابق ناموس و شرایع قدیم بنده یا اسیری که میبایست نفس خودرا فدیه دهد آنمقدار از مال که بآقای خود از برای آزادی خود ردّ مینمود آنرا فدیه یا فداء میگفتند خرو ١٣:١٣ــ٢٠، و نیز متداول بود که اوّل زادگان انسان و حیوان ناپاکرا فدیه میدادند اعد ١٨:١٥ و در وقت شمردن نصف شاقل از برای هر یك فدیه حساب مینمودند خرو ٣٠:١٢ و١٣؛ لکن از برای قاتل امکان نداشت که نفس خودرا فدیه دهد اعد ٣٥:٣٠ و ٣١ بلکه حکم بود که از برای گناه خود مقتول گردد، و هم خواب شدن با کنیزگی که آزاد نگشته بود زنا محسوب نبود بلکه قصاص مخصوصی داشت لا ١٩:٢٠ و ٢٢ و اشخاصی‌را که از برای خداوند وقف مینمودند فدیه داده نمیشدند لا ٢٧:٢٩.

و در شرایع یهود مطالب مهمّهٔ بسیاری یافت میشود که اشاره بمبدأ و منبع فدائی میباشد که مسیح آنرا بعمل آورده تکمیل نمود، یعنی در وقتیکه خودرا از برای رفع هر قید و هر مسئولیّتی فدیه گذرانید تا هرکس‌را که در تحت غلامی و بندگی گناه است آزاد سازد؛ و شرط این آزادی این بود که شخص گناهکار فادی خودرا باتمام دل قبول کند و قلباً بوی ایمان آورد.

فدیه . مبلغی است که از برای غلامان یا اسرا داده میشود اقر ١٩:٦ و٢٠ در شریعت لاویان هدیه از تمامی افراد بنی‌اسرائیل که سنّاً از بیست متجاوز بودند در وقت تعداد نفوس و اسم نویسی گرفته میشد و این هدیه یا نقد همچو سرپوشی محسوب بود خرو ١٢:٣٠-١٦، و سیاست ندادن این هدیه ابتلای بطاعون بود؛ و مقدار این نقد نیم شاقل بود که مقابل دو ریال پول حالیّه میباشد و غنی و فقیر در این خصوص مساوی بودند ١ پط ١٨:١ و١٩ . خداوند ما خودرا فدیه ارواح ما فرمود مت ٢٨:٢٠ مر ١٠: ٤٥ و١ تیمو ٦:٢ ملاحظه در فداء.

فرات (جوشند). یکی از نهرهای مشهور ومعظم آسیای غربی است. منبعش در کوههای آسیای صغیر و در ارض روم و وان میباشد، و از آنجا رو بجنوب و متدرّجاً رو بجنوب شرقی سیر نموده از حدود شام گذرد و قبل از آنکه داخل حلب گردید بمسافت هشتصد میل راه پیموده نهر یافرع رودی که قابل ذکر باشد بدان جاری و وارد نمیشود و از بابل قدیم عبور مینماید؛ علی‌الجمله طولش از منبع تا مصبّ ١٧٨٠ میل است، وکشتیهای معظّم بر روی آن رو ببصره تا ٧٠ میل بمصبّ مانده حرکت مینماید؛ و یحتمل که کشتیهائیکه پیش از چهار قدم در آب فرو نمیروند بیشتر و پیشتر روند و زمین بین‌النّهرین فرات و دجله، بتدریج رو بدجله سراشیب میشود و بدین لحاظ هنگام طغیان فرات آبهـای زیادیش رو بطرف دجلـه جاریشده در آن داخل میگردد؛ و این طغیان غالباً در ماههای آخر بهار و اوّل تابستان که وقت آب شدن برفهای کوههای آسیای صغیر است شروع مینماید. در این اوقات گاهی ارتفاع آب بدوازده قدم میرسد و بدین واسطه مردمان و ساکنین قدیمه این نقطه سدّهای‌محکم واستخرهای‌معظم ودریاچه‌های مصنوعی بسیاری از برای ممانعت طغیان آب بر اراضی مزروعه ساخته اندکنایس‌ها علاوه بر فایده ممانعت خرابی از برای آبیاری مواضع مستعدّه و لازمه نیز در کارند.

امّا تاریخ ذکر فرات اینکه یکی از نهرهای باغ عدن است پید ١٤:٢ که در پید ١٨:١٥ و تث ٧:١ آنرا نهر کبیر نامیده و مقصود خدای تعالی این بوده است که حدود شرقی زمین موعوده باشد تث ٢٤:١١ یوش ٤:١ و١تو ٩:٥ داود نیز تسلّط و اقتدار خودرا در وقت هزیمت دادن هدد عزر تا

بفرات منتهی نمود ٢سمو ٣:٨ و ١تو ١٨:٣؛ از آن پس اراضی که فیمابین مملکت اسرائیل و فرات بود در تحت تصرّف شهریار مصر درآمده بعد از چندی شهریار بابل از تصرّف وی بدر برد ٢پاد ٢٤:٧٠ ارمیای نبی نیز در فصل ١٣:٤-٧ و٤٦:٢-١٠ و٥١:٦٣ این نهررا ذکر نموده است و یوحنّا نیز در مکاشفات ٩:١٤ و١٦:١٢ ذکر کرده است.

فراصیم. (حدود) کوهی است که خداوند بر آن می‌ایستند که کار عجیب خودرا بجا آورد اش ٢٨:٢١ و غیر از آیات مذکور در جای دیگر کتاب مقدّس مذکور نیست مگر در جائیکه آنرا با بعل- فراصیم ذکر میکند که هر دو یك اسم میباشد ٢سمو ٥:٢٠ و١تو ١٤:١١ و اینقول بر سایر اقوال رجحان دارد، بواسطه اینکه در آیهٔ مذکوره در صحیفهٔ اشعیای نبی و هم در ١تو ١٤:١٦ جبعون بافراصیم مذکور است و همچنین جبع در ٢سمو ٥:٢٠ و٢٥، ملاحظ در بعل فراصیم.

فرام. بسا میشود که معنایش تندرو مثل گوره خرباشد و او شهریار یرموت و یکی از امراء و مشاهیر اموریان زمان یوشع بود یوش ١٠:٣ و٣٠ .

فرایض . احکام الهی خرو ١٨:٢٠ و یا رسومات دینیّه است عب ٩:١ و١٠.

فرتوناتوس. (صاحب خط) یکی از سه نفر اهالی قرنتس است که در وقت نوشتن رساله قرنتیان با پولس بودند اقر ١٦:١٧.

فردوس. کلمه ایست که اصلاً از فارسی مأخوذ است یعنی خوشحالی یابستان یا باغچه امّا مقصود در کتاب مقدّس از بهشت است لو ٢٣:٤٣ مکا ٢:٧.

فرزیان . (اهل دهات) از قرار معلوم کنعانیان در شهر سکونت داشته و فرزیان در دهات مسکن میداشتند و سکّان فلسطین ایندو طایفه بودند و اسرائیلیان ایشان‌را اخراج نمودند پید ١٣:٧ و٣٤:٣٠؛ و گاهی از اوقات با رفائیان یوش ١٧:١٥ و یا طوایف دیگر مذکورند داو ٣:٥ ١پاد ٩:٢٠ و٢تو ٨:٧ عز ٩:١.

فرس . دا ٥:٢٨ ملاحظه در مناء.

فرسکا. (قدیم) ٢تیمو ٤:١٩ ملاحظه در پرسکلا.

فرشته. اینلفظ در عبری و یونانی و فارسی مشتق از فرستادن و بمعنی فرستاده شده میباشد؛ و در مت ١١:١٠ و لو ٧:٢٤ نیز بهمین طور ترجمه شده است. غالباً به رسول یا پیغمبر رسمی تفسیر شده چنانکه در ایّوب ١:١٤ واسمو ١١:٣ لو ٩:٥٢ و در اش ٤٢:١٩ و حج ١:١٣ به پیغمبر و در غز ٥:٦ و ملا ٢:٧ کاهنان ترجمه شده است و حتّی به اجسام خادم نیز اطلاق شده است مز ٧٨:٤٩ و١٠٤:٤ ٢قر ١٢:٧.

و مسیح نیز بهمین معنی رسول عهد و فرشتهٔ اعظم خوانده شده است ملا ٣:١ و

خادمان انجیل مسیح نیز چون سرکاران یا فرشته کلیسا خوانده شده اند مکا ۲ :۱ و ۸ :۱۲ و غیره٠

بهترین مفسّرین بر آنند که لفظ فرشته در اقر ۱۱ :۱۰ مقصود از فرشتگان مقدّس میباشند که بالاختصاص در مجامع مسیحیّه حاضر بودند و محض اظهار احترام نسبت بایشان برزمان واجب است که سرهای خودشان‌را بپوشند تا اینمعنی دلالت کند بر اینکه در تحت اطاعت اقتدار اعلی‌تر نیز میباشند٠

امّا عموماً اینلفظ در کتاب مقدّس قصد از جمعی از موجودات عاقله و اعلی درجه‌تر از انسان است که دور بارگاه حضرت اقدس الهی حاضر، و ایشان رسولان و پیامبران او میباشند و قضای امورات دنیویّه و اجرای ارادهٔ اشخاص و بنی نوع انسان موکول بعهدهٔ ایشان است مت ۱ :۲۰ و ۲۲: ۳۰ اع ۷ :۳۰ و غیره٠ و بر حسب نّص کتاب مقدّس فرشتگان مذکّر و مؤنّث ندارند مت ۲۲ :۳۰ هر چند در مواقعیکه بانسان ظاهر شده اند بصورت انسان و بیك اندازه مجلّل بوده اند پید ۱۸ :۱٦ لو۲٤: ٠٤ در کتاب دانیال ۷ :۱۰ ومت ۲٦ :۵۳ و لو ۲ :۱۳ و عب ۱۲ :۲۲ و۲۳ فرشتگان متعدّده و در مز ۱۰۳ :۲۰ و۲ پط ۲ :۱۱ مکا ۵ :۲ و۱۸ :۲۱ و۱۹ :۱۷ مذکور است که قوّت ایشان خیلی عجیب است و بسیار زیرك و هوشمند میباشند داو ۱۳ :۲۰ اش ٦ :۲_٦

دا ۹ :۲۱_۲۲ مت ۱۳ :٤۹و۲٦ :۵۳ اع ۲۷: ۲۳ مکا ۸ :۱۳ صاحب مراتب مختلفه و متنوعه میباشند اش ٦ :۲_٦ حز ۱۰ :۱ کو ۱ :۱٦ مکا ۱۲ :۷، ملاحظه در کرّوبیان و سرافیم، و بمفاد نّص کتاب مقدّس در آسمان موجودند ۱ پاد ۲۲ :۱۹ دا ۷ :۹ و۱۰ مکا ۵: ۱۱_۱٤٠ از اسامی ایشان و ظایفیرا که در حوادث الهی نسبت بانسان دارند معلوم و مبرهن میگردد که کتاب مقدّس دارای حکایات بسیار نسبت بوظایف فرشتگان میباشد دا ٤ :۱۳ و۱۰ :۱۰ و۱۳_۲۱ زك ۱ :۱٤ و غیره؛ لکن دراجرای وظایف مستورهٔ ایشان اسباب و محض تکمیل قضای خداوند تعالی میباشند مز۹۱ :۱۱ و۱۰۳ :۲۰ عب۱ :۱٤ در اینصورت البتّه بدیهی است که بدیشان نباید توکّل‌نمود و یا سجده‌کرد و یا باسم ایشان دعا نمود مکا ۱۹ :۱۰ و۲۲ :۸ و۹ هر چند مفاد نوشتجات مقدّسه بر آن نیست که هر شخصی را فرشته ایست که همواره در حفظ و حراست او مشغول است امّا مخصوصاً مارا تعلیم میدهند که فرشتگان جداً مواظب نجات بنی نوع بشر میباشند لو۲ :۱۰_۱۲ و۱۵ :۷ و۱۰ و ۱ پط ۱ :۱۲ و با مقدّسان در برکات ایشان در آسمان تا بأبد مشارکت دارند عب ۱۲: ۲۲٠ فرشتگانی که حالت اوّلیه خودرا نگاه نداشته ساقط شدند و بر ضدّ خدا یتعالی اظهار عدم انقیاد نمودند فرشتگان شیطان خوانده میشوند مت ۲۵ :٤۱ مکا ۱۲ :۹ و بمفاد ۲ پط ۲ :٤ آنان بجهنم انداخته شده از برای

محاکمه نگاه داشته شده اند، ملاحظه در مجمع رئیس شیطان.

فرشته خداوند یا ملك یهوه. لقب عامّ مسیح است که در عهد عتیق وارد گشته. مقابل کنید پید ١٦:٧_١٣ و٢٢:١١_١٨ و ٣١:١١_١٣ و٣٢:٢٤_٣٠ باهوش ١٢: ٣_٥ پید ٤٨:١٥ و١٦ خرو ٣:٢_٦ و١٤ و٢٣:٢٠ و٢١ داو ٢: و١٣:١٦_٢٢ اع ٧:٣٠_٣٨.

و غالباً بصورت انسانی ظاهر میشده اند چنانکه بابراهیم پید ١٨:٢ و٢٢ و لوط پید ١٩:١ و بیوشع یوش ٥:١٣ و١٥. وجود مبارك مسیح در ایّام اجداد و عصر موسی و مسیحیان با یهوّه و همان «کلمة الله» است که کاشف پدر بانسان بوده همان قصد اعظم‌را که عبارت از نجات قوم خود باشد پیش می‌برد اش ٦٣:٩.

فرعتون. (امیری) موضعی است درافرائیم که متّوطن و مدفن عبدون یکی از قضاة بنی‌اسرائیل بود داو ١٢:١٥؛ و روبنصن گمان دارد که فرعتون در نزدیکی فرعاتا است و فرعاتا دهی است که بمسافت شش میل در مغرب نابلس واقع و دیگران بر آنند که در نزد فرعون است که بمسافت ١٠ میل در طرف غربی سامره واقع است.

فرعوش. (کیك) و او مردیست که ٢١٧٢ نفر از اولادهٔ وی، از بابل با زروبابل باورشلیم مراجعت نمودند عز ٢:٣ نح ٧:٨ و در وقت دیگر ١٥٠ مرد مراجعت نمودند عز ٨:٣.

فرعون. لقب سلاطین مصر است چنانکه قیصر لقب سلاطین روم و کسری لقب شهریاران فارس میباشد. و گاهی از اوقات این‌لقب با پادشاه مصر ذکرشود و گاهی‌مقصود از شهریار مخصوصی است، همچو فرعون نخو ٢ پاد ٢٣:٢٩، و فرعون حفرع ار٤٤: ٣٠. بعضیرا گمان چنان است که لفظ فرعون مشتق از دو حرف است یعنی فآه که بمنزله الف لام تعریف است و رآ که بمعنی آفتاب میباشد؛ بعضی دیگر گویند که از ادرو که لفظ قبطی و بمعنی پادشاه میباشد مشتق است، ولی سایر مدقّقین بر آنند که لفظ فرعون یعنی خانهٔ بزرك همچنانکه موضع حکومت عثمانی‌را باب عالی گویند.

(١) فرعون تسخیر و او شهریار جدیدی بود که یوسف‌را نمیشناخت خرو ١:٨ یعنی همان که موسی در ایّام او تولّد یافت، و اکثری از علماء آثار مصریّه بر آنند که این فرعون رامسس ثانی است و او پادشاه سیّمین از طبقه نوزدهم سلاطین مصر است که در نزد یونانیان به سوستر معروف بوده، و او معروفترین فراعنه و پادشاهی قاهر و غالب بوده شهرهای بسیاری‌را مفتوح ساخته و شهرهای زیاد و هیاکل بیشمار در وادی نیل از دهنه رود تا به ابی‌سنبل که در نوبیاست

بنا کرد.

(۲) فرعون خروج . خرو ۵:۱ که موسی و هارون عجائب و آیات خودرا در حضور وی بجا آوردند یعنی همان کسی که عساکرش در بحر قلزم پس از متابعت اسرائیلیان هلاك شدند و این منفثلی دوّم پسر سیزدهمین رامسیس ثانی بوده است . در روزگار این پادشاه سطوت و اقتدار مصر رو بنقصان گذاشته بدین لحاظ وی به تکمیل مقبره خود دست نیافت؛ و در یکی از آثار صوعن یعنی سان جدید نوشته یافت شده است که از مرگ پسر این پادشاه اخبار میکند و بروعش‌پاشا گمان میبرد که این مطلب اشاره بموت اوّل زاده پادشاه است در بلای دهمین بلاهای ده گانه.

(۳) فرعون نخو که در ۲تو ۲۰:۳۵ نخو خوانده شده است و او پادشاه ششم سلسلهٔ سامیّه است که از سال ٦١٠-٥٩٤ قبل از مسیح سلطنت مینمود؛ وی از برای جنك با اشور بر آمده یوشیا شهریار یهودا ویرا ملاقات نمود تا ویرا کمك نماید لکن مغلوب کشته در مجدّو کشته شد ۲ پاد ۲۳: ۲۹ و ۳۰ و۲تو ۲:۳۵-۲٤. از آن پس یهوآحاز پسرش شهریار شده لکن نخو ویرا از تخت بزیر آورده برادر بزرگتر او یهویاقیمرا بر تخت نشانید و نخو بر کرکمیش بر آمده نبوکدنصّر ویرا هزیمت داده تمامی ما یملك شهریار مصررا از فرات تا به نهر مصر استرداد نمود ۲ پاد ۷:۲٤، ملاحظه در نخو.

(٤) فرعون حفرع که همان اپریز مورّخین است که جانشین نخو شده در سال ۵۹۰ به فلسطین آمد تا محاصرهٔ اورشلیم‌را که بتوسّط نبوکدنصّر شده بود رفع نماید ار ۳۷: ٤-۸ حز ۱۷: ۱۱-۱۳ مقابل ۲پاد ۲۵: ۱-٤، امّا یهود از این مطلب منتفع نگشته حاصلی نبردند چه که نبوکدنصّر اورشلیم‌را مفتوح ساخته لشگر بمصر کشید و مصررا مقهور گردانیده اهالی آنجارا پراکنده نمود، لکن مصریان بعد از چندی حفرع‌را از لباس سلطنت عاری ساخته آموسیس‌را در جای وی بر تخت شهریاری نشانیدند. وی در بدو الأمر با حفرع مرافقت و مهربانی نمود امّا بعد از مدّتی باز آتش عداوت در میان ایشان بالا گرفت؛ و ارمیای نبی و حزقیال پیغمبر در صحایف خود به عجب و تکبّر این مرد اشاره نموده اند و شروح هیرودوتس نیز با این مطلب مطابقت کلّی دارد. برای فراعنه معروف دیگر رجوع بترهاقه، سواء، زارح و شیشق نمائید .

فرفر. (تند رو) و آن نهری است در نزدیکی دمشق ۲ پاد ۱۲:۵ که آنرا اعوج نیز گویند؛ منبعش در نزدیکی عرنه در جبل الشّیخ است و آبهای این منابع در

نزدیکی سعسع به نهر خبّانی بر خورده از آنجا بدریای هیجانه که بمسافت چهار میل بجنوب دریای عتیبّه واقع و آبهای بردی در آن جاری است، و چهارده میل بجنوب شرقی دمشق واقع است میریزد؛ و چندانی از آبهای اعوج در این نهر جاری نمیشود زیرا که اکثر آنها بواسطه رودهای مصنوعی یا ترعه از برای آبیاری اراضی و مزارع گرفته میشود، و طول اعوج تخمیناً ٤٠ میل و آبش خیلی از آب بردی کمتر است.

فرقه . بدانکه کاهنان ٢٤ فرقه منقسم و هر یك از ایشان خدمت خودرا در موقعش بانجام میرسانیدند ١ تو ٢٤:٥.

فرقه . (یعنی جدا) لفظ لاتینی اینکلمه با یونانی مطابق و بمعنی بدعت میباشد که گاهی در بعضی موارد بدعت و در بعضی موارد فرقه ترجمه شده است، و بطوریکه در عهد جدید استعمال شده بهیچوجه بر تصدیق و تکذیب طایفهٔ که این لفظ بدیشان نسبت داده شده دلالت نمی‌نماید. اع ١٧:٥ و ٥:١٥ پنج فرقه در میان یهود بودند که بواسطه اختلاف آراء و اعمال متفاوت و متباین خوانده می‌شوند ولی کلیّةً با یك دیگر دم مساوات و اتّحاد میزدند و فرق مذکورهٔ عبارت از فریسیان، صادوقیان، آسیان، هیرودیان و غیوران میباشند.

مذهب مسیح در بدوالأمر فرقه جدیده یهود خوانده میشد و بدینواسطه است ترتلّس هنگام شکایت نمودن از پولس در حضور فستس میگوید که او از پیشوایان بدعت نصاری میباشد اع ٥:٢٤، و چون حواری وارد روم شد یهودیّان رومیه گفتند زیرا مارا معلوم است که اینفرقه‌را در هر جا بدعت میگویند اع ٢٢:٢٨.

فرمشتا . (اعلی) هفتمین اولاد هامان که یهود ویرا در شوشن بقتل رسانیدند اس ٩: ٩.

فروایم . (موضعهای شرقی) موضعی است که سلیمان از آنجا طلا از برای زینت هیکل میآورد ٢ تو ٦:٣ و بعضی بر آنند که فروایم و سفروایم یکی است.

فرثیون . (اهل پارثیا) که در روز پنجاهم در اورشلیم بودند اع ٩:٢ و بزبانی فارسی تکلّم مینمودند و با رومانیان در نهایت ضدّیت بودند، و در تیر اندازی و سواری مهارت تامّ و تمامی داشته دشمنان‌را در حالت سواری و فرار از بالای اسب بعقب میزدند و ازاینجهت تیر اندازی ایشان ضرب المثل گردید.

فریجیّه . (خشك و بی آب و علف) قسمتی از آسیای صغیر است و حدود این مملکت وقت بوقت متفاوت بوده است و بدان لحاظ تعیین و تحدید آن امکان ندارد و فریجان باعتقاد خود خودرا قدیم‌ترین بنی نوع بشر میدانند. و مورّخین گویند که

ايشان قبل از وقعه ترواس از مكدونيّه كوچ نمودند، و فريجيّه در اشعار هوميروس مذكور است. و از قرار معلوم چنان مينمايد كه فريجيّه در آنوقت شامل قسمت عظيمى از آسياى صغير بوده است و پس از روزگار وى فريجيّه بدو قسمت منقسم گشت: آنكه بطرف جنوب بود فريجيّه بزرك و آنكه بطرف مغرب بود فريجيّه كوچك ناميدند؛ و رومانيان آنرا بسه مقاطعه قسمت نمودند لكن درزمان عهد جديد ولايت مستقلى نبوده بلكه بعضى از آن تابع ولايتى و قسمتى تابع ولايت ديگر بودند؛ و از جمله شهرهاى عمده آن لاوديكيّه، هيراپولس، كولوسى، انطاكيّه وپيسيديّه بود. در كتاب اعمال رسولان اسم اين محلّ سه مرتبه وارد گشته، و در روز پنجاهم بعضى از ساكنان آنجا در اورشليم بودند اع ٢:‏١٠؛ و پولس رسول نيز در سفرهاى خود دو مرتبه از آنجا عبور نمود اع ١٦:‏٦ و ١٨:‏٢٣ و بعضى از ساكنان آنجا بدست وى ايمان آوردند و هشت تن از ايشان در مجمع نيقيّه كه در سال ٣٢٥ ميلادى منعقد گشت حاضر بودند، لكن مجمع در قسطنطنيّه كه در سال ٣٨١ ميلادى بر پا شد بيش از آن از اسقوفان فريجيّه در آنجا حضور داشتند.

فريسى. (عزلت گزين) يكى از فرق يهود است كه در ايّام خداوند ما تاحال بوده و هستند؛ امّا اين اسم در كتاب عهد عتيق بهيچوجه مذكور نيست و نيز اصل اين فرقه هم معلوم نيست بجز اينكه ميگويند فريسيان خلفا و جانشينان فرقه خسيديّه يعنى مقدّسين مذكوره در مكابيان بوده اند امك ٢:‏٤٢ و٧:‏١٣ و٢مك ١٤:‏٦. و چون در آنزمان قصد رومانيان اتحاد مابين رعاياى خودشان بود بنابرين فرقه از يهود با ايشان مقاومت نموده فريسيان رأس و رئيس آن فرقه بودند و بدينواسطه بر ساير قوم يكنوع تفوّقى پيدا نموده بودند؛ وچون هيروديس به تخت بر آمد شش هزار تن از فريسيان اظهار گردن كشى نموده گردن از اطاعت وى پيچانيدند و بدين واسطه ايشان‌را بادست قوى تأديب نمود. پس از ايّام مسيح فريسيان بر آن فرقه كه بر ضدّ رومانيان بودند رياست يافته، قوم بر وسپاسيانوس و تيطس پسرش عاصى گشته اسباب نفاق و اتّفاق وپراكندگى مابقى ايشان گرديده در تمام ربع مسكون متفرّق شدند. و فريسيان درامورات دينيّه پيشواى‌قوم بودند وهمواره با صدوقيان واسنيان ضديّت مينمودند؛ لكن ديانت اينفرقه در ايّام مسيح ريائى گشت و امورات ظاهريّه‌را درنهايت اهميّت مراعات نموده اعتنائى به جان و روح مطلب وحقيقت نفس الأمر نداشتند. امّا رأيها و خيالات فريسيان در خصوص دوام و بقاى نفس و عذاب و عقاب و عنايت و توجّهات الهى كه همواره بر ضدّ اراده و خيالات انسان است

مختلف بود و بر تقلید روایاتی که از موسی متدرّجاً نقل قول شده است قائل بودند و چنان گمان داشتند که این اقوال منقوله باشرایع مکتوبه مطابق بلکه ازآنها مهمترند؛ و خداوند ما عیسی مسیح بواسطه اینمطلب ایشان‌را بطور مخصوص توبیخ فرمود و بعذاب خدائی آگاهانیده تخویف نمود زیرا که موسی آن تعلیم آسمانیرا بدیشان داد تا که ایشان‌را بمعانی احکام و اوامر مکتوبه هدایت نماید نه اینکه آنهارا از احکام و شرایع مکتوبه مهمتر دانسته شریعت‌را از دست بدهند؛ زیرا چون بدین تقلید مشغول شدند روح شرایع و جان احکام‌را ضایع نمودند و باوجودیکه بعضی از عقلا و نجبا مثل یوسف رامه و نیقودیموس و غمالائیل در میان ایشان یافت میشد اکثر ایشان در عجب و تکبّر ذاتی و ریا مشهور بودند و نعنا و شبت و زیره‌را عشر داده حق و رحمت و ایمان‌را ترك مینمودند مت ۲۳:۲۳ لو ۱۱:۱۸ و۱۲، و علی الظّاهر از تمام چیزهائیکه شرعاً نجس و ناپاك بود دوری جسته ابداً اعتنائی بنجاست قلب و ناپاکی اندرون نداشتند مت ۱۱:۱۵ — ۲۰، و بدآنمقدار که از امورات حقیقیّه و اصلیّه صرف نظر نموده بودند در مطالب ظاهریّه مباحثه میداشتند و بارهای سنگین سخت و وزین بر مردم تحمیل نموده، همواره از طور و طرز فتیله که از برای چراغ سبت میبایست سوخته شود گفتگو مینمودند، و یا اینکه مباحثه و مشاجره میداشتند که آیا خوردن تخمی‌را که مرغ در روز شنبه گذارد جایز است یا نه.

فساد. (کوه زیتون) پس از آنکه سلیمان آنرا بواسطه بنای جاهای بلند از برای اشتورت و کموش نجس کرد کوه فساد خوانده شده است ۲ملو ۱۳:۲۳.

فستوس. شخصی است که در سال ۶۰ میلادی جانشین فیلکس حاکم یهودیّه گردید اع ۲۷:۲۴ و در سال ۶۲ میلادی در گذشت، و پولس رسول در حضور وی حجّت آورد درحالتیکه فستوس نهایت میل‌را دراستخلاص وی داشت، لکن چون پولس رفع دعوای خودرا بحضور قیصر نمود این مطلب در عهده تعویق و عقده امتناع افتاد اع ۲۶: ۳۲. یوسیفوس مورّخ گوید که وی حاکمی نیك و در نهایت ساعی بود که حدود و مقاطعه خودرا از دست دزدان و راه زنان مستخلص سازد.

فسجه. (تل مرتفع) یکی از مرتفعات کوه نبواست که موسی قبل از موت خود اراضی مقدّسه‌را از بالای آن دید تث ۲۷:۳ و۳۴:۱ و آن از کوههای عباریم است اعد ۱۲:۲۷ و۴۷:۳۳ و۴۸ تث ۴۹:۳۲ که در اراضی راؤبین در دشت موآب نزدیك به بحیره الموت واقع است، اعد ۲۰:۲۱ و از دامنه آن دریای عربه دیده شود تث ۴۹:٤؛ و بسا می‌شود که در دامنه‌های فسجه‌را

بچشمه‌های فسجه ترجمه نمایند که همان چشمه‌های موسی میباشد، و گاهی با بیت فغور و بیت یشیموت مذکور است؛ در نزدیکی قله آن مزرعه صوفیم واقع است اعد ۱٤:۲۳ و آن زمینی است که در آنجا گندم زراعت کنند. و در خصوص تعیین محلّ فسجه مباحثات بسیار است و بعضی آنرا کوه صیناعه دانند و دیگران آنرا قلّه کوه نبا گفته اند و برخی کوه هوشع‌را فسجه دانسته اند.

فس دمّیم. (حدّخون) موضعیست‌که در آنجا جنگهای خونین در میان اسرائیل و فلسطینیان واقع شد ۱تو ۱۳:۱۱ و۱٤ که در ۱سمو ۱:۱۷ افس دمّیم خوانده شده؛ فاندیفلد بر آن است که فس دمّیم در نزد دموم بمسافت ۳ میل در مشرق شوکوه و ۱۱ میل بجنوب غربی اورشلیم واقع است.

فسق. اینلفظ در نوشتجات مقدّسه نه تنها از برای گناه ناپاکی نسبت بغیر منکوحه استعمال شده است بلکه مقصود از هر قسم بت پرستی و انواع خیانت نسبت بخداوند است. در حز ۱٦: کلیسای اسرائیلی بطفل مؤنثی که به بلوغ ترقّی کند تشبیه شده که پس از آن بتوسّط عهد ازدواج بیهوه تزویج گشته چون عهد خودرا بشکند و پیروی بتها و رجاسات‌را نماید زانی و فاسق خوانده میشود ار۲: و۳:۸ و۹ هوش۳:۱. فسق و فاحشه‌گی و بت پرستی و ارتداد و بدعت و عدم امانت و بی وفائی محکوم اند، ملاحظه در زناکاری.

فشحور. (آزادی یا فدا) پسر ملکیا ۱تو ۱۲:۹ نح ۱۲:۱۱ بانی و مؤسّس خانواده از کهنه ایّام داود ۱تو۹:۲٤ که آن خانواده با زروبابل مراجعت نموده بودند؛ و در ایّام نحمیا این خانواده از خانواده‌های مشهور بود و فشحور رأس و رئیس این خانواده رئیس فرقه از کهنه بود عز ۳۸:۲ نح ٤۱:۷.

(۲) مردی که عهد نامه‌را مهر کرد نح ۳:۱۰ و شاید که از همان خانواده فوق باشد.

(۳) پسرایمیر رئیس فرقه ۱٦ کاهنان ۱تو ۱٤:۲٤.

و همین فشحور اوّلاً کاهن و ناظر خانه خداوند بود که در ار ۱:۲۰ به امیر مسمّی گشته و در زمان سلطنت یهویاقیم ارمیای نبی‌را زده در مقطره بست نشست ار ۲:۲۰ بدین ملاحظه پیغمبر ویرا فجور مسابیب خواند، یعنی هول از هر طرف، و ویرا مخبر ساخت که تمام خانواده وی ببابل باسیری خواهند رفت ار ٦:۲۰. فشحور ابن ملکیا ار ۱:۲۱ لسبا میشود که از خانواده ملکیای مذکور فوق باشد، که صدقیای ملك ویرا برای استخبار بنزد ارمیای نبی فرستاد که از تدارك نبوکدنصّر اطلاع یابد، امّا ارمیا جواب‌را بر نبّواتی مقرّر

فرمود که از شداید و مصائبی که براورشلیم و پادشاهش واقع خواهد شد اخبار فرمود؛ از آن پس وقتی که کلدانیان بواسطه آمدن فرعون حفرع دست از محاصره اورشلیم بر داشتند فشحور امر کرد که ارمیارا در چاه ملکیا پسر ملك در محبس خانه فرود آوردند.

فصح . یکی از جملهٔ عیدهای عمده و اهمّ یهود است که اشاره بقربانی مسیح برهٔ خداست که از برای گناهان ما مقتول گشت اقر ٥:٧ و٨، و نیز تذکره و یاد داشتی از عبور ملك الموت از خانوادهٔ اسرائیلیان بود. و آن چنان بود که در شب روز چهاردهم از ماه اوّل یعنی نیسان گوسفندرا می‌کشتند و در صبح روز پانزدهم شروع بفطیر میشدکه مدّت هفت روز طول میکشید؛ امّا لفظ فصح اختصاص بآن شامی دارد که گوسفندرا در آن می‌خوردند یوش ٥:١٠ و ١١ لکن اغلب اوقات اشاره بتمام عید میباشد، یعنی از وقت ذبح قربانی تا نهایت هفتهٔ فطیر، لو ٢:٤١ یو ٢:١٣ و١١:٥٥. شروع این عید بین العشائین بود لا ٢٣:٥ عد ٩:٣ و٥ و بر حسب مثنّی ١٦:٦ شام وقت غروب آفتاب بود یعنی در نهایت روز چهاردهم و اوّل روز پانزدهم، پس بیست و چهار ساعت تمام بعد از آن روز فصح و اوّل فطیر است. قربانی‌را در روز دهم اختیار نموده برهٔ نرینهٔ یکساله صحیح الاعضائیرا اختیار نموده بطریقهٔ مذکورهٔ فوق ذبح مینمودند، و قربانی نمودن بز نیز جایز بود؛ و بسیار اوقات بیش از یك خانواده در یك برّه شریك میشدند بلکه گاهی از اوقات عدد مشترکین به یکصد نفر میرسید چنانکه بهر شخصی بیش از یك قطعه گوشت که بقدر دانهٔ زیتونی باشد نمیرسید. شروع عیدرا با گردانیدن پیالهٔ شراب ابتدا کرده بزرك یارأس و رئیس آن خانوادهٔ آنرا تبریك مینمود؛ و رسم این بود که برّه‌را بدون پاره کردن بریان نموده بر سفره میگذاردند و بعد از دور دادن پیاله شراب دفعه ثانی شروع بخوردن برّه با سبزیهای تلخ و نان فطیر می‌نمودند وجایز نبودکه استخوان‌های آن قربانی‌را بشکنند؛ و اگر چنانچه چیزی از آن باقی میماند فوراً آنرا میسوزانیدند. پس از خوردن برّه و نان فطیر و سبزیهای تلخ بار سوّم مخصوص پیاله‌را دور داده مجلسیان ترنّم و سرودهای روحانی خوانده بار چهارم و پنجم پیاله‌را بگردش در میآوردند و از آنموقع عید فطیر تا نهایت هفت روز شروع میشد، و روز اوّل و آخر عیدرا مثل روز سبت مقدّس میدانستند حز ١٢:١٥ و١٦ . امّا تهیّه و استعداد فصح مت ٢٧:٦٢ یو ١٩:١٤ و٣١ و٤٢ روز جمعهٔ قبل از سبت واقع در عید فطر بود، ولی در سالی که مسیح‌را صلیب نمودند یعنی سال ٣٠ تاریخ مسیحی روز پانزدهم نیسان در روز جمعه اتّفاق افتاد بدین‌لحاظ تأسیس

عشای ربّانی در عصر پنجشنبه که در چهاردهم نیسان و از برای فصح مناسب بود اتّفاق افتاد، که پس از آن مسیح در جتسیمانی تسلیم شده در شب بر او حکم شد و در ساعت سیم صبح روز جمعه پانزدهم ماه صلیب شد، که آنروز روز استعداد و تهیّه بود یو ۱۹: ۱۴ و ۳۱ و ۴۲. از جملهٔ مطالبی که اسباب وضوح اینمطلب است قول لوقا است که در ۲۲:۱ میگوید «عید فطر که بفصح معروف است»، پس معلوم میشود که تمام فطیررا گاهی از اوقات فصح میگفتند.

فغور. (شقّ) سر کوهی که بالاق، بلعامرا بدآنجا آورد تا بنی اسرائیل‌را لعنت نماید و اردوی اسرائیل در اینوقت در عربات موآب بود. و بیت فغور مقابل جواء است یعنی در جائیکه بنی اسرائیل مکث نمودند تث ۳:۲۹ و ۴۶:۳۴؛ و در اعد ۲۳: ۲۸ گوید که سر فغور نزدیك دشت بود و گمان میرود که سر فغور یکی از سرهای کوه نبو است و احتمال قوی میرود که سر فسجه اعد ۲۳:۱۴ که بالاق بلعامرا در اوّل بدانجا برد همان قلّهٔ کوه بنواست؛ و مؤکّداً بدون‌شك بلعام اردوی بنی‌اسرائیل‌را از آنجا ندید زیرا که عربات موآب بسبب از آن قلعهٔ دیده نمیشود لهذا بالاق بلعام‌را بر سرفغور که نزدیك دشت است برده از آنجا اسرائیل‌را بر حسب اسباطش دید اعد ۲:۲۴ در حالتی که ایشان در دشت عربه بودند؛ علیهذا ممکن است که کوه صیاغه همان سرکوه فغور باشد چه که تمامی عربات موآب ازآنجا بنظر میآید بدین لحاظ بلعام‌را امکان داشت که از آنجا تمامی خیمه‌های یعقوبرا تمیز دهد اعد ۲۴:۵.

فقح . (چشم‌گشاده) پیشوای عساکر اسرائیل است که فقحیارا در قصر خودش بقتل رسانید ۲ پاد ۱۵:۲۵ و بر تخت سلطنت برآمده مدت چهارسال یعنی‌ازسال ۷۳۵ــ۷۳۰ قبل از مسیح سلطنت نمود. لکن مدت سلطنت وی در نهایت بدی و بد بختی بوده، آشوریان بر مملکت وی حمله برده بالآخره هوشع ابن ایله بر وی عاصی شده ویرا مقتول و خود در عوضش به تخت نشست ۲ پاد ۱۵: ۳۰.

(۲) در دوّم پاد ۱۵:۲۷ مذکور است که او بیست سال سلطنت نمود امّا موقعیکه اوقات سلطنت پادشاهان آن زمانرا تحت نظر آورده می سنجیم می‌بینیم او بیست سال پادشاهی نکرد از این جهت بایستی درموقع نوشتن این‌کتاب کاتب اشتباه کرده باشد، یا قبل از سلطنت اسم او در شمال مملکت دارای اقتدار بوده است.

فقحیا . (خداوند چشمان ویرا گشاد) (۱) شخصیکه در عوض پدر خود منحیم در سال ۷۳۷ قبل از مسیح بر اسرائیل سلطنت داشته مدت دو سال ملك راند بس از آن فقح ویرا بقتل رسانید ۲ پاد ۱۵:۲۲ــ۲۶.

(۲) کسیکه در بعضی نسخه‌ها فقحیا مرقوم گشته و حال اینکه میبایست فتحیا باشد ا تو ۱۶:۲۴.

فقیر . بدآنکه شریعت موسوی مراعات حقوق فقرارا در نهایت اهمیّت مینمود و از جمله قواعد و قوانینی که از برای فائده فقرا قرار داده شد وا گذاردن زمینها در سال یوبیل است لا ۲۵:۲۳ـ۲۸، و علاوه بر اینها شریعت از فقرا پیشکشی وقربانیهای ارزان قیمت میطلبید لا ۵:۷ و۱۱ و۱۲:۸، و نصّ صریح شریعت بر این است که مابقی حصادرا از برای فقرا گذارند لا ۱۹:۱۰ و غلّه سال هفتمین مختص فقرا و قدری از عشر وجوه نقد نیز بدیشان اختصاص داشت. خود موسی از برای ایشان حقوق بسیار معین فرموده لا ۳۵:، و قاضیان‌را امر میفرمود که حقوق فقرارا ضایع نکنند خرو ۲۳:۶ لا ۱۹:۱۵ و تمامی قوم‌را بمراعـات حقوق فقرا امر میفرماید مز ۴:۸۲ و تصریح مینماید براینکه خود خدای تعالی حامی ایشان است ام ۱۴: ۳۱. و در عهد جدید نیز امر بصدقه دادن بفقرا مینمایـد و میفرماید، «فقرا همیشه باشماهستند» مت۲۶:۱۱، ملاحظه درمسکین.

فقیه . فقها اشخاصی‌را گویند که همّ خودرا مصروف تحصیل و تفسیر شریعت موسوی می‌دارنـد، بتخصیص احـادیث و تواتر، و اغلب اینطایفه از فرقهٔ فریسی بوده و بتوبیخ و ملامت خداوندگرفتار شدند چه که کلید دانش و مفتاح سعادت‌را از دست مردم گرفتند بنا بر این ایشان‌را بکوری که هادی کوران شود تشبیه نموده اند مت ۲۲:۳۵ لو ۱۰:۲۵ و۱۱:۵۲ تیط ۳:۱۳، ملاحظه در کاتبان.

فقود . اسم رمزی است که از برای بابل قرار داده شده ار ۵۰:۲۱، و گاهی مقصود از مقاطعه کلدانیّه ایست حز ۲۳:۲۳ و در لولهٔ که در ایّام سنحاریب کنده وحکّاکی شده لفظ فقود دیده شده است؛ گویند در نزدیکی حوران واقع است. لنورمان بر آن است که اشاره بقبایلی میباشد که در وادی فرات سکنی داشتند؛ و بعضی گمان دارند که معنای فقود افتقاد است، و دیگران گمان دارند که معنی قصاص یا تمام یا شریف میدهد.

فلاح . (برزگر) نوح فلاح بود پید ۹:۲۰. از جملهٔ اشغال فلاح شکافتن زمین است باگاوآهن یا سایر اسباب شیار و پس از شکافتن مسطّح نمودن وکاشتن و درو کردن وکوبیدن است اش۲۸:۲۳ـ۲۸ ملاحظه در باغبان.

فلاحت . (برزگری) کاری است کـه شخص صاحب زمین از برای نگاه داشتن معاش خود از قبیل شخم و تخم و درو و تربیت حیوانات و پرندگان اهلی و غیره متحمّل شود. و تاریخ فلاحت قدیمی است چه که آدم در بدوالامر فلاح بوده در باغ عدن شروع بفلاحت نمود و قابیل هم فلاح

و هابیل گله‌بان بود؛ و بیشتر از اجداد اسرائیلیان گله‌بان بودند لکن قبل از آنکه در زمین موعوده سکونت نمایند چندان زراعت نمینمودند؛ ولی چون اسرائیلیان اراضی مقدسه‌را مالك شدند شروع بفلاحت و زراعت زمین کردند و غالباً از طوایف حول وحوش خودشان در انواع و اقسام زیست و زندگانی خود تقلید مینمودند و بدینواسطه اسباط شرقی اردن و اسباطی که در غربی اردن واقع شده بودند رمه‌بان و گله‌چران بوده کلیةً زیست و معاش ایشان بشبانی وا بسته بود . از حیث فلاحت فلسطین‌را بچهار قسمت منقسم توان نمود : اوّل، سواحل مثل ساحل غزه و یافا و شارون که از برای زراعات منطقه حارّه صلاحیّت دارد.

ثانیاً، وادی اردن یا عربه که مزروعات حارّه در آنجا نیکو روید.

ثالثاً، کوهستان که در آنجا درّه‌ها و وادیهای بسیار است؛ منجمله چمن بنی‌عامر و درّهائیکه نزدیك بناصره ونابلس و جلیل میباشد که از برای مزروعات منطقه‌معتدله در نهایت خوبی است.

رابعاً، هموار‌ه و دشتهای داخلی که از برای غلّه‌جات از قبیل گندم و جو و کنجد نیکو است؛ امّا خاك فلسطین نیکو و حاصل خیز است لکن هوایش مختلف میباشد.

ورن گوید که فلسطین که در مشرق ومغرب اردن واقع است و از برای سکونت پانزده ملیون نفوس کافی است در صورتی که توجّه و اعتنای واجبه در حق ایشان بعمل آید. فصول سال در آنجا منقسم بتا بستان و زمستان است و شروع زمستان غالباً در ایلول است، ولی بارندگی پیش از آخر تشرین دوّم کمتراست واغلب اوقات در ماه اذار بارندگی منتهی شود؛ پس باران اوّلین که در تث ١١:١٤ و یوئیل ٢:٢٣ مذکور است همان است که در اوّل آمده پس از آن قدری گرم میشود و باران آخرین آنست که بعد از نصف زمستان آید ایّوب ٢٩:٢٣ زك ١٠: ١ و بیشتر بارندگی در وقت وزیدن باد جنوبی و یا باد جنوب غربی است ا پاد ١٨: ٤٣ و٤٤ لو ١٢:٥٤.

شکّی نیست که در ایّام کتاب مقدّس مملکت مذکور بیش از ایّام حالیّه دارای درختان خود رو و دست نشان بوده و بدین لحاظ هوایش بهتر و نیکوتر از ایّام حالیّه بود و خاك هم در اطراف و جوانب کوهستان بیشتر و چشمه‌هایش زیادتر و پرآب‌تر از حالیّه بوده؛ علاوه بر اینها آبهای زمستان هم در استخرها و حوضها فراهم میشده و بدین وسیله زمین بهیچ وجه من الوجوه از بابت مراتب فوق تنگی نکشیده ولهذا مفاد این آیه صحیح بود، نانت‌را بسیری خورده محتاج به چیزی نخواهی شده لا ٢٦:٤ و٥ تث ٨:٧ـ٩ عا ٩:١٣.

و قواعد و عادات فلاحت هم بر آن طریق است که در ایّام اسرائیلیان بوده جز اینکه

ایشان سرگین‌را برای صحرا ار ۲۲:۹ بیش از این روزها استعمال مینمودند؛ و رسم ایشان این بوده است که زمین‌را در سال هفتم و یوبیل ترك کرده زراعت نمی‌نمودند لا ۴:۲۵ و۱۱۰ خار و شوك در آنملك زیاد بود ار ۳:۴ چنانکه در این روزها نیز بسیار است، و از جمله اسبابهای فلاحت گاوآهن و بیل است اش۲۵:۷ و تخم‌را بتوسّط پایهای حیوانات در زمین نمدار فرو میبردند اش ۲۰:۳۲ و پس از کاشتن تخم‌را از مرغان هوا محافظت مینمودند مت ۴:۱۳؛ درو کردن بواسطه داس بود و بعد از درو کردن آن‌را خورد میکردند، و تخم‌گشنیز و زیره‌را مثل ایّام حـالیّه بواسطـه عصامی‌تکا نیدند اش ۲۷:۲۸. زمین فلسطین ملك خداوند بوده بهیچوجه فروخته نمیشد لا ۲۵ ۲۳: بلکه اسباط گاهی از آنجا کوچ کرده و وقتی بدآنجا نزول مینمودند و مثل مهمانان خداوند محسوب بودند و از این جهة تمامی شرایع وقواعد زمین از جانب خداوند تعیین میشد و زمین‌را یك سال در هر هفت سال لا ۲۵ :۱ــ۷ و هم در سـال یوبیل بایر میگذاردند و زراعت نمی‌نمودند لا۲۵ :۱۱؛ و در شریعت موسوی قوم یهودرا جایز نبود که تخمهای مختلف در یك مزرعه بکارند لا ۱۹:۱۹، مثل گندم و عدس؛ و نیز جایز نبودکه گاو والاغرا در یك یوغ به بندند. و باغستان در زمان کتاب مقدّس با پرچها و قنوات احاطه شده بود و امّا مزارعرا دیواری نبود و حدود آنها بواسطه سنگهائیکه خودشان در میان خود بر پا میداشتند معلوم میشد تث ۱۴:۱۹ و مثل ایّام حالیّه بعد از درو حیـوانـات‌را در محلّ زراعت میچرانیدند. و شریعت قرار داده بود که شخصیکه صاحب تاکستان نیست چون بتاکستان رفیق خود رسد انگور از باغ دیگری به خورد و خوشه‌ها از کشت زار دیگری بچیند ولی جایز نبود که چیزی از آن‌را بیرون از تاکستان وکشت زار ببرد تث ۲۵:۲۳ و فقرارا حق چیدن بود بدآن لحاظ مخصوصاً چیزی برای ایشان قصداً میگذاردند لا ۱۹: ۹ و۱۰ تث ۱۹:۲۴، ملاحظه در بستان، گاو آهن، درو، تاك وقت.

فلج . مرضی است که بواسطه عارض شدن آن حسّ یا حرکت یا هردوی آنها ضایع و نا بود میشود وگاهی از اوقات بواسطه این مرض یکعضو یا تمام جسم یا نصفش از یك جانب یا جانب دیگر یا نصف پائین تنه یا از زیر گردن بپائین فالج میشود و گاهی یکنوع فلج بواسطه خشکیدن عضلات دست میدهد ۱ پاد ۴:۱۳ــ۶ مت ۱۲ :۱۰ــ۱۳ لو ۶:۶ــ۱۰ و گاهی از اوقات باعث درد شدیدی میشود مت ۶:۸.

فلس . سکّه نازکی که رومانیان از مس ترتیب داده کمتر از نیم شاهی ارزش داشت لو ۵۹:۱۲ و۲:۲۱ و کسی آنقدر فقیر نبود که نتواند چیزی در راه مسیح بدهد لکن ادای فلوس از شخص خسیس تقدیم مقبول و پذیرفته نیست.

فلسطین . (مملکت غربا) و آن مملکتی است که در مشرق دریای متوسّط واقع و در نزد یهود و نصاری و مسلم مقدّس میباشد٠

این اسم اولاً اختصاص بزمین فلسطینیان داشت خرو ١٤:١٥ و٣١:٢٣ مز ٨:٦٠ و ٩:١٠٨ و ار ٢٠:٢٥ از آن پس بر تمامی اراضی اسرائیلیان اطلاق شد ١پاد ٢١:٤ ومز ٧:٨٣ و٤:٨٧ اش ٢٩:١٤ و٣١٠

امّا تفصیل اراضی اسرائیلیان آنکه غربی اردنرا اصلاً کنعان میگفتند پید ٥:١٢ و ٣:١٦ خرو ١٥:١٥ داو ١:٣ و فلسطین باراضی مقدّسه نیز معروف بود زك ١٢:٢ و آنرا اراضی اسرائیل اسمو ١٩:١٣ و زمین موعوده عب ٩:١١ و یهودیّه لو ٥:١ نیز میگفتند ٠ این مملکت در ساحل شرقی دریای متوسّط ، در میانه دشت نهرین و دریای مسطور، و فیمابین دو قطعهٔ آسیا و افریقا واقع و فیما بین آشور و مصر و بلاد یونان و فارس میباشد و بدین لحاظ است که میدان جنگهای بسیار بادول مذکوره گردید٠ و همچنانکه مرکز فلسطین از برای اقتباس فواید تمدّن و صنایع و علوم از طوایف عظیمه همجوار در نهایت مناسبت بود بهمان مقدار دخول عبادات فاسده و بت پرستی در میان ایشان درکمال سهولت وآسانی صورت می بست٠

البتّه بسی واضح است که معرفت حدود فلسطین از برای ما بسیار مشکل است زیرا که باوجود شروح مفصّله از حدودی که در میان یك سبط و سبط دیگر فاصله باشد باز از کتاب مقدّس حدود امم وطوایف اطراف فلسطین‌را نمیتوان فهمید و از قرار معلوم حدود مذکور هم طبقه بطبقه تفاوت میکرد و عوض و بدل میشد٠

امّا زمین موعوده بابراهیم خلیل که در نوشتجات موسی مشروح و مفصّل است از کوه هور تا بمدخل حماة و از نهر صغیر که عریش است تا به نهر کبیر که رود فرات است امتداد داشت پید ٨:١٥ اعد ٢:٣٤-١٢ تث ٧:١ و اکثر این اراضی و املاك درتحت سلطنت و اقتدار سلیمان بود؛ علیهذا حدود شمالی در آنوقت سوریّه و شرقی فرات و دشت سوریّه بود و حدود جنوبی دشت تیه و ادوم و غربی دریای متوسّط و طول مملکت در آنوقت تخمیناً ١٦٠ میل و عرضش تخمیناً ٩٠ میل بود، و رود اردن آنرا بدو نصف شرقی و غربی قسمت نمود و مساحت هر یك از آن قسمتها تخمیناً شش هزار میل مربع می‌بود٠ امّا خواص طبیعی این مملکت آنکه فلسطین از حیث طول منقسم به چهار قسمت میشود :

اوّلاً، ساحل دریا که کرمل آنرا بدو نیمه میکند٠

٢، سلسله کوهستان فیمابین ساحل و غور اردن که مرج بنی عامر آنرا بدو قسمت مینماید یعنی جلیل و سامره و یهودیّه٠

٣، عربه اردن که در تحت مساواة دریای

متوسّط است.

٤، کوهستان و هموارهای شرقی اردن که شامل دشت موآب و کوهستان جلعاد و دشت حوران که در مشرق کوه دروز که کوه باشان است و شرح آنها از قرار تفصیل ذیل است :

۱، ساحل دریا که از عریش تا بکرمل امتداد دارد و در نهایت بار آوری و حاصل خیزی است و آن شامل بلاد اصلی فلسطینیان و دشت شارون میباشد که ارتفاع آنها از سطح بیش از ۳۰۰ قدم نیست و کلیّهٔ بواسطه صخره‌های عمودی شکل یا سواحل ریك زار بدریا منتهی میشود و عرضش فیمابین ۲ الی ۸ میل میباشد و آب در ایندشت غالباً نزدیك بسطح زمین و در بعضی مواضع دارای نهرها می باشد.

و چون بنظر دقّت در مساحت اراضی و مزارعی کـه در آنها گندم کاشته میشود ملاحظه نمائیم و نیز خشکیدن و زرد شدن زراعات‌را در موسم حصاد ملاحظه نمائیم ضررهای عمدهٔ کـه شمشون بواسطه سیصد شغال بر آنها وارد آورد کاملاً معلوم میشود داو ٤:٥ و۰۵ امّا سواحل کـه در ۲ تو۲۸: ۱۸ مذکور است فیمابین ساحل حقیقی و ارتفاعات سفلی در نزد دامنهٔ کوهستان یهودیّه میباشد که بیت شمس و ایلون و تمنه جمزو در آنها واقع بود.

امّا ساحل شمالی کرمل بسیار تنك و غالباً در دست فلسطینیان بود .

۲، سلسله کوههائی که در مغرب اردن واقعست : عرض این قیمت ۲۵ میل است و از برج عیون و بلاد نباطیّه که در شمال واقع است تا به کوهستان جلیل که در جنوب واقع است امتداد دارد؛ و در آنجا هموارى چمن بنی عامر واقع میباشد که از آن به بعد متدرجاً ارتفاع یافته بکوهستان سامَره و نابلس و قدس شریف و الخلیل منتهی شود و بدشت تبه موسی رسد. ارتفـاع مواضع مشهوره مسطوره از سطح دریای متوسّط از قرار تفصیل ذیل است :

الخلیل ۲۸٤۰ قدم.

بنی شموئیل ۲۹۰۰ قدم.

کوه عیبال ۳۰۷۷ قدم.

بنی اسماعیل ۱۷۹۰ قدم.

کوه جرمق ۳۹۳٤ قدم.

و باوجودیکه این کوهها چندان ارتفاع ندارند و قلّه‌های آنها غالباً مدوّر است از قلّه‌های آنها منظرهای بسیار نیکو دیده شود؛ و مشهورترین آن مناظر آنستکه از سر کوه دوحی و عیبال وبنی اسماعیل که در نزد ناصره است دیده شود . راه از قدس بشمال جلیل طولاً از پشت این کوهها عبور نموده بدامنه آنها گذرد و در این جاها موقع بیشتر شهرهای مشهورهٔ یهودا و اسرائیل است، و ناچار همین راهی است که از قدیم الایام خداوند ما و حوّاریان و اسباط اسرائیل از

آن عبور نمودند؛ و همين پشته كه مذكور شد فوراً باردن سر ازير ميشود امّا از طرف مغرب متدرّجاً بساحل منتهي ميگردد؛ و درّهائيكه بواسطهٔ سرازير شدن آب احداث گرديده است بطوري چال و عميق است و اطراف آنها مرتفع است كه عبور از جانبي بجانب ديگر بسيارمشكل و دشوار مي‌نمايد و نزديك است كه بگوئيم كه عبور و مرور بساحل وسر بالاي پشته مذكوردرفوق‌منحصر به فيمابين‌جنوب وشمال است جز مرج بني‌عامر كه آن از اين حكم مستثني است و همان وادي يزرعيل است و همواري وسيع و فراخ قليل الانحداري است و آنچه در طرف جنوبي اورشليم واقع است، پشتهٔ مسطور فوق متدرّجاً ارتفاع يافته قلّه‌هاي سنگي آن زياد ميشود و داراي درّهاي عميقه ميباشد. و امّا در جنوب الخليل همواره ايست كه داراي وادي ميباشد كه از الخليل بطرف بئرشبع سرازير شود و بر نزديكي غزّه منتهي گردد و اين پشته غالباً سنگلاخ و بي آب است، لكن در بعضي از جاهاكه خاكهاي بارآور مجتمع گشته از براي كاشتن زيتون و مو و گندم بسيار نيكو است.

۲،گوديِ‌اردن است كه از مرج بني عيون به جنوب درياي لوط امتداد دارد؛ عرضش از ٥ـ١٢ ميل است و ارتفاع آن در نزد دامنه جبل شيخ ۱۰۰۰ قدم فوق سطح درياي متوسّط است، و چون به حوله رسيد بمساوي سطح درياي مسطور فوق پست ميشود، از آن پس چون بدرياي طبريّه رسد ٦٨٢ قدم از سطح درياي روم يا متوسّط پست‌ترميباشد؛ و چون بدرياي لوط رسد پستي و گودي به ۱۲۹۲ قدم رسد و در جانب درياي لوط بطرف جنوب كوه اصدم كه تپّه از نمك ميباشد واقع است؛ ارتفاعش ۲۰۰ قدم طولش ۷ قدم و عرضش يك الي سه ميل ميباشد و بر بالاي آن نمك يا جبين است كه آنرا از آبهاي زمستاني محافظت مينمايد و خود دريا داراي زفت و كبريت است، ملاحظه در درياي نمك. در جانبين اين غور كوههائي است كه ارتفاعشان تخميناً ۲۰۰۰ قدم است لكن در نزديكي اريحا و سلط به ٤۰۰۰ قدم ميرسد. درجه حرارت در غور اردن و ارتفاعات كوههاي مجاوره باختلاف است، (ملاحظه در اردن)، حتي اينكه در بعضي از نقاط غور اردن علفهائي كه اختصاص بگرمسيرات دارد ميرويد.

٤، اراضي شرقي اردن. معدّل ارتفاع دشت اردن ۲۰۰۰ قدم و در بعضي جاها به ۳۰۰۰ هم ميرسد و دفعةً بطرف غور اردن سرازير ميشود و در بعضي از اوقات برخي از قلّهٔ و برآمدگيها كه ارتفاعشان به ٤۰۰۰ و ٤٥۰۰ قدم ميرسد يافت ميشود؛ و بيشه‌هاي مشهورهٔ باشان در اين قسم واقع بود، و چراگاهها و مراتع كه سبب جذب انظار و قلوب بني جاد و بني راُوبين و نيم سبط منسّي گرديده بود در اينحدود مي‌بود.

این دشت متدرّجاً بطرف مشرق و دشت سوریّه و عربیّه منتهی شود و فیمابین تپه‌های آهکی و ریك زارآن سنگهای آتشفشانی یافت شود و تمام حوران مرکب از آتش فشانهای خاموش شده و سنگهائی است که از آتش‌فشانهای آنجا بیرون افتاده، ملاحظه در باشان و تراخونیتس ۰ کوههای فلسطین، مهم‌ترین کوههای فلسطین کرمل است که بطرف جنوب شرقی حیفا ممتد طولش ۱۲ میل الی ۱۸ میل میباشد و بلندترین قلّه‌اش ۱۷۵۰ قدم است و ارتفاع کوهی که فوق حیفا است تخمیناً ۶۰۰ قدم۰ و از کوههای جلیل، کوه دوحی و تابور و جرمق و قورن حطّین و کوه اسماعیل در نزدیکی ناصره و کوه جلبوع است۰

و از کوههای سامره کوه عیبال (کوه اسلامیّه) و کوه جرزیم (کوه طور) و بنی شموئیل و کوه زیتون است۰ و از جملهٔ کوههـای شرقی اردن کوه سعیر و کوه مصلوبیّه و کوه نبو و سر فسجه و کوه هوشیع و کوه ایض و کوه جلعاد و فلیب و جوالیل است۰

رودها و دریاچه‌ها و چشمه‌ها، بزرگترین نهرها و رودهای فلسطین رود اردن است که مملکت‌را بدو قسم متساوی قسمت مینماید و از جملهٔ فروعات مغربیش در وادی و نهر جلود و وادی فاریه و از فروعات مشرقیش وادی زعاره (یرموق) و زرقا (یبوق) و زرقا (معیّن) و معجب ارنون و نهر کرك است۰ از رودهای آن که بدریای متوسّط جاری شود قاسمیّه و مقطّع قیشون و زرقاء معین که در نزدیکی قیصریّه میباشد و عوجاء که در نزدیکی یافا است۰ و از نهرهای دمشق بردی یعنی ابانه و اعوج یعنی فرفر، و دریاچه‌هایش هیجانه و حوله و دریای طبریّه و دریای لوط است۰

امّا چشمه‌هایش چشمه‌های اردن است که در نزد تّل جاصیا و چشمهٔ مقطّع که در وادی یزرعیل میباشد و منبعهای ناصره و طیّبه و طبریّه وام‌ّقیس و بیسان و چشمه‌های اطراف اورشلیم است که سی‌تا میباشد؛ و عین السّلط در نزدیکی اریحا و عین جدی و امّ بعنك و چشمه‌های زرقاء معیّن است۰ بعضی از این چشمه‌ها کبریتی میباشند مثل چشمه‌های حوالی طبریّه وام‌ّقیس و زرقاء معین و وادی حمد۰ و برخی دیگر شورند مثل چشمه‌های وادی نمك در نزدیکی بیسان و بعضی از چشمه‌های نزدیکی بحیره الموت همچو عین المریّسه در بیروت و غیره و بعضی از اینها گرمابه میباشند، چنانچه درجه حرارت گرمابه‌های طبریّه به ۱۴۴ درجه «فارنهایت» و زرقاء معیّن ۱۳۷ و ام‌ّقیس ۱۱۹ و چشمه‌های وادی نمك۹۸ وعین‌جدی ۸۲ میرسد۰

امّا معرفت طبقـات الأرض فلسطـین

تاكنون بطور يقين معلوم نگشته است لكن آنچه كه از تدقيقات علماء مستفاد ميشود از اينقرار است كه لبنان و كوهستان شرقى مركب از طبقات آهكيّه ميباشد كه روى آنهارا طبقات طباشيّرى پوشيده است و در آنها دفاين بسيار از قبيل ماهيهاى محجّره يافت ميشود چنانكه در ساحل علماء و معاقل و غيره موجود است؛ و در جليل بر زبر طبقه آهكى موجود است و رنك سنگهاى آهكى باختلاف ديده ميشود. دفاين چندى نيز در آنجا ميباشد و بسيار از اوقات طبقات مستوره از خط افقى منحرف گشته كج ميشوند چنانكه فيمابين قدس و اريحا و كوه تربل كه در نزديكى طرابلس است مشاهده ميشود. گاهى از اوقات احجار آهكى متدرّجاً به «دو لومت» كه سنك آهكى مغناطيسى باشد مبدل گشته چنانكه در كوههاى مغرب درياى لوط ديده شود؛ و در بسيارى از جاها فيمابين طبقات آهكى طبقه از ريك قرمز ديده ميشود خاصه در لبنان كه از ساير اماكن بيشتر است. گاهى از اوقات در بعضى از نقاط لبنان يك ورقه ذغال سنك و خشبيّت يافت شود؛ و در حوالى صفد و بعضى از نقاط لبنان فيمابين طبقات آهكى سنگهاى آتشين و آتش فشانى و موادّ مذابه و «بسالطه كه در مشرق اردن بسيار يافت شود، خاصّه در حوالى حوران و لجا و جولان در نزديكى گرمابه‌هاى زرقاء معيّن طبقات سنگهاى آتشين بر زبر طبقات آهكيه ميباشد. در شرقى بحيرة الموت و عربه جنوبى سنگهاى كه مركّب از ريك ميباشند و آنهارا نوبى گويند يافت ميشود و در زير اينها سنك «پورفيرى» است كه در وادى موسى واقع است.

امّا شبه جزيره سينا مركب از «گرانيت» و «پورفيرى» و «دبوريت» و ساير سنگهاى آتش فشانى ميباشد كه از طرف شمال سنك ريك نوبى آنرا فرا پوشيده است و چون به دبّه الرّمله رسد سنگهايش آهكى ميباشد. امّا دشت تيه بنى اسرائيل غالباً داراى سنگهاى طباشيريّه است و سنگهايش از قبيل صوّان و در بعضى جاها شامل كوههاى ريك سياه و قرمز و زرد و سفيد ميباشد. و در سواحل آنجا ريگى جديد يافت ميشود كه همواره از براى بناى اكثر عمارات سواحل مثل صور و صيدا و بيروت و جبيل وطرابلس و لادقيّه در كار است. امّاگودى درياى لوط و عربه ناشى از كرچى و اجتماع قشر زمين است و بدان لحاظ است كه طرفى پست و طرف ديگر بلند است و از آنجهة است كه طرفين آن وادى عظيم بى نظير در نهايت اختلاف؛ و انخفاض درياى لوط ناشى از انقلاب مداين مؤتفكات ميباشد.

امّا هواى فلسطين و ساير شهرهاى مجاور آن از قرار تفصيل ذيل است كه در رصدخانه امريكائى كه در بيروت است در مدّت ١١ سال كه ابتداى آن از حزيران

١٨٧٦ و انتهایش در کانون اوّل ١٨٨٥ بوده است امتحان شده است.

١، روبرو شدن یا جهة وزیدن هوا؛ که در ظرف سال ١٦ روز از طرف جنوب، و از جنوب غربی ١٣٧، از مغرب ٤٩، از شمال غربی ٣٦، از شمال ٤٦، از شمال شرقی ٤٦، از مشرق ٩، و از جنوب شرقی ٢٦ روز میباشد.

٢، میزان باران که در آنجا میبارد ٢٥٦٦ قیراط است.

٣، میزان و معدّل حرارت بر حسب مقیاس الحراره «فارنهایت».

کانون ثانی °٨١،٥٦،٥	تموز °١٥،٨٣، است
شباط °٨،٦٠	آب °١٤،٨٤
اذار °٦٦،٦١	ایلول °١٦،٨١
نیسان °٧٦،٦٥	تشرین الاول °٨٦،٨٦
ایار °٦،٦٢	تشرین الثانی °١٨،٩٦
حزیران °٤٤،٨٠	کانون الاول °٨١،٦٢

معدل حرارت در تمام سال °٢٠،٧١

سردترین ماههای سال غالباً کانون ثانی و گرم‌ترین انها ایست و البتّه در تابستان در دشت و همواری‌های داخلیّه گرما شدّت نموده در سایه تا بدرجه ١٠٥ «فارنهایت» میرسد. در زمستان هم سرما شدّت مینماید که بسیار از اوقات آبهای ایستاده کم عمق یخ میکند و البته سرما در کوهستان بر حسب ارتفاع و انخفاض کوهها شدّت نموده در قلّه‌های سینا غالباً تا ماه نیسان برف موجود است و در تابستان حرارت در وادی اردن و عربه و دشتهای جنوبیّه شدّت مینماید بحدیکه در سایه زیبق بدرجه ١١٠ میرسد.

امّا میزان و مقدار بارندگی البته بسته باختلاف مقام است چونکه در سینا و دشت تیه بنی اسرائیل بسیار کم است؛ و در طرف جنوبی فلسطین بسیار کمتر از طرف شمال است. میزان بارندگی در سارونه که در جوار یافا است در مدّت ده سال ٦٦،و٢١ قیراط و در قدس شریف در ظرف ٣٢ سال ٣٣ و٢٥ قیراط بوده است در صورتیکه در بیروت تخمیناً ٣٦ قیراط بود و بسا میشود که در لبنان به ٥٠ـ٦٠ قیراط میرسد.

امّا علفها و نباتات فلسطین ـ از جمله درختهائی که چوب آنها کثیر الاستعمال و پر منفعت است، سروآزاد، چنار، سندیان، ملّول، صنوبر، سرو، شربین، شوح، بطم، گردو، حور، دردار، گز و غیره است.

و درختهائیکه مثمرند وثمرهای آنها خوردنی است :

انجیر، انگور زیتون، آلو، سیب، به، شفتالو، آلوبالو، توت، بادام انار، موز، پرتقال، لیمو، کباد، و خرما است.

و سبزیجات آن از این قرار است :

خیار سبز، خیار چنبر، جنط، کدو، کاهو، پیاز، باذنجان، قنّبیط، ارضی شوکی، سیب زمینی بامیه، لوبیائی‌سبز، لوبیا بانواع واقسام آنها، عدس، باقلا، قلقاس، چغندر، گندم، جو، کنجد، نی‌شکر، وگشنیز.

و از جمله نباتات آنجا و علفهائیکه در

طبّ در کار است :

سقمونیا، قثاء الحمار، حنظل، خشخاش، ناروج، خروع، خردل، انیسون، و دودی میباشد. گلهای آن نیز ممنوع است.

حیوانات فلسطین مثل ایّام سلف اند لکن شیر و گاونر وحشی وکور خر منقرض گشته است؛ و تخمیناً هشتاد نوع از حیوانات پستاندار در آنجا یافت میشود که اینعدد و مقدار نسبت بقلّت نفوس آنمملکت بسیار است. تاریخ فلسطین‌را به پنج قسمت منقسم توان نمود بدین تفصیل :

(۱) قبل از آنکه اسرائیلیان آنرا مفتوح سازند.

(۲) در ایّامیکه در تحت حکومت و تسلّط داوران بود.

(۳) مدّت اسیری و زمان مکابیان.

(٤) مدت تسلّط رومانیان .

(٥) مدت تسلّط و اقتدار اسلام.

اوّلاً قبل از آنکه اسرائیلیان آنرا مفتوح سازند اهالی فلسطین سابقاً نسب بحام میرسانیدند و از کنعان متسلسل بودند که منقسم بیازده سبط یا بیشتر شده آنهارا کنعانیان میگفتند . مشهورترین اینقوم در اوّل تاریخ فلسطین یبوسیان و آموریان و جرجاشیان و حویّان بودند؛ از آن پس در ایّام ابراهیم خلیل حتّیان نیز یافت شدند؛ و بر دیوارهای هیکل کرنك که در صعید است نوشته موجود است که ششمیس ثالث لشکر بفلسطین کشیده یکصد و نوزده شهر آنجارا که بیشترش در کتاب مقدّس مذکور است مفتوح ساخته از آن به بعد در فتوحات یوشع گشته در میان اسباط اسرائیل تقسیم یافت، ملاحظه درکنعان.

(۲) ایّامیکه در تحت حکومت و سلطنت داوران بود. مخفی نیست که درایّام داوران حکومت منحصر بفرد نبود و بدان لحاظ تغییرات بسیار در آن یافت میشد و داوران نیز متعدّد بودند مثل شمشون و جدعون و یفتاح تا وقتی که قوم متّفق الکلمه گردیده خواستند پادشاهی بر خود نصب نمایند؛ بدینواسطه خداوند تبارك و تعالی اوّلاً ایشانرا بتوسّط سموئیل نبی انذار و تخویف فرموده مآل حال ایشانرا بدیشان واضح فرمود پس از آن پادشاهی بر ایشان مقرّر داشت. علی الجمله چون داود و بعد از وی پسرش سلیمان بر تخت مملکت قوم اسرائیل بر آمدند رفته رفته مملکت ایشان ترقی نموده عدد ساکنانش نیز بیفزود بحدّیکه میتوان گفت که کمتر از چهار ملیون نبودند؛ امّا چون سلطنت سلیمان منقرض گشت و پسرش رحبعام بتخت نشست مملکت منقسم شده یکی به مملکت اسرائیل و دیگری یهودا نامیده شد، وحالت آنها رفته رفته دیگر گون شده رو بانحطاط و تنزّل نهادند تا آشوریان اسرائیلرا و بابلیان یهودارا اسیر نمودند. مدّت بقای مملکت از سلطنت داود تا باسیری بابل پانصد سال شد، ملاحظه در اسرائیل، یهودا، بابل، آشور و اسمهای ملوك.

(۳) مدّت اسیری و مکابیان. بهر حال اغلب قوم اسرائیل در اسیری مانـدند و بدینواسطه اخبار و اطلاعات نسبت بایشان در پردهٔ خفا ماند لکن از سبط یهودا بعضی در ایّام کورس فارسی بعد از مرور هفتاد سال اسیری بابل مراجعت نموده در طرف جنوبی فلسطین سکونت اختیار نمودند، در حالتیکه شهریار آن قومیرا از جانب اقوام متفرّقه ترتیب داده در اواسط فلسطین سکنی داده باسم سامریان شهرت یافته بودند. و فلسطین بدین حالت مذکور فوق تا زمان فلپوس مانده، اوّلاً فیلپوس و پس از وی پسرش اسکندر کبیر آنرا مفتوح ساخت و در سال ۳۳۳ قبل از مسیح آنرا از دست اهالی فرس بدر برد. پس از آنکه مملکت اسکندر نیز منقسم گشت فلسطین بدست انطاکیه افتاده همواره در تصرف ایشان می‌بود تا زمانیکه مکابیان آنرا مفتوح ساخته از دست آنان بدر بردند.

(٤) در مدّت سلطنت رومانیـان، در اینوقت پمپیوس کبیر آنرا مفتوح ساخته در سال ٤۰ قبل از مسیح پارتها آنرا غارت نمودند از آن پس در سال ۳۷ قبل از مسیح هیرودیس کبیر از جانب رومانیان بر آن شهریاری یافت و در سال چهارم قبل از مسیح جهـانرا بدرود گفتـه مملکت در میانه اولادش تقسیم یافت و حکّام رومی بر آن حکمرانی نمودند که هیرودیس انتیپاس و پیلاطس از آن قبیل بودند، لکن یهودرا در آنمملکت امتیاز مخصوصی نسبت بسایرین بود. در سال ۷۰ میلادی بعد از قتل و غارت بسیاری رومانیان اورشلیم‌را مفتوح ساخته فلسطین جزو مقاطعات رومانیان گشت و یهودرا از سکونت آنجا منع نمودند تا زمان قیاصره مسیحیّین که فلسطین بدرجات عالیه ترقّی نموده معابد و کنایس بسیاری در آن برپاکردند.

(٥) مدّت تسلّط اسلام، در سال ٦۳٤ میلادی بعـد از جنك یرموق مسلمـانان فلسطین‌را مفتوح سـاخته و بالأخره در تصرّف ممالیك مصری بود تا وقتیکه عثمانیان برآن دست یافتند. فلسطین بیش از ۸۰۰۰۰۰ نفوس دارد که اکثر ایشان مسلمان اند.

فلسطینیان. ساکنان سـاحل و هامونی میباشند که فیمابین یافا و وادی شریع در جنوب غزّه در میانه دریا ومرتفعات یهودیّه واقع است. عرض این ساحل در نزدیکی یافا ده میل و در نزدیکی غزّه بیست میل میباشد امّا طولش از قرار معلوم در قدیم‌الأیّام تا به بئرشبع امتداد داشته است پید ۳۳:۲۱ و۳٤ و۳۳:۲٦؛ و از طرف شمال بساحل شارون و از جنوب باراضی جنوبی پید ۲۰:۱ و از طرف مغرب به دریای فلسطین خرو ۳۱:۲۳ و از مشرق بکوهستان محدود است.

و در ساحل دریا تل و تپّه‌های ریك سفید است و بعد از آن دشتی است که از پنجاه الی سیصد قدم از سطح دریا مرتفع است

خاکش بسیار حاصل خیز و بار آور است· در مشرق ایندشت دامنه‌هائی است که در بعضی اماکن ۱۲۰۰ قدم ارتفاع دارد؛ و از کوهستان یهودا درّه‌های عمیقه تشکیل می‌یابد که آب بسیاری در فصل زمستان از آنها جاری شود امّا در ساحل آبها فراهم شده چالابها و مستنقعات از آنها تشکیل می‌یابد و متدرّجاً ریگهای ساحل می‌افزاید· گاهی از اوقات اراضی فلسطین در بعضی موارد شهر هامون ۲ تو ۱۸:۲۸ و۲ تو ۲۷:۹ ار ۲۶:۱۷ و همواره هامون خوانده شده است ۲ تو ۲۶:۱·

تاریخ فلسطین. عبرانیان فلسطینیان‌را از جمله کفتوریان میشمردند تث ۲۳:۲ ار ٤:٤٧ عا ۹:۷ و بموافق پید فصل ۱۰: ۱٤ بعضیرا گمان چنان است که فلسطینیان از کسلوحیم (دشت مصر) و از کفتوریم که بگمان اغلبی همان جزیره کریت است بیرون آمده اند· برخیرا اعتقاد آنست که کفتوریم اهل کپدوکیّه اند و برخی آنهارا اهل قبرس وجمعی‌ایشانرا اهل دشت مصردانند·

و از قرار معلوم اراضی فلسطینیان که ابراهیم خلیل در آنجا غربت اختیار کرد پید ۲۱:۱٤ که ابی ملك در آن سلطنت مینمود تا بغزّه یا شهرهای پنجگانه که در ازمنه بعد بتصرّف ایشان در آمد امتداد نداشت؛ و چنانکه از پید ۱۰:۱۹ مستفاد میشود غزّه در حدود جنوبی کنعانیان بود قبل از آنکه کفتوریان عویّانرا از آن اخراج نمایند تث ۲۳:۲ و دور نیست که آیه آخری دلالت بر لشکری از فلسطینیان کفتور کریت یا قبرس نماید که چندی قبل از موسی بودند و ابراهیم آنهارا در جنوب یافته با ابی مالك شهریار ایشان در بئرشبع معاهده نموده اسحق آن معاهده‌را تجدید نمود پید ۲۱:۳۲ و۳۳ و۲٦:۱۲ـ۲۳· لکن در زمان خروج بنی اسرائیل از مصر فلسطینیان قومی قوی و طایفهٔ عظیم بودند بحدّیکه خدا یتعالی بنی اسرائیل‌را باوجود قرب مکان اذن نداد که از ممالك ایشان گذر کنند و بزمین موعوده داخل شوند مبادا بأس و هیبت و جنگجوئی و دلیری ایشان‌را دیده پشیمان گشته بمصر مراجعت نمایند خرو ۱۳:۱۷·

و باید دانست که فلسطینیان از دشمنان سخت بنی اسرائیل بودند و سیصد مرتبه در کتاب مقدّس عهد عتیق مذکورند؛ و اگر چه اراضی فلسطین از جمله اراضی موعوده بود اعد ۳٤:۵ و٦ و خرو ۱۳:۱۷ و۲۳:۳۱ و هنگام تقسیم در نصیب سبط یهودا و دان واقع گشت یوش۱۵:٤۱ـ٤۷ و۱۹:٤۱ـ٤٦ باوجود آن یوشع در خیال زیر دست نمودن و فتح کردن آن، نبود و در میان غزّه و اشدود و اشقلون و جت و عقرون معاهدهٔ بود· پس از آنکه یوشع سرای فانی‌را بدرود گفته بود غزّه و اشقلون و عقرون مفتوح

گردید داو ١ ١٨: لکن بعد از چندی فلسطینیان بازآنهارا بتصرف خود درآوردند و پس از مرور اینمدت فلسطینیان قوت یافته اسرائیلیانرا میآزردند؛ بدین لحاظ خدای قادر علی الاطلاق داورانرا بر میانگیخت که رفع حکم و اقتدار ایشانرا نموده دست ظلم ایشانرا از سر اسرائیلیان کوتاه مینمودند مثل شمجر داو ٣١:٣ مقابل ١٠:٧ و شمشون داو ١٣: ـ١٦: ٠ چون ایام قضاوت شمشون سپری گشت مجدداً فلسطینیان ساخت بغی و ظلم خودرا خالی از معاند و معارض دیده اسرائیلیانرا ذلیل ساخته در افیق ایشان‌را شکست داده سی هزار از ایشان بقتل رسانیده تابوت خداوندرا نیزگرفتند اسمو٤:١ـ١١ لکن چون سموئیل بقضاوت و پیشوائی قوم اسرائیل مقرر گشت دو باره قوت یافته بر فلسطینیان چیره گردید اسمو ٧:١١ـ١٤٠ و چون شاول به شهریاری آل اسرائیل نامزد گشت آتش جنگ‌را اشتعال داده با فلسطینیان داد حرب همی‌داد چنانکه واقعه پسرش یوناتان و سلاحدارش که چگونه بر اردوی فلسطینیان حمله‌ور گشته ایشانرا تا به مخماس منهزم گردانیدند در اسمو ١٣: و١٤: مذکور است و از آن پس داود جلیات‌را بقتل رسانیده اسرائیلیان فلسطینیانرا تا بدروازهٔ جت و عقرون تعاقب نموده خلقی بسیار از ایشان طعمه شمشیر گشتند؛ یوسیفوس گوید سی هزار از ایشان

مقتول و شصت هزار مجروح گردید اسمو ١٧:؛ و هر چند داود مکرر فلسطینیان‌را منهزم گردانیده شکست داده بود اسمو ١٩: ٨ و٢٣:١ـ٥ با وجود آن از حسد بدیشان پناهید اسمو ٢٧:١ـ٧ و٢٩: و عنوان مزمور ٥٦، مراجعه‌کنید واز آن‌پس فلسطینیان شاؤل واولادهٔ اش‌را درکوه جلبوع مقتول ساختند اسمو ٣١: و١تو ١٠:٠ چون داود بر مسند حکمرانی نشست فلسطینیان بر وی هجوم آورگشته ولی او ایشانرا در وادی رفائیان و بعل فراصیم هزیمت داد ٢سمو ١٧:٥ـ٢٥ و ١تو١٤:٩ـ١٦٠و در زمان سلطنت سلیمان فلسطینیان ویرا مطیع بودند ١پاد ٢١:٤ و ٢٤ بدین وسیله شهر جازر و غیره‌را که در حدود واقع بودند حصار دار نموده چون مملکت اسرائیل منقسم گشت فلسطینیان گاهی با قسمی و وقتی باقسم دیگر محاربه میداشتند ١پاد ١٥:١٦ و٢تو ١٦:٢١ و١٧ و وقتی یهوشافاط بر ایشان چیره گردید ٢تو ١١:١٧ و زمانی عزیا بر ایشان غلبه یافت و گاهی حزقیا بر آنها دست یافت ٢پاد ١٨: ٠٨ باوجودیکه اراضی ایشان بر راه مصر و اشور واقع بود اغلب اوقات در جنگهائیکه در میان آن قوات واقع میشد مداخله نموده خود گرفتار میشدند چنانکه ترتان سپه سالار عساکر سرجون شهریار آشور پس از آنکه مدت سه سال بمحاصره گذرانید بالاخره اشدودرا مفتوح ساخت اش ١:٢٠ و فرعون

هم غزّه‌را فتح نمود ار١:٤٧ ۰قبل از اسیری مملکت بابل فلسطینیان منقرض گشته چندان از شهرهای آن باقی نماند؛ و بعد از آنکه یهود از اسیری مراجعت نموده بودند زنان از برای خود از اشدود تزویج نمودند نح ٢٣:١٣ ۰ در ایّام اسکندر کبیر فلسطینیان‌را قوّه و اقتداری نبود و اراضی ایشان فیمابین مصائب و زحماتیکه بر کل اراضی یهودیّه بواسطه جنگهای آشوریّه و مصریّه و مکابیّه و رومانیّه واقع میشد اشتراك میداشت۰

امّا عقاید و عادات اینطایفه آنکه در مدنیّت و وضع رزم آزمائی و جنك جوئی از اسرائیلیان پیش بودند و ایشانرا عرابه‌ها و سواران بسیار بود ١سمو٥:١٣ وسربازهای پیادهٔ ایشانرا خودهای وزره‌های و سر موزه‌های برنجین بود؛ از جمله اسلحهٔ آنها حربه و نیزه است و هر یك از ایشانرا سلاحداری نیز بود، چنانکه یونانیانرا عادت این بود و در اشعار هومر شاعر یونانی مذکور است ۰ پیادگان ایشان در تیر اندازی مهارت تامّی داشتند و در وقت جنك اردوی خودشان‌را محصون میساختند و شهرهای خودرا حصار دار و صاحب برج و بارو مینمودند و تجارت بحر و برّ نیز میداشتند؛ و خدای اعظم ایشان داجون نام داشت داو ٢٣:١٦ و ١سمو٥:١ــ٥ و هیئتاً شبیه بماهی بود چنانکه هیئت خدای مؤنّث ایشان درکتو هم شبیه ماهی میبود، و بعل‌زبوب‌خدای‌مگسها خدای عقرونیان بود ٢پاد ٢:١ و٣ و٦ و ١٦ ۰ چون بجنك میرفتند خدایان خودرا نیز همراه میبردند ٢سمو ٢١:٥ و١تو ١٤: ١٢ و ایشانرا پیغمبران نیز بود۰ و حالت حالیهٔ مملکت فلسطینیان آنکه اکثر شهرهای معروف ایشان همچنان بر اسم سابق خود باقی است مثل غزّه و اشقلون و یافا و اشدود و جت و بیت جبرین۰

فلسفه و فلاسفه . پولس رسول قومیرا از اپی‌کوریّین و رواقیّین در اتینا ملاقات نمود اع ١٨:١٧ که ایشان رئیس فرقه ادبیّه یونانیان بودند؛ و خود پولس کولسیان‌را از فلسفه باطله منع میفرماید کو ٨:٢ مقابل ١تیمو ٢٠:٦ ۰

فلشتیم . ملاحظه در فلسطین وفلسطینیان۰

فلطس . (محبوب) شخصیکه پولس ویرا باهمیناوس ذکر نموده میگوید سخنش همچو آکله است ٢تیمو ١٧:٢ و از قرار معلوم اینان تصدیق بر کتاب مقدّس داشتند لکن مفسّر برأی بودن قیامت امواترا جزء وهمیّات و معنویّات شمرده آنرا وجود خارجی نمیدانستند۰

فلك . پید ١٧:١ چنان مینماید که قوم یهود بر آن بودند که فلك قبّه ایست که از مشرق بمغرب کشیده شده است مز ٢:١٠٤ و اش ٢٢:٤٠ ۰ ترجمهٔ کلمهٔ عبرانی نیز معنی پرده میدهد اعد ٣٨:١٦ و٣٩ و سایر نیز بهمین معنی هستند۰ و نیز بر آن بودند که فلك با ستارگان مرصّع میباشد و آبهای پائین‌را از آبهای بالا جدا میکنند دا ٣:١٣ ۰

فلیطیان . مستحفظین بدن داود بودند ۲سمو۸:۱۸ و۲۰:۷و۲۳ ۱پاد ۱:۳۸ و۴۴۰ هر چند که این اسامی به میرغضب و شاطر ترجمه شده امّا بعضی‌را گمان چنان است که اینان مزدوران جنگی بوده اسم ایشان نسبت بمصدر و اصل ایشان دارد و دخلی بتکالیف ایشان ندارد۰ فلتیان لفظ دیگر فلسطینیان، ملاحظه در کریتیان۰

فلیگون . (شعله) شخص مسیحی بود در رومیّه که پولس در رساله رومیان ۱۶:۱۴ ویرا سلام میفرستد۰

فلیمون . مردیست که در لاودکیّه تولید یافته در کولسی مسکن میداشت چنانکه از ذکر شدنش با ارخپس معلوم میشود فل ۱: مقابل کو۴:۱۷ و در آیهٔ ۲۳ و۲۴ مقابل کو ۴:۱۲ـ۱۶ با اپفراس و دیماس و لوقا که از لاودکیّه بودند مذکورند و در تتمه رساله باهل کولوسی بعد از انیسیمس مذکور است؛ و علاوه بر اینها شخص صاحب دولت و اقتدار و رئیس خانوادهٔ عظیمی بود و در خانه خود کلیسا میداشت و در سال ۵۴ـ۵۷ میلادی که پولس در افسس اقامت میداشت بدین عیسوی گروید و از وضع رساله که پولس بدو مینگارد معلوم میشود که صاحب احساسات و مودّت صادقه بود۰

فلیمون . اینلفظ یعنی شفیق و او ساکن کولسی بود و بنظر میرسد که شخصی با مکنت و نامی و بسجیّه مسیحی معروف و رؤف و مهمان نواز و سخی طبع بود و بتوسّط تعلیم پولس ایمان آورد و پولس قریب بانتهای حبس اوّلش در رومیّه در سال ۶۲ و یا ۶۳ میلادی نامه باو نگاشت۰

رساله فلیمون . سبب نگاشتن، این نامهٔ که بانامه بافسسیان و به کولسیان در یکزمان نگارش یافت، مراجعت تائبانه انیسیمس بود و او غلامی بود که از آقای خود فلیمون گریخته در رومیّه در تحت توجّه پولس پذیرائی یافته اورا با کمال مهربانی چون برادری در مسیح مثل لطفی به خودش در خواست میکند قل ۳:۲۳ـ۱:۴ با قل۴:۷ـ۹ مطابق نمائید۰ این نامه که بی شك اصلی است بجههٔ مدنیّت و ملائمت و مردانگی مسیحی پسندیده است۰

فم الحیروت . (دهنه اصیلها یا مغارها)۰ آخرین منزل اسرائیلیان بود قبل از آنکه از بحر سوف گذرند خرو ۱۴:۲ و۹ و اعد ۳۳:۷ و۸۰ روبنصن بر آن است که فم‌ـالحیروت در نزد عجرود بمسافت ۱۲ میل از سویس واقع است و همان محلّی است که کاروانیان از آنجا آب آوردند۰

فنوعئیل . (وجه الله) (۱) محلّی است که فیمابین یبوق و سکوت واقع و یعقوب در آنجا با فرشته کشتی گرفت پید ۳۲:۲۴ـ۳۲ و چند قرن بعد از آن جدعون شهری و برجی در آنجا یافت داو ۸:۸۰ امّا معلوم نیست که این فنوئیل که یربعام

آنرا بنا نمود ۱ پاد ۱۲:۲۵ همان فنوئیل است که یعقوب و جدعون آنرا بنا نمودند یا نه • دکتر مرّل بر آنستکه موضع فنوئیل یعقوب و جدعون در نزد طبول الذّهب است که بمسافت ٤ میل در مشرق اردن بر نهر زرقاء معیّن واقع است، ملاحظه در یبوق•

فنیئیل . (وجه الله) پید ۳۲:۳۰ همان فنوئیل است•

فواه . (دهان) مردی از یساکار پدر تولع که بعد از ابی‌ملك قاضی اسرائیل بود داو ۱۰:۱•

فوج . مت ۲٦:۵۳ قصد از اینلفظ در این آیه فوج رومانی میباشد که دارای ٦۰۰۰ یا ۷۰۰۰ سرباز بود و در قدیم دارای ٦۲۰۰ پیاده و ۷۳۰ سوار بوده است• لکن لفظ فوج افاده عددی غیر معیّن نماید مقابل مر ۵:۹ و۱۵ و دلالت بر معدودی از سرباز نماید خواه کوچك خواه بزرك پید ٤۹:۱۹ و ۲شمو ۲۲:۳۰ و ار ۱۸:۲۲ می ۵:۱، ملاحظه در جنك•

فورن اپیوس . (بازار اپیوس) موضعی است بر راه اپیوس کـه معروف است و بمسـافت ٤۳ میل بجنـوب شرقی رومیّه جائیکه برادران پولس رسول‌را استقبـال نمودند اع ۲۸:۱۵• این محلّ در طرف ترعهٔ واقع است و دارای منازل و دکاکین بسیار میباشد و موقعش همان موقع تریپونتی حالیّه است•

فوره . (شاخه)• غلام جدعون که ویرا باردوی مدیانیان همراهی کرد داو ۷:۱۰ و۱۱•

فوریم . (قرعه‌ها) یکی از اعیاد یهوه است کـه محض یادگاری خـلاصی یهـوه بتوسّط مردخای و استر از هلاکت مراعات میشود اس۹:۲۰-۳۲ و چون هامان از برای تعین روز هلاکت ایشان قرعه می‌انداخت بدان لحاظ انعیدرا «بفوریم» مسمّی نمودند اس ۳:۷• هامان در اینعمل یعنی قرعه کشیدن روزبروز و مـاه بمـاه استمرار همیداشت تا بماه دوازدهمین یهود که آنرا اذار گویند رسید و در آنوقت مراد و مقصد خودرا بپادشاه اعلام داشته امر هلاکت و کشتار ایشان در روز سیزدهم ماه نیسان که هم از ماههای یهود است بر آمد؛ از آنموقع تا حـال قوم یهود روز چهـاردهمـین و پانزدهمین ماه اذاررا عیدگیرند و به قرائت سفر استر درکنایس ومعابد خود می‌پردازند، و چون بجائی که اسم هامان مذکور است رسد تمام جماعت بصدای بلند چنین آواز دهند «خداوند اسم اورا محو فرمایده و چون روز پانزدهم بپایان آید در کمال فرح و انبساط باشند• برخی چنان‌گمان میکنند که عید مذکور در یو ۵:۱ همان عید «فوریم» است•

فوط . (کمان) (؟) پسر سوّمین حام است پید ۱۰:٦ و ۱تو ۱:۸•

(۳) اسم مملکتی است که پسر سوّمین در آنجا روزگار بسر برد ار ٩:٤٦ حز۲۷:۱۰ و۳۰:۵ و۳۸:۵ تا ۳:۹، و برخیرا گمان چنان است که در نواحی غربی طرابلس لیبیا واقع است و بعضی آنرا نوبیا که در جنوب صعید میباشد دانند. و در نوشتجات قدیمه مصریّه قومی ذکر شده است که تقریباً با فوط نزدیك است و در آنجا مذکور است که ایشان اراضیرا که فیمابین مصر و کوش که همان سودان است محلّ سکونت میداشتند، و گمان زهگشاده و اشاره بدیشان میباشد.

فوطیفار. (مختص بآفتاب) رئیس خواجهسرایان فرعون و او همان است که یوسفرا خریداری نمود پید ۳٦:۳۷ و۳۹: ۱ و اورا در مقام و درجه وکیل و ناظر خانهٔ خود قرار داد پید ۳۹:٤ـ٦ بعضیرا گمان چنان است که لفظ خواجه دلالت بر منصبی است و مقصود از خواجه بودن حقیقی نیست چه که تزویج اوامری است که شاهد بر اینمطلب است زیرا که خواجهرا تزویج نشاید.

فوطی فارع. (کاهن اون پدر زن یوسف پید ٤٥:٤١) پوشیده مباد که حکایتی در زبان لاتین و یونانی و سریانی ترجمه شده است که دارای خبر زفاف اسنات است که بیوسف تزویج شده حضرتش ویرا بایمان بخدای واحد حقیقی هدایت فرمود و اینحکایت بنا بر تقلید یهود است، لکن از قرار معلوم در زمان مسیحیان مرتّب شده عنوانش از اینقرار است.

«حیات اسنات دخت بنتفریس» و این همان فوطیفارع است از هیلوپولیس. وقایعیرا هم که در ضمن این تزویج رویداده بر نگاشته که خلاصهاش از قرار تفصیل ذیل است: اسنات دوشیزه خوش منظری بوده در نهایت رفاهیّت و آسودگی و فراغ بال بسرمیبرد و ویرا هفت کنیز بود و غالباً خواستگاران خودرا دست ردّ بر سینه مینهاد، جز اوّلزاده فرعونرا که بامیّد وصال میداشت، و او نیز ازپدر رخصت تزویج و اقتران آن جمیلهرا نداشته روزگار همیبرد؛ تا روزی دختررا از روزن نظر بر جمال بی مثال یوسف افتاده دل بر اثر نظر بفرستاد و از قصرخود بزیر شده ویرا استقبال نموده رسم تحیّت بجا آورده گفت «آقایم از خداوند متبارك باد» و قدم پیش گذاشته خواست ویرا ببوسد لکن یوسف دست ردّ بر سینه وی نهاده و نخواست دختری بت پرست ویرا بوسیده باشد؛ امّا چون اشکهای حسرت بر رخسارش روان دید دست مرحمت بر سرش کشیده خدا یتعالیرا بر هدایت وی بایمان حقیقی استدعا نموده از وی کناره جست. دختر چون چنین دید بتهای خودرا از روزن بزیر انداخته تائب گشت و مدّت هفت روز در قصر خود اقامت ورزیده در آخر ایّام اقامت فرشتهٔ بدو ظاهر گشته ویرا تسلّی همیداد و از آن پس در زفاف اعظم بیوسف تزویج گردید.

فول . (خداوند) یا فیل (۱) پادشاه آشور، ملاحظه در تغلث‌فلناسر .

(۲) مقاطعه ایست که در اش ۱۹:۶۶ با ترشیش و لود و یاوان و جزایر بعیده مذکور است و بوخرت‌را گمان چنان است که مقاطعهٔ مذکور همان جزیرهٔ فیلی است که در نزدیکی اصوان وسایر بلاد مجاورهٔ آنجا است. دیگری بر آنست که مقاطعهٔ بعیده ایست در افریقا و از ترجمهٔ هفتاد چنان مستفاد میشود که همان فوط میباشد که در حز ۱۰:۲۷ و۵:۳۰ بالود مذکور گشته و بدینواسطه است که بعضی آنرا لیبیا دانسته اند، ملاحظه در فوط.

فونون . (ظلمت) یکی از منازل بنی‌اسرائیل است اعد ۴۲:۳۳ و۴۳ که در بین صلمونة واوبوت واقع است. جیروم‌را گمان چنان است که این فونون همان فینون میباشد که برای معادن مس معروف بود و فیمابین وادی موسی و صوغر واقع است که مصریان مقصّرین وخطاکارآنرا در آنجا می‌فرستادند که در آنجا مشغول باشند؛ و پلمر آنرا غنزه دانسته است .

فیبه . شهریست در مصر که بواسطه آلههٔ یوبستس آن شهررا بدان اسم مسمّی نمودند لکن در کتاب مقدّس صریان به نی‌باست یعنی خانهٔ باست معروف است. و باست ارطامیس مصریان و خدای مؤنّث آتش میباشد و اورا شبیه به سرگوساله و شیر میساختند و در کتاب مقدّس جز یکدفعه مذکور نیست حز ۱۷:۳۰ و آن جائی است که حضرت حزقیال نبی از دمار و انتقام وی اخبار میفرماید و در بعضی مواقع در تواریخ مصر مذکور است.

و منیثو زلزلهٔ‌را که در سال ۲۴۷۰ قبل از مسیح رخ‌داد ذکر مینماید وهیرودوتس نیز هیکل بوباستس‌را ذکر میکند و میگوید که او از تمام هیاکل زیباتر بود چه که از «گرانیت» سرخ در میدانی مربّع که طول هر یك از اطرافش ششصد قدم بود بنا شده بود . و فعلاً در همانجا آثاری بمسافت ۲۰ میل بطرف شرقی فرع رود نیل ۴۰ میل بشمال شرقی قاهره موجود است و آنرا تّل بستا گویند و در آنجا خانه‌ها و قلعهٔ موجود است؛ هیکلش خراب لکن خواندن اسمهای بعضی از پادشاهان که بر دیوارهایش مکتوبست امکان دارد : از آنجمله رعمسیس ثانی و شیشق است و فقره فتح فارس که شهررا در سال ۳۵۲ قبل از مسیح مفتوح نمودند و دیوارها و حصار شهررا بزیر آوردند؛ لکن خود شهر تا زمان دولت رومانیان بر پا بود .

فیبی . زن معروفهٔ که از اجزای کلیسای کنخریا روم ۱:۱۶ و بخادمهٔ کلیسا مشهور بود (ملاحظه در خادمه) و بواسطه کارهای نیك و خیر خواهی محبوب القلوب بود.

فیتوم . (خانه ثوم) که خدای هیکل آفتاب شهر اون بود و خود اون شهر مخزن بود که اسرائیلیان در اراضی جاسان بر آوردند خرو ۱۱:۱ و در جوار دریاچه‌های شور بود که در حوالی سویس واقعند. بعضی آنرا با تومس که هیرودوتس نوم ذکر نموده یکی میدانند و مسیو ناپلیل گمان دارد که تلّ منحوطه میباشد، و آن محلّی است که خرابه و مخازن غلّه و غیره در آنجا یافت شود و اینمطلب دلالت بدین دارد که این شهر مخزن بوده است.

فیشون . (تندرو) یکی از منبعهای چهار گانه ایست که نهرهای باغ عدن بر آنها انقسام یافته بود پید ۱۱:۲ و چون در موضع و تعیین محلّ عدن و نهر مرقوم اختلاف است بدین لحاظ امکان دارد که اگر عدن در کوهستان در نزدیکی سر چشمهٔ فرات و دجله بوده باشد فیشون همان فاسس است. اگر چنانچه محلّ عدن در نزد مصبّ دو رود مسطور فوق بوده باشد پس رود زاب که در نزدیکی قرنه بدجله ریخته میشود همان فیشون خواهد بود. از جمله رودهائی که گمان میرود فیشون است رود هندی و رود کنك و نیل و هیفاسس و غیره است.

فیض . اظهار لطف و محبّت حضرت اقدس الهی است نسبت بگنه کاران یعنی خلاصی بخشیدن و نجات دادن در حالتیکه لیاقت و استحقاق آنرا ندارند ۱ تیمو ۲:۱ و از این جهت است که انجیل مژده نعمت خدا نامیده شده است اع ۲۴:۲۰ و پولس عادی بر این بود که نامه‌های خودرا باستدعای حلول نعمت الهی شروع نماید اقر۳:۱۷. و غیره .

فیکول . (قوی) یا دهان همه رئیس رئیس عساکر ابی‌ملك شهریار فلسطینیان در جرار در ایّام ابراهیم پید ۲۲:۲۱ و هم در ایّام اسحق پید ۲۶:۲۶.

فیلادلفیا . (محبّت برادرانه) شهری است بر حدود لیدیّه و فریجیّه که بمسافت ۲۵ میل به جنوب شرقی ساروس مانده واقع است . بانیش اتالس فیلادلفس پادشاه برغامس بود که در سال ۱۳۸ قبل از مسیح وداع جهان گفت و رومانیان آنرا مفتوح ساخته در سال ۱۷ میلادی بواسطهٔ زلزله منهدم گشت. از آن پس در مدّت سلطنت ملوك بیزانتیوم بدرجهٔ کمال ترقّی نمود تا زمانیکه در ۱۳۹۹ میلادی بدست عثمانیان افتاد، و در عهد جدید هم مذکور است زیرا که یکی از کلیساهای هفتگانه مشهورهٔ مذکورهٔ در مکاشفه در آنجا بود مکا ۱۱:۱ و ۷:۳ــ۱۳. یوحنّای رسول کلیسای فیلادلفیارا مدح میفرماید و اسقوفان آنجا در مجمع نیقیّه و لاودوکیّه و قسطنطنیّه حضور داشتند؛ فعلاً آنرا الله شهر یعنی شهر خدا گویند و از آثار قدیمه آنجا ستون واحدی است که فعلاً باقی است و شاهد بر

قول یوحنّا میباشد مکا ۳:۱۲.

امّا حالیّه بر چند تّل که در دامنه کوه مولس واقعند بنا شده است و دارای سه هزار خانه و ده هزار نفوس میباشد و خرابه‌های دیوار قدیم و خرابه ۲۵ کلیسا در آن موجود است و محلّی‌را نشان میدهند که گویند مسیحیان در آنجا سجده مینمودند، چنانکه یوحنّای رسول در مکاشفات مرقوم داشته است.

فیلپس. (اسب دوست) ۱، رسول پنجمین از دوازده رسول است که در بیت صیدا تولّد یافت و خداوند عیسی مسیح قبل از آنکه ویرا دعوت فرماید اورا شناخت مت ۱۰:۳ مر ۳:۱۸ لو ۶:۱۴ یو ۱:۴۳-۴۶ اعمال ۱:۱۳. در اناجیل چندان مذکور نیست امّا تقلید بر آن است که در فریجیّه موعظه نمود و در هیلیوپولیس جهانرا بدرود گفت.

۲، مبشّر از هفت نفر شمّاسیکه از برای کلیسائی قدیمی اورشلیم مقّرر گردیدند اع ۶:۳-۵؛ وی در سامره در نهایت‌کامیابی بانجیل موعظه مینمود اع ۸:۵-۸ و هنوز در آنجا می‌بود که روح القدس ویرا امر فرمود که در راهیکه از اورشلیم بغزّه میرود راهی شود و در هنگام رفتنش خواجهٔ حبشی‌را که وزیر کنداکه ملکهٔ حبش بود ملاقات نمود. این شخص یا اصلاً یهودی و یا بدین یهود در آمده مراجعت مینمود و در تخت‌روان خود بتلاوت کتاب مقّدس اشتغال میداشت و چون فیلپوس ویرا دید خداوند ویرا امر فرمود که به تخت نزدیك شود، چون چنین کرد خواجه‌را دید که باب ۵۳:۷ و۸ اشعیارا می‌خواند ویرا گفت «آیا آنچه‌را می‌خوانی فهمیدی» خواجه در جواب گفت «چگونه توانم فهمید جز آنکه کس مرا هدایت نماید» علیهذا فیلپوس شروع نموده تعلیم فدا و سّر فدیه‌را بجهة وی بیان نمود بدین لحاظ خواجه بمژدهٔ مسیح معتقد گشته تعمید یافت و فیلپس از وی غایب گردید و در اشدود ظاهر شد اع ۸:۲۶-۴۰؛ از آن پس به قیصریّه مراجعت نمود و در آنجا پولس که برومیّه رهسپار بود مهمان وی گشت اع ۲۱:۹.

۳، برادر هیرودیس رئیس ربع ایطوریّه لو ۳:۱، ملاحظه در هیرودیس.

۴، شوی هیرودیا مت ۱۴:۳، ملاحظه در هیرودیس. علاوه بر اینها درکتاب مکابیان سه نفر دیگر مذکورندکه اسم هریك فیلپوس است: یکی فیلپوس والی شام در ایّام انطیوخس ابی‌فانیس و گمان میرود که وی در سال ۱۷۰ قبل از مسیح حاکم اورشلیم بود، دیگری فیلپوس شهریار مکدونیّه از سال ۳۵۹-۳۳۶ قبل از مسیح و او پدر اسکندر ذو القرنین است، و سّومی شهریار مکدونیّه بود در سال ۲۰۹-۱۷۹ قبل از

مسیح و این شخص رومانیان مغلوب ساخته مملکتش‌را مغلوب و متصرّف گشتند.

فیلپی. شهر معروفیست که در قسمت شرقی مکدونیّه در نزدیکی حدود تراکیا بمسافت ۸ میل بشمال غربی نیاپولس واقع و در بین دو سلسله کوه اتّفاق افتاده و دارای راه سنك فرش شده بود که پولس هنگام مسافرت به فیلپی از آنجا عبور نمود. اسم اصلی این شهر کرنینیدس (چشمه‌ها) بود زیرا که چشمه‌های نیکو و گوارا در آن بسیاری بود و وقتی آنرا داتوم نیز میگفتند و فیلپوس پدر اسکندر کبیر آنرا مفتوح ساخته از تصرّف تراکیان بدر برده سربازخانه خود ساخت و آنرا فیلپی نامید؛ و چون فیلپوس در اینجا با اکتاویوس و انطونیوس و از طرف دیگر با بروتس و کسیوس رزم داد بدین لحاظ فیلپی بسیار مشهور بود و چون اکتاویوس در جنك کامیاب گشته فیلپی‌را متصرّف شد آنرا «کولونیّه» یعنی شهر مهاجرین رومانی قرار داد. قصد از «کولونیّه» آنست که اهالی آنجا بر حسب قوانین و شرایع رومانیان حرکت منمودند و البتّه این مطلب یکی از امتیازات عمده و عظیمه بود؛ و در عهد جدید مذکور است که فیلپی اوّل شهری است از اروپا که انجیل‌را قبول نموده لیدیا هم که از اهالی آنجا بود بر دست پولس و سیلاس ایمان آورد؛ و هم در آنجا رسولان مذکور، روح اخبـار از مغیّبـات،را از کنیزکی اخراج نمودند و بدانواسطه در زندان انداخته شدند با اعجاز از آنجا رهائی یافتند و اینمطلب سبب هـدایت یافتن زندان بان گردیده بدین پاك مسیح گروید اع ۱۶:۰ از آن پس بار دیگر بفیلپی رفته مدّتی در آنجا توقّف نمود اع ۲۰:۶ و نیز مسیحیان فیلپی چهار مرتبه وجهی از برای اعانت پولس فراهم کردند و پولس رساله معروفه بفیلپانرا بدیشان نگاشت. و در سال ۱۰۷ میلادی‌اغناطیوس درحالتیکه برومیّه رهسپار بود به فیلپی وارد شد و پولیکریوس جمیع نامجات و نگارشهای اغناطیوس‌را که بکلیسای ساروش نوشته بود و مفاد آنها ظهور محبّت برادرانه در میان مسیحیان فیلپی بود فراهم کرد. علی الجمله فعلاً در فیلپی آثار فیلپی قدیمه بر تلّ مستدیری نمایان است و از آن آثار دایرهٔ صور و حصار و موضع مرسح و هیکل سلفانس‌را که در آنجا بوده است معلوم توان نمود و هنوز چهار ستون در موضع فوروم جائیکه رسولانرا در آنجا تازیانه زدند باقیست.

فیلپیان. در این رسالهٔ پولس غیرت مسیحیّت و استقـامت و پایداری فیلپانرا تحسین میکند که در مصایب و بلایا صابر و پایدارند و از حالات دنیویّه و روحانیّه خود و ترقّی دین پاك مسیح در روم اخطار

مینماید و از اظهار محبّت ایشان و ارسال عطایا بتوسّط اپفردیتس اظهار امتنان کرده فی ۲:۱ــ۵ تحذیر مینماید که از اشخاصی که مردمرا برسوم و قواعد یهود ترغیب مینمایند بر حذر باشند فی ۳:۱ــ۱۹.

پولس این نامه‌را در سال ٦٢ و٦٣ میلادی در حالتیکه در رومیّه اسیر بود نگاشت و بواسطه محبّت و رأفتی که حوّاری نسبت بمؤمنین فیلپی اظهار مینماید معروف است فی۱:٤ و شامل تعلیمات مهمه در خصوص حلم و فروتنی و عظمت شان مسیح میباشد فی ۲:۵ــ۱۱؛ و در آنجا بقیام مؤمنین اشعار شده است و مسیحیان فیلپی‌را اخطار مینماید که مؤمنین در مسیح دارای رتبه و امتیازی هستندکه بر تبعیّت روم بسیار ترجیح دارد اع ١٦:١٢.

فیلکس . (خوش بخت) والی یهودیّه در سال ٥٢ــ٦٠ میلادی شخصی شقّی و ستمکار بود سه زن بحبالهٔ نکاح خود در آورد و سوّمی دروسّلا نام داشت که ویرا فریفت تا شوهر خودرا ترك نموده بوی پیوست و در وقتیکه پولس بوی فرستاده شد در قیصریّه سکونت میداشت اع۲۳:۳۳. و چون ترتلس بر وی شکایت آورد اع ۱:۲٤ــ۹ فیلکس ویرا اذن داد که گفتگو نماید و او جواب مقنع و خطاب مسکت خودرا شروع نمود اع ۱۰:۲٤ــ۲۱ لکن فیلکس یهودرا که شکایت میداشتند مدّتی مهلت داده غالباً در خلال این احوال پولس‌را اخطار کرده ویرا احضار همی‌نمود و از بابت دین پاك مسیح از وی همی شنود.

روزی چون پولس از عدالت و نیکوکاری و دیوان آینده سخن میراند فیلکس بر خود ترسیده هراسان شد لکن بواسطه پستی و دنائت طبع همواره در پی آن بود که شاید از پولس زریافته ویرا رهائی دهد و بدین لحاظ ویرا مدّت دو سال نگاه داشت وخلاصی ونجات خودرا نیز بعهده وقت دیگر حواله نمود؛ و همین سهل انگاری اسباب ضلالت و هلاکت وی گردید و دو سال بعد از آن فیلکس معزول گشته بواسطه ستمکاری و افعال ناهنجار خود بروم برده شد تا در آنجا سزا یابد، لکن برادرش پلّس در نزد فرون شفاعت نموده از قصاص رهائی یافت و پلّس یکی از دوستان کلودیوس قیصر بود.

فیلولوغس . (علم دوست) شخص مسیحی از اهالی رومیّه‌که پولس ویرا سلام میفرستد روم ١٦:١٥.

فینحاس . (دهن مسین یا برنجین)

(۱) فینحاس ابن العازار نوه هرون است خرو ٦:٢٥ و ۱تو ٦:٤ و٥٠ که تخمیناً بیست سال کاهن اعظم بود و هنگامیکه زمری ابن سالوی شمعونی با زنی مدیانی زنا نمود فینحاس هر دورا بقتل رسانید و بدین لحاظ غیرت عظیم او اسباب دفع غضب الهی از

بنی اسرائیل گشته ایشانرا اعدام نه نمود و ویرا اگهی داد که منصب کهانت در خانوادهٔ او خواهد ماند اعد ۶:۲۵ـ۱۵ و فی الحقیقه بر طبق امر الهی همچنین تاخرابی هیکل و اسیری بنی اسرائیل همواره کهانت در آن خانوادهٔ استمرار میداشت تا زمان عیلی و صادوق.

(۲) پسر عیلی که در شرارت شهره بود و بدآنواسطه در روزیکه تابوت سکینه گرفته شد خود با برادرش مقتول گشت اسمو ۱:۳ و۲:۳٤ و٤:٤ و۱۱ و۱۷ و۱۹ و۱٤:۳.

(۳) لاوی که در ایّام عزرا بود عز ۸: ۳۳.

فینون. (ظلمت) و او یکی از امراء ادوم بود پید ۳٦:٤۱ و ۱تو ۱:۵۲ و بر حسب تقلید اولادهٔ او در فونون که یکی از منازل بنی اسرائیل در دشت بود سکونت میداشتند.

فینکس. (درخت خرما) شهر و بندری بر کنار جنوبی کریت و ناخدای آن کشتی که پولس در آن بود قصد نمود که بعد از آنکه مفارقت از بنادر جسته زمستانرا در آنجا بسر برد امّا ممکن نشد. از روی تحقیق معلوم گشته است که موضع فینکس همان لوترو میباشد که بمسافت ۳۵ میل بمغرب مغرب شمالی ماتالا واقع واین بندری نیکو و از بادها و طوفان زمستان محفوظ میباشد اع ۲۷:۱۲.

فینیقیا. زمینی است که بر حسب عرض از دریای متوسّط تا بکوه لبنان امتداد دارد و از راس الاٌبیض تا بطرابلس و ارواد احیانا از راس الاٌبیض تا باغها و زراعات صیدا طولاً امتداد میابد و شهرهائی که در این خط میباشند صور و صیدا و بیروت و جبیل و بترون و انقه و قلمون و طرابلس و ارواد است. نهرهایش قاسمیّه و اوٌلی و نهر بیروت و نهر الکلب و نهر ابراهیم و نهر قدیشا (ابوعلی) و نهر بارد و نهر کبیر است. و فنیقیّه نیز از جمله شهرهای موعوده بود لکن بنی اسرائیل آنرا متصرّف نگشتند یوش ۱۳:٤ـ۱٤ داو ۱:۳۱ و۳۲ و داود وسلیمان با آنجا تجارت داشتند و از بیشه‌های آنجا چوبها خریداری نمودند ۱پاد ۵:۹ و سنگ تراشان وکارگران و بنّایان آنجارا کار فرمودند ۲سمو ۵:۱۱ و ۱پاد ۵:۱۷ و۱۸. آحاب نیز دختر شهریار صیدونرا بزنی گرفت ۱پاد ۱٦:۳۱ و ایلیّا نیز بصرفهٔ صیدا که همان صرفند باشد پنا هنده شد ۱پاد ۱۷:۹ لو ٤:۲٦ و مسیح نیز نواحی صور و صیدارا گردش گاه و منظر نظر شریف ساخت مت ۱۵:۲۱ مر ۷:۲٤ و پولس هم فینیقیّه‌را دیدار کرد اع ۲۱:۲ و۳ و۷ و۲۷:۳. در عهد جدید چهار مرتبه اسم فینیقیه مذکور گشته است مر ۷:۲٦ اع ۱۱:۱۹ و۱۵:۳ و ۲۱:۲ و حال آنکه در عهد قدیم جزء شهرهای مشهور مخصوصاً صور و صیدا مذکور

است٠
امّا دین و آئین فینیقیان آنکه از جملهٔ خدایان ایشان یکی بعل و دیگری عشتاروت است که یکی از آئین عبادت بعل سوزاندن اطفال بود و خدمات دینی ایشان مابونیّت ۱ پاد ١٤:٢٤ مقابل تث ١٧:٢٣ و ۱ پاد ١٥: ۱۲ و٢٢:٤٦ و۲ پاد ٧:٢٣ و زانیان و زنا دهندگان بود هو١٤:٤ و دین و دیانت ایشان اصلاً و حقیقت عبادت طبیعت و قوای طبیعیّه بود و غالباً تناسلیّه‌را قوّه الهیّه میدانستند و خدایان ایشان‌را معانی جسمیّه و روحیّه بود٠

تجارت و دایرهٔ داد و ستد این شهر در نهایت وسعت؛ بوده تجّار در سواحل دریای متوسّط و دریای قلزم مراکز تجارت دارا بودند چنانکه نقره‌را از اسپانیا و ارزیز و قصدیررا از انگلیس بدست میآوردند و با ساکنین دریای بالتیك هم در تجارت عنبر دست میداشتند٠ و اهالی فینیقیّه در دانش شهره بودند بطوریکه یونانیان حروف تهجّی و نوشتن‌را از ایشان بدست آوردند و سکّه زدن‌را از ایشان آموختند و سوزن مغناطیسی و علم هیئت‌را که از جملهٔ مطالب مهمّهٔ فن دریا نوردی و کشتی‌رانی است، هم از ایشان آموختند، و ساختن شیشه و ارغوان هم از پیشه‌های فینیقیان است٠ در میانهٔ ایشان و قوم اسرائیل رشته مودّت استوار بود و فلسطین‌را نیز با ایشان در حبوبات و شیرینی جات و عسل و زیتون و بلسان تجارت میبود حز ١٧:٢٧ و دمشق هم در شراب و پشم با وی تجارت مینمود پس بر قرار مسطور جمیع بلاد داخله اجناس و امتعهٔ خودرا بصور و صیدا میفرستادند؛ و چون اسرائیلیان‌را بندری نیکو نبود بدین لحاظ امر تجارت خودرا بفنیقیان وا گذاشته بودند تا هنگامیکه داود ادوم‌را مفتوح ساخت٠ از آن پس اسرائیلیان بندری در عیصون جابر فراهم کرده شروع بتجارت‌کردن با صور و هند و افریقا نمودند ۱ پاد ٩:٢٢ــ٢٨ و١٠:١١ و٢٢ و ٢ تو ٨: ١٧ و١٨ و٩:١، استادآن صور از برای داود و سلیمان کار میکردند٠ ۱تو١٤:١ پس از جدائی اسباط عشره فینیقیان معاهدهٔ خودرا که با یهودا داشتند نقض نمودند و چون دیانت ایشان اسباب فساد دیانت اسرائیلیان بود بدین لحاظ خداوند ایشان‌را لعنت فرمود چنانچه که در نبّوات بسیاری که بطور کامل کمال یافتند مذکور لو ٤:٣٦ــ ٨ عا ٩:١ و١٠ اش ٢٣: حز ٢٨:٠

فینیقیّه سوریّهٔ . صفّتی است از برای زنی که دختر خودرا بحضور عیسی مسیح آورد تا شفا یابد مر ٢٦:٧ و اینعبارت احتمال دو معنی دارد (۱) اختلاط جنسیّت در میانه فینیقیّه و سوریّه ٠ (۲) امتیاز مخصوصی ازبرای فنیقیّین ساکنین در مقاطعهٔ سوریّه رومانیّه از ساکنان در لیبیه یا قرطاجنه (ملاحظه در فینیقیه)٠

ق

قابله های عبرانیّه. گمان میرود که ایشان رئیس سایر قابله‌ها بودند چونکه دو نفر قابله از برای قوم اسرائیل بر آن کثرت البتّه کافی نخواهد بود پید ١٧:٣٥ و ٢٨:٣٨ خرو ١:١٥ـ٢١٠

قادر مطلق. مکا ١٩: ٦:١ اینلفظ درعبرانی «شدّی» خوانده شده یکی از اسمهای خدای تعالی است که مظهر قدرت کامله نامتنهاهی او از جملهٔ صفات ثبوتیّه او است؛ و بنی نوع بشر جزئی از این صفترا بتوسّط اعمال عجیبه خلقت و محافظت و حکمرانی عالم درك توانند نمود پید ١:١٧ خرو ١٥: ١١ و ١٢ تث ٣:٢٤ مز ٦٢: ١١ و٦٥: ٥ـ ١٣ مت ١٩: ٢٦ اف ٣: ٢٠٠ و این اسمی است که در تمام کتاب ایّوب خدا یتعالی‌را بآن خطاب نموده و خدای تعالی نیز آن اسمرا از برای تسلّی و تشویق قوم خود و تشویش دشمنان بر خود اطلاق نموده است پید ١١:٣٥ خرو ٦: ٣ مز ٩١: ١ و٢قر ٦: ١٨ مکا ١٩: ١٥٠

قادش. (مقدّس) ۱، قادش برنیع و آن موضعی است بر حدود جنوبی کنعان که تا حوریب یازده روز مسافت دارد تث ١: ٢ و بر حدود ادوم اعد ٢٠: ١٦ که چندان دور از جررا نیست پید ٢٠: ١ در مشرق بارد پید ١٦: ١٤ در دشت صین اعد ٢٠: ١ و ٢٧: ١٤ و٣٣: ٣٦ تث ٣٢: ٥١٠ و چون کدرلاعمر حوریانرا از عربه تا بدشت هزیمت داده بود بدآنجا مراجعت نموده از آن پس متوجّه شمال گردید پید ١٤: ٧٠ گاهی قادشرا مریبه قادش اعد ٢٧: ١٤ تث ٣٢: ٥١ حز ٣٨: ٢٨ و مریبوت قادش حز ٤٧: ١٩ و مریبه اعد ٢٠: ١٣ و٢٤ مز ١٠٦: ٣٢ گویند و بسا میشود که قصد از آیهٔ واقعه در تث ٣٣: ٨ ومز ٨١: ٧ و٩٥: ٨ یا رفیدیم است یا قادش، زیرا که بنی اسرائیل در هر یك از این دو محلّ با خداوند مخاصمه نمودند و جایز است که اشاره بهر دوی اینها باشد ٠ و قادشرا عین مشفاط نیز گویند پید ١٤: ٧ و رتمه نیز نامند اعد ٣٣: ١٨ و مسّه یعنی تجربه و مریبه یعنی مخاصمه با هم در خرو ١٧: ٧ تث ٣٣: ٨ مز ٩٥: ٨ مذکورند، علیهذا در آیه اوّل اشاره برفیدیم

و در این دو آیه آخری هم جایز است که اشاره برفیدیم و قادش هر دو باشد. بهر حال اسرائیلیان مدّت چند ماه در قادش اقامت ورزیده جاسوسان بزمین کنعان گسیل کردند اعد ۱۳: مگر اینکه قوم بعد از مراجعت جاسوسان همهمه نمودند اعد ۱۴: و بدین‌واسطه خداوند همهٔ آن گروهرا از در آمدن بزمین مقدّس محروم داشت و آنهارا در دشت اجل فرا رسیده مردند و جز کالب بن یفونه و یوشع بن نون کسی بر جای نماند اعد ۱۴:۳۸. چنان مینماید که مادامیکه اسرائیلیان در دشت می‌بودند قادش مرکز و محلّ ایشان بود و هر چند مدّت چهل سال در دشت همی گشتند و آمد و شد مینمودند باز بالاخره بقادش مراجعت میکردند و هم از آنجا بزمین کنعان شدند و در آنجا مریم سرای فانیرا بدرود گفته مدفون گردید، و سنك معروف در آنجا زده شده آب از آن جاری گشت، و هم در آنجا موسی و هارون از در آمدن بزمین مقدّس ممنوع شدند چونکه چنانکه بایست خداوندرا در بیرون آوردن آب از سنك نستودند اعد ۲۰:۱-۱۳.

روبنصن بر آن است که قادش در نزد عین الویبه میباشد و آن محلّی واقع است که تپّه‌های چندی بر گرد آمده که بخوبی از برای فراهم شدن کروه اسرائیل جای و روستا میباشد، خاکش با رآور آبش نیکو و بسیار شیرین است و ستانلی بر آن است که پترا (دشت موسی) قادش میباشد.

۲، شهریست بر طرف جنوبی یهودا یوش ۱۵:۲۳ و دور نیست که همان قادش برنیع باشد.

۳، شهری از شهرهای حصاردار نفتالی در جلیل که هم بلاویان جرشونی داده شد یوش ۲۰:۷ و ۲۱:۳۲ و ۱تو۶:۷۶ و از آن پس شهر بست گردید یوش ۲۰:۷ و مسکن باراق بود داو ۴:۶؛ و دبوره دو سبط زبولون و نفتالی‌را در آنجا جمع کرد داو ۴:۶ و ۱۰ و ۱۱ و تغلث‌فلاسر آنرا در مدّت سلطنت فقح مفتوح ساخت ۲پاد ۱۵:۲۹، واقعهٔ یوناتان مکابیوس و دیمتریوس هم در نزدیکی آنجا اتّفاق افتاد ۱مکابیان ۱۱: ۶۳. فعلاً قادش همان قریهٔ قادش است که به مسافت ده میل بشمال صفه و چهار میل غربی حوله واقع است و موقع بسیار نیکو و خوش منظر و بجنوب مرج عیون و حوله میباشد و در اطرافش خرابه‌ها و آتشکده‌ها بسیار است.

قاطر. حیوانی است که از اجتماع اسب و خر تولید میشود، از خر بزرگتر و از اسب کوچکتر است، لکن از اسب بیشتر عمر میکند. از جمله خصایل او یکی لجاجت و صبر کردن بر مشقّات است و در جنگلها و زمینهای سنگلاخ و جاهائی که گذشتن اسب از آنها دشوار است او بآسانی میگذرد گوئی برای قایمقام بودن اسب آفریده شده است،

بدين لحاظ كوه نشينان بسيار بداشتن آن مايلند چنانكه در كوههاى لبنان و ساير كوهستانها مشاهـده ميشود. و قـاطر نزد يهوديان بسيار معروف و پادشاهان و امراء ايشان‌را رغبت بسيار بداشتن آن بود مثل ابشالوم ۲سمو ۹:۱۸ و۲تو ۲٤:۹ ۱پاد ۱: ۳۳ و۱۰:۲۵ و۵:۱۸ اس ۱۰:۸، و در شريعت موسوى اينمطلب يعنى اجتماع اسب و خر يا حيوانى بغير جنس خودش ممنوع است لا ۱۹:۱۹.

قال . از براى مصفّى كردن استعمال ميشود ايّوب ۱:۲۸ و مصفّا كننده‌را قال گر گويند ايّوب ۱۰:۲۳ مز ٦٦:۱۰ ام ۱۷: ۳ اش ۱۰:٤۸. فلزّات گران‌بهارا قال گر مصفّا كرده چرك آنهارا جدا ساخته يعنى فلزّ مذكوررا بتوسّط حرارت گداخته سرب يا ملح قلى بر آن افزوده اشياءٔ مذكوره با موادّ ديگر متّحد گشته خود فلزّ خالص و پاك مى‌شود. اسباب اين كار دم و كوره است. قال گرنقره با كمال مواظبت بكار خود مشغول ميشود و نهايت مواظبت و مراغبت‌را در آن بكار ميبرد وقتى فلزّ مسطور بچرخ افتاده قال گر صورت خودرا در آن مشاهده نمايد آن وقت يقيناً ميداند كه عمل كامل و تمام است ملا ۳:۳ اش ۲۵:۱ ار۲۹:٦ زك ۹:۱۳ و مسيح نيز قوم خودرا بهمين طور از آلايش و خباثت‌گناه پاك و مقدّس ميسازد روم ۲۹:۸ عب ۱۰:۱۲.

قامون . (ساق يا جنوب) موضعيست در جلعاد كه يائير در آنجا مدفون گشت داو ۵:۱۰.

قانا جليل . شهر مشهوريست كه مسيح معجزه اوّل خودرا در آنجا ظاهر ساخت يعنى آب‌را بشراب مبدّل فرمود يو ۲:۱ـ۱۱ و از آن پس معجزهٔ ثانيهٔ خودرا كه شفا دادن پسر خادم پادشاه باشد بجا آورد يو ٤: ٤٦ـ٥٤ . و قانا وطن نتنائيل بود يو ۲:۲۱ و بر تقرير تقليد در نزد كفركنا بمسافت ٤ ميل بشمال شرقى ناصره واقع است، و اهالى آنجا سيّاحانرا كوزهٔ نشان ميدهند و گمان ميدارند كه آن يكى از ظروفى است‌كه آبش در عروسى بشراب مبدّل گرديده. برخى قانارا همان محلّى دانسته اند كه در شمالى ناصره واقع است و به خرابـه‌هاى قانا معروفست و رجحـان اين رأى در نزد دانشمندان بيشتر است لكن كاندرگمان دارد كه در نزد رينه بمسافت يك ميل و نيم بشمال شرقى ناصره واقع ميباشد.

قانه . (جاى نى) اوّل، شهرى است در اشير يوش ۲۸:۱۹ و او همان قانائى است كه بمسافت ٦ ميل بجنوب شرقى صور واقع است.

۲، وادئى است فيمابين افرائيم و منسّى يوش ۸:۱٦ و۹:۱۷ كه فعلاً هم آنرا وادى قانا گويند و سرش در مسافت ٦ ميل بجنوب

شرقی نابلس واقع و متدرّجاً رو بدریای شمالی یافا سرازیر می‌شود• بعضی‌را گمان چنان است که این قانه همان وادی قصب است که از نزدیکی نابلس در عین القصب شروع نموده از آن پس بوادی‌الشّیروسپس بوادی ریمر که در شمال وادی مذکور واقع است نامیده میشود و هر آنشخصیکه مؤیّد و مصدّق این رأی میباشد حدود فیمابین افرائیم و منسّی باید در شمال وادی همین قانا باشد•

قانوی . (منسوب بقانا) ملاحظه در شمعون ۳•

قاین . (نیزه)ملاحظه در قینی عد۲۱:۲٤•

قایل . (بدست آوردن) اوّل زادهٔ آدم و حوّا بود پید ٤:١ که والدینش گمان بردند که او همان مخلّص و منجّی موعود است که در پید ۱۵:۳ بدان اشاره شده است لکن زعم ایشان بر خلاف واقع شده وی بر برادر خود هابیل حسد برده ویرا بقتل رسانید، بدین لحاظ خداوند اورا از درگاه لطف ومرحمت خود و از وطن‌وخانواده‌اش رانده نشانی از برای او قرار داد که از انتقام مردمان و ارسته بطوری زیست نماید و او هم از درگاه رحمت خارج شده بدیاری که در شرقی عدن واقع و نود نام داشت مسکن گزید و پس از ولادت خنوخ شهریرا بر آورده بنام پسر خود خنوخ نامید پید ١٧:٤•

قبر و دفن . بدان که‌یهود و پیشینیان‌را شیوه این بود که خویشان چشمهای میّت‌را فرو پوشانند و بهم آورند پید ٤:٤٦ و بر او زاری کنند یو ۱۱:۱۹ و۳۱ و۳۳ و همواره چند روزی پس از بخاك سپردن همچنین کنند و ایشان هم تن‌را شسته اع ۹: ۳۷ آنرا با کتان کفن نموده سررا نیز با دستمالی می‌پیچیدند یو ۲۰:۷ و بسیار از اوقات هر یك از اطراف بدنرا مخصوصاً بوضعی خاصّ می‌بستند یو ۱۱:٤٤• و در مصر هر یك از دست وپارا با رسنی مخصوص همی‌بستند ولی یهود بدن‌را تدهین نموده آن‌را با عطرها و بویهای خوش می‌پیچیدند مر ۱٦:۱ و لو ۲٤:۱ ویو ۱۹:٤۰ • در کتاب مقدّس وارد است که آسارا در دخمهٔ که از عطریّات و انواع حنوط که بصنعت عطّاران ساخته شده بودند گذاشتند ۲ تو ۱٦: ١٤ لکن البتّه این نوع حنوط از برای مصریان معروف نبود (ملاحظه در حنوط) و نظر بحرارت هوا و شریعت موسوی که مسّ میّت ممنوع و دخول بر آن اطاقی که میّت در آنجا است نجس میبود بدان لحاظ پس ازگذشتن چند ساعت از مرگ بخاك می سپردند امّا چون بدن یعقوب بطور حنوط اهل مصر حنوط شده بود از آنرو اسرائیلیان اورا با خود آورده در مغارهٔ مکفیله بخاك سپردند و فعلاً هم در آنجا موجود و باقی است پید ۵۰:۲ و۷ و۱۳، و همچنین تن یوسف‌را به همان طور حنوط کرده بودند و در

تابوتی گذارده پید ٢٥:٥٠ بعدآنواسطه اسرائیلیان در وقت خروج از مصر جسد آنجناب‌را نیز با خود بردند و چون اراضی کنعان بتصرّف بنی اسرائیل در آمد جسد ویرا در آن قطعه زمینی که یعقوب از بنی‌حمور خریداری نمود دفن کردند یوش ٣٢:٢٤.

و هم عادت بر این استقرار یافته بود که جمیع خویشان ودوستان عقب نعش می‌افتادند ٢سمو٣:١٢ و نوحه سرایانی‌را که از برای نوحه‌گری اجیر مینمودند با آنها می‌بردند جا ١٢:٥ ار٩:١٧ عا ٥:١٦ مت ٩:٢٢. و یهودرا قبرها و قبرستان مخصوص بود پید ٤:٢٣ و ٥٠:١٣ داو٨:٣٢ و١٦:٣١ و٢سمو ٢:٣٢ و٢١:١٤ و قبرهای عمومی بود ٢پاد ٢٣:٦ ار٢٦:٢٣ و غالب قبرهای مخصوصه در باغستانها ٢پاد ٢١:١٨ و٢٦ یو ١٩:٤١ یا در مزارع پید ٢٣:١١ یا در مغارهای کوه ٢پاد ٢٣:١٦ و١٧ یا در سنگها بود اش ٢٢:١٦ و١٧. واگذاشتن بدن بدون دفن عار و رسوائی محسوب بود اسمو ١٧:٤٤_٤٦ و ٢پاد ٩:١٠ ار ٢٢:١٩ و هم چنین بیرون آوردن استخوان اموات از قبرهای ایشان از جمله مقاصد سخیفه محسوب بود ار ٨:١و٢. و حضرت ایّوب قبررا «خانه که برای همه زندگان معیّن است» مینامد ایّوب ٣٠:٢٣ و سلیمان در کتاب جامعه آنرا خانه جاودانی نامیده است جا ١٢:٥. چون که قبرستان‌ها عموماً مکانهای خلوت و خالی و دور از آبادی بود علیهذا دیوانه‌گان در آنها مأوی میگزیدند مت ٨:٢٨. و بعضی از پادشاهان و بزرگان‌را در داخل حصار شهر دفن مینمودند اسمو٢٥:٩ و٢٨:٣و٢پاد ٢١:١٨ و٢تو١٦:١٤ و٢٤:١٦ و٣٣:٢٠ نح ٣:١٦ و در بعضی از اوقات در دور گورستان درختها غرس مینمودند پید ٢٣:١٧ واسمو ٣١:١٣.

و یهودیان بسیار مایل و راغب بودند که با پدران خود مدفون گردند ٢سمو ١٩:٣٧ یا در شهریکه ایشان مدفون بودند دفن شوند پید ٤٧:٢٩_٣١ و ٥٠:٢٥.

و قبرهای کنده شده از سنك در فلسطین و شام بسیار است و معروف و مشهورترین آنها قبر خلیل الله است در حبرون و قبر یوسف در نزدیکی نابلس و قبور پادشاهان و قبور داوران که در نزدیکی اورشلیم واقع است و هم قبریکه بقبر المسیح مسمّی است و قبر راحیل که در جوار بیت‌لحم میباشد.

قپرس. جزیرهٔ مثلّث الشّکل عظیم بار آوری است که در قسمت شرقی دریای متوسّط واقع میباشد طولش ١٥٠ و عرضش ٥٠ الی ٦٠ میل است، و در قدیم الأیّام دارای دو شهر بزرك بود یکی سلامیس در طرف مشرق و دیگری پافوس که در طرف مغرب بود اع ١٣:٥ و٦ و تخمیناً دارای هفده شهر دیگر بود که چندان بزرك و صاحب اهمیّت نبودند.

چنان که درکتاب مقدّس واردگشته برنابا و بار یشوع ساحراز اهالی قپرس بودند و سرجیوس پولس بر آنجا ولایت داشت و او اوّل حاکمی است که از تعلیم خدائی هراسان‌گشته بمسیح گروید اع ٤:٣٦ و١٣: ٤ـ١٢ و١٥:٣٩.

این شهر و جزیره در زمان قدیم کتیم خوانده شده است عد ٢٤:٣٤ حز ٢٧:٦.

و جماعتی فینیقیان در آنجا سکونت ورزیده از آن پس یونانیان بدآنجا رفتند و آنرا قپرس نامیدند که بمعنی مس میباشد. و بعضی‌را اعتقاد این است که این اسم از اسم حنّا در یونانی مشتق است علی الجمله این جزیره بواسطه بسیاری معادن مس و برای ساختن شمشیرها و سایر اسلحه حربیّه و آلات برنجی و فن کتابت معروفست. و از جمله شهریارانی که قپرس‌را مفتوح ساختند ثیثمس سوّم پادشاه مصر است و پس از وی بیلوس شهریار صور که بسیاری از شهرهای آنرا منهدم نمود و از آن پس سرجون پادشاه آشّور در سال ٧٠٧ قبل از مسیح آنرا مفتوح ساخته پس از وی فرعون حفرع اموال شهررا بغارت برد و بعد از وی داریوش بدان دست یافت و بعد از داریوش یونانیان آمده و برخی از آن‌را در سال ٤٧٧ قبل از مسیح از دست فارسیان بدر بردند. چون اسکندر کبیر در سال ٣٣٥ صوررا محاصره مینمود قپرس یکصد و بیست کشتی بوی داد و در سال ٢٩٤ قبل از مسیح در تحت تصرّف مصر در آمده از آن پس کانوی رومانی آنرا با ملاك رومانیان منضّم نموده شیشرون‌را از جانب رومانیان در سال ٥٢ قبل از مسیح بر آنجا والی قرار داد.

و چون مملکت رومانیان بر یك قرار نمانده تقسیم یافت اینجزیره در تحت تصرّف قیاصره قسطنطنیّه در آمده و از آن پس شرقیان آنرا متصرّف شده سپس ریشارد شهریار انگلیس در سال ١١٩١ میلادی‌آنرا بدست آورده بسواران هیکلیانش فروخت. پس از ایشان اهل جنیوا و پس از آن اهالی بندقیّه (ونیس) آنرا بتصرّف در آوردند تا زمانیکه در سال ١٥٧٠ میلادی بدست عثمانیان افتاد و آثار قدیمه که از آثار فینیقیان و مصریان و یونانیان و از عهد دولت قدیمه خود قپرس میباشد در آنجا بسیار یافته شده است.

قبروت هتاوه. (قبرهای شهوت و طمع) یکی از منازل بنی اسرائیل است در دشت که تابسینا سه روز و تابخلیج عقبه پانزده میل مسافت دارد . و بر حسب کتاب مقدّس بادی بامر الهی بدآنجا وزیده سلوی‌را از دریا رانده بقدر مسافت سفر یکروز در حوالی منزل بنی اسرائیل بضخامت دو ذراع بالای زمین فرو ریخت و قوم مدّت یك ماه از آنها همی‌خوردند تا وقتیکه وبا در میان

قوم افتاده بسیاری مردند اعد ۱۱:۳۴ و۳۵ و۳۳ :۱۶ و۱۷ مت ۲۲:۹.

قبصایم . (دو کومه) شهری از شهرهای افرائیم که بلاویان بنی قهات داده شد یوش ۲۲:۲۱ که در ۱تو ۶۸:۶ یقمعام خوانده شده و گمان میرود که همان کرب باشد که در حدود شمال غربی افرائیم واقع است.

قبصئیل و یقبصئیل . (فراهم شده از خدا) یوش ۲۱:۱۵ و قوم بعد از اسیری مجدّداً آنرا یقبضئیل نامیدند نح ۲۵:۱۱، و آن شهریست بر حدود جنوبی یهودا که مسقط الرّأس بنایا بنا یاهو بن یهویاداع بود ۲سمو ۲۰:۲۳ و۱تو ۲۲:۱۱.

قتل . (کشتن) بدآنکه قتل در میان قوم یهود همچنانکه در میان سایر امم بر دو قسم بود یکی آنکه چون شخصی شخص دیگررا بدون عداوت کشت یعنی بدون اراده و عمد اسبابی بر او انداخت و یا سنگی بر او فرود آورد و بدون خبر مرد در حالتی که شخص فاعل دشمن و یا در پی اذیّت و آزار او نبود بنابراین شخص قاتل در حالات مسطوره میبایست از حضور ولّی خون به یکی از شهرهای بست فرار نماید و پس از محاکمه و برائت الذّمه بودنش مجلس محاکمه حکم مینمود که در همان شهر سکونت ورزد تا وقتیکه کاهن اعظم فوت شود امّا اگر پیش از رسیدن بشهر بست ولّی خون بوی میرسید اورا میکشت و یا آنکه از شهر بست خارج میگشت و در خارج حدود کشته میشد خونش بهدر رفته بود.

امّا قتل عمدی حکمش این بودکه قاتل‌را قصاص کنند و بهیچوجه استثنائی در آن نبود چنانکه در سفر خروج ۱۴:۲۱ و اعد ۳۵: ۱۶_۲۱ و۳۰_۳۲ مکتوب است که «از نزد مذبح من از برای کشتن برده شود» بلکه اگر گاوی شخصی‌را شاخ میزد و میمرد و خود گاو سابقاً بشاخ زدن معروف بود صاحب گاو قاتل محسوب بود و میبایست خود شخص با گاو کشته شود خرو۲۸:۲۱ و۲۹. مطلب قتل عمد و قباحت آن بطوری در نزد اسرائیلیان اهمیّت داشت که بمرور ایّام یا بست نشستن در شهرهای بست و یا ملتجی شدن باماکن مشرّقه سبب استخلاص و برائت الذمّه قاتل نمیشد بلکه در هر صورت ویرا قصاص مینمودند ۱پاد ۵:۲ و٦ و۲۸_۳٤ مت ۱۳:۱۹ و۹:۲۱ و بر حسب شرایع و قوانین قدیمه هم بهمین طور بوده است پید ۶:۹. از جمله احکام و شرایعیکه بقوم اسرائیل اختصاص داشت این بود که اگر کسی در شب خانه کسیرا نقب زده سوراخ مینمود قتل وی جایز بود و البتّه بهیچ وجه در قتل وی مسامحه روا نبود اگر چه نقب در روز اتّفاق هم میافتاد حز ۲:۲۲ و۳ ملاحظه در شهرهای بست و قصاص.

قحطی . در کتاب مقدّس و غیره مکرّر ذکر گشته که در فلسطین و مصر و بلاد عرب واقع شد و از جمله تنبیهات و قصاصهائی بود

که خداوند عالم برای خطایای قوم نازل میفرمود چنانکه انبیاء نیز در آنخصوص نبوت مینمودند· بموافق پید۱۲:۱۰ و۲۶:۱ در زمان حضرت ابراهیم و اسحق دو مرتبه قحطی شد و در مصر نیز در زمان حکومت یوسف قحطی شده مدت هفت سال طول کشید و شهرهای اطراف‌را نیز فرا گرفت· دیگری آن بود که در ایام آحاب پادشاه اسرائیل واقع شد ۱پاد ۱۷: و ۱۸:؛ دیگری که از آن سخت‌تر و شدیدتر بود در وقت محاصره نمودن سامره واقع شد ۲پاد ۲۴:۶ و۲۵ که اهالی از شدت گرسنگی گوشت خر و فضله‌کبوتررا خوردند· و باید دانست که سبب قحطی که در مصر واقع میشد بالا نیامدن رود نیل و در فلسطین نیامدن باران یا آمدن ملخ بود·

قدح . بدانکه عادت متقدمین در زفافها و مجالس دیگر این بود که دعوت شدگان پاهای خودرا بآب بشویند و بدینواسطه میزبان اسباب اینمطلب‌را همواره فراهم میداشت و دور نیست که مطلب مذکوره در ۶:۲ یوحنا نیز بهمین واسطه باشد·

قدرون . (وادی سیاه) و آن وادئی است که از مسافت یك میل و نیم بشمال غربی اورشلیم مانده شروع نموده تا بزاویهٔ دیوار شمال شرقی امتداد یافته از آن پس بطرف شرقی شهر سرازیر شود و آنرا وادی یهوشافاط نیز گویند و فیما بین حصار شهر از طرف مغرب و در میانه کوه زیتون و تل المعصیه از طرف مشرق واقع گشته از آن پس رو بمار بارسایا جائیکه بوادی الراهب مسمی است سرازیر شود وازآنجا رو بدریای لوط امتداد یافته در آنجا بوادی النار مسمی شود · در همین وادی است که تماثیل معکه‌را سوزانیدند ۱پاد ۱۳:۱۵ و۲تو ۱۵: ۱۶ و تمامی اسباب پرستشهای ناراستی که باعث ناپاکی هیکل خداوند میشد در همین وادی ریخته شد ۲تو ۱۶:۲۹ و۱۴:۳۰ و پس از اینها گورستان شد· و از جملهٔ اشخاصیکه از اینوادی گذر نمودند یکی داود است در زمانی که از حضور ابشالوم فرار مینمود ۲سمو ۲۳:۱۵ و هم چنین وجود مبارك مسیح هم در وقت رفتن بباغ جتسیمانی از اینوادی عبور نمود یو ۱:۱۸·

قدس مقدس . اولاً، تقدیس بواسطه تغییر قلب از برای کسی دست میدهد ۲تسلو ۱۳:۲ و ۱پط ۲:۱ و بواسطه تقدیس نفس انسانی از نجات و پلیدی گناه مستخلص گشته بانعمتهای روحانیه که ویرا از برای نشاطهای سماوی حاضر میسازد و زینت میدهد عب ۱۴:۱۲ · تقدیس بتوسط اتحاد با مسیح با ایمان حاصل میشود و بدان لحاظ مؤمنین حقیقترا پذیرفته در ایشان سکونت میفرماید یو ۱۷:۱۷ و تمامی اعمال و افعال نیکو از تقدیس ناشی میشود تیط ۲:۱۱–۱۴ ·
ثانیاً، مسح نمودن شخص یا چیزی از

برای استعمال مقدّس اعد ۷:۱ ۲سمو ۸:۱۱ ۱پاد ۸:٦٤؛ و در زمان بنی اسرائیل شهرها و دروازه‌ها و خانه‌هارا تقدیس مینمودند و این‌را تبریك نیز مینامیدند نح ۱۲:۲۷ و مقصود مسیح از تقدیس خود که در یو ۱۷: ۱۹ میفرماید همین میباشد.

و گاهی از مقصود محلّ مقدّسی است که از برای خداوند تقدیس شده گاهی مقصود از تمام خیمه یا هیکل یوش ۲٦:۲٤ و مز ۷۳:۱۷ عب ۹:۱ و گاهی قصد از محلّی است که مذبح بخور و چراغدان طلائی و میزنان تقدمه در آنجا می‌بود اعد ٤:۱۲ ۲تو ۲٦:۱۸ و بعضی از اوقات قصد از قدس الأقداس یعنی محلّ پوشیده و مخفی که صندوق عهد در آنجا نهاده شده جز کاهن اعظم سالی یك دفعه در روز «کیپور» کسی دیگر برفتن آنجا مجاز نبود لا ٤:٦ و گاهی از برای آلات خیمه مستعمل بود اعد ۱۰:۲۱. مقابل اعد ٤:٤ـ۱۵ ملاحظه در خیمه و هیکل.

هیکل یا قدس زمینی مطابق نمونه قدس آسمانی است مز ۱۰۲:۱۹ حز ۱۱:۱٦ در این صورت هیکل‌ها ملجأ و پناه سالم و مقدّس گناهکاران است که شمشیر عدالت الهی در عقب آنها میباشد.

قدس الاقداس . محلّ و مسکن مخفی که از هیکل ترتیب یافته صندوق عهد در آنجا گذارده شده بود و حضور حضرت اقدس الهی مخصوصاً در آنجا ظاهر شده از میان کروبیان اوامر مقدسه خودرا اظهار می‌فرمود ۲سمو ۱٦:۲۳ ۱پاد ٦:۵ و۱٦ و ۱۹ و۷:۵۰ و۸:٦ و۸ ۲تو ۳:۱٦ و٤:۲۰ و۵:۷ و۹ مز ۲۸:۲، ملاحظه در صندوق عهد.

وضع معیّن و مخصوص سؤآل از خداوند بتوسّط کاهن اعظم بود که وی بتوسّط «اوریم و تمیم» سؤآل مینمود ۱سمو ۲۳:۹ و۳۰:۷ و۸. الهامات خدائی در عهد جدید قصد از تمام اوامر و فرمایشات خدا یتعالی میباشد اع ۷:۳۸ روم ۳:۲ عب ۵:۱۲ ۱پط ٤:۱۱ و بر خلاف اوامر و الهامات خدای حیّ حقیقی اعلانات هیکل بت‌ها نیز موجود بودند که کراراً در کتاب مقدّس ممنوع و نهی شده است داو ۱۷:۱ و۵ ۲پاد ۱:۲ هوش ٤:۱۲ حب ۲:۱۹. معروفترین محلّ اینکونه سؤآلات در میان یونانیان محلّ مشتری است در زیر درخت بلوط دودونا بوده است و دیگری محلّ اپلّواست در دلفی که کاهنه بر سه پایه که بر زبر سوراخی در صخره ترتیب یافته از آنجا همواره بخار مسکری متصاعد بود نشسته و کاهنان نیز در اطراف او بر پا بوده سختان مزخرف اورا از برای قوم تعبیر و ترجمه مینمودند و کاهنانی که مباشر اینعمل بودند همواره جوابهای منافی و مستفاد که دارای دو معنی باشد صادر میکردند در حالتیکه اطّلاعات شخصیّه و اخبار گذشته ایشان نشانه صحیحی از برای جوابی مکفی بدست

نمیداد و بدینگونه بود که پیروس شهریار اپایروس‌را بجنگ روم تحریص نمودند و پس ازمغلوب شدن وی مفاد الهام یا جواب‌را مفید دو معنی یافتند که هم بر ظفر و هم بر عدم آن دلالت داشت.

قداست. یکی از صفات حضرت الهی است که اورا اقدس گویند خرو ١٥:١١ یعنی خالی بودن از گناه و داشتن طهارت کامل و اکمل و این ازجمله صفات مخصوصه خداست وسیلهٔ شناسائی و تعالی است از خدایان بت پرستان علیهذا حضرتش گناه‌را مکروه میدارد و شخص گناهکاررا باز خواست و معاقبت مینماید. و در سفرپیدایش ١:٢٦ مکتوب است که خداوند انسانرا بر صورت خود خلق فرمود یعنی در تقوی و طهارت و پایداری لکن آدم قدوسیّت خودرا از دست داده روم ٥:١٢ گناهرا در دنیا در آورد بدین واسطه چون همگی بنی نوع بشر گناه‌کار شدند باید بمیرند؛ و خود انسان بواسطه تأسّی و متابعت وجود مبارك مسیح قداست‌را تحصیل تواند نمود عب ١٢:١٠ و شخص ایمان‌دار در آن ترقی خواهد نمود ٢قر ٧:١؛ و هر چند خداوند عالم بواسطه ضعفهائی که در ما یافت میشود نسبت بما برفق و مدارا رفتار مینماید و همواره خاکی بودن مارا در نظر مبارك خود دارد باوجود آن همواره طالب مقدّس بودن ما میباشد اش ٣:٤ و هرگاه فرزندان او تعالی خوانده شویم البتّه مارا مقدّس خواهد فرمود.

قدس. برای عبادتگاه بنی اسرائیل ملاحظه در هیکل.

قدوس. ١، یکی از صفات خدا یتعالی است که مکتوب بازوهای قدوس او مز ٩٨: ١ اش ٥٢:١٠ و «کلمه قدوس او» مز١٠٥: ٤٢ و «کلام قدوس او» ار ٢٣:٩ و «روز مقدّس من» اش ٥٨:١٣ و «روح قدوس او» اش ٦٣:١٠ و١١ و «اسم قدّوس من» عا ٢: ٧ و «ذکر قدوس او» مز ٣٠:٤ و٩٧:١٢ و «بقدوسیّت خود سوکند خوردم» مز ٨٩: ٣٥، ملاحظه در قداست.

٢، مسکن سماوی خدا است مز ١٠٢:١٩ و اش ٦٣:١٥ مقابل مز ٣٦:١٤.

٣، مسکن خدا یتعالی در زمین یا محلّ بروز جلال و ظهور عظمت او تعالی برای قوم خود خرو ١٥:١٣. گاهی از اوقات لفظ قدس تنها مز ٦٣:٢ یا بالحاق لفظ دیگر همچو مسکن یا کوه مز ٢:٦ یا هیکل مز٥:٧ یا موضع مز ٢٤:٣ یا محراب مز ٢٨:٢ یا کرسی مز ٤٧:٨ یا حدود که مقصود عموم اراضی موعوده باشد مز ٧٨:٥٤ یا شهرها اش ٦٤:١٠ یا خانه اش ٦٤:١١؛ و خیمه جماعت وهیکل‌را قدس دنیائی گویند عب٩:١ تا معلوم شود که پاینده و بر قرار نخواهند بود و نمونه قدس سماوی میباشد.

٤، قدس الاقداس. قسمت خارجی و داخلی مسکن خرو ٢٦:٣٣.

در قدس میز نان تقدّمه و چراغدان خرو ٢٦:٣٥ و مذبح بخور می‌بود خرو ٣٠:٦ و

گاهی از اوقات محراب‌را نیز قدس مینامند لا ٦:٤ و لکن غالباً بقدس الأقداس مسمّی میباشد ١ پاد ١٦:٦ و ١تو ٤٩:٦ و گاهی از اوقات هر دو لفظ قدس الأقداس بر اطراف موضع عبادت صدق نماید حز ١٢:٤٣۰

٥، اسباب خیمه و هیکل حز ١٣:٤٢۰

٦، هر آنچه و هر آنکس‌را که از برای خداوند تقدیس نمایند آنرا نیز قدس الأقداس گویند حز ١٠:٣٠ تا آخر۰

مقدس۰ مقصود از اینلفظ (١) موضع مذبح بخور ٢تو ١٨:٢٦۰

(٢) اسباب خیمه یا هیکل خرو ١٧:١٥ یوش ٢٦:٢٤ و٢تو ٨:٢٠ که دانیال آنرا مقدس حصین نامیده است دا ٣١:١١ زیرا که قوّت خدائی در آنجا ظاهر میشد و حلول مینمود۰

(٣) اراضی موعوده مز ٢:١١٤۰

(٤) ملجأ و پناه قوم خدا حز ١٦:١١ زیرا که مقدس پناه و ملجأ گریزندگان بدانجا بود و یکدفعه از برای عبادتگاه بتها استعمال شده است عا ١٣:٧۰

قدمولی . (شرقی یا قدیمی) قومیکه در زمان ابراهیم خلیل در کنعان بودند پید ١٥: ١٩۰ و اگر چنانچه معنی کلمه‌را قدیم فرض کنیم محتمل است که اشاره باهالی قدیمه باشد و بسا میشود که اسم قدموس باشد که مقاطعه ایست در کوهستان نصیریّه که از اسم قوم مسطور فوق گرفته شده است و اهالی آنجا در قدیم‌الایّام در فلسطین رفته در آنجا مسکن گرفته بودند۰

قدمی‌ئیل . (حضور خدا) شخص لاوی که خود و اولاده‌اش بازروبابل از اسیری مراجعت نمودند عز ٤٠:٢ و برکار کنان شغل بیت الله نظارت میداشت عز ٩:٣ و معیّن تشکرات نح ٤:٩ و٥ و١٢ ٨: و اصلاحات نیز بود نح ٩:١٠؛ و دور نیست که در اینوقایع کلیّةً اشاره بدو نفر باشد۰

قدیموت . (مشرق بعید) شهریست در مشرق دریای لوط که در اوّل مال سبط رأوبین یوش ١٨:١٣ از آن پس بلاویان طایفه مراری داده شد یوش ٣٧:٢١ و١تو ٧٩:٦ و موسی قبل از آنکه از بلاد اموریان بگذرد در این دشت که در اطراف شهر مسطور است فرود شد تث ٢٦:٢۰

قراول . محلّ یا دسته از قراولان میباشد اسمو ٢٣:١٣ و١٤:١-١٥ و٢سمو ٦:٨ و ١٤ و در ٢تو ٢:١٧ همین لفظرا استعمال نموده که در پید ٢٦:١٩ بستون ترجمه شده است و دور نیست که بمعنی یادگاری باشد چنانکه در اسمو ٥:١٠ مکتوب است و یا بمعنی مجسّمه بت باشد که در حز ١١:٢٦ مذکور است ملاحظه در ار ١٣:٤٣۰

قربان یا هدیّه . پید ٣:٤ لا ٧:٢ اینمطلب قربانی یکی از جمله اجزاء مهمّه و عمده پرستش اسرائیلیان بود چه که نفس قربانی دلیل بر توبه و اعتراف و تقدیس وکفّاره و شکر میباشد و قربانی هم بر دو

نوع بود یکی قربانی خونی و یکی قربانی غیر خونی۰

امّا قربانی خونی آن بود که از حیوانات اهلی پاك همچو گاو و گوسفند و کبوتر قربانی گذرانند۰

و قربانی غیر خونی عبارت از نوبرهای مواسم مختلفه و شراب و زیت و آرد بود و شریعت موسوی از قربانیهائی که مردمان از برای مثولك میآوردند ممانعت مینماید لا ۱۸:۲۱ و۲:۲۰۰

و شخص قربانی گذار میبایست هنگامیکه قربانی خودرا نزد قربانگاه میآورد دست خودرا بر آن گذارد لا ۱:٤ از آن پس اورا قربان کند لا ۱:٥ خود یا کاهن ۲تو ۲٤:۲۹۰

و هرگاه کاهنان بقدر کفاف حضور نمیداشتند لاویان ایشان‌را بر حاضر کردن و سلاخی قربانیها کمک مینمودند ۲تو ۲۹: ۳٤۰ و پس از کندن پوست حیوانرا پاره‌پاره نموده لا ۱:٦ و۸ آنچه‌را که مأمور بسوزانیدن‌آن‌بودند برقربانگاه می‌سوزانیدند و گاهی از اوقات آن تیکه‌هارا در حضور خداوند بلند مینمودند ۰ اوّل قربانی که در کتاب مقدّس مذکور است قربانی قائین و هابیل میباشد پید ۳:٤ـ۸۰ امّا قربانی قائین از نوباوه زمین و قربانی هابیل از اوّل زاده حیوانات بود و دوّم قربانی آنستکه بعد از طوفان مذکور گشته پید ۸: ۲۰۰ و تفصیل قربانیها از اینقرار است :

سوزانیدنیها، پیش بردنیها، پیش کشیها، جنباندنیها، افراشتنیها، قربانی‌های سلامتی، قربانیهای خطا و قربانیهای گناه۰

اما سوزانیدنیها از برای کفّاره گناه بود عب ۱۰:۱ـ۳ که میبایست نرینه بی عیب گاو یا گوسفند در نهایت رغبت و میل در درب خیمه آورده خود آورنده دست خودرا بر سر قربانی‌میگذارد لا ۱:۲ـ٤۰ و قربانیهای سوختنی یومیّه و دائمی بود حز ۲۹:۲۸ـ ٤۲ و در هر روز سبتی قربانی سوختنی دیگری برای روز سبت بر آن افزوده میشد عد ۲۸:۹ و۱۰ و هم برای روز کفّاره لا۱٦:۳ـ۳٤ و اعیاد سه گانه٭ عمده اعد ۲۸: ۱۱ـ۱۳ و۲۹۰

امّا قربانیهای تقدّمه و پیش بردنی آرد یا روغن زیتون وکندر بود لا ۲:۱ و٦:۱٤ـ ۲۳ که قدری از آرد و روغن و تمام کندررا بر قربانگاه گذارده میافروختند و یا آنکه گرده‌ها از آن بر ساج می‌پختند و باقی آن مختّص کاهنان بود و قربانی تقدمه کلیّةً از خمیر مایه و عسل خالی بود امّا نمك میبایست در آن باشد لا ۲:۱۱و۱۳۰ و با این تقدمه‌ها هدیّه ریختنی از شراب نیز بود خرو ۲۹:٤۰ و٤۱ امّا نان جنباندنی و بافه٭ جنباندنی از جمله نوبرهای اوّلین محصولات ارض بود که در عید فصح تقدیم مینمودند لا ۲۳:۱۰ و۱٤۰ و نان‌را در عید پنجاهم تقدیم می‌نمودند لا ۲۳:۱۷ـ۲۰۰ و هدیه افراشتنی از محصولات بعد از درو

بود اعد ۱۵:۲۰ و۲۱۰ و قربانی سلامتی از برای تشکر یا تقدیس خیری از برای خداوند بود لا ۳ و۷:۱ـ۲۱ و آن هم از حیوانات و محصول زمین میبایست تقدیم شود. امّا قربانیهای خطا و قربانیهای گناه از برای کفّاره بعمل آورده میشد و اختلاف فیمابین این دو بطور یقین قطعی معلوم نیست جزانیکه شاید اوّلی از برای کفّاره خطای عام و دوّمی از برای کفّاره خطای خاص بوده است. و اینمطلب، یعنی گذرانیدن قربانی از برای خطایای شخصیّه و خطایای عامّه بعهدهٔ کاهن بزرك بود، در روز کفّاره دست خودرا بر سر بزی گذارده خطایای مسطوره فوقرا اعتراف مینمود و از آن پس آن بزرا بدست شخصی داده در دشت میبرد لا ۱۶:۱ـ۳۴، ملاحظه در عزازیل.

و تمام این قربانیها اسباب جلب افکار قوم اسرائیل بخطایای خود و تقدیس خدای تعالی بود که خواهان کفّاره میباشد و نیز اشاره بکفّاره خون گران بهای مسیح است که گناه جمیع ماها بر او گذارده شد و گناهان مارا در جسد خود بر صلیب متحمّل شد. و یهود بطوری وضع شریعت‌را تغییر دادند که اگر پسری مدعی میگشت که اموال خودرا از برای خداوند تقدیس نموده است از آن پس میبایست والدین خودرا اعانت نماید.

قرتان. (دوده متداخل یکدیگر) شهریکه بلاویان جرشونی داده شد و در نفتالی واقع بود یوش ۲۱:۳۲ که در ۱تو ۶:۷۶ قریتایم خوانده شده است.

قرته. (شهر) شهریست در زبولون که بلاویان بنی مراری داده شد یوش ۲۱:۳۴.

قرص. (کشمش) ۲سمو ۶:۱۹ و ۱تو ۱۶:۳ سرود ۲:۵ در قـدیم الایّام کشمش‌را بطـور مخصوص قرصهـا نموده از برای خوردن نگاه میداشتند و گاهی از اوقات آنقرصهارا از برای خدایان تقدیم مینمودند هو ۳:۱.

قرض. بر حسب شـریعت موسـوی اسرائیلی‌را واجب بود که به برادر فقیر خود بدون تمنّای سود قرض دهد حز ۲۲: ۲۵ لا ۲۵:۳۵ـ۳۷ تث ۱۵:۷ـ۱۰ و لیکن ایشان‌را روا بود که از بیگانگان یعنی غیر اسرائیلی سود گیرند تث ۲۳:۱۹ و۲۰؛ و هم چنین ایشانرا لازم بود که برادر دینی خودرا در آخر سال هفتمین از قرض خود آزاد سازند و اورا بریئ الذّمه نمایند و بیگانه‌را نه تث ۱۵:۳. و ایشان‌را روا نبود که رهن گیرند مگر با شروط معیّنه و مقـرّره مثلاً: شخص رهن گیرنده نبایست در خانهٔ مدیون در آید تث ۲۴:۱۰ و۱۱ و هم اینکه آن رهن لباس بیوه نباشد تث ۲۴:۱۷ و اسباب و یا سنک بالائی آنرا نمیبایست بگرو گیرند مت ۲۴:۶ و رهن فقیر هم نمیبایست تا غروب آفتاب باقی بماند بلکه میبایست قبل

از غروب بوی باز داده شود تث ١٢:٢٤ و ١٣؛ و نیز ایشان‌را جایز نبود که شخص مدیون‌را تا سال یوبیل در بندگی نگاهدارند لا ٣٩:٢٥ و ٤٠.

و نیز اسرائیلیان مأمور بودند که در هنگام استقراض دست رد بر سینهٔ برادران فقیر خود نگذارند و ایشان‌را قرض بدهند هر چند که سال یوبیل هم نزدیك باشد تث ١٥: ١ـ٣ و٧ـ١٠ ؛ امّا اسرائیلیان تا زمان درازی احکام مرقومه‌را اطاعت نموده ولی در حفظ آن نکوشیدند حتّی که در ایّام ملوك برادران دینی خودرا همی‌فروختند ٢ پاد ١:٤ و ربا و سود خواری همیکردند نح ١:٥ـ١٣؛ امّا در ایّام مسیح عادات قوم یهود مثل عادات قبایل و از همین قبیلها بود مت ٢٧:٢٥ لو ١٣:١٩ و از آنرو آنحضرت ایشانرا برجوع نمودن بشریعت امر فرمود مت ٤٢:٥ لو ٣٥:٦، ملاحظه در سود.

قرعه. سهم و نصیب است و این مطلب یعنی انداختن قرعـه در نزد اسرائیلیان باندازه و درجهٔ خواهش حکم خدائی بود چنانکه انتخاب میتاس بر حسب حکم قرعه بود اع ٢٦:١؛ و باستصواب قرعه نیز شخص گناهکار و خاطیرا معیّن مینمودند چنانکه عاخان بن کرمی یوش ١٦:٧ـ١٨ و یوناتان اسمو ٤١:١٤ و٤٢ و یونس نبی یون ٧:١ معیّن گردید؛ و نیز بتوسّط قرعه بود که اراضی مقدّسه‌را تقسیم نمودند اعد ٥٥:٢٦ و هم بدین واسطه بز قربانی و بزی که از برای عزازیل بود معیّن میکردید لا ٨:١٦؛ و بتوسّط قرعه لباس مسیح‌را تقسیم نمودند مز ١٨:٢٢ مت ٣٥:٢٧؛ و کاهنان و خدمات یومیّه ایشان نیز بتوسّط قرعه معین میگشت ١ تو ٢٤: و٢٥: . در سفر استر نیز مکتوب است که ایشان فور میانداختند که همان قرعه است اس ٧:٣ لکن کیفیّت انداختن قرعه معلوم نیست ولی گویا بعضی از اوقات ریك یا چیزهای دیگررا از برای علامت در جیب یکی از حضّار میانداختند و پس از آنرا بیرون میآوردند ام ٣٣:١٦.

قرقور. (بنیاد) نلم جائی است که در آنجا جدعون اولادهٔ زبـح و صلمنّاع‌را پراکنده نمود داو ١٠:٨ و در طرف مشرق اردن در زمین چادر نشینان واقع بود و موقعش فعلاً معیّن نیست.

قرقع . (بنیاد) جائی است در مرزوبوم یهودا یوش ٣:١٥.

قرنتس . (پای تخت اخائیّه) بر گردنهٔ واقـع بود کـه دریای عیونیّه و دریای یوجان‌را از یکدیکر جدا میکند بنابراین فرنتس‌را در زبان یونانی بمریس (یعنی بنا شده بر دو دریا) گفتند . خود شهر قدری از دریا دور افتاده صاحب دو بندر است یکی لیکوم بطرف مغرب و دیگری کنکریا بطرف مشرق بود . محلّ آن شهر در تجارت و جنك دارای اهمیّت بود که همواره اجناس تجّار مشرقی و مغربی بدروازه‌های آن

ریخته میشد، و خود شهر هم در نزد دروازه پلوپیسیّس و شاه‌راهی فیمابین یونان شمالی و جنوبی بود؛ و علاوه بر حصارهای منیع و محکم از یك طرف اگر قرنتیس که قطعه از سنك است تقریباً شش صد ذرع از سطح دریا ارتفاع دارد و اطرافش بسیار سراشیب آنرا محافظت مینماید و بر قلّه‌اش محلّ قصبه میباشد. علی الجمله قرنتیس یکی از شهرهای کثیر النّفوس و بامکنت یونان بود، امّا دولتش سبب تکبّر و خود نمائی و سست طبعی اهالی آن شده و تمام فتنه و فسادهائی که عموماً نتیجهٔ کامرانی است از آنها ناشی گردیده بحدّیکه شهوات‌را نه فقط مباح دانسته بلکه بواسطه پرستش خدای مؤنّث زهره نام و فاحشه‌گی معروف معدودی از خادمه‌های او شهواترا مقدّس میشمردند. در سنهٔ ۱٤٦ قبل از مسیح رومانیان قرنتس‌را خراب کردند و یکصد سال مخروبه میبود بعد از آن یولیوس قیصر ثانیاً آنرا بنا کرده معدودی مهاجرین از روم مراجعت داده و در آنجا سکونت داد و متدرّجاً بعظمت و جلال قبل خود نایل گشت و به عیّاشی و شهوت پرستی قدیم خود رجوع کرد. در سال ۵۲ میلادی پولس بقرنتس رسید اع ۱۸:۱ و با اکیلا و پرسکّله که مثل خودش خیمه دوز بودند ساکن شد و معاش خودرا از این کسب تحصیل نموده مدّت یکسال و نیم در آنجا توقف نمود و مژده انجیل‌را اوّل به یهود و بعد با کامیابی تمام بقبایل وعظ نمود قر ۲:۱۲-۰ در این مدّت دو نامه به تسلونیکیان نوشت و در سفر بعد سال ۵۷ میلادی اع ۲:۲۰ و ۳ نامهٔ برومانیان نگاشت. بعضی گمان دارند که در این اثنا سفر مختصری بدان شهر نمود که در کتاب مقدّس مذکور نیست مقابل ۲قر ۱:۱۳ با ۱: ۱۵ و۲:۱ و۱۲:۱٤ و۲۱ و۱۳:۲ اپلّس اورا در اعمالش در قرنتس متابعت نمود و اکیلا و سوستانیس هم از جملهٔ واعظین آنشهر بودند اع ۱۸:۱ اقر۱:۱ و۱٦:۱۹. مکان این شهر الان ناخوشی آور و نزدیك است که متروك شود و از آثار عظمت اوّلین آن چندان باقی نیست.

رساله اول به قرنتیان. سبب تصنیف این رساله که پولس در افسس تخمیناً در سال ۵۷ میلادی تصنیف نمود: اوّلاً، اطلاعی بود که اهل خانه خلوئی در خصوص حالت کلیسای قرنتس بدو آوردند ۱۱:۱ ثانیاً، نامه از کلیسای قرنتس گویا بتوسّط استیفان رسید که از پولس استفسار تکلیف مینمودند ۷:۱ ۱۷:۱٦ و چون تخم نفاق در کلیسا نمّو نموده بود برخی اسم پطرس و بعضی اسم اپلّس و پارهٔ اسم مسیح‌را در نزاعهای متعصّبانه و تلخ بکار میبردند؛ بنابراین پولس در قسمت اوّل این نامه ساعی است که رشته ارتباط ایشان‌را محکم‌کرده مجدّداً آنهارا با رأس کبیر و یگانه کلیسا متّحد سازد؛ بعد از آن آنهارا از معلّمان فلسفیّه

کذب و معتقد بودن بحکمت انسانی و کلام صاف و ساده خدارا بکنار گذاردن تحذیر میفرماید. در باب پنجم توبیخ اعمال فاسده ایشان است و آنهارا امر میفرماید که اینگونه اعمال‌را از کلیسای مسیح خارج نمایند و مسائل مشکلهٔ ایشانرا در خصوص نکاح و ترك نکاح و خوردن و نخوردن اطعمهٔ که به بتها تقدیم شده جواب میدهد و اشتباهات چند و گناهانیرا که در کلیسا متداول بود بتوسّط تعلیم باقتضای زمان رفع مینماید؛ منجمله نزاع میان برادران و آداب مجالس اجتماع و عشاء ربّانی و قیام مؤمنین و محبّت حقیقی و استعمال صحیح کرامات و احسانات روحانی که در آن خصوص مسیحیان قرنتس افضلیّت داشتند خالی از خود نمائی و عدم تشویش نبود ارشاد میفرماید و مینماید که طریقهٔ بهترین استعمال خیرات و مبرّات مسیحی کدام است و نامه‌را با سلامهای دوستانه ختم مینماید.

رسالهٔ دوّم، سبب نگاشتن این نامه خبری بود که تیطس به فیلپی از برای پولس آورد. پولس از مقبول افتادن نامهٔ اوّل خود و حصول نتایج حسنه مطلع گردید، لکن باز معدودی باقی مانده بودند که با وی ضدّیت مینمودند و از سستی او در ابقای مواعید خود که در خصوص باز دید ایشان میداد شکایت میکردند و ویرا بواسطه‌قساوتی که نسبت به شخص زانی با محارم خود اظهار میداشت ملامت مینمودند و اورا به تکبّر و خودنمائی که با اقتدار حقیقی و هیئت شخصی او نا مناسب بود متّهم میکردند؛ و او تمام این ایرادات‌را ردّ کرده جواب میگوید و در افضلیّت عهد جدید و تکلیفات و اجر خادمان آن و تکلیف مسیحیان قرنتس‌را در خصوص جمع آوری اعانه خیرات و مبرّات مفصّلاً معیّن مینماید؛ پس از آن صحّت رفتار و رتبهٔ و اقتدار رسالت خودرا بر ضدّ معاندین ثابت میکند و آخرین کلام او آنست که ایشان‌را بتوبه و صلح و محبّت برادرانه دعوت میفرماید. چنین مینماید که این نامه چند ماه بعد از نامهٔ اوّلین نوشته شد.

قرمز. (رنك خون). غز ۳:۴ قرمز بر افروخته ایست که از کرمی کوچك گرفته میشود و در عبری آنرا «طوله» گویند و در تث ۳۹:۲۸ کرم ترجمه شده است؛ یونانیان و رومانیان رنك مسطوررا از شیرهٔ نباتات تحصیل میکردند. کرم مسطور در مغرب آسیا و جنوب اروپا یافت میشود و مسکن او روی بعضی‌از نباتات است بتخصیص بلوطی که دایم الأوقات سبز باشد بر شاخه‌های کوچك و نرم آن عمل میآید و باندازهٔ نخود میشود، و رنگش سیاه بنفشه مانند است و غباری سفید بر آن دیده شود؛ علیهذا آنرا از درخت گرفته خشك میکنند و پس از آن در آب جوشانیده بستی از قبیل زاج سفید و غیره بر آن افزوده ثابت میشود. «ککوس الیسیس» هنوز در هندوستان و

ایران معمول است و لکن در مغرب زمین در عوض آن «ککوس ککتای» یا «کوج نیل» استعمال مینمایند و آن حیوانی است که در بر «ککتوس» یافت میشود که رنك بیشتر میدهد و قرمزی روشن از آن تحصیل شود لکن چندان ثابت نیست. رنك قرمز در کنعان در قدیم الایام معروف بود چنانکه در پیدایش ۳۸:۲۸ـ۳۰ و هوش۲:۱۸ـ۲۱ وارد است. پشم قرمزرا از برای ساختن پردهها و دستمالها و لباس کاهنان در خیمه استعمال می‌نمودند خرو ۲۵:۴ و۲۶:۱ و ۳۱ و۳۶ و۲۸:۶ و۸ و۱۵ و۳۵:۶ و۲۳ و۲۵ اعد ۴:۸، و در رسوم تطهیر از برص نیز مستعمل بوده است لا ۱۴:۴ و۴۹ـ۵۲. زنها نیز لباس قرمزرا دوست داشته میپوشیدند چنانکه فعلاً هم بهمان منوال است ۲سمو ۱: ۲۴ و اشخاص متموّل و خرّاج ینا ۴:۵ و سربازهای مادی ناح ۲:۳ و سرکردگان رومانی مت ۲۷:۲۸ هم بدین لباس ملبس بودند. قوّت و عمق این رنك «یعنی رنك دو باره» که دراش ۱:۱۸ مکتوب است مقصود از نمونه نا خلفی و ظلم است چنانکه در مکا ۱۷:۳ و۴ نیز اشاره رفته است مقابل ار ۴:۳۰ ام ۳۱:۲۱ و در دانیال ۵:۷ و۱۶ و۲۹ رنك ارغوانی مذکور است.

قریت . (شهر) یکی از شهرهای سبط بن‌یامین یوش۱۸:۲۸ که شاید همان قریهٔ یعاریم باشد یا قریه العنب باشد که بمسافت هفت میل در شمال غربی اورشلیم واقع است

قریه اربع یا قریه اربع. (شهراربع)و آن شهری است که مردی اربع نام آنرا بنیاد نهاد و در تقلید مذکور است که این شهر مختّص چهار نفر بود یعنی ابراهیم و اسحق و یعقوب و آدم و اسم معروف آن حبرون بود پید ۲۳:۱۹ و۳۵:۲۷ یوش۱۴: ۱۵، ملاحظه در حبرون و ممرا.

قریه بعل . (شهر بعل) یوش ۱۵:۶۰ و ۱۸:۱۴ همان قریه یعاریم است.

قریه حصوت . (شهر کوچه‌ها) شهری است در موآب عد ۲۲:۳۹.

قریه سفر. (شهرکتابها) همان دبیر است که در یوش ۱۵:۱۵ و داو ۱:۱۱ مذکور است و قریه سنه که در یوش ۱۵:۴۹ مذکور میباشد و اسم حالیّه الظّهریه است.

قریه سنّه . (شهر نخلستان) همان قریه سفرودبیر است مقابل یوش ۱۵:۱۵ و۴۹ و داو ۱:۱۱.

قریه عاریم. عز۲:۲۵ همان قریة یعاریم است.

قریه یعاریم . (شهر نخلستانها) یکی از شهرهای چهارگانه جبعونیان است که در حدود یهودا و بن‌یامین واقع بود یوش ۹: ۱۷ و۱۵:۹ و۱۰ و۱۸:۱۴ و۱۵ که در آنجا بعله و در ۲سمو ۶:۲ بعلی یهودا و در یوش۱۵:۶۰ و۱۸:۱۴ قریه بعل خوانده شده است. و آنجا متعلق به یهودا بود یوش

۶۰:۱۵ داو ۱۲:۸ و تابوت سکینه‌را از بیت شمس در آنجا آوردند اسمو ۲۱:۶ و۱:۷ و۲ که تاوقتیکه داود آنرا به گشت‌زار کیدون و خانه عوبید ادوم برد در آنجا ماند ۲سمو ۶:۶ـ۱۰ و اتو ۱۳:۵ـ۱۳ و۲تو ۱: ۰۴ اوریای نبی که یهویاکین پادشاه وی‌را بقتل رسانید در همین شهر تولّد یافت ار ۲۶: ۲۰؛ و۷۴۳ نفر از اشخاصیکه ببابل اسیر بودند بازرو بابل بدین شهرمراجعت نمودند نح ۲۹:۷؛ و بعضی بر آنند که همان قریة العنب است که در نزدیکی قدس شریف واقع است و دیگران آنرا دانسته که چهار میل بمشرق عین‌شمس مانده واقع میباشد.

قریتایم . (دوده یا دو شهر) شهرحصاردار یست که در شرقی اردن در قسمت رأوبین واقع است عد ۳۷:۳۲ یوش ۱۹:۱۳ که موآبیان در آنجا سکونت ورزیدند ار ۱:۴۸ و۲۳ حز ۹:۲۵ و محلّش هنوز معلوم نیست.

قریوت . (شهرها) ۱، شهری در جنوب یهودا یوش ۲۵:۱۵ و بعضی بر آنند که یهودای اسخریوطی از این شهر بود لهذا اسمش از لفظ «آیش» عبرانی است که بمعنی مرد میباشد و قریوتی نسبت اورا بقریوت معلوم میسازد و دور نیست که همان قریتین یا ام‌خشرام باشد که در نزدیکی بئرشبع میباشد.

۲، شهر حصار دارای در موآب ار ۴۸: ۲۴ و ۴۱ عا ۲:۲ .

قسم . سوگند خوردن بخدا از برای ثبوت مطلبی عب ۱۶:۶ و این عادت بسیار قدیم است پید ۲۳:۲۱ و خود خداوند هم چنانچه درکتب مقدّسه واردگشته قسم یاد نموده است پید ۳:۳۶ تث ۱۲:۲۹ اع ۳۰:۲ عب ۳:٤ لکن از سوگند دروغ منع فرموده است حز ۷:۲۰ لا ۱۲:۱۹ مت ۳٤:۵ـ۳۶. عبارات و الفاظ قسم مختلف و گوناگون بود : همچون بحیات خداوند قسم اسمو ۳۹:۱٤ و بحیات توقسم ۲پاد ۲:۲ و بکرسی خداوند و باورشلیم و بزمین مت ۳٤:۵ و بهیکل و بطلای هیکل و بمذبح و بقربانگاه و آسمان قسم یاد میکردند مت ۱۶:۲۳ـ۲۲ و نیز عادی بودند که از برای اظهار استحکام و سختی قسم دست خودرا بلند کنند پید ۱٤: ۲۲ تث ۴۰:۳۲ و جا ۲:۸. و نیز عادت داشتند که دست خودرا در زیر ران گذاشته قسم یاد کنند پید ۲:۲٤ و۲۹:٤۷.

و پادشاهان و داوران هم از برای انجام دادن پیمان سوگند میخوردند ۲پاد ۲٤:۲۵ مت ۷:۱٤ و مردم و پیروان ایشان نیز از برای ایشان سوگند یاد میکردند جا ۲:۸، و داور کاهن‌را سوگند میداد نح ۱۲:۵ و آقا بنده خودرا پید ۲:۲٤، و داور قوم خودرا سوگند همی‌دادند پید ۲۵:۵۰. برخیرا گمان چنان است که مسیح در فرمایشات خود هر گونه سوگندرا باز داشت فرموده چنانکه در مت ۳٤:۵ نوشته شده

است لکن مقصود او باز داشت نمودن سوگند است در گفتگوی عمومی و در جای غیر لازم ۰ و یوشع از برای بنا نمودن اریحا دفعه ثانی سوگند یاد نمود یوش ۲۶:۶ و رئیس کهنه مسیح‌را قسم داد مت ۶۳:۲۶ و شاؤل هم اسرائیلیانرا سوگند داد که تا شام خوراك نخورند ۱شمو ۲۴:۱۴ و آحاب نیز میخارا سوگند داد ۱پاد ۱۶:۲۲۰

قصاص. قصاصرا در شریعت موسوی دو بنیاد بود۰

۱، نگاهداری مردمرا از عواقب و نتایج گناه۰

۲، بر پا داشتن انصاف و داد بتوسّط مجازات گناهگاران بر حسب کردار ایشان و بنیاد ثانی از بنیاد نخستین معتبرتر و دارای اهمیّت بود و قصاص بر دو بهره بود یکی مرك ار زانی و دیگری بطور دیگر۰

اوّل، مرك ارزانی و میرانیدن یا به سنگسار کردن است تمام مردم میبایست در آن شرکت داشته باشند خرو۱۷:٤ یوش ۲۵:۷ لو ۲:۲۰ اع ۵:۱٤ و یا به دار کشیدن اعد ٤:۲۵ یا سوزانیدن پید ۲٤:۳۸ لا ۹:۲۱ داو ۶:۱۵ یا تیر زدن و یا باحربه دیگر کشتن خرو ۱۳:۱۹ و یا بشمشیر زدن ۱پاد ۱:۱۹ یا خفه کردن چنانکه در کتابهای حاخامها مذکور است و یا در آب فرو بردن بواسطه بستن سنك عظیمی بگردن مقصّر مت ۶:۱۸ یا قطعه قطعه نمودن ۲شمو۲ ۳۱:۱ عب ۳۷:۱۱ یا از بلندی بزیر افکندن لو٤: ۲۹ (ملاحظه در صلیب) و آنچه بیشتر از قسمهای مذکور مستعمل بود سنگسار کردن است۰ از جمله گناهانی که مستحق قتل میبود گذشته از قتل، زدن یا فحش دادن پدر یا مادر است خرو ۱۵:۲۱ و۱۷ و دزدی کردن انسان خرو ۱۶:۲۱ و کفر بخدا لا ۱٤:۲٤–۱۶ و۲۳ و زنا لا ۱۰:۲۰ تث۲۲: ۲۲ و در آمدن به نامزد در مزرعه و صحرا تث ۲۵:۲۲ و بت پرستی لا ۲:۲۰ تث ۱۳: ۶–۱۷ و شهادت دروغ در مطلبی که منجز بموت شود مت ۱۸:۱۹ و۱۹؛ و کشته شدن مقصّر هم موقوف بشهادت دو یا سه شاهد میباشد و در این حال اوّل شاهدان و از آن پس سایر مردم باید در قتل آنشخص مباشرت نمایند تث ۹:۱۳ و۱۷:۶ و۷؛ و آویختن یا سوزاندن غالباً بعد از سنگسار کردن و طورهائی دیگر قتل بود؛ و انتقام گرفتن جایز بود ولی بعد از استیفای شروط و قواعد مذکورهٔ انتقام ملاحظه در ن ق م۰

دوّم، قصاص بدون قتل است که بر قواعد مجازات بر پا بود خرو ۲۳:۲۱–۲۵ لا۲٤: ۸–۲۲ تث ۱۹:۱۹ و۲۱ و اینمطلب در جائی که ضرری سهواً و عمداً از کسی نسبت بکس دیگر وارد آمده بود معمول بود خرو ۶:۲۲، لکن خود شخص متضرر شده‌را جایز نبود که خود بنفسه قصاص کند، بلکه اینمطلب موکول بعهدهٔ حاکم بود و بعد از تفحص و اثبات شرعی قصاص از

چهار برابر تا به پنج برابر مقرّر بود خرو ۲۲:۱ و گاهی از اوقات شخص میبایست متحمّل ضرر بیگانه و خوراك و اجرت این مطلب و اجرت طبیب قیمت دوا و غیره شخص متضرّررا متحمل شود حز ۲۱:۱۸-۳۶؛ و چون برخی از اوقات دادن عوض و قصاص بمثل امکان نداشت علیهذا در آن گونه موارد شخص مقصّر میبایست زده شود لکن سزاوار نبود که تازیانه وی از چهل افزون گردد تث ۲:۲۵، و از آنرو یهود در وقت تازیانه زدن همواره سی و نه تازیانه میزدند و غالباً شلّاقی از برای تازیانه زدن ترتیب داده بودند که دارای سه شاخه بود و سیزده مرتبه با آن میزدند، ملاحظه در شلّاق.

و در شریعت موسوی ابداً ذکری از حبس نبود لکن در ایّام پادشاهان معمول گشت ۲تو ۱۶:۱۰ ار ۳۷:۱۵.

طور سوّم، قصاص که در کتب پنجگانه موسی ۳۵ دفعه مذکور است «از قوم منقطع شود» و معنی اینلفظ بطور یقین قطعی معلوم نیست؛ بعضی‌را گمان چنان است که معنی اعدام و نا بود کردن میباشد برخی دیگر بر آنند که مقصود از اخراج از جماعت است؛ و حاکم برخی از اوقات شخص مقصّررا خانه نشین میکرد ۲سمو ۱۴:۲۴ ۱پاد ۲:۲۶ و۳۶ و۳۷.

قصب. ایّوب ۸:۱۱ نباتی ضخیم است که در مرغزارهای مرطوبی وکنار رودها میروید و دور نیست که همان «سیپروس اسکلپتوس» باشد که در پید ۴۱:۲ و۱۸ مرغزار ترجمه شده و در خرو ۲:۳ و۵ و اش ۱۹:۶ لفظ دیگر استعمال شده است.

قصب الذّریره. قسمی از عطریّات است که در ترکیب عطریّات مقدّسه مستعمل بود خرو ۳۰:۲۳ غز ۴:۱۴. قصب الذّریره اصل و معطّر از هندوستان آورده میشد و اشعیا در فصل ۴۳:۲۴ وار ۶:۲۰ حز ۲۷:۱۹ آنرا چون متاع نفیس که از خارج آورده شود مذکور میدارند، ملاحظه در نی.

قصر. گاهی اشاره به همگی بنائی که پادشاه و ملازمان آو در آن سکونت ورزند میباشند دا ۱:۴ و۴:۴ و یا مقصود از یك قسمتی از آن است ۱پاد ۱۶:۱۸ و۲پاد ۱۵:۲۵. از جمله قصرهای معروفی که در کتاب مذکور است یکی خانهٔ سلیمان است ۱پاد ۱:۷-۱۲ که مساحتش یکصد و پنجاه هزار قدم مربّع و خانه جنگل لبنان و رواق کرسیها و رواق ستونها و غیره نیز در آن بود و در ساختن و انجام دادن آن سیزده سال بکار رفت.

قصص یا القصص. تیغ ۱تو ۲۴:۱۰ سر کردهٔ سلسلهٔ از کاهنان ایّام داود است عز ۲:۶۱ نح ۳:۴ و۲۱ و۷:۶۳.

قصیده. لفظی است که در عنوانات ۱۳ مزمور یعنی مزمور ۳۲: و۴۲: و۴۴: و۴۵: و۵۲: و۵۳: و۵۴: و۵۵: و۷۴: و۷۸: و ۸۸: و۸۹: و۱۴۲: مذکور است و مقصود از

آن است که شخصی‌را تعلیم دهد یا معرّفی کند· برخی از مفسّرین بر آنند که مقصود از لفظ قصیده آلات موسیقی است و لکن احتمال کلّی میرود که مقصود از سرود تعلیمی باشد مز ۴۷:۷·

قصیص. شهری است بر حدود شرقی بن‌یامین یوش ۱۸:۲۱·

قطرون. (دارای گره‌ها) شهری از شهرهای زبولون است که کنعانیان از آنجا رانده نشده بودند داو ۱:۳۰·

قطه. (کوچك) شهری از شهرهای زبولون یوش ۱۹:۱۵·

قطع ومقطوع. کلمهٔ هزلیّه ایست‌که پولس رسول در نامه بفلپیان ۲:۳ از برای اشخاصی استعمال نموده است که گمان می‌بردند که ختنه از برای قبایل از جملهٔ لوازم است غلا ۵:۱۲·

قطوره. (بخور) زوجهٔ ابراهیم خلیل است که بعد از موت ساره تزویج نمود پید ۲۵:۱ و ۱تو ۱:۳۲؛ وی از برای حضرت خلیل شش پسر آورد·

قعیله. (قلعه) و آن شهری است در دشت یهودا در جوار حدود فلسطینیان یوش ۱۵:۴۴· و پس از آنکه آنرا مفتوح ساخته اموال شهررا بغارت برده بودند داود از برای استخلاص آن آمد لکن اهالی‌را هراسی از داود در دل افتاده با شاؤل همداستان گشتند که داودرا بوی تسلیم نمایند، امّا داود از خداوند الهام یافته از دام مکر و حیله ایشان رهائی یافت ۱سمو۲۳:۱-۱۳· بعد از اسیری دو رئیس نصف بلد قعیله درمرمت دیوارهای اورشلیم کوشیدند نح ۳:۱۷ و۱۸، و فعلاً آنرا کیلا گویند و هشت میل بشرقی بیت‌جبرین مانده واقع است·

قفل. مشهور است غز ۵:۵ در قدیم الأیّام قفلها بسیار ساده بودند وشبیه بآنهائی که فعلاً بر در باغها و خانهای فقرا مشاهده میشود بوده است یعنی قطعه چوبی است که کلیدش هم از چوب و دارای میخهای چوبی یا آهنی که از برای آن همچو دندانه است؛ و دروازهارا پشت بندهای برنجین میبود ۱پاد ۴:۱۳، و درهای کوشکهارا نیز قفلها بود ۲سمو ۱۳:۱۷ و۱۸·

قلّاب. ایّوب ۴۱:۱ عا ۴:۲ از این دو آیه معلوم می‌شود که ماهی گرفتن با قلّاب از قدیم الأیّام معروف و معمول بوده است·

قلایا. (فرستادهٔ عجول از خداوند) یکی از لاویان است که باعزرا مراجعت نموده زنی از قبایل بنکاح خود در آورد و پس از آنکه عزرارا در تفسیر شریعت اعانت نمود وی زوجه خودرا مطلقه نمود؛ و در عز۱۰:۲۳ ونح ۸:۷ و۱۰:۱۰ قلیطا خوانده شده است·

قلب یا دل. اینلفظ مجازاً از برای مرکز عواطف جسدیّه استعمال میشود اس ۱:۱۰ مز ۶۲:۸ و۱۰ و نیز دلالت بر مرکز

روحانیّه یو ۱:۱٤ اع ۱٤:۱٦ و مرکز عقل خرو۳۵:۳۵ و میل نح ٦:٤ و قصد مز۲:۱۲ و بر طبیعت روحانی انسانی دلالت مینماید اعمّ از اینکه ناراست بوده مز ۱۰۱:٤ اش ۵:۱ و یا راست باشد مز ۷:۱۱۹؛ و دلالت بر رأی نیز مینماید ار ۳۲:۳۹٠ در کتاب جامعه یا واعظ ۳:۹ وارد گشته که قلب بنی نوع بشر مملوّ از شرارت و حماقت میباشد و در ارمیا ۹:۱۷ مذکور است که دل از همه چیز فریبنده‌تر ومنبع گناه مت۸:۱۵ و۱۹ ومقرّ ایمان میباشد روم۱۰:۱۰؛ و در اسمو ۷:۱٦ وارد است‌که خداوند بر دل می‌نگرد و در امثال ٤:۲۳ مذکور است که مخرج‌های حیات است و در یوئیل مذکور است که مراعات حالت دل واجب است یوئیل ۲:۱۳٠ قصد از تکلّم نمودن قلبی همان تفکر میباشد اسمو ۱:۱۳ و گاهی از اوقات مقصود از لفظ دل وسط هر چیز است خرو ۸:۱۵ مت ۱۲:٤۰٠

قلعه . جزئی از حصار اورشلیم است ۲شمو ۹:۵ و۱پاد ۹:۱۵ و۲٤ و۱۱:۲۷ و ۱تو ۱۱:۷٠ بعضی‌را گمان چنان است که قصد از لفظ قلعه تمام حصار صهیون میباشد و برخی بر آنند که مقصود از ساخت هیکل است و قومی گویند که ترجمه لفظ عبرانی آن عوض است٠ و امّا خانه ملّوکه یوآش را در آنجا بقتل رسانیدند محمل است که همان قلعه مذکور قبل باشد ولی قلعه مذکوره در داو۹:٦ و۲۰ همان برج شکیم است داو ۹:٤٦ و٤۹٠

قلای . (ساعی سریع یهوّه) کاهنی از رؤسای اجداد در ایّام یهویاقیم نح۱۲:۲۰٠

قلم. معروف است، و قلمهای پیشینیان بواسطه اختلاف اشیائی که میبایست بر آنها نوشت جور بجور و نوع بنوع : مثلاً، اگر میبایست بر بالای صفحه‌های معدنی و فلزّی بنویسند قلمهای ایشان از آهن و سر آنها از الماس بود ار ۱۷:۱٠ در کتاب خرو ۳۱: ۱۸ مسطور است که لوحهای شریعت با انگشت خدائی نوشته شدند و البتّه پر واضح است که مبنای اینقول بر مجاز است٠ نیز قدیمیان بر صفحات چوبی که موم آلود بود باقلمهای معدنی مینوشتند واینقلم‌را دو طرف بود یکی تیز و از برای نوشتن در کار بود و طرف دیگر پهن و از برای اصلاح غلطهائی که اتّفاق می‌افتاد بکار می‌آمد؛ و نیز عادی بودند که در بالای پوستهای مخصوصه وکتّان بنویسند٠ از جمله قلمهای مستعمله قلم‌نی بود و در ار۳٦:۲۳قلمتراش نیز از برای تراشیدن آنها مذکور است٠

قلیطا . ملاحظه در قلایا٠

قمری . پرنده ایست معروف و در شریعت موسوی پاك و بتوسّط فقرا از برای قربانی تقدیم میشد پید ۱۵:۹ لا ۵:۷ و۱۲: ٦ـ۸ لو ۲:۲٤٠ اجناس متنوعه کبوتر یا قمری در اراضی مقدّسه بسیار بود٠

و بعضی اوقــات بجمــاعت دیده میشدند و

اینفقره اسباب روشن کردن و شرح آیه ششم فصل ششم اشعیا میباشد. تند پروازی و پرهای قشنك و خوشنمای ایشان در مز ۶:۵۵ و۶۸: ۱۳ و چشمهای شیرین و خوش نگاه و صدای حزن انگیز آنها در غز ۱:۱۵ و۲:۱۴ و اش ۱۱:۵۹ مذکور است؛ اینها نمونه سادگی و بی گناهی و امانت و وفاداری است هوش ۱۱:۷ مت ۱۶:۱۰. همین پرنده بود که هنگام انتهای طوفان خبر خوش رجعت لطف الهی‌را آورد پید ۸:۸ و این پرنده همچون نمونه روح القدس همواره محترم بوده است مت ۱۶:۳، ملاحظه در فاخته.

قناة . (بدست آوردن) شهریست در جلعاد در قسمت منسّی که نوبح آنرا مفتوح ساخت عد ۴۲:۳۲ و همان قنوات جدیده است در حوران و در زمان رومی‌ها شهری معتبر و دارای اهمیّت بوده و بعضی خرابه‌های عمده وخانه‌های قدیمه که قفلها و پنجره‌های آنها از سنك میباشد در آنجا دیده میشود .

قنداقه . پارچه ایست که طفل نوزادرا بواسطهٔ آن پوشانند تا بدن نازك و لطیف اورا محافظت نماید و در مشرق زمین اکنون هم معمول است حز ۴:۱۶ لو ۷:۲.

قنّه . یکی از اجزای بخوریست که بر مذبح طلائی در محلّ مقدّس استعمال میشد خرو ۳۴:۳۰، و آن صمغی است که از بوته که در مشرق افریقا بعمل میآید تحصیل میشود و پلینی آنرا «ستگونیتس» نامیده؛ این صمغی است چسبناك که دارای بوی تند و کریهی است و در ادویّه‌جات استعمال میشود .

قنیدس . شهر و شبه جزیرهٔ داریس است در کریه که از زاویهٔ جنوب غربی آسیای صغیر امتداد یافته فیمابین جزیره رودس وکورس واقع است. بندر بسیار خوبی دارد و برای پرستش زهرهٔ معروف بود و چون پولس بروم مسافرت مینمود از محاذی آن گذشت اع ۷:۲۷.

قهات . (مجمع) پسر دوّمین لاوی و پدر قبیلهٔ قهاتیان که یکصد و سی و سه سال بزیست پید ۱۱:۴۶ خرو ۱۶:۶ و غیره.

قهاتیان . یکی از قبایل سبط لاوی بودند و این قبیله و عشیرهٔ شریفه به چهار قسمت بخش شده اعد ۲۷:۳ واتو ۱۲:۲۳ و در دشت اینان چادر خودرا بجنوب چادر جماعت بر پا میداشتند و ایشانرا بر تابوت سکینه و نان تقدمه و شمعدان و قربانگاه و اسبابهای مقدّس و پرده وکالت تامّه بود عد ۲۹:۳-۳۱» چنانکه بعد از آنکه کاهنان آنرا فرو می‌پیچیدند سبط مرقوم آنرا بر دوش خود بر میداشتند. و قهاتیان بنی هارونرا در مملکت کنعان سیزده شهر در یهودا و بن‌یامین و شمعون بود یوش ۴:۲۱ و سایر بنی‌قهات‌را ده شهر در افرائیم و دان و منسّی در جانب مغربی اردن می‌بود؛ یوش ۵:۲۱ و۲۰ و ایشان از جمله دسته‌

هائی بودند که داود ایشانرا ترتیب داد ۱ تو ۲۵: ۲ و۲٦: و نیز ایشان از جملهٔ اشخاصی بودند برای آوردن تابوت سکینه باورشلیم اعانت نمودند و دارای شرافت و عزّت و ثروت و از جمله مغنّیان بودند ۲ تو ۲۰:۱۹.

قهیلاته . (مجمع) یکی از منازل بنی‌اسرائیل است اعد ۳۳:۲۲ و۲۳.

قوّت . مر ۵:۳۰ لو۱۹:٦ و۸:٤٦ قوّت شفا بخش در کو۸:٤ و۲ پط ۱:۳ و ۵ مذکور و بمعنی انسانیّت شخص مسیحی میباشد لکن عموماً قوّت هر دو مقصود از تعریف سکّه و عمر شخصی است که خدارا با علی درجه محبّت نماید و رفقای خودرا نیز چون خود دوست دارد. اینلفظ در روت ۳:۱۱ و ام ۱۲:٤ و۳۱:۱۰ بمعنی شایستگی و لیاقت وکاملیّت میباشد.

قورح . (کدو) ۱، پسر سوّمین عیسو از زوجهٔ اش اهولیبامه پید ۳٦:۵ و١٤ و۱۸ و ۱ تو ۱:۳۵.

۲، پسر الیفاز ابن عیسو پید ۳٦:۱٦.

۳، پسر یصهار بن قهات ابن لاوی خرو ٦:۱۸ و۲۱ و۲٤ که وی در میان جماعتی بود که بر موسی و هارون شوریدند و داثان و ابیرام و اون از سبط بن‌یامین نیز باوی همدست گردیده در آن خیال بودند که ریاست‌را از موسی بسبط رأوبین انتقال دهند، و قورح هم کار کهانت‌را در پیش گرفته ۲۵۰ نفر از رؤسای جماعت نیز با ایشان همداستان شده روی بموسی و هارون نهاده ایشان‌را تهمت زده گفتند شما بتوسّط ظلم و باستصواب جبر خود بر قوم ریاست یافته آید علیهذا موسی خداوندرا بشهادت طلبیده شهادت کبریائیش بدینطور ظهور نمود : زمین شکافته شده تمام جماعت‌را با قورح و داثان و ابیرام ببلعید و آتشی از حضور خداوند مشتعل گردیده آندویست و پنجاه نفررا که با ایشان بودند هلاك نمود عد ۱٦: ۲٦:۹ و۲۷:۲؛ لکن نسل قورح زیست نموده در خدمات مختصّه بهیکل شهرت یافتند ۱ تو ٦:۲۲ و۳۷ و۹:۱۹؛ و یهودای حواری در رسالهٔ خود قورح‌را با قائین و بلعام بطور تساوی فعل و درجه مذکور میدارد آیه ۱۱.

قورحیان . عد ۲٦:۵۸ نسل قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی اند که بعضی از ایشان بآواز و خواندن سرودها در میانه قهاتیان معروف بودند ۲ تو ۲۰:۱۹ و اسمهای ایشان در عنوان یازده مزمور یعنی از مزمور ٤۲ و٤٤ــ٤۹ و٨٤ و۸۵ و۸۷ و۸۸ مذکور است. و از ایشان در بانان نیز بودند ۱ تو ۹:۱۷ــ۱۹ و۲٦:۱۹ و یکی از ایشان که متیتا نام داشت بر عمل مطبوخات گماشته بود ۱ تو ۹:۳۱.

قوس قزح . معروف است و آن نیم دایره ایست رنگارنك که بواسطه تابش نور

آفتاب بر قطرات باران هنگام فرود آمدن تشکیل میابد؛ و این مطلب از برای شخص ناظر بخوبی واضح میگردد، اگر ابر در طرفی و آفتاب در جهت دیگر باشد، و نیز در نزدیکهای آبشارهای عظیم ملاحظه توان نمود چه که در آنجا بخاری از ذرّات کوچك آن بوجود می‌آید، بر تشکیل قوس قزح کراراً دیده شده است. و چون قوس و قزح هنگام شدّت باران در هوا پدید می‌آید بر آن استصواب خدای تعالی آنرا علامت عهدیکه خود فیمابین خود و انسان قرار داد مقرّر فرمود که بار دیگر انسان‌را بواسطه آب طوفان هلاك نخواهد ساخت پید ۱۲:۹ اش ۹:۵٤ و۱۰، یعنی چنانکه قوس و قزح اشاره بانجام زمستان است علیهذا وجود او در آسمان دلالت بانتهای طوفان است. و اینکه خدای تعالی دنیارا بعد از این بواسطه طوفان هلاك نخواهد ساخت. و به ملاحظه نیکوئی و دلربائی قوس و قزح در کتاب مقدّس وارد گشته که دور تخت مسیح در آسمان بقوس و قزح احاطه شده است مکا ۳:٤ و۱:۱۰.

قوس . (خار) مردی از سبط یهودا بود ۱تو ۸:٤.

قوشیا. ۱تو ۱۷:۱۵ پدر ایتان است که یکی از مغنّیان سلسله مراری در هیکل بود که در ۱تو ٤٤:٦ قیشی خوانده شده است.

قوع. (شتر) یکی از امرای بابل و از جمله ضدّیت کنندگان بنی اسرائیل بود. حز ۲۳:۲۳ .

قیافا. (پستی) رئیس کهنه یهود بود از سال ۲۷_۳٦ میلادی و هنگامیکه بر مسیح حکم صلیب کردن داده شد وی نیز حاضر بود یو ٤۹:۱۱_۵۱ و این منصب یعنی ریاست کهنه مادام العمر شخص رئیس در وی بر قرار بود لکن دولت رومانی در آنوقت بر حسب اراده رئیس کهنه‌را نصب یا عزل می‌نمود . چون مسیح العازاررا دوباره زندگی بخشید مجمع قوم یهود در خصوص اینمطلب در تشویش افتادند و بر خود بترسیدند که مبادا اینفقره اسباب کثرت امتداد قوّت مسیح گردد بدان لحاظ قیافا در فکر اعدام حضرتش افتاده در موقع صحبت نبوّتیرا که خود هم بر معنی و مفاد آن مطلع نبود گفت یو ۵۱:۱۱ و۵۲؛ و پس از آنکه مسیح‌را دستگیر نموده بودند اورا در حضور قیافا آوردند و بعد از آنکه دشمنانش در جستجوی شهادتی که اسباب قتل او شود بودند قیافا از وی سؤال نمود که آیا تو ابن الله میباشی و چون مسیح در جواب گفت آری هماندم قیافا از این جواب روی در هم کشیده آنرا کفر انگاشت و گفت مارا دیگر چه احتیاج بشاهد است پس همگی بیك صدا فریاد نمودند که باید بمیرد مت ٦۵:۲٦_٦۸؛ لکن چون خود ایشان و رئیس ایشان‌را قدرت اجرای اینحکم نبود بدینواسطه ویرا بنزد پیلاطس

آوردند مت۲۷:۱و۲ تا آنکه وی امر بصلیبش نماید (ملاحظه در حنّان)۰ و همین قیافا بود که بعد از قیامت مسیح پطرس و یوحنّارا نزد وی آوردند تا بر ایشان حکم نماید اع ۶:۴۰

قیدار. (سیاه پوست) پسر دوّمین اسماعیل است پیده ۱۳:۲۵ و پدر مشهورترین قبایل عرب بود و بلاد و مملکت ایشان نیز قیدار خوانده شده است اش ۱۶:۲۱ ار ۲۸:۴۹ و همواره شبانان چادر نشین بوده و میباشند و بدویان ایشان‌را گویند غز ۵:۱؛ لکن برخی از ایشان متمدّن و شهری شده در شهرها مسکن گزیدند و صاحبان مواشی بسیار بودند و در جنك خصوصاً در تیر وکمان نهایت مهارت‌را داشتند و در زمانیکه نبوکدنصّر بمملکت ایشان لشگر کشیده آنرا خراب کرد بسیار.بر ایشان تنك گرفت۰

قیر. دیوار یا شهر دیوار دار) ۱، شهری است که ارامیان از آنجا غربت اختیار نموده باطراف شمالی فلسطین مهاجرت کردند عا ۷:۹ و تغلث‌فلاسر بعد از آنکه دمشق‌را مفتوح نموده بود آرامیان‌را دوباره بقیر فرستاد ۲ پاد۹:۱۶ عا ۵:۱۰ علما در خصوص تعیین محلّ قیر اتّفاق ندارند؛ بعضی بر آنند که در دشت اناطولی بر رودکار واقع است و دیگران آن‌را گرینه یا کرینا دانسته اند که در میدیا واقع است۰

قیر. پید ۳:۱۱ و۱۴:۱۰ خرو ۳:۲ یك نوع قیر معدنی است که شبیه به قطران میباشد و چون تماماً بسته و منجمد شود آنرا زفت گویند که همواره برای اندود کشتیها استعمال شده و میشود و معدن معروفی از قیر در نزدیکی حاصبیا میباشد که مقدار زیادی از آن بدول اروپ فرستاده میشود (ملاحظه در زفت)۰

قیراط (در لغت بمعنی توت)کوچکترین وزنها و سکّه عبرانیان است و بیست یك شاقل و بقدر پنج شاهی پول حالیّه میباشد خرو ۱۳:۳۰۰

قیرحارسه . قلعه خشت ۲ پاد ۲۵:۳ اش ۷:۱۶ قلعه ایست در موآب که الآن آنرا کرك گویند و در اشعیا ۱۱:۱۶ و ار ۳۱:۴۸ و۳۶ قیر حارس خوانده شده است یا قیر موآب اش ۱:۱۵۰

قیروان. قصبهٔ بود در نواحی طرابلس که یونانیان در سال ۶۳۱ قبل از مسیح آنرا بنا کردند و در ایّام اسکندر ذو القرنین ربع اهالی یهودی بودند که در رعیّتی یونانیان گردن داده بعد از فوت اسکندر قیروان جزء مصر شده از آن پس در سال ۷۵ قبل از مسیح ولایت رومانیان گردید۰ شمعونی که صلیب مسیحرا بر داشت از همین شهر بود مت ۲۷: ۳۲ و برخی از یهودیانی‌که در روز پنجاهم در اوشلیم حضور داشتند از همین شهر بودند اع ۱۰:۲ و ایشان‌را در آنجا مجمعی بود

اع ۹:۶ و بعضی از ایشان مبشّر بودند اع ۲۰:۱۱ و۱۳:۱ و در قرن هفتم خراب گشت.

قیشون . (خم) مز ۹:۸۳، رودی است که فعلاً آنرا المقطّع گویند و از چمن بنی‌-عمیر عبور نموده فیمابین حیفا و عکا در دریا ریخته میشود. منبعش در کوه طور و دوحی میباشد و فرع اعلایش در تابستان می‌خشکید لکن فرع اسفلش بواسطه آبهائی که از منابع کوه کرمل بر آن افزوده میشود همواره در جریان است. از جملهٔ مطالبی که اسباب شهرت این رود است واقعه هزیمت سیسرا داو ۷:۴ و۲۱:۵ و واقعه کشتن انبیای بعل است که بدست ایلیا کشته شدند ۱ پاد ۴۰:۱۸؛ و نهر مذکور گاهی بطور طغیان مینماید که هر که در نزدیکش باشد غرق شود داو ۲۱:۵.

قیصر . لقب رسمی امپراطوران رومانی است که از اسم یولیوس معروف گرفته شد و تخمیناً سی مرتبه در عهد جدید واردگشته است واوغسطس نیز بدان لقب ملقّب بود لو ۱:۲ و طیباریوس لو ۱:۳ وکلودیوس اع ۲۸:۱۱ ونیرون اع ۸:۲۵ نیز بدین لقب معروف بودند . و یهودیانیرا که در رعیتی رومی‌ها در آمده بودند حق آن بود که دعاوی خودرا بقیصر رجوع نمایند اع ۲۵: ۱۱.

قیصریّه . در زمان عهد جدید قیصریّه در فلسطین پای تخت و از جملهٔ شهرهای معروف و در ساحل دریا بمسافت ٤٤ میل بجنوب عکّا و٤۷ میل بشمال غربی اورشلیم واقع و آنرا بندر مصنوعی بود اسم اصلی این شهر برج ستراتو بود؛ و هیرودیس کبیر در سال دهم قبل از مسیح شهری در آنجا بنیاد کرد، و محض احترام اوغسطس قیصر آنرا قیصریّه نامند. و هیرودیس انتیپاس در آنجا رخت از جهان بر بست اع ۱۲: ۱۹-۲۳، وفیلپس مبشّر نیز در آنجا سکونت میداشت اع ٤۰:۸ و۸:۲۱، وکرنیلیوس نیز از آنجا بود وپولس رسول مکرّراً در آنجا ورود نمود اع ۳۰:۹ و۲۲:۱۸ و۸:۲۱ و ۳۳:۲۳ علاوه بر آن دو سالی که در آنجا محبوس ماند اع ۲۷:۲٤. منزل رسمی فستوس و فیلکس نیز در آنجا بود، و وسپاسینانس هم در آنجا بدرجه امپراطوری نایل گشت، و دارای کتابخانه عظیمی بود. از آن پس مرکز اسقوفان گردید و مسقط-الرأس پروکوپیوس و مسکن اوریجانس و اوسیبیوس است که خود اسقوف آنجا بودند و فعلاً مخروبه است و همچنان بقیصریّه معروف است لکن بیشتر از سنگهایشرا بشهرهای دیگر نقل نموده اند.

قیصریّهٔ فیلپس . همان بانیاس حالیّه است که بر دامنه کوه شیخ بمسافت ۲۰ میل بشمال دریای جلیل و ۲۵ میل به جنوب

غربی دمشق واقع و این محلّ آخرین شهری بود در طرف شمال که خداوند ما بدآنجا رفت مت ۱۶:۱۳ مر ۲۷:۸ و برخی آنرا بعل جاد دانسته اند یوش ۱۷:۱۱. در همین جا بود که پطرس رسول اعتراف نمود بر اینکه مسیح ابن الله و منجّی دنیا میباشد و مسیح نیز از بنای کلیسای آنجا نبوّت فرمود مت ۱۶:۱۳؛ و چون حضرتش بر این بیانات کامل متکلّم شد آب چشمه‌های بانیاس و سنگهای معظمه جبل شیخ در مّد نظر ایشان بود. اسم یونانی این شهر پانیون بود که از اسم پان که یکی از خدایان ایشان است منتق و مأخوذ است.

علی الجمله فیلپس رئیس ربع آنجارا وسعت داده قیصریّه فیلپس نامید تا از قیصریّه اعظم که بر ساحل دریا واقع است فرق داشته باشد؛ از آن پس هیرودیس اغریباس ثانی آنجارا محض اعزاز واحترام نرون امپراطور نیرونیاس نامید و همواره دارای آثار و علامات مهمّه بوده است.

قیلیقیا. یکی از ولایات جنوبیّه آسیای کوچك است که از طرف شمال به کبدوکیّه و از طرف مشرق بسوریّه و از جنوب بدریای متوسّط و از غرب بمفیلیّه و گاهی به پیسیدیّه قیلیقیا محدود بود و طرف مغربش کوهستان است. لکن شهر قلیقیا قدیم همان طرسس یعنی ترسیس است که بسیاری از ساکنانش یهودی بودند و در کتاب اعمال مذکور است اع ۹:۶ و۱۵:۲۳ و۴۱ و هم در غلاطیان ذکر شده است غل ۲۱:۱.

قینان. قینان ابن ارفکشاد بن سام بن نوح است لو۳۶:۳ امّا در اصل عبرانی در سلسله نسب ارفکشاد مذکور نیست پید ۲۴:۱۰. بعضیرا گمان چنان است که در ترجمهٔ سبعینیّه داخل شده و بدان لحاظ لوقا نیز از آنجا نقل نموده در جدول نسب نامه مذکور میدارد.

قینه. (نوحه‌گری) شهریست در قسمت جنوبی یهودیّه در نزدیکی حدود ادوم یوش ۲۲:۱۵.

قینی و قینیان. (حدّاد) قومی اند که در داخل اراضی مدیان سکونت داشتند که بابراهیم وعده داده شد که زمین ایشان بوی تسلیم خواهد شد پید ۱۹:۱۵. یثرون پدر زن موسی قینی بود داو ۱۶:۱ و بلعام هم ایشانرا در نبوّت خود مذکور نموده است اعد ۲۱:۲٤.

برخی از این سبط بابنی اسرائیل اتّحاد یافته و بعضی هم بطرف شمال مسافرت اختیار نمودند که حابرقینی نیز از آنجمله بود داو ۱۱:٤.

خلاصه قینیان از جمله دوستان و رفقای کنعانیان و عمالقه و بنی اسرائیل بودند و بدین استصواب شاؤل ایشان‌را نیازرد و داود هم در زمان جنك باعمالقه صداقت و راستکرداری و نیکو کاری اینطایفه‌را پیش

نهاد خاطر ساخته ایشان‌را آزاری نرسانید اسمو ١٥:٦ و٢٧:١٠ و٢٩:٣٠ . قسمتی از قینیان هم نسبت به حمّه پدر خانوادهٔ رکابیان میرسانند ١تو ٥٥:٢ .

ك

کابول . ۱، موضعیست در اشیر یوش۱۹: ۲۷ و همان کابول حالیّه است که بمسافت ده میل بطرف جنوب شرقي عکا واقع است. ۲، اسم مقاطعه ایست که سلیمان بحیرام داد ۱ پاد ۹:۱۰-۱۳ که دارای بیست شهر بود و آن در جلیل در شرق عکا واقع است و اینلفظ را در اصل عبرانی معنی مخصوصی نمیباشد.

کاتب . (یاد آورنـده) منصب اعلی درجهٔ در بارگاه داود و سلیمان ۲سمو ۸: ۱۶ و ۱ پاد ٤:۳ وپادشاهان یهودا بوده است ۲پاد ۱۸:۱۸ و۲٦ و۳۷ و۲تو ۳٤:۸ و۹؛ علاوه بر داشتن منصب وقایع نگاری چنان مینماید که کاتب مشیر پادشاه نیز بوده است اش ۳٦:۳ و۲۲ و در اوقات جنك و زمان تعمیرات هیکل هم مأمور امورات مذکوره بود.

کاج . اش ٤۱:۱۹ و٦۰:۱۳ معلوم نیست که در این آیات مقصود از کدام نوع از درختهای لبنان است، لفظ عبرانی که به کاج ترجمه شده معنی با دوام و منحنی می‌بخشد و بعضي‌را گمان بر این است که درخت کاج از این تعریف خارج است؛ نارون و بلوط و غیره نیز در کوه لبنان یافت میشود و بعضیرا عقیده بر این است که اشاره بآنها است. تامسون گمان دارد که مقصود از لفظ کاج کاجی است که در سنگلاخ روید که این جنس در لبنان فراوان است؛ شاخه کاج در عبری بلفظ دیگر میباشدکه در بعضی جاها آنرا درخت روغنی ترجمه کرده اند نح ۸:۱۵.

کارد . این لفظ ترجمـه چهـار لفظ مختلف عبرانی است و مقصود از تمام آلات قاطعه ایست که از سنك چقماق خرو ٤:۲۵ هوش ۲:۵ و۳ و استخوان و برنج و آهن میساختند باندازه‌های مختلفـه و در ذبح نمودن و پاره کردن قربانیها پید ۲۲:٦ و ۱۰ عز ۱:۹ ام ۳۰:۱٤ و پاك کردن درخت اش ۱۸:۵ و برای نیزه ۱ پاد ۱۸:۲۸ و تیز کردن و تراشیدن قلم در کار بود ار ۳٦: ۲۳ و مثل ایـّام حالیّه در سر سفره معمول و متداول نبود.

کاریّه . آبادی است‌که منسوب برومانیان بود در آسیای صغیر در جنوب غربی کـه

ملیتس از جملهٔ شهرهای آنست اع ۲۰:۱۵ و قنیدس نیز یکی از آنها میباشد اع ۲۷:۰۷

کالب. (زخم) ابن یفنّه قنزنی که یکی از جاسوسان دوازده‌گانه بود که موسی ایشانرا بزمین کنعان فرستاد عد ۱۳:۶ و از اشخاص مسّن که در مصر تولّد شده بودند جز کالب و یوشع کسی بزمین کنعان داخل نشد زیرا که ایشان خبر صحیح از حالت آنمملکت آورده بودند در حالتیکه سایر رفقای آنها در تغییر و تبدیل خبر نهایت دقّت وکوشش‌را نمودند و دلهای اسرائیلیان را گداخته بحدّیکه بر سنگسار کردن کالب و یوشع دامن بکمر استوار کردند، لکن خداوند قادر القهّار بتوسّط عصای تنبیه بلیّهٔ تأدیب فرمود و دیگر جاسوسانرا نیز هلاك ساخت اعد ۱۳: و۱٤:۰ و چون مدّت چهل و پنجسال بر این بر آمد در حالتیکه کالب و یوشع بزمین مقدّس در آمدند و اراضیرا در میان اسباط تقسیم نمودند کالب که در اینوقت هشتاد و پنج سال از عمرش گذشته بود در خواست نمود که حصّه و بهرهٔ اورا درمیان قریهٔ اربع که قلعه عنافیان بود قرار دهند، در خواست وی باجابت پیوسته بر عناقیان بتاخت و قریه اربع‌را متصرّف گردید؛ از آن رو بقریه سفر که همان دبیر است رو آورده اعلان داد که هر کس آنجارا مفتوح سازد دخت خود عکسه‌را بوی خواهم داد بنابراین عتنیئیل شهررا مفتوح ساخته بدآن فیض نایل گشت یوش ۱۳:۱۵-۱۷ و املاك وی بکالیب مسمّی گردید.

کالح. (پیری) شهریست از شهرهای قدیمه اشّور که نمرود آنرا بنا نهاد پید ۱۰:۱۱؛ گویند که مدّت زمانی شهر مذکور پای تخت مملکت معظّم آشّور بود. بعضی بر آنند که موقعش در نزد قلعه شرغاط در کنار دجله بمسافت چهل میل به جنوب نمرود جائیکه فعلاً خراب و محیطش سه میل میباشد واقع است و برخی بر آنند که همان نمرود است، و در آنجا علامت دیوار مربّعی‌را که آثار برجها و دروازها وقصرها در آن دیده میشود یافته اند و برج نمرود نیز از جملهٔ آنها است که ارتفاعش ۱٤۰ قدم است، ملاحظه در آشّور و بابل.

کامل. (ثام و تمام که دارای تمام اقسام عناصر لازمه بوده باشد لا ۲۲:۲۱-۲٤ اقر ۱۳:۱۰) انسان با وجودیکه خالی از گناه و خطا نیست و نسبةً بی تقصیر نه تواند بود کامل خوانده میشود و در حقیقت دارای صفاتی که خداوند طلب میکند میتواند بود، از قبیل ایمان بخدا و محبّت نسبت باو تعالی و داشتن روح اطاعت و بندگی پید ۶:۹ ا پاد ۳:۲۰ ایّوب ۱:۱. لفظ کامل شدن و کامل کردن قصد از منتهی شدن و یا بانتها رسانیدن مطلب مخصوصی میباشد ۲تو ۱۶:۸، چنانکه مسیح بمرك پیش کوئی شده خود

منتهی شد لو ۱۳:۳۱ـ۳۳ و بطرز کامل از برای عمل شفاعت مهیّا گردید عب ۲:۱۰ مقابل با ۹:۵؛ و چنانکه مؤمن بر مسیح بآرامی و استراحت وجدان منتهی می‌شود عب ۱۴:۱۰ و۱۹:۷ و۹:۹ و۱:۱۰ و۲، و به کمال قبول تام وعده مسیح نایل میگردد عب ۳۹:۱۱ و۴۰، و بانتهای مناسبت کامل در تقدّس بی عیب در مسیح کل ۳: ۱۲ و آیه ۸ـ۱۰ و بتقدّس و برکت ارواح فدیه داده شده بعد از مرك عب ۲۳:۱۲ میرسد.

مرد کامل در مسیح آن کسی است که روحاً در ایمان و محبّت و دانش و قوّه برای عمل ترقّی کرده است بخلاف طفل در مسیح اقر ۶:۲ عب ۱۴:۵ مقابل باآیه ۱۲ و۱۳ و۱:۶ . پولس حواری خودرا در ضمن کاملین محسوب میدارد فل ۱۵:۳ لکن فی الحقیقه خودرا کامل نمیداند، ملاحظه در آیه ۱۲ فوق.

ایمان داران مکلّفند که بکمال برسند ۲قر۱۱:۱۳ و بسوی کمال رهسپار شوند عب ۱:۶ و بتوسّط توفیق کامل الهی طالب سکنه و سجیّه شوند که بانسانیّت کامل مسیح منتهی شده و دارای تمام توفیقات مسیحی باشند اف ۱۳:۴ یع ۴:۱ و۲پط ۱:۱ـ۱۱، خداوند و صفات اوکه امکان دارد متّصف شویم سرمشق و نمونهٔ در مدّ نظر ایشان است مت ۴۸:۵.

کاه. کاه گندم و جورا ایّوب ۱۸:۲۱ از برای خوراك اسب و استر و گاو و شتر استعمال میکردند پید ۲۵:۲۴ و۳۲ ۱پاد ۴: ۲۸ و اش۷:۱۱ و۲۵:۶۵ و کاه کوبیده جو و نخود و باقلا و غیره‌را نیز داخل میکردند؛ کاه از برای ساختن خشت نیز لازم بود چنانکه در خرو ۷:۵ـ۱۸ مذکور است و ریشهٔ باقی مانده گلش‌را در مزارع وا میگذاردند خرو ۱۲:۵ و۷:۱۵ و اش ۵: ۲۴ و۱۴:۴۷ یوئیل ۵:۲ عو ۱۸: ناحوم ۱۰:۱.

کاهن اعظم یا رئیس کهنه. اوّل کسیکه باین منصب سرافرازگردید هارون بود خرو ۲۸:۰ ۱، از آن پس العازار پسرش جانشین وی گردید عد ۳۲:۳ و۲۸:۲۰ تث ۶:۱۰، از آن پس ریاست کهنه در خانوادهٔ وی تا ایّام عیلی که از خانواده و سلسله ایثامار بود باقی ماند. منصب رئیس کهنه مادام الحیات خود کاهن باقی بود لکن سلیمان اینقانونرا محلّ نگداشته و اعتنائی ننمود ابی‌یاثاررا معزول نمود و صادوق‌را برجای وی بر قرار داشت ۱پاد ۳۵:۲ زیرا که ابی یاثار بطرف ادونیا مایل بود ۱پاد ۷:۱ و۲۵.خلاصه پس از فرود آمدن کتب مقدّسه قانونیّه وظیفه رئیس کهنه اسباب دست حکّام بلاد گشته همواره باقتضای خیال و رأی خود عزل و نصب مینمودند همچو هیرودیس و خلفای او، چنانکه در وقتی

پنخیفر رئیس کهنه بر قرار داشت که سیمون از آنجمله بود و دختر خودرا از برای منصب وی بویداد و بدینواسطه است که در عهد جدید رئیس کهنه چندی مثل حنّان و قیافا در یکوقت دیده شود لو ۳:۲۰ و در وقت تخصیص و تقدیس رئیس کهنه مدّت هفت روز طول میکشید خرو ۲۹:۳۵ و ذبایح‌را تقدیم مینمودند حز ۲۹: و با روغن ویرا مسح میکردند حز ۳۰:۲۲ـ۳۳ لا ۲۱: ۱۰ و لباس رسمی‌را بطوریکه در حز ۲۸: و ۲۹: توصیف مینماید حز ۲۹:۵و۶و۸و۹ بر وی میپوشانیدندو لباس رئیس کهنه نفیس‌تر و نیکوتر از سایر کاهنان می‌بود مگر در روز کفّاره که میبایست لباس ساده سفیدی از کتان ساده بپوشد. واجبات رئیس کهنه در نهایت اهمیّت بود چنانکه نمی‌بایست جز سالی یکدفعه در روز کفّاره داخل قدس الأقداس شود و نظارة هیکل نیز باید بعهده وی باشد ۲پاد ۱۲:۱۰؛ و در ایّام خداوند ما عیسی مسیح کاهن بزرك رئیس مجمع بود یو ۱۸:۱۳ و۱٤ اع ۵:۱۷. عیسی مسیح کاهن اعظمی است که با خون خود در قدس الأقداس درآمده وتا بابد از برای ما شفاعت همیکند عب ٤:۱٤ و۷:۱۵ و۹:۱۲ و غیره.

کبوده. پید ۳۰:۳۷ که در هو ٤:۱۳ سفیدار خوانده شده محتمل است که درخت راجی سفید باشد که بواسطه سفید بودن پشت برگهایش چنین نامیده شده، درختی است خوشنما و سایه‌دار که در فلسطین و حوالی آن بسیار است. بعضیرا عقیده بر این است کـه کبوده مقصود از درخت «ستراکس» میباشد لکن «ستراکس» فقط بوته ایست که ۹ـ۱۲ قدم ارتفاع میباشد و باآیات مذکوره در هوش مطابق نیست.



کبك

کبك . معروف است، و اعراب کوشت اورا از جمله طعامهای بسیار لذیذ شمارند و چون خواهند این مرغرا بگیرند از هر طرف اورا به پرانند تا وقتی از پرواز باز ماند و خسته شود پس با دست بگیرند. امّا قصد از مطلبی که در اسمو ۲۰:۲٦ وارد است گردشهای سخت و راههای صعبی میباشد که شاؤل در طلب داود طی نمود و در ار ۱۱:۱۷ اشاره مینماید بر اینکه آشیانه کبك که برروی زمین بنا شده است معرض هر گونه ضرر و اذیّت میباشد .

کبوتر . معروف است، و بر حسب شریعت موسی در ضمن مرغان پاك محسوب میباشد و در کتاب مقدّس بسیار مذکور شده است، وکبوتر صحرائی اغلب اوقات در شکاف سنگها زیست کند سرود ۱٤:۲ وار۲۸:٤۸؛ و چون حیوانی است که مایل باذیّت و مقاومت دشمنان خود نمی‌باشد لهذا خداوند و منجی ما عیسی مسیح متابعان خودرا فرمود «مثل مارها هشیار و چون کبوتران ساده باشید» مت ۱٦:۱۰ این پرنده جفت و رفیق خودرا بسیار دوست دارد چنانکه اگر جفتش یا رفیقش کشته و یا مفقود شود محزون نشیند و آثار غم و اندوه از وی مشاهده افتد، و بسا می‌شود که انبیاء بناله کبوتر اشاره نموده اند چنانکه در اش ۱٤:۳۸ و۱۱:۵۹ و حز ۱٦:۷ ونا ۷:۲ مسطور است؛ و در سرود ۱۵:۱ و۱٤:۲ و۱۲:۵ و۹:٦ بلطف و کثرت وداد کبوتر اشاره رفته است. و بموافق مت ۱٦:۳ و مر ۱۰:۱ ولو ۱٦:۳ و مر ۱۰:۱ ولو۲۲:۳ و یو ۳۲:۱ بعد از آنکه مسیح تعمید یافت روح القدس بهیئت کبوتری بر وی نازل شد و هوشع نبی افرائیم را بکبوتر ساده دل تشبیه کرده می‌فرماید «افرائیم مانند کبوتر ساده دل بی فهم است» هوش ۱۱:۷ ونیز در بارهٔ یهود می‌فرماید «چون بزمین خود دعوت شوید بزودی مثل کبوتر از زمین اشور خواهند آمد» هوش ۱۱:۱۱؛ و حضرت داود نیز در مز ۵۵:٦- ۸ تمنا میکند که کاش مثل کبوتران که در سرما بگرمسیر میروند بفرار کردن از غم و اندوه خود قادر باشد.

کبّون . شهریست در یهودا یوش۱۵:٤۰ و در موقع آن اختلاف است؛ بعضی بر آنند که در موقع الکفیر حالیّه بوده است و بمسافت ۱۰ میل به جنوب شرقی اشقلون میباشد و برخی گمان دارند که در محلّ کبیبه در نزدیکی بیت جبرین بوده است و دیگران بر آنند که در موقع ابوکبوس بوده است.

کپدکیه . اع ۹:۲ بزرگترین ولایات آسیای کوچك بوده است که درطرف شرقی‌واقع و پنطس در شمال و فرات در مشرق و شام و کیلیکیّه در جنوب و غلاطیّه در مغربش واقع بوده است . علی الجمله همواره کپدکیا دشت مرتفعی است که دارای سلسله کوههای چنداست امّا دارای بیشه یا جنگل

و درختهای بسیار نیست. اراضیش از برای کشت و زرع نیکو است و اوّل کورس فارسی و پس از وی اسکندر آنرا مفتوح ساخت سپس در تحت اقتدار و تسلّط سلوکیدها در آمده بالاخره در سال ۱۷ میلادی ولایت رومی گشت. مسیحیانش از جمله اشخاصی میباشند که پطرس در رسالهٔ نخستین خود مراسله بایشان نگاشت ۱ پط ۱:۱.

کبریت . مز ۶:۱۱ معروف است، و بزودی مشتعل شود و دودش گلو را زحمت میدهد در کتاب مقدّس وارد است که خداوند بر سدوم و عموره آتش و کبریت از آسمان بارانید پید ۲٤:۱۹ و معنی این عبارت تماماً بطور وضوح آشکار نیست مگر اینکه وجود کبریت در آن بسیار واضح و علامات و آثار آتش فشانی در آنجاها بسیار دیده شود. بسا میشود که لفظ کبریت بطور مجاز استعمال شود ایّوب ۱۵:۱۸ اش ۹:۳٤ و از آن قبیل است مفاد آیهٔ که در بارهٔ نصیب شریران میگوید «نصیب ایشان در دریاچهٔ افروخته شده بآتش و کبریت خواهد» بود مکا ۸:۲۱.

کتاب . بدآنکه قوم یهودرا عادت این بود که کلمات و حروفرا بر الواح سنگی بکنند و بر روی خشتها طبع نمایند و یا در صفحات معدنی مثل قلع و آهن و برنج و مس بکنند ولی از اهالی مصر کتابت و کتابرا نیز تعلیم یافته بودند خرو ۱٤:۱۷ و ایّوب ۲۳:۱۹ و از برای کتابت پوست و پارچه و امثال آنرا استعمال مینمودند ۲ تیمو ۱۳:٤. و نیز کلماترا در سنگ کنده قلع در آنها میریختند ایّوب ۲٤:۱۹. از جمله وادیهای سینا یکی وادی مکتب است که در آنجا از اینطور کتابات و نوشتجات بسیار و بی شمار است و بدینواسطه است که آنرا وادی مکتب گویند. امّا لوح که در لوا: ٦۳ وارد است صفحهٔ بوده است که ورقه نازکی از موم بر زبر آن کشیده بتوسّط قلم آهنین بر آن مینوشتند و از این قسم الواح و صفایح تا سال ۱۳۰۰ میلادی در انگلیس معمول بود . و در زمان سابق برگ درخت



رُل کتاب عهد عتیق

و پوست آنرا نیز از برای این کار استعمال مینمودند و در این روزها هم اهالی جزیره گیلان بر زبر برگهای پهن و درخشنده همی نویسند؛ و صوماترا و میانهٔ هنود آمریکا پوستهـای نازك درختـان از برای نقش صورتهائی که شبیه بکلمات و درجای کتابت محسوب است معمول میباشد٠

در نزد قدیمیان تیکه کتان یا «رقوق» یا «بابیر» بهیئت طومار عریض که از دوازده الی چهارده قیراط عریض بود و در طرفین آن چوبی از برای پیچیدن؛ میداشت معمول بود و چنانکه نقشه‌های جغرافی معمولهٔ حالیّه با چوبها می‌پیچند همچنان آنهارا نیز از هر دو طرف می‌پیچیدند بطوریکه نیمی در اینطرف و نیمی در آنطرف فراهم میشد، و یا اینکه دارای یك چوب بوده تمامی طوماررا بر آن می‌پیچیدند چنانکه در اش ٣٤:٤ میگوید «آسمانها مثل طومار پیچیده خواهند شد»؛ و خواننده همواره از یکطرف می‌پیچد تا بطرف دیگر منتهی شود علیهذا تمام کتاب جز آن محلّ و مبحثی که میبایست خوانده شود همواره پیچیده میبود و نوشته طومار غالباً بر یك طرف و گاهی از اوقات بر هر دو طرف می‌بود حز ٢:١٠٠ علی الجمله خود طومار یا هر دو قسمت آنرا در جلدی از پوست یا چوب می‌پیچیـدنـد، ملاحظه در سامره٠

وکتابهای قدیم غالباً متّصل بیکدیگر و بدون فاصله نوشته میشد به خلاف عادت اعراب که مطالب‌را با فاصله مینوشتند و در فنّ کتابت هم درمیانهٔ مردم اختلاف بود چنانکه بعضی از چپ براست می‌نوشتند مثل یونانیان و برخی از راست به چپ می‌نگاشتند اعراب و قومی به هر دو طرف اهالی چین همواره از بالا به پائین نوشته و مینویسند٠ مصریان «پاپیروس»را استعمـال مینمودند، ملاحظه در بردی، و آنرا بصفحـات نازك بواسطه اسباب آهنین می‌بریدند و عرض بعضی از این صفحات از ده الی پانزده قیراط میبود؛ و از آن پس آنهارا در محلّ مسطّح و مستوی قرار داده در آب نیل فرو میبردند بطوریکه سطح صفحهٔ یا ته نشین آب نیل پوشیده میگشت، پس از آن آنهارا در آفتاب نهاده خشك میکردند، بعد چیزی بر آن میمالیدند که آنرا صاف و نرم و قابل دو تا شدن و پیچیده شدن مینمود و سپس آنرا با اسبابهای مخصوصه همی کوبیدند و صیقلی میکردند و بسا میشد که در طوماری بیست صفحه از آن صفحات گنجایش میداشت٠

امّا قلمها غالباً از آهن و گاهی از اوقات زبانه و نوك آنهارا الماس قرار میدادند ار ١:١٧ لکن قلمهائیکه از برای نوشتن بر بالای صفحات موم آلود اختصاص میداشت يك طرف آنها تیز و از برای نوشتن و طرف دیگر پهن و از برای حك و اصلاح صفحهٔ مومین در کار بود؛ و از قراریکه معلوم می‌شود یهود در ارمیا با قلمهای نئی می‌نوشتند و آنهارا بواسطه قلم تراش می‌-

تراشیدند و تیز میکردند ار۳۶:۲۳، (ملاحظه در قلم) و مرکّبرا در دواتی نهاده حز۹:۲ در زیر شال بر کمر میزدند، چنانکه فعلاً هم در ایران معمول است، و میرزایان و مستوفیان قلمدان و لول کاغذ بر زیر شال گذارند. از جملهٔ کتابهای مذکوره کتاب پیدایش آدم پید ۵:۱ وکتاب پیدایش عیسی مسیح مت ۱:۱ است؛ و گمان میرود که کتاب زندگان و کتاب حیات برّه مکا ۲۱:۲۷ اشاره بکتابهای پیدایشی است که یهود نگاه میداشتند و اسامی امواترا از آنها محو مینمودند اش ۳:۴؛ وکتابهائی که در دانیال ۱۰:۷ مذکور است کتب حکم میباشد و وضع مجازی آنها یا از دفترهای محفوظه خدمتگاران یا از کتب سلاطین فارس که وقایع روزینه و یا خدمات مخصوصه که در حق ایشان بجا آورده میشد در آنها درج مینمودند گرفته شده است اس ۱:۶-۰۳

امّا کتاب جنگهای خداوند اعد ۲۱:۱۴ و سفر یاشیر یوش ۱۰:۱۳ و ۲سمو ۱:۱۸ و کتاب اخبار پادشاهان اسرائیل و یهودا ۱پاد ۱۴:۱۹ و۲۹ کتابهای مفقودهٔ هستند که در «ابوکریفا» موجود نمیباشند.

کتابه یا نوشتن . امّا کتابت بر دو نوع بوده است، صورتی و هجائی؛ قسمت اوّل که آنرا هیروغلیفی گویند عبارت از تعبیر و تصویر تصوّرات ذهنیّه است بصورت، مثلاً هرگاه خواستندی‌که تصوّر مردرا از ذهن بشخص دیگر حالی نمایند همان صورت مردرا بر بالای صفحه نقش مینمودند یا اینکه شبیه چشمی کشیده آنرا بینائی و دانائی‌قرار میدادند یا آنکه شبیه شیری‌کشیده آنرا مقصود از شجاعت قرار می‌دادند و هم چنین در سایر اقسام. امّا کتابت هجائی آنستکه علامات در جای الفاظ و مقاصد دینیّه قرار داده شده و آن نیز بر دو نوع است، یکی آنکه نفس علامت دلالت بر تمام یك کلمه می‌نمود و دیگری آنکه علامات نشان بعضی از اجزای کلمه میبود.

علی الجمله کتابت صورتی بسیار قدیم و در مصر رواج داشت و تا این روزها بر زبر دیوارهای هیاکل و قبور و غیره دیده می‌شود و فعلاً هم در میان بعضی از وحشیان مثل هنود آمریکا و غیره معمول است و علاوه بر آن آثار و علامات آن قسم کتابت در مکسیك و پیرو بسیار است. امّا کتابت هیروغلیفی مصر از میان رفته و همواره در پرده ظلمت و خفا میبود تا وقتیکه شمپولیون فرانسوی آنرا معلوم نمود و این مطلب بیشتر اسباب صحت کتاب مقدّس گردید.

و قدیمترین وضع کتابت هجائی آنستکه فعلاً هم در آثار آشور و بابل و فارس باقی است و حروفش میخ مانند است و گروتیفیند اوّل شخصی است که آنرا در سال ۱۸۰۰-۱۸۱۵ پیدا کرد. یهود در آن ایّام عارف بکتابت بودند خرو ۱۴:۱۷ و۲سمو ۱۱:۱۴ و ۱پاد ۸:۲۱ و۹ و۲پاد ۱:۱۰ و۲ و۶ و۷؛ و حروف ایشان از فینیقیّه گرفته شده

متدرّجاً بطول زمان تبدیل یافت. بسا میشد که مؤلف کسی دیگر و کاتب شخصی دیگر میبود و پس از اتمام جمله بآخر رساله خود اضافه نموده نسبت تألیفرا بوی میداد اقر ۳۱:۱۶ قل۴:۱۸ و۲ تسلو۳:۱۷؛ وطرتیوس که کاتب پولس بود از خود جملهٔ بر رسالهٔ پولس که به رومیان مینویسد افزوده است ۲۲:۱۶. پولس چندان خوش نویس نبوده غل ۱۱:۶.

کتاب مقدّس . قصد از تمامی کتابهای ملهمه ایست که در باره خلقت عالم و عمل فدا و تقدیس و رفتار خدا نسبت بانسان گفتگو میکند و تمامی نبوّات آینده و نصایح دینیّه و ادبیّه که در هر طبقه از برای بنی نوع بشر در هر زمان و مکان مفید و لازم است در آنها موجود است، و در یو ۳۹:۵ الکتاب و در مکا ۹:۶ کلام خدا خوانده شده است. و نویسندگان الهامی چهل نفرند که از جمیع طبقات بنی نوع بشر میباشند از شبان تا امیر و سلطان که در ضمن هزار و شش صد سال زیست می‌نموده تماماً از طایفهٔ عبرانی بوده اند جز لوقا که او نیز انجیل خودرا از ینابیع یهودیّه اخذ نموده نوشت؛ و لوقا بواسطه مصاحبت و رفاقت با پولس مشهور بود.

کتاب مقدّس دارای انواع و اقسام نوشتجات نظم نثر و تاریخ و حکایات و حکمت و آداب و تعلیم و تهدید و فلسفه و امثال آن میباشد، و باوجودیکه زمان و طور و طرز آن مختلف است باز همچنان دستورالعمل واحد و منفردیست که برمبنای وحی واحد بنا شده است و هرکز امکان ندارد که این کتاب و این دستورالعمل کهنه و منسوخ شود زیرا که باحال تمام بنی نوع بشر در هر عصر و زمان موافق و مناسب بوده و هست؛ هر قدر مردم ترقی نمایند اهمیّت این کتاب بیشتر و بهتر خواهد بود. و اصل و منبع و مصدر ایمان مسیحیان و خالی از خطا و اشتباه بلکه غذای روزینهٔ شخص مسیحی و هادی راه حیات و ممات است و درس و تحصیل آن روز بروز بیشتر و بهتر میشود و طوایف و اقوام متمدّن بر مبنای و مبادی قدیمه و محکمهٔ آن بنا شده اساس شرایع و اسباب عظمت و نجات و کامیابی و ترقّی و تمدّن ایشان بوده و هست و منقسم بدو قسم میشود. یکی‌را عهد عتیق و دیگری‌را عهد جدید گویند.

لغات کتاب مقدّس. (۱) اکثر عهد عتیق در عبرانی که لغت سامیّه ایست که بسیار شباهت بعربی دارد نوشته شد و چند فصلی نیز در زبان کلدانی که آن نیز شبیه بعبرانی میباشد دیده شده است. (۲) کتب عهد جدید است که در زبان یونانی نوشته شده . این زبان در میان قوم یهود که بعد از فتوحات اسکندر کبیر در اطراف متفرّق میبندند اشتهار تمام داشت و این زبان از برای فلسفه و لاهوت (علم الهی) بسیار نیکو و مناسب است و بدینواسطه است که خداوند

آنرا از برای وحیهای خود نسبت به تعلیمات دین پاك مسیحی اختیار فرمود ۰ و زبان یونانی که عهد جدید در آن نازل شد مکادونیّه یا هلانیّه قدیم میباشد که با اصطلاحات عبرانی ممزوج است و این تداخل و امتزاج بطور خاص در متی و مرقس و مکاشفه و قدری هم در نامه یعقوب و در کتاب لوقا مخصوصاً در مقدّمه انجیل او و در کتاب اعمال رسولان بواضحی مشهور است۰

الهامیّت کتاب مقدّس۰ کلام خداوند بر انبیاء و رسلی نازل شده که ایشان نیز بر حسب اصطلاح لغات بنی نوع بشر بر آن وحی مقدّس متکلّم شدند و وحی مسطوررا یا خود نبی و رسول بنفسه مینوشت و یا به کاتب دیگر رجوع میفرمود؛ امّا از نسخه‌های اصلی که خود ایشان یا کاتبان ایشان نوشته باشند در دست ما نیست بلکه آنچه فعلاً در دست داریم از نسخه اصلی استنساخ شده و هر چند که ایشان در کار خود نهایت دقّت و اهتمامرا داشته اند باز اختلافاتی جزئی در آنها دیده میشود لیکن ابداً اسباب تغییر تعلیم و احکام کتاب مقدّس نبوده و نه خواهد بود۰ و تفصیل استنساخ آنها از قرار تفصیل ذیل است : (۱) عهد عتیق عبرانی که فعلاً در دست ما است از نسخهٔ مسوریّه که جمعی از یهودیان در طبریّه و سوره که در وادی فرات واقع است از قرن ششم الی قرن دوازدهم میلادی جمع و درج نمودند ومعلّمین آن جماعت تفسیری که آنرا مسوره (تقلید) گویند بدان افزوده اند که شامل جمیع مقاصد و مطالبی است که صحّت واستحکام نّص الهام مسطوررا حاوی است؛ و زبان عبرانی تا این زمان بدون حرکت و اعراب نوشته میشد علیهذا هیئت مسطورهٔ فوق اختراع حرکات نموده الفاظ زبان مرقومرا با حرکات نوشتند۰ گویندکه مسوریان نسخه‌هائیرا که با نسخه خودشان مطابق نبود ردّ نموده حفظ آنهارا حرام دانستند و بدینواسطه نسخه قدیم عبرانی که مقدّم‌تر بر قرن دهم میلادی باشد نتوان یافت و اصلاحاتیرا که هیئت اجتماعیّه مذکور صوابدیدند در حواشیهٔ مذکور داشتند، اختیار ردّ و قبول‌را بر عبرانیان خبیر و دانشمند گذاردند که بعد از دقّت اگر خواهند قبول کنند و الّا ترك نمایند۰ و اوّل دفعه که کتاب عهد عتیق در عبرانی طبع شد در سال ۱۴۸۸ میلادی و در دویمینّش در سال ۱۴۹۴ میلادی بود۰

(۲) چون نسخهٔ عهد جدید یونانی بسیار شد بدان لحاظ اختلافات آن بیشتر از اختلافات عهد عتیق گردیده این مطلب اسباب ثبوت این عقیده شد که حریّت روح تابع عبودیّت کلمات و الفاظ نخواهد شد و نسخه‌های مسطوره بر دو قسم اند۰

یکی‌را نسخه اسفینیّه گویند و با حروف فرده در ستونهای متساوی العرض نوشته میشد و هر صفحهٔ دارای یك ستون الی

چهار ستون می بود، و اگر سطر بانتها میرسید و کلمه نا تمام بود مجدّداً تمام آنرا در سطر بعد می نوشتند؛ و این نسخه‌ها که ذکر شد بر پوستهای رزازی شده بطور کتاب نوشته میشد. تازه‌ترین نسخهٔ اسفینیّه در قرن دهم نوشته شد و مهم‌ترین آنها نسخهٔ سینائیّه و فاتیکانیّه است که در قرن چهارم نوشته شد و دیگری نسخه اسکندریّه است که در قرن پنجم نوشته شد.

قسم دوّمین نسخه‌هائی است که بخطّ معمولی نوشته شد و از قرن یازدهم به بعد نسّاخ شروع نمودند که بر بالای کاغذی که از پنبه یا از کتان ساخته میشد بنویسند؛ و بدیهی است که کتّاب از سبك و وضع خط میتوانند معیّن کنند که فلان نسخه در چه زمان نوشته شده است.

عهد جدید اولاً در ۱۵۱٤ طبع شده در سال ۱۵۲۲ میلادی منتشر گشت امّا اراسمس یونانی آنرا در سال ۱۵۱۷ میلادی نشر نمود.

و نسخه مقبوله در سال ۱۶۳۳ میلادی طبع و نشر گردید لکن نسخه‌را که علما و دانشمندان قرن نوزدهم صحّه گذاردند از سایر نسخ مهم‌تر و نزدیکتر باصل میباشد.

(۳) ترتیب کتاب مقدّس.

وضع ترتیب فصول و ابواب اسفار مقدّسه در میان یهود و مسیحیان مختلف است؛ عهد جدید اشاره مینماید که اسفار عهد عتیق بشریعت و انبیاء تقسیم یافت مت ۱۱:۱۳ و۲۲:٤۰ اع ۱۳:۱۵ و غیره و دور نیست که این تقسیم بطور عموم باشد و در لوقا ۲٤:٤٤ شریعت و انبیاء و مزامیر گفته شده است. و قوم یهود کتب خودرا بسه قسمت نموده اند.

اوّلاً، شریعت یعنی پنج سفر موسی.

ثانیاً، انبیاء.

ثالثاً، اسفار مقدّسه یعنی مزامیر و امثال و ایّوب و سرود و روت و نیاحات و استر و دانیال و عزرا و نحمیا و ۱ و ۲ تواریخ ایّام. و انبیارا نیز دو قسمت کرده جمعی‌را که اشعیا وارمیا و حزقیال باشندکبار نامیدند، و جمعی‌را که هوشع و یوئیل و عاموس و عوبدیا و یونس و میکا و ناحوم و حبقوق و صفنیا و حجی و زکریّا و ملاخی باشند صغار گفتند؛ لکن‌مسیحیان کتب مقدّسه‌را به ترتیبی که در نزد نصاری معروف است قسمت نمودند، یعنی اسفار تاریخی و شعری و نبّوتی . امّا عهد جدید منقسم بر اناجیل و اعمال و رسایل پولس و رسایل سایر حواریان و مکاشفه میباشد و آنهارا نیز بتاریخی و تعلیمی و نبّوتی تقسیم نموده اند؛ و در ترتیب اینها نیز اختلاف است چنانکه در بعضی نسخه‌ها رسائل یعقوب و پطرس و یوحنّا و یهودا بر اعمال مقدّم است و در نسخهٔ سینائیّه رسایل پولس بر اعمال مقدّم است.

(٤) تقسیم متن کتاب مقدّس به آیات و ابواب و فصول.

کتاب مقدّس در زمان سابق از برای سهولت قرائت به بابها تقسیم یافته بود که در اوقات معیّنه خوانده میشد لو ١٧:٤ اع ١٥:١٣ و١٥:٢١ و٢قر ١٤:٣؛ و حاخامها شریعت‌را به ٥٤ فصل بر حسب تعداد سبتهای سال در سال‌کنیسه قسمت نمودند، ولی انبیارا بفصول قسمت شریعت خوانده شود تا خواندنش از برای اشخاص معیّنه سهل و آسان گرددو تقسیم در قرن نهم میلادی واقع شد. و تقریباً در سال ۲۲۰ میلادی امونیوس اسکندریهٔ اناجیل‌را به ابواب کوتاه قسمت نمود و از آن پس تقسیم ما بقی عهد جدید به ابواب و فصول تا سال ۵۰۰ میلادی متدرّجاً انجام یافت و تقسیم فصول و آیات که فعلاً در دست ماست بتوسّط کاردینال هوگو کرده شد که مشارالیه در سال ۱۲۶۳ میلادی بدرود جهان گفت؛ و بدیهی است که بعضی از تقسیمات مذکوره در معنی موافق نیست و از این جهت در بعضی از ترجمه‌های عربی این مطلب‌را اصلاح کرده توافق معنی‌را نیز مراعات نموده اند.

(٥) ترجمه‌های کتاب مقدّس.

(١) ترجمهٔ کلدانیّه است . چون بیشتری از قوم یهود به آشور و بابل باسیری برده شدند ناچار لغت کلدانیرا در عوض لغت خودشان معمول داشته بعضی از اسفار مقدّسه‌را بدان لغت ترجمه نموده آنرا ترگوم نامیدند چنانکه نحمیا نیز بدان اشاره کرده است نح ٨:٨، امّا تمام کتاب مقدّس بکلدانی ترجمه نشد.

(٢) ترجمهٔ یونانی میباشد مشهورترین آنها ترجمهٔ هفتاد است که هیئتی از یهود در تحت توجه بطلیموس فیلادلفوس در سال ۲۸۵ قبل از مسیح به ترجمهٔ آن شروع نموده هفتاد و دو نفر در این کار مشغول بودند و «ابوکریفا» یعنی کتب جعلیّه نیز در ضمن این ترجمه است. یهود معتقدند که آنها نیز الهامی میباشد و در ایّام مسیح موجود بوده خود آن حضرت از آنها استشهاد فرموده و هم چنین کاتبان عهد جدید و اجداد کلیسائی از آنها استشهاد نموده اند، و از یونانی بلاتین ترجمه شدند و در کلیسای مشرقی تا امروز هم جزء قوانین و دستور العمل ایمان محسوب است. ولی چون مسیحیان از آیات آن استشهاد نموده بر ضدّ یهود حجّت آوردند علیهذا یهود ترجمه مرقومه‌را ترك نموده باصل عبرانی رجوع نمودند و ترجمه هفتاد در بعضی از جاها بر حسب معنی ترجمه شده اعتنائی به ترجمه تحت لفظی نداشته اند. ترجمات دیگر یونانی نیز بوده که آثاری از آنها باقی نمانده است.

(٣) ترجمه سریانی است که آنرا از عبرانی ترجمه نموده «پشیطو» یعنی بسیط نامیدند چونکه ترجمه تحت لفظی بود. از قرار معلوم در آخر قرن دوّم میلادی

ترجمه شد و بعد از ترجمه هفتاد این ترجمه قدیمترین ترجمه‌هائی است که از اصل عبرانی ترجمه شده است از آن پس عهد جدید در قرن دوّم میلادی بسریانی ترجمه شده آنرا نیز «پشیطو» نامیدند·

(٤) ترجمه حبشیّه است که از یونانی ترجمه شده وقت ترجمهٔ آن معلوم نیست ولی بقدمت و صحّت ترجمه سریانی نیست·

(٥) ترجمه عربی قدیم است· عهد عتیق قدری از سریانی و قدری ازعبرانی و قدری از ترجمه هفتاد ترجمه شده خیلی اختلاف دارند، و لیکن زمان و مترجم ترجمه‌های عهد جدیدرا بعربی معین نتوان نمود و از آن جمله نسخه کرشونیّه که لفظاً عربی و خطّاً سریانی است·

(٦) ارمنیّه که از «پشیطو» بزبان ارمنی ترجمه شده آنرا بمطابق ترجمه یونانی در سال ٤٣٥ میلادی اصلاح نمودند·

(٧) ترجمه ممفیّه است که آنرا قبطیّه نیز گویند و در قرن سوّم ترجمه شده· عهد قدیم از ترجمهٔ هفتاد ترجمه شد، و ترجمه ثیبیّه یا صعیدیّه نیز هست که مختص قبطیان صعید و از ممفیه قدیم‌تر میباشد·

(٨) گوثیّه که اولفیلاس کوثی در قرن چهارم میلادی از یونانی ترجمه نمود ·

(٩) لاتینی است که عهد عتیق اوّلاً از ترجمه شده آنرا ایطالا نامیدند· امّا ترجمهٔ که به ولگیت معروف است مترجم آن جیروم است که عهد عتیق‌را از عبرانی و عهد جدیدرا از یونانی در سال ۳۸۰ـ٤۰٥ میلادی ترجمه نمود و مجمع ترنت در سال ۱٥٦۳ میلادی قبول نموده و آنرا همچو نسخه اصل دانسته حکم بقبول و اطاعت آن نمودند·

(۱۰) ترجمه ایست که در قرن پانزدهم در زمان اصلاح عمومی بزبان اروپائیان و در این قرب زمان هم بعربی ترجمه گشت·

کتان . بوتهٔ معروفی است که بنی نوع بشر بازحمت فوق العاده فواید کلّیه از آن برده‌اند یوش ٦:۲ ام ۳۱:۱۳· موسی نبی در کتاب خروج ۳۱:۹ کتان مصررا ذکر میکند که زمین آنجا از زمانی نا معلوم برای نمو و بافتن کتان معروف بوده است و رسوب طغیانات رود نیل زمین مذکوررا از برای روئیدن این بوته قابل می‌سازد· کتان نازك و لطیف مصر که از این گیاه ساخته میشد از حیث خوبی و لطافت در نوشتجات مقدّسه مذکور است ام ۱٦:۷ حز ۲۷:۷؛ هر چند که نخ کتان در ۱ پاد ۱۰:۲۸ به اسب ترجمه شده است لکن نمّو روئیدن آن در فلسطین در یوش ٦:۲ و داو ۹:۱٦ و اش ۳۱:۱ و هوش ۲:٥ و ۹ مذکور است· غالباً کتانهائی که بدور مومیائیهای مصر پیچیده شده مقابل ملافه‌های معموله ما نخواهد بود و لکن بعضی نمونه‌های بسیار لطیف یافت شده که در یك گره مربّع آن صد و پنجاه و دو نخ

تار و ۷۱ نخ پود آن است و نمونهٔ دیگری دیده شده که ۲۷۰ نخ دولا در تار و ۱۱۰ نخ در پود یك بحر آن موجود است؛ کتانهای متداولی حالیه کمتر یافت می‌شود که بیش از صد و شصت نخ در تا ریك کره مربع آن بوده باشد. طور و طرز مخصوصی که کتانرا لطیف و نازك و سفید کند نمونهٔ نیکوی تهذیب خداوند است که در تقدیس اطفال خود بعمل میآورد؛ اشعیای نبی در موقعی که از لطف مسیح صحبت میدارد می‌گوید «نی خورد شده‌را نمی‌شکند و فتیله نیم سوخته‌را خاموش نمی‌کند» اش ۴۲:۳ مت ۱۲:۲۰ «او نی خورد شده‌را باوجودیکه از برای شکستن حاضر است نمی‌شکند و فتیلهٔ نیم سوختهٔ‌را که از برای خاموش شدن حاضر است خاموش نمی‌کند» یعنی که تابعان نادم و پشیمان خودرا ردّ نمیکند و زحمت نمیدهد بلکه ابتدای دقیق و نازك توفیق حقیقی‌را پرورش میدهد.

کتّیم. پید ۱۰:۴ عد ۲۴:۲۴ و ا تو ۱:۷ اش ۲۳:۱ و ۱۲ ار ۲:۱۰ حز ۲۷:۶ دا ۱۱: ۳۰. بعضی‌را گمان چنان است که قبرس میباشد و برخی بر آنند که کتیم عبارت از جزایر و سواحلی است که در طرف غربی فلسطین واقع است (ملاحظه در قبرس).

کتلیش. شهری است در دشت یهودا یوش ۱۵:۴۰.

کتیرا . نوعی از صمغ است که از بعضی درختان جاری شود و در بالای کوه لبنان و کوههای شرقی و کوه قره‌طاغ می‌روید. و کتیرا شیء است سفید یا زرد یا گندم گون و آنرا طعمی نیست و از درخت جاری شده در جای خود منجمد گردد و چون در آب افتد باد کرده لعاب لزجی از آن بوجود آید . در ایّام یعقوب کتیرا از جمله امتعهٔ فلسطین بود پید ۳۷:۲۵ و۴۳:۱۱ و در صنعت‌ها از برای شفّافی وشقی و درخشندگی مستعمل است و در طبّ از برای نرم‌کاری و لعاب‌کاری به کار برده شود .

کدرلعومر . (دستهٔ یا سنبلی) شهریار عیلام و یکی از چهار پادشاه مختلف است که شهرهای دایره‌را مدّت دوازده سال مفتوح داشته خراج گذار خود گردانیدند، از آن پس در سال سیزدهم آن شهرها یاغی شده بر وی عصیان ورزیدند و تمرّد نمودند؛ علیهذا کدرلاعومر باستعانت شهریاران متحالف بر پادشاهان شهرهای دائره لشکر کشیده آنهارا هزیمت داد و از آنها خواستهٔ بسیار و غنایم بیشمار بدست آورد و بعضی از آنها متعلّق به لوط بود و خود لوط را نیز اسیر نمودند؛ لکن از شنیدن این مطلب دود غیرت بکنید دماغ ابرام بلند شده معدودی معتنابه ازخدمت‌کاران خود با خود همداستان کرده در عقب ایشان شتافت و لوط برادر زاده خودرا با غنایم منهوبه از دست ایشان مسترد داشته و مراجعت نمود پید ۱۴:۰

کدو . گمان می‌رود که کدوی یونس نبی از جنس «رینوس کلمونیس» یا بوته

کرچك بوده؛ این بوته در مشرق زمین روید و نشو و نما نماید و از هشت الی دوازده قدم مرتفع شود و جنس دیگر نیز از آن مرتفع‌تر گرد : برگش پهن و دارای شش یا هفت قسمت و بطـور دستی کـه انگشتانش منبسط باشد ترتیب یافته بدان لحاظ آنرا «پلماکریستی» گویند. در هر صورت فعلاً در محال نینوی قدیم بوته از جنس کدو میروید و اورا تعلیم میدهند که بر بالای دیوارهای خشتی یا زبر دار بستها بالا رود تا مانند سایبان سایه گستر شده عمله‌ها در زیر آن مأوی گیرند و از شعله سوزان آفتاب بدانجا پناه برند، و احتمال میرود که کدوی یونس از این جنس بوده و اگر عبارت آیه‌را که در یونس ۴:۱۰ میگوید «در یك شب بوجود آمده ظاهراً تفسیر نموده حقیقت دانیم معلوم میشود که خدای تعالی اعجازاً نمو طبیعی این کدورا بطوری سریع قرار داد که در یك شب روئید.

کدوی مشرق زمین زود میروید و بسیار سایه دار است و در شدّت حرارت بیشتر نمو نموده ترقی مینماید، و اگر اتّفاقاً زخم دار شود بزودی پژمرده میشود. کدوی دشتی بوته سمداریست و بگمـان بعضی همـان «کلوسنت» است که بوته آن شبیه ببوته خیار سبز است و دارای شاخه‌های متعدّد ومیوه‌اش در رنك و اندازه شبیه پرتقال و دارای پوست بسیار سختی است، مغزش بسیار سفید و مسهل است ۲ پاد ۴:۳۹، منظرش خوشنما و شبیه بدکمه‌های ریخته معموله در هیکل سلیمان میباشد ۱ پاد ۶:۱۸ و۷:۲۴.

کرپس. (میوه) رفیق پولس بود در ترواس ۲ تیمو ۴:۱۳.

کرسی. مت ۲۱:۱۲. اهالی مشرق در قدیم الأیّام عادت داشتند که بر زمین یا بر حصیر یا بر سجّاده بنشینند چنانکه عادت بعضی از طوایف حالیّه نیز هست، لکن پس از وقوع حادثه اسیری عبرانیان در وقت خوراك شروع به نشستن بر سریرها نمودند و تقلید از ایرانی‌ها کردند عا ۶:۴ و رومانیان و یونانیان‌را نیز عادت این بود (ملاحظه در خوراك) . در نزد عبرانیان خوان و کرسی نیز معمول بود ۲ پاد ۴:۱۰ و کرسیها نشیمن‌گاه سلاطین بود ۱ پاد۲:۱۲ و ۷:۷ و کرسی سلیمان ۱ پاد ۱۰:۱۸ـ۲۰ عظیم و بیشتر از کرسیهای سایر پادشاهان منقّش بود که یکی بر اینطرف و یکی بر آنطرف دوازده شیر بر حسب عدد اسباط دوازده‌گانه قرار میداشت؛ عقب کرسی سر مدوّری و در هر یك از دست اندازهایش نیز شیری می‌بود. سلاطین‌را عادت بود که چون بر کرسی شهـریاری جـلوس نمـایند لباس ملوکانهٔ خودرا در بر کنند ۱ پاد ۲۲:۱۰ اع ۱۲:۲۱؛ و گاهی قصد از کرسی پادشاهی است پید ۴۱:۴۰ و۲سمو ۳:۱۰ و گاهی مجازاً در پادشاهی خدائی استعمال شود مز ۴۵:۶ و۸۹:۴ و۱۴ عب ۱:۸ و آسمان

کرسی خداوند نامیده شده است مت ۵:۳٤ اع ۷:٤۹؛ و در مت ۱۹:۲۸ وارد است که حواریان بر دوازده کرسی خواهند نشست در وقتیکه مسیح بر کرسی جلال خود نشیند و قصد از کرسی موسی که در مت ۲۳:۲ وارد است تسلّط و تعلیم اوست.

کرکاس . گیاه مهلك و مضرّی است که بعضی آنرا «دارنل» دانند و رجل آنرا «اینفلکس لولیوم» گوید و یونانیان آنرا «ذزنیان» دانند و اعراب آنرا «زوان» گویند. خلاصه این سبزه همه جا در میان گندم روید و تماماً شبیه گندم است بطوریکه قبل از ظهور سنبل بسختی آنرا با گندم تمیز میتوان داد و دارای دانه چند در میان غلافهای معدود بر سنبل بلندی میباشد؛ اعراب آنرا از گندم جدا نمی‌توانند کرد جز آنکه آنرا کوبیده غربال کنند مت ۱۳: ۲۵-۳۰، و اگر چنانچه در میان گندم داخل شده نان ساخته شود اسباب دوار خواهد شد و بعضی اوقات مسهل است.

کرکس . (در عبری بمعنی فغان کننده است) پرندهٔ شکاری است که در شریعت موسوی ناپاك محسوب لا ۱۱:۱٤ تث ۱٤: ۱۳ و برای تیز پروازی و تیز چنگی و سرعت و غیرت و دور بینی معروف است ایوب۲۸:۷ و کرکس قرمز رنك در فلسطین بسیار است .

کرکمیش . (قلعه کموش) شهریست در شمال سوریّه بر نهر فرات در جائیکه نبوکدنصّر در سال ۶۰۵ قبل از مسیح صف نبرد آراسته فرعون نخوُرا هزیمت داد واقع است ۲تو ۳۵:۲۰ که رومانیان آنرا کرکیسوم گویند. رولنصون گمان دارد که کموش نزد بیرا واقع و دیگران آنرا در نزد برجیك دانسته اند.

کرم . ایوب ۲۱:۲۶ و۲٤:۲۰ اش۱٤: ۱۱ قصد از اینلفظ که در این آیات وارد است کرمی میباشد که کثافات و کوشتهای اموات خورد . کرم برقوم دروادی هنوم که به جنوب غربی اورشلیم بود بسیار یافت میشد زیرا که کثافات و نعشهای بسیار در آنجا ریخته میشد، لهذا اهالی‌میبایست آنهارا بآتشی که خاموشی پذیر نباشد بسوزانند مر ۹:٤٤ و٤٦ و٤۸. در بعضی امراض‌گوشت بدن صاحب مرض کرم اندازد ایوب ۷:۵ اع ۱۲:۲۳.

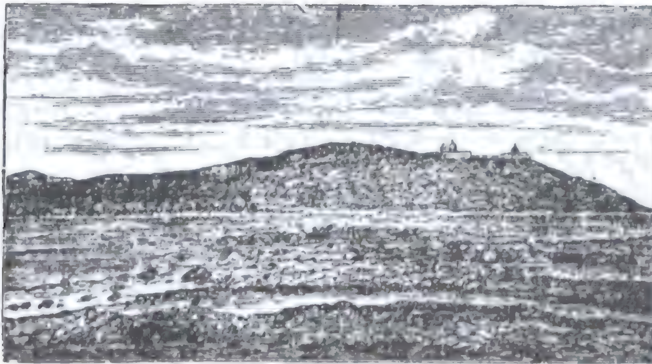
کرمل . (با ثمر یا با درخت) ۱، اسم سلسلهٔ کوهستانی است که ۱۲ میل مسافت دارد و از جلیل شروع نموده بشمال غربی امتداد یافته، در نزدیکی دریا به جنوب حیفا واقع است؛ بلندترین قلّه این سلسله هزار و هفتصد و چهل قدم فوق سطح دریا میباشد. علی الجمله کوه کرمل در ایّام ایلیای نبی بواسطه مخاصمت انبیای بعل معروف بود ۱پاد ۱۸:۲۰-٤۲؛ ملاحظه در ایلیا.

نهر قیشون‌را مقطّع گویند بواسطه ذبح

نمودن پیغمبرانی که در ساحل آن واقع شده. کوه کرمل در نزد جمیع طوایف مشهور است و سابقاً جمّ غفیری از رهبانان و عابدان در آن مسکن داشته اند و مغاره‌های بسیار در آن دیده شود، از آنجمله مغارهٔ ایلیات؛ و خود کرمل‌را گیاه و علفهای بسیار هموار

کرمی. ۱، پسر چهارمین رأوبین پید ۴۶:۹ خرو ۶:۱۴ واتو ۵:۳ و او پدر کرمیان است عد ۲۶:۶.

۲، پدر عخان که اسباب کراهت و دلتنگی اسرائیل شد یوش ۷:۱ و۱۸ و نسل کرمیرا کرمیان گویند عد ۲۶:۶.



کوه کرمل از طرف دیر قتته

فرا پوشیده است و بدین لحاظ تعریف کتاب مقدّس در حقّ آن صادق است که میگوید «جلال کرمل» اش ۳۵:۲، و از جمله حیواناتی که در کرمل یافت میشود بز دشتی، گورخر و پلنك است.

۲ــ نام دهی است در کوهستان یهودا اشمو ۱۵:۱۲ و۲۵:۲ و۵ و۷ و۴۰، و عزّیای پادشاه‌را تاکستانی در جوار کرمل بود ۲تو ۲۶:۱۰، و فعلاً آنرا کرمل گویند و بمسافت ۱۰ میل بجنوب شرقی جلیل واقع و دارای خرابه‌های بسیار است.

کرملیّه. منسوب بقریهٔ کرمل است در یهودا اشمو ۲۷:۳.

کرّنا. خز ۱۹:۱۶ یکی از اسبابهای موسیقی میباشد که بهیئت شاخ نفیر ساخته شده است و در عیدها و زمان اعلان جنك و غیره نواخته میشد؛ کرناهای کاهنان از نقره بود و کرناهای کفّاره که در لاویان ۹:۲ ذکر گشته با سایر کرناهای اسرائیلیان فرقی نداشت.

کرنیلیوس. رئیس صدهٔ رومانی از قیصریّه و او اوّل شخصی بود از بت پرستان که بمسیح گروید، و با وجودیکه بت-پرست بود مؤمن و پرهیزکار بود اع ۱۰:۲؛ و چون از صمیم قلب در نهایت حرارت بخدای تعالی دعا نمود پطرس‌را بنزد وی کسیل

فرمود تا ویرا بخلاصی و نجاتی که بتوسّط فدیهٔ دهندهٔ مصلوب بعمل میآید بشارت داده و بتوسط ایمان او راه از برای دخول قبایل نیز گشوده گشت، علیهذا خود و اهل خانه‌اش باسم عیسی مسیح غسل تعمید یافته نجات یافتند اع ۱۰:۴۸۰

کره . اینلفظ از عبری غالباً بکره ترجمه شده است و در زبان عبری بمعنی شیر ترشیده است پید ۱۸:۸ داو ۵:۲۵ ایّوب ۲۰:۱۷، خوراك متداولی است که در مشرق زمین تا امروز هم معمول و متداول است. از قرار معلوم کره از قدیم الایّام در نزد عبرانیان معروف بوده است و باوجودیکه حرارت آن صفحات آنرا آب میکند شامیان و اعراب آنرا استعمال میکنند و وضع ساختن‌آن بدین طریق است : شیر یا دوغ‌را در مشك ریخته از تیر آویخته حرکت میدهند تا وقتیکه کره از آن تحصیل شود؛ لکن لفظ عبرانی از روی یقین بمعنی کره نیست چه که امثال ۳۰:۳۳را میشود چنین ترجمه کرد «از فشردن شیر پنیر بعمل می‌آید» و در سایر موارد آنرا دوغ و یا سر شیر کرده اند ایّوب ۲۹:۶ مز ۵۵:۲۱ اش ۷:۱۵ و۲۲.

کروب کروبیم . کروبیم فرشتگانی هستند که از حضور خدا فرستاده میشوند پید ۳:۲۴ یا اینکه همواره در حضورش حاضر میباشند و چنانکه گفته شده است ایشان دارای دو بال هستند. امّا تمثال ایشان از طلا بود و بر زبر تابوت سکینه قرار میافتند خرو ۲۵:۱۸ و۱۹ و۲تو ۳:۱۰–۱۳ و دو بالهای ایشان بر تابوت سایه افکن؛ و داود نبی در تشبیهات شعریّه خود میگوید که خداوند بر کروب سوار شد چون با جلال خود بر زمین ظهور فرمود مز ۱۸:۱۰. کروبیم در تحت عرش کبریائی‌بودند چنانکه بحزقیال ظاهرگردید خر ۱۱:۲۲ مقابل ۱:۹ و۱۰:۱۶ و دور نیست که مقصود از بالهای باد که در مز ۱۰۴:۳ و۱۸:۱۰ واقع است همان کروبیم باشد؛ و علاوه براینکه تمثال کروبیّان بر پوشش تابوت سکینه بود خرو ۳۷:۸ بر خود پرده نیز تمثال آنها منقوش می‌بود خرو ۲۶: ۳۱ و۳۶:۸ و۳۵. در هیکل سلیمان دو کروب با طلا پوشیده که بالهای ایشان بر تابوت سایه افکن میشده بود و همچنین دیوارهای خانه هم با کروبیّان و درختان خرما منقوش بود و بر دو لنکه در صورت کروبیان‌را نقش نموده بودند ۱پاد ۷:۲۹ و۳٦ و قصد از آن است که دلالت نماید بر وجود خدای تعالی در هیکل، و مقصود از وجود کروبیان بر بالای تابوت سکینه این بود که صاحب جلال و کبریائی خدای تعالی در انظار ناظران باشد مقابل خز ۱۹:۹ و ۱٦ و ۲٤:۱۵ چنانکه ابر جلال و کبریائی او تعالی‌را در کوه میپوشانید.

کریت . جزیره ایست که فعلاً به کندیا معروف و در وسط راه فیمابین مصر و ایطالیا واقع طولش ۱٤۰ میل و عرضش ۳۵ میل میباشد و دارای سلسله کوه‌هائی است که

دارای درّه‌های حاصلخیز میباشد؛ این جزیره در قدیم الایّام صاحب قدرت و قوّت و ثروت بسیار بود؛ پرجیلیوس شاعر گوید که کریت دارای یکصد شهر و اهالیش در زمان پولس رسول در کذب و دروغگوئی شهره بودند تیط ۱:۱۲؛ هومیرس گوید که اهالی کریت اصل دروغگویانند و در روز پنجاهم معدودی از کریتیان در اورشلیم بودند اع ۲:۱۱.

کشتی پولس در نزدیکی کریت شکست و پولس تیطس‌را راعی اوّل قرار داد و ویرا امر نمود که در شهری ریش سفیدان تعیین نماید تیط ۱:۵. فعلاً کریت در تحت قدرت وحکومت یونان است (ملاحظه درکفتوریم).

کریت. (چالی و سرآشیبی) ۱ پاد ۱۷: ۳، بعضیرا گمان چنان است که نهر کریت همان وادی کلت است و برخی وادی فصیل و دیگران گمان دارند که در مشرق اردن واقع بوده است.

کریتیان. ۱، قبیله بودند در یهودا ۱ سمو ۳۰:۱۴ که عمالقه در وقت آتش زدن صقلغ بودند در یهودا ۲ سمو ۸:۲۸ و ۱ پاد ۱:۸ صقلغ با آنها رزم آزمودند؛ و اسم مرقوم در بعضی جاهای کتاب به جلّادان ترجمه شده است ۲ سمو ۸:۱۸ و ۱۵:۱۸ و ۲۰:۷ امّا اولی آنست که آنرا اسم قبیله بدانیم. علی الجمله داود نیز از آنجا اشخاصی‌را از برای رفاقت خود انتخاب نمود، ملاحظه در جلّادان و سخن چینان.

۲ـ قومی بودند در ساحل یهودا صف ۲:۵ و بسا میشود که اینان همان فلسطینیانی باشند که گمان میرود از کریت آمدند، ملاحظه در فلسطینیان.

۳، اهل جزیره کریت اع ۲:۱۱ تیط ۱:۱۲.

کریسکیس. (نامی) شخص مسیحی که بغلاطیه رفت ۲ تیمو ۴:۱۰.

کزیب. (دروغگو) پید ۳۸:۵، همان کزیب دوّم است و کاندر محلّ آنرا در نزدعین کذبه دانسته است.

کوزیبا. ۱ تو ۴:۲۲ اغلبی بر آنند که کوزیبا همان کزیب یا اکزیب است لکن کاندر محلّ آنرا در نزد عین کویرینه میدانند.

کسالون. (قوّت) موضعی است در قسمت شمال مغربی یهودا یوش ۱۵:۱۰ و دور نیست که همان کسله باشد و بمسافت ۸ میل بمغرب اورشلیم واقع است.

کسفیا. عز ۸:۱۷، موضعیست که گمان میرود در نزدیکی آهوا بوده است و آهوا همان حیت است که بر رود فرات واقع است.

کسلو. نح ۱:۱ ملاحظه در ماه.

کسلوت. کمر یا پهلو) یوش ۱۹:۱۸ شهریست در یسّاکار و شاید همان کسلوت‌ـ

تابور باشد یوش ۱۹:۱۲ یعنی اکسل جدید که بمسافت ۳ میل در مغرب کوه طور واقع است.

کسلوت تابور. کوه یا شهر یوش ۱۹: ۱۲ اگر چنانکه بمعنی کوه باشد همان کوه طور است و اگر بمعنی شهر باشد همان اکسل است که مذکور شد.

کسلوحیم. (حصار دار) شعبه ایست از مصرایم پید ۱۰:۱۴.

کسیل. (احمق یا بت پرست) شهر یست در قسمت جنوبی یهودا یوش ۱۵:۳۰ که گمان میرود که بتول یا بتوئیل باشد.

کشتی. پید ۶:۱۴ کشتی نوح است که طولش ۴۵۰ قدم و عرضش ۷۵ قدم و ارتفاعش ۴۵ قدم بوده و مقصود از این کشتی نه آن بود که بر روی آب روان شود بلکه قصد از آن بود که باد بیکطوری آن‌را در بالای آب حرکت دهد؛ و آنرا سه طبقه بود و دری در پهلو میداشت و پنجره بر سقف و خود کشتی از چوب «جوفر» ساخته شده از درون و اندرون با قیر اندود گشته بود امّا معلوم نیست که در کجا و در چه زمان ساخته شد یا اینکه چه مقدار زمان در ساختن آن صرف گشت، اگر چه بعضی بر آنند که فیمابین صد و صد و بیست سال بود مقابل پید ۵:۳۲ و۷:۷ با ۶:۳ و ۱ پط ۳:۲۰.

کشتی کوچك. معروف است، و بکشتیهای تجارتی قدیم می‌بستند و بعضی از این کشتیها بطوری بزرك بود که از ۱۵۰۰ الی ۳۰۰۰ تن بار بر میداشت و آنهارا با سکّان کوچکی گردش میدارند چنانکه در یع ۳:۴ مکتوب است، و آن‌را با پاروها همی‌راندند، و جلو کشتی‌را با صور مختلفه نقاشی میکردند و هر کشتی‌را باسم آنصورتی که در جلوش بود مینامیدند، مثل علامت جوزا. اع ۲۸: ۱۱ و آنهارا لنگرها اع ۲۷:۲۹ و ریسمانها برای پیمایش بود اع ۲۷:۲۸ و سکّان‌را به پهلوی کشتی بسته گاهی از اوقات در هنگام لزوم میگشادند.

کشیکچیان. سرود ۵:۷ و اش ۲۱:۱۱ بدانکه اهالی فارس‌را در قدیم الأیّام عادت این بود که هر آنچه از مردم در کوچه بسرقت برده شود از کشیکچیان گرفته شود و بدینواسطه ایشان بیدار و هوشیار بوده مردمرا محافظت مینمود حز ۳۳:۲-۹، و نیز مأمور بودند که در شب در میان شهر گردش کرده ندا کنند چنانکه فعلاً هم معمول و متداول میباشد و هنگام خطر ایشان بر برجهائی که بالای دروازه‌ها بود رفته از آنجا کشیك میکشیدند اش ۲۱:۸ و۶۲: ۶.

کلیچه. معروف است، ۱ پاد ۱۴:۳ و غیره ملاحظه در نان.

کفتور. (تاج) وطن کفتوریم با فلسطینیان است تث ۲:۲۳ ار ۴۷:۴ وعا ۹:۷. بعضی‌را چنان گمان است که در کپدوکیّه واقع و دیگران آنرا در قبرس و برخی در کریت

واقع دانند ولی قول معتنابه آنستکه در بحریهٔ مصر واقع است.

کفاره. مصالحه ایست که بواسطه شخصی تحصیل شود، بنابراین مسیح کفاره برای ما خوانده میشود روم ۳:‏۲۵ و ۱ یو۲:‏۲ و۴:‏۱۰. و روز کفاره که در لاویان ۱۶: و۲۳:‏۲۷_۳۲ مذکور است روز روزه حلیمی و افتادگی است و پنج روز قبل از عید سایبانها یعنی در روز دهم ماه تشری اتفاق می‌افتاد، و روزه مسطور از غروب آفتاب تا بغروب روز دیگر بود که آن روزرا تماماً همچو روز سبت نگاه میداشتند و احترام مینمودند؛ و رئیس کهنه‌را روا نبود که در قدس الأقداس داخل شود جز آنروز. و میبایست از برای این روز تدارك دیده یعنی بحمّام رود و لباسهای مقدّسه از کتّان سفید در بر کرده قربانیهای خودرا که گاوی از برای قربانی رفع خطا و قوچی از برای قربانی میسوزاندند از برای خود و خانوادهٔ خود تقدیم نماید، از آن پس دو بز از برای قربانی رفع گناه و قوچی از برای قربانی سوختنی تقدیم مینمود. قیمت این حیوانات که او از برای قربانی تقدیم مینمود از خزانهٔ عام داده میشد و آن دو بزرا بدر چادر جماعت برده قرعهٔ بر آنها افکنده میشد یکی از برای یهوه.و دیگری از برای عزازیل و اکثری اتّفاق شخصی است که قربانی بسوی او فرستاده میشود، ملاحظه در عزازیل.

علی الجمله کاهن اعظم گاورا ذبح نموده مجمرهٔ پر از آتش و دو مشت پر از بخور بدست گرفته در قدس الاقداس در میآمد و از خون گاو بانگشت خود بر کرسی رحمت هفت مرتبه بطرف مشرق میپاشید؛ از آن پس بز نرینه یهوه‌را ذبح نموده با خون او نیز بمثل خون گاو عمل مینمود و بخطایای قوم اعتراف کرده دست بر زبر بز عزازیل نهاده آنرا بدست شخصی بدشت میفرستاد، و هر یك از این دو نفر یعنی کاهن وآنشخصیکه بزرا بدشت میبرد میبایست بدن خودرا بآب غسل داده، از آن پس کاهن لباس رسمی خودرا میپوشید و دو قوچ مسطوررا قربانی میگذرانید، ملاحظه در عید.

کفتوریم. ذریّهٔ مصرایم و خویش کسلوحیم که محتمل است در حوالی ایشان بر ساحل شمالی افریقا میزیستند و این دو طایفه از اجداد فلسطینیان محسوب اند پید ۱۰:‏۱۴ تث ۲:‏۲۳ عا ۹:‏۷. هیئت مهاجرینی که مرکّب از این دو طایفه بود طایفهٔ اویم‌را از اراضی خود در جنوب شرقی ساحل متوسّط اخراج کردند وآنرا اسماً بافلسطینیان متأهل ساختند، و عموماً محتمل است که بمعنی خارجیان باشد که در ایّام ابراهیم خلیل در آنجا بودند، پید ۲۱:‏۳۲ و۳۴ امّا اینکه ایشان بخط مستقیم از مصر و یا از راه قبرس و کریت و کپدوکیّه آمده باشند معلوم نیست.

کفر. هرگاه شخص نسبت بخدا و صفات او بی وقار صحبت نماید و یا صفات معمولی را بخدا نسبت دهد یا منکر صفات ثبوتیّه او تعالی گردد چنین شخصی‌را کفرگو نامند مز ۱۸:۷۴ اش ۵:۵۲ روم ۲۴:۲؛ جزای شخص کفرگو بر حسب شریعت موسوی سنگسار کردن است لا ۱۰:۲۴ـ۱۶ و بهمین واسطهٔ بود که یهودیان از مسیح و استیفان شاکی شده ایشانرا محکوم ساختند. و چون شخصی حرفهای نالایق و سخنان ناشایسته نسبت بدیگری گویند آن نیز کفر محسوب بود ۱ پاد ۱۰:۲۱ اع ۱۱:۶.

امّا کفر نسبت به روح القدس که در مت ۳۱:۱۲ و ۳۲ و مر ۲۸:۳ و لو ۱۲: ۱۰ مسطور است همان است که فریسیان بر ضدّ معرفت و دانش خود عمداً از روی عناد و لجاجت معجزات ابن اللهرا منکر شده عمل روح اللهرا بشیطان نسبت میدادند. بسیار اوقات این سؤآل خاطر نشان می‌شود که ایا این گناه تا بموت است چنانکه یوحنّا مذکور میدارد یو ۱۶:۵ و هم اینکه آیا مردم در این روزها مرتکب اینگونه گناه می‌شوند یا نه. در هر صورت چه جواب این گونه سؤآلات داده شود یا نه بطور یقین قطعی محقّق است که چون شخصی دین و آیین دینیّه‌را سخریّه مینماید و عمل روح‌را که در قلب انسان کرده میشود استهزاء میکند و در ایمان نیاوردن بر انجیل و دین پاك مسیح مداومت دارد روبه خطر می‌رود و توفیق الهی‌را از خود دور میسازد و بدترین و پست‌ترین کفر گویان چون از گناه خود پشیمان شود و طالب شود که آنهارا در اقدام مسیح اقرار کند در کمال اطمینان خاطر جمع باشد که صحّت کلام مسیحرا که فرمود آنکس که بنزد من آید هرگز بیرون کرده نخواهد شد بر او واضح خواهد شد

کفر العمّونی. (ده عمّونی) و آن دهی است در قسمت بن‌یامین یوش ۲۴:۱۸.

کفرناحوم. (ده ناحوم) دهی است در نهایت اهمّیّت چه که موطن خداوند ما عیسی مسیح بود و بهیچوجه در عهد قدیم و عهد جدید جز در اناجیل اربعه مذکور نیست و یکدفعه در متی ۱:۹ شهر عیسی خوانده شده است و کفرناحوم محلّ بعضی معجزات و خوارق عادات و زحمات ومواعظ مؤثره آن حضرت بود مت ۵:۸ـ۱۷ و۹:۲ و ۲۴:۱۷ـ۲۷ یو ۱۷:۶ـ۵۹.



محل تل حرم کفرناحوم

تا بحال موضع کفرناحوم بطور یقین قطعی معلوم نگشته است مگر اینکه از قراریکه در

۱ناجیل مذکور است معلوم میشود که در جلیل لو ٤:٣١ و بر ساحل دریای جلیل مت ٤:١٣ واقع و برخی از باجگیران در آن بوده اند مت ٩:١ و١٧:٢٤ مر ٢:١ و١٤ لو ٥:٢٧. کفرناحوم دارای مجمع معروفی بود که یوزباشی رومانی آنرا ساخته بود مت ٨:٥ مر ١:٢١ لو ٧:١ـ٥ و حضرت عیسی مسیح آنرا با کورزین و بیت‌صیدا مذکور میدارد یعنی آنرا باولایاتی که در باره خرابی آنها نبوّت فرمود ذکر نموده است مت ١١:٢٠ـ٢٣ لو ١٠:١٣ـ١٥.

برخی بر آنند که کفرناحوم در اراضی جنیسارت بوده است مقابل مت ١٤:٣٤ با یو ٦:١٦ و١٧ و٢٤ و٢٥ لکن رأی معتنابه آنستکه در ساحل غربی دریای جلیل نزدیك بطرف شمال واقع بوده است؛ بعضی دیگر بر آنند که کفرناحوم همان خان منیّه و دیگران آنرا تّل حوم دانسته اند، و خان منیّه در طرف شمالی غوبر (جنیسارت) بمسافت ٥ میل به جنوب غربی دهنه اردن که در دریای طبریّه ریخته می‌شود ٣ میل به تّل حوم مانده واقع است. امّا تّل حوم در ساحل بمسافت ٢ میل بمصبّ اردن مانده واقع است و کشیشان تاراستنا بر آن اراضی دست یافته و آثار تّل حوم‌را در زیر خاك مدفون ساختند؛ و دلیل کسانی که خان منیّه‌را کفرناحوم دانسته اند از قرار تفصیل ذیل است :

اوّلاً، که خان منیّه نزدیك دریاست؛ ثانیاً، که در اراضی جنیسارت واقعست در حالتیکه غویررا جنیسارت بدانیم؛ ثالثاً، اینکه خان منیّه از برای محّل اداره باج گیری بسیار مناسب است زیرا که فیمابین دمشق واورشلیم‌واقع است. ودلایل اشخاصیکه تّل حوم‌را کفرناحوم دانسته اند بسیاراست.

اوّلاً، اینکه در ساحل واقع است. ثانیاً؛ دارای خرابه‌هائی است که نیم میل طول و ربع میل عرض دارد که این مطلب از برای اهمّیت محّل کفرناحوم در نهایت مناسبت است. ثالثاً، دارای آثار مجمع عظیمی بوده است. رابعاً، وقتیکه مسیح از دریاچه عبور نمود گروهی عظیم در پی او از شهرها شتافتند و قول معتنابه آنستکه از تّل حوم براه افتاد زیرا که در نزدیکی دریا بود نه از خان منیّه چونکه از دریا دور است. خامساً، هنگامیکه یوسیفوس در دشت بطیحه مجروح گشته زخم بر داشت ویرا بکفرناحوم بردند و جهتش این بود که کفرناحوم نزدیك‌تر بدان دشت و تّل حوم بدشت بطیحه از خان منیّه نزدیك‌تر بود. سادساً، بعضی تواریخ که از قرن ششم و هفتم دست بدست رسیده است مؤیّد حال و مصدّق همان قول است که تّل حوم همان کفرناحوم میباشد و تقالید اعراب ویهود مؤیّد این‌مطلب اند. سابعاً، بعقل درست میآیدکه لفظ حوم از ناحوم اخذ شده باشد و گذشته از اینها خان

منيّه بهيچ وجه داراى آثار مهمى نميباشد كه اهميّتش بدرجه اهميّت كفرناحوم باشد و آنانكه گمان دارند كه خان منيّه كفرـ ناحومست گمان ميكنند كه سنگهايش به طبريّه نقل شده است، لكن اين رأى مردود است بواسطه اينكه كفرناحوم وطبريّه هردو در آن زمان آباد بودند؛ و اكثر آنهائيكه گمان دارند كه خان منيّه كفرناحوم است تّل حومرا خورزين و طابغهرا بيت صيدا دانند وآنوقت بر طبق رأى ايشان خرابههاى مهمّه كرازه مبهم و لايعنى خواهد ماند و حال آنكه اگر تّل حومرا كفرناحوم دانيم و كرازهرا خورزين ديگر خرابه و محلّ مهمى مبهم ولايعنى نه خواهد ماند. بهر صورت دلايل بودن تّل حوم همان كفرـ ناحوم، لا اقلّ بر خان منيّه رجحان دارد تا وقتيكه بواسطه حفر و كندن آن خرابات چيزى يافته شود كه بر عكس قضيّهٔ مسطوره نتيجهٔ بخشند . از جمله آثار تّل حوم خرابه مجمع يهوديست و مابقى ديوار شهر و خانهها وكوچه بازارى كه به خورزين قديمه منتهى ميشود و طول و مجمع ۷۵ قدم و عرضش ۵۸ قدم و ديوارهايش از سنگهاى آهگى سفيد بر بنوهٔ از سنگ «باسلتى» ساخته شده است. در اين خرابهها ستون شكستههاى بسيار كه بطرح قورنتى ميباشد و سنگهائى كه قسط مّن بر آنها منقوش است موجود ميباشد يو ٦:٤٩؛ پس اگر چنانچه تّل حوم كفرناحوم باشد مجمع مذكور هم بايد همان مجمعى باشد كه سرهنك صالح و پرهيزكار رومانى بنا نمود لو ۷:۱ــ۱۰ و عيسى مسيح در آنجا تعليم داد. در طرف شمال شهر دو مقبره موجود است يكى در زير زمين است كه از سنگهاى آهكى ساخته شده است و ديگرى بر روى زمين است كه از بيرون و درون سفيد كارى است مطابق اشارهٔ كه خداوند عيسى مسيح فرمود مت ۲۳:۲۷.

و راه از خان منيّه به تّل حوم بسيار تنك و از سنگلاخى كه از كمر كوه كه نزديك بدرياچه است ميگذرد و بمسافت كمى از خان منيّه عين النبيّه و بمسافت يك ميل بطرف شمال درياچه طابغه كه بعضى آنرا بيت صيدا دانسته اند واقع است، لكن رأى معتنابه آنست كه بندر كفرناحوم بوده است و در آنجا چشمه پر آبى كه داراى ماهيان بسيار است ديده ميشود و قول معتنابه آنستكه آن چشمه كفرناحوم است كه يوسيفوس مذكور ميدارد؛ از اين چشمه بقدريك سنگ آب جاريست و اين در قديم الاٌيّام در قنّاتى كه بقنات ساحل وصل شده و اراضى آنرا مشروب ميگردانيد متّصل بوده است. و از طابغه راه رو بطرف شمال از چشمههاى چندى كه در حوالى آنها آثار بناهاى قديم ديده شود ميگذرد و به تّل حوم ميرسد؛ از آنجا رو بطرف مغرب تا بكرازه كه شايد همان خورزين باشد دو ميل است و داراى

راه سنك فرشی است که فیمابین اورشلیم و دمشق منتهی می‌شود. چون بر ساحل دریاچه بقدر دو میل راه پیمائیم بدهنه اردن میرسیم که ابی زبنیه در آنجا است که همان بیت‌ـصیدا مسقط الرّاس پطـرس و انـدراوس میباشد ولی آثار این شهرها بطوری خراب و مضمحل شده است که تحقیق محلّ آنها بهیچوجه امکان نه دارد، بر حسب فرمایشی که خداوند ما عیسی مسیح در مت ۱۱:۲۱ـ۲۳ فرموده است.

کفیره . (ده) یکی از شهرهای جبعونیان که در نصیب بن‌یامین واقع، وگاهی از اوقات الف لام تعریف عبری بر آن افزوده میشود یوش ۹:۱۷ و۱۸:۲۶ و بعضی از اوقات بدون الف لام ذکر شود عز ۲:۲۵ و قول معتنابه آن است که همان کفر حالیّه یا کفیره ایست که بمسافت ۸ میل بشمال غربی الجیب واقع است.

کلافدّیه . زن مسیحیّه بود در روم که پولس ویرا درمیان اشخاصی‌که به تیموتاوس سلام میفرستند مذکور داشته ۲ تیمو ۴:۲۱.

کلدیّه . مقاطعـهٔ در آسیا است کـه پایتخت آن بابل بوده در بدوالامر زمینی محقّر و کم وسعت بود امّا بعد از آن وسعت و امتداد یافت و شامل بابل نیز بود، ملاحظه در بابل.

کلدانیان. اوّلاً، اسم ساکنان اراضی کلدیّه است.

ثانیاً، اسم فیلسوفان و علف شناسان و ساحران است که وظیفه مخصوص ایشان خواندن علم حساب و نجوم بوده است که بتوسّط انگونه علوم ادعای اخبار از معنیّات و خبر دادن از عواقب امور مردم که در موقع طلوع ستارگان متعدّده بوجود آمده اند مینمودند دا ۲:۲.

کلدانیان قومی جنگجو، و اصلاً و زباناً کوشی بوده در جنوب دیار کنعان ساکن بودند ایّوب ۱:۱۷، و چون سلاطین آشّور بر ممالك مغرب تسلّط یافتند کلدانیان نیز در تحت اطاعت ایشان در آمدند. حکایت بسیار واضحی از جنگجویان آشوری بتوسّط حبقوق نبی در فصل ۱:۶ـ۱۱ مسطور است و محتمل است که آن جناب در زمانی که ایشان بر فلسطین و حوالی آن حملـه‌ور بودند زیست مینموده است. یکی از سلاطین بابلی در ایّام سلطنت حزقیا یعنی ۷۱۳ قبل از مسیح مذکور است که تفصیل او بعد از حکایت نمرود و امرافل مشروح است و یکصد سال بعد از کلدانیان مملکت بابل‌را مسخرکردند. اوّل پادشاه این سلسله جدیده نبوپلسر و پسرش نبوکدنصّر است که بر فلسطین حمله بردند چنانکه ارمیا و حبقوق نبوّت نمودند عز ۵:۱۲ ار ۳۹:۵؛ پس از نبوکدنصّر پسرش اوّل مروداخ جانشین اوشد ۲پاد ۲۵:۲۷ ار ۵۲:۳۱ و پس از ایشان نرك‌لسّر و لبروس شکاد و نبونیدس

و بلشصّر پی در پی سلطنت همی کردند، ایران و مادای بدست همین شخص مسخّر گشت. این سلسله سلاطین کلدانی بابلی تقریباً دویست سال سلطنت همی‌کردند (ملاحظه در بابل).

از قرار معلوم کلدانیان قدیم زبان کوشی قدیم‌را در نوشتجات و مطالب علمی به کار میبرده‌اند و چون با اهل بابل و آشور مخلوط گشتند سلسله علما و کاهنان بودند که در دانیال ۱:۴ مذکورند دا ۲:۲_۱۲.

کلمه . قصد از کلمه خداوند ما عیسی مسیح میباشد و این لفظ جز در یوحنّا در جای دیگر مذکور میدارد و لکن مقصود نه آنستکه یوحنّا قصد نموده است .

کلمه خدا . ملاحظه در کتاب.

کلمد. محلّی یا بلادی است که در نزدیکی بغداد است حز ۲۳:۲۷.

کلنك. لا ۱۹:۱۱. ترجمه لفظ عبرانی میباشد، و او حیوانی است که در شریعت یهود نا پاك است لکن بیقین قطعی نمیتوان گفت که قصد از لفظی که در لسان عبرانی است همان کلنك باشد و «تلمودئین» بر آنند که مرغی است از جنس کرکس.

کلنه . (قلعه) شهری است در کلدیّه که نمرود آنرا بنا نمود پید ۱۰:۱۰ عا ۲:۶، و قول معتنابه آنسکه کلنه همان کلنو اش ۹:۱۰ یا کنّه است حز ۲۳:۲۷ و برخی بر آنند که در نزد قلعه شرقه بوده است که بمسافت ۱۰ میل به جنوب نمرود بر دجله واقع است. دیگران بر آنند که قلعه شرقه همان آشور قدیمه است و کلنه هم همان نفر حالیّه میباشد و نفر خرابه ایست که بمسافت ۶۰ میل بشمال غربی ورقه بر کنار قدیمی مشرقی فرات واقع است؛ و امّا بمسافت ۳۰ میل دور از ساحل حالیّه‌اش واقع بوده، خرابه‌های نفر منقسم بدو قسمت شده که وادی آنرا جدا میکند و از قرار معلوم مجرای نهر قدیمی که عرضش ۱۲۰ قدم بوده واقع است و بر خشت و آجرهای این خرابه اسم نیپور که همان نوفر «تلمود» است مکتوب است.

کلودی . جزیرهٔ کوچکی است که طولش هفت میل و عرضش سه میل است بجنوب کریت واقع اع ۱۶:۲۷ که فعلاً آنرا کوزّو گویند.

کلودیوس قیصر . (لنك) اسم امپراطور چهارمین رومانی است که خلیفه کلیگولا بود اع ۲۸:۱۱ و هیرودیس اغریباس بیش از سایرین ویرا بر جلوس تخت اعانت نمود. در مدّت سلطنت وی قحطیهای چند پدید گشت، از آنجمله قحطی بود که



کلودیوس قیصر

آغابوس از آن اخبار نمود که بسیار شدید بوده مدّت سه سال طول کشید؛ و در سال نهم یا دوازدهم سلطنت وی یهودرا از رومیّه نفی نمودند و قول معتبر و معتنابه آنستکه عیسویان‌را نیز با یهود نفی نمودند اع ۱۸: ۰۲

کلودیوس لیسیاس . رئیس فوجی از عساکر رومانی بود که بحراست هیکل اشتغال میداشتند؛ وی پولس‌را از دست مردم ربوده با دسته از سربازان بنزد فیلکس والی کسیل فرمود اع ۲۱: و۲۲: و۲۳:۰

کلی کچلی . معروف است، و هر زمان اسرائیلیان سر خودرا می‌تراشیدند یا علامت اندوه، اش۳:۲٤ و یا نشان خجالت، حز۷: ۱۸ یا انجام یافتن نذری می‌بود، و از قراریکه معلوم میشود مرض کچلی در میان ایشان کمیاب و نادر الوجود بوده است و مثل این ایّام آزرم آور بوده ۲پاد ۲:۲۳، و دور نیست که بدانرو آزرم آور بوده است که از مرض برص پیدا میشده است لا ۱۳: ٤۲ و٤۳؛ لکن کل و سر بیموی بدون مرض برص در نزد ایشان طاهر و پاك بود لا ۱۳: ٤۰ و٤۱۰ کاهنان‌را روا نبود که سر خودرا بتراشند یا ریش و ابروهای خودرا بسترند چه‌که این روش بت پرستان بود واسرائیلیان نمیبایست بدآنها مانند شوند لا ۲۱:٥ تث ۱:۱٤ حز ٤٤:۲۱۰

کلیوپاس . (خیلی مشهور)۰ یکی از آن دو شاگرد است که مسیح ایشانرا در راه عمواس ملاقات نمود لو ۲٤:۱۸ و بعضی بر آنند که کلیوپاس همان کلوپا میباشد یو ۱۹: ۰۲٥

کارم . (سیاه پوشان) کاهنان خدایان دروغ بودند صف ۱:٤ و گاهی اینلفظ را به کهنه ترجمه نموده اند ۲پاد ۲۳:٥ هو ۱۰: ۰٥

کمان . اسباب جنك و شکار ایّام قدیم است که از چوب یا شاخ یا فولاد ساخته میشد پید ۲۷:۳ مز ۱۸:۳٤؛ گاهی از اوقات آنرا با پا خم میکردند، پس از آنکه جنك یا شکاررا تمام میکردند کمانرا در غلاف میگذاردند حب ۳:۹۰ طایفه بن‌یامین‌هنری شایان در تیر و کمان به کار برده مهارت تامّی داشتند ۱تو ۱۲:۲ و۲تو ۱٤:۸ و۱۷: ۱۷ (ملاحظه در اسلحه)۰

کمان فریبنده که قوم اسرائیل‌را در مز ۷۸:٥۷ و هوش ۷:۱٦ بدان تشبیه نموده مقصود از کمانی بد ساخت و پیچیده است که تیررا بطور مطلوب نمی‌اندازد استعمال کمان در جنك مدّتی در میان یهود معمول بود پید ٤۸:۲۲؛ و عبارت «تعلیم کمان» به گمان بعضی مقصود از سرود کمان میباشد چنانکه در موقع نوحه گری بر شاؤل و یوناتان وارد است و از اینجهة است که لفظ کمان درآیه۱سمو۱:۲۲ یافت میشود بطوریکه پنجکتاب اوّل کتاب مقدّس اسم خودرا از لفظ اوّل آن کتاب مأخوذ میدارند (ملاحظه در تیر)۰

کانچه. دا ۳:۵ و۱۰ آلت موسیقی است که ربی‌ها آنرا هم چون (نی‌انبانه) محسوب داشته دارای دو نی است که بیك کیسه چرمی وصل شده و صدای تیز و بلندی از آن حاصل میشود. کمانچه حالیّه آلتی است که دارای سه طرف میباشد و تخمیناً دارای ۵۰ سیم و دو مضراب سبك و نازك است که بتوسّط آنها زده می‌شود (ملاحظه در موزیك).

کلید. معروف است، اسبابی است که غالباً از فلزّات و گاهی از چوب ساخته از برای بستن و گشودن درها استعمال مینمایند داو ۲۵:۳. گاهی از اوقات کلید بحدی بزرك بود که آنرا برکتف خود گذارده حمل و نقل مینمودند اش ۲۲:۲۲، و عظمت کلید دلیل بر اهمیّت آن موضع بود و حمل کلید علامت امانت شخص و اهمیّت خدمتش می‌بود مت ۱۹:۱۶ چنانکه در این روزها نیز کلیدرا بشخص متدیّن و امین سپارند و این مطلب اسباب اطمینان واحترام‌آن شخص میباشد. گاهی از اوقات کلید بطور مجاز بر وسایط تعلیم دلالت نماید لو ۵۲:۱۱ و هم بر تسلّط مسیح بر جهنّم و موت مکا ۱: ۱۸ و۹:۱ و۲۰:۱ و بمعنی تسلّط و اقتدار روحانی بر نسل داود نیز میباشد مکا ۷:۳. بر آثار آشوری نقش کلیدهای عظیمه دیده شده است؛ و تسلیم کلید خزاین یا شهرها یا قلعه‌ها علامت تسلیم آنها است بشخص غالب یا فاتح.

کمر. قسمت اسفل پشت انسان ار ۶:۳۰ که شامل آلات اندرونی نیز میباشد پید ۳۵: ۱۱ ۱پاد ۱۹:۸ و نماینده مرکز قوت و اقتداریست تث ۱۱:۳۳ ایّوب ۱۶:۴۰ مز ۲۳:۶۹ اش ۳:۲۱؛ و کمررا با پلاس در ماتم می‌پوشانیدند و این علامت نوحه‌گری می‌بود پید ۳۴:۲۷.

کمر و کمربند. معروف است، اهل مشرق عموماً لباس بلندی که تقریباً بسر پاهای ایشان برسد میپوشند و چون اینگونه لباس مانع از دویدن و جنگیدن و سایر افعال و حرکات لازمه بود نا چار کمربندی بر زبران استوار دارند یو ۴:۱۳ و۵ و۱۲ بنا بر این نمونه قوت و چابکی و زرنگی است اسمو ۴:۲ ایّوب ۱۸:۱۲ اش ۵:٤۵ ار ۱۱:۱۳. کمر بستن یعنی از برای کار حاضر شدن و خدمتی‌را بانجام رسانیدن ۲پاد ۲۹:٤ اع ۸:۱۲ و یا منتظر شدن از برای صدور خطاب از جانب آقا و بزرگی لو ۱۲: ۳۵؛ قرص و محکم بستن کمر قصد از ازدیاد قوت تحمل و نمونه قوه و اقتدار مانند مسیح میباشد ایّوب ۳:۳۸ ار ۱۷:۱ اف ۱٤:٦ و ۱پط ۱۳:۱؛ سستی کمربند نشانه سستی در کار و حاضر نبودن از برای انجام عمل است اش۲۷:۵ و۱۱:۵. مردمان عام کمربند چرمی از برای کمر استعمال میکردند و بعضی از انبیا نیز کمربند چرمی بر کمر داشتند ۲پاد ۸:۱ مت ٤:۳ و شالها از کتان ار ۱:۱۳ و از ابریشیم که بعضی از

اوقات حاشیه دار بود ام ۲۴:۳۱ اش ۲۴:۳ دا ۵:۱۰ مکا ۱۳:۱ و ۶:۱۵ استعمال مینمودند وگاهی از اوقات اینگونه اشیارا برسم تعارف از برای کسی میفرستادند ۱ سمو ۴:۱۸ ۲ سمو ۱۱:۱۸؛ شالها غالباً پهن و بلند بوده دفعات چند بدور کمر پیچیده می‌شد و گاهی در عوض کیسه از برای حمل پول یا چیز دیگر مستعمل بوده آن‌را همیان مینامیدند مت ۱۰:۰۹ اعراب و اهالی مشرق فعلاً هم کمربندرا استعمال کرده خنجرهای خودرا برسم عبرانیان ایّام سلف در آنها فرو میبرند ۱ سمو ۱۳:۲۵ و ۲ سمو ۸:۲۰ کاتبان قلمدان خود و نجّاران اندازه و سطرآرای خودرا بکمر زده با خود میبردند حز ۲:۹؛ کمربند کاهنان از کتان لطیف بسیار نازك ترتیب یافته بر روی کمر چین ایشان بسته شده دفعات چند بدور کمرشان پیچیده میشد و هر دو سر آنرا از جلو آویخته تقریباً قریب سرپای ایشان میرسید خرو ۴:۲۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۲۹:۳۹ لا ۴:۱٦ اش ۲۱:۲۲ کمربند عجیب کاهن اعظم قسمتی از لباس او بود خرو ۸:۲۸ و ۵:۳۹.

کموش . (قهر و غلبه کننده) یکی از خدایان موآبیان است که قوم کموش بر آن مسمی بودند عد ۲۹:۲۱ و طایفه کموش ار ۴٦:۴۸ و خود کموش نجات موآبیان خوانده شده است. سلیمان عبادت کموشرا در اورشلیم داخل نمود ۱ پاد ۷:۱۱ و یوشیا آنرا بر انداخت ۲ پاد ۱۳:۲۳، و در یکی از نوشتجات که بر سنك یافت شده مینویسد که میشع پادشاه فتوحات خودرا بکموش نسبت میدهد ۲ پاد ۴:۳، ملاحظه در یبون.

و از صفاتیکه از برای کموش ذکر شده معلوم میشود که همان مولك خدای عمّونیان است و در ۲ پاد ۲۷:۳ مذکور است که میشع پسر خودرا در بالای حصار برای کموش قربانی کرد و نیز محقّق گشته که کموش همان فغور است.

کمهام . ۲ سمو ۳۷:۱۹ بسا میشود که پسر برزلای بوده است و لکن نمیتوان صراحة گفت چه که در ۱ پاد ۷:۲ وارد است؛ و بعضی‌را گمان چنان است که قطعهٔ زمینی که در جوار بیت واقعست و کمهام نام دارد به داود داده شده از آن پس جبروت کمهام خوانده شد ار ۱۷:۴۱.

کنّاره . (۱) عد ۱۱:۳۴ اسم دریای جلیل است که دریای کنّروت نیز خوانده شده است یوش ۳:۱۲ و ۲۷:۱۳.

(۲) اسم شهریست در کنار دریای جلیل که آن‌را جنیسارت میگفتند و درقسمت نفتالی واقع بود مت ۱۷:۳ یوش ۳۵:۱۹؛ بعضی بر آنند که موقعش بمسافت ۳ میل بشمال غربی طبریّه واقع و کنّروت نامیده میشد یوش ۲:۱۱ ۱ پاد ۲۰:۱۵.

کنالی . (مخفف کنینا است یعنی کسیکه خداوند اورا خلق فرموده است) لاوی بود

که در تطهیر قوم اشتراك میداشت نح ۹:۴۰

کنخریه. بندر شرقی قرنتس است که بر خلیج سارونی واقع و مرکز تجارت قرنتس با آسیا بود و مسافت نه میل از شهر دور بود، و بندر غربی قرنتس ینجوم بود؛ و کنخریه دارای کلیسائی بود که فیبی خادمه آن میبود روم ۱:۱۶ و پولس از آنجا برای افسس و سوریا حرکت نمود اع ۱۸: ۱۸ . خود کنخریه از معابد اصنام مملّو بود و فعلاً آنرا ککرس گویند.

کنداکه. (صاحب غلام) لقب قدیمی ملکه‌های حبش است، و فیلپس وزیر کنداکه در راه اورشلیم و غزّه وی‌را ملاقات نموده بمسیح هدایت یافت اع ۲۷:۸ـ۳۸، ملاحظه در فیلپس .

کندر. اینلفظ در عبری بمعنی سفید میباشد، و عبارت از صمغ سفید زرد چهره و درخشان و زود شکن تلخی است، و یکی از اجزای بخور مقدّس است که از برای خدمات هیکل تعیین شد خرو ۷:۳۰ و ۸ و ۳۴ـ۳۶، و آنرا تنها با آردنرم استعمال میکردند لا ۲:؛ پیاله رزّین پر از کندر نموده هر روزه بر دو قطار نان تقدمه گذارده میشد غز ۶:۳، و یکی از عطایائی است که مجوسیان برای منجی طفل تقدیم نمودند مت۲:۱۱ . بهترین کندر در عربستان یافت می‌شود اش ۶:۶۰ ار ۲۰:۶ لکن حال در مشرق افریقا و هند از درخت «بسفلیا سراتا» تحصیل می‌شود: یعنی پوست ایندرخت را بتوسّط اسبابی زخم نموده این صمغ از او می‌تراود، ارتفاع درخت مذکور ۴۰ قدم است، «اولیبانوم» یا شبیه آن حالا در کلیساهای یونانی و رومی مستعمل است (ملاحظه در بخور).

کنده . اسبابی است که از برای ضبط و محافظه و رنج دادن اسیران در کار بود ایّوب ۲۷:۱۳ و۳۳:۱۱؛ و کنده بدینطور است‌که چوبیرا طولاً بریده بدو نیمه متساوی قطع نموده در هر یك از آنها دو سوراخ بشکل نیم دایرهٔ بریده که چون در برابر یك دیگر آورده شود دایرهٔ تشکیل دهند و از آن پس شخص مقصّررا در جلو آن قطعهٔ زیرین نشانیده ساقهایش‌را در نیم دایرهٔ آن گذارند و بعد از آن قطعه زبرین‌را بر بالای آن گذارند و محکم کنند، و ساقهای مقصّر در نهایت استحکام در میان آن دایره که از هر دو قطعه متشکّل میشود میماند؛ و گاهی سوراخهارا مخصوصاً دور از یکدیگر قرار میدادند که بدین واسطه اسباب عذاب مقصّر بیشتر فراهم شود؛ و از جمله اشخاصی که بواسطه کنده معذّب گشتند یکی ارمیای نبی است ار ۲:۲۰ و پولس و سیلاس اع ۲۴:۱۶.

کنیسه . اینلفظ در یونانی بمعنی مجلس است، و هر گاه مقصود از ذکر مجلس مدّتی وشهری باشد بمحفل وجماعت ترجمه می‌شود اع ۴۱:۱۹ و چون مقصود از مجلس و جماعت دینی باشد به کنیسه ترجمه شود

اع ۲:٤۷. علاوه بر اینها کنیسه معانی متعدّده دارد، منجمله دلالت بر جماعت مؤمنین عموماً مینماید مت ۱٦:۱۸ اف ۱:۲۲ و گاهی مقصود از جماعت مسیحیان یك شهر میباشد مثل کلیسای اورشلیم اع ۱۵:٤ و انطاکیه اع ۱۳:۱ یا تسالونیکی ۲ تسلو ۱:۱ یا قورنتس ۱قر ۱:۲ و گاهی از اوقات لفظ کلیسا اشاره بجماعت اسرائیلیان میباشد اع ۷:۳۸ عب ۲:۱۲ و وقتی مقصود از بنای مختّص به عبادت مسیحیان است اع ۱۱:۲٦ و ۱قر ۱۱:۱۸.

گاهی از اوقات معنی یك جماعت واحد از مؤمنین میباشد اع ۱٤:۲۳ روم ۱٦:۱۹ کل٤:۱۵ فل۲:، و یك دفعه هم از برای کلیسای آسمانی میباشد چنانکه در عب ۱۲: ۲۳ وارد است «در کلیسای نخست زادگانیکه در آسمان مکتوبند» چنانکه پولس رسول میگوید که کلیسا جسد مسیح است فل ۱:۲٤؛ و بسا می‌شود که کلیسائی که قصد عمومی مؤمنین است بملکوت خدا تعبیر شود. کلیسای مسیحی در روز پنجاهم بعد از قیام مسیح بر قرار گردیده متدرجاً تا باقصای زمین امتداد یافت.

کنعان . (حلیم و بردبار) پسر چهارمین حام است پید ۱۰:٦ و ۱تو ۱:۸ وی جدّ قبایل و طوایف است که در اراضی غربی اردن سکونت میداشتند، وحضرت نوح حام‌را که جدّ کنعانیان است لعنت نمود زیرا که هتك احترام پدر خودرا نموده از وی حیا نکرد پید ۹:۲۰-۲۵، علیهذا تمامی قوم کنعانیان این لعنت‌را بر خـود بر داشت نمودند چه که در ایّام افتتاح فلسطـین اسرائیلیان اکثر ایشانرا بقتل رسانیدند و ما بقیرا که از دهان شمشیر رهائی یافته بودند طوق عبودیّت بر گردن نهادند.

زمین کنعان همان زمینی‌را گویند کـه ذریّه کنعان در آنجا سکونت ورزیدند و از جانب خداوند به بنی اسرائیل داده شد خرو ٦:٤ لا ۲۵:۳۸. حدود اصلی کنعان از طرف شمال از طریق حمات بشمال لبنان و از طرف مشرق دشت سوریّه و دشت العرب بطرف جنوب، لکن از طرف مغرب تماماً بساحل دریای متوسّط امتداد نمی‌یافت چه که هنوز فلسطینیان در آن باقی بودند پید ۱۰:۱۵ صف ۲:۵ که فلسطینیان‌را کریتیان نامیده‌اند.

و پس از آنکه اراضی کنعان بتوسّط بنی اسرائیل مفتوح گشت نام کنعان بزمین اسرائیل اسمو ۱۳:۱۹ و زمین مقدّس زك ۲:۱۲ و زمین موعود عب ۱۱:۹ و زمین عبرانیان پید ٤۰:۱۵ مبدل گردید و وجه تسمیهٔ آن بزمین عبرانیان از آن جهت است که ملك ذریه عابر که یکی اجداد ابراهیم است بوده .

قبل از آنکه یوشع زمین کنعان‌را مفتوح سازد اقوام و طوایف بسیاری در آن سکنا داشتند همچو حتّیان (ملاحظه در حتّیان) و

یبوسیان و اموریان و جرجاشیان و حویان و فریزیان و عرقیان و سینیان و اروادیان و صماریان و حمائیان پید ۱۰:۱۵-۱۹؛ از آن پس اسم کنعانیان بیك سبط اطلاق میشد که باشش سبط دیگر در آنجا سکونت میداشتند۰

تارح، بقصد اراضی حرکت نمود لکن بدآنجا نرسید پید ۱۱:۳۱ و ابراهیم در آنجا سکونت ورزیده وعدهٔ ملکیّت آن بوی داده شد پید ۱۲:۵ و۸ و غیره؛ از آن پس اسحق و یعقوب و اولادهٔ او در آن سکنا گزیدند پید ۲۶:-۴۵: و چون قحطی در آنجا پدیدار گشت یعقوب کنعانرا ترك نمود پید ۴۶: در مصر سکونت ورزید۰ پس از خروج بنی اسرائیل از مصر جاسوسان اراضی کنعان‌را گردش نمودند عد ۱۳:۲ و موسی نیز از وادی اردن آنجارا ملاحظه فرمود تث ۳۴:۱-۵ بعد از آن یوشع بن نون آنرا مفتوح ساخته یوش ۱۱:۲۳ بحکم قرعه در میان اسباط اثنی‌عشر تقسیم نمود یوش ۱۳: ۷، و کنعان‌را بعد از افتتاح یوشع پادشاهی یابین نام بود داوران ۴:۲۰

در هیکل کرنك که در ارض سعید واقع است جدولی مثلث از شهرهای کنعان دیده شده که دارای ۱۱۸ یا ۱۱۹ شهر است که امکان دارد همان شهرهائی باشد که تونمیس سیم قبل از ایّام یوشع آنهارا مفتوح ساخت

(ملاحظه در یهودا، اسرائیل و فلسطین)۰

کنّه. حز ۲۷:۲۳، ملاحظه در کلنه۰

کنیاهو. ار ۲۲:۲۴ و۲۸ و۳۷:۱ پسر یهویاقیم و همان یهویاکین میباشدکه یکنینانیز نوشته میشود ۱تو ۳:۱۷ مت ۱:۱۲۰

کنیز. زنی‌را گویند که بدون نکاح با مردی زناشوئی نماید و همچون ملك او محسوب شود، لکن در کتاب مقدّس قصد از زن شرعی درجهٔ دوّم است، و فرقش با زن صحیح آن است که نکاح زن صحیح با شرایط مهمّه بعمل میاید و نکاح کنیز در عدم شرایط مسطور است و فقط با نامزد کردن بانجام میرسد و با خود جهیزنیا و رد و در امورات خانه هم مطلق العنان نمیباشد، بدین لحاظ ممکن بود که ویرا مردود ساخته با عطای عطیّه بیرون کنند و از خانه خارج نمایند پید۲۱:۱۴ و با فرزندانش نیز بهمین قسم معمول میداشتند و در ارثیّه پدر شریك و سهیم نبودند پید ۲۵:۶۰ سبب نگاهداشتن کنیز بر حسب آنچه که از تاریخ ابراهیم و یعقوب مستفاد میشود نا زادی زن منکوحه بوده است پید ۱۶:۳ و طالب گشتن زوج و زوجه از برای اولاد؛ و فرزندان کنیز شرعاً اولاد محسوب اند و بسیار اوقات همچو فرزندان زن منکوحه محسوب اند؛ ولی پس از ایّام ابراهیم خلیل و یعقوب داشتن‌کنیز عمومیت یافته شریعت موسوی نیز سفارش توجه احوال ایشان‌را نموده است که ظلم

در حق ایشان واقع نشود خرو ۲۱:۷ـ۹ تث ۲۱:۱۰ـ۲۴ لکن بهیچ وجه امر نفرمود و صحه بر آن نگذاشت. انجیل حکم اولین نکاح‌را تجدید فرموده پید ۲۴:۲ مت ۱۹: ۵ اقر ۲:۷ و داشتن کنیز که سابقاً قبیح بود حالا اقبح و با زنا کاری مساوی است.

کوارطس (چهارم). مسیحی بود که در قرنتس سکونت داشت و تحیات خودرا بواسطه پولس برومیه میفرستد روم ۱۶: ۲۳.

کوپ . قومیکه در افریقای شمالی در نزدیك مصر سکونت داشتند حز ۳۰:۵.

کوت . ۲ پاد ۱۷:۲۴و۳۰ شهری از آشور است که بمسافت ۱۵ میل بشمال شرقی بابل واقع و در آنجا خشتی از زمان نبوکدنصر باقی است که اسم این شهر بر آن نوشته شده است. این شهر دارای مدرسهٔ عظیمی بود که آشور با نیپال الواحیرا که تاریخ خلقت بر طبق تقالید آشوریان در آنها مکتوب بود از آنجا آورد.

کوچه . لو ۱۴:۲۱ لفظ یونانی و عبری که بکوچه ترجمه شده است بمعنی شاهراه پهن عام است پید ۱۹:۲ داو ۱۹:۱۵ ۲سمو ۲۱:۱۲ لو ۱۳:۲۶ و بعضی اوقات قصد از میدان وسیعی است که در جلو دروازه شهر یا مجمع عام میباشد تث ۱۳:۱۶ عز ۱۰:۹ نح ۸:۱ و۳ و۱۶ و اس۴:۶. مردم اهالی شهر خوش داشتند که قطعه فرشی در آنجا گسترانیده بنشینند چنانکه اتراك حالیه معمول میدارند اسمو ۴:۱۳ و ایوب ۲۹:۷ و ساعات نماز نیز در آنجا عبادت میکردند مت ۶:۵؛ اما اغلب کوچه‌ها در بهترین شهرهای مشرق زمین تا کنون هم مثل ایام قدیم تنك و سایه گسترند و آنهارا سنك فرشی نیست و بواسطه نداشتن ماشین چرخ و کالسکه و امثال آن زمین‌های آنها نا صاف است در شب‌ها تاریك و غالباً پنجره بطرف کوچه ندارند ار ۱:۵ ینا ۲:۱۹ می ۷:۱۰ اع ۱۲: ۱۰. یوسفون مورخ می نویسد که کوچه‌های مغرب زمین حالیه باسم مخصوص نامیده میشوند؛ گاهی از اوقات کوچه‌ها مثل بازارهای شهرهای حالیه دارای دکانهای مخصوص بوده کوچه‌را نیز باسم آنها مینامیدند نح۳:۳۱ و۳۲، مثل کوچه خبازان ار ۳۷:۲۱ و وادی پنیرفروشان؛ و کوچه‌های مخصوص از برای تجار ترتیب داده میشد ۱ پاد ۲۰:۳۴.

کوچه‌ها در شهرهای جدید دارای دروازه‌هائی هستند که در شب بسته و قفل می‌شوند و مثل ایام قدیم کشیکچیان دارند غز ۳:۳؛ کوچه معروفی در دمشق که براست معروف بوده است اع ۹:۱۱ از قرار معلوم در قدیم الایام هم مثل ایام حالیه تنك بوده است لکن در ایام رومانیان پهن و بتوسط ستونها بسه قسمت منقسم شده باندازه یك میل مسافت داشت که شهررا از وسط تقاطع مینمود.

کوره. معروفست، و محلّی است که فلزات و معدنیات‌را در آنجا بتابند یا آب نمایند ام۱۷:۳، و اینلفظ را از برای دلالت بر مشقّات و زحمات بکار برند چه که آنها سبب و واسطه قال گذاردن و پاك ساختن نفس است اش ۱۰:۴۸؛ و چون حرارت کورهٔ آهن شدید و در نهایت ازدیاد است علیهذا بطور مجاز بر شدت و ازدیاد و مشقّات و بلایائی که بر مؤمنین وارد میگردد اطلاق میشود مت ۲۰:۴ ۱پاد ۵۱:۸ ار ۴:۱۱؛ و کوره‌را از برای تمیز نمودن کثافت و خبائت نقره استعمال مینمودند حز ۱۸:۲۲۰

کورس. (آفتاب) مؤسّس سلطنت فارس و فاتح ممالك دیگر است و خداوند متعال ویرا از برای اجرای مقاصد خیریّه که نسبت بقوم یهود در نظر داشت بر گزید چنانکه اشعیای نبی نبوت فرمود اش ۴۴:



قبر کورس

۲۸ و۴۵:۱ـ۷ مقابل ۲تو ۲۲:۳۶ و عز ۱:۱ـ۴ دا ۲۸:۶۰ خلاصه وی پور کمبسیس و برادر زادهٔ داریوش مدی سیاکسرس بود و در شخص خودش قوّوت ممالك فارس و مدی جمع بود؛ و مشهورترین شهرهائیکه مفتوح ساخت یکی بابل است که در سال ۵۳۸ قبل از مسیح مفتوح گشت و از آن پس امر برجوع یهود نمود در حالتی که مدّت هفتاد سال در اسیری بابل بسر برده بودند و از خزانهٔ خاصهٔ مالی فراوان از برای دو باره بر آوردن آن بخشید؛ و دانیال در اینوقت در دیوانخانه کورس بود دا ۲۸:۶۰ و کورس بواسطه زخمی که در جنك در سال ۵۲۵ قبل از مسیح بوی وارد آمده بود بدرود جهان گفت۰

کورعاشان. اسمو ۳۰:۳۰ همان عاشان است که در نصیب شمعون واقع است، ملاحظه در عاشان۰

کوری. معروف است بدآنکه کوری در مشرق زمین بواسطه حرارت و تابش آفتاب و زیادی گرد و غبار بسیار است؛ و علاوه بر این بعضی از سلاطین اسیران خودرا بکوری سیاست مینمودند یعنی جهان بین ایشان‌را میکندند داو۲۱:۱۶ و اسمو۱۱: ۲ و۲پاد ۷:۲؛ و گاهی از اوقات هم خدا یتعالی مردم‌را بواسطه خطایای آنها بکوری مبتلا مینمود پید ۱۱:۱۹ و۲پاد ۱۸:۶ اع ۸:۹ و۱۱:۱۳۰

کوزه. ظرف کوچکی است که از برای نگاهداشتن آب و سایر مایعات مستعمل است اسمو ۱۱:۲۶ ۱پاد ۱۲:۱۷ و۱۹:۶؛ و



ظروف گلی

ترکیب کوزهای قدیم که فعلاً هم در مشرق معمول است از اشکال فوق معلوم میشود.

کوس. جزیره ایست در بحر ایجی بشمال غربی رودس اع ۲۱:۱.

کوش. (سیاه) ۱، اوّل زادهٔ حام که او همان نمرود است پید ۶:۱۰ و۷ و۸ و ۱تو ۱:۸ و۹ و۱۰.

(۲) مملکتی که در نزدیکی جیحون بود پید ۱۳:۲.

(۳) بلادی که بعضی از نسل کوش در آن ساکن بودند و در حبشه واقع بود حز ۱۰:۲۹ و شامل نوبیا و سنار و کردوفان و شمالی حبش بود و گاهی از اوقات بر افریقا که در جنوب مصر بود دلالت مینمود، و کوش مملکت کوهستانی است کـه طرف جنوبیش ۸۰۰۰ قدم ارتفاع دارد.

بعضی از اولاد حام در این نقطه سکونت داشته بلند قامت و سیاه فام بودند اش ۴۵: ۱۴ ار ۱۳:۲۳. و بسیاری از ایشان خواجه سرایان در بار شاهی بوده اند ار ۳۸:۷ـ۱۳ اع ۸:۲۷ـ۳۸. و گاهی از اوقات کوش با مصر و سبا اش ۲۰:۴ و۴۳:۳ و۴۵:۱۴ و فوت ار ۴۶:۹ و لود و کوب حز ۳۰:۵ و لوبیّین و سکیین ذکر میشود ۲تو ۱۲:۳. و موسی زنی کوشی از برای خویش تزویج نمود اعد ۱۲:۱. و در عساکر شیشق کوشیان بودند ۲تو ۱۲:۳. و زارح شهریار حبشی هزار هزار سپاهی گرد آورده بملاقات آسا شهریار یهودا شتافت ۲تو ۱۴:۹ـ۱۲. کوش از برای داشتن یا قوت مشهور بود ایّوب ۲۸:۱۹ و با اسرائیلیان تجارت میکرد اش ۴۵:۱۴.

و اشعیای نبی در باب ۲۰:۴ و۵ از صحیفه خود نبّوت فرمود که کوش آشوررا گردن نهد و در میان نوشتجات آشّوری که در موزهٔ بریطانیا موجود است فقرات چند- یست که مؤیّد نبّوت مرقوم وداعی بر اثبات و اتمام آن است. خلاصه در کتب سایر انبیاء هم نبّوات در خصوص کوش بسیار است مز ۶۸:۳۱ و۸۷:۴ دا ۱۱:۴۳ صف ۲:۱۲.

کوش هزار سال قبل از مسیح جزء امم متمّدنه دنیا محسوب بوده و شرایع و قوانین کهنهٔ آنجا بر قوم استیلا داشته است؛ و در قرن هشتم قبل از مسیح قومی از کوشیان بر مصر سفلی تسلّط یافته اوّلین پادشاه ایشان سوا نام داشت ۲پاد ۱۷:۲۴ و هوشیع شهریار

اسرائیل‌را امداد مینمود. گویند که در زمان سلطنت بسا میتخوس یعنی ٦۳۰ قبل از مسیح ۲٤۰۰۰۰ از عساکر مصر ترك وطن گفته در کوش سکونت ورزیدند، و در سال ۵۳۰ قبل از مسیح کامبوزیا شهریار فارس بمصر لشگر کشیده پس از آنکه دل از فتح آنجا فارغ ساخته بود بفتح کوش پرداخت. و در سال ۲۲ قبل از مسیح رومانیان بر کنداکه ملکهٔ حبش که همان کوش باشد غلبه یافته آنرا مفتوح ساختند.

کوشان. حب ۷:۳ بعضی‌را گمان چنان است که مقصود از این لفظ ملکه کوش میباشد و دیگران بر آنند که قصد از ملك کوش است.

کوشان رشعتایم. داو ۳:۸ـ۱۰ پادشاه ارام النّهرین کـه بنی اسرائیل‌را جـور میکرد تا وقتیکه خداوند مخلّصی همچو عتنیئیل ابن قناز برادر کالب از برای ایشان فراهم کرد.

کوشیّه. زوجهٔ موسی بود عد ۱:۱۲ و دور نیست که ویرا بعد از فوت صفوره مدیانیّه تزویج کرد.

کوه. بدانکه موسی فلسطین‌را بواسطه کثرت تل‌ها و کوههایش به بلاد کوهستان ملقّب نمود (ملاحظه در لبنان وکرمل) لکن باید دانست که کوههای آنجا آن مملکت‌را مثل دیوار احـاطه نموده است بلکـه در اطراف بانواع مختلف یافت میشود. امّا لفظ «کوههای اسرائیل» که در حز ۱:۳٦ واقع است قصد از تمام آن مملکت میباشد زیرا که کلیّةً کوهستانست؛ و باید دانست که بسیاری از کوههای فلسطین‌را زراعت مینمودند. لفظ کوه در نوشتجات و اشعار شعرا و انبیای عبرانی بطریق مجاز بسیار یافت میشود چنانکه بعضی از اوقات اشاره بزحمات و سختی‌های شدید میباشد زك ۷:٤ و بعضی اوقات قصد از انقلاب آینده میباشد: چنانکه در مز ۳:٤٦ گوید «وکوهها از سر گشتی آن متزلزل کردند» و در مز ۵:۹۷ گوید «کوهها از حضور خداوند مثل موم گداخته میشود» و مقصود آنست که خداوند موانع و شدائدرا در نهایت سهولت و سرعت رفع تواند نمود. اشعیای نبی نیز در باب ۱۰:٥٤ از صحیفهٔ خود به محبّت ازلی حضرت قادر القهّار اشاره نموده می‌فرماید «هرآینه کوهها زایل خواهد شد و تلّهـا متحرّك خواهد گردید لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد» و داود نیز در باب ۷:۳۰ از مزامیر خود می‌فرماید «ایخداوند برضامندی خود کوه مرا در قوّت ثابت گردانیدی» و تشبیه کامل آن است که داود در مز ۲:۱۲٥ می‌فرماید «کوهها گرداگرد اورشلیم است وخداوندگرداگرد قوم خود» و حضرت ارمیای نبی در ۲۳:۳ از صحیفهٔ خود میفرماید «بدرستیکه ازدحام کوه‌ها از تلّهـا باطل میباشد زیرا بدرستیکه نجـات

اسرائیل در یهوه خدای ما است» و قصد از ذکر این آیه آنستکه استحکام ایمان و توکّل و اعتمادی‌را که بخدا دارد بیان نماید. و در اش ۲:۲ و ۹:۱۱ و دا ۳۵:۲ ملکوت مسیح‌را بکوه تشبیه نموده است، ملاحظه در تّل.

کوه خالق . یوش ۱۷:۱۱ و۷:۱۲ بعضی بر آنند که آن از سلسلهٔ کوه‌هائی است که محاذی بئرشبع و دیگران بر اینکه همان کوه عقربیم است که در هشت میلی دریای لوط واقع میباشد.

کوه یعاریم . ملاحظه در یعاریم.

کوههای اباریم . سرود ۸:۲ همان کوههائی است که مجاور سلسله کوه لبنان میباشد.

کوه جلعاد . (۱) کوهی میباشد که در طرف جنوبی یبوق واقع ارتفاعش ٤ هزار قدم و طولش از ٥ الی ٦ میل میباشد و از شرق بغرب ممتّد است.

(۲) کوهی است در غربی اردن که یك قسمت از عساکر جدعون از آنجا مراجعت نمودند داو ۳:۷.

کوه زیتون . اینکوه در نزدیکی اورشلیم و در طرف شرقی آن واقع است بطوری‌که از بالای آن تمامی شاه راهها و کوچه‌های شهر دیده شود و پر واضح است که از کثرت وجود درختان زیتون در آنجا آنرا کوه زیتون نامیدند و فعلاً هم درختان تناور زیتون در آنجا موجودند. کوه زیتون در کتب عهد قدیم باسماء مختلفه مذکور است مثل کوه زیتون ۲سمو ۳۰:۱۵ و زك ٤:١٤ و کوه نحع ۱۵:۸ و کوهی که روبروی اورشلیم است ۱پاد ۷:۱۱ و کوهی که بر طرف مشرقی شهر است حز ۲۳:۱۱ و کوه هلاك ۲پاد ۱۳:۲۳. در عهد جدید نیز بسیار وارد گشته است زیرا که آن موضع در نظر خداوند ما عیسی مسیح بسیار پسندیده بود و بسیار از حوادث ایّام زندگانی آن حضرت درآنجا واقع شد مت ۱:۲۱ و۳:۲٤ و۳۰:۲٦ و مر ۱:۱۱ و۳:۱۳ و۲٦:١٤ و لو ۲۹:۱۹ و۳۷ و۳۹:۲۲ و یو ۱:۸ و اع ۱۲:۱ و آن همان است که الآن بکوه طور مسمّی است و در دامنهٔ کوه بیت عنیا که همان العازریّه باشد واقع است یو ۱:۱۱ لو ۲۹:۱۹ و ۲۸ و۳۷:۲۱، و آن جائی است که العازر و مرثا و مریم در آنجا بوده و معجزهٔ بزرك در آنجا واقع شد یو ۱:۱۲ و هم آن یك هفته قبل از صلیب شدنش در آنجا بود مت ۱:۲۱ و مر ۱:۱۱ و از اینجا باورشلیم نزدیکی جسته بر آن گریست و بر حکمرانی هولناکی که بر آن معلّق است نبّوت فرمود مت ۳:۲٤ و قبل از تسلیم شدنش در بستانی که در دامنهٔ آن کوه است دعا خواند مت ۳٦:۲٦ مر ۳۲:١٤ و از قلهٔ این کوه بآسمان صعود نمود لو ٥١:٢٤ اع ۱۲:۱.

و کوه زیتون‌را یك قلّه نیست بلکه چهار قله دارد و بعضی گویند که صاحب شش قلّه است و تلّ سکوپس‌را بشمال و تلّ المعصیه‌را بجنوب قرار میدهند. تلّ‌سکوپس (تخمیناً ۳۰۰۰ قدم بالاتر از سطح دریاست) و وادی قدرون در میانهٔ کوه زیتون و قدس شریف فاصله است امّا قلّه‌هائیکه بر جنوب سکوپس واقع است اینانند: (۱) مردان جلیل و وجه تسمیه‌اش باین اسم این است گویند آن دو ملك آنجا ایستاده رسولان‌را مخاطب ساختند اع ۱:۱۱ و این قلّهٔ ۲۶۸۲ قدم بالاتر از دریاست. (۲) کوه صعود است که ۲۶۶۵ قدم مرتفع و محلّ عمارات عالیه ایست که من جمله کلیسیای هیلانه میباشد که راهبان آن اثر قدم مسیح‌را در وقت صعودش در آنجا نشان میدهند و هم موضعی را که وی دعای ربانی‌را به رسولان خود تعلیم فرمود بنمایند، لکن پر واضح است که محلّ صعود حقیقی همان جائیست که نزدیك العازریّه میباشد لو ۲۴:۵ و۵۱. (۳) کوه جبل الأنبیا و وجه تسمیهٔ آن از قبریست در آنجا که آنرا قبر انبیا گویند. (۴) کوه جبل المعصیه میباشد که تخمیناً ۱۰۰۰ ذرع از جبل الأنبیا دورتر میباشد و چون در آنجا بت پرستی بسیار شد لهذا آنرا جبل المعصیه نامیدند.

باید دانست در میانهٔ این قلّه‌ها حفره‌ها و چالهای عمیقه بهیچ وجه نمیباشد و کوه زیتون در قدیم الأیّام دارای درختان زیتون و انجیر و «لطیم» و «سندیان» و خرما بوده است و در نزدیکی قلهٔ آن دو درخت سرو معظم بوده که در زیر آنها چهار دکان کبوتر فروشی‌می‌داشتند و از آن درختان فعلاً جز زیتون و انجیر چیزی باقی نیست.

کولسی. شهری از فریجیّه است که بر رود لیکوس که از فروع میاندراست بمسافت ۱۲ میل از لادوکیّه واقع بود و پولس رساله از برای کلیسای کولسی نوشت کو ۱: ۲ و دور نیست که در سفرسوّم رسالت خود بکولسی رفت اع ۱۸:۲۳ و۱۹:۱۰ و از کولسی جز خرابه‌های بسیار چیزی باقی نیست و قریهٔ در آنجا موجود که آنرا کرونوس گویند.

کولوسی. شهری از شهرهای فریجیّه و برتلّی که قریب بنقطهٔ اتّصال رود لیکوس و میندر بود قریب بشهرهای هیراپولیس و لاودکیّه واقع بود کو ۱:۲ و۴:۱۳ و۱۵. در این نواحی در سال دهم سلطنت نرون تخمیناً در سال ۶۵ میلادی زلزلهٔ پدید گشته آندو شهر با کولوسی خراب شد و در این وقت پولس هنوز در حیات بود، و مجدّداً آباد شد. بنظر میرسد که کلیسائی که در این شهر بود و پولس هم نامه بکـولوسیان‌را بان نوشت بتوسّط اپفراس تشکیل یافته بود کو ۱:۳ مقابل ۱:۷ و۸ و۹ تا ۴:۱۲ و۱۳. فلیمون و انیسمس و ارچپس هم در آنجا سکونت داشتند، و الآن آثار

آن قریب عکاینکه کوناس خوانده میشود باقی است.

رساله کولوسیان . این نامه بتوسّط پولس نگارش یافت یعنی در زمان حبس اوّلی او در رومیّه که در سال ٦۲ میلادی اتّفاق افتاد نگاشته شد و باعث نگارش آن اطلاعی بودکه اپفراس در بارهٔ حالت باطنیّ کلیسا بدو آورده بود کو ١:٦ـ٨ و بنظر میرسد که پولس تابحال در آنجا مسافرت نکرده بود کو ١:٢. هر چند ظـاهراً یهودی فیلسوفی که دین مسیح‌را قبول کرده لکن کمافی‌السابق بر حسب اعتقادات باطلهٔ خود احترام بشریعت یهـود مینمـود و بعضی اشتباهات دیگررا هم مخلوط میساخت در آن کلیسا بسر افرازی که اسباب خطر بود رسید؛ پولس نشان میدهد که تمام امید نجات ما در مسیح است چه که فقط او واسطه ایست کـه در او تمامی کاملیّت سـاکن است و کولوسیان‌را از اشتباهاتی که در میان ایشان پیدا شده و بانجیل ضدّیت داشت میاگاهاند و با دلایل و براهین متین و دلکش آنها را بخوی و رفتاریکه شایستهٔ مسیحیان باشد ترغیب مینماید. این نامه در همانوقتیکه نامه افسسیان نوشته شد نگارش یافت و بتوسّط همان اشخاص نیز فرستاده شد، و این هر دو مثل هم و با هم نیز باید مطالعه شود.

کلونیّه . شهر یا مقاطعه ایست کـه مؤسّس آن رومانی بوده تمامی شرایع و رسوم رومانیان در آنجا جاری و مستولی بود و اهالی حقوق رعیّتی و تبعیّت رومرا داشتند اع ١٢:١٦.

کیدون . ١تو ٩:١٣ شخصی است که در ٢شمو ٦:٦ ناکتون خوانده شده است و ویرا در نزدیکی اورشلیم مزرعهٔ بود وپس از وقوع واقعه عزّا آنموضع‌را فارص عزّا نامیدند.

کیرینیوس . شخصی است که دو مرتبه والی سوریّه شد : دفعه اوّل از سال ٤ قبل از مسیح تا سال اوّل قبل از مسیح، از آن پس از سال ٦ـ١١ میلادی بود. در زمان والی گری اوّلش اسم نویسی اوّل واقع شد که در لو ٢:٢ مکتوب است و این مطلب سبب حاضر شـدن یوسف و مریم به بیت‌لحم گردید؛ سپس اسم نویسی دوّمین در سال ٦ میلادی واقع شد که در اع ٣٧:٥ و در یوسیفوس مذکور است.

کیسه . معروف است، و غیر از کیسه ایست که تجّار از برای حمل نقد و حمل و نقل وزنه‌های قپان به کار میبردند تث ١٣:٢٥ ام ١:١٤ اش ٦:٤٦ می ١١:٦ لو ٤:١٠ و١٢:٤٣ و٣٥:٢٢و٣٦؛ وکمربند‌های قدیم مثل کمربندهای حالیّه مشرق زمین در عوض کیسه به کار برده میشد مت ٩:١٠ مر ٨:٦، یعنی قسمتی از آن‌را دو لا کرده اطرافش‌را دوخته دهنش‌را با دهنه چرمی مسدود میکردند.

کیل. یو ۲:۶ پیمانهٔ یونانی است که مقابل «بت» عبری و باندازه نه من تبریز میباشد. البتّه مقدار شرابی که اعجازاً در قانای جلیل ساخته شد بسیار بود ولی جمعیت هم زیاد بود و عیش و سور یا ولیمه تمام هفته طول میکشد داو ۱۲:۱۴ و احتمال کلّی میرود که بسا اشخاص بواسطه شنیدن معجزه مذکور بدانجا کشانیده شدند.

گ

گاذر. اینلفظ در اصل عبرانی بمعنی زیرپا کردن است و با اینکار نیز مناسبت کلّی دارد زیرا که گاذر لباس‌را لگدمال میکند و صابون بان میمالد تا پاك و سفید شود و عبرانیان قدیم لباس خودرا در خانه‌هایشان می‌شستند خرو ۱۹:۱۰ و لکن گاذران تا زمان ملوك در کار خود استقلالی نداشتند ۲پاد ۱۸:۱۷ و اش ۷:۲ و۳۶:۲ مر۹:۳ و از جمله چیزهائی که از برای سفیدگری لباس بکار میبردند شوره ام ۲۵:۲۰ ار ۲:۲۲ و اشنان بود ایّوب ۹:۳۰ ار ۲:۲۲ ملا ۳:۲ و طباشیررا نیز به کار می‌بردند و چون اینکار اسباب پیدا شدن بویهای نامطبوع میشود از آن جهت جایش در بیرون شهر و بمزرعه گاذران معروف و در نزد چشمه بالائی جیحون میبود ۲پاد ۱۸:۱۷ اش ۷:۳ و۳۶:۲ و در نزد عین روجل هم محلّی از برای گاذری بود.

گاو. حیوان اهلی مشهوریست که بموافق شریعت یهود پاك و بسیار قوی و گاه شخم صبور میباشد. دولت و مکنت اجداد متقدّمین غالب اوقات گله گاو بوده پید ۲۴:۳۵ ایّوب ۱:۳ وگاوهارا برای شخم تث ۲۲:۱۰ ۱پاد ۱۹:۱۹ ایّوب۱:۱٤ ام۱٤:٤ اش۳۰:۲٤ و کشیدن عرابه اعد ۷:۳ و۷ و۸ وکوبیدن خرمن تث ۲۵:٤ اقر ۹:۹ تربیت میکردند و گاهی از اوقات آنهارا ذبح کرده می‌خوردند ۱پاد ۱۹:۲۱ و۱تو ۱۲:۳۹ و۴۰ مت ۲۲:٤. دهان آنهارا در زمان خرمن کوبی نمی‌بستند چنانکه در تث ۲۵:٤ می‌نویسد «دهن گاورا هنگامیکه خرمن‌را خورد میکند مبنده بلکه در حین شخم کردن علفهای خوب و نیکو باو میدادند اش ۳۰:۲٤ و در لو ۱٤:۱۹ نیز در باره امتحان کردن آنها مذکور است ارمیای نبی نیز در فصل ۳۱:۱۸ میفرماید «مثل گوساله کار آزموده نشده باشد».

گاوآهن. اولاً باید دانست که گاوآهن عبرانیان بعینه مثل گاوآهن معموله سوریّه بوده است و هنگامی‌که در تحت عبودیّت فلسطینیان گرفتار آمدند بیل و تبر و تیشه و گاوآهن خودرا بنزد فلسطینیان برده تیز می‌نمودند ۱شمو ۱۳:۲۰ و برزگر هنگام شیاریکدست خودرا به حیش گذارده

لو ۹:۶۲ منسارا بدست دیگر میگرفت تا بدینواسطه تمام آن تیغه بالتّساوی بزمین فرو رود و در مشرق زمین بیش از یکجفت برای زراعت استعمال نمینمودند و اکثر اوقات بیك گاو یا الاغ یا شتری اکتفا می‌کردند چنانکه فعلاً هم معمول است و اهالی صور یوغ بر گردن گاو و الاغ جفت کرده میگذاردند بدون اینکه بآیه که در تث ۲۲: ۱۰ وارد شده توجه نمایند و بسا میشد که بیشتر از یك جفت در مزرعه شیار کنند چنانکه در ۱ پاد ۱۹:۱۹ در باره الیشع و ملازمانش وارد است و چنانکه معلوم است در آن وقت زمین‌را قبل از آمدن زمستان شیار مینمودند تا باران‌را بخوبی به خود بکشد و اکثر اوقات زمین‌را دو باره شیار کرده تخم میپاشیدند و خاك بر روی آن بر میگردانیدند.

گاووحشی. حیوانی است دارای یك شاخ و در عبری آنرا ریم گویند و بمعنی راست میباشد و اینکلمه دخلی بتعدد شاخها ندارد تث ۱۷:۳۳. ریم در کتاب مقدّس در جزو رمه‌ها مذکور است اش ۶:۳٤ و۷. خلاصه در این اوقات معلوم کرده اند که این حیوان عظیم الجثّه شبیه به کرکدن بوده است و باس‌پرام‌جینیوس که حالا یافت می‌شود دارای قوّت بسیار و بسیار چابك است مثل آن گاویکه بر منارهای آشوریّه منقوش و از برای سیّاحان مثل شیر مهیب و خطرناك بوده است.

گچ. معروف است و در ابنیهٔ قدیمه بهیچوجه لازم و در کار نیست زیرا که سنگهارا بطوری میزان میتراشیدندکه استعمال گچ لازم نبود.

گردباد. اینلفظ در عبری اختصاص بگردباد ندارد بلکه مقصود از باد و طوفان است ۲ پاد ۲:۱ و۱۱ ایّوب ۱:۳۸ و۲٤:٤۰ و۱۶:٤۱ ار۱۹:۲۳ و۳۲:۲۵ و۲۳:۳۰ حز ٤:۱ زك ۱٤:۹.

گردباد بسیار اوقات در دشت عربستان و جنوب فلسطین دیده شده و غالباً خطرناك نبوده اش ۱۳:۱۷ لکن بعضی اوقات تیز‌رو و هولناك بوده خانه‌ها و درختها مانع آن نمیتوانستند شد و مسافرآنرا زنده در زیر توده ریك و خاك دفن می‌نموده اند و کلیّةً شبیه انفجار توده آب دریا به نظر می‌آید ایّوب ۱۹:۱ اش۱:۲۱. عذاب الهی نیز ناگهان مثل‌گردباد بر عاصیان و مغضوبین وارد میشود و هیچ تدبیری مانع آن نتواند شد مز ۹:۵۸ ام ۲۷:۱ اش ۱۵:٦٦.

گردن وگردن‌کش. لفظ گردن‌کش در امثال ۱:۲۹ وارد است وگردن‌کشی کردن مثلی است از حیوانی که بسیار سرکش و خودرای باشد و نمونه گناه‌کارانی است که عمداً خودرای و سرکش و بر ضد فرمایشات و احکام الهی رفتار نمایند. یوغ گناه آهنین است تث ٤۸:۲۸ امّا یوغ مسیح راحت است مت ۲۹:۱۱. لفظ گردن نهادن یعنی حیات خودرا در خطر نهادن روم ٤:۱٦ مظفّران

و فاتحان قدیم گاهی پا بر گردن شاهزادگان مغلوب نهاده واینمعنی علامت تمکین و اطاعت و پایمال شدن ایشان بود و این مطلب غالباً بر منارهای مصریّه و آشوریّه دیده میشود و گاهی شیطنت و حیله مغلوبین بر سر خودشان وارد میگشت یوش ۱۰:۲۴ مز ۱۸:۴.

گرك . معروف است و آن حیوانی است شبیه بسك لكن بسیار درنده و مخوف و دشمن جائی که گوسفند میاشد اش ۲۵:۶۵ مت ۱۵:۷ و۱۰:۱۶ اع ۲۹:۲۰. یعقوب از طماعی سبط بن‌یامین نبوّت فرموده ایشانرا بگرك درنده تشبیه فرموده چنانکه در حز ۲۷:۲۲ مذکور است امّا هجوم آوردن گرگان در شب برای صید که در حب ۸:۱ مسطور است قصد از فلاکتی میباشد که بر روش اشرار معلّق است ار ۶:۵.

گرو . بدانکه در شریعت موسوی اوامر بسیاری در خصوص گرو مذکور است خرو ۲۵:۲۲ و۲۶ تث ۶:۲۴ و۱۰ و۱۲ و۱۷ و سختی و عذاب بی نهایت از جانب الهی بر کسانیکه بی سبب گرو میگرفتند معلّق بود ایّوب۲۲:۶ و۲۴:۳ـ۷ وبهیچ وجه سزاوار نبود که دست آس‌را بگروگیرند و اگر کسی لباس‌را استقراض مینمود میبایست آنرا قبل از غروب آفتاب بصاحبش بسپارد و شخص قرض‌ده‌را سزاوار نبود که بخانهٔ شخص مقروض در آمده گرو خودرا بگیرد بلکه میبایست در درب خانه ایستاده منتظر شود تا شخص مقروض گرو خودرا آورده بدو بسپارد تث ۱۰:۲۴ و۱۱.

گشنیز . دانه کوچك مدوّریست که از بوته معطّری تحصیل می‌شود این بوته اولاً از چین آورده شده حالا بسیار متداول و معروف است و تخم آن‌را در بهار کاشته و از برای معطّر بودنش بسیار مستعمل است دوا سازان و قنّادان زیاد استعمال کنند.

منّ که در زمان بنی اسرائیل در دشت بارید از حیث صورت و شباهت مثل گشنیز بود خرو ۳۱:۱۶ اعد ۷:۱۱ ملاحظه در منّ.

گل . قصد از اینلفظ در کتاب مقدّس گل کوچه‌ها مز ۴۳:۱۸ و گل و لجن دریا اش ۲۰:۵۷ و گل کوزه‌گر اش ۲۵:۴۱ یا ۱۴:۳ و گلی که بواسطه آب دهان از غبار کوچه ساخته شود یو۶:۹ و۱۱ و۱۵ ملاحظه در خشت و سفال وگلرا برای اندود و ختم کارها و درها و قبرها بکار می‌برند ایّوب ۱۴:۳۸ لا ۴۲:۱۴ و۴۸.

گل ملاط . گلی‌را گویند که از برای بهم وصل کردن اتّصال آجرو سنك و خشت و یا کشیدن بر روی دیوار استعمال کنند خرو ۱۴:۱ لا ۴۱:۱۴ و۴۲ حز ۱۰:۱۳ این گل عموماً ازگل سرخ و کاه بهم آمیخته ساخته میشد و گاهی از اوقات از ریك و خاکستر و آهك ترتیب میافت و بعضی اوقات در عوض گل قیر استعمال مینمودند چنانکه در خرابهای بابل دیده میشود.

گناه. ۲پید ٤:۷ تجاوز از شریعت اقدس الهی ۱یو ۳:٤ و یا اطاعت نمودن بدان میباشد مت ۲۵:٤۵۰ و هر ناراستی گناه است ۱یو ۱۷:۵۰ و گاهی گناه درکتاب مقدّس مذکور شود و قصد از قربانی گناه باشد یوش ٤:۸ رومیان ۳:۸ و ۲قر ۲۱:۵۰ و کتاب مقدّس مبدأ پیدایش گناهرا بوالدین اوّل مانسبت میدهد لهذا هیچ کس بدون گناه نمی‌باشد امّا گناه بر حسب جرم آن بتفاوت است چنانکه یوحنّا در نامه اوّل فصل ۵: ۱٦ در میان گناهی کـه منتهی بموت و گناهی که منتهی بموت نیست فرق میگذارد و مفاد آیه این است که انسان بدان درجه میرسد که روح مقدّس خدارا از خود خارج‌کرده از هر شفاعتی محروم می‌گردد۰ و باید دانست‌که گناهی نیز هست که بهیچ وجه آمرزیده نشود و آن گناه و ضدّیت بروح القدس میباشد مت ۳۱:۱۲ و۳۲۰

گنج. معروف است سلاطین بسیار مایل بودند که اموال خودرا خزانه کرده در شهرهای حصار دار گذارند و مستحفظان بر آنها گمارند و اینگونه شهرهارا شهر گنج میگفتند خرو ۱۱:۱ و ۱تو ۲۵:۲۷ عز ۵: ۱۷۰ گنج در زمین که در کتاب ارمیا ۸:٤۱ وارد گشته قصد از محصولات ارضی است که آنهارا در زیر زمین پنهان می‌کردند چنانکه فعلاً هم در بسیاری از جاها معمول است معدودی از اینگونه جاهای مخروبه در حوالی بیت شان یافت میشود۰ مهاجرینی که اولاً بامریکا ورود نمودند اینگونه جاهارا پر از ذرّت یافتند که اهالی در زیر زمین مدفون ساخته بودند و محض نا امنی در مشرق زمین اینگونه‌کار معمول بوده و هست که طلا و جواهرات نفیسه‌را در خاك دفن کرده اتّفاقاً صاحبانش مرده یا نفی بلد شده و یا محلّ مقصودرا فراموش کرده آن خزاین به همان طور مخفی و مدفون مانده تا اتّفاقاً تفحص زیاد آنهارا مکشوف ساخته اعراب تا امروز هم آنهارا جستجو میکنند و عقیده ایشان اینست که سیّاحان مغرب زمین هم بهمین قصد خرابهای قدیمه‌را حفّاری مینمایند و محتمل مشقّات لاطایل میشوند ایّوب ۲۱:۳ و ام ٤:۲ مت ۱۳:٤٤۰

گنجشك. مز ۳:۸٤ و ام ۲:۲٦ که در عبری آنرا عصفور گویند صدائی کوچك دارد و از برای خیلی از اجناس پرندگان بدان شباهت استعمال شود۰ چهل دفعه در عهد عتیق وارد گشته و غالباً بلفظ پرنده ترجمه شده است پید ۱٤:۷ و۱۰:۱۵ ایّوب ۵:٤۱ جا ٤:۱۲ تث۱۷:٤ چنانکه لفظ اف غالباً بمعنی بال است و پید ۱۷:٤۰و۱۹ و۲۰:۱ و۱٤:۷ بمعنی پرنده ترجمه شده۰ بعضی از اوقات ذکر لفظ عصفور قصد از تمام اصناف طیور است حتی لاشخوار هم در آن ضمن محسوب است یو ۹:۱۲ حز ۱۷:۳۹ و حال اینکه لفظ مخصوص از برای آنها موجود است یعنی عایت که در پید ۱۱:۱۵ و ایّوب ۷:۲۸ و اش۱۸ ٦:۱۸ ار۱۲ ۹:۱۲ وارد است۰

در حز ۴:۳۹ هر دوی این الفاظ وارد شده لکن مقصود از عصفور پرندهای کوچك است خوراك ایشان حشرات الارض و برك درختان میباشد و بر حسب شریعت موسوی پاك و حلال اند تث ۱۱:۱۴ و در مسئلهٔ طاهر کردن برص مستعمل و در کارند لا ۱۴:۴۰ اجناس گنجشك بیش از صد قسم در مملکت فلسطین یافت میشود که شامل گنجشکهای بسیار یافت میشود و مسلمین آنهارا مقدّس دانسته در تحت توجه مخصوص الهی میپندارند مقابل مز ۸۴:۳۰ پرندهائی که در مز ۱۰۴:۱۲ اشاره رفته بلبل فلسطین میباشد که در ایران و هندوستان و بخصوص در بیشه و جنگلهائی که در سواحل رود اردن است بسیارند در صبح زود سرودهای بسیار شیرین و دلربائی از ایشان شنیده میشود. در قدیم الایّام پرندگان کوچك خوراك عمومی بوده نح ۵:۱۸ و آنقدر در زمان خداوند ما فراوان و ارزان بودند که نسبت بتوجّه خدا بر قوم خود ضرب المثل شدند مت ۱۰:۲۹ـ۳۱ لو۱۲:۶ و۷.

در موارد بسیاری ازکتب عهد عتیق اشاره رفته است که پرندگان‌را بتوسّط دام و تلّه صید نمایند مز ۱۲۴:۷ ام ۷:۲۳ جا ۹:۱۲ عا ۳:۵ و بعضی اوقات آنهارا بتوسّط پرندگان شکاری شکارهمی کردند ار ۵: ۲۷ (ملاحظه در کبك). مسلمین شکاررا ذبح میکنند و خونش‌را بزمین میریزند بطوریکه موسی اسرائیلیانرا امر فرموده است لا ۱۷:۱۳.

و در کتاب اشعیا فصل ۳۱:۵ توجّه و مراحم خدائی که در بارهٔ قوم بر گزیده خود دارد بتوجّه گنجشك که در حق جوجه‌های خود دارد تشبیه شده است چنانکه در هنگام خطر اطراف او جمع میشوند حالت فرار کردن گنجشك واضح مینماید که لعنت بی سبب و نا سزا بشخصی که نسبت میدهد وارد نخواهد شد ام ۲۶:۲ مقابل اعد ۲۳:۸ تث ۲۳:۵. لفظ صفور در عبرانی اسم پدر بالاق است اعد ۲۲:۲ و زن مدی موسی نیز صفوره نام داشت.

گندم. اهمیّتش از سایر حبوبات بیشتر و در اراضی مقدّسه بسیار کاشته شود مث ۸:۸ و در ایّام سلف غالباً در شیارها کاشته میشد اش ۲۸:۲۵ و بموافق حز ۲۷:۱۷ گندم منیّت از سایر گندمها معروفتر بوده است و احتمال میرود که منیّت در حوران بوده است و در عصر یعقوب گندم‌را در وقت معیّنی درو میکردند پید ۳۰:۱۴ و موافق پید ۴۱:۲۲ یکنوع گندم در مصرکاشته میشد که سنبلهای چند در یك ساقه بر میآمد.

گوزن . حیوانی است معروف و از جنس غزال میباشد لکن بزرك تر از غزال وکوچك تر از آهو است. در بلاد بشاره و کرمل و جلعاد بسیار است و بموافق شریعت موسی از حیوانات پاك محسوب است و هر روزه در سر سفره سلیمان ملك در جمیع طعامها

حاضر بود ارتفاعش دو قدم و پنج قیراط و طولش سه قدم و ده قیراط میباشد رنکش سنجابی و حوالی دمش قرمز و مابین رانها و زیر شکمش سفید و اورا دو شاخ است لکن دمش معلوم نیست تث ۱۴:۵۰

گوفر. چوبی است که کشتی نوح از آن ساخته شد گمان میرود که گوفر همان صنوبریست که در آشوریّه فراوان و متداول بود بعضی‌را گمان چنان است که گوفر اسم عمومی درختهای صمغ‌دار است مثل سرو آزاد و صنوبر و غیره پید ۶:۱۴۰

گوساله. پید ۱۸:۷ معـروف است وبر حسب شریعت یهود گوساله پرواری بهترین خوراك و نیکوترین طعامی بود اسمو ۲۸:۲۴ لو ۱۵:۲۳۰

و در کتاب مقدّس اشارات و استعارات بسیار نسبت باین حیوان یافت می‌شود چنانکه در ار ۴۶:۲۰ گوید مصر گوساله بسیار نیکو منظر است و بمزد گرفته‌ٔ او در میانش مثل گوساله‌های پرواری و در ار ۵۰:۱۱ گوید مانند گوساله که خرمن‌را پا یمال کند جست و خیز نمودید ۰گوساله‌ٔ سرخ رنك از برای قربانی رفع گناهی و نگاهداشتن آب تنزیه از برای تطهیر مس میّت بکار برده میشد و در شریعت موسوی وارد شده است عد ۱۹:۱ــ۱۰ عب ۹:۱۳ و۱۴ و عد ۱۹: ۱۷ــ۲۲ و در ارمیا ۳۴:۱۸ اشاره بعادت قدیمه که در میان مردمان شایع بود مینماید یعنی که حیوانرا دو قسمت نموده در برابر یکدیگر گذارند و شخص متعاهد از برای استقامت و ثبوت عهد خود از میان آنها گذرد باینمعنی که اگر هر یك عهد شکنی کنند بدینطور قطعه قطعه شوند پید ۱۵:۹۰

امّا گوساله ریخته شده همان بتی است که هارون بواسطه کثرت خواهش بنی اسرائیل ساخت زیرا که ایشان از طول اقامت موسی بستوه آمده در شك افتادند و چون در مصر این چنین مطالب‌را بسیار دیده بودند لهذا از هارون خـدای مجسّمی در خـواست نمودند ۰

امّا گوساله‌های طلائی یاربعام ۱پاد ۱۲: ۲۸ همان‌ها بود که وی یکیرا در دان و دیگریرا در بیت‌ایل گذارد تا بدینواسطه اسباط عشره‌را از رفتن اورشلیم منع نمود و دور نیست که او هم این مطلب‌را از مصریان در مدّت اقامتش در مصر آموخته بود ۱پاد ۱۱:۴۰ و چون مرتکب این مطلب شد دیگر اسم ویرا به خوبی ذکر نمیکنند بلکه گوید آنکه بنی اسرائیل‌را مرتکب گناه ساخت، ملاحظه در یاربعام۰

گوشواره. معروف است۰ پیشینان‌را عادت این بود کـه گوشواره در گوشهـای خود بیاویزند پید ۳۵:۴ حز ۱۶:۱۲ و البته باید دانست که اینعادت انحصار به زنها نداشت خرو ۳۲:۲ و گوشواره و سایر زینتها در نزد اسمعیلیان بسیار بود داو ۸:۲۴ــ۲۶ و عادی بودندکه بر چنین گوشوارها کلمات نقش نمایند و آنهارا صورت‌ها و اشکال

متنوعه و مختلفه بود چنانکه غالباً به هیئت جعل و سر مار و ترکیب چشم و شبیه حیوانات و پرندگان و غیره میساختند بطوریکه از صورت معلوم میگردد. ملاحظه در دست بند، حلقهٔ بینی، هلال و قلاده.

گوشه. بدانکه بموافق شریعت موسوی شخص صاحب زمین‌را جایز نبود که در وقت درو گوشه‌های زراعت خودرا درو نماید بلکه میبایست آنرا برای فقرا و غربا ترك نماید لا ۹:۱۹ و۲۲:۲۳ امّا قصد از گوشه بستر عا ۱۲:۳ موضعی اعلائی است در خانه که مسند بر آن اندازند.

ل

لابان . (سفید) و او پسر بتوئیل و نوه ناحور و برادر زاده ابرام و برادر رفقه و پدر لیئه و راحیل است که در حاران سکونت میداشت و در آنجا بر حسب رسوم و آداب مملکت غلام ابراهیم‌را پذیرائی نموده واقعه نامزد نمودن رفقه‌را با اسحق فراهم کرد پید ۲۹:۲۴_۵۹ و۲۵ :۲۰ و رفقه هم یعقوب‌را پس از آنکه با عیسو نزاع نمودند بدانجا فرستاد پید ۲۷ :۲۳ و اسحق پسر خودرا وصیّت فرمود که زوجه از برای خود از دختران لابان بحباله نکاح در آورده پید ۲۸ :۲ و۵ و لابان ویرا در نهایت گرمی پذیرفته پید ۲۹ :۵_۱٤ یعقوب مدّت هفت سال خدمت لابانرا اختیار نمود که وی راحیل‌را بزوجیّت بدو دهد لکن لابان ویرا فریفته پید ۲۹ :۲۳ در شب زفاف لیئه‌را بـه خوابگاهش فرستاد لکن چون یعقوب شیفته راحیل بود ویرا چنان خوش آمد که هفت سال دیگر لابانرا خدمت نماید و چون چنین کرد لابان راحیل‌را نیز بدو سپرد پید ۲۹ :۲۸ از آن پس یعقوب تن بخدمت لابان در داده شش سال دیگر ویرا خدمت همی‌نمود و بانواع مکاید و اقسام فریب و حیل هرچه میتوانست از مواشی و حواشی خالوی خود بدست کرده پید ۳۰ :۱ این معنی اسباب تکدّر و طلال مزاج لابان گشته اجرت یعقوب‌را مکرراً به بهانه‌های چند تغییر داد این معنی سبب تغیّر مزاج یعقوب شده در حالتی که لابان از برای پشم بری گوسفندان خود رفته بود یعقوب اهل بیت و مواشی و حواشی خودرا جمع نموده فرار کرد پید ۳۱ :۰ لابان از استماع اینواقعه گرفته خاطر شده یعقوب‌را تعاقب نمود و در کوهستان وی‌را در یافت لکن خداوند یعقوب‌را نصرت داد و نگذاشت که لابان ضرری بوی رسانـد و راحیل نـیز بواسطه پنهان کردن ترافیم ویرا فریفته بود و پس از منازعه و مخاصمه توده سنك و ستونی بر پا داشته آنرا حدود خود قرار دادند که فیمابین ایشان شاهد باشد که هیچ یك از ایشـان از حدّ معیّن برای متضرر ساختن دیگری تجاوز ننماید . سپس لابان ویرا وداع کرده بملـك خـود مراجعت نمود.

لادن . پید ۲۵:۳۷ و۴۳:۱۱ صمغی است که گیاه ستوس کریتی گرفته میشود و قدیمیان از ریش بزهائیکه در میان این علف چرا می‌نمودند این صمغرا می‌گرفتند و فعلاً از لباس اشخاصی که از میان علف‌ها میگذرند و یا از کفشهای ایشان می‌گیرند خلاصه لادن در قدیم الأیّام در طبّ بسیار استعمال میشد لکن در این اواخر اعتنائی بدان ننمودند.

لاشع . موضعیست در نزدیکی حدود جنوب شرقی کنعان پید ۱۰:۱۹ نویسندگان مسیحیان سلف گویند لاشع در نزد کرمابه‌های سلیمان در اراضی موآب واقع بوده و همان است که یونانیان آنرا کالیروی نامند.

لالا . اقر ۴:۱۵ غلا ۳:۲۴ و۲۵ هادی و راهنما و توجه کنندهٔ طفل‌را گویند. در میان یونانیان و رومانیان نوکری که توجه اطفال خورد سال‌را می‌نمود و آنهارا محافظت میکرد و مبادی حکمت‌را متدرجاً بدیشان میآموخت و در سنّ مناسب ایشان‌را بمکتب می‌برد و در وقت شام بخانه میاورد و بدین لحاظ توان گفت که شریعت لالای بنی اسرائیل بود . و هنگامیکه طایفهٔ مسطوره بمنزلهٔ طفل بودند آنهارا توجه نموده تا بالأخره متدرجاً بتوسّط پیش نهادها و پیش گوئیها آنهارا بمسیح رهبر گشت و چون شخص یهودی بمعرفت ایمان مسیح نایل گشت تکلیف شریعت بانجام رسیده و تکمیل شده است.

لامك . (قوی) نسل طبقه پنجمین از اولاد قائین است وی دوزن بحبالهٔ نکاح خود در آورد یکبرا عاده نام بود و دیگریرا صله و یابال که پدر چادر نشینان و شبانان بود از وی تولید گشت و پس از او توبال که پدر نوازندگان عود و بربط بود بوجود آمد. خلاصه لامك اوّل کسی است که شعر گفت و شعرش فعلاً هم مکتوب است و موضوعش شرح و تفصیل کشتن است پید ۴: ۱۹–۲۴.

لامیم . (اقوام) قبیله از اعراب اند که از ددان ابن یقشان بوجود آمدند پید ۲۵:۳.

لاودکیّه . شهریست که در قدیم الأیّام آنرا دیوسپولس میگفتند و فعلاً به اسکی حصار معروف و قدری دور از کولوسی و بر کنارهٔ نهر لیکوس که یکی از فروع میاندر است واقع میباشد سلوکوس پادشاه ثانی دیوسپولس‌را وسعت داد و آنرا بسیار مزیّن نمود و محض احترام اسم زوجهٔ خود اسم آنرا بلاودکیّه تغییر داد.

و در ایّام رومانیان مرکز مشهور تجارتی با ثروت و دولتی بود و در قرن اوّل مسیحی پس از آنکه زلزله‌های شدید آنجا و کولوسی و هیراپولسرا خراب کرده بود ساکنانش بدون اعانت از رومانیان آنرا بنا نمودند و دارای کلیسائی بود که پولس در

رسالهٔ خود باهل کولوسی ویرا سلام میفرستد کو ٤:١٥۰

امّا رسالهٔ که آنرا رسالهٔ لاودکیان نامند اصلی نیست اگـر چـه پولس بلاودکیّان نگاشته بود لکن مفقود گردید کو ٤:١٦ و در میانهٔ کلیساهای هفتگانه آسیا مذکور است مکا ١:١١ و٣:١٤ و فعـلاً از لاودکیّه بجز خرابه‌های چندی باقی نیست و اهل آنجارا لاودکیّان گویند۰

لاوی ۰ (نزدیك) (١) پسر سوّمین یعقوب است از لیئه و جهت نامیده شدنش باین اسم این بود که گفت الآن شوهرم با من قرین خواهد شد پید ٢٩:٣٤۰ علی‌الجمله لاوی و برادرش شمعون بودند که انتقام خواهر خود دینه‌را کشیدند پید ٣٤:٢٥ـ٣١ از این جهت یعقوب ایشانرا توبیخ و ملامت نمود پید ٤٩:٥ـ٧ لکن چون اولادهٔ لاوی در مورد گوسالهٔ طلائی از برای خداوند غیرت‌کشیدند بدآ نواسطه آن ملامت به برکت تبدیل یافت خرو٣٢:٢٦ـ٢٩۰ لاوی سه پسر تولید نمود جرشون و قهات و مراری و در مصر جهان‌را بدرود گفت در حالتیکه ١٣٧ سال از عمرش گذشته بود خرو ٦:١٦۰

(٢) اسم دو نفر از اجداد خداوند ما عیسی مسیح است لو ٣:٢٤ و٢٩۰

(٣) اسم اصلی متّی است مر ٢:١٤ لو ٥: ٢٧ و٢٩ مقابل مت ٩:٩۰

لاوی لاویان ۰ گاهی از اوقات اینکلمه از برای جمیع اولاده لاوی استعمال شده است خر ٦:٢٥ لا ٢٥:٣٢ عد ٣٥:٢ یوش ٢١:٣ و٤١ و گاهی از اوقات اختصاص به نسل لاوی دارد به جزخانواده هارون و کهنه ا یاد ٨:٤ عز ٢:٧٠ یو ١:١٩ و گاهی از اوقات همچـو صفتی از برای کهـنه استعمـال می‌شود یعنی کـه از سبط لاوی متسلسل است تث ١٧:١٨ یوش ٣:٣ امّا معنی ثانوی که قصد از سبط لاوی باشد غیر از سلسلهٔ کهنه بیشتر درکتاب مقدّس وارد است۰

و در سفر پیدایش بهیچ وجـه اشـاره بتقدیس و تعیین لاویان نیست مگر در وقتیکه در فقرهٔ گوساله با موسی از برای خداوند غیرت کشیدند۰ از آن پس از برای خدمت مقدّس معیّن گشتند تث ١٠:٨ و٩ و٣٣:٨ـ ١١ و در وقت تعیین ایشان عدد مردان ٢٢٠٠٠ و عدد اوّل زادگان جمیع اسباط ٢٢٢٧٣ نفر بودند و قوم فدیه آنهائی‌را که افزون بودند هر یك‌را پنجشاقل دادند اعد ٣:٤٥ـ٥١ و این مبلغ مطابق همان مقداری بود که از برای فدیهٔ اوّل زادگان انسان و حیوانات نجس و چیزهای مهیب لازم بود لا ٢٧:٦ اعد ١٨:١٦۰ و قوم لاوی واسطه قوم و کاهنان بودند و ایشانرا جایز نبود که قربانی گذرانند و بخور سوزانند و نیز جایز نبود که اشیاء مقدّسه‌را بدون پرده و پوشش ملاحظه نمایند اعد ٤:٥ لکن ایشان

از سایرین بتابوت سکینه نزدیك‌تر بودند چنانکه چادر جماعت‌را هنگام کوچ کردن ایشان بر میداشتند و در وقت فرود آمدن و منزل کردن بر پا می‌نمودند ۰ و از برای وظیفهٔ خدمت خود بعد از شست و شو و تراشیدن بدن حاضر میشدند۰ خلاصه واجبات بنی لاوی در نهایت دقّت معیّن بود و بسه بهره منقسم بودند قهاتیان و جرشونیان و مراریان بهرهٔ اوّل بر دارندگان ظروف مقدّسه بهرهٔ دوّم بر دارندگان اقسام خیمه و بهرهٔ سوّم بر دارندگان لوحها و ستونها بودند۰

و شهرهائیکه بلاویان اختصاص داشت چهل و هشت شهر با اطراف آنها بمسافت هزار ذرع از همه طرف مختص آنها بود یعنی سیزده شهر از برای کاهنان و شش شهر از برای بست بتوسّط قرعه تعیین یافت در میان اسباط ۰ و لاویان‌را غیر از این شهرها و اطراف آنها عشر تمام محصولات از حیوانات و نباتات نیز بود و از این عشر ایشان بکاهنان میدادند اعد ۱۸:۲۰ـ۳۲ و در هر سه سال یك دفعه عشر ثانوی نیز می‌گرفتند و نیز در هنگام خدمت بعضی وظایف دیگر علاوه بر آنهائیکه ذکر شد داشتند۰

و در ایّام داود عدد کهنه به۳۸۰۰۰ رسید که ۲۴۰۰۰ آنها از برای خدمات معیّنه مقرّر گشتند و ۶۰۰۰ نفر از برای تعلیم شریعت و اجرای احکام معیّن شد و ۴۰۰۰ از برای وظیفه دربانی و۴۰۰ نفر از برای خواندن و نواختن آلات طرب بودند و این‌هارا فرقه فرقه نموده هر فرقه بنوبت خود ازشهرهای خودشان برای خدمت مقدس حاضر میشدند ۱تو ۲۳: و۲۴:۲۰ـ۳۱ و ۲۵: و۲۶: و در وقتیکه سبط اسرائیل از یهودا جدا گشتند سبط لاویان با یهودا همدست گردیدند ۲تو ۱۱:۱۳ـ۱۵ و ایشان‌را در تدبیر آن مملکت مخصوصاً در ایّام یهوشافاط ۲تو ۱۹:۸ـ۱۱ و۲۰:۱۴ـ۲۸ و یواش ۲تو ۲۳:۱ـ۸ و حزقیا ۲تو ۲۹:۳ـ۳۶ و۳۰:۲۱ و۲۲ و۳۱:۲ـ۴ و یوشیا ۲تو ۳۴:۱۲ و۳۵:۳ـ۱۸ و غیره ید طولانی بود لکن بعد از اسیری معدودی از ایشان مراجعت نمودند عز ۲:۳۶ـ۴۲ و ۳:۱۰ و۶:۱۸۰ امّا آنانیکهٔ باورشلیم مراجعت نمودند بر سر منصب قدیم خود رفتند و در دهاتیکه نزدیك اورشلیم بود مأوی گزیدند۰ و قوم کمافی السّابق عشر معیّنه‌را بدیشان می‌دادند نح ۱۰:۳۷ـ۳۹ و ۱۲:۲۹ ولی در عهد جدید آنهارا همچو اشخاصیکه در رسوم و قواعد ظاهری شرعیّه ماهر می‌بودند و باطن آن‌را ترك می‌نمودند بحساب میاورد لو ۱۰:۳۲۰

لاویان۰ کتاب سوّم از پنج سفر است و از آنرو باین اسم نامیده که مخصوصاً مشتمل بر ذکر قوانین و آئین لیویان و کاهنان و هدایا و قربانیهای ایشانست و عبرانیان آنرا شریعت کاهنان خوانند درقسم اوّل قربانیهای خونی و نیز قربانیهای سوختنی و غیر خونی

و هدایای آردی و قربانیهای رفع گناهی و قربانیهای سلامتی و جاهلی و خطائی و گناهانی که برای آنها باید قربانی گذرانیده شود و دستور العمل و طرز گذرانیدن آنها مفصلاً در جای خود مذکورند و تمامی این تفاصیل نه تنها اهمیّت عبادت الهی‌را بیان میسازد بلکه از همهٔ تضعیفها و تبدیلات انسانی که شخصرا به بت پرستی میکشاند نیز مانع است تمامی این نظم و اسلوب ظلّ خوبیهای زمان آینده بود و نشانهٔ برّه که بروح ازلی خویشتن‌را بی عیب بحضور خدا گذرانیده و نامهٔ عبرانیان برای این مطلب بهترین تفسیرها است٠

بعد از آن تفصیل تقدیس نمودن هارون و فرزندانش بمثابهٔ کاهنان و متعاقب آن حکایت دانش آمیز ناداب و ابیهو مذکور است پس از آن قواعد و قوانین تطهیر شخصی و رسمی که یادگار و تذکرهٔ دائمی از آلایش گناه و تقدّس خداست عطاشد بعد حکایت روز کبیر کفّاره٠ در این روز بنی اسرائیل از وساوس و بت پرستی و ناپاکی و سایر اعمال کنعانیان انتباه یافته قوانین حفظ اخلاق و صیانت تندرستی و قواعد ملّتی بایشان داده شد و مأمور گشتند که عیدهای مخصوصهٔ خودرا و شرایع و قوانین مخصوصهٔ روز سبت و سال پنجاهم‌را که یوبیل خوانند نگاه دارند و نذورات و عشرهارا نیز مرعی دارند٠ تنبیهات و مواعیدیکه در باقی اینکتاب مذکور است نظر و توجّه ایشان‌را بسوی آینده میآورد و مقصود از اتّحاد تمامی قوم در خدمت خدای حافظ عهد ظلّی است که اصل آن مسیح و ملکوت اوست عموماً معتقدند که اینکتاب میاید از تصنیفات موسی بوده باشد اگر چه محتمل است که هارون وی‌را امداد نموده٠ این کتاب محتوی تاریخ ماه اوّل سال دوّم است بعد از خروجشان از مصر٠

لاهوت. صفتی از صفات ثبوتیّه حضرت اقدس الهی است ۱ تیمو۶:۱۶ وجود این صفت در مخلوقات بسته باراده ومشیّت خالق است لایموتی ارواح انسانی از امیال غیر متناهی و اقتدارات او که در ترقّیات غیر متناهیه و لیاقت عقاب یا اجری‌که در ایندنیا منتهی نمی‌شود معلوم‌گشته است این تعلیم و عقیده در میان‌تمام طوایف وامم متداول بوده و دانشمندترین فلاسفه قدیم این مطلب‌را کم و بیش تعلیم میدادند هر چند که تمام دلایل و براهین خارجی نسبت باینمطلب بدون ضمیمهٔ شهادات کتاب مقدّس ناقص است٠ و کتاب مقدّس نیز آن‌را بواضحی تمام تعلیم نمیدهد لکن جواب مسیح که بصدّوقیان در اینخصوص داده ایشانرا مجاب فرمود در مت ۲۲:۲۳ وارد است چه که ایشان منکر قیامت اند و معتقدند که مرگ انتهای جمیع آرزوهای ایشان است ۱ع ۲۳:۰۸ علیهذا مسیح از تورات معیّن و مکشوف فرمود که اجداد سلف که دنیارا بدرود گفته اند هنوز

باقی و زنده میباشند خرو ۳:٦ ۰ ایمان و عقیده قدیم عبرانیان در بقای روح بعد از موت از کلمات بسیاری که خدای تعالی فرموده است و در کتاب مقدّس وارد گشته مثل «جمع شده با قوم خود» و غیره واضح و مبرهن میگردد۰ و اینگونه کلمات ابداً دخلی بدفن جسد ندارد که در آیات ذیل وارد است پید ۲۵:۸ و۹ و۳۵:۲۹ و۴۹:۲۹ و۳۳ اعد ۲۰:۲۴ـ۲٦ و۲۷:۱۲ و۱۳ تث ۳۲:۵۰ و۳۴:۵ و٦ ۰ و مضامین آیات ذیل دلیل بر این است کـه نویسندگان کتاب مقدّس‌را عقیده بر این بوده است که موت و فنای بدن انتهای عمر روح نمیباشد مز ۱۷:۱۵ و۷۳:۲۴ـ۲٦ دا ۱۲:۲ ۰ و توضیح این موقوف بوجود مبارکهٔ کلمة الله بود که قیامت اموات و قیام خود او از اموات وجود حیات بی فسادرا واضح میگرداند ۲ تیمو ۱: ۱۰ ۰ بقا و لایزالی روح در مثل مرد غنی و العازار بواضحی تمام بیان گشته لو ۱٦: ۱۹ـ۳۱ ۰ و اخبار از عذاب و عقاب ابدی شریران و برکت صالحین و عادلان در مت ۲۵:٤٦ و یو ۵:۲۸ و۲۹ به خوبی مکشوف گردیده است۰ و حواریان نیز از روح‌ـ القدس ملهم گشته بقا و لایموتی روح و قیام بدنرا در اع ۷:۵۵ـ٦۰ و۱۰:٤۲ و اقر ۱۵: و۲قر ۵:۱ـ۸ و فل ۱:۲۱ـ۲۳ و ۱ تسالو ٤:۱۳ـ۱۸ بیان فرمودند۰ و برکت لا یموتی و لایزالی نجات یافتگان یکی از عطایای خداست بتوسّط مسیح که بواسطهٔ متّحد گشتن با او بتوسّط ایمان تصاحب توانند نمود یو ۱۰:۲۷ و۲۸ و ۱۱:۲۵ روم ٦:۲۳ ایو ۵:۱۱ـ۱۳ ۰

لب . معروف است۰ و چون باکلمه دیگر مرکّب گردد آنرا معانی مختلفـه میباشد مثلاً ناپاك لب یعنی کسیکه در کلام خود گناه ورزد مثل اینکه دروغ گوید و یا فحش دهد و ثمرهٔ لبها که قصد از حمد و شکر میباشد عب ۱۳:۱۵ و لبهای افروخته بعضی بر آنند که قصد از لبهای افروخته آن لبهائی است که الفاظ عبارات خبیثه بر آنها گذرد اع ۹:۱ و برخی دیگر بر اینکه قصد از لبهائی میباشد که کلام و الفاظ ظاهری غیر حقیقی بر آنها گذرد۰

لباس . بدانکه لباس متقدّمین پنج قسم بود یعنی پیراهن و عبا و کمربند و کفش و عمّامه۰

امّا پراهن متقدّمین لباسی بودکه بدن‌را از شانه تا زانوها می‌پوشانید و آنرا آستینی نبود پس از آن باقتضای زمان بتدریج آنرا بلندتر کرده آستین‌را نیز بر آن افزودند و کمر بندی نیز برای آن قرار دادند داو۱٤: ۱۳ ۰ لهذا چون شخص جز پیراهن چیز دیگری نمیداشت ویرا عریان میگفتند اشمو ۱۹:۲٤ یو ۲۱:۷ ۰ و پیراهن مذکوررا از کتّان یا پشم بموافق میل اشخاص باختلاف انواع میساختند۰

امّا کمربند که زنّار نیزگویند خر ۲۹:۵ فائده‌اش نگاه داشتن پیراهن بود و چون بر

کمر می‌بستند مقصود از بیداری و خدمت کردن و هرگاه که از کمر میگشادند قصد از استراحت و آسودگی بود چنانکه فعلاً هم این مطلب معمول است ۲ پاد ۴:۲۹ ۱ تو ۳:۳۸ اش ۵:۲۷ ار ۱:۱۷ لو ۱۲:۳۵ یو ۲۱:۱۸ اع ۱۲:۸ ۱ پط ۱:۱۳. و کمر بندرا از ریسمان یا پارچه یا پوست به پهنی شش قیراط درست کرده بر کمر می‌بستند و گاهی از اوقات محض زینت سنگهای گرانبها و سجافها برای آن قرار میدادند. و سلاح جنك از قبیل شمشیر و خنجر و کارد را بر آن می‌بستند و همچنین پول طلا یا نقره خودرا در آن میگذاردند و باید دانست که همچنانکه کمر بند بکمر می‌چسبید به این طور قوم خدا بوی متوکل خواهند شد ار ۱۳:۱۱. و حضرت اشعیای نبی هم عدالت و امانت مسیح‌را بکمر بند تشبیه فرموده است اش ۱۱:۵.

امّا عبا مت ۲۱:۸ و۵:۴۰ عبارت از لباس مربع مستطیلی بود که از قماش ساخته طولش از ۶ـ۹ قدم و عرضش ۶ قدم بوده بدور خود می‌پیچیدند. و گاهی از اوقات بدوش وگاهی در زیر بغل میگرفتند چنانکه فعلاً نیز معمول است خرو ۱۲:۳۴ ۲ پاد ۴: ۳۹ لو ۶:۳۸. و در شب نیز آنرا برای رو پوش خود استعمال مینمودند خرو ۲۲:۲۶ و۲۷ تث ۲۴:۱۳ ایوب ۲۲:۶ و۲۴:۷ و گریان می‌بریدند که دامن اعد ۱۵:۳۸ مت ۲۳:۵ بر اطراف همین لباس بود.

در فصل زمستان پوستینی از پوست گوسفند یا بز بر دوش میگرفتند و دور نیست که آنچه در ۲ پاد ۱:۸ و زك ۱۳:۴ مذکور است اشاره به پوستین باشد و قصد از لباس میش مت ۷:۱۵ ادّعـای حلیمی و پاکـیزگی میباشد.

امّا لباس زنان با مردان چندان تفاوتی نداشت مگر اینکـه لباس خـارجی‌را کـه مردان عبا و زنان چادر گویند قدری فراخ میگرفتند مر ۱۴:۵۱ و در این اواخر روبند یا دهن بندرا بر آن افزودند پید ۲۴:۶۵.

امّا دستمالهارا اع ۱۹:۱۲ یا در دست میگرفتند یا بر صورت خود میگذاردند امّا کفشها مت ۳:۱۱ یا نعلین تث ۲۵:۹ و مر ۶:۹ عبارت از قطعه‌های چوب یا پوست بود که بهیئت قدم ساخته بواسطه ریسمانهای پوستی یا غیره محض سهولت در آوردن بر پای خود می‌بستند پید ۱۴:۲۳ و کندن کفش دلالت بر آن مینمود که موضعی که بر آن نشسته اند امن و محل راحت است چنانکه این مطلب تا امروز نیز معمول میباشد.

و چون این کفش‌ها پای شخص‌را ازگرد وغبار و سایر کثافات محافظت نمی‌نمود لهذا لازم بود که میزبان همواره آب از برای شستن پاهای میهمان فراهم کند پید ۲۴:۳۲ لو ۷:۴۴ و کشادن بند کفش یا نعلین و شستن پاها مختص نوکران و خدمتکاران بود مر ۱:۷ یو ۱۳:۱ ـ ۱۶.

امّا عمّامه خرو۲۸:۴۰ و۳۹:۲۸ مختص

کاهنان بود و بعضی از زنان عبرانی نیز استعمال مینمودند اش ۳:۲۰۰

و باید دانست که سلاطین زمان سلف‌را عادت این بود که لباس عوضی برای میهمان میفرستادند ۲ پاد ۵:۵ و۲۲۰

و چون ترکیب لباسها متفاوت نبود بزودی در کمال سهولت لباس یکی با لباس دیگری عوض میشد پید ۱۵:۲۷ و اشمو ۴:۱۸ تث ۵:۲۲ لو ۲۲:۱۵۰

پوشیده نماند که لباسهارا با جواهر نفیسه و طلا و نقره و سجاف زینت می‌نمودند و تمام مردم گوشواره‌ها در گوش و حلقه‌ها در بینی و بازو بند در بازو و خلخال در پا میداشتند ۲شمو ۱۰:۱ اش ۱۶:۳ و۱۹ و ۲۰ و آینه‌هائی که از برنج صیقلی ترتیب میدادند بدست گرفته خرو ۸:۳۸ اش ۳: ۲۳ و یا در گردن و کمر خود می‌آویختند و زنان یونانی و رومانی‌را عادت این بود که مویهای خودرا رها کرده دراز میشد و بعد آنهارا بانواع زینت‌ها مزیّن میساختند ۱ تیمو ۹:۲ و۱۰ و ۱ پط ۳:۳ ملاحظه در طیلسان۰

لباوت . شهریست در یهودا یوش۳۲:۱۵ که احتمال کلّی میرود همان بیت لباوت باشد یا بیت برئی که همان البیره جدید است۰

لبی . (شجاع) یکی از اسمهای یهودای رسول است مت ۳:۱۰ که اورا تَدّی گویند۰

لبنان . (سفید) شامل دو سلسله است که یکی لبنان و دیگری کوه شرقی است که در یوش ۵:۱۳ لبنان شرقی نامیده شده است که رومانیان و یونانیان آنرا انتیبنس نامند۰

امّا بقعه لبنان همان بقاع است یوش ۱۱: ۱۷ که یونانیان و رومانیان آنرا سیلی سوریّه ـ سوریّه وسطی نامند۰

امّا لبنان از طرف شمال نهر کبیر ابتدا نموده نود میل جغرافی از شمال بجنوب و مسافت یك میل بطرف مغرب بمحاذی ساحل دریا امتداد یافته به نهر قاسمیّه منتهی میشود و ارتفاع کوه مکمل ۱۰۲۰۰ قدم و ارتفاع صنین ۸۵۰۰ و جبل الکنیسیّه ۶۷۰۰ و کوه باروك ۶۵۰۰ قدم و مکمل باقی میماند و سراشیب غربی سرازیریش کمتر از شرقی می‌باشد و بیشتر حاصل خیز و بارآور است دارای دشتها و درّه‌های عمیقه و زراعات و سکّانش بسیار بر خلاف سراشیب شرقی و ساکنانش کم و در لبنان انواع حبوب و اقسام درختها و گلها کاشته میشود سرود ۱۱:۴۰

امّا کوه شرقی در برابر لبنان است و از مدخل حمات که موضعش دشت جنوب شرقی میباشد از حمص تا بجبل شیخ امتداد دارد ملاحظه در خرمون سراشیبی غربی اینکوه بسیار سرازیر است به خلاف شرقی که متدرّجاً بدشت دمشق امتداد یابد اینکوه

ساکنانش قلیل و چندان بارآور نیست و از هر یك این دو سلسله نهرهای کبیر و رودهای عظیمهٔ تشکیل یابد همچو رودکبیر و عاصی و لیطانی و یردی و اعوج و نهر با رود و ابوعلی و نهر اوّلی در اینـو سلسله چشمه سارهای بسیار دیده شود خصوصاً در لبنان و بقاع خلاصه در قدیم الأیّام حوّیان و جبنیان در لبنان سکونت میداشتند داو ۳:۳ یوش ۵:۱۳ و۶ و کوه‌نشینـان جبلیل‌را بنا نمودند و خدای تعالی لبنان‌را نیز در جزو سایر املاك قسمت بنی اسرائیل کرده بود امّا ایشان آنرا بتصرّف نیاوردند یوش ۲:۱۳ـ۶ داو ۱:۳ـ۱۳ و در تحت تسلّط و اقتدار فینیقیان بود ۱ پاد ۲:۵ـ۶ و عز ۷:۳ در ایّام داود و سلیمان اسرائیلیان در حق اینکوه معرفت پیدا نموده مناظر نیکو و حاصل‌های پر فایده علی الخصوص سرو آزادش در انظار ایشان نهایت اهمیّت را پیدا نموده سرود ۱۵:۵ و علاوه بر آن شرابی که در آنجا بعمل می‌آید هو ۷:۱٤ و آب گـوارای سرد و برف نیکـویش ۱٤:۱۸ در ایشان تأثیر بسیـار نمـود و نویسندگان ملهمه کتاب مقدّس بسیار اوقات بدان اشاره نموده اند مز۲۹:۵ و۶ و۷۲:۱۶ و۱۰٤:۱۶ـ۱۷ اش ۲:۳۵ و۱۳:۶۰ زك ۱:۱۱ و۲ قوم اسرائیل بعد از مدّتهای دراز حرمون و کوه شرقیرا بتصرّف در آوردند ۱ تو ۲۳:۵.

لبنه. (سفید) (۱) منزل پنجمین بنی‌ـ اسرائیل است پس از آنکه از سینا کوچ نمودند و در میانه سینا و رمون فارص و رسّه واقع است عد ۲۰:۳۳ و۲۱.

(۲) شهری است در کنعان در ساحل یهودا که یوشع آنرا مفتوح ساخت یوش ۲۹:۱۰ـ ۳۲ و۳۹ و۱۵:۱۲ و بکاهنان داده شد یوش ۴۲:۱۵ و۱۳:۲۱ و۱تو ۵۷:۶ و از آن پس بر یورام یاغی شد ۲پاد ۲۲:۸ و ۲تو ۱۰:۲۱ کـه بعد از آن سنحـاریب آن‌را محاصره نمود ۲ پاد ۸:۱۹ اش۸:۳۷ بعضیرا گمان چنان است که لبنه همان عراق المنشیّه میباشد و دیگران آن‌را تلّ الصّافیه دانسته اند.

لبیا. مملکتی است در شمال افریقا که در ساحل دریای متوسّط واقع و از مصر تا کارتاژ ممتّد است و قدری هم بطرف خشکی امتداد یافته قسمتی از این مملکت که بمصر اتّصال داشت بعضی اوقات لبیا مارماریکا و آن قسمتی که بسایرینی اتّصال داشت سایرینیکا گفته میشد و این بمناسبت پنج شهر عمده آنمملکت بود یعنی سایرینی اپولونیه بریناسی و ارسنوی و تلمایس عدد بسیار و گروهی از یهود در ایّام مسیح در این شهر سکونت داشتند و با جدید الایمانان لبیانی برای عبادة باورشلیم میآمدند اع ۲: ۱۰.

مبدأ اشتقاق لبیا از لهابیم یا لوبیم است

پید ۱۰:۱۳ و اینان طایفهٔ جنگجو بودندکه شیشق شهریار مصر وزارح حبشی‌را در جنگ با یهودیّه معاونت کردند ۲تو۱۲:۳ و۱٤: ۹ و ۱٦:۸ دا ۱۱:٤۳ و با اهل تبت قدیم نیز معاون بودند نح ۳:۹ با ار ٤٦:۹ حز ۳۰:۵ ملاحظه در فوت.

اخرا لیبا در تحت تصرّف کارتاژ و پس از آن در تحت تصرّف یونانیان و رومانیان و سرسنیها و عثمانیان در آمد.

لج . لا ۱٤:۱۰ ملاحظه در پیمانه.

لجیون . عددی مخصوص در عساکر رومی است که در اوقات مختلفه متفاوت بود یعنی از سه هزار تا با لمضاعف میرسد در ایّام مسیح لجیون شامل هزار نفر پیاده علاوه بر سواره بود و هر لجیون شامل ده فوج بوده که اینهارا بسه دسته منقسم کرده بودند و دسته‌های مسطوره نیز بدو قسمت که هر قسمتی شامل یکصد نفر بوده منقسم کرده بودند لفظ لجیون در کتاب مقدّس قصد از عدد زیاد نامعیّن میباشد و آن دیوانه که مسیح ویرا شفا داد خودرا لجیون نامید مثل اینکه دارای کرورها دیو بوده است مر ۵:۹ و قصد از فوج ملائکه که در مت ٢٦:٥٣ وارد است نمونه از کثرت افواج آسمانی و غیرت ایشان در توجّه مسیح میباشد.

لحاف . معروف است و در زمان قدیم معمول بوده است و در عهد عتیق یکدفعه مذکور است داو ٤:١٨.

لحمان . (خوردنیها) شهری از یهودا یوش ۱۵:٤۰ و همان لحم است که بمسافت دو میل و نیم بجنوب بیت جبرین واقع است.

لحی . (الواره) موضعیست در نصیب یهودا در میان حدود فلسطیان و صخرهٔ عیطم واقع است داو ۱۵:۸ـ۲۰ و دور نیست که همان بیت کلیا یا عیون قاره باشد.

لخیش . که لاخیش هم گفته میشود می ۱:۱۳ (بلند) شهر اموریان است در اراضی یهودا که یوشع آنرا متصرّف شد یوش ۱۰: ۳۲ و یربعام آنرا حصار دار نمود ۲تو ۱۱: ۹ و امصیّا در آنجا بقتل رسید ۲پاد ۱٤:۱۹ و سنخاریب آنرا محاصره نموده احتمال میرود که مفتوح ساخت ۲پاد ۱۸:۱۳ و۱٤ اش۳٦:۱ و۲.

بعضیرا گمان چنان است که این محاصرات بر دیوارها که از قصر کوینجك یافته شده است مکتوب و منقوش است.

ولایرد آنرا خوانده است عبارتی نزدیك باین مضمون است که سنخاریب پادشاه عظیم ممالك آشّور که بر کرسی حکومت مقابل شهر لاخیش نشسته است میگفت من اذن کشتنش‌را میدهم ۲تو ۳۲:۱ و۲پاد ۱۹:۸ ار ۳٤:۷ و ظاهراً چنان مینماید که بر تلّی رفیع واقع بوده است و بت پرستی از آنجا باورشلیم داخل شد می۱:۱۳ یعنی بواسطه جدائی اسباط عشره از یهودا بعضی لخیش‌را

ام لکیس دانسته اند لکن از اکتشافات بیری و بلس چنان معلوم میشود که در نزد تَل‌ـ الحصی بوده است و بهتیاری کند وکوب معلوم شده است که تَل مسطور اقلاً بقایای ده شهر میباشد که بمرور و دهور فراهم شده است و نوشته که شبیه به نوشتجات تَل عمرنه که در مصر است در آنجا یافت شده است.

لدّه . همان لَد حالیّه است. شهر معروفی که در دشت شارون بمسافت سفر ۳ ساعت به جنوب شرقی یافا بر راه اورشلیم واقع بودکه رومانیان مکرراً آنرا سوزانیدند و باز آباد گردیده و سپاسیانس آنرا دیوسپولس یعنی شهر عطارد نامید لکن اسم قدیمش تا به حال باقیست و جاورجیوس مقدّس نیز در آنجا مولود گردیدند یوستیانس کلیسائی در آنجا بنا نمود که مشرقیان آنرا سوزانیدند از آن پس باز معمور گردیده بعد خراب شد و لدّه بواسطه اینکه پطرس اینیاس‌را در آنجا شفا داد معروف است اع ۹:۳۵.

لسائیه . شهریست در کریت که فعلاً خراب است اع ۲۷:۸.

لستره . شهر لیکاونیّه است که بمسافت بیست و چهار میل بطرف جنوب ایقونیه واقع شد و الحال اورا ذوالدرا مینامند. پولس دو مرتبه بدانجا رفت اولاً با برنابا اع ۱٤: در وقتیکه اهالی آنجا پولس‌را هرمس خواندند وسپس ویرا سنگسار نمودند.

ثانیاً با سیلاس بدانجا رفت اع ۱٦: و احتمال قوی میرود که تیموتاوس در آنجا مولود گشت اع ۱٦:۱ مقابل ۲ تیمو ۳:۱۱.

لشّارون . (دشت) مقاطعه ایست که یوشع شهریار آنرا مفتوح ساخت یوش ۱۲: ۱۸ و همان شارونه حالیّه است که در نزدیکی تابور واقع است.

لشم . اسم قدیمی دان است یوش ۱۹: ٤۷ ملاحظه در دان.

لطوشیم . (کوبیده یا دندانه دار یا گندیده). قبیله از اعراب اند که از ددان ابن یقشان متسلسل گشتند پید ۲۵:۳.

لعل . معروف است. و در میان سنگهای گرانبهای مشرق زمین بمنزلهٔ الماس است فی‌الحقیقه اگر این جنس لعل بزرگتر از اندازه باشد گران‌بهاتر و نفیس‌تر از الماسی است که بهمان وزن باشد لعل مشرقی نوعی از یاقوت سرخ است رنکش میانه دودقـ القرمز و قرمز قانی است لفظ لعل دفعات چند در کتاب مقدّس وارد شده ایّوب ۲۸: ۱۸ ام۳:۱۵ و۸:۱۱ امّا به گمان بعضی مفاد لفظ عبرانی مرجان یا لؤلؤ میباشد و حال آنکه لعل حقیقی و اصلی شباهت به یشم یا رباق دارد اش ۵٤:۱۲ حز ۲۷: ۱٦.

لعن لعنت . ضدّ برکت است تث ۲۸: ۱۵ـ۲۰.

و البتّه لعنت‌هائیکه از روی هوا و هوس و اغراض شخصیّه از برای انتقام شخصی میباشد بلا تأثیر و بیفایده خواهد بود مثل لعنت نوح و موسی و یوشع و داود و غیره بلکه لعنت مؤثر آنستکه خدای تعالی بواسطه الهام نبوّت بر پیغمبران خود اعلام می‌فرماید که چنین و چنان خواهد شد امّا لعنت خدای تعالی که در بارهٔ زمین و مار فرمود پید ۱۴:۳ و۱۷ تصریح حکمی و داوری است که او تعالی بر مار و بر زمین خواهد فرمود و لعنت شریعت غل ۱۰:۳ حکم شریعت است در بارهٔ خطاکار و وجود مبارك مسیح را از آن لعنت شریعت فدیه می‌فرماید چه که خود از برای ما لعنت شد غل ۱۳:۳ مقابل روم ۱:۸ و۱۶:۵ و۲قر ۷:۳-۹.

لغت . معروف است شکی نیست که خدای تعالی آدم‌را توانا بر سخن گفتن خلق فرمود پید ۲۰:۲ و همان لغت که آدم بدان سخن‌راند تا زمان بنای برج بابل باقی بود پید ۱:۱۱ یعنی یك صد سال بعد از طوفان از آن پس فقرهٔ بهم خوردن و داخل‌گشتن زبان در دشت شنعار پیش‌آمد و هیچ راهی از برای یافتن و تعیین لغت اصلی نیست جز اینکه منقسم بسه قسمت بوده است سامی، هندی، جرمانی، تورانیّه ملاحظه در کتاب مقدّس.

لقلق . یکی از پرندگان سفر کننده است از کلنك بزرگتر و بر وزغها و حلزون و حشرات بسر برد در شریعت موسوی در ضمن مرغهای ناپاك محسوب است و چون بر پا ایستد ارتفاع آن چهار قدم میباشد. و لقلق بر دو نوع است سفید رنك که اطراف بالهایش سیاه میباشد و اورا ساقهای بلندیست که بیاری آنها در باتلاقها و چالاب‌ها تواند رفت نکش دندانه‌هائی دارد که رو بطرف انسی ترتیب یافته تا گرفتن شکار بر وی دشوار نباشد و بر درختان و خرابه‌ها آشیان کند مز ۱۷:۱۰۴ و بواسطه محبّتی که نسبت به جوجه‌ها و نسبت بمادهٔ خود دارد مشهور است و از افریقا طی مسافت نموده به اروپا آید و بالطبع هنگام مسافرت‌را نیکو شناسند ار ۷:۸ و چون در



لقلق

پریدن بسیار قوی و توانا است ضرب المثل شده است زك ۹:۵ و چه قدر نیکو و خوش نما است هنگامیکه منقار سرخش در جلو و ساقهای بلند و قرمزش از عقب نمودار میشود لقلقرا صدای طبیعی حقیقی نمیباشد جز اینکه بانك خود طق‌طق کند و غالباً بی اذیّت است و بدا بحال کسانی که اورا بدون جهت میکشند.

(۲) لقلق سیاه است که در نی زارها و چالابهای فلسطین یافت شود از آن سفید کوچك‌تر و از انسان باکی ندارد.

لقمه . عبرانیان زمان سلف عادت بر این داشتند که مثل اکثر مردمان مشرق با دست غذا خورند و لقمه‌را در سرکه راعوث ۲: ۱۴ و هم در سایر غذاها فرو برند یو ۱۳: ۲۶ و۲۷.

لکام . اش ۱۹:۳۷ معروف است و صورت آنها در ابنیّهٔ قدیمهٔ مصر منقوش است و با لکامهای حالیّه چندان تفاوتی ندارد.

لمك . (قوی) دو نفر در کتاب مقدّس باین اسم (۱) لمك ابن متوشائیل است که در پید ۱۸:٤ـ۲٤ مذکور و از نسل قائین و طبقه پنجمین متسلسله از آدم و جد طایفه بزرگی که برای هنریکه در فلاحت و موزیك و غیره داشتند معروف بودند لمك اوّل شخصی است که دو زن از برای خود اختیار نموده در تورات مسطور است خطاب اوّلین او بزنانش در شعر میباشد که نمونه مواساة عبرانیان است:

(لمؤلفه)

عاده و ظله صدایم بشنوید
زوجـه‌هایم گفتـه‌هایم بشنوید
بهر حفظ خودکسی‌را کشته ام
هم جوانی‌را بخون آغشته ام
قاین ار باید دهد هفت انتقام
هفت وهفتاد است بر لامك تمام

و در این خصوص تفاسیر بسیار است و بهترین آنها این است که محتمل است قاین محض حفاظت جان خود کسی‌را کشته در خوف انتقام ولیّ قاتل بوده است ولیّ خوف و هراس زنهای خودرا تسکین داده میگوید همچنانکه قتل قاین از جانب خدا ممنوع است پید ۱۵:٤ همچنان بطریق اوّلی از حیات لمك که بالنّسبه بی تقصیر بوده است توجّه خواهد نمود.

(۲) پسر متوشالح و پدر نوح که هفتصد و هفتاد و هفت سال زندگانی نموده پنجسال قبل از طوفان وفات نمود پید ۲۵:۵ـ۳۱ ۱ تو ۳:۱ لو ۳۶:۳.

لموئیل . (مقدس خدا) اسم پادشاهی که مادرش ویرا پند و اندرز همی‌داد ام ۱:۳۱ـ۹ و یهودرا گمان چنان است که لموئیل همان سلیمان است و دیگران اورا شخص غیر معروف دیگری دانند.

لنبه . یوئیل ٤:۱ ناحوم ۱۵:۳ و۱۶ اسم پرنده ایست که از جنس ملخ است قبل

از ظهور پرهای او.

لنکر. اع ۱۳:۲۷ و۲۹ اسباب معروفی است که برای نکاهداشتن کشتیها در هر جا که بخواهند به کار برند و همواره در آخر کشتی آویخته میشد وگاهی هم امکان داشت که در جلو آویخته شود و بعضی بر آنند که لننکر مرقوم قصد از لنگر چهار شانه بوده است که فعلاً هم در بعضی موارد در کار است و لفظ لنکر از روی مجاز برای امیدواری بوعدهای الهی به کار برده شده است عب ۱۹:۶.

لهابیم. شعله ور شدگان پید ۱۳:۱۰ و ۱تو ۱۱:۱ قبیله هستند که باسم لوبیان ۲تو ۳:۱۲ و۱۶:۸ دا ۴۳:۱۱ یالوبیم نا ۹:۳ بالبیا معروفند اع ۱۰:۲ و در نوشتجات که بر خرابهای مصر میباشد لیو گفته شده است خلاصه ایشان از نسل حام بودند که در شمال افریقا بطرف مغرب مصر سکونت داشتند و فینیقیان بر ایشان دست یافته اراضی ایشان‌را که در قرب جزایر مغربی میداشتند متصرّف گشته ایشانرا بافریقا راندند و هم چنین وقتی یونانیان بر اراضی که در سمت کیرینیّه واقع بود دست یافته تا کلیّه اراضی مسطوره جزء مملکت روم گردید و لهابیم در قدیم مصریانرا ضدّیت مینمودند.

لاهوت. طبیعت الهیّت است فل ۹:۲ مقابل اع ۲۹:۱۷ روم ۲۰:۱.

لوّاطان. تث ۱۷:۲۳ لفظی است که در کتاب مقدّس استعمال شده است برای اشخاصیکه مرتکب گناه اهل سدوم بودند پید ۱۹:۴ و۵.

و این مطلب در میان بت پرستان بسیار رواج داشت و در پرستش عشتورث و غیره جزء رسوم مذهبی ایشان بود عبری اینلفظ قادش و مؤنثش قادشه است یعنی تقدیس شده و در پید ۲۱:۳۸ و۲۲ و تث ۱۷:۲۳ و هو ۱۴:۴ مذکور است بعضی از اسرائیلیان این تقدیس هولناك‌را قبول کردند و حال اینکه مخصوصاً در ضمن سایر اعمال بت پرستی ممنوع بود ۱پاد ۲۲:۱۴_۲۴.

اسا و یهوشافاط و یوشیا در ضمن تجدید خـود در صدد نابود کردن این مطـلب بر آمدند ۱پاد ۱۲:۱۵ و۴۶:۲۲ و۲پاد۲۳: ۷ مقابل روم ۲۲:۱_۲۷.

لود. لود ابن سام ابن نوح است پید ۲۲:۱۰ که محتمل است جدّ لوبیان بوده است ار ۹:۴۶.

لودبار. محلّی است در مشرق اردن در قسمت جاد که در نزدیکی محنایم بشمال یبوق واقع است ۲شمو ۴:۹ و۲۷:۱۷ که ماکیر عمونی که داودرا در وقت فرار از حضور آبشالوم اعانت نمود و مفیوشت پسر فالج یوناتان و بعضی بر آنند که لودبار دبیراست یوش ۲۶:۱۳.

لودیم. پسر مصرایم است پید ۱۳:۱۰ و نسل وی در میان فارس و فوط مذکور است حز ۱۰:۲۷ و نیز بعد از کوش و فوط ذکر

میشود حز ٥:٣٠ و محلش معلوم نیست و نسل ویرا لودیان گویند و چون با کوش و فوط ذکر میشود بعضی ایشان‌را از طوایف افریقا دانسته اند.

لو روحامه. غیر مرحوم. اسم دختر هوشیع نبی است که رمزاً اشاره بحـال مملکت بنی اسرائیل است که رحمت خدارا گم کرده بودند هو ١:٦ و ٨ ملاحظه در لو عمّی.

لوز. (بادام) (١) اسم اصلی و اوّلی بیت ایل است پید ١٩:٢٨ و٣٥:٦ و٤٨:٣ یوش ٢:١٦ و از این آیه معلوم میشود که لوز در جوار بیت‌ایل بوده است یوش ١٨: ١٣ داو ١:٢٣ ملاحظه در بیت ایل.

(٢) اسم شهری است در اراضی حتّیان که یکی از اهل لوز قدیم که با قوم خود هلاك نشده بود آن‌را بنا کرد داو ١:٢٣ــ٢٦ و این همان لویزهٔ حالیّه است که بمسافت ٤ میل بشمال غربی بانیاس واقع است.

لوط. (پوشش) پسر حاران برادر ابرام است که در اور کلدانیان جائیکه پدرش در گذشت متولّد گردید پس لوط ابرام و تارح‌را پیروی نموده باتّفاق ایشان به بین‌النهرین آمد پید ٣١:١١ و٣٢. سپس از آنجا مسافرت اختیار نموده بزمین کنعـان و احتمال قوی هم میرود که بمصر در آمد پید ٤:١٢ و٥ و چون از مصر مراجعت نمود اموال و مواشی وحواشی خود ولوطرا برون از حوصله حساب دیده از لوط در خواست نمود که از وی مفارقت گزیند چه که حوصله آن جناب جنك ونزاع شبانان خودرا باشبابان لوط بر نتابید لوط بر اختیار هر جا که بنظرش نیکو آیـد مخیّر فرمود بنابراین لوط مرغزار اردن‌را که بهترین و نیکوترین علفزارهای اردن بود اختیار کرد در خلال این احوال در میان پادشاهان اطراف و حوالی اردن با کدرلاعمر جنك در پیوسته ایشان از کدرلاعمر هزیمت یافته اغلبی اسیر شدند و لوط نیز با اسیران دیگر باسیری برده شد. چون این معامله بسمع ابرام رسید لشکری از خدمتکاران خاصّه خود ساز داده رفت و برادر زادهٔ خودرا آزاد ساخته با خود باز آورد. خلاصه لوط بسدوم مراجعت نمود و هر چند که زیست و زندگی با اهالی آن شهر در نظر لوط بسیار ناپسند بود باوجود آن دو دختر خودرا باشخاصیکه از اهل آن شهر بودند تزویج فرمود و چون پیاله شرارت و بزه‌کاری سدومیان لبریز گشت دو فرشته از جانب حضرت اقدس الهی بنزد لوط شده ویرا از بلائی که بر شهر سدوم و عموره و ادمه و صبوئیم و بالع که همان صوغر است فرود خواهد آمد بیاگاهانیدند لکن از بسیاری در خواست لوط ویرا امر فرمودند که ببالع که قصبه ایست کوچك فرار نماید و اسم آنجا بصوغر تبدیل یافت و در حینیکـه فرار

مینمودند زوجه لوط بعقب خود نگریسته چون این مطلب خلاف امر الهی بود بستون نمك مبدل گردید از آن پس لوط از صوغر انتقال نموده در کوهستان موآب سکونت اختیار نمود که آن زمین بهر دو نسل وی که موآبیان و عمونیان باشند داده شد تث ۲: ۹ مز ۸۳: ۸. در هر صورت لوط شخص متلّون المزاجی بود و حال اینکه کتاب مقدّس ویرا عادل مینامد ۲ پط ۲: ۷ و ۸.

لوعمّی. (نه قوم من) اسمی است که بامر الهی به پسر دوّمین هوشع نبی داده شد مفادش آنکه خدا اسرائیل‌را رد کرده و مجدّداً قبول فرموده است هوش ۱: ۹ و ۱۰ و ۲: ۲۳.

لوقا کاتب. مصنّف یکی از اناجیل و بعید نیست که این همان لوقا باشد که پولس اورا طبیب محبوب مینامد و از اهل ختنه‌اش امتیاز میدهد کو ۴: ۱۱ و ۱۴. مصنّف انجیلی باسم او مسمّی است و مصنّف کتاب اعمال حواریون نیز اوست و در اغلب سفرهائیکه در کتاب اعمال مذکور است با پولس همدست و همقدم میبود لهذا لفظ رفتیم در اع ۱۶: ۱۱ اوّل کلمه ایست که دلالت میکند بدینکه او در سفرترواس و سفر اوّل مکادونیّه با پولس مصاحب بوده پس از اینکه بفیلپی رسیدند مفارقت موقتی در میان ایشان اتّفاق افتاد ولّی باز در هنگامیکه پولس بعزم اورشلیم بکشتی می‌نشست هر دو مجدداً در فیلپی با هم مصاحبت داشتند و از آنوقت به بعد در کارها و سفرهای دریا ومصائب دیگر تا انتهای محبوسی اوّل پولس در رومیّه با او مصاحبت مینمود اع ۱۷: ۱ و ۲۰: ۵ و ۶ و ۱۳-۱۶ و ۲۱: ۱-۲۸ فل ۲۴: ۲ تیمو ۴: ۱۱. تاریخ شخصی او پیش از مصاحبت با پولس و بعد از آن نا معلوم است یا مبنی بر روایات مجهوله غیر معیّنه است. در تحریرات خود حتی الامکان از خود ذکری ننموده و شکی نیست که او بواسطه دانشمندی و حکم و امانت و پیشهٔ طبابتش برای کلیسای سلف بغایت مفید و نافع بوده علاوه بر این ترکهٔ ثمین و گران بهائی که قصد از نوشتجات او باشد برای جهان باقی گذارده است.

انجیل لوقا. گویند که این شخص انجیل خودرا بهدایت پولس که مصاحب اغلب از سفرهای او بود نگاشت انظار وسیعه و عمومیّت روح وموضوع او همچو حواری جلیل القدری است که بقبایل فرستاده شده مسیح در انجیل او همچو دوست بسیار مهربان عاصیان و مخلّص جهان مذکور است و چنانکه معلوم است برای تیوفلس که یکی از اشراف یونان و یا از اعیان روم بوده است نگاشته تاریخ آن بزعم عمومی تخمیناً ۶۳ میلادی میباشند.

لوکیوس. (۱) یکی از منسوبان پولس است روم ۱۶: ۲۱ و در تقلید وارد است که او اسقف کنخریا و دور نیست که همان خود

لوکیوس ۲ باشد که شخصی قیروانی و یکی از معلّمین انطاکیّه بود اع ۱:۱۳۰

لویاتان. وصف این حیوان در ایّوب فصل ٤١ بتفصیل بیان شده است و او از جمله جبّاران حیوانات آبی است همچنانکه بهیموت از جبّاران حیوانات خشکی میباشد



(لویاتان) بزمجه‌آبی

و از قرار شرحی که در ایّوب وارد است با تعریف و توصیف نهنك مطابق میباشد٠ خلاصه او از بزرگترین خزندگان و پشت و سر و دم او بافلسهای سخت پوشیده شده است که ویرا از نزول بلاوتیر و گلوله نگاه میدارد جز از شش خانه که بر او کارگر میباشد و نهنك فعلاً در نهر ازرق که در جنوب عثلیت واقع است یافت میشود و در سابق الأیّام در مصر نیز یافت میشد و در مزمور ١٤:٧٤ و اش ١:٢٧ بلفظ لویاتان بفرعون اشاره مینماید و امّا در مزمور١٠٤: ٢٦ اشاره بیکی از حیوانات زورمند و شجاع آبی میباشد همچو حوت و غیره٠

لیئه . (خسته) دخت بزرك لابان که بطور خدعه به یعقوب داده شد پید ١٦:٢٩ و از برای یعقوب شش پسر و یکدختر آورد و پس از ورود بمصر جهانرا وداع گفت و خود لیئه میدانست که یعقوب راحیل‌را بیش از وی دوست میدارد پید ٢١:٢٩ـ٢٥ و ٣٠:ـ٢٥ و باوجود آن یعقوب‌را بسیار محبّت مینمود٠

لیبرتینیّون . اع ٩:٦ یهودیانی بودند که اسیر شده از آن پس همچو غلام بروم برده شدند٠ سپس عدد بسیاری از ایشان آزاد گشتند چنانکه گمان دارند ٤٠٠٠ از ایشان در سال ١٩ میلادی از روم نفی بلد شده و ایشان را در اورشلیم مجمع مخصوصی بود و اینان از جمله کسانی هستند که با استیفان شهید اوّل مقاومت مینمودند٠

لیدیّه. اع ١٤:١٦ زن مسیحیّه یهودی بود از تیاتیرا در لیدیّه که در ارغوان تجارت مینمود و زنی صاحب دولت و مکنت

بوده در فیلپی موقتاً سکونت میداشت و در آنجا بفیض بشارت پولس‌را ضیافت نمود.

لیسانیوس. رئیس ربع آبلیّه بود لو ۱:۳.

لیسیاس. اع ۲۶:۲۳ ملاحظه در کلودیوس.

لیشه. اش ۳۰:۱۰ قریه دان نیست بلکه قریهٔ کوچکی است که در میان جنّیم و عناتوث واقع و ولتر گمان دارد که همان عیسویّه است که بمسافت دو میل بشمال اورشلیم واقع است.

لیکاونیّه. مستعمره ایست در آسیای کوچك که پولس دو مرتبه بدانجا رفت اع ۱:۱۴-۲۳ و۱:۱۶-۶ و از طرف شمال بغلاطیه و از مشرق به کپدوکیّه و از جنوب به قلیقیه و از مغرب به پیسیدیّه و فریجیّه محدود بود و دارای دشتها و تلّ و تپه‌هائی بود که بهیچوجه حاصل خیز نبود بلکه از برای چراگاه حیوانات نیکو و بدانواسطه اکثر اهالی لیکاونیّه مال و حیوان خصوصاً گوسفند نگاه میداشتند و از جملهٔ شهرهای معظم و عمدهٔ آن ایقونیّه و دربه و لستره است بعضیرا گمان چنان است که لغت اهالی این مستعمره سریانی مغشوشی بوده خود نیز از جمله وحشیان بوده اند اع ۱۱:۱۴.

لیکیه. یکی از مقاطعات آسیای صغیر است که در برابر جزیره رودس فیمابین کارش و پمفیلیّه واقع است و دارای دو شهر معظم بود یکیرا پاترا و دیگریرا میرا میگفتند و در سلطنت کلودیوس مستعمره رومانی گشت و پولس لیکیّه‌را دیدن نموده در پاترا و میرا بشارت همیداد اع ۱:۲۱ و ۵:۲۷.

لینس. مسیحی بود در رومیّه که با پولس و تیموتیوس رفاقت میداشت ۲تیمو ۲۱:٤ و در تقلید معروف است که بعد از پطرس او اوّل اسقف روم است.

م

مأجوج . محلّ جوج و او مأجوج ابن یافث ابن نوح است پید ۱۰:۲ و ۱ تو ۱:۵ و سلسله ویرا مأجوج گویند و یا اسم بلادی است که جوج بر آن شهریاری داشت حز ۲:۳۸ و ۶:۳۹ .

خلاصه در قرون متوسّطه سوریان بلاد تاتاررا مأجوج نامیدند لکن اعراب زمینی‌را که درمیانه دریای‌قزوین و بحراسود واقعست مأجوج مینامیدند بسیاری سکیتیان‌را که در ایّام حزقیال معروف و در مغرب آسیا سکنا داشتند مأجوج میدانند و اینان یعنی سکیتیان در ماهٔ چهارم قبل از کوه معروف بکوه قاف که لشگر کشیده ساردس‌را که شهر معظم لیدیا بود در سال ۶۲۹ قبل از مسیح مفتوح ساخته بر سیاکرس پادشاد مد در سال ۶۲٤ قبل از مسیح عیسی دست یافتند . از آن پس راه مصر گرفته پسامیتخس هدیه گران بدیشان داده ایشان‌را باز گردانید لکن از آسیای غربی قبل از انتهای قرن آینده رانده نشدند علی الجمله حزقیال درتوصیف ایشان در سواری و استعمال نیزه در نهایت مهارت بودند و آنچه از تواریخ یونانیان معلوم میشود نیز با اینمطلب مطابق میباشد .

امّا جوج و مأجوج که در مکا ۲۰:۷ـ۹ وارد است مراد از دشمنان دین مسیحی میباشند .

ماحول . (رقص) پدر چهار پسر است که در حکمت و معرفت شهره بودند لکن بدرجهٔ سلیمان نمیرسیدند ۱ پاد ٤:۳۱ .

مادی . (زمین متوسّط) پسر سوّمین یافث است که مدی‌ها از او منشعب گشتند پید ۱۰: ۲ ۱ تو ۱:۵ .

مادار . قصد از ذکر اینلفظ در عهد عتیق فقط مادر حقیقی نیست بلکه برای مادر بزرك ۱ پاد ۱۵:۱۰ و دایه پید ۳۷:۱۰ و پیش وا داو ۷:۵ نیز استعمال شده است و در ار ۱۲:۵۰ و حز ۲:۱۹ مادر شهرها و طوایف نیز ذکر شده است و چون مقام زن در هیئت اجتماعیّه دلالت مینماید بر اینکه آنطایفه در تمدّن ترقّی دارند لهذا آنچه‌را که در کتاب مقدّس در شأن مادرها گفته شده است ذکر نمائیم من جمله ام ۱:۱۰ و ۲۰:۱۵ و۲۵:۱۷ و۱۵:۲۹ و۱:۳۱ و هم چنین در اسفار خمسه موسی نیز مذکور است خرو ۱۲:۲۰ تث ۱۶:۵ و۱۸:۲۱ ـ ۲۱

لا ۳:۱۹ و مادر سلطان‌را بسیار احترام مینمودند ۱ پاد ۱۹:۲ ملاحظه در ملکه.

باید دانست که مادرها با توجّه بی نهایت بر اولاد خود اقتدار یافتند و اکثر مردمان نامدار قرض خودرا بمادرشان اقرار کرده اند من جمله وقتیکه ناپولیون از مادام کامپان پرسید که دولت فرانسه چه چیزرا بیش از همه لازم جواب داد (مادرها) یکی از نشانه‌های از خدا بودن مذهب عبرانیان حالت سرافرازی زنان است نسبت بزنان بت پرستی که در اطراف ایشان بودند لا ۳:۱۹ تث ۱٦:۵. ۱ پاد ۱۹:۲ ۲:۱۵ کلیسیای مسیحی در محبّت و طاقت و صبر و غیرت و جان نثاری مادرها در تربیت اطفال ایشان برای مسیح تا بحال بسیار مقروض بوده و خواهد بود.

مادون. (خصومت) شهری پادشاه نشین از مال کنعانیان یوش ۱:۱۱ و۱۲:۱۹ که یوشع شهریاران‌را کشت و مادون در نزدیك حطّین بود.

مدی. لفظی است مشتق از مدی ابن یافث پید ۲:۱۰ وا تو ۵:۱ و مدی بلادیرا گویند که در شمال و شمال شرقیش نهر ارکسیس و دریای قزبین وقرثیّه وهرکانیّه و دشت فارس بمشرق و فارس و سوسیانا به جنوب و آشّور و ارمنیّه بمغرب آن واقع است طول این مملکت از شمال بجنوب ۵۵۰ میل و عرضش از مشرق بمغرب از ۲۵۰ الی ۳۰۰ میل و مساحتش ۱۵۰۰۰۰ میل مربع است.

مدی در سابق به شش مقاطعه تقسیم یافته بود و در ایّام یونانی‌ها و رومانیان بدو مقاطعه تقسیم یافت یکیرا اتروباتینیّه و دیگری‌را مادای بزرك میگفتند.

امّا اتروبینیّه در شمال و شامل اراضی بود که در میانهٔ دریای قزوین و کوهستان شمالی نهر زاغروس واقع است این اراضی بقدر ۳۰۰۰ قدم فوق سطح دریا و دارای سلسله کوهها و دشتها است خاکش حاصل خیز و انواع سبزیجات و بقولات در آنجا روید.

امّا مدی کبیر در جنوب و مشرق اتروباتینیّه واقع طرف مغربش کوهسار و دارای اشجار عظیم و بیشه‌های مهیب است و خیلی بارآور و حاصل خیز است.

امّا طرف مشرق و جنوب شرقیش سنگلاخ و خالی از گیاه و سبزه و دارای ریك‌زار- یست که متدرّجاً بصحرای فارس منتهی شود و اکبتانا همدان معروف قصبه این هر دو مقاطعه میبود.

مدی از قراریکه معلوم میشود منقسم بمقاطعات صغیره بوده است زیرا که لولهٔ‌را که منسوب بسرجون بوده است یافته اند که در آنجا بیست و چهار نفر از روسای مادای مذکورند که در ۷۱۳ قبل از مسیح ریاست میداشتند و مدی فعلاً جزء مملکت ایران است.

چنانکه از تواریخ آشوریان مستفاد میشود یکی از شهریاران آشور تخمیناً در سال ٨٨٠ قبل از مسیح بمملکت مد لشکر کشید٠

و در کتاب مقدس نیز مذکور است یعنی در وقتی که شهریار آشور اسیران اسرائیل‌را در آنجا مسکن داد ٢ پاد ١٧:٦ و١٨:١١ و حضرت اشعیای نبی در نبواتی که بر ضد بابل نموده از صفات مدی‌ها خبر میدهد و مدی جزء مملکت آشور نبود بلکه سرجون و سنخاریب آنرا مفتوح ساخته آنرا باج گذار خود گردانیدند و در سال ٦١٥ قبل از مسیح استقلال یافته سیاکسرس در آنجا مملکتی بر پا نموده در سال ٦٢٥ قبل از مسیح بر خرابی نینوی اعانت نمود بدان لحاظ مملکت مدی‌ها قوت و قدرت یافته شامل فارس و توابع آن و آشور و غیره گردید و از نهر هالیس تا بدریای قزبین امتداد یافت و از آنجا به خلیج فارس منتهی گشت علیهذا طولش ١٥٠٠ میل و عرضش ٤٥٠ میل و مساحتش ٦٠٠٠٠٠ میل مربع بود و در ایام کورش در سال ٥٨٨ قبل از مسیح فارس و مد با یکدیگر متحد گردیدند و بمملکت مدی و فارس دا ٢٨:٥ و٨:٦ و١٢ و١٥ و فارس و مد موسوم گشتند اس ١٩:١٠ و در کتاب مقدس اشاره بهیچ یك از شهرهای آن یافت نمی‌شود جز احمتا عز ٢:٦ که همان اکبتانان است٠ خلاصه در سلطنت داریوش هستاسپیس در ٥٠٠ قبل از مسیح مدی‌ها یاغی شدند و همچنین در سلطنت داریوش نونوس ٤٢٠ قبل از مسیح بنای سرکشی گذاردند لکن کامیاب نشدند٠ از آن پس اسکندر کبیر آنجارا مفتوح ساخت٠ سپس صاحب استقلال گشته در اول ماهٔ مسیحی جزء مملکت پارتیه گردید و در اعمال ٩:٢ مدی‌ها با پارتیان مذکورند و اهالی مدرا مدی گویند دا ١:١١ اش ١٧:١٣ و در ایام هیرودوتس آنهارا آریانیان میگفتند ملاحظه در مادی٠

مار٠ باید دانست که قصد از اینلفظ که در کتاب مقدس وارد گشته است مراد از نوع مخصوصی از مار نیست بلکه مراد از مطلق مار می‌باشد و بموافق سفر پیدایش ١:٣ مار حیوانی حیله‌ور و مکار میباشد که زود بر خطر و فرار از آن متنبه گردد مت ١٠: ١٦ و اکثر حیوانات و انسان از او خایف میباشند٠

شیطان که به (مار) و (مار قدیم) ملقب گشته است مکا ٩:١٢ و١٤ و١٥ یا مراد از آن است که اشاره بمکر و حیله و خباثت او نماید یا قصد از این است که به ابوین ما بشکل مار ظاهر ایشان‌را فریفت ٢قر ٣:١١٠

و ذکر مار در مت ٣٣:٢٣ اشاره بشرارت در مز ٥:٥٨ و جامعهٔ ١١:١٠ و ار ١٧:٨ اشاره بسحر و جادوگران میباشد و در پید ١٤:٣ و اش ٢٥:٦٥ گویند که خاك خواهی خورد و عبادت اینگونه حیوانات در هند

و سایر جاها شیوع دارد و دور نیست که سختی که در میان مردم شیوع دارد و شخص حیله‌وررا مار خطاب کنند نیز اشاره باشد بر اینکه مار سبب سقوط آدم و حوّا شد و امکان دارد که تعلیمی که زردشت داده گفت «که شریر به صورت مار بوده خود مرا گناه کاری آموخته» نیز ناشی از مطلب سقوط باشد.

مار برنجین. عد ۲۱: ۹ در وقتی بود که بنی اسرائیل بر ضدّ خداوند هم همه کردند و خداوند در ازای این فعل نکوهیده مارهای زهر دار در میان ایشان فرستاد که آنهارا مارهای آتشین گفتند و ایشانرا هلاك ساخت بحدّی که بنزد موسی آمده ملتجی شدند که او به حضور خداوند دعا نماید تا مارهارا از ایشان دور فرماید لهذا خداوند عالم محض آنکه توبه ایشان‌را امتحان فرماید موسی‌را امر فرمود که ماری از برنج ترتیب داد وآنرا بر چوبی بلندکرد بطوری که از همه جای اردوی بنی اسرائیل دیده میشد و چون کسی‌را مار میگزید و بدان مار برنجین نظر میافکند از هلاکت میرست خداوند ما عیسی مسیح نیز عمل خودرا که برای اتمام آن آمده بود بدان تشبیه فرمود یو ۳: ۱۴ و۱۵.

مارهای آتشین. تث ۸: ۱۵. ملاحظه در مار.

ماران اتا. لفظی است سوریانی یعنی خداوند آمد اقر ۱۶: ۲۲.

مارّه. (تلخی) موضعی است در دشت آشور و ایتام بمسافت سفر سه روز از محلّ عبور بنی اسرائیل از دریا عد ۳۳: ۸ و۹ که دارای چشمه تلخی بود و موسی آنرا شیرین کرد چه از درختی که خداوند باو نشان داد در آن چشمه انداخت خر ۱۵: ۲۳- ۲۵. برخی‌را گمان چنان است که مارّه در نزد عین حواره در وادی اماره واقع است و آب این چشمه بسیار تلخ است ولی بعضی آنرا غرقه دانسته اند.

ماروت. (تلخی) موضعیست در دشت غربی یهودا می ۱: ۱۲.

مازو. ۲تیمو ۱۲: ۳۱ گویا آلت و ماشینی تیز از برای خورد کردن گندم بوده است در فلسطین بعد از شخم یعنی قبل از افشاندن تخم‌کلوخ‌هارا بتوسّط‌گاوها خوردّ کنند یعنی درختی خاردار به گاو بسته بر روی آنها کشند و خورد نمایند ایّوب ۳۹: ۱۰ اش ۲۸: ۲۴.

ماش. یکی از بنی آرام است پید ۱۰: ۲۳ که در ۱تو ۱: ۱۷ ماشك خوانده شده است و گمان چنان است که وی در کوه ماسیوس که همان قراجابغلر و در نزدیکی شمال الجزیره واقع است سکونت میداشته.

ماشك. (۱) ماش.

(۲) ماشك ابن یافث ابن نوح پید ۱۰: ۲ گمان میرود که نسل وی در نزدیکی چشمه‌ها و دجله سکونت داشتند مز ۱۲۰: ۵ حز ۳۲:

۲۶ و نسل ماشك با تجار صور تجارت میداشتند حز ۲۷:۱۳ ۳۸ ۲:۳۸ و۳۹:۱۰

ماقص. طرف موضعیست که یکی از وکلای سلیمان در آن مسکن داشت ۱ پاد ٤: ۹ کاندر گمان دارد که ماقص همان مقوس حالیه است۰

ماکیر. (خریده شده) اول زاده منسّی از متعه آرامیه ۱تو ۷:۱٤ و او پدر جلعاد اعد ۲۶:۲۹ و۲۷:۱ و۳۶:۱ و پدر دختری است که اسمش ابیا بود ۱تو ۲:۲۱ و۲۳ و در فتح زمین کنعان عشیره ماکیر خیلی قوی و زورمند گشته اراضی جلعادرا متصرف گردیدند اعد ۳۲:۳۹ تث ۳:۱۵ ۲پدر عمّیئیل که مفیبوشت ابن یوناتان در خانه وی سکونت ورزید تا وقتی که داود ویرا باورشلیم طلبید ۲سمو ۹:٤ و۵ و۱۷: ۲۷۰

ماکیروس. در کتاب مقدس مذکور نیست لکن گمان دارند که همان محلّی است که سر یحیای تعمید دهنده‌را در آنجا از تن جدا کردند و آن در نزد مخور در مشرق بحیره الموت واقع مر ۶:۲۱-۲۹۰

مال. اینلفظ در عبرانی در عهد قدیم و جدید در موارد بسیار بمعنی دولت و ثروت و نقدینه باشد اعم از ینکه مواشی عد ۳۵:۳ یا اثاث و نقدینه بود ۲تو ۱:۱۱۰ و لفظ مسطور ترجمه جند کلمه عبرانی و یونانی است لکن در مت ۶:۲٤ و لو۱۶:۹-۱۱ ترجمه کلمه یونانیه ایست یعنی مأمون که از کلدانی یا سریانی گرفته شده است که مقصود از دولت مندی میباشد و بدانواسطه است که در آیات فوق خدمت خدا و خدمت مأمون‌را مقابل کرده است و در آیات ثانی مقصود از مال ظلم یا شخص ظالم غنی است۰

مالك. (پادشاه) پسر میخا نوه مفیبوشت ۱تو ۸:۳۵ و ۱تو ۹:٤۱۰

مانوح. (راحت) مردی بود از صرعه که در قسمت دان واقع و او پدر شمشون بود و تاریخ تولّد شمشون در داو ۱۳:۲- ۲۵ مفصّلاً مسطور است و مانوح ثانیاً در داو۱٤:۲-٤ در وقت تزویج شمشون مذکور است و ظاهراً قبل از پسر خود بدرود جهان گفت زیرا مذکور است که برادران شمشون نعش وی‌را از غزه بقبر منوح که در میانه صرعه و اشتاول است نقل نمودند داو ۱۶: ۳۱۰

ماهتاب. خداوند عالم ماهتابرا از برای سلطنت شب خلق فرمود پید ۱:۱۶ و سال عبرانیان سال قمری بود که شروعش با رؤیت هلال بود و آنرا سر ماه مینا میدند اعد ۲۸:۱۱ و۱٤ و پیشنیان‌را ماه پرستی عادت بود چنانکه خداوند در تث ٤:۱۹ و ۱۷:۳ بنی اسرائیل‌را از این عبادت فاسده منع فرمود و دور نیست که ایّوب نیز بدان اشاره فرموده باشد ایّوب ۳۱:۲۶-۲۸ و یهود نیز از برای ماه بخور می‌سوزانیدند ۲پاد ۲۳:۵ و آنرا عبادت مینمودند ار ۸:۲

و زنان از برایش قرصهای نان می‌پختند ار ۱۸:۷ و۱۷:٤٤ـ۱۹ و۲۵ و اورا ملکه آسمانها مینامیدند ۰

ماهی . پید ۲٦:۱ و۲۸ مز ۸:۸ گویند او نیز مثل سایر حیوانات در تحت تسلّط و قدرت انسان میباشد و شریعت موسوی تمیزی فیمابین ماهیان دریا گذارده آنهائیرا که صاحب فلس و بال اند پاك و آنهائی‌را که بال و فلس ندارند نجس قرار داده است لا ۱۱:۹ـ۱۲ و سلیمان ملك‌را در بارهٔ ماهیان فلسطین معرفت و دانش تامّی بود ۱ پاد ٤:۳۳۰

امّا در کتاب مقدّس بهیچوجه جنس و نوع ایشان مذکور نیست و از جمله بلیّات عشره که بر مصر واقع شد یکی متعفّن گشتن آب نیل بود که ماهیانش کلیّتاً هلاك شدند و امید آن قوم از طعام دائمی و لذیذشان قطع گردید و اشعیای نبی نیز در بارهٔ نقصان آب نیل و قلّت ماهیان و ماتم گیری صیادان نبوّت فرموده است اش ۱۹:۵ـ۱۰ مقابل حز ۲۹:٤ـ۱۰ خلاصه ماهی در آبهای اراضی فلسطین بسیار و در دریای جلیل بیش از سایر جاها یافت میشود بحیثیّتی که در دریای جلیل و رودهای داخل ترمین بیش از سی جور ماهی توان یافت که بعضی قابل خوردن و بعضی دیگر قابل خوردن نیست مت ۱۳:٤۷ و۰٤۸ چهار نفر از حواریون در بد امر ماهی گیر بودند مت ٤:۱۸ـ۰۲۱ و از قرار معلوم چنان مینماید که ماهی گیران ماهی‌را در جاهای دیگر گرفته برای فروش در اورشلیم میآوردند زیرا که یکی از دروازه‌های شهر باسم دروازه ماهی معروف بود ۲ تو ۳۳:۰۱٤ و فینیقیان نیز در اینکار مهارت تام و تمامی داشتند حز ۲٦:۵ و۱٤ نح ۱۳:۱٦ و اسم خود شهر یعنی صیدا دلالت بر صید ماهی مینماید۰

بت پرستان بماهی سجده میکردند و شاهد بر این مطلب اینکه داجون خدای فلسطینیان صورتی بود که سرش شبیه بسر انسان و بدنش شبیه بماهی بود بدین لحاظ خداوند تبارك و تعالی اسرائیلیانرا منع فرمود که صورت حیوانات دریائیرا برای خود نسازند۰

و باید دانست که ماهی در بحیره الموت زیست نتواند نمود و اگر از اردن و سایر جاها نیز بدآنجا رود فوراً خواهد مرد چنانکه حزقیال پیغمبر اشاره فرموده است حز ٤۷:۱ـ۱۰ و قصد آن حضرت این است که مارا بفهماند که آبهای مقدّس که از هیکل به بحیره الموت جاری می‌شود آبهای آن دریاچه‌را اصلاح خواهد فرمود۰

مهرهن . دو معنی دارد یکی معیّن کردن اع ۹:۲۲ و۲۵:۷ و دیگری آزمایش و امتحان کردن خرو ۱٦:٤ و۲۰:۲ لو ۱٤: ۰۱۹ آدم ابوالبشر امتحان کرده شده ساقط شد پید ۲:۱۵ـ۱۷ و۳:۱ـ٦ در اینصورت تمام نسل بشر در مورد امتحان اند مز ۷:۹

و۱۱:٤ و فرصتی معیّن دارند که بخدا رجوع نمایند و توبه کنند تا نجات یابند ایّوب ۳۳:٤ـ۳۰ ام ۲۸:۱۳ ایو ۱:۹۰ امتحـان احساس حق و باطل و اطاعت وجدان و لیاقت جزای عدم اطاعت و مدت امتحان و مدد الهی بتقدّس که بالاخره مقبول افتد یا مردود و اعلامهای خدای تعالی بر ضدّ گناه و خطاب برجوع ازگناه و زندگانی جاودانی یافتن‌را متضمّن است ولیّ نوشتجات مقدّسه این مسئله‌را صحّه نمیگذارند بلکه بر خلاف آن است ام ۱: ۲٤ـ۳۱ مت ۲۵:۱۰ روم ۲:۱۲ـ۱٦ مکا ۲۱:۱۱ مقـابل جـا ۱۱:۳۰ (۲) اطّلاع مخصوص از راه نجات قبل از آنکه کسی بر گناه خود واقف شود و از برای آن محزون باشد و خودرا بفضل و رحمت خدا که اسباب نجات است بسپارد لازم نیست که او تعالی اینگونه فیضهای نجات بخش را در ایّام عهد عتیق به بسیاری عطا فرمود در صورتیکه اطلاع صریح و صحیحی از مسیح نداشتند امید که در بارهٔ بسیاری در اراضی بت پرستان هم چنین بوده است اع ۳۵:۱۰ روم ۲:۱۲ و۱۳۰

مبشر . قصد از ذکر اینلفظ در عهد جدید کسی میباشد که بشارت نجات‌را بمردم داده از جائی بجائی رود و کنایس‌را باسم مسیح بنا نماید اع ۲۱:۸ اف ٤:۱۱ ۲تیمو ٤:۵۰

و اگر کسی صفحات کتاب مقدّس‌را مطالعه نماید خواهد یافت که مبشّرین رسولان‌را در کارهای خودشان کمك مینمودند و در سفر با ایشان رفاقت میکردند و پولس رسول نیز هنگامیکه بدیدن کلیسیاها میرفت ایشانرا با خود می‌برد اع ۲۰:٤ و۵ و ایشانرا میفرستاد تا بشارت خلاصرا بسایر برادران خود برسانند فی ۲:۱۹ـ۲۳ بلکه کارهای مهمه‌را بدست ایشان می‌سپرد تا در مدّت غیاب او بانجام رسانند ۱تیمو ۱:۳ و۳:۱٤ و۱۵ و٤:۱۳ و هر یك از مبشّرین چهار گانه‌را بنوعی تشبیه کرده‌اند· مثلاً متّی‌را بصورت انسان زیرا که او سلسله مسیح‌را از آدم باین طرف معیّن کرده است و مرقس را بـه شیر زیرا که مسیح‌را شیر یهـودا میخواند و لوقارا به گاو نر زیرا کـه میگوید مسیح خودرا برای گناهان جهان قربانی کرد و یوحنّارا به نسر زیرا کـه دائماً چشم خودرا بمسیح دوخته بود·

متّانه . (هدیّه) یـکی از منازل بنی اسرائیل است فیمابین دشت و حدود موآب عد ۲۱:۱۸ و۱۹ بعضی‌را گمان چنان است که متّان همان مثانه است که بر رود زرقاء معیّن بمسافت ۱۲ میل بجنوب دیبون واقع است·

متنیا . (بخشش خدا) اسم پسر یوشیا که بخت النّصر ویرا پادشاه ساخته از آن پس اسمش‌را بصدقیا مبدل نمود ۲پاد ۲٤:۱۷·

معردات . داده شده مترا (خدای آفتاب) (۱) خازن کورش که امین بر ظروف هیکل بود عز ٤:۷·

(۲) ضابط فارسی در سامره در ایّام ارتحشستای پادشاه عز ۱:۸۰

متقه . (شیرینی) یکی از منازل بنی‌اسرائیل است در دشت اعد ۲۸:۳۳ و۲۹۰

متنی . لقبی است که یهوشافاط بیکی از شجاعان داود داد ۱تو ۴۳:۱۱ و معلوم نیست که مقصود از اینلفظ اشاره بیکی از اسلاف و یا مسقط الرأس او میباشد۰

متوشالح . مرد فرستاد که اشاره بطوفان است و او پسر خنوخ است که در سال وقوع طوفان جهان‌را بدرود گفت در حالتیکه ۹۶۹ سال از عمرش گذشته بود پید ۲۷:۵ و ۱تو ۳:۱۰

متیلینی . (بی شاخ) شهر بزرك جزیره لسبوس است و آن بندری میباشد که پولس در وقت مسافرت از اسوس به خیوس در آنجا فرود آمد اع ۱۴:۲۰ و۱۵ و در ایّام پولس شهر رومانی مشهور بود۰

متی . (بخشش خدا) یکی از شاکردان مسیح است که همواره از شروع و بعثت مسیح تا زمان صعودش ملازم آن حضرت بوده بواسطه قرعه از برای خدمت انتخاب شد اع ۲۱:۱ـ۲۶ از آن پس از حیات و خدمت وی اطّلاعی نداریم مگر اینکه بعضی از تقلیدیان گویند که وی در کوش موعظه نموده هم در آنجا بدرجه شهادت نائل گردید و برخی دیگر گمان می‌برند که وی در یهودیّه بخدمت خود مشغول بوده تا یهودیان سنگسارش نمودند۰

متی زمان تصنیف آن انجیل معلوم نیست ولی‌بهر صورت همه تصدیقات قدیم دلالت میکند که پیش از اناجیل دیگر انتشار یافت برخی‌برآنندکه در سال۳۸میلادی و بعضی‌بر اینکه مابین سال ۵۰ و۶۰ تصنیف شد و در خصوص اینکه آیا این انجیل اصلاً بزبان یونانی و یا عبرانی تصنیف گشته مباحثات عظیمه واقع شد و مصنّفین سلف بر آنند که اصلاً بجهت استعمال عیسویان عبری زمان بزبان عبرانی که زبان اهالی زمین مقدّس باشد نگارش یافت امّا این مطلب در معرض سؤآل واقع است که آیا صحیح بوده یا نه زیرا که بر ترجمه شدنش بزبان یونانی در تاریخ ذکری نیست و علاماتیکه در نسخهٔ انجیل یونانی حالیّه یافت می‌شود بر اصلی بودنش دلالت دارد و نیز واقعات مذکوره آن زمان و متداول بودن زبان یونانی در زمین مقدّس بر اعتبار و استحکام ادعای دیگر یعنی که نوشته شدنش در زبان یونانی باشد میافزاید و مدقّقین نامی بر صحّت این هر دو رأی مدعّی اند بعضی‌که می‌گویند اصلاً بعبرانی نوشته شد گمان می‌برند که خود مصنّف بعدها آنرا بزبان یونانی ترجمه نمود۰ متّی همچو اسرائیل حقیقی و یهودی بیغش و جدید المسیحی مطالب‌را مینگارد و برادران خودرا تعلیم میدهد و مکرراً از عهد عتیق نقل میکند و منجیرا که تکمیل کنندهٔ امیدهای اسرائیل و مسیح موعوده و پادشاه ملکوت سماوی است ذکر مینماید و در جائیکه مصنّفین

اناجیل دیگر ملکوت خدا ذکر میکنند او غالباً ملکوت سماوی استعمال میکند ٠

مثل امثال . (۱) اقوال و گفتارهای مختصری است که قوانین و نتایج علم سلوکرا بطوری نیك و مؤثر توضیح و بیان مینماید و هر قومرا امثال معدود مخصوصی است که دانش و جهل و حکمت و معرفت و مهربانی و هزال آنقوم از آنها معلوم میشود اع ۲۳: ۱۸ و۲٤:۳ و اسمو ۱۲:۱۰ و۱۳:۲٤ ۲ تو ۲۰:۷ حز ٤۹:۲۰ مت ۳۲:۲٤ ٠

مجد یا جلال . مقصود از مجد خدا کمال صفات الهی است که انسان بتوسّط آن درجه بر تریرا بدست میآورد روم ۲۳:۳ و چون انسان خواهد خدای تعالیرا تمجید نماید حمد و ثنا و تسبیحی که واجب ذات اقدس الهی است بدو ادا نماید دا ۲۳:۵ و در اع ۱۳:۳ مذکور است که خدا بندهٔ خود عیسی مسیحرا جلال داد یعنی تصریح بمجد و جلال او نمود و بدین لحاظ مسیح از خدای پدر در نماز خود در خواست نمود که اورا جلال دهد یو ۵:۱۷ و بر هر مسیحی واجب است که باتمام قوه و اقتدار خود خدارا جلال دهد اقر ۱۹:٦ و۲۰ و ۳۱:۱۰ و در مز ۸:۲٤٠خدارا پادشاه جلال نامیده است و نیز در مز ۱:۱۹ گوید که آسمان جلال خدارا بیان میکنند و در ۲قر ٦:٤ گوید تا نور معرفت جلال خدا در چهرهٔ عیسی مسیح از ما بدرخشد٠ و در عب ۳:۱ گوید مسیح بهای مجد اوست و در یع ۱:۲ مسیح رب الجلال و امیّد جلال کو ۲۷:۱ و گاهی از اوقات مراد از جلال حالت مؤمنین است یا مسیح در قیامت فل ٤:۳ عب ۱۰:۲ ٠

مجدل . (برج) مسیح بعد از آنکه با معجزه چهار هزار نفررا از مشرق دریای جلیل خوراكداد در زورقی بمجدل آمد و از آنجا بساحل مقابل دریای جلیل رفت مت ۳۹:۱۵ و دور نیست که این همان مجدل ایل باشد یوش ۳۸:۱۹٠

و اغلبی بر آنند که این مجدل همان مجدل حالیّه است که تخمیناً بمسافت سفر یکساعت بشمال طبریّه واقع میباشد٠

امّا عبارت حدود مجدل مقابل است با نواحی دلمانوته مر ۱۰:۸٠

(۲) موضعی است در نزدیکی بحر احمر خرو ۲:۱٤ اعد ۷:۳۳ و گمان دارند همان چاه مجدل است که بمسافت ده میل بمغرب سویس واقع میباشد٠

(۳) شهر حصار داری بر حدود مصر است که رو بروی فلسطین واقع است ار ۱:٤٤ و۱٤:٤٦ حز ۱۰:۲۹ و۶:۳۰ و عبارتی که میگوید «از مجدل تا به اسوان» اشاره بحدود شمالی و جنوبی مصر میباشد چنانچه مقصود از دان الی بئرسبع اشارهٔ به حدود شمالی و جنوبی فلسطین است٠

مجدل ایل . (برج خدا) شهرحصار دار نفتالی است یوش ۳۸:۱۹ که گمان میرود

همان مجدل باشد که بمسافت سفر یکساعت بشمال طبریّه واقع است.

مجدل جاد . (برج جاد) شهری است در اراضی یهودا که بالخیش مذکور است یوش ۱۵:۳۷_۳۹ که همچنان آنرا مجدل گویند و بمسافت دو میل بمشرق اشقلون واقع و اطرافش با درختان زیتون و اراضی مزروعه احاطه شده است و دارای آثار قدیمه میباشد مثل ستونها و سنگهای حجّاری شده و غیره.

مجد ومجدّون . محلّ سپاه شهر منسّی که در مرزوبوم یسّاکار واقع و سابقاً ملك کنعانیان بود و یوشع این شهررا با دهات آن مفتوح ساخت یوش ۱۲:۲۱ و ۱۷:۱۱ داو ۱:۲۷ ۱پاد ٤:۱۲ و۹:۱۵ و ۱تو ۲۷:۲۹ مدت مدیدی بود که بسیاری بر آن بودند که مجدّو همان لجّون است که بزرگترین شعبهٔ رود مقطع ازآن می‌گذرد و در صورت صحّت این رأی شعبهٔ مرقوم همان آبهای مجدّوخواهدبود داو۵:۱۹ آخر الامر تامسن محلّ مجدورا در تلّ الموتاسلیم که بفاصله کمتر از یك ربع فرسخ در شمال لجون واقع شده بود قرار داد. حفریّات اخیر نشان داده اند که قلعهٔ مجدّو در این مکان واقع بود.

و بقعهٔ مجدّو ۲تو ۳۵:۲۲ زك ۱۲:۱۱ همان جائیست که باراق و دبوره برکنعانیان چیره‌گی یافتند در حالتیکه سیسرا سردار لشگر ایشان بود داو ٤:٦_۱۷ و آحزیا پادشاه یهودا نیز در آنجا جهانرا بدرود گفت ۲پاد ۹:۲۷ و یوشیا نیز در آنجا از دنیا رفت ۲پاد ۲۳:۲۹ و۲تو۳۵:۲۰_۲٤ و در مکا ۱٦:۱٦ هر مجدّون خوانده شده است.

مجدل عدر . (برج عدر) ملاحظه در عدر.

مجروح . زخم و نشانهای خراشیده ایست که محض فوت کسی در بدن اولیای اموات دیده میشود یعنی بواسطه تالّم از فوت او بدن و صورت خودرا خراشند و مویهای خودرا ببرند چنانکه این مطلب در ایّام سلف معمول بوده و فعلاً هم در بعضی جاها در میان روستائیان معمول است ار ۱٦:٥ و۷ و٤:۱٥ این حرکات از برای قوم یهود شرعاً ممنوع بود لا ۱۹:۲۸ و۲۱:٥ زیرا که اینگونه مطالب و حرکات علامت وحشی گری و بت پرستی است ۱پاد ۱۸:۲۸ و محتمل است که این ممنوعیّت بواسطه نشانهائی بوده است که در بدن خود میگذاردند چنانکه فعلاً هم در میان اعراب و هندویان معمول است و شاید اشاره بمطالبی باشد که در حز۹:٤ و مکا ۱۳:۱٦ و۱۹:۲۰ و غیره وارد گشته.

مجمره . لا ۱۰:۱ عبریان ۹:٤ ظرفی است که در هیاکل برای آتش و بخور استعمال میشد و مجمرهای که هر روز برای بخور در هیکل استعمال میشد از فلزّات ارزان قیمت بود و مجمرهای قورح و

رفقایش از مس و مجمرهٔ روز کفاره از طلای خالص بود ۱ پاد ۷:۵۰ عب ۹:۴۰ و این مجمره‌را از آتشی که همواره در مذبح تقدمه مشتعل بود مملو نموده در یکدست و بخوررا در دست دیگر میگرفتند و چون رئیس کهنه سالی یکدفعه داخل قدس الاقداس گشتی بخوررا بر آتش بدستور مذکور پاشیدی و بوی خوش آنمکان‌را پر نمودی لا ۱۶:۱۲ و۱۳۰

مجوس. لفظی است کلدانی یا مدی که مقصود از کهنه است که درجه ایشان فیمابین حاکم و قوم است و خادمان دین زردشت‌را نیز مجوس میگفتند و بواسطهٔ لباس مخصوص و عزلت و گوشه نشینی معروف بودند و از جمله تکالیف اینها این بودکه آتش‌را دائماً بر آتشکده‌های اورمزد نگاهدارند و با شر اهریمن مقاومت نمایند و ایشان علما و دانشمندان قوم فارس بوده فلسفه و هیئت و علوم ریاضی دیگررا که در آنزمان معروف بود تعلیم میدادند و با پادشاه در میدان جنك میرفتند ار ۳:۳۹ و هر چند که علم ایشان بر قواعد صحیحه بنا نشده بود با وجود آن دانیال ایشانرا بحکمت و دانشمندی توصیف مینماید دا ۱: ۲۰ و از برای ایشان نزد نبوکدنصّر توسّط نمود دا ۲:۲٤ و خود رئیس ایشان گردید. و از قرار حکایت متی ۲:۱ـ۱٤ چنان معلوم می‌شود که این اسم در زمان ولادت مسیح دارای اهمیّت بود و بما معلوم نیست که مجوسیانیکه در متی ذکر میکند از کدام مملکت و شهر آمده بودند جز اینکه خبر آمدن مسیح‌را از یهودیانیکه پراکنده بودند شنیدند و ایشان نوبر بت پرستان بودند که بکلیسای مسیح گرویدند و عید ظهور مسیح از برای قبایل که در ششم کانون دوّم واقع میشود از برای یادگاری آمدن مجوسیان رعایت شد.

محبّت. صفتی است ذاتی و اگر بموافق آن عمل نمائیم تکالیف خودرا در باره خدا و انسان به نیکوترین وضعی بعمل آورده ایم مت ۲۲:۳۷ـ٤۰ رو ۱۳:۸ و۱۰ غلا ٥: ۱٤ ایو ٤:۸ و۱٦۰ و از جمله لوازمات آن پاکی و نیّت خالص میباشد و یکی از عظیم‌ترین صفات حضرت واجب الوجود است چنانکه آنرا در مسیح ظاهر فرمود رو۵:۸۰ و خود محبّت دلیل عظیمی است برای ایمان و اطاعت یو ۱۳:۳٤ و۳۵۰

محراب. اینلفظ بر محلّ مقدّس در هیکل دلالت مینمود که خدای تعالی مشیّت و ارادهٔ خودرا در آنجا برای بنی اسرائیل ظاهر می‌فرمود ۱ پاد ٦:۵ و۱۹ـ۲۳ و۸:٦۰ و گاهی از اوقات محراب قصد از تمام هیکل میباشد مز ۲۸:۲ و محرابهای قبایل مثل محراب دلفی محلّی بود که از آنجا جواب سؤآل سائلین داده میشد چنانکه مثلاً کاهن دلفی بر کرسی مثلثی که در محراب بر شکاف سنگی گذاشته شده بود مینشست و از شکاف مسطور بخار مکیفی متصاعد بود و

کاهن مرقوم از آنجا تلفّظات غیر مفهومی مینمود و شخص مخصوصی که برای همین کار معیّن بود تلفّظات ویرا برای جماعت ترجمه مینمود محرابهای مرقوم‌را در نزد بت پرستان رتبه و جلال عظیمی بود لکن پس از آن نا چیز شده بانجام رسید ملاحظه در صندوق عهد.

محفل . در کتاب بمعنی فراهم آمدن مردم برای عبادت میباشد خرو ۱۶:۱۲ و در ار ۱۷:۱۵ قصد از اجتماع اشرار است امّا در عهد جدید اولاً قصد از مطلق اجتماع است اعمّ از اینکه شرعی اع ۳۹:۱۹ و یا غیر شرعی باشد اع ۳۲:۱۹ و ۴۱. (۲) قصد از اجتماع ملائکه در آسمان میباشد عب ۲۳:۱۲.

محنه دان . موضعیست در عقب قریت یعاریم داو ۱۲:۱۸ در ما بین صرعه و اشتاول داو ۲۵:۱۳.

محنایم . (دو منزل) شهریست در مشرق اردن که یعقوب آنرا باین اسم نامید پید ۲:۳۲ و ۲ و بسبط جاد و اشیر داده شد یوش ۲۶:۱۳ و هم به نیم سبط منسّی یوش ۱۳: ۳۰ و بسا میشود که بدو قسمت منقسم شده یکی‌را به جاد و دیگریرا به منسّی دادند و از آن پس قسمت مختصّه جادرا به بنی مراری دادند و شهربست برای قاتل گردید یوش ۳۸:۲۱ و ا تو ۸۰:۶ و در شمال یبّوق واقع و در ایّام ملوك محنایم شهرت یافته آب‌نیر اشبوشت ابن شاول‌را در آنجا مسکن داد ۲شمو ۸:۲ و۱۲ و داود در وقت فرار از حضور آبشالوم بدآنجا پناهید ۲سمو ۲۴:۱۷ و ا پاد ۸:۲ و منزل یکی از وکیلان سلیمان بود و در آنجا امارت میداشت ا پاد ۱۴:٤ و دور نیست که آیهٔ که در سرود ۱۳:٦ وارد است اشاره بآنجا باشد در جائیکه لفظ دو صف بزبان عبرانی محنایم گفته شده است. و گمان دکتر مرّل آنست که موضع محنایم در نزد سلیخات بمسافت ٦ میل بشمال زرقاء میباشد و در آنجا آب بسیار و آثار دیده شود و فیمابین حدود جاد و منسّی واقع است.

مخزن . ا پاد ۱۹:۹ و۲تو ٤:۸ و٦ و٤:۱٦ و۱۲:۱۷ محل جمع آوری امتعه و اجناس فروش قوم اسرائیل در ایّام اسیری مصر شهرهای مخزن برای مصریان بنا میکردند خرو ۱۱:۱.

مخماش یا مخماس . (پنهان) شهر سبط بن‌یامین که در جنك شاول و یوناتان با فلسطینیان مشهور شد اشمو ۱۱:۱۳ و اشعیا نیز در حکایت لشکر کشی سنخاریب در ایّام حزقیا آنرا مذکور میدارد اش ۲۸:۱۰ و بعد از اسیری مسکون شده عز ۲۷:۲ نح ۷: ۳۱ مکتماس یوناتان مکابیوس نیز در آنجا ساکن شد امك ۷۳:۹ و در ایّام یوسیبیوس و جروم مخماش ده بزرگی و به همین اسم مسمّی بود. جروم گوید که آن ده تخمیناً ۹ میل بشمال اورشلیم واقع بوده است و

همواره ده مخماش بمسافت ٥ ميل بشمال اورشليم و در آنجا آثار ستونها و استخرها و چيزهاى ديگر ديده شود٠

و چون كسى رو بطرف وادى سرازير شود در ميانه سنگهاى تيز و دندانه دار همچو بوصيص و سنه خواهد ديد اشمو ٤:١٤ و از آنجا جميع جائيكه شاؤل و لشكرش در آنجا بودند ديده شود٠

مدرسه . بدانكه مدرسه در قديم الايّام در ميان يهود تأسيس يافته توليت و توجّه آن معلّق بيكى از انبياء بوده جوانانرا در آنجا تعليم ميفرمودند و عقول ايشانرا وسعت داده تفاسير شريعت‌را بديشان مى‌آموختند تا بدان واسطه براى منصب و وظيفه كهانت قابل و لايق باشند اشمو ١٩:١٨ــ٢٤ و ٢ پاد ٢:٣ و ٥ و ٧ و ١٥ امّا وضع خواندن‌را در ساير مدارس تعليم ميافتند و درس‌شريعت هم موقوف به تحصيل در مدارس عاليه بود كه علماً علم الهى بر آن دست و تسلّط داشتند و دور نيست كه غمالائيل يكى از رؤساى مدرسه عاليه بود اع ٣:٢٢ گويند كه كرسى و تخت معلّم از زمين مدرسه بحدّى ارتفاع داشت كه در وقت جلوس پاى معلم محاذى سرهاى تلاميذ واقع ميشد٠ و در مدارس مذكوره مباحثات دقيقه و عميقه عنوان ميشد لو ٤٦:٢ اع ٨:١٩ــ١٠ ملاحظه در پسر و شاگرد و اديب٠

امّا قصد از مؤدّب يا لالا كه در غل ٢٤:٣ وارد است معلّمى مياشد كه اولادرا توجّه نموده در حركات و سكنات ايشان مراقبت داشته باشد غل ٢:٤ و ٣ چنانكه شريعت مؤدّب و لالاى ما بوده مارا بمسيح ارشاد مينمايد لكن چون ايمان آمد ديگر زير دست لالا نيستيم غل ٢٤:٣ و ٢٥٠

مدّعى . (دشمن) يا طرف مقابل در محكمه شرعيّه مت ٢٥:٥ لو ٣:١٨ در اينصورت شيطان مدّعى آشكار و بر ملاى قوم خداست ايّوب ٦:١ زك ١:٣ مكا ١٢: ١٠٠

مدّين . (كيلها) يكى از شهرهاى ششگانه ايست كه باعين‌جدى مذكورند يوش يوش ٦١:١٥ وآن در دشت بر ساحل غربى درياى متوسّط واقع بوده كه موقعش معلوم نيست٠

مدمنّه . (مزبله) شهرى است در شمال يهودا يوش ٣١:١٥ در نزديكى غزّه ولتن گمان دارد كه مدمنّه بندريست كه در پانزده ميلى غزّه واقع است و ديگرى بر آن است كه همان امّ‌دمنه مياشد كه بمسافت دوازده ميل بشمال غربى بئرشبع واقع است و در يوش ٥:١٩ بيت مذكور است٠

مدمينه . (مزبله) دهى است در نصيب بنيامين كه در شمال اورشليم واقع و در هنگام آمدن سنحاريب اهالى آنجا ترسيده فرار نمودند اش ٣١:١٠ و موقعش فعلاً معلوم نيست٠

مدينه الملح . شهر پنجمين در دشت ملح ميانه البنشان و عين‌جدى يوش ٦٢:١٥

و در موقع این شهر اختلاف است بعضی آنرا در نزد نهرالملح و دیگران بر اینکه در نزدیکی بغك واقع است. و در آنجا چشمه ایست که آبش در تابستان خشك شود امّا کاندر آنرا تَل الملح دانسته که بمسافت ۱۵ میل بمشرق بئرشبع واقع است.

مدیان. (دشمنی) یکی از اولاد ابراهیم از زوجه او قطوره پید ۲:۲۵ و۴. بعضی گویند که زمین مدیان از خلیج عقبه تا بموآب و کوه سینا امتداد میداشت و دیگران گویند که از شبه جزیره سینا تا بفرات امتداد داشت. و قوم آنجا بفلسطین و لبنان و مصر تجارت داشتند و در وقت فروخته شدن یوسف اهالی آنجا با اسماعیلیان رفاقت داشتند پید ۲۸:۳۷ مقابل ۳۶ و اسماعیلیان از سکنه مدیان بودند و خود موسی نیز مدّتی سکونت میداشت خرو ۱۵:۲ــ۲۲ اعد ۲۹:۱۰.

و در بلادیکه در شرقی ادوم و موآب واقع است خرابه‌های بسیار دیده شود و بعضی اراضی آن در نهایت بارآوری است.

و نسل مدیانیان‌را گویند که در اراضی مدیان سکونت می‌ورزیدند و مدیانیان بر ضدّ اسرائیلیان همدست شدند علیهذا خداوند خبر هلاکت ایشان‌را داد اعد۲۲:ــ۱۶:۲۵ــ ۱۸ و باوجودیکه ایشان بعد از آن زیست نمودند و بر بنی اسرائیل تنگ گرفتند باز یوشع بر ایشان غلبه یافت و نزدیك بود که منقرض و متلاشی شوند داو ۶: و۷: و ۱:۸ــ۲۸ مز ۹:۸۳ و۱۱ و از آنجا باعرب و مؤآبیان محسوب گشتند.

مذبح. و آن بنای مختص برای تقریب قربانیها بود.

امّا باید دانست که لفظ مذبح که در سفر پید ۲۰:۸ در حکایت نوح وارد است اشاره بخارج شدن نوح از کشتی نمیباشد زیرا که مذابح و تقریب قربانیها قبل از طوفان هم معمول و معروف بود بلکه قصد از بنای مذابح آنست که استغاثه بنام حضرت اقدس اعلی کرده شود چنانکه در تاریخ قدیم نیز بدان اشاره رفته است و مذبح‌را باشکال مختلفه بر میاوردند و بنائی محکم و اساسی مستحکم نداشت و عبارت از کومه مربعی از سنك یاتلّی از خاك بود چنانکه آن مذبحی‌را که یعقوب در بیت ایل بنا نمود همان سنگی بود که شب از آن بالین ساخته بود پید ۱۸:۲۸ مقابل ۱۴:۳۵.

و خداوند نیز موسی‌را امر فرمود که مذبحی از خاك برای او ترتیب دهد خرو ۲۴:۲۰ و اگر خواهد که مذبحرا از سنك ترتیب دهد میبایست که از سنگهای نتراشیده و درست بر آن گذارد چونکه حفّاری و نقاشی آنها جایز نبود مبادا بمنزله صور و تماثیل پرستیده شود و بهمین واسطه بود که در حین بنای بیت الله نیز صدای آلات و ادوات آهنین شنیده نمیشد خرو ۲۵:۲۰ تث ۵:۲۷ و۶ یوش ۳۱:۸.

و هم میبایست مذبح‌دارای پلّه نباشد خرو

۲۶:۲۰ و شاخها برای آن مرتب شود خرو ۲:۲۷ ۱ پاد ۲۸:۲ بدین لحاظ که قربانی بدان شاخها بسته شود مز ۲۷:۱۱۸ و بعضی از اوقات مذابح‌را برای یادگاری اعمال و حوادث عظیمه مهمّه بر پا مینمودند چنانکه در انهزام بنی عمالیق مذکور است خرو ۱۵:۱۷.

امّا مذابح بتهارا غالباً در بیشه‌ها و امکنهٔ مرتفعهٔ میساختند که از آنجا امکان داشت که بتهارا بینند. و مذابحی که برای قوم یهود در عبادت خانه ایشان لازم بود دو است یکی مذبح قربانیهـای سوختنی کـه هم مذبح برنجین خوانده میشد و دیگری مذبح بخور است که مذبح طلائی نیز خوانده میشد خرو ۲۷: و۳۸:۱ـ۷ و خرو ۳۰:۱ـ۶.

امّا مذبح خدای ناشناخته کـه پولس حواری در اع ۲۳:۱۷ بدان اشاره مینماید مذبحی بود کـه اثینیـان در شیوع وبای عظیمی بر پا نموده بدان اسم نامیدند زیرا که گمان بردند محتمل است این بلا از آن خدای ناشناخته بر ما وارد شده باشد.

مراثایم. (گناه داخل شده) اسم مجازی بابل است ار ۲۱:۵۰.

مراری. (تلخ) پسر سوّمین لاوی رئیس مراریان پید ۱۱:٤٦ خرو ۱۶:۶ و۱۹ و ۱ تو ۱:۶ و۱۶ و چون بنی مراری در دشت شمرده شدند ۶۲۰۰ نفر ذکور از بچه یك ماهه ببالا داشتند عد ۳٤:۳ و۳۲۰۰ نفر ایشان سی ساله الی پنجاه ساله بودند عد ٤: ٤٤ و در میانهٔ یهود و اسرائیل میرفتند و چادر خودرا در شمال چادر جماعت میزدند و خدمت ایشان توجه بالواح و ستونها و تیرها و اسبابهای چادر بود عد ۳۶:۳ و٤: ۳۰ـ۳۳ و۸:۷. و بنی مراری بدو قبیله منقسم گشتند یکی محلّیان و دیگری موشیان عد ۳۳:۳ و بعد از افتتاح اراضی کنعان دوازده شهر از بنی مراری در قسمت رأوبین و جاد و زبولون قرار داده شد یوش ۷:۲۱ و۳٤ـ٤۰ و ۱ تو ۶۳:۶ و۷۷ـ۸۱.

مرایا. (گناه) کاهنی که در ایّام یهویاقیم بود نح ۱۲:۱۲.

مرایوت. (گناهها) ۱و۲ کاهنانی که از اولاد الیعازار بودند ۱ تو ۶:۶ و۷ و۵۲ مقابل عز ۳:۷ و ۱ تو ۱۱:۹ مقابل نح ۱۱: ۱۱.

(۳) کاهنی که با زروبابل باورشلیم رفت نح ۱۵:۱۲ و در نح۱۲ :۳ مریموت خوانده شده است.

مرتا. (مؤنّث) کلمهٔ ارامی است که معنایش خـداوند پرورنده میباشـد. وی خواهر العازار و مریم بود و گمان میرود کـه بزرگتر از دیگران بود چـه کـه همواره قبل از خواهر دیگر ذکر میشود و از قرار معلوم وی امورات خانه‌را اداره می‌نـمـوده است و از خـواهـر خـود زرنك‌تر وکاری‌تر و مثل مریم افکار خودرا فقط بر یك چیز مقصور نمیداشت و باوجود

آن امین بود و مسیح ویرا دوست میداشت یو ۱۱:۵ و بالاخره افکار خودرا بامور روحانی و ایمان بمخلّص خود مقصور میداشت٠

مرجان . در میان متاعهائی که ارام در بازارهای صور تجارت مینمود مذکور است حز۲۷:۱۶ و آن شیء است آهکی که حیوان دریائی آنرا همچو حفظی و حرزی از برای جسم خود میسازد و مرجان در زیر آب موجود میشود و همچو صخره بر بالای یکدیگر وجود پیدامیکند و بسا میشود که این صخره مسافت درازیرا گرفته جزیرههارا احاطه نماید و بسیار از اوقات تلهای مرجان اسباب شکستن کشتیها میگردد٠ مرجان برنگهای مختلف و شکلهای جور بجور یافت میشود بعضی سفید و بعضی قرمز و برخی مثل سایر گیاهها دارای شاخها و یا همچو بادبزن فرنگی میباشد و از بعضی اقسام آن مهرهها ساخته میشود بدان واسطه در ضمن سنگهای گرانبها مذکور است ایّوب ۲۸: ۱۸٠

مردخای . (شخص کوچك) (یا پرستندهٔ مریّخ) مردی از اسرای یهودا از خانوادهٔ شاؤل و از رجال در بار احشویرش ومربّی هدسّه دختر عموی خود که بالاخره ملکه فارس گشت اینمعنی سبب حسد هامان وزیر احشویروش بر مردخای گردیده در پی چاره کوشیده حیله طرح انداخت که نه تنها نام مردخای و دختر عمویشرا بلکه نام عموم یهودارا از دفتر هستی محو سازد لکن افسوس که ملکهٔ مسطوره خیال خبیث و مقصود خسیس ویرا ناچیز کرده هامان و اولادهایش مصلوب و مردخای بمنصب رفیع وزارت سرافراز و در نزد اقارب و اجانب مورد احترام گشت اس ۲:۵ـ۱۰:۳٠

مردود . (رد شده) بواسطه عدم لیاقت ار ۶:۳۰ برخی از مردم در این دنیا مردود خوانده میشوند چون که در ارتکاب گناه و بی ایمانی سخت دل میباشند ام ۱:۲۸ ۲تیمو ۸:۳ تیط ۱:۱۶٠

مرّ . صمغی از درخت خارداری است که در عربستان روید و شبیه دانهای کوچك سفید یا زردی است خوشبو و طعماً تلخ و از اجزای روغن مقدّس میباشد خرو ۳۰:۲۳٠ و از برای حنوط یو ۱۹:۳۹ و عطریّات زنانه اس ۲:۱۲ مز ۴۵:۸ ام ۷:۱۷ نیز استعمال میشد و شیء گران قیمت بود مت ۲:۱۱ و در مر ۱۵:۲۳ گوید که بمسیح شراب ممزوج بمرّ دادند٠

مرز . پشتههائی میباشد که بعد از عبور گاو آهن بر زمین میمالند مز ۶۵:۱۰ و ۱۲۹:۳ و قول ایّوب که میگوید مرزهایش گریه کردند ایّوب ۳۱:۳۸ مجازاً دلالت بر زخمهای ظلم مینماید٠

مرض .ملاحظه در طبّ بلا و وباء٠

مرعله . (لرزش) حدّی از حدود زبولون است یوش ۱۹:۱۱ که بگمان پورتر چهار میل بجنوب غربی ناصره واقع و در

آنجا خرابهٔ هیکلی دیده شود.

مرغ. بدانکه مرغها کلیّةً در تث ۱٤: ۱۱ مذکور و خوردن پاك آنها حلال و ناپاك آنها حرام میباشد لا ۱۱: ۱۳-۱۹ تث ۱٤: ۱۲-۱۹. و خوردن تخم نیز مذکور است لو ۱۱: ۱۲ وکبوتران‌را بجهة قربانی استعمال مینمودند و در فقره تطهیر مبروصان گنجشکی‌را کشته و گنجشك دیگریرا با چوب سروآزاد و قرمز و زوفا درخون آن گنجشك کشته فروبرده هفت مرتبه بر آن شخص مبروص مالیده از آن پس آن گنجشك زنده‌را در صحرا رها میکردند لا ۱٤: ٤-۰۷ و از جملهٔ شرایع قوم یهودیکی آنکه صید مرغ بچه‌دار در حالتیکه بچه‌های او صید گشته جایز نبود و غالباً مرغهارا با دام صید مینمودند مز ۱۲٤: ۷ و ام ۷: ۲۳ عا ۳: ۵ و ترستر ام ۳۲۲ نوع مرغ در فلسطین یافته است که دویست و شصت نوع آنها در اروپا و ۱۷۲ نوع در انگلیس یافت شود و ۲٦ جنس آنها منحصر و مختص بفلسطین است که در جاهای دیگر یافت نمی‌شود.

مرغزار. پید ٤۱: ۲ و۱۸ و در ایّوب ۸: ۱۱ خلاب مینویسد و مخصوصاً آن نباتی است که بر کنار آب می‌روید و در داو ۲۰: ۳۳ دشت ترجمه شده است.

مرغ سقّا. مرغی است که بر حسب شریعت موسوی ناپاك است لا ۱۱: ۱۸. و اغلبی از مفسّرین بر آنند که لفظ مرقوم در عبرانی قاتث است و اشاره به پرّنده ایست که آنرا در عربی حوصل گویند و اهل مصر آنرا بجمع نامند و او شبیه بغاز است لکن قدری بزرگتر میباشد و طول منقارش تخمیناً پانزده قیراط و منقارش از طرف پائین دو شکاف دار است که چینه‌دانی از آن آویخته و همچو مخزنی استکه ماهیان‌را در آنجا نگاهداشته چون بآشیان خود رسد بیرونش افکند ومعنای اسم عبرانیش افکننده است علی الجمله چینه دان مسطور تخمیناً دو من الی سه من آب میکیرد و منقار زیر ینش‌را شیء چنکال مانند قرمزی است و این مرغ در حوالی حوله و دریای طبریّه بسیار است و چون از ماهی پر شود رو بصحرا گذارد و در آنجا در محلی خزد و منقار خود برسینه نهاده سرافکنده همچو محزونی نشیند مز ۱۰۲: ٦ و اشاره بوحشت و دمار میباشد اش ۳٤: ۱۱ صف ۲: ۱٤.

مرقس. مصنّف یکی از چهار انجیل بود عموم دانشمندان‌را در صحّت این مطلب شکی نیست که مرقس همان شخصی است که در اع ۱۲: ۱۲ و۲۵ و۱۳: ۵ و۱۳ بیوحنّا و مرقس موسوم است که خویش و شاکرد بارنابا بود کو ٤: ۱۰ و در ذکر حکایت آن جوانی که تنها با چادری ملبّس بوده در عقب مسیح میشتافت محتمل است که اشاره بسر گذشت خود مرقس باشد مر ۱٤: ۵۱ و ۵۲. در سفر و عبور از قپرس به پرجه پمفولیّه بابارنابا و پولس مصاحبت نموده

از آنجا بدون رضایت پولس آنهارا گذاشته باورشلیم مراجعت نمود اع ۱۳:۵ و غیره و۵:۳۷ـ۳۹ ولی بعد در قبرس بابارنابا بامانت بکار مشغول بوده پولس نیز هنگامیکه در روم اسیر بود اورا همچو یکی از مصاحبان خود ذکر میکند کو ۱۰:٤ و۱۱ ۲تیمو ۱۱:٤ فل ۲٤. و بعد در رفتن بابل هم با پطرس رفاقت نمود او پسر آن مریمی بود که همواره حواریّان در خانهٔ او در اورشلیم جمع میشدند و احتمال هم میرود که در آنجا از پطرس در خصوص اعتقادات مسیحیّه بتفصیل تعلیم یافت لهذا پطرس اورا فرزند خطاب میکند ۱پطر ۱۳:۵ با ۱تیمو ۲:۱ و۲تیمو ۲:۱. تواتر گوید بانی کلیسای اسکندریّه که در مصر واقع است او بود و نیز متواتر است که اهل ونیس بحیله شرعی استخوانهای اورا بر داشته به ونیس بردند و اهل آنشهر اورا ولّی و حامی خود میدانند.

مرقس انجیل مرقس. مصنّفین سلف اتفاق دارند که هر چند مرقس حوارّی نبود ولی انجیل خودرا در تحت اثر توجّه پطرس تصنیف نمود و نص همان تواتر است که آنرا در رومیه نوشت و بعد از وفات پطرس و پولس منتشر نمود ولی این مطلب چندان محّل اعتبار نیست از وضع شرح و تفسیری که در خصوص رسومات یهود در آن یافت میشود معلوم است که مرقس انجیل خودرا مخصوصاً برای قبایل نگاشته مسیح‌را همچو رسول الهی که در اعمال و اقوال مقتدر است توضیح مینماید و او تاریخ نویس حقیقی انجیلی است زیرا که واقعات‌را بیشتر از کلمات مرقوم میدارد و آنهارا سهل العبارة و سریع و مختصر و گاهی با تفاصیل دقیقه و روشن مینگارد. یکی از خصایص او این است که لفظ فوراً‌را بسیار استعمال میکند یعنی در کتاب او چهل دفعه استعمال شده و این بیش از آن است که در سه انجیل دیگر یافت میشود.

مرکّب. ار ۱۸:۳٦ گویند مرکّب در زمان جهالت ذغال نرم شده بود که با آب مخلوط مینمودند لکن شکّی نیست که چیزهای دیگر غیر از آنچه مذکور شد برای کتابت و رنك آمیزی بکار می‌بردند چنانکه رومانیان مایع ارغوانی از بعضی ماهیها تحصیل مینمودند امّا مرکّب معروف حالیّه که در قدیم الأیّام در اروپا مستعمل بود عبارت از مازوج و زواج و صمغ میباشد لکن مرکّبی‌را که در قدیم ترتیب میدادند ثابت تر از مرکّب حالیّه بود و نویسندگان قدیم و حالیّه‌را عادت این بوده است که اسباب کتابت‌را با خود به هر جا که میرفته اند ببرند حز ۲:۹ ملاحظه در کتاب.

مرك. خدا یتعالی در اوّل کلام و فرمایش خود در خصوص شناسانیدن درخت معرفت نیکی و بدی میفرماید در روز خوردنت از آن خواهی مرد پید ۱۷:۲

مقابل روم ۵:۱۲ـ۱۴ و اقر۱۵:۲۱ و۲۲ عب ۲۷:۹ امّا باید دانست که حکم مرك در همان ساعت بر وی جاری نگشت بلکه مقصود بود که از ورود و نزول آن یقین داشته باشد و خاطر جمع شود و مرك هم بر دو قسم است یکی آنکه بر جسد وارد میشود و دیگری آنکه بر نفس و جسد هردو عارض میگردد مت ۲۸:۱۰ و حالت تسلیم گشتن بگناه موت خوانده می‌شود اف ۱:۲ و هلاکت نفس نیز خوانده میشود یع ۲۰:۵ امّا خداوند و منجی ما صاحب اقتدار موت یعنی ابلیس‌را تباه ساخته و کسانیرا که از خوف موت تمامی مدت حیات خود در زیر عبودیت بودند آزاد ساخته است عب ۱۴:۲ و ۱۵ ملاحظه در دفن، قبر و قیامت.

مرمر. معروف است سنگی است قیمتی مکا ۱۲:۱۸ و بسا میشود که مقصود از سنگهای نفیسه تراشیده شده باشد که در بنای هیکل بکار بردند ۱پاد ۷:۶ و۳۶ و۹:۷ـ۱۲ که از اقسام مرمر و مرصّع کاری و سنگ فرش و انواع و اقسام نقوش مشهور بودند.

مروخ . (مرك و کشتار) اسم بتی است در بابل که همواره بابابل مذکور ار ۲:۵۰ و مریّخ اشاره بدان است و غالباً اسمش با ملوك بابل مذکور است اش ۱:۳۹.

مرودخ بلادان. مرودخ عابد بعل شهریار بابل ۷۲۱ قبل از مسیح که رسولی بحزقیا فرستاد ۲تو ۳۱:۳۲ اش ۱:۳۹ که در ۲پاد ۱۲:۲۰ برودخ بلادان خوانده شده است.

مریبه . (دشمنی) (۱) چشمه ایست در نزدیکی رفیدیم در حوریب که در وقتی که موسی بفرمان خدا صخره‌را زد وآب ز صخره جاریشد که در خرو ۱۷:۱ـ۷ وتث ۱۶:۶ و۲۲:۹ و مز ۸:۹۵ مسّه خوانده شده است و لفظ مسّه بمعنی تجربه است بعضی‌را گمان چنان است که در وادی فیران در نزدیکی کوه سربال واقع و برخی آنرا در مضیق الواطیه در طرف شرقی وادی الشّیخ دانسته اند.

(۲) چشمهٔ دیگری است در نزدیکی قادش در دشت صین که باب مریبه تث ۸:۳۳ مزا ۳۲:۱۰۶ و مریبه قادش معروفست عد ۲۷: ۱٤ تث ۵۱:۳۲ خر ۲۸:٤۸ و در آنجا معجزهٔ که شباهت بمعجزه رفیدیم بود واقع شد یعنی نزدیك انتهای کوچ کردن بنی اسرائیل از دشت عد ۱:۲۰ـ۲٤ و۲۷ ۱٤: تث ۵۱:۳۲ که در خر ۱۹:٤۷ مریبوت قادش خوانده شده است و کسیکه گمان دارد که مریبه قادش همان مریبه رفیدیم است غلط فاحش است.

مرید. مت ۱۵:۲۳ کسی‌را گویند که در دین موسوی داخـل گردد و شریعت موسوی امر مینماید بر اینکه بابیگانگانی‌که در اراضیِ مقدّسه ساکن میباشند حسن سلوك‌را مرعی دارند تث ۱۸:۱۰ و۱۹ و

شهرها بری بست تعین کنند۰ عد ۱۵:۳۵ و این مطلب معلق براین شرط بود که غربا و بیگانگان کلمات کفر آمیز بر زبان نرانند و بت پرستی‌را نیز ترك نمایند لا ۲:۲۰ و ۱۶:۲۴ در اینصورت ایشانرا جایز بود که در شرایط روزکفّاره لا۲۹:۱٦ وعید هفته‌ها تث ۱۱:۱٦ و عید سایبان زك ۱٤:۱٦_۱۹ شریك شوند لکن بهیچوجه امکان نداشت که در عید فصح شرکت داشته باشند الا آنکه مختون گردند خرو ۴۸:۱۲ عد ۱٤:۹ و چون قوم یهود پراکنده گردیدند شروع نمودند که بت پرستان‌را بدین خود کشانند چنانکه این مطلب در حق زنان بت پرست بیشتر معمول میشد۰

و این داخل شوندگان هم بر دو قسم بودند یکی آنکه تماماً و کاملاً داخل گشته مختون شده در تمامی عبادت و فرایض مجمع شریك بودند و دیگری غیر کامل که آنهارا داخلین دروازه مینامیدند چنانکه در خرو ۱۰:۲۰ مسطور است۰

مریشه . صاحب (قله تپه) ۱ پدر حبرون ۱تو ۴۲:۲ که ذریّه کالب بود۰

(۲) شهری در یهودا یوش ٤٤:۱۵ که رحبعام آنرا بعد از انقسام مملکت حصار دار نمود ۲ تو ۸:۱۱ و زارح کوشی و آسا در حوالی آن مقاتله نمودند ۲تو ۱٤: ۹_۱۵ و در تاریخ مکابیان مذکور است۰ ۲مك ۳۵:۱۲ و یوحنّا هرکانوس آنرا در سال ۱۱۰ قبل از مسیح از ادومیان مستخلص ساخت و هنگامیکه اوسیبوس و جروم آنجارا در قرن چهارم بعد از مسیح دیدار نمودند خرابه بود و محلش در نزد خرابه المواشی بمسافت یك میل و نیم به جنوب شرقی بیت جبرین واقع و در آنجا در دشتی که به جنوب خرابه واقع است مغاره‌هائی است که از قرار معلوم مسکنهای تحت الأرض بوده است۰

مریم . (یا غیگری) (۱) خواهر موسی و هارون دخت عمرام ۱تو ۳:٦ و احتمال میرود که از موسی تخمیناً ده سال بزرگتر بود زیرا که در وقت گذاشتن موسی در پوشینه نیین حاضر بود و چون دید که دختر فرعون طفل‌را دید و از حالت وی استکشاف مینمود مریم ویرا گفت آیا زنی شیر ده از برای تو بخوانم و چون اذن حاصل نمود شتابان رفته مادر طفل‌را خوانده وی‌را شیر داد خرو ٤:۲_۱۰۰ و بعد از عبور نمودن از دریای قلزم پس از سرود مشهور موسی مریم نیز به سرود معروف خود مترنم گشت خرو ۲۰:۱۵ لکن چون در ملامت بر موسی با هارون همدست شد به برص مبتلا گردید بدین لحاظ موسی دست بدرگاه بی نیاز بر داشته شفای ویرا از خدای تعالی درخواست نموده شفا یافت عد ۱:۱۲_۱۵ و در قادش جهان‌را بدرود گفته همانجا مدفون شد اعد ۱:۲۰۰

(۲) زنی از نسل یهودا ۱تو ۱۷:٤۰

(۳) باکرهٔ که مادر مسیح و از سط یهودا

و از نسل داود و خویش الیصابات مادر یحیی تعمید دهنده که از سبط لاوی و نسل هارون بود و بعد از حوادث طفولیّت مسیح یعنی زیارت شبانان و مجوسیان و ختنه مسیح و حاضر نمودنش در هیکل و بمصر رفتن بهیچوجه مریم باکره بیش از پنج مرتبه در کتاب مقدّس جدید مذکور نیست یعنی اوّلاً در حکایت عروسی قانای جلیل یو ۲:۳۰

دوّم در وقتیکه خواست با پسر خود که قومرا تعلیم میداد تکلّم نماید مت ۱۲:۴۶ مر ۳:۳۱ لو ۸:۱۹٠

سوّم در وقت صلیب شدن مسیح یو ۱۹:۲۶٠

چهارم در روزهای اوّل بعد از صعود اع ۱:۱٤٠

پنجم مادر یعقوب و یوشی و یهودا و شمعون و معدودی دختران دیگرمت ۱۳:۵۵ و۲۷:۵٦ مر ٦:۳ و۱۵:٤۰ و٤۷ ملاحظه در یعقوب ۲٠

(٤) زوجهٔ حلفی مت ۱۰:۳ یا کلیوپاس یو ۱۹:۲۵ و مادر یعقوب مت ۲۷:۵٦ که در آیهٔ ٦۱ و۲۸:۱ مریم دیگر خوانده شده است و او از جملهٔ زنانی بود که از برای حنوط نمودن جسد مسیح بقبر فرود شد مر ۱٦:۱ـ۱۰ و او از آنانی است که مژدهٔ قیام مسیحرا بشاگردان رسانید لو ۲٤:۱۰ و چون این خبررا بدیشان میرسانید مسیح در بین راه ویرا ملاقات نموده مریم ویرا سجده برد مت ۲۸:۱ و۹٠

(۵) خواهر العازر و مرتا و دوست صادق الاخلاص مسیح که آن حضرت در حق وی فرمود «مریم نصیب بهتررا اختیار نموده است» لو ۱۰:٤۱ و٤۲٠ و از قرار معلوم خیلی صالحه و متدیّنه بوده است یو ۱۱:۱ و دور نیست که او است که پاهای مسیحرا تدهین نموده در حالیکه در خانهٔ العازر برادر خودش میبود یو ۱۲:۱ـ۳ الاّ اینکه در مر ۱٤:۳میگوید زنی بدون اینکه تصریح باسمش نماید عطررا در خانهٔ شمعون ابرص بر سرش ریخت اوّلاً شاید که این دو واقعه یکی بوده در حالتی که مسیح در خانهٔ العازر منزل میداشت در خانهٔ شمعون واقعشد لکن مرقس تصریح مینماید بر اینکه مسیح در خانه شمعون بوده زنی عطر بر سرش ریخت و یوحنّا میگوید که مرتا در شامیکه از برای مسیح تهیّه کرده بودند خدمت میکرد (و اینمطلب جز در خانه مرتا نتواند بود)٠ و بعد میگوید که مریم پاهایشرا تدهین نموده باموی خود خشك مینمود٠

(۲) که این هر دو واقعه ایست و مطابقت آنها لزومی ندارد٠

(۳) از ملزومات و تدقیقات واقعه چیزی بیان نشده است و مذکور نیست و بسا میشود که العازر در خانهٔ شمعون ابرص ساکن بود و هم امکان دارد که مریم عطررا بر سرش ریخته و قدمهایشرا نیز تدهین نموده باشد و این رأی اخیر به خیال نزدیکتر مینماید٠

(۶) مادر یوحنّای مرقس اع ۱۲:۱۲ و خالهٔ برنابا کو ۱۰:٤ و زنی متقیه و پرهیزکار و در اورشلیم سکونت میداشت و شاگردان در آن شبی که پطرس از زندان رهائی یافت در خانهٔ همین مریم بودند.

(۷) مریم مجدلیّه و آراء بسیار است که این مریم زانیه و صاحب دولت و ثروت و شهرت بسیار بود و جهت گرویدنش بمسیح این شد که وی به هفت شیطان مبتلا بود که آنهارا مسیح از وی بیرون کرده اینمطلب سبب گرویدن وی گردید لو ۲:۸ و۳ و تا بآخر پایداری نموده حتّی در وقت صلیب نمودن مسیح یو ۲۵:۱۹ و دفن وی حضور داشت مر ٤۷:۱۵ و از جملهٔ زنانی بود که از برای حنوط نمودن وی بقبر رفتند مر۱:۱۶. وی از اوّلین اشخاصی بود که با مریم مادر یعقوب در نزد قبر حاضر شدند مر ۹:۱۶ و خداوند ما مسیح ویرا بواسطه صحبت نمودن با وی بعد از قیام خود مشرف داشت یو ۱۱:۲۰ــ۱۸.

(۸) زنی مسیحیّه در رومیّه که پولس اورا سلام میفرستد روم ۶:۱۶.

مرهوت . (مرتفعات) (۱) کاهنی که از برای سنجیدن ظروف طلائی و نقرهٔ که در هیکل بود تعیین گشت عز ۲٤:۸ــ۳۳ و در تعمیر دیوارهای اورشلیم شرکت داشت نح ٤:۳.

(۲) یکی از آنانیکه زنان غریبه‌را تزویج نموده پس از آن طلاق گفته بودند عز ۱۰: ۳۶.

(۳) کاهنی که عهدنامه‌را مهر نمود نح ۵:۱۰.

مزراق . اسمو ۱۰:۱۸ و۱۱ و۹:۱۹ و۱۰ و۳۳:۲۰ اپاد ۲۸:۱۸ و۱تو ۸:۱۲ ملاحظه در اسلحه.

مزرعه . معروف است ومقصود از اراضی مزروعه بی دیوار است و البتّه بدیهی است که این لفظ غیر از دشت پید ۱۹:۳۳ و۳۶: ۳۵ و بر خلاف باغ مو و تاکستان عد ۲۲: ۲۳ و۲٤ و بر خلاف شهر است تث ۳:۲۸ و۱۶. حدود مزرعه در قدیم الایّام و بلکه در زمان حالیّه هم بتوسّط سنگهای بزرگی که دیوار مانند ردیف مینمودند قرار داده میشد و تخطّی از حدود مسطوره و جابجا کردن آنها گناه کبیره محسوب بود تث ۲۷: ۱۷. بسیار اوقات شوارع عام از میان مزارع مرور مینمود لو ۱:۶ و بدین لحاظ بواسطه عبور و مرور حیوانات و مواشی مزارع مسطوره در خطر بودند و مراعات توجهات مخصوصه در بارهٔ آنها لازم بود.

مزامیر . اشعار روحانی است که با آواز محض تمجید و تقدیس حضرت اقدس الهی بتوسّط آواز مزمار و نی خوانده میشد کتاب مزامیر به پنج کتاب منقسم و در آخر هر قسمتی لفظ امین مکرّر گشته و اغلب بر آنند که این لفظ را جمع کنندگان کتاب در آخر هر کتاب افزوده اند و ابداً دخلی بمصنف

ندارد. خلاصه کتاب اوّل دارای ٤١ مزمور است که ۳۷ از آنها منسوب بداود و ٤ که که اوّل و دوّم و دهم و سی‌سوّم باشد بمؤلفان نا معلوم منسوب است.

کتاب دوّمین دارای ۳۱ مزمور است یعنی از ٤٤ الی ۷۲ که ۷ عدد از آنها منسوب به بنی قورح و یك مزمور به آساف و ۱۸ به داود و سه مزمور بمؤلفان غیر معروف منسوب است و یك مزمور از برای سلیمان یا از خود سلیمان است و در آخر همین قسم است که میگوید «و تمامی زمین از جلال او پر بشود آمین و آمین دعاهای داود بن یستی تمام شد».

کتاب سوّمین دارای ۱۷ مزمور میباشد یعنی از ۷۳ الی ۸۹ که ۱۱ عدد از آنها به اساف و۳ عدد به بنی قورح و یك مزمور بداود و یکی به هیمان ازراحی و بنی قورح و یکی بایثان ازراحی منسوب است.

کتاب چهارمین دارای ۱۷ مزمور است یعنی از مزمور ۹۰ الی۱۰٦ و باقی بمؤلفان غیر معلوم منسوب است.

کتاب پنجمین دارای ٤٤ مزمور میباشد یعنی از ۱۰۷ الی ۱۵۰ که پانزده تا بداود و یکی بسلیمان و باقی بمؤلّفین غیر معروف منسوب است و تمامی سرودهای صعود مخصوصاً باشخاصی که بشهر مقدّس بالا میرفتند اختصاص دارد در اینکتاب است مز ۱۲۰ـ۱۳٤ و نیز تمامی مزامیر تهلیلیّه یعنی ۱٤٦ الی ۱۵۰ در اینکتاب است و همچو خاتمهٔ کتاب مزامیر میباشد. ـ

و تقسیم مزمور فوق به عصر نحمیا منسوب میباشد و در ۱ تو١٦:۳۵ و۳٦ از تسبیحات کتاب چهارمین مزامیر اقتباس شده و همین تقسیم در ترجمهٔ هفتگانه نیز وارد است لکن برخی از مسیحیان متقدّمین آنرا ردّ نموده گفتند چون با آنچه که در اعمال ۱:۲۰ میباشد مخالف است لهذا این تقسیم مناط اعتبار نیست چونکه در آنجا نمیگوید (اسفار یا کتابها) بلکه «لفظ در کتاب زبور» نوشته شده است.

بعضی از علماً عقیده بر این دارند که تقسیم مسطور فوق محض مشابهت باسفار خمسه موسی میباشد و یا بواسطه نظام تاریخی یا بواسطه متابعت و پی در پی آمدن مؤلّفین و یا بواسطه موضوعات و منضمات آنها یا بواسطه مناسبت از برای پرستش و غیره و غیره میباشد امّا بخوبی واضح است که این تقسیم بطور محتاج الیه پرستش و عبادت تقسیم یافته . بعضی از مزمورها کـه اشاره شد مکرّر گشته اند مثل مزمور ١٤ که در ۵۳ تکرار شده و مزمور ٤۰ در ۷۰ و تتمّه ۵۷ و٦۰ در ۱۰۸ تکرار شده است و از ایندلایل معلوم می‌شود کـه کتب منقسمه پنجگانه بطور مختلف جمع گشته و معیّن نمودن وقت جمع کردن تمام آنها در یك مجلّد خالی از اشکال نیست بلکه امکان ندارد ولی از بعضی از مطالب کتاب چهارم و پنجم مزمور چنان مستفاد میشود که بعد

از اسیری بابل جمع شده اند. بهر صورت کتاب مزامیر متدرجاً در یك مجلّد جمع و فراهم گشته و متضمن مطالب سالهای عدیده میباشد یعنی از زمان حکومت الهی تا زمان مراجعت نمودنشان از اسیری بابل.

عنوانات. هر مزموریرا عنوانی است الّا ۳٤ مزمورکه تلمود آنگونه مزامیررا مزامیر یتیمه نامیده برخی‌را عقیده بر آن است کـه عبارت «هللویا خدارا تسبیح بخوانید» که در ابتدای بعضی از مزامیر دیده میشود همان عنوان آن مزامیر است. در اینصورت شماره مزامیر یتیمه ۲٤ میشود و اصل این عنوانات بهیچ وجه معلوم نیست لکن بعضی‌را عقیده این است که جمع کنندگان کتاب آن عنوانات را افزوده‌انـد چنانـکه عنوانات اناجیل و تتمّه رساله‌هارا افزودند. علی ایّ حال عنوانات مزامیر خیلی قدیم و از برای تفسیر مفید و در جمیع نسخه‌های عبرانی موجود میباشد لکـن معنای بعضی بقدری نا معلوم است که ترجمه هفتگانه آنرا ترجمه نکرده خلاصه آنچه ما از آنها می‌فهمیم آن است که بر وضع تقالید مشهورهٔ که قبل از ترجمهٔ مذکوره شهرت تامّی داشته و بر وضع آن اسبابی که در وقت خواندن مستعمل بوده و بر طور خواندن و وضع تاریخی وشخصی میاگاهاند و ملاحظات اخیره اختصاص بمزامیر داود دارد و اغلب آنها اشاره بحوادث و وقایع حیات او میباشد و بیشتر آنها حرف بحرف و کلمه بکلمه از اسفار تاریخی استنساج شده مثل عنوان مزمور ۵۲ که با اشمو ۲۲:۹ و مز٥٤ که با اشمو ۱۹:۲۳ و مز ۵٦ که با اشمو ۲۱: ۱۱ــ۱۵ مطابق است. و علماء در خصوص معنی لفظ سلاه اختلاف بسیار دارند و قول معتبر آنستکه اشاره باسبابی است که مختّص خواندن میباشد.

امری غریب و بسیار عجیب است که مزامیریرا که اسرائیلیان متّقی و پرهیزکار قرنهای متعّدده قبل از مسیح نگاشتند فعلاً در عبادت کلیسای مسیحی معمول به و مناسب ذوق جمیع طوایف مسیحی میباشد و همین مطلب دلیل قوی بر صحّت آنها میباشد که الهامی و از جانب خداست و از اعماق قلب انسانی صادر شده از تمامی احساس بنی نوع بشر اخبار مینماید و از شکر و حمد و توبه و حزن و غم و امیّد و شادی عمومی مطلع میسازد بطوریکه در هر زمان و مکان هر نفس ذکیّه و متّقی مناسبت آنهارا ملتفت میشود. و اگر چنانچه بطور شایسته قوت و اثر هر مزموریرا احساس نکنیم سببش آن است که جهات و موجبات و اسباب تألیف آنهارا ندانسته و نفهمیده‌ایم چه که مزامیر کلّیةً شعر میباشند. علیهذا مفسر شعر نیز باید بطوری احاطه بر احساسات شاعر پیدا نماید که اشعار اورا کما هو حقّه بتواند تعبیر و تفسیرکند زیرا کـه بعضی از این مزامیررا جز در اوقات رو دادن تجربه وتنگی نتوان فهمید و بعضی‌را در موقـع

زحمت و مرارت و غيره و بعضى‌را در وقت شادي و سرور ميتوان فهميد. و هر قدر ما در امر دين اطلاع تام و كامل حاصل نمائيم تعجّب وحيرت ما در مناسبت مزامير ميافزايد كه چگونه از براى اقسام مختلفه حيات بني نوع بشر موافق و مناسب است بدين لحاظ هيچ يك از اسفار الهامي جز اناجيل بقدر مزامير خوانده نمى‌شود. مزامير اساس و بنياد اغلب سرودهاى مسيحيان است و در عبادت بالانفراد شخصى و هم در عبادت جماعتى كه در تمام جهان بجا آورده ميشود مستعمل بوده و هست. و شخص مسيحى بسيار خوشحال خواهد شد وقتى كه به‌بيند كه همين مزامير است كه در موسى و داود و آساف مؤثر بوده است. تأليف مزامير در مدّت هزار سال يعنى از ايّام موسى تا مراجعت از اسيرى تا بايّام عزرا كرده شد و ليكن اكثر آنها در زمان داود و سليمان تأليف و بر حسب عنوانات آنها هفتاد و سه مزمور بداود منسوب است و از آنها است ۳ـ۹ و ۱۱ـ۴۱ و ۵۱ـ۶۵ و ۶۸ـ۷۰ و ۱۰۱ و ۱۰۳ و ۱۰۸ـ۱۱۰ و ۱۲۲ و ۱۲۴ و ۱۳۱ و ۱۳۳ و ۱۳۸ـ۱۴۰.

و چون او مشهورترين مؤلّفين و رئيس ترنم كنندگان اسرائيل بوده بدانواسطه تمام مزامير «مزامير داود» گفته شده. و اين مزامير تماماً بسيط و داراى عبارت محكم ميباشند كه دلسوزى طفل و ايمان شخص شجاع‌را دارا است. و ظاهراً صورت انسانى را بنظر ما ميآورد كه بر ضدّ موانع خارجي و داخلي شهر خدا ساعى است. و دوازده مزمور باساف منسوب است يعنى ۷۳ـ۸۳ و ۵۰ و آساف شخص لاوى و يكى از رؤساى آلات طرب و سرود داود بود ۱تو ۱۶:۱۷ و۱۹ و۲تو ۲۹:۳۰. و يازده مزمور به بني قورح منسوب است و اينان خانواده و سلسلهٔ شعرائى ميباشند كه در ايّام داود بوظيفهٔ كهانت سرافراز بودند ۱تو ۶:۲۲ و۹:۱۹ و۲۶:۱ و۲تو ۲۰:۱۹. و آن مزامير از قرار تفصيل است مز ۴۲: و۴۴:ـ۴۹: و ۸۴: و۸۵: و۸۷: و۸۸: و هفت تا از اين مزامير مخصوصاً بايّام داود و سليمان اختصاص دارد. و مزامير بواسطه نيكوئى شعر و خيالات عالى بداود و مزمور ۷۲ و ۱۲۷ بسليمان و مزمور ۹۰ بموسى نبى منسوب است و تقسيمات مزامير از قرار تفصيل است.

(۱) مزامير حمد و تسبيح است كه مزمور ۸ و۱۹ و۲۴ و۳۳ و۳۴ و۳۶ و۹۶ و۱۰۰ و۱۰۳ و۱۰۷ و۱۲۱ و۱۴۶ـ۱۵۰ باشد.

(۲) مزامير شكرانه است كه از براى مراحم والطاف خدائى نسبت باشخاص معيّنه گفته شده يعنى مزمور ۹ و۱۸ و۲۲ و۳۰ و يا از براى قوم اسرائيل انشأ گشته يعنى ۴۶ و۴۸ و۶۵ و۹۸.

(۳) مزامير توبه آميز است يعنى مزمور ۶ و۲۵ و۳۲ و۳۸ و۵۱ و۱۰۲ و۱۳۰ و ۱۴۳.

(٤) مزامیر سیاحت یعنی مزمور ۱۱۰ـ ۱۲٤.

(٥) مزامیر تاریخی که رفتار خدا و الطاف و مرحمتی‌را که در باره قوم خود داشته است بیان میگند مز ۷۸ و۱۰۵ و۱۰٦ و۱۱٤.

(٦) مزامیر نبوّتی و مسیحی میباشد که کلّیه مبنی بر وعده خدا بداود و اولادهٔ او میباشد ۲شمو ۷:۱۲ـ۱٦ مز ۲ و۱٦ و۲۲ و٤۰ و٤٥ و٦۸ و٦۹ و۷۲ و۹۷ و۱۱۰ و ۱۱۸.

(۷) مزامیر تعلیمی است که شخص‌را از قرار تفصیل ذیل تعلیم میدهد.

۱ در خصایص عادلان و شریران و بهره و نصیب ایشان مز ۱ و٥ و۷ و۹ـ۱۲ و۱٤ و۱٥ و۱۷ و۲٤ و۲٥.

۲ در تقدیس و پاکی و نیکی شریعت الهی است مز ۱۹ و۱۱۹.

۳ در بطالت زندگانی انسان مز ۳۹ و ٤۹ و۹۰.

٤ در تکالیف واجبه حکام مز ۸۲ و ۱۰۱.

(۸) مزامیریست که شامل دعا برگناه‌کاران میباشد و اکثر آنها منسوب به داود است مز ۳٥ و٥۲ و٥۸ و٥۹ و٦۹ و۱۰۹ و۱۳۷.

مزّ. (ترس) نوهٔ عیسو و یکی از امراء ادوم است پید ۱۳:۳٦ و۱۷ و۱تو ۳۷:۱.

مس برنج . فلزّ معروفی است‌که رنگش سرخ و چکش‌خور است و مس و برنج در ایّام عزرا مثل طلا گرانبها بود عز ۲۷:۸ و از قرار معلوم مس در کوههای اراضی مقدّسه بسیار بود چنانکه در تث ۹:۸ وارد است زمینش آهن و از کوههایش مس کنده میشود لکن فعلاً در شام و فلسطین نادرالوجود است. و فلزّ دیگری نیز هست که از مس در وی داخل نموده در عربی آنرا برونز گویند و در نهایت استحکام و قرصی است که قدما اسباب و آلاترا از آن میساختند و زنجیرهارا نیز از آن ترتیب میدادند داو ۲۱:۱٦ و ۲پاد ۷:۲٥ و اسلحه ۱شمو ۵:۱۷ و٦ و اسباب طرب ۱تو ۱۹:۱٥ و ۱قر۱:۱۳ واسباب صناعات واعمال‌را نیز از آن میساختند پید ۲۲:٤ چه که اسباب برنجین بسیاری از قبرهای قدیمیان بدست میاید که بعضی شبیه بفولاد است و بزرگترین قطعه از قطعات برنج حوض برنجین بود که در خدمت هیکل مستعمل بود ۱پاد۷:۲۳ـ۲٦ ارتفاعش هفت قدم و نیم و قطرش پانزده قدم و ده هزار گالن می‌گرفت امّا مس زرد یعنی برنج که از مخلوط نمودن مس قرمز و روی دست میدهد در قدیم الأیّام چندان استعمال نمیشد و در کتاب هم اشاره بدان یافت نمی‌شود.

مسطك . (صمغ) درخت معروفی است که در نواحی شام و فلسطین و دشت آناطول و جزایر بحرروم می‌روید بویش شبیه ببوی

تربانتین و از برای جویدن و پاك کردن دندان بکار آید و فقط یك دفعه در ابوکریفا مذکور است سوسنه ۵۴.

مستوفی . معروف است و این منصب در شهر افسس از جملهٔ وظایف و منصبهای شریفه محترمه بود چنانکه از دخالت و اقتدار و تصرفی که در واقعه پولس مرقوم داشته است معلوم می‌شود اع ۱۹: ۳۵_۴۱. و از قراریکه معلوم میشود نگاه دارنده تواریخ شهر و رئیس مجالس شهر و نایب مناب و نائب الحکومه او بوده است صنعت نوشتن در میان عبرانیان بسیار قدیم است و غالباً اختصاص بیك طبقه از قوم میداشته است. و اوّل نویسنده و مستوفی که در کتاب مقدّس مذکور است شیوا است که مستوفی داود بود ۲شمو ۲۰: ۲۵. و مستوفی را میبایست که وقایع سلطنت پادشاه‌را با اوامر او ثبت نماید و گاهی از اوقات کار خزانه داررا نیز مینمود ۲پاد ۱۲: ۱۰ و رئیس لشگررا نیز کاتبی بود ار ۵۲: ۲۵.

امّا کاتبان عهد جدید غالباً با فریسیان مذکورند. و کار ایشان این بود که کتاب مقدّس‌را استنساخ نمایند بدانواسطه علم ایشان بر احکام کتاب مقدّس از سایر قوم بیشتر بود و بدان لحاظ ایشان از جملهٔ معلّمین محسوب بودند. و هیچ یك مأذون نبودندکه در جرگه نویسندگان کتاب مقدّس داخل شوند مگر بعد از تفحّص و تجسّس و امتحانات لایقه. و اوّل مرتبه که درجه نویسندگان معلوم گشت و از سایر طبقات متمایز بود در زمان اسیریست که عزرا اوّل نمره و عمدهٔ ایشان بود عز ۷: ۶. و این صنعت خیلی عمده و از جمله صنایع محترمه بوده و هست.

امّا چون زمان بسی دیرکشید و وحی از قوم یهود منقطع گردید نویسندگان، کلام الهی‌را بواسطه تقالید خود ضایع نمودند مر ۷: ۱۳. و چنانکه متی مذکور میدارد مت ۲۶: ۳ ایشان از جملهٔ اعضای مجلس اعظم بوده اند و از جمله خویشاوندان و نزدیگان رؤسای کهنه مت ۲۱: ۱۵. و چون حضرت مسیح اعمال و افعال برخی از ایشان را ظاهر فرمود مت ۲۳: ۱_۳۳ بدآنواسطه از سخت‌ترین دشمنان حضرتش بودند لو ۵: ۳۰ و۶: ۷ با وجود آن خود حضرتش شهادت داد که بعضی از ایشان از جانب خدا میباشد مت ۲۳: ۳۴ و در ملکوت خدا تعلیم یافته اند مت ۱۳: ۵۲.

مستی . در کتاب مقدّس اینحالت چه نسبت بشخصی بالأنفراد و چه نسبت به جمعی حسب العاده علی العموم بیان گردیده است و حالت افتان و خیزان مستی و زوال عقلی که از آن حاصل میشود در مز ۱۰۷: ۱۷ و اش ۱۹: ۱۴ و۲۴: ۲۰ و۲۸: ۷ و۸ مفصّلاً مذکور و ملامت. و ناهنجاری افعال مستان در اش ۵: ۲۲ و نتایج قبیحه اینفعل نکوهیده در اسمو ۲۵: ۳۶ و اپاد ۱۶: ۹ و ۲۰: ۱۶ توضیح گشته و عذابهائی که بر این

مطلب مترتب میگردد در پید ۹:۲۱ و۱۹: ۳۳ و ار ۹:۲۳ و اف ۵:۱۸ و اسمو ۱:۱۳ ـ۱۵ و اش ۵:۱۱ مذکور است.

استعمال مسکرات از برای کهنه در هنگام دخول هیکل و تقرب برذبح ممنوع بود لا ۹:۱۰ و همگی علی العموم مکلّفند که از آن اجتناب نمایند ام ۱:۲۰ و۳۰:۲۳. و هرگاه کسی اسباب مستی دیگران شود گناه کبیره کرده است و مکروه خداوند است ۲سمو ۱۳:۱۱ حب ۱۵:۲ و۱۶. این حالت در تمام مجالس و محافلی که عادت استعمال مایعات مسکره در آنها شیوع دارد بسیار است و از آن جهت است که حکماً و اشخاص دانشمندان استعمال جمیع انواع مایعات مسکره‌را منع مینمایند اقر ۱۳:۸ (ملاحظه در شراب).

مصاب. (مرتفع) موضعی است در موآب ار ۱:۴۸ و دور نیست که مقصود از عبارت مذکوره در اش ۱۲:۲۵ همان باشد که میگوید قلعهٔ بلند حصار هایت‌را خم کرده و شاید مقصود از قیر حارسه باشد.

مسح . در کتاب مقدّس قصد از ریختن روغن زیتون یا روغن دیگر است بر چیزیکه آنرا از برای خدمت حضرت اقدس الهی تخصیص دهند و اوّل دفعه که مسح درکتاب مقدّس وارد گشته در وقتی است که یعقوب سنك زیر سر خودرا همچو عمودی بر پا داشته از برای خداوند مسح نمود پید ۲۸: ۱۸ و۱۳:۳۱. و شریعت موسوی مسح اشخاص و اماکن و ظروف‌را امر فرموده است و روغن خاصّی از برای اینکار ترتیب میدهد خرو ۲۳:۳۰ـ۲۵ که مرکب از بهترین عطرها میباشد. و خیمه جماعت و تابوت سکینه وسایر ظروف مقدّسه‌را بواسطه آن مسح مینمودند و به جز در این کارها استعمال آن در جای دیگر صحیح نبود.

و عبرانیان‌را عادت بود که سرهای خودرا باعطرها و روغنهای معطّره در عیدها و مجالس شادی تدهین مینمودند و از این جهت تدهین همواره علامت فرح و سرور گردید روث ۳:۳ مز ۵:۲۳ و۱۰:۹۲ واعظ ۸:۹ و ترك تدهین نشانهٔ غم و اندوه بود ۲شمو ۲:۱٤ مت ۱۷:٦. وکاهنان‌را نیز مسح نمودند خرو ٤۱:۲۸ و پیغمبران ۱تو ۲۲:۱٦ و پاد شاهان ۲شمو ۱۰:۱۹ و ۱پاد ۳۹:۱ و۱۵:۱۹ و۱٦ و گاهی این مطلب در مجلسی واقع میشد و بعضی اوقات در هیکل اتفاق می‌افتاد و ۱پاد ۳۲:۱ـ۳٤ و۲پاد ۱۱:۱۱ و۱۲. داود سه مرتبه مسح شد اوّلاً در وقتیکه شموئیل قبل از موت شاؤل ویرا منفرداً بفرمان خدا مسح نمود ۱شمو ۱٦: ۱۳.

دوّم وقتی است که مردان یهودا ویرا در حبرون بر سبط یهودا مسح نمودند ۲شمو ٤:۲.

سوّم وقتی که مشایخ اسرائیل ویرا برای تمام قوم مسح نمودند ۲شمو ۳:۵ و در قدیم الایّام عموم کهنه‌را مسح مینمودند خر ٤۰:

۱۵ عد ۳:۳ ۰

و مردمان قدیم‌را رسم بود که سر و پای مهمان‌را تدهین نمایند لو ۳۸:۷ و۴۶ همچنانکه مریم قدمهای عیسی‌را باعطر تدهین و معطّر نمود یو ۳:۱۲ ۰ مریضان‌را نیز با زیتون از برای شفای ایشان تدهین می‌نمودند مر ۱۳:۶ و یع ۱٤:۵ و اجساد مردگان‌را نیز تدهین مینمودند مر ۸:۱٤ و۱:۱۶ ۰

و قصد از مسح شدن از جانب خدا که درَ ۲قر ۲۱:۱ مذکور است این است که خدای تعالی نفس مؤمنین‌را از برای خدمت خود اختصاص میدهد و آیات ذیل که در مسح گفتگو میکند اشاره و اختصاص بمسیح عیسی دارد منجمله مز ۷:٤۵ بنا بر این خدا خدای تو ترا به روغن شادمانی بیش‌تر از رفقایت مسح کرده است و همچنین اشعیا ۱:۶۱ «خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان‌را بشارت دهم» و هم در دا ۲٤:۹ از برای مسح قدس الأقداس مذکور است۰

مسرفوت مایم (سوزشها آب) موضعی است در شمال فلسطین یوش ۸:۱۱ و۶:۱۳ که بگمان طمسن چشمهائی است که فعلاً به عین المشرقه معروف و در ساحل در نزدیکی راس النّاقوره واقع و لکن از صیدا دور است و بدین لحاظ است که کاندر آنرا در نزد صرفند که مسافت سفر یکساعت به جنوب صیدا واقع است دانسته۰

مصریقه. (تاکستان نجیب) موضعی است در ادومیّه که سابقاً پای تخت بوده است پید ۳۶:۳۶ ۰

مسّه . (تجربه) اسم محلّی است در دشت که مریبه خوانده شده است خرو ۷:۱۷ و مز ۸:۹۵ جائیکه اسرائیلیان یهوّه خدای خودرا امتحان نمودند (ملاحظه در مریبه)۰

مسفار و مسفارت . (عدد) شخصی که با زروبابل مراجعت نمود عز ۲:۲ نح ۷:۷ ۰

مسکن . بدآنکه اغلب مردمان قدیم در چادرها ساکن میشدند و آن عادت از محلّی بود که ستونهای چوبی نصب کرده پرده‌های چندی از پوست بز بر آنها میآویختند و با ریسمانهای ضخیم محکم بسته سر ریسمانهارا بواسطه میخ بر زمین میکوفتند اش ۲:۵٤ ۰ و گاهی چادر بواسطه پردهای متعدّده باطاقهای مختلفه منقسم میگشت و زمین چادررا با پارچه یا حصیر فرش میکردند و قطعه قماش هم بدر چادر آویخته در وقت خروج و دخول بر داشته و انداخته میشد۰ و محلّ آتش در وسط خیمه بود چنانکه در این روزها در خیمه‌های اعراب دیده میشود۰

و در اش ۱۲:۳۸ اشاره بسرعت انتقال خیمه و زوال اثر آن مینماید۰ و چون سلیقه بنی نوع بشر مختلف گشت وکارهای ایشان باعث آن شد که در یك جا سکونت ورزند شروع بساختن خانهای محکم کردند و در علم بنائی سر آمدند۰

لکن بعد از آنکه کنعانیان و آشوریان شهرها و خانه‌ها بنا میکردند عبرانیان تا

مدّت مدیدی باز در خیمه‌ها سکونت میورزیدند تا وقتیکه بمصر داخل شدند و در آنجا بعادت اهالی بسکونت ورزیدن در خانه‌ها عادی گردیدند.

و یا اینکه بعد از فتح بلاد موعوده چون خانه‌هائیرا که خود بنا نکرده و شهرهائیرا که خود بنیاد نیفکنده بودند دیدند مایل بسکونت در یکجا گردیدند و چون بلاد فلسطین مفتوح اسرائیلیان گردید صاحبان مکنت و ثروت شروع به بنا کردن خانه‌های حالیّه نمودند ار ۱٤:۲۲ عا ۱٥:۳۳ حك ٤:۱۰ لکن خانه‌های فقرا همچنان ساده و سخیف البنا بود.

و وضع خانه‌های مشرق زمین شبیه بوضع حالیّه بود یعنی اطاقهارا در اطراف حصار و در حصار نیز بطور حالیّه ترتیب میافت نهایت اینکه بعضی اوقات در نزدیك در حصار اطاق یا ایوان برای دربان قرار میدادند اع ۱۳:۱۲ و خود حصاررا وسط مینامیدند لو ۱۹:٥ و زمین حصار غالباً مثل حصارهای حالیّه سنگ فرش بود وگاهی در وسط چاهی نیز میداشت ۲شمو ۱۸:۱۷ و چون جماعتی عظیم بخانهٔ کسی وارد میشدند در حصار فراهم میآمدند اس ۱:٥ و بعضی از اوقات چادر بزرگی بر روی حصار میکشیدند که حرارت آفتاب بر ساکنین حصار مؤثر نشود چنانکه در مزمور ۲:۱۰٤ میگوید «آسمانهارا مثل پرده پهن ساخته» و صاحب خانه میبایست بر ایوان حصار جلوس نماید اس ۱:٥ و برای این که از طبقهٔ تحتانی بفوقانی روند پلّه‌ها ترتیب میدادند ۱پاد ۸:٦ و آخرین اطاق حصار همواره محلّ نسوان و حرم سرای بود اس ۳:۲ و غالباً بازینتهای فاخره مزیّن بود خصوصاً شاه نشین‌ها سر درها که غالباً به کوچه نگران بود. و به همانطوریکه الآن شاه‌نشین‌را بالای طبقه تحتانی می‌سازند در آن روزها نیز معمول بود مثل بالاخانه کوچك الیشع نبی ۲پاد ۱۰:٤ و بالاخانه تابستانی عجلون داو۳:۲۰ـ۲٤ که پلّه‌های مخصوصی داشته اهود بر آنها گریخت و بالاخانه دروازه ۲شمو ۳۳:۱۸ و بالاخانه آحاز ۲پاد ۱۲:۲۳ امّا اطاق اندرونی اطاقی که از خانه جدا میکردند ۱پاد ۲۰: ۳۰ مقابل متی ٦:٦.

و دور پشت بام‌را دیوار مختصری میکشیدند تا کسانیکه بر بام می‌خرامند نیفتند وگاهی علف بر بامهای روئید ۲پاد ۲٦:۱۹ مز۱۲۹:٦ و سایبانها بر بام درست میکردند نح ۱٦:۸ و در آنها سکونت می‌ورزیدند ۲شمو۱۱:۲ اش ۱:۲۲ و لو۱۲:۳ کتّان و حبوبات وانجیررا درآنجا خشك میکردند یوش ٦:۲ وگاهی از اوقات بر بام چادر نیز میزدند ۲شمو ۲۲:۱٦ و بر آن جلوس نموده مشورت همی‌نمودند ۱شمو ۲٥:۹ و در آنجا نماز میگذاردند ۲پاد ۱۲:۲۳ و اش ۳:۱٥ ار ۱۳:۱۹ و۳۸:٤۸ صف ٥:۱ اع ۹:۱۰.

و پنجره‌ها نیز مثل آنچه که معمول است بمیان حصار و گاهی در کوچه باز میشد داو ۲۸:۵ و۲پاد ۳۰:۹٠

امّا باید دانست که خانهای قدیم دودکش وبخاری نداشته بلکه دود از پنجره‌ها خارج میکشت هو ۳:۱۳ چنانکه فعلاً در دهات معمول است و اجاقها برای اطاقهای زمستانی ترتیب میدادند ار ۲۲:۳٦ و خانه‌های اغنیا و دولتمندان از سنگهای تراشیده عا ۱۱:۵ و مرمر و غیره ترتیب میافت ۱تو ۲:۲۹ اس ۱:٦٠ و برای دیوارها و سقفها چوب سرورا بکار میبردند ار ۱٤:۲۲٠

و خانه‌را با طلا و نقره و عاج زینت میدادند ۱پاد ۳۹:۲۲ مز ۸:٤۵ عا ۱۵:۳ لکن خانه فقرا از سنگهای ناتراشیده با خاك و خشت زینت میافت و از این رو چندان استحکامی نداشت وخانه‌را تقدیس مینمودند تث ۵:۲۰٠

مسکون و مسکونه . اینلفظ در کتاب مقدّس معانی بسیار دارد٠

(۱) دلالت بر بودن اهالی در محلّی مینماید ایّوب ۲۸:۱۵٠

(۲) قصد از دنیا است ۱تو ۳۰:۱٦٠

(۳) قصد از طوایف زمین میباشد مز ۹٦: ۱۳ و ۹:۹۸٠

(٤) قصد از زمین است مز ۸:۳۳٠

(۵)اشاره بمملکت رومانیان لو ۱:۲٠

(٦) اشاره باهالی بلاد مقدّسه و حوالی آن است اع ٦:۱۷٠

امّا آنکه لوقا میگوید که شیطان تمامی ممالك جهان‌را بدو نشان داد موقف بتامّل است لو ۵:٤ زیرا اگر معنی لغوی کلام‌را به خواهیم باید معنای تمامی ممالك جهانرا باراضی که از قلّه بلندترین کوهها دیده میشود انحصار دهیم آنوقت با معنائی که در آیه ٦ است مطابقت مینماید٠

و اگر بالفرض بگوئیم که قصد از کوه مذکور همان‌کوه شیخ است پس مسیح فلسطین و لبنان و بقاع و دشت دمشق و حوران و جلعادرا مشاهده فرمود و اگر چنانچه کلام‌را بمعنای مجازی گیریم که مسیح‌را بر محلّ بلندی برده در چشم باطن او تمام ممالك جهانرا بوی نمود بحیثیّتی که همگی‌را هوبهو تشخیص داده فهمید که قصد آن ملعون چه میباشد خلاصه برما معلوم است که این تجربات سه گانه باطنی و مقاومت آنها روحانی بوده است٠

مسکین . غالباً از ذکر اینلفظ شخص فقیر منظور است (ملاحظه در فقر)٠

وگاهی از اوقات بر سختی حالت و بدی معیشت نیز دلالت مینماید مز ۱۳:۷۲ و ۸۲: ٤ و ۱۵:۸۸ و۱۰۹ :۱٦ و۱۱۳ :۷ ام ۲۱: ۱۳ و۲۲ :۲۲ و اش ۲:٦٦ و عا ۱۱:۵ و حب ۱٤:۳ صف ۱۲:۳ و غیره٠ و البتّه نجس و بدی حالت مسکین از آیات فوق بر مطالعه کننده محترم مخفی نخواهد ماند امّا مسکینان در روح مت ۳:۵ آنانی اند که ایشانرا بهیچوجه من الوجوه ادّعائی

نیست بلکه همواره در احتیاج آسمان نگران اند چنانکه اجساد فقرا برای این عالم در کمال احتیاج میباشند.

مسیح. خداوند ما عیسی به مسیح ملقّب گشته است زیرا که از برای خدمت و فدا معیّن و قرار داده شده است. و در پید ۳:۱۵ وعده آمدنش داده شده است زیرا که مقصود از نسل زن همان وجود مبارك است غل ٤:٤ که شیطان و نسل ماررا مغلوب خواهد نمود یو۸:٤٤ و ا یو ۳:۸. و قصد از گزیدن پاشنه مسیح این است که ویرا زحمت دادند و اذیّت رسانیدند و مقتول نمودند لکن آن حضرت بالاخره سر شیطان و نسل اورا کوبید زیرا که بر گناه و موت نصرت یافت.

عبرانیان منتظر قدوم مبارك مسیح نسلاً بعد نسل بودند و وعدهٔ آنوجود مبارك مجدّداً به ابراهیم پید ۱۲:۳ و۲۲:۱۸ و به یعقوب پید ٤۹:۱۰ و بلعام اعد ۲٤:۱۷ و موسی تث ۱۸:۱۵ و۱۸ و به ناثان ۲شمو ۷:۱۶ داده شد. و مکرّراً در مزمور و کتب انبیاً علی الخصوص در اشعیا وعده وی داده شده است تا وقتیکه یحیی تعمید دهنده آمده بقدوم مبارك وی بشارت داد و در عهد قدیم اسامی بعضی از اجداد مسیح پید ٤۹:۱۰ اش ۱۱:۱ و مسقط الراس می ۵:۲ و وقت ظهور او دا ۹:۲۵ـ۲۷ مذکور است.

لکن یهود آن نبّوات‌را نفهمیده با خود همی‌اندیشیدند که مسیح سلطان زمان خواهد شد و ایشانرا از دست جورپیشه‌گان و ظالمان رهائی خواهد داد و باعلی درجه مجد و جلال ترقی خواهد داد مز ۲: ار ۲۳:۵ و٦ زك ۹:۹ و غیره و چون مسیح ظهور نمود ویرا ندانستند و حضرتش‌را نشناختند بلکه در بارهٔ وی لغزش یافته درگمراهی افتادند در حالتیکه خود آن حضرت و رسولان نبّوات مسطوره‌را برای ایشان تفسیر فرمودند مت ۲٦:۵٤ مر ۹:۱۲ لو ۱۸:۳۱ و۲۲:۳۷ یو ۵:۳۹ اع ۲:۱٦ـ۳۱ و ۲٦:۲۲ و ۲۳ اف ٤:۸ و ا پط ۱:۱۱. امّا باید دانست‌که برخی از یهود در ایّام ظهور مسیح منتظر آمدن روحانی حضرتش بودند من جمله شمعون و حنّه است لو ۲:۲۵ و ۳۸ و نبّوات مسطوره‌را از جدول مقابل ملاحظه نمائید. مخفی نماند که مولود حضرت مسیح در سال ۷٤۹ بعد از تأسیس روم یعنی چهار سال قبل از تاریخ حالیّه مسیحیّه بود مسقط الرّاس حضرتش بیت‌لحم یهودیّه مادرش مریم دوشیزه نامزد یوسف نجّار. و در اناجیل هشتاد موتبه خودرا بایشان پسر انسان خطاب نموده بدانواسطه واضح فرمود که برادر تمام احاد و افراد بنی نوع بشر میباشد و طبعاً و مزاجاً با ایشان شراکت دارد در حالتی که راُس و رئیس آنان میباشد. و علیهذا اوست آدم ثانی روم ۵:۱۲ـ۱۹ و بدین لحاظ تمام بنی نوع بشررا به خود مجذوب مینماید. و در شادی و غم و سرور و مأتم ایشان شریك و تمامی مؤمنین وی‌را دوست میدارند و محبّت

مینمایند. و جز اشرار هیچ‌کس حضرتش‌را بغض نمی‌نماید آن حضرت در ایّام عمر خود بهیچ وجه من الوجوه مرتکب گناهی خواه صغیره و خواه کبیره نشد حتّی ترك اولائی از حضرتش صادر نشد یو ۸:۴۶ بلکه جامع تمام فضایل و کمالات و محاسن و بر حسب فرموده خود ابن الله بود زیرا که تمام قوای طبیعیّه محکوم حکم او بودند چنان که هیجان امواج‌را ساکت نمود و درخت انجیر بی باررا خشك نمود و آبرا بشراب مبدّل ساخت و مبروصانرا طاهر و کوران‌را بینا ولنگانرا راهوار وگناه‌کارانرا آمرزش عطا فرمود. و از برای ایشان شفاعت نموده است و او و پدرش در سرمدیّت و قوّت و قدرت و علم و قدوسیّت یکی هستند چنانکه یوحنّا در ۱:۱ میگوید در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. مسیح در هر وقت و هر ساعت و آن و دقیقه در شادی و غم و حزن و الم در قلوب مؤمنین حضور دارد و ایشانرا در مایحتاج ایشان مشورت و اعانت میفرماید و از بار سنگین گناه ازادی می‌بخشد و زحمات و اشکالات آنهارا متحمّل میشود و با ایشان در درّه سایه مرك همراهی کرده آنهارا از نهر عبور داده بزمین موعوده خواهد رسانید.

در اناجیل مطلبی که دلالت بر توصیف هیئت مسیح بنماید یافت نمی‌شود لکن تقلیدیکه آنرا به پوبلیوس لنتوس نسبت میدهند میگوید که مسیح معاصر پیلاطس بود وی به سناتس رومانی بدینطور نگاشت که در اینروزها مردی که الی الآن موجود است ظاهر شده است. مردی صاحب قوّات و اقتدارات عظیمه میباشد مردم ویرا پیغمبر عظیم دانند و شاگردانش ویرا ابن الله خوانند و اسمش عیسی مسیح است مردگان‌را زنده میگند و مریضان‌را از هر نوع مرضی شفا می‌بخشد. و خود شخصی معتدل القامه است علامات دلسوزی و شدت عزم از سر و رویش با هر، بطوری‌که هرکس اورا بیند دوست دارد و از وی بترسد. مویهایش میگون و اصلاً طلائی رنك و مستقیم میباشد و از مقابل گوشها مجعّد و درخشان و مثل عادت نصاری مویهایش بدو نیمه منقسم است پیشانیش مستوی و نرم رویشرا عیبی متصوّر نیست و مایل بقرمزی میباشد بینی و دهان ویرا عیبی نیست. ریش کامل و تمامی دارد که رنگش همچو رنك مویش میباشد و آن نیز بدو قسمت شده است. چشمهایش کبود رنك ودرخشنده است وچون کسی‌را سرزنش و توبیخ نماید خیلی ترسناك و باهیبت است و در ارشاد و پند و موعظت و تعلیم خیلی نرم و شیرین زبان میباشد. کسی خنده ویرا ندیده است ولکن بسیاران گریه ویرا دیده اند. دستهایش خیلی خوش ترکیب و خوش نما و راست است. شخصی است دیر گو وکم سخن و از تمام بنی نوع خود خوش روتر و خوشکل‌تر است. و هر قدر که حیات و سیرت مسیح‌را میخوانیم روح ما از برای

حیات روحانی بیشتر مایل و راغب میشود.

مسیحیان دروغگو . ۲۴ نفر مسیحیان دروغگو در میان بنی اسرائیل ظاهر گشتند که مشهور و معروفترین آنها بر کوکبه است که در اوایل قرن ثانی میزیست و آن دجّال معروف ادعا مینمود که رأس و رئیس و پادشاه قوم یهود است . علیهذا جمعی از یهود بر ضدّ مملکت رومانیّه بگردش جمع آمده همی جنگیدند و مقدار پانصد هزار از ایشان در آن جنك عرضهٔ هلاك گشتند. و در ماهٔ دوازدهم تخمیناً ده نفر مسیحیان دروغگو ظاهر گردیده جمعیرا به خود گروانیده اینمطلب اسباب فتنه و جنك شده جمعی کثیر نیز در آن معرکه طعمه شمشیر گردیدند و آخرین مسیحیان دروغگو که از برای تبعه بسیار معروف گشت مردخای است. و او شخصی بود آلمانی که در ۱۶۸۲ میلادی ظهور کرده اسباب اشتداد فتنه و اشتعال نایرهٔ فساد گشت. و چون آتش فساد بالا گرفت فراری گردیده معدوم الاثر شد.

مسیحی . مؤمنین اوّل دفعه در انطاکیه مسیحی خوانده شدند اع ۱۱:۲۶ یعنی در سال ۴۲ یا ۴۳ میلادی و از قرار معلوم این لقب در بدو الأمر دلالت بر ضعف و پستی مینمود ۱ پط ۴:۱۶ چنانکه تأسیتس که ۵۴ میلادی تولّد یافت میگوید که تابعان مسیح از اوّل ، پست فطرتان قوم بودند و چون اغریباس پولس‌را گفت «کم مانده است که مرا هم مسیحی کنی» اع ۲۶:۲۸ مقصودش این بود که نیکوئی و قوّت دلیل و برهان تو بحدّی است که من می‌خواهم راضی شوم که عیب و عار این اسم مسیحیّت‌را بر خود گیرم و لقب مسیحی بودن بدو معنی بود اوّل اقرار بدین مسیح دوّم فی الحقیقه و قلباً ایمان آوردن و البتّه مطلب و معنی ثانوی بهتر از اوّل است به هر صورت مسیحیان در تمام جهان پراکنده اند و فعلاً عـدد ایشان تخمیناً ۴۳۰،۰۰۰،۰۰۰ میباشد.

مسیروت . (دسته‌ها) منزل‌گاه سی و هفتم و بیست نهم اسرائیلیان است در دشت اعد ۳۳:۳۰ و ۳۱. و مقابل تث ۱۰:۶. محتمل است که این منزل در حوالی الطیّبة که بر حسب احادیث بطرف مغرب کوه حور است واقع بوده ولی اغلبی آنرا در وادی موره بمسافت ۳۲میل بجنوب مغربی بحیرة الموت در دامنهٔ کوه جبل المدیره که بگمان ایشان کوه حور صحیح و اصلی همان است دانسته اند.

مشأل . (لجاجت) یکی از شهرهای لاویان است در اشیر یوش ۱۹:۲۶ و ۲۱:۳۰ و ۱ تو ۶:۷۴.

مشتری . خدای اعظـم بت پرستان یونانی است. یهود و رومانی بعقیـده ایشـان او پسر کیوان و در جزیره کریت تولّد یافت و خرافات بت پرستان صفاتیرا که مرکّب از جمیع افعال شنیع و کریه و حیوانیّت

بوده و در فهرست قصور بنی نوع بشر ممکن الوجود بود بدو نسبت میدادند.

هر چند که ظاهراً هیکلی نجیب و موقّر و محترم میداشت بنا بر این بعد از آنکه آن شخص ناتوان در لستره اعجازاً شفا یافت معتقدین آن موهومات چون اینمسئله‌را فوق قوّت و اقتدار انسانی دیدند بارنابارا مشتری و پولس‌را مریخ خطاب نموده در خیال پرستش ایشان افتادند اع ۱۴:۱۱ـ۱۳. اهالی افسس‌را عقیده بر این بود که مجسّمه چوبی دیانا از مشتری برای ایشان فرو فرستاده شده اع ۳۵:۱۹. و چون انتیوخس اپی‌فانیس بر یهودیّه دست یافت هیکل اورشلیم‌را بتوسّط ذبح خوگان بر مذبح ملوّث کرده هیکل‌را بهیکل مشتری اولمپیّه تبدیل نمود و این عمل که باعث ملوث شدن مذبح و نصب مجسّمه بت بزعم یهود همان «مکروه ویرانی» دانیال پیغمبر میباشد. (ملاحظه در مکروهات).

مشك. معروف است و از وضع نقاشیهای سابق معلوم می‌شود که پوست بزرا از برای حمل آب بکار برده آب در آنها کرده می‌فروختند این پوست که از بز یا گوساله گرفته میشد بطوری مخصوص ساخته و دباغی میشد یعنی محلّ پاهای حیواناترا بسته و مسدود میکردند و محلّ گردنرا برای دخول و خروج مایع باز میگذاردند و باسانی آنهارا بنوش کننده حمل و نقل مینمودند پید ۲۱: ۱۴ یوش ۴:۹ و ۱۳ ار ۱۲:۱۳. و شدّت گرما دورهٔ آنهارا ضایع میکرد مز ۸۳:۱۱۹ و چیزی مایع که در آنها بود در زیرا آفتاب سوزان تبخیر میگشت بدینواسطه بسیار اوقات آنهارا محض محافظت از اینگونه و قایع چرب میکردند اینها بتوسّط مایعی که در آنها ریخته میشد متدرجاً بزرك می‌شد و بدینواسطه بود که شراب تازه‌را در مشکهای نو میریختند تا متحمّل فشار جوش مایع تواند شد.

و شراب‌را تا بحد کمال نگاه تواند داشت لکن مشکهای کهنه از برای شرابهای کهنه بسیار مناسب بودند چونکه زمان جوش آنها گذشته بوده است مت ۱۷:۹ لو ۳۸:۵ ایّوب ۱۹:۳۲.

مشلاّم. (رفیق) بیست نفر باین اسم در کتاب مقدّس وارد است.

مصاهرت. ۱ پاد ۱:۳ (دامادی) و آن نسبتی است که بتوسّط نکاح پیدا شود چنانکه نسبت و قرابت منسوبیّت خونی محسوب میشود . در قرون سابقه مردم زنان پارسا و خدا ترس‌را که معتقد خدای حقیقی بودند از میان قبیله خود اختیار میکردند پید ۱۱: ۲۹ و ۲۴:۲ـ۴ و ۲:۲۸ و محارمی که نکاح ایشان شرعاً ممنوع است در لا ۱۸: مفصّلاً مذکور است .

مصر. مقصود از وادی نیل است که از جملهٔ ممالکیست که بواسطه تاریخ غریب و عجیبش معروف و بواسطهٔ اهرام و قبور و هیاکل و شهرهایش مشهور است و چون

مصر در حکایت سیرت بنی اسرائیل اهمیّت و ارتباط تمام داشته و شارع و پیشوایان ایشان نیز از آنجا ظهور نمودند بدین لحاظ در کتاب مقدّس بسیار مذکور است٠ و در پید ۱۱:۵۰ مصرایم نیز خوانده شده است بعضیرا گمان چنان است که مصرایم تثنیه مصر و مقصود از هر دو قسمت مصر علیا و سفلی است که در آنجا واقع است٠ برخی بر آنند که قصد از هر دو ساحل شرقی و مغربی رود نیل میباشد لکن مارا گمان چنان است که اینلفظ از مصرایم بن حام بن نوح گرفته شده است پید ۶:۱۰ و۱۳ و ۱تو ۱۱:۱ و بعضی از اوقات مقصود از لفظ مصر همان مصر سفلی میباشد بر خلاف فتروس که همان ارض صعید است اش ۱۱:۱۱ و ار ۱۵:۴٤ و مصر در مز ۲۳:۱۰۵ و۲۷ زمین حام خوانده شده است و نیز زهب که بمعنی متکبّر است گفته شده است مز ۴:۸۷ و۸۹:۱۰ اش ۵۱: ۹ و اسم قبطیش بمناسبت خاك سیاهش فحیمی است یعنی سیاه ٠

امّا موقع و مساحت مصر از قرار تفصیل ذیل است٠

مصر قدیم عبارت از وادی میباشد که بر طرفین رود نیل از اسوان تا بدریای مدیترانه واقع است و در مقابل هر یك از این دو طرف بمشرق ومغرب دشتهای لیبیّه و عربیّه است٠ حزقیال نبی در ۱۰:۲۹ از صحیفهٔ خود میفرماید که مصر از مجدل تا باسوان که حدود کوش است امتداد میداشت یعنی از تل سمط که در مشرق بوغاز سویس است تا باسوان و مساحت اینوادی ۹۶۰۰ میل مربّع میباشد که ۵۶۲۶ میل آن از برای فلاحت و زراعت نیکو است٠ و لفظ مصر غالباً اشاره باراضی است که از شمال بدریای متوسّط واز مشرق بدریای احمر و از جنوب به نوبیا و از مغرب بدشت صحرا محدود است طولش ۵۳۰ و عرضش از ۳۰۰ الی ۴۵۰ میل و مساحتش ۲۱۲۰۰۰ میل مربّع میباشد٠ هیئت طبیعیّه مصر که بسه قسمت



خدام مصری

منقسم میشود از این قرار است دلتا یا بحریّه و ارض صعید و دشت.

امّا دلتا همواره مثلّث الشّکلی است که بواسطه فروع نیل و رودهای منشعبه آن آبیاری میشود و آثار و علامات قدیمه در آنجا بسیار است و دارای درختهای خرمائی است که محلّ خرابه‌های قدیمه‌را فرا گرفته است. عرض دلتای مسطور تقریباً ۲۰۰ میل و طولش ۱۰۰ میل میباشد و اسم شرقی نیل در قدیم الایّام التّانیتی و فرع غربیش کانوبی بوده است و لکن دلتای حالیّه از مشرق بفرع دمیاط و از مغرب بفرع رشید محدود است.

امّا ارض صعید بسیار نیکو و حاصل خیز است لکن عرضش بیش از ده میل نیست علی الجمله وادی نیل‌را از طرف مشرق ومغرب سلسله کوههای سنگی که از ۳۰۰ الی ۱۰۰۰ قدم ارتفاع دارند محدوده نموده است. و بعضی از اوقات در کناره رود نیل و برخی از اوقات در حوالی آن منتهی میشوند.

هوای مصر خشك و در کنار رود گرم و تر در تابستان گرما شدت کند زمستانش چندان سرد نیست جز در کنار رود که درجه به پنجاه فارنهایت میرسد باران جز در حوالی دریا ندرتاً میبارد و آبیاری زمین بسته به جزرومدّ آب نیل است یا بتوسّط رودها و چرخهای مصنوعی که بادهای بسیاری در آن وزد خصوصاً از شمال و گاهی از اوقات باد خماسین در آنجا وزد و آن باد سامی است که از طرف جنوب بلند شود و از برای صحّت بسیار مضرّ است. میوه‌های مصر انجیر و انگور و انار و پرتقال و لیمو و زردآلو و سیب و آلو و زیتون و تود و اقسام خربزه میباشد. و سبزیجاتش لوبیا و پیاز و سیر و سبزی و عدس و کدو و خیار چنبر و خیار سبز و بامیه و فلفل ریزه و قلقاس میباشد. حبوباتش گندم جو برنج ذرّت سفید و زرد و گشنیز و زیره و اقسام آنست است. و از جمله نباتات نافعه‌اش که در صنعت به کار آید نیل و پنبه و کتان و خشخاش رونیاس زعفران است. درختانش سنط و بنج از درخت بید و نی نیز در زمان قدیم در آنجا بسیار بود ولی فعلاً خیلی کم است.

حیوانات اهلیش شتر اسب استر خر گوسفند بز گاو و گاومیش.

حیوانات دشتی مصر گرك روباه شغال کفتار نمس سیاه گوش خرگوش یربوع آهو لکن کرگدن و اسب دریائی که بهیموت باشد فعلاً در مصر وجود ندارد.

پرندگانش لاشخوار عقاب شاهین باز هدهد کلنك لقلق اردك است.

حیوانات خزنده‌اش سوسمار و مارهای کشنده میباشد و نهنك در مصر بسیار بوده است لکن فعلاً فقط در مصرسفلی موجود است. و جز در نوبیا و بالاتر یافت نمیشود و در نیل و دریاهای حوالی آن ماهی بسیار است

و عقرب و مگس و زنبور عسل و زنبور سرخ و کیك و بشّه و ملـخ در آنجـا بسیـار است سنگهـایش کرانیت سیـانیت باسلّت پورفیری سنك آهك و سنك ریك و از جواهرات زمرّد در آنجا یافت شود۰

امّا لغات ایشان ـ مصریان‌را عادت این بود که بر ستونهـا و دیوارهـای هیـکلها و صندوقهای تابوت بنویسند و بدان لحاظ از نوشتجات ایشان در این زمان نیز بمارسیده است و علماً و دانشمندان از آنها استنساخ نموده در موزهای اروپا فرستادند و مشغول کشف رموز آنها شده آنهارا بلغت اروپائی ترجمه کردنـد بحدّیکـه کتابخانه‌ها از نوشتجات معاصرین موسی نبی مملّو گردید و از آن جهت معرفت و شناسائی ما در حق عادات و رسوم و تواریخ مصریان نسبت باطلاعاتی که در بارهٔ سایر طوایف داریم افزون گشت۰

امّا نوشتجـات ایشان بر سه قسم است مقدّسه که آنرا هیروغلیفه و کهنوتیّه کـه آنرا هیراتیکیّه و عامه که آنرا دیموتیکیّه گویند و لغت ایشان شباهت بلغت قبطیّه حالیّه میداشت۰ لکن از معانی نوشتجات هیاکل و آثار تا زمانیکه رشید سنك مخصوصی در سال ۱۷۹۹ یافت چیزی مفهوم نمی‌گشت چه که رشید نوشتهٔ‌را در دو زبان و سه لغت یعنی مقدّسه و عامّه و یونانیه که بر آن سنك نوشته شده بود یافت و مفاد عبارت یونانی که بر آن سنك مکتوب است این است۰ این عبارت یونانی عین همان عبارتی است که در لغت مقدّسه و عامّه مکتوب است و آنها نیز عین همین نوشته یونانی میباشند۰ از آن پس شمپولیون و یونج شروع به تفسیر آنها نموده متدرجاً مطلبی‌را که کلید اسرار و مفتاح مشکل گشای احادیث و اخبار مصریان است بر ایشان مکشوف گردید و البتّه باید دانست که مؤلّفات مصریان همچو مؤلّفات یونانیان فصیح و بلیغ نیست و لغت ایشان بلغت سامی نزدیکتر است و از حیث علـم و دانش مصریان بر همگی امم و قبایل قدیمه جز یونانیان و بابلیان و آشوریان تفوّق میداشتند و از جمله علومی که در آن عصر اشتهـار داشت علم کیمیا و هیئت و هندسه میباشد و صنایع آنها بنّائی و نجّاری و سنك تراشی میبود و مخصوصاً در حجّاری سنگهای سخت و جواهرات خیلی مهارت میداشتند و در فن طبابت هم شهرهٔ آفاق بودند۰

امّا دیانت ایشان، آنکه مصریان قدیم خدای واحدیرا که قادر مطلق است معتقد بودند و متدرجاً بمرور زمان و دهور این اعتقاد صحیح با عقاید و آراء باطلهٔ سخیفـه و با بت پرستی امتزاج و اختلاط پیدا نمود بحدّیکه هیرودوتس مورّخ مینویسد کـه پیدا کردن خدایان بر ساحل نیل از یافتن انسان سهلتر بود و بربست که آن‌را مهلك طبیعت میدانستند و متدّرجاً آن عقیده منسوخ گشته گمان کردند که خدایانرا مراتب و درجات متفاوته و متمایزه است۰ و هر

شهری دارای صنفی از این خدایان میباشد و را یعنی آفتاب رأس و رئیس خدایان ایشان بود مثلاً اسم صنف خدایان توف ممفس از قرار تفصیل است·

فتاه رآ شورا مو سب هسیری یا اوسیرس هیس هتیا سشوس هار و اسامی خدایان مشهورهٔ تیبس که در ارض سعید واقع است از اینقرار است·

امن منتو اتمو شو سب هسیری ست هار سبك و صورت را که خدای آفتاب میباشد شبیه مردی بود با سر شاهین· صورت اوسیرس شبیه مردی بود و کلاهی که دارای پرهای شتر مرغ بود بر سر میداشت و او خدای صالح و متّقی و داور اموات و ضدّ ست هلاك کننده بود و از برای عبادت این خدایان هیکلهای مخصوص و مذابح موضوع بر پا داشته با رسوم و قواعد مهمّه و عظیمه عبادت مینمودند و درقرنهای سابق مردمان‌را از برای خدایان خود قربانی میگذرانیدند· مصریان بوجـود حیـات آینده نـیز معتقـد بودند و اموات‌را حنوط نموده ماهها و سالها در خانه نگاه میداشتند (ملاحظه در حنوط)·

و گاهی از اوقات اجساد مومیائی اموات‌را در اجتماعات و بزم و ضیافات خود داخل مینمودند و دوام و خلود روح‌را نیز معتقد بودند·

اشخاصی که گمان برده و مدّعی شده اند که دین موسوی اصلاً به دیانت مصر منتهی شده و از آن دین مغشوش نا بر جا منشعب بوده است غلطی فاحش و اشتباهی کامل نموده اند زیرا که بلاشك دین مقدّس آن حضرت از جانب جناب اقدس الهی میباشد البتّه واضح است که بر حسب فرمودهٔ اع ۲۲:۷ موسی در حکمت و معرفت مصریان تربیت یافته در افعال و اقوال خود نهـایت اقتداررا داشت ولی در جمیـع افعـال و اقوال و تعالیم وی چیزی از آراء سخیفه و اعمال قبیحه مصریان مشاهده نتوان نمود·

تاریخ مصر از قدیمترین تواریخ عالم و بشش قسمت منقسم می‌شود·

(۱) فراعنه که ایشانرا پادشاهان وطن گویند که ۵۲۵ سال قبل از مسیح تسلّط میداشتند·

(۲) فرس کـه ۲۳۲ سال قبل از مسیح صاحب اقتدار بودند·

(۳) بطالسه که تا ۳۰ سال قبل از مسیح سلطنت داشتند·

(٤) رومانیان ۳۰ سال قبل ازمسیح داوری مینمودند·

(۵) عرب·

(٦) دولت علیّه عثمانی·

البتّه حل مسائل و اشکالات تاریخ مصر قدیم خیلی دشوار است و اکتشافات جدیده از برای شرح و درك آن کفایت نمی‌نماید · حوادثی‌را که اکثر علماً و مدقّقین قبول نموده اند از قرار تفصیل است·

(۱) منیس فی الحقیقه شخصی است و

از اوّلین پادشاهان تاریخ مصر میباشد.

(۲) اینکه هرم کبیر در مدّت سلطنت دولت چهارمین در الجزیره ساخته شد و این بنا از جمله شواهدیست که بر صنعت و دولت قوم آن عصر و زمان استدلال توان نمود.

(۳) اینکه سلسله پادشاهان مذکوره در جدول مینثو غالباً متوالی و پی در پی میباشند و برخی از آنها اختصاص به ذکر پادشاهانی دارد که در مصر علیا و سفلی معاصر بوده اند لکن مدّت سلطنت ایشان تماماً معلوم نیست.

(٤) بر حسب آنچه که از جدول منیثو مفهوم میگردد هکسوس یعنی پادشاهانی که شبان بوده اند در مصر سفلی غلبه و نفوذ امر داشته قرنها بر آنجا حکمرانی میداشته اند تا اینکه اماسیس اوّل آنهارا راند و در اینجا فیمابین ملوك الرّعاة و عبرانیان که مینثو بواسطه آنها مسخر گردید اشتباه واقع میشود و منیثو آنهارا مبروصان مینامد.

(٥) اینکه در مدّت تسلّط دولت هیجدهم مملکت مصر به نهایت کمال و اعلا درجهٔ جلال ترقی نموده فتوحاتش تا به بابل و نینوی و کوش امتداد یافت.

(٦) بهیچوجه امکان ندارد که تواریخ قبل از طبقه۲۲را تحقیق و تعیین نمائیم و لپسیوس و ماریات تخمیناً هزار و یکصد سال در حساب طبقه اوّلین تا هفتمین اختلاف نموده اند و برخیرا عقیده بر آنستکه مینس که مؤسس مملکت مصر بود

همان مصرایم نوهٔ نوح است که در پید ٦:١٠ مذکور است .

امّا نسبت با کتاب مقدّس آنکه چون در خصوص تحقیق مطالب تواریخ مصر و مطالب مسطوره کتاب مقدّس اتفاق ندارند علیهذا نمیتوان حکم جازم قطعی نمود بر اینکه حقایق ومطالب وارده درکتاب مقدّس با حقایق مذکوره تاریخ مصر موافقت دارد.

امّا اختلاف علماً نسبت به تواریخ مصر تخمیناً ۳۰۰۰ سال است. بوخ گوید که مینس در سال ۵۷۰۲ قبل از مسیح به تخت سلطنت بر آمد . ماریات بر آنست که اینمطلت در ٥٠٠٤ قبل از مسیح بود. برـ وغش گوید که ٤٤٥٥ـ٤٤٠٠ قبل از مسیح بود. خاباس آنرا در ٤٠٠٠ و لپسیوس و ایبوس آنرا در ۳۸۹۲ قبل از مسیح دانسته است. بنصن گوید که ۳٦۲۳ـ۳۰۳۹ بود. برتش گوید ۳۰۰۰ و پول معتقد است که ۲۷۰۰ و لنگصن گوید ۲٦۹۱ و رالنصن بر آن است که ۲٤٥٠ قبل از مسیح بوده است. علیهذا از مطالب مسطوره فوق واضح و مبرهن گشت که تعیین اوقات امکان ندارد و تعیین زمانها و مدتهای مسطوره کتاب مقدّس وجه ممکن نخواهد بود . بعضی تابع ترجمهٔ هفتگانه میباشندکه خلقت عالمرا ٥٤٠٠ قبل از مسیح قرار میدهد.

برخی دیگر پیرو عبرانیان اند که خلقت عالمرا ٤٠٠٤ تا۳۹۸۳قبل از مسیح میدانستند

بهر حال توافق و تطبیق تواریخ قبل از زمان سلیمان بهیچ وجه من الوجوه ندارد امّا تطبیق و توافق بعد تقریباً ممکن است.

دوّم رفتن ابراهیم خلیل بمصر است که بموافق عقیده عبرانیان ۱۹۲۰ قبل از مسیح بود. اینمطلب بزعم بعضی تا زمان سلطنت هکسوس مطابق است. برخی دیگر گویند که ابراهیم قبل از آن بمصر رفت یعنی از ابتدای سلطنت سلسلهٔ دوازدهمین و گمان‌می‌بردند که نقشهٔ استقبالی‌را که فرعون از برای آن حضرت کرده است در قبرستان بنی حسن یافته اند زیرا که در آنجا صورت شیخ مسنّی که به او سیرتاسن ثانی پناهیده است بر دیوار آن قبرستان دیده شود.

سوّم. شکّی نیست که حکایت یوسف که در پید ۲۶:۳۷ـ۵۰ مکتوبست با رسوم و عادات و قواعد مصریان قدیم نهایت مطابقت را دارد چه از آثاریکه یافت شده اشاره بخوابهای فرعون مینماید و نیز عادات و رسوم ساقیان و خبّازان از آنها به خوبی معلوم و مستفاد میشود.

و در کتابت بسیار قدیمی مکتوب است که شخصی بیگانه در مصر بدرجه اوّل درگاه فرعون ارتقا داده شد. بروعش‌را گمان چنان است‌که کتابتی‌را که شامل‌ذکر پادشاهان هفت سال قحطی زمان یوسف میباشد یافته است و مضمونش از اینقرار است «من که دوست عزیز خداوند غلّه میباشم غلّه‌را جمع نمودم و در زمان زراعت متنبّه بودم و حین وقوع مجاعت که سالها طول کشید غلّه‌را در تمامی شهر پراکنده ساختم».

چهارم ظلم فرعونی که یوسف‌را نشناخت خر ۱:۸ـ۲۲ پس اینفرعون و فرعون خروج که بوده است.

علمارا در جواب این سؤآل اختلاف است برخی‌را عقیده این است که امس آموسیس اوّل که اوّلین سلسله هیجدهمین است همان فرعون جبّار و ثونمس ثانی که تخمیناً یکصد سال بعد از او میزیست فرعون خروج میباشد . بعضی دیگررا عقیده آن است که رعمسیس ثانی که شهریار سوّمین سلسلهٔ نوزدهم است فرعون جبّار و منفثاة همان فرعون خروج میباشد. امّا رعمسیس ثانی که همان سوسترس یونانیان باشد شخصی شجاع و دلیر بود ٦۷ سال سلطنت نمود و از جمله شهریاران بزرك و فاتحان سترك مصر بشمار میآید هیکلها و شهرهای متعدّده که مملّو از نوشتجات مخبرهٔ عظیمه و فتوحات عدیدهٔ او میباشد منجمله قلعه‌هائی است که بطول ترعه از جاسوسان تا بدریای احمر بنا نموده است خصوصاً در فیتوم و فیرامسو یعنی فیتوم و رعمسیس که اسرائیلیان آنهارا از برای وی بزرك نمودند خر ۱۱:۱ دیگر از جمله مواضعی که در آثار مذکور است جسن موشی میباشد یعنی جزیره موسی و در محلّ دیگر از آثار مذکور است که منفثاة یا فرعون خروج پسر خودرا گم کرد و

بروغش گمان می‌برد که اینفقره اشاره بموت اوّل زاده‌گان میباشد۰

هیرودوتس گوید که پسر سوسترس از رفتن جنك تعلّل ورزیده بدان لحاظ مدّت ده سال بکوری مبتلا گردید چه که تیر خودرا در نهری که بواسطه طوفان کهانی فیضان نموده بود انداخت و البتّه مشابهت اینواقعه با واقعه دریای احمر بواضحی معلوم است و این مطلب که در فوق اشاره

است و بدین لحاظ شاید که مدّت بیش از ۳۱۵ سال باشد۰

پنجم پس از خروج از مصر همچنان رشته اتّحـاد و دوستی فیمابـین ایشان و اسرائیلیان مستحکم و بر قرار میبود چه که بواسطه شخص مصری بود که داود غنیمت‌را از عمالقه استرداد فرمود اشمو ۳۰:۱۱ و سلیمان نیز با مصریان معاهده همیداشت و دختر فرعون‌را تزویج نمود ۱ پاد ۱:۳ از



هیکل کرنك

شد مردود است بواسطه اینکه فیمابین سلطنت منفتاه و بنای هیکل سلیمان فقط ۳۱۵ سال میباشد ۰ لکن سابقاً مذکور داشتیم تواریخ اینمواقع و حوادث غیر مشخّص و نا معلوم

آن پس فرعون جازررا غارت کرده به مهریّه زن سلیمان داد ۱ پاد ۱۶:۹ و سلیمان خود نیز اسبان‌را از مصر آورد ۱ پاد ۲۸:۱۰ و هدد هم بدآنجا فرار نمود ۱ پاد ۱۷:۱۱

و همچنین یربعـام ۱پاد ۱۲:۲۰ و شیشق شهریار مصر اورشلیم‌را غارت نموده یهودیّه را خراج گذار خود گردانید ۱پاد ۱٤:۲٦ و این جنك در نوشتجات دیوارهای کرنك مکتوب است. و در وسط این کتابت چیزی سپر مانند است و بدان صورتی منقوش میباشد که ترکیباً شباهت به یهود دارد و عنوانی بر آن مکتوب است که ترجمه‌اش پادشاه یهودا میباشد. و یوشیا با فرعون نکوه در مجدّو رو برو شده یوشیا مقتول شد ۲پاد ۲۳:۲۹ و۳۰ امّا فرعون حفرع صدقیارا بر ضدّ بابلیان یاری کرد ار ۳۷:۵ـ۱۱ بحدّیکه محاصرهٔ اورشلیم‌را دفع نمود لکن پس از آن ترقّی مملکت بابل اسباب سستی اقتدار مصر گشت و تمامی متصرّفات آسیائی مصررا متصرّف گردید ۲پاد ۲٤:۷ ار ٤٦:۲.

و نوشتجات انبیا شامل نبوّات متعدّده که از هبوط مصر اخبار مینماید میباشد و تمامی آنها بطور غریب تکمیل یافته انجام پذیرفت اش ۱۹ و۲۰: و۳۰:۳ و۳۱:۳ و۳٦:٦ ار ۲:۳٦ و۹:۲۵ و۲٦ و٤۳:۱۱ـ۱۳ و٤٤: ۳۰ و٤٦: حز۲۹:۱۲ دا ۱۱:٤۲ یوء ۳:۱۹ و آخرین این نبوّات این است که عصای قوّت مصر خواهد شکست زك ۱۰:۱۱.

ششم. متعدّداً و مکرراً در عهد جدید بواسطه تاریخ بنی اسرائیل اشاره بمصر میشود اع ۷:۹ـ٤۰ عب ۳:۱٦ و۱۱:۲٤ـ۲۷ و علاوه برینها کتاب بالصّراحت میگوید که یوسف با مریم و عیسی بمصر فرار کردند و در آنجا تا وفات هیرودیس ساکن بودند مت ۲:۱۳ـ۱۹.

هفتم. در بسیاری از جاهای کتاب مقدّس اشاره بپارآوری و حاصلخیزی مصر شده است پید ۱۳:۱۰ خرو ۱٦:۳ عد ۱۱:۵. و نیز بوضع و چگونگی آبیاری تث ۱۱:۱۰ و تجارت ایشان با بنی اسرائیل و سایر اهالی مغرب آسیا پید ۳۷:۲۵ و۲٦ و ۱پاد ۱۰:۲۸ و۲۹ و باشکرها و عرّابه‌ها و اسبها خرو۱٤: ۷ و اش ۳۱:۱ و دانشمندان و کاهنان پید ٤۱:۲۲ خرو ۷:۱۱ و ۱پاد ٤:۳۰ و به چگونگی عادت حنوط کردن اموات پید ۵۰: ۳ و بمکروه داشتن کار و پیشه شبانی و ذبح حیوانات پید ٤٦:۳٤ خرو ۸:۲٦ و به پذیرائی ایشان اسرائیلیان را تث ۲۳:۷ و۸ و بعدم وجوب معاهده در میانه اسرائیلیان و مصریان اش ۳۰:۲ و۳٦:٦ حز ۱۷:۱۵ و۲۹:٦ و بشهرهای مقدّس مصر اشاره رفته است و نوشتجات قدیمه که بر آثار آنجا یافت میشود دلیل کامل و برهانی قوی بر صحّت اشارات مسطوره فوق میباشد.

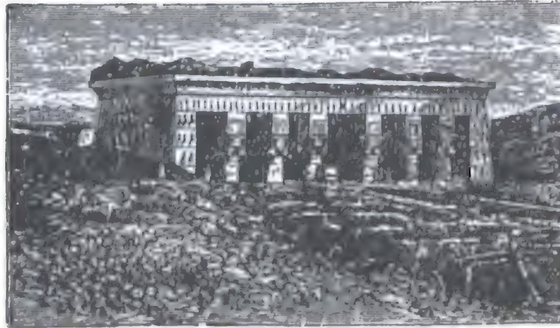
علی الجمله تعیین و استخراج تفصیلات تاریخ مصر خیلی صعوبت دارد. و منجمله پادشاهان معروف آنجا توثمیس اوّل و سیم و امونوف دوّم و سیّم و سیثوس و رعمسیس دوّم و سیّم میباشد که بسیاری از هیکلها و قصرهای کرنـك و اقصررا بنا کـرده و شهرها در آسیای و افریقا فتح نمودند.

و ازجمله پادشاهان قرون اخیره مصرششق

و فرعون نکوه و فرعون حفرع پسیا میتخس است و از جمله شهرهای مشهورش ثیبس که عبرانیانش نو گویند و کرنك و اقصر و شهر ابوه و لاتوبولس و ابولیولپولس و اسوان و ممفیس (نوف) و هزاکلوپولس و ارسینوی و هیلیوپولس (اون) و یولسبتس و سایس و بوسیرس و تانس و پلوسیوم نامیده

بطالسه افتاده آخرین پادشاه این سلسله شوهر کلیوپترای معروف و برادرش بود.

و پس از جنك اکتیوم که در سال ۳۰ قبل از مسیح اتّفاق افتاد شهر مصر در جزو مملکت روم در آمد و در مدّت تسلّط رومانیان اسکندریّه یکی از مراکز عظیمه تجارت و فلسفه بود. و مصر نیز مقداری



هیکل هاثور

شده است برخی از مؤرّخین سلف گویندکه نفوس مصر ۷،۰۰۰،۰۰۰ بوده و شهرهایش ۲۰،۰۰۰ بوده است ولی مبالغه این مطلب بسی واضحست خلاصه کمبیس در سال ۵۲۵ قبل از مسیح مصررا مفتوح ساخته از آن پس در تحت ریاست و امارت میرتبوس که از سلسلهٔ بیست و هشتم بود افتاده از آن پس فارسیان آنرا در ایّام داریوش اوخس و اسکندر ذو القرنین آنرا در سال ۳۲۲ قبل از مسیح از تصرّف آنان بدر برد واسکندر همان است که اسکندریّه‌را بنا نموده پس از موت وی جزء مملکت یونان گشته در تحت سلاطین

زیاد از حیوانات را بودم میفرستاد و چون دین مسیحی در بزانتیوم (اسلامبول حالیّه) استقرار و استحکام یافت متدرجاً بمصر سرایت نموده در آنجا استقلال پیدا نمود تا زمانی که عمر در سال ٦٤٠ میلادی بر آن دست یافت و پس از وی خلفای فاطمی آنرا مفتوح ساختند و قاهره را مقرّ سلطنت نمود و بعد از وی ممالیك در سال ۱۲۵۰ میلادی آنرا مفتوح نموده و پایتخت‌گردانید و از آن پس صلاح الدّین ایّوبی در ۱۱۷۰ میلادی آنرا مفتوح و پس از آنها دولت عثمانیّه در ایّام سلطان سلیم ۱۵۱۷ میلادی بر آن دست یافت و جزء مملکت ترکیّه



هیکل ابی سنبل در نوبه

بود تا اینکه در سنه ۱۸۸۲ میلادی بتصرّف انکلستان در آمد۰

خلاصه از مشهورترین شهرهای آن یکی اون است که آنرا هیلیوبولس گویند یعنی شهر آفتاب و در نزدیکی قاهره واقع بوده است و دارای حصارهای عظیمه بوده است و ستونی از گرانیت احمر در آنجا بر پا است که ٦٨ قدم ارتفاع دارد و نوشته که منسوب بایّام اوسیرتاسن اوّل که از سلسلهٔ دوازدهمین بوده و قبل از زیارت نمودن ابراهیم فرعونرا بوده است بدان منقوش امّا ستونهائی که بستونهای کلیوپترا مسمّی و معروف است در بدو الأمر در اون بوده۰

از آن پس در سلطنت طیباریوس آنهارا باسکندریّه بردند سپس در این روزگار یکی از آنها بلندن و دیگری به نیویورك



سنجش اعمال از روی قبور قدیم مصر

حمل گشته است. خلاصه یوسف در اون دختر کاهن آنجارا تزویج نمود پید ۴۱: ۴۵ یوسیفوس گوید که یعقوب در اون سکونت میداشت و بسا میشود که موسی همچو هیرودوتس و افلاطون در آنجا تعلیم یافته باشند و از جمله شهرهای عمده و معروف آن یکی ثینس است که دارای یکصد دروازه بوده و عبرانیان آنرا نو گویند ار ۴۶:۲۵ خر ۳۰:۱۴ـ۱۶ و در صحیفه ناحوم نبی ۳:۸ نو امون خوانده شده است و شهرهای عمده و معروف آن اقصر و کرنك و شهر ابوه میباشد خرابهای این شهر بسیار است بحدّیکه مسافت ۳۰ میل در جنبین رود نیل امتداد یافته است. و ممفیس نیز یکی از شهرهای عمدهٔ آنست که در ارمیا ۴۶:۱۹ و خرو ۳۰:۱۳ آنرا نوف نامند و از آثار نوف جز مجسّمه رعمسیس که در گل‌ولای سرنگون شده چیزی از آن باقی نیست.

خلاصه آثار مصررا به شش نوع منقسم توان نمود یعنی اهرام ستونها تماثیل قصور هیاکل قبور و شرح آنها از قراریست که مذکور میگردد اهرام قبرهائی هستند که عمده و اعظم آنها سه اهرام الجیزه است. و بزرگترین آنها هرم شیوپس است که فیمابین ۲،۰۰۰و ۳،۰۰۰ سال قبل از مسیح یعنی قبل از زمان ابراهیم ساخته شده طولش و عرضش فعلاً ۷۴۴ قدم و ارتفاعش ۴۵۰ قدم و محیطش۱۳ جریب میباشد لکن عرض وطول و ارتفاعش سابقاً بیش از اینها بوده است متدرجاً بدین حال رسیده و دور نیست که از بزرگترین بناهای دنیا هم باشد.

هرم دوّم ۶۹۰ قدم طول و عرض و ۴۴۶ قدم ارتفاع دارد و رویهمرفته محفوظ مانده است.

هرم سّوم از دوتای فوق کوچکتر لکن استحکامش بیشتر میباشد و در نزدیکی این اهرام تمثال ابوالهول است و آن شبیه شیری است که سرش سر انسان میباشد و ۱۹۰ قدم طول دارد که تماماً در خاك مدفون است و تنها سرش دیده میشد. غیر از اهرام مسطوره فوق در الجیزه در سمت مشرق هرم بزرك سه هرم دیده شود و اهرام دیگر غیر از اینها در نزدیکی ابی سیر و صفار و دشور دیده شود و از جمله قصرهایش لبرنت است در فیّوم که شامل دوازده قصر و ۳۰۰۰ غرفه میباشد.

و از هیاکل آن یکی هیکل کرنك است و هیکل لقصر ملاحظه در نو و نو امون و هیکل و ندره و ابیدوس و ابی سنبل و



خرابهٔ کرنك

امبوس و غیره است و قبرهای معروفش قبور پادشاهان است که در نزدیکی شهر ابوه میباشد و قبور بنی حس و اسبوط و ستونهای منصوبهٔ معروفش. ستون کرنك و اون و اسکندریّه است که برخی از آنها بروم و بعضی دیگر بپاریس و استانه و لندن و نیویورك برده شده است. و تماثیل ممنون و رعمسیس و غیره نیز موجود است. خلاصه تمامی مطـالب مسطوره دلالت بر عظمت و شوکت و حشمت مصر مینماید و از برای صحّت مـکتوبات کتاب مقدّس برهانی قوی و عظیم است خصوصاً از برای نبّواتی که بر سقوط و انقراض عظمت مصر است تکمیلی کامل و شاهدی عدل میباشد.

مصرایم. اسم عبرانی مصر است ملاحظه در مصر.

مصعر. (کوچك) تل است مز ۴۲:۶ و بسا میشود که در جبل‌الشّیخ یا جبل شرقی واقع بوده است.

مصفه. (برج دشتبانان) (۱) موضعی است در جلعاد که در داو ۱۱:۲۹ مصفاه جلعاد خوانده شده است و در یوش ۱۳:۲۶ رامه المصّفاة و در ۱ پاد ۴:۱۳ راموت جلعاد خوانده شده است و این همان جائی است که یعقوب و قوم لابان از برای شهادت تودهٔ فراهم کردند پید ۳۱:۴۹ و در همین جا بود که بنی اسرائیل از برای جنگیدن با عمونیان فراهم شدند داو ۱۰:۱۷ و در همین جا بود که یفتاح با دخت خویش ملاقات نمود داو ۱۱:۳۴.

و بعضی‌را گمان چنان است که مصفاة مسطوره محلّی است که اسرائیلیان از برای انتقام کشیدن از بن‌یامین گرد آمدند داو ۲۰:۱ و ۳ و۲۱:۱ و۵ و۸ ولی بسیاریرا عقیده بر این است که این مصفاة همان است که در بن‌یامین واقع است و آراء علماً در موضع و محلّ مصفّاة و جلعاد مختلف است.

بعضی آنرا جبل هوشیع و دیگران رمقه و سایرین قلعه الربّض دانسته اند و از قلّه قلعه الربّض بسیاری از دشت فلسطین‌را که در جانب مشرق و مغرب اردن واقع است توان دید.

(۲) موضعی است در مؤاب که شهریار مؤاب در آنجا سکونت میداشت در وقتیکه داود والدین خودرا محض محافظت در آنجا گذارد اسمو ۲۲:۳ و شاید که همان کرك باشد.

(۳) زمینی است در فلسطین که حوّیان در آن سکونت میداشتند یوش ۱۱:۳ و دور نیست که همین بقعه مصفاة باشد.

(۴) بقعه مصفّاة یوش ۱۱:۸ و امکان دارد بقاعی باشد که در در میانهٔ لبنان و کوهستان شرقی واقع است.

(۵) شهریست در یهودا یوش ۱۵:۳۸ و محتمل است که تّل الصّافیه یا خرابهای مشیرفه باشد که در نزدیکی رأس النّاقوره

است لکن برخی گمان دارند که این آخری مسرفوث تایم باشد.

(٦) شهری است در بن‌یامین یوش ۱۸: ۲٦ که اسرائیلیان در آنجا فراهم گشته اسمو ۷:٥ـ۷ و۱۱ و۱۲ و۱٦ و در اینجا شاؤل‌را به پادشاهی انتخاب کردند اسمو ۱۰:۱۷ـ۲۱ و اما آن شهررا محصور ساخت ۱پاد ۲۲:۱٥ و۲تو ۱٦:٦ و جدلیا نیز در آنجا مقتول گشت ۲پاد ۲٥:۲۳ و۲٥ و ار ۴۰:۱ـ۱٦ و اهالی مصفاة در مرمت دیوار اورشلیم هم دست بودند نح ۳:۷ و۱٥ و۱۹ و در اوّل مکابیان ۳:٤٦ مسیّفه خوانده شده است.

اغلب معتقدند که همان دیه نبی شموئیل است و ۳۰۰٦ قدم فوق سطح دریا است و این از بلندترین قلّه‌هائی است که در نزدیکی اورشلیم واقع و بسیاری از جنوب فلسطین از آنجا دیده شود و در فوق دشت مسطور مسجد جامعی واقع است.

(۷) کاندر گمان دارد که مصفاة که در ار ۴۰: و۴۱: وارد است همان امّ صفی می‌باشد که فیمابین سامره و اورشلیم واقع است.

(۸) محقّق نگشته است که آیا مصفاة مذکوره در هوشع ٥:۱ در بن‌یامین واقع بوده است یا در جلعاد.

معارات . (موضع مکشوف) شهریست در کوهستان یهودا یوش ٥۹:۱٥ و دور نیست که همان بیت امّاره باشد که بمسافت ۷ میل بشمال حبرون واقع است.

معدن . تمامی فلزّات عمده و مهمّ مثل طلا و نقره و مس و آهن و قلع و حلبی در نزد عبرانیان معروف بود و آهن‌را قدری در مملکت خود تحصیل نموده مابقی‌را از خارج بدست میاوردند و در کتاب اشاره بطور و طرز استخراج و تحصیل و قال و آب کردن فلزّات مینماید حز ۲۲:۲۰ اش ۱:۲٥ و۴۰:۱۹ و۲۰ و٤٤:۱۲ ملا ۳:۳.

امّا آهن شمال که در ارمیا ۱٥:۱۲ مذکور است دور نیست که همان فولاد باشد و گمان میبرند که مقصود از مس غالباً همان برونز میباشد که مرکّب از مس و حلبی و بسیار سخت میباشد.

طلا در فلسطین وجود نداشت بلکه از اوفیر ۱پاد ۹:۲۷ و۲۸ و فروایم ۲تو ۳:٦ و رغمه حز ۲۷:۲۲ و شبا حز ۲۷:۲۲ ۱پاد ۱۰:۲ و۱۰ و مز ۷۲:۱٥ اش ٦۰:٦ و اوفاز ار ۱۰:۹ و ترشیش ۲تو ۹:۲۱ آورده میشد و برحسب آنچه که در پیدایش ۱۳:۲ وارد است ابراهیم خلیل دارای طلای بسیار بود و عساکر جدعون ۱۷۰۰ شاقل طلا ازقبیل هلالها و حلقه‌های بینی و گردن‌بند شتران گرفتند داو ۸:۲٦ و داود ملك یکصد هزار وزنه طلا ۱تو ۲۲:۱٤ علاوه بر سپرهای طلائی که از هدد عزر گرفته بود جمع نمود ۲سمو ۸:۷ و تخت سلیمان هم با طلا

پوشیده شده بود و ظرفهای آشامیدنش تماماً از طلا بود ۱ پاد ۱۸:۱ و۰۲۱ و عبرانیان طلارا زینت خود میساختند مثل حلقه بینی پید ۲۲:۲٤ و طوقها پید ٤۲:٤۱ وگوشوارها و انگشتریها که از طلا بود و طلارا از برای یراق لباس نیز استعمال مینمودند خرو ۰۳:۳۹ و باید دانست که قبل از فتح سامره یعنی تا ۷۲۰ قبل از مسیح پول طلا در میان عبرانیان معمول نبود۰

چنانکه از کتاب مقدّس مستفاد میشود نقره در فلسطین وجود نداشت بلکه از ترشش آورده میشد ۱ پاد ۲۲:۱۰ و۲تو ۹: ۲۱ و ار ۹:۱۰ حز ۰۱۲:۲۷ و در ایّام سلیمان نقره در اورشلیم مثل سنك فراوان بود ۱ پاد ۲۱:۱۰ و۲۷ و بدان لحاظ مقدار بسیاری از آن برای پایهای تختها بکار برده شد و از برای قلّابها و چوب دستیها و سرپوش ستونها خرو ۱۷:۳۸ و۱۹ و طبقها و لگنها اعد ۱۳:۷ و کـّرناها و چراغدانها و میزها نیز درکار بود اعد ۲:۱۰ ۱ تو ۱۵:۲۸ و۰۱٦ لکن غالباً استعمال نقره از برای پول بوده است و اوّل سکّه در قرن ششم قبل از مسیح بود و قبل از آن نقره‌را وزن مینمودند پید ۱٦:۲۰ و۲۳ ۱٦:۲۳ و۰۲۸:۳۷

در تث ۹:۸ در بارهٔ زمین موعود مذکور است که زمینی است که سنگهایش آهن و از کوههایش مس بدست آید مقابل ۱ تو۲۵: ۲ و واضح است که آهن از برای ساختن اسلحه از برنج و مس بیشتر در کار بود ۲سمو ۱٦:۲۱ و غیره ۰ امّا روی اولاً در میانه غنیمت مدیانیان مذکور است عد ۳۱: ۲۲ و آنرا باقلع از ترشیش میآوردند حز ۰۱۲:۲۷ و سرب یاقلع‌را در حروفاتی که در سنك میکندند میریختند ایّوب ۲٤:۱۹ و نیز از برای عیارات استعمال میشد۰

معکه و ارام معکه. مملکت کوچکی است که بر حدود شمال شرقی فلسطین واقع است ۲سمو ٦:۱۰ و۱تو ٦:۱۹ و۷ و از جنوب از طرف مغرب و دشت در طرف مشرقش میباشد و احتمال میرود که ایل بیت معکه باشد۰

معله عقربیم . اعد ٤:۳٤ یوش ۳:۱۵ داو ۳٦:۱ ملاحظه در عقربیم ترمبل آنرا گردنه یمن دانسته که بمسافت ۳۰ میل بجنوب مغربی دریای قلزم و٦٦ میل بمغرب گردنه الصّفا واقع است۰

معون. شهریست در کوهستان یهودا یوش ۵۵:۱۵ که داود در جوار آن پناه برد ۱سمو ۲٤:۲۳ و۲۵ و نابال در آن نزدیکی املاك و مستغّلات دارا بود ۱سمو۲:۲۵ و۳ و در جنوب حبرون تّل مخروطی شکلی میباشد که آنرا معین گویند و دور نیست که موضع معون همان باشد۰

مغرون. (بلند) شهریست در نزدیکی جبعه ۱سمو۲:۱٤ و مجرون همچه موضعیست که بر سر راه سنّاخریب بود در وقتی بنزدیکی

اورشلیم رسید اش ۱۰:۲۸ و اصل مغرون و مجرون در زبان عبرانی یکیست و گمان می‌برند که در جانب مغربی وادی سیونیت در نزد خرابه که آن‌را مکرون گویند.

مفیبوشت . (بر انداختن بتها) (۱) پسر شاؤل که جبعونیان ویرا با پنج خانواده وی بقتل رسانیدند ۲سمو ۲۱:۸ .

(۲) پسر یوناتان و نوهٔ شاؤل که در سن پنج سالگی از دست دایه بزمین افتاده لنك شد ۲شمو٤: و چون داود بر مسندپادشاهی بر نشست مفیبوشت‌را خواسته ویرا در قصرش مسکن داده آنچه‌را که مال شاؤل بود ردّ نمود ۲سمو ۹:٦ـ۸ لکن چون از وی خیانت نسبت بداود ظاهر گشت یعنی در زمان یاغی گری آبشالوم در خیال خیانت افتاد بدان لحاظ داود هر آنچه‌را که مفیبوشت داشت از وی باز گرفته بصیبا غلام مفیبوشت داد ۲سمو ۱٦:۱ـ٤.

امّا پس از چندی بر وی شفقت فرموده نیمه‌مال و اموالرا بوی ونیمهٔ دیگررا بصیبا داد ۲شمو ۱۹:۲٤ـ۳ و۲۱:۷ و در ۱تو ۸: ۳٤ مریبعل خوانده شده است .

مقدّس . شخصی‌را گویند که خودرا از برای خدمت خدا وقف و تقدیس نماید تث ۳۳:۲ و۳ مز ۵۰:۵ و۱۰٦:۱٦ دا ۷: ۲۱ـ۲۷ مت ۲۷:۵۲ اع ۹:۱۳ و۳۲ و٤۱. اینلفظ در عبری و یونانی بمقدّس ترجمه شده خرو ۱۹:٦ و۲۲:۳۱ تث ۳۳:۸ مر ۲۰:٦ و۸:۳۸ یو ۱۷:۱۱ و غالباً باشیای غیر ذی روح راجع است که از برای خدمت موقوف میشونـد خرو ۱٦:۲۳ و۲۹:۳۱ مت ٤:۵ ولی در موقعیکه بانسان راجع است نه مقصود از این است که تماماً در این دنیا مقدّس شده اند بلکه مقصود از این است که جمیع ایشان مکلّفند که در تحصیل تقدّس سعی نمایند مقابل روم ۱:۷ اف ۱:٤ کو۱: ۲۲ و ۱پط ۱:۱۵ و۱٦. بسیاری از اوقات پولس تمام مؤمنین‌را در رساله‌های خود مقدّس خطاب نموده روم ۸:۲۷ اقر ۱٤: ۳۳ اف ۱:۱ فل ۱:۱ مکا ۸:۳ و٤.

اینلفظ که نسبت بحواریون و مباشرین و مسیحیـان معروف استعمال شـده و اسباب احترام مخصوص آنها گردیده است با سایر نقایص و عیوب در قرن چهارم در کلیسا داخل گشت.

کلیسـای روم اقتدار مقدّس سـاختن اشخاص‌را بخود نسبت میدهد یعنی بأعلان نمودن اینکه فلان و فلان که از دنیا رفته اند ارواح مقدّسه و لایق احترام انـد که مؤمنین باید از آنها فیض طلب نمایند.

اینمسئله بر خلاف نوشتجات کتاب مقدّس و بی احترامی نسبت بمسیح است ۱تیمو ۲:۵ عب ۷:۲۵.

مقطوعان . (بریده شده‌ها) فل ۳:۲ لفظ توبیخ و سرزنش آمیزی است نسبت به اشخاصی که ختنه ظاهری‌را بسیار اهمیّت داده از جدید الأیمانان مطالبه و مؤاخذه

می‌نمودند و حال آنکه ختنه حقیقی بدیشان نسبت دارد که در مسیح بخلعت خلقت نو آراسته شده بسوی عدالت و تقدّس حقیقی نگرانند٠

مقیّده . (موضع شبانان)شهری ازشهرهای کنعان بود که یوشع پادشاهان پنجگانه‌را در آنجا بقتل رساند یوش ۱۰:۱۰ و۱۵:۱۰٤٠ و از آن پس پادشاه آنجارا مقتول ساخت یوش ۲۸:۱۰ و۱٦:۱۲٠

بعضی‌را گمان چنان است که مقیّده همان المغار میباشد که بمسافت ۲۵ میل بشمال غربی اورشلیم و در میانه غزّه و لدّ واقع و در نزدیکی آنجا دو مغاره وجود دارد که امکان دارد پنج نفر مرد در آنجا پنهان شود و مدخل آنهارا با سنگهای گران که در آن حوالی دیده شود توان بست و در یکی از آنها محلّ از برای گذاردن ابدان ملوك موجود است٠

مکیتش . موضعیست در اورشلیم که صفنیا در بارهٔ آن اخبار و تهدید فرموده است صف ۱:۱۱٠

آیولد بر آنستکه آن کوچه فینیقیان است و ترکوم آنرا قدرون پنداشته و جروم آن‌را در شهر سفلی در محلّی که در زمان محاصره تیطس بازار بوده است گمان برده٠

مکادونیّه . یعنی زمین امتداد یافته مملکتی معتبریست که در شمال مملکت یونان واقع میباشد و در ۸۱٤ قبل از مسیح بنا شده و در ایّام فیلیپ و پسرش اسکندر کبیر معروف گشت و قبل از ظهور انجیل اوّل قسمت اروپا محسوب میشد و همواره حدود مکادونیّه بر حسب اختلاف قرون و اعصار مختلف میگشت تا زمان عهد جدید که حدّ شمالش کوه هیمس بود یعنی بلقان که فیمابین مکادونیّه و میسیا واقع است و حدّ شرقیش ثراکیا و حدّ جنوبیش اخائیّه (بلاد یونان) و حدّ غربیش اپیروس و الیریگون بود٠ فاصله فیمابین آن سلسله کوههای پندس بوده است خلاصه مکادونیّه منقسم بدو قسمت بوده یکیرا دشت ودیگریرا دشت رود ستریمون گویند که دهنه‌اش در نزدیکی امفیلس میباشد و در میانهٔ دهنهٔ این‌دورود خانه شبه جزیره ایست‌که دارای سه سر است که تا بدریای ایجی امتداد میابد و بر سر طرف شمالیش کوه اثوس واقع است که اکثر اوقات با برف پوشیده شده و پولس با رفقایش بدان راهیکه بر گردنه این شبه جزیره میگذرد عبور نمودند و این راه‌را اغناطیّه گویند و دانیال نیز در فصلی ۵:۸ـ۱۸ از صحیفهٔ خود در باره این مملکت ثبوت فرموده٠ خلاصه رومانیان آنرا مفتوح ساخته و تسالونیکی در آنزمان قصبه آنجا بود٠

پولس رسول بتوسّط رؤیای مخصوصه بدانجا از برای رسانیدن مژده نجات دعوت شد اع ۹:۱٦٠

و اوّلاً بموافق اع ۱۷:۱-۱۲ بدانجا رفته و دوباره بدانجا معاودت نمود اع ۲۰: ۱-۶ و دور نیست که دفعه سوم نیز بآنجا رفته باشد ۱ تیمو ۳:۱ و فل ۲:۲۴۰

چنانچه از رسالههائیکه پولس باهل تسالونیکی وفیلیپیان نگاشته مستفاد میشود که اهل مکادونیّه به صفات حسنه و خصال مستحسنه معروف بودند ملاحظه در فیلیپی اپولونیّه تسالونیکی بیریّه نیاپولس۰

مکفیله . (مغاره متداخله) مزرعه بود در حبرون و دارای مغارهٔ بود که ابراهیم خلیل آنرا از عفرون حتّی برای مدفن خانواده خود خریداری نموده خود ابراهیم پید ۹:۲۵ و ساره پید ۱۹:۲۳ و۳۱:۴۹ و یعقوب پید ۱۳:۵۰ در آنجا مدفون اند و مغارهٔ مرقومه فعلاً در ضمن حرم در الخلیل واقع است۰ طول این بنا ۱۹۴ قدم عرض ۱۰۹ و ارتفاعش از ۴۸ الی۵۸ قدم میباشد۰ سنگهایش بسیار بزرك بحدّیکه طول یکی از آنها ۳۸ قدم میباشد و بنایش با بنای حرم شریف در نهایت مناسبت است۰

امّا در زمان بر پا داشتن این بنا اختلاف است بعضیرا گمان چنان است که در زمان داود یا سلیمان بوده و دیگران بر آنند که بعد از اسیری ساخته شده و برخی آنرا منسوب به زمان هیرودیس میدانند۰ لکن رأی معتمد آنستکه یکی از بناهای یهودیان است۰ علی الجمله عقیدهٔ مسلمانان بر آن است که هر کس بمغارهٔ مسطوره در آید فوراً خواهد مرد ملاحظه در حبرون۰

مکابیون . اسفار مکابیان پنج است و شامل تاریخ استقلال یهود است در تحت تسلّط خانواده مکابیان و اسفار مسطورهرا اپوکریفا یا اسفار مجعوله گویند و مجمع ترنت رومانی دو سفر اوّلرا در ضمن کتب قانونیّه مقدّسه قبول نموده اند و لکن سفر پنجمین جز در ترجمه قدیمه عربی یافت نمیشود۰

(۱) حوادث سفر اوّل شامل وقتی است که انطیوخس اپیفانیس در سنه ۱۷۵ قبل از مسیح بر تخت سلطنت سریانیان جلوس نمود علی هذا خبر عصیان دشمنی یهودرا در ایّام متاتیاس و نجاح و کامیابی ایشانرا در زمان یهودای مکابیوس و استقرار رزم ایشانرا در ایّام یوناتان و سمعان تا بموقع مرگ سمعان که در ۱۳۵ قبل از مسیح بود مذکور میدارد کتاب مسطور گویا اوایل قرن اوّل بزبان عبرانی نوشته شده از آن پس بیونانی ترجمه گشته که ما جز ترجمه آنرا در دست نداریم و با اسفار مقدّسه عهد عتیق در نهایت تباین و اختلاف است چه که کلیّةً شامل اعمال و افعال انسانی است و مؤلّف کلیّةً در صدد حق جوئی و پیروی راستی است و هر چند در تحقیق امورات رومانیان بر نیامده باوجود آن معتبر و معتنابه میباشد۰

(۲) سفر ثانی از آخر سلطنت سلوقیوس

چهارم است که ویرا فیلوپاتور گویند شروع نموده و به خبر غلبه و ظفر یهودای مکابیوس بر سلوقیوس نیکانور ۱۶۰ سال قبل از مسیح منتهی میشود و مدّت این سفر از مدّت سفر اوّلین کمتر است. و چون بشرح حوادث سفر اوّل می‌پردازد با سفر اوّل خیلی منافات دارد لکن شکی نیست که سفر اوّل صحیحتر میباشد چه که سفر ثانی غالباً از تألیفات جاسون قیروانی اقتباس شده است و بهیچوجه معلوم نیست جاسون کیست و تألیفات او چه بوده و اقتباس که بوده است امّا همین قدر معلوم است که اقتباس قبل از خرابی اورشلیم بوده و مقصودش کلیّةً دینی میباشد.

(۳) در سفر سوّمین فقره زیارت بطلیموس واقع که ویرا فیلوپاتور میگفتند مذکور است که چگونه در سال ۲۱۷ قبل از مسیح بزیارت هیکل اورشلیم رفته در خیال آن بود که بقدس الاقداس در آید که از جانب خداوند چنان بیم و هراس بر وی مستولی گردید که از اینخیال منصرف گشت و نیز زحماتی که پادشاه مذکور بر اهالی اسکندریّه وارد آورد و وضع استخلاص ایشان‌را که چگونه آنهارا مستخلص ساخته دشمنی ویرا بدوستی مبدّل ساخت در آنجا مذکور است خود سفر عبارتاً فصیح و لکن مبنی بر خرافات است.

(٤) شروع سفر چهارم با مباحثه فلسفیّه ایست که چگونگی تسلّط عقل‌را بر میلهای انسانی شرح داده تحقیق این مسئله‌را بقصّه شهادت الیعازر و مادر باهفت پسر دیگرش موکول میدارد. ۲مکابیان ٦: و۰۷

(٥) سفر پنجمین شامل تاریخ یهود است از زمان هیلیودورس تا به هیرودیس یعنی از سال ۱۸٤ـ۸٦ قبل از مسیح بود.

خلاصه اسم حقیقی خانواده مکابیان حسمونیان بوده از حسمون که پدر جدّ متاتیاس و از پسران یهویاریب است ۱تو ۷:۲٤ و یهود ابن متاتیاس بمکابیوس ملقّب شده از آن پس اسم جمیع آن خانواده شده بالاخره جمیع طایفه‌را که در تحت ظلم سلوقیان پیدا شدند مکابیان گفتند. بعضیرا گمان چنان است که معنی این اسم محلّ زدن میباشد و دیگران معنی آنرا خاموش‌کننده و سایرین خراب دانسته اند برخیرا گمان چنان است که از حروف اوّل جمله عبرانی تشکیل یافته است یعنی جمله که بر علم سبط یهودا نوشته میشد «ای یهوّه در میان خدایان چه کس مانندتو است».

و چون ملازمان از جانب انطیوخس اپی‌فانیس به مودن آمدند و قوم‌را به تقدیم قربانیهای بت ترغیب نمودند متاتیاس که کاهن فرقه یهویاریب بود بر خواسته یهودی اوّلی‌را که از برای تقدیم قربانی بمذبح نزدیک بود بقتل رسانیده پس از آن ملازمانرا نیز مقتول ساخته خود با پسرش در۱٦۸ قبل از مسیح بکوهستان فرار نمود و درآنجا جمعی از اهل خانواده وهموطنانش

با وی همدست شده غارت و عصیان شروع گشت. متاتیاس در سال ۱۶۶ قبل از مسیح جهان‌را بدرود گفته یهودا ویرا جانشین شد و پس از آنکه در عمواس بر اعدای خود ظفر یافته بود اورشلیم‌را مفتوح ساخته هیکل‌را پاك نمود و بعد از آنکه در سال ۱۶۱ قبل از مسیح بر سلوقس مظفّر گشت قوم یهود استقلالی پیدا نمودند لکن یهودا در جنك مقتول گردید.

و پس از وی یوناتان برادرش جنك‌را تجدید نموده در سال ۱۳۵ جهانرا بدرود گفت و در مدّت سلطنت یوناتان منصب کهانت اعظم بطور ارثیّه به خانواده‌اش منتقل میگشت.

و یوحنّا هرکانس پسر شمعون مبادی سیاسیّه خانوادهٔ مکابیّه‌را تغییر و تبدیل داده با صدوقیان هم دست گشت و پسرانش ارستوبولس اوّل که در سال ۱۰۵-۱۰۴ میزیست و اسکندر جنیوس بدین روش بسر بردند و چون اسکندر در سال ۱۷۸ الی ۶۹ قبل از مسیح بدرود جهان گفت فیمابین ارستبولس ثانی و هرکانس ثانی جنك در پیوسته رومی‌ها محض اصلاح ذات البین در میان افتاده پومپلیوس بر ارستبولس ظفر یافته ویرا از سلطنت خلع نموده و برادرش هرکانس ثانی‌را بر جایش بر قرار نموده وهم اوکاهن اعظم شد وهم از جانب رومی‌ها امارت میداشت و پس از هرکانس انیتگونس پسر ارستبولس در سال ۴۰-۳۷ قبل از مسیح بر جایش نشست. وی آخرین سلسلهٔ حسمونیان بود و ملك و سلطنت از حسمونیان به هیرودیس انتقال یافت.

مکاشفه. این کتاب مکاشفه ایست که یوحنّا در جزیره پطمس جائیکه دومیشیان امپراطور بعد از اخراج بلدکردن آنجناب‌را حبس کرد رویت نمود. این کتاب در جمع کتب نبّوات محسوب و با نبّوات عهد عتیق نیز نسبت و مشابهت کلّی دارد خصوصاً با نوشتجات انبیاء لاحق مثل حزقیل و زکریّا و دانیال چونکه تقریباً رمزی است از این جهت تفسیر آن زیاد مشکل است بحدّیکه هیچ مفسّری تا بحال تماماً از عهدهٔ تفسیر آن بر نیامده است. تصنیف آن به یوحنّای حواری محبوب منسوب این مطلب بهیچوجه جای انکار نیست زیرا که مصنّف در حقّ خود می‌نویسد مکا ۱:۱ و ۹ مقابل ۱یو ۱: ۱-۳ ونیزتوافق روح این نوشته با نوشتجات دیگر بر اینمطلب دلیلی جامع و برهانی ساطع میباشد. و اغلب مفسّرین گمان دارند که تخمیناً در سال ۹۶ میلادی در جزیره پطمس بعد از انهدام اورشلیم نوشته شده است و دلیل محکم و برهانی قاطع که آنرا بزمان قبل نسبت دهد در دست نیست.

این کتاب تفسیر و ترجمهٔ واضح البیان و روشنی است از آن وعدهٔ اعظم یعنی که «ذریّه زن سر ماررا خواهد کوبید» مثلها و کنایات آن عالی و مؤثّر است. نبّوات عظیمه

و رمزهای عجیبه در آن بسیار است هفت مهر گشاده و هفت صور دمیده و هفت پیالهٔ ریخته شده و مبارزات قویّه و اقتدارات خصمیّــه پر از حــقــد بر ضدّ دیــن مسیحی مدّتی آنرا مغلوب ساخته آخر الامر خود مغلوب گشته و نابود گردیده اند و آسمان مظلم شده دریای متلاطــم و زمین متزلزل بر ضدّ آنها می‌جنگید و حاصل این قتال طویل غلبه و تسلّط صلح کلّ و حقیقت و عدالت است و تمام اینها اسباب تهلیل و تجلیل خدای قادر علی الاطلاق و مسیح منجی میباشد. بنا بر این مقصد عامّ آن بهمه مطــالعه کنندگان واضح است و الا امکان نداشت که شخص‌را امیدوار سازد و یا تسلّی بخشد و کلّیهً مسیح‌را چون فدیه و سلطــان کلّ بیان مینماید آن احترام و عزّت بی بها و دائمی‌را که برّه مذبوح در حضور تخت قبول میکند مینگارد. پس از آن کتاب بخوبی واضح میشود که یا مسیح خداست و یا اینکه مقدّسین و فرشتگان مرتکب بت پرستی اند. تفسیر تفصیلات آن نسبت به وقایع تاریخی بسیار مشکل است امّا بعضی از مطالبش بواضحی قدرت پاپی‌را که از حیله و ظلم مملوّ و با شیطان قریب و متّحد است بیان میسازد مکا ۱۳: و۱۷. خلیفهٔ نیوتن میگوید که تفسیر نمودن این کتاب بطور کامل کار یك شخص یا یك قرن نیست بلکه تا تمام تکمیل نگردد هرگز بطور وضوح تمام مفهوم نخواهد شد.

مکان بلند. مکانی بود که از برای بت پرستیدن ترتیب همیدادند حز ۲۹:۲۰ ملاحظه در جنك.

مکانهای بلند جاهائی بود که بر سر کوهها و تپّه‌ها ساخته گاهی برای عبادت خدای حقیقی و غالباً از برای پرستیدن بتها ترتیب می‌یافت و در زمان قدیم هر مکانی‌را که از سایرین مرتفع‌تر بود برای تأسیس مذبح‌ها اختیار میکردند پید ۷:۱۲ و۸ و ۲:۲۲ و۵٤:۳۱.

و قبل از آنکه هیکل برای پرستش‌گاه عبرانیان بر پا شود قوم‌را پسند افتاد که مکانهای بلند برای مذبحها بسیار خوب و عین صواب است داو ۲۵:٦ و۲٦ و اسمو ۱۲:۹ و۱۹ و۲۵ و ۱تو ۳۹:۱٦ و۲۹:۲۱.

امّا پس از آنکه هیکل بر پا شد مکانهای مذکوره فوق بواسطه اینکه با پرستش بت نجس شده بود متروك بلکه اسباب خرابی ایشان شد چنانکه یوثام که یکی از ملوك متدیّن و نیکوکار بود و کتاب مقدّس گوید که آنچه‌را در نظر خداوند پسندیده و راست بود بعمــل آورد لــکن مکانهــای مرتفعه‌را خراب نکرد ۲پاد ۳۵:۱۵.

امّا دین و مذاهب مشرق زمین مکانهای بلندرا مقدّس و برای عبادت نیکو میدانستند زیرا که بر سطح ما فوق دنیا قرار گرفته و یك تسلّط نظری براطراف وجوانب دارد.

مکروه. (۱) پید ۳٤:٤٦ معروف است چنانکه پیشه شبانی در نزد اهالی مصر ناپسند

و مکروه بود لکن باید دانست که این کراهت ناشی از دشمن داشتن آن پیشه نبود بلکه قومی از بادیه نشینان که به هکوس معروف بودند بر مصر دست یافته در اثناء تسلّط و حکمرانی خود اهالی مصررا بشدیدترین عذابها همی آزردند و بطوری بد رفتاری و بی رحمی کردند که مصریان حتّی اسم شبانرا هم مکروه میداشتند.

(۲) تث ۱۸:۲۳ در بارهٔ بعضی از حیوانات و افعال ناهنجار بود که بموافق شریعت مکروه و ممنوع است.

(۳) ار ۴:۴۴ و ۲ پاد ۱۳:۲۳ عبادت بتها به هر نوع و طور مکروه و ممنوع بود.

مکروه ویرانی یا خراب کننده. و کنکرهٔ رجاسات مت ۱۵:۲۴ دا ۲۷:۹ قصد از اینکلمات اعلام رومی‌ها بود که صورت بتهای ناپاك و نجس بر آنها منقوش بود و نزدیك شدن آنها بجائی نشانه خرابی آنمکان بود و تفسیر آیهٔ که در دانیال مرقوم است اینکه چون شهر محاصره شد و علمهای رومانیان در مکان مقدّس یا در حوالی شهر بر پا شد پس در آنوقت ساکنان یهودیّه باید فرار کنند و ملجائی برای خود بدست آورند لکن بعضی مکروه ویرانی‌را گناهانی اندکه از مباشرین اعمال هیکل سر میزد.

مکمینه. (سنگی) شهریست در نزدیکی شکیم و در حدود افرائیم و منسّی واقع یوش ۶:۱۶ و ۷:۱۷ و بعضی‌را گمان چنان است که مکمیت همان مخنّته میباشد که در مشرق نابلس واقع است.

مکونه. (قاعده) محلّی است در جنوب فلسطین در نزدیکی مقلغ نح ۲۸:۱۱ و شاید همان مکنّه باشد که در شمال بیت جبرین واقع است.

مگس. خرو ۲۱:۸ اش ۱۸:۷ معروف است و بعضی از آنها بسیار موذی و مضر مهلك میباشند و این حیوان در مصر و یهودیّه بسیار بود برخی از سیّاحان که در ساحل نیل گردش نموده اند گویند مگسهائی در آنجا یافت می‌شود بقدر زنبور و بسیار موذی بحدّیکه حیوانات بزرك‌را ضرر رسانند و ایشانرا بر ترك کردن چراگاهها و علفزارها نا چار کرده بجاهائی گریزند که زیست توانند نمود و از شدت اثر آن مگسها خودرا بخاك و ریك آلایند و آنهارا مگسهای حبشی گویند و البتّه بر مطالعه کننده شدّت و سختی مگسهائی که در عصر موسی در مصر ظاهر شد مخفی نخواهد بود.

ملاکی. یعنی(رسول یهوه) او دوازدهمین انبیاء اصغر و ختم مصنّفین عهد عتیق بود و از او چندان اطلاعی نداریم حك ۱: ۱۳ ملا ۱:۳ محتمل است که تخمیناً در سال ۴۱۶ قبل از مسیح یعنی در اواخر حکومت نحمیا بعد از حگّی و زکریّا در هنگام اغتشاش عظیمی که در میان کهنه و قوم یهود

روی نموده بود نبوّت مینمود۰ و آن حضرت ایشانرا نصیحت میفرمود و کاهنانرا طعنه زده قوم‌را نیز بجهت داشتن زنان بیگانه وعدم مراعات قواعد انسانیّت نسبت به برادران خود و بجهت طلاق دادن زنان و ادا نکردن عشریّه و نوبرها ملامت میفرماید۰ و چنان مینماید که بآن عهدیکه نحمیا و کاهنان و مشایخ قوم با خداوند تجدید نمودند اشاره میکند۰ در اواخر نبوّتش آمدن یحیی تعمید دهنده‌را بروح و قوّت ایلیا نبوّت میفرماید ملا ۳:۱ و۴:۴ و۵ مت ۱۱:۱۰ و۱۴ و۱۷:۱۰–۱۳ لو ۱۷:۱ و هم آمدن ثانی مسیح و نیز برکات آنهائی‌را که اورا با خوف خدمت مینمایند نبوّت میکند۰ بدین طور عهد عتیق با نبوّات در بارهٔ مسیح ختم شده و عهد جدید بتحریر تکمیل آنها شروع و افتتاح مینماید۰

ملخ ۰ معروف است و درکثرت حرص در پر خوری مشهور میباشد و در طرف مشرق از جمله بلاهای شدیده است و در کتاب مقدّس از جمله بلاهائی بود که خداوند فرعون و مصررا بدان مبتلا گردانید خرو ۱۰:۴–۱۵ مز ۷۸:۴۶ و۱۰۵:۳۴ و از جمله غضبهای الهی محسوب است تث ۲۸: ۳۸ ۱ پاد ۸:۳۷ و۲تو ۶:۲۸۰ و ملخ‌را انواع بسیار است و هر یك باسمی مسمّی میباشد ۰ و متقدّمین هم اورا از جمله عذابهای الهی میدانستند چنانکه پلینیوس گوید که این بلا دلیل بر غضب خدایان میباشد و از کثرت عددش نور آفتاب پوشیده و طوایف از دیدارش می‌لرزند زیرا که از دریاهای عظیم و صحراهای وسیع میگذرد و زراعات‌را بسایه خود می‌پوشاند۰ چون به میوه‌ها بر خورد آنهارا فاسد سازد و ملخ بموافق شریعت یهود از حیوانات طاهره میباشد چنانکه فعلاً در بعضی از شهرهای مشرق و قبایل بدوی خورده شود و چون نیکو پخته شود از جمله طعامهای لذیذ است مقابل لا ۱۱:۲۲ مت ۳:۴۰ و وضع طبخ آن بدین تفصیل است‌که اوّل پا و دست اورا خورد کنند و شکمش‌را پاك کرده در تابه بریان کنند و بعضی در روغن زیت گذارند و یا خشك کرده بسایند و در وقت حاجت در عوض آرد بکار برند۰ و این حیوان نزد ملل و اقوام باکنیه‌های مختلف معروف است۰

و تفصیل ضررهائی که از ملخ حاصل میشود در کتاب یوئیل نبی مذکور است۰

و اهالی مشرق از آن به خوبی واقف اند که مثل لشکر بسیاری در روز میخرامند و شب استراحت کنند زیرا که سرما ایشانرا آزارمیکند نا ۳:۱۷۰ و ملخ‌را پادشاهی نیست و خود بنفسه و بالاستقلال حرکت میکند و بهیچوجه بچپ و راست خود التفات نمی‌نماید ام ۳۰:۲۷ و چون خانه یا دیواری بنظر در آورد بر آن بر آید و در پنجره و درها داخل شود خرو ۱۰:۶ یو ۲:۹ و چون باب نهر رسد آنرا مملو نماید و بعضی

در بالای لاشه بعضی دیگر روند و اگر بدریا رسند تماماً غرق می‌شوند لکن چون لاشهٔ ایشان بکنار دریا افتد مورث وبا گردد چنانکه در صد و بیست پنج سال قبل از مسیح در لیبیا و کیرینه و مصر پیدا شده هشتاد هزار نفر را تلف کرد. و چون ملخ بزرگ شود پرواز کرده در هوا خیمه زند یؤ ۲:۱۰ و گاهی از اوقات بعضی از آنها بر زمین افتند و بدینواسطه اهالی شهر اورا بواسطه نواختن طبلها و ظرفهای حلبی منع نمایند ار ۱۴:۵۱.

ملخس . (صاحب) خادم رئیس کهنهٔ که پطرس در وقت گرفتاری مسیح گوش ویرا برید یو ۱۸:۱۰.

ملعون . کسی‌را گویند که لیاقت هلاکت را داشته از برای هلاك تعیین شده است تث ۲۳:۲۱ یوش ۱۷:٦ و۱۸ ملاحظه در اناتیما.

ملکوت و ملك . مقصود از اقتدار مسیح اقر ۲٤:۱٥ و قوّت خداست مز ۲۸:۲۲ مکا ۱۲:۱۰.

ملك ملوك یا پادشاه . شخصیرا گویند که صاحب اقتدار و توانائی مطلق باشد و اینکلمه اوّلاً در وصف خدایتعالی گفته شود.

ثانیاً مسیح ملك الملوك خوانده شده است ا تیمو ۱٥:٦ و پادشاه یهود نیز گفته شده است متّی ۲۷:۱۱.

ثالثاً بر حکّام بشری اطلاق شود اعمّ از آنکه اراضی و حوزهٔ تصرّف ایشان بزرك باشد یا کوچك همچو رؤسای ادوم که ملوك ادوم خوانده شده اند پید۳٦:۳۱ و همچنین رؤسای مدیان پید ۳٦:۳۱ و رؤسای موآب اعد ۷:۲۳ و نیز حکام هر شهریرا بانفراده ملك میگفتند مثل ملکی صادق پادشاه شالیم پید ۱٤:۱۸ چنانکه این اسم به امپراطور روم نیز اطلاق میشد ا پط ۲:۱۳. و حکام صاحب درجهٔ و اعتباررا نیز ملك خطاب میکردند و هیرودیس رئیس ربع نیز نامیده شد مت ۱٤:۹. و در مکا ۱:٦ و غیره قوم خدا بدین لقب ملقّب گشته اند. و در ایّوب ٤۱:۳٤ لویاتان پادشاه تمامی متکبران و فرشته هاویهٔ یعنی شیطان و پادشاه ایشان خوانده شده است مکا ۹:۱۱.

بر حسب مفاد کتاب مقدّس اراده خدای تعالی این بود که خود بنفسه پادشاه قوم اسرائیل باشد لکن بعد از چندی ایشان‌را بر انتخاب پادشاهی موافق شروطی که در تث ۱۷:۱٤ـ۲۰ و اسمو ۸:۷ـ۹ مذکور است اذن عطا فرموده اوّل پادشاهی که از برای خود قرار دادند شاؤل ابن قیس بود اسمو ۹: که از برای پیشوائی قوم در محاصره یابیش جلعاد مسح شد اسمو ۱۱:. و چون بموافق اسمو۱٥: شاؤل مخالف ارادهٔ اقدس الهی رفتار نمود حضرت سموئیل حسب الأمر ربّ جلیل داود بن یسّی‌را بپادشاهی مسح فرمود اسمو ۱٦:۱ و

پادشاهان برگزیدگان خدا محسوب شده ایشانرا تسلّط و اقتدار مطلق بود بطوریکه مالك الرّقاب رعایا بوده هر کرا میخواستند میکشتند یا زنده‌نگاه میداشتند ۲سمو ۱۴: و بسا میشد که در بعضی از اجتماعات دینی ریاست میداشتند ۱ پاد ۸:۲ و۲ پاد ۲۳: لکن احکام مملکت در کتابچه بتوسّط سموئیل نبی مکتوب و بدانطور معمول میشد ۱سمو ۱۰:۲۵ و ۲ پاد ۱۱:۱۷. و گاهی از اوقات مردم دعاوی و مطالب خودرا در حضور پادشاه عرضه میداشتند ۱ پاد ۱۲:٤ و پادشاهرا لازم بود که ولیعهد خودرا تعیین نماید ۱ پاد ۱:۳۰ و۲تو ۱۱:۲۲ لکن اغلب اوقات پسر اوّل زاده برای اینکار تعیین و مسح میشد ۱سمو ۱۰:۱ و۲سمو ۲:٤.

و شرح جدول مذکور از اینقرار است. (ملاحظه در پادشاهان صفحه ۲۱۱). که از جدول مرقوم ترتیب ملوك یهودا و اسرائیل و تواریخ و نسبت مدّت سلطنت ایشان بیکدیگر بواضحی معلوم میگردد و مدّت سلطنت ایندو مملکت تخمیناً ۵۰۹ سال بوده است و چون مدّت سلطنت بعضی از این پادشاهان کمتر و کوتاه‌تر از دیگری بوده است علیهذا بعضی از زمانها بیش از لزوم طولانی شده چه که در صورت متابعت وضع مسطور تحقیق و ایضاح آن امکان نمیداشت و بعضی از مدّتها همچو مدّت سلطنت ناداب تصریح گشته و حال اینکه سالهای تمام و کامل نبوده است. و علاوه بر اینها از قرار معلوم یهوشافاط یهورام‌را در سلطنت با خود شریك نمود بدین لحاظ مدّت سلطنت یهورام در سلطنت یهوشافاط داخل شده است.

امّا صاحب منصبان دیوانخانه پادشاه اینها بوده اند که ذکر میشود یعنی وقایع نگار ۲سمو ۸:۱٦ و کاتب ۲سمو۸:۱۷ و خزانه‌دار اش ۲۲:۱۵ و سردار، وکلاء و دوست صادق الاخلاص پادشاه ۱ پاد ٤:۵ و لباس‌دار ۲پاد ۲۲:۱٤ و سردار لشکر و سردار جلادان و سردار باجگیران ۲سمو ۲۰:۲۳ و مشیر ۱تو ۲۷:۳۲ و ناظر انبارها در مزارع و شهرها و دهات و قلعه‌ها ۱تو ۲۷: ۲۵ و امورات معیشت سلطان از املاك و گلّه‌ها و عشرها و تجارت و چپاول جنك میگذشت. و رعایارا از برای خدمات خود میگرفتند ۲سمو۸:۱۵ـ۱۸ و۲۰:۲۳ـ۲٦. و در زمان حیات خود در نهایت عزّت و غایت احترام و عظمت و اقتدار زیست نموده در هنگام مرگ در قبر مخصوص سلطنتی مدفون میگشتند ۱ پاد ۲:۱۰.

امّا وادی ملك یا وادی پادشاه پید ۱٤: ۱۷ و۲شمو ۱۸:۱۸ احتمال کلّی میرود که هر دو یك مکان و قصد از وادی یهوشافاط یعنی وادی ستی‌مریم میباشد که در اورشلیم واقع است.

ملکه. ملك میباشد و مقصود از اینکلمه اوّلاً مالکه میباشد همچو ملکه سبا ۱ پاد ۱۰:۱ و عثلیا که بر تخت مملکت یهودا غصباً جلوس نمود ۲پید ۱۱:٤ .

(۲) قصد از زوجه پادشاه است که متعه‌های او از اینمطلب خارج اند اس ۹:۱ و۱:۷ سرود ۸:٦.

(۳) قصد از مادر پادشاه است همچو بتشبع ۱ پاد ۱۹:۲ و معکه ۱ پاد ۱۳:۱۵ و۲تو ۱٦:۱۵ و ایزابل ۲ پاد ۱۳:۱۰و این مطلب در مملکت یهودا و اسرائیل خیلی اهمیّت داشت.

ملکه السموات . ماهتاب است که صیدونیان ویرا عشتورت مینامیدند و عبادتش از آنجا باسیای صغیر امتداد یافت و سامیان غالباً ویرا استرتی و عشتروت مینامیدند و احتمال میرود که از برای وی قرص‌هائی که نقش ماه بر آنها منقوش بود تقدیم مینمودند.

ملکوت مملکت . زمینی که ملك بر آن حکمران میباشد اعد ۳۳:۳۲ و مقصود از ملك نیز میباشد ۲سمو ۱۰:۳ و قصد از اراضی نیز هست ۱ پاد۲۰:۱۰ و اشاره بقوّت زیاد دا ۱٤:۷ و درجهٔ کهانت خرو ۱۹: ٦ و بعموم مردم دا ۱۷:٤ و سلطنت مقدّسان دا ۱۸:۷ و حالت خلاصی کل ۱۳:۱ و مملکت شیطان مت ۲٦:۱۲ میباشد.

ملکوت خدا ملکوت آسمان ملکوت خداوند ما. الفاظ مسطوره معنیهای چند دارد من جمله حیات و تقوای قلبی مت ۳۳:٦ و نظم و قاعده و قانون و اصولی که مسیح از برای ترتیب آن آمد مت ۱۷:٤ و۱۱:۱۳ اع ۳:۱ و برتری قوم خدا بر حسب اراده او تعالی مت ۴۳:۲۱ و مجد و تسلّط مسیح مت ۲۸:۱٦ و اقتدار کلی خدا یتعالی بر تمام موجودات مت ۱۰:٦ و حالت سماوی مت ۱۱:۸ و۲پط ۱۱:۱.

و در سفر خروج ۴:۱۹ و٥ و٦ قوم خدا مملکت کهنه خوانده شده است و مسیح نیز در مز ۲:٦ـ۹ پادشاه خوانده شده است و نبوّات بر استحکام و تأسیس و امتداد مملکت مسیح بسیار است از آن جمله اش۲: می ٤: ار ٥:۲۳ حز ۲۲:۳٤ـ۳۱ و غیره. و یحیی از برای بشارت بملکوت مسیح آمد مت۲:۳ و مسیح نیز در بارهٔ نبوّات مسطوره او و ملکوت خود خبر داد مت ۱۷:٤. و آنهائیرا که اختصاص بوجود مبارك خودش داشت واضح فرمود تث ۳٤:۲٥ مر ٤٧:۹ اع ۲۲:۱٤ و خود مسیح بطور پادشاه داخل اورشلیم گردید لو ۳۸:۱۹ مقابل ۳۲:۱ و قوم اسرائیل ویرا ردّ کرده ملکوت از ایشان گرفته شد مت ٤۳:۲۱ و مسیح شاگردان خودرا از برای مژده دادن ملکوت روانه فرمود در حالتیکه زمان ظهورش‌را تنها خدای تعالی میدانست اع ٦:۱.

و ظهور مذکور در روز پنطیکاست با فیض روح القدس تجلّی کرده از آن زمان به بعد شاگردان بشارت بدان دادند اع ۱۲:۸ و۲٥:۲۰ و۲۳:۲۸. لکن وضوح کلّی اینمطالب در وقتی خواهد بود که خود آن وجود مبارك ثانیاً ظهور فرماید ۲تیمو ۱:٤ دا ۱۳:۷ مت۱۳:٤۳ لو۲۲:۲۹ و۳۰. و بعد از اتمام ملکوت و اجتماع نفوس

مقدّسه خالصه حضرتش ملکوتیرا که در هنگام صعود متصرّف گشت اف ۱:۲۰ بخدای پدر تسلیم خواهد نمود اقر ۱۵:۲۴ و ملکوت مسیح ملکوت خدا خواهد بود عب ۱:۸.

ملکوم. پادشاه ایشان. اسم بتی بود که عمّونیان اورا میپرستیدند صف ۱:۵ که در ا پاد ۱۱:۵. رجس عمّونیان خوانده شده است ملاحظه در مولك.

ملکیا. با تشدید و مخفّف. پادشاه خداوند است نه نفر در کتاب مقدّس باین اسم وارد است.

ملکیصدق. پادشاه سلامتی. و او شهریار سالیم پید ۱۸:۱۴-۲۰ و کاهن خدای تعالی بود که نان و شراب از برای حضرت خلیل الرّحمن آورده و از وی عشر گرفت و این مطلب اشاره بمسیح است که کاهن از رتبهٔ ملکیصدق بود مز ۱۱۰:۴ عب ۶:۲۰ و۷:۱-۱۷. یعنی که هر دوی ایشان کاهن بودند امّا نه از سبط لاوی و نه از خانوادهٔ ابراهیم و کهانت ایشانرا ابتداء و انتهاء نخواهد بود. و ایشان هر دو پادشاه سلامتی میباشند. برخی از احادیث یهود معروف است که ملکیصدق همان سام ابن نوح است که شرف نسب و کثرت عمرش اسباب این شد که ابراهیمرا متبارك سازد. در تقلید و احادیث دیگر است که ملکیصدق خود نفس نفیس مسیح بود.

امّا علمای متأخرین حالیّه معلوم کرده اند که وی از نسل حام و حافظ شریعت عتیقه خدای تعالی در میان بت پرستان بوده بدان استصواب بر ابراهیم و کاهنان سلسلهٔ وی رتبه برتری و تقدّم یافت.

ملوك مالك. کاهنی که بازروبابل مراجعت نموده نح ۱۲:۲ عهد نامهرا نیز مهر کرد نح ۱۰:۴ و گمان میرود که این کاهن ملیکو بوده است که در نح ۱۲:۱۴ مذکور است.

ملیطه. (عسل یا شیرینی) جزیره ایست در بحر مدیترانه، کشتی پولس هنگام مسافرت به روم در آنجا شکست اع ۲۸:۱-۱۰ و اسم مذکور بر دو جزیره ای اطلاق میشد که یکی در دریای ادریاتیك و دیگری مالتا حالیّه که مقصود جزیره مذکوره در حکایت پولس همین جزیرهٔ ثانوی میباشد که بمسافت ۶۲ میل بمغرب جنوبی سیسلیا واقع طولش ۱۷ میل و عرضش از ۸ الی نه میل و محیطش تخمیناً ۶۰ میل و۹۶۰ میل از جبل الطّارق و۸۴۰ میل از اسکندریّه دور است. و فینیقیان و یونانیان و قرطاجینیان و رومانیان و پندلیان و کوشیان و شرقیان و نورماندیها و فرانسویان و بالأخره انگلسیان آنرا مفتوح ساخته متصرّف گشته اند. و در کنار جزیره مسطوره دریاچههای متعدد دیده شود در قدیم الأیّام خاکش حاصل خیز نبود لکن اکنون بواسطه زحمات

و توجّهات معیّنه مخصوصه بارآور گشته۰
امّا محلّی که گشتی پولس در آنجا شکست گمان میرود که در همان دریاچه ایست که بدریاچه مار پولس معروف است و در شمال شرقی جزیره واقع میباشد چه که این مطلب باتوصیف کتاب مقدّس و صفت حالیّه دریاچهٔ مرقوم در نهایت تطبیق است زیرا که البتّه بر مطالعه کننده نقشه واضح و مبرهن خواهد گشت که کشتی‌که از طرف مشرق آید در مدخل دریاچه مسطوره بآبهای بسیاری که عمقش ۲۰ قامت میباشد داخل شده متدرجاً بآبی که ۱۵ قامت میباشد داخل میشود که از ساحل تا بدآنجا مقدار ربع میل مسافت داره۰ و در آنجا اطراف دریاچه مسطور با کوههای راست و بلند احاطه شده است۰ و پر واضح است که در چنین محلّی موجها بکمال شدّت بساحل میزند وگذشته از اینها فیمابین جزیره سلمونتا و دشت بوغازی است که یکصد ذرع عرض دارد و مفاد فصل ۲۷: اعمال آیه ٤ همان جا است که مجمع بحرین ذکر میکند۰

ملیکو. نح ۱۲: ۱٤ ملاحظه در ملّوك۰

ممرا. (قوت یا چاقی) مسکن ممرا که امیراموری بود پید ۱۳: ۱۸ و۱۸: ۱ و۲۳: ۱۹ و این ممرا همان حبرون است پید ۳۵: ۲۷ و مغاره مکفیله در پهلوی آن واقع بود پید ۲۳: ۱۷۰

منا منا ثقیل و فرسین. جمله ایست در زبان کلدانی که بر دیوار قصر بلشصّر از برای تخویف بر خرابی بابل نوشته شد و تفسیر آن بر حسب فرمودهٔ دانیال نبی از اینقرار است۰
منا یعنی شمرده شده ثقیل سنجیده شده و فرسین ایشان قسمت شدند دا ۵: ۲۵۰

منّا. وزن و مقدار نقدی است که در عهد عتیق مذکور است ۱ پاد ۱۰: ۱۷ عز۲: ۶۹ نح ۷: ۷۱ و بمعنی منه است که در عهد جدید مذکور لو۱۹: ۱۲-۲۷ و مقابل یکصد شاقل است که تخمیناً ۱۶ تومان میشود۰

مناحه. (راحت) (۱) از نسل سعیر حوری پید ۳۶: ۲۳ و ۱تو ۱: ٤۰۰
(۲) موضعی در بن‌یامین ۱تو ۸: ۶ و خیلی محتمل است که مناحه همان مالحه باشد که بمسافت ۳ میل بقدس مانده واقع است۰

مناسون. (یاد آورنده) شخص قبرسی که در اورشلیم ساکن بوده بدین پاك مسیح گرویده پولس‌را ضیافت نمود اع ۲۱: ۱۶۰

مناحم. (تسلّی دهنده) معلّمی بود که در کنیسه انطاکیه با هیرودیس رئیس ربع تربیت یافت اع ۱۳: ۱۰

منجنیق. حز٤: ۲ و۲۱: ۲۲ اسبابی که برای خراب کردن دیوارها و قلعه‌ها بکار میبردند و آن برجی بود از چوب و تیری از چوب بلوط که سرش مثل سر قوچ بود از وسط در آن آویخته بطوریکه نصفش داخل و نصف دیگرش از برج بیرون بود۰ و برج مرقوم‌را چرخها بود که بواسطه آن

حرکت نموده بمحل مقصود نزدیك میشد. وبسیار اوقات تیر اندازان بر آن برج بالا رفته طرف مقابل‌را از ممانعت خراب کردن دیوار بواسطه تیر و سنك باز میداشتند (ملاحظه در جنك).

منحیم. تسلّی دهنده جوان جادی که شلوم پادشاه اسرائیل‌را کشته در عوض وی مدّت ده سال یعنی از ۷۴۷ـ۷۳۸ قبل از مسیح سلطنت نمود و در ظلم و ستم معروف بود ۲ پاد ۱۵: ۱٤ـ۲۰.

منزل. معروف است. و گاهی فقط مقصود از محلّی است که کاروانان شب در آنجا بیتوته کنند و باندازهٔ مسافت سفر یکروز میباشد و حتّی الامکان در نزدیك چشمه و یا آب روان خواهد بود ولی مسکون بودن آن شرط نیست پید ۴۲: ۲۷ خرو ٤: ۲٤ یوش ٤: ۳ و در این گونه جاها مردم کاروانسراها میساختند ار ۹: ۲ که دارای عمارات عالیه و اطاقهای متعدّده از برای منزل مسافران بود و طویله نیز از برای چهار پایان در اطراف صحنی بی سقف ترتیب میدادند و در صورت امکان چاهی نیز در آن ترتیب میدادند لکن مسافران میبایست خوراك و ما یحتاج خودشانرا با خود حمل نمایند.

دور نیست خداوند ما در اینگونه طویله تولّد یافت اگر از مغاره که احادیث مذکور میدارند صرف نظر کنیم لو ۲: ٦ و هفت منزل بقسم دیگر که در لوقا ۲٤: ۱ مذکور است همواره در دست مهمان دار بود آیه ۳۵ و مهماندار از برای خدماتی که بمسافران میکرد اجرت میگرفت و خوراك مسافر و کادو یونجه نیز در آنجا بفروش میرسد.

منسّی. (فراموش‌کار) (۱) اوّلزادهٔ یوسف است و چون یعقوب‌را اجل فرا رسید یوسف منسّی و افرائیم‌را با خود بر داشته بنزد بستر یعقوب برد تا ایشانرا مبارك فرماید و آنحضرت نیز آنهارا بنا فرموده نبوت فرمود که افرائیم بر منسّی ریاست خواهد نمود پید ٤۸: ۵ـ۲۰ و کتاب مقدّس بهیچ وجه در بارهٔ سیرت منسّی ذکری نمیفرماید. و او ماکیررا مکروه میداشت و اولاد ماکیر بر زانوهای یوسف تولّد یافتند پید ۵۰: ۲۳. و چون اسرائیلیان اراضی شرقی اردنرا مفتوح ساختند نیم سبط منسّی طالب سکونت در آنجا شدند و نیم سبط دیگر در طرف غربی درمیان افرائیم سکونت ورزیدند و نیم سبط شرقی در کامیابی ترقّی نموده از حوران تا جبل شیخ امتداد یافتند ولی بالاخره با اهالی متوطّنین آنجا متّحد گردیده متدرجاً بت پرستی‌را شعار خود ساختند.

و چون نزدیك بدشت بود علیهذا خلق و خوی دشت بانان گرفتند و ایشان اوّلین اشخاصی بودند که شهریاران‌را اسیر نمودند ۱ تو ۵: ۲۳ـ۲۵.

امّا قسمت غربی عبادت صحیحه‌را نگاه

داشته بندگی خدای حیّ نمودند چنانکه مفاد تاریخ آسا ۲تو ۹:۱۵ و حزقیا ۲تو ۱:۳۰ و۱۱ و۱۸ و یوشیا نیز همین است ۲تو ۶:۳٤ و۹۰

(۲) پسر حزقیا و جانشین وی بر تخت مملکت یهودا که در سنّ دوازده سالگی در سال ٦۹۸ قبل از مسیح بر سریر شهریاری بر آمده۰ در ابتدای سلطنت باعمال ناهنجار و کفر و سخت دلی اشتهار یافته قوم‌را از راه راست منحرف گردانیده ایشانرا بر آن داشت که از برای جمیع عساکر آسمانی قربانی گذرانند و متدرجاً در قباحت افعال و اقوال از قبایل بسر آمدند ۲ پاد ۲:۲۱ـ۹۰ و چون مرتکب اینگونه رجاسات و نجاسات گردید سرداران بابل بر وی حمله‌کرده اورا اسیر نموده با زنجیرها بسته ببابل‌بردند لکن پس از آنکه متنبّه شد و از کرده نادم و از اعمال پشیمان گشته بود و بخداوند استغاثه و دعا نموده خداوند زاری ویرا استجابت فرموده رهائی یافت و بپای تخت خود بر گشته در پی اصلاح افعال خود بر آمده بسیاری از کردار خودرا اصلاح کرد و در سال ٦٤۲ قبل از مسیح جهانرا بدرود گفت ۲تو ۱:۳۳ـ۲۰۰

(۳) اطلاق بر قسمت منسّی میشد که تقسیم آن از قرار تفصیل است۰

اولاً منسّی در طرف شرقی اردن است که شامل نصف ملك جلعاد تاباشان و ارجوب بود یعنی از محنایم تا حرمون و از اردن و دریای جلیل تا بدشت سوریّه امتداد داشت ۱تو ۱۸:۵ـ۲۳۰ اهالی آنجا چوپان و از جمله اشخاص شجاع و دلیر بودند که در جنك جدعون و یفتاح و داود شهرت تامّی داشتند و جدعون از جمله مردان مشهور اینطایفه بود و احتمال میرود که یفتاح نیز از ایشان بود۰

(۲) قسمت منسّی در مغرب اردن که از دریای مدیترانه تا باردن و از اشیر و یسّاکار بطرف شمال تا بافرائیم بطرف جنوب امتداد میداشت یوش ۷:۱۷ـ۱۲۰ و ایشانرا در میان قسمت یسّاکار و اشیر در کرمل نیز دهات و املاك بود که احتمال میرود از کنعانیان گرفته بودند یوش ۱۱:۱۷ـ۱۸ لکن از قرار معلوم افرائیم با ایشان در قسمت مسطوره شراکت میداشت۰

ممونا. (لفظی سریانی) و بمعنی دولت میباشد خداوند ما در متی ۲٤:٦ می‌فرماید نمیتوان خدا و ممونارا خدمت نمود بدیهی است‌که دولت این جهان از برای توان‌گران بتی مانند مشتری و عطارد میباشد و البتّه بت پرست در آسمان داخل نخواهد شد و خداوند بوسیله مثل ناظر خائن مارا متنبه می‌فرماید که عموماً اموال دنیارا تحصیل کرده در راه گناه و عصیان صرف مینمایند از اینجهت ممونا بی انصاف محسوب میشود۰ پس باید مال و دولت خودرا بطوری استعمال کنیم که خدای حاکم مطلق مارا

دوست داشته و افعال ما مرضی او بوده باشد تا بالأخره دولت حقیقی آسمانی‌را تصاحب نمائیم لو ۱۶:۹ و۱۱ و۱۳.

منّ . (این چیست) شیٔ است که خدا تعالی بر بنی اسرائیل بطور اعجاز یعنی در زمانیکه در دشت بودند در عوض نان بر ایشان نازل فرمود که در خرو ۱۶:٤ نان آسمانی خوانده شده است و از جمله مطالبی که در بارهٔ مَنّ میتوان گفت از قرار تفصیل است.

یکی آنکه مقداریکه قبل از روز سبت فرود میآمد دو مقابل سایر روزها میبود.

دوّم در روز سبت فرود نمیامد.

سوّم آنچه از روز ششم برای روز هفتم باقی میماند در کمال خوبی و نیکوئی میماند بخلاف آنچه که در روزهای دیگر نگاه میداشتند که فاسد شده کرم زده و میگندید و اینمطلب دلیل بر تقدّس روز سبت بود.

امّا من همچو تخم کشنیز و لکن سفید و طعمش مانند طعم قرصهای روغنی میبود اعد ۱۱:۷ و۸. و روز به روز فرود می‌آمد تا چهل سال بجز ایّام سبت و از برای یادگاری اینمعجزه موسی امر فرمود که پیمانه از طلا که یکعمر گنجایش دهد و عمر مقدار توشه مردی از برای یکروز میبود ساخته و قدری از من در آن نهاده نگاهدارند خرو ۱۶:۳۳ عب ۹:٤. و عمر مذکور که من در آن بود در تابوت سکینه یا در نزدیکی آن نگاهداشته میشد تا اولاد ایشان همواره خوراکیرا که خدا یتعالی بر اجداد ایشان عطا فرموده است به‌بینند.

مخفی نماند که شباهت فیمابین این مَنّ و مَنّ طبّی که عصارهٔ درخت در داد است نمی‌باشد و نیز بهیچوجه شباهتی بآنچه که از درخت گز گرفته میشود ندارد بدلایل ذیل.

(۱) اینکه اسرائیلیان قبل از نزول من بهیچ وجه من‌را ندیده بودند تث ۸:۳ و ۱٦ خرو ۱٦:۱۵ و۳۲ و۳۳.

(۲) اینکه مَنّ عربی جز در زیر درخت گز در اوّل تابستان یافت نمیشود.

(۳) نگاهداشتن مَنّ عربی امکان دارد و هرگز کرم نه‌خواهد زد.

(٤) آسیا کردن و خورد کردن مَنّ عربی امکان ندارد اعد ۱۱:۸.

(۵) مَنّ عربی در زمان خود در تمام ایّام هفته پیدا میشود و حضرت مسیح عیسی مَنّ مسطوررا رمزاً به خود نسبت داد زیرا که او نان حقیقی است که از آسمان فرود آمد و مَنّ نان فرشتگان نامیده شده است مز ۷۸: ۲٤ و۲۵.

امّا مَنّ مخفی که در مکا ۲:۱۷ مذکور است اشاره بدان خوراك مخفی است که مسیح بمؤمنین عطا میفرماید یو ٦:٤۹ـ۵۱.

منوحه . (راحت یا سهولت) در حاشیه کتاب مقدّس مذکور است داو ۲۰:٤۳ در حالتی در متن لفظ سهولت مسطور است و

اگر مقصود از محلّی باشد همان مناحه ۲ است.

منّی . (۱) جزوی از ممالك محروسه ایران بوده است ار ۵۱:۲۷.

(۲) اسم بتی است که در اشعیا مذکور است ۶۵:۱۱ و در فارس بخت ترجمه شده است و احتمال میرود که اسم زهره باشد.

منیّة . (قسمتها) موضعیست در مملکت عمون که فتوحات یفتاح بدانجا امتداد یافت داو ۱۱:۳۳ و از آنجا غلّه برای صور آورده میشد حز ۲۷:۱۷ و دور نیست که همان منیّه باشد که در جنوب حسبان واقع است.

منّا . ملاحظه در نقره وزن.

منیت . (تقسیم) یکی از قصبات عمونیان است که در ایّام یفتاح مفتوح گشت داو ۱۱: ۳۳ و چهار الی پنج میل بشمال شرقی حشبون مسافت داشت گندم این قصبه بسیار خوب و از برای صور حمل میشد حز ۲۷:۱۷.

مو . بدانکه عبرانیان عادت داشتند بر اینکه موی سر خودرا باتیغ یا کارد تیزی بتراشند اش ۷:۲۰ حز ۵:۱ و بسا میشد که نذری یا عهد دینی نموده موی سررا نمی‌تراشیدند اعد ۶:۵ داو ۱۳:۵ (ملاحظه در نذر).

و گاهی از اوقات هم موی خودرا با مقراض می‌چیدند خر ۴۴:۳۰ تا با کهنه بت پرستان که سر خودرا می‌تراشیدند وگیسوی بلند می‌نهادند مشابه نشوند خلاصه مو برای بدن زینت میباشد علی الخصوص موئی که خرمائی رنك باشد که در آن ایّام بسیار مطلوب بود و هنگام عیدها آنرا با روغنهای معطّر تدهین مینمودند مز ۲۳:۵ و۹۲:۱۰ جا ۹:۸ و بعضی اشخاص هر روز آنرا با عطریات تدهین مینمودند روث ۳:۳ و علاوه بر این جواهرات نفیسه و سنگهای گرانبها بموی خود میاویختند وآنهارا میبافتند ۱ تیمو ۲:۹ و ۱ پط ۳:۳ و موی شمشون نیز بافته شده بود و موی سیاه و سفید برای مشایخ چون تاج جلال بود امّا موی سفید نشانه از جلال حضرت اقدس الهی میباشد دا ۷:۹.

و در ایّام پولس مردان‌دارای گیس بلند نبودند ۱قر ۱۱:۱۴ وپولس رسول موی‌سررا برای زنان چون پوشش و یا روبندی قرار داد لهذا اگر آنرا برکنند و یا بتراشند و یا زلف زنند عیب کلی میباشد چنانکه در این روزها میکنند و در ممالك خارجه زنان بهیچ وجه موی سر خودرا نمی‌چینند الا وقتی که بیوه شوند.

ویونانیان در زمان قدیم موی گیسورا دوست میداشتند و حال اینکه مصریان آنرا می‌تراشیدند. یوسیفس مؤرّخ گوید که قراولان سلیمان نبی آب طلا بر موی خود میریختند .

وکتاب مقدّس زنان مشرق‌را از زینت دادن مومنع مینماید چنانکه پولس و پطرس زلف زدنرا نهی فرمودند ۱ تیمو ۲:۹ ۱ پط

۳:۳ و زلف زدن همواره معمول بوده و هست.

امّا تراشیدن و چیدن مو برای نشانه غم و غصّه و توبه از گناه همواره در زمان قدیم معمول بوده چنانکه در ایّوب ۱:۲۰ مذکور است. و مویرا برای پشیمانی و محزونی بر گناه می‌چیدند ار ۲۹:۷ و اختلاف رنك در مو نشانه بروز برص بود پس قبل از تعیین تراشیده نمیشد لا ۱۳:٤ و۱۰ و۳۱ و۳۲ و چون بیقین می‌پیوست که مرض مزبوررا ندارد آن وقت مریض موی سر خودرا می‌تراشید.

موآب. (از پدر) (۱) اوّل زاده دختر لوط پید ۱۹:۳۷ و او پدر موابیان است.

(۲) اسم موآبیان است اعد ۲۲:۳ــ۱٤ و ۲ پاد ۱:۱ و ار ٤۸:٤ و غیره .

(۳) اسم زمین موآبیان است که اوّلاً ملك ایمیان بود تث ۲:۱۱ که در اصل حدّش بازبولون می‌کشد اعد ۲۱:۱۳.

از آن پس از جانب شمال بزمین اموریان امتداد یافته که طولش ۵۰ میل و عرضش ۲۰ میل و منقسم بدو قسمت میشد یکی اراضی موآب یعنی آنچه فیمابین ازنون و یبّوق واقع بود تث ۱:۵ که آنرا بلاد موآب نیز میگفتند روت ۱:۱ و۲.

دیگری عربات موآب است و آن همان است که در وادی اردن روبروی اریحا واقع بود اعد ۲۲:۱ و۲٦:۳ و۳۳:٤۸ تث۳٤:۱.

امّا زمین موآب دشت مرتفعی است کـه ۲٦۰۰ الی ۲۸۰۰ قدم از سطح دریا مرتفع و از طرف مغرب محدود بسلسله کوههای مصلوبیّه و کوه بنا و کوه هوشیع میباشد و از برای چرای گلّه و رمه بسیار نیکو است زیرا که میشع پادشاه ۱۰۰،۰۰۰ برّه و ۱۰۰،۰۰۰ قوچ برسم جزیه بشهریاراسرائیل فرستاد ۲ پاد ۳:٤ و وادی اردن‌را که فیمابین دهنه یبّوق و دریای قلزم واقع است عربات موآب گویند.

تاریخ ولادت موآب بعد از خرابی مداین مشهور است که از دخت لوط تولّد یافت و ذریّه وی در اراضی شرقی دریای لوط امتداد یافته ایمیان‌را از آنجا راندند تث ۲:۱۱.

و چون پانصد سال بر این بر آمد و بنی اسرائیل از مصر مراجعت نمودند موآب قومی‌قوی گشته وکثیرالعدّه بودند وآموریان ایشانرا به جنوب ارنون راندند اعد ۲۱:۱۳ داو ۱۱:۱۸ و موآبیان و مدیان بلعام بن باعوررا از فتور از برای نفرین قوم اسرائیل خواندند عد۲۲:٤ و۵ لکن وی حسب الأمر خـدای تعالی ایشان‌را متبـارك خوانـده اسرائیلیان بر اراضی شمال آرنون غلبه یافته و راوبینیان موآبیانرا بر سکونت اراضی و املاکی که از اموریان گرفته بودند مأذون نموده ایشان نیز در چادرهای خود سکونت ورزیده بر محافظت و چرای گلّه و رمهٔ

خود همی‌پرداختند و مقاطعه سمت ارنون همچنان در دست موآبیان ماند و سبط راوبین از عبادت یزدان پاك انحراف جسته بعبادات فاسده موآبیان مخصوصاً به پرستش کموش افتادند و مواصلت ایشان با موآبیان از روی میل بود لکن غالباً کانون عداوت در میان ایشان مشتعل بود۰

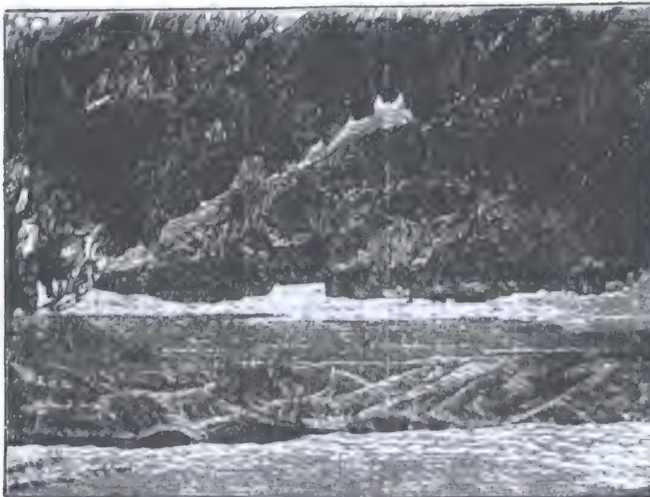
و در ایّام قضاة موآبیان و اسرائیلیانرا زیر دست نموده خراج‌گذار خودگردانیدند تا زمانیکه یهود عجلون شهریار موآب‌را مقتول ساخت داو ۳:۱۲ـ۳۰ و روت نیز موآبی بود۰

و از قراریکه در کتاب مقدّس مذکور است شاؤل با موآب جنگ نمود و چون داود از حضور شاؤل فرار مینمود پدر و مادر خودرا در تحت حمایت شهریار موآب گذارد اسمو ۳:۲۲ و ۴۰

و پس از آنکه به تخت شهریاری جلوس نمود موآب‌را بضربت شدیدی زده ایشانرا بنده خود گردانید ۲سمو ۲:۸۰

و پس از آنکه سلیمان جهانرا بدرود گفت موآب جزء مملکت اسرائیل گردید و بعد از فوت آحاب موآبیان‌را به طغیان‌بر افراشته‌گردن از خراج‌گذاری بازپیچانیدند و در زمان سلطنت یهوشافاط بر یهودیّه حمله برده هزیمت یافتند۰

از آن پس یهورام و یهوشافاط بر بلاد موآب حمله برده شهرهای آنهارا منهدم و چشمه‌های ایشانرا پرکردند و چون میشع پادشاه موآب از مقاومت عاجز گشت پسر خودرا قربانی سوختنی گذرانید ۲پاد ۳:۶ـ ۲۷ و از آن پس موآب گاهی خاضع و گاهی مستقل میبود و با کلدانیـان در سلطنت یهویاقیم بر ضدّ یهودا معاهد و هم قسم شد



منظرهٔ کوه موآب

۲ پاد ۲:۳۴ و چون خداوند مسّرت ویرا بمذلّت بنی اسرائیل دیده اورا به قصاص و عقاب ترسانید حز ۸:۲۵ـ۱۰ صف ۸:۲ـ ۱۵۰

و در موآب آثار بسیاری کشف شده است و مشهورترین آنها ربّه موآب و کرك و دیبان و مادبا و معین و ام رصاص است۰

و از جمله نبّواتی که بر موآب شده آنستکه در ارمیا وارد گشته زیرا شهرهائیکه خراب خواهد شد اسماً مذکور میدارد ار ۱۵:۴۸ـ۲۴۰ و اشاره بخرابی تاکستان و انجیرستان آیه ۳۲ و۳۳ و مخفی گشتن اهالی در میانه سنگها و غیره نیز اشاره نموده است آیه ۳۸ و۴۴۰ و در بابهای ۲۷ یکدفعه اشاره بموآب شده است لکن در تمام کتاب ۱۲۱ دفعه مذکور است۰

ملاحظه در عار دیبون قیر و حارسه۰

مواشی. مواشی و گلّه و رمه قسمت اعظم و عمده دولت ابراهیم و ذریّه و خویشان نزدیك او بود پید ۲:۱۳ و۲۴:۲۶ و۳۲:۵۰ و یکی از جمله دولتهای عمده و نفیس طوایف عبرانیان محسوب شده پید ۶:۴۶ خرو ۴:۹ و۲۰ و۱۲:۳۸ و۲تو ۲۶: ۱۰ و۲۸:۳۲ و۲۹ و۷:۳۵ـ۹ جا ۷:۲ گوسفندان و گاوان و بزهای جوانرا از برای قربانی تقدیم مینمودند لا ۳:۱ و۳:۴ مز ۳۱:۶۹ اش ۳:۶۶۰ علاوه بر دادن شیر و کره و پنیر و گوشت و پوست و شاخ و غیره (ملاحظه در گاو)۰

چون طرف شرقی اردن نسبت بجاهای دیگر آن مرتفع و خیلی حاصل خیز و خرم و پر آب و علف بود اعد ۱:۳۲ـ۴ برای چراگـاه مواشی بسیار مناسب و قرقهای مخصوصه شتران ۱تو ۲۹:۲۷ و۳۰۰

وکرمل در طرف غربی اردن واقع بود اسمو ۲:۲۵ و در موقعی که علفها از شدّت گرما میخشکیدند مواشیرا در طویله نگاه میداشتند حبّ ۱۷:۳ ملا ۲:۴ و آنهارا کاه مخلوط با غلّه میخورانیدند پید ۲۵:۲۴۰ ایّوب ۵:۶ اش ۷:۱۱ و۲۴:۳۰ و۲۵:۶۵ و هر چند عمل نگاهداشتن گلّه و رمه در ایّام سلیمان رو بنقصان نهاده و تجارت در ترقی بود باوجود آن باز در صدد نگاهداشتن آن بودند جا ۷:۲۰ عزیای پادشاه برجها از برای محافظت مواشی در بیابان بنا کرد ۲تو ۱۰:۲۶ از قرار معلوم یوشیا صاحب گلّه و رمه متعدّده بود و پیشه نگاهداری گلّه و رمه در میان اسرائیلیان کسب و پیشه معظم و محترمی بود اسمو ۷:۲۱۰ مستحفظین مواشی داود از صاحب منصبان و هر چند که مصریان دارای مواشی بسیار بودند پید ۱۷:۴۷ خرو ۳:۹ با وجود آن پیشه شبانیرا بسیار مکروه و منفور میدانستند پید ۳۴:۴۶۰ و اشکال شبانان که بر منارهای مصر دیده شود غالباً ریش دار و کوتاه قد و معیوب بنظر میاید۰ فرعون توجه مواشی خودرا به برادران یوسف وا گذار نمود پید ۶:۴۷۰ عاموس نبی نیز شبان و صاحب

مواشی بود عا ۱:۱ و۱۴:۷ ملاحظـه در گوسفند.

مورهٔ بلوطه یا بلوطات موره. موضعی است در نزدیکی شکیم پید ۶:۱۲ و کوه عیبال و جرزیم تث ۳۰:۱۱ و محلّ ورود مدی‌هارا قبل از آنکه جدعون بر ایشان حمله‌ور شود تّل موره میگفتند داو ۱:۷ و بر طرف شمال وادی یزرعیل واقع و تّل موره همان جبل الّدوخی میباشد.

و عین حرود همان عین جالود است و محلّ ورود جدعون در سرازیری شمال شرقی کوه فرقوع میباشد که همان کـوه جلبوع است که فیمابین قریهٔ نوریس و چشمه است.

امّا جبل دوخی ۱۸۱۵ قـدم فوق سطح دریا و از شمال فیمابین کوه جبوع و کوه تابور واقع است.

مورشته جت. شهریست در حوالی جت و مسقط الّراس میکای نبی میباشد می۱:۱۴.

مورشتی. منسوب به مورشته جت میباشد می۱:۱ و ار ۱۸:۲۶.

موریّا. (برگزیده از جانب خدا).

(۱) زمینی که ابراهیم مأمور گشت که بدآنجا بر آمده اسحق فرزند خودرا بر یکی از کوههای آن قربانی گذراند پید ۲:۲۲.

(۲) کوهی است که سلیمان هیکل اورشلیم‌را بر آن بنا کرد ۲تو۱:۳ و آن کوه در طرف شرقی شهر و نزدیك بوادی قدرون وخرمن‌گاه ادونه یا ازمان در آن واقع بود ۲شمو ۲۴:۲۴ و در شمال شرقی صهیون که وادی پنیرفروشان در میانه ایشان فاصله بود و چون هیکل بر قلّه اینکوه بنا شد دیوارها از اطراف وادی بر آوردند و اطراف هیکل از چهار سو دارای دیوار گردید و مسافت ما بین این دیوار و دیوار هیکل مسطّح گشته مسافت و میدان زیادی تشکیل یافت.

بعضی‌را گمان چنان است که هیکل در همان موضعی که ابراهیم اسحق‌را قربانی کرد بنا گشت لکن تقلید سامریان بر آن است که محلّ مذبح ابراهیم بر کوه گرزیم بود و برخی از علما هم مؤید رای ایشانند (ملاحظه در اورشلیم و هیکل).

موزیك . عبرانیان ایّام سـلف عشق بسیاری نسبت بموزیك داشتند بحدّیکه آنرا در عبادات دینیّه خود استعمال میکردند بطوریکه در ایّام ضیافات و تعیّشات به کار برده و استعمال میکردند اش ۱۲:۵ عا ۵:۶ لو ۲۵:۱۵. و حتّی در ماتمها و مراثی نیز مستعمل بود خرو ۱۷:۳۲ و۱۸ ۲تو ۳۵: ۲۵ ینا ۲:۷. و در نوشتجـات مقدّسه سرودهای سرور و تشکر و حمد و تعزیت دیده شـود و سرودهای نوحـه‌گری مثل نوحـه‌گری داود بر شاوُل و آب‌نیر و نوحه‌گری‌های ارمیای نبی از جهت خرابی اورشلیم و سرودهای فتح و فیروزی و تهنیت

آميز مثل سرود موسى بعد از عبور از دریای قلزم و سرود دبوره و باراق و غیره و غیره٠
بدیهی است قوم اسرائیل سالی سه دفعه باورشلیم میرفتند و همواره خودرا با سرود- های سرور مسرور مینمودند مز ۸٤: ۱۲۲: اش ۲۹:۳۰٠ وکتاب زبور دارای نوشتجات عجیبه و مختلفه ایست که از برای موزیك مهیّا شده گنج عظیم قرون وادوار گذشته و آینده میباشد٠

از قراریکه ازکتاب مقدّس مستفاد میگردد هنر موزیك از سایر صنایع قدیم‌تر بوده ایّوب ۱۲:۲۱ و بمفاد کتاب پیدایش ۲۱:٤ یوبال که قبل از طوفان میزیست پدر منظور نوازان و موزیك چیان بوده است٠ لابان از داماد خود یعقوب شاکی است که چرا دخترم را مثل اسیران شمشیر برداشته رفتی چرا مخفی فرار کرده مرافریب دادی و مرا آگاه نساختی تا ترا با شادی و نغمات و دف و بربط مشایعت نمایم پید ۲٦:۳۱ و۲۷٠
موسی پس از عبور از دریای قلزم سرود انشاد نموده از برای بنی‌اسرائیل همی‌خواند و مریم خواهر او با رقص و نواختن موزیك ویرا جواب میداد٠ و علاوه بر این امر بساختن شیپورهـای نقره فرمود کـه در قربانیها و اعیاد مهمّه دینی مینواختند ٠ داود که در فن موزیك ماهر بود بواسـطه نواختن موزیك روح مضطـرب شـاوُل‌را آرامی و استراحت می‌بخشید ۱سمو ۱٦:۱٦ و۲۳٠

و چون داود بر تخت سلطنت جلوس نمود و دید که لاویان از حمل تخت‌ها و چادرها و آلات و ادوات چادر جماعت تسامح ورزیده اند و این که چادر جماعت در اورشلیم بر پا است قسمتی از لاویانرا برای سرود خواندن و نواختن در هیکل تعیین فرمود ۱تو ۲۵:۰ و خود داود صندوق عهدرا با نواختن موزیك‌های ظفر و سرور باورشلیم آورد ۱تو ۸:۱۳ و۱٦:۱٥ــ۲۸٠ و سلیمان ملك‌را نیز با نواختن موزیك و نوای سرود سرور بپادشاهی نصب نمودند ۱پاد ۳۹:۱ و٤۰٠ داود و سلیمان مردان خواننده و زنان مطربه و خواننده داشتند ۲سمو ۳٥:۱۹ جا ۸:۲ و سرودهائی کـه سلیمان ملك انشاد نمود یکصد و پنج اند ۱پاد ۳۲:٤٠ انبیای عهد عتیق نیز طالب معاونان لایقه موسیقی در عبادات خود بوده اند ۱سمو ٥:۱۰ و۱۰ ۲پاد ۱٥:۳ ۱تو ۲٥: ۳ و٥٠
آساف و هیمان و یدوتون سرکردگان موزیك چادر جماعت و در تحت اقتدار و اطاعت داود و در هیکل در تحت اقتدار و اطاعت سلیمان بودند آسافرا چهار پسر و یدوتون‌را شش و هیمان‌را چهارده پسر بوده این بیست و چهار نفر لاوی که پسر روُسای موزیك هیکل بودند رئیس ۲٤ دسته موزیك- چیانند که متوالیاً در هیکل خدمت میکردند و همواره کثیر العدد بوده در اعیاد مهمّه و عظیمه ۱تو ٥:۲۳ ترتیب معینی داشته در

اطراف مذبح قربانی سوختنی فراهم میشدند وکار مخصوص زندگانی ایشان آن بود کـه وضع موزیكرا بیاموزند و بنوازند.

و از قرار معلوم ایشان چه در سرائیدن و چه در نواختن موزیك مهارت تامی داشته اند ۲تو ۲۵:۲۹ در خدمات هیکل سرا- یندگان‌زن و مرد بوده اند و زنان غالباً از دختران لاویان بوده اند. عزرا هنگامیکه بقایای اسرا را که با خود آورده بود تعداد میکند دویست نفر سرایندگان مرد و زن بحساب میآورد۲سمو ۳۵:۱۹ عز ۶۵:۲ نح ۶۷:۷ ولی وضع و طرز سرائیدن آنان را فقط فرض میتوانیم نمود و قطعاً معلوم نیست چونکه مدتی است از آن زمان گذشته و محتمل است که اجماعاً با یکدیگر هر یك بر حسب قوه و هنر خود بیك نوا میسرائیدند بدون آن تقسیماتی که سبب توافق موزیکهای اروپائی میشود. و محتمل است که آوازها کلیةً با آلات موسیقی همراهی و توافق داشتند اگر چنانچه بخواهیم که نتیجه و حاصلی از اثر و جلال موزیك و مطالب عالیه سرودهای آنان بدست بیاوریم باید بر فضیلت و کمال آنها معترف شویم.

بعضی‌را گمان چنان است‌که موزیك چیان هیکل منقسم بدو قسمت یا بیشتر بوده اند که پی در پی در جواب یکدیگر هر یك قسمتی کوچك از زبوررا میسرائیدند. طرز زبورهای عبرانی بسیار با این طرز خواندن مناسب بوده اثر و نتیجه بسیار خوش و مهمی داشته است مقابل مز ۲۴: و۱۳۶: و۱۴۸: و۱۵۰:.

انواع و اقسام مختلفهٔ آلات موسیقی در نوشتجات مقدسه مذکور است لکن ممکن نیست‌که اسامی آنهارا با آلات موزیك حالیه مقابل نمائیم ولی با برابر کردن با آلات موسیقی عمومی کـه در میان رومانیان و یونانیان و مصریان معمول بود نتیجه بدست میآید.

و علیهذا آنها برسه قسم بوده اند که از قرار ذیل تقسیم می‌شده‌اند.

اول آلات تاردارکه آنهـارا نکینوت میگفتند.

(۱) قصد از ساز یا سنطور است پید ۴: ۲۱ و۲۷:۳۱ که در نوشتجات مقدسه بسیار ذکر شده و گویا شبیه عود بوده است.

(۲) بنبل اسمو ۵:۱۰ که از قرار معلوم اسم آلتی بزرگ شبیه بسنطور بوده است.

(۳) عود که قصد از آلت ده تار باشد مز ۳:۹۲ و از این آیه مستفاد میشود که این آلت غیر از نای بوده لکن از مزمور ۲:۳۳ و۹:۱۴۴ معلوم میشود که بنبل ده تاری بوده است.

(۴) جتیت که در عنوانات مزامیر ۸ و۸۱ و۸۴ و غیره مذکور است و از اسمش چنان مینماید که داود آنرا از جت آورده بدان لحاظ آنرا جتیت گفته اند و دیگر آن‌را عقیده بر این است که اسم لفظ عمومی آلات تاردار است.

(۵) سه‌تار تارها مز ۱۵۰:٤ محتمل است که این لفظ اسم عموم آلات تار مانند باشد که در مز ۸:٤۵ مینویسد «که بتارها ترا خوش ساختند» .

(٦) کمانچه دا ۵:۳ و۷ و۱۰ و۱۵ قسمی از عود چهار تاری و غیره بوده است .

(۷) سرنا که در دانیال ۷:۳ مذکور و به گمان بعضی همان نای است.

(۸) مکلت که در عنوانهای زبور ۵۳ و۸۸ مرقوم است بگمان بعضی قسمی از بربط است چه که لفظ محال برقص ترجمه شده و امکان دارد که مثل نی بوده است خرو ۲۰:۱۵ مز ۱۵:۳ــ۵.

دوّم آلات بادی یا دمیدنی.

(۹) کرنا شاخ یا شیپور یوش ۵:٦ اقر ۵:۲۵ مز ۱۵۰:٤.

(۱۰) شوفار شیپور اعد ۱۰:۱۰ که از برای فراهم شدن و جمع آوری افواج مینواختند خرو ۱۳:۱۹ اعد ۱۰:۱۰ داو ۲۷:۳ و۸:۷ ۲سمو ۱۵:٦. و ایندو لفظ یعنی شوفار و کرنا عوض و بدل می‌شوند و درجای یکدیگر استعمال شده است.

(۱۱) کرنا و سرنا یك نوع شیپور است اعد ۱:۱۰ــ۱۰ مز ٦:۹۸.

(۱۲) دور نیست که با نهم و دهم یکی باشد.

(۱۳) چلیل (نی) و لفظ چلیل یعنی سوراخ شده اسمو ۵:۱۰ اپاد ٤۰:۱ اش ۱۲:۵ و۳۰:۲۹ ار ۳٦:٤۸.

(۱٤) سرنا دا ۵:۳ و غیره محتمل است که اسم کلدانی است از برای دو نی که با یکدیگر جفت قرار میدهند.

(۱۵) بربط که در انگلیسی ارك ترجمه شده است پید ۲۱:٤ ایّوب ۱۲:۲۱ و۳۱:۳۰ مز ۱۵۰:٤ عبارت از دو نی جفت شده میباشد که محتمل است با سرنکس یا نی پن یکی میباشد یا شبیه نی‌هائی باشد که در اسکات لند معمول است ملاحظه در دلسم.

سوّم آلات نواختنی .

(۱٦) دف پید ۲۷:۳۱ عبارت از آلات دایره مانند و طبل مانند است خرو ۲۰:۱۵ ایّوب ۱۲:۲۱ مز ۲۵:٦۸ اش ۸:۲٤.

(۱۷) زنگوله‌ها خرو ۳۳:۲۸ و ۲۵:۳۹ که بحاشیه قبای کاهن بزرك قرار داده میشد.

(۱۸) صنجها ۲سمو ۵:٦ اقر ۵:۱٦ مز ۵:۱۵۰ که بر دو قسم بوده است یکیرا صنج دستی و دیگریرا صنج انگشتی میگفتند.

(۱۹) شلیشیم اسمو ٦:۱۸ که در انگلیسی آلات موسیقی یا آلات سه تاری ترجمه شده است و بیشتر از نویسندگان آنرا منطور مثلث الشّکل دانسته اند.

(۲۰) منعنیم صنجها که در ۲سمو ۵:٦ دهل ترجمه شده و گویا که همان سسترم باشد اینلفظ در عبری بمعنی تکان دادن است و سسترم غالباً ۱٦ یا ۱۸ بحر بلند است و بعضی اوقات با نقره مرصّع است و آنرا بالا نگاه داشته تکان میدهند و میلهائی که

در دایرهٔ مخروطی شکل آن قرار داده اند حرکتی بطرف خارج و داخل کرده از آنها احداث صدا نماید و تفصیل آلات مسطوره در اسامی ایشان هر یك در محلّ خود موجود است.

موزه. مر ۹:۶ قصد از زیره ایست که بتوسّط ریسمان یا تسمهٔ که از میان انگشت ابهام و سبابه پا گذرانیده شده پاشنه‌را دور زده روی پا بسته میشد و محتمل است که همین نوع موزه در بسیاری از موارد کفش یا نعلین خوانده شده باشد یونانیان و رومانیان بعضی از اوقات کفش بطور مذکور می‌پوشیدند.

امّا از قرار معلوم مصریان فقط موزه میداشتند و دور نیست که عبرانیان نیز بر حسب درجات ایشان رفتار مینمودند مصریان موزهائی داشتند که از برك نخل یا نی یا چرم بافته میشد که از جلو متدرجاً تنك شده بالا میامد آشوریان نیم موزه که فقط پشت پارا میپوشانید و انکشتان برهنه بودند بپا میکردند.

تلمودیان گویند که موزه از چرم یا پارچه یا چوب ساخته میشد و گاهی از اوقات آهن نیز در اجزای آن دخالت داشت.

باری بند موزه و گاهی تمام موزه ضرب المثل چیز ناقابل بوده است پید ۲۳:۱۴ عا ۶:۲ و۶:۸.

امّا موزه خواتین از پوست حیوانات ساخته میشد حز ۱:۱۶ و بسیار اوقات مزیّن میبود غز ۱:۷ و از قرار معلوم بند آنها نیز مزیّن بوده است و گاهی موزهائی شبیه موزهای مشرق زمین حالیّه که با نقره و طلا و ابریشیم مزین بود میداشتند و غالباً موزه‌را در خانه نمیپوشیدند بلکه در دم دروازه یا در خانه پوشیده بیرون میامدند و برای انجام کاری یا سفری میرفتند خرو ۱۱:۱۲ اع ۸:۱۲ و یا برای جنك مهیا میشدند اش ۲۷:۵ اف ۱۵:۶ و گاهی علاوه بر اینکه در پا داشتند یکجفت دیگر هم همراه میبردند لو ۴:۱۰ مقابل مت ۱۰:۱۰ مر۹:٦ یوش ۵:۹ و۱۳ و گشادن بند موزه یا بستن و حمل نمودن آن در مواقع لازمه وظیفه نوکر یا غلام بوده است مت ۱۱:۳ مر ۷:۱ فقرا غالباً پا برهنه بودند لکن در میان اغنیا پای برهنه رفتن نشانه عزا داری بود همچنانکه فعلاً هم در مشرق بتخصیص در ایّام محرّم معمول است ۲سمو ۳۰:۱۵ اش ۲:۲۰ــ۴ حز ۱۷:۲۴ و۲۳.

موزه یا نعلین بیرون کردن نشان احترام دادن بشخص یا نشان مقدّس آن محلّی است که شخص در آنجا وارد میشود خرو ۵:۳ و بدین لحاظ کهنه هنگام خدمت در هیکل پا برهنه بودند و اهل اسلام هم فعلاً چون بمسجد ورود کنند نعلین‌را از پای خود بیرون نمایند و سامریان نیز در وقت تقرّب به هیکل خودشان پارا برهنه کنند در ایّام سلف در میان اسرائیل مرسوم بود که داد و ستد بتوسّط دادن کفش انجام

میافت یعنی فروشنده وخریدار موزه بیکدیگر میدادند روت ۴:۷ـ۱۱ چنانکه در اروپا نیز اینمسئله بتوسّط دادن دست کش انجام میافت و تصاحب ملك و یا مزرعه هم بتوسّط انداختن موزه بر زمین مرقوم معلوم میشد مز ۸:۶۰ و۰۹:۱۰۸ و از قرار معلوم گشادن بند موزه در قانون نکاح بر حسب شریعت موسوی نشانه رد کردن و عدم قبول تکلیف است تث ۷:۲۵ـ۱۰ و محتمل است که در آیات مذکوره اشاره بغلامان باشد که نعلین آقای خودرا بر میدارند۰

وکفش بپا کردن پسر ناخلف اشاره بر این است که پدر وی اورا چون شخص آزاد و همچو فرزند خود قبول نمود لو ۰۲۲:۱۵

مواسدوم . تث ۳۲:۳۲ بوته ایست که ثمرش به سیب سدوم معروفست بعضی‌را چنان گمان است که همان حنظل میباشد زیرا که حنظل نوعی از موسدوم و ثمرش خشك و تلخ است۰

بعضی دیگر بر آنند که بعوض موهمان درختی است که اعراب آنرا عشر گویند۰ خلاصه ارتفاع ایندرخت پانزده قدم میوه‌اش گرد و زرد و مانند پرتقال شود و مثل خوشه از درخت فرو آویزد و هر خوشه دارای سه یا چهار دانه باشد که بسیار خوش منظر و نرم میباشد لکن چون صدمه از قبیل ضربت یا فشار بر آن وارد آید ترکیده جز پوست خالی چیزی باقی نماند و پوستی ستون مانند در داخل آن از این سر تا بدان سر کشیده شده است یوسیفس مورّخ دشمنان خدارا به ثمرهای مواسدوم تشبیه کرده میگوید ایشان ظاهراً متّقی و پرهیزکارند لکن باطناً مثل ثمر مواسدوم جز پوست خالی چیز دیگر ندارند۰

موسی . (ازآب‌گشیده شده) پیشوای قوم اسرائیل است مدت زندگانی ویرا بسه قسمت که هر یك دارای چهل سال میباشد تقسیم توان نمود اع ۲۳:۷ و۳۰ و۰۳۶

اوّلاً آنحضرت در وقتی که فرعون امر بقتل اطفال اسرائیلیـــان نموده بود تولّد یافت و کوچکترین اولادهای پدر خود یعنی از مریم و هارون کوچکتر بود علی الجمله بعد از تولّد، والدینش اورا مدّت سه ماه مخفی داشته چون بیش از آن ویرا پنهان نتوانستند کرد مادرش ویرا در زنبیلی قیر اندود گذارده در میان نی زار کنار رود نیل گذارد و خواهرش از دور ایستاده منتظر بود که چه واقع خواهد شد۰

در اینحال دختر فرعون که برای شست و شوی در کنار نهر آمده بود پسررا در میان زنبیل دید دلش بر وی بسوخت و چون (زنی بی اولاد بود) گفت این از اولاد عبرانیان است۰ پس از آن مریم گفت آیا میخواهی که زنی شیرده از عبرانیان بخوانم تا پسررا شیر دهد دختر فرعون گفت برو پس مریم رفته مادر بچه‌را خواند۰ پس اجرت از برای وی قرار داده دایه آن پسر گردید و دختر فرعون ویرا نزد معلّمین

و دانشمندانی که بر جمیع فنون و قواعد مصریان مهارت داشتند گذارده در علوم الهی و طبیعی مهارت تمام پیدا کرد و تفصیل زندگانی وی در اینمدت معلوم نیست چنانکه از زندگانی مسیح قبل از بعثت او خبری نداریم·

دوّم از چهل سالگی آن جناب است که در معرفت و تحصیل اسرار کهانت نهایت ترقّی‌را نموده در میان مردم وکهنه به پسر دختر فرعون مشهور بود و اگر در آن رتبه زیست مینمود بلا شك باعلی درجه کمال و ترقّی دنیوی میرسید لکن خدا یتعالی بهره اعظم و نصیبی اعلی‌تر از برای وی معیّن فرمود یعنی‌که پیشوای قوم وشارع و مؤسّس نظام دینی باشد که فعلاً هم باسم او موسوم است و محض تهیّه و استعداد از برای نیل بدین فیض عظمی لازم بود که مدّتی از میان مردم کنار کشیده عزلت گزینند علیهذا عنایت الهی اسباب آنرا بطوریکه در ذیل نگاشته میشود فراهم آورد یعنی روزی شخص مصریرا دید که مرد عبرانیرا میزند و ظلم میکند پس بهوا خواهی عبرانی بر آمده مصریرا کشته و در ریك پنهان‌کرد وبرادر عبرانی خودرا مستخلص ساخت و چون این فقره پنهان نتوانست ماند نا چار موسی‌تن بفرار داده تمامی آزادی و تعیّش و حکمرانی‌درگاه پادشاهی‌را ترك‌کرده بطرف دشت گریخت و به چادر شعیب پناه برده صفوره دختر یترون‌را بحباله نکاح در آورد· در اواخر چهل سال آتشی‌را در وسط بوته مشتعل دید خرو ۳:۲ـ۴ که آتش افروخته و در بوته اثر سوختگی ظاهر نیست لهـذا موسی محض اطلاع بر حقیقت این منظر عجیب نزدیك آمد که ناگاه از وسط بوته خطاب در رسید که ای موسی تو باید کـه بمصر روی و قوم مرا از دست ظلم قبطیان رهائی بخشی· و چون موسی این مطلب یعنی‌پیشوائی قوم‌را در هنگام طفولیّت شروع نموده ومساعی وی بهدر رفته بود لذا خداوند وعده فرمود که برادرش هارون‌را همچو مُعین از برای او قرار داده پشت اورا قوی دارد و اسم اعظم اهیه‌را بوی عطا فرمود خرو ۱۴:۳ و وعده داد که ویرا بآیات و عجائب معاضدت فرماید خر۱۸:۳ـ ۱۷:٤ ·علیهذا موسی از آنجا مصمّم شده راه مصر پیش‌گرفته خود و با زوجه و دو پسرش بمصر رفتند «و واقع شد در بین راه که خداوند در منزل بدو بر خورده قصد قتل وی نمود آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته غلفه پسر خودرا ختنه کرد و نزد پای وی انداخته گفت تو مرا شوهر خون هستی بسبب ختنه» خرو ۲٤:٤ و۲۵ و تفسیر این آیه بسیار مشکل و خارج از دو شق نیست·

اوّلاً بر حسب ظاهر که خداوند خواست موسی‌را بقتل رساند زیرا که پسر خودرا ختنه نکرده بود و صفوره این مطلب‌را فهمیده معجلاً سنگی تیز بر داشته پسر خودرا ختنه کرد و معلوم نیست که چرا یك

پسررا ختنه کرد و از آن پس گفت تو مرا شوهر خون هستی و خداوند موسی‌را رها کرد.

دوّم برخیرا گمان چنان است که خداوند در پی قتل جرشوم اولزاده موسی بود نه خود موسی زیرا که نامختون بود علیهذا صفوره اینمطلب‌را در یافته ویرا ختنه کرد و خداوند اورا رها نمود بهر صورت فهمیدن عبارت «تو مرا شوهر خون هستی» خیلی مشکل است زیرا اگر قصد صفوره از شوهرش بود معلوم میشود که وی اسباب بخطر انداختن حیات پسر خود گشته ویرا ختنه نکرده بود و اگر قصد صفوره جرشوم باشد معلوم است که خطریرا که بر پسرش معلّق بوده و اخطار نموده است در هر صورت معلوم میشود که سنت ختنه که بخلیل الرحمن داده شد از تمام نسل وی خواسته شده است پید ۲۱:۴ و۱۵:۳٤ و۲۲.

(۳) چون موسی باراضی جاسان رسید او و هارون شروع بتکمیل آنمقصدی که خدا ایشان‌را برای آن‌مبعوث فرمود نمودند لکن فایده از آن حاصل نگشته بلکه اسباب ازدیاد زحمت و مرارت بنی اسرائیل گشته باعث بروز و ظهور غضب خدا یتعالی شده بلاهای عشره‌را بر ایشان نازل فرمود و چون بلای دهمین بانجام رسید مصریان بنی اسرائیل‌را از ملك خود اخراج نمودند خرو ۷:ـ۱۲: مدّت چهل سال در نهایت حیرت سر گردان بودند و در خلال این احوال موسی پیشوای ایشان بوده غالباً افعال و اعمال و تصرفات وی بر حسب میل ومشیّت خدا جاری میگشت لکن در یك جا عنان بدست قوّه غضب داده الواحی‌را که شریعت بر آنها مکتوب بود انداخته بشکست زیرا که ایشان در مدّت غیاب آنجناب خیانت ورزیده بودند خرو ۱۹:۳۲و دفعه دیگر در مریبه او و هارون از اطاعت امر الهی تمرّد جسته در عوض آنکه بر حسب فرمان حضرت اقدس الهی سنك‌را امر کنند موسی دو مرتبه سنك‌را زد و بدین لحاظ خدا یتعالی ایشانرا از دخول اراضی موعوده محروم فرمود عد ۲۰:۸ـ۱۳ و از صفات حمیده موسی یکی حلم او ست عد ۱۲:۳ و نیز عدم طلب مجد و جلال دنیوی و شجاعت و ایمان و امانت و محبّت قوم است بحدّیکه از خداوند در خواست نمود که اسم ویرا از کتاب محو نماید و قومش‌را هلاك نسازد خرو ۳۲:۳۲. و با وجودیکه شریعت از جانب حضرت اقدس الهی داده شد در فضیلت موسی همین قدر کافی است که معنای شریعت و فوائد آنرا استنباط نموده بطوری آنرا ثابت و بر قرار نمود که تا بحال قاعده محکم و غیر متحرّك جمیع شرایع میباشد و یکی از فضایل آنحضرت دقت و استحکام تاریخی است که آن جناب مذکور داشته مارا از کیفیّت خلقت آسمان و زمین و از تاریخ قرون سابقه مخبر میسازد. زبور نودم هم بدو منسوب است و او با سفرهای آن جناب در دشت و وقایع و

حوادث آنها و عنایت حضرت اقدس الهی نسبت بآن جناب و قومش نهایت مطابقت و موافقت‌را دارد· و بعضی از اشعار وارده در پنج سفر نیز صریحاً بوی منسوب است·

اوّلاً سرودیست که موسی و بنی اسرائیل هنگام عبور از دریای قلزم سرودند خرو ۱۵:۱ـ۱۹·

دوّم پاره از قصیده که بر ضدّ عمالیق گفته شده خرو ۱۷:۱۶·

سوّم اشعاریست که در وقت سرازیر شدن از کوه در حالتی که الواح در دست وی وقومرا دیدکه در اطراف گوساله نغمه خوان و دف زنان هستند تصنیف نمود خرو۳۲: ۱۸·

چهارم·سرود موسی که در مشرق اردن تألیف فرمود تث ۳۲:۱ـ۴۳·

پنجم·برکت نبوّتی که بر اسباط طلبید تث ۳۳:·

مدّت پیشوائی موسی‌را بسه قسم منقسم توان نمود·

(۱) ازکوچ کردن بکوه سینا ·

(۲) از کوچ سینا بقادش·

(۳) از افتتاح ممالك شرقی اردن است و از جملهٔ عجائب و خوارق عاداتی‌که بدست آن جناب جاری گشت سیراب نمودن قوم است در ماّره خرو ۱۵:۲۵ و در حوریب خرو ۱۷:۶ و۷ و قادش اعد ۲۰:۱ و۸ـ۱۳ و در وقتی که ادوم‌را دور میزدند و عطش بر آنها غلبه نمود اعد ۲۱:۴ از برای سخت دلی و ستم ادومیان که ایشان‌را از گذشتن از اراضی خودشان ممانعت نمودند و نیز در وقت عبور از مرزبوم موآب خداوند بموسی فرمود تمام قوم‌را جمع‌کن تا ایشان‌را سیراب کنم اعد ۲۱:۱۶ـ۱۸ و در وقت کوچ کردن ایشان خداوند موسی‌را بتمامی لوازم ایشان الهام می‌فرمود و چون در حوالی مرزوبوم اموریان رسیدند خود موسی فی نفسه پیشوائی و سرداری قوم‌را متکفّل شده جاسوسان از برای تجسّس زمین فرستاد و اسرائیلیانرا از جنك در حرمه منع نمود و بر سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان مظفّر و منصور گشت و بدیهی است که تمام اراضی جلعاد و باشان‌را گردش کرده لبنان و حرمون‌را هم ملاحظه فرمود·

موسی چون پیغمبری که بدیدار شبه و لقاء الله نایل‌گردید اعد ۱۲:۸ و مدّت چهل روز در ظهور ابر و غمامه مظلمه بر کوه سینا با خداوند بود خرو ۲٤:۱۷ و۳٤:۲۸ و تمام اهل کتاب ویرا بلقب کلیم الله مفتخر ساخته و میسازند و قبل از وفات جمیع قواعد و قوانین شریعت را از برای بنی اسرائیل مجدّداً بیان فرمود و تاریخ مسافرت ایشان را در دشت و رفتار خودش‌را با خدا از ایشان بیان فرموده آنهارا از ارتداد پیشه‌گی تهدید و تخویف نمود و اوامر واجبه‌را بدیشان امر نموده اسباط را تبریك‌گفته تمامی اینمطالب‌را در سفر دوّم فراهم نمود و از

آن پس از برای بدرود گفتن حاضر گردید. و اگر چه صد و بیست سال از عمر شریفش گذشت باوجود آن ابداً در طراوت منظر و نور دیدگانش نقصانی راه نیافته بود تث ۰۷:۳٤ و چون روز و فاتش نزدیك شد بر قلّه کوه فسجه بر آمده «خداوند تمامی زمین‌را از جلعاد تا دان و جمیع نفتالی و زمین افرائیم و منسّی و تمامی زمین یهودرا تا بدریای غربی و جنوبی و میدان درّه اریحارا که شهر نخلستانیست تا بصوغر بوی نشان داد» تث۳٤:۱ـ۰۳ پس از آن بدرود جهان گفته. «اورا در زمین موآب در مقابل بیت‌فغور دره دفن کرد واحدی قبر اورا تا امروز ندانسته» تث ٦:۳٤ «و نبی مثل موسی تا بحال در اسرائیل ظهور نکرده است که خداوند اورا روبرو شناخته باشد». و موسی با ایلیّا در کوه تجلّی ظاهر شده با مسیح «در باره رحلت او که میبایست بزودی در اورشلیم بانجام رسد گفتگو میکردند» لو ۳۱:۹ بعضیرا گمان اینست که موسی هم مثل مسیح از مردگان قیام نمود.

موش . حیوانی است نجس که در فلسطین ۲۳ قسم از آن یافت میشود و مقصود از لفظیکه در سفر لاویان ۲۹:۱۱ وارد است تمام اجناس و اقسام موش است و هر چه هم که مشابه اینحیوان باشد در این تعریف داخل میباشد و لفظ عبرانی آن که در صحیفهٔ اشعیای نبی وارد گشته بفارسی موش ترجمه شده است اش۱۷:٦٦ و موش دشمن زراعت است چنانکه از جمله فساد و ضررهای آنها در اسمو ٤:٦ و٥ مسطور است و در قرن دوازدهم موش در شام بیشتر زراعات‌را تا چهار سال متوالی ضایع و فاسد می‌نمود که نزدیك بود بدانواسطه قحط و غلائی عظیم ظاهر شود.

موش کور . لا ۲۹:۱۱ یکنوع وزغی میباشد غریب هیئت و عجیب خلقت دمش نسبت بسایر جسمش درازتر بحدیکه آنرا بر شاخ درختان پیچیده بالای آنها رود و یا از درخت معلّق گردد و اورا در گرفتن حشرات ارضی مهارت عجیبی میباشد زیرا که زبان دراز خودرا که طولش بقدر تمام جسمش میباشد بیرون آورده بواسطه مادّه لزجی که بر آن موجود است هر یك از حشرات بر آن نشینند گرفتار شوند و این حیوان برای متغیر شدن رنکش معروف است و بدانواسطه مردمان در این خصوص بسیار مبالغه نموده اند لکن بیقین قطعی نمیدانیم که موش کوریکه در شریعت موسوی نجس محسوب گشته بعینه همین موش کور حالیّه است یا نه.

موصه . (بیرون آمدن) شهری از شهرهای بن‌یامین یوش ۲٦:۱۸ و دور نیست که همان بیت مَرّه و بمسافت پنج میل بشمال غربی اورشلیم بر کوچه یافا واقع است.

مولاده . (جای تولّد) شهریست در جنوب یهودا یوش ۲٦:۱٥ که به شمعون

داده شد یوش ۲:۱۹ و شمعی هم که از نسل شمعون است در آنجا ساکن بود ۱تو ۲۸:٤ و بعد از اسیری هم اشخاصی چند بدآنجا بر گشتند نح ۰۲۶:۱۱ و احتمال میرود که مولاده همان ملح باشد و بمسافت ۱۰ میل بمشرق بئرشبع واقع می‌باشد و در آنجا آثار شهری حصاردار و دو چاه است که یکی از آنها بقدر هشت قامت آب دارد و در اطراف چاه حوضهائی از سنگهای آهکی میباشد و اعراب آنجا میگویند که ابراهیم این دو چاه‌را کنده مواشی خودرا از آنها سیراب میساخت.

مولك . لا ۲۱:۱۸ مولوك اع ٤۳:۷ ملك که ملکوم نیز خوانده شده است ۱پاد ۵:۱۱ عا ۲۶:۵ خدای عمونیان است که قربانیهای انسانی از برای وی تقدیم مینمودند مخصوصاً از بچّها.

و چنانکه حاخامیان گویند این بت از مس ساخته شده بر کرسی از مس نشسته و دارای سر گوساله بوده تاجی بر سر میداشت و کرسی و خود بت مجوّف بود و در جوف آن آتش میافروختند و چون حرارت بازوهای بت بدرجهٔ سرخی میرسید قربانیرا بر آنها گذارده فوراً می‌سوخت و اهالی نیز در آن اثنا طبلها مینواختند که صدای داد و فریاد ویرا نشنوند و باوجودیکه انبیا مکرراً این عادت وحشیانه‌را سخت منع فرمودند باز یهود بارها بدان گرفتار گشتند و عبادت ویرا در آن وقت که در وادی هنّوم است بجا میآوردند ۲پاد ۰۱۰:۲۳ و در جاهای دیگر نیز بدان مشغول میشدند و دور نیست که لفظ ملك که در اش ۳۳:۳۰ وارد است اشاره بمولك و عبادتش باشد چنانکه میگوید «زیرا که توفت از قبل مهیا شده و برای پادشاه آماده گردیده است». و در اش ۹:۵۷ میگوید با روغن در حضور پادشاه رفته و عطریات خودرا بسیار کردی.

و بعضی‌را گمان چنان است که مولك و ملکوم کراهت بنی عمّون دو مطلب مختلف اند زیرا که در بارهٔ اوّلی مذکور است که عبادت وی در وادی هنّوم بوده است و در بارهٔ ثانوی میگوید که معبدش بر کوه زیتون بود ۲پاد ۱۰:۲۳ و۱۳ لکن از ۱پاد ۵:۱۱ چنان مستفاد میشود که ملکوم رجس عمّونیان همان مولك رجس عمّونیان ۱پاد ۷:۱۱ و از قرار مطالبی که در فوق مذکور گشت معلوم میشود که عبادت این نجس خبیث در میان عبرانیان استمرار یافته اسباب اشتعال نایرهٔ غضب حضرت باریتعالی نسبت بایشان گردید.

موی بافتن . ۱پط ۳:۳ اینمطلب مختّص زنان بود که مویهای خودرا مجعّد نموده آنهارا باشکال مختلفه تشکیل میدادند و بدینواسطه هر شکل و هیئتی‌را اسباب مخصوص بود اش ۱۸:۳ و۰۲٤

مهر . مبلغی است که از برای تزویج زن قرار دهند لکن این مبلغ به خانوادهٔ

عروس داده میشد پید ۱۸:۲۹ و۳۴:۱۲ ۱ شمو ۲۵:۱۸ هو ۲:۳ و اگر چنانچه مردی با باکره غیر شرعی مراوده داشته با وی هم بستر میشد میبایست ویرا از برای خود مهر نماید و اگر پدرش راضی نشد که اورا بوی بزنی دهد باید مهریّه دوشیزگان بوی تسلیم نماید خرو ۱۶:۲۲ و۱۷ و پدر آن گاهی از اوقات هدیه‌ها از برای دختران خود در وقت تزویج میدادند یوش ۱۸:۱۵ و۱۹.

مهرگیاه. که در عبری آنرا دودائیم گویند پید ۱۴:۳۰ـ۱۶ غز ۱۳:۷ در ایّام سلف معتقد بودند که این علف زن عقیم‌را چاره سازد و اولاد بخشد. بوته‌اش شبیه به بلدان و ریشه‌اش شبیه بریشه چقندر میباشد. و گلی سفید مایل بقرمزی دارد و ثمرش مانند سیب بسیار معطّر است و از اوّل تا آخر ماه اوّل تابستان میرسد و در مشرق زمین بسیار است.

مهات. اینلفظ در لغت بمعنی گاو ماده وحشی است. امّا کلمه زمر عبرانی که به مهات ترجمه شده است تث ۵:۱۴ احتمال قوی میرود که مقصود از حیوان معروفی باشد که در طور سینا و دشت عربستان یافت میشود که آنرا قوچ گویند و او بسیار به بدن شباهت دارد که آنرا بز کوهی نیز گویند لکن از بز کوهی بزرگتر میباشد زیرا ارتفاع قامتش بیش از سه قدم و در زیر چانه و سینه و دو دستش موی بلند دارد و طول شاخهایش دو قدم و بعقب برگشته و پرقوّت وجهنده است از سنگی بسنگی می‌جهد و در دشت افریقای شمالی و ممالک عرب و طور سینا دیده شود.

مهار. ۲ پاد ۲۸:۱۹ و حز ۴:۲۹ حلقه بود که در بینی حیوان یا انسان کرده موکّلان عذاب ایشان‌را بدانواسطه به هر کجا که میخواستند میبردند وآنچه در ایّوب ۲:۴۱ وارد گشته است حلقه بود که در بینی ماهیان کرده ریسمانی بدان بسته محض بدام کشیدن ماهیان دیگر در آب رها میکردند چنانکه مصریان حالیّه این‌ترتیب‌را بدام ماهی معمول میدارند امّا حلقه‌های بینی که در اش ۲۱:۳ مذکور است حلقه‌ها از طلا یا سایر جواهرات بود که طرف بیرونش‌را مرصّع نموده در بینی راست می‌نشانیدند چنانکه فعلاً این‌عادت در میانه اکراد و اعراب معمول است.

مهمانی. بدآنکه مهمانی و دعوت خصوصاً دعوت نمودن غربا یکی از فضایل دیانت مسیحیّه میباشد و خداوند ما مسیح ملکوت خدارا بضیافتی تشبیه فرمود لو ۱۵:۱۴ مکا ۹:۱۹ که فقرا بدانجا بیش از اغنیاء دعوت شده باشند و خود مسیح زمانیکه در ایندنیا بود گرسنگان و بیچارگانرا بیشتر طعام میفرمود و ایشانرا همواره بر طعام روحانی ترغیب مینمود و بدان لحاظ مؤمنین بضیافت غرباء مأمورند روم ۱۳:۱۲ ۱ تیمو ۲:۳ و۱۰:۵ و ۱ پط ۹:۴. و مصنّف رساله عبرانیان در اینمطلب تأکید نموده میگوید

از غریب نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان‌را ضیافت کردند عب ۲:۱۳ مقابل پید ۱۸: و۱۹:۰ و عبرانیان نیز در قدیم بضیافت غرباء و حسن پذیرائی ایشان مأمور بودند لا ۱۹:۳۳ و۳٤ خرو ۲: ۲۰ داو ۱۳:۱۵۰

و غالباً حکایاتی که از زمان ابراهیم و لوط و یثرون و مانوح و شیخ جبعه مذکور است خرو ۲:۲۰ داو ۱۳:۱۵ و۱۹:۱۷ دلالت بر وجوب اینفضیلت مینماید و کم اتّفاق میافتاد که کسی اینمطلب یعنی ضیافت و غریب نوازیرا تحقیر نماید چنانکه اهالی سامره از ضیافت نمودن مسیح ابا نمودند لو۹:۵۳۰ و مسیحیان ایّام سلف بنوعی در اینمطلب ساعی بودند و به تکمیل این امر میپرداختند که مورد مدح و تحسین بت پرستان گشته همواره از ایشان و از سایرین تصدیق نامها گرفته در هر جا که وارد میشدند بدان لحاظ مورد الطاف و اکرام و غریب نوازی میگردیدند۰ و خود مؤمنین و مسیحیان سلف عار و خجلت عظیمی میدانستند که کسی بر آنها وارد شود و با وجود بودن خانه و منزل درجای دیگر منزل نماید۰ (ملاحظه در منزل)۰

مهیر شلال حاش بز . عجول بر غنیمت اسمی است که پسر اشعیا بدان نامیده شد یا اینمعنی دلالت نماید که ملك آشّور دمشق و سامره‌را مفتوح ساخته غارت خواهد نمود اش ۸:۱ و۳۰

میخا . (چه کس مثل یهوه است) بت پرستی که در کوه افرائیم یکی از لاویان‌را از برای کهانت نمودن خود راضی نموده لکن دانیان‌ها تمثال‌را دزیده کاهن‌را نیز بردند داو ۱۸: و۱۷۰

میداد . (محبّت) رفیق الداد در منصب و وظیفه نبوّت در میان اسرائیل در دشت عد ۱۱:۲۶ـ۲۹۰

میدبا . (آبهای راحت) یکی از جملهٔ شهرهای قدیم موآب است که با حشبون و دیبون ذکر گشته عد ۲۱:۳۰ که اسرائیلیان آنرا مفتوح ساخته بسبط راؤبین دادند یوش ۱۳:۱٦۰ لکن در زمان سلطنت داود بتصرّف عمّونیان بود و در آنجا بود که یوآب بر متعاهدین آرام النّهرین و سوریّه و معکه و صوبه ظفر یافت ۱تو ۱۹:۷ـ۱۵ و در زمان اشعیا بدست موآب رسید اش ۱۵:۲۰

و پس از مراجعت از اسیری گاهی در دست یهود و گاهی در دست قبایل بود و یوحنّای مکابیوس در آنجا کشته شد۰ و از آن پس برادرانش انتقام ویرا گرفتند و بالاخره هرکانس آنرا مدّت ششماه محاصره کرده مفتوح ساخت و بعد از آنکه دین مسیحی در آن نواحی توسعه یافت میدبا محلّ اسقوفان گردید و فعلاً جزء فلسطین است۰

امّا حالت فعلی آن از اینقرار است که ۸ میل به جنوب شرقی حشبون و ۱٤

میل بطرف مشرق بحر لوط واقع است و بر بالای تلّی بنا شده و در آنجا آثار شهرهای قدیمه دیده شود و در طرف جنوبی آن حوض و تالابی است که طول و عرضش ۳۶۰ قدم و در طرف مشرق وشمال حوضهای کوچك دیده شود و دور نیست که اسم میدبا که بمعنی آب‌های راحت میباشد بملاحظهٔ همان حوضها و چالابها باشد و در آنجا آثار هیکل عظیمی که دارای دو ستون و آستانه میباشد و در نزدیکی در شهر دروازهٔ بزرگیست که دارای راه سنك فرشی میباشد و چون از دروازه داخل شوی فضائی دیده شود که مساحت طولش ۲۸۰ و عرضش ۲۴۰ قدم میباشد و در اطراف شهر دهات کوچك بسیار است.

میراب. (سائل گریان) ساحل قدیمی است در لیکیّه بر کنارهٔ جنوب غربی آسیای صغیر اع ۵:۲۷ و دو میل نیم از نهر اندریاکس دور و همواره آثار عظیمه بر تل آنجا در نزدیکی دریا دیده شود.

میروبه. (نمّو) دختر اوّل زاده شاؤل است اسمو ۱۴:۴۹ که شاؤل وعده داده بود ویرا بزوجیّت داود سپارد ۱ اسمو ۱۸:۱۷ لکن بر خلاف وعده ویرا بعدرئیل محولی سپرده و خواهرش میکال‌را بداود تزویج نمود ۱ اسمو ۱۸:۱۹ و۲۷ و پسران میرب‌را که پنج نفر بودند جبعونیان معدوم نمودند ۲ اسمو ۲۱:۸ و در این آیه مذکور است بر حسب ترجمهٔ ما و اصل عبرانی که ایشان پسران میکال دختر شاؤل بودند که از برای عدرئیل ابن برزلای محولی متولّد شدند و صحّت آن این است که لفظ میکال در آیه مسطوره خطای کاتب است.

میروز. (فرارگاه) موضعیست در شمال فلسطین که اهالیش ملعون شدند چه که در جنك باراق با سیسرا از برای اعانت خداوند نیامدند داو ۵:۲۳. بعضی‌را گمان چنان است که میروز در جوار مزرعه در نزدیکی رود مقطع واقع و دیگران بر آنند که میروز همان کفرموسی است که در جنوب کوه طور واقع و برخی آنرا میرون دانسته اند که بمسافت ٦ میل بمغرب صفدر واقع است.

میروم. (مرتفع) آبهای میروم عبارت از دریاچه ایست در فلسطین که یوشع بر اشخاص متعاهد که در تحت ریاست یابین بودند غلبه یافت یوش ۱۱:۵ و۰۷ اغلبی برآنند که میروم همان دریاچه سماخونیتس میباشد و او همان حوله است و این دریاچه تخمیناً ۱۱ میل بشمال دریای طبریّه واقع طولش ٦ میل و عرضش ۳ میل و نیم و عمقش ۱۱ قدم و سطحش از سطح دریای مدیترانه ۲۷۲ قدم است. و در آنجا نی بسیار است و در حوالیش علی الخصوص بطرف شمال باتلاقها بسیار است. و در میان آنها انواع نی‌ها و گز و غیره میروید و اردك و سایر پرندگان در آنجا بسیار است هوایش بسیار بد و مضرّ میباشد.

مهرونوتی . لقب تحدیا است که وکیل داود پادشاه بود ۱ تو ۳۰:۲۷ و لقب یادون نیز بود نح ۷:۳ که در تعمیر حصار و دیوار شهر اورشلیم اعانت نمود.

میسیا یاموسیّه . یکی از مقاطعات آسیای صغیر است که در زاویهٔ شمال غربی واقع و بتوسّط بوغاز بسفور و دردانل از اروپا جدا می‌شود و از طرف شمال به بثنیّه و از جنوب به لیدیّه متّصل و خرابهای ترواس نیز در آنجا است. و همواره از آنزمان تا بحال ببار آوری و حاصل خیزی مشهور است و دو مرتبه در عهد جدید مذکور گشته اع ۷:۱۶ و۸.

میش . معروف است حیوانی است اهلی پید ۲:۴ که در قرابین تقدیم شود پید ۴:۴ عمدهٔ دولت ومکنت سردسته قبائل قدیم بوده پید ۱۶:۱۲ و۲:۱۳ و ۵ و۳۵:۲۴ و۱۴:۲۶ و۵:۳۲ و۱۴ ایّوب ۳:۱ و۱۲:۴۲ و آن از مهمّ‌ترین ثروت اولاد یعقوب هنگام نزول بمصر همین حیوان بوده است پید ۳۲:۴۶ و۱:۴۷ و۳ و مکنت ذریّه ایشان نیز در وقت خروج از مصر میش بوده خرو ۳۸:۱۲. و چون به زمین موعوده نزول نمود تموّل ایشان البتّه باین حیوان بود اعد ۳۲: ۱سمو ۲:۲۵ ۲سمو۲:۱۲. از قراریکه ازنوشتجات مقدّسه مستفاد میشود تعارفی که فرعون بابراهیم داده میش بوده است نه اسب و این نکته قابل توجّه است که شکل میش بر منارهای مصری منقوش و شکل اسب بهیچ وجه دیده نمیشود مگر بعد از دخول مکساس.

علی الجمله میش از حیوانات پاك و بر حسب شریعت موسوی حلال میباشد لا ۲:۱۱ و۳ تث ۲۰:۱۲ و۲۱ و۴:۱۴. شیر این حیوان عموماً خوراك قوم اسرائیل بود تث ۱۴:۳۲ اش ۲۱:۷ و۲۲.

گوشت میش غالب اوقات خورده شود مخصوصاً در اعیاد و ضیافات و علاوه بر اینها خوراك یومیّه اشخاص با مکنت و ثروت است ۱سمو ۱۸:۲۵ ۲سمو۴:۱۲ و۲۹:۱۷ ۱پاد ۲۲:۴ و۲۳ نح ۱۸:۵ اش ۱۳:۲۲ عا ۴:۶. از پشم این حیوان پارچه بافته در بر میکردند لا ۴۷:۱۳ تث ۱۱:۲۲ ایّوب ۲۰:۳۱ ام ۱۳:۳۱. پوستش مخصوصاً از برای پوشش چادر جماعت ترتیب داده میشد خرو ۲۶: ۱۴ و۱۹:۳۶. و فقرا نیزآنهارا برای لباس خود استعمال مینمودند عب ۳۷:۱۱ میشع شهریار موآب میش و پشم میش‌را بجای باج میداد ۲پاد ۴:۳ حیوان مذکور مال التجاره عمده اهل صور و شام و عربستان بود حز ۱۸:۲۷ و۲۱ و غالباً این حیوانرا قربانی کرده و میکنند پید ۹:۱۵ و۱۳:۲۲ خرو ۲۴:۲۰ و شریعت موسوی نیز دو برّه برای سوختنی روزانه خرو ۳۸:۲۹ و۳۹ و چهار بره برای روز سبت اعد ۳:۲۸-۱۰ و قوچها و برّه‌هارا برای قربانی سوختنی اوّل ماه و عیدهای ثلاثهٔ اعظم و روزکیپور معین فرمود اعد ۱۱:۲۸ و۲۹: برّه عموماً

از برای قربانی عید فصح تقدیم میشد خرو ۱۲: ۳_۵ و میش برای قربانی سلامتی و قربانی گناه و خطا معین شده بود لا ۳: ۶ و۷ و۴: ۳۲ و۵: ۶ و۱۵ و۱۸ و۶: ۶ (ملاحظه در قربانی).

و چون گوسفند را از برای قربانی سلامتی یا رفع گناه ذبح مینمودند علاوه بر آنکه اجزای اندرون اورا همچون اجزای اندرون گاو یا قوچ میبایست بر مذبح بسوزانند تمام دنبهٔ اورا نیز میبایست بسوزانند خرو ۲۹: ۲۲ لا ۳: ۹ و۷: ۳ دکتر روسل می‌نویسد که دو نوع میش در شام یافت میشود یکی میش بدوی که مثل میشهای معمولی است و دیگری میشهای دنبه دار است که دنبهٔ آنها بسیار لذیذ و همچو مغز استخوان خوش مزّه و مقوّی است که در عوض کره و روغن در پخت و پز استعمال میشود و قطعات کوچك آن را در بسیاری از خوراکها داخل نمایند. دنبهٔ اینگونه حیوان غالباً دو من و پرواری آنها تقریباً شش من میرسد. محتمل است که اینگونه میش‌های دنبه‌دار ایّام سلف هم مثل ایّام حالیّه بسیار خواطرپسند و مقبول اسرائیلیان بوده و ایشان مکلف بودند که بهترین قسمت آنرا از برای خداوند وقف نمایند.

گاهی از اوقات برجهای قوی از برای محافظت گلّه بنا میکردند پید ۳۵: ۲۱ می ۴: ۸ بطوریکه حالا نیز در بیکانهای ویرانه بنا میکنند. در وقت چیدن پشم، میشهارا در آغل جمع میکردند و غالباً در آن ایّام هم مثل رسم معموله حالیّه مشرق زمین شب آنها را در آغل فراهم می‌نمودند لو۲: ۸. مسیح یهودرا اعلان فرمود که علاوه بر گوسفندان مخصوصه خودش که از آغل اسرائیلند گوسفندهای دیگر نیز در میان قبایل دارد که آواز اورا خواهند شنید و آنهارا با مؤمنین اسرائیل در یك آغل فراهم خواهد فرمود یو ۱۰: ۱۶. و هیچ کس آنهارا از دست من نمیتواند گرفت یو ۱۰: ۲۷_۲۹.

میشا. موضعی است بر حدود شرقی زمین یقطانیان پید ۱۰: ۳۰ و بعضی بر آنند که میشا همان میسان یا مسینی است که در دهنهٔ یا ستیلغزش در خلیج فارس واقع و دیگران آنرا مورّخ یا موسع دانسته اند که در نجد واقع است.

میشائیل. (کیست مثل یهوه) یکی از رفقای دانیال است که در بابل اسم ویرا به میشع تبدیل نمودند دا ۱: ۶ ملاحظه در عبد نغو.

میشع. (خلاص) پادشاه موآب است که بر یهورام پادشاه اسرائیل عاصی و یاغی شده از ادای خراج گردن کشید. بنا بر این یهورام عزم قصاص و تنبیه وی نموده پادشاه ادوم و یهوشافاط پادشاه اسرائیل‌را از برای یاری خود طلب داشت و لشکر بر موآب کشیده عساکر میشع‌را شکست داده چشمه‌های

ایشانرا مسدود کرد و املاك آنهارا عرضه هلاك و دمار ساخت و میشعرا سخت محاصره نمود و چون امر بر میشع سخت شد با خود اندیشید که بر عساکر معاهد زده راه بر خود گشاده بملك ادوم رهسپار شود لکن اینمطلب برای اومیسّر نگردید علیهذا چاره در این دید که پسر خودرا بر دیوار شهر از برای بتی مجهول قربانی کند از این خیال ناهنجار قوم اسرائیل بر خود بلرزیدند بدین لحاظ دست از محاصره وی کشیدند و باراضی خود مراجعت نمودند ۲ پاد ۳:۳ـ ۲۷ و از جمله آثاری که بر صحّت اینمطلب گواه است سنگی است که در موآب پیدا شده است ملاحظه در یبون.

مهمه . (قطره) صمغی است شبیه بر اتیانج که یا از درختی که شبیه بمّر است یافت شود و یا اینکه شیره درخت حوز میباشد و حوز درخت کوچکی است که در تمامی اراضی مقدّسه روید و برگهای آن در زیر سفید و از بالا مایل بسبزی می‌باشد و شکوفه‌هایش سفید رنك و باندازه یك قیراط است و دارای بوی خوش و از جمله عطریّات است خر ۳۰:۳۴ و۳۵.

میفعه . (مرتفع) شهری منسوب بلاویان که در بهره رأوبین واقع بود یوش ۱۳:۱۸ و۲۱:۳۷ و ا تو ۶:۷۹ که موآب آنرا گرفته ار ۴۸:۲۱ و جرم آنرا مرکز و محلّ لشکر میدانند.

میکال . (کیست مثل یهوّه) دخت دوّم شاوٌل اسمو ۱۴:۴۹ که داود ویرا بدویست غلفه از فلسطینیان مهر نموده تزویج کرد اسمو ۱۸:۲۷ و در اوّل ویرا بسیار دوست میداشت اسمو ۱۸:۲۰ و ویرا از حیله که شاوٌل از برایش اندیشیده بود رهائی بخشید اسمو ۱۹:۱۰ـ۱۶ از آن پس شاوٌل ویرا بفلطی تزویج نمود اسمو ۲۵:۴۴ لکن داود طالب وی شده از ایشبوشت پسر شاوٌل خواستکار گشت و ایشبوشت میکال‌را از فلطی باز گرفته بداود سپرد ۲سمو ۳:۱۴ و۱۵. اینمطلب اسباب حزن و اندوه فلطی گردیده از کثرت محبّتی که با میکال داشت همی‌گریست اسمو ۳:۱۶ ولی محبّت میکال نسبت بداود سرد شده بعداوت مبّدل گردید چنانکه ویرا بواسطه رقصیدنش در حضور صندوق خداوند تحقیر نموده بنا بر این داود دست از مراوده و معاشرت با وی باز داشته دیگر بار اسم وی‌را بر زبان نیاورد ۲سمو ۶:۲۰ـ۲۳.

میکاه نبی . که از ساکنان مورشت جت میباشد و آن قریه ایست در نزدیکی الوثوروپولس که در غربی یهودا واقع است و ششمین انبیأ صغیر محسوب است و تخمیناً پنجاه سال در زمان یوتام و آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا نبّوت مینمود. این در صورتیست که با بعضی اشخاص که زمان نبّوت اورا از اوّل سلطنت یوتام که در

سال ٧٤٩ قبل از مسیح میدانند موافق باشیم. آنجناب تقریباً با اشعیاء معاصر بوده و برخی از اقوالش با اقوال او موافق است اش ٢:٣ با می ٤:١ و اش ١٥:٤١ با می ١٣:٤. و نیز مدّت زمانی با هوشع و عاموس معاصر بود. امانت و شجاعت او برای یرمیای نبی یکصد سال بعد از آن بمثابه سپری و حفظی بود ار٢٦:١٨ و١٩ و می ١٢:٣ و کتاب خودرا با عبارت عالی و قوی تصنیف نمود امثالش بفلّاحی بیشتر نسبت دارد تا بشبانی نبوّاتش‌را بسه قسمت میتوان تقسیم نمود که هر یك از آنها با لفظ «بشنوید» شروع مینماید ٢:١ و٣:١ و٦:١ نبوّاتش شامل عصیان و عقوبات اسرائیل و یهودا و حکّام و انبیاً کذبهٔ ایشان میباشد. و از انهدام سامره و اورشلیم و مراجعت یهود از اسیری و سیاست یافتن دشمنان ایشان اخبار مینماید و آمدن مسیح‌را که «ظهور آتش از قدیم و از ازل بوده است همچو اساس تمامی امیّدهای جلال و برکات آینده ندا مینماید حتّی محلّ تولّد آنجناب‌را که در بیت لحم یهودا خواهد بود تعیین میفرماید ٥:٢ـ٣ و این از جمله نبوّاتی است که خود یهود استنباط نموده معتقدند چنانکه در مت ٢:٥ ویو٧:٤١ و٤٢ مسطور است مطابق نمائید می٤:٥ و٥:٥ با یو١٠: ٣٥ و٣٦ و اف ٢:١٤.

میکائیل . (کیست مثل یهوّه) رئیس الملائکه یهودا (٩) که دانیال نسبت اورا بقوم یهود واضح نمود دا ١٠:١٣ و٢١ و ١٢:١ گویندکه وی پیشوای عساکر فرشتگان است مکا ١٢:٧ـ٩.

میکایا . پسر یمله و او پیغمبری بود که از انقلاب و خسران آخاب و موت وی در موقع وقوع جنك راموت جلعاد نبوّت فرمود ١ پاد ٢٢:٨ـ٢٨ و٢تو ١٨:٧ـ٢٧.

میلیتس . (قرمز) شهریست در کناره مغربی آسیای صغیر که بمسافت ٢٦ میل در نزدیکی افسس بطرف جنوب غربی خلیج لتمی در برابر دهنه نهر میاندر واقع است و رومانیان چهار بندر از برای میلیتس ساخته بودند و البتّه بدین لحاظ دایرهٔ تجارتش وسیع لکن بمرور دهور و کثرت خاك و گل و غیره پس از ایّام پولس خلیج مسطور پر گشت و از آنجهت محلّ شهر قدیم بمسافت ده میل از کنار دریا است.

میلیتس . در اوّل از مضافات کاریّه بوده پس از شهرهای عمدهٔ ایونیّه و شهر معظم هشتاد شهر شد که بر کناره دریای ایجی و بحر اسود و مرمره و بوغاز و دردانل بودند و نهایت عظمت و نمایش آن در سال ٥٠٠ قبل از مسیح عساکر فارس آنرا مفتوح ساختند و از آن پس در ٣٣٤ قبل از مسیح بدست اسکندر ذوالقرنین افتاد لکن بعد از آن دیگر بدرجه اوّلش نرسید. و شهر مذکور مولد بسیاری از مشاهیر بود که ثالس و ذیمقراطس از آن جمله بودند.

اهالي شهر براحت دوستي و خوشگذراني مشهور بودند و چون پولس از ممالك يونان مسافرت مينمود كه دفعه ثاني در اورشليم بشارت دهد در آنجا منزل كرد و در آنجا با مشايخ افسس مقاوله و صحبت داشت اع ١٥:٢٠ـ٣٨. و چنان معلوم ميشود كه پولس تروفيمس‌را در حالتيكه مريض بود در ميليتس گذارده سفر نمود ٢ تيمو٤: ٢٠ و احتمال ميرود كه اينمطلب در مسافرت دوّم بعد از حبس در روم بود زيرا كه تروفيمس در وقت مسافرت پولس بروم با پولس در اورشليم بود اع ٢٩:٢١. وضع حاليّه ميليتس اينكه در نزديكي موقعش دهي متعلّق بدولت عثماني بوده كه آنرا ملاس گويند و از جمله آثار قديمه كه در آنجا باقي مياشد يكي مرسح ملهي است كه داراي صفوف نشيمنهاي متعدّده سنگي مياشد و ديگر هيكل اپلّواست كه جز چند ستون چيز ديگر از آن باقي نيست و رود خانهٔ مياندر نيز از ميان آن ميگذرد.

ميلو . (پر) اوّلاً محتمل است كه يكي از برجهاي صهيون باشد كه در تاريخ داود و سليمان مذكور است ٢سمو ٩:٥ و ١پاد ١٥:٩ و٢٤ و٢پاد ٢٠:١٢ و١تو ٨:١١ ٢تو ٥:٣٢.

ثانياً اسم خانواده يا برجي در شكيم و اگر بالفرض معني آخريرا معتبر دانيم خانه ميلو مقصود از آن دسته ايست كه آن برج‌را محافظت مينمودند داو ٦:٩ و٢٠ و٤٦ و ٤٩.

ميمون . حيواني است معروف ١پاد ١٠: ٢٢ و آنهارا كشتيهاي سليمان از اوفير مياوردند. در مصر اين حيوانرا قديم الأيّام پرستش مينمودند و فعلاً در هندوستان باز مورد پرستش مياشد چه كه در آنجا هيكلي و معبدي از براي اين حيوان بر قرار دارند كه داراي هفتصد ستون است و چون اهالي پرتغال به گيلان وارد شدند و شهررا متصرّف شدند از جمله ذخاير و نفايس ديني كه در آنجا بدست آوردند. دندان ميموني بود كه پس از آن پادشاه استرداد آن را تقاضا مينمود.

ن

نابال . (احمق) مردی توانگر بود در معون اسمو ۲۵: ۲ و ۳ که مواشی وی سه هزار گوسفند و هزار بز در کرمل بود و هنگامیکه وی مشغول چراندن گوسفندان خود بود داود بنزد وی فرستاده از احوالات سلامتی وی باز پرسیده در ضمن با نهایت لطف و نرمی در خواستی نمود لکن چون نابال مردی حسد پیشه و بخالت اندیشه بود فرستادگان داود را بدرشتی جواب داده دست تهی کسیل داشت بنابراین داود چهار صد نفر از بندگان خودرا امر فرمود که سلاح بر خود استوار کرده از برای هلاك نابال بروند و اموال ویرا بغارت برند. امّا چون ابیجایل زوجهٔ جمیله وعفیفه و عاقلهٔ نابال بود هدیه ای بسزا تدارك نموده باستقبال داود شتافت و وی‌را ملاقات نمود و عطایارا گذرانیده معذرت طلبید. داود از سرخطایای او درگذشت و چون از ملاقات داود مراجعت نمود زوج خودرا مست یافت علیهذا اورا بحال خود گذاشت. سحرگاهان چون باز به هوش آمده بود ویرا از ماجرا مطلع ساخته آنمرد خسیس حسد پیشه نبضش ساقط شده پس از ده روز دیگر زندگانی را وداع گفت و داود از استماع این خبر خداوندرا متبارك خوانده شکر نمود که ویرا از انتقام باز داشته خود از دشمن وی انتقام کشید اسمو ۲۵: ۳۹. و از آن پس ابیجایل‌را نامزد کرده تزویج نمود اسمو ۲۵: ۴۲.

نابوت . (میوه‌ها) مرد اسرائیلی بود از یزرعیل که ویرا در پهلوی قصر آحاب پادشاه تاکستانی بود ۱ پاد ۲۱: ۱ پادشاه‌را رغبت بدان تاکستان افتاده خواست که آنرا بخرد و یا اینکه تاکستان بهتری بنابوت داده معاوضه نماید امّا نابوت از اینمطلب ابا و امتناع نموده نخواست که تاکستان‌را بفروشد. علیهذا اینمطلب اسباب حزن و اندوه آحاب گشته بر بستر خود خوابید . خوراك نخورد و چون ایزابل زوجهٔ آحاب مطلع گشت حیله ای اندیشیده نابوت‌را به تهمت کفر بر خدا و پادشاه متهم ساخته نابوترا سنگسار کردند و آحاب تاکستانرا متصرف گردید ۱ پاد ۲۱: ۱۶. و چون این خبر گوشزد ایلیای نبی گشت از انتقامی که خدا یتعالی عنقریت از آحاب و ایزابل خواهد کشید نبوّت فرمود ۱ پاد ۲۱: ۱۹ و

۲ پاد ۹:۲٤ـ۲٦ و۳٦.

ناتان . (داده شده) پیغمبری در یهودیّه بود در ایّام داود و سلیمان ۱ پاد ۱:۸ و غیره. وی مشیر و ترجمه نگار داود و سلیمان بود ۱ تو ۲۹:۲۹ و۲ تو ۹:۲۹ و چون از عزم داود که از برای بنای هیکل داشت مطلع گشت در خلال این احوال خدای تعالی ویرا الهام فرمود که بداود اخبار دهد که خداوند رأی و قصد ویرا تحسین فرموده لکن اتمام آنرا به پسرش موکول داشته ۲ سمو ۷:۲ـ۱۷ علیهذا داود از برای نیل بدین موهبت عظمی سجدهٔ شکرانه بجا آورد ۲ سمو ۷:۱۸ـ۲۹ و چون داود در مطلب اوریا عصیان ورزید خداوند ناتانرا از برای تنبیه وی مأمور داشته، فرمود که ویرا از قصاص و انتقام بترساند ۲ سمو ۱۲:۱ـ۱۵ . امّا معلوم نیست که این ناتان پدر عزریا هو رئیس وکلا و پدر زا بود کاهن بود ۱ پاد ٤:٥ یا اینکه مرد دیگری است که باین اسم نامیده شده است.

ناحاش . (مار) (۱) شهریار عمون که خواست با اهالی یابیش جلعاد عهدی استوار نماید بشرط آنکه چشم راست هر یك از ایشانرا بکند ۱ سمو ۱۱:۲ و چون شاؤل اینمطلبرا شنید روح خداوند بر وی آمده بدان استصواب ایشانرا از دست وی رهائی بخشید ۱ سمو ۱۱:۱۰. لکن از آن پس دوست صادق الاخلاص داود گردید ۲ سمو ۱۰:۲ .

(۲) پدر ابیجایل ۲ سمو ۱۷:۲٥. بعضیرا گمان چنان است که ناحاش همان پادشاهیست که سابقاً مذکور شد و برخی دیگر ویرا یسّی میدانند و معتبرترین آنها رأی آخرین است مقا ۱ تو ۲:۱۷.

ناحور . (آخر انداختن) (۱) جدّ ابراهیم است پید ۱۱:۲۳ یوش ۲٤:۲.

(۲) یکی از برادران ابراهیم بود پید ۱۱:۲٦ که ملکهٔ دختر حاران برادر خودرا تزویج نموده در شهر ناحور سکونت ورزید پید ۲٤:۱۰.

ناحوم . (یعنی تسلّی) و او هفتمین انبیأ اصغر میباشد. طور و طرز ناحوم نا معلومست مگر اینکه او در القوش متوطّن بود ومحتمل است که القوش قریه ای باشدکه در محال جلیل واقع بوده. نبّوتش حاکی یك مطلب و در سه باب مندرج است از آنجمله در خصوص انهدام نینوی چنان مقتدرانه و روشن نبوت مینماید که گویا خودش بشخصه به رأی العین دیده لطافت و حسن وضع عبارتش مورد تحسین عامّه است نا ۱:۱.

در خصوص تعیین زمان نبّوت ناحوم آراء مختلفه است و افضل مفسّرین با جرم هم رأی اند و او بر آنست که ناحوم در زمان حزقیا بعد از وقوع جنك سنخاریب در مصر چنانکه بروسوس مورّخ مذکور داشته نبّوت مینمود مطابق نمائید اش ۲۰:٦ ونا ۳:٦ ناحوم در خصوص فتح نوآمون و تکبّر

ریشاقی و هزیمت سنخاریب همچو وقایع ماضیه گفتگو میکند و نیز اشاره مینماید که در زمان او سبط یهودا باز در ملك خود بوده اعیاد خودرا نگاه خواهند داشت و از اسیری و پراکندگی ده سبط نیز اخبار مینماید. اشعیا و میکاه با آن حضرت معاصر بودند تخمیناً یکصد سال بعد از این یعنی ٦٠٦ قبل از مسیح نینوی منهدم گردید و بقایای آن شهررا که در این ایّام کشف نموده از خاك در آورده اند با بیان آن حضرت مناسبت بسیار خوبی دارد.

ناداب . (آزاد) (۱) پسر هارون کـه خداوند بواسطهٔ اینکه خطا ورزیده آتش غریبه بحضور آورد ویرا بآتش سوزانید لا ۱۰:۱ـ۳.

(۲) پسر یربعـام و جـانشین وی کـه مدّت دو سال بگناهکاری سلطنت کرد تا وقتیکه بعشا در حشبون بر وی بشوریده اورا از لباس هستی عاری ساخت ۱ پاد ۱۵:۲۵ـ ۲۸.

نازاد . یکی از جمله المهای مخصوصه که اهالی مشرق زمین از آن بسیار متالّمند بلیّه نازادی است پید ۱٦:۱ و۳۰:۱ـ۲۳ اسمو ۱:٦ و۱۹ اش ۹:٤۷ و۲۱:٤۹ لو ۱: ۲۵ مخصوصاً در میان زنان اسرائیلی که وعدهٔ ماشیح‌را در خواطر میداشتند پید ۳: ۱۵ و در امید بروز این عطیّه و احترام روزگار میگذرانیدند و قوّت بی نهایت این احساس و میل معلوم میشود که ایشان ناچار بطور صحیح یا سقیم تمنّی می‌کردند پید ۲:۱٦ و۳۱:۱۹ و۱٤:۳۸ تث ۵:۲۵ـ ۱۰. مسیحیـان وقتیکـه ثمرات روحـرا نیاورند و در اعمال نیکو نکوشند بدین بلیّه گرفتارند لو ۱۳:٦ـ۹ ۲ پط ۱:۸.

ناصره . مت ۲:۲۳ لو ۱:۲٦ جـدا شهریست در جلیل که بواسطهٔ اینکه زمان طفولیّت و کودکی مسیح در آنجا سپری گشت بوطن مسیح مشهور است و مسافت ۱٤ میل از دریای جلیل و ٦ میل از تابور و ٦٦ میل از اورشلیم دور است. از طرف شمال چمن ابن عمیر وادی هلالی شکلی امتداد یافته که عرضش ربع میل میباشد و متدرجاً وسعت یافته محلّ طشت مانندیرا تشکیل دهد که با پانزده تلّ که ارتفاع هر یك از آنها از ٤۰۰ الی ۵۰۰ قدم می‌شود. شـهر ناصره در اینمحل بناشد و از قلّه تلّهای اطراف آن کوه شیخ و کرمل و طور و جلبوع و چمن ابن عمیر دیده شود.

مخفی نماند که ناصره بهیچ وجه در کتب عهد قدیم و در کتاب یونانیان و رومانیان قبل از مسیح مذکور نیست ولکن اوّل مرتبه در انجیل ذکر شده است. و در میان یهود خیلی محقّر بود یو ۱:٤٦ و نیز مذکور است که بر کوهی بود لو ٤:۲۹ در جلیل مر ۱:۹ در نزدیکی قانا زیرا که مسیح و شاگردانش در همان ده بعروسی دعوت شدند یو ۲:۱ و۲ و۱۱ و کنـار دامنهٔ کوه در نزدیکی شهر بود لو ٤:۲۹ که مردم در

خیال این بودند که مسیح‌را از آنجا بیندازند. ناصره ۲۹ مرتبه در عهد جدید مذکور است و در آنجا بود که فرشته به مریم ظاهر گشت لو ۱:۲٦ و مسکن یوسف و مریم بود لو ۲:۳۹ و بعد از مراجعت از مصر بدآنجا رفت مت ۲:۲۳. و اهالی آنجا ویرا ردّ کردند علیهذا در کفرناحوم

طبقهٔ ششم مسیحیان بزیارت نمودن آنجا شروع نمودند. در سال ۱۱۰۹ میلادی تنکرد بر جلیل حکمران بود و ناصره محلّ اسقف گشت. و در سال ۱۱٦۰ میلادی جماعتی فراهم شده اسکندر سوّم‌را در روم پاپ قرار دادند و سیّاحان همواره ناصره‌را زیارت همی‌نمودند. و در سال ۱۵۱۷



شهر ناصره از طرف مشرق

داخل شده در آنجا سکونت ورزید. لکن عیسی همچنان بعیسی ناصری شهرت میداشت مت ۱۳:۵٤-۵۸ مر ٦:۱-٦ اع ۲:۲۲ و ۳:٦ ٤:۱۰ و ٦:۱٤ وشاگردانش هم بناصری معروف بودند. و در ایّام قسطنطین سامریان در ناصره سکونت همیداشتند الاّ اینکه در

میلادی مفتوح دولت عثمانیّه گشته تا بحال در تحت تصرف ایشان است. از آنوقت و دارای ۶۰۰۰ الی ۱۰۰،۰۰۰ نفوس است . اهالی ناصره برزگر و صنعتکار و تاجر میباشند . و دارای چند کلیسا و دیر و مدارس است. یتیم خانه و مجمع یهودی

نیز دارد که گویند آن مجمع همان مجمعی است که مسیح در آنجا صحبت نمود و قول معتبر آنست که بنای کنیسهٔ مسطوره پیش از ۵۷۰ میلادی و در نزدیکی این مجمع کلیسای بشارت و چشمهٔ مریم باکره دیده شود و دور نیست که مریم باکره بدان چشمه تردّد مینموده است.

ناصری. (منسوب بناصره) برتیماوس از عیسی ناصری شنید مر ۱۰:۴۷ و همچنان پطرس ویرا ناصری خوانده اع ۲:۲۲ و پولس هم عیسی‌را بناصری ملقّب نمود اع ۲٦:۹ و خود خداوند ما هم خودرا بناصری نامید اع ۲۲:۸ و نوشته که بر بالای صلیب وی گذاردند عنوانش عیسی ناصری بود یو ۱۹:۱۹.

امّا قولیکه در کتاب پیغمبران مکتوب است که به ناصری موسوم خواهد شد شامل اشکالست و تفسیر آن از قرار ذیل است اوّلاً که مقصود از نذیر و غیره است اعد ٦:۱۳ لکن مسیح نذیره نبود.

(۲) که پیغمبرانی که بدیشان اشاره رفته است قولی‌را که ذکر کرده در کتابهای قانونی مستعمله مرقوم نگشته و این هم با آراء انجیلیان که شهادت مطلب مسطوررا از آیات انبیا میآورند منافات دارد که مقصود از آنچه در انبیا مذکور است نه فقط قول یکنفر است بلکه مختصر و خلاصهٔ اقوال تمام ایشان است و کلّیه اشاره بحلم و تواضع مسیح میباشد و از برای این تواضع اشارات متعدّده یافت میشود که مشهورترین آنها در باب ۵۳ اشعیا است.

امّا ناصره در انظار یهود خیلی محقّر بود یو ۱:٤٦ و چنان مینماید که سکنای مسیح در اینمدّت قلیل الاعتبار اسباب یاد آوری متّی گشته مطالب و نبّوات انبیارا کلاً و مختصراً بنظر آورده گفت بناصری موسوم خواهد گشت و این‌را ملخّص و مختصر اقوال انبیا قرار داد.

ناقب. (مغاره) با ادامی ذکر میشود و آن شهری است بر حدود نفتالی یوش ۱۹:۳۳ ملاحظه در ۲ادامی و برخی‌را گمان چنان است که ناقب شهری است غیر از ادامی و همان خرابه سیاده است که بمسافت ٤ میل بجنوب طبریّه واقع است.

ناکون. (مهیا) خرمن گاهی که عزّه در کنارش مرد ۲سمو ٦:٦ و در ۱تو ۱۳:۹ و ۱۱ کیدون و فارص عزا خوانده شده است و در میانه قریت یعاریم و اورشلیم واقع بود.

نامزد. اینلفظ قصد از معاهدهٔ مرد و زن است که در ایّام آتیه یکدیگررا ناکح و منکوحه شوند. در ایّام سلف والدین اغلب اوقات دختران خودرا بدون رضای ایشان نامزد میکردند حتّی در زمان طفولیّت هم اینمسئله بسیار اتّفاق میافتاد چنانکه فعلاً هم در مشرق زمین باندازه ای معمول است. و بعضی اوقات اینمعاهده‌را در ورقه‌ای نوشته داماد متعهد میشد که مبلغ معیّنی بعروس

بعهد و تکمیل زمان نکاح در وقتی بود که دختر بحد رشد یعنی بسن دوازده سالگی برسد. و عهد و شرط نامزدی بهیچوجه گسیخته و فسخ نمیشد جز بطلاق یا مرگ مت ۱:۱۸ـ۲۵ لو ۱:۲۷. خدایتعالی در کتاب ارمیا ۲:۲ و هوش ۲:۱۹ و۲۰ قوم خودرا نامزد میفرماید و متعهّد میشود که تمام مواعید اعطای توفیق‌را در حقّ ایشان بتکمیل رساند در اینصورت واعظین آلت موعظهٔ انجیل میباشند ۲قر ۱۱:۲. علیهذا لفظ بولهٔ منکوحه در بارهٔ اسرائیل خطاب شده اش٦۲:٤ تا اتّحاد کامل و حتّی که او تعالی با ایشان دارد مبرهن گردد.

نامه. اوّل دفعه که اینلفظ در کتاب مقدّس مذکور گشته در تاریخ اوریا است ۲شمو۱۱:۱٤. پس از آن در تاریخ ایزابل ۱پاد ۲۱:۸ و۹ وگذشته از اینها ایلیا و حزقیا و عزرا و نحمیا و غیره نیز ذکر نموده اند، امّا مخصوصاً قصد از مکتوبات الهامی عهد جدید است که بتوسّط حواریان در وقایع مختلفه متنّوعه نوشته شده سیرت و رفتار کلیسای مسیحرا تحسین نمایند و یا توهین و توبیخ نموده هدایت بخشند. چه که روح القدس چنان مقرّر فرموده است که تعلیمات عظیمه و مهمّهٔ انجیل‌را نه تنها از اقوال کاهنین آنها بوضع تاریخی داشته باشیم بلکه با ضروریات مختلفه زندگی روزانهٔ ما که بطور وضوح رجوع داده شده داشته باشیم.

امّا پر واضح است که هر کلامی و ذکری که حواریان نوشته و یا دیگری از قول ایشان نقل نموده الهامی نتواند بود تا از برای قرون آتیه محافظت شود. ۱قر ۹:۵ کل ٤:۱٦ بلکه فقط نوشتجات الهامی آنها بواسطهٔ توجّه و لطف الهی محفوظ مانده همچو منبع دستور العمل ایمان و عمل بوده همواره از آنها هدایات مفیده جاری بوده و خواهد بود چه که هر واقعهٔ مخصوصیرا هدایت مخصوصی لازم است. و چون ارادهٔ خواندن هر یك از نامه‌ها و رسایل‌را داشته باید همواره سبب تصنیف و وقایع و نسبتهای مصنّفرا با کسانیکه رساله بایشان مکتوب گشته و زمان تحریر و مقصد عمومی از دلایل و فقرات خاصّهٔ آنرا ملاحظه نمائیم و نیز باید وضع نوشتن و طرز اقوال مصنّف و تاثیرات مخصوصه‌را که از برای مخاطبین در نظر داشتند و هم از وضع حالات و خلق و قواعد و رسوم عمومی و حالت اصلی مخاطبین اطلاع بهمرسانیده در نظر داشته باشیم.

از جمله کتب عهد جدید ۲۱ نامه است که مصنّف چهارده تا از آن‌ها پولس بوده تصنیف یکی بیعقوب و دوتا به پطرس و سه تا به یوحنّا و یکی به یهودا منسوب است. و بدون ملاحظهٔ زمان تصنیف در ضمن قانون کتاب مقدّس ما گذاشته شده بدانواسطه منتفع شدن از قرائت آنها خالی از اشکال نیست و سزاوار چنان است که هنگام خواندن نامه‌ها

مطالب آنها که با مطالبی در اعمال حواریان بکلیساهای مسطوره در آن کتاب مقدّس منسوب است تطبیق نمائیم تا بدینواسطه تقریباً زمان و محلّ مصنّفین آنها نیز معلوم گردد. بطور طبیعی واضح میگردد که چنین نوشتجات حالات و حسیات تازه و حالیّهٔ مصنّفرا داراست. نامه‌هائیکه از یوحنّا و یعقوب و پطرس و یهودا به یهودیان پراکنده شده مکتوب گشته در وضع عبارت و اثر غیر از نامه‌هائی است که پولس بقبایل نوشت و بلا شك نوشتجات پولس دارای عبارات و اشارات بوقایعی است که برای خوانندگان آنزمان بسیار سهل‌تر و آسان‌تر میبود.

نان و نانوا. بدانکه عادت قدما بر این استمرار یافته بودکه عمل پختن نان‌را همواره بزنان واگذار مینمودند لا ۲۶:۲۶ و ۱سمو ۸:۱۳ و۲سمو ۸:۱۳ و ار ۱۸:۷ چنان که گوید ساره زوجهٔ حضرت خلیل مثل سایر خواتین آن ایّام برای مهمانهای خود طعام حاضر مینمود.

و پلینیوس گوید که تا مدّت ۵۸۰ سال نانوائی عمومی در روم نبود. امّا از صحیفهٔ ارمیا ۲۱:۳۷ و هوش ۴:۷ـ۷ چنان مستفاد میگردد که نانوایان عمومی آن ایّام اشخاص معروف و در اورشلیم در محلّه و کوچهٔ مخصوصی سکونت داشته اند.

و طریقهٔ پختن آنها مختلف است چنانکه بعضی اوقات آتش افروخته و چون اخگرهای سرخ شده نیکو جمع میشد آنهارا بطرفی داده خمیررا پهن کرده بالای ریك گرم میگذاردند پس از آتش و خاکستر بر بالایش ریخته بعد از پخته شدن بیرون میآوردند. و بعضی بطورهای دیگر می‌پختند چنانکه در لا ۴:۲ و۵ و۷ مسطور است و گذشته از اینها گندم‌را با سنبل برشته میکردند چنانکه به داود داده شد ۲سمو ۱۷: ۲۸ و یوعز نیز براعوث داد روث ۱۴:۲ ملاحظه در تنور.

و باید دانست که قوم یهود بیشتر نان خودرا از گندم خالص ترتیب میدادند و گاهی از اوقات جو و ذرّت و سایر حبوبات‌را نیز نان میکردند چنانکه در داو ۱۳:۷ مسطور است و از قراریکه معلوم میشود درقدیم الایّام حبوباترا بهمانطوریکه هست می‌خوردند پس از آن بتدریج آنهارا برشته کردند و خوردند.

امّا نان تقدّمه نان فطیری بودکه همواره در هر ست پخته میشد و گرماگرم بر میز طلائی گذارده شده دوازده‌تا از آنهارا بموافق دوازده سبط اسرائیل بشکل مربّع چنانکه گمان می‌برند شش دانه در اینطرف و شش دانه در آنطرف میز میچیدند و چون همواره در حضور خداوند حاضر بود آنهارا نان تقدّمه گفتند بعضی از علمای یهود بر آنند که آن نانهارا بشکل مربّع چیده در میان هردو قرص صفحهٔ نازکی از طلا دولا کرده میگذاردند که بدانواسطه نان مقدّس

همیشه‌تر و تازه باشد. با وجود آن بموافق کتاب لاویان ۸:۲٤ در هر سبت آنهارا عوض مینمودند. جزکهنه هیچ یك از آحاد ناس‌را سزاوار نبود که از آنها بخورد اشمو ۲۱: ۱ـ٦ و مت ۱۲:۳.

نایوت . (مسکنها) موضعیست در نزدیکی رامه که مسکن سموئیل نبی بود اسمو ۱۹: ۱۸ـ۲۳ و ۲۰:۱. و بعضیرا گمان چنان است است که مسکن پسران پیغمبرانی بود که سموئیل ایشان‌را تعلیم میداد.

نائین . (جمال) شهریست در جلیل که مسیح پسر بیوه زن‌را در آنجا حیات بخشیده از اموات بر خیزانید لو ۷:۱۱ و فعلاً آنرا نین گویند و بر سرازیری شمال کوه دوخی بمسافت ٦ میل بجنوب شرقی ناصره و ۲۵ میل بجنوب غربی تل‌حوم واقع. و احتمال میرودکه مسیح‌جنازهٔ پسررا در وقتیکه بطرف باهل قبرستانی که در مغرب ده است سرازیر میشد دید و از وسعت و عظمت خرابه معلوم میشود کـه نین شهـر عمـده و عظیمی و حصاردار بوده است لکن فعلاً ده کوچکی است که دارای بیست خانوار میباشد و این‌ده از کوه طور به خوبی دیده شود.

نبایوت . (محلهای مرتفع) اوّل زادهٔ اسماعیل پید ۲۵:۱۳ و اتو ۱:۲۹ و از قراریکه میگویند اولادهٔ وی در بلاد عرب سکنا ورزیدند در نزدیکی وادی موسی و گویند نباطیان که در تواریخ یونان و روم مذکورند اولادهٔ نبایوت بوده اند پیشهٔ ایشان شبانی اش ٦۰:۷ و شهر عمدهٔ ایشان سالع بوده است.

نبحز . (صدا کننده) بت عوّیان است ۲پاد ۱۷:۳۱ و او مثل انوبس است که خدای مصریان بوده و شاید سنگی که بر صخره در کنار راه قدیم در بالای نهر کلب بوده تمثال همین بت و اسم نهر هم از اسم وی گرفته شده باشد.

نبشان . (خاك سبك) شهری از شهرهای ششگانهٔ دشت یهوداست یوش۱۵:٦۲ که در نزدیکی عین جدی بود و بسا می‌شود که همان ام بغك باشد.

نبلاط . (جهالت پنهانی) شهریست کـه بنیامینیان در آن سکونت داشتند نح ۱۱:۳٤ و گمان میرود که بیت نبالا باشد که بمسافت ٤ میل بشمال لدّ واقع و در آنجا اصلهای مخروبه و سنگهای حجاری شده بسیار دیده شود.

نبو . (خبر دهنده) (۱) یکی از خدایان آشوریان که با لفظ ذکر شود زیرا که در اشعیا ٤٦:۱ مذکور است بیل خم شده نبو منحنی گردید و در این مطلب اشاره بکار کورش است که هنگام غلبه بر نینوی بعمل آورد علی الجمله این بت در حسن عقل و ذکاوت شهره بود و بعضی از تماثیل آن تا این ایّام هم باقی است و اسم این بت‌را محض تیمّن و تبرّك باسم بعضی از ملوك آشور و بابل افزوده . مثلاً نبولاسّر و نبوکدنصّر و غیره گفتند و این بت یکی

ز ملجأهائی بود که کسانی که در مصیبتها شداید گرفتار بودند بدو میپناهیدند٠

(۲) کوهی از سلسله کوههای عباریم در وآب روبروی اریحا که موسی از بالای آن اراضی مقدّسه‌را مشاهده نمود تث ۳۲:۴۸ و۴۹ و۳٤:۱ و معلّمان در تحقیق اینکوه اختلاف دارند و غالباً گویند که کوه نبا میباشد (ملاحظه در فسجه)٠

(۳) شهری است در مشرق اردن که جادیان آنرا مرمّت نمودند اعد ۳:۳۲ و۳۸ و در نزدیکی کوه نبو واقع و معلوم نیست که قصد از نبوی مذکور شهر نبو یا کوه نبو میباشد٠ و موآبیان نبورا مفتوح ساخته بتصرّف خود آوردند اش ۲:۱۵ ار ۱:٤۸ و۲۲ و مسافت ۸ میل به جنوب حشبون واقع و دور نیست که همان حالس حالیّه باشد٠

(٤) شهریست که نبوی آخری نامیده شده است نح ۳۳:۷ تا از نبوی مذکور فوق متمایز باشد و دور نیست که این نبو در اراضی بنیامین بوده یا اینکه نوبا در اراضی یهودا میباشد که بمسافت ۷ میل بشمال غربی حبرون واقع میباشد٠

نبوکدنصّر . ار ۲:۲۱ بهترین واعلی‌ترین القاب شهر بابل است و لکن جز در کتاب ارمیا و حزقیال وارد نگشته ٠ نبوکدنصّر و نبوخدنصّر (تا نبو تاجرا محافظت نماید) اینددو لفظ که لقب پادشاه بابل اند که پسر نبوبولاسّر و مؤسّس مملکت بابل بود وی مشهورترین پادشاهان سلسلهٔ خود بلکه میتوان گفت که مشهورترین سلاطین دنیا بوده است و در کتابهای ملوك و تواریخ ایّام عزرا و نحمیا و استر و ارمیا و خصوصاً در دانیال مذکور است و برخی از حکایات وی از آثار قدیمهٔ آنشهر معلوم میشود و در موزهٔ برلین سنگی است که تصویر سر نبوخدنصّر برآن منقوش و این کلمات نیز بر آن مکتوبست «نبوکدناصّر شهریار بابل این‌را در مدّت حیات خود محض اکرام و احترام مولای خود مرودخ ساخت» و از مفاد قصص و حکایات چنان معلوم میشود که پدر نبوکدناصّر نبوخدنصّررا به جنك فرعون نکو امر فرموده ویرا در حوالی کرکمیش در ۶۰۵ قبل از مسیح مغلوب ساخت ار ۲:٤۶ و از آنجمله آنچه را که آن پادشاه در بین النّهرین و شام و فلسطین داشت متصرّف گشته اورشلیم را مفتوح و بعضی از اهالی‌را که دانیال و رفقایش نیز از آن جمله بودند باخود باسیری برد دا ۱:۱-٤ از آن پس چون واقعه فوت پدر گوشزد وی گردید ببابل مراجعت نموده به تخت شهریاری بر آمد و رؤسای عساکر خودرا امر نمودکه اسیران یهود و فینقیّه و شام و مصررا ببابل آوردند و از این حوادث و وقایع درك عبارتی که در ۲ پاد ۱:۲٤ وارد شده است آسان خواهد بود که میگوید «در ایّام او نبوکدنصّر پادشاه آمد و یهویاقیم سه سال بندهٔ او بوده» و لقب پادشاه در بارهٔ وی اشاره بدانست که

رفعت و علوّشأن و درجهٔ وی بکجا خواهد رسید و سه سال مذکور از ٦٠٥ الی ٦٠٣ قبل از مسیح میباشد.

از آن پس یهویاقیم در سال ٦٠٢ بر وی عاصی شد و خداوند نیز جنگجویان کلدانیان و ارامیان و موآبیان و عمّونیانرا بر وی مسلّط گردانید ٢پاد ٢٤:٢٠ پس از آن نبوکدنصّر عساکر خودرا باورشلیم فرستاده یهویاقیم‌را اسیر و دستگیر نموده بالأخره ویرا رهائی داد (ملاحظه در یهویاقیم) و بعد از مرگ پسرش یهویاکین سلطنت نمود و نبوکدنصّر سه باره بر اورشلیم حمله برده آنرا محاصره نمود علیهذا یهویاکین و خانواده‌اش خودرا بدست نبوکدنصّر تسلیم نموده و او نیز شهررا مفتوح ساخته خانهٔ خداوند و قصر سلطنتی‌را متصرّف گشته همگی‌را ببابل باسیری برد ٢پاد ٢٤: ١٢-١٦ و متنیّا را بپادشاهی نصب نموده اسمش‌را بصدقیّا تبدیل کرد لکن بعد از ده سال عاصی شده سبب آن شد که نبوکدنصّر نوبت چهارم حمله‌ور شده پس از استیلای قحطی شدید و قتل دو پسر صدقیا در پیش روی پدر و کندن چشمهای صدقیا در ٥٨٨ قبل از مسیح ویرا باسیری ببابل برد ٢پاد ٢٥:٧ و امّا ارمیا که از غلبهٔ نبوکدنصّر نبوّت نموده بود ار ٢١:٣-٧ و٢٥:٩-١١ و٣٢:١-٤ در حضور وی محترم گشته ویرا از زندان بر آورده آنچه لازمهٔ تلطّف و مرحمت بود در حق وی معمول داشت.

امّا وقایع و حوادث چهار باب اوّل صحیفهٔ دانیال در ایّام نبوکدنصّر واقع گشت (ملاحظه در دانیال) و از جمله مطالبی که مؤیّد کلام دانیال میباشد که گفت «و پادشاه متکلم شده گفت آیا این بابل عظیم نیست که من آنرا برای خانهٔ سلطنت بتوانائی قوّت و حشمت جلال خود بنا نموده ام» دا ٤:٣٠ قولی‌است‌که میگوید «من خانهٔ عظیم که در وسط بابل است از برای دارالسّلطنهٔ خود بنا نهادم» و با وجودیکه آثار مسطوره امر دیوانگی پادشاه‌را بیان نمی‌نماید لکن از خود مطلب اشاره بان شده و مفهوم میگردد.

و رولنصن نوشته ای را خوانده است که میگوید «در مدّت چهار سال قلب من شاد نبود که در مملکت خود سکونت ورزم و بهیچوجه من‌الوجوه مایل به بناء عمده و مهمّی نبودم و در بابل از برای جلال اسم خود بنائی نکردم و در عبادت و پرستش مرودخ خدای قراتتی ننمودم و بر قربان‌گاههای وی قربانی نگذرانیدم».

علی الجمله نبوکدنصّر پادشاهی عظیم بود که دانیال ویرا ملك الملوك مینامد دا ٢:٣٧ وی بابل‌را با باغهای مرتفعه بر تپه‌های مصنوعی که بهیئت تپه‌های طبیعی ساخته بود از برای خوشنودی و نزهت خاطر زوجهٔ خود آراسته بود چه که زوجهٔ وی از شهر و مملکتی که دارای کوهستان بود آمده بود و این باغها از جملهٔ عجایب

دنیا محسوب بود و رودها و اصلهای بسیار از برای مشروب ساختن اراضی ساخت و از جمله مطالبیکه دلالت بر عظمت و اهمیّت بناهای وی مینماید آنستکه نه عشر آجرهائی که در بابل یافت شده اسم وی بر آنها مکتوبست لکن حاکم ظالم و سخت دلی بود چنانکه پسران صدقیارا در جلو چشم پدر مقتول ساخته و مجوسیان و ساحرانی‌را که بر تفسیر خوابهای وی قادر نه بودند امر بقتل نمود و اهالی‌را امر نمود که نفس ویرا عبادت نمایند و با وجودیکه وی پادشاه آسمانهارا پرستش مینمود دا ٤: ۳۷ گمان میرود که پادشاه آسمانهارا یکی از خدایان فرض مینمود نه اینکه ویرا خدای واحد میدانست و در سال ٥٦١ قبل از مسیح بدرود جهان گفت و مدّت سلطنتش ٤٤ سال بود.

نبوزرادان . (نبو رسولی‌را فرستاد) رئیس جلّادان نبوکدنصّر ۲ پاد ۲۵: ۸ و نیز سردار جلّادان در اورشلیم بود و حسب الامر پادشاه ارمیارا اکرام داشته توجه نمود ار ۳۹: ۱۱ و ٤۰: ۲ و پس از محاصرهٔ اوّل پنجسال گذشته بود که نبوکدنصّر صوررا محاصره کرده نبوزرادان باورشلیم آمد و هفت صد و چهل و پنج اسیر ببابل برد ار ٥۲: ۳۰.

نبوشزبان . (نبو مرا خلاصی می‌بخشد) رئیس خواجه سرایان نبوکدنصّر بود ار ۳۹: ۱۳.

نبیّه . زنان پیغمبران‌را نبیّه میگفتند اش ۸: ۳ و بعضی زنان دیگر هم مثل مریم خواهر موسی و هرون خر ۱٥: ۲۰ و دبوره داو ٥: ۱ و حنّه مادر سموئیل اسمو ۲: ۱ و حلده زوجهٔ شلّوم ۲ پاد ۲۲: ۱٤ و حنّه دخت فنوئیل لو ۲: ۳٦ و دختران فیلیپس اع ۲۱: ۹ نبّوت مینمودند.

نبی نبیون . نبّوت لفظی است که مقصود از آن اخبار از خدا و امورات دینیّه بتخصیص اخبار از امور آینده میباشد. مثلاً هارون نبی خوانده شده زیرا که بواسطهٔ فصاحت و نطّاقیش از جانب موسی خبر میداد و تکلم مینمود خرو ۷: ۱ پیغمبران یا انبیای عهد عتیق همواره از شریعت موسوی سخن میراندند و از آمدن مسیح نبّوت مینمودند و چون در ایّام سموئیل نبی کاهنان از تحصیل و تعلیم و تعلّم کناره جستند و رغبتی در تحصیل علم نداشتند بدانواسطه آن حضرت در رامه تاسیس مدرسه فرمود اسمو ۱۹: ۱۹-۲٤ و شاگردان آنمدرسه باسم پسران انبیا مفتخر گشتند و از اینجا سموئیل باحیا کردن شریعت شهرت نمود و اسم حضرتش با اسم موسی و هارون مذکور گردید مز ۹۹: ٦ ار ۱٥: ۱ اع ۳: ۲۲-۲٤ و مدارس چندی بدینگونه در بیت‌ایل ۲ پاد ۲: ۳ و اریحا ۲ پاد ۲: ٥ و جلجال ۲ پاد ٤: ۳۸ و سایر اماکن ۲ پاد ٦: ۱ تأسیس گشت و رئیس اینمدرسهٔ پیغمبرانرا پدر نامیدند اسمو ۱۰: ۱۲ و آقا گفتند ۲ پاد

۳:۲ در این مدارس تفسیر تورات و موسیقی و شعر تعلیم داده میشد بدین لحاظ انبیا غالباً شاعر و اغلب ایشان آلات موسیقی‌را مینواختند خرو ۱۵:۲۰ داو ۴:۴ و۵:۱ و اسمو ۱۰:۵ و۲ پاد ۳:۱۵ و ا تو ۲۵:۶ و فایدهٔ اینمدارس این بود که طلّاب‌را از برای تعلیم مردم تربیت نمایند و حاضر کنند و معیشت این انبیا خیلی ساده بود ۲ پاد ۴:۱۰ و۳۸۰

و غالباً عابد وار زیست مینمودند ا پاد۱۷: ۵ـ۷ و مت ۳:۴ یا اینکه گردش نموده در منزل اتقیا و مؤمنین میهمان میشدند ا پاد ۸:۱۷ و۲ پاد ۴:۸ـ۱۰ و ظاهراً تمام اشخاصی که در آنمدارس تعلیم میافتند اختیار بر اخبار از مستقبلات نداشتند بلکه این مطلب باشخاصی اختصاص داشت که خداوند بر حسب اقتضای وقت اختیار میفرمود و آنهارا به تربیت فوق العاده تربیت میفرمود و برخی از آنهارا مخصوصاً مهبط وحی قرار میداد که ابداً قبل از آن تعلیمی نیافته و در مدرسه داخل نشده بودند مثل عاموس که شبان بود و انجیرهای بریّ‌را می‌چید عا ۷:۱۴۰

و نبّوت‌را اقسام بسیار بود منجمله خواب دیدن دا ۲: و مکا ٦: حز ۱: و تبلیغ ا پاد ۱۳:۲ـ۲۲ و اسمو ۳: و بسیار از اوقات پیغمبران امورات آینده‌را بدون تمیز زمان مشاهده مینمودند چنانکه حوادث وقایع قریب العهد یا بعید العهد بیکسان بنظرشان میامد مثل نجات یهود از آشوریان اش ۱۰: و خلاصی دنیا بواسطهٔ مسیح اش ۱۱: و مثل غلبهٔ اسکندر کبیر یا آمدن مسیح زك ۹: و مثل واقعهٔ افاضهٔ روح القدس در روز پنجاهم بروز قیامت یوئیل ۲:۲۸ـ۳۲ و اع ۲:۱٦ـ۲۱ و از این قبیل مشتبه شدن خرابی اورشلیم به حوادث روز جزا مت ۲۴ و ۲۵۰

و قصد از بعثت انبیا این بود که مشیّت حضرت الهی‌را اعلام کرده شئون دینی‌را اصلاح نمایند ۲ پاد ۱۷:۱۳ ار ۲۵:۴ و مخصوصاً قصد عمده و کلّی انبیا اخبار از آمدن مسیح و خلاصی عالم بوده است و ایشان آن قوهٔ فعّاله و مؤثره‌ای بودند که قوم‌را به راه راست هدایت مینموده‌اند و مداخلهٔ عظیم در امورات سیاسیّه داشته اند و علاوه بر نبّوات وارده بعضی از جاهای کتب مقدّسهٔ تاریخی ۱٦ سفر مخصوص که منسوب بشانزده نبی مخصوص میاشد داریم که در جزو قوانین محسوب و در ضمن اسفار قانونی گذاشته شده است۰

و از برای ایلیا و الیشع نبی کتاب مخصوصی نیست بلکه اقوال و فرمایشات و اعمال ایشان در ضمن کتب پادشاهان مکتوب و مندرج است۰ و اسامی پیغمبرانی که مصنّف کتاب بودند از قرار ذیل است : یونس یوئیل عاموس هوشع اشعیا میکا ناحوم صفنیا ارمیا حبقوق دانیال عوبدیا حزقیال حجی زکریا ملاکی و بر حسب آنچه که یهود

میگویند علاوه بر شانزده نبی مسطور فوق سی و دو تن نبی و پنج تن نبیّه هم بوده است .

نعینیم . (اشخاص مقدّس) طبقه‌ای از خدمتکاران دینی است و با کاهنان و لاویان و دربانان و مغنّیان نیز مذکورند ۱تو ۲:۹ عز ۲۴:۷ و در کوه ساکن بودند نح ۲۱:۱۱ و از ایشان بهیچ وجه خراج و باج و جزیه نمیگرفتند عز ۲۴:۷ و از قرار معلوم خدمت آنها نسبت بخدمات لاویان پست‌تر و سبك‌تر بود و برخیرا گمان چنان است که جبعونیان که یوشع ایشانرا چوبکش و سقّای جماعت قرار داد یوش ۲۷:۹ و همچنین از پنجاه نفر از اسیران عد ۴۷:۳۱ که معیّن شدند که با لاویان نگاهدارندگان احکام الهی معیّن باشند، کارهای ایشان شبیه بکارهای نتنیم بود لکن ایشان‌را در آنوقت نتینیم نمیگفتند بلکه این اسم در ایّام داود شهرت یافت عز ۲۰:۸ لکن نمیدانیم که آیا طبقهٔ مسطوره باین اسم نامیده شد یا اینکه کار ایشان شبیه به کار نتینیم بود .

نتنائیل . (خدا داد) اسرائیلی حقیقی که در او مکری نیست یو ۴۷:۱ مسکنش در قانای جلیل بود یو ۲:۲۱ و فیلیپس ویرا بنزد مسیح آورده باوجودیکه اوّل باور نکرده گفت مگر میشود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود یو ۴۶:۱ لکن چون مسیح ویرا خبر داد که قبل از آنکه مسیح‌را دیده باشد مسیح ویرا در زیر درخت دیده است ایمـان آورد و اعتراف بابن‌اللّهی مسیح نمود و اسمش در اناجیل جز در یوحـنّا یافت نمیشـود و چـون یوحنّا برتولماوس‌را ذکر نمی‌کند برخیرا گمان چنان است که وی نتنائیل بوده است.

نجات . نجات دهنده . اینلفظ در عهد عتیق در بارهٔ اشخاصی گفته میشود که خدای تعالی مخصوصاً آنهارا بدرجه ای رسانیده و اقتداری بخشیده که اسباب نجات و کامیابی قوم توانند شد مثل یوشع بن نون که اسمش با سم مبارك عیسی یکی است و داوران نح ۲۷:۹ و یربعام. دوّم ۲پاد ۵:۱۳ و اینلفظ بارها نسبت به خود یهوه نیز استعمال شده است اش ۳:۴۳ و۱۱ و۲۱:۴۵ و۱۶:۶۰ و۱۷ چه که از او نجات روحانی از گناه‌را همواره طالب و منتظر بودند مز ۸:۳۹ و ۹:۷۹. ولی این مسئله بطور مخصوص و اعلا درجه به خداوند ما عیسی نسبت داده شده زیرا بر حسب قول فرشته آن حضرت آمد تا قوم خودرا از گناه نجات بخشد مت ۲۱:۱ بنا بر این عیسی خوانده شده یعنی نجات دهنده یو ۴۲:۴ اع ۱۲:۴ و۳۱:۵.

نجاست. آب نجاست. ملاحظه در آب.

نجّار . اوّل دفعه که صنعت نجّاری مذکور است در فقرهٔ کشتی سازی نوح است پید ۱۴:۶ـ۱۶ و از اینقرار چنان معلوم میشود که صنعت مرقومه در آن ایّام در نهایت نیکوئی و استحکام بوده و چون اسرائیلیان آلات و ادوات چادر جماعت‌را

میساختند نجّاران ماهررا بکار داشتند خرو ۲۳:۲۵ و۲۷:۰۸ و بسیار اوقات درکتابهای تاریخ بعمل نجّاری اشاره رفته است امّا داود ۲سمو ۱۱:۵ و سلیمان ۱پاد ٦:۵ نجّارانرا از صور آوردند. و یوسف شوهر مریم هم نجّار بود مت ۵۵:۱۳ و خداوند ما هم بدین شغل مشغول بود مر ۳:٦ و چون خداوند و منجی ما از عمل دستی عار نداشت علی‌هذا سرمشقی از برای متابعان گشته همواره از اعمال دستی معزّز و مکرّم میاشد.

نجس. ملاحظه در پاك.

نجی. (درخشنده‌گی) پسر داود و جد مسیح بود لو ۳:۲۵ و محتمل است که همان شخصی باشد که در ۱تو ۲۲:۳ و۲۳ نعریا خوانده شده است.

نحشتان. (از مس) اسم ماری است که موسی در دشت بر پا نمود عد ۸:۲۱ در ایّام حزقیا ۲پاد ٤:۱۸ و حزقیا آنرا بسوهان سائید چه که مردم بدو بخور میسوزانیدند.

نحلال. طبعاً به نهلال خطا ورزید یوش ۳۵:۲۱ (ملاحظه در نهلال).

نحلامی. لقب شمعیا است ار ۳۱:۲۹ و ۳۲ و نسبت آیهٔ مذکور معلوم نیست که آیا مقصود محلّ یا قصد از اشخاص محتلمه ایست که ارمیا آنهارا تخویف مینماید.

نحلیئیل. (وادی الهی) یکی از منازل بنی اسرائیل است که در میانهٔ متانه و باموت واقع بود عد ۱۹:۲۱ و احتمال میرود که در وادی ارنون که همان زرقاء معین است بوده.

نحمیاه. لفظ نحمیاه بمعنی تسلّی یافته از یهوه میاشد او پسر حکلیا برادر حنّانی از سبط یهودا بود نح ۱:۱ـ۲ و۷:۷ و محتمل است که از طایفه ملوك بوده در بابل در مدّت اسیری متولّد گشت و در شوش به منصب ساقی‌گری پادشاه ایران اردشیر دراز دست منصوب شد و حالت مصیبت آمیز مهاجرین بنی اسرائیل‌را که پیشتر باورشلیم مراجعت کردند به حضور خدا در دعای تائبانه با الحاح آورد. بالأخره از پادشاه ایران در خواست نمود که اورا اذن دهد که باورشلیم برود و در بنای آن امداد کند بدانواسطه در سال ۲۰ اردشیر و تخمیناً ٤٤٤ سال قبل از مسیح به حکومت آنجا فرستاده شده توجّه مخصوص خودرا بعمل عظیم و لازم یعنی در بارهٔ بنا کردن حصارهای شهر مصروف داشت و دشمنی سامریان که سابقاً از آن سبب مهاجرین اذیّت میدیدند در این وقت بیشتر گردیده در تحت توجّه سنبلّط حکمران باستصواب حیله و کذب حتّی الأمکان موانع بسیاری در راه یهودیان انداختند بحدّیکه به عمله جات در حین کار کردن حمله‌ور شدند بدانواسطه نحمیاه آنهارا امر فرمود که اسلحه بدست گرفته به کار مشغول شوند با وجود این در عرض

یکسال عمل خودرا بانجام رسانیدند او در این کار عظیم و در حکومت و غیرت روحانی و بیغرضی و جرأت و کرامت و محبّت نسبت بقوم و شهر خدا و هم در دعای دائمی خود و اعتماد کامل بر امداد الهی به تاج کامیابی سر افراز گردید و دوستان امین هم همراه داشت خصوصاً عزرا نح ۱:۸ و۹ و۱۳ و۱۲:۳۶۰ اصلاحات شهریّهٔ بسیاری مقرّر نمود و تخمیناً در سال ۴۳۲ قبل از مسیح ببارگاه بابل بسر عمل خود مراجعت نمود نح ۶:۲ و۱۴:۵ و۱۳:۶ امّا بعد از چند سال دیگر باز باورشلیم طلبیده شد تا بعضی از مطالب مختلفه از قبیل ترك عبادت در هیکل و نگاه نداشتن روز سبت و نکاح کردن زنان بت پرست و غیر ذلك را که در تزاید بود اصلاح نماید و یهودیانیرا که زنان بت پرست‌را نکاح کرده بودند مجبور کرد که یا آن زنان‌را ترك کنند و یا خود از وطن خارج شوند و محتمل است که این خروج که نا چار بعضی از کاهنان اختیار نمودند سبب بنا کردن هیکل بر کوه جرزیم و باعث بر پا شدن پرستش بقاعدهٔ سامریان شده باشد٠ هیکل و دیوارهای شهر که دو باره تعمیر یافته بود بطور متیقّن دو باره تقدیس شد و او ربا خواری و ضبط اموال فقرا را موقوف کرده فقرا را انفاق نمود و برای خدمت هیکلی تهیه دید و در تمامی امور سر مشق حکّام بود٠

کتاب نحمیاه محتوی تاریخ تمامی اینوقایع است که در هنگام بسر آمدن عمر طویلش گویا در سال ۴۰۰ قبل از مسیح تصنیف نمود و مثل تتمّهٔ کتاب عزرا است و بعضی از متقدّمین آنرا کتاب دوّم عزرا خوانده اند٠ قدری از آن مثل است ۹:۸ و۱۲:۱–۲۶ و مینماید که از ثبتهای دولتی استنساخ شده و احتمال میرود که ذکر یدّوع کاهن بزرگ و بعضی از اسامی آخر سلسلهٔ داود ۱۲:۱۰–۲۲ بتوسّط مصنف الهام یافتهٔ دیگری بعد از زمانی نوشته شده باشد اینکتاب محتوی بر اخبار بیان محلّ اورشلیم و نسب نامهٔ عبریان مشهور و اصناف و رسوم قوم اوست و ختم کتب تاریخی عهد عتیق میباشد٠

نخست زادگان.ایشانرا بر سایر برادران امتیازات بسیار بود که در محلّ خود خواهد آمد مثلاً در صورت استحقاق امتیازات در قسمت اموال بر سایرین تفوّق داشته دو بخش میبایست ببرد تث ۱۷:۲۱ و الاّ از جمیع حقوق نخست زادگی عاری خواهد بود چنانکه برای عیسو و راوبین واقع شد پید ۲۹:۲۷ و ۱تو ۱:۵ و۲ و نیز میبایست که یك قسمت از سایر برادران خود بیشتر به‌برد تث ۱۷:۲۱٠ و گذشته از اینها میبایست نخست زادگان برای خداوند تقدیس شوند خرو۲۹:۲۲ بنابراین خداوند لاویانرا برگزید تا در عوض نخست زادگان قوم اورا خدمت نمایند و چنانکه مذکور شد قوم میبایست برای هر سری پنج شاقل نقره تقدیم نمایند و نخست زادگان پادشاهان

اسرائیلیانند· بعد از پدر خود بر اریکهٔ شهریاری نشیند ۲تو ۳:۲۱ و٤· لکن اینمطلب شایع و معمول نبود زیرا که سلیمان و یهوآحاز و ابیا جانشین پدر خود شدند در صورتیکه نخست زاده نبودند ۲ پاد ۳۱:۲۳ ۱تو ۱٤:۳ ۲تو ۱۱:۱۸_۲۲·

و چون امر نخست زادگی در میان یهود بسیار اعتبار و اهمیّت داشت لهذا هر امر معتبر و مهمی‌را نخست زاده خطاب مینمودند ·

نخست زاده. قوم یهودرا عادت این بود که هر نخست زادهٔ مذکّررا برای خدمت خداوند تقدیس مینمودند واینمطلب تذکره ای بود از کشتاریکه خداوند بر نخست زادگان مصر وارد آورده و نخست زادهٔ اسرائیلیانرا بسلامت نگاه داشت خرو ۱۳: ۱۲ و چون لاویان تعیین یافتند اینحکم منسوخ گردید و در عوض هر باکره لاوئی را برای خدمت خداوند تقدیس مینمودند·

و چون لاویان‌را شمارهٔ نخست زادگان ذکور از عدد ایشان بیشتر میشد اسرائیلیان برای هر سری پنج شاقل نقره که تخمیناً نصف لیرهٔ انگلیسی میباشد فدیه میدادند امّا نخست زادهٔ حیوان نیز برای خداوند مقدّس بود که نه جدا میشد و نه تبدیل می‌گشت مگر در صورتی که از حیوانات غیر طاهر می‌بود و صاحبش میخواست که اورا جدا کند و اگر نمی خواست فروخته یا کشته یا بدل میشد خرو ۱۳:۱۳ لا ۲۷:۲۷·

نکو . یکی از فراعنه و پسر پسامتیک و مؤسس دولت طبقهٔ بیست و ششمین در سال ٦۱۲_۵۹٦ قبل از مسیح و اوست که تجارت مصریانرا وسعت داده کشتیهای تجارتی و جنگی شبیه به کشتیهای سور ساخت و ترعه‌ای که دریای مدیترانه‌را بدریای احمر اتّصال میدهد کند· هیرودوتس مینویسد که در کندن ترعهٔ مسطوره ۱۲۰،۰۰۰ مرد مردند و نکوه از انجام رسانیدن آن پشیمان شده بدینقول متعذّر شد که کهنه مرا از عاقبت وخیم اینکار ممانعت نموده اند چه که چون بانجام رسد سودش به بربریان رسد و چون دست از کار حفر بر داشت به بنای کشتیها پرداخته دسته‌ای در تحت ریاست فینیقیان باطراف افریقا فرستاد و مدّت سه سال در اینمقصد صرف نمود و با شهریار آشور رزم داد لکن نبوکدنصّر ویرا در نزدیکی کرکمیش در سال ٦۰۵ قبل از مسیح هزیمت داد و در این اثنا یوشیا در مجدّو بوی بر خورده یوشیا به‌تیر مقتول گردید و چون نکوه از جنك مراجعت نمود یهواحاز بن یوشیارا که بجای پدر صاحب تاج و افسر شده بود معزول و برادرش الیاقیمرا بجایش بر قرار داشته اسمش‌را به یهویاقیم تبدیل نمود ۲تو ۳٦:٤·

نوحه گری. قصد از زاری کردن و گریستن بر میّت و یاد آوردن محسّنات اوست وعبرانیان‌را عادت این بودکه با نهایت غم و غایت اندوه بر میّت بگریند و لباس

خودرا دریده روی خود خراشیده و روزه دارند ۲سمو ۱۲:۱ و بر زمین خوابیده ۲سمو ۱۶:۱۲ و باتیغ سر و ریش خودرا چیده یا تراشیده بدن‌خودرا مجروح‌میساختند لا ۱۹: ۲۸ و ۵:۲۱ تث ۱:۱٤ ار ٦:١٦ چنانکه در بعضی از شهرها فعلاً باز معمول است.

و ایّام نوحه‌گری هفت روز بود ولی از برای شرفاء و بزرگان همچو موسی و هارون ۳۰ روز نوحه‌گری می‌کردند اعد ۲۹:۲۰ تث ۸:۳٤ و نوحه بر پسر یگانه خیلی سخت و تلخ بود زك ۱۰:۱۲.

لکن کاهنانرا جایز نبود که نوحه‌گری کنند مگر از برای خویش و پیوندی که در درجهٔ اوّل میبود و قرابت تام میداشت و از برای کاهن اعظم جایز نبود از برای کسی نوحه و ندبه کند و در مدّت نوحه و زاری در خانه مانده بر روی زمین غذا میخوردند و طعام ایشان ناپاك و ابدان ایشان ناپاك بود هو ٤:٩ و صورت‌های خودرا میپوشانیدند و از مباشرت اعمال و خواندن شریعت حتی از نماز هم دست میکشیدند و لباس نمیپوشیدند و رختخواب خودرا بی ترتیب نگاه میداشتند و خودرا نمی‌آراستند و به حـمّام نمیرفـتند و کسی‌را تحیّت و سلام نمیگفتند وکسی هم حق جواب و سؤال با ایشان نداشت و جز جواب صحبت ایشان را نمیداد ایّوب ۱۱:۲ـ۱۲ و رفقای ایشان فقط ایشانرا دیده تعزیت می‌گفتند وخوراکی از برای ایشان می‌بردند و عادی بودند که از برای نوحه‌گری بر بام بر آیند اش ۳:۱۵ و بقبرستان نیز از برای همین مطلب میرفتند یو ۳۱:۱۱ و هر قدر که به قبری گذر میکردند نمازی که مقصود از قیامت اموات بود می‌خواندند و در ماتم وماتمخانه لباس خشن و زبر می‌پوشیدند و از قرار اینها مخصوص به همان زمانها بوده است ۲سمو۳۱:۳ و زنان‌را از برای گریستن اجیر میکردند که بر میّت بگریند و نوحه کنند و نیز اشخاصی‌را که اسباب طرب نوازند اجیر مینمودند ار ۱۷:۹ مت ۲۳:۹.

نذر . بر خود واجب کردن فعل مباحی است محض تعظیم خدا یتعالی و اوّل نذری که در کتاب مقدّس مذکور است نذر یعقوب است که هنگام فرار خود بفدان ارام بر خود واجب کرد پید ۲۰:۲۸ـ۲۲ و ۱۳:۳۱ و نذر کننده در نذر خود آزاد است و لکن شروط نذررا چنانکه در عد ۲:٦ـ۲۱ و داو ۳۰:۱۱ـ٤۰ مز ١٤:١١٦ و اع ۱۸:۱۸ مذکور است بابد بجا آورد.

نذیر . شخصیّت که در تحت نذری باشد و شروط نذر در اعد ۲:٦ـ۲۱ به تفصیل بیان شده است منجمله آنکه از برای نذیره جایز نبود که از ثمر تاك یا آنچه که از آن بعمل آمده بخورد ومیبایست موی خودرا نچیند و ریش خودرا نتراشد و نزد میّت نه نشیند اگر چه پدر یا مادرش باشند و اگر چنانچه اتفاقاً شخصی در نزد او می‌مرد واجب بود که در این حال سر خودرا

تراشیده نذر خودرا تجدید نماید و پس از اتمام نذر میبایست که نذیره با قربانی در هیکل در آمده به حضور کاهن برود و کاهن موی ویرا به چیند و بتراشد و از آن پس از نذر خود آزاد میبود و بعضی از والدین اولاد خودرا در تمام مدّت عمرشان نذیره قرار میدادند مثل شمشون داو ۱۳:۵ و سموئیل اسمو ۱:۱۱ و یوحنّای تعمید دهنده لو ۱:۱۵.

و برخیرا گمان چنان است که پولس هم نذیره بود زیرا که میگوید سر خودرا بواسطه‌ای در کنخریا تراشیده اع ۱۸:۱۸ امّا خود پولس شخص مسیحی‌را ترغیب مینماید که جسد خودرا همچو قربانی زنده مقدّس نزد خداوند ببرد روم ۱۲:۱.

نرجس — نرگس . معروف است. گل سفیدی است که در سواحل شام و فلسطین در میانهٔ شکاف سنگها روید و خیلی معطّر است سرود ۲:۱ اش ۳۵:۱.

نرجل شراصر . (امیر آتش) اسم دو نفر از امراء بابل است ار ۳۹:۳ و۱۳ که با نبوکدنصّر هنگامیکه بر صدقیا لشگر میکشید مرافقت میداشتند که دوّمین رئیس مجوسیان بوده و شاید همان نریکلسّر باشد که دخت نبوکدنصّررا تزویج نموده پس از فوت پدرزن خود بر تخت پادشاهی نشست و قصریرا در بابل در میان بناهای شهر قدیم یافته اند که اسم نریك‌کسّر بر بعضی از آجرهای آنجا مکتوب است.

نردبان . پید۲۸:۱۲ قصد از این خرابی که در آیه داده است این است که عنایت مخصوصه خدا در عقل یعقوب تأثیر کاملی بنماید و نرد بان مرقوم واسطهٔ اتّصال آسمان و زمین‌بوده و ملائکه بر آن محض خدمت انسان صعود و نزول مینمودند و خداوند بر سر نردبان ایستاده بود. بعضی بر آنند که قصد از لفظ نردبان انسانیّت مسیح است که آسمان و زمین‌را بیکدیگر اتّصال میدهد یو ۱:۵۱.

نرکسّوس . (نرجس) مسیحی بود در روم که پولس ویرا سلام می‌فرستد روم ۱۶: ۱۱.

نسر . در کتاب مقدّس مذکورست و منحصر بیك جنس نیست بلکه بر عقاب و نسرهای حقیقی اطلاق میشود و از جمله پرندگان نجس بود لا ۱۱:۱۳ تث ۱۴:۱۲ و تمامی مرغهای نسر تند پروازند تث ۲۸: ۴۹ که در هوا بالا روند ام ۲۳:۵ و۳۰: ۱۹ اش ۴۰:۳۱ و در مواضعی که تخم گذارند بسختی بدانها توان رسید ایّوب ۳۹:۲۷ــ۳۰ ار ۴۹:۱۶ و بسیار تیز چشم میباشند امّا عبارتی که در میکا ۱:۱۶ وارد است که «گری سر خودرا مثل کرکس زیاد کن» اشاره بعقاب میباشد که گردنش کلّیّة از پر خالی است امّا «مرغ شکاریرا از مشرق» که در اش۴۶:۱۱ وارد است او نیز مقصود از عقاب میباشد که بر علمهای ایرانیها منقوش بود وعبارتی که در مز۱۰۳:۵:



شتر مرغ

۵ وارد است «تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود» اشاره بعمر این حیوان میباشد امّا عبارتی که در میگوید «شمارا با بالهای عقاب حمل نمودم» خرو۱۹ :٤ حمل بر مجاز است و آنچه که در تث ۳۲ :۱۱ وارد است «مثل عقابیکه آشیانهٔ خودرا حرکت دهد و بچّه‌های خودرا فرا گیرد و بالهای خودرا پهن کرده آنهارا بر دارد و آنهارا بر پرهای خود بر دارد» اشاره بکثرت توجّه و اعتنائی میباشد که این حیوان در تعلیم و تربیت اطفال خود در پرواز دادن و صید نمودن دارد بطوریکه شخص گمان میکند که وی جوجه‌های خودرا بر دوشهای خود بر داشته است و حال اینکه یا در پهلو و یا در زیر ایشان پرواز میکند٠

نسروك . عقاب بزرك٠ یکی از خدایان آشور است که ویرا در نینوی هیکلی بود و ادرملّك و شراصّر پدر خود سنخاریب‌را در آنجا بقتل رسانیدند ۲پاد ۱۹ :۳۷ اش ۳۷ :۳۸٠

بعضیرا گمان چنان است که هیئت این بت بطوریکه در آثار مشاهده شده است شبیه انسانی است که با سر و بالهای عقاب میباشد و دیگران‌را عقیده بر این است که آشوریان کبوتر نوح‌را که در تقالید ایشان مذکور است و اشاره بطوفان میباشد خدا قرار داده ویرا باسم نسروك مسمّی نموده همی‌پرستیدند.

نشأن . (نمونه یا دلیل) پید ۱۲:۹ و ۱۳ و۱۷:۱۱ خرو ۱۲:۳ اش ۱۸:۸ و علامتی که خارق عادت و طبیعت باشد لو ۱۱:۲۱ و۲۵ و یا معجزه که چون آیت الهی بود در خرو۴:۷ــ۹ مر۸:۱۱ نشانهای عهد عتیق بالتّساوی داده نشدند ولی مخصوصاً در سه وقت بسیار بودند من جمله در وقت استخلاص بنی اسرائیل از مصر و اقامت دادن در فلسطین و زمان ارتداد ایشان در عصر ایلیا و الیشاع و در زمان اسیری ایشان در عصر دانیال معجزات و خوارق عادات مسیح در کتاب اشعیا ۷:۴۲ و مت ۱۷:۸ خبر داده شده است مقابل‌کنید سؤالات شاگردان یحیی و معجزاتی که مسیح در جواب ایشان ظاهر ساخت لو ۱۹:۷ و۲۳ مت ۲۳:۱۲ یو ۳۱:۷ بدیهی است آنانیرا که نویسندگان انجیل نوشته اند فقط نمونه از بسیاری است مت ۲۳:۴ و۱۶:۸ لو ۶:۱۷ــ۱۹ یو ۲۳:۲ قصد از نشانهای آسمانی حرکات و حالات کواکب است که ساحران بت پرست به خیال خودشان از آن‌ها خبرهای قبل از وقوع میافتند و استنباط میکردند اش ۲۵:۴۴ ار ۲:۱۰.

نصیب . (تمثال) یکی از شهرهای یهود است یوش ۴۳:۱۵ که باقعیله و اگزیب و مریشه مذکور است اوسیبیوس و جرم گویند که نصیب فیمابین الیوتروپولس و حبرون بمسافت ۶ میل تا هفت باو‌لی مانده واقع است که همان بیت نصیب حالیّه است و خرابه‌های بسیار وسیع از قبیل بن و ستونهای شکسته و سنگهای بنا و برجهای مربع که طول هر طرفی ۶ قدم است در آنجا دیده شود.

نطوفه . (منقّط و خالخال) شهریست ظاهراً در یهودا که اسمش در جدول اسمهای اشخاصیکه با زروبابل از بابل مراجعت نمودند مذکور است عز ۲۲:۲ نح ۲۶:۷ و ۱ اسدراس ۱۸:۵ و لکن نطوفه از شهرهای قدیم بود زیرا که دو نفر از سپه سالاران سپاه داود نطوفاتی بودند ۱ تو ۲۷:۱۳ و۱۵ و لاویان نیز در دهات نطوفاتیان ساکن بودند ۱ تو ۱۶:۹ و لاویان مذکوره غالباً از مغنّیان بودند نح ۲۸:۱۲ و ظاهراً شهر مسطور در نزدیکی بیت‌لحم بوده است نح ۲۶:۷ و فاندیفیلدگمان دارد که انطونه یاام طوبه که بمسافت ۲ میل بشمال شرقی بیت‌لحم واقعند همان نطوفه بوده اند.

نظر ظاهر . (حکام عبرانی) مأمور و مکلّف بودند که حکمهای خودرا بر حسب حق و عدالت بدهند و ابداً نظر و توجه

ایشان بدولت و تأثیرات و زیر دستی و بالا دستی اشخاص نسبت بیکدیگر نباشد لا ۱۹: ۱۵ تث ۱۶:۱۷ و۱۹ ام ۲۳:۲٤ و خدای تعالی نیز بدین گونه حکم میفرماید و او تعالی‌را هرگز نظر بظاهر نیست بلکه نظر بقلوب اشخاص دارد اع ۳٤:۱۰ روم ۲:٦ــ ۱۱ اسمو ۷:۱٦ علیهذا بنی نوع بشر نیز نسبت برفقای خود باید به همین وضع سلوك نمایند و هرگز نظر بتوجّه التفات توان گران یا تاثیرات شخصیّه نداشته باشند که اینگونه مسائل بر حسب کتاب مقدّس ممنوع است ام ۲۱:۲۸ یع ۱:۲ــ۹ یهودا ۱٦:۰

نعرات . (دختر) شهری از شهرهای افرائیم است که از قرار معلوم در وادی اردن در بالای اریحا واقع بوده است اوسیبوس گوید که نعرات همان ده اورات است که پنج میل از اریحا دور میباشد اوسیبوس گوید که هیرودیس از نعره اب از برای آبیاری درخت خود برد.

وکاندرگمان میبرد که نعرات در نزد العوجه در نزدیکی اریحا واقع چه که در آنجا خرابهٔ بسیار و دارای قناة قدیمی نیز هست یوش ۷:۱٦ .

نعران . (تازه سن) شهریست در افرائیم ۱تو ۲۸:۷ و دور نیست که همان نعرات حالیّه باشد.

نعل . (ملاحظه در لباس).

نعالی . (لقب) صوفر است که یکی از رفقای ایّوب بود ایّوب ۱۱:۲.

نعمان . (صاحب نعمت) رئیس سپاه شهریار آرام که بمرض برص مبتلا بود ۲پاد ۱:۵ زوجهٔ نعمان‌را کنیزگی یهودیّه بود و چون نعمان را بآفت برص گرفتار دید با خاتون خویش گفت بهتر است که مولای ما بملك اسرائیل بنزد الیشع نبی رفته شفا یابد نعمان از شنیدن اینمطلب تدارك سفر دیده سفارش نامه از شهریار آرام گرفته بسامره بحضور ملك اسرائیل شتافت و چون شهریار اسرائیل نامه بر خواند از خطر اندیشیده با خود گفت دور نیست که شهریار آرام بهانه جوئی نموده در پی آنستکه با من جنك نماید چه که شاید پیغمبر ویرا شفا ندهد و چون این خبر بسمع مبارك الیشع رسید کس نزد پادشاه گسیل کرده گفت ملك را بگوی مترس و نعمان‌را بدینجا گسیل فرما بنا بر این نعمان به حضور الیشع شتافت آن حضرت نخواست که با وی روبرو شود علیهذا خادم خودرا بدر فرستاده در حالتیکه نعمان در کالسگهٔ خود سوار بود ویرا گفت پیغمبر میفرماید الان رفته هفت کرّت خود را در آبهای اردن شستشو ده که شفا خواهی یافت نعمان از شنیدن این مطلب خشمناك شده این فرمایشرا و قری ننهاد و از شستشوی در اردن امتناع جسته گفت آیا ابانه و فرفر نهرهای دمشق از جمیع نهرهای اسرائیل بهتر نیستند لکن ملازمانش ویرا بر شنیدن و امتثال فرمان پیغمبر ترغیب نمودند علیهذا بعد از هفت

کرت شستشو گوشت بدنش چون گوشت طفل تازه گردید ۲ پاد ۱٤:۵ بدین لحاظ نعمان با خود اندیشید که هدیهٔ امتنانی به خدمت الیشع فرستد لکن پیغمبر از قبول هدیه امتناع نمود. و چون نعمان مراجعت نمود جیحزی خادم الیشع وی‌را تعاقب نموده کذباً ویرا گفت که پیغمبر هدیه‌را می‌خواهد پس نعمان هدیه ای بسزا برای وی داد چون مراجعت نمودآن حضرت ویرا سرزنش کرده بواسطهٔ این رفتار قبیح و نسبت کذب بمولای خود ویرا توبیخ فرموده گفت برص نعمان بتو و نسل تو خواهد رسید و فوراً از حضور آن حضرت مبروص بیرون شتافت علی الجمله نتیجهٔ اینکار آن بود که نعمان مؤمن گردید براینکه خدای اسرائیل نه تنها لایق عبادت است و دو بار از خاک بلاد مقدّسه از برای بنای مذبحی از برای خداوند بشهر خود حمل نمود خرو ۲۰:۲٤ و با خود عهد نمود که جز بخدای اسرائیل قربانی نگذارند و لکن از الیشع در خواست نمود که بنزد مولای خود شده چون وی بهیکل رمون در آید نعمان نیز در سجده برمّون ظاهراً مرافقت نماید و امّا قلب وی جز خدای اسرائیل‌را نپرستد و آن حضرت ویرا با لصّراحه جواب نداد بلکه فرمود برو بسلامت و مسیح نیز بشفای نعمان اشاره فرموده است لو ٤:۲۷ و هم چنین اینمطلب در دمشق معروف بود چه که در آنجا خانه از برای مبروصین هست که آنرا خانهٔ نعمان گویند.

نعومی . (سرورمن) زوجهٔ الیمالك و مادر شوهر روت که با دو پسر خود بسبب شدّت قحط و غلا از یهودیّه رهسپار موآب گشت رو ۱:۲.

پس از آن الیمالك و پسرانش جهان‌را بدرود گفته زنان خودرا بیوه گذاردند و چون مدّت قحط و غلا سپری شد نعومی بوطن خود مراجعت نموده و عرفه در موآب توقف نمود و روت به همراهی مادر شوهر خود راه پیش گرفت و بملك اسرائیل مراجعت کرد و چون نعومی به بیت‌لحم داخل شد ارادهٔ آن داشت که ماره یعنی تلخ روزگار خوانده شود و حکایت روت و حکمتی که مادر شوهرش در بارهٔ عروس خود بکار برد در کتاب روت مفصّلاً مسطور است.

نعناع . معروف است. و بر دو قسم میباشد دشتی و اهلی همان نعنای سبز است که در باغچه‌ها میکارند و از جمله سبزیجات خوردنی است که عبرانیان عشر آنرا میدادند مت ۲۳:۲۳ و هم عشر سایر سبزیجات‌را میدادند تث ۱٤:۲۲.

نعیئیل . (مخزون از جانب خدا) موضعی است بر حدود اشیر و نفتالی یوش ۱۹:۲۷ که در میانهٔ یفتحئیل و کابول واقع است و دور نیست که همان میعار باشد و آن قریه ایست که در سر دو قریهٔ مذکور واقع شده و کاندر گمان دارد که نعی‌ئیل همان یعانین

است که بمسافت ١٦ میل شرقی قیصریّه میباشد٠

نفتالی . (دو کشتی گیری) و نفتالیم نیز نوشته شود مت ١٥:٤ پسر یعقوبست از بلهه کنیزك راحیل پید ٨:٣٠ و از این سبط ٥٣،٥٠٠ نفر مرد شجاع شمشیر زن در کوه سینا بشمار آمد در وقت دخول بفلسطین ٤٥،٤٠٠ بودند اعد ٥٠:٢٦ و یعقوب در وقت موت خود در بارهٔ نفتالی غزال آزاده‌ایست که سخنان حسنه خواهد داد پید ٤٩: ٢١ و باراق از این سبط بود داو ٦:٤٠

امّا زمین نفتالی در قسمت شمالی اراضی اسرائیل یوش ٣٢:١٩-٣٩ و تا به لیطانی و آبهای میروم و اردن و دریای جلیل امتداد میداشت و بدینواسطه اختلاف خاك و هوا در آنجا بسیار است و اجمالاً گفته میشود که بار آور بود وکوهستانش دارای درخت سندیان و بلوط وگیاههای مختلفه و حیوانات و پرندگان بود این سبط در رزم یابین وسیسرا مشهور شد و از قرار معلوم این سبط با بت پرستان همجوار خود معاهده نموده و بعضی از شهرهایش به حیرام شهریار صور انتقال یافت ١ پاد ١١:٩-١٣ و در وقت انقسام مملکت نفتالی با اسرائیل همدست شد از آن پس تغلث‌فلاسّر با نفتالی جنگیده اهالی آنجا را باسیری برد ٢ پاد ٢٩:١٥ و پس از اسیری طوایف مختلفه در اراضی نفتالی سکونت ورزیدند اشعیای نبی نبّوت نمود از آن نوریکه بر اراضی نفتالی خواهد تابید اش ١:٩ و٢ و این نبّوت در ایّام مسیح تکمیل یافت مت ١٥:٤ و١٦ که حضرتش در آنجا تعلیم داده نور تعالیم و عجائب خودرا بدانجا تابانید ملاحظه در کفرناحوم و جلیل و طبریّه٠

نفتوح . (فتح) آبهای نفتوح فیمابین بن‌یامین و یهودا واقع بود یوش ٩:١٥ و ١٥:١٨ و گمان میرود که نفتوح همان عین لفّا است که بشمال غربی بیت‌لحم است که قناتهای آن بحرم شریف میامد٠

نفخه . (ذوات نفخه) عنوان مزمور پنجم است و گمان میرود که نوعی از موسیقی است که در آن میدمیده اند٠

نفس . غالباً مقصود از حیات حیوانی است پید ٧:٢ پولس رسول انسانرا بسه قسمت منقسم مینمود٠ روح که زندگانی دائمی باشد و نفس حیات حیوانی و جسد ١ تسلو ٢٣:٥ عب ١٢:٤ و بنا بر این لفظ نفس از برای حیات حیوانات نیز استعمال میشود پید ٣٠:١ و از این معلوم میشود که ما انسانیان در نفس حیوانی با حیوانات مشارکت داریم و بواسطهٔ روح که بهیئت خدا مخلوق گشته از آنها جدا میباشیم٠

وگاهی از اوقات مراد از نفس روح است یع ٢٠:٥ و بسیار اوقات بمعنی اشخاص استعمال میشود اع ٢٣:٣ و غیره و گاهی مقصود از ذات است اش ٢:٤٦٠

امّا دوام و ابدیّت نفس یکی از تعالیم اساسی مسیحیان است بطوریکه شخص مسیحی

آشکار فریاد مینماید کجا است جلال تو ای مرگ و کجا است غلبهٔ تو ای گور و گذشته از اینها کسیکه معتقد ثواب و عقاب است باید که معتقد بدوام و ابدیّت نفس هم باشد.

نقره. معروف است یکی از معادن گرانبها است که از ترشیش در ایّام سلیمان آورده میشد ۱ پاد ۱۰:۲۲.

و گمان چنان است که ترشیش در اسپانیا بوده است و نیز از شهر دیگری که در مشرق واقع بود نقره آورده میشد و این فلزّرا دولتمندان در قدیم الایّام ذخیره کرده پید ۲:۱۳ و از برای ساختن ظروف بکار میبردند پید ۲:٤٤ و از معادن نیز گرفته میشود ایّوب ۲۸:۱ و۲ و هم در هیکل ۱ تو ۲۸:۱٤ـ۱۷ و در بعضی از اسبابهای طرب بکار میبردند اعد ۱۰:۲ و بت پرستان نیز آنرا از برای تزئین بت‌های خود استعمال مینمودند اش ٤۰:۱۹ و در ایّام سلیمان این فلزّ در اورشلیم بسیار بود ۱ پاد ۱۰:۲۷ و نقره‌را در مبادلهٔ امتعه در داد و ستد به کار میبردند لکن مسکوك نبود بلکه وزن میشد پید ۲۳:۱٦.

و لفظ نقره در آنزمان همچو لفظ مال دلالت بر شیء مینمود که بتوسّط آن قیمت امتعه و املاك‌را تعیین میکردند و از جمله پولهای اجنبیان که در میان یهود رواج داشت پول فارس بود عز ۲:٦۹ که قیمتش یکصد و چهل غروش بود استارای رومانی مت ۱۷:۲۷ که قیمتش دوازده غروش بود در میان ایشان رواج داشت و خود یهود استارا را سکّه میکردند و دینار رومانی نیز که قیمتش سه غروش بود و فلس رومانی که پولی است نقره و قیمتش ده پاره میباشد مت ۱۰:۲۹ در میان ایشان رواج بود.

و امّا فلس مذکور در مت ۵:۲٦ ربع فلس رومانی میباشد و فلس که در مر ۱۲:٤۲ مذکور است مساوی نصف فلس مذکور بود و برای هر یك از اینها در اصل یونانی اسم مخصوصی بود.

امّا یهود قبل از زمان اسیری نقره‌را وزن میکردند پید ۲۳:۱٦ و بدینواسطه کلمات و الفاظی که از برای قیمتها به کار میبردند بعینه اسمهای وزنها بود مثل جیره و شاقل و منا و من و وزنه. ملاحظه در وزن. و قیمت یکوزنهٔ طلا ۳۵۰۰ لیرهٔ انگلیسی و شاقل طلا تخمیناً مساوی ۲ لیره عثمانی بود. و قیمت طلا و نقره در آن ایّام ده مقابل حالیّه بود.

امّا سی پاره نقره مت ۲٦:۱۵ و۲۷:۳ مقصود از شاقلهائی بود که قیمت هر یك از آنها دوازده غروش بود و همچنین است هزار پاره نقره اش ۷:۲۳ و نقره‌را قال میگذاردند ملا ۳:۲ و۳.

و باید دانست که یهودرا قبل از اسیری پولی نبود و پس از اسیری پول فارس و یونانیان و سوریان و رومانیانرا استعمال

نمودند از آن پس در زمان مکابیان شروع بسکّه کردن نقره نمودند و اوّل شخصیکه مباشر اینمطلب گشت مردی بود مکابیوس نام که از آنطیوخس هفتم استیذان نموده در سال ۱۳۹ قبل از مسیح شاقل و نصف شاقل و غیره از نقره و طلا و مس سکّه نمود و بر یکطرف مسکوك صورت پیاله که محتمل است اشاره به پیالهٔ مَن و بر طرف دیگر شاخه بادامی که دارای سه دانه گل بود و محتمل است اشاره به عصای هارون باشد رسم شده بود و از آن به بعد امراء اسمونیّان و سلاطین ادوم نیز شروع بسکّه زدن کردند و هم العازار و بار کوکب نیز سکّه زدند.

نقش کردن. در کتاب مقدّس بسیار مذکور است من جمله اسمهای اسباط اسرائیل بر دو سنك منقوش بود خرو۲۸:۱۰ و۱۱ و خداوند موسیرا امر فرمود که این عبارترا بر صفحه ای از طلا نقش کند «القدس للرب» خرو ۲۸:۳۶ و انگشتری قبل از فروش یوسف در کتاب مقدّس مذکور است و در کتاب ایّوب این عبارت مذکور است : «سخنانم الان نوشته میشد کاشکه در کتابی ثبت میگردید و با قلم آهنین و سرب بر صخره ای تا باید کنده میشد ایّوب ۱۹:۲۳و ۲۴» و ده احکام بر دو لوح سنك نقش میبود خرو ۳۲:۱۶ و۳۴: و تماثیل و صورت قدما را بر سنك نقش مینمودند خرو ۲۰:٤ و۳۲:٤ اع ۱۷:۲۹ و احتمال قوی میرود که صورتهائی که بر دیوار نقش مینمودند بر حسب عادت آشوریان بود. (ملاحظه در انگشتر).

نقطه . مت ۵:۱۸ اشاره بنقّتهائی است که در کتاب مینمودند.

نماز . معروف است. یکی از جمله واجبات دینیّهٔ هر روزهٔ تمام ملل و مذاهب است چه منفرداً و چه جماعتاً و قصد از نماز متکلّم شدن و صحبت داشتن با خـدا و خواستن احتیاجات و اظهار شکر و امتنان برای الطاف و مراحم او تعالی میباشد و آن بر چند قسم است ۱تیمو ۲:۱ و نماز اعّم از اینکه در خانه یا جماعت بجا آورده شود مسموع و غیر مسموع میبـاشـد و البتّه همچنانکه برای خود نماز و دعا میکنیم برای دیگران نیز به همان طور باید دعا کنیم یع ۵:۱٦ علی الخصوص بجهت سلاطین و مقتـدرین و ارباب مناصب ۱تیمو ۲:۲ و خویشان و دوستان و دشمنان و لعنت کنندگان مت ۵:٤٤ و نماز جز به حضرت ایزد تعالی بدیگری بجا آورده نمیشود مت ٤:۱۰ مقابل تث ٦:۱۳ و۱۰:۲۰ و مارا جایز است که جمیع احتیاجات جسمانی و نفسانی حتّی نان روزانهٔ خودرا نیز از حضور مبارکش بطلیم و نمازرا باسم پسر و بواسطهٔ روح القدس به حضرت اقدس الهی تقدیم کنیم و البتّه اگر اولاً به خود مسیح یا بروح القدس هم نماز کنیم بر جا و صحیح خواهد بود زیرا که آنها نیز از جوهر الهی میباشند مقابل اع ۷:۵۹ و٦۰ و اقر۱:۲ و فی ۲:۹

و نماز و دعا باسم مبارك مسیح آن چنان است که با روح او متّحد گشته با نهایت تواضع مشیّت حضرت اقدس الهی‌را گردن می‌نهیم و شکی نیست که جواب این نماز بر حسب مشیّت خدا یتعالی در اوقات مخصوصه که غالباً با خیالات و فرضیّات ما منافات دارد میرسد و نماز کلّیةً برای آن شخص که آنرا بعمل میآورد مفید فایده خواهد بود مقابل مت ۶:۶ــ۱۵ و۷:۷ــ۱۲ و۲۱:۲۲ یو۱۶:۲۳ و۲۴ و۲۶ یع ۵:۱۵.

امّا روح القدس مارا تعلیم میدهد که چگونه دعا کنیم روم ۸:۲۶ و مقدّسین و فضلاء قبل مشهور بودند بجهت نماز از آن جمله حضرت ابراهیم است پید ۲۰:۱۷ و یعقوب پید ۳۲:۲۶ــ۳۱ و موسی اعد ۱۱:۲ و تث ۹:۱۹ و۲۰ و یوشع یوش ۱۰:۱۲ و سموئیل اسمو ۱۲:۱۸ و داود ملاحظه در تمام مزامیر و ایلیّا ۱پاد ۱۷:۱ و۱۸:۴۲ و۴۵ یع ۵:۱۷ و۱۸ و الیشع ۲پاد ۴:۳۳ و۳۴ و حزقیا ۲پاد ۱۹:۱۵ــ۲۰ و۲۰:۲ــ۶ و دانیال دا ۶:۱۱ و حنّه اسمو ۱:۱۰ــ۱۷ و حنّا نبیّه لو۲:۳۷ و رسولان اع ۱:۱۴ و۲۴ و۲:۴۲ و۴:۳۱ و۶:۴ و۸:۱۵ و۱۲: ۱۲ و۱۶:۲۵ و۲۶ و۲۰:۳۲ و۲۱:۵.

دوّم ۱:۹ و۱۲:۱۲ و ۱تسلو ۵:۱۷ و بسیار اوقات خداوند و منجی ما منفرداً در دشت رفته دعا میفرمود مت ۱۴:۲۳ و۲۶:۳۹ مر ۱:۳۵ لو۵:۱۶ و شاگردان خود را تعلیم داد که چگونه دعا کنند مت ۶:۹ــ۱۳ لو ۱۱:۲ــ۴.

امّا وضع و هیئت جسد در وقت نماز از جمله چیزهائی است که ما بهیچوجه بدان اعتنائی نداشته و نداریم پس دعا کننده و نماز خواننده‌را فرقی نیست که در وقت نماز رکوع نماید یا قیام کند یا سجود نماید یا چشمان خودرا بپوشد یا باز گذارد و اینکه دستهای خودرا باز گذارد یا بهم به بندد بهیچوجه من الوجوه اینهارا لزوم و اهمیّتی در نماز نیست بلکه آنچه در نماز لازم است و رکن اعظم میباشد نیّت خالص و صفای فکر میباشد و باید دانست که مستجاب شدن نماز با بلندی وکثرت کلمات آن نیست بلکه بهترین نماز و نیکوترین دعا آنستکه با حرارت تمام و قلّت کلمات بجا آورده شود مقابل مت ۶:۷ لو ۱۸:۳ و۲۳:۴۲. احدی جز منکرین خدا منکر نماز و دعا نیست و از جمله لوازم نماز یکی مسلّم داشتن وجود واجب و مسئولیّت انسان است و در صورتیکه کسی منکر ایندو تعلیم باشد و خواهد نماز گذارد البتّه نمازش بیجا و خالی از نتیجه خواهد بود و خداوند عالم دعا و نماز بندگان خودرا چنان اجابت می‌فرماید که پدر مشفق فرزند دلبند خودرا میشنود و اجابت مینماید مت ۷:۱۱. و ما بخدای حیّ که محبّ و مجیب و قریب و عارف القلوب و قادر است دعا میکنم که دعاهای ما و تضرّعات ما را استجابت میفرماید و نمازرا وسیلهٔ برکات برای ما قرار داده است که بدان

استصواب دارای برکات از نزدش شویم٠
و فایدهٔ نماز آنستکه تقوی و پرهیزکاری در ما ایجاد کرده ضمیرهای ما را نورانی نموده ما را ترغیب مینماید که بر خداوند متوکّل شویم و افکار خود را تغییر دهیم بطوریکه خدایتعالی هر آنچه را که از او میطلبیم بما عنایت فرماید و نماز که در خانواده بجا آورده شود اسباب تسلّط والدین است و باعث نظم نظام آنخانواده شده در قلوب اولاد و اطفال بسیار مؤثر خواهد بود و حقایق دینیّه‌را در قلوب ایشان غرس مینماید و در کتاب مقدّس و تاریخ کلیسا و زندگانی مؤمنین در مواضع متعدّده میخوانیم‌که خداوند دعا را استجابت فرموده است٠

و بسیاری از مسیحیان کتابهای مخصوصه بجهت دعا و نماز استعمال میکنند و آنها را از ادعیّه و نمازهای دیگر که هر شخص بنفسه تقدیم نماید اعلی و افضل میدانند زیرا که ساجدین‌را بالفاظ و کلمات مخصوصه که دارای بهترین و افضلترین تضرّعات و سؤالات و اعترافات است هدایت مینماید و نیز معتقدند که آنها دارای افکار ساجدین و وضع تقدیم آنها میباشد بطوریکه مطابق و موافق ذوق سلیم است لکن البتّه واضحست که دعا و نماز بر حسب طبایع اشخاص مختلف میشود بدین لحاظ میشود که خیالات و افکار هر شخصی در آن ادعیّهٔ مکتوبهٔ مخصوصه جمع نباشد٠

امّا دعاهائی‌که هر شخص فی نفسه تقدیم نماید نتیجهٔ حرارت نفس خواهد بود٠ و البتّه واضح است‌که بر حسب فرمودهٔ یوحنّا باب ۲۴:٤ خدا روح است و کسانیکه اورا عبادت میکنند باید که بروح و راستی عبادت کنند ونماز منحصر بیك محل و یکزمان نمیباشد بلکه سزاوار است که نمازرا در هر جا و هر وقت و هر طرف بجا آوریم ۱ تسلو ۱۷:۵٠
امّا مراعات اوقات معیّنه برای نماز خالی از اهمّیت نه خواهد بود چنانچه یهود در ساعت سوّم و ششم و نهم روز و ساعت اوّل شب و آخر شب و وقت تناول طعام نماز میگذاردند مز۱۷:۵۵ دا ۱۰:٦ لو ۱:۱۸ یع ۱:۳ و۱۰:۳ و۹ و۳۰٠

و بلندترین نمازیکه مسیح عیسی بجا آورد که نسبت بسایر نمازها اهمّیتش بیشتر است همان نماز آخریست که حضرتش با شاگردان و بجهت شاگردان خود بجا آورد یو ۱۷: که بسه قسم منقسم میشود٠
اوّلاً دعا بجهت خودش فی نفسه یو۱۷: ۱ــ۵٠
دوّم دعائیکه بجهت محافظت شاگردان خود فرمود ۱۹:٦٠
سوّم دعا بجهت مؤمنین که از آنوقت تا آخر الزّمان ایمان خواهند آورد ۲۰ــ۲٦ و البتّه فکر عمل فدیه که خدای تعالی بواسطهٔ مسیح و حواریان بجا آورد نیز در ضمن اقسام سه گانهٔ مذکوره ملحوظ است٠

شاف گوید ایندعائی که در نیمه شب در زیر آسمان و در حضور شاگردان که در بارهٔ پیشرفت مسیح و شاگردانش وکلیسایش که غریق لجهٔ تعجب بودند بجا آورده شد بطرز خاص و نوع مخصوصی بود که دیگری جز آن وجود مبارك قادر بر اظهار آنگونه تکلمات نبوده بلکه خود حضرتش نیز به جز آن یکدفعه نمیتوانست آن گونه اظهارات فرماید و البته از وضع اظهارات بواضحی معلوم است که ایندعا درخواست شخص ضعیف از قوی و یا استدعای شخصی پست از شخصی اعلا و اعظم نمیباشد بلکه گفتگوی شخصی با عدیل خود در فقرهٔ نجات عاصیان میباشد و در ضمن آن با پدر خود متکلم بود و همچو متوسط و شافعی وحید در میانه خدا و انسان دعا مینمود. شاگردان خودرا تعلیم میداد و ایشانرا بر اتحاد و برادری مقدس و کامل با خود فی نفسه و پدر آسمانی دعوت میفرماید. دعای ربانی همان نماز عمومی است که خداوند ما عیسی مسیح بشاگردان خود تعلیم داد مت ۶:۹ لو ۱۱:۲-۴ و البته نماز نمازها و دعای دعاها است چنانکه کتاب مقدس تاج کتابها میباشد امّا نه اینکه مقصود ما آن میباشد که غیر از آن نمازی نمیگذاریم بلکه قصد آن که آن نمونه روح نماز و طور طرز آن میباشد و امکان ندارد که چنین نماز و دعائی از زبان کسی جاری شود جز آنکه اورا درجهٔ نبوت و الوهیت باشد.

یکی از متقدمین کلیسا گفته است که دعای مرقوم خلاصه مذهب مسیحیت میباشد و دارای درخواستها و وسایل و تشکرات و نتایج نمازهای زمانی و روحانی میباشد که بطور خاص و اسلوب مرغوب ترتیب یافته.

اولاً ابتدا بتمجید خالق ممکنات نموده متدرجاً باحتیاجات بنی نوع بشر رسیده از آن پس به خلاصی از شریر ترقی یافته بشکر و تمجید حضرت باری تعالی منتهی می‌شود و ایندعا و نماز همواره ورد روزگار شخص مسیحی از مهد تا بلحد خواهد بود و بعد از آنکه حاجات خودرا معروض داشتیم والفاظ مقررهٔ نمازرا استعمال نمودیم باز دعا و نماز خودرا بدان دعا و نماز کامل رجوع نموده آنرا بهتر و نیکوتر از تمامی الفاظ و اقوال خود می‌یابیم.

دعای ربانی بر سه قسم است : اولاً توجه نمودن بخدا «ای پدر ما که در آسمانی» دوم درخواستها که شش یا هفت میباشد سوم تسبیحات. امّا توجه نمودن بخدا مارا ملتفت و هوشیار مینماید بر نسبت نبویه که با خدا و نسبت برادرانه که با ابنای جنس خود داریم و اینکه واجب است که نفسهای ما بوطن خودشان که آسمان است صعود نمایند و در خواستها نیز بر دو قسم اند سه‌تا از آنها اختصاص بخدا و ملکوت و مشیت او دارد و سه‌تا از آنها باحتیاجات زمانی و روحانی انسان اختصاص دارد تا

جائی که از شریر رهائی یابد· امّا تسبیحات را در لوقا و نسخه‌های قدیمی نمی‌توانیم یافت و چنانکه معلوم است در زمان قدیم آنرا در حاشیه نوشته متدرجاً جزء متن گردید زیرا که عادت مسیحیان نیز بطور یهودیان بر این استمرار یافته بود که نماز خود را با ذکر تسبیحات بانجام رسانند و در هر صورت تسبیح مذکور مناسبت کلّی با نماز مرقوم دارد و به هر حال اسباب ابطال نماز نه خواهد بود·

نمره . (صاف) شهریست در جاد بطرف مشرق اردن اعد ۳۲:۳ و او همان بیت نمره است اعد ۳۲:۳۶ یوش ۱۳:۲۷ که در نزد تلّ نمرین ۳ میل بمشرق اردن و ۱۰ میل بشمال دریای لوط مانده واقع بود·

نمرود . (قوی) و او نمرود ابن کوش ابن حام ابن نوح است پید ۱۰:۸ و ۹ شخصی دلیر و شکاری بود و جبار روی زمین یعنی قهرمان و فرمان فرمای زمین و بانی شهر بابل میباشد پید ۱۰:۱۰ و بابل تا مدّتی زمین نمرود خوانده میشد می ۵:۶·

نمریم . (صاف) آبهای نمریم چشمهائی بودند در موآب در نزدیکی تلّ نمرین اش ۱۵:٦ ار۴۸:۳۴ مقابل اعد ۳۲:۳ و۳٦ که با یك دیگر جمع آمده و متّحد گشته رودیرا تشکیل دهند که از جمیع رودهای شرقی اردن که در جنوب زرقاء واقع است بزرگتر میباشد·

بعضی‌را گمان چنان است که آبهای نمریم همان وادی نمیره است که در نزد زاویهٔ جنوب شرقی دریای لوط است جز اینکه رود خانه در آنجا کوچك است و برخی دیگر گمان دارند که وادی نمیره وادی صفصاف است اش ۱۵:۷·

نمك . معـروف است· و در اراضی مقدّسه بسیار بود چه که کوه اصدم مرکّب از نمك است و طولش ۸ میل و عرضش از سه الی سه میل و نیم و ارتفاعش یك صد الی دویست قدم میباشد و در نزدیکی دمشق و حلب و تدمر و شهرهای دیگر چالا بها میباشد که محلّ جمع شدن آب باران است که در زمستان مقدار بسیاری از نمك با خود حمل نموده در آنجا گرد میشود و چون فصل تابستان رسد و آبها بواسطهٔ حرارت هوا به بخار مبدل گردد نمکهای نرم و بلورین بر جا ماند و بعضی از اوقات خود اهالی آبرا جوشانیده و یا در آفتاب گـذارده نمکش را میگیرند·

و در بسیاری از جاهای کتاب مقدّس اشاره بفواید نمك میفرماید چنانکه ایّوب میگوید آیا چیز بیمزه بی نمك خورده میشود ایّوب ٦:٦·

و قوم ما وراءالنّهر گفتند ما نمك خانه پادشاه را می‌خوریم عز ٤:١٤ و قربانیها را میبایست نمکین کنند لا ۲:۱۳ مر ۹:٤۹ و طفل را هم در روز ولادتش نمك میباشند حز١٦:٤ چنانکه فعلاً هم اینعادت در بعضی جاها جاری است و چون پاشیدن نمك اسباب

عدم افساد است علیهذا عهد دائمیرا «عهد نمك نامیده اند» اعد ۱۸:۱۹ ۲تو ۵:۱۳ و نمك تقدمه «نمك عهد خدایت» خوانده شده لا ۱۳:۲ و چون ابی‌مالك خواست که اشاره به خرابی شکیم کرده باشد مذکور است که آنرا نمك کاشت داو ۴۵:۹. و هم چنین مذکور است که فردریك بربروسا زمین میلانو را در سال ۱۱۶۲ میلادی نمك کاشت و چون نمك اسباب اصلاح و نیکوئی طعام است بدان لحاظ در کتاب مقدّس نشانهٔ پاکی و تقدّس می‌باشد مر ۵۰:۹ کل ٦:٤ و مسیح بشاگردان خود فرمود «شمائید نمك زمین» و لکن گاهی نمك با خاك مخلوط و در هم شود ناچار تاثیر خود را گم کرده فایده از او حاصل نخواهد شد جز آنکه بیرون افکنده شده پایمال مردم گردد مت ۱۳:۵.

امّا مقصود از وادی ملح که در ۲سمو ۱۳:۸ و ۱تو ۱۲:۱۸ و ۲تو ۱۱:۲۵ وارد است به گمان برخی همان شوره زاری است که در جنوب دریای لوط واقع است و چاه نمك که در صف ۹:۲ مذکور است اشاره بچاهی است که اعراب در دشت بحر لوط و شوره‌زار آنجا کنده آب در آنجا جمع شده بتوسّط حرارت تبخیر شده نمك از آن بر جای ماند و حزقیال نبی نیز در فصل ۱۱:۴۷ از صحیفهٔ خود میفرماید :

امّا خلابها و تالابهایش شفا نخواهد یافت بلکه به نمك تسلیم خواهد شد.

نمونه . ۱تیمو ۱٦:۱ در عب ۲۳:۹ بمعنی نسخه و قالبها میباشد عب ۵:۸.

(۲) نهال روه و رمونه درخت را گویند و چنانکه درخت در مثل بمعنی مردمان بزرك و شاه‌زادگانست نهالها و شاخها نیز عبارت از ذریّهٔ ایشان میباشد چنانکه مسیح شاخه و نهالی از تنه یسّی خوانده شده اش ۱:۱۱ و۲:۵۳ زك ۸:۳ و۱۲:٦ زیرا که نسل خانوادهٔ ملوکانهٔ داود است ار ۵:۲۳ و ۱۵:۳۳ و کلمه شاخه مثلی از اتّحاد مؤمنین با مسیح میباشد. یو۵:۱۵ و ٦ و در حز ۱۷:۸ تمثالی از بت پرستی و دور نیست که قصد از شاخهای معطّری باشد که در عبادت بتها به کار می‌بردند.

نهر . نهرهای دائمی و معتنابه فلسطین منحصر به رود اردن و لیوتنیس است و رودهای دیگر نیز در آنجا هست که در زمستان طغیان کنند و در تابستان خشك شوند یا اینکه منتهی برودهای کوچك شوند که در سواحل و تنك آبها بوته‌های قال و پر آنها را پوشیده است در اینصورت معانی الفاظ و حقایق فوق در این سه لفظ عبری مندرج و تفصیل آنها از قرار ذیل است اولاً یعار مشتق از لفظی مصری و همواره اشاره برودنیل و فروعی که از آن متفرع میشوند میباشد چنانچه در پید ۱:٤۱ـ۳ و۱۷ و۱۸ و در خروج بارها مذکور است و در اشعیا ٦:۱۹ـ۸ و۲۱:۳۳ همان لفظ را جوبها ترجمه کرده و در ایوب ۱۰:۲۸ تراوش

ترجمه نموده اند و معنای عام دهد و در دانیال ۱۲:۵ـ۸ مقصود از رود حدقل است دا ۱۰:۴.

ثانیاً نهار قصد از رودهائی است که مدام در جریان اند پید ۲:۱۰ـ۱۴ خرو ۱۹:۷ تث ۷:۱ ۲باد ۱۲:۵ اش ۱:۱۸ و هرگاه این لفظ در زبان عبری با الف‌لام تعریف نوشته شود مقصود از رود فرات میباشد خرو ۳۱:۲۳ یوش ۲:۲۴ و۳ ۱باد ۲۱:۴ و۱۴: ۱۵ و در اش ۵:۱۹ مقصود از نیل است و در مز ۶:۶۶ قصد از اردن میباشد.

ثالثاً نهال بمعنی وادی یا محل سراشیبی که در موسم باران مخصوصاً آب در آنجا جاری شود و هم قصد از جریان آبها است لا ۹:۱۱ و۱۰ تث ۲:۲۴ و۳۶ و۳۷ و۱۰:۷ یوش ۸:۲۶ داو ۷:۴ و۱۳: اینگونه نهرها و جویها همواره مسافرتشنه و خسته را می‌فریبند و نزد مشرقیان نمونه عدم مساعدت ونا امنی میباشد ایوب ۱۵:۶ـ۲۰ ار ۱۵: ۱۸ در حز ۳۱:۴. رود کوچك ترجمه عبری است که مقصود از مجرای آب میباشد چنانکه در ۲باد ۱۷:۱۸ نیز به همین معنی است.

لفظ مسطور در کتاب حزقیل قصد از مرزهای مصنوعیست که از برای آب‌یاری زراعات به کار برند و اینگونه مجاری بزودی بتوسط پامال کردن زمین محو و نابود میشد چنانکه در تث ۱۰:۱۱ و ام ۱:۳۱ اشاره رفته است.

نهر مصر پید ۱۸:۱۵ در عبری آنرا نهار مصرایم گویند محتمل است که فروع شرقی رود نیل باشد که در انتهای غربی زمینی است که بذریه ابراهیم وعده داده شد و حال آنکه هرگز حدود متصرفات خودرا بانجا نرسانیدند و در هفت جای دیگر که نهار مصرایم مذکور است مقصود از حدود قدیمی فیمابین مصر و مملکت اسرائیل میباشد که فعلاً آنرا وادی العرش گویند و آن دره وسیعی است دارای وادیهای مختلفهٔ دشت وسطی میباشد که آنرا تیله گویند و در موسم باران آب از آنها بدریای مدیترانه جاری شود و بمسافت ۴۰ میل بجنوب غربی واقع است اعد ۵:۳۴ یوش ۴:۱۵ و۴۷ ۲باد ۷:۲۴ و۲تو ۸:۷ اش ۱۲:۳۷. این حدود طبیعی را بعضی اوقات سیحور یا شیحور می‌نامیدند یوش ۳:۱۳ ۱تو ۵:۱۳ و اینلفظ اسمی است که در جای دیگر برودنیل داده شده است اش ۳:۲۳ ار۱۸:۲.

نهر مصر. اینلفظ ترجمهٔ دو کلمهٔ عبرانی است که یکی نهر مصرایم پید ۱۵: ۱۸ که دور نیست اشاره بفرع شرقی نیل میباشد و دیگری نهر مصرایم ۲باد ۷:۲۴ که بهتر آن بود که وادی مصر ترجمه شود چنانچه در سایر جاهای کتاب ترجمه شده است اعد ۵:۳۴ یوش ۴:۱۵ و۴۷ و ۱باد ۶۵:۸. و این همان وادی عریش است که فعلاً فیما بین فلسطین و مصر میباشد (ملاحظه در وادی مصر).

نهرين . ملاحظه در ارام و فدان ارام.

نهلال . (چراگاه) شهریست در زبولون که مختص لاویان بود یوش ۱۹:۱۵ و۲۱: ۳۵ و گمان میرود که همان محلول یا عین ماحل است که بمسافت ٤ میل بشمال شرقی ناصره واقع است که در داو ۱:۳۰ نهلول است.

نوار . (پیچیده) ریسمان یابافتهٔ باریك کبود رنگیست که سینه‌بند کاهن اعظمرا ؛ ایفود اتّصال میداد خرو ۲۸:۲۸ و۳۷ و ۲۱:۳۹ و۳۱ اعد ۳۸:۱۵. و قـار نـیز خوانده شده است خرو ۳:۳۵ و در داو ۹:۱٦ نخ و در حز ۳:٤۰ ریسمان خواند شده.

نهنگ . ایّوب ۱۲:۷. در کتاب مقدّس مذکور است که خداوند عالم در روز پنجم نهنگان بزرگرا خلق فرمود پید ۲۱:۱. امّا از قراریکه از خود آیه مستفاد میشود قصد از لفظ مذکـور بزرگترین حیواناتست خواه صحرائی باشد خواه دریائی و بوسیلهٔ علم طبقات الارض معلوم کرده اند که در قدیم الایّام حیوانـات مختلفـه موصوف بصفت مذکـور فوق وجـود داشته است و نـیز از تشریحاتی که تازه بعمل آورده اند فهمیده میشود که حیوانات مرقوم از جمله حیوانات عظیمه محسوب بوده است مقابل مز ۲٦:۱۰٤ حـز ۲:۳۲ (ملاحظـه در یونس).

نو . امون‌نو . نوامون . محلّ امون شهر مشهوری در ارض صعید است و یکی از قصبه‌هـای مصر علیـا و اسمش از آمون مشتق و یونانیان دیوسپولس و ثیبس نامند و بر دو ساحل نیل بمسافت ٤۰۰ میل از دهنه‌اش واقع و در حز ۱٤:۳۰ـ۱٦ نو و در نا ۸:۳ نو امون و در ار ۲۵:٤٦ امون نو خوانده شده است و شباهت به وادی نیل دارد یعنی جلگه ایست که کوههای لبنیه و بلاد عرب آنرا احاطه نموده است و نهر آنرا دریده و پاره نموده است و تمام این جلگه پر از خرابه‌ها و هیاکل و ستونها است طولش پنج و عرضش سه میل میباشد.

برخیرا گمان چنان است که ثیبس شامل اقصر و کرنك و مدینه ابوه بوده و طولش ۳۳ میل بوده است (ملاحظه در مصر) و از جملهٔ آثار آنجا دو مجسّهٔ ممنون است که ارتفاع هر یك تخمیناً ٦ قدم میباشد و ستونی از ستونهای اقصر بپاریس نقل شده در آنجا بر پا است هومیرس گوید که ثیبس را یکصد دروازه و ۲۰،۰۰۰ عرابه بود.

از قراریکـه در تواریخ مذکور است سرجون ثیبس را مفتوح ساخت و دور نیست که اینمطلب در ایّام حزقیا اتّفاق افتاده باشد نا ۸:۳ و۱۰ و نبوکدنصّر و اشور بانیپال نیز آنرا فتح نمودند بر حسب نبوّت ارمیای پیغمبر ار ۲۵:٤٦ و۲٦.

و از آن پس کمبوزیا پادشاه ایران آنرا در سال ۵۲۵ قبل از مسیح سوزانید

و بالاخره بطلوماوس لاشودورمس آنرا در سال ٨١ قبل از مسیح خراب نمود.

نوب. (ارتفاع) یکی از شهرهای کاهنان است در زمین بن‌یامین در نزدیکی اورشلیم اسمو ۲۲:۱۹ نح ۱۱:۳۲ و۳۳ اش ۱۰:۳۲. گویند که چادر جماعت و تابوت سکینه در ایّام شاوُل در نوب بوده است اسمو ۲۱:۱ـ٦ و شاوُل آنرا خراب نمود چون که اخیمالك کاهن نان تقدّمه را بداود داد. اسمو ۲۲:۹ـ۱۹.

فاندیفلد گمان دارد که نوب در نزد عیسومه بمسافت یك میل و نیم بشمال اورشلیم در راه عناتوت واقع بوده است و ترسترام و بیدکر و کروف نیز در اینمطلب با وی موافقت دارند ولی چون اورشلیم از آنجا دیده نمیشود چنانکه اشعیای نبی در فصل ۱۰:۳۲ میفرماید بنا بر این پورتر محلّی را که بمسافت نیم میل بجنوب تلیل الغول (جبعه) واقع است تعیین نموده است جائیکه اصیلها و برجها و سنگهای حجّاری شده دیده شود و از آنجا دیدن کوه صهیون امکان دارد.

امّا کاندر گمان دارد که نوب همان مصفه است یوش ۱۸:۲٦ داو ۲۰:۱ و اسمو ۷:۵ و در نزد بنی شموئیل واقع و تا اورشلیم ٤ میل مسافت دارد و گمان دارند که حصار خیمه در آنجا پیدا شده است. ولسن گمان دارد که نوب بر تل سکوپس بود و بعضی آنرا علمون دانسته اند یوش ۲۱:۱۸ (ملاحظه در علمت).

نوبح. (عفعف) (۱) گشاینده‌ٔ شهر قنات اعد ۳۲:٤۲.

(۲) اسم شهر قنات است بعد از آنکه نوبح آنرا فتح نموده بود اعد ۳۲:٤۲ داو ۸:۱۱ و این اسم مدّت دویست سال باقی میبود و شهر مسطور بر کوه دروز بمسافت ٤۸ میل در مشرق دریای جلیل واقع است. ملاحظه در قنات.

نوبر و نوبرها. امر واجبی بود که یهود از نوبر حصاد تاکستان و زیتون و نوبر نان غلّه‌های تازه و نوبر پشم گلّه‌های خود بحضور خداوند تقدیم نمایند و به کاهنانی که در خانه‌ٔ خداوند خدمت مینمایند بدهند تا بواسطه‌ٔ آنها احتیاجات مختلفه‌ٔ خود را رفع نمایند خرو ۲۳:۱۹ اعد ۱۸:۱۱ـ۱۳.

امّا مقدار آنها چندان معلوم و معیّن نیست لکن کمتر از ۱/٦۰ نبوده است و کیفیت تقدیم نوبرها در لاو ۲۳:۱ـ۱٤ مفصّلاً مذکور است و از جمله امورات مهمّه وضع تقدیم اوّل بافه‌ٔ جو است که میبایست در هیکل ببرند و کاهن آنرا در حضور خداوند بگذرانند بدینطور که اوّل آنرا پاك کرده مشتی از آن گرفته بریان کند و بروغن زیت آلوده در روز دوّم بعد از عید فصح به حضور خداوند تقدیم نماید امّا آرد را نان تازه پخته بشکرانه‌ٔ موسمها و فصلهای تازه

به حضور خداوند میاوردند.

امّا حکم الهی در خصوص درختان این بود که چون شخصی درختی را غرس نماید باید که تا سه سال از ثمر آن نچیند و در سال چهارم وقف خداوند بود لکن از سال پنجم به بعد میتوانست که در ملك خود بطوری که خواهش اوست تصرّف نماید اعد ۱۸:۱۲ لا ۱۹:۲۳ و۲٤. و باید دانست که قوم یهود را سزاوار نبود که قبل از تقدیم نوبرها بحصاد خود دست زنند و همواره اینمطلب را تا وفات سلیمان ملك مرعی میداشتند و چون او درگذشت این امر را مختل گذاردند تا زمانیکه حزقیای پادشاه باجرای آن فرمان داد ۲تو ۳۱:٤ و٥. و همچنین نحمیا نیز بعد از آنکه از بابل مراجعت نمودند اینمطلب را مجری داشت نح ۳٥:۱۰ و۱۲:٤٤. و پیغمبران نیز باجرای آن امر سخت فرموده اند حز ٤۰:۲۰ و۳۰:٤٤ و۱٤:٤۸ مقابل مکا ۱٤: ٤.

نوح . (راحت) جدّ هفتمین بعد از آدم است و او مردی عادل و کامل و با خدا و واعظ عدالت بود ۲پط ٥:۲ ایمانش بسیار مشهور عب ۷:۱۱ و پدر دوّمین بنی نوع بشر است و چون شقاوت و شرارت بنی نوع بشر شدّت نموده هر روزه در تزاید میبود اراده و مشیّت حضرت اقدس الهی بر این قرار گرفت که تمام جنس بشررا غیر از نوح و خانوادهٔ وی هلاك سازد پید ۱۳:٦ بنا بر این طوفانرا بر روی زمین آورده نوح را یکصد و بیست سال قبل از وقوع اعلام فرمود و امر کرد که کشتی از برای خلاصی خانواده خود ترتیب دهد. ملاحظه در کشتی.

در ظرف اینمدّت نوح همواره به پند و اندرز مردم مشغول و ایشانرا بتوبه و انابه ترغیب می‌فرمود لکن ایشان پند اورا ناپسند و نصایح اورا قبایح و هذیان پنداشته اعتنائی ننمودند علیهذا وی و زوجه و پسرانش سام و حام و یافث و زوجات ایشان و هفت عدد از حیوانات پاك و یك جفت از حیوانات ناپاك از برای بقای نوع در کشتی در آمدند و طوفان یکصد و پنجاه روز در تزاید می‌بود. از آن پس رو به رسوب نهاده بالاخره کشتی بر بالای کوهی از کوههای آراراط فرود آمد. نوح چون از کشتی بر آمد قربانی بر مذبح گذرانیده اسباب جلب محبّت و رحمت حضرت قادر القهّار گردیده وعده فرمود که من بعد زمین را بطوفان غضب نفرماید و قوس و قزح را علامت اینوعده قرار داد و ویرا امر فرمود که حیوانات را با خون ایشان نه خورد یعنی حیوان خفه شده و مرده را تناول ننمایند و قاتل را بقتل قصاص نماید پید ۱:۹ـ۷.

از آن پس نوح تاکستانی غرس نموده شرب کرده مست شد و پسر کوچکش در جائی که پدرش منکشف العوره بود بر وی

نظر کرده ملعون گشت و قصد از کنعان نه اولاد حام بلکه خود حام میباشد و یافث را برکت مخصوص داد پید ۹:۲۰ـ۲۷۰ و نوح ۹۵۰ سال زیست نمود و مسیح حالت مردمرا در مراجعت ثانوی بوقت طوفان تشبیه فرمود مت ۳۸:۲۴۰

نود . (فرار) مقاطعه در طرف مشرق اردن که قائین از حضور خداوند بد انجا فرار نمود پید ۱۶:۴۰ مفسّرین کلدانی بر آنند که لفظ نود بمعنی فرار کننده است و بدان لحاظ عبارت آیه را بدین طور ترجمه کنند که «فرار کنان در زمین ساکن شد»۰

نوداب . (بناله) سبطی از عرب است که اسرائیلیان ساکنین مشرق اردن با ایشان جنگیدند ۱تو ۱۹:۵ امّا یطور و نافیش و مهاجرین که با نوداب مذکورند از اولاد اسماعیل بودند ۱تو ۳۱:۱ و بدانواسطه گمان میرود که نوداب هم از نسل اسماعیل بود۰

نور . معروف است و اوّل مخلوقی از مخلوقات خدا است و کلمه نور مقصود از مسیح میباشد لو ۳۲:۲ یو ۷:۱ـ۹ و۱۲:۸ و۳۵:۱۲ و مسیح در باره یحیی موعظه فرمود که او نور است یو ۳۴:۵ مت ۱۶:۴۰ و در باره شیطان مکتوب است که خودرا بشبیه فرشته نور تشکیل میدهد ۲قر ۱۴:۱۱۰ و نیز مکتوب است که خدا نور است ۱یو ۵:۱ یا پدر نورها است یع ۱۷:۱ و در نور ساکن است ۱تیمو ۱۶:۶۰

نوف . یکی از شهرهای قدیم که بر ساحل غربی رود نیل واقع است اش۱۳:۱۹ ار ۱۶:۲ و۱۴:۴۶ و۱۹ حز ۱۳:۳۰ـ۱۶۰ و اینمطلب با نصّ عبرانی نیز مطابق است و آثار شهر مسطور از آثار ثیبس قدیم‌تر است و در آثار منکشفه به چهار اسم معروفست (۱) سیت هایت یعنی شهر دیوار دار سفید (۲) من پنت یعنی مسکن نیکو (۳) تپانه یعنی عالم حیات (٤) هاپتا یا پتاه یعنی خانه پتاه و این اسم مقدّس و معزّز آنجا بود۰ علی الجمله شهر مسطور تخمیناً ده میل از قاهره بطرف جنوب و مسافت پنج میل از اهرام عظیم دور است و در ایّام سلاطین بطالسه دریا بقدر چهل میل بطرف جنوب امتداد میداشته و دور نیست که در ایّام فرعونهای سابق دریا تا بحوالی نوف میرسیده است یعنی ۳،۰۰۰ و۴،۰۰۰ سال قبل از میلاد۰ امّا تاریخ نوف بر حسب قول هیرودتس این است که مینس که اوّل پادشاه مصر بود نوف را بنیاد نهاد محیط شهر ۱۹ میل می‌بود و از جمله بناهای معروفه یکی هیکل اپیس است که روبروی رواق جنوبی هیکل تپاه میباشد۰

امّا پسامتیك که بانی آن رواق بوده رواق دیگری در مقابل شهر مقدّس اپیس ساخته که دارای تمثالهای شهر ابوه می‌بود و گاهی از اوقات گاو مقدّس را اجماعاً از این رواق میگذرانیدند و قبر اپیس و هیکل سراپیوم که احتمال میرود در جانب

غربی بوده در شهر نوف بوده و مقبره نوف نسبت بعظمت شهر عظیم‌تر است.
و نوف پای تخت پادشاهان چند بوده است که از دولت و طبقه سوّمین و چهارمین و ششمین و هفتمین بوده اند و مدّت سلطنت ایشان تخمیناً ۱۰۰۰ سال بوده است و اشعیا و ارمیای نبی از خرابی و انقلاب این شهر خبر داده اند و نبوّت ارمیا ار ۱۹:۴۶ ۶۰۰ سال قبل از مسیح بود یعنی ۴۵ سال قبل از لشگرکشی کمبوزیا که ۵۲۵ سال قبل از مسیح بود و از برای شهر بعد از محاربه عساکر کمبوزیا خوشی و خوشنودی نماند و از آن پس چون اسکندریّه آباد شد، شهر مسطور متدرّجاً رو بانحطاط و خرابی نهاد. و چون لشگر اسلام مصر را مفتوح ساخته قاهره را در سال ۶۳۰ در ساحل نیل بنا نمودند شهر جدید خودرا از بقایای مخروبه‌های شهر نوف بنا کردند و از آنوقت تا بحال شهر نوف معدوم الخبر بود تا وقتیکه علماً حالیّه آنرا مکشوف ساختند و فعلاً دهی کوچك در محل نوف میباشد.

نوفخ. (نفخ) شهریست در موآب اعد ۳۰:۲۱ گویند که همان نوبه میباشد که در نزدیکی حشبان است بعضی دیگر نوفخ را از نیه دانسته اند که بمسافت ۱۰ میل بجنوب شرقی مادبا میباشد.

نی. همان پاپیروس مشهور میباشد ایّوب ۱۱:۸ که در خلابهای نیل و اطراف میروید و مصریان از آنها سبدها و صندوقها میساختند مثل صندوقی که موسی را در آن گذاردند خرو ۳:۲ و ۵۰ لهذا محلّ تعجب نیست که در اش۲:۱۸ مذکور است که کشتی از آنها میساختند زیرا که در کمال سهولت خم می‌شوند و نرم بود ومصریان از نی پاپیروس مشهور را میساختند و کیفیّت ساختنش بدین طور است که مغز نی را گرفته مثل ریسمان نازك می‌برند و سریشیم بر آن ریخته بعضی از آنها به بعض دیگر می‌چسبد و جمله را در آفتاب میگذاردند تا به خوبی خشك شود.
و بموافق قول هیرودوتس مورّخ چنان مینماید که قسمتی از نبات مذکور را برای طعام استعمال مینمودند چنانکه میگوید «نی علفی است که در تمام سال میروید و از دوازده تا پانزده قدم ارتفاع دارد و آنرا از خلابها کنده سرشرا برای بعضی احتیاجات به کار میبرند پس از آن مابقی ساقرا که طولش بقدر قدمی است برای خوراك میفروشند» ملاحظه در کتاب.

نی. همان پاپیروس مشهور میباشد ایّوب موسیقی است که فعلاً آن‌را زماره گویند و مقصود از نی لوله میان تهی است که در یکطرفش سوراخهای چندیست و از سوراخی که طرف سر آن واقع است دمیده سوراخهای دیگر را بر حسب اقتضای مقام بگشایند یا به بندند و نی را از نی و مس و غیره میساختند و در مجالس عزا ۱پاد ۱:۴۰ و مجالس عروسی اش ۱۲:۵ و دفن مینواختندمت ۱۱:

۱۷ و دور نیست که نی از تمامی آلات موسیقی قدیمتر باشد.

نیاپولیس. (شهر تازه) (۱) شهری است در شمال بلاد یونان که پولس هنگام رفتنش به اروپا بدانجا رفت اع ۱۶:۱۱ و شهر مسطور بر تپّه سنگی واقع و از جمله بناهایش هیکل ارطامیس بود و راه رومانی که و یا اکنیشا نامیده میشد از مکادونیّه به ثراکیا عبور نموده بدین شهر میرسید و نیاپولس ۸ الی ۱۰ میل تا به فیلپی مسافت داشت و با وجودیکه اسکلهٔ فیلپی بود پولس لابد بود که هنگام رفتن بمکادونیّه در آنجا وارد شد اع ۲۰:۱ و الآن آنرا کافلا گویند و ساکنانش ۵،۰۰۰ الی ۶،۰۰۰ و دارای آثار متعدّده است.

(۲) اسم رومانی شکیم است و از کثرت استعمال به نابلوس رسیده آنرا فعلاً نابلس گویند.

نیعه. (لرزان) شهری است در حدود زبولون یوش ۱۹:۱۳ که پورتر گمان دارد که نزد چشمه ایست بمسافت ۳ میل بشمال غربی ناصره.

نیقودیموس. (غالب قوم) رئیسی از رؤسای یهود و یکی از اجزای معروف سنهدرین از طایفهٔ فریسیان که با مسیح مباحثه نمود یو ۳: و مقصودش آن بود که تعلیم تولّد نو را ملتفت شود و شبانه نزد مسیح آمد زیرا که از یهود میترسید . امّا از آن پس دلیر شده مسیح‌را از ظلم فریسیان حمایت مینمود یو ۷:۵۰ و آخر معتقد تعلیمات مسیح شده بر دفن وی معیّن شد یو ۱۹:۳۹.

نیقولاوس . (غلبه کنندهٔ قوم) یکی از شمّاسان کلیسای اورشلیم در ایّام رسولان اع ۶:۵. مولدش انطاکیه بوده اوّل یهودی شده پس از آن نصرانی گشت.

نیکانور . (غالب) یکی از شماسان کلیسای اورشلیم در ایّام حواریان اع ۶:۵.

نیکوپولیس. (شهر غلبه) همان شهریست که پولس عزم کرد زمستان را در آنجا بسر برد تیط ۳:۱۲. علمای جغرافیا این شهر را بیقین قطعی معلوم نکرده اند چون که در آسیا چهار شهر و در اروپا پنج و در افریقا یك شهر باین اسم بوده است ولی لابد یکی از این سه‌تا (۱) در تراکیا (۲) باید قیلیقیّه باشد (۳) دراپروس بوده است.

امّا خاتمهٔ رسالهٔ پولس به تیطس که میگوید نیکوپولس در تراکیه است اینمطلب جزء رساله نیست و بدانواسطه در نزد بسیاری اهمیّت و اعتبار ندارد ولی جرم گماندارد که در اپروس بوده است و این قریب بصحّت است و آنرا اوغسطس قیصر به یادگاری غلبه بر انطونیوس و گلیوپترا که در سال ۳۱ قبل از مسیح بود ساخت و اسم حالیّه‌اش پالیوبریلسپا یا پریسپای قدیمه میباشد و در آنجا آثار هیکلها و قناتها بسیار است و بنائی که شبیه به هیکل است در آنجا دیده شود و گویند پولس در آنجا

نماز میکرد بعضی را گمان چنان است که پولس در آنجا دستگیر شده از برای محاکمه به روم اعزام شد۰

نیل ۰ (کبود) لفظ نیل در معدودی از آیات وارده شده است اش۱۹:۷ و۳:۲۳ ار۴۶:۷ و۸ عا ۸:۸ و۹:۵۰

و در جاهای دیگر شیحور سیاه تا تیره رنك یوش ۱۳:۳ اتو ۱۳:۵ ار ۱۸:۲ یا نهر ار ۱۸:۲ پید ۱:۴۱ خرو ۲۲:۱ و۳:۲ و۵ و۲۰:۷ و۲۱ و بسیاری از اوقات آبهای مصر ذکر شود مز ۲۹:۱۰۵ ار ۷:۴۶ و۸۰ لفظ نیل در عهد جدید مذکور نیست و آنرا دو سر است یکی دریای سفید که از سودان جاریست و دیگری دریای کبود است که از حبش جاری است و فیضان و طغیان نیل از این دوّمی است و این منبع و سر باید محلّ تلاقی باشد در نزد خرطوم بیکدیگر اتّصال یافته بقدر ۱۲۴۰ قدم سرازیر شود و عرضش در نزد مصر کم و بالای قاهره ۱،۱۰۰ قدم میباشد و اصل دریای سفید دریاچه وکتوریا نیانزا است و ارتفاعش از ۳،۰۰۰ الی ۴،۰۰۰ قدم فوق سطح دریا است و اصل نیل الازرق منبعهائی است در قلّههای حبش که ۶،۰۰۰ الی ۱۰،۰۰۰ قدم فوق سطح دریا ارتفاع دارد و اهالی آنجا آن چشمهها را خیلی دارای اهمیّت دانند و بار آوری وادی مصر موقوف بر رود نیل است بحدّیکه هیرودوتس گوید مصر هبة النّیل است و آب نیل در فرع دمیاط و رشید بدریا ریزد و مصبهای نیل در زمان قدیم لااقلّ هفت عدد بوده است و دلتا از ایّام مسیح تا بحال تخمیناً بقدر ۴۰ میل بشمال پیش رفته است پس از اینقرار دهنهٔ نیل در ایّام قدیم مصر نزدیك قاهره بوده است و هر چند در بیشتری از دشت نیل باران ندرتاً باریده میشود با وجود آن اراضی یا بواسطه نیل یا ترعهها آبیاری شود و فیضان و طغیان رود نیل در آخر ماه بهار است متدرّجاً رو بازدیاد گذارد تا اوایل آبان و از آن پس کم کم نقصان پذیرد و علوّ فیضانی که از برای فلاحت و کشت کار مناسب است ۴۱ قدم و دو قیراط است و لکن در ایّام هیرودوتس ۳۰ قدم کفایت میکرده است و این مقدار معادل شانزده ذرع مصری میباشد و محض اشاره بدینمطلب خدای نیلرا بدینطور تصویر نموده اند که دارای شانزده پسر است و در اینصورت اگر آب دو قدم بر مقدار معیّن بیفزاید ضرر بسیاری بر دلتا وارد میآید و اگر موازی چهار قدم از میزان متداولی کمتر شود گرد قحط و غلا ارض صعید را فرا گیرد و بدین لحاظ شکّی نیست که باعث قحطی زمان یوسف نقصان نیل بوده است و در قدیم الایّام دشت نیل در زمان فیضان و طغیان بدریاچه عظیمی مبدل میشده است لکن در این ایّام رودها و جویهای بسیار ساخته اند که مقدار و ارتفاع نیل را به میزان نگاهدارد و بواسطهٔ آن رودها و جویها آبش متفرّق شده اسباب زیان و ضرر کما فی السابق نمیشود و البتّه

واضح و مبرهن است که منفعت و سود فیضان نیل نه تنها آبیاری زمین است بلکه مقدار بسیاری از گل ولای را که آب با خود آورده بر تمام آنجاها می‌نشیند و این گل ولای از تمام انواع و اقسام رشوه‌ها بهتر است و از جمله آبیاری گشودن جویها با پاها است که در تث ۱۱:۱۰ مذکور است و یا کشیدن آب با شادوف و شادوف سطلی است که بر طرف چوبی بلند بسته و چوب مسطور را از نزدیکی وسطش بجائی آویخته در طرف دیگرش سنگی که هموزن سطل باشد میاویزند و هرگاه خواهند سطلرا با دست گرفته در آب سرازیر کنند و چون پر شود آنرا بآرامی رها کرده بدون زحمت و اذیّت بواسطه سنگینی سنك بالا آید و مصریانرا از برای یادگاری فیضان و طغیان نیل عیدهای متعدده بود و هم مقیاس و اندازهٔ آب نیل را بواسطهٔ نیلومتر (مقیاس النّیل معین) کنند و این نیلومتر چاهی مربّع است که در وسط آن چوبی مدرّج که شماره و مقیاس‌ها و خطوط کوفیّه بر آن مکتوب است نصب شده و این مقیاس در سال ۷۱۶ میلادی ساخته شده است.

مصریان زمان قدیم رود نیل را خدا دانسته عبادات مختصّه از برایش قائل میبودند و بدانواسطه دو تا از بلاهای ده گانه مصر اختصاص بدان داشت از آن جمله عوض شدن آبهای نیل به خون خرو۷:۱۵-۲۵ و دیگری پیدا شدن وزغها بود خرو۸: ۳-۷ و بر حسب نبّوت اشعیای نبی اش۱۹: ۶ فعلاً در کنار نیل نی زاری نیست و حال آنکه در قدیم الایّام بسیار بوده است و هر ساله عدد بسیاری از مردمان از اطراف و اکناف دنیا به جهت یافتن آثار غریبه از سواحل نیل بمصر وارد میشوند.

نیمفاس. مسیحی معروفی در لاودکیّه که پولس اورا با مؤمنین که در خانه او برای عبادت جمع میشدند سلام میرساند کو ٤:۱۵.

نینوی. (مأوی و منزل نین) یکی از قصبات آشّور و بزرگترین شهرهای آشّور است که آشّور آنرا بر کنار شرقی دجله روبروی موصل بنا کرد و از بابل بقدر ۲۵۰ میل و از خلیج فارس تا بشمال غربی بابل ۵۵۰ میل مسافت دارد.

علمای جغرافی را در خصوص اتّساع نینوی اختلاف است بعضی را گمان چنان است که طولش از ۱۸-۲۰ میل و عرضش از ۱۲-۱٤ میل بوده است وشامل خرابه‌های کویونجك و نمرود و خرساباد و کرملس بوده است دیودوروس سکولوس گوید که محیط نینوی ۵۵ میل بوده (ملاحظه درآشّور) ولی رولنصن مخالف این رأی است و بر آن است که نمرود همان کالح میباشد و خرساباد همان دور سرجینا یعنی دار سرجون است و هم او گوید که مورّخان آشّور بر آنند که کالح قصبه معتبری بود در حالتیکه نینوی هنوز دارای اهمیّت نبود و

هم اینکه دور سرجینا که سرجون آنرا بنا کرد نینوی نمیباشد بلکه در حوالی نینوی بوده است و فیمابین کالح و نینوی شهر دیگری ریسن نام بوده است پید ۱۰:۱۲۰ و نیز گوید فرمایش یونس کـه «نینوی شهری بزرك بود که بمسافت سه روز راه داشت» یونس ۳:۳ دلیل بر آن نیست که طول شهر ۲۰ میل و عرضش ۱٤ میل باشد۰ و گمان میرود که نینوی در محـّل بنی یا نبی یونس و کویونجـك بوده و کویونجك بزرگتر از نبی یونس و ترکیباً بیضی شکل ارتفاعش ۹۵ و مساحتش ۱۰۰ فدان امّا هیئت نبی یونس مثلث و ازکویونجك بالاتر و مساحتش ٤۰ فدان است و قبریونس بر حسب تقلید در جانب مغربی تل واقع و جانب شرقیش مقبره مسلمانان است۰

امّا تاریخ نینوی از اینقرار است که آنرا آشّور یا بطوریکه در حاشیه مرقوم است نمرود بنا نهاد پید ۱۰:۱۱ و بهیچوجه معلوم نیست که نینوی چه وقت از جمله قصبات آشّور شد ولی قول معتنابه آنست که در زمان سلف در سلطنت سنخاریب بود و نبـّوات یونس و ناحوم بر ضـّد این شهر بود و ناحوم وضع و کیفیـّت تصـّرف آنرا بیان فرموده است نا ۱:۸ و۲:۶ و۸ و۳:۱۸ علی الجملـه نینوی در مـّدت سـلطنت سنخاریب و اسرحـّدون و آشوربانیپال در نهایت ترقـّی و رونق بود مدی‌ها و بابلیان آنرا محاصره کرده در سال ٦۰٦ قبل ازا مسیح آنرا مفتوح ساختند و اگر چنانچه رأی اشخـاصی را معتبر دانیـم کـه نینوی را کویونجك و نبی یونس دانسته اند پس محیط شهر نینوی ۸ میل خواهد بود و تلهائیکه قصرها را میپوشاند در کنار دجله میباشد و از جمله بناها و ساختمانهائی که علمای جغرافی و تاریخ یافته اند از اینقرار است۰

(۱) سه هیکل است که بنا شده همواره سلاطین که پی‌درپی آمده اند آنهارا مرمـّت نموده اند۰

(۲) قصر شلمناسـّر است که برخی از جانشینانش آنرا مرمـّت نموده اند۰

(۳) قصر یکی از سلاطین استکه سنخاریب و اسرحـّدون آنرا تجدید نمودند۰

(٤) قصر تغلث فلاسـّر است۰

(٥) هیکل نبو۰

(٦) قصر سنخاریب است که در طرف تـّل جنوب غربی واقع است۰

(۷) قصریست در طرف شمال غربی۰

(۸) دیوارهای شهر است که سنخاریب آنهارا بنا کرده آشوربانیپال مرمتـّشان نمود۰

و

وادی برکت . و آنوادی است که یهوشافاط بعد از غلبه بر موآبیان در آنجا با قوم جمع شده خداوند را متبارك نمود ۲تو ۲۰:۲۶ و الان آنرا وادی بریکوت گویند و بمسافت ۸ میل بجنوب غربی بیت لحم واقع است ٠

وادی مصر . همان وادی است که آب دشت در آن جاریست و فاصلهٔ میانه فلسطین و مصر و بمسافت ٤٠ میل بجنوب غربی غزّه مانده ریخته میشود اعد ٣٤:٥ یوش١٥:٤ و٤٧ و ١پاد ٨:٦٥ و در اینوادی جز در فصل زمستان آبی جاری نشود و آنرا نهر نیز گویند پید ١٥:١٨ ٢پاد ٢٤:٧٠

وارث . در عهد قدیم شروط و قواعد وراثت مذکور نیست و از قرار معلوم صاحب مال اموال خودرا در زمان حیات خود تقسیم مینمود و بهر صورت ورّاث پسران بودند و در صورت نبودن ایشان دختران و اگر چنانچه مورث را پسر و دختری نبود میراثش به برادران وی میرسید و در صورت نداشتن عمو به خویشان نزدیکتر داده میشد اعد ۲۷:۸ـ۱۱ و پسر ساره زوجهٔ ابراهیم وارث همه گشت و اولاد متعهها بهیچ وجه وارث چیزی نبودند پید ۲۱:۱۰ و۲٤:۳٦ و۲٥:٥ لکن یعقوب جمیع پسرانرا بالمساوی تبریك فرموده فیمابین اولاد ربقه و راحیل و اولاد کنیزان ایشان فرقی نگذارد پید ٤۹: و اوّل زاده قسمت دو مقابل میبرد پید ۲۱: ۱۱:٥

امّا مؤمنین وارثان خدا و هم ارث با مسیح اند روم ۸:۱۷ و میراث ایشان خلاصیست عب ۱:۱٤ و ملکوت است یع ۲:٥٠

والی . اوّلاً ترجمهٔ دو لفظ یونانی است که پروقنصلیس یا پرکوراتور باشد مت ۲۷:۲ اع ۱۳:۷ و۸ و۱۲٠
ثانیاً ترجمه لفظ عبرانی است بمعنی حاکم ۲پاد ۱۸:۲٤ عز ٦:۷ نح ٥:۱٤ و غیره٠

والیان . (۱) قصد از حکام اند ۲تو ۹: ۱٤ و۱٥ و اش٤۱:۲٥ و٦۰:۱۷ ار ٥۱: ۲۳ و٥۷ اف ٦:۱۲٠
(۲) حکّام ولایات خر ۲۳:٦ و۱۲ دا ۳: ۲ و٦:۷ مت ۱۰:۱۸٠
(۳) قصد از قاضیان است اع ۱۹:۳۸٠

والیان . اینلفظ در نوشتجات مقدّسه برای حکّام شهر و حکّام نظامی مستعمل

بوده است و در اع ۱٦:۲۰ و۲۲ و۳٥ و۳۸ قصد از حکام رومی میباشد.

وای. اینلفظ در کتاب مقدّس گاهی در موقعی که لفظ ساده‌تری می‌شود بکار برد به کار برده شده مثل وای بر فلان که قصد از تهدید یا اخباری قبل از وقوع حادثه ناگوار طبیعی یا اجرای حکمی میباشد لکن همیشه افاده اینگونه معنی نه نماید چنانکه لفظ «وای بر من» آه و افسوس بر زحمات من یا لفظ «وای بر زنان حامله و آنانی که شیر میدهند» یعنی آه و افسوس از زحمات بالمضاعفی که در ایّام تنگی بر آنها وارد میشود اگر فرمایشی را که مسیح در خصوص خورزین و بیت صیدا فرمود اینگونه بخوانیم که آه بر تو ای خورزین و آه بر تو ای بیت‌صیدا عیبی بر آن کلام وارد نیاورده ایم لکن وای در مواقع دیگر معنای مهمّتر افاده کند چنانکه در تهدیدات الهامی و اخبار از وقایع قبل از وقوع غضب الهی بر عاصیان مشاهده میشود مثلاً وای بر آنها که خانه‌هارا بناراستی بنا میکنند و شهرها را با خون. وای بر آنانی که بر خداوند یاغی اند و غیره و غیره که در موارد متعدّده به تخصیص در عهد عتیق بسیار است حب ۲:٦ و۹ و۱۲ و۱٥ و۱۹ و صف ۳:۱.

وای. (۱) قصد از مصیبتی که واقع خواهد شد اعد ۲۱:۲۹ مت ۲٤:۱۹.
(۲) ترس حبّ ۲:٦ زك ۱۱:۱۷ مت ۲۳: ۱۳ـ۲٦.
(۳) کلمه‌ایست که دلالت بر حزن و دلتنگی نماید مز ۱۲۰:٥.

وبا. مرضی است عمومی و مسری که حیوانات خرو ۹:۳ و آدمیان مز ۹۱:۳ یا حیوانات و انسان هر دو با هم بدان گرفتار شوند ار ۲۱:٦ و در مز ۷۸:٥۰ ناخوشی اوّل زاده‌گان را وبا مینامند و خداوند تعالی وبا را از برای تنبیه قوم اسرائیل میفرستاد مثل آنکه در قبروت هتاوه واقع شد اعد ۱۱: ۳٤ و مثل آنکه بعد از شمردن داود قوم را اتّفاق افتاد ۲سمو ۲٤:۱٥ و همچنین در تمام تواریخ بنی اسرائیل مشاهده میشود (ملاحظه در بلا).

وتر اوتار. طرف ماهیچه است که از الیاف محکم بافته شده است که در داو ۱٦:۷ ریسمان خوانده شده است و گاهی خیوط آلات موسیقی همچو گیتار و رباب است که ار روده حیوانات ساخته میشود و عبارت ذوات اوتار در مزامیر چند بار وارد شده است مز ٤ و٦ و٥٤ و٥٥ و٦۱ و٦۷ و ۷٦ و در حب ۳:۱۹ و آلت صاحب ده‌تار مز ۹۲:۳ نوعی از گیتار است.

امّا عبارت ضرب اوتار که در مز ۹:۱٦ وارد است عبارتی است از اصطلاحات موسیقی که بدینطور ترجمه شده است تفکّر و درا مزمور ۹۲:۳ به رباب ترجمه شده است.

وجب. قصد از مسافت مابین خنصر و ابهام است در موقع باز کردن دست‌که تقریباً چهار گره میشود خرو ۲۸:۱٦ و ۱ پاد ۷:

۲۶ و مقصود از کوتاهی نیز هست مز ۳۹:۵
خرو ۱۶:۲۸ و اسمو ۴:۱۷ و حز۴۳:۱۳۰

وحوش . گاهی مقصود از اینلفظ حیوانی صحرائی علف خوار است مز ۱۳:۸ ولی غالباً بر حیوانات وحشی ضرر رساننده اطلاق شود و آنها بر دو قسم بودند نجس و پاك لا ۲:۵ و بسا میشود که مقصود از وحش نیزار که در مز ۶۸:۳۰ وارد است همان اسب دریائی باشد و لفظ خر وحشی قصد از خرصحرائی و گاو وحشی مقصود از رئم است مز ۲۲:۲۱ و۲۹:۶ و۹۲:۱۰ و اش۳۴:۷ که همان گاو نر وحشی میباشد ایوب ۳۹:۹–۱۲ و قصد از گاو نر اصلی است و گاهی مقصود از مار است اع ۲۸:۴ و از روی مجاز بر شیطان اطلاق میشود مکا ۱۱:۷ امّا قصد از حیوانی که از دریا بر آمد مکا ۱۳:۱ و آنکه از زمین بر آمد مکا ۱۳:۱۱ مفسّرین را اختلاف است و گویند مقصود از قوه میباشد که در مقام خدا بایستد و از برای خود حقوق نا بر جا ادّعا نماید و مؤمنین و خادمان حضرت اقدس الهیرا زحمت رسانیده و متابعان خودرا باسم خود بنامد و این مطلب در سایر جاهای مکاشفات نیز مذکور است مکا ۱۴:۹ و۱۵:۲ و۱۶:۲ و۱۰ و۱۳۰ امّا وحش قرمز مکا ۱۹:۱۹ و۲۰ و۲۰:۴ و۱۰ مذکور است۰

امّا لفظ وحش گاهی مقصود از جمیع حیوانات یا حیوانات دشتی میباشد و هرگاه بهایم و وحش گفته شود قصد از حیوانات اهلی و حیوانات دشتی و جانور درنّده حیوانات درنّده را گویند و هرگاه وحوش و مرغان گفته شود یع ۳:۷ مقصود از حیواناتی است که بر روی زمین سکونت دارند و آنهائیکه در هوا طیران مینمایند۰

وحی . اینلفظ در اعد ۲۴:۲ و ۲سمو ۲۳:۱ و۱۵:۱ و غیره استعمال شده و وارد گشته و دلالت بر نبوّتی نماید که مخصوص شهری یا مملکتی یا قومی بود و در خر ۱۲:۱۰ وارد است اینوحی اشاره به رئیسی است یعنی آیتی از برای قوم میباشد۰ خلاصه عموماً مقصود از وحی الهام میباشد خر ۱۳:۶ ملا ۱:۱ روم ۱۱:۴ و بنابراین گفته میشود تمامی کتب از الهام خدا است ۲ تیمو ۳:۱۶ و وحی باینمعنی حلول روح اقدس الهی در مصنّفین میباشد و این هم بر چند قسم است۰

اوّلاً مطالبی از حقایق روحانیّه و حوادث آینده بدیشان القا و افاده نماید که بدون الهام بهیچ وجه از برای ایشان دست نخواهد داد۰

ثانیاً، ایشان را بر تألیف حوادث معروفه با حقایق مقرّره ارشاد مینماید که آنهارا در کتاب نوشته و یا در کلام محفوظ و مصون از خطا ذکر نمایند چنانکه در ۲پط ۱:۲۱ گوید «مردمان از جانب خدا به روح القدس مجذوب شده سخن گفتند»۰

و بدیهی است که در اینصورت شخص متکلّم بهیچ وجه خودرا به نظر نیاورده

بلکه روح القدس در وی مؤثّر شده تمامی قوّت و قدرت و صفات مکنونهٔ خودرا بر وفق هدایت و ارشاد روح اقدس الهی بکار میبرد و از این جهت است که در هر یك از مؤلّفین و کاتبین کرام کتاب مقدّس مواهب طبیعی و طرز و نسق تألیف و تصنیف مخصوص ملاحظه میشود و علما و دانشمندان در شرح مطلب فوق اختلاف نموده اند ولی اغلب مسیحیان بر آنند که خدایتعالی کاتبین و مؤلّفین کتاب مقدّس را ملهم فرمود که ارادهٔ مقدّسهٔ او تعالی را در کتاب محض افاده و ایمان و خلاص ابدی بنی نوع بشر بدون خطا و سهو و نسیان مرقوم دارند.

ورل . قسمی سوسمار قسمی از حیوانات و منقسم بدو قسم میاشد ورل برّی و ورل بحری یعنی ورل رود نیل طول اولین ٤ قدم الی ٥ قدم است و طول دوّمین ٥ الی شش قدم میباشد و دوّمین از اوّلین بواسطهٔ طول دمش ممتاز است و هر یك از اقسام آنها موش‌های دوپا را میخورند و علی الخصوص تخم نهنك را بیش از همه دوست دارند و اهالی مصر به همین واسطه آنهارا محترم میداشتند و هر یك از اقسام که باشد عداوت غریبی نسبت بمارها دارند و بر حسب شریعت موسوی ورل نجس محسوب است لا ١١:٣٠.

وزغ . معروفست. حیوانی است که در آب زیست کند و حشرات الأرض و کرم و امثال آنهارا خوراك خود سازد خرو ٨:٢ و در آبهای مصر جز یك نوع وزغ که آنرا وزغ ماکول گویند یافت نمیشود و خود وزغ در کتاب مقدّس اشاره به نجاست و ناپاکی است مکا ١٦:١٣ و بلای دوّمین مصر که بواسطهٔ فرمایش موسی بر آنها وارد آمد بلیّهٔ وزغها بود که تمامی زمین مصر از آنها مملوّ گشته تمامی مملکت از رایحهٔ کریههٔ آنها مشمئز گشت.

وزغه . معروف است و قسمی از حیوانات است از جنس حربا و غیره که تماماً بسرعت حرکت معروفند و به آشیانهای زیر زمین و یا شکاف دیوارها و سنگها پناه جویند و بموافق شریعت موسوی حرام و نجس است لا ١١:٣٠.

وزن . اصل وزنها کلّا در نزد عبرانیان شاقل بود و آنرا به نصف و ثلث و ربع تقسیم مینمودند. امّا شاقل مقدّس خرو ٣٠: ١٣ و ٢٤:٣٨ وزن مضبوط و معینی شرعی بوده است. برخیرا گمان چنان است که شاقل مقدّس که برابر شاقل معمولی بود و اوزان از این قرار است.

(١) جیره. خرو ١٣:٣٠ که جزء بیستمین شاقل و برابر ٧٥ سنتیگرام بود.

(٢) نصف شاقل خرو ٢٦:٣٨.

(٣) شاقل بیست جیره خرو ١٣:٣٠ که برابر یك گرام بود.

(٤) مَن خرو ١٢:٤٥ که ١٥ شاقل و برابر ٢٢٥ گرام بود یا ٢٠ شاقل یعنی ٣٠٠ گرام یا ٢٥ شاقل ٣٧٥ گرام پس از اینقرار معلوم میشود که سه وزن بوده است

که هر یك از آنهارا من مینامیده اند یا اینکه شاید مراد این باشد که من مجموع ۱۵ و۲۰ و۲۵ شاقل است که ٦۰ باشد و منّا نیز خوانده شده است که جمعش امناء میباشد ۱ پاد ۱۰:۱۷ و۱۸ عز ۲:٦۹ نح ۷: ۷۱ و۷۲ لو ۱۹:۱٦_۱۹. و بموافق ۱ پاد ۱۰:۱۷ مقابل ۲تو ۹:۱٦ منّا ۱۰۰ شاقل محسوب است. ۵ وزنه ۲سمو ۱۲:۳۰ و غیره که مقابل ۳۰۰۰ شاقل و پر واضح است که تمیز و معرفت به اوزان عبرانیان خالی از اشکال نیست.

وسیط یا متوسّط. شخصی را گویند که مابین دو خصم از برای اصلاح ذات البین توسّط نماید غل ۳:۱۹ و واسطهٔ حقیقی و تنها فیما بین خدا و انسان مسیح عیسی است و او فدائی است که خدا و انسانرا مصالحه میدهد ۱ تیمو ۲:۵ و عب ۸:٦ و۱۲:۲٤.

وشنی. در ۱تو ٦:۲۸ میگوید که او اوّل زادهٔ سموئیل بود و در ۱سمو ۸:۲ و اسم پسر اوّل زاده‌اش یوئیل و اسم دوّمین ابیا بود.

امّا لفظ وشنی در زبان عبرانی بمعنی «ثانی» میباشد و برخی بر آنند که جمله واقعه در اوّل تواریخ ناقص است چه که کلمه یوئیل از آن محذوف است و مقصود از وشنی همان «ثانی» است و علاوه بر این امکان دارد که یوئیل هم اسم دوّمین وشنی باشد چه که غالباً در جدول نسب نامه‌ها از

برای یك شخص اسمهای متعدّده یافت میشود.

وعده. که همواره بتوسّط پولس استعمال شده قصد از تعیین عطایای روحانی از جانب خدا میباشد به تخصیص وجود مبارك مسیح و روح القدس و کمال انجیل و برکات عظیمه که در خصوص آنها اطمینان بابراهیم و سایر مقدّسین و مؤمنین سابق و لاحق داده شد روم ٤:۱۳ و۱٤ و غلا ۳: ۱٤_۲۹ و فرزندان وعده یا مقصود از هر یك از نسل اسحاق و یعقوب است چنانکه از یعقوب و عیسو اینمطلب استثنا شده روم ۹:۸_۱۳ قصد از یهودیانی است که به مسیح ایمان آوردند و یا قصد از تمام مؤمنینی است که بوعده نجات بخشش مسیح دست دراز کنند لفظ وعده که در عب ۱۱:۳۹ وارد است یعنی آنچه که در اع ۱:٤ وعده شده بود. وعده‌های بسیار عظیم و گرانبها از جانب خدا هست که شامل تمام برکات میباشد یا در ایندنیا یا در دنیای آینده که بلا شك و ریب بقومی که در مسیح اند عطا خواهد شد ۲قر ۱:۲۰ ۱ تیمو٤:۸ و۲پط ۱:٤ و تمام اینمطلب بواسطهٔ فضل و استحقاق بی منتهای منجی ایشان و محبّت بیحد و حکمت بی انتها و قدرت مطلق محض فایدهٔ ایشان وعده شده و بواسطه دادن فرزند یگانه خود خدای تعالی تمامی نیکیها بل ادنی برکتی که برای ایشان مفید بود خواهد بخشید روم ۸:۳۲.

وفسی. (ازدیادی) پدر نجی جاسوس است از نفتالی عد ۱۳:۱۴.

وقت و اوقات. پید ۱۴:۱ اوّل تقسیمی که از برای سال وارد است از این قرار است «مادامی که جهان باقی است زرع و حصاد و سرما و گرما و زمستان و تابستان و روز و شب موقوف نخواهد شد» پید ۲۲:۸ پس لفظ زرع اشاره باواخر پائیز و لفظ حصاد اشاره باواخر بهار و اوایل تابستان و سرما اشاره بزمستان و قصد از گرما اواخر تابستان و اوایل پائیز است.

از آن پس این چهار را در دو لفظ جمع نموده میگوید تابستان و زمستان و تقسیم شبانه روز بروز و شب در پی آن مذکور است امّا زرع و کشت فوراً بعد از باران شروع میشود ار ۲۴:۵ و قبل از باران سیل آور منتهی میشد ام ۳:۲۸ ولی وقت و موسم حصاد بر حسب ارتفاع و انخفـاط زمین تفاوت مینمود. مثلاً در زمینهای پست که در زیر سطح دریا واقع است همچون عربه اردن حصاد آنجاها در اوایل ایار و در کوههای بلند تا باواخر تموز و آب واقع میشود و البتّه در این اوقات باران نادر الوقـوع خواهد بود اسمو ۱۷:۱۲ و ام ۱:۲۶ و زمان میوه‌ها از بهـار شروع نموده اوّل زردالو و قراصیا و بعد بادام و سیب و انجیر و انگور و موز و زیتون و خرما و لیمو میرسد و اوّل باران در ایلول شروع میکند و در تابستان میوه‌جات به واسطه نزول شبنم تر و تازه می‌شوند پید ۲۸:۲۷ ام ۳:۲۰. و چون این شب‌نم اسباب نیکوئی و حیات نبـاتات میشود از آنجهت آن‌را شبیـه بر برکات الهی نموده تث ۳۲:۲ هو ۱۴:۵ می ۵:۷ زك ۱۲:۸.

امّا ابرهای تابستان را باران نباشد بلکه صبح گاهان رطوبت را زائل سازد هو ۶:٤ و در موسم بهار بادهای شرقی بسیار وزد و بدانواسطه زراعات پژمرده شود و آبها خشك گردد هـو ۱۳:۱۵ و اغلب اوقات زراعات در کانون اوّل بانتها رسد و زمستان تا ماه آذر طول کشد و در این بین رعد و برق و سرما بسیار بود و در اماکن کوهستان برف آید و در حدود بیروت و شام برف جز در قله‌های لبنان و جبل الشّیخ درجای دیگر نماند که در آنها از سال تا بسال دیگر باقی خواهد ماند و در سواحل آنحدود آب یخ نه‌بندد بر خلاف کوههای بلند که یخ بندان در اماکن مجاورهٔ آنها بسیار بود علی الجمله در اینکونه فصل چشمه‌ها پر و نهرها مملّو و سطح زمین با فرشهـای زمّردین پوشیده شده درختان برك و شکوفه بر آورند و در ماه شباط بادام شکوفه کند و متدرّجاً بهار در آمده بارانها رو بتناقض گذارد و مّدت آن بطول انجامد تا وقتی که بارانهای آخرین آمده متدّرجاً زراعات و میوه‌ها نمّو پیدا نماید.

از آن پس باران منقطع گشته اوان درو رسد و اوّلاً از اماکن پست شروع نماید

و بر حسب تورات قوم اسرائیل در اینموقع میبایست دسته‌ای از نوبر غله که جو باشد در اوّل روز هفته بعد از آنکه دو روز از ابتدای فصح گذشته یعنی در روز شانزدهمین نیسان بیاورند و کاهن را واجب بود که آنرا در حضور خداوند بیاورد لا ۲۳:۱۰ـ ۱۲ و عید هفته که عید نوبر است درو غلّه باشد خر ۲۲:۳۲ هفت هفته بعد از عید فصح و عید جمع نمودن در آخر سال بود خرو ۲۲:۳۴ و زمان درو زمان خوشحالی قوم بود مز ۱۲۶:۶ اش ۹:۳۰

وکیل . وکیل هیرودیس٬ ناظرخانه‌اش نیز بود لو ۸:۳ و وکیلان سرّ خدا ۱قر۴:۱ همان خدمت کاران او هستند در بشارت و توجّه بر کلیسا و هم چنین وکیل خدا که در تیط ۱:۷ وارد است به همین مقصود است بنابراین تمام مسیحیان وکلای خدا میباشند ۱ پط ۴:۱۰ امّا وکیل ظلم که در لو ۱۶:۱ـ ۸ وارد است ناظر هلاك آقای خود بوده و از قرار معلوم ظلمش همین بود که از شرکا بیش از آنکه طلب آقایش بود میطلبید یعنی با ایشان بنوعی حساب میکرد و بآقای خود نوعی دیگر محسوب میداشت و در میانه اینطو حساب اشتباهات بسیار واقع میشد٬ و چون اینمطلب گوش زد آقایش گشت ویرا خوانده گفت «این چیست که در باره تو شنیده ام حساب نظارت خودرا باز بده» لو ۱۶:۲٬

و از قرار معلوم آن دانش و حکمتی را که وی به خرج داده مورد مدح و تحسین آقایش گشت این بود که وی اضافه که بر حساب شرکا افزوده بود از ایشان کسر نموده چون موقع حساب شد حساب خودرا در نهایت ضبط و دقّت باز داد چونکه در اینموقع فقط حق آقای خود را از شرکا میطلبید چه که با خود اندیشیده بود که یا آقای خود را بدینواسطه خوشنود مینمایم و مرا دو باره بر عمل سابق خواهدگماشت و یا اینکه شرکا مرا در خانه خود قبول نموده لوازم مرا خواهند پرداخت و در هر صورت خالی از این تفسیر نیست که یا شرکاء مطلع نه خواهند بود و یا آقایش درحساب آنقدرها دقّت نمینماید و از حالت شرکاء مخبر نمیباشد به هر جهت امر را بطوری صورت خواهد داد و آقای خودرا خواهد فریفت٬

ولایت . مملکتی را گویند که دارای قسمتهای کوچك و شهرها باشد اینلفظ در ۱ پاد ۲۰:۱۴ـ۱۹ محتمل است که بمعنی طایفه باشد و در موارد دیگر شاید قصد از قسمتی از دیار کلدانیان دا ۲:۴۹ یا قسمتی از دیار ایرانیان باشد عز ۲:۱ اس ۱:۱ و۳ و۲۲ و این تقسیمات کوچك‌تر از املاك و اراضی والی نشین است و هر یك حاکم نشین علیحده دارد و یا قصد از آنچه که در اع ۲۳:۳۴ و ۲۵:۱ میباشد که تفصیل آن از قرار ذیل است٬

پس از جنك اختیوم که در سنه ۲۷ قبل از مسیح رویداد اوغسطوس قیصر ممالك

روم را بولایات (مجلسی) (وسلطانی) تقسیم نمود یعنی ممالکی را که بسهولت محاکمه میشد بمجلس و ممالکی را که نسبتاً بغاوت پیشه و سرکش بودند خود رسیدگی کرده حکمرانی مینمود.

و هر ساله از برای ممالك مجلسی نایب قونسولی مقتدر از جانب مجلس تعین گشته حکمرانی ایشان بدو موکول بود وحکمرانی ممالك سلطانی موکول بعهدهٔ وکیل و یا نایب الحکومه دیوانی بود که از جانب امپراطور تعیین میشد مثلاً شام یکی از جمله ممالك سلطانی بود و یهودیّه از جمله مضافات آنجا و حکمرانیش بوکیل یا نایب تفویض بوده و قونسول در محاکمات دارای معاون بود اع ۱:۲۵ و۱۲ و رعایای روم مختار بودند که در مجلس حاکم ولایتی رفع دعاوی خودرا بامپراطور نمایند اع۲۵: ۱۱.

ولد اولاد . بی اولادی در میان عبرانیان از جمله عیبهای عمده بود بطوریکه در شریعت موسوی امر شد که اگر کسی بی اولاد بمیرد برادر وی زن برادر خودرا بگیرد و اوّل بچّه‌ای که تولید شود پسر برادر متوفی باشد تا اسمش از میان اسرائیل منقطع نگردد تث ۵:۲۵ و٦ و حال اینکه گرفتن زن برادر غیر اینموقع جایز نبود لا ۱٦:۱۸ و میراث پدر بالتّساوی در میان اولادش تقسیم میشد الا اینکه اوّل زاده میبایست دو برابر دیگران به برد تث ۲۱: ۱۷ و هرگاه پسری نمیبود دختران میبایست میراث را بالتّساوی قسمت نمایند ولی ایشانرا جایز نبود که به غیر از طایفه و سبط پدر خودشان بسبط دیگر تزویج شوند اعد ۱:۲۷ــ٦ و۲:۳٦ــ۸ و تسلّط والدین تسلّط مطلق بود بطوریکه شخص تحقیر کننده والدین ملعون محسوب میشد تث ۲۷: ۱٦ ام ۱۷:۳۰ و کسیکه والدین خودرا لعنت می‌نمود میبایست کشته شود حتی که اولاد را از برای ادای دین والدین میفروختند ولی از قراریکه معلوم می‌شود اینمطلب در میان اسرائیلیان جاری بود و اولاد در سال یوبیل آزاد بودند لا ۳۹:۲۵ــ ٤۱ و از این جمله بود که شخص رباخوار و سود طلب پسر زن بیوه را به غلامی خواست که قرض پدر خود را ادا نماید ۲ پاد ۱:٤ مت ۲۵:۱۸.

وطفلی که تازه مولود میگشت در قنداقه پیچیده میشد لو ۷:۲ و در روز هشتم ختنه ویرا اسم میگذاردند و مادر طفل بعد از تولید از برای پسر ٤۰ و از برای دختر ۸۰ روز ناپاك میبود و از آن پس آنچه را که در شریعت مأمور می‌بود از برای تطهیر خود تقدیم مینمود لا ۱۲: و بچهٔ خود را از یکسال و نیم تا بسه سال شیر میداد و در وقت از شیر باز داشتن ولیمه تدارك نموده ویرا از شیر باز میداشتند پید ۸:۲۱ و دختران در نزد مادر خود تا هنگام نکاح شدن میماندند ولی پسران از سال پنجم به

هر کسیکه پدر قرار میداد سپرده میشدند (ملاحظه در تعلیم)٠
و روزیرا که کسی تولید یافته بود ولیمه تدارك نموده آنرا جشنی قرار میدادند چنانکه اوّل ولیمه مولودی که در کتاب مقدّس وارد گشته مولود فرعون است پید ۴۰:۲۰ و مصریانرا عادت این بود که اینگونه مولودها را عید نمایند و قوم بیکار شده تهلیل گویند و ولیمه‌ها تدارك نمایند و قوم یهود اینگونه ولیمه‌ها را مکروه داشتند و نمی‌پسندیدند چون که عادات بت پرستی در آنها پدیدار بود و هیچ یك از روزهای مولود سلاطین ایشان مذکور نیست الا اینکه در هو ۷:۵ مذکور است که «روز پادشاه ما» و این اشاره بمولودی میباشد و مولود هیرودیس روزی بود که سلومه دختر هیرودیا رقص نموده سر یحیی تعمید دهنده را خواست مت۱۴:۶ـ۱۰ و از جمله مطالبی که اسباب بغض و عداوت یهود نسبت به خانوادهٔ هیرودیس بود یکی این بود که مولودها را مثل قبایل و بت پرست‌ها نگاه میداشتند ٠

و البتّه باید دانست که نسب نامه‌ها را در انظار و افکار عبرانیان وقعی عظیم بود چنانکه اینمطلب از اکثر جداول انساب کتاب مقدّس خصوصاً در اسفار عهد عتیق واضح و مبرهن میگردد و البته آن جداولرا علاوه بر فواید تاریخی فواید عمده روحانی نیز هست چه که اینمعنی امینی خداوند را در انجام وعدهٔ خود که برای ازدیاد نسل جنس نوع بشر داد معلوم مینماید خصوصاً وعدهٔ ازدیاد نسل ابراهیم و حراست و محافظت ویرا از برای امانت اشخاصی که در خدمت مقدّس مشغولند نشان میدهد٠
و بالاخره انجام و اتمام آنمواعید را بفرستادن مسیح که از نسل داود بود و از برای فدای تمام دنیا آمد قرار داده نبوات عدیده که در این باب شده است از آنها معلوم میشود٠

کتاب نسب نامه اوّلین آن است که نسل قائین در آن مذکور است پید ۴:۱۷ـ۲۴ پس از آن کتاب موالید شیث ابن آدم است پید ۵: پس از آن موالید بنی نوح است پید ۱۰: و۱۱: و این از جمله نسب نامه‌هائیست که بسیار دارای اهمیّت و اعتبار است و در علم تاریخ بسیار عمده است و جدول موالید و نسب نامه‌ها هشت باب اوّل سفر اوّل تواریخ ایّام را شامل است چه که اهمیّت و اعتبار آنها از برای تمام اسرائیل است ۱تو ۹:۱ و از قراریکه ملاحظه میشود این نسب نامه‌ها بیکدیگر متّصل نیستند و از آنجهت مکفی نمیباشند که تحقیق مدتها را از آنها بتوانیم نمود چه که نویسنده اسامی رئیسه و اسماء اشخاص عمده‌را مذکور میدارد و کمتر اسم زمانی که از برای صفات نیك خود و یا از برای ملك و حقوق خود مشهور بوده اند مذکور داشته پید ۱۱:۲۹ خر ۶:۲۳ و ۱تو ۲:۴ لو ۱:۵ و غیره و در

هر حال و هر صورت در نسب نامه‌هائی که متعلّق بمسیح است تدقیق بسیار مینماید مثلاً در نسب نامه شیث بیش از نسب نامه قائین دقت مینماید و در نسب نامهٔ ابراهیم بیش از نسب نامهٔ لوط و در نسب نامهٔ اسحاق بیش از نسب نامه اسماعیل دقت مینماید و گاهی از اوقات جدول‌ها از پسران شروع و به پدران منتهی میشود ۱ تو ۳۲:۶ـ۴۷ عز ۷: ۱ـ۵ و یا از پدران شروع و به پسران منتهی میگردد راعوث ۱۸:۴ـ۲۲ و ۱ تو ۳:

علی الجمله در میان نسب نامه‌ها اختلافات بسیار یافت میشود از قبیل انشاء و املای اسمها و غیره که ما را فرصت اصلاح آن نیست و همهٔ آنها مضبوط و بطور صحیح محفوظ میباشد و بطور وضوح معلوم است که آنها از جداول رسمیّه که به کمال دقّت و مواظبت نگاهداشته میشد منقول است زیرا که خادمان هیکل از روی آن نسب نامه‌ها بر قرار میگشتند و تعیین میشدند.

و در مدّت سلطنت رحبعام شمعیا و عدّو انسابرا مینوشتند ۲ تو ۱۵:۱۲ و در ایّام حزقیا به نوشتن نسب نامهٔ مردان میپرداختند خصوصاً نسب نامه کاهنان ۲ تو ۱۶:۳۱ـ۱۹ و از قراریکه از سفر عزرا و نحمیا معلوم میشود جداول مسطوره در مدّت اسیری محفوظ بوده از آن پس از برای افادهٔ عام در کتاب نوشته شد و از جملهٔ شواهد بر استقرار و ثبوت اینمطلب آنستکه خانوادهٔ فقرا نیز در پی حفظ نسب نامه بودند چنانکه یوسف بدآنواسطه فهمید که خود از خانواده داود میباشد از آنرو به بیت لحم متوجه گردید که اسمش در آنجا نوشته شود لو ۴:۲ گویند سایر جدول نسب نامه‌ها جز آنهائیکه در کتاب مذکور است در وقت خرابی هیکل آخرین از دست رفتند و لازم هم نبودند زیرا که مسیح آمده و واضح گردید که از خانوادهٔ داود میباشد و سلسلهٔ کهنه که از خانوادهٔ هارون بودند متفرق گشته قوم یهود در میان تمام مردم پراکنده شدند.

و از جمله نسب نامه‌ها نسب نامه عیسی مسیح است مت ۱:۱ـ۱۷ و لو ۲۳:۳ـ۳۸ و در عهد جدید نسب نامه جز این دو مذکور نیست و هر یکیرا فواید و خصایص است.

امّا متّی چون از برای یهود مینویسد بدان لحاظ ابتدا بابراهیم مینماید بر ضدّ لوقا که از برای قبایل نوشته اوّلاً از آدم که پدر بنی نوع بشر بود شروع نموده است و مقصود متّی از دو حال بیرون نیست .

اوّلاً از برای یهود معلوم و مبرهن نماید که عیسی ناصری همان مسیح موعود است.

ثانیاً که علاقه و واسطهٔ عهد قدیم و عهد جدید را واضح نماید.

و نیز معلوم کند که مسیح ختم و تتمّه رموز و نبوّات عهد عتیق و وارث برکات و مواعید و فاصله فیمابین ماضی و مستقبل است همچنانکه واسطهٔ اتّصال فیمابین آنها بوده نهایت تاریخ قدیم و ابتداء عهد جدید میباشد و در جدول اسلاف و اجداد مسیح

جمعیّت شهود و مختصری از تاریخ عالم موجود است تا بمحلّ انتظار جمیع دهور و ادوار یعنی آمدن مسیح و تمام شدن عمل فدیه منتهی گردد و تاریخ مواعید و اتمام مقاصد الهی در این جدول مذکور است و شامل اسامی بعضی از شجاعان و دلیران میدان ایمان و برخی از حلیمان و متواضعانی است که از برای اینکه از اجداد حضرت مسیح خداوند ما میباشند شهرت دارند و نیز اسم برخی از عاصیانی که به نعمت و فیض خداوند فدیه داده شده اند مذکور است و جـدول نسب نـامه متّی بسه زبان منقسم میگردد.

معلّمین و دانشمندان را در شرح فوق فیمابین جدول نسب نامه متّی و لوقا اختلاف است چه که هر یك از جدولهای مذکوره ناقص و ناتمام است و هر یك محتاج ذکر اسامی چند میباشد و نه اسم که منسوب به ۸۳۳ سال میباشد در آنها مذکور است علی‌ـ الجمله هر دو تا بداود متّفق و مقابل اند ولی بعد از آن متّی از سلسلهٔ ملوك یعنی از سلیمان شروع مینماید و لوقا از اولادهٔ ناثان شروع میکند و بعضی از اسمها در این دو جدول مختلف است از آنجمله متّی میگوید که یوسف پسر یعقوب است و لوقا میگوید که یعقوب پسرهالی است و پر واضحست و امکان ندارد که یوسف پسر هر دو باشد و همچنین امکان ندارد که یعقوب و هالی اسم یك نفر باشد علی هذا علماً و دانشمندان را در اینخصوص سه رای است اوّلاً که یعقوب برادر هالی بوده پس از فوت برادر زوجهٔ برادر متوفی‌را نکاح نمود تا حسب الفرموده شریعت اولادی از برای برادر خود تولید نموده باشد بنابراین علی الظّاهر یوسف پسر یعقوب و بر وفق شرع پسر هالی میباشد لکن این تفسیر بیکی از نسب نامه‌ها نقص وارد میآورد.

ثانیاً که متّی نسب نامه سلطنتی و لوقا نسب شخصیرا مذکور میدارد و این نیز یکی از نسب نامه‌ها را معیوب مینماید.

ثالثاً که متّی نسب یوسف را و لوقا نسب مریم را ذکر میکند و نیز میگوید که هالی پدر زن یوسف و جدّ مسیح بود و لوقا که از برای قبایل نوشته است نسب ظـاهری مسیح‌را از طرف مادر که از سلسلهٔ ناثان بود مذکور داشته میگوید «و او حسب گمان خلق پسر یوسف ابن هالی بود».

امّا یهودیان مریم را دختر هالی دانند و متّی که از برای یهود نگاشته نسب شرعی مسیح را که به نسب پدر شرعی میکشاند و از آنرو نسب یوسـف را کـه شرعـاً پدر عیسی و سلسلهٔ سلیمـان بود مذکور میدارد .

و از جمله مطالبی که مؤید این تفسیر است که نظر متّی بحکایت و قصّه طفولیّت یوسف میباشد و بدینواسطه در آنمطلب بیشتر از لوقا ساعی شده دقّت مینماید و لوقا بمریم نظر نموده تفاصیل و حکایاتی را که از

برای وی رو داد مذکور میدارد خلاصه در هر صورت مسیح پسر داود است و عهد جدید نیز بسیار اشاره مینماید که مسیح از نسل داود میباشد یو ٧:٤٢ اع ١٣:٢٣ روم ١:٣ و ٢ تیمو ٢:٨٠

ولی . (خویش) (١) لا ٢٥:٢٥ اعد ٥: ٨ و گاهی قصد از خویش خیلی نزدیك میباشد روت ٢:٢٠٠

(٢) آقا ایّوب ١٩:٢٥ مز١٩:١٤ و٧٨: ٣٥ ام ٢٣:١١ اش ٥٤:٨٠

ولی خون . خویش خیلی نزدیك است که ویرا حق قصاص است اعد ٣٥:١٩ و غیره٠

ونیّا. (ضعیف) پسر بانی که زن غریبه تزویج نموده پس از آن اورا طلاق داد ١٠:٣٦٠



هابیل . (نفس یا بخار) پسر دوّمین آدم است پید ۲:٤ ۰ بعضیرا گمان چنان است که اسم مسطور دلالت بر کوتاهی عمر هابیل است و دیگران بر آنند که چون حوّا دید قاین آن نسل موعود نیست اینمطلب داعی بر این شد که با خود فکر نمایدکه زندگانی را چندان اهمیّتی نیست همچنانکه یعقوب ١٤:٤ میگوید «حیات شما چیست مکر بخاری نیستید که اندك زمانی ظاهر است و بعد ناپدید میشود» علی‌الجمله هابیل شبان بود و از اوّل زادگان گوسفندان خود از برای خداوند قربانی آورد و خداوند قربانی ویرا پذیرفته قربانی قائین را که از محصول ارض بود ردّ کرد پید ٤:٤ و ٥ عب ٤:١١ در اینحال دست حسد سرمهٔ نفرت در دیدهٔ دل قائین کشیده بر برادر خود غضبناك شده اورا کشت پید ٤:٨ و مسیح هابیل‌را هابیل صدّیق نامید مت ٣٥:٢٣ ۰

هاجر . (فرار) کنیزك مصری که سارا زوجهٔ ابراهیم بابراهیم داد «و چون دید که حامله است خاتونش بنظر وی حقیر شد» پید ٤:١٦ بدین لحاظ سارا نسبت بوی بد رفتاری نموده ویرا ذلیل و هاجر از حضور سارای به بیابان شور فرار نمود و چون در کنار چشمه گردش مینمود فرشتهٔ خداوند ویرا در یافته وعده پسری بوی داد که اورا اسماعیل خواهد نامید و نسل وی بطوری بسیار و بی شمار شود که بحساب نیاید و از آن جهت آن چشمه را بئر الّحی الّرائی نام نهاده پید ١٤:١٦ یعنی چاه خدای بیننده ۰

و از آن پس هاجر دیگر مذکور نیست تا وقت از شیر باز گرفتن اسحاق و در آن وقت ساره دید که اسماعیل ویرا مضحکه میکند از ابراهیم در خواست نمود که پسر و مادرش را از نزد وی بیرون کند این سخن در نظر ابراهیم قبیح آمده لکن خداوند ویرا فرموده وعده داد که نسل اسماعیل را امت عظیمی سازد۰

خلاصه، ابراهیم به همان طور رفتار نموده هاجر از حضورش به دشت بئرسبع رفت و چون در آنجا آب مطهرهٔ ایشان بانتها رسیده جز یأس راه به جائی نبرد نا چار پسر را در زیر درختی گذارده خود بکنار رفت تا موت ویرا ندیده باشد و شروع به گریه نموده هایهای بگریست و خداوند

زاری طفل را استماع فرموده فرشتهٔ خداوند با وی متکلم شده وعدهٔ مرقوم که نسل ویرا امتّی عظیم خواهم نمود مکرّر ساخته چاه آبی را نیز بوی نشان داد٠

خلاصه پسر هاجر در دشت فاران نشو و نما نموده زوجهٔ از برای خود ا زمصر به حباله نکاح در آورد پید ٢١:٩ـ٢١ و از آن پس از هاجر مذاکره نمیشود و پولس حواری هاجر را همچو رمزی از شریعت ذکر مینماید غل ٤:٢٥٠

هاجریان. قومی اند که در مشرق اردن سکونت دارند ١تو ٥:١٠ و١٩ و٢٠ و٢٧:٣١ و ایشان غیر از اسماعیلیان اند مز ٨٣:٦ و سبب تسمیه ایشان معلوم نیست که آیا بسبب اکرام هاجر است یا بواسطه احترام شخصی دیگر است که بدینطور نامیده شده اند٠

هارا. (کوهستان) محلی است در نواحی مغربی آشّور که اسرائیلیان بدانجا برده شدند ١تو ٥:٢٦ و بسیاری گمان دارند که اینکلمه از حاران گرفته شده است٠

هاران. (کوه نشین) برادر ابراهیم و پدر لوط است پید ١١:٢٦٠

هارم. (مرتفع) شخصی از نسل یهودا ١تو ٤:٨٠

هارون. (کوه نشین) یا متنوّر اوّلین رؤسای کهنه و اوّل زادهٔ عمرام پسر زادهٔ لاوی از یوکابد دخت لاوی که عمهٔ عمرام بود خر ٦:٢٠ اعد ٢٦:٥٩ و از قرار معلوم این تزویج در آنزمان حرام نبوده و پس از اعطای شریعت حرام گردید لا ٢٠:١٩٠ و خانوادهٔ هارون از قهاتیان بودند که بزرگترین قبیله لاویان و قوی‌ترین ایشان بودند و اوّل دفعه که هارون در کتاب مقدّس ذکر گشته هارون لاوی ذکر شده است محض آنکه اعتبار ویرا در پیشوائی قوم خود نشان دهد وباوجودیکه اوّل زاده است کاهن خانوادهٔ خود بود زوجهٔ هارون الیشاع دخت رئیس یهودا بود و از برای هارون چهار پسر ناداب و ابیهو و العازار و ایثامار را تولید نمود خرو ٦:٢٣٠

و در کتاب مقدّس خبری از ایّام جوانی هارون نداریم٠

و اوّل دفعه که در کتاب مقدّس مذکور است عمرش ٨٣ سال بود و آن در وقتی است که موسی بواسطه عدم فصاحت از پیشوائی قوم خود ابا نمود خرو ٤:١٠ بدان لحاظ خداوند فرمود «آیا برادرت هارون لاوی را نمیشناسم که او فصیح الکلام است» خر ٤: ١٤٠

از آن پس هر دو برادر در تکلّم و عمل شراکت همیداشتند اعمّ از اینکه اینکار و تکلّم در حضور فرعون و یا در مدّ نظر مشایخ اسرائیل میبود و هارون خیلی شجاع و دلدار بود چنانکه در جنك رفیدیم با حور باتّفاق یکدیگر دستهای موسی‌را بر افراشته نگاه میداشتند خر ١٧:١٢ و او با دو پسر خود ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ

اسرائیل با موسی بکوه بر آمده خداوند را ملاقات نمودند خرو ٢٤: لکن چون زمان غیبت موسی بطول انجامید اظهار ضعف و انکسار نموده از طاعت خدائی سر پیچانیده گوساله طلائی را از برای اسکات قوم بساخت ولی از قراریکه معلوم میشود هارون به بت مذکور اعتقاد نداشت بلکه فقط از برای اسکات قوم ساخته خود به هیچوجه نگفت که این خداست ولی چون بنی اسرائیل آنرا دیدند فریاد آورده گفتند اینان اند خدایان تو که تورا از زمین بر آوردند خرو ٤:٣٢ و ظاهراً چنان مینماید که هارون هر دو طرف را ملاحظه نموده مذبحی از برای بت مسطور بنا کرده عیدیرا برای خداوند اعلان نمود خرو ٥:٣٢ و البتّه اینگونه مطالب دلیل بر ضعف عزم وستی رأی و ریای شخص عامل میباشد ولی خداوند خطا و تقصیر اورا عفو فرموده ویرا رئیس الکهنه و اولادشرا کاهن قرار داد خرو ٤٠:١٢ـ١٥ مقابل خرو ٢٨: و لا ٨: ملاحظه در کاهن و چون خداوند ناداب و ابیهو را بوسطه آوردن آتش غریبه مقتول ساخت و اولاده‌اش از اظهار عزا داری بطور معمول ممنوع گشتند لا ١٠:٦ از آن پس هارون و مریم در بارهٔ زوجه کوشیّه موسی با موسی مباحثه نموده مدّعی آن بودند که خداوند بر ایشان مکاشفه عطا فرموده است مثل آنکه بموسی عطا فرموده بود و از قراریکه معلوم میشود داعی بر این حرکت مریم بود چه که خدای تعالی ویرا بآفت برص گرفتار نموده و لکن هارون توبه کرده در حضور خداوند تضرّع نموده موسی از برای شفای مریم از خدا استدعا نمود و بجواب فایض گشته پس از متاعب هفت روز از محلّه اعد ١٢: ملاحظه در مریم.

و چون بیست سال بر این بر آمد قوم قورح با موسی و هارون ضدّیت نمودند علیهذا در ازای اینعمل و کردار زشت زمین شکافته و تمام آن قوم را بلع نموده یك تن از ایشان را باقی نگذاشت ولی سایر قوم بواسطه هارون خلاصی یافتند اعد ١٦: از آن پس خدایتعالی کهانت هارون و اولادهٔ ویرا بواسطه معجزهٔ شکوفه نمودن عصای هارون ثابت و بر قرار داشت چنانکه مفصّلاً در اعد ١٧: مسطور است و از قراریکه معلوم است هارون از جمله اشخاص ضعیف عزم و سخیف رأی بوده بزودی در تجربه می‌افتاد چنانکه با بودن موسی در نزد آبهای مریبه خطا ورزیده از دخول اراضی موعوده محروم گردید و گذشته از اینها مکرراً خطا ورزیده توبه همی‌کرد تا زمانیکه برحمت ایزدی پیوسته در کوه هور که قلّه‌اش بر ممالك فلسطین مشرف است وفات یافت و قبل از وفات موسی لباسهای کهانت را بحکم ربّ العالمین از وی برکنده بایلعازر پوشانید و در هنگام وفات ١٢٣ سال از عمرش گذشته بود اعد ٢٠:٢٣ـ٢٩ و موضع قبر وی تا به حال در یکی از قلّه‌های کوه

هور باقی و معتبر است ملاحظه در هور سالع. امّا وجه تسمیه وی بقدّوس الرّب بواسطهٔ کار وی بود نه بواسطه سیرت و رفتار وی با وجود همه اینها بیش از موسی محبوب القلوب بود. و بعد از موتش قوم اسرائیل بر وی ماتم و سوگواری بسیار نمودند و مدّت یك ماه در ماتم مشغول بودند اعد ۲۰:۲۸ و یهودیان متأخّرین محض یادگاری وی روز اوّل ماه پنجم ماه آب را روزه میداشتند.

خلاصه، ریاست کهنه اسرائیلیان از هارون شروع نموده و بخانوادهٔ پسرش العازار منتهی شده بالاخره از آن خانواده بخانوادهٔ عالی منتقل گردید لکن بواسطهٔ خطای خانوادهٔ عالی خدای تعالی اخبار فرمود که این ریاست از او گرفته خواهد شد ۱سمو ۲:۳۰ــ۳۶ و اینمطلب در زمان سلیمان کامل گردید که وی ریاست را از خانوادهٔ ابی‌یاثار نقل نموده بصادوق که از سلسلهٔ العازار بود عطا نمود ۱پاد ۲: ۲۷.

هارونیان . ۱تو ۱۲:۲۷. لاویانی اند که از سلسله هارون میباشند.

هاشم . (چاق) پدر برخی از سی نفر شجاعان داود بود ۱تو ۱۱:۳٤ که در ۲سمو ۲۳:۳۲ یاشن خوانده است.

هامان . (مشهور) وزیر اوّل اخشویروش بود اس ۳:۱ که بر مردخای یهودی غضبناك شده زیرا که ویرا تعظیم ننموده بود اس۳:۲ بدین لحاظ پادشاه را بر آن داشت که فرمانی صادر فرمود که یهودرا در تمام ممالك فارس بقتل رسانند.

امّا استر این فرمان را باطل نمود و هامان را بر همان داریکه از برای مردخای حاضر نموده بود دار کشیدند اس ۷:۱۰ و روز چهاردهم و پانزدهم آن ماه را محض خلاصی یهود از دشمنانشان عید قرار دادند و عید فور یا فوریم خوانده شد اس ۹:۲۸ و۲۹ و در این دو روز در وقت ذکر اسم هامان یهود صفیر استهزا میزنند.

هاویه . ترجمهٔ شیول عبرانی است معنی این کلمه اصلاً محلّ اموات است و هاویه بعمق معروف است تث ۳۲:۲۲ و ۱تو ۱۱: ۲۲ ام ۹:۱۸ و نیز در ایّوب ۱۷:۱٦ و مز ٦۹:۱۵ و اش ۳۸:۱۰ مکا ۱:۱۸ و۲۰: ۳ گوید ابواب آن بسته است و خواهد بلعید ام ۱:۱۲ اش ۵:۱٤ و تاریك و زمین فراموشی است مز ۸۸:۱۲ و خداوند در آنجا نخواهد بود جا ۹:۱۰ و انسان در آنجا ساکت و آسوده خواهد بود ایّوب ۳: ۱۳ــ۲۰ و غالباً در عهد قدیم مقصود از هاویه محلّ عذاب و عقاب نیست بلکه گاهی مقصود از جای استراحت نفس شخص عادل است تا وقتیکه خدایتعالی ویرا تفقّد و مرحمتی فرماید ایّوب ۱٤:۰.

و چون عبرانیان اعتقاد جزم و واضح و صریحی بقیامت عادلان و حیات ابدیّه با خدایتعالی نداشتند علیهذا هاویه را محلّ

قبر نفس میدانستند که در آنجا برای آن نه حسّی و نه حرکتی و نه امیدواری خواهد بود٠

امّا لفظ هاویه در عهد جدید گاهی دلالت بر عقاب مینماید مکا ۱:۹ و۱۱:۷ و۲۰:۳ الا اینکه اینعقاب ابدی نخواهد بود زیرا که در بارهٔ شهر کفرناحوم مسطور است مت ۲۳:۱۱ لو ۱۵:۱۰ «بـه جهنّم سرنـگون خواهی شد»٠ پس مقصود از اینعبارت آنستکه بعد از ترقّی و ارتفاع بمحلّ اعلی و ارفع بمقام پست و جای نسیان و فراموشی همچون هاویه فرو خواهی رفت و گاهی مقصود از هاویه در عهد جدید جای ارواح است بعد از مرك چه که مسیح موقتاً در آنجا ساکن شد اع ۲۷:۲ و در آنجا از برای مسجونه موعظه فرمود ۱پط ۱۹:۳ و گاهی مقصود از هاویه فقط قبر است اقر ۵۵:۱۵ و هرگاه مقصود از محلّ و موضع عقاب باشد بلفظ جهنّم مذکور گردد (ملاحظه در هنّوم)٠

هدد. (شجاع) (۱) پادشاهی از پادشاهان ادوم که بر مدیانیان در زمین موآب نصرت یافته که اسم یکی از قصبّات آنجا عویت بود پید ۳۵:۳۶ و در تواریخ ایّام ۴۶:۱ هدد مکتوب است٠

(۲) پادشاه دوّمین ادوم که اسم شهرش ناعی بود ۱تو ۵۰:۱ که در پید ۳۹:۳۶ هدار خوانده شده و اسم شهرش فاعو بود٠

(۳) یکی از خانوادهٔ سلطنتی ادوم که در وقت قتل نسل پادشاهی بمصر فراری گشت ۱پاد ۱۷:۱۱ و فرعـون ویرا بـه نیکوترین وجهی استقبال نموده پذیرائی کرد و دختر خودرا بوی تزویج نمود و از آن پس بادوم مراجعت نموده همواره دشمنی سلیمان در دل همیداشت ۱پاد ۱۴:۱۱٠

هدار. ملاحظه در هدد ۲٠

هدد رمّون . محلی است گمان میرود که اسمش از اسم دو بت سوری مشتق هدد یعنی که خدای آفتاب و رمون و این محلّ در بقعهٔ مجدون واقع بود زك ۱۱:۱۲ و حسب الرّای فاندیفلد همان رمّانه است که بمسافت ٤ میل به لجّون مانده واقعست٠

هدد عزر . (معونت هد) شهریار صوبه که عساکر داود ویرا دوباره شکست دادند ۲سمو۸:۳که در ۲سمو۰۱:۱۶ــ۱۹ هدرعزر خوانده شـده است و از عساکر وی در جنك اوّل بقدر ۲۰،۰۰۰ پیاده و ۱،۷۰۰ سواره کشتند و در میانهٔ غنیمتیکه از ایشان بدست آوردند سپرهای طلائی بود ۱تو ۷:۱۸ و هدرعزر نیز خوانده شده است که داود ویرا باورشلیم برد و چند سال بعد از آن هددعزر با سه تن از پادشاهان سوریّه و غیره از عمونیان مشورت نموده تا با داود مقاومت نماید لکن یواب عساکر متّحده را شکسته ۱تو ۶:۱۹ــ۱۵ از آن پس داود باعساکر آرام رزم داده ۴۰،۰۰۰ پیاده و ۷،۰۰۰ سواره از ایشان بقتل رسانید در ۲سمـو ۱۸:۱۰ و۱۹ مذکـور است ۷۰۰ عرّاده باشوبك سردار ایشان ۱تو ۱۶:۱۹ــ

۱۹ از آن پس در تمام ایّام عمر داود ربقهٔ اطاعت و بندگیرا گردن نهادند٠

هدر عزر . ملاحظه هدد عزر٠

هدهد . مرغ معروفی است که خیلی شیرین و خوشنما است منقارش نازك و دراز و در ممالك مشرق بسیار و بر حسب شریعت موسوی از جمله پرندگان ناپاك بود لا ۱۱: ۱۹ و دور نیست که بواسطه آنکه مزبلههارا از پی کرم جستجو میکند ناپاك خوانده شده است٠

هدورام . (آتش پرستان) (۱) پسر پنجمین یقطان پید ۱۰:۲۷ و ۱تو ۱:۲۱ گمان دارند که قبیلهٔ وی در ساحل جنوبی عربستان سکونت میداشتند ٠

(۲) پسر توعو پادشاه حماة ۱تو ۱۸:۱۰ که در ۲سمو ۸:۱۰ یورام خوانده شده است٠

(۳) رئیس تسخیری که در ایّام رحبعام واقع شد ۲تو ۱۰:۱۸ بعضی را گمان چنان است که او و نیرام رئیس تسخیر ایّام سلیمان بود و اورام که در ایّام داود رئیس جزیه بود ۲سمو ۲۰:۲٤ و سدورام هر سه یك شخص اند و اگر قول مذکور را اعتباری باشد باید که این شخص در کار خود لااقل مدّت پنجاه سال مواظبت داشته باشد٠

هدیه . در کتاب مقدّس مطالب و حکایات بسیاری وارد گشته که عادات معمولهٔ آنزمان در بارهٔ هدیه از آنها مفهوم میگردد مثل تعارف و پیشکش اشتی پید ۳۲: ۱۳:۱۵ و بندگی از رعایا و وظیفه داران ۱پاد ٤:۲۱ و۲تو ۱۷:۵ و ظهور احترام از جانب پادشاهان و بعضی چون اراده نمودند که شاؤلرا تحقیر نمایند هدایا از برای وی تقدیم ننمودند ۱سمو ۱۰:۲۷ و هدایا از قبیل حیوانات پید ۳۲:۱۳ــ۱۵ و نقدینه و لباس ۲سمو ۱۸:۱۱ و ۲پاد ۵:۲۳ و چیزهای دیگر میبود ۱پاد ۱۰:۲۵ امّا مجوسیان از برای مسیح طلا و کندر و مّر هدیّه آوردند مت ۲:۱۱ و هدیههای شرعی را قربانی مینامیدند مت ۵:۲۳ و٢٤ و هدیه بیك عنوان از برای اداره نمودن هر حکومتی ملحوظ و لازم بود یا ادارات حکومتی و نظامی را نگاه داری کند٠

در ایّام گردش بنی اسرائیل در دشت هدیه و جزیهٔ ایشان غالباً بر حسب میل اشخاص بود و مختار بودند هر چند که نیم ۳۰:۱۳ و چون بنی اسرائیل در کنعان ورود شاقل پول فدیه مجبوراً گرفته میشد خرو نموده سکونت ورزیدند دایره و نظم صحیحی از برای جزیه و تقدیمات ترتیب داده شد یعنی که خدا را حاکم و سلطان خود دانسته تقدیمات بطریق دینی گرفته در کارهای روحانی نیز صرف مینمودند ملاحظه در عشر٠

در ایّام ملوك جزیه و مالیّات افزون گردید و عشر محصول زمین و مواشی نیز گرفته میشد ۱سمو ۸:۱۵ و۱۷ عا ۷:۱ و خدمت نظامی نیز ۱پاد ۹:۲۲ و ۱تو ۲۷:۱ و تقدیمات اجباری ۱سمو ۱۰:۲۷ و۱٦:۲۰

و۱۸:۱۷ و گمرك اشیاء وارده ۱ پاد ۱۵:۱۰ و انحصار اقسام مختلفه تجارترا بیك نفر ۱ پاد ۲۸:۹ و۲۸:۱۰ و۲۹ و۴۸:۲۲ بعضی اوقات خارجیانی که یهودرا مغلوب و زیر دست خود میکردند مالیات و جزیه سنگین بر آنها می‌نهادند مثل ایرانیان و مصریان و شامیان و رومانیان مقابل ۲ پاد ۲۰:۱۵ و ۴:۱۷ و۱۸ ۱۴:۱۸ و۲۳ ۳۵:۲۳ نح ۱:۵ـ۱۱ و ۱۴ و۱۵ و۳۷:۹۰

هدیهٔ ریختنی. مقداری از شراب است که قدری از آنرا بر قربانی ریخته و مابقی را به کاهن میدادند خرو ۴۰:۲۹ لا ۲۳: ۱۸ اعد ۵:۱۵ و۷ و دور نیست که اشاره به تمام برکات دنیوی باشد که از جانب خداوند عطا میشود پید ۱۴:۳۵ بت پرستان نیز بدینطور هدیه ریختنی داشتند که خون با شراب مخلوط کرده از برای یاد کردن سوگندی هولناك بکار می‌بردند مز ۴:۱۶۰

هرماس. روم ۱۴:۱۶ اسم مسیحی رومانی است که پولس ویرا سلام می‌فرستد و قدماء را گمان این است که مؤلّف سفر معروف به شبان هرماس که دارای سه جزو میباشد اوست جزو اوّل کتاب مسطور دارای چهار رؤیا است جزو دوّم ۱۲ وصیّت روحانی و جزو سیّم ۱۰ مثل و در هر یك فایدهٔ روحانی مشهود است۰

هرموجنس. (نسل هرمس است) شخصی بود که پولس را ترك نمود ۲ تیمو ۱۵:۱۰

هسناه. (کنار خانه) و در نحمیا ۳:۳ بنی هسناه مذکور است ولی معلوم نیست که آیا اسم مرد یا دهی است و در صورتیکه اسم ده باشد بهیچ وجه محلش معلوم نیست ولیکن بنی هسناه باب السّمك را بنا کردند۰

هفت. از ابتدا همواره عدد ایّام هفته هفت روز بوده است عدد هفت هم در کتاب مقدّس برای عدد تام و کامل استعمال شده چنانکه ملاحظه نموده می‌بینیم که نمونهٔ آن در اغلب جاهای کتاب مقدّس مذکور است منجمله حیوانی که با نوح در کشتی داخل گشته هفت هفت بودند پید ۲۷: و گاوها و سنبلهائی که فرعون در رؤیا دید هفت بودند پید ۲:۶ـ۷ و سالهای فراخی و سالهای قحطی هر یك هفت سال طول کشید پید ۲۶:۴۱ـ۳۲ و قوم یهود نیز میبایست در روز هفتم هفته و سال هفتم جمع شوند و سال یوبیل هم عبارت از هفت هفت سال و عید فطیر و عید سایبانها هر یك هفت روز و قربانیها نیز هفت شاخه بود و چون قوم اسرائیل برای تصرّف اریحا جمع شدند مأمور گشته که هفت کرنا بنوازند و تا هفت روز روزی یکمرتبه دور حصار اریحا را طواف کنند و روز هفتم هفت مرتبه طواف نمایند و یوحنّای لاهوتی نیز در مکاشفات خود به هفت کلیسا خطاب مینماید و در رؤیا و هفت روح و هفت مهر و هفت صور و هفت رعد و هفت پیانه و هفت بلا و هفت ملائکه که آنها را بر روی زمین

ریختند رؤیت نمود و علاوه بر اینها که هفت برای عدد کامل استعمال شده اسو۲:۵ و ایّوب ۵:۱۹ و ام ۲۶:۱۶ و۲۵ اش ٤:۱ ار ۱۵:۹ مت ۱۲:٤٥ و هم چنین هفت دفعه و هفت چندان دلالت بر عددی تام و کامل مینماید پید ٤:۱۵ و۲٤ لا ۲٦:۲٤ مز۱۲:٦ و۷۹:۱۲.

و هفتاد دفعه هفت نیز عددی است در نهایت تمامیّت و کمال مت ۱۸:۲۱ و۲۲.

هلال یا غرّه . اول ماه و شروع ماه قمری است ۱تو ۲۳:۳۱و۲ تو ۲:٤ عز ۳:۵ مز۸۱:۳ ام ۷:۲۰ اش٦٦:۲۳ قل ۲:۱٦.

(۲) شیء که شبیه به هلال از برای زینت ساخته در گردن شتران اندازند داو ۸:۲۱ و۲٦ و زنان نیز در گردن خود میانداختند اش ۳:۱۸.

هلاس یا یونان . ملك مشهوری است که در قسمت جنوب شرقی اروپا واقع اع ۲۰:۲ که در عهد قدیم بیاوان معروف بود اش ٦٦:۱۹ حز ۲۷:۱۳ زك ۹:۱۳ و یونان نیز معروف است دا ۸:۲۱ و۱۰:۲۰ و۱۱:۲ و در عهد جدید باخائیّه معروف اع ۱۸:۱۲ و۲۷ و غیره و در عهد جدید اسم شهرهای عمدهاش نیز مذکور است من جمله اتینا و قرنتس و کنخریا است ملاحظه در اخائیّه و یاوان و یونان.

هلاکت . (یعنی فانی و معدوم شدن). مسیح یهود را فرزند هلاکت خطاب میفرماید یو ۱۷:۱۲ مر ۱٤:۲۱ و اع ۱:۲۵ و اینمسئله بر حسب اصطلاح معمولهٔ عبرانی اشاره بطبیعت و آخرت او میباشد یکی از نمونههای هلاکت در نوشتجات مقدّسه دریاچه آتشین است مکا ۱۷:۸ و۱۱و۱۹:۲۰ که منزل آخرین شیطان و اشخاصی است که اسم ایشان در دفتر حیات برّه مکتوب نیست مکا ۲۰:۱۰ـ۱۵ و منجی ما بواسطه ذکر «تنور آتشین» اشاره به هلاکت فرموده مت ۱۳:۵۰ و در مورد دیگر میفرماید «آتش جاودانی که از برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده» (ملاحظه در جهنّم ۳ و هنّوم).

لفظ هلاکت در مکا ۱۷:۸ و۱۱ و روم ۹: ۲۲ و۲پط ۲:۱ و۳ اشاره بضرر و هلاکت و خرابی عام میباشد مت ۲٦:۸ اع ۸:۲۰ و غالباً مقصود از فقدان حیات و برکات ابدی است مت ۷:۱۳ یو ۱۷:۱۲ عب ۱۰: ۳۹ ۲پط ۳:۷ و البتّه اینلفظ مقصود از فقدان و اعدام شریران نیست چه که از اغلب موارد کتاب مقدّس مستفاد میشود که ملوّثی و ناپاکی و خجلت و شرمساری و رنج و عذاب هالکین فنا پذیر نیست بلکه دوام و بقا دارد دا ۱۲:۲ مت ۱۳:٤۰ و۵۰ و۱۸: ۳٤ و۳۵ و۲۵:۳۰ و٤۱ مر ۳:۲۹ و۹:٤٤ـ ٤۸ روم ۲:٤ـ۹ مکا ۱٤:۹ـ۱۱ و۲۱:۸.

در ترجمهٔ سپتویجنت همین لفظ هلاکت در یونانی از برای ترجمهٔ ابدون عبرانی ایّوب ۲٦:٦ و۲۸:۲۲ مز ۸۸:۱۱ و ام ۱۵:۱۱ استعمال شده که افادهٔ معنای هلاکت نماید.

و صیغهٔ فعل یونانی نیز که این اسم یعنی هلاکت از آن مشتق گردیده است افادهٔ معنای اعدام و هلاکت نماید که عموماً قصد از حالت انسان خاطی و عاصی میباشد مت ۱۱:۱۸ لو ۱۰:۱۹ مت ۱۳:۲ و۲۵:۸ و۹: ۱۷ لو۱۵:۸ و۹ و۲٤ و۳۲ که وقتی از این حالت پست گناه و شرمساری خلاص میشود که ایمان کامل بمسیح آورده اورا شفیع واحد بداند یو ۱٦:۳ و۲۸:۱۰ و۲پط ۹:۳ لکن اگر در اینحالت تا آخر عمر مداومت نماید ۲قر ۱۵:۲ و۳:٤ بالاخره آخرت او در هلاك و شقاوت کامل منتهی خواهد شد که هر دوی اینها نتیجه مداومت در گناه و بی ایمانی و عداوت نسبت بخدا میباشد یو۲٤:۸ مت ۳۱:۱۲ و۳۲ یو ۳٦:۳.

و چنانکه از ۲تسالونیکیان ۳:۲ و غیره مستفاد میشود فرزند هلاکت دیگری در ایّام آخرین خواهد آمد یعنی آن مرد گناه‌کار و آن شخص شریر بی شریعت که واضحاً بی خدائی در او مندرج است و خود اینمسئله در یك شخص یا در جمعی معلوم نیست بلکه واضح است که مسیح ویرا هلاك خواهد ساخت.

هللویا. (خداوند را تسبیح بخوان) کلمه شادی و حمد و تشکّر است و در اوّل و آخر هر یك از مزامیریکه ذیلاً مذکور میشود مسطور است. مز ۱۰٦: و ۱۱۱: و۱۱۲: و۱۱۳: و۱۱۷: و۱۳۵: و در مکاشفه یوحنّا نیز چهار مرتبه مذکور است مکا ۱:۱۹ و۳ و٤ و٦ و قوم یهود مزامیر ۱۱۳:ـ۱۱۸: را هلیل گویند چه که بسیاری از کلمات حمد و تسبیح در آنها مندرج و در اوّل ماه و در عید تجدید و سایبان و هفته‌ها و فصح خوانده میشد.

هموار. زمینی مسطح‌را گویند ۱پاد ۲۳:۲۰ ۲تو۱۰:۲٦ و نیز اشاره بزمین مسطح مرتفع موآب است تث ۱۰:۳ و٤۳:٤ یوش ۹:۱۳ و۱٦ و۸:۲۰ ار۸:٤۸ و۲۱ که هموار مذکور در مشرق اردن مقابل یریحا واقع است اعد ۱:۲۲ و٦۳:۲٦ یوش ۳۲:۱۳ ملاحظه در عربه بلوط موره و شفیله.

همونه. (جمهور) شهریست در نزدیکی وادی جمهور جوج که در حوالی آن استخوانها را دفن میکردند خرو ۱٦:۳۹.

هند. ملك احشویروش از هند تا بکوش بود اس ۱:۱ و ۹:۸. ومقصود از هند در این آیه همان پنجاب و سند است که در مغرب هند واقع اند و هند از جمله ممالکی بود که اومیلینس شهریار پرغامس از ملك انطیوخس کبیر جدا نمود ۱مکابیان ۸:۸ و۳۷:۱۱ و سلیمانرا با هند تجارت بود ۱پاد ۱۰:۱۰ـ۲۲ یعنی بواسطهٔ کشتیهای مخصوصه و کشتیهای حیرام پادشاه صور.

هنوّم. فعلاً وادئی را که در جنوب اورشلیم واقع است وادی ربابه گویند و در کتاب مقدّس آنرا وادی هنّوم نح ۳۰:۱۱ و وادی ابن هنّوم یوش ۸:۱۵ و۱٦:۱۸

و وادی بنی هنّوم گوید ۲ پاد ۲۳: ۱۰ و آن وادئی است که از باب الخلیل تا بچاه ایّوب سرازیر شود و کوه صهیون را از تلّ المؤامره جدا نماید و قسمت جنوب شرقی اینوادیرا توفت گویند ار ۷: ۳۱ و ۲ پاد ۲۳: ۱۰ و یا وادی قتل نامند ار ۷: ۳۲ و ۱۹: ۶ و حدود بن‌یامین و یهودا آنجا بود و سلیمان در طرف جنوبی که نزدیك بدینوادی بود مکانهای بلند موآب را بنا کرده بود ۱ پاد ۱۱: ۷ و آحاز و منسّی اولاد خود را در اینجا از آتش گذرانیدند ۲ پاد ۱۶: ۳ و ۲ تو ۲۸: ۳ و ۳۳: ۶ و یوشیا اینعبادت ناپاك را باطل نموده مکانهای بلند مرقوم را نجس ساخته یعنی استخوانهای مردگان و سایر چیزهای ناپاك را در آنجا همیریختند و چون اینوادی بواسطه آتش مولك و آتش دیگر از برای سوزاندن کثافات در کار بود یهود آنرا جهنّم یعنی زمین هنّوم نامیده پس از آن رفته رفته محلّی را که موضع عذاب و عقاب بود جهنّم نامیدند و در عهد جدید هم بدینمعنی وارد شده است مت ۵: ۲۲ و ۱۰: ۲۸ و ۲۳: ۱۵ و اشخاصیکه در روز حشر محکوم به عذاب باشند بدینموضع برده خواهند شد مت ۲۵: ۴۶.

و فرشتگان متمرّد و نامطیع نیز در آنجا میباشند ۲ پط ۲: ۴ و در آنجا آتشی است که هرگز نمیرد و کرم معذّبین هرگز نه خواهد مرد مر ۹: ۴۳ و ۴۴ و ۴۸. لکن وارن و ستانلی با سایر علمای جغرافی مخالف اند و بزعم ایشان وادی واقعهٔ فیمابین اورشلیم و کوه زیتون وادی هنّوم است.

هور. (کوه) (۱) کوه معروفی است که فعلاً آنرا جبل النّبی هارون گویند و قوم اسرائیل از قادش تا بدینجا آمدند اعد ۲۰: ۲۲ و ۳۳: ۳۷ و چون از اینجا کوچ کردند اراضی ادومیّه را دور زده بطرف عقبه رهسپار شدند اعد ۲۱: ۴ در اینجا هارون دار فانی را بدرود گفت اعد ۲۰: ۲۴-۲۹ و ۳۳: ۳۸ و ۳۹ تث ۳۲: ۵۰ و در محلّ اینگونه بهیچوجه من الوجوه شك و ریبی نیست که معیّناً فیمابین ادوم و دشت واقع بوده است اعد ۲۰: ۲۳ و ۳۳: ۳۷.

امّا ادوم شامل سلسلهٔ کوههای ریگی بود که در مشرق عربه یعنی از نزدیکی جنوب دریای لوط بخلیج عقبه واقع بود و تقریباً در نیمهٔ این سلسله بقدر مسافت ۵۰ میل از هر دو طرف کوه هور واقع که بلندترین قلّه‌ها است و موسیره در نزدیکی آن است مث ۱۰: ۶ ارتفاع اینکوه ۴،۸۰۰ قدم فوق دریای مدیترانه و ۴،۰۰۰ قدم فوق عربه و ۶،۱۰۰ قدم فوق سطح دریای مردآب و صعود بر آن دشوار است و دارای دو قلّه است که قبر هارون بر قلّهٔ شرقی آن که ۴،۳۶۰ قدم فوق سطح دریای مدیترانه است واقع میباشد امّا بنی هارون بنائی است که طولش ۳۳ قدم و عرضش ۲۸ قدم و دارای

گنبد سفیدی است که آنرا دو غرفه میباشد که بالای یکدیگر ساخته شده اند و در غرفه بالائی چهار ستون و دارای پله‌هائی است که از غرفه بالا به غرفه زیرش رود که غرفه تاریکی است و در کنارش هلال مانندیست که به دیواریکه قبر در آن است سرازیر شود و از قلّه کوه هور کوهستان ادوم و یهودیّه و دریای لوط دیده شود و در دامنه‌اش بطرف مشرق وادی موسی واقع است ملاحظه در سالع.

(۲) کوهی است در حدود شمالی اراضی مقدّسه اعد ۳٤:۷ و۸.

برخی را گمان چنان است که قصد از تمام لبنان است و دیگران بر آنند که قصد از طرف شمالی است که فعلاً آنرا جبل مکمّل گویند و ارتفاعش ۱۰،۲۵۰ قدم است.

هورام . (مرتفع) شهریار جازر که در وقت افتتاح فلسطین برجازر شهریار بود یوش ۱۰:۳۳.

هوشع . (خداونـد کمك کننده است) (۱) لفظ هوشع بمعنی نجات یا خلاصی میباشد و بنا بر ترتیب تاریخی چهارمین پیغمبران و مدّت شصت سال در کار نبوّت اشتغال داشت تخمیناً از سال ۷۸۰ـ۷۲۰ قبل از مسیح یعنی از قسمت اوّل سلطنت طویل عزّیا که با چهارده سال آخر سلطنت یربعام دوّم پادشاه اسرائیل مطابق میباشد سلطنت مینمود ۲ پاد ۱٤:۲۳ و۱۵:۱ و با اشعیاء و میکا و بلکه با یوئیل و عاموس هم معاصر بود هوشع هر چند که در آیهٔ اوّل کتابش خلاصهٔ تاریخ خودرا غالباً موافق سلطنت ملوك یهودا ابتدا میکند با وجود آن یکی از انبیای مملکت شمالی بوده چونکه مخصوصاً بسیاری از اماکن آنجا را ذکر مینماید و در ضمن آن یهودا را نصیحت و اندرز کرده تسلّی می‌بخشد و نبوّت مینماید که یهودا و اسرائیل در ایّام آینده متّحد خواهند گشت هوش ۱:۱۱ و ۳:۵ نبوّت آن حضرت بر دو قسم است ۱:ـ۳: و٤:ـ۱٤: ولی در خصوص وقوع و عدم واقعیت مطالب قسمت اوّلین نبوّتش اختلاف است بعضی بر آنند که آنها واقعیّت دارد و برخی‌گویند واقعیت ندارد بلکه در رؤیا بخیال آن حضرت مرئی و مصوّر شده است احتمال کلی دارد که مطلب آخری صحیح باشد امّا در هر صورت اسباب انکشاف نسبتهای بنی اسرائیل است که در بت پرستی افتاد و آن حضرت نسبت بت پرستی و قساوت و خود رائی ایشان و محبّت خدا را با تأثیر و دلگرمی تمام بیان میفرماید.

قسمت دوّم غالباً مکالمـهٔ تهدید آمیز مخصوص بر ضدّ اسرائیل و سامره به جهت بت پرستی و بی عصمتی ایشان میباشد و صور حیات دولتی و ملّتی و طایفهٔ اسرائیل را از زمان پیدایش سلطنت بعد از وفات یربعام در سال ۷۷۲ـ۸۷۱ قبل از مسیح و هم سلطنتهای کثیر الزحمه سلاطینی که بعد از او آمده اند تشکیل میدهد هوشع مرك زکریّا را که

پسر یربعام سلطان چهارم و آخرین سلسلهٔ ییهو بود نبوت مینماید هوش ١:٤ ٢پاد ١٢:١٥ بزعم بعضی بر حسب باب ١٤:١٠ هوشع حملهٔ اول شلمناصر را که بر ضد هوشیا حمله ور شد اشاره فرموده است ٢پاد ١:١٧ و٣ و٤:١٨ دیوان و حکمرانی خدا بر اسرائیل از اسامی فرزندان جومر واضح میگردد یعنی یزرعیل و لوروحامه و لوعمی غایت رحمت و محبت الهی از این واضح میشود که خدا باعث آن شد که اسرائیل تائب در عوض بعلی او را اشی خطاب کنند و معانی آن اسامی از قرار ذیل است یزرعیل یعنی زراعت خدا و لورحامه از رحمت محروم و لو عمی نه قوم من و اشی شوهر من و بعلی آقا و خداوند من و شوهر من ٤:٣ و٥ و حالت اسرائیل و خلاصی عجیب ایشان را نبوت مینماید که در ٢:١ و١:٢ مذکور است بت پرستی این قوم بیوفا و خائن است که در مصر و در اور یوش ١٤:٢٤ و بعدها مرتکب بودند مقصود از مصر عذاب که در ١٢:٨ و ٣:٣٩ مذکور است فی الحقیقه مصر لفظی نیست بلکه قصد از مصر معنوی میباشد ٥:١١ هوشع تصریح مینماید که آشوریه را که دوست می‌پندارند اسرائیل را خراب و ضایع خواهد کرد هوش ١٣:٥ و١١:٧ و٩:٨ و١:١٢ و ٣:١٢ و٤:١٣ و٤:١٠ و١١:١١ و هم تصریح مینماید که علاج زحمات واقعی ایشان فقط موقوف به رجوع بخدا و توبه و انابه است و چنانکه هوشع مینماید که در نوشتجات موجودهٔ مقدسهٔ موسی و سایرین عارف بوده همچنین انبیاء متعاقب او دلیل بر موانست با نبوات هوشع میآورند مطابق نمائید هوش ١١:١ با اش ١٢:١١ و١٣ هوش ٣:٤ با صف ٣:١ هوش ٦:٤ با اش ١٢:٥ هوش ١٠:٧ با اش ٢١:٩ و١٣ هوش ١٢:١٠ با یر٣:٤ استشهادات عهد جدید بر هوشع از اینقرار است مت ١٣:٩ و٧:١٢ با هوش ٦:٦ لو ٣٠:٢٣ مکا ٦: ١٦ با هوش ٨:١٠ مت ١٥:٢ با هوش ١١: ١ روم ٢٥:٩ و٢٦ ١پط ١٠:٢ با هوش ١:١١ و٢٣:٢ ١قر٤:١٥ با هوش ٢:٦ عب ١٥:١٣ با هوش ٢:١٤ نسبتی را که پولس از هوش ١:١ و٢٣:٢ در روم ٢٦:١ و٢٦ در بارهٔ ایمان قبایل ذکر میکند چنین مینماید که ذریه پراکنده اسباط عشره بواسطه استغراق در بت پرستیهای اطراف خود مفقود گشته و در جزو قبایل محسوب اند تهدیدات و تنبیهات این کتاب بانصایح لطیفه و دل آویز ممزوج وضع عبارتش رمز نما و مبهم است و تعیین ازمنه و تقسیم نبوات مختلفهٔ آن بسیار مشکل است.

(٢) اسم اصلی یوشع ابن نون اعد ٨:١٣ و١٦.

(٣) پسر ایله و آخر ملوك اسرائیل که نسبت بسایرین شرارتش کمتر بود ٢پاد ٣٠:١٥ و در سال نهم سلطنتش شلمناصر پادشاه آشور بر وی غضناك گردید چه که وی در خیال خود با شهریار مصر معاهده نموده بود که سلطنت را از شلمناصر خلع

نماید علیهذا وی بر سامره تاخته بعد از آنکه سه سال آنرا محاصره نموده بود آنرا مفتوح ساخته اهالی آنجا را باشور باسیری برد ۲پاد ۱۷:۱ـ۶ تا نبوتی که هوشیع و میخا نبوت فرموده بودند بانجام رسد هو ۱۶:۱۳ می ۱:۶.

هوشیانا. (تمنا اینکه خلاصی دهی) کلمه ای بود که در زمان دخول مسیح باورشلیم باواز بلند گفته میشد مت ۲۱:۹ و از مز۱۱۸:۲۵ گرفته شده است و این مزمور با مزامیر دیگر در عید سایبانها تلاوت میشد.

هیئت متبدل. مت ۱۷:۱ـ۹ یو ۱:۱۴ و۲پط ۱:۱۶ـ۱۸ عوض شدن سیمای کسی را گویند. این واقعه عجیب که در حیات مسیح مشاهده مینمائیم گویا در شب از برای آن حضرت دست داد یو۹:۳۷.محل وقوع آن بر کوه حرمون یا یکی از کوههای قریب به قیصریه فیلپس بوده است و از قراریکه از احادیث مستفاد میشود بر کوه تابور بوده لکن این قول معتنابه و محل اعتبار نیست (ملاحظه در تابور). علی الجمله قصد از این تبدیل هیئت این بود که تمام هیئت و لباس منجی در جلال خارج از طبیعت ظاهر گشت و شریعت و انبیا متشکل در شخصیت موسی و ایلیا انجیل را تصدیق و احترام نمودند خرو ۳۴:۲۹ـ۳۵ و اینمصاحبه که ایشان با مسیح داشتند اسباب اظهار آنواقعه مهم یعنی مرگ و شفاعت مسیح و اتحاد عهد عتیق و جدید و اتحاد آسمان و زمین گردید و ندائی از آسمان در رسیده حضرتش را بر تمام کائنات اقتدار بخشید علاوه بر تعیین مسیحیت و الوهیت مسیح اینواقعه اسباب کشف مسئله بقای ارواح اشخاص متوفی نیز میباشد و شخص مسیح را چون نمونهٔ انسانیت کامل و مجللی نشان میدهد و او و شاگردانش را از برای تجارت آینده حاضر میسازد مر ۹:۳ـ۱۳ لو ۹:۲۸ـ۳۶ پطرس و یعقوب و یوحنا شاهدان عینی این واقعهٔ تبدیل هیئت میباشند. ملاحظه در یعقوب.

هیراپولس. (شهر مقدس) شهریست در آسیای صغیر قل۴:۱۳ در نزدیکی نهر لیکس بمسافت ۵ میل در شمال لاودکیه و بر محلی که عقبش کوه بود بنا شده و هیکل مشهور پلوتو نیز در آنجا بود و فعلاً آنرا (بیوك قلعه سی) گویند و آثار هیکلها و کنیسهها و کمانها با طاقهای نصرت و تماشا خانهها و ورزشخانهها و حمامها و قبرهای زیاد در آنجا دیده شود و بواسطهٔ گرمابهائی که دارای مواد معدنی است مشهور میباشد و بر هرچه آب آن گرمابه سیلان نماید پرده مانندی بر آنجا تشکیل دهد.

هیرودیس. اسم معدودی از سلاطین یهود است در ایام خراج گذاری ایشان بروم.

(۱) هیرودیس اعظم که از چهل سال قبل از مسیح تا چهار سال قبل از مسیح سلطنت میکرد و تاریخ مسیحیان چهار سال از تاریخ

اصلی عقب افتاده است از اینقرار میلاد عیسی خداوند در سال آخرین سلطنت هیرودیس بوده است٠ مت ۲:۱ـ۱۸٠

و این هیرودیس شخصی زیرك و هوشیار و تیز ذهن وقوی الاراده و محیل بود بطوریکه در حیله وری شهره گشته باوجود همه اینها سخت دل و ستم پیشه بوده محض اجرای مقاصد خود در بند حق نبود و هیرودیس از ادومیان و پسر انتیپاتری بود که یولیوس قیصر ویرا پروکوراتور یهودیّه کرده بود٠

و چون هیرودیس بسّن ۲۵ سالگی رسید از برای حکومت جلیل مقّرر گشت از آن پس در سال چهلم قبل از مسیح انطونیوس رئیس ربع بر یهودیّه قرار داد سپس سناتس رومانی بر درجهٔ وی افزوده پادشاه یهودیّه شد و بمعاونت رومانیان براعدای خود نصرت یافت انتی جونس را که رئیس و آخرین اسیران اسمونیّه بود در ۳۷ قبل از مسیح بقتل رسانید علی الجمله در مّدت سلطنت وی همواره در ترقی بود چونکه وی مبالغ بسیاری از برای بناهای عام صرف مینموّد و شهر بسیار خوب و نیکوئی در ساحل دریـای مدیترانه ساختـه محض احترام اوغسطس آنرا قیصریّه نامید و سامره را که در سال ۱۰۵ قبل از مسیح خراب گشته بود آباد ساخت و آنرا ساسطی نامید و ساسطی لفظی یونانی که آنرا در لاتینی اوغسطس گویند یعنی مجید و در اورشلیم و حوالی آن موزه و میدانی ساخته قلعه‌های چندی در حدود بر آورد که هیرودیون از آن جمله است و هیکلهای چندی در جاهای متفرقه متنوعه بساخت و عمده‌ترین جمیع بناهایش هیکل اورشلیم بود که ۱۰۰۰۰ کاهن در آنجا در خود هیکل به کار وا داشته صدها هم از استادان در جوار آن داشت و این کار را در سال ۲۰ قبل از مسیح شروع نمود لکن کارش مّدت ۴۶ سال یعنی ۳۰ سال بعد از مرگش طول کشیده باوجودیکه هیرودیس اینگونه کارها را بجا میآورد در نظر مردم پسندیده و محبوب القلوب نبود زیرا که او از طایفهٔ یهود نبود و قوم یهود حکومت اجنبیان و بیگانگان را بواسطهٔ اشتمال بر قواعد و آئین بت پرستی بغض مینمودند٠

خـلاصه، طبیعت بد و خلق نکوهیده هیرودیس در رفتار با عیال و اطفال نیکو معلوم میشود چه که وی ده زن از برای خود تزویج نموده پسران مختلف از برای وی تولید نموده بودند و نسبت بتمـامی ایشان بد خوئی و قساوت می‌نمود بحّدیکه اوغسطس گفتی که «من خوك بودن را بر پسری هیرودیس ترجیح میدهم» و زوجهٔ خود مریمنه را در سال ۲۹ قبل از مسیح بقتل رسانیده و هم برادر زن و پدرزنش هرکانس را در ۳۰ قبل از مسیح و دو پسر مریمنه اسکندر و ارستبولس را در سال ۷ قبل از مسیح و انتیپاتر پسر دوروس که

یکی از زنانش بود پس از چندی بی حجّت بکشت و این هیرودیس است که امر بقتل اطفال بیت‌لحم نمود باشتیاق اینکه مسیح نیز از جملهٔ آنان خواهد بود مت ۲:۱۶ و چون اجلش فرا رسید و خود میدانست که مردم از مرك وی شاد خاطر خواهند بود و بسوگواری وی لباسهای فاخر خواهند پوشید امر نمود که در روز مرگش محبوسین یهود را که از مردمان معتبر و اعیان شهر بودند بقتل رسانند تا بدانواسطه مردم سوگوار و کوفته خواطر باشند۰

خلاصه پس از آنکه ۳۷ سال ملك رانده بود پاهایش آماس نموده روده‌هایش مجروح گردید و بدان لحاظ به کلّروی حمامیم سلطان که در مشرق دریای لوط واقع است رفته در آبهای گرم معدنی آنجا شست وشو نموده بدون ظهور ادنی منفعتی مراجعت نموده چون باریحا رسید در سّن هفتاد سالگی بمرك دردناك و موت بیم‌ناکی بمرد و پشت زمین از بار وجود نامسعود وی خالی ماند۰

(۲) هیرودیس انتیپاس رئیس ربع در جلیل لو ۳:۱ که مدّت ٤۲ یعنی از چهار سال قبل از مسیح تا ۳۹ بعد از مسیح حکومت مینمود و پسر دوّمین هیرودیس اعظم از زوجهٔ چهارمینش ملثاکی بود این پسر همچون پدر خود خواهشمند جلال و درجه و عزّت و حشمت و خوش گذرانی بود و خداوند ما ویرا روباه نامید لو ۱۳:۳۲ و مبالغ عظیمی از برای بناهای عام صرف نموده طبریّه را محض احترام طباریوس امپراطور بنا نمود و به ترغیب زوجهٔ خود هیرودیا از برای تحصیل لقب پادشاهی به روم رفت لکن کلیگولای امپراطور ویرا از منصب خود عزل نموده بواسطهٔ خطایا و تقصیراتش ویرا به لیون که در غالیا است اخراج بلد نمود و اسم هیرودیس در عهد جدید اقلاً پنجمرتبه ذکر گشته منجمله که زوجهٔ برادر خود هیرودیس فیلپس را تزویج نموده یحیی تعمید دهنده ویرا بر این مطلب توبیخ فرمود و باوجودیکه سابق بر اینها از اخطارات یحیی خوشنود بود در اینمورد امر بقتل وی نمود و سرشرا در زندان بریده از برای سلومة دخت هیرودیا فرستاد که خود را از قسم آزاد نماید مر ٦: ١٦ـ٢٨ و همین هیرودیس هنگام اجرای محاکمه بر مسیح یکی از جمله قضّاة بود چه که از برای عید فصح باورشلیم آمده بود و پیلاطس مسیح را بنزد وی فرستاد زیرا که مسیح جلیلی بود و چون هیرودیس مایل بود که چیزی در بارهٔ مسیح ملتفت شده باشد سؤالات بسیاری از آن حضرت نمود لکن آنحضرت وی‌را جواب نداد لو ۲۳:۷ـ۱۲ و اع ٤:۲۷ و این هیرودیس همان است که گمان برد مسیح یحیی تعمید دهنده است که از اموات بر خاسته مر ٦: ١٦۰

(۳) هیرودیس ارخیلاوس که مدّت ده سال حکمران بوده از سال ۲٦ قبل از مسیح

تا ٦ سال بعد از مسیح حکومت میداشت و یهودیّه و سامره و ادومیّه در تحت تحکم و اقتدار او میبود مادرش ملثاکی از انتیپاس بزرگتر بود و هر چند پدرش ویرا ولیعهد نموده بود لکن اوغسطس اینمطلب را وقری ننهاده ویرا درجهٔ عظیمی داد علی الجمله هیرودیس سوّم شخصی ظالم و بد خلق بود و بر ضدّ شریعت موسوی زوجهٔ برادر خود را تزویج نمود و شکایات بسیاری بر ضد وی بروم شده بدانواسطه معزول و به پیین که در غالیا بود اخراج بلد گشت و در کتاب مقدّس جزیکدفعه مذکور نیست مت ۲:۲۲.

(٤) هیرودیس فیلپس اوّل رئیس ربع ایطوریکه (جولان) و تراخونیتس (لجاه) که از سال ٤ قبل از مسیح تا ٣٤ بعد از مسیح حکمران بود و پسر ارشد هیرودیس از زن پنجمش کلیوپترا میباشد و از برای عدالت و پرهیزکاری مشهور بود و سلومهٔ دختر برادر خود هیرودیس فیلپس ثانی را که از هیرودیا بود تزویج نمود و ایندخت هیرودیا همان است که در حضور انتیپاس رقصیده سر یحیی را طلبید و جز یکدفعه در انجیل مذکور نیست لو۳:۱.

(٥) هیرودیس فیلپس ثانی که پسر هیرودیس اعظم از مریمنه دختر سیمون کاهن بزرك بود و شوهر هیرودیا بود و در انجیل فیلپس نامیده شده است مر٦:١٧ و از قرار معلوم او در دولت و منصب ترقّی نکرد.

(٦) هیرودیس اغریپاس اوّل پسر ارستبولس که از سال ٣٧ـ٣٤ بعد از مسیح سلطنت مینمود و اوّلاً رئیس ربع مقاطعه ای بود که سابقاً در تصرّف فیلپس و لیساینیاس می‌بود پس از آن ریاست مملکتی را یافت که مطابق و معادل مملکت جدّش هیرودیس اعظم بود و پسر ارستوبولس بود که در سال ٧ قبل از مسیح مقتول گردید و در روم تعلیم همی‌یافت تا زمانی که طیباریوس ویرا در زندان کرده همچنان در زندان می‌بود تا کلیگیولای وی را آزاد ساخته ترقی داد علی الجمله وی از فرقهٔ فریسیان و مدّعی تقوی و پرهیزکاری بوده اسباب مزاحمت حواریان بود و بقطع سر یعقوب حواری فرمان داد و خواست که پطرس‌را هم مقتول سازد اع ١٢:١ـ١٩.

(٧) هیرودیس اغریپاس ثانی که پادشاه مقاطعه ای بود که سابقاً فیلپس و لیسیانیاس بر آن شهریاری داشتند و این هیرودیس پسر اغریپاس اوّل و برادر برینکی و دروسّلا بود و پولس در حضور وی ایستاده حکایت رجوع خودرا بخداوند همی‌گفت اع ٢٦.

هیرودسیان . قومی از سیاسیّون یهودند که مایل به هیرودیس و امپراطور رومانی بودند اینطایفه همواره با فریسیان ضدّیت همیداشتند و برخی از ایشان خود هیرودیس را مسیح فرض می‌نمودند و لیکن بافریسیان اتّحاد و همدستی نموده با مسیح ضدّیت

همیکردند مت ۲۲:۱۶ مر ۳:۶ و دور نیست که مقصود از خمیرمایهٔ فریسیان که در مر ۱۵:۸ وارد گشته است همین باشد.

هیرودیا . دخت ارستپولس بن هیرودیس اعظم و مادر سلومه که در اوّل زوجهٔ هیرودیس فیلپس بود از آن پس ویرا ترك نموده با هیرودیس انتیپاس ساخت و او عموی دوّمین هیرودیا بود و چون یحیی ویرا توبیخ فرمود اینمطلب اسباب کینه هیرودیا گشته دخت خود سلومه را بر آن داشت که سر یحیی را طلب نماید مت ۳:۱۴ –۱۰ و چون انتیپاس اخراج بلد گشت به لیون رفته در آنجا با وی بسر همیبرد.

هیکل . مقصود از هیکل در بیشتر مواضع کتاب مقدّس هیکل اورشلیم است که بر کوه موریا بنا شده بود و شباهت بچادر جماعت میداشت در کتاب مقدّس سه هیکل مذکور است.

اوّل هیکل سلیمان میباشد. داود اراده داشت که هیکلی از برای خداوند بسازد ۱ تو ۱:۱۷ امّا خداوند وعده فرمود که پسرش سلیمان آن هیکل را تمام خواهد نمود ۱ تو ۱۲:۱۷ بدین استصواب داود همواره در پی آن شد که اموال بسیاری از برای انجام این مقصود جمع نماید ازآنجمله ۱۰۰،۰۰۰ وزنه طلا و ۱،۰۰۰،۰۰۰ وزنه نقره و مس و آهن را بدون وزن فراهم کرد پس اگر وزن نقره را ۳،۰۰۰ شاقل و قیمت وزنه طلا را دو مقابل وزنه نقره قرار دهیم قیمت وزنهٔ نقره تنها به ۳۴۲،۰۰۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی و قیمت طلا و نقره با هم ۸۸۹،۵۰۰،۰۰۰ لیره خواهد بود و اگر شاقل را بر قرار مقیاس و اندازهٔ مدنی قرار دهیم نصف مقدار مبلغ مذکور خواهد شد و داود علاوه بر طلا و نقره و مس و آهن مقدار بسیاری هم چوب سرو آزاد فراهم کرد و هر کس را در هر شغل که استاد بود بکار داشته ۱ تو ۲۲: و۲۹: و بر حسب فرمایش خدا یتعالی ۱ تو ۲۱: و۲۲ و۲۸: ۱۱–۱۹ هیکلرا طرح کرده محلّش را معیّن نمود لکن چیزی از آن بنا نتوانست دید زیرا که جنگهای بسیار کرده خونهای بی محابا ریخته بود ۱ پاد ۳:۵.

امّا سلیمان در سال چهارم سلطنت خود بنای هیکل را شروع نموده و ۱۸۳،۶۰۰ نفر در آنجا مشغول بود از اینها ۳۰،۰۰۰ از یهود بودند که بنوبت کار میکردند یعنی ۱۰،۰۰۰ در هر ماه و ۱۵۳،۶۰۰ از کنعانیان بودند که ۷۰،۰۰۰ نفر ایشان از برای حمل سنگها و چوبها و غیره و ۸۰،۰۰۰ نفر سنك تراشان و نجّاران و ۳،۰۰۰ ناظر قرار داد و مصالح را در خارج حاضر کرده میآوردند بطوری که در وقت بنا صدای هیچ اسبابی شنیده نمیشد ۱ پاد ۷:۶ و چون مدّت هفت سال و نیم بر این بگذشت بنای مرقومرا در سال ۱،۰۰۵ قبل از مسیح انجام یافته نیکوترین بنای دنیا و فخر اورشلیم گردید.

جلو هیکل بطرف مشرق و تمام وضع و نظام و قاعده‌اش همچو چادر جماعت میبود جز اینکه اندازه‌اش دو مقابل اندازه خیمه بود و در طرف شرقی ایوانی از ستونها ترتیب یافته بود و چون سلاطین اخیر باقتدار رسیدند ایوان مسطور را در اطراف بنای مرقوم امتداد دادند و در طرف مغرب رواق شرقی حیاط مربّعی بود و دیوارهای سنگی و چوبی از سرو آزاد در اطرافش میداشت و در اینخانه درختهای خوش و بسیار نیکو غرس نموده و در جانب غربی عمارت خانه کوچکتری بود که بر قلهٔ تپّه در بالای خرمنگاه ادونه یبوسی واقع بود جائیکه داود قربانی تقریب نمود ۲سمو ۱۸:۲۴ـ۲۵ و سنگها را بطوری آراسته و قرار داده و پست و بلندی آنها را درست کرده بودند که محلّ مذبح بخوبی مسطّح میبود.

و خود مذبح صندوقی بود مربّع از چوب ترتیب یافته و از بیرون با برنج پوشیده از درون هم پر از خاك و سنك بود و آتش بر منقلی برنجین که بالای مذبح می‌بود همی‌سوخت و در جنوب مذبح دریاچه ای برنجین قرار یافته بر بالای دوازده گاو برنجین استقرار میداشت و کهنه در مدّت خدمت خودشان در آنجا شست شو میکردند و در طرفین ایندریاچه برنجین پنج حوض کوچك دیگر ترتیب یافته از برای شستن اسباب اندرون قربانیها می‌ماند و از برای تسهیل حمل و نقل آنها چرخها در زیرشان قرار داده بودند و در اطراف خانه و حیاط کوچك حجره‌های کاهنان و غیره بود که هر یك دارای دو یا سه طبقه میبود ۲تو ۳۱: ۱۱ ار۳۶:۱۰ و طیانها و پاتیلها و مطبخها در گوشه‌ها قرار داده شده بودند خر۴۶: ۲۰ـ۲۴ و هرخانه را دو لنگه در بود که با برنج پوشیده شده بود ۲تو ۹:٤ و هیکل حقیقی در خانه میانی واقع و رواقهایش بیش از ۲۰۰ قدم ارتفاع میداشت و در عقبش بنای پست‌تر و کم ارتفاع‌تری بود و در طرفین این بنا بالاخانه و حجره‌های کوچك بود و دارای دری از چوب صندل بود که از خارج بدانجا داخل میشدند و بالای این سنگ‌ها حجره‌ای بود که با طلا اندوده هیچ کس‌را جز پادشاهان یارای ورود در آنجا نبود ۱پاد ۶:۸.

و دو ستون مشهور منقوش یاکین و بوعز در زیر رواق واقع و درب قدس بواسطهٔ دو لنگه در مسدود میشد و در آنجا روشنائی جز روشنائی چراغدان طلائی و پنج شمعدان دیگر که بر بالای پنج میز قرار میداشت روشنائی نبود ۱پاد ۷:۴۹ و در محلّ میزنان تقدّمه و مذبح بخور قرار داده شده و در میان محلّ مقدّس قدس الاقداس واقع و در مابین قدس و قدس الاقداس دیواری بود دارای دری از چوب زیتون که با نقش کروبیم و درخت خرما آراسته شده بود ۱پاد ۶:۳۲.

امّا محراب یا قدس الاقداس کوچك بود

که تابوت عهد را در آنجا گذارده بر بالای سنگی قرار یافته و بر بالای تابوت کروب جلال بود و معادن یا محلّ بریدن سنك که سلیمان از آنها سنك می‌برید در پائین شهر در نزدیکی باب العمود بود که فعلاً هم بعضی از سنگهای ناتمام نیم کنده در آن مغاره‌ها موجود است٠

و هیکل سلیمان ٤٢٤ سال ماند و شیشق پادشاه مصر در سلطنت رحبعام آنرا غارت نمود ۱ پاد ۱٤:۲٥ و۲٦ که از آن پس سایرین که بر آنجا دست میافتند غارت همی‌کردند تا اینکه پادشاه بابل خرابش نموده قوم را در سال ٥۹۸ قبل از مسیح ببابل اسیر برد ۲پاد ۲٥:۸ و۹ و۱۳ـ۱۷ و ۲تو ۳٦:۱۸ و۱۹٠

(۲) هیکل زروبابل٠ کورش پادشاه ایران در سال ٥۳٦ قبل از مسیح امر فرمود که بعضی از یهود اسرای بابل مراجعت کنند علیهذا عدهٔ کثیری با زروبابل که حکمران ایشان بود مراجعت نموده در سال دوّمین که بعد از رجوع ایشان بنای هیکل دوّمرا گذاردند عز ۳:۸ لکن افسوس که ضدیّت دشمنان آنهارا از نیل مقصود باز داشته مدّت ۲۰ سال در بنای آن مشغول همی‌بودند تا آنکه در سال ٥۱٥ قبل از مسیح باتمام رسید و تاریخ اینمطلب در سفر عزرا مسطور است٠

امّا هیکل ثانی را تابوت عهد و کروبیان جلال نبود و اوریم و تمیم و روح نبوّت نیز نداشت و بیشتر اندازه‌هایش از هیکل سلیمان بزرگتر و در سه امر با هیکل سلیمان مخالفت میداشت٠

(۱) که در حیاطها درخت نبود٠

(۲) در طرف زاویه شمالی برجی از برای سکونت حاکم فارسی بنا شد که بعد از آن همان محل حاکم نشین رومی گردید٠

(۳) محلّ عبادت بدو قسمت منقسم گشته قسمت بیرون را حیاط قبایل نامیدند٠ علی‌ـ الجمله این هیکل محلّ عبادت یهودگردیده در اواخر جلال و مجدش بیش از هیکل اوّلین شد چنانکه اکثر نبوّات براینمعنی دلیلی کافی است حج ۲:٦ـ۹ ملا ۳:۱ و نبوّات مذکوره در زمان تعلیم مسیح تکمیل و انجام یافت٠

(۳) هیکل هیرودیس پس از آنکه هیکل زروبابل تخمیناً ٥۰۰ سال بر پا بود آثار خرابی در او پیدا شده باعث آن گردید که هیرودیس اعظم آنرا تعمیر نماید علیهذا در سال ۲۰ قبل از مسیح ابتدا نموده بنای مرکزی را بعد از یکسال و بناهای اطراف را پس از هشت سال بانجام رسانید لکن کار تعمیر در سال ٦٤ میلادی انجام یافت یعنی در زمان هیرودیس اغریپاس ثانی یو ۲:۲۰ و هیکل در ایّام مسیح در محلّی بود که فعلاً قدس شریف در آنجا میباشد و بر اطراف تلّی که هیکل بر آن بنا شده بود حجره‌های صرّافان بود مت ۲۱:۱۲ و قصرهای سلطنتی در طرف جنوبی و رواق

سلیمان در مشرق بود و ستونها بطوری بزرك و سطبر بودند که سه نفر نمیتوانست یکیرا در آغوش گیرد و دوتا از آنها تا به حال هم باقیست.

خلاصه، هیکل پنج درب داشت که باب الشوشن یکی از آنها است که در برابر قدس الاقداس واقع و محوطه‌های چندی در اطراف هیکل می‌بوده است منجمله حیاط قبایل که حیاط بیرونی و خارجی بوده پس از آن حیاط زنانه از آن پس حیاط بنی اسرائیل و بعد از آن حیاط کاهنان و بعد از اینها همهٔ هیکل بوده است و دیوار جدائی در میانهٔ حیاط قبایل زنانه واقع بود اف ۲: ۱۴ و دارای سیزده درب و ستونهای چندی بودکه بزبان یونانی برآنها خطوطی مکتوب بود بدین معنی‌که «هر نا مختونی داخل شود خواهد مرد» وبدانواسطه بود که چون یهود گمان بردند که پولس شخص یونانیرا در هیکل در آورده بر او بشوریدند اع ۲۱:۲۸ و حیات زنانه را چهار حجره بود و باینواسطه آنجا را حیاط زنانه میگفتند که مختص زنان بود و ایشان را جایز نبود که در خانه‌های داخلی در آیند و حیاط زنانه را سه درب بود و درب شرقی که از همه بزرگتر بود با طلا پوشانیده شده بود و محل زنانه را دهلیزی بر بالای حجره‌ها بود که در عید سایبانها ازدحام نکنند و گمان میرود که دوازده صندوق بیت المال در اینجا بوده است مر ۱۲:۴۱۰

امّا حیاط اسرائیل پانزده درجه بالاتر از حیاط زنانه بوده است و بر این درجات مزامیر درجات خوانده میشد مز ۱۲۰:ـ ۱۳۴: و طول حیات اسرائیل ۱۳۵ ذرع و عرضش ده ذرع بود و آلات طرب را در آنجا نگاه میداشتند و این خانه را حجره‌ها و ستونها نبود و جز اشخاص پاك و مقدّس کسی در آن داخل نمیشد.

امّا خانه یا حیاط کاهنان ۱۷۶ ذرع طول و ۱۳۵ ذرع عرض میداشت و از حیاط اسرائیل بقدر دو ذرع و نیم مرتفع‌تر بود و ارتفاع دیوارش یك ذرع و در بالای آن سه درجه و بر بالای دیوار محلّ کاهنان بود که بر آنجا ایستاده قوم را تبریك میگفتند و در میانهٔ این خانه وحیاط خارجی دربی نبود مگر از حجره‌های طرفین نیکانور که در بالای پلّه‌های پانزده گانه واقع بود و حیاط کاهنانرا هفت درب بود که منجمله درب جنوب شرقی باشد و اورا باب الماء میگفتند زیرا که از آنجا آب را در هیکل میآوردند که در عید سایبانها در کار بود و این حیاط حوض نداشت و مذبح نیز بالای زمین قرار یافته در زیرش چیزی نبود و دروازهٔ شمال غربی را موقه میگفتند و خانه نگاهبانان آتش بود و دروازهٔ شمال شرقیرا تتروتز میگفتند زیرا شباهت به برج خارجی میداشت و بر بالای باب الماء حجره بود که آنرا افتنیاس میگفتند که در آنجا بخورات را حاضر میکردند و مجمع سنهدریم در

موضعی که آن‌را بلاط میگفتند منعقد میشد و آن حجره ای بود که از سنك حجّاری شده در حیاط بلاط گشاده میشد و مذبحی که از سنك ساخته شده و گچ کاری شده اطرافش خط قرمزی کشیده شده بود در این حیاط واقع و در این سوراخهائی از برای جریان خون میداشت که از آنجا به قناتی که از سنك ترتیب یافته بود و کثافات در آن میرفت جاری میشد و آنرا دری بود که مقنّی می‌توانست در موقع لزوم برای پاك کردن در آن داخل شود و حوض برنجین نیز در این حیاط بود و روی هیکل مربّع و مطلّا طولش ۱۰۰ ذرع و عرض مدخلش ۲۰ ذراع و ارتفاعش ۴۰ ذراع می‌بود و هیکلرا دو طبقه بود که در طبقه تحتانی ۲۸ حجره در سه قطار می‌بود و طبقهٔ فوقانیرا به هیچ وجه حجره ای نبود و ارتفاع درب قدس ۲۰ ذرع و عرضش ده ذرع و ویرا دو درب که بداخل و خارج گشاده شود بود و در جلو آن پرده ای بود که فاصلهٔ فیمابین آنها بقدر يك ذرع بود پرده خارجی بطرف شمال و داخلی بـه طرف جنوب گشـاده میشد بطوریکه کسانی که در قدس می‌بودند میان قدس الاقداس را نتوانستند دید و هیچ کسی را جز رئیس کهنه (سالی یکدفعه) جائز نبود که اندرون قدس الاقداس را به بیند.

تطهیر مریم لو ۲:۲۲ در نزد باب نیکانور بود و عیسی مسیح بر پلّه‌های حیاط اسرائیل ایستاده از معلمین سؤال و جواب می‌نمود گویند که در هیکل که آنرا وجیه میگفتند اع ۳:۲.

محلّ دخول از وادی پنیرفروشان بدان قصریکه هیرودیس بطرف جنوبی هیکل ساخته بود و سرباز خانهٔ انطونیا بطرف زاویهٔ شمال غربی واقع و آنرا چهار برج و حیاط بزرگی می‌بود که یوحنّا هرکانس آن‌را از برای سکونت ترتیب داده از آن پس هیرودیس آنرا وسیع نمود علی الجمله رومانیان این هیکل را در ۱۹ آب سال ۷۰ میلادی خراب نمودند چنانچه مسیح در مت ۲:۲۴ نبـوّت فرمود و یولیانس امپراطور مجدّداً آنرا بنا نمود در سال ۳۶۳ میلادی و خرجش را از خزانهٔ پادشاهی داد و بدینواسطه یهود بسیار شاد خاطر گردیدند و در اتمامش بکمال خوشنودی ساعی گشتند ولی چون کارگران مشغول کندن اساس بودند آتشی از میان مغاك بن‌ها بر آمده اسباب اضطراب عمله‌ها گردید آتش و دود و گرد و غبار بطوری بر دمان غلبه نمود که آن محلرا تاریکی فرا گرفته از کار باز ماندند وچون خواستند مجدداً به‌کار مشغول شوند بقـوّت و قدرتی غیبی ممنوع گشتند و ناچار اسبابهای خود را بزمین انداخته در نهایت یاس فرار نمودند و فعلاً محل هیکل مسجد قبّه الصخره میباشد.

هیمان . (امین) پسر یوئیل ابن صموئیل ۱ تو ۳۳:۶ که در نیکوئی آواز و نواختن آلات طرب مشهور بود و سمت ریاست در آن

فن داشت و در هر دو کتاب تواریخ ایّام مکرراً مذکور است و مزمور ۸۸ نیز بوی منسوب است۰

هیمنایس ۰ در ۱ تیمو ۱:۲۰ با اسکندر مذکور است همچون کسیکه کشتی ایمانش شکسته باشد و از آن پس با فیلیطوس مذکور گشته چه که هر دو را گمان این بود که قیامت رسیده است ۲ تیمو ۲:۱۷ و۱۸ و امّا قول پولس که میگوید بشیطان سپرده شد تا تأدیب شوند اشاره به ممانعت ایشان از شرکت کلیسا میباشد۰

هون ۰ (ملاحظه در پیمانه)۰

هینع ۰ (حزن انگیز) شهریست که آنرا پادشاه آشّور فتح نمود ۲ پاد ۱۸:۳٤ و۱۹: ۱۳ اش ۱۳:۳۷ و دور نیست که همان آناك باشد که بر فرات بمسافت ۲۰۰ میل به بابل مانده واقع است۰

ي

یا . (ملاحظه در الف)۰

یائیر . (کسیکه خداوند اورا منوّر نموده است)۰

(۱) پهلوانی که در ایّام موسی بوده پدرش از سبط یهودا و مادرش از سبط منسّی بود ۱تو ۲:۲۱ و۲۲ و در اعد ۳۲:٤۱ پسر منسّی خوانده شده است و حال آنکه نوهٔ ماکیر ابن منسّی بود و اینمطلب در میان نسب نامه‌های یهود معمول بود چه که مسیح نیز پسر داود خوانده میشود۰

خلاصه یائیر تمام شهرهای ارجوب را که ۲۳ شهر بود گرفت لجاه و قسمتی از جلعاد (عجلون) و باشان (حوران) تث ۳:۱٤ و یوش ۱۳:۳۰ که تماماً ٦۰ شهر باشد و آنهارا باشان حوّوت یائیر یعنی دهات یائیر نامیدند۰

(۲) جلعادی از سبط یسّاکر که ۲۲ سال قاضی اسرائیل بود داو ۱۰:۳ـ۵ وی را ۳۰ پسر و هر یك را شهری در جلعاد بود و این شهررا نیز حوّوت یائیر یعنی دهات یائیر مینامیدند۰

یابیش . (خشك) پدر شلوم شهریار پانزدهمین اسرائیل ۲پاد ۱۵:۱۰ و۱۳ و ۱٤۰

یابیش جلعاد . شهری بود در مشرق اردن که اسرائیلیان آنرا خراب کردند داو ۲۱:۸ـ۱٤ و ناحاش عمّونی بقصد فتح آن بر آمده لکن شاؤل آنرا مستخلص ساخت ۱سمو ۱۱:۱ـ۱۰ و چون شاول و اولادش در جلبوع کشته شدند اهالی یابیش رفته نعش شاؤل و اولادش را از بیت‌شان به یابیش آورده سوزانیدند و استخوانها را در زیر درخت گزی در یابیش دفن نمودند ۱سمو۳۱:۱۱ـ۱۳ و داود ایشانرا بدینواسطه تبریك نموده ۲سمو ۲:۵ و٦ از آن پس استخوانهای مذکور را به صیلع بن‌یامین نقل نموده در قبر قیس پدر خود دفن‌کردند ۲سمو ۲۱:۱۲ـ۱٤۰

روبنصن گمان دارد که یابیش جلعاد در نزد دیراست که بمسافت ۲۳ میل به جنوب شرقی دریای جلیل بطرف جنوبی وادی یابیش واقع است۰

امّا مورل گمان میکند که در نزد خرابه ایست که بمسافت ۷ میل از فحل بطرف شمال وادی یابیش واقع میباشد۰

یابین . کسیکه او خداوند را مراقبت مینماید٠

(۱) شهریار حاصور در شمال کنعان یوش ۱۱: که تمام پادشاهان شمالی فلسطین و مشرق اردن را از برای مقاومت یوشع فراهم آورد لکن لشگر ایشان منهزم گشته حاصور مفتوح و یابین مقتول گردید٠

(۲) شهریار دوّمین حاصور که بسیار توانگر و شجاع بود و مدّت بیست سال قوم اسرائیل در تحت ظلم و اقتدار وی می‌بودند داو ۴:‏۲٠

امّا دبوره و باراق لشگر ویرا منهزم ساخته و یاعیل زوجهٔ حابر قینی سیسرای سپه سالار را کشته ایشانرا شکستی فاحش داد داو ۴:‏۲۱٠

یازینا . (کسیکه خداوند اورا می‌شنود) رئیس لشگری که در مصفّاة از برای جدلیا میرفت ۲ پاد ۲۵:‏۲۳ و با اسماعیل جنگیدند ار ۴۱:‏۱۲ و از آن پس بمصر فرار نمودند ار ۴۳:‏۲ و۲ پاد ۲۵:‏۲۶ و در ار ۴۰:‏۸ و ۴۲:‏۱ یزنیا خوانده شده است٠

یاسون . (کسیکه شفا میدهد) مردی از اهل تسالونیکی که از خویشان پولس بود روم ۱۶:‏۲۱ و دور نیست که سبب حبس شدنش بواسطهٔ این بود که پولس را مهمان کرد و پس از آن ضمانت از وی گرفته رهایش نمود اع ۱۷:‏۵-۹٠

یاشر سفر یاشر. کتاب مفقودی است که از قرار معلوم مجمع القصائد بوده است و دو مرتبه در کتاب مقدّس بدان اشاره رفته است یوش ۱۰:‏۱۳ ۲سمو ۱:‏۱۸٠

یاعیل . (بزکوهی) زوجهٔ حابر قینی بود داو ۴:‏۱۷ که سیسرا بچادر او فرار نمود چه که در میان حابر و یابین صلح بود و از قرار معلوم چادر وی مثل چادر ساره زوجه ابراهیم پید ۲۴:‏۶۷ و مثل چادر زنان یعقوب پید ۳۱:‏۳۳ از چادر شوهرش جدا بود بدین لحاظ سیسرا بدان چادر پناه برد که مبادا کسی ویرا بقتل رساند علیهذا یاعیل ویرا پذیرائی نموده شیر از برای آشامیدنش آورد و چون از زحمت راه در مانده بود خواب ویرا در ربوده بخفت و یاعیل میخی در شقیقهٔ وی کوبیده از آنطرف بزمین رسیده بمرد داو ۴:‏۲۱ و دبورهٔ یاعیل را از برای اینکار مدح نمود چه که یابین و سیسرا نسبت بقوم اسرائیل بسیار بیرحمانه رفتار مینمودند داو ۵:‏۱ و۲۴-۲۷٠

یافا . (جمال) شهر قدیمی است که بر ساحل دریای مدیترانه در قسمت دان بمسافت ۳۰ میل به جنوب قیصریّه و ۳۵ میل بمغرب شمالی اورشلیم بر قلّه‌ای که ارتفاعش ۱۱۶ قدم میباشد واقعست و از آنقلّه منظر بسیار خوش آب و هوائی‌را در کنار دریا مشاهده توان نمود٠

این شهر از جمله شهرهای قدیم دنیا است٠ یکی از مؤرّخین رومانی گوید که این شهر قبل از طوفان بنا شده ولی اطلاع صحیح



منظرهٔ یافا

نداریم· خلاصه چون اراضی‌را در میان اسباط تقسیم نمودند یافا یکی از مستعمرات فنیقیه و جزء حدود دان بود یوش ۱۹: ۴٦ و محلی بود که چوب از لبنان از برای بنای هیکل سلیمان بدانجا وارد میشد ۲تو ۲: ۱٦ و همچنین در وقتیکه خانهٔ خداوند را ثانیاً بعد از اسیری بنا نمودند عز ۳: ۷ و یونس نبی از این شهر بقصد ترشیش بکشتی سوار شد یون ۱: ۳·

و در یکی از آثار سنحاریب این شهررا مذکور داشته آنرا یا آب پو نامیده است چه که موقع مذکور همان موقع یافای حالیّه است· مکابیان این شهررا فتح نموده پس از آن دولت یونان آنرا در سال ٦۳ قبل از مسیح متصرف گشته و در اعمال رسولان دو مرتبه مذکور است زیرا که در یافا بود که پطرس غزاله را از اموات بر خیزانید اع ۹: ۳٦-۴۳ و در همان جا بود که پطرس رؤیای آن ظرف مملّو را مشاهده نمود در حالتیکه در بام خانهٔ شمعون دبّاغ در کنار دریا به نماز مشغول بود اع ۱۰: ۱۱· وبعضی از اسقفان آنجا در کتاب اعمال مذکورند· از آن پس محلّ منازعهٔ مسلمانان و صلیبیّون بوده تا بالاخره دولت عثمانیّه آنرا مفتوح ساخت و فعلاً جزء متصرّفات قدس شریف است و منظر حالیّه‌اش خیلی خوش و با صفا لکن کوچه‌هایش تنك است و خانه‌ای در آنجا هست که به «خانه غزاله» و دیگری که به «خانه شمعون دبّاغ» معروف است و لیکن هر دو جدیدند و یافا همچون بندر

قدس شریف است که تمامی سیّاحان که بقصد زیارت بلاد مقدّسه میآیند در آنجا وارد میشوند. لنگرگاهش خطرناك است خصوصاً در موقع طوفان که بسیار هولناك است و خط راه آهنی آنجارا با قدس شریف وصل نموده است. لیموی این شهر بسیار مشهور است که باطراف نقل میشود خصوصاً بشام و دشت اناطولی و روسیّه و انگلستان و سایر شهرهای اروپا فرستاده میشود.

یافث. (وسعت) پسر دوّمین نوح است پید ۲۱:۱۰ که از اولاده‌اش (۱) جومر که پدر گلیتّین و (۲) ماجـوج که پدر سکلافیان و(۳) مادای پدر مدی‌ها یا آریانیان (٤) یاوان پدر یاوانیان (٥) توبال پدر تیبارینیان (٦) ماشك پدر موشکیان (۷) تیراس پدر توتونیان در جزایر قبایل یعنی در سواحل اروپا و آسیای صغیر و جزایر دریای مدیترانه سکونت ورزیده از آنجا متدرّجاً در هر اقلیمی از اقالیم اروپا و ایران وهند تا به امریکا و استرالیا و افریقای جنوبی امتداد یافتند.

امّا نبوّتی که یافث «در چادرهای سام ساکن خواهد شد» در آنوقت تمام شد که یونانیان و رومانیان ممالك سامرا فتح نموده متصرف گشتند و بطور مجاز هم تکمیل گشت در وقتی که اولادهٔ یافث مژدهٔ انجیلی را که یهود ردّ نمودند قبول کردند.

یافیع. (خوشحال) (۱) پادشاه لاخیش یکی از اموریانی که معاهده نمودند که بر ضدّ یوشع بن نون بجنگند و در نزد بیت حورون منهزم گشته در نزد مقیده مقتول شدند یوش ۱:۱۰ـ۲۷.

(۲) شهریست در قسمت زبولون یوش ۱۲:۱۹ و گمان میبرند که همان یافا میباشد که در طرف جنوب غربی ناصره واقع است. که طولش ۱۲ قدم است و از دهلیز بمحلّ مدوّری منتهی میشود که دارای دو سوراخ میباشد که گنجایش عبور یك نفررا خواهد داشت و از آنجا به دو مغارهٔ دیگر در آید و از آندو مغاره به مغارهٔ دیگری داخل شود و هم چنین مغارهای دیگر و دریك گمان دارد که این مغارها مخزن غلّه بوده است.

یاقوت . اسم معـدودی از سنگهای گرانبهای رنگارنك است که درکتاب مقدّس مذکور است.

(۱) یاقوت. حز ۱٦:۲۷ و دور نیست که مقصودش همان یاقوت سرخ باشد که از جمیع سنگها گرانبهاتر است یا قصد از یشم یا عقیق است.

(۲) یاقوت کوش و بهیچوجه معلوم نیست که مقصود از آن چه باشد.

(۳) یاقوت کبود که سنك دوّم قطار دوّمین سینه بند کاهن اعظم بود خرو۱۸:۲۸ و۱۱:۳۹ و سنك دوّم اساس اورشلیم جدید مکا ۱۹:۲۱ و از اجناس صور قدیم خر۲۸: ۱۳که ایّوب (ایّوب ٦:۲۸) و سـلیمان (سرود ۱٤:٥) و اشعیـا (اش ۱۱:٥٤) و

ارمیا نیا ۷:۴ بدان اشاره نموده اند رنکش کبود است که غیر از مکاشفات یاقوت کبود و در سایرین عقیق کبود ترجمه شده است خرو ۱۰:۲۴ حز ۲۶:۱ و۱:۱۰ و بسیاریرا گمان چنان است که سنك مذکور در کتاب مقدّس مقصود از یاقوت کبود که کبود تیره رنگی است و دیگران بر آنند که همین صفیر حقیقی میباشد که سنگی بسیار سخت و شفّاف و کبود کم رنك یا پر رنك یا بی رنك میباشد. خلاصه سنگیست تالی الماس در خوبی و تلالؤ و سختی ولی چون قدیمیان صنعت نقش سنگهای سخت را پی نبرده بودند نمی‌توان گفت که مقصود از این سنك بوده است.

(٤) یاقوت اصفر یعنی زرد خرو ۱۷:۲۸ و۱۰:۳۹ و حز ۱۳:۲۸ که سنك دوّمین قطار اوّل سینه بند کاهن اعظم نهم اساس اورشلیم جدید میباشد مکا ۲۰:۲۱ سنگی است که بقدر کفایت محکم وشفّاف والبتّه شفافیش تفاوت دارد در بعضی بسیار و در برخی کم است و رنگش زرد یا سبز یا گندم گون است و گاهی هم بی رنك میباشد و از جمله سنگهای نفیسه است که گاهی یکی ۲۰،۰۰۰ لیره فروخته میشود و بهترین این سنگها از مشرق هند آورده میشود.

یاکین . (ثابت خواهد شد) اسم ستون دست راستی که سلیمان در رواق هیکل بر پا کرد ۱پاد ۲۱:۷ و۲تو ۱۷:۳ و ار ۵۲: ۲۱ (و نسل یاکین را یاکینیان گویند اعد ۱۲:۲۶).

یانوح . (راحت) شهری است در نفتالی که شهریار آشور آنرا مفتوح ساخت ۲پاد ۲۹:۱۵ و فاندیفلد و پورتر گمان دارند که یانوح همان حنین است و کاندر گمان میکند که یانوح حالیّه است که در نزدیکی حدود غربی نفتالی میباشد.

یانوحه . (راحت) شهریست بر حدود شمالی افرائیم یوش ۶:۱۶ و۷.

و دور نیست همان ینون باشد بمسافت ۸ میل به جنوب شرقی نابلس واقع و در آنجا خرابه‌های بسیار و فراخ و خانه‌ها و دیوارهای تمام و کامل که همگی در زیر خاك اند موجود است.

یانون . (خوابیده) شهریست در حدود یهودا یوش ۵۳:۱۵.

کاندر بر آنست که در نزد بیت‌نعیم در نزدیکی حبرون واقع است.

یاه . مز ۴:۶۸ لفظی است مختصر که از برای یهوّه استعمال کنند و اینلفظ بمعنی قائم بالذّات است یعنی کسیکه به خودی خود قایم و بر پا است و گاهی از اوقات حرف آخرین را از آن محذوف سازند چون ادوینا و هلّلویا مز ۳۵:۱۰۴ و ۴۵:۱۰۵ و۱:۱۱۱ و اش ۲:۱۲ و۴:۲۶.

یاهص . (محلّ پاولا کردن) شهریست از شهرهای موآبیان که در نزدیکی دشت در قسمت راوبین واقع و مختص کاهنان بود اعد ۲۳:۲۱ و اش ۴:۱۵ ار ۳۴:۴۸ و در

یوش ۱۳ ۱۸:۱ و۲۱ ۳۶:۲۱ و۱تو ۷۸:۶ ار ۲۱:۴۸ یهصه خوانده شده است و در اینجا بود که اسرائیلیان بر سیحون غلبه یافته بر اراضی که در میان ارنون و یبّوق واقع است دست یافتند ولی از قرار معلوم موآبیان بر گشته در ایّام آخرین مملکت اسرائیل باز آنجارا متصرف شدند و بر حسب گمان اصبورن بمسافت یك میل به جنوب زرقاء معین واقع و ۱۲ میل بمشرق بحر لوط مسافت دارد.

یاوان. (۱) پسر چهارمین یافث و پدر یونانیان پید ۲:۱۰ و۱تو ۱:۵ و۷.

(۲) مملکت یونان لفظ یاوان در اش۶۶: ۱۹ وارد و ترشیش و فول و لود و توبال و جزایر بعیده نیز با وی مذکورند و در حز ۱۳:۲۷ نیز وارد و توبال و ماشك با آن مذکور است و میگوید که ایشان بودند که تجارت انسان یعنی برده فروشی را بر پا نمودند و در زك ۱۳:۹ نیز مذکور است و قصد از مملکت سوریّه و یونان میباشد امّا در دانیال ۲۱:۸ و۲۰:۱۰ و۲:۱۱ یاوان به یونان ترجمه شده است و قصد از مملکت مکادونیّه است . خلاصه از تمامی آیات مسطوره معلوم میشود که یاوان لفظی میباشد که مقصود از یونان و یونانیان است (ملاحظه در هلاس).

(۳) موضعی که امکان دارد در یمن بوده و اهل صور با آنجا تجارت داشته اند حز ۱۹:۲۷.

یائیرس. (کسیکه خداوند اورا منور نموده است) رئیس مجمع یهودی که از مسیح در خواست نمود که آمده دخترش را شفا دهد زیرا که مشرف بر موت بود و با وجودیکه در وقت رفتن مسیح دختر بمرد باز اورا زنده کرده به پدرش سپرد مر۲۲:۵ و۲۳ و۲۵_۴۲.

یبّوق. (خالی) رودی است که سر چشمه‌اش در نزدیکی عمّان و اوّلاً رو بمشرق پس از آن بشمال و از آن بمغرب جاری گشته در نیمهٔ راه فیما بین دریای لوط و دریای طبریّه در اردن داخل شود و فعلاً آنرا زرقا گویند و یعقوب خانوادهٔ خودرا از این نهر عبور داده در آنطرف نهر خداوند با وی ملاقات نموده ویرا برکت عطا فرمود پید ۲۲:۳۲_۳۰ . خلاصه اسرائیلیان اراضی را که بر طرف سفلای یبّوق بود مفتوح ساخته لکن بر اراضی که در نزدیکی منبع رود مذکور واقع بود دست نیافتند اعد ۲۴:۲۱ تث ۳۷:۲ و۱۶:۳ یوش ۲:۱۲ داو ۱۳:۱۱ و۲۲ و قبل از رسیدن یبّوق باردن در دشت عمیق و تنگی از میان کوههائی گذرد که قلهٔ آنها از ۱۵۰۰_۲۰۰۰ قدم میباشد و کوههای مذکور دارای بیشه‌ها و درختان بسیار است و خود نهر دارای ماهیهای بسیار لذیذ میباشد.

یبلعام. (تلف کننده قوم) شهری از شهرهای منسی که در اراضی یسّاکر یا اشیر

واقع بود یوش ۱۱:۱۷ داو ۱:۲۷ ۲ پاد ۹: ۲۷ و شکی نیست که این همان بلعام است ۱ تو ۷۰:۶ و بعضی را گمان چنان است که در نزد جلامه میباشد که در شمالی جنّین است و دیگران آنرا یلامه دانسته اند۰

یبنئیل ۰ (خداوند بنا میکند) (۱) شهری در یهودا یوش ۱۱:۱۵ که در ۲ تو ۶:۲۶ یبنه خوانده شده است و عزیا آنرا از فلسطینیان گرفته قلعه‌های آنرا خراب نمود و این شهر در زمان جنك مکابیان مشهور بود و یوسیفس آنرا یمنیا نامید۰ خلاصه شهر مسطور شهری بزرك و دارای ساکنان بسیار و بعد از انهدام اورشلیم دارای مدرسهٔ مشهور و محل انعقاد مجلس سنهدریم و این همان یبنهٔ حالیّه است که قریه‌ای بزرك و بمسافت ۱۲ میل بجنوب یافا و سه میل بمشرق دریا واقع است و قبر غمالائیل در آنجا وکنیسه قدیمی در آنجا است که مخروب است و دارای بندری نیز میباشد لکن سنك وکوههائی که در زیر آب مخفی است اسباب خطر لنگرگاه است مخصوصاً در وقت شدت طوفان و امواج۰

(۲) محلی است در نفتالی یوش ۳۳:۱۹ که تلمود آنرا کفریاما مینامد و کاندر گمان دارد که در نزد یمه بمسافت ۴ میل در جنوب غربی دریای طبریّه واقع است۰

یبوس ۰ (خرمن جا یا جای کوبیدن غلّه) اسم کنعانی اورشلیم است داو ۱۰:۱۹ و ۱۱ و ۱ تو ۴:۱۱ و ۵ و امکان دارد که اسم مردی از خانوادهٔ کنعان ابن حام است که نسل ویرا یبوسی میگفتند پید ۱۶:۱۰ و یوش ۸:۱۲ و یبوسیان در وقت فتح اورشلیم کلیّه از اورشلیم قلع و قمع نگشته یوش ۶۳:۱۵ بلکه در میان اسرائیلیان سکونت میورزیدند و چنان مینماید که ایشان با داود مقاومت نمودند و کامیاب گشتند ۲ سمو ۶:۵ و ۹ و ۱ تو ۴:۱۱ـ۸ و بعضی از یبوسیان بعد از استیلای داود در اورشلیم ماندند مثل ارونهٔ یبوسی ۲ سمو ۱۶:۲۴ـ۲۵ که داود خرمن گاه ویرا خریده بعد از چندی هیکل در آنجا بناشد و اورشلیم به یبوسی مشهور بود و یبوسیان الی ایّام زکریّا همی‌بودند زك ۷:۹ و موضع و محل یبّوسی بکوهستان جنوب غربی بود و پس از آن «صهیون» و «شهر داود» خوانده شد (ملاحظه در اورشلیم)۰

یبوسیان ۰ اسم طایفه‌ای از کنعانیان است که در کوهستان حوالی اورشلیم سکونت میداشتند و اسرائیلیان بهلاك نمودن ایشان مأمور بودند تث ۱:۷ و ۱۷:۲۰ و با جمعی از پادشاهان بر ضد جبون همدست گردیدند لکن در حضور یوشع شکست خورده شهریار ایشان ادونی صادق مقتول گشت یوش ۱:۱۰ ـ۲۷ از آن پس باقی یبوسیان با یابین پادشاه حاصور بر ضد یوشع متّحد گشتند و لکن هزیمت یافته پراکنده گشتند یوش ۱:۱۱ـ۹۰ امّا یبوسیان اورشلیم کلّیتاً از اورشلیم اخراج نشدند بلکه با بنی یهودا و بنی

بن‌یامین سکونت ورزیدند یوش ١٥:٨ داو ١:٢١ و باوجودیکه داود قلعهٔ ایشان را گرفته بود ایشان را اخراج ننمود ٢سمو ٥:٦ و٨ و ١تو ١١:٤ـ٦ و سلیمان سایر یبوسیان را خراج گذار نمود ١پاد ٩:٢٠ و ٢١ و بعضی از یبوسیان تا بعد از مراجعت از اسیری بابل در اورشلیم باقی ماندند عز ٩: ١ـ٢.

یثر. اسمعیلی که ابی‌جایل خواهر داود را بزنی گرفت ١تو ٢:١٧ و در ٢سمو ١٧: ٢٥ تیرا اسرائیلی خوانده شده است و در آنجا گوید که ابی‌جایل دختر ناحاش بود پس از قرار معلوم باید که ناحاش اسم دیگر یسی پدر داود باشد.

یثرون. (فضل او) کاهن یا امیر مدیان و پدرزن موسی خرو ٣:١ که در خرو٢:١٨ و اعد ١٠:٢٩ رعوئیل خوانده شده است و از قرار معلوم یترون لقب کار وی و از نسل ابراهیم و قطوره بوده است پید ٢٥:٢.

یتله . (مرتفع) شهریست در دان یوش ١٩:٤٢ بعضی را گمان چنان است که یتله همین شلته است که در شمال غربی بیت عور سفلی واقع است و کاندر بر آنست که بیت‌ـ تول میباشد.

یتنان. (دهنده) شهریست در حدود یهودا بطرف دشت یوش ١٥:٢٣ و موقعش معلوم نیست.

یتیر. شهریست در کوهستان یهودیّه یوش ١٥:٤٨ و٢١:١٤ که داود از غنیمت عمالقه بمشایخ آنجا فرستاد ١سمو ٣٠:٢٧ و شهر مسطور یکی از شهرهای ملجأ بود ١تو ٦:٥٧.

روبنصن گمان دارد که یتّیر همان عتّیر است که بمسافت ٦ میل بشمال مولاده و ١١ میل بجنوب غربی خلیل واقع است و در آنجابیش از ٣٠ قبر دیده شود و دیوار و چاهها موجود است ولی هیچ بنائی در آنجا بر پا نیست جز بنائی از برای یکی از بزرگان.

یتیم . شریعت موسوی کمال طرفداری و ملاحظه را از حقوق یتیمان مینماید و همواره با لفظ غریب و بیوه مذکور است تث ٢٤:١٧ـ٢١ و٢٦:١٢ و ظلم نسبت به یتیم از جمله کبائر گناهان محسوب بود ایّوب ٦:٢٧ و٢٤:٩.

و ایّوب بواسطه خلاص کردن یتیم نهایت افتخار را مینماید ایّوب ٢٩:١٢ و٣١:١٧ و در مز ١٠:١٤ میگوید خداوند کمك یتیم است و یعقوب حواری در ١:٢٧ میگوید که «پرستش صاف و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنانرا در مصیبت ایشان تفقّد کننده».

و مسیح میفرماید که شمارا یتیم نخواهم گذاشت یو ١٤:١٨ و اشاره بگناه ظلم نسبت به یتیمان بسیار است و اعانت و احسان نسبت بایشان ثواب عظیم میباشد مز ٨٢:٣ و١٤٦: ٩ ام ٣١:٨ حز ٢٢:٧.

یجبهه . (مرتفع) شهریست در نصیب جاد

اعد ۳۵:۳۲ که در شرقی اردن واقع بود داو ۱۱:۸ و جدعون در نزدیکی آن بر زبح و صلمّناع ظفر یافت و امکان دارد که جبیبه باشد و آن خرابه ایست که بمسافت ٤ میل بشمال عمّان واقع است.

یجر شهدوتا . (تپّه شهادت) اسم آرامی از برای تپّه شهادتی که یعقوب از برای شهادت در میان خود و لابان بر قرار داشت پید ۴۷:۳۱ و یعقوب آنرا جلعید نامید.

یحزئیل . (خداوند نگاه میکند) لاوی از بنی آساف که از خداوند الهام یافت که یهوشافاط را در مقابل موآبیان و عمّونیان قوی دل سازد ۲تو ۱٤:۲۰.

یحیی . تعمید دهنده مت ۱:۳ که از نسل فرقهٔ کهنه و پدرش زکریّا از دستهٔ ابیّا و مادرش الیصابات از دختران هارون و قبل از مسیح و ایلیای عهد جدید بوده والدینش مسّن بودند (ملاحظه در زکریّا) ولادت وی ششماه قبل از مسیح بود و اشعیا نیز از این مطلب اخبار نمود اش ۴۰:۳ و ملاکی ملا ٤:٥ و جبرائیل فرشته نیز اخبار نمودند لو۱:۱۱ـ۲۰ و شخصی تنها و خلوت دوست بود و چون سنّش بسی سالگی رسید شروع به بشارت در بیابان یهودیّه نمود و مردم را به توبه و اصلاح امورات دینیّه خود دعوت می‌فرمود و به تعمید توبه تعمید همیداد و همگی به خطایای خود اعتراف می‌نمودند لو۳:۳ـ۱٤ و بسیاری ویرا مسیح پنداشتند ولی خودش این خیال را از ذهن مردم بیرون کرده بشارت به مسیح همیداد لـو ۱۵:۳ـ۱۷ لـو ۱۹:۱ـ۲۸ خـلاصه وی تنهـا زیست مینمود یعنی عـابد مانند بود. خوراکش ملخ و عسل دشتی و لباسش از موی شتر و کمربندی از پوست بر کمر میداشت و بملکوت خداوند ندا میداد مت ۲:۳ و جماعتی عظیم از برای شنیدن قول و تعمید یافتن از وی جمع میشدند و ازآنجمله مسیح ناصری بود که از برای تعمید وی آمده لکن یحیی در اوّل راضی نبود کـه ویرا تعمید دهد زیرا کـه خودرا لایق اینمطلب ندانست.ولی چون مسیح ترمودکه لازم است که از وی تعمید یابد اطاعت نمود که در حال آسمان گشاده و روح القدس بهیئت جسمانی یعنی چون کبوتری بر وی نزول نمود و صدائیرا از آسمان شنید که میگوید این است پسر حبیب من که از او خوشنودم مت ۱۳:۳ـ۱۷. در اینحال از برای یحیی معلوم و محقّق گردید که او مسیح است و تصریح وی که در یو ۲۶:۱ـ۳۶ کرده است دلیل کافی بر صدق اینمطلب است.

خلاصه، یحیی شخصی بس حلیم و متواضع بود و چون نقصان خود و ترقّی و توسعهٔ کار مسیح را دانست شاگرد گردید و بالوهیّت مسیح نیز گواهی داد یو ۲۹:۱ و۲۸:۳ـ۳۶ ولی چون در زندان انداخته شد ثانیاً در بارهٔ مسیح مستفسر گشت و جواب مسیح این بود که از آنچه دیده و شنیده اید یحیی را

اخبار نمائید مت ۱۱:۱ـ۶ امّا موعظهٔ یحیی در حواس شنوندگان بس مؤثّر افتاد و از جملهٔ شنوندگان یکی هیرودیس رئیس ربع بود که از کلمات یحیی خیلی متأثّر و شاد خاطر گردید و بر حسب قول وی رفتار مینمــود مر ۶:۲۰ ولی ترك زناکاری با هیرودیا را نتوانست گفت و چون یحیی بواسطهٔ اینمطلب ویرا توبیخ فرمود وی را بند کرده به زندان سپرد و اگر خوف شورش عام نمی‌بود مت ۱۴:۵ ویرا بقتل میرسانید و هیرودیا چون چنین دید حیله برای قتل آن حضرت اندیشیده سلومه دختر خودرا برقصیدن در حضور هیرودیس ترغیب نمود. بنا بر این سلومه در روز مولود هیرودیس رقصی نمود که هیرودیس و سایر حضار را بی نهایت خوشحال گردانید. بدین لحاظ هیرودیس قسم یاد کرد که هر آنچه بطلبد بوی خواهد داد و چون از مادر خود تعلیم یافته بود سر یحیی تعمید دهنده را بر طبقی از هیرودیس خواست. هیرودیس از این مطلب بسیار غمگین شده چون چاره نداشت جلّاد را امر کرد که سر آن پیغمبر خدا را در زندان از تن جدا کرده به دختر سپرده دختر نیز برای مادر خود برد و بدین طور آن حضرت در راه خدا بدرجهٔ شهادت رسید و مسیح در حق او شهادت داده میفرماید در میان زائیده شدگان از زن مثل یحیی بر نخــاست مت ۱۱:۱۱ و یوسیفس نیز شهادت داده میگوید کــه او انسان نیکوئی بوده یهود را همواره توصیه مینمود که فضایل عدالت و نیکوکاریرا دارا بوده نسبت بخدا پرهیزکار باشند.

و نیز مینویسد که یحیی شخصی مقتدر بود و کلامش در مردم اثر تمام داشته عموم نصایح ویرا می‌شنیدند و اشارات یوسیفس در قتل یحیی مؤیّد آیات انجیل میباشد.

یداله . شهریست در قسمت زبولون یوش ۱۹:۱۵ و دور نیست که دالیه حالیّه باشد که در کرمل است.

یدایا . (خداوند تسبیح میکند) (۱) شمعونی از اجداد زیزا ۱تو ۴:۳۷.

(۲) یکی از کسانیکه دیوار اورشلیم را مرمّت نمودند نح ۳:۱۰.

یدباش . (کلفت) پسر ابی عیطم ۱تو ۴:۳.

یدّو . (دوست) (۱) یکی از کسانیکه زنان غریبه تزویج نمودند عز ۱۰:۴۲.

(۲) رئیسی در منسّی ۱تو ۲۷:۲۱.

یدوّع . (معروف) پسر یوناتان و آخرین رؤسای کهنه که در عهد قدیم مذکورند.

بعضی را گمان چنان است که در زمان سلطنت اسـکندر کبیر ۳۳۶ قبل از مسیح میزیست و در صورت صحّت اینرأی نوشته در کتاب نحمیا ۱۲:۱۰ و۱۱ بعد از ایّام نحمیا بوده است.

یدوتون . (مدّاح) معلّم آلات طرب که در هیکل بوده اسمش بر عنوان مزامیر چند مکتوب است یعنی مز ۳۹: ۶۲: و۷۷: و دور

نیست که خود مؤلّف آنها باشد و شاید همان اتیان باشد که در ۱ تو ۶:۴۴ و۱۵:۱۷ و۱۹ و یایدیتون که در ۱تو ۱۶:۳۸ مقابل ۴۱ و۴۲ و۲۵:۱ـ۶ مکتوب است و پس از اتمام هیکل فرقهٔ وی در آنجا بودند ۲تو ۵:۱۲ و همچنین در ایّام حزقیا ۲تو ۲۹:۱۴ و یوشیا ۲تو ۳۵:۱۵ و پس از اسیری ۱تو ۹: ۱۶ و نحم ۱۱:۱۷.

یدیدیا . (محبوب خداوند) اسمی است که ناتان نبی بسلیمان داد ۲سمو ۱۲:۲۵ و این کلمه مبدأ اشتقاقش از لفظ داود است چه که معنای داود محبوب و معنای یدیدیا محبوب خداوند میباشد.

یربوشت . (بت مخاصمه میکند) ۲سمو ۱۱:۲۱ ملاحظه در جدعون .

یربعام . (قوم متعّدد) (۱) پسر ناباط و اینلفظ همچو صفت از برای وی ذکر گشته که «اسرائیل را مرتکب گناه کرد» ۱ پاد ۱۵:۲۶ اوّلین پادشاه اسباط عشره بود که از سال ۹۳۱ـ۹۰۹ قبل از مسیح سلطنت نموده از سبط افرائیم بود و چون در کار و پیشهٔ خود نهایت شادی و نشاط را ظاهر نمود سلیمان ویرا ناظر عملهجات خود که هم از سبط وی بودند قرار داد و در ظرف مّدت این خدمت اخیای نبی ویرا خبر داد که مملکت سلیمان منقسم خواهد شد و وی پادشاهی اسباط عشره را خواهد یافت و چون اینمطلب گوش زد سلیمان گردید در صدد قتل وی بر آمده نا چار یربعام راه مصر پیش گرفته برفت و تا مرگ سلیمان در آنجا ماند ۱ پاد ۱۱:۲۶ـ۴۰ و چون سلیمان جهان را بدرود گفت یربعام و جماعت اسرائیل برحبعام آمده طالب اصلاح گردیدند لکن رحبعام ایشان را بدرشتی جواب داد اسباط عشره بر وی عاصی گشته یربعام را بسلطنت تهنیت گفتند. وی شکیم را پایتخت مملکت خود قرار داده آنرا حصاردار کرد و با خود اندیشید که نا چار اسباط از برای گذرانیدن مراسم عید باورشلیم خواهند آمد و باطاعت قدیمی خاندان داود رجوع خواهند کرد. بدان لحاظ دو گوساله از طلا ساخته یکی را در بیت ایل و دیگریرا در دان نصب نمود و امر بوجوب عبادت ایشان کرد ۱ پاد ۱۲:۲۶ـ۳۳ و قوم را در بیتایل گرد آورده در روز پانزدهم ماه هشتم قربانی از برای آن دو گوساله گذرانید و چون در این کردار نا هنجار مشغول بود نبی از یهودا آمده در گوش تمام جماعت ندا در داد که یوشیا این مذبح را خراب خواهد کرد و استخوانهای کاهنان را بر آن خواهد سوزانید. وعلامت وقوع اینمطلب آنکه مذبح شکافته شده خاکستر از آن فرو خواهد ریخت و چون یربعام اینکلماترا استماع نمود دست دراز کرده خواست که نبیرا بگیرد دست وی خشك شد که نتوانست به خود باز گرداند و مذبح هم شکافته گشت در اینحال از نبی مرقوم در خواست نمود که از خداوند شفای دست ویرا طلب نماید و چون

نبی دعا نمود دستش به جای خود بر گشته چون دست دیگرش صحیح گردید.

اما یربعام متنبّه نگشت و دست از عصیان ورزیدن نکشید و همواره اسرائیل بواسطه عبادت گوساله مرتکب گناه همی‌بودند تا هنگامیکه خداوند پسر یربعام را مریض ساخت. در اینحال یربعام زوجهٔ خود را گفت که نزد اخیای نبی رود و اخیا خیلی مسّن بود بحدّیکه چشمانش تار گردیده تشخیص نمیتوانست داد و آن حضرت بواسطه الهام الهی از آمدن زن مخبر گشته ویرا اسماً خطاب فرموده خطایای یربعام را شمرده پس از آن ویرا از وقوع مصیبت که بر خانواده یربعام وارد خواهد شد آگاهانید و اسیری اسرائیل و پراکنده شدنش را اخبار فرموده گفت «پسرت نیز بمحض ورودت بشهر خواهد مرد و جمیع اسرائیلیان از برای وی عزاداری خواهند کرد و ویرا به خاك خواهند سپرد چه که از خانوادهٔ یربعام همین یکی دفن خواهد شد» و تمام اقوال نبی بطوریکه فرموده بود بانجام رسیده به محض ورود زن بشهر پسر بمرد ۱ پاد ۱۴:۱-۱۸ و مدّت سلطنت یربعام ۲۲ سال بود و ناداب پسرش در جایش بر تخت نشست خلاصه همواره در میان یهودا و اسرائیل در مدّت حیات یربعام جنك همی‌بود.

(۲) پسر یوآش ابن یهواحاز بن یاهو که ۴۱ سال سلطنت کرد یعنی از سال ۷۹۰ الی ۷۴۹ قبل از مسیح و بر اثر یربعام اوّل رفتار نموده تمامی قبایح ویرا بعمل آورد ۲ پاد ۱۴:۲۳-۲۹.

امّا مملکت اسرائیل در زمان سلطنت وی بر حسب نبّوات یونان در نهایت ترقّی می‌بود و بلاد واقعهٔ در مشرق اردن را مفتوح ساخت ولی کسالت و راحت طلبی و تکبر و ظلم و بت پرستی در قوم غلبه میداشت عا ۶:۲-۱۶ و ۴:۵-۶ و پس از موت وی خداوند شمشیر را در خانواده وی نهاد چنان که عاموص و هوشیع و دیگران نبّوت فرموده بودند.

یربوع. حیوانیست بقدر خرگوش که در اورشلیم آنرا طبصون گویند و در شام و فلسطین و بلاد عرب یافت میشود و در سنگها پناه می‌برد مز ۱۰۴:۱۸ و ام ۳۰:۲۶ لکن همچو خرگوش اشیانه خودرا در زیر زمین نمیسازد و یربوع مثل حیوانات نشخوار کننده چانه بالای خود را حرکت میدهد بطوریکه مردمانرا گمان چنان است که وی نشخوار میکند چنانکه همین گمان نا بر جارا در بارهٔ خرگوش هم کرده ویرا جزء حیوانات نشخوار کننده شمرده اند لا ۱۱:۵ تث ۱۴:۷ و از این گذشته یربوع را اسم حقیقی نیست بلکه دستهای ویرا چهار انگشت و پاهایش‌را سه انگشت و ناخنهای طرف انسی پایهایش چنگال تیزی است شبیه به سّم و ویرا دندانهای تیز و شبیه بدندانهای کرگدن است. پشمش قرمز و

سریع الحرکه است از سنگی بسنگی می‌جهد و ماده‌اش از چهار الی پنج توله حامله می‌شود و از برای آنها در حین تولید جای نرمی از علف و مویهای خود میسازد. یربوع بسیار حلیم و صابر است و لکن اگر کسی ویرا در لانه‌اش دستگیر کند بطوری دست گیرنده را می‌گزد که مافوق ندارد و بسیار دانا است ام ۲۶:۳۰ که بدام نمی‌افتد و باگلوله نیز بسختی زده میشود.

یرفئیل . (خداوند شفا میدهد) شهریست در بن‌یامین یوش ۲۷:۱۸ و دور نیست که همان رافات است که بمسافت ۱۵ میل بمغرب قدس شریف واقعست.

یرقان . اینلفظ در عبری بمعنی سبزی میباشد و اشاره به آن سبزی کم رنگی است که از بی آبی و یا کرم خوردگی برگهای درختان رو میدهد تث ۲۲:۲۸ ۱ پاد ۳۷:۸ ۲ تو ۲۸:۶ عا ۹:٤ حجی ۱۷:۲ .

یرموت . شهریست در یساکر که بلاویان جرشونی داده شد یوش ۲۱:۱۹ رمه و در ۱ تو ۷۳:۶ راموت خوانده شده است و کاندر گمان دارد که در نزد رامه میباشد.

یرموت یا یرموك . شهریست در دشت یهودا یوش ۳۵:۱۵ که پادشاهش فرآم با چهار پادشاه دیگر بر ضدّ جبعونیان همدست شدند چه که ایشان هم بر ضدّ اسرائیل معاهده نموده بودند یوش ۳:۱۰ و بعد از رجوع از اسیری اباد بود نح ۲۹:۱۱ و امکان دارد که همان یرموك باشد که بمسافت ۱۶ میل بمغرب قدس شریف واقع است.

یروئیل . (بنای خداوند) دشت یروئیل محلّی است که یهوشافاط در آنجا برعمّونیان و موابیان و یاوران ایشان غلبه یافت ۲ تو ۱۶:۲۰ و در جوار تقوع واقع بود و دور نیست که همان حصاصه باشد که در میانه عین‌جدی در اورشلیم واقع است.

یروئیل . (خداوند بنا میکند) دشت کوچکی است در میانهٔ بحیرة الموت و اورشلیم واقع است ۲ تو ۱۶:۲۰ و دارای برجی بود که ۲ تو ۲۴:۲۰ مکتوبست.

یزرعیل . (خداوند می‌کارد) (۱) دشت و جلگهٔ مثلّثی که در فلسطین وسطی واقع و یوسیفس آنرا دشت بزرك مینامد که از دریای متوسّط باردن و از کرمل و کوههای سامره بکوهستان جلیل امتداد دارد طولش از مغرب بمشرق ۲۵ میل و از جنوب بشمال ۱۲ میل میباشد . این محلّ میدان جنك بسیاران بوده چه که در آنجا جدعون و باراق بر سیسرا ظفر یافتند داو ٤: و٥: و در جوار آن بر کوه جلبوع فلسطینیان شاول و یوناتان را شکست دادند اسمو ۳۱: و در آنجا بود که فرعون نکو یوشیا را بقتل رسانید ۲ پاد ۲۹:۲۳ و وقایع و حوادث بسیاری در آنجا بوقوع رسید که مجال ذکر آنها نیست.

خلاصه، دشت مذکور از مغرب بساحل عکّا متّصل است و چنانکه سابقاً ذکر شد که دشت مثلّث مذکور را سه فرع

مشرقيست كه ميانهٔ آن و كوه جلبوع و كوه دوحى را جدا ميسازد بنابراين فرعى كه در ميانهٔ كوه دوحى و جلبوع واقع است خيلى حاصل خيز و از آن ديگران بارورتر است و در بار آورى مشهور و داراى دهات چند و يكطرفش همچنان غير مزروع است.

(۲) شهرى است در دشت يزرعيل كه در ميانهٔ جلبوع و كوه دوحى واقع و از جمله حدود يسّاكر بود يوش ۱۸:۱۹ كه احاب آنرا از براى منزل خود امتياز و اختيار كرد و در جوار آن درخت زار و هيكلى از براى عشتاروت و داراى ۴۰۰ كاهن كه بر سفرهٔ ايزابل مى‌خوردند بود ۱ پاد ۱۸: ۱۹ و۲پاد ۱۱:۱۰ و قصر احاب كه در ۱ پاد ۱:۲۱ مذكور است در طرف مشرق شهر واقع و بسا مى‌شود كه خانهٔ عاج كه در ۱ پاد ۳۹:۲۲ مذكور است در آنجا بوده خلاصه، ايزابل در كنار حصار شهر منزل داشت و مسكن ويرا روزن يا پنجره رو بمشرق بود ۲پاد ۳۰:۹ و برجى نيز از براى ديده بانان ميداشت ۲ پاد ۱۷:۹.

و امكان دارد كه همانجا آثار آن برج مربّعى باشد كه در قريهٔ جديد مياشد و دروازهٔ شرقى شهر دروازهٔ قصر بود و تاكستان نابوت ۱ پاد ۱:۲۱ بر تلّى در مشرق شهر واقع و عين جلود همان چشمه يزرعيل است و الان ده كوچكى است كه به زرين مشهور است و در اطراف آن انبارها و چاهها ديده شود ولى آثار قصر و عمارت پادشاهى در آنجا موجود نيست.

(۳) قريه‌اى از قراء يهودا كه در نزديكى كرمل است يوش ۵۶:۱۵ كه داود اخى‌نوعم را از آنجا تزويج نمود ۱سمو ۴۳:۲۵.

يزنيا . (خداوند مى‌شود) يكى از يهوديانى كه بنزد جدليا كه از جانب شهريار بابل حاكم اورشليم بود آمد ار ۸:۴۰ و۴۲: كه در ار ۲:۴۳ عزريا و در ۲ پاد ۲۳:۲۵ يازينا خوانده شده است.

يسّاكار . (اجرت مياورد) (۱) پنجمين اولاد يعقوب از ليئه پيد ۱۸:۳۰ كه نبوّت يعقوب در بارهٔ وى تكميل يافت پيد۱۴:۴۹ و۱۵ چه كه طايفهٔ يسّاكار مشغول زحمات فلاحت بوده قبايل مسافرين همواره با وى مى‌جنگيدند و دو نفر از پادشاهان يعنى بعشا و آيله از اين سبط بودند ۱ پاد ۲۷:۱۵ و ۶:۱۶.

(۲) اراضى يسّاكار شامل دشت بار آور يزرعيل بوده از كرمل تا اردن و از كوه تابور تا عين جنّيم امتداد داشت و از شمال به زبولون و از جنوب منسّى و از مشرق بجلعاد محدود بود و داراى شانزده شهر بود كه شهرهاى معروفش از قرار ذيل است :

مجدون يزرعيل شونم بيت شان عين دور افيق و تعنك ويزرعيل بزرگترين شهرهايش بود (ملاحظه در يزرعيل).

یسطس . (عادل) لقب یسوع رفیق پولس که در روم بود قل ٤:١١.

یسوع . (مخلّص) (١) قصد از مسیح است و در میانهٔ اسم او و اسم یوشع در زبان عبرانی فرقی نیست واینلفظ «خداوند یسوع مسیح» بقدر پنجاه مرتبه در انجیل وارد گشته و عیسی مسیح بقدر ١٠٠ دفعه وارد است در حالتیکه لفظ «مسیح» ٣٠٠ دفعه ذکر گشته و لفظ مسیح یا منجّی و مخلّص یا نجات دهنده مسطور است لو٢:١١ و عیسی تنها در اکثر اناجیل مذکور است و عیسی مسیح و خداوند در سفر اعمال و رساله‌های حواریون وارد است ملاحظه در مسیح .

(٢) یسّوع که به یسطس ملقّب است یهودی عادلی که تسلّی دهندهٔ پولس بود در روم قل ٤:١١.

یسوع ابن سیراخ . که کتاب وی یکی از جملهٔ اسفار ابوکریفا است. (اسفار مجعوله) و عنوان کتاب بدینطور است «حکمة یسوع ابن سیراخ» نسخهٔ عبرانی اینکتاب مفقود است ولی جرم گوید که یك نسخهٔ را که در مابین سال ١٩٠ـ١٧٠ قبل از مسیح نوشته شده دیده است و در اوایل ماهٔ دوّم پسر وی که مؤلّف کتاب مسطور است آنرا از عبرانی بیونانی ترجمه نموده است وضع تألیفش بامثال سلیمان ماند ا ّلا اینکه کتاب مسطور دارای بحث‌ها وادّعاها میباشد و کتاب بدو خطابه منتهی میشود اوّلی از ٤٢:١٥ـ٤٣: است و موضوع حمد و تسبیح و تمجید اعمال خدا میباشد.

دوّم از ٤٤: ـ ٥٠: مـدح مقدّسـان و شهداست از اخنوخ تا شمعون ابن اونیاس کاهن و بابهای آخرین شامل تشکّرات و دعاها است و از کتاب وضع عقاید و آراء لاهوتیّه که در آنزمان اشتهار داشته مفهوم میگردد.

یسی . (قوی) و او پدر داود و نوهٔ راعوت بود که نسب وی در عهد قدیم دو مرتبه مذکور گشته روت ٤:١٨ـ٢٢ و ١تو ٢:٥ـ١٢ و دو مرتبه در عهد جدید وارد شده مت ١:٣ـ٥ و لو ٣:٣٢ـ٣٤ و غالباً به یسّی بیت‌لحمی معروف میباشد اسمو ١٦:١ و١٨ و١٧:٥٨ و گاهی از اوقات بدین اسم مذکـور است «مرد افراتی از بیت لحم» اسمو ١٧:١٢ و بطوری مشهور بود که داود را پسر یسّی میگفتنـد در صورتیکه کارهای خودش شهرت تامّی داشت ١تو٢٩: ٢٦ مز ٧٢:٢٠ و بواسطه داود یسّی از اجداد مسیح محسوب گشت اش١١ :١ وَ١٠.

یشانه . شهری که ابیا آنرا با دهات اطـرافش مفتوح سـاخت ٢تو ١٣:١٩ و شوارتز گمان دارد که همان سامین است که بمسافت دو میل بمغرب بیت ایل واقع است.

یشت . سنك گرانبهای آخرین سینهٔ کاهن بزرك خر ٢٨:٢٠ اوّلین آنها اساس اورشلیم جدید خواهد بود مکا ٢١:١٩ یشب قسمی از بلور غیر شفّاف است و غالباً دارای خطوط یا نقاط است و قابل صیقل میباشد و

بگمان برخی یشبی که در کتاب مقدّس مذکور است سبز غلیظ میباشد وآنکه بر کرسی نشسته بود مکا ۳:٤ شبیه سنك یشت بود.

یشبعام . (قوم ملتفت میشود) رئیس از رؤسای داود که بصقلغ بنزد داود آمد که بقتل ۳۰۰ نفر از دشمنان در یك موقع شهرت یافت ۱تو ۱۱:۱۱ و اورا حکمونی لقب دادند و قورحی بود ۱تو ۶:۱۲ و رئیس فرقهٔ اوّلی ماهٔ اوّل شد بعد از آنکه عساکر داود منتظم گشته بود ۱تو ۲:۲۷ و در ۲سمو ۸:۲۳ یوشیب بشبت نامیده و به تحکمونی ملقب گشته و مشهور است که خود ۸۰۰ از دشمنان را کشت.

یشم . سنگیست گرانبهـا و از جنس خلکدونی که عقیق سفید است میباشد مکا ۲۱: ۱۹ و او سنگی است شفّاف یا تیره و دارای خطوط متوازیه وگاهی دارای زوایا و اضلاع نیز میشود و رنگهای مختلف از سفید و صورتی و سیاه و کبود یافت میشود و گاهی از اوقات صورت درختها و سبزیها و رودها و ابرها و عمارات و انسان در آنها دیده شود و یشم سنك دوّمین است که در قطار سوّم سینه بند کاهن بزرك بود خرو۱۹:۲۸ و۱۲:۳۹.

یشورون. (عزیز) اسم رمزی اسرائیل است تث ۵:۳۳ و ۲۶ اش ۲:٤٤. امّا یشورون پادشاه که در تث ۵:۳۳ مذکور است خداوند پادشاه اسرائیل میباشد.

یشوع یا یوشع . (۱) کاهن بزرك پسر یهوصاداق یا یوصاداق عز ۲:۳ که یمین پسر صاداق ببابل باسیری برده شد ۱تو ۱۵:۶ و بازرو بابل مراجعت نمود عز ۳:٤ و۲:۵ که ویرا بر بنای هیکل و اصلاح امورات دینیّه معیّن نمود و باوجود اینها بعضی از پسران وی زنان غریبه را تزویج نمودند عز ۱۸:۱۰ و در زك ۱:۳ و۳ و۸ و۹ و حج ۱:۱ و۱۲ و۱٤ و۲:۲ و٤ یهوشع خوانده شده است.

(۲) شهری که بنی یهودا بعد از مراجعت از اسیری در آنجا سکونت داشتند نح ۱۱: ۲۶. کاندر گمان دارد که این شهر همان سعادهٔ خرابه است که در نزدیکی بئرسبع واقعست.

یطبات . (نیکو) منزلی از منازل بنی اسرائیل است در دشت اعد ۳۳:۳۳ و در مغرب عربه واقع «و زمین رودهای آب» بود تث ۷:۱۰.

یطبه . (نیکو) مکانی است که حاروص پدر شلمه مادر آمون پادشاه اسرائیل در آنجا سکونت میداشت ۲پاد ۱۹:۲۱ و دور نیست که همان یطبات باشد.

یُطّه . (ملاحظه در یوطه).

یطور . (محلّ محفوظ) اسم مقاطعه ای که در میانه لجاه و جلیل واقع و فعلاً آنرا جدورا گویند و اسم سابقش از یطور ابن اسماعیل گرفته شده طولش ۲۰ میل از مشرق بمغرب و عرضش از شمال به جنوب ۱۷ میل

بود بیشتر آنمقاطعه حاصل خیز و دارای آبهای بسیار وخاکش از خاکهای آتش‌فشانی است و دارای ۳۸ ده میباشد که ده تا از آنها مخروبه است و فیلپس رئیس ربع این دهات بود و اسمش در لاتین ایطوریه است لو ۳:۱۰

یعارم. کلمه ایست عبرانی معنایش نیستان یا بیشه‌ها است که قریه یعاریم نیز از آن اسم مأخوذ است. کوه یعاریم موضعیست در حدود شمالی یهودا یوش ۱۵:۱۰ و اینحد از شمال از کوه سعیر تا به حوالی کـوه یعاریم امتداد میداشت و این همان کسالون است‌که بمسافت ۷ میل بقدس شریف مانده واقع میباشد و از جمله ادلّه که شاهد بر ثبوت اینمطلب است وجود درختان بسیار است که تا بحال هم باقیست.

یعبیص. (دردناك میسازد) (۱) اسم آن شخص که اشرف از برادران خود بود و از خداوند در خواست نمود که حدود ویرا وسیع ساخته همواره ویرا از شرّ محفوظ دارد و خداوند عالم دعای ویرا استجابت فرمود ۱ تو ۹:٤ و۱۰.
(۲) محتمل است که اسم محلّی باشد ۱ تو ۲:۵۵ که باسم یعبیص اوّل نامیده شد.

یعری ارجیم. (بیشه‌های جولان‌ها) پدر حانان بیت‌لحمی که جلیات جتّی را کشت ۲سمو ۲۱:۱۹ و شاید که از آیه مرقومه دو لفظ که لحمی برادر جلیات باشد محذوف باشد مقابل ۱ تو ۲۰:۵ که همین مطلب در آنجا مذکور است. یعری ارجیم را یاعور خوانده و مذکور است پسرش الحانان لحمی برادر جلیاترا بکشت به هر صورت این جلیات غیر از آن است که داود ویرا مقتول ساخت (ملاحظه در جلیات).

یعزیر. (خداوند معیّن می‌فرماید). شهریست در جلعاد که اوّلاً به جاد پس از آن بلاویان بنی مراری داده شد اعد ۳۲:۲۱ و۳۲:۱ و ۳ و یوش ۲۱:۳۹ و در ایّام داود متعلّق به حبرونیان بود ۱ تو۲٦:۳۱ و دور نیست که اینان از سلسله یصهار بودند ۱ تو۲٦:۲۹ـ۳۱ و در زمانهای اخیر بمـوآب تعلّق گرفت و پیغـمبران همواره بواسطه ساکنانش در باره‌اش تهدید میفرمودند اش ۱٦:۸ و۹ و ار ۴۸:۳۲.
محلّش در حوالی سار بمسافت ۱۵ میل در مشرق حشبان واقع و در آنجا در پائین تّل چشمه ایست که آبش باردن جاری میشود و بر حسب نبّوات فوق در آنجا باغهای بسیار بوده است در سر درّه تلّها و اساسها و ابنیه بوده است و دریای یعزیر ار ۴۸:۳۲ احتمال کلی میرود که همان دریای لوط باشد.

یعقوب. (پاشنه را میگیرد) یکی از اجداد عبرانیان است. وی پسر اسحاق و رفقه وجفت وتوام عیسو. اسم وی از واقعه که در وقت ولادتش رو داد مشتق شده است پید ۲۵:۲٦ و این هردو پسر یعقوب و عیسو مختلف الرّأی و مختلـف الذّوق

بودند عیسو صیّاد وچادر نشین بود پید۲۵:۲۷ لکن قدری خود خواه بود چه که در پی فرصت بوده نخستزادگی برادر خودرا خرید پید ۲۵:۲۹ - ۳٤ ولی اسحاق عیسو را بیش از یعقوب دوست میداشت زیرا که بس غیور و دلیر بود و چون موتش فرارسید خواست که عیسو را تبریك فرماید ولی چون ربقه یعقوب را بیش از عیسو دوست میداشت حیله اندیشیده اسحاق را فریفته برکت را از برای یعقوب گرفت و پس از آنکه عیسو از اینواقعه خبردار شد دود از نهادش بر آمده از پدر خود در خواست برکت ثانی نموده اسحاق فرمود که با شمشیر خود زیست خواهی نمود و مدّت العمر بادیه نشین و بندهٔ برادر خود خواهی بود و بالاخره غلّ اورا از گردن خود خواهی انداخت پید ۲۷: و چون عیسو بواسطه وقوع اینواقعه بر یعقوب خشمناك شد ربقه بیم کرد که مبادا عیسو یعقوب را بقتل رساند بدین لحاظ اسحاق را گفت میترسم یعقوب از دختران حت تزویج کند علی هذا اسحاق مکرراً ویرا تحریك کرد، وبالاخره به فدانارام بنزد لابان برادر زن خود فرستاد ویعقوب در این وقت که از پدر خود مفارقت گزید اقلّا پنجاه سال از سنّش گذشته بود و بعضی را گمان چنان است که ۷۸ ساله بود . خلاصه، باوجودیکه خطا ورزید وارث وعدهها گردید و شخص پرهیزکار و با تقوائی بود و خداوند لطف فرموده در نزدیکی بیتایل رؤیای نیکوئی بوی ارائه فرموده با وی متکلّم گشته وعده داد که زمینی را که در آنجا غربت گزیده بدو خواهد داد و نسلش بر قرار خواهند ماند و چون از خواب بیدار شد از برای خداوند نذری نمود پید ۲۸:۰

خلاصه چون بزمین لابان رسید راحیل را بر سر چاه آب یافت و محبّتش در دل وی جا گرفت و هفت سال خدمت لابان را اختیار کرد و چون وقت تزویج رسید لابان حیله اندیشیده لیئه را بوی داد از آن پس هفت سال دیگر از برای راحیل خدمت نمود و اورا نیز بحباله نکاح در آورد و شش سال دیگر بمزدوری خدمت کرد و بواسطهٔ حیله و تدبیری که اندیشید مالهای بسیار از لابان اخذ نمود و در اثناء خدمت خود از برایش یازده پسر و دختری از زوجات و متعههایش تولید گشت پید ۲۹: و۳۰:۰ پس از آن اشتیاق وطن در نهاد وی افتاده از حضور لابان فرار نمود و لابان ویرا تعاقب نموده بوی رسید و بعد از مذاکرات بسیار معاهده نموده ستونی بر پا داشتند پید ۳۱:۰

چون لابان از وی جدا گشت یعقوب بطرف فلسطین رهسپار شده در حوالی منزل عیسو رسیده کس از برای استخبار از احوال برادر خود فرستاد گفتند که او نیز از برای ملاقات تو عازم است یعقوب از شنیدن این خبر بسیار ترسیده همراهان خودرا به دو قسمت نمود و پیشکشیهای شایان فراهم کرده

به حضورش فرستاد و چون تمام خانواده و همراهانش از نهر عبور نمودند خود بتنهائی در نزد رود یبّوق بماند و شخصی تا طلوع فجر با وی مصارعت همی‌نمود و هر چند وی ران یعقوب را مس نمود که ستَر شد باوجود آن یعقوب اورا رها نکرد تا تبریکش فرمود و چون یعقوب از اسمش سؤال کرد در جواب گفت چرا اسم مرا میپرسی تا واضح نماید که خداوند گار است پید ۳۲:۰

خلاصه، یعقوب با برادر خود عیسو ملاقات کرده صلح نمودند و رشتهٔ محبّت در میان ایشان استحکام یافته و عیسو بادومیّه مراجعت نمود و یعقوب از آنجا به شکیم رفته زمینی را در آنجا خرید پید ۳۳: و در آنجا شکیم ابن حمور نسبت بدینه دختر یعقوب بی احترامی نمود و عاقبت خواست که ویرا تزویج نموده با آل یعقوب مصالحه کند ولی پسران یعقوب غضبناك شده حیله‌ای اندیشیده و شهر را گرفتند و حمور و شکیم را کشتند بنابراین اهل آن مقاطعه در پی انتقام بر آمده نا چار یعقوب به جنوب کوچید پید ۳٤: و قبل از آنکه به بیت‌ایل رود خدایان و بتهائیکه با همراهانش بود جمع کرده در زیر درخت بلوط شکیم دفن نمود و بر حسب الهام الهی به لوز (بیت‌ـ ایل) آمد و در آنجا خداوند بر وی ظهور نموده اسمشرا اسرائیل گذارد از آن پس بافراته آمده راحیل بنیامین را از برایش تولید نموده خود بمرد و اسرائیل از آنجا به حبرون کوچ نموده قبل از وفات اسحاق برسید پید ۳۵:۰

بعد از آن یعقوب در زمین غربت پدرش سکونت ورزیده وقایع بسیاری بر ایشان روی داد تا وقتی که در فلسطین و مصر قحطی واقع شد بنا بر این پسران خود را جز بن‌یامین بمصر کسیل نمود تا غلّه خریداری کنند و پس از آن چنانکه تفصیل آن در پیدایش مذکور است بن‌یامین را نیز فرستاده آخر الأمر خود نیز بدآنجا رفت پید ۳۷:ـ ٤۷: و چون در آنجا زندگانی بسر برده پیر و افسرده گردید هنگام موت اولاد یوسف را برکت داده پس از آن جمیع اولاد خود را نیز مبارك فرموده و ایشان را از امور آینده آگاه ساخته در ۱٤۷ سالگی روح پاك را تسلیم کرد و سرای فانیرا بدرود گفته بقوم خود پیوست پید ٤۸: و٤۹:۰

اهل مصر جسد مبارکش را برسم خود حنوط نمودند که هنگام کوچ از مصر یوسف و برادران جسد آنحضرترا با خود آورده در مغارهٔ مکفیله دفن نمودند پید ۵۰:۰

باری عمل لطف و مرحمت حضرت اقدس الهی در زندگانی یعقوب بخوبی مشهود و معلوم است که چه مقدار اسباب اصلاح سیرت وی فراهم شد چه که در طفولیّت غالباً خود خواه بود حیله‌ها اندیشید که مقاصد خود را پیش برده انجام دهد و باوجودیکه شخصی

متمدّن و خوش زبان و نیك سلوك بود و ریشهٔ دوستی و محبّت در قلب مادر خود نشانده بود ولی چون عیسو مردی وحشی و صیّاد و به چادرنشینی خوشحال و از صحرا گردی دلشاد بوده و همواره صید کرده طعامی را که پدرش دوست میداشت ترتیب می‌داد اسحاق ویرا بیش از یعقوب دوست میداشت و ما البتّه نباید اینمطلب را اسباب صرف نظر از یعقوب نمائیم و از سیرت و رفتار او چشم پوشی کنیم.

مثلاً چون نظر میکنیم یعقوب حق اوّل زادگی را از عیسو خرید باید بخاطر آوریم که هر دو توام بودند و عیسو جز طول قامت بر یعقوب تفوّقی نداشت زیرا که یعقوب در حال تولّد از پاشنهٔ عیسو گرفته بود. گذشته از اینها عیسو شخصی صحراگرد و وحشی بوده چندان در پی برکت معنوی پدر خود نبود بلکه در پی برکت ظاهری و مالی بود چنانکه اینمطلب از خود یعقوب معلوم میشود که از طفولیّت بتمدّن و دینداری مایل بود و البتّه حق اوّل زادگی را نیز بر حسب ایمان و دینداری خود عمده دانسته متابعت پدر بزرگوار خودرا همی‌نمود بر خلاف عیسو که از قرار معلوم بت پرست محض بوده اعتنائی به حقّ نخست زادگی نداشت.

اگر کسی ایراد کند که یعقوب در مقام احتیاج عیسو بودکه حق نخست زادگی را بقیمت قلیل و غیر معتنابهی خرید جواب میگوئیم همین مطلب دلیل بر قول سابق ما است و اعتنائی به حقّ اوّل زادگی نداشت و الاّ چرا میبایست بدانطور آنرا بفروشد چنان که این مطلب در رساله عبرانیان ١٢:١٦ وارد است که بی مبالاتی عیسو را ذکر میکند «مبادا شخصی زانی یا بی مبالات پیدا شود مانند عیسو که برای طعامی نخست زادگی خود را بفروخت».

امّا حیله‌ای که از برای اخذ برکت آخرین اندیشید میتوان گفت که بطوری معذور است چونکه حقّ نخست زادگی را خریده بود با خود اندیشیدکه پدرم بواسطهٔ ضعف مزاج و سستی بنیه اینمطلب را معترف نشده سهل خواهد انگاشت و البتّه بعد از این وقایع عیسو هم حقی بر یعقوب نداشت که بر او غضبناك شود و ارادهٔ قتل اورا نماید زیرا که عیسو در خیال آن بود که برکتی را که به یعقوب فروخته است مجدّداً خود تصاحب نماید و پس از اینها مشاهده میشود که یعقوب در تقوی و پرهیز-کاری و خدا شناسی ترقّی نموده و یکی از موحّدین بود که توکّل کامل بر خدای تعالی میداشت و در پی آن بود که بتها و خیالات شیطانی را که بر اکثری از معاصرین وی تسلّط میداشت دور نماید و اینمطلب از رؤیای اوّلین او در بیت ایل پید ٢٨:١٠-١٠ و نذرش پید ٢٨:١٦-٢٢ و درستکاری در خدمت لابان با حیا و پرهیزکاری به خوبی واضح و مبرهن است و چون از لابان

مفارقت مینمود توکّل کامل خود را بر خدا میداشت اظهار نمود پید ۵٤:۳۱ پس از آن خداوند اورا در فنی‌ئیل برکت داده بر ایمانش مهر نهاد پید ۲٤:۳۲-۳۲ و یعقوب نیز بواسطهٔ تبعید اصنام از خانوادهٔ خود پید ۱:۳۵-٤ و بنای مذبح در شکیم پید ۳۳: ۲۰ و بیت‌ایل پید ۷:۳۵ ثبات و استقامت ایمان خودرا ظاهر ساخت. در این حال خداوند اسم ویرا تغییر داده اسرائیل نامید و وعده داد که پدر جمهور طوایف خواهد شد و از اینجا یعقوب در صبر و پرهیزکاری در مصائب و زحماتی که از اولاده‌اش تا روز وفاتش بر او وارد آمد ترقّی مینمود و بالاخره در کمال پیری در گذشته مثل یکی از سلاطین دنیا مدفون گشت و اسم یعقوب و اسرائیل بر تمام قومش اطلاق شود تث ۱:۳۳ مز ۷:۱٤ و۲۳:۲۲ و۶:۱۰۵ و٤:۱۳۵ و اش ۱:۱٤ و۲:٤٤ می ۲۰:۷ و غیره و عبارت «اسرائیل خدا» که در غل۶: ۱۶ وارد است اشاره به جماعت مؤمنین میباشد.

(۲) یعقوب کبیر یکی از حواریان است که پسر زبدی و سلومه و برادر یوحنّای کاتب انجیل بود مت ۲۱:٤ و در زنده کردن دختر یائیروس و وقت تجلّی مت ۱:۱۷ و۲ و در جهاد مسیح در جتسیمانی مت ۳۷:۲۶ با پطرس و یوحنّا بود و هیرودیس اغریپاس امر بقتلش نمود اع ۲:۱۲ و از قراریکه معلوم میشود در خارج اورشلیم و یهودیّه بشارت نداد. کلمنت اسکندریّهٔ گوید آنکسیکه شکایت یعقوب را کرد توبه کرده و بایمان خود اعتراف نموده یعقوب ویرا قبول کرده گفت «سلام بر تو باد» و در شهادت با وی شریك شد.

(۳) یعقوب صغیر. مر ٤۰:۱۵ حواری دیگری از دوازده حواریست که پسر حلفی و مریم بود مت ۳:۱۰ و۵۶:۲۷ و اع ۱۳:۱ و بنا بر احادیث روم در قسمت جنوب غربی فلسطین بشارت میداد پس از آن در مصر جائیکه صلیب شد و بعضی را گمان چنان است که برادر یسوع مسیح بود.

(٤) یعقوب برادر خداوند غل ۱۹:۱ مت ۵۵:۱۳ و مر ۳:۶ وگاهی از اوقات تنها یعقوب خوانده میشود اع ۱۷:۱۲ و۱۵: ۱۳ و۱۸:۲۱ و غل ۹:۲ و اقر ۷:۱۵ و کتاب کنیسه ویرا یعقوب عادل و اسقف اورشلیم مینامند. اهل علم و دانش در این باب که این یعقوب همان یعقوب صغیر است اختلاف دارند بعضی هر دوی آنهارا یکی میدانند و گویند خاله زادهٔ یسوع مریم زوجهٔ حلفی بود دیگران گویند که هر دو یك شخص اند و عبارت برادر خداوند قصد از برادر مادری میباشد یعنی از مریم و یوسف بعد از تولّد مسیح و یا مقصود از برادر پدری است یعنی از زوجه دیگر یوسف (ملاحظه در برادران خداوند).

خلاصه، بعد از پراکنده شدن حواریان و خلاصی پطرس از زندان یعقوب بر سایر

برادران مسیحی تفوّقی داشت اع ۱۲:۱۷ و رئیس مجمع و انجمن حواریان بود و چون در میانهٔ یهود و قبایل نزاعی واقع بود رأی وی اسباب رفع غائله و نزاع گردید اع ۱۵: غل ۲: پس بنوعی واسطه فیمابین نظام قدیم و نظام جدید بود و همواره در پی تقالید یهودیّه و خدمت هیکل استمرار میداشت باميّد اینکه قوم یهود را باهم در دین مسیح داخل نماید و در میان یهود خیلی صاحب اعتبار بود اّلا اینکه بر حسب قول یوسیفس در سال ۶۲ میلادی سنهدریم امر بسنگسار کردنش نمود.

هجی‌سپوس مؤرّخ گوید کـه در سال ۶۹ میلادی قدری قبل از خرابی اورشلیم بشهادت رسید و فریسیان ویرا از بام هیکل بزیر انداخته در حالتیکه خم شده از برای قاتلان خود آمرزش میطلبید ویرا با چوب گاذری کشتند.

(۵) یعقوب برادر یهودای حواری لو۶: ۱۶ اع ۱:۳ او دور نیست که همان یعقوب برادر خداوند باشد ولی مطلبی است مبهم.

رسالهٔ یعقوب. زعم عموم آنستکه این رساله را یعقوب برادر مسیح در اورشلیم تخميناً در سال ۴۵ میلادی نگاشت. اگر این تاریخ صحیح باشد این رساله زودتر از تمام نوشتجات دیگر عهد جدید تالیف شده است. این رسـاله مخصوصاً به یهـودیان جدید المسیحی مکتوبست ولی مقصود آن افادهٔ عموم مسیحیان بود از این جهت برسالهٔ عام یعقوب ملقّب گشته گویند که تعلیمات این رساله در خصوص ایمان و عمل غیر از تعلیمـاتی است کـه پولس در رسالهٔ به رومیان تصریح می‌فرماید امّا اصلاً یکی میباشد مگر اینکه پولس در ایمان که فقط اصل اعمال نیك است صحبت میدارد و یعقوب در اعمال نیکی که نتیجه ایمان حقیقی است حقیقی در اعمال نیك ظاهر و بنا بر قول گفتگو میکند. بنا بر قول پولس ایمان حقیقي در اعمال نیك ظـاهر و بنابر قول یعقوب اعمال نیك حقیقی از ایمان جاری میشود.وضع عباراتش شجاعانه و سریع الفهم و مختصر و کثیر المثل و دارای مجازهای لطیفه میباشد رسالهٔ بس عزیز و گرانبها است.

یفتاح . (خداوند آزاد میکند) از قضّاة بنی اسرائیل پسر جلعاد از زن زانیه کـه برادران شرعی وی بواسطه اینمطلب ویرا کینه ورزیده از خانه پدر بیرون کردند و در اراضی طوب سکونت ورزیده داو ۱۱:۳ جمعی از بیکاران و بیعاران به دور وی فراهم شدند و چون در میان اسرائیل و عمون جنك شد مشایخ جلعاد خواستند که ویرا پیشوای خود سازند و باوجودیکه اولاً به واسطه بدرفتای سابق ایشان از ریاست ابا نمود بالاخره قبول کرده رئیس ایشان شد داو ۱۱:۴ـ۱۱. خلاصه چون کار بدینجا کشید خواست که مطلب را بمخابره بانجام رساند و بعد از آنکه عدم کامیابی خودرا واضح دید بنای جنك نهاده قبل از شروع

نذر نمود که اگر خداوند ویرا نصرت دهد هنگام مراجعت هر کس را که اوّلاً بدو بر خورد قربانی سوختنی از برای خداوند تقدیم نماید.

از آن پس بنای جنك گذارده بنی عمّون را شکست داد داو ۱۱:۲۹-۳۳ و چون مراجعت مینمود دختر یگانه وی بادف و دایره از برای ملاقات پدر بیرون شد. یفتاح از مشاهده اینمطلب لباس خودرا دریده دختر را از ماجرا مطّلع ساخت دختر در نهایت حلم قبول نموده بعد از دو ماه ویرا بکوهستان فرستاد تا از برای بکریّت خود زاری نماید و غم خورد و بعد از مراجعت یفتاح نذر خود را وفا نمود داو ۱۱:۳٤-۳۹ و اینمطلب عادت دختران اسرائیل شد که هر ساله چهار روز از برای دختر یفتاح عزاداری نمایند داو ۱۱:٤۰. معلّمین را در معنای این نذر و وفای آن اختلاف است چونکه بالطّبع از کاریکه یفتاح نسبت به دختر خود کرده است خوشنود نیستند علیهذا بعضی بر آنند که یفتاح مقصودش این بود که هر که از برای ملاقات وی بیرون آید وقف خدمت خداوند خواهد بود و اگر از حیوانات باشد آنرا قربانی سوختنی تقریب خواهد نمود ولی حرف واو در تمامی نسخه‌ها موجود است و در هیچ یك (یا) نیست بعضی دیگر بر آنند که لفظ «و آنرا خواهم گذرانید» باید اینطور باشد و از برای او خواهم گذرانید یعنی از برای خداوند و اینمطلب هم باتمام نسخه‌ها مخالفت دارد.

برخی گویند که قربانی سوختنی را باید بمعنای روحانی توجیه کرد و اینهم با تفسیر لغت مخالف است و اینها کلّیتاً بدین دلیل متمسّکند که قربانی انسان در شریعت موسوی ممنوع است لا ۲:۲۰ - ۵ تث ۳۱:۱۲ بدینواسطه امکان ندارد که قوم اسرائیل یفتاح را بقربان کردن دختر خود وا گذاشته باشند و نیز معتقدند که نذر یفتاح بر این بود که دخترش دائماً بکر باشد و حزن دختر هم از بابت بتولیّت دائمی بود نه مرك علیهذا جواب میگوئیم.

اوّلاً نذر بتولیّت و عدم تزویج از جمله عادات عبرانیان نبوده است و بتولیّت را در نظر ایشان فخر و وقر و اهمیّتی نبوده بلکه نذر بتولیّت بقدر نذر قربان نمودن انسان در دین موسوی مردود و ممنوع است علاوه بر این عدم تزویج همچو مصیبتی از برای دوشیزگان بود مز ۶۳:۷۸ چنانکه بی اولادی از برای تزویج شدگان از جمله مصائب و قبایح شمرده میشد ۲سمو ۲۳:۶.

ثانیاً یفتاح در زمان خود شخصی نبود که مقتدی واقع شود.

ثالثاً محزونی یفتاح دلالت بر صحّت تفسیر و صحّت مطلب مینماید.

رابعاً دختر یفتاح قبل از نذر دوشیزه بوده و مردیرا نشناخته داو۱۱:۳۱ اگر فرض کنیم که حزن وی از برای دوام و استمرار

اینحالت بود البتّه دو ماه کفایت اینمطلب را نمیکرد بلکه گفته میشد که تمام عمر از برای بدبختی مغموم بود۰

خامساً واضح است که بعد از مراجعت از آن گردش دیگر ذکری از ا وشنیده نمیشود و دختران اسرائیل از آن به بعد عادی شدند که هر ساله رفته از برای وی نوحه‌گری نمایند و تعزیت کنند پس اگر فرض کنیم که دختر میزیست البتّه مذکور میشد که با ایشان مدّت العمر هر ساله از برای نوحه‌گری میرفت۰

خلاصه از اینواقعهٔ حزن انگیز افرائیمیان یفتاحرا بغض نموده گفتند چرا مارا در جنك شریك ننمودی امّا یفتاح ایشانرا شکست فاحش داده هر آنکس که می‌خواست فرار نماید بگفتن لفظ شبولت گرفتار میکرد چونکه ایشان مخرج شین نداشتند و سبولت میکفتند بدینواسطه ۴۲۰۰۰ از ایشان را بقتل رسانید و بر جلعاد مدّت شش سال قاضی بود داو ۱۲:۱ـ۷ و یفتاح در جمیع کسانیکه با ایمان بر ممالك مسلّط شدند مذکور است عب ۱۱:۳۲ و البتّه از آیات مسطور فوق نمیتوانیم قطعا حکم کنیم که ایمان وی تماماً کامل بود بلکه باوجود ضعف باز ایمان داشت و به لطف الهی دارای آمرزش گشته خداوند اورا بستر رحمت خود پوشانید۰

یفتحئیل ۰ (خداوند میگشاید) وادئی است در حدود زبولون و اشیر یوش ۱۹:۱۴ و۲۷۰ روبنصن گمان دارد که همان یوتاباتا است و آنقلعه ایست که یوسیفوس در آنجا اسیر شد و در نزد جفات واقع است و آن قریه ایست در کوهستان بمسافت ۱۵ میل بمغرب دریای طبریّه مانده فیمابین یوتاباتا و عکّا۰

یقبصئیل ۰ (خداوند جمع میکند) موضعیست در طرف جنوبی یهودا نح ۱۱:۲۵ که در یوش ۱۵:۲۱ و۲سمو۲۳:۲۰ قبصئیل خوانده شده است۰

یقتئیل ۰ (خداوند حلیم میکند) (۱) شهری است در اراضی یهودا در نزدیکی لخیش۰ (تلّ ریك) یوش ۱۵:۳۸۰

(۲) اسم سالع است پس از آنکه امصیا آنرا فتح نموده بود ۲پاد ۱٤:۷ و بسا میشود که این یقتئیل راس سالع باشد ۲تو ۲۵:۱۲۰

یقدعام ۰ (قومرا بدست میآورد) شهریست در کوهستان یهود یوش ۱۵:۵٦ و از قرار معلوم در جنوب حبرون واقع است۰

یقطان ۰ (کوچك شونده) از نسل سام و رئیس بنی یقطان بود پید ۱۰:۲۵ـ۳۰ و ۱تو ۱:۱۹ـ۲۳ که قبایل عرب اند۰

یقمعام ۰ (مجمع یا قوم) (۱) شهریست افرائیمی که بلاویان داده شد ۱تو ٦:٦۸۰

(۲) گذرگاه یقمعام گذرگاه اردن است در نزدیکی بیت‌شان ۱پاد ٤:۱۲۰

یقنعام ۰ (مجموع یا قوم) شهریست زبولونی که با نواحی آن بلاویان داده شد

یوش ۳٤:۲۱ و در نزد تلّ قیمون در نزدیکی کرمل بمسافت ۱۲ میل به جنوب غربی ناصره واقع است.

یقین. (۱) شناسائی تمام در حق هر چه و هر کس قل ۲:۲.
(۲) ایمان کامل و تمام در حقّ نامرئیات عب ۲۲:۱۰ و توکّل صحیح بر خداوند از برای خلاصی .
(۳) امّد واری کامل عب ۱۱:٦.

یگانگی روح. پیوند سلامتی است که آنهائی را که جسد مسیح اند با یکدیگر مربوط میسازد اف ۳:٤ و آن از بخششهای حضرت اقدس الهی است ار ۳۹:۳۲ و بر اساس محبّت یو ۲۱:۱۷ و جذب قلوب بنا شده اع ۳۲:٤ از جملهٔ نعمتهای عمده و افضل مسیحیّت ۲قر ۱۱:۱۳ و اینمطلب نتیجهٔ زحمات واختلافات و ضدّیت‌ها نیست و اختصاص به یگانگی حکم ندارد بلکه امکان دارد که باوجود اختلافات در امورات ظاهره باز یگانگی روح موجود باشد اقر ۱۲: و در نهایت ترقّی و اشتداد است در وقتیکه ایشان به نیکوئیها و محاسن دیگری چشم دوخته از بدیها و معایب وی صرف نظر نماید و اختلافات غیر اصلی و غیر حقیقی را که در دنیا میباشد بهیچ شمرده نا چیز می‌انگارد.

یگانه. مز۲۰:۲۲ و۱۷:۳۵ مقصود از نفس است که یگانه انسان خوانده میشود یو ۱٤:۱.

یوآب. (یهوه پدر است) اوّل زادهٔ اولاد صرویه خواهر داود که سپه سالار لشگر داود بود ۱تو ۱٦:۲ و۱۱:٦ یوآب شخصی شجاع و دلاور نام جو جلال طلب و شدید الانتقام بود و چون آب‌نیر عسائیل را محض محافظت کشت ۲سمو ۲۳:۲ یوآب حیله‌ای اندیشیده ویرا مقتول ساخت ۲سمو ۲۷:۳ و چون آبشالوم آمنونرا بقتل رسانید و بدانواسطه بنزد تلمای شهریار جشور فرار کرده غربت گزید یوآب فیمابین آبشالوم و داود واسطه شده از غربت ویرا مراجعت داد ولی در هنگامیکه آبشالوم یاغی شد یوآب وفاداری و امینی نموده لشگر داود را برده بر آبشالوم غلبه یافت و بر ضدّ فرمان مؤکد داود ویرا بقتل رسانید ۲سمو ۱۸ :٤ پس از آن داود عمّاسا را سپه سالار نمود ۲سمو ۱۹: ۱۳ یوآب از شنیدن این مطلب در غضب شده حیله انگیخته عمّاسارا طعمه شمشیر ساخت ۲سمو ۱۰:۳۰ و شبع بن بکریرا تعاقب کرده ویرا در ابل‌معکه محاصره نموده سر ویرا از مردمان شهر خواست و از قرار معلوم داود ویرا دو باره سپه لاسار ساخت ۲سمو ۲۳:۲۰ و۲:۲٤ و چون داود سالخورده گردید یوآب با ابیاثار کاهن مشورت نمود که ادوینا را پادشاه سازند ۱پاد ۷:۱ ولی اینمطلب دست نداده بسلطنت سلیمان ندا در دادند در این حال سلیمان را گفت که یوآب را بواسطه خیانتش و مخصوصاً بواسطه کشتن آب‌نیر و عمّاسا مجازات

دهد خلاصه چون داود بدرود جهان گفت و سلیمان بر تخت جای گرفت امر بقتل یوآب نمود و یوآب بخیمه خداوند بست رفته شاخهای مذبحرا بگرفت لکن بنایاهو در همانجا بر وی هجوم آورده ویرا بکشت ۱ پاد ۲:۱-۳۴.

یوآش. (خداوند بخشید) (۱) پدر جدعون داو ۶:۱۱ که مذبحی از برای بعل داشت داو ۶:۲۵ و جدعون حسب الامر خداوند آنرا منهدم ساخت داو ۶:۲۶ و۲۷ ملاحظه در جدعون.

(۲) یوآش که یهواش ابن اخزیا و جانشین وی بر تخت یهودا نوشته شده است که عمه‌اش یهوشبعه زوجه یهویاداع رئیس‌الکهنه بود این عمه نیکو نهاد در وقتیکه عتلیا جده یهوآش بود ویرا پنهان داشت ۲ تو ۲۲:۱۱ و در یکی از غرفات هیکل مدت شش سال مخفی همی بود ۲ پاد ۱۱:۲ و۳ ملاحظه در عتلیا و چون سنّش به هفت سالگی رسید با یهویاداع و عزریا و غیره معاهده نمود که یوشیا را بر تخت سلطنت منصوب داشته بدان لحاظ عتلیا را معزول و مقتول و یوشیا را تاج گذارده یوآش هم در مدت حیات یهویاداع نهایت حسن سلوك و نیك رفتاریرا نمود لکن چون یهویاداع سرای فانی بدرود گفت یوآش گوش بحرف و اندرز مشیران شریر داده دست از عبادت الهی بر داشته بت پرستی را رواج داد و زکریّا بن یهویاداع خطایای ویرا یك بیك بیان نموده نتایج آنهارا نیز اشاره فرمود بدین لحاظ یوآش امر فرمود که ویرا در میانه مذبح و هیکل سنگسار نمودند ۲ تو۲۴: ۲۰-۲۲ مت ۲۳:۳۵ قبل از موت یوآش را گفت این شرار ترا باز خواست خواهد فرمود و در ظرف یکسال پادشاه آرام باورشلیم آمده یوآش مال و اموال بسیار یعنی که تمام خزانه‌های هیکل و خزانه سلطانی را بوی داد شهر را فدیه نمود ۲ پاد ۱۲:۱۸ و از آن پس آرامیان مکرّرًا ویرا همی آزردند و مبتلای امراض بسیار گردید و بالاخره غلامانش بر ضدّ او بر خواسته ویرا بقتل رسانیده خارج از قبور پادشاهان دفن کردند ۲ تو ۲۴:۲۲-۲۷ مدّت سلطنت وی ۴۱ سال یعنی از سال ۸۴۲-۸۰۲ میباشد.

(۳) که در ۲ پاد ۱۳:۹ یوآش بن یهواحاز نوشته شده است با پدر خود بالاشتراك دو سال سلطنت نمود و تنها ۱۴ سال یعنی از ۸۰۵-۷۸۹ سال قبل از مسیح سلطنت نمود و بسیار شریر بود و در سه جنك ارامیان را شکست داده و شهرهائی را که ایشان متصرف شده بودند بر حسب نبّوت الیشع استرداد نمود ۲ پاد ۱۳:۱۵-۲۵ و چون با امصیا شهریار یهودا مصاف میداد فاتح شده و پس از آن بدرود زندگانی گفت ۲ پاد ۱۴:۸-۱۶.

یوئیل. (یهوّه خدا است) (۱) اوّل زادهٔ سموئیل ۱ سمو ۸:۲ و ۱ تو ۶:۳۳ و ۱۵:۱۷ که در ۱ تو ۶:۲۸ وشنی خوانده شده

است ملاحظه در وشنی ·

(۲) پسر فتوئیل و یکی از پیغمبران غیر اولوالعزم که محتمل است معاصر عزیای پادشاه بوده و در یهودا ساکن شده·

او یکی از دوازده نبی اصغر است و در بارهٔ او هیچ اطلاعی نداریم بجز آن چند اشاره‌ای که در نبوّات مفید و مختصر خود او یافت میشود مسکنش در مملکت یهودا بود و در آن زمان هیکل و عبادت آن هنوز بر پا بود یؤ ۱۴:۱ و ۱:۲ و۱۵ و۳۲ و۱:۳ نقّادین مختلفه در بارهٔ تاریخ حیات او اختلاف دارند ولی رأی اغلب آنستکه او یکی از اوّلین انبیأ قانونی بود و تقریباً در سال ۷۵۰ قبل از مسیح نبوّت مینمود·

کتاب یوئیل نبی . ابتدای این کتاب ذکر حکایت عجیب اتلافی است کـه بواسطهٔ ملخهای متنوّعه و خشکسالی هولناك متعاقب آن واقع خواهد شد و پر واضح است که در سمت مشرق بلیّهٔ ملخها یکی از شدیدترین عذاب‌ها است و اشاره بدخول عساکر دشمنان است چنانکه بکرّات یهودیّه را خـراب کردند و بسیاری چنین استنباط نموده اند که آن ملخهائیکه یوئیل ذکر مینماید اشاره باشّوریان و دخول دشمنان دیگر است از طرف شمال یؤ ۶:۱ و۱۷:۲ و۲۰ آنحضرت بمثل گوئی خود بسیار متمسك است اگر فی الحقیقه مثل باشد زمین را چنان توصیف مینماید که گویا از نباتات عادی بوده از خشکگی سوخته شده قوم مضروب و کوفته را به روزه داری و توبه دعوت می‌فرماید و ایشان را بر دفع قضایای الهی و رجعت خرمی و حاصل خیزی مژده میدهد و در حین توصیف اینحاصل خیزی و وفور نعمت از افاضهٔ روح القدس وعلامات و عجایب و کامیابی روحانی ملکوت مسیح که در زمان آخرین واقع خواهـد شد نبّوت مینماید یؤ ۲۸:۲ـ۳۲ پطرس حواری این کلام را در اع ۱۶:۲ نقل مینماید که آنجا ابتدای تکمیل آنست که من بعد کامل گردد وضع عبارت یوئیل منظم و فصیح است توصیفاتش بسیار واضح و هولناك و نبّواتش در سلك جواهرات منظومه عبری منظّم است و از برای خوشحالی کلیسائی که در مجاهدت و کوشش ترقی دارد در تمام اوقات بسیار مناسب است·

یوبیل . سالی است که بعد از هفته هفته‌ها میآید یعنی سال پنجاهم بدینواسطه در آنوقت دو سال راحت پی در پی بودند و در این سال تمام اشخاص و عیال و قوم و خویش حتی الامکان به حالت اصلیّهٔ خودشان بر میگشتند مثلاً بندگان عبرانی الاصل آزاد بودند حتی آنهائیکه گوششان سوراخ شده بود و تمام رهن‌هارا استرداد مینمودند و زمینهائی که رهن بودند بصاحبان خودشان مسترد میشد مگرخانه‌های شهرهای حصاردار لا ۸:۲۵ـ۱۷ و سال یوبیل تاج قواعد و نظام سبتیّه بود چه که سبتها از برای راحت انسانی و تربیت روحانی و سالهای ملّی از

برای راحت زمین و سال یوبیل از برای استراحت عام بود بعضی را عقیده آنست که یوبیل عملاً نگاه داشته نمیشد بلکه قولاً بود ولی اکثری بر آنند که در بعضی از آیات اشاره بر اینمطلب شده است اش ۱:۶۱ حز ۱۲:۷ و۱۳ و۱۶:٤۶ــ۱۸۰

یوتام . (یهوه مستقیم است) (۱) پسر کوچك جدعون که وی از میان برادرانش که در عفره مقتول شدند به تنهائی خلاصی یافت داو ۵:۹۰ ملاحظه در ابیمالك۰

(۲) پسر عزیا و جانشین وی بر تخت یهودا که هفت سال با پدر و۱۶ سال تنها سلطنت نمود یعنی از ۷٤۹ــ۷۳۲ قبل از مسیح ۲ پاد ۱۵ و۳۰ و۳۲ و۳۳ و شخصی پرهیزکار بود و تنها یك جنك با بنی عمون کرد که فتح نمود و جنگهای دیگر بسیار نمود۰ خلاصه مملکت در زمان سلطنت وی در ترقّی بود ۲ تو ۲۷:۲ــ۹۰

یوحانان و یوحنّان . (خداوند دلسوز است) یکی از رؤسای یهودا که با بندگان خود بنزد جدلیا که نبوخدنصّر ویرا بر بقایای قوم وکیل قرار داده بود آمد ۲ پاد ۲۳:۲۵ــ۲۶ و ار ۷:٤۰ــ۱۲ و از جمله کسانی که آمدند یکی اسماعیل بن نتنیا بود که با یعبیص شهریار عمون از برای قتل جدلیا مشورت نمود از آن پس یوحانان جدلیا را اعلام نمود ولی جدلیا اینمطلب را مسلم نداشت سپس یوحانان از جدلیا اذن خواست که اسماعیل را بقتل رساند تا بدین استصواب جدلیا و یهود را از شرّ وی رهائی دهد امّا دستوری نیافت ار ۱۳:٤۰ــ۱۶ و جدلیا یوحانان را تکذیب نمود اسماعیل از آنجا به همراهی ده تن بمصفاة بنزد جدلیا رفته و کسانش را طعمهٔ شمشیر کردند ار ۱:٤۱ــ٤ و بر سایرین از یهود نیز ابقا نکرده اشراف و معتبرین ایشانرا اسیر کرده خواست به بنی عمّون برد ار ۵:٤۱ــ۱۰ ولی یوحانان ایشانرا از دست وی رهائی داده در جبروت کمهام که در جانب بیت‌لحم بود ماندند تا از آنجا بمصر شوند ار ٤۱: ۱۱ــ۱۸ از آن پس از ارمیا سؤال و درخواست نمودند که از خداوند در بارهٔ تکلیف ایشان مسئلت نماید آنحضرت ایشانرا از رفتن مصر منع فرموده گفت این مطلب صریحاً بر ضدّ ارادهٔ الهی است لکن یوحانان و متابعانش ارمیا را تکذیب نموده گفتند باروخ تورا بر ما به هیجان آورده است و بر خواسته تمام قومرا به همراهی ارمیا و باروخ بر داشته بمصر رفتند و در آنجا ارمیا نبوّت نمود که همهٔ ایشان در آنجا خواهند مرد ار ٤۲:ــ٤٤:۱٤۰

یوحنّا . (انعام توفیقی خدا) لفظ یونانی یوحانان است۰

(۱) یکی از اجداد مسیح بود لو ۲۷:۳ و بعضی را گمان چنان است که حننیا بن زروبابل است ۱ تو ۱۹:۳۰

(۲) شخصی از فرقهٔ رئیس کهنه اع ۶:٤۰

(۳) اسم شخصی مرقس است اع ۲۵:۱۲ و

٥:١٣ و١٥:٣٧٠

(٤) او حواری و مصنّف انجيل و پسر زبدی و سالومه بود و اينان از اهل بيت صيدای جليل ميبودند مطابق نمائيد لو٥:١٠ با يو١:٤٤ پيشه زبدی با دو پسرش يعقوب و يوحنّا ماهی گيری بود و برفاهيّت و آسايش زيست مينمودند مر ١٥:٤٠ و٢٤:٠ يوحنّا دارای طبعی حليم و دلير بود بياناتی كه در كتاب مقدّس در خصوص او يافت ميشود بواسطهٔ آرامی و حلم و محبّت و دوستی برادرانه‌اش كيفيّت مخصوصی دارد در طبيعت محبّ و متفكر و روحانی او عنصر قوّه و امتياز موجود بود لو ٩:٥٤ با وجود مهربانی بسيار با استقامت و دلير بوده٠

هنگاميكه مسيح بدست يهود گرفتار شد او بود كه با پطرس مسيحرا تعاقب نمود لكن شاگردان ديگر گريختند و هم او بود كه در هنگام صليب نمودن مسيح حاضر بوده اينمطلب را چنانكه خود عيناً مشاهده نموده مينگارد يو ١٩:٣٥ و نيز او بود كه صبح زود بقبر مسيح وارد شد و بعد از صعود نمودنش هر چند كه اورا حبس نمودند و تازيانه زدند و تهديد بقتل كردند باز در اورشليم بدليری مژدهٔ انجيل همی‌داد اع٤: ١٣ فی الحقيقه اعتماد كاملی كه او بمسيح داشت و جان خودرا در راه آن حضرت نهاده بود قابل توصيف است گويا همين مطلب اورا بدان داشت كه نشستن بر دست راست مسيح

را بطلبد مت ٢٠:٢٠-٢٤ گمان ميرود كه او از همهٔ حواريان جوان‌تر و سابقاً يكی از شاگردان يحيی تعميد دهنده بوده هنگاميكه يحيی ويرا بمسيح ارشاد نمود فوراً خود را بمسيح تسليم نمود يو ١:٣٥-٣٩ و مدّتی باز به پيشهٔ سابق خود يعنی ماهی گيری در دريای جليل رجوع نمود ولی بزودی دعوت شد كه تماميرا ترك كرده منجيرا متابعت نمايد لو ٥:٥-٧ مسيح در حق اين شاگرد پاكدل نيكو نهاد و غيور، دوستی مخصوصی داشت يو١٣:٢٣و١٩:٢٦ و٢٠:٣ و٢١:٧ و در صرف شام آخرين در پهلوی مسيح دراز شد و مسيح نيز در حالت مرگ مادر خود را بدو سپرد و او و پطرس و يعقوب قيام دختر يائيروس و تغيير هيئت مسيح بالای كوه و سخت متألم شدنش را در باغ عيناً مشاهده نمودند و در وقايع ديگر هم با پطرس مصاحب بود يو ٢٠:٢-٨ و٢١:٧ و٢٠ اع ٢:١ و٤:١٣ و٨:١٤ وی با پطرس و يعقوب پولس را به كليسا پذيرائی نموده كاری بدو سپردند اع ٩:٢٧-٣١ و در مجلس شورای نخستين كه در اورشليم منعقد گرديد حاضر و شريك بود اع ١٥:٦ و سالهای بسيار در اورشليم سكونت داشته ويرا يكی از اركان عمدهٔ كليسا ميدانستند كل٢: ٩ ولی چنانكه بنظر ميرسد در رجعت آخری پولس در سال ٦٠ ميلادی در اورشليم نبود و در هيچ يك از نامها مسطور نيست كه او در افسس بود و حال آنكه بيشتر عمر خودرا

در آنجا بسر برد بعد از وفات پولس در افسس بود و در آسیای صغیر جائیکه تأثیرات عظیمه شخصی و رسالتی او مبسوط گشت. در انتشار مژده مراقبت مینمود و محتملاً در سال ۹۵ میلادی دومیشان امپراطور ویرا اخراج بلد نموده به جزیره پطمس فرستاد و در آنجا رویائیرا که در کتاب مکاشفه مکتوب است دیده بعد از آن به افسس مراجعت نموده در آنجا روزگار دراز بسر برد و بحدی پیر و سالخورده گردید که بدون حمل و نقل خود فی نفسه در مجالس و معابد و کلیساها نمیتوانست حاضر شود و چون در این حالت بواسطه ضعف بنیه قادر بر وعظهای طولانی نبود عادتش بر این استمرار یافته بود که در هر مجلسی که حاضر میشد میگفت «ای کودکان یکدیگر را محبّت نمائید» و چون مردمان از تکرار اینکلام نصیحت آمیز در حیرت بودند ایشانرا بدینطور جواب داد که این است آنچه که خداوند بشما امر فرموده اگر اینرا به جا آرید شمارا کافی است. کرسس-توم و کلمنت و یوسیبوس می‌نویسند که وی جوان پر امیدیرا یافت و بتوسط او بمحافظت کلیسائی که در آن نزدیکی بود مقرر شد و هنگامیکه آنجوان از راه خارج شده به گمراهی افتاده معدودی از راه زنانرا جمع آوری نموده بود این حواری سالخورده در تفتیش حال او در مغاره‌های کوهها رفته اورا یافت و از خدا یتعالی مسئلت برکت فرموده جان آن جوان را از مرك و هلاکت ابدی رهائی بخشید آن حضرت در سال سوم سلطنت تریجان یعنی سال صدم میلادی بموافق قول اپفینیوس در سّن ۹۴ سالگی در افسس بدرود جهان گفت و در حوالی همان شهر مدفون گردید و معدودی از متقدّمین مسیحی نیز ذکر کرده اند که مقبرهٔ او در آنجا است.

انجیل یوحنّا . نویسندگان قدیم انجیل یوحنّا را آخرین انجیل میدانستند و کلیسای قرن اوّل عقیدهٔ کامل داشت باینکه این انجیل بتوسّط یوحنّای رسول نوشته شده بود. انجیل مذکور اسم مؤلف را ذکر نمیکند همانطور که اناجیل دیگر اسم نبرده اند ولی شهادات داخلی و خارجی این عقیده را محکم و استوار میکنند. شهادات ایرینیوس که شاگرد پلیکارپ بود که او هم شاگرد یوحنّا بود بطور وضوح نشان میدهد که یوحنّا انجیل مزبور را بعد از آنکه اناجیل دیگر منتشر شده بودند در افسس نوشت. شهادت اغلب نقّادین نیز تالیف آنرا باواخر قرن اوّل نسبت میدهد. در قرن اخیر بعضی نقّادین عقیده پیدا کرده‌اند که انجیل مزبور در اوایل قرن دوّم نوشته شده و نیز معتقدند که مؤلّف یوحنّای رسول نبوده بلکه یوحنّای دیگری موسوم به یوحنّای شیخ آنرا نوشته است. اگر چه بعضی از مسیحیان حقیقی دارای این عقیده هستند ولی این قضیّه

متضمّن اشکالات زیادیست و اکثر مسیحیان حتم دارند که یوحنّای رسول این انجیل را نوشته است.

هفت معجزه از سی و سه معجزه مسیح در انجیل یوحنّا مذکور است و حال اینکه سایر مصنّفین انجیل فقط یکی از آنها را مذکور داشته اند و از امثلهٔ سی گانه هیچ کدام را ننگاشته در انجیل یوحنّا مسیح همچو فادی و شافع معیّن من جانب الله و ابن‌الله متجلّی ومجسم بنظر می‌آید روحانیت انجیل یوحنّا بر اهمیّت تاریخش غالب و سایر مطالب را که انجیل نویسان دیگر مذکور داشته اند او ذکر نمی‌نماید و مطالبی را که به حیات تازه و اتّحاد با مسیح و تولّد نو و قیامت و عمل روح القدس نسبت دارد بیشتر از اناجیل دیگر ذکر مینماید. روح آن شاگردی که محبوب مسیح بود این انجیل گرانبها را مملّو نموده و فرا گرفته است و از ردّ بدعتهای بی‌دینی آن زمان مناسبت دارد و بهمان طور برای بنای کلیسای مسیح در همه قرنها مناسب است. در ضمن عبارات او مخصوصاً لفظ ماندن و شهادت دادن بسیار یافت میشود یعنی ماندن ۴۰ دفعه و شهادت دادن ۳۰ دفعه در انجیل وی مذکور است.

علاوه بر انجیل بی بها و مکاشفه‌ای که باسم او نامیده شده سه رساله هم باسم او داریم اوّلی مکتوب عامی است و بنظر میرسد که مقصد آن این است که همراه انجیلش باشد و تا بعضی غلطهای لامذهبان را که در خصوص شخصیّت مسیح القا نمودند ردّ کند و هم اینکه کلیسا را در حقیقت و توفیق خصوصاً در محبّت مقدّس تعمیر نماید. دوّم نامه ایست که به خاتون برگزیده و یا کوریّه گرامی نگاشته شده محتمل است که او یکی از زنان متّقیه مسیحیه باشد که از جهت تقوی وکاردانی خود صاحب شأن بود. سوّم نامه ایست که به غایوس نگاشته شده که یوحنّا اورا برای امانت و غریب نوازیش تحسین نموده اورا به ترقی در هر عمل نیك ترغیب مینماید. عموماً معتقدند بر اینکه کتاب مکاشفه و نامه‌های یوحنّا در افسس تخمیناً در سال ۹۶ـ۹۸ میلادی نگارش یافت. اینها آخرین تمام کتب عهد جدید میباشد.

یورام. (خداوند بر من است).

(۱) پسر توعی پادشاه حماة که پدرش ویرا از برای تهنیت به نزد داود فرستاد ۲سمو ۸:۱۰.

(۲) پسر آحاب ۲پاد ۸:۱۶. ملاحظه در یهورام دوّم.

(۳) پسر یهوشافاط ۲پاد ۸:۲۴ ملاحظه در یهورام اوّل.

یوزباشی. یکی از صاحبمنصبان روم است که یك صد نفر در تحت اقتدار خود دارد و کلّیّتاً مثل کاپیتان حالیّه میباشد چند تن از یوزباشیان محترماً در عهد جدید مذکورند مر ۱۵:۳۹ لو ۷:۱ـ۱۰ اع ۱:۲۷

و٣ و٠٤٣ وكرنيليوس متّقی نیز یوزباشی و نوبر مسیحیان قبایل است اع ١٠:٠

يوسطس. (عادل) (١) لقب يوسف كه در اعمال ١:٢٣ با رسابا خوانده شده است ملاحظه در يوسف ١٠٠

(٢) شخص یهودی که پولس پس از ماندن در خـانهٔ اکیلا اع ١٨:١ـ٣ در قرنتس به خانهٔ او رفت اع ١٨:٧٠

يوسف. (خواهد افزود) (١) اوّل زادهٔ يعقوب از راحیل که در فدان ارام پس از آنکه خداوند راحیل را بیاد آورد و استغاثه‌ـ اش را شنید تولّد یافت پید ٣٠:٢٢ـ٢٤ و مادرش به واسطهٔ اعتقاد بر اینکه خداوند پسر دیگری بوی کرامت خواهد فرمود ویرا یوسف نام نهاد پید ٣٥:١٧ و١٨ و بر وفق اعتقـادش نیز معمول افتاد ایندو پسر بسیار اسباب حسد سایر برادرانش گشته ویرا بمصر فروختند و بهائی که مدیانیان یوسف را خریدند ٢٠ پاره نقره یعنی بیست شاقل بود پید ٣٧:٢٨ و فوطیفار میر غضبباشی فرعون ٢٠٠٠ نفر در زیر حکم خود میداشت و وظیفهٔ وی محافظت و مناظرهٔ زندان‌ها و اجرای حکم بر زندانیان بود پید ٣٩:٢٠ و لفظ خواجه که در پید ٣٧:٣٦ و٣٩:١ وارد است احتمال کلّی میرود که لفظ مرقوم دلالت بر منصب مخصوصی مینموده است و الاّ چگونه امکان خواهد داشت که شخص خواجه تزویج به چنان زنی نماید و در یکی از نوشتجات مصری که از برای پسر رعمسیس ثانی تألیف شده حکایتی که غایت مشابهت با حکایت زن فوطیفار و یوسف دارد مذکور است که مؤیّد صحّت اینواقعه میباشد و در آثار هم شبیه اعتقادی که مصریان به خوابها میداشتند و منصب رئیس ساقیان و رئیس نانوایان و بخشش ملوکانه و غیره که در روز مولود پادشاه روی داده مذکور است و رؤیـای رئیس سـاقیان و رئیس نانوایان و رؤیای فرعون رؤیای مصری خالص میباشد و عدد هفت هم در نزد کهنهٔ ایشان مقدّس محسوب میشد و سر تراشیدن و تبدیل لباس یوسف از جمله رسوم و عادات مشهورهٔ مصریان بود و چون یوسف در تفسیر خوابها گوی سبقت ربود از جمله کهنه محسوب گشت و ناچار چنین شخصیرا لازم است که جفت از سلسلهٔ کهنه گیرد بدین لحاظ دختر کاهن اون را بجهت وی تزویج نمودند پید ٤١:٤٥ و چون چنین شد ویوسف بدرجهٔ کهانت رسید لابد تکالیف کهنه که من جمله تقسیم اموال سلطنتی و مناظره و تفتیش احوال گشت و کار و غیره بود از جمله واجبـات و ضروریات وی گردیده فرعون وی را صفات فعنیح یعنی خالق یا حافظ حیات نام نهاد و از جمله نوشتجات محفوظه در آثار که منقول از قول شخصی است مذکور است «من حبوبات را جمع کردم و من دوست خداوند حصاد بوده در وقت زراعت بیدار بوده در مدّت قحطی که سـالهـای چند طـول کشید حبوب را

بر گرسنگان شهر پراکنده نمودم».

بروغش گمان دارد که قحطی مذکور همان قحطی است که در زمان یوسف واقع شد و از جمله عادات مصریان که در آثار مذکور است یکی آنکه هرگز با شبانان مراوده و مخالطه نداشتند بلکه شبانان در انظار مصریان نجس محسوب بودند پید۴۶: ۳۴ مخصوصاً شبانان خوك چران که بهیچوجه من الوجوه مأذون نبودند که در هیکل داخل شوند و قول یوسف که آیا ندانسته اید که «شخصی همچو من تفأل خواهد نمود» پید ۱۵:۴۴ نهایت مطابقت با افکار مصریان دارد چه که ایشان هم مثل سلفاء نظر به حبابهای پیاله مینمودند انگشتری یا پارهٔ طلا یا نقره در آن میانداختند و چون اینمطلب سبب ایجاد حبابها خواهد شد علیهذا نظر بحرکات حبابها نموده از آن سیاق تفأل مینمودند و امّا تدبیری که یوسف در خریداری اراضی و مواشی نمود یعنی اوّلاً املاك و اراضی مردمرا باستثنای کهنه بگندم خرید و پس از آن خود نفس مردمرا از برای ملکیّت فرعون خریداری نمود نهایت مطابقت را با حوادث مقرّره و مثبته در آثار و تواریخ را دارد و نیز در آثار مذکور است که کهنه خراج میگذاردند مقابل پید ۳۴:۴۱ و۴۷ـ۴۹و۴۷:۲۲ـ۲۶.

امّا بالفرض اگر کسی سؤال نماید که فرعون کیست سؤالی است که جواب قطعی ندارد چونکه لفظ فرعون لفظی است که افادهٔ وظیفه و منصب نماید و علم شخصی نیست ولی از روی جزم و قطع میتوان گفت که این فرعون فرعون خروج نبوده است بلکه از فراعنه هیکسوس یا شبانان و احادیث اسم ویرا پوفس نوشته است که آخرین سلسلهٔ ملوك این طبقه بوده است.

و چون یعقوب بدرود جهان میکفت تصریح کرد براینکه یوسف شاخ درخت باثمری است که بر چشمه‌های آب غرس شده باشد و ویرا برکات سماوی و لجّه و بستانها و رحم وعده فرمود پید ۲۲:۴۹ـ۲۶ و این مطلب در وقتی که سبط یوسف بدو قسمت منقسم شده بود انجام یافت که یکی از ایشان بر تمام اسباط جز یهودا تفوّق یافت و بالاخره با یهودا متّحد گردید و یوسف در سن صد و ده سالگی وفات نمود و بر حسب رسم مصریان جسد ویرا حنوط نمودند و پس از آن حسب الوصیّه خود آن جناب مومیائی ویرا بنی اسرائیل با خود بکنعان آوردند و در شکیم در کنار چاه یعقوب دفن نمودند پید ۲۵:۵۰ و یوش ۳۲:۲۴ گویند که بعد از آن جسد ویرا از شکیم به حبرون بردند و در غار مکفیله با اجدادش دفن نمودند.

(۲) شوی مریم باکره که نجّار بود مت ۵۵:۱۳ و خداوند ما به همین پیشه و صنعت مشغول گردید تا وقتیکه به کار بعثت خود اشتغال فرمود مر ۳:۶ و در حق یوسف مکتوب است که پرهیزکار بود مت ۱۹:۱ و

فرشته ویرا مخبر ساخت که مریم پسری خواهد زائید که همان مسیح موعود و منتظر خواهد بود علیهذا بر حسب امر قیصر یوسف با مریم به بیت‌لحم رفتند تا اسم ایشان در دفتر قریهٔ خودشان ثبت شود چه که هر دو از نسل داود بودند و چون سنّ طفل به چهل روز رسید یوسف ومریم ویرا باورشلیم بردند تا بر حسب شریعت موسی ویرا در حضور خداوند حاضر نمایند و چون این مطلب را انجام دادند از روح القدس الهام یافتند که بار دیگر به بیت‌لحم نروند بلکه مستقیماً بمصر بشتابند مبادا هیرودیس ولد مولود را بقتل رساند و پس از مرگ هیرودیس در خیال مراجعت به یهودیّه بودند ولی از ارخیلاوس خلیفه هیرودیس هراسان بوده بجلیل روان شده در ناصره سکونت ورزیدند و چون ۱۲ سال از سنّ مبارك مسیح گذشت ویرا در عید فصح باورشلیم آوردند و از آن پس ذکر یوسف در عهد جدید مذکور نیست۰

برخیرا گمان چنان است که قبل از بعثت مسیح فوت نمود چه که با مریم مذکور نیست و هنگامیکه مسیح از این جهان رحلت می‌فرمود یوحنّا را بر توجّه مادر معظّمهٔ خود توصیه فرمود و این مطلب بس واضح است که اگر یوسف در حیات میبود البتّه توصیه به یوحنّا خالی از اهمّیت بود یو۱۹: ۲۵_۲۷۰

(۳) یوسف که از اهل رامه و شخصی مشیر و از جملهٔ شرفا و اغنیا که محتمل است در اورشلیم یا در حوالی آن سکونت میداشت مردی پرهیزکار و دانشمند مت ۲۷: ۵۷ و۵۹ مر ۴۳:۱۵ لو ۵۰:۲۳ و در خفا شاگرد مسیح بود چه که از یهود خائف بود یو ۳۸:۱۹ و چون از جمله رسوم و عادات یهود یکی این بود که اجساد مقتولین واجب القتل را در قبور اجدادشان دفن نکنند علی‌ـ هذا یوسف محض دفع این اهانت جسد مسیح را خواست تا در قبر خود دفن نماید۰

(٤) شاگردی که در اع ۲۳:۱ برسابا خوانده شده و یکی از کسانی بود که از برای جانشینی یهودای خائن اسخریوطی حاضر شده بود۰

(۵) یوسف که از طرف حواریان به برنابا مسمّی بود اع ۳۶:٤ ملاحظه در برنابا ۰

یوشع بن نون . هادی شهیر و ممتاز عبرانیان و خلیفهٔ موسی بود اوّل اسمش هوشع بود یعنی او نجات میدهد اعد ۸:۱۳ بعد از آن در آیه ۱٦ به یهوشوع یعنی یهوّه نجات میدهد مسمّی شد و در زمان خروج اسرائیلیان از مصر ٤٤ ساله بود۰ دوست و خادم مخصوص موسی بود بعد از آن برای خلافت او نامزد شد۰ اوّلاً هنگام جنك بنی عمالیق که در رفیدیم واقع شد سردار سپاه بود خرو ۸:۱۷_۱٦ و با موسی در کوه سینا همراهی کرد و نیز هنگام نقل و تحویل خیمه در خدماتیکه بان متعلّق است امین بود و در پرستش گوسالهٔ زرین خودرا ملوّث

نساخت خرو ٢٤:٩ و١٣ـ١٥ و٣٢:١٧ و ٣٣:١١ و چون در خدمتگذاری امین بود بدان جهت وضع و اسلوب حکمرانی را بیاموخت و از دوازده جاسوس تنها او و کالیب عبرانیان را بدخول زمین موعوده تأکید نمودند که ایشان فوراً بانجا داخل شدند اعد ١٤:٦ و١٠ و٣٠ و٣٨ و٣٢:١١ و١٢ مطابق یوش ١٤:٦ـ٩ و خداوند ویرا برای خلیفه و جانشینی موسی بر گزید اعد ٢٠:١١ و١٢ و٢٧:١٥ـ٢٣ و بتوسّط تأکید موسی تث ٣٤:٩ و١٠ و یهوّه یوش ١ـ٩ در امر مهّم تولیت داخل شد.

یوشع قوم را بان طرف اردن رهبری نموده در مدّت شش سال کنعان را از قادش برنیع و غزّه که بطرف جنوبیست الی صیدون و کوه لبنان که بطرف شمال است بحیطه تصرّف در آورد و هر چند قسمتهای متعدّده جابجا در دست کنعانیان باقی ماند ولی کلّیتاً بطور فتح و ظفر از مملکت بگذشت بعد از آن او و العازار آن مملکت را در میان دوازده سط اسرائیل تقسیم نمودند ٤٨ شهر بلاویان داد و شش شهر برای بست تعیین نمودند و هنگامیکه یوشع از اردن عبور مینمود هشتاد و چهار ساله بود بعد از آن تخمیناً بیست و شش سال بکاریکه برایش مقرّر گشته بود اشتغال ورزید پس در ملك خودش تمنه سارح بر بنی اسرائیل حکمرانی نموده در سال ١٤٢٦ قبل از مسیح وفات نمود. در زمان حیات او عبرانیان مخصوصاً قوم خدا بودند یوش ١١:١٥ و٢٤: ٣١ بالاخره وی بنی اسرائیل را در شکیم جمع نموده ایشانرا به خطابهٔ مهمّتی مخاطب ساخته بر ضدّ بتهای مکنونهٔ قلوبشان متنبّه فرمود و آنها را بعهد جدید با خدا دعوت نمود و بر حسب کتاب مقدّس زندگانی خالی از لکّه و بی عیب او بدینطور بانجام رسید چنان مینماید که خدا را بامانت مخصوصه خدمت نمود هیچ کس معجزات عظیمتر و بیشتر از آنکه او مشاهده نمود ندیده. در مدّت حیاتش در موارد بسیار بان سرور اعظم لشگر خدا که قوم اورا در زمین موعودهٔ حقیقی ثابت قدم و بر قرار میگرداند مشابهت میداشت عب ٤:٨ موسی شارع بنی اسرائیل را تا بحدود زمین موعوده آورد و یوشع نمونهٔ عیسی آنهارا عبور داد.

کتاب یوشع . محتوی بر تمامی وقایع فوق است و بدست یوشع یا بفرمان او در سنهٔ ١٤٢٧ قبل از مسیح نوشته شد.

در دوازده باب اوّل آن حکایت تسخیر کنعان و در ده باب دیگر تقسیم نمودن زمین نگارش یافته و در دو باب آخر خطابهٔ وداع آمیز یوشع را بیان میسازد و در باب ٢٤: آیه ٢٩ و باقی آن البتّه بدست دیگری ملحق گشته ولی تماماً بواسطهٔ الهام روح القدس اختتام پذیرفت. ٢ تیمو ٣:١٦ اشارات بسیاری از اینواقعات پیدا میشود چه در

یوشیب یشبّت. (بر کرسی می‌نشیند) یکی از شجاعان داود بود ۲سمو ۸:۲۳.

یوشیا. (یهوه شفا میدهد) (۱) پسر آمون پادشاه یهودا و جانشین وی که در ۸ سالگی بر تخت نشسته مدّت ۳۱ سال یعنی از سال ۶۳۹ـ۶۰۹ قبل از مسیح ملك راند ۲پاد ۱:۲۲ و۲تو ۱:۳٤ و در تقوی و پرهیزکاری و استقامت مشهور و معروف بود بت پرستیرا نابود و مکان‌های بلند را پست و تماثیل و مجسّمه‌ها را ناچیز نمود و در سال ۱۸ سلطنتش شروع بمرمت هیکل کرده در این اثنا حلقیا نسخه‌ای از شریعت موسی بدست اورد ۲تو ۱٤:۳٤ که احتمال کلی دارد سفر تثنیه بوده و چون در حضور پادشاه خوانده شد پادشاه بسیار اندوهناك گردید زیرا که دید قوم از شریعت خدا تجاوز نموده اند ولی بتوسّط حلده نبیّه از خدا مسئلت نموده جواب شنید که خداوند شرّی عظیم بر اورشلیم و ساکنانش خواهد آورد و لکن نظر بتقوای یوشیا چیزی از آن بلیّه در ایام وی واقع نخواهد شد ۲تو ۲۳:۳٤ـ۲۸ از آن پس یوشیا قوم را گرد کرده تمام کلمات کتاب عهدیرا که در خانهٔ خداوند یافته بودند خواند و پادشاه و قوم عهدیرا استوار نمودند که خداوند را اطاعت نموده احکام ویرا نگاهدارند و کارهای خود را که من جمله بر انداختن بت پرستی و آثار آن بود نیز مذکور داشت و در ضمن عهد مندرج نمود و در عید فصح مجلسی فراهم کرد که مثل آن در ایام سموئیل هم دیده نشده بود ۲تو ۱:۳۵ـ۱۸.

چون فرعون نکوه از مصر به کرکمیش آمد یوشیا ویرا مقاومت نمود و هر چند فرعون ویرا ترسانید با وجود آن از عزم خود منصرف نگشته در مجدو با وی مصاف داده بزخمهای مهلك زخمدار شده ویرا باورشلیم آوردند و در آنجا وفات یافت و قوم عدم وجود ویرا ضرری بزرك دانستند و در قبور پادشاهان مدفون و رونق مملکت نیز با وی مدفون گردیده ارمیا ویرا نوحه‌گری فرمود ۲تو ۲۵:۳۵ ولی افسوس که مفقود گردید و همواره قوم یهود بر یوشیا تا ایّام زکریّا نوحه‌گری مینمودند‌ ك ۱۱:۱۲ و مدّت ۳۹ سال از عمرش گذشته بود که بدرود جهان گفت و در جدول اجداد مسیح مذکور است مت ۱۰:۱ و۱۱.

(۲) مردی که در خانه وی یهوشع کاهن اعظم را در ایّام زکریا تاج گذاری نمودند زك ۱۰:٦ و۱۱.

یوطه . شهری است در کوهستان یهودا در نزدیکی معون و کرمل یوش ۵۵:۱۵ که به کهنه داده شد یوش ۱٦:۲۱ که در آیات مذکور یطه خوانده شده است اوسیبیوس گوید که قریهٔ بزرگی است که بمسافت ۱۸ میل به جنوب الیوثروپولس واقع است و ریلاند آنرا شهر یهودا دانسته است لو ۳۹:۱ که زکریّا با یوحنّا در آنجا ساکن بود و همان یطه است که بر تلّی که ۵ میل بجنوب

جلیل مسافت دارد واقع است.

یوغ. معروف است و از قرار تحقیق چنان معلوم میشود که یوغ گاو به همین طوریکه حال مشاهده میشود بوده است و قصد از گذاردن تسهیل حمل اثقال بود و اشاره بدینمعنی مطلبی است که مسیح می‌فرماید «یوغ مرا بر خود گیرید زیرا یوغ من خفیف است» مت ۱۱:۲۹ و ۳۰ لکن بر داشتن یوغ غالباً علامت آزادی از بندگی بوده است پید ۲۷:۴۰ و ۱ پاد۱۲:۴ اش۹:۴ ار ۲۷:۸ و غیره بدین لحاظ این کلمه غالباً در کتاب مقدّس بطور مجاز استعمال شده است از آن جمله در اع ۱۵:۱۰ میگوید پس اکنون چرا خدا را امتحان میکنید که یوغی بر گردن شاگردان مینهید که اجداد ما و ما نیز طاقت تحمّل آنرا نداشتیم مقابل غل ۵:۱ و ۱ تیمو۶:۱ و شکستن یوغ همواره علامت رفع بندگی میبود نا ۱:۱۳.

یوکابد. (خداوند مجد است) مادر هارون و موسی و مریم و عمّه و زوجهٔ عمرام دخت لاوی خرو۶:۲۰ اعد ۲۶:۵۹.

یولیوس. سرداری از دسته اوغسطس که از جانب فستس مأمور شد که پولسرا بروم برد اع ۲۷:۱ و از قراریکه معلوم میشود بپولس اطمینان داشت زیرا که ویرا مرخّص فرمود که در صیدون رفقای خودرا دیدن کند و چون لشگریان خواستند اسیران را کلّیه هلاك سازند مبادا کسی فرار کند یولیوس ایشان را محض استخلاص پولس از این خیال باز داشت اع ۲۷:۴۳.

یونا. (خداوند میدهد) پدر پطرس یو ۱:۴۲ دا ۲:۱۵-۱۷.

یونا. زوجهٔ خوزی وکیل هیرودیس انتیپاس که از جمله کسانی بود که خداوند مارا خادم بود لو ۸:۳ و حنوط از برای دفن مسیح آورده لو ۲۴:۱۰.

یونا. ملاحظه در یونس.

یوناتان. (خداوند داد) پسر شاول مردی مشهور و شجاع و متّقی بوده خود و سلاحدارش بالهام الهی بر فلسطینیان هجوم آورده بیست نفر را مقتول و باقی را هزیمت داده فراری کردند و شاوُل قوم اسرائیل را سوگند داد که کسی تا بشب چیز خوردنی نچشد و خوراکی نخورد ولی یوناتان به قول پدر خود اعتنائی نکرده چون داخل بیشه‌ای شد عسلی یافته از آن خورد و چون پدرش خواست که بدین واسطهٔ ویرا بقتل رساند قوم ویرا فدیه داده راضی باین مطلب نشدند و یوناتانرا از دست وی رهائی دادند ۱ سمو ۱۴:۰

پس از آنکه داود جلیات را کشت یوناتان ویرا دیده محبّتش نمود ۱ سمو ۱۸: ۱-۴ و۱۹:۲ و محبّت خود را بانواع و اقسام ظاهر کرد ۱ سمو ۱۹: و۲۰: و یوناتان با پدرش در جلبوع کشته شده داود از برای ایشان ماتم گرفت ۱ سمو ۳۱ و۲سمو ۱:۱۷-۲۷ و از آن به بعد داود با مفیبوشت ابن

یوناتان نهایت مهربانی و ملاطفت را نمود ۲سمو ۹:۰

یونان . اینلفظ در کتاب مقدّس عبری بلفظ یاوان تعبیر میشود که مطابق عیونیّه است و نه تنها شامل یونان بلکه آسیای صغیر و جزایر فیمابین آنها را که از آثار عیونان بوده است نیز شامل میباشد پید۰ ۱:۲ (ملاحظه در هلاس)۰

در عهد جدید غالباً مقصود از یونان اخائیّه است و فقط یکدفعه هلاس خوانده شده و این اسم اوّلاً اسم شهری از تسالی بوده بالاخره بتمام ولایات جنوبی مقدونیه اطلاق شد که شامل مقاطعه قریب الجزیره نیز هست اع ۲:۲۰ و تقریباً ۱٤٦ سال قبل از مسیح رومانیان بر یونانیان دست یافته ایشان را مغلوب ساختند پس از آن مملکت منقسم بدو قسم گردید اوّل مقدونیّه که عبارت از مقدونیّه و تسالی و اپایروس و الیریوم باشد (ملاحظه در اخائیّه)۰

حدود یونان از جانب شمال مقدونیه است که کوهستان میباشد و بحر مدیترانه بجنوب و دریای ایجی در مشرق و بحر عیونیّه در مغرب آن واقع شده این مملکت غالباً بسه قسمت منقسم بوده است یعنی قریب الجزیره هلاس و یونان شمالی قریب الجزیره در ایّام سلف به پلسجیه و ارگاس موسوم و فعلاً آنرا موریّه گویند و شامل شهرهای معروف ذیل یعنی اسپارتا مسینی الیس قرنتوس ارکاس و غیره میباشد هلاس شامل اتینا مگاره پلیطیه دلفوس و اختیوم بود۰

و یونان شمالی شامل تسالی و اپایروس بود که شهرهای لاریسه و نیکوپولس و غیره را نیز در ضمن داشت و جزیرهٔ بزرگ کریت و یوبیا و اغلب جزایر مغرب نیز بیونان متعلّق بود۰

یونانیان اسرای یهود را از اهالی صور از برای غلامی میخریدند یوئیل ۳:٦ مقابل حز ۲۷:۱۳ دانیال نبی از ظهور دولت یونان دا ۷:٦ و۸:٥ و۲۱ و زکریّا نیز از غلبهٔ یونانیان شامی ظلم پیشه زك ۹:۱۳ و اشعیا از رفتن رسولان عبرانی بیاوان در زمان آینده نبّوت فرموده اند اش ٦٦:۱۹ که این نبّوت در زحمات رسولان عبرانی و دادن مژده شریعت تورات کامل گردید۰ (ملاحظه در یاوان)۰

از قراریکه معلوم میشود یهودیان و یونانیان قبل از اسکندر با یکدیگر معاشر نبوده اند و بعد از غلبه اسکندر کبیر که ممالك مصر و شام و اغلب ممالك مشرق زمین را پایمال نموده مفتوح ساخت ایندو طایفه در هر جا وهر طرف با یکدیگر مراوده پیدا کردند زیرا که هر دو طایفه هم یهود و هم یونانیان بسیار پراکنده شده بودند و یهودیان اقوامی را که مغلوب یونانیان گردیده در تحت تسلّط و حکومت یونانیان بودند هلنیز میگفتند و اینلفظ در عهد جدید مطابق لفظ قبایل میباشد که در مر ۷:۲٦ اع ۲۰:۲۱ روم ۱:۱٦ وارد گشته و بالعکس

لفظ یونانیان عبارت از یهودیانی میباشد که اصلاً و نژاداً یهودی و بزبان یونانی متکلم و غالباً قصد از «یهودیان یونانی» همان یهودیان خارج و جدید الایمان اند و اینها غیر از عبرانیانی هستند که اصلاً بزبان عبری یا ارمنی متکلم بودند اع ۱:۶ و۹: ۲۹. لفظ یونانیان که در اع ۱۱:۲۰ وارد گشته یهودیان و یونانیان را شامل است اهالی یونان ظاهراً بالنّسبه به یهود بسیار زیرك و تیز هوش و مؤدّب میباشد.

و در فنون رزم و صلح بسیار ماهر بودند مختصراً تنظیف ظاهری را بر تکلیف الهی و باطنی ترجیح میدادند افتخار و تکبّر عقلی و فساد اخلاق ایشان مانع از قبول دین پاك مسیح بود اقر ۱:۲۲ و۲۳ باوجود اینها پولس رسول در میان شهرها و طوایف یونانیان مشغول کار بوده بی نهایت کامیاب گردید و بسیاری از کلیساهای نیك و صاحب ترقی در میان ایشان تأسیس یافت و از قرار معلوم تا مدّتی بدون شك و شبهه رسوم و عادات حواریون را با کمال دقّت متابعت کرده طابق النعل بالنّعل رفتار مینمودند امّا در اواخر آراء ایشان در خصوص بعضی از نکات مشوّش گشت و بدین لحاظ تردیدات اسباب تفرقهٔ کلیساها گردیده متدرجاً رنجشها و تعبّدات و زحمات در متابعت ایشان ظاهر گشت و محض استخلاص از اینگونه مطالب مجلسی منعقد ساخته عقاید نامه‌ای چند ترتیب دادند در اینحال یونانیان پای تخت خودرا از روم بقسطنطنیّه بردند و این مسئله اسباب کثرت اقتدار ممالك یونانی شده باعث رواج تعیّنات و تعلیمات کلیسای یونانیان گردید.

تقریباً در اواسط ماه هشتم اختلافی در میانهٔ کلیسای یونانی و لاتینی پیداشدکلیسای یونانی خیلی شباهت بکلیسای کاتولیك رومانی دارد و دارای ۷۰ ملیون نفوس است که در روسیّه و یونان و روم و شام و غیره ساکنند زبان یونانی زبان اصلی کتب مقدّسه عهد جدید است الا انجیل متی که محتمل است یونانی نبوده و این نویسندگان مقدّسه کلیّتاً وضع و رسوم یهودیان یونانی را مراعات نموده غالباً اشارات و تشبیهات و اصطلاحات شامی و عبریرا معمول داشته اند که با وضع و رسوم یونانیان معروف منافات کلی دارد و بیشتر شبیه به ترجمهٔ هفتاد است و ایشان ناچار بوده اند که بعضی لغات تازه غیر مستعمل استعمال کنند و یا اینکه معانی الفاظ را تغییر و تبدیل دهند و معانی جدید بالفاظ قدیم اضافه نمایند که مطالب روحانیه را که بیونان آشنا و معروف نبود به پرورانند.

پس از اسکندر کبیر زبان یونانی بیش از سایر زبانها در مشرق زمین منتشر ومعمول گردید خصوصاً در دایرهٔ تجارتی و چون پیش نهاد و نقطه نظر نویسندگان مقدّسه نه تنها هدایت یهودیان بلکه هدایت قبایل نیز بود بدین لحاظ خیلی مناسب بود که کتاب

خودرا بزبان یونانی بنویسند کـه اغلب مردم بدان عادی و متکلم بودند و خداوند ما عیسی مسیح و شاگردان و مباشرین او غالباً بدان زبان تکلم میکردند هر چند که عبری ارمی را بیشتر دوست میداشتند و در میان یهودیان متقی و پرهیزکار در اورشلیم معمول و متداول بود اع ۱۹:۱ و۲۲:۲۰

یونانیان . ساکنان هلاس ملاحظه در هلاس و یاوان اع ۱:۱۶ و۳ و۱۸:۱۷ و گاهی از اوقات در حقّ اشخاص هم مستعمل است که مشهورترین ایشان یونانیان اند روم ۹:۲ و۱۰ و نیز در بارهٔ عبرانیان غریبه که داخل عبرانیان اصلی شده بودند معمول است اع ۱:۶ و۱۱:۲۰ و گاهی از اوقات اهالی صورعبرانیان‌را به‌یونانیان‌می‌فروختند یوئیل ۶:۳ و در کتاب دانیال اشاره بیونان یافت میشود دا ۸:۲۱ یعنی در جائیکه از اسکندر ذوالقرنین خبر میدهد و نبوّت میفرماید و زکریّا نیز غلبهٔ مکابیان بر سوریّه یونانیّه نبوّت مینماید زک ۱۳:۹ و اشعیا هم از رجوع یونانیان به خداوند بواسطه بشارت یهود اخبار فرموده است اش ۱۹:۶۶.

یونیاس . مسیحی بود در روم که پولس ویرا سلام می‌فرستد روم ۷:۱۶.

یونس . (لفظ یونا بمـعنی کبوتر است) او پسر امتّای و متوطّن شهر جت‌حافر بود که در زبولون واقع است ۲ پاد ۲۵:۱۴ خداوند ویرا مأمور فرمود که رفته بر ضدّ نینوی نبوّت نماید محتمل است که وقوع اینمطلب در سلطنت یربعام دوّم و یاپیش از سلطنت او که در سال ۸۲۵ قبل از مسیح بود اتّفاق افتاده باشد آن حضرت بسیار ساعی بود که از این مأموریّت استعفا دهد بنا بر این از یافا بکشتی سوار شده بقصد ترشیش حرکت نمود که حتی الامکان بطرف دیگر فرار نماید مطابق کنید پید ۸:۳-۱۰ مز ۷:۱۳۹-۱۳ یر ۲۴:۲۳ امّا بطوفان عظیمی مبتلا شده بحسب خواهش خودش به دریا انداخته شد و اعجازاً ماهی عظیمی ویرا بلعید.

یونانیان و رومانیان را حکایات چند است که ظاهراً از اینمطلب اقتباس نموده اند. خـلاصه، بعـد از سـه روز ماهی ویرا بساحلی که محتمل است بصیدون نزدیك بوده افکند (اینمطلب نمونه‌ای بود از ماندن منجی ما در قبر لو ۲۹:۱۱-۳۲ اقر ۴:۱۵) ثانیاً خطاب رسید که بر خواسته به نینوی برو فوراً اطاعت کرد اشارات اینکتاب که بوسعت و کثرت مخلوق این شهر اشاره رفته بتوسّط نوشتجات قدیمه و تفتیشات جدیده ثابت است چنین مینماید که این معجزهٔ خلاصی یونا معروف گشته راه رسالت اورا آماده نمود لو ۳۰:۱۱ پادشاه نینوی به سبب تهدیدات نبی مردم را به روزه داری امر سخت نمود و نینویان تائب گشته هلاکتی که بر سرهای ایشان معلّق بود تأخیر افتاد و چون یونا مشاهده نمود که نبـّواتش در عقوبات آتیه کامل نشد و هلاکت دشمنان قوم

خدا چندی تأخیر افتاد در نفس خود بسیار متأثر و منفعل گردیده اینمطلب باعث آن شد که خداوند بار دیگر نظر لطف خود را از او باز گیرد.

عموم مفسّرین در تعیین زمان او بر آنند که یونا اوّلین انبیاء قانونی بوده و قبل از آنکه به نینوی فرستاده شود سالهای دراز در اسرائیل نبوّت می‌نموده دلیل بر ثبوت و صدق مطالب اینحکایت استشهادات متوالیه ایست که منجّی ما از آن اقتباس فرموده مت ۲:۳۹-۴۱ و۴:۱۶ لو ۱۱:۲۹-۳۳ و چون این کتاب مینماید که حکومات عنایت آمیز خدا بر تمام طوایف بت پرستان جاری و نافذ است لهذا از برای تعلیم بسیار مفید است.

یهوآحاز . (خداوند میگیرد) پسر یاهو و جانشین او بر اسرائیل که ۱۷ سال از سال ۸۲۱-۸۰۴ قبل از مسیح سلطنت مینمود ۲ پاد ۱۳:-۹.

در مدّت سلطنت او مصائب و زحمات بسیار بر مملکتش رو آورد زیرا که پادشاهان شام حزائیل و بن‌هدد شهر ویرا خراب کرده ظلمهای زیاد بر اهالیش نمودند و چون زحمات و مصائبش بسیار شد رو بخداوند کرده خدا پسرش یهوآش را از برای إعانت وی معین فرمود ۲ پاد ۲۵:۱۳.

(۲) پسر و جانشین یوشیا ۲ پاد ۳۰:۲۳ که در ۱ تو۳:۱۵ و ار۲۲:۱۱ شلّوم خوانده شده است و باوجودیکه پسر چهارمین بود قوم ویرا بسلطنت مسح نمودند و در نظر خداوند شرارت نمود ۲ پاد۲۳:۳۲ بطوریکه حزقیال ویرا بچه شیر نامیده گفت «بدریدن شکار آموخته شده حز ۱۹:۳ و جز سه ماه سلطنت نکرده که فرعون نکوه ویرا در ربله اسیر کرده بمصر فرستاد و در آنجا بدرود جهان گفت ۲ پاد ۳۴:۲۳ ار ۲۲:۱۱ و۱۲ و برادرش الیاقیم را در جایش بر قرار و اسمش را به یهویاقیم تبدیل نمود ۲ پاد ۲۳: ۳۴.

(۳) پسر یهورام بن یهوشافاط پادشاه یهودا که در ۲تو ۲۱:۱۷ و۲۲:۱ و۸ و۹ احزیا و در ۲تو ۲۲:۶ عزریا خوانده شده است.

یهوآش . (خداوند داد) لفظ صحیح و اصلی یوآش است ملاحظه در یوآش ۳ و۴.

یهود . مشهور. شهری از شهرهای دانیان بود که فعلاً آنرا یهودیّه گویند که بمسافت ده میل بمشرق یافا واقع و دارای ۱۰۰۰۰۰ نفوس است یوش ۱۹:۴۵.

یهودا. (حمد) (۱) چهارمین پسر یعقوب از لیئه که در بین النّهرین تولّد یافت پید ۲۹:۳۵ و چون مادرش هنگام ولادت طفل نهایت شکر گذاریرا داشت بدانواسطه بدین اسم نامیده شد و این همان یهودا است که رأی داد که یوسف را بفروشند تا بدین استصواب اورا از مرگ رهائی دهد پید ۳۷: ۲۶-۲۸ و بعضی از وقایع حیاتش در پید ۳۸: مذکور است تا وقتیکه ضامن بن‌یامین

شد پید ۴۳:۳ـ۱۰ و با یوسف بطوریکه اسباب تحریك وی شود گفتگو همی‌کرد پید ۴۴:۱۴ـ۳۴ و پس از آنکه بکنعان مراجعت نمود مجدّداً با سه پسر خود بمصر رفت پید ۴۶:۱۲۰

(۲) بعله یهودا ملاحظه در یهودا۰

(۳) شهر یهودا ۲ تو۲۵:۲۸ و در بسیاری از نسخه‌ها و جمیع ترجمه‌ها جز کلدانی شهر داود مکتوبست یعنی کوه صهیون جائیکه قبور پادشاهان بود امّا شهر یهودا لو ۱:۳۹ از قراریکه معلوم می‌شود در کوهستان یهودیّه بوده است۰

(٤) یهودای اردن یوش ۱۹:۳٤ شهری است در نفتالی که معلوم نیست چرا باین اسم نامیده شد و دور نیست که همان سیدیهودا باشد در نزدیکی بانیاس۰

(٥) یهودای اسخریوطی۰ تسلیم کننده مسیح مت ۱۰:٤ مر ۳:۱۹ لو ٦:۱٦ که از حکایت و قصّهٔ او خبری مذکور نیست امّا لقبش مرکب از دو لفظ عبرانی است یعنی ایش قریوت یا خریوت (مرد قریوت) که یکی از شهرهای یهودا بوده است یوش ۱٥: ۲٥ و یهودا پسر شمعون اسخریوطی نیز خوانده شده است یو ٦:۷۱ و از برای حمل خزینهٔ حواریون معین گردیده این انتخاب سبب بیداری عرق طمع وی گشته باعث آن شد که مولای خودرا از برای سی پارهٔ نقره تسلیم نماید مت ۲٦:۱٥ در اینصورت فرمایش آن حضرت که ویرا شیطان خطاب فرمود بر جا میباشد و دلیل بر این مطلب آنکه چون وجه را تصرّف نمود فوراً در پی تهیّهٔ فصح با خداوند خود شد ولی از قرار معلوم خودش در آن شام شرکت نداشت بلکه فوراً در حضور همگی به جتسیمانی رفته خداوند خودرا ببوسه‌ای تسلیم نمود مت ۲٦:٤۷ـ٤۹ ولی چون دید که مآل کار بد شد و محاکمه‌ای را که بر مسیح جاری شد ملاحظه کرد پشیمانی شیطنت ویرا گرفته خواست اینمبلغ را پس دهد و چون ایشان قبول ننمودند فوراً آن را در هیکل انداخته رفته خودرا خفه نمود مت ۲۷:۳ـ٥ و طناب بریده بروی در افتاده امعایش فرو ریخت اع ۱:۱۸ و رؤسای کهنه آن سی پاره نقره را در بیت‌المال نینداختند چون که بهای خون بود بلکه مزرعهٔ کوزه گر را از برای مدفن غربا خریدند مت ۲۷:۷ و در اع ۱:۱۸ و۱۹ گوید که یهودا زمینی را از اجرت ظلم بدست آورده امّا تفصیلش معلوم نیست۰

(٦) یکی از برادران مسیح مت ۱۳:٥٥ مر ٦:۳۰

(۷) یهودای جلیلی که در ایّام اسم نویسی سال ٦ میلادی جمع بسیاریرا در قفای خود فریفت اع ٥:۳۷ و مدّتی هم در عصیان و خطای خود کامیاب بود تا فرار کرده هلاك شد و یوسیفس مردیرا ذکر میکند که در شهر جمله در جولان تولّد یافت و دسته‌ای همچو دستهٔ فریسیان تشکیل داد ولی

فرقی که با آن طایفه داشت وی طالب حریّت و عدم اطاعت برومانیان بود٠

(۸) یهودای که در کوچه راست در دمشق ساکن بوده پولس‌را در مدّت کوری مهمان نمود اع ۹:۱۱_۱۷ و احتمال میرود که میزبان بوده دارای منزلی‌بود ولی آیا شاگرد مسیح بود یا نه معلوم نیست٠

(۹) یهودای ملقّب به برنابا که در میان برادران ریاست میداشت و همچون رسولی انتخاب شد که حکم مجمع اورشلیم را بانطاکیّه برد اع ۱۵:۲۲_۳۳ ٠

(۱۰) یهودای حواری رسول که در مت ۱۰:۳ لبّاوس و تّداوس خوانده شده است مر ۳:۱۸ و در لو ۶:۱۶ و اع ۱:۱۳ یهودا برادر یعقوب گفته شده و یهودا نه آن اسخریوطی یو ۱۴:۲۲ و معلوم نیست که او برادر یعقوب بن حلفی یا برادر یعقوب مسمّی به برادر خداوند بود یا نه مت ۱۳: ۵۵ و مر ۶:۳ همچنانکه نمیدانیم که ایندو یعقوب یکی بودند یا دو و اینمطلب را نباید حمل بر مخالفت فیمابین نویسندگان و ملهمین کتاب مقدّس کرد بلکه نقص در شرح وارد است که مارا در حلّ اینمسئله حیران گذاشته است٠

زمین یهودا. در یوش ۱۵: توصیف شده است ولی تمامرا متصرّف نبودند چه که شهرهای ساحل مثل اشدود و غزّه و اشقلون و عقرون و غیره همچنان در تصرّف فلسطینیان باقی بود و حدود ایشا ن‌از دریای متوسّط تا دریای لوط و از بیت حجله (عین حجله) در جنوب شرقی اریحا و عین‌ـ شمس که در نزدیکی بیت‌عنیا است تا بعین‌ـ روجل و وادی هنوم و آبهای نفتوح و قریه٘ یعاریم و بیت‌شمس و تمنه و عقرون و ینبی‌ـ ئیل یوش ۱۵:۵_۱۱٠

و چنان مینماید که رود روبین جنوبی یافا حدود شمالی بوده است و از اینقرار اورشلیم خارج از اراضی یهودا بوده است و حدود جنوبی آن از دریای جنوب لوط تا نهر عریش بوده عرض زمین مرقوم از مغرب تا بمشرق تخمیناً ۵۰ میل و طولش از جنوب بشمال ۴۵ میل و تخمیناً ۲۰۰۰ میل مربع بوده است که قدری از آن از برای قسمت سبط شمعون یوش۱۹:۱_۹ و پاره‌ای از برای قسمت سبط دان موضوع گشته بود یوش ۱۹:۴۰_۴۸٠

و زمین مسطور بچهار حصّه مختلف از جانب خدا تقسیم یافته بود٠

اوّلاً جنوب پید ۱۲:۹ و۲۰:۱ زك ۶:۶ که بر سرحّد دشت است٠

ثانیاً همواره در مابین دریا و کوهستان یوش ۱۵:۳۳_۴۷ این مقاطعه بسیار بار آور بوده فلسطینیان بیشتر آنرا در تحت تصرّف خود میداشتند٠

ثالثاً کوهستان یوش۱۵:۴۸_۶۰ اینمقاطعه از حیث باغات و درخت زیتون مشهور بود٠

رابعاً دشت از کوهستان تا دریای لوط یوش ۱۵:۶۱ و۶۲ و در اینمقاطعه جز در

سواحل دریای لوط که شش شهر داشته است شهری نبوده است یوش ۱۵:۶۲ و در طرف جنوب ۲۹ شهر و در دشت ۴۲ و در کوهستان ۳۸ و در بیابان ۶ که جمعاً ۱۱۵ شهر با دهات آنها می‌شود و سیزده شهر در یهودا و بنیامین و شمعون بکاهنان داده شد یوش ۲۱: ۹_۱۹.

و یوشع بعضی از دشتها و کوهستان را فتح نمود یوش ۱۰:۲۸_۴۰ داو ۱:۲۱_۲۳ و چون یوشع بسرای باقی شتافت بنی یهودا و بنی شمعون بعضی از شهرهای فلسطینیان و اورشلیم را متصرّف شدند داو ۱:۱_۲۰ ولی در مدّت قضاوت کمتر از یهودا میشود و به جز یك نفر قاضی از سبط یهودا یعنی عثنئیل داو ۳:۹_۱۱ کسی دیگر از ایشان قضاوت ننمود ولی بعضی را گمان چنان است که ابصان داو ۱۲:۸ و۱۰ از بیت‌لحم یهودیه بوده است معلوم نیست و از قراریکه معلوم میشود سبط یهودا از فلسطینیان بسیار خایف بودند داو ۱۵:۹_۱۳ و یهودا تنها ۱۰۰۰۰ مرد از برای لشکر شاوُل فرستاد ۱سمو ۱۵:۴ امّا داود پادشاه هفت سال و نیم در حبرون سلطنت نمود ۲سمو ۲:۱۱.

سبط یهودا . در میان اسباط بزرك و با افرائیم در بارهٔ ریاست منازعه مینمود پید ۴۹:۸_۱۲ و یعقوب نیز در نبوّت خود قبل از مرك اشاره باقتدار حربیّه یهودا کرد مقابل داو ۱:۱ و۲ و۱تو ۱۴:۱۷ و اش ۲۹:۱ که کرسیش را اری ئیل (اسد الله) میخواند مکا ۵:۵ وهم اشاره بدوام مملکت او مینماید تا آمدن شیلون مقابل لو ۲:۱_۷ یو ۱۸:۳۱ و چنانکه از این دو آیه مستفاد میشود قوّت ایشان در وقت آمدن مسیح بانتها رسیده بود و پس از آن چون وعده انجام یافت اورشلیم خراب گردید مت ۲۴:۱۴_۴۱ و یهود از جمیع اسباط عمده‌تر و بیشتر دارای اهمیّت بود چنانکه موسی در وقت تبریك ایشانرا بر سایرین مقدّم داشت تث ۳۳:۷ و کالب اعد ۱۳:۶ و عخان یوش ۷:۰

و عتنئیل قاضی داو ۳:۹ از این سبط بودند و اوّل سبطی که قسمت و بهرهٔ وی معیّن گشت یهودا بود یوش ۱۵:۱ و پس از آنکه یوشع در گذشت یهودا و شمعون بافتتاح اراضی خود شروع نمودند داو ۱:۱_۳ و چون بن‌یامین خطا ورزید علیهذا خداوند عالم یهودا را از برای ریاست اسباط اختیار فرمود داو ۲۰:۱۸ و یهودا با بنی‌قین و یرحمئیلیان متّحد گشت داو ۱:۱۶ و ۱سمو ۲۷:۱۰ و۳۰:۲۹ و یاعیل زوجهٔ حابر نیز از قینان بود داو ۴:۱۷ و پس از موت شاول داود را بر خود در حبرون بشهریاری بر گزیدند.

مملکت یهودا . این مملکت شامل اراضی سبط یهودا و اکثر اراضی بن‌یامین است که بشمال شرقی و دان که بشمال غربی و شمعون که بجنوب واقع بود. مساحت اینمملکت تخمیناً ۳۵۰۰ میل مربع بوده است و بعد از تأسیس و اتّحاد مملکت اسرائیل داود

ادوميه را فتح نمود و بندر عيصون جابر ايستگاه تجارت سليمان و ساير پادشاهان بود و از جمله وسايلى كه اسباب ترقّى مملكت يهودا گرديد يكى آنكه قصبه‌اش مركز دينى اشخاص بود كه حفظ ناموس و شريعت موسويرا مينمودند و از اينها گذشته محلّ مهاجمات و صدمات خارجيان نبود اهاليش جنگجو و دلير بودند و پس از چندى سامره بدرجه ترقّى رسيده هياكل بعل و عشتاروت از هيكل اورشليم به مراتب پر رونق‌تر گرديد و مملكت اسرائيل در كاميابى و ترقّى دنيوى ترقّى ميداشت چونكه نفوسش زياد و اراضيش بارآور بود.

و نوزده پادشاه يهودا تماماً از داود متسلسل گرديدند جز عثليا دخت عمرى شهريار اسرائيل و ولايت عهد هميشه از براى ولد ارشد شاه نمى‌بود و سلطنت يهودا ۱۳۵ سال بعد از خرابى مملكت اسرائيل باقى ماند و بعد از اسيرى جمعيت بسيارى مراجعت نمودند و يهودى ناميد شده و ميشوند وهمواره تا امروز بدين اسم معروفند و تمامى مدّت اين مملكت از ۹۷۵ـ۵۷۶ قبل از مسيح ۳۸۹ سال بوده در زمان پادشاهان سه گانه اول همواره در ميان ايندو مملكت جنك بود و ابيا بر يربعام غلبه يافت ۲تو ۱۳:۱۳ـ۲۰ و چندى بر نيامد كه در ميان ايشان صلح استقرار يافته احاب شهريار اسرائيل با يهوشافاط پادشاه يهودا هم قسم شدند و معاهده نمودند ۱پاد ۲۲: و ۲تو۱۸: و يهورام بن يهوشافاط عثليا دختر عمرى پادشاه اسرائيل را تزويج نمود ۲پاد ۸:۲۶ و پس از مرك اخزيا به خيال تخت و تاج افتاده جميع خانواده سلطنتى را بقتل رسانيد جز يواش كه عمّه‌اش يهوشبع ويرا خلاص نموده مخفى ميداشت تا وقتى كه قوم بر عثليا شوريده ويرا كشتند و يواش را در جايش پادشاه كردند ۲پاد ۱۱:۱ـ۲۰.

مصر و سعير از جمله دشمنان سخت جنوبى يهودا و عمون و موآب و آشور و بابل دشمنان شرقى وى بودند چونكه در سال پنجمين رحبعام شيشق از مصر بر اورشليم حمله برده خزاين بيت‌الله و خزاين خانهٔ پادشاه را بغارت برد ۲تو ۱۲:۲ـ۱۲ پس آسا لشكر بيشمار سوق داده زارح كوشى را شكست داد ۲تو ۱۴:۹ـ۱۳ و بعد از آن فرعون نكوه يوشيا را بقتل رسانيد ۲تو ۳۵: ۲۲ و۲۴ و نكوه يهوآحاز پسر يوشيا را معزول كرده الياقيم را در جايش سلطنت داد ۲تو ۳۶:۱ـ۴ و عمون و موآب و سعير بر يهوديّه در مدّت سلطنت يهوشافاط لشكر كشيده ۲تو ۲۰: ولى در ميان ايشان نزاع افتاده يكديگر را بقتل ميرسانيدند و سعى و كوشش ايشان بهدر رفت و در اين بين آشور در زمان سلطنت آحاز بر يهودا تنك گرفت و سردار لشكرش تغلث‌فلاسر بود ۲تو ۲۸:۲۰ و در سلطنت حزقيا عساكر سنحاريب اعجازاً شكست خورده فرشتهٔ خداوند از ايشان ۱۸۵،۰۰۰ بقتل رسانيد.

۲ تو ۳۲:۲۰ و ۲۱ و ۲ پاد ۱۹:۳۵ پس از آن رؤسای آشور منسّی پادشاهرا دستگیر کرده مغلولاً ببابل بردند و در آنجا از شدّت سختی و کثرت اذیّت بخداوند فریاد نموده خداوند استغاثهٔ ویرا اجابت فرموده به مملکت خودش باز گردانید ۲ تو ۳۳:۱۱ ـ۲۰ و چون بابل بر آشور دست یافت نبوکدناصّر یهویاقیم را ببابل برده یهویاکین پسر یهویاقیم را در عوض پدر سلطنت داد ۲ تو ۳۶:۵ـ۸ و پس از سه ماه و ده روز نبوکدنصّر ویرا عزل نموده ظروف طلائی خانهٔ خداوند را با خود ببابل برد و صدقیا بر نبوکدنصّر عاصی شده بدین لحاظ نبوکدنصّر ویرا اسیر نموده دو پسرشرا در پیش چشمش بقتل رسانیده از آن پس چشمان وی را بر کنده ببابل برد ۲ پاد ۲۵: ۱ـ۶ و ۲ تو ۳۶:۱۳ـ۱۸ و خانهٔ خداوند را آتش زده شهر را خراب و مردمان نجیب و اصیل را اسیر کرده در ۵۸۶ قبل از مسیح ببابل برد ۲ تو ۳۶:۱۹ـ۲۱ بدین طور مملکت یهودا منقرض گشت.

رسالهٔ یهودا . این نامه ظاهراً بسال ۶۶ میلادی منسوب است و اعلام سخت و غیورانه ایست که اهالی آنزمان را از پیروی معلمان کاذب و شرکت داشتن در خطایا و فساد و عذاب عظیم تحذیر مینماید خیلی شباهت بنامهٔ ثانی پطرس دارد مطلبی که در آیه ۱۴ و ۱۵ مکتوب است از نبّوات اخنوخ اقتباس شده و شامل داوری عالم آینده میباشد.

یهودی . مردیکه روساء وی را بنزد باروخ فرستادند تا ویرا بگویند طومار نبّوات ارمیا را بیاورد و آورده در حضور پادشاه خواند و پادشاه آنرا پاره کرده در آتش انداخت و امر کرد که یهودیرا گرفتار کنند. ۳۶:۱۴ـ۲۶.

یهودیّه . اسم قسمتی از فلسطین است که مراجعت کنندگان از اسیری در آنجا سکونت ورزیدند و در عهد قدیم بلاد یهودا عز ۵:۸ یا یهودا خوانده شده نح ۱۱:۳ دا ۵:۱۳ و در عهد جدید گاهی از اوقات یهودیّه بر تمام فلسطین بلکه بر بعضی اراضی شرقی اردن اطلاق شود مت۱۹:۱ مر ۱۰:۱ ملاحظه در فلسطین کنعان. یهودا و ملوك و بیابان یهودیّه مت ۳:۱ اراضی خشك واقعه در میان کوهستان و دریای لوط است که سنگهایش آهکی و خاکش کم و اهالیش شبان اندو بهیچوجه شهر یا قریه در آنجا دیده نشود و محتمل است که تجربه مسیح در آنجا واقع شد مت ٤:۱ مر ۱:۱۳.

یهورام . (خداوند بلند میکند) که در ۲ پاد ۱۱:۲ و مت ۱:۸ یورام مکتوب است (ملاحظه در یورام).

(۱) ولد ارشد و خلیفهٔ یهوشافاط ۱ پاد ۲۲:۵۰ که از سال ۸۵۰ـ۸٤۲ قبل از مسیح مدّت ۸ سال سلطنت می‌نمود و محتمل است

که در اوّل معاون پدر خود بود ۲ پاد ۸: ۱۶ و۱۷ و ۲تو ۲۱:۱ـ۳ و عتلیا دختر عمری شهریار اسرائیلرا تزویج نمود ۲ پاد ۲۶:۸ که نوهٔ آحاب بود از ایزابل ۲ پاد ۱۸:۸ و از جملهٔ اعمال او آنکه شش برادر خودرا با جماعتی از رؤسا بقتل رسانید ۲ تو ۴:۲۱ و خداوند تمرّد و عصیان ادومیان را مجازات وی قرار داد ۲تو ۲۱:۸ـ۱۰ از آن پس نامه‌ای از ایلیا رسید مشعر بر آنکه بواسطهٔ خطا وگناهان وی مبتلای زحمات و مصائب بسیار خواهد شد و اینمطلب در وقتی که فلسطینیان و عرب بر یهودا هجوم آوردند باتمام رسیده اموال و اثقال و زن و اولاد وی را باسیری بردند بعد از آن خداوند ویرا بمرض امعا یعنی اسهال گرفتار نمود که کم‌کم شدّت کرده در نهایت فضاحت بمرد ۲تو ۲۱:۱۲ـ۱۹ و مثل اجدادش تشیع جنازه ننمودند بلکه در کمال بی اعتنائی در گذشته در مقبرهٔ پادشاهان هم مدفون نگردید ۲تو ۲۱:۱۹ و۲۰.

(۲) یهورام بن آحاب از زوجهٔ او ایزابل که از سال ۸۵۳ـ۸۴۲ قبل از مسیح بر اسرائیل شهریاری همیکرد ۲ پاد ۱:۱۷ و ۳:۱ ولی نسبت بوالدین خود شرارتش کمتر بوده امر بانهدام تمثال بعل نمود لکن همچنان حجّ بیت العجلین را مینمود ۲ پاد ۳:۲ و۳ و مثل پدر خود با یهوشافاط معاهده نمود ۲ پاد ۳:۷ و متّفقاً بر ضدّ میشع پادشاه موآب بر آمدند و چون بواسطهٔ کمی لشگر ایشان در تنگی افتاد بدان لحاظ یهوشافاط اصرار کرد که از الیشع نبی کیفیّت را مسئلت نمایند و الیشع وضع غلبه را بر ایشان واضح فرموده و همچنان واقع گشت ۲ پاد ۳:۴ـ۲۷ از آن پس جنك فیمابین او و ارامیان در زیر دست بن‌هدد اتّفاق افتاد و الیتع ویرا از مواضعهٔ ملك آرام مطلع همی‌ساخت تا لشگر آرام بدستش افتاد در این حال الیشع ویرا از ریختن خون ایشان منع فرمود ۲ پاد ۶:۷ـ۲۳ پس از آن چنان افتاد که بن‌هدد سامره را سخت محاصره نمود و یهورام بواسطهٔ وقــوع اینمطلب الیشع را ملامت نموده خواست ویرا بکشد ولی چون آن حضرت خبر داد که شهر مستخلص خواهد شد از آن خیال منصرف شد ۲ پاد ۶:۲۴ـ۷:۲۰ و بعد از اینوقایع مّدت ۷ سال قحطی اتفاق افتاد ۲ پاد ۸:۱ و خیلی محتمل است که همان قحطی باشـد کــه در ۲ پاد ۴:۳۸ـ۴۴ مذکــور است و بالاخره با اخزیا پادشاه یهــودا بر ضدّ ارامیان معاهده نمود و راموت جلعاد را از بن‌هدد مسترد داشت ولی در جنك زخمدار شده به یزرعیل رفت ۲ پاد ۸:۲۸ و۲۹ و در حالتیکه در یزرعیل منتظر شفا و بهبودی بود بر حسب نبوّت ایلیا یاهو بر وی عاصی شده ویرا بقتل رسانیده بدنش را در مزرعهٔ نابوت یزرعیلی انداخت ۲ پاد ۹:۱۴ـ۲۷ و ۱ پاد ۲۱:۲۱ـ۲۹ و یهورام آخرین پادشاه نسل عمری بود.

یهوزاباد . (ملاحظه در یوزاباد) (خداوند می بخشد) یکی از دو غلام یوآش پادشاه یهودا که ویرا زده مقتول ساختند ۲ پاد ۱۲:۲۱ و۲تو ۲۴:۲۶ .

یهوشافاط . (خداوند حکم میکند) (۱) پسر و جانشین آسا پادشاه یهودا ۱ پاد ۱۵:۲۴ و۲تو ۱۷:۱ مت ۱:۸ که در ۲ تو ۲۱:۲ یك مرتبه پادشاه اسرائیل خوانده شده است در سن ۳۵ سالگی بتخت سلطنت بر آمده بیست و پنجسال یعنی از ۸۷۶ـ۸۵۱ قبل از مسیح سلطنت کرد و شخصی پرهیزکار و در اعمال خود بر خوردار بوده خداوند از وی خوشنود بود ۲تو ۱۷:۳ـ۶ مکانهای بلند را خراب و شریعت خداوند را مملکت خود رواج داده اشخاص دانشمند و اصیل را بر منصبها گماشت ۲تو ۱۷:۶ـ۹ و۱۹:۵ـ۱۱ ولی خطایش یکی دامادی آحاب ۲تو ۱۸:۱ و دیگری بر ضد مشورت میکایا بر ضد راموت جلعاد رفتار کرده بود ۲تو ۱۸:۱۶ علیهذا یاهوی نبی وی را توبیخ نمود ۲تو ۱۹:۲ و چندی بعد از آن ادومیان و موآبیان بر یهودا هجوم آورده عساکر خودرا در عین‌جدی تمرکز دادند در این حال یهوشافاط اهالی را در اورشلیم فراهم آورده امر بروزه و استغاثه در حضور خداوند نمود و خود پادشاه دعا کرده ۲تو ۲۰:۶ـ۱۲ خداوند دعای ویرا قرین اجابت فرموده بتوسط یحزی‌ئیل ویرا وعدهٔ فتح و نصرت داد و در روز بعد لشگر یهودا بیرون آمده جماعتی از مغنیان در جلو ایشان خدا را تسبیح میگفتند بنابراین خداوند حیلهٔ دشمنان ایشان را به خودشان بر گردانیده در یك دیگر افتاده تیغ در هم نهادند و یکدیگر را هلاك همی‌کردند که یکنفر رهائی نیافت و غنیمت و اموال بحدی باقی گذاردند که قوم یهودا مدت سه روز بحمل و نقل آنها مشغول بودند ۲تو ۲۰:۱۴ـ۲۷ و در کمال فرح و انبساط باورشلیم مراجعت کردند و مملکت یهوشافاط از هر جهت استراحت یافت ۲تو ۲۰:۲۸ـ۳۰ از آن پس یهوشافاط در عمل کشتی عیصون‌جابر با احزیا هم دست گشته ولی کشتیها بر حسب نبوت الیعزر بن دوداواهو شکسته گردید ۲تو ۲۰:۳۵ـ۳۷ .

پس از آن با یهورام ابن آحاب و ادومیان متحد و معاهد گشته بر موآبیان حمله بردند و در حالتیکه باراضی موآب لشگر کشیده بودند نزدیك آن بود که لشگر از نبودن آب هلاك شوند در اینحال الیشع دعا کرده خداوند آبی از راه ادوم جاری فرمود که تمام خندقهائی که لشگر کنده بودند پر گردید چون صبح آفتاب بر آن تابید موآبیان آن را قرمز برنك خون دیده گمان بردند که ملوك بر ضد یکدیگر جنگیده این خون کشتگان است بنا بر این بر اردوی اسرائیلیان آمدند که غارت کنند لهذا مردان اسرائیل و یاوران آنها بر ایشان رو آورده ایشان را شکست فاحشی دادند و چون جنك سخت شد

پادشاه موآب پسر خودرا از برای قربانی سوختنی بالای دیوار شهر تقریب نمود پس محض قباحت و خلاف شرعی اینکار اسرائیلیان رو بر تافتند ۲ پاد ۳:۶ـ۲۷ . از یهوشافاط هفت پسر باقی ماند و ارشد ایشان یهورام بر جای پدر نشست و هر چند یهوشافاط در حیات خود امورات دینیّه را اصلاح نمود باوجود آن پسرش بر اثر پدر خود قدم نزد .

(۲) پدر یاهو پادشاه اسرائیل ۲ پادشاهان ۹:۲ و ۱٤ .

وادی یهوشافاط . درخصوص وادی یهوشافاط سه رأی هست یوئیل ۳:۲ و۱۲ .

اولاً که وادی است رو بروی برکهٔ بروئیل جائیکه عساکر یهودا بر ادومیان و موابیان نصرت یافتند ۲تو ۲۰:۱٦ـ۲٦ و اینمطلب یکصد سال قبل از ایّام یوئیل بوقوع پیوست .

ثانیاً که همان وادی قدرون است در شرقی اورشلیم و اینرای قرن چهارم میلادی است .

ثالثاً که این رؤیا اشاره است اوّلاً بموضع بعضی فتوحات مشهوره که از برای بنی اسرائیل دست داد .

(۲) بروز باز پسین .

(۳) که خداوند از برای قوم خود انتقام خواهد کشید و ایشان را حمایت خواهد کرد .

یهوشبع یهوشبعه . (ایشان را به خداوند قسم داد) زوجهٔ یهویاداع کاهن اعظم دختر یهورام بود و گمان میرود که دختر عتلیا نبود چونکه در شرارت او مقاومت نکرد ۲ پاد ۱۱:۲ و۳ و۲تو ۲۲:۱۱ و یوآش نوهٔ اورا خلاص کرده مدّت شش سال ویرا در هیکل پنهان کرد .

یهوشع . (خداوند معین میکند) صیغه و لفظ کامل عبرانی یوشع است و دو نفر باین اسم بودند اوّل مردی که در بیت‌شمس ساکن بود و او همان است که گوساله را که فلسطینیان تابوت عهد را بر آن نهاده در مزرعه وی ایستاد ۱سمو ٦:۱٤ .

(۲) کاهن اعظم بعد از اسیری حجّ ۱:۱ و۱۲ و۲:۲ و٤ زك ۳:۱ و۳ و۸ و۹ .

یهوشوع . (یهوه اعانت میکند) لفظ و صیغهٔ کامل یوشع است ۱تو ۷:۲۷ .

یهوصاداق . (خداوند پاکیزه میکند) . چون نبوکدنصّر کاهن اعظمرا در ربله بقتل رسانید ۲ پاد ۲۵:۲۱ یهوصاداق را که پسر سرایا بود اسیر نمود ۱تو ٦:۱۵ و ببابل برده بدرجهٔ ریاست کهنه نرسید لکن پسرش یوشع بدان منصب نایل گشت که در عز ۳:۲ و نح ۱۲:۲٦ یوصاداق خوانده شده است و بعد از ایّام اسیری در سلسلهٔ او باقی ماند .

یهوعدّان . لفظ مؤنّث یهوعدّه است ملکه و زوجه یوآش و مادر امصیا که جانشین وی در یهودا بود ۲ پاد ۱٤:۲ و۲تو ۲۵:۱ .

یهوکل ٠ (توانا) یکی از کسانیکه صدقیا ایشانرا به نزد ارمیا فرستاد که از برایش دعا کند پس از آن جمله اشخاصی بود که در صدد قتل آنحضرت بر آمد ار ٣:٣٧ و ٣٨:٤ـ٦ که در ار ١:٣٨ یوکل خوانده شده است٠

یهود اینکلمه اوّلاً بر بنی یهودا اطلاق میشد ٢ پاد ٦:١٦ تا از سایر اسباط متمایز و منفصل باشد تا وقتی که اسباط متفرق گشته یهودا مجدّداً اسیر شدند که از آن بعد تمام نسل یعقوب را یهودا نامیده و مینامند و در ایّام مسیح و حواریون تمام عالم به یهود و قبایل تقسیم یافت علیهذا لفظ یهود عام است که دلالت بر عبرانیان غیر اصلی مینماید امّا لفظ اسرائیلیان در عهد جدید مخصوصاً از نسل یعقوب میباشد بواسطهٔ اختصاص آن حضرت بوعدهای الهی یو ٤٧:١ روم ٤:٩ و ٢قر ٢٢:١١٠

یهوه ٠ (خوانده شد) اسم ذات احدیّت است و دلالت بر سرمدیّت آن ذات مقدّس نماید خرو ٣:٦ و خیلی شباهت بدین صیغه و معنی دارد لفظ اهیه خرو ١٤:٣ که غالباً به ربّ ترجمه میشود و البتّه با لفظ ادونی خیلی منافات دارد چونکه قصد از یهوه خداوند مکشوف و فادی است و قصد از ادونی خداوند خالق و حافظ هستی میباشد٠

یهوّه شالوم ٠ (خداوند سلام) مذبحی است که جدعون در عفره جائیکه ویرا سلام گفت بر پا نمود داو ٢٤:٦٠

یهوّه نسی ٠ (خداوند علم منست) اسم مذبحی است که موسی از برای یادگاری غلبهٔ بر عمالیق بنا کرد خرو ١٥:١٧٠

یهوّه یرای ٠ (خداوند مینگرد) اسمیست که ابراهیم بر آن موضع نهاد که خداوند ویرا امر فرمود که اسحاق را در آنجا قربانی کند پید ١٤:٢٢ و از قرار معلوم بر کوه موریا که در اورشلیم است بوده٠

یهویاداع ٠ (خداوند میداند) (١) پدر بنایاهو که یکی از شجاعان داود بود ٢سمو ١٨:٨ و ١ پادشاهان ٣٢:١ و بنایاهو در ١ تو ١٧:١٨ و٥:٢٧ بنایا خوانده شده است٠
و در آیه آخرین میگوید که بنایا پسر یهویاداع کاهن بزرك و یهویاداع رئیس هیرونیان بود و چون در حبرون به نزد داود رفت تا مملکت را بوی تفویض نماید سه هزار و هفتصد نفر همراه خود داشت ١ تو ٢٧:١٢ ولی یهویاداع ابن بنایا اشتباهی است که در نسخه اتّفاق افتاده٠

(٢) رئیس کهنه و شوی یهوشبع ٢تو ٢٢: ١١ ملاحظه در یواش و عثلیا که یهواشرا در اصلاحات دینیّه معین بود ٢ پاد ٢:١٢ و ٢ تو ١٦:٢٣ و چون جهان را وداع گفت در قبور پادشاهان در اورشلیم مدفون گردید ٢ تو ١٦:٢٤٠

یهویاقیم ٠ (خداوند بر قرار میکند) اوّل زادهٔ یوشیا و برادر یهوآحاز که در جایش نشست اسمش الیاقیم بوده فرعون نکوه اورا به یهویاقیم تغییر داد ٢ پاد ٣١:٢٣ـ

۳٤ و مدّت چهار سال خراج گذار فرعون نکوه بود ۲ پاد ۳۵:۲۳ از آن پس مدّت سه سال نبوکدنصّر را بندگی نمود ۲ پاد ۱:۲٤ بالاخره بر وی عاصی شده خداوند کلدانیان و ارامیان وموآبیان و عمّونیان را وی فرستاد خلاصه، شخصی بسیار شقی و بدبختی بود ۲ پاد ۲:۲٤ـ٤ و ۲ تو ۸:۳٦ ار ۲۲: و۲٦: و۳٦: و چندی نگذشت که نبوکدنصّر ویرا دستگیر نموده بزنجیر برنجینش بسته ارادهٔ فرستادن بابلش نمود ۲ تو ٦:۳٦ دا ۱:۲ ولی ظاهراً ویرا آزاد نموده در اورشلیم ترك نمود زیرا که در ۲ پاد ٦:۲٤ مکتوب است «که یهویاقیم با اجداد خود خوابید» و از قرار فرمایش ارمیا چنان مینماید که مقتول گردید چون که در ار ۱۸:۲۲ و۱۹ مکتوب است «که برایش ماتم نخواهند گرفت بلکه بیرون کشیده شده و بیرون از دوازهای اورشلیم انداخته شده بدفن الاغ مدفون خواهد گردید» و مدّت یازده سال از سال ٦۰۹ـ۵۹۸ قبل از مسیح سلطنت کرد امّا آنچه در فصل ار ۳۰:۳٦ مذکور است که از برای یهویاقیم کسیکه بر تختش به نشیند نخواهد بود اشاره بکوتاهی مدّت سلطنت پسرش یهویاکین میباشد که سیزده هفته بود ار ۳۰:۲۲ همچنانکه در بارهٔ الیاقیم (یهویاقیم) ۲ پاد ۳٤:۲۳ و ار ۱۸:۲۲ مذکور است که پسر یوشیا بود باوجودیکه پسر یهوآحاز بود و جز سه ماه پادشاهی نکرد.

و از جمله شقاوت‌های یهویاقیم آنکه طومار یرمیا را سوزانید ار ۲۳:۳٦ و با آن حضرت در نهایت بد رفتاری نمود زیرا که ویرا بواسطهٔ ظلم و جورش تهدید فرموده ار ۱۳:۲۲ـ۱۷.

یهویاکین . (یهوّه معیّن فرموده) و در ۱ تو ۱٦:۳ و۱۷ یکنیا و در ار۲۲ :۲٤ کیناهو خوانده شده پسر یهویاقیم و جانشین وی بود ۵۱۸ قبل از مسیح عمرش ۱۸ سال در سن ۱۸ سالگی بر تخت سلطنت نشسته مدّت سه ماه و ده روز پادشاهی کرد در این بین نبوکدنصّر شهر را محاصره کرده ویرا با خانواده و عیال و خزانهٔ خداوند ببابل برد ۲ پاد ۷:۲٤ـ۱٦ و این مطلب جزای شرارت وی میبود ار ۲٤:۲۲ـ۳۰ و مدّت ۳۷ سال در بابل اسیر بود از آن پس اویل مردك ویرا از زندان بر آورده در حضور خود با سایر سلاطین بر کرسی همی‌نشایند و در حقّ وی مدّت حیاتش ملاطفت مینمود ۲ پاد ۲۷:۲۵ـ۳۰.

یهو . (یهوّه) ۱ پاد ۱:۱٦ـ۷ پسر حنّانی بیننده که آسا بر او غضبناك شده ویرا حبس نمود ۲ تو ۷:۱٦ـ۱۰ و الهام از خدا یافت که بر ضدّ بعشا پادشاه اسرائیل ۱ پاد ۷:۱٦ و هم بر یهوشافاط ۲ تو ۱:۱۹ و۲ نبوّت نماید.

(۲) نوهٔ یهوشافاط (که غیر از یهوشافاط پادشاه مشهور باشد) پسر نمشی مقابل ۱ پاد ۱٦:۱۹ و۱۷ و۲ پاد ۲:۹ کـه خـداوند

اورا بر گزید که حکم ویرا بر اسرائیل جاری نماید ۱ پاد ۱۹:۱۷ و۲ پاد ۹:۱ـ۱۰ و چون به یزرعیل رفت در جائیکه یورام پادشاه اسرائیل زخمدار و مجروح می‌بود ویرا در مزرعهٔ نابوت یزرعیلی ملاقات نموده ویرا بکشت ۲ پاد ۹:۲۴ و۲۵ مقابل ۱ پاد ۲۱:۱۹ و۲۹۰

از آن پس به یزرعیل در قصر ایزابل در آمده خادمان خودرا امر کرد که ایزابل را از پنجره بزیر اندازند و ایشان بدانسان نموده و ایزابل بمرد و سگان جسد ویرا خوردند ۱ پاد ۲۱:۲۳ و ۲ پاد ۹:۳۲ـ۳۷ از آن پس تمامی خانوادهٔ احاب را که در سامره بودند مقتول ساخت چه که مشایخ سامره هفتاد مرد را کشته سرهای ایشانرا در سبدی بنزد یاهو به یزرعیل فرستاده بودند ۲ پاد ۱۰:۱ـ۷ و در روز دیگر امر نمود که تمامی خانوادهٔ آحابرا که در یزرعیل بودند بقتل رسانیدند۰

پس‌از آن بسامره رو آورده برادران اخزیا شهریار یهودا را که از خویشان او بودند ملاقات کرده ایشان را که ۴۲ نفر بودند بکشت و به سامره داخل شده جمیع آحابیان و منسوبان آحابرا بقتل رسانید ۲ پاد ۱۰:۱۲ ـ۱۷ و بعد از اینها پیغمبران بعل و عابدان بعل را فراهم آورده چنان نمود که عیدی از برای بعل بر پا خواهد کرد و چون همگی گرد آمدند ایشانرا بقتل رسانید ۲ پاد ۱۰:۱۸ و اینمطالب اسباب خوشنودی و رضای الهی گشت ۲ پاد ۱۰:۳۰ امّا چه سود که خود ییهو در بیت ایل گوساله همی پرستید ۲ پاد ۱۰:۲۹ـ۳۱ خلاصه سلطنت ییهو مّدت ۲۸ سال یعنی تقریباً از ۸٤۲ تا ۸۱٤ قبل از مسیح طول کشید و خداوند در ایّام ییهو شروع نمود که از اسرائیل انتقام کشد ۲ پاد ۱۰:۳۲ـ۳۳ و ییهو در گذشته پسرش یهوآحاز بجای وی نشست۰

غلطنامه

با وجود دقت زیادی که در صحّت طبع این کتاب به‌عمل آمده، باز به‌واسطه فارسی ندانستن حروف چین متأسفانه اشتباهاتی در چنین کتاب بزرگ رخ داده است که بعضی از آنها مهم می‌باشد. لذا توضیحات آنها را طبع نموده و از قارئین محترم تمنی می‌شود چنانچه در موقع مطالعه به اشکالی برخوردند، رجوع به غلطنامه فرمایند.

صفحه	ستون	سطر	اشتباه	صحیح
۱۸	۲	۱۲	معین به‌مبلغ معینی کد کند ایوب	ایوب
۲۰	۱	۳	قول	فول (پول)
۲۱	۲	۱۶	دادولی	با یوناتان مصاف داد ولی
۵۰	۲	۲۳	نفسانی لازم نست وی	نفسانی وی
۶۲	۲	۱۱	وارد است کـه «مـرغان در آسـمان پرواز»	این سطر زیادی است
۱۱۵	۲	۱۳	که نیکاتور	که سلوکوس نیکاتور
۱۳۶	۱	۱	سناتوس رومانی	مجلس سنای روم
۱۳۶	۲	۲۱	شنیدم	شنیدم (دانیال ۸: ۱۶)
۱۵۱	۲	۲۲	بدیهیات لکن	بدیهیات می‌باشد لکن
۱۸۸	۱	۵	جمیل واحد وثه	شهرت
۲۲۵	۲	۱۷	کتاب فصل	کتاب به‌غیر از فصل
۲۳۸	۲	۱۷	فضی	داوران
۲۸۳	۱	۱۲ و ۱۶ و ۲۳	تهود	یهود و یهودیّت
۲۸۳	۲	۵ و ۱۰	تهود	یهود و یهودیّت
۲۹۸	۲	۲۳ و ۲۴	سطر ۲۳ و ۲۴ باید مـقدّم و مـؤخر باشد	
۳۲۸	۲	۱۹	به‌عنایت و احسان الهی	به عنایت خدا می‌سپارد و احسان الهی

صفحه	ستون	سطر	اشتباه	صحیح
۳۴۴	۱	۱۶	دست قدرت	دست راست قدرت
۳۵۰	۱	آخر	سویس	کانال سوئز
۳۵۰	۲	۶	مثل نقطهٔ معرجان از بندگی به شیطان تا به ملکوت خدا	همانطوریکه خروج جان از تسلّط شیطان و تسلیم‌شدن آن به خدا معلوم نیست
۳۷۳	۱	۲۴ و ۲۵	ایشان مسلط گشت قبل از آنکه شمجر می‌نمودند چنانکه مدت هیجده سال بر ایشان مسلط گشت	و قبل از آنکه شمجر ایشان را از قید دشمن خلاصی بخشد مدت هیجده سال اجلون و نیز مدت نامعلومی فلسطینیان بر ایشان تسلط داشته و حکمرانی می‌نمودند
۳۹۰	۲	۱۰ و ۱۱	مس میت را مس نموده است بخس	شخصی که میت را مسّ نموده است نجس
۳۹۷	۲	۱۸	و این محل مرتفع را زیرا که او مرا از همه خلاصی داد (۲ مرتبه)	و در این محل مرتفع که باعث خلاصی عموم شده بود اقامت گزیدم
۵۰۷	۱	۱	اغلب خاک سرخ	اغلب نقاط آن با خاک سرخ
۵۲۳	۲	۱۴	بیشری از بنّین و اشعار	بیشتر از کتب انبیاء و اشعار
۵۷۷	۱	۱۷	مستفاد مصریان	مستفاد می‌شود مصریان
۶۲۶	۱	۱۴	کوه و	کوه است و
۶۶۵	۱	۲۱	ایست	ماه آب است
۷۳۷	۱	۱	کمانچه	اشتباهاً تشریح ستور به جای کمانچه شده است
۷۶۴	۲	۲۲	سرود	غزل غزلهای سلیمان
۷۷۶	۱	۸	لازم جواب داد	لازم دارد جواب داد
۸۶۱	۱	آخر	الملائکه یهودا (۹) که دانیال	الملائکه که دانیال
۸۶۶	۲	از سطر ۸ الی ۱۰	اشتباه است پس چنانکه در مقابل نوشته شده خوانده شود	مفتوح دولت عثمانیه گشته تا جنگ بین‌الملل جمعیت آن ۶۰۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰۰ نفوس است
۸۸۱	۱	۳	که در می‌گوید	که در سفر خروج می‌گوید

برخی از کتابهای

انتشارات اساطیر

◘ روزنامهٔ خاطرات عین السلطنه (روزگار پادشاهی مظفرالدین شاه) قهرمان میرزاسالور/ ایرج افشار و مسعود سالور/ چاپ اول ۱۳۷۶/گالینگور

◘ تاریخ کامل (جلد پنجم) عزالدین‌ابن‌اثیر/دکتر سیدمحمدحسین روحانی/ چاپ دوم ۱۳۷۶/ گالینگور

◘ عربی ساده پیش دانشگاهی/دکتر احمد رنجبر/ چاپ اول ۱۳۷۵

◘ لب لباب مثنوی/ ملاحسین کاشفی/ سیدنصرالله تقوی/ سعید نفیسی/ چاپ اول ۱۳۷۵/ گالینگور

◘ دیوان‌امیرعلیشیرنوایی/ دکتررکن‌الدین‌همایون‌فرخ/ چاپ اول ۱۳۷۵/گالینگور

◘ سیمای مردهنرآفرین/ جیمز جویس/ پرویز داریوش/ چاپ دوم ۱۳۷۵

◘ خیاطی جامع دستکش و کلاه/ نسرین روزگار/چاپ اول ۱۳۷۵

◘ خیاطی جامع لباس بچه/ نسرین روزگار/ چاپ اول ۱۳۷۵

◘ منطق‌الطیر/ فریدالدین عطار نیشابوری/ دکتر احمد رنجبر/ چاپ اول ۱۳۷۵/ گالینگور

◘ تفسیر کبیر مفاتیح الغیب جلد سوم/ امام فخر رازی/ دکتر علی‌اصغر حلبی/ چاپ اول ۱۳۷۵/گالینگور

◘ زندگی‌شاه عباس/ لوسین لوئی‌بلان/ دکتر ولی‌الله شادان/ چاپ اول ۱۳۷۵/گالینگور

◘ سیذارتا/ هرمان هسه/ پرویز داریوش/ چاپ پنجم ۱۳۷۵

◘ معنی عشق نزد مولانا/ دکتر روان فرهادی/ چاپ دوم ۱۳۷۵

◘ گزیده تفسیر کشف‌الاسرار/ ابوالفضل رشیدالدین میبدی/ به اهتمام دکتر محمدجواد شریعت/ چاپ دوم ۱۳۷۵

◘ سیاست‌نامه/ خواجه‌نظام‌الملک/ استاد عباس اقبال آشتیانی/ چاپ سوم ۱۳۷۵

◘ دستور زبان فارسی/ دکتر محمدجواد شریعت/ چاپ هفتم ۱۳۷۵

◘ گزیدهٔ حدیقةالحقیقه/ دکتر علی‌اصغر حلبی/ چاپ اول ۱۳۷۵

◘ برگزیده نظم و نثر فارسی [فارسی ونگارش ۱ و ۲] دکتر مهدی ماحوزی چاپ دهم ۱۳۷۵

◘ تأثیرقرآن‌وحدیث‌برادبیات‌فارسی/ دکتر علی‌اصغر حلبی/ چاپ چهارم ۱۳۷۵

◘ خلاصه مثنوی معنوی/ استاد بدیع‌الزمان فروزانفر/ چاپ دوم ۱۳۷۵

◘ ادبیات معاصر ایران/ دکتر اسماعیل حاکمی/ چاپ سوم ۱۳۷۵

◘ تاریخ طبری جلد هشتم/ محمد بن جریر طبری/ ابوالقاسم پاینده/ چاپ پنجم ۱۳۷۵

▣ ترجمه و راهنمای مبادی‌العربیه جلد اول / رشید الشرتونی / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ دوم ۱۳۷۵
▣ اساطیر مصر / وردنیکاایونس / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۵ / گالینگور
▣ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم /دکتر علی‌اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۵ /
▣ آیین نگارش / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ هفتم ۱۳۷۵ / ۸۵۰ تومان
▣ چهل سال تاریخ ایران (جلد اول: المآثر والآثار) محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه / ایرج افشار / چاپ دوم ۱۳۷۵ / گالینگور
▣ تاریخ طبری (۱۶ جلدی) / محمدبن‌جریرطبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ ۱۳۷۵ / زرکوب،

▣ اساطیر آفریقا / جئوفری پاریندر / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۵ / گالینگور
▣ آشنایی با علوم قرآنی / دکتر علی‌اصغر حلبی / چاپ چهارم ۱۳۷۵
▣ ایرانیان ترکمن / دکتر اصغر عسگری خانقاه و دکتر محمد شریف کمالی /چاپ اول ۱۳۷۵
▣ طریقت‌نامه / عمادفقیه کرمانی / دکتر رکن‌الدین همایونفرخ / چاپ اول ۱۳۷۴
▣ پیترکامنتسیند / هرمان هسه / عبدالحسین شریفیان / چاپ اول ۱۳۷۴
▣ ترجمه و راهنمای مبادی‌العربیه جلد سوم / رشیدالشرتونی / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ دوم ۱۳۷۴
▣ پاسخ تمرین‌های مبادی‌العربیه جلدچهارم / دکترمحمدجوادشریعت /چاپ‌دوم ۱۳۷۴
▣ انسان‌دراسلام‌ومکاتب‌غربی /دکترعلی‌اصغرحلبی / چاپ‌دوم‌باتجدیدنظر ۱۳۷۴
▣ یادگار زریران / متن پهلوی با ترجمه فارسی و سنجش آن با شاهنامه / دکتر یحیی ماهیار نوابی / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
▣ روش تحقیق و مأخذشناسی / دکتر احمد رنجبر / چاپ چهارم ۱۳۷۴
▣ تاریخ کامل (جلد سوم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمد حسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴ / گالینگور
▣ تاریخ کامل (جلد چهارم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴ / گالینگور
▣ شرح مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ اول ۱۳۷۴
▣ تاریخ کامل (جلددوم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴ / گالینگور
▣ گزارش‌نویسی و آیین نگارش / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ پنجم ۱۳۷۴

◘ تاریخ طبری جلد هفتم/ محمدبن‌جریرطبری/ ابوالقاسم پاینده/ چاپ چهارم ۱۳۷۴/

◘ تاریخ کامل (جلد هفتم)/ عزالدین ابن اثیر/دکترسیدمحمدحسین روحانی/ چاپ اول /۱۳۷۴ گالینگور

◘ روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه (روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه)/قهرمان میرزا سالور/ ایرج افشار و مسعود سالور چاپ اول ۱۳۷۴/گالینگور

◘ تاریخ کامل (جلد اول)/ عزالدین ابن اثیر/ دکتر سیدمحمدحسین روحانی/ چاپ دوم ۱۳۷۴/ گالینگور

◘ شعروشرع/نقدفلسفی‌شعرازنظرعطار/ دکترنصرالله‌پورجوادی/ چاپ‌اول ۱۳۷۴

◘ تعبیرات‌عرفانی‌اززبان عطارنیشابوری/ عبدالکریم جربزه‌دار/ چاپ اول ۱۳۷۴

◘ اندیشه‌های عرفانی پیرهرات/ علی‌اصغر بشیر/ چاپ اول ۱۳۷۴

◘ دیوان حافظ/ متن حروفی چاپ معروف حافظ علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف‌الابیات/ عبدالکریم جربزه‌دار/ چاپ پنجم ۱۳۷۴ / گالینگور

◘ گزیده منطق‌الطیر/ شرح و توضیح دکتر رضا اشرف‌زاده/ چاپ دوم ۱۳۷۴

◘ روزنامهٔ سفر خراسان به همراهی ناصرالدین شاه/ میرزا قهرمان امین لشکر/ ایرج افشار - محمد رسول دریاگشت/ چاپ اول ۱۳۷۴ /گالینگور

◘ اخلاق‌الاشراف/ عبیدزاکانی/ دکتر علی‌اصغر حلبی/ چاپ اول ۱۳۷۴/گالینگور

◘ تجلّی رمز و روایت در شعر عطّار نیشابوری/ دکتررضا اشرف‌زاده/ چاپ‌اول ۱۳۷۴/ گالینگور

◘ ایران قدیم (تاریخ مختصر ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان) / حسن پیرنیا (مشیرالدوله)/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۴ /گالینگور

◘ تاریخ اسماعیلیه (هدایة‌المؤمنین الطالبین)/ محمدبن زین‌العابدین خراسانی/ السکاندر سیمیونوف/ چاپ دوم /۱۳۷۴ گالینگور

◘ رفتار من با کودک من/ دکتر جواد فیض/ چاپ سوم ۱۳۷۴/گالینگور

◘ زمینه‌چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹/ امیل لوسوئور/ دکتر ولی‌الله شادان / چاپ اول ۱۳۷۴/گالینگور

◘ سالم برای زیستن/ هاروی‌و مریلین‌دیاموند/ دکتربهروزتابش/ چاپ‌اول ۱۳۷۴

◘ تاریخ تحلیلی اسلام/ دکتر سیدمحمود طباطبائی اردکانی/ چاپ سوم ۱۳۷۴

▣ **آدولف هیتلر (۲ جلد)**/ جان تولند/ عبدالحسین شریفیان / چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور

▣ **عین‌القضاة و استادان او**/ دکتر نصرالله پورجوادی/ چاپ اول ۱۳۷۴

▣ **پندنامه**/ شیخ فریدالدین عطار نیشابوری/ سیل‌وستر دوساسی/ ع. روحبخشان/ چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور

▣ **سایهٔ گریزان**/ گراهام گرین/ پرویز داریوش/ چاپ دوم ۱۳۷۴

▣ **چنین گفت بودا**/ براساس متون بودایی/ دکتر هاشم رجب زاده/ چاپ‌دوم ۱۳۷۴

▣ **حلاج شهید تصوف اسلامی**/ طه‌عبدالباقی‌سرور/ حسین‌درایه/ چاپ‌اول ۱۳۷۴/ گالینگور

▣ **تفسیر کبیر مفاتیح الغیب جلد دوم**/ امام فخررازی/ دکتر علی‌اصغرحلبی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینکور

▣ **تاریخ علم‌کلام در ایران و جهان اسلام**/ دکتر علی‌اصغر حلبی/ چاپ اول ۱۳۷۳

▣ **اساطیر هند**/ ورونیکاایونس / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳/ گالینکور

▣ **اساطیر چین**/ آنتونی کریستی / باجلان فرخی/ چاپ اول ۱۳۷۳/ گالینکور

▣ **اساطیر ژاپن**/ ژولیت پیگوت / باجلان فرخی/ چاپ اول ۱۳۷۳/ گالینکور

▣ **رنج و سرمستی (۴ جلد)** / ایرونیک‌استون / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳

▣ **گزیده‌هفده‌قصیدهٔ ناصرخسروقُبادیانی**/ دکترعلی‌اصغرحلبی / چاپ اول ۱۳۷۳

▣ **تاریخ کامل (جلد ششم)** / عزالدین ابن‌اثیر/ دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

▣ **رباعیات خیام**/دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات/محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی/عبدالکریم جربزه‌دار/ چاپ دوم ۱۳۷۳

▣ **جغرافیای تاریخی بروجرد**/ ع. روح‌بخشان/ چاپ اول ۱۳۷۳

▣ **توم سایر**/ مارک تواین / پرویز داریوش/ چاپ اول ۱۳۷۳

▣ **حکایت شیخ صنعان**/ فریدالدین عطار نیشابوری/ شرح و توضیح دکتر رضا اشرف‌زاده / چاپ اول /۱۳۷۳

▣ **سلامان و ابسال**/ نورالدین عبدالرحمان جامی / شرح و توضیح استاد محمد روشن / چاپ اول ۱۳۷۳

▣ **لوایح**/ نورالدین عبدالرحمان جامی/ تصحیح و توضیح یان‌ریشار/ چاپ اول / ۱۳۷۳/

▣ **واژه‌یاب (۳ جلد)** / فرهنگ لغات بیگانه در زبان فارسی و برابرهای پارسی آن / ابوالقاسم

پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳ /گالینگور
- بانو با سگ‌ملوس/آنتوان چخوف/عبدالحسین نوشین/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰
- رودین/ایوان تورگنف/آلک قازاریان/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۳
- دیوان دقیقی طوسی / بانضمام فرهنگ بسامدی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ دوم/۱۳۷۳ گالینگور
- شرح‌التعرف لمذهب التصوف (ربع سوم) / مستملی بخاری/ استاد محمد روشن/ چاپ دوم ۱۳۷۳ /گالینگور
- اندیشه‌های فلسفی ایرانی/ ابوالقاسم پرتو/ چاپ اول ۱۳۷۳/گالینگور
- سخنی چند دربارهٔ شاهنامه/ عبدالحسین نوشین/ چاپ دوم ۱۳۷۳
- افسانه‌های ازوپ/ دکتر علی‌اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳
- وضوی خون / میشل فرید غریب / بهمن رازانی / چاپ اول ۱۳۷۳
- سلطان کمپبل/هاموند اینس/ایرج خلیلی وارسته/چاپ اول ۱۳۷۰
- تیرانداز/الکساندر پوشکین/ضیاءالله فروشانی/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ماجرای لولاگرگ/هواردفاست/عبدالحسین شریفیان/چاپ اول ۱۳۷۱
- آیین دوست‌یابی/دیل کارنگی/استاد رشید یاسمی/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۱
- ولپن / بن جانسن / عبدالحسین نوشین/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲
- وزارت ترس/ گراهام گرین/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- دوبلینی‌ها/ جیمزجویس/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- جف سیاهه/تئودوردرایزر/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- تاریخ طبری/ (۱۷ جلد)/ محمد بن جریر طبری /ابوالقاسم پاینده/ شمیز
- تفسیر کبیر مفاتیح‌الغیب (جلداول) / امام فخررازی / دکتر علی‌اصغر حلبی /گالینگور / چاپ‌اول ۱۳۷۲
- شرح التعرف لمذهب‌التصوف/(۵ جلد گالینگور) کهن‌ترین و جامع‌ترین متن عرفانی در زبان فارسی / اسماعیل‌مستملی بخارائی/استاد محمد روشن/ چاپ‌اول۱۳۶۲-۱۳۶۷
- داستانهائی از یک جیب و از جیب دیگر /کارل چاپک / دکتر ایرج نوبخت/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲
- ماه پنهان است/جان اشتاین بک/پرویز داریوش/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۲
- موشها و آدمها/ جان اشتاین بک/پرویز داریوش /چاپ دوم اساطیر ۱۳۶۸
- هنر تئاتر/ عبدالحسین نوشین / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱